هو الله المستعان

جلد ششم از تاریخ روضة الصفا از تالیف محمد خاوندشاه در ذکر احوال امیر تیمور گورکان و اولاد امجاد او

در بندر ممبئی چاپ گردید

ما تصفوا ان حلی

جلد ششم از روضة الصفا

بسم الله الرحمن الرحیم

جواهر حمد و سپاس و لآلی شکر بی قیاس نثار بارگاه پادشاهی که سراپردهٔ عظمت او برتر از کون و مکانست و شادروان عزت او خارج از زمین و آسمان شعر کل ما یرتقی
الیه بوهم من جلال و رفعة و سنا فالذی ابدع البرایا اعلی منه سبحان مبدع الاشیاء بالای تو بی حمد و شکر خدای درون سراپردهٔ غیب جای ؛
مالک الملکی که اساطین سلاطین تا سر رقیت و عبودیت در حضرت ذوالجلالش بر زمین مسکنت ننهند منشور حشمت بار و اقتدار ایشان بعنوان انی آتیکم به
سلطان مبین موشح نگردد واهب المواهبی که خواقین حشمت آیین تا پیشانی خضوع و خشوع بر ساحت عزت لایزالش نمالند در زمرهٔ متمکنان مکان و لقد مکنا کم فی
الارض منتظم نشوند پادشاهی که پادشاهان را پادشاهی از فیض نعمت اوست سرفرازان و تاجداران را گردن جان بطوق خدمت اوست وصلوات و
سلام بر سید انام و ماحی ظلام و حامی دین اسلام که لواء دولت او بر طراز قامت آدم و من دونه تحت لوای مطرز است و رایت نصرت آیت فتح مسرت معلم دال
منصب کنت نبیاً و آدم بین الماء والطین متمکن مسند لتکون من المنذرین بلسان عربی مبین نقش نبوتش مهر از فص ولکن رسول الله و خاتم النبیین و رایت رسالتش
طراز آیینهٔ و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین ماه مجلس احترام آفتاب سپهر احتشام پیشوای زمرهٔ انبیا مقتدای فرقهٔ اصفیا صدرنشین بارگاه اصطفا ابوالقاسم
حبیب الله محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ای صدرنشین هر دو عالم محراب زمین و آسمان هم ای کنیت و نام تو نوید بوالقاسم و احمد و محمد
و شرایف روح و ریحان و لطایف رحمت و رضوان بر روان آل اطهار و امجاد و اصحاب اخیار او باد که مبادی دین را شیر عرین و شهرستان ملت را
حصن حصین بودند اما بعد چون رای عالم آرای ملازمان خداوندگاری مملکت پناهی مظهر لطف الهی صاحب نفس قدسیه مالک ازمهٔ ریاست السنیه
مشید قواعد رافت و احسان مؤکد مبانی رحمت و امتنان رکن سلطنت خاقانی مقرب حضرت سلطانی آن بلطف او امیدوار و از عنف او بهراسان
هر بد و نیک نظام الشریعة والدولة والدین امیر علیشیر نبگت الله تعالی علو مناصبه و سمو مناقبه مقتضی آن شد که بندهٔ کمترین بی تشبیب شایبهٔ تکلفات
بخلافت شیوهٔ متوسلان بملاحظهٔ سعادت و نحوست ساعت و زمان مجدداً بعد از اتمام دفتر خامس در تحریر مجلد سادس که مشتملست بر قضایای ایام دولت
حضرت صاحب قرانی و اکثر اولاد نامدارش انار الله برهانهم شروع نماید لاجرم قلم مشکین رقم کمر اطاعت بر میان بسته در آن امر جلیل الشان
خوض کرده نخست علی سبیل الاستعجال بیان بزرگوارش بطریق اجمال اقبال نماید **گفتار در نسب همایون حضرت صاحبقران گیتی ستان**
افاض الله علیه شآبیب الغفران هرچند صاحبقران کامکار که قدوهٔ سلاطین گردون اقتدار بود بنابر گوهر نفس و طینت پاک علو
حسب و سمو نسب و شرح آثار مناقب آبا و اجداد عظام خویش که هر یک از ایشان بر سپهر رفعت و کامکاری بدر تابان و بر آسمان حشمت و بختیاری
خورشید درخشان بودند استغنایی دارد مهتاب چه حاجت شب مجلی را اما چون عادت اشراف و اعیان ترک و مغول آنست که نسب خود
محفوظ داشته فرزندان را از آن آگاه سازند و هر یک بر قبیله و انساب خویش مطلع باشند منشیان بلاغت شعار در بطون صحایف و متون دفاتر

سلسلهٔ نسبت حضرت صاحب قرانی را برین نهج ثبت نموده اند سلطان کامیاب وکامران قطب الدین امیر تیمور کورکان بن امیر ترا غای نو
بن امیر ایلنکیر نویان بن امیر ایجل نویان بن امیر قراچار نویان امیر سوغان چین بن امیر قاجولی نویان بن تومنای خان بن بایسنقر خان بن قیدو
خان بن بوذنجر خان بن آلانقوا بعضی از حالات آلانقوا در دفتر خامس گذشت وشعبه حضرت صاحب قران کامکار از اجداد چنکیز خان
خان بن بایسنقر خان جدا میشود وازجملهٔ اولادش قبل خان جهارم جد چنکیز خان وقاجولی نویان برادرش ششم جد حضرت صاحب قر
قبیلهٔ برلاس است ودران زمان که چنکیز خان بعضی از ممالک محروسه را به پسر خود جقتای خان ارزانی داشت طایفه از امرای معتبر را ملا
امیر الامرائی جقتای خان را برامیر قراچار مقرر داشت وقراچار نویان پدر پنجم حضرت صاحبقرانست وخدمتش بدارائی مملکت واس
پروری بنوعی قیام نمود که خاص وعام زبان باستحسان او بکشادند ودر قواعد جهانگیری ولوازم کشورکشائی مرتبهٔ قیام واقدام فرموده
آثار جرات وجلادت وانوار شفقت وعاطفت قراچار نویان برعالمیان روشن گشت وبعد از وفات جقتای خان امیر قراچار همچنان
خت یار بود ودرایام قرا هلاجو شهرستان حیات را از زوال روح بپرداخت وچون قراچار نویان رخت بمنزل دیگر کشید روزگار غدار و
مقتضای طبیعتش بود بظهور رسانید وحوادث ایام ولیالی در قلمرو جقتای خان مترادف ومتوالی گشت ودر دیار ماوراء النهر وترکستان
جسمها خیره ودلها هراسان شد ومیان اولاد جقتای بمثابه مخالفت روی نمود که زبان قلم از تعریف وتوصیف آن قاصر آمده بوا
فرزندان قراچار نویان بحوالی قبة الخضراء کش که آنرا شهر سبز گویند آمده رحل اقامت انداختند واولاد واحفاد امیر قراچار
بعد بطن متصدی امر حکومت آن دیار میشدند وهر پادشاهی که در ولایت ماوراء النهر رایت شوکت وحشمت برمی افراشت حکومت آن
آئین مسلم ومقرر میداشت

[ذکر] ولادت باسعادت حضرت صاحب قران بتوران در سالی که دولت سر[...]

منقرض شده بود

در شهور سنه ۷۳۶ سلطان ابوسعید بهادرخان وفات یافت ودر شب سه شنبه بیست وپنجم شعبان سال مذکور مبادی
او ورسالهای بعد از آن است طلوع کرد تابنده حق از برج جلال برآسمان نجم اختری مبارک فال یعنی پادشاه تاجبخش گردون رخش
افسر وشمشیر قطب الحق والدین امیر تیمور کورکان انار الله برهانه در ظاهر قبة الخضراء دلکش کش بطالعی که مشتری استفاده سعادت از ان
کرده ایوان سار وجهان را بنور حضور خویش مزین ومنور گردانید از ناصیه همایونش علامات جهانگیری ظاهر واز جبهه همایونش امارات
وعده که اقبال همی داد وفا شده وآن کام که ایام همی خواست برآمد چمن دولت در روضه مملکت باین نهال بهمال وغنچه گلشن م
ریاحین ریاض امال بین سال برای دیده آمد وچون او ان رضاع گذرانیده مشرف او بمبادی رشد وتمیز رسید خاطر خطیرش مبدا وم
رسوم رزم وپیکار مایل گشت واز ارتکاب لهو ولعب اجتناب واجب ولازم شمرده واز بدایت ده سالگی بصید وطر
اشتغال مینمود تا آن زمان که بر اکثر معموره ربع مسکون مالک شد چنانچه کیفیت آن علی سبیل التفصیل درین اوراق مرقوم رقم بیان
تعالی وحسن سخن ونظم کتاب اقتضای آن میکرد که بعضی از قضایائی ماوراء النهر که پیش از ولادت آنحضرت باندک زمانی وبعد از ان
جهانبانی تمکن یافته درمیان آید لاجرم عنان کمیت خوشخرام قلم بایراد حالات قزان سلطان وامیر قزغن منعطف گشت

[ذکر] سلطان خان بن میسور اغلان ومخالفت امیر قزغن با او وآنچه درمیان ایشان واقع شد

در الوس جقتای خان که از اولاد او بود بر سریر سلطنت متمکن گشت وجمیع بلاد ماوراء النهر در تحت تصرف آورده بمنازع ومعارضی
پادشاهی بود بغایت متکبر ومتجبر وسفاک وبیباک بر استیصال خاندانهای قدیم واستهلاک امراء واجب التعظیم ستره تمام داشت
فرمودی وزود خشم گرفته دیر بر سر رضا آمدی اکمال سیاست وفرط مهابتش بحکیس امیش ومجال سخن گفتن نبود وهر دو نفر که در پای تخت
که یکی را گردن زدی وگاهی هر دو را معروض تیغ قهر گردانیدی از امرا الوس هر کسی را که بقربلتای طلبیدی در خانه رسم وصیت بجا
شدی واز انطبقه بسیاران رفتند که یکی باز پس نیامد بقیه ارکان دولت زوال آفتاب سلطنت او را بدعای شب ونماز سحر
مسالت مینمودند چون نوبت سیاست بامیر قزغن که بوفور عقل وکیاست وکمال جلادت وشجاعت امثال واقران امتیاز داشت رسید اورا بخدمت طلب
ضمیر پادشاه مطلع شده خاطر نشان سرداران سپاه کرد که اگر بپیش دستی همت هم عالم تمکار همه را از پای براورده یکی از ما زنده نگذارد واکثرا م
باخود متفق ساخته درسا لیسری سپاهی بکار آراسته گردانید ودانشمند اغلان را از نسل اکتای قاآن بخانی برداشته عزیمت محاربه تصمیم داد وغ
ومتعلق شد واطلاع یافته با لشکر فراوان در حرکت آمده واز جهلقه گذشته بدشت قرپه دره زنکی در شهور سنه ۲ هر دو فریق بایکدیگر ملاقات
قتال از اصابت عین الکمال تیری بچشم امیر قزغن رسید واز قوت بینش بنور آفرینش عاطل مانده عنان برتافت وغزان سلطان خان بطرف

ان بن امیر توکل نویان
نوخان وددو تومنس بن بوغا
ن در فرزندان تومنای
ان بود وامیر قاجولی اصل
کرزم او گردانید ومنصب
بمالت لشکری ورعیت
که مزیدی بران متصور نبود
در الوس وصاحب
بسپهر با سازکار آنچه
ن از اشعه سیف وسنان
سطه کثرت فتنه وآشوب
نویان نسلا بعد نسل وبطنا
سرزمین بران خاندان تفوق
لماطین چنکیزخانی
وافق بیچقان ییل که مبداء
سروکشورکشای عالمگیر خداو
کند وزهره نوای عیشا
عالم ستانی بابهر آن
وجلال آراسته شد و
سوار می شکار ومباشر
ید وتاختن وتیر انداختن
ن خواهد گشت انشاء الله
ن تا آنوقت که برسند
ذکر سلطنت غزان
در شهور سنه ۷۳۳ غزان سلطان
حاکم وفرمان روا شد واو
بگناه اندک عقوبت بسیا
او را نومیرودند اکثر آن بود
آورده متوجه اردوی او
بارگاه حضرت احدیت
وخدمتش برکنون
را در مخالفت غزان سلطان
ان سلطان خان بر حادثه که متوقع
فرمودند ودر اثناء جدال
شی رفت ودران زمستان

از فرط سرما اکثر چهارپایان در عرصهٔ تلف آمد و امیر قزغن از ضعف دشمن آگاه شده بار دیگر با سپاه فتح و ظفر سپاهی قیامت اثر جمع آورده رایات نصرت آیات برافراشته
روی همت بدفع اعدا نهاد و غزان سلطان خان نیز متوجه او شد و بعد از تلاقی فریقین کشش و کوشش جانبین پادشاه در معرکه کشته شد امیر قزغن فرمود که چون غزان
از میان برخاست لشکریان از عقب گریختگان نروند و نیز دست از غارت و تاراج کوتاه کنند و متعلقان غزان سلطان را ایمن گردانند و حلیلهٔ او را که ترمیش
خاتون می گفتند در حبالهٔ نکاح آورد و بعضی از مورخان گفته اند که بعد از فتح مبین امیر قزغن دانشمندچه اغلان را بر سریر خانی نشاند و علی التقدیرین چون دو سال از حکومت
دانشمندچه بگذشت امیر قزغن او را شربت فنا چشانیده بیان قلی ابن سورغو ابن دوا را از احفاد جغتای خان را اسم پادشاهی داد

ذکر شمهٔ از مآثر امیر قزغن و نهایت کار و انجام روزگار او

چون زمام اختیار ما وراء النهر و ترکستان بدست اقتدار امیر قزغن آمد
مجموع آن بلاد و امصار را بزیور عدل و داد بیاراست و باحسان بیکران عطایای آمال صغیر و کبیر و غنی و فقیر را گرانبار گردانیده و در تعظیم سادات عظام و علمای
انام و ارباب زهد و تقوی و اصحاب درس و فتوی مبالغهٔ تمام فرمود و در زمان دولت او خیر باد در خانها باز نکردی و در ایام حکومت او پریشانی بجز زلف بتان
کس ندیدی و خواص و عوام مشمول عاطفت و احسان او گشتند احرار و عبید بندهٔ لطف و امتنان او شدند از معظم وقایع او یکی آنکه جد تمش بدفع ملک معز الدین کرت
لشکر کشید و مدت چهل روز هرات را محاصره فرمود و آخر میان ایشان مصالحه واقع شده امیر قزغن بجانب ما وراء النهر معاودت نمود چنانچه تفصیل این حکایت در مجلد رابع
ذکر یافت دیگر آنکه امیر قزغن لشکر بجانب خوارزم برده آن ولایت را در حوزهٔ تسخیر و تصرف آورده و امیر قزغن زمستان در سالی سرای بسر بردی و در بهار مرغزار قراتوپه را بوجود
خویش زیب و زینت دادی و تابستان و فصل بهار در شهر مونک توطن نمودی و اکثر اوقات بشکار جانور پرانیدن اشتغال فرمودی و در اثنای این حالات قتلق تیمور نامی
که خواهر زاده امیر قزغن را در حبالهٔ نکاح داشت از امیر التماس نمود که او را بحکومت ایل بورلدای سرافراز کند و امیر قزغن جهت ملاحظهٔ مصلحتی این صورت را موقوف ساخته آن ناپاک
زاده کینهٔ او در دل گرفته منتظر فرصت میبود روزی که امیر قزغن با معدودی چند از سالی سرای سوار شده و از جیحون گذشته آهنگ جانور انداختن کرد آن حرامزادهٔ بد اصل
با طایفهٔ غدار بیرون تاخته بر سر آن امیر عادل راند و سرای وجود او را از کدخدای روح بپرداخت خواص و مقربان امیر قزغن قتلق تیمور را کامیشی کرده در قندز باد
رسیده اعضای او را با تیغ انتقام از یکدیگر جدا ساختند و بعد از حادثهٔ امیر قزغن امرا امیرزاده عبد الله از سمرقند آمده بجای پدر بنشست و امرا سر در متابعت و مطاوعت
او آورده بر مسند حکومت متمکن گشت و چون امیرزاده عبد الله بسمرقند فردوس مانند خو کرده بود خواست که بآن طرف رود و بیان قلی را بدستور معهود که او را خان
بکار پیشه بود با خود همراه برد امرا امیرزاده را از روی دولتخواهی معروض گردانیدند که مقام اصلی گذاشتن از حزم و تیقظ دور مینماید امیرزاده سخن ناصحان گوش نکرده بسمرقند رفت و در آنجا
هم در آن سال بنابر طمعی که بحرم بیان قلی خان داشت بر قتل آن بیچاره اقدام نمود و تیمور خان اغلان پسر ... تیمور خان را بخانی برگرفت و نعش بیان قلی را بنجارا برده در جوار مزار
فایض الانوار شیخ سیف الدین باخرزی روح الله روحه دفن فرمودند و امرا از این قضیه متوهم شده آغاز مخالفت با امیرزاده عبد الله کردند

ذکر محاربهٔ امرا با امیرزاده عبد الله و مغلوب شدن او و هرج و مرج مملکت و آمدن توغلقتمور خان بولایت ما وراء النهر

بیان این سخن آنست که امیر بیان سلدوز از ملازمت و متابعت امیرزاده عبد الله متنفر شده دل بر مخالفت قرار داده و لشکری جمع آورده متوجه او شد
و چون بنواحی کش رسید امیر حاجی برلاس بن بورلقی بن ایل نوکه بن سوکانمکان ابن قراچار نویان با الوس خود با او ملحق شده و باتفاق روی با میرزاده عبد الله نهادند
و بعد از قتال و جدال شکست بامیرزاده عبد الله افتاده برادرش خدیتش در آن معرکه بقتل آمد و خود از آنکه وی گریخته و از جیحون گذشته باندراب رفت
و در آنجا بسر میبرد تا فوت شد و علی ای التقدیرین امیر بیان و امیر حاجی برلاس تیمور خان و برادر و متعلقان امیرزاده عبد الله از میان
برداشتند و هر که از منتسبان امیر قزغن بدست ایشان افتاد از پای در آوردند و امیر بیان بر دیار ما وراء النهر استیلا یافته
متصدی امر خطیر حکومت گشت و با وجود آنکه مردی سلیم النفس کم آزار بود و مهابت و سیاستی نداشت پیوسته بشرب مدام و مجالست
سرو قدان گل اندام اشتغال مینمود و مانند نرگس و لاله بقدح و پیاله روز بشب و شب بروز میرسانید و از پاسامیشی ملک تغافل و تساهل نموده
تا رفته رفته آشوب در مملکت توران پدید آمد و بدخشان و اندخود و شبرغان اشتغال یافت از امرا و نوئینان هر که در هر مقامی رایت استبداد و استقلال
برافراشت و بجانبه سپیدار بر لوح ضمیر رقم سروری و سرداری بر نگاشت و امیر حاجی برلاس بدستور زمان سابق پرتو التفات بر ضبط تومانات دیار
کش انداخته و امیر بایزید جلایر در خجند بیرق علم انا ولا غیری برافراخت و امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن بر بعضی ولایات استیلا یافته تلاش منصب جد خویش
وجههٔ همت ساخت و اولجای تو بن بو قاسلدوز در قبة الاسلام بلخ هوس سروری در دماغ خود جای داد و محمد خواجه اپردی شبرغان و کیخسرو و الجایتو در مملکت
ختلان بهمین طریق مسلوک داشته هیچ یک پای در دایرهٔ متابعت دیگری نمی نهاد و امیر خضر یسوری نیز در طرقی مجموع یسوریان را جمع آورده غیری را در نظر نمی آورد
و شاهان بدخشان هم در قلاع و جبال خویش کمر بخدمت هیچکس نمی بستند و بسبب منازعت و مخاصمت خاطر یکدیگر می خستند و این صورت موجب آن شد که
سپاهیان طوایف مختلفه هر یک بنا بر عداوت مقاتله و مقابله روی نمود و رعایا که ودایع حضرت خالق البرایا اند پایمال ستیزه حوادث شده در آن گشتند و چون

وچون توغلق تیمور خان از نژاد جغتای خان که بحسب سلطنت ماوراء النهر باو میرسید از مخالفت امرا و پریشانی مملکت خبر یافته خیل و حشم خود را جمع آورده و با سپاه فراوان در شهور سنه احدی وستین وسبعمایه بجانب ماوراء النهر نهضت فرمود و بواسطه بی اتفاقی امرا پادشاه جته بی تحاشی میراند تا خان بالغ که قریب آب خجند است در هیچ مکان توقف ننموده و در آنجا خان با خواص از مقربان مشورت کرد مقرر چنان شد که الغ توقتمور از قوم کرایت و حاجی بیک ارکنوتی و بیکجک برسم منقلای عنان عزیمت حرکت دهند و امراء ثلاث برحسب فرمان روان شده چون از آب خجند بگذشتند امیر بایزید جلایر قدم موافقت پیش نهاده با تبع خویش بایشان پیوست و باتفاق روی توجه بشهر سبز نهادند و امیر حاجی برلاس متحیر شده قریبی و کشی را فراهم آورده بعزم مقاتله و مدافعه لشکر بیگانه سوار شد و چون سپاه وهم و هراس بر شهرستان ضمیر امیر حاجی برلاس استیلا یافت پیش از آنکه فریقین بهم رسند عنان توجه بجانب خراسان منعطف گردانید و حضرت صاحبقران با رای پیر و بخت جوان همراه امیر حاجی برلاس تا کنار آب آمده در آنجا با او گفت که چون شما عازم خراسان شده اید اگر رخصت فرمایید من مراجعت نموده با امراء جته ملاقات کنم و بعد از آن پیش پادشاه روم اگر تدبیر موافق تقدیر افتاد فی الحال بخاندان قدیم نرسد و ایل و الوس از این بلای عظیم رهائی یابند چون این کلمات الهامات جاودانی بود در خاطر امیر حاجی برلاس جای گیر آمده آنحضرت را رخصت داد و امیر صاحبقران عنان عزیمت بصوب ولایت منعطف گردانیده بخوزار رسید که حاجی محمود شاه یسوری لشکر جته را برداشته بتعجیل میآید تا آتش نهب و تاراج در مملکت زند امیر صاحبقران با حاجی محمود شاه و سپاه جته گفت که شما چندان توقف نمائید که من با امرا ملاقات نمایم و بصوابدید ایشان آنچه مصلحت وقت باشد تقدیم نموده شود سخن فرخنده آنحضرت که نشان قضای مبرم داشت بحسن قبول تلقی کردند و امیر صاحبقران عنان بصوب اردوی امرا تافته با جماعت ملاقات فرمود و ایشان آثار تایید یزدانی و انوار توفیق سبحانی در ناصیه همایونش دیده مقدم او را گرامی داشتند و از فحوای کلام گوهربارش نسیم رشد و اقبال استشمام نموده حکومت تومانات کش را در قبضه اقتدار آنحضرت نهادند و همین رای عقده گشای امیر صاحبقران طوفان بلا که بالا گرفته بود تسکین یافت و خلایق از غارت و اسر خلاص شده زبان بدعا و ثنای آنحضرت گشادند و امیر صاحبقران کامیاب و کامران مراجعت کرده پرتو التفات بر محافظت و استمالت ایل و الوس انداخت و باحضار لشکر شهر سبز و توابع و مضافات آن فرمان داد و در اندک زمانی در ظل رایت آن مؤید کامیاب سپاه بسیار جمع آمدند حضرت صاحبقرانی با میر خضر یسوری پیوست و در این اثنا مخالفتی میان امراء جته پدید آمده باردوی پادشاه بازگشتند و در آن اوان توغلق تیمور خان نیز عازم تختگاه خویش شده بود

گفتار در بیان وقایعی که بعد از مراجعت خان در ولایت ماوراء النهر و توابع آن دست داد

در اوانیکه توغلق تیمور خان بولایت خود بازگشت امیر حسین نبیره امیر قزغن لشکری جمع آورده از کابل بیرون آمد تا انتقام عم خویش امیرزاده عبدالله را از خصم بکشد و آهنگ جنگ امیر بیان سلدوز کرده و ایلچی فرستاده از حضرت صاحبقران و امیر بایزید و امیر خضر یسوری استمداد نموده بعد از تقدیم مشورت قرار بر آن گرفت که امیر صاحبقران و امیر خضر ملتمس امیر حسین را مبذول داشته و امیر بایزید باردوی توغلق تیمور خان رود تا امراء جته را مجال یکولی نماند امیر بایزید بامضای آن عزم روان شده چون بخجند رسید شنید که توغلق تیمور خان با مجموع لشکر مراجعت نموده در کنار آب جوباره باعروق خود ملحق گشته است و از آن اندیشه و دغدغه فراغت یافته در همان موضع رحل اقامت انداخت و امیر صاحبقران و امیر خضر با سپاهی چون کوه آهن بعزم معاونت امیر حسین در حرکت آمدند و از قلعه که به دربند آهنین اشتهار دارد گذشته با او پیوستند و باتفاق روی توجه با میر بیان آوردند و خدمتش تاب مقاومت نیاورده رایت الفرار خوانده متوجه بدخشان گشت و ایشان از عقب و انشتند و امیر بیان و شاه بهاء الدین والی بدخشان بقلال دور دست تحصن نموده امیر حسین بر ولایت استیلا یافت بعد از ضبط مملکت کیقباد برادر کیخسرو ختلانی را بایالت رسانید و امیر صاحبقران و امیر خضر را عذرخواهی نموده رخصت انصراف داد و ایشان در ضمان سعادت و سلامت روی بولایت خویش آوردند و چون کدامیر خضر بر دیار امیر صاحبقران بود طبیعت کرم سلطنت پناهی اقتضای آن کرد که ترتیب طوی فرماید که سزاوار پادشاهان ذوالاقتدار باشد لاجرم از موضع کسم بدخشان بنشیر امیر خضر نهضت فرموده پانزده روز راه را بچهار روز قطع کرده بکش رسید و اسباب جشن و سور را مرتب داشته چون آوازه وصول امیر خضر مسموع آنحضرت گشت استقبال نموده آنچه از شرایط اکرام و اجلال توانند بود بتقدیم رسانید و چند روز بعیش و عشرت مشغول و امیر خضر بعد از طوی بولایت خویش توجه نمود و حضرت صاحبقران کامکار در مقر عز و شرف خود قرار گرفته جناح معدلت و احسان بر ساکنان آن خطه بگسترد در خلال این احوال امیر تغلق سلدوز رایت مخالفت امیر حسین برافراشت و سپر پلی ارزمی در روی کشید امیر حسین معتمدی نزد امیر صاحبقران فرستاده صورت حادثه را در میان نهاد و امیر خضر و امیر بایزید را نیز از آن واقعه اعلام داد حضرت صاحبقران کامکار از فرط مروت و فتوت که ذات همایونش مجبول بر آن بود بر فور بجمع لشکر فرمان داد و با سپاهی جرار روی شوکت و اقتدار بمعاونت و معاضدت امیر حسین آورد و در موضع قلعه امیر خضر یسوری با حشم و خدم خویش بآن پادشاه فرخنده مقدم پیوست و باتفاق در حرکت آمدند و بتعجیل رانده در حصار امیر حسین را ملاقات نمودند و خدمتش از وصول ایشان مسرور و شادمان گشته شرایط تفقد و دلجوئی بجای آورد و دشمن مجبر را آوازه گردان صف شکن گریخته در دور کار خاک ادبار بر سر ریخته و امیر حسین بعد از طوی و اظهار منت و سپاس هر یک از ایشان را بمستقر شرف و دولت خویش روانه ساخت و امیر صاحبقران چون از دربند آهنین بگذشت بمسامع علیه رسید که امیر حاجی برلاس که هنگام توجه سپاه جته خوف و هراس بخود راه داده متوجه خراسان شده باز آمده است و با امیر بایزید عهد و پیمان در میان آورده قرار داده اند که بعد از جمع لشکر با سر امیر خضر یسوری روند و اکنون امیر حاجی در خطه کش به جمع آوردن سپاه مشغول است امیر صاحبقران چون بر حقیقت حال اطلاع یافت با آن مقدار سپاه که همراه داشت از پایان گذشته با میر خضر پیوسته و باتفاق متوجه شهر سبز شدند و امیر حاجی برلاس با دلاوران کارآزمای که خود را کم از رستم دستان و سام نریمان نمی پنداشتند عنان سبک کرده و رکاب گران ساخته باستقبال ایشان مبادرت نموده هر دو سپاه کینه خواه در موضع اقباد بهم پیوستند و صفوف سپاه آراسته جنگی واقع شد که در هیچ زمان مثل آن نشان نمیدادند از کثرت کشتگان پشت گاو زمین خم و از بسیاری خون افکندگان بسیط عرض تا مرکز نم گرفت و از متعینان اردوان بحشی کشته و آخر الامر نسیم ظفر دامان

پرچم رایت خسرو بهمال و دیده و امیر حاجی که بجانب سمرقند رفت و پناه بامیر بایزید برد و حضرت صاحبقران و امیر خضر بهیأت اجتماعی روی توجه بالخطه فردوس مانند نهادند و در اثنای طریق لشکرکش که داغ طلعت حضرت صاحبقرانی بر جبین داشتند راه خلاف سپرده روی از مطاوعت آنحضرت گردانیدند و گریزی هنگام نموده بامیر حاجی پیوستند و امیر خضر نسبت بحضرت صاحبقران بدگمان شده غبار کدورت بر حاشیهٔ ضمیرش نشست چنانچه از فحاوی کلماتش بظهور پیوست و امیر با حشمت صافی ضمیر ازین تهمت بغایت آزرده خاطر شد و طریق ثواب منحصر در ان دید که راه سمرقند پیش گرفته بامیر بایزید و امیر حاجی برلاس ملحق شود و بامضای این عزیمت بامیر حاکوس مبارک بن طوغان بن غازان بن بشرعه بن قراچار نویان که از اعیان امرا و عمر او بیش بهر بایکسیستی بسان کس نمانده بود روان شد و چون پیش امیر بایزید رسید خدمتش از وصول آنحضرت اظهار ارتیاح و مسرت نموده از وظایف تعظیم و تبجیل و ما یعد من بذل القبل دقیقه فرو نگذاشت و رایت اعتقاد و استظهار بقبهٔ جوزا بر افراشت و در آنحال امیر بایزید و امیر حاجی آهنگ جنگ امیر خضر داشتند و چون حضرت صاحبقران بایشان پیوست آن معنی بهمت تضاعف پذیرفت و باتفاق سپاه سنگینی مراتب داشتند و با امیر صاحبقران تیمور گورکان برسم منقلای روانشدند و در موضع ... گردان هر دو لشکر و مبارزان هر دو کشور بهم رسیده آتش حرب و پیکار افروخته و دیده با سوزن پیکان و سنان بگدیگر دوخته گشت عاقبت امیر خضر انهزام یافته امیر بایزید بیمن معاونت امیر صاحبقران بظفر و نصرت مخصوص و ممتاز آمد و امیر حاجی کامران و کامیاب پرتو التفات بر ضبط ایل و الوس خود انداخت و در ین اثنا امیر بایزید خواست که نسبت بحضرت صاحبقران غدری اندیشد آنحضرت بنور فراست و رای روشن تیرگی ضمیر و ظلمت درون او اطلاع یافت و بهانهٔ رعاف دست پیش بینی گرفته از مجلس بیرون آمد و فی الحال سوار شد و ترکش بر میان بسته و دل بعون و عنایت ملک دیان نهاده روی بسایبان آورد و چون امیر حاجی برلاس ازین قضیه آگاهی یافت قاصدی نزد امیر تیمور فرستاد که باید از آب بگذرد که عبد الله با بجوی لشکری فراهم آورده اندیشهٔ مخالفت دارد و وظیفه آنکه سپاه جول را جمع کند که من جوغان برلاس را با طایفه از پردلان بمدد او خواهم فرستاد تا تیغ آبدار غبار الفتنه که بالا گرفته فرو نشانند امیر صاحبقرانی چون از کماهی حالات آگاهی یافت بی آنکه جورغان بن ایلاد داد بن وجار بن لالای بن قراچار نویان بمدد ملحق شود با سپاه جول روانشده دفع آنحادثه را وجه همت ساخت درین اثنا امیر بایزید از جلگای کش بجانب خجند شتافت و چون امیر صاحبقران بحوالی مدد رسید شیخ علی جرجری بعزم رزم با سپاه پیش آمد و بیک حمله سپاه ظفر پناه مانند تشنه که بسند باد روی بگریز نهادند و حضرت صاحبقرانی چون از معارکه برداخت آتش جنت... مدد کهنه را محتجم اقبال ساخت **ذکر توجه توغلقتیمور خان بجانب ماوراء النهر نوبت ثانی در سنه ثلاث وستین بار زوی جهانگیری** چون بار دیگر خیال حکومت ماوراء النهر در دماغ توغلقتیمور خان استیلا یافت سپاه بیقیاس جمع آورده متوجه بصوب کشت و بخجند رسیده و امیر بایزید گرانقیاد بر میان بست و امیر بیان سلدوز نیز در دایرهٔ متابعت قدم نهاده برسم استقبال تا سمرقند رفت و امیر حاجی برلاس از بیم سیاست پادشاه گردون اساس بجانب خراسان متوجه و لایت کش شده با بعضی از ایل و الوس خود از آب جیحون عبور نموده خان کشمیر را علیه تمام تنکاییشی امیر حاجی فرستاده باو رسیدند و محاربه روی نموده چون عام برلاس در آن معرکه کشته شد امیر حاجی بخراسان شتافته چون بخراسان بموضعی که قریه ایست از ولایت جوین رسید اشرار آنجا او را بدرجهٔ شهادت رسانیدند تعالی فرصتی که خراسان مسخر حضرت صاحبقران گشت جماعتی از قاتلان امیر حاجی معروض تیغ یاسا شده آن ولایت برسم سیورغال بر ورثه او قرار گرفت بالجمله در خلال این احوال امیر صاحبقران بارشاد ملهم توفیق عزیمت اردوی خان نمود و سبعی امیر حمید که بفرط عقل و کیاست منفرد بود و پیش پادشاه تقرب تمام داشت منظور نظر اهتمام و التفات شده ولایت کش بدستور سابق بر آنحضرت مقرر شد و پادشاه در قلب مستان بعقش خویش روی توجه بامیر حسین نهاد و چنانچه در ظفرنامه و کتب دیگر مذکور است لشکری بحرب او فرستاد و علی الیقین چون هر دو لشکر در کنار آب وخش بیکدیگر رسیدند و صفها بیاراستند تحیر و خذلانی از امیر حسین روی گردانشده و صف او ویران ساخته بمخالفان پیوست و امیر حسین بضرورت هزیمت را غنیمت دانسته راه گریز پیش گرفت و لشکریان خان نواحی قندز و بقلان را باعقیه ... کش غارت کردند و بعد ازین فتح امیر بایزید را بمقتضی فرمان بیاسا رسانیدند **ذکر مراجعت توغلقتیمور خان بتختگاه خویش و توجه نمودن امیر صاحبقران بطلب امیر حسین** چون زمستان بپایان رسید و فصل بهار در آمده توغلقتیمور خان را هوس موروث اصلی دامن گیر شده جمعی را که خمیر مایهٔ فتنه و فساد میدانست از میان برداشت و زمرهٔ که محل وثوق و اعتماد بودند بنوازش و عاطفت اختصاص داده پسر خود الیاس خواجه بحکومت دیار ماوراء النهر نصب فرموده علیه تمام از امرا و سپاه جبه پیش او گذاشت و تکلیف مقدم او گردانیده در باره صاحبقران صنوف تربیت و نوازش ارزانی فرمود که از اردوی الیاس خواجه تخلف جایز ندارد و چون از فحوای گفتار و کردار پادشاه کامکار یعنی امیر تیمور گورکان آثار رشد و اقبال و علامت ترفع و جلال مشاهده فرمود رتق و فتق مهام مملکت برای رزین و فکر دوربین و مفوض گردانیده خود در عین عظمت و حشمت بمستقر سریر سلطنت مراجعت نمود و بعد از رفتن خان امیر بکیکت دست ظلم و بیداد گشاده و همه منافع دیگر امرا را فرو بسته در مقام لجاج و عناد ایستاد و چون امیر صاحبقران ملاحظه که معاش بکیکت بخلاف رضای خان است مفارقت او را عین مصلحت دیده مهاجرت او را محض ثواب دانسته در قفار و صحاری روی بامیر حسین نهاد و در بیابان جیوف بر سر چاه بساعج باو رسید و بعد از تقدیم مشورت هر دو امیر پیش تکل حاکم جیوف رفتند و آنغدار جفاپیشه در اندیشه نشد که ایشان را بگیرد امرا از مکر و کید او آگاهی یافته با شصت سوار عنان عزیمت بجانب بازار معطوف گردانیدند و تکل با هزار مرد مسلح در عقب ایشان روان گشت و در حین طلوع خورشید جهانگیر آن شصت مرد در رسیده و از اول بامداد جوانان جانبین و بهادران طرفین جنگ در پیوستند و آتش فتنه زبانه کشید و طوفان بلا بالا گرفت و کوشش بجائی رسید که از هزار کس تکل خان پنجاه نفر و از شصت نفر امرا هفت نفر باقی ماندند و دیگران کشته گشتند و برخی مجروح شده که محققین گویند که در آن معرکه از اتباع صاحبقران مهر رستم طغا بوقا برلاس و امیر سیف الدین را اسبان از حرکت باز مانده بود و ایشان هیچیان پیاده با ترکان بجنگ مشغول بودند و اسب ایلچی بهادر مانند شطرنج با پیاده دو ...

داد و پیاده با تیر و کمان آهنگ جنگ دشمنان کرد و حضرت صاحبقران زه کمان او را پاره ساخت تا دست از محاربه باز داشته تا شیشه حیات او معرض قصد دشمنان گسیخته نگردد با جمله امیر حسین با هفت کس که باقی مانده بودند بر تکل تاخته و تیغ جلادت آخته درفش تکل را بدو نیم کرد دل رزم جویان پر از بیم کرد و مردم تکل را متفرق نموده باز جمع شدند و قصد امیر حسین کردند و حضرت صاحبقران بزخم تیغ آتش فشان آن خاکساران را پراکنده ساخت و امیر حسین را از آن معرکه بیرون برد و باتفاق روانشده مخالفان از عقب تاختند بار دیگر نیران محاربه اشتعال یافته اسب امیر حسین از پا درافتاد و خاتونش دلشاد آغا [illegible] خود را بدو داد و امیر صاحبقران اعدا را منکوب ساخته یکان یکان [illegible] بر جای ... تا امیر حسین سوار شده و از آنجا روان گشته بپایان در آمدند و از آن هفت کس چهار نفر که از ماوراء النهر بودند در ظلمت اللیل اسبان ایشان را گرفته گریختند و امیر صاحبقران توکل بعنایت یزدان نموده با حرم محترم خود الجای ترکان آغا که خواهر امیر حسین بود از بیابان بیرون آمد و ترکمان سر راه گرفته صاحبقران حرم محترم را در جائی پنهان ساخت و تیغ جلادت از نیام برکشیده عازم جنگ گردید در این اثنا حاجی محمد نامی در میان آن طایفه که دوست قدیم امیر تیمور بود آنحضرت را شناخته ترکمه را از جنگ مانع آمد و اسب کشیده امیر را سوار کرد و حضرت صاحبقران بالضرورة شبی در میان ترکمه بسر برده چون حسن طبیعت و دیانت همت ایشان معلوم داشت گوهر دیگر و معا و یکقطعه لعل بایشان بخشید و حاجی محمد سه سر اسب با یحتاج مرتب داشته شخصی که نامش قلابجی بود ملازم کرد تا آنحضرت را با میر حسین رسانید و آنحضرت امیر حسین را سوار کرده باتفاق متوجه محمودی شدند و بآن موضع رسیده چاهی کندند و دوازده روز توقف کردند در این اثنا علی بیک جونی قربانی از این حال خبردار گشته نوشته بپدر و برادران ارسال داشت که شصت نفر از دلیران سپاه را بدان جانب فرستاده امیر حسین و صاحبقران را گرفته بماخان بردند و در موضع موحش و مقامی ناخوش باز داشتند و محمد بیک برادر بزرگ علی بیک از جرأت و جسارت او آگاه شده از حدود طوس جهة امیر حسین و امیر تیمور پیلاکات و تحف فرستاد و زبان به توبیخ و سرزنش برادر نادان گشاده پیغام داد که بر فور بتدارک مافات قیام نموده مراسم عذرخواهی بتقدیم رساند علی بیک از فرط شقاوت و کمال دنائت هدایا و پیلاکات محمد بیک را خود تصرف نموده مراسم عذرخواهی بتقدیم رسانید و اسپی پر لاغر که گوئیا در شان او گفته اند مصرع دستان سام بر دستش داغ بهرام گور بر رانش و شتری دیگر مثل آن که مصدوقه حالش آمده شب مولود او آن دعوت نوح روز پیری زمان طوفانش بایشان داد و بگذشت و پاداش آن حرکت ناپسندیده عنقریب شامل روزگار آن غدار آمد چنانچه مرقوم کلک بیان خواهد آمد و دوست قدیم صاحبقران مجموع اسباب آنچه لایق امیر حسین گرد و بواسطه این نیکوبندگی مبارکشاه در زمان سلطنت صاحبقران بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسید

گفتار در بیان بعضی حالات که بعد از رهائی از حبس علی بیک دست داد

چون حضرت صاحبقران و امیر حسین از حبس علی بیک جونی قربانی خلاص شدند با یکدیگر مشورت نموده رای ایشان بر آن قرار گرفت که امیر حسین بطرف گرمسیر هیرمند روانشود و آنحضرت بایل و الوس خود پیوندد و با مصاحبای این عزیمت در حرکت آمده صاحبقران کامکار چون بدیار خود نزول نمود ملک معزالدین حسین کرت گرامی خواجه اصناجی را بطلب او فرستاد و گرامی خواجه ایمان مغلظه بر زبان آورد که از جانب ملک امری که موجب ملال خاطر شریف باشد بظهور نخواهد پیوست امیر صاحبقران بر آن سخن اعتماد نموده عازم هرات شد و در زمانیکه ملک متوجه نیشابور گشته بود رسیده ملک در اعزاز و اکرام آنحضرت غایت مبالغه بجا آورد و اسب خاصه خود پیش وی کشیده مبلغ ده هزار دینار کپکی و مقدار دویست خروار غله بر مال سرخس حواله داشت نمود و صاحبقران مقضی المرام بازگشت و چون امیر حسین شنید که امیر تیمور با ملک معزالدین حسین ملاقات فرموده بجانب ولایت خود مراجعت نموده است او نیز داعیه حسن ملاقات ملک پیدا شده روی بآن صوب نهاد و روزی چند در هرات رحل اقامت انداخت تغلق تیمور خان یکی از امراء خود را برسالت پیش ملک فرستاد و مضمون سفارش آنکه چنین استماع افتاد که امیر حسین بملک پیوسته باید که او را گرفته پیش ما فرستد ملک بالضروره امیر را در قلعه گرد تاخت تمس در انجا طوعا و کرها باد ر زاویه ناکامی نشست و یکی از نوکران خود را که سر راه شاه موسوم بود با تنسوقات پادشاهانه مصحوب توکا گردانیده باردوی تغلق تیمور خان فرستاد و سر راه شاه بمقصد رسیده بوسیله امرا عز بساط بوس دریافت و بعرض او رسانید که ملک معزالدین امیر حسین را گرفته بقلعه گرتو فرستاده است و او در آن قلعه وفات کرده ایلچیک گفت که مهمان بسمع ما رسانیده اند که او در قید حیات هنوز انتظام دارد پادشاه روی بایلچیک کرده فرمود که چون برادر ما معزالدین او را مرده گفته است مناسب چنان مینماید که ما نیز مرده تصور نمائیم و اگر فرا چوری ناگاه دولتی روی نماید پایدار نماند و عاقبت از مملکت آواره گردد و در غربت بهمان تمنا بمیرد و از زیستن و مردن و وجود و عدم او چه سود و زیان و ما خاطر دو عزیز مثل ملک را خود رنجانیم بواسطه او و بعد از نه روز تغلق تیمور خان ایلچی ملک معزالدین را بخلعت و تشریف سرافراز گردانیده اجازت مراجعت ارزانی داشت اما امیر حسین اگرچه در قلعه محبوس بود اما قیدی در پای نداشت در این اثنا شخصی از ملازمان خود را بیرون فرستاد و بنوکران خود که انتظار مقدم او میکشیدند پیغام داد که اسلحه و جبه و اسب او را در فلان موضع معین حاضر سازند و چون امیر حسین را خاطر از آن معنی جمع شد در ظلمت اللیل از قلعه فرود آمد و بر اسب جهان نورد سوار شده با معدودی چند عازم قندهار گشت

ذکر قضایای حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان بعد از مراجعت از خراسان و پیوستن او با امیر حسین و ازدیاد محبت جانبین و بیان بعضی از وقایع

چون ملک معزالدین حسین حضرت صاحبقران را رخصت مراجعت ارزانی داشت و آنحضرت بصوب دیار کش روانشده فرمود تا از آب عبور نمودند و چون بهنجار زندان که از قصبات بلخ است رسید مهد علیا اولجای ترکان آغا را آنجا گذاشته بطریق ایلغار میان ایل و الوس در آمد و تموکه قوچین با پانزده کس بسعادت پایبوس سرافراز شد حضرت صاحبقران با آن معدود مردم متوجه خوارزم شد و از آن موضع گذشته از جیحون گذشت و بحول ریگستان درآمد و بنابر شدت حرارت هوا در کنار آب و سایه جنگل مدت یکماه با الجای ترکان آغا بسر برد و در آنجا به عنوان شاه و الیغی با پانزده کس دیگر در زمره ملازمان انخراط یافت و چون یکماه از توقف ایشان گذشت ناگاه از دور سیاهی دیدند بنابر حزم اسبان در آب رانده خود را بساحل نجات رسانیدند و اولجای ترکان آغا موافقت نموده بسلامت بگذشت و یکماه دیگر در ییلاق کنار آب بسر برده بعد از آن متوجه سمرقند شد و چون حضرت

صاحبقران و سایر ملازمان سمرقند را وداع نموده بجانب کش در آمدند و مدة چهل و هشت روز در قریهٔ جغی از قرای شهر سبز متوقف گشته و بعد از انقضای مدت مذکور پادشاه نموده منصور با
طایفه وفاداران شب در میان بکنار آب آموی آمدند و در آنجا بخواجه اغلان و بهرام جلایر ملاقات فرموده بدیدار یکدیگر مسرور و شادمان گشتند و باتفاق از آن موضع سوار شده
روی بقندهار نهادند و تدبیر موافق تقدیر آمده در بسیر من پیش تومن نکوداری که وعده گاه تلاقی امیر حسین و صاحبقران بود پیوستند و از آنجا بهیات اجتماعی روی بسیستان نهادند
و در آن وقت والی سیستان را دشمنی پدید آمده بود که طاقت مقاومت او در خیر مکنت خویش نمی‌دید و چون شوکت و عظمت امیر حسین و حضرت صاحبقران را مشاهده نموده توسل جسته
گفت اگر بمین مساعدت شما شر این دشمن زبردست از من مندفع شود چندین نقد و جنس تسلیم نمایم و انواع خدمات پسندیده بتقدیم رسانم و جواهر ابدار و کرایم اموال ایثار کنم و ایشان
رعایت و بر ذمت خود واجب دانسته معاونت و مضاهرت او با هزار سوار بر دشمنان تاخته و بر خم شمشیر آبدار مخالفان او را بر خاک بوار انداختند و والی سیستان بوعده خود وفا کرده
امرا از آن موضع بر وحشت بیرون آمدند جمعی کثیر از آن سک طبیعتان بسر راه بر ایشان گرفته قتال فاحش دست داد و امیر صاحبقران که در فن تیراندازی سرآمد با قبضه بود بهر تیر
سگ دینی را بر خاک هلاک میخوابانید و لشکر سیستان را بازپس نشانده و امیر حسین و صاحبقران بگرمسیر رفتند و حضرت صاحبقران کامکار جهة معالجه جراحات پیش تومن توقف نمود و امیر حسین
با بود کس بجانب نقلان شتافت و چون با نحدود رسید ایلچیکت با سپاه بسر راه بر ایشان گرفته بحرب مشغول شدند و از کثرت مخالفان لشکر امیر حسین متفرق گشتند و حدیث با دوازده
کس شش سوار و چهار پیاده جان از معرکه بیرون برده بموضع شبورتو رفت و چون جراحات امیر صاحبقران راحت و سقم او بصحت تبدیل یافت با مور خواجه اغلان و بیست و چهار
نفر از ملازمان عنان عزیمت بجانب صف منعطف گردانید و بکهمرد نزول فرموده کیفیت اوضاع امیر حسین مسموع آنحضرت گشت و سونج نام نوکری را برسانیدن مژده سلامت
نفس نفیس و ذات همایون پیش او فرستاده پیغام داد که موعد ملاقات صف است و در اثنای این اوقات صدیق برلاس با پانزده کس سعادت دستبوس حاصل نموده حضرت صاحبقران
و او نیز بخدمت امیر حسین بدانگ رو که بیاید بتعجیل آمده و خود متعاقب او در سرعت سیر مسارعت نموده ناگاه از طرف صف سپاهی سوار نمودار گشت حضرت صاحبقران
پیاده جسته تعیین کرد تا پیش رفته احوال ایشان دانند و چون خبر گیر شناخت که فراجی بسر حسن است که آوازه توجه امیر حسین بجانب نقلان شنیده با صد سوار برسم استقبال می‌آید بنا
بر اشارت حضرت صاحبقران که اگر موافق باشد خرج نمید بالای پشته رفته العمل بجا می‌آورد و از طرفین بتعجیل رانده بیکدیگر پیوستند و منازل قطع کرده بصف رسیدند
و نزول فرمودند و امیر تیمور کورکان جمعیت القران العین نموده ایشان صبحگاهی خبر رسانیدند که سپاهی سواران از دور مینماید صاحبقران کامکار سوار شده از عقب ایشان گذشت و از
طرف راست در آمده پرسید که شما چه کسانید گفتند طایفه از نوکران امیر تیموریم که بخدمت او میرویم حضرت صاحبقران بشیر زانده معلوم کرد که تقلقچه برلاس و امیر سیف الدین ایشانند و تو تک
و جمعی دیگر از مطیعان‌اند که از سر اخلاص قدم پیش نهاده میآیند و چون امیر صاحبقران با ملازمان بمنزل همایون نزول سعادت فرمود نا روز دیگر شیر بهرام که از ملازمت آنحضرت تخلف کرده در
مخیم اقبال تومن مانده پشیمان شده بخدمت پیوست و آن جمعی مزید قوت و شوکت شد و چون صدیق و سونج خبر صحت و حرکت امیر صاحبقران با امیر حسین رسانیدند غنچه آمالش شگفته بود رسول
شد و با صد و سی سوار و پنجاه پیاده روی بصف نهاد و در آن موضع بحضرت صاحبقران ملاقات کرده یکدیگر را در کنار گرفتند و بساط لطف و استیناس گسترده از آینده و گذشته
سخنان در میان آوردند در مملکت داری مشورت نموده آنچه گفتنی بود گفتند و روزی چند از رنج راه و محنت ایام آسوده در مقامی قرار گرفتند و در خلال این احوال بسمع امیر حسین و صاحبقران
رسانیدند که منکلی بوقا بیلدوز در قلعه لاجور در دروازه موافقت بسته و راه مخالفت گشوده و سر گردن کشی و عناد دارد و امرا بقصد قلع و قمع صاحب قلعه خواستند که در حرکت
آیند شیر بهرام بنابر صداقتی که با او داشت تقبل نموده که بقلعه رفته منکلی بوقا را بخدمت رساند و منکلی بر کیفیت واقعه اطلاع یافته راه فرار پیش گرفت و در اثنای این اوقات سیصد کس از قوم
دلاوران جادون از هزاره خلج که از زمان قدیم در سلک ملازمان امیر صاحبقران انتظام داشتند خود را رسانیدند و مواد اعتضاد سپاه بوصول ایشان بهمت ازدیاد پذیرفته متوجه دره موصوف
گردیدند و در آن محل ابیس بسیر تومن که با دویست سوار بتاخت کلهای بلخ آمده بود از احوال امرا خبر یافت و با ایشان پیوست حضرت صاحبقران تمو که را با سه کس بجانب قلعه فرستاد تا خبر
تحقیق کرده مراجعت نماید و تمو که از گذر ترمذ گذشته چون بقلعه رسید دید که سپاه جته بغارت ولایت مشغول‌اند و بحسب اتفاق با خویشان و متعلقان خود دوچار شد و بعد از تقدیم مراسم پرسش
با او گفتند که اهل و عیال تو در بن نزدیکی منزل اختیار کرده‌اند اگر لحظه بدیدن ایشان بروی بشاید آنصادق صافی نیت جواب داد که چون مخدوم و ولی نعمت من از ایشان جز دوری اختیار کرده
چه جای آن باشد که بخانه خود در آید و هر چند در آن باب مبالغه کردند مفید نیفتاد و امیر حسین و صاحبقران از دره صفوف کوچ کرده بار گز در میدان الجای بوقا در آمدند و در آن موضع بسمع امیر حسین و امیر
تیمور رسید که امیر سلیمان برلاس و امیر صاحبقران دست در کشیده بهار ده عنان عزیمت بجانب قلم که از توابع بلخست تافته‌اند و در آن موضع پل بود لذا بر اجمع آورده هیئت تسخیر بدخشان دارند و
در آن تومان جاده جسته قریب صد هزار کس که اکثر ایشان از اسلام بهره نداشتند باو دیده روانشدند و چون بطالقان رسیده قریب باب سوبرنزول نمودند و در آن موضع بحرب بالی و شیرین سخنی
منوسلطان میان امرا و شاهان بدخشان صلح شد و امرا از آنجا آهنگ راهنک کرده در آن مکان از ممر آب بسالیسری رفتند و از آنجا متوجه ختلان گشته از خول گذشتند و موضع دشت
تولک را معسکر ساختند و در این اثنا شبی صاحبقران نموده از پا کنده پهلوی راحت بر بستر استراحت نهاده بود که شخصی از نزد امیر حسین آمده گفت قدم رنجه باید فرمود که میرزا آمدن شما
احتیاج است آنحضرت روانه گشته چون بمجلس امیر حسین رسیده بولاد بوقا و شیر بهرام را دید که آنجا نشسته‌اند امیر حسین از شیر بهرام شکایت کرده گفت در وقتی چنین که مخالفان نزدیک
رسیده‌اند هم عنتش طریق بیوفائی مسلوک داشته از ما جدائی میجوید و سپاهی مروت و مصادقت و موافقت نمی‌پوید و چهره مرافقت بناخن مخالفت مجروح ساخته و خاک بی‌آزرمی در دیده
مردمی میپاشد امیر صاحبقران چند نوبت زبان اسپرزش و نصیحت شیر بهرام بگشاد و او هر نوبت از سخن آنحضرت اعراض نموده پنبه غفلت در گوش مینهاد و اگر چه ساعت بساعت

باعث الحاج و عناد شیر بهرام آتش خشم و غضب امیر حسین افروخته تر میگشت اما چون وقت مقتضی یارخواست بود صبر و تحمل را شعار خود ساخت و عاقبت شیر بهرام از امیر حسین تخلف نموده بجانب بلخوان روان شد. و دران اوان نزد امرا محقق شده بود که تولک سلدوز و کیخسرو سپاه جته را جمع کرده با بعضی امرا پای جسارت در پیش نهاده اند. و جمعی از سرداران و متعلقان جته با بیست هزار مرد از سر چالاکی پا پل سنگین نشسته جدال و قتال را کمر بسته اند حضرت صاحبقرانی اعتماد بر عون و عنایت یزدانی کرده از شش هزار کس که در لشکرگاه ظفر پناه بودند دو هزار کس اختیار فرموده و از کثرت دشمن نیندیشیده در حرکت آمد و در پل سنگین سپاه طرفین بهم رسیده رایت مقاتله برافراشتند و از جانبین تا رواح قابض ارواح بکار خود اشتغال داشت و دلاوران جانبین بعد از سعی و اجتهاد در مراسم رزم و پیکار بمرافقت خورشید خنجر گذار پای از میدان بیرون نهادند و چون عدد دشمن دران معرکه بمرتبه بود که محاسبان وهم از شمار آن عاجز میآمد صاحبقران مؤید بتاییدات ربانی اندیشه بر دفع و حل آن واقعه گماشته و در آئینه ضمیر منیر پادشاهانه که مطرح اشعه انوار الهی بود صورت تدبیری که موافق تقدیر بود در نمود و بیان این سخن آنست که خسرو موفق روشن رای یعنی حضرت صاحبقران گیتی گشای امیر موسی و امیر مؤید ارلات و اوچ قرا بهادر را با پانصد مرد که در آئین نبرد و طریق رزم و پیکار رستم و اسفندیار بزعم ایشان کمتر از زال بودند در پل سنگین در مقابل مخالفان بازداشت و خود بنفس همایون با هزار و پانصد نفر که شیر مرغزار آسمان از نهیب محاربان در خطر بود در جانب بالا توجه نموده در جوف لیل مجموع الخیل شناکنان از آب گذشته بقلال جبال بالا رفتند روز دیگر قراولان مخالفان از پی اسبان معلوم کردند که جمعی از آب گذشته اند سپاه جته را ازین معنی دغدغه تمام استیلا یافت چون شب درآمد صاحبقران دشمن سوز فرمان داد تا بر کوههای بلند آتش بسیار افروختند امرا جته از استماع خبر و مشاهده آتش شب متحیر و مضطرب شده پای ثبات و وقار ایشان متزلزل شده مانند حروف تهجی از هم فرو ریخته روی ادبار بصوب فرار نهاده بگریختند غازیان مؤید گیتی ستان لشکر ظفر قرین نصرت نشان فرمان داد تا از فرز جبال سیل وار انحدار آمدند و تا میدان کجرالی تکامیشی مخالفان کرده بزخم پیکان و ضرب سنان دمار از نهاد بداندیشان برآوردند و در منزل حضرت صاحبقران با قوافل مسرت و شادمانی نزول فرموده بهر حسین نیز با پانصد سوار رسید و از نسیم این فتح مبین شجره اقبال ثمره آمال بار در گشت و نهال آرزو و امنیت بر جویبار رفعت بالا کشید و چون اقدام امیر صاحبقران در ازالت اکفا و اقران مقرر شده بود با آنحضرت بار دو هزار کس که هر یک از ایشان با هزار مبارز نامدار برابری میکرد از پیش روانه کرده و در دربند آهنین نزول فرمود و با یلیس فوج فوج روی توجه بآستان فرخنده ایشان آورده و در سلک سایر ملازمان منتظم گشته و امیر صاحبقران از جمله دو هزار مرد که همراه داشت سیصد کس برگزیده و دیگران را بتوقف در آنجا امر فرموده و بتوکل پا در راه و در اثنای طریق فرمان داد که برلاس و امیر موسی و امیر جاکو و امیر جلال الدین برلاس و امیر سنبد و که برلاس با طایفه دیگر از متعینان که در میان سپاه جته بودند چون امرا شنیده با لشکر جته مخالفت کردند و مفارقت ایشان را اختیار کرده بترمد کهنه رسیده اند امرا توران بوقا را نامزد فرمودند که از جیحون گذشته از کیفیت حال اعلام کند و امیر حسین و امیر موسی بعد از فرستادن توران بوقا از منزل کوچ کرده بجلکاه بلخ درآمدند در ظفرنامه گفته بعد از آنکه امرا بجلکاه بلخ درآمدند امیر ابوسعید پسر یاتغو و منکلی بوقا سلدوز که در قلعه لاهور ذکر یافته بود و ندر پیش ابوسعید که داماد او بود رفته وحید رانده خود را ببرسته با شش هزار مرد مکمل کمر عداوت بسته و دست جلادت گشاده و … بمعسکر ظفر پناه رسیدند و بر لب آب سیاه که در میان فاصل بود جوشان و خروشان فرود آمدند و از طرفین لدار آب گرفته کمین نمودند و صاحبقران ظفر تیغ بر حسب الحرب خدعة بنفس مبارک رفته بگوش سخنان هوشمندانه و حکایات فریبنده آب تسکین بر آتش صولت و حدت ایشان ریخت و هر آئینه کاردان صاحب تایید هنگام حدوث وقایع بحسن تدبیر و لطف تقریر بعد از مصالح دولت را رعایت کند که از دست … شمشیر ازین بیره گذار نیاید و عاقل کامل سخن کار بار است نماید که بصد لشکر جرار میسر نشود و سپاه از طرف آب در گذار گرفته میرفتند و لشکر نصرت شعار بکنار جوی میراندند و از جانبین محل گذار میجستند و مجال جنگ را مترصد میبودند تا برابر بلخ رسیدند تمام شد سخن مؤلف ظفرنامه روح الله روحه درین مقام و کلام حافظ ابرو و تقریر مولانا کمال الدین عبدالرزاق رحمهم الله در ایراد این حکایت با آنچه در ظفرنامه تحریر یافته موافقت دارد و راقم حروف بر گفتار این سه بزرگوار اعتراض روی نموده میداند که دران مخلطی است با مصیبت آن نیست که با وجود اعتراف تسکین مخالفان چون توان گفتن که از جانبین طلب محل عبور نموده منتهز فرصت میبودند و عاقبت حرب عظیم واقع شد و بالجمله چون سپاه کینه خواه در برابر بلخ رسیدند عبدالله … در میان گرفتند برنغار و جوانغار و قول لشکر آراسته صفها راست کردند و از امارات اقبال امیر حسین و صاحبقران بیهمال آنکه در آن روز امیر سلیمان برلاس و سایر امرا که در … بودند بتشریف قدوم ارزانی داشته بحضرت صاحبقران پیوستند و متوکه نیز رسیده بچه معلوم او شده بود از قضایای آسمانی در پایه … ماوراء النهر بعرض رسانید و از وقت زوال تا اشتغال آن تو بانیت عربی نایره قتال و جدال التهاب داشت و مبارزان طرفین دست تیر و کمان گشاده راه نفس بسیاری از زخم پیکان جان ستان بسته گشت و دایره … که از میدان تا بی مجروح گشته چون … سپهر … درآمد بجوانان دلاوران هردو سپاه دست از جنگ باز داشته و پای از میدان کین بیرون نهاده در منازل خود قرار گرفتند روز دیگر که خسرو فیروز جنگ آفتاب سپهر با مواکب کواکب بنیاد جوانان هردو لشکر دست بآلات حرب و ضرب زده مهم قتال از سر گرفتند و حضرت صاحبقران کامکار حمله آورده از پل بگذشت و تیغ قهر و کین دران لشکر جلادت شعار … بنهاده مخالفان هرچند در عدد بسیار و حمله تیرانداز بودند چاره کار خود جز فرار ندیدند و از ضرب شمشیر صاحبقران گردون شکوه خلقی انبوه بستوه آمدند و روی در بادیه ادبار نهادند و امرا بعد از این فتح مبین پرتو التفات بر عرض لشکر ظفر قرین انداخته ده هزار سوار جرار در شمار آمدند و حضرت صاحبقران با طایفه از ایشان پیشتر از دیگران روانه شده بکنار جیحون رسید در کشتی نشسته از معبر ترمد عبور نمود و قراول الطرف قهلقه فرستاد تا حقیقت احوال معلوم کرده بمسامع علیه رسانند و بنفس خویش در کنار آب لنگر اقامت انداخت تا از دیده غیب چه رو نماید و قراولان سپاه منصور بخواب رفته از شرایط احتیاط غافل و ذاهل ماندند و مقدمه لشکر آجونی برادر کوچک ایلچک از ایشان گذشته بیخبر بکنار آب بمعسکر همایون رسیدند و چون محل پاسبانی لشکر و مدافعه خصم نبود بی بصر و متحیر شده خود را بکشتیها انداخته عزم عبور کردند و صاحبقران دریانوال با فوجی از ابطال رجال در جزیره پای ثبات و وقار چندان بیفشرد

مقام ممانعت نقد یاسا دکه مجموع سپاه از آب گذشته آنگاه حضرت صاحبقران عبور نموده هر دو لشکر در طرفین آب مدتی یکجا خیمهٔ اقامت زده مقابل یکدیگر گشتند و چون این مدت منقضی
گشت صاحبقران مقرر فرمود که امیر برلاس و امیر سلیمان برلاس و امیر جاکوی برلاس و امیر سیف الدین با دویست نفر از مبارزان بطرف کش ایلغار توجه فرمایند و چهار قشون شوند
و هر کس از لشکریان که مصحوب باشد باید که دو بند شاخ بسیار بزرگ از دو جانب مرکب خویش در آویزد تا از کثرت گرد و غبار داروغهٔ کش شهر را گذاشته بگریزد و امرا و لشکریان حسب
فرموده عمل نموده متوجه شهر گشتند داروغهٔ کش بعد از مشاهدهٔ این کار و گرد و غبار مضمون این بیت را بر خاطر گذرانید خاکساران جهان را بحقارت منگر توچه دانی که درین گرد سواری باشد
و کلمهٔ الفرار فی وقته ظفر بر خوانده روی بگریز نهاد و زهی صاحب اقتداری که گاهی بشعله باری شرر شرر مخالفان را خاک و خاکستر سازد و گاهی بمجرد غباری خرمن جمعیت معاندان را بباد
فنا دهد بالجمله امرا در شهر کش نزول کردند و آن دیار را در تحت تصرف آوردند و در آن اوان الیاس خواجه خان موضع تاش ارلیغ را که در چهار فرسنگی کش واقعست لشکرگاه ساخته بود و سپاه فراوان
و لشکر بی پایان در ظل رایت او مجتمع گشتند و امرا نامدار و نوئینان رفیع مقدار بهر یاسامیشی ایشان پرتو التفات انداخته و ترتیب یاسا و قات و ازمنه توغلق تیمور خان در تختگاه خویش
وفات یافته الغ توقتیمور و امیر حمید آمده بودند که الیاس خواجه خان را ببرند تا بضبط الوس و مملکت پدر قیام نماید و درین اثنا حضرت صاحبقران کامکار پانصد سوار شبگیر کرده بصحرا
آمده و خلق آندیار از مقدم سعادت آثار او خبر یافته در حرار بسعادت پابوس سرافراز گشتند و بعد از جمعیت لشکران نواحی معاودت نموده بجیلد الیک رفت و در آنجا شیخ محمد پسر بیان
سلدوز با هفت هزار قوشون و سوار بآنحضرت پیوست و امیر حسین با بقیهٔ لشکر بضرب مال که در اطراف بودند رسیدند و شیر بهرام که در دشت تولک از امیر حسین جدا شده بایل
رفته بعد از چهل و هفت روز غیبت با لشکر خیلان بموکب همایون ملحق گشت و بمهمات اجتماعی متوجه جانب خزار گشتند و در آنجا بزیارت مزار فایض الانوار خواجه شمس فایز گشته از روح
مقدس آن بزرگوار استمداد و همت نموده مبانی عهد و پیمان با ایمان مؤکد گردانیدند **گفتار در منام آن ملاذ انام و محاربهٔ آنحضرت با الیاس خواجه و غالب شدن**
سپاه نصرت پناه نزد ارباب تحقیق این قضیه متیقن و مبرهن است که مزاج سعادت مندی که باعتدال حقیقی از روی معنی بمبداء فیاض نزدیکتر است چون حواس او از شواغل حسی
فراغت یابد نفس نفیس وی بعالم بالا پیوندد و اتصال و جالی آنچه از نفوس جزئیهٔ فلک و از حوادث ایام مرتسم شده باشد بنا بر مناسبت تمام بر نفس وی پرتو اندازد و نفس ناطقه چون
قوی باشد و قوت متخیله ضعیف و از آنجا نفس متخیله بی تصرف بقوت حافظه سپارد و بعد از تیقظ و انتباه آن صورة بدون تغییر بی اشتباه روی نماید چنانچه از همین معنی در مجلد ثانی بتقریب سمت
گذارش یافت و از مؤیدات مقال خواب حضرت صاحبقران است چه در آن اوان که امری خطیر و شغلی عظیم پیش آمده بود که بدستیاری سپاه اندک با لشکر بسیار در میدان مقابله بیاید
روی نهاد روزی در بیرون شدن این مهم تاملی میفرمود که ناگاه خوابش در ربود و بیان صریح و زبان فصیح آوازی شنید که شاد باش و غم مخور که خدای عز و علا شمار انصرت و فیروزی
ارزانی داشت چون بیدار شد احضار پرسید که هیچکس درینجا حدیثی بر زبان آورد گفتند نه از این سخن آنحضرت را یقین معلوم شد که آن ندا از عالم غیب مسموع آنحضرت شده بود بیقین
بازنمود و این استبشار مواد اعتضاد شاد و سپاه سعداد متضاعف شد در ظفرنامه درین مقام مذکور است که امیر حسین و حضرت صاحبقران بعد از اقامت وظایف شکر و سپاس
پادشاه بیقیاس عز و علا بسعادت سوار شده و در ترتیب و تعبیهٔ لشکر شرایط حزم نموده امیر حسین دست راست آراسته بیرق ظفر پیکر برافراخت و حضرت صاحبقران که هنگام نبرد همه
دل بود جانب چپ را مرکز رایت نصرت شعار خویش ساخت و بآیین صفها راست کرده روان شدند لشکر دشمن که در تاش ارلیغ بود بهمین منوال در قول تعیین فرموده میسره از الیاس خواجه
و امیر حمید زینت یافت و میمنه از الشکوه امیر توقتیمور و امیر الیکجک آیین بست راقم حروف گوید که در حین عبور درین سخن دغدغه پیدا شد و آن اینست که میمنه و میسره که برنغار و جوانغار
گویند وقتی مرتب شود که قلب معین باشد و سپاه منقسم بسه قسم گردد و امیر حسین و امیر تیمور بلکه الیاس خواجه خان نیز هر کدام لشکر خود را دو بخش کرده بودند اطلاق دست راست و دست چپ برآن
دو گروه چندان مناسب نمینماید بالجمله بعد از تسویهٔ صفوف در موضع تخابتن افواج فتن متلاطم شد از غریو کورکه و کوس نعرهٔ دلیران گوش گردون کر گشت و صهیل اسپان صدا در گنبد نیلگون افکند
قراولان سپاه جته بخار پنداری که در دماغ داشتند بحضرت صاحبقران رو آوردند و آنحضرت پای ثبات و وقار در موضع خویش فشرده و بهادران سپاه نصرت آیین دست بتیغ
و کمان برده از زخم پیکان جانستان رخنه در قصر حیات بسیاری افتاد و از معارف لشکر دو نفر کشته شد و از افتادگان جنوق و قتمور خان بهادر و نیکی بهادر و ایلکجک و غیرهم که هر یک از
ایشان شیر عرین و در دریای کارزار نهنگ مردم خوار بودند و گردان هر دو لشکر و مبارزان هر دو کشور بر سر یکدیگر تاختند و رایت مقاتله و مقابله باوج ثریا برافراختند آخر الامر دلاوران
سپاه نصرت شعار دمار از روزگار اعدا بر آوردند و جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداختند الیاس خواجه خان و اسکندر اغلان و امیر ایلکجک و امیر حمید و امیر یوسف خواجه در پنجهٔ تقدیر اسیر و دستگیر
شدند اما طایفه که الیاس خواجه خان را گرفته بودند بر حسن اعتقادی که اتراک بدودمان چنگیز خان دارند بیش از آنکه سرداران سپاه خبر یابند او را با ایلکجک سوار ساخته راه گریز باز دادند
و دیگر اسیران را پیش امیر حسین آوردند و در همان شب حضرت صاحبقران شبگیر کرده از عقب گریختگان شتافت و تا کنار آب یام رانده سر راه بر دشمنان گرفت و بزخم شمشیر آتشبار خاک وجود
جمعی از آن طایفهٔ خاکسار را بباد فنا داد و امیر جاکوی و امیر سیف الدین را با لشکری بسمرقند فرستاد و این فتح نامدار در شهور سنهٔ خمس و ستین و سبعمائة اتفاق افتاد و امیر صاحبقران مشورت
امیر حسین از عقب گریختگان رانده و شیر بهرام را مصحوب خویش گردانیده و از آب خجند گذشته تا شکنت امیر حسین جناح اقبال ساخت و امیر حسین و صاحبقران هر یک در موضعی که بودند
عارضه بر مزاج طاری شده چند روز شفا یافتند و بعد از صحت امیر تیمور گورکان بعزم معاودت از آب خجند عبور فرموده بعقب آنگار جرگه انداخت و امیر حسین در همین امر اشتغال نموده از
هر دو جانب امرا و لشکریان در حرکت آمدند و در موضع افاد جرگها بهم رسید قلمشی کردند و از آنجا بسمرقند رفته جناح مرحمت و احسان بر سر اهالی آن دیار مبسوط ساختند و چون دست تعرض سپاه
جته از مملکت ماوراء النهر و ترکستان کوتاه شد امیر حسین و حضرت صاحبقران قوریلتای کرده امرا و نوئینان مجتمع گشته بنا بر مصلحت کابلشاه اغلان را که از نسل جغتای خان بود بپادشاهی برداشتند و امرا

مراسم جشن و سور و لهو و سرور بتقدیم رسانیدند و امیر حمید را که خودی را کرده مقید و بزنده چشم سپرده وا و در شب قدغن را معروض تیغ یاسا گردانیده و حضرت صاحبقران طوی
شاهانه ترتیب داده تنسوقات خسروانه بنظر امیر حسین کشید و دران طوی منسوبات امیر لجاتیو اردی در استخلاص امیر حمید که میان پدر و پدر حضرت صاحبقران مبانی مودت سابقا
مستحکم بود سخن گفت و همچنین در باب استخلاص اسکندر اغلان شفیع شد هرچند این معنی موافق مزاج امیر حسین نبود اما بنابر رعایت خاطر صاحبقران از سر خون ایشان درگذشت و حضرت فرمود
که اندوخون گرفته را رها کنند و بمقتضای إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ همین معنی مفید نفتاد و چون امیر حسین عنان عزیمت بجانب سالی سرای که
یورت قدیم او بود منعطف گردانید آن مغرور نظر عنایت ملکت و دود امیر سیف الدین و امیر داود را روانه کرد تا امیر حمید و اسکندر اغلان را مطلق العنان گردانیده باحترام
تمام بیاورند چون آن دو امیرزاده ایشان را دیدند تصور کردند که بکشتن آنها میروند پیش دستی کرده یکی گرزی و دیگری شمشیر بران دو میرزاده زده شهید شدند و چون امیر حسین از خدعه
آگاه شد گفت کار نوکر که از مهتر بهتر و به فورسرعی فرستاد و امیر حمید و اسکندر اغلان را طلبداشته بیاسا رسانیدند و دران زمستان امیر حسین در سالی سرای و حضرت صاحبقران در
شهر دلگشای کش بفراغت و کامرانی و عشرت و شادمانی بگذرانیدند **گفتار در بیان جنگ لای و کشته شدن جمعی کثیر از سپاهیان بر خاستجوی و رزم آزمای**
چون فصل شتا بآخر رسید و خسرو انجم سپاه در شبستان از خانه حوت کوچ کرده خیمه بر مرغزار حمل زد منهیان بعرض صاحبقران کامکار رسانیدند که الیاس خواجه خان با لشکر جته متوجه
جانب ما وراء النهر است حضرت ایلچی فرستاده امیر حسین را از وقوع این حادثه آگاهی داد و امیر حسین فرمود تا بولاد بوغا و زنده چشم و سپه محمد خواجه اپردی و ملک بهادر با مبارزان
آتش آهنگ روانه شده بسرعت تمام با امیر تیمور گورکان ملحق شدند و از آنجا کوچ کرده و منازل و مراحل قطع کرده از آب خجند بگذشتند و چون قراول دشمن نزدیک بود امیر صاحبقران
در میان چناش و تاشکنت کنار آب را معسکر همایون ساخت و امیر حسین با لشکری فزون از حد چون در جنبش آمده از آب سیحون عبور نمود طلیعات جته بموضع چاچ در نزول نمودند و از آن طرف
سپاه جته نیز رسیدند و در لب آب خیام اقامت نصب کردند امیر حسین و امیر تیمور گورکان طبل الرحیل فرو کوفته از منزل خویش سوار شده پیشتر رفتند و چون قراولان یکدیگر را دیده
سران سپاه از این معنی خبردار گشته بتعبیه لشکر و تسویه صفوف اشتغال نمودند امیر حسین فرمود تا امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیر مراد برلاس و عباس بهادر با دیگر سران پیل افکن لشکرشکن
در قول قرار گرفتند و نفس خویش با طایفه که غبار معرکه را توتیای دیده آرزو میداشتند بر دست راست بایستاد و قتلغ‌شاه و تلانجی ارلات بود و هراول لجاتیو اردی و بولاد بوغا و دیگر
دلاوران و شیرپیشه هیجا حضرت صاحبقران کامکار در جوانغار که او را دست چپ گویند رایت جلادت باوج مهر و ماه برافراشت و در قول او امیر سار بوغا با قوم قبچاق معین شده
در هراول تیمور خواجه اغلان مقرر گشت و چون هر دو لشکر مانند دو کوه پولاد در برابر هم صف کشیدند و بسان دو دریای دمان از باد صرصر در تموج آمدند ز دو رویه تنگ اندر آمد سپاه
یکی ابر گفتی برآمد سیاه که باران او بود شمشیر و تیر جهان شد بکردار دریای قیر ز پیکان پولاد و پر عقاب سیه گشت رخشان رخ آفتاب فضای معرکه از کثرت بهادران جوشن پوش
آهنین و هوای معرکه از برق تیغ و صاعقه خنجر آتشین شد و چون سپاه امیر حسین و حضرت صاحبقران بعدد از مخالفان افزون بود خوف و رعب بر ضمایر ایشان استیلا یافته بنیاد کار بر حیله
نهاده بسنگ یده که خاصیت آن از بدایع و صنایع قادر بیچون و صانع کن فیکون است توسل جستند و با آنکه خورشید در برج جوزا توطن داشت ناگاه ابری سیاه فام در عرصه هوا
ظاهر گشت و آواز رعد و برق ساکنان عالم بالا و قاطنان خطه غبرا صیحه روز محشر مشاهده نمودند و چندان آب از دیده سحاب روان گشت که اگر قایل سَآوِي إِلَى جَبَلٍ
يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ یعنی پسر نوح دران ایام بودی التجا بجز به عنایت فیاض علی الاطلاق نکردی تیر از کثرت نم خم گرفت و کمان پی سست کرده علت استرخا پذیرفت پای لشکریان
در موزه بسان پای بط در بحر محیط شناور شد ملبوسات از قطرات امطار چنان گران گشت که پیاده و سوار از حرکت باز ماندند و با وجود اینحال سپاه اینجانب پای جلادت از فرط حمیت
و عصبیت مشقت بسیار بر گرفته پیشتر میراندند و دشمنان نمدها در سر کشیده بقدر میسور در محافظت جامه و سلاح خویش میکوشیدند و چون مردم این طرف با ایشان میرسیدند نمدها از سر
انداخته باستظهار تمام حرب مینمودند با آنکه طوفان و باران بدین مثابه روی نموده بود چنان تف خنجر جهان بر فروخت که بر چرخ از دو گاو و ماهی بسوخت دراین اثنا حضرت صاحبقران
دل بر عون و عنایت یزدان نهاده دست راست مخالفان را بسرپنجه قدرت در هم شکست و الیاس خواجه خان از مشاهده این حال روی بفرار نهاد اما میمنه لشکر خصم بر میسره امیر حسین
غلبه کرده شیراول و حاجی که در قول بودند تیلانجی و زنده چشم را از انده با امیر حسین رسانیدند و سپاه اینجانب پراکنده و متفرق گردیدند و شیر بهرام و لوغا و بوقا ایستاده کوششهای مردانه
نمودند و از آنجانب مخالفان و امیر شمس الدین در مقام انتقام آمده آثار شجاعت و مردانگی کاعجب و نیغی بظهور رسانیدند و از تهور دشمنان آتش حمیت حضرت صاحبقران زبانه
زده با هفده قشون بر مخالفان حمله آوردند و امیر شمس الدین تاب مقاومت لشکر سعادت آیین و حیز قدرت و مکنت خویش ندیده از معرکه عنان برتافت و امیر حسین بظفر و نصرت
مستوثق گشته و دل قوی کرده چشم پراکنده خود را جمع کرده بر جاییکه مقرر شده بود بایستاد و امیر صاحبقران نوکر خویش تابان بهادر را نزد او فرستاد که مصلحت درانست که امیر پای تجلد در
پیش نهند تا باتفاق بر سر دشمنان رفته ایشان را چنان مقهور و مستاصل سازیم که دیگر در مخیله ایجماعت خیال مقاتلت و مقاومت راه نیابد و چون دران وقت آن سپهر درجه امیر حسین بجد و
نحوست رسیده کوکب شرف ببرج هبوط نزول نموده بود کریم اخلاق او برذایل صفات مبدل گشته افعال ناشایسته و اقوال ناپسندیده بظهور رسید و طبیعت تغییر یافته از جاده صواب انحراف نمود
و چون تابان بهادر پیش او رسیده پیغام صاحبقران بگذرانید زبان بسفاهت و هذیان بگشاد و بدین اکتفا نکرده تابان بهادر را چنان زد که بنیابت شده از پای درافتاد و حضرت صاحبقران بار
محمدی و ملکت را نزد او فرستاد که البته در حرکت تعجیل نماید که فرصت فوت میشود امیر حسین چون این سخن بشنید زبان بشتم ایشان بگشاد و آغاز لاف و گزاف کرده گفت مگر من گریخته ام که مرا پیش
میخوانید اگر شما غالب شوید و اگر مغلوب گردید از تیغ سیاست من سالم نخواهید ماند ملکت و محمدی متنفر و آزرده خاطر بازگشتند و بخدمت حضرت صاحبقران اعلام نمودند و دست در عنان همایون زده درده

نمودند که چشم جنگ در توقف دارد و بپای طریق آمر حلهٔ زنبها یا حضرت صاحبقران سخنان ع ولیحوا بان بسمع رضا اصغا نموده رقم تخفیف بر صفحهٔ روزگار محاربه کشیده بود کرده بعد از ستوه کوشش فرود آمدند و در آنشب چند نوبت امیرحسین کس بطلب امیر صاحبقران فرستاد و چون خاطر خطیر آنحضرت از سخنان درشت امیرحسین رنجیده بود دعوت او را اجابت ننمود و التماس او را اصغا نفرمود روز دیگر که این ترک نامور از افق خاور برآمد و هر دو فریق صفها راست کرده میمنه و میسره و قلب بیاراستند و تیغ انتقام از نیام بیرون آورده بر سر یکدیگر کشیدند سپاه جته پشت داده روی بگریز آوردند و لشکر اینجانب لجام ریز در عقب گریختگان روان شدند درین اثنا طوق امیر شمس الدین که از او جدا مانده بود با فوجی از کشتکان لشکر در معرکه پدید آمد و منهزمان عطف عنان کرده پیش الطوق مجتمع گشتند و بهیأت اجتماعی متوجه مردم اینطرف گردیدند و از صدمات حملهٔ رزم آزمایان و لوله در زمین و زمان افتاد از مقتضی چرخ بوقلمون که بر هیچ کاری قراری و استمراری ندارد در یکلحظه غالب مغلوب شد و توام بادپایان در آب و گل فرو رفته قریب دو هزار کس در معرض تلف آمدند و ذلک من تقدیر العزیز العلیم امرا و اعیان سپاه بهزار مشقت خود را از آن بحر خونخوار بساحل نجات رسانیدند و هر کس قصد آن کرد که ایل و الوس خود را از جیحون بگذرانند و امیرحسین حضرت صاحبقران را بر گذرانیدن اتباع ترغیب و تحریص نمود آنحضرت جواب فرمود که ایشان خود باین عزیمت رفته اند اما من نمیخواهم که ولایت بالکل پایمال حوادث و نوایب گردد داعیه چنانست که یکبار دیگر لشکر را جمع آورده در برابر خصم رویم و اگر عبور ناچیزی واقع شود یقین است که معاف و معذور خواهیم بود و امیرحسین متوجه سالی سرای شده ایل و الوس خود را از جیحون گذرانیده در موضع شبرتو رحل اقامت انداخت و جاسوسان فرستاد که هرگاه خبر توجه سپاه جته باو رسانند متوجه دیار هند گردد و امیر صاحبقران همگی همت بر جمع لشکر مصروف داشته بسعی بسیار دوازده قشون مرتب گردانید و تیمور خواجه اغلان و جاورچی و عباس بهادر را با هفت قشون فرمود تا بر رسم منقلای عزیمت جانب سمرقند نمایند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده جاورچی در آن یورش بشرب خمر مشغول شد و در علیان بادا و خواجه و بهند و شاه گفت که عنقریب امیر تیمور شما را گرفته پیش امیرحسین خواهد فرستاد و در رسیدن شما بانجا همانست و رفتن بعقبا همان منهزم را است پنداشته وهم و هراس بخود راه داده بگریخت و حقوق پیش را فراموش کرده بدشمن پیوستند و از لشکر جته کیک تیمور پسر انغو تیمور و شیراول و انکو جان پسر حاجی بیک را که بر رسم منقلای پیش آمده بودند تحرجی شده پسر تیمور خواجه و یاران او رفتند و ایشان منهزم شده سلسلهٔ آن جمعیت گسیخته گشت و حضرت صاحبقران چون بران قضیه اطلاع یافت دانست که آن تیر از تارک بخت امیرحسین است و در دفع قضای مبرم سعی و کوشش فایده ندارد لاجرم از آب آمویه گذشته در بلخ نزول فرمود و ایل و الوس خود را جمع کرده بعضی تومانات دیگر فراهم آورده و طایفه را بضبط کنار آب مقرر فرموده تا مراسم تیقظ و انتباه مرعی داشته از سوانح حالات خبر دهند و تیمور خواجه اغلان را بواسطهٔ تقصیری که از وی صدور یافت بیاسا رسانیدند و بساط عیش و عشرت مبسوط داشته منتظر و مترصد طلوع کوکب اقبال میبود

ذکر محاصرهٔ سپاه جته سمرقند را و اتفاق نمودن مولانا زاده سمرقندی و مولانا خردک بخاری در کوچه سربدار

چون امیرحسین و حضرت صاحبقران از آب آمویه بگذشتند لشکر جته متوجه سمرقند شدند در آنوقت بلده مذکوره خندق و شهربندی نداشت مردم سمرقند از وقوع این بلیه متحیر گشتند مولانا زاده سمرقندی که بجرأت و جلادت از ابنای روزگار امتیاز داشت و مولانا خردک بخاری که مردی تیرانداز دلیر بود و ابوبکر بزرگ زادگان و کلوی نداف که با وصف سربداری اتصاف داشت مردم شهر را بر صیانت مال و محافظت شهر و اهل و عیال و ضبط سرهای کوچه ترغیب و تحریص نمودند ارباب سمرقند متابعت ایشان را نموده در مقام ممانعت آمدند و طریق آمد و شد مسدود گردانیدند و اسباب مقابله و مقاتله ساز داده سپاه جته مدتها گرد سمرقند خیمهٔ اقامت مطنب گردانیده در تسخیر مراسم جد و اهتمام بجای آوردند و چون ایام محاصره امتداد یافت و نزدیک بآن شد که شهر مسخر گردد و اموال و دماء مسلمانان در معرض تلف آید نسیم عنایت ازلی از مهب و لاتیأسوا من روح الله وزیده و با در میان سپاه جته افتاده از هر چهار اسب یکی زنده نماند و از این جهت خوف و رعب تمام بر ضمایر مخالفان استیلا یافته عاجز و سراسیمه گشتند و بعد از تقدیم مشورت مصلحت چنان دیدند که رجوع و بنای این عزیمت اکثر شجاعت ترکشها بر پشت بسته پیاده و مستبذل روی براه خود نهادند و چون رعایای سمرقند کاری چنان عظیم از پیش بردند و با لشکر مخالف چنان مقاومت کرده بتنهای همت خود رسیدند طایفه از ایشان که بقوت و مکنت ممتاز بودند نقد انگیزی و شرارت مستضعفان جسارت از حد خود بیرون نهاده دست تغلب و تعدی برآوردند و در آنحین که ضعف و فتور بحال جته راه یافته بود و عزم مراجعت نمودند و امیر صاحبقران عباس بهادر را جهة استکشاف اوضاع ایشان بقلعه فرستاد و احوال آنها بنهجی که مسطور گشت معروض داشت امیر صاحبقران چون بر کماهی حالات ایشان اطلاع یافت مسرعی همعنان صبا بشبرتو نزد پیش امیرحسین که از آن نعمت غیر مترقب او را آگاهی داده بگوید تعجیل تمام متوجه باید شد تا در انتظام مملکت سعی و اهتمام نموده آید و چون فرستاده آنخبر را با امیرحسین رسانید خدمتش مراسم شکر حضرت آفریدگار بجای آورده و کوچ کرده متوجه سالی سرای و حضرت صاحبقرانی ایل و الوس خود را جمع آورده فرمودند تا از جیحون گذشته بیورت قدیم منزل اصلی روند و خود بنفس همایون باستقبال امیرحسین روانشده در قبلان اتفاق ملاقات دست داد و بدیدن یکدیگر مسرور و خوشدل شدند و در تنظیم امور مملکت دولت سخنان گفتند و از مهتر سربداران سمرقند حکایات در میان آورده بنابر مقتضای وقت خلعت و هدایا و استمالت نامها جهة ایشان ارسال نمودند بعد از آن امیرحسین و امیرتیمور گورکان یکدیگر را طوی مقرر چنان شد که امیر صاحبقران زمستان را در کش و نخشب قشلاق فرماید و امیرحسین در سالی سرای بسر برده در فصل بهار باتفاق روی توجه ببلده سمرقند نهند و هم را وداع فرموده امیرحسین به سالی سرای رفت و امیرتیمور عزم نخشب فرموده در آن زمستان حضرت صاحبقران پرتو التفات بر عمارت قرشی افکنده باتمام رسانید و چون ایلچی امیرحسین با تحف و سلاکات بسمرقند رسید مولانا زاده سمرقندی و مولانا خردک بخاری و سایر سربداران اظهار خرمی و استبشار نمودند و برسم مغول اورنوزده ایلچیان را با تبرکات پیش حضرت صاحبقرانی فرستادند و سبب تسمیهٔ نخشب بقرشی آنست که کپک خان در دو فرسنگی آن موضع قصری بنا نهاده و مغولان قصر را قرشی خوانند

ذکر توجه حضرت صاحبقرانی و امیرحسین بجانب سمرقند و اقبال نمودن امیرحسین بعد از تمکن بر حرکات ناپسند

چون فراش ربیع خیام زمرد فام سلطان گل در باغ بوستان نصب فرمود امیرحسین و حضرت صاحبقران

نصب فرمود امیر حسین و حضرت صاحبقران سعادتمند رایت نصرت قرین بجانب سمرقند برافراشتند و بخطهٔ فردوس مانند را از مضرب سراپرده شرف و تمکین ساختند و در آن مدت
از سربداران انواع حرکات شنیع صادر شده قمع و استیصال ایشان را از جملهٔ واجبات شمردند بنا بر آنکه امیر حسین پیش از وصول نواحی سمرقند ایلچی فرستاده بود که تا رایات عالم پناه بکان
گل نرسد شما استقبال ننمایید جماعت بافسانه و فسون او مغرور شده در آن موضع با تبرکات و تنسوقات رسیدند و امیر حسین بقتل مجموع آن طبقه امر فرمود عرق شفقت حضرت صاحبقرانی در حرکت
آمده مولانا زاده سمرقندی را از آن مهلکه خلاصی داده باقی سربداران را بتیغ قهر و سیاست کشتند و چون امیر حسین بر تخت حکومت تمکن یافت حرص جمع مال بر طبیعتش مستولی شده دست ظلم و بیداد
برگشاد و از وضیع و شریف طلب نقد و جنس آغاز نهاد و مهم بمرتبه رسید که مخصوصان و ملازمان حضرت صاحبقران مثل امیر جاکو و امیر سیف الدین و آق بوقا بهادر و غیرهم مبلغی خطیر
تحمیل کرده محصلان برگماشت تا وجهیکه بنام هر یک رقم زده بود گرفته بیاورند و چون در آوان جنگی و قصه بود اموال امرا و لشکریان در عرصه تلف آمده بود ایشان از ادای آن عاجز
آمدند و حضرت صاحبقران در یاوال در مقام مساعدت خواص و عموم خود آمده سیم و زر و حلی فراوان بایشان داد از جمله پاره گوشواره حرم خاص خویش الجای ترکان آغا که خواهر
امیر حسین بود مسامحت نمود و چون امیر حسین آنچه بخواهر تعلق میداشت بدید همه را بشناخت تا بواسطه شره و خستی که در جبلتش مستولی شده بود از سر آن در نتوانست گذشت
و با این همه مبلغ سه هزار دینار از مبلغ وجه باقی مانده بود و از کمال اشفاق حضرت صاحبقران در عوض آن اسبان خاصه خویش پیش امیر حسین فرستاده خدمتش چون بر حقیقت
حال اطلاع یافته اسبان را قبول نکرد و بآنحضرت گفت که من بسالی سرای میروم داعیه آنست که مبلغی سنگین بجهت خواستگاری دختر حسین صوفی پیش او فرستم اگر برسم مساعدت
مبلغ مذکور را از عقب من ارسال نمائی دور نباشد و چون امیر حسین بسالی سرای رفت حضرت صاحبقران در کش که مستقر شرف وجود او است اقامت کرد و آن مبلغ را نقد کرده از عقب او
فرستاد و از لوم و دنائت امیر حسین خاطر بار از وی متنفر شد چه خساست و بخل و طمع از همه کس مذموم است خصوصاً از پادشاهان ❊ **ذکر مخالفت و نزاع میان**
امیر حسین و حضرت صاحبقران گردون توان سپهر ارتفاع ❊ چون امیر حسین بسالی سرای رفت حضرت صاحبقران آزرده خاطر از وی در
کش بازماند جهت تسکین خاطر غبار اشکار میل فرموده بقلعه تمام سوار شد درین اثنا جمعیکه از افعال ناشایست و اقوال ناپایست امیر حسین متنفر و آزرده خاطر بودند و میدانستند
که تا میان امیر حسین و حضرت صاحبقران طریق مصادقت و موافقت مسلوک باشد هیچکس نتواند که مساحت و مخالفت او را بقدم جرأت و جلادت پیماید مکر و حیله
آغاز نهاده نوعی ساختند که الفت و یگانگی بوحشت و بیگانگی تبدیل یافت بیان این سخن آنست که امیر موسی و علی درویش پسر امیر بایزید بمشورت ارزده خاتون مکتوبی سراسر
بر کذب و بهتان بامیر حسین فرستادند مضمون آنکه امیر تیمور بنسبت بخاتون و بتو که امیر حسینی اندیشه مخالفت دارد دلیل بر صدق این قول آنکه در اینجا بتهیه اسباب محاربه مشغول است
و با خواص و مقربان خود پیوسته اظهار رنجش از تو مینماید امیر حسین چون بر مضمون مکتوب که سطرا آن محض تمویه و تزویر بود اطلاع یافته آن کلمات واهی را بعرض خاتون رسانید
و یرلیغ فرستاد که امیر تیمور با جمعیکه این سخن گفته اند باید که در سمرقند بدرگاه ارزده خاتون حاضر شوند تا او مراسم استکشاف بجای آورده حقیقت حال باز نماید و چون ضمیر حضرت
صاحبقران مانند آسمان از خس و خاشاک پاک بود بی بهانه بجانب سمرقند روان شد تا پیش ارزده خاتون برائت ذمت نموده غمازان را خجل و شرمسار سازد و این ارزده
خاتون از مخلفات ترمشیرین خاتون بود و دخترش در سلک خواتین امیر حسین انتظام داشت و چون اهل غمز و سعایت دانستند که پرسش غمازان نکال و فضیحت امری متیقن است
خواهد شد روی از معرکه بر تافته بطرف خجند رفتند و آن قضیه ناپرسیده بماند و در اثنای این حال بر خاطر امیر صاحب تدبیر گذشت که بحکم کلمه من یسمع یخل از استماع این خبر هر آینه
غبار تغیری بر حاشیه ضمیر امیر حسین نشسته باشد و در اساس محبتی که با او داشتند فتور پذیرفته اندیشه تدبیر این قضیه نگاشته صورت حال با شیر بهرام و بهرام جلایر که از پاس
و سطوت امیر حسین هراسان بودند در میان نهاد ایشان جواب دادند مدتیست میدانیم که دل امیر با هیچیک از ما راست نیست اما از خوف آنکه ملایم مزاج حضرت تو نباشد
بعرض نرسانیدیم کاین راز بر زبان آریم اکنون چاره جز آن نیست که بر خلاف او اتفاق نمائیم و لشکر با جمع آورده روی همت بر دفع او نهیم و درین باب مبالغه نموده و عقد عزم
بر خاطر همایون حضرت صاحبقران سمت تضاعف پذیرفت و با ایشان در مخالفت امیر حسین همداستان شده عهد و پیمان بستند و مقرر چنان شد که شیر بهرام بیوی
قدیم خود که ختلان بود درفته لشکر جمع نماید و امیر تیمور نیز در ولایت خویش بترتیب سپاه قیام نماید و شیر بهرام در حین توجه بختلان نوکر حضرت صاحبقران عادل نام را
مصحوب خود گردانید و نوکر خود تاخواجه را در خدمت آنحضرت گذاشت مشروط آنکه هرگاه عادل بیاید تاخواجه برود و مردم جانبین بر حال یکدیگر اطلاع یابند و شیر بهرام
بختلان رفته لشکر فراهم آورده در موضع حسین بحصین جست و باعلان کلمه عصیان مبادرت نموده رایت خلاف امیر حسین برافراشت و خدمتش رسل و رسایل نزد او متواتر داشته
دام فریب در راه نهاد و شیر بهرام بکلمات نافرجام امیر حسین فریفته شده رام گشت و از آن بالا بزیر آمده بار دیگر اطاعت و انقیاد او نمود و امیر تیمور گورکان چون دانست
که شیر بهرام بامیر حسین پیوست مکتوب باو فرستاد مضمون آنکه ابتدا خلاف و نزاع تو شدی و اکنون با امیر حسین ملحق گشته دعوی یکرنگی مینمائی زود باشد که سزا و جزای تو در
کنار تو نهند و عاقبت آنچه بر زبان خجسته بیان حضرت صاحبقران جاری گشت باو پیوست بعد از آن امیر تیمور گورکان چون دانست که شیر بهرام و امیر جاکو و بهرام جلایر و
عباس بهادر را با سپاهی بطرف خجند فرستاده تا ایل جلایر را ضبط نموده امیر موسی و علی درویش که خمیر مایه فتنه و فساد بودند بگیرند و امیر موسی و علی درویش از توجه امرا آگاه
شده بگریختند و بهرام لشکر جلایر را جمع کرده اندیشه عدم مقاومت امیر حسین او را بر آن داشت که بمشورت حضرت صاحبقران با متعلقان خویش طبل کوچ فرو کوفته
ایل علی درویش آغا رسیده بجانب جته روانه شود و آنحضرت بسمرقند روانه شد تا لشکر آنجا را جمع کند و در اثنای این وقایع امیر سلیمان و جاورچی که طریق مخالفت

امیر حسین می‌نمود ند از آنحضرت روی گردان شده با او پیوستند با امیر علی برادر امیر خضر یسوری و الیاس و حاجی محمود شاه با تمام یسوریان در مقام اطاعت و انقیاد
حضرت صاحبقرانی آمده از سر اخلاص کمر خدمت بر میان بستند و آنحضرت قرا کبند و که برلاس را به محافظت سمرقند نصب فرموده معاودت فرمود و بعد و که قاآن
بیوفائی در دیده مردمی پاشیده و کریخته پیش امیر حسین رفت و قرا که چون از عهدهٔ ضبط آن دیار بعضی تمیتوانست نمود سر بدیوانگی برآورد و در خلال این احوال نوسطه
وفات الجایتو ترکان آغا که خواهر امیر حسین و حرم محترم امیر صاحبقران بود غبار ملال بر صفحات روزگار امیر حسین نشسته و علاقهٔ خویشی که میانهٔ ایشان بود مرتفع گشت
و در پاییز سنه سبع و ستین و سبعمائه صاحبقران سعادت‌مند با سپاهی سنگین بعزم رزم امیر حسین در حرکت آمد و امیر سیف الدین را با گروه انبوه در مقدمه روان ساخت و در این ولا
امیر حسین بعنوان آنکه حضرت صاحبقران سعادت قرین را بعشوه و فریب مانند شیر بهرام در دام تواند آورد ملکت بهادر و عبدالله پسر او را با عهدنامه که چون اساس دولت
خویش است پیش آنحضرت فرستاده پیغام داد که تا تو درین مدت بر سبیل اتفاق بر تنسیق امور ملک و ملت قیام نموده‌ایم و بچوکان قدرت کوی دولت از میدان اکفاء و اقران
در بوده سزاوار آنکه بعد از این حال همین طریق سپرده آید و اعتماد تمام باین عهدنامه کرده بید عذغه باینجانب قیام نماید و چون سپاه نصرت شعار از جهلفه گذشته در ایسون نزول
نمودند ملکت و عبدالله بشرف بسبوس آنحضرت فایز شدند و مراسم سفارت بجای آوردند و حضرت صاحبقران کامکار که آئینهٔ ضمیر ش مصقل توفیق و تائید الهی با همه
بوضوح میدانست که آن سخنان مشتمل بر مکر و فریب است لاجرم بآن عهدنامه التفات نفرمود و آن کلمات فریبنده را بسمع رضا اصغا نمود اما یسوریان باندیشه آنکه شاید که مهم
بمصالحه تمشیت پذیرد خواستند که از معسکر همایون تخلف نموده بیورت خویش بپیوندند مقارن اینحال امیر جاکو و عباس بهادر که برافقت بهرام جلایر پیخجند رفته بودند
برسیدند و امرا باتفاق صلاح در آن دیدند که رؤسا یسوریان را از آنکه اندیشه خلاف در ضمیر داشتند بگیرند حضرت صاحبقران دانشور که رای انورش همیشه مقتضی نظام و
انتظام احوال ملک و عباد بود بدان رضا نداده بر زبان فصاحت بیان گذرانید که اگر ما در فاتحهٔ دولت خویش اقدام برچنین امور نمائیم دیگران التجا بدین آستانه نکنند و اعتماد بر ما
ننمایند و اگر مقر دولت مؤسس بر لطف و احسان باشد شرفات آن از ایوان کیوان بگذرد و اگر کاخ سلطنت مبنی بر غدر و عدوان بود در اندک زمانی با خاک یکسان شود
و مولانا کمال الدین عبدالرزاق درین مقام تتبع حافظ ابرو کرده میگوید که امرا خواستند که ملکت بهادر و عبدالله پسر او را گرفته مقید سازند اما حضرت صاحبقران بآن راضی
نشده بامثال این سخنان بندگان دولت را ارشاد نمود و راقم حروف گوید که قول اول اصح است چه تعرض ایلچیان که جهة مهم مصالحه آمده باشند از مقتضی خرد بعید مینماید
بالجمله حضرت صاحبقران کلانتر قوم یسور را نوازش فرموده و از آنجا معاودت نموده عرصه قرشی را بفر قدوم خود تزئین داد و امیر حسین و شیر بهرام با سپاهی افزون از حاصل
او هام متوجه آنجانب شدند و امیر حسین بطریق مکر و حیله خضر خزانه دار را با مصحفی که با و سوگند خورده بود نزد امیر تیمور فرستاد که نزاع و وحشت مستلزم ویرانی مملکت و پریشانی
رعیت و بعضی پیوست که بسمت انجاب مقصود برد فیه حال عباد و تنظیم بلاد و امصار است اکنون بصلاح آن نزدیکتر است که لشکر اینطرف در خفا تا توقف نمایند و سپاه
آنجانب در حرار و هر یک از ما با پانصد سوار در حرکت آمده بیشا بیه نفاق چنانکه موکد و مشید گردانیم که بعد از این معتمدان و عمازان را میان ما مجال نمیمه و فساد نماند تا
یکدیگر را ببینیم ملک و ولایت امین و فتنها ساکن و خواطر ها مطمئن بخواهد شد و هر چند بر ضمیر آفتاب اشراق خسرو آفاق همچنان کالشمس فی رابعة النهار منکشف و هویدا
بود که قواعد عهد و میثاق امیر حسین اوهن من البیت العنکبوت است لیکن چون امرا معروض داشتند بالاتفاق که صلاح در مصلحت حضرت شهریار عالیمقدار بر مقتضی رای امرا زمانه
بمصالحه راضی شده جمهور لشکر را در حرار گذاشته با سیصد سوار چرار روانشد به نیت آنکه دویست سوار بنابر حزم و احتیاط در دیه نو توقف نمایند و با صد کس بجانب تنگ
چکچک که وعده‌گاه ملاقات امیر حسین است توجه نماید مقارن اینحال امیر حسین شیر بهرام را در توتک بورطه هلاک افکنده دفین خاک گردانید و فرمان داد تا سه هزار
سوار بجانب صاحبقران متوجه گردد و یکی از نوکران امیر تیمور که در میان مخالفان بود گریخته بتعجیل تمام رانده در زمانیکه آنحضرت بده نو فرود آمده بود شبهنگام رسید
و بهرام نامیکه از نوکران خاصهٔ آنحضرت بود بر در وثاق همایون حاضر بود و او را از آنجا و ثه آگاهی داد بهرام بنابر عدم عقل و قلت تجربه این سخن را مهمل انگاشت و چنان پنداشت
که چون امرا سعی در اصلاح مینمایند افشای این خبر موجب تفرق جمعیت و مستلزم فساد گشته او را با فساد منسوب خواهند داشت و مخبر راست گو را از درگاه رانده لب از هم
نگشاد و سحرگاه لشکریان امیر حسین چون بلای ناگهان در رسیدند و از اتفاقات حسنه آنکه آن امیر سعادتمند که مؤید بود بتائیدات ربانی دل مخالفان در ضمان
عون و عنایت یزدانی سوار شده بود و متوجه وعده‌گاه گشته چون بر وصول سپاه اطلاع یافت در سیر مسارعت فرموده به تنگ حرم رسیده و ملازمان خود را از آن تنگنا
گذرانیده سر راه بر دشمنان گرفته جنگ در پیوست و ببازوی اقتدار آن سپاه جوش در نیزه گذار را بازداشت و از آنموضع حضرت صاحبقران عنان مراجعت منعطف
گردانیده دشمنان نیز روان شدند و هر دو فریق جنگ کنان میرفتند تا بقامش رسیدند و از محض عنایت الهی دیگر مخالفان را یارای آن نماند که از آنجا قدم پیشتر نهند
لاجرم خائب و خاسر در آنجا توقف نمودند و چون خبر این واقعه بحرار رسید لشکریانی که حضرت صاحبقران در آنجا بازداشته بود پراکنده گشتند و آنحضرت با معدودی
چند که در ملازمت رکاب همایون مانده بودند از راه حرار بجانب قرشی شتافت و بعد از تقدیم مشورت را بهاباران قرار گرفت که کوچها را با خان نقل کرده در جوار سنجرمان
که از دیرباز حقوق دولتخواهی بر ذمت همت صاحبقرانی ثابت داشتند روزی چند بسر برند انگاه با خاطر جمع قلع و قمع مخالفان را وجههٔ همت سازند و بامضای این
عزیمت هر کسی جزئیات خود را سرانجام ساخته در ظلمت لیل کوچ کرده راه ما خان پیش گرفت روز دیگر لشکر امیر حسین در قرشی نزول کرده امیر موسی و امیر روشاه برتق

برتق و فتق آن اشتغال نمودند حضرت صاحبقرانی چون قطع مسافت فرموده بجائی رسید چندان توقف فرمود که فرادم و حشم بار دیگر پیوستند آنگاه باتفاق عزیمت مقصد تصمیم داده از آب آمویه بگذشتند و بحوالی در آمده سرچاه شور نزول ساختند و حضرت صاحبقرانی ایلچیان پیش ملک معز الدین حسین و محمد بیک جونی فرستاد تا استخراج نمایند که ایشان نسبت بآنحضرت در چه مقام اند و در مقام خلاف اند یا وفاق زمان غیبت رسولان دو ماه و نیم امتداد یافته هر کاروانیکه از خراسان متوجه ماوراء النهر شده بسر چاه شور میرسید بشهریار کامیاب ایشان را در آن موضع باز میداشت و چون ایلچیان معاودت نموده تقبیل بساط بوس جاه تمهل کردند امیر صاحبقران کاروان را رخصت رفتن داده آوازه درانداخت که ملک هراة مستعد عاجز حضور گرد و هنوز کاروانیان از مقام خود روان نشده بودند که آنحضرت با ملازمان و متعلقان سوار شده روی توجه بهراة نهادند بازرگانان چون بصوب نخشب رسیدند امرا و وجوه سپاه امیر حسین خبر حضرت صاحبقران و ملازمان او پرسیدند تجار گفتند که جماعت که شما از احوال ایشان استفسار مینمائید بجانب هراة پیش ملک رفتند امیر حسین سخن مردم مغرض را مصدق داشته از قلعه قرشی بیرون آمده سپاه پراکنده جمع آورده با هفت هزار سوار بیمرغ را منزل ساخت و در خاطر داشت که بدید گند رود و ملک بهادر با پنج هزار سوار از قراولان که امیر حسین ایشان را بدان جانب فرستاده بود در عرغاسون توبه و کبنه قرار گرفتند

گفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب نخشب و استیلای او بر معاندین و حسرت و تأسف دشمنان

از جمله غرایب و عجایب و اتفاقات حالات صاحبقران گیتی ستان رفتن آنحضرتست با عدتی اندک بجانب قرشی و منهزم شدن اعادی دولت با وجود کثرت و این قضیه در کتب معتبره برین نهج سمت سطر یافته که چون امیر تیمور گورکان کاروانیان را رخصت فرمود تا بجانب ماوراء النهر روند بنفس همایون بسمت هراة در حرکت آمده و بعد از رحلت قافله بار گشته در منزل مبارک نزول کرده موازی مدتی که قافله بقرشی تواند رفت در آنجا رحل اقامت انداخت بعد از آن همگی همت بر دفع دشمنان مقصور گردانیده بنوعی در آن شروع فرمود که عقل خرده دان انگشت تعجب بدندان گرفت و در آن اوان زیاده از دویست و چهل و سه کس از ملازمان آنحضرت نبودند و از جمله اعیان و دلیران و خواص صاحب اختصاص سونچک عثمش اغلان و حضرت صاحبقران و امیر داود و امیر سارنبوغا جلایر و حسین بهادر و امیر سیف الدین و عباس بهادر از قبیله قپچاق و اقبوقا بهادر از قوم نایمان و محمود شاه بخاری باعدی قلیل عزیمت صوب قرشی تصمیم داد با آنکه در حوالی و نواحی امرا و نامداران امیر حسین با دوازده هزار سوار جلادت آیین کمر کین بسته در کمین رزم و پیکار نشسته بودند بر ارباب بصیرت پوشیده نماند که ارتکاب امثال این امور از حیز مکنت افراد بشری بیرونست بلکه بسر حد ممتنعات مقرون بالجمله حضرت صاحبقران روشن ضمیر در تاریکی شب روان شده بکنار آب آمویه رسیده در همان شب با چهل و سه کس در آب رانده مجموع ایشان شنا عبور نمودند و قریه حسار را احاطه نموده بملاحظه آنکه کسی خبر بجائی نرساند کشتیها را گرفته بکنار آب فرستادند تا بقایای سپاه از آب بگذشتند و شب دیگر در سور مالیغ فرود آمده ایلچیان امیر موسی را گرفته بر آنجا دایره آسا محیط شدند و شب توقف نموده روز دیگر روی توجه براه آوردند و شب هنگام در فرو کفت نزول نموده هر که آمد که آب بر گیرد رخصت مراجعت نیافت و بعد از غروب آفتاب بسر کفت رفتند و در محل امیر جاکو معروض داشت که اعتماد باید بر ملک شبیخون کرده بر سر امیر موسی شبیخون بریم اگر او در دست افتد پای مراد بر سر گردون نهیم حضرت صاحبقران که موفق و مخصوص بتاییدات ربانی بود فرمود که سپاه ما اندک اند اگر عیاذاً بالله چشم زخمی رسد و تفرقه روی نماید ایشان آسان جمع نشود و طریقه آنکه شما در همین مکان توقف نمائید تا من بقرشی بروم و برج و باره و محل دخول در نظر آرم و به بصیرت تمام مراجعت نمایم این سخن گفت و عبد الله را ملازم خویش ساخته بر جناح استعجال روانشد و بکنار خندق رسیده نزول فرمود و چون آب خندق فراوان بود اسپ را بعبد الله سپرده از ممر ترناودای که بالای خندق انداخته بودند و آب از آنجا بحصار میرفت بذات همایون تا بر ناو در آمد و پای مبارک بیرون نهاده بخاک ریز برآمد و عبد الله در عقب آنحضرت قدم مینهاد تا بدروازه که بجانب حزار است رسیدند حضرت صاحبقران دست بر در نهاده دانست که از آنجا بخاک انباشته اند از آنجا بازگشت و نظر احتیاط بر باره انداخته جائیکه دیوارش پست بود نمود که محل نردبان نهادن و در آمدن بقلعه همینست و از آن ممر که بر خاکریز بالا رفته بود معاودت نموده بتعجیل تمام بملازمان پیوست و بار دیگر با ایشان متوجه قرشی شده چهل و سه کس را پیش اسپان بازداشته و صد کس با نردبانها که از بوردالیغ آورده بود بخاک ریز فرستاد تا از دیواری که بعبد الله نموده بود بقلعه در آمدند و خود با صد کس دیگر بر دروازه با ایستاده دلاوران سپاه نصرت انتما چون پای بحصار نهادند دست بقوایم شمشیر برده از نیام انتقام بیرون کشیدند و روی بدروازه نهاده چون آنجا رسیدند محافظان مست و لا یعقل یافتند و تیغ بیدریغ دمار از روزگار ایشان برآورده بلکه بتبر قفل دروازه بشکستند و حضرت صاحبقران با آن صد کس در آمد آواز غلغله دلیران قلعه کشای زلزله و ولوله در حصار افکنده مردم قرشی از خواب سر برآورده افتان و خیزان بهر طرف روانشدند و با هم میگفتند که مگر صور قیامت است که میدمند لشکریان ضبط قرشی نموده زن و فرزندان امیر موسی را بدست آوردند و محمد بیک بن امیر موسی را که در صغر سن بود بفرموده حضرت صاحبقران راه گریز باز دادند بتصور آنکه مخالفان از بیم و هراس متفرق و پراکنده شوند و در همان شب محمد بیک بپدر پیوست و صورت واقعه باز نموده خدمتش را دل از جای برده پای ثبات و قرار استوار داشته کس پیش ملک بهادر فرستاده او را از آن واقعه اعلام داده طلب داشت روز دیگر از دشمنان مقدار دوازده هزار سوار از مواضع خویش در حرکت آمدند و بقرشی رسیده اطراف حصار را فرو گرفتند حضرت صاحبقران در الا فقه بنفس همایون متصدی ضبط یکدروازه گشت و امیر سیف الدین را بمحافظت دروازه دیگر نصب فرمود و سونچک عثمش اغلان و امیر عباس و اقبوقا را فرمان داد تا بر بروج عروج نموده بزخم پیکان جان ستان نگذارند که دشمنان خاکسار پیرامون فصیل و خاک ریز گردند و در آن روز امیر مؤید ارلات با سی کس بیرون آمده خود را بآن سپاه کینه خواه زده داستان رستم و اسفندیار را منسوخ ساخت و شصت سر اسپ از مخالفان گرفته بقلعه در آمد و درین اثنا ذکه بهادر چون دولت از اعدا مفارقت جسته در سلک ملازمان حضرت منتظم شد حضرت صاحبقران ظفر قرین خواست که تیغ جلادت آخته و بر سر دشمنان تاخته آثار هول روز رستخیز ظاهر گرداند اما امیر سیف الدین که از علم نجوم حظی

داشت بعرض رسانید که امروز توقف اولی است و فردا العرض اسنب و این سخن معقول افتاده آن عزیمت تا روز دیگر موقوف ماند آنشب از جانب مخالفان میر بکیچی بهادر با
با دویست کس که هر یک با درع و سپر بودند نزدیک دروازه آمده بسر بردند و روز دیگر که خورشید عالمگیر علم گیر و دار بر بام این نیلی حصار علم کرد و دار برافراخت ایلچی بوغا و اقتیمور بهادر خود را
در پل دروازه انداخته با پنجاه مرد از قلعه بیرون تاختند و بر دشمنان حمله آوردند و علیشاه و درویشک با فوجی برحسب فرمان واجب الاذعان برسم مدد با بیست کس در عقب
آن بهادران شتافتند و از صف اعدا طغاتیمور بهادر با شمشیر کشیده متوجه شیران بیشه هیجا گشت و بیک ضرب تیغ اقتیمور بهادر مجال نیافت و از جمله سپاه امیر موسی اوزبکی
بود بغایت مشهور و دلیر و بقوت بازو افزون از پیل و شیر که از زخم گرز گران سنگش رعشه در بدن کوه دماوند افتادی و از نهیب عمود آتش آهنگش که در جنگ داشت اجزای جبل
البرز بر باد رفتی غور بهادری در سر و دماغ قدم در میدان نهاد و غزان بوقا با پیاده ای مبارزت پیش رفته سپر و دست او چنان بگرفت که مجال آن نماندش که قدم از جای برگیرد
و تا بیکی رسیده مهم او با تمام رسانید امیر سار بوقا و ایلچی بهادر از بالای بارو تیرباران آغاز نهادند و طایفه از مخالفان که در پای بارو نردبان بپای قلعه آورده بودند همه را انداخته
و کمندها در سر کشیده بگریختند و بخندقی که جبهه روزگار نامی کنده بودند پناه بردند سپاه نصرت شعار نیز ایشان را رانده از خندقها شان گذرانیدند و از سپاه اعدا توکل
با صد مرد حمله آورده و پیادگان دشمن نیز دست به تیرباران گشاده لشکر ظفرمآل سعادت قرین را برگردانیدند حضرت صاحبقران سپهر اقتدار با پانزده سوار از حصار رایت
جلادت برافراخته بیرون تاخت از فر دولت قاهره لشکر را نیرو قوتی و شوکتی تازه و بی اندازه حاصل شد ایلچی بوغا و بهرام بوغا و بهرام توکل و یک برادر دیگر در این اثنا از بهادران
لشکر نصرت شعار جوانی نادانسته تیغی بر بهرام فرود آورد در روز دیگر حیات آن نامور بنام اجل منتهی شده کارش با تمام رسید لا مرد لقضائه و لا معقب لحکمه و عاقبت امیر موسی با هفت
هزار سوار که نیران محاربه برافراخته بود و رایت مقاتله برافراشته خاک بنیاد موسی وار بر باد برفرق خود بیخت و آبروی شجاعت و مردانگی بریخت در مقابله اندک نفری معدودی بخون
بسیار بگریخت و مردم او در صحرا و بیابان متفرق و پراکنده گشتند لیکن ملک بهادر با سپاه قراوناس که بعدد پنج هزار بودند بطرف دروازه حرا هنوز پای ثبات و وقار بر جای
خویش استوار داشت حضرت صاحبقران کامکار با شصت نفر از شیران بیشه کارزار روی جلادت بایشان نهاد ملک چون دید که از نفس خویش متوجه جانب او است در حوصله
خویش تاب مقاومت ندید و در جبلت خود قوت منازعت نیافت لاجرم پای اصطبارش متزلزل شده و دست اقتدارش بعجز و انکسار بابل گشته قدم فرار در راه ادبار نهاد
و عنان مراجعت بقیة السیوف خود منعطف گردانیده بجانب کبند توی توجه نمود و حضرت صاحبقران فیروز جنگ که از برای حفظ ناموس و ننگ دست در پنجه شیر و کام نهنگ
نهادی مانند سیر و مار از عقب ایشان روانشد مخالفان سیاهی سپاه ظفرپناه دیده در آنجا نیز توقف نتوانستند نمود از بارقه شمشیر صاعقه کردار پادشاه دولتیار آتش در
خرمن تمکن و وقار دشمنان افتاده یکبار پشت داده شکست و تفرق بحال ایشان راه یافت حضرت صاحبقران ظفرقرین فرمان داد که امیر سیف الدین و امیر جاکو تا تنگ چکک
در عقب گریختگان رفته بعد میسور در امر غارت و اسر تقصیر ننمایند و ایشان از لشکر بسیار امیر حسین و سپاه اندک خویش فی الجمله اهمال و امهال ورزیدند و آنحضرت بمضمون این حدیث که
چون سپهر بجو و سپه شکن باش عمل نموده در ارتکاب این مرحله خطرناک اقدام فرموده عنان را سبک و رکاب گران گردانیده بر جناح استعجال در حرکت آمدند و امیرداود رایت تجلد
برافراخته بمقتضی فرمان در مقدمه روان شد و از مخالفان صد سوار نامور که بر ساقه لشکر بودند از وصول ایشان آگاه گشته منقسم بدو قشون شدند فی الجمله فوجی برمی تیر و ضربت
تیغ و تیر ایلچی بوغا را باز گردانیدند و فوجی دیگر بر حضرت صاحبقران حمله آوردند و آنحضرت بیاروی دولت و سرپنجه قدرت ایشانرا چنان برتافت که از سطوت و صولت او فوجی
که ایلچی بوغا را رانده بودند عورتهای خود را گذاشته راه انهزام پیش گرفتند و آرزو ملک آغا دختر میر بایزید جلایر و خاتون امیر موسی در مرافقت ملک بهادر گریخته میرفتند و
صاحبقران گردون اوان از پی ایشان روانشد و باواز بلند بملک بهادر خطاب کرد که از سر خون تو اگرچه ریختنی است درگذشتم مشروط بآنکه دست از پشت عورات برداشته
فرغت نمائی ملک بجان منت دار شده کلمة السلامة فی الوحدة بر زبان راند و از عورات جدا گشته سر خویش گرفت و ایشان همچنان میرفتند و حضرت صاحبقرانی نیز از پی
ایشان میشتافت و با عورات نوکری بود عاشق بار نام تیر و کمان در دست داشت اگرچه در رمی سهام دستی نداشت هرگاه که آنحضرت نزدیک میرسید عاشق بار تیری در
کمان نهاده میکشید و نمی انداخت و حضرت صاحبقران بگمان انکه درین کار مهارتی دارد عنان کشیده میداشت تا اگر اسپی رسد هدف تیر ملامت کنندگان نگردد و نکو بینید که جهة
طمع در مال و عیال مردم زخمی خورد و درین اثنا بارگیرش را که باد صبا همعنانی میکرد جو گرفته از حرکت باز ماند و دولتشاه رسیده از پی عورات در تاختن آمد و عاشق بار بضرورت
تیری بجانب او انداخت و عیبش را در آن فن ظاهر ساخت و کمان را بر سر افکنده با عورات راه تک و تاز پیش گرفت و دولتشاه هرچند جهد کرد بوی نرسید و حضرت افاق
از نزدیکی قرملاق مراجعت نموده روی بقرشی نهاد و دیوان امیر جاکو و امیر سیف الدین که در امتثال فرمان تهاون ورزیده از عقب دشمنان نرفته بودند بیخبا بالمره تا تنگ چکک
تاختند و ایل جلایر و طایفه دیگر که گریخته میرفتند گرفته بپایه سریر اعلا آوردند و حضرت صاحبقران گیتی ستان آن زمستان را در قرشی پرتو التفات انداخت و در تنظیم احوال رعایا پرداخته
ایشان را بعمارت و زراعت امر فرمود و محمود شاه را بحکومت بخارا تعیین نموده و نیکی شاه که در خراسان بود و هر روز بمنزلی و هر شب بجائی بسر میبرد طلبداشته تا توابع که پیشتر
متعلق بخدمتش بود باو ارزانی داشت و علی میسوری که با قومش در اطراف سرگردان میگشت در بخانه محمود شاه که داماد او بود بپیوست و حضرت صاحبقرانی چند نوبت ایشانرا
طلبیده ملحوظ نظر عنایت و عاطفت گردانید **ذکر توجه امیر حسین بجانب حضرت صاحبقران و رفتن امرا بجنگ آن** چون امیر موسی از صولت سپاه
امیر صاحبقران گریخته با میر حسین پیوست و صورت واقعه را بی زیاده و نقصان چنانچه مشاهده شده بود بازنمود امیر حسین از استماع این واقعه متعجب و متحیر گشته با حضار لشکریان

رسیدن منقلای امیرحسین که باتفاق امیر موسی و امیر الجایتو پردی بودند بحوالی بخارا متواتر شد حضرت صاحبقران شجاعت شعار سعادت آثار با علی یسوری و محمود شاه گفت که مقتضی خرد
آنست که با سپاه از شهر بیرون رفته فرصت شبیخون نگاه داریم و چون این سخن در حوصلهٔ ایشان نمی‌گنجید عرضه داشتند که اسبان ما آسوده و داشته در این مقام توقف کنیم اگر دشمنان وقت گنجید خوب
والا قصد ما کنند جواب ایشان گوئیم حضرت صاحبقران که از آثار ضعف و انکسار بر صفحات روزگار علی و محمود شاه مشاهده فرموده از آنجا بیرون آمده عازم خراسان شد و ملبث
رسیده دو کشتی که از بالا می‌آمد بگرفت و از آب که گذشتند بحول در آمده و بر عبور نموده در ماخان بآغروق همایون پیوست و امیرحسین بعد از رفتن امیر تیمور بر ظاهر بخارا نزول کرده علی و محمود شاه
باتفاق بخاریان در محافظت شهر کوشیده و سر ممانعت در روی کشیده لشکریان امیرحسین روی همت بتسخیر بخارا آوردند و جنگ در پیوستند و بخاراییان پای جلادت پیش نهاده تا نماز دیگر
الا مولانا شیخ عالم سیف الدین باخرزی عنان بازنکشیدند مردم بخارا بتصور آنکه ترکان چنان منهزم گشتند که دیگر معاودت ایشان ممکن نیست از عقب ایشان شتافتند و چون میان مردم بخارا
و اردو دویست مسافت بود اتراک مراجعت کرده تیغ در تاجیکان نهادند و جمعی کثیر از آن طبقه بقتل رسانیده و بقیة السیف بر زشت ترین صورتی بشهر بازگشتند و درگاه را نهاهرسند و دم در
کشیدند و دیگر گرد فضولی نگردیدند و علی یسوری و محمود شاه هر چند سعی نمودند که ارباب بخارا را دیگر بر برج و بارو عروج نموده بمحافظت شهر قیام نمایند مفید نیفتاد و هیچکس از کنج مخافت خانه
خویش قدم بیرون ننهاد و ایشان بالضروره دل از حکومت برگرفته شبانگاه عازم خراسان شدند و بموکب خجسته پیوسته در سلک ملازمان حضرت صاحبقران انتظام یافتند و از خجالت
و ندامت سر در پیش افکنده از تقصیرات خویش زبان باعتذار و استغفار گشادند لطف عمیم صاحبقرانی شامل حال علی یسوری و محمود شاه شده بخلعت گرانمایه و اسبان راهوار سرافراز گشتند
و روز بروز عنایات پادشاهانه در بارهٔ ایشان بهمت تضاعف می‌پذیرفت تا کلی امین خاطر گشتند و حضرت صاحبقران التفات فرموده چون از آن کار رسالت روی نموده بازگشت
فرمانداد تا نیستانها را آتش زده تا سبز شد و اسبان بدان فربه ساختند در این اثنا منهیان خبر رسانیدند که تنگی شاه همین دولت صاحبقران از کربت غربت خلاص شده و مسند
حکومت و ریاست تمکن یافته سر از گریبان عصیان برآورده بهر کرامید بدند که ملازمت آنحضرت میکند گرفته محبوس میکردند و میگذارند که بمواکب همایون ملحق شود بنابر آن غضب حضرت صاحبقران
بیهمال از استماع این سخن اشتعال یافته با ششصد مرد از ابطال رجال شبگیر کرده ایلغار نموده از راه مرتب کول آب سو به رسیده از پایان پوردالیع محل که احتیاط فرموده و امرا با چهار هزار کس
بجانب نشیب آب فرستاده خود با دویست سوار چاشتگاه در آب راندند تا هنگام نماز پیشین بسلامت بگذشتند و از کنار آب بازشبگیر کرده سحرگاه منزل تنگی شاه را در میان گرفتند و
او پهلوانی بود که در روز معرکه از شیر و پیل روی نگردانیدی و تیراندازی بود بغایت سخت کمان که پیکان او در وقت رمی سهم و صحن بهم آسمان جای گرفتی در این سحر چون احساس صول لشکر
کرد دست بتیر و کمان برد و اول تیری که بینداخت زه کمان گسسته شد و درکه و دختای بهادر رسیده خدمتش را دستگیر کردند و بحسب فرمان کشتند با آنطرف آب بردند تا امرا که چهارصد نفر
باشارت حضرت صاحبقران بدانجانب رفته بودند عبور نمودند و در خلال این احوال بمسامع علیه حضرت صاحبقران دریا نوال رسید که سپاه بخارا در حوالی قرانماس نام صحرائی از هم
هراس نشسته اند همت پادشاهانه اقتضای آن کرد که بعطف عنان و تحریک سنان تفرقه در میان ایشان اندازد و بامضای این عزیمت در جوف لیل سوار شده بر سر آنجماعت راند و در موضع نهر
بآن قوم رسیدند امیر خلیل را که رأس و رئیس ایشان بود دیگر بر انیدند و از آنجا مظفر و منصور معاودت فرموده از آب گذشت و مدت یکماه سرخابها قرار و اول توبه را معسکر خیام اقبال ساخت
آنگاه متوجه ماخان گشته بآغروق همایون پیوست و امیر جاکو را برسالت پیش ملک حسین کرت فرستاد و ملک شرایط تعظیم بجای آورده نسبت بحضرت صاحبقران اظهار یکدلی و موافقت کرد
و در باب مظاهرت و معاونت مبالغه نموده گفت بسرخس بیرون اگر امیر تیمور گورکان از آنطرف قدم رنجه فرماید مبانی محبت و مودت استحکام یابد و ارکان عهد و پیمان تأکید و تشیید پذیرد
و امیر جاکو بمقتضی حب الوطن مراجعت نموده آنکلمات را بعرض دارای هفت کشور رسانید و در اینولا آنچه از ملوک غور نسبت با میر تور روز و دستمند بهادر و امیر چوپان در موسم سابق
صدور یافته بود در نظر ضمیر امیر تیمور گورکان پرتو افکند چنانچه شمهٔ از این حکایت در مجلد خامس سمت گذارش یافت و بدیدهٔ امعان در احوال خود نگریسته بر خاطر خطیرش خطور نمود
که آن طبقه مجبول بر بیوفائیست بنابراین میلی که بملاقات ملک داشت فتور پذیرفت و نیز نمیخواست که بنای مصادقتی که تجدید و تأیید یافت بواسطهٔ دیش داری منعدم و منهدم گردد بعد از
تقدیم مشورت فرزند سعادتمند خود را که شکوفهٔ باغ سلطنت و ثمرهٔ شجرهٔ خلافت بود پیش ملک فرستاد و مبارکشاه سنجر را باتالیقی او موسوم گردانیده بملک پیغام داد که چون بر حسن اعتقاد
و پاکی سریرت و نیکوکرداری آنجناب وثوق تمام حاصل است قرة العین خود را پیش او فرستادم و در خاطر چنانست که آغروق و متعلقان خود را در این دیار گذاشته عنان عزیمت بوطن اصلی
و یورت قدیم منعطف گردد و توقع از ملکات ملکانه آنکه تلطف و تفقد در بارهٔ ایشان مبذول افتد چه بزرگی بزرگان از همین قدیم و عادتی معهود است **ذکر توجه صاحبقران**
بجانب ماوراء النهر و منهزم شدن لشکر امیرحسین بعد از رفتن امیرزاده جهانگیر نزد ملک هرات همت عالی منزلت امیر صاحبقران مقتضی آن شد که لشکر بجانب
ماوراء النهر کشیده سپاه امیرحسین را که در آنجا بفراغ بال نشسته اند گوشمالی دهد لاجرم با سیصد کس که در آنوقت ملازم رکاب فلک فرسا بودند روی توجه و توکل براه آورده از جیحون عبور
نمودند و شبگیر کرده چون روز شد در چهار باغی آمده دم درکشیدند و از لقب راه برآسوده از آنجا روان شدند و از آنطرف چرازو قرشی را در میان گرفتند طایفهٔ از نوکران امیر موسی که در آنجا بودند اسیر و دستگیر
شده جمعی از رؤسا مخالفان با اتباع خود دیگر بگریختند و درکه و شیخ علی بهادر در فوجی از بهادران از ایاغی نبودند با ایشان جنگ کردند و چندین کس از آن جماعت پیش صاحبقران والا گهر آوردند
آنحضرت فرمانداد تا کمی را بی تصرف بصاحبش تسلیم نمودند و هیچگونه دست خیانتی بآن نرسید و در اینولا هیچکس از قراولان در موضع قرشی میدان خیمه اقامت زده بودند بهر سلیمان
شاه یسوری و برالنخواجه و هندو شاه با اتباع خویش بایشان پیوسته و امیر موسی که نیز در مین توجه حضرت صاحبقران از قرشی بگریخته با آن جماعت ملحق گشت و در آنجا جمعیت عظیم دست داده
بود و آنحضرت از اینجماعت آگاهی نداشت ناگاه قریب بوقت غروب آفتاب از قرشی سوار شده و نیم شب بوقت رسیده در آنموضع خبر کثرت مخالفان مسموع او گشت و رعایت حزم و احتیاط نموده

و بیرون رفته بود و سه ماه در دو ولایت بیرون آمده تا روز دیگر بظاهر شهر توقف نموده بامداد از انجا روان شد و در اثنای طریق امیر جاکو از اسب افتاده چنان آزرده و مجروح گشت که رخصت انصراف انتقال
یافت امیر صاحبقران سی سوار ملازم خدمتش گردانید تا او را بما خان پیش امیرزاده جهانگیر بردند و بعد از فرستادن امیر جاکو عزیمت محاربه لشکر قراوناس تصمیم ساخت مجموع امرا و بهادران ارباب
با حضرت صاحبقران یکدل و یکزبان شدند مگر علی میسوری که محاربه با آن قوم از مصلحت بعید است و چون صورت خلاف او معروض گشت فرمان واجب الاذعان نفاذ گشت تا او را بتکلیف سوار
سازند و شیخ علی بهادر بموجب فرموده با شصت سوار برسم منقلای در حرکت آمد و از جانب مخالفان هندوشاه با سیصد سوار در مقدمه لشکر بود و سرداران جانبین بیکدیگر رسیده
شور و حرب درگرفت و از فر دولت صاحبقران منقلای لشکر دشمن مکسور و مقهور شده روی بگریز نهادند و آن حضرت بعد از استماع غلبه سپاه ظفر پناه فرود آمده اسبان را آسایش داد
و در وقت نماز پیشین همه بر ذروه اعتماد دولت روزافزون سوار شده و آن ششصد مرد را هفت قشون ساخت و هر یک از امرا و بهادران را در موضع خویش باز داشت و مردم خود را که
کار متصف بودند و بکثرت دشمن عارف تمامت دلجوئی نموده دبر جنگ دلیر گردانید و چون تلاقی فریقین دست داد علی میسوری با دو نوکر روی بفرار آورد و حضرت صاحبقران کامکار با
سواران اندک و امید بکبریای داور پای جلادت و پیکار در میدان رزم نهاد و از نهیب تیغ آتشبارش دشمنان با آنهمه عدد در مقام مقاومت نه ایستادند و خاک بد دلی بر فرق خود پاشیدند و در حمله
نخستین گریختند و لشکر نصرت انتساب کامران و کامیاب تا جلد النیک در عقب منهزمان تاختند و رؤسای ایشان را بدست آورده غنایم فراوان از اسب و سلاح و غیر آن یافتند و
ایلچی بوقا طاسنجی بولاد که در سوابق زمان نسبت بحضرت صاحبقران قواعد اخلاص و مبانی اختصاص مشید میداشتند در اینولا ارباب اخلاص پای جسارت پیش نهاده بجنگ آمده بودند
جلادت آئین سرهای ایشان را بتیغ کین و شمشیر انتقام از بدن جدا نموده پیش حضرت صاحبقران آوردند و آنحضرت از این صورت متاثر و غمگین گشت و حکم فرمود تا کالبد ایشان را بشهر کش
رسانند و ارباب عمایم نماز بر آن دو قتیل گذارند تا حق عز و علا ببرکت علما و صلحا جریده جریمه هر دو را بآب مغفرت محو فرماید غرض از ایراد این حکایت و تحریر این روایت آنکه برای ارباب
عهد و وفا پوشیده و پنهان نماند که عالمیان را معلوم شود که حضرت صاحبقران رعایت حقوق سابق بمعنی که آخر الامر شمشیر در برابر او کشیدند بدین طریق ملاحظه میفرمود و بعد از این فتح نامدار
شهریار عالی همت کامکار اندیشید که دشمنان را تا ولایت حصار سپاه نصرت شعار تعاقب کنند و لشکرهای اندیار جمع آورده روی بدفع امیر حسین نهند و امرا این معنی را بیرون از مکنت خود
دیده و باتفاق زانو زده معروض داشتند که درخواست ما بندگان صادق الاخلاص آنست که این عزیمت فسخ کرده عنان توجه بجانب سمرقند منعطف گردد و حضرت صاحبقرانی
ملتمس دولتخواهان مبذول داشته و ترناجوق الغو طغانشاه را جهت استخراج اموال رعیت بسویت در دیارکش گذاشته بطرف سمرقند نهضت فرمود و چون نزدیک آن شهر فردوس مانند
رسید اوچ قرا بهادر با لشکر امیر موسی از شهر بیرون آمده در کنار آب رحمت سر راه بگرفت حضرت صاحبقرانی میمنه و میسره و قلب آراسته بر دشمنان حمله آورد و بمجرد توجه مبارزان آهن گسل پای ثبات
و قرار مخالفان متزلزل شده روی بگریز نهادند اقتیمور بهادر از عقب اوچ قرا بهادر در نزدیکی رسید و شمشیری انداخت که تمام تیرهایش قلم شد و اوچ قرا بهادر با هزار و پانصد مرد مکمل دو
بار دیگر بعزم رزم بیرون آمد بهادران جلادت نشان چون شیر ژیان دست و دامان روی بایشان نهادند و مخالفان پیش از آنکه خون ریخته شود خائف و گریزان متوجه جانب شهر گشتند
و پیش از بیرون آمدن لشکر سمرقند مردم شهر کوچها را گرفته مجال آمد و شد از ایشان سد کرده بودند و چون گریختگان بمحلات رسیدند از غایت وهم و هراس که بر ایشان استیلا یافته بود اسبها را چنان
میکشیدند که زینها میشکست و هم از این بسیار کرده هست کنند و بعد از انهزام دشمنان حضرت صاحبقران کردون توان در شهر سمرقند که نمونه ایست از روضه رضوان چند روزی توقف
نموده در انجا شنید که ایلچی بوقا و بولاد و بوغا با سپاهی از قراوناس متوجه سمرقند شده و متعاقب این خبر طغانشاه از کش گریخته بموکب همایون پیوست بولاد و بوغا با سپاه قراوناس معروض گردانید
که طایفه از لشکریان امیر حسین بی خبر بر سر تاجوق رانده او را گرفته کشتند و ارغونشاه بورولدی که حضرت صاحبقران او را بخبرگیری فرستاده بود و بعد از این اخبار شرف تقبیل بساط
جلالت مناط یافت و شخصی را از امرا خویش همراه آورده و آن شخص تقریر کرد که ایلچی بوقا و بولاد بر کنار آب ترمز قرار گرفته اند و امیر حسین با لشکر سنگین در قرشی قرار گرفته بر ضمیر منیر حضرت صاحبقران
که مطرح اشعه انوار غیب بود گذشت که چند روز مهم جنگ در توقف دارد و بحکم الامور مرهونة باوقاتها چون وقت آن فرا آمد ما را از روزگار مفسدان برآورد لاجرم سپاهی که بعد از عبور
از جیحون ملازم رکاب همایون گشته بودند رخصت ارزانی داشته با ششصد نوکر قدیمی بطرف پایان آب سمرقند نهضت فرمود و مراحل طی میکرد تا بتاشکنت رسید ذکر اختلاط

حضرت صاحبقران گیتی ستان با امیر کیخسرو و بهرام جلایر و لشکر فرستادن امیر حسین بجنگ آن حضرت

کیخسرو و بهرام جلایر
در اوان مخالفت حضرت صاحبقرانی با امیر حسین پیش خان جته رفته خان کوجه تیمور و شیر اول الدین را بمرافقت ایشان با هفت هزار سوار بجانب ترکستان و ماوراء النهر فرستاد و چون فرمان خان
نفاذ یافته بود که ابل و الوس پیش بهرام جمع شوند و بحکم یرلیغ بر بعضی ولایات مستولی شده در تاشکنت با کیخسرو و لشکر جته قرار گرفت و چون سابقا با امیر صاحبقران دم از موافقت و
مصادقت میزد و در مخالفت امیر حسین با آنحضرت یکجهت گشته طریق مسادات و موالات می سپرد تا بیمن معاضدت او بر معارج سروری ترقی نموده بود آخر در اینولا حضرت صاحبقران
چشم آن میداشت که حقوق خدمت سابق بجای آورده در دفع امیر حسین مراسم اهتمام بجای آورده یا آنکه بالکل از پیش برگیرد و اخود صلاح امیر حسین آئین نگشت و هیچگونه خدمتی که لایق
آن حضرت باشد بتقدیم نرساند امیر صاحبقران زبان بطعن و سرزنش گشاده بهرام گوده بر تغافل و تجاهل و عدم ابقاء عهد و پیمان او ملامتها کرد و گفت امید میدارم که بار دیگر تورا
بر در خانه خویش محتاج و بیمقدار بینم و عاقبت آنچه بر زبان همایون آنحضرت جاری گشت بوقوع انجامید اما امیر کیخسرو شرایط اعزاز و احترام مرعی داشت و آنچه از مراسم مروت و فتوت باشد
بظهور رسانیده وعده ازدواج دختر خویش که از تومان قتلق آغا عمزاده تغلق تیمور خان متولد شده بود با امیرزاده جهانگیر علاوه خدمات پسندیده گردانیده و مدت یکماه بساط عیش و نشاط
گسترده بمحرم میگذرانیدند در این اثنا امیر حسین رخصت انصراف داد تا امیر موسی و امیر محمد پسر امیر بیان سلدوز و ایلچی بوقا و ولد ایتوری با بیست هزار مرد از سار ییلاق که معسکر او بود بیرون آمد

بیرون آمدند بعزم رزم و نیت مصاف با حضرت صاحبقران روان شدند و ایشان از سمرقند گذشته در کنار آب بیلغور فرود آمدند و امیر موسی حکم کرد تا ملک بهادر با سی هزار کس بموضع درق رود و سر راهها را محافظت نماید و این سه فوج لشکر بموجب فرموده عمل نموده متوجه مواضع مذکوره شدند و امیر صاحبقران چون شیری که از کثرت آهو نیندیشد ایدغو و کماشی را با دو هزار سوار همراه امیر کیخسرو تعیین نموده بود و همت بر استیصال اعدا مقصور گردانیده در حرکت آمد و بنفس همایون با پانصد سوار بر سایر سپاه پیشی گرفت و از آب خجند گذشت و لشکر گرده خود را بر سپاه جهانشاه زده آنها را منهزم گردانید و چون رومی بر لشکر زنگ غالب شد بجانب درق رفت و بر سر خرمن تاخت و نگذاشت که دانه مراد او در کشت زار امید سرسبز گردد و چون کن راندند و کوفته روی بهزیمت نهاد و آنحضرت ساعتی در درق توقف فرمود تا اسبان برآسودند و سیصد کس را با غنایم همانجا گذاشته و دویست مرد را ملازم رکاب گردانیده بدفع ملک بهادر رایت جلادت برافراخت و سی مرد نامدار در مقدمه روان کرده و دو کس را بطرف دست راست و دو مرد دیگر بطرف دست چپ بقراولی فرستاده و خود با صد و شصت کس در عقب او شتافت و مخالفان دیدند که آن سی سوار بی اندیشه می آیند بتصور آنکه سپاه مغول از پی است وهم و هراس بخود راه داده روی بگریز نهادند و لشکر نصرت قرین تیغ انتقام از نیام کشیده جمعی کثیر را از اتباع ملک فرود آوردند و گریختگان چون بامداد رسیدند با آنکه بیست هزار مرد مسلح داشتند از مهابت حضرت صاحبقران که بکرات در ضمایر ایشان جای گیر شده بود هم در آن شب طبل ارتحال کوفته روی گریز بمعسکر امیر حسین آوردند مقارن اینحال قاصدی از نزد امیر حسین آمده خبر رسانید که آن سیصد کس که شما ایشانرا در موضع درق گذاشتید مسلمانانرا غارت و اسیر کرده متوجه دیار خود گشته و چشم انتظار در راه است تا درین باب فکری بصواب نموده آید از استماع این خبر گرد ملال بر حاشیه ضمیر انور صاحبقران بیهمال نشسته بازگشت و با امیر کیخسرو پیوست و در باب استخلاص اسیران اهل اسلام تامل فرموده مصلحت چنان دید که شصت کس از سپاه جته سپاه خود را از آنجانب کوه بلشکر جته نماید که آن جماعت متوهم شده دست از اسیران باز داشته سر خویش گیرند تدبیر انسانی موافق تقدیر آمده چون آن جماعت بر حسب فرموده سپاهی خود را از دور بلشکر جته نموده خوف و رعب بر ضمایر ایشان استیلا یافت اسیران مسلمانان و آنچه از دیار اسلام بغارت شده گذاشتند و هزیمت را غنیمت دانستند و سپاه فیروزی نشان بازگشته مسلمانان از ذل اسر کافران بدین تدبیر شایسته خلاص یافتند و چون از آن دغدغه فراغت حاصل شد صاحبقران کامکار از جیحون عبور نموده در موضع خمرک نزول نموده

گفتار در توجه و انهزام مخالفان نوبت دیگر و وقوع مصالحهٔ امیر حسین با حضرت صاحب قران

چون امرا و لشکریان امیر حسین پریشان خاطر و شکسته دل پیش امیر حسین رسیدند آتش خشم و غضب او مشتعل گردید و ایشانرا سرزنشها کرده و ملامتها نموده و مجموع را بتقصیر موسوم گردانیده گناه کار ساخت و بنفس خویش با لشکر گران در حرکت آمده بآن کول رسید و از تمامت سپاه دو هزار سپاهی کینه خواه برگزیده فرمان داد تا از آب خجند گذشته چون باد آتش پیکار برافروزند ایشان حسب فرمان روان شدند و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور حضرت صاحبقران تافت باتفاق امیر خسرو با پانصد مرد جنگی اختیار کرده روی جلادت بدشمنان نهادند و نیم شب بکدار پارسین رسیدند حکم شد تا برغو کشیدند مخالفان که هر یک خیال آن داشتند که با رستم و اسفندیار پنجه در پنجه اندازند بمجرد آن آواز کنار آب همان لحظه بازگشتند و با خجالت و شرمندگی که مردن بهتر از آن با امیر حسین پیوستند و مقارن اینحال بهرام جلایر بمشورت امیر تیمور و امیر کیخسرو با لشکر جته از راه تاشکنت راه مغولستان پیش گرفت و بسیرام رسیده در آنجا توقف نموده پیشتر رفت و چون آغرق حضرت صاحبقران و امیر کیخسرو در آن نواحی بود ایشان هم متوجه آنصوب شده در حدود سیرام با غروق خود رسیدند و از آنجا امیر تیمور گورکان ساربوغا و اقبوقا بهادر را بطلب لشکر پیش امیر شمس الدین و حاجی بیگ که از امراء صاحب جیبه جته بودند فرستاد و باتفاق امیر کیخسرو رقم قشلاق بر ازار کشیده متوجه آنصوب شد و آنحضرت با ششصد کس مانند عرض که لازم جوهر باشد لازم رکاب همایون بودند مراجعت نموده در تاشکنت محل اقامت انداخت و تمام زمستان در آنجا بخرمی و شادکامی شب بروز و روز بشب رسانید و چون زمستان تمام شد و فصل بهار روی نمود ساربوغا و اقبوقا بهادر که با بشارت امیر تیمور گورکان جهة آوردن لشکر بجانب جته رفته بودند رسیدند و آوازه لشکر مغول شایع شد و امیر حسین در سالی سرای از استماع این خبر اندیشناک شده با خود گفت که اگر از جانب جته لشکری بامیر تیمور پیوندد زمام حکومت مملکت یکبار از قبضه اقتدار ما بیرون رود بلکه جان شیرین نیز در معرض تلف باشد اگر یل خیل و حشم جمله جهان بر هم زند چون سپاه جته آرد که تواند دم زد لاجرم همت خود را مصروف تسکین این آشوب گردانیده بعلما و مشایخ خجند و تاشکنت توسل جسته از ایشان التماس نمود که با حضرت صاحبقران کامکار اختلاط فرموده در حسم ماده مخالفت و نزاع کوشند و غباری که بر صفحهٔ خاطر همایون نشسته بزلال موعظت فرو شویند اصحاب خرقه و ارباب عمایم بمقتضی کریمهٔ و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما امیر حسین را ملتمس قبول شده ایشان از سر وفور رغبت قدم در عرصهٔ مصالحه نهادند و باتفاق بمجلس جنت آیین حضرت صاحبقران رفته بعد از تقدیم مراسم دعا و وظایف ثنا معروض گردانیدند که چون مخلصان حقیقی را کمال نصفت و عدالت و دین پروری و مرحمت گستری معلوم و محقق است کلمه‌ای چند که متضمن صلاح حال عباد و بلاد است بسمع همایون میرسانیم اگر بمضمون کلمات درویشان اعتماد نموده نتایج آن در عاجل و آجل شامل حال امیر نیکو اعتقاد عادل گردد و حال آنکه منازعت و مخالفت شما و امیر حسین مستلزم ویرانی مملکت و پریشانی رعیت است اگر لشکر بیگانه درین راه یابند خونهای ناحق ریخته شود و اموال مسلمانان در عرصهٔ تلف آید و اهل شرک و کفر بر ارباب توحید و عرفان استیلا یابند و اوضاع شریعت غرا اختلال پذیرد و مبانی ملت بیضا انهدام گیرد و عاقبت نیز با شما بیوفائی کنند و از آن پشیمانی سود ندارد و اگر بفحوای کلمهٔ الصلح خیر طریق موافقت مسلوک شود عند الخالق و الخلایق مستحسن و پسندیده باشد که آشتی در همه حال بهتر از جنگ است و چون امثال این حکایات معروض رای اشرف اعلی گشت جوانی که پیش از این حضرت صاحبقرانی دیده بود بیاد آمد زنگ وحشت از آینهٔ ضمیر زدوده با سپاس و الفت رضا داد و کیفیت این واقعه چنان بود که نوبتی حواس مبارک او از مشاهدهٔ محسوسات باز ماند و صفحهٔ ضمیر منیرش از عالم غیب چنان نقش پذیر گشت که آب خجند سیل بسیار منضم گشته خود را بر سر چوب پاره نشسته بسجده در افتاده و از فریاد رسی عاجز آمده درماندگان از آن ورطه خلاص و نجات مسئلت نمودی و از کمال حسرت و دهشت که از خویشتن غایب شده بود خود را در کنار آب یافتی و از جانب سمرقند در عقب نظر افکندی دریای خجند بهمان جوش تن خود نشان بچشم همایون او در آمدی

و چون بعد از این مشاهده حضرت صاحبقران [illegible] تیقظ [illegible] و پیش سیل لشکر تعبیر کرده الا اینکه خود را در جانب سمرقند بسلامت دیدی بخاطرش رسید که سر مطلوب که [illegible] دست بهم [illegible] باصواب بحصول موصول خواهد شد لاجرم [illegible] بسپاه جته [illegible] منقطع ساخته در آنولا که عیان و اشراف الناس صلح نمودند عن صمیم القلب فرموده و چون ضمیر آفتاب تاثیرش مصالحه قرار یافت اندیشید که اگر مصلحان در میان تردد نموده آغاز قیل و قال کنند قصه بتطویل انجامد همان بهتر که بوسیله دیگری پیش امیر حسین روم و آنچه گفتنی باشد مشافهه بگوید و بر این عزم جازم شده [illegible] نام [illegible] با غلام [illegible] که در خاطر داشت پیش امیر حسین فرستاد و از عقب او دست در عروة الوثقی توکل زده بی اندیشه چنانچه عادت آن شجاعت پیشه بود دل بر عون و عنایت ربانی نهاده و با ده سوار همعنانی کرده از آب جیحون گذشته روی بسمرقند نهاد و چون بمقصد رسید خواست که بشهر درآید خبری خلاف واقع بسمع شریفش رسید که امیر حسین ختلان [illegible] بشهرستان عدم [illegible] و امیر صاحب تایید بعد از استماع این حدیث در آمدن بشهر مصلحت ندید و هم از آنجا عنان عزیمت بجانب شادمان معطوف گردانید و چون بحزمی شادمان رسید طایفه از سپاه امیر حسین دو چار شد لشکریان مخالف که چند فوج بودند در مقام محاربه آمدند حضرت صاحبقران همه را بیک حمله متفرق گردانید و چون از آب بوم گذشته بموضع عیاذی رسید امیر موسی با غلبه تمام پیش آمده سر راه بگرفت و بعضی از ملازمان حضرت صاحبقران او را از نیت آنحضرت خبر دادند که عزم ملاقات امیر حسین دارد تا سرچشمه مودت را از خار و خاشاک کدورت پاک سازد امیر موسی بکثرت سپاه خود مغرور شده آن سخن را مسموع نداشت با آنکه بارها خود را آزمایش و امتحان نموده بود صف جنگ بیاراست و از مضمون من جرب المجرب حلت به الندامة غافل و ذاهل ماند و حضرت صاحبقران که در میدان جنگ از شیر و پلنگ [illegible] گرداند فرمان داد تا امیر سیف الدین [illegible] با پنجاه سوار از عقب مخالفان درآمده حملهای مردانه کردند و خود بنفس نفیس با هفتاد کس تیغ از نیام برکشیده پیشتر رفت و سپاه امیر موسی چون دیدند که از پس و پیش ایشان مردان معرکه متوجه شدند روی بگریز آوردند و لشکر جلادت شعار بیکار از ایشان گردند جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و بعضی از اسب فرود آمده بجان امان طلبیدند و مقارن اینحال بمسامع جلال پیوست که [illegible] امیر حسین [illegible] رسیدند حضرت صاحبقران با همان ششصد نفر بجانب پشته برآمده بایستاد و در همان لحظه شش توشون لشکر قراولان میمنه و میسره و قلب مرتب داشته پدید آمدند و هر دو فریق در برابر یکدیگر صفها راست کردند و حضرت صاحبقران بر فراز همان پشته دو روز توقف فرمود تا عرض بهادران از قدم ریخته نمودن معلوم گرداند هیچکس دست بالت طعن و ضرب نبرد و پای پیش ننهاد و آنحضرت ایشان را همانجا گذاشته با مردم خویش بازگشت و شب و [illegible] بغشار رسیده فرود آمد و در آن موضع با منطا بخشی که پیش ازین نزد امیر حسین فرستاده بود متوقف گشته چون بخشی خبر توجه امیر تیمور بسمع امیر حسین رسانید اظهار بهجت و مسرت نموده سوگند بر زبان گرانید که بعد ازین شرایط موافقت بجای آورده پیرامون مخالفت نگردد و [illegible] از موافقت بخشی بفرستاد تا از آنجانب قواعد پیمان بایمان موکد یافت و حضرت صاحبقران عیاش بهادر را با بخشی پیش امیر حسین فرستاد تا مبانی میثاق را مشید گرداند و امیر حسین با عیاش بهادر عهد تازه کرده در مقام الفت و استیناس آمده امیر موسی و امیر الجایتو را با ده هزار مرد بفرستاد و با ایشان گفت که در استمالت خاطر امیر تیمور گورکان باقصی الغایت کوشید و سعی نماید که میان ما داد ملاقات واقع شود و امیران امیر حسین منازل و مراحل طی نموده در بیابان سمرقند در قریه کسکند فرود آمدند و حضرت صاحبقران در علی آباد مسقد نزول فرموده و امیر موسی و الجایتو بالتماس امرا و مصالحه کسی نزد صاحبقران عالیشان فرستادند و بشرف دستبوس فایز گشته التماس امرا معروض داشت و قرار آن شد که حضرت صاحبقران با صد کس و امیر موسی و الجایتو با صد کس بیکدیگر رسیده مهم مصالحه با تمام رسانند و چون این مسموع امرا گشته برفور با صد سوار روان شدند و امیر تیمور گورکان با دویست مرد در حرکت آمده چون بهم رسیدند مقربان حضرت صاحبقران با هم گفتند که امرای امیر حسین اینانند که بپای خویش بدام آمده اند اگر با آنها دست بردی نموده بر گرفتن این جماعت اقدام نمائیم دیگر مجال این نماند که با ما مقاومت نماید عقلا فرصت غنیمت شمارند و اهل تجربه گفته اند که کمال عقل مردم بدان توان شناخت که چون با دولت بین دشمن در آن هنسند در مقام تواضع آید و چون رایت بخت او نگون یابند فرصت از دست ندهند هیچ خیر نباشد در آن دولتی که دو چیز در آن مجتمع نبود نخست در استیفای لذات جسمانی مبالغه نمودن دوم فرصت از دست دادن و در سخنان اهل دانش مزبور است که بزرگی پادشاهان بر غیر ایشان بفضیلت گوهر بلند ایشانست و او را به پنج چیز توان دانست اول رحمت بر حال رعیت دوم عدل سیوم هیبتی که جور ظالم از مظلوم باز دارد چهارم دانشی که بدان واسطه بر کید دشمن مطلع گردد پنجم عاقبت اندیشی که بدان فرصت غنیمت داند لکن وقت ضایع بافسوس حیف که فرصت عزیز است الوقت سیف بالجمله چون حضرت صاحبقران کامکار بر قصد امرا اطلاع یافت انکار بلیغ فرموده فرمود که وفای عهد و میثاق رکنی از ارکان دین است هر پادشاه که در رعایت ارکان ملت تهاون نماید دستور ارکان مضطرب باشد و هر ملک که در استحکام بنیان پیمان کوشید ملکش معمور گردد و خزانه اش آبادان شود با دل خصمان [illegible] قرار عهد و پیمانی که باشد استوار القصه چون امرای امیر حسین بخدمت حضرت صاحبقران رسیدند زبان باعتذار گشادند و از جانبین رسم محبت و مودت معهد تازه کرده غبار وحشت و کدورت بکلی مرتفع گشت و حضرت صاحبقران دولت یار بوثاق امیر موسی نزول فرموده بقرار سابق دستور معهود [illegible] انبساط [illegible] و امرا بعد از آن لشکر را رخصت داده خود نیز بمنازل خود رفتند و حضرت صاحبقران همان لحظه بکش [illegible] احسان بیکران محظوظ و ممنون گردانید

ذکر رفتن امیر حسین بجانب بدخشان و معاودت او از آنجا بعزم ملاقات حضرت صاحبقران و توجه ایشان بعد از ملاقات بطرف کابلستان

چون دران زمان شاهان بدخشان با خان و امیر حسین اظهار یاغی گری میکردند امیر حسین با لشکری گران متوجه ایشان شده و شاهان سپاه ولایت خود جمع آورده باستقبال روان شدند و لشکر هر دو کشور چند روز در برابر یکدیگر بایستادند و چون ملک معز الدین کرت والی هرات از توجه امیر حسین بجانب بدخشان آگاهی یافت جمعی کثیر از سپاه زمان غور و غیرهم را جهة غارت احشام و الوس بلخ و توابع آن بدان جانب فرستاده و حضرت صاحبقرانی را بدین حادثه اطلاع افتاده با لشکر کش و غیرهم بدفع فتنه آن جماعت روان شد غوریان بنابر توجه حضرت صاحبقران شبرغان بلخ را غارت کرده بتعجیل هر چه تمامتر مراجعت نمودند و حضرت صاحبقران از کنار ترمذ گذشته از غوریان نشان نیافت عزم دیدن [illegible] کرد و امیر حسین از عزیمت صاحبقران کامکار خبردار شده با شاهان بدخشان در مقام صلح آمده بر جناح استعجال با کمال اشتیاق

اشتیاق و آرزومندی مراجعت کرده در قندز اتفاق ملاقات افتاد و یکدیگر را در آغوش گرفته اظهار بشاشت نمودند و آنچه مکنون ضمیر داشتند بر طبق اخلاص نهاده از گذشته و آینده سخنان گفتند و در باطن ایشان وحشت و کدورت باقی نماند چند نوبت یکدیگر را طوی داده بعیش و عشرت بسر بردند و حظی وافر از ایام جوانی و اوقات زندگانی بردند و از آنجا در حرکت آمده به ییلاق شکش رفتند و از آن موضع حضرت صاحبقران قاصدی با خان فرستاده تا امیرزاده جهانگیر را با آغروق بجانب قبة الخضرای کش توجه نماید و چون در آن اولا پولاد و بوغا و اقبوقا بهادر بحصانت کابل و کثرت اعوان و انصار مغرور گشته دم از مخالفت و عصیان میزدند امیر حسین و حضرت صاحبقرانی با لشکر سنگین متوجه آن سرزمین گشتند و چون از عقبه هندوکش گذشته بنواحی کابل رسیدند پولاد و بوغا و اقبوقا اسباب حصارداری مرتب داشته بقلعه تحصین جستند و سپاه ظفرنشان حصار را مرکزوار در میان گرفتند و بجنگ مشغول گردیدند و حضرت صاحبقران در باب محاصره آثار جد و جهد بظهور رسانیده مخالفان عاجز و مضطر گشتند و دلاوران لشکر نصرت اثر مانند خطای بهادر و شیخ علی بهادر و غیرهما خم دستار حرب باز کشیدند و آنحضرت بنفس همایون متصدی کارزار شده ملازمان رکاب فلک فرسایش قهراً و قسراً قلعه را مسخر ساختند و پولاد و اقبوقا را دستگیر و خسته بیرون آوردند و بعد از تسخیر حصار رفع دشمن امیر حسین و حضرت صاحبقران مظفر و منصور و کامران بازگشتند و در خلال این احوال امیر حسین با امیر تیمور بر سبیل مشورت گفت که داعیه آنست که خطه بلخ را دار الملک سازم و قلعه هندوان را که در وقت هجوم لشکر مغول خراب گشته بحالت عمارت آرم و از هر چه بخواطر میرسد بگوی حضرت صاحبقران که مؤید من عند الله بود بحکم قضیه المستشار مؤتمن امیر حسین را از عمارت آن موضع منع نمود و گفت عم شما امیرزاده عبد الله که بعد از واقعه پدر امیر قزغن متصدی امر حکومت گشت خواست که در سمرقند متوطن شود امرا و نواب از روی نصیحت عرضه داشتند که مرکز دولت و شهر و ولایت خویش گذاشتن و جای دیگر وطن ساختن و مملکت بیگانه معمور داشتن از طریق حزم بعید مینماید امیرزاده عبد الله سخن دولتخواهان نیک اندیش نشنید و بجانب سمرقند رفته رایت توطن برافراشت و عاقبت رسید بآنچه رسید و پشیمانی سودی نداشت اکنون من همان میگویم که مشفقان و نیکخواهان با امیرزاده عبد الله گفتند امیر حسین جواب داد که هر چند میدانم که این کلمات از محض اشفاق بر زبان تو جریان مییابد اما این معنی چنان در باطن رسوخ یافته که از سر آن گذشتن از جمله محالات مینماید بعد از آن مرکب [illegible] خویش شده بعزم عمارت قلعه هندوان روی توجه بجانب بلخ نهاد و بآنکه وعده کرده بود که چون از کابل مراجعت نماید امیر تیمور گورکان را رخصت فرماید که بمستقر عز خویش رود بسخن خود عمل نمود و آنحضرت را همراه خویش ببلخ برد و چون بمقصد رسید عمارت قلعه هندوان آغاز نهاد و ساکنان بلخ را بقلعه فرستاده شهر بایر و خراب ماند و تعمیر قلعه هندوان در دهی مبارک نیافت چنانچه عنقریب ذکر آن بموضع خود گفته آید ان شاء الله تعالی و مقارن اینحال خبر رسید که لشکر جته متوجه ماوراء النهر شده اند امیر حسین از حضرت صاحبقران التماس نمود که بهمت عالی بر دفع آن جماعه گماشته عنان جلادت بآن صوب تحریک دهد و امیر موسی را مصحوب خویش گرداند و چون خبر توجه هجوم سپاه جته بتحقیق پیوست حضرت صاحبقرانی و امیر موسی عزیمت ماوراء النهر کردند و از جیحون عبور نمودند و سپاه جته بتاشکنت رسیده بواسطه هجوم لشکر زمستان همانجا توقف نمودند و حضرت صاحبقران و امیر موسی از عقب لشکر در حرکت آمده جلگاه کش را معسکر ساختند و درین اثنا میان امرای جته نزاع و مخالفت تمام روی نمود و بیان این آنست که قمر الدین و کپک تیمور و شیراول با طایفه از لشکریان بقصد حاجی بیک که از امرای جته بود اتفاق نمودند و حاجی بیک از قصد ایشان آگاهی یافته عنان عزیمت بجانب ایشان تاخت و آن جماعت نیز پای در رکاب آورده روان شدند و هر دو گروه نزدیک یکدیگر رسیدند و از نیک و بد سود و زیان حکایات گفتند و باستعمال سیف و سنان و اعمال تیر و کمان باز گشتند و قمر الدین و کپک تیمور حیله انگیخته با اتباع خویش بگریختند و حاجی بیک شیراول را گرفته بقتل رسانیدند و باین سبب پراکندگی بحال مخالفان راه یافته ماوراء النهر از تعرض مخالفان مصون و محفوظ ماند بعد از آن حضرت صاحبقران و امیر موسی قاصدی پیش امیر حسین فرستاده رخصت طلبیدند که در عقب لشکر جته بشتابند و چون در آن زمستان شاهان بدخشان بنقض عهد و پیمان اقدام نموده و باقدام جسارت پیش آمده قندز را غارت کرده بودند امیر حسین دفع دشمنان جانگیر اولی دانسته ایلچی بطلب ایشان روان کرد که چه داریم در ملک خود دشمنان توجه بجای دیگر چون توان

ذکر توجه امیر حسین و حضرت صاحبقران بجانب بدخشان و وقایع آن

چون از جانب سپاه جته فراغت حاصل آمد امیر حسین و صاحبقران گردون توان بتجدید لشکر مرتب داشته عازم بدخشان شدند و چون از جیحون گذشته و منازل پیموده بموضع کشم که از جمله بدخشان است مضرب خیام سپاه بهرام انتقام گشت امیر حسین صاحبقران گردون غلام و پسر خود جهان ملک را پیشتر روان نمود و خویشتن با جمعی در کشم توقف فرموده منتظر آوازه فتح بدخشان میبود و از آنجانب بدخشانیان بر سر عقبه کرکس فرود آمده سر راه بگرفتند بتصور آنکه مرغ از آنجا پرواز نتواند کرد و چون سپاه نصرت پناه از دور دیدند پای ثبات و وقار ایشان متزلزل شده روی بگریز آوردند و بمجرد رؤیت رایات ظفر پیکر دهشت بر ایشان استیلا یافته پشت دادند و از آب عبور کرده پل را ویران ساختند و گذرهای آب را گرفته بقدم ممانعت بایستادند و حضرت صاحبقران جای دیگر گذر پیدا ساخته فوجی از لشکر ظفر قرین را پوشیده و پنهان از آن معبر بگذرانید و شاهان چون از عبور سپاه آگاه شدند بار دیگر فرار اختیار کرده بجانب بالای بدخشان روان شدند و در دره اریخ که محلی بغایت تنگ است و دو آب بزرگ از آنجا بهم متصل میشود جسرها و تورها بهم پیوسته مجموع بایستادند و لشکر فیروز اثر بار دیگر روی بایشان آورده بگریختند و متوجه طرف کنعر الناک شدند و از سر آب جیحون با دل پرخون گذشته گذارهای آبرا محافظت کرده و پای وقار استوار داشته و منقلای سپاه نصرت شعار بایشان رسیده آن سرکشان که بعد اخوی روی بفرار آورده و لشکر منصور شاه شیخ علی بدخشانی را اسیر کرده و گوسفند بسیار گرفتند و درین اثنا بسمع اشرف اعلی رسید که طایفه از مردم بدخشان گریخته در دره مجتمع شده اند لاجرم آنحضرت جهان ملک را با گروهی انبوه بر سر ایشان فرستاد و سپاه اینجانب ببدخشانیان رسیده دست بغارت و تاراج برآوردند تا در حین مراجعت در تنگنای سر راه بر ترکان گرفتند و چون تنور حرب گرم گشت جهان ملک بگریخت و دشمنان چیره شده آنچه سپاه امیر حسین غارت کرده بودند گرفتند و ششصد و سی سوار را فرود آورده اسب و جبه ایشان را تصرف نمودند و بعضی اتراک را بقتل آوردند و چون این خبر وحشت اثر بسمع صاحبقران رسید آتش خشم جهانسوز صاحبقرانی اشتعال یافته بی توقف سوار شده

بالای کوه بر آمده از نشیب آنجا به صعوبت مسلک اکثر بهادران از رکاب همایون تخلف نمودند و آنحضرت بر سر راهی تنگ با سیزده کس که مرد دشمنان بود و با آهنگ جنگ بایستاد و جنگ تیر
کمان نموده حربی آغاز نهاد که بهرام خون آشام بر طارم چرخ از این معنی بتنگ آمده بعد از سعی و کوشش بسیار لشکر یا بزار از آسیب مشعلان خلاصی داد و از زبان فصاحت بیان حضرت صاحبقران
منقولست که فرمود مدت العمر بصعوبت آن جنگی ندیدم و معرکه بهیبت تر از آن مشاهده ننمودم و از آنجانب بانصد مرد سپاهی در سر کشیده بنزدیک صاحبقران رسیدند و جنگ آغاز کردند و دو
مرد دیگر از عقب ایشان بمدد آمدند و از جمله عنایات ربانی که شامل حال روزگار صاحبقرانی آمد یکی آنست که در آن موقف هولناک ایلچی بوغا از مقدار قوت و توان خود دید که بیدغدغه و کمان
درمیان مخالفان دویده چند تازیانه بسیلی زده بتقریر خوش و کلمات دلکش اشارت بحضرت صاحبقران کرده با ایشان گفت که آن شخص که می بینید امیر تیمور گورکان است
اسیران شما را خلاص کرده و شما امیدها این جنگ بیهوده چرا میکنید پیادگان که نام شهسوار مردانگی را شنیدند دست جلادت از محاربه کشیده داشتند و از همانجا که ایستاده بودند سر گشت
مرد آوردند و دو کس از آن جماعت بپای اهتمام پیش آمده پیشانی ضراعت بر زمین نهادند حضرت صاحبقرانی با ایشان گفت که آنچه از اسب و جبه که از لشکریان ما گرفته اید بفرستید واصح پیادگان
و بسیار بدیم تا ما اسیران شما را تسلیم نمائیم ایشان متقبل این معنی شده مراسم دعا و ثنا بجای آوردند و بازگشتند و حضرت صاحبقران در کنف سعادت و اقبال معاودت نموده در اردوی
همایون فرود آمدند و اهل بدخشان غنایمی که از لشکریان این جانب گرفته بودند جمع گردانیدند و تحف و هدایا از اسبهای اسب و قطارهای شتر با آن منضم گردانیده رد بر دیگر مجموع نها
رابنظر کیمیا اثر حضرت صاحبقرانی رسانیدند و مراحم خسروانه باطلاق اسیران فرمان داد و بعد از آن منصور و مظفر در حفظ ملک داد کر مراجعت نموده و چون در وسط بدخشان نزول کرد
در مقام تنبیه بعضی سپاه که در جنگ کاهلی کرده بودند آمد امرا التماس نموده عرضه داشتی کردند که اگر باز خواست ایشان بعد از مراجعت بظهور آید شاید غیرت پادشاهانه تجویز این معنی نکرد
و با حضار آن جماعت فرمان داده در موقف یرغو باز داشت و بعد از ثبوت گناه مجموع را بچوب یاسا بنواخت **ذکر مراجعت حضرت صاحبقران از بدخشان بسبب عصیان**
کیخسرو و شیخ محمد بیان و مخالفت آنحضرت با امیر حسین نوبت ثانی ۷ در آن اوان که حضرت صاحبقران گیتی ستان معاودت نموده ببدخشان نزول
فرموده فرستاده امیر حسین آنجا آمده خبر رسانید که شیخ محمد بیان سلدوز خلاف اتباع و اشیاع خود جمع آورده رایت خلاف و عناد برافراشته اند امید آنکه جناب امارت مآب بزودی متوجه گردد تا
ماتیغ آبدار آتش این فتنه فرو نشاند صاحبقران کامکار را سجابا لحکمه بر سمند باد رفتار بعزم مراجعت سوار شده در آن اثنا شیخ محمد پسر بیان سلدوز و امیر کیخسرو مکتوبی بجانب حضرت صاحبقرانی
فرستادند و التماس امداد و معاونت نموده و آن مکتوب در راه بدست امیر حسین افتاده بود و امیر تیمور از این قضیه واقف شده و چون صاحبقران با رسنگ رسیده با امیر حسین ملاقات نمود
خدمتش در مراسم اعزاز و احترام غایت مبالغه بجای آورده و از دقایق تعظیم و تبجیل و ما یعد من هذا القبیل نکته فرو نگذاشت و در خاطر امیر جهانگیر چنان بود که چون بنای مصافات و موالات
تاکید و تشیید یافته باید که امیر حسین آن مکتوب را بنماید و آن راز سربسته بگشاید و امیر حسین اصلا حرف حکایتی بر زبان نیاورد و طریق بیگانگی مسلوک داشت و از جاده دوستی که
مبنی بر افشای اسرار است بانگ دیگر انحراف جست و از این صورت اندک غبار ملالی بر صفحه ضمیر انور صاحبقران نشست و چون باز گشته بوثاق خجسته قرار گرفت شخص
بخدمت مبادرت نموده معروض داشته که امیر حسین در خاطر غدری دارد و میخواهد که شما را بگیرد هر چند از این خبر موحش موجب زیادتی دل ماندگی شد اما حضرت صاحبقران کامکار از
کمال تمکین و وقار هیچگونه تغییر بخود راه نداد و بدان سخن اعتبار ننمود متعاقب این خبر دیگری آمد و مکتوب خان بان حضرت رسانید مضمون آنکه امیر حسین با امیر موسی گفت که انتهاز فرصت
نموده تو را بگیرد و بعضی از نوکرخان گفته اند که حضرت صاحبقرانی چون از مجلس امیر حسین بیرون آمده بوثاق خود تشریف آورد صورت قصد امیر حسین را نسبت بآن حضرت باز نمودند
و از عقب آن کس شخصی دیگر رسیده مکتوبی که امیر حسین از زبان خان با امیر موسی نوشته بود مشتمل بر آنکه فرصت نگاهداشته امیر تیمور را بگیرد و بدست داده نمود و بر هر تقدیر حضرت صاحبقرانی
از قوت نفس بحکایت ثانی نیز اعتبار ننمود و با خود گفت که این سخن غالبا آنست که دروغ باشد چه اگر امیر حسین را اندیشه در خاطر بودی میتوانست که در مجلس نخست بظهور رساند و امیر موسی
را کجا یارای آن باشد که این امور نسبت بمن در ضمیر گذراند بعد از این اندیشه حضرت صاحبقران دولت یار بنفس همایون بر سمند گردون خرام سوار شد تا با امیر حسین ملاقات نموده
بوسیلۀ دیگری از حقیقت این حکایت استفسار فرماید و حجاب گمان از میان برداشته آن غدغه از خاطر مرتفع گرداند چون بکنار آب رسید امیر حسین را در آنجا ایستاده دید پیش از آنکه تکلم آغاز کند
کشتی رسید و شخصی بتعجیل از کشتی بیرون آمده آهسته با امیر حسین گفت که یاغی رسید لشکر مرتب باید داشت و امیر حسین دفع دشمنان را در التفات و التماس حضرت صاحبقران کردن لازم داشته
در حضرت صاحبقران آورده گفت که باید بی تاخیر از آب بگذری و بگرز گران سنگ و صولت شمشیر آتش آهنگ دشمنان خاکسار را ذره وار پراکنده گردانی که زنده چشم و بعضی از
دلاوران که از پیش رفته اند از عهده این امر بیرون نمی توانند آمد حضرت صاحبقران با سپاه خود از جیحون عبور نموده بزنده چشم و سایر سرداران که در منقلای بودند پیوسته روی بانتقام
دشمنان نهادند ایشان چون از توجه امیر تیمور گورکان آگاهی یافتند فرار اختیار نمودند و شیخ محمد سلدوز بجانب خجند رفت و حضرت صاحبقران در عقب او شتافت و خدمتش از جیحون
گذشته تا اغراز در محلی قرار گرفت و آنحضرت مظفر و منصور باز گشته در خطه کش نزول فرمود و امیر حسین بیمن مساعدت و اهتمام آن برگزیده رحیم و رحمن از تکالیف دشمنان امان یافته
از ارسنگ بجانب بلخ توجه نمود و در قلعه هندوان رایت تمکن و استقرار برافراخته بفرق فرقدان رسانید و چون استاد ازل در کارخانه قسمت ملبوس تقدیر خلعت سلطنت بر قامت
قابلیت امیر بی عدیل و نظیر تیمور بدوخته بود و ظهور این معنی در عالم اسباب توقف بر آن داشت که شائبه وجود طالبان ملک از میان برخیزد لاجرم در این ایام چند صفات نکوهیده
بر طبیعت امیر حسین مستولی شد که امرا و اعیان ولایت رو در از موالات و مصافات او گردانیدند از آن جمله حرص مال و امساک بکمال بر مزاج او استیلا یافته با آنکه حضرت صاحبقران
نیکو عهد پاک اعتقاد از لوازم وداد و وظایف اتحاد نکته نامرعی نگذاشت امیر حسین پیرامن مکر و غدر میگشت و با قصاد خویش پولاد بوغا و امیر خلیل سرچشمه محبت و وداد را

بوده او را بخار و خاشاک بیوفائی و بدعهدی تیره و مکدر گردانیده تا صفحه عهد و پیمان بر طاق نسیان نهاده مکر و حیله آغاز کرد و تواچیان فرستاد که از متعلقان و منتسبان حضرت صاحبقران
هر کرا اسمی و رسمی داشته باشد مجموع را بر جلای وطن تکلیف نموده از خطه کش به بلخ آورند و شیرین بیک آغا که خواهر حضرت صاحبقرانی است بسبب شوهرش امیر مؤید بدخا و رحی را بسر
خاور بحی را در سر شراب کشته و گریخته بود و هم به بلخ آوردند و امیر موسی را که در لطف آب مصاحبان حضرت بود با کوچ طلب داشت و این حرکات نالایق مؤکد امارات و علامات نقض
امیر حسین شد که سابقا نسبت با حضرت صاحبقرانی اندیشیده بود و امیر تکلین ملتفت بآن نشده و در این ولا که بدیده دوربین در صفحات حالات امیر حسین از روی امعان نگریست
دانست که خدشش را عهد و میثاق یکسو نهاده مترصد آنست که دستبردی نماید لاجرم همت عالی نهمت بر دفع اتحاد شه گماشته بمقتضی وشاورهم فی الامر عمل نموده فرمود
با امیر موسی و ارکان دولت مثل امیر داود و امیر سار بوغا و امیر جاکو و امیر سیف الدین و غیرهم در مقام مشورت آمده از مکر و غدر امیر حسین سخنان در میان آوردند
و امرا متفق الکلمه گفتند که مطلقا بر عهد و پیمان او وثوق و اعتماد نیست تکیه بر عهد او و باد صبا نتوان کرد و جمعی بکرات باز معلوم شده که وی داعیه غدر و مکر در خاطر
دارد اگر بزودی در این باب فکری کرده نشود شاید که امری روی نماید که دست اقتدار از دامن آن قاصر آید اکنون صواب چنان می‌نماید که یکدل و یکجهت شده لشکر جمع آورده همگی
همت بر دفع او مقصور گردانیم و اگر در این باب اهمال و امهال ورزیم عرض و مال همگنان در معرض تلف آید و از آن ندامت سودی ندارد و حضرت صاحبقران گیتی ستان این
سخنان را بسمع رضا اصغا نموده در مخالفت امیر حسین با ایشان همداستان شده در اثنای مشورت علی برادر خضر یسوری بی‌رخصت در آن خلوت در آمده و امرا را از مخالفت
امیر حسین تحذیر نموده از وخامت عاقبت آن بترسانید و امرا از کلمات او متاثر و متغیر گشته از خلاف وی اندیشه‌مند گردیدند و از روی اتفاق آن جوان گرفته را که عقل
معاش نداشت بیاسا رسانیدند و بتهیه اسباب محاربه اشتغال نمودند **گفتار در نهضت صاحبقران بجانب بلخ با دلیران صف‌شکن و انقراض**
دولت امیر حسین بن صلای بن امیر قزغن ۷ چون امرای دولتخواهان از افعال ناپسند امیر حسین ملول و متنفر گشته از باس سطوت او هراسان شدند و امیر صاحبقران
نیز مکر و غدر او را از حد کمال در مرتبه رسید امیر آمر و مامور در مخالفت او همداستان شده با یکدیگر عهد و پیمان بستند و چون جبلت حضرت صاحبقران عدو بند قلعه‌گشا از سمت
اتفاق و مقربیت مبرا و معرا بود آوازه خلاف امیر حسین شایع گردانیده باحضار لشکرها فرمان داده و قرقره را بطلب شیخ محمد سلدوز که از مهابت امیر حسین گریخته بانزار رفته بود
فرستاد و چون سپاه نصرت انتساب بدرگاه خسرو کامیاب روی آورده مجتمع گشتند برانغار و جوانغار و قول و منقلای را ترتیب داده بطالع سعد و بخت فرخنده از خطه کش
بیرون آمده و یساولی قول بعهده امیر موسی کرده خود با طایفه از شیران بیشه هیجا و نهنگان دریای وغا در مقدمه روان شد و چون طی مسافت نموده بحزار رسیدند امیر موسی که
عادت قدیم او بود دیگر بخت و حضرت صاحبقران اقتدار اصلا ملتفت بکرکین و فرار امیر موسی نشده و سیورغتمش اغلان را با امیر مؤید و حسین برلاس و جمعی دیگر از
اعیان سپاه و ملازمان درگاه برسم منقلای از پیش روان ساخت و قول را بطلعت خویش زیب و زینت داده علم ظفر پیکر برافراخت و افواج لشکر چون امواج بحر اخضر در حرکت
آمدند و چون سیورغتمش اغلان با بهادران ظفرنشان بسر مکهنه رسیدند هندوشاه و خلیل که از منقلای لشکر امیر حسین بودند قدم جسارت پیش نهاده بمجرد دیدن سپاهی سپاه پشت
داده زرد روی و خشک لب از آب آمویه گذشته به بلخ رفته دست از نام و ناموس شستند و در آن ولا عالیجناب سیادت مآب نقابت قباب نبوت انتساب مشعل ائمة المعصومین
افتخار آل طه و یسین میر سید برکه که از عظمای سادات مکه بود و بحسن خلق و صفای سریرت و طهارت ذیل و صدق گفتار امتیاز تمام داشت جهة اوقاف حرمین الشریفین پیش
امیر حسین آمده و امیر حسین با آنکه از محصولات وقف چیزی بآنجناب نداد تعظیمی لایق هم تقدیم نرسانید روزگار بهزار زبان بآن خطاب میکرد تو را کرم که نباشد کمی نیست
نشان مردمیتی هم نداری و مرتضی ممالک اسلام ملول و متنفر و رنجیده خاطر از بلخ بیرون آمده روی توجه بجانب ماوراءالنهر نهاد و در موضع بیاکه سنرسمی نزدیک بخدمت حضرت صاحبقرانی
پیوسته طبل و علم پیشکش کرده بزبان فصاحت بیان گذرانید که توجهت حیث شئت فانک منصور حضرت صاحبقران که منظور نظر الهی بود از وصول جناب سیادت پناهی در آن نهضت
بغایت مبتهج و شادمان گشت و تمامی اوقاف حرمین را بآنجناب مسلم داشته از وظایف اعزاز و شرایط احترام دقیقه مهمل نگذاشت و میان ایشان الفت و استیناس زیاده از تخمین و
قیاس بیرون شد القصه حضرت صاحبقرانی با املی فسیح و نیتی درست از بیا در حرکت آمده بکفانا نزول فرمود و امیر جاکو را بجمع ایل اطراف نامزد فرمود و بموجب
فرمان عمل نمود و ایل سلدوز و غیرهم را فراهم آورده باردوی همایون فرستاد و خود بجانب ختلان شتافت تا لشکر آن ضلع را در سلک ملازمان کرده در آن اماکن منتظم گرداند و در این
آب بموضع اوباج شیخ محمد بیان سلدوز با هندو و قرقره که بطلب او رفته بود بموکب همایون پیوستند و چون موضع معسکر ظفر قرین گشت شاه شیخ محمد و اودنسان و امیر ایلچی بوکه از
قبل امیر حسین حاکم قندز بود با لشکرها باردو رسیده بانواع نوازش سرافراز گردیدند و همچنین امیر کیخسرو که دست حکومت ولایت ختلان باز داشته از بیم امیر حسین سر در
جبال نهاده بود بعز بساط بوسی فایز گشت و امیر جاکو نیز با سپاه ختلان برسید و تمام امرا و اعیان و الوس جغتای که از کردار ناصواب و تندخوئی امیر حسین متنفر و کوفته خاطر شده
بودند روی بدرگاه فلک اشتباه حضرت صاحبقرانی نهاده کمر خدمت بر میان بستند و آن حضرت شیخ علی بهادر را با طایفه از بهادران در مقدمه روان گردانید و امیر حسین نیز جمعی از
بهادران را پیش فرستاده بین الفریقین جنگی صعب دست داده سپاه نصرت شعار مخالفان را منهزم ساختند و شیخ علی بهادر جوبان سربدار را دستگیر نموده کشان کشان بدرگاه عرش بنیان آوردند
و حضرت صاحبقرانی در بویان آتا سیورغتمش اغلان را بر سریر خانی نشانده چند روز بعیش و شادمانی بسر بردند و بعد از آن مرتب داشته رایت استعلا برافراشت و متوجه بلخ شدند و مقارن
اینحال امیر زنده حشم با سپاه شبرغان باردوی اعلی ملحق گشت و باتفاق قلعه هندوان را مرکزوار در میان گرفتند و گورکه زده سوران انداختند و از حصار سوار و پیاده بسیار

فزون از حد شمار بیرون آمدند و جنگ بنیاد کردند و در آن روز شاهزاده جلادت شعار امیرزاده عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان که در سن شانزده سالگی بود بقدم جرأت پیش آمده دم
مردی و مردانگی داد و از شست قضا تیری گشاد یافته بر پشت پایش رسید که از جانب دیگر سر بدر کرد و آهن سیخی گرم کرده و سر تیر را چنان داغ کردند که سیخ از زیر قدم او بیرون آمد
و آن شاهزاده با وجود خوردسالی دست در دامن صبر و تحمل زده هیچگونه اضطراب نکرد و روز دیگر که خسرو ثابت و سیار بعزم تسخیر این قلعه فیروزه فام بیرق ظفر نگار برافراخت جوانان چابک
مردی بمیدان نهاده دست جلادت و تیغ گشادند و بعد از ستیز و آویز بهادران امیر حسین روی بگریز آوردند و پناه بحصار بردند و چنین وقتی امیر حسین از غایت تجلد و بیباکی که در طبیعت غالب
بود و قوت آن نداشت که از نهیب سهم وقایه جان شیرین سازد و در بیش و کم ببذل اموال یازد چو داری نشمشیر زن زر دریغ دریغ آیدش دست بردن بتیغ امیر حسین از کمال خوف هر سه
در دروازه ببست و حضرت صاحبقران ظفر قرین کس پیش او فرستاد که اگر جان میخواهی از قلعه بیرون آی و بقدم ساعت جاده متابعت بپیمای امیر حسین چون راه خلاص و نجات از اطراف و جوانب بسته دید و آب
و پیش سیلاب بلا و عنا هم پیوست دست در دامن تضرع و استیمان زد و پسر بزرگ خود را با جوالی که اختیار کرده بود پیش حضرت صاحبقرانی روان ساخته گفت در مقام انقیاد و اذعانم و جز متابعت و مطاوعت چاره نمیدانم
متعاقب دیگری را فرستاده پیغام داد که آفتاب دولت من بحد افول رسیده و کوکب اقبال من از خانه عز و برج شرف بدرجه هبوط و وبال انتقال کرده درخواست از تو که سعادت قرین و فیروزی همعنان
داری همین است که بر جان من ببخشائی و راه برمن بگشائی تا ازین تنگنای محنت و مشقت بیرون آمده روی بکعبه معظمه نهم و زیارت بیت الله بجای آورده از جرایم آثام زبان باعتذار و
استغفار گشایم مراحم خسروانه ملتمس او مبذول داشته از موقف عنایت و مرحمت فرمان نافذ گشت که هیچ آفریده مزاحم و متعرض او نگردد تا بیرون آمده بهر جا که خاطرش خواهد برود باز
امیر حسین کس فرستاد که فردا بیرون می آیم مشروط بآنکه امیر تیمور عهد و پیمان در میان آورده که قصد جان من نکند و هیچ آفریده را نیز نفرماید که تعرض من نماید حضرت صاحبقرانی که در عهد
و میثاق و صدق و صفا ملکه در جمیع فضایل نفسانی سرآمد سلاطین و خواقین دوران بود بر این جمله پیمان بست و قرار بر آن یافت که روز دیگر بسلامت بیرون آمده بهر جا که خواهد برود و بفحوای
این کلمه که ع بد عهد مرا چو خویشتن پندارد امیر حسین برین سخن اعتماد ننمود و چون زمانه لباس سوگواری در بر افکند امیر حسین با دو نوکر بیرون آمد و از وحشت و حیرت نمیدانست که بکجا میرود و کیف
ما اتفق قدم بهر طرف مینهاد تا بشهر کهنه افتاد و قریب بصبح شده بود که نوکران از خود جدا نموده در ساخته خائف و لرزان بر بالای مناره مسجد جمعه شهر ویران که از آسیب لشکر تعرض تا
تا این زمان در وقت کندن عمارات سالم مانده بود و دست حوادث ایام مغول بگریبان آن نرسیده رفت و ندانست که از مرگ حذر کردن دو روز روانیست روزی که قضا باشد و روزی که
قضا نیست و از عجایب حالات و غرایب اتفاقات آنکه شخصی اسبی گم کرده بود و هرچند که جست نیافته ناگاه بر خاطرش آمد که بر آن مناره بالا رود و نظر باطراف و جوانب دشت و صحرا اندازد شاید
که سیاهی گم شده بچشمش درآید یا صهیل اسب بگوشش رسد و خداوند اسب مفقود چون بر آن مناره برآمد امیر حسین را دید بشناخت و خدمتش در ایام رفاهیت با آنکه یک کف گندم بریان بهیچ مبارز
پهلوان نمیداد در آن حال از بیم جان مشتی مروارید غلطان بدان شخص داد و در کتمان سر خویش مبالغها فرمود و بمواعید خوب امیدوار گردانید و آن مرد امیر حسین را بسوگندان عظیم امیدوار و مطمئن
خاطر گردانیده فرود آمد و بدرگاه حضرت صاحبقرانی رفته صورت قضیه را معروض نمود شاه و سپاه و گدا بر آن حال اطلاع یافته پیاده و سواره بجانب مناره شتافتند امیر حسین چون دید که گروه
انبوه باشتیاق دیدار عزیزش متوجه اند از بالا بزیر آمده در سوراخ دیوار ایوان مسجد در خزید و چون دست اجل گریبان جانش گرفته بود مقداری از دامان جامه اش در بیرون ماند مردم بالای مناره
رفتند و مقتش را نیافتند و از آنجا مراجعت کرده پی بشکاف بردند و از شکاف خواجه را بیرون کشیده دست و گردن بسته پیش حضرت صاحبقرانی رسانیدند کسیکه گردن از امرت کشید گردنش
باستان تو اکنون کشان کشان آرد حضرت صاحبقران پاکیزه سیرت صافی ضمیر میخواست که از مقتضی عهد تجاوز ننموده هیچگونه تعرضی باو نرساند و روی بامراء آورده گفت که من از
ریختن خون او در گذشته ام و جفاهای او را کان لم یکن انگاشته چون او را از مجلس بیرون آوردند امیر کیخسرو ختلانی اضطراب آغاز نهاده معروض حضرت صاحبقرانی گردانید که امیر حسین
برادرم کیقباد را کشته است او را بمن باید سپرد تا بمقتضای شرع شریف و القصاص قصاص نمایم آنحضرت کیخسرو را تسکین داده فرمود که تو از سر این دعوی بگذر که عاقبت وخامت خون ناحق
بر روزگار او خواهد رسید و در اثنای این گفت و شنید حضرت صاحبقران ظفر قرین یاد ایام گذشته کرده حقوق مصاحبت قدیم بخاطر گذرانید و بی اعتباری دنیا بدیده تامل نگریسته آب
تلخ زهر فراق الجای ترکان آغا خواهر امیر حسین که حرم محترم حضرت صاحبقران بود و حزن و الم بر ضمیر منیرش استیلا یافته امیر الجایتو که از نیک و بد ایام واقف بود و بسود و زیان مشهور و عوام
عارف چون رقت آنحضرت و خلاصی امارت پناهی مشاهده کرده دانست که چون امیر حسین پای از آن غرقاب بساحل نجات نهد همه را دست از جان شیرین باید شست لاجرم بگوشه
چشم اشارت بامیر مؤید و امیر کیخسرو کرد و ایشان این معنی دریافته بی رخصت از عقب امیر حسین شتافته کار او باتمام رسانیدند و دو پسر امیر حسین را با خانی که برگزیده او بود از میان برداشتند
و دو پسر دیگرش گریخته بطرف دیار هند رفتند و در غربت بپدر و برادران پیوستند و لشکر بر قلعه هندوان مستولی شده مجموع خزاین و دفاین امیر حسین را با خواتین و متعلقان و منتسبان او
پیش حضرت صاحبقران جهانستان آوردند و آنحضرت سرای ملک خانم دختر غازان سلطان و الوس آغا دختر بیرم خان که بر سایر خواتین امیر حسین سمت تقدم داشت بحرم جلالت درآورد
و دیگر خواتین و زنان و دختران را بامرا و مقربان و سایر طالبان نامزد فرمود و دنیا عروسی است که هر روز دست در گردن شوهری کند عجب تیغی است که هر شب دل بهر دیگری نهد
کوس سعادت هر دم در مقامی زنند و خطبه سلطنت هر جمعه بنامی خوانند و تلک الایام نداولها بین الناس و این واقعه عظمی در رمضان سنه احد و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد و بعد از
قتل امیر حسین فرمان جهان مطاع شرف نفاذ یافت که مردم از قلعه هندوان بشهر بلخ روند و در آن موضع آغاز عمارات کرده متوطن شوند و حصار مذکور را ویران ساخته غنایم فراوان بدست
لشکریان افتاد که نقد احتیاج در میان ایشان ناپدید گشت

ذکر سلطنت حضرت صاحبقران گیتی ستان و بیعت نمودن امراء با آن حضرت

چون بمقتضای کلمه کریمه تنزع الملک ممن تشاء فراش کارخانه تبدل من تشاء بساط حکومت و سلطنت امیر حسین در نوشت منشیان دیوان مالک الملک ایجاد و انشاء باقتضای

باقتضای والله یؤتی ملکه من یشاء منشور انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق بنام خجسته فرجام حضرت صاحبقران کشورستان قطب الحق والدنیا والدین امیر تیمور گورکان نوشتند بیان این سخن آنست که امیر حسین که دم از استبداد و استقلال میزد و بر زبان او بغیر از لفظ انا ولاغیری جاری نمیگشت بتیغ قهر ملازمان بارگاه گردون اشتباه که موافق حکم شریعت غرا و ملت بیضا بود کشته شد و مجموع ممالک در تحت تصرف بندگان اقدس اعلی درآمد و آوازه این فتح ارجمند در اطراف دیار خراسان و ماوراء النهر شیوع یافت خوفی عظیم و رعبی قوی بر خاطر اقاصی و ادانی مستولی شد و بجهة تاکید قواعد میثاق و تشئید مبانی پیمان امرا و نوئینان و وجوه و اعیان الوس جغتای و غیرهم که در ولایت بلخ متوطن بودند مثل امیر شیخ محمد بیان سلدوز و امیر ایکو تیمور و امیر کیخسرو ختلانی و امیر داود که از قوم دوغلات بود و امیر ساربوغا جلایر و امیر جاکو برلاس و امیر زنده حشم و شاه شیخ محمد بدخشانی و دیگر سرداران باتفاق سادات عظام و اهل بیت کرام که آیه کریمه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی در شان ایشان نازل شده و حدیث انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی در شان آن طبقه عالیمکان روایت کرده اند مثل عالیجناب معالی ایاب استظهار اعاظم السادات صاحب الکرامات و المقامات سید برکه و خانزادگان ترمد خانزاده ابو المعالی و خانزاده علی اکبر که در صحت انتساب ایشان هیچکس را سخن نیست حضرت صاحبقرانی را بر سریر جهانبانی نشاندند و عهد و بیعت آنحضرت را تازه کردند و سرداران قبایل مغول بشیوه عادت خویش مراسم جلوس بجای آوردند و زانو زده درهم و دینار نثار کردند و او را شاه صاحبقران خواندند و جلوس همایون آنحضرت در ثانی عشر رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد صاحب جوش و خروش گوید

ز هفتصد فزون بود هفتاد و یک قضا گفت شد آنکه الملک لک
جهان را که میداشت پستی خراب برآمد ز مشرق بلند آفتاب
منور آمدش نام یعنی جدید و من شانه فیه بائس شدید
تمور طغاچی شه شیر مرد خدیو جهانگیر گیتی نورد

و چون حضرت صاحبقرانی بر سریر جهانبانی و سلطنت تمکن یافت در خزاین و دفاین امیر حسین سالهای دراز بدست حرص و آز جمع آورده بگشاد مجموع اعیان حضرت و ارکان دولت و طبقات حشم و افراد خدم را بمواهب بیکران و عطایای بی پایان خشنود و بهره مند گردانید و چون از ضبط و یاسامیشی ولایت بلخ بپرداخت مراد خان پسر جوغام برلاس را بحکومت آنجا نصب فرمود و بعزیمت دیار ماوراء النهر رایت نصرت شعار برافراخت و در جیحون پل بسته از آب در ضمان ملک وهاب بگذشت و امرا و سرداران را که مراسم جانسپاری و خدمتکاری بتقدیم رسانیده بودند مناصب داد و بعد از چند روز که در شکارگاه خزار کش توقف نموده از ترتیب ملازمان موکب همایون فراغت یافته عنان عزیمت بجانب سمرقند انعطاف داد و اهالی آن سرزمین بشمول عنایت و مرحمت حضرت صاحبقران ظفر قرین گشتند و آنحضرت همت پادشاهانه بر عمارت قلعه و حصار و ابنیه رفیع مقدار و سراهای زرنگار گماشت و آن بلده جنت مثال را مرکز دولت و اقبال گردانیده پایتخت ساخت و پرتو التفات بر مدارک خللهائیکه سابقا بآن ولایت راه یافته بود انداخت و امیر موسی که هنگام توجه حضرت صاحبقرانی از موکب عالی تخلف نموده بود چون خبر کشته شدن امیر حسین و فتح قلعه بلخ شنید به ترکستان گریخت و آنحضرت چنگی قوچین را با طایفه از بهادران بطلب او فرستاد و چنگی با امیر موسی رسیده میان ایشان جنگ واقع شد و امیر موسی منهزم گشته چنگی قوچین آغروق او را گرفته بپایه سریر اعلی نهاد و امیر موسی بطرف تنگی رفته در کوه و صحرا سرگشته بار دیگر امیر قرنغاج برادر امیر حسین بحسب فرموده با مردم کار آزموده متوجه وی شدند و چون امیر موسی بر آن صورت اطلاع یافت با وجود آنکه اکثر انهار احکام ترکستان منضبط ساخته بودند بالضروره از آب آمویه گذشته متوجه شبرغان شد و بر زنده حشم پیوسته باغوا و اضلال اشتغال نمود و از اثر مصاحبت امیر موسی بر او رسید آنچه رسید

سخت موعظه پیر دانش این حرف بست که از مصاحب نا جنس احتراز کنید

و در تیره ماه سال مذکور صاحبقران جهانگشای طرح قوریلتای انداخته بطلب اعیان و اشراف الوس جغتای ایلچیان فرستاده مجموع ایشان بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمدند مگر زنده حشم پسر محمد خواجه اپردی که بغوای امیر موسی از جاده مستقیم انحراف جست حضرت صاحبقران کامکار ایلچی فرستاده از وخامت مخالفت او را تحذیر نمود و بر توجه قبله اقبال و کعبه آمال تحریض فرمود زنده حشم شرایط اعزاز و احترام بجای آورده فرستاده را گسیل کرد و وعده داد که در عقب تو با تیغ و کفن میآیم اما بسخن خویش وفا ننمود و درسیورلامیشی که بر قول او وثوق و اعتماد تمام بود از جانب شبرغان آمده بسمع همایون رسانید که زنده حشم سر باغی شده نخواهد آمد و پیش از این پیراشاه ارلات و پسرش نیلانچی با امیر حسین در مقام باغی گری آمده بودند و چون خبر ادبار او و اقبال صاحبقران کامکار را شنیدند از جانب خراسان از غایت بهجت و شادمانی روی بدرگاه حضرت صاحبقرانی آوردند و زنده حشم چون از توجه ایشان آگاهی یافت اسباب معاشرت از نقل و شراب و آنچه از این باب تواند بود بسر راه ایشان آمد و در موضع دلیه یلاق بساط نشاط گسترده ایشان را طوی داد و چون از بخار خمر دماغها گرم گشت پیراشاه را با پسرش گرفته بند بر پای هر دو نهاده ببرادر خود پیر محمد سپرده در مجلس خاص با او گفت که این دو شخص را با میر تیمور گورکان برسان و در خفیه با پیر محمد گفت که مهم ایشان را در اثنای راه بقطع رسان و پیر محمد از آنجا فرسنگی چند برده در همان شب پیراشاه و پسرش را بقتل رسانید حضرت صاحبقرانی بر این قضیه نهانی مطلع شده با امیر ایکو تیمور گفت که تو از شبرغان میباید رفت تا قرابت خود را ملامت و نصیحت کرده بقوریلتای حاضر گردانی ایکو تیمور گفت میترسم که نصیحت من مفید نیفتد و در ایشان تخلف زند و زیاده شرمسار شوم حضرت صاحبقرانی عذر امیر ایکو تیمور را مسموع داشته هم باستصواب او پسرش خواجه یوسف و تابان بهادر را بشبرغان فرستاد تا زنده حشم را بهر طریق که توانند در سلک سایر ملازمان خادم منتظم گردانند و خواجه یوسف و تابان بهادر چون بشبرغان رسیدند با او ملاقات کرده آن بیخرد ایشان را گرفته مقید ساخت

ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بجانب شبرغان و خلاص یافتن زنده حشم بعواطف خسروانه

چون خبر حبس و قید خواجه یوسف و تابان بهادر بگوش شهریار زمان رسید آتش خشم او در التهاب آمده با لشکری بیکران متوجه صوب شبرغان شد و از آب جیحون عبور نموده چون بمقصد رسید زنده حشم در قلعه آنجا متحصن گشت بهادران سپاه منصور حصار را در میان گرفته سورن انداختند از خروش کوس و جوش و خروش بهادران صاحب ناموس ولوله در گنبد آبنوس افتاد زنده حشم نی مرده و نی زنده بیرون شده و در مهم خویش حیران و مدهوش ماند و عاقبت جز اعتراف بگناه چاره ندیده دست در دامان شفاعت زده نزد امیر ایکو تیمور آمده و ایکو تیمور زنده حشم را بزلال مرحمت و احسان حضرت صاحبقران خطابخش پوزش پذیر خاطر جمع نموده بحضرت صاحبقران عرض کرد که تا لشکر دست از محاصره

بازنداز مذهب وحشت ادکم نگردد و آنگاه با شمشیر و کرباس بر در بارگاه گردون اساس حاضر شود ملتمس امیر انجا بتو شرف اجابت مقرون گشته آنحضرت از سر خون زنده چشم درگذشت بلکه بنوازش و عاطفت خسروانه او را امیدوار ساخته و بعد از ان زنده چشم امیر موسی را با خود بیرون آورده عنان عزیمت بمستقر خویش معطوف گردانید چون بشهر سبز رسید همین اهل امیر موسی را برشحات سحاب جهان و احسان خویش تازه و ریان ساخت و بوظایف اکرام و احترام او قیام نموده و طوی پادشاهانه مرتب داشته قامتش بخلعتهای گران مایه بیاراست و حکومت ایل و الوس او را بوی ارزانی داشت و زبان اعتذار امیر موسی باین کلمه جاری گشت که از من کنه آید و من انیم و از تو کرم آید و تو آنی و چون کلک قضا منشور او باز زنده چشم را بتوقیع خسروانه دنیا و آخرت موشح گردانید کم خلاف داد و بار دیگر از گریبان عصیان برآورده پای جسارت در میدان طغیان نهاد و بیان این سخن آنست که خانزاده ابو المعالی ترمذی تصور انکه ظهور مهدی آخر الزمان نزدیکست این حدیث شایع گردانید که من حضرت رسالت پناه صلعم و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه را در خواب دیدم که مرا بتقویت دین مبین و شرع متین مامور گردانیدند و درین باب مساعی جمیله مبذول خواهم داشت بدین فسانه و افسون خاص و عام را فریفته و زنده چشم ساده لوح را نیز از راه برده خاطر بر مخالفت حضرت صاحبقران کامکار قرار داده بسید ابو المعالی پیوست و باتفاق دست بغارت و تاراج ایل و الوس بلخ برآوردند و چون خبر این امر ناصواب بسمع اشرف شهریار کامکار رسانیدند خطای بهادر و ارغونشاه بورد الیغی را با سپاهی تیز جنگ آهنین چنگ برسم ایلغار فرستاد تا شرر شرری که مشتعل گردیده بضرب تیغ آبدار منطفی گردانند و چون سپاه نصرت انتما ترمد رسیدند زنده چشم که سپاهی ایشان را دیده بگریخت و شب از آب گذشته پل را خراب ساخت لشکر شبرغان که بتاخت رفته بودند روز دیگر باز گشتند و از صدمت سپاه ظفر پناه گریزان شده سراسیمه وار بجانب پل شتافتند و پل را مانند حال خویش خراب یافتند بهادران سپاه انتصاب از عقب رسیده دست بتیر و کمان زدند و بزخم پیکان جان ستان بسیاری از ایشان را بر خاک هلاک انداختند و جمعی کثیر خود را در آب انداخته غریق بحر فنا گشتند و اندکی از آن جماعت بمشقت بسیار رخت بساحل کشیدند و زنده چشم گریزان افتان و خیزان خود را بقلعه شبرغان انداخت و اسباب حصار داری مرتب ساخته پنداشت که با درفش طپانچه میتوان زد حضرت صاحبقران کامکار چون ع الست که زنده چشم پشت استظهار بحصار بازداده فرمان داد تا امیر جاکو با لشکری متوجه شبرغان شود و او بموجب امر نموده از آب گذشته بسپاه منصور قلعه را مرکز وار در میان گرفتند و زنده چشم با دلی پژمرده و خاطری افسرده آن زمستان در تنگنای محاصره بسر برده و چون لشکر سبزه و ریاحین بر اطراف باغ و دشت محیط و شرارت سرما بحرارت هوا تبدیل یافت زنده چشم دست ضراعت در دامن امیر جاکو زده زبان اعتذار و استغفار برگشاد و امیر جاکو او را بعاطفت حضرت صاحبقران رحمت شعار امیدوار گردانید زنده چشم از حصار بیرون آمده و در مقام خجلت شمشیر و کفن در پیش افکنده بایستاد امیر جاکو او را مصحوب خویش ساخته بپایه سریر سلطنت مصیر رسانید و امرا باتفاق زانو زده ملکات مآثر خسرو آفاق را شفیع جرایم او ساختند کرم جبلی ذات حمیده صفات حضرت صاحبقرانی عصیان و طغیان زنده چشم را بلطف و احسان مقابله نموده بر ضعف و شیخوخیت او ببخشود و حکم کرد تا هرچه لشکریان از ولایت او گرفته بودند باز دهند و آنحضرت انعام و اجمال و خیول و دواب افزون از حساب بزنده چشم داد و بزبان عفو و اغماض او را خطاب فرمود که ما از گناهان تو درگذشته ترا بخشیدیم تو هم بر جان خود ببخشای خیال محال از دماغ خیره خود بیرون کن و بیقین دان که دولت سلطنت متاعی نیست که بهر آشیانه فرود آید و مملکت عروسی نی که بهر کس چهره گشاید عنایت ازلی شامل حال که شود و بخشش لم یزلی تا مقرون بروزگار کدام دولتمند گردد والله یختص برحمته من یشاء و با این بهانه همه الطاف پادشاهانه و عواطف خسروانه خبث طبیعت در حسن جبلت زنده چشم اثر نکرد و حق نعمت و کفران نعمت باعث و محرض آمد و چون تدبیر ان بدخواه بداندیش موافق تقدیر ملک قدیر نبود از ان همه سعی و کوشش خسران و حرمان چیزی روی ننمود و جسارت وی موجب خسارت وی گشت چنانچه عنقریب از سیاق کلام بوضوح خواهد پیوست

ذکر توجه حضرت صاحبقرانی بجانب مغولستان و معاودت نمودن در عین کلوانی و رفتن آن حضرت بار دیگر بدان صوب

چون سپاه جته چند نوبت بدیار ماوراءالنهر آمده بودند و رایت استیلا و استعلا برافراشته در اینولا حضرت صاحبقران نصرت قرین خواست که ایشان را گوشمالی که بعد از این خیال محال در دماغ خود راه ندهند بپای جرات و جسارت از حد خویش فراتر ننهند لاجرم بجمع سپاه فرمان داده در شهور سنه ثمان و سبعین و سبعمائه مانند امواج بحر در حرکت آمده چون از آب جیحون گذشت حکام اسنجاکره و ادیکتیمور کمر خدمتکاری در میان بسته داغ ایلی و بندگی بر جبین نهادند و خاطر خطیر حضرت صاحبقران جهانگیر از ان ممر فراغت یافت و بضبط ایل و الوس که بتجدید در تحت تصرف و تسخیر ملازمان بارگاه فلک اشتباه آمده بودند کپک تیمور را نصب فرموده در ضمان تأیید ذوالجلال بمقر عز و اقبال خود معاودت نمود و مقارن وصول آنحضرت بمرکز دولت خبر رسید که کپک تیمور حقوق نعمت فراموش کرده با علان کلمه عصیان مبادرت نموده است و در ایام بهرام جلایر که حضرت صاحبقرانی در تاشکنت بواسطه قلت اهتمام و نسبت با حوال ملازمان خاصه عتاب فرموده و سرزنش کرده بادی گفته بود که زود باشد که تو را بر درخانه خویش محتاج بینیم در سلک بندگان سده سنیه انتظام یافته حکم واجب الاتباع صادر شد که او با امیر عباس و خطای بهادر و شیخ علی بهادر در یک جلادت بدفع کپک تیمور آورند و ایشان برحسب فرموده روان شدند و مفاوز و مسالک طی نموده چون برابر باغی رسیدند ایل بهرام بتحریک امیر صده خود مرگی که با مدعی عداوت قدیم داشتند خواستند که او را بگیرند بهرام از عذر ایشان آگاهی یافته صورت حادثه را با امراء در میان آورد و بنا بر مصلحت وقت آن سخن را پنهان داشته و مقید از استمالت داده غافل ساخت و بهر دو سپاه بر کنار آب عائشه خواتون که میان آنها حایل بود صف زده بایستادند و مقارن اینحال خطای بهادر با باخیر جنگ و رعایت حزم سخنی گفت شیخ بهادر رقم قبول بران نکشید و خطای بهادر تأمل بر جبین بدل نکشید از آب تنها گذشته خود را بسپاه دشمنان زده چندکس را انداخته گرد برآورده و آمد و شیخ علی بهادر که خطای بهادر از عقب روان شده از آب عبور نموده حمله کرده و آن اعدا را میان بیرون آوردند و این صورت ظهور پیوست و رای اطوار شجاعت و جلادت و آخر الامر امرا بنا بر مقتضای وقت همان کنار آب با مخالفان آشتی کرده مراجعت نمودند و بعد از بازگشتن جمعی را که نسبت ببهرام جلایر غدر اندیشیده بودند بیاسا رسانیده و چون موکب همایون پیوسته حضرت صاحبقران گردون توان از مصالح ملازمان استکشاف نموده و ایشان تفتیش و سرزنش کرد و باحضار عساکر گردون مآثر فرمان داده چون جمع آمدند بنفس خویش متوجه دشمن گشت و رایت نصرت آیت چون از سیرام و ینگی بگذشت مخالفان بمجرد استماع توجه آن حضرت فرار بر قرار

فرار بر قرار اختیار کردند و در صحاری و قفار متفرق و پراکنده شدند و حضرت صاحبقران سپهر اقتدار با دلیران شمشیرزن نیزه گذار تا موضع سنگر نفاح کر کجکار از تکامیشی کرده و سپاه منصور غنایم با
محصور گرفته رایات عالیات از آنجا بعزم مراجعت در اهتزاز آمده در اثنای طریق مشفقی بوسیلهٔ یکی از مقربان بارگاه معروض پایهٔ شهریار گیتی پناه گردانید که امیر موسی و زنده حشم و پسر امیر خضر یسوری
با یکدیگر عهد و میثاق بسته اند که چون بموضع قراسمای رسند در بارهٔ شاه گردی اندیشیده آنچه در باطن دارند بظهور رسانند و خانزاده ابو المعالی ترمذی و شیخ ابو اللیث سمرقندی با ایشان درین
باب اتفاق نموده اند و من علی کیها امیدم هم که اگر پرسش واقع شود هم درین مجلس اوّل گناه بر ایشان ثابت سازم و حضرت صاحبقران سعادتمند فرمان داد تا مجموع ایشان را در موقف یرغو باز
داشتند و بعد از شرایط تفتیش اهل خیانت بگناه خود اعتراف نمودند و چون امیر موسی خال مهد علیا سرای ملک خانم بود آنحضرت از سر جریمهٔ او درگذشت و انتساب خانزاده ابو المعالی
بخاندان نبوت باعث نجات او شد امّا حکم قضا جریان نفاذ یافت که از ممالک محروسه بیرون رود و ابو اسحق پسر خضر یسوری بواسطه آنکه خواهرش در سلک نکاح امیر سیف الدین بود و بشفاعت
او از ورطهٔ بلا نجات یافت و حضرت در حال منقبت در بارهٔ شیخ ابو اللیث سمرقندی فرمود که چون هوای مکه گرم است ایشان در کمال برودت واقع شده اند باید که بحج روند تا اعتدالی روی نماید
و زنده حشم بنابر یرلیغ واجب الاذعان در محبسی که راه بیرون آمدن نداشت باز داشتند **گفتار در فرستادن حضرت صاحبقرانی علقمهٔ تواچی و مولانا جلال الدین کشی
را متعاقب هم بخوارزم و بیرون رفتن آن حضرت از عقب ایشان بعزم رزم** ۞ چون امیر صاحبقران تاج بخش گیتی ستان از ضبط و نسق
الوس جغتای باز پرداخت علقمهٔ تواچی را برسم رسالت پیش صوفی حسین والی خوارزم فرستاده پیغام داد که کات و خیوق تعلق بالوس جغتای دارد و تو چند سال است که از آن ولایت
مال گرفته و آن عرصه در تحت تصرف در آورده و طریق آنکه اکنون دست تطاول از آن مملکت کوتاه کنی تا کماشتگان ما ضبط نمایند بنای محبت و مودت میانهٔ ما استوار ماند علقمهٔ تواچی بمجلس
حسین صوفی رسیده پیغام بگذارد و حسین صوفی چون بوفور مال و کثرت منال و سپاه بسیار مغرور بود در جواب گفت که من این ولایت را بضرب شمشیر گرفته ام بشمشیر از من توان گرفت علقمهٔ تواچی باز گشته
این سخن خشونت آمیز وحشت انگیز را بمسامع علیه رسانید و باطن صافی حضرت صاحبقرانی از این جواب متغیر و متاثر گشته خواست که با لشکری قیامت اثر متوجه آن کشور گردد و مولانا جلال الدین
کشی که بحلیهٔ علم و زیور عمل آراسته بود و نظر بر حال ملک و عباد انداخته از آنحضرت التماس نمود که چندان توقف فرماید که او بخوارزم رفته گوش حسین صوفی را بدرر نصایح بیاراید ملتمس مولانا مبذول افتاد و
بدانجانب توجه نمود و چون بمقصد رسید و ظایف پند و نصیحت چنانچه شیمهٔ علمای دین دار بود بتقدیم رسانید و در اطفای نایرهٔ شر سعی و مبالغه نموده تا خون و مال مسلمانان در معرض تلف نیاید و عرصهٔ
مملکت اهل توحید پایمال حوادث و نوائب نگردد و حسین صوفی از کمال اعجاب بسخن آنجناب التفات ننمود و باین معنی اکتفا نکرده فرمود تا آن عالم ربانی را مقید و محبوس گردانیدند و چون این
خبر بحضرت صاحبقرانی رسید عزیمت خوارزم مصمم گردانید و در بهار سنه ثلث و سبعین و سبعمائه لشکرها جمع آورده و اسباب یورش آن مرتب ساخته و در موضع بتن نزول اجلال فرمود و
حاجی وزیر فرستادهٔ ملک غیاث الدین پسر ملک معز الدین حسین کرت که بعد از پدر متصدی حکومت هرات و توابع آن کشور بود با پیشکشهای عظیم القدر باردوی همایون پیوست و اخلاص و یک
جهتی ملک بعرض رسانیده بانعامات و تشریفات اختصاص یافت و آنحضرت سیلاکات گرانمایه مصحوب او ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت و امیر جاکو را بحکومت قندز و بقلان منصوب ساخت
و امیر سیف الدین را در سمرقند داروغه کرده گذاشت و خود با سپاهی از حساب بیرون در حرکت آمده و از آنجا گذشته چون بکنار آب جیحون رسید مقدمهٔ سپاه منصور سپاهی را که قراول دشمن دیده
بید عدو پیش فرستاده و حمله نموده لشکر ایشان را دستگیر ساخته بپایهٔ سریر سلطنت مصیر آوردند و این فتح که در مبدء توجه روی نمود از میامن دولت روز افزون حضرت صاحبقران دانستند و
چون ظاهر خیوق مضرب خیام سپاه بهرام انتقام گشت بیرام یساول و شیخ مؤید کماشتگان حسین صوفی باتفاق قاضی آنجا دروازه ها بسته راه عناد و لجاج گشادند و عراده و منجنیق ترتیب داده
آتش رزم و پیکار برافروختند سپاه نصرت شعار بقدم جرأت پیش رفته دست توانائی از آستین قلعه گیری و حصار ستانی بیرون آورده و حضرت صاحبقرانی فرمود تا خندق را بهیزم و
خاشاک بیانباشتند و نفس همایون بکنار خندق آمده اشارت کرد تا کوجه ملک بفصیل بالا رود و او از استیلای مردم نتوانست بخاکریز در آمده بر حصار استعلا نماید چاری یساول این امر مأمور شده بی
تعلل و توقف از خندق گذشته روی بفصیل آورد و مشروتا خواجه نیز قدم بر قدم او نهادند و لشکریان چون صورت حال بدین منوال مشاهده کردند با ایشان اتفاق نمودند و گمست شیخ علی بهادر بر بالای
فصیل در آمده و مشتری دست بر پای وی بزد تا وهم برآید هر دو بر زمین افتادند بار دیگر شیخ علی بهادر بر بالای فصیل بر آمد و از آنجانب شخصی نیزه حوالهٔ او کرده بسرپنجهٔ قدرت نیزه را هم شکست
و تیغ بر سر وی راند و سپاه قیامت نهیب از اطراف و جوانب بقلعه در ریخته دست بغارت و اسیر بر آوردند روز دیگر مراحم خسروانه باطلاق اسیران فرمان داده از آنجا متوجه خوارزم گشتند و از موقف
جلال فرمان قضا مثال نفاذ یافت که کوجه ملک را جهة تقصیری که در کنار خندق کرده بود چوب یاسا زده بر دم خر بسته بسمرقند رسانیدند و غیاث الدین که از نژاد قتلق بوقا جنکیز او ترخان کرده بود
چنانچه در مجلد خامس گذشت و خواجه یوسف ولد الجایتو اپردی با دیگر دلاوران بر حسب فرمان روان شدند و بر لب آب کرلان بجالغان که برسم منقلای قدم جسارت پیش نهاده تا آنجا آمده بودند
رسیدند و از طرفین آتش پیکار افروخته گشت و منکلی خواجه و کلک خواجه که رأس و رئیس سپاه دشمن بودند حرکت المذبوحی کرده عاقبت روی بفرار آوردند و لشکر نصرت انتما اعیان اتباع
بسیاری از ایشان را بر روی خاک بورطهٔ هلاک انداختند حضرت صاحبقران کامکار سپاه جلادت شعار را فرمان داد تا باطراف و جوانب خوارزم رفته شعلهٔ قهر افروخته آتش نهب در آن ولایت
زدند و چون حسین صوفی استیلای لشکر نصرت انتما مشاهده کرد و بدیدهٔ یقین دید که روباه ناتوان طاقت مقاومت شیر ژیان ندارد بقلعه در آمده در استحکام برج و باره سعی نمود و عاقبت
صلاح در آن دانست که در استرضای خاطر آفتاب اشراق خسرو آفاق کوشیده کات و خیوق را بتصرف کماشتگان دیوان اعلی باز گذارد و بامضای این عزیمت ایلچیان چرب زبان با پیلاکات
لایق و تنسوقات مناسب ببارگاه فلک اشتباه فرستاد و مقارن این حال امیر کیخسرو ختلانی که حقد و حسد ملازمان حضرت صاحبقرانی در باطن نهان میداشت بحسین صوفی پیغام داد که بعهد
و پیمان امیر تیمور کورکان اعتماد نشاید در صلح و آشتی تکاسل و تحاشی از شهر بیرون آی که اکثر لشکر سمرقند بتاخت و غارت اطراف و جوانب رفته اند و فی الواقع چنان بود و عدهٔ ما که

در روز مصاف من با قومان خود بلشکر خوارزم پیوسته و حسین صوفی بمعاضدت کیخسرو ختلانی مستظهر شده پیاده و سواره از شهر بیرون آمد بر لب آب فارون که در دو فرسنگی شهر واقع است رایت جدال برافراختند و کورکه و نقاره کوفته سورن انداختند حضرت صاحبقران کورن توان آتقار لشکریان که در اردوی همایون مانده بودند سوار شده میمنه و میسره آراسته برغو و نفیر کشیده در حرکت آمدند در کنار آب فارون که میان هر دو گروه حایل و فاصل بود رسیده صف زده بایستادند و عکس از بند کان خاص سخت سیاه در آب رانده بگذشتند و لشکر یاغی بر ایشان حمله آورده جنگ آغاز شد و بعد از آن شیخ علی بهادر با پنج نوکر از آب بگذشت و بجانب خواجه شیخ زاده که در برابر او بود متوجه گشته او را بگریزانید و همچنین میر مؤید و اقتیمور بهادر و خطای بهادر از آب عبور نمودند و در حین گذشتن الچی بهادر فرو رفته چند نیزه آب از سر او بگذشت   چه یک نیزه چه صد چون بگذشت آب از سر   حضرت صاحبقران کامکار نیز خواست که اسب در آب راند شیخ محمد بیان مانع شده خود تازیانه بر مرکب زد از آب بشنا گذشت و در آن مصاف کارزاری کرد که بر دشمنان کار زار کرد و از روز رسیده چاشت تا قریب نماز دیگر آسیای حرب بخون عزیزان عصر گردان بود و سرهای پردلان در میان میدان چون گوی سرگردان آخر الامر نسیم دولت قاهره مبارزان سپاه ظفر پناه بر خوارزمیان غالب آمده گروه انبوه را از ایشان هلاک انداخته جمعی اسیر و دستگیر نمودند و حسین صوفی با معدودی چند گریخته بحصار در آمد و دروازها بست و لشکر فیروز اثر پیرامن شهر فرو گرفتند و جمعی که بتاخت رفته بودند بمقتضی الوطر باز گشته بموکب همایون پیوستند و حسین صوفی قرین خون و اسف کردید و از آن غصه بیمار شده و در همان چند روز سرای فانی را وداع کرده بدار باقی شتافت و برادرش یوسف صوفی بجای او نشست و چون از امیر یوسف تا غایت جریده صادر نشده بود دست توسل الکیخته دست تضرع در دامن متابعت آویخت و از مصالحه سخن گفت آنحضرت ملتمس او را مبذول فرمود و برادرزاده یوسف صوفی را که از شیرین بیک خانزاده دختر خان اوزبک بود جهة میرزاده جهانگیر خطبه کرد و یوسف صوفی بجان و دل قبول نموده که بعد از تهیه اسباب لایق آن پرده نشین تتق عصمت را بدرگاه که حکم شود بیارگاه کیوان اشتباه روان گرداند و لجاج و عناد بمحبت و وداد تبدیل یافته شهریار کشورستان عنان عزیمت بمستقر شرف و اقبال خویش معطوف ساخت و پیش از وصول بمقصد عذر خیانت کیخسرو ختلانی ظاهر شده یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که کیخسرو را حاضر آورده در موقف پرسش باز داشتند و بعد از تحقیق و تفتیش امرا و نویان یارنگ بن الچی فرستادن او پیش حسین صوفی و تحریص نمودن خدمتش را بر مخالفت و محاربت حضرت صاحبقرانی بثبوت پیوست و چند گناه دیگر بآن منضم شد لاجرم بفرمان واجب الاذعان سیورغتمش خان او را بند کرده بسمرقند فرستاد و نوکران امیر حسین بقصاص ولی نعمت خویش دست تصرف در حیات آن الشهرستان بدن کوتاه ساختند

دیدیم چند بار و نیامد همی نکو   فرجام انکه قصد بدین خاندان کند

ذکر توجه حضرت صاحبقرانی بجانب خوارزم کرت ثانی

بعد از گرفتن کیخسرو ختلانی پسر او سلطان محمود و ابو اسحق پسر خضر یسوری و محمود شاه بخاری از موکب همایون تخلف نموده بخوارزم رفتند و حریف مجلس یوسف صوفی شده خاطرش از متابعت و مصادقت حضرت صاحبقران بانواع کلمات فریبنده بگردانیدند و او بر نقض عهد و پیمان که در مذهب مروت و مردی ممنوع است اقدام نمود و لشکری فرستاد و ناکات را غارت کردند و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت در بهار سنه اربع و سبعین و سبعمائه باحضار عساکر گردون مآثر فرمان داد و از اطراف و اکناف بلاد و امصار سپاهی جرار بر درگاه عالم پناه مجتمع گشتند و با گروهی انبوه روی همت بانتقام یوسف صوفی آورده بدان شد و چون امیر یوسف از توجه رایات نصرت آیات آگاهی یافته از کرده خود پشیمان شد و زبان باعتذار و استغفار گشاده طایفه از اکابر و اعیان را با تنسوقات لایق بدرگاه گیتی پناه فرستاد و تقبل نمود که مهد علیا را بر حسب وعده که کرده بود روان سازد و حضرت صاحبقران ستوده خصال بر قبول پوزش یوسف صوفی اقبال نموده رقم عفو بر صفحه جریده او کشیده از آنجا که رسیده بود معاودت فرمود و چون بدار الملک سمرقند رسید نزول اجلال فرمود و بترتیب اسباب طوی مثال داد و در بهار سنه خمس و سبعین و سبعمائه که عروس غنچه نقاب از رخ برداشت و بلبل نغمه سرائی جلوه گری آغاز کرد فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر داود کار و امیر داود جهة آوردن مهد علیا بخوارزم روند و ایشان با هدایای پادشاهانه و تحف عالی همتانه بجانب مقصد شتافتند و چون بخوارزم رسیدند و با امیر یوسف ملاقات کرده تبرکات بگذرانیدند و خدمتش مقدم امرا را مراسم اعزاز و احترام تلقی نموده و از وظایف تعظیم و احترام نکته فرو نگذاشت و خدیجه خان زاده را با تجملی که در قوت متخیله بشر نگنجد بعد از انکه امرا طوی نمود با ایشان سپرد و بشرط مطاوعت بجای آورده روانه سمرقند گردانید و فرستادکان قاصدی را بسبیل تعجیل با یصال این خبر بپایه سریر اعلی فرستادند و چون صورت حال معروض رای حضرت صاحبقرانی شد و فرمود تا فرنغا خاتون که عروس پسر قیدو خان بود و باسایر خواتین و ارکان دولت و اعیان مملکت و امراء عالی تبار و نویان رفیع مقدار راه استقبال پیش گرفتند و سادات و قضاة و علماء و فضلا و ارباب درس و فتوی و اصحاب زهد و تقوی تا موضع کات بر حسب فرمان شتافتند و دار السلطنه سمرقند را بانواع تکلفات و تجملات بدیع بموجب حکم آئین بستند و شاهزاده را با حشمتی و زینتی که از بدو ایجاد عالم تا آن غایت دیده و عروس دنیا قریب آن ندیده بود بسمرقند آوردند و مجلس خاص با آئین شرع مطهر در ساعتی که مسعود از آن اقتباس سعادت مینمود با پادشاهزاده عالی مقدار منظور نظر ملک قدیر میرزاده جهانگیر در سلک ازدواج کشیدند و چندان جواهر و لآل و درهم و دینار و عبیر و عنبر و مشک اذفر نثار کردند که تعداد آن از حیز قوت ناطقه بیرون است و طویهای با عظمت و بزمهای با سرور و بهجت که از ابتدای گردش سپهر مینا فام در خیال ناهید قبل از آن ایام نگذشته بود ترتیب دادند و آن دری درج سلطنت و در تری آسمان حشمت و آن هستند در خلوتخانه خاص بشرف صحبت شاهزاده عالمیان اختصاص یافت

ذکر توجه حضرت صاحبقران کردون اقتدار بقلع و قمع لشکر جته کرت سیوم

در غره شعبان سنه ست و سبعین و سبعمائه صاحبقران گردون شکوه با گروه انبوه عزم مغولستان کرد و چون بباطقعان رسیده نزول اجلال فرمود و باران و برف متواتر گشته سرما برتبه انجامید که حرارت غریزی در جهار مرتبه سردی آغاز نهاد و بمقتضی البرد بقتل مردم بسیار مردند و چهارپای فراوان در عرصه تلف آمد مراحم پادشاهانه شامل حال باقی ماندگان شده از آنجا مراجعت نموده دو ماه در سمرقند گذرانید تا هوا باعتدال مایل گشت و در غره ماه شوال لشکرها جمع آورده بجانب جته نهضت فرمود و شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه پسر بهرام جلایر که بعد از فوت پدرش ضبط

ضبط ونسق ایل جلایر حسب فرمان قضا جریان آلاذعان متعلق باو شده در رکاب شاهزادهٔ عالم پناه میرزا جهانگیر برسم منقلای روان فرمود و چون ایشان از سیردن گذشته بموضع حاردن نزول کردند
خبرگیران شخصی از قوم جته را گرفته پیش شاهزاده و امرا آوردند مذکور نمود قمر الدین لشکر را جمع آورده در موضع کوکه توبه نشسته چشم در راه حاجی بیک دارد و امرا آن شخص را پیش
حضرت صاحبقرانی فرستاده تا صورت حال باز نمود و آنحضرت مسرعی نزد فرزند ارجمند و امرا روان گردانید که بتعجیل تمام متوجه قمر الدین گردند ایشان بموجب فرموده چون
روی بدشمن نهادند قمر الدین از توجه لشکر نصرت قرین خبر یافت تاب مقاومت آن جماعت از کمند قوت و توان خویش بیرون دید ببرگه غوریان که موضعی حصین و مکانی رصین
بود پناه جست و آن تنه دره ایست در مغاکی و در آنجا سه رود عظیم جاریست قمر الدین با اتباع خویش از دو رود گذشته در درهٔ سیم فرود آمد و راه آمد و شد استوار ساخت و شاهزادهٔ
عالیمقدار با امرا دولت یار و لشکر جرار متعاقب سپاه جته رسیده در برابر ایشان صف کشیدند و شلیک آغاز کرده بعد از آن دست از جنگ باز داشته در موضع خویش فرود آمدند و چون
سهم ناوک بهادران جلادت نشان در دل دشمنان جای گرفته بود شب هنگام روی بگریز آوردند و بوقت آنکه حجاب ظلمت از پیش ابصار مرتفع شد منقلای لشکر منصور
قمر الدین را تعاقب کرده جمعی کثیر از گریختگان را بقتل آوردند و چون آفتاب عالم افروز عرصهٔ ربع مسکون بنور حضور خود منور گردانید حضرت صاحبقران بطلعت بهجت افروز
با بقیه سپاه بآنجا رسیده فرمان داد تا امیر حسین و اوچ قرا بهادر از عقب دشمنان بشیب آب ایله روان شدند و امیر حسین در بعضی از رودها بغریق بحر فنا گشته حیات و الطاف
پذیرفت و سپاه ظفرمآل بباغی رسیده چهارپایان و دواب و اموال ایشانرا بگرفتند و بعضی از قبایل و هزارهای مغول که سر بایلی در آوردند بر حسب فرموده متوجه سمرقند
گردیدند و شهریار آفاق بقصد قلع و قمع مفسدان جته تا موضع یانه طاق رفت و از آنجا قرة العین سلطنت باشارت صاحبقران بتدبیر در پی قمر الدین با سپاه جلادت آئین روان
شد و هزارها و جته که در موضع فرمان متوطن بود از عبور لشکر منصور پایمال حوادث و نوائب گشته امتعه و اموال ایشان بباد غارت و تاراج رفت و خبر قمر الدین در کوهستان کا
متحصن شده بود بسمع امیرزاده جهانگیر رسید آن امیرزاده از عقب او شتافت و قمر الدین بالضروره از ایل و الوس خود جدا شده بموضع دور دست رفت و امیرزاده مواضع و منازل
او را تاخته و خاتون امیر شمس الدین تومان آغا و دلشاد آغا و دخترش را بدست آورده بحضرت صاحبقران فرستاد و آنحضرت بعد از استماع این حدیث روح افزای از موضعیکه در آنجا
پنجاه و سه روز توقف کرده بود کوچ فرموده ببالای قرسمای بر آمد و امیرزاده جهانگیر سالم و غانم مراجعت نموده در آن محل بشرف ملازمت و سعادت پابوس استسعاد یافت و
آنچه از مغولستان بدست او آمده بود از صامت و ناطق پیشکش کرد و دلشاد آغا را بنظر کیمیا اثر رسانیده علاوهٔ آن خدمات پسندیده گردانید و رایات عالیات از آنجا در حرکت آمده
بموضع یاتی پاتی رسید و از آن محل بصحرای ارمه بار نقل کرده حضرت صاحبقرانی در آن مقام چند روز بعیش و شادمانی گذرانید و مبارکشاه مکریت که امیر هزارهٔ آندیار بود و از دولتخواهان قدیم
حضرت صاحبقرانی طوی تکلیف ترتیب داده خدمات شایسته بتقدیم رسانیده در آن منزل فرخنده صاحبقران پسندیده صفات بسنت حضرت نبوی صلعم عمل نموده دلشاد آغا را انیس و
جلیس حرم گردانیده از بند غم ازاد یافت و چون از مراسم جشن و سور و لهو و سرور فراغتی حاصل شد حضرت صاحبقرانی از ارمه باری کوچ کرده و از ایسی دیان گذشته در اوزکند فرود آمدند و
در آن موضع مهد علیا قتلغ ترکان آغا با خواتین و امرا و نامداران دولت که از سمرقند برسم استقبال متوجه گشته بودند بشرف بساط بوسی فایز گردیدند و مراسم نیاز و تهنیت بجای آورده
نثار و پیشکش کردند و از طوی و عشرت فارغ گشته روی بخجند نهادند و عادلشاه جلایر حاکم آنجا حضرت صاحبقرانی را در سرای خود فرود آورد و بترتیب اسباب ضیافت قیام نمود
و در آن وقت که آنحضرت لشکر بسر قمر الدین میبرد شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه و ترکن ارلات با یکدیگر عهد و پیمان بسته بودند که هر جا مجال یابند نسبت بآنحضرت غدر و مکری اندیشند
و چون آنحضرت در زمان حفظ و عنایت ملک ذو الجلال در این حین بخجند رسید آن جماعت عهد بنده کرده قرار بر آن دادند که بوقت طوی چون گوشت خورده شود و شیره پیش آن
حضرت نهند پای جسارت پیش نهاده دست برد نمایند صاحبقران دولتیار در وقت آش کشیدن بحکم اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله آثار مکر و غدر بر مخایل و شمایل ارباب
نفاق مشاهده نموده پیش از شیره نهادن از مجلس برخاست و بر فور سوار شده باردوی مبارک مراجعت فرمود و دشمنان پریشان و حیران ماندند و آنحضرت لشکریانرا رخصت
ارزانی داشته خود بنفس اشرف متوجه زنجیر سرای شد که در دو فرسنگی قرشی واقع است و زمستان در آن بقعهٔ شریفه بعشرت و کامرانی بگذرانید و عادلشاه در آن زمستان بعز بساط بوسی فایز
شده اعتراف بگناه کرده صورت آن رای فاسد و اندیشهٔ باطل که کرده بودند بعرض رسانید و در تجدید پیمان سوگندان اقدام نموده گفت آن کرامت که از حضرت صاحبقرانی در آن
مجلس واقع شد از نتیجهٔ دولت روزافزون بود آنحضرت بنابر مقتضی زمان آن سخن را ناشنیده انگاشت و عادلشاه را بعنایات پادشاهانه مستظهر گردانید و باخفاء آن راز وصیت
فرمود و چون زمستان بنهایت انجامید حضرت پادشاه ذو شوکت تواجیان بهرام صولت را بطلب سپاه باطراف و اکناف عالم فرستاد تا بار دیگر بعزم خوارزم توجه فرماید
و چون امرا و گردنکشان آفاق بدرگاه پادشاه با استحقاق جمع آمدند از موقف جلال حکم بگرفتن شیخ محمد بیان سلدوز صادر شد و او را در مقام یرغو باز داشته گناهش بثبوت پیوست
و قهرمانان قهر خدمتش را با برادر مریک سلدوز سپرده تا بخون مریک که بتیغ بیداد کشته شده بود بقصاص رسانید ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب

ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران نوبت سیوم بطرف خوارزم و مراجعت نمودن آن حضرت

منشیان بلاغت شعار و سخنوران
فصاحت دثار صداقت و موافقت حضرت صاحبقرانی و صورت پیوند وصلت او با یوسف صوفی و اهتمام نمودن آنحضرت در شان جهانگیر زاده که برادرزادهٔ والی خوارزم
بود بابلغ وجهی در مصنفات خویش بیان کرده اند و مطلقا متعرض سبب لشکر کشیدن حضرت صاحبقران کامکار بکره و قاید آن نصوب نشده اند بر واقفان نکات دقایق فن انشا و تاریخ
پوشیده نماند که قلم خجسته رقم راقم حروف بغبار نقار خاطر اشرف علی نسبت بیوسف صوفی متعلق نشده بود طریق مورخان سابق مسلوک داشت و اگرچه ایشان از عدم اظهار خصومت همین معنی یافت

بودی باشتی که زبان باظهار معذرت گشادندی بالجمله در اول فصل بهار سنه سبع و سبعین و سبعمائه حضرت صاحبقران کامکار عزم خوارزم جزم کرده آقبوقا بهادر را در سمرقند داروغه کرده و امیر سار بوغا و عادلشاه جلایر و ختای بهادر و ایلچی بوغا و دیگر امرا را با سی هزار سوار بجانب جته روان کردانید در دفع شر قمر الدین و گرفتن او سعی بلیغ نمایند و رایت نصرت پناه را در ضمان حفظ و تایید حضرت اله بجانب خوارزم برافراخت و چون موضع سبا باز غبار رسم سمند حضرت صاحبقران جهانگشای عطرسائی آفاق نهاد بمسامع علیه رسید که ترکن ارلات که از آنجانب آب با مردم خود متوجه اردوی همایون بود طریق ناصواب خیره سر نموده و هم بیجایگاه بخود راه داده بجانب یورت اصلی خویش روی آورده بهت آنحضرت پولاد با جماعت آهنین پوش از عقب ترکن فرستاد و ایشان شب و روز رانده و زمانی از حرکت نیاسوده تا در نواحی فاریاب باو رسیدند ترکن و برادرش ترمش و فوجی از ارلاتیان که با ایشان بودند بر کنار آب دست بتیر و کمان برده پولاد تنها بترکن رسیده اسب ترکن در آن زلال ارتنک و تار رانده مجال حرکت نداشت لاجرم ترکن پیاده شده بیک چوبه تیر اسب پولاد را بینداخت و پیش از آنکه پولاد قد راست کند تیری دیگر بجانب او افکند چنانچه از خود او بگذشت لیکن آسیبی باو نرسید پولاد نیز پیاده گشته از روی ستیز قدم جسارت پیش نهاد و هر دو دلاور بایکدیگر در آویختند و بفر دولت قاهره پولاد ترکن را بر زمین زد و بخنجر سر او را از بدن جدا کرده بازگشت و امان سرداریز ترمش رسیده خدمتش را امان نداده سر او را از سر خلق باز داشتند و سر هر دو گردنکش را بپایه سریر خلافت مصیر رسانیدند و درین اثنا سار بوقا و عادلشاه جلایر که حضرت صاحبقرانی ایشان را باگروه انبوه بطلب قمر الدین فرستاده عرصه ولایت خالی یافته خبث عقیدت بظهور آورده ختای بهادر و ایلچی بوغا را گرفتند و بهمدمی داروغه اندکان حق نعمت بر طاق نسیان نهاده در فساد و شقاق با امرا بد اعتقاد اتفاق نمودند و عادلشاه و سار بوقا بسمرقند آمده بمحاصره مشغول شدند امیر حاکم شهر بود مسرعی باردوی همایون فرستاده صورت حال معروض داشت حضرت صاحبقرانی دفع دشمن خانگی را اولی دانسته بر فور بازگشت و امیرزاده جهانگیر را از پیش برسم منقلای روان ساخته خود با قول لشکر از عقب در آمد و شاهزاده عالمیان در موضع کرمینه با مخالفان ملاقات کرده صف جنگ بیاراست و بعد از سفارت تیر و ضرب شمشیر شیر بیشه شجاعت امیرزاده جهانگیر بتایید نعم المولی و نعم النصیر غالب گشته اعداء دولت روز افزون عنان از معرکه برتافتند و بدشت قبچاق رفته پناه باروس خان بردند چند گاه سار بوقا و عادلشاه ملازمت و عادلشاه ملازمت درگاه او نمودند آخر الامر عرق شرارت ایشان در حرکت آمده در زمانیکه خان بییلاق رفته بود دل دگرگون کردند و تیغ بیشرمی از نیام بی آزرمی بیرون آورده و با نایب خان جنگ در پیوستند و او را کشته از آنجا گریختند و بقمر الدین ملحق شدند و او را سلوک طریق عناد و غوایت دلالت کردند

ذکر جسارت قمر الدین باغوای بعضی مردم و توجه حضرت صاحبقرانی بجانب جته دفعه سوم

چون سار بوقا و عادلشاه بقمر الدین پیوستند آتش حقد و حسد او که از قدیم در باطن داشت باغوا و فساد برافروختند مقتضی کل دیده را آبی تمام است قمر الدین بالشکر آراسته بولایت اندکان در آمد و هزاره قداق از امیرزاده عمر شیخ بهادر که در آن زمان ضبط آن ولایت بر تو التفات انداخته بود روی گردان شده بقمر الدین پیوستند و امیرزاده عمر شیخ را مجال مقابله و مقاتله نماند پناه بکوه برد و شخصی را بتعجیل فرستاده صورت حال را معروض رای حضرت صاحبقرانی گردانید و تقریر کرد که باغی با گروه انبوه رسیده و آن معموره اندکان اثری نگذاشت آنحضرت بعد از دو روز بنفس همایون در حرکت آمده حکم فرمود که هر کس از لشکریان که از موکب همایون تخلف نماید او را بیاسا رسانند و قمر الدین چون از توجه حضرت صاحبقرانی آگاه گشت پای قرارش متزلزل شده مراجعت نمود و بموضع اوباشی رسیده آغوز قرا باقصبی قولستان روان کرد و خود با چهار هزار سوار در کمینگاه غدر بایستاد و حضرت صاحبقران از این امر بیخبر اکثر لشکر را بتکامیشی دشمن فرستاد و از شیران بیشه نبرد زیاده از پنجهزار مرد ملازم رکاب فلک فرسای نماند و در اینحال میان شیخ علی بهادر و ختای بهادر سخنی واقع شد ایشان نیز از عقب باغی تاختند و دیگران هم با آن دو پهلوان موافقت نموده چنانچه چهار صد کس یا دویست علی اختلاف الروایتین با آنحضرت ماندند و قمر الدین فرصت غنیمت دانسته با چهار هزار مرد شمشیرزن نیزه گذار از کمینگاه بیرون تاخت و تیغ کین از نیام بیرون آورده متوجه پادشاه اسلام شده رایت انتقام برافراخت حضرت صاحبقران کامکار دست توکل بدامن عنایت پروردگار استوار ساخته و مضمون کلمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بخاطر گذرانیده بهادران سپاه را استمالت داده فرمود دل قوی باید داشت که فتح و نصرت از جانب ملک منانست نه از کثرت انصار و اعوان سعادت بخشایش داور است نه در جنگ و بازوی زور آوریست واگر اندک سستی پیش آید مهم بجائی رسد که ندامت سود ندارد بگفت این و روسوی میدان نهاد در آن معرکه داد مردی بداد (و چون) شهریار شیرشکار بنفس نفیس خویش متصدی کارزار گشت بهادران نامور مانند بحر اخضر جوشان و خروشان روی بدشمنان نهادند و بضرب تیغ و سنان ایشان را مستغرق و پریشان ساختند و قمر الدین با آن همه شجاعت و سپاهی گری و کثرت لشکر پیش اندک لشکری روی گردان و گریزان شد و امرا و بهادران که بتکامیشی رفته بودند نیز فوج فوج متعاقب هم رسیده در عقب دشمنان راندند و قوم جته ایل و الوس را که اسیر کرده بودند بتهور و قوت بازو بازستاندند و کردان را بطرف اوزکند روان فرمودند و امیرزاده عمر شیخ و ختای بهادر بعز نموده دارای هفت کشور روی توجه بجانب کشغر آوردند و حکام آنجا ولایت واگذاشته گریختند و حرمهای ایشان را بسمرقند رسانیده اهالی آنجا را باندکان بردند و قمر الدین لشکر را جمع کرده در سنکر نفاج باتفاق سار بوغا و عادلشاه جلایر رحل اقامت انداختند حضرت صاحبقران سپهر احتشام بعزم رزم ایشان روان شد بعد از تلاقی فریقین و انهزام اهل عناد و شقاق قرا بهادر که بیکانرا تعاقب نموده تنها بقمر الدین رسید و نوکران قمر الدین متفرق شده خدمتش نیز تنها در آن بیابان پویان بود و اوج قرا بهادر با آنکه چند زخم بر اعضا داشت میخواست که پنجه در پنجه قمر الدین که در بیشه هیجا شیر غران بود اندازد قمر الدین از شصت قدرت تیری کشاد داده بر اسب (و) قرابهادر زد و از اسب افتاده خدمتش سپر در سر کشیده با تیغی در دست قدم در راه نهاد و از عقب او باز نگشت قمر الدین بر کمال بهادری او آفرین کرده گفت طرفه حالی

حلال نمکی بجای آوردی اکنون از من بهمین قدر راضی باش و باز گرد و الا ضرب دست و زخم شست من ببین و تیری افکنده بر سنگ خارا زد که قرب یکدست در آن نشست و بعد از ملاقات جنگ بسیار واقع شد و اوچ قرا بهادر در زبان تحسین قمرالدین کشاده پیاده و مجروح بازگشت و سار بوغا و عادلشاه بجانب دیگر گریخته فولاد خراچی در عقب ایشان شتافت و بعد از ملاقات جنگ بسیار واقع شده دست فولاد بزخم تیری از حرکت باز ایستاده و ایشان پای فرار در راه نهاده از چنگ او خلاص شدند و فولاد بعد از چند روز بهمان زخم درگذشت

ذکر غروب کوکب حیات امیرزاده جهانگیر و طلوع نیر اقبال شاهرخ بهادر بن سلطان گردون سریر

حضرت صاحبقران قرة العین خود امیرزاده جهانگیر را بیمار و ناتوان در سمرقند گذاشته متوجه مغولستان شده بود و چون از آن یورش ظفر و منصور مراجعت نمود در اثنای طریق در واقعه شیخ قلیج الدین را مشاهده نموده و بدیدهٔ معنی و قدم جرأت و ادب پیش رفته بزبان نیاز گفت ای شیخ صحت پسر را از خدای تعالی درخواه شیخ در جواب بهمین قدر بیش تفرمود که با خدا باش و چون از خواب درآمد دانست که کار دیگر است و روشنائی دیدهٔ سلطنت و همای آشیانهٔ مملکت بر جناح سفر است از غایت پریشانی دبیر خاص خود بو تقتلغ را از سنکون بتعجیل به سمرقند فرستاد تا خبری بتحقیق بیاورد و بعد از رفتن او باز در شان فرزند ارجمند خود خوابی آشفته و بدملالت خاطر انورش که مطرح اشعهٔ الهامات الهی بود زیاده شد و با خواص مقربان خطاب کرد که تصور من آنست که دیگر روی فرزند خود نخواهم دید اگر شما از وی خبر دارید پوشیده و پنهان مدارید مجموع ایشان بدانان و زده سوگندان عظیم بر زبان آوردند که ما را بر حال شاهزاده هیچ اطلاعی نیست و پیش از وصول حضرت صاحبقرانی بسمرقند واقعهٔ ناگزیر امیرزاده جهانگیر دست داده بود و چون آنحضرت بحوالی آن بلده فرود آمد مانند رسید عامهٔ شهر سرها برهنه کرده و پلاسها و نمدهای سیاه در گردن افکنده نعره زنان و مویکنان با دیدهٔ پرخون بموکب همایون رسیدند حضرت صاحبقران بملک عنقا از مشاهدهٔ اینحال ملول و متاثر و آزرده خاطر بود اما چون بر ضمیر منیر شان این معنی روشن بود که در این جهان گذران هیچکس را از کهان و مهان بقا و خلود ممکن نیست شیوهٔ تحمل و صطبار را شعار خود ساخته زبان بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و چند روز بیادی جهت روح پر فتوح او الوان طعام و آش بفقرا و مساکین داد و صلات و صدقات بارباب احتیاج و اصحاب استحقاق رسانید و نعش امیرزادهٔ مرحوم را موجب فرموده بشهر سبز نقل کرده در آنخاک عنبر سرشت مدفون گردانیدند زمان حیات شاهزاده بیست سال بود از وی دو پسر یادگار ماند یکی امیرزاده پیر محمد که بعد از چهل روز از فوت شاهزادهٔ مغفور متولد شد و مادر امیرزاده پیر محمد دختر ملک آغا و پدران دختر الیاس خواجه میسوری بود و دیگری امیرزاده محمد سلطان از خانزاده برادرزادهٔ یوسف صوفی حاکم خوارزم بود و امیرزاده جهانگیر بحسن صورت و صفای سریرت اتصاف داشت و مقارن اینحال امیر سیف الدین جهت زیارت بیت الله حاصل کرده متوجه که معظمه شد و چنگاه حضرت صاحبقرانی در فراق فرزند نیکو خصال پسندیده فعال خود ملول و محزون بود و تاسف و تحسر مینمود تا باری سبحانه و تعالی در عوض آن جهانداری ارزانی فرمود یعنی بتاریخ چهاردهم ربیع الآخر سنه ثمان و سبعین و سبعمائه آفتاب طلعت سلطان سعادت نشان درج سلطنت و کامکاری درّی برج خلافت و شهریاری جانشین حضرت صاحبقران وارث ملک سلیمان سزاوار تاج و دیهیم منظور نظر عنایت رحمن و رحیم معین السلطنت و الدنیا و الدین شاهرخ بهادر از افق دولت و سعادت بر سپهر حشمت و ابهت طالع گشت چشم همایون شهریار بدین دیدار بجمال آن مولود عاقبت محمود پاک اعتقاد روشنائی پذیرفت و خاطر خطیر پادشاه نیز بخرم از نواصی آن نو رسیدهٔ بوستان سلطنت صفا بهار برگرفت و در حین ولادت آن مهمان خجسته مقدم برج قوس که بسعد اکبر منسوب است بر افق شرقی منطبق بود و سعد اکبر یعنی مشتری که صاحب طالع آنحضرت است در یازدهم از که خانهٔ مقاصد و امانیست با سعد اصغر دست در آغوش کرده متضمن آن شده که جمیع مقاصد و مرامات را با سهل وجهی فیصل دهد و همچنین سایر کواکب در محال مناسب و درجات لایق قرار گرفته بامر خالق متصدی سروری و فرمانروائی حضرت خلافت پناهی و کشورکشائی بر جمیع خلایق شده بودند چنانچه بتفصیل اینحالات هم در این اوراق کلک بیان خواهد پرداخت انشاء الله وحده العزیز

ذکر بعضی از وقایع و نهضت رایات نصرت آیات بتائید خالق افلاک و انجم بجانب جته نوبت پنجم

بعد از فوت امیرزاده جهانگیر خاطر خطیر حضرت صاحبقرانی از فور حزن و ملالی که داشت بتنسیق امور مملکت نمیپرداخت و عاقبت بشفاعت و درخواست خواتین و امراء روی توجه بسبیر مصالح مملکت آورده باحضار عساکر منصوره فرمان داد و در این اثنا بمسامع علیه پیوست که عادلشاه جلایر در کوهستان قراجق با معدودی چند بتعب روزی بشب میرساند آنحضرت ایلچی بوغا را با پانزده هزار سوار بطلب او نامزد فرمود و ایشان برحسب فرمان از سمرقند بیرون آمده روان شدند و بعد از طی منازل بأترار رسیده جمعی از لشکریان را جهة مدد با خود همراه ساختند و در آن کوه بطلب او مشغول شده خدمتش در حوالی آقتوما که میلی است جهة احتیاط در راه دشت قبچاق برآنولایت میروند بدست آوردند شامت کفران نعمت خسرو آفاق شامل حال عادلشاه شده معروض تیغ یاساگردید و سار بوغا که در مخالفت حضرت صاحبقران اتفاق نموده بود و بعد از دو سال جریمهٔ او را بزلال مرحمت و احسان و عفو و تمامی شسته ایالت ولایت ایل و الوس قدیمش را بوی ارزانی داشت

ز ابتدا دور آدم تا بعهد پادشاه
از بزرگان عفو بود است از فرودستان گناه

و چون قمرالدین هرگاه که فرصت میافت دست باذیال ممالک محروسه دراز میکرد حضرت صاحبقران امیرزاده عمر شیخ را با امیر آقبوقا و خطای بهادر و غیرهم از امراء را فرمود تا بر استیصال قمرالدین اقبال نمایند و در باب قلع و قمع او غایت جهد مبذول دارند و ایشان از سمرقند بیرون آمده بتعجیل هرچه تمامتر روان گشتند و در پایان فورا تو بقمرالدین رسیدند و جنگ در پیوسته بقدر دولت قاهره او را مقهور و منهزم گردانیده ایل و الوس او را غارت و اسیر کرده با غنیمت فراوان بسمرقند بازگشتند و همت پادشاهانه خسرو دشمن سوز بهمین قدر اکتفا نکرده بار دیگر عزیمت جانب مغولستان تصمیم داده رایت ظفر پیکر برافراخت و محمد بیک پسر امیر موسی و امیر عباس بهادر و اقتیمور بهادر را از پیش با جمعی روان ساخت و ایشان تا لو عام اسی گول رفته قمرالدین را آنجا یافتند و میان ایشان محاربهٔ عظیم واقع شده قمرالدین گریخت و مردم او و دیگر بار عرضهٔ تیغ و غارت گشته حضرت صاحبقران تا موضع بوجار از عقب دشمنان برفت و در آنموضع بسمع اشرف

اعلی رسید که توقتمش اغلان از ارس خان متوهم شده با بیک پولاد جنگ کرده منهزم گردیده است و بر هر تقدیر معروض داشتند که پناه باین درگاه آورده و وصول او نزدیک
است آنحضرت تومن تمور و اوزبک را باستقبال فرستاد تا آن نهال چمن خانیت را بیاورند و خود بسعادت و اقبال مراجعت نموده در سمرقند نزول فرمود **گفتار در آمدن
توقتمش اغلان بدرگاه خسرو گیتی ستان و دیگر حکایات** حضرت صاحبقران دریانوال چون در زمان دولت و اقبال بسمرقند نزول اجلال فرمود شنید که توقتمش اغلان قریب
بشهر رسیده آنحضرت رسم مهمان نوازی بجای آورده بر سبیل استقبال سوار شده و با یکدیگر ملاقات کرده همعنان بسمرقند در آمدند و آن میزبان با همت اسباب ضیافت چندان ترتیب
داد که شکم نیاز و دیده آز پر شد بعد از تقدیم مراسم طوی و سور و لهو و سرور حضرت صاحبقران مؤید منصور اموال نامحصور از سیم و زر و جواهر و درر و اقمشه و اسبان راهوار و شتران
نامدار و اشتران بارکش و غلامان پریوش و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه باو و ملازمانش بخشید و طبل و علم و خیل و حشم علاوه اشیاء مذکوره گردانیده او را بحکومت اترار و صقناق فرستاد
و چون توقتمش خان بر سریر حکومت تمکن یافت قتلق بوغا را ارس خان با لشکری آراسته که محاسب وهم از تعداد آن عاجز آید بسر توقتمش خان فرستاد و میان هر دو گروه مقاتله خاص روی
نموده با وجود آنکه قتلق بوغا در آن مصاف نماند توقتمش منهزم شده بار دیگر روی بدرگاه گیتی پناه آورد و حضرت صاحبقران جهانبخش زیاده از نوبت نخستین اسباب پادشاهی توقتمش را
مرتب داشته او را در کمال ابهت بازگردانید و ارس خان مراجعت او را استماع نموده پسر بزرگتر خود توقتاقیا را با شاهزادگان جوجی نژاد و امراء دشت قبچاق و سپاهی افزون از اوراق اشجار
بدفع توقتمش اغلان نامزد گردانید و هر دو لشکر بیکدیگر رسیده جنگ آغاز کردند و آن نوبت نیز شکست بر توقتمش خان افتاده سپاهش بعضی کشته و برخی پراکنده شدند و روی
بجنگل و بیابان نهاده قرا آنچی بهادر او را تعاقب نموده توقتمش سعی بسیار خود را بکنار آب جیحون رسانیده از اسب پیاده شد و جامه از تن بیرون کرده خود را در آب افکند و
قرا آنچی تیری بر بازوی او زد و توقتمش برهنه و مجروح شنا از آب گذشته در جنگل پنهان شد و قرا آنچی چندانکه او را جست نیافت لاجرم ناامید بازگشت و از غرایب حالات آنکه حضرت
صاحبقرانی ایدکو برلاس را جهت استمالت و دلداری توقتمش خان فرستاده بود و امیر ایدکو در آن اوقات توقتمش را می جست تا پیام آن حضرت بدو رساند و از حسن اتفاق آنکه توقتمش
خسته و زار تنها زیر خار و خاشاک افتاده دل بر هلاک نهاده بود که او بدان جنگل رسیده آواز ناله حزین شنید و از پی آن رفت و دید که توقتمش خان بحالتی که از آن ناخوشتر نباشد افتاده
امیر ایدکو بر سر بالین او که از خار و خاشاک داشت فرود آمده نشست و غمخواری او را کما یجب و ینبغی بجای آورده تن او را بلباس لایق بپوشانید و ماکول و مشروب مناسب بخوردش داد
و چون توقتمش خان براحت رسید ایدکو برلاس او را در ظاهر بخارا بپایه فلک اشتباه حضرت صاحبقرانی رسانید و بار دیگر توقتمش خان مشمول عنایت و عاطفت آن حضرت گشته بیمن
التفات خسروانه آنچه محتاج الیه او بود از اسباب ترفع و کامکاری مرتب و مهیا گردید و در خلال این احوال ایدکو منغول که در زمره امرای جوجی انتظام داشت از ارس خان برگشته
بعز بساط بوسی سرافراز گشت و بعرض رسانید که ارس خان با لشکری گران بطلب توقتمش اغلان می آید و مقارن اینحال ایلچیان ارس خان باردوی همایون آمده بعرض صاحبقران رسانیدند
که ارس خان میگوید که توقتمش پسر مرا کشته پیش شما آمده است یا او را بما تسلیم نمایید یا موضع جنگ معین فرمایید صاحبقران کامیاب فرمود که از مقتضی عقل و مروت فتوی نمییابم
که کسیکه پناه بمن آورده باشد بخصم سپارم اما حدیث موضع در هر جا که باهم ملاقات نماییم موضع جنگ آنست   برو از من بگو پیش ارس خان   زباران مرغ آبی را مترسان
دلیران را جنگ است پیشه   که شیران راست دشت رزم بیشه   نترسد مرد کار از بیشه خود   نه شیر خشمناک از بیشه خود **ذکر نهضت حضرت صاحبقران بجانب
مغولستان بعزم رزم ارس خان** حضرت صاحبقران کامکار چون ایلچیان ارس خان را گسیل کرد پرتو التفات بر تجهیز و ترتیب سپاه انداخت و مجموع ایل و الوس جغتای را
جمع گردانیده با سپاه گران و لشکری بی پایان در حرکت آمد و مفاوز و مسالک را پیموده قریب بخطه اترار نزول فرمود و ارس خان از آنجانب با شاهزادگان جوجی نژاد و جنود دشت
قبچاق در حرکت آمده بر صقناق نزول کرد و میان هر دو گروه بیست و هفت فرسنگ ماند مقارن اینحال برف و باران عظیم باریدن آغاز نهاد و لشکر سرما و زمستان بنوعی تاختن آورد که از نهیب
و شدت برودت خون در عروق منجمد گشت و از ذی حیات فردی را مجال حرکت نمانده کره اثیر طبیعت زمهریر گرفت و مزاج سمندر در میان آتش فسردگی پذیرفت و در این مدت سپاه
دو کشور در مقابل یکدیگر نشسته بودند که احدی را مجال آن نبود که قدمی پیش نهد و چون هوا فی الجمله اعتدالی پیدا کرد حضرت صاحبقران فرمان داد تا بارق تیمور و ختای بهادر و محمد سلطانشاه
که از ملک هرات روی گردان شده بموکب همایون پیوسته بودند بر سر دشمنان شبیخون آورند و ایشان برحسب فرموده با پانصد مرد آزموده روان شدند و در شب با تیمور ملک پسر ارس خان
که با سه هزار سوار بجهة همین کار آمده بود دوچار شدند بصبح جنگ آغاز شد از رسیدن نیزه ایلچی بوغا بپای ملک اغلان روی انهزام پیش گرفته سپاه اینجانب بدستور معهود مظفر و منصور و مخالفان
منکوب و مقهور شدند اما بارق تیمور و ختای بهادر در آن معرکه بعز شهادت فایز گشتند و چون لشکر فیروز اثر مراجعت نموده باردوی مبارک رسیدند حکم جهان مطاع صدور یافت که میر
محمد سلطانشاه بخبرگیری رود و او بمقتضای فرموده عمل نموده پیش رفت و شخصی را گرفته بپایه سریر اعلی رسانید و امیر مبشر نیز که بدان امر مامور شده بود دیگری را گرفته بیاورد و از تقریر
آن دو شخص بوضوح پیوست که الغ سایقین و کوچک سایقین از بهادران سپاه ارس خان با صد کس بخبرگیری آمده اند و ایشانرا با آقتیمور بهادر و الله داد که در اترار لشکر را الغار
میداده اند در بیرون شهر اتفاق ملاقات افتاده آقتیمور بهادر دو کس از متعینان سپاه را انداخته برادرزاده او سایقین کوچک را کشته است و هندو شاه سایقین بزرگ
را اسیر کرده بمیر رسانند و متعاقب این خبر هندو شاه سایقین را بدرگاه عالم پناه آورده بعنایت خسروانه سرافراز گشت و نیز معلوم گردید که ارس خان بیورت خود معاودت
نموده است و قرا کپک را بجای خود نشانیده حضرت صاحبقران ظفر قرین بنفس همایون سوار شده و توقتمش اغلان را مغرچی ساخته پانزده شبانروز بتعجیل تمام رانده در
حیران بخبر بر سر ایل و الوس او رسید و لشکریان دست بغارت و تاراج بر آورده اسب و گوسفند و شتر بی اندازه گرفتند و در این اثنا خبر رسید که ار[illegible] دولت کیانی

کیانی و وقت طالع حضرت صاحبقرانی ارس خان تخته برتخت اختیار کرده و پسرش توخته که بجای پدر نشسته بود از عقب او شتافته و آنحضرت اسباب سلطنت توقتمش اغلان را مرتب گردانیده او را روانه مملکت خویش نمود و اسپی سبز رنگ که در سرعت برباد صبا همسری نمودی باو داده فرمود که در وقت استیلای تو بدشمن گریخته میرسی و هنگام گریز او تو نمیرسد و چون آنحضرت از دغدغه دشمن و تربیت دوست فراغت یافت از دشت قبچاق مراجعت نموده بجانب دار الملک سمرقند عنان عزیمت معطوف ساخت و در سنه ثمان وسبعین وسبعمائه کامیاب و کامران در مقر عز و شرف خویش نزول فرمود و اکابر و اشراف از تقبیل بساط بوسی یافته لشکرانه درهم و دینار نثار کردند و چون توخته قیا فوت شد تیمور ملک بجای او بر سریر خانی نشست بعد از مراجعت حضرت صاحبقرانی با سپاهی عظیم متوجه جانب توقتمش خان شد و هر دو گروه با یکدیگر حرب در پیوستند و از صدمات بهادران دشت قبچاق توقتمش خان شکسته آمده روی برتافت و بران اسب که خسرو آفاق باو داده بود جان از معرکه بیرون برد و بعد از مشقت بسیار با یکسوار به بارگاه فلک اشتباه رسید همت صاحبقرانی بر دفع جبر توقتمش خان مصروف داشته فرمان داد تا خواص و مقربان نکره بعد اخری اسباب حشمت و ابهت ترتیب دادند و از موقف عنایت حکم جهانمطاع صادر شد که امرا نامدار مثل تیمور اوزبک و یحیی خواجه و پسرش غیاث الدین ترخان و نیکی و جین همراه توقتمش خان بسغناق رفته او را بر سریر سلطنت نشانند و امرا بر فرمان روان شده قدغنش را در آن ولایت بر تخت خانی نشاندند

ذکر فرستادن حضرت صاحبقرانی توقتمش اغلان را بجنگ تیمور ملک خان بتحریک اوزبک تیمور و نشستن توقتمش اغلان بر تخت خانی

در آن زمان که توقتمش اغلان از اردوی ارس خان گریخته پناه بدرگاه صاحبقرانی آورد اوزبک تیمور با او همراه بود و در آن وقت که تیمور ملک لشکر بسر توقتمش خان کشیده او را منهزم ساخت اوزبک تیمور چندگاه در دشت قبچاق افتاده قدغنش را پیش تیمور ملک خان بردند یا دشاه سرخون او در گذشت و اوزبک تیمور چندگاه در دشت قبچاق بعلاکت گذرانید و روزی فرصت یافته پیش تیمور ملک زانو زده قدغنش درخواست نمود که ایل و الوس او را بازدهند تا ایام نیکو بندگی و کوچ داده باشد و تیمور ملک سخن او را التفات ننمود و گفت اگر خواهی بایست و اگر خواهی برو و اوزبک تیمور بعد از آنکه فرصت نموده گریخت و در سمرقند بسعادت تقبیل عتبه علیا حضرت صاحبقرانی مستسعد گشت و بعنایات پادشاهانه اختصاص یافته معروض داشت که تیمور ملک روز و شب بفراغ بال و شرب مدام مشغول است و تا چاشتگاه در خواب غفلت پهلو بر بستر راحت نهاده اگر صد مهم بزرگ روی نماید هیچکس یارای آن ندارد که او را بیدار کند و بدین سبب ایل و الوس از او نومید شده جویای توقتمش اغلان اند حضرت صاحبقرانی چون بر کیفیت احوال تیمور ملک اطلاع یافت ایلچی سغناق را پیش توقتمش خان فرستاد که لشکر بدشت قبچاق برده تیمور ملک را از میان بردارد و توقتمش خان سپاه فراوان جمع آورده متوجه قراتال شد که تیمور ملک در آنجا قشلاق کرده بود و تیمور ملک نیز با نبرد آزمایان الوس جوجی در حرکت آمده و دو سپاه کینه خواه بهم رسیده تیغ جلادت از نیام انتقام کشیدند و قتال فاحش در میان ایشان واقع شد و بیمن مساعدت صاحبقران تیمور ملک شکست خورده توقتمش خان بجای پدران در دشت قبچاق بحسب ارث و استحقاق بر مسند سلطنت قرار گرفت و ارس خواجه را برسانیدن این مژده بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاد و حضرت صاحبقران کامکار از وصول این خبر بسیار شادمان گشته مجلس بزم بیاراست و چند روز بعیش و نشاط بگذرانید و ارس خواجه را بکلاه و کمر و انعامات دیگر مفتخر و سرافراز گردانیده رخصت انصراف داد و توقتمش خان در سغناق قشلاق کرده چون خسرو انجم سپاه رایت زرنگار در بیت الشرف خویش افراخت عنان عزیمت بجانب الغلان معطوف ساخته آن ولایت را مسخر گردانید و سلطنتش و زبر و زروی در ترقی نهاده رایت استعلا بقبه جوزا بر افراخت و تیمور ملک بعد از انهزام بهزاره خویش که ضبط او یا سامیشی آن بمحمد اغلان رجوع کرده بود رفت و با او در باب دفع توقتمش خان مشورت نمود و محمد اغلان صلاح در توقف دید تیمور ملک سخن او را محمول بر غرض داشته آن بیگناه را بقتل رسانیده با ایل خود روی بجنگ توقتمش خان نهاد و در موضع قراتال هر دو را ملاقات دست داده آتش حرب بافروختن گرفت و در حمله اول تیمور ملک بیاسا رسیده بالنجاق نام ایشی توقتمش خان بوفاداری و شجاعت تعریف کردند فرمان خان نفاذ یافت که بالنجاق در سلک امرا منتظم باشد و او برفور زانو زده عرضه داشت که در ایام حیات و دولت تیمور ملک بهترین عمر با مارت و حکومت گذرانیده بر گنده با چشم من که تو را بر تخت بجای او ببیند اکنون کرم نموده بفرمای تا گردن مرا بزنند و سر مرا بر بالای سر من نهند و تن مرا در زیر بدن او اندازند تا جسد ما زنین او بر زمین نباشد توقتمش خان فرمان داد تا ملتمس او مبذول داشتند آن پهلوان نامدار را بدار البقا فرستادند

ذکر ایلچی فرستادن حضرت صاحبقران بجانب خوارزم و اقدام نمودن یوسف صوفی بر حرکات نالایق و توجه نمودن آنحضرت بدانجانب

در آن سال که حضرت صاحبقرانی بانزار رسیده جهة شدت سرما در مقابل ارس خان زمستان بپایان رسانید یوسف صوفی لشکر فرستاده تا اطراف بخارا را غارت و تاراج کردند و آنحضرت ایلچی پیش یوسف صوفی فرستاده پیغام داد که با وجود قرابتی موجب خلاف چیست و یوسف ایلچی را نیز مقید ساخت حضرت صاحبقران سعادتمند چون بر این فعل ناپسند اطلاع یافت نامه قلمی کرده آنرا به بیکی داده بخوارزم فرستاد مضمون آنکه یوسف صوفی دانسته باشد که بر ایلچی گناهی نیست و نه بنده ما علی الرسول الا البلاغ اکنون باید که ایلچی را روانه این صوب نمائی یوسف از کمال خود پسندی و قلت تدبیر بیک را نیز بند کرد و بآن اکتفا نکرده سپاهی را فرستاد تا شتران تراکمه را که در نواحی بخارا متوطن بودند بخوارزم بردند در اثناء این حالات امیر حاجی سیف الدین از سفر مبارک مراجعت نموده شرف دستبوس شهریار مخلص یوارز حاصل کرده و احوال و اوضاع طوایف ملوک را که بعد از وفات سلطان ابوسعید بهادر خان بر ممالک ایران استیلا یافته بودند بتفصیل معروض رای انور گردانید و هم در این اوقات حضرت صاحبقران کامکار دختر امیر موسی نوکر را در حباله نکاح آورده و در جانب غربی سمرقند بعمارت باغ بهشت مانند فرمان داد و زمستان در آن سرای بانجم دولت و اقبال مزین گردانید و در بهار سنه ثمان وسبعین وسبعمائه بنابر بی ادبیهای یوسف صوفی لوای توجه بجانب خوارزم برافراخت و از ایل اکر گذشته شهر خوارزم را محاصره کردند و در میان کرفتند و لشکریان بهرام انتقام هر روز صبح و شام طرح جنگ

انداخته در مهم محاصره غایت جد و اجتهاد بتقدیم رسانیدند و سپاه قیامت اثر باطراف و جوانب خوارزم در آمده غنیمت و اسیر بسیار گرفتند و در اثنای این اوقات یوسف صوفی رقعه بحضرت صاحبقرانی ارسال نمود مضمون آنکه تا چند مردم از برای دو تن در زحمت باشند و مال و منال مسلمانان در عرصهٔ تلف آید و ولایت بکلی مستاصل و خراب گردد لایق بحال پادشاهان آنکه هر دو شخص پای جرات در میدان شجاعت نهاده آزمایش کنیم تا قبضهٔ شمشیر که آید خون تا دولت و اقبال که بالا گیرد حضرت صاحبقران بعنایت انصاف فرمود که یوسف صوفی از سر انصاف سخن میگوید و من دیریست که این آرزو در خاطر دارم و برفور جبه پوشیده و شمشیر جلادت بر میان بسته بر سمند گردون خرام سوار شده و روی توکل بجانب حصار نهاد و امرا زانو زده عرضه داشتند که توقف اولی و انسب مینماید آنحضرت بکلمات ایشان التفات نفرمود و امیر حاجی سیف الدین دست در عنان شهریار کرده و ن توان نه ده گفت تا بندگان رمقی در بدن داشته باشند خداوندگار در برابر خصم برود و ازین سخن آتش غضب صاحبقرانی برافروخته زبان بدشنام او گشاده و تیغ از نیام کشیده حواله او کرد و امیر سیف الدین عنان از دست گذاشته قدم از جای خود برگرفت و پای باز پس نهاد و آنحضرت چنگ اعتصام در عروة الوثقی توکل زده تا کنار خندق وقفت علی توکل و تعلل راند و آواز داد که با یوسف صوفی بگویید که ما بنا بر ملتمس تو بدینجا آمدیم تو نیز بوعده وفا نمای و قدم از دروازه بیرون نه تا به بینیم که تایید آسمانی و نصرت یزدانی قرین حال و شامل روزگار که میگردد خوف و رعب بر ضمیر یوسف صوفی استیلا یافته از گفتن پشیمان شد و محافظت نفس بر ناموس ترجیح دانسته دم در کشید حضرت صاحبقرانی بتصور آنکه شاید که عرق حمیت او در حرکت آمده بیرون آید دیگر بار آواز داد که هر کس بسخن خود وفا ننماید مرگ وی به از زندگانیست و این سخن نیز موثر نیفتاد و آنحضرت زمان طویلی بر کنار خندق ایستاده چند ازین مقوله حکایات بر زبان آورد فایده نکرد و یوسف صوفی از غایت خجالت و شرمساری دم در کشیده جوابی بیرون نفرستاد و آنحضرت را از توقف ملالت و سآمت روی نموده بلشکرگاه مراجعت نمود دلاوران ظفر قرین بر کمال شجاعت و مردانگی خسرو با داد و دین آفرین کردند و آواز تحسین بهادران باوج علیین رسید در خلال این احوال از جانب ترمذ خربوزهٔ نوباوه بمعسکر همایون رسانیدند از غایت کرمی که در جبلت خجسته مرکوز داشت فرمود که هر چند یوسف با ما در مقام جنگ و عناد است اما مقتضی مروت و خصلت پسندیده آنست که این نوباوه را بی وی بکار بریم باید که نصیبی ازین بر طبق زرین نهاده پیش او فرستید امرا گفتند بر طبق چوبین یا سفالین نیز میتوان فرستاد همت عالی باین سر فرو دنیاورد و بموجب فرموده آنرا بر طبق زرین نهاده شخصی بکنار خندق برد و از بالای باره آواز داد و پرسیدند که بر طبق چیست دارنده جواب داد که خربوزهٔ نوباوه است که شهریار ستوده اخلاق از برای یوسف صوفی فرستاده است و آن طبق را در کنار خندق گذاشته مراجعت نمود ملازمان یوسف طبق را برگرفته پیش او بردند و مقتضی عقل و انسانیت آن بود که خدمتی بیلاکات و پیشکشی بیرون فرستاده از در آشتی درآمدی تا وحشت و خشونت بالفت تبدیل یافتی لیکن از رکاکت رای و قلت تدبیر و سوء اندیشه طبق را بدربان بخشیده فرمود تا خربوزه ها را از بالا در خندق انداختند و یکی از سرداران با طایفهٔ از یکان خوارزم دروازه باز کرده بیرون تاختند و امیر عمر شیخ با جمعی از بهادران صف شکن از آب گذشته در میان آویختند و خاک معرکه را با خون آمیختند آتش حرب بالا گرفته از هر دو طرف مبارزان بر خاک هلاک افتادند و گروهی انبوه زخمدار شده دشمنان بعد از کوشش فراوان عاجز و مضطر بحصار پناه بردند نوشیروان پسر اقبوقا بهادر و ایلچی بوغا را در آن معرکه زخم رسیده نوشیروان صحت یافت و ایلچی رحلت نمود حضرت صاحبقران فرمان داد تا استادان منجنیق نصب کردند و قصر رفیع یوسف صوفی را بسنگ منجنیق خراب کردند و مدت چند روز امر محاصره امتداد یافته آثار و علامات ملازمان حضرت صاحبقرانی چیره آمده و فزوده عوارض نفسانی بر طبیعت یوسف صوفی استیلا یافته و مرضی مهلک بر مزاج او عارض شده عالم فانی را وداع کرد بعد از وفات یوسف میان ارکان دولت او اختلافی پدید آمد زمره جانب مانیق صوفی گرفتند و فرقه دم از ولای خواجه لاق که ولی عهد بود زدند آخر الامر خواجه لاق مغلوب شده خود را از دروازه بیرون انداخت و سعادت دستبوس یافته صورت واقعه را بعرض صاحبقرانی رسانید رای عقده گشای آنحضرت باقتضای این معنی کرد که لشکریان بهیات اجتماعی متوجه تسخیر خوارزم شده جنگ سلطانی اندازند سپاه ظفر پناه یکبار در جنبش آمده روی جرات و جلادت بحصار نهادند و بقوت بازو سرپنجهٔ قهر دیوار را رخنها کرده در شهر ریختند و از اماکن و مساکن اثر نگذاشتند و سادات و مشایخ و علما و اهل بازار و ارباب حرف را کوچانیده بکش فرستادند و مغلوکی چند در خوارزم مانده حضرت صاحبقران شیخ علی بهادر را بداروغکی آنجا نصب فرمود و لوای فتح و نصرت برافراخته عنان معاودت بجانب ماوراء النهر معطوف ساخت و بمقر عز و اقبال رسیده زمستان در زنجیر سرای قشلاق نمود و چون موسم بهار در رسید حضرت صاحبقران کامکار به بنای حصار کش فرمان داد و از امرای تومان و هزاره و سایر لشکریان قسمت فرموده بطالع سعد بنیاد نهادند و در اندرون شهر بموجب فرموده استادان طرح سرای عالی انداخته تمام ساختند و بباغ سرا اشتهار یافت از زمین سر کشید سوی سما گشته نام شریفش باغ سرا

ذکر ارشاد نمودن حضرت صاحبقرانی امیر حاجی سیف الدین را بطلب ملک غیاث الدین والی هرات و تعلل نمودن ملک و توجه نمودن امیرزاده میرانشاه برحسب فرمان

حضرت صاحبقران گیتی ستان از قشلاق زنجیر سرای قاصدی پیش ملک غیاث الدین بن معز الدین حسین کرت فرستاده معلوم نمود که اول بهار در دستور لیل و نهار امرای نامدار تومان رفیع مقدار قوریلتا حاضر خواهند شد توقع آنکه ملک نیز باین صوب توجه نماید ملک در باره فرستاده صنوف مرحمت و احسان بتقدیم رسانیده در شرایط ادب و تعظیم نکته فرو نگذاشت اما در رفتن تعلل نموده پایه سریر اعلی گردانید که اگر امیر حاجی سیف الدین باینطرف قدم رنجه فرماید تا بموافقت و مصاحبت او مستظهر و مطمئن خاطر بدرگاه عالم پناه بشتابیم ملتمس ملک در محل قبول افتاد و امیر حاجی سیف الدین در شهور سنه احدی و سبعین و سبعمائه بموجب فرمان متوجه هرات شد ملک غیاث الدین را اعزاز و احترام او غایت مبالغه بجای آورده اما در رفتن بجانب ماوراء النهر بهانه تهیه اسباب سفر و ترتیب پیشکش تعلل مینمود و با اتمام شهربندی که پیش از وصول امیر سیف الدین در هرات یکسال بنیاد کرده بود در مراسم جد و اجتهاد بظهور میرسانید

و از بلوکات قلعه بسیار بشهر میبرد و چون توقف امیر حاجی سیف الدین در هرات از حد اعتدال گذشت و بر مکنون ضمیر ملک غیاث الدین مطلع گشت متوجه پای سریر اعلی گردید و ملک وعده کرد که از عقب او در حرکت آید لیکن بر سخن خود وفا ننمود و امیر حاجی سیف الدین بدرگاه گیتی پناه رسیده آنچه از اوضاع و اطوار ملک غیاث الدین معلوم داشت بشرف عرض رسانید و در خلال این احوال علی بیک بسیار غونشاد جونی قربانی بطلب حضرت صاحبقرانی باردوی همایون پیوست و مراحم خسروانه رقم عفو بر زلات و عثرات او کشید و صنوف عنایت و تربیت درباره مشار الیه ارزانی فرموده دختر او را جهت امیرزاده محمد سلطان خطبه کرد و طوی سنگین ترتیب داد و در باب توجه هرات با او سخنان در میان آورد و قرار بران یافت که در اوایل فصل ربیع بکرپاس گردون اساس حاضر شود تا در یورش هرات ملازم رکاب همایون باشد و علی بیک قبول نموده سوگندان عظیم بر زبان آورد که از قول خود عدول ننماید و از جادهٔ استقامت و طریق متابعت انحراف نجوید اما بخت بد و طالع ضعیف او را بر خلف وعده باعث و محرض آمده و خامه نقض پیمان بر روزگار او بلکه با کثر ایل قربانی سرایت کرده چنانچه عنقریب رقم زده کلک بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی بعد از مراجعت علی بیک جونی قربانی رای عالم آرای حضرت صاحبقرانی اقتضای آن کرد که پیش از توجه بنفس همایون سرداری صاحب وجود را با لشکر فراوان بجانب خراسان فرستد تا مهابتی در دل دشمنان افتاده از سرکشی و عناد احتراز نمایند قرعه اختیار بر امیرزاده با اقتدار امیرزاده میرانشاه افتاد و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیر جهانگیر برلاس و امیر حاجی سیف الدین و آقبوغا بهادر و امیر عباس بهادر و امیر محمد سلطان شاه و قماری برادر بتوکه قوچین و تابان بهادر و آروس بوغا و دیگر امرا و سرداران پیشه هیجا با پنجاه قوشون از سپاه ظفر انتساب در ملازمت رکاب فلک فرسای شاهزاده متوجه صوب خراسان شده پای زمستان در بلخ و شبرغان بگذرانند و شاهزادهٔ عالمیان بموجب فرموده عمل نموده با سپاه نصرت پناه از جیحون گذشته مواضع مذکور را مخیم دولت و اقبال ساخت و چون زمستان باخر رسید ترکان سمرقندی بادغیس را که معمورترین ولایات ملک بود تاختند و غنایم موفور از اسب و گوسفند و شتر بدست آورده باز گشتند و در این اثنا علی بیک جونی قربانی ایلچی بپایه سریر اعلی فرستاده معروض داشت که اگر حسب المقدر رایات فتح آیات بجانب خراسان در حرکت آید بنده کمینه عجزی شده در طریق بندگی هیچ امکان تقصیر ننماید

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران گردون توان بجانب ایران

در اواخر سنه ثمان وسبعین وسبعمائه در فصل بهار حضرت صاحبقران سپهر اقتدار یورش خراسان را وجهه همت عالی نهمت ساخت و باحضار عساکر ستاره عدد تواچیان بهرام صولت باطراف و جوانب فرستاده با ماهچه طوق ظفر پیکر پیش از آمدن لشکر پرتو التفات و توجه بجانب ایران انداخت و دارای هفت کشور بطالع مسعود و زمان محمود از آب جیحون گذشت و آمدن نیز در خراسان فکند رستاخیز و چون بعد از قطع منازل بقصبه اندخود رسید از حسن اعتقادی که نسبت با اولیا داشت بدیدن بابا سنگو الله رفت که بیشک از جمله ابدال و اوتاد زمان خود بود و او از سر جذبه و جنون سینه گوشت بجانب حضرت صاحبقران انداخت شهریار کامکار از روی فال خیر بر زبان مبارک گذرانید که پادشاهی پادشاهان خراسان را که سینه زمین است در این یورش بما ارزانی خواهد داشت هرچه از لوح محفوظ بر ضمیر انور ارباب دولت پرتو اندازد لامحاله آنچنان میشود و چون خبر توجه رایات نصرت آیات بسمع ملک محمد برادر ملک غیاث الدین که در آنجا بحکومت و ضبط سرخس قیام مینمود رسید بر سبیل تعجیل در حرکت آمده بتقبیل بساط جلالت مناط مشرف شده لوای مباهات باوج سماوات رسانید و حضرت صاحبقران کامران از نواحی چل دختران ایلچی پیش علی بیک جونی قربانی فرستاده پیغام داد که باید لشکر را جمع آورده هر چند زودتر حسب وعده باردوی همایون پیوندد بهتر است و علی بیک از بخت بد و طالع برگشته با آنکه خود نیامد فرستاده را نیز رخصت مراجعت نداد و در سلوک طریق بیوفائی که نه شیوه مردان و نه شیمهٔ مسلمانان قدم نهاد و در تواریخ مسطور است که چون ملک غیاث الدین در دیار نیشابور با جمعی از سرداران نزاع نموده بود بسیاری از لشکر او در آنجا بودند حضرت صاحبقرانی عنان عزیمت بجانب جام و کوسویه تاخت تا لشکر آنجا بملک ملحق نتوانند شد اما راقم حروف از پیر ثقه سالخورده شنیدم که احمد پسر سلطانشاه که محرچی سپاه ظفر پناه بود و خدمت سبیل راه غلط کرده لشکر را بنواحی کوسویه بیرون برد بالجمله رایات جهانگشای بکوسویه رسید مهدی سردار آنموضع بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمد بشمول نظر عاطفت و احسان مخصوص گشت و رعایای کوسویه از ضرر و آسیب لشکر قیامت اثر امان یافتند و چون صیت ورع و تقوی و گوشه نشینی و انزوای عالیجناب ولایت مآب قدوة العلماء الراسخین مولانا زین الملة والدین تایبادی تغمده الله بغفرانه بسمع همایون حضرت صاحبقرانی رسیده بعزم ملاقات او عازم تایباد شد و بدان موضع رسیده شخصی را پیش او فرستاد و در پیغام با او گفت که بخدمت مولانا برو و بگوی که امیر تیمور در این قصبه نزول کرده شما را بدیدن او باید رفت و فرستاده بموجب فرموده نزد مولانا زین الدین ابوبکر رفته زبان تکلم گشاد مولانا در جواب فرمود که مرا با امیر تیمور هیچ مهم نیست حضرت صاحبقران پاک اعتقاد چون این سخن شنید فی الحال روی توجه بوثاق مولانا نهاده بخوبترین وجهی اتفاق ملاقات افتاد و مولانا سخن نصیحت آمیز بر زبان مبارک آورد و در اثنای محاوره و ایراد نصایح حضرت صاحبقرانی با مولانا گفت که چرا ملک خود را نصیحت نمیکنی که خمر میخورد و مرتکب محرمات میشود و پیوسته بملهیات اشتغال مینماید مولانا در جواب گفت که او را نصیحت کردم نشنود حضرت جبار منتقم شما را بروی گماشت اگر شما نیز نشنوید دیگری را بر شما گمارد از این سخن صاحبقران با حشمت گریه و رقت کرده از پیش مولانا بیرون آمد از آنحضرت منقولست که فرمود در زمان دولت با هر کس از ارباب عزلت و اصحاب خلوت و گوشه نشینان که ملاقات کردم بحسب فراست وهم و هراسی از خود در دل او یافتم بخلاف مولانا که در حین رؤیت او هم بر عکس بود بالجمله چون حضرت صاحبقرانی آن عالم ربانی را وداع نمود رایت عزیمت بجانب هرات برافراشت نخست بقصبه فوشنج رسیده ارباب آنجا در قلعه در بستند و اسباب حصارداری داشته بقدم ممانعت پیش آمدند و چون خندق فوشنج آب داشت لشکر نصرت شعار سه روز بموجب فرمان اسباب فتح و تسخیر حصار مرتب داشته روز چهارم که خسرو مینا فام سپهر احتشام بتسخیر این قلعه مینا فام تیغ شعاع بر بام

فرمان قضا جریان از موقف جلال صدور یافت که دلاوران لشکر ظفر نشان از مواضع خویش چنیده دست قلعه کشائی از آستین رزم آزمائی بیرون آورند و بموجب فرمان لازم الاتباع بهادران لشکر منصور روی توجه بفتح حصار نهادند و بعضی از ایشان چون الکو تیمور و پسر آق تیمور و مؤید و امیرزاده علی و عمر و لد عباس بهادر و شیخ و دیگر سرداران مانند دریای جوشان از آب خندق گذشته بتفصیل درآمدند و از اطراف و جوانب رخنها کرده بقلعه درآمدند و ارباب فتنه را بیاسا رسانیده هرچه در آن قلعه یافتند بتاراج و غارت رفتند

ذکر نهضت رایات نصرت آیات از فوشنج بدار السلطنت هرات حمیت عن الآفات

چون خاطر آفتاب اشراق خسرو آفاق از قضیه فوشنج فرغت یافت عنان عزیمت بجانب دار السلطنه هرات تافت و ملک غیاث الدین بحصانت و کثرت اعوان و انصار مغرور شده از حادثه روزگار غافل ماند حضرت صاحبقران عدو بند قلعه کشای با بهادران رزم آزمای بظاهر هرات رسیده و بر گرد شهر محیط گشتند و آنحضرت بنابر حزم و احتیاط فرمانداد تا برابر حصار خندقی فرو برده چنان سازند که مخالفان مجال آن نماند که برسم شبیخون آمده شد نمایند و لشکریان بموجب فرموده عمل نموده خاطر از آن ممر جمع نمودند در زمانیکه حضرت صاحبقران شجاعت شعار بر باره جهان نورد سوار شده اطراف و جوانب شهر را احتیاط مینمود طایفه از دلیران صف شکن و غازیان مردافکن در دروازه باز کرده بیرون آمده جنگی صعب آغاز نهادند و لشکر ظفر قرین در آنروز آثار جلادت بظهور رسانیدند و مخالفان را تا در دروازه دوانیده جمعی کثیر بقتل رسانیدند و چون تیرگی شب قوت باصره را از محسوسات معزول گردانید از هر دو جانب مشاعل افروخته تا طلوع نیر عالم افروز پاس داشتند روز دیگر لشکر نصرت انتساب پای در رکاب آورده صف کشیده در مقابل حصار بایستادند و چون جراحت دل دشمنان از مهابت سیف و سنان ملازمان پادشاه کشورستان التیام نیافته بود در این روز پای از دروازه بیرون ننهادند و محاربه روی ننمود و لیکن طایفه از آنجماعت در ظلمت لیل برسم شبیخون از دروازه خواجه عبد الله انصاری که بشهر نزدیکتر بود بیرون آمده سه نفر را کشته بتعجیل بهنگام نماز مراجعت نموده دیگر روز سپاه منصور پیرامون حصار صف زده جنگ سلطانی آغاز کردند و حضرت صاحبقرانی بنفس همایون سوار شده قریب بحصار آمد تا مشاهده کارزار کند بهادران نصرت شعار از قدوم آنحضرت قوتی تازه و بهجتی بی اندازه یافتند آید کو تیمور و سونجک بهادر و ختای بهادر و منشر پای جسارت پیش نهادند و دستبردی نمودند که ناسخ داستان رستم دستان و سام نریمان گشت و لشکریان از اطراف و جوانب روی بحصار آورده نردبانها بر دیوار نهادند و از ملک غیاث الدین و برادرزاده پر جلیل اظهار پردلی کرده و سعی و کوشش مردانه بظهور رسانیدند تا در نظر اهل بصیرت ما سند حرکات ذبایح که فاید بران مترتب نشود مینمودند و سپاه نصرت پناه تیر و سنگ مخالفان را بسپر بلکه بدوش و سر گرفته قدم پیش نهادند و از جمله دلیران اول کسیکه بتفصیل برآمد خلیل یساول بود و دیگران نیز متابعت او بالا رفتند و فوجی قریب بکوشک سیر غنی از ممری که آب انجیل بشهر در می آید داخل رفته و در دروازه را شکسته بقیه سپاه باندرون شهر بند جدید درریختند و اهالی هرات از سر تیر و آوبر عاجز آمده روی بگریز نهادند و ملک غیاث الدین با آن همه لاف و گزافی که داشت بشهر بند اندرون گریخت و لشکر فیروز آثار قریب بدو هزار نفر دستگیر کرده بپایه سریر خلافت مصیر آوردند و مراحم خسروانه از سر جرایم ایشان گذشته مجموع را خلعت بخشید و رخصت انصراف ارزانی داشته بمردم هرات پیغام داد که هرکس از اهالی شهر که بتفصیل نرود و کنج عافیت پای در دامن سلامت کشیده مال و اهل و عیال او در ضمان امان باشد و هرکه بخلاف این عمل نماید از سخط و غضب ما باو رسد و مردم هرات که این سخن شنیدند کنج کاشانه خود را غنیمت دانسته دیگر بباره نرفتند و ملک فرمود تا بر در شوارع ندا در دادند که خلایق باید که برج و باره روند و در محافظت شهر قیام نمایند و رعایا بتغافل گوش ننهاده پای از زاویه فرغت بیرون ننهادند و التفات بحکم او ننمودند اسکندر شیخی پسر افراسیاب جلادی که بواسطه زبانی شدن پدرش و ظهور امیر قوام الدین در مازندران از بیم جان گریخته بود و پیش ملک غیاث الدین آمده با او گفت که اگر محله یکی باید گشت تا دیگران متوهم شده شهر را نگاه دارند ملک جواب داد که من بناحق خون هیچکس نخواهم ریخت اسکندر گفت پس شهر نگاه نتوان داشت روز دیگر حضرت صاحبقران کسان بسفارت پیش ملک فرستاد خلاصه رسالت آنکه این مملکت پیوسته تعلق بپادشاهان میداشته و آل کرت از باج گذاران چنگیز خان بوده اند اگر ملک ترک خصومت و عناد نموده بیاری سازد بصلاح حال بلاد و عباد نزدیک تر باشد و الا اموال و اولاد حاصل عمر و زندگانی چندین هزار مسلمان در معرضه تلف خواهد آمد و خاصه مخالفت بروزگار ملک واصل و متواصل خواهد گشت ملک غیاث الدین دانست که چاره جز تسلیم نیست لاجرم پسر بزرگ تر خود امیر پیر محمد را با اسکندر شیخی بپایه سریر اعلی فرستاده و عده بیرون آمدن داد حضرت صاحبقران ملک زاده را بصنوف الطاف و نوازش اختصاص داده خلعت و کمر بخشید و رخصت بازگشتن داده فرمود که سلام ما بملک برسان و بگوی که سابقا میان ما عداوتی نبود بلکه خویشی و قرابتی در میانست و آنچه واقع شد بنابر مصلحت ملکی و قضای فلکی بود باید که بیحجاب بیرون آئی تا قواعد محبت و وداد استوار ماند و اسکندر شیخی را نگاه داشته احوال قضایای اندرون را از وی معلوم فرمود و ملک زاده بخدمت پدر رسیده دیده و شنیده خود را معروض داشت و بعد از سه روز ملک غیاث الدین در باغ زاغان که حضرت صاحبقران بیهمال بسعادت و اقبال در آن موضع نزول اجلال فرموده بود بشرف دستبوس استسعاد یافت و بافسر مرصع و کمر گرانبها سرافراز شده برخصت بازگردید و روز دیگر سادات و علما و اشراف الناس روی بعتبه علیا و کریاس گردون اساس نهاده بصنوف نوازش و اعزاز مخصوص آمدند و حضرت صاحبقرانی از باغ زاغان کوچ کرده بمرغزار کهندستان که در شرقی هرات واقع است نزول اجلال فرمود و در آنجا نقل خزاین و دفاین که سلاطین غور در ادخار آن مدتهای مدید سعی نموده بودند فرمانداد و بر لیغ جهان مطاع صادر شد که حصار جدید و قدیم هرات را با زمین مساوی ساختند همان و همین با زمین گشت راست که رب جهان را چنین بود خواست و حکم شد که مولانا قطب الدین بن مولانا نظام الدین را که مقتدای علمای خراسان در آن زمان او بود با دویست کدخدای معتبر بتمور تاش براه زاده امیر آق بوغا از شهر و ولایت کوچانیده بخطه کش رسانیدند و چهار برج و باره را خراب کردند دروازه های شهر را که مفرق بآهن بود و اسامی و القاب ملوک غور بر آن ثبت نموده بودند برحسب فرموده بشهر سبز رسانیدند و اندک مالی مانی

امان بر اهالی هرات حواله شده سه روز نقد شد در بعضی از تواریخ چنین مسطور است که چون فسخ هرات کرد بد حضرت صاحبقران بدین سلطان خوانون که والده ملک غیاث الدین بود از خویشان طغاتیمور خان بحصار بالا رفت و در باب تعرض مملکت سپهر شش سخنان دلپذیر بر زبان مبارک گذرانیده و در ظفرنامه مسطور است که ملک غیاث الدین با دو خود سلطان خواتون زاده دو پسر بیچارکی با پسر خود ملکزاده پیر محمد و اسکندر شیخی که از نسل پدر بود بیرون فرستاد والله اعلم و در آنولا قلعه اشکلچه که ذکر آن در مجلد رابع و خامس گذشته در تحت تصرف و ضبط امیر غوری بود پسر ملک غیاث الدین که بفرط بهادری از ابنای زمان مستثنی و ممتاز داشت در ان قلعه بود حضرت صاحبقران سعادت قرین با ملک غیاث الدین فرمود که برو پسر خود را از دامان کوه یعنی اسکلچه با امان و عده داده فرود آور و اگر خواهی تو نیز بقلعه در آی تا ببینیم که خواست باری سبحانه و تعالی درباره شما بچه کیفیت بظهور خواهد آمد ملک غیاث الدین متوجه آن قلعه شده بحسن تدبیر و لطف تقریر او را از آنجا بیرون آورده بدرگاه گیتی پناه رسانید امیر غوری بخلعت گرانمایه و انواع سیورغامیشی مخصوص گشت و فتح هرات در محرم سنه ثلاث و ثمانین و سبعمائه اتفاق افتاد **گفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب طوس و کلات و آمدن علی بیک جونی قربانی ببارگاه جهانپناه** چون خاطر خطیر پادشاه گیتی گشای کشورگیر از قضیه تسخیر هرات و امان کوه فراغت یافت امیر جهانشاه بن جاکو را با فوجی از لشکر جرار بطرف نیشابور و سبزوار روان ساخت که آن ولایات را در حیطه ضبط در آورند و بنفس همایون متوجه طوس و کلات شد تا خرابی علی بیک جونی قربانی در کنار وش نهد و خدمتش را گوشمال بسزا دهد از صیت توجه آنحضرت صبر و سکون از درون علی بیک رخت بر بست بین الخوف والرجا بپای بارگاه کردون اشتباه آورد و خواجه علی مؤید سبزواری حاکم سربداران چون از عزیمت صاحبقران عالی منزلت آگاهی یافت از خلوص نیت و صفای طویت بر سبیل مسارعت بجانب اردوی اعلی روان شد و آن هر دو سردار بعز بساط بوس حضرت صاحبقران دولت یار استسعاد یافته بعوارف خسروانه و عواطف پادشاهانه مفتخر و سرافراز شدند و بنا بر حسن اعتقادی که خواجه علی مؤید بر بنی فاطمه داشت او را بتشیع نسبت میکردند و حضرت صاحبقرانی نیز در تعظیم و احترام سادات عظام با قصی الغایة میکوشید آن حضرت در اثنای محاوره از خواجه علی مؤید بطریق انبساط پرسید که چه مذهب داری خواجه علی بر فور در جواب آن حضرت عرض کرد که الناس علی دین ملوکهم روش من روش پادشاه نیک اعتقاد است حضرت صاحبقرانی شرف احماد ارزانی داشته فرمود که بر زبان معجز بیان رسول الله صلعم جاری شده که من ترک سنتی لاینال شفاعتی و نیز فرموده که الجماعة رحمة و من تا شفاعت حضرت رسول صلعم دریابم و مشمول رحمت الهی گردم مذهب اهل سنت اختیار کرده ام و جماعت را نیز اختیار نموده ام بالجمله حضرت صاحبقرانی در دیار نیشابور بزیارت ابو مسلم مروزی رفته استمداد همت نموده از آنجا متوجه اسفراین شد و چون بدانجا رسید کماشتگان امیر ولی را مجال جنگ نداده پیش از نصب خیام و تعیین یورت و مقام برلیغ واجب الاذعان بنفاذ پیوست که سپاه ظفرپناه تسخیر شهر پردازند و لشکریان روی باسفراین نهاده بیکبار در شهر ریختند و جمعی کثیر را [illegible] آورده عمارتش را با خاک برابر کردند و اسفراین را از نهب و غارت بحال خود گذاشتند حضرت صاحبقران از آن موضع ایلچی بازندران پیش امیر ولی فرستاده خلاصه پیغام آنکه اگر از سر اخلاص قدم پیش نهاده [illegible] بارگاه عالم پناه رسد شاید بشرف نوازش و سیورغامیشی اختصاص یابد و اگر در این باب تعلل نماید در محنت وبال بر روی مهر وی [illegible] امیر ولی نوشته حضرت صاحبقرانی را بر سر و چشم نهاده باعزاز و احترام فرستاده مبالغه تمام نموده در امر اطاعت و انقیاد سخنان گفته ایلچی را مقضی المرام باز گردانید و وعده داد که عنقریب بآستان دولت بساط بوس فایز خواهم شد و حضرت صاحبقرانی چند روز در بعضی از مرغزارهای ولایت اسفراین ساکن گشته تا اسبان لشکریان قوت یافتند و در خلال این احوال حکم قضا جریان شرف نفاذ یافت که طایفه خراسانی را که سبق ذکر یافت که بقتل امیر حاجی برلاس و برادرش یارکو جسارت نموده بودند بیاسا رسانیدند و آنموضع را برسم سیورغال مسیر آنکه به نبیره امیر حاجی برلاس ارزانی داشت و مدتها آن قصبه در تصرف ایشان ماند و حضرت صاحبقرانی ایلاق و علی آباد بتوجه نهضت نموده عنان عزیمت بدار الملک سمرقند منعطف گردانید و ملک غیاث الدین و دیگر حکام را بموضع خویش فرستاده در ضمان دولت و اقبال مفاوز و مسالک قطع کرده در بلده سمرقند نزول فرمود و دیده اهالی آنجا از غبار مقدم میمنت توأمش روشنی یافت و در مرتبه سادات و علما و اکابر و اشراف آنجا از یمن همت بلندش ارتفاع پذیرفته از آنجا به بخارا رفت و زمستان در آن بقعه فرخنده بعیش و طرب و شادمانی گذرانیده و در این اثنا امیرزاده میرانشاه که حسب فرمان بسرخس رفته بود ملک محمد برادر ملک غیاث الدین را گرفته بدرگاه گیتی پناه فرستاد و خود در آنجا قشلاق کرد و مقارن این حال روزگار چنانچه شیمه و عادت اوست سحاب جفا کاری آمده غبار ملالی بر صفحه خاطر انور صاحبقرانی نشسته و بیان این سخن آنست که آن حضرت را دختر فرخنده اختری بود در پس پرده عصمت طغانشاه نام و هم حضرت صاحبقرانی بزبان عطوفت مهربانی آکه بیکی در اخواندی و آن معصومه معظمه بموجب سنت نبوی صلعم و رضای والد در سلک ازدواج امیر محمد بیک پسر امیر موسی انتظام داشت ناگاه عارضه کبری بر ذات آن بانوی عظمی طاری گشت و هر چند اطبای حاذق در معالجه او سعی و اهتمام نمودند مفید نیفتاد و عاقبت نقد حیات بقابض ارواح تسلیم نموده بسرای آخرت نقل فرمود و از وی یک پسر ماند که موسوم بامیرزاده سلطان حسین بود و حضرت صاحبقرانی که در تمکن و وقار در زیر گنبد دوار ثانی نداشت قلق و اضطراب بسیار نموده عنان اصطبار و اختیار یکبار از دست داد و بعد از اقامت مراسم تعزیت و ختمات کلام الله جهت ترویح روح آن مرحومه الوان خوردنی و اجناس پوشیدنی و سایر صلات و صدقات بر اهل فقر و احتیاج رسانید تقبل الله تعالی منها **گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقرانی بجانب خراسان نوبت ثانی** تا هنوز جراحت فرقت آن یکی التیام نپذیرفته بود که ایلچی خواجه علی مؤید رسید معلوم آنکه علی بیک جونی قربانی و امیر ولی با یکدیگر اتفاق نموده عازم سبزوار شده اند و او چنانست که بنده کمینه را بدست دشمنان نگذارند و از غایت سآمت و ملالتی که حضرت صاحبقرانی از رحلت فرزند ارجمند داشت اصلا التفات بآن سخن ننمود و بعضی گفته اند که این خبر بامرا رسیده یارای عرضه داشت نداشتند و بر هر تقدیر قتلق ترکان آغا که خواهر بزرگ حضرت صاحبقرانی بود با ستصواب ارکان دولت زنگ کدورت از آئینه ضمیر آنحضرت زدوده گفت که دفع فتنه و فساد از دیار مسلمانان بر ذمت همت پادشاهان دین دار از قبیل

واجبات است وخویشتن داری در امثال این امور در مذهب خسروان ذوی الاقتدار از معظم منهیات وممنوعات است وچون این سخن از محض شفقت ونیکوخواهی بود پسندیده عقل سلیم وطبع مستقیم آمد حضرت صاحبقرانی چنانچه شیمه وعادت او بود دران مصیبت عظمی سر از گریبان رضا وتسلیم بر آورده وپرتو التفات بر احوال مملکت انداخته باحضار عساکر فرمان داد ودر اواخر زمستان از جیحون عبور نموده آوازه عزیمت مازندران درانداخت تا که ناگاه باعساکر گردون مآثر بحوالی قلعه کلات تاخت ودواب وچهارپایان ایل جونی قربانی را که بحصار در نیامده بودند عرصه نهب وتاراج ساخت وامیرزاده میرانشاه از حرکت رایات نصرت آیات آگاه شده از سرخس بیرون آمده باردوی همایون پیوست وملک غیاث الدین نیز بالشکرهای هرات بعز تقبیل بساط جلالت مناط مستعد گشته در سلک سایر ملازمان انخراط یافت وپیش از وصول حضرت صاحبقرانی علی بیک جونی قربانی متعلقان ومتوسلان خود را بقلعه کلات آورده پشت پناه بدیوار حصار باز نهاده بود وحضرت صاحبقرانی رعایت پیوندی که با او در نظر داشت ملاحظه کرده نخواست که استیصال آیام علی بیک وولایت وپایمال حوادث دنواشگر دد لاجرم ایلچی چرب زبانی پیش او فرستاده بر زبان عطوفت پیغام داد که سبب این همه خوف وهراس چیست وطبیعه انکه بید غدغه واندیشه بدینجانب شتابد تا قواعد الفت واستیناس خلل پذیر نشود ومهم مخالفت ومعادات سر ایدکند وسیلاب بلا باو واتباعش محیط نگردد وعلی بیک از این کلمات مشفقانه متنبه نگشته بغفلت از گوش بیرون نکرد وبحصانت حصار ومتانت قلعه مغرور گشته از جاده صواب انحراف جست وبقدم متابعت پیش باید حضرت پادشاه صاحب تدبیر یعنی امیر تیمور جهانگیر از صوب کلات بجانب ابیورد در حرکت آمده بموضع کرت نزول فرموده سپاه منصوره را جار رسانید که عنان عزیمت بجانب مازندران بدفع امیرولی منعطف خواهد شد علی بیک جونی از حرکت ومراجعت حضرت صاحبقرانی خبر یافت وآوازه نهضت اردوی معلی بطرف مازندران شنید با آنکه پیشتر بنابر عدم حزم واحتیاط بهم از این مر آسیبی باموال چهارپایان او رسیده بود این نوبت نیز از حوادث زمان غافل شده مجموع آب وگوسفند وشتر که بحصار برده بود وبیرون فرستاده ودر علف خوار رها کرده خود مطمئن خاطر نشست حضرت صاحبقرانی بار دیگر عطفه عنان کرده برظاهر کلات نزول فرموده ولشکریان دست بغارت وتاراج چهارپایان درازکرده اکثر ایلیاقیان که اهل فقر وفاقه بودند صاحب جمل وناقه شدند وبعضی از ایشان که بربهای نعل قدرت نداشتند جدا وند اسب واستر گشتند لشکریان نصرت شعار اطراف وجوانب کلات را مانند نوائب روزگار در میان گرفتند وکورگه زده سورن انداختند وفراشان چابک دست سراپرده خاص در مقابل دروازه حصار که بدروازه چهارده اشتهار داشت برافراختند ودیگر دروازها وشاهزادگان وامرا تقسیم یافت علی بیک دراین عالم هول رستاخیز مشاهده کرده خوف ورعب بر ضمیرش چنان استیلا یافته که لیل از نهار وروز روشن از شب تار پیش او تمیز نمیشد لاجرم دست در دامن خضوع وخشوع زده سر از گریبان تضرع وزاری بر آورده بزبان مسکنت ونیاز معروض رای عقده کشای گردانید که من از اعمال نکوهیده وافعال ناپسندیده خود سر ساره ام از حرکت وجرأت وجسارتی که درین مدت واقع شده خجالت دارم وقوت آنکه برفور بخدمت شتابم ندارم اگر آنحضرت باکرم بسیار ونفر اندک قدم رنجه فرموده قریب بدروازه آیند تامن بعد از اعتذار واستغفار چنگ در عروه وثقی عفو واغماض زده سعادت زمین بوس حاصل نمایم دوبیسماید حسرو جرم بخش پوزش پذیر ملتمس او را باسعاف وانجاح مقرون داشته از برای آن کار برادری تعیین فرموده ودر آمد زیاده پنج سوار تا در حصار براند وآن حصار راهی داشت بغایت تنگ وتاریک در دره هولناک مانند سراچه خاطر دشمنان سیاه وتاریک وچون علی بیک را معلوم شد که آن حضرت با معدودی چند تشریف آورد خبث طینت وشرارت طبیعت او را برآن داشت که جمعی در کمینگاه نشاندند تا فرصت غنیمت دانسته مکری وغدری اندیشید وبذات کامل الصفاتی که در حفظ وحمایت ملک منان باشد آسیبی رساند حضرت صاحبقران دولت یار زمانی دور ودراز در وعده گاه توقف فرموده وآن بیعقل بی مروت بقول خود وفا ننمود وبیرون نیامد وآنحضرت مراجعت فرموده ودمیمن کار ساز پرده ظلمت درپیش دیده اندیشان فرو هشت تا در ضمان علامت وعافیت بمنزل خجسته فرود آمد وچون حضرت صاحبقرانی بر اندیشه بد ونقض عهد علی بیک جونی قربانی وقوف یافت آتش خشم وغضب ملتهب گشت وفرمان قضاجریان شرف نفاذ یافت که لشکر قیامت اثر روی بآن کوه وکمر نهند واشاره علیه صادر شد که جمعی از مردم تکریت وفوجی از اهل بدخشان که در رفتن کوه کبک وش از موافقت ایشان بستوه می آمد بالا بر آیند سواره وپیاده دلاور بتسخیر قلعه نهاده ملازمان محال خویش در حرکت آمدند وپیادگان تکریت وبدخشان هم دراثنای شب آثار جرأت وجلادت ظاهر ساخته بکوه بر آمدند ومقارن وصول ایشان بصبح جمعی طایفه از بهادران سپاه نصرت نشان بر عوز ده وتغیر کشیده بدروازه رسیدند وآقتیمور بهادر وانکوتیمور ودیگر سرداران دشمنان از مقابل خود رانده بیالای کوه برآمدند وشیخ وعمر عباس با فوجی پیش رفته در کمر ایستاده بودند که دشمنان متوجه شده حضرت صاحبقرانی طایفه از پردلان را بمدد عمر عباس وشیخ فرستاده واز جانبین حمله کردند وبعد از کشش وکوشش اعدا مقهور ومنکوب گشته فریاد الامان بر آوردند وعلی بیک که کار بجان وکارد باستخوان رسیده کس پیش حضرت صاحبقرانی فرستاده معروض داشت که لشکر فیروزی اثر دست از جنگ بازدارند تا من فردا پای انقیاد واطاعت پیش آمده عتبه همایون را مقبل لب عبودیت سازم وپیشانی ضراعت ومسکنت بر زمین خدمت نهم وبرای این عهد بستن این پیمان را بایمان مغلظه مؤکد گردانید ونیکروز ومحمد شیخ جامی را از امراء جونی قربانی با دختر کی نامزد شاهزاده محمد سلطان بهادر بود بیرون فرستاد وایشان بزبان عجز وبیچارگی علی بیک را بعرض رسانیدند بار دیگر حضرت صاحبقرانی عهد ومیثاق علی بیک را اعتبار نموده فرمان داد تا سپاه از جنگ کناره گشتند وآن حضرت بنفس همایون نیز مراجعت نموده در وثاق تخته فرود آمد ونیکروز ومحمد شیخ جونی قربانی در رکاب فرخنده پادشاه کامیاب بمعسکر همایون آمدند وروز دیگر حضرت صاحبقرانی در حفظ وحمایت یزدانی سوار شده تا در دروازه کلات راند وعلی بیک طوعاً وکرهاً از حصار بیرون آمده پیشانی ضراعت برخاک مسکنت نهاده امان طلبید وچون ملتمس او بانجاح مقرون گشت درخواست نمود که امروز دیگر از رکاب نصرت انتساب معاف باشد وفردا بخدمت شتابد حضرت صاحبقرانی بر صفحه این مطلوب نیز رقم اسعاف کشیده او در حصار بازگشت ومحفوظ بنصرت پروردگار در وثاق همایون نزول فرموده چون روز دولت علی بیک بشب محنت تبدیل یافته بود وآفتاب اقبال او بمهر حد زوال رسیده در جو

در جوف لیل براهی که لشکر نصرت شعار از آنجانب بالا رفته بودند هموار گردانیده و بار دیگر پشت اعتماد و استظهار بدیوار پندار نهاده یاغی شد و کشف وار در حصار سنگین خزیده دم درکشید حضرت صاحبقران سعادت قرین بعد از چهار روز از آن موضع معاودت نموده در قلعه قهقهه که در آنزمان خراب بود نزول کرده و آن قلعه میان کلات و ابیورد است برحسب فرمان واجب الاذعان لشکریان در تعمیر آن سعی و اهتمام نموده و بعد از دو شبانروز از آن کار باز پرداختند و حاجی خواجه بکوتوالی آن قلعه مقرر شده و جمعی از مردان کارزار و دلاوران نامدار بمصاحبت او معین گشتند و حضرت صاحبقرانی امیرزاده علی پسر مؤید که خواهرزاده آن حضرت بود با شیخ علی بهادر و تومات ایشان بمحافظت راههای کلات بازداشت تا طریق آمد و شد مخالفان و معاندان مسدود ماند

ذکر فتح قلعه ترشیز بسعی ملازمان رکاب سپهر احتشام و آمدن ایلچی والی فارس خلاصه دودمان مظفری جلال الدین شاه شجاع

علی بیک جونی قربانی چون در زمان زندگانی لمحة کامی را وطن ساخت حضرت صاحبقرانی مانند بحر مواج در حرکت آمده کمند التفات بر کنگره ترشیز انداخت و حصن ترشیز قلعه بود حصین و موضعی رصین و کوتوال آن حصار ملک علی سدیدی بود که ملک غیاث الدین آن قلعه را باو سپرده بود و فوجی از سدیدیان در آن حصار با آن بسر میبردند و آن جماعت از میان قوم غور بفرط شجاعت و وفور جلادت و کمال مردانگی و شیوه فرزانگی امتیاز داشتند و از غایت غرور و بعد اندیشی آن قلعه را جهت ذخایر فراوان و اصناف آلات حرب و ادوات نبرد مملو و مشحون گردانیده بودند و آماده جنگ و جدال گردیده حضرت صاحبقران گیتی ستان با ملک غیاث الدین فرمود که این جماعت نوکران تواند چون تو غاشیه ایلی ما بر دوش گرفتی چرا گردنکشی مینمایند ملک در جواب گفت از عدم عقل و قلت تدبیر بعد از آن ملک غیاث الدین بدر دروازه حصار رفته هرچند زبان بنصیحت گشاد مفید نیفتاد و سر بخط اطاعت و انقیاد در نیاوردند حضرت صاحبقران کامکار فرمان داد که جاجویان راهها بریده خندق را از آب تهی کردند و نقب چیان بکار خود مشغول شده بهادران جنگ پیش بردند و استادان ماهر منجنیقها نصب کرده چند روز کوششهای مردانه بتقدیم رسانیدند و آخر الامر تباشیر آثار آسمانی از آیینه بر صفحات روزگار سپاه نصرت پناه لایح گشت و بزخم سنگ عراده و منجنیق معوج برج و سور در هم شکست و سدیدیان علامات عجز و انکسار در ظاهر و باطن خویش جا دادند و دانستند که تیر تقدیر را بسپر تدبیر دفع نتوان نمود و دره سیلاب حادثه را بیک مشت گل مسدود نتوان ساخت لاجرم دست تضرع بدامن آسمان رفعت زده بجان امان خواستند حضرت صاحبقران رقم عفو و اغماض بر عثرات ایشان کشیده بمجاری انواع لطف و احسان خویش نوید داد و سدیدیان از قلعه ترشیز بیرون آمده باحراز تقبیل عتبه علیا مفتخر و سرافراز گردیدند حضرت صاحبقرانی چون از ناصیه ایشان آثار جلادت و جرأت مشاهده فرموده مجموع را بتربیت و نوازش مخصوص ساخته و بانعامات و سیورغالات فراخته فرمان داد تا با متعلقان و منتسبان متوجه دیار ماوراء النهر گردند و بصیانت و محافظت قلاع حدود ترکستان قیام نمایند و چون سدیدیان با خانه کوچ کرده متوجه آن صوب گشتند داروغگی ولایت ترشیز از قبل امیرزاده میرانشاه بمبارک تفویض یافت و مقارن اینحال عمرشاه از قبل والی شیراز شاه شجاع که بفضل و کمال و جاه و جلال اشتهار تمام داشت با تحف و بیلاکات بپایه سریر اعلی رسید و بوسیله مقربان و خواص تبرکات که از امید و مکتوب مشتمل بر اظهار یکجهتی و رسوخ قواعد اخلاص و دولتخواهی بعرض رسانیده بود بانواع عنایت و سیورغامیشی اختصاص یافت و حضرت صاحبقران در جواب مکتوب نامه نوشت مبنی بر وفور عاطفت و مزید محبت و شخصی از ملازمان پایه سریر اعلی با تنسوقات که لایق سلاطین ذوی الاقتدار باشد مصحوب عمرشاه گردانیده خدمتش را خوشدل و شادکام بجانب فارس گسیل کرد و یکی از پرده‌نشینان دودمان مظفری را جهه فرزند سعادتمند امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده جهانگیر خواستگاری نمود

ذکر نهضت حضرت خسرو گیتی ستان از ترشیز بصوب دیار مازندران و مراجعت آن حضرت از راه بدلخواه دوستان

بعد از فتح قلعه ترشیز حضرت صاحبقران کمر دولت بر تسخیر مازندران را جهه همت ساخته بآنجانب روان شد و از راه رودعه گذشته کبود جامه مضرب خیام لشکر ظفر نشان گشت و امیر ولی حاکم مازندران از استماع اینخبر پریشان و هراسان شده از خواص خویش امیر حاجی و طایفه دیگر با تقوزهای اسب و قطارهای شتر و لطایف امتعه و ظرایف اقمشه بدرگاه عالم پناه روان ساخت و بزبان آنجماعت عرضه داشت که اگر این نوبت ملازمان سده سلطنت مراجعت فرمایند تا بنده کمینه از سر اطمینان خاطر قدم در سلوک طریق رشاد و سداد نهاده بخدمت آستان فرخنده نشان مبادرت نماید و مدت الحیات کمر اخلاص در میان بسته شرایط نیکوبندگی بتقدیم رساند از کرم بیدریغ پادشاهانه بعید و بدیع نباشد آن حضرت رقم اسعاف و انجاح بر صحیفه ملتمس او کشیده از موضعی که رسیده بود عنان برتافت و از راه سلطان و جرجان عبور فرموده برغزار رادکان فرود آمد و در این اوقات خبر مصادقت و مصاحبت و توسل جستن علی بیک جونی قربانی با امیر شیخ علی بهادر بمعروض رای عالم آرای گشت مجمل آنکه بعد از توجه رایات نصرت آیات بجانب مازندران امیر شیخ علی بهادر بتحقیق ممرهای کوه کلات کرده با تنی چند از خواص ملازمان خویش شبی بموقف امیرزاده علی پسر امیر مؤید که باتفاق او حسب فرمان شهریار باستحقاق محافظت طرق و محاصره کلات مینمود بر بالای کوه بر آمده در تاریکی شب راه غلط کرده و کمر بلند بازخورده و دشمنان بر اینحال اطلاع یافته و شیخ علی بهادر تا تیر در ترکش داشت ترک جنگ نکرده دست از قبضه کمان باز نداشت و چون جعبه از سهام تهی گشت و امید رهائی و نجات نماند ناچار در مقام تسلیم آمد او را با چند نفر گرفته بقلعه در آوردند و علی بیک بقدم استبشار نموده شادمانی کرد و در اکرام و اعزاز و تعظیم و احترام امیر شیخ علی غایت مبالغه بجای آورد و فرمود تا از برای او خرگاهی ترتیب دادند و شرط ضیافت مرعی داشته حکم کرد تا جهه رعایت خاطر مهمانی هر روز شیلان پیش او میکشیدند و با او طرح مجالست و مصاحبت انداخته خدمتش را شفیع گناهان خویش ساخته و در آن تابستان مرض طاعون در کلات انتشار یافته بسیاری از سکان قلعه قدم بدروازه عدم نهادند و این معنی نتیجه مخالفت و عناد بود که با آن سعادتمند پاک اعتقاد میورزیدند و چون چمن رادکان مضرب خیام پادشاه عالی مکان گشت امیر شیخ علی بهادر باردوی همایون پیوسته احوال علی بیک و ارباب حصار و عجز و بیچارگی اهل قلعه مقدار بعرض صاحبقران کامکار رسانیده و زانو زده درخواست کرد که خون بیگ بتیغ سیاست ریخته نگردد و چون ملتمس شیخ علی بهادر بشرف اجابت اقتران یافت

حسن بیگ را با تیغ و کفن بپایه سریر فلک اشتباه آورد مراحم خسروانه گناهان گذشته را بخشید بمضمون کلمه الماضی لا یذکر عمل نمود و اما فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که علی بیک با سایر امراء جونی قربانی را با کوچ و متعلقان بسمرقند برند و منشور حکومت هرات را باسم غوری پسر ملک غیاث الدین قلمی نمود و ملک نیز متوجه ما وراء النهر گشت و از غایت شقاوت سوار جه کانی چند اقدام نمود که قضیه منجر بآن شد که او را بند کرده بسمرقند بردند پسرانش نیز بهمان طریق بما وراء النهر فرستادند امیر تیمور که بداروغکی متعین گشت حکومت بدستور معهود بر خواجه علی مؤید قرار گرفت و چون حضرت صاحبقران بمستقر سریر سلطنت نزول اجلال فرمود ملک غیاث الدین پیر علی بکر ابا پسر بزرگترش پیر محمد در سمرقند موقوف داشت و علی بیک جونی قربانی و ملک محمد بن ملک حسین و امیر غوری بن ملک غیاث الدین را بند کرده باندکان پیش امیرزاده عمر شیخ فرستاد

ذکر فتنه غوریان در هرات و انتقال حضرات در ماوراء النهر و شرح دیگر حالات ایشان اولاد ملک فخر الدین ملک محمد و برادرش در زمان حکومت ملک معز الدین حسین و پسر او ملک غیاث الدین پیر علی در کمال فلاکت و بی اعتباری روز بشب می آوردند و شبی بروز میرسانیدند و آن زمان که خراسان در تحت تصرف ملازمان عتبه علیا در آمد ایشان تظلم نموده در پایه سریر خلافت مصیر عرضه داشتند که ما بندگان انعام ملک حسین میباشیم و خدمتش تمام اموال و اسباب پدران ما را متصرف شده ملک غیاث الدین نیز بهمان مرعی داشت و اکنون مامول آنست که بیمن التفات پادشاه عدالت شعار حق در مرکز خود قرار گیرد حضرت صاحبقران کامکار پرتو مرحمت بر احوال ایشان انداخته حکومت غور بملک محمد که برادر بزرگتر بود ارزانی داشت و ملک غیاث الدین خدمتش را بند کرده و ده سال بر آن گذشته از عنایت بینهایت حضرت صاحبقرانی خلاص شد و مطلق العنان گردید و در اواخر سنه اربع و ثمانین و سبعمائه که حضرت اعلی خاقانی در ماوراء النهر و امیرزاده میرانشاه در موضع سنجده بکنار آب مرغاب قشلاق کرده بودند ملک محمد از جانب غوریان با طایفه از ارباب جهل و غرور ردای شقاوت بمیان غوایت نهاده و از وخامت آن جرأت جسارت نااندیشیده و با غوریان بمعاقبت متوجه هرات گشتند و ابو سعید اسپهرو با ایشان پیوست و چون بشهر رسیدند جمعی کثیر از اراذل و اوباش با آن جماعت ملحق گردیدند داروغه و محصلان و نوکران امرا که جهة مهمات ضروری در هرات بودند پناه بحصار اختیار الدین بردند و غوریان دست تطاول بغارت برآورده چند خروار هیزم علی اسد که انجمله بیتیمان بدروازه فیروزآباد بود در قلعه رسانیده آتش در آن زدند اتراک توهم نموده خود را از بارو بزیر انداختند تا جان بسلامت بیرون برند فایده نمیداد و غوریان بیرحم تا آن گریختگان را هلاک میکردند اهل صلاح و ارباب عمایم و جمعی که از غوریان بهره داشتند در گوشها خزیدند و رعایا متحیر و آشفته خاطر شده در علاج آن مرض پی بمسیح النفس نمی بردند و چون خبر این واقعه بامیرزاده میرانشاه رسید امیر حاجی سیف الدین و امیر آقبوغا را با فوجی از سپاه نصرت شعار بسبیل تعجیل نامزد هرات فرمود و خود نیز از عقب با بقیه لشکر در حرکت آمد امرا چون بحوالی شهر رسیدند غوریان بمقابله و مقاتله پیش رفته سر در کوچه خیابان فریقین را اتفاق دست داد و جوانان جانبین در قتال و جدال دقیقه مهمل نگذاشتند و آخر الامر بفر دولت روزافزون حضرت صاحبقرانی شکست بر غوریان افتاده جمعی کثیر از آن طایفه بقتل آمدند و بقیة السیف بشهر گریخته در ظلمت لیل پراکنده و متفرق شدند و امیرزاده میرانشاه از عقب رسید و سپاه نصرت پناه در کوشش و کشش تقصیر ننمودند و برای عبرت از رؤس کشتگان چند منار بر آوردند و چون خبر این واقعه در سمرقند بمسامع علیه رسید فرمان داد تا ملک غیاث الدین و ملک پیر محمد که در سمرقند محبوس بودند و امیر غوری و علی بیک جونی قربانی را امیرزاده عمر شیخ در اندکان منضبط ساخته مقید نگاه میداشت بیاسا رسانیدند و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه حرم محترم حضرت صاحبقرانی دلشاد آغا از عرصه چند روزه ازین مرحله فانی بسرای جاودانی رحلت نمود و بعد از روزی چند خواهر بزرگ آن حضرت قتلق ترکان آغا که خواتون نیره عادله بود و بحلیه عقل و زیور کیاست و فراست آراسته داعی حق را اجابت گفت و آن مخدره را در جوار مزار خالص الانوار ابن عم خیر الناس صلعم دفن نمودند و بجهة ترویح روح آن بانوی عظمی فواضل صدقات بر ارباب احتیاج و فقرا مبذول داشتند و بواسطه حزن و ملالی که از انقراض ایشان روی نموده بود از مهمات دنیوی اعراض فرمود و چون امور ملک و ملت نزدیک بآن رسید که خللی پذیرد ارباب عمایم و اکابر سمرقند وظایف موعظه و نصیحت بتقدیم رسانیده آنحضرت پرتو التفات بر ضبط سمرقند انداخت و نخست امیرزاده علی را با لشکری فراوان بقلع و قمع قمر الدین که خمیرمایه ساخته بود نامزد فرمود و بنفس همایون متوجه خطه دلکش کش شد و چون امیرزاده علی بجانب مقصد در حرکت آمد قوم بهرین که از خود بهره نداشتند فرصت غنیمت شمرده آنچه در آغروق و اقفند بیاد غارت و تاراج دادند امیرزاده علی شکسته خاطر باز گشته باردوی اعلی پیوست و حضرت صاحبقرانی امیر شیخ علی بهادر و سیف الملوک پسر امیر حاجی سیف الدین و اقلمش و ارغونشاه خواجه را با فوجی از لشکریان بیاکان جنه فرستاد و بعد از چند روزی که از ایشان خبری نیامد امیر جهانشاه و جاکو و ایلچی بوغا و شمس الدین پسر اوچ قرا بهادر و صاین تمور با دو هزار سوار جرار حسب فرمان حضرت صاحبقران کامکار از عقب آن جماعت روان گشتند و امرا سابق بهرین را در صحرا و بیابان یافته بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند و اهل و عیال آن جماعت را اسیر گرفته و احمال و اثقال آن قوم را غارت کرده مراجعت نمودند و در اثنای سیر با امیر جهانشاه و دیگر سرداران که از عقب میرفتند ملاقات فرمودند و چون امیر جهانشاه مامور بود که در طلب قمر الدین سعی نماید تا آنجا که میسور باشد از عقب او شتابند مجموع ایشان را باز گردانیدند و از اسیکول گذشته تا گوتو باتفاق رفتند و چون از وی خبری نیافتند معاودت نموده بموکب همایون پیوستند و بانواع دلجوئی و سیورغامیشی اختصاص یافتند

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران ممالک ستان بجانب ایران و نهضت فرمودن آن حضرت از آنجا بطرف سیستان و فتح آن و رسیدن بهرات حضرت صاحبقران ظفرقرین در پاییز سال مذکور لشکری بیرون از قیاس و تخمین جمع آورده به عزم تسخیر ایران از معبر ترمد بگذشت و چون کنار آب مرغاب مضرب خیام سپاه نصرت انتساب گشت سپهر جاکو که بر حسب فرمان بحکومت بلخ ستان اشتغال مینمود از عقب رسیده بسعادت بساط بوسی سرافراز شده بعد از عرض مهمات مملکت رخصت مراجعت یافته بجانب ولایتی که بموسوم بود شتافت و در اثنای راه خبر رسید که کوتوال کو بنگسری نکودری علم عصیان افراخته پای در بادیه غوایت و ضلالت نهاده است و همچنین بمسامع علیه رسانیدند که شیخ داود سبزواری که حضرت صاحبقران

صاحبقران او را در سبزوار بلند مرتبه گردانیده و بر کفران نعمت اقدام نموده داروغه آنجا تابان بهادر را کشته است و چون امیرزاده میرانشاه بران جدل اطلاع یافته امیر
آقبوقا را با طایفه از دلیران نامدار بجانب سبزوار روان ساخته است و امیر حاجی سیف الدین و امیر آقبوقا بمحاصره او اشتغال مینمایند و درین اثنا مخالفت ارباب سیستان
نیز مسموع حضرت صاحبقران گشت و آن حضرت امیر شیخ علی و اوچ قرا بهادر را با سپاهی آراسته بجانب امیر ولی فرستاد تا در برابر او بنشینند و نگذارند که از مقام خود پیشتر آید
روی توجه بجانب سیستان نهاد و چون بهرات نزول فرمود بنابر اتفاقی که مردم آنجا با غوریان نموده بودند مال امانی برایشان حواله رفت و رایات نصرت آیات
بطرف سبزوار در حرکت آمد و لشکریان حصار بدر را آباد را محاصره نمودند و حصار را نقب زده دیوار عظیم بیفتاد و شیخ یحیی وزیر که بر سر نقب چیان ایستاده بود
با طایفه دیگر در زیر دیوار مانده هلاک شدند و دو هزار کس از قلعه بیرون آورده بر بالای یکدیگر نهادند و بگل و خشت استوار نموده مناره ساختند تا عبرت دیگر گردنکشان
و متمردان باشد بالجمله از شآمت مردم فتاک بیباک بسی خرابی و ویرانی در خراسان واقع گردید بتخصیص در هرات و سبزوار و رعایای بیچاره در زیر چوب و شکنجه
هلاک شدند و کثرت مردگان بجائی رسید که زندگان را مجال تجهیز و تکفین نماند و مسلمانان از اوطان خود جلا نموده بکربت غربت مبتلا گردیدند و از عیال و اطفال
جدا ماندند و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از قضیه سبزوار فراغت یافت طایفه از سواران شمشیرزن نیزه گذار بجانب سیستان بر سبیل منقلای روان کردانید
و خود از عقب ایشان متوجه شده و شاه جلال الدین فراهی که دران اوان حکومت هرات باو رسیده بود بقدم نیکخواهی و نیکوبندگی بیرون آمده باکرام و اعزاز
سرافراز شده در سلک سایر بندگان انخراط یافت اما رعایا ابا نموده سرکشی آغاز کردند و سپاه ظفر انتساب بموجب فرموده آن ولایت را بغارت رسانیدند و آنحضرت
با دلاوران جوشن پوش بحصار در رسیده حرب در پیوستند و در هما روز قلعه در تحت تصرف ملازمان عتبه علیا درآمد و درین اثنا پنجهزار کس از متهوران سیستان
پیش آمده محاربه عظیم واقع شد و بعضی از مخالفان کشته شده و برخی روی بفرار نهادند و چون سیستان از غبار سم سمند بادپای ملازمان رکاب فلک فرسای
عطرسائی آغاز نهاد و مدد دروازه نزدیک رسیدند حضرت صاحبقرانی ببالای پشته برآمده و شاه شاهان و تاج الدین کاهی و جمعی از پیش قطب الدین رسیده بشرف زمین
بوس سرافراز گردیدند و در باب مصالحه مبالغه کرده اظهار خدمتگاری بجای آوردند و بصنوف نوازش اختصاص یافته آن حضرت بایشان بحکایت مشغول بود که ناگاه
سیستانیان آراسته و مکمل بعزم جنگ و پیکار پیاده و سوار از دروازه بیرون تاختند حضرت صاحبقران کامکار دو هزار سوار در کمینگاه باز داشت و فرمان داد تا
امیر محمد سلطانشاه با نفری چند اندک پیش رود و در حمله اول بطریق مکر و فریب روی باز پس نهد و او بموجب فرموده عمل نمود و مخالفان از عقب ایشان روان
شدند و آن دو هزار مرد از کمینگاه بیرون آمدند و بر یکدیگر حمله آورده آتش حرب زبانه بفلک اثیر کشید و پیادگان سیستان بزخم خنجر اسب بسیار مجروح ساختند و بعضی
را بر خاک هلاک انداختند و سپاه منصور بضرب شمشیر آبدار دمار از روزگار مخالفان برآوردند و داد مردی و مردانگی دادند و چون زمانه لباس ماتم زدگان
در بر کرد هر دو گروه دست از خون ریختن باز داشته در برابر یکدیگر فرود آمدند روز دیگر که شهسوار میدان افلاک بعزم تسخیر ملک نیروز از کمینگاه افق بیرون تاخته
حضرت صاحبقران فلک اقتدار پرتو التفات بر سامیشی سپاه نصرت شعار انداخت و قلب را بفر شکوه خسروانه تزئین داد و میمنه و میسره را بوجود همایون
امیرزاده میرانشاه زیب و زینت بخشید و امیر حاجی سیف الدین و آقبوقا بهادر را با دیگر سرداران بملازم او گردانید و مبشر و امیر خداداد و امیر ساربوغا و لشکر
قیامت اثر اطراف و جوانب حصار را احاطه نموده و رعایت حزم را مرعی داشته در پیش خود خندق کنده در کنار آن هندوها را نشاندند و چون شب درآمد
ده هزار کس که هر یک خیال رستمی در دماغ داشتند از شهر بعزم شبیخون بیرون آمدند امیر شمس الدین و غیاث ترخان خواجه که در برابر ایشان افتاده بودند
تغافل نمودند تا آنقوم از خندق گذشته بمیان اردو درآمدند و بدست جسارت اسب و شتری چند تلف و ضایع ساختند و بعد از ان سپاه نصرت نشان از اطراف
و جوانب آنها را تیرباران کردند و اکثر دشمنان را بر خاک هلاک افکندند و دیگران راه فرار پیش گرفته بشهر درآمدند و روز دیگر مبارزان هر دو لشکر و دلیران هر دو کشور پای
در میدان نهاده دست بقبضه شمشیر و دسته خنجر بردند و امیرزاده علی بن امیر مؤید با پانصد سوار بر جماعتی که در برابر ایشان بودند حمله کردند و مجموع را بدروازه رانده از عقب ایشان
بشهر درفتند و شهریان راه داده او را با پانصد کس در میان گرفتند و محاربه روی نمود که دستان پور دستان و سام نریمان بر طاق نسیان مانده سپاه ظفر قرین دست از جان شیرین شسته
و بمقام سربازی آمدند و راه بیرون شد جسته نیافته دل بر مرگ نهادند و در آنحال آقتیمور بهادر با هزار سوار نامدار که اگر رستم و اسفندیار زنده بودند غاشیه خدمتکاری ایشان
بر دوش میگرفتند بجانب شهر شتافت و مخالفان دروازه را رانده بسیستان درآمده جمعی که راه بر سپاه نصرت شعار بسته بودند بضرب شمشیر صاعقه کردار پراکنده و متفرق گردانید
و امیرزاده علی با فوج خود از ان مهلکه بسلامت بیرون آمده بموکب همایون ملحق گشتند و چون شاه قطب الدین دانست که بازوی قدرت و توان در سرپنجه شیرژیان برنتوان
تافت از حصار بیرون آمده روی عجز و استکانت بر خاک ساحت بارگاه گردون اساس نهاد و مراحم پادشاهانه ذیل عفو بر جرایم ایشان پوشانیده بجانش امان داد و در زمانیکه حضرت صاحبقران
کامکار با پانزده کس بجبه و جوشن متخفی جوانغار میرفت قرب سی هزار کس از پیادگان سیستان مجموع با تیر و کمان دست یکدیگر گرفته از پایه روز بر آمدند و از راه جسارت جسارت نموده
با وجود آنکه شاه قطب الدین حاکم ایشان در ملازمت پایه سریر اعلی بود روی بمعسکر همایون نهادند حضرت صاحبقرانی که آنحال مشاهده فرمود جهت ضبط لشکر عنان بجانب
قول معطوف ساخت پیادگان سیستان تیرباران آغاز کردند و رخشی بر یکران شهریار کامران رسیده حضرت صاحبقران سعادت قرین چون

آئین رسید و بامداد آن شاه قطب الدین را مدد کرده و لشکر مرتب نموده خواست که بنفس همایون بعزم دفع مخالفان در میدان رود امرا دست در عنان موکب همایون زده عرضه داشتند که سالهای سال است که تمنی آمال ما بندگان از رشحات سحاب انعام حضرت صاحبقران تازه و ریانست و تا یکی از ما بندگان زنده ایم عقل چگونه رخصت دهد که پادشاه هفت کشور قدم مبارک در محل خطیر نهد آنحضرت درخواست بندگان مخلص شنیده امرا و بهادران را بمیمنه و میسره بکار امر فرمود و بزخم شمشیر و نیزه اکثر آن بادیه پیمایان را بخاک مذلت و هوان انداختند و اندکی از ایشان خسته و مجروح از معرکه جسته بشهر در رفتند و دروازه را بسته تصور کردند که سیلاب حوادث را بمشت گل باز توان داشت و لشکر منصور بر فصیل بر آمده از صدمات ایشان رخنها بسور پدید آمده و شهر را مسخر ساخته دیوارها را با خاک انداختند و منازل و مساکن شهر سیستان را ماوای زاغ و زغن گردانیدند هر کس از سپاهیان که در آن بلده یافتند بیاسا رسانیدند حضرت صاحبقران کامکار تحویل اموال شاه آندیار را امر فرمود و حکومت سیستان را با توابع بشاه شاهان ارزانی داشته شاه قطب الدین و رؤسای آندیار را بسمرقند فرستاده و فرمود تا علما و صلحای سیستان را کوچانیده بعراق بردند و چون خاطر همایون حضرت صاحبقرانی ازین امور فراغت یافت متوجه بست شده در راه ملازمان رکاب شهریار آفاق حصار را مسخر ساختند و چون بر کنار آب هیرمن نزول فرمود از طنطنه لشکریان نصرت شعار زلزله در بند رستم و اسفندیار افتاده و مفاصلش از هم ریخته خراب شد و رایت نصرت آیت از قلعه در حرکت آمده و درین اثنا بمسامع علیه رسانیدند که تومن نکودری بجانب کنج دیگران رفته است حضرت صاحبقران که بر دقایق امور مملکت آگاه بود امیرزاده میرانشاه را بدفع تومن نامزد فرمود و امیر که پیر شیر بهرام که بعز مصاحبت آنحضرت فایز شده بود با امیر حاجی سیف الدین و دیگر امراء نامدار را در ملازمت شاهزاده روان داشت و ایشان روز و شب با حرکت نیاسودند و چلگاه قرب تومن چشم او رسیدند و تومن سوار شده و صف آراسته در مقابل لشکر منصور در آمد حاجی سیف الدین بر حق صحبت قدیم و ملاحظه کبر سن تومن زبان حرمت آواز بر کشیده او را پرسش گرم نموده و از راه خیراندیشی گفت که بعد عدو تحاشی ببارگاه فلک اشتباه میباید رفت که خیر و خوبی شامل حال تو خواهد شد و چون پیک اجل بطلب او رسیده بود سخن ناصح مشفق بسمع رضا اصغا ننمود و در حمله نخست سرش از تن جدا کرده ببارگاه فلک اشتباه فرستاد و صاحبقران نصرت قرین ببالای آب هیرمن روان شد و درین اوان ملک محمود که در حین مصاف امیر حسین و آنحضرت تیری بر دست مبارک آنحضرت زده بود با تحف و هدایا شرف بساطبوس دریافت و حضرت صاحبقران همینکه چشم بروی انداخت او را بشناخت و چون از مجلس اشرف اعلا بیرون رفت از موقف جلال فرمان واجب الامتثال صدور یافت که او را تیرباران نمودند آن کینه را هیچ عقوبت آنچنان بسیار نیست و در اثنای یورش قلعه ممقتو و قلعه سرخ نیز بتصرف بندگان حضرت صاحبقران آمد و در خلال این احوال خبر رسید که اراذل تومن سه هزار کس که نه خدای عز و علا شناسند و نه نبوت ختمی پناه ایمان دارند در قلعه جمع شده مسلمانان را ضرر میرسانند صاحبقران پاک اعتقاد دفع شر اهل فتنه و فساد را بر ذمت همت پادشاهانه واجب و لازم دانسته لشکر بآنصوب کشید و سپاه منصور جنگ در انداخته کوششهای مردانه نمودند و حصار را مسخر ساخته بعضی از متمردان و ارباب عصیان را از کوه بزیر انداختند و برخی را گردن زده آن سر زمین را از لوث وجود ایشان پاک ساختند و بعد ازین فتح عنان عزیمت بجانب دمنه تافته شد و در آنجا مردم تقاجی تحصین نموده بودند و رایت شکوه بر افراخته بهادران سپاه نصرت پناه در محاصره آن حصار نهایت جد و جهد مبذول داشته بنیروی دولت صاحبقرانی قلعه را بگشادند و تیغ در مخالفان نهاده از سرهای کشتگان منارها بر آوردند و پیش ازین اوغانیان از تخت سلیمان ایلچی بپایه سریر اعلا فرستاده اظهار انقیاد کرده بودند و داروغه طلب داشته درانوقت خبر رسید که آنجماعت قدم از طریق مطاوعت بیرون نهاده یاغی شده اند حضرت صاحبقرانی عنان عزیمت بانطرف انعطاف داده در همان روز که بر ظاهر قلعه نزول فرمود اشارت کرد که رزم آزمایان پیل افکن شیر شکار مرتکب رزم و پیکار شدند و قتالی صعب روی نموده امیرزاده علی و انکو تیمور بهادر و طایفه دیگر از بهادران نامدار مجروح گشتند و بیکی شاه پسر مبارکشاه یورد الیغی در آن روز بقتل آمد و چون اقتیمور بهادر بی تحاشی و دغدغه در این معارک قدم نهاده و رعایت حزم نکرد حضرت صاحبقرانی خدمتش را از آن روز و پیش خود باز داشته تا آسیبی بآن نرسد و چون خبر زخم امراء باو رسید آتش غیرت او اشتعال یافته آب در چشم آورده و زانو زده رخصت جنگ طلبید مفید نیفتاد و آتش حرب و جدال بنوعی افروخته گشت که از باد حمله مخالفان بسیاری از قوشونها مرکز خود خالی گذاشته مگر مصاف اختاجی که پای او متزلزل نشده مانند کوه بر جای خود ایستاد و حضرت صاحبقران فلک شکوه فرمان داد تا جمعی از امراء حمله کرده آن گروه انبوه را بر جای خود باز داشتند و عبد خواجه که در صغر سن بود در پس سنگی کمین کرده و چون رستم زابلی گذرا فتاد یکی را از آنجماعت بسوی گرفته از اسب فرو کشید و سرش از تن جدا ساخته پیش حضرت صاحبقران آورد و چون در آن اوان کودکی (زبان) اینچنین کاری بظهور رسانیده از آنحضرت احسان و تحسین یافت و سپاه ظفر مآل از اطراف و جوانب روی با عدا نهاده داد مردی و مردانگی و قتال دادند و ایشان را منکوب و مقهور گردانیده قلعه را در تحت تصرف در آوردند و هر که را در آن حصار یافتند بر سر رجات قوشون تقسیم نمودند و بیاسا رسانیدند و چون خاطر همایون صاحبقرانی بفر دولت روزافزون از مهم اوغانیان بدین فراغت یافت عنان توجه بصوب قندهار تافت و پیش از آن امیر جهانشاه و اسکندر را صاحبقران کرده و اقتدار امیر جهانشاه جاکو را بصنوف نوازش و عطا اختصاص داده خدمتش با سپاهی بتسخیر قلعه کلات که از امهات قلاع ایرانست نامزد فرموده او متوجه آنجانب شده آن حصار را بالقهر و القسر بگرفت و قتل و غارت کرده در ضمان تائید اقبال مراجعت نموده باردوی همایون پیوسته مجدداً بعنایات خسروانه سرافراز گشت و در خلال این احوال امیرزاده میرانشاه از راه حصار رباط سلطان محمود رسیده بتقبیل دستبوس حضرت صاحبقرانی استسعاد یافت و چون در تمام ناحیه سیستان و زابلستان از ارباب شقاق و عناد کسی نماند شهریار آفاق

آفاق عنان عزیمت بجانب تختگاه خویش معطوف ساخت بعد از قطع منازل وطی مراحل در دار السلطنه سمرقند نزول اجلال فرموده چون مدت سه ماه بعیش و طرب و نشاط بگذرانید بار دیگر داعیه مازندران از خاطر خطیرش سر بر زد **ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بعزم رزم والی ولایت مازندران** سابقا قلم فرخ رقم بیان گشت که امیر ولی والی مازندران وعده داده بود که متوجه آستان بلند مکان حضرت صاحبقران گیتی ستان شده شرف پای بوس دریابد و چون بقول خود وفا ننمود آنحضرت را این معنی بر خاطر همایون گران آمده باحضار لشکر نصرت شعار فرمان داد و از معبر ترمذ گذشته و بلخ را مخیم دولت و اقبال ساخته چند روز در آنجا توقف فرمود تا عساکر گردون مآثر مجتمع گشتند و درین اوقات ایلچیان که جهت آوردن دختر سلطان اویس بن شاه شجاع برای میرزاده پیر محمد بجانب فارس رفته بودند آن مخدره سفلی مرتبت را بزینت تمام بقبة الاسلام بلخ رسانیدند و ملازمان رکاب فلک فرسای بترتیب اسباب طوی قیام نموده چند روز در آن مقام بهجت فزای بعیش و سرور گذرانیدند و از جمله ایلچیان حاجی خواجه را که آن مسافت بقدم ادب پیموده و پای از حد خود بیرون نهاده بود بیسار رسانیدند آری هر که در خدمت ملوک و سلاطین چشم را از خیانت پاک ندارد در مذهب اهل حمیت جزا و سزای او کمتر ازین نباشد بالجمله چون حضرت صاحبقران کامکار از قبة الاسلام بلخ در حرکت آمده بمرغاب رسید مهد علیای حرم محترم شاهزاده میرانشاه از هرات استقبال نموده فرزند ارجمند خود امیرزاده خلیل سلطان که دو ساله بود همراه داشت و بانوی عظمی سرای ملک خانم تمانزاده طوی داده خانزاده بهرات مراجعت کرد و سرای ملک خانم امیرزاده خلیل سلطان را مصحوب خویش بسمرقند برد و هیچکس از خواتین بغیر از تومان آغا در اردوی همایون نماند چه دیگران نیز بموجب فرموده متوجه ماوراء النهر شدند حضرت صاحبقران از مرغاب نهضت کرده از راه برکه ناش بسرخس رفت و از آنجا روان شده از ابیورد گذشته بشاه مضرب خیام سپاه نصرت پناه گشت و در آنجا بسمع اشرف اعلی رسید که تو کل امیر ولی کوتوال حصار دزون قلعه را مستحکم گردانیده با جماعتی در آن موضع متحصن گشته آماده جنگ و پیکار است و شیخ علی بهادر و سونجک و بیشو و دیگر سرداران که پیشتر رفته بودند در موضع کاوکوش بقراول امیر ولی رسیده جنگ آغاز کردند و پای ثبات و جلادت پیش نهاده حمله آوردند و دشمن از مقابل تیری بر دهان او زد که دو دندانش بشکست و از جانب حلق او بیرون رفت و آن پهلوان پردل با وجود زخمی چنین هایل متوجه دشمن گشته بیک ضربت سرش را از بدن جدا ساخت مخالفان منهزم شده منتشر آن سر را برده در زیر سم سمند حضرت صاحبقران افگندند و آنحضرت شرف احماد ارزانی داشته موضع کاوکوش را سیورغال او گردانید و رایات نصرت شعار حرکت آمده بظاهر قلعه دزون نزول فرموده لشکر حصار را در میان گرفتند و جنگ در انداختند و بکمند تسخیر بر کنگره آن افگندند و کوتوال قلعه را با هر که در قلعه یافتند بیسار رسانیدند و حضرت صاحبقرانی از دزون نهضت نموده و از دهستان عبور فرموده از آب جرجان گذشته در سمنان فرود آمده بموجب فرمان از امراء هزاره و صده یرلیغ واجب الاذعان صدور یافت که بر جوها پل بستند و هر روز مقدار یک فرسنگ کوچ واقع میشد زیرا که در جنگل و بیشه را بریده راه پدید میساختند و قراول از طرفین پیش آمده محاربات دست میداد و در آن معارک حاجی محمود شاه میسوری و اقتیمور بهادر و پسرش شیخ تیمور جنگهای مردانه کردند و مدت نوزده روز جنگ و جدال و ضرب و قتال میان قراولان بدین منوال گذران بود و در روز بیستم امیر ولی با جمیع سپاه استراباد مانند برق و باد در حرکت آمده پای جلادت پیش نهاد و بقدر قوت و توانائی سعی و کوشش نمود و چون سعادت و اقبال همعنان ۴۳
سپاه نصرت مآل بود در جد و اجتهاد او فایده مترتب نگشت بلکه خائب و خاسر و شکسته و پریشان خاطر بازگشت و لشکر نصرت قرین لجام ریز در پی او تاختند و بسیاری از مازندرانیان بضرب تیغ تیز از پشت زین بر زمین انداختند و بعد از فرار امیر ولی حضرت صاحبقرانی که از عالم معنی و شهرستان ولایت حظی وافی و نصیبی وافر داشت فرمان داد تا امراء تومان و قوشون خاطر بر ضبط و استحکام جای خویش در پیش خود خندقی فرو بردند و از چوبها فصیلها مرتب داشته در آخر روز پادشاه صاحب ایقان بمساعدت ملهم توفیق از سپاه روزافزون سی قوشون اختیار فرموده در کمینگاه بازداشت و چون صفحات روزگار مانند باطن دشمنان خسرو کامکار تاریک و تار گشت امیر ولی و مازندرانیان دو سپاه همعنان غرور و پندار از حصار بیرون آمده بعزم شبیخون روان شده سحرگاه بکنار اردوی همایون در برابر امیرزاده میرانشاه رسیدند دلیران مازندران حمله کرده خسر و ستمها که ترتیب داده بودند بضرب شمشیر و اعمال سنان بینداختند و جمعی کثیر از لشکریان امیر ولی در خندق بر روی یکدیگر افتادند و در آن شب هولناک امیرزاده میرانشاه بنفس خویش متوجه بداندیشان گشته فرمان داد تا سپاه ظفر نشان تیرباران کردند و مقارن اینحال آن سی قوشون که در کمینگاه نشسته بودند از محل خود در حرکت آمده بر دشمنان تاختند و بضرب شمشیر آبدار آتشبار دیمار آن خاکسار را متفرق ساختند و امیر ولی پیش ازین فرموده بود که در آن نزدیکی چاه بسیار کنده سرشان را تعبیه کرده و آب در چاهها سر داده جنگها پرداخته بود و در ظلمت لیل مازندرانیان از حمله سپاه منصور روی گردانیده اکثر ایشان در چاه بوار افتادند و هلاک گردیدند مضمون من حفر بئرا لاخیه وقع فیها بوضوح پیوست و این واقعه در شوال سنه ست و ثمانین و سبعمائه روی نمود بالجمله خوف و رعب بر ضمیر امیر ولی مستولی شده و همان شب باندک نفری از سپاه و عیال و اطفال از راه لشکر بجانب دیغان بر سبیل تعجیل روان شد و کوچ و متعلقان را در قلعه گرد کوه گذاشته خود بطرف ری توجه نمود و حضرت صاحبقرانی خداداد حسینی و امیر شیخ علی بهادر را با دیگر امراء نامدار لشکر جرار بتکامیشی فرستاد و ایشان در حدود ری سیاهی سپاه امیر ولی را دیده خدمتش از بیم خود را در ولایت رستمدار انداخت و بحمایت جنگل و کوههای بلند از تعرض و آسیب سپاه نصرت شعار خلاصی یافت حضرت صاحبقران حکومت استراباد را بالتمان بهادر شاه پسر طغا تیمور خان که مدتی مدید از خوف امیر ولی در اطراف و اکناف سرگردان بود ارزانی داشت و در مجلد خامس سمت گذارش یافت که امیر ولی یکی از امراء طغا تیمور خان بود **گفتار در توجه رایات ظفر پیکر حضرت صاحبقرانی از استراباد بری و از آنجا بصوب سلطانیه و معاودت آنحضرت از سلطانیه بمازندران و از آن موضع بسمرقند فردوس نشان**

نشان * بعد از آنکه تخت استراباد در تحت تصرف حضرت صاحبقران آمد آنحضرت فرمود که امیر آقبوقا و اوچ قرابهادر و آغروق و لشکر زمستان در آنجا باشند و از سپیده کس سه نفر اختیار کرده که از رکاب اشرف اعلا جدا نشوند و در ضمان حمایت و عنایت کردگار سوار شده روی توجه بری نهاد و بجلگاه آن ولایت مقرون به سعادت و اقبال در آمد و از خبر وصول آنحضرت پای ثبات و وقار سلطان احمد بغدادی پسر سلطان اویس جلایر که در آن اوان در سلطانیه بود متزلزل شده در استحکام قلعه کوشید و جمعی از امرا و معتمدان خود را با پسر خود آقبوقا در آنجا گذاشت و خود بر جناح استعجال بجانب تبریز روان شد و عمر عباس بموجب فرموده پادشاه هفت کشور با شصت نفر از شیران بیشه هیجا و نهنگان دریای وغا در قلب فصل شتا و هجوم لشکر برف و سرما روی بسلطانیه آورد و مخالفان چون از وصول سپاه ظفر پناه آگاهی یافتند آقبوقا را برداشته بجانب تبریز شتافتند و عمر عباس قلعه را ضبط کرده ایلچی با ایصال این مژده پیش حضرت صاحبقران فرستاد و جمعی از اراذل و اوباش با آوازه آمدن سلطان احمد محصلان مال را که عمر عباس تعیین کرده بود گرفته کشتند و امیر عمر در ضبط قلعه کوشیده چون کذب آن خبر بوضوح پیوست اکثر آن بی باکان را گرفته بقتل رسانید و چون شدت سرما بنهایت انجامیده موسم حرکت لشکر در رسید حضرت صاحبقران کامکار با سپاهی افزون از حیز حساب و شمار عازم سلطانیه گشت و عادل آغا که از عظماء امراء سلطان اویس بود و بعد از وفات او متوجه شیراز گشته ملازمت شاه شجاع مینمود و پس از رحلت شاه شجاع در ملازمت پسرش سلطان زین العابدین بسر میبرد طلب داشت و عادل آغا ساعی الالهام لاعلی الاقدام بجانب کریاس گردون اساس شتافت و بمناصب بلند و عطایای ارجمند اختصاص یافت آنحضرت ایالت سلطانیه را مع مضافات و توابع باو ارزانی داشت و محمد سلطانشاه با طایفه از لشکر جرار بمعاونت عمر عباس او بازگشت تا باتفاق یکدیگر آنچه توانند از ولایت باغی در حوزه تصرف آورند و چون از مهم فراغت روی نمود حضرت صاحبقرانی بسلامت و سعادت عنان معاودت بکوهستان برتافت و ملوک آنجا از چراز دولت پابوس احتراز نموده در موضع حصین متحصن گردیدند و لشکر ظفر قرین دست بغارت و تاراج برآورده در یمین و یسار هیچ نگذاشتند و غنیمت فراوان بدست ترکان افتاد و چون آن دیار بجاروب هیجا و نهب رفته شد رایت فتح آیت بطرف مازندران در حرکت آمده تسخیر آمل و ساری وجهه همت آن مخصوص عنایت باری گشت و در اثنای این اوقات سید کمال الدین و سید رضی الدین که حکام آن سرزمین بودند بمتابعت و مطاوعت موفق شده نواب خود را با نثار و پیشکش بپایه سریر اعلی فرستادند و سکه بنام نامی آنحضرت زده خطبه باسم همایونش خواندند و حضرت صاحبقرانی سادات عظام را بموافقت و مصادقت لقمان پادشاه ترغیب و تحریص فرموده از دیار مازندران متوجه ماوراء النهر گشت و آن تابستان در سمرقند بعیش و عشرت بگذرانید و زمستان در زنجیرسرای بطرب و شادمانی بسر برده و در آن زمستان توقتمش خان از جاده صواب انحراف جسته قریب صد هزار کس را که اکثر ایشان از اسلام بهره نداشتند با دوازده شاهزاده جوجی نژاد و سروران ایشان موسوم به بیک فولاد و امرای الصاف مثل داود بیک و عیسی بیک و علی بیک و قرانچی و غیرهم بتبریز فرستاد و ایشان با آن ولایت رسیده آنچه ممکن بود از قتل و اسر و غارت بتقدیم رسانیدند و چون در این مقام بخاطر فاتر رسید که شمه از این معنی در بعضی سابق سمت گذارش یافته رقم تخفیف بر تفصیل این حکایت کشیده آمد * ذکر توجه حضرت صاحبقران گیتی ستان بار دیگر بجانب ایران که مورخان او را یورش سه ساله تعبیر میکنند * در شهور سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه صاحبقران توان گر کردن داعیه یورش ایران از خاطر خطیرش سر برزد و باحضار لشکر فیروز اثر فرمان داد و بعد از اجتماع سپاه ظفر پناه امیر سلیمان شاه بن امیر داود و بعضی از امراء دیگر را بضبط ماوراء النهر تعیین فرمود و در ساعتی مسعود سوار شده روی توجه بایران نهاد و از جیحون عبور نموده مسالک و منازل پیموده چون بفیروزکوه رسید سید غیاث الدین پسر سید کمال الدین حاکم ساری با لشکرها بموکب همایون پیوست و پیش از این بسمع اشرف اعلی رسیده که ملک عزالدین حاکم لر کوچک قافله حجاز را که از لرستان عبور میکرده اند غارت کرده اند و اموال ایشان برده و در خاطر خطیر رسوخ یافته بود که بوقت فرصت انتقام حجاج از وی بکشد در این اوقات که فیروزکوه مضرب خیام سپاه گردون شکوه گشت رای عالم آرای بکشف احوال ملوک اطراف نموده بهیبان ازین رای ملک عزالدین و حرکات ناشایست او شمه معروض گردانیدند و این صورت علاوه آن کمون ضمیر انور شده فرمان قضا جریان نفاذ یافت که تواچیان از سپیده نفر ده نفر اختیار کردند تا ملازم رکاب همایون باشند و بعد از آن بطالع سعد و بخت میمون حضرت صاحبقران کامکار بر سمند بادرفتار سوار شده و آغروق را که انته عازم لرستان گشت و بتعجیل هر چه تمامتر مراحل طی فرموده چون بمقصد رسید حکم کرد تا آتش نهب و غارت در آن حوالی زدند و قلعه خرم آباد را که پناه گاه اهل سرقه و فساد بود مسخر ساخته ویران گردانیدند و اکثر دزدان و لران را بدست آورده از پای در آوردند و در آن اوان آقتیمور بهادر و عمر عباس و محمد سلطانشاه مریض گشته از دار فنا بدار بقا پیوستند و خواجه علی مؤید سربداری را در بعضی از معارک تیری رسیده و بعد از مدتی بهمان زخم درگذشت آری هر بدایتی را نهایتی است و هر کمالی را زوالی خردمندان باید که دل بر حیات و دولت ننهند و نقد میسور از وجه صدقات بارباب فقر و احتیاج رسانند و قدم بر قدم این سعادتمند صاحب توفیق که باعث بر ترتیب و تنسیق این کلمات است نهند تا در عاجل و آجل سعادت دنیوی و مثوبات اخروی شامل حال و روزگار او گردد بالجمله در خلال این احوال بسمع همایون حضرت صاحبقران بهمال رسید که سلطان احمد جلایر لشکر جمع آورده از بغداد بتبریز آمده است آن حضرت امیرزاده میرانشاه را با طایفه از امرا نامدار برسم منقلای فرستاد و شیخ علی بهادر را در آغروق گذاشته خود نیز روان شد سلطان احمد خبر توجه لشکر فیروز اثر شنیده و کلمه الفرار فی وقته ظفر بر زبان رانده بجانب بغداد شتافت و حضرت صاحبقران ظفر قرین امیر حاجی سیف الدین را با دیگر امرا و بهادران بتکامیشی او ان فرموده و چون ایشان بسلطان احمد رسیدند عقبش را اجمال و اثقال گذاشته جان از آن ورطه بیرون برد و الیاس پسر شیخ علی بهادر با معدودی چند از عقب رفته در موضع نکران بسلطان احمد دریافت و با او گروه انبوه بود جنگی صعب روی نمود و الیاس خواجه را زخمی گران رسیده سلطان احمد از آن مهلکه خلاص یافته در رفتار باد صبا همعنانی نموده جراحت الیاس خواجه بسوء المزاج منجر شده زحمت فراوان کشید اما آخر الامر حق عز و علا شفا ارزانی داشته در پایش اندک نقصانی باقی ماند و در آن یورش در نخجوان خونریزش عظیم واقع شد و مردم بسیار عرضه تلف گشتند از آنجمله قمار نی یاف مقدار پانصد کس

وحشم وطبل وعلم داد بنا برین اسباب خاطر خطیر پادشاه کامیاب باخذ وقتل او مایل گشت نخست انکوتیمور را مامور ساخت که بسلطانیه رود وکسان ومتعلقان او را در روز معین بگیرد وخزاین
ودفاین او را که بسالهای دراز اندوخته بود بیاید وانکوتیمور حسب فرموده عمل نموده بسلطانیه رفت وشرط خدمتکاری بجای آورد وچون مقرر شد که عادل آقا بهمان دغدغه بگیرد او از
اینخبر آگاهی یافته خواست که دستبردی نماید وحضرت صاحبقران ازین معنی اطلاع پیدا کرده در شبی که روز دیگر داعیه داشت فرمان داد که مجموع ملازمان جبه پوشیده وبپاس داشتن قیام
نمودند وعادل آقا صباح بگاه آمد بهادران از اطراف وجوانب او در آمدند واو را بگرفتند وعادل آقا تاسف وندامت بسیار اظهار کرد ولیکن هیچ فایده بران مرتب نگشت وبعد از چند
روز سر دیواری بر زبرش افگنده رخنه در قصر حیاتش افتاد وهرچه داشت از قمشه وشتر وخیمه وخرگاه بباد تاراج رفت وعادل آقا که او را در ظفرنامه وبعضی از تواریخ دیگر بساری
عادل تعبیر کرده اند از مردمی بود که بفرمان اباقاخان مدد قورچیان مینمود ودر بدایت حال عادل آقا شحنه سلاح خانه بغداد بود وبخدمت سلیمان اتابک سلطان اویس آمد وشد مینمود و
در ملازمت وی کارش اوج یافت وچون سلطان عراق عجم به پسر خود شیخ حسن ارزانی داشت عادل آقا را به نیابت وحکومت آن مملکت مشغول گشت وبعد از رحلت سلطان اویس
وقتل شیخ حسن وجلوس سلطان حسین چون سلطان احمد پادشاه شد بواسطه استبداد واستقلال عادل آقا تغییری نسبت باو در مزاج سلطان احمد ظاهر شد وفی الواقع سلطان
احمد دران باب محق بود وساری عادل این معنی دریافته در مقام کافرنعمتی آمد وچند نوبت لشکرها جمع کرده قتل سلطان حسین را بهانه ساخته در برابرش رایت عناد بر
افراخت وچون طاقت مقاومت او در حیز مکنت خویش ندید التجا به پیش شاه شجاع رفت ومدتی در ممالک فارس بخلاف طبع روزی میگذرانید ودران اوان که رایت ظفر
پیکر حضرت صاحبقرانی از افق عراق عجم طلوع نمود بامید آنکه دیگرباره دران بلاد حکومت کند شخصی را بدرگاه عالم پناه فرستاد وخلوص نیت وصفای طویت خویش نسبت بملازمان
عتبه علیا معروض داشت وآنحضرت او را طلب داشته بعنایت خسروانه اختصاص داد وحکومت عراق را مفوض برای ورویت او گردانید وثانیا بر حرکات ناشایست
اقدام نمود چنانچه شمه ازان معروض گشت وعاقبت جزای اعمال ناپسندیده که داشت شامل روزگار او گشت چنانچه ثبت افتاد وبعد از کشتن عادل آقا حاکم سلطانیه محمود خلخالی را
ولی اکرفته بقاری اینان سپرد واو سرش از بدن جدا کرده باردوی همایون فرستاد **ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب گرجستان ومسخر شدن بعضی
از قلاع در اثنای راه ورسیدن آنحضرت بتفلیس وعزیمت نمودن او واز آنجا بقشلاق قراباغ** حضرت صاحبقران کامگار در آخر فصل تابستان
از بستر بر سمند گردون خرام سوار شده براه نخجوان در حرکت آمد ورایت فتح آیت چون بحصار کری رسید بهادران سپاه نصرت پناه قلعه را مسخر ساختند وپیشوای آنجا شیخ حسن نام را گرفته
دست بسته بسنقه رسانیدند واز آنجا روانه شده بظاهر حصار سرمالو که بر کنار آب ارس واقع است نزول کردند وسپاه نصرت شعار قهرا وقسرا آنحصار را مسخر ساختند وسردار قلعه تولان
ترکمان را گرفته پیش حضرت صاحبقران آوردند واز آنجا در جنبش آمده بقارص رسیده واهل آن قلعه مغرور شده در حصار را بستند بعد از جنگ وجدال لشکریان نصرت نشان بر حسب فرمان روی
بتسخیر آن حصن حصین آوردند وبعد از محاربه حاکم آنحصار که موسوم بنفیر ونجیب بود عاجز ومضطر گشته از در نیاز وبیچارگی در آمد وغاشیه عبودیت بر دوش گرفته حلقه بندگی در گوش کرد
وسپاه نصرت انتساب حصار را غارت کرده ویران ساختند ودر عین برودت وشدت سرما رایات نصرت انتما در اهتزاز آمد واز راه کیتو بشهر تفلیس که از امهات بلاد است سیدکرجیان
ضلالت آثار پشت اعتماد بر استواری قلعه نهاده روی برزم وپیکار آوردند حضرت صاحبقران دین پرور فرمود که چگونه روا باشد که طایفه از کرجیان که از نور توحید وعرفان بهره نداشته
در وسط مملکت مسلمانان قرار گرفته دعوی سلطنت کنند واز این عجب تر آنکه تا غایت سلاطین اسلام بآنکه جزیه از ایشان قانع شده تعرض بکفر وخبره نمیکرده اند اکنون که زمام مهام
جهان بر قبضه اقتدار ما قرار گرفته بر ذمه خویش واجب ولازم میدانم که عرصه این کشور را از لوث وجود این جماعت بدگهر پاک گردانم وچون مجاهدان ملت احمد مرسل این سخنان از زبان آنقدوه
ارباب دین ودل این کلمات شنیدند تورها وجیرها از اطراف وجوانب پیش برده کوششهای بهادرانه نمودند وبتایید پادشاه لم یزل آن حصن حصین بگشودند وبضرب شمشیر آبدار کفار را بدار
البوار فرستادند ورئیس ایشان ملک بقراط را دست وگردن بسته بدرگاه گیتی پناه رسانیدند وبر حسب فرمان بندگران بر پای او نهادند وآنحضرت از تفلیس نهضت نموده طبع
مبارکش بشکار رغبت نمود ولشکریان صف شکن پلنگ افکن از برای شکار در جوانب دشت وصحرا فروگرفتند وچون جرگه بهم رسید حیوانات از گور وآهو وغیر ذلک بشماره
افتاد که دیده بینا از ملاحظه آن خیره ماند واز بسیاری نخچیر که افکنده شد لشکریان از برداشتن آن عاجز آمدند وچندان در آن صحرا وبیابان بماند که مدتها وحوش وطیور از لحوم ورسوم آن بعیش وفراغت
روزگار گذرانیدند وحضرت صاحبقران سعادت قرین ازان سرزمین روان شده بهر قلعه وحصار که بر ممر سپاه نصرت شعار بود دست وجهتها دمار ازو می غازیان دین دار مسخر ومفتوح
میگشت وچندان سیم وزر ولعل وگوهر بدست لشکر افتاده که دیده آز ونیاز اهل احتیاج پر گشت وچون ولایت شکی محل نصب خیام عساکر سپهر احتشام گشت حضرت صاحبقران
گردون غلام هر امیر وبهادر را از عساکر گردون مآثر بطرفی نامزد فرمود امیر جهانشاه متوجه لشکریان شد وامیر محمد بیک امیر موسی بیاری آن جیب رفته نام بردگان در ولایت مذکوره
وظایف قتل ونهب وغارت بتقدیم رسانیدند وعرصه آن زمین را از وجود بیدینان پاک ساخته در موضع قبله باردوی همایون پیوستند وحضرت صاحبقران قلعه سرح را مسخر ساخته با زمین
یکسان گردانیده در کنار آب کر نزول فرمود وبران آب پل بسته عنان عزیمت بجانب بردع معطوف ساخت واهل آنولایت منقاد گشته بقراباغ رفت وملک بقراط تفلیسی را که موجب
فرمان مقید گردانیده بودند بنابر اشارت علیه او را بمجلس همایون آوردند وحضرت صاحبقران دیندار زبان خجسته بیان بموعظه ونصیحت بقراط گشاده او را بقبول ملت بیضا دعوت
فرموده بکلید توفیق قفل غفلت از سراچه دل ملک بقراط گشوده زبان بکلمه توحید گویا گردانید وپادشاه نواز دشمن گداز بقراط را مشمول عاطفت واحسان گردانیده حکومت ولایتی که بنام
متعلق باو بود با دیگر ضمایم وملحقات بمنشور ارزانی داشت ورخصت انصراف علاوه سایر عنایات ساخته وملک بقراط در زمره اهل اسلام انتظام یافته منقضی المرام

بمملکت خود معاودت نمود و در آن ولا والی ولایت شیروانات امیر شیخ ابراهیم که بر وجه حسب و حلیه نسب جاندار و شرف دودمان و وفور شوکت و کمال ابهت از ملوک ایران اعزاز و امتیاز داشت کمر خدمتکاری بر میان بسته با تحف و هدایا باحراز سعادت زمین بوس شتافت و از جمله نتایج وفاداری که بسبب دولت بیدار نصیب شد یکی آن بود که در آن زمان که در بارگاه فلک اشتباه از تبرکات و تنسوقات نه نه میگذرانید هشت غلام زرخرید بمحل عرض رسانید و چون در میان ایستاده بود و نهم از نفس خویش تمام کرد و حسن نیت و صفای طویت و خلوص عقیدت امیر شیخ ابراهیم بر ضمیر انور پادشاه هفت کشور روشن شده پرتو التفات و اهتمام بر احوال او انداخت و تمام ممالک شیروانات با مضافات و منسوبات خدمتش را ارزانی داشت و شیخ ابراهیم بحقیقت شیروانات واقف شده علم مباهات باوج مهر و ماه برافراشت و ملوک گیلانات نیز تا آن زمان فرمان برداری و باج گذاری هیچکس را قبول نکرده بودند و هیچیک از پادشاهان ذوی الاقتدار بنابر حصانت و دشواری کوه و جنگل خیال استیلا آن مملکت بخاطر نگذرانیده در آن ولا نسبت بملازمان عتبه علیا موافقت و متابعت سلوک داشته اولاد و نواب خود را با تحف و هدایا که لایق چنان پادشاهی باشد بدرگاه معلا فرستادند و در اثنای این اوقات امیر شیخ علی بهادر که بموجب فرمان محافظت آغروق مینمود از راه اردبیل آن مردم را اسیر کرده بقراباغ رسانید و حضرت صاحبقران آن زمستان در آن موضع مسرت و شادمانی و عیش و کامرانی بگذرانید **ذکر نهضت حضرت صاحبقران بجانب بردع و رسیدن خبر توجه لشکر توقتمش خان بجانب آذربایجان**

چون از هجوم لشکر بهار سپاه شتا روی بفرار نهاد در اوایل سنه تسع و ثمانین و سبعمایه رایات نصرت آیات حضرت خاقان گیتی کشای روی عزیمت بمقام بهجت افزای بردع نهاد و در آن یورش بسمع همایون رسانیدند که توقتمش خان نهال خلاف بر جویبار عداوت نشانده و در کوبخانه بیوفائی و بیمروتی بنا کرده مصداق این سخن آنکه جمعی از لشکریان او در کنار آب کر دیده اند که عزیمت عبور داشته است حضرت صاحبقران شیخ علی بهادر و اکوتیمور و عثمان عباس با طایفه دیگر از بهادران نامدار را فرمان داد تا از آب کر گذشته تفحص آن قضیه نمایند و با امرا گفت که چون میان ما و توقتمش خان طریق محبت و وداد تا غایت مسلوک بوده اگر با مردم او ملاقات واقع شود شما در جنگ مسابقت منمائید و پیشدستی مکنید و از عقب ایشان امیرزاده میرانشاه باشارت علیه روان شد امرا عالیمقدار حسب فرموده صاحبقران کامکار در حرکت آمده از آب بگذشتند و بیاغی رسیده پرسیدند که شما چه کسانید ایشان جواب دادند که توقتمش خان ما را فرستاده تا لشکر امیر تیمور را نگاه داریم امرا بنابر وصیت حضرت صاحبقران عنان کشیده دست بخلاف عادت در جنگ مسابقت ننمودند مخالفان این معنی را بر ضعف و عجز حمل کرده خیره گشته حمله آوردند و بتیرباران مشغول گردیدند امرا بالضروره بجانب ایشان تاخته دفع صایل واجب دانستند و چون در اول از دشمنان جایی گرفته بودند و آسایش سپاه کما ینبغی نکرده اندک هزیمتی روی نموده و چهل کس از لشکریان را کشته و در این اثنا امیرزاده میرانشاه گورکان رسیده بتیغ آتشبار دمار از روزگار ایشان برآورد و پای ثبات و وقار اعدا متزلزل شده فرار بر قرار اختیار نمودند سپاه نصرت شعار از عقب رفته آن قوم بیباک را تا آنطرف دربند رسانیدند و جمعی کثیر را دستگیر نموده پیش شاهزاده جوانبخت آوردند و شاهزاده ایشان را بند کرده بدرگاه گیتی پناه فرستاد آنحضرت در مقام عنایت آمده با اسیران بر زبان عاطفت فرمود که میان ما و توقتمش خان حق پدر و فرزندیست سبب چیست که بر این حرکات ناشایست اقدام نمود تا چندین خون ناحق ریخته شد میباید که بعد از این بر این افعال ناپسندیده اقدام ننماید و فتنه در خواب فتنه را بیدار نسازد و خود را در سلک جمعی که بلسان شرع ملعونند منخرط نگرداند که الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها حضرت صاحبقران کامکار امثال این الفاظ بر زبان گوهر نثار بگذرانید و فرمود تا جمعی برسم بدرقه با آن جماعت روان شدند و ایشان را بامنی رسانیدند و چون موکب همایون در کوکجه نزول فرمود بسمع اشرف رسید که بانوی عظمی سرای ملک خانم با امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان احرام ملازمت بسته از جانب سمرقند میرسند از وصول این مژده شعله اشتیاق فروخته شد آری گفته اند

وعده وصل چون شود نزدیک
آتش شوق تیزتر گردد

حضرت صاحبقران را دیگر طاقت مفارقت نمانده بر جناح استعجال برسم استقبال روان گشت و در موضع مرند اتفاق ملاقات دست داده درهم و دینار نثار کردند و پیشکشهای مناسب بعرض رسانیدند و حضرت صاحبقران دولتیار از آنجا سوار شده بجانب قلعه النجق که گماشتگان سلطان احمد جلایر بمحافظت آن اشتغال مینمودند توجه فرموده بمقصد رسیده فرمان جهان مطاع صدور یافت تا بهادران لشکر منصور در شب بکوه بالا رفته و روز دیگر قهراً و قسراً فصیل بیرونی را گرفتند و محافظان از صدمات لشکر فیروزاثر گریخته ببالای قلعه برآمدند و سر ممانعت در تر کشیده در مقام تمرد و عناد پای ثبات بیفشردند و عاقبت کار ایشان بجان و کارد باستخوان رسیده دست در دامن تضرع و تخشع زده بجان امان طلبیدند و سوگند بر زبان آوردند که اگر سپاه نصرت پناه دست از جنگ باز دارند پای طاعت و انقیاد بیرون ننهیم مراحم خسروانه شامل حال آن جماعت گشته فرمان داد که بهادران معاودت نمایند ناگاه ابری پیدا شد و باران عظیم بارید حیاض و برکهای قلعه پر آب شد و چون آبی بر روی کار متحصنان قلعه آمد بقول خود وفا ننمودند و بیحیائی پیش آورده بار دیگر رایت عصیان برافراختند حضرت صاحبقران محمد میرکه پسر شیر بهرام و اویرج قرابهادر را بمحاصره قلعه النجق باز داشته عنان عزیمت بجانب آغروق منعطف گردانید و پیش از این شیخ علی بهادر حسب فرمان متوجه قلعه بایزید شده و حاجی سیف الدین و امیر آیدکو تیمور نیز بنابر اشارت علیه بمدد او رفته باتفاق نقبچیان نقب کار کردند و خندق خشک ساخته جنگ در انداختند و قلعه را بغلبه گرفته و حاکم او را بسته بدرگاه عالم پناه رسانیدند **ذکر توجه حضرت صاحبقران بدفع قرا محمد ترکمان و نصب رایات ظفر نشان بعد از آن بجانب وان و وسطان**

در اثنای این اوقات بسمع اشرف اعلا رسانیدند که ترکمانان دست تعدی دراز کرده قافله حجاز و دیگر آیندگان و روندگان را آسیب و تعرض میرسانند حضرت صاحبقران صافی سریرت دفع شر و فتنه را بر ذمه همت پادشاهانه واجب و لازم دانسته از نخجوان متوجه قرا محمد و اتباع او شد و محمد میرکه را که بمحاصره النجق مامور فرموده بود طلب داشت و آغروق را با الاتاق فرستادند تا در آنجا توقف نمایند و عنان همایون با طایفه از بهادران نامدار ایلغار کرده چون بقلعه بایزید که او را آیدین نیز گویند رسید لشکریان ایل و الوس آن سرزمین را از تعرض شجاعان بهادر و امیر حاجی سیف الدین سالم و غانم مانده غارت و تاراج کردند و از آنجا بقلعه ارنیک رفته احشام ترکمان که در آن نواحی بودند تاراج کردند چون [illegible]

ازغبار موکب همایون عطرسای گشت و قلعه وان در تحت تصرف بندگان درگاه آمد حضرت صاحبقران ایلچی بجانب ایشان فرستاد طهرتن والی آن ولایت را بمتابعت و مطاوعت دعوت فرمود طهرتن بالهام توفیق دولت مقدم فرستاده را باحترام و اعزاز و اکرام تلقی نموده اظهار ایلی و انقیاد کرده بصنوف خدمات او را خوشنود باز گردانید و آنحضرت امیرزاده میرانشاه را با فوجی از سپاه ظفرنشان بجستجوی قرا محمد ترکمان پدر قرا یوسف فرستاده شاهزاده متوجه شده بمیان ایل و الوس تراکمه رسید و مراسم غارت و الجه بتقدیم رسانید و با غنیمت بیحد و مرد و دختران پری پیکر بازگشته باردوی همایون پیوست و همچنان محمد میرکه با طایفه از مبارزان پلنگ آهنگ بهمان مهم مامور گشتند و عبور ایشان بر کوهستان و دره‌های واقع شد و دشمنان بر آن حال اطلاع یافته سر راه بگرفتند و بعد از محاربه و کوشش بسیار از آن ورطه جان بیرون برده باردوی اعلا ملحق شدند و شیخ علی برادر اغون برلاس و اقبال شاه پسر ایغوجی تنک قوچین با طایفه از سپاه نبرد آئین از راه دیگر بموجب فرموده سر در پی قرا محمد نهادند و در کوهی بلند محلی صعب المسالک با او رسیدند و نیران محاربه اشتعال یافته لالا خواجه در معرکه بقتل آمد و چون قرا محمد دران جبل شامخ مرتقی شده بود و از جنگ زیاده فایده متصور نبود امرا مراجعت کردند و بدولت پابوس استسعاد یافتند و حضرت صاحبقران کامکار دیگر بار امیر جهانشاه را با لشکری شیر شکار بدفع مفسدان بدکردار فرستاد و ایشان بحشم ترکمانان رسیده مراکب و اسلحه و غیره بدست آورده سالم و غانم بازگشتند اما شاه ملک پسر ملک غیاث الدین برلاس را که بفرمان حضرت صاحبقران رفته بود در بیابانی کشته یافتند و آنحضرت از ارض روم بصحرای موش رفت و ایل و الوس بایلی و انقیاد پیش آمده بعنایات و عاطفت بیکران مخصوص گشتند و چون از آنجا روان شده بحصار عادلجوز نزول فرمود حاکم آنجا با پیشکشهای لایق بسعادت زمین بوس فایز شد و عنایت پادشاهانه شامل حال وی گشته حکومت ایل و الوس بوی تفویض رفت و طوق زرنگار حرکت آمده با مجموع سپاه از بندای بگذشت و در آلاتاق بآغروق همایون پیوست و از آنجا متوجه وان و وسطان شده ملک عز الدین از هیبت لشکر گردون توان بقلعه وان که حصاری بود در غایت متانت و رصانت بر سر کوهی بلند واقع شده بود و بگرد آن خندقی محفوف بآبی عظیم است درآمد و بعد از دو روز برهنمائی عقل بیرون خرامیده منظور نظر تربیت گشت اما از اهل حصار ناصر الدین نامی اسر داری گردانیده سر از گریبان عصیان برآوردند و راهها استوار ساخته ستیز پیش گرفتند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که استادان باهر عراده و منجنیق ترتیب داده لشکر نصرت اثر بجنگ مشغول شدند و بعد از بیست روز نقد قلعه شهر را گرفتند و بعضی متهوران جاهل اکراد بزدند و برخی را دست بهای دگردن بسته از بالای کوه بزیر انداختند و حکم جهان مطاع صدور یافت که قلعه را خراب کنند و در میان ارباب تواریخ چنان اشتهار یافته که بانی آن شداد بن عاد است و قلعه مذکور بر کوهی بلند گچ و سنگ برآورده بودند و هر سنگی از آن از کوه قاف نشان میداد و محکمی و استواری آن بمرتبه بود که هرچند امرا و کارکنان لشکر با جد و جهد و کوشش نمودند یک سنگ جدا نتوانستند نمود یکی از فضلا در تاریخ فتح آن قلعه این رباعی گفته است شاهی که بتیغ ملک ایران بگرفت ماه علمش سر حد کیوان بگرفت تاریخ گرفتن حصار وان را گر پرسند بگو که کیوان بگرفت حضرت صاحبقرانی فرمان داد که حاکم روم ملک ناصر الدین را یکنیمه سر و یکنیمه ریش تراشیده گرد اردو برآوردند و روز دیگر کوچ نموده فرمود تا گردنش زدند و در تنگنائی افکندند تا مجموع لشکر بروی بگذشتند و در اثنای این حالات ایلچی طهرتن از ارزنجان باردوی همایون آمده و انواع تحفه‌ها از خیول و اجناس و تنسوقات و تبرکات از نفایس امتعه و لطایف امتعه و اسبان راهوار و شتران قطار بعرض رسانید خلاصه پیغام آنکه طهرتن معروض میدارد که مدت الحیات در خدمتکاری و جانسپاری ثابت قدم خواهم بود و هرگز از جاده مستقیم اطاعت و متابعت انحراف نخواهم جست و حضرت صاحبقران در باب ایلچی را بتشریفات گرانمایه داده فرمود تا منشور ولایت طهرتن را بهم بنام او نوشتند و از آنجا بسعادت معاودت نمود و چون بسلماس رسید ملک عز الدین را بعنایات خسروانه مخصوص گردانید حکومت ولایت کردستان را با او مفوض داشت و در اینولا حاکم ارومی پیرک نام براهنمائی طالع مسعود احرام ملازمت بسته بدرگاه پادشاه اسلام آمد و پیلاکات گذرانیده مشمول رأفت و احسان گشت و حضرت صاحبقران بیمال کنیزکی در غایت حسن و جمال باو بخشید و ارومی را بوی مقرر داشت و چون جلال الدین شاه شجاع بهنگام وفات عرضه داشتی مشتمل بر مسکنت و ضراعت محتوی بسفارش فرزندان در مجلد رابع گذشت نوشته و آنحضرت در آن زمان که بعراق رسید ایلچی پیش سلطان زین العابدین فرستاده پیغام داد که پدر تو شاه شجاع تو را بجانب ما سفارش نموده وظیفه آنکه در این اوان که رایت همایون نزدیکست بتوقف این صوب شتابی که پیش نهاد خاطر آنست که چنان تربیت یابی که محسود ملوک نامدار و حکام رفیع مقدار گردی و در غایت عظمت و جلال مستقر اقبال خویش باز گردی

ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب اصفهان و تسخیر آنجا و رفتن آنحضرت بدار العلم شیراز

چون آفتاب دولت سلطان زین العابدین بحد افول و غروب رسیده بود بمعاذیر نامقبول توسل جسته در آمدن تغافل و تکاهل نمود و انهی حضرت صاحبقرانی را موقوف داشته خیال فاسد در دماغ جا داد و رای شهریار آفاق بر این معنی اطلاع یافته بتسخیر دیار عراق و فارس جازم گشت و در پائیز سنه تسع و ثمانین و سبعمائه مانند بحر مواج که در حرکت آید و آغروق را با امیر حاجی سیف الدین و امیرزاده میرانشاه و امیر شیخ علی بهادر واگذاشت تا در ساروق قشلاق کنند و بنفس همایون با بقیه سپاه عازم اصفهان گشت و چون ظاهر شهر محل نزول سپاه بهرام انتقام گردید در آنحال سلطان زین العابدین در شیراز بود و سید مظفر کاشی با اکابر و اشراف و سادات و مشایخ و علماء بخدمت مبادرت نموده بشرف دستبوس دریافتند و بنوازش و دلجوئی امیدوار شدند چون حضرت صاحبقران قلعه تبرک را بقدم خویش تزیین داده بود باردوی بازگشت و امیر آیدکو برلاس بضبط آن موضع تعیین فرمود و حکم شد که در اصفهان از اسب و اسلحه آنچه باشد بملازمان درگاه سپارند و جمعی از سپاه نصرت پناه را بمحافظت دروازه‌ها نامزد کرد و رؤسای اصفهان باردوی همایون آمده مال امان قبول نمودند و بجهت تحصیل آن محصلان طلب داشتند و حضرت صاحبقران ایشان را در اردو بازداشته نور ملک برلاس و امیر محمد سلطانشاه و ملک تیمور پسر آقبوقا را بجهت ضبط مال بشهر فرستاد و ملازمان امرا نیز بشهر درآمدند تا زری که کلانتران در محلات توجیه وصول نمایند و چون محصلان با رعایا تندی میکردند و متعرض اهل و عیال ایشان میشدند اصفهانیان باتفاق علی کچه پا که از جهال و متهوران آن دیار بود در مقام معارضه و دفع آمدند و دست بتعرض

محصلان نوکران امرا را از کردند و جمعی کثیر را بقتل آوردند و اهل چند محله که از ضرر دهره داشتند بعضی از لشکریان را که از ایشان مال امان طلبیدند در شب فتنه و خروج از آسیب مفسدان صیانت
کردند و در آن شب بسیاری از متجنده که جهت مهمات بشهر رفته بودند کشته شدند و عدد مقتولان به سه هزار رسید و محمد بسر حتای بهادر در ان یورش کشته شد و جمله اراذل الناس بدروازه شتافته
محافظت آنرا از عمل معزول ساختند و باستحکام و ضبط شهر مشغول شدند و خاطر بر یاغی گری و جدال و قتال نهادند آواز دهل و بوق باوج عیوق رسانیدند و روز دیگر منهیان صورت واقعه را
معروض حضرت صاحبقران گردانیدند آتش خشم جهانسوزش زبانه بفلک اثیر کشید و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که لشکر جلادت آثار روی برزم و پیکار آورند و ایشان از ترس جان و
محافظت فرزندان حرکة المذبوحی میکردند و بیان تیمور و آقبوقا در آن معرکه بقتل آمدند و عثمان عباس را تیری رسید اما صحت یافت و چون شهر مسخر شد حضرت صاحبقران دین پرور
فرمود که محلات ارباب عمایم را حمایت کنند و خانهای جماعتی که از کال حرز و محصلان را از تعرض آن بیدینان نگاه داشته بودند محفوظ دارند و بقیه سپاه را فرمان داد که تیغ انتقام از نیام بیرون
کشند و بقتل عام اهتمام نمایند ؛ سیاست در آمد بگردن زنی ؛ ز چشم جهان دور شد روشنی ؛ از موقف جلال حکم صادر شد که تومانات ده هزار جات و صد جات بحصه و رسد خویش سر
کشتگان بیاورند و تواچیان برای ضبط این معامله دیوانی علاحده نهاده بروایت اقل هفتاد هزار سر جمع آمده در ظاهر صفهان از رؤس کشتگان منارها برآوردند و از غرایب اتفاقات
آنکه جمعی از اهل فتنه شب از صفهان بیرون رفته پناه بزوایا بردند مقارن رفتن ایشان برفی بارید و اقدام آن جماعت بر آن برف بماند و روز دیگر لشکر قیامت اثر پی برده همه را از کنجها
بیرون آورده بر طشت خون نشاندند و بحسب اتفاق در ان زمان دیگر قران علویین در جوزا بود و بعد از آن قران نحسین در سرطان روی نموده و چون خاطر نصرت صاحبقران از قضیهٔ صفهان فراغت
یافت حاجی بیک پسر امیر سارو بوقا و نوبان شاه را بضبط آنجا گذاشت و عنان عزیمت بجانب شیراز تافت در آنوقت حاکم آن سرزمین سلطان زین العابدین بود و چون از توجه رایات نصرت
آیات خبر یافت روی بگریز آورده از جانب کاروان براه شوشتر شتافت و در آنوقت حاکم شوشتر شاه منصور بن مظفر ابن عم او بود و باوجود آنکه میان ایشان چندان صفائی نبود سلطان
زین العابدین بتصور آنکه مضمون الشدائد تذهب الاحقاد بسمت ظهور خواهد پیوست پناه باو آورده و ندانست که هر کس بر دشمن اعتماد کند انگشت تحسر بدندان ندامت بخاید و سلطان زین
العابدین چون بحوالی شوشتر رسید شاه منصور کسان فرستاده امرا و نواب او را بوعدهای که یکی از آن در خاطر نداشت از رفاقت او بازداشت چنانچه عادت ابنای زمان است طریق بی
وفائی مسلوک داشته پیش شاه منصور رفتند و چون با سلطان زین العابدین اندک نفری بیش نماند شاه منصور جمعی را فرستاد تا شاهزاده ساده لوح را گرفتند و بشهر در آوردند و در
قلعه بسلاسل محبوس گردانیدند ؛ دلا مجوی ز ابنای دهر بیوفا ؛ که در جبلت این همرهان مروت نیست ؛ و آنجماعتی که از سلطان زین العابدین برگشته بودند بقتل ایشان فرمان داده و
حضرت صاحبقران دوست نواز دشمن گداز در اول ذی حجه سنه تسع و ثمانین و سبعمائه بجانب اغانی و مناعی شیراز رسید و در ظاهر شهر نزول اجلال فرمود اصول و اعیان و رؤسا و کلانتران
بخدمت شتافته بتقبیل بساط بوس سرافراز گشته و مبلغ یک هزار دینار کپکی قبول کردند که از مال وغیر ذالک تسلیم خزانه عامره نمایند و عثمان عباس بتحصیل آن مال مشغول شده وجه مذکور
تمام و کمال بوصول پیوست و در روز عید خطبه باسم و لقب همایون آرایش یافت و در این اثنا سلطان عماد الدین احمد برادر شاه شجاع از کرمان و امیر اختیار الدین حسین که اعقل
امرا و دهات آن ملک بود بسیرجان بود بخدمت خسرو گیتی پناه رسیدند و خود بسیرجان رفت که اگر سپاه جغتای بآنطرف توجه نمایند در قلعه در آید حضرت صاحبقران بر اندیشه سلطان
عماد الدین احمد اطلاع یافته فرمان داد که ده هزار سوار از آنجانب برسم ایلغار با امیر اختیار الدین روان شوند و قلعه سیرجان و شهر کرمان را محاصره نمایند و عماد الدین احمد رخصت
حال آنکاه یافته متوجه اردوی اعلی گردید و بتقبیل دست دریا نوال مفتخر و سرافراز گشت و عنایت پادشاهانه شامل حال او شده همچنین شاه نصرة الدین یحیی برادرزاده شاه شجاع از
یزد و ابواسحق نبیرهٔ شاه شجاع از سیرجان و اتابکان لر و کرکین لاری که نسبتشان بگرگین میلاد منتهی میشود و سایر حکام اطراف روی بدرگاه عالم پناه نهادند و مجموع این طوایف بعواطف
پادشاهانه سرافراز گردیدند ؛ **گفتار در هجوم طغیان و معاودت شهریار آفاق بدین سبب از فارس بعراق** ؛ چون قمر الدین را در مغولستان کاری از
پیش نرفت متوجه درگاه توقتمش خان شده اغوا و افساد بنیاد کرد و او را بر آن داشت که با دیگر با حضرت صاحبقران طرح مخالفت اندازد چه این شاهزادگان توقتمش خان جمعی ترا در الماک
و نوئینان بجانب ترکستان روانگردانید ایشان از سغناق گذشته سیرام را محاصره نمودند و تمور خواجه آقبوقا که حاکم آن موضع بود در مخالفت پای ثبات بیفشرد و بیرونیان هرچند سعی و کوشش
کردند که شهر را مسخر سازند میسر نشد چون بکمند عزم مخالفان بر کنگره مقصود نرسید دست از محاصره باز داشته باطراف و جوانب ممالک محروسه نهب و غارت آغاز کردند و شاهزاده
جهانبان عمر شیخ بهادر که در اندکان بود لشکرها جمع آورده متوجه ایشان گشت و امیر سلیمانشاه و امیر کعل برادر طغای بوغا برلاس و امیر عباس و شیخ تیمور پسر آقتیمور بهادر که بضبط سمرقند باز داشته
بجانب شاهزاده عمر شیخ روانشده باو پیوستند و باتفاق از آب جیحون گذشته در تنج و سخی انزار در موضع خوکلک هر دو سپاه بهم رسیدند و بعد از تسویه صفوف بریکدیگر حمله آوردند و تنور جنگ
گرم گشت و از اول تا وقت غروب خورشید عالمتاب فرد زمان محاربه امتداد یافت و امیرزاده عمر شیخ که قول لشکر را آراسته بود باندیشه آنکه تا بنفس خویش مباشر طعن و ضرب نشود مهم بوجه دلخواه
میسر نگردد با فوجی از بهادران برگزیده خود بر قلب دشمن زد و از آنجا بیرون رفت و از سپاه منصور دور افتاد و امرا از تشخیص او جهت مصلحت در قول فرستادند و آنشخص شاهزاده را در محلی که
قرار داشت نیافت و با اکثر لشکر قراول بسر نیف خود آرام داشتند فرستاده بتصور باطل کرده با مرا خبر رسانید که امیرزاده عمر شیخ بهادر بساط معرکه در نوردیده بگوشه بیرون رفت امراء و اهل دیوان
از این خبر متوهم شده سر خویش گرفتند و شاهزاده عمر شیخ چون معاودت نمود هیچکس را در قول ندید تأسف بسیار خورده چندان جنگ کرد که با کبرش را زخم رسیده از حرکت باز ایستاد
و آخر الامر درخواست یکی از ملازمان سوار شده تنها روی باندکان نهاد و مردم بتصور آنکه شاهزاده گرفتار گشته منهزم شدند که دل بفرار نهند و روی بقلال جبال آورند تا گاه
شاهزاده رسید جانی تازه یافتند و نوبت دیگر شاهزاده لشکرها جمع آورده در این اثنا مسموع گشت که آنکاتو برادرزاده حاجی بیک با لشکر گران از جانب مغولستان بطرف تاشکنت

پیوستند و باتفاق از آب جیحون گذشته در پنج فرسخی اترار در موضع جوکلک هر دو سپاه بهم رسیدند و بعد از تعبیه صفوف بر یکدیگر حمله آوردند و تنور حرب گرم گشت و از اول روز تا وقت
غروب خورشید عالم افروز زمان محاربه امتداد یافت و امیرزاده عمر شیخ که قول لشکر را آراسته بود باندیشه آنکه تا بنفس خویش مباشر طعن و ضرب نشود مهم بوجه دلخواه میسر نگردد
با فوجی از بهادران برگزیده خود بر قلب دشمن زد و از آنجا بیرون رفت و از سپاه منصوره دور افتاد و امرا شخصی را جهة مصلحت در قول فرستادند و آن شخص شاهزاده را در محلی که قرار
داشت نیافت و با آنکه لشکر قول در موقف خود آرام داشتند فرستاده تصور باطل کرده بامرا خبر رسانید که امیرزاده عمر شیخ بهادر بساط معرکه در نوردید و بگوشه بیرون رفته
امراء بهادران ازین خبر متوهم شده سر خویش گرفتند و شاهزاده عمر شیخ چون معاودت نمود هیچکس را در قول ندید تأسف و تحسر بسیار خورده چندان جنگ کرد که بارگیرش از زخم تیغ
از حرکت باز ایستاد و آخر الامر بدر خواست یکی از ملازمان سوار شده تنها روی بازگشت نهاده مردم تصور آنکه شاهزاده گرفتار گشته میخواستند که دل بفرار نهند و روی بقلال جبال آورند
ناگاه شاهزاده رسید حیاتی تازه یافتند و نوبت دیگر شاهزاده لشکر را جمع آورده در این اثنا مسموع گشت که انکاتو برادرزاده حاجی بیگ با لشکر گران از جانب مغولستان بطرف تا
شکنت و سیرام آمده و مردم او دست بغارت و تاراج بر آورده اند و چون این خبر بتحقیق پیوست شاهزاده عمر شیخ لشکر که داشت برداشته بخجند آمده در آنجا شنید که انکاتو
متوجه اندکان شد شاهزاده فی الحال بعزم آنکه سر راه بر وی گیرد مراجعت نموده در کنار آب جیحون بمقابل ایشان رسید و از جانبین گذرها ضبط کرده چند روز بکنار آب در برابر یکدیگر
بسر بردند و منتظر فرصت میبودند شبی انکاتو را حیلهٔ اندیشیده جمعی را در معسکر گذاشت و فرمود تا پراکنده آتش بیفروختند و خود با بقیه سپاه بر بالای آب روان شد و بدلالت شخصی از اندکان
گذاری پیدا کرده و از آب گذشته صف لشکر بیاراست و امیرزاده عمر شیخ استقبال او نمود و نیران محاربه اشتعال یافت و شاهزاده بکوششهای مردانه مبارزان افکندن گرفت
اما چون کثرت مخالفان زیاده از توصیف بود عنان بجانب اندکان تافت و انکاتو متعاقب او روان شده در نیم فرسخی اندکان فرود آمده خواست که بمحاصره قیام نماید شاهزاده
از غلبه غیرت و حمیت با اندک نفری از حصار بیرون رفت و خود را بر سپاه دشمن زده مانند شیر ژیان بستیز آمد و بضرب شمشیر و نوک نیزه جگر خصم را میدرید و چون مخالفان زیاده از
اشجار و قطرات امطار افزون تر بودند توکل بهادر شمشیر از نیام بر آورده در میان ایشان تاخت و عنان اسب شاهزاده را گرفته او را از آن معرکه بیرون آورد و انکاتو نیز مصلحت
در توقف ندیده راه کاشغر پیش گرفتند و شاهزاده جمعی را بتکامیشی فرستاده ایشان بموجب فرموده عمل نمود بسیاری از سپاه جته را معروض تیغ قهر گردانیدند و در این ایام
لشکر تومان بهادر ماوراء النهر آمده آنچه ممکن بود از قتل و نهب بتقدیم رسانیدند و امیر سلیمانشاه و امیر عباس که از جنگ جوکلک منهزم گشته بسمرقند آمده بودند در محافظت شهر جد و جهد تمام مبذول
و فوجی دیگر از سپاه توقتمش خان که سلطان محمود دبیر کیخسرو ختلانی براهنمائی ایشان اشتغال مینمود آنجماعت را از جانب خوارزم بطرف بخارا آورده هوای تسخیر در دماغ مخالفان
جایگیر آمده بمحاصره مشغول گشتند و طغای بوقا برلاس و ملتمس قوچین که در اندرون بودند باستحکام قلعه پرداخته جنگهای مردانه نمودند و بعد از محاربه فراوان سپاه جته از تسخیر
بخارا مایوس گشته روی بجانب دیگر بلاد و ولایت ماوراء النهر آوردند و در زنجیر سرای آتش زده قرشی و حوالی آنرا نیز سوختند و تا کنار آب آمویه غارت و تاراج کردند و در این ایام امیر
عباس بزخم تیری که در جنگ جوکلک باو رسیده بود متوجه سفر آخرت شد و بعد از حدوث این قضیه وقایع را معروض حضرت صاحبقران گردانیده آنحضرت امیر عثمان عباس را فرمود
تا با سی سوار بتعجیل تمام متوجه سمرقند گردد و اهالی آن ولایت را از وصول رایات همایون اعلام دهد و ولایت عراق و فارس را بر آل مظفر تقسیم فرمود و حکم شد که عالیجناب افادت
مآب قدوة المحققین افضل المتأخرین سید شریف جرجانی در کنف حمایت حضرت سبحانی از شیراز بسمرقند تشریف برند و همچنین امیر علاء الدین ییناق که از اعیان امراء شاه شجاع بود
و بمزید شوکت و کیاست امتیاز داشت با جمعی دیگر از متعینان مامور گشتند که متوجه آنجانب شوند و از اهل حرفت نیز طایفه که در هنرمندی عدیل و نظیر نداشتند بر حسب فرمان
عزیمت دیار ماوراء النهر نمودند و حضرت صاحبقران گیتی ستان فی این وقت و اسعد ساعت عنان معاودت منعطف گردانید سوار شد و چون به یزد عصمها الله نزول فرمود
ایلچی پهلوان مهذب خراسانی بعز عرض رسانید که اگر داروغه بیاید من از سر قدم ساخته شرف دستبوس حاصل نمایم حضرت صاحبقران کامکار توکل باورچی را بآن دیار فرستاد
و مهذب شهر را تسلیم نموده بموکب همایون پیوست و چون خطه ابرقو مرکز اعلام ظفر پیکر گشت مهذب بالقدر حاجت خدمات پسندیده بجای آورد و ایمنی پسندیده افتاد و حکومت
ابرقو باو تفویض شد و آنحضرت در ری باغروق همایون پیوست و از آنجا امیرزاده میرانشاه گورکان و امیر حاجی سیف الدین را فرستاد تا لشکرهای آن دیار جمع آورند و
کاشان و قزوین را به پیر محمد ساده داد و مملکت ری را بموسی پسر جوکار ارزانی داشت و ملوک رستمدار و گیلانات را رخصت فرمود که باوطان خود در روند و فیروز کوه را
باسکندر شیخی عنایت فرموده او را همانجا بگذاشت و زمام حکومت دامغان را در کف کفایت امیر جمشید قارن که از قهستان خراسان بود نهاده و استراباد را بنام پیر پادشاه پسر
لقمان طغایتمور خان رقم زده همه را رعیت پروری و معدلت گستری وصیت فرمود و مراحل و منازل قطع کرده بسمرقند رسیده و پیش از وصول آنحضرت یاغی مملکت را گذاشته گریخته بود
بموجب فرمان خداداد حسینی و شیخ علی بهادر و عمر تابان و طایفهٔ دیگر از بهادران در عقب مخالفان رفتند و بسیاری از ایشان را نیست گردانیده باردوی همایون معاودت
نمودند و چون اندک اهمالی از امراء و ارکان دولت و سرداران در معرکه جوکلک واقع شده بود و این معنی بر خاطر اشرف اعلا گران آمد لاجرم در آن دیوان باحضار جمیع ایشان
فرمان داد و بعد از تحقیق و تفتیش امیر سلیمان عتابی عظیم فرمود و براتخواجه کوکلتاش را که در جنگ سستی کرده بود بر حکم ریش تراشیده بر سرخی و سفیداب بر روی مالیدن
و معجر پوشانیدن فرمان رفت و کوچه ملک چون با سیزده نفر بر سر سیصد قزاق تورانی شبیخون برده بود و اسیران خجند و آن نواحی را از چنگ کفار خلاص داده بود بمزید
افضال و انواع عاطفت و احسان مخصوص آمد و حکم ترخانی در باب ایشان نافذ گشت و شاهزاده عمر شیخ بهادر چون بدولت دستبوس حضرت صاحبقرانی استسعاد یافت آنحضرت

اورا از جوش کرفته سمرقند فرستاد و بوسعید و شرف احمد را ارزانی داشت و پایه قدر و منزلت او از فرق فرقدان بگذرانید **ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقرانی نوبت پنجم بخوارزم و تسخیر آن مملکت بی‌کلفت مشقت و محنت** چون حضرت صاحبقرانی از جیحون بگذشت توقتمش خان مانند پشه ضعیف که از پیش باد کریزد سر خویش گرفت اما در دیار خوارزم بعضی از شاهزادگان جوجی نژاد و امراء بدنهاد که بموجب فرموده خان مذکور بدان تصوب آمده بودند خاک بر فرق دولت خود می‌بیختند و باتفاق خوارزمیان غبار فتنه می‌انگیختند لاجرم خسرو بادین و داد دفع اهل شر و فساد را وجهه همت عالی نهمت ساخته در شهور سنه تسعین و سبعمایه عنان عزیمت بجانب خوارزم منعطف گردانید و چون موضع اکر آباد مضرب خیام سپاه نصرت پناه گشت حضرت صاحبقران کامکار کونجک اغلان و تیمور قتلغ اغلان را که از توقتمش خان گریخته بودند و التجا بآنحضرت آورده با جمعی امراء ازپیش روان ساخت و اتباع ایشان ازنصرتعداد که عبور نموده عبید خواجه را قراول گردانیدند و او از پیش رفته از قراولان ایلمش خان که از جانب توقتمش خان در خوارزم بود شخصی را گرفته همراه آورده و شاهزادگان جهانگیر عالی و امراء صاحبقرانی کله بانان را بحضرت صاحبقرانی گیتی ستانی فرستادند و آنحضرت اوضاع و احوال دشمنان را معلوم فرموده روان شد و چون بحد ریس رسید و از آنجا بسعادت و اقبال بگذشت از جانب خوارزم شخصی آمده خبر آورد که ایلمش اغلان و حسین صوفی هزیمت غنیمت دانسته کریز اختیار کردند و متوجه اردوی توقتمش خان گشتند و بار دیگر ولایت خوارزم با سایر ممالک محروسه مضاف شد حضرت صاحبقران امیرزاده میرانشاه گورکان و محمد سلطانشاه و شمس الدین عباس و شیر بیشه مردانگی اوچ قرا بهادر و الکامیر تیمور را با جمعی دیگر از بهادران سپاه را بتکامیشی مخالفان روان فرموده و ایشان بموجب فرمان از راه قیم بازگشته در حرکت آمدند و بدشمنان رسیده از قتل و غارت دقیقه مهمل نگذاشتند و از آنجا بازگشته مظفر و منصور با اموال نامحصور باردوی اعلا ملحق شدند و حضرت صاحبقران روزی چند در خوارزم توقف فرموده حکم کرد جمیع سکان آن ولایت را کوچانیده بسمرقند بردند و عمارات عالیه آن بلده فاخره را با زمین هموار ساختند و جو کاشتند و در آن شهر ساکن داری و نافخ ناری نماند و در تمام خوارزم دیواری که مستقیم در سایه آن تا آسایش نماید موجود نمیشد و چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران از این قضایا باز پرداخت بمستقر سریر سلطنت خود معاودت فرموده خرابی خوارزم مدت سه سال امتداد یافته در زمانی که آنحضرت از یورش دیار قبچاق باز آمد موسیکه بفرستاد تا آن ولایت را فی الحال معمور گردانیده مردم اطراف و جوانب آندیار را فراهم آورده بزراعت و عمارت ترغیب و تحریص نمودند **ذکر مخالفت محمد میرکه پسر شیر بهرام که بمصاهرت صاحبقرانی مشرف شده بود** نه داشته ضمیر آفتاب اشراق شهریار آفاق بر صفحات روزگار محمد میرکه نافه عهد علیا سلطان بخت بیگم که از مخدرات حجرات سلطنت بود در حباله نکاح او آورده و مرتبه قدرش بلند گشت و حکومت ختلان و توابع آن بروی مقرر شد و این بیت از جمله اشعار اوست بیت که در عشق جانان کر رود شاهی چه غم ملک سعدی را امیری ملک ختلان گو مباش مدتی بحکومت و کامرانی گذرانیده عاقبت دیده بصیرتش پوشیده شد و بر کفران نعمت اقدام نموده بجزای عمل خود گرفتار گشت بیان این سخن آنست که در آن اوان که حضرت صاحبقران ممالک ستان بدفع فتنه و فساد توقتمش خان بدوی خوارزم نهضت و ابوالفتح برادر خورد محمد میرکه از آستان فرخنده نشان روی گردان شد بگریخت والم بهادر از این حال خبر یافت و از عقب او شتاب روان شده اسبان لشکریان گرفته در پی ابوالفتح تاخت تا او را در پای درختی خفته یافت و از آن حرکت ناپسندیده پرسید ابوالفتح جواب داد که برادرم محمد میرکه یاغی شده مرا طلبید و من خیال داشتم که با او بپیوندم الم بهادر او را مضبوط ساخته در بخارا پیش شاهزاده عمر شیخ رسانید و شاهزاده مسرعی بجانب خوارزم روان داشت تا صورت حادثه را بعرض حضرت صاحبقران رسانند و شاهزاده بتعجیل هر چه تمامتر بطرف سمرقند رفت و در آنجا استکشاف احوال نموده بتحقیق پیوست که محمد میرکه با علان کلمه عصیان مبادرت نموده از سمرقند بطرف حصار شادمان رفت و ملک برلاس و قنبر بهادر را غارت کرده و باین اکتفا نکرده در حصار شادمان تاخته جسارت نموده و بخزانه خاص باز دیده مجموع آلات حرب و ادوات طعن و ضرب برازلواه بان تقسیم نموده و حشری انبوه جمع آورده همه را اسب و خلعت داده تمنای جنگ و جدال است و چون شاهزاده عمر شیخ بتفصیل حالات اطلاع یافت باحضار لشکر ماوراء النهر فرمان داده از سمرقند بیرون آمده در یلغرنعاج توقف نموده تا سپاه مجتمع گشتند و از آنجا چون شیر خشمناک متوجه حصار شد و از میامن دولت و اقبال صاحبقران بمجرد آوازه شاهزاده مخالفان متفرق و پراکنده شدند و میرکه علامات ادبار بر صفحات احوال خویش مشاهده کرده شکسته و خاکسار روی بفرار نهاد و از آب وخش گذشته بجانب ختلان رفت و شاهزاده متعاقب او در حرکت آمده تا ختلان در سیج سکان توقف نمود و میرکه روی خذلان بدروازه آورده و شهاب الدین حاکم آن سرزمین دست رد بر سینه ملتمس او نهاده در قلعه را بست محمد میرکه محروم و مایوس از آن موضع بازگشته اکثر ملازمانش از موافقت او تخلف نموده بیش از سه چهار کس با وی نماند سپاه فیروزی پناه هر چند در اطراف و جوانب او را طلب داشتند نیافتند و امیرزاده عمر شیخ بختلان رسیده در آن قصر که قصر میرکه بود نزول فرموده منتظر میبود که لطیفه روی نماید که خاطر یکبارگی از دغدغه میرکه بیاساید و حسب اتفاق عثمان بسر اروغ عمر با چند نفر بسمرقند میرفت و در اثنای راه بسر چشمه رسید پی اسبان دید که از جاده مستقیم منحرف شده بود در خاطرش افتاد که در آن باب تفحص و تفتیش بجای آورد تا معلوم شود که حقیقت حال چیست لاجرم بر اثر آن رفته چون اندک مسافتی طی نمود محمد میرکه را دید که با چهار کس نشسته و اسبان را علف کذاشته فی الحال باشارت عثمان نوکران اطراف و جوانب او را گرفته آنچهار کس خواستند که دست بتیر و کمان دراز کنند میرکه مانع آمده و ایشان اسبان را بدست آورده بعد از آن میرکه را مضبوط نموده عثمان او را مصحوب خویش گردانیده متوجه جانب شاهزاده عمر شیخ شد و در اثناء راه از جانب شاهزاده خبر رسید که او را بیاسا رسانند عثمان بموجب فرموده عمل نموده و برادرش ابوالفتح را نیز در سمرقند از میان برداشتند و بعضی از فضلای متاخرین در کتب خویش آورده اند که محمد میرکه خط را خوب نوشتی و شعر را مرغوب گفتی راقم حروف یک بیت او را که در خاطر داشت در این اوراق ثبت نمود و خط او را بر آن قیاس باید کرد القصه بعد از دغدغه محمد میرکه امیرزاده عمر شیخ بدار العلم سمرقند شد و از آنجا بشرف پابوس حضرت صاحبقران بادین و داد استسعاد یافت

یافت و در همان اوان که محمد میرکه اظهار یاغیگری کرده از سمرقند بازگشته امیر جهانشاه بن امیر جاکو با لشکر بورلدای و اسپردی و طایجان بموجب فرمان واجب الاذعان بجانب اردوی
همایون میرفت در اثناء راه ایل بورلدای یاغی شده مراجعت نموده امیر جهانشاه و خواجه یوسف بن اولجایتو و جمشید برادرزادهٔ بورلدای در عقب ایشان رانده بتعجیل رانده
ببغلان بمخالفان رسیده هرچه داشتند بباد غارت و تاراج داده مقارن اینحال امیر جهانشاه شنید که امیر در حصار لشکرها جمع آورده در مقام یاغیگری است و او با سپاه نصرت پناه
بعزم رزم میرکه روان شد و خواجه یوسف با زینک رفت و پیر علی باز حاکم بلخ گشت قرار بر آنکه بقایای لشکر آن موضع را فراهم آورده در کنار جیحون توقف نماید و چون شب درآمد جنید بور
لدای و برادرش بایزید و علی اکبر یاغی شده بر سر امیر جهانشاه راندند با سه هزار کس و با جهانشاه زیاده از شصت کس نبود و صدمهٔ ایشان با این نفر اندک پشت بآب کرده و دل دریا نموده
بهیچگونه اضطراب بخود راه نداد و تورها و چپرها در روی کشیده بجنگ مشغول شدند و همانشب خواجه یوسف و پیر علی با پانصد مرد کمک ایشان از آب گذشته بامیر جهانشاه رسیدند
و بهنگام سحر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایت نصرت آیت سپاه نصرت شعار وزیده مخالفان با وجود کثرتی که داشتند روی بگریز آوردند و لشکر فیروز اثر تکامیشی کرده دست بقتل
و تاراج برآوردند و امیر جهانشاه در قندز توقف نموده ایل بورلدای بکابل فرستادند و والی آنجا ابوسعید که از خاک برگرفتهٔ حضرت صاحبقرانی بود نقد اخلاص خویش را مغشوش ساخته
با آن مدبران در مخالفت اتفاق نموده و آنحضرت آقبوقا که دشمن ابوسعید بود تربیت نموده بهنگام فتح خوارزم اسباب حکومت او مرتب ساخته امارت تمام کابل بوی ارزانی
داشت و ایالت ایل و الوس میسور را بر آقبوقا مقرر گردانیده و او را نزد امیر جهانشاه فرستاد و رمضان خواجه و خواجه یوسف با لشکرها بموجب فرمان از قندز و بغلان در حرکت
آمده بتعجیل تمام روان شدند و از کابل گذشته در موضع نعمان جنید و ابوسعید را دریافتند و توابع و لواحق ایشان را غارت کرده کسانیکه از صدمهٔ قهر امراء بهرام انتقام خلاصی یافتند بجانب
سند گریختند و در گرمسیرها پیوستند و باتفاق از جنگلها گذشته بمخالفان رسیدند و آن مخذولان سراسیمه شده از بیم بجنگ اشتغال نمودند و جمعی کثیر از ایشان بقتل رسیدند و مالی
که داشتند عرضهٔ نهب و غارت گشت و جمشید با بایزید و ابوسعید و میسور بهزار مشقت از دریای خونخوار هلاک خود را بساحل نجات افکندند و بطرف دهلی رفتند و سپاه نصرت شعار
با غنیمت بسیار بمواطن خویش بازگشتند و در آن اوان حضرت صاحبقران فرمان داد تا طوی عظیم ترتیب کردند و سلطانشاه محمود دبیر سیورغتمش خان در دیار ... بیمار گشته بعد از چند
روز برحمت پروردگار پیوست و چون آنحضرت بدار السلطنه سمرقند معاودت فرمود در باغ بهشت با مخدرات حجرات عصمت و ابنیت بطریق شرع مطهر عقد بستند و بعد از آن بسلامت
بخراسان شتافتند و امیرزاده عمرشیخ باندکان رفت و حضرت صاحبقرانی روزی چند در سمرقند بمسرت و شادمانی و طرب و کامرانی گذرانید جلوس محمود خان و تزویج شاهزادگان
در شهور سنه تسعین و سبعمائه اتفاق افتاد **گفتار در لشکر کشیدن توغتمش خان بجانب ماوراء النهر و دیگر حکایات** توغتمش خان دفتر انعام و احسان
حضرت صاحبقران گیتی ستان را بر طاق نسیان نهاده بر کفران نعمت اقدام نموده از چرکس و بلغار و الان و آس و سایر ممالک جوجی خان لشکر گران حشم بیکران فراهم
آورده و در اول زمستان سنه تسعین و سبعمائه بعزم رزم آنحضرت متوجه ماوراء النهر گشت و چون پادشاه هفت کشور از این واقعه با خبر شد باحضار لشکر سمرقند و شهر سبز فرمان داده دستان
در ظل رایت فتح آیت جمع آمده موضع ساغرج معسکر همایون گشت و تواجیان را باطراف ممالک محروسه فرستاد تا بقایای سپاه را بدرگاه عالم پناه رسانیدند و از قضا در آن
زمستان سرما بمرتبه رسید که حرارت غریزی در ابدان انجماد میپذیرفت و در این اثنا منهیان بمسامع علیهٔ حضرت صاحبقران رسانیدند که منقلای لشکر توغتمش خان با سپاهی افزون
از ریگ بیابان از آب خجند عبور نموده در نواحی زرنوق رحل اقامت انداخته و آنحضرت بر فور رغبت رفتن نموده خواص مقربان بارگاه سلطنت معروض داشتند که اگر توقف افتد تا
لشکر جمع آید همانا بصواب نزدیکتر باشد حضرت صاحبقران که مؤید بود بتأییدات ربانی بر زبان گوهر افشان گذرانید که فی التأخیر آفات که آفتهاست در تأخیر و طالب را زیان
دارد بمضمون این بیت که زمانه بر آنکس بتابد که او کار امروز فردا کند عمل نموده با وجود آنکه برف تا سینهٔ اسب میرسید در زمستان بدولت و اقبال سوار شده با جمعی از
بهادران نامدار برف کوفته بجانب یاغی راند و مقارن اینحال امیرزاده عمرشیخ بهادر با سپاه اندکان بموکب همایون پیوست حضرت صاحبقران گردون توان کونجه اغلان و تیمور قتلق
اغلان و شیخ علی بهادر را با فوجی از ابطال رجال روان ساخت تا راه گریز بر دشمنان مسدود سازند و روز دیگر بهنگام طلوع خورشید شهریار فریدون فر با ابهت جمشید بر مخالفان
رسید و چندان مجال نداد که ایشان صفها راست کنند و بیک حملهٔ آتش آهنگ باد بی نیازی بر آن خاکساران وزیده روی بانهزام نهادند و جمعی از ایشان بتیغ کین از پشت زین بر زمین
افتادند و برخی خود را در آب خجند انداختند و غریق بحر فنا گشتند و زمره که از آسیب تیغ آتشبار و آب باد رفتار خلاصی یافتند گریختند و لشکریان که پیش رفته بودند راه گریز بر ایشان
بستند و از عقب سپاه ظفر پناه رسیده بزخم شمشیر و تیر و گرز و سنان دشمنان را بیجان ساختند و آیدی بخشی را که از زمرهٔ امراء توغتمش خان بود دستگیر نمودند و خواستند که از پای در
آورند از بیم جان نام خویش بر زبان آورده او را بدرگاه گیتی پناه رسانیدند و حال توغتمش خان از وی پرسیده بعنایات و عاطفت نوید داد و ظفر کردار ملازم رکاب همایون
گشت حضرت صاحبقران بکامگار معاودت فرموده در سنه احدی و تسعین و سبعمائه موضع اقار مضرب خیام لشکر نصرت شعار گشت و فصل زمستان بنهایت انجامید امیرزاده
میرانشاه با لشکر ظفر پناه از خراسان تشریف قدوم ارزانی داشت و سپاه دیگر بلاد و امصار نیز بدرگاه حضرت صاحبقران گردون اقتدار مجتمع گشتند و امیرزاده عمرشیخ و امیر
حاجی سیف الدین و امیر اکو تیمور بموجب فرموده بر آب خجند در مواضع متعدده پل بستند و آنحضرت در ربیع الاول سنه احدی و تسعین و سبعمائه از اقار نهضت نموده بکنار آب خجند
رسیده شاهزادگان و جمیع لشکریان از آب گذشتند و تیمور قتلق اغلان و سونجک بهادر برسم منقلای از پیش روان شدند و امراء تومن را بقراول تعیین نموده پیشتر از خود
فرستادند قراول دشمن را ... دیده بر فور بازگشتند و امراء را از آنحال آگاه نمودند و امراء در کمین ایستاده خود را بدشمن ننمودند و مخالفان چون هیچکس ندیدند و شب درآمد بطلوع

اهل بر بستر راحت نهاده و جوش غفلت فرو خفته و لشکر منصور در همان شب بر سر جتگان رسیدند و اکثر آن جماعت را بقتل رسانیدند و بقیة السیف روی بگریز آوردند و از آب ایچ گذشته پیش توغتمش خان رفتند و خدمتش در آن اوان از سنجر صبران حاضر آمده و بسی را غارتیده و بعضی از حصاری که موضع نشسته بود زد و گریختگان چون او را از توجه و تسلط سپاه ظفر پناه آگاهی دادند خوف و هراس بر ضمیرش استیلا یافت بجهت آنکه با وجود کثرت لشکر و وفور استعداد بی توقف و درنگ بجانب دشت قبچاق عنان تافت و حضرت صاحبقران چون بر هزیمت دشمن مطلع گردید امیر حاجی سیف الدین را با اغروق روانه سمرقند نمود و خود با شاهزادگان دولت یار و امراء عالی مقدار از عقب مخالفان در حرکت آمده و خواجه شیخ قوچین و آتا لشکر خزانچی و دولتشاه جیباجی را با چهل مرد نامی بخبر گیری فرستاد و در موضع سارق بمخالفان رسیده جنگی عظیم واقع شد و لشکر ظفر لوا از جمله اعدا جمعی کثیر بقتل آوردند و بقیة السیف بگریختند و در وقت معاودت سپاه ظفر دستان در آن بیابان بکیک ترخان که با صد خانه وار نشسته بود دچار شدند و بعد از محاربه او را با چهل خصمش گرفته بدرگاه گیتی پناه رسانیدند و حضرت صاحبقران از آن محل کوچ کرده منازل و مراحل قطع فرموده بسعادت و اقبال بعد از آن در موضع آق سومون نزول فرموده و در آن اوان ایلچی از خراسان رسیده معروض داشت که حاجی بیگ جونی قربانی و ملوک سبزوار سربداری با مجموع لشکرهای کلات و طوس یاغی شده اند و خراسان پر فتنه و آشوب است **ذکر تمرد و عصیان و سبب عصیان حاجی بیگ جونی قربانی** حاجی بیگ پسر عم علی بیگ بن ارغونشاه در زمان دولت او اعتبار و اختیاری نداشت و در غایت افلاس و نهایت فلاکت روزگار میگذرانید و گبرآورا در ایام حکومت علی بیگ اسبی بقاعده که بر نشیند و جامه پاکیزه که بپوشد دست نداد و در آن زمان که ماهچه علوق آسمان سای حضرت صاحبقرانی از افق دیار خراسان طلوع کرد بواسطه شامت و مخالفت علی بیگ اکثر وجوه و اعیان جونی قربانی در معرض سخط و غضب حضرت صاحبقرانی آمدند و آنحضرت حاجی بیگ را منظور نظر عنایت و احسان گردانیده حکومت طوس باو ارزانی داشت و در وقتیکه شهریار آفاق متوجه عراق و فارس شد حاجی بیگ ظفر کردار در رکاب همایون ملازمت مینمود بعد از استخلاص اصفهان و عزیمت شیراز حضرت صاحبقران علی بیگ را بایالت آنولایت نصب فرموده از خزاین و دفاین اصفهان مبلغی خطیر بدست او افتاد و ثروت و مکنت او از افزون در گذشت و کارش بجائی رسید که حضرت صاحبقران دختر او را از برای امیرزاده عمر شیخ خواستگاری نموده و چون آنحضرت بواسطه هجوم لشکر قبچاق از فارس مراجعت نموده حاجی بیگ و سایر حکام ولایات را بمواضع خویش فرستاد و بنفس همایون بماوراء النهر رفت و آوازه شایع گشت که آنحضرت از توغتمش خان انهزام یافته و از آمویه رفته است او را محاصره نموده و حاجی بیگ خیال سلطنت ماوراء النهر در دماغ جای داده با خود گفت که توغتمش خان تا استیصال این خاندان نکند آرام نخواهد گرفت و تا او از مهم ماوراء النهر فارغ شود دمی بیاری خراسان را ضبط نمایم بسبب این تصورات باطل شهر طوس را حصار ساخته و حقوق الطاف حضرت صاحبقرانی را نسیاً منسیاً انگاشته سکه و خطبه بنام توغتمش کرده و یوسف خواجه پسر قمرالدین که در طوس مقید بود بیرون آورد و بامارت نشاند و در این وقت ملوک سربدار تربیت کرده میرانشاه از سبزوار روان شد با امید آنکه بشاهزاده عالمیان بپیوندند و چون بحوالی طوس رسید حاجی بیگ او را اغوا نمود تا خدمتش بر یاغی شد و خبر این واقعه در هرات افشا یافته امیر آقبوقا کسان بطوس فرستاد و حاجی بیگ را از عاقبت این کار ناپسندیده بترسانید اما در دل او جایگیر نیامد و امیر آقبوقا لشکر با خراسان و غیر ذلک جمع آورده روی بطوس نهاد و حاجی بیگ باتفاق طوسیان باستقبال شتافته جنگهای مردانه کرد و آخر الامر منهزم شده بشهر در آمد و امیر آقبوقا از یکجانب و شیخ محمد داروغه از جانب دیگر طوس را احاطه کردند و رعایت حزم کرده بر گرد خود خندقی کندند و مدت محاصره متمادی شده خلقی کثیر از طرفین بقتل آمدند و در این اثنا امیر آقبوقا ایلچی پیش حاجی بیگ فرستاده پیغام داد که سه ماه هست که بر دست راست تکیه کرده ام و سه ماه دیگر بر دست چپ تکیه خواهم کرد و آنگاه سه ماه بر پشت خواهم خوابید بعد از آن ببینیم که تو بر روی خواهی خسپید یا من و چون خبر تشویش و فتنه خراسان بسمع حضرت صاحبقران رسید خماری ایناق و حاجی عبدالله پسر امیر عباس و دولدای و آنکه سارق را فرمود که از جیحون عبور نمایند و در دفع مخالفان غایت جهد مبذول دارند و ایشان بر حسب فرمان از آب گذشته خماری ایناق بکابل رفت و شکرکس دیگر با امیر آقبوقا پیوستند و چون از افواه امراء خبر انهزام توغتمش خان در خراسان شایع شد امیر آقبوقا و سایر ملازمان و هواخواهان حضرت صاحبقران صدای کوس بشارت باوج آسمان رسانیدند اما طوسیان باور نکردند و همچنان بر طغیان و عصیان اصرار میکردند و امیر آقبوقا حاجی عبدالله و آنکه سارق را بسبزوار فرستاده و دولدای را پیش خود باز نهاد و بعد از رفتن امراء حضرت صاحبقران امیرزاده میرانشاه را فرمان داد تا بسمرقند آمده ملک پیر محمد بن ملک غیاث الدین را با دو پسرش محمد و زین العابدین نیست گردانید و از نسل ملوک کرت ذو اقتداری نماند و امیرزاده میرانشاه تعجیل تمام بخراسان شتافت و در آنولا خانزاده در هرات بود و چون خبر توجه شاهزاده شنید باستقبال او روان شده در چکلیتو ملاقات روی نمود و دو روز در آن منزل توقف واقع شد و از آنجا بوبکر قبچاق را پیش امیر آقبوقا فرستاده تا آوازه وصول لشکر ظفر لوا رسانند و شاهزاده عازم هرات شده در باغ زاغان نزول اجلال فرموده لشکر با زجار رسانیدند که از راه قراباغ و بادغیس در حرکت آمده در موضع سارق قمش خان مجتمع گردند و چند روز شاهزاده در هرات رحل اقامت انداخته پرتو التفات بر ترتیب اسباب حصار گیری از عراده و منجنیق و قاروره های نفط و ما یشابه ذلک انداخته و در خلال این احوال ایلچیان امیر آقبوقا رسیده معروض داشتند که ملوک سربدار با سپاهی بیرون از حساب و شمار بمدد حاجی بیگ میرسند اگر رایت ظفر آیات بدینجانب نهضت فرماید بیشک کار بر وفق دلخواه گردد شاهزاده فرستادگان را خوشدل و خرم باز گردانیده بساط عیش گسترده مجلس نشاط چیده و با وجود غلبات سکر از وقایع امور مملکت آگاه بود و بالجمله در تاسع جمادی الآخر سنه احدی و تسعین و سبعمائه رایت نصرت آیت بجانب طوس در حرکت آمده روز چهارم در جام اتفاق نزول افتاد و شاهزاده عالیمقام از روحانیت شیخ الاسلام احمد جام استمداد همت نموده با ایلچی امیر آقبوقا بتعجیل ببساط جلالت مناط فایز شده بعرض رسانید که ملوک سربدار نزدیک رسیده اند چون امثال این کلمات معروض داشتند نایره خشم شاهزاده اشتعال یافته

یافته فرمود که ملوک سربدار چه سگ است که آقبوقا از او اندیشه داشته باشد بیت سگ کیست روباه نادیده جنگ که با شیر غران در آید بجنگ و با
ایلچیان گفت که درین چند روز حرکت نخواهم کرد و شب اسبان را نعل بسته فرمود که اغرق با لشکر متوجه طوس گردد و با هزار سوار نامدار ایلغار کرده
بعد از قطع منازل و مراحل به نیشابور رسید و از آنجا بر ونیز رفت مردم رونیز در قلعه متحصن بودند و شاهزاده جوان بخت نخواست که آسیبی بایشان رسد
لاجرم بر زبان گوهرفشان گذرانید که همانا این حرکت نادانسته از آن جماعت صدور یافته باشد و یکی از معتمدان برار ونیز فرستاده از حقیقت حال اعلام داد
و ایشان بپای ادب بخدمت قیام نمودند امیرزاده میرانشاه بنظر عنایت در ایشان نگریسته نیم شب بیاسامیشی از آنجا روان شد و چون اندک مسافتی قطع
فرمود با لشکریان پیر پراکه پیاده میرفت گرفته آوردند پیر بعرض رسانید که دوش چهار سوار از لشکر ملوک بقراولی آمدند و در قلعه قاسمی قرار گرفته مرا فرستادند
اندکه چیزی معلوم نمایم امیرزاده عالیمقدار فرمود که فوجی که چنین قراول فرستند توان دانست که ایشان را چه قوت و توانائی و شوکت باشد و شاهزاده پیر را
نوید داد که چون فتح و ظفر روی نماید عنایت پادشاهانه شامل تو گردانم و از آنجا بتعجیل تمام رانده خود را بقلعه قاسمی رسانیدند و شاهزاده بنفس همایون
پیش رفته آواز داد که جمعی که از نزد ملوک آمده اند اگر نزد ما فرستید امان یابید و الا در خون خود سعی نموده باشید و بعد از یاسامیشی از آن موضع گذشته
ناگاه سیاهی سپاه در نظر لشکریان آمد و آبی در میان فاصل بود و امرا توهم نموده باتفاق عرضه داشتند که گذشتن از آب مصلحت نمینماید شاهزاده
فرمود که اگر ما حصارداری میکردیم مرات از این موضع محکم تر بود و تازیانه بر اسب زده مانند برق و باد از آب بگذشت و سپاه موافقت نموده ملوک
سربدار با فوجی از اهل شر و فساد در صحرای بحرآباد پیش آمده جنگی عظیم واقع شد و لشکر منصور ارباب بغی و فساد درهم ریخته مخالفان را منکوب و مقهور ساختند
و دست بغارت و تاراج بر آورده ناگاه سیصد سوار از گوشه بیرون تاختند و بر فور حمله آوردند و بعضی از ایشان در آن پریشان شده مخالفان شمشیر بر
امیرزاده میرانشاه رسانیدند چون عنایت الهی یار او بود زخم کارگر نیامد و شاهزاده فرمود که تیرباران کنید اصحاب قبضه شیبه آغاز کرده بسیاری
از ایشان را بر خاک هلاک افگندند و بقیه اهل ادبار منهزم شده روی بفرار نهادند و غنیمت بسیار بدست لشکر افتاده مجموع را بعرض رسانیدند و شاهزاده
بر دو مجلد کتاب که یکی ابن یمین و دیگری بحر الانصاب بود در قلم اختصاص کشید و باقی را بر لشکریان قسمت فرمود و ملوک از آن معرکه نیم جانی بیرون برده بعراق
گریختند و شاهزاده بعد از این فتح بر فراز پشته بر آمده فرمان داد که هر کس باید سری بیاورد و سپاه نصرت شعار مخالفان را تکامیشی کرده بسواران و پیادگان
رسیدند بسعی و اهتمام ایشان میان رونس و ابدان مفارقت افتاد و از آن سرها موجب فرموده منارها بر آوردند **ذکر مراجعت امیرزاده میرانشاه**
از صحرای بحرآباد بجانب طوس چون خاطر خطیر شاهزاده کشورگیر از جانب ملوک فراغت یافت بعزم تسخیر طوس طنطنه معاودت بر ذروه
این گنبد آبنوس رسانید و چون بحوالی قلعه حامد نزول فرمود اهالی آنجا بر تمرد و عصیان اصرار نموده شاهزاده امیر حاجی مشهدی را که از امرا امیرولی بود و
آنوقت ملازمت رکاب عالی مینمود بقلعه فرستاد تا آن متمردان را نصیحت نماید و امیر حاجی بپای قلعه رفته ایشان را از مخالفت و عناد تحذیر نمود و چون
اجل موعود رسیده بود ناگه تیری از شست قضا گشاد یافته امیر حاجی بر خاک هلاک افتاد و چون محل مقتضی انتقام نبود امیرزاده میرانشاه مهم طوس را اهم دانسته
عنان عزیمت بآنجانب تافت و در بیست و ششم جمادی الآخر سنه احدی و تسعین و تسعمائه در مرغزار رادکان نزول اجلال فرمود و امیر آقبوقا و شاه شاهان سیستانی
و جمیع اهالی باستقبال شتافته عز بساط بوس دریافتند و امیرزاده میرانشاه در محافظت خراسان امیر آقبوقا را شرف احماد ارزانی داشت و رایت فتح آیت از رادکان
نهضت نموده بظاهر طوس رسید و شاهزاده قلعه را بنظر احتیاط در آورده باستعمال عراده و منجنیق فرمان داد و پیش از آن هر چند طوسیان میشنیدند که امیرزاده میرانشاه
با لشکر منصور از آب جیحون عبور فرموده بخراسان در آمده است باور نمیکردند و در آرزو از آنچه از آن می اندیشیدند بچشم خویش دیدند و دست از جان شیرین
شستند و بموجب فرمان لشکریان بمحاصره مشغول شدند و در این اثنا یوسف جونی قربانی که منشأ آن شور و فتنه بود از حاجی بیک روی گردان شده بیرون آمده و اسپی
بغایت خوب پیشکش کرده بنوازش مخصوص گشت و حاجی بیک قریب سیصد کس از منتسبان یوسف را در شهر مقید ساخت یوسف بعرض رسانید که حاجی
بیک داعیه فرار دارد و امیرزاده میرانشاه بقدر میسور راههای گریز را محفوظ و مضبوط ساخت حاجی بیک چون دانست که بعد از رفتن یوسف و مقید شدن
اتباع او محافظت شهر مشکل گشت و طریق بیرون آمدن مسدود شد با خواص خویش در باب گریز مشورت نمود یکی از آنجمله او را بدیواری راه نمود که از اندرون
بآسانی رخنه میشود و بیرونیان از آن غافل مانند و حاجی بیک قرار بر فرار داده مردم خود را مستعد ساخت و ببهانه شبیخون از دروازه بیرون آمد و در خیمه لشکریان آتش دیده
با مردم خود گفت که چون مردمی که در برابر ما اند بیدار اند از اینجانب هیچ مهمی متمشی نمیشود شما در این محل توقف نمائید تا من راهی دیگر پیدا کنم و بر فور بازگشته موضعی
را که باو نشان داده بودند رخنه کرده عیال و اطفال خود را گذاشته بیرون آمد و امیرزاده میرانشاه گورکان بعد از زمانی بر فرار حاجی بیک وقوف یافته جمعی
را بتکامیشی فرستاده باو نرسیدند و لشکریان دست بغارت و تاراج بر آورده شهر طوس را که رشک بزم کیکاوس بود در خرابی قرین بیابان لوط نمودند و از حضرت
جلال فرمان صدور یافت که هر که سری بیاورد و سپاه بهرام انتقام تیغ کین از نیام بیرون آورده از مردان هر کرا یافتند کشتند و چون از آن جنس دیگر فردی پیدا

نهشتند و هرکس که میرسید جواب خویش می‌باید گفت زنان را سر تراشیده بقتل می‌آوردند و روس ایشان بتواجیان می‌سپردند و بموجب فرمان از سرهای کشتگان منارها مرتب میساختند و زن و فرزند حاجی بیک را بمحافظان هشیار تسلیم نمودند تا در حفظ ایشان شرایط حرم مرعی دارند چون قریب ده هزار مرد معروض تیغ یاسا گشت شاهزادهٔ جهانبان ترحم نموده حکم کرد که ستمدیده دست از کشتن باز داشتند و منشیان بلاغت شعار بموجب فرمان فتحنامها نوشته باطراف خراسان فرستادند و بایزید طوکی که حاجی او را محبوس گردانیده بود مشمول مرحمت و عنایت شاهزاده شد و از قید رهائی یافته حاکم طوس شد و رایت ظفر پیکر بجانب رادکان در حرکت آمد و در این اثنا یوسف جونی قربانی بی‌رخصت متعلقان خود را بمشهد فرستاده میخواست که خود نیز برود امیرزاده میرانشاه از اینحال آگاهی یافته آتش غضب او برافروخت و فرمود با وجود آنکه سبب این فتنه و شورش او بود ما رقم عفو بر جرایم او کشیدیم هنوز بر سر حرامزادگی و فساد ایستاده پس یوسف را طلبیده از وی استفسار نمود که چرا بی‌رخصت ما زنان و خویشان خود را فرستادی او جوابی نامعقول گفته شاهزاده فرمود که این مفسد بیدولت بدولت ما موافق نیست و گذاشتن او موجب زیادتی جسارت دیگران می‌شود لاجرم قهرمانان قهر او را بقتل خدمتش فرمان داد و امیرزادهٔ جوان بخت مولانا حسین مازندرانی را جهت آوردن خزینهٔ حاجی بیک بقلعهٔ حامد فرستاد و سکان آنجا که در زمرهٔ متابعان انتظام داشتند و سابقا امیر حاجی بیک را تبرزده گشته بودند چنانچه سمت گذارش خواهد یافت بقدم متابعت و مطاوعت پیش آمده مجموع نقد و جنس را که تعلق بحاجی بیک داشت تسلیم نمودند و در منزل رادکان خواجه مسعود سبزواری از نیشابور رسیده پیشکشی بعرض رسانیده مقبول افتاد و امیرزادهٔ جوانبخت نیکخواهی و جانسپاری خواجه را که در مدت غیبت رایات جهانگشای بجای آورده بود بشرف محمدت مقرون گردانید و مقارن این حال توجه حضرت شاهزاده از هرات بتحقیق پیوست و شاهزاده تا مشهد استقبال نموده بعد از تقدیم مراسم زیارت باز بجانب رادکان معاودت نمود و در پانزدهم شعبان سنهٔ مذکوره امیرزادهٔ میرانشاه امرا و حکام اطراف را رخصت انصراف داد که بمواضع خویش روند و خود بطرف هرات متوجه شد و چون بجام رسید مشایخ آنجا خدمات پسندیده بجای آوردند و از آن موضع متبرکه در حرکت آمده بیست و ششم شعبان باغ زاغان را بفر قدوم خویش رشک گلستان ارم ساخته مولانا علاء الدین علی قصیدهٔ در مدح شاهزاده انشا نموده بصلات پادشاهانه اختصاص یافت و این دو بیت از قصیده ثبت افتاد ای ز مهر رخ تو ماه منور گشته عالم از نکهت زلف تو معطر گشته خط مشکین تو بر صفحهٔ گلنار عذار آیت حسن و جمال است محرر گشته و در اواسط رمضان ایلچیان سلطان احمد از کرمان و رسولان شاه یحیی از یزد رسیدند و در اواخر رمضان ایلچی از ماوراء النهر آمده اخبار فتوحاتی که حضرت صاحبقران را در مغولستان روی نموده بود بعرض رسانید و در اوایل شوال باز از پیش آنحضرت امیر تیمور خواجه پسر آقبوغا آمد سه تومان نقد باسم الکاء شاهزاده آورد و شاهزاده تیمور خواجه را بصنوف نوازش اختصاص داده بار دیگر ایلچی صاحبقرانی رسیده امیرزاده میرانشاه را طلب داشت و امیرزاده روانهٔ خدمت گشته در سمرقند بشرف دستبوس آنحضرت فایز شد و چون مدت پنج شش ماه حاجی بیک جونی قربانی در اطراف و اکناف سرگردانی کشید آخر بجزای اعمال سیئهٔ خویش گرفتار گشت بیان این سخن آنست که چون حاجی بیک بهزار جریب رسید عماد الدین حاکم آن موضع او را گرفته در مصاحبت معتمدان با بندگران بدرگاه عالم پناه فرستاد و حضرت صاحبقرانی از وی پرسید که در بارهٔ تو چه تقصیر نموده بودیم که یاغی شدی زبان ناطقهٔ او از جواب لال ماند بعد از پرسش و ثبوت گناه در پای طوق بیاسا رسانیدند

ذکر نهضت حضرت صاحبقران بجانب جته و مغولستان

بعد از فرستادن امیرزاده میرانشاه گورکان را بخراسان شهریار آفاق داعیهٔ آن داشت که لشکر بطرف توقتمش خان و دشت قبچاق کشد اما مقربان بارگاه فلک اشتباه عرضه داشتند که اگر رای اعلا صواب بیند نخست بتنبیه صافی و عم درست بخشم حضرت خواجه اغلان توغلق‌تیمور خان و انکاتوره قیام نمائیم تا دیگر ایشان پای از حد خود بیرون ننهند و پیرامون جسارت و فضولی نگردند و چون از این مهم فراغت حاصل کرده از سر استظهار روی توجه بدشت قبچاق آریم و جزای عمل ناپسندیدهٔ توقتمش خان و لشکریان در کنار ایشان گذاریم و حضرت صاحبقرانی کامکار رای امرای نامدار را پسندیده و سخن ایشان را بسمع رضا اصغا فرموده در شهور سنهٔ احد و تسعین و سبعمائه عزیمت جانب مغولستان مصمم گردانید و از موضع آل‌یوش عنان سعادت انعطاف داده براه بوری باشی با خدم و حواشی در حرکت آمد و فرمانها باستحقاق بعد از طی مسافت بقصبهٔ اوزناق برآمد و بنا بر لاغری اسبان هیجده هزار اسپ بسمرقند فرستاد و مجموع لشکریان را دو اسبه ساخت و بر مرکب همایون سوار شده روان گشت و چون بمنزل الیص سوار رسید مردم از بی‌آبی در زحمت و مشقت افتادند و سه روز در راهها چاهها کندند و اندک آبی حاصل نمودند و بدین زحمت و مشقت میرفتند که ناگاه از فیض فضل ربانی در جلگهٔ تابستان به مرغزاری رسیدند که در زیر علف برف و یخ فراوان یافتند چنانچه تمامت سپاه با دواب و چهارپایان سیراب گردیدند و شکر و سپاس ملک وهاب بجای آوردند و روان شدند و در صحرای العوبایلی بامر شکار مشغول گشته گور بسیار گرفتند و در آنجا گریزند میرکه ایلچی و پسر علی تارکه قراول سپاه نصرت شعار بودند و در آن دشت با هزار سوار از لشکر انکاتوره که بطلب قوم بحرین می‌گشتند دو چار خوردند و آتش پیکار افروختند و مخالفان روی بهزیمت نهادند و سپاه منصور شخصی از دشمنان دستگیر کرده بپایهٔ سریر خلافت مصیر آوردند و بعد از تفتیش آن شخص چنان تقریر کرد که انکاتوره در موضع اورنک مانشسته است حضرت صاحبقران دولت یار امیر شیخ علی را با امیر انکاتیمور و جمعی از بهادران بر سر انکاتوره فرستاد و عجوجی راه غلط کرده بطرف دیگر افتادند و در روز سیوم راه یافته باکور رسیده فرود آمدند حضرت صاحبقران با امرا و شاهزادگان و خواص و مقربان فرمود که چون سه روز راه غلط کردیم شاید که مخالفان آگاه شده

پراکنده گردیده باشند وطیفه‌ای که از دو جانب متوجه ایشان شویم و سرراه با جماعت بگیریم و با مضای این عزیمت امیرزاده عمر شیخ را با طایفه‌ای بیکجانب روانه ساخت و امیر جلال الدین
حمید ارغوجی گردانیده و عمش همایون با بقیه سپاه براه دیگر روانه شد و موضع قراجو را دو سه روز معسکر همایون گردانید و امیرزاده عمر شیخ بتعجیل تمام رانده در قرانقو باق باتکاتو
رسید و دلیران شیرشکار آتش رزم و پیکار برافروخته و بهادران نصرت شعار مخالفان را بضرب تیغ آتشبار متفرق و پراکنده ساختند و انکاتو را از ولایت بیرون کرده دختران ماه پیکر و
حوران خورشید منظر و شتر و استر بسیار و اسبان بیشمار گرفتند و امیرزاده عمر شیخ بهادر مظفر و منصور با غنایم نامحصور معاودت نموده بشرف دستبوس پدر بزرگوار استسعاد یافت و چون از تعجیل
بهادر و انکو تیمور که بطلب یاغی رفته بودند غایب در اردوی همایون خبری نبود آنحضرت فرمود که امیرزاده عمر شیخ بهادر با فوجی از بهادران در طلب ایشان روی براه آورند و شاهزاده حسب
فرموده در حرکت آمده و امرا بعد از چند روز از راه دیگر بموکب همایون پیوستند و میرزاده عمر شیخ با کوکل رسیده با پنجاه کس از شجاعان مثل خداداد حسینی و قنبو قارد و حاجی محمود و میورس و مبر حاجی
ارلات و غیرهم برسم قراولی از لشکر جدا شده و پیشتر رفتند ناگاه از جانب معاندان قرا ایبان تیمور با هفتصد نفر در بیابان پدید آمدند و شاهزاده دو شیردل بر عون عنایت یزدانی متوسل شده و اعتماد بر دولت روز
افزون حضرت صاحبقرانی کرده و هیچ دغدغه بخود راه نداده و شمشیر جلادت آخته بر دشمنان تاخت و دستبردی نمود که بهرام خون آشام انگشت حیرت بدندان گرفت و مبر حاجی ارلات کمال مهارت بظهور
رسانیده و بسیاری از آن بیدینان را بر خاک مذلت انداخت و در اثنای کر و فر تیری بمقتل او آمده در زمره شهدا انتظام یافت و آخر الامر مجاهدان دین بر آن ملاعین غالب آمده جمعی کثیر از آن ملاعین شقاوت قرین را
طعمه تیغ کین گردانیدند و اموال و چهارپایان ایشان را غارت کردند و باردوی اشرف اعلا معاودت نمودند و حضرت صاحبقران بموضع قراجو رسیده چند روز در آنجا توقف نموده تا اسپان فربه شدند
و مجموع غنایمی که ملازمان از اطراف و جوانب بدرگاه گیتی پناه آورده بودند بر خواص و مقربان و سایر لشکریان قسمت فرموده و فرمان داد تا امیر جهانشاه با دیگر امرا و سی هزار جنود ظفر پناه بطرف ارتیش
بطلب دشمنان رایت ضلالت برافراشتند و بتعجیل هر چه تمامتر رانده بمقصد رسیدند و دست بغارت و تاراج برآوردند و متمردان که بمواضع حصین پناه برده بودند بجنگ آورده و از دقایق نهب و
قتل دقیقه فرو نگذاشتند و با غنیمتی از اندازه بیرون از قیاس و تخمین بازگشته بموکب همایون پیوستند و حضرت صاحبقران گیتی‌ستان ایل و الوس مغولستان را که در تحت تصرف بندگان دولت نشان آمده بود
با میر لعل برادر امیر طغا بیوقا سپرده بجانب سمرقند فرستاد و آنحضرت بعد از قطع منازل و مراحل بایلغ جو رسیده در سرای دوم نزول فرمود و بار دیگر قطع و استیصال قوم جته پیش نهاد همت ساخته
در اسباب بار او نوینان طرح مشورت انداخت و رایها بر آن قرار گرفت که جنود ظفر ورود بطرق مختلفه روانه شوند و هر کجا که از مردم جته نشان یابند نام و نشان ایشان از صحیفه جهان محو گردانند و فرمان قضا
جریان صدور یافت که سکنه عتبه علیا را بها نوشته بر شاهزادگان و امرا و نوینان قسمت فرموده عجز چیان بیگی کرده و حکم شد که بعد از قلع و قمع مخالفان سرداران عساکر فیروزی نشان در موضع یلدوز
جمع آیند و نخست امیرزاده عمر شیخ براهی که مقرر شده بود با لشکر اندکان روان شد و به همان اغلان و ساتی تیمور پسر ایکجک جته ارغوجی روان شدند و شاهزاده تا واچه که از سمرقند سپاه را
استانیده غارت و تاراج نمود و امیر شیخ علی بهادر و امیر جهانشاه با سی هزار سوار براهی که مقرر شده بود در حرکت آمدند و از قرار ارتش گذشته از مخالفان هر کرا یافتند کشتند
و اموال ایشان ببردند و امیر عثمان عباس با بیست هزار سوار از ما وراء که امیر جلال حمید ارغوجی ایشان بود براه سقرغان و سوعولغان لیغ و کبوک ایا را ایلغار کردند و از قتل و غارت دشمنان
خود را معاف نداشتند و خداداد حسینی و بیشتر بهادران با بیست هزار مرد دیگر قمار بیر ارغوجی ساخته راه از جکوراه پیمودن گرفتند و در آن یورش با قوم بولقاجی تلاقی شده حربی صعب دست
داد و در زمان محاربه بکشبانه روز امتداد یافت و سپاه منصور عاقبت غالب آمده و یاغی را پراکنده ساخته اولجای فراوان گرفتند و حضرت صاحبقران گیتی‌گشای با لشکر
قول که همه صف‌شکن و رزم‌آزمای بودند از معسکر ظفرقرین ایلغار فرموده بار دیگر الوس بولقاجی در معرض خسار و بوار آمدند و آنحضرت در آن که متوجه جانب توغتمش خان بود
و امیر یادگار برلاس و امیر سلیمانشاه و شمس الدین عباس ترخان را در ترکستان گذاشته بضبط حدود وصیت فرموده ایشان در آن دیار توقف کرده وظیفه نیکو بندگی بجای آوردند
و چون لشکر توغتمش خان از صدمات سپاه شهریار بزرگ منش شکست یافت عنان عزیمت خسرو آفاق از جانب دشت قبچاق منصرف شده بطرف مغولستان معطوف گشت
و فرمان واجب الاتباع شرف نفاذ یافت که امرای مذکور در منازل قوم جته در آمده ایل و الوس بسیار غارت کردند و چون از موضع مولد در گذشتند و حضرت خواجه اغلان که
پادشاه مغولستان بود رسیدند و او در آن حین سپاه بسیار همراه داشت امرا مصلحت ندیدند که سواره با مغولان جنگ نمایند لاجرم از اسبان پیاده شده و دامن جلادت بر میان
زده دست بتیر و کمان گشادند و بعد از دو شبان روز نبرد کرده و داد محاربه داده از جنگ بستوه آمدند و بواسطه ناصح مشفق بر مصالحه متفق شده از هم جدا گشتند امرا نامدار
بموضع یلدوز که موعد اجتماع بود عنان عزیمت معطوف ساختند و پیش از آمدن امرا بآنمحل حضرت صاحبقران کامکار از تقریر شاه ملک ترخان که از جنگ گریخته بود صورت
حادثه را معلوم کرده و بتعجیل رانده بآن موضع رسید و امیر یادگار برلاس و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا را که از مصالحه و محاربه حضرت اغلان منصرف شده بودند در یلدوز بسعادت
زمین‌بوس سرافراز گشتند و حضرت صاحبقران کامکار از بهادران نامدار لشکر اختیار کرده در آغوق گذشته در عقب دشمن ایلغار فرموده بعد از طی مسافت بیابان
پرآفت چون باقتوقای رسید قراولان خبر آوردند که سیاهی سپاه اعدائی پیدا شد و آنحضرت شب در همان موضع توقف نموده مخالفان چون از وصول لشکر قیامت اثر خبردار
گشتند دهشت و هراس بر ضمایر ایشان استیلا یافته از هم فرو ریختند و طایفه از منهزمان با میرزاده عمر شیخ باز خوردند و از صدمه سپاه بهرام انتقام شاهزاده دیدند
آنچه دیدند و گروهی انبوه از گریختگان بطرفی دیگر رفتند و جمعی دیگر با امیر جهانشاه و شیخ علی بهادر باز خوردند و شرایط قتل و نهب بتقدیم رسانیدند و حضرت صاحبقران
ظفرقرین از کوتل بای زین گذشته تا موضع قراتاس در عقب دشمنان رفت و حضرت خواجه اغلان دل از حکومت مغولستان برگرفت و روی بصحرا و بیابان نهاده
ایل و الوس او را غارت کردند و چهارپایان بیشمار بدست آورده معاودت نمودند و حضرت صاحبقران فلک رفعت از آنجا مراجعت فرموده و غنایم نامحصور که جمع آمده بود

بموجب فرمان بر طبقات خدم و حشم مقسوم گشت و رایت نصرت شعار در حرکت آمده موضع یلدوز را بنمونه روضه رضوان ساخت و در آن مکان بر حسب میعاد امرا و تواجیان و تومان
که باطراف و جوانب قزلباش رفته بودند و اقوام مغول را تاخته مال و غنیمت گرفته بازگشتند و رایت جمعیت برافراشتند حضرت صاحبقران از یلدوز ایلچی پیش میرزا عمر شیخ فرستاد
پیغام داد که براه نهلقه در حرکت آید و در قلع و استیصال طوایف شمرده که در آنجا و اقطار باشند سعی بلیغ نماید و شاهزاده بموجب فرمان واجب الاذعان روان شده و در اثنای
راه گوبنک که از عظمای امرای جته بود پیش آمد و بعد از محاربه قوی [illegible] در صفحات روزگار خود و دیده و تنش از حرکت و پایش از رفتار باز ماند ظفر یافت با تیغ انتقام شاهزاده
جوان بخت سالم و غانم بازگشت و کاشغر را از فر وجود خویش تزیین داد و از آنجا باندکان خرامیده در مقر عز و جلال خود نزول اجلال فرمود و چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران
از مهم جته فراغت یافت با افواج لشکر از کجک یلدز بجانب الغ یلدز شتافت و در آن موضع چند روزی بلهو و سرور بگذرانید و شاهزادگان و امرا و نوئینان و بهادران بر اهل اختلاف
طبقات تمام و بنابر درجات ایشان بعطایای ارجمند و انعامات دلپسند بنواخت و در آنجا از خامس عشر شعبان سنه احد و ثمانین و سبعمائه رایت توجه بجانب دار السلطنه سمرقند برافراخت
و در هفتم ماه مبارک رمضان آن بلده بجهان اندازه وصول رکاب فلکفرسای رشک سپهر گشت و چون فصل شتا نزدیک رسید آنحضرت بعزم قشلاق روی توجه بجانب بخارا
نهاد و در آن زمستان کوکب بخت امیر سلیمانشاه بذروه شرف متصل شده نوباوه حرم خلافت سلطان بخت بیگم بشریعت مطهره جلیس همنشین او گشت و بسبب مصاهرت صاحبقران
نهال غنچه آمال او در روضه اقبال بشکفت و در آن زمستان بر حسب فرموده دختر امیر حاجی سیف الدین نامزد امیرزاده ابابکر بن امیرزاده میرانشاه شده و عقد [illegible] جانزاده برسم
طوی قیام نمود و در این اثنا مذاق خواتون حرم محترم پدر حضرت صاحبقران از این سراچه فانی بسرای جاودانی انتقال نمود و چون فصل زمستان روی در حجاب نقاب
کشید شهریار کامکار از موضع افار طرح قریلتای انداخت **ذکر قریلتای فرمودن حضرت صاحبقران و فرستادن امرا و نوئینان را**
بطرف جته قمر الدین حضرت خسرو صاحبقران در بهار سنه اثنین و ثمانین و سبعمائه از موضع افار تواجیان را باطراف و جوانب فرستاد و معلم گردانید که گردنکشان آفاق
باید که روی توجه بدرگاه عالم پناه آورند و چون امرا و نوئینان و تومان و قوشون سمت دیار عرصه ربع مسکون از مواضع خویش در حرکت آمدند و بمعسکر همایون پیوستند و کامکار بارگاه
حشمت و جلال ترتیب اسباب قریلتای اقبال نمودند و چندان گاو و اسب و گوسفند کشتند که از لحوم آن پشته ها سمت [illegible] پذیرفت و خون بجیحون رسید و آب رنگ لعل
بدخشان گرفت و در این اثنا فرمان قضا جریان بر زمستان [illegible] نفاذ یافت تواجیان [illegible] امیر حاجی سیف الدین و امیر جاکو و شمس
الدین عباس مامور شدند که سپاه را بعرض رسانند [illegible] ترتیب [illegible] امرا و حضرت صاحبقران سوچیک قتلغ آغا را در سلک ازدواج امیرزاده عمر شیخ کشیدند
و چون از این قضایا فراغت روی نمود بر حسب فرمان امیرزاده میرانشاه گورکان بخراسان و امیرزاده عمر شیخ باندکان رفت و حضرت صاحبقران بدار الملک سمرقند توجه فرمود
و در روی چند موضع بلبر نفاج که در ظاهر سمرقند است مرکز اعلام ظفر انجام گشت امرا سرحد و نوئینان رفیع قدر امیر سلیمانشاه و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و عثمان برادرش و امرا
تومان و قوشون صدر تابان و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین حسین جاندار و امثال ایشان را با بیست هزار سوار بطرف جته روان داشت و چون امرا با لشکر منصور در حرکت آمدند
و بر اسی کول رسیدند از پیش امیرزاده عمر شیخ صدر [illegible] با پنجهزار سوار فرستاده بود با ایشان پیوستند و سپاه ظفر نشان گوگ توبه را دل کرد و از احوال دشمنان استفسار نمودند
ایشان را فقند و در راه هر کرا یافتند با اسیری بردند یا کشتند و بعد از طی منازل و مسالک اولانیع گذشته بقراقال که یورت انکاتوره بود فرود آمدند در آن موضع بسمع امرا رسید که
[illegible] و چون از [illegible] بپادشاه روی زمین که پیش از این با چهار صد سوار بجانب دشت و صحرا گشته و در شکارگاه با قمر الدین شده جنگی هولناک میان ایشان [illegible]
ابراهیم [illegible] پیش [illegible] فرستادند تا خبری تحقیق بیاورند و [illegible] لشکر کرده بمصاف قمر الدین [illegible] نزدیک [illegible] و در آن موضع کشته بسیار دیدند و در آنجا
یکی از مردم خود را یافتند زخم دار که چهل روز [illegible] بود [illegible] از حیات باقی داشت [illegible] پیش امرا آوردند و خدمتش تقریر کرد که در این سرزمین با قمر الدین جنگ
کردیم و خلق بسیار از جانبین کشته شدند و او بر سپاه ما غالب آمده بطرف صحرا روان شد امرا بعد از استماع این خبر بر سبیل استعجال از عقب او شتافتند و آغروق در راه گذاشته ایلغار
فرمودند و روز و شب رانده در کنار آب اردیش رسیدند و پیش از وصول ایشان قمر الدین گذشته بود و در آنجا تحقیق پیوست که قمر الدین بطرف توس گشته و قاسم از آنجا [illegible]
آورده [illegible] رفته است و جان بیرون برده امرا و هر یک از ملازمان خود شخصی را با آنطرف آب فرستادند تا داغ تمغای ایشان بر درختان صنوبر علامت نهادند و چون مدت آن کشش [illegible]
قوت لشکریان [illegible] بنهایت انجامید امرا از آنجا معاودت نمودند و بعد انقطاع صحرا و بیابان در سمرقند بتقبیل آستان حضرت صاحبقران ممالک ستان فایز
گردیدند **گفتار در عزیمت فرمان فرمای باستخلاص از دار السلطنه سمرقند فردوس مانند بجانب دشت قبچاق** در شهور
سنه اثنین و ثمانین و سبعمائه حضرت صاحبقران سپهر توان عزم رزم توقتمش خان فرموده تواچیان را بطلب لشکر ممالک محروسه تعیین فرمود و فرمان داد که از ایشان مچلکا ستانند
که بجانب هیچ آفریده نگاه نکنند و یاسون قدیم و جدید آذوقه یکساله ارباب [illegible] را بیرون یورش دشت قبچاق تکلیف نمایند و باید که یکعدد [illegible] یا سی چوبه تیر با کیش و کمان
همراه داشته باشند و میان هر دو نفر یک اسب کتل و هر ده آدم یک خیمه و دو بیل و یک کلنگ و یکداس و یک اره و یک تبر و یک [illegible] و صد سوزن و [illegible] و نیم من
بسنگ لنبار ریسمان و یک دیگ بزرگ مصحوب گردانند و باید که در وقت عرض بنمایند و آنحضرت فرمان داد که بهادران از زره آورده بلشکریان دهند و در خزینه گشاده بطبقات حشم
و خدم مبلغ درهم و دینار بی شمار ساخت و از سمرقند بیرون آمد [illegible] آورد و در آب خجند پل بسته زمستان در تاشکنت قشلاق فرمود و در این اثنا [illegible] صوب [illegible]

انحراف جبهه و مرض اشتداد یافته چهل روز امتداد پذیرفت و ارکان متحیر و پریشان خاطر گشته دست بدعا برآوردند عاقبت سقم بصحت مبدل گشته کافه خلایق اظهار فرح و شادی نمودند و صلات و صدقات بارباب استحقاق رسانیدند و بر سلامتی ذات بی بدیل خسرو آفاق شکرها گفتند و مقارن اینحال امیرزاده میرانشاه کورکان با سپاه خراسان باردوی همایون پیوسته شرف دستبوس دریافت و رای حضرت صاحبقرانی پرتو تفقد و التفات بر احوال ملازمان انداخت و امراء و نوئینان ایلطای ارجمند و صلات گرانمند مستظهر و بلند پایه ساخت و عامه سپاه را یکان یکان خوشنود کرده بنواخت و تیمور ملک خان و کونجه اغلان و آیدکو اوزبک را برسم قراولی در قول بازداشت و سایر مجاهدان با ارکان دولت و امرا با حشمت قسمت فرموده در دوازدهم صفر سنه ثلاث و تسعین و سبعمائه که آفتاب جهانتاب در هشتم درجه دلو بود در ضمان تایید ملک ذو الجلال بجانب دشت قبچاق رایت اقبال برافراخت و امیر لعل و امیر ملک را ملازم امیرزاده پیر محمد و امیرزاده شاهرخ ساخته جهت ضبط مملکت ایشان را باز بازگردانید و مجموع خواتین و بعضی از آغایان را رخصت انصراف داد و سرای ملک آغا را که در مرافقت خویش نگاه داشت و چون قرایان محل نزول موکب ظفر نشان گشت ابواب آسمان گشاده برف و باران متعاقب شد و در آنجا ایلچیان توقتمش خان رسیده بعد از چند روز بوسیله امرای کبار شرف دستبوس خسرو نامدار حاصل کرده یک تقوز اسب راهوار و یک دست شنقار بعرض رسانیدند و زانو زده بزبان تضرع و نیاز در پایه سریر خلافت مصیر پادشاه بنده نواز تقریر کردند که توقتمش خان عرض میکند که حضرت صاحبقران مرا بمثابه مخدوم و پدر مهربانست و حقوق ایادی و نعم آنحضرت درباره من بیکرانست و از افعال ناشایست و اعمال نابایست که سابقاً بواسطه اغوای اهل شرارت و مفسدت بر آن اقدام نموده پشیمانم و در بیدای حسرت و تحیر هایم و سرگردان اگر این نوبت رقم عفو بر جریده جرایم من کشند بعد از این قدم ارادت در جاده متابعت و طاعت بیرون نهم و دست در فتراک دولت در باز زده سر از خط بندگی و فرمان باز نپیچم حضرت پادشاه دوست پرور معدلت گستر فرمود که بر عالمیان روشن است که در بدایت حال او چه کیفیت و سان گریخته بآستان دولت آشیان ما آمده و ما در انتظام احوال او قیام نموده لشکر و مال هیچ دریغ نداشتیم و بعداوت ارس خان کمر بسته در قلع بنیان متوجه او شدیم و بسیاری از اسب و شتر در آن یورش تلف شده مع ذلک در باب تقویت امر و تمشیت کار او خود را معاف و معذور نداشتیم و بر عداوت ارس خان کمر بسته بدین مرتبه در کفایت مهم او سعی نمودیم که در الوس جوجی خان باراده ملک منان بر تخت سلطنت قرار گرفت و ایجار و اطراف دشت قبچاق در حوزه تصرف و تسخیر او درآمده و میان ما و او طریق پدری و فرزندی مسلوک گشت و آخر الامر بحکم این موفور و لشکر نامحصور مغرور شده بخار پندار بدماغ خود راه داد و حقوق احسان و نیکویی بر طاق نسیان نهاده در زمانی که در تسخیر ولایت فارس و عراق مشغول بودیم باعلان کلمه عصیان مبادرت نموده لشکر فرستاده تا حوالی مملکت ما خراب و ویران ساختند و این معنی را حمل بر افساد مفسدان بد آموز کرده پرتو التفات بروی انداختیم و آن حرکات ناپسندیده را کان لم یکن انگاشتیم تا از آن تنزل موضع و جسارت بی موقع پشیمان گشته در مقام اعتذار و استغفار درآید و او خود از شراب غرور جهان مست و بیخود شده بود که نیک از بد و خیر از شر باز نمیدانست تا بنفس خویش متوجه اینجانب شده و جمعی از مشهوران کافر کیش را برسم منقلای از پیش فرستاد تا بولایت ما درآمده بار دیگر خرابی آغاز کردند و چون این صورت معروض رای عالم آرای گردید بی ابت و درنگ بآهنگ جنگ از ولایت دور دست عزیمت نموده قدم پیش نهادیم و سپاهی سیاه ناپدیده بگریخت و گرد ادبار بر فرق خود بیخت و اکنون که بر حسب یرلیغ خان لشکر جهان جمع آورده بعزم انتقام روی بدیار او نهادیم و او بر اینحال اطلاع یافته تاب مقاومت با لشکر اسلام در خود نمی بیند لاجرم دست در دامن عجز و بیچارگی زده میخواهد که سیلاب قهر الهی و پیمانه زهر پادشاهی را بافسانه و فسون از ساحت ملک خود دور گرداند و چون بر قول و فعل او اعتباری نماند ما از این اندیشه متقاعد نخواهیم شد و بعنایت ملک بیچون آنچه مکنون ضمیر انور است از قوه بفعل خواهد آمد و با این همه اگر در قول خویش صادق است و با ما یکجهت شده باید که علی بیک را بفرستد تا بعد از استشاره و استخاره بر مقتضی وقت عمل نموده آید و چون دو سه روزی بگذشت ایلچیان را طوی داد و خلعتهای قیمتی پوشیده و با امرا و شاهزادگان مشورت فرموده ایشان را موقوف گردانید و فی این وقت و اسعد ساعت بر باره جهان نورد سوار شده با امرا و لشکریان روی براه آوردند و از قراچون گذشته یکهفته در بیابان راندند و از بی آبی چارپای بسیار تلف شد و چون بموضع صادق آقوزن رسیدند اسپان را سیراب ساخته شکر نعمت و آب بمنت بتقدیم رسانیدند بنا بر کثرت و حل چند روزی در آن مقام توقف افتاد و چون دو سه روز بگذشت ایلچیان را طوی داده خلعتهای قیمتی دادند و چون سیل اندک سبکتر شده گذارها پیدا گردید بشنا از آب بگذشتند و در این اثنا تونکرا از پیش آیدکو اوزبک گریخته پیش توقتمش خان رفتند و بموجب فرموده جوجی ایشان را تعاقب نموده اما [illegible] و لشکر ظفر نشان همچنان مسافت می پیمودند تا بکچک طاق رسیدند و از آنجا دو شب در میان بموضع الغ طاق آمدند حضرت صاحبقران فلک شکوه بالای آنکوه که بجهت گذار ارتفاع داشت برآمده نظر بر آن بیابان که طول و عرض آن از [illegible] جهان داند و بس بیفکند و آن صحرائیست مشتمل بر چشمه‌های خوشگوار و آبهای فراوان و اشجار بی پایان و آنحضرت یکروز در آنجا توقف فرموده فرمان عالی نفاذ یافت که لشکریان از اطراف و جوانب سنگ آوردند و در آن مکان مناره بلندی بر مثال مناری برافراشتند و سنگ تراشان ماهر تاریخ وصول حضرت صاحبقران بلند محل بر آن بنگاشتند تا بر صفحات روزگار از مآثر آنشهریار رفیع مقدار یادگاری باشد شنیدم که جمشید فرخ سرشت بسر چشمه بر سنگی نوشت بر این چشمه چون ما بسی دم زدند برفتند تا چشم برهم زدند و پادشاه کامران از آنجا روان شده شکارکنان بکنار آب ایلان جوق رسیده بنزول فرمود و از آب گذشته هشت شبانروز رانده بموضع قرموی فرود آمدند و چون از ابتدای یورش خجسته مدتی بگذشت و جنس ما [illegible]

از عمارت و زراعت دور بود عسرت و قحط در اردوی همایون پدید آمد چنانچه بهای یک گوسفند بصد دینار ترقی کرد و قیمت یکمن غله بسنگ بزرگ که عبارت از شانزده من
شرع است بصد و بیست دینار کپکی یافت نمیشد و اکثر لشکریان در آن بیابان بی پایان بتخم مرغ و اصناف جانورانی که شایسته خوردن بودی گذرانیدند حضرت صاحبقران از
غایت مرحمت و اشفاق حکم کرد که طایفه را که اندک زادی مانده باشد ما کولی قناعت کرده هر شخصی از آن قوم روزی یک کاسه بلماق بسر کنند و سپاهیان کماج و بغرا و تماج
نپزند و دیگهای معده با وجود حرارت هوا از اشتیاق خوردنی بجوش آمد خلایق را اطعمه بسحاق فراموش شد و امرا بتجربه کردند از یکمن بار سنگ ابنا رشصت کاسه بلماق آماده
کردن توان اتفاق که از غایت تکلف بکباب گوشت مرغ و فار مایل نمیشدند سرکاسه بلماق فرو می آوردند و در این اثنا صاحبقران کامکار نشاط شکار فرموده و از برانغار
و جوانغار لشکر نصرت شعار در حرکت آمده اطراف دشت و بیابان فرو گرفتند و چندان شکار در آنجا مجتمع گشتند که با وجود قلت طعام سپاه اسلام صید فربه بردند و لاغر را
میگذاشتند و از جمله آهوئی در آن صحرا یافتند که هر یک از ایشان بجثه از گاو میش بزرگتر بودند و آنرا مغول قندهای گویند و اهل دشت بکیک و چند گاه سپاه ظفر پناه از گوشت آن
معاش میبودند راقم حروف در تاریخی که یکی از ملازمان امیرزاده میرانشاه نوشته است دیده که در آن صحرا اسپها موشان از سوراخها بیرون آمده مانند بلبلان میپرانیدند و العهده
علی الراوی بالجمله چون آفتاب اشراق حضرت صاحبقران سعادت یار از امر شکار باز پرداخت پرتو التفات بر عرض سپاه انداخت و طبقات لشکر مانند بحر اخضر در جوش
و خروش آمده آراسته مکمل فوج فوج متوجه عرصه گاه گشتند و حضرت صاحبقران گردون احتشام بر سمند گردون خرام سوار شده ۰ در آن عرصه فسیح فوشون را بنظر احتیاط درگی
آورد و سردار هر فوجی از شاهزادگان و امرا و تومنیان کما هیه رایت ظفر پیکر سایه التفات بروی می افکند زانو زده اسپی را هوار سرواز میکشید و زبان بدعا و ثنای آنحضرت
گشاده بمکمت نا برو و قیامت آفتاب حشمت پادشاه گردون غلام از منقصت زوال محروس مصون باد حضرت صاحبقران بشرف محمدت و تحسین ارزانی میداشت و در مدت دو روز
عرض سپاه بنهایت انجامید و آنحضرت شامل بود که از شاهزادگان و تومنیان کرام یک را برسم منقلای روانه سازد و در آن ساعت امیرزاده سعادتمند محمد سلطان بهادر زانو زده
التماس نمود که منقلای لشکر فیروزی اثر او باشد و این جرات و جلادت از شاهزاده جوان بخت موافق مزاج همایون آمده ملتمس او باینجاح و اسعاف مقرون گشت و در روز
هفتم جمادی الآخر باختیار قدوه اهل نجوم مولانا عبدالله و شاهزاده محمد سلطان و امرا اعظام که بموجب فرمان واجب الاذعان برایشان لازم شده بود که ملازم رکاب آن
نصرت انتساب باشند روان شد و حضرت صاحبقران تاکید و مبالغه نمود که از جزویات و کلیات هر چه در راه پیش آید قوة الظهر سلطنت او را اعلام نماید و شاهزاده
و امرا دو روز راه راندند هیچ نشان موضع آتش دیدند که تمام فرو نشسته بود بر فور سرعی باد رفتار پیش صاحبقران کامکار فرستاده از آن حال اعلام داد و آنحضرت فرمود
که عجز جهان تفتیش نماید که افروزنده آن آتشها بکدام جانب رفته اند و همچنین خبر فرستاد که شرایط حزم و احتیاط باید مرعی داشت و از احوال لشکر سپاه نیک خبردار
باشد و شاهزاده عالی مقدار و امرا نامدار بعد از استماع این اخبار را یوانه و شبکیر کرده تفحص کنان در رفتار آمدند و چون از سه آبجکو … جمعی را بقراولی پیش فرستادند
فرستاده گان بسمع شاهزاده عالیشان رسانیدند که در هفتاد محل آتش دیدیم و هر چند صحرا و بیابان پیمودیم هیچکس را ندیدیم باز این صورت معروض حضرت صاحبقرانی
گردانیدند آنحضرت را چون بر آن حال اطلاع افتاد با لشکر ظفر مآل بر سبیل استعجال روان شد و از آب گذشته بمنقلای پیوست و لشکریان عرصه آن دشت را هر چند پیمودند
و در رسم سپاهیان آوردند و باطراف و اکناف شتافتند اصلا از نام و نشان هیچ صنف مردم نیافتند و حضرت صاحبقران بتلقین دولت راسخ البنیان شیخ داود ترکمان
با جمعی دیگر از بهادران بزبان گیری فرستاد و او مردی بود که در بیابان و ریگستان نشو و نما یافته و بتجربه مهذب گشته و در نشیب و فراز امور زحمتها کشیده بالجمله شیخ
داود بسرعت هر چه تمامتر دو شبانروز راندند و در سحر شب سیوم چند الاجوق دیده داد و داد دلاوران در پس پشته پاییدند و در وقت صبحدم سواری از آن
الاجوقها بکاری روان شد و چون از بهادران در گذشت او را گرفته بدرگاه عالم پناه آوردند و حضرت صاحبقران درباره آن کار او وصوف الطاف و اعطاف ارزانی
داشته دیگر باره بانعام و احسان سرفراز گردانید و از آن شخص احوال توقتمش خان استفسار نمود معروض که مدتیکماه شد که ما از میان ایل و الوس بیرون آمده ایم و در این
موضع قرار گرفته ایم و از احوال خان زیاده خبری نداریم اما در این دو سه روزه سوار جبه پوش آمده و در بیشه که نزدیک است ساکن شده اند و تا غایت معلوم ما نشد که
از کدام مردم اند و آنحضرت فرمان داد که عیسی خواجه با سی نفر برود و مردم الاجوقها را گاینده بیارد و رسانند و عیسی خواجه بموجب فرموده عمل نموده ایشان را بیاورد و همچنین
حکم نمود که جماعتی … بسیاول که … بود بر ان جنگل توجه نماید و آن ده مرد را که در آنجا بسر می بردند گرفته بیاورند و حاری برحسب اشارت روی توجه و جلادت بدان بیشه
نهاد و چون بسر ایشان رسید آن جماعت قدم پیش نهاده بکارزار مشغول شدند و بعضی از آن ده نفر کشته گشته و برخی را دستگیر کرده بپایه سریر اعلا رسانیدند و بعد از تفتیش احوال
توقتمش خان بطبل رحیل کوفته کوچ کردند و مسافت بسیار پیمودند و از آبها و کوهها گذشتند در بیست و چهارم جمادی الآخر کنار آب سق بمضرب خیام نصرت انجام گشت
و در آنجا بحرچی بشرف عرض رسانیدند که این آب سه گذار دارد یکی را ایغر ماغی نامند و دیگر را بوسارکجت و سیوم را خیمه کجت پادشاه جهانگیر که ضمیر منیرش مطلع اشعه انوار
مالک قدیر بود بر زبان خجسته بیان گذرانید که گذشتن از این سه گذار از مصلحت دور مینماید چه میشاید که دشمنان در کمینگاه غدر مترقب و مترصد ایستاده و مستعد …
و طلیعه انگیزند بالای آب سوم … اعتماد بر فیض فضل ربانی کرده خود را بر رود زنیم و بگذریم و با مضای این عزیمت همان لحظه دوال استقبال بر طبل ارتحال فرو کوفته در جنبش آمدند
و بمقامی رسیدند و سوار و پیاده خود را بر آب زدند و بدو روز از آب عبور نمودند و از آنجا رایت توجه افراخته بعد از شش روز بکنار آب سمور رسیده فرود آمدند و در آن موضع

در آن موضع قراولان که پیشتر رفته بودند آوازهٔ دشمن شنیده این معنی را برای اشرف اعلی عرضه داشتند و مقارن اینحال امیرزاده محمد سلطان بهادر شخصی را از مخالفان گرفته بسرادق جلال رسانید و بعد از پرسش جواب داد که گروهی بسیار درینجا بودند و چون آوازهٔ توجه لشکر منصور شنیدند کوچ کرده برفتند و چون بتحقیق پیوست که یاغی نزدیکست فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که هیچکس از هزاره و قوشون خود جدا نشود و لشکریان دشمن سوز مطلقا در شب آتش نیفروزند و بعد از آن افواج خدم و حشم مسلح و مکمل تعاقب یکدیگر روان گردیدند و چون موضع اینک مخیم دولت پادشاه موکب و ناهیک گشت حضرت صاحبقران دریادل صباح روز شنبه غرهٔ رجب بحرکت مایل شده بر مرکب هامون نورد سوار شده و در سر پل تامل نموده فرمان داد که سقلای پیشتر از پل بگذرند و چندان ایستاد که سپاه قول رسید و لشکر دست چپ و دست راست خود را بر آب زده بشنا عبور نمودند آنگاه پادشاه اسلام از پل گذشته روان شد درین اثنا قراولان سه کس از مخالفان را گرفته آوردند و حضرت صاحبقران از کماهی احوال پرسیده ایشان بعرض رسانیدند که توقتمش از آمدن لشکر ظفر نشان خبر نداشت و نوکران آیدکو از اردوی شهریار جهان آمده با وگفتند که امیر تیمور گورکان با سپاهی فزون از قطرات باران میرسد توقتمش خان از استماع اینحدیث دود حیرت بدماغ او راه یافته از غایت دهشت و اضطراب گفت که من نیرو چندان لشکر فراهم آورم و خان غافل ندانست که نصرت و ظفر بتائید پادشاه عادل است نه از کثرت سپاه هایل و برفور تواچیان باطراف ممالک جوجی خان فرستاده سپاه برانغار و جرانغار جمع آورد و اکنون در قرق کول نشسته است و انتظار دیگران میبرد و این معنی نیز معروض داشتند که توقتمش خان درخیال بود که چون شما بآب ییق رسیده از آن گذار عبور فرمائید فرصت غنیمت دانسته دستبردی نماید و آنچه در باطن توقتمش خان بود در ضمیر منیر پادشاه کشورگیر پرتو انداخته بود که از بالای آب گذشت چنانچه رقم زدهٔ کلک بیان گشت و چون برای عالم آرای حضرت صاحبقران احوال دشمنان انکشاف یافت بآنجا که رسیده بود توقف فرمود تا افواج بهادران صف شکن و مبارزان مردافکن بموکب همایون پیوستند و در آن منزل فرمان همایون صادر شد که توره و چپرها آماده و مهیا دارند و لشکریان در حوالی خود خندق کنده از دقایق حزم و احتیاط غافل نشوند و حسب الحکم ظفر ورود بموجب فرمودهٔ شهریار عاقبت محمود عمل نموده شب در آن مرحله بودند و روز دیگر که خسرو سپهر احتشام بر این کاخ فیروزه فام برآمد فرمانفرمای اهل اسلام از آن منزل کوچ کرده متوجه دشمنان شد عساکر گردون مآثر در هر محل که فرود می‌آمدند از سلوک حزم و خندق خود را معاف و معذور نمیداشتند در خلال این احوال حضرت صاحبقران عدیم المثال امرای تومان و قوشون را احضار فرموده همه را تجدید دراهم و دنانیر بخشید و قامت ایشان را بخلعتهای گوناگون آراسته انواع نفایس علاوهٔ آن عطایا گردانید و در اثنای راه گل ولای تیره و سیاه پیش آمده زحمت و مشقت بسیار از آنجا بگذشتند و خیام و استراحت برافراشته هرکس در وثاق خود قرار گرفت و بعد از اندک زمانی قراولان خبر فرستادند که از مخالفان سه قوشون خود را نمودند و باز پیغام دادند که گروهی انبوه از دشمنان ظاهر شده اند حضرت صاحبقران سعادت قرین با طایفه از ملازمان جلادت آئین سوار شده پیشتر رفت و فرمان داد تا مجموع لشکر صفها آراسته از عقب روان شدند و مقارن اینحال قراولان شخصی را گرفته پیش حضرت صاحبقران رسانیدند و بعد از استفسار چنین تقریر کرد که توقتمش خان میخواهد که شما را پیشتر برد زیرا که چنین شنیده که خوردنی در این اردو بغایت نایاب و عزیز است و شحنهٔ قهر بقتل او امر فرموده آن بیچاره صادق القول کشته شد و سونجک بهادر و ارغونشاه مامور شدند که بدانجانب توجه نمایند و خبری که باشد بسمع اشرف عالی رسانند و ایشان بامتثال امر مبادرت نمودند و چون فرسنگی در آن بیابان رفته از مخالفان اثری نیافتند و بی خبر بازگشتند و صدق قول شخص مقتول بوضوح پیوست و بعد از مراجعت سونجک بهادر و ارغونشاه شهریار جمجاه مثال داد که مبشر بهادر بر زبان گیری رود و خبری بتحقیق از مخالفان بیاورد و آن شیر بیشهٔ ظفر با جمعی مردم دلاور بر جناح تعجیل در حرکت آمده چند مرحله قطع کرد بجنگلی رسیده از دور راه روی دیده و پیشتر رفته آوازی شنید و کس فرستاده بر کیفیت دشمنان مطلع شد و چون مقاومت با ایشان در حیز امکان خویش ندید با یاران خود در برسر انکاعت نشسته اند و یاغی از حادثه آگاه شد خرجنگ چاره دیگر ندید و بضرورت القوم خون گرفته پای جلادت پیش نهادند و در مقام مقاتله آمدند سپاه نصرت شعار بزخم تیر و شمشیر دمار از روزگار اهل ادبار برآوردند و چهل کس از ایشان را دستگیر کردند و گرفتاران را بدرگاه شهریار عالم پناه رسانیدند و مبشر بهادر بمنظور نظر عاطفت و احسان بیکران شد و یاران او نیز بصنوف پادشاهانه اختصاص یافتند پادشاه بحر و بر از آن چهل نفر احوال توقتمش خان استفسار فرمود ایشان بعرض رسانیدند که خان ما حکم کرده که لشکر در قرق کول جمع آیند و ما بیچارگان بآنجا رفتیم و او را نیافتیم و نیز معلوم ما نشد که سبب نا آمدن او بوعده گاه چه بود لاجرم در جنگل و بیابان سرگردان میگشتیم تا بدین محنت و بلا مبتلا گردیدیم و بعد از عرض اینحکایات بموجب فرمان آن اسیران را بقتل رسانیدند و در این اثنا پسر شقناق مجروح و خسته پای بسریر اعلا آوردند و زانو زده معروض داشت که از جانب سرابوعدی که خان بابنده کان جار رسانیده بود ترسیدیم و او را در آنموضع نیافتیم و بر دیگر حالات اطلاع نداریم و حضرت صاحبقران تدیکه ترخانی و جلال پسر امیر حمید و مولای و صاین تیمور را با طایفه از بهادران بقراولی فرستاده فرمود که چون سپاهی مخالف ببینید اگر غلبه باشند از راه فریب خود را بدیشان ننمائید و روی بفرار نهید تا ایشان فریفته شده پیش آیند و هرچه روی نماید بی توقف معروض دارید و بهادران برحسب فرمان واجب الاذعان متوجه جانب دشمنان شدند و از بالای آب گذشته چشم ایشان بر سواران قراولان توقتمش خان افتاده از ایشان یازده کس جدا گشته بدانجانب توجه نمودند و صاین تیمور را از یک طرف پیش رفت و بایکدیگر حکایت گفتند و صاین تیمور مراجعت کرده مولا را بخدمت حضرت صاحبقران روانه گردانید تا کیفیت واقعه را معروض دارد دشمنان شمال هسپا شده خود را بموکب همایون رسانید و آنچه دیده بود بسمع صدرنشینان بارگاه اعلا رسانید

ذکر قراولان شاه منصور

و **بقتل رسیدن آیدکو تیمور و دیگر حکایات** چون مولای بارد وی همایون آمده صورت حال معروض داشت حضرت صاحبقران کامکار امیر آیدکو تیمور
را با چند هزار سوار جرار دبره گذار فرمانداد که بطرف مخالفان رود و تحقیق کثرت و قلت ایشان نماید و محل و منزل آن قوم معلوم کرده خبری درست بیاورد و امیر شیر دل
بیل افکن بامتثال حکم واجب الاتباع کمر بسته با طایفه از دلیران صف شکن روان شدند و از گل و وحل گذشته بجلال حمید و ندیله ترخان و سایر قراولان پیوسته
چون باتفاق پیشتر رفته اندک مسافتی پیمودند جمعی از سپاه توقتمش خان را بر فراز پشته دیدند که ایستاده منتظر مینمایند امیر آیدکو فوجی از مردان کارزار و دلاوران شیر شکار را
بجانب ایشان فرستاد و مخالفان چون از توجه سپاه نصرت پناه آگاه گشتند از پشته زیر آمدند و فرستادگان بجای آنجماعت بر پشته بالا رفتند و از آنطرف پشته سی
قوشون مرد آراسته دیدند که صف کشیده و در کمین فرصت نشسته حرب و پیکار را آماده چون قراولان بعدد دشمنان اطلاع یافتند همانجا توقف نموده کس نزد
امیر آیدکو فرستادند و صورت حال معروض داشتند و اولی تامل پیش راند و بالای پشته برآمد و کثرت دشمنان را ملاحظه نموده مصلحت در مراجعت دید و نخست
مردم خود را باز گردانیده وصیت کرد که باهستگی از وحل و آب بگذرند و خود با اندک نفری بر فراز آن تل بایستاد و چون مردم توقتمش خان دانستند که مدد قراولان حضرت
صاحبقران دور است و در راه آب و گل بسیار متوجه جانب آیدکو شده و او پای ثبات و وقار فشرده چندان کوشش نمود که سپاه همراه او بسلامت از آب بگذشتند و بعد
از آن عنان معاودت انعطاف داد و از عقب تیری بر روی خورد و تیری دیگر بر اسب او رسید و خدمتش با آن اسب بگذشت و اسب بیقوت شده از پای درآمد ملازمان
اسب دیگر کشیده چون قدم در رکاب آورد آن اسب نیز بزخم تیری بیفتاد و او پیاده روی باعدا نهاده تیر بینداخت تا شهادت یافت لا راد لقضائه و لا معقب لحکمه
و در آن معرکه میر ملکت پسر یادکار برلاس و رمضان خواجه برلاس شرط موافقت امیر آیدکو تیمور بجای آوردند انا لله و انا الیه راجعون و مقارن اینحال حضرت صاحبقران بیهمال در
ضمان تایید پادشاه بی زوال با مردم اندک بکنار آب رسیده فرمان داد تا دلاوران از آب بگذشتند و بزخم پیکان جان ستان اعدای دولت قاهره را براندند و امیر حاجی
سیف الدین و امیر جهانشاه که ملازم رکاب همایون بودند کوششهای مردانه نمودند در آن محل مولانا کنار میر جلال الدین پسر امیر حمید آثار جلادت و مردانگی بظهور رسانید
و از مخالفان تنفر را دستگیر کرده بپایه سریر سلطنت مصیر رسانیدند حضرت صاحبقران از موضع خود مراجعت نموده در لشکرگاه نزول فرمود و طایفه که در آن معرکه مردانگیها
نموده بودند و از کثرت دشمن وحشت مصاف ندیده بودند بعطایای بیکران و نوازش بی پایان مخصوص شدند و حکم شد که قراولان چون بمنع پیش ایشان ندارند از آمده بمجلس
آنحضرت و فاحشه برای از آن جماعت و اولاد ایشان صادر نگردد و مؤاخذت ننمایند و اقربا و بازماندگان امیر آیدکو را نوازش فرموده مواجب او را با میر غیاث الدین شاه ملک
ارزانی داشت و پایه قدر او را از فرق فرقدین بگذرانید و در بعضی تواریخ مسطور است که چون امیر آیدکو کشته شده هم بر لشکر اضطراب مستولی شد و شبی در غایت هول
و هراس و اندیشهای گوناگون گذرانیدند بالجمله چون نزدیک بشش ماه بود که حضرت صاحبقران بیهمال در ضمان تایید حضرت ذو الجلال بجانب شمال سیر فرموده لشکر این
بجایی رسیدند که بعد از غروب آفتاب و پیش از غیبت شفق اثر صبح ظاهر میشد و چون یکی از شروط صلوة وقت است در آن اوقات که حساب کم شد و فی الجمله در بروج شمالی میبود کم
تا خفتن برسد مکلف بحسب شریعت غرّاء ملت بیضا فرض نمیشد و بنابر آنکه توقتمش خان در هیچ یورتی چندان توقف نمیکرد که جنود ظفر ورود با او رسند و قریب بآن شد
که آن گروه انبوه مستوه آیند حضرت صاحبقران با شاهزادگان و امرا در آن باب مشورت فرموده گفت امیرزاده عمر شیخ با بیست هزار سوار نامدار و چند سردار نامی
مثل سونجک و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و امیر عثمان عباس و غیرهم بتعجیل تمام بروند تا او ناچار توقف نماید شاهزاده و امرا بر حسب فرمان روان شدند و روز
دیگر خبر آمد که قراولان جانبین بهم رسیده اند و چون رای همایون از این قضیه آگاهی یافت پرتو التفات بر یاسامیشی سپاه انداخته **گفتار در تعبیه طبقات لشکر**
و محاربه حضرت صاحبقران و توقتمش خان با یکدیگر در آن اوان که مسافت میان فریقین سمت تقارب پذیرفت خسرو انجم از سحاب مظلم نقابی بر روی کشید
تا هول کارزار مشاهده نکند و برف و سرمای عظیم پدید آمده و بیمن توجه خاطر آفتاب اشراق فرمانفرمای با استحقاق بعد از شش روز هوا صافی شد و آنحضرت روز دوشنبه
پانزدهم رجب سنه ثلث و تسعین و سبعمائه در موضع قندرچه بآراستن سپاه ظفر پناه اشتغال نموده هفت قول مرتب ساخت قول اول بنام سلطان محمود و یاسامیشی آن
بسلیمانشاه رجوع نمود و قول دوم را که بآنحضرت اختصاص داشت بشاهزاده محمد سلطان سپرده بهادران سپاه نامدار و دلیران شیر شکار را استحکام داده قول
سیوم بوجود امیرزاده میرانشاه گورکان آرایش یافت و امیر محمد سلطانشاه بضبط و ربط آن مقرر شد و موضع اینقول دست راست معین گشت و قول چهارم در دست
چپ با میر حاجی سیف الدین موسوم آمد و قول پنجم بالتفات و اهتمام امیرزاده عمر شیخ باز گذاشت پوشیده نماند که در تاریخ بر سبیل اجمال هفت قول بیش نکرده اند بالجمله
حضرت صاحبقران ظفر قرین بهشت قوشون از دلاوران جلادت آئین خاصه سپاه را فرموده حکم کرد که در عقب قول بزرگ توقف نمایند تا اگر هنگام نبرد فوجی را بمدد احتیاج
افتد ایشان را امداد دهند مستعد این معنی باشند و در بعضی تواریخ مسطور است که امیر حاجی سیف الدین با لشکر دست چپ در قبل دست راست بود و بیردی بیک ساربوقا
و خداداد حسینی و طایفه از بهادران در قبل دست چپ مقرر شده و امرا و تومانات و قوشونات هر یک در موضع خود قرار گرفته آماده جنگ و پیکار شدند و از آنجانب سپاه
دشمن پدید آمده و توقتمش خان قول برانغار خود را بشاهزادگان مثل ماشور ایغلان و بیک پولاد و علی اغلان و امرا الوس جوجی خان مثل علی و سلیمان صوفی صوفی و
نوروز قضیه و عیسی بیک را در برنگار ایدکو و حسن بیک و دیگر بهادران دشت قبچاق آرایش داده در مقابل جنود آفاق صف کشیده و از ازدحام لشکر مخالف چشمها

چشمها خیره و از غبار سم اسبان هوا تیره گشت و در وقتی چنین حضرت صاحبقران کشورکشای فرمان داد تا لشکر ظفر شعار پایان فرود آمده خیمه و خرگاه برپای کردند و در آن گرو آتش افروختند و توقتمش خان از کمال تمکین و وقار سپاه نصرت شعار و قلت التفات ایشان تعجبها نمود و حسابها برگرفت و با خود گفت که این همه نوع مرد مانند که در روزی بدین هولناکی پروای خیمه زدن و پختن و خوردن و آرند و با خوف و خشیتی تمام بتسویه صفوف مشغول گشت و سپاه اعدا چند قشون از لشکر نصرت مآل زیاده بودند و حضرت صاحبقران کامگار که پیوسته فتح و فیروزی از عنایت و تایید حضرت پروردگار میداشت نه از کثرت اعوان و انصار پیش از شروع در قتال و جدال فرود آمد و از سر صدق و اخلاص دو رکعت نماز بگذارد و جبین نیاز بر زمین نهاده از بارگاه صمدیت ظفر و نصرت مسالت نموده سوار شد و مقارن این حال مرتضی ممالک اسلام افتخار عترت حضرت خیر الانام امیر سید برکه و مشایخ عظام خواجه نظام الدین یوسف و شیخ اسمعیل که نسب ایشان بقدوه ارباب صفا و عرفان شیخ الاسلام احمد جام قدس سره منتهی میشود دستها بدعا برآورده و سرها برهنه کرده از حضرت باری تعالی ارتفاع اعلام اسلام و شوکت حضرت صاحبقران و انخفاض دولت توقتمش خان طلب داشتند و جناب سیادت مآب روی بخسرو کامیاب آورده بر زبان خجسته بیان گذرانید که توجه حیث شئت فانک منصور دلاوران هر دو لشکر و صفدران هر دو کشور پای در میدان شجاعت نهاده دست از آستین جلادت بیرون آوردند و آتش رزم و پیکار بنوعی برافروخت که دل بهرام خون آشام بر شکستگان المعرکه بسوخت پیش از همه امیر حاجی سیف الدین شمشیر انتقام از نیام برآورده حمله کرد و دست چپ مخالفان را که در برابر او بودند درهم شکست و صف اعدا از هم فرو ریخته دشمنان روی بگریز نهادند و چند قوشون از اهل شقاوت و عنا که زیاده آمده بودند بقصد آنکه از عقب امیر حاجی سیف الدین در آیند و دستبردی نمایند روان شده و چون امیر جهانشاه تهور ایشان مشاهده فرمود با سپاه خویش حرکت کرده سر راه بر ایشان گرفت و همه را بزخم تیر و شمشیر باز گردانید و امیرزاده میرانشاه گورکان زخم جلدی نمود برانگیخته تومار روزگار جمعی که در مقابل او قرار گرفته بودند برآورد و از جوانغار دشت قپچاق بعضی کشته گشتند و برخی راه انهزام پیش گرفتند و امیر عباس با فوجی از مردم وفادار حق شناس خود را بر سر قوشون زده در اثنای گیر و دار از اسب در گشت و میان امید و یاس دست بتیر و کمان یازیده بار دیگر بنیروی دولت حضرت صاحبقرانی پای در رکاب آورده بر پشت زین نشست بر قراول دشمن تاخته مجموع را پریشان ساخت و امیر شیخ علی بهادر که در روز جنگ همیشه طالب نام و ننگ بود در شیشه خانه جمعیت بداندیشان سنگ تفرقه انداخت و شاهزاده عالمیان امیرزاده عمر شیخ بهادر رایت جلادت برافراخت و برانغار تاخته هر که را در برابر خود یافت در بدن او جوشن کفن ساخت و پیردی بیک و خداداد حسینی نیز کوششهای مردانه نمودند القصه بهادران سپاه نصرت نشان غالب آمدند و مخالفان از هم فرو ریختند و بعضی کشته شده و برخی گریختند و توقتمش خان چون معاودت با حضرت صاحبقران در حیز امکنت خود ندید روی از آنجا گردانیده متوجه جانب امیرزاده عمر شیخ شد و شاهزاده مانند کوه راسخ پای ثبات و وقار بیفشرد و توقتمش خان چون دید که مرد معرکه او نیز نیست عنان عزیمت بجانب شیخ تیمور و هزارهای سلدوز تافت ایشان هر چند شبه آغاز کردند فایده نداد و توقتمش خان با امرا و سرداران الوس جوجی خان حملهای پی در پی آورده غالب آمدند و بسیاری از قوم سلدوز را کشته و از میان ایشان گذشته در عقب لشکر پادشاه جهان کشای صف آرای شدند و شیر بیشه هیجا و نهنگ دریای وغا امیرزاده عمر شیخ بهادر با مردم خویش در مقابل توقتمش خان آمدند و جنگ آغاز نهادند و حضرت صاحبقران در عقب گریختگان میرفت که یک تواجی رسیده بعرض داشت که توقتمش خان در عقب لشکر منصور صف کشیده ایستاده است و دیگری از پیش امیرزاده عمر شیخ آمده همان سخن گفت و آنحضرت عنان بطرف او منعطف گردانید چون توقتمش خان چتر فلک فرسای پادشاه هفت کشور مشاهده نمود پای ثباتش از جای رفت و دست جلادتش از حرکت باز مانده شامت کفران نعمت بروزگار او واصل شده و با هزار حسرت و افسوس دل از ملک و مال برداشته بدور و زوبی با موس راه فرار پیش گرفت و تمامت الوس جوجی خان شکسته رکاب گسسته عنان متفرق و پریشان شدند و بعضی خان جدا افتادند و حضرت صاحبقران گردون غلام در آن منزل فرود آمد و مجموع شاهزادگان و امرا و نوئینان شرف تقبیل بساط جلالت مناط دریافتند و زبان استبشار بتهنیت آن فتح نامدار که سرمایه فتوحات روزگار بود گشادند و نثارها کردند و آنحضرت ایشان را در آغوش گرفت و همه را بعنایات پادشاهانه بنواخت و از هر چهار نفر هفت نفر اختیار فرموده از عقب دشمنان فرستاده دلاوران بهرام انتقام تیغ قهر از نیام برکشیده مازیی دشمنان شتافتند و مانند برق جهنده در حرکت آمدند و آن خون گرفتگان بخت برگشته را از پس شمشیر قاتل و از پیش رود اتل قیاس توان کرد که از میان این دو سیلاب چند کس رخت بساحل نجات کشیده باشند و مال و منال چندان بدست لشکر نصرت ظفر افتاد که زبان ناطقه از تعداد آن گنگ و لال بود و از شاهزادگان جوجی نژاد کونجه اغلان و تیمور قتلق اغلان و از امرا الوس آید کو که پیش از این بچند سال از توقتمش خان رد گردان شده ملازمت عتبه علیه حضرت صاحبقرانی مینمود بخلعتهای گرانمایه و جامهای قیمتی سرافراز شده نوازشی تمام یافتند و در اثنای این اوقات که فتحی چنین روی نمود توقتمش خان نیم جانی از آن دریای خونخوار بکنار کشید و ایشان در پای سریر اعلا زانو زده عرضه داشتند که اگر رای عالم آرای صاحبقران اقتضا نماید که ما بندگان صاحب اخلاص ایل و الوس خود را که از گردش دوران پریشان و سرگردان شده اند جمع نموده بیاوریم عاطفت پادشاهانه ملتمس آید و پادشاه زاده را با جابت مقرون داشت و فرمان داد که از برای هر یک منشوری علاحده در قلم آوردند مضمون آنکه هیچکس متعرض ایشان نشود و باج سراز آنجاعت نگیرد و کونجه اغلان و تیمور قتلق و آید کو حکمی در آن باب حاصل کرده خرم و کامیاب تنگ و پوی آمدند و صاحبقران عالی مکان از عقب جنود ظفر نشان که در عقب گریختگان رفته بودند در نهایت عظمت و بها متوجه معسکر همایون گشت و تیمور قتلق اغلان و آید کو و اوزبک که طلب الوس خود رفته بودند هر دو قوم خود را یافته مکرو ما بعوه پیش ایشان جمع شدند آن یک را هوای خانی دشت قپچاق و مملکت جوجی خان در باطن راسخ شد و این را داعیه امارت بمیان آمد از باطن بهم زده حقوق ایادی و نعم صاحبقران را فراموش کردند و چهره عهد را بناخن بیوفائی خراشیده تیمور قتلق روی به بیابان نهاده و آید کو با اقوام خود بطرفی رفت و کونجه

اقلام چون بمجلس خاص بمزید قرب و شرف محرمیت اختصاص یافته بود با بعضی از متابعان خود در صحرا و دشت باز خورده بدرگاه عالم پناه مراجعت فرموده ملحوظ نظر عنایت پادشاهانه گشت و جمیع امرا و نوئینان که بموجب فرمان تاخت ولایت یاغی رفته بودند با غنایم نامحصور و دختران ماه پیکر و پسران خورشید منظر و اسبان بادپا و رمه اشتران بار بردار از باردوی همایون معاودت کردند و چندان غلامان و حوران پری رخسار در معسکر همایون جمع شد که از برای حضرت صاحبقران پنجهزار نفر برگزیدند و یکی از ظرفا که ملازم رکاب اعلا بود در اثناء راه بزبان امید نظم کرده بود که گر بماند حیات ما باقی بکف آریم ترک قبچاقی و در آن منزل جنت نشان که نسیمش از باد بهشت حکایت میکرد و آب بدو آبش از چشمه حیوان خبر میداد طبیعت صافی پادشاه سپهر حشمت میل طرب و عشرت فرموده مدت بیست و شش روز در آن مکان دلفروز که تختگاه جوجی خان و اولاد نامدار او بود داد عیش و کامرانی داد

ذکر مراجعت حضرت صاحبقران علی الاطلاق بدار السلطنه سمرقند از دشت قبچاق

چون این فتح نامدار که طراز سلاطین گردون اقتدار تواند بود حضرت صاحبقران کامکار را میسر شد و در دشت جز او کسی از قهر عساکر گردون مآثر نماند حضرت صاحبقران سعادت قرین روی توجه بجانب سمرقند نهاد و از غنایم و اموال تمامت صحرا و بیابان مالامال شد و جنود ظفر ورود بطرب و شادمان قطع منازل مینمودند و از جمله اسباب تجمل که بدست لشکریان افتاد چندین خرگاه بود که نشیمن اهل دشت و صحرا میباشد و کیفیت آن خرگاه چنانست که آنرا هنگام نزول و ارتحال از هم میگشایند و همچنانکه ساخته اند بر گردون می نهند و برمیدارند و کثرت خلایق در اردو بمرتبه بود که هر کس وثاق خود گم کرده بود زبان حال او باین مقال مترنم بود هرگز بعجبی نبردم بهره شاهی از بادیه عشق تو گر با وطن آیم و چون بکنار آب سیحون رسیدند نزول کردند و کونجه اغلان خبر یافت که تیمور را بر سریر خانی نشانیده اند و از هوای مسکن مالوف و ملازمت تیمور قتلق دامن گیر شده از جاده صواب مستقیم منحرف شده راه بیوفائی سپردن گرفت و برخصت حضرت صاحبقرانی بجانب وطن مالوف خود شتافت و چون از آب سیحون عبور نموده فرسنگی چند پیمودند حضرت صاحبقران عدالت آئین امیر حاجی سیف الدین را در اغروق گذاشته بتعجیل هرچه تمامتر در حرکت آمد و بیابانهای پرخطر می پیمود تا در ذی القعده سنه ثلاث و تسعین و تسعمائه از جیحون گذشته در انزار فرود آمد و از آنجا بسعادت و اقبال روان شده خانه خویش را بوجود شریف مزین ساخت و نوئینان و خواتین مراسم استقبال بجای آوردند و پیشکشهای لایق گذرانیدند و زبان بستایش ملک منان جاری گردانیدند و عامه برایا و کافه رعایا سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیدند و حضرت صاحبقران گیتی ستان فرمان داد که طویهای عظیم مرتب ساخته بعیش و طرب اشتغال نمودند و چون چندی بلهو و سرود گذرانیدند میرزاده میرانشاه حسب فرمان متوجه خراسان گشت و آنحضرت در نواحی تاشکنت تریاق و قشلاق کرده بانتصاب رایات اقبال برافراخت و امیر حاجی سیف الدین در محرم سنه اربع و تسعین و تسعمائه با اغروق همایون متوجه و شهریار کامکار تمامت شاهزادگان و امرا و نوئینان را از فتوحات آنسفر خجسته خوشحال ساخت و زمستان در حدود تاشکنت بفراغ بال گذرانیدند و در اوایل بهار متوجه مستقر سریر سلطنت گشت و از آب خجند گذشته شکارکنان در حرکت آمد و چون موضع آقیار مرکز اعلام ظفر شعار گشت عاطفت خسروانه ممالک سلطان محمود سبکتکین را از کابل و غزنین و قندهار تا حد آب سند بشاهزاده پیر محمد بن امیرزاده جهانگیر ارزانی داشت و بموجب فرمان امراء عظام مثل حسین صوفی و غیاث الدین ترخان و قطب الدین عمزاده امیر سلیمانشاه و حسین خواجه پسر امیر عباس و شمس الدین و دیگر سرداران بهادران در رکاب شاهزاده با اهل و عیال روانشدند و هم در اوایل سال مذکور پادشاه مؤید منصور سایه التفات بدار السلطنه سمرقند انداخت و آنسر زمین را بنور وجود همایون خویش زیب و زینت داد و بعد از روزی چند که در نفس شهر بساط انبساط گسترد از آنجا نهضت فرموده کان گل موضع خیام پادشاه دریادل گشت و حکم جهانمطاع صادر شد که جهت ازدواج اولاد و احفاد خیمه و خرگاه و قبه و بارگاه با اوج سپهر و ماه برافراشتند و اسباب طوی بزرگ که لایق پادشاهان باشد آماده و مهیا داشتند و دختر غیاث الدین ترخان را با دختر امیر حاجی سیف الدین در حباله نکاح امیرزاده ابابکر بن امیرزاده میرانشاه در آوردند و برای هر یک از شاهزادگان اردوی علاحده ترتیب دادند و صلای پیر مغان بگوش خورد و کلان و پیر و جوان رسیده بساط زهد و تقوی در نوردیده شد و صومعه نشینان ایام که در اجتناب از جرایم و آثام قدم بر قدم شیخ احمد جام داشتند بیک کرشمه ساقی سیم اندام از سر مستی باده برخواستند و رطلهای گران کشیدند اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود ببین که جام زجاجی چگونه اش بشکست و چون خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر از آن قضا فراغت یافت بعزم یورش پنجساله لوای عزیمت برافراخت

ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بممالک ایران و فتح قلعه ماهانه سر بسعی سپاه فیروزی اثر

و چون بمسامع علیه حضرت صاحبقران نصرت قرین رسید که طایفه از حکام و ولات ایران زمین در زمان غیبت موکب همایون پای از حد خویش فراتر نهاده اند و بخلاف توره و یساق آنحضرت عمل نموده اند بر ضمیر منیرش گذشت که یکنوبت دیگر بر آن دیار گذار فرماید و ایشانرا گوشمال بسزا دهد تا دیگر باره هیچکس از جاده انحراف ننماید و بامضای این عزیمت در منتصف رجب سنه اربع و تسعین و تسعمائه حضرت صاحبقران که همت بلندش کمند تسخیر بر شرفات ایوان کیوان می افکند رایت جهانگیری برافراخت و در غره شعبان از سمرقند با د رفتار رخش بخار را بعنبر سارا تبدیل یافت و در آن موضع بر مزاج شهریار دریادل مرضی عارض گشت و بدان التفات نفرموده کوچ فرموده تا جوی زر کار از اعمال بخارا رایات عنان باز کشید و در آنجا زحمت قوی شد و خواتین و اولاد را طلب داشت حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و قرة العین سلطنت سلطان بخت بیگم با سایر فرزندان و آغایان از سمرقند بیرون آمده بشتاب تمام شتافته بپایه سریر خسروی روی زمین حاضر آمدند و در این اثنا فرمان حضرت صاحبقران صادر شد که امیرزاده محمد که برسم منقلای از آب آمویه رفته بودند و از جیحون عبور نموده بود سپاه منصور را بموضعی که رسیده بگذارد و مراجعت نماید و خواتین و فرزندان و ارکان دولت و ارکان حضرت دانستند که حدیث اذا مرضتم علیکم بالصدقه آن حدیثی است که بتصدیق فحول علما و اهل صدق و صفا با آن مقرون گشته بدست تصدق کشادند و از فواضل صدقات بر فقرا و مساکین و ارباب احتیاج برکجه سعود و زر منثور ایشان بود قسمت نمودند و اهل صلاح و تقوی بجهة امن و امان عالمیان دست بدعا برداشتند تا در یازدهم شعبان آن مرض صعب که روی نموده بود

نموده بود بصحت باز آمد و چون مزاج اشرف باعتدال مایل گشت فرمان واجب الاذعان صدور یافت که بدستور سابق میرزا محمد سلطان شاه پیش رفته با سامی لشکر
منقلای توجه خاطر معروف دارد و در ششم رمضان المبارک حضرت صاحبقران گردون توان در کنف صحت و اقبال بار دیگر بر بسیط ممالک ایران سوار شد و چون بموضع ایلامش نزول
فرمود مهد علیا سرای ملک خانم و تومان آغا را با سایر خواتین رخصت انصراف بدار السلطنه سمرقند ارزانی داشت و از جیحون عبور نموده در جنوشان با میرزاده محمد سلطان و لشکر منقلای
پیوست و امیرزاده سلطان محمود و امیر جهانشاه با لشکرها پیشتر از وصول رایات نصرت آیات با میرزاده محمد سلطان ملحق گشت و بانوی عظمی خانزاده از جانب هرات رسیده در آن مکان حضرت
پادشاه عالیشان نظر لطف داده تحفهای سنگین کشیدند و اردوی اعلا از جنوشان نهضت فرموده جرجان موضع قیام بساط حضرت انجام گشت و در آن مقام قدوه سادات عظام سید برکه
که پیش از این برسالت مازندران رفته بود باز آمد و گفت که سید غیاث الدین پسر سید کمال الدین در صدد اطاعت فرمان برداری و خراج گذاری است چون پادشاه دین دار استرآباد
فرود آمد جنگلی عظیم پیش رسید که از کثرت درختان جاسوس وهم را در آنجا راه نبود و حکم واجب الاذعان نفاذ یافت که ملازمان موکب همایون اشجار قطع کرده سر راه بکشایند و چنان کنند که عرض
هر یک سر تیر پرتاب باشد و ملازمان که شیر بیشه پیکار بودند بدان طریق جنگل بریده پیش میرفتند با سپاهی ذره میشدند و در آنجا بتحقیق پیوست که سید کمال الدین با ماهانه سر گریخته پیش سید رضی الدین
رفته است و ماهانه سر قریه است که در چهار فرسخی آمل واقع است نزدیک بدریا و قریب بآن موضع حصاری بغایت مرتفع و استوار ساخته اند که یک طرف آن اتصال ببحر داشت و دیگر جانبش
بسیار مغاک بود که هنگام تموج آب دریا در آن میریخت و عرض آن مغاک که حکم دریا داشت قرب یک میل بود و پیرامون قلعه ماهانه سر درختان بلند سر در هم کشیده چنانچه بر چشم بیننده آن حصاری
دیگر مینمود و در آن هنگام ولات و حکام ساری هر چه داشتند از نقد و جنس بآنجا بردند و سایر متمولان آن ولایت با نفایس اموال در آن قلعه خزیده چندان نقره و طلا در آن موضع مجتمع شده بود
که قوت مدرکه گمان نبرد که عشر عشیر در خارج موجود باشد و این معنی برای عقده گشای حضرت صاحبقران منکشف گشته روانه شد و سپاه رزم آزمای در آن گل و لای جنگل راه بریده چون
بآمل رسیدند پادشاه بر و بحر فرمود که سید غیاث الدین بماهانه سر رود و پدر را نصیحت کند و بیاید سر را علاجی فکر کرداند و بعد از رفتن سید زاده اردوی همایون از عقب او در حرکت آمد
و سپاه بمشقت بسیار از آن جنگل و بیشه راه صراط ساخته میگذشتند تا بکنار رود رسیدند بیست و ششم ذی قعده قراولان جانبین بیکدیگر رسیده جنگی صعب روی نمود و حسین خواجه پسر شیخ علی بهادر در آن
معرکه سفر آخرت اختیار کرد و بعد از سه روز سید کمال الدین از قلعه بیرون آمده بشرف دستبوس سرافراز شد و زبان باستدعای دولت دیرباز گشوده امان طلبید و حضرت صاحبقران
گیتی ستان بر زبان گوهرفشان گذرانید که مسئول شما مبذول میدارم مشروط بآنکه حکام این ممالک هر کدام یکی از فرزندان خود را با مال چندین ساله پیش ما فرستند تا در سفر و حضر ملازم
ما باشند و پدران ایشان چون رأفت و مرحمت ما را درباره اولاد خود معلوم نمایند از کمال رغبت و اطمینان خاطر توجه بدین جانب نمایند و این خبر بگوش اهالی ماهانه سر رسیده گردن
از خط متابعت پیچیدند و نقاره زده اظهار مخالفت کردند و رای عالم آرای شهریار کشورگشای اقتضای آن کرد که پسر پادشاه ارغونشاه و دیگر سرداران و غیرهم از برادران با کشتی
با بابان جیحون و زعد انداران از کنار قلزم بروند و کشتیهای اهل شقاق و عناد را بدست آورده روی تدبیر و تسخیر بقلعه ماهانه سر نهند و آن جماعت بر اشارت حضرت صاحبقران رفته سفاین
ارباب خلاف را بدست آوردند و مردان کارزار و دلیران کارزار با طبل و نقاره و نفیرها کشیده بکشتیها درآمدند و روی قلزم زنگ آستا رها دران سپاه نصرت شعار مانند مهر جهانتاب
سپهر درخشیدند و از خروش کورکه و کوس گوش کروبیان کر میشد و چون رایات ظفر پیکر بر توجه بقلعه ماهانه سر افکند نهنگان دریای وغا بمقتضی فرمان حضرت صاحبقران از اطراف حصار از جانب
خشکی فرو ریختند و در آن روز جنگی دست داد که زبان بیان از تعریف آن عاجز و قاصر آید و عاقبت مبارزان لشکر منصور دشمنان را مقهور ساختند و حصار بیرون را مسخر گردانیدند و ایشان
باندرون گریختند و در غره ذی الحجه آثار شجاعت بظهور رسانیدند و جنگهای صعب کردند و بعد از هشت روز ساکنان قلعه ماهانه سر عاجز و مضطر گشتند و گروه گروه از قلعه بیرون آمده
روی توجه ببارگاه فلک شکوه آوردند و نخست سید کمال الدین و سید رضی الدین با اولاد و احفاد بخدمت مبادرت نمودند و صاحبقران پاک اعتقاد بواسطه آنکه شنیده بود که آن جماعت
در وظایف عبادت تکاسل میورزیدند و از اقامت نماز جمعه و جماعت تغافل مینمودند اول ملاقات با ایشان سخن خشونت آمیز گفت و در آخر بسبب انتساب ایشان بخاندان نبوت همه
بالزام و احترام و بذل و انعام بنواخت و زبان همایون بنصیحت گشاده فرمود که از اعتقاد فاسده و مذاهب باطله احتراز و اجتناب باید نمود و دست از شیوهای بد ردیه
خویش سید قوام الدین باید شست و بر شما واجب است که فرزندان را بتعلیم علوم شرعی ترغیب و تحریص نمایند و اعزاز و احترام صلحا بر خود واجب شناسید و بعد از ادای موعظه ایشان
را بقلعه ساری فرستاد و در محافظت آن جماعت مبالغه و تاکید نمود و حضرت صاحبقران چند روز در آنجا توقف فرموده اموال قلعه را که از حیز حساب بیرون بود کشتی ما لامال کرده با امرا
و لشکریان بخشید و قلعه ماهانه سر را بفرمان بدلهای هفت کشور با خاک برابر ساختند و چون از افواه و السنه بسمع اشرف اعلی رسید که مردم آن دیار رفاضی و شریر و بدعقیده و بدکیش اند
بمرتبه که اگر ورقی بدست کسی می بینند بتهمت آنکه طالب علوم فقه است خون او را مباح میشمرند و از قتل اهل صلاح و تقوی و ارباب علوم و فتوی هیچ باک ندارند یرلیغ واجب الاذعان
از موقف سیاست صادر شد که هر که موسوم بسیادت باشد از سپاهی و عوام افراز نمایند تا بر آن ناراستان کج طبیعت بحکم شرع شریف تیغ را حکم سازند و شیخ علی بهادر بانتقام
پسرش حسین خواجه و اسکندر شیخی بجهت آنکه درویشان سید قوام الدین پدرش افراسیاب را کشته بودند در میان آن قوم درآمده قتلی بافراط کردند و بر حسب اشارت علیه سید کمال
الدین را با اهل و عیال از راه دریا بجانب خوارزم بردند و پسرانش سید مرتضی و سید عبدالله را بسمرقند گذرانیدند و بتاشکنت رسانیدند و چون ولایت مازندران در تحت
تصرف کارکنان حضرت صاحبقران درآمد مبشران باقطار ممالک روانه شدند و از آنجمله ایلچی با فتحنامه و بیلاکات که از ساری و آمل و قلعه ماهانه سر بحصول موصول شده بود
عازم سمرقند گشت با تحف و هدایا رسانیده و شاهزادگان و خواتین و اعیان را طلب داشته چون تسخیر مازندران بسمع ایشان رسید امیرزاده شاهرخ میرزا بهادر و امیرزاده

خلیل سلطان و امیرزاده رستم و حضرت عالیات سرایملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین بتهیهٔ اسباب سفر مشغول شدند و آنحضرت در محرم سنه خمس و تسعین و تسعمائه فرمان داد که در موضع
شماسان از اعمال جرجان قصری راسخ البنیان ساختند و دار و غکی ساری را بجمشید قارن که مولدش بود مفوض گردانید و حکومت آمل را باسکندر شیخی پسر فراسیاب ارزانی داشت
و در کنف حفظ ملک ذو الجلال بسعادت و اقبال بولایت مازندران معاودت فرمود و بعد از طی منازل در بیستم ماه مذکور بشماسان رسیده در قصری که معمار همت عالی
آنحضرت احداث کرده بود فرود آمد و بنابر اشارت عالی تواچیان باطراف ممالک رفته لشکرها بدرگاه گیتی پناه آوردند و شاهزادگان و آغایان که باستدعای ایشان رفته بود
در چهارم ذی القعده بمبارکی بخت و طالع سعد از سمرقند بیرون آمده و الوار و شبکیر کرده از آب عبور نموده بکلاخان رسیدند و از آنجا گذشته بهندوان نزول فرمودند و آغروق را
گذاشته شب و روز رانده بعد از سیزده شبان روز در حلوان قرار گرفتند و تا انعام حضرت صاحبقران از طریق عطوفت و مهربانی استقبال نموده بدیدار یکدیگر شادمان گردیدند و
آغایان و شاهزادگان مراسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و از آنجا در عین ارتیاح و مسرت کوچ کرده سایهٔ التفات بر شماسان افکندند **گفتار در توجه شهریار فرخنده مقدم بار دیگر بجانب ممالک فارس و عراق** ٭ حضرت صاحبقران کامکار در اواسط فصل زمستان یا اوایل بهار علی اختلاف الاقوال در بیست و چهارم صفر
از شماسان کوچ کرده از هیجده نفر سه نفر ملازم نموده و در اغروق بانوی عظمی سرایملک خانم و تومان آغا را بگذاشت و چلپان ملک و سلطان آغا و نگار آغا را بشرف مصاحبت اختصاص
داد و امیر یادگار برلاس و امیر جهانشاه و امیر عباس و حاجی محمود شاه و آوج قرا بهادر را جهة ضبط و نسق دار دوی همایون گذاشت و مقرر فرمود که باهستگی بیایند و امیرزاده محمد
سلطان را منقلای ساخته و از ییلاق امیر ولی گذشته و لشکریان را در دامغان و سمنان و ری و شهریار کامکار تغار داد و امیرزاده محمد سلطان و برادرش که در مقدمه بودند
بقزوین رسیدند شیخ خواجه شهسوار را که حاکم آن سرزمین بود بجنگ گرفته پیش شاهزادگان آوردند و ایشان او را بدرگاه عالم پناه فرستادند و در آن محل حاکم سلطانیه وفات یافته
ارقتیمور نام نوکرش بجای او نشسته بضبط شهر و قلعه مشغول بود و چون شاهزادگان متوجه آنجانب شدند و بکردستان رسیدند مولی از اردوی همایون آمده خبر رسانید که شاهزادگان
باید که در راه چچال در حرکت آیند و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد از کردستان مراجعت نموده بحصار سنقر رسیدند و لشکریان آتش نهب و تاراج در آنولایت زده بار دیگر از نزد
حضرت صاحبقران خبر رسید که شاهزادگان باید که کردان را بایلی دعوت کنند و هر کس که دعوت را اجابت ننموده سرکشی کند سزای عمل او در کنارش نهند و بر غارت ایل الوس باغی مبادرت
نموده عرصهٔ آن مملکت را از قطاع الطریق و مفسدان پاک سازند شاهزادگان بحسب فرمان بار دیگر بکردستان روان شدند و چون بچچال و کوه بیستون رسیدند سونجک بهادر
و تیمور خواجه و اقبوقا و طشتمر بهادر را با طایفهٔ از لشکر منصور بتاخت بعضی ولایات فرستادند و شاهزادگان از دربند باجی خاتون در حرکت آمده و چون در آنموضع نزول کردند یکی از
سرداران کردستان بهوس اجرای حکومت آنولایت پیش ایشان آمده معروض داشت که من راههای آنولایت را نیک میدانم اگر فرمان شود راهبری کنم و شرایط نیکو بندگی بجای
آورم امیرزاده محمد سلطان بکمر و شمشیر و خلعت خاص او را سرافراز گردانید و شیخ بهادر را منقلای ساخته حکم فرمود که آن سردار کرد عجرجی او باشد و شیخ علی بهادر بموجب فرمان با عجرجی
روانشد و در این اثنا والی کردستان ابراهیم شاه پسر خود سلطانشاه را با تحف و هدایا و اسبان تازی و نفایس امتعه بدرگاه شاهزاده عالم پناه فرستاد و امیر شیخ علی بهادر را نیز
بخدمات شایسته خوشنود گردانید و امیرزاده محمد سلطان رقم قبول بر پیشکشهای ابراهیم شاه کشید و کس روانه کرده شیخ علی بهادر را باز خواند و امیر شیخ علی بهادر مراجعت نموده در اثنای
طریق فرود آمده و باش خوردن مشغول شد عجرجی چون از مطلوب خویش مایوس شده بود ناگاه کاردی بشیخ علی بهادر زد چنانچه دم نزد و همان لحظه عجرجی باقبح وجهی کشته شد
و مضمون کلمهٔ کما تدین تدان بوضوح پیوست **ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب لرستان و خوزستان** ٭ پادشاه کامکار در موضع رود بار دیگر بار
جمعی از لشکر یا نزا برگزیده امیرزاده میرانشاه را با بقیهٔ سپاه در آنجا گذاشت و فرمود که چندان توقف نماید که آغروق باو بپیوندد و بنفس همایون با آن طایفهٔ گزیده متوجه دجرد شد و امیرزاده
عمر شیخ را با لشکر دست چپ فرمان داد که از راه دیگر در حرکت آمد و قلعهٔ کیور القهر و غلبه بگرفت و کوتوال قلعه محمد قمی را اسیر کرده از آنجا رانده روز دیگر بموضع مرور د رسید و مظفر بربابی که گماشتهٔ محمد قمی بود بشرف بساط
بوس مشرف شد ما از آنجا در گذشته در کرم رود نزول کرده اسفندیار کوتوال آنجا از راه عجز و نیاز از قلعه بیرون آمده سعادت ملازمت دریافت و امیرزاده عمر شیخ محمد قمی و اسفندیار را بدرگاه عالم پناه فرستاد
و حضرت صاحبقران گیتی ستان بعد از طی منازل بروجرد را مخیم اقبال و دولت ساخت و امیرزاده عمر شیخ بهادر در آنموضع بپایهٔ سریر اعلا رسید و آنحضرت سیف الدین قلاش را بضبط بروجرد نصب فرمود و حکومت
و حکومت نهاوند را بشیخ میکائیل ارزانی داشت و از آنجا کوچ کرده روز دیگر بخرم آباد رسید و ملک عز الدین تاب مقاومت دلاوران نصرت قرین نیاورده فرار بر قرار اختیار نمود و صاحبقران با تمکین جمعی را
بمحاصرهٔ قلعه تعیین فرموده امیرزاده عمر شیخ را بتکامیشی ملک عز الدین فرستاد و اکثر سپاه را بتاخت اطراف روانه ساخت و بنفس همایون متوجه تستر شده بهر منزل که میرسید مردان دلاور را در کمینگاه میگذاشت
و ندای رحیل در میداد تا ایشان طایفه دزدان و مفسدان که از قلال جبال فرود می آمدند و دست باذیال لشکر منصور در از میکردند از پای در آورند و حضرت صاحبقران بهمان از خرم آباد یازده منزل قطع کرده
بپل آب زلال رسیدند و امیرزاده عمر شیخ که بتکامیشی ملک عز الدین رفته بود باز گشت و در آنموضع بموکب همایون پیوست و معروض داشت که مسالک و مراحل بسیار پیمودم اما از ملک عز الدین اثری نیافتم و امیرزاده
میرانشاه که بضبط و یساامیشی آغروق تعلق برای ورود دستور بر حسب فرمان تا در کاشان رانده از توقف شاه سر بدار که از سبب تیغ ابدار سپاه جرار شاهزاده رفیع مقدار از خراسان گریخته بعراق رفته بود بر حسب فرموده شاه منصور
بحکومت آنولایت اشتغال داشت چون از وصول رایات عالیات خبر یافت بزبان ضراعت و مسکنت امان طلبید شاهزاده از سر جریمهٔ ایشان در گذشته و ملوک بیرون آمده ملازم رکاب نصرت انتساب گشت و امیرزاده میرانشاه
در ضمان حفظ و تایید باری سبحانه و تعالی بالغروق معاودت فرمود و آنحضرت امیرزاده عمر شیخ را بحویزه فرستاد و شاهزاده چون بانجا رسید دار و غه که از قبل شاه منصور کوتوال آنجا بود از خوف جان بگریخت و حضرت صاحبقران
چون بموضع رقوان نزول فرمود بهاء الدین شمس الدین بسعادت ... حاکم دهستان و ... پیشکش تسلیم خازنان کرد ... امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد ... متوجه تستر شده ... همایون متوجه ... کوتوال ...

شاه منصور حاکم تستر بود و نذکر یحیی بشیراز رفتند حضرت صاحبقران خواجه محمود سبزواری را بحکومت تستر باز داشت و لشکر همت برکنگرهٔ قلعهٔ سفید انداخت و شاه منصور بعد از تسخیر آن حصار با شاه کامکار متوجه شیراز گشت و با شاه منصور جنگ کرده او را از میان برداشت و بعد از قتل شاه منصور بقیهٔ آل مظفر باردو پیوستند و تخت نوازش جهان‌مطاع یافته آخرالامر آتش غضب صاحبقران اشتعال یافته تر و خشک آن جماعت را هم بسوخت و این حکایت بتفصیل در دفتر چهارم مسطور گشت

ذکر نهضت حضرت صاحبقران از فارس بجانب عراق و اصفهان

حضرت صاحبقران دوست نواز دشمن گداز بعد از تسخیر شیراز و قتل آل مظفر در روز بیست و هفتم جمادی الآخر سنهٔ خمس و تسعین و سبعمائه عنان عزیمت بجانب اصفهان معطوف کردانید و منازل و مراحل طی کرده نقش جهان اصفهان را بعزّ وجود خویش زیب و زینت داده چند روز در آنجا بعیش و طرب گذرانیدند و بطرف قلعهٔ انکوان توجه فرموده مردم آن موضع که از غلات عصیان بوده در الحالة هذه بهمان مذهب اند که رفیحیه در ریعتها تحصن جستند و لشکر قیامت نهیب بر حسب اشارت علیه از بلندی جوی بریده آب در نشیب انداختند تا قبها در آمد مجموع مردم از قریهٔ آب باتش دوزخ شتافتند و حضرت صاحبقران شب در انکوان بسر برده روز دیگر صحرای سرابان را از نزول سپاه نصرت شعار رساخت و از آنجا سوار شده نشاط شکار فرموده در آن دشت لشکریان بغرکور و آهوی انداختند و مقارن اینحال حضرات عالیات سرایملک خانم و تومان آغا و حرم محترم امیرزاده میرانشاه و دیگر خواتین و آغایان بهر آغروق پیشی گرفته در آن دشت و صحرا بدستبوس صاحبقران ممالک ستان استسعاد یافتند و پیشکشها گذرانیدند و نثار بتقدیم رسانیدند و از آنجا کوچ کرده قطع مسافت نموده در منزل سلطان‌دوای همدان از غبار سم سمند ملازمان عطرسای ساخته نزول اجلال فرمود و در خلال این احوال امیرزاده میرانشاه و آغروق را که گذاشته بپایهٔ سریر خلافت مصیر آمده جهانشاه و امیر شمس الدین عباس و حاجی محمود شاه و اوچ قرا بهادر که در آغروق بحسب حکم جهان مطاع توقف نموده بودند از راه سلطانیه بموکب همایون ملحق شدند و امیرزاده محمد سلطان چند روزی که در اصفهان رحل اقامت انداخته بود و بعد از تحصیل اموال آنمملکت باردوی همایون آمد و بانوی عظمی سرایملک خانم و تومان آغا حضرت صاحبقرانی را طوی عظیم دادند و عاطفت خسروانه ممالک دربند با دکوبه را با توابع و مضافات تا حدود روم بامیرزاده میرانشاه کورکان ارزانی داشت و شاهزادهٔ جوانبخت از سلطانیه به تبریز و دیگر ممالک ساوری کرد کرده طوی پادشاهانه مرتب کردانید و بزم عیش و عشرت انتظام یافته چند روز بلهو و سرود بگذرانیدند و آنحضرت در سیزدهم شعبان از همدان کوچ کرده امیرزاده میرانشاه را از راه سغلای بطرف قراباغ روانه گردانیدند و حضرت صاحبقران با امرا و تومانات شکار کنان سیر فرمود تا از موضع گنبدک بگذشتند و در اثنای این اوقات از پیش امیرزاده میرانشاه ایلچی آمده معروض داشت که قرا محمد ترکمان در میان کوهستان نشسته است و کوچ و حشم خود را در موضع حصین و کوههای بلند برآورده خیال قتال و جدال دارد و چون رای اصابت شعار از این قضیه خبردار گشت از راه قلعهٔ صفابان روان گشت و بعد از شش روز در یورت تولاعی رسید فرمان داد تا سپاه مظفر لوا بمجموع راههای محال لغاز را محافظت نمایند و ترکمانان حصارها و دره‌های صعب المسالک رایت قتال و جدال برافراختند و سپاه نصرت پناه پیش رفته جنگ در انداختند و لسپاقیان بالای کوه برآمده جنگهای مردانه کردید و عاقبت زخمی خورده بازگشت و بهمان زخم درگذشت و چون ترکمانان جلادت لشکر نصرت تماشا مشاهده کرده بهم بر ترک اموال و اسباب دل نهاده از کوه بر آمده روی بگریز نهادند و جنود ظفر ورود بر کوه بالا رفته غنیمت نامعدود گرفتند و شیخ تیمور بهادر و سپاه منصور از عقب گریختگان شتافته با ایشان رسیدند و بسیاری از آن سرگشتگان را بقتل آوردند و بقیة السیف نیم جانی بیرون برده متفرق و پراکنده شدند و جمعی از اعدا که در آنحدود حصن حصین داشتند حضرت صاحبقران بتسخیر آنها رخصت داد و لشکر جلادت آئین اطراف حصار را فرو گرفتند و از دولت قاهره باندک زمانی قلعه را مسخر ساختند و کیر از کشته از عمارت و برج حصار اثر نگذاشتند و حضرت صاحبقران از آنجا معاودت فرموده در دشت تولاعی نزول اجلال فرمود و از آن منزل روان شده در کنار افشای با آغروق ملحق شد و پیش از این امیرزاده میرانشاه باتمش بسارق قوغان فرستاده بود و اوچ قرا بهادر را بمحاصره کردنا مزد کرده بود و ایشان باقبال حضرت صاحبقران بسهولت قلعه‌ها گرفته دشمنان را مستأصل کردانیده با غنایم موفور بازگشتند و بمعسکر همایون پیوسته شرف دستبوس حاصل کردند و در این اثنا رخا تزده بهشت لشکریک حرم محترم امیرزاده میرانشاه طوی عظیم ترتیب نموده حکم واجب الاذعان بشرف نفاذ یافت که امیرزاده میرانشاه و امیرزاده محمد سلطان بعد از طوی توقف نکنند و امیرزاده میرانشاه متوجه محال لغاز شود و امیرزاده محمد سلطان بطرف روم و کردستان رود و قطاع الطریقی که در آنحدود باضرار مسلمانان دست برآورده اند بتیغ تیز مهم ایشان را قطع نمایند و شاهزادگان بامتثال فرمان مبادرت نموده خاطر آن اعظم طوی داد و شاهزاده از دشت قولاعی کوچ کرده بایلاق آمد و در آنجا ماه مبارک رمضان بطاعت ملک منان بپایان رسانید و در سیوم شوال مقتدای آن روزگار شیخ الاسلام اعظم عبدالرحمن اسفراینی قدس سره که بوفور زهد و تقوی و کمال معرفت متصف داشت از طرف دارالسلام بغداد باشارت سلطان احمد بغدادی برسم رسالت بپایهٔ سریر اعلا آمده آنحضرت چنانچه عادت پسندیدهٔ او بود که در تعظیم و تکریم ارباب دانش و بینش باقصی الغایة کوشیدی مقدم او را باعزاز و اکرام تلقی نمود و شیخ الاسلام اعظم ادای سفارت بجای آورده بعرض رسانید که سلطان احمد میگوید که من بنده و خدمتگارم و در مقام متابعت و مطاوعت راسخ دم و ثابت قدم میباشم اما یارای آن ندارم که عنقریب در سلک خدام بهرام انتقام منعقد شوم و سعادت پابوس حاصل نمایم و در خاطر خطیر حضرت صاحبقران گیتی ستان چنان بود که اگر سلطان احمد بر رؤس منابر خطبه باسم و لقب آنحضرت بخواند عراق عرب بروی مسلم دارد و مراجعت نماید و چون از این باب سخنی در میان نیامد و نقد اخلاص سلطان احمد سکه نیافت هدایا و تحف که مصحوب شیخ عبدالرحمن فرستاده بود ملحوظ نظر التفات نگشت و آنحضرت جناب ارشاد مآب را خلعت خاص و زر و اسب و جامه انعام فرموده رخصت ارزانی داشت و پوشیده نماند که شیخ الاسلام مذکور نسبت سلسله‌اش بحضرت شیخ زین الملة والدین خوافی است

گفتار در توجه فرمان فرمای بلاد نوبت اول بجانب دار السلام بغداد

حضرت صاحبقران چون فرستادهٔ سلطان احمد را بطرف بغداد بازگردانید عزیمت آنصوب بتصمیم رسید و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده پیر محمد جهانگیر آغروق را سرکرده با حضرات عالیات سرایملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین بجانب سلطانیه مراجعت نماید و در آنجا توقف فرماید و حکم شد که هر فردی از برای گذشتن آب دو نساج مرتب دارد و در سیزدهم شوال سنهٔ خمس و تسعین و سبعمائه صاحبقران دریا نوال در ضمان حفظ و تائید ملک ذوالجلال سوار شده عنان عزیمت بجانب بغداد منعطف گردانید و در موضع ماق بلاق نزول اجلال فرموده از آنجا

از آنجا ابوار دستگیر کرده و بسیاری از کوه ها سوار طی کرده در روز سیوم بر سم قراولی از لشکر پیش شد و شب از عقبها و کریوها بگذشت و هنگام صبح صادق با صد سوار موافق قرا محمد
ترکمان را گریزانیدند و سپاه منصور ایل و الوس او را غارتیدند و او بجای قراولان بدست لشکریان افتاد و حضرت صاحبقران کامکار ایلغار کرد و بتعجیل تمام روانه شد و چون بمزار فایض
الانوار شیخ ابراهیم لکی قدس سره که بقبه ابراهیم اشتهار دارد رسیده شرایط زیارت بجای آورد و صدقات بمستحقان رسانید و از ساکنان و مجاوران آن بقعه استفسار نمود که کبوتر
ببغداد فرستاده اید و از حال ما خبر داده اید ایشان گفتند بلی چون گرد سپاه دیده و رسید اشد بامری که بر حسب اشارت بدان اقدام نمائیم اقدام نمودیم آنحضرت فرمود تا کبوتر دیگر
آوردند و حکم کرد که بهمان خط رقعه نوشتند و بربال او بستند مضمون آنکه گردی که دیده بودیم و از وصول لشکر بیگانه خبر دادیم بتحقیق پیوست که احشام ترکمه بود که از سپاه امیر تیمور گورکان گریخته
بدین طریق میآمدند و سلطان احمد برسیدن کبوتر اول اضطراب بخود راه داده و اعمال و اثقال را از آب گذرانیده بخبر کبوتر دوم تسکین یافت و حضرت صاحبقران امیر عثمان بهادر را با [illegible]
از پیش فرستاد و بنفس همایون چون باز بلند پرواز بیست و سی فرسخ راه بیک راندن طی نموده روز شنبه ماه مذکور ببغداد رسید و سلطان احمد جلایر اعمال و اثقال را از آب گذرانیده بود
و خود نیز از دجله گذشت و جسر بریده و کشتیها شکسته غرق کرد و خود در اطراف سواره ایستاده بود و چشم براه نوازل آسمانی نهاده که ناگاه آوازه کوس کورگه شنید بی توقف بجانب دجله روان شد
افواج لشکر مانند بحر اخضر از عقب می آمدند و از هر دو طرف بغداد بالا و پائین خود را بر آب زده میگذشتند و مقوا زاد از آب گذشته کشتی خاصه سلطان احمد را که شمس نام کرده بود بدست آورده
بدینطرف آب رسانیدند و حضرت صاحبقران در کشتی نشسته و از آب عبور فرمود و میرزاده میرانشاه از موضعی که بقریه عقاب مشهور است با طایفه از دلاوران دریادل اسب در آب راندند
و مولانا نظام الدین شامی که تاریخ علاحده مشتمل بر قضایای حضرت صاحبقرانی تالیف نموده است میفرماید که من در آن اوان در دارالسلام بغداد بودم و از مردم آن دیار اول این بنده
بشرف بساط جلالت مناط فایز شدم و حضرت صاحبقران نسبت بمن صنوف عواطف و مرحمت بتقدیم رسانیده بر زبان گوهرافشان گذرانید که خدای تعالی بر تو رحمت کناد که نخست از مردم این
دیار آمدی یا اول این بنده بشرف بساط جلالت مناط فایز شدم و حضرت صاحبقران نسبت بمن صنوف عواطف و مرحمت بتقدیم رسانید و بر زبان گوهرافشان گذرانید که خدای تعالی بر تو رحمت
کناد که نخست از مردم این دیار تو پیش ما آمدی غرض از تحریر و تقریر این حکایت آنکه از مولانا مشار الیه مرویست که گفت از آن زمان که از بغداد بعزم بساط بوس بیرون آمدم روی دجله از کثرت
لشکر منصور که عنان فرار در آب داده بودند صحرا بار شناختم و متعجب شدم که آیا این چه طایفه اند که خاک و آب در نزد ایشان یکسانست و اهل بغداد از مشاهده این امر غریب انگشت تعجب
و تحیر بدندان گرفته دانستند که حضرت صاحبقرانی مؤید من عند الله است آورده اند که از حافظ نورالدین مشهور بحافظ ابرو منقولست که گفت از حضرت صاحبقران شنیدم که فرمود از من در آن روز تقصیری واقع
شده اگر در اثر و رکه بکنار دجله رسیدم خود را در آب زده میگذشتم سلطان احمد را بدست می آوردم القصه سلطان احمد از نهیب لشکر فیروزی اثر بجانب دجله روان شد و حضرت
صاحبقران بلند مکان با جمیع شاهزادگان و امراء و نوئینان بتکامیشی از عقب او شتافتند و چون بموضع کسور رسیدند اینانج اغلان و سایر خواص مقربان زانو زده عرضه داشتند که درخواست
ما بندگان آنست که شهریار کامکار بطالع مسعود و بخت جوان مراجعت فرموده در بغداد باستراحت مشغول شوند و ما دولتخواهان از عقب سلطان احمد شتافته او را بچنگ آوریم حضرت صاحبقران التماس
نوئینان و امرا را بسمع رضا اصغا نموده از آن موضع بازگشت و بدارالسلام بغداد در آمده سرای سلطان احمد را بوجود همایون خویش رشک بهشت برین گردانید و ذخایر و نفایسی که از والی بغداد باقی مانده بود
بدست آورد و جمعی که از عقب سلطان احمد رانده دستگیر نموده بودند صبحگاهی بکنار فرات رسیدند معلوم فرمودند که سلطان احمد از آب گذشته و کشتیها غرق کرده و جسر بریده از راه کربلا بدمشق رفته است
و عثمان بهادر با دیگر بهادران گفت که صواب چنان مینماید که بر آب زده گذشتنا بگذریم و از عقب یاغی شتابیم ایشان گفتند بکنار آب رویم و گذاری پیدا کنیم بر این معنی اتفاق نموده روان شدند و در این
اثنا چهار کشتی یافتند و امراء در سفاین نشسته و اسبان را بپهلوی کشتی داشته میگذشتند و چون بدینسان از فرات عبور نموده در پی مخالفان شتافتند اموال و اسباب فراوان از خیمه و خرگاه و غیر ذلک که دولتیان
از غایت دهشت و حیرت انداخته بودند یافتند و چهل و پنج مرد از امرا و نوئینان و اعیان مثل اینانج اغلان و جلال حمید و عثمان بهادر و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و غیرهم بر سبیل تعجیل روی براه آوردند و سایر
لشکریان از رفتار باز ماندند آن چهل و پنج نفر در دشت کربلا که مهبط کرب و بلا بود بسلطان احمد رسیدند و او قریب دو هزار سوار همراه داشت و از آن مردم بیست سوار نامدار بازگشته حمله آوردند امرا نیز
از اسب فرود آمده تیر باران آغاز کردند و از زخم پیکان جان ستان ایشان مخالفان روی گردان شده امرا سوار شدند و باز در پی آن جماعت روان گشتند و آن گروه گریختگان معاودت نموده حمله آوردند امرا بار دیگر
خود را از اسبان بزیر انداخته دست به تیر و کمان یازیدند و باز دشمنان روی بفرار آوردند و امرا پای در رکاب آورده در عقب ایشان شتافتند و سیوم بار مدخیان حمله نمودند که امرا را مجال پیاده شدن
نبود و جوانان جانبین و سواران طرفین با یکدیگر در آویختند و بزخم شمشیر و تیر و خنجر خاک کربلا را با خون کشتگان در آمیختند و عثمان بهادر در آن روز داد مردی و شجاعت داده و دستش بضرب شمشیر از کار باز ماند
و سلطان احمد بمساعی ایشان جان از آن مهلکه بیرون برد و امراء دشمنان را گریزانیده مصلحت در مراجعت دیدند و غنایم نامحصور گرفته بازگشتند و در آن روز از قلت ما و شدت حرارت هوا و کثرت حرکت
امرا را عطش روی داد چنانچه لعاب در دهان و سخن در کام ایشان نماند و مجموع خلایق در جستجوی آب بی قوت و تاب گشتند اینانج اغلان و امیر جلال حمید طایفه را بجستن آب روان کردند و ایشان بعد از مشقت
تمام مقداری شربت آب یافته آوردند اینانج اغلان یکشربت آب آشامیده عطش و تسکین نیافت و با امیر جلال الدین گفت که از غایت تشنگی روح از بدن من مفارقت میکند اگر آن شربت آب را که حصه توست
بمن ارزانی داری غایت مروت باشد امیر جلال حمید گفت که نوبتی از صاحبقران شنیدم که شخصی از عرب و دیگری از عجم در سفر با یکدیگر مرافقت مینمودند قضا را در آن بیابان که مانند چشم دشمنان آب نبود
حکایت از دشت کربلا می نمود بمحنت و بلا گرفتار شدند و عرب را یکشربت آب مانده بود و عجم با لب خشک و دیده تر او را گفت که مروت و جوانمردی عرب شهرت تمام دارد اگر از سر این قدر آب در
گذری تا من از این دریای خونخوار نجات یابم غایت کرم باشد عرب جواب داد که با آنکه یقین میدانم که اگر این آب بتو دهم مانند ماهی بیتاب بشوم لیکن میخواهم که ذکر فضیلت عرب بر عجم باقی
ماند و نام نیکوی ایشان بر صفحات روزگار ثبت گردد آنگاه آب را بعجم داد و او از غرقاب بلا نجات یافت و ذکر مروت و احسان عرب و گذشتن او از جان شیرین در السنه و افواه ماند امیر جلال حمید

بعد از این قصه غریب فرمود که من اقتدا با آن عرب بکنم و اینقدر آب که حیات من باو بازبسته است بتو ارزانی میدارم چنین حقی عظیم بر اولاد جوجی خان و الوس او ثابت میگردانم تا ذکر امرا و ایل جغتای باوراق لیل و نهار ثبت گردد مشروط بآنکه چون بپایه سریر خلافت مصیر رسی حالا ترا بعرض داری تا این قصه غریب در تواریخ جدید ثبت افتد و اینابج اغلان انگشت قبول بر دیده نهاد امیر جلال دست از جان شیرین شسته حصه آب خویش بدو داده و اینابج اغلان آب آشامیده از آن بلیه نجات یافت و امیر جلال حمید ببرکت کرم آن جوان در زمره رستگاران منتظم شده خدمتش با سایر امرا از کربلا و مشهد مقدس امام ابی عبدالله الحسین رضی الله عنه شتافته سعادت آستان بوسی حاصل کردند و علاء الدوله پسر سلطان احمد را با زنان و فرزندان او اسیر کرده چون بموکب همایون پیوستند اینابج اغلان و امیر جلال ماجرای آب دریا به سریر اعلا عرضه داشتند و حضرت صاحبقران دریا نوال زبان بمدحت و تحسین امیر جلال گشاده و از حق صحبت و عقل و کیاست پدرش یاد آورده درباره امیر جلال حمید التفات و اهتمام تمام نموده پایه قدر او را از فرق فرقدان بگذرانید

ذکر بعضی از قضایای متفرقه و بیان برخی از حکایات متنوعه

ارباب عیش و عشرت چند روز در بغداد این نداء دادند که وقت صبح است و لب دجله و ایام بهار ای می پرستی می باشد بغداد بیار دجله هر بیست تر و مانند و کس میگذرد ساقیا عمر گرانمایه بغفلت مگذار و حضرت شهریار کامکار شاهزادگان را باطراف و جوانب فرستاده و روزی چند در مسکن خلفا و ملوک بعیش و سرور گذرانیده فرمان داد تا خمهای شراب موصلی و دیگر مسکرات که در بیت الشراب سلطان احمد یافتند بر دجله دادند و ماهیان نیز از می تلخ مدهوش و مخمور شدند و شوری در نهادشان پدید آمده در روی آب سرمست افتادند چنانچه لشکریان یک یک و دو دو بدست میگرفتند بعد از انقضای ایام لهو و لعب صاحبقران فرمود تا مزار مهبط الانوار امام ابو حنیفه که از طغیان آب دجله ویران شده بود بعمارت باز آوردند و در این اثنا امیرزاده محمد سلطان که بکردستان رفته بود و عرصه آن ممالک را از دزدان حرامی پاک ساخته و بمقصد مرد مشهور را که در کوه شاخ متحصن شده از جبل انداخته سعادت نمود و در بغداد بعز بساط بوسی استسعاد یافت و در همان چند روز شاهزاده مشار الیه بضبط واسط و نواحی آن مامور گشته بدان طرف رفت و از اردوی اعلی کسی متوجه خدمت امیرزاده میرانشاه شده خبر رسانید که فرمان چنانست که امیرزاده از دجله بجانب بصره رود و حکم واجب الاتباع نفاذ پیوست که زنان و متعلقان سلطان احمد با پسرش علاء الدین و صناع و محترفه و هنرمندان را با خانه کوچ کرده بسمرقند برند و ملازمان رکاب همایون بموجب فرموده عمل نمودند و خواجه عبدالقادر که در فن موسیقی سرآمد دوران و علامه روزگار بود حسب اشارت با اهل و عیال در ضمان حفظ ملک متعال متوجه دیار ما وراء النهر گشت و اهالی بغداد و لشکر از آنکه نفس و عرض ایشان از صدمات سپاه جهانگشای مصون و محفوظ ماند مال امان قبول کرده بخزانه عامره رسانیدند و در خلال این احوال صاحبقران عدیم المثال شیخ ساوه را که از مشاهیر عصر بود با طایفه از مردم دانا بتحف و هدایا بجانب مصر و شام فرستاده برسالت و خلاصه سفارت آنکه بواسطه منازعت سلاطین چنگیزخان زحمت و تشویش بسیار باهالی آن دیار رسید تا عاقبت مهم بصلح انجامید خلایق ایمن و مطمئن خاطر گردیدند چون پادشاه سلطان ابوسعید بهادرخان عالم فانی را وداع کرده بسرای جاودانی خرامید فتنه و شورش در ممالک ظاهر گشت و این ممالک که از اقصای ماوراءالنهر تا نهایت مملکت عرب در تحت تصرف گماشتگان ما آمده و نیکواندیشی رعایا و انتظام احوال برایا مقتضی آنست که رعایت حقوق قرب جوار کرده بین الجانبین قاعده دوستی و محبت تاکید یابد و مکاتبات و مراسلات مفتوح گردد تا اهل تجارت که معموری عالم از ایشانست بیدغدغه آمد و شد توانند نمود والسلام علی من اتبع الهدی

ذکر نهضت حضرت صاحبقران بقلعه تکریت و تسخیر و تخریب آن

چون دارالسلام بغداد با سایر امصار و بلاد در حوزه تصرف بندگان پادشاه مؤید کامران آمد طایفه از آنجا آینده و رونده در پایه سریر اعلا عرضه داشتند که در این نواحی قلعه ایست تکریت نام که دست تصاریف بدامن خاکریزان نرسیده و سپهر کبود در عرصه ربع مسکون چنین قلعه ندیده و اهل آنجا بنهب و تاراج مشغولند و پیوسته قافله مصر و شام را میزنند و مهم مسافران بجائی رسیده که باد صبا با وجود آنکه گرد آلود فقر و نیاز است از آن حوالی بدشواری میگذرد و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور پادشاه پرتو انداخت فرمان داد که برهان اغلان و بیک مصرفی و جلال حمید و زمره دیگر از بهادران لشکر فیروزی اثر از پیش روان شده بمحاصره قلعه تکریت اشتغال نمایند و ایشان بر حسب فرموده متوجه شده بدان امر قیام نمودند و رایت نصرت آیت در بیست و چهارم ذی الحجه سنه خمس و تسعین و سبعمایه از دارالسلام بغداد متوجه شد بطرف قلعه تکریت روان گشت و امیرزاده شاهرخ منقلای شده در اثنای آنکه بکردستان رسیده فرود آمدند و شخصی در آن بیشه شیری دیده خبر بحضرت پادشاه آورد و آنحضرت با جمعی از بهادران پیل افکن بعزم صید روی بآن بیشه نهادند ناگاه پنج شیر عرین جوشان و خروشان از آن جنگل بیرون آمدند بهادران پلنگ سیرت هر پنج را در یک زمان بنوک سنان بر زمین افکندند و طعمه دیگر وحوش و سباع ساختند و پادشاه عدو بند قلعه گشای از آن موضع روان شده بظاهر قلعه تکریت نزول فرموده از آواز کوس و کرگه و نفیر گوش گردون کر شد و لشکریان حصار را احاطه نموده بمحاصره مشغول شدند و در خلال این احوال والی موصل یار علی و حاکم اردبیل با پیشکشهای لایق متوجه درگاه گیتی پناه گشته بوسیله مقربان بارگاه فلک اشتباه باحراز دولت زمین بوس سرافراز گردیدند و ملک قلعه تکریت امیر حسین که پیوسته راه زدی و هرگز تمنا بعتبه پادشاه سر فرو نیاوردی از صیت توجه رایات نصرت آیات خائف و هراسان گشته برادر کوچک خود را باردوی همایون فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و حضرت صاحبقران فرستاده را اسب و خلعت داده فرمود که بازگرد و برادرت بگوی که باید که بخدمت شتابد تا از مائده احسان ما حظی تمام یابد چون برادر امیر حسین باو رسیده پیغام بگذارد بنا بر آنکه از غایت بیم یارای آن نداشت که بیرون آید در تاکید اساس حصارداری مبالغه نمود و بنیان منافرت بدیوار حصار بر نهاده آماده رزم و پیکار گشت و لشکر ظفر اثر عراده و منجنیق و غیر ذلک ترتیب داده جنگ در انداختند و مساکن ساکنان قلعه از آسیب سنگهای گران خراب و ویران شده و روز سیوم امیر حسین باز برادر خود را با بیلاکات گرانمایه اسبان تازی و دیگر بدیها بیرون فرستاده و از زبان امیر حسین عرضه نمود که ما بندگان را چه حد است که با سپاه نصرت آئین در مقام عداوت و کین باشیم لیکن شکوه چتر فلک سای آنحضرت بمرتبه در دلها جای گرفته که قوت و یارای بیرون آمدن ندارم اگر رخصت شهریاری مقرون گردد برادر و پسر بیرون فرستم و چون خوف و رعب من کمتر گردد شرف بساط بوس حاصل کنم حضرت صاحبقران نصرت قرین با برادرش فرمود که گناه او را بتو بخشیدیم برو و او را بگوی که بی توقف بخدمت ما آید و اگر در آمدن تقصیر نماید خون چندین خلایق که در قلعه اند در گردن او خواهد بود برادر امیر حسین از این سخن اندیشناک گردیده بحصار بازگشت و لشکریان نصرت شعار نقبها بریده بپای حصار در آمده بودند و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر نیز با نوکران خود نقب زده یک برج حصار را در بنیاد خست و لشکر قیامت اثر حصار بیرون را گرفته تمام لغات بحصار اندرون گریختند و امیر حسین را خوف و خشیت زیاده گشته دل از جان شیرین برگرفت و بکوشید جهد تمام بجدال و قتال اشتغال نموده بیغ

واجب الاذعان نفاذ یافت که تواجیان پیرامون قلعه را بر امرا و تومان و قوشون بخش کنند و مقرر شد که چهل نقب ببرند و هر نقبی در عهدهٔ امیری باشد و هر کس بکار خود مشغول شد مفصل این مجمل
آنکه نقب اول بعهدهٔ تومان کپک خان آمد و شیخ ارسلان کارفرمای ایشان بود و نقب دوم بر پسر پادشاه بن تغا تیمور خان قرار گرفت و دیگری بر پسر خواجه یوسف شاه و اولجایتو بردی
مقرر شد و دیگری امیر الله پسر امیر توکل برلاس و امیر جلال الدین حمید و شمس الدین علی هر سه بیک نقب مشغول شدند و یادکار اندخودی و سلطان اندیجان تیمور و حمزه و ماوان هر یک بیک نقب اشتغال نمودند
و آدینه قهلقه چی و دیگری هر دو بیک نقب رفتند و آیت خواجه و موسی کال هر دو بیک نقب اهتمام نمودند و جلال باورچی و بیان قوچی بیک نقب مشغول شدند و شمس الدین و اویلاق و ابو القاسم
خویش امیر عباس هر سه بیک نقب اهتمام نمودند و توکل و یوسف چهره هر دو بیک نقب درکار شدند و سونجک بیک و قوشون بوقا بیک و شیخ درویش آکمی و امیر قطب الدین برادر قمر الدین جیبه و اراحو
سلطانشاه هر یک بنقبی و حمزه یلدوز و حمزه مغزه هر دو بیک نقب و محمد ارلات و درویش بیک بنقبی و یحیی و بخشی بیک بنقبی و منکلی خواجه و کپک خواجه بیک نقب و خواجه مسعود سبزواری و مراد ایلچی و قوجه بیک
بیک نقب و جامی جدا بنقبی و مجموع این مردم زیر برجها که منسوب بایشان بود در اندک وقت خالی ساخته امیر حسین چون دید که مهم او خالی از اشکالی نیست مضطرب شده کس بیرون فرستاده بجرم خویش اعتراف
نموده امان خواست و حضرت صاحبقران فرمود که بجز بیرون آمدن چارهٔ نیست و چون فرستاده بقلعه مراجعت نموده سخن آنحضرت رسانید قلق و اضطراب او زیاده شده شخصی را پیش امیرزاده شاهرخ
فرستاده دست امید بدامن عاطفت آنحضرت زده تا خون او را خواهش نماید و باین اکتفا نموده برادر خود را از عقب روانه کرده و بزبان عجز و مسکنت معروض داشت که ما خود را از کمترین غلامان حضرت
صاحبقران میشماریم اما برادرم از غایت وحشت و خشیت یارای آمدن بارگاه فلک اشتباه ندارد و شاهزاده جوان بخت برادر امیر حسین را بپایه سریر اعلا رسانید و سخن او را عرضه داشت آنحضرت
فرمود که تا خود بیرون نیاید از کردهای ناپسندیده توبه نکند سفید نخواهد افتاد و اگر باشارت ما عمل نماید خلعت عفو و اغماض بر قامت قابلیت او پوشیده آید و اگر بیرون نیاید تو نیز برو با او باش
چون برادر امیر حسین بقلعه در آمد و اخوان با یکدیگر مشورت کرده گفتند که ما مدتها در این قلعه حکومت کرده ایم و مأمور امر هیچکس نبوده ایم و از هر چه خاطر ما خواسته بدان اقدام نموده ایم و از احدی نیندیشیده ایم
واکنون اگر بیرون رویم بیشک جمعی که در این اوقات اموال ایشان بناحق گرفته ایم بر ما دعوی کنند و ما چون نتوانیم از عهدهٔ آن بیرون آمد بنکال و عقوبت گرفتار شویم تدبیر غیر از آن نیست که تا رمقی در بدن باشد
بکوشیم و مجموع راه زنان و دزدان که در قلعه بودند این رای صواب شمرده بدین سبب همداستان شدند و طبل عصیان کوفته بر سر حرف نخستین رفتند و از این حرکت آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته فرمان داد
تا کوس و کورکه در فریاد و فغان در آوردند و بعضی از دیوارهای قلعه که مجموع از ازاره برجها گرفته بودند پیش از آنکه آتش در زنند بیفتاد و اهل حصار استوار ساخته قدالی وار بجنک و جدال اشتغال نمودند و
سپاه جلادت شعار متصدی رزم و پیکار شدند و یرلیغ جهانمطاع صادر شد که هر جا که مجوف ساخته باشند بر سر ستونها هیمه و نفت پر کرده آتش در آن زدند و در شب این عمل بتقدیم رسانیدند و اکثر دیوارها
افتاده و برجی که بیخ صرف خالی کرده بود بالکل از پا در آمده بیست کس از آنجا بخاک افتادند و حکم واجب الاذعان صادر شد که دیگر دیوارها که دست غیر بدان نرسیده بود مجوف ساخته هیمه و نفت در
آن تعبیه کرده آتش زنند و لشکریان بموجب فرموده عمل نمودند و مجموع دیوارها بیفکندند و بعضی را که کار آماده کردانیده بودند بالکل منهدم شد و امیر حسین و اتباعش از مشاهدهٔ این جلادت دهشت و حیرت بلیغ
متصاعد شد و بقلعه کوه بر آمدند و بهادران سپاه نصرت شعار زانو زده رخصت طلبیدند که بیالا بر آیند و دمار از روزگار خاکساران بر آورند حضرت صاحبقران فرمود که چندان صبر باید کرد که راه گشاده
شود و چون کار حصار تکریت باین مرتبه رسید تکریتیان بتضرع و زاری بنیاد کرده فریاد الامان بر آوردند و مقربان و امرا را شفیع کرده زنهار خواستند و شفاعت امرا درجهٔ قبول نیافت و بهادران
سپاه نصرت انتما چون این معنی فهم کردند بقلعه کوه بر آمدند و امیر حسین را با هر که در قلعه بود دست و گردن بسته بدرگاه عالم پناه رسانیدند و حکم واجب الاتباع نفاذ یافت که رعایا را از سپاهیان جدا ساخته
آسیبی نرسانند و لشکریان را بر امرا و تومان و قوشون قسمت نموده سیاست کنند و بمقتضی فرمان همام آن مفسدان قطاع الطریق را بیاسا رسانیدند و از سرهای کشتگان تواجیان مناره بر آوردند و خانهای
بدکرداران را خراب کردند و بموجب حکم یک دیوار حصار را گذاشتند تا بروزگار معلوم عالمیان گردد که استواری آن قلعه تا چه غایت بوده ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار **ذکر مراجعت صاحبقران**
ظفرقرین و پیوستن شاهزادگان و امرا و تواجیان باردوی همایون و توجه رایات نصرت شعار بجانب دیار بکر و از آنجا بطرف ماردین رایت ظفر پیکر
روز دوشنبه غرهٔ صفر در ضمان سعادت و اقبال بجانب غربی سعادت نمود و نشانها شکال را از خاطر پادشاه جهانگیر سر بر زده فرمان داد تا ملازمان رکاب نصرت انتساب بآن امر قیام نمایند و بموجب
فرموده عمل نموده جرگه زده آنحضرت در چول توقف فرمود و روز دیگر جرگه بهم رسیده صید فراوان افگندند پیش از این امیرزاده محمد سلطان که از کنار شط بواسط رفته بود و طایفهٔ از امرا مثل رستم
طغای بوقا و شمس الدین عباس و غیرهما از آب شط گذشته بودند و امیرزاده میرانشاه نیز با لشکر خویش از دجله در حرکت آمده بجانب بصره توجه نموده بود و شیخ تیمور بهادر و آوچ قرابهادر و مبشر و ارغونشاه
بطرفی و امیر یادگار برلاس و جهانشاه جاکو و محمد درویش برلاس و شیخ علی سرغولی و محمد برلاس بطرف دیگر توجه نموده بودند و این مجموع شاهزادگان و امرا ولایت یاغی را کوچانیده و غارتیده بودند
و عرصهٔ مملکت را از قطاع الطریق و مفسدان پاک ساخته عازم اردوی اعلا شدند و چون عراق عرب با توابع در حوزهٔ تصرف بندگان درگاه در آمد آنحضرت خواجه محمود سبزواری را بحکومت و کلانتری
بغداد فرستاده و وصیت کرد که در تعظیم سادات و علماء و فضلا و رعایت رعایا و ترفیه حال فقرا و ضعفا دقیقه مهمل نگذارد و بعزم همایون عازم دیار بکر شد و امیرزاده میرانشاه را با فوجی از سپاه نصرت
انتما جهت فتح و ضبط بعضی از ولایات بیالای آب بغداد روان ساخته و جسر بسته از آب گذشته آوازهٔ مراجعت شایع گردانید تا مخالفان از شرط احتیاط غافل و ذاهل مانند و سپاه نصرت شعار را بشرط
احتیاط در آورده از سجده و نفر احتیاط فرموده عثمان بهادر را که در آن اوان از بغداد آمده بود بضبط عراق باز داشت تا آن الوس را سرکرده از عقب بیاورد و امیرزاده محمد سلطان و غیاث الدین ترخان
و آوچ قرابهادر نیز حسب فرمان در اردوی همایون توقف نمودند تا بضبط و باسامیتی آن اشتغال نموده از پی بیایند و رایات نصرت آیات بیالای آب روان شده چون بقلعه کرکوت رسید اهل حصار
طریق تمرد مسدود گردانیده باب موافقت بکشادند و آن قلعه برسم سیورغال بامرزا امیر یار علی موصلی شد و در خلال این احوال پیر علی و جهانگیر و سایر سرداران آن نواحی شرف بساط بوس حاصل
کردند و بعنایات پادشاهانه سرافراز گردیدند و آنحضرت جهت زنان و فرزندان ایشان سیم و زر و حلی و زیور ارسال نمود تا محتاج ایشان مرتب داده جهت دختران جهیز ترتیب دهند

داراتی نهضت نمود در اربیل فرود آمد و حاکم آن موضع شیخ علی طوی کیت کمر کشیده وظایف خدمتکاری بتقدیم رسانید و حضرت صاحبقران از آنجا روان شده کنار آب خابور سرادق جلال نشد و از آب گذشته بهوای موصل از غبار سم سمند باد رفتار رشک مشک ساحت گشت و بزیارت یونس و جرجیس علی نبینا و علیهما السلام رفته فرمود تا جهة عمارت ده هزار دینار کبکی خادمان آن بقعه وجنس تسلیم نمودند و صلات و صدقات فراوان بمستحقان آن موضع رسانیده و درین اثنا امیرزاده پیر محمد شاه که بتسخیر ایل و الوس صحرانشینان رفته بود مجموع را بقید اطاعت و فرمان برداری آورده در موصل بعز بساط بوس فایز شد و یار علی والی بلده مذکوره بشرایط خدمتکاری قیام نموده حضرت صاحبقران را طوی پادشاهانه داد و آنحضرت او را بخوبی گردانیده متوجه روها شد و در اثنای این اوقات سلطان عیسی والی ماردین رسولی فرستاده اظهار ایلی و انقیاد نمود و بنا بر این حضرت صاحبقران نصرت قرین سیل یرلیغ بجانب ماردین نموده چون بدان نواحی رسید کس فرستاده پیغام داد که با لشکرهای آراسته در عقب ما بتعجیل بیایی که عزیمت مصر و شام داریم آنحضرت از آنجا گذشته براس العین نزول فرمود و لشکر پادشاهانه احشام قراقرا و غیر ذلک فرستاده سپاه منصور غنایم نامحصور گرفته باردوی همایون معاودت نمودند و رایات عالیات از آنجا در حرکت آمده بروها رسید و گزل که حاکم آن موضع بود از بیم جان شهر را گذاشته بگریخت و بعضی رعایا با او موافقت نموده پیاده بکوه و بلندی بردند و این معنی بر مزاج مبارک گران آمد طایفه را متعاقب ایشان فرستاد تا آتش نهب و تاراج در میان ایشان زدند و حضرت صاحبقران با فرزندان و امرا در روها در آمده آن شهر بیست ازبناهای نزود که از سنگ تراشیده ترتیب داده و قضیه ابراهیم خلیل علیه السلام در کنار آن بقعه وقوع یافته و چشمه که بفرمان ملک منان در میان آتش جریان یافته هنوز روانست و آثار سیاهی بر حوالی چشمه با غایت باقی مانده حضرت صاحبقران و مجموع شاهزادگان و امرا در آن چشمه غسل کردند و آن آب را آشامیدند و قرب بیست روز بساط عیش و نشاط گسترده و طویهای پادشاهانه مرتب داشتند و جماعتی که برسم جلادت و شجاعت قیام نموده خدمتکاری و جانسپاری بتقدیم رسانیده بودند با نعام موفور و نوازش نامحصور اختصاص یافتند و خدمات شایسته بجای آورده و برای ملک و مال و اهل و عیال امان طلبیدند و مسئول ایشان بانجاح مقرون گشته مشمول عاطفت و احسان شدند و والی حصین کیف در روها روی عجز بر زمین افتقار نهاده و بمیامن دولت بیکران پایه قدر و ارتفاع یافت و چون سلطان عیسی والی ماردین در آمدن اهمال نموده بود و خلاف آنچه از و متوقع بود بظهور پیوسته حضرت صاحبقرانی فرمود که توره نیست که یاغی را در میان ولایت گذارند و بجای دیگر توجه نمایند و بواسطه این معنی رایات نصرت شعار روز پنجشنبه شهر ربیع الاول بصوب ماردین در حرکت آمد و در اثنای راه سلطان والی ارزین و حاکم باسن بیز تلقین طالع دولت روی بکعبه اقبال آورده در سلک سایر ملازمان انخراط یافتند و آغایان و خواتین که در آغروق توقف نموده بودند بموکب همایون پیوستند و چون بموضع آق ملک که هفت فرسخی ماردین است منزل ساختند حاکم جزیره ملک عزالدین شرف بساط بوس دریافته بعنایات پادشاهانه سرافراز گشت و سلطان عیسی زانو زده پیشکشها معروض داشت و خسرو روی زمین زبان بعتاب ملک ماردین گشاده از سبب تاخیر در آمدن سؤال فرمود و خدمتش در مقام اعتذار و استغفار آمده التماس عفو و مغفرت نموده پادشاه خطابخش پوزش پذیر پرتو التفات و عنایت بر احوال سلطان عیسی انداخته کمر زر و خلعت خاص ارزانی داشت و از آنجا روان شده حوالی ماردین مخیم خیام ظفر قرین گشت

ذکر شهادت امیرزاده عمر شیخ بهادر انار الله برهانه

چون امیرزاده عمر شیخ بهادر بفضایل نفسانی آراسته بود و از ملکات ردیه پیراسته شجاعتی موفور و کیاستی نامحصور داشت حضرت صاحبقران کامکار شاهزاده رفیع مقدار را بحکومت فارس تعیین نموده متوجه بغداد شد آنحضرت قریب یکسال بنظم مهمات آن مملکت قیام نموده ایل و الوس متفرقه را جمع آورده مجموع ایشان کمر خدمتکاری بر میان بسته خاطر بر خراج گذاری قرار دادند و طایفه از متابعان شاه منصور در انواع فروع و قلاع حصین پناه خود ساخته دم از تمرد و عصیان میزدند شاهزاده جوان بخت برای پیر حسن تدبیر بعضی از آن مردم را بلطف و برخی را بعنف مطیع و رام گردانیده و ایلچی باردو کند روان کرده فرزندان را طلب داشت و بعد امیرزاده بایقرا فرزندان دیگر بفارس رفتند و در آنزمان که شاهزاده مشار الیه بمحاصره سیرجان مشغول بود حضرت صاحبقران از جانب دیار بکر بفرستاد کسی پیش آنحضرت خبر رسانید که فرمان چنانست که شاهزاده با لشکرهای عراق و فارس از راه کوه گیلویه در حرکت آمده باردوی شهریار آفاق ملحق شود وی آید گو برلاس و شاه شاهان والی سیستان و پیر علی سلدوز را بمحاصره سیرجان بگذاشت و امیرزاده عمر شیخ بموجب فرموده متوجه شیراز شد و در آن موضع اسباب یورش مهیا داشته امیر سونجک را بضبط ممالک فارس بگذاشت امیر سونجک بفرمان حضرت صاحبقران بعمارت قلعه فهندز که خراب کرده شاه شجاع بود مشغول گشت و شاهزاده اسکندر در شیراز توقیع نمود و امیرزاده پیر محمد را مصحوب خویش گردانید و با سپاه بر جناح سرعت از راه شولستان متوجه دیار بکر شد و از کردستان گذشته بقلعه مختصر رسید که او را خرماتو لوکو نیدو اندک مردمی در آنجا بودند و غله فراوان داشتند شاهزاده نوکران فرستاده از ایشان علفه طلبید و آن جماعت سر باز زده و نوکران گشته صورت حال بعرض رسانیدند و شاهزاده سوار شده بر فراز پشته که در برابر آن قلعه بود بر آمده یکی از کردان بیخرد تیری بجانب سواران انداخته آتش خشم شاهزاده اشتعال یافته و سپر در سر کشیده پیشتر رفت ناگاه از شست قضا تیری بر شریان آن شیر ژیان رسیده فی الحال مرغ روح آن سعادتمند بجانب ریاض خلد در پرواز آمد و بعضی از مورخان گفته اند که چون شاهزاده بحوالی خرماتو رسید بنظاره حصار بر بالای تلی بر آمد که نزدیک بارو بود نادانی از قلعه تیری انداخته و بر شاه رگ او خورده فی الحال بروضه رضوان خرامید و بعد از فوت شاهزاده مشار الیه ملازمان در همان زمان قلعه را گرفته هر کرا در آنجا یافتند تا کودکان شیرخواره پاره پاره کردند و در درج سلطنت امیرزاده پیر محمد و ارکان دولت شاهزاده را دود حسرت بسر آمد و آتش فرقت ولی نعمت در درون و بیرون همگنان بر افروخت و نعش شاهزاده را بشیراز برده جسد مبارکش را در سردابه بعاریت نهادند آری بر جویبار دولت و اقبال سروی بالا نکشید که از تند باد حوادث متمایل نگشت و از سپهر عظمت و حشمت آفتابی طالع نشد که عاقبة الامر بمحنت کسوف گرفتار نیامد

چون نیست ز هر چه هست جز باد بدست   چون هست ز هرچه نیست نقصان و شکست
انگار که هرچه هست در عالم نیست   پندار که هر چه نیست در عالم هست

حضرت پادشاه گردون صولت انتظار قدوم امیرزاده عمر شیخ میکشید که با او مشورت نموده عازم دیار مصر و شام گردد که ناگاه توکل بهادر باردوی همایون آمده خبر واقعه هایله شاهزاده را بسمع اعیان دولت رسانید امرا و ارکان دولت در بحر تفکر و اندیشه فرو رفته زبان از گفتن داشتند

دانستند و نه روی نهفتن   مشکل همه آنست که ما مشکل خود را   گفتن نتوانیم و نهفتن نتوانیم   و عاقبت چون گفتن چاره ندیدند در خلوتی باتفاق بعرض فرمانفرمای باستحقاق رسانیدند حضرت صاحبقران
دولت یار دست در دامن تحمل و صبر زده اصلا اضطراب بخود راه نداد و زبان خجسته بیان بآیه کریمه انا لله و انا الیه راجعون گشاده زمام ایالت فارس را بقبضه اقتدار فرزند ارجمند امیرزاده پیر محمد
نهاده و او همراه شاهزاده بود و اوج قراتها در بر حسب فرموده با منشور همایون متوجه خراسان بوشد و امیرزاده صبیه را با امرا و شاهزاده مرحوم بطرف شیراز باز گردانیدند و نیز بنا بر بشارت
علیه در رکاب همایون او روان شد و بعد از مدتی خواتین امیرزاده عمر شیخ با در قتلق آغا و فرزندان سعادتمند او نعش آنجناب را از شیراز بشهر کش نقل نمودند و در بقعه که از سمت قامت حضرت صاحبقران نسبت
و جوار مزار فایض الانوار شیخ شمس الدین مدفون ساختند و سبب نقل نعش شاهزاده مرحوم در ظفرنامه و سایر تواریخ حضرت صاحبقرانی مسطور است   **ذکر بقیه قصه ماردین و مقید شدن
سلطان عیسی بفرموده پادشاه باداد و دین و توجه آنحضرت بجانب جزیره**   چون سلطان عیسی بدرگاه عالم پناه آمده باج و خراج قبول کرد بعضی از لشکر را بجهة تحصیل
مال و برخی برای مهمات ضروری خویش بماردین در آمدند ناگاه طایفه از رنود و اهل غوغا غوغا بر سر ایشان آوردند و رای عالم آرای پادشاه جهانگشای از این حرکت اطلاع یافته سلطان عیسی
را طلب داشت و بزانو در آورده و بواجبی تفحص و تفتیش نموده از فحوای کلماتش بوضوح پیوست که خدمتش در وقت بیرون آمدن با برادران و معتمدان خویش گفته است که بهیچ وجه قلعه را از دست مدهند
و شهر تسلیم نکنند و وصیت کرده که اگر من هزار مکتوب بنویسم و مبالغه تمام نمایم شفاعت مرا قبول مکنید و التفات بسخن من منمائید که من خود را فدای شما و این مملکت کردم یرلیغ واجب الاتباع با حد و قید معاً
شد و چون از کثرت حیاریای صحرا و بیابان ستوه می آمد رای عقده گشای صواب در آن دید که از آنجا نهضت نماید و محاصره ماردین را بوقت دیگر گذارد لاجرم از آنجا بطرف کوهستان روان شد
و چون دو سه مرحله طی کردند ناگاه هوا متغیر گردید و ابر بارندگی پدید آمد بمثابه که زمان طوفان نوح علیه السلام نسبت بآن خشک سالی مینمود و زمین آن ناحیه بغایت سست و نرم بود چند روز مردم بلای
آن بلای گرفتار شدند و قطار قطار از شتران بار بردار و استران راهوار در آن وحل فرو رفتند و زمان بزمان بارندگی اشتداد می یافت تا بمرتبه رسید که اکثر خلایق خیمها بر جای گذاشته و دامنها بر میان
زده قدم در راه نهادند و اکثر شاهزادگان و امرا و نوئینان نمدها و زیلوها و امثال آنها بر روی لای انداخته بگذشتند و میدویدند بارندگی در بیستم جمادی الاول بود و خلاصی از آب و وحل
در عاشر جمادی الآخر بود و پیش از این واقعه حضرت صاحبقران کامکار تحف و مشوقات بیرون از شمار بجهة فرزندان بطرف سلطانیه فرستاده بود و کشیخ نام شخصی که در ملازمت ملک عزالدین
حاکم جزیره بود و سعادت دستبوس دریافته مشمول نظر عاطفت و احسان گشته بود پای در طریق بیراهی نهاده و دست اشرار راه دست درازی کردن گرفت و مجموع بیلاکات را برگرفته بجزیره در آورد
و ملک عزالدین عهد شکسته با آن مفسدان در ساخت حضرت صاحبقران دو سه دفعه بجهة الزام حجت کس پیش ملک عزالدین فرستاده پیغام داد که شیخ را بدرگاه ما فرست تا رقم عفو بر جریده تو
کشیم و الا مجموع جزیره و قلاع تو در زیر سم ستوران لشکر پست و ناچیز خواهد شد ملک عزالدین بر حصانت حصار و آب شط اعتماد کرده آن نصیحت را اعتبار ننمود که لاجرم شعله دولت بها دلی نیاز
فرو خواهد نشست چون صاحبقران کامکار دانست که ملک عزالدین بر حصانت قلعه اعتماد کرده پنبه غفلت از گوش بیرون نخواهد آورد در روز ثالث عشر جمادی الاول آغروق را گذاشته ایلغار
فرموده و با لشکر فیروزی اثر از دجله گذشته در وقت سحر بر سر آن بخت برگشته گان رسید ملک عزالدین در آن شورش و آشوب بدست یکی از لشکریان افتاده آن شخص او را در شکنجه و عقوبت کشیده بعد از آنکه
مال فراوان گرفت خدمتش را رها کرد ملک عزالدین بمشقت بسیار جان از آن ورطه خونخوار بیرون برد و صامت و ناطق مملکتش در عرصه نهب و غارت گشت و چند قلعه جزیره را گرفته سپاهیان
از نقد و چهارپای بی نیاز گردیدند و رایت نصرت انتما بعد از کوشمال اعدا از آنجا معاودت نمود و چون آنحضرت از دجله عبور فرمود فرمان داد که تمامت اموال را از غنایم و غیره بوصل نقل
کردند و آنها را در چهل کشتی بمدت ده شبانه روز از آب گذرانیده باردوی همایون رسانیدند   **ذکر توجه پادشاه گیتی ستان بجانب ماردین نوبت دوم و ولادت
شاهزاده جهان پناه سلطان الغ بیک**   چون زمستان بپایان رسید و مشتری نجم ... بیت الشرف خویش خرامید شهریار بحر و بر بعد از فتح جزیره پرتو التفات بر حال لشکر انداخت
و پیادگان را سوار ساخت و در غره جمادی الآخر سنه ست و تسعین و سبعمائه لوای نهضت بصوب ماردین برافراخت و امیرزاده میرانشاه گورکان را برسم منقلای پیش روان ساخت و صحرا
نشینان از حوادث سپاه لگدکوب نوائب گشتند و در دوازدهم ماه مذکور حضرت صاحبقران با سپاه منصور بصوب ماردین فرود آمده باطراف و جوانب شهر محیط شدند و از آواز کوس و گورگه و کوله دلها
گنبد آبنوس افتاد و روز دیگر صاحبقران کامکار با پیاده قول و جوانغار متوجه حصار گشتند و پیش از همه لشکر قول نردبانها بر دیوارها نهاده بالا بر آمدند و سایر بهادران دیگر حمله آوردند
و دشمنان را گرفته شهر را مسخر ساختند و مخالفان از بیم جان روی بقلعه آوردند و لشکریان تعاقب نموده جمعی کثیر را کشتند و بسی از پسران ماه پیکر و دختران خورشید منظر در زیر دست و پای دواب
هلاک شدند و بسیاری از تشنگی مردند و جنود ظفرورود اموال نامحصور بدست آورده در پای قلعه بجنگ مشغول شدند و این حصاریست در نهایت محکمی و استواری و بر سر کوهی بلند واقع است
و مقدار یک آسیا آب از قلعه بشیب آمده و شعرا و بلغا منثورات و منظومات خویش بمتانت و حصانت آن قلعه اشارت کرده اند القصه بهادران و دلاوران سپاه فیروزی نشان از روز تا شب آتش
رزم و پیکار برافروختند و چون خسرو سپهر احتشام نقاب ظلام در روی کشید دست از جنگ باز داشتند و روز دیگر بالا رفته هر که باندرون قلعه رفته بود و پناه بکمرها گرفته فرود آوردند و ارباب
حصار چون قوت پنجه لشکر نصرت شعار مشاهده نمودند خوف و خشیت بضمایر خود راه داده تضرع و زاری آغاز کردند و بجان زینهار خواستند و حضرت صاحبقران دولت یار از پای قلعه بازگشت
و باردوی همایون نزول فرموده اهالی ماردین پیشکشها بیرون فرستادند و باج و خراج متقبل شدند از اتفاقات که مردم آن سرزمین را دستگیر کردند آن بود که در اثنا التضرع و تخشع ایشان ایلچیان
از جانب سلطانیه از نزد سرایملک خانم رسید و خبر رسانید که روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول سنه ست و تسعین و سبعمائه امیرزاده شاهرخ را در قلعه سلطانیه واهب بی منت بخشنده بی منت
فرزندی ارجمند ارزانی داشت و علمای نجوم از رسم احتیاط احیان علوم فرمودند که هنگام ولادت برج اسد بر افق شرقی و مسقط راس آنجناب منطبق بود و صاحبش آفتاب در حمل که خانه
شرف آنست   اسد طالع ابد خلود روز   گزان دیده دشمنان گشته کور   شرف یافته آفتاب از حمل   گرانید از علم سوی عمل   از استماع این بشارت مسرت و ارتیاح حضرت صاحبقران گردون

منزلت روی در از بادنهاد و شعلهٔ خشم جهانسوزش که بر فلک اثیر رسیده بود بتجلی تسکین یافت و بشکرانهٔ این عطیهٔ کبری از سر ارباب ماردین گذشته بلکه مالی را که قبول نموده بودند بدیشان بخشید و زمام حکومت آن دیار را در قبضهٔ سلطان عیسی صالح برادر سلطان نهاد و از آنجا عنان عزیمت پیچیده دیار بکر را مخیم کرده عازم سیری شد و شاهزادگان و امرا و نوئینان هریک براهی بازگشتند و بنفس خویش از راه شور مراجعت نموده چون بکنار شط رسید امیرزاده میرانشاه را جهة ضبط آنولایت بر بالای آب دجله بر سبیل استعجال روان ساخت و خود را از آب گذشته در مرغزاری که طیب نسیمش از باد بهشت نشان میداد نزول فرمود بعزیمت آنکه متوجه الاتاق شود

ذکر قلعهٔ حامد

چون حوالی الاتاق مضرب خیام صاحبقران گردون اقتدار شد هنوز از آن مرغزار کوچ نکرده بود که از پیش شاهزادگان کامکار امیرزاده میرانشاه گورکان و محمد سلطان بهادر ایلچی رسیده خبر آورد که اهالی قلعهٔ حامد بمحکمی قلعه مغرور شده اظهار سرکشی میکنند آنحضرت فی الحال امیرزاده جهانشاه بهادر مقدمه روان گردانیده خود با مجموع سپاه در حرکت آمد و لشکریان از آب دجله که در آن موسم بغایت تنگ میباشد عبور نموده و بر ظاهر آن قلعه فرود آمدند و طناب مضرب کشیدند و آنحصاریست که در رفعت با ایوان کیوان لاف همسری و در رزانت با سد سکندر دعوی برابری میکند خندق آنرا تا مرکز زمین فرو برده اند و دیوار او را تا اوج علا علیین بر آورده اند و مجموع بارهٔ آنرا از سنگ تراشیده ترتیب داده اند و بگچ استوار ساخته اند و عرض دیوارش بمرتبه ایست که دو سوار در پهلوی هم توانند راند و بر سر باره هم از طرف شهر و هم از طرف بیرون دیواری سنگین مرتب داشته اند و بعد از آن ساخته اند و سنگ اندازها از آن گذاشته اند تا وقت شدت حرارت هوا و هنگام برودت سرما خلایق در آنجا آسوده توانند بود و در اندرون حصار دو چشمه آب خوشگوار جریان دارد و چند باغ بارور در آن قلعه است و از بنای حصار حامد تا زمان محاصرهٔ حضرت صاحبقران چهار هزار و سیصد سال بوده است که در مدت این اوقات هیچکس بقهر و غلبه بر آن استیلا نیافته مگر خالد بن ولید که بعد از ایام محاصره از مجری که آب بشهر در می آید پنهانی در آمده بود و بر آن موضع مستولی شده القصه چون حضرت صاحبقران بحصار حامد رسید روز دیگر سوار شده لشکریان را بر محاصره ترغیب و تحریص نمود و سپاه ظفر پناه بجنگ اشتغال نمودند و هرچند از بالا سنگ میریختند پای ثبات و وقار بهادران جلادت آئین از جای خود متزلزل نشد حضرت صاحبقران فرمان داد تا عثمان بهادر و ارغونشاه هریک برجی را نقب زده راه آمد و شد مهیا ساختند و ارغونشاه بیش از همه بتعجیل بر آمد و لشکر از اطراف و جوانب حمله آوردند و قلعه را که در مدت چهار هزار سال هیچکس بزور دست و بازو نگرفته بود در دو سه روز مسخر ساختند و حصار ریخته دست بغارت گشودند و سپاهیان آنجا در نقبها رفته ناپدید شدند و کس از ایشان نشان نیافت و بموجب فرمان لیساقیان ببالای برج رفتند و بتخریب آن مشغول شدند و چون از غایت استحکام العمارت فرصتی و روزگار دراز و زمانی دیر باز میبایست که این سعی میسر شود اندکی از سرهای شرفات انداخته دست از آن باز داشتند و از آنجا کوچ کرده در اثناء راه بپایهٔ سریر اعلی عرضه داشتند که بیق صوفی دل دگرگون کرده است و میگریزد برحسب فرمان در زمان او را حاضر ساختند و بعد از ظاهر گشتن گناه خود معترف شده و جمعی را که در آن باب اتفاق نموده بودند نام برده و صورت حال آنکه پادشاه خطابخش جرم پوش استمالت این حرکت را از وی مشاهده فرموده و ذیل عفو و اغماض بر آن پوشیده در برابر اعمال ناپسندیدهٔ او مراحم خسروانه و نوازش پادشاهانه ارزانی داشته بود و چون تجدید آن اندیشه از وی صادر گشت صاحبقران بقید او فرمان داد و یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که جمعی که با او اتفاق نموده بودند بیاسا رسانیدند

ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب الاتاق و فرستادن بعضی از شاهزادگان باطراف

حضرت صاحبقران باستحقاق بعد از تسخیر حامد متوجه الاتاق شد و در آن دیار کوتوالان و سرداران قلاع حلقهٔ اطاعت در گوش کرده باردوی همایون شتافتند و بتقبیل قوائم سریر خلافت مصیر سرافراز شدند و باج و خراج قبول کرده که هر سال مبلغی خطیر بخزانهٔ عامره رسانند و چون شهریار روی زمین از میافارقین بگذشت راهها تعیین نموده عجز حیان مقرر گردانید و امیرزاده محمد سلطان را براه حوبزر روانه داشت و رایت ظفر پیکر از راه سیواس بجانب صحرای موش در حرکت آمد و امیرزاده شاهرخ ملازم رکاب نصرت انتساب بود با آنکه موسم بهار بود از شدت سرما و کثرت برف اسب و استر بسیار در آن عقبهای بلند که پیش آمد تلف شد و در روز سه شنبه یازدهم رجب تمامت آن عقبات دشوار و راههای ناهموار عبور فرموده صحرای موش مضرب خیام و سرادق عز و جلال گشت و امیرزاده میرانشاه و امیرزاده محمد سلطان در آن محل باردوی همایون پیوستند و حاکم تفلیس حاجی شرف که مجموع گرجستان بحسن اخلاق منفرد بود در آن موضع بدولت پایبوس سرافراز شده اسبان بادرفتار بگذرانید و از آنجمله اسبی بود که با تمامت اسبان نامدار حکام اطراف که برسم پیشکش آورده بودند دوانیدند بر همه سبقت گرفته حضرت صاحبقران خدمتش را منظور نظر احترام گردانید و مملکت او را بتمامت و دیگر ملحقات و ضمایم بروی مسلم داشت و قامت قابلیت او را بخلعت طلا و زره و کمر زرین مشرف ساخت و بیق صوفی را باو سپرد تا در قلعه تفلیس محبوس دارد و در خلال این احوال محمد درویش برلاس را با طایفه از سپاه بمحاصرهٔ قلعهٔ نمه فرستاد و چون قرایوسف و حسام ترکمه بآوازهٔ توجه طوق زرنگار را از راه لوند فرار بر قرار اختیار کرده بودند حضرت صاحبقران در آن باب مشورت فرموده رایها بر آن قرار گرفت که جمعی بتکامیشی ایشان فرستد آنحضرت برهان اغلان را با تیلیع سپاه کرد انید و ایناج و جهانشاه بهادر را با دیگر سرداران مصحوب او ساخته از صحرای موش در عقب دشمنان فرستاده و فرمان داد تا آنجا که میسر گردد رفته در یابند و عنان باز گشته و در دفع شر و فتنهٔ ایشان سعی و اهتمام نمایند و بنفس همایون چند روز در آن صحرا توقف نموده بجهة استیصال طایفه که تا غایت خویشتن داری شعار خود ساخته و بدرگاه گیتی پناه نشتافته بودند امیرزاده میرانشاه را با لشکر بهرام انتقام فرستاده فرمود که هر کس بقدم طاعت و انقیاد پیش آید مراحم احوال او شود و آنکه تمرد نماید ولایت و الوس وی را بباد تاراج دهید و از دقایق سیاست نکته فرو نگذارید و بعد از فراغ از گوشمال اعدا بجانب قلعهٔ النجق رفته در محاصرهٔ آن سعی و اهتمام مبذول دارید و یرلیغ جهانمطاع صدور یافت که تواجیان باطراف ممالک محروسه روند و لشکریان را که تا آن زمان جمع کرده بدرگاه گیتی پناه آورند و ایشان برحسب فرمان روان شده در اکناف و اطراف جهان جهة اجتماع لشکر کردند تا آنزمان متفرق و پراکنده گردیده بودند و رایات فتح آیات از صحرای موش در حرکت آمده بجانب الاتاق بازگشت و حضرت مهد علیا سرایملک خانم و تومان آغا و خواتین که در سلطانیه توقف نموده بودند در اینولا از آنجا بیرون آمده متوجه اردوی اعلی شدند و چون حوالی الاتاق محل گسترانیدن بساط جلالت مناط شد والی عادلجوز که در زمرهٔ صاحب قدیم انتظام داشت

بدرگاه گیتی پناه شتافته شرف زمین بوس دریافت و پیشکشهای مناسب گذرانیده در محل قبول افتاد و عرق رحمت و عاطفت خسروانه در حرکت آمده و الغ بیگ را بسیورغال و ارزانی داشت و حضرت صاحبقران در آن یایلاق شکار فرموده و مرزها ترتیب نصرت انتساب بمقدمات آن مشغول شدند درین روز خبر رسیده که آهوی سفید و میش و قوچ کوهی و گوزن فرزندان ارجمند و چون مدت یازده ماه شاهزادگان و خواتین از آنحضرت جدا مانده بودند و در سلطانیه اقامت داشتند درینوقت که خبر آمدن ایشان بمسامع علیه رسید شعله اشتیاق او زبانه کشید و براه اوج در حرکت آمده در اثنای راه ملاقات اتفاق افتاد و چمن آمال همگنان از رشحات فیض سحاب افضال حضرت صاحبقران برومند گشت و از تذکر واقعه جگرسوز میرزاده عمر شیخ بهادر حزن و الم بی پایان بر خاطرها استیلا یافته در مراسم تعزیت شاهزادگان و نوئینان تازه ساختند آخر الامر چشمها از گریه باز ایستاد و زبانها از ناله خاموش شد و بمقتضی کلمه الانسان مرکب من السهو و النسیان آن شکوفه حدیقه سلطنت از خاطر دوستان و برادران فراموش گشت و صاحبقران ظفر لوا نظر التفات بر انتظام احوال مملکت انداخته و قمع و استیصال اعدا را وجهه همت ساخت و تیمور خواجه آقبوقا را به دمحو درویش که بمحاربه النجق مشغول بود فرستاد و بنفس سعادت قرین متوجه قلعه آیدین شد و اهالی قلعه مال امان قبول نموده هر چه داشتند از صامت و ناطق بیرون فرستادند و با عیال و اطفال بر سر کوه آمده فریاد الامان باوج آسمان رسانیدند و مزاج اشرف صاحبقرانی که متصف بعدل و انصاف بود ایشانرا از بیرون آمدن معاف و معذور داشت و از آن موضع بازگشته شب در میان کوچ کرده باوج کلیسا نزول فرمود و مقارن اینحال طهرتن والی ارزنجان که سوابق اخلاص بلواحق اختصاص داشت با عطایا و هدایا بارزوی سعادت تمام رسید و آنچه آورده بود بنظر کیمیا اثر رسانید و بعنایات بی پایان و عاطفت بیکران اختصاص یافت

ذکر فتح قلعه اونیک

چون اکثر حکام و سرداران اطراف و اکناف الا ان قلاع بقدم اطاعت پیش آمده روی نیاز بساحت بارگاه جهان پناه آورده بودند مصر خواجه پسر قرا محمد ترکمان که حاکم قلعه اونیک بود بنیاد نهاده خاطر خطیر شهریار جهانگیر متوجه تسخیر انحصار شد و امیرزاده محمد سلطان را در مقدمه روان کرد و رایات نصرت آیات براه دیگر در حرکت آمد و حضرت صاحبقران سپهر احتشام پیشتر از امیرزاده محمد سلطان بدان مقام رسید و لشکریان فی الحال جنگ در انداختند و بمیامن دولت روزافزون پادشاه زمان حصار را با زمین یکسان ساختند مصر خواجه با اتباعش بقلعه کوه متحصن شدند و بهادران سپاه ظفر مآل پیاده گشته فی الحال بکمرهای کوه برآمدند و نزدیک بدروازه رسیدند صاحب جوش و خروش گوید پیاده روان شد بکردار سیل سوی مصر راندند پای پیل سپه چون بقلعه رسید تنگ برآمد ز هر جانبی کوس جنگ فتوحی ز هر گوشه بکاشتند ز هر سو عراده برافراشتند که هر کس که جنبد فراز فصیل بیاد کنندش که گردد قتیل فراز کرها بسان پلنگ سپه انجمن شد بآهنگ جنگ ز رزکان خوبان دو صف زرساز یکی در نشیب و یکی در فراز روز دیگر مصر پسر و نایب خود را با تحف و هدایای پادشاهانه بپایه سریر اعلا فرستاده معروض داشت که بنده فرمان بردارم اما از هیبت چتر فلک سای یارای بیرون آمدن ندارم اگر این نوبت امان یابم از سر اطمینان خاطر بخدمت شتابم غایت بنده نوازی باشد حضرت صاحبقران کشورگشای فرستادگان را بنواخت و فرمود که آنچه مصر فرستاده مقبولست و با او بگوئید که از سر جریمه اش درگذشتم اما باید که بزودی بیرون آید تا عنایت ما شامل حال او گردد و ایشان بازگشته بقلعه آمدند و این سخنان با وی گفتند مسند از طالع ضعیف و بخت نحیف کلمات نیکوخواهان را بسمع رضا نشنید و اهل قلعه دست بتیر و کمان بازیده جنگ آغاز کردند و روز دیگر امیر طهرتن پیشتر رفته مصر را از طریق مصلحت اندیشی نصیحت کرد و گفت این چه سودای فاسد و خیال باطل است که بدماغ خود راه داده و با پادشاهی که سلاطین آفاق در مقام خدمتکاری و غاشیه کشی او آمده اند از خلاف و نزاع باو هیچ می اندیشی که مهم بچه ساعت کشند و از عهده این امر خطیر چگونه بیرون توانی آمد از استماع این کلمات خوف و هراس او زیاده شد بار پسر خود را با شلمش که از خویشان نزدیک او بود و در آن سرزمین بجرات و جلادت امتیاز داشت با اسبان باد رفتار بیرون فرستاده ایشان بزبان تضرع و استکانت در پایه سریر اعلا عرضه داشتند که مصر امید میدارد که آنچه سابقا التماس نموده بشرف انجاح اقتران یابد حضرت صاحبقران کامکار دانست که مصر داعیه دارد که بجه مشغول گرداند فرمان همایون نفاذ یافت که بهادران لشکر منصور در ظلمت لیل بپای کمر رفته تا روز جنگهای عظیم و مردانه کردند و در اثنای حرب و قتال از حصار تیری انداختند که بر آن چیزی نوشته بودند محصل آنکه میان مصر و شلمش خویشی نزدیک است و استظهار اهل قلعه و اصحاب این بقعه بدوست اگر خدمتش را مقید گردانند خطوری تمام بر احوال منازعان راه یابد و حال آنکه بر ضمیر انور پادشاه هفت کشور از نخست این معنی پرتو انداخته بود و روز دوشنبه حضرت صاحبقران پسر مصر را پیش خود طلبید و او در سن شش سالگی بود و در ادای سخن و حسن تقریر و حرکات موزون و کلمات دلفریب از ابنای زمان امتیاز داشت و چون بپایه سریر اعلا رسید روی بقدم همایون بندگی صاحبقران نهاده و زانو زده بعبارتی دلپذیر خون پدرش خواهش نمود و عرضه داشت که اگر پادشاه از کشتن او درگذرد من بروم و سعی کنم که با شمشیر و کفن بدرگاه پادشاه آید آنحضرت فرمود که هرچند خون پدر تو ریختنی است اما او را بتو بخشیدم بشرط آنکه پیش ما آید و حضرت صاحبقران از روی ترحم و مهربانی خلعت فرزندی از فرزندان خود را در بر پسر مصر پوشانید و حمایل یکی از شاهزادگان در گردنش افکند و او را با جمعی از ملازمان و استمالت نامه نزد پدر فرستاد و او را چون بدین هیات بقلعه در آوردند اهل آن بقعه در جوش و خروش آمده زبان بدعای ابد پیوند بگشادند و مقدم بندگان علیا را بقدم اعزاز و احترام تلقی نموده و مصر آن جماعت را بخلعتهای فاخر و زر و جواهر خوشدل گردانید اما از غایت وحشت و سراسیمگی پی بمقصود نبرد و زهره نداشت که قدم از قلعه بیرون نهد و خود را ببارگاه فلک اشتباه رساند تا نفس بی بدیل را از آن مهلکه برهاند و چون مصر در آمدن تاخیر و تسویف جایز داشت حضرت صاحبقران فرمان داد تا قلعه را ویران ساختند و در اثنای این حالات مادر مصر با تحف و پیشکش از حصار بیرون آمده روی نیاز بر خاک عجز و مسکنت نهاد و بر زبان استکانت معروض داشت که پسر من بنده ایست از بندگان این آستان او را چه حد آن باشد که در مقام منازعت خدام عالیمقام آید لیکن از غایت خوف و خشیتی که بروی استیلا یافته دست و پا میزند الحق جای آن دارد که از شکوه این گروه که ملازم رکاب نصرت انتساب اند زهره شیر ژیان آب شود و اگر مصر خوف و هراس بخود راه دهد عجب نباشد حضرت صاحبقران او را خلعت و نوازش فرمود که اگر پسر بجان و مال دلبستگی دارد زود بخدمت شتابد و الا هرچه بیند از خود بیند و اهل حرم سرا ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین مادر مصر را خلعتهای فاخره داده گسیل کردند و چون بقلعه درآمد

بقلعه درآمد کیفیت حال با پسران میان نهاده مصر از غایت شقاوت داد بار عجز پیش آورد و فرمان واجب الاذعان نفاذ پیوست تا استادان هنرمند در برابر قلعه عمارتی بلند ساختند در اندک
زمانی بنائی رفیع برابر حصار باتمام رسانیدند و از ضرب سنگ عراده و منجنیق محصوران را بتنگ آوردند و چون پنج ماه از ماه رمضان بگذشت قلت آب بمرتبه رسید که مصر ملتجی گشت و جمع سپاه
را از قلعه بیرون کرده و اکثر کاخ و ایوان قلعه اونیک از زخم سنگ عراده با خاک یکسان گشت آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد و از اضطراب و پریشانی
نائب خود را پیش شاهزاده محمد سلطان فرستاد بزاری و تضرع زنهار گرفت و شاهزاده جوان بخت او را بپایه سریر اعلی رسانید و از آشفتگی مصر و سراسیمگی او چند کلمه معروض داشت آنحضرت فرمود که اگر بدرگاه ما شتابد
آسیبی بوی راه نیابد بر حسب فرموده فرستاده را خلعت پوشانیده آن شخص با مصر ملاقات کرد و آنچه دیده و شنیده بود باز گفت و بر زبان گذرانید که مصلحت در بیرون آمدنست عبارت مصر نه مرتبه بود
که بزبان نصیحت تسکین یابد و پیمان شکار رخو دستر بود و حرکة المذبوحی میکرد و مبارزان سپاه ظفر پناه بر آن کمر بالا رفته پیش زیر ما میاست شاهین خواجه پهلوانی قلعه دیروز آمد و باعث
تاریک بحجر بلند برآمده در آن موضع مرتفع آتشی برافروخت و مخالفان اطلاع یافته سر راه بر ایشان بگرفتند و شب تاریک بود و کمر باریک جنگی عظیم شد و امان شاه خمار کشته و ارغونشاه با طایفه دلاوران دشمنان را
رانده بر موضعی که ارتفاع آن سیصد گز بود برآمدند و بدیواری رسیده زیر دیوار خالی ساختند و بر چوبها باز داشتند و مصر از این قضیه مطلع شده خود را غریق نیل فنا دیده لشکر اش چون سیل بلا بر خویش محیط
یافتند از روی اعراض سوده و هله جنگ از بدن افکنده ره گریز جستند و مصر روز جمعه غره شوال دل از ملک و مال برگرفته مادر خود را دیگر بار بیرون فرستاد تقبیل قوائم سریر خلافت مصیر را ذریعه زبان مرحمت شاه بخشاده
و انکوبت سیه بار روی بر خاک نیاز نهاده زاری و فغان باوج فلک اثیر رسانید و از سر سوز و گداز برای پسر امان جو بهت فرحم پادشاهانه شامل حال او شده فرمود او را ببخشیدیم اما باید که بهمین لحظه بیرون آید و اگر در
درآمدن تعلل نماید چون چنین خطائی در گردن او خواهد بود ما را معذور ندانند و از صورت قضیه پسر را آگاه گردانید مصر با شمشیر و کفن بیرون آمده و با میرزاده محمد سلطان جامع ... شاهزاده مشار الیه
شاهزاده چون مراد درخواست نماید مدت العمر وظایف نیکو بندگی بجای آرم و تا زنده باشم مراسم خدمتکاری و جانسپاری قیام نمایم و شاهزاده جوان بخت مصر را امیدوار گردانیده بدرگاه عالم پناه آورد و کلمات
او را معروض داشت و شفیع جرایم وی گشت حضرت صاحبقران خون مصر را بشاهزاده بخشید لیکن یرلیغ واجب الاذعان نفاذ یافت که سلطان عیسی والی ماردین و مصر را بسلطانیه برند سلطان عیسی در آن موضع توقف
نمود و مصر را بسمرقند برند ملازمان موکب همایون بموجب فرموده عمل نموده حکم شد که تمامت آلات و ادوات حرب جنگ که در اونیک بود بیرون آوردند و امیر ایلتمش بمحافظت آن موسوم گشت ذکر

مراجعت حضرت صاحبقران ممالک ستان و فرستادن لشکر بجانب کرجستان و ولادت امیر ابراهیم سلطان

شهریار گیتی گشای کشورگیر خسرو نصرت
قرین اکلیل و سریر بعد از تسخیر قلعه اونیک پنج روز در آن موضع بساط انشاط گسترده داد عیش و طرب داد و چون از لهو و لعب سآمت و ملالت روی نمود از آنجا مراجعت نموده روز هشتم ماه شوال در اثنای راه امیر حاجی
سیف الدین از ماوراءالنهر آمده مهمات ملکی معروض داشت حضرت صاحبقران در چمن الاتاق که نمونه روضه رضوان بود فرود آمد و چند روز توقف نمود و دوشنبه سیزدهم ماه مذکور فرمان داد تا طوی عظیم ترتیب کردند و در آن
طوی امیر طهرتن را بمنشور ولایت ارزنجان و نواحی آن بلند پایه گردانید و بکلاه و کمر مرصع اختصاص داد و روانه ساخت و امیر بزرگ امیر جاکو و ... از یردلان بر حاشیه قلعه اکدین فرستاد
بآنجا رسیده در باب محاصره و جنگ ید بیضا نموده حاکم آن قلعه امیر بایزید چون تسلط سپاه منصور مشاهده کرد دانست که همه اهل حصار پایمال حوادث روزگار خواهند گشت لاجرم حیله اندیشیده امان طلبید
التماس نموده عهد کرد که اگر لشکر دست از محاصره باز دارند از پای حصار بیرون روند کار بر سر انجام گیرد امیر بزرگ ملتمس او را مبذول داشته از آنجا برخاست و قریب بآن محل نزول کرد امیر بایزید بی آنکه امیر بزرگ
را اعلام کند هنگام سحر از حصار بیرون آمده بدرگاه عالم پناه شتافت و چون باردوی همایون رسید منظور نظر عاطفت گردید حضرت صاحبقران ولایت آن دین با و ارزانی فرمود و با آل
تمغا و کمر زرین او را باز گردانید و ایلچی فرستاده امیر بزرگ را باز خواندند و در خلال این احوال برهان اغلان و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و امیر عثمان بموجب فرموده از راه مهقا با لشکری گران
متوجه کرجستان شدند و آنحضرت بنفس همایون از جنگلستان الاتاق عازم آن صوب گردیده و لشکریان ظفرقرین از اعادی هر که را می یافتند قتل و غارت میکردند حضرت صاحبقران کامکار با شاهزادگان رفیع مقدار
و امرای نامدار چون بشهر قارص رسیدند در ظاهر آن که صحرائی گلشن بود فرود آمدند و از جمله فتوحی که در آن اوان روی نمود که اختر مبارک فال از افق جلال طالع گشت یعنی روز پنجشنبه بیست و ششم شوال سنه
ست و تسعین و سبعمائه حضرت ملک سعادت میرزاده شاهرخ را فرزندی سعادتمند کرامت فرموده بمیرزا ابراهیم سلطان موسوم آمد و بانوی عظمی سرای ملک خانم کس فرستاده خاطر خطیر پادشاه جهانگیر را از این بشارت شاد
و خرسند و مسرور گردانید و مدت بیست و یک روز بجشن و سور و لهو و سرور گذرانید حضرت صاحبقران با کمال مسرت و شادمانی از مرغزار قارص کوچ کرده در دشت سنکلول نزول فرمود و در آن موضع امرا که در آن کرت
بغزوات کرجستان رفته بودند قلاع و بقاع آن ولایت را فتح کرده بودند و با غنایم موفور بازگشته بتقبیل بساط بوس فائز گشتند و بار دیگر طوی کرده و ... نزول فرمود ذکر رفتن شاهزاده

جوان بخت شاهرخ بهادر بجانب سمرقند بحسب فرمان و توجه حضرت صاحبقران بجانب کرجستان بار دیگر

در بیست و یکم ذی قعده سال مذکور خاقان موید منصور فرمان داد
که میرزاده شاهرخ بطرف سمرقند رود و بضبط و ربط مملکت قیام نماید و چون شاهزاده مشار الیه عزم رفتن نمود آنحضرت اشارت فرمود که مهد علیا سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر
خواتین و آغایان با آغروق در موافقت آنجناب تا سلطانیه روند و ایشان در آن موضع توقف نموده شاهزاده متوجه مقصد گردد و نور باصره سلطنت و حرم با حرمت بموجب فرموده در حرکت
آمدند و بعد از رفتن آن جماعت بار دیگر اندیشه افضلیت جهاد از خاطر خطیر پادشاه جهانگیر سر بر زد لاجرم عنان عزیمت بجانب کرجستان که بقرالیق اشتهار دارد منعطف ساخت و ایشان
بقلال جبال و مواضع مستور پناه برده بودند و سپاه جلادت شعار بکوهها بالا رفته در بارهٔ آن بیدینان قتل و غارت بتقدیم رسانیدند و مظفر و منصور بدرگاه عالم پناه معاودت
نموده و حضرت صاحبقران کامران شکار کنان برفت تا تفلیس که معظم ترین بلاد کرجستان و دار الملک سلاطین ایشانست رسید و از آنجا باز گشته بولایت شکی آمد و امیر حاجی سیف الدین
و امیر جهانشاه را با جمیع امرا بر سبیل ایلغار بطرف آن ولایت فرستاده تا هر که از در ایلی در آید ابواب عاطفت بر روی او گشایند و هر که مخالفت نماید بنیاد او را بر اندازند و ایشان بر حسب
فرموده عمل نمودند و مجموع کوه و دشت بر تاراج و غارت کردند ایل و الوس آن نواحی را بند کرده باردوی همایون رسانیدند و امیر شیخ نور الدین و بیسار بوقا را با لشکری سنگین بکوهستان

روان فرمود و ایشان چون بکوهستان درآمدند سید علی شکی حاکم آن موضع مال و ملک را وداع کرده از خوف جان روی بگریز نهاد و امیر شیخ نور الدین آتش نهب در کوهستان زده با غنیمت فراوان بدرگاه خسرو صاحبقران معاودت نمود و در خلال این احوال کسی از جانب شیروان آمده خبر آورد که لشکر توقتمش خان با تبلیغ ایشان علی اغلان و الیاس خواجه با جمعی دیگر از شاهزادگان جوجی نژاد و امرا بدبنا دتا در بند آمده بعضی از ولایات شیروان را که باجگذار آنحضرت بود غارت کردند حضرت صاحبقران فی الحال بجانب ایشان روانه شد مخالفان چون از توجه رایات ظفر نگار خبردار گردیدند فرار بر قرار اختیار کرده از آن مهلکه جان بکنار کشیدند و آنحضرت جهت قشلاق در علف زار محمود آباد نزول فرمود و قبه سرادق جلالت ایشان باوج کیوان برافراشت و از آنجا امیر [illegible] بطلب حرمها و اولاد و صغار بسلطانیه فرستاد و سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین و فرزندان عالیمکان برحسب فرمان روان شده و منازل طی نموده از آب کر گذشته سعادت دستبوس حاصل کردند و در این اثنا امیرزاده میرانشاه از ظاهر النجق نهضت نموده روی بدرگاه عالی نهاد و چون بموضع آلی رسید حضرت حق سبحانه و تعالی نور باصره او را بدیدار فرزندی زیاده گردانید و حضرت صاحبقران این سخن را استماع نموده آن پسر را ایجل نام نهاد و امیرزاده پیر محمد برحسب اشارت علیا با امیر حسین جنداق و سونجک و علی بیک و لشکر خاص روان شده در این مقام بتقبیل بساط بوس سرافراز گشت

ذکر احوال سلطان احمد جلایر بعد از هزیمت و جلوس او بار دیگر بر سریر سلطنت بغداد

سلطان احمد جلایر چون از نهیب لشکر فیروزی اثر گریزان شد بجانب حلب توجه نمود و اشراف و اعیان آن دیار بموجب اشارت سلطان برقوق که در آن ایام فرمانفرمای مصر و شام بود در اکرام و احترام خدمتش مبالغه نموده آنچه مایحتاج او بود مرتب و آماده گردانید و سلطان احمد با جمعی در ولایت حلب شب بروز و روز بشب میرسانید و سلطان برقوق کسی را نزد او فرستاده خود را بنده و خدمتکار خوانده پیغام داد که ملک و مال و حشم و خدم حکم شارکت دارد بلکه بر مجموع آن اگر رقم تملک میکشید هیچ مضایقه نیست سلطان احمد را سه اسب با ساز و خلعت نفیس و افسر و کمر مرصع داد و عازم دمشق شد اکابر آن بلده سلطان احمد را بدار الاماره فرود آورده اسباب مایحتاج ترتیب دادند و چند روز در آنجا بنشاط و خرمی گذرانیده روی بمصر نهاد و چون بقاهره رسید ملک برقوق بنفس خویش استقبال نموده پایه تعظیمش از ذروه کیوان بگذرانید و صد و سی اسب تازی و سی جامه زربفت پیشکش کرده سلطان را قریب برود نیل در موضع نزه فرود آورد و هر روز ماکولات لذیذه پیش او میفرستاد و سلطان احمد شرکات بسیار بمصریان میداد و چون ایام ضیافت بنهایت انجامید در امور مملکت با یکدیگر مشورت نمودند و رای بر آن قرار گرفت که سلطان احمد با لشکر متوجه حلب شود و برقوق در خزانه باز کرده و سپاهی عظیم آراسته گردانیده سلطان را گسیل کرده و سلطان بحلب رسید شنید که حضرت صاحبقران از بغداد و گرجستان مراجعت نموده عنان عزیمت بجانب دشت قبچاق منعطف ساخته و بنابراین مصریان را عذر خواهی نموده باز گردانید و از حلب متوجه دار السلام بغداد شده خواجه محمود سبزواری بغداد را گذاشته بطرف بصره شتافت و سلطان احمد در سنه تسع و تسعین و سبعمائه بار دیگر بر تخت عراق تمکن یافت و بر خاطر خطیر پادشاه جهانگیر خطور نمود که توقتمش خان را مجددا گوشمالی بسزا دهد تا دیگر پای از اندازه خویش فراتر ننهد

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بجانب شمال و وقوع محاربه بزرگ با توقتمش خان

در اواخر زمستان که سلطان عدالت شعار بهار باستواء لیل و نهار فرمان فرمود در خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تاثیر خسرو جهانگیر خطور نمود که مجددا توقتمش خان را گوشمالی بسزا دهد تا دیگر پای از اندازه خویش بیرون ننهد بواسطه این معنی پرتو التفات بر احوال سپاه ظفر پناه انداخته همه را انعام داد و حضرات عصمت سمات را با آغروق بسلطانیه روان گردانیده فرمان داد تا سرای ملک خانم و تومان آغا با اولاد و صغار از سلطانیه بسمرقند روند و دیگر خواتین در آنجا توقف نمایند و در غره جمادی الاول سنه تسع و تسعین و سبعمائه خدیو آفاق با لشکرهای آراسته بجانب دشت قبچاق علم توجه برافراخت پیش از نهضت حضرت صاحبقران نصرت قرین شمس الدین المالیغی را که مردی چرب زبان و شیرین سخن بود و از دقایق امور واقف و بر غث و سمین حکایات مطلع در ایراد کلام برحسب مقتضی مقام دانا از یار محمود غزنوی مکتوبی مشتمل بر وعد و وعید و محتوی بر صلح و جنگ پیش توقتمش خان فرستاده بود و او از دربند گذشته و بدشت قبچاق بتوقتمش خان رسیده مکتوب خسرو آفاق رسانید و سخنان حضرت صاحبقران را از نکته دانی و کمال سخندانی بنوعی تقریر کرد که در خاطر خان مؤثر و جای گیر آمد و توقتمش خان خواست که دست در دامن صلح و صفا زند و زبان بکلمه اعتذار و استغفار گویا گرداند و غبار وحشت بزلال عذر خواهی تسکین دهد اما امرا و کسانی که از دانش بهره نداشتند از این معنی سرباز زدند و بد آموزان او را بکلمات فریبنده از جاده صواب منحرف ساختند تا در تیه غفلت و پندار و غرور سرگردان شده در دشت نخوت و عناد تخم وبال و شور کشت و کلمات خشونت آمیز در جواب نامه نوشت و شمس الدین را زر و جامه داده باز گردانید و او در کنار آب سمور بموکب همایون پیوست و بعد از شرایط زمین بوسی مکتوب توقتمش را معروض داشت و از آن جواب ناصواب آتش خشم جهانسوز حضرت صاحبقران اشتعال یافته بعرض سپاه و ترتیب لشکر فرمان داد و آب سمور در دامن کوه البرز واقع است و از آنجا تا دریای قلزم هفت فرسنگ باشد در عرض محل لشکر افواج سپاه مانند بحر خضر در جوش و خروش آمدند و فصل دست چپ در دامن البرز کوه و قول دست راست محیط بر ساحل قلزم لشکری که بآن آراستگی و کثرت آن از زبان اوهام تا آن غایت در یک موضع هیچکس نشان نمیداد و حضرت صاحبقرانی مؤید بتاییدات آسمانی برابرش گردون خرام سوار شد و از بدایت طلوع نیر اعظم تا قریب ظلام پیرامون قول و برانغار و جوانغار گشته مجموع را بنظر احتیاط در آورده بهر قومی که میرسید سرداران آن جماعت زبان بدعا و ثنا گشاده اسب میکشیدند چنانچه رسم و عادت ایشان بود و آنحضرت شرف محمدت ارزانی میداشت و بعد از فراغ از این امر شاهزادگان و امرای تومان و قشونات هر یک بجای خود روان شدند و از دربند گذشته بقومی از هواخواهان توقتمش خان رسیدند و بنوعی اطراف و جوانب آن گروه برگرفتند و کشتند که از هزار یکی و از بسیار اندکی از آن معرکه جان بیرون نبردند و در این اثنا توقتمش خان شخصی اوتراق نام را برسالت فرستاده و آن شخص چون بکنار اردوی همایون رسید کثرت و ازدحام سپاه ظفر پناه را دیده سراسیمه و حیران باز گشت و بتعجیل تمام رانده بلشکرگاه خویش پیوسته معروض خان گردانید که امیر تیمور گورکان با سپاه گران اینک میرسد و توقتمش خان از استماع این خبر پریشان و هراسان

وهراسان گشته قراینجی را با طایفه از بهادران دشت قبچاق منقلای ساخته روانه گردانید و آنحضرت در موضع ترقی نزول فرموده شنید که قراینجی با غلبه تمام در کنار آب جوی نهر گرده
است حضرت صاحبقران کامکار با دلاوران نامدار شبگیر کرده روی جلادت بایشان نهاد و هنگام صبح از آب گذشته بضرب شمشیر آبدار دمار از روزگار دشمنان خاکسار بر آورده واز آنجا
پیشتر رفته کنار آب سوینچ مضرب خیام نصرت انجام گشت و توقتمش خان با لشکرهای گران بر کنار آب ترک فرود آمده و خزنها پیش داشته در استواری آن حکم سعی نمود و چون انهزام قراینجی
و توجه آنحضرت را آگاه شد پای ثبات در فرار استوار گشته روی بگریز نهاد و شهریار کامکار با سپاه ظفر پناه گذار پیدا کرده از آب ترک عبور نمود و توقتمش خان از آب [illegible] رسیده توقف
نموده و تواچیان فرستاده بقیه لشکر را طلب داشت و حضرت صاحبقران دریانوال بواسطه قلت آذوقه فرمان داد سپاهیان کنار آب بطلب ولایت جوارث در حرکت آمده تا ایشان از غلات
آنجا بهره ور گشته باستظهار تمام کمر بقلع و قمع مخالفان بندند مقارن اینحال قراولان بمسامع علیه رسانیدند که توقتمش خان با شاهزادگان جوجی نژاد و بهادران دشت قبچاق کنار
کنار آب در عقب لشکر منصور میآیند حضرت صاحبقران کلمه العود احمد بر زبان مبارک رانده و میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته و چون مسافت میان دو کروه است اتفاق
پذیرفت آن دو شاه کینه خواه در برابر یکدیگر فرود آمدند و فرمان شد که جهة حزم و احتیاط لشکریان پیرامون معسکر همایون خندق کنند و برچپرها استوار گردانیده و بموجب فرموده در بیرون
خندق دیگر فرو بردند و حکم شد که امشب کسی از جای خود حرکت نکند و آواز بر نیاورد و مجموع طوایف بتیقظ مرعی داشته از شبیخون بر حذر باشند و در آن شب اینایج اغلان از نژاد
جوجی خان چهره عهد بناخن بیوفائی خراشیده بگریخت و روز دیگر که سلطان سپهر ارتفاع از کمینگاه افق بیرون آمد بهادران هر دو لشکر امواج بحر اخضر در حرکت آمدند حضرت
صاحبقران فلک شکوه پرتو ضمیر آفتاب تاثیر بر تنظیم و تنسیق لشکر ممالک ستان کشورگیر انداخت و هفت قول مرتب گردانیده قول اول را بفرزند امیرزاده محمد سلطان زیب و زینت
داد و بمردان صف شکن و دلاوران مرد افکن استوار و استحکام داده و بنفس همایون با بیست قوشون آراسته چون کوه آهن در عقب لشکر قرار گرفت تا اگر خللی روی نماید
بتدارک و تلافی آن اشتغال نماید مخالفان نیز از برابر شمشیرها آخته و علمها افراخته پدید آمدند واز جوش و خروش و نعره بهادران پیل افکن زهره شیر فلک آب شد و از گرد سم ستوران
شمشیرزن رخسار مهر و ماه بیتاب گشت و در این اثنا از جانب جوانغار شخصی آمده بسمع همایون رسانید که از دست راست توقتمش خان جمعی از شاهزادگان مثل کونجه اغلان
و بیک یارق و دیگر نوینان مثل داود صوفی در مقابل میسره اینجانب آمده بجنگ مشغولند حضرت صاحبقران با قوشونهای خاصه که ملازم رکاب نصرت انتساب بودند روی به
ایشان آورده حمله کردند و مخالفان از صولت سپاه منصور پشت داده روی بگریز نهادند و از جمله بیست و هفت قوشون جمعی از پی گریختگان روان شدند و دشمنان بقبل خود
رسیده باز گشتند و از آنجمعی که ایشان را تعاقب نموده بودند برخی را کشته و بعضی خود را بحضرت صاحبقران رسانیدند و قوشونات متفرق شده ایشان بی تحاشی پیش رانده بر آنحضرت
حمله آوردند و میر شیخ نور الدین سایر قایا رعایت حقوق ایادی و احسان صاحبقران ممالک ستان کرده و از سر جان گذشته فرود آمد و الله داد با قوشون وفادار بدو رسیده فرود
آمدند و قوشون قول بپهلوی شیخ نور الدین پیاده شده بشه کردند و حسین ملک قوچین با قوشون خود رسیده و قول با ایشان منضم شده در خدمتکاری کمر بستند و بنوک پیکان جانستان جان
دشمن خستند و هر چند بهادران دشت قبچاق متعاقب هم فوج فوج میرسیدند و حملهای متواتر و کوششهای مردانه میکردند و سپاه ظفر پناه که فرود آمده بودند بتیراندازی مشغول بودند از جای
بر نمیخاستند گرد و جویهای خون در آن معرکه جریان یافت و سرهای مبارزان در آن میدان انداخت و امیرزاده محمد سلطان با قوشونهای خاصه مدد رسیده حمله آوردند و مجموع بهادران
باتفاق متوجه برانغار دشمن شدند و بزخم پیکان و شمشیر خونریز دست از جان شسته با تومان خود از اسب پیاده گشت و دست جلادت گشاده تیرباران آغاز کردند و دشمنان هر چند
بمدد یکدیگر رسیده شمشیر تیز بر سر ایشان راندند پای ثبات فشرده مخالفان را بزخم پیکان جگردوز باز گردانیدند و در اثناء این احوال امیر جهانشاه با فوجی از سپاه ظفر پناه بمعاونت آمد
حاجی سیف الدین از گوشه در آمده باتفاق خود را بر قول دست چپ توقتمش خان زدند و ایشان را چنان راندند که دیگر هوس باز آمدن نکردند و خواجه آقبوقا نیز وظایف شجاعت بتقدیم
رسانیده مقابل خود را از جای برگرفت و امیرزاده رستم پسر شاهزاده مغفور عمر شیخ بهادر بیک حمله آتش آهنگ خرمن شوکت مخالفان را بسوخت و نام پدر مرحوم خود را در عرصه
بسر پنجه اقتدار زنده ساخت و علی بیک از مخصوصان توقتمش خان با برادران و ملازمان خویش بمیدان در آمده زبان بلاف و گزاف برگشاد و میر عثمان عباس را بمبارزت طلب داشت
و عثمان بهادر با قوشون خویش پیش رانده هر دو قوشون با یکدیگر در آمیختند و خونهم بضرب شمشیر و خنجر در صحرای هیجا ریختند و عاقبت عثمان بهادر بنیروی دولت روزافزون دشمنان را منکوب
و زبون گردانید بهادران و سرداران بمیامن اقبال صاحبقران عدیم المثال بلکه از عین عنایت ملک متعال اهل عدو را در هم شکسته همه را متفرق و پریشان ساختند و توقتمش خان چون
دانست که کار نوعی دیگر است بر مفارقت مال و ملک تاسف خورده با شاهزادگان جوجی نژاد و امراء دشت قبچاق از آن معرکه پشت دادند و لشکر بهرام انتقام تیغ کین از نیام
برآورده بسیاری از مخالفان را بقتل رسانیدند فرزندان دولتیار و امراء رفیع مقدار مراسم دعا و ثنا بجای آوردند و زانو زده زبان بتهنیت گشادند و صاحبقران گردون اقتدار
ایشان را در کنار گرفته تحسین و ستایش فرمود و چون رایات نصرت شعار از آنجا در حرکت آمده کنار آب قوی معسکر همایون ساخت و آنحضرت میر شیخ نور الدین را از میان ارکان
دولت امتیاز داد و بسبب آنچه در آن معرکه از وی صادر شده بود اسب خوب و جامه طلا دوز و کمر مرصع باو بخشید و مبلغ صد هزار دینار کپکی برسم انعام باو ارزانی داشت و غنایم و اموال
که در آن مصاف حاصل شده بود با آغروق بگذاشت و امیرزاده میرانشاه که پیشتر از جنگ از اسب افتاده بود و پای مبارکش کسری یافته بضبط آغروق تعیین نمود و امیرزاده کاریک
و امیر حاجی سیف الدین از ملازمت شاهزاده گذشت و بنفس شریف با لشکر شیر شکار در پی توقتمش خان روانه شد و چون بکنار آب اتل رسید عنایت پادشاهانه شامل حال الیاس اغلان گشت و
جمعی از بهادران که در سلک ملازمان عتبه علیه انتظام داشتند همراه او ساخت و بجامه زر و کمر مرصع و افسر زرنگار او را سرافراز ساخته از آب بگذرانید و نام حکومت دشت قبچاق و الوس

جوجی خان را در قبقنه قند را و نهاد و شاهزاده در آن طرف بضبط سپاه و اسامیشی اولوس مشغول شد لوای شوکت و عظمت برافراشت و توقتمش خان غدروس ملک را که از اولاد اورکو نتجها
بست و از بیم جان رکنحان و مان کرده بجنگلستان بولا لمعدودی چند در آمد و خواص و مقربان او بهر طرف در حرکت آمدند و لشکر فیروزی اثر این نوبت نیز در دشت قبچاق قتل و غارت کرده
نزدیک بظلمات رسیدند چنانچه در یورش اول قریب بآن موضع رسیده بود پیوستند و چون زمان غیبت حضرت صاحبقران از ممالک محروسه امتداد یافته بود و اکثر شاهزادگان و امرا و نوئینان
رفیع ... غدر و خطر کرده ازفوز ملازم رکاب همایون بودند رای عالم آرای آنحضرت اقتضای آن کرد که امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده عمر شیخ ... را ... از سمرقند گردانیده
با مضای این عزیمت حکم شد که شاهزاده مشار الیه با شش هزار کس بتبریز از معاودت نماید و غیاث الدین ترخان و شمس الدین عباس با ردبیل نزول کردند و شنیدند که قرا یوسف با طلب ترکمانان
در نواحی الاتاق است و عزیمت خوی دارد و شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان چنانچه قرار یافته بود روی توجه بسمرقند نهادند و امیرزاده پیر محمد با لشکر خویش بتبریز آمد و لشکریان آن نواحی
را جمع کرده و امرا و ملازمان امیرزاده میرانشاه که در آنجا باقامت داشتند بشاهزاده پیوستند و چون جمعیتی تمام دست داد امیرزاده پیر محمد روی توجه بدفع قرا یوسف نهاده در خوی نزول
فرمود و در آنجا شنید که قراول قرا یوسف در قرا دره است شاهزاده بی تحاشی بر سر ایشان تاخت و ترکمان از بیم جان گریخته بدربند ماهی پیش قرا یوسف رفتند از خوف شمشیر بهادران شیر
شکار راه فرار اختیار کرده و امیرزاده پیر محمد ایلغار فرموده تا دربند ماهی رفت و لشکریان از عقب قرا یوسف بتکامیشی فرستاد و ایشان تا اونیک رانده از وی اثر نیافتند و پیر
محمد بازگشته بسلطانیه آمد و خانزاده را و را صوی داد و خلعت خاص پوشانید و خدمتش متوجه تبریز گشت

ذکر تاختن فرمودن حضرت صاحبقران بدست راست جوجی خان و شرح دیگر وقایع که در مغولستان روی نمود تا زمانیکه آنحضرت معاودت فرمود

بعد از فرار توقتمش خان پادشاه ممالک ستان تاخت اولوس دست
راست جوجی خان را توجه همت ساخت و رایت نصرت آیت برافراخت بجانب آب آوزی روان شد و امیر عثمان عباس را در مقدمه فرستاد و امیر مشار الیه در موضع منکو بیک بارق اغلان
و طایفه از الوس اوزبک رسیده آتش نهب و غارت در خانمان ایشان زد و معدودی چند از آن طایفه جان بکنار کشیدند و با تیمور اغلان آوازه توجه لشکر منصور شنیدند و با ایل سربداری که
پیوسته با هم عداوت داشتند توسل جسته غارت یافته بردم رفتند و حضرت صاحبقران از آب آوزی بازگشته آهنگ روس کرد و لشکر ظفر قرین در کنار آب تن برکه بیک بارق
اغلان رسیده خدمتش چون عاجز گشت فرزندان و متعلقان خود را گذاشته با یک نفر از میان بیرون رفت و سپاه ظفر مآل اهل و عیال او را بدرگاه صاحبقران آوردند و آنحضرت
جهت ایشان خیمه و خرگاه تعیین فرموده اسباب یورش آن جماعت را معین داشت و نقد و جنس با ایشان ارزانی فرموده همه را خوشدل و شادمان از عقب بیک بارق اغلان روان کرد
و امیرزاده میرانشاه با دیگر سرداران بازگشته نوبت دوم متوجه برانغار جوجی خان شدند و بمقصد رسیده بقیه مردم را غارت کرده و مجموع ایل و الوس ارس خان را غارتیده تالان
کردند و پسران خوب و دختران مرغوب را اسیر کرده شتر و گوسفند فراوان بدست آوردند و امیرزاده محمد سلطان نیز مجموع اقوام فتوحی قراول را تاراج کردند و چند قبیله دیگر را که از
خوف شمشیر لشکر صاحبقران ممالک ستان در کوه و بیابان سرگردان بودند دریافته با ایشان ملحق گردانید و حضرت صاحبقران چون بشهر مسکاو که از امهات بلاد روس است رسید لشکریان
مجموع آن ولایت را بباد غارت و تاراج داده آنحضرت چون بعد از قطع منازل ... امیرزاده میرانشاه بموکب همایون پیوست و از آنجا علم جهان مطاع
باهتمام که اهل اسلام از ارباب کفر جدا ساخته رها کردند و فرقه ضاله را بجهنم و بئس المصیر فرستادند و خدیو آفاق حصار را از ... نهضت نمود بر سمت قوبان روان شد و بیابان را
که کیاه و علف زارهای ولایت را سوخته بودند و در آن راه چهار پایان بسیار از پا در آمده اردوی همایون از آب ولای فراوان گذشته موضع قوبان محل اقامت سپاه ظفر پناه گشت
و امیرزاده محمد سلطان و جهانشاه و امیرزاده میرانشاه با طایفه از بهادران تاخت اطراف و جوانب چرکس شتافتند هر کرا یافتند کشتند و هر چیز که دیدند گرفتند و بازگشته بموکب
علا پیوسته سعادت دستبوس دریافتند و چون خاطر آفتاب اشراق فرمان ده آفاق از مهمات ولایت روس و چرکس فارغ شد عنان عزیمت بجانب البرزکوه معطوف ساخت
و در اثنا طریق امیر عثمان عباس بواسطه تمی عرق بحر فنا شد لامرد لقضائه ولا معقب لحکمه حضرت صاحبقران جهانگشای امیر حاجی سیف الدین را در آغروق گذاشته به نیت غزا بالبرز
کوه بالا رفت و بسیاری از بیدینان را که در دره ها و قلعه های محکم متحصن بودند بدوزخ فرستاد و مظفر و منصور با غنایم نامحصور باغروق معاودت نمود و امیر حاجی سیف الدین آنحضرت را طوی
پادشاهانه داد و هفت روز بعیش و شادمانی بسر بردند و چند روز دیگر توقف واقع شد تا چهار پایان بحال خود باز آمدند و لشکریان بیاسودند حضرت صاحبقران کامکار از آغروق جدا شده
بجانب قلعه طاوس توجه نمود و ایشان از سرداران البرزکوه بودند و حکام آن موضع قلاع حصین داشتند که قوت و همت با آن راه نبرد و نور باصره از کرانه آن بگذشت و قلعه طاوس قلعه بود در کمر کوه
بغایت رفیع و منیع چنانچه طایر اندیشه هر چند پر و بال بیرون زد بشرفات آن نرسید بلکه شهباز بلند پرواز فکر را طیران در هوای تسخیر آن محال مینمود حضرت صاحبقران نصرت قرین جمعی از قبیله
کمربست را که در سر کوه قدم بر قدم تجربه مینهادند طلب داشت و بتحقیق و تفتیش آن قلعه امر فرمود و ایشان هر چند احتیاط کردند راهی که موصل باشد بمقصود نبردند و رای حضرت صاحبقران
جهت ... امعان اشارت فرمود که چند نردبان بلند ترتیب دادند و بر یکدیگر پیوند کرده بر کمر اولین نهادند و طایفه از یردلان بالا بر آمدند و نردبانها کشیده بر کمر دوم نصب کردند
و باز بمعارج بهادری مرتقی شده و نردبانها بالا کشیده بر کمر سیوم که قلعه در آنجا بود نهادند و دست از جان شیرین شسته از عقب هم بر نردبانها بر آمدند و طایفه از دلاوران که
بلشکر آن کوهسار از بیم ایشان بکابل پنهان خواستند بر قلعه عروج کردند و طنابها بر میان بسته سرهای طناب بر سر کوه محکم کردانیدند و با تیغهای کشیده تا برابر قلعه فرود آمدند
و بهم کرده حمله آوردند و هر چند از قلعه تیر و سنگ می انداختند و چون قفس کالبد را از مرغ روح تهی میساختند و دیگر بهادران دیدند از مقصدی آن کار میشد تدو اهل قلعه حوادث را
و ... از خود محیط یافتند سراسیمه و حیران مانده دست ایشان از کار و کار ایشان از دست رفت و ملازمان درگاه پادشاه هفت کشور بدین نهج قلعه را مسخر ساختند و کرلاد

کوتوال و وطاوس را دستگیر کرده بموقف جلال آوردند و حکم بقتل آن دو مفسد ضال صادر شد و هر دو را از پای درآوردند و چون بسمع همایون رسید که ترکوی بقلعه پولاد برده است تا از چنگال شیران بیشه هیجا امان یابد رایت فتح آیت بآنجانب در حرکت آمد و ترکوی یکی از عظمای امراء توتمش خان بود و بمزید حشمت و اعتبار از امثال و اقران امتیاز تمام داشت لاجرم حضرت صاحبقران پیلا در او ترکو را که ملازمت رکاب نصرت انتساب مینمود برسالت نزد پولاد فرستاده مکتوبی مصحوب او کرد و انید مضمونش آنکه ترکو از ما گریخته نزد تو آمده است باید که او را بدرگاه عالم پناه فرستی و الا هر چه بینی از خود بینی پولاد جواب داد که قلعه رفیع دارم و سخن بر دوان جنگی و ذخیره بسیار و مجموع ایشان مستعد رزم و پیکارند تا جان بر تن است محال است که زینهار رایتسپارم از این سخن نایره غضب شهریاری التهاب یافته فرمان داد که لشکریان قلعه را که جنگلی پر درخت بود و مسلکی سخت مانند کف دست هموار سازند و سپاه نصرت پناه سنگ و درخت بریده راه ساختند و ملازمان موکب همایون در راه بموضعی رسیدند چندان جنگل یافتند که هر چه خواستند بردند و آنچه کار نمی‌آمد بگذاشتند و چون حوالی قلعه که دره هولناک بود رسیدند مردم حصار روانی و از پیش آمدند و بجنگ مشغول شده بعد از ستیز و آویزش بسیر معاودت انداخته راه گریز پیش گرفتند و سپاه نصرت شعار بعد از کوشش بسیار قلعه را بگرفتند و قتل و غارت کرده آنجا را تا ثرنگذاشتند و ترکو گریخته بجانب البرز کوه رفت و از آن لغار امیرزاده پیرمحمد شاه خبر فرستاده که او ترکو را تکامینی کرده ام و او بسر آمیده حیران در کوهستان البرز کوه درآمده است و حضرت صاحبقران سوار شده و چون بموضع ایابیه مضرب خیام جلال شد او ترکو را در آن موضع دست گردن بسته بدرگاه کیوان اشتباه آورده و از مرموقف سیاست حکم بقتل او صادر شد و شفاعت بعضی از امرا قتل او در توقف مانده فرمان شد که بر کعب او بند گران نهند و بموجب فرموده عمل نمودند جمعی که در آن موضع متحصن بودند غارت یافته و اسیر گشته کردن بحکم قدر نهادند و حضرت صاحبقران معاودت نموده باردوی همایون فرود آمد و چند روز در باس جاق و نواحی آن بسر برده محمد علاما که در آن اوان بموکب اعلا پیوسته بود بجرجی ساخته متوجه قلعه سسم شد و جمعی را که گریخته پناه بقلاع و مواضع منیع برده بودند از پای درآورده و در خشک آنجا بارا پاک بسوخت و طیبا لرضاء الله تعالی جمیع کلیسیاها و معابد اصنام را خراب و ویران ساخت و از آنجا بازگشته رایت سیاست برافراخت و بدامن کوه رسیده ایل و الوس آن عرصه را تاراج نمود و از آن موضع عنان سعادت و اقبال معاودت نموده بپیش گشت شد و رعایای آنجا که قبل از این بقدم طاعت و انقیاد پیش آمده بودند از خوف و هراس ایمن شده بعنایت پادشاهانه اختصاص یافتند و منظور نظر عاطفت گشته پهلو بر بستر استراحت و فراغت نهادند و رایات ظفر پیکر از آنجا نهضت نمود و لشکریان ایل جبرقا و را استیصال ساختند و آنحضرت چون بموضع بوقا ارتم رسید در آن محل قشلاق فرموده و در آن یورت طایفه از مردم مغول و قبایل مقتود قادی قوسوق بدرگاه جهان پناه شتافتند و بعواطف خسروانه سرافراز گشتند و در آن زمستان جمعی از لشکر که ایشان را بالیق خان میگفتند یعنی ماهی گیران بکنار دریا رفته بودند و آب از ایشان بالا بند نشسته و بتوجه بارگاه فلک اشتباه تقصیر نهادن و رزیده بودند چون این عالم آرای را بقصه مطلع گشت بهادران سپاه ظفر پناه را با ستیصال ایشان امر فرمود ... آنجماعت را از تیغ عظیم گذرانیده ... اناث و اطفال ایشان را اسیر کرده و باغنیمت بسیار بازگشته بمعسکر خجسته ملحق شدند و در این اثنا فرستاده امیرتابان که حسب فرموده بطلب حاجی ترخان استعمال داشت باردوی همایون آمده عرضه داشت با ایده براعلا رسانید مضمون آنکه محمدی کلانتر آن موضع سر مخالفت دارد و اگر تدارک مهم او نفرمایید کار مشکل شود و حضرت صاحبقران امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیرمحمد شاه و طایفه از بهادران و امراء عظام را در آقروق که نشسته با وجود شدت سرما و کثرت برف ایلغار فرموده بعد از قطع مراحل و مسالک چون بحاجی ترخان نزدیک رسید محمدی طوعاً و کرها باستقبال بیرون آمد و آنحضرت او را در ملازمت امیرزاده پیرمحمد و امیر جهانشاه و دیگر امرا بتخریب سرای فرستاد و بنفس همایون در شهر نزول فرموده بعد از تحصیل مال امان جماعت ناطق آن عرصه تاراج آمد و امیرزاده پیرمحمد و امرا با لشکرها از آب ایل بر روی یخ بگذشت و محمدی را در زیر یخ فرستادند تا با ماهیان مخلوط گردید و چون شاهزاده مشارالیه با سپاه بسرای رسید بمکافات آنکه لشکر توقتمش خان در آن زمان که حضرت صاحبقران بتسخیر فارس و عراق اشتغال داشت بماوراء النهر آمده آتش در سرای سلطان زده بود که بزنجیر سرای اشتهار دارد ایشان نیز بآتش قهر سرای را بسوختند و حشام و صحرانشینان آن ولایت را بنوعی زیر و زبر ساختند که دیگر اثری از ایشان نیافتند و مجموع سکان حاجی ترخان را کوچانیده در آن شهر آتش زدند خسرو آفاق با لشکرها بیورت قشلاق معاودت فرموده در آن زمستان بنا بر شدت سرما و بعد مسافت از معموره ممالک محروسه بیشتر چهارپایان تلف شدند و عسرت در میان لشکریان بمرتبه رسید که یکمن کوسفند بدویست و پنجاه دینار کپکی و یکمن آرد ارزن بهفتاد دینار و کله گاوی بصد دینار کپکی یافت میشد و عاطفت پادشاهانه شامل حال ملازمان شده حکم واجب الاتباع نفاذ یافت که تواجیان بجمیع غنایم را که در آن یورت بدست آمده بود بر ایشان قسمت نمایند و سپاهیان از تنگی و قحط خلاص شدند بعضی پیادگان سوار گشتند **ذکر مراجعت حضرت صاحبقران از بلاد شمال و شرح بعضی از قضایا پارس** چون تمامت دشت خزر و سایر بلاد شمال در تحت تصرف بندگان صاحبقران بیهمال آمد و دشمنان آکشته آواره ساخته و در آن ولایت از ایشان اثری نگذاشتند آنحضرت در اوایل بهار سنه ثمان و تسعین و سبعمائه از بوقا ارتم براه دربند معاودت برافراخت و از آب ترک بر روی یخ گذشته بموضع برقی معسکر همایون گشت و لشکریان دولت یار برآغوق پیشی گرفته با سپاه آراسته بنیت غزا روی بشکوه نهادند و بمقصد رسیده لشکر ستاره عدد مرکز وار شکوه را در میان گرفتند و در این اثنا سوقل از قاری قوشون با سه هزار مرد محل بند اهل شکوه روان گشت با آنکه ایشان پیش از این تاریخ اکثر اوقات بغزا و جهاد کفار آن موضع اشتغال مینمودند و این خبر بسمع اشرف اعلا رسید آنحضرت با پانصد مرد ایلغار کرده باستقبال ایشان شتافت و مخالفان در پس پشته فرود آمده اسبان را بعلف رها کرده بودند و حضرت صاحبقران بالای پشته بر آمده بهر جانب نظر احتیاط انداخت و فی الحال عنان سیصد سوار از آن مردان نارکاب گران کردانیده بآن قوم حمله کرفته تاختند و کار ایشان را بتیغ خونریز بسکان لاو زار ساختند و سوقل با سپاه فرار نموده ببالای کوهی بر آمدند ابراهیم خان از عقب پیاده بکوه برآمد و بیک چوبه تیر او را از بالا بالا بغلطانید و سر شرا از بدن جدا ساخته پیش حضرت صاحبقران ساخته جمعی را زنده بدرگاه عالم پناه آوردند

و آنحضرت از این جماعت پرسید که چون شما پیش ازین بعنایت اعزاز مشرف بودید باز اخروی کفار جهاد میشود بیا اکنون بخلاف سابق چرا بمدد ایشان برخاستید ایشان در مقام خجالت سر در پیش افکنده بسهو
خطای خود اعتراف نمودند حضرت صاحبقران از جرمهای ایشان گذشته همه را خلعت داد و فرمود که بروید و با عظما و رؤسای خود بگوئید که بی توقف بدرگاه ما بشتابند تا از مائده احسان
ما محظوظ و بهره‌مند گردند و آنقوم زبان بدعا و ثنا برگشاده بولایت خود رفتند و آنحضرت معاودت نمود مجاهدان دین شکوهچه را بقهر و قسر مسخر ساختند و مجموع آن سپیدبنا را بتیغ جهاد
گذرانیدند و اموال ایشانرا متصرف شدند و حوالی و نواحی آنرا تاخته بنیاد اهل کفر و عناد براند اختند و غنیمت فراوان گرفتند و معارف انجا از عظمای قاضی قوق با علما و قضات بدرگاه
عالم پناه آمدند و زبان باعتذار و استغفار گشاده وظایف خدمت بجای آوردند و پادشاه جهان همه را بخلع گرانمایه و کمر و شمشیر و اسبان تازی خوشدل گردانید و بر غزا و جهاد ترغیب فرمود
و ولایتی که داشتند برایشان مقرر گردانید و در آن باب یرلیغها داده همه را رخصت انصراف ارزانی داد و در ضمان سعادت و اقبال از انجا روان شده قطع مسافت کرده ظاهر قلعه کرکس
را مضرب خیام نصرت انجام گردانید و لشکر اشرار آن موضع را بدار البوار فرستادند و گروهی انبوه از مخالفان دین که پناه بموضع حصین برده بودند و در شکافها و کوههای بلند خزیده
بودند آنحضرت همت بر استیصال ایشان معطوف ساخت و جمعی از بهادران جلادت آئین در صندوقها نشستند و طنابها از قلال تا برابر کرها و شکافها که فرقه ضاله در آنجا متحصن شده بودند
فرو گذاشتند و مجموع آن گرا ها را بزخم نیزه و تیر بدوزخ فرستادند و اموال و اطفال ایشانرا گرفتند و لشکر فیروزی اثر در آنجا چند قلعه دیگر دیدند که تفصیل آنها موجب تطویل میشود و چون
اکثر قلاع و ولایات البرز کوه از لوث وجود مخالفان پاک گشت رایات نصرت آیات از آنجا در حرکت آمده لشکریان ظفر شعار اموال بسیار و دختران سرو قد سیمین عذار بدست آوردند
و محبوبهای ماه جبین بسیار در غزاها افتاده در نهایت خرمی منازل می‌پیمودند و چون موکب همایون قریب بولایت زرگران رسید اهالی آنجا بقدم انقیاد پیش آمده زر و جوشن بی
اندازه برسم پیشکش بگذرانیدند و مشمول عواطف خسروانه شدند و اهل قلاع نیز امان طلبیدند و بنوازش پادشاهانه اختصاص یافته و چون اردوی همایون از دربند گذشت رای عقده‌گشای
بعمارت و استحکام قلعه آنجا فرمان داده استادان چابکدست کمر اجتهاد دربسته بازوی هنرورزی بگشادند و حاکم شروان و شماخی امیر شیخ ابراهیم که در آن یورش ظفر کردار ملازم رکاب
همایون بود پیشتر ازین رخصت طلبیده بشهر ان آمده بود بترتیب اسباب پیرغو و ساوری اشتغال نمود و در آنولا که رایات ظفر نگار بانجا رسید خدمات لایقه بجای آورده و لوازم
خدمتکاری بتقدیم رسانید و چون بعد از طی منازل لب آب کر نزول فرمود امیر شیخ ابراهیم طوی عظیم مرتب داشته پیشکش پادشاهانه کشید عاطفت شهریاری او را بخلعت خاص و کمر مرصع
اختصاص بخشید و خواص و مقربان او را نیز بخلع گرانمایه سرافراز گردانید و ممالک شیروان با توابع و لواحق بدستور سابق بامیر شیخ ابراهیم مقرر داشت و فرمود که راه دربند را
محافظت نماید و از سرحد با تیکو باخبر باشد و چند روز در آنجا بعیش و عشرت بگذرانید و بعد از آن در حرکت آمده از آب کر گذشت و موضع آق بام مضرب خیام سپهر احتشام گشت و درین وقت حکم شد
که امیرزاده میرانشاه در ضبط ولایتی که سابقا باو مفوض شده بود قیام نماید و آن عبارت است از دربند باکو تا بغداد و از همدان تا سرحد روم و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که چون
از ضبط و نسق آن ممالک بپردازد بمحاصره قلعه النجق مشغول شود و شاهزاده مشار الیه حسب فرمان عزیمت نمود و حضرت صاحبقران او را در آغوش گرفته وداع کرد و امیرزاده رستم و امیر
جهانشاه را همراه او گردانیده وصیت کرد که در محاصره قلعه النجق اهمال نورزند و امیرزاده میرانشاه باذربایجان شتافته امرا و لشکریانش که در خراسان مانده بودند کس بطلب ایشان فرستاده بود و سید
و برانغار سپاه شاهزاده قراباغ و نخچوان را اتاوینک یورت ساختند و جوانغار لشکرش سوق بلاق و درگزین برای یوتقول گزین کردند و شاهزاده جوان بخت از سر جد و اهتمام بمحاصره قلعه النجق مشغول شد

ذکر خروج سلطان محمد طبسی در یزد و بهلول در نهاوند و توجه امیرزاده محمد سلطان بهرموز

سلطان محمد پسر ابوسعید طبسی در مدت غیبت سپاه ظفر لوا خیال
فاسد در دماغ راه داده با بعضی خواجه تاشان خویش از خراسانیان که سابقا در زمره ملازمان آل مظفر انتظام داشتند در آنولا در یزد بسر میبردند اتفاق نموده خروج کردند و کماشته
حاکم یزد را بقتل رسانیدند و از کاربر یزد نیز طایفه را از میان برداشتند و مال دو ساله آنولایت را که در خانه قابض اموال محفوظ میداشتند بردند و چند خروار قماش جهة سر بلک خاص
که خریده بودند از شهر بیرون برده و جامه بسیار دوخته هر بیسپری یالی که با ایشان همداستان شده بود از جامه میداد و جمعی کثیر از اراذل و اوباش در آن موضع مجتمع شدند امیرزاده
پیر محمد در شیراز ازین قضیه آگاه شده تهیه یورش و ترتیب محاصره یزد مشغول شد و شاهزاده مشار الیه و داروغگان کرمان و اصفهان و قهستان و غیر ذلک متوجه دفع این فتنه شدند و ظاهر
جمعیتی عظیم دست داده و سپاه اطراف بمحاصره و محاربه مشغول شدند و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور حضرت صاحبقران تافت فرمان واجب الاتباع صدور یافت که امیرزاده پیر محمد با تیمور
خواجه و آقبوقا و دیگر سرداران و بهادران بدان صوب بشتابند و چون در حوالی یزد علف زاری که قوت چهارپایان حاصل شود نبود حکم شد که سواران اسبان خود را در ییلاق کوشک
زرد و نواحی اصفهان گذاشته با آنجا پیاده روند و بمحاصره مشغول شوند و شاهزاده و امرا و لشکریان حسب فرموده عمل نموده روان شدند و چون بمقصد رسیدند یزد را محاصره کرده جنگ
آغاز نمودند و هر روز ده نوبت بدان مرحله عمل مینمودند و یکی از حوادث زمان غیبت حضرت صاحبقران آن بود که امیر بایزید برلاس که مردی شکوه‌مند بود حسب فرموده آنحضرت بضبط
نهاوند اشتغال مینمود نوکری داشت بهلول نام که بهر روز از شیطان تعلیم از گرفتی و بعد از آن باغوا و افساد مشغول شدی و بهلول مخذول امیر بایزید را بتلبیس و حیله هلاک ساخته بر
نهاوند مستولی شد و اسباب مدافعه و مقاتله مهیا داشته بر سوء تسویل نفس فریب هوا غرور را بخود راه داده چون حضرت صاحبقران بعد از قطع منازل و مراحل بسلطانیه رسید سلطان حسین
والی هارون را از بند بیرون آورده تربیت فرمود و حکومت آن نواحی را بدو مسلم داشت و او را معزز کسیل کرد و یرلیغ واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده سلطان حسین
و تعداد جبینی با دیگر امرا و لشکریان متوجه نهاوند شوند و جزای بهلول حرام نمک در کنارش نهند و ایشان حسب فرمان متوجه در حرکت آمدند و رایات ظفر نشان از سلطانیه
بجانب نواحی عراق نهضت فرمود و امیرزاده مشار الیه چون با امرا بنهاوند رسیده حصار را مرکز وار در میان گرفتند و حرب در پیوستند و بعد از سعی و کوشش بسیار نهاوند را مسخر ساختند

ساختند و ارباب فتنه و فساد را بتیغ خونریز ریز ریز کردند و بهلول کافر نعمت را گرفته باتش سوختند و چون خبر این فتح نامدار بسمع شهریار کامکار رسید فرمان قضا نفاذ شد که امیرزاده سلطان حسین با امرا و سپاه طبرستان توجه نماید و مفسدان و قطاع الطریق آنجا را بجائی فرستند که دیگر معاودت نتوانند کرد و کنار کنار سواحل رفته مجموع بحر و بر را تا اقصای هرموز در تحت التصرف آورند و ایشان با امتثال امر مبادرت نموده رایت توجه بر افراختند و چون بنواحی همدان در آمدند ماه مبارک رمضان تشریف قدوم ارزانی داشت و حضرت صاحبقران پاک اعتقاد چون از صلوة و صیام و تلاوت و ایصال صدقات فارغ شد امیرزاده محمد سلطان را بجانب شیروان روان گردانید و فرمان داد که امیر جلال الدین و امیر شاه ملک و امیر ارغونشاه در رکاب شاهزاده تا هرموز بروند و تمام بلاد سواحل و گرمسیرات را مستخلص گردانند و امیرزاده محمد سلطان با امرا برحسب فرموده روان شدند و در خلال این احوال خبر فتح یزد بمسامع علیه رسید و کیفیت واقعه چنان بود که چون زمان محاصره امتداد یافت مردم با وجود آنکه گوشت سگ و گربه میخوردند و از خلق شهر قریب سی هزار مرد از گرسنگی هلاک شدند و پسر ابوسعید طبسی با اتباع او را قوتی نماند و آن مخذولان از زیر خندق یزد نقبی کنده و از آنجا بیرون رفته روی بفرار نهادند و سپاه منصور را خبر شده آن جماعت را تعاقب نمودند و بسیاری از آن بدکرداران را بدست آورده از پای در آوردند و پسر ابوسعید که راس و رئیس ایشان بود در بروجرد بدست آمده کشته شد و در ضمیر منیر پادشاه هفت کشور مخفی نماند که اهالی و رعایای یزد در آن حادثه اختیاری نداشتند از کمال مرحمت حکم فرمود که بعد از فتح شهر مردم آنجا را تعرض نرسانند و برحسب فرمان تمغه که داروغه آنجا بود بعد از تسخیر با نوکران بشهر در آمده هیچکس از لشکریان را نگذاشتند که قدم در شهر گذارند و بزودی آن دیار را که روی بخرابی نهاده بود آبادان و معمور شده بعد از استیصال مخالفان فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که شاهزادگان مراجعت نموده لشکریان را رخصت دهند که با وطان خود روند امیرزاده پیر محمد از راه خراسان متوجه قندز و بغلان شد و امیرزاده پسر عمر شیخ متوجه اردوی اعلا گردید و لشکریان و نگاهبانی خود قرار و در بعضی از تواریخ مسطور است که امیرزاده پسر عمر شیخ بعد از فتح یزد باردوی همایون رفته از آنجا برخصت معاودت نموده متوجه شیراز گشت و چون بمقصد رسید سونجک که ملازم او بود و امرا از شاهزاده رنجیده خاطر عرضه داشتی بپایه سریر اعلا فرستاده قضیه اسراف و اتلاف مال فارس باز نمودند بنوعی که حیدر که سالهای دراز ملازمت شاهزاده کرده بود بنابر میل و محبت بسیاست رسید و امیر توکل و امیر قرا یوسف که از امرای شاهزاده عمر شیخ بودند بواسطه رنجشی که از امیرزاده پسر عمر شیخ داشتند بصحبت شیخ الاسلام جنید کازرانی مایل گردیده در سلک مریدان آنجناب انتظام یافتند و دولتخواجه که نیابت شاهزاده میکرد با سونجک اتفاق نموده رای عقده گشای حضرت صاحبقرانی که برین حالات اطلاع یافت حکم فرمود که امیرزاده محمد سلطان بضبط و نسق ولایات فارس و شبانکاره اهتمام نماید و امیرزاده پسر عمر شیخ با سونجک و دولتخواجه باردوی همایون آیند و ایشان بسمرقند رفته حضرت صاحبقرانی بزبان عتاب با شاهزاده خطاب فرموده چند روز نظر التفات از وی باز گرفته بار دیگر بر سر عنایت آمده شاهزاده را روان کرد و سونجک گناه کار را ساخته حکم کرد که با الوسان خود بهندستان رود و مدت سه سال بفتح قلاع و بلاد آن دیار اشتغال نماید و دولتخواجه را گوش و بینی بریده امیرزاده اسکندر شفیع شد تا بجان امان یافت و شاهزاده او را با خود بماندگان برد و بالجمله امیرزاده محمد سلطان بعد از ضبط فارس و خوزستان چون خواست که بطرف هرموز روان شود با امرا و مقربان مشورت فرموده راهها را تقسیم نمود و بنفس نفیس از طرف ایرج در حرکت آمد و امیر حاجی سیف الدین بواسطه مرضی که داشت در کربال با امیر سینا و امیر جهانشاه و دیگر امرا در ملازمت رکاب نصرت انتساب روان شدند و امیرزاده رستم بن عمر شیخ که بر ابرقو بود باتفاق امیر شاه ملک راه کازرون پیش گرفته خوشحال و فارغ بال متوجه شدند و امیر جلال حمید و ارغونشاه و بیان تیمور ایلچیکدای براه جهرم و لار عزیمت دریا بار نمودند و آیدکو برلاس از راه کرمان بموجب فرمان رایت شوکت برافراخته ولایت کچ و مکران را غارت کرد و شاهزاده و امرا از دیگر طرق مختلفه روی توجه بمقصد نهادند و در آن ایام از ولات و حکام قصبات که بقدم اطاعت و ایلی پیش آمد بنوازش اختصاص یافت و هر که از باج گذاری و فرمان برداری سر پیچید پایمال حوادث و نوائب گشته مال او در عرصه تلف آمد و چون بکنار هرموز کهنه رسیدند در آن نواحی هفت قلعه مثل تنگ زندان و کوشکک و شامل و مینا و ترزک و منوجان و تازیان را گرفته غارت و تاراج کرده از عمارات اثر نگذاشتند و محمد شاه حاکم هرموز از مهابت نهنگان دریای وغادر جزیره جرون جزیره آب عمان را پناه خود ساخت و از هیبت آن لشکر که مانند بحر خضر جوشان و خروشان روی بآن نهاده بودند اظهار عجز و بیچارگی نمود و بسی تحف و هدایای بحری فرستاد در مقام ادای مال چهار ساله که مبلغ هزار بار هزار و دویست هزار دینار میشد و بروی باقی بود آمد و برحسب مقدور و میسور خود از نقد و جنس عوض مبلغ مذکور تسلیم کرد و تتمه را ملتزم شد که سرانجام نموده از عقب بفرستد و امیرزاده محمد سلطان مقضی المرام از آنجا بازگشته بجانب ماوراء النهر تاخت و کیفیت ملاقات او با حضرت صاحبقران در آینده بر سمت گذارش خواهد یافت انشاء الله تعالی

ذکر مراجعت حضرت صاحبقران بمستقر شرف عز و جلال

حضرت صاحبقران ممالکستان در یازدهم شوال سنه ثمان و تسعین و سبعمائه از همدان در جنبش آمده عنان عزیمت بجانب دار السلطنه سمرقند منعطف گردانید و در مرغزاری خوش و موضعی دلکش نزول فرموده ایلچی فرستاد تا امیر جهانشاه زمام محاصره قلعه النجق را در کف تسخیر سلطان سنجر حاجی سیف الدین و ملازمان امیرزاده میرانشاه گذاشته در عقب امیرزاده محمد سلطان متوجه فارس گردد و همان روز صاحبقران کامکار میل شکار نموده فرمان داد تا جرگه انداختند و روز دیگر جرگه بهم رسیده صید فراوان انداختند و بعد از فراغ از آن کار عبد الملک قاآن را که از النجق آمده بود باز فرستاد و امیرزاده رستم را طلب داشت و عبد الملک برحسب فرمان تعجیل رانده در سلطانیه با امیرزاده رستم دو چار خورده در رکاب شاهزاده بازگشت و حضرت صاحبقرانی لشکریان را رخصت انصراف داده از اغروق جدا شده چون عرصه ورامین از سم سمند کیهان پوی غیرت افزای چرخ برین گشت امیرزاده رستم بتشرف پای بوس استسعاد یافته باشارت علیه متوجه شیراز شد تا با امیرزاده محمد سلطان بپیوندد و خسرو آفاق در زمان مراجعت از دشت قبچاق ایلچی بسمرقند پیش امیرزاده شاهرخ روان کرده بود که امیرزاده ابابکر را با رستم طغا بوغا برلاس و پسر علی و پسر حاجی محمود شاه و سوتای با پنجهزار سوار باردوی همایون فرستد و در اینوقت که خدام سپهر احتشام ببسطام رسیدند امیرزاده ابابکر باردوی اعلا ملحق شده شرف پای بوس حاصل کرد و حضرت صاحبقرانی

سرار دنیا کنکل شاه را بحسن روی به تربیت مهر ترتیب داده بیک کوه دماوند با سرحت سپهر بلند جمع و هشت با و ارزانی فرمود و ملازمان بایسنغر نوازش خوشدل ساخته امیرزاده شاه ایرا
پیشتر شاهزاده میرانشاه به ... فرستاده و خود عنان سبک در رکاب سبکدان کرده ایند و شتاب هر چه تمامتر براند و بعد بار که سر رسید بیدار آنجا ساوری و پیشکش آورده جبین مسکنت بر زمین
عبودیت نهاد و بهر ولایت که آنحضرت عبور فرمود از ظلم و عدل احکام و داروغگان تفتیش نموده داد مظلوم از ظالم ستاند و بعضی از اکابر را بقتل رسانید و عکس حکم فرمان نداد و چون
بجلد خراسان در آمد امراء توقار بر جناح استعجال باستقبال شتافت و ساوری و پیشکشهای سزاوار بمحل عرض رسانید و حضرت صاحبقران کامکار شکر ایزد کرده کشتی از آب آمویه بگذشت
و ولایت خوارزم ... و نصرت شعار گشت و در آن محل حضرات عصمت سمات سرای ملک خانم و سلطان بخت بیکم و تومان آغا و سایر خواتین و آغایان با امیرزاده شاهرخ و دیگر شاهزادگان
استقبال آمده شرف دستبوس حاصل کردند و اظهار بهجت و شادمانی نموده مراسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و حضرت صاحبقران کامکار از جوار جلگه کش نزول فرمود و او را که از متعددات
سما رحمت تعالی حمش بود و چنانچه اشارتی بدان واقع شده نزول فرمود و بمزار مشایخ آنجا رو نهاد بر روی پدر بزرگوار و فرزندان عالی مقدار خویش رافت و صلات و صدقات بارباب فقر و صلاح رسانید
اعیان و اشراف اطراف ممالک ماوراء النهر روی بدرگاه عالم پناه نهادند و بوسیله امرا و مقربان پایه سریر اعلا حاضر گشته زبان بدعا و ثنا گشادند و آنحضرت بارکان دولت و اعیان
حضرت در آن سرا بساط نشاط گسترده چند روزی بخرمی و انبساط گذرانیدند و رایت ظفر پیکر از آنجا در حرکت آمده دار السلطنه سمرقند را محل نزول همایون گردانید و کارپرداز آن ولایت با نثار
وافره و پیشکشهای لایق ... خوشدل و خاطر گشتند و ملازمان رکاب سعادت انتساب بفرمان صاحبقران کامیاب طویهای بزرگ مرتب داشتند و چون خاطر انور از
عیش و عشرت باز پرداخت پرتو التفات بر تنظیم امور مملکت انداخت و تفتیش احوال بدروستان نمود و متغلبان و ظالمان را گوشمال عبرت داده مظلومان را بنواخت و خراج سه ساله رعایا بخشید
... و در این اثنا باری تعالی امیرزاده محمد سلطان را پسری کرامت فرمود و بمحمد جهانگیر موسوم گشت و چنانچه معهود و معتاد بود لوازم جشن و طوی اشتغال نمودند
چون از لهو و سرور فراغت حاصل آمد حضرت صاحبقران بعاده معتاد باغی که در شمال سمرقند احداث فرموده بود و بباغ شمال اشتهار دارد و سرور عظمت و جلال پرداخت و بعمارت قصری
رفیع دلکش فرمان داد و استادان ماهر و معماران حاذق که از خراسان و عراق و آذربایجان و بغداد و سایر امصار و بلاد در سمرقند جمع آورده بودند طرح آن بکلک بصارت بر لوح مهارت کشیدند
و چون بقبول خاطر خسرو جمشید سریر آمد و اتقان و قابلیت فن نجوم ساعتی مسعود و زمانی محمود اختیار کرده بتاریخ جمادی الآخر سنه تسع و تسعمایه بنیان چهار گوشه بنیاد آن نهادند و چهار رکن
قصر را باستادان کار گذار قسمت نمود و حضرت صاحبقران بعادت معهود بجهت اهتمام و فور اعتنا شخص همایون ملتفت بآن مهم شده در مدت چهل و پنج روز باتمام رسید طاق ایوانش از روی کیوان
رفیع تر ... آمده

ذکر آمدن امیرزاده شاهرخ بحکومت خراسان و نهضت حضرت صاحبقران گیتی‌ستان و وصول امیرزاده محمد سلطان با هستان فرخنده نشان

در اثنای آنکه قصر باغ شمال حضرت صاحبقران گیتی ستان و حکومت خراسان و سیستان و مازندران تا حدود ری بفرزند
سعادتمند ... برج خلافت معین السلطنة و الدنیا و الدین شاهرخ بهادر ارزانی فرمود و از امرای نامدار امیر سلیمان شاه و امیر مضراب ولد امیر جاکو و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و جمعی از امرا
امیر حاجی سیف الدین و ملک آقا و جهانملک پسرش محمد ... و لاد غیاث الدین ترخان حسین صوفی ترخان ... بلاق و کیکی تورجی و عطاهی مرکز و غیرهم و از هر تومان
فوجی بملازمت و تعیین نمود و حکم کرد که مجموع این طبقه از امرا صاحب اندیشه تا خویشان و متعلقان با خود ببرند و شاهزاده با فرهنگ که سزاوار اکلیل و اورنگ بود فی امین
وقت و اسعد ساعت پای عزیمت در رکاب سعادت آورده و شعبان سنه تسع و تسعین و سبعمایه از آب آمویه گذشت و منازل و مراحل طی نمود و از راه اندخود ... رسید و در آنجا امیر
آقبوقا با اشراف و اعیان بلده هرات بدولت زمین بوس مستسعد گشته شرایط نثار و پیشکش بجای آوردند و از آنجا روان شده بروز پنجشنبه در مرغزار کهدستان که در یک فرسخی هرات
واقع است نزول فرمود و ماه مبارک رمضان را در آنجا بپایان رسانیده انوار عاطفت و احسان او بر اقطار خراسان تافت و سرداران و حکام ولایات باستان دولت
آشیان آمده مشمول عنایت و احسان بی پایان گشتند و شاهزاده شاهرخ از کهدستان کوچ کرده بباغ زاغان تشریف آورده از قدوم او آن سرزمین پای افتخار بر تارک نهم آسمان نهاد و بعضی
گویند که جناب شاهزاده علی الاطلاق آن زمستان در مازندران قشلاق فرموده و در شب بیست و یکم ذی الحجه سال مذکور آفریننده اناث و ذکور شاهزاده جوانبخت را بطالع سعد پسری
شایسته تاج و تخت کرامت فرمود و چون این بشارت بسمع گزیده الذی یحکم و یامر رسید به بایسنقر موسوم گشت و حضرت صاحبقران جمیل الشأن از باغ شمال سوار شده رایت
عزیمت بجانب شهر سبز برافراشت و چند روز در جلگاه دلکش کش بنشاط و طرب گذرانید و از آنجا کوچ کرده و بشهر آمده در آق سرای نزول فرمود و ماه مبارک رمضان آن سال بقطعات و ... و قیام و صیام
بسر برده و از آن محل نهضت نموده در ییلاق سلطان ارقوچ برآمد و در آن موضع امیرزاده محمد سلطان از یورش فارس مراجعت نموده رسید و پیشکشهای پادشاهانه از جامهای ... و اسپان
تازی بازینهای زرین بمحل عرض رسانید و مجموع شاهزادگان را خلعتهای طلادوز پوشانید و حضرت صاحبقران انگشتری نفیس شاهزاده محمد سلطان را عنایت نمود تا از اعطای عظیم ... بود
وظایف شکر بجای آورده زر بسیار بر ارباب استحقاق داد و مفصل این محل آنکه جمال الدین فیروزکوهی که بزعم بعضی از اجداد امیرشاه ... است در حین مراجعت امیرزاده محمد سلطان ...
خدمتکاری پیاده در رکاب او مرتبت تا پیک اجل در رسید ... باعث شد که بتحریک ... شاهزاده زد چنانچه اندک جراحتی بر اندام مبارکش رسید و ... جان بلطف کرده
و بدره قفا ... وداع کرد و بعضی ملازمان شاهزاده از عقب شتافته او را در راه گرفتند و سرش از بدن جدا ساخته قفا آورده ... آن جناب ...

ذکر خواستگاری دختر خواجه اغلان بازدواج امیرزاده اسکندر و توجه رایت عالم آرای بعمارت باغ دلگشای

حضرت صاحبقرانی شمع جهان ... دختر خواجه اغلان را با مواهب و عطایای بیکران اختصاص داده فرمود تا پیش ... روند و جهت آنحضرت خواهر او را خواستگاری نمایند و از برای اتمام این مهم حکم شد که

شد که غیاث الدین ترخان با نفایس امتعه و لطایف اقمشه با شمع جهان مرافقت نماید و ایشان هر دو برحسب فرمان متوجه اردوی خان شدند و شهریار عادل در سمرقند بمرغزار کانکل که هوای عطر آمیزش طرب افزای جان و دل بود منزل نمود و در این اثنا حرم محترم شاهزاده عالمیان شاهرخ بهادر بملک آغا رسیده تنسوقات نامی و بیلاکات گرامی بعرض رسانید و فرمان تعالی درباب ترتیب اسباب طوی صدور یافت قبه سراپرده و بارگاه باوج مهر و ماه برافراشتند و چندان اسب و گوسفند کشتند که خون ذبایح بجیحون رسید و چندان مسکرات در میدان آوردند که زمین و زمان سرانداز آن شدند و مدت سه ماه بعیش و عشرت اشتغال نمودند و شاهزاده تاکشی سلطان را بآئین شریعت غرا در سلک ازدواج میرزاده اسکندر کشیدند و بعد از آنکه بساط جشن و طوی درنوردیده شد با نوی عظمی خانزاده رخصت معاودت یافته بحشمت هرچه تمام تر از راه بخارا بجانب سریر عزت عزیمت نمود و در یازدهم سنه تسع و تسعین و تسعمائه معمار همت حضرت صاحبقرانی و بانی همبانی جهانبانی فرمان فرمود که برکنار مرغزار کانکل که در نزهت و طراوت از روضه فردوس و باغ جنت نشان میداد احداث نمایند مهندسان معتبر و بنایان صاحب هنر که برگزار پادشاه هفت کشور مجتمع بودند در روزی شایسته برحسب اشارت حلیه بنیاد باغی رفیع نهادند هر ضلعی هزار و پانصد گز شرعی و در میان هر رکنی از ارکان دروازه عالی ترتیب دادند که طاق آن در بلندی از فلک گردون میگذشت و در عرصه آن نباتات و افراز اشجار مثمره و گلهای خوشبو و ریاحین تازه روی بنشاندند و چون غنچه دل نظاره ان تماشا کل صد برگ شکفته میشد بباغ دلگشای موسوم گشت و حضرت صاحبقرانی از برای گشادگی خاطر تکل خانم بنت خضر خواجه اغلان که شمع جهان و غیاث الدین ترخان بخواستگاری او مر بود در پرتو التفات بر اتمام آن اهتمام مخصوص بوی ساخت و در اثنای این اوقات حضرت صاحبقران فلک سمات رایات نصرت آیات را در جنبش آورده از آب جیحون بگذشت و قریب بقریه جنباس مضرب سرادق گردون اساس گشت و در آن موضع قشلاق اتفاق افتاد و لشکریان خانهای زمستانی ساختند و از نی و بوریا پرداختند و آنحضرت بقصبه نسا تشریف برده بزیارت شیخ احمد نسوی مشرف شد و آن بزرگوار از فرزندان امامزاده محمد حنفیه است و علی ابیه رحمة و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که بر سر مزار ولا انوار او عمارتی وسیع رفیع طرح اندازند و برحسب فرموده طاقی بلند بنیاد نهادند بغایت بلند و مناره و گنبدی مربع سی گز در سی گز و در دو طرف گنبد در چهار صفه دیگر دوازده گز و چهار صفه دیگر با حجرات و غیر ذلک از عمارات اساس افکندند و فرمان شد که جهت مقبره سنگی سفید در غایت تکلف تراشیدند و نقوش غریب و بدیع در آن بنگاشتند و فرمود که مولانا عبدالله صدر در اتمام آن اهتمام نماید و در عرض دو سال پسر مولانا مشار الیه آن عمارت را باتمام رسانید و حضرت صاحبقران گردون غلام صلاة و صدقات بمجاوران آن مقام انعام فرموده باردوی همایون معاودت نمود مقارن آن حال مبشران آمده ملطفه وصول تکل خانم را بسمع اشرف اعلی رسانیدند و مجموع خواتین و آغایان غیر سرای ملک خانم و تمامت امراء سوار شده پانزده روزه راه باستقبال شتافتند و مراسم نثار بجای آورده اسبان کشیدند و در هر یورت و منزل که نزول کردند آن گلدسته چمن خانیت را طویهای دادند و در روز پنجشنبه غره ربیع الاول ۷۹۹ هشتصد در عین سرور و حضور باردوی اشرف اعلی رسیدند حکم واجب الاتباع بترتیب طوی عظیم نفاذ یافت و قضاة اسلام و علماء انام و اشراف ایام را که در ممالک ماوراء النهر مجتمع بودند بپایه سریر اعلا حاضر ساختند تا در خوبترین ساعتی و بهترین زمانی زهره سپهر ابهت را قرین خورشید مشتری ماهیت گردانیدند یعنی تکل خانم بنت خضر خواجه اغلان را بآئین شرع شریف بسرای عفت حریف شهریار عالمیان امیر تیمور گورکان وارد گردانیدند و خوانین عصمت آئین و شاهزادگان سعادت قرین و امراء عالی تبار و نوئینان رفیع مقدار دست اقتدار به نثار گشادند از کثرت دینار و زر که افشاندند پشت گاو زمین خم گرفت و از بسیاری جواهر و درر که بپاشیدند دیده دریا و کان خیره ماند و چند روز بعشرت و شادمانی گذرانیده از عیش و کامرانی دقیقه فرو نگذاشتند و چمن آمال مجموع اعیان و آغایان که همراه مهد علیا آمده بودند از رشحات فیض انعام و احسان حضرت صاحبقران گردون توان تازه و ریان گشت و در این اثنا ایلچیان تیمور خان که از جانب ختای آمده بودند با تحف و تنسوقات ممالک باردوی همایون رسیدند و امراء و مقربان را وسیله ساخته بپایه تخت سکندر حشمت فریدون فر حاضر گشتند و پیشکشها را بمحل عرض رسانیده مضمون رسالت ادا کردند و رخصت انصراف یافته خوشدل بازگشتند و حضرت صاحبقران عالی مکان امیرزاده محمد سلطان را بعد از تحویل آفتاب بحوت فرمود که متوجه مغولستان شده آن سرحد را ضبط نماید و پیری بیک ساربوقا و امیر حاجی سیف الدین و مهدادا حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امراء را با چهل هزار سوار ملازم او ساخته فرمان داد که در کرد اشیره سوری و خندقی احداث نمایند و ایشان روان شده و از عقبه قولان گذشته نواحی اشیره را یورت ساختند و بموجب فرموده مردم را بزراعت و عمارت ترغیب نمودند و در اوایل حمل حضرت صاحبقران گردون محل از یورت قشلاق کوچ کرده متوجه سمرقند گشت و در آن بلده فردوس مانند چند روز بعیش و خوشدلی گذرانیده بجانب کش نهضت فرمود و در هفت فرسخی سمرقند بکوهی رسید که در دهنه آن رودخانه ایست جاری و چون آن موضع را شایسته عمارت دید فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که در آن مکان خرم باغی بهتر و خوشتر از باغ ارم سازند و در میان باغ قصری بتکلف بپردازند و در اندک مدتی باغ و کوشک بر طبق مدعا مستکمل گردید و رایات نصرت انتما از آنجا در حرکت آمده در اثنای طریق امیرزاده شاهرخ که از قشلاق استراباد براه ماخان متوجه درگاه عالم پناه شده بود بشرف دستبوس حضرت صاحبقران فلک شکوه حاصل کرده بیلاکات و تنسوقات بمحل عرض رسانید آنحضرت از کش گذشته الچی بالغزار محیم دولت و اقبال ساخته در یورت قدیم خویش چند روزی رحل اقامت انداخته قبه بارگاه سعادت تا بقبه جوزا برافراخت

ذکر اسباب یورش هندوستان و توجه حضرت صاحبقران بدانصوب در ضمان ملک ملتان

حضرت صاحبقران تاج بخش گیتی ستان قندز و بقلان و کابل و غزنین و قندهار تا سرحد هندوستان بامیرزاده پیر محمد جهانگیر ارزانی داشته بود چنانچه سابقا اشارتی بدان رفت شاهزاده مشار الیه بعد از تنسیق امور این مملکت با لشکرهای آراسته متوجه فتح دیگر بلاد و امصار گشت و با امراء و نوئینان مثل امیر سیقل قندهاری و امیر قطب الدین عمزاده امیر سلیمانشاه و بهلول پهلوان و محمد درویش برلاس و قماری اپاق و تیمور خواجه آقبوقا و شاه ملک بدخشان شاه و لشکر شاه و بهاء الدین و دیگر سرداران شجاعت آئین که تفصیل اسامی ایشان موجب تطویل میشود در حرکت آمده او غانیان گروه سلیمانی را غارت کردند و از آب سند عبور نموده بر شهر اچه بجنگ استیلا یافتند و از آن جا روان شده قطع منازل کرده بملتان رسیدند و در آن وقت حاکم شهر سارنگ برادر بزرگ ملو بود و این

و برادر بعد از فوت سلطان فیروز شاه نبیرهٔ او سلطان محمود را بپادشاهی برداشته بر ممالک هند استیلای تمام یافتند و ملو در دهلی بلوازم پادشاهی اشتغال نموده و سارنگ بضبط مولتان آمده بود و القصه سپاه منصور مولتان را محاصره کرده هر روز دو نوبت جنگهای مردانه میکردند و این خبر بحضرت صاحبقرانی رسیده موجب آن شد که بجانب هندوستان توجه فرماید و دیگر آنکه عزیمت آن حضرت آن بود که با لشکرهای اطراف و اکناف که در بارگاه جهان پناه جمع آمده بودند متوجه ختای گردد و بجای بتخانهای آن مملکت معابد و مساجد بنیاد نهد و دیگر آنکه پیوسته از این مسامع جلال پیوسته بود که در آن محل و اقطار مملکت دهلی و مولتان بت پرستان و عبدهٔ اوثان بسیار اند که عرصهٔ آن ولایت را از لوث وجود خویش آلوده میدارند و چون همت عالی نهمت پادشاه مؤید پاک اعتقاد مقصود و مصروف بر غزو جهاد بود لشکر کشیدن بجانب مولتان و دهلی را راجح نموده و با خواص مقربان مشورت فرموده مجموع ایشان در یورش هندوستان همداستان گشتند در رجب سنهٔ ثمانمائه هجریه با سپاهی افزون از ذرات و اوراق اشجار و قطرات امطار روی بر آن صوب نهاد و امیرزاده عمر و امیرزاده میرانشاه را بضبط سمرقند بازداشت و چون رایات نصرت انتساب سایهٔ وصول بر اندراب افکند ارباب آن دیار بپایهٔ سریر عالی مقدار آمده عرضه داشتند که ما جمعی از مسلمانانیم و کافران کتور و سیاه پوشان هر سال از ما برسم باج و خراج مبلغی میستانند و اگر در ادای آن اهمال و امهال میرود مردم را بقتل میرسانند و عیال و اطفال ما را اسیر میکنند نائرهٔ خشم و غضب حضرت صاحبقرانی از این سخن اشتعال یافته در دفع آن کافران ستمکار تاخیر و تسویف جایز نداشت و از سپاه فیروزی اثر از ده نفر یک نفر اختیار کرده بتوفیق اهل السعادت و اقبال سوار شد و امیرزاده شاهرخ و باقی لشکر را در ییلاق غرمان بگذاشت و ایلو اوشبکه گرد بتعجیل تمام و چون بموضع پریان رسید امیرزاده رستم و برهان اغلان و بعضی از امرا را با ده هزار سوار از جانب دست چپ بطریق سیاه پوشان فرستاد و از آنجا نهضت نموده بکاوک رسید و فرمان داد تا قلعه آنرا که خراب و ویران شده بود عمارت کنند و اکثر سواران و مجموع لشکریان اسبان خود را در آن محل گذاشته پیاده ببالای کوه کتور آمدند و با آنکه آفتاب بجوزا بود چندان برف پیش آمد که پای اسبان تا بزانو در آن برف میرفت و از رفتن باز میماندند و در شب که یخ می بست سپاهیان بر زبر آن میراندند و در روز اسبان را بر بالای نمدها و زیلوها بازداشته توقف مینمودند تا در آخر روز روان میشدند و بدین طریق مسافت می پیمودند تا بر بالای کوهی بغایت مرتفع بر آمدند و چون کافران اندرون دره ها منزل گرفته بودند و بواسطهٔ کثرت برف از بالای کوهها فرود آمدن متعذر مینمود امرا و لشکریان از قلال جبال بعضی بطناب فرود آمدند و برخی بر روی برف خسپیده خود را بنشیب روان میکردند بعد از لحظه بزمین قرار میگرفتند و از برای حضرت صاحبقران غازی دین پرور چیزی از چوب ساخته و حلقها بر آن تعبیه نموده و طنابها که طول هر یک صد و پنجاه گز بود بر آن حلقها بستند و آنحضرت جهت احراز ثواب جهاد بر آن چیز نشست چند کس از قلهٔ جبل آنرا بمقدار طول ریسمان فرو میگذاشتند و دو کس دیگر ببیل و امثال آن جای پای مینهادند و محل ایستادن درست میکردند تا آنقوم فرود می آمدند و باز آن چیز را فرو میگذاشتند و بار دیگر محل قرار مرتب میساختند و باین طریق عمل نموده نوبت پنجم بدامن کوهی رسیدند حضرت صاحبقران غازی عصا بدست گرفته مقدار یک فرسنگ پیاده بسیر فرمود و چند سر اسب خاصه طنابها بر گردن و سایر اعضا بسته از فراز بنشیب گذاشتند دو اسب بسلامت بپایان رسید و باقی در عرصهٔ تلف آمد حضرت صاحبقران سوار شده و دیگر آن پیاده در رکاب همایون روان شدند و کفار آن دیار مجموع بلند بالا و عظیم الجثه و زورمند بودند و اکثر آن جماعت برهنه با هم اختلاط میکردند و سوق ایشان زاغاشو گویند و آن محال ذیل را زبانیست غیر از زبان پارسی و ترکی و هندی و آن طایفه بجز زبان خود ندانند و هیچکس بلغت ایشان پی نبرد مگر کسیکه از آن طبقه در میان ایشان افتد و بتدریج بر لغت آنقوم وقوف پیدا کرده ترجمان شود و آنکافران قلعه داشتند که آبی عظیم از دامن قلعه ایشان میگذشت و از آن طرف کوهی عظیم بود که سر بفرقدان کشیده و پیک تیز رو وهم از وصول بکمر آن طمع بریده و آن مدابیر از وصول لشکر پادشاه جهانگیر بیکشبانروز پیشتر آگاه شده بودند رخوت و امتعهٔ خود را ببالای کوه برده بتصور آنکه کس بآنجا نتواند رسید در فراغ البال نشسته و چون سپاه نصرت شعار حصار ایشان را استیلا یافته بغیر از گوسفندی چند هیچ در آنجا نیافتند گوسفندان را گرفته آتش در خانه ها و دیهای ایشان زدند و فرمان همایون صادر شد که دلاوران ظفر نشان کمر جهاد دلسته ببالا روند و بموجب فرمان بهادران و مجاهدان دین غلغلهٔ تکبیر باوج علیین رسانیدند و روی جلادت بکوه نهادند و شیخ ارسلان پیشتر از همه دشمنان را رانده بموضع مرتفع بر آمد که بر ایشان مشرف بود و علی سلطان تواجی از طرف دیگر حمله کرده کفار را بموقف ایشان رانده در مقام آن جماعت با ایشان و امیرشاه ملک نیز با آن زمرهٔ فسقه فجره جنگها پیش برده و غایت سعی بجای آورده داد مردی و مردانگی داد و از مجاهدان دین و غازیان سعادت قرین چهارده نفر از بالای کوه بعز شهادت فایز شدند و منبر بهادر و خواجه سنکل و شیخ علی دلاور و موسی کمال و حسین قورچی کوششهای بهادرانه نموده و باقی امرای تومان و قوشون از اطراف و جوانب حمله آورده آثار جرأت و جلادت بظهور رسانیدند و بسیاری از آن بیدینان را بتیغ جهاد گذرانیدند و بعد از سه شبانروز که پیوسته لشکر پادشاه هفت کشور با کفار کتور جنگ کردند از روزگار بتنگ آمده امان خواستند حضرت صاحبقران آقا سلطان کشبر را پیش ایشان فرستاده پیغام داد که اگر بخدمت مبادرت نمائید و زبان بکلمهٔ توحید بگشائید بجان و مال امان یابید و حکومت این مملکت شما را مقرر گردد آنفرقهٔ ضاله بواسطهٔ ترجمان بر معانی این کلمات اطلاع یافتند بعد از سه روز همراه آقا سلطان بدرگاه پادشاه عالم پناه شتافتند و اظهار مسلمانی کرده زبان بتضرع و زاری گشادند لهذا از جملهٔ بندگان قائم از مقتضای فرمان حکومت تحکم و تسلیم عنایت پادشاهانه ایشان را خلعت پوشانیده رخصت انصراف داد و چون زمانه لباس ماتم زدگان پوشیده آن تیره دلان شبیخون آوردند و قریب صد و پنجاه نفر از ایشان گرفتار شده کشته گردیدند و بعضی از آن جماعت مجروح و خسته جان بیرون بردند و لشکر اسلام بدان کوه بالا رفته آنچه لسان شرع بقتل ایشان گویا شده بود کشتند و زن و فرزندان مخاذیل را به بندگی گرفته و از سرهای کشتگان منارها ساختند تا اولوالابصار بدیدهٔ اعتبار در آن نگریسته دانند که آنچه صاحبقران کامکار را در آنجا باسهل وجهی میسر شد هیچکس از سلاطین ذوی الاقتدار را به سعی و کوشش بسیار دست نداده

ذکر فرستادن صاحبقران دین پرور محمد آزاد را بتفحص حال امیرزاده اسکندر و برهان اغلان

چون از رفتن امیرزاده اسکندر و برهان اغلان مدتی بگذشت و هیچ خبری از ایشان نیامد رای صواب نمای پادشاه هفت کشور بر آن قرار گرفت که یکی از مردم کتور را عرضی ساخته محمد آزاد را با طایفهٔ از خانان بچکان و چهارصد نفر از ترک و تاجیک بتفتیش حال ایشان روان سازد و ایشان بر حسب فرمان بتعجیل حرکت آمده و مشقت و زحمت

و زحمت بسیار از راههای باریک گذشته بکوههای بلند پر برف برآمدند و سپر بر دوش استوار کرده پشت خسبیده خود را از آن بالا رها کرده بر زمین رسیدند و از آنجا روان شده و بقلعه سیاه پوشان رسیده در آنجا از مخالفان و منافقان اثری ندیدند اما پی بسیار دیدند که بجانب راه رفته و آن پی سیاه پوشان بود که از توجه سپاه ظفر پناه آگاه گشته باستقبال شتافته بودند و در درهای تنگ کمین نموده بودند و چون امیرزاده رستم و برهان اغلان و [illegible]شون و الله داد و سونجک و یحیی و غیرهم بدان درهای تنگ رسیده غافل فرود آمده اسبان را بعلف رها کرده ناگاه سیاه پوشان از کمین بیرون آمده بر سر ایشان ریخته بودند و برهان از غایت جبن و بددلی جنگ ناکرده بجای گران افکنده و گریخته بود و چون اعدای دین مشاهده کرده بودند که مسلمانان روی بگریز نهادند از عقب ایشان رانده و بسیاری از آن جماعت را بدرجهٔ شهادت رسانیده بودند و از امرا توشون و شیخ حسین صوفی و دولتشاه اختاجی را بعد از سعی و کوشش فراوان بدرجهٔ شهادت رسانیده بودند بالجمله محمد آزاد پی سیاه پوشان دیده از عقب ایشان روان شد و چون بدان دره رسید که جنگ در آنجا واقع شده بود با سیاه پوشان دو چار خورده و بزخم تیر و ضرب شمشیر و حملهٔ نیزه دمار از روزگار آن خاکساران بر آورده همه را مقهور و منکوب ساخته اسبان لشکر اسلام و آلات حرب ایشان را که گرفته بودند از کفار گرفته سالم و غانم مراجعت نموده ببرهان اغلان و سپاه گریخته ملحق شد و از لشکریان هر که اسب و سلاح خود شناخت بگرفت و محمد آزاد برهان اغلان را گفت که مصلحت چنان مینماید که درین موضع فرود آئیم و چون روز شود کوچ کنیم و او از سستی و بددلی بعقبه بر آمده لشکریان با او موافقت نمودند یکی را که دیدی تو در جنگ پشت بکش گر عدو در مصافش نکشت فی الواقع از زمان چنگیزخان تا آن غایت هیچکس از قوم بیابت بر مثل آن بینا [illegible] اقدام ننموده بود و پیش از این هم مانند این حرکت از او در جنگ اوزبک صادر شده بود و حضرت صاحبقران عفو و اغماض را کار بسته شده از آن گناه تجاوز نموده بهمیان حرمت او سپاه داشت و در آن اوان خدمتش را چنین آن فرستاد که تلافی ما فات نماید تا در میان الوس در ناموس و آبروی حاصل شود و آنجناب این نوبت هم تقلید آنگریز نمود که از معرکه بگریخت یکی از پردلان با او رسیده سرزنش کرده گفت شرم نداری که از مصاف بگریزی و نمی اندیشی که مردم تو را عیب کنند و در انجمن زبان بغیبت تو گشایند جواب داد که نزد من این صورت محبوب‌تر است که زنده باشم و خلایق لعنة الله علیه گویند از آنکه کشته شوم و مردم رحمة الله علیه بر زبان آرند القصه پادشاه هفت کشور بعد از فتح کتور و قتل آن فرقه فلک زده بد اختر جلال الاسلام و علی سیستانی را فرستاد تا راه بیرون آمدن از آن دره آماده کنند و زراعت آن بیدینان ستم پیشه که هنوز سبز بود ناچیز سازند و آن دیار از نباتات اثر نگذارند جلال الاسلام و علی حسب فرمان تفتیش طریق نموده راه خروج پیدا کردند و در بعضی مواضع برف سوراخ کرده راه ساختند و حضرت صاحبقران کامکار با امرای رفیع مقدار و سپاه نصرت شعار در حرکت آمدند و از عقبات و جبال عبور نموده در [illegible] درجائی که نزول اجلال واقع شد و آنحضرت جمعی [illegible] قلعه که بعمارت آن فرمان داده بود در آن مکان باسبان رسید تمامت امرا و لشکریان که مدت هیجده روز بغزا اشتغال نموده سوار شدند و از آنجا در حرکت آمده با غروق همایون پیوستند و چون برهان اغلان و محمد آزاد باردوی همایون رسیدند حضرت صاحبقران ممالک ستان برهان اغلان را که با ده کس پیش کافران که نسبت با ایشان در غایت قلت بودند جنگ ناکرده گریزان شده بود در مجلس مسخره راه نداد و چند [illegible] گناه کار ساخته از نظر عنایت بینداخت و محمد آزاد که پیاده با چهارصد کس با آن گروه محاربه نموده و بسیاری از کفار را بدوزخ فرستاده بود و اسب و سلاح اهل اسلام که گرفته بودند باز ستده بود نوازش فرمود و جمعی که با او در آن معرکه ثبات قدم نموده بودند بصنوف نوازش و عاطفت اختصاص بخشید

ذکر بازگردانیدن حضرت صاحبقران میرزا شاهرخ بجانب هرات و رسیدن ایلچیان اطراف

چون صاحبقران دین پرور از کتور بعنان تائید ملک داور مراجعت نموده باغروق همایون پیوست قرة العین سلطنت شاهرخ را رخصت فرمود که بخراسان معاودت فرماید و گوش و هوش آن سعادتمند را بدرر نصایح و مواعظ آراسته وی را در آغوش گرفت و بحفظ و عنایت پروردگار جهانبان سپرده وداع کرده بهرات روان گردانید و بنفس همایون روان شده با لشکر با [illegible] بصوب کابل شد و بعد از قطع منازل بجلگه کاران که از آنجا تا کابل پنج فرسخ است در مرغزاری نزه فرود آمد و چون فیاض علی الاطلاق میخواست که از رشحات مکرمت حضرت صاحبقرانی چمن آمال ارباب آن دیار تازه و سیراب باشد آنحضرت را موقوف ساخت و از رودخانهٔ آنجا بحفر نهری فرمان داد و بر لشکریان و امرا قسمت نموده بمقتضی حکم قضا جریان جوی بطول پنج فرسخ در اندک زمانی جاری گردانیدند و بجوی ماهی گیر موسوم گشت و از آن آب چند قریهٔ معتبر پدید آمده معمور شد و بعد از سرانجام آن مهم رایات فتح آیات در حرکت آمده بکابل رسیدند و چون در آن سرزمین مرغزار دره این محل نزول لشکر ظفر قرین شد ایلچی تیمور قتلغ اغلان و توکرایکو اوزبک رسید و از طرف [illegible] پیر رسول خضر خواجه اغلان آمد و بوسیلهٔ امرا بپایهٔ سریر اعلا حاضر شده پیغام بگذارد و محصل سخن آنکه حکام ما میگویند که ما بنده و چاکر و تربیت یافتهٔ آنحضرتیم اگر پیش از این برهنمونی بخت بد و اغوای مردم مفسد پای از دایرهٔ متابعت بیرون نهاده چهرهٔ وفا را بناخن مخالفت خراشیدیم و مدتی در صحرا و بیابان سراسیمه و حیران گردیدیم اکنون صورت قبح کردار ناپسندیدهٔ خود در آئینهٔ خویش دیدیم و از افعال بد خود نادم و پشیمانیم و بلطف آنحضرت امیدواریم و از عنف خدام بهرام انتقام هراسانیم اگر ملکات ما که گناه ما ببخشد بعد از این پای از جادهٔ عبودیت فراتر نهیم و از مقتضای فرمان واجب الاذعان درنگذریم * بفرمان تو تا زنده کامرانی کنیم وز آن پس بسی کامرانی کنیم و هم در این اوان بایزید اغلان که مخالفت نموده از قپچاق گریخته بود بشرف دستبوس حضرت صاحبقرانی استسعاد یافت آنحضرت بزبان عنایت و عاطفت سلب مخالفت او را پرسش نموده شرایط اعزاز و احترام مرعی داشته و اسبان راهوار و استران قطار و شتران باربردار و خیمه و خرگاه و دیگر اسباب حشمت که لایق ارباب فرمان و حکومت باشد بخشید و او ظفر کردار ملازم موکب سعادت آثار شد و هم درین سرزمین پیر شیخ نورالدین که در اثنای یورش سه ساله بموجب فرموده بضبط و جمع اموال فارس رفته بود با خزانه و تحف ارجمند از زر و جواهر و کمرهای مرصع و خلعتهای طلادوز و نفایس اقمشهٔ گرانمایه و کرایم اسلحه و آلات و ادوات حرب و اسبان تازی با زین زر و شتران شکوه منظر کوه پیکر و استران زرین رکاب با رخوت و آلات زربفت و خیمه و خرگاه از سقرلاطهای ملون و دیگر طرایف و لطایف که دیدهٔ بیننده از خوبی آنها خیره میماند باردوی همایون پیوسته کتاب و حساب دیوان اعلا آن را شبانروز در دفاتر ثبت نموده و اوقات و نسخ پرداخته بمطالعهٔ امرای عظام رسانیدند و از مبدء طلوع خورشید

جهانگیر آمده بکام قیام نمودن عزیمت برگزیده آورد و قیام و قعود در پیش امیر شیخ نورالدین برانوز زده امرا آنچه او آورده بود بنظر حضرت صاحبقرانی رسانیدند ما بهری الحلاف والجیلان
دست قبچاق و دیگر جواهر آبدار رسیده بتعجب در آنها نگریسته حیران ماندند که بنده از بندگان خسرو آفاق را پادشاه علی الاطلاق این همه مکنت داده که چندین اشیاء باقیمت در یکنوبت بعرض رسانید و حضرت
از آن تبرکات بسیاری بحاضران مجلس بخشید و خدمتکاری امیر شیخ نورالدین موقع قبول یافته حضرت صاحبقران ایلچیان را با تحفهای گرامی و نامهای نامی رخصت مراجعت ارزانی داشت
وایشان مسرور و خوشدل باوطان خویش مراجعت نمودند و بعد از آن شیخ نورالدین زانو زده جریمه برهان اغلان و جمعی را که با او در عتاب اشتراک داشتند شفاعت نمود مرحمت پادشاهانه ملتمس
او را بشرف اجابت مقرون گردانیده از سر گناه ایشان درگذشت و هم در آن اوان سلطان محمود خان و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده رستم با طایفه از امرا و لشکر جوانغار بر سمت هند
وستان روان شدند و پیش از این ملک محمد برادر شکر شاه اوغانی بدرگاه حضرت صاحبقرانی با طایفه از رعایا آمده بود و تظلم نموده که موسی اوغانی که رئیس قبیله کرکس است
و بغایت شریر و زردو ناکس برادرم را که در زمره خدام عتبه علیا انتظام داشت کشته است و قلعه ایریاب را ویران ساخته و اموال هزاره ما را بباد غارت و تاراج داده و دست تعدی بمال
و اسباب ما دراز کرده است و ضیاع و عقار ما را در تحت تصرف خویش در آورده و پیوسته بقطع طریق و انواع حرکات ناشایست اقدام مینماید و هیچکس از حوالی یورت او بسلامت نمیتواند
گذشت و من بنده کمترین از خوف جان شیرین گریخته بغزنین آمدم و چون بشارت موکب نصرت قرین شنیدم توقف نمودم تا بپایه حشم حضرت صاحبقران دادگر از استماع این خبر اشتعال یافته همگی همت
همت را بر دفع شر موسی اوغانی بدکردار و اعوان و انصار او گماشت و با ملک محمد فرمود که تو پنهان مباش تا من در این باب فکری بصواب اندیشم بعد از آن ایلچی پیش موسی اوغانی فرستاده
که تو قلعه ایریاب را خراب ساخته و چون آن حصار بر سرحد هندوستان واقع شده مناسب نیست که ویران باشد باید که بر سبیل استعجال بخدمت شتابی تا مستحق رعایت شده مملکت
بتو مقرر گردد و قلعه ایریاب را عمارت کنی و چون ایلچی پیش موسی رسیده باداء رسالت قیام نمود پیشکشها مرتب گردانیده بدرگاه گیتی پناه شتافت و بشرف پایبوس استسعاد یافته
آنچه همراه داشت بمحل عرض رسانید حضرت صاحبقران او را بخلعت و نوازش مستظهر گردانیده فرمود که لشکری در موافقت تو بتعمیر قلعه ایریاب تعیین فرمودیم تو نیز باید که حشم خود را باینجا بیاری که بار تفاع عمارت
آن سعی نمایند و تا آمدن ما باید که از آن مهم باز پرداخته باشند و اگر کاری جزوی مانده باشد چون ما برسیم بمدد کاری هر یک تمام شود و موسی را با سه هزار کس که مصحوب او گردانیده بر سبیل استعجال
از پیش روان ساخت و ایشان بمقصد رسیده و موسی مردم خود را آورده بعمارت مشغول شدند و حضرت صاحبقران سعادتمند با نوی کبری سرای ملک خانم و امیرزاده الغ بیک را که در اردو بود
بسمرقند باز گردانید و بنفس همایون از جلگاه کابل با تحمل تمام روان شد و روز چهارشنبه هشتم ذی حجه سنه ثمانمایه بایریاب رسید آن نواحی محل نزول جنود ظفر ورود گشت و موسی بر سر عمارت ایستاده
هر روز دویست سیصد نفر را با طبل و سرنا کار میفرمود حضرت صاحبقران فرمود که لشکریان مدد و معاون شوند تا بزودی آن مهم سرانجام یابد و آن حصار مشتمل بود بر مساجد و معابد و دیگر عمارات عالی
و بناهای متعالی و حکم شد که امیر شاه ملک و جلال اسلام در اتمام مسجد جامع اهتمام تمام نمایند و چنان قلعه فسیح عریض بمدت چهارده روز ساخته آمد و حضرت صاحبقران در خفیه تواجیان را فرموده
بود که چون عمارت تمام شود موسی و کسان او را نگاه دارند که بصورت خود باز گردند و ایشان شمه از این حدیث شنیده بودند و چون خاطر خطیر پادشاه جهانگیر فراغت یافت روزی سوار شد که حصار
و خندق را احتیاط نماید در زمانیکه با امراء و ارکان دولت گرد قلعه میگشتند هفت نفر از حشم موسی که در عمارت قلعه دخل داشتند بر بالاخانه پشت دروازه قلعه ایستاده بودند چون حضرت
صاحبقران در برابر دروازه رسید یکی از آن هفت نفر بد اختر تیری بقصد آنحضرت انداخت چنانچه اگر آن تیر آسیب بجان نور در میرسید و از کمال عنایت ربانی گذر یافت بحضرت صاحبقرانی نرسید
آتش خشم جهانسوزش برافروخته از دروازه دیگر بحصار آمد و امرا حشم موسی را که بکار کردن آمده بودند بگرفتند و آن هفت کس که بر بالای دروازه حصار اندیشیده بودند و یکی از ایشان تیر انداخته بود
از بیم جان دست تجلد بتیر و کمان یازیده چندکس را زخم دار کردند تا کلکی سپاهی نردبانی نهاده بالا رفت و ایشان را بقتل رسانیده و در همان روز موسی را با دویست نفر از اتباع او گرفته
بدندان با سه لوک مجموع را بقصاص برادر کشته از سرهای ایشان مناره ساخت و یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که حشم موسی را بغارت دهند و طایفه از سرداران آن قوم را از پای در آوردند و عیال
و اطفال و اموال آن ظالمان خانه خراب بدست مظلومان ایریاب افتاده تا عاطفت پادشاهانه حکومت قلعه ایریاب و ولایت حشم آن نواحی را بملک محمد ارزانی داشت ذکر توجه

حضرت صاحبقران بجانب قبیله برسالی و عبور آنحضرت از آب سند و وصول موکب همایون بدیار هند

چون ولایت ایریاب
بمرحمت صاحبقران کامیاب بمحال عمارت و زراعت آمده و رایت نصرت انتساب از آنجا در حرکت آمده متوجه خطه شنوزان شد و کوه و جنگل قطع فرموده آن دیار محل نزول سپاه نصرت
شعار گشت فرمان قضا جریان نفاذ یافت که میرزاده خلیل سلطان با طایفه از امراء و اغروق از راه قبچغای متوجه جانب بانو شوند و آنحضرت با سه هزار سوار ایلغار فرموده بطرف قلعه
تغرقه و پیش از این امیر سلطانشاه با لشکرهای خراسان بتغرقه بود و آن قلعه را عمارت کرده و چون چتر همایون فال سایه وصول بر آن دیار انداخت منهیان بمسامع علیه رسانیدند که قبیله
برسالی از احشام اوغانی که سابقا فرمان صادر شده بود که باردوی اعلی پیوندند پای از دایره متابعت و مطاوعت بیرون نهاده اند و در آن وقت امیرزاده پیر محمد بعضی از ولایت هند اعمال
کرده و غنایم بکابل میفرستاده این جماعت سر راه گرفته و دست تعدی از آستین بیباکی بر آورده چیزی از آن اموال ربوده اند و اکنون پناه بکوهها و جنگلها برده بر قطع طریق اقدام مینمایند
از استماع این خبر آتش خشم پادشاه هفت کشور که زبانه بفلک کشیده بود و هم در آن روز با بهادران اردوی فیروزی نشان روان شد و بعد از سه روز بمواطن آن بدکرداران رسیده فرمود
که سواران از اسبان فرود آمده پیاده بکوهها و جنگلها در آیند و بآب شمشیر آن عرصه را از آلایش وجود آن ناپاکان بیباک پاک سازند دلاوران بر حسب فرموده در تک
و پوی آمدند و خلقی نامعدود از آن عاصیان بتیغ قهر بگذرانیدند و عیال و کودکان ایشان را گرفته آتش نهب و تاراج در خانمان ایشان زدند و بعضی از آن طایفه بهزار مشقت جان تنگ بای
بیرون بردند و حضرت صاحبقران در این دار خواست که در آن کوه چندان توقف نماید که بقیة السیف دزدان اوغانی را بدست آورده بدار سیاست آویزد تا عرصه آن دیار از اضرار ایشان بالکل

بالحل امین و آرمیده کردند و مقارن اینحال پیشوای آن قبیله اویل نام بنیت صادق و اخلاص تمام روی نیاز بدرگاه گیتی پناه آورده پیشانی عجز و افتقار بر ساحت مسکنت نهاد و زبان باعتذار و استغفار گشاده توبه و انابت را وسیلهٔ خلاص و نجات ساخت و چون فروغ صدق نیت و پاکی عقیدت او بر پیشگاه ضمیر انور تافت بر جراید جرایم او رقم عفو و اغماض کشیده بانواع عنایت و عاطفت اویل را بمرتبهٔ رفیع و محل بلند رسانید و بعد از تعمیر قلعهٔ تغر امیر سلیمانشاه شنیده بود که حشم کلاتیان که گروه انبوه و قبیلهٔ باشکوه اند فرمان حضرت صاحبقران سعادت یار را بسمع رضا اصغا نموده اند و چریک بپایهٔ سریر اعلا نفرستاده اند و پیش از آنکه چتر زرنگار رسایه وصول بر آن دیار اندازد بدو روز پیشتر امیر مشار الیه بسر آن قوم قوی هیکل رفته بود مجموع را بآتش قهر مقهور ساخته خانمان ایشان را بباد غارت و تاراج داده زنان و فرزندان آن جماعت را اسیر کرده در اینولا که رایات نصرت آیات بدانجا رسید امیر سلیمان شاه مظفر و منصور بموکب همایون پیوست و نیکو بندگی او بموقع قبول افتاده بانواع تربیت و نوازش مخصوص گشت و در غرهٔ محرم سنهٔ احدی و ثمانمایه اردوی کیهان پوی از نواحی قلعهٔ رباط نهضت نموده در حوالی قلعهٔ تغر نزول فرموده حضرت شهریار ممالک ستان از آنجا امیر سلیمانشاه را با طایفهٔ از سپاه ظفر پناه بمولتان پیش امیرزاده پیر محمد روان گردانید و کوتوالی قلعه تغر را بشاه علی فراهی ارزانی داشته با نصد کس از سپاهیان پیش او گذاشت و از آنموضع سوار شده قطع مراحل و منازل کرده در آن محل که سلطان جلال الدین خوارزمشاه بعد از کر و فر فراوان از چنگیزخان گریخته بود و خود را بآب زده گذشته چنانچه در مجلد پنجم سمت گذارش یافته فرود آمد و حکم جهانمطاع عالم مطیع صدور یافت که بر سر آب سند پلی بندند و فرمان برداران فی الحال بر حسب فرموده عمل نموده در مدت دو روز از سه پایه و کشتی و نی جسری ترتیب دادند و مقارن اینحال سید محمد مدنی را که از مکه و مدینه مکرمه برسالت آمده بود بتعرض رسانید که حکام و اشراف آن اطراف انتظار قدوم مبارک میدارند که رایت نصرت آیت سایهٔ وصول بر سر آن دیار اندازد و آن ممالک را در ظل حمایت و رعایت خویش آورد حضرت صاحبقران او را نوازش فرموده باز گردانید و رسول اسکندر شاه حاکم کشمیر نیز که بجهت عرض عبودیت و نیاز آمده بود خلعت داده رخصت انصراف ارزانی داشت و با اسکندر شاه پیغام داد که باید لشکرهای آن نواحی بموکب منصور پیوندند و روز پنجشنبه دوازدهم محرم سال مذکور صاحبقران گردون غلام از آب سند گذشته و لشکریان بهرام انتقام تمامت آب بر گرفته در کنار چول جرد نزول کردند و آن بیابانیست طویل و عریض که در میان اهل تاریخ بچول جلالی اشتهار دارد و از آن جهت که سلطان جلال الدین خوارزمشاه در حین فرار از چنگیزخان باین چول در آمده بود و خلاص یافته بود و در این اثنا امرا و پیشوایان کوه جود بملاحظهٔ بهبود و اقتضای طالع مسعود روی توجه بدرگاه گیتی پناه آورده و اظهار خدمتکاری کرده پیشکشها کشیدند و پیش از این بچند گاه امیر رستم طغابوقا بر حسب اشارت علیه با فوجی از چریک منصور بمولتان رفته بود و از آنجانب کوه جود عنان عزیمت منعطف ساخته و بهین کسان او را چند روز نگاهداشته و وظایف خدمت و ضیافت بتقدیم رسانیده بودند لاجرم در اینولا عنایت پادشاهانه شامل حال ایشان شده مسرور و آسوده خاطر بمنازل خود باز گشتند

ذکر شهاب الدین مبارکشاه تلمی و عناد او و بعد از انقیاد

شهاب الدین مذکور حاکم جزیره بود که بر کنار آب جدکا این است و بکثرت حشم و بسیاری مال از اربابان دولت امتیاز داشت و در آن اوان که امیرزاده پیر محمد جهانگیر بجهة مولتان رسید خدمتش کمر عبودیت بر میان بسته بدرگاه شاهزاده آمده و در سلک سایر ملازمان عتبهٔ علیا انتظام یافت و بعاطفت و احسان بیکران مخصوص گشته چند گاه بشرایط ملازمت قیام نمود و چون رخصت انصراف یافته بمقر حکومت خود مراجعت کرد شیطان جهل و غرور استحکام مقام و قایهٔ او را در نظر او جلوه داده تا سپر مخالفت در روی کشیده از طریق مستقیم عبودیت قدم بیرون نهاد و چون کنار آب جند محل نزول عساکر پادشاه به بحر گشت و از عصیان شهاب الدین آگاه شد امواج بحر غضب او در تلاطم آمده فرمود که امیر شیخ نور الدین با طومان خویش روی توجه بدان جزیره نهند و بشمشیر صاعقه کردار آتش در خرمن جمعیت مخالفان زنند و امیر مشار الیه بر حسب فرمان روان شده مانند دریای جوشان متوجه مقصد گشت و چون بجدود جزیره رسید دید که شهاب الدین خندقی عظیم فرو برده و باره بلند برکشیده مهیای محاربت است و در حوالی آن حصن حصین بحیره بود بهنا و رلشکر شهریار هفت کشور مانند برق از آب گذشته آتش حرب برافروختند و جنگی دلیرانه دادند که زبان از تعریف و توصیف آن قاصر آید و چون زمانه بر سان درون مخالفان تیره و تار شد سپاه نصرت شعار بمنازل خود فرود آمده قرار و آرام گرفتند شهاب الدین با ده هزار مرد کرین شبیخون آورده جنگی عظیم دست داد و امیر شیخ نور الدین با سپاه جلادت آئین پای ثبات و وقار بفشرده حملات متعاقب و متواتر کردند و رعب و هراس بر خاطر هندوان استیلا یافته از بیم شمشیر آتشبار بعضی از ایشان خود را در آب انداختند و برخی گریخته بمشقت بسیار کشتی حیات بساحل نجات رسانیدند و در آن حین حضرت صاحبقران سعادت قرین با لشکرها رسیده در حوالی آن جزیره فرود آمد و شهاب الدین جانب حزم رعایت کرده بود و دویست کشتی جهة روز چنان مهیا ساخته بود و در آن شب شکسته و منکوب باز گشته بر فور با مردم و متعلقان خود بکشتیها در آمدند و بر آب جدا روان شدند و متوجه اوچه گردیدند و امیر شیخ نور الدین با سپاه ظفر قرین باشارت صاحبقران نصرت شعار بکنار آب رفته حربی عظیم نمودند و بسیاری از آن طایفه را بتیغ انتقام بگذرانیدند و چون امیر مشار الیه از عقب گریختگان باز گشت حضرت صاحبقران دریا نوال طایفه را که در آن شبیخون مراسم جرات و جلادت قیام نموده بودند و پای وقار در موقف خویش استوار داشته از خدا رشده بودند بخلعت و زر مستظهر گردانید و چون کشتیهای شهاب الدین بحدود مولتان رسید امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه با جریک منصور راه بر ایشان بگرفتند و آن مدابیر را در میان آب دستگیر کرده همه را هلاک ساختند و شهاب الدین خود را در دریا انداخته بهزار مشقت از آن ورطهٔ خونخوار جان بکنار کشید و امیر شاه ملک بر حسب فرمان بجنگلستان در آمده بهادران لشکر فیروزی اثر جمعی کثیر را بیش السوار فرستادند و با غنیمت بسیار بیرون از حساب و شمار کشتیها گرانبار از حیوانات و لباس ماکول و مطعم باردوی اعلا معاودت نمودند و چون حضرت صاحبقران از آنجا در حرکت آمده پنج شش روز کنار آب دو ابشلب آب غاوه برابر قلعهٔ تلمی فرود آمد که آب جه و آب غاوه در آن محل بیکدیگر می پیوندند و آنحضرت فرمود که جسری بر آن دریا بندند و در مدت سه روز پلی معتبر ساخته پرداخته آمد

ذکر رسیدن جنود فرخنده پی بقلعهٔ تلمی و نهضت رایات ظفر پیکر بجانب نصرت کوکری

شهریار ردی زمین با لشکر ظفر قرین از پل گذشته بکنار آب بلی در برابر شهر قتبار بارگاه سعادت انتما بقبه جوزا بر افراشت حکام و روسای آن بلده با سادات و علما و اشراف بیرون آمده بشرف دستبوس استسعاد یافتند و بهار بروز حضرت اعلای خاقانی از آب عبور رود در غره صفر سنه احدی و ثمانمائه صحرای بلی مضرب خیام خدام سپهر احتشام گشت و نویسندگان زرین قلم بموجب فرموده مبلغ دو لک مال بر رسم امان بر اهالی شهر رقم زدند و حکم شد که سادات عظام و علمای انام از آن مطالبه معاف و مسلم باشند و محصلان بکار خویش مشغول شده چیزی از وجه رقم باقی مانده در این اثنا مجموع چریک که از اوراق اشجار و قطرات امطار افزون بودند رسیدند و بغله احتیاج تمام داشتند یرلیغ واجب الاتباع صدور یافت که هرجا که غله باشد بردارند و لشکریان در ظلمت لیل بهانه طلب غله در شهر ریختند و سیلاب بلا بالا گرفته آتش در خانها زدند و آنچه یافتند بباد غارت و تاراج دادند و بغیر از منازل سادات و علما و ارباب زهد و تقوی بهائی مصون و محروس نماند مقارن اینحال بسمع همایون آن برگزیده ذو الجلال رسید که طایفه از حکام بلی که با امیرزاده پیر محمد در مقام متابعت آورده بودند اکنون سر عصیان از گریبان طغیان بر آورده شیوه مخالفت میورزند نایره غضب خاقانی از استماع این معانی التهاب یافته حکم فرمود که امیرشاه ملک و شیخ محمد ایکو تیمور با تومانات خود بر سر آن جماعت روند و ایشان را گوشمالی بسزا دهند و امرا و لشکر یلغار روان شده و بجنگلها در آمده قریب دو هزار از هندوان را بدوزخ فرستادند و با غنایم نامحصور بازگشته باردوی همایون پیوستند و روز شنبه هفتم شهر صفر سال مذکور رایت نصرت آیت در حرکت آمده روز دیگر نواحی جال که بر کنار آب بیاه واقع است لشکرگاه گشت و در آن موضع بمسامع جلال رسید که نصرت کوکری با دو هزار مرد در موضع جال رود خانه عظیم را پناه ساخته تکیه بر آب کرده است حضرت صاحبقران با لشکر بیپایان مانند بحر خضر جوشان و خروشان روی توجه بآنجانب نهاده و برانغار بوجود امیر شیخ نور الدین و امیر الله داد آرایش یافت و جوانغار با میرشاه ملک و امیر شیخ محمد ایکو تیمور زیب و زینت گرفت و علی سلطان تواچی با پیادگان در پیش قول آماده جنگ و جدال گشتند و نصرت کوکری از غایت جهل و غرور با هزار نفر از جنگجویان هندوستان در برابر سپاه نصرت نشان صف آرای گشت و علی سلطان تواچی و پیادگان خراسان در کنار آب جال آتش جدال و قتال بر افروختند و حملات متواتر آن مدبران را زیر و زبر ساختند و مخالفان فرار نموده امیر شیخ نور الدین و امیر الله داد از عقب آن روزبرگشتگان شتافتند و بزخم شمشیر آبدار اکثر آن خاکساران را بدوزخ فرستادند و آن نصرت نام نکبت انجام را معلوم نشد که جان از آن ورطه بیرون برد یا با دیگر گشتگان راه جهنم پیش گرفت و لشکریان اموال فراوان و غنایم بیپایان گرفته آتش در خانهای ایشان زدند و عساکر گردون مآثر برحمت و مشقت بسیار از کل و لای گذشته موضع شاه نواز مرکز رایت واجب الاحترام نجم الاجرام گشت و آن قریه ایست معتبر و در آنجا غله بی حد و مر یافتند و آنچه نتوانستند برداشتند بر حسب فرمان جهان مطاع آتش در بقیه غله زدند تا کفار از آن منتفع نشوند و اردوی جهان پوی از شاه نواز کوچ کرده در کنار آب بیاه در برابر قریه جنجان فرود آمده و در این حین معتمدان شاهزاده شاهرخ بهرملک نام از هرات رسیده اخبار شاهزاده رسانیده و تحف و پیلاکات که همراه داشت گذرانید

ذکر تسخیر مولتان و وصول امیرزاده پیر محمد بموکب حضرت صاحبقران

سابقاً سمت گذارش یافت که امیرزاده پیر محمد مولتان را محاصره کرده بود و لشکریانش هر روز دو نوبت جنگ پیش میبردند و چون مدت شش ماه بر این قضیه بگذشت عسرتی در شهر پیدا شده که از سگ و گربه نشان نماند و اهالی آنجا بالضروره مولتان را گذاشته شاهزاده بر آن دیار مستولی گشت و عرضه داشتی مشتمل بر آن فتح نامدار بپایه تخت خسرو کامکار فرستاد و در این اثنا باران بسیار رسید و در متصل که آن را اهل هندوستان برشکال گویند بارید اسبان امیرزاده بیشتر از اسبان لشکریانش تلف شدند و مجموع سپاه و شاهزاده از بیرون بشهر در آمدند و حکام و سرداران دیار رسند که پای در دایره اطاعت و انقیاد نهاده بودند خیال فاسد بدماغ راه داده گردن کشی آغاز کردند و بعضی موضع دارغگان را بقتل آوردند و سپاهیان پیاده مانده مجال حرکت نداشتند و شاهزاده بغایت متفکر و متحیر شب بروز و روزی بشب می آورد که ناگاه ماه پیچه طوق ظفر پیکر پادشاه هفت کشور از افق آمد یار طالع گشت و از لمعان تیغ آتشبار حضرت صاحبقران سوزی در باطن مخالفان فتاده دود حیرت بدماغ رایان تیره رای راه یافته در زوایای دهشت سر بگریبان حیرت فرو بردند زر دکوشان بگوشها مردند سر بآب سیه فرو بردند و امیرزاده پیر محمد از مضیق ملتگر بیرون آمده و با توابع و لواحق متوجه اردوی همایون گشته در چهاردهم شهر صفر بر لب آب بیاه بمعسکر ظفر پناه پیوستند و شاهزاده بشرف دستبوس استسعاد یافته حضرت صاحبقران او را در آغوش گرفت و زبان بعطوفت پرسش بسیار فرمود و حیدر بورلدای و برادرش بایزید و محمد درویش که در حین یورش خوارزم از امیرزاده جهانشاه گریخته بهندوستان رفته بودند در آن زمان که امیرزاده پیر محمد مولتان را مسخر فرموده از جانب هندوستان استمداد نموده بودند و شاهزاده ایشان را نوید داده بپایه سریر اعلا حاضر گردانید و التماس نمود که صحیفه جرایم اهل خیانت بآب عفو شسته گردد و عنایت پادشاهانه چون آن جماعت را بخشیده هر کدام را انچه چوب یاسا رهائی دادند و در روز دوشنبه پانزدهم صفر رایت ظفر پیکر از آب بیاه گذشته مقابل قلعه جنجان محل نزول جنود نصرت نشان گشت و چهار روز در آنجا توقف واقع شد و در آن منزل امیرزاده پیر محمد طوی بعظمت ترتیب داده تحفهای نامی از تاجهای مرصع و کمرهای زرین و اسبان خاص با زینهای زر و نقره و نفایس مشتمل و ظروف و اوانی مجموع از طلای احمر بمحل عرض رسانید و نویسندگان دیوان اعلا دو روز بکتابت آن مشغول بودند و در سیم روز که آنها را بگذرانید حضرت صاحبقران که حاصل بحر و کان بر مائده احسان او نواله بود تمامت آنها را بر خواتین و شاهزادگان و امرا و ملازمان حضرت علیا تقسیم نمود و سی هزار اسب بلشکریان امیرزاده پیر محمد که اسبان آنها در برشکال تلف شده بود و در آن یورش بعضی پیاده و برخی بر گاو نشسته باردوی آمده بودند عنایت فرمود حضرت صاحبقران از موضع جنجان نهضت نموده و قطع منازل کرده مرحله جهول را مرکز رایات اقبال ساخت و ارباب دیبالپور که پیش از آن داخل تابعیت امیرزاده پیر محمد جبین نهاده و در مقام باج گذاری آمده بودند و شاهزاده مسافر کابلی را بداروغگی آن مملکت با هزار سوار در آنجا گذاشته بود و در آن اوان که برشکال واقع شد اندک ضعفی بحال سپاه جغتای راه یافت چنانکه سمت گذارش یافت مردم آن ولایت از خبث طینت با فلان سلطان فیروزشاه متفق شده مسافر را با آن هزار مرد بقتل رسانیدند و چون آوازه توجه اعلام ظفر انجام در ولایت مولتان و دیبالپور بگوش صغیر و کبیر رسید آن شوریدگان بیباک از بیم جان خانمان را وداع کرده بقلعه بطیر رفتند و چون صاحبقران ن

صاحبقران بهمال در ضمان شرف و اقبال بموضع جهوال نزول اجلال فرمود امیرشاه ملک و دولت تمور تواچی را در آغروق گذاشته حکم فرمود که ایشان از دیبالپور در حرکت آیند چنانچه بپایان سامانه بموکب همایون ملحق شوند و حضرت صاحبقران با ده هزار سوار جرار از جهوال بر جناح استعجال روان شد و ابوارشبکیر کرده عنان عزیمت بر صوب اجودهن معطوف گردانید و صباح بیست و چهارم ماه چتر همایون شهریار جمجاه و شاه یه وصول بر آن دیار افکند و پیش از آن شیخ منصور و شیخ سعد که آن یک نبیره و این مرید شیخ فریدالدین معروف و این بنجوت فزائی موصوف اکثر خلایق آن موضع را که بتقدیم شیخین در بهمه ابواب اعتراف داشتند بر جلای وطن ترغیب و تحریص نموده بعضی از آن خلایق مصحوب شیخ سعد که بطرف بطیر و برخی همراه شیخ منصور بجانب دهلی رفته بودند آما جماعت سادات و علما بنا بر آنکه غایت التفات حضرت صاحبقران را نسبت بخود میدانستند پای وقار بدامن توکل کشیده و دیدهٔ امید گشاده بسخن آن دو شخص ملتفت نشده در منازل خویش توقف نموده در آن بامداد که خورشید رایت نشان از افق آمد یا رطالع شد ایشان بدرگاه پادشاه اسلام آمدند و بجمیع عنایات خسروانه سرافراز گشته خوشدل باز گشتند و حضرت صاحبقران مولانا ناصرالدین عمر و مسعود پسر خواجه محمود شهاب را بداروغگی آن شهر تعیین فرمود تا سادات و علما را از عساکر گردون مآثر کوفته و آزرده خاطر نشوند

ذکر تسخیر قلعهٔ شهربند قلعهٔ بطیر و استیصال اهالی آنجا از هندوس و گبرس و آمر و مامور

قلعهٔ بطیر حصینی بود در غایت حصانت و موضعی در نهایت رصانت در میان جهول دیبالپور واقع شده و هرگز لشکر بیگانه بآنجا نرسیده بود بدین سبب از جودن و دیبالپور و دیگر مواضع دیار هند خلایق پناه بآنجا برده جمعیت و کثرتی عظیم در آن سرزمین دست داده بمرتبه که شهر گنجایش آن نداشت لاجرم چهارپای فراوان و دوابهای مشحون بر خوت و اقمشه نفیس در حوالی حصار باز داشته طایفهٔ بحفظ و حراست آنها قیام می‌نمودند حضرت صاحبقران صباح سه‌شنبه بیست و نهم ماه بجودن در آمد و بزیارت شیخ فرید و ن شکر گنج قدس سره شتافته از روح پرفتوح آن بزرگوار استمداد همت نموده از آنجا نهضت فرمود و از دروبه گذشت و در خالص کوتلی که از آنجا تا جودن ده کروه و تا بطیر پنجاه کروه است فرود آمد و هر چند که در هر کروهی یک فرسخ شرعی است و آنحضرت تا خالص کوتلی نماز پیشین گذارده بسعادت و اقبال سوار شد و بقیهٔ آن روز و تمامت آن شب از حرکت نیاسوده و چنان راه طویل را بیک راندن قطع فرموده روز دیگر چاشتگاه رایت جهانگشای بقلعهٔ بطیر رسیده و از آواز کورکه و کوس ولوله در زمین و زمان افتاده و غلغلهٔ تکبیر مجاهدان از اوج اثیر در گذشت و آنچه در بیرون شهر بود در عرصهٔ نهب تاراج گشت و والی آن ولایت که او را راو دولچین میگفتند و راو بلغت هندی بهادر را گویند بحصانت حصار و کثرت اعوان و انصار مغرور شده پای در دایرهٔ طاعت و انقیاد ننهاد و سپاه نصرت شعار از دست راست و چپ روی جلادت بتسخیر شهر آوردند و بیک حمله شهربند را گرفته بسیاری از هندوان را بقتل رسانیدند و غنیمت فراوان بدست لشکریان افتاد و امرای تومان و قوشون تورها و چپرها با آن قلعه برده جنگ در انداختند و راو دولچین با دلیران کشور هند مهیای قتال و جدال گشته بر در قلعه ایستاده بود و بهادران سپاه فیروزی اثر بتخصیص از تومان امیرزاده شاهرخ مثل امیر سلیمان شاه و سید خواجه و جهان ملک شمشیرها کشیده کوششهای بهادرانه نمودند و چون قریب بآن شد که قلعه مسخر گردد رعب و هراس بر ضمیر راو دولچین استیلا یافت سیدی را بشفاعت بیرون فرستاد که آن روز او را امان دهند تا روز دیگر کمر خدمتکاری بر میان بسته دروازه بگشاید و بقدم طاعت و انقیاد بیرون آید حضرت صاحبقران پاک اعتقاد ملاحظهٔ خاطر فرستاده که از خاندان نبوت و دودمان رسالت تم بود کرده ملتمس حاکم بطیر را بانجاح مقرون گردانید و لشکر را از پای حصار طلبیده از جنگ منع فرموده متوجه بیرون شد و در یورت همایون فرود آمد و چون روز دیگر راو دولچین بعهد خود وفا ننمود یرلیغ جهانمطاع نفاذ پیوست که هر یک از امرا در برابر خود نقب فرو برد دیوار قلعه رسانند و ایشان برحسب فرمان عمل نموده بحفر آن مشغول شدند و هر چند از بالای قلعه آتش و سنگ و تیر خدنگ بر سر غازیان دین میریختند ایشان آن را حواله بتقدیر کرده با ملک حی قدیر میگفتند هر چه آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم و راو دولچین و امرا او از ملاحظهٔ آن حال مضطر و سراسیمه شده بر سر برج آمدند و تضرع و زاری آغاز نهاده بزبان مسکنت و نیاز آواز بر آوردند که ما خود دانسته ایم از طریق خلوص نیت و صفای طویت قدم در دایرهٔ عبودیت می‌نهیم مامول آنکه مراحم پادشاهانه رقم عفو و تجاوز بر سیئات ما کشد عنایت خسروانه ملتمس ایشان را مبذول داشته راو دولچین در آخر همان روز پسر و نایب خود را با تحفهای نامی و پیشکشهای گرامی بیرون فرستاد و پسر او بخلعت قیمتی و جامه مطلا دوزی و کمر مرصع سرافراز شده بموجب اشارت علیه پیش پدر باز گشت و راو دولچین روز دیگر بلطف و احسان حضرت صاحبقران امیدوار شده از حصار بیرون آمد و شیخ سعد جودنی با او مرافقت نموده و چون بدرگاه عالم پناه رسیدند روی اخلاص بر خاک نهاده جانوران خوب و سه نفر اسب تازی با زینهای زر بعرض پادشاه هفت کشور رسانیده منظور نظر التفات گشته بانعام جامهای مطلا دوز و کمر زرین و اکلیل مرصع سرافراز و سر بآوج سموات رسانید و چون جمعی کثیر از ممالک منه تخصیص از دیبالپور و اجودن که توجه رایات نصرت آیات شنیده پناه بآنجا برده بودند امیر سلیمانشاه و امیر الله داد بضبط دروازها مامور شدند و خلق اطراف را از حصار بیرون آورده باردوی همایون رسانیدند و پانصد کس از مردم دیبالپور که دو خون مسافر کابلی نوکر امیرزاده پیر محمد و هزار نفر دیگر از نوکران او شریک بودند برحسب فرمان خدایگان آفاق بیاسا رسیدند و زن و فرزند آن جماعت مذلت رقیه گرفتار آمدند و بعضی از اهالی اجودن نیز که از اعتقاد دعوی از رایات ظفر پیکر تافته بودند و به بطیر رفته بودند بجزای عمل خویش گرفتار شدند و کمال الدین برادرزادهٔ راو دولچین و پسر او از سیاست حضرت صاحبقران توهم بیگانه نموده با آنکه راو دولچین در اردوی نصرت قرین بود دروازها بسته ابواب لج و عناد بر روی خود گشادند و آتش غضب صاحبقران زبانه زده فرمود که لشکر منصور بحفر نقب و تخریب برج قیام نمایند و بهادران نامدار برحسب فرمان شهریار کامکار روی جلادت بتسخیر حصار آوردند و محصوران چون سیل بلا را بر خود دیدند دانستند که مقاومت بلهٔ قضا و قدر از حیز امکان متجاوز بیرون است برادرزاده و پسر او بقدم عجز و نیاز بیرون آمده بآستان دولت آشیان شتافتند و پیشانی خشوع بر خاک نهاده و زبان باعتذار و استغفار گشاده بمقالید دروازها عطیه یافتند و امیر شیخ نورالدین و امیر الله داد برای تحصیل مال بالدرون قلعه رفتند و رایان بتیره رای در قبول وجوه اداء آن مماطلت آغاز نهادند و از جادهٔ مستقیم انحراف جسته مهم بجدال و قتال انجامید و آتش فتنه بالا گرفت پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافته یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که بهادران ظفر شعار روی همت بتقلیع و استیصال آن مفسدان بدکردار آرند و

و ایشان بموجب فرمان متوجه حصار شده کمندها و نردبانها بر شرفات آن افکنده بالا برآمدند و کبران قلعه را آتش زده و سر عیالان و اطفال خود را بر مثال اغنام بریده باتفاق عزم رزم و پیکار کردند
و ایشان جمعی بودند در نهایت کثرت همه قوی هیکل و سنگین دل درشت و سیاه و نصرت پناه در شهر ریختند و با آنطایفه درآویخته جنگی صعب واقع شد و بسیاری از غازیان سعادتمند بجرعهٔ
شهادت فایز شدند و امیر شیخ نور الدین یکی از دلاوران ارباب خلاف را از پای درآورده که ناگاه شمشیرها کشیده بگرد او درآمدند و نزدیک بآن رسید که ما چیره شوند کاوزن فرید بغدادی
و فیروز سیستانی باتفاق بدوی بآن بی باکان نهادند و چند کس از آن تهوران را بر خاک هلاک انداخته امیر شیخ نور الدین را از آن ورطه خلاص دادند و آخر الامر بمقتضی إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ
الْغَالِبُونَ باد نصرت بر پرچم رایت اسلام وزیده هزار نفر از آن بیدینان بداعتقاد بتیغ جهاد کشته شدند و آتش در عمارات و ابنیهٔ شهر زده مجموع را بسوختند و از آن بلدهٔ سعیر بغیر چند تودهٔ
خاکستر نشان نماند و آنچه بدست آمد از زر و نقره و اسبان کوه پیکر بادرفتار و امتعهٔ نفیس و اقمشهٔ مرغوب بموجب فرمان میان لشکریان قسمت رفت و اوزن فرید و فیروز سیستانی که از زیر دست کشته
امیر شیخ نور الدین را از آن مهلکه بیرون آورده بودند بصنوف تربیت و نوازش پادشاهانه اختصاص یافتند

ذکر توجه رایات حضرت صاحبقران نصرت شعار بجانب بعضی از دیار هند و دفع و استیصال بدکرداران

حضرت صاحبقران جهانگیر بعد از تخریب بطیر عنان عزیمت بجانب
دیگر بقاع هندوستان تافت و چهارده کروه طی کرده موضعی را که موسوم بکنار آب حوض بود مخیم اقبال ساخت و از آنجا روان شده و منازل پیموده شهر سرسیطی از یمن مقدم لشکر ظفر
قرین غیرت فزای سپهر برین گشت و مردم آن بلده که اکثر اندر دین مبین بهره نداشتند و گوشت خوک میخوردند خبر توجه اعلام ظفر انجام شنیده گریخته بودند فوجی از سپاه اسلام در عقب
ایشان رفتند و بسیاری از آن روز برگشتگان را در راه یافته بتیغ جهاد بگذرانیدند و اموالی که داشتند در تحت ضبط آورده سالم و غانم معاودت نمودند مگر عادل فراش که
شربت شهادت چشیده رخت بفردوس اعلا کشید و حضرت پادشاه غازی نیک اعتقاد یکروز در سرسیطی توقف نموده روز دیگر بجانب فتح آباد در حرکت آمد و بعد از طی منازل و مراحل
بمقصد رسیده سرادق جلال بذروهٔ کیوان برافراشت و اهالی آن بقعه نیز بوسوسهٔ ابلیس پر تلبیس طریق ضلالت پیش گرفته شهر را گذاشته بودند و روی ادبار ببیابان فرار نهاده طایفهٔ
از سپاه که قلع و قمع دشمنان شیوهٔ ایشان بود در پی گریختگان رفتند و بعضی از آن گمراهان را بقتل آوردند و جهات ایشان را غارت کرده بازگشتند و حضرت صاحبقران ظفر لوا از فتح آباد رایات
نصرت آثار روان شده سایهٔ وصول بر حوالی قلعهٔ امرونی انداخت و چون در آن دیار صاحب وجود صاحب تدبیری نبود که برسم استقبال بدرگاه عالم پناه شتابد تا آفتاب عنایت و عاطفت
آنحضرت بر صفحات روزگار اهالی آن ولایت تابد لاجرم لشکر قیامت اثر دست تعرض دراز کرده بعضی از مردم انجا را کشتند و برخی را ببندگی گرفته و آتش در قلعهٔ امرونی زده از ابنیه و عمارات
ایشان اثر نگذاشتند و برآن حدود جمعی انبوه از طبقهٔ که ایشان را جتان گویند استیلا یافته بودند و لوای استعلا افراخته و از دیرباز بقطع طریق اشتغال مینمودند و پای از دایرهٔ اسلام
و مسلمانی بیرون نهاده کاروانیان و تجار را بانواع ایذا و اضرار از قتل و غارت میرنجانیدند و چون لمعان تیغ سپاه ظفر نشان حضرت صاحبقران عرصهٔ هندوستان را اصابت پذیرفت
آن تیره دلان بدکیش در میان بیشهها و جنگلها که مشحون بنی شکر بود متحصن شدند و یرلیغ جهان مطاع نفاذ یافت که امیر توکل و هندوی قرقره و مولانا ناصر الدین عمر با فوجی از بهادران فیروزی
اثر بتاخت بر سر آن جماعت روند ایشان بموجب فرموده در آن جنگلها درآمده دویست کس از آن مفسدان کشتند و برخی را اسیر کرده سالم و غانم باردوی همایون مراجعت نمودند
و چون همگی همت حضرت صاحبقران سعادتمند بر تفرق جماعت بدکرداران و امن طرق بلاد و رفاهیت عباد مقصود بود امیر سلیمانشاه را با اغروق و غنایم و اموالی که جمع آمده بود
بصوب سامانه روان داشت و بنفس همایون از آن موضع بالشکری از تخمین و قیاس بیرون بعزم استیصال بقیهٔ جتان که در صحرا و بیشهها پنهان بودند ایلغار فرموده در آن روز از آن قوم
بداختر عقوبت منظر دو هزار نفر در دام بلا افتاده غریق بحر فنا شدند و اموال و چهارپایان ایشان در تحت تصرف مجاهدان دین آمده زن و فرزندان آن طبقه در سلک دیگر اسیران انخراط یافت
و مادهٔ شر و فساد جتان که از بیم ایشان بادصبا از آن حدود افتان و خیزان میگذشت بکلی منقطع گشت و در آن حوالی طایفهٔ از سادات عظام که در قریهٔ مقام داشتند بدستیاری الهام توفیق
قدم امید بیرون نهاده بدرگاه پادشاه اسلام آمدند و عاطفت خسروانه همه را سرتاپا جامه پوشانیده داروغه گماشت تا ایشان را از آسیب لشکر قیامت اثر محافظت نماید و حضرت صاحبقران
در کنار آب کهکر که قریب بسامانه بود باغروق پیوست و در روز دوشنبه پانزدهم ربیع الاول از آنجا روان شده در حوالی تل کویله فرود آمد و شاهزادگان و امرای جوانغار مثل سلطان محمود خان و امیرزاده
سلطان حسین و امیرزاده رستم و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان و حمزه طغای بوغا برلاس و امیر شیخ ارسلان و سونجک بهادر و مبشر بهادر و سایر سرداران لشکریان دست چپ که از مرغزار کابل
براهی که تعیین شده بر حسب فرمود در حرکت آمده بودند و در آن راه دمار از روزگار متمردان برآورده و اعمال و اثقال ایشان را غارت و تاراج کرده بودند در این مرحله بموکب همایون ملحق
شدند و رایت نصرت شعار از تل کویله در حرکت آمده و مسافت قطع کرده موضع کیتهل که از سامانه تا آنجا پنج فرسخ و دو میل است محل نزول سپاه ظفر انجام گشت

ذکر توجه اعیان لشکریان بموجب فرمان واجب الاذعان حضرت صاحبقران و بیان بعضی از وقایع

و چون شاهزادگان و امرا و نوئینان که بطرق مختلفه روانه شده بودند در ظل رایت
نصرت آیت مجتمع گشتند بموجب حکم قضا امضا چون امرا برانغار و جوانغار هر یک در محل خود منزل بجای خویش در حرکت آمدند و در دست راست امیرزاده پیر محمد و امیرزاده رستم و امیر
سلیمانشاه برلاس و امیر شیخ نور الدین و امیر مضراب و قماری و تیمور خواجه و دیگر سرداران و در دست چپ سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه
ملک و شیخ ارسلان و شیخ محمد ایکو تیمور و تنکری بهادر و دیگر بهادران و در قول و قراولان کلان و امیر اللهداد و علی سلطان تواچی و دیگر امرا تومانات و قوشون بدین رای و یوسه (؟) عرض
چهار فرسخ و دو میل تا شش فرسخ علی اختلاف الروایتین پاسامیشی کرده متوجه صوب دهلی شدند و روز دوشنبه بیست و دوم ربیع الاول بر سندی رسیدند و اهالی سامانه و کیتهل در دهلی
از صولت سپاه ظفر پناه گریخته پناه بدهلی برده بودند و رایت نصرت انتساب از قلعهٔ رسندی روان شده بقلعهٔ توقلغ پور رسیدند و اکثر مردم آن موضع جمعی از ثنویه بودند که ... اهل ایشان

ایشان از نور توحید بهره نداشت و آن جماعت گمراه در صدد اثبات دو آله اند که یکی را یزدان گویند و دیگری را اهرمن و نور و ظلمت از آن تعبیر نمایند و آنچه خیر و نیکی باشد بزعم ایشان از یزدان
شناسند و هر شر و بدی باشد نسبت باهرمن نمایند القصه اهالی سامانه آن قلعه نیز که ایشان را سالون خوانند مرکز خود خالی گذاشته گریخته بودند و حشم جهانسوز حضرت صاحبقرانی در آنجا نزول
فرمود تا آتش در آن حصار زنند حشم خجسته مقدم بموجب فرموده از آن ابنیه و عمارات اثر نگذاشتند و ماهچه طوق ظفر پیکر از توقلغ پور نهضت نموده دوازده کروه قطع مسافه و وصول شهر
بیت انداخت و در آن دیار نیز مستحقان پیدا نشدند اما در اندرون آن انباری پدید آمد که زیاده از صد و شصت هزار من بوزن شرع گندم از آنجا برداشتند و همچنین اردوی مبارک منزل بمنزل
میرفت و بر حسب مقتضای وقت زمانی در هر مکانی توقف مینمود و در روز بیست و هفتم ماه فرمان عالی نفاذ یافت که امرا دست راست تا عمارت سلطان فیروزشاه که در دو فرسخی
دهلی بر بالای کوهی ساخته و از دامن آن کوه رود آبی میگذرد و بجهان نمای موسوم شده تاخت کنند اعیان سپاه و ملازمان جهان پناه بمقتضای اشارت علیه از قلعه کانکهی کرین تا
تا آن سرزمین در زیر سم چهارپایان جهان نورد در آوردند و مجموع احشام و صحرانشینان را کشته و اسیر کرده اموال ایشان را بباد تاراج دادند و در ضمان نصرت و ظفر باردوی همایون
معاودت نمودند و حضرت صاحبقران گردون محل روز دوشنبه بیست و دوم شهر ربیع الاول از آب جون گذشته متوجه حصار لونی شد که علف زارها در آن صوب بود و در همان روز بعد از
قطع مسافت بر ظاهر قلعه نزول فرمود و پیشتر امیر جهانشاه و امیرشاه ملک و امیر الله داد حسب الحکم بپای آن رفته بودند و بنابر تمرد و گردنکشی کوتوال قلعه که میمون میشوم موسوم بود بمحاصره
و جنگ مشغول شدند و چون هوای آن دیار از غبار موکب همایون پادشاه جهانگشای عصرسای گشت شیخی که پیر و مرشد و عقل صواب اندیش بود بقدم صدق و ارادت بیرون آمد و دیگران از غایت
جهالت و شقاوت سپر مخالفت در روی کشیده بر رزم و پیکار اصرار نمودند مثال واجب الامتثال صدور یافت که لشکریان بحفر نقب مشغول شوند و از اطراف و جوانب نقب زده قلعه را مسخر
گردانیدند و گبران از مسلمانان جدا کرده بتیغ جهاد بگذرانیدند و خانمان سوخته و مشرک عرضه تاراج گشت الا اموال سادات که از آسیب مصون و محروس ماند و قلعه را سوخته ویران ساختند
و غره ربیع الآخر حضرت صاحبقرانی از حصار لونی سوار شده بکنار آب جون در برابر جهان نمای آمده گذار را احتیاط نموده باردوی همایون معاودت فرمود و امیر جهانشاه و دیگر ملازمان
درگاه را فرستاده که اطراف و جوانب دهلی را تاراج کرده غله بیارند و ذخیره میسر سازند تا اگر مهم بمحاصره انجامد لشکریان مرتب و آماده باشند و روز دیگر خاطر انور پادشاه گیتی
گشا مایل بتفرج عمارت جهان نما شده با هفتصد سوار رزم آزما بدان صوب بشتافت و بعد از تماشای آن موضع نزه بنظر امعان در آن دشت و بیابان نگریسته ملاحظه فرمود که محل جنگ کجا لایق تر باشد
مقارن آن حال ملی سلطان تواجی و جنید بورلدای که بقراولی رفته بودند هر یک شخصی گرفته آوردند و بعد از استفسار قضایا محمد سلف که میر علی سلطان بود و در این اثنا ملوخان با چهار
هزار سوار جوشن پوش نیزه گذار و پنجهزار پیاده جرار و بیست و هفت زنجیر فیل از میان درختان در ظاهر شهر بیرون خرامید و نزدیک رسید و حضرت صاحبقرانی از آب عبور فرموده بلشکرگاه پیوست
و قراولان سپاه جلادت شعار رسیده و سید خواجه و مبشر بهادر با سیصد نفر بمعارضه و مقاتله مقبلای رفته و الله داد را بمدد سید خواجه روان کرد و ایشان چون برق و باد از آب گذشته
بسید خواجه پیوستند و بزخم پیکان جان ستان رخنه در قصر حیات بسیاری از دشمنان افکندند و مخالفان چون ضرب شست سپاه پادشاه ممالک ستان مشاهده کردند سپر مقاومت انداخته پشت
بمعرکه دادند و در حین گریز یکسر فیل جنگی که هنگام پیکار خرطوم در کمر شیر فلک استوار میکرد سقط شد ارباب اسلام از وقوع این صورت بر ظفر و نصرت لشکر حضرت صاحبقران استدلال کرده
یکدیگر را بشارت دادند و روز جمعه سیوم ربیع الثانی حضرت صاحبقرانی از مقابل جهان نما کوچ کرده در جانب شرقی قلعه لونی فرود آمدند در آن حین شاهزادگان و امرا و نوئینان که بتاخت رفته
بودند در پایه سریر خلافت مسیر حاضر آمدند و شرف پابوس دریافته بزبان باستدامت دولت و عمر درازی آنحضرت گشادند و شهریار کامگار در آن مجلس خاص که مشحون بامعاظم و مقربان خواص بود
بتقریر وافی و عبارت شافی توره و یاسای سلاطین سابق در میان آورده و شرایط رزم و میدان داری و لوازم حرب و تیغ گذاری را گذارش فرموده طریق در آمدن بمعرکه و بیرون آمدن
از مهلکه و سایر مراسم جنگ و جدال را بلباس دلکش جلوه داد و در همان روز نوئینان مجلس شاهزادگان و ارکان دولت بعرض رسانیدند که از کنار سند تا این مرحله زیاده از صد هزار مجوس و عبده
اوثان اسیر شده و در اردوی همایون مجتمعند و ممکن که در روز مصاف با اهالی دهلی میل نموده با ایشان بپیوندند و مؤید این معنی آنکه در آن روز که ملوخان با لشکریان و فیلان بجهان نما آمده بود
هندوان بیخیر در لشکرگاه مشاهده اظهار بشاشت میکردند سخن و لنحرا ایشان چون بمسموع خاطر پادشاه جهانگشا که در حقیقت جام جهان نما عبارت از آنست افتاده فرمان داد که تمامت اسیران را که در دست
ملازمان رکاب نصرت انتساب بقتل آورند و اگر کسی در امتثال این امر اهمال ورزد او را نیز بکشند و اموال و جهاز آن شخص تعلق باکسی گیرد که این خبر رسانیده باشد تیغ سیاست بگردن ایشان درآمده بقدر
قرب صد هزار هندو را مقتول ساختند و مولانا ناصرالدین عمر که در سلک ارباب عمائم انتظام داشت و مدت العمر گوسفندی ذبح نکرده بود در آن روز پانزده هندو را طعمه شمشیر ساخت و بر تیغ و
الاتباع نفاذ یافت که از ده نفر یک نفر در یورت توقف نموده بمحافظت عیال و اطفال اسیران چهارپاید داده و چهارپایان از تاراج حاصل آمده قیام نماید آنحضرت در همان روز رای عزیمت تسخیر
نهاده بر کنار آب جون فرود آمد ارباب تنجیم و اصحاب زیج و تقویم از اوضاع فلکی و ضعف قوت طالع بحثها میکردند و از نظرات مسعود و نحوس حدیثها میگفتند و در باب تأخیر جنگ سخنی بر
زبان میراندند و حضرت صاحبقران آن کلمات اعتبار نکرده بمقتضای اهل تجربه و تقدیس عمل نموده ملتفت آن حکایت نشد و روز دیگر بعد از نماز بامداد و فراغ دعا و اوراد به نیت رفتن بجانب شهر
کلام مجید بگشاد آیه بر آمد که بفتح و فیروزی بشارت داد و باز به نیت ملوخان که پشت و پناه شاه کشور هند بود تفأل نمود این آیه از سوره نحل برآمد که ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً عَبْداً مَمْلُوکاً
لا یَقْدِرُ عَلیٰ شَیْءٍ وَ مَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقاً حَسَناً فَهُوَ یُنْفِقُ مِنْهُ سِرّاً وَ جَهْراً هَلْ یَسْتَوُونَ آن سعادتمند صاحب تأیید اعتماد بر بشارت قرآن مجید کرده از
کنار آب جون نهضت نمود و از آب عبور نموده دیگر طرف آن محل نزول سپاه نصرت مآب گشت لشکریان رعایت حزم و احتیاط را مرعی داشته خندق کندند و از شاخ درختها حصاری ترتیب
دادند و پیش خندق گاومیشان را پای و گردن بهم بسته در پس خیمها داشتند

ذکر محاربه پادشاه اسکندر سریر جمجاه با والی کشور هندوستان محمود بن

سلطان فیروزشاه حضرت صاحبقران صباح روز پنجشنبه هفتم ربیع الثانی پرتو التفات بر حال لشکریان انداخته و بر مقتضی رای صواب شعار برانغار بوجود امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیر یادگار برلاس و امیر سلیمانشاه و قماری و تیمور خواجه آقبوقا و دیگر امرا آرایش گرفت و جوانغار از وفور صولت امیرزاده سلطان حسین و شاهزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و شیخ ارسلان و دیگر سرداران زیب و زینت پذیرفت و هراول بسعی و اهتمام امیرزاده رستم و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک و امیر الله داد و سایر نوئینان انتظام یافت و ماهچه رایت فتح آیت حضرت صاحبقرانی از اوج علیا در قلب مستقر سلطان البروج تافت و بدین ترتیب و نسق شاه و سپاه متوجه رزمگاه شدند و از جانب مخالفان قلب سپاه مرکز اعلام سلطان محمود و ملوخان گشت و میمنه در حیز تحفظ طغای خان و میر علی و دیگر اعیان هند آمد و در میسره ملک معین الدین و ملک هانی و سایر سپهسالاران آن نواحی رایت جلادت برافراختند و القصه حاکم مملکت دهلی با ده هزار سوار نامدار و چهل هزار یا بیست هزار پیاده جرار علی الاختلاف الروایتین که مجموع حرب و پیکار را آماده بودند و خاطر برگ قرار داده و تیغ بهاب و آلات حرب و ادوات طعن و ضرب روی بمیدان کارزار نهاده و مادهٔ اعتماد و عمدهٔ استظهار ایشان پیلان کوه پیکر گردون منظر بود که عدد آنها بصد و بیست و سه رسیده و همه را بسلاح کهیم آراسته بودند و بر پشت آن افیال با هیبت تختها و صندوقها محکم ساخته و در هر صندوقی چند ناوک افکن چرخ انداز قرار گرفته و نفط افکنان و رعدانداز ان در پهلوی صف پیلان پای در مرکز جلادت استوار کرده ایستاده هر چند پیش ازین معرکه ها دیده بودند و صفها شکسته و تن دشمنان به پیل افکن زخم پیکان و نوک سنان خسته اما پیکر پیلان ندیده و از افواه و السنه شنیده که هیکلشان بمثابه ایست که هیچ سلاح بر آن کار نمیکند و قوتشان بمرتبه ایست که درختان قوی را که مضمون اصلها ثابت و فرعها فی السماء بر آنها صادق آید بپا و خرطوم از میان برکنند و ابنیهٔ راسخهٔ البنیان را بپهلوی از پای در آورند از استماع این اخبار و مبالغه در این باب دغدغه بسیار در خاطر لشکریان پیدا شده بود چنانچه در وقت تعیین مواضع اشراف و اعیان حضرت صاحبقران ممالک ستان از وفور شفقت و مرحمت که نسبت باهل فضل و دانش داشت از ارباب عمایم که در آن یورش ملازم رکاب بودند مثل خواجه افضل کشی و مولانا عبدالجبار پسر قاضی نعمان الدین خوارزمی و غیرهم پرسید که شما کجا خواهید بود ایشان از دهشت آن کلمات وحشت آمیز که شنیده بودند بر فور جواب دادند که در آن مکان که خواتین و عورات باشند چون حضرت صاحبقران آن دغدغه و پریشانی از ملازمان مشاهده فرمود از برای اطمینان خاطر ایشان بر زبان مبارک گذرانید که در پیش صف پناهی سازند و خندقی کنند و در پیش آن گاومیشان را بپهلوی هم داشته گردن ها و پایهای ایشان را بهم و با یکدیگر استوار بندند چنانچه گذشت و خارهای خشک بزرگ از آهن ساخته بودند که چون پیلان حمله کنند پیادگان آنها در راه ایشان افکنند و جناب فضایل مآب مولانا شهاب الدین جامی که بعضی از قضایای صاحبقران کامکار را در سلک نظم کشیده و اکثر ابیات او نظیر ندارد در این محل این سه بیت از آن ابیات بلاغت سمات که او در جنگ هندوستان گفته ثبت افتاد

پس آنگه بسی گاومیشان نر ز زنجیر بستند بر یکدگر
که در پیش خندق فصیلی بود وزان هر یکی منع فیلی بود
چرا باید از پیل کردن حذر که او چاره بایست چون گاو خر

و بنابر آنکه عنایت ازلی در همه حال شامل روزگار حضرت صاحبقرانی بود کوکب دولت و اقبال آنحضرت بنوعی در لمعان آمد که احتیاج با مثال این امور نشد و در حین تلاقی فریقین شهریار کامکار که در میان لشکرگاه بر بالای پشته سواره ایستاده بود از اسب فرود آمده روی صدق و نیاز بدرگاه ملک کارساز آورده دو رکعت نماز گذارده بزبان تضرع و ابتهال استیصال مخالفان مسألت نموده و چون دعای آنحضرت از سر خلوص نیت و صفای طویت بود بی تاخیر و توقف اثر اجابت ظاهر گشت از غرائب اتفاقات آنکه در آن اوان که حضرت صاحبقران کامران دوگانه از برای یگانه حقیقی میگذارد در خاطر امرا که در هراول بودند مثل امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک و الله داد فتاد که اگر آنحضرت طایفهٔ از لشکر قول بمدد برانغار نامزد کرده فرستد نشانهٔ دولت و استیلا و علامت نصرت و استعلا باشد چون حضرت صاحبقران دوست نواز دشمن گداز از ادای نماز فارغ شد علی سلطان تواچی و اطلوق بخشی و موسی کمال را بامداد برانغار روان کرد و جمعی دیگر از بهادران را بکمک هراول فرستاد و ایشان را از وقوع این حالت و صدور این کرامت دست و دل قوی گشته به اقبال خویش و ادبار خصم جازم شدند و شمشیر شجاعت آخته و رایت شهامت افراخته بی دهشت و تحاشی بر دشمنان تاختند و آثار مردی و مردانگی خویش بر صفحات روزگار یادگار گذاشتند بتبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه قراولان نصرت مآل سونجک بهادر و سید خواجه و نصرت قماری و صاین تمور و محمد درویش برلاس و سایر دلاوران چون مخالفان دیدند که از اطراف برانغار متوجه شده اند در کمینگاه قرار گرفتند و چون قراولان خصم از ایشان درگذشت شمشیرها کشیده و بازوها گشاده از عقب ایشان تاختند و بیک حمله زیاده از ششصد کس بر خاک هلاک انداختند و از قبیل برانغار امیرزاده پیر محمد با لشکر خود از جای برانگیخته بر دشمنان حمله آوردند و بمعاونت بخت سرمد شمشیر بر پیل رسانیدند و بهادران برانغار باتفاق پیش رانده میسرهٔ سپاه مخالف را که باهتمام طغای خان استظهار داشت از جای برگرفتند تا از حوض بگذرانیدند و قدم از قدم ایشان برنگرفتند و حوض که هیبت عریض و عمیق از مستحدثات سلطان فیروز شاه و سعت آن بمرتبه ایست که تیر پرتاب بیک پرواز از اینجانب بآنطرف نمیرسد و در موسم برشکال چندان آب زلال در آنجا جمع میشود که اهالی دهلی را مدت یکسال کافی باشد و قبر سلطان فیروزشاه که بر کنار آن واقع است القصه در تبیل جوانغار امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان و دیگر بهادران بقوت بازو و دست رستمانه مخالفان را که بفر دولت و شکوه ملک معین الدین و ملک هانی که مانند کوه آهن مینمود در هم شکستند و امیر جهانشاه دشمنان را تکامیشی کرده تا نزدیک دروازه دهلی عنان بازکشیدند و چون بهادران کشور هندوستان از قلب سپاه با پیلان آراسته حمله آوردند امیرزاده رستم و امیرشاه ملک و امیر شیخ نورالدین بمقابل آمده روز روشن در چشم ایشان سیاه و تیره گردانیدند و دولت تمور تواچی و منکلی خواجه و سایر امرا تومان و قوشون بمساعدت دولت روزافزون خود را بر پیلان زده پیل بانان را از پشت آن جبال باد رفتار نگونسار ساختند و بزخم شمشیر خرطوم اژدها صفت پیلان را مانند سر دشمنان بر خاک مذلت انداختند و مبارزان کشور هند بقدر قوت و توان پای وقار فشرده و دست جلادت بر آورده کوششها نمودند اما عاقبت علامات ادبار و نکبت بر صفحات روزگار خویش معاینه دیده روی بفرار نهادند و از بسیاری خسته و کشته هامون و پشته سمت تساوی پذیرفت و امیرزاده خلیل سلطان با وجود حداثت سن مانند شیر ژیان بار حمله کرده فیلی قوی هیکل گرفته بخدمت حضرت

حضرت صاحبقران رسانیدند سلطان محمود و ملوخان گریخته بشهر درآمدند و آنحضرت تا در دروازهٔ دهلی راند و برج و بارهٔ آن بلدهٔ فاخره را بنظر احتیاط درآورده و از آنجا بازگشته کنار آب حوض خاص را منصب سرادق جلال اختصاص داد و شاهزادگان و امراء و نوئینان و خواص و مقربان در پایهٔ سریر اعلا حاضر گشته مراسم تهنیت بجای آوردند و در آن مجلس خاص آثار شجاعت و مردانگی مبارزان پیل تن و دلاوران شیرافکن که بهمین همت قاهره در آن معرکه ظهور یافته بود بر سبیل تفصیل معروض رای عالم آرای گشت و آنحضرت از جلایل نعم الهی رقت فرمود شکر بخشندهٔ بی منت و دهندهٔ بی علت که او را از افراد بشر برگزیده بجای آورده و بفرزندان کامکار و کثرت اعوان و انصار و ظفر این موفور و ممالک معمور مخصوص گردانیده بود رسانید

ذکر بیرون آمدن سلطان محمود و ملوخان از شهر بطریق فرار و فرستادن صاحبقران کامکار طایفهٔ از بهادران و امرا را از عقب ایشان بر سبیل ایلغار

چون سلطان محمود و ملوخان از نهیب سپاه فلک شکوه با خاطر شکسته و دل مقرون بحزن و اندوه گریخته شهر را حصار خود ساخت و از اعمال ناپسندیده و افعال نکوهیدهٔ خویش در زمانی که ندامت سودمند نبود پشیمان شده و بنا بر آنکه جز آوارگی چاره نداشت در همان شب که زمانه برنگ رایان تیره رای برآمد هر کدام از ایشان رو بدروازه نهادند و خاطر بر کربت غربت قرار دادند و از شهر بیرون رفتند و چون حضرت صاحبقران از گریختن سلطان محمود و ملوخان آگاهی یافت طایفهٔ از امرا و بهادران را از عقب ایشان فرستاد و آن جماعت مانند برق و باد شتافته گریختگان را دریافتند و پسر ملوخان را باسیری گرفته با غنیمت فراوان معاودت نمودند و هم در آن زمان فرمان قضا جریان نفاذ یافت که جمعی از امرا جهت نظام و ضبط دروازها قیام نمایند تا دیگر کسی از شهر بیرون نرود و در روز چهارشنبه هشتم ماه که خاقان شرقی انتساب آفتاب برین سپهر فیروزه فام خیمهٔ فیروزی برافراخت و عیدگاه که قریب دروازهٔ میدان بود از دروازهای جهان نما محل جلوس پادشاه جم جاه گشت و در آن محل سادات و قضات و علما و اصحاب درس و فتوی و ارباب زهد و تقوی روی بعتبهٔ علیا نهادند و بشرف دستبوس فایز شدند و فضل الله بلخی نایب ملوخان با ارباب دیوان متوجه بارگاه فلک اشتباه شدند و روی نیاز بر خاک آستان فرخنده نشان نهاده سر افتخار بماه باوج سموات رسانیدند و اعیان ملت و منتسبان خاندان نبوت ضم شاهزادگان با حشمت و امرا و ارکان دولت توسل جسته دست در دامان استیمان زدند و ملتمس ایشان باسعاف و انجاح مقرون گشته اهالی دهلی بجان و مال امان یافتند و اکابر و اعیان مقضی المرام بازگشته نقاره و طوق ظفر پیکر بالای دروازه برآوردند و طنطنهٔ فتح و بشارت بمسامع ساکنان چرخ خضرا رسانیدند و این فتح مبین در شهور سنهٔ احدی و ثمانمائه دست داد چنانچه هر یک از این سه بیت از آن خبر میدهد ز فتح شاه که مجموع بشمری تاریخ شود مرکب خورشید نور جدی آرا نوباور انگشتی کار هندوان بهکر ز شدتی که برایشان رسید سال رها ز آب باری نصرت بباغ دولت شاه بسال خار گل فتح هند شد بویا و آنچه از پیل و کرگدن در شهر یافتند بدرگاه پادشاه زمین آوردند و مجموع پیلان روی بر زمین نهاده مانند جمعی که امان طلبند بیکبار فریاد و فغان برآوردند و صد و بیست پیل کوه پیکر عفریت منظر در تحت تصرف آمد تا پایان هفت کشور آمد و بعضی از آنها را برای شاهزادگان و حکام اطراف ارسال فرمود از آنجمله دو عدد پیل کوه پیکر بتبریز بردند و صد عدد بسمرقند و پنج عدد بهرات و یکی بشیروان پیش امیر شیخ ابراهیم و یکی بآذربایجان نزد امیر طهرتن و روز جمعه دهم ماه مولانا ناصرالدین عمر و سایر ارباب عمایم و اکابر و اشراف بر حسب اشارت علیه بشهر درآمده سر منبر را باسامی و القاب سلطان محمود خان و خسرو خان و امیر تیمور گورکان زیب و آرایش داد و منشیان بلاغت شعار کیفیت آن فتح نامدار رقم کرده بسرعان باد رفتار بهر شهر و دیار رسانیدند و بیکچیان دیوان اعلا بر حسب حکم جهان مطاع بشهر درآمده مال امان توجیه کردند و محصلان غلیظ شدید مواخذه و مطالبه آغاز نهادند و در این اثنا خاطر همایون صاحبقران جهانگشای مایل بآراستن مجلس عیش و سرور شد فرمان داد که ساقیان سیم تن شرابهای ارغوانی از شیشهای مینا فام در جامهای زرنگار ریختند و مطربان لاله عذار این ندا دردادند خیز در کاسهٔ زر آب طربناک انداز پیشتر از آنکه شود کاسهٔ سر خاک انداز و در آن نزهت سرای حیات بخش از رشحات سحاب مکرمت و احسان شهریار کامکار ریاض آمال شاهزادگان و امرا و نوئینان با خضرت و نضارت گشت و نهال اقبال ایشان برجویبار انعام و افضال بالا کشیده و در روز پنجشنبه شانزدهم ماه که حضرت صاحبقران کامکار با پیکران خورشید منظر لعبتین طرب اشتغال داشت طایفهٔ از لشکریان بر دروازهای دهلی جمع آمده متعرض رعایا میشدند شمهٔ از این خبر بسمع اشرف اعلا رسانیدند فرمان شد که امرا و ارکان دولت ایشان را از آن جسارت منع فرمایند تا چون ارادهٔ ازلی بخرابی دهلی و استیصال آن دیار متعلق شده بود اسباب آن فراهم آمد و بیان این سخن آنست که در این اثنا حضرت عصمت سمات جهان ملک آغا و دیگر خواتین و آغایان بعزم تماشای هزار ستون که ملک جونه بعمارت آن در جهان پناه موفق شده بود بشهر درآمدند و چندین کس که برات فتند و غله داشتند روی بشهر آوردند و طایفهٔ دیگر از جهت گرفتن جمعی که از صدمات متجدده قیاس گریخته بودند و پناه بآنجا برده در شهر ریختند و چون غلبه و ازدحام جنود ظفر ورود در آن بقعه روی نمود اهالی آن موضع برات و جسارت ترکان مشاهده کردند و شهرهای دهلی از سیری و جهان پناه و دهلی کهنه بسته دست جسارت دراز کردند و گردنکشی آغاز نهاده با تیر و کمان و سیف و سنان در مقام جواب ترکان برآمدند جمعی بسیار از گبران آتش در احمال و اثقال خود زده و خویشتن را نیز با اهل و عیال خود بسوختند و با وجود جنگ و جدال و حرب و قتال هندیان و کم فرصتی ایشان امرا دروازها بستند که لشکر از بیرون بشهر در نیایند و خرابی کلی واقع نشود ولیکن پانزده هزار مرد کم از بیش در شهر جمع شده بودند و در آن شب جمعه تا روز دست بغارت و تاراج گشادند و آتش در خانها زده و دود از دودمان برآوردند و روز دیگر علی الصباح سپاهی که در بیرون مانده بودند عنان اختیار از دست داده بجانب شهر شتافتند و آتش فتنه و طوفان بلا بالا گرفت و اکثر محلات جهان پناه و سیری بباد تاراج رفت و روز سیم هم از نهب و تاراج تقصیری نرفت و اولی کسی را از لشکر با زیاده از بیست نفر برده بدست افتاده بود و بسیاری از ایشان بجای شصت کس از مرد و زن و کودک اسیر گرفته بیرون آوردند و انواع جواهر و آلی بتخصیص یاقوت و الماس و لطایف اقمشه و نفایس امتعه در حوزت قیمتی و اسباب و اوانی و ظروف سیمین و نقد نامحدود و زر نامعدود نه چندان بود که از هزار یکی رقم زدهٔ کلک بیان توانند گشت و بسیاری از کنیزکان لشکر گفتار شیرین کردار را اسیر کرده بودند که صفحهای زر و نقره در دست و پای داشتند و بادیه و صفایح و اشیاء خود هیچکس التفات نکردند و در روز دهم

امیرشاه ملک و علی سلطان تواجی با پانصد مرد مکمل و مسلح به نیت جهاد متوجه دهلی کهنه شدند مفصل این مجمل آنکه جمعی از گبران اتفاق نموده در مسجد جامع دهلی کهنه خزیدند و آن بقعه متبرکه را حصار خود ساخته مهیای جنگ و جدال و رزم و قتال گشته دم از تمرد و عصیان زدند و چون این صورت بعرض رای عالم آرای رسید اشارت فرمود که آن دو امیر صاحب تدبیر بدفع آن فتنه قیام نمایند و ایشان بموجب فرمان بدانجانب رفته بتیغ سرافشان آن بی‌دینان را بیجان کردند و از خون لشکر اسلام محلات دهلی کهنه را غارتیده بقیة السیف اسیر و دستگیر گردیدند و فرمان علا نفاذ یافت که بعضی ارباب حرف و ارباب صنعات را بشاهزادگان و خواتین و آغایان که بسعادت و اقبال ملازمت استسعاد دارند قسمت نمایند و برخی را جهت عمدهٔ مرادگان حضرات عالیات که در مستقر عز و شرف خویش اقامت نموده بودند روانه کنند و چون در خاطر خطیر آنحضرت این معنی رسوخ یافته بود که در دار السلطنه سمرقند مسجد جامع از سنگ تراشیده بسازد یرلیغ واجب الاذعان صادر شد که صنعهٔ سنگ تراشان را از جهت سرکار خاصه شریف ضبط نمایند و وضع این سه شهر که مذکور گشت چنانست که سیری سوری مدور دارد و دهلی کهنه نیز همچنان بسوری مشتمل آن اما سور دهلی نو بزرگتر است از سور سیری که بجانب مایل بشمال واقع است تا سور دهلی کهنه که از طرف غربی و مایل بجنوبست از دو جانب بارو کشیده اند و جهان پناه عبارت از آنست و از دهلی کهنه بزرگتر است و سیزده دروازه دارد شش از جانب شمال مایل بمغرب و هفت از جنوب مایل بمشرق ... عبارت از این سه شهر است سی دروازه بیرون گشاده است

نهضت رایات نصرت آیات بدیگر مواضع هندوستان و وقوع فتوحات و غزوات که در آن ایام واقع شد

حضرت صاحبقران ممالک ستان مدت پانزده روز در دهلی توقف نموده بعد از آن به نیت غزا متوجه دیگر بلاد هندوستان شد و در وقت حرکت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که سادات و قضاة و علما و مشایخ را در مسجد جهان پناه حاضر کردند و یکی از سقربان بداروغگی ایشان تعیین رفت تا نگذارد که از جنبش لشکر با گرد ملالی بر حواشی خاطر آن جمع حمیده خصال نشیند و چهارشنبه بیست و دوم ربیع الآخر سنه احدی و ثمانمائه حضرت صاحبقران وقت چاشتگاه سلطانی از شهر جهان پناه کوچ فرموده با لشکر فیروزی اثر روان شد و سه کروه قطع کرده در فیروزآباد فرود آمد و ساعتی بتماشای منزهات آن بقعه مشغول شد و بعد از آن بمسجد فیروزآباد که برکنار جون آب از سنگ تراشیده و پرداخته بودند درآمد و از روی صدق و نیاز دو رکعت نماز گذارد و چون در زمان نماید ربانی سوار شده از دروازه بیرون آمد سید شمس الدین ترمذی و علاء الدین نایب شیخ کوکری که پیش از این بفرمان صاحبقران ظفر قرین بشهر کویله رفته بودند رسیده عرضه داشتند که بهادر نام حاکم آن سرزمین داغ اختصاص بر جبین نهاده کمر خدمتکاری بر میان بسته اند و روز جمعه بشرف بساط بوسی استسعاد خواهند یافت و چون عرصهٔ فیروزآباد محل نزول پادشاه نیکو نهاد گشت ایلچیان دو طوطی سفید که بهادر بها در مصاحبت ایشان فرستاده بود بشرف عرض رسانیدند و بغایت پسند و مقبول افتاد و آن دو طوطی از زمان سلطان تغلقشاه باز مانده بود و در مجالس ملوک هند سالها بشکرخواری و شیرین گفتاری قیام نموده و حضرت صاحبقران از آن منزل کوچ کرده و مسافت پیموده چون موضع کتم که معسکر همایون گشت بهادر بها و پسرش قلتاش با تحفهای گرامی بدرگاه عالم پناه آمده عز بساط بوس دریافتند و لوازم بندگی و سر افکندگی بجای آورده عاطفت شهریار بسعادت پایهٔ قدر ایشان را از اوج ثریا بگذرانید و از آنجا روان شده بعد از طی منازل موضع اتار محل نزول عساکر صاحبقران کامکار گشت و از آن مرحله روز دوشنبه بیست و ششم ربیع الثانی رستم طغای بوقا و امیرشاه ملک و امیر الله داد را بدر حصار میرت فرستاد و ایشان روز بیست و هشتم از آنجا پیغام دادند که الیاس اوغانی و پسر مولانا احمد تهانسری و صفی گبر با طایفه از گبران در حصار رایت عناد و استکبار بر افراشته میگویند ترمشیرین خان بپای قلعه آمده ولی نیل مقصود بازگشت صاحبقران بلندمکان از نسبت عجز و قصوری که بترمشیرین خان کرده بودند آشفته گشته چون شیر غیور با ده هزار سپاه منصور ایلغار فرموده روز دیگر که بیست و نهم ماه بود بوقت نماز پیشین در ظاهر قلعه میرت نزول فرموده و هم در روز فرمان داد که امرا تومان و قوشون هر یک در برابر خویش بحفر نقب مشغول شوند و تا هنگام ظلام در برابر هر برجی ده گز نقب بریده شده بود و هندوان از مشاهده اینحال سراسیمه و مضطر گشته دست ایشان از کار رفته از حیات در آن تیره رایان نماند و روز دیگر امیر الله داد با قوشون خود تا در دروازه رفت و مردی نام نوکری از نوکران او که نهنگ دریای هیجا بود کمند بر کنگره قلعه انداخته بالای باره برآمد و دیگر دلاوران و بهادران از اعراق عصبیت در حرکت آمده با وی موافقت نمودند و در ساعت برآمدند الیاس اوغانی را با پسر مولانا احمد دست و گردن بسته بدرگاه گیتی پناه رسانیدند و صفی گبر در جنگ بقتل آمده و باقی گبران را هم بدوزخ فرستاده زنان و فرزندان ایشان را اسیر کردند و قلعه چنان که ترمشیرین خان از تسخیر آن عاجز آمده بود فوجی از سپاه ظفر پناه به یک لحظه مسخر ساختند و صدور امثال این غریبه از جمله نتایج اخلاق مرضیه و آداب رضیه آنحضرت بود و در تواریخ مسطور است که چون بمسامع علیه حضرت صاحبقران رسید که متمردان قلعه میرت میگویند که این حصار را ترمشیرین خان نتوانست که مسخر سازد تا بدیگری چه رسد آنحضرت بزبان خجسته بیان گذرانید که باری سبحانه و تعالی فتح آن بر ما سهل و آسان گرداند و فرمان داد که منشیان بلاغت شعار تهدید نامه باهل حصار نویسند و شجاعت را براه رشد دلالت نمایند و یکی از آن زمره نامه در قلم آورده در میان سطور درج کرده بود که ما را بترمشیرین خان چه نسبت است و در اثنای عرض مکتوب چون این کلمه مسموع آنحضرت گشت خاطر اشرف از آن عبارت بهم برآمده منشی را مخاطب و معاتب ساخت و فرمود که ترمشیرین خان و فایق است و در جمیع امور بجهان او بر ما محقق الا جرم بیمن عقیده پاک و حسن ادب بر اکثر معموره عالم و بسعادت ابدی فایز شده بالجمله چون مهم قلعه میرت فیصل یافت اشارت عالی صادر شد که امیر جهانشاه با فوجی از سپاه نصرت پناه متوجه بالای آب شوند و گبران آن نواحی را غارت و تاراج کنند و ضبط آغروقها بامیر شیخ نور الدین رجوع فرمود که از کنار آب قراسو در حرکت آیند و رایت جهانگشا به نیت غزا متوجه دریای گنگ شد و در اثنای راه امیر سلیمان شاه بموکب همایون پیوست و بعد از قطع منازل بموضع فیروزپور رسیدند سه کروه را فرمود که کنار کنار آب رفتند تا گذار پیدا کنند و هنگام چاشت گذار آب یافتند تا چنان نمود که ممکن است باسانی توانند گذشت و طایفه از سپاه بر آب زده بسلامت عبور نمودند و چون حضرت صاحبقران دریا دل خواست که سمند باد رفتار را در آب راند امرا زانو زده بعرض رسانیدند که امیر پیر محمد و امیر سلیمانشاه باتفاق بقرب فیروزپور از آب گذشته اگر رای صواب نما اقتضا فرماید امروز ... توقف نمائیم این سخن مقبول افتاده فرمان صادر شد که بعضی از لشکریان عبور نمایند و از تومان امیرزاده شاهرخ

شاهرخ و سید خواجه و شیخ علی بهادر و جهان ملک و دیگر بهادران از گذر آب بگذشتند و صاحبقران با ده سر کرده در کنار آب نزول فرموده از آنجا بجانب تغلق پور که در بالای آب دریای گنگ
واقع است روان شده در اثنای طریق بسمع همایون رسانیدند که در پایان دریای گنگ گروهی انبوه از گبران و هنود مجتمع گشته رایت عناد برافراشته اند آنحضرت مبشر بهادر و علی سلطان
تواچی را با پنجهزار سوار روانه آنطرف گردانید و رایت منصور بهمان دستور متوجه تغلق پور بود و مقارن اینحال اندک تغیری در بازوی مبارک آنحضرت پدید آمده اطبا مشغول معالجه گشتند
و در خلال اینحال منهیان عرضه داشتند که طایفه کثیر از گبران در چهل و هشت کشتی نشسته اند و در روی آب مانند باد وزان می آیند و در زمان وصول اینخبر آن عارضه زایل شده حضرت صاحبقرانی
از غایت حرص بر جهاد بنفس همایون با هزار کس از بهادران که در آن اوان در آن حضرت اسما ملازم رکاب عالی میبودند متوجه دریا شدند و چون از وصول آن بحر مکرمت و احسان بکنار دریا صورت
مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ روی می نمود بهادران جلادت شعار بعضی از کمال شره بدفع اعداء دین خود را در دریا انداخته توجه نمودند و برخی پایان آب را گرفته بر آن خاکساران تیرباران کردند
آن متهوران سپرها در سر کشیده بسفر تیر جواب میدادند و جمعی که اسبان خود را بر آب رانده بودند و چون شنا کرده بمخالفان رسیدند دست در کنار کشتیها زده بی تحاشی باندرون
آمدند و مخالفان را بتیغ جهاد بگذرانیدند و بر اکثر کشتیها مالک شده و در آن سفاین نشسته روی جلادت بباقی گبران آوردند و بعضی دو کشتی که مشحون بود با سلحه و مردم جنگی بدست هندوان
ماند و ایشان آن هر دو را در میان دریا بیکدیگر بستند و بازوی تهور بتیر انداختن گشادند و از تلاطم امواج بحر هیجا جمعی کثیر در غرقاب فنا افتادند عاقبت سپاه ظفرنشان همه آن
طعمه ماهیان ساختند و چون خاطر همایون حضرت صاحبقرانی از جانب مسافران دریا باز پرداخت رایت منصور بجانب تغلق پور برافراخت و در شب آنروز امیر الله داد و بایزید قوچین
والتون بخشی که بقراولی رفته بودند دو کس آمده خبر آوردند که در آنطرف یکی از ملوک هند مبارک خان نام سپاهی سنگین فراهم آورده خیال جدال در سر و تمنای محال در خاطر دارد و شهریار
گردون اقتدار در آن سحرگاه نسیم لطف الهی را استشمام نموده بنیت غزا سوار شد و پیش از طلوع صبح با یکهزار نفر از دریای گنگ بگذشت و یک گروه راه قطع کرده نماز بامداد بگذارد و دلاوران
غزا پیشه بی اندیشه متوجه جانب خصم شد و چون نزدیک باهل عدوان رسید دیدند که مبارک خان با ده هزار سوار و پیاده بیشمار بر مقاتله و مقابله مهیا و آماده شده ایستاده است در
آنحال بر ضمیر انور پادشاه هفت کشور گذشت که اعدای دین که تیغ کین آخته اند بعدد بسیارند و لشکر اسلام در این موقف و مقام اندک و سپاه برانغار و جوانغار که باطراف رفته اند بغایت دور
چاره جز آن نیست که پای تحمل در این معرکه استوار داشته دست در حبل المتین توکل زنیم و سعی و کوشش خود را در میان نهیم بغیر لطف الهی و عنایت پادشاهی فریاد رسی نیست شاها اگر نه
لطف تو فریاد ما رسد پیدا بود که کوشش ما تا کجا رسد و از غرایب اتفاقات آنکه مقارن این اندیشه پنجهزار سوار از تومانات شاهزاده شاهرخ که پیش از این با سید خواجه و جهان ملک از آب گذشته
بودند بیچون رفته بودند رسیدند حضرت صاحبقران کامیاب زبان بشکر ملک وهاب گشاده اشارت فرمود که امیر شاه ملک و امیر الله داد با هزار سوار خاصه که ملازم رکاب ظفر انتساب
بودند بر دشمنان راندند و از کثرت و شوکت آن جماعت مطلقاً دغدغه بخاطر راه ندادند امراء دولت یار بی توقف با آن هزار سوار تیغها کشیده بجانب اعدا تاختند و چندان خوف و رعب بر ضمیر
مبارکخان و اتباع او استیلا یافت که بی لبث و درنگ روی از معرکه جنگ برتافتند و چند روزه حیات طبیعی را بر نام و ننگ اختیار کرده بجانب جنگل شتافتند لشکر منصور با ظفر لوا در
پی ایشان جمعی کثیر از آن بیدینان گمراه را در ورطه هلاک افکندند و عیال و اطفال ایشان را اسیر ساختند و گله های گاو که از حیز حساب بیرون بود بدست مسلمانان افتاد حضرت صاحبقران
در آن محل لحظه نزول فرموده در همان زمان خبر رسید که در دامن دره کوپله که در کنار بحر گنگ واقع است چند قبیله از هنود مجتمع شده اند بر فور با پانصد نفر متوجه آنصوب گشتند و باقی
جریک بگرفتن غنایم از رخوت و بهایم مشغول بودند و چون قریب بدره کوپله رسیدند در آن مقام از اعداء ملت اسلام که گروهی انبوه بود دیدند با ساز و آلت تمام و امراء تومان
امیر شاه ملک و علی سلطان با وجود قلت انصار و اعوان بر سر ایشان راندند و بضرب شمشیر صاعقه کردار خرمن جمعیت ایشان را سوخته مخالفان را در آن کثرت و غلبه مغلوب گردانیدند
و لشکریان باخذ غنیمت اشتغال نمودند و زیاده از صد سوار ملازم رکاب فلک فرسا نماند و در آنحال گبری پر کینه ملک شیخه نام با صد هزار سوار و پیاده همه از دل و جان بر گرفته و شمشیرها کشیده
متوجه موکب همایون شدند و آنحضرت بنفس نفیس بقتل اعدا کفره فجره اقدام نموده با شمشیر بدست مبارک تا سر نامبارک افکنده عنان بآنجانب تافت و چون شیخه گبر نزدیک رسید یکی
از ملازمان خاصه نادانسته معروض داشت که این شیخ گبر است که در سلک بندگان درگاه انتظام دارد و در اردوی همایون میباشد و بنابر این خبر حضرت صاحبقران ظفر قرین روی
بکوه آورده شیخه گبر بعضی از لشکر اسلام را تیغ رسانیده و آنحضرت چون بر کیفیت واقعه مطلع شد عنان بطرف آن منعطف ساخت و یکی از سپاه ظفر قرین آن گبر تومند را نیزه بر شکم و شمشیری
بر فرق زده از پشت زین بر زمین انداخت و دست و گردن بسته نزد پادشاه اسلام آوردند حضرت صاحبقران از و احوال پرسیده و پیش از جواب جان داده بود و در همان ساعت
خبر رسانیدند که در دره کوپله که از اینجا تا آن موضع چند گروه راه است خلق بسیار از کفار و فجار هند جمع آمده اند و از اینجا تا مقصد راههای سخت و بیشها پر درخت است چنانچه باد صبا از مضایق
آن بدشواری میگذرد حضرت صاحبقرانی با وجود آنکه در آن روز دو نوبت زحمت و مشقت رزم و پیکار اختیار کرده بود انسب و الیق مینمود که لحظه آسایش فرماید اما طلباً لمرضاة الله با طایفه
از بندگان خواص از امراء و قوشون در ضمان حفظ و عنایت ملک بیچون روی سعادت بر آن دره نهادند و چون طریق صعب المسالک در پیش بود و کفار زیادت از پیش و لشکر حاضر در غایت قلت
قلت در خاطر خطیر پادشاه مؤید منصور خطور نموده که اگر در این وقت فرزندان ارجمند پیر محمد و امیرزاده سلیمانشاه برسندی از لطایف صنع الهی شدی حال آنکه … و قبل از این ایشان را بنواحی … در دست
غارت و تاراج عبده او تان مجوس فرستاده بود ممکن نبود که بموکب همایون در این اوقات بپیوندند و خیال امیرزاده مشار الیه و امیر مذکور گنجایش نداشت که حضرت صاحبقران در آن
آب عبور خواهد فرمود و هنگام نماز دیگر شاهزاده جوان بخت و امیر دانشور بطریقیکه بر ضمیر انور گذشته بود بتقبیل رکاب ظفر انتساب فایز گشتند و شاه و سپاه باستظهار تمام بر سر کافران
شقاوت انجام راندند و بزخم شمشیر آبدار دمار از روزگار ایشان برآورده با غنایم موفور و اموال نامحصور بموقف عز … سعادت نزول … همایون رسید که بالا تر از دره کوپله

بنا نهاده کرده‌اند و آن سنگی است بشکل گاوی و آب دریای گنگ از آن سنگ بیرون می‌آید و گبران کشور هند آن سنگ را می‌پرستند چنانچه از صد فرسنگ راه بدان موضع می‌آیند و از جمیع طوائف و فرق هنود بدان گاو سنگی که یکی از جبال است و نفع و ضرری از آن متصور نی تقرب می‌نمایند و مرده‌ها که پیش خود را سوخته خاکستر آن را همراه می‌آورند و در آب ریخته و این معنی را وسیله نجات و رفع درجات دانسته روی تعبد نیز در آن آب مبالغه می‌کنند و زندگان در آن آب قدم می‌نهند و آب بر سر خود ریخته سر و ریش می‌تراشند و این صورت را از جمله عبادات می‌شمارند و چون در نواحی سنگ مذکور بسیار هندوان مانده بودند که اموال فراوان از مواشی و منقودات داشتند حضرت صاحبقران با حشمت عنان عزیمت بدان صوب تافت و آن زمرهٔ ضلال مصمم جنگ و جدال که خیال محال بود در محل خود اتفاق نموده بودند وقت طلوع آفتاب لشکر منصور بدان دره رسیدند از برانغار میرزاده محمد سلطان و امیر سلیمانشاه و از جوانغار دیگر سرداران سپاه و از پیش قول امیرشاه ملک و سایر سرداران امرا لشکر منصور حمله آوردند و اکثر آن بیدینان بدکیش را به تیغ جهاد بگذرانیدند و اندکی از آن در طرح نیم جانی بهزار مشقت بیرون بردند و چون عرصهٔ آن ولایت از آلایش وجود اهل شرک و عناد پاک شد و اسباب بسیار پایان بدست غازیان و موحدان افتاد رایت نصرت شعار در همان روز باز گشته از دریای گنگ بگذشت و در ساحل آن بحر حضرت صاحبقران دریا نوال تا پیشین کنار رود بادشاه لشکر پادشاه ذو الجلال که امثال آن فتوحات در آن یورش کرامت فرموده بود قیام نمود و همان ساعت سوار شده پنج کروه راه قطع فرموده در طرف زیر آب گنگ نزول نمود و قبهٔ سرادق جلالت اشتمال را بأوج ثریا برافراشت

ذکر عزم مراجعت فرمانفرمای ممالک حضرت صاحبقران بکوه سوالک

چون اطراف و نواحی مملکت دهلی از خبث وجود گبران و بت پرستان پاک شد حضرت صاحبقران دین پرور عزم مراجعت مصمم گردانید روز سه شنبه جمادی الاول سنهٔ احدی و ثمانمائه از کنار آب گنگ نهضت نمود حکم واجب الاتباع صدور یافت که تواجیان بروند آغرق را بموکب همایون رسانند دیگر روز بمسامع علیه رسانیدند که در دره‌های کوه سوالک که آن را کیلک و داکی از هندوستان می‌شمارند جمعی کثیر از هندویان بدکردار با یکدیگر اتفاق نموده مستعد رزم و پیکارند یرلیغ جهان مطاع صادر گشت که سپاه ظفرپناه که در آغرق‌اند کوچ کرده براه آن کوه روانه شوند و آنحضرت بنفس همایون ایلغار نمود بعد از قطع مسالک نزدیک سوالک فرود آمد و در آن مرحله میرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین با آغروق رسیده شرف بساط بوسی دریافتند و امرا و نوئینان بزبان دعا خواست تمنیه داشتند که اگر رای ملک آرای اقتضا فرماید رایت نصرت در ضمان اقبال و سعادت سعادت نماید تا ما بندگان برویم و دمار از روزگار اهل شرک و عناد برآوریم آنحضرت جواب فرمود که در ارتکاب مجاهده دو فایده متصور است یکی احراز اموال دنیوی دوم فایز شدن بسعادات اخروی و همچنان شما را در این واقعه نظر بر ثواب آخرت و منفعت غنیمت است من نیز خواهان آن که حصه‌ای هم در جهاد لشکریان بغنایم اموال کفار مستظهر گردند و در امر تعمیم سرمدی و سعادت ابدی برسم و هیچ شک نیست که ملاحظهٔ حال مسکینان [illegible] دستان از آیین سلاطین دین پرور [illegible] کستر است و هم در آن روز فرمان قضا جریان خاقان فیروز جنگ صدور یافت که امیر جهانشاه که از امرای جوانغار بود و پیش از این یک هفته جهت غارت و تاراج بالای آب جون رفته بیاید با سایر امرا و بهادران از فضیلت غزا و جهاد مختصی بهره ور گردد و خود متوجه گشته بموکب همایون پیوست و آنحضرت در عاشر جمادی الاول بعزم تاخت کوه سوالک رایت توجه برافراخته و در آن دره رائی بود بیره رای چهره رنام و چند هزار او باش و جهال را جمع آورده و بحصانت جای و محکمی موضع بکار زیدار بده غرار داده رایت نخوت و پندار برافراشته از برانغار میرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و دیگر ملازمان درگاه فلک اشتباه حمله آوردند و روی بجانب آن گمراهان آوردند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک که قراول قول بودند دست تهور بجلادت بیرون آورده و قمع و بیخ استیصال آن مخاذیل را وجهه همت ساختند و حضرت پادشاه فلک شکوه در بازنده ایشان توقف ننموده بوجود همایون لشکریان را قوت دل افزوده و قتال فاحش دست داد و آخر الامر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایت جهانگشای خسرو غازی وزیدن آمد و آن مخاذیل بیباک بعضی کشته شده و برخی نیم جانی تنگ پا بیرون بردند اموال ایشان از نقود و رخوت و اسلحه و دواب بدست مجاهدان دین افتاده از موقف عدالت حکم قضا جریان نفاذ یافت که از مردم زیر دست که هر یکی از ایشان سیصد و چهار صد گرفته بودند بعنف ستانند بعد از آن هزیمت زیردستان لشکر داده و از سپاهیان مرحمت پادشاه کامران افراد و آحاد سپاه نیز محظوظ و بهره ور گشته زبان بدعا و ثنای خسرو ترکو کشادند و رایت نصرت شعار از آن مرحله حرکت آمده با ردوی همایون پیوسته و بنا بر کثرت احمال و اثقال زیاد دواب چهار یک گاو و گوسفندان فروهی می‌کشیدند و چون بعد از طی مسافت و مسالک از موضع کندر گذشته و از آب جون عبور نموده حد دیگر از حدود سوالک مضرب خیام سپاه ظفر شعار گردد دو غلام گشت بسمع شرف اعلی رسانیدند که در این حدود رائی است که او را یان کشور هند رتن نام و که تمادی ایام حشری انبوه که با مور و کوه از کثرت ایشان ستوه آید فراهم آورده و کوهها و بیشه‌های محکم پناه برده و چون بدرخت افکندن و در جنگل رفتن و بریدن دادن آن موضع امکان ندارد حضرت صاحبقران غازی چندان توقف نفرمود که روز شود و هم در شب یازدهم ماه مشعلها افروخته فرمان داد که لشکریان بریدن درخت و پیدا کردن راه مشغول شوند و در آن شب بفر دولت روز افزون دوازده کروه راه پیدا کرده آن مسافت قطع نمودند و صباح روز پنجشنبه رایت ظفر پیکر میان کوه سوالک و کوه کوکه رسیدند در آن محل رای رتن میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته تن بر زم و پیکار نهاده بود تا در بدایت حال که آواز کوس و کوه صدای تکبیر و صیاح سپاهیان بدان ملت بیضا بگوش هندوان راه یافت رعب و هراس بر ضمایر ایشان مستولی شده از میان ستیزه روی بوادی گریز نهادند لشکر اسلام اکثر اهل ظلام را به تیغ انتقام گذرانیدند و جمعی انبوه به تیغ سیاست و ناطق [illegible] گرفتند و هر یک از آحاد و افراد سپاه [illegible] صد گاو و دویست گاو و ده [illegible] نفر برده بدست افتاده و امیر جهانشاه که دست جیب بعهدهٔ او بود بدره‌ها و بلدهٔ تا جنگ بسیاری از هنود [illegible] را نیست کرد [illegible] مردم او غنیمتی یافتند و لشکرهای دست راست و چپ تگرصر یا تاخته و مهمات ایشان را ساخته شب جمعه شانزدهم ماه بموکب همایون پیوستند و روز جمعه حضرت صاحبقران دشمن گداز بر کوه سوالک برآمده و از آن مرحله تا دیار نگر کوت پانزده فرسنگ بود و آن دره نیز جنگل بسیار و کوه استوار داشت و رای عقده کشای حضرت صاحبقران بر قلع و قمع کفار قرار گرفته شنید که در آن بیشه‌ها و جنگلها طبقات لاتعد و لاتحصی از بت پرستان و مجوس استقرار دارند و چون امیر جهانشاه و سپاه خراسان روز گذشته در کوه سوالک چنانچه مذکور شد و بر غنیمتی گرامند مالک نشده بودند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیر جهانشاه با لشکر ایشان بدان موضع در آمده سیر و غارت نمایند مقارن

مقارن اینحال صاین تمور که قراول بود آمده در پایه سریر اعلا عرضه داشت که کثرت هندوان نه بمرتبه ایست که قوت ناطقه از شرح و بیان آن بعجز و قصور اعتراف ننماید حضرت صاحبقران بنفس همایون بایستاد و سپاه خراسان و لشکر جوانغار را فرمود که بمهم خود اشتغال نمایند و ایشان تیغ جهاد را از نیام برآورده جمعی کثیر از آن مشرکان را بقتل رسانیدند و غنیمت بی پایان و مال فراوان بگرفتند و در وقت نماز پیشین همین روز از پیش امیر شیخ نور الدین و علی سلطان تواچی کس آمده خبر آورد که از طرف دست راست دره ایست و در آنجا طایفه از گبران جمع شده اند و عدد ایشان از حیز قیاس بیرون است و مراعی و مواشی بسیار دارند حضرت صاحبقران کامکار عنان عزیمت بدان طرف معطوف داشته فرمان داد که امیر شیخ نور الدین و علی سلطان تواچی با سپاه در آن [illegible] مدار بر سر آن جماعت ظلمت شعار رانند و ایشان برحسب فرموده روان شدند و تیغ جهاد بر آن گروه گبرکان نهادند و حضرت [illegible] بر قله کوهی که بر آن دره مشرف بود برآمد تا بر شکوه آنحضرت دل و دست مجاهدان قوی گشته داد جهاد دادند و چون اکثر آن مخاذیل کشته گشته بقیة السیف مجروح و شکسته روی بگریز نهادند لشکر ظفر قرین با غنایم روی از مین بازگشته و روی نیاز بر سم سمند جهان نورد مالیده بعواطف بیکران و عوارف بی پایان اختصاص یافتند و چندان مراعی و مواشی آورده بودند که صحرا و کوه از حمل آن بستوه می آمد حضرت پادشاه اسلام تا هنگام ظلام بر بالای آن کوه توقف نموده و از کمال شفقت و مرحمت حکم فرمود که هرکدام از سپاه ظفرپناه غنیمت نیافته باشد و از نصیبی بی بهره مانده [illegible] شب [illegible] بوی در آن دره فرود آمده و در آن جنگلها و بیشهها حد و عد نه بسیار بود چون شب میشد بلشکرگاه می آمدند و رخوت و اشیای لشکریان می بردند و در مدت یکماه در میان کوه سوالک و کوکر بیست غزو [illegible] لشکر اسلام را دست داد و هفت قلعه حصین را که هریک در آن نواحی مستحکم ساخته بودند و آنها را بدریا ماند روزگاری از خبث وجود مشرکان پاک ساخته شد و بانوار توحید و عرفان آراسته گردید [illegible] که یکی از قلعهها قلعه شیخ کبر بود و از خویشان ملک شیخ کوکر و اهالی آنجا بوسیله جمعی از مسلمانان که در میان ایشان بودند قدم در دایره متابعت نهادند و اظهار گردن انقیاد بطوق بندگی فرمانبرداری بیاراستند اما دلایل نفاق و علامات خبث اندرون از صفحات احوال ایشان ظاهر و لایح بود و چون مال امانی بر ایشان انداختند از مزاج و اوضاع آن گرانجانان مخاذیل غدر و فساد بفراست میرفت یکی از بندگان درگاه فکری لطیف انگیخته مقرر گردانید که اجناس بوجه مال امانی بستانند و اسباب و آلات حرب که اندک ثمنی بها داشت قیمت گران بر آن نهادند آن گبرکان هر سلاح که داشتند مجموع بیرون بردند و بفروختند و بدین حسن تدبیر هیچ سلاح در دست ایشان نماند بعد از آن حکم واجب الاتباع صدور یافت که چهل نفر گبر [illegible] خدام هندوشاه خازن که یکی از بندگان درگاه جهانپناه بود درآیند و بدان واسطه آن بدبختان از جاده شریعت و متابعت انحراف جستند و بعضی از مسلمانان را بقتل آوردند و بر ذمت همت غازیان لشکر اسلام انتقام آن بیباکان شقاوت فرجام لازم گشت مجاهدان کفرسوز روی جلادت بتسخیر آن قلعه آوردند و از افتح نموده دو هزار گبر را بتیغ غزا بگذرانیدند و دود استیصال از خانمان ایشان بسقف دوار آسمان رسانیدند تمام شد سخن ظفرنامه و در بعضی تواریخ دیگر نیز کیفیت واقعه القلعه را بدین طریق آورده اند راقم حروف گوید که هرگاه که مورخان قایل باین شدند که اهالی قلعه مجموع اسلحه خود را در عوض مال امانی دادند چندان مناسب نمینماید که گویند مخاذیل نفاق و شقاق و غدر و فساد از ناصیه گبران ظاهر و باهر بود والله اعلم بحقیقة الاحوال

ذکر غزوات حضرت صاحبقران درنواحی هندوستان و دیگر وقایع و حالات او

چون خاطر انور صاحبقران والا گهر از غزوات حدود کوه سوالک باز پرداخت رایت سعادت و اقبال بجانب ولایت جمو برافراخت و در مقابل قلعه قریه بایلا از اعمال آن موضع نزول فرمود و امیر شیخ محمد ایکو تیمور و مبشر بهادر و اسمعیل برلاس را بتاختن آن ده فرستاده مردم بایلا بغایت شجاع و دلیر بودند و جنگلهای استوار داشتند و چیرها در جنگل مرتب داشته آماده جدال شدند مجاهدان دین خواستند که بی تاخیر بدار و گیر مشغول شوند و جزای سزای آن بدکرداران را در کنار ایشان نهند اما از [illegible] جلال خبر آمد که بهادران در جنگ مبادرت ننمایند تا روز دیگر چتر زرنگار سایه وصول بر آن دیار انداخت و در روز سه شنبه هم جمادی الاخر حضرت صاحبقران سپهر احتشام برسمند گردون خرام سوار شده لشکریان صفها کشیده برانغار و جوانغار و قول بیاراستند و آواز تکبیر و تهلیل باوج فلک رسانیدند و مخالفان دین بمجرد استماع طنطنه نقاره و کوس و سورن سپاه ظفر قرین ده را گذاشته بگریختند و بسان آبی در بیشهها و جنگلها مأوی گرفتند شیران بیشه هیجا چیرها بر داشته در میان جنگل توقف نمودند تا سپاه ظفرپناه پای در قلعه نهاده غله فراوان بدست آوردند و روز دیگر حرکت آمدند و چهار کروه مسافت پیموده فرود آمدند و بهادر [illegible] تیمور و فولاد و سعد الدین که از دهلی برسم رسالت نزد اسکندر والی کشمیر رفته بودند و احکام واجب الانقیاد باسم او برده با ایلچی شاه اسکندر رسیدند و بسعادت بساط بوسی فایز شده بعرض رسانیدند که شاه اسکندر احرام ملازمت بسته و روی نیاز بدرگاه عالم پناه آورده بموضع جهان نما رسیده بود که در آن حدود مولانا نور الدین از جانب [illegible] آمده بود ملحق شده و چنین تقریر کرد که امرا و دیوان بزرگ مقرر فرموده که سی هزار رأس اسب و صد هزار درست زر از هریک بوزن دو مثقال و نیم از ولایت کشمیر سرانجام نماید بجهة تقدیم این خدمت بازگشت تا بعد از نسق این مهم دیگربار روی بدرگاه فلک اشتباه نهد حضرت صاحبقران بر دیوانیان انکار فرمود که بر شاه اسکندر تکلیف مالا یطاق کرده اند [illegible] ولایت کشمیر است را وطلب داشته اند و مقتضی عدالت آنست که هرچه درخور وسعت مملکت بود از آنجا بطلبند و ایلچیان حسن عبودیت و صفای طویت شاه اسکندر بعرض رسانیدند عاطفت صاحبقرانی شامل روزگار والی کشمیر گشته با ایلچیان فرمود که پادشاه اسکندر هیچ چیز باز نماند و زود [illegible] احرام ملازمت بندد و در روز سیم هم ماه رسولان شاه اسکندر را در صحبت زین الدین رخصت انصراف ارزانی داشت مقرر آنکه مدت بیست و هشت روز از آن تاریخ بگذرد باید که در کنار آب سند رسیده باشد بعد از آن ایلچیان را گسیل کرده سپاه ظفرپناه قریه معموره [illegible] را تاختند و خاطر خود را از غله و علوفه چند روزه فارغ ساختند و لشکریان فیروزی اثر بعد از قطع چهار فرسخ که مجموع کشت زار بود بمنبع آب جمو دل بود درآمدند و چند نوبت از آب بگذشتند و بدامن کوه بطرف دست چپ قصبه جمو بود و بجانب دست راست قریه منو و در هر دو محل گبران قوی هیکل زورمند بودند و کوهها و جنگلها از غایت حصانت و متانت داشتند چنانچه روندگان عبور بر آن موضع از محالات می پنداشتند و آن جهال عیال و اطفال خود را بقلال جبال فرستاده و رای ایشان با طایفه از متهوران بیباک بموضع حصین از کوه پناه برده ایستاده بودند و تیر می انداختند و نعره میزدند رای عالم آرای بر آن جمله [illegible] فرمود فرمان داد که امیرزادگان [illegible] لشکریان متعرض آنجماعت نشوند اما قریه منو را تاختند سپاه ظفرپناه برحسب فرموده عمل نمود و آن ده را غارت کردند و [illegible]

بقصد جمو دوان آمدند و غنیمت فراوان برگرفتند چنانچه ما یحتاج ایشان آماده گشت و رایت نصرت شعار از آنجا در حرکت آمده جسرو کرده و اقتدار فرمود که چند قوشون از مردم جلادت آیین در جنگل توقف نمایند
و آنحضرت روز جمعه بیست و یکم ماه از آب جمو عبور نموده و بهار گروه راند از دره جمو در مرغزاری که چهار فرسنگ علف خوار بود در کنار آب چناوه فرود آمده و چون اردوی کیهان پوی از دره جمو بسوی
بیرون آمده روان شد هندوان او را بصفت بتصور آنکه بیشه از شیران جلادت شعار تهی مانده از جنگل پای بیرون نهادند ناگاه بهادران جلادت آیین از کمینگاه بیرون تاختند و بر آن مدبران
حمله آوردند و بسیاری از آن طایفه را بر خاک هلاک انداختند و دولت تیمور تواجی و حسین ملک قوچین رای جمو را که زخمدار شده بود با پنجاه کبر دیگر اسیر و دستگیر کرده بدرگاه پادشاه دین پناه
رسانیدند و بنابر مصلحت وقت زخم او را معالجه نمودند و بعد از وعده و وعید بسیار رای جمو در زبان بتوحید گویا کردانیده و گوشت گاو که در مذهب و کیش ایشان حرام است بموافقت مسلمانان
بخورد و بتشریف اسلام سرافراز گشت و در آن منزل خبر رسید که شاهزادگان و امرا که بطرف تبت و رفته بودند شیخه کوکر که نقد اخلاص او از بوته امتحان تمام عیار بیرون نیامد گرفتند و بیان این سخن
آنست که شیخه برادر نصرت کوکر که ذکر او گذشت در سوابق ایام رسیدن هندوستان بتقبیل آستان فرخنده نشان فایز شده بتربیت و نوازش اختصاص یافت و مرتبه او بجایی رسید که کهرس در حدود هند گفت که من
اتباع شیخه کوکرم که مال و جان از سپاه دشمن بسوزانم آن یافت در آن زمان که میان دو آب دریای کنک و دریای جون عسکر ظفر مآب بود شیخه کوکر رخصت طلبیده که بولایت خود در رود و پیشکش و ساوری ترتیب
داده در کنار آب بیاه بار دیگر بشرف بساط بوسی استسعاد یابد و چون ملتمس او باجابت مقرون گشته بعد از قطع منازل در لهاور که مملکت او بود قرار گرفت و بساط نشاط و کامرانی بگسترد و رقم نسیان
بر مواعید مقرر کشید با وجود خلف وعده و قلت التفات نسبت به بندگان حضرت صاحبقران کثرت عجب و اشعار رو زکار را با ر آثار خود ساخت چه در آن اوان که مولانا عبدالله صدر و هندوشاه خازن و دیگر ملازمان
درگاه از سمرقند می آمدند بدان دیار رسیدند مطلقا بحال ایشان نپرداخت و شرایط ضیافت و مروت بجای نیاورد لاجرم فرمان قهرمان فتح و نصرت بغارت ولایت او و قید او اشارت فرمود و مضمون لئن کفرتم
ان عذابی لشدید بظهور پیوست و رایت نصرت پناه در چهارم ماه جنبش آمده و پنج گروه در منزلی با نزهت قرار گرفت و در آن روز دستادگان امیرزاده میرانشاه رسیدند و اخبار شاهزادگان و تحف و تنخواهها
و احوال و اوضاع ممالک محروسه و غیر آن بعرض رسانیدند و روز بیست و پنجم ماه مسعود هندوشاه خازن ما مورگشت که بجانب سمرقند رود و بشارت وصول موکب همایون بسمع اهالی آنجا و یار ان صغار و کبار رساند و هم در
آن روز اوزان از کار امیرزاده پیر محمد بن شاهزاده عمر شیخ از فارس رسیدند و کماهی حالات آنجا را معروض داشتند و پیشکشهای لایق از شمشیرهای مصری و غیر آن بگذرانیدند و در روز بیست و ششم ماه از کنار آب
چناوه عبور نمود و شش گروه راه پیموده در بیابان فرود آمدند و در روز بیست و هفتم بسعادت و اقبال در آمدند و بر سر انجمن حضرت صاحبقرانرا ذوکرفتند و در آن روز شیری ظاهر شد بهادران پیل
شکار بر آن صید تاختند و بیشتر از همه امیر شیخ نورالدین شمشیر زده آن شیر را از پای در آوردند و مقارن این حال امیرزاده رستم و امیرجهانشاه که بتاخت لهاور جهت تادیب شیخه کوکر رفته بودند با غنیمت
فراوان و اموال بسیار بیایان بموکب همایون پیوستند و انواع نقود با و تبرکات بمحل عرض رسانیدند همت پادشاهانه مجموع آنها را بایستادگان پایه سریر اعلا بخشید و در آن میان لطف سبارکش به
پیر محمد آزاد افتاده او را مشمول عنایت بیکران گردانیده بجامه خواص ترکش با بند زر که آن مخصوص آنحضرت بود اختصاص داد هم در آن روز حکم شد که شاهزادگان با حشمت و جاه و نوئینان و سران
سپاه هر یک راه سمت بجانب وطن و مسکن خود باز گردند و تمامت مخدوم زادگان و ارکان دولت از مراحم عاطفت پادشاهانه با کلیل خاص و میان مبارکشان بکمر مرصع موشح و مزین شد و از ملوک
و اعیان ممالک هند طایفه که ظفر کردار ملازم رکاب شهریار جهاندار بودند همه را خلعت و تشریف داده یرلیغ فرمود و رخصت انصراف ارزانی داشت و خضر خان را که از قید مبارک کرکتیه بیش سوار
ملک سیاه رفته بود و از آنجا در حین وصول چتر فلک فرسای پناه بظل رایت جهانکشای آورده بحکومت مولتان تعیین فرمود و چون اردوی آنکه در دشکارگاه وسیع عریض بود اجناس وحوش بر مثل شیر و پلنگ
و کرگ و کرگدن و کوته پای و آهو و گوزن و گاو و غیر ذلک و اصناف طیور مانند طاوس و طوطی و سایر مرغان در آنجا یافت میشد خاطر خطیر حضرت صاحبقران میل شکار کرده لشکریان بحکم که روان
شدند و چندان شکار افگندند که کلاب و دواب بدتها از لحوم و سوم آنها انتفاع گرفتند و چون از آن کار فارغ گشتند روز جمعه بیست و هشتم ماه نهضت کرده در موضع صهیان که سرحد کشمیر است
و در آن زمان با انواع سبزه و ریاحین آراسته بود فرود آمدند و اگر اشارت عالی حضرت سعادتمند شرف نفاذ یابد که در خاتمه کتاب لتعرضی با مصار و بلاد در صحت کشمیر بعد از قضا الله تعالی در ایامی
سمت گذارش پذیرد انشاء الله وحده العزیز

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران کشورستان بصوب مستقر سریر خلافت مسیر

و روز یکشنبه سلخ جمادی الآخر اعدل خواقین دایل و اواخر عساکر گردون مآثر جدا شده روی توجه بدار السلطنه سمرقند نهاد و بر سبیل تعجیل بیست گروه راه قطع کرده موضع سامنیت از توابع کوه جود محل
نزول شهریار نصاحب جود گشت و روز دوشنبه غره رجب از آنجا روان شده حوالی قلعه بروجه را مضرب خیام اقبال و از آن مرحله در هما نروز بعد از ادای نماز پیشین پای در رکاب نصرت انتساب آورده بجول
جلالی در آمده و بسرعت هر چه تمام تر راندند و ناشام از آن جول بیرون آمده و سبب تسمیه جول بجول جلالی سمت گذارش یافت و چون از قریه بروجه سی کروه راه قطع فرموده در کنار کول آب نزول المحفوف
بسعادت و اقبال فرود آمد و روز دوشنبه دویم ماه کنار دریای سند بفر مقدم حضرت صاحبقران گیتی ستان رشک چشمه حیوان گشت و امرا که بضبط قلعه نغر با تو و آنکه در آن نواحی تعلق بایشان
سپرده داشت شل پسر علی سلدوز و شاه علی قراچی حسب فرمان قضا جریان بر آب سند پلی از سه پایه و جسری از کشتی بسته بودند رایت نصرت مآب از آن پل فرود آمد و تا وقت استوار بر کنار آن توقف نموده پسر
و امرا بر سر پل بازداشت که اگر دوق و لشکریان که از عقب متوجه اند با آهستگی بگذرانند و بعد از قطع مسافت در حوالی بانو قبه بارگاه پادشاه اسلام باوج مهر و ماه بر افراشته پسر علی سلدوز و دیگر
سرداران که جهت دفع شر اوغانیان در قلعه بانو را آمده بودند بمقتضی فرمان واجب الاذعان توقف نموده بودند و در این مکان بتقبیل بنده فرخنده نشان فایز گشته تکشقوز اسب و یکهزار گاو بمحل عرض
رسانیدند حضرت صاحبقران سپهر احتشام که پشت گاو و زمین از حمل انعام او خم میشد اسبان را بر امرا و بهادران بخشید و حکم کرد که گاوان را از هر کس بر سبیل تعرض گرفته بودند با ایشان رسانند
و پسر علی و اتباع او در آن محل چندان توقف نمایند که لشکریان از آنجا بگذرند و در روز پنجشنبه رابع جمادی الآخر مطابق اول فروردین ماه جلالی که روز نوروز بود رایت نصرت شعار بجانب نغر در حرکت آمد
و در روز جمعه خامس شهر مذکور قلعه نغر را از غبار موکب منصور عنبر سای گردانید و در آن روز نوکر امیرزاده میرانشاه بموجب فرمان متوجه تبریز شد تا اخبار فتوحات تا رجمند که بندگان خاص را در کشور هند بدان اختصاص

اختصاص یافته بود بمسامع سکان ممالک آذربایجان رسانند و هم در آن روز بشارت تعالی صدور یافت که محمود برانخواجه دهنده شاه بکابل رفته لشکر آن ناحیه را جهت دفع شر افغانیان بیاورند و پیش از
این مکاشته کلک بیان گشت که حضرت صاحبقران ممالک ستان در بدایت توجه بجانب هندوستان جهت فساد افغانیان شهید بساط امن و امان میان مسلمانان امیر سلیمانشاه را فرستاده بود تا قلعه تیرا را
بکمال عمارت آورده امیر مشار الیه در تعمیر آن قلعه مساعی جمیله مبذول داشته بود اما در کنار قلعه چشمه آب خوشگوار در خارج حصار مانده بود و در این وقت رای عقده گشای اقتضای آن کرد که آن
چشمه داخل حصار شود و با وجود استیلاء شوق و آرزومندی بملاقات اولاد و احفاد مصلحت بلاد و عباد بر نیل مراد راجح دانسته در آنجا توقف فرمود و چون عدد لشکر با حاضر معلوم نبود معروض
رای انور گشت که از جمله اسباب احتیاج خانه چند خروار نعل موجود است فرمان قضا مضا نفاذ یافت که آن نعلها را بر طایفه که ملازم رکاب ظفر قرین اند بخش کنند و سرداران سپاه نعل طمع و آتش
اهل بها ده نوکران خود را زیاده از واقع نوشتند بعد از آن حکم واجب الاتباع صدور یافت که در اضافه عمارت قلعه سعی نمایند چنانچه چشمه مذکور داخل حصار گردد و برحسب مفصل قسمت نعل اسباق
انداخته قدر هر مرتبه رسید که امرا بدست خویش بمقتضای فرموده خشت میکشیدند تا بر نوکران و زیردستان چه رسد و در سه روز آن عمارت سنگین تکمیل یافت و بعد از اتمام آن مهم نصرت قاری
از نوکران امیرزاده محمد با سیصد کس از قوشون و سه افلان از احفاد جوجی خان با چهارصد خانه کوچ اوزبک مقرر شد که بمحافظت آن قلعه قیام نمایند و ضبط قلعه ایریاب و شنوران کشیخ حسن
سخت کمان و عمزاده امیر شیخ نور الدین مفوض گشت و رایات نصرت آیات در حرکت آمده یک منزل قطع فرمود و روز سه شنبه نهم ماه از حوالی گنبد شیخ مبارکشاه روان شده بدیل
کرماج مخیم اقبال خسرو با تخت و تاج گشت و در این مرحله شیخ احمد خواجه اوغانی ببارگاه حضرت صاحبقرانی حاضر شد اما همت شیخ مشار الیه از احضار چیزی که تقاضای روح حیوانی با آن
منوط است قاصر آمده باقامت وظیفه ضیافت چنانچه براه و رسم ارباب خرقه و فقر است هیچ گونه نتوانست نمود در همان روز دیگر خانه شیخ عبدل بموضع اشکبار را از فر قدوم فرمانفرمای عصر غیرت
افزای سپهر برین گشت و آن درویش عزیز بقدر وسع و طاقت لوازم خدمت بتقدیم رسانید برومند باد آن همایون درخت که بر سایه آن توان بر درخت که از سایه آسایش جان
دهد که از میوه آرایش خان دهد روز دهم ماه از موضع اشکبار کوچ کرده دهانه آرامک لحظه آرامگاه سپاه نصرت پناه گشت و در آن روز مولانا نعمت الله پیش امیرزاده شاهرخ فرستاده
نامزد وصول چتر فلک فرسای رسانده و چاشت آن روز از آن منزل در جنبش آمده بهوای کابل از غبار سم سمند جهان پیمای پادشاه مظفر لوای عطرسای گشت و بعضی از آغایان که طاقت ایلغار
و شبگیر نداشتند بگذاشت و حشم را باز داشت تا باهستگی ایشان را بیاورد و از آنجا نهضت نموده بجوی ماهی گیر که معمار همت آنحضرت احداث فرموده بود آمد و چون از آنجا روان شد موضع ماران
محل نزول موکب نصرت نشان گشت فرمان قضا جریان صدور یافت که در آن سر راه رباطی معتبر از گچ و آجر ترتیب سازند و باندک فرصتی العمارت با تمام پیوست و بعد از فرمان ترتیب آن بقعه
حضرت صاحبقران از آن منزل کوچ کرده و قریب بده فرسخ قطع فرموده فرود آمد و در آن منزل که بتاخسنک اشتهار داشت در دست پادشاه اسلام قرحه پیدا شده ملازمان بارگاه سپهر
احتشام از این صورت ناخوش ناخوش گشتند و شب هنگام از جانب هرات نوکر شاهزاده شاهرخ رسیده اخبار سلامت بمسامع علیه رسانید و بجهة شدت وجع سه روز در آن موضع توقف واقع شده
بعد از آن اردوی کیهان پوی در حرکت آمد و محفه آنحضرت را در آن دره استران اهوار میکشیدند و گاه بر دوش وجود در محفه سادات میکشیدند کان صادق الاخلاص عمل ساخته محل اشرف را که خلاصه نتایج هشت
و چار رود آن درج بود بر گردن گرفته از آبها میگذرانیدند و در اثنای آن طریق عقبه بیست سیاه یخ نام از دل تا آن عقبه بیست و شش کرت و از آن عقبه تا آخر دره بیست و نوبت از یک آب
عبور میبایست نمود روز پنجشنبه پانزدهم ماه نوکران حضرات عصمت آیات سرای ملک خانم و تومان آغا و سایر خواتین و آغایان و پادشاه زادگان رسیدند و سلامت گذرانیدند احوال
سلامتی بعز عرض رسانیدند حضرت صاحبقرانی کسی با غوروق فرستاد که ییلاق را بتعجیل بیاورند و در هفدهم ماه عارضه که بود بکلی زایل شد و روز شنبه هیجدهم ماه خسرو کامیاب از موضع
سرآب نهضت نموده متوجه بقلان گشت و در قریه آخر نزول فرموده چندان توقف نمود که آش خورده شد و از آنجا در حرکت آمده قرا بلاغ معسکر شهریار آفاق گشت و در آن منزل خواتین
امیرزاده پیر محمد و امرا و رعایای ولایت بقلان بساورهای لایق مرتب و مهیا داشته بنظر کیمیا اثر رسانیدند و موکب همایون از آن محل جنبیده و منازل و مراحل قطع فرموده بجانب آب جیحون نهضت

ذکر عبور حضرت صاحبقرانی از جیحون باسعد طالع و ملاقات با اولاد و وصول بسمرقند

در روز شنبه بیست و یکم رجب سنه احدی و ثمانمائة آن بحر مکرمت و احسان بکشتی در آمده از آب بگذشت و در آن مکان مخدوم زادگان امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و مخدره نشین حجله عصمت و جلالت سرای ملک خانم و تومان
آغا و بیگم سلطان و سایر شاهزادگان و آغایان و مجموع اشراف و اعیان بلاد ما وراء النهر و سمرقند برسم استقبال آمده دیده بدیدار خجسته صاحبقران سعادتمند روشن ساختند و زبان ثنا
گشادند و مراسم تهنیت بتقدیم و پیشکشهای سزاوار کشیده درهم و دینار بسیار نثار کردند و دو روز در آن منزل توقف نموده در روز سیم خانزاده علاء الملک از جمله سادات آنجا که بعظامت
ذکر و نباهت شان امتیاز داشت طوی سنگین کشیده و تنسوقات مناسب بعز عرض رسانید و روز سه شنبه سیم ماه حضرت صاحبقران بر سمند بادرفتار سوار شده قطع منازل فرموده موضع
دوپلیچین معسکر ظفر قرین گشت و در آن مرحله درج خلافت امیرزاده شاهرخ از قبة الاسلام هرات رسیده بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف شد و لوازم تهنیت بجای آورده تبرکات مناسب بعز
عرض رسانید و هم در آن منزل امیرزاده پیرانشاه که شهریار جمجاه او را در سمرقند گذاشته بود بدولت بساط بوسی سرافراز آمد و چون در مدت غیبت آنحضرت با رعایا و کافه برایا سلوک
پسندیده کرده بود بتربیت و عاطفت پادشاهانه اختصاص یافت و در روز بیست و سلخ ماه رایت نصرت شعار از آنجا نهضت نموده قبة الخضرای کش از مقدم همایون آنحضرت جنت وش گشت
و از حسن عقیدت و صفای سریرت شهریار دین دار بزیارت قدوة الواصلین شیخ نور الدین و سایر مشایخ بزرگوار و پدر عالیمقدار شتافته نذور و صدقات بفقرا و مستحقان و ارباب احتیاج
رسانید و از آنجا روان شده مسافت پیموده در کوشک باغ دلگشا در ظاهر سمرقند که در آن حین با تمام رسیده بود نزول اجلال فرموده و در آن مکان باز بهت شاهزادگان و آغایان و ارکان دولت
ایشان حضرت حاضر آمده زبان بتهنیت گویا گردانیدند و چندان دُر و گوهر و سیم و زر نثار کردند که رسم آن نیاز از میان برخواست و روز سه شنبه بیست و یکم شعبان ماه مذکور که بکمال بدر

بدار السلطنه سمرقند فی امین وقت و اسعد ساعت در آمد باز در آن شهر از کوکبهٔ شهریار غیرت فردوس گشت از قدومش آئین یافت و بعد از استحکام بصدق و اخلاص تمام صاحبقران نوشیروان نشان بزیارت فیض بنیان قثم بن عباس یمن و تبرک جست و مقیمان و مجاوران مزار را بصلات و صدقات بی پایان مستظهر و شادمان گردانید و از آنجا بخانقاه مهد علیا تومان آغا قدم رنجه فرموده بعد از نماز پیشین باغ چنار از فر قدوم صاحبقران دولتیار محسود گلستان ارم گشت و در آنجا بعیش و عشرت مشغول شده داد طرب و کامرانی داد و از آن موضع فرح افزای بباغ بهشت عنبرسرشت نقل کرده بساط نشاط ممهد داشت و بعد از آن خسرو کامران از باغ بهشت بباغ بلند خرامید و در این ایام پیلان و آغروق که در عقب بود در رسیدند سکان دیار ماوراءالنهر که مدت الحیات پیل ندیده بودند از آن هیکل مهیب و ترکیب غریب در تعجب افتادند و انگشت تحیر بدندان گرفته بر کمال صنع قادر بیچون آفرینها خواندند و حضرت صاحبقران ممالکستان مجموع شاهزادگان و آغایان و امرا و نوئینان و اشراف و اعیان و اکابر دیار و اطراف ماوراءالنهر را بالعطا و بخشش و هدایا و تبرکات و تنسوقات ممالک هندوستان فرخناک و شادمان گردانید و سارنگ را در بزرک اوغلان واکه در پنجه تقدیر سپهر دستگیر شده بود با دو زنجیر فیل و دیگر امتعه و نفایس کشور هند باشر پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاد و برای مجموع امرا که در سرحد مغولستان قرار داشتند ارمغانی روان کرد و شاهزاده شاهرخ رخصت انصراف یافته متوجه هرات گشت و در اثنای این اوقات بتعمیر مسجد جامع که مکنون ضمیر آفتاب تاثیر پادشاه جهانگیر بود فرمان داد و در روز یکشنبه چهارم ماه رمضان سنه احدی و ثمانمائه که قمر در اسد بود و منصرف از تسدیس آفتاب و متصل بتسدیس زهره مهندسان صاحب هنر و استادان دانشور در ساعتی شایسته و طالعی بایسته در بنای آن شروع نمودند و عمله و پیشکاران که هریک در فن خویش عدیل و نظیر نداشتند در آن مهم غایت جد مبذول میداشتند و سنگ تراشان ماهر که از اصناف ممالک جمع آمده بودند دویست نفر در نفس مسجد کار میکردند و پانصد کس در کوهها بریدن سنگ و فرستادن آن بشهر کمر جد و جهد در میان بسته بودند و برای هم آوردن و نقل آلات و ادوات نیز نود و پنج زنجیر فیل که از دریای هندوستان بسمرقند رسیده بود تعیین رفت و سنگهای عظیم بکار کردن میکشیدند و ستونها بر شاهزادگان و امرا و نوئینان و ارکان دولت و اعیان حضرت منقسم شد و هرکس در امری که تعلق باو داشت مساعی جمیله بتقدیم میرسانید و در اثنای این اوقات امیرزاده محمد سلطان که بموجب فرمان در سرحد مغولستان بود با معدودی چند از خواص و مقربان رسیده در خانقاه تومان آغا بشرف پایبوس سعادت دریافت و بمراسم نثار و پیشکش قیام نمود آنحضرت قرة العین سلطنت را در آغوش کشیده پرسش احوال فرمود و از کمال اعتقاد و اهتمامی که فرمانفرمای هفت اقلیم در اتمام آن بقعهٔ خیر داشت اکثر اوقات آنحضرت بر سر عمارت حاضر میشد تا پرتو التفات همایون و شرفات آن عالیشان از ایوان کیوان درگذشت و باندک زمانی چهارصد و هشتاد ستون از سنگ تراشیده که هریک از کوه بیستون نشان میداد افراخته شد و مجموع سقف رفیع و فرش بدیع از تختهای سنگ تراشیده ساخته و پرداخته آمد و چون غرض اصلی از تسوید این اوراق تاریخ است نه انشا و توصیف در تعریف آن بقعهٔ شریفه بهمین قدر اکتفا رفت

ذکر اصابت عین الکمال بجمال امیرزاده میرانشاه و لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بایران و یورش هفت ساله

در اوایل سنه اثنین و ثمانمائه امیرزاده میرانشاه گورکان از هوس شکار دامن گیر شده بعزم این کار بر سمند باد رفتار سوار شد و در صحرای مرغزار محرکه بجوار مزار پیر محمد نخجوان شکاری فراوان بهم رسید و در اثنای تک و تاز شاهزاده گردن فراز بقوچی باز خورده از فراز زین و تا گسسته خواست که قوچ را زنده بدست گیرد ناگاه از قضای آسمانی و حکم ربانی بسر و گردن بر زمین افتاد و بعضی گفته اند که قوچ را گرفته بقربوس زین رسانید قوچ طپیده و اسب رمیده شاهزاده از بالای زین بر زمین افتاد و علی ای تقدیر از شدت آن صدمه بیهوش شد از این واقعهٔ عظمی خروش از نهاد مردم بر آمد و امرا و اعیان ببالین شاهزاده آمدند و قلق و اضطراب آغاز نمودند بعد از اندک زمانی بر خود جنبیده فی الجمله از حیات او آثار مشاهده افتاد و مدت سه شبانروز چند نوبت غش بر ذات پسندیده سمات او طاری گشت از طبیبی که متصدی معالجه او میبود بالقصد یا بسهو یا بعمد یا باغوای جمعی در تداوی تقصیری واقع شد و خللی فاحش بدماغ شاهزاده خردمند راه یافت انگه مملکت هلاکو خان را بنوعی ضبط کرده بود که مزیدی بر آن متصور نبود بنابر این اکثر اوقات او بر نهجی صادر میشد که مرضی و پسندیدهٔ عقلا نبود گاه بمجرد خیالی بیجون بکشتن بیگناهی فرمان میداد و گاه از طریق اسراف گنجی براه گدائی مینهاد و بسیاری از امور که لایق مرتبهٔ سلطنت نبود ارتکاب مینمود از آنجمله در اوایل فصل تابستان بموجبی لشکر بجانب بغداد کشید و هر شبانروزی دو منزل قطع میکرد بتصور آنکه سلطان احمد جلایر از آوازهٔ توجه رایت نصرت شعار بغداد را گذاشته راه فرار پیش گیرد و چون بقصبهٔ ابراهیم لک رسید از جانب تبریز قاصدی آمده خبر آورد که طایفهٔ از روسا و اعیان آن دیار با هم عهد و پیمان بسته داعیه آن دارند که عذری اندیشند و چون سمت شاهزادهٔ عالمیان رخصت نمیداد که بی نیل مقصود مراجعت نماید بدان سخن التفات ننموده ایلچیان میرانند تا بظاهر بغداد نزول فرمود و بنابر آنکه سلطان احمد میدانست که در آن وقت محاصرهٔ دار السلام تعسری دارد پای وقار در دامن اصطبار کشید و لب تحمل بدندان تجلد گرفته جای خود محفوظ داشت و چون ایلچیان از تبریز متعاقب رسیده خبر طغیان اهالی آنجا مکرر معروض گردانیدند و بعد از دو روز که مدینة السلام مرکز خیام سپهر احتشام گشته بود رایت فتح آیت از آنجا مراجعت نموده هر روز دو کوچ میفرمود تا بمقصد رسید جمعی را که اندیشهٔ خلاف داشتند شاهزادهٔ کامران از میان برداشت و یکی از آن جمله قاضی تبریز بود و در اواخر همین سال بمجرد توهم مخالفت سید علی شکی ارلات تحقیق ناکرده لشکر بولایت او کشید و حاصل مملکت او را از صامت و ناطق بباد تاراج داد و چون صیت اشتغال شاهزاده بلهو و سرور در اقطار انتشار یافت گرجیان که از مهابت سیف و سنان لشکر توران زوایای اختفا خزیده بودند در مدت غیبت حضرت صاحبقران گردن غلام و رفتن او بجانب هندوستان پای جسارت از حد خود بیرون نهاده دست تعدی بذیال ممالک محروسه دراز کردند و در آن اوان سلطان سنجر امیر حاجی سیف الدین بموجب فرمان صاحبقران سعادت قرین سلطان طاهر پسر سلطان احمد جلایر را در قلعهٔ النجق محاصره کرده در گرد قلعه دیواری کشیده بود بلند و محکم که هیچکس را مجال دخول نبود و اهالی حصار بغایت بتنگ آمده بودند و در مضیق حیرت افتاده در این اثنا اکرکین حاکم گرجستان با جمعی از گرجیان بمدد سلطان طاهر و محصوران قلعهٔ النجق فرستاده و سید علی شکی با وجود تجلی برلیغ اسلام بواسطهٔ آنکه لشکر شاهزاده ولایت او را غارت کرده بودند با ایشان اتفاق نموده متوجه قلعهٔ النجق شده بملکت آذربایجان در آمدند و دست تطاول برآورده متصدی قتل و اسر مسلمانان شدند و چون سلطان سنجر از ازدحام مخالفان آگاه شد بضرورت از در قلعه برخاسته بتبریز رفت و صورت حادثه بعرض امیرزاده میرانشاه رسانیده التماس نمود که بنفس خود امیرزاده با لشکر با طایفه

با طایفه از امرا مثل سلطان سنجر و حاجی عبدالله عباس و غیرهما بتسکین ایشان فرمود و ایشان روی جلادت بجانب النجق آوردند و چون کرجیان بقلعه النجق رسیدند سلطان طاهر از آنجا فرود آمده با ایشان ملحق شد و قلعه را بحاجی صالح و سید احمد علیشاهی و سه ازنا و رکرجی سپردند و بلغت کرج ازنا در عبارت از امرا و بها درانست و چون مقصود کرجیان استخلاص سلطان طاهر بود و بعد از آنکه این صورت میسر شد مراجعت نمودند و هم در آن نواحی لشکر تبریز را با ایشان ملاقات دست داد و از جانبین تسویه صفوف اشتغال نمودند و نیران محاربه اشتعال یافت و چون مخالفان در غایت کثرت بودند ازنا دران کرج بر الغار و جوانغار شاهزاده ابابکر را از جای بر گرفتند و در این اثنا سید علی از قلب بیرون تاخته متوجه شاهزاده ابابکر شد و خدمتش امیرزاده بانکه در سن هجده سالکی بود در مقام مردانکی ایستاده بیک چوبه تیر سید علی شکی را برخاک هلاک انداخت و چون کرجیان غالب شده بودند و لشکر تبریز را منهزم ساخته امیرزاده ابابکر مصلحت در توقف ندید لاجرم عنان از آن معرکه برتافته خود را از غرقاب بلا بساحل نجات رسانید و کرجیان نیز در دیار و طان خود نهادند و امیرزاده میرانشاه مایل بعیش و عشرت و شرب خمر و لهو و لعب گشته از تنسیق امور مملکت تغافل میورزید از آن جهت اختلال باحوال ملک راه مییافت و چون حضرت صاحبقران تاج بخش گیتی ستان از دیار هندوستان مراجعت نموده در مستقر عز و شرف قرار گرفت بسمع همایون نامضبوطی ممالک آذربایجان رسانیدند و در این اثنا حرم محترم امیرزاده میرانشاه یعنی خانزاده از شوهر بسببی از اسباب رنجیده از تبریز بسمرقند رفت و در قصر باغ چنار بشرف بساط بوسی خسرو کامکار استسعاد یافته حال ضعف دماغ شوهر بعرض رسانید و گفت اگر در این اوان اهمالی ساید وصول بهران دیار ننید از دواعی اظهار مخالفت خواهد کرد و این معانی موجب آن شد که حضرت صاحبقران از یساق یورش هندوستان هنوز زیاسوده و بیش از چهار ماه در مستقر سریر سلطنت توقف نفرموده بار دیگر بر توجه ایران جازم شد و تواجیان بهرام صولت باطراف مملکت فرستاد تا جار رسانیدند که لشکریان استعداد یورش هفت ساله نموده بدرگاه عالم پناه شتابند و امرا امیرزاده شاهرخ مثل سید خواجه و شیخ علی بهادر و جهانملک و پیر محمد فولاد حسب فرمان بهرات رفتند و باشاهزاده مشارالیه گفتند که بموجب فرموده شما را با لشکر خراسان بجانب آذربایجان میباید کرد و امیر سلیمانشاه پیشتر متوجه تبریز شود و چون این خبر بسمع فرخنده امیرزاده شاهرخ رسید در حال بجمع سپاه نصرت مآل فرمان داد و امیر سلیمانشاه و امیر سید خواجه را پیشتر روان ساخت و بعد از اجتماع لشکر با شاهزاده جوان بخت پای مبارک در رکاب سعادت آورده براه بسطام و دامغان در حرکت آمد و چون بجاجرم اتفاق نزول افتاد توکل قرارکلو اعلام رسیده خبر رسانید که سپاه خراسان براه شهاسیما باسترآباد روند که رایت جهانگشای از جیحون عبور نموده از بسطام و دامغان خواهد گذشت شاهزاده اطاعت مثال واجب الامتثال نموده بالشکریان خراسان عنان بجانب شهاسیما تافت و در آن راه بسبب صعوبت طرق و علفهای جان گزا چندان چهارپای در معرض تلف آمد که زبان بیان از تعداد آن عاجز گشت و بعد از تعب و مشقت انبوه بفیروزکوه رسیدند و به بهره وری از آنجا روان شدند و حضرت صاحبقران ممالک ترکستان امیرزاده محمد سلطان را جهت ضبط ممالک توران در سمرقند بگذاشت و جمعی از امرا که تفصیل اسامی ایشان موجب تطویل میشود بدستور سابق در خدمتش باز داشت و امیرزاده اسکندر ولد امیرزاده عمرشیخ بهادر را بحکومت اندکان تعیین فرمود و خسرو ممالک عرب و عجم در محرم ثمان و ثمانمایه بطالع مسعود و زمان محمود پای در رکاب نصرت انتساب آورده سوار شد و منازل و مراحل قطع فرموده و شرف زیارت مشایخ و اکابر دین قدس الله تعالی ارواحهم دریافته چون بیلخ رسید در وثاق امیر باد کار برلاس که داروغه آن ولایت بود فرود آمد و امیر مشارالیه نیز ترتیب طوی و پیشکش داده وظایف خدمتکاری بتقدیم رسانید و از آنجا روی براه نهاد بل الفضل آورد و چون سارق قمش خادم محل نزول خدام عالیمقام گشت حرم محترم امیرزاده شاهرخ ملک آغا و گوهرشاد آغا و فرزندان از هرات آمده در آن محل بعز بساط بوس فایز گشتند و امیرزاده سیورغتمش که پیش از این تا ریخ پنجشنبه ثامن رمضان سنه احدی و ثمانمایه بطالع سنبله در هرات از ملک آغا متولد شده بنظر کیمیا اثر پادشاه هفت کشور رسید و هم در آن منزل امیر قیقو قانی از هرات آمده شرف دستبوس دریافت و حضرت صاحبقران او را بنوازش و خلعت اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و از آنجا نهضت نموده مسافت میمونه مزار فایض الانوار شیخ الاسلام احمد جام رحمه الله و بقدم صدق پیشتر رفته استمداد همت نمود و امیرزاده رستم را از آنجا بولایت فارس پیش برادر بزرگش امیرزاده پیر محمد فرستاد تا هر دو برادر باتفاق یکدیگر متوجه بغداد شوند و امیر موملک با دو هزار کس بر حسب فرمان در رکاب شاهزاده روان شد و رایت جلالت سمات از راه نیشابور و بسطام در حرکت آمده از خارری گذشت و چون قریه یوان کیف از نزول پادشاه سپهر احتشام غیرت افزای ایوان کیوان گشت جناب شاهزاده جوان بخت شاهرخ بهادر که بموجب اشارت علیه از راه مازندران متوجه عراق شده بود در آن موضع بظل رایت جهانگشای استسعاد حاصل

ذکر وصول امیرزاده میرانشاه گورکان بدرگاه گیتی پناه و گرفتاری خواص و ندمای او بجزای بلاء و بیان بعضی از وقایع

امیر سلیمانشاه که بموجب فرمان پیشتر عازم تبریز شده بود چون بری رسید از بیان کلام فوقین قضیه تشویش دماغ امیرزاده میرانشاه نزد او محقق شد در رفتن او به تبریز و ملاقات او با میرزاده مشارالیه صواب ندانست لاجرم بهمان رفته در آن مکان توقف نمود و امیرزاده ابابکر ولد امیرزاده میرانشاه حقیقت حال معلوم کرده قاصدی با مکتوب بپیش امیر سلیمانشاه فرستاده او را طلب داشت و امیر سلیمانشاه متوجه آنجانب شده چون بمقصد رسید بعد از دو روز امیرزاده میرانشاه را با سعد و دی چند باردوی همایون روان کرد و چون رایات جهانگشای شهر یار خجسته پی اندلایت ری بگذشته امیرزاده میرانشاه بموکب همایون ملحق شد پادشاه کامکار در زحمت شاهزاده را بار نداد و روز دیگر امیرزاده میرانشاه بدولت پابوس سرافراز شده دزانو زده پیشکشهای لایق بمحل عرض رسانید اما بنابر اخبار ناملایمی که از جانب او بمسامع علیه رسیده بود ملحوظ نظر التفات نشد و مولانا خواجه قتوفا و جلال الاسلام پیشتر حسب فرموده بجهت تحقیق و تفتیش حالات شاهزاده به تبریز رفتند و نواب و کارکنان او را گرفته بند کردند و دفترهای دیوانی را ملاحظه نموده اموال دو دانگه چند ساله را که تعلق بخزانه عامره میداشت و شاهزاده او را بعیدو دزدیده بود از آنجا بیرون نوشته استرداد نمودند و چون مکرر بعرض پادشاه همایون رسانیده بودند که افراط میل شاهزاده بلهو و طرب و شرب مدام و صحبت ساقیان سیم اندام که سبب اختلال مملکت گشت بترغیب و تحریص جمعی از مردم اهل ساز و ندیم پیشه که پیوسته ملازمت بزم میمون مینمودند شد مزاج اشرف حضرت صاحبقرانی بحکم ربانی و قضای آسمانی چنان متغیر شده بود که دواعی لا فرادکم

که مجموع ایشان را گرفته بدار الحکومه باز گشتند و بموجب فرموده حریفان نزهت سرای فرح افزای شاهزاده را مثل مولانا محمد کاتبی که با وجود تبحر در مسائل عقلی و نقلی در رشته نظم و نثر و فن جمع
و هزل از امثال و اقران امتیاز داشت و استاد قطب الدین نائی و حبیب عودی و عبد المؤمن گوینده که هر یک در فن موسیقی داد و داد در زیر این گنبد دوار سر آمد ابنای روزگار بودند
بقتل رسانیدند و چون ایشان را بپای دار رسانیدند مولانا محمد کاتبی بطریق مطایبه و ظرافت چنانچه شیمه او بود روی بقطب الدین نائی آورده گفت که چون خدمت استاد در جمیع ابواب و حالات
بر ما سمت تقدم داشته اکنون نیز ما بطریق مرعی میباید داشت استاد قطب الدین فرمود که چه محل هزل و امثال این سخنانست مولانا محمد گفت فایده نیست و جلاد نخست قطب نائی را
رسن در نای الکنده برکشید و چون نوبت بمولانا محمد رسید این دو بیت بدیهه انشا کرد چنانچه عقل از اقبال او بر شعر گفتن در آن حال متحیر ماند بپایان کار روا که عمر است ملحدا گر باید ستاد و گر نه بدست
اختیار نیست مقصود وار که برند تا بپای دار هزار بار بپای دار جان باید از نیست و رفیقان ایشان نیز از دست ساقی اجل همین شربت چشیدند و اکثر ندیمان شاهزاده را بیاسا رسانید
و خواص مقرب او را از ملازمت او نفی کردند اما در مقام سلطنت بر مجموع شاهزادگان مقدم می نشست و در یورش مصر و شام مجموع الوس بنظر اعزاز و احترام در وی می نگریستند و چون لوای
نصرت انتمای بسلطانیه رسید مظفر نطنزی که صاحب اختیار عراق عجم بود از اصفهان آمده بتقبیل بساط جلالت مناط علم مباهات بر افروخت و تبرکات و تنسوقات لا تعد و لا تحصی بپایه سریر اعلا حضرت
گذرانید و اعلام ظفر فرجام از جانب قراتپه و اردبیل بجانب قراباغ توجه نمود و در صحرای سوقان اقتاب شکار کنان در کنار آب ارس فرود آمد و بر آن آب پل بسته عبور نمود و عزم تا بار آن دیار
قطور رفتند برای قشلاق حصار کرده و در آنجا امیرزاده ابابکر و امیرسلیمانشاه بشرف زمین بوس سرافراز گشتند و امرا امیرزاده میرانشاه که بهمراه ایشان آمده بودند هر یک فراخور حال پیشکشها بموقف
عرض رسانیدند و چون پیش ازین سید علی شکی را با تاتار حیلان اتفاق نموده بدر قلعه النجق آمده بود و جان شیرین بحرمانه داده چنانچه گذشت در اینولا پسرش سید احمد که متصدی منصب پدر شده
تنسیق امور ولایت خود مینمود در اینولا التجا بحاکم شیروان برده او را شفیع ساخت تا بگناه پدر مواخذ نکردد و امیر شیخ ابراهیم شیروانی که از بندگان خاص بمزید قرب اختصاص داشت
سید احمد را بپایه سریر خلافت مصیر آورده در آن باب کلمات شفاعت آمیز بمحل عرض رسانید و التماس او بعز قبول اجابت یافته منصب سید علی بپدرش بروی مقرر گشت از لطف توجیه بنده
نومید نشد و امیر شیخ ابراهیم در مقام خدمت کر بسته بترتیب اسباب طوی مشغول شد و چندان اسب و گوسفند کشت که مطبخیان از پختن آن عاجز آمدند و تواچیان ذبایح بر لشکریان قسمت نمودند
و دیگر ما یحتاج جشن که مناسب آن بود ترتیب دادند بعد از آن پیشکشها از کنیزکان ماه روی و غلامان عنبر بوی و قهوه و جنده و جانوران پرنده و نفایس قسته و لطایف امتعه بمحل عرض
چندان رسانید که از حیز قیاس و تخمین بیرون بود و از آنجمله شهر را اسب کشیده مقارن اینحال در یکی از اطراف و اکناف خبرها رسید که دلالت بر قوت و شوکت میکرد نخست آنکه تیمور قتلق اغلان
که بعد از انهزام و نکبت توقتمش خان از پیش حضرت صاحبقران بجانب دشت قبچاق رفته بود و حکومت الوس جوجی خان بروی مقرر شده بود و از غدر در دولت برکفران نعمت اقدام نموده
از تمرد و مخالفت مینمود در اینولا وفات کرد و هرج و مرج بمملکت او راه یافت و ایل و الوس او متفرق شدند و دیگر آنکه ملک برقوق که سلطنت مصر و شام با و متعلق بود رخت بسرای باقی کشیده
و میان امرا و خواص او هر جا واقع شده جمعی کثیر از ایشان بقتل رسیده اند و پسرش فرج که ولیعهد پدر است چندان اختیاری ندارد و یکی آنکه سعود خان پادشاه ممالک ختای که مدتها در
بادیه کفر و ضلالت و صحرای غباوت و غوایت سرگردان بود گشته از این سرای فانی بسرای باقی نقل نمود و سپاهی و رعیت آن مملکت پریشان و بیسامان شدند و دیگر آنکه خضر خواجه اغلان بود دعیت
حیات را بمقتضای اجل سپرده و میان اولاد او شمع جهان اغلان و شیر علی اغلان و شاه جهان اغلان بواسطه بدگوئی اهل غمز و سعایت مخالفت پدید آمده قصد یکدیگر دارند و دیگر آنکه
امیرزاده اسکندر پسر شاهزاده عمر شیخ بهادر با امرا و بهادران مغولستان رفته بقدر دولت روز افزون بر مخالفان غالب آمده است و ایشان را منکوب و زبون کردانیده از استماع این اخبار
کرد یکبار در دارد و محل انتشار یافت مراد بهجت و سرور شاه و جنود ظفر نمان تضاعف کردید و تفصیل اجمال احوال امیرزاده اسکندر در قضیه لشکر کشیدن بجانب مغولستان آنکه چون خضر خواجه
اغلان وفات یافت مملکت او بهم بر آمد شاهزاده مشار الیه فرصت غنیمت شمرده لشکر بیشمار از اندکان و نواحی آن فراهم آورده باتفاق امرا مثل پیر محمد طغای بوقا و برلاس و بیان تمور پسر
ایکو تمور و پیر حاجی و غیرهم با آنکه در سن پانزده سالگی بود مانند شیر ژیان چپیل دوان بجانب مغولستان روان شد و چون شاهزاده عالی گهر بجانب کاشغر رسید امرا که بموجب فرمان در سرحد جته
اقامت داشتند مثل پیری بیک سار بوغا و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و غیرهم بموکب او پیوستند و بهیات اجتماعی متوجه آنجانب شدند نخست یارکند را غارت کردند و چون از آنجا
فراغت یافتند عرصه ساریق قمش و کلیند دالی کول و امثال این ولایات را تاختند و بعد از آن متوجه شده بدان موضع رسیدند و انحصار استوار را لبسی کوشش بگشادند و آنگاه امیرزاده مشار الیه
با امرا و سپاه عنان بجانب آقسو تافتند و آقسو عبارت از سه قلعه است در یکدیگر اهالی آن نواحی هنگام ظهور شداید و محن و حوادث و فتن همیشه پناه بدانجا میبرند تا خون و مال ایشان
مصون و محروس میماند القصه شاهزاده و امرا بمقصد رسیده در ظاهر فرود آمدند و بترتیب اسباب حصار گیری مشغول شدند و قریب بچهل شبانروز جنگ و پیکار و دمسو را استداد یافت
عاقبت متقبلان آن قلعه و ساکنان آن بقعه مردم از ایلی و انقیاد در زده پیشکشها بیرون فرستادند و بسیاری از تجار ولایت ختای را و مایه وجوه و اموال خود کردانیده از حصار اخراج نمودند
و شاهزاده باین قدر از ایشان راضی شده فرمان داد تا لشکریان دست از جنگ باز داشتند و در بعضی از تواریخ بخلاف این سخن مذکور است که چون امیرزاده و امرا از محاصره آقسو بکذشتند
ارباب بتنک آمدند و امان طلبیدند امیرزاده اسکندر ملتمس ایشان مبذول داشته فرمود که سپاه از محاصره و محاربه باز ایستادند و مخالفان از التماس مصالحه پشیمان شدند و باره دیگر اظهار
عصیان میکردند و از این حرکت ناپسندیده آتش خشم شاهزاده اشتعال یافته فرمود تا عساکر منصوره بهم سابق باشتغال نمایند و ایشان الوی جلادت بتسخیر حصار نهاده از سر جد و جهد جنگ
آغاز کردند عاقبت بقهر و غلبه بر انحصار استیلا یافتند و مردم را بیاسا رسانیده زنان و فرزندان ایشان را اسیر کردند و حلالی التقدیر این امیرزاده اسکندر چون از مهم آقسو بپرداخت عنان عزیمت
را بجانب بای کوسن که ییلاق و قشلاق افواج مغول بود در روان ساخت و آنجماعت بر امتثال مبادرت نموده در حرکت آمدند و ارباب آنجا را از پای در آوردند و مردم کوسن با انواع محن گرفتار

گرفتار ساختند و از آنجا باز مراجعت نموده آن سرزمین را نیز تاختند و شاهزاده جوان بخت بعد از این فتوحات عنان عزیمت بجانب ختن تافت و از ختن تا خانبالغ که دار الملک پادشاه
ختای است از راه آبادانی چهار صد و بیست و یک منزل است چنانچه مورخان تفصیل آنرا در مصنفات خویش ایراد کرده‌اند و گویند که راهی دیگر هست که از ختن تا سرحد ختای
بمحمل رو میتوان رفت اما در آن راه بغیر ریگ هیچ چیز یافت نشود بالجمله چون امیرزاده اسکندر تا بتاریک ذوالمتین بختن رسید اهالی آنجا با رشاد بخت بلند روی توجه ببارگاه آن
شاهزاده که شایسته سریر و تخت بود برآوردند و انواع تبرکات و اصناف پیشکش موقف عرض رسانیدند و بمساعدت دولت اقبال حضرت صاحبقران بیهمال قلاع و بقاع آن بوم
از شایبه کدورت و نزاع مصفی گشت و امیرزاده اسکندر بعد از نیل مقصود بکاشغر معاودت نمود زمستان در آن موضع بسر برد و از خوبرویان ختن ده تقوز برگزیده بدرگاه پادشاه
زمین دزمین فرستاد و یک تقوز دیگر از آن جنس با نه اسب پیش امیرزاده محمد سلطان روان کرد و خدمتش شاهزاده مشار الیه در آن اوان بعزم یورش مغولستان و جته با لشکرها چند منزل پیش
آمده بود و چون امیرزاده اسکندر تا رسیدن لشکر سمرقند توقف نکرده و از پیش رفته بود و آثار جهانگیری بظهور رسانیده این معنی بر خاطر امیرزاده محمد سلطان گران آمده به بیلاکات
او وارد کرد و بسمرقند رجعت نمود و چون بهار رسید امیرزاده اسکندر از کاشغر باندکان آمد و از آنجا بعزم ملاقات امیرزاده محمد سلطان عنان بجانب سمرقند منعطف گردانید
در اثنا راه منهیان بسمع او رسانیدند که خاطر شاهزاده متغیر است و اندیشه گرفتن تو دارد خدمتش از استماع این خبر اندیشناک شده باز گشت و بحصار اندکان در آمد امرا که در آن
بودند مثل پیر محمد طغای بوغا و پیر حاجی این صورت را محمول بر مخالفت داشته و لشکر اندکان را فراهم آورده حصار را احاطه نمودند و امیرزاده اسکندر با ایشان سخنان گفته از حصار
بیرون آمد و در باغ گلستان که از مستحدثات شاهزاده مرحوم امیرزاده عمر شیخ بهادر بود نزول فرمود و امرا و نواب خواص او را گرفته مقید ساختند و خبر پیش امیرزاده محمد سلطان فرستادند
که امیرزاده اسکندر در باغ گلستان اندیشه عصیان داشت با نوکران خاصه او را گرفتیم و گوش داریم بهر چه حکم شود بدان قیام نمائیم شاهزاده کسان فرستاد تا امیرزاده
اسکندر را در باغ گلستان با نوکران خاصه بند کردند و قاضی جلال الدین را نیز باندکان فرستاد که امیرزاده اسکندر را با خواص بسمرقند ببرد و بعضی گفته‌اند که چون امیرزاده
اسکندر از قلعه بیرون آمد پیش امیرزاده محمد سلطان کس باندکان رفت و او را با نوکران بسمرقند برد و در کنار آب کرمک خدمتش را بشاهزاده رسانید و او را مقید ساختند
بالجمله بعد از وصول امیرزاده اسکندر بسمرقند شاهزاده محمد سلطان بیان تمور بیک را که اتابک او بود با بیست و شش نوکر امیرزاده اسکندر بقتل رسانید

ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران مظفر لوا جهة احراز مثوبات غزا بجانب کفار گرجستان و دره خمشا

حضرت شهریار غازی بنا بر جرأت جسارت گرجیان
که سال گذشته آمده بودند و سلطان طاهر را از تضییق محاصره خلاصی داده و با خود برده بودند در الوالاک قراباغ از آن محل لشکر فیروزی نشان بود و عزیمت حرب کفار گرجستان
و گوشمال ایشان بابلغ وجهی تصمیم داده امیر شیخ ابراهیم و سیدی احمد را رخصت مراجعت ارزانی داشت و حکم کرد که اسپهبدان ده روزه برداشته ملازم رکاب نصرت انتساب باشند و لشکر
اغروق در همانجا توقف نمایند و آنحضرت با تمام شاهزادگان عالی مقدار و طایفه از بهادران شمشیر زن نیزه گذار بعزم رزم خمشا که یکی از سرداران گرج بود ایلغار نموده چون
کنار آب کر از وصول رایات همایون علم تفاخر بر چرخ برین برافراشت و بموجب حکم جهان مطاع واجب الاتباع بر سر آب پل بستند و مجموع مردم بآسانی از پل گذشتند و امیر شیخ ابراهیم
با لشکر شیروان و سیدی احمد با سپاه شکی باردوی اعلی پیوستند و اعلام ظفر انجام از شکی گذشته بطرف دره خمشا که مساکن گبران گرج بود روان شدند مجموع آن ملک از کثرت
اشجار بمرتبه بود که جاسوس وهم آسان از آنجا گذار نتوانستی نمود لاجرم فرمان قضا جریان نفاذ یافت که لشکر جلادت منش بدهره داره و تبر تیشه جنگل بریده و منزل آباد و مهیا ساختند تا لشکر
از آنجا بسهولت توانستند گذشت و در آن اوقات مدت بیست شبانروز برف میبارید و با وجود شدت سرما و برف و یخ مجاهدان دین پرور بنیاد کار عرصه یقین بسبحان پیراندند تا بمواطن گرجیان رسیدند
و بضرب تیغ انتقام روی زمین را از خون آن بدبختان بلعل فام گردانیدند و هر که را یافتند کارش ساختند و هر که پنهان شد در زیر خاک پنهان گشت و خمشا که سردار آن قوم بود از نهیب شمشیر مبارزان
اسلام شغال آسا در جنگلها و در دست خزید و عساکر گردون مآثر از عقب او تا دره اق سو تاختند و غنیمت و چارپای فراوان بدست آوردند عنان مراجعت از آنجا تافتند و چون صغیر و کبیر
ایشان بشراب خوردن معتاد بودند و موقیان جماعت در آب انگور میشستند و دفن میکردند برای تقصیر عیش و خرم قاعده آن بد گردار از مجموع بیخ برکندند و کلیساهای ایشان را
با زمین هموار کردند القصه در آن دیار از عمارات عالیه و اشجار مثمره اثر نگذاشتند و بنا بر شدت سرما و عدم قوت سپاه و علیق چارپایان حضرت صاحبقران مظفر لوا و لشکریان نصرت انتساب
با قمشه و رخوت و دواب که از حد حساب بیرون بود باغروق باز گشتند و مقارن این حال بخشنده بیمنت امیرزاده خلیل سلطان را پسری کرامت فرمود و او را برکل نام نهاده جشنی
و روز متعاقب پادشاه عالیشان و شاهزادگان و امرا و نوئینان بعیش و طرب بسر بردند و در این اثنا رایع جهان مطاع صدور یافت که امرا امیرزاده میرانشاه را که جنگ
گرجیان که جهة استخلاص سلطان طاهر بحوالی قلعه النجق آمده بودند تقصیری از ایشان واقع شده بود بیرغو برسند ولیمیرزاده شاهرخ و امراء در دیوان بزرگ باین مهم اشتغال نمودند
و بعد از تفحص و تفتیش صورت حال از بی زیاده و نقصان معروض شهریار عالمیان گردانیدند از موقف جلال مثال واجب الامتثال بهادر شد که حاجی عبدالله عباس و محمد قراغان را چوب یاسا زدند
و اشارت علیه بکشتن حمزه ابردی که در آن معرکه پیش از همه فرار نموده بود صدور یافت و عاقبت بشفاعت شاهزادگان او نیز از زیر تیغ جسته او را چوب بسیار زدند و هر یک از این
سه نفر بجرمانه سیصد اسب تسلیم نمودند و از باقی نوکران و ملازمان امیرزاده میرانشاه که تعیین داشتند نیز بر حسب استعداد ایشان از پنجاه تا دویست و سیصد اسب بستاندند و مجموع این
اسبان بر بهادران لشکر قسمت نمودند و امیرزاده ابابکر که در آن مصاف آثار شجاعت بظهور رسانیده بود و سیدی علی بیگ پیر تیرافکن مشمول عاطفت و احسان بیپایان
گشت و در خلال این احوال برهان اغلان که بکرات تقصیرات از و در وجود آمده بود بواسطه ارتکاب گناه عظیم که مجدد از وی در وجود آمده بسمع همایون رسانید بیاسا رسید

ذکر بعضی از حالات شاهزاده پیر محمد و توجه سپاه منصور بجانب بغداد و فرار سلطان احمد از آنجا

سابقاً سمت گذارش یافت که حضرت صاحبقران کرد ولایت علامرز ولایت جام امیرزاده رستم را پیش برادرش امیرزاده پیر محمد بشیراز فرستاد تا باتفاق متوجه بغداد شوند و چون امیرزاده رستم و سونجک بهادر با دو هزار موجب فرمان در رکاب او روان شده بودند بشیراز رسیدند امیرزاده پیر محمد برادر را طوی داد و خلعت پوشانید و صد هزار دینار کپکی بخشید و امیر سونجک و برادرزاده اش حسین جاندار و حسن جغداول که هر دو در شیراز ملازمت امیرزاده پیر محمد مینمودند از راه تستر و بهبهان روی ببغداد نهادند و امیرزاده مشارالیه با امیرزاده رستم نیز عازم آن جانب شده امیر سعید برلاس و علی بیک عیسی که با امیر عباس خویشی داشت بموجب اشارتی که از بارگاه گردون اساس صادر شده بود بضبط و نسق امور مملکت شیراز بگذاشت و چون امیرزاده پیر محمد به بند شولستان رسید تا … نمود و بازگشت و امیرزاده رستم و امراء مذکور لرستان را غارت نموده غنیمت فراوان گرفتند و بعزیمت بغداد از … در گذشته در راه تمامت حشم سالکی قفلی را تاخت و تاراج کردند و از موضع … و بندنجین نموده … و کسان را نیز تاختند و زنان و فرزندان متوطنان آن موضع را اسیر کردند و چون بمندلی رسیدند امیر علی قلندر که از قبل سلطان احمد جلایر والی آنجا بود … مقاتله و معارضه نهاد و عساکر منصوره بیک حمله او را منهزم ساختند و فوجی از نوکران او را دستگیر کرده گردن زدند و از صدمت سپاه ظفرپناه خرابی تمام در مندلی راه یافت و چون امیرزاده پیر محمد بهار … که نداشت مراجعت کرده بشیراز در آمده بود بواسطه فساد و اغوای جمعی مردم تازیک شریر که ملازم شاهزاده شده بودند تصورات باطل … راه داده بترتیب سموم قاتل و تدبیرات باطل مشغول شد و طایفه هم از ملازمان او از آن اندیشه های بی حاصل امیر سعید برلاس را اعلام کردند و هنگام تفحص و تفتیش بعضی از نوکران آن سخنان را در حضور شاهزاده … اقرار کردند و امیر سعید برلاس امیرزاده پیر محمد را در قلعه قند محبوس ساخت و جهت احتیاط خود نیز در آن قلعه ساکن شد و علی بیک عیسی را بمحافظت شیراز باز داشت و عرضه داشتی مشتمل بر وقوع این حادثه باردوی اعلا که در قراباغ بود فرستاد و قاصد امیر سعید چون بپایه تخت همایون رسید و عرضه داشت رسانید حضرت صاحبقران یرلیغ داد که امیر سعید از شیراز روانه شود و مفسدان بدآموز را سیاست نماید تا عرصه چمن مملکت از خار فساد … پیراسته گردد و امیرزاده رستم را بجای برادر بزرگ نشاند و خدمتش … باردوی همایون رسانند و امیر مشارالیه حسب فرموده در حرکت آمد و چون بشیراز رسید از اهل شرارت که در مکتب جنایت … شاهزاده اشتغال نموده بودند مولانا محمد خلیفه و سید جراح و رستم خراسانی را بر فور بیاسا رسانید و … را دست و پای بریده و مبارک خواجه و محب شربت دار و شیخ زاده فرید را … کرده و نشان فرمان دهی ملک فارس را بجهة امیرزاده رستم بجانب عراق عرب فرستاده و در مندلی بعد از فرار امیر قلندر منشور خاقان منصور بامیرزاده رستم رسیده و شاهزاده چون بر مضمون آن وقوف یافت در حال عنان عزیمت بجانب شیراز تافت و حسن جاندار و حسین جغداول حسب فرمان در رکاب امیرزاده مشارالیه بازگشتند و امیر سونجک براه … روی توجه باردوی همایون که در قراباغ بود آورد و چون امیر علی قلندر از صدمت عساکر گردون مآثر گریخته ببغداد رفت و کیفیت حادثه را بعرض سلطان احمد رسانید آتش قلق و اضطراب عظیم نمود و از غایت سراسیمگی فرمود تا دروازه ها بستند و در آن هنگام بفر دولت روزافزون قضیه بس غریب و عجیب از پس پرده غیب بظهور رسید تفصیل این اجمال آنکه حضرت صاحبقران ممالک ستان حکومت شیروانات و ضبط حدود آن را در کف کفایت و قبضه درایت امیر شیروان شاه نهاده بود و او دل بر جمع مال قرار داده دست ظلم و ستم بگشاد و از متمولان آن ولایت مثل شمس الدین … و غیرهم اموال فراوان بستاند و جمعی از … را بقتل رسانید و با هزار سوار مکمل روی ببغداد نهاده در زمره خدمتکاران سلطان احمد انتظام یافت و سلطان احمد بچشم اعزاز و احترام در او نگریسته تا قدرش را از فرق فرقدان بگذرانید و شیروان پوشیده و پنهان با امراء بغداد و ارکان دولت اساس دوستی و محبت بنیاد نهاد و هر یکی از آنها مبلغی خطیر از ده هزار دینار تا صد هزار دینار بغدادی محظوظ و ممنون ساخت و دو خاتون عم سلطان احمد که سلطان احمد در تربیت یافته او بود و از حین طفولیت تا آن زمان نسبت بسلطان احمد شرایط شفقت بجای می آورد و خدمتهای پسندیده کرد از قضای الهی وجهی که بهر کس داده بود از نوشته شیروان ظاهر شد … یکی از نوکران سلطان احمد … نام در آن ایام که سلطان احمد از خوف و خشیت توجه سپاه نصرت شعار صاحبقران سعادت یار دروازه های بغداد بسته بود و دهشت و حیرت بر ضمیرش غالب گشته اندیشناک نشسته بود … بهادر آن صحیفه را بعرض رسانید و در آن مفصل مبلغ ده هزار دینار باسم … مثبت بود و اسم سلطان احمد از این جهة یکی در هزار شده … برادر را نشانند و بدست خود گردنش را زد و در آن اوقات سلطان احمد شیروان را با فوجی از امراء مثل قطب حیدری و غیره بتاخت … فرستاده بود یادگار اختاجی را روانه کرد تا امراء شیروان را بقتل رسانیده سر او را مصحوب خویش ببغداد آوردند امراء بموجب فرموده عمل نموده چون بشهر رسیدند سلطان احمد خود را در ورطه بلا و عناد دید … اندیشه بسیار … یک یک از امراء و ارکان دولت خود را در خلوت می طلبید و او را امیدوار گردانیده میگفت که روا باشد که فلان کس که تربیت یافته این درگاه است بموجب … دل دگرگون کرده با مخالفان دولت من اتفاق نماید اکنون مصلحت چیست آنکس … معروض میداشت که هرچه رای صواب نمای پادشاه اقتضا نماید عین صواب خواهد بود سلطان میگفت اگر تو را تربیت فرمائیم مباد که تو نیز مانند دیگران بر کفران نعمت قدم نهی و با عصیان … آن شخص بتضرع و زاری می نمود و بزبان او در عهد و میثاق می بست سلطان میفرمود که او را بیاسا رسانند و اموال و خانمان او را … و چون آن بیچاره را … بخدمت قیام مینمود دیگری طلبیده بهمین نوع بروی … و بهر وجهی که توانست در یک هفته دو هزار کس از مردم خود را در شهر از میان برداشت منقول است که روزی که سلطان احمد … خود را بدست خود گردن زده از بالای قصر بزیر می آمد فراشی نزد او رسید سلطان با او گفت که فلان و فلان را کشتم فراش گفت نیکو کردی باید که من و تو زنده باشیم مهم دیگران سهل است سلطان خندید شمشیر از دست بینداخت و فراش بجان امان یافت و بعضی از مورخان گفته اند که دو خاتون را که بجای مادرش بود و او را از خوردی پرورده و بزرگ کرده بود … فرستاد تا آتش بر روی او نهادند … و املاک …

زنان و فرزندان و خدمتکاران که در حرم دولت او بودند بیشتر خود کشته در دجله انداخت و نعم برخی فیست که روی پوشان حرم او با دو فاخواتون در کشتی نشانده بجانب آنکه بوسط آب می
و چون بوسط آب رسیدند ملازمان که در کشتی بودند باشارت ناسپاکیش همه را غرق کردند القصه سلطان بیرحم چون از قتل امرا و متعینان و خواص و محرمان باز پرداخت در خانه
از بقیة السیف پیش خود راه نداد چنانچه اشخاص خاص که با و رجیان می آوردند در میزدند و بخدمت کار باکنیزی سپرده از آنجا باز گشتند و چون چند روز بر آن کار شد
شش کس از محرمان را که برایشان اعتماد داشت و در اجل آن جماعت تاخیری بود فرمود که هفت اسب از طویله خاص بیرون آوردند و بجانب دجله بردند و در ظلمت لیل بکشتی از آب
بگذشت و با آن شش نفر سوار شده روی بخشم قرا یوسف ترکمان نهاد و مدتی باو رجیان بدستور سابق میبردند و بکادم سپرده باز گشتند و خدمتکاران دعوتی بفراغ بال میخوردند
از بیرون یان هیچ فرید هیبت او اطلاع نداشت و چون سلطان احمد با قرا یوسف ملاقات کرد غارت بغداد را که همچون روی عروسان آراسته بود در نظر او جلوه داد و ترکمانان
با خود بمدینة السلام برده در کنار آب منزل ایشان مقرر گردانید و خود بکشتی از آب بگذشت و چندان سلاح و اسب خوب و رخوت و امتعه مرغوب بقرا یوسف ترکمان و مردم او
داد که خورسند گشتند و بگذاشت که دست تعدی بمال رعایا دراز کنند و بنابر آنکه از هجوم سپاه نصرت نشان حضرت صاحبقران ممالک ستان بغایت خائف و هراسان
بود جاسوسان برگماشت و تفحص احوال آن حضرت مینمود و چون در اواخر سنه اثنین و ثمانمائه مسموع او شد که رایت گردون مماس پادشاه هفت کشور عزیمت
دار داند بشنید که اگر خدام عالیمقدار بولایت روم و شام درآیند راه خلاص و نجات او مسدود گردد لاجرم عیال و اطفال و اموالی که در بغداد بود برگرفته با قرا
یوسف از مدینة السلام نهضت فرمود و از آب فرات گذشته عازم روم گشتند و چون نزدیک حلب رسیدند تمورتاش والی آنجا و دیگر امرای مصر و شام با ساز و آلت
تمام بعزم جنگ از شهر بیرون آمده صفها بیاراستند و شاهزاده نورالورد و شاهزاده معتصم و علی پادشاه و سیاوش و شاهین و فرخ و جمعی دیگر که سیلاب بلا بنیان قصر وجود ایشانرا
از پای درآورده بود در آن یورش همراه سلطان احمد بودند و یار علی برادر قرا یوسف و پیر حسن سعد و الیاس و قاسم و دیگر سرداران ترکمان با حاکم و قرا یوسف ترکمان از امرای
پیمودند بالجمله چون ترتیب صفوف از جانبین دست داد نایره حرب بالا گرفت و طوفان بلا از سر درگذشت آخر الامر عظمای مصر و شام روی بانهزام نهاده در شهر متحصن گشتند و در آن
معرکه اموال و اسلحه مردان بدست لشکریان افتاده و سلطان احمد و قرا یوسف چون قوت محاصره حلب نداشتند از آن مهم اعراض نموده بجانب روم روان شدند و چون بنواحی
رسیدند میان ایشان بسخنان اصحاب اغراض نقاری پیدا شده قرا یوسف تخلف نموده سلطان احمد متوجه روم گشت و چون شهریار غازی ایلدرم بایزید شنید که سلطان احمد نزدیک
رسید بقدم استقبال پیش آمده هر دو پادشاه از اسب فرود آمدند و شرایط تعظیم بجای آورده و یکدیگر را در کنار گرفته اسبان کشیدند و قیصر سلطان را طوی داده مجلس بزم
بیاراست و اخراجات کوتاهیه را جهه خرج مطبخ او گذاشت و خود به برسا رفت سلطان احمد چند گاه بعیش و طرب گذرانید قیصر او را به برسا طلبیده جشنهای عظیم ترتیب داد و بعد از
فراغ از سور باز سلطان احمد بکوتاهیه رفت در این اثنا قرا یوسف نیز از نهیب لشکر قیامت اثر پناه بروم برد و ایلدرم بایزید جناح احسان بر وگسترده فرمود تا آلاق شهر بروی مسلم
داشتند و قرا یوسف در آنجا رحل اقامت انداخته پای در دامن فراغت کشید **گفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب گرجستان محفوف بتأیید ملک متعال**
و ذکر فتح و غزوات چون فصل زمستان منتهی شد و اوان بهار رسید حضرت صاحبقران کامکار از قشلاق قراباغ بیرون آمده بجشن و سور فرمان داد و شاهزادگان
و امرا و گردنکشان اطراف را جمع آورده در قضیه توجه بجانب گرجستان با ایشان مشورت نموده چند روز بسور و سرور گذرانید پرتو التفات بر احوال لشکر جلالت شأن انداخت و
مجموع شاهزادگان و امرا و تومنیان و سایر سپاهیان را الکاها داده بیادگار ابرلاس را ساخت و از سر انتقام و کین که در زمان غیبت رایت فتح آیت گرجیان پای جسارت از سرحد خود
بیرون نهاده بقلعه النجق آمده بودند چنانچه سبق ذکر یافت روی جلادت بولایت ملک گرگین نهاد و چون بعد از قطع مسافت صحرای برد محل نزول لشکر شهریار نصرت آیت گشت
طهرتن که همیشه خویشتن را از جمله کمینه بندگان آن برگزیده ملک ذوالمنن میشمرد از راه ارزنجان روم رسید و بشرف بساط بوس سرافراز شده و زانو زده پیشکشهای لایق کشید حضرت صاحبقران
دریانوال بنوازش و تربیت و اقبال نموده بکلاه مرصع و خلعت زربفت قامت قابلیتش را زیب و زینت داده و تغلب طوق و علم و نقاره که نسبت بمشارالیه از موقف اهتمام
صدور یافت طنطنه کوس شوکت و ابهت خدمتش در حدود دیار روم و آن نواحی افتاد و رخصت انصراف یافته بصیانت و محافظت آن ولایت که ینبغی از تعرض دشمنان مامون گشت و رایات
نصرت شعار از آنجا در حرکت آمده چون در حدود گرجستان از وصول موکب همایون پای تفاخر بر آسمان نهاد ایلچی پیش ملک گرگین فرستاد که طاهر احمد را بدرگاه فرستد چون
گرگین از جاده مستقیم انحراف گشته بر مضمون پیغام اطلاع یافت در برابر جوابی نه بر وفق صواب گفته فرستاده چون باز گشت و سخن آن بدکیش بسمع پادشاه بزرگ منش رسانید
آتش خشم جهانسوز آن حضرت شعله کشید و اغروق را گذاشته بتعجیل هر چه تمامتر روان شد و فرمان داد تا لشکریان بولایت اهل شرک و ضلال درآمده دست بنهب
و غارت و تخریب عمارت و قلع اشجار و رفع آثار بگشادند و ایشان برحسب فرموده بناهای عالی را با زمین هموار ساختند و درختان علها با میوه رسیده و خوشه
کشیده را از بیخ برکندند و گرجیان شقاوت فرجام از خوف حامیان حوزه اسلام پناه بمواضع حصین و قلاع رصین بردند که عقل گره گشای از فتح یکی از آن قلاع بمدتهای دراز از
قبیل محالات میشمرد سالکان مسالک غزا و جهاد در اندک زمانی پانزده قلعه از قلاع مشرکان مسخر ساختند و هر که بدین اسلام درنیامد به بئس المهاد روان ساختند و بعضی اوقات غازیان سعادت
مند در صندوقها نشسته و جمعی ایشانرا بطنابها و زنجیرها آویخته از سرای کوه در برابر مغارها که آن بیدینان در آنجا متحصن بودند فرو میگذاشتند و ایشان بدست تیر و کمان گشاده گبیشانرا
مقهور و پریشان میساختند و حضرت صاحبقران گردون غلام جمعی از مردم خراسان را بمحافظت تفلیس نامزد کرد و نفس همایون در دشت معمران فرود آمد گرگین بیدین چون جلادت

غازیان موکب ظفر قرین مشاهده کرده از میدان ستیز روی بوادی گریز نهادند و از سرداران و نامداران گرج تقدم نقیبا پیش آمده امان خواستند و چون انوشیروان تخت قیصر ملازمان خسرو جهانگیر امده بموجب فرمان کلیساها را ویران ساخته بجای آن مساجد و معابد بنیاد نهادند و بعد از فتح مملکت گرگین صاحبقران با متکین اغروق را دیگر باره گذاشته از نشیب معران بر سبیل استعجال بره جانی بیک گرجی روان شد و اطراف ندیار را بباد غارت و تاراج داد جانی بیک از خوف جان بپایه سریر اعلی شتافت و جمیع حصارها را بکمال تسلیم نواب حضرت صاحبقران نموده و لشکر منصور در آن ولایت قتل و غارت نموده با غنایم موفور در ظل رایت فیروزی سمات بازگشته با اغروق ملحق شدند و حضرت صاحبقران امیر سید خواجه و امیر شیخعلی بهادر و امیر جهانشاه را بتاخت ولایت گرجیان روانه ساخت و خود براه سماوات که امیر شیخ علی بهادر از آن راه رفته بود در حرکت آمده و از بابها و صحاری جدید و جهات جهه اضرار کفار غلها را برکنده و کلیساها را ویران ساخته با اسب و گوسفند بسیار مراجعت نمودند و باردوی همایون جمشید قدرت فریدون اقتدار پیوستند و در آن نواحی قلعه بود که در غایت حصانت و نهایت متانت و چون چتر گیتی گشای بپایه وصول بران مکان انداخت یرلیغ واجب الاذعان نفاذ یافت که لشکریان بی توقف در زمان بجنگ مشغول شوند و ایشان حسب فرموده عمل نموده در همان روز بران قلعه استیلا یافتند و حضرت صاحبقران فلک اقتدار بعد از فتح آن حصار امیر جهانشاه و دیگر سرداران را بتعاقب تمام طلب گرگین که در جنگلها و بیشه‌ها سرگردان میگشت فرستاد و سپاه ظفرپناه فوج فوج در آن کوهها و دره‌ها شتافتند و هر چند در جستجو بیشتر جستند کمتر یافتند اما طایفه از خواص و نوکران او را دستگیر کرده با غنیمتی بسیار که بیرون از حد شمار بود مراجعت نمودند و باردوی همایون پیوستند و حضرت صاحبقران از آنجا روان شده از آب کر گذشته بسعادت و دولت فرود آمد و مقارن این حال جمعی از مخبران صادق الاقوال برای صواب نمای صاحبقران جهانگشای عرضه داشتند که جمیع گبران و سرداران گرج حصار زریت را لایق زوایا دانسته پناه بآنجا برده‌اند همت عالی نهمت آنحضرت کمند تدبیر برکنگره تسخیر حصار استوار که بربالای کوهی واقع بود انداخت و بایلغار روان شده سپاه بآنجا کشید لشکریان آن قلعه را مدار مرکز وار در میان گرفتند و ترتیب اسباب محاصره از عراده و منجنیق و امثال آن مشغول شده جنگ در انداختند و نعیم بمقتضی فرمان واجب الاذعان حضرت صاحبقران جنگ سلطانی بتقدیم رسانیدند و قلعه را فتح کرده مشرکان را بجهنم فرستادند و در این اثنا یقین پیوست که گرگین شقاوت قرین در قلعه سوریت نشسته است و دروازه‌های در را مانند در بخت و سعادت بر روی خود بسته از حضرت منجنیق و اسباب دیگر را فرمانداد تا بآنجا برند و بعد از آنکه لشکر دون با ترکه بجیعون رفته بودند نیمه سپاه و اغروق را گذاشته و با نصف دیگر بجانب آن قلعه ایلغار فرمود ملک گرگین استماع این خبر از حصار با سوز و گداز بیرون آمده بطرف انجار کر گریخت و جنود ظفر ورود بآن قلعه رسیده بحیله در کمند تسخیر آوردند و طایفه از بهادران بتکامیشی گرگین روان شدند و بسیاری از اتباع او را در راه گرفته بقتل رسانیدند و او از آب ایقر و کرلان گذشته نیم جانی از ورطه هلاک و غرقاب بلا بساحل نجات کشید و چون گرگین عاجز و بیچاره گشت قتلغ طاهر پسر سلطان احمد جلایر را که پیش خود برانده و او بجانب روم عنان برتافت و عاقبت ملک گرگین از در عذر و استغفار درآمده اسمعیل نام را بدرگاه عالم پناه فرستاد و اسمعیل جنایاتی که از حوادث روزگار باحوال او راه یافته بود در پایه سریر اشرف اعلی عرضه داشت و گفت که گرگین سوگند غلاظ و شداد بر زبان رانده که مدت الحیات از وظایف خدمتکاری و جان سپاری و ادای جزیه و باج گذاری تهاون و تقصیر جایز ندارد و اگر در این نوبت از سر جان او درگذرند بعد از این روی اطاعت از قبله فرمان برداری برندارد مراحم خسروانه عذر او را بپذیرفت و جرایمش را باب عفو و اغماض بشست و عنان عزیمت بجانب ولایت دوانی که یکی از امرای عظیم الشان گرجستان بود منعطف ساخته آن دیار را نیز تاخت و لوای شوکت الطرف منازل قلعها قلق برافراخت و آن قوم را نیز غارتیده حصارهای ایشان را با زمین یکسان ساخت و چون عساکر گردون مآثر کشور ولایت گرج را غارتیده آتش در اماکن و مساکن ایشان زدند لوای گیتی گشای معاودت نموده و مسافت پیموده ییلاق منکول جهة نزول در عرصه قبول آمد و در آنجا مسموع پادشاه جهانبان گشت که طایفه از گرجیان بی ایمان در موضع فرس بند نشسته‌اند یرلیغ واجب الاتباع از موقف جلال صدور یافت که امیر شیخ نورالدین با جمعی از حامیان حوزه دین بستیز بر سر آن ملاعین بی تمیز تازند و امیر مشار الیه بمقتضی فرمان در عرصه روی بآنجانب بانصوب نهادند و بعد از چند روز آن حضرت بنابر شره جزئی که براعجاز نام ننگ و انصرانیت فضیلت غزا و جهاد داشت از عقب امیر شیخ نورالدین روان شد علم ظفر پیکر برافراخت و چون منازل قطع فرموده بآن موضع رسید در مدت پنج روز هفت قلعه از قلاع آن مشرکان ثالث ثلاثه گوی را مفتوح ساخته با خاک یکسان کرد و اهل اسلام تیغ فنا رنگ عرصه کوه و هامون را از خون ارباب ظلام لعل فام گردانیدند و رایت خسرو جهانگیر محفوف بتائیدات ملک قدیر از آنجا بازگشته باردوی همایون که برحسب اشارت علیه در منکول نزول فرموده رسید و در این اثنا ایلچیان فرنگ رسیده پیر امیر مراد که از جمله قیاصره روم بود و بخدمت ایشان افتاده نزد حضرت صاحبقران رسانیدند و بوسیله امرا و مقربان درگاه فلک اشتباه حاضر آمده صورت اخلاص و دولتخواهی سرداران خود را در نظر کیمیا اثر جلوه دادند

ذکر نامه فرستادن حضرت صاحبقران بقیصر روم و لشکر کشیدن آن حضرت بجانب سیواس

ایلدرم بایزید که در آن وقت قیصر روم بود بمزید شوکت و کثرت سپاه و عدت و وسعت مملکت و بسیاری اعوان و انصار و انبوهی لشکر جرار و خدم کثیر از نیای از قیاصره این سلسله تفرد و امتیاز داشت و نخوت او در دست و اسبابی از نشر امیر قیصر بود و بر بنیاد سپاه بکار غرور و پندار در دماغ خود راه داده پای جسارت و جرات از حد خود بیرون نهاده پیش طهرتن والی ارزنجان که از مریدان حضرت صاحبقران بود ایلچی فرستاد که تا بعد از این مطیع و منقاد ما باید بود و خراج ارزنجان داخل در حاصل گرد و بخزانه ما رساند و فرستاده دیگر کلمات از زبان قیصر در مجلس طهرتن گفت که از ابتدا و نهایت بعینه نمود و گفت طهرتن صورت واقعه بعرضه علیه موکب همایون گرد و حضرت صاحبقران دانست که قیصر روم بمال موفور و ولایات معمور و سپاه نامحصور مغرور شده است و از جاده قدیم و صراط مستقیم انحراف جسته و آنحضرت حوالت که بخت نصیحت نامه نویسد و بزلال موعظت غبار طغیان و نخوت که بر حاشیه ضمیر او نشسته فرو شوید شاید که از بادیه غوایت بشاهراه هدایت گراید و از مقام تکبر و تجبر بموضع تعذر خواهی آید

خواهی آید و از میدان مخاطرت و منازعت بیرون آمده و خانه در کوی عافیت و سلامت گیرد و این همه ملاحظهٔ پادشاه دیندار و شهریار ستوده خصال نیکوکردار مبنی بر آن بود که آئینهٔ ضمیر اهالی روم که پیوسته با نصاری و مشرکان فرنگ حرب و جنگ میکردند و در اعلای معالم دین و ترویج احکام سید المرسلین صلعم میکوشیدند و از غبار رستم ستور سپاه منصور زنگ ملال نپذیرد لاجرم دبیر را پیش خود خواند تا صدر کتابت را باین کلمه آرایش داد که رحم الله امرأ عرف قدره ولم یتعد طوره یعنی باری سبحانه و تعالی بر آنکس رحمت کناد که مقام و رتبهٔ خود بشناسد و از حد و مرتبهٔ خود تجاوز جایز ندارد و پای از پایه که دارد فراتر ننهد و بعد از آن در قلم آورد که لله الحمد و المنة که امروز بطالع مسعود و بخت فیروز زمام احکام ملک و ملت بیضا در قبضهٔ اقتدار و انامل اختیار ملازمان بارگاه بندگان درگاه ماست و عرصهٔ ربع مسکون و بسیط روی زمین بعنایت ملک بیچون و ارادهٔ قادر کن فیکون در تحت تصرف کارکنان شایسته و جانسپاران بااندیشهٔ ماست و ملوک و سلاطین ایران و توران حلقهٔ عبودیت ما در گوش و غاشیهٔ اطاعت ما بر دوش و سرداران اطراف و گردنکشان اکناف از مقتضی فرمان جهان مطاع و یرلیغ واجب الاتباع ما بمقدار سر موئی در نمیگذرند و بر ضمیر انور ما روشن است که سلسلهٔ نسبت تو بترکمانان منتهی میشود همان بهتر که در سفینهٔ ندامت و استغفار بنشینی و زورق حیات خود را از متلاطم امواج بحر غضب ما بساحل نجات و سلامت رسانی و چون در این مدت استماع میرفت که اکثر اوقات تو بغزای فرنگ مصروفست و همگی همت تو بر استیصال نصارای بدنام و ننگ مقصود تا غایت عنان توجه بتعرض بدانصوب از مکمن قوت بفعل نیامده خاطر خطیر ملهم است که بمقتضی ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها از سر مرور عساکر گردون مآثر تفرقه و ملالت شامل حال مسلمانان گردد و شادی شماتت نصیب دشمنان و بدبینان شود اکنون وصیت آنست که از طریق روش آبا و اجداد خود اعراض و انحراف ننمائی و پای جسارت بادیهٔ غوایت ننهائی و حدیث اترکوا الترک ما ترکوکم نصب العین ضمیر سازی و ابواب بلا و فتنه بر روی خود و مملکت خود نگشائی والسلام علی من اتبع الهدی و چون مکتوب بمهر توقیع رفیع مزین و موشح گشت مصحوب طایفهٔ از مردم هوشمند سخندان پیش ایلدرم بایزید فرستاد و ایشان بر جناح استعجال روان شده چون بمقصد رسیدند آنچه وظیفهٔ سفارت و پیغام گذاری بود بجای آوردند اما مادهٔ صفرا و سودا نه چندان بود که بسکنجبین نصیحت و افتیمون موعظت تسکین یابد بر سخنان خشونت آمیز زبان راند که مراد تهاست که داعیهٔ مقاتلهٔ او در سر و سودای مقابلهٔ او در خاطر هست و مخزون و مکنون ضمیر آنکه اگر او مراجعت نماید تا بتبریز و سلطانیه من از عقب او بروم به بینیم تا دور گردان سپهر کرا سر برافرازد و یا گردش چرخ ناپایدار کرا گردن خواهد در این روزگار فرستاده چون بازگشته و کلمات قیصر را بعرض پادشاه والا گهر رسانید آتش خشم حضرت صاحبقران چنان اشتعال یافت که وصف نتوان نمود و با سپاه قیامت باس عزیمت جانب سیواس تصمیم داده و چون رایت نصرت شعار بحدود اونیک رسید امیر الله داد که جهت آوردن امیرزاده پیر محمد بشیراز رفته بود او را بند کرده باردوی همایون رسانید و خدمتش را بموجب اشارت علیه بدیوان بزرگ حاضر کرده یرغو پرسیدند و چون در آن چوب ایلباق زده بند بر دستند و شیخ زاده فریدون و مبارک خواجه که در آن امر نا شایسته معلم شاهزاده بودند بیاسا رسانیدند و حضرت صاحبقرانی حضرات عصمت سمات سرای ملک خانم و دیگر مهد و شاهزادگان را با امیرزاده الغ بیگ بجانب سلطانیه روان ساخت و جهت ضبط مهمات ایشان امیرزاده عمر و امیر خداداد برادر بزرگ الله داد و مولانا قطب الدین با قومی معین شدند و رایت ظفر نشان با لشکری گران و سپاهی بی پایان از آنجا در حرکت آمده چون هوای ارزنهٔ روم از غبار موکب همایون عطرآمیز گشت امیر طهرتن با گروهی انبوه باردوی اعلا پیوست و بعنایت و عاطفت خسروانه سرافراز گشت و بعد از دو روز طوق ظفر پیکر از آنجا در حرکت آمده از ارزنجان بگذشت حضرت صاحبقران در اول محرم سنهٔ ثلاث و ثمانمائه ایلغار فرموده متوجه سیواس شد و در این اثنا منهیان بمسامع علیه رسانیدند که ایلدرم بایزید پسر خود کرشچی را با تمورتاش که از عظمای امرای روم بود و بمزید شهامت و صرامت امتیاز داشت با دیگر سرداران و بهادران برسم منقلای بسیواس فرستاده بود ایشان از استماع توجه رایت نصرت نشان با خاطر پریشان بازگشته و آنحضرت امیر جهانشاه و امیر شیخ نورالدین و امیر سلیمانشاه و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر را از ایلغار پیش رومیان فرستاد و امرای مذکور بتعجیل تمام از راه قیصریه بگذشته بلشکر روم رسیدند و آن جماعت را پراکنده ساخته آتش نهب و غارت در انگنده و زدند و با غنایم بسیار مراجعت نموده در ظاهر سیواس باردوی گردون اساس ملحق شدند و شهر سیواس باروی استوار داشت از اساس تا کنگره از سنگهای تراشیده مرتب ساخته بودند هر یک دو گز و سه گز و عرض قاعدهٔ دیوارش ده گز و پهنای سر دیوارش شش گز و ارتفاعش تا سر کنگره بیست گز و از سه جانب محفوظ بخندقی عمیق بود چنانچه نقب زدن میسر نمیشد زیرا که چون مقدار یک گز میکندند آب بیرون می آمد و از جانب شرقی که محل نزول جنود ظفر ورود بود نقب زدن صورت می بست و مصطفی داروغهٔ قیصر با چهار هزار سوار جرار شمشیرزن تیرانداز در اندرون شهر اسباب رزم و پیکار مرتب ساخته در مقام جلادت پای مقاومت و ممانعت فشرده ایستاده بود و اهل اخبار در تواریخ بر آنند که آن شهر از مستحدثات سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی بوده القصه در آن طرف شهر که نقب زدن تمشیت می پذیرفت نقبچیان بکار خود مشغول شده و سپاه جلادت شعار از اطراف و جوانب جنگ در انداختند و استادان ماهر عراده و منجنیق نصب کردند بعد از هیجده روز برج و باره از زخم سنگ اختلال پذیرفت و نقبها تمام شد و بروج بر سر چوب پا گرفتند و شعلهٔ قهرمان قهر بانقلاب اثیر کشیده فرمود تا آتش در ستونها زدند و برج و باره را انداختند و دود دهشت و حیرت بالا گرفته نزدیک بآن شد که حصار بغلبه و قهر مفتوح گردد مصطفی از سر عجز و اضطراب بپای مسکنت و انکسار بیرون آمده با سادات و علماء و ارباب عمایم روی نیاز بدرگاه گیتی پناه آورده و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که مسلمانان از امان رستند و بمال ایشان قناعت نمایند و نصرانیان و سایر بدبینان را غارت نمایند و اسیر گیرند و از سپاهیان ایلدرم بایزید چهار هزار نفر که جنگ جسارت بآلات جنگ یازیده اکثر از ملت بیگانه بودند زنده در چاهها افگندند و خاک بر روی ایشان ریختند تا عبرت دیگر مخالفان گردد و حصار سیواس را با زمین هموار ساختند و از ابنیهٔ عمارات عالیه اثر نگذاشتند و در اثنای این وقایع بمسامع جلال رسید که سلطان احمد جلایر و قرا یوسف که از بغداد گریخته بودند متوجه روم اند و از این

روان میکردند و آنحضرت طایفهٔ از ابطال رجال را بتعاقب ایشان روان کرد و ایشان ایوار و شبگیر کرده باغروق مدتش رسیدند و خواهر بزرگ سلطان احمد و سلطان دلشاد و دو دختر او با زنان دستگیر کردند و سلطان نیم جانی از آن میان بیرون برد و بقیه بسپوست چنانچه ذکر او گذشت و در آن اوان که حضرت صاحبقران بمحاصرهٔ سیواس اشتغال داشت امرای آلبستان پوشیده و پنهان باردوی ظفرنشان آمدند و اسباب لشکریان را دزدیده بیرون بردند و هیچگونه از وخامت عاقبت نمی اندیشیدند چون مهم سیواس بنهجی که خامهٔ مشکین رقم بر قرطاس رقم کرد قرار یافت ظهیر بایزید خان باز گردانید تا بضبط سرحد قیام نماید و عنان عزیمت بجانب آلبستان منعطف گردانید میرزاده شاهرخ را برسم منقلای روان ساخت و امیر سلیمانشاه با جمعی از امرا و طایفهٔ از لشکر نصرت شعار در رکاب شاهزاده بدان صوب در حرکت آمدند و چون شاهزاده و سپاه ظفرپناه به آلبستان رسیدند ترکمانان آنجا شهر را گذاشته در کوه و صحرا سرگردان گشتند و شاهزاده از عقب ایشان تعجیل راند و با جماعت رسید و جنگ پیوستند و بهادران جلادت شعار بضرب شمشیر آبدار دمار از روزگار اشرار بر آوردند و همه را متفرق گردانیدند و مواشی ایشان را گرفته معاودت نمودند و حضرت صاحبقران ایلچی بملاطیه فرستاده اهالی آن موضع را بایلی و انقیاد دعوت فرمود پسر مصطفی حاکم سیواس در روغه آنجا بود از غایت جهل و نادانی ایلچی را محبوس گردانید از استماع این خبر آتش غضب صاحبقرانی بر افروخته شد و رایت نصرت پیکر بدان صوب در حرکت آمد پسر مصطفی با اتباع خویش باستماع توجه عساکر بهرام انتقام راه گریز پیش گرفت و چون چتر زرنگار سایهٔ وصول بر ملاطیه انداخت بهادران شجاعت آثار در همان روز شهر را مسخر ساختند و گرجیان و یهودیان را اسیر کرده از مسلمانان امانی ستدند و حضرت صاحبقران ظفرلوا امیر جهانشاه را با دیگر امرا و سرداران بتادیب ترکمانان ساکنان آن حدود نامزد فرمود و ایشان حسب فرمان واجب الاذعان روان شدند و تا قلعهٔ کاخته تاختند و آتش غارت و نهب در خانمان آن بیدینان بدبختان انداختند و بسی از قلاع ملاطیه را مسخر ساختند و با غنیمت فراوان باز گشتند و در ملاطیه باردوی همایون پیوستند عاقبت حضرت صاحبقران حکومت ملاطیه را با توابع و مضافات بامیر عثمان ترکمان ارزانی داشت

ذکر اسباب توجه رایات ظفر فرجام بولایت شام و شرح بعضی از قضایا که مناسب است در آن مقام

حضرت صاحبقران در شهور سنهٔ تسع و تسعین و سبعمائه بعد از تسخیر عراق عرب خواجه شیخ ساوه را که بکمال حسب و نسب آراسته بود با جمعی برسالت پیش پادشاه مصر و شام ملک برقوق فرستاد و سخنان شایسته و کلمات بایسته پیغام داد چنانچه در این اوراق شمهٔ از این معنی رقمزدهٔ کلک بیان گشت و چون شیخ مشارالیه برحلبهٔ الشام رسید او را در آنجا برسم معهود باز داشته خبر بمصر فرستادند و برقوق بخلاف شرع و عرف که بایلچی کشتن پسندیده نیست بنا بر اغوای سلطان احمد جلایر که آنزمان در مصر بود بقتل آن بزرگ و رفیقانش فرمان داد و خواجه شیخ را با جمعی که ملازمش بودند بدار القرار فرستادند و با حکایت بازرگانان ایلچی چنگیزخان بحکم سلطان خوارزمشاه و هجوم لشکر تاتار بدان سبب شنیده بودند بدان امر شنیع اقدام نمودند و از وخامت عاقبت نه اندیشیدند و دیگر آنکه چون حضرت صاحبقران ممالک ستان بعد از فتح آذربایجان و عراق عرب بهمت عالی نهمت بر دفع توقتمش خان مصروف داشته متوجه دشت قبچاق شد التمش قوچین که بر حسب فرمان حکومت بضبط قلعهٔ النجق تعلق بوی داشت با قرا یوسف ترکمان محاربه اتفاق افتاده بتقدیر ملک قدیر او در آن معرکه دستگیر شده قرا یوسف خدمتش را بند کرده پیش برقوق بمصر فرستاد و برقوق توقیف التمش را ضمیمهٔ جریمه ساخت و در این هنگام که ملاطیه و آلبستان در تحت تصرف ملازمان دولت آشیان آمد حضرت صاحبقران کردن اعلام ایلچیان پیش فرج که بعد از وفات پدرش ملک برقوق فرمانفرمای مصر و شام شده بود فرستاد و از وعده و وعید سخن راند و التمش را طلب داشت و ایلچیان چون بحلب رسیدند ایشان را بدستور سابق موقوف داشته خبر فرستادند و فرج شقاوت فرجام بمقتضی انا وجدنا آباءنا علی امة و اصرار ایلچیان بتقلید پدر خود کرده بحبس ایشان در قلعه فرمان داد و از خبر جسارت فرج که معروض رای انور گشت شعلهٔ غضبی که از حرکت ناپسندیدهٔ برقوق در خاطر خطیر آنحضرت نهفته بود باز زبانه کشید چه از منازعت قیصر اعراض نموده رایات ظفر آیات بجانب مصر و شام افراشتن اولی دانست چه در اینولا که لشکر فیروزی نشان بتخریب سیواس و ملاطیه رفته بودند ایلدرم بایزید اصلا در مقام ممانعت بر نیامده مطلقا متعرض ذیل احشم منصور نشد هر چند امرا و نوئینان در لشکر کشیدن و رفتن بجانب دیار شام سعی میکردند رضا نمیشد و در آن باب دلایل معقول اقامت نمودند پسندیدهٔ رای حضرت صاحبقران کردن توان نیفتاد

ذکر نهضت خسرو گردون شکوه کامیاب امیر تیمور گورکان و فتح قلعهٔ بهشتی و عنتاب

چون حضرت صاحبقران عذر امرای عظام در تاخیر یورش شام بواسطه آنکه لشکریان از مشقت سفر سند و هندوستان و گرجستان و ملاطیه و آلبستان آسایشی نیافته بودند بسمع رضا اصغا ننمود و فرمان داد تا افواج لشکر مانند بحر خضر در حرکت آمده متعاقب یکدیگر روان شدند و میرزاده شاهرخ با جمعی از امرا در رسم منقلای لوای جلادت بر افراخته متوجه قلعهٔ بهشتی شدند و چون بآنجا رسیدند حصار را در میان گرفتند و آنحضرت با بقیهٔ سپاه از عقب رسید و نشیب قلعه بر فراز تپهٔ فرود آمده اطراف و جوانب حصار را بنظر احتیاط در آورد و آن حصنی بود حصین در میان درهٔ بسیار بر سر کوهی بغایت مرتفع واقع شده بود چنانچه خطوط شعاعی از خاکریز آن میگذشت و استواریش بمرتبهٔ که انتقال برج و باروی آن در خاطر هیچکس نمیگذشت عقل از تصور تسخیر آن عاجز و متوقف و اندیشه از احساس فتح آن متحیر و قطان و سکان حصار بحصانت و رصانت آن مغرور و بکثرت ذخایر و اسباب از مقام اطاعت برداری و فرمانگذاری دور از سر غفلت در صدد مخالفت و ممانعت آمدند و عساکر گردون مآثر بیک حمله شهر را در تحت تصرف آوردند ناطق و صامت آن عرضهٔ نهب و تاراج آمده و از قبل ولایت شام مدبری مقبل نام بمحافظت قلعه قیام مینمود و در میان قلعه منجنیق گردان ساخته و پرداخته بودند که بهر طرف که میخواستند سنگ می انداختند و در آن اثنا که حضرت صاحبقران باحتیاط برج و بارهٔ قلعه مشغول بودند ناگاه سنگی گران از منجنیق گردان گشاده یافت چنانکه نزدیک بخیمهٔ خاص آنحضرت بر زمین آمده و از آنجا لغزیده باندرون خیمه افتاد از مشاهدهٔ آنصورت قهرمان قهر پادشاه جمشید جاه فرمان داد که اطراف و جوانب آن بر طرز لشکریان تیغ انتقام از نیام بر کشیدند بهادران اردوی همایون بشکوه که فضای هامون و کوه از ازدحام ایشان بستوه بود در مقابل برج و جبال الاذعان ...

شده در بیست موضع عنیق نصب کردند و در همان مکان که سنگ مخالفان بر زمین آمده بود بر افراشتند و تخته سنگی که از منجنیق انداختند برجنبق اندرون آمده آنرا درهم شکست و پیروزی
دولت روز افزون امثال این امور از چند وجه صدور یافت و در خلال این احوال امیرزاده رستم از فارس رسیده بشرف بساط بوس مشرف شد و لشکریان دو بار در آن جنگ ملقه حصار
ولعیجیان حصاری چیان استوار جمیع جوانب محوف ساختند و برج و باره آنرا بر سر چوب کرفتند مقبل از هیبت آن واقعه جان کیل در قلق و اضطراب افتاده و ستعاقب یکدیگر
کسان بآستان فرخنده نشان فرستاده و بزبان عجز و استکانت عرضه داشت که کمینه بنده درگاه فلک اشتباه از شکوه چتر سلطنت یارای بیرون آمدن ندارم عاطفت خسروانه
را شفیع میسازم که از سر خون این بیچاره فرو مانده گناه کار در گذرد چه ریختن و ناریختن خون این کمینه در عرصه حشمت و جلال چندان تفاوت ندارد شهریار بلند همت فرمود که قلعه
را چون بغلبه و قهر مسخر سازم خلعت عفو و اغماض در تو پوشانم و اگر پیش از در قلعه که بمتانت اشتهار دارد بر خیر مردم که نظر حمل بر عجز دیگر سازیم لشکر فیروزی اثر کشند روز سیم
از موقف جلال فرمان صدور یافت که آتش در نقبها زدند و برجها انداختن آغاز نهادند و امرا شاه زادکان ارکان ثبات دولت مقبل و سایر اهل حصار انهدام و اختلال بدرفت
ولی البت و در رنگ هرچه دست مکنت مقبل بآن رسید از لطایف امتعه و نفایس نقود و اسباب و اموال و تحف آن اقطار در رکاب با سادات و علما و مردم پادشاهی بیرون آمد
که بمحل عرض رسانند و شاهزاده جوان بخت شاهرخ را شفیع ساختند تا آنحضرت از سر خون سپاه در گذشت و پیلاکات قبول فرمود و رقم عفو بر ذلات همه کشیده عنان عزیمت
بصوب قلعه عنتاب معطوف کردانید و آنقلعه بود مانند عهد ارباب دیانت محکم و برج و باره آن از سنگ تراشیده مستحکم و خندقی در عمیق سی گز و خاک ریزی از سنگ مجوفی پر امون
حصار کشیده بودند چنانچه در اندرون آن میتوانست راند و تیر اندازها گذشت چون لشکریان در ظل رایت فتح آیت بدانجا رسیده شهری مشحون به غله و نعمت دیدند اما اکثر اکابر
واعیان و اشراف اقتدار گریخته بودند و طایفه از صناع و محترفه دروازها را بسته و نشسته همین که رایت نصرت آیت سایه وصول برآن دیار انداخت مفاتیح در پیش آمده شهر را سپردند و جز
رضا و تسلیم چاره دیگر نداشتند ذکر مراجعت حضرت صاحبقران بجانب حلب و فتح آن ولایت و بعضی از حالات که در آن اوان
که حضرت صاحبقران در حدود بهستی و عنتاب بود رعب و هراس بر ضمیر تیمور تاش که از قبل پادشاه مصر بضبط و حراست حلب متعین بود بنوعی استیلا یافت که نامها نوشته
پیش فرج زاده حاکم مصر و شام فرستاده و از آنجا حکم شد که مجموع عساکر و جنود شام باساز و عدت تمام روی بحلب آورند و در مساعدت و معاضدت تیمور تاش اهتمام تمام نمایند
و بر وفق اشارت فرج شدون که امیر الامرای دمشق بود با سپاهی از قطرات امطار افزون و از حیز حساب بیرون همه آراسته و تسلیح و جوشن او دیع تیغهای یمانی بحلب آمدند و همچنان
از سایر ولایات عرب چون حمص و حمی و انطاکیه و طرابلس و کنعان و رمله و قدس و کرک و غیر ذلک امرا و سرداران با افواج متجنده متوجه آنجانب شدند و باندک زمانی سپاهی که
محاسب وهم از شمار آن عاجز آمده در حلب مجتمع شدند و بعد از اجتماع تیمور تاش دوالی عرب که از عقل و کیاست بهره تمام داشت با امرا و سرداران عرب مشاورت و مآثر حضرت صاحبقران
بر شمردن گرفت و گفت این پادشاه مؤید من عند الله است لشکرهای عظیم شکست و قلاع حصین و حصون متین فتح نموده و اکثر معموره عالم را بضرب تیغ گرفته اگر مصلحت دانید در انقیاد
اطاعت در آئیم و سادات و علما که پیش او حرمتی تمام دارند وسیله سازیم و پیشکشهای لایق و تبرکات مناسب مصحوب ایشان فرستیم شاید که عنان توجه ازین صوب بگرداند و خانمان
و ناموس ما بسلامت ماند بعضی که از رای خرد بهره داشتند رای تیمور تاش را مستحسن شمردند و بعضی از جهال مثل شدون دوامثال او از این سخن سر باز زدند و از غرور بسیار دم زدند
نمودند و گفتند هر که خوف و رعب بخاطر راه دهد از دلیری مقصود باز ماند این ملک بر دیگر ممالک نسبت ندارد و باره بلند و حصار و قلاع و بقاعی که اسطالیه مسخر کردند از کل خشت خام
است و بناهای شهرها و حصارهای ما از سنگ رخام در این ولایت قلعه سنگی بسیار است که اگر متصدی تسخیر یکی از آنها شوند بسالهای دراز میسر نشود و اگر خوف و خشیت شما از کثرت سلاح
و تیر بسیار است الحمد لله که در اینها نیز تفاوت عظیم است کمانهای ما دمشقی است و شمشیرهای ما مصری و تیرهای عربی و سپرهای حلبی و در این دیار شصت هزار قصبه و قریه است که از هر قصبه
یکدو کس بیرون آیند جماعتی از مردم پیوشوند و مع ذلک پناه ایشان از راه کریاس است و با قلعه‌های سنگین کرده دون اساس رعب و هراس نباید داد و مردانه کمر جد و اجتهاد بر میان
نباید بست و بنا کار بر عنایت حضرت آفریدگار باید نهاد و طایفه از عجمیان که در میان حلبیان بزیرک معاشی و خرد و کیاست اشتهار داشتند گفتند که این مهم را خورد نباید دید
جنگ تعجیل مکنید که انجماعت را خوب میشناسیم مبارزان عرب و جاهلان ایشان طعنه بر اهل عجم زده گفتند شما جاسوس ایشانید و داعیه آن دارید که مملکت بدست مغولان افتد و بعد از قیل
و قال بسیار و کثرت جواب و سؤال اتفاق نمودند که از شهر بیرون روند و پشت اعتقاد و استظهار بدیوار حصار باز نهند و انصاف آنکه اگر بدین قرار مهم ایشان میبود دور دراز
می انجامید و از آنجانب حضرت صاحبقرانی یکدو منزل از عنتاب بتعجیل و شتاب طی فرموده براندیشه شامیان وقوف یافت بتعلیم ملهم غیب عنان سمند جهان نورد کشیده داشت و هر
روز نیم فرسنگ کوچ میکردند و چون فرود می آمدند لشکریان بها تواکرامون خود برحسب فرمان خندقی میکندند و آنرا بتوره ها استوار میکردانیدند و شرایط حزم و احتیاط در هر منزل
مرعی میداشتند مخالفان که بر لطایف تدبیر خسرو جهانگیر وقوف نداشتند پنداشتند که لشکر منصور از ایشان توهمی دارند و این همه تسکین و تانی جهت این معنی است و چون خیال بستند که عدم
مسارعت در حرکت جهت قلت حشمت و شوکت است دلیر شدند و از آن رای که بصواب نزدیک بود عدول نمودند و باستقلال و استیلا از شهر بیرون آمده لوای نخوت
برافراختند در روز پنجشنبه نهم ربیع الاول ماهچه طوق ظفر پیکر صاحبقران خورشید محل سایه وصول بحوالی حلب انداخت امیرزاده سلطان حسین با معدودی چند از ملازمان خویش
بقراول دشمن رسید با آنکه مخالفان در غایت کثرت بودند امیرزاده مشار الیه بی اندیشه بر ایشان تاخت و بنوک نیزه سواری از پشت زین بر زمین انداخت و او را دستگیر کرده از
معرکه بیرون برده بوکر انش آثار مردانگی بظهور آوردند و دو کس را گرفتند اعراب از مشاهده این حال و صورت آن حالت متعجب بر زبان گذرانیدند و روی بگریز نهادند و همانروز

امیرزاده ابابکر با شصت نفر از لشکریان و امیران پیش رفت و گروهی انبوه بمقابلهٔ ایشان درآمده حربی قوی دست داد و بعد از کوشش بسیار هردو فریق بی آنکه بر یکدیگر غلبه کنند روی از آن معرکه برتافتند و روز دیگر طایفه از ترکانان در برابر خصم رفته بایستادند و هیچکس از طرفین قدم جلادت در میدان مبارزت ننهاد و در روز سیوم که خاقان مشرق انتساب آفتاب یکه سواره بر لشکر شام تاخت و ایشان را بضرب خنجر صاعقه کردار منهزم ساخت خسرو افراسیاب هیبت بر کوب سپاه نصرت مآل و افواختن رایات جنگ و جدال فرمان داد و یاسامیشی سپاه برانغار را باهتمام امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا و سرداران بهادران صف شکن باز داشت و در قبل ایشان امیرزاده ابابکر علم شجاعت برافراخت و جوانغار سلطان محمود خان و امیر جهانشاه و دیگر نوئینان بلندمکان و امرا تومان بضبط و تنسیق لشکریان قیام نمودند و در قبل ایشان امیرزاده سلطان حسین رایات نصرت نما بقبهٔ جوزا رسانیده قلب سپاه ظفر شکوه صاحبقران فریدون حشمت آرایش یافته از جمله اسباب حشمت و ابهت صفی از پیلان کوه پیکر عفریت منظر که ضمیمهٔ فتوحات دیار هندوستان شده بود بنوعی آراسته شد که دیدهٔ عقل مخالفان از دیدن آن خیره و خیره ماند و در وقت تعبیهٔ صفوف فرمان قضا امضا نفاذ یافت که یک تومان سوار جرار شیر شکار بر بالای پشته که جانب راست مصاف گاه بود توقف نماید مقرر آنکه با وجود انهزام لشکر دشمن و فرار ایشان اصلا از جای خود حرکت نکنند و از آنجانب مبارزان حلب و بهادران دمشق و سرداران سایر بلاد شام با ساز و ابهت تمام میمنه و میسره آراسته و خاطرها از رنج بد دلی و بیم پیراسته در برابر پادشاه هفت کشور صفها آراسته کردند و از آواز طبل و کوس لرزه در ارکان گنبد آبنوس فکندند از برانغار امیرزاده میرانشاه با سپاه نصرت انتساب حمله آورده بعون عنایت ملک وهاب بشمشیر شامیان را در هم شکستند و از جوانغار امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه بر میمنهٔ مخالفان تاخته همه را متفرق و پراکنده ساختند و بهادران شیر صولت که در قلب قرار و استقرار داشتند پیلان با هیبت را پیش رانده معاندان را از جای برداشتند و تمرتاش از مشاهدهٔ این حالات سراسیمه شده عنان از مصاف گاه برتافته از جانب دروازهٔ منقوصه روی بشهر آورده اکثر گریختگان متوجه دمشق شدند و جمعی از دلاوران لشکر ظفرقرین تا مسافتی روان شده تیغ کین و انتقام در اهل انهزام نهادند و از میان آن سواران هیچ آفریده جان بیرون نبرد و صورت حادثه را بدمشقیان رسانید و چون لشکر حلب گریخته خواستند که خود را بدروازهٔ شهر حصار رسانند از زحامی که از آن گروه روی نمود کسی را مجال عبور نماند ارباب شیرشکار لجام ریز از عقب ایشان شتافته هرکه میرسید کارش میساختند لاجرم از غایت خوف و هراس چندان خلق در خندق ریختند و بر بالای یکدیگر افتاده جان دادند که خندق سمت تساوی پذیرفت و در یازدهم ربیع الاول شهر حلب بنیروی دولت قاهره مسخر شد و شدون و تمرتاش بعد از انهزام و وصول بشهر بی تاخیر و توقف پناه بقلعه بردند چه آن قلعه کوهی بود از سنگ خارا سر باوج ثریا و ذروهٔ جوزا کشیده و پیرامنش خندقی در عرض بیست گز واقع و عمق آن بآب رسیده و خاکریز آن قلعه از این طرف خندق تا دیوار حصار بسی گز بهمچنین مرتبه بالا شده که پای جاسوس خیال از ارتقا بر آن کند گشتی شدون و تمرتاش پشت استظهار بمتانت دیوار حصار نهاده دیگر بار رایت ستیز برافراختند و اهل قلعه بجوش و خروش درآمده بر برج بالا رفتند و آتش بازان جنگ را گرم کرده رعد اندازی آغاز نهادند و حضرت صاحبقران بلندمکان از شهر درآمده در برابر قلعه قبهٔ بارگاه باوج مهر و ماه برافراشت و تیراندازان نگذاشتند که هیچکس از سور سر بیرون کند و لشکر نصرت شعار بر لب خندق ایستاده حصار را مرکزوار در میان گرفتند و نقبچیان ببازوی قوت بیک شب حوالی خندق را مانند غربال سوراخ کردند و آب بیرون برده دیگر بر خاکریز آمدند و در تک دیوار که بسنگهای عظیم استوار کرده بودند بنقب بریدن مشغول شدند و از مولانا نظام الدین شامی که در بیان وقایع حضرت صاحبقرانی دفتری ساخته و پرداخته منقولست که در آن اوان که لشکر منصور قلعهٔ حلب را محاصره میکردند اصحاب نقب بتمهید و اشتغال مینمودند من یکی از ساکنان حصار بودم و در برجی ایستاده بنظر اعتبار در صنع آن کار و جرات و جسارت سپاه نصرت شعار می نگریستم ناگاه در قلعه باز شد و پنج مرد جوشن پوش از دروازه بیرون آمدند و سرطنابی که جانب دیگرش بدست مردم حصار بود بر میان بستند تا در سندی خاکریز بی دغدغه آمد و شد توانند نمود و تیغ انتقام از نیام کشیده روی بجانب نقب نهادند نقبچیان با بهادران سپاه ظفرنشان که با ایشان بودند علی اختلاف الاقوال همه را بزخم تیر بینداختند و اهل قلعه آن جماعت را بطناب بالا کشیدند و موت و حیات آن پنج نفر معلوم نشد و بعد از فتح جلال الاسلام خدمت مولای مشار الیه را بپایهٔ سریر اعلا حاضر آوردند القصه ارباب حصار از وهم آن دست برد اندیشناک شده دیگر کس را یارای آن نماند که از سوراخ نگاه کند تا ببیرون آمدن چه رسد و در این اثنا فرستادهٔ حضرت صاحبقرانی با مکتوبی بقلعه درآمد مضمون نوشته آنکه حضرت باری سبحانه و تعالی بعنایت ازلی و قدرت لم یزلی زمام مهام عالمیان را در کف اقتدار ما نهاده و عرصهٔ ربع مسکون را محکوم امر و مسخر فرمان ما گردانیده حصانت قلعه و رزانت بلدان مانع تسلط و تصرف لشکر ظفر پناه نمیشود و بسیاری مرد و کثرت آلات نبرد دافع مکاتب آتش خشم جهانسوز ما نمیگردد و اگر بجان و مال خود دل دارید باطاعت و انقیاد بیرون آیید و در تضییع نفس و اموال و اهل و عیال سعی ننمایید ارباب قلم چون دانستند که تمرد و عناد نسبت به بندگان حضرت صاحبقرانی سبب خسران مال و نکال پشیمانی است انگشت ندامت بدندان غرامت گرفتند و شدون و تمرتاش با سادات و علما و اکابر و اشراف بپای عجز و انکسار بیرون آمدند و بساحت بارگاه شتافته روی نیاز بر زمین افتقار نهادند و کلید خزاین و مقالید را تسلیم نمودند و حکم جهان مطاع صادر شد که شدون و تمرتاش با هزار کس از سرداران و سپاهیان که در قلعه بودند خزاین را بتصرف ملازمان دهند و پادشاهانه خزاین قدیم و جدید را که در قلعهٔ حلب بود بملازمان عتبهٔ علیا بخشیدند و فرمان واجب الاذعان بنفاذ پیوست که شرفات قلعه را برشکستن و هر برجی که سر به آسمان کشیده بود بزمین افکندند و حضرت صاحبقران کامکار آستبوغا را که در حصار بدست یکی از لشکریان سعادت پیرا گرفتار شده بود بمصر پیش فرج حاکم آن دیار فرستاده پیغام داد که شدون و تمرتاش بحکم تقدیر اسیر ما گردیدند و فرج و خلاصی ایشان موقوف برسیدن اطلمش است او را در این نزدیکی بدین صوب فرست تا امیران ترا آزاد کنیم آستبوغا بتعجیل تمام روانه شد و آنحضرت سید عز الدین ملک را و شاهشاهان عامل سیستان و موسی قوتی لوغا را با جمعی دیگر از سرداران بمحافظت قلعهٔ حلب بگذاشت و بعد از پانزده روز که در آنجا توقف فرمود عنان عزیمت بصوب ملک روان ساخت

ولایات شام منعطف ساخت

ذکر توجه پادشاه ظفر لوا بجانب حمص و حمی و تسخیر آن دو موضع و شهر بعلبک

و در آن اوان که حلب قرارگاه استقرار اردوی همایون بود حضرت صاحبقران امیرزاده پیر محمد بن میرزا عمر شیخ و امیرزاده ابا بکر و امیر سلیمانشاه و امیر سونجک و دیگر سرداران را بحمی فرستاده و چون شاهزادگان و نوئینان بمقصد رسیدند شهر را مسخر ساختند اما فتح قلعه دون شهر بنا بر حصانت و رصانتی که داشت در حیز توقف ماند و چون رای عالم آرای صاحبقران همواره بند قلعه گشای از فتح حلب فراغت یافت نخست تسخیر قلعه حمی را وجهه همت ساخت و علم دولت در پای آن نصب برافراخت و چون رایت نصرت آیین حمی را از گرد سم سمند لشکر جهانگشای عطرسای گردانید اهالی آنجا از پای قلعه مهابت و کثرت سپاه منصور مشاهده کردند از مخالفت و عناد دست باز کشیده چاره بجز اطاعت و انقیاد ندیده با تبرکات و پیشکشهای لایق بیرون آمدند و شاهزادگان و امرا را که پیشتر آمده بودند شفیع ساخته بجان امان یافتند و حضرت صاحبقرانی جمیع اموال و غنایمی که در آن یورش بدست آمده بود بر مخدوم زادگان و امرا و خاص و مقربان تقسیم نمود و چون مدت بیست روز از تسخیر حمی بگذشت معروض داشتند که قرب دو سال شد که چریک مشقت میکشند و چارپایان لاغر اند و دشمنان با ساز و عدتی در خانهای خود نشسته اند اگر رای عالم آرای صواب بیند بجانب صحرای قراباغ رویم و بر این سخن بسیار نمودند اما مقبول نیفتاد

شه شیردل خسرو پیل تن
در آن داوری گفت با خویشتن
صواب آنچنان شد که آرم شتاب
که در رزم دشمن نباشد شتاب

و رایات فتح آیات متوجه حمص شد و چون عرصه آن دیار مرکز اعلام ظفر نگار گشت ارباب حمص بنابر نصیحتی که یکی از امرای عالیشان که پیشتر رفته بود کرده بود بقدم ضراعت و مسکنت پیش آمده بخدمات شایسته قیام نمودند بدین سبب از تعرض لشکر قیامت اثر مصون و محفوظ ماندند و چون خاطر انور از آن مهم فراغت یافت عنان عزیمت بجانب بعلبک تافت و بعد از چند فرسخ حوالی نک زاری محل نزول اردوی پادشاه کامکار گشت و از آنجا برحسب فرمان قضا جریان فوجی از لشکریان ایلغار کرده بجانب سده بیروت روان شدند و موکب همایون بعد از طی مسافت به بعلبک رسیده خلایق از مشاهده حصاران که از سنگهای بزرگ تراشیده بود متعجب شدند چنانچه یک سنگ که در گوشه دیوار قلعه بود بعد از احتیاط از طرفین بیست و هشت گز بنظر اهل مساحت درآمد و از جانب دیگر شانزده گز و السنه و افواه خاص و عام دایر و سایر است که آن بنا باشارت سلیمان پیغمبر دیوان ساخته و پرداخته اند والله اعلم القصه فتح شهر بعلبک باسهل وجهی میسر شده لشکریان از میوه و غله فراوان که از آنجا یافتند شکر و سپاس بخشنده بی منت بتقدیم رسانیدند و بموجب فرموده حضرت صاحبقرانی امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک و امیر سونجک و غیرهم با سی هزار سوار بجانب دمشق در حرکت آمدند

گفتار در نهضت آن مربی و معتقد ارباب جذبه و عشق و محاربه با فرج حاکم مصر و دمشق و مفتوح شدن مصر

چون زمستان درآمد و برودت هوای بعلبک که نزدیک کوه واقع است اشتداد یافت حضرت صاحبقران گیتی ستان از آنجا نهضت نموده روی توجه بجانب دمشق نهاد و در اثنای راه جمعی که بصید و ثروت رفته بودند با غنایم نامحصور بازگشتند و بموکب منصور پیوستند و در آن مدت که دیار عرب بفر وجود پادشاه جهانبان آراسته بود امرای دمشق و غیرهم آن اخبار را مکرر بعرض فرج که حاکم مصر و شام بود میرسانیدند و خاطرش را بر توجه بجانب دمشق و دفع لشکر جغتای ترغیب و تحریص مینمودند تا از جاده مستقیم منحرف شده راه صواب گم کرده لشکر فراوان و حشری بی پایان جمع آورده با تجمل و زینتی تمام عنان عزیمت بطرف شام تافت و چون بدمشق رسید در استحکام شهر و ضبط و نسق حصار زاری بمبالغه لاکلام نمود و بوسوسه شیطان و فریب نفس بنیاد مکر و حیله نهاد

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

بیان این سخن آنست که فرج شادی را که لباس اهل فقر ملبس بود و بغایت سخن در و فتنه انگیز برسالت نامزد کرد و دو فدائی را مقرر ساخت که ملازم او باشند تا فرصت جسته بخنجر زهرآلود آسیبی بذات همایون حضرت صاحبقرانی رسانند و آن سخن صوفی کیش با آن دو فدائی که هریک را خنجری زهرآلود در ساق موزه بود در روی پایه سریر اعلا نهادند و چون بمقصد رسیده باداء رسالت قیام نمود آوازه و اتفاق دولت روزافزون حضرت صاحبقرانی صورت کید آن مخاذیل بر خاطر خواجه مسعود سمنانی که از نویسندگان دیوان اشرف اعلا بود جلوه گر آمد و بعد از تفتیش و تفحص خنجرهای زهرآلود از ساقهای موزه ایشان بیرون آوردند و مفسدی که مقدم فرستادگان بود ناچار کیفیت واقعه بصورت راستی در میان نهاد و حضرت صاحبقران مؤید منصور صلات و صدقات موفور بارباب فقر و احتیاج رسانیده و بر زبان گهرافشان گذرانید که هرچند اهل فقر در آیین سلطنت از کشتن معاف اند اما این شخص که از کمال خساست و شرارت بصورت درویشی اهل تصوف برآمده متهور بیباک و ابقاء او را و هم دیگران را محض وبال و موجب نکال خسروانه تواند بود لاجرم بر تیغ واجب الاذعان نفاذ پیوست که آن مزور را بکارد زهرآلودی که با خود داشت کارش ساختند و جثه پلیدش را سوختند و دو رفیق طریق او را گوش و بینی بریده با نوشته پیش حاکم مصر فرستادند و رایت نصرت آیت از آنجا روان شده و قطع منازل کرده بنواحی دمشق رسید و قبه سراپرده و مضرب خیام فیروزی شعار گشت و جهت رعایت حزم و احتیاط یساقیان پیرامون اردوی همایون خندقی کندند و حضرت صاحبقران ملک مکان بر فراز پشته برآمده بر و باره شهر را بنظر احتیاط درآورد و اشارت فرمود که قراولان بازوی جلادت گشاده هم از گرد راه دست بروی نمایند و بنابر فرمان واجب الاذعان امیر سونجک با دیگر بهادران پیش رفتند و از آنجمله صاین تمور بهادر و دانا خواجه و توکل باورچی قصد کردند که بحمله آتش آهنگ خرمن جمعیت مخالفان بسوزند و از دست راست سید خواجه و شیخ علی بهادر و از دست چپ امیرزاده رستم بمدد ایشان رایت مبارزت برافراختند عاقبت نسیم فتح و فیروزی بر پرچم لوای نصرت انتما وزیده شامیان [illegible] انهزام پیش گرفتند و لشکر منصور بعضی از ایشان را کشته و فوجی را اسیر کرده بدرگاه عالم پناه رسانیدند و شحنه قهر بریختن خون دشمنان [illegible] و جماعت بیدینانی که از حلب همراه آورده بودند فرمان داد و همه را بتیغ سیاست بگذرانیدند و چون شب شد از پرده غیب امری عجیب روی نمود و مفصل این مجمل آنکه امیرزاده سلطان حسین که ذکر بهادری او در این اوراق گذشت در غلوای مستی با [illegible] رفته از اردوی همایون بیرون آمده متوجه شهر دمشق شد شامیان ازین خبر صبح اقبال از مطلع آمال دمیده انگاشتند و مقدم او را مقدمه ظفر پنداشتند

و خود دمشق را با آیین و عظمتی تمام بشهر آوردند و از مراسم تعظیم دقیقه فرو نگذاشتند و از ملازمان امیرزاده شاه رالیه دو شخص امیر شاه ملک را ازین واقعه آگاه ساختند و صورت
حادثه را بعرض حضرت صاحبقران رسانیدند و چون اردوی همایون کوچ کرده و بکنار مرغزار صحرائی که بطرف کنعان مصر واقع است محل نزول خدام سپهر احتشام گشت و طریق فرمان
لشکریان در گرد اگرد دو دیواری از سنگ بقدر شخصی بلند قامت برآوردند و در پیرامن آن خندقی کندند و قراولان بهر طرف رفته طلایه را از برای پاس معین نمودند و بعد از دو روز
حضرت صاحبقران گردون غلام پادشاه توران را برسالت پیش فرمانفرمای مصر و شام فرستادند بدین پیغام که امارات و علامات حزم و عزم ما را در امر جهانگیری شنیده و دانسته بر عقلا
این معنی مخفی نماند که غرض سلاطین نامدار از کشیدن لشکرها و کشودن کشورها و ارتکاب منازعت اسفار و التزام مشقت شبگیر و ایوار رعایت ناموس و نام است و گرنه پیمانه مال را تمام است
مقصود در تهیه این مقدمات آنکه چند نوبت التمش را طلبیدیم و نفرستادی تا عاقبت مهم منجر بآن شد که اردوی کیهان پوی متوجه باینجانب شد و از این سبب پریشانی و اختلال بسیاری
باحوال ساکنان این دیار راه یافت و مع ذلک اگر التمش را بدرگاه ما ارسال نماید و در رؤس منابر و وجوه دنانیر را باسم و لقب خجسته ما بیاراید بساط مخالفت در نوردیده شود و رواق
منازعت مسدود گردد و رعایا و جندیان در ضمان سلامت و عافیت مانند و الا سپاه ظفر پناه در قتل و غارت و نهب و جرات و جسارت عادت دارند مبادا که از سعی ایشان این
مبانی دیار اسلام انهدام پذیرد و تعرض تمام بحال انام راه یابد طریق مدارا و راه ستیز گزاران امن خیزد و زین رستخیز نمودم تو عقل را کار بند در این هر دو ره آنچه خواهی پسند چون
فرستاده بشهر درآمد اهالی مصر و شام بخلاف سابق اعزاز و احترام بجای آوردند و در تفقد و دلجوئی او کوشیدند و چون در آن دیار آتشبازی و رعد اندازی میورزیدند این معنی در نظر ایشان
وقعی ما لا کلام دارد و جمعی کثیر از ایشان ایلچی را پیش فرستاده تا هنرهای خود را قیام نمایند بصورت از شوکت و قوت خویش تصور کردند و ندانستند که سیلاب قهر که در حرکت آید از آب ما
پر خزنها و ک انداز و نه مدارا نداز القصه پادشاه توران را مقتضی المرام باز گردانیدند و در عقب او اشراف و اعیان لشکر را بیرون فرستادند و ایشان در پایه سریر اعلا معروض داشتند که
حکام دیار مصر و شام میگویند که ما بندگان در مقام اطاعت و انقیاد و دور از طریق مخالفت و عنادیم و تا پنج روز دیگر التمش را میفرستیم که مراحم خسروانه از جریمه ما بگذرد و بعد از این
فرمان برداری بجای آوریم و از مقتضی رای جهانگشای سر مویی تجاوز جایز نداریم اکنون بعواطف خسروانه امیدواریم و خاطر بر آن قرار داده‌ایم که جز راه مطاوعت مدت العمر نسپریم
حضرت صاحبقران ایلچیان را زر و خلعت بخشیده باز گردانید و چون اردوی بزرگ مدت ده روز در جانب غربی دمشق نزول فرموده بود و در آن یورت از علف اثر نمانده بود فرمان عالی
شرف نفاذ یافت که تواجیان علف غوطه را که در شرقی شهر واقع است بنظر احتیاط درآورند و ایشان بموجب فرمان عمل نموده جهت نزول موکب همایون موضع مناسب پیدا نموده عرضه
داشتند و حکم شد که لشکریان کوچ کرده بغوطه روند تا چارپایان را علف باشد و چون اردوی همایون در جنبش آمد دمشقیان تصور آنکه مگر لشکر ظفر پناه بنابر وهم و فتور و ضعف و قصوری
که بحال ایشان راه یافته است طبل ارتحال کوفته بجانب شرقی متوجه شده‌اند با یکدیگر گفتند که فرصت غنیمت باید شمرد بیک کرمایه بهیئت اجتماعی از شهر بیرون رویم و از پس پشت لشکر جغتای در
آمده بر ایشان حمله کنیم تا هیچکس را زمام اختیار در دست نماند و بکلی متفرق و پریشان گردند و آثار شجاعت و جلادت ما بر صفحات روزگار پاید ربانند باین اندیشه باطل و هوای فاسد
مجموع جندیان مصر و شام جبه و جوشن دادی پوشیده و نیزهای عربی در دست و شمشیرهای مصری بر میان بسته سوار شدند و پیادگان شهر و اطراف و جوانب که در آن جمع شده بودند بردگان
و سیف و دستان و گارد و خنجر و سایر اسلحه بدست گرفته گروهی انبوه از آن طبقه در پی سواران نهاده چندان خلق از شهر بیرون آمدند که صحرای دمشق از ایشان مالامال گشت و در
ظاهر شهر از کثرت خلایق اجتماعی دست داد که مثل آن در یک مکان هیچکس نشان نمیداد و چون قراولان از وقوع این حال صاحبقران را خبر دادند آنحضرت دانست که آفتاب اقبال ایشان
بحد زوال رسیده و دولت از دودمان مصریان انتقال کرده دست در عروة الوثقی توکل زده باز گشت و روی جلادت بمعاندان نهاده فرمان داد که لشکریان فرود آمدند و از سنگ حال
و انقال سپاهی ترتیب نمودند و خرگاه و خیمه و سایبان برافراختند و شهریار دین و داد با پنجاه نفر از خواص و مقربان ببالای پشته برآمده بنماز و عرض نیاز مشغول گشت و بعد از تسلیت ظفر
و نصرت از درگاه احدیت پای مبارک در رکاب نصرت انتساب آورده از غریو کوس و کورکه و نعره بردلان و صهیل اسبان زلزله در گنبد ... ایشان افتاده و در این ...
تمام رسیدند حکم واجب الاذعان صادر شد که برانغار امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمان شاه و دیگر امرا بهادران بر روی مخالفان آورند و ایشان بامتثال امر قیام نموده
پای در میدان مقابله و مقاتله نهادند و از جوانغار سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان و امیر توکل و شیخ ارسلان و دیگر امرا و تومان با فکندن و کشتن
و سر انداختن مشغول شدند و در مقدمه و هراول و قول امرا و تومان امیر سونجک و امیر شاه ملک و سید علی و شیخ علی بهادر از امرای قوشون صاین تموره محمد آزاد و توکل بارچی و سایر بهادران
نصرت شعار رایات شجاعت و منازعت برافراشته دست و بازوی تیر انداختن و تیغ زدن برآوردند و از جمیع جوانب آتش پیکار بالا گرفته هول و رستخیز ظاهر گشت و میان جان
و تن و سر و بدن فراق و دوری نمودن گرفت آخر الامر نسیم فیروزی و ظفر بر پرچم رایت نصرت وزیدن گرفت و لشکر تیره روی شام با نهزام رفتند و سپاه سپهر احتشام اهل شام را تا کنار
عمارات دمشق راندند و بسیاری از ایشان را بتیغ تیز گذرانیده برخاک مذلت انداختند و چندان پیاده بر زمین افتاده بود که محاسب اوهام بسر حد آن نتواند رسید و این واقعه عظمی در روز سه شنبه
نوزدهم ربیع الآخر سنه ثلاث و ثمانمائه اتفاق افتاد و در اثناء حرب و ضرب امیرزاده سلطان حسین که میسره سپاه شام بدین استظهار و اعتضادی تمام بود در برابر امیرزاده میرانشاه
و امیرزاده شاهرخ افتاد و تولباق قوچین که از جمله ملازمان شاهرخی بود باو رسیده عنان اسبش گرفته بخدمت ولی نعمت خویش برد و خود بتعجیل رفته صورت گرفتاری او را بمسامع همایون
حضرت صاحبقران رسانیده یرلیغ جهان مطاع بحبس و قید امیرزاده سلطان حسین نفاذ یافت و بعد از چند روز بشفاعت امیرزاده شاهرخ چوب یاساق زده بگذاشتند تا همچنان در مقام حجاب
مانده یارای رفتن بمجلس فرخنده نشان نداشت القصه روز دیگر شهریار هفت کشور از معسکر فیروزی اثر کوچ کرده اندک مسافت قطع نموده در دامن پشته نزول فرمود و دیگر روز از آنجا کوچ

عزم ارتحال شده حکم جهان مطاع صدور یافت که شریف و وضیع متحمل و آراسته در حرکت آیند و در پیش صفوف عساکر گردون مآثر از پیلان شکوهمند صفی ترتیب دهند و دندان خرطوم آن
دواب مهیب را بسلاحهای گوناگون بیارایند و لشکر قیامت اثر با این هیئت و زیب روانه شدند و نزدیک بدمشق رسیده ببالای موضعی رفیع که بر شرقی شهر بود برآمدند و کوس و کرکه
زده سورن انداختند و دمشقیان چون بر کثرت سپاه که تا غایت بر آن اطلاع نداشتند وقوف یافتند خروشی مثال فزع اکبر که در دشت محشر شنوند استماع نمودند حیران و سراسیمه شده دهشت دیده
تمام بدفع قضای مبرم مشغول شدند و لشکریان پرخاشجوی از آنجا پیش رفته بر کنار جوی مغاک که حکم خندق داشت فرود آمدند و از تور و کاوسر پیش تر زدی همایون حصاری ترتیب دادند
و بعد از رعایت حزم و احتیاط برحسب یرلیغ جهان مطاع سواران تندخوی از جوی گذشته در برابر دشمن صف کشیدند مخالفان اگرچه بسیار بودند و آلات و ادوات حرب کما یجب و ینبغی مهیا
داشتند لکن از بیم دستبردی که در روز پیش مشاهده نموده بودند مجال حرکت نداشتند لاجرم برجای خویش توقف نمودند قدمی پیش ننهادند در این اثنا والی مصر و شام با امرا و اعیان مقام
مثل نوروز حافظی و اینبک و دیگر خواص و مقربان در ساز لیسا مشورت مهد داشته پرسید که در دفع این واقعه عظیم رای شما چه اقتضا میکند بعضی گفتند اگرچه اندک فتوری بحال ما راه یافته
بعلاوه از مردم ما بقتل رسیدند الحمد لله و المنة که شهر و حصار برقرار است و سپاه تیغ زن نیزه گذار بسیار مصلحت در آنست که پشت استظهار بدیوار حصار نهیم و ثبات قدم نموده مرکز دولت
خود نگاه داریم جمعی عقلا که بمزید تجربه و کیاست ممتاز بودند از این تدبیر سر باز زدند و گفتند که خود را باندیشه باطل و خیال فاسد بازی دادن کار خردمندان نیست و در آن ساعت که آنجماعت
بر غایت ضبط و محافظت کوچ میکردند ما بهیأت اجتماعی از قفای ایشان در آمدیم و آنچه مقدور و میسور بود در کسر و انکسار ایشان سعی و کوشش نمودیم جز بوار و خسار فایده بر آن مترتب نشد
چاره آنست که امروز این قوم را بسخنان دلپذیر تسکین داده و چون زمانه لباس سوگواری پوشد ترک ولایت شام کرده در پرده ظلام با سواران خویش راه مصر پیش گرفته روانه شویم
و در این شهر از جندیان و رعایا گروهی انبوه اند اگر جهت حفظ مال و اهل و عیال خویش جنگ کنند و قلعه و حصار را نگاه دارند فهو المطلوب و الا ما خود را از غرقاب ممات بساحل حیات
رسانیده باشیم همه را این سخن مستحسن و مقبول آمده فرج حاکم مصر و شام ایلچی پیش حضرت صاحبقران گردون غلام فرستاد که آنچه دیروز واقع شده رضای ما در آن مقرون نبود جمعی از جهال
رجال بر آن جسارت اقدام نموده بودند و ما بر همان عهدیم که معروض داشته ایم اگر رای عالی صواب بیند لشکریان امروز دست از محاربه کوتاه سازند تا فردا بپای انقیاد پیش آمده
بخدمتی که عهد کرده ایم قیام نمائیم ایلچی ببارگاه فلک اشتباه رسیده و پیام بگذاشته و پیشکشی که داشت بگذرانید و برطبق فرمان جهان مطاع یک منصور عنان از معرکه برتافته بمنزل خود فرود آمد
و چون سلطان مملکت صبح از بیم کواکب گردون خرام بهنگام شام روی انهزام بجانب ولایت مغرب نهاد فرج با امرای مصر و شام با اکثر مقربان و مخصوصان ساختگی گریز کرده در نیم
شب جمعه صلات تفرقه در داده سوار شد و از دمشق بیرون آمده روی فرار بصوب مصر آورد و شخصی که میان مردم عجم بچقماق اشتهار دارد از ایشان روی گردان
شده بتعجیل هرچه تمامتر پیش امیرزاده شاهرخ آمد و کیفیت حال باز نمود شاهزاده مشار الیه او را پیش حضرت اعلا فرستاد و چون رای عالم آرای بر آن قضیه اطلاع یافت فرمان واجب الاذعان
صدور یافت که امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه از جوانغار شهر را مرکز وار در میان گرفتند تا کسی بیرون نتواند آمد و امرا با تمکین سونجک و امیر الله داد و جهانشاه و علی سلطان و دیگر
بهادران و غلبه از جندیان در عقب گریختگان روان شدند و بسیاری از سواران را پیاده ساخته بر خاک هلاک انداختند و هرچه داشتند از صامت و ناطق بگذاشتند و نیم جانی بهزار
مشقت بیرون بردند روز دیگر که شهسوار گردون خرام سپاه شام را انهزام داده متوجه حصار فیروزه فام شد حکم قضا امضا صادر گشت که لشکریان بترتیب تمام در حرکت آیند
و از باغستان گذشته شهر را در میان گیرند و ایشان برحسب فرموده عمل نموده و آنحضرت قصر ابلق را که از مستحدثات ملک ظاهر والی مصر بود و در برابر قلعه واقع است بنزول دولت
تزیین داد و شاهزادگان و نوئینان در عمارت قلعه نزول کرده تمام محلات بیرون را که بحقیقت دمشق عبارت از آنست در تحت تصرف آوردند و چندان اقمشه و امتعه غریب و سلاح بدیع
بدست عساکر گردون مآثر افتاد که انامل محاسبان چالاک از شمار آن عاجز آمدند و صاحبقران پاکیزه از حسن عقیدت و صفای طویت بعزم زیارت ام سلمه و ام حبیبه که از زوجات طاهرات
سید کاینات و خلاصه موجودات صلعم بودند و زیارت بلال حبشی که منظور نظر کیمیا اثر حضرت سرور قرشی صلعم بود سوار شده در بقاع متبرکه مراسم نیاز بتقدیم رسانیده روی توجه بمنزل
همایون نهاد و رعب و هراس بر ضمایر اهالی دمشق افتاد و سادات و علما و مشایخ و صلحا و اکابر و اشراف و رؤوس و اعیان بقدم مطاوعت و اذعان از شهر بیرون آمدند و ببارگاه
فلک اشتباه رسیدند و زبان بدعا و ثنا گشادند و تبرکات و تنسوقات بی اندازه کشیدند و مال امان قبول کرده رخصت مراجعت یافتند و جهت تحصیل آن وجه و ضبط دمشق امر شد که
شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و امیر الله داد و از نویسندگان خواجه مسعود سمنانی و جلال الاسلام بدمشق در آمدند و روز جمعه بر سر منبر بنی امیه خطبه بنام و لقب همایون پادشاه ربع مسکون حضرت صاحبقران
خواندند

ذکر فتح قلعه مذکور و مراجعت حضرت صاحبقران و بیان دیگر وقایع و قضایا

هرچند دمشق بعد از سپری شدن فرج بی کلفت جنگ و مشقت
محاصره در تحت تصرف حضرت صاحبقران قرار گرفت اما ازدل کوتوال و طایفه از جندیان که در قلعه بسر میبردند رایت خلاف و عناد برافراختند و لوای منازعت و متانت حصار روئین سنگ کار
ساخته آتش رزم و پیکار برافروختند و الحق آن قلعه بود در نهایت استحکام و استواری چنانچه از کنگره تا اساس بسنگهای بزرگ ساخته و پرداخته آمده بود و از بلندی و عروج سر بفلک البروج
کشیده و بذخایر فراوان و مردان جنگی مشحون بود و سالهای دراز از حوادث دوران مصون و مامون و از سهم ناوک دلدوز و قاروره های نفط عالم سوز و ضرب سنگ عراده و منجنیق و دیگر
اسباب ممانعت و مدافعت که اهل حصار آماده و مهیا داشتند هیچکس را مجال نمیداد که پیرامون آن گردد حضرت صاحبقران کشورگیر اندیشه از این تسخیر قلعه چنین حصین ناکرده فرمان داد که
شاهزادگان و نوئینان و سایر سرداران و لشکریان بترتیب پیش رفته اطراف آن را احاطه نمایند و سرکار را بخش کرده بعراده و منجنیق و دیگر ادوات حصارگیری مشغول شدند و ملچور ساختند چنانکه
بر قلعه مشرف بود و نقب زده آب خندق را مده نقبچیان آیین جنگ بسنگ کندن اشتغال نمودند و از بالا باران بلا باریدن گرفت و رعد انداز ناوک افکنان و تشبازان

حوالی آن بخود راه داد و از روی جد و اجتهاد بتمامی آنچه مفوض بایشان بود مشغول شدند و در اثنای این اوقات اشارت علیه صدور یافت که امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیر
سلیمانشاه و امیر جهانشاه و دیگر نوئینان قشلاق بجانب کنعان کنند و تمامت چهارپایان سپاه نصرت نشان بحمایت کلاب ایشان بعلفخوار روان شوند و بمقتضی فرموده عمل نمودند خلال این احوال
نقبچیان سنگهای بزرگ با آتش میتافتند و سرکه بر آن ریخته و شکسته بیرون می آوردند و در تجویف برج و باره وظایف سعی و جهد را بتقدیم رسانیدند و پیش از همه برج تاج رانکه شهر
المنون بخشی بود و بلندترین مجموع برجها مجوف ساخته بر سر چوبها گرفتند و بر حسب فرمان آتش بر آن زدند تا فرو افتاده راه گشاده شد و بهادران لشکر فیروزی اثر سپاها در رسیدند
بتعجیل تمام متوجه حصار شدند تا کاه مقدار دیگر از دیوار بر زمین افتاد و غبار عظیم پدید شده و قریب هشتاد کس در زیر آن ماندند لشکر جلادت شعار با استعجال متوجه قلعه بودند با
ایستادند و مخالفان فرصت یافته رخنه را محکم نمودند تا خوفی عظیم بر خاطر ایشان استیلا یافت و از جرات و جسارت خود پشیمان شده بواسطه علاء کلیم عصیان یارای بیرون
آمدن نداشتند و باز آتش در دیگر نقبها زدند و جانب دیگر از حصار بیفتاد و بالضرورت کوتوال و کلانتران قلعه در دروازه باز کرده روی توجه بآستان نصرت آشیان آوردند
و مفاتیح دروب را بملازمان حضرت علیا سپردند و یزدار که رئیس و رئیس اهل حصار بود بمثال واجب الامتثال بیاسا رسید و اموال بیکران بتصرف ارباب دیوان در آمد و محصول او
قاف حرمین الشریفین بناری معتبر در قلعه بود و چون رای عالم آرای بدان توقف یافت حکم فرمود که هیچ آفریده دست تصرف بمال وقف نکند و یکی از نواجیان یک نام صدر حج
از آنجا برداشته بود خدمتش باشارت شحنه سیاست چوب بسیار پس و پیش زده بهاء جور را از وی گرفتند و معتمدان بادیانت بموجب اشارت آنحضرت در صدد ضبط آمدند و هر یکمن از آن
دینار کپکی فروختند چه آخر سال بود و ایام پریشانی و خوردنی بسیار کم یافت بود و مبلغی خطیر از انبار حاصل کرده بخدام حرمین همه را تسلیم نمودند و چند یاسا که تمامت ایشان عبد و ملک بودند
بعضی از ولایات چرکس و برخی از دیگر ممالک بموجب فرمان امرا و شاهزادگان تقسیم نمودند و باقی اهل قلعه را از صغیر و کبیر و غنی و فقیر گرفتند و محترفه را از ایشان جدا ساخته با دیگر پیشه
وران که امرا ابخش کرده که با خانه کوچ ایشان را بسمرقند رسانند و همچنین حکم شد که مولانا جلال الدین و مولانا سلیمان را که هر دو از زمره اطبا بودند با خانه کوچ بسمرقند رسانند و همچنین
خلال این احوال حضرت صاحبقران بهال از قصبه ابلق بکوشک فرخ آمده و تنجاس که یکی از امرای عظام او بود بقتل رسانیدند و در آن مقام روح بخش لیذیر دید که مردم هر دو هوس خود آن همه عمارت
بتکلیف رفیع ساخته و پرداخته اند و از برای امهات مسلمین یعنی حرمهای خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم هیچکس را همت و مروت آن نبود که سر مرقد فرخنده ایشان خشتی چند بر بالای هم نهند و چون این معنی
بر ضمیر نورش گذشت فرمان داد که بر سر آن دو مزار متبرکه دو قبه عالی مرتب سازند و شاهزادگان امیرزاده ابابکر و امیرزاده خلیل سلطان و از امرا شیخ نورالدین و علی سلطان تواچی
خواجه را از مردمان در آن باب به اهتمام نمایند و ایشان امتثال امر قیام نموده غایت سعی مرعی داشتند و تا مدت بیست و پنج روز دو گنبد از سنگ سفید تراشیده که در رفعت و استحکام
در عمارت حرمان نشان میداد بسمت اتمام اکمال یافت و چون نقش ایچ آن بلاد مغشوش بود بمقتضی حکم لازم الاطاعت نقره و زر را کار رسانند و بخلاص برده تنکچات صد مثقال و پنجاه مثقال و ده
مثقال و کمتر از این ملقب بهایون و اسم همایون مزین ساختند و کثرت نقره در میان لشکریان بمرتبه بود که در اندک وقتی از حاصل دار الضرب مبلغ سیصد هزار دینار کپکی بخزانه عامره واصل
شد و اشارت علیه بارسال فتح نامه ها در فرستادگان با قصبه مسکو که باطراف ممالک جهت خواتین و آغایان شاهزادگان و سایر اشراف و اعیان نافذ گشت و مبشران فرخ سیر صحایف
تحف و سیلاکات دلپذیر روی توجه بممالک ایران و توران نهادند و صاحبقران جهانگیر خواجه حسن را بتعجیل پیش امیرزاده شاهرخ فرستاد که امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه با سپاه
فیروزی شعار بجانب ساحل دریای فرنگ رفته و آن حدود و نواحی را و شهر عکه تا بار اندند و ایشان عنان بانداز تاختند مجموع آن ولایت را غارت و تاراج کردند و اسباب و
اموال بیکران بدست آورده کامیاب و کامران باز گشتند و در خلال این احوال قرحه بر پشت حضرت صاحبقرانی پدید آمده و منجر بمرضی صعب گشت چنانچه امرا و ملازمان کنعان
فرستادند و امیرزاده میرانشاه را با جمعی از سرداران سپاه که بموکب ایشان بودند طلب داشتند و مقارن وصول شاهزادگان و نوئینان آن زحمت بصحت تبدیل یافت و در اثنای
این حالات حضرت صاحبقران روشن ضمیر را اندیشه بر خاطر گذشت و در مجلس خاص بر زبان گوهر بیان گذرانید که پیوسته بسمع ما میرسید که در آن اوان که مروانیان با اهل بیت نبوت ص
معادات میورزیدند بتخصیص معاویه و یزید که نسبت بداماد و ابن عم و وصی حضرت رسالت پناه ص و سبط مکرم او امیر المؤمنین حسین رض از ایشان حرکات نامرضیه صدور یافته سکان شام
با آن جماعت معاونت مینمودند عقل دور اندیش بصیرت را بسیار مستبعد میشمرد که چگونه طایفه از امت افضل انبیاء ص باشند و یمن دولت ارشاد آنحضرت از مبدء جهالت و غوایت
رهائی یافته بسر چشمه عنایت و هدایت رسیده باشند جانب اهل بیت او را بگذارند و با دشمنان ایشان بسازند و هر گونه جور و ستم و ظلم و تعدی درباره اهل بیت طاهرین ص روا دارند
بدانستی عجایب و اکنون این نقل بمرتبه یقین رسیده که بخلاف آن بودی از دیوان عدل مالک الملکی که جمله ملوک و سلاطین بداغ عبودیت او علم مباهات و افتخار باوج فلک دوار
بر افراختند جزا سزائی بدین حیثیت حواله اولاد و احفاد ایشان که بشیمه آبا و اجداد خود متصف اند برفتی و از مؤیدات این معنی در این هفتصد سال که اکثر ارباب تجمل و مال از باطن تیره خود
رخصت نیافت که بر سر مقبره و حرم بزرگوار سیده مختار رض چهار دیوار طرح انداخته و از ابتدا رعایت تا غایت مراقدان و هم نشینان هم صحبت حضرت رسالت پناه رواج و رونق بود
چنانچه مشاهده رفت و بعد از ادای این کلمات که دلالت بر کمال مودت و محبت خاندان کرامت آیات است خلایق را صفای عقیده آنحضرت مجدداً معلوم شده روز چهارشنبه غره
شعبان سنه ثلاث و ثمانمائه سپاه هیبت سمات بنیت غارت و تاراج روی بقصبه شهر آوردند و دست تسلط و استیلا بسبی و نهب گشاده طریق مدارا و مواسا ببستند و مشتی از کرد
و جوان قوی و ناتوان و شیوخ و اطفال و نسا و رجال باسیری گرفتند و آنچه سالها اندوخته بودند از درهم و زر و زیور که بدست پادشاه و الا که افتاد بصحت
پیوسته که غارتگران اردوی همایون صنوف فرش کسان روسی و سقرلات و سایر قماشات اسکندریه و مصر که پیش گرفته بودند می انداختند و بجای آنها نقره را می که

رایج که سمی بل حوایج است و از اوانی زر و نقره و مصنوعات از گرد افسر باز مسکر دند و در تضاعیف این غارت از شعله آتش در دمشق افتاد و طبقه و سه طبقه که از چوب ساخته بودند و برنگ و روغن تزیین داده و بر طبقه سنگین بنا نهاده بپاک بسوخت و پیش از این که آتش در آن شهر افتاد با وجود سعی و اهتمام کار بر اشراف و عامه مردم در اطفاء آن بالکلیه دو محله محرق میگشت که آتش فرو می نشست و در این اوقات از غایت پریشانی کسی بآن نپرداخت و در آن اوان خبر این احتراق بسمع خجسته خسرو آفاق رسید امیر شاه ملک را با فوجی از لشکریان باتش آهنگ فرمان داد تا جامع بنی امیه را از آنجا دیده صیانت نمایند و چون سقف آن از چوب بود سعی و کوشش ایشان مفید نیفتاد و شعله غضب پادشاه جهانیان چنان بالا رفت که مناره شرقی مسجد مذکور که از سنگ ساخته بودند تمام خاکستر شد و مناره عروس که لسان فصاحت بیان شریعت غرا وعده داده بود که نزول عیسی بر آن خواهد بود و زبان معجز نشان آنحضرت بمناره بیضا مذکور شده با وجود آنکه اصلش از چوب است و خانها در آن بیچ اندود داده اند سالم ماند و هیچگونه آتش در آنجا اثر نکرد و چون تمامت دمشق بسوخت و آنچه در آن شهر بود بتاراج رفت آتش نهب و غارت در مجموع بلاد شام افروخته گشت رایات عالم آرای پادشاه جهانگشای عزم معاودت تصمیم داده از موقف جلال اشارت علیه صدور یافت که اسیران دمشق و سایر ولایات شام را رها کنند و برحسب فرمان بدبختان دمشق را جمع آورده باندرون شهر رسانیدند و روز شنبه چهارم ماه حضرت صاحبقران کره ون توان دوست کام کامران از موتفکات که بجانب کنعان واقع است در حرکت آمده براه فایره و نیک روان شد و بغوطه رسیده نزول اجلال فرموده در آن منزل که مثنوی بود از فردوس جنان و باغ رضوان حکم شد که دو مثال واجب الامتثال نویسند یکی مشعر بآنکه امیرزاده محمد سلطان که در سرحد مغولستان بموجب فرمان نشسته بود خداداد حسینی و پیری بیک و سار بوغا را بضبط آن حدود و نواحی گذاشته خود متوجه پایه سریر اعلی گشته که ایالت تخت هلاکوخان با و حواله شده و دیگر مبنی بر آنکه بهمه علما و امرا آن فایز بجانب اردوی اعلی روانه شوند و این دو نشان بمهر اشرف موشح گشته مصحوب دو ایلچی ارسال نمودند و حضرت صاحبقرانی از آن مرحله نهضت نموده در سه منزل قطع فرموده حوالی حمص از غبار موکب نصرت قرین مشکبار گشت و بنا بر آنکه اهالی آن دیار در مدت غیبت رایت نصرت شعار از جاده انقیاد پای بیرون نهاده از عبور لشکر منصور آسیبی بایشان نرسید و بعد از تقدیم مشورت شاهزادگان و امرای عظام با افواج لشکر قیامت اثر بجانب اطراف فرستاده از آنجمله امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نورالدین بر مقتضی فرموده با ده هزار سوار بطرف هرکز که از بناهای سلیمان علیه السلام است روان شدند تا حشم ذو القدر که گریخته بودند تا زند و امیرزاده سلطان حسین و امیر برندق با پنج هزار کس متوجه صوب انطاکیه گشتند و امیرزاده خلیل و رستم طغای بوقا برلاس و تمور خواجه آقبوقا و علی سلطان تواجی و دیگر سرداران با پانزده نفر روی بترکمانان کوتک که بر کنار فرات نشسته بودند نهادند و امیرزاده ابابکر با سپاه برانغار که در ملازمت او بودند تا شهر تدمیر رفتند و بیست هزار گوسفند از آنجماعت که گریخته خود را بمکه معظمه انداخته بستند و شاهزادگان مذکور با لشکر منصور از آنجا بازگشته و از جول گذشته بکنار آب فرات آمدند و از آنجا روان شدند و امیرزاده سلطان حسین با بهادران جوانغار بانطاکیه رسیده آنچه یافتند بباد غارت و تاراج دادند و از آنجا عنان عزیمت بصوب حلب تافته در راه بامیرزاده خلیل سلطان و لشکر قول که در ظل رایات او میرفتند پیوسته باتفاق متوجه قلعه روم شده در آن حوالی بترکمانان رسیدند و آنجماعت بمعافیت در برابر عساکر گردون مآثر صف کشیده دست تهور بر رزم و پیکار گشادند عاقبت شیخ حسین پسر کوتک که رأس و رئیس گروه بود کشته شده بر آتش از مقام ستیز روی بهبا بای گریز نهادند و سپاه بهرام انتقام دمار از نهاد ایشان برآورده جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و غنیمت فراوان گرفتند از آنجمله زیاده از ... گوسفند در شمار آمده و چون پادشاه ظفر لوا بحوالی حمص رسید شنید که اهالی آنجا از خبث بد طالع تحسن اظهار مخالفت کرده عماراتی که سپاه نصرت انتما گاه توجه در آنجا ترتیب داده بود کندند و ویران ساختند از این فعل نکوهیده شعله خشم جهانسوزش بالا گرفت و لشکریان دست بغارت و تاراج برآورده سکان آنجا را اسیر نمودند و آتش در ابنیه و مساکن ایشان زدند و حضرت صاحبقران از آنجا نهضت نموده بعد از قطع منازل چون بحوالی حلب رسید سید عزالدین هزار جریبی و شاه شاهان و موسی تولغا و دیگر سرداران که در قلعه حلب بودند حسب فرمان آنرا خراب گردانیدند و آتش قهر در شهر زده بقیه عمارات را بسوختند و رایت نصرت آیات از حوالی حلب نهضت نموده بچهار کوچ بکنار آب فرات رسیدند و در این مکان میرزاده عمر و امیرزاده ابابکر و امرای برانغار بموکب همایون پیوستند و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امرای قول و جوانغار نیز آمده بزمین بوس مستسعد گشتند و از کثرت مواشی و غنیمتی که آورده بودند گوسفندی در اردوی با آن عظمت بیک دینار نمی فروختند و چون در آن یورش امیرزاده سلطان حسین آثار جلادت و مردانگی بظهور رسانیده بود مراحم خسروانه رقم عفو بر ذلات او کشیده بشرف ملاقات ارزانی داشت و چون شاهزادگان که بجیحون رفته بودند با غنایم بسیار بازگشته باردوی همایون ملحق شدند یرلیغ جهان مطاع صدور یافت که از آب عبور نمایند و انچه گذرانیدن حوت خاصه دو کشتی از بیره آوردند و نوئینان و لشکریان بکوب سر و شنا از آب بگذشتند و بحوالی قلعه بیره نزول فرموده والی آنجا بقدم طاعت بیرون آمده بقدر وسع و مکنت خویش پیشکشهای لایق بگذرانید و بشمول عنایت خسروانه گشت و حکومت آن موضع بروی قرار یافت و از عبور لشکر منصور گرد ملالی بر حاشیه ضمیر سکان آن دیار ننشست در این اوقات امیر قرا عثمان بدرگاه فلک اشتباه آمده ایلاکات تحمل عرض رسانید و ملحوظ نظر عنایت و عاطفت گردید و چون چتر زرنگار شهریار کامکار از آنجا در حرکت آمد خاطر خطیر آنحضرت میل شکار فرمود شاهزادگان و امراء و نوئینان و ملازمان نرگه در راه جرگه انداختند و در سرچشمه راس العین دو جرگه بهم رسیده شکارکنان متوجه شهر رها شد اشراف و اعیان آنجا با تحف و هدایا باردوی اعلا آمده مستظهر و آسوده خاطر مراجعت نمودند و رایت نصرت شعار از رها نهضت نموده بحصاری رسید که متوطنان جمعی از زنادقه بی دولت بودند لاجرم فرمان قضا مضا نفاذ پیوست که مجاهدان دین آن موضع را از خبث وجود کفار لعین پاک ساختند و اموال ایشان را غنیمت گرفته قلعه را منهدم گردانیدند و در اثنا این حال پادشاه خواجی از سمرقند آمده خبر خوش رسانید و نوکران آغایان خواتین که همراه او باردوی بزرگ رسیده بودند تحف و هدایای ایشان معروض داشته اخبار صحت و سلامت حضرات باز گفت و در آن

ظفر قرین روی توجه بجانب ماردین آورده هندوشاه خزانجی و نوکران و آغایان و خواتین که با او آمده بودند با مکاتبات و سیاقات رخصت مراجعت یافتند و سلطان حسین کیفا که بحصن کیفا حاکم دار و حاکم ماردین و دیگر سرداران اطراف و اکناف بدرگاه گیتی پناه توجه نمود و از عنایت شامل و عاطفت کامل پادشاهانه محسود سایر اعیان و اشراف شدند و چون سلطان عیسی حاکم ماردین با جمعی که بموجب فرمان در قلعه سلطانیه مقید و محبوس بود ملحوظ نظر عنایت و عاطفت شد و فرمان باطلاق او نفاذ یافت و او عهد و پیمان بسیار آورده مبانی پیمان را بایمان مغلظ و مشید استوار گردانید که مدت العمر شرایط خدمات بتقدیم رسانیده در رضای خاطر آنحضرت بهیچ وجه اهمال و اغفال جایز ندارد و در این وقت که چتر فلک فرسای متوجه شام بود مناسب چنان می نمود که بنفس خویش در سلک خدام عالیمقام انتظام داشتی و اگر بنا بر قرب جراءت اعدا آمدن را مستبعد شمردی بایستی که یکی از فرزندان یا برادران با جزای سعادت تعیین فرمودی و چون در این امور از اندیشه باطل و رای قاصر تقصیر کرده از قلعه بیرون نیامد و مراسم استقبال بجای نیاورد و چون خاطر ماردین از وجود پادشاه با داد و دین غیرت فزای چرخ برین گشت ضمیر آفتاب تاثیر سایه تفقد و التفات بحال او انداخت و ایلچی فرستاده خدمتش را طلب داشت از کمال شقاوت پنبه غفلت از گوش بیرون نیاورد و حقایق و چهار دیوار حصار را خزیده از امتثال سلطان عدول جست بنابرآنکه استخلاص محاصره قلعه ماردین بطول زمان منحصر است و علف خواری که علیق اسبان لشکریان از آن حاصل شود از موقف جلال یرلیغ عالم مطاع نفاذ یافت که متجنده فرمان پذیر از مجموع اسواق و دروب و قصور آنرا با زمین هموار و یکسان ساختند و تردستان آن ولایت را باتش قهر سوختند و در این ممالک ستان امیر قراعثمان را که با آن قلعه قرب جواری داشت بعنایت بی پایان سرافراز گردانیده امر فرمود که در محافظه سلطان عیسی تغافل و تکاهل جایز ندارد و عنایت پادشاهانه حاکم حصن کیف و حاکم ارزن و دیگر سرداران اطراف که بتلقین الهام توفیق و دولت روی باردوی گردون شکوه آورده بودند خلعتهای طلادوز و کمر و شمشیر زرنشان مخصوص گشته بمنصب ارزانی داشت و موکب نصرت قرین بقلعه نصیبین رسیده یرلیغ عالم مطیع صدور یافت که آنرا خراب سازند خزانه و اهالی آنجا مقالید در و پیش آورده روی استکانت بر زمین نهادند و زبان بتضرع و استغاثه گشادند و غریق بخشایش در حرکت آمده فرمان شد که احدی مزاحم ایشان نشود و در این اثنا امیر ایتقداد مامور گشت که متوجه ترکستان شده و در شهر رحل اقامت انداخته بی غفلت سرحد قیام نماید و خدمتش برحسب فرمان بآنجانب روان شد

ذکر لشکر کشیدن و فرستادن فرمان فرمای انام حضرت صاحبقران بجانب کرجستان و طرف مدینة الاسلام

چون اردوی جهان پوی از ظاهر ماردین در جنبش آمده کوچ کرد فرمان قضا مضا صدور یافت که امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده پیر محمد و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و تیمور خواجه آقبوقا و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و دیگر بهادران و سرداران متوجه قلعه النجق شوند و بعد از فتح قلعه روی بقمع و استیصال کرجیان نکوهیده احوال نهند و شاهزادگان با امرا و لشکر منصور رایت شجاعت بتصوب افراختند و هنگام توجه اعلام نصرت انجام بجانب سیواس بلاد شام از ملازمان امیرزاده میرانشاه شیخ محمد داروغه و از مقربان امیرزاده میرانشاه بمقتضی اشارت زبده شهریاران روزگار بجانب حصار النجق رفته بمحاصره مشغول شدند و اهالی قلعه با وجود قلت عدد از ضیق بجان رسیده و جرم کهنه وقایه روح گرامی ساختند و بعد از فقدان آن بالضروره دروازه باز کرده قلعه را تسلیم نمودند کوتوال قلعه سلطان احمد اغلاطی را بند کرده باردوی همایون فرستادند و شاهزادگان و امرا بحوالی قلعه و نیک رسیدند از فتح حصار النجق آگاه شده لاجرم عنان عزیمت بجانب کرجستان تافتند و در آن ولایت دست تسلط بغارت و تاراج بر آوردند و ملک کرکین چون بر توجه سپاه نصرت قرین اطلاع یافت زود در آمده ایلچی فرستاد که من یکی از کمترین بندگان آستان سعادت آشیانم و هرکه که لوای نصرت انتما سایه عاطفت برانید بنده بدرگاه سپهر احتشام شتابم و شاهزادگان کس فرستاده صورت اطاعت و انقیاد او را معروض پایه سریر سلطنت مصیر گردانیدند و دست از تخریب کرجستان باز داشته در آن حوالی توقف نمودند تا از حضرت صاحبقران چه فرمان بایشان رسد و در خلال این احوال یرلیغ واجب الاتباع نفاذ پیوست که سلطان محمود خان و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و امیر جاکو رستم و طغای بوقا و دیگر سرداران و امرا با گروه انبوه از سپاه جهانگشای بر سبیل تعجیل عازم بغداد شوند و ایشان بموجب فرمان روی براه آوردند و بعد از قطع منازل و طی مراحل بمقصد رسیدند و در قبل مدینة الاسلام فرود آمدند و در آن موضع شخصی فرج نام از قبل سلطان احمد جلایر بحکومت آن موضع قیام مینمود و بواسطه جمعی از اتراک و اعراب که در آنجا مجتمع بودند فرج شقاوت فرجام خیال خامی در تخیله جای داده در مقام ممانعت و منازعت آمده خاطر بر رزم و پیکار قرار داد و چون آوازه توجه لشکر جلادت آثار در آن نواحی و حوالی اشتهار یافت امیر جندلی و جان احمد بعقوبیه و مداین بیرون آمده قریب بمداین از دجله عبور نمودند و فرج از حله و سیکاتیل از دجله روان شده و باتفاق سه هزار مرد کمل متوجه میدان رزم سپاه قیامت نهیب گشتند و از این جانب امیرزاده رستم با امرا و لشکریان سوار شدند و مخالفان را شکاروار در میان گرفتند و بجانب دجله رانده در حوالی عمارت جنگ اتفاق افتاد و جان احمد با فوجی از بهادران و لشکریان بقتل رسیدند و اغلبی از متجنده خود را در آب انداخته غرق شدند و امیر علی قلندر با معدودی چند از مشقت نیم جانی بتک پا بیرون برد و فرج بدنهاد پیش از حکومت دارالسلام اختیار وجودی نداشت با وجود شکستی چنین که بر امرای سلطان احمد راه یافت دل از عمارت باز نگرفت و بلیت و لعل روزگار میگذرانید و در عمارت سلطنت تدبیر بر نفس بیکر دکه سلطان احمد با من قرار داده و مبالغه و الحاح نموده که اگر صاحبقران بنفس همایون خویش متوجه اید یا رشود شهر تسلیم نمای تا رعیت ضرری نرسد و بعید آنحضرت هر چند شاهزادگان و امرا او را بیاید در مقام ممانعت بکجهه باش و بغداد را بهیچ کس مسپار و بقدر میسور ثبات قدم نموده مملکت نگاه دار و چون مخالفت سلطان نتوانم کرد زیرا که پرکشیده و دولت پرورده نعمت اویم و با این عذر دل باید برعصا مخالفت بر پیشانی بست و علم جدال و قتال بر افراخت و بسیاری از رعایا و لشکریان را و بعضی در مدافعت شهر با خود یار ساخت و هر محلی که دریای سیاه در تموج آمد فرج و اعیان و انصار در کشتیها نشسته پیش می آمدند و دست جسارت بیرون آورده بمحاربه و مقاتله مشغول میشدند

ذکر توجه رایات فتح آیات بجانب بغداد و مفتوح شدن آن و انقطاع حکومت فرج بدنهاد

در آن اوان که حضرت صاحبقران از ولایت

از ولایت شام مراجعت نموده بموصل رسید بموجب فرموده بر آب دجله جسری بستند شاه و سپاه به یک هفته بگذاشتند و از پیش امرا و تومنیان که حسب فرموده ببغداد رفته بودند
قاصدی آمده صورت تمرد و عصیان فرج معروض ملازمان رکاب همایون گردانید آنحضرت چون بر آن حال اطلاع یافت با جمعی از سپاه نصرت شعار ایلغار فرموده ضبط و نسق اردو
آغروق را در عهدهٔ امیرزاده شاهرخ کرد و فرمود که براه چناران و قلاع تبریز روند و موکب همایون متوجه دار السلام بغداد شد و براه التون کوپرک در حرکت آمده بعد از قطع مسافت
بمقصد رسیده در کنار دجله طرف پایان آب در مقابل دروازهٔ قریة العقاب طوق ظفر پیکر برافراخت و لشکر بهرام قهر اطراف و جوانب شهر را احاطه نموده نقبچیان آئین جنگ را
بمقتضی اشارت خسرو فیروز جنگ بکار خویش مشغول شدند و شاهزادگان امیرزاده پیر محمد و امیرزاده رستم و امیرزاده خلیل سلطان و از امرای عظام امیر سلیمانشاه و امیر شیخ
نور الدین و برندق و جهانشاه و رستم طغا بوقا و علی سلطان و سایر امرای تومان و قوشونات از سر کار خود هرکس نقبچیان بگماشتند و بهادران شایسته کار روان بصیانت و حمایت
ایشان باز داشتند و فرج از برای تحقیق آمدن حضرت صاحبقران شخص معتمدی که پیش از آن دیده او بدیدار آنحضرت روشن شده بود برسم رسالت بیرون فرستاد تا بار
دیگر طلعت همایون او را برای العین مشاهده کند و آن معتمد بپایه سریر اعلی آمده مشافهه بادای سفارت قیام نمود و بخلعت و نوازش بهره ور گشته مراجعت نمود و صورت
حال را چنانچه مطابق واقع بود بفرج رسانید و فرج با آنکه میدانست که راست میگوید از کمال شقاوت و بدبختی سفاهت کرده او را بدروغ متهم ساخت و آن صادق القول
را محبوس ساخت تا دیگران نگویند و در نظر ایشان پادشاه گیتی ستان اظهار نمود بر قرار سابق سپر بیشرمی بر سر کشیده و بازوی تهور و جسارت بمحاربه و مقاتله بگشاد و در
اینحالات دو تیر از شصت تقدیر گشاد یافته بر مقتل خواجه مسعود سمنانی و نکلی آمد و مرگ حق است لیکن از تقدیر گاه سنگش سبب بود که تیر حضرت صاحبقران تواچی را
بطلب امیرزاده شاهرخ فرستاده فرمود که با آغروق متوجه بغداد شوند و لقمان در موضع قلاعی بشاهزادهٔ مشار الیه رسیده مجموع باز گشتند و چون آن لشکر بیکران بدار السلام
رسیدند و حیرت بدماغ بغدادیان راه یافت و لشکریان شهری با آن عظمت را که دور آن دو فرسخ بود چون نگین در میان گرفتند و آنحضرت فرمان داد که در طرف پایان
آب در قریة العقاب جسری بر روی دجله بستند تیراندازان تیر دست در کمین باز داشت تا هیچکس از زیر آب نتواند گریخت و ضبط بالای آب بشاهزادگان عالیجناب امیرزاده [illegible]
و امیرزاده شاهرخ حواله رفت و ایشان در مقابل سوق السلطان نزول فرمودند و محمد آزاد با تنکری و طایفه از سپاه بهرام صولت بنا بر اشارت علیه بجسر که مقابل شهر قدیم است قیام
نمودند تا هیچ آفریده بدر نرود و القصه طرف خروج و دخول بغدادیان چنان مضبوط شد که موری از خانه خود یارای بیرون آمدن نداشت تا بگریختن مردم چه رسد در این اثنا احمد
شاه که کوتوال قلعه النجق بود و بعد از فتح تمرتش را مقید بدرگاه فلک اشتباه آورده بود چنانچه سبق ذکر یافت بموجب فرموده مقتول ساختند و حراست آن قلعه بملک محمد اوبهی مقرر شد مقارن
اینحالات امیر موسی که از طرف ما وراء النهر آمده از پیش امیرزاده محمد سلطان اخبار آنجا را معروض داشت و یک قطعه لعل بوزن صد و بیست مثقال که از کان بدخشان حاصل شده بود
بعرض رسانید و فرج با اهالی بغداد دست از جان شیرین شسته و دل از دنیا و ما فیها برگرفته سعی و کوشش مینمودند و هرگاه که نقبچیان از عمل خود فارغ شده آتش در نقب زدندی
مقداری از دیوار حصار بیفتادی [illegible] شهر بر شرایط چابکدستی بجای آورده او را بگچ و خشت پخته استوار کردندی و در آن اوان خورشید عالمتاب در برج سرطان مقام داشت و شدت
حرارت هوا بمرتبه بود که در جنگ روز با اوج خطا بکباب گشتی و سنگ خارا مانند موم گداختی و لشکریان در چنین حالی جبها پوشیده و از بامداد تا شام بساختن آلات طعن و ضرب
اشتغال نمودندی با آنکه چند نوبت شاهزادگان و تومنیان الوزده رخصت خواستند که بیکبار از اطراف و جوانب حمله آورند و شهر را بقهر و قسر در تحت تسخیر آورند حضرت صاحبقران
بدان امر همداستان نمیشد باندیشه آنکه شاید که اهل بغداد از عصیان پشیمان شده از در عجز و مسکنت در آیند و بغداد بالکل پایمال حوادث و نوائب نگردد و ملکی چنان بایر و ویران
نشود و آن بد روزگاران مطلقا متنبه نمیشدند و از کمال شقاوت و ادبار همچنان بر عصیان اصرار مینمودند تا در شهر حسرت و تنگی پدید آمده بجز نام از نان نشان نبود و در این اثنا روزی که
مردم از شدت حرارت آفتاب و فور گرسنگی تاب ایستادن نداشتند و اکثر بمنازل خود رفته و برج خالی گذاشته بودند و خود را بر برجها نصبیه کرده بودند از شاهزادگان امیرزاده
خلیل سلطان و از تومنیان امیر شیخ نور الدین و رستم طغا بوقا روی انتقام بجانب دار السلام که بر محصوران دار الظلام شده بود آوردند و نردبانها بر دیوار حصار نهاده پیش از
همه امیر نور الدین بالا برآمد و طوق ظفر نگار بر فلک دوار برافراخت و از جانب دیگر امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمانشاه و دیگر امرای تومانات و قوشونها از اطراف دیگر امیرزاده رستم
و امیر شاه ملک و برندق و علی سلطان و سایر امرا بهزاره و صده حمله آورده دیوارهای شهر را در خندق ریختند و بر غو و نفیر کشیده مهابت نفخ صور در آن ساعت بظهور پیوست القصه از
جوانب لشکریان رخنه کرده بشهر در آمدند و شهریان هول روز رستخیز بعین الیقین مشاهده نمودند و حضرت صاحبقران در آن روز بر سر آن جسر بخشم فرمود که در پایان آب بر حسب
فرمان بسته بودند و چون سپاه پرخاشجوی با تیغ ظفر کشیده ببغداد در آمدند و خون گرفتگان حصار رمانیدند و جوش شکاری بهر جانب که روی آوردند سیلاب بلا را بر خود محیط دیدند
و راه خلاص و نجات بر خود مسدود یافتند و خلق بسیار از مهابت تیغ آتشبار خود را در آب انداختند و بدار القرار رفتند و جمعی شنا از آب گذشته چون بجسر رسیدند از زخم ناوک دلدوز
دیدند آنچه دیدند و فرج بدانچه چند روز کشتی بر خشکی رانده بود با یکدختر که داشت و جمعی از مخصوصان در سفینه آمده بجانب بالای آب گریزان شد اصحاب قبضه کنار کنار آب میرفتند و بالیشان
تیرباران میکردند تا از سهم پیکان جان ستان خود را در آب می انداختند و ابدان نازپرور خود را طعمه ماهیان میساختند و جمعی از ملازمان بآب رفته فرج را مرده بیرون آوردند و بر
خاک مذلت و هوان انداختند و چون در آن مدت از سپاه جغتای و لشکر جهانگشای جمعی کثیر در جنگ حصار از پای در آمده بودند قهرمان قهر فرمان داد که هر کس سری بیاورد و تیغ
بیباکی آغاز سرافشانی نموده خنجر تیز برسم خون ریز که در زمان چنگیزخان در میان آمده بود تازه ساخت و بازار سیاست چنان گرم شد که دلال اجل پیر هشتاد ساله و کودک هشت

ساله بهر دو را بیک بها بفروختند و شعلهٔ غضب پادشاهی چنان بالا گرفت که تر و خشک یکسان میسوخت و تواچیان بر حسب یرلیغ سلطانی بشمار رؤس کشتگان مخالفان پرداختند و از آن سرها عبرة للناظرین منارها بر افراختند و سادات و علماء و مشایخ و صلحا که خود را بدرگاه گیتی پناه رسانیدند از آفات سالم ماندند و عاطفت خسروانه ایشان را بانواع نوازش ممنون و مرکب و ملبوس داده فرمود که آنها را بامنی که خواهند رسانند و باقی خلایق در عرصهٔ تلف آمدند و کار اغنیا و مساکین بیک طریق فیصل یافته نوبت بمساکن رسید و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که بغیر از مساجد و مدارس و خوانق و سایر بقاع خیر مجموع را پست و ویران سازند و لشکریان روی بآن مهم نهاده عمارات عالیه را سافلها از اسواق و بیوت و بقاع زیر و زبر ساختند و از ابنیهٔ تزیین و تکلف اثر نگذاشتند والحکم لله الواحد القهار در تواریخ مسطور است که فتح بغداد در روز یکشنبه هفتم ماه ذی القعده سنهٔ ثلاث و ثمانمائة اتفاق افتاد و زمان محاصره قریب بچهل روز امتداد یافت

ذکر نهضت حضرت صاحبقران از دار السلام بغداد و بیان بعضی وقایع که در آن ولا دست داد بتأیید ایزدی

حضرت صاحبقران منصور در عشرهٔ اول ذی الحجة الحرام سال مذکور رایات دولت در رکاب سعادت آورده بمقدار یکفرسخ بجانب بالای آب راندند و در روضهٔ مقدس امام موسی علیه السلام بزیارت مشغول شده از روح پرفتوح آنحضرت استمداد همت نموده در آن نواحی نزول اجلال فرمود و امیر موسی که از سمرقند آمده بود با امثله و مناشیر و تحف دلپذیر بازگردانید یرلیغ لازم الاتباع نفاذ پیوست که سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمانشاه و امیر شاه ملک و دیگر نوئینان و متعینان که تفصیل اسامی آن جماعت موجب تطویل میشود بر سبیل تعجیل در حرکت آمده ایشان بامتثال مثال مبادرت نموده از حله گذشته تا مشهد مقدس امیر المؤمنین علی علیه السلام رفتند و روی نیاز بر آن آستان مالیده از مجاوران آن بقعهٔ معظمه استمداد همت نمودند و ساکنان بقعهٔ شریفه را استمالت و دلجوئی داده سپاه ظفرمآل که در رکاب اصحاب دولت و ارباب اقبال بودند ولایت حله و واسط را غارتیده باکرایم اموال بملازمت اردو بازگشته باردوی اعلی پیوستند و حضرت صاحبقران فرخنده نشان از راه شهر روم و قلاع متوجه تبریز گشت و آغروق و معظم لشکر را بعهدهٔ امرا بازگذاشت و فرمود که باهستگی بیایند و هیچ فردی از تومان و قوشون خود جدا نشود و بنفس نفیس ایلغار کرده شاهزادهٔ عالیمقدار امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان را ملازم رکاب نصرت انتساب ساختند و کردان کرام بقطع طریق پیش آمده هر که از اردوی همایون جدا میشد دست برد مینمودند چون صورت این بطریقی مخالفان بمسامع جلیله رسید فوجی را در مکانی بازداشت و همین که ایشان در آمدند بهادران از کمینگاه بیرون تاختند و قریب سی هزار کس از قاطعان طریق را گرفته از درختان بلوط که در سر راه بود بیاویختند و راویان اخبار که هیچ آفریده انکار قول ایشان ننموده روایت کرده اند که درخت بلوط آنجا امسال مازو العقده را رایات نصرت آیات چون بکنار آب جغتو رسید حضرات عالیات سرایملک خانم و خانزاده و دیگر حرمهای شاهزادگان با اولاد امجاد ایشان مثل امیرزاده الغ بیک گورکان و غیرهم برسم استقبال استعجال نموده بمقام سنیه شرف دستبوس حاصل کرده زبان بدعا و تهنیت فتوحات ارجمند بگشادند و به شاپرویکش پیشکش قیام نموده از آنجا کوچ کرده روان شدند و چون ییلاق آندیار محل نزول اردوی با عظمت گشت سادات و قضات و علما و فضلاء عراق و آذربایجان که مدتها از شرف ملازمت از مواطن خویش مهاجرت نموده بودند رسیدند و شربت نوازش و عاطفت نوشیده و خلعت عز و کرامت پوشیدند و مدت بیست روز در آن موضع توقف واقع شد و هر روز تا بوقت فراغ از شیلان مجالس همایون بوجود علماء و فضلاء که از اطراف و اکناف عالم دیار مردم سال اعتبار را مجمع آمده بودند مزین بود و اکثر اوقات فرخنده و ایات بتحقیق مسائل شرعی و دقایق عقلی مصروف و مقرون بود و مقارن اینحال امیرزاده رستم باشارت علیه متوجه ... که حسین جعفر اول و حسن جاندار بعد از رسیدن شاهزاده روی توجه بدرگاه فلک اقتدار نهند و در آن اوان که پادشاه سپهر احتشام بفتح بلاد شام اشتغال مینمود ایلدرم بایزید بتحریک سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان که از صولت سپاه گردون احترام گریخته بپناه او برده بودند لشکر کشیده بانتقام تخریب سیواس ارزنجان را محاصره نمود و با طهرتن جنگ کرده بر شهر مستولی گشت و در آن محاربه مقبل تمام حرم طهرتن بدست لشکران قرا یوسف اسیر افتاده ایلدرم بایزید بشفاعت سلطان احمد حکومت ارزنجان را بطهرتن ارزانی داشت اما زن و فرزندان او را برسا فرستاده خود بمراجعت نمود و این معنی بسمع همایون رسیده بمزاج اشرف گران آمده و در آن اولا که موضع هشت رود از نزول موکب فرخنده رشک روان لاجورد بود نوئینان بعرض رسانیدند که ایلدرم بایزید بار دیگر متوجه این جانب است از استماع این تقریر آتش خشم جهانسوز زبانه کشید و یرلیغ واجب الاذعان نفاذ پیوست که امیرزاده شاهرخ همت عالی نهمت بر دفع هجوم قیصر روم مقصور و مصروف گرداند و امیر سلیمانشاه و امیر شاه ملک و دیگر امرا و بهادران و سرداران با لشکرهای فیروزی نشان در رکاب فلک جناب او در حرکت آیند و امیرزاده را پیش شاهزادگان و امرا و نوئینان که بجانب کرجستان رفته بودند و مشغول توقف نموده ارسال نمود که بموکب امیرزاده شاهرخ پیوندند و شاهزادهٔ مشار الیه بموجب فرمان روان شد و در اثناء راه شاهزادگان و امرا باو ملحق شدند و چون طوق ظفر پیکر شاهزادهٔ جوان بخت باونیک رسید شیخ علی بهادر خواهرزادهٔ طهرتن از پیش او آمده عرضه رسانید که فرقهٔ اکراد از ناصواب خویش نادم و پشیمان شده و طهرتن را شفیع ساخته است که حضرت صاحبقران جرم پوش رقم عفو بر زلات ایشان کشد و از سر جرایم و عثرات او درگذرد و بیان آنکه چون مهم باتمام رسید ... از سعی طهرتن کسان او را که بر سا برده باز فرستد و طریق یکجهتی و ارسال رسایل مفتوح دارد و امیرزاده شاهرخ شیخ علی را در ملازمت و مصاحبت ... بدرگاه خلافت پناه فرستاد تا صورت حال بازگوید و خود در آن مقام توقف فرمود و اردوی کیهان پوی هشت روز باوجان رفت و در این اثنا مهد علیا تومان آغا و دیگر خواتین و شاهزاده سلطان ابراهیم و امیرزاده سعد وقاص از ماوراء النهر بسعادت ملاقات استسعاد یافتند و تنسوقات و پیلاکات بعرض رسانیدند و بعد از چند روز حضرت صاحبقران بسعادت از اوجان بتبریز روان شد و در راه بمراسم صید اشتغال فرمود و چون بمقصد رسید در دولتخانه نزول فرموده ابواب راحت و نصفت بر روی رعایا و ضعفا گشاده و کافهٔ برایا را باحسان نوید داد و در این ولا خواجه علی سمنانی از هرات و خواجه سیف الدین از سبزوار بدرگاه عالم پناه رسیدند و عز بساط بوس دریافته پیشکشهای

پیشکشهای گران گذرانیدند و چون خواجه مسعود سمنانی در بغداد کشته شده بود چنانچه گذشت حضرت صاحبقرانی آن دو خواجه را بدیوان امر فرمود و بعضی اشیا را عزل نمودند تا بر
جلال الاسلام تقریر کردند و خواجگان نو دولت صورت قضیه را بمسامع علیه رسانیدند و فرمان شد که بعد از تفتیش او را عزل کرده و بندگی نماید حسب فرمان عمل نمودند و نقدش را
به محصل سپردند و از انقایای اموال و تصرفات خاصه مبلغی گرامند برآورد کرد آمد و از تشدد محصل کارد را از میان خود بر کشیده بر خویشتن زد چون آن زخم مردانه نبود درهمان دو سه روز
بموجب فرمان عالی بنمودند و بهتر شده آنحضرت فرمود که سرداری لشکر تازیک تعلق باو داشته باشد و در مهم مال مدخل نکند و متوزران فرصت یافته بعضی ایشان طایفه از مباشران امور
دیوانی در بند افتادند از آنجمله خواجه محمود شهاب بود و مهم او بعد از وجوهی که فرود آورده بود به تسلیم دویست سر اسب متوسط قیمت قطع کردند و خواجه اسمعیل خوافی بر در دولتخانه
در مذلت و خواری بر روی خود گشاده از همه کس چیزی میطلبید و محقری که میگرفت از خرج محصلان فاضل نمی آمد و رایت نصرت شعار از تبریز نهضت نموده در راه خواجه اسمعیل را
در سر ارده و بازار بعد از تعذیب بسیار بر کشیدند و لشکر فیروزی اثر آب ارس کند نخجوان را مضرب خیام ظفر فرجام ساختند و حضرت صاحبقران با طایفه از خواص و مقربان
بتفرج قلعه النجق که در آن نزدیکی فتح شده بود تجشم فرمود و بعد از ملاحظه بمعسکر ظفر قرین معاودت فرمود و در اینولا طهرتن از جانب ارزنجان رسیده بسعادت بساط بوسی فایز گشت
و زانو زده صورت عرض و نیاز ایلدرم بایزید بعرض رسانید و بزلال تقریر دلپذیر آتش خشم آنحضرت را منطفی گردانید

ذکر نامه فرستادن حضرت صاحبقران بجانب والی گرجستان ملک گرگین و قشلاق نمودن آنحضرت در قراباغ و رسیدن رسول امیرزاده محمد سلطان از سمرقند

حضرت صاحبقران سعادت قرین از نخجوان رسولی پیش والی گرجستان فرستاده جزیه و خراج طلب داشت و در آن ولا امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده ابابکر و امیرزاده
جهانشاه و دیگر اعیان امرا بر حسب فرمان شهریار ظفر لوا از حوالی منکول روان شده با میرزاده شاهرخ پیوستند و باردوی همایون رسیده دولت زمین بوسی را سرمایه
اعزاز ساختند و رایت نصرت نشان از حوالی نخجوان در حرکت آمده قطع منازل کرده سایه وصول بر کوکچه انداخت و از آنجا داعیه صید و شکار از خاطر خطیر سر بر زده بعد از تنظیم
اسباب آن چندان گور زن انداختند که پشت گاو زمین خم گرفت و چون از آن امر فراغت یافت فرود آمد شاهزاده جوان بخت شاهرخ بهادر با امرا و ملازمان مراجعت
نموده بدرگاه صاحبقران گیتی ستان آمدند و رایت نصرت شعار از آنجا روان شده و چون صحرای شکور محل نزول سپاه منصور شد امیر آیدکو پسر غیاث الدین برلاس
از کرمان رسیده پیشکشهای لایق بمحل عرض رسانید و در آن مکان ایلچی که بگرجستان رفته بود باز آمد و ملک گرگین برادر خود را با تحف و اموال بیکران روانه اردوی همایون
ساخته باج و جزیه را ملتزم شده بوسیله امرا بپایه سریر اعلا حاضر شده روی مسکنت بر زمین نهاده بادای پیغام ملک مشار الیه قیام نموده بدین سخن که ما از جمله کمترین بندگان آستان
سلطنت آشیانیم و از حرکت و اجرات و جسارت خود نادم و پشیمان اگر مراحم خسروانه نقوش زلات ما را که از سر جهل و نادانی صدور یافته بآب عفو و اغماض محو گرداند بعد از این
وظایف خدمتکاری و جان سپاری ایستادگی نمائیم و جزیه و خراج سال بسال تسلیم کاشکان دیوان اعلا گردانیم و لشکر آنچه مقرر شود در وقتی که اشارت علیه نفاذ کرده حاضر گردانیم
عاطفت پادشاهانه در اهتزاز آمده معذرت ملک گرگین پذیرفت و از سر جرایم او درگذشت و برادرش را نوازش فرموده خلعت خاص پوشانیده مقضی المرام بجانب گرجستان باز
گردانیده در وقت انصراف با او خطاب فرمود که برادر خود را بگوی که ترا بجان امان دادم و عنان عنف از این دیار برتافتم مشروط بآنکه دیگر گرد آزار اهل اسلام نگردی
بلکه تعظیم و احترام ایشان واجب شماری و در ترفیه حال فرقه ناجیه از خود تقصیر و اهمال راضی نباشی هذا من عهدنا الیک و هنگام طلب لشکر مرتب ساخته بمعسکر نصرت اثر رسانی
والعهدة فی هذا الدار علیک و رای صواب اندیش تیمور خواجه آقبوقا را بسمرقند فرستاد تا با دیگر امرا در تنسیق امور آن مملکت سعی و اجتهاد نمایند و بعد از چند روز موضع
قراول تپه محل نزول سپاه جهانگیر شجاعت پیشه گشت و از آنجا منهیان بعرض رسانیدند که امیرزاده محمد سلطان که امیر حاجی سیف الدین را ملازم رکاب ظفر مآل خود کرده
بمقتضی فرمان از سمرقند بیرون آمده چون به نیشابور رسید امیر مشار الیه بواسطه عارضه چند روزه بجوار رحمت حق پیوست حضرت صاحبقران بنا بر سوابق خدمات او بغایت
متألم گشت و زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گشاده دست در دامن تحمل و اصطبار زده بیکماه در حوالی قراول تپه توقف واقع شد و اردوی کیهان پوی در حرکت آمده متوجه قشلاق
قراباغ شد و چون آن گنه زمین محل ایراق هلال گشت از برای شهریار کامکار و اولاد نامدار خانها از نی بوریا ترتیب دادند و در اندرون آن خیمه و خرگاه باوج ثریا
برافراختند و چون مقرر چنان بود که در اوایل بهار رایت نصرت شعار متوجه دشت قبچاق شود شاهزادگان و امرا و تومنیان لشکریان اوی بجانب دربند خیمها زده بودند در
آن اولا رعایت پادشاهانه تماست جریک را مرخص فرمود و مقارن اینحال از اطراف و دشت قبچاق ایلچیان رسیدند و بوسیله تومنیان و مقربان بشرف دستبوس استسعاد یافته
از زبان خانان خویش جواهر محمدت نثار کردند و اظهار اطاعت و انقیاد نموده کلمات دلپذیر در حیز تقریر آوردند و بدین سبب شعله خشم جهانسوز که حرارت او بمقعر فلک قمر رسیده بود
تسکین پذیرفت و در تضاعیف اینحالات مبشران بمسامع علیه رسانیدند که امیرزاده محمد سلطان با لشکر بیکران که بر مقتضی فرمان از سمرقند بیرون آمده متوجه شده و منازل قطع کرده
بآق نام رسیده مجموع شاهزادگان و امرا مثل امیرزاده شاهرخ و امیرزاده میرانشاه و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نور الدین و سایر اشراف و تومنیان بعزم استقبال استعجال
نمودند و از جسر ارس گذشته عهد ملاقات تازه بستند و باتفاق عنان توجه باردوی اعلا منعطف گردانیدند و چون بشرف بساط بوس سرافراز گشتند شاهزاده مشار الیه
وظایف الحامیشی بجای آورده حضرت صاحبقران از روی عاطفت او را در آغوش گرفت و شاهزاده بعد از آن زانو زده بیلاکات عدیم المثال بموقف عرض رسانید و امرا که
در رکاب شاهزاده بودند مثل شمس الدین عباس و غیره بتقبیل ساحت کریاس گردون اساس مبادرت نموده پیشکشهای لایق گذرانیدند و چند روز در اردوی اعظم طویهای بزرگ

واقع شد حضرت صاحبقران امیرزاده محمد سلطان را بحر احسان و انعام گردانید سرتاسر بیار راست از تاج زر و کمرگاه و او را بزرین کمر و از جمله چیزها که باو بخشیدند نه تقوز اسب تازی مجموع
با زینهای زر و سرافسار مرصع بود و بعد از طی بساط جشن سور و لهو و سرور رخشندهٔ آفتاب اشراق خاقان منصور سایهٔ التفات به تنظیم امور مملکت افتاد و امیرزاده اسکندر را که امیرزاده محمد سلطان
بنا بر جریمه‌ای که از وی صادر شده بود چنانچه سبق ذکر یافت بند کرده همراه داشت در اینولا بنا بر فرموده چوب یاساق زدند این سخن بسیار غریب است چه رفتن بجانب
مغولستان موافق مزاج آنحضرت بود و یاغی گری او محقق نشده آنحضرت هیچیک از فرزندان را با وجود جرایم چوب یاساق نفرموده تمام شد کلام مولانا کمال الدین عبدالرزاق و
راقم حروف گوید که از همه غریب‌تر آنکه مولانای مرحوم نیز همچون سایر مورخان در تاریخ خویش ثبت فرموده که حضرت صاحبقرانی امیرزاده سلطان حسین را که از جمله نشینان تتق
عصمت سلطان بخت بیگم متولد شده بود بنا بر تخلفی که از وی در ولایت شام صدور یافت چوب یاساق زده ایضاً بصحت پیوسته که امیرزاده پیر محمد عمر شیخ را بواسطه جریمه که از
وی صادر گشت بر حسب فرمان چوب یاساق زدند چنانچه در این اوراق ثبت افتاد

ذکر یلغار فرستادن فرمانده مشارق و مغارب در شهور سنهٔ اربع و ثمانمائه باطراف و جوانب

پیش از این سمت گزارش یافت که سلطان احمد جلایر از بیم عساکر گردون مآثر بغداد را گذاشته گریزان شد و پناه بایلدرم
بایزید برده بود و در آن ولا که آوازهٔ توجه رایت فتح آیت جانب دیار روم انتشار یافت و سلطان احمد در حوالی قیصریه خاطر بر فراغ قیصر قرار داد و متوجه عراق عرب شده در قلعة الروم
بحیلت آمده از آنجا ببغداد رفت و با آنکه بغداد بالکل خراب و ویران شده بود بعمارت آن مشغول شده جمعی که مانند بنات النعش پراکنده شده در زوایا خزیده بودند در خدمت او چون
ثریا مجتمع شدند و چون صورت این حادثه معروض رای صوابنمای گشت مصلحت ملکی باعث بر آن شد که پیش از آنکه مخالف از تمکن و رونقی پدید آید فکری در دفع ایشان کرده شود و بکلی
استیصال کردند و بعد از تقدیم مشورت رای بر آن قرار گرفت که چهار فوج از سپاه نصرت نشان هر یک براهی روان شوند مفصل این مجمل آنکه امیرزاده پیر محمد امیرزاده عمر شیخ
و امیر سلیمانشاه و جهانشاه و پیر علی و دیگر بهادران بیورش کردستان و واسط مأمور گشتند و امیرزاده ابابکر و جهان ملک با جمعی از امرا و طایفهٔ از لشکر ظفرپناه نامزد دارالسلام
بغداد شدند و تعیین رفت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و دیگر وجوه و اعیان با چند قوشون از لشکر ظفرپناه عزیمت بعضی از ولایات عرب نمایند و امیر برندق
با جمعی از ارباب شجاعت و جلادت بعزم تاخت حویزه و قلع و قمع مفسدان اکراد که در حین مراجعت لشکر از بغداد جسارت بدزدی و راهزنی که موجب خسارت دو جهانیست برآورده
بودند کمر بستند و در آن باب بقدر میسور شیوهٔ جد و جهد مرعی دارند با آنکه قلب شتا بود و هنگام هجوم لشکر سرما شاهزادگان و امرا و نوئینان با امتثال فرمان مبادرت نموده هر
گروهی براهی روان شدند و در نواحی دربند تاشی خاتون که اکراد بدانجا بنا بر کثرت برف و شدت سرما از کوهها فرود آمده بودند در صحرا نشسته ناگاه سپاه ظفرپناه بر سر ایشان رسیدند
و گروهی انبوه از ایشان را بقتل رسانیدند فوجی از آن بیباکان روی بکوه نهادند تا از آن عرقاب خونخوار جان بکنار کشیده و از کثرت یخ و برف و برودت سرما آن صورت دست نداد
لاجرم مراجعت نموده فغان الامان برآوردند و چون ایلی و انقیاد آن جماعت حکم ایمان غیر مؤکد داشت فایده بر آن مترتب نشد بلکه اکثر اعمال ناپسندیده ایشان صفحات روزگار آن قوم
نابکار پدید آمده مجموع عرضهٔ تیغ بیدریغ گشتند و بعد از آنکه امیرزاده ابابکر و امیر جهان ملک روی توجه ببغداد نهادند راهها چنان مضبوط ساختند که مرغ وهم بلندپرواز از نشیب و فراز آن محال
پرواز نبود و منازل طی کرده ناگاه بآنجا رسیدند و سلطان احمد بمرتبهٔ غافل بود که از غایت اضطرار با پیرهنی بی ازار خود را در کشتی انداخته از شط بگذشت و از آن طرف آب پیش
سلطان طاهر و فوجی از قبیل لشکریان و نوکران بر اسبان با دیباهای سوار شده راه حله پیش گرفتند و مردم ایلغار آنشب در بغداد توقف نموده روز دیگر چون معلوم ایشان شد که سلطان
احمد کدام جانب رفته است امیر جهانشاه با بهادری چند رکاب آورده تا حله عنان باز نکشیدند و بنا بر آنکه سلطان جسر را ویران ساخته بجزیرهٔ خالد مالک رفته امیر مشار الیه هم در آنجا
توقف نموده مسرعی بدرگاه اعلی ارسال داشت و صورت حال را معروض رای صوابنمای پادشاه جهانگشای گردانیده و امیرزاده خلیل سلطان از راه چمچال رفته در مندلی
دست بغارت و تاراج برآورد و اهالی آن نواحی را پایمال حوادث و نوائب گردانید و امیر علی قلندر که از قبل سلطان احمد والی آنجا بود گریخته از شط عبور نموده و لیل الوس آن
نواحی را جمع کرده و آب را پناه ساخته پای جلادت بیفشرد و امیرزاده خلیل سلطان اشارت کرد که پاینده سلطان پسر جهانگیر برلاس با پانصد مرد بهادر بطرف بالای آب رفته و از شط بشنا عبور
نمایند و از قفای مخالفان درآیند و شمس شریف در برابر ایشان بایستاد و چون پاینده سلطان از شط گذشته پس و پشت معاندان فرو گرفت لشکری که در برابر ایستاده بودند درهم
شکست و امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه دمار از روزگار حشام فیلی و سالکی برآورده همه را غارت و تاراج کردند و امیرزاده رستم که از شیراز بعزم قشلاق متوجه شوشتر شده بود بآنجا
آمده بر حسب فرمان بایشان ملحق شد و از آنجا باتفاق عزیمت عباده و واسط نمودند و بجسر از دجله بگذشتند و در معیدیه بزیارت سلطان احمد کبیر قدس سره رفته استمداد همت نمودند
و از آنجا بیرون آمده و ده روزه راه قطع کرده عباده را تاختند و اولجه بسیار بگرفتند و از آنجا مراجعت نموده بشوشتر آمدند و امیرزاده رستم از شوشتر متوجه شیراز گشت
و شاهزادگان و امرا از آن مستان در عراق توقف ننمودند و از آن ولایت غنیمت فراوان بدست ایشان افتاد و در اول بهار در حرکت آمده بجبل حمرین که در دوازده فرسخی بغداد
واقع است بیکدیگر رسیدند و باتفاق روی توجه باردوی همایون آوردند

ذکر آمدن ایلچیان روم از پیش قیصر و داعیهٔ لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بآن کشور

در آن اوان که حضرت صاحبقران ممالک ستان در قراباغ بود فرستادگان ایلدرم بایزید بدرگاه عالم پناه آمده بتقبیل ساحت
بارگاه فلک اشتباه سرافراز شدند و سخنان دلپذیر بعرضه داشتند تفصیل این اجمال آنکه چون قرا یوسف ترکمان از زد و برد از دست برآورده بود و قدم جسارت پیش نهاده
بر حوالی مساورت مینمود که دفع آن بر ذمهٔ همت پادشاهانه واجب و لازم بود و حضرت پادشاه عدو بند قلعه گشای همیشه همت خسروانه بر دفع فتنه و فساد شرور و شر

شرا و مقصود میداشت و چون رایت فتح آیت بجانب عراق عرب و دیار شام در حرکت آمد قرا یوسف از بیم لشکر منصور بطرف روم گریخت چنانچه شمه از آن قمزدهٔ کلک بیان گشت و قیصر در صدد تربیت او آمده این معنی بسمع حضرت صاحبقران رسید و ازین جهة بتجدید داعیه لشکر کشیدن بجانب روم از خاطر خطیر آنحضرت سر برزده چون این معنی در اقطار و اطراف اشتهار یافت توهمی عظیم بر باطن قیصر مستولی گشت و اهالی آن دیار نیز در قلق و اضطراب افتادند و سادات و علما و مشایخ و صلحای مملکت روم پیش ایلدرم بایزید آمده از نهیب جهانگیری و کشورگشائی حضرت صاحبقران باز راندند و گفتند که این همه دولت و عظمت که ملازمان آنحضرت را روی نموده از حیز قدرت بشری بیرون است و امثال این امور بتائید حضرت خالق خیر و شر میسر نمیشود و با چنین سعادتمندی مخالفت ورزیدن از طریق صواب دور مینماید اکنون صلاح در صلح است و مصلحت در قبول نصیحت ایلدرم بایزید این معنی قبول و مطبوع افتاد و خود نیز خائف و هراسان شده بود آنگاه یکی از قضاة ممالک خویش را با امیری سخندان چرب زبان و نامه مشتمل بر اظهار الفت و یگانگی مبنی بر اطاعت و انقیاد فرستاد و ایشان در قراباغ بپایه سریر حضرت صاحبقرانی رسیدند و مکتوب را بوسیله شاهزادگان و نوئینان بعرض همایون رسانیدند و بادای سفارت زبانی که محتوی بر تملق و استکانت بود قیام نمودند و حضرت صاحبقران در جواب ایلچیان سخن گذار فرمود که چون والی شما پیوسته بغزای فرنگ و ادای فریضه جهاد از سر جد و جهاد قیام مینماید ما بالطبع راضی نیستیم که لشکر بآن دیار کشیم چه این معنی بخرابی مملکت مسلمانان و شماتت بیدینان میشود لیکن قرا یوسف که یورت او و جماعتی از اشرار که متابعت او میورزند و بقطع طریق و نهب و سایر حرکات ذمیمه مشغول میشوند در وسط مساکن و مواطن اخیار و ابرار واقع شده اند آن مفسد که همیشه ضرر او باهل اسلام میرسد اکنون از بیم تیغ جهانگیر منصور گریخته و بدان طرف رفته است و والی شما او را جای داده رعایت و حمایت میکند و این معنی بغایت مستبعد است و از همه وجوه بسیار مستنکر است حالا چشم داشت از شما چنان است که حاکم شما از سه کار یکی بکند نخست آنکه شمشیر را بر وی حکم ساخته قضیه او را بفیصل رساند یا آنکه او را بند کرده پیش ما فرستد تا بعد از پرسش و ثبوت گناه او را بسزا رسانیم یا او را از مملکت خود بیرون کند تا سلسله منازعت و مخالفت انقطاع یابد و مبانی محبت و دین استحکام پذیرد و ما بعد از آن بغزای کفار هرچه مساعدت باشد بجای آریم و طریق مخالفت مسدود داریم ایلچیان بزبان خضوع و مسکنت گفتند که چون پادشاه ما در مقام مطاوعت و متابعت آمده از مخالفتی که سابقا از وی صادر یافته پشیمانست بقدر مقدور در پیشرفت رضای خاقان منصور خواهد کوشید و آنچه خاطر خواه بندگان شهریار دین پناه باشد از سر اخلاص بجای خواهد آورد و درین اثنا میل شکار از خاطر خطیر آنحضرت سر زده بامضای این عزیمت پای مبارک در رکاب آورده سوار شد و از آب ارس گذشته لشکر منصور شمار پیل افکن شیر شکار تمام قمرغه آق نام صحاری و جبال آن دیار را احاطه نمودند و بعد از آنکه جرگه بهم رسید چندان شکار جمع شد که شاهزادگان و امرا و ایلچیان روم بموجب فرمان از صید افکندن فارغ شدند و عامه لشکریان (?) ... و هر یک از ایشان پنج شش صید گرفته میبردند و چون مهم شکار بآخر انجامید صاحبقران کامکار بار دیگر بارودی همایون مراجعت فرمود و بعد از چند روز حسب اشارت علیه طوی پادشاهانه ترتیب دادند و ایلچیان روم در آن طوی بخلعتهای نفیس و کلاه و کمر سرافراز گشتند و آنحضرت با ایشان فرمود که ما درین زمستان درین مکان توقف خواهیم کرد و در اول بهار ... از اینجا روان شده بحدود روم میآئیم و انتظار وصول رسول والی شما میکشیم اگر از جانب او جواب مرغوب رسید فهو المطلوب و الا آتش نیران جنگ که باشد چه سنگ و بایزید حمزانی بایلچیگری مامور شد که با جمعی برسم رسالت همراه ایلچیان روم پیش ایلدرم بایزید رود و حضرت صاحبقران مکتوبی مصحوب ایشان بقیصر فرستاد مضمون آنکه اگر سخنان ایلچیان که بما رسانیدند مطابق واقع است باید که آنچه درباب قرا یوسف گفته ایم بتقدیم رساند و یکی از امرای بزرگ خود را بفرستد تا در بنای اساس محبت با ما استوار گردانند و ابواب رسل و رسائل مفتوح گشته غبار خلاف که سطوع یافته فرو نشیند و مسلمانان برفاهیت و آسایش روزگار گذرانند بعد از مراجعت ایلچیان روم حضرت صاحبقران دریا نوال بجفر نهری که منطبق (?) شیخ بود و نظر کیمیا اثر آنحضرت در شکارگاه بآن افتاده بود فرمان داد تا جیبان (?) آنرا باز (?) و لشکریان قسمت نمودند و قریب یک ماه جوی آن فرسخ بود بلکه بیشتر کنده شد و از آب آن جوی بسی قری و طواحین و باغات و بساتین معمور گشت و آن نهر ببارلاس جو موسوم آمد

ذکر نهضت حضرت صاحبقران از قراباغ و از آن بصحاری شمکور

شهریار خجسته قدوم در توجه بجانب روم بنابر آنکه ایلدرم بایزید بغزا و جهاد قیام مینمود متردد میبود و چون از صدمتش حرکاتی صادر میشد که موافق مزاج همایون نبود همت پادشاهانه رخصت آن نمیداد که هیچگونه از لشکر ظفر مآل تعرضی صادر گردد و چون روم مملکتی فسیح عریض است و والی آنجا ایلدرم بایزید بفراوانی لشکر مجمع مستعد رزم و پیکار بود و در آن اوان از السنه و افواه مسموع میشد که شوکت و عظمت او بمرتبه ایست که دوازده هزار سکبان دارد و سپاه نصرت شعار از سه سال باز در یورش و لشکرکشی از اینجانب بآنجانب تاختن و ایلغار روزگار گذرانیده بودند و اسبان لاغر شده بنابرین قضایا نوئینان و امرا یورش روم را صواب نمیشمردند چون شمس الدین الماغی بواسطه زیرکی و فصاحت لسان در پایه سریر اعلا مجال تکلم و بیان داشت او را بر آن داشتند که هنگام فرصت و مجال بعرض همایون رساند که امرا میگویند که در باب توجه بروم فکری بصواب میباید کرد که محل تامل و اندیشه است و آن سخن را بحکم علمای نجوم موکد گردانیده عرضه داشت که منجمان بر آنند که امسال لشکر جغتای را از رومیان آسیبی خواهد رسید و چون شمس الدین مذکور حدیث همگنان را بسمع حضرت صاحبقران رسانید و آن کلام را بگفتار اهل نجوم مقرر ساخت شهریار سخن دان دقیقه شناس پرسید که آنچه از امرا نقل کردی مسلم داشتیم اما قضیه اوضاع فلکی از کجا دانستی و از که شنیدی شمس الدین در جواب عرضه داشت خود عاجز شد فی الحال جلال الاسلام را نوازده عرضه داشت که ما این یورش را بخلاف منجمان و امرا اختیار میکنیم و بعون و عنایت الهی و قوت دولت روزافزون پادشاهی انگاه ایلدرم بایزید اسیر و دستگیر شده ولایت روم ضمیمه ممالک محروسه گردد که تکبر و نخوت او بافراط منتهی گشته هنگام زوال دولت و سلطنت اوست و حضرت صاحبقران شکوه جهة دفع دغدغه امرا و نوئینان مولانا عبدالله منجم را که بنصرت اسطرلاب ملازم رکاب همایون

بود طلب داشت و از اوضاع فلکی و مشکلات سماوی استفسار فرموده و مبالغه نمود که آنچه از دلایل معلوم شده بی مداهنه باز گوید در مخزون و مکنون بکتابی مولانا عبدالله گفت که در تقویم امسال که بعرض رسیده مثبت افتاده است که طالع حضرت صاحبقرانی در غایت قوت است و ازان مخالفان در غایت ضعف و بحسب اتفاق ذوذنابه در آن وقت در برج حمل ظاهر شده بود چنانچه از هنگام شام تا وقت غروب شفق از طرف مغرب مرئی میگشت و بعد از چند روز مقارن ظهور صبح از طرف مشرق پدید آمد و مولانای مشار الیه از مؤلفات محی الدین مغربی بمجلس همایون آورده و در آن نسخه مثبت بود که چون ذوذنابه در برج حمل ظاهر شود اثر آن پدید آید سپاهی از جانب مشرق بر دیار روم استیلا یابند و پادشاه روم را از ایشان نکبت رسد و راقم حروف گوید که در زمانیکه کسوف کلی در حد مشتری واقع شده ظلمی عظیم ظاهر گشت منجمان هرات بعرض رسانیدند که از آن جهت تفرقه و تشویش بی نهایت در اکثر بلاد عالم ظاهر خواهد شد بنده کمترین احکام محی الدین مغربی را جهت اطمینان بعضی از ارباب حساب پیدا ساخته در آنجا بنظر رسید که چون آفتاب بحد و مشتری برسد تا آن کوکب سعد بر موضع کسوف مستولی باشد امنیت و رفاهیت و ارزانی از حکم او روی نماید غرض از ایراد این کلمات آنکه برای علم الصحت نقلی که در ظفرنامه و غیر آن مذکور است در این اوراق نیز مسطور باشد و احکام و از آنجمله این کمینه بنظر احتیاط در آورده موافق قول ارباب تواریخ است که از مولانا عبدالله روایت کرده اند القصه صاحبقران سعادت قرین عزم یورت سوم جزم کرده در سیزدهم رجب سنه اربع و ثمانمائه از یورت قشلاق روان شده هم در قراباغ بسبزه زاری نزول فرمود و در آن نواحی چند روز رحل اقامت انداخت تا فصل شتا بنهایت رسید و خسرو انجم از خانه مشتری بیرون خرامید و مقام بهرام را که بیت الشرف اوست بوجود خود مشرف ساخت و از آنجا در حرکت آمده بجانب صحرای شمکور رایت نصرت برافراخت و امیرزاده محمد سلطان حسب فرمان از آب کر عبور نموده و در کنار آب روان شد و حضرت صاحبقران فلک قدر مولانا عبدالله صدر را از برای ضبط اموال اصفهان فرستاد و همچنین مولانا قطب الدین قمی را که در سلک صدور انتظام داشت جهت تنسیق امور دیوانی بشیراز ارسال نمود و رایت نصرت آیت از بردع و گنجه گذشته حوالی شمکور را مضرب الخیام ساخت و بعد از چند روز که تمامت علف آن حوالی در عرضه تلف آمد فرمانفرمای باستحقاق عازم آلاطاق شد و چون کنار آب بندر که قدرجبان است مضرب خیام ظفر پیکر گشت در بیست و چهارم رمضان سنه اربع و ثمانمائه باری سبحانه و تعالی از بحر موهبت خویش دری گرانمایه بامیرزاده شاهرخ ارزانی داشت یعنی امیرزاده محمد جوکی بطالع سرطان از گوهرشاد آغا بوجود آمد و این خبر بسمع خجسته حضرت صاحبقران رسید ماده فرح و سرور آنحضرت سمت تضاعف پذیرفت و امیرزاده محمد سلطان که از آن طرف آب در حرکت آمده جماعت لکزیان البرز را تاخته و بشمشیر و سنان کار ایشان ساخته با غنایم بی حساب در این محل باردوی ظفر انتساب پیوست و چون شهریار مؤید مظفر از موضع بندر کوچ فرمود حضرت سرای ملک خانم و دیگر خواتین و آغایان و شاهزادگان مثل میرزا الغ بیگ و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده جهانگیر و امیرزاده توکل و امیرزاده بایسنقر و امیرزاده سیورغتمش و سایر اولاد و احفاد کرامی بموجب فرموده بازگشتند و آدینه براه پنجشنبه قتلغی بلازیست آنجماعت مقرر شده و چون بتبریز رسیدند بمقتضی فرمان همایون تابستان را در آنجا گذرانیدند و در پائیز متوجه سلطانیه گشتند و بمقصد رسیده دست در گردن مقصود حمایل کردند و چون حوالی منکول محل نزول لشکر برانغار و جوانغار و قول گشت حضرت صاحبقران بار دیگر ایلچی پیش قیصر فرستاد و خلاصه پیغام آنکه هرچند لشکر نصرت شعار روی توجه بآن دیار نهاده اند اما قول ما همانست که سابقا اعلام کرده ایم اگر سخن ما گوش نمائی و قلعه کماخ را که همیشه اهل این ممالک بوده بگماشتگان ما بازگذاری مملکت روم بر تو مسلم ماند تا در آن مرز و بوم بغزای کافران اشتغال نمائی و ما بقدر امکان معاونت تقدیم رسانیم تا در ثواب جهاد با تو شریک باشیم و در حین ارسال نمودن رسول خبر آمد که قرایوسف از قیصر روی گردان شده جریده از روم بیرون رفت آنحضرت با ایلچی گفت که ایلدرم بایزید را بگوی که متعلقان او را نزد ما فرستد تا قواعد دوستی مؤکد گردد

ذکر فتح قلعه ترتوم و حصار کماخ و تخریب عمارات او و رسیدن ایلچیان

در آن اوان که حضرت صاحبقران در صحرای منکول بود منهیان بسمع همایون رسانیدند که در این نواحی قلعه ایست محکم و استوار موسوم بقلعه ترتوم و قریب بدویست نفر گرجیان بی دین در آن موضع رصین پناه برده اند و متعرض رونده و آینده میشوند و اهل اسلام از ایشان متضرر میگردند و در آن هنگام حاکم ایشان شخصی را نایب خود گذاشته غیبت نموده بود و چون اینخبر بسمع اشرف اعلی رسید یرلیغ واجب الاتباع صدور یافت که امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و موسی طغای بوقا و دیگر میران بیشه وغا شمشیر کین از نیام کشیده روی بانتقام بدنفسان آوردند و ایشان بموجب فرموده عمل نمودند و پیش از وصول خویش ایلچی فرستاده بمقتضی لقد اعذر من انذر پیغام دادند که اگر مال و جزیه قبول کنید در امان باشید و الا آثار سخط و غضب ما بشما رسد و گرجیان باستحکام حصار مغرور شده جوابی نه بر وفق صواب دادند و از انقیاد و اطاعت سر باز زدند و بتهیه اسباب جدال و قتال اشتغال نمودند و چون مجاهدان دین و پویندگان عرصه یقین بآنجا رسیده به پیکار و محاصره حصار مشغول شدند گرجیان شقاوت فرجام مدت پنج روز در مقام منع و معارضه سپاه اسلام حرکت المذبوحی میکردند روز ششم مقصود روی نموده قلعه مفتوح گشت و سپاه بهرام انتقام مجموع آن بی دینان را بدوزخ فرستادند و حصار را با زمین یکسان ساختند چنانچه از عمارات اثری نماند و بعد از تسخیر و تخریب طغای که حاکم آن موضع بود بدرگاه عالم پناه شتافته مراحم خسروانه از سر جریمه او درگذشت و چون رایات نصرت نشان بقلعه اونیک رسید چند روز در آن موضع توقف واقع شده ده روز از میعاد آمدن ایلچیان شهریار خجسته قدوم از ممالک گذشت و همین معنی موجب ملال خاطر خطیر حضرت صاحبقران بی همال شده بر زبان مبارکش جریان یافت که نژاد و تبار او اعتباری عظیم دارد هرچند ما با ایلدرم از روی لطف و مدارا سخن میگوئیم عرق ترکمانی او را نمیگذارد که از در موافقت و مصالحت در آید و هرچند ما میخواهیم که لشکر بجانب روم که آن دیار از ثغور اسلام است متعرض نسازیم او بر حرکات ناپسندیده اقدام مینماید که بر ذمت همت پادشاهانه واجب و لازم میشود که متوجه جانب او شویم و جزای و سزای خودرائی و ستیزکاری او در کنارش نهیم و از آنجا ایلچیان را بکماخ فرستاده شد و در این اثنا مهد علیا تومان آغا و سعادت قاصد امیرزاده محمد سلطان از سلطانیه بازگشتند و چون همایون موکب از قیصار موکب جهان پناه عالیه برگشت شاهزادگان

شاهزادگان و نوئینان که در زمستان از قراباغ و از آنجا باطراف و اقطار ممالک رفته بودند و دشمنان را مقهور ساخته و ایل و حشام را غارتیده با غنایم فراوان بازگشتند و از الاطاق
و اونیک گذشته در این محل بموکب همایون پیوستند و در اثنای این اوقات تسخیر قلعه کماج از خاطر خطیر خسرو جهانگیر سر برزد و آن حصاریست که باستحکام و استواری موصوف و معروف
و بر روی سنگ پاره بلند واقع شده و پیرامن او بباغات و بساتین که مشتمل بر انواع گلها و ریاحین آراسته و دامن آن رود فرات که غیرت فزای آب حیات است جریان یافته
و از بدایع و صنایع آنجا یکی آنکه هر سال موسم بهار طیور صغار چون عصفور سه روز پیوسته فرود می آیند و مردم آنها را گرفته و پخته و به نمک شور کرده در اوانی و ظروف
ذخیره میسازند و هر چند از آن سه روز نمیگذرند بالش بزرگ شده میپرد القصه چون پرتو التفات حضرت صاحبقران بر تسخیر قلعه کماج افتاد امیرزاده محمد سلطان زانو زده التماس
نمود که آن امر باو مفوض گردد ملتمس شاهزاده جوان بخت بانجاح مقرون گشته آنجناب با امرا و تومانات و قوشون و سپاهی از اوراق اشجار افزون و آلات محاصره و جنگ از
حصار و ادوات روز رزم و پیکار بآنجانب توجه نمود و چون حضرت صاحبقران گیتی ستان بارزنجان رسید میرزاده خلیل سلطان و دیگر شاهزادگان و امرا و نوئینان با فوجی از سپاه
جلادت شعار در عقب شاهزاده مشارالیه فرستاد و چون ایشان با میرزاده محمد سلطان پیوستند باطراف و جوانب قلعه محیط گشته بمحاصره اشتغال نمودند و سپاه نصرت انتساب
همت بر فتح حصار گماشته آب از قلعه باز گرفتند و نردبانها از ریسمان ترتیب داده طایفه از مردم تکریت در ظلمت لیل بکمر بالا رفته و سر طنابها را بران بالا استوار ساختند میرزاده
محمد سلطان اسامی جمعی از بهادران را قلمی کرده مقرر فرمود که بآن نردبانها بالا روند آن مردان کارزار آن شب تا طلوع سپیده شهریار دولت یار عمل نمودند اهالی حصار از توجه
دلاوران خبردار شده از سر اضطرار دست مدافعت برآوردند و سنگهای گران بر آن گروه در مقام ممانعت آمدند و در آن شب بهرام و هرمز علی شیر و امیرزاده امیر عباس محمد حمید نوزد یکی طلا
شده از بالا در افتادند و کوه حیات تا تسلیم صبر بقضا و قدر نمودند و دیگر روز سپاه دشمن سوز جنگ سلطانی در انداخته از نهیب آن واقعه و غبار معرکه رخسار آفتاب زرد و فضای هوا
لاجورد گشت امیرزاده محمد سلطان و بهادران بجنگ و جدال و حرب و قتال اشتغال نمودند امیرزاده ابابکر در باب تسخیر حصار سعی و کوشش میفرمود و نوکران او پیش از
همه بالا در آمدند و آخر الامر عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب حمله آوردند و دشمنان را مقهور ساختند و بیک جنگ سلطانی آن حصن حصین را مسخر ساختند و چون این خبر بمسامع
شهریار کامکار رسید فی الحال سوار شده متوجه آنجانب گشت و چون بآنجا رسید برج و باره حصار را بنظر احتیاط درآورد و چون مسافت میان ارزنجان و حصار کماج هفت
فرسنگ بود بتهیه اسباب محاربه قیصر مشغول گشت و در آن ولا بعضی از ارباب بغی و عصیان از بیم تیغ شرر افشان عساکر فیروزی نشان گریخته بودند و پناه بغارها و مواضع محکم برده شیخ
نورالدین و علی سلطان تواچی و دولت تیمور تواچی بر حسب یرلیغ واجب الاذعان روی باستیصال سوی ایشان نهادند و چون از شکوه لشکر دشمن شکن لرزه بر اعضای کوه و مفاصل آنگروه
افتاد آن بیچارگان از سر عجز و انکسار بپای اطاعت و اضطرار پیش آمده بر نهار خواستن جان از عقاب فنا بکنار کشیدند و چون جلگاه سیواس مضرب سرادق گردون اساس گشت
فیما ای انجید که حضرت صاحبقران او را برسم رسالت فرستاده بود با فرستادگان قیصر روم بدرگاه سپهر اشتباه آمدند و چون اراده ازلی بزوال ملک یوم متعلق شده بود یلدرم بایزید
بعد از متابعت راه مخالفت سپرده از جاده صواب منحرف گشته بسیاقهای درشت و سخنان وحشت آمیز در جواب فرستاد و در تسلیم قلعه کماج معاذیر نادلپذیر تمسک جست تا آنجمله
رسولان قیصر بوسیله شاهزادگان و نوئینان بپایه سریر همایون حاضر شده و زانو زده چند جانور شکاری و دو سه اسب تازی بموقف عرض رسانیدند و از کلمات واهی یلدرم
بایزید فصلی باز راندند و حضرت صاحبقران بعد از استماع آن حکایات برآشفت و بیلاکات او را رد کرده بزبان خشونت فرمود اگر رسم شاهان نکوسیر بدی کشتن ایلچی بدگهر
بفرمودمی تا سر از تن جدا اندیشه کردی جدایی سخن بعد از تسکین سورت غضب فرمود چون کسی را سعادت مساعدت نکند بنصیحت نیک اندیشان عمل ننماید هر چند خواستم که یلدرم را
از خواب غفلت بیدار کرده تا بلاد اسلام از سیاست سپاه بهرام انتقام مامصون و محروس ماند چون خدا نمیخواست فایده بر آن مترتب نشد و تلونی بر مزاج والی شما استیلا یافت اگر او
کوچ قرا یوسف را بفرستاد و قلعه کماج را بر گماشتگان ما تسلیم مینمود هم او و هم مملکتش از حوادث دوران سالم می ماند لله الحمد که قلعه کماج همیشه در تحت تصرف بندگان ما آمد اکنون بایلچی
بگوئید که چون سخن ما را بسمع رضا اصغا ننمودی و از مقتضی ملتمس ما تجاوز جایز داشتی پای ثبات استوار دار که اگر مرد جنگی بفشار پای من اینک رسیدم تحمل دار پای

ذکر عرض لشکر و مراجعت فرستادگان قیصر و بعضی حالات دیگر

چون عزیمت خسروانه بجانب روم تصمیم یافت از پایه سریر گردون اساس فرمان صادر شد که لشکر
بایزید در صحرای سیواس عرض نمایند و آنحضرت بر بالای پشته که سراپرده ظفر قرین باوج سپهر برین برافراشته بودند نشست عساکر منصور چون موج دریا در تموج آمده گروه گروه مانند کوه
از جای خود جنبیده همه تیرانداز و شمشیر زن و از فرق تا نعل نگار در غرق آهن و هر فوجی از آن افواج که در مقابل خداوند تخت و تاج می آمد سرداران پیش ایستاده زانو زده دست بسپاس کشیدند
و زبان بدعا و ثنای ولی نعمت میکشودند و آنحضرت اثر عاطفت و استمالت میفرمود و بدان نهج و اسلوب تومان تومان و هزار هزار قوشون قوشون میگذشتند و چون نوبت بامیرزاده پیر محمد
سلطان رسید که در آن روز از سمرقند آمده بود سپاهی عرض نمود که چشم گردون پیر امثال آن جوانان نادیده بود و دیده کواکب بزیب و زینت موکب جهان پیرا نشده شاهزاده کامکار
جوان بخت فرموده که هر فوجی از لشکر برنگی دیگر برآیند جمعی المجموع اسلحه از کمان و تیر و ترکش و نیزه و چاق و غیر ذلک از علم و سنجق و سایر اشیا سرخ بود و گروهی سبز و فرقه اسفید زره
و تمامت زره و برگستوان و جوشن پوشیده مانند بحر اخضر در جوش و خروش آمدند امیرزاده مشارالیه سپاهی چنین بعرصه گاه آورد و حضرت صاحبقران شرف ملاقات ارزانی داشت و چون از اول بامداد تا
آخر پیشین طبقات حشم خود را در نظر فرمان فرمای امم جلوه داد و نیز یرلیغ جهان مطاع صدور یافت که فرستادگان روم را سوار کرده تا آخر صف سازند ملازمان بارگاه فلک اشتباه بمقتضی
فرموده عمل نمودند و ایلچیان از مشاهده کثرت و حشمت عساکر گردون مآثر و تجمل و آئین ایشان در دهشت و حیرت بدماغ بر آمد و خوف و خشیت بر ضمایر آنجماعت استیلا یافت

حضرت صاحبقران والا که رسولان قیصر را نوازش فرموده رخصت بازگشتن داده فرمود که با ایلدرم بایزید بگوئید که چون آئین غزا و رسم جهاد در مملکت تو قایم است موافق مزاج
ما منیست که آندیار را از آسیب لشکر منصور خرابی رسد ما این همه طریق مدارا و مواسا مسلوک میداریم اگر متعلقان طهرتن را بفرستی و یکی از فرزندان خود را بدینجانب ما روانه داری از روی
صلح خود داور را گرامی بداریم و غبار وحشت از میان برخیزد و مملکت روم بر تو مسلم گردد تا مردم آندیار بفراغ بال و سکون خاطر بغزای کفار روند و بدفع معاندان فاسق فاجر مشغول شوند
یقین است که چون برین منوال باشد حرکت آن در عاجل و آجل بروزگار همگنان واصل گردد والسلام علی من اتبع الهدی ایلچیان مراجعت نمودند و مهیان بسمع اشرف اعلا رسانیدند که
درین حدود و نواحی قلعه ایست موسوم بمبارک و در آنجا طایفه از جتا غارت تحصن شده اند و بتاخت حصار در روم از تمرد و عناد سر زنند فرمان اعلی صادر شد که امیر شیخ نور الدین و امیر بیدق متوجه
آن صوب گردند و در تخریب و تادیب ساکنان آن بقعه مساعی جمیله مبذول دارند امرا با امتثال امر مبادرت نموده با طایفه از بهادران سپاه روی بدانجانب نهادند و چون بقلعه
رسیدند نیران محاربه اشتعال یافت و نقبچیان بکار خود مشغول شده دیوار حصار را بینداختند و لشکر نصرت شعار بتیغ آبدار جماعت اشرار را بدار البوار فرستادند و عمارات آن را با زمین هموار
ساختند

ذکر توجه آن برگزیده خالق البریه بصوب انکوریه و قیصریه

در حوالی سیواس جمعی مردم که بطرق و مسالک آندیار وقوف داشتند بعرض
همایون رسانیدند که راه توقات جنگلستانست و قیصر با گروهی انبوه و حشری گردون شکوه بتوقات آمده و سر آب را گرفته و فوجی از دلاوران که آن جنگل را دیده بودند و تنگی گذار مشاهده
موافق ایشان گفتند بنابراین خسرو والک تمکین عنان مکنت و اقتدار بطرف سایر معطوف گردانیده براه قیصریه در حرکت آمد و امیر سلیمانشاه را با لشکر انجم اشتباه در مقدمه بر تاخت روان ساخت
و علی سلطان تواجی را از عقب فرستاد که قراولان فرستاده تا نگذارد که لشکریان از قیصریه بیشتر روند و موکب خجسته بشش منزل از سیواس بقیصریه رفته و جناح عدل و احسان بر رعیت
آن مملکت گسترانیده چند روز در آنجا توقف فرمود و طایفه که بناه بشبها و سوراخها برده بودند ارباب جلادت تعاقب نموده همه را از زوایا بیرون آوردند و آنچه داشتند غارت کردند
و چون وقت رفع محصول از زمین بود بموجب فرمان شهریار رعایا مقدار از سپاه مور شمار جماعتی با ذخایر غلات آندیار که اجتها در میان بستند و بعد از آن فرمان قضا جریان نفاذ یافت
که امیرزاده ابابکر و امیر شیخ نور الدین بقراولی از پیش روان شدند و آنحضرت با بقایای سپاه از قیصریه بجانب انکوریه عنان عزیمت معطوف ساخت و سه منزل قطع نموده روز
چهارم در نواحی قراشهر مضرب خیام لشکر بهرام فر گشت و در آنجا خبر رسید که قراولان سپاهی لشکر ایلدرم بایزید را دیده اند بر حسب فرموده شاهزادگان و تومانیان و سایر سپاه
منصور بسوره فرود آمدند و بمراسم احتیاط قیام نموده برگرد خود خندق کندند و اطراف آن را محکم گردانیدند حضرت صاحبقران دولت یار امیر شاه ملک را با هزار سوار بزبان گیری
فرستاده و او در ظلمت لیل متوجه خیل دشمن گشت و بسرعت قریب بده فرسنگ راند و نزدیک بصبح باردوی ایلدرم بایزید رسیده و در کمینگاه ایستاده چون قراولان دشمن نزدیک
رسیدند از قیتول پای بیرون نهادند و بر آنجماعت حمله کرده حربی صعب روی نمود و چون قیصر مطلع شد که عددی اندک از سپاه نصرت پای جرأت پیش نهاده اند در عقب
او گران آمده و حیرت بدماغ او متصاعد شده امیر و سرداران سپاه خود را در محل خطاب و عتاب در آورد و هنگام طلوع آفتاب طبل رحیل کوفته متوجه شهر شدند امیر شاه ملک مسرعی
صورت جنگ و توجه ایلدرم را معروض گردانید و حضرت صاحبقران دور اندیش الیاس خواجه و شیخ علی بهادر و صاین تمور و برادرش مراد و آقا خواجه و امیر حسین قوچین و سلطان ملک را
از پیش روان ساخت و در روز دیگر آنحضرت با شاهزادگان و امرا بر سبیل مشورت گفتند که درین مقام آسوده شوید تا چارپایان استراحت نموده از کوفت بیرون آیند و دیگر آنکه
بمیان مملکت یاغی در آئیم و غارت کنان بپردیم و با طراف و جوانب ایلغار بفرستیم تا ایلدرم بایزید از سر ضرورت بتعجیل از عقب ما روانه شود و بعد از قیل و قال حضرت صاحبقران رای
ثانی را مرجح داشته بسعادت و اقبال پای در رکاب همایون آورده و امیرزاده سلطان حسین با ده هزار سوار در یورت توقف و امیر برندق بمقتضی حکم واجب الاطاعه دیگر لشکر بیشتر
بجانب انکوریه رفتند که اگر از آنجانب دشمنان متوجه شوند سر راه برایشان بگیرند و لشکر پیاده بر حسب فرموده با امرا موافقت نمودند تا در راهها چاهها فرو بردند و با فوجی از آنجماعت
ملاقی شده دو کس را بگرفتند یکی را بکشتند و دیگری را مصحوب خویش ساختند و در آن شب پسر قیصر با هزار بزبان گیری آمده بود بخبر از دلاوران سپاه ظفر پناه گذشته و در دره پنهان شده و ایشان
چون بوقت ظهور صبح بازگشتند با مخالفان دوچار خوردند با آنکه آنها شصت نفر بیش نبودی و یاغی هزار نفر بفراغ بال در مقام جدال و قتال بر آمدند و جنگ کنان بسوی قیتول
روان شدند رومیان چون از دور سپاه شاهزاده مشار الیه دیدند منهزم شدند و امرا و پیادگان که در راه بحفر چاه و احداث میاه مشغول شدند و امرا دیگر از پیش بانکوریه راندند ایل
الوس آن حدود و نواحی را غارت و تاراج کردند و غنیمت فراوان بدست لشکریان افتاد و رایت فتح آیت بعد از سه روز بانکوریه رسیده در آن تولا ایلدرم بایزید یعقوب نامی از
امرای خود بانکوریه فرستاده بود که بمحافظت قلعه آنجا که بحصار گردون پهلو میزد قیام نماید و یعقوب در استحکام قلعه کوشیده آماده قتال و جدال گردیده بود و حضرت صاحبقران
والا که روز دیگر بر کمیت عالم نورد سوار شده اطراف و جوانب قلعه را بنظر احتیاط در آورد و اشارت فرمود که بهادران جلادت شعار از روی جرأت تسخیر حصار آورند و ایشان بجنب
فرمان پیش رفتند و نیران محاربه و مضاربه را اشتعال دادند و نقبچیان نقب زده آب خندق را بیرون بردند و جمعی از ارباب شجاعت مثل مقصود و تولک قوچین و علی شیر و شهسوار
و غیرهم برجی از بروج عروج کردند و نزدیک بآن شد که قلعه مفتوح گردد ناگاه از قراولان خبر آمد که قیصر با عددی زیاده از حد و احصا از عقب آمده و در چهار فرسخی رسیده است حضرت
صاحبقران باردوی همایون بازگشته دلیران که بالا رفته بودند جنگ کنان بزیر آمدند و بر حسب مثال متحتم الامتثال لشکر کوچ کرده بمقدار یک اسب تاختن پیش رفتند و از عقب
آب گذشته بسوره فرود آمدند و بنابر رعایت حزم پیرامن لشکر خندق کنده و مدخل او را استوار ساختند و بر لشکر روم چشمه بخوردی در دامن کوهی واقع بود و در آن گذار
آبی بغیر از آن نبود و چون رایت رومی روز اختفا پذیرفت و علم شب مشک فام سایه ظلام بر عرصه ربع مسکون انداخت حضرت صاحبقران فرمان داد که طایفه رفتند و نجاسات

و غازورات آنرا مانند طبیعت اهل خلاف و شقاق تیره و مکدر گردانیدند و حضرت صاحبقران صافی طویت پاکیزه عقیدت در آن زمان که قوم در بستر استراحت خفته‌اند روی نیاز بر خاک خضوع و خشوع نهاده از بارگاه مهیمن کارساز فتح و نصرت مسألت نموده توکل بر فضل الهی کرده و اسباب ظاهر را اصلا بخاطر نیاورد امی همه هستی تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده چاره ما ساز که بیچاره‌ایم گر تو برانی بکه رو آوریم بامدادان که از نهیب حشم دلیران فیروزجنگ دشمن سوز دل ترک رومی روز در طپیدن آمد صاحبقران ستوده مآثر بر کوب جمیع عساکر فرمان داده قول همایون بفر شکوه آنحضرت آرایش یافت و لشکر جوانغار بفر اقبال آمیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان سر مباهات برافراختند و امرای بلند مکان مثل امیر سلیمانشاه و امیر یادگار اندخودی و رستم طغابوقا و سونجک بهادر و دیگر امرا در ملازمت شاهزاده مقرر شدند و قبل از ایشان امیرزاده سلطان حسین بود و ملک سلطان تواچی و موسی طغابوقا و از جانب برانغار رایت شاهزاده دولت یار امیرزاده میرانشاه باوج مهر و ماه رسید امیر شیخ نورالدین و امیر برندق و امیر جهان تن و تنبر و حاجی عبدالله و سلطان سنجر و عمر تابان و امیر شیخ ابراهیم شیروانی و غیرهم در خدمت شاهزاده کمر بستند و قبل ایشان تاشتمور اغلان لتو و امیرزاده پیر محمد و شهسوار و جلال بارچی بود و دست راست قول قیامت نهیب دیو یوسف مغول و یوسف ابری و حاجی بابای سوانجی و اسکندر هندو بوقا و خواجه علی اردی و دولت تمور و حسن آلخواجه و محمد قوچین و دیگر دلاوران قرار گرفتند و چهل قوشون آراسته را در سایه یاچه جلوق ظفر پیکر بازداشت که از هر جانب که مدد احتیاج افتد جمعی از نامداران بدان صوب روی آورند و چند زنجیر فیلان کوه پیکر از بقیه غنایم هند در اردو مانده بود همه را با سلوک ناکون آراسته لفظ اندازان و کمانداران بر آن نشسته در پیش صفوف عساکر منصور بازداشتند و از آنجانب نیز ایلدرم بایزید با آراستن لشکر خود از فرنج و صیاغان و غیر ذلک پرداخت و اولاد و اقربا و طبقات حشم و افواج خدم خود را در محال مناسب جای داد از آنجمله پسر لاس فرنجی را که برادر زنش بود با بیست هزار سوار از مردم فرنج در قبل قول مقرر داشت و ایشان مجموع سیاه پوشیده بودند و بدین بیت مترنم شدند ظاهر و باطن بداغ اتحاد است سوختیم هم درون با تو یکی داریم و هم بیرون یکی و عادت آنجماعت در پوشیدن جوشن چنانست که سرتا پای در آهن نهان میسازند که بغیر چشم عضوی دیگر پیدا نیست و بندهای آنرا پشت پای بهم بسته قفل میکنند و تا قفل نمیگشایند جبه و خود از ایشان جدا نمیشود و در قبل میمنه پسر بزرگ خود سلیمان چلبی را بازداشت و خود در قول ایستاده سه پسر دیگر خود عیسی و موسی و مصطفی را در پس پشت خویش جای داد و محمد چلبی که ارشد اولاد او بود و عظماء امراء روم مثل نوح پادشاه و عهدی بیک و تمورتاش و خواجه فیروز و عیسی بیک و حسن پادشاه و سروجه و آبرنوس و یعقوب و یوسف و آل تریان و پنج پسر ایلدرم بایزید و احمدی و پسر طاهر و محمدی و مقبل و غیرهم هریک با گروه انبوه در جای خود قرار گرفتند و قیصر با تمامت سپاه تعبیه و ارباب شهامت و صرامت روی جلادت بمیدان مبارزت آورده همه مکمل و مسلح در حرکت آمدند و چاشت سلطانی سوار و پیاده سپرها در سر کشیده ایستادند و از جانبین کوس و کورکه زده سورن در انداختند برآمد بانگ کوس و ناله نای دو کوه آهنین جنبید از جای بدید آمد هزاران آهنین تن نهان گردیده چون آتش در آهن

گفتار در محاربه حضرت صاحبقران با قیصر و هبوب نسیم اقبال بر رایت ظفر پیکر و گرفتاری ایلدرم بایزید

چو شد قلب و جناح هر دو صف راست فغان از کرنای و کوس برخاست ز هر جانب علم کش آتش کین دو لشکر را علمها گشت رنگین حضرت پادشاه دین پرور برسم معتاد و آئین همیشه پیاده شده روی ضراعت و افتقار بدرگاه قادر مختار نهاده از بارگاه ملک الملک استیلاء بر معاندان و استعلاء بر مخالفان مسألت نمود و چهره مطلوب در مرآت امید آنحضرت جلوه گر آمد و روی آرزو بی نقاب ارتیاب بدیده دوربین مشاهده فرمود و رکاب نصرت انتساب را بپای مبارک مشرف ساخته سوار شد و توکل کل بر آفریننده جزو کل کرده متوجه مصاف گاه شد و فرمان داد که لشکر فیروزی سمات نهال وجود اهل عناد و عناد ببنین قهر منقطع سازند و بتیغ آتش‌بار خرمن غرور و پندار ایشان را در هم سوزند بهادران نصرت شعار شمشیرها کشیده و بازو گشاده پیش رفتند و پردلان روم نیز پای جلادت در میدان مقاومت و مدافعت نهادند دو لشکر چون دو دریا ریخت در هم هزاران کینه جوی آویخت بر هم سرگشته ترازوی بلا سنج همی پیمود بر سر شاه فلکمان تیغ ز هر سو رشتهای عمر شیران بریده تیغ بران دلیران زچاکاچاک خنجر سینها چاک شده دلها بر کنار از کینها پاک کشیده جنگجویان سپهدار بروی آتشین از تیغ دیوار درآن معرکه خونخوار نخست امیرزاده پیر محمد از قبل برانغار حمله آورده با لشکر رزم آزما کوشش نمود و جوانغار مخالفان را که قبلش پسر مهین قیصر سلیمان چلبی بود او را از جای برداشتند و امیر جهانشاه و امیر عثمان نیز داد مردانگی داده دست چپ دشمنان را نیز مانند دل ایشان درهم شکستند و کرمجکی که از دیگر اولاد پادشاه روم بود و بمزید شجاعت و کیاست اشتهار داشت از مراسم دلاوری و جلادت نکته نامرعی نگذاشت و چون مقاومت با بهادران موکب همایون از حیز امکان و قدرت خود بیرون دید دست از جنگ بازداشت و با مردم خود روی از معرکه برتافته راه انهزام پیش گرفت و بسلامت از میان بدر رفت و از قبل برانغار امیرزاده سلطان حسین چون شیر ژیان و پیل دمان با طایفه از بهادران روی جلادت بمیدان نهاده از برق تیغ خونریز آتش در خرمن ثبات و قرار مخالفان زد و امیرزاده پیر محمد بعد از طلب رخصت از آنحضرت بمدد جوانغار شتافته در دریای هیجا غوطه خورده کشتی حیات مخالفان را در غرقاب افکند و پسر لاس فرنجی که برانغار رومیان بمعاضدت او مانند سد اسکندر استوار و محکم بود دلاوران فرنج در برابر آمده آثار جلادت بظهور رسانیدند و چند نوبت از طرفین حمله کرده و عاقبت سپاه نصرت شعار غالب آمده دمار از روزگار ایشان برآوردند ز هر سو کشته خنجر گذاری خونریز بخون غمزه گلگون دلان تیر خدنگ شیر مردان سینه خسته ز قتل پردلان درخون نشسته روان پیک اجل هرسوی چون تیر که گرد دخنگ کرد داغ عنان گیر و در آن معرکه چندان پیاده کشته شد که زبان التقریر از شمار آن عاجز آمد امیرزاده اسکندر و امیرزاده پیر محمد و امیر شاه ملک و بهادران پرخاشجوی قول پیش رانده و بازوی شجاعت برداشته

کشاده بسیاری از اهل روم را باستعمال نهنگ مردم خوار شمشیر در بحر فنا غوطه دادند و چون آثار ضعف و فتور بر صفحات روزگار ارباب خلاف و شقاق ظاهر گشت اشارت علیه فرمانفرمای باستحقاق نفاذ پیوست که سایر شاهزادگان و امرا و نوئینان یکبار روی شجاعت و مردانگی بلشکر قیصر نهند و از سپاه ظفرپناه امیرزاده میرانشاه و امیر جهانشاه و امیر شیخ ابراهیم و حاجی عبدالله و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و دیگر امرا با تگین و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمانشاه و رستم طغای بوقا و دیگر شیران بیشه وغا از میسره باتفاق حمله آوردند و نیران قتال بمرتبه اشتعال یافت که دل بهرام خون آشام برین رواق فیروزه فام بر کشتگان معرکه بسوخت و آتش حرب چنان برافروخت که کره زمهریر حکم کره ناری گرفت ملخص سخن آنکه در آن زمان که امیرزاده محمد سلطان بر لشکر قیصر را از جای بر گرفت شش قوشون از سپاه آنجناب بر فراز پشته که محل عبور ایشان بود بر آمدند و ایلدرم بایزید و رومیان را شکاری وار در میان گرفتند و قیصر بقیة الیوم از روی بهر نوع که بود سپر ممانعت بر روی کشیده پای تجلد بفشرد و بهادران روم و فرنگ که طالب نام و ننگ بودند محافظت خود را از جمله واجبات شمردند و بهنگام اصفرار آفتاب از راه اضطرار مانند بخت و دولت خویش از آن بالا متوجه نشیب شدند و پای در بادیه فرار نهاده تیراندازان تیرباران کردند و جمعی کثیر را بر خاک مذلت و هوان افکندند و بسیاری از گریختگان از تشنگی نقد روان بسپردند چه خورشید در ششم درجه اسد بود و هوا بغایت گرم و در آن مرحله آب یافت نمیشد و چون فتحی چنان که طراز فتوحات سلاطین گردون اقتدار تواند بود روی داد حضرت صاحبقران مؤید منصور در عین کامرانی و سرور از آنجا مراجعت کرده باردوی همایون نزول فرمود و بادای شکر و سپاس واهب بمنت و بخشنده بی طنت قیام نمود و شاهزادگان و امرا و نوئینان بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر شتافتند و زانو زده زبان بادای آن فتح نامدار گشادند و روز جمعه نوزدهم ذی حجه سنه اربع و ثمانمائه تلاقی فریقین و انهزام قیصر اتفاق افتاد و چون رومیان منهزم گشتند قیصر از معرکه بیرون رفت جمعی از بهادران تحریک عنان نموده سر در پی ایشان نهادند و سلطان محمود خان بایلدرم بایزید رسید خدمتش را دستگیر کرده همان زمان دست بسته بدرگاه گیتی پناه آوردند و در تواریخ مسطور است که چون آنحضرت بر کیفیت قضیه اطلاع یافت فرمود تا دستهای او را گشاده بحرمت درآوردند اما مسود این اوراق از والد خویش شنیده که سیدی احمد ترخان چنین گفت که من بدرگاه فلک اشتباه حاضر بودم که یکی از خواص بعرض رسانید که قیصر را دست بسته بدر گریاس گردون اساس آورده اند رخصت شد که او را با ایلچیان بمجلس همایون آورند ایستادگان پایه سریر اعلی بفرموده عمل نمودند و چون چشم عبهر خاقان مؤید مظفر بر قیصر افتاد نخست کلمات درشت از آنحضرت صدور یافت بعد از آن فرمود که دست او را گشاده بشرف جلوس اذن ارزانی داشت بالجمله چون عرق لطف و مرحمت حضرت صاحبقران خطابخش در حرکت آمده ایلدرم بایزید را نزدیک خویش نشانیده با او بزبان عتاب که مقرون برفق بود خطاب فرمود که هرچند نیک و بد منوط و مربوط بارادهٔ قادر خیر و شر است و هیچکس را از یاده اختیاری نیست اما از روی انصاف و راستی در عالم اسباب سبب این همه محنت که بتو رسیده خود بودی پا از حد خویش بیرون نهادی و هرچند قضیه مبادرت نمودی که هر یک باعث بر آن میشد که لشکر بجانب تو کشم و تحمل کردم و آنچه وظیفه مسلمانی بود بجای آوردم که مبادا از عبور سپاه منصور غبار ملالی بروزگار مسلمانان و غازیان این دیار نشیند و در خاطر داشتم که اگر نصیحت من بشنوی و در جزئیات که از تو التماس کردم امضا یابی بمال و لشکر و گنج ترا مدد کنم و هیچ چیز از تو دریغ ندارم و با این همه همگنان را معلوم است که اگر قضیه بر عکس میشد و استیلا و استعلا و تمکن و تسلط که باری سبحانه و تعالی بما ارزانی داشت نصیب بهره تو میشد از آثار غضب و سخط تو چه نا ملایمات بما و اتباع و متعلقان ما میرسید ولیکن از بشکرانه نصرت و ظفر که پادشاه دادگر حواله من کرده در بارهٔ تو و اولاد و متعلقان تو جز خیر و نیکوئی نخواهم اندیشید خاطر آسوده دار و هیچ دغدغه بخود راه مده ایلدرم بایزید سر خجالت و انفعال در پیش افکنده بجرایم و تقصیرات خویش اعتراف نموده گفت فی الواقع خطا کردم که سخن چون شما سعادتمندی نشنیدم اگر خسرو صاحبقران رقم عفو و اغماض بر زلات بنده محرم کشند من و فرزندان تا زنده باشیم پای از دایرهٔ متابعت و مطاعت بیرون ننهیم و بدانچه مقدور و ممکن باشد وظیفه خدمتکاری و جانسپاری بجای آوریم حضرت صاحبقران پرسش پذیرا و را خلعت پادشاهانه پوشانید خاطرش را بوعده های جمیل مطمئن گردانید قیصر چون آن همت و رحمت مشاهده کرد بعد از ادای دعا معروض داشت که فرزندانم موسی و مصطفی در معرکه با من بودند و از حال ایشان دغدغه عظیم بر من مستولی است مأمول آنکه فرمان عالی نفاذ یابد که تفحص حال ایشان کنند اگر زنده باشند بمن رسانند تا بسایه الطاف و بنده نوازی آسوده گردند ملتمس قیصر مبذول افتاده تواچیان برحسب فرمان باطراف و جوانب روان شدند و بعد از چند روز موسی و مصطفی را بدرگاه عالم پناه آوردند و عاطفت پادشاهانه قامت قیصرزادگان را بخلعت خاص بیاراست و پیش پدر فرستاد و در آن اوان قریب بمنزل خجسته خرگاهی بتکلف جهة قیصر نصب کرده بودند چون براداس و بایزید خیمه ای بنا بر فرمان واجب الاذعان حضرت صاحبقران ممالک ستان بمحافظت او قیام مینمود

ذکر فرستادن صاحبقران ممالک ستان لشکر باطراف اهل نزاع و ارسال فتح نامه بممالک محروسه و اشتغال بعیش

چون شهریار ممالک ستان از میدان رزم منصور و مظفر کوچ کرده در مرغزار انکوریه نزول فرمود و یعقوب کوتوال از شهر بیرون آمده مفاتیح دروب تسلیم نمود و داور العلی سلطان تواچی سپردند و کاشغان را علا بموجب اشارت علیه بتحصیل مال امانی انکوریه قیام نمودند و فرمان همایون نفاذ یافت که امیرزاده پیر محمد بر ساکه کشتگاه قیاصر بود توجه نماید و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و شیخ نور الدین و دیگر امرا با عز و تمکین بضبط مال آن ولایت قیام نمایند و شاهزاده محمد سلطان با دیگر نوئینان تا کنار دریا که بنام اسکندر است تاخت کنند و فرمود که امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و امیرزاده رستم و سید خواجه و شیخ علی بهادر و پیر علی سلدوز با دیگر امرا و بهادران متوجه جانب قونیه و آق شهر شوند و منال آنجا را جمع کنند و مجموع برحسب اشارت علیه عنان عزیمت باطراف و ولایات روم منعطف گردانیدند و چون خاطر انور از امثال این قضایا فراغت یافت یرلیغ جهان مطاع

جهان مطاع صدور یافت که فتح نامه چند ارباب قلم و اصحاب خامه در سلک تحریر کشند منشیان بلاغت شعار در این رسایل پرداختند و مصحوب ایلچیان تیز سیر بممالک ایران و توران روان ساختند و فتحنامه پیش خواتین و آغایان سلطانیه فرستادند و یکی بدار السلطنه سمرقند ارسال رفت و یکی بجانب کابل امیرزاده جهانگیر و یکی بشیراز پیش امیرزاده و همچنین ترکستان و کاشغر و ختن و خوارزم و خراسان و مازندران و گیلان و آذربایجان و عراق عرب و عراق عجم و گرجستان و لرستان و کیچ و مکران و سیستان و بدخشان و ملتان و سند و هندوستان و سایر بلاد و امصار فتحنامها ارسال نمودند و در آن سال خواجه غیاث الدین سمنانی ضابط مال یزد بود و مهمی از اموال دیوان اعلی را در تعیین شهر بازاری را مهیا ساخت و در حین اتمام خبر فتح روم رسیده او را دار الفتح نام کرد و بدان اشتهار یافت و بی تکلف در تمام روی زمین بازار خانه بآن تکلف و تزئین کس نشان نمیداد و در ربیع واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان با لشکریان بسر حد ترکستان بوده و در آن نواحی مراسم تیقظ و احتیاط بتقدیم رساند و امیر بیسود و دولت تیمور تواچی بملازمت رکاب آنجناب مامور شدند و چون در آن اوان امیر آقبوقا در هرات بجوار رحمت ملک غفور پیوست حکم شد که امیر مضراب در موکب شاهزاده مشار الیه تا خراسان رفته در آن دیار توقف نماید و بر مقتضی فرموده عمل نمودند حضرت صاحبقران دولت یار از نواحی انگوریه در ضمان حفظ و تایید آفریدگار نهضت فرموده بعد از قطع شش منزل بسوری حصار رسیده و بالای قلعه برآمده اطراف و جوانب آنرا احتیاط نموده و جلگه آنجا از نزول موکب همایون سر سبز گردید و در تضاعیف این حالات حضرت صاحبقران گردون توان دوست پرور امیرزاده شاهرخ را با ده تومان لشکر ظفر اثر بطرف کول حصار و آستانوس و کتیر فرستاده و بنفس همایون متوجه کوتاهیه شده چون بآنجا رسید شهری دید در نهایت خوشی و زیبائی متصف بطیب آب و هوا و مشتمل بر جلگه دلگشا مشحون بمیوه های خوب و مقرون بچشمهای خوشگوار لاجرم مدت یکماه در آنجا توقف افتاد و ارباب و اهالی آن بلده طیبه را باشارت عاطفت خلعت امان پوشانیدند و مال امانی بخزانه عامره فرود آوردند و مبلغی خطیر از اموال تیمورتاش که در کوتاهیه بود ضمیمه آن شد و رای صواب نمای ممالک آرای بعد از وصول بکوتاهیه امیر شاه ملک و امیر عبد الکریم و حاجی سیف الدین و دیگر بهادران شهامت آئین را با فوجی از سپاه نصرت قرین بطرف کواده و خواجه ایلی و تشار روان فرمود و چون تمام ممالک روم تا کنار دریای مغرب جولانگاه سپاه پادشاه کواکب مواکب گشت و بعضی از اولاد او بچنگ و دو را گریختند در زمره جوجیان انتظام داشتند رای شهریار عجم و عرب باقتضای نشاط و طرب فرموده مجلس بزم بوجود شاهزادگان فلک تمکین و خواتین زهره جبین زیب و زینت گرفت امرای عظام و نوئینان عالیمقام در پایه سریر اعلا با ادب تمام بنشستند و ساقیان گل اندام باده های رنگین و جامهای زرین و قدحهای بلورین و مغنیان خوش آواز نغمه نوشانوش شراب ارغوانی بسمع مقیمان این گنبد ازرق پوش رسانیدند و در خلال این احوال سپاه نصرت مال که باطراف و اقطار تاخت برده چندان غنیمت بدست ایشان افتاد که رسم آز و نیاز از میان برخاست

ذکر احوال امیرزاده محمد سلطان بعد از بیرون آمدن از اردوی همایون حضرت صاحبقران خورشید ایوان

چون شاهزاده جوان بخت بفرمان صاحب افسر و تخت بجانب برسا روان شد پنج شبانروز چنان تعجیل راند که از سی هزار سوار که ملازم رکاب آنجناب بودند زیاده از چهار هزار کس ببرسا با او نرسیدند و پیش از وصول شاهزاده سلیمان چلپی بآنجا رفت و از خزاین پدر آنچه بدو در دست میتوانست برد برگرفته بی توقف بدر رفت و جمعی از اعیان مملکت کوکبش که برسا در دامن آن کوه واقع است و طایفه از ارباب حشمت و مکنت بساحل دریا گریخته بودند از آن جمله شیخ شمس الدین محمد جزری با اشراف برسا مثل سید محمد بخاری و مولانا شمس الدین محمد فنادی و دیگر اکابر و اشراف و عمایم از شهر بیرون رفته بودند و عساکر منصور تا میشی کرده همه را دریافتند و رسم غارت از مکمن قوت بحیز فعل آمد و در صحرای کربه شیخ جزری رسیدند او و پسرش را گرفته پیش امیر شیخ نور الدین آوردند و دو دختر قیصر در تنگی شهر مختفی گشته بودند و دختر سلطان احمد جلایر که ایلدرم بایزید بجهت پسر خود مصطفی خواستگاری نموده بود در برسا اقامت داشت مجموع بدست سپاه فیروزی اثر افتاده و در آن اوان قرا یوسف ترکمان از بیم سطوت لشکر حضرت صاحبقران گریخته پناه بروم برده بود بموجب فرموده ایلدرم بایزید در برسا روزگار میگذرانید و چون آوازه وصول رایات فتح آیات بکرات مسموع او گشت گریخته بجانب حلب و سرغور رفت و در این اوقات که امیرزاده محمد سلطان ببرسا آمد آن شهر بی مانعی و منازعی مسلم و مسخر شد امیر شیخ نور الدین بقلعه درآمد و خزاین که مشحون بود بزر و نقد و گوهر و جواهر و لباس سقیلاس در تحت تصرف آورد و نویسندگان دیوان اعلی سیف الدین تولی تفاصیل آنرا بر صفحات دفاتر ثبت کرد و بعد از انضباط لشکر ظفر مال عرصه آن ولایت را بجاروب غارت و تاراج رفتند و ابنیه برسا را که از چوب در غایت ترتیب یافته سر باوج ثریا کشیده بود باتش سوختند و بعد از رسیدن بقیه سپاه که در راه مانده بودند امیرزاده محمد سلطان بصوب ساحل بحر روان شد و امیرزاده ابابکر را با دو هزار سوار از جانب دست راست بطرف ازنیک فرستاد که از شهرهای معتبر روم است و آب و هوایش در غایت لطافت و اعتدال و سوری از سنگ تراشیده در نهایت رفعت و استحکام و بر در یک دروازه اش بحیره ایست که دور آن دو روز راه است و انحصار نزدیک بغازی که بر گذر استنبول واقع است و امیر سونجک بهادر را با فوجی از جرگه شمشیر زنان یزغلدار بصوب دست چپ بسوی کامسه و دیار کنار سواحل روان ساخت و امیرزاده ابابکر چون بازنیک رسید سلیمان چلپی با آنکه اسباب مقابله و لشکر فراوان داشت شهر را که همشیره از آب بغاز گذشت با بقیه که گریخته کوچ و متعلقان او بدست گرفتار شدند و چون لشکر جهانگیر از نهب و سبی ازنیک و آن نواحی پرداختند امیرزاده ابابکر کیفیت حالات را بتفصیل معروض امیرزاده محمد سلطان گردانید و در آن وقت مرغزار را مضرب خیام اقبال گردانیده بود و شاهزاده بعد از استماع خبرهای خوش صد کس را تعیین نمود که باردوی اعلی روند و فتح ازنیک و گریختن سلیمان چلپی بمسامع جلال رسانند و امیرزاده ابابکر اق سلطان را بدرگاه سپهر اشتباه فرستاد و میان برسا و کوتاهیه که دو مرحله است عقبه ایست بسیار سخت و بیشه ایست پر درخت از شاخهای مشتبک چنانچه

و هم نیز کام مراد طریق آن ... و بیرون شدن و متواری میدانند چون فرستادگان شاهزاده بآن بیشه که طولش چهار فرسخ بود در آمدند چپاغان که پناه بآنجا برده بودند فرصت غنیمت
دانسته از اطراف و جوانب ایشان در آمدند والحق جای آن داشت که پای جلادت بسبب شده و دست دلاوران از کار بازماند لیکن بنیروی دولت قاهره محمد قوشچی و سیوی
و ابراهیم و احمد و فخرالدین و منوقلندر و خضر با بقیه آن صد نفر هیچ وهم و هراس بخود راه ندادند و قدم ثبات و وقار استوار داده بازوی جلادت شعار باستعمال تیر و کمان و سیف
و سنان گشادند و چپاغان را منهزم گردانیده تعجیل تمام راندند و در کوتاهیه بعز بساط بوس فایز شدند و بیلاکات گذرانیدند و امیر شیخ نورالدین از خواتین قیصر طلا و جواهر
و دو صد اکر ده بشمس الدین الماغی سپرد و خدمتش را با جمعی که هر یک خود را به مرتبه افزون از رستم و اسفندیار می پنداشتند باردوی اعظم فرستاد و نیز در کوتاهیه تقبیل قوائم سریر
خلافت مصیر سرافراز گشته آنها را بموافقت عرض رسانیدند و امیرزاده محمد سلطان از مرغزار مخالیچ کوچ کرده و از آن دیار معاودت نموده در برسا فرود آمد و امیر سونجک دکان
آنچه امکان خرابی بود بتقدیم رسانیده و سواحل را غارت کرده در برسا بموکب شاهزاده پیوست و پیش از وصول او امیرزاده ابابکر غنایمی که محاسب وهم از ضبط آن عاجز
آید بعز ملاقات امیرزاده محمد سلطان استسعاد یافته بود و شاهزاده مشارالیه از برسا کوچ کرده بعلف زار نیکی شهر که متصل است ببرسا فرود آمد و امیرزاده ابابکر را بشارت
فلک قدر دختر قیصر را بحباله نکاح در آورد

ذکر چند قضیه که آنرا محاله گویند و نهضت حضرت صاحبقران از کوتاهیه و بعضی وقایع که روی نمود

امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و رستم طغای بوقا و دیگر سرداران و امرا که بجانب دست چپ برسم ایلغار شتافته کیک ترکلا را
یافته غارت کردند و آق شهر و قراحصار را بگرفتند و برهای آنجا مال امان حواله نمودند و جسر طغ و قوم حمید را بغارت بتیدند و چندان اسب و شتر و گوسفند بدست آوردند که
اگر اذن آن لشکریان عاجز آمدند و شهر یافته و آق سرای مفتوح شد و ارباب آن مملکت مال امان بستدند و امیرشاه ملک در قونیه لشکر اقامت انداخته و الجاه قراولان بگرفت و مجموع
بدرگاه جهانپناه فرستاد و امیر سید خواجه و شیخ علی بهادر باتفاق شاهزادگان مذکور باطراف ولایت منتشا توجه نمودند و مجموع آن ولایت را تا کنار دریا غارت کرده جمعی کثیر را بقتل آوردند
و در خلال این احوال امیر شیخ نورالدین با خواتین و ماین قیصر و زن و فرزندان و متعلقان و کنیزان بدرگاه عالم پناه آمده تمامت را بموقف رسانید و مراحم خسروانه شامل حال
او شد و سیّی که زن قیصر بود و دختر لاس ... و سایر منتسبان پیش شوهر فرستاد و از مکارم اخلاق پادشاهانه آن عورت که سالها در کفر و ضلالت ... بسر برده بود
در زمره اهل ایمان و عرفان آمده و زبان بکلمه لا اله الا الله محمد رسول الله گویا گردانید و شیخ شمس الدین محمد جزری را که امیر یزید بدرگاه عالم پناه رسانیده بود و مقرر شد
که باتفاق امیر سغراب بجانب مصر روند و در این اثنا اردوی همایون در ییلاق بوداغان و ایلا توقف فرموده و در خلال این احوال امیر جهانملک که بطرف کرمسیر رفته بود ... و در ...
ساخته و دشمنان را بر انداخته با نعمت فراوان و غنیمت بیکران بموکب سعادت نشان پیوست و علی بیک دربار بر اعلام معروض داشت که امیر شاه ملک میگفت که سر از جمله
تکبر و تجبر سید خواجه از رکاب نصرت قرین تخلف نموده و بلشکر رفته تمام آنحضرت در غضب شده که شاه ملک را چه حد آن باشد که امثال این سخنان بگوید و فی الحال تواچی نزد او فرستاد
و پیغام داد که مقرر چنان شده که ... پیش توقف نکند و الحق ... چند روز از میعاد گذشت وظیفه آنکه بر فور متوجه شود و اگر نیاید در مملکت ما نباشد امیر محمد پسر قرامان که از دوازده
سال باز بحکم ایلدرم بایزید مقید و محبوس بود و ملکه از حیات مایوس در آن ولا باردوی اشرف اعلا رسانیدند و عنایت شهریار دین پرور خدمتش را بانعام و کرم مسرور دلشاد گردانیده حکومت
مملکت قرامان را از قونیه و لارنده و آقشهر و انطالیه و علائیه با مضافات و ملحقات باو ارزانی داشت و ایالت آنشهر را ضمیمه او ساخت و مدتهای مدید مملکت مذکور در تحت
تصرف امیر محمد و اولاد او بماند و چون مدت یکماه صاحبقران جمجاه در کوتاهیه بعیش و تنعم و ناز بگذرانید در ضمان تایید و حفظ و عنایت آفریدگار بعزم ارتحال از آنجا روان شد و امیرزاده
محمد سلطان امیر شمس الدین عباس را از شهر بو بضبط آغروق تعیین نموده و خود متوجه درگاه گیتی پناه شده امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر سونجک ملازم رکاب عالی او بودند
و در اثنای راه باردوی کیهان پوی پیوسته غبار کمیت جهان پیمای پادشاه ظفرلوا را توتیای دیده بینا ساختند و پیشکشهای لایق بنظر کیمیا اثر رسانیدند و در این اثنا قهرمان
قهر بفصل ما بین ... نفاذ یافت و مراد برادرش را هرجا که یابند بگیرند برحسب فرموده بتقدیم افتاد و بموجب یرلیغ جهان مطاع امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده ابابکر با امرا
و اتباع که آمده بودند از آنجا بازگشته در برساشهر با آغروق ملحق شدند و رایات عالیات بجانب شعورلغ در حرکت آمده و از عقبه گذشته در حوالی تونپاش در مرغزاری بانزهت
... بخیام دولت و اقبال گشت و ... خواجه فیروز که حکمت ... تعلق باو میداشت فرمان فرموده و در آن فضای جان افزای بحکم تاج بخش ممالک ستان
مجلسی ... گلستان ارم ... در روضه رضوان بود ساقیان حور وش با رخسارهای چون آتش آب حیوان در قدحهای بلورین ریخته چون ...
در دماغ مستی ... حضرت صاحبقران کامیاب قیصر را طلب داشت تا چنانچه در روز رزم در ایوان بزم هیات دلیران ملاحظه نماید و خواطرش از منزل وحشت
بمقام الفت گراید خدمتش را چون بمنزل در آوردند بانواع نوازش و مواعید جراحات سینه اش التیام پذیرفت و کیسه آمال و امانی او از نقود الطاف و عطاف خسروانه
مملو گشته و آب زندگانی کاسهای مالامال غبار ملال از حاشیه ضمیرش محو شده و بوعده لازم الوفا تفویض مملکت روم رنج و زحمت او بروح و راحت تبدیل یافت

ذکر ارسال ایلچیان از آنجا باطراف و وقایعی که در آن اوان واقع شد و شرح حالات آن

حضرت صاحبقران نصرت قرین مولانا
بدرالدین احمد پسر شیخ شمس الدین محمد جزری را برسالت مصر نامزد فرموده و زبده سفارت آنکه بنصرت الهی و عنایت پادشاهی مملکت روم در تحت تصرف و تسخیر بندگان درگاه
ما قرار گرفت باید که خطبه و سکه ولایت مصر و شام باسم و لقب همایون ما زیب و زینت یابد و ایلتمش را در زمان بدرگاه عالم پناه ما روانه سازد و اگر در این باب تغافل ...

جایزدارد یقین داند که رایت نصرت مآل متوجه آن مرز و بوم خواهد شد هرچه در دل داشتم گفتم تو دانی بعد از این و قد عذر من انذر و چند کس دیگر را با فتح نامهٔ روم مصحوب شیخ زاده مشار الیه گردانید در آن اوان که کوتاهیه مرکز اعلام ظفر انجام صاحبقران نصرت قرین بود چند کس را بایلچی گری بجانب جانب فرستاد از آن جمله دو کس را بقسطنطنیه که مشهور باستنبول است پیش حاکم آن دیار که تکور نام داشت ارسال نموده جزیه و باج طلب داشت و دو کس دیگر از دو مسلمان چلپی که با سه بقیه گریخته بود و در کنار حصاری که از مستحدثات پدرش بود در برابر استنبول نشسته روانه ساخت خلاصه پیغام آنکه بدرگاه گردون احترام میباید آمد یا مال باید فرستاد والا سپاه بهرام انتقام بتعجیل تمام متوجه آنجانب خواهد شد و در این اثنا فرستادگان از استنبول باز آمدند و کافور رسولی سخندان همراه ایشان کرده بود و تحفه و تبرکات بسیار ارسال داشته خلاصه سخن آنکه من یکی از بندگان درگاه گیتی پناه ام و دل بمطاوعت و متابعت ملازمان عالی بسته و چشم و گوش بفرمان واجب الاذعان پادشاه جهانگشا باج و خراج قبول دارم و از مخالفت و نزاع بیزارم حضرت صاحبقران جزیه بحاکم استنبول مقرر فرموده فرستاده را خلعت داد و در حال رخصت مراجعت ارزانی داشت و چون موکب همایون بموضع بلوق رسید قاصدان که از پیش مسلمان چلپی معاودت نموده بودند عز انبساط بوس دریافتند و امیر شیخ رمضان را که در زمان حکومت پدرش ایلدرم بایزید شغل خطیر قضا یا با منصب وزارت جمع داشت با تنسوقات و پیلاکات از قلوری و جانوران شکاری و غیر آن در مرافقت ایشان فرستاده بود و عرضه داشت که این بنده خود را از کمترین چاکران ساحت کبریا سپاس گردون اساس میشمارم و چون کرم و لطف خسروانه شامل احوال پدر من شده او را در مجلس اعلا اشرف جلوس ارزانی داشت و جرایم آثام او را باکرام و احترام مقابل گردانید و بنده را بعنایت شهریار دولت یار هزار گونه امیدواری است ملتمس آنست هرگاه اشارت علیه نفاذ گردد و بی تاخیر و تسویف با آستان دولت آشیان شتابم تا از عواطف و مراحم پادشاهانه بهره ور شوم حضرت صاحبقران سخنان او را بسمع رضا اصغا نموده در جواب فرمود که آنچه نگاشته قلم تقدیر بود بظهور آمد اکنون گذشته گذشتیم و بساط خلاف و نزاع درنوشتیم باید که قیصر زاده بیدغدغه و اندیشه متوجه اینجانب گردد تا غبار کدورت از آئینه مصادقت مرتفع گردد و چهرهٔ موافقت در مرآت مرافقت روی نماید و از عواطف و عوارف خسروانه بهره ور شود و شیخ رمضان را با کمر و افسر سرافراز ساخته باز فرستاد و سلطان محمود خان که با امیرشاه ملک بتاخت بعضی الولایا رفته بود بواسطهٔ مرضی برحمت الهی پیوسته استماع این خبر بایل حضرت قدوهٔ شهریاران و اهل و ایل بعد از فرح و سرور در مقام حزن و اندوه متمایل گشت و زبان بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون گشاده دل بر مفارقت ضروری نهاد و امیرشاه ملک که با دیگر امرا بجیحون رفته بودند کوچ لیغ و آق یا قوروغ که قرع الیه شیخ علی سمنانی و شیخ حاجی را در جنگ کشته بودند و از آنجا شب در میان آن گرده آتش تاراج در سواحل و دریاکنار زدند و مجموع ولایت منتشا ایل که را المقتضی بفضل الله عالیها سافلها خراب و ویران ساختند و با اموال و البه فراوان بیرون از قوهٔ تخمین و بیان بازگشته باردوی کیهان پوی پیوستند و در اوایل فصل خریف اردوی جهان پوی در سقور قشیع فرود آمد و سید خواجه و شیخ علی بهادر که پیش از این بتاخت ایل آیدین رفته بودند چنانچه رقم زدهٔ کلک بیان گشت در این اوان بمیغور لغ آمده و بعضی از لشکریان که همراه برده بودند بنابر حرارت و عفونت آنجا رنجور شده رحلت نمودند و او نیز بمرض صعب گرفتار شده حضرت صاحبقران بعیادتش قدم رنجه فرمود و بمباشرت حضور موفور السرور حیاتی از نو یافت و از غرایب حالات آنکه در آن نواحی چشمه بود که آب آن در هر مکانی که اندک درنگی میکرد متحول بسنگ میشد طایفهٔ از لشکریان از آن آب آشامیدند بر حمای سرد شدند والحکم لله العلی الکبیر **ذکر تعیین فرمودن خسرو آفاق موضع قشلاق در ممالک روم** شهریار کامکار با شاهزادگان و نوئینان رفیع مقدار در باب قشلاق مشورت فرموده هر یک از شاهزادگان و امرا و نوئینان را امر فرمود که در شهری از شهرهای روم زمستان بپایان رسانند و کس پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاد که بعد از غارت و تاراج از شهرهای ایلی معنی قشلاق کنند و شاهزادهٔ جوان بخت چون از نیکی شهر برسا نهضت نموده بمخالیج رفت و در آنجا چند روز توقف فرموده از آنجا کوچ کرده و بلیبالی کسری بر آمد و آتش نهب در آنولایه زده بمرغزاری نزول فرمود و چون پاسی از شب بگذشت الیاس سوباشی با طایفهٔ کثیر از جنبانمان که در آن حوالی اقامت داشتند شبیخون آوردند و فاداد که بجیدا اول رفته بود خبر دیر رسانید و مخالفان ناگاه در اردو ریختند و چون بعضی از سپاه بجیحون رفته و جمعی بسبب غفلت غنوده شاهزاده جهت رعایت حزم اردو سوار شده بیرون خرامیده و امیر جهانشاه و دیگر سرداران سپاه هم در آنشب جمع آمده روی بجنگ خصمان و دفع دشمنان نهادند و مجموع ایشان را منکوب و منکوس ساختند و شمه سیتان اهاع ابدان آنجماعت را از زوال حیات پرداختند و امیر جهانشاه در همان مرغزار فرود آمد تا اغروق شاهزاده از عقب رسید و چند روز در آن منزل توقف افتاد و شاهزاده و امیر جهانشاه و امیر سونجک را با سپاه بر عمر روان فرمود و ایشان آنشهر را با توابع و مضافات در معرض غارت و آفات آوردند و بقیهٔ سواحل را شاهزاده باخته و خاطر از کار ایشان پرداخته بمعنی سپاه رفت و تمامت زمستان در آنمکان بگذرانید و معنی سپاه در دامن کوهی واقع است که آبهای روانش رشک چشمهٔ حیوانست و هوای عنبرافشانش روح بخش ابدان و جهت قشلاق شاهزاده شاهرخ و لشکر جغتای ولایت میان املی تعیین یافت و شاهزاده در زمستان نزد کیا الغ یرلیغ و جکیریلیغ نعل آقا انداختند و رایت نصرت شعار از سقور لیغ در حرکت آمده و بشهرد و غدلغ رسید که در کتب قدما از آن بیلاد قبه تعبیر کرده اند و آن شهری بود عظیم که مهای متوهم را سنه و زمین این معنی موافق مزاج اشرف پادشاه زمین و زمان افتاد بغیر از آنکه مال امانی ستدند تعرض با هالی آنجا نرسانیدند و رایت گردون اساس از آنجا باروس عبور نموده فرود آمد و در آن منزل پسران تشارامیر محمد و اسفندیار بدرگاه پادشاه گردون اقتدار رسیدند و بشرف تقبیل همایون استسعاد یافته هزار اسب بموقف عرض رسانیدند و عنایت شهریار عمیا نوال شامل حال ایشان شده بافسر و کمر معزز و موقر گشتند و اسفندیار ملازمت رکاب نصرت انتساب اختیار نموده و امیر محمد مال امان قبول کرده با محصلان باز گشت

وچون رایات فیروزی سمات بمنزل حصار رسید چند روز در آن محل قرار گرفت و تمغاشکان دیوان اعلا بر ارباب آنجا مال امانی حواله کرده بتحصیل پیوستند در آن وقت
بمسامع علیه رسانیدند که در این حدود کوهیست و دویست نفر از جتتا غاغان چون گرفته بآنجا برده اند و هر یک از لشکریان جهة هیزم و علف بدامن آن میروند بنهب و قتل
مشعوف ایشان میشوند از استماع این حکایت آتش غضب فرمانفرمای عرب و عجم التهاب یافته اشارت فرمود که بعد از نماز شام فوجی از سپاه خون آشام انکوه را در میان
گرفتند و از آن بیباکان اثر نگذاشتند و درین اثنا مولانا عبدالجبار خوارزمی که سالها نصرت آسا ملازم رکاب صاحبقران هنرپرور بود بعارضه چند روزه وفات یافت
حضرت صاحبقران از منزل حصار نهضت نموده بشهر یاس بیغ آمده و روزی چند در آنجا توقف نمود تا مال امان بحصول موصول شد و از آنجا متوجه شهر تیره شد که از بلاد روم است و
آن معموره را بفر معدلت خویش نورانی گردانید و مال امان حواله رفت درین محل جمعی که همراه امیر محمود منشا بتحصیل مال رفته بودند آمده نقود فراوان و اجناس بیکران آوردند و پیشکشهائی
که امیر نکوز فرستاده بود بنظر همایون آنحضرت رسانیدند و مدتی آن مقام محل توقف اردوی گردون احترام بود

ذکر فتح قلعهٔ ازمیر کبران

در اثنا [illegible] بخاطر مسموع همایون رسید که بر کنار دریا قلعه ایست از سنگ تراشیده ساخته اند بغایت بلند و محکم و سه طرف آن متصل است بدریا پایان و دیگر طرف که بخشکی متصل است خندقی عمیق فرو برده اند و گروهی انبوه از متهوران افرنج در آنجا مجتمع اند و آن قلعه را ازمیر میگویند و اهالی افرنج بزعم خویش آنرا از مواضع متبرکه میشمارند چنانچه از سایر ولایات بعقیده زیارت آنجا میروند و نذر و صدقه با خود میبرند و آن معنی را از معظمات طاعات و عبادات میدانند و مسافت یک اسب تاختن دور از آن حصار قلعهٔ دیگر است بر سر کوهی مانند که ارباب اسلام در آنجا توطن دارند و او را نیز ازمیر گویند و پیوسته میان ساکنان آن دو بقعه اسباب محاربه و مقاتله ممهد است و چون سه طرف ازمیر کبران متصل بدریاست مخالفان از یمین بر کشتیها ماکول و ملبوس و اسلحه آنچه محتاج ایشان است می آورند و چون ساکنان ازمیر مسلمانان پای ثبات افشرده با اعدای ملت بیضا مدام جهاد و کوشش و اجتهاد مینمایند اهالی افرنج ازمیر کبران را معمور داشته و هر کس را جهة محافظت قلعه مذکوره سال بسال علوفه و مرسوم میدهند و در ترویج و رونق آن حصار سعی و اهتمام مینمایند لاجرم هیچکس از حکام اسلام را تا غایت میسر نشده که دست تصرف بر آن دراز کنند و از بدایت عمارات تا اکنون ساکنان آنجا جزیه و باج بهیچ صاحب تخت و تاج نداده اند و سلطان مراد پدر ایلدرم بایزید چند نوبت لشکر بدر این حصار کشیده و نامراد بازگشت و ایلدرم خود هفت سال بمحاصره مشغول شد و بجائی نرسید و مسلمانان از سکان آن حصار زحمت بسیار دارند و چون صورت حال ازمیر کبران بر صفحهٔ ضمیر منیر صاحبقران انتقاش پذیرفت فرمود که امیرزاده پیر محمد بن عمر شیخ و امیر شیخ نور الدین با دیگر سرداران و بهادران متوجه آن قلعه شوند و بطریق سنت ایلچیان پیش ایشان فرستاده همه را بقبول امر شریعت غرا دعوت نمایند اگر توفیق رفیق ایشان گشته بدین اسلام در آیند و اعلام کنند تا بصنوف نوازش و عنایت پادشاهانه اختصاص یابند و بالعرض اگر فرایض و واجبات و کل تکالیف شرعی را قبول نکنند و لکن بقدم ایلی و انقیاد پیش آیند و در صدد ادای مال امان باشند جزیه بر ایشان مقرر سازند و اگر شقاوت ازلی دامن گیر اهل ضلالت شده پای در دایرهٔ متابعت و مطاوعت ننهند بحکم صاحب شریعت از تیغ جهاد و غزا بر ایشان حکم سازند و بقتل و نهب و اسیر اهل فتنه و فساد را براندازند امیرزاده مشار الیه با امیر شیخ نور الدین و دیگر امراء حسب اشارت آنحضرت در حرکت آمده بآنجا شتافتند و نخست ایلچی بازمیر کبران فرستادند و از وعده و وعید و بیم و امید سخن راندند و بجز جواب ناصواب چیزی نشنیدند و مالوس سردار آن قوم بیناموس باطراف و اکناف ولایات افرنج کس فرستاده لشکر طلب داشت و از مبارزان و سپاهیان آن دیار حشری انبوه و گروهی باشکوه جمع آورده در کثرت ذخایر و تحصیل اسلحه و اسباب نبرد و حصارداری باقصی الغایت کوشید و امیرزاده پیر محمد و امیر شیخ نور الدین عرضه داشتی بپایهٔ سریر اعلا فرستاده قضیه را انها کردند و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت اغروق را در دامن کوه شهر تیره بگذاشت و بنفس همایون در قلب زمستان و حسن بادندکی بتاریخ روز شنبه ششم جمادی الاول سنه خمس و ثمانمائه با لشکری که از کثرت روز محشر نشان میداد متوجه ازمیر گشت و بر حسب فرمان امیرزاده محمد سلطان که سپاه دست چپ با و معین بود و امیرزاده میرانشاه و پسرش امیرزاده ابابکر و سایر امرا و اعیان که با ایشان بودند روی توجه بازمیر نهادند و چون چتر ظفر نگار سایهٔ وصول بر آن دیار انداخت چرنگ منصور از جانب حصار که بخشکی اتصال داشت جنگ آغاز کردند و امراء با سپاه خود نقبچیان را بکار خود باز داشتند و بنصب عراده و منجنیق و امثال آن اشتغال نمودند و بمقتضی فرمان قضا جریان امیر شاه ملک مردان کاردان از فرمود که در طرف دریا سه رکن قلعه را که در آب بود بر سر پایهای بلند ستوار ساخته بطریق جسر استحکام دادند و راهی همین که سپاه منصور بر زبر آن ایستاده بمدافعه قیام توانند نمود پرداخته آمد و میان قلعه و دریا سدی بسته راه آمد و شد مخالفان مسدود شد و هیچکس را مجال آن نماند که بوسیلهٔ کشتی خوردنی و سلاح بحصار برند و بهادران ظفر شعار چپرها گرفته بالا برآمدند و بحرب مشغول شدند و در اثنای این حالات امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه اغروق را در قشلاق معین سپاهان بعهده امیر شمس الدین عباس گذاشته بموکب اعلا پیوستند و امیرزاده محمد سلطان آتش پیکار را فروخته نوکرانش غایت سعی و جهد مبذول داشتند و بموجب اشارت علیه بهادران فیروزی اثر یکبار روی جلادت برزم و پیکار آوردند و از ینجانب مجاهدان دین و سالکان طریق عرفان و یقین بر خصم پیکان دلدوز و ناوک جگرسوز قصر حیات مشرکان را رخنه میساختند و از آنجانب بیباکان افرنج بر چرخ و قاروره نفط و سنگ متعاقب و متوالی می انداختند و میان هر دو فریق مدت دو هفته نیران محاربه اشتعال یافت و با آنکه در آن تولا روزگار بسعی و کوشش مخالفان می جنبید چشم سحاب تیره دل عاقبت آن روز گذشته کار را ملاحظه کرده عطا از گریه می آسود و چون نقبچیان سنگها بیرون آورده برج و باره را بر سر چوبها گرفتند خشم جهانسوز حضرت صاحبقران رخصت داد که نقبها بنفط و هیزم انباشته آتش زدند دیوارهای قلعه سرنگون شد و بسیاری از کفار از دیوار حصار افتاده در چنگ اجل گرفتار شدند و غازیان دولتمند با شمشیرهای کشیده روی جلادت بقلعه نهادند و بازکیا

و بازوی اقتدار گشاده دشمنان را مقهور ساختند و از رخنها درآمده بغزای فاتلوا المشرکین حیث وجدتموهم از آنجاعت سرکرا یافتند از پای درآوردند و معدودی چند از فرقهٔ ضاله خود را در
کشتی انداخته بهزار مشقت جان از آن ورطهٔ خونخوار بیرون بردند و حامیان اسلام بحکم فرمان حکام تمام عمارات اهل شرک و ضلالت که بگچ و آجر ساخته بودند از بیخ و بن
برانداخته اثری نگذاشتند و در بعضی از مواضع آن بنج کشتی بزرگ را که اورا کوکه گویند و دو بادبان دارد مشحون بمردان کارزار و آلات و اسلحه و اسباب رزم و پیکار بمدد مشرکان
ازمیر متوجه اینجانب شده بود چون نزدیک این موضع رسید از برج و باره ابنیه اثر ندیدند غرق دریای وحشت و حیرت گردیدند و کشتی باز داشتند اشارت علیه نفاذ پیوست
که از سرهای بدکیشان که بتیغ جهاد از بدن جدا ساخته بودند چندی بکمان رعد سوی کشتی ایشان انداختند و آن بداندیشان بچشم سر صورت حال ایشان مشاهده کرده خائب و خاسر
بادبان مراجعت برافراختند و مردم آن دیار که بر متانت و رصانت آن حصار اطلاع داشتند بتخصیص قیصر روم انگشت تحیر بدندان گرفتند چه از ابتدای محاصره تا زمان تسخیر بیست
روز زیاده در میان نبود و مؤلف ظفرنامه گوید که محرر داستان را در اثنا بعضی اسفار بر ازمیر مسلمانان عبور افتاده یکی از رفیقان طریق حاصل قضیه مذکور مناسب مقام در سلک
انتظام درآورده در آن وقت صورت این نظم بطریق محفوظی که بی اندیشه یاد آید از خاطر سر برزده ازمیر خراب گشت از میر تیمور مؤید جهانگیر آن قلعه که هیچ شاه نگشود بر کنگره اش کمند
تسخیر در جنگ بهفت سال قیصر ننشاند بر آن غبار تغییر بگرفتنش ار شدیش نه بنیاد زین شه بدو هفته یافت تسخیر اینست کمال کامرانی بازوی قوی و حسن تدبیر والحمد لله تعالی

ذکر آمدن اولاد قیصر در پایهٔ سریر خلافت مسیر و مراجعت از ساحت ازمیر در خلال این احوال شیخ رمضان مذکور که از نزد مسلمان چلبی ولد
ایلدرم بایزید آمده بود دیگر باره بیامد و انواع تحف و پیشکشات که لایق چنان پادشاه بزرگوار باشد با خود همراه داشت و بوسیلهٔ امرا رفیع مقدار همه را بموقف عرض رسانید دعوی
انقیاد و مطاوعت و امیدواری مرسل خود را العنایت کامل و عاطفت شامل حضرت صاحبقران بزبان ضراعت و استکانت در پایهٔ سریر اعلی تقریر کرد و ضمیر آفتاب اشراق
شهریار آفاق پرتو التفات بر احوال پراختلال پذیرفته قیصر انداخت و حکومت سرلیقیه را با توابع و مضافات و ضمایم و ملحقات باو ارزانی داشت و منشور جهان مطاع عالم مطیع
باب تکمیل یافت و شیخ رمضان را با خلعت فاخر و اسب با زین زر و افسر و کمر مرصع ارسال نمود و هم در آن چند روز از پیش پسر دیگر قیصر عیسی چلبی رسولی سخندان موسوم بقطب الدین
بآستان فرخنده نشان شتافت و صورت فرمانبرداری و امیدواری قیصرزاده را بوسیلهٔ امراء و مقربان در پایهٔ سریر پادشاه گیتی ستان عرضه داشت و او نیز مشمول عنایت
و احسان بی پایان آمد و در این اثنا شاهزاده محمد سلطان مامور گشت که بجانب قلعه توجه نماید که بیک روزه راه از ازمیر هم بر کنار دریا واقع است و آن حصن را که جمعی از
افرنج پناه بدانجا برده اند برای عقده گشائی فتح فرماید و چون شاهزاده بامتثال امر مبادرت نموده بمقصد رسید ساکنان حصار شوکت سپاه نصرت پناه مشاهده کرده بازوی اقتدار
ایشان از کار باز ماند و اعیان قلعه بقدم ضراعت و اطاعت بیرون آمدند و ملتزم باج و خراج شده بجان امان خواستند و شاهزاده جزیه بر ایشان مقرر فرمود و محصلان باستیفای
آن وجوه مشغول شدند و امیرزاده مشار الیه با لشکریان که همراه بودند بازگشت و باغروق خود پیوست و چون خاطر خطیر شهریار جهانگیر از قضیه ازمیر گیران باز پرداخت پرتو تفقد
و التفات بر حال ازمیر مسلمانان انداخت و ایشان را با انواع خلع و اصناف اسلحه اختصاص داده در باب غزا و جهاد وصیتها فرمود و رایت نصرت شعار از نواحی ازمیر نهضت نموده
باردوی همایون پیوست و از آن مکان روان شده چون صحرای ایازیق مضرب سرادق جلال گشت رسول حاکم جزیره که مصطکی از آنجا خیزد و سیر نام که در سلک ملوک افرنج انتظام
داشت بپایهٔ سریر خلافت مسیر رسیده از زبان او پیغام بندگانه معروض داشت و پیشکشهای پادشاهانه بگذرانید و حضرت صاحبقران درباره او لطف و احسان بی نهایت ارزانی
فرموده رخصت انصراف داد و از موقف جلال فرمان مستحکم الامتثال صدور یافت که امیرزاده اسکندر و علی سلطان تواچی و دیگر امراء و سرداران ایلغار ایلامیشی کرده بزم علا
غارت کنند و ایشان بی توقف روان شده در وظایف نهب و تاراج تقصیری ننمودند و در آن بلده نشسته از تمامی مملکت مال امان ستدند و از آنجا مظفر و منصور بازگشته
باردوی همایون ملحق شدند و رایات نصرت آیات از ایازیق در حرکت آمده چون بجلگاه ستورلغ نزول فرمود امیرزاده محمد سلطان که از آغروق جدا شده در آنجا شرف پای
بوس دریافت و حکم شد که خدمتش با لشکر برانغار از جانب دست چپ بانکوریه رود و در قیصریه بموکب اعلا پیوندد و شاهزاده جوان بخت در ستورلغ توقف فرمود تا حرکت
رسید و حضرت صاحبقران از آنجا سوار شده بسلطان حصار رفت و طایفه از جتیاغان که در جبال آنجا توقف نموده بودند بضرب تیغ آبدار بگذرانیدند و مراحم خسروانه زمام
ایالت کوتاهیه و تنقورلغ و قراشهر و الوس کرمیان را در کف کفایت یعقوب چلبی نهاد که بحسب ارث باو میرسید و از ایلدرم بایزید گریخته و بشام رفته و بعد از فتح آن دیار
ظفر کردار ملازم رکاب فیروزی آثار گشت و اعلام نصرت فرجام از راه الغ بریق در حرکت آمد چون بر آن سرزمین سایه وصول انداخت امیرزاده شاهرخ که از یورت
قشلاق خود متوجه شده بود بتقبیل قوایم سریر خلافت مسیر شتافت و اشارت شهریار جهانگیر نفاذ پیوست که لشکریان روی بتسخیر آنجا آورند و ارباب جنگ و جدال بامتثال
مثال مبادرت نمودند و بعد از سیاست مردان اسیر طفلان و زنان حصار را با زمین هموار کردند و در تاریخ واقعه جلال الاسلام گفته کان تاریخه منتصف رجب طیب روحه
و طاب مثواه

ذکر طول و عرض و طرح عمارت و ابنیه و امکنه و بساتین دار الملک حمید در مملکت حمید دریاچه ایست
طول آن بیست فرسخ و عرضش چهار فرسخ آب آن عذب و خوشگوار و در آن بحیره چند رودخانه میریزد و از یک جانب بیرون میرود و در اطراف آن باغات بسیار و بساتین بیشمار
مشتمل بر انواع گلها و ریاحین و در کنار دریای مذکور شهری بندی از سنگ احداث کرده اند و شهریست با اکری یافته و سه جانب آن متصل است بآب و یکطرف دیگرش
بکوه پیوسته و در کتب تواریخ آن قلعه را الفلک آباد تعبیر کرده اند و در میان آن دو بحیره دو جزیره ایست قریب بشهر یکی بگلستان مشهور و دیگری بنصیبین که بزرگتر است

قلعه ساخته اند و عمارتی دلگشا پرداخته اند و مردم آن حوالی و نواحی اموال و آنچه محتاج الیه ایشان بود در قلعه نگاه داشته و در این وقت خلقی کثیر در آنجا مجتمع شده بودند و باعتماد دیوارها که از جمیع جوانب بآن محیط شده و نشسته اند و چون صورت این حال بر آئینه ضمیر خسرو بیهمال جلوه گر آمد خیال تسخیر آن قلعه از خاطر عاطر سر بر زد و مثال واجب الامتثال صدور یافت که بر راه آق شهر بازو در حرکت آیند و چون در آن ولا مزاج ایلدرم بایزید از منهج اعتدال منحرف شده بود و مرض صعب بر وی مستولی گشته لطف شهریار رسید و پرور اطبای حاذق مثل مولانا مسعود شیرازی و مولانا جلال الدین عرب را ملازم ایلدرم گردانید تا بمداوا و معالجه قیام نمایند و ایشان را با آغروق روانه آق شهر ساخت و رایت نصرت شعار از النع یرلغ ایلغار فرمود و شب در میان کرده صباح سه شنبه نظاره اکری در نزول فرمود و روز دیگر بر مقتضی یرلیغ جهان مطاع امیرزاده شاهرخ و امیرزاده اسکندر و امیرزاده سلطان حسین و امیر شیخ نور الدین و امیرشاه ملک و خلیل سلطان تواچی و سونجک بهادر و دیگر امرا و سرداران و اعیان و وجوه سپاه متوجه حصار شده و بعضی بکوه بر آمدند و برخی بطرف دروازه شتافتند و حصار را مسخر ساخته لشکریان بشهر در آمدند و از مخاذیل جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و گروهی انبوه خود را در آب انداخته پناه بآن دو جزیره بردند و یرلیغ جهان مطاع صدور یافت که معبرها ببندند و کشتیها از چوب و پوست گاو مرتب سازند فرمان بران بامتثال امر مبادرت نموده مجموع شاهزادگان و امرا و تومنیان و دلاوران بکشتیها در آمدند و روی بقلعه نصیبین نهادند و آنرا مرکزوار در میان گرفتند و کوس و کورکه فرو کوفتند و سکان حصار از مشاهده جرات و جلادت لشکر نصرت آثار مدهوش و متحیر گردیدند و شیخ بابا که کلانتر آن جماعت بود دست از جان شیرین شسته بیرون آمد و التجا بدرگاه شاهزادگان و امرا برده ایشان را شفیع ساخت و بجان امان یافته فرمان شد که او را با خانه کوچ نقل نمایند و قلعه نصیبین نیز در حوزه تصرف بندگان درگاه آمد و اموال و جهات آنجا بموجب فرموده بر لشکریان تقسیم یافت و در این اثنا از اردوی امیرزاده محمد سلطان ایلچی مبشر بشارت شاهزاده مشار الیه خبر آورد که قرة العین سلطنت رنجور و ناتوانست از استماع این خبر ناخوش خاطر خطیر حضرت صاحبقران مشوش و پریشان گشت و ایلچیان نزد فرستاد که بتعجیل شخصی را روانه کنند تا صورت حال چنانکه هست بموقف عرض رسانند و بنفس همایون متوجه آنشهر شد و چون عبور رایت فتح آیت لشکر جوانغار باردوی امیرزاده شاهرخ اتفاق افتاد شاهزاده جوانبخت طوی عظیم کرده پیشکشها گذرانید و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه نیز خدمات شایسته بتقدیم رسانیدند و در این اثنا امیر محمد از قونیه بدرگاه گیتی پناه شتافت و انواع تحف و هدایا بموقف عرض رسانید و عاطفت خسروانه که او را از بند قیصر نجات داده بود باز گردانید و اردوی کیهان پوی از آن منزل کوچ فرمود

ذکر وفات ایلدرم بایزید و امیرزاده محمد سلطان

در روز پنجشنبه چهارم شعبان سنه خمس و ثمانمائه خبر آمد که پادشاه سعید ایلدرم بایزید در آق شهر از دست ساقی اجل شربت مرگ چشید و بمرض خناق و ضیق النفس درگذشت و حضرت صاحبقرانی از استماع این واقعه بیدماغ بغایت محزون و اندوهناک و پریشان خاطر گشت و بمضمون کلمه عرفت ربی بفسخ العزایم بخاطر گذرانید و زبان مبارک بکلمه انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و چه عزم آن داشت که چون تمامت ممالک روم در حوزه تسخیر لشکر جهانگیر در آید اسباب سلطنت قیصر آماده داشته جبر کسر او فرماید و مجموع آن مرز و بوم بحکومتش ارزانی دارد تا بار دیگر بکسر او سان و استیصال عبدا آن کر شد و چون نگاشته قلم تقدیر مخالف تدبیر بود بارادۀ ملک حق قدیر رضا داد و چون رایت نصرت آیت بحدود آق شهر رسید از پیش امیرزاده محمد سلطان دانه خواجه آمده تقریر کرد که مولانا فرح طبیب شاهزاده را مسهل داده سفید ببغداد و اتصاد نجار اخلاط مرض بعرج انجامید از آنجهت خاطر اشرف بغایت پریشان شد و دانه خواجه را دو اسبه بازگردانید که تا پیش از رسیدن موکب همایون از مجاری احوال اعلام خبر فرستد و چون خسرو سعادت بهر در ضمان تائید الهی با آق شهر رسید بازماندگان قیصر را تفقد و دلجوئی نموده خلعتها پوشانید و موسی چلبی ولد چلبی او را بخلعت گرانبها و کمر شمشیر مرصع و ترکش و پاره طلا سرافراز ساخت و صد اسب سره اعلا و یرلیغ موشح بال تمغا کرامت فرمود که قیصر زاده برود و نعش پدر را که در آق شهر بر مزار شیخ محمود حیران امانت گذاشته اند در محفه بآئین سلاطین برسا برده در عمارتی که آنجا را خواص از برای این ساخته اند دفن کنند و موسی چلبی بموجب اشارت در حرکت آمد و حضرت صاحبقرانی آغروق را گذاشته از آق شهر بر جناح تعجیل روانه اردوی امیرزاده محمد سلطان شد و در راه شنید که خضر بیک و ابراهیم که امرا ترکمان اند از جاده متابعت منحرف شده از کوهی که راه بدامن آن میگذرد گذشته در موضعی حصین تحصین نموده اند بنابراین حکم شد که لشکر جلادت آئین روی توجه بکوه نهند و باستیصال آن روز برگشتگان کمر اجتهاد بر میان بندند لاجرم چاکران فرمان گذار اطراف کوه را فرو گرفتند و بزخم پیکان آبدار آتش در خرمن جمعیت آن خاکساران زدند بعضی را کشتند و جمعی گریخته اموال ایشان بتاراج رفت و عیال و اطفال آن جماعت بذل اسر گرفتار شدند و هم در اثناء طریق دولتخواجه آقبوغا از اردوی شاهزاده خبر آورد که مرض آنجناب روز بروز اشتداد میابد حضرت شهریار بادیه داد بتعجیل راند و بعد از وصول بمقصد بسر بالین جگر خود آمده نور حضور ارزانی داشت و بیمار خود را چنان ناتوان یافت که مجال تکلم نداشت آنحضرت را ملالی عظیم بر باطن مستولی شده شاهزاده را در محفه خوابانیدند و هم در آن روز کوچ فرموده چون سه مرحله از قراحصار گذشته فرود آمدند مرغ روح شاهزاده از قفس کالبد پرواز کرده روی بگلزار اصلی آورد و این واقعه هولناک در هیجدهم شعبان سنه خمس و ثمانمائه روی نمود و مدت عمر شاهزاده محمد سلطان بیست و نه سال بود و زبان مقال حضرت صاحبقرانی بمضمون این کلمات مترنم گشت که

کجائی ای ز فراق تو جامه جان چاک — بجان رسید ز هجر تو این دل غمناک
تو سرو باغ بهشتی چه میکنی در گل — تو معین آب حیاتی چه میکنی در خاک

صبر و قرار و تحمل و اصطبار بیکبار از ضمیر شهریار کوه وقار رخت بر بست و عنان تمالک و تماسک بالکل از دست مبارکش بیرون رفت و وضیع و شریف و مرد و زن در آن ماتم شیون گرفتند و کبود و سیاه پوشیده و پلاس و نمد در گردن انداخته و از فریاد و فغان و نفیر امیر و وزیر صیحه روز محشر ظاهر گشت و صاحبقران

و صاحبقران دریا دل در آن واقعهٔ جانکاه بمقتضای حضرت سبحانی رضا داده زبان همایون بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون گویا گردانیده فرمان داد که بعد از اقامت مراسم غسل و تجهیز و تکفین جسد شاهزادهٔ مرحوم را در تابوت مشحون برحمت حی لایموت نهادند و تابوت را در محفهٔ تعبیه نموده بر شتران بار کردند و الیاس خواجه و شیخ علی بهادر و امیر ایاز و دراز خواجه را با سواد و پیاده ملازم تابوت گردانیده فرمود که چون باونیک رسند گوهر دریای مغفرت را صندوق نو سازند و در تابوتی مجدد نهاده بسلطانیه رسانند و در قبهٔ پیغمبر علی نبینا و علیه السلام که در آنجا واقع است بامانت بسپارند تا بعد از آن بسمرقند نقل کنند و باقی خواتین و ملازمان با محفه و تابوت خالی بسر سلطانیه و استوار کرده به آونیک توقف نمایند و جماعت مذکوره حسب فرمان روان شده حضرت صاحبقرانی بعد از توجه ایشان با غروق مراجعت کرده و از صحرای آق شهر نهضت نموده روی عزیمت بشهر نهاده و در اثنای طریق عرضه داشتی بصواب دید امرا بعرض رسانیدند و حکم شد که اهالی اردوی همایون از لباس سوگواری بیرون آمده ترک نوحه و زاری کنند و مجموع خلایق که سیاه و کبود پوشیده بودند لباس ماتم در نوردیده زبان افغان و خروش در کام کشیدند

ذکر خبر فتح روم و گرفتار شدن سعید الدوله پادشاه روم که او را ایلدرم بایزید گویند بمصر

چون رسولان پادشاه گیتی ستان بمصر رسیدند و ایلتمش طلب داشتند فرج خلف برقوق الملقب بملک ناصر قضیهٔ فتح روم و گرفتاری ایلدرم بایزید که شوکت و مهابت او در خاطر اهالی آن دیار قرار داشت استماع نموده در حیرت و وحشت بدماغ او راه یافت و دانست که منازعت با ارباب دولت و مخالفت با اصحاب تائید و نصرت مثمر خسران و نکبت است و مستلزم محنت و مذلت و از نافرستادن ایلتمش که در آن باب تعلل خود کرده بود پشیمان شد و بعد از تقدیم مشورت با خواص و مقربان حضرت خدمتش را از حبس بیرون آورده بمجلس طلبید و در توقیر و احترام او مبالغه و الحاح نمود و شرایط دلجوئی و دلخواهی بتقدیم رسانید و در تمام ولایت مصر و شام وجوه دنانیر و روس منابر باسم و لقب شهریار آفتاب احتشام محلی و مزین گردانید و ایلتمش را شفیع ساخته او را با دو رسول احمد واقعه نام بدرگاه فرمانده انام فرستادند تا صورت معذرت والی خود را بقبول باج و خراج سوگند سازند و در باب فرمانبرداری و طاعت گذاری فصول پردازند و برسم پیشکش اموال بسیار از نقود و جواهر و رخوت نفیس و شمشیرهای آبدار مصری و غیر ذلک با ایشان روان کرده و فرستادگان بولایت روم درآمدند و ایلتمش مسارعت نموده پیش از ایلچیان بدرگاه فلک اشتباه شتافت و احوال مصر و شدت خوف و هراس والی و اهالی آن مملکت بشرف عرض پادشاه سپهر احتشام رسانید و رسولان باردوی اشرف اعلی رسیده بوسیلهٔ امرا و نوئینان عز تقبیل بساط جلالت مناط دریافتند و تحف و هدایا معروض داشتند و سخنان فرج را بعرض رسانیدند و عرق شفقت و الطاف خسروانه در اهتزاز آمده بر زبان گوهرافشان گذرانید که چون او را در حداثت سن سایهٔ التفات پدر از سر رفته مساعدت و معاضدت او بر ذمت همت پادشاهانهٔ ما از جمله واجبات است اگر در سلوک جادهٔ متابعت و مطاوعت راسخ قدم و ثابت بفنون رأفت و صنوف مرحمت ما مستظهر و امیدوار گردد و بتنسیق مهمات ملک و ملت و بخدمت حرمین شریفین زادهما الله تعالی شرفاً کما یجب و ینبغی قیام تواند نمود و تجار آینده و رونده بی دغدغهٔ خوف تردد توانند نمود و فرستادگان فرج را بانواع نوازش سرافراز فرمود و بر خلعت و کمر و سیم و زر از بی نیاز ساخت و از برای حاکم مصر خلعت خاص و افسر مرصع و کمر زرین بجواهر در ارسال نمود و بنوید عواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه فرج را در زمرهٔ خدمتکاران و وفاداران انتظام داد
چنین کنند بزرگان چو کرد باید کرد

ذکر قتل عام خاص و عام مغول بامر چنگیزخان

از قدیم باز قوم قراتاتار عدد و کثرت ایشان بهفتاد هزار خانه وار رسیده بود و در حدود دیار ختای روزگار میگذرانیدند و بر اکثر قوم و قبایل غالب آمده بجهت و جاه میکردند و میان این جماعت و مغول خصومتها واقع شد چنانچه تفصیل آن در تواریخ ترکان مذکور و مسطور است و چون حضرت باری سبحانه و تعالی چنگیزخان را استیلا و سعادت بخشید حکم کرد که تمامت آن قوم را با کودکان شیرخواره بکشند چون در آن زمان فتنه و فساد ایشان بنهایت انجامیده بود لشکریان پادشاه جهانگشا بموجب فرموده عمل نمودند و چون در اوایل دولت چنگیزخان و پیشتر از آن بعضی مغول و غیر مغول از آن قبیله دختران خواسته بودند و فرزندان متولد شده کودکان خود را پنهان داشتند و چون صورت غضب چنگیزخان تسکین یافت و آن اطفال بزرگ شده بعضی از آن فرقه هم در زمان او بمرتبهٔ امارت رسیدند القصه هم در آن اوان منکوقاآن برادر خود هلاکو را بولایت ایران فرستاد و قراتاتار را داخل لشکر گردانید و چون هلاکوخان در تبریز بر سریر سلطنت متمکن گشت آن قبیله را با سلغارتاری که در جبلت داشتند در حدود روم یورت داد بنا بر آنکه بعد از سلطان ابوسعید خان در ممالک ایران پادشاهی صاحب وجود نماند ایشان تمرد و سرکشی شعار خود ساخته پنجاه و دو فرقه شدند و هر ده فرقه بهوای دل خویش یورتی اختیار کردند و بعد از انقضای ایام قاضی برهان الدین ایلدرم بایزید بر ممالک روم و آن نواحی استیلا یافت قراتاتار را داخل لشکر روم گردانید و از برای ایشان در ممالک خود منازل تعیین کردند و چون در آن ولایت عوارضات دیوان چندان نمی‌باشد فرصت یافته خرد و بزرگ آن قوم صاحب ثروت و مال و اغنام و جمال شدند و در آن هنگام که حضرت صاحبقران گردون غلام بر قیصر غالب آمد این داعیه از خاطر او سر بر زد که قراتاتار را کوچانیده در میان الوس جغتای جای دهد و از زمان سرداران قبیله بدرگاه گیتی پناه شتافتند و عنایت خسروانه ایشان را بخلع طلادوز و شمشیرهای زرین و انعام و نوازش دیگر معزز و محترم گردانیده وعده‌های جمیل بر زبان خجسته بیان گذرانید چون بحکم از سپاه منصور متعرض قوم مذکور نشد ایشان خود را ایل و منقاد دانسته در یورتهای خود بفراغ بال نشسته بودند و در آن وقت که رسولان حاکم مصر باردوی اعلی رسیدند پادشاه ظفر لوا سه روز در آن منزل توقف نموده با ارباب کیاست و عقلا از شاهزادگان نامدار و امرای رفیع مقدار در باب نقل قراتاتار بماوراءالنهر مشورت فرمود و رای عالم آرای بر کوچانیدن آن قوم قرار گرفت و چون قریب بچهل هزار خانه وار بودند و مردم متعین در میان ایشان بسیار بودند فرمان داد که هر یک از شاهزادگان و امرا و نوئینان سرلب

برای روانشده اطراف و جوانب آنقوم را چنان احاطه نمایند که هیچکس از هیچ جا بیرون نتواند رفت و در رعایت حزم و احتیاط مبالغها فرمود که مطلقا ضرری بایشان
نرسانند و بر مقتضی اشارت علیه امیر جهانشاه با دیگر امرا و سپاه برانغار و لشکر امیرزاده محمد سلطان بجانب توقات و اماسیه در حرکت آمدند و امیر سلیمانشاه با طایفه از بهادران
جوانغار بطرف قیصریه و سیواس روانشدند و بعد از آن صاحبقران سعادت قرین با بقیه جنود فیروزی آثار ایلغار کرده عنان عزیمت بصوب صحرای اماسیه و اراضی قیصریه
که اماکن و مساکن الوس قراتاتار بود منعطف ساخت و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان را بحفظ طرق تعیین نمود تا ایشان خیال فرار بدماغ راه ندهند و چون
موکب همایون بعد از قطع منازل از پل آب قراسو عبور نموده نزدیک صومعهای ایشان رسید کس فرستاده رؤسای ایشانرا طلب فرمود و فی الحال دو سردار قوم قراتاتار
با ترک بسیار بپایه سریر سلطنت مسیر حاضر گردانید و خلع طلاء و زر و کمرهای زرنگار بخشید و بجهة اطمینان ایشان سوگند یاد کرد که درباره شما جز عنایت و مرحمت از این جانب
بظهور نخواهد رسید و مدتی مدید است که آبا و اجداد شما بفرمان سلاطین گذشته از توران زمین که یورت اصلی و ماوای قدیم ایشان بود بیرون آمده اند و در دیار غربت روزگار
گذرانیده اند و اکنون بعنایت ایزدی از اینجا تا آنجا در حوزه بندگان درگاه ماست و حکم و ولایت داریم و نظر بمقتضای کلمه حب الوطن من الایمان را نصب العین ضمیر ساخته بجانب
ماوراء النهر با اموال و عیال و اطفال خود در مرافقت اردوی اعلا توجه نمایند و مدت العمر در ظل حمایت و عنایت ما زندگانی کنند و از موائد انعام و احسان ما بهره‌مند
شوند و ایشان بعد از ادای شکر و سپاس دعا و ثنای بیقیاس بعرض رسانیدند که امراء و نوئینان پادشاه را از وفور اخلاص و کمال دولتخواهی بجان و دل مطیع و منقادیم
و بندگان کارآگاه دولت به از آن باشد که در زمره خدام شهریاری انتظام یافته حیات چند روزه بپایان رسانیم و حضرت صاحبقران هنرپرور کلمات کلانتران قوم تاتار را فی الحال باد
کرده جهت احتیاط و حزم حکم کرد که اسلحه ایشانرا گرفته بقورخانه سپارند و آنقوم را جوق جوق ساخته بر امراء تومان تقسیم نمایند و یرلیغ جهان مطاع صدور یافت که هیچکس از ایشان
گوسفند و چهارپای نخرد تا موجب سبکباری ایشان نشود و فکر گریز نکنند و فرمود که از جمیع تکالیف و اخراجات معاف و مسلم باشند و اکثر ایشانرا بر سر آبهای خوشگوار
و علفخوارهای مناسب فرود آوردند و چهل هزار خانه وار با حواشی و مواشی مقرون ببیدغدغه و تحاشی ملازم اردوی اعظم شدند ذکر مراجعت پادشاه
جمجاه بعد از تسخیر بلاد روم بجانب سمرقند و خراسان چون تمامت ممالک روم در تحت تصرف لشکر پادشاه جهانگیر درآمد و قلاع و بقاع آن مرز
و بوم از شایبه کدورت اغیار و تمرد و عناد ارباب استکبار صافی گشت رای آفتاب اشراق نخست پرتو التفات بر مراجعت بجانب آذربایجان و عراق انداخت تا قضایای
آن مملکت را سرانجام داده متوجه سمرقند شود و در ضمان حفظ و تأیید ملک ذو الجلال در عین کامرانی و اقبال روانشد و نشان بجانب سلطانیه ارسال رفت که حضرت عالیات
سرایملک خانم و تومان آغا و خانزاده ها و امیرزاده محمد سلطان و دیگر آغایان و شاهزادگان که آنجا بودند متوجه اردو شوند و تا قلعه اونیک بیایند و چون صاحبقران گیتی
ستان بقیصریه رسید دانست که اهالی آنجا رعب و هراس بخود راه داده پناه بنقبها برده اند لاجرم فرمان قضا امضا صادر گشت که علی سلطان تواچی با طایفه از جریک
منصور متوجه ایشان شوند و چون نزدیک آنجماعت رسیدند ایشان از بیم جان آهنگ جنگ کردند و علی سلطان تواچی از سوراخی که ممر روشنائی نقب بود نگاه میکرد
ناگاه تیری جانگزای بشاهرگ او آمد در زمان روح روان تسلیم نمود و لشکریان آن بیکاره را بدست آوردند و برادر علی سلطان همه ایشانرا بتیغ انتقام از پای درآورد
و موکب همایون چون از سیواس بگذشت حضرت صاحبقران کامکار امیرزاده قراعثمان را خلعت داده بر جای خود دستوری روانه ساخت و چون مرغزار آذربایجان از نور
موکب ظفرنشان غیرت فزای روضه رضوان گشت و طهرتن خدمات پسندیده بجای آورده پیشکشهای لایق گذرانید و چون اعلام نصرت فرجام از آن موضع در حرکت آمده یک
دو منزل قطع فرمود ملکات ملکانه طهرتن را بخلعت خاص اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و کسانیکه خبر توجه آغایان و خواتین و خواص را از سلطانیه آورده
بودند بخلعت خاص اختصاص داده باز گردانید که فرزندان نامدار تعجیل رانده پیشتر بیایند و چون ارزنة الروم منزل شهریار رجا بنیان شد امیرزاده الغ بیک و امیرزاده محمد
سلطان جهانگیر و امیرزاده اکحل و امیرزاده سعد وقاص باردوی همایون رسیدند حضرت صاحبقرانی ایشانرا در آغوش مهربانی گرفته بزبان عطوفت و لطف پرسش
فرمود از رؤیت امیرزاده جهانگیر و امیرزاده سعد وقاص جراحت فرقت شاهزاده مرحوم محمد سلطان تازه شد و چون خواتین و آغایان برحسب فرمان از سلطانیه متوجه
شده بودند در تبریز اسباب تعزیت ترتیب دادند و از آنجا در حرکت آمده بقلعه اونیک رسیدند و چند روزی در آنجا توقف نموده سایه وصول بر آن دیار انداخت خاطرها
از واقعه هایله فرزند مبرور مغفور آگاهی دادند و بانوعی عظیم از استماع این بلیه کبری زد دست و درید پیرهن که این مرده چه میکند کفن را و تمامت آغایان و حرمها
لباس سوگواری پوشیده نوحه و زاری آغاز کردند و عزای سنگین برپا داشته کوس و کورکه پاره ساختند و تابوت خالی را که در اونیک بسیار استوار کرده بودند گذاشته
پیش خانزاده آوردند و آن ستی عظما چنان در گریه و افغان آمد که خون از دل سنگ بچکیدن گرفت و چند روز جهة ترویح روح او ختمات کلام مجید کرده طعام و آش بارواح
و سادات و علماء و مشایخ و صلحا که از اطراف آمده بودند در مجلس متعدد بمصقل نصیحت و موعظت زنگ ملال از خاطر عاطر صاحبقران بیهمال زدودند و چون مزاج اندوه
حضرت فی الجمله تسکین یافت بساط تعزیت در نوردیده شد و پرتو عنایت پادشاهانه بر وجنات روزگار آنجماعت مجدداً تافته آنحضرت همه را بنظر اعزاز و اکرام مکرم
و باحسان و انعام سرافراز گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشت ذکر شرح احوال شهریار با دین و داد و عزم جانب گرجستان
فرمودن و در عین تسلط و کامرانی رایت جهانگیری و جهانبانی برافراختن بنابر عهد و پیمانی که ملک در سال گذشته

گذشته باشند کان پادشاه با تمکین کرده بود و واجب چنان مینمود که در آن هنگام بپای ضراعت و مسکنت پیش آید و پیشانی نیاز و اخلاص بساحت کرباس کرده ... زبان بثنا و تهنیت گشاید و چون باین سعادت موفق نگشت عصبیت و بهانۀ غیرت خسروانه باعث آن شد که شهر یار دین پرور عزم جانب کرجستان نمود و در تعیین کامرانی رایت جهانگیری و جهانبانی برافراخت و بطرف منکول با سپاه برانغار و جوانغار و قول روان شدند و در این اثنا سلطان عیسی والی ماردین از نقاعدی که پیش ازین نموده بود پشیمان شده بموکب همایون پیوست و دانست که جراحت نکبت او را جز عاطفت آنحضرت دوائی ممکن و متصور نیست لاجرم دلی از اندیشه تا با شمشیر و کرباس روی توجه باردوی آسمان اساس نهاد و چون بمقصد رسید دست در دامن شاهزاده شاهرخ بهادر زده آنجناب را شفیع جرایم خویش ساخت و شاهزادۀ مشار الیه صدقتش را بدرگاه کیوان اشتباه آورد و او سر برهنه کرده بعد از رخصت برشمۀ گناه کاران در آمده نوشیروان جمشید منش بعد از عتاب بر رفتش رقم عفو بر جریدۀ ذلات او کشیده بنوازش بیکرانش نوید داد و باج و خراج چند سالۀ ماردین و پیشکشهای سزاوار بنظر کیمیا اثر رسانید و بشمول انواع عاطفت و احسان شده بتاج و خلعت و کمر مرصع سرافتخار بذروۀ رفعت رسانید و بیکر کشید و بمزید قرب و اختصاص با منۀ سعد و رفعتش نا مزد مظفر الدین میرزا ابابکر شد و در اثنای این اوقات پیرآمد فاکرجی بلکرا ایم رسول بدرگاه پادشاه اسلام پناه آمد و بوسیلۀ مخصوصان و مقربان بشرف تقبیل سرادق جلال در یافته اسباب جانوران و غیر آن بموقف عرض رسانید و همچنین کوستندیل پادشاه ملک کرکین که با او مخالفت میورزید روی توجه بکعبۀ آمال و قبلۀ اقبال آورده پیشکشها گذرانید و ملحوظ نظر عنایت و عاطفت شد و از جانب سرداران اطراف و اعیان اشراف بدرگاه گیتی پناه می آمدند و بانواع سیورغامیشی اختصاص می یافتند و در حوالی منکول پرتو التفات آنحضرت بر امیرزاده پیر محمد بن عمر شیخ افتاد و او را بصنوف نوازش و تربیت سرافراز گردانیده و بتجدید حکومت دار العلم شیراز بخدمتش ارزانی داشت و لطف الله بیان تیمور و چلپان شاه برلاس را بملازمت او تعیین نمود و شاهزادۀ مشار الیه روی توجه بآنصوب نهاده و بموجب حکم امیرزاده رستم که ایالت فارس تعلق با او گرفته بود از ییلاق کوشک زر متوجه اردوی کیهان نورد گشت و چون بخوب‌سار که از اعمال جرباذقانست نزول فرمود از پیش حضرت صاحبقران کس آمده خبر آورد که ما اصفهان را بتو دادیم از قوچ خود بآنجانب درست و خود بعمارت قلعۀ بیان که خراب و ویران است اشتغال نما و هم در خوانسار با میرزاده پیر محمد که عازم شیراز بود در رسید و با امیرزاده رستم ملاقات کرده برادران چهار یکدیگر را در آغوش مهربانی گرفتند و اظهار مسرت ساده نمودند و امیرزاده پیر محمد بمقصد شتافته امیرزاده رستم گماشته بضبط اصفهان فرستاده خود به بروجرد رفته در عمارت قلعۀ مذکور سعی و اهتمام نمود و در تضاعیف این حالات همه تعمیر بغداد که از امهات بلاد اسلام است و بواسطۀ مخالفتی که از سکان آنجا واقع شده بود و زهر انتقام چشیده بودند چنانچه سبق ذکر یافت از خاطر خطیر حضرت صاحبقران جهان گیر سر بر زده و آن شغل خطیر با میرزاده ابابکر حواله شده و ایالت عراق عرب با توابع و ملحقات بشاهزادۀ مشار الیه مفوض گشت و جمعی از امرا مانند سیمقار شل و پاینده سلطان برلاس و حسن برلاس و سونجک و سلطان سنجر بن حاجی سیف الدین و دولتخواجه ایناق و دیگر بهادران بر حسب فرمان ملازمت رکاب شاهزاده نامدار اختیار کردند و اشارت علیه نفاذ یافت که امرا و عساکر واسط و بصره و کردستان با مردم ماردین و دیاربکر در موکب شاهزاده حاضر شوند و از متابعت اجتناب نکردند و چند روز شاهزاده را امر فرمود که از راه دیاربکر درآید و بقیه مفسدان را سیاستی بلیغ فرماید و چون پای بر زوی نماید بر عراق عرب گراید و نخست بدفع قرا یوسف ترکمان اشتغال نماید چه در آن اوان بر مملکت استیلا یافته بود و چون از آن مهم خاطر جمع سازد مردم را بعمارت و زراعت ترغیب و تحریص کند و خود با باروی بغداد از سر جد و جهد بپردازد که بزودی معمور گردد چنانچه سال دیگر با راده ملک داد گر قافلۀ حجاز روان شود و لیس التوفیق والتایید الا من عند الله العزیز الحمید ذکر شرح استیلاء قرا یوسف ترکمان در عراق عرب

شرح استیلاء قرا یوسف ترکمان بر عراق عرب چنین است که از صدمات عساکر نصرت مآثر کریخته پناه بایلدرم برده بود چنانچه رقمزدۀ کلک بیان گشت و در وقت عزیمت حضرت صاحبقران بممالک روم قرا یوسف اظهار کفران نعمت نموده کرده دست باموال و خیار بایان قیصر دراز نمود و غنیمت فراوان جمع آورده از ساحل فرات روی توجه بجانب حلب نهاد و بهر جول و بیابان محنت گرفتار رسید احشام و قبایل عرب را بمتابعت خود دعوت نمود و گروهی انبوه از مرد و طایفه پیش او جمع آمدند و سلطان احمد که حاکم بغداد بود و تمامت عراق عرب را داشت حکومت حله و بعضی از ولایات عراق عرب را بپسر خود سلطان طاهر ارزانی داشته بود در حله اقامت داشت و سلطان احمد از بغداد بجز پیش پسر خود سلطان طاهر رفت و آقا فیروز که وزیر و مشیر او بود بگرفتن سلطان طاهر انجمنی متوهم شده با امرا امید و خواجه مثل محمد بیگ و امیر علی قلندر و میکائیل و فرخ شاه که این جماعت نیز اعتماد سلطان احمد نداشتند مشورت کرده باتفاق یاغی شدند و در نیم شب از جسر گذشته بآنطرف آب آمده و سلطان احمد چون بر این حادثه اطلاع یافت جسر را بریده و کنار آب گرفته در مقابل امرا و پسر نشست و قاصدی پیش قرا یوسف فرستاده و التماس نمود که با وی ملحق شود و او را با مال فراوان نوید داد و قرا یوسف با لشکر گران از عرب و ترکمان روان شده بسلطان پیوستند و بهیأت اجتماعی از آب گذشتند و هر دو سپاه صفها بیاراستند و بعد محاربۀ عظیم شکست بطرف سلطان طاهر افتاد و ترکمانان غنیمت بسیار گرفتند و سلطان طاهر در وقت فرار چون پیش آمده خواست که مرکب از جوی بجهاند اسب در جوی افتاده و شعلۀ حیاتش منطفی گشت و ترکمانان که بمال سلطان احمد طمع کرده بودند و بمقام عناد آمدند و منعش انصورت را ناپسند داشته دریافت و در ظلمت لیل سر خویش گرفت و از بغداد بیرون رفت و قرا یوسف از مردم جلد آنچه توانست بدست آورده در عقب سلطان متوجه شده و چون به بغداد رسید فی الحال شهر را مسخر ساخت و سلطان احمد از بیم جان در گوشه مختفی گشت و چون شب در آمد قرا حسن نامی سلطان احمد را از بغداد بیرون برده و بر دوش گرفت و قریب پنج فرسخ قطع کرده در راه کاوی بدست ایشان آمده

احمد بر آن سوار شده بدر رفت و بتکریت رفتند و سارق همراه ایشان که در آنجا بود در مقام خدمت آمده چهل سر اسب کشید و از نقود و اسلحه و رخوت و امتعه آنچه دست قدرتش بر آن میرسید پیش سلطان احمد بگذرانید و بعضی امراء و نوکران سلطان احمد که پراکنده شده بودند مثل شیخ منصور و دولت یار و عادل و غیره هم بتکریت آمده در ظل رایت او مجتمع شده و سلطان وداع فرموده از آنجا عنان توجه بجانب شام تافت و قرا یوسف بر تمامت عراق عرب استیلا یافته و بنا بر سیاق تاریخ چون شمه از حال قرا یوسف و سلطان احمد ثبت افتاد خامه مشکین شمامه بر سر داستان اصل رفته باز مینماید که چون امیرزاده ابابکر با امراء و لشکریان متوجه بغداد شدند اشارت علیه صدور یافت که امیرزاده رستم از بروجرد در حرکت آمده با امیرزاده ابابکر ملحق شود و توکل ارس از همدان و سنوجی از نهاوند در ملازمت امیرزاده رستم بروند و باتفاق در دفع فتنه قرا یوسف مساعی جمیله مبذول دارند و چون امیرزاده ابابکر حسب فرموده روان شده باربیل رسید عبد الله حاکم آنجا را با دیگر سرداران که در تهییج فتنه میکوشیدند گرفته و بند کرده باردوی همایون فرستاده و در آن موضع پاینده سلطان برلاس نقد حیات بقابض ارواح سپرد و امیرزاده ابابکر آغروق را گذاشته و ایلغار کرده متوجه دفع فتنه قرا یوسف شد و امیرزاده رستم از بروجرد بیرون آمده در حوالی حله با امیرزاده ابابکر پیوست و شاهزادگان مذکور با امراء و لشکر منصور از فرات بگذشتند و در حد یکبار نهر العنم که مقابل قریه ایست بقرا یوسف رسیدند و با ایشان زیاده از سه هزار کس نبود و قرا یوسف با غلبه تمام جوی را خندق ساخته جنگ را مستعد و آماده ایستاده بود و چون امیرزاده رستم بحسب سن از امیرزاده ابابکر بزرگتر بود امیرزاده ابابکر گفت که در قلب لشکر توقف نماید امیرزاده رستم در جواب فرمود که من بر حسب حکم جهان مطاع بمدد شما آمده ام اگر مصلحت باشد در قول بهار ایم و بجنگ از هر طرفی در آئیم و سخن بر این قرار گرفته امیرزاده رستم از آب بگذشت و خود را بر مخالفان زده آتش حرب افروخته گشت و یار علی برادر قرا یوسف با معدودی چند از معرکه بیرون رفته روی توجه بجانب شام نهاد و مجموع ایل و حشم و قریب بپانزده هزار خانه وار بودند با اموال فراوان از گله و رمه و گاو و گوسفند و غیر آن بدست تصرف بندگان درگاه گیتی پناه آمد و نوکران امیرزاده رستم حرم قرا یوسف را که مادر اسکندر بود ... و معیره عرب را که حکومت اعراب بر تیه تعلق باو میداشت با دیگر سرداران و متمردان آن نواحی که تا غایت گردن بکمند انقیاد و اطاعت ننهاده بودند منکوب و مقهور ساختند و در اثنا بتعمیه سلقان ملازمان امیرزاده ابابکر و امیرزاده رستم سر برادر قرا یوسف را باردوی همایون آورده صورت فتح ارجمند معروض داشتند و چون خاطر امیرزاده ابابکر از جانب قرا یوسف و دیگر معاندان جمع شد از سر فراغ بال همت عالی نهمت بر عمارت بغداد و اعمال آن مصروف داشته بتدارک خللها مشغول گشت

ذکر آمدن رسولان سخن دان چرب زبان بدرگاه گیتی ستان

موکب گیتی گشای حضرت شهریار کامران اعنی حضرت صاحبقران از حوالی فارس نهضت نموده و منازل و مراحل پیموده بمملکت گرجستان آمد و پیش از توجه رایت منصور امیر شیخ ابراهیم شروانی که همیشه طریق جانسپاری و خدمتکاری سلوک میداشت بر حسب فرمان روان شده بود و مداخل و مخارج ولایت کرج را ضبط کرده چون ملک گرگین که حاکم و والی آن سرزمین بود بر قصد لشکر اسلام اطلاع یافت قلق و اضطراب بر ضمیرش مستولی شده نزدیک بآن رسید که مرغ روح او از قفس قالب در طیران آید لاجرم رسول سخندان چرب زبان با پیشکش و اموال فراوان بدرگاه خسرو صاحبقران کامکار فرستاد و خلاصه عرضه داشت آنکه این بنده خاکسار نه در آن عداد و شمار است که پادشاه ذو اقتدار بنفس همایون متوجه این دیار گردد اگر غرض امتثال اوامر و نواهی حضرت شهریار است بجان و دل فرمان بردارم و اگر مقصود باج و خراج است آنچه مقرر شود سال بسال بلا تاخیر و تسویف بخزانه عامره رسانم اما سایه چتر سلطانی بس مهیب است و در این ولا یارای آن ندارم که تقبیل سرادق جلال دریابم اگر عاطفت بیکران حضرت صاحبقران مهلت بخشد تا بعد از زوال خوف و هراس مانند سلطان ها روین و دیگر حکام مواضع ببارگاه سپهر اساس شتابم بنده نوازیهای سابق لاحق گردد و آنحضرت بآن کلمات روی امید بلو التفات نفرموده و رقم قبول و ارتضا بر تحف و هدایای او نکشید و در جواب فرمود که با گرگین بگوئید که قضیه تو بجمعی که شرف اسلام شفیع جرایم و مآثم ایشان میشود نسبتی ندارد و اگر بحیات خود تعلقی داری باید که زود بخدمت شتابی و بعد از وصول بدرگاه ما حال از دو بیرون نیست قبول ملت اسلام یا اصرار بر کفر و ظلام و بر تقدیر اول عنایت شاملانه ... شامل تو گردد که جهانیان از مشاهده آن انگشت تحیر بدندان بمانند و اگر توفیق رفیق تو نگردد بر حسب فرموده صاحب شریعت غراء حکم جزیه بر تو مقرر سازم و تو را استظهار و ستوثق ... باز گردانم و عرض و مال تو پایمال حوادث و نوائب نگردد و رعایای مملکت تو از مکاره و نوائب دوران سالم مانند و والی استنبول که در دین و کیش با تو موافق است التجا بدین درگاه آورد شنیده باشی که از مواید احسان ما بچه سان محظوظ گشت باید که در آمدن تعلل ننمائی که هیچ گونه عذر مسموع نخواهد بود و بعد از آن ایلچیان رخصت مراجعت یافته بازگشتند و در اثنای این اوقات داروغه تبریز بیان قوچین و نویسندگان و عمال آذربایجان بدرگاه فلک اشتباه آمده جانوران و اسبان بموقف عرض رسانیدند و از جانب خراسان علی شمعان که از قبل علی سمنانی ضابط اموال دیوانی آن ممالک بود رسیده پیشکشها کشید و همت خسروانه مجموع آنها را بایستادگان پایه سریر اعلی قسمت فرمود و چون وقت رفع محصولات گرجستان بود رای صوابنمای تجویز فرمود که مخالفان دین غلات از زمین بگیرند و خود را قوی ساخته مخالفت از سر گیرند لاجرم بر حسب اشارت علیه امیر شیخ نور الدین و دیگر امراء برسم ایلغار روان شده بولایت کرج در آمدند و ارباب عناد و شقاق را متفرق و پراکنده ساختند امیر شیخ نور الدین چند تنکشی و زرد بیکی لشکریان غله ها بر گرفتند و امراء و سپاه بعد از آن مقرون بسلامت و غنیمت متوجه درگاه گیتی پناه شدند

ذکر توجه عنان جهان پیما بصوب تسخیر قلعه کرجیان و حوالی آن

ولایت گرجستان میان دو دره عمیق بر زمین بلند واقع شده و بر آن موضع مرتفع کوهی از جمیع

از جمیع جوانب بلند و هموار و موازی یکصد و پنجاه گز سر با اوج دوار کشیده و از یکجانب آنکوه شعبهٔ منفصل گشته بارتفاع از آن کوه در گذشته چنانکه گردن باوج لامکان بر افراشته
و از سر کوه مذکور بنردبان و ریسمان اصلا بانقلعه نتوان شد و آن کوه بجز یک راه باریک پیچاپیچ از هیچ طرف مدخل ندارد و در پایانش بواسطهٔ رود و ژرف و ضیق محل نزول لشکر و نصب
خیام نتوان یافت و بر بالای کوه کرجیان قلعه ساخته بودند و دروازه بر آن نشانده و حوضهای عمیق و وسیع جهة آب باران مرتب داشته حاکم آن شخصی بزال نام و سی نفر
از عظما و ازناوران کروه انبوه از کرجیان بتحصین با او موافقت داشتند و چند گله خوک و گوسفند در آن قلعه می چریدند و همیشه خمهای ایشان که از کثرت در شمار نمی آمد مملو از شراب
ناب و مشحون بسوابقیت مذاب بود و چون حضرت صاحبقران جهانگشای بر صورت این قضیه اطلاع یافت عنان سمند جهان پیمای بصوب تسخیر حصار مذکور تافت و چون
قلعهٔ مذکور در وسط بلاد ارباب عناد بود و در بیرون آن چندان یافت نمیشد تا به قوت چه رسد و سپاه اندک بنا بر قرب مخالف در آنجا اقامت نمی توانستند نمود بنابراین
امرا و مردم ظاهر بین فتح قلعه را از محالات میشمردند و از نهضت رایت نصرت انتساب بدان صوب استبعاد مینمودند و اهل کیاست حمل بر آن میکردند که چون
حضرت صاحبقران بنفس همایون توجه نموده شاید که دهشت و حیرت از وصول خسرو آفاق بر اهل عناد و شقاق استیلا یابد و حصار بسپارند و اگر چنین نکنند در گذاشتن
و گذشتن بکدام چاره توسل توان جست بالجمله روز جمعه رابع عشر محرم الحرام سنه ست و ثمانمائه موکب همایون بظاهر قلعهٔ کرمن رسید و ارباب حصار برسم پیشکش اندک مایه
بیرون فرستادند و زبان بتضرع باظهار اطاعت و انقیاد گشادند و چون دانستند که مردان سالخورده با تیر چون کودکان بچه و موبز راضی نخواهند شد رایت تجبّر
استکبار بر افراختند و سنگهای متعاقب و تیرهای متواتر از بالا بزیر انداختند و حضرت صاحبقران فرمان داد که امرا رفیع مقدار در اطراف حصار منزل اختیار کرده فرود آمدند
و اشارت علیه نفاذ یافت که امیر شاه ملک در برابر دروازه حصنی حصین رفیعی بسازد و دیگر امرا را امر فرمود که از دو جانب دو قلعهٔ دیگر بنا کنند بنا بر آنکه اگر فتح قلعهٔ حصار
بزودی میسر نشود جمعی از لشکریان در آن قلعه ساکن گشته بمحاصره قیام نمایند و امیر شاه ملک بمساعدت دولت روز افزون بمدت سه روز قلعه برافراشت که گنجایش اقامت
سه هزار کس داشت و آنحضرت از برابر قلعه بپشت قلعه نقل فرمود که نقل عراده و منجنیق در آن محل تیسیری می پذیرفت و بر حسب فرمان از برای عراده و منجنیق از سنگ و چوب
ساختند و چندان بر انداختند که مشرف بر قلعه بود و چون از آسیب سنگ عراده و منجنیق برج و باره قلعه در افتاده بود کرجیان فارغ البال نشسته در عقب آن بجا طارمی کشیده
و با یکدیگر میگفتند که از سنگ عراده برج سپهر ارتفاع خلل رسد و چون بگفته بر این نهج گذشت از قوم بکریت که در رفتن بکوه و کمر بتخسیر رجحان دارند بکچک نامی در شب جمعه
بیست و دویم ماه مذکور بطریق احتیاط روانشد و بر جانب سنگ پاره که در جانب جنوب قلعه بود بر آمد و بحصار رفت و یکسر گوسفند بر گرفته بپای سنگ بر آورده و در آنجا
ذبح کرده نشانه گذاشت و هیچکس را از اهل قلعه اطلاع نیفتاد و روز دیگر بکچک سرگذشت شبانه را در پایهٔ سریر اعلی تقریر کرد و حضرت صاحبقران فرمود که از ابریشم
و ریسمان طنابها تافتند و نردبانهای شال چوبها را سری در یک طناب و سری در دیگر استوار کردند و امیر شاه ملک در پایان قلعه ایستاده پنجاه مرد از [illegible]
خطهٔ خراسان که اسامی ایشان در مجلس سامی حضرت صاحبقران ثبت افتاده بود از جملهٔ ارغداق تک تک را از نردبانها بالا فرستاده و بیمن مساعدت و اقبال آن شهریار
دریادل کرجیان آن شب بخواب غفلت غنوده بودند چون روشنی صبح صادق در آفاق منتشر گشت کرجیان تیره اندرون سر از بالین غفلت بر گرفتند و در حرکت آمدند تکبیر
خراسانیان بآواز بلند تکبیر گفته و بر خاتم انبیا و سرور اصفیا سلام الله علیهما سلام فرستادند و محمود نفیرچی که از بندگان امیرزاده شاهرخ بود بر آن قلعه نفیر کشیده کرجیان بدافعال
از آنحال که در خیال ایشان نگذشته بود آگاهی یافته سراسیمه از هر طرفی بشتافتند و پای ممانعت فشرده دست مقابله و مقاتله بر داشتند و شهریار دیندار بر بادپای عالم
پیمای سوار شده در برابر قلعه که دلیران سپاه منصور بالا رفته بودند بایستاد و مجموع لشکریان غلغلهٔ تکبیر بذروهٔ کرهٔ اثیر رسانیدند و سورن انداخته کورکه فرو کوفتند و چون
راه از فراز آن سنگ پاره بقلعه چنان تار تنگ و باریک بود که زیاده از دو کس پهلوی هم نمی توانستند ایستاد نخست پردلی سپر در سر کشیده پای تهور بفشرد و دو نفر
دیگر دست بتیر و کمان یازیدند ناگاه از شست قضا و قدر تیری بر دهان حامل سپر آمد و از شدت آن زخم سپر از دست انداخته باز پس افتاد و کرجیان پیش آمده سپر بر گرفتند
و عبدالله سبزواری از راه حق عصبیت دینداری در حرکت آمده با شمشیر آبدار صاعقه کردار روی بکفار نهاد و داد مردی و مردانگی داده دوازده زخم خورده باز گشت
و بهادری دیگر از اتراک محمود نامی محمدت فرجام با گرز گران سنگ پیش رفت و پای پیش نهاده در برابر کرجیان بمعاونت او پشت گرم کرده بودند بشکست و بعضی
از آن پنجاه دلاور که بالا بر آمده بودند روی بدروازهٔ قلعه نهادند و آنجا نیز تنور حرب گرم گشت و عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایات مجاهدان دین وزیده
سپاه نصرت قرین بنیروی دولت قاهره قفل دروازه را بشکستند و قلعه چنان را که یک شمه از وصف او شنیدی هم در روز یکشنبه بیست و سیم ماه مذکور
مسخر ساختند و چون کار از دست و تیر از شست رفته بود کرجیان فریاد و الامان بایوان کیوان رسانیدند و لشکر فیروزی نشان جمعی از ایشان را از بالای قلعه بزیر انداختند
و بزال حاکم قلعه و دیگر سرکشان را گرفته دست و گردن بسته بدرگاه جلال آورده و مجموع مردان را بتیغ سیاست بگذرانیدند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر کردند
و عاطفت خسروانه زن بزال را به شیخ ابراهیم والی شیروان بخشید و بر حسب حکم جهانمطاع آتش در عراده ها و منجنیقها زدند و فرمانفرمای هفت اقلیم در کنف دولت
و اقبال مراجعت نموده باردوی همایون فرود آمده بکچک و دیگر بهادران را که در آن شب بحصار بالا رفته بودند از زر و کمر و خلعت و شمشیر و استر و خیمه و خرگاه
و ضیاع و عقار و دیگر اسباب تجمل و تنعم بی نیاز و توانگر گردانیده حراست قلعه را بیکی از اعیان خراسان موسوم به محمد توران که بپادشاه توران اشتهار داشت

تفویض فرمود و طایفهٔ از خراسانیان را پیش او گذاشت و فرمود که اموال آنحدود و نواحی را در مایحتاج خود صرف کرده نگذارند که بعد از آن گرجیان پیرامون ولایت
مسلمانان گردند و در خلال این احوال مولانا قطب الدین قمی از شیراز با مجموع نویسندگان آنجا بدرگاه عالم پناه آمدند و بسیاری از تبرکات بموقف عرض رسانیدند
و متعاقب ایشان حاجی مسافر از پیش امیرزاده رستم رسیده پیشکشها کشید و از اصفهان خواجه مظفر نطنزی با جواهر و نقود و اسب و استر و شتر چندان بگذرانید که وهم عقل
در آن خیره ماند و صاحبقران همه را بنوال اکثر آنها را بشاهزادگان و امرا و نوئینان تقسیم نمود و از کرمان آیدکو برلاس و احمد داود که بضبط مال آنجا رفته بودند باردوی
اعلا پیوستند و عز بساط بوس دریافته مراسم پیشکش بتقدیم رسانیدند و از آن ولایت مولانا ضیاء الدین سراج و شیخ صدر الدین که هر دو متصدی منصب قضاوت بودند رسیدند
و شیخ محمود زنگی که نسخه جوش و خروش در مناقب و مآثر حضرت صاحبقران پرداخته و ساختهٔ او است همراه ایشان بود و شیخ محمود مشار الیه در وقت عبور از آب کر که در حوالی
تفلیس بسته اند در گذشتن در آب افتاد و غریق بحر رحمت گردید و پسرش آن کتاب را باتمام رسانیده بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر استسعاد یافت و شمول نظر عاطفت
و احسان حضرت صاحبقران آمده و داروغهٔ یزد یوسف جلیل با ضابطه اموال آنجا و غیاث الدین سالار سمنانی بموکب همایون پیوستند و همچنین از اقطار ممالک
محروسه حکام و عملداران میرسیدند و هدایا و تحف گذرانیده بتفقد و التفات پادشاهانه سرافرازی میگردیدند **ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب
ابخاز و مراجعت از آنجا در عین نعمت و ناز** چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از فتح قلاع گرجیان فراغت یافت بعد از تقدیم و ترتیب طوی
با عظمت عزیمت جانب ابخاز تصمیم داد و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و دیگر امرا و نوئینان را با سپاهی افزون از قطرات باران مقدمه روان ساخت
و حکم کرد که ممالک و دیار را از آنکه عمدهٔ مملکت ایشانست غارت و تاراج کنند و لشکریان بر حسب فرموده در حرکت آمده چون لشکر گیتی ستان جنگلستان و شیوران
بیشه و غار و خستان بریده راه پیدا ساختند و بقدم صدق پیش رفته دست نهب و اسیری برمی‌آوردند و غلغلهٔ تکبیر در طاس نگون سپهر می‌انداختند و حضرت صاحبقران نیز
از عقب نهضت نموده بمیان گرجستان در آمد و از عبور لشکر منصور قریب بهفتصد مزرعه و قصبه و دیه معروض عرصهٔ تاراج شد و کلیسا که از سنگ افراخته شده بود
با خاک یکسان آمد و گرجیان هر که بدست افتاد کشته شد و بعضی از مواضع کفار گرج که در میان مغارها و کوهها بودند به نردبانها بالا رفته متحصن شدند از موقف جلال
حکم واجب الاذعان صدور یافت که صندوقها بزنجیر و ریسمان استوار کردند و در هر صندوقی یک نفر یا دو نفر از ارباب جلادت و شجاعت نشسته و طایفه در برابر کوه
ایستاده صندوقها در برابر مغارها فرو گذاشتند و آن بهادران تیر و شمشیر بیدغدغه جنگ میکردند و جمعی و چابکی از صندوق جسته خود را در مغارها می‌انداختند و با آنکه
در هر مغاره چهل و پنجاه کس بلکه زیاده بودند بر همه غالب می‌آمدند و مردان از گشته زنان و فرزندان ایشان را اسیر می‌نمودند و اموال و اثقال آنجماعت را بباد
غارت و تاراج میدادند و بر این نهج بسی مواضع مسخر گشت و کنایس ممالک آن ملت بیضا را منهدم ساختند و باغات ایشان را از بیخ و بن بر انداختند و از خرابی و ویرانی
دقیقهٔ نامرعی نگذاشتند و حصار را بعضی را پوست باز کردند و بعضی را با آتش سوختند و چون اضرار کفار بنهایت انجامید روز دوشنبه چهارم ربیع الاول سپاه
بهرام محل بازگشته باردوی اعلا ملحق شدند و در روز سه شنبه با دیگر بلازمان موکب فیروزی نشان سوار شده صید و اوان افکندند و باز در جمعه هیجدهم ماه مذکور
داعیهٔ شکار از خاطر خاقان موید منصور سر بر زد و در ان صحرا و بیابان نخچیر بسیار بیابان افکندند و چون از آن کار فراغت یافتند بار دیگر بر سر قتل و غارت رفتند
و پیش از این سرداران گرج که در اردوی کیهان پوی اسیر بودند کس فرستاده گرگین را آگاهی داده بودند که اگر بدین طریق رایت فتح آیت خسرو سرافراز با نجا رسد
در گرجستان از ما و تو نشان نماند ملک گرگین از این سخن متغیر شده جمعی از کیشان خود را با پیشکشهای نفیس بدرگاه پادشاه اسلام فرستاد و چون
ایلچیان گرگین خجسته پادشاه روی زمین رسیدند دست در دامن شفقت امرا زده عرضه داشتند که والی ما در مقام طاعت گذاری و فرمان برداریست
اگر بیمن اهتمام و عنایت شما نوعی کند که صورت غضب حضرت صاحبقرانی تسکین یابد و بر فور آنچه از نقود و جواهر که میسر گردد ارسال نماید و باج و خراج
را ملتزم شود که سال بسال بخزانهٔ عامره رساند امرا فرصت جسته در وقت مناسب زانو زده سخنان ضراعت آمیز گرگین را بپایهٔ سریر اعلا عرضه داشتند
و در ان باب فصلی مشبع راندند چنانچه در تواریخ مسطور است و زبان هر یک بمضمون انیقال مترنم شد بمن بخش گرگین بیلادرا صاحبقران که همگی همت او بر اعلای اعلام
دین مقصور بود شفاعت ایشان را نشنیده آن کلمات را بسمع رضا اصغا نمود و امرا در این قضیه با ارباب درس و فتوی رجوع کرده فقها و مفتیان در مجلس همایون تقریر
فرمودند که این جماعت جزیه قبول نموده اند حکم شرع آنست که دست از ایذا و اضرار ایشان باز دارند و بقتل و غارت تعرض ننمایند بالاخره حضرت صاحبقران بموجب
فتاوی ائمه اسلام عمل نموده ملتمس گرگین را با ضعاف مقرون داشته امیر شیخ را که یکی از شفعاء او بود ممنون گردانید و سرگرم خبانیده فرستادگان را درمیان
یاس و امید رخصت انصراف داد و چند روز در آن نواحی بعیش و عشرت اشتغال نمودند و ایلچیان مراجعت کرده هزار تنگهٔ مسکوک بالقاب همایون شهریار و اکثر
با هزار بار اقمشهٔ نفیس و امتعهٔ غریب و اوانی طلا و نقره و یک قطعه لعل آبدار خوش رنگ بسنگ هیجده مثقال بعرض همایون رسانیدند و جزیه و خراج را بقبول
عهود و مواثیق مؤکد ساختند و حضرت صاحبقران رایت مراجعت برافراخت بعد از قطع چند منزل بتفلیس رسید و مجموع دیرها و کلیساها که در آنحدود و نواحی بود منهدم
گردانیدند و چون از آب کر گذشته دو مرحله پیموده جهت عمارت بیلقان عنان عزیمت بجانب قراباغ منعطف گردانید و آغروق را گذاشته پیشتر روانه شد و چون بحوالی بیلقان

بیلقان رسیده فرود آمد و بعد از دو هفته آغروق و لشکریان رسیدند هر یک از افواج حشم و خدم در محلی فرود آمدند و رای آفتاب اشراق خسرو آفاق پرتو التفات بر تعمیر بیلقان انداخت و آن شهر از دیرباز خراب و ویران شده بود بنوعی که از ابنیه و عمارات آن خشتی بر جای خود نبود القصه فرمان واجب الاذعان نفاذ پیوست که مهندسان خبیر و معماران روشن ضمیر طرح شهری کشیدند مشتمل بر سوری عریض و خندقی عمیق و چهار بازار و بیوت و دروب بسیار و باغ و بساتین و غیر آن در ساعتی مسعود و زمانی محمود طرح شهر انداختند و نصاب پیموده بر شاهزادگان و امرا قسمت نمودند و لشکریان باهتمام تمام بر کار عمارت مشغول شدند مجموع آن ابنیه و عمارات را از خشت پخته در یک ماه تمام باتمام رسانیدند و دور باره وی آن بگز بزرگ دو هزار و چهار صد گز بود و عرض دیوارش یازده گز و ارتفاع آن قریب پانزده گز و عرض خندق سی گز و عمقش بیست گز و کنگره و سنگ انداز ترتیب دادند و شهری چنین با وجود کثرت بارندگی و شدت سرما و برودت هوا در یکماه چنانچه سبق ذکر یافت ساخته و پرداخته آمد و رای صواب نمای اقتضای آن کرد که از رود ارس جدولی بریده شود که آب آن از بیلقان گذرد تا از فیضانش اراضی آنحدود و نواحی معمور و مسکون گردد و لاجرم فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امرا و شاهزادگان و نوئینان بکفایت آن مهم قیام نمایند و تواچیان مسافت جوی را بر سپاهیان قسمت نمودند و باندک زمانی نهری روان که طول آن شش فرسخ و عرض پانزده گز شرع مهیا و آماده شد

ذکر ارسال حضرت صاحبقران امنا را بولایات جهة تفتیش احوال زیردستان و تعمیر شهر بیلقان

در آن اوان که اراضی بیلقان مرکز رایات فیروزی نشان بود اشراف و اعیان ممالک توران و ایران برسانیدن تعزیت شاهزاده مرحوم محمد سلطان و تهنیت فتح دیار روم و گرجستان از انحاء و اقطار احرام قبله اقبال کعبه آمال بسته بودند و بر درگاه شهریار ستوده خصال جمع آمده هنگام بار عام در مجلس فرمانفرمای انام از علماء نامدار و فضلای روزگار جمعی عظیم منعقد میشد و چون خاطر خطیر آنحضرت بتحقیق مسائل دینی و معارف یقینی و ملکات ملکانه و اخلاق خسروانه بود بنکات لطیف و حکایات بدیع در میان آمد از جمله کلمات ارباب فضل و دانش بتفضیلت عدل و احسان و مزیت بر دو امتنان منجر شد و حضرت صاحبقران عدالت نشان خواست که آن بحث بنحو دیگر و گفتار دیگر در آخر شود لاجرم با افاضل فضایل انتساب خطاب فرمود که در ازمنه سالفه و قرون سالفه علماء ملت سلاطین و ارباب دولت را نصایح مشفقانه میکرده اند و بر امور مستحسن ترغیب و تحریص مینموده اند و از افعال نکوهیده و اعمال ناپسندیده منع میفرموده اند و در این عصر تمام مرا هیچ ارشادی نمیکنید و از صلاح و فساد مملکت و رعیت با من حرفی نمیگوئید ایشان متفق الکلمه معروض کردند الحمد و المنة که پادشاه دین پرور معدلت گستر از موعظه و نصیحت امثال ما استغنا دارد و همه کس را در اجرای احکام علمی و قوانین عملی از آنحضرت تعلیم باید حضرت صاحبقران صافی سیرت از آن کلمات اگرچه مطابق واقع بود اعراض نموده فرمود که مرا امثال اینسخنان که بر سبیل ستایش و تحسین گویید اصلا خوش نمی آید غرض از طلب اینحدیث جذب قلوب نیست بلکه مقصود آنست که هر یک از شما که از ناحیه آمده اید احوال داروغگان و معاش گماشتگان مرا نسبت برعایا و زیردستان اعلام کنید تا اگر از بر دستی حیفی بر زیردستی رفته باشد بتدارک آن مشغول شوم علماء و فضلاء زبان بدعا و ثنا گشادند و هر یک آنچه از نیک و بد و غث و ثمین مملکت خود میدانستند عرضه داشتند و حضرت صاحبقران رعیت پرور طایفه از اصحاب درس و فتوی را که بزهد و تقوی موصوف بودند اختیار فرمود و هر یک از ایشان را با امینی متدین از قبل دیوان اعلا بقطری از اقطار ممالک محروسه فرستاد تا تحقیق مهمات نموده داد مظلوم از ظالم ستانند و ستمکاران را گوشمالی سزا دهند و صورت قضایا را بموجب راستی ثبت کنند و باز گشته بعرض رسانند تا عالمیان باین عواطف امیدوار گشته در مهاد امن و امان پهلو بر بستر استراحت نهند و در صبح و شام بدعای دولت روزافزون پادشاه اسلام قیام نمایند و دیگر از وقایع آنزمان این بود که امیرزاده عمر از آنجا روان شده و قطع منازل و مراحل نموده باراضی بیلقان رسید و در روز غره جمادی الاولی سنه ست و ثمانمائه بشرف پابوس استسعاد یافته و سبب طلب امیرزاده عمر آن بود که ایالت ولایت آذربایجان با توابع و لواحق مفوض برای و رویت آنجناب کرده و دیگر از وقایع آنکه نوکر چرکس پسر تومن آمده سر ملک عز الدین حاکم کوجک را که پیوسته راه تمرد و عناد میسپرد بدرگاه گیتی پناه آورد و فرمان شد که پوست سرش را پر کاه سازند و بر دار اعتبار آویزند و دیگر از وقایع آنکه شحنه عدالت نشان شهریار جهان فرمان داد که مولانا قطب الدین قمی را که پیش از این از اعمال فارس ملازم اردوی همایون آمده بود بند کنند و سبب قید او آنکه بمسامع اشرف اعلی رسیده که مولانای مشار الیه بعین توجه باردوی کیهان پوی مبلغ سیصد هزار دینار کپکی بعلت نثار و پیشکش از رعایا و محترفه شیراز گرفته است و قدم از عالم انصاف و مروت بیرون نهاده و حکم شد که شیخ درویش الهی خدمتش را باذلالانه دوساله بشیراز برد و آن وجوه را بصاحبان اموال رساند و نوکرش اغنوز را که حرکت ناپسند ازو صادر شده بود و ضربی چند بخلایق رسانیده از حلق بیاویزند و بر جبر کسر حال ضعفا و مظلومان پردازند و اشارت علیه نفاذ پیوست که مولانا صاعد را که همراه مولانا قطب الدین قمی و نویسندگان از فارس آمده صورت ظلم مولانای مذکور بمسامع علیه رسانیده بود همراه ایشان بشیراز برند خاطر نشان مردم آنجا کنند تا هر حیف و ظلمی که مولانا قطب الدین بارتکاب آن جسارت نموده در رضا و اشارت خسرو کامیاب بآن مقرون نبوده باز گویند و آنحضرت خواجه ملک سمنانی را با ایشان جهت ضبط اموال فارس روانه ساخت و چون آنجماعت بموجب تبلیغ پادشاه با امثله و احکام بشیراز رسیدند اغنوز را از حلق برکشیدند و جمعی کثیر انبوه از مردم شهر و روستا در مسجد عتیق جمع آمده بودند و صحن و بام مسجد از ایشان پر شده بود مولانا قطب الدین را در پای منبر سنگین با ذلت و خواری حاضر ساختند و مولانا صاعد بر منبر شده سخنان شهریار صاحبقران را بسمع خلایق رسانید و این بیت خواجه عماد فقیه را تغییر کرده بدین نهج بر زبان گذرانید   اگر خراب شد این مملکت ز شاه مدان

که نزد مردم دانا گناه مولانا است. و از اطراف و جوانب عقود ثنای پادشاه رعیت پرور نیکوش ما کنان عالم علوی رسید و در مدت دو ماه مبلغ سیصد هزار دینار کپکی را
که برادر داده بودند جهت قصاص دمیستان ملک بمقصور و کسوریجا (?) و غدان اموال تسلیم نمودند و در آن باب خطوط نوشته باسامی همتا مجلس موشح گشت و بعد از
آن شاهزاده جوان بخت امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده عمر شیخ مولانا قطب الدین را بند و دو شاخه بر گرفته روانه سمرقند گردانید **ذکر توجه امیرزادگان با**
نامدار بپایه سریر اعلا و رفتن امیر سلیمانشاه و امیرزاده رستم بصوب ری و دماوند چون خاطر عاطر جهانبانی حضرت صاحبقرانی از جهات
سیستان فراغت یافت عنان عزیمت از برای قشلاق بجانب قراباغ تافت و چون بانجا رسید آنحضرت و شاهزادگان عساکر سپاه و پوریا ما که بموجب فرموده حضرت
و پرداخته بودند بنزول اقبال فرمود و لشکریان بنزد منازل خود قرار گرفتند و امیرزاده رستم که پیش از این مقرر شده بود که جهة تفویض ولایت و الوس هلاکو خان با امیرزاده
عمر در قراباغ حاضر گرداند از راه قم و سلطانیه متوجه گشته باردوی همایون پیوست و شرف زمین بوس دریافت و در آن اوان که منهیان بسمع عالی رسانیدند که اسکندر
شیخی که بر حسب یرلیغ واجب الاذعان بضبط فیروزکوه رفته بود از تمرد و عصیان سر بر زده و در حقوق تربیت حضرت صاحبقرانی بر طاق نسیان نهاده کفران
نعمت اقدام مینماید و این معنی بر مزاج اشرف اعلا گران آمده از موقف جلال نشان واجب الامتثال صدور یافت که امیر سلیمانشاه باتفاق امیرزاده رستم متوجه ری
شوند اگر خبر یاغی گری اسکندر مطابق واقع باشد پیادگان قم و کاشان و دیگر ری را جمع آورده از عقب او بروند و سزا و جزای آن کافر نعمت را در کنار نهند و ایشان
بموجب فرمان روان شدند و امیر شیخ ابراهیم بموجب فرموده بدرگاه عالم پناه آمده ساوری فراوان آورد و انواع پیشکشها از رخوت و اقمشه و جوشن و سایر
اسلحه و غلامان خوش منظر و کنیزکان ماه پیکر و تنسوقات دیگر بعرض رسانید و یکهزار اسب کشیده و همچنین عطایای آمال امرا را از نقود و اجناس کرانبار گردانید و در آن زمستان
هر هفته بهانه طوی عظیم ترتیب داده بلطایف عیش و عشرت و طرب میپرداختند و در تضاعیف این حالات از عراق عرب نورالورد پسر سلطان احمد را که امید در حوصله
از مراحل زندگانی طی کرده بود و گل رخسارش در باغ جوانی نو شکفته بیاوردند و بصرصر قهر نهال قامتش که از جویبار خلافت بالا کشیده منحنی گشت و در اثنای این اوقات سید برکه
علیه التحیة والبرکات رسید و حضرت صاحبقران ستوده خصال از خرگاه برسم استقبال بیرون آمده جناب سیادت مآبی جهة اقامت مراسم تعزیت امیرزاده محمد
سلطان دستار از سر برداشت و آنحضرت سید مشار الیه را در آغوش گرفت و هر دو بسیار بگریستند و هم در آن زمان از جانب ماوراء النهر اعیان و اشراف و سادات
و علما مثل خانزادگان سمرقند و خواجه عصام الدین و اولاد شیخ الاسلام کیشی و عبد الرحمن و دیگر بزرگان آن دیار و روسای بلاد و امصار بدرگاه پادشاه کامکار آمده مراسم
عزای شاهزاده نامدار بتقدیم رسانیدند و بزلال موعظت و نصیحت نایره فرقت را که التهاب داشت تسکین دادند و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر بتحقیق مسائل دینی میل تمام
داشت هر روز بعد از آنکه رای عالم آرای بهدا از تنسیق امور ملکی فراغتی روی نمودی فضلا را نام و علما را اعلام در مجلس واجب الاحترام پادشاه اسلام جمع آمدندی و به
مباحثات شریف و القای نکات لطیف که متعلق بملت حنیف بود مجلس آراستندی و چون پیش از این نویسندگان بر امیر ایدکو حاکم کرمان تحریر کرده بودند و مبلغی بنام
رقم زده و در این محل سر عظیم تومان آغا که عمزاده او بود و دختر او در حباله نکاح امیر ایدکو بود در میان در آمد و آن مهم را بالصدد تومان بکلی قطع فرموده و امیر ایدکو ملتزم ادای وجه
مذکور شده بار دیگر حکومت کرمان بروی قرار گرفت و دیگر از جزئیات وقایع آنکه در آن زمان نوشیروان شبربان آغا را برای تحصیل اموال آذربایجان بتبریز فرستادند
و پیر محمد پولاد را که از جمله امرای شاهزاده جوان بخت شاهرخ بهادر بود بحکومت ساری روان کردند و در این اثنا مهد اعلا بیگم ملکت آغا و حرم محترم امیرزاده پیر محمد جهانگیر و پسر
زاده مشار الیه میرزاده خالد و سلطان مهدی باردوی همایون رسیدند و بشرف ملاقات فایز شده نفایس هندوستان بموقف عرض رسانیدند **ذکر توجه**
مخدوم زاده عالمیان شاهرخ بهادر بصوب گیلان و وقایع ترکان در قراباغ چون حکام ممالک گیلان بارسال
رسل و هدایا و تحف اکتفا نموده بجز خسرو جهانگشای استقبال دیده امیدوار را از غبار رستم سمند جهان پیما روشنائی نفرمودند از موقف عزت پادشاه یرلیغ
جهان مطاع نفاذ پیوست که بلال و منور برادر علی تواچی و بایزید بورلدای و بهلول برلاس و برخی از سپاه ظفر پناه بجنگلستان گیلان در آمده در آنحدود قشلاق کنند و
و ایشان بامتثال مر مسارعت نموده روان شدند و حکم شد که امیرزاده شاهرخ با چند قوشون از جرگه منصور متوجه آنصوب گشته بغول نعاج روند و فرزند ارجمند
شاهزاده مذکور ابراهیم سلطان و تومان امیر جهانشاه و امیر شیخ ابراهیم و رستم صغا یوغا و سید خواجه علی بهادر و دیگر شیران بیشه دغا ملازم رکاب ظفر انتساب
آنجناب باشند و شاهزادگان جوان بخت و سرداران پایه تخت بموجب فرموده در حرکت آمدند و بغول نعاج رفتند و چون حکام گیلان از توجه سپاه فیروزی نشان
خبردار شدند اضطراب به بنیان قصر تمکین و وقار ایشان راه یافته و کسان فرستاده مبلغی گرامند برسم باج و خراج قبول نمودند و شاهزادگان کسان فرستاده
باج و خراج را بعرض همایون رسانیدند و در محل قبول افتاده جمعی جهة تحصیل اموال بگیلان رفتند و سید رضا کیائی که از حکام آنجا بزیور حسب گوهر علم متفرد و مشهور بود و
رشتی که از ملوک آن سرزمین بحشمت و تمکین ممتاز دهشت تنسوقات سزاوار ترتیب داده متوجه درگاه پادشاه سپهر اقتدار شدند و همچنین سرداران دیگر ولایات
هر یک معتمدی را با تحف و هدایای بسیار ارسال نمودند و چون ایلچیان بساحت بارگاه جلال رسیدند و پیشکشها کشیدند و زبان باظهار اطاعت و انقیاد گشادند
در سمونی سعادت و اقبال ادای باج و خراج التزام نمودند عاطفت خسروانه همه را بصنوف نوازش و ترتیب سرافراز ساخت. بنابر آنکه سید رضا از اهل بیت نبوت بود

نوبت بود و صاحبقران صافی عقیدت خواست که در تربیت او بنوعی شروع نماید که سایر ملوک گیلان ممنون منت او باشند لاجرم از مال آن ولایت که قریب پانزده هزار من ابریشم بود بوزن شرع و هفت هزار اسب و سه هزار دینار کپکی مقرر شده بود آنچه بمملکت سید مشار الیه و امیر محمد میر سید علی بجناب سیادت مآب بخشید و محصلان را برحسب فرمان از مطالبت نصف و ثلث مالی که مرقوم رقم تحقیق شده بود بازداشتند و مقارن اینحال حضرت صاحبقران شمس نامی را از پیش میر عباس بسمرقند کاغذ فرستاد و از جمله وقایع زمان قشلاق قراباغ آن بود که امیر سید برکه مریض گشت و هر چند اطبا در معالجه آن ید بیضا نمودند فایده بر آن مترتب نشد و صحیفه حیات آن سید بزرگوار مطوی گشته مرغ روحش از قفص کالبد بجانب کنگره عرش پرواز نمود و حضرت صاحبقران از وقوع این حادثه بغایت مضطرب و متألم شده آخر مضمون کلمه کل نفس ذائقة الموت را نصب العین ضمیر ساخته دست در عروه وثقی تحمل و اصطبار زده و بشارت علیه صدور یافت که نعش او را با خود برده برسم امانت در خاک نهند و در آن اوان عنایت شهریاری شامل حال امیرزاده اسکندر آمده تمام ایالت و ولایت همدان و نهاوند و بروجرد و مواضع دیگر از لرستان کوچک با ضمایم و ملحقات و توابع و مضافات بقبضه اختیار او نهاد و چون فصل شتا باخر رسید در اوایل فروردین سلطان عیسی حاکم ماردین با زینت و تجمل تمام بدرگاه پادشاه آمد و مهد نشین ستر عصمت را که نامزد امیرزاده ابابکر شده بود با خود همراه آورده و ملک عزالدین نیز بسلطانیه رسیده پیشکش فراوان بموقف عرض رسانید و در این اثنا حکم لازم الانقیاد بنفاذ پیوست که وجوه اعیان الوس هلاکو خان که در ولایت آذربایجان ساکن و متوطن اند هر کس پسری یا برادری با کوچ بسمرقند فرستند و بجهة کوچانیدن ایشان جمعی معین شدند و چون ماه مبارک رمضان روی نمود و مدت یکسال از وفات امیرزاده محمد سلطان گذشته بود در برای فتح روح او ختمات کلام الله بتقدیم رسانیده آشی عظیم دادند و بعد از آن انشاط شکار از خاطر خطیر خسرو کامکار سر برزد و آنحضرت سوار شده شاهزادگان عظام و امرای خاص و عام در صحرای آنجا جرگه انداختند و بعد از سه شبانروز از اطراف جرگه بهم رسیده صید فراوان افکندند و چون از آن کار فراغت یافتند حضرت صاحبقران عالی همت بسادات و علما و اکابر و فضلای سمرقند و بخارا و سایر بلاد ماوراء النهر تبرکات افرنج و روم چندان که در مخیله ایشان نگذشته بود در خصوص ارزانی داشته آنجماعت را شاکر کرده دعا گوی و آسوده خاطر بمواطن و مساکن خویش فرستاد

ذکر جنبش رایات ظفر پیکر و تفویض ایالت الوس هلاکو خان بمیرزا عمر

چون در این یورش خجسته اثر آنچه از متخیله پادشاه هفت کشور مقصود بود میسر گشت عزم مراجعت بجانب مستقر سریر سلطنت از خاطر خطیر پادشاه جهانگیر سر برزد و در اوایل بهار که آفتاب مشرقی انتساب روی بمستقر عز و شرف خویش نهاد در چهارم رمضان المبارک سنه ست و ثمانمائه از قشلاق قراباغ نهضت نموده بجانب دار السلطنه سمرقند در حرکت آمد و بر آب ارس جسر بسته بسعادت و اقبال عبور نمود و در علفزار کنار رحوالی قریه نعمت آباد که از قرای نهر برلاس است و از مستحدثات همت آنحضرت نزول فرموده و در آن محل امیرزاده شاهرخ از قزل آغاج معاودت نموده بموکب همایون پیوست و میرزا آنگاه ملازمان حضرت علیا بموجب اشارت پادشاه ظفر لوا بترتیب اسباب طوی و تهیه مایحتاج جشن قیام نموده و خلعت خسروانه حکومت ممالک آذربایجان را با توابع و لواحق تا حدود روم و شام بامیرزاده عمر بن میرانشاه ارزانی فرمود و رتبه و الاجلال و تمغای خاص ارزانی داشت و فرمان داد که شاهزادگان که متصدی ایالت فارس و عراق عرب و عجم باشند از حکم او سر نپیچند و بکار او حاضر شوند و لشکریان پدرش در ملازمت او کمر بندند و امیر جهانشاه بن امیر جاکو را با چند امیر دیگر مثل امیر موسی و توکل و یادگار برلاس و مجید بورلدای و غیرهم را ملازم شاهزاده گردانید و سفارش فرمود که در کلیات و جزویات امور از صواب دید امیر جهانشاه در نگذرند و شاهزاده را تاج و کمر مرصع و خلعت خاص و اسبان با زین زر اختصاص داد و امرا را نیز بتشریفات فاخره انعامات داد و معزز و موقر ساخت و حکام ممالک مثل امیر شیخ ابراهیم شیروانی و سلطان عیسی حاکم ماردین و کوستندیل گرجی و شیرک و جالبیق و بسطام همه را خلعت داده ملازم رکاب امیرزاده عمر گردانید و بصوب ییلاق الاطاق توجه نموده فرمانفرمای آفاق بعون ملک خلاق از آنجا کوچ کرده و طرح شکار انداخته صید فراوان افکندند و کنار رود آب آقاق که آنجا را آلاروغ گویند از فر نزول موکب همایون رشک سپهر کبود گشت و چند روز در آن منزل توقف افتاده ماه مبارک رمضان باخر انجامید و چون هلال فرخ فال شوال روی نمود مولانا نظام الدین شامی که بعضی مورخان از او بشامی تعبیر کرده اند بقرائت خطبه عید و اقامت صلوة آن روز سعید قیام نمود و حضرت پادشاه دریا دل بعد از فرایض و نوافل و بخشش و انعام شامل الطرب بسرور و عیش و حضور مایل شده فرمان داد تا جشنی شاهانه و بزمی خسروانه بیاراستند

ذکر تتمه داستان امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و رفتن امیرزاده اسکندر و امیر شاه ملک در عقب ایشان بجانب ری وفق اشارت پادشاه اسلام

سابقا سمت گذارش یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه بمقتضی اشارت نصرت جهت تحقیق حال و دفع اسکندر شیخی متوجه صوب ری شدند و چون بدانجا رسیدند گوش زد شد که اسکندر از تیرگی رای روی از درگاه سلاطین پناه گردانیده در بیابان غوایت و غوایت توغل نموده و قلعه فیروزکوه را مستحکم ساخته و پسر و خویشان خود را بمحافظت آن قلعه نصب کرده و خود بکوه رستمدار گریخته است امیر سلیمانشاه و امیرزاده رستم بهشت روز در طهران بساط اقامت انداختند و از پیادگان آن ولایت و قم و کاشان و ساوه و غیر ذلک ده هزار جمع آوردند و سر در پی اسکندر نهاده رستم و امیر سلیمانشاه بدنباوند در آمدند و بعد از محاصره قلعه نوروز در استوار ساختند و در آن محل ملک گیومرث پیش ایشان آمد امیرزاده و دولتیار و توغشبان فوج مقدمة العولی

عمل نموده ملک کیومرث را که میان او و اسکندر شیخی نزاع و مخالفت بود دیگر فتنه و خدعه پیش اسکندر فرستادند و از راه فریب پیغام دادند که ما دشمن ترا فرستادیم تا
که بیدغدغه و بی‌تحاشی پیش ما آئی و خدمت سابق را باین حرکت مؤکد گردانی و اسکندر بلید از اظهار تمرد و عصیان باین کلمات فریب خورده با کیومرث صلح و صفا نموده
آورده او را بترسانیده و هر دو با یکدیگر عهد و میثاق بسته در بدعهدی اتفاق نمودند و در کوههای سخت و بیشهای پر درخت خزیدند و در اوایل سال که کنار آب اخلق مخیم سپاه
نصرت پناه شد قاصدی از پیش امیر سلیمانشاه آمده صورت واقعه بعرض ایستادگان پایه سریر اعلا گردانید و در آن وقت گشای ایلچی پیش امیر مضراب بخراسان روان گردید
که با لشکرهای آنجا از راه آمل و ساری روی توجه بدفع اسکندر شیخی نهند و روز جمعه هفتم شوال نوکر امیرزاده خلیل سلطان از جانب ماوراء النهر آمده اخبار آنجا بمسامع علیه
رسانید و چون اراضی اردبیل مضرب خیام ظفر فرجام گردید خسرو پیروز روز امیر شاه ملک و پیر علی سلدوز را از پیش فرستاده پیغام داد که از حشم خلج و اعراب که در
نواحی قم و کاشان و ساوه توطن دارند حشمی فراهم آورند و امیرزاده اسکندر متوجه شده با میرزاده رستم و امیر سلیمانشاه پیوندند و موکب فرمانفرمای روز سه شنبه هجدهم از اردبیل
گذشته بموضع سرجم نزول فرموده در آنجا دولتخواهی که ضبط قلعه اونیک تعلق باو میداشت بتعجیل در عقب آمده خود را بسعادت بوسش یافت و حضرت صاحبقران جهانگشای چند دنات
در ربیه و لد او را در آغوش مهربانی کشیده پرسش احوال نمود و خلعت و کمر داده فرمود که معلوم نیست که دیگر ملاقات شود یا نه وظیفه آنکه از صلاح و فساد این بلاد غافل نشوید
جلایر تاریک مزاج واقع شده از او اندیشه نیست اما از قرا یوسف ترکمان حذر باشد و بعد از اتمام وصیت او را وداع کرده رخصت مراجعت ارزانی داشت و چتر ظفر نگار
از آنجا روان شده بیست و پنجم شوال در ضمان ملک ذو الجلال بسلطانیه رسیده و در آن مکان که محصلان بتحصیل اموال گیلان رفته بودند آمدند و نقد و جنس فراوان آوردند و بیست
و دویم ماه مذکور رایت منصور از سلطانیه نهضت نموده و قطع منازل کرده صحرای قزوین معسکر لشکر ظفر قرین شد و چون امیرزاده ابابکر بر مراجعت آنحضرت مطلع گردید از اردبیل
دو اسبه روی براه آورده در مدت نه روز آن مسافت بعیده را پیموده در صحرای قزوین بخاکبوسی ساحت بارگاه پادشاه روی زمین سر تفاخر باوج علیین رسانید و بوسیله
سرای ملک خانم و امیر شیخ نور الدین از خاقان باداد و دین درخواست کرد که اگر رخصت پادشاهی بدان تردد نگردد پیش امیرزاده میرانشاه که در بغداد است باشد
و ملتمس شاهزاده مبذول افتاد حضرت صاحبقران دوست نواز بنظر عنایت و اعزاز در امیرزاده میرانشاه نگریسته فرزند بجان پیوند را در کنار گرفت و اجازت داد و مبلغ
چهارصد دینار کپکی بامیرزاده ابابکر انعام فرموده و جبل را که از نواحی بغداد است بحرم شاهزاده مشار الیه شاهی ملکه که دختر امیر حاجی سیف الدین بود برسم سیورغال انعام فرمود
و امیر سلیمانشاه بموجب فرمان متوجه سلطانیه شد و حکم شد که امیرزاده ابابکر از عقب امیر سلیمانشاه رفته باتفاق در دفع اسکندر شیخی سعی تمام نمایند و آنجناب بفرمان خسرو
کامیاب پای سعادت در رکاب آورده بعد از طی منازل در کبودربا میرزاده رستم و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و سپاه منصور پیوست و ایشان در آنجا رعایت حزم و احتیاط
نموده خندق کندند و به شاخهای درخت استوار ساخته مدت بیست روز توقف نمودند تا لشکر بایشان رسیدند و از اردوی همایون خبر آمد که از عقب اسکندر بروند شاهزادگان
و سران سپاه برحسب فرمان روان شدند و چون آن راه جنگلستان بود بیساقیان درخت افکنده راه میگشادند و در کمرها و گذرها که مخالفان خبر کرده بودند تخته‌ها و چوبها
و قابل گذار ده عبور میساختند و بدین تیره از پی اسکندر تیره ضمیر میشتافتند و هر جا میافتند نهال حیات او را از جویبار نشو و نما به تبر قهر قطع مینمودند و ما بچه طوق آفتاب اشراق از سوق
در حرکت آمده در غره ذی قعده از افق جلکارزی طالع شد و چون موضع سارق قمش مخیم اقبال پادشاه باداد و دهش گشت رای عالم آرای جهاندار بایلغار احمال و اثقال با
راه بستی و بخار روانه ساخت و در آنجا حرم محترم امیرزاده پیر محمد با فرزندان رخصت مراجعت یافته بجانب غزنین و کابل روانه شدند و یرلیغ جهان مطاع صدور یافت که امیر
شمس الدین عباس و دیگر امرا که نقل ایل قراتاتار و خانه کوچ ایشان بمملکت آذربایجان منوط و مربوط بسعی و اهتمام ایشان بود از راه خاسمنان در حرکت آمده قطع
مسافت نمایند و باشارت علیه از تومان هر یک هزار قوشون که موکل بودند بر خیل خانه از قراتاتار ایشان را از اندستجمیرا ایوار کرده و امیر شاه ملک و پیر علی سلدوز که از برای جمع لشکر پیشتر رفته بودند
باردوی همایون پیوستند و چون عبور حضرت صاحبقران بر قلعه گلخندان که در دامن دماوند واقع است و در آن اوان خراب و ویران بود اتفاق افتاد به تعمیر آن بگچ و خشت پخته
فرمان داد و از آنجا روان شده از دماوند گذشت و بفرخی و فیروزی بفیروزکوه رسید

ذکر عروج امیرزاده های رفیع مقدار و پهلوانان جرار بقلعه فیروزکوه و آغاز حرب ایشان ۷

از امهات قلاع مملکت ایران که بحصانت و رصانت اشتهار دارد یکی قلعه گردون شکوه فیروزکوه است و استحکام آن در افواه
و السنه مذکور است و در کتب تواریخ مسطور و چون رایت منصور بحوالی آن حصار رسید لشکریان جلادت آثار از اطراف و جوانب قلعه را احاطه نمودند و کورگه زده سورن انداختند
و فرود آمدند بهادران گردون شکوه بتقدم جرات پیش سلطه را ترتیب دادند و بتهیه اسباب حصارگیری از عراده و منجنیق اشتغال نمودند اهل حصار از سر اضطرار خاطر
بر رزم و پیکار قرار داده پای مدافعت و ممانعت بفشردند و دست بتیر و کمان زده سپر بیشرمی در روی کشیدند و چون درآمد از نوکران امیرزاده ابراهیم سلطان محمد
آزدنام و شیخ بهلول دیوان بلور و طایفه دیگر از بهادران از عقب هم یکیک بقلعه کوه برآمدند و مخالفان چون برین حال اطلاع یافتند بمدافعه و مقاتله ایشان
بشتافتند و بحرب اشتغال یافته از بهادران سپاه لشکر فیروزی اثر معدودی چند زخمدار شدند و چون آفتاب عالمتاب از کوه سر برزد بهادران نظم زبان
کشای کوس و کورگه فرو کوفتند و از کمرها ببالا برآمدند و روی جلادت بتسخیر حصار آوردند پس اسکندر شیخی و جمعی مازندرانیان که با او در حصار بودند از مشاهده این
حال مضطرب و سراسیمه شدند و از غایت خوف و دهشت طایفه را ببارگاه گردون عظمت فرستادند و بزبان استکانت از حضرت صاحبقران امان خواستند و التماس عطف

حضرت صاحبقرانی شامل حال فرستادگان شده همه را خلعت پوشانید و بعنایت بیپایان نوید داده بازگردانید و چون آنجماعت بقلعه رسیدند و پیغام رسانیدند و سایر ساکنان او که در آنجا بودند بپای ضراعت بدرگاه عالم پناه شتافتند و فوجی از سپاه منصور بحصار رفته ساکنان آن قلعه را با کوچ بیرون آوردند و حصن حیاء حصین بدو روز مفتوح شد و در تصرف بندگان حضرت آمد و حضرت صاحبقرانی زنگی تولی را با جمعی بکوتوالی قلعه نصب فرمود و روز دیگر اردوی کیهان پوی کوچ کرده نیم فرسنگ رفتند و در مرغزاری فرود آمدند و شهریار والا که حضرات عالیات سرایملک خانم و تومان آغا را با گلدستهای چمن خلافت میرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده اکمل و امیرزاده سعد وقاص از راه سلطان میدان بسوی سمرقند گردانیده و راین اثنا منهیان بمسمع اعلا رسانیدند که ایل قراتاتار بر ما حی شمعه انگیخته‌اند بیان آنکه آنست که طایفه از ایل قراتاتار که نقل ایشان بعهدهٔ خواجه تنکری برمش شده بود در ظاهر دامغان سر از گریبان عصیان و طغیان برآورده او را زخمهای کاری زده از مرکب درانداخته راه گریز پیش گرفتند و دارو غگان طوایف دیگر که از عقب ایشان می آمدند تنکری برمش را که زخمدار و بیخبر افتاده بود دریافتند و خدمتش را باندرون دامغان بردند مردم کاردان بمعالجه او مشغول شدند و دیگر مردم آنجماعت که ازین معنی خبردار شدند بر سر غدر و فتنه رفته آهنگ فرار کردند و داروغهای دیگر که از عقب ایشان می آمدند امیر شمس الدین عباس و شاه ولی پسر سونجک و ایلمش و غیرهم از امرا و قوشون که موکل ایشان بودند بر این حال مطلع شده تیغ خونریز از نیام کشیدند و قریب سیصد نفر از ایشان را بیرون اندرون دامغان براه عدم فرستادند و چند فوج از آن قوم بجانب جنگلستان استرآباد شتافتند و بازماندگان را امیر شمس الدین با خود برد و چون بدای عالم آرای شهریار جهانگشای از اینحادثه آگاهی یافت بیان قوچین و سیف الملوک و دانه خواجه و رستم برلاس و قماری بهادر را با پانصد سوار جرار در عقب گریختگان فرستادند بعد از آن امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر بندق نیز با طایفهٔ از لشکریان بکامیشی قراتاتار از عقب برحسب فرمان روان شدند و چون ایل قراتاتار بعضی کشته شده و برخی گریخته و زمرهٔ همراه امیر شمس الدین عباس رفته بودند امیرزادهٔ مشار الیه تا دامغان براند و از آنجا بازگشته بموکب همایون پیوستند و شرف ملازمت دریافتند و بیان قوچین و دیگر بهادران که نخست از عقب قراتاتار رفته بودند از بسطام عقبه لنگر و دگذشته بموضع قرالغان بکنار دریای قلزم بآن مردم رسیدند و سپاه منصور با پانصد مرد بیش نبودند و معاندان کسوهی بوده با ایشان جنگ کردند و هزار نفر از آن جماعت را بتیغ انتقام بگذرانیدند و قریب دو هزار خانوار از قوم قراتاتار را بدست آوردند و بیان قوچین از آن موضع بازگشته روی توجه باردوی اعلا نهادند و شاهزادگان نامدار که پیش از این باشارت واجب الاطاعت متوجه سمرقند شده بودند چون به بسطام رسیدند امیرزاده شاهرخ از ایشان جدا گشته با متابعان براه نیشابور عازم هرات گردید و حضرات عالیات سرایملک خانم و تومان آغا با اغروق بزرگ براه جاجرم در حرکت آمدند

ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب اسکندریه و محاربهٔ سلطان حسین

حضرت صاحبقرانی قمع و استیصال اسکندر شیخی را اهم مهمات دانسته عزیمت خسروانه بجانب جلاده تصمیم داده امیرزاده شاهرخ که در آن الاتا اندک مرضی روی نموده بود روانه هرات گردانیده حکم فرمود که امرا و لشکریان پس بمیان ملازم اردوی اعظم باشند و لوای ظفر پیکر بجانب جلاده در حرکت آمد و در چند روز عساکر نصرت مآثر کوههای بلند و دریای ژرف طی کردند و چون بعد از قطع مراحل راه دشوار سپاه فیروزی آثار بر بالای کوه جلاده برآمدند اسکندر که و خیمت تعهد مشقت روی سعادت بجانب فرار نهاده روی همایون یکروز در جلاده توقف نموده روز دیگر از عقب اسکندر شتافت و در آن راه دره ایست عمیق و بسیار درخت و نابرابر و سیع و مار بدکی که همیشه آن موضع سایه باشند زمین آن از خورشید بی بهره است عاطل و پر لای و گل و در آن دره ایست عظیم و بغایت تیره که با اسب و شتر عبور از آنجا نتوان کرد و از غایت صعوبت طریق و دشواری بجهنم دره اشتهار یافته و پلی که بر بالای آن بسته بود ندچون حباب شقاوت مآب از آن عبور نموده خراب و ویران ساخت و چون گذشتن از آن آب متعذر می نمود طاعت گذاران بموجب اشارت فرمان جزو و کل پل آن رود را بستند و نخست جهانشاه بهادر که بقراولی مقرر بود با پانصد مرد عبور نمودند و بعد از آن یوسف برلاس و خواجه شیخ علی برلاس و سید خواجه ابن خواجه شیخ علی بهادر و امیرزاده سلطان حسین و امیر شیخ نورالدین بترتیب از عقب یکدیگر گذشتند و آنمردان گزیده جنگلها بریده راه میساختند و از پی اسکندر که از جادهٔ صواب منحرف گشته بود بهر طرف میتاختند و حضرت صاحبقرانی نیز از پل گذشته و یک منزل قطع فرموده بر بالای پشته بید درخت نزول فرمود و سرداران بهادران باطراف و جوانب بطلب اسکندر رو نهادند و هم پسایان ایشان سادات مازندران بودند و از جمله ملازمان رکاب نصرت قرین پادشاه روی زمین پیان قوچین و شاه ملک برلاس و محمد برلاس و شیخ درویش آلهی و دیگر بهادران در میان جنگل درافتادند و در دریای قلزم با اسکندر شیخی رسیدند و اسکندر با دو و بیست هزار سوار و پیاده از قبیل خود بیرون آمده متصدی رزم و پیکار شدند و شیخ درویش آلهی و هم بخود راه داده عنان بازگرفت و لشکر منصور که با اسکندر رسیدند بیست هزار نفر بیش نبودند و بارها دست بردِ شجاعت و دلیری نموده و دست ربار که مشاهده کرده بودند وفی الواقع اسکندر دلاوری بمیراث داشت چه نزد اهل تواریخ مقرر شده که قبیلهٔ او از نسل بیژن که پدرش گیو مرث و جدش گودرز و مادر او بانو گشسب دختر رستم دستان و فردوسی اسکنه الله فی فرادیس الجنان در داستانی از زبان بیژن گفته

نیای من شیر جنگی پدرم گیو گرد — هم اکنون ببینی که من دست برد

القصه آن بیست هزار بهادر از بیم عتاب و باد خواست خسرو کامیاب پای تجلد فشرده بایستادند و دست بتیر و کمان یازیده دل بر مرگ نهادند و اسکندر چند نوبت با سواران خویش تیرباران کرد و صف پیش آمده حمله نمود و شیران بیشه وغا از موقف خود زایل نشده و تیرباران کردند و اسکندر که بقوت و دولت قاهره از لشکری روی برنمی تافت تا در آن حال نهایت کفران نعمت از پیش اندک نفری براه هزیمت شتافت

بکفران نعمت دلیری که کرد — که رخش حیاتش سکندر نخورد
سکندر که بود رستم روزگار — زکفران نعمت چنین گشت خوار

و قراولان لشکر فیروزی نشان ندانستند که اسکندر در آن جنگل بکدام طرف گریخت و معاندان اتمال یوسف برلاس و سیف الملوک حاجی سیف الدین و حاجی عبدالله عباس از عقب رسیدند و باتفاق در

اردوی اسکندر ریخته دست بغارت و تاراج برآوردند و غنیمت بیرون از تخمین و قیاس گرفتند و شب درانجا توقف نمودند و امیرزاده رستم که با امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر سونجک بیشتر آمده بودند با ایشان پیوستند و از جانب چپ و راست بجستجوی آن نارات در حرکت آمده بعزاده اولهراسب رسیدند و امیر علی پسر اسکندر و متعلقان و زنان خود پیش گرفتند و درین اثنا امیرزاده سلطان حسین که سید خواجه بن شیخ علی بهادر با هفتاد نفر رسیدند و بهیأت اجتماعی بجنگل درآمده از پی اسکندر روان شدند و بهنگام سحر آن پهلوان بیوفا را در جنگلستان یافتند و با او دویست پیاده بود و پنجاه سوار بالضروره دست از جان شیرین شسته و آماده قتال گشته و برابر ایستادند و مخالفان دلیر گشته سوار و پیاده از جنگل بیرون خرامیدند و روی بامیرزاده مشارالیه و ملازمان او نهادند و ایشان تیغ انتقام در معاندان نهاده اکثر پیادگان را بر خاک هلاک انداختند و سپاه نصرت شعار وفادار قلم نسخ بر داستان رستم و سفندیار کشیدند بعد از آن که لسان یکی بضرب سنان از دهان بیرون افتاده بود جنگ بسیاری کرد و عاقبت اسکندر مغلوب و مقهور بجانب گیلان بیرون رفت و در مآل حال او اختلافات بعضی گفته اند که در آن دره بصد تلخی جان شیرین بقابض ارواح سپرد و برخی برآنند که جهت سلامت نفس لباس اهل تصوف پوشیده وضع صوفیان اختیار کرد والاول بالصواب و التحقیق اقرب و امیرزاده سلطان حسین از انجا بازگشته از کنار دریای قلزم باامیرزاده رستم و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نورالدین باکروه انبوه در جستجوی اسکندر در تک و پوی آمدند و از کنار دریای مذکور بجانب گیلان رفته بعد از قطع بیچ فرسخ آمدند چون در آن ظلمت آب داراسکندر نشانی نیافتند مراجعت نموده باردوی همایون پیوستند و غیرت خسروانه شاهزادگان و امرا را بازخواست نمود و عتاب فرمود که چرا از پی اسکندر نرفتند و امیرشاه ملک را مصحوب ایشان گردانیده باز بطلب اسکندر همه را بجانب گیلان فرستاد و آن جماعت یکشبانروز در میان جنگل و لای رانده و مشقت بسیار کشیده رفتند و در آن ایام متصل دیده ابر بر حال اسکندر میگریست چنانچه شاهزادگان محل فرود آمدن نمی یافتند و مقارن این زحمت و مشقت فرمان حضرت صاحبقران رسید که بازگردند و ایشان برحسب فرموده مراجعت نمودند و رایت منصوراز فرازپشته مذکور نهضت نموده از پلی که بر لب جهنم دره بسته بودند گذشته و همه را بجان امان بخشیده شب هنگام از پیش شاهزادگان امیرزاده ابابکر و امیرزاده سلطان پیش جناب امارت پناه قاصدی آمده خبر آورد که ما بکنار جهنم دره رسیده ایم و بی پل عبور از انجا متعذر است و یارای و استعداد پل بستن نداریم آنحضرت محمد آزاد را با توکل باورچی و سی کشتی بانجا فرستاد تا بر آن آب پل بستند و شاهزادگان و امراء و لشکریان از آن پل عبور نمودند و بخدمت شتافته سعادت زمین بوس دریافتند و شب در آن مرحله توقف نموده رایت ظفر نشان از آن منزل بجانب گیلان و طرف قلعه جرکی در حرکت آمده بجلگاء کلاره دشت رسیده چند روزی در آن صحرا رحل اقامت انداختند مقارن این حال حضرت صاحبقرانی امیر غیاث الدین پسر کمال الدین علی را که میان او و اسکندر شیخی عداوت قدیم بود ملحوظ نظر عنایت گردانید و ایالت ولایت ساری را بوی ارزانی فرمود

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقرانی بجانب مرکز دولت و وصول آن حضرت بدارالسلطنت سمرقند

چون از اسکندر شیخی بجز آب حیوان بجز نام و نشان نماند و اقربا و اعوان و انصار او در قبضه لشکریان پادشاه فلک اقتدار درآمدند و عزیمت خسروانه بجانب ماوراءالنهر تصمیم یافته بموجب فرموده امیر سعید برلاس و دیگر سرداران در ملازمت امیرزاده رستم بصوب اصفهان روان شدند و آن حضرت امیر سونجک را ملازم امیرزاده ابابکر گردانیده ببغداد فرستاد و امیرزاده ابابکر مامور شد که بهمدان رود و همچنین اشارت علیه صدور یافت که سید عزالدین هزار جریب و سید علی بآمل توجه نمایند و اعلام ظفر فرجام از کلاره دشت نهضت نموده و بعد از چند کوچ بپای دماوند کنار عونتن در انجا قصری بنا کرده و بکوشک ارغون اشتهار دارد نزول فرمود و از انجا بتعجیل با خواص و مقربان روان شد و چون فیروزکوه مضرب خیام نصرت انجام گشت امیر سلیمانشاه را بخلعت طلادوز و کمر مرصع سرافراز فرمود و بحکومت فیروزکوه و ری و آن حدود باز داشت و بیان قوچین را که داروغه ری بود امر فرمود که بکلخندان رود و بضبط قلعه انجا قیام نماید و از انجا در حرکت آمده ببسطام رسید و بزیارت سلطان العارفین فائز گشت و فقرا و مساکین را صلات و صدقات داده پسر پادشاه را که نصرت آستان ملازم رکاب همایون بود و حکومت سبزوار تعلق بوی میداشت و بیشتر باشارت علیه بانجا رفته بود معاودت نموده درین محل باردوی اعلی پیوسته پیشکشها بموقف عرض رسانید از آنجمله نه تقوز اسب کشید و بعد از اختصاص بخلعت خاص بموجب فرمان روی بولایت خود نهاده هم در بسطام دانه خواجه که از عقب قوم قرا تاتار رفته بود معاودت نموده باردو رسید و احوال آن جماعت را معروض داشت شهریار سپهر احتشام فرمان داد که سرداران ایشان را بند کرده بسمرقند برند و درین اثنا قاصدی از پیش امیرزاده شاهرخ رسید که در کدام مکان شاهزاده عالمیان بموکب همایون پیوندد و آنحضرت او را بازگردانید و فرمود که رودمتوجه گردد چنانچه در کنار آب جیحون برسد و رایت ظفر نشان در حرکت آمده و طی مسافت نموده بنیشابور فرود آمده در روز چهارشنبه غره محرم سنه سبع و ثمانمائه از انجا کوچ کرده بعشق آباد نزول فرمود و در روز جمعه سیوم ماه موضع جام محل خیام ظفر فرجام گشت و از روح مقدس زنده پیل احمد استمداد نموده بر کمیت خوش خرام سوار شد و بتعجیل رانده چون کنار آب جیحون معسکر همایون خاقان بلند مکان شد امیرزاده شاهرخ تشریف آورده دیده امید از مطالعه طلعت چون خورشید آن فریدون وقت جمشید روزگار روشن گردانید و پیشکشها کشید و بهمت خسروانه همه را بفرزندان بخشید و آقبوقا و قرابوقا جونی قربانی که در مدت غیبت حضرت صاحبقرانی سر از گریبان عصیان برآورده بودند و بحرکات ناملایم اقدام نموده بودند و شاه بهروز را گرفته بدرگاه جهان پناه آورده و بعد از ثبوت گناه هر دو را بر در باغی که در انجا بود بحلق آویختند و درین اثنا خواجه احمد طوسی بضبط اموال خراسان مقرر شد و او در مدت چهل روز دویست تومان کپکی حاصل کرد و حضرت صاحبقرانی قدسیر مسارعت نموده و امیرزاده شاهرخ را بهرات بازگردانید و چون رایت فرمانفرمای ایران و توران بکوتان رسید خواجه آقبوقا که از سمرقند برسم استقبال شتافته بود بموکب همایون ملحق شد و سر لب تازی کشیده

کشیده و چون کنار آب مرغاب محل نزول شهریار کامیاب شد مردم چیچکتو از داروغه خود شکایت نموده بموجب فرموده پای داروغه را سوراخ کردند و سرنگون بیاویختند و در اثناء راه داروغکان قری و قصبات و بلاد و امصار پیاپی رسیده اسبان راهوار کشیدند و ملازمان رکاب فیروزی انتساب الاغان مانده خود را میگذاشتند و بر اسبان آسوده خود سوار میشدند و بتعجیل میراندند و چون خاقان ستوده خصال بعد از قطع منازل در حوالی بلخ بقرب قریه مسجد آدینه نزول اجلال فرمود و اهالی شهر مذکور برسم استقبال آن حضرت آمده پیشانی نیاز بر ساحت بارگاه صاحبقران سرافراز نهادند و موکب همایون از آن منزل نهضت نموده بکشتی از جیحون بگذشت و در ترمذ بخانه خانزاده علاء الملک نزول فرموده و خانزاده مشار الیه بشرایط خدمت و ضیافت چنانکه از همت او میسر بود قیام نموده و از آنجا بکش رانده آق باغ از فر قدوم آنحضرت جنت مثال گشت و چون از کش حرکت آمد بعد از چند روز باغ قرابوته و قصر جهان نما مرکز لوای ظفر انتما گشت و در آن محل خواجه یوسف وارغونشاه و امیرزاده قیدو پسر امیرزاده پیر محمد جهانگیر را بسدهٔ اعلا آوردند و پیشکشها بمحل عرض رسانیدند و مهد علیا تکل خانم نیز با خواتین و امراء بعز تقبیل بساط جلالت مناط سرافراز شدند و تنسوقات بموقف عرض رسانیدند و در آن مکان اکابر و اعیان سمرقند بدرگاه گردون اشتباه رسیده ناصیهٔ اخلاص بر آستان دولت آشیان نهادند و آنحضرت بسعادت از قصر جهان نما سوار شده در قصر باغ چنار نزول فرمود و از آنجا بسمرقند درآمده مدرسه میرزا محمد سلطان که تا غایت که ساخته بودند منظور نظر کیمیا اثر نگشته بود تشریف برد و از آنجا بباغ چنار رفته بساط عیش ممهد داشتند و چون خواتین و آغایان و نوئینان که پیشتر از راه ماخان و مرو متوجه شده هنوز نرسیده بودند کس فرستاد که بتعجیل بیایند و ایشان بعد از چند روز رسیدند و سرای ملک خانم باغ چنار را منزل ساخت و تومان آغا بباغ بهشت رفت و مزاج اشرف در این اوان از نهج اعتدال انحراف نموده و بعد از یکهفته بصحت تبدیل یافت و آنحضرت در زمان مرض در باغ بهشت بسر برده و چون بصحت مبدل شد بباغ شمال رفت و در آنجا بجهة فرزندی که از بیگیسی سلطان متولد شده بود جشنی شاهانه مرتب ساخت و از باغ شمال بباغ بلند نقل فرمود و از آنجا بشهر درآمده خانه امیرزاده محمد سلطان را بقدم فرخنده تزئین داد و امر فرمود که متصل بمدرسه شاهزادهٔ مرحوم گنبدی از جهة مرقدش احداث نمایند و معماران چابک دست در اندک زمانی قبه از رخام منقش پرداختند و نقاشان بطلا و لاجوردش مزین ساختند و خانه که در حوالی مدرسه بود ویران کرده باغچه که از روضهٔ رضوان نشان میداد مرتب گردانیدند و چون بمسجد جامع که احداث کردهٔ همت آنحضرت بود گذار کرد و در کاخش که در مدت غیبت آن حضرت برآورده بودند بواسطهٔ کوتاهی و کوچکی نپسندید و اشارت علیه نفاذ پیوست که آنرا ویران کردند و وسیع تر و رفیع تر اساس انداخته بایوان کیوان برافراختند و در خلال این احوال صاحبقران عدیم المثال از کمال نصفت و عدالت نویسندگان و عملداران را گرفته بند کرد و بعد از آن تحقیق فرمود هر که از وی بخلق ضرری رسیده بود بیاسای وی فرمان داد از آنجمله احمد داود که در مدت غیبت رایات همایون مشغول بشغل خطیر وزارت بود در حین جشن و سور که در کانگل واقع شد فرمان داد تا او را بحلق بیاویختند و در این اثنا ایلچی آیدکو که از دشت قبچاق آمده بود بشرف زمین بوس دریافته معروض داشت و قایع آنجانی را بعد از آن تبرکات و بیلاکاتی که همراه آورده بگذرانید و هم در آن اوقات از پیش حاکم افرنج ایلچی رسید و بیلاکات متکاثره بعرض رسانید و از آنجمله پردهای متصور معروض داشت که هرگز نظیر آن در مخیله مانی صورت نگر نگذشته بود و پیش از این حضرت صاحبقران فرمان داده بود که در باغی که در جنوب باغ شمال ساخته بودند و طول هر یک از چهار دیوار آن تقریباً هزار و پانصد گز شرعی بود کوشکی در میان آن باتمام رسانند در این اثناء آن قصر که قصری پادشاهانه بود باتمام رسیده هنرمندان آن دیار در سنگ تراشی و خاتم بندی ید طولی داشته هر کاری که خاتم بندان در آبنوس و دندان سازند ایشان بهمان خوردگی و نازکی از فرش دیوار پرداختند لاجرم از سنگ مرمر در آن قصر زیبا منظر صور بدیع بظهور آورده و کمال حذاقت و مهارت خویش اظهار کردند و فواره بسیار ضمیمهٔ نزاهت و طراوت آن ساختند و حضرت صاحبقران بآن قصر تحشم فرمود و بترتیب طوی پادشاهانه مثال داده جشنی با زیب و زینت آماده و مهیا گشت و امراء و نوئینان بلوازم ثنا و تهنیت قیام نمودند و ایلچیان افرنج در آن طوی حاضر بودند و این مثل مشهور است که عید بی روستائی نمیباشد

ذکر قرلتای حضرت صاحبقران کشورگشای و ترتیب جشنی عظیم جهة تزویج شاهزادگان

چون از دیرباز خسرو سرافراز بخامهٔ اندیشه و تدبیر بر صفحهٔ ضمیر نگاشته بود که بعد از فتح بلاد روم و شام لشکر ببلاد ختای و دیار اهل شرک و ظلام کشد و بوظایف غزا و جهاد قیام نماید تا این معنی سبب غفران بعضی مآثم و جرایم گردد که در اوان جهانگیری از خدام بهرام انتقام صدور یافته بود لاجرم در این اوقات که در مستقر دولت و مستقر سلطنت قرار گرفت خواست که پیش از ارتکاب آن سفر دور و دراز بعضی از شاهزادگان نامدار عفت و ثار در سلک ازدواج کشد چه بقای نسل و تکوین بیت موقوف بر اینست القصه فرمان قضا جریان نفاذ پیوست که طوی پادشاهانه ترتیب نمایند و خبر فرستند که اشراف اطراف و اعیان اکناف بقرلتای حاضر گردند از شاهزادگان چنگیزخانی طاری اغلان و بعضی دیگر بعرض رسانیدند که مناسب چنان مینماید که در این طوی امیرزاده محمد جهانگیر از غزنین و امیرزاده شاهرخ از خراسان بیاید فرمود که آمدن شاهرخ مصلحت نیست چه مجموع بلاد عراق و آذربایجان بوجود او قوی دل اند و ایلچی بطلب امیرزاده پیر محمد بغزنین فرستاد و موضع کانگل از برای جشن و سور تعیین رفت و روز یکشنبه غره ربیع الاول سنه سبع و ثمانمائه از فر نزول شهریار باتمکین رشک فردوس برین گردید از برای نزول همایون چهار پرده سراپرده هامون صحرا و هامون کشیدند و سرخرگاه باوج قمر برافراختند و دوازده بارگیستی آرای که ظاهرش از سقرلاط هفت رنگ و اندرونش از مخملهای فرنگ بود و طنابهای ابریشمین و ستونهای منقش و قبهای زرین جمعی از پری پیکران فراش بیک هفته برپای کردند و آن دوازده پایه چنان وسیع بود که همای آسا بر سر بیست هزار کس از روی تخمین و قیاس سایه می انداخت و از برای خواتین و شاهزادگان

و امراء و نوئینان خیمه و خرگاه و سایبان و بارگاه برافراشتند و در آن مکان از اطراف و اقطار چندان خلایق جمع آمدند که از کثرت ایشان دیده خیره ماند و در این اثنا منکلی بوقای
حاجب که از امرای ملک برقوق بود و در فنون فضایل نفسانی و حفظ کلام سبحانی و فصاحت بیان و طلاقت لسان و وقوف بر لطایف علمی و شعور بر قوانین عملی باتصاف بصفات
ارباب تحقیق امتیاز داشت از پیش پسرش فرج حاکم دیار مصر رسید و انواع تحف و هدایای فاخره بر موقف عرض رسانید و از جمله نوادر یک زرافه و نه شترمرغ علاوه تبرکات
گردانید و امیرزاده خلیل سلطان که در حدود ترکستان بود در جشن گاه حاضر شده شرف دستبوس دریافت و امیرزاده پیر محمد جهانگیر که بطلب او کسی از پایه سریر خلافت
مصیر رفته بود در این اثنا رسید و حضرت صاحبقرانی وی را در آغوش مهربانی گرفته جراحت فرقت برادرش امیرزاده محمد سلطان تازه شده شاهزاده مراسم نثار و پیشکش
قیام نموده عاطفت خسروانه او را بخلعت طلا دوز و کمر و افسر سرافراز گردانید و خواص ملازمانش را جامه پوشانیدند و ایشان از لباس سوگواری بیرون آمدند و خواجه احمد طوسی که جهت
اعمال خراسان معین شده بود بیامد و از وجوه مقرره اموال فراوان بخزانه عامره رسانید و حضرت صاحبقران دین پرور بمضمون کلمهٔ تناکحوا توالدوا را منظور نظر داشته فرمان داد
که ارباب تنجیم ساعتی مسعود اختیار فرمودند و در آن زمان محمود حسب اشارت عالی شاهزادات و قضات و علماء و ارباب درس و فتوی بمجلس همایون حاضر آمدند و میرزا الغ
بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و میرزا امیرانشاه و از اولاد امیرزاده عمر شیخ امیرزاده احمد و سیدی احمد و شاهزاده بایقرا هر یک را بکریمه از کرایم خاندان سلطنت و دودمان
مملکت بآیین شرع مطهر عقد بستند و در آن محفل جنت مثال امام ائمه ستوده خصال شیخ شمس الدین جزری بعد از رعایت شرایط عقد بقرائت خطبه نکاح اشتغال فرموده کلمهٔ ایجاب
و قبول بقاضی قضات سمرقندی مولانا صلاح الدین متعلق بود و نیاز بیشمار و گوهر بسیار نثار کردند زبس که گوهر و زر که افشانده شد زر چیدنش و سیما مانده شد حضرت
صاحبقرانی بمسند جهانبانی برآمد و خواتین و آغایان تاجها بر سر گذارده چمن رخسار خود را بدر رخشان مرصع زیب و زینت بخشیدند و ماهرویان مهرجبین با طراوت گل و لطافت نسرین
آن بزم بهشت آیین را بفرّ حضور خویش مزین داوند و امرای بزرگ و نوئینان و سادات و اکابر و قورچیان در سایهٔ دوازده پایه آرام گرفتند و سایر خلایق از امرا هزاره و اشراف مقدار
یک تیر پرتاب از دوازده پایه دورتر مجلس جلوس اختیار نمودند و پیلان بهرام صولت با خلعتهای طلا دوز و برزنهای مرصع سوار شده وظایف خدمت بتقدیم رسانیدند و فیلان
کوه پیکر را بانواع تکلفات تختها بر پشت بسته بجای خود باز داشتند و کثرت مأکولات و مشروبات بمرتبه رسید که رسم جوع و عطش از میان برخاست و چند شبانه روز شاه و گدا صغیر و
کبیر بنای و نوش بسر بردند و آخر جشن و سور ایلچیان مصر و شام و دیار فرنج و بلاد هندوستان و دشت قبچاق و سایر اکابر و حکام اطراف و مجموع امرا و سران سپاه را بخلعتهای
فاخره و انعامات وافر مسرور گردانید و چون ایام عشرت منتهی شد حضرت صاحبقران سایه التفات بر امور ملک و ملت انداخته در اجرای امر معروف و نهی منکر مبالغه تمام نمود و بگلو
سرای بیازد درآمده مراسم شکر باری بتقدیم رسانید الحمد لله المنعم المفضل المتعال فی جمیع الاوقات والاحوال

ذکر بعضی از قضایا که پیش از یورش خطا روی نمود و توجه رایات نصرت آیات بدان صوب ✽

نخست حضرت صاحبقران فرمان داد که تواچیان شماره سپاه هزاره بواجبی نمایند هر جا که قابلیت
افزوده داشته باشد زیاده کنند و در دفاتر ثبت نمایند و چون این مهم تمام سازند امراء دستور العمل بستانند که بچه یراق و بچه طریق بیایند و مجموع تواچیان بموجب فرموده عمل نمود
حکام ولایت و سرداران اطراف را بعد از فرستادن بموجب فرموده صاحبقران جهت گرد کردن هر یک باقطار ممالک روانه شدند و حضرت صاحبقران بجانب شهر توجه نموده بنزد
مهد علیا سرای ملک خانم نزول فرموده و در آنجا امیرزاده پیر محمد جهانگیر را نواخته رخصت انصراف داد که بملتان مراجعت نماید و امیرزاده سیدی احمد بن عمر شیخ را که مادرش حرم
شاهزادهٔ مشار الیه بود و در این قوریلتای بمصاهرت شاهزاده مخصوص شده همراه او روانه کردید و امراء ایشان متوجه قندهار شدند و ایلچی مصر را خلعت و کمر زر انعام داشته از نو بانواع اکرام
بهره ور گردانید و دستوری یافت که بکشور خود باز گردد و مولانا عبدالله کشی را با جمعی رفیق او ساخت و مکتوبی در عرض سه گز و طول بیست و کریاس رقم شده بخط ید مولانا شیخ
محمد پسر خواجه حاجی بند گر تبریزی که در حسن خط و حسن کتابت نویسی سرآمد روزگار بود بنام ملک مصر ملک فرج در صحبت ایشان روانه کرد و چون فرج پیغام داده بود که ما سلطان احمد بغداد
و قرا یوسف ترکمان را گرفته بند کرده ایم هر چه اشارت شود در باره ایشان تقدیم افتد حضرت صاحبقرانی در جواب نوشت که احمد جلایر را بند کرده بفرستند و قرا یوسف را از سر تن
بند جدا سازند و آنحضرت تحف و بیلاکات که هر یک از آن خراج مملکتی بود با رسول و نامه ارسال داشته سایر ایلچیان که از بلاد فرنج و دشت قبچاق و هندوستان آمده بودند
مقرون بنوازش احسان باز گردانید و بانوی عظمی ملک آغا که بنابر فرمان از هرات روان در قوریلتای حاضر شده بود اجازت انصراف یافته مراجعت نمود و در اینولا ایالت
سیکران حکومت ولایت تاشکنت و سیکی و آشره و ولایت جته تا حدود خطای بشاهزاده جوان بخت میرزا الغ بیک گورکان ارزانی داشت و زمام ایالت اندکان و طراز
و کاشغر در کف کفایت امیرزاده ابراهیم سلطان نهاده از امرا شاهزاده مشار الیه پیر محمد طغای بوقا و شیخ محمد بهلول و محمد آزاد متوجه شدند تا لشکر آن نواحی را فراهم آورده
بتاشکنت که وعده گاه اجتماع سپاه بود حاضر شوند و حضرت صاحبقران کامکار از مدرسه سرای ملک خانم سوار شده در کوک سرای که از مستحدثات معمار همت آنحضرت است
بدولت و اقبال نزول فرمود و امر اعلا نفاذ پیوست که امیر بندق نسخه لشکر احتیاط کرده باز بیند که چه مقدار مرد در یورش ملازم رکاب همایون خواهند بود و امیر مشار الیه تفحص
نموده بموجب سامی که ارکان کل قرار گرفته بود معروض داشت که از بلاد ماوراءالنهر و خوارزم و ترکستان و بلخ و بدخشان و خراسان و مازندران و قوم قراتاتار که ایشان را از
روم کوچانیده آورده اند صد و بیست هزار سوار نامدار جمع میشود چنانچه در ظفرنامه مسطور است و ستوده راق از امیرزاده سلطان احمد شنیدم که در آن زمان حضرت صاحبقران
در پیش مسند و در آنجا ثبت شده که ملازمه خاصه آنحضرت در حین یورش خطای سیصد و هشتاد هزار و ششصد و دوازده مرد در شمار آمد و همچنان از آن جناب استماع افتاده که

افتاده که مجموع سپاه صاحبقران کامران دران وقت دویست هزار سوار و پیاده بودند القصه فرمان واجب الاذعان نفاذ پیوست که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سیدی احمد و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا با لشکرها در تاشکنت و شاهرخیه و سیرام قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین با جمعی از سپاه جوانغار در بخارا زمستان بپایان رسانند و شاهرخیه در زمان سابق فناکت میگفتند و در اوان توجه چنگیزخان بممالک ماوراء النهر و ترکستان در آن دیار دیار نمانده و عمارتش چنان خراب و ویران شد که یک خشت درست پیدا نبود تا در شهور سنه اربع و تسعین و سبعمائه حضرت صاحبقرانی بعمارت آن فرمان داد و معماران چابک دست باندک فرصتی حصاری استوار ساختند و طاعت گذاران آن حدود و حوالی را بانجا نقل نمودند و آنجا را بفرزند شاهرخ که بحکومت سمرقند مأمور گشته و محافظت خزاین و تسلیح چتر حواله شده و رایات فتح آیات در بیست و دوم جمادی الاولی سنه سبع و ثمانمائه که آفتاب در اواسط قوس بود روی توجه بقشلاق اقسولات نهاده بموضع قراالماق نهضت فرموده و بعد از طی مسافت ساوه و صول بانجا افکندند و آفتاب عالمتاب روی در نقاب سحاب کشیده برف و بارانی عظیم باریده و بادی تند و سرمای قوی پدید آمده و حضرت صاحبقران ازانجا سوار شده و بتعجیل تمام رانده در اقسولات فرود آمده و شاه و شاهزادگان و امرا و نوئینان در قورها که پیش ازین باشارت علیه ساخته بودند قرار گرفتند و در آن اوان خود شدت زمانه حدی بود و شدت برودت بمرتبه بود که اگر کرد اثر کیفیت آن بخاطر گذرانیدی فی الحال طبیعتش انجماد پذیرفتی و با وجود این معنی زمان زمان سرما تو بر تو شد و موجبی که متفرع شده بود امیرزاده خلیل سلطان بتاشکنت رفت و امیرزاده سلطان حسین ربیعی و پیران نامزد شد و در دهستان آمده بدان احتیاج خواهد افتاد و از جمله قضایا که در زمان غیبت صاحبقرانی اتفاق افتاد قضیه شاد ملک بود و بیان این سخن آنست که امیرزاده خلیل سلطان جهان سلطان دختر امیرزاده علی را در حباله نکاح داشت و امیرزاده علی خواهرزاده حضرت صاحبقران بود و از قضایای ربانی امیرزاده خلیل سلطان را با شاد ملک که سابقا در زمره کنیزان حاجی سیف الدین انتظام داشت تعلقی تام و عشقی پدید آمده و محبت شاهزاده بویانسیو تا سمت آن می پذیرفت تا عنان تمالک و تماسک بیکبار از قبضه اختیار او بیرون رفت و در زمان غیبت رایات جهانگشای شاد ملک را بزنی خواست و چون حرم امیرزاده خلیل سلطان ازین معنی آگاه گردید صورت قضیه را بسمرقند بعرض حضرت صاحبقران رسانید و آن حضرت باحضار شاد ملک فرمان داده شاهزاده نوعی ساخت که او را پنهان داشتند و بدین سبب آتش خشم جهانسوز او و خته تر گشت و فرمان قضا جریان صادر یافت که هر جا شاد ملک را بیابند بکشند و در پیدا کردن وی تیغ خبر ساختند و بنا بر شفاعت امیرزاده پیر محمد جهانگیر امضای این حکم در توقف افتاد و در اقسولات بسمع حضرت صاحبقران رسید که امیرزاده خلیل سلطان نخود مشتیش را نهفته همراه آورده و فرمان نفاذ یافت که آن عورت را بقتل آورند مهد علیا سرای ملک خانم از دل نگرانی شاهزاده پریشان ضمیر شده در باب مخلص او چاره اندیشید و با امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک قرار داده که در پایه سریر اعلی عرضه دارند که شاد ملک از شاهزاده حامله است چون این صورت معروض گشت حکم شد که او را با امیر شاه ملک سپارند تا بعد از وضع حمل شاد ملک ایلچی از ملازمان مهد وسم در اقسولات از جانب خراسان رسید خواجه ابن شیخ علی بهادر از پیش امیرزاده شاهرخ رسیده خبر سلامتی شاهزاده بسمع علیه رسانید و آن حضرت امیر برندق را بجانب تاشکنت روانه ساخت تا برسانیدن تغار لشکر قیام نماید و دران زمستان کرده و بهای مشحون بانواع ماکولات می آوردند و اسباب و تجملات از اطراف بدرگاه عالم پناه میرسانیدند و شهریار دریادل مجموع آنها را بشاهزادگان و امرا می بخشید و چون فرمت حشمت رفاهیت سپاه و امرا بمرتبه رسیده بود که زیاده بر آن متصور نبود ارباب فراست از مضمون کلمه اذا تم امر دنا نقصه بغایت خایف و هراسان بودند و از بیم زوال دولت در بحر الحظه می غنودند

ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب اترار

با آنکه آفتاب در اواخر جدی بود و شدت برودت بمرتبه که زهره و عیاذ بمفارقت آتش و زخ نفس سرد می کشیدند حضرت صاحبقران گردون توان را حرص غزا و جهاد دامن گیر شده صبر بغفر نموده که سورت سرما کمتر شود و بجانب آن مملکت رایت توجه برافرازد عنان عزیمت بخطه اترار منعطف ساخته در آن اولا فرمان داد که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سیدی احمد و امیر برندق و شمس الدین عباس و خداداد حسینی و یادگار برلاس و ارغون شاه و ارلات و محمد درویش برلاس و رستم طغای بوقا و عبدالکریم حاجی سیف الدین با جمعی از امرا در نواحی تاشکنت و شاهرخیه قشلاق کنند و چون آفتاب منتصف حوت رسد در جنبش آیند و باتفاق توجه نمایند و امیرزاده سلطان حسین نیز که بجانب بسی و صبران رفته بودند بی خبر و تعلل در اول بهار سوار شوند و موکب همایون از آب سیحون بر بالای یخ عبور نموده نزول فرمود و دران سال از اوایل قوس تا اواخر حوت کاروانیان عرابها و غیر ذلک از گذرهای سیحون و جیحون بر روی یخ میگذشتند و رود سیحون بنوعی بسته بود که تا سه گز میشکافتند تا آب بنظر میرسید و حضرت صاحبقران از کنار سیحون سوار شده روز چهارشنبه دوازدهم رجب پیری بیک را بفر وجود خویش زیب و بها بخشید و امرا و شاهزادگان هر یک بمنزلی رفته و آمدند و از غرایب حالات آنکه در سرائی که از برای نزول آن حضرت معین شده بود از هم سخار هی آتشی در صحن خانه افتاده اندک احتراقی روی نمود و اگر چه در زمان فرو نشاندند اما از حدوث این امر بدیع پریشانی در خاطر شریف و ضمیر منیر راه یافت و دران اوقات مردم خوابهای آشفته میدیدند حضرت صاحبقران بیهال موسی کا را فرستاد تا تفحص نماید که راه چنان شده که توان گذشت یا نه او و نفر موده عمل نموده احتیاط کرده و باز گشت معروض داشت که اصلا عبور ممکن نیست و دیگر که از جانب سیرام بهمان کار آمده بود مراجعت نمود و بعرض رسانید که در آن عقبه و نشیب بر بالای برف نشسته است و دراین اثنا خواجه که از پیش توغتمش خان که از دیر باز در دشت سرگردان میگشت بدرگاه جهان پناه آمده روزی که حضرت شاه و شاهزادگان در دیوان نشسته بودند و امرا و اعیان برگرد آن حضرت صف زده بودند پیوسته امرا مثل پیری بیک و شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و غیرهم عز بساط بوس دریافت و پیغام توغتمش خان را بزبان تضرع و مسکنت بعرض رسانید که جزای اعمال کفران نعمت صاحبقران بر صفحات روزگار خود دیدم و محنت آن کشیدم و مدتی شد که در بیابان پریشان و بی سامان میگردم و از خوف ما لا نفس بفراغ بال نتوانم زد و اگر رحم خسروانه شامل

و دیگر پای از دایرهٔ اطاعت و انقیاد بیرون ننهم و مدت العمر بشرایط خدمتکاری و جان سپاری قیام نمایم و خلق کریم شهریار هفت اقلیم قسرا خواجه را که از نوکران قدیم توقتمش خان بود نوازش بسیار فرمود و استمالت داده بجواب فرمود که امیدوارم که بعد از این دشت قپچاق و الوس جوجی خان را از شوایب کدورت منازعان مصفی ساخته با و سپارم و چون در خاطر خطیر صاحبقران چنان بود که هم در آن چند روز از اترار بجانب ختای نهضت فرماید خواتین و شاهزادگان که بر رسم مشایعت آمده بودند بازگردانید و خواجه را رخصت انصراف داد و بسیالکات ارزانی داشت و خواست که او را با تنسوقات و استمالت پیش توقتمش خان فرستد لکن نگاشتهٔ قلم تدبیر خلاف اندیشه و تدبیر بود الحکم لله الملک القدیر

ذکر انتقال حضرت صاحبقرانی از این مرحلهٔ فانی بدار القرار آن جهانی

حکم مسرع قضا بر جمیع بریه جاری و تیر تدبیر اجل بهدف هر دلی کارگر است هیچ سرو قامتی بر جویبار حیات بالا نکشید که از تندباد اجل منحنی نشد و هیچ غنچهٔ رخساری در چمن زندگانی نشکفت که از صرصر حوادث پژمرده نگشت هر که رخت هستی در این کاخ فیروزه منظر درو روزگار بیوفا کرد فنا قصر وجود او برآمد و هر که علم رفعت باوج ثریا برافراخت بانگ زلزلهٔ زمانه خدنگش آمد و رطهٔ عنا فکند نیامد کس در این فیروزه منظر که ننهد مرکب آخر رخت بر در ز رفعت گر نهی بر آسمان پی بود زیر زمینت عاقبت جای سرت گر بالش مه کرده بالین در آخر کاسه گردد بعالین غزالی هر عروسی راست در پی پی هر نوبهاری ابودی گل خنده زد بر طرف گلزار که ما از کلاهش گریه زار نسازد سیلش که مهله کس که تا بوتش نسازد تیز انیس ندید سبزه از بوستانی که نتیجه بیند ز خزانی غرض از تسوید این کلمات و تمهید این مقدمات آنکه در این اوان که حضرت صاحبقران از دار السلطنهٔ سمرقند بیرون آمده بخطهٔ اترار رسید بنابر کثرت برف و صعوبت مسالک رحل اقامت و بساط کامرانی گسترد ناگاه در چهارشنبه دهم شعبان سنه سبع و ثمانمائه مزاج همایون او از حد اعتدال انتقال کرد و تبی محرق بذات بلند صفات آن حضرت عارض گشت حضرت صاحبقران بزبان خجسته بیان باعتقاد و استغفار کشاده از جمیع مناهی و معاصی از سر صدق نیت و عزم درست توبه فرمود و هر زمان عرق شد او ضعف افزا و تا چند مرض مختلف جمع آمد چنانچه از معالجهٔ یکی دیگری زیاده میشد و مولانا فضل الله طبیب با آنکه دم عیسوی داشت و در علاج ید بیضا مینمود بمعالجه و مداوی مشغول گشت و چون شهریار روشن ضمیر یقین میدانست که مرض علاج پذیر نیست و اخر آخرت گزیدن بمقراض توفیق رشتهٔ علایق و عوایق قطع کرده دل بر آن قرار گرفت شاهزادگان و خواتین عفت آئین و امرای عظیم القدر را طلب فرموده در باب تنسیق امور ملک و ملت سخنان بر زبان راند که محل اندیشه که ستمگر و دهر فلک همه بقلم زرین بر صفحهٔ خورشید نگارد و آن اینست که پیر محمد جهانگیر ولیعهد و قائم مقام منست باید که شما طریق مطاوعت مسلوک دارید و از منازعت و مخالفت احتراز باشید تا سبب تفرقهٔ حال برایا نگردد و سعی جمیل چندین ساله من ضایع نشود و باید که امرا حاضر این معنی بغلاظ ایمان مؤکد گردانند و سران سپاه برکه خواستند سوگند دهند که سالها فرمان او بجنید و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و سایر خواص مقربان که بر سر بالین حضرت حاضر بودند در گریه افتادند و زبان بدعا و ثنا کشاده گفتند که مجموع ایام زندگانی ما فدای یک لحظه حیات صاحبقرانی باد و تا رمقی از حیات و نفسی در تن ما باشد پای از دایرهٔ خدمتگاری بیرون ننهیم و تقدیم مقصد در لوازم جان سپاری کوشش نمائیم و بخلاف رای ولی نعمت اقدام ننمائیم که موجب نکبت و مستلزم کفران نعمت است بعد از آن عرضه داشتند که اگر فرمان شود کس فرستاده شاهزاده خلیل سلطان و امرا را طلب داریم تا بسعادت ملاقات فائز گردند و آنچه از زبان همایون شنیدیم ایشان نیز بشنوند که از ایصال این وصیت و استماع آن ایشان از زبان ترجمان بسیار تفاوت است حضرت صاحبقران فرمود که اجل نزدیک رسیده و زمان گنجایش آن ندارد که غایبان حاضر گردند و الحمد لله و المنه که هیچ آرزو در خاطر نمانده مگر ملاقات قرة العین شاهرخ که میخواستم که یکنوبت دیگر دیده بدیدار او روشن سازم و میسر نشد آنگاه پادشاه والاگهر روی بفرزندان که ملازم رکاب همایون بودند آورده گوش ایشان را بدرر نصایح بیاراست و بر موافقت یکدیگر دلالت کرده از منازعت تحذیر نمود و چون نصیحت باتمام رسید مرض بغایت استیلا پذیرفت و ضعفی عظیم طاری شد و اشارت علیه صدور یافت که مولانا حبیب الله و جمعی که در بیرون بقرائت کلام مجید مشغول بودند باندرون آیند و بر قرائت قرآن مجید و تکرار کلمهٔ توحید مواظبت نمایند و چون زمانه لباس سوگواری در بر کرد میان شام و خفتن چند نوبت کلمه بر زبان مبارک جاری گردانید و جان بجانان سپرد انا لله و انا الیه راجعون و این حادثهٔ کبری در شب هفدهم شعبان سال مذکور اتفاق افتاد و مولانا بهاء الدین جامی در تاریخ وفات صاحبقرانی فرماید سلطان تمر آنکه چرخ اول چون گرد از خون عدو روی زمین گلگون کرد شد هفدهم زشهر شعبان سفری فی الحال برضوان سر و پا بیرون کرد شهنشاهی که تا ذاتش بهشت جاودان آمد وداع شهریاری کرد و تاریخش همان آمد و مولانا بدر الدین علی مروزی گوید میر اعظم تیمور خان جهان رفت سوی بهشت و تخت بهشت قرار شد بهشت و تاریخش سر قرارش بود و او بهشت باد قائم مقام او بر تخت شاهرخ خسرو فرشته سرشت مدت زندگانی صاحبقرانی هفتاد و یکسال بود و زمان سلطنتش باستقلال سی و شش سال بود و سی و شش پسر و پسرزادگان یادگار بگذاشت چنانچه تفصیل ایشان عنقریب بمساعدت وقت مذکور خواهد شد

ذکر اقامت مراسم تعزیت حضرت صاحبقران عالی منزلت و ارسال نعش مطهر آن حضرت بصوب سمرقند جنت صفت

در آن شب تار که رایات آفتاب اشراق خاقان نیکوکردار پرتو التفات از حال مقیمان این گنبد دوار باز گرفت علامت روز قیامت آشکار گشت و ناله و نفیر صفیر بگوش ساکنان حظائر قدس رسید و شاهزادگان افسر عزت بر خاک مذلت افکندند امرا و خواص گریبان چاک زده خوناب سرشک از دیده بر رخسارها روان کردند و خواتین بزخم ناخن رویها خراشیدند و نمک بر جراحت سینها پاشیدند و از لوازم تعزیت و سوگواری هیچ فرو نگذاشتند سران ملک پیراهن دریدند و دم و یال ستوران ببریدند برآمد نالهها از جیب و دست زمع

ز مرد و زن غریو و ناله برخواست و چون ورثه بتجهیز و تکفین آن حضرت آوردند و بنابر وصیت نمودند شاهزادگی بنقل اشتغال نمود و چون از آن مهم باز پرداختند اعاظم امرا مثل پیری بیک و سایر بوقا و برادرش شیخ نورالدین و شاه ملک و خواجه یوسف و دیگر خواص و مقربان باهم اتفاق کرده سوگند خوردند که مخالفت یکدیگر نکنند و از مقتضای وصایای حضرت صاحبقران درنگذرند و امیرزاده پیر محمد جهانگیر را ولیعهد داشته تخت سمرقند بدو سپارند و دانستند که تمشیت امور عزت و دولت در قبضهٔ قضا و قدر است و سعی عباد در آن باب بی ارادهٔ ملک الوهاب هباء و هدر و چون هنوز عزم رفتن بجانب خطا فسخ نشده بود ارباب اقتدار آغایان را از تغییر لباس و فریاد و فغان مانع می‌آمدند تا دشمن بر وی بر کیفیت حال اطلاع نیابد بیت بیهات آفتاب جهانتاب بکسوف کل در وسط السماء چه سان پنهان ماند و آثار طوفان نوح در این دیر سپنج چگونه بوضوح نه پیوندد و امرای عظام بعد از تقدیم مشورت با خواتین واجب الاحترام کس فرستاده امیرزاده خلیل سلطان را که در تاشکنت بود از وقوع واقعهٔ هایله آگاه گردانیدند و دیگری را پیش امیرزاده سلطان حسین روان کرده پیغام دادند که مرض حضرت صاحبقرانی قوی شده باید که جریده متوجه گردد و خضر توقچین را با نوشته بجانب غزنین روانه ساختند که امیرزاده پیر محمد را از رحلت آن حضرت و ولایت عهد و قایم مقامی او خبردار کند تا بر جناح تعجیل بتخت سمرقند شتابد و بشاهزادگان و حکام که در ممالک محروسه بودند مکاتبات ارسال نمودند و از وقوع این حادثه آگاهی دادند و در محافظت عباد و ترفیه بلاد و دفع اعدا مبالغه نمودند و شیخ تمور توقچین را بجانب هرات پیش امیرزاده شاهرخ فرستادند و علی درویش که بیک یجه اشتها یافته بود متوجه تبریز گشت که امیرزاده عمر بن امیرزاده میرانشاه را از صورت این واقعه خبر دهد و ارتیمور را بجانب بغداد نزد امیرزاده ابابکر و امیرزاده میرانشاه فرستادند و دیگری بطرف فارس و عراق در حرکت آمد و بعد از ارسال رسل شاهزادگان و امرا و آغایان که در اترار بودند شب پنجشنبه هیجدهم ماه مذکور وقت نماز خفتن تابوت صاحب ناموس را در محفه نهاده از شهر بیرون بردند و در همان شب از روی یخ گذشته در دو فرسخی اترار در میان بیشه فرود آمدند و در آنجا باز فغان تا افلاک مملوک از دست رفته جزع و فزع بسیار کردند بتخصیص خواتین که خود را در عرصهٔ هلاک آوردند و چون نوحه و زاری آغایان از حد گذشت امرا پیش آمده بزلال نصیحت آتش اندوه ایشان را فی الجمله تسکینی دادند و بعد از آن امرا در حضور خواتین و آغایان در باب یورش خطا مشورت کرده با یکدیگر گفتند که حیف باشد که لشکر چنین عظیم که در استعداد و آراستگی ایشان کسی امکان نداده و بی نیل مقصود باز گردند و مجموع آغایان و امرا و شاهزادگان که حاضر بودند رفتن بجانب خطای را صواب شمردند لیکن بر آن قرار گرفت که در کار با امیرزاده ابراهیم سلطان که حضرت صاحبقران او را بجای خود بخطا می‌برد روان شوند تا با میرزا خلیل سلطان که در آن وقت بیست و یکساله بود و از شاهزادگان حاضر بسن بزرگتر بود پیوندند و متوجه دیار بت پرستان گردند و بعد از اقامت مراسم جهاد و استیلا بر معاندان معاودت نموده بموجب وصایای حضرت صاحبقرانی عمل نمایند و چون مشورت مذکور بر نهج مسطور قرار یافت نعش صاحبقران مغفور را مصحوب خواجه یوسف و علی توقچین و زمره‌ای از خواص بدار السلطنه سمرقند گردانیدند و مبالغه کردند که بتعجیل بروند و در راه نیک تاخیر باشند و ایشان بر آن امر مبادرت نموده در حرکت مسارعت کردند و شب دوشنبه بیست و دوم شعبان تابوت آن حضرت را بسمرقند رسانیده در گنبدی که جهت آرامش آن آسایش آن حضرت تعیین رفته بود بر نهج شرع شریف بخاک سپردند و بعد از ارسال جنازهٔ مغفرت پناه آل صاحبقران بهمال حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین و میرزا الغ بیک بجانب سمرقند روان شدند و امیرزاده ابراهیم سلطان و امرا و نوئینان بنیت غزا و جهاد مشرکان خطا رایات جهانگشای برافراخته در ساعتی مختار بدولت و اقبال سوار شدند و از آب سیحون گذشته بکفر سنج راندند و در جانب شرقی بکنار اترار فرود آمدند و از آنجا الملیجان بجانب دست راست فرستادند و امرا را که در تاشکنت و شاهرخیه بودند خبردار کردند که ما نعش حضرت صاحبقران را بسمرقند فرستادیم و خواتین و آغایان نیز از عقب متوجه شدند و داعیهٔ عزیمت خطا تصمیم یافته و سیخین بطرف دست چپ فرستاده پیش امیرزاده سلطان حسین از صورت قضیهٔ مذکور او را اعلام نمودند و پیغام دادند که با لشکر توجه نموده نوعی سازد که در موضع چوکلک ملاقات واقع شود تا باتفاق متوجه غزا شویم و چوکلک قریه‌ایست در پنج فرسخی اترار بجانب شرقی

ذکر معاودت میرزا سلطان حسین بعزم جلوس بر تخت فرمانفرمای هفت اقلیم

چون خبر فوت حضرت صاحبقران مغفور بامیرزاده سلطان حسین رسید لشکر دست چپ را که با او بودند پراکنده ساخت و اسبان بعضی از ایشان را گرفته با هزار کس بتعجیل تمام عزم سمرقند کرد تا تدبیر خود را در شهر اندازد و اعلام شوکت شهریاری برافرازد و الملچی که بجانب او رفته بود در همان روز باز آمده خبر آورد و بنابر آنکه وقتی عجیب بود خوف و هراس بر ضمایر ارباب بصایر استیلا یافت و چون امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک بر حقیقت حال اطلاع یافتند نوشته بضابطان سمرقند ارغونشاه فرستادند مشعر بر آنکه امیرزاده سلطان حسین با آقا دانی مخالفت آغاز کرده و لشکر را برهم زده با هزار سوار دو اسبه متوجه آن جانب شده باید که در محافظت شهر مساعی جمیله مبذول دارد و او را باندرون راه ندهد و اگر میسر شود خود او را گرفته و بند کرده نگاه دارد و پیش حضرات عالیات هر کس فرستاده ایشان را از مخالفت امیرزاده سلطان حسین آگاهی دهد و التماس نمودند که هر جا که رسیده باشند توقف ننمایند که مبادا کسان از عقب برسیم و نزد خواجه یوسف نیز مسرعی فرستاده پیغام دادند که در محافظت محفه رعایت حزم مرعی دارد و از تعجیل هر چه تمامتر بشهر رساند که دور نیست که امیرزاده سلطان حسین خود را بوسیلهٔ نعش بشهر افکند و آتش فتنه را التهاب داده آشوب پدید آورد و سیخین نیز امیرزاده خلیل سلطان و امرا که در تاشکنت بودند ایلچی با نامه روان کردند و شکایت امیرزاده سلطان حسین درمیان آوردند و باز نمودند که جهت مخالفت امیرزاده مشار الیه یورش خطای در حیز توقف افتاد اکنون صواب آنست که شما با جمیع لشکر بموضع آق کهر که چراگاهی فراخ و علفزاری معتبر است باز گردید و ما نیز از این محل توجه بدان صوب نمائیم و بعد از تلاقی وصایای حضرت صاحبقرانی بشما رسانیم و آنچه مصلحت آقا دانی و مقتضی وقت در آن باشد عمل نمائیم و چون از

از ارسال رسل فراغت یافتند شاهزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک عزم سمرقند جزم کردند و امیر بیرک بیک و ساربوقا باتفاق همگنان در اترار توقف نمودند و شاهزاده و امرا از خارج شهر اندکور بیرون شده و لشکریان از استماع مخالفت امیرزاده سلطان حسین تمام جبه پوشیده و در حرکت آمدند و عنان توجه بجانب سمرقند منعطف گردانیدند و از آب سیحون گذشته مقارن عبور ایشان یخ شکست و سه شتر خزانه با بار در آب فرو رفت و ایشان قریب سیحون فرود آمدند و چندان توقف نمودند که چهارپایان جو خوردند و شاهزاده و امرا زمان از انجا شبگیر کرده روانه سمرقند شدند و از غرایب حالات آنکه پیش از وصول ایلچی که باز از رفته بود خبر مخالفت امیرزاده سلطان حسین را شاهزاده خلیل سلطان و امرا شنیده بودند و از استماع این واقعه دهشت و حیرتی که از واقعه حضرت صاحبقران داشتند سمت تضاعف پذیرفت و امیرزاده سید احمد و امیرزاده عمر شیخ و امیر یادگار شاه ارلات و امیر شمس الدین عباس و امیر حاجی برندق و دیگر سرداران ایلچی کسی بطلب ایشان فرستند بحضرات عالیات شاهزادگان و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک رسیدند و مکتوبی مشتمل بر ذکر در سلک آورده بایشان فرستادند که اگر این امر پسندیده مخالف قول حضرت صاحبقران بیهمال است چه آن حضرت فرموده که بعد از من امیرزاده پیر محمد جهانگیر قائم مقام مطلقا بسلطنت دیگری همداستان نشویم و طریق متابعت امیرزاده خلیل سلطان نسپریم باید که شما با وجود کیاست و کاردانی امری که خلاف وصیت صاحبقرانی باشد پیش نگیرید و زنهار که بخیالات فاسده مردم نادان همداستان نشوید و چهره مروت و فتوت بناخن بدعهدی و بی وفائی مخراشید و خاک بی آزرمی در دیده مردمی مپاشید تا از بدنامی و دشمن کامی ایمن باشید و چون این نامه بامرا رسید از کرده خود پشیمان شدند و ندامت فایده نداشت و با وجودی که کار از دست رفته بود امیر برندق را فرستاده در مقام تلافی آمدند

ذکر آمدن امیر برندق بن جهانشاه پیش سرداران سپاه و رفتن امیرشاه ملک بپای تخت و راه نایافتن از عدم مساعدت بخت

و چون موضع اقسولات مضرب خیام شاهزادگان و حضرات عالیات شد امیر برندق از جانب تاشکند رسید و بعد از اقامت مراسم تعزیت مکتوب امیر خداداد و امیر شمس الدین عباس را در خلوتی بامیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک رسانید مضمون آنکه ما این مهم یعنی سلطنت امیرزاده خلیل سلطان را بجهت استقامت ملک و استدامت دولت پیش گرفتیم و اندیشیدیم که در این زودی ملک را حارسی و دولت را ضابطی پیدا شود و خللها راه و فتنها روی نماید که تدارک آن نزد ارباب اقتدار دشوار باشد و بر شما روشن است که هر گاه عرصه مملکت را نگهبانی نباشد کم فرصتان که در انتظار چنین عرصه اند گردنکشی گروها از حد خویش بیرون نهند و باطراف ولایات تعرض رسانند و گمان چنان بود که شما با ما درین امر همداستان باشید و چون دانستیم که حضرت صاحبقران بخلاف این وصیت کرده از کرده خود پشیمانیم و هر چه شما در باب امضای وصایای آن حضرت مصلحت بینید بتقدیم رسانیم امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک چون بر مضمون نامه اطلاع یافتند گفتند ما هیچ وجه تغییر و تبدیل نفرموده و ولی نعمت خود را نخواهیم داد و امیر برندق قول ایشان را استحسان نموده در حضور شاهزادگان عهد کرده سوگند خورد که از مقتضای وصایای حضرت در نگذرد و بجز امیرزاده پیر محمد جهانگیر هیچکس را ولیعهد و قائم مقام آن حضرت نداند و بدین سبب امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک بار دیگر مکاتبات مرتب داده ایشان را بر نقض عهد امیرزاده خلیل سلطان ترغیب و تحریص نمودند و مکتوبات را بامیر برندق تسلیم نموده و پیغام زبانی فرستادند که خطائی از شما صدور یافته باید که تدارک آن نمایند و ملازمت درگاه امیرزاده پیر محمد جهانگیر را از جمله سعادات بزرگ دانید و نوعی سازید که امیرزاده خلیل نیز در مقام اطاعت درآید و در این باب عهدنامه نوشته بمهر رسانید چنانچه در سمرقند بار سد تا آنها پیش وارث ملک ارسال نمائیم و امیر برندق با مکتوبات مراجعت نموده روی بجانب تاشکند نهاد و روز دیگر شاهزادگان و خواتین با چشم گریان و دل بریان روان شدند و امیرزاده الغ بیک و امیرشاه ملک با طایفه از لشکر بطرف بخارا در حرکت آمدند و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نورالدین با جمعی از بهادران و سرداران بطرف دیگر توجه نمودند و هر دو گروه بتعجیل رانده تا پیش از امیرزاده خلیل پرتو التفات بر ضبط مملکت اندازند و چون بعد از طی مسافت بموضع قرش نزول فرمودند بمشورت و صوابدید همگنان امیرشاه ملک از پیش رانده و چون بحوالی سمرقند رسید شهر را مضبوط یافت چه ارغونشاه بنابر مواعید امیرزاده خلیل سلطان و اشارات او که امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک که متوجه نصب باند تختگاه را نه نهند و در دفع حصار داری نکته فرو نگذارند برج و بارو را استحکام تمام داده در مقام ممانعت پای ثبات بفشرد و امیرشاه ملک از دروازه شیخ زاده که بر سر آن راه است بدروازه چهار راه شتافته که امیر خواجه یوسف و ارغونشاه و سایر سرداران سمرقند در انجا بودند و میان ایشان گفت و شنود واقع شد ارغونشاه امیرشاه ملک را بشهر راه نداد و بر بهانه تمسک جست که من نقض نموده و نشان حضرت صاحبقران ضابطه این دیار و امیرزاده پیر محمد جهانگیر ولیعهد و قائم مقام آن حضرت است هر گاه که شاهزادگان بیایند شاهی را اتفاق نمایند و خدمتش بتقدیم رسانم و خویش این خطه را فرمان برم شهر را تسلیم نمایم و امیرشاه ملک چون دانست که ارغونشاه بوعدهای امیرزاده خلیل سلطان فریفته شده بهیچگونه دروازه باز نخواهد کرد محزون و پریشان بازگشت و چون از آب کوهک گذشت دید که حضرات عالیات بسرای ملک آباد رسیده اند صورت حال تقریر کرده آنچه از باطن ارغونشاه دریافته بود باز نمود و از غصه این قصه جراحت فرقت حضرت صاحبقران تازه شد و بسیار بگریستند و بعد از نوحه و زاری در همانجا نزول نمودند و امرا جانقی کرده مصلحت دیدند که متوجه بخارا شوند و حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا صواب ان دانستند که امیر شیخ نورالدین از باد و برق سرعت سیر استعجال نموده بجانب سمرقند شتابد و فایح انجا معلوم نماید و امیرشاه را بموجب فرموده روان شد و چون بدروازه چهار راه رسید مردم اندرون را بزبان رفق و مدارا پند داده در صدد اصلاح مزاج ایشان کوشید بجز جواب ناصواب از آن جماعت سخنی نشنید و خدمتش از پل روان بگذشت و با شهریان گفت باز این چه قضیه است که در میانست مرا با مردم اندرون راه دهید تا در اصلاح و فساد این امر بحضور یکدیگر سخن کنیم و طریق سلوکی اختیار نمائیم که موجب خسارت و ندامت نباشد ملتمس او اصلا قبول نیفتاد و دروازه نگشادند و امیر شیخ نورالدین

تیز بالضرورة الی نیل مقصود مراجعت نمود و بشهر آباد رسیده کیفیت حال پیش شاهزادگان و خواتین بتفصیل باز راندند

ذکر وصول امیر برندق بتاشکنت و میل امراء بامضاء وصیت حضرت صاحبقران و مخالفت بعضی نوئینان با میرزاده خلیل سلطان

سابقا سمت گذارش یافت که امیر برندق و را قبولات بخدمت شاهزادگان و حضرات عصمت سمات رسید و با امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک در باب تمشیت وصیت حضرت صاحبقران عهد و پیمان بستند و با مکتوبات آن دو امیر و پیغام ایشان بطرف تاشکنت بازگشت القصه چون امیر برندق بمقصد رسید مکتوبات امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک را بامراء رسانید و پیغام بگذارد و آن جماعت از این معنی که با میرزاده خلیل سلطان کرده بودند بغایت پشیمان شدند و باتفاق گفتند که تاج و تخت تعلق بمیرزاده پیر محمد جهانگیر دارد و ما تغییر و تبدیل بوصیت امیر کبیر راه نخواهیم داد و در همان مجلس عهدنامه نوشته هر کس مهر خود در آن نهاد و امیرزاده خلیل سلطان نیز بمقتضی وقت بر آن عهدنامه رضا داد و ایلتمش را با تبرکات برسالت پیش امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک فرستاد و فرمود که از آنجا بتعجیل شتافته این نامه را بشاهزاده ولیعهد میرزا پیر محمد جهانگیر رسان و بگوی که ما شما را ولیعهد و قائم مقام حضرت صاحبقران میدانیم و بنا بر مقتضی وقت باین جسارت اقدام نموده بودیم اگرچه امیرزاده خلیل سلطان حسب ظاهر باتفاق نوئینان این سخن میگفت اما در معنی چنان شیفته عروس ملک بود که بهیچ وجه چشم از مطالعه غنج و دلال آن بر نمی داشت و از دل خود رخصت نمی یافت که آسان ایشان دل بر مفارقت آن نهد و جمعی امرا که در این اندیشه با شاهزاده هم آواز بودند در خلوت با او گفتند که هر که غایب شد برد و فرصت غنیمت باید شمرد و هر چند زودتر خود را بسمرقند باید افکند و بر تخت کامرانی باید نشستن و در گنجها باز کردن و در این وقت بسهولت دست میدهد اگر فرصت فوت کرد پشیمانی سود ندارد و داعیه امیرزاده خلیل سلطان از استماع این سخنان رسوخ یافت لاجرم اسبان و شتران صاحبقران و شاهزادگان که در آن نواحی یافت مجموع را بامراء عراق که بشبانه نعاق با او زند کانی میکرد قسمت فرمود و پس از نقود و اسلحه لشکریان که در آنجا موجود بود مجموع با ایشان داد و با دماغی از سودای سلطنت مملو روی بتختگاه سمرقند نهاد و چون بآب سیحون رسید نزول فرمود و قرار چنان یافت که تخت امیر برندق که در خفیه با امرا گفته بود که من داعیه آن دارم که با شاهزادگان و امیر شیخ نورالدین بپیوندم که چنین عهد کرده ام و ایشان نیز در جواب گفتند که ما هم بمقتضی وصیت حضرت صاحبقران عدول نخواهیم جست و بسلطنت امیرزاده خلیل سلطان راضی نخواهیم شد و عزم آن داریم که از موکب او تخلف نمائیم چون از آب بگذرند و چون امیر برندق و رستم طغای بوقا و عبدالکریم حاجی سیف الدین بسیحون رسیده از آب بگذشتند امیر برندق بقطع جسر امر فرمود تا بتکامیشی ایشان روان نتوان شد و خدمتش از عقب شاهزادگان روی بسمرقند نهاد تا از عهد عهدی که از تار عنکبوت لین تر بود بیرون آید و از آنجانب امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس با ملازمان خود از امیرزاده خلیل سلطان روی گردان شدند و چون شاهزاده مشار الیه از خلاف امرا آگاهی یافت دغدغه پراکندگی خاطر بخود راه داده و بکنار آب آمده ببستن جسر امر فرمود و لشکریان هم در آنجا پلی بهتر از این ترتیب دادند و روز دیگر شاهزاده و الاکه با مجموع لشکر از پل عبور کردند و چون امیر برندق بحوالی رود روانه رسید جلال باورچی را در آنجا دید که از قبل شاهزادگان و خواتین گریخته باردوی امیرزاده خلیل سلطان میرفت و جلال قصه رفتن امیرشاه ملک و راه ندادن ارغونشاه را بشهر تقریر کرد و امیر برندق از نقض عهد و پیمان بهیچگونه نیندیشیده فی الحال از آن راه که آمده بود بازگشت و روی توجه ببارگاه امیرزاده خلیل سلطان نهاد و خجل و منفعل بموکب شاهزاده رسیده زبان معذرت برگشاد و تجدید عهد نموده آنرا بایمان مغلظه مؤکد گردانید و رستم طغای بوقا که در راه از امیر برندق تخلف نموده بود بتقبیل حضرات عالیات و شاهزادگان رسید و صورت حال باز نمود و امیرزاده خلیل سلطان و امرا از عهدنامه که بصحبت ایلتمش فرستاده بودند فراموش کردند و رایت تسلط برافراشته متوجه سمرقند شدند

ذکر رفتن امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان با امرا بجانب بخارا

چون خبر تجدید بیعت امرا بیوفا با شاهزاده خلیل سلطان و توجه ایشان بسمرقند مسموع امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک گشت با جگر خونین حادثه را بعرض خواتین و امانان رسانیده گفتند که مهم باین مرتبه رسیده صواب چنین می نماید که ما در رکاب شاهزادگان عازم بخارا شویم و شما بجانب سمرقند روید و ما از آنجا بملازمت امیرزاده پیر محمد جهانگیر شتابیم و اگر توفیق رفیق گردد چنانچه باید و شاید بعذر خواهی امراء کافر نعمت پردازیم حضرات عالیات و امراء صافی نیات رای ایشان را پسندیدند و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک از مجلس خواتین بیرون آمده خواص و مقربان حضرت خاقان مغفور که اصل ایشان اتمش قوچین بود و توکل قراقرا و حسن جعبه دار و ارسلان و خواجه شمس الدین ایلباغی و موسی کال و نسرین وفادار که فی الحقیقه اسم و رسم او وفادار بود جمع آوردند و رسم مشورت با ایشان در میان نهادند که داعیه ما چنان است که بخدمت امیرزاده پیر محمد جهانگیر که بحکم وصیت صاحبقران سلطنت تعلق باو میدارد شتابیم و شرف بساط بوس او دریابیم رای شما در این باب چه اقتضا میکند آن جماعت متفق الکلمه گفتند

چو عاشقان بوفا جان گسسته ایم در پایش
امید هست که ما نیز در قدم باشیم

و امتثال مثال حضرت صاحبقران بهمه حال در حیات و ممات از واجبات است و امیرزاده پیر محمد جهانگیر را حاکم و دیگر شاهزادگان را محکوم انگاشته ایم و سایر خواص و مقربان حضرت نیز در این امر با ایشان متفق بودند و چون عزم بخارا تصمیم یافت شاهزادگان عالی مقام میرزا الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان که هر دو در سن یازده سالگی بودند و میرزا الغ بیک از برادر بچهار ماه و کسری بزرگتر بود حضرات عالیات را وداع کرده با چشم نمناک جامه صبوری چاک زده متوجه بخارا شدند و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک با سایر دولتخواهان در رکاب ایشان روان شدند و در عشر اول رمضان المبارک بمقصد رسیدند و رستم برلاس که او را از پیش داروغه بخارا گردانیده بودند و برادرش حمزه حاکم آنجا بود باستقبال شتافت و در ظاهر شهر بر سر قبر ایوب صابر امیر شیخ نورالدین

وامیرشاه ملک ورستم برلاس تجدید عهد بسم بستند ودر رمضان مذکور از انجا روان شده بقلعهٔ بخارا درآمدند وبعمارت وزیادتی استحکام آن مشغول شدند وچنان قرار گرفت که شاهزادگان وامرا وشیخ نور الدین وامیرشاه ملک در قلعه باشند وضبط یک دروازه که بر شهر کشوده است تا نصف قلعه تعلق بامیرزاده الغ بیک وامیرشاه ملک داشته باشد ودیگر دروازه که بجانب بیرون باز است با نصف دیگر از قلعه متعلق بامیرزاده ابراهیم سلطان وامیر شیخ نور الدین بود ورستم برلاس وبرادرش حمزه والمش وتوکل قراقرا ودیگر امرا وسرداران در شهر قرار گرفتند خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند وبنهج مذکور هرکس بکار خویش وضبط دروب وغیر آن مشغول شده در اثنا حضرات عالیات ودیگر شاهزادگان چون بایقرا وسعد وقاص وسیورغتمش وغیرهم با نوکران خاصه وطوق وعلم وطبل صاحبقران مغفور متوجه سمرقند شدند ولباس سیاه پوشیده وشعار عزا هویدا کردند وبا ناله وزاری وآئین سوگواری بدر دروازهٔ چهار راه رسیدند واعیان اندرون تو هم بیجایگاه بخود راه داده ایشان را از بی طریقی بشهر راه ندادند وایشان با خاطر پریشان ودیدهٔ گریان در باغ امیرزاده شاهرخ که قریب بآن دروازه است فرود آمدند وشبی که از صبح روز قیامت نشان میداد در انجا گذرانیده وچون افتاب طالع شد دروازهٔ دیگر باز کرده وحضرات عالیات را با شاهزادگان واغروق بشهر درآوردند وخانقاه امیرزاده محمد سلطان که مرقد صاحبقران انجا بود محل نزول ایشان گشت واغایان سلها خراشیده وسرها گشاده غلغله در زمین وزمان فکندند وشاهزادگان وخواتین وامرا که در شهر بودند وزنان اعیان وامرا واکابر موی گشاده وروی بقطران اندوده نمد در گردن افکندند ودیگر شاهزادگان وامرا وارباب عمائم مثل خواجه عبد الله وخواجه عصام الدین وعالم ربانی میرک دانشمند وغیرهم تغییر لباس داده حاضر شدند وحالتی دست داد که خامهٔ مشکین عمامه از شرح آن قاصر آمد وچون بغیر از شکیبائی چاره ندیدند وبعد از چندروز بساط تعزیت در نوردیدند

ذکر وصول امیرزاده خلیل سلطان بشهر وجلوس بر تخت

امیرزاده خلیل سلطان با امرا ولشکریان از تاشکنت راندند وچون بمقصد رسیدند امیر خواجه یوسف با نثار وپیشکش از شهر بیرون آمده ودر قریهٔ شیراز که از انجا تا سمرقند چهار فرسنخ است بعز بساط بوس سرفراز گشت ومجموع اکابر واعیان آن بلدهٔ فاخره از سادات وقضات باستقبال شتافتند وچون کنار آب کوهک مضرب خیام سپاه نصرت فرجام گشت ارغونشاه با مفتاح دروب شهر ومقالید خزاین بخدمت شتافت ومجموع آن را کاشتگان شاهزاده خلیل سلطان سپردند وحسب اختیار مولانا بدر الدین منجم شاهزادهٔ مشار الیه در شانزدهم رمضان سنه سبع وثمانمائه که افتاب در برج حمل رایت عز وشرف افراخته بود بشهر درآمده واندوختهٔ بحر وکان را بتحت تصرف درآورده وملاحظه وصیت حضرت صاحبقران کرده امیرزاده محمد جهانگیر که پسر امیرزاده محمد سلطان بود برادرزاده پیر محمد ولیعهد را به خانی بر داشته وبسم او را در اوایل مناشیر مینوشتند وامیرزاده خلیل سلطان بمانعی ومنازعی در تمشیت امور سلطنت شروع نمود ودر تاریخ جلوس او این مصرع را گفته اند که تاج زر برسر خلیل نهاد وبعد از دو روز بخانقاه امیرزاده محمد سلطان که تربت صاحبقران مغفور انجا بود رفته کار تعزیت از سر گرفت ومجموع شاهزادگان واغایان وامرا ونوئینان وتمامت اکابر واشراف واعیان با لباس سوگواری وگریه وزاری آمدند وبعد از تقدیم مراسم عزا شاهزادهٔ عالمیان نذور وصدقات فراوان بارباب احتیاج رسانیده ودر آن چند روز آتش ماتم را دامن زده گرسنگان دشت الحیات جنت برست وشعرا وفضلا قصاید غرا در مرثیهٔ حضرت صاحبقران مغفور گفته بعرض رسانیدند واز انجمله خواجه عصمت الله بخاری قصیده گفت که مطلعش این است

ای فلک خرگاه ویران کن که سلطان غایب است
تخت گو بر خاک بنشین چون سلیمان غایب است

وچون چند روز بگذشت وایام تعزیت منقضی گشت فرمود که شاهزادگان وخواتین ونوئینان با عز وتمکین را از کسوت عزا بیرون آوردند وقامت همه را بجامهای طلا دوز زرین دادند ودر گنج بگشادند ولشکریان را از زر ونقره توانگر ساختند واتلاف واسراف بمرتبه رسید که نقد مصری به ترازو وکیل تقسیم مییافت وزر بخروار بلکه بقنطار میبردند تا در اندک زمانی گنجهای گران تلف گشت وملکت وحکومت امیرزاده خلیل سلطان در معرض تلف آمد چنانچه شرح آن در محل خود بیاید ان شاء الله

ذکر اسامی اولاد واحفاد حضرت صاحبقران گیتی ستان خلد آشیان

صاحبقران دین پرور در این جهان ناپایدار سی وشش پسر ونبیره ونبیره زاده یادگار گذاشت شاهزاده میرانشاه در سن سی وهشت سالگی بود با هفت پسر ونبیره وامیرزاده ابابکر بیست وسه ساله با دو پسر وسکندر نه ساله وعثمان چهار ساله عمر بن میرانشاه بیست ودو ساله خلیل سلطان بیست ویکساله ایجل دو ساله سیورغتمش شش ساله وشاهزاده جوان بخت شاهرخ در سن بیست وهشت سالگی بود با هفت پسر ومیرزا الغ بیک وابراهیم سلطان هردو در سن یازده ساله بایسنقر هشت ساله میرزا محمد جوکی سه ساله جانی اغلان دو ساله بایزید دوی بیک یکساله از نسل شاهزادهٔ مرحوم جهانگیر یازده نفر چه از امیرزاده محمد سلطان سه پسر مانده بود جهانگیر نه ساله سعد وقاص شش ساله یحیی پنجساله وامیرزاده محمد جهانگیر در سن بیست ونه سالگی بود وبا هفت پسر بزرگتر ایشه وقیدو نه ساله خالد هفت ساله بود وبوزنجر وسعد وقاص وسنجر وقیصر وجهانگیر واز نژاد شاهزادهٔ مرحوم عمر شیخ بها در نه پسر وپسرزاده بود پیر محمد در سن بیست وشش سالگی با یک پسر عمر شیخ هفت ساله امیرزاده رستم در سن بیست وچهار سالگی با دو پسر وعثمان شش ساله سلطان علی یکساله اسکندر بن عمر شیخ بیست ویکساله احمد هشت ساله سیدی احمد یازده ساله بایقرا دوازده ساله حضرت صاحبقران مغفور را این سی وشش پسر ونبیره ونبیره زاده بود که دیدهٔ دولت از مطالعهٔ جمال ایشان روشن وانگه بخت ارباب مخالف از شمشیر مصقول ایشان تیره بود

ذکر جلوس شهریار عالیشان شاهرخ بر سریر مملکت ایران

چون واقعهٔ هایله حضرت صاحبقران مغفور بدار السلطنه هرات رسید گوهر دریای سلطنت وخلف صدق ان حضرت الذی فتخر بوجوده العدل والرفعه معین السلطنت والخلافه شاهرخ بهادر افسر خسروی از سر وخلعت شهریاری از بر بینداخت وحیل ضجرت وفکر بر تسلیه مبارک نا خفت وانواع حزن واندوه بر ضمیر انور پرسش منزل ساخت خواص حضرت وعظمای دولت جبهه خشوع روی بر زمین ادب نهاده معروض

معروض داشتند که دار دنیا که محل حوادث و نزول نوائب است در حق او امکان ثبات و بقا خطاست خلود درین جهان از قبیل محالات است و ثبات در او از مقوله ممتنعات اگر
حضرت صاحبقرانی تخت کامرانی را وداع نمود الحمد لله که فرزندان ارجمند او یادگار ماندند که استعداد ملکداری و استحقاق شهریاری بوجه اتم و اکمل دارند گر او را فیض رحمت
گشت ساقی جهان ابر ورثانش باد باقی ور او بی تاج شد تاجش رضا باد سر این تاجداران را بقا باد خصوصاً وارث اعمال شاهان نظرگاه دعای نیکخواهان معین
ملک و شاهی کامرانیش ز نام او پذیرد نوبتیش رسم جهان گذاران اینست که اگر پدر بزرگوار بدار القرار رود پسر نامدار او قائم مقام و سرور تبار شود و اگر اصل از گزند سپهر
فرع بجای او سر کشد درخت برومند چون شد بلند گر آید ز گردون برو بر گزند چو از جایگه بگسلد پای خویش بشاخ نوآیین دهد جای خویش هر چند زود ثریای بر
معارج سروری باید نهاد و دست دها نوال گشاده مرغ دل اقاصی و ادانی را بدانه احسان در دام اطاعت و اذعان باید آورد حضرت خاقان سعید سخنان بندگان نیک
اندیش را بسمع رضا اصغا نموده پرتو التفات بر تنسیق امور مملکت انداخت و سریر خلافت مصیر را بفر وجود همایون خویش موشح و مزین ساخت و ارکان دولت و اعیان
مملکت را بعنایت خسروانه بنواخت و منشور واجب الاحترام در صحبت مردم دانشور باطراف و اکناف ممالک بحر و بر فرستاد و سرداران حدود و حکام ولایات احکام عالم مطاع
او را بالقدم تلقی پیش رانده شرایط مطاوعت و لوازم عبودیت بظهور آوردند و گردنکشان خراسان و سیستان و مازندران و سایر بلدان کمر جان سپاری بر میان بسته متوجه قبله
اقبال و کعبه آمال شدند و در اندک زمان ساحت بارگاه فلک اشتباه او سجده گاه متمردان شد و در مقام و ولایتهای مذکور خطبه و سکه بنام فرخنده و القاب همایون او زیب و
آرایش یافت و چشم فتنه در خواب و تیغ خلاف در غلاف قرار گرفت و چهره مطلب عالمیان بر وجه حسن روی نمود و رخساره مراد جهانیان بر وفق مراد و دلخواه جلوه
گر آمد و این جلوس فرخنده نشان در ماه مبارک رمضان در دار السلطنه هرات اتفاق افتاد و مقیمان خطه بالا خلود این دولت دیرباز از بارگاه حق سبحانه و تعالی التماس
نمودند و ساکنان اقلیم رابع خصوصاً قاطنان خطه خراسان در مهاد امن و امان غنودند و چمن ملک از سحاب رافت شهریاری تازه و ریان شد و ریاض مملکت رشک روضه رضوان
آمد **گفتار در توجه رایات نصرت آیات بجانب سمرقند و شرح دیگر قضایا** حضرت خاقان سعید بعد از تمکن بر سریر دولت
اراده پیوند خواست که پیش از آنکه خللی بقواعد مملکت صاحبقرانی راه یابد لوای شوکت و اقتدار بجانب سمرقند برافرازد و خاطر همایون از آن طرف جمع سازد و چون این عزیمت
تصمیم یافت امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش و امیر خواجه راستی را بضبط خراسان تعیین فرمود و اعلام ظفر فرجام از دار السلطنه هرات در جنبش
آمده متوجه سمرقند گردید و چون بقوز رسید عبد الصمد حاجی سیف الدین را جهت احضار لشکرهای بادغیس بآن صوب روانه گردانید و در آن موضع سید خواجه شیخ علی بهادر را بطرف
ماوراء النهر فرستاد تا اخبار آن دیار معلوم کرده بپایه سریر اعلا مراجعت نماید و چون موکب همایون از آنجا کوچ کرده بدره زنگی رسید امیر سید خواجه از جانب سمرقند آمده معروض
داشت که امیرزاده خلیل سلطان باتفاق اعاظم امرا افسر سلطنت و جهانبانی بر تارک نهاده و در گنج و خزاین گشاده صلای عام در داده است حضرت خاقان سعید خواص
دولت را حاضر ساخته بمقتضای کلمه و شاورهم فی الامر قرعه مشورت در میان انداخته هر کس بقدر دانش خویش سخنی گفتند آخر الامر رایها بر آن قرار گرفت که چون علم ظفر پیکر عازم
دیار ماوراء النهر شد حزم و احتیاط اقتضای آن میکند که دار السلطنه هرات که منبع عز و شرف بندگان است مرمتی یابد چه از زمان که حضرت صاحبقران آن را فتح نموده بی در و دیوار
مانده و بارویش استحکام ندارد که سد حوادث و نوائب گردد و حکم لازم الانقیاد نفاذ پیوست که امیر جلال الدین فیروزشاه قبة الاسلام هرات را آبادان و معمور سازد و
امیرشاهی که باران رحمت نامتناهی بروی باد در وصف هرات بزبان ظرافت بیان گفته شام رمضان خوش است و گل گشت هرات با نعره تکبیر و خروش صلوات
خوبان سبز چون کی بازار ملک چون آب خضر روان شده در ظلمات القصه امیر فیروزشاه بهرات آمده در تعمیر آن بلده فاخره غایت جد مبذول داشت چنانچه سواد
شرفاتش از ایوان کیوان درگذشت و خندق آن در عمق بپشت گاو و ماهی رسیده و پوشیده نماند که هرات از شهرهای عظیم قدیم است و پادشاهان ذو شوکت در عمارت و
رونق آن اهتمام تمام نموده اند چنانچه از فحوای این رباعی معلوم میشود لهراسب نهاده است شهری بنیاد گشتاسب در او بنای دیگر بنهاد بهمن پس از او عمارت دیگر کرد اسکندر
رومیش همه داد بباد اما عمارتی که تجدید یافت بر عمارت سابق راجح و فائق آمد و درین حال امیر سید خواجه بموجب فرمان عالم مطیع بجانب ولایت طوس و نسا و مشهد
و باورد و نیشابور و سبزوار توجه نمود تا از آن حدود نیک باخبر باشد و قلعه طوس را که بشامت علی بیک قربانی خراب شده بود معمور گردند و چون موکب همایون حضرت
خاقان سعید بشیخ زاده بایزید رسید امیرزاده سلطان حسین از جانب ماوراء النهر آمده او را نوازش فرمود و خضر خواجه و حسن قوچین که بماوراء النهر رفته بودند از سمرقند آمدند
و اخبار آن دیار مشروح معروض داشتند و حضرت خاقان سعید حمزه قبچوق را پیش امیرزاده خلیل سلطان فرستاد و بزبان عطوفت پیغام داد که پدر بزرگوار که ماده
عضد و استظهار بود برحمت ایزدی پیوست و تو امروز مرا بجای فرزندی در روشنائی دیده بلکه از جان عزیزتری و هر چه متمنی تو باشد از ملک و مال مضایقه نیست اما
کبر سن و تجربه روزگار و معرفت معاد بر طبقات و تشتت معظمات امور و وقوف بر دقایق لشکرکشی و جهانداری خللی تمام دارد اگر بعضی امرا بواسطه بعد مسافت و تطرق آفات
بحواشی مملکت تعرض رسانیده اند بدان زیاده التفاتی نفرمائی و از سر بصیرت پیش آئی هر چه مصلحت باشد اتفاق افتد و اردوی همایون از اندخود گذشته بکنار جیحون
نزول فرمود و بر حسب فرمان پل بستند و در خلال این احوال امیرشاه ملک از بخارا آمده خبر سلامتی شاهزادگان میرزا ابراهیم سلطان و میرزا الغ بیک بعرض رسانید
و این معنی سبب مزید مسرت و ارتیاح خاطر اشرف اعلا گشت و ایلچی امیرزاده خلیل سلطان بموکب ظفر نشان پیوسته معروض رای خاقان بلند مکان

لشکر کان گردانید که شاهزاده میگوید که ایل و مطیع آن حضرتم و یقین میدانم که حضرت شهریاری خراسان را خالی نخواهد گذاشت و بنده بضبط این مملکت خواهند گماشت و هیچ بنده بسزاوارتر از مخلص نخواهد بود اگر لطف فرموده معاودت فرمایند این بنده مال بخزانه ارسال نماید و در وظایف عبودیت و طاعت داری اهمال و تقصیر از خود در حیز نگذارد و حضرت خاقان سعید ملتمس شاهزاده خلیل سلطان را مبذول داشته عنان مراجعت معطوف ساخت و امیرشاه ملک را بجانب بخارا فرستاده شاهزادگان را طلب داشت و چون رایت نصرت آیت به حوالی اندخود رسید امیرزاده سلطان حسین توهم بیجایگاه بخود راه داده از اردوی اعلا فرار نمود و در این اثنا خبر ببخارا رسید که امیرزاده خلیل سلطان با لشکر گران از سمرقند بیرون آمده بکنار آب نزول نمود بواسطه مخالفت رستم برلاس و امرا که آنجا بودند بخارا را گذاشته و در رکاب شاهزادها از آب گذشته باردوی اعلا پیوستند و امیر عبد الصمد حاجی سیف الدین لشکرهای بادغیس را سر کرده شرف پای بوس دریافت و حضرت خاقان سعید شنید که امیر بیر علی از یاران امیرزاده خلیل سلطان مفارقت نموده بصلح آمده آن حضرت امیر شیخ لقمان برلاس و امیر چرکس و امیر یوسف خواجه را روانه ساخت و در اثنای این اوقات از پیش امیرشاه ملک که پیش از این حسب اشارت علیه بر کنار آب رفته بود عرضه داشتی بپایه سریر اعلا رسید که از طرف سمرقند امیرزاده میرک احمد و امیر شمس الدین عباس و امیر ارغونشاه آمدند اگر مصلحت باشد امیر شیخ نورالدین بیاید و با ایشان سخن کند حضرت خاقان سعید فرمود که امیر شمس الدین عباس و ارغونشاه بخدمت آیند تا شیخ نورالدین پیش خلیل سلطان رود و کلمات محبت انگیز درمیان آورد که موجب صلاح طرفین باشد و بعد از مصلحت دید شاهزاده را بلطف بیکران نویدها داده بساط مصالحت تمهید یافت و چنان مقرر شد که امیرزاده خلیل سلطان خانکه بیکم را با بعضی از خزاین پیش امیرزاده پیر محمد جهانگیر فرستد و تغوزینه خاص و امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان با نوکران و خواتین ایشان که در سمرقند مانده اند باردوی اشرف اعلا روانه دارد و از آب جیحون برا امیرزاده خلیل سلطان مسلم شده بدین موجب اساس میثاق ممهد گشت و امیر شیخ نورالدین بازگشته کیفیت واقعه را بپایه سریر اعلا عرضه داشت و حضرت خاقان سعید آنچه امیر شیخ نورالدین مقرر کرده بود رضا داده بود و حکم شد که امیر شیخ نورالدین و امیر عبد الصمد حاجی سیف الدین از جیحون عبور نمایند و بعد از سرانجام مهمات معاودت نموده باردوی همایون باز آیند و در تضاعیف این حالات امیر سلیمانشاه را که حضرت صاحبقران در حین مراجعت از یورش روم در ری گذاشته بود و تا حد دو دستمار و فیروزکوه بوی ارزانی داشته از صولت سپاه امیرزاده میرانشاه دست از حکومت کوتاه کرده متوجه درگاه عالم پناه شد و بمقبل قوایم سریر خلافت مسیر استسعاد یافت و بعواطف پادشاهانه از امرا کبار ممتاز گشت و امیر محمد سنکو که ضبط ولایت ساری بعهده دلاوری او مفوض بود چون بر فرار سلیمانشاه اطلاع یافت او نیز ترک ولایت آن سرزمین گرفته بلکه تمام ساری را غارتیده بیکبار سوار روی بهرات آورد و چون بهرات رسید یکروز در آنجا توقف فرموده بیاسای و فرمان واجب الاذعان صدور یافت و حضرت خاقان سعید بعزم معاودت رایت دولت برافراخت امیر سلیمانشاه معروض داشت که تومان او در آن نزدیکی از راه دور آمده اند اگر فرمان نافذ گردد روزی چند در حدود اندخود گذرانند تا از رنج راه بیاسایند و ملتمس او مبذول افتاده حکم شد که چندان توقف نمایند که امرا که بسمرقند رفته اند باز آیند آنگاه در ملازمت ایشان روی بدرگاه گیتی پناه آورند و پیش از این فرستادگان امیر سید خواجه باردوی همایون آمده بودند و خبر آورده که خواجه علی سبزواری پای از حد خود بیرون نهاده و مولانا امیر مضراب که از هرات آمده بعز بساط بوس سرافراز گشته بود حسب فرموده بسید خواجه شتافته و رایت نصرت شعار در بیست و ششم ذی قعده بدار السلطنه هرات رسیده ظل عنایت و عاطفت بر مفارق ساکنان آن دیار انداخت

ذکر عصیان خواجه سلطان علی سبزواری و قدم نهادن در دایره سرپداری و سرانجام او

در آن اوان که امیر سید خواجه بعمارت طوس اشتغال داشت منهیان سمیع او رسانیدند که خواجه علی سبزواری حقوق ایادی و احسان حضرت صاحبقران را بر طاق نسیان نهاده باستظهار جمعی از سرپداران بی مقدار گردنکشی و سرافرازی میکند و در ملک دهبه انبازی مینماید امیر سید خواجه چون این خبر شنید بی لبث و درنگ بر مرکب توکل سوار شده با آن مقدار سپاه که داشت بجنگ مخالفان در حرکت آمد و تا مزغار رادکان عنان باز کشید و در آنجا روزی چند توقف نموده باطراف ولایات جهت حشر لشکر سرعان فرستاد و در این اثنا امیر مضراب باو پیوست و [illegible] اتفاق سیصد سوار جرار را برسم منقلای بطرف سبزوار فرستادند و خواجه سلطان علی از توجه سپاه آگاه گشته دویست سوار مکمل را نامزد دفع ترکمانان کرده در حوالی بحرآباد هر دو فریق بهم رسیدند و نیران محاربه اشتعال یافت و سبزواریان غالب آمدند و اکثر ترکمانان را بقتل آوردند و چون امیر سید خواجه بر این حال اطلاع یافت با دوازده هزار سوار تعجیل ایلغار فرموده بجنگگاه رسید تنهائی بسر برد و از مخالفان کنفر ندید و از آنجا متوجه حاجرم گردید و طایفه مردم بمعاقبت بجنگ پیش آمدند و از طرفین مردم بسیار زخمدار شدند تا بغایت که امیر سید خواجه را زخم تیری رسید و آن شیر دل زخمهای خود را پنهان داشت و چند روز در خفیه مرهم و فتیله مینهاد چنانچه هیچکس از خواص و مقربان او را بران اطلاع نیفتاد القصه بمدت سه چهار روز سه چهار دیوار قلعه حاجرم را مانند چشم زره خانه زنبور ساختند و برج و باروی انرا انداخته قتل بافراط کردند و امیر سید خواجه بعد از قتل اهل قلعه متوجه فرهوند گشته سکان آن حدود و نواحی که پناه بقلعه برده بودند سر مخالفت در روی کشیده متوجه رزم و پیکار شدند و محاربات صعب واقع شد امیر سید خواجه دست از جنگ برداشت و فرمان داد که باغات ایشان را خراب سازند و درختان از بیخ برکنند و لشکریان بآن مهم مشغول شدند و مردم فرهوند سادات و علما را شفیع ساخته امیر سید خواجه از سر جریمه آن جماعت درگذشت بساوری از آنجا اکتفا نموده متوجه قلعه مزینان شد و مزینان را در تحت تصرف آورده روی بسبزوار نهاده و در ظاهر آن دیار فرود آمده فرمود که لشکریان گرد خندق کنند و چون ده روز از محاصره سبزوار بگذشت ناگاه خبر رسید که پیر پادشاه اظهار مخالفت کرده بولایت جوین درآمده است امیر سید خواجه دست از جنگ سبزواریان برداشته متوجه پیر پادشاه شد و خواجه سلطان علی از تنگنای محاصره بیرون جسته به پیر پادشاه پیوست و هر دو لشکر نزدیک یکدیگر رسیده از جانبین صفها راست کردند

راست کردند و امیر سید خواجه در قول و امیر مضراب در میمنه قرار گرفتند و تمور بوقا و شیخ سلطان و ابابکر در میسره منزل گرفتند و ازانجانب میرپادشاه در قلب ایستاده و خواجه علی سبزواری با جمعی سرداران در میمنه توقف نموده و میسره را بوجود طایفه ازبهادران بازندران آرایش دادند و خواجه سلطان علی از برانغار حمله کرده جوانغار امیر سید خواجه را از جای برداشت و امیر مضراب از جوانغار پیش راند و برانغار میرپادشاه را از موقف خود برگرفت و از عقب درآمد و میرپادشاه که انهمه لاف جلادت و مردانگی میزد روی بگریز نهاد و خواجه علی سبزواری چون معلوم شد که میرپادشاه گریخت عنان از معرکه برتافت و در عقب گریختگان شتافت و سپاه منصور غنیمت فراوان گرفتند و امیر سید خواجه بود و روز عقب آن روز گریختگان رفت و قتل بسیار کرده بجانب سبزوار معاودت نمود

ذکر احوال امیرزاده میرانشاه و فرزندان او

سابقا مذکور شد که حضرت صاحبقران بهنگام توجه یورش هفت ساله تخت هلاکو خان را با میرزاده عمر بن میرانشاه ارزانی داشته و برادر بزرگتر او امیرزاده ابابکر بن میرزا میرانشاه را حکومت بغداد بازگذاشت و بنابر التماس امیرزاده ابابکر فرمان شد که پدرش در بغداد پیش او باشد هر چند امیرزاده ابابکر بحسب سن تقدم داشت و متابعت امیرزاده عمر که برادر کوچکتر بود بروی شاق می‌آمد و چون خبر حادثه حضرت صاحبقران بمیرزا عمر رسید روی منابر و وجوه دنانیر را باسم خویش موشح ساخت و از پدر و برادر بهیچ حسابی برنگرفت و این سخن در مجلس میرزا ابابکر پیوسته میگذشت که با وجود پدر و برادر بزرگتر برادر کوچکتر چگونه دعوی میکند و چون خبر ناگزیر حضرت صاحبقران محقق گشت طایفه از مفسدان امیرجهانشاه جاکو را بران داشتند که چند نوکر معتبر امیرزاده عمر را از میان برباید داشت تا باستقلال بامر حکومت اشتغال توانیم نمود و امیرجهانشاه که اکثر اوقات بشرب مدام مشغول گشتی و از ملکت و بد ایام غافل بودی بکلمات ارباب فتنه و فساد فریفته شده صباح بیست و دوم رمضان با دماغی در غایت یبوست بدرگاه راند و جمعی از نواب مخصوص جهانشاه زاده را که حاضر بودند بقتل آورد و مولانا قطب الدین اوبهی که راه و رسم نیابت داشت و شیخ محمد تواجی و عبدالخالق پسر تیمور تنکورچی بقتل آورد و بعد از کشتن ایشان امیرجهانشاه جاکو روی بسراپرده نهاد و میرزا عمر پای ثبات فشرده اتباع را مکمل ساخت و فرمود تا سوار شده آهنگ جنگ امیرجهانشاه کردند و لحظه لحظه شاهزاده فوجی بمدد ایشان میفرستاد و چون امیرجهانشاه دانست که مهم از پیش نمیرود راه گریز پیش گرفت و از امرا امیرزاده عمر تابان و باباحاجی برادرش و پسران امیر شیخ محمد مقتول بقصاص پدر امیرجهانشاه را بکشتند و چون میرزا عمر ازین صورت خبر یافت زبان سرزنش گشاده چندان فایده نداد و امیرزاده عمر بخلاف توقع مردم پسران و بازماندگان امیرجهانشاه را بنواخت و درباره ایشان انواع عاطفت ارزانی داشت درین اثنا امیرزاده ابابکر از کرد و بغداد منتظر شده با لشکرها بسیار قصد ییلاق همدان کرد و ایلچی فرستاده و درین باب از برادر رخصت طلبید میرزا عمر ایلچی را بنوازش بیکران ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ بخشید و فرمود که چون دفعه امیر بزرگ روی نموده آن برادر را باید که بنزدیک متوجه این جانب گردد تا با یکدیگر مشورت کنیم و باتفاق ضبط مملکت را وجهه همت سازیم و چون فرستاده مراجعت نمود پیغام امیرزاده عمر را بامیرزاده ابابکر رسانید بی توقف با دویست سوار متوجه اردوی برادر شد و میرزا عمر پیشتر با امرا اتفاق کرده مقرر ساخته بود که چون میرزا ابابکر برسد فی الحال ورا بگیرند و همانا که میرزا ابابکر باردوی میرزا عمر رسیده در دیوانخانه فرود آمد جمعی از بهادران دروی آویختند و امیر سونجک دست در کلاه‌گوشه او زده او را عاجز گردانید و همان لحظه بندی از نقره بر پایش نهادند و بعد از آن قرلتای عظیم کرده امیر سونجک سلطان سنجر و بیشتر امرا گفتند که امیرزاده ابابکر را از میان میباید داشت تا فتنه تسکین یابد ما عراق مثل بسطام و یرک و جالیق عرض کردند که علاقه اخوت در میانست عاقبت میرزا عمر برادر را در قلعه قهقهه بند کرد و طایفه غلاظ و شداد بر وی گماشتند و چون میرزا میرانشاه از گرفتاری فرزند خود میرزا ابابکر خبر یافت متوجه خراسان شده تا کالپوش عنان بازکشید و درانوقت سید خواجه بدفع سلطانعلی خواجه اشتغال داشت و چون حضرت خاقان سعید از توجه میرزا میرانشاه بخراسان آگاه شد فرمود که امیر حسن صوفی ترخان و امیر جهانملک و امیر فیروزشاه با پنج هزار سوار باستقبال شتافتند مقرر آنکه اگر امیرزاده میرانشاه داعیه تسلط و ملکگیری داشته باشد بمقاومت و ممانعت اقدام نمایند و اگر بمقتضای وقت طریق ایلی و برادری پیموده باشد آنچه وظیفه مهمانداری بود بجای آورند و مکتوبی مصحوب ایشان گردانید مضمونش آنکه حضرت صاحبقران مغفور هر یکی از فرزندان را مملکتی داده و راه و رسمی مقرر فرموده و امروز صلاح در آنست که هر یک از اولاد و احفاد آن حضرت بضبط ناحیه که متعلق باو شده قیام نماید که خللی بر آن راه نیابد و بیگانگان مدخل نکنند اگرچه بواسطه حرکت ناپسندیده عمر آن برادر در ممالک آذربایجان که تختگاه ممالک ایرانست دخلی ندارد اما ولایت اران و موقان و کرجستان در تصرف بندگان آن جنابست اگر بتنسیق امور آن مملکت التفات ارزانی دارد و مصلحتی دیگر باشد و لله الحمد که جناب شهریاری بمزید کیاست و وفور عقل از سلاطین جهان ممتاز است و بگفتار شر و فتنه عمل ننماید که این معنی موجب پشیمانی و پریشانی خاندان و پشیمانی دودمان خواهد گشت و مخفی نماند که این مبالغه که در مصالحت میرود از جهت عجز نیست بلکه غرض رعایت ناموس سلطنت و نام و اگر عیاذا بالله چهره موافقت بناخن مخالفت خراشیده شود و شرب عذب اخوت بخار و خاشاک منازعت تیرگی پذیرد آتش فتنه بنوعی در التهاب آید که اطفاء آن در نظر عقل محال نماید رجا واثق که در عواقب امور تأملی بسزا فرماید و طریقه که بسلامت بهبود باشد مسلوک دارند و چون بموجب فرمان صاحبقران اولاد و احفاد آن حضرت در مملکت یکدیگر دخل ننمایند و بآنچه حواله ایشان شده قناعت کنند لامحاله آثار خیر و برکت بروزگار فرخنده آثار ایشان واصل گردد والحمد لله والصلوة والسلام علی نبیه و امرا با لشکریان در حرکت آمده در سبزوار بامیر سید خواجه رسیدند و باتفاق روی توجه بکالپوش نهادند و امیرزاده میرانشاه آنجا بود و پیش از این سلطان علی سبزواری که از معرکه سید خواجه گریخته در عقب میرپادشاه میرفت چون شنید که امیرزاده میرانشاه بکالپوش رسیده التجا بدرگاه او برد القصه امیر سید خواجه و امیر مضراب به خدمت شاهزاده سرافراز شدند و پیغام خاقان سعید را مفصلا بعرض رسانیدند و میرزا میرانشاه سخنان دلپذیر گفته خلوص عقیده که نسبت بآن حضرت

حضرت وهشت قلوب رسانید و انواع تملق و دلجوئی آغاز کرده مرابعه نزد عاد و ثنا معروض داشتند که برای عالی مخفی و مستور نماند که اگر بنده عاق سر از ربقه اطاعت ولی نعمت
باستحقاق کشد بر همگنان واجب و لازم است که در تادیب و نکال او بکوشند و منع و زجر او قیام نمایند و غرض از تمهید این سخن آنکه سلطان علی سزاوار حقوق انعام و احسان حضرت
صاحبقران مغفور را کان لم یکن انگاشته و باخلف صدق آن حضرت در مقام یاغی گری و سرکشی آمده چون سیلاب بلا را بر خود محیط یافت بدرگاه حضرت شهریاری شتافت
واکنون در آن دودمان پناه نیست اگر جزای عمل ناپسندیده خود نیابد دیگران نیز دلیرتر شوند و سبب فتنه و تشویش شود امید بملکات ملوکانه آنکه او را باسپارد که این معنی سبب زیادتی
محبت و صداقت خاقان سعید خواهد بود والا تا بندگان او را بدست نیارند ممکن و متصور نیست که باز گردند ملتمس امرا منبد دل افتاده سلطانعلی و سلطان حسین پسر پیر پادشاه را با
طایفه از ارباب عصیان با میر سید خواجه سپردند و ایشان را از تیغ یاسا بگذرانید و در تضاعیف این حالات امیرزاده ابابکر از حبس رهائی یافته بعد از چندی ایلچی پیش میرزا میرانشاه
فرستاده و اظهار دل ماندگی کرده گفت شخصی پناه بما آورده بود مناسب نبود که او را بدشمن سپارند و طریقه مروت مسلوک ندارند و دیگر مردم را بر ما چه اعتماد ماند و بعد از تقدیم
شورت میرزا میرانشاه با خواص و مقربان روی بآذربایجان نهاد

ذکر چند قضیه و مخلص میرزا ابابکر از بند و حبس

چون میرزا ابابکر فرار گشت میرزا عمر فرمود که امیر حسین برلاس آغروق خواتین و حشام او را در سلطانیه محفوظ و مضبوط دارد و میرزا عمر در اوایل ذی قعده بطرف سلطان رفته تا آخر
ذی حجه بعیش و عشرت گذرانید و مردان و سرداران کردستان و لرستان بخدمت وشتافتند و پیشکشها گذرانیده بعنایات شاهانه اختصاص یافتند در این اثنا خبر آمد که کرجیان
پای جسارت از حد خود بیرون نهاده اند و نخجوان و کنجه را غارتیده اند و دست بخون و مال مردم دراز کرده اند و بسطام جاگیر با وجود حکومت اردبیل و چند منصب دیگر باعلان کلمه
عصیان مبادرت نموده و با میر شیخ ابراهیم والی شیروان پناه برده و مکاتبات ارسال داشته و دیگر خبر رسید که سلطان احمد از ولایت مصر مراجعت کرده بغداد را از تصرف دولت
خواجه اینیاق بیرون آورده عنقریب کیفیت خلاصی او و قرایوسف از حبس پادشاه مصر در رشته کلک بیان خواهد گشت انشاء الله و چون این اخبار در اردوی میرزا عمر شیوع یافت امراء عراق
زانو زده معروض داشتند که مصلحت نیست که لشکریان را از خود جدا گردانیم بلکه صواب چنان مینماید که بهیات اجتماعی دفع یکی از متمردان را وجه همت سازیم و چون از او فارغ
شویم بدیگری پردازیم میرزا عمر صلابت به سخن امرا التفات نفرموده عمر تابان و توکل برلاس و دیگر سرداران را بدفع محمد ولان کرج نامزد فرمود و امیر سونجک را با فوجی
از لشکریان ببغداد فرستاد تا آن ولایت را از دست سلطان احمد انتزاع نماید و بنفس خویش متوجه مراغه شد و چون بآن حدود رسید بسمع او رسانیدند که در قریه از اعمال مراغه درویشی تقوی
شعار پیدا شده بابا نیکی نام و از او کرامات صادر میگردد چنانچه در اثنای وجد و سماع سنگ و کلوخ در دست او قند و نبات میشود میرزا عمر فرمود که درویش را مقید ساخته
حاضر گردانند و از کیفیت حالات و کرامات سؤال کردند درویش انکار نموده آخر الامر او را نوید داده که بجهت تو مکانی در قریه شیراز مرتب میسازیم و نصف مال آن قریه را بر آن وقف
میکنیم و نبذی از او برگرفته در اظهار کرامات شرایط مبالغه بجای آوردند و بابا در حضور قاضی محمد که یکی از متعینان ولایت آذربایجان بود بذکر و سماع مشغول شد و در آن اثنا
مقداری کلوخ بکف دست او نهادند و وجدی عظیم بر بابا طاری شده بجای آن کلوخ در دست او قند یافتند و بعد از مشاهده چنین حالتی قاضی بعرض رسانید که این شخص از اهل
بدعت است و قتل او مباح و میرزا عمر حکم کرد که بابا را بکشند و بابا چون از حیات مایوس شد گفت که نصیب ما از جهان شربت شهادت بود اما زوال دولت این پادشاه نزدیکست
و به بیند که بعد از این چها واقع خواهد شد و در روز چهارشنبه رابع محرم سنه ثمان و ثمانمائه بابا مقتول گشت و از غرایب اتفاقات آنکه در همین روز که بابا را کشتند میرزا ابابکر از بند
رهائی یافته قلعه را متصرف شد و خلاصی او موجب انهدام قصر دولت میرزا عمر آمد و بیان این سخن آن است که خدمتش متوجه است که میرزا ابابکر را از میان برگیرد اما بجهت خاطر والده نمیخواست
که این امر بملا واقع شود لاجرم فرمان داد که دفعه شربتی مسموم بخورد او دهند و چون شربت بگوارش شاهزاده نامدار آوردند از آشامیدن آن امتناع نموده عادل خزانچی
و عیسی قوچین که مامور باینکار بودند آن صورت را بعرض میرزا عمر رسانیدند و جواب چنین آمد که او را در شب بخفیه هلاک گردانند و منهی از کیفیت واقعه میرزا ابابکر را خبردار کرد و پیش از
این یکی از نوکران عادل شمشیری در میان علف پنهان کرده بود و پیش میرزا ابابکر آورده بود و عادل و عیسی در آن روز بشراب خوردن مشغول شدند تا چون شب شود بآن فعل
شنیع اقدام نمایند و در اواخر روز نرد باختن آغاز نهادند و انتظار آمدن عادل اینیاق میکشیدند که امیرزاده ابابکر فرصت غنیمت شمرده ببهانه رعاف بخانه درآمد و بدست خود بند
بشکست و با شمشیر برهنه بیرون دویده فی الحال عادل و عیسی را بقتل رسانید و روی انتقام بسرای عاقل غافل نهاد و او را نیز خواست که از میان بردارد خدمتش زمین عبودیت بوسیده
با شاهزاده اتفاق نموده و میرزا ابابکر قریب بصد کس را بقتل آورده قلعه را متصرف شد و خزاین و اسلحه و اموالی که امیر تیمور جهت امیرزاده عمر در قلعه سلطانیه گذاشته بود همه را
بگرفت و مبلغ دو هزار تومان نقد در آنجا یافته با رازل و اوباش و آحاد الناس تقسیم فرمود و در روز دیگر مهد علیا والده اش با سایر خواتین او پیوسته قلعه سلطانیه را
از صامت و ناطق خالی ساخته و باتفاق روی عزیمت بجانب ری نهاد تا به پدر خود میرزا میرانشاه پیوندد و در همان روز که امیرزاده ابابکر خروج کرد لشکر کرج بر عمر تابان
و امرا میرزا عمر غالب آمدند و ایشان را منهزم گردانیدند و این اخبار بشاهزاده مشار الیه رسیده خوف و رعب بر وی مستولی گشت که مجال دم زدنش نماند و لشکریان او نیز
تلهف و تاسف کشته و میرزا عمر از آنجا که بود عنان بجانب سلطانیه تافت و چون بمقصد رسید از میرزا ابابکر نشان ندید امیر عبد الرزاق و حسن تیمور و اسمعیل مهردار را با جمعی بتکامشی
برادران روان کرد و ایشان در ساوج بلاق بمیرزا ابابکر رسیدند و شاهزاده دست جرات از آستین جلادت بیرون آورده کارزاری کرد که آثار شجاعت طوس و رستم مطموس گشت
و اسمعیل مهردار را دستگیر کرده با خود ببرد و ایشان خائب و خاسر باز گشتند و این حادثه موجب زیادتی هراس میرزا عمر شد و قلعه سلطانیه را بعد از ولای میرزا از آنجا بیا

بازگشت و در نخجوان نزول کرد و در آنجا شیخ خسرو شاهی که حضرت صاحبقران مغفور بواسطه فضولی که از وی مشاهده فرموده او را کوچانیده بسمرقند برده بود از ماوراء النهر رسید و بمیرزا
عمر پیوست و خدمت شاهزاده او را صاحب دیوان ساخته باتفاق مولانا محمد شیخی بتخریب ولایت و رعیت مشغول شدند و چمن مملکت که از امتحان سحاب عدل شاهزاده مانند روضه رضوان
نانع و ریان بود بصرصر ظلم و بیداد پژمرده گشت و چون دولت روی بانحطاط نهد تدبیرات عقلا ناصواب آید از مؤیدات این مقال آنکه چون میرزا عمر از نخجوان کوچ کرده دو منزل
بمرند رفت نخست خبر رسید که لشکریان که همراه امیر سونجک بقراباغ میرفتند یاغی شده اردوی امیر سونجک را غارتیده روی بماوراء النهر نهادند و دیگر خبر آمد که امیر توکل برلاس که
از معرکه کرجیان روی گردان شده بود بمرند آمده و اظهار عصیان کرده با طایفه از سپاه متوجه ری است و میرزا عمر سلطان سنجر بن حاجی سیف الدین را با جمعی از امرا در عقب توکل برلاس
فرستاده باو رسیدند و چون لشکریان عزیمت خانهای خود داشتند با ذکر دانیدن ایشان متعذر مینمود جنگی عظیم واقع شد و سلطان سنجر چند زخم خورده سپاهش متفرق شدند او خراب حال
مراجعت نموده در این اثنا خبر رسید که بسطام جاکیر لشکر تالش و حشام ترکمه را جمع کرده دم استقلال میزند میرزا عمر حسن تورچه را با فوجی از بهادران بجنگ بسطام نامزد کرد و در میان اردبیل
و کوه تالش باو رسیدند و حربی عظیم دست داده حسن تورچه کشته شد بعد از آن میرزا عمر منصور جاکیر برادر بسطام را تربیت کرده بدفع او فرستاد و منصور با برادر منازعت در
نوردیده به بسطام پیوست و در تابستان این سال میرزا عمر و امرا در ییلاق قربیلیای کردند و نه پایه عظمت زده رایت جبروت برافراختند اما در تصرف ایشان غیر تبریز و سلطانیه هیچ
جا نمانده بود العظمة و الکبریاء لله الواحد القهار و در این اوقات دولتخواجه ایناق بغداد و دیار بکر و عراق عرب را طوعا و کرها بسلطان احمد گذاشته باردوی میرزا عمر
رسید و امیر سونجک نیز با جمعی پریشان بخدمت پیوست و خبر متواتر شد که بسطام جاکیر سی هزار را جمع نموده پیش امیر شیخ ابراهیم شیروانی رفت و سرداران قرامان و کنجه با حشری
انبوه از آب کر گذشته با امیر شیخ ابراهیم ملحق شدند و از اطراف امرا شکی نیز در سلک خدام انتظام یافتند و ملک گرجستان نیز ایلچیان پیش خدمتش فرستاده دم از اطاعت و انقیاد زد و
مخالفان متوجه بیلقان که از مستحدثات صاحبقران بود شدند و بهرام شاه که مستحفظان دیار بود روی بفرار نهاد و لشکر بیگانه آن شهر را خراب ساختند و میرزا عمر ایلچی پیش شیخ
ابراهیم روان کرد که بسطام را با جمعی باردوی من فرست و او بعذر و ناهی تمسک جسته جواب داد که چون حالا تابستانست و چون آن حضرت زمستان بقراباغ تشریف خواهند آورد این
کمینه او را مصحوب خویش باردوی اعلی خواهم رسانید میرزا عمر از این سخن در خشم رفته متوجه امیر شیخ ابراهیم شد و از آب ارس گذشته بموضع بالی نزول فرمود و شیخ ابراهیم و بسطام و میران
قرامان و سیدی احمد شکی از بروع بکنار آب کر رفته ابراز پناه ساختند و تشمر جنگ و پیکار گشته و میرزا عمر بتعجیل بکنار آب رفته فرود آمده و بعد از یک هفته که هر دو لشکر در برابر هم بودند خبر
رسید که میرزا امیرانشاه و میرزا ابابکر از حدود خراسان مراجعت نموده بجانب عراق عجم درآمدند بیان این سخن آنست که در این سه روز ایشان از بسطام بدامغان آمدند و دامغانیان ساوری
و پیشکش فرستاده لشکر بانرا شهر بگذشتند و سمنانیان بسبب آنکه بعضی از ملازمان میرزا امیرانشاه را غارتیده بودند و در آن ولایت بجانب کوه گریخته بحکم دشمنان بود سمنان را غارتیده
بخوار درآمدند و میرزا امیرانشاه و میرزا ابابکر و امیر حسین برلاس را بقلعه شهریار فرستاده و خود نیز از عقب روان شده قلعه را متصرف شدند و در آنجا شنیدند که میرزا عمر بجنگ امیر شیخ ابراهیم رفته
امیرزاده ابابکر اغروق را در ساوج بلاق گذاشته با ده هزار سوار بسلطانیه رفت و قلعه بی کلفت جنگ مسخر شد و امیرزاده ابابکر فرمان داد که امانی که در آنجا میستدند زنان اتباع را
باموال ایشان بهر کس بخشند و لشکریان و امرا که در رکاب میرزا عمر بودند این خبر شنیده اکثر از وی برگشتند و پیش امیرزاده ابابکر رفتند و امیرزاده عمر با امیر شیخ ابراهیم آشتی کرده مراجعت
نموده در این اثنا شیخ خسرو شاهی و دیگر ظلمه بعرض رسانیدند که چیزی از متمولان بقرض میباید گرفت و برات بسال آینده نوشت که لشکر را بخرج احتیاج است و چون دولت میرزا عمر منتهی
شده بود بدان رضا داد و شیخ خسرو شاهی و دیگر ظالمان بتبریز رفتند و بدور و مبلغ دویست تومان عراقی نقد کردند و اکثر اکابر تبریز رقم مفارقت بر خانمان کشیدند و میرزا عمر از اردبیل
بمیانه رسید و در آنجا خبر استیلای امیرزاده ابابکر و تمکن او شنید و چون این معنی بتحقیق پیوست عمر تابان و سلطان سنجر بن حاجی سیف الدین و عبد الرزاق و غیرهم از امرا میرزا عمر را گذاشته پیش
میرزا ابابکر رفتند و میرزا ابابکر عمر تابان و فرزندان او را وصیت تربیت کرده باقی سرداران را سر از بدن جدا کرده و امیر بیان قوچین و شیخ خسرو شاهی را چون خبر برافتادن میرزا
عمر شنیده مالها که بظلم از رعایا ستانده بودند برداشته پیش امیرزاده ابابکر رفتند و شیخ ظالم برعکس تصور نموده میرزا ابابکر مصلوب شد و میرزا ابابکر میرزا امیرانشاه را بر تخت زرین نشانده بساط
بهشت و چند روز به عیش و عشرت گذرانیدند و میرزا عمر از جانب کاور و مراغه رفت و بعد از امیر خالق ترکمان و سایق برلاس و طایفه از مردم سلدوز عازم تبریز شد و علیکه پسر مخالف را
برسم منقلای بدان صوب فرستاد و علیکه به تبریز رسیده ترکمانان آغاز ظلم و بیداد نموده در جنگ ستر ارباب ناموس کوشیدند و رعایا تاب این معنی نیاورده اتفاق نمودند و خواجه پیر علی را
که حکم صد هزار دینار آورده بودند کشتند و مداخل و مخارج شهر را مضبوط ساختند و در مقام ممانعت آمده میرزا عمر کسی را فرستاده شهریان را نصیحت فرمود
تبریزیان گفتند که میرزا عمر شاهزاده ماست اگر بشهر درمی آید مانعی نیست اما ترکمانان را نمیگذاریم میرزا عمر این معنی موافق مزاج نیفتاده ترکمه را رخصت
جنگ داد و ایشان مسلح و مکمل روی بجنگ نهادند قاضی غیاث الدین و خواجه عبد الحی قزوینی پای ثبات فشرده جنگهای مردانه کردند
و ترکمانان را از شهر راندند و در این اثنا خبر آمدن میرزا ابابکر بتحقیق پیوست و میرزا عمر بجانب مراغه روان شد

ذکر جلوس میرزا ابابکر علی الاستقلال بر تخت و توجه بجانب تبریز

در بعضی تواریخ مسطور است که چون میرزا ابابکر بسلطانیه رسید بنا بر کمال رنجشی که از امرای امیرزاده عمر داشت خواتین ایشان را باوباش
بخشید چنانچه سبق ذکر یافت و اموال آن جماعت را در معرض تلف و تفرقه درآورد و امرا این خبر شنیده از میرزا عمر روی

این خبر شنیده از میرزا عمر روی گردان شدند و بر خدمت او پیوستند و شاهزاده بهمه رسید ساخت الاعمر تابان با خود اندیشید که اگر اموال و خزاین امرا را محافظت نمودیم
اکنون ایشان محل اعتماد بودندی و چون شتاب کردیم و اموال این جماعت در معرض تلف آمده خواهیم ایشان بعنا مشغول شدند حالا صواب این است که این جماعت را از میان برداریم
تا خاطر ما بکلی فارغ گردد و این صورت با خواص و مقربان درمیان آورده فی الحال احضار امرا بیوفا فرمانداد و زبان عتاب گشوده با هر یک خطاب فرمود که از شامت
رای ناصواب تو محبت و مودت ما برادران بکدورت و منازعت تبدیل یافت و تو در گرفتن من سعی کرده دست در کاکل من زدی و مرا بیگناه مقید گردانیدی و از این تدبیر انواع تفرقه
و پریشانی بملک راه یافت و اکنون شیوه غدر و بیوفائی ورزیدی و میرزا عمر را تنها گذاشته با امرا بدینجانب آمده دفع شر تو از مقوله واجبات است و ابقای ذات تو از قبیل محظورات
این گفته فرمانداد تا او را بسیاست رسانند و گناه نیز بر دیگران موجه ساخته اشارت فرمود که مجموع را بقتل آورند چنانکه هفتاد و دو نفر از اعیان دولت میرزا عمر شربت فنا
چشانیدند و چون خاطر میرزا ابابکر از دغدغه امرا فراغت یافت پرتو التفات بتنظیم احوال مملکت انداخت و در این اثنا خواص و مقربان بعرض او رسانیدند که با وجود استحقاق شاهزاده
در شیوه جهانبانی و عالم ستانی ما حصلی ندارد که اسم سلطنت بدیگری اطلاق کنند و میرزا ابابکر این سخن را بسمع رضا اصغا نمود و طوی سنگین فرموده خود بر تخت نشست و
پدر را خلع نمود و با علام این سخن و رسایل باطراف و جوانب فرستاده امیر بیان بموجب اشارت شاهزاده با جمعی بتبریز رفت و رود او باعث که پیش از این ترکمه را شهر نگذاشته
بودند بتصور آنکه هنوز میرزا ابابکر در ری است و این جماعت از پیش خود بتبریز آمده اند امیر بیان را تبرد خل نداده اند و امیر بیان در دشت غازان فرود آمده خبر یافت که دولدی و
محمد خواجه ابردی بمدد میرسند و راقوتی حاصل آمده روز دیگر شنید که شیخ قصاب و قاضی عماد باد و از ده هزار سوار از مخالفان متوجه شده اند و مخالفان سپاهی بهابرا دیده راه
انهزام پیش گرفتند و مقارن این حال امیر بیان شنید که شیخ قصاب با جمعی از شهر بمعاونت این جماعت می آیند خدمش ترک کامیشی کرده روی بشیخ قصاب نهاد و از صولت لشکریان
گرگ صفت امیر بیان بر شیخ قصاب بهم خورده پراگنده شدند و امیر بیان برگشته بدشت غازان آمد و روز دیگر امیر دولدی رسید تبریزیان دانستند که میرزا ابابکر می آید لاجرم
باستقبال بیرون رفتند و امیر دولدی را بتعظیم تمام بشهر در آوردند و خواست که طایفه از پیشوایان شهر را بسیاست رساند امیر بیان مانع آمد و امرا دو شب در شهر توقف نموده بهلول
برلاس را داروغه کرده بر آمد رفتند و میرزا ابابکر متوجه آذربایجان شده بعد از قطع منازل در دولتخانه تبریز نزول فرمود و نشانها باطراف و اقطار آفاق فرستاده خلایق را به
عدل و نصفت نوید داد و چون در آن مدت انواع جور و ظلم و مطالبت نسبت بتبریزیان واقع شده بود مردم را استمالت داد و مناشیر نوشتند که بعد از این ارباب توجیه
دست ظلم کوتاه دارند و جمعی را که باطراف و جوانب پراگنده شده بودند باز آوردند و متمولان که در زوایا اقامت داشتند پای در صفه ظهور نهادند و از امرا صاحب ناموس که
حضرت صاحبقرانی در ولایت آذربایجان گذاشته بود کسی ملازم میرزاده ابابکر نبود و جمعی از اراذل و اوباش به نیابت اشتغال مینمودند و از عهده دارائی مملکت و پاسبانی
رعیت بعضی نمیتوانستند بیرون آمد لاجرم طبقات حشم و اخوان بعدم فسق و فساد و ظلم و بیداد آغاز نهادند و دست تعدی باهل و عیال مسلمانان دراز کردند و چون مولانا حسن که از عملهٔ
هرات بود بمرتبه وزارت شاهزاده رسید و دید که اندک جمعیتی در تبریز پدید آمده قلم تخصیص و توجیه از قلمدان نفس کشیده بنام هر کس مبلغی قسمت داده محصلان بر گماشت و بزخم چوب
و شکنجه مطالبت مینمودند و روز بظلم و شب بفسق مشغول بودند و این صورت تا بیست و دوم شعبان سال مذکور امتداد یافت و در آن زمستان که از شدت برودت خون در عروق
منجمد میشد و باران و برف بسیار باریده بود و میرزا ابابکر جمعی از ظلمه را بضبط تبریز باز داشت و خود بواسطه اخبار ناملایمی که از جانب عراق استماع مینمود از شهر بیرون آمده روی
جلادت بدفع میرزا عمر و اولاد میرزا عمر شیخ نهاد

ذکر محاربهٔ میرزا عمر با برادران باتفاق میرزا پیر محمد و میرزا اسکندر بر سبیل اجتماع

و امیرزاده عمر بعد از تک و پوی و کر و فر که در ولایت آذربایجان و عراق و فارس کرد از اولاد امجاد شاهزاده مرحوم عمر شیخ بهادر استمداد نمود و شاهزادها
که اسامی ایشان در عنوان مسطور گشت خاطر بر معاونت میرزا عمر قرار دادند و بهیأت اجتماعی بر سر آغروق میرزا ابابکر که در ولایت ری بود رفتند و مردم او را غارت و اسیر
کرده بجانب اصفهان بازگشتند و چون این خبر موحش بمیرزا ابابکر رسید از تبریز با سپاهی خونریز روی انتقام باصفهان نهاده شاهزادگان عظام نیز با لشکری خون آشام باستقبال
روان شدند و در نواحی پل خرزبره فریقین را اتفاق ملاقات افتاد و حربی صعب دست داده و تخت امیرزاده ابابکر شکست یافت و شاهزاده مشار الیه چون دید که ارباب خلاف
بغارت و تاراج مشغولند و جمعی قلیل پیش شاهزاده بوده از کمینگاه چون شیر غران بر سر ایشان تاخت و همه را بیک حمله گرگ کران رمه متفرق و پریشان ساخت و شاهزادگان تا
اصفهان عنان بازنکشیدند و غنیمت فراوان بدست لشکریان افتاده و میرزا ابابکر از عقب ایشان شتافت و بمحاصرهٔ اصفهان قیام نموده در ظاهر اصفهان حکم کرد که کسی بباغات و عمارات
که در اندرون بود تعرض نرساند تا اگر اصفهانیان بدین مکرمت قدم در دایرهٔ طاعت نهند و سه روز توقف نموده روز چهارم با جمعی از بهادران بکوچه
باغها در آمدند و مردم شهر پای مخالفت و محاربت پیش نهاده از طرفین خلق بسیاری زخمدار شدند و هر دو گروه مراجعت نموده شب تا روز از جانبین پاس
داشتند و روز دیگر امیرزاده ابابکر میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته با مجموع لشکر روی جلادت و شجاعت بشهر نهاده بکوچه باغها در آمد و نیران محاربه
اشتعال یافته پیر و جوان از خلق اصفهان قریب ده هزار نفر بقتل آورده همه سرها را انبار کردند و اگر میرزا ابابکر ترحم ننمودی غالب آن بودی که شهر بتغلبه
و قهر مسخر شدی صباح که خورشید خاوری از بیم لشکر کواکب لرزان از این طاق نیلوفری سر بر آورده سادات و اشراف و قضات باردوی شاهزاده شتافته متقبل
شدند که هر چه از غم و نوق شاهزاده باصفهان رسانیده اند باز دهند و خطبه و سکه باسم و لقب همایون موشح سازند و مهم بر این جمله قرار یافت و صفهانیان معاودت نموده شب میرزا ابابکر از

ابابکر از آن قرار و ادیشان شده گفت صواب آنست که شهر را بجنگ بستانیم و آنچه مدعای ما باشد حاصل نمائیم و بامداد لشکریان نردبانها بر دیوار نهاده روی بشهر آوردند اصفهانیان
خلایق چون بر نقض عهد میرزا ابابکر اطلاع یافتند ترک یاغیگری کرده روز تا شب جنگهای مردانه کردند و در این اثنا امیرزاده ابابکر فرمود که شیخ حاجی عراقی بمحاصره سلطانیه
مشغول است و امیر شیخ ابراهیم شیروانی و امیر بسطام در تبریزاند بالضرورت با خلق اصفهان و شاهزادگان صلحی شکسته بسته درهم پیوسته از در شهر برخاست و چون بدرگزین رسید امیر
شیخ حاجی دست از محاصره باز داشته بولایت خود رفت مقارن این حال خبر توجه سلطان احمد جلایر بجانب تبریز منتشر شد و چون میرزا عمر یقین دانست که از پیش برادرش مهمی کفایت
نمیشود عازم خراسان شد و کیفیت ملاقات با حضرت خاقان سعید و تربیت کردن آن حضرت شاهزاده مشار الیه را در این اوراق مسطور خواهد شد انشاء الله تعالی وحده العزیز

ذکر احوال فرزندان شاهزاده عمر شیخ و برافروختن ایشان رایت موافقت حضرت خاقان سعید انار الله برهانه

در وقت وقعه ناگزیر حضرت صاحبقران مغفور امیرزاده پیر محمد که ارشد اولاد امیرزاده عمر شیخ بود بر فارس استیلا داشت و برادر دیگرش در صفهان و دیگر
برادرش در همدان بود و چون خبر ارتحال صاحبقران بشیراز رسید میرزا پیر محمد الطف الله بیان تیمور و امیر چلپان شاه برلاس و دیگر امرا مشورت کرده از هر کس در تنظیم
امور ملک خویش استمالت طلبید بعضی گفتند که تقلید امیر محمد مظفر باید کرد و کسان بمصر فرستاده تا از خلیفه عباسی که در آنجاست منشور مملکت آورد و برخی عرضه داشتند که متابعت
میرزا عمر کنیم و جمعی اظهار کردند که بپادشاهی میرزا میرانشاه همداستان شویم القصه هر کس بقدر فهم خویش سخنی میگفت و میرزا پیر محمد که عاقل ترین روزگار بود فساد آن
رایها باز نمود و گفت که چون حضرت صاحبقران مغفور والده ما ملک آغا را بمیرزاده شاهرخ بهادر داده و صله رحم را بدان پیوند جدید تاکید فرموده مناسب چنان مینماید
که ما او را پیشوای خود دانسته خطبه و سکه بنام و لقب همایون آن حضرت موشح کنیم شاید که باین قدر از ما خوشنود گردد و اگر عیاذا بالله از جائی حادثه روی نماید نصرت و معاونت از
ما دریغ ندارد و امرا بر تصویب رای میرزا پیر محمد آفرین کردند و رایها بر آن قرار گرفت و شاهزاده مشار الیه فرمان داد تا منشیان بلاغت شعار مکتوبی اخلاص آثار مرتب ساختند و این
بیت در آن مکتوب اندراج یافته بغایت مناسب آمد همه بنده کائیم شاهرخ پرست من و رستم و سکندر و هر که هست و در مملکت خویش خطبه بنام خاقان سعید خوانده و سکه
بنیر زده مکتوب را در مصاحبت هوشمندان سخندان و رسولی چرب زبان بخراسان فرستاده قاصد چون بمقصد رسید بوسیله امرا و خواص شرف پای بوس دریافته کیفیت حالات
بعرض رسانید و حضرت خاقان سعید او را نوازش بسیار فرموده در شان میرزا پیر محمد سخنان دلپذیر بر زبان آورده هم در آن حین ایلچی از پیش حاکم کرمان امیر ایدکو آمده تنسکجات
سکه شاهرخی آورده عرضه داشت که در تمامت آن ولایت خطبه و سکه بنام و لقب همایون آرایش یافته و حضرت خاقان سعید ایلچی را بانعام و احسان اختصاص داده باز
گردانید و چون فرستاده شاهزاده بشیراز رسید و شرح لطف و احسان و بر و امتنان حضرت خاقان سعید بعرض رسانید میرزا پیر محمد را استظهار تمام بمهمات ملکی و قضایای ملی
قیام نمود و محمد سربدار و تور ملک را با خلعت خاص پیش داروغه یزد فرستاده او را طلب داشت و دیگری را با جامه طلا دوز نزد سلطان محمد داروغه ابرقو ارسال نمود و او را بشیراز
طلبید و ایشان با پیشکشهای سنگین متوجه شیراز شدند و میرزا پیر محمد در شان هر دو داروغه لطف بیکران مبذول داشته ایشان را در سلک امرای بزرگ انتظام داد و حکم فرمود
که مجموع سپاهیان فارس و عراق که بعضی در فرقه دست زده بودند و برخی متصدی غرقه گشته از زر و اوانی حمول بیرون آیند و علوفه از دیوان گرفته ملازم درگاه باشند و
پراکندگان جمع آمده اسامی ایشان در دفاتر ثبت گشت و چند نوبت ایلچیان بکرمان فرستاده امیر ایدکو را بمطاوعت خویش دعوت فرمود و امیر ایدکو باین سخن هیچ بار التفات
نفرمود و در این اثنا امیرزاده رستم از جانب صفهان آمده ملحوظ نظر عنایت گشت و بعد از دو سه روز رخصت انصراف یافت و فی الواقع میرزا پیر محمد لطفی عام و کرمی تمام داشت
و در رعایت صله رحم و محافظت حقوق مسلمانان در نصاب کمال و درجه قصوی بود و در ضبط و سیاست بمرتبه که احدی یک بوته کاه بخلاف حکم از
رعیت نمی توانست گرفت و برادرانش میرزا رستم و میرزا اسکندر و میرزا ابابکر پیوسته ملازمت او مینمودند و بتقدم او آن جماعت در همه باب اعتراف داشتند
و در زمانی که میرزا اسکندر از صدمات میرزا عمر همدان را گذاشته بشیراز رفت و میرزا پیر محمد خدمتش را بحکومت یزد فرستاد و چون میرزا پیر محمد بعزم تسخیر
کرمان رایت جلادت برافراشت میرزا اسکندر با لشکرها از یزد بیرون آمده بموکب برادرش پیوست و برسم منقلای روان شده در راه
در راه شنید که طایفه از بهادران سپاه کرمان باستقبال شتافته اند و در کمینگاه حیله و مکر نشسته اند میرزا اسکندر رسید غلغله بر سر ایشان تاخت و گروهی انبوه را بقتل رسانید
جمعی کثیر را اسیر و دستگیر کرده و دیگر کرمانیان را یارای آن نماند که پای از دروازه بیرون نهند و لشکر شیراز بر ظاهر کرمان محاط گشته خرابی آغاز کردند و عالیجناب سیادت مآب
سرور ارباب تقوی و انتقا سید نعمة الله از دار الامان کرمان بیرون آمده در باب مصالحه مبالغه نمود و بیمن نفس آن سید عالی مقدار مهم بصلح قرار گرفت و امیر ایدکو
پیشکشهای قیمتی بیرون فرستاد و تا انعقاد مبانی مصالحه بیرون کرمان از تعرض لشکریان حکم بیابان لوط گرفته بود و میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را بجانب یزد فرستاده
خود بشیراز بازگشت و چون قضایای اولاد امجاد شاهزاده مرحوم عمر شیخ بهادر در این اوراق رقم زده کلک بیان خواهد گشت حالا بر این قدر اختصار افتاد

ذکر وقایع خراسان و کشته شدن سلطان حسین

امیرزاده سلطان حسین اگر چه بجمال و نسب آراسته بود اما در مهمات زیاده غروری داشت و
بر جاده ... الرای او را دست مبادی اندیشه بآن عمل مینمود و چون در حوالی اندخود ... خاقان سعید بموجب فرار نموده متوجه ماوراء النهر گشت و در حوالی کش بخدمت میرزاده خلیل سلطان پیوست
و بعنایت و عاطفت پادشاهانه اختصاص یافت و چون در آن ایام امیرزاده پیر محمد جهانگیر در بلخ بود و میرزاده خلیل سلطان جمعی از امرا مثل امیر الله داد و امیر ارغونشاه و تیمور خواجه و یوسف را ملازم رکاب سلطان حسین

ساخته بکنار جیحون فرستاد تا از آنجانب با خبر باشند ناگاه خیال سلطنت در دماغ سلطان حسین پدید آمد و باحضار امرا امر فرمود و بهانه آنکه مهمی حادث شده که بمشورت ایشان احتیاج
احتیاج است و خود بدرگاه نشسته بود و بیست نوکر مسلح پیش خود باز داشته چون امرا حاضر شدند فرمود که ایشان را مقید گردانیدند و تیمور خواجه و خواجه یوسف را شربت شهادت چشانیدند و امیر
ارغونشاه و الله داد و مبشر و سعادت الرزه براندام افتاده زانو زدند و زبان بتضرع و زاری گشادند و سوگند خوردند که مدت الحیات تحفه باشند و بعد از شرایط پیمان و ایمان مغلظه همه بخشیده ملکه
ایشان را نایب و محرم ساخت و خانکه حرم میرزا محمد سلطان که از سمرقند بسلیخ پیش امیرزاده پیر محمد میرفت غارت کرد و لیسی نقود و اجناس گرفته بنوکران داد و امرا و سپاه طوعا و کرها او مردانی
او منقاد شدند و بالشکری آراسته روی توجه بسمرقند نهاد و میرزا خلیل سلطان چون ازین صورت آگاهی یافت در خزانه بگشاد و جنود ظفر ورود را نقود فراوان داد و در اواخر سنه حجه از سمرقند
بیرون آمد و در نواحی کش بموضع جکداویل هر دو فریق بهم رسیدند و پیش از تسویه صفوف امیر الله داد و امیر ارغونشاه و دیگر امرا که بحسب ضرورت ملازم امیرزاده سلطان حسین بودند
بطرف میرزا خلیل سلطان رفتند و اکثر لشکریان با ایشان موافقت نمودند و اینواقعه در محرم سنه ثمان و ثمانمایه دست داد و میرزا سلطان حسین ناچار رو بر راه فرار اختیار کرد و میرزا خلیل
سلطان مظفر و منصور روی بجانب سمرقند نهاد و میرزا سلطان حسین از جیحون عبور نموده در حوالی اندخود و شبرغان با امیر سلیمانشاه پیوست و میان ایشان مبانی ایمان گسسته
یافت درین اثنا امیرزاده پیر محمد ایلچی پیش امیر سلیمانشاه فرستاد که سلطان حسین دشمن منست و از وی چند حرکت ناپسندیده صادر شده وظیفه آنکه تو او را پیش من فرستی تا قاعده وداد
برقرار ماند امیر سلیمانشاه بدین کلمات التفات نکرد و آتش حمیت شاهزاده افروخته شده ناگاه بر سر ایشان شبیخون آورد و میرزا سلطان حسین و امیر سلیمانشاه بالضروره روی
بادیه گریز آوردند و این المفر گویان بجانب هرات شتافتند و بپای بوس حضرت خاقان سعید رسیده منظور نظر عنایت و التفات شدند و حکم شد که ولایت میر حسین سورغال امیر
سلیمانشاه باشد و عجالة الوقت صد هزار دینار کپکی و اسبان خوب باو دادند و خدمتش را بجانب طوس و مشهد فرستادند تا بامیر مضراب و امیر سید خواجه پیوندد و این صورت
در آنوقت واقع شد که میرزا امیرانشاه در حدود کالپوش بود و چون میرزا امیرانشاه را گسیل کردند حضرت خاقان سعید در باب میرزا سلطان حسین مشورت فرمود و خواص و مقربان
زبان بتدارک حرکات نالایم خدمتش که از زمان یورش شام تا غایت واقع شده بود گشادند و گفتند اگر این نوبت عفو و اغماض شامل حال او گردد مبادا حادثه روی نماید که
تدارک آن از دامن امکان قاصر آید و مرد عاقل چگونه از وی غافل باشد و بچه کیفیت بروی اعتماد کند پادشاه سعادتمند سخن ایشان را بسمع رضا اصغا نمود بقتل میرزا سلطان حسین فرمان داد
و نوشیروان برلاس آن سرو جویبار جوانی را در بیرون دروازه عراق بریاض جاودانی فرستاد و الحکم لله الواحد القهار

ذکر عصیان امیر سلیمانشاه و بعضی از حوادث خراسان و لشکر کشیدن والی ولایت هرات

چون امیر سلیمانشاه از قتل میرزا سلطان حسین آگاه شد بنا بر محبت و الفتی که با وی داشت متکدر و پریشان ضمیر گشت و اظهار
خلاف کرده قاصدی پیش حضرت خاقان سعید فرستاد که اگر آن حضرت خواهد که من نوکر باشم شاه ملک را از درگاه براند و نوشیروان برلاس را بقتل رساند از استماع این التماسات
آتش خشم پادشاه زبانه کشید و باحضار عساکر گردون مآثر فرمان داد و عزیمت جانب طوس و مشهد نمود و اعلام ظفر فرجام چون بنبارق تمش جام رسید نوکر امیر سلیمانشاه آمده عرضه داشت که امیر شاه
امیر عبدالصمد و حاجی سیف الدین را که محل اعتماد است می طلبد حضرت خاقان سعید امیر عبدالصمد را رخصت داد که بآنجانب رود و در وقت توجه فرمود که با سلیمانشاه بگوی که همیشه آبا و اجداد تو با این
خاندان در مقام جان سپاری و دولتخواهی بوده اند و حقوق خدمت تو بر ذمه این خاندان عالیشان زیاده از آن است که بشرح و بیان راست آید حضرت صاحبقران همیشه ترا در زمره برادران
و فرزندان انتظام میداد و عقیده ما درباره تو روز بروز در تزاید و تضاعف است پس بی غدغه متوجه میباید شوی و از هر که شکایت داشته باشی در حضور باز رانی تا غور رسی شود
و امیر عبدالصمد رفته پیغام حضرت خاقان سعید رسانید و امیر سلیمانشاه عذری چند نامسموع تقریر کرده در آخر کلمات گفت که امیر جهانشاه بیاید تا با او مشورت کرده هر چه صلاح دانم
چنان کنم بعد از این سخنان عنان بجانب کلات تافته و آن موضع را مستحکم ساخته و طایفه از ارباب عناد و خلاف پیش او مجتمع گشته و حضرت خاقان سعید از قلعه خرجرد ایلغار فرمود
و چون ماهچه طوق ظفر پیکر سایه وصول بر صحرای طوس و مشهد انداخت امرا که در سرحد خراسان بودند میرزا امیرانشاه را بجانب عراق گسیل کردند و خود در این وقت بموکب همایون
پیوستند و امیر عبدالصمد نیز از جانب امیر سلیمانشاه آمده سخنان او را معروض داشت و امیر جهانشاه بر حسب فرموده رفته با امیر سلیمانشاه ملاقات کرده و خدمتش بوعده وفا نکرد
و چون امیر جهانشاه باز آمد خاقان سعید امیر مضراب را بجانب کلات فرستاد و بعبارات این حال پیش امیر چرکس که در حدود مرو بود قاصدی رسید و بعرض رسانید که از ایل قراتاتار که
صاحبقران گردون اقتدار ایشان را از روم کوچانیده بسمرقند فرستاده بود طایفه گریخته با این سرحد آمده میل وطن دارند حضرت خاقان سعید فرمود که امیر سید خواجه و امیر شاه ملک و جهان
ملک با جمعی از لشکریان ایلغار کرده سر راه بر ایشان بگیرند و امرا بر حسب فرمان روان شده امیر سید خواجه در اثنای راه سلطان علی پسر پیر پادشاه را که از آنجا گریخته بسمرقند میرفت گرفته
پیش حضرت خاقان سعید فرستاد و آن حضرت او را با حرم پدرش بجانب استراباد روان کرد و فرمود که اندیار را بنا بر فرموده صاحبقران مغفور بآن جناب مقرر داشته ایم و تغییر
و تبدیل بآن راه نخواهد یافت بلکه از سر استظهار پیش آید و جز ملاطفت بیکران درباره او بظهور نخواهد پیوست و رایات نصرت آیات متوجه کلات شده امیر سلیمانشاه چون از آن حال
آگاهی یافت بر سبیل مسارعت بسمرقند شتافت و حضرت خاقان سعید امیر سید خواجه را بکلات فرستاد تا آنچه از امیر سلیمانشاه مانده ضبط نماید و آن سرزمین را از عصات طغات پاک ساخت
و چتر ظفر نگار معاودت نموده در هفتم جمادی الاول سنه ثمان و ثمانمایه بدار السلطنه هرات نزول فرمود و در این اثنا ایلچی شاه قطب الدین از سیستان آمده عرضه داشت که شاهان فراه علی
شاه و غیاث الدین پسران شاه جلال الدین سر گردنکشی دارند و حضرت خاقان سعید امیر حسن جاندار را با لشکری خونخوار بدانصوب فرستاد و امیر مشار الیه بجانب فراه رفت و شاهان را بعد از
گرفته بیاسا رسانید و از وقایع سال مذکور یکی آن بود که ضمیر آفتاب تاثیر خسرو جهانگیر ملتفت بآن شد که میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک بجانب اندخود و شبرغان رفته ضبط

بضبط آن حدود قیام نمایند و ایشان بآن جانب توجه نموده چندکس را از بازان کری بدان طرف فرستادند و پیش ستادکان عیسی خضر خواجه را گرفته باز گشتند و میرزا الغ بیک خضر خواجه را نزد خاقان سعید و عیسی را پیش میرزا ابا بکر محمد که در قبة الاسلام بلخ بود فرستاده و در تضاعیف انحالات امیر سید خواجه را از مهم کلات فراغت روی نمود و چون کارهای بزرگ از وی در اندک فرصتی صدور یافته بود و از گریزانیدن میرپادشاه و دفع فیاکان سربدار چنانچه مذکور شد منصب امیر الامرائی یافت و باشارت علیه در مهمات کلیه و جزویه شروع نموده روی بضبط مملکت آورده معروض داشت که تا غایت مود و دگرمسیری مرکاه جهان پناه نیامده حکم شد که امیرشاه ملک بجانب گرمسیر رود و هرکرا دعا م سرکشی باشد از پای درآورد و چون فصل زمستان بنهایت انجامید رایات نصرت آیات بجانب ییلاق بادغیس در حرکت آمده در قشلاق با خاصه محاربهٔ میرزا ابا بکر محمد و میرزا خلیل سلطان بمسامع علیه رسید و در موضع مذکور که خانکه دختر امیر کیخسرو و فرزندان میرزا ابا بکر محمد و حرم محترم میرزا الغ بیک از جانب ماوراء النهر رسیدند و حضرت خاقان سعید چند روز تا نجرمی فراغت تمام بگذرانید

ذکر محاربهٔ شاهزادهٔ بلند مکان میرزا ابا بکر محمد جهانگیر و امیرشاه ملک و امیرزاده خلیل سلطان

دراوان که میرزا الغ بیک و امیرشاه ملک بموجب فرمان باندخود شیرخان رفتند امیرشاه ملک بکنار جیحون رفته و میرزا خلیل سلطان با لشکری انبوه بکنار آب آمده جمعی از قراولان لشکر سمرقند را که امیرشاه ملک بسته بود دستگیر کردند و با خراسانیان جنگ کردند و ده لتخواه خویش امیرشاه ملک بقتل رسید و رسل و رسایل درمیان آمد مهم بر مصالحه قرار گرفت و میرزا خلیل سلطان بدار الملک خویش و امیرشاه ملک باز گشت و میرزا ابا بکر محمد و او در بلخ پیش خود طلبید و چون خدمتش بجانب رسید شاهزادهٔ مشار الیه از میرزا خلیل سلطان شکایت بیکران در میان آورده و خواص و مقربان میرزا ابا بکر محمد گفتند که شاهزاده ما ولیعهد است و تخت باو میرسد نه بمیرزا خلیل سلطان و حضرت صاحبقران چنین وصیت فرموده و با آنکه میرزا خلیل سلطان بسن خورد تر است بر این شاهزاده دعوی تفوق میکند و بعد از قیل و قال ایلچی پیش خلیل سلطان فرستادند که نشستن شما بر سریر سلطنت خلاف وصیت صاحبقران است میرزا خلیل سلطان جواب داد که آن قادری که افسر تخت بامیر جوان بخت عنایت فرموده اکنون بمن ارزانی داشته میرزا ابا بکر محمد و امیر جهانشاه و سایر امرا و ارکان دولت از این جواب بتاب شدند و با سپاهی گران از آب بگذشتند و میرزا خلیل سلطان ابواب خزاین گشاده بهادران و سرداران بل افراد لشکریان را باحسان و عطایا آسوده خاطر گردانید و حشری انبوه جمع آورده از مرکز دولت روانشده هر دو گروه در حوالی است بیکدیگر رسیدند و در برابر هم صف آرای شدند و بعد از تهیهٔ جنگ و جدال و کر و فر جوانان جانبین میرزا خلیل سلطان با جوانان و بهادران ماوراء النهر و عراق و خراسان بر میرزا ابا بکر محمد حمله آوردند و قول او را از جای برداشتند و تحتسا ایل ارلات روی گردان شده برانغار و جوانغار متفرق شدند و میرزا الغ بیک و امیرشاه ملک چون دیدند که کار از دست رفت روی از معرکه برتافتند و اثقال و اموال فراوان بدست سمرقندیان افتاد و بعد از استماع این خبر حضرت خاقان سعید عنان عزیمت بجانب اندخود و شیرغان معطوف ساخت و میرزا الغ بیک و امیرشاه ملک از جنگ کاه رسیده شرف بساط بوس دریافتند و اشارت علیه صدور یافت که ایشان یکماه در ولایت بادغیس توقف نمایند تا اسبان فربه شوند و حسب فرموده کاربند شدند و چون اردوی همایون در تاری توشون نزول فرمود میرعنا شیرین که حضرت خاقان سعید او را پیش میرزا خلیل سلطان فرستاده بود با نوکران مشار الیه رسیدند و از زبان او عذرخواهی نموده گفتند که خدمتش میگوید که ما بر پیمان عهد و پیمانیم که با ملازمان حضرت خاقان سعید بسته ایم گر تیغ بارد در کوی آن ماه گردن نهادیم الحکم لله و چون میرزا ابا بکر محمد قدم جلادت پیش نهاده بولایت ما درآمده بود بالضروره با او جنگ کردیم و حضرت بخشنده بمنت ما را ظفر و نصرت بخشیده ان موید بتاییدهای مزید جونی قربانی را با نوکران میرزا خلیل سلطان پیش او در استان پیغام داد که میثاق ما همچنان برقرار است و بنا مشورت بدستور استوار برمانیم که بودیم و خواهیم بود اما سلیمان شاه و ارغونشاه بمملکت ما آمده اند و میخواستند که ضرری تمام برعایا رسانند و چون سپاهی ما از دور دیدند آیهٔ الفرار خوانده گریز بستیز گزیدند اکنون رکاب ظفر انتساب تا کنار آب حرکت خواهد کرد و باید که آن فرزند یعنی خلیل سلطان نیز بدانجانب آید تا احوال گذشته باز رانیم و چمن عهد و میثاق را بگلدستهٔ محبت و وفاق تازه گردانیم و اگر خود نیاید امرا معتبر بفرستد تا بخواص و مقربان ملاقات کنند و از آنچه قرار یابد بسر موئی تخلف نخواهد شد و مزید جونی قربانی رفت و پیغام حضرت خاقان سعید بگذارده دولت خواجه اتاق را با خود آورده و باتفاق عرضه داشتند که میرزا خلیل سلطان میگوید که مقرر کرده ایم که امیر الله داد و امیر ارغونشاه بکنار آب حاضر شوند و آن حضرت هرکه را صلاح داند بفرستد و حضرت خاقان سعید میرمضراب و جناب قاضی قطب الدین عبدالله امامی را باین مهم امر فرمود و در این وقت اردوی همایون در ییلاق بادغیس توقف نموده بود و در خلال این احوال امیر جهان ملک که بطرف گرمسیر رفته بود مود و در استیصال ساخته با غنیمت فراوان و غنیمت بیکران بموکب سعادت نشان پیوست و علی بیک در پایهٔ سریر اعلی معروض داشت که امیرشاه ملک میگفت که من جهة تکبر در تجبر سید خواجه از رکاب نصرت انتساب تخلف نموده ام آن حضرت در غضب رفته فرمود که شاه ملک را چه حد آن باشد که امثال این سخنان گوید و فی الحال علی سلطان تواجی ایش او فرستاده پیغام داد که مقرر چنان شد که یکماه در بادغیس توقف نماید اکنون چند روز از میعاد گذشته وظیفه آنکه بر فور متوجه شود و اگر نیاید در مملکت ما نباشد و هر جا که خاطر خواهد برود و رایات نصرت شعار از ییلاق ایلار در حرکت آمده بدار السلطنه هرات توجه نمود و امیرشاه ملک متوجه اردوی میرزا ابا بکر محمد جهانگیر شد

ذکر عصیان امیر سید خواجه ولد امیر شیخ علی بهادر

آورده اند که چون امیر سید خواجه ابن امیر شیخ علی بهادر منصب امیر الامرائی یافت و مهمات جزویه و کلیه رجوع بدو شد دماغش خلل کرده میخواست که حاکم علی الاطلاق باشد و جمعی از ابنا امرا که ذکر ایشان موجب تطویل میشود بهر نوع که توانست بفریفت و با خود متفق ساخت و در نماز شام ذیحجه قعده از جر علیک سوار شده متوجه جام شد و چون صورت واقعه بر رای خسرو آفاق روشن گشت هم در آن شب با جمعی که حاضر بودند پای عزیمت در رکاب آورده و متعاقب اهل عصیان روان شده علی الصباح بسید خواجه و مخالفان رسیده آن حضرت یکسواره در میان آنان راند و فرمود که چرا یاغی شده اید ایشان همه پیاده شدند و گریه و زاری آغاز نهاده بگناه خویش مقر و معترف

شدند. و حضرت خاقان سعید ذیل عفو بر زلات آن جماعت پوشیده از سر جریمهٔ ایشان درگذشت و فرمود تا سوار شدند و در ملازمت رکاب نصرت انتساب بازگشتند و چون بالاک رسیدند حضرت خاقان سعید بر قول مخالفان اعتماد کرده لشهر رانده و طایفهٔ مفسدان در مقام شرانگیزی آمده با میر سید خواجه گفتند که اگر فی المثل حضرت خاقان سعید تو را معاف دارد یکی از مار اصعوبتی هلاک نماید که زیاده بران متصور نباشد و باز اتفاق نموده متوجه جانب طوس شدند و حضرت پادشاه عزم انتقام جزم نموده و مقارن این حال تمور تواجی از نزد امیر مضراب رسیده خبر آورد که مدتها در کنار آب انتظار کشیدم امیر خلیل سلطان بوعده وفا نکرد و هیچکس را نفرستاد خاقان سعید امر فرمود که امیر مضراب مراجعت نماید و بپایهٔ سریر اعلی آید و این حضرت امیر قربان شیخ را نزد امیر سید خواجه فرستاده پیغام داد که توجه اندیشهٔ فاسد بخود راه داده که ما پادشاه تو را بیش از من عنایت خواهد کرد باید که بید غدر بخدمت شتابی که از گذشته گذشتیم و جریمهٔ تو را نابوده انگاشتیم بنابر عاطفت و عنایت استوار است و مواجب و منصب برقرار و امرا با سید خواجه ملاقات کرده هرچند در نصیحت کردند فایده بران مترتب نشد در این اثنا خبر آوردند که مودود گرمسیری بجد و غور در آمده دست بغارت و تاراج برآورده اند حضرت امیر اولین بن امیر قنبو قا را بدفع شر او نامزد فرمود و در سیوم ذی حجه سنه ثمان و ثمانمائه از دار السلطنه هرات بیرون آمده بصوب طوس حرکت فرمود و مرغزار شیر تور مخیم اقبال ساخت و امیر مضراب از کنار جیحون آمده بموکب همایون پیوست و از جانب طبس فرستادهٔ امیر یوسف خلیل داروغه آنجا رسیده مکتوب سید خواجه را که با میرزا اسکندر نوشته بود و بدست نوکر برادر خواجه یوسف بجانب عراق روانه داشته بموقف عرض خاقان سعید رسانید مضمون آنکه اگر توفیق رفیق شود خراسان را جهة ملازمت شاهزاده مستخلص گردانم چون این از رازها در آخر اختفا بظهور آمد امید صلاح از سید خواجه منقطع گشت و معتمدی از جانب سید خواجه آمد نمود که او در مخالفت مصر است و سپاه گرد آورده احرام درغره محرم سنه تسع و ثمانمائه از دار السلطنه هرات بیرون آمده بصوب طوس حرکت فرموده از آنجا متوجه جام شده بزیارت مزار شیخ الاسلام احمد جام قدس سره فایز شد و شیخ زاده ها را بنوازش اختصاص داده صلات و صدقات بمستحقان رسانید و چون قریه خرجرد مضرب خیام عساکر گردون مآثر گشت نوکر امیرزاده عمر آمده در پایهٔ سریر اعلا عرضه داشت که آن جناب احرام ملازمت بسته است اما بنابر عدم اسباب سفر باستگی می آید حضرت خاقان سعید فرمود که او بمثابهٔ فرزند و برادر است هیچ چیز از ملک و خزانه و لشکریان و ادوات و آلات از وی دریغ نخواهد بود و آن حضرت بار دیگر پرتو التفات بر احوال سید خواجه انداخته یکی از امرا را نزد او فرستاده و بعنایت خسروانه نوید داد و بانجاح ملتمسات او وعده فرمود و چون شقاوت ازلی دامن گیر او شده بود کمر مخالفت از میان نگشاد و جوش منازعت از سر نیفکند و چون صورت اصرار او بر تمرد و استکبار معلوم شهریار عالی مقدار شد آتش خشم جهان سوزش سر بفلک اثیر کشید و اردوی اعلا از قریه خرجرد در حرکت آمده بموضع باقوته نزول کرد و در آنجا بمسامع جلال رسید که سید خواجه عنان عزیمت بجانب کلات تافته داعیه آنکه در آن حصن حصین تحصین نماید و رایت نصرت شعار چون بمشهد مقدس رسید حضرت خاقان سعید شرط زیارت بجای آورد و سادات عظام را تفقد و دلجوئی نمود و فقرا و ارباب احتیاج را بنذور و عطایا بنواخت و از آنجا عازم مرغزار رادکان شد و در آن فضای دلگشای بر خاطر آن حضرت صورت پذیر شد که خواجه علی نصر الله ترشیزی در آن ولایت دم از محبت و ولای سید خواجه میزد آن حضرت امیر مضراب را بتحقیق این قضیه امر فرمود و بتحقیق پیوست که چون سید خواجه بحوالی کلات رسید شنید که امیر علیکه و دیگر امرا با لشکرهای امیر حسین عازم اردوی همایون شدند در مضیق حیرت مانده با وجود شدت گرما راه فرار اختیار کرده روی بمازندران نهاده است و چون امیر علیکه کوکلتاش با لشکر دیگران ضمیمهٔ سپاه منصور گشت حکم شد که تو جیهان پرتو توجه بر احوال جریکان دهند و دفترهای ایشان بعرض رسانند و بعد از تمام این مهمات دست دریا نوال در بخشش آمده امرا و سرداران سپاه را تاشاکردپیشگان بانعام و احسان سرافراز گردانید و در ملغ یغاج امیر شاه ملک از جانب بلخ آمده عز بساط بوس دریافت و در ییلاق سماقان حضرت خاقان سعید منکلی تمور را که بآداب رسالت مزین و محلی بود نزد دیر پادشاه ارسال فرمود مضمون آنکه ما سید خواجه را از حضیض مذلت باوج عزت و امارت رسانیدیم و زمام اختیار ملک و مال در قبضهٔ اقتدار آن نکوهیده خصال نهادیم و بحکم ان الانسان لیطغی ان راه استغنی چون اسباب ترفع و کامرانی جمع دید سودای فاسد بر دماغ او چنان استیلا یافت که بافسون نصیحت علاج پذیر نیست و از جهالت و غرور بتعرض نزدیکان درشغول شده و چون از توجه سپاه ظفر پناه آگاه گشت تا دیدزد و در برق شمشیر بگریخت چنانکه روباه از شیر و اکنون بمسامع علیه رسید که او متوجه آن طرف شده چشم داشت آنکه چمن محبت از رشحات سحاب موافقت تازه دارد و ارباب تمرد و عناد را که حقوق ولی نعمت رعایت نکرده اند بحوالی مملکت خویش راه ندهد ارباب عقل را نبود میل اختلاط با دوستان دشمن و با دشمنان دوست و الحمد لله و المنه که قرب مراعات احبا و قدر مکافات اعدا بر وجه اتم حاصل است و اگر عیاذاً بالله چهرهٔ مخالصت به ناخن منازعت خراشیده شود امواج بحر خشم ما چنان متلاطم گردد که سفاین امن و سلامت در جهان نایاب شود آنچه در مکمن غیب است بنوعی ظهور یابد که دست تدارک بدامن او نرسد و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و چون منکلی تمور بجانب مازندران روان شد حضرت خاقان سعید جهة حرارت هوا در آن مکان یکچندی توقف نمود

ذکر ارتکاب صید و شکار و رسیدن میرزا عمر بدرگاه گیتی پناه

در صحرای سلقان هوای شکار از خاطر خطیر خاقان کشورگیر سرزده فرمان واجب الاذعان صدور یافت که تواجیان جارلشکریان رسانند که هر فوجی از مقام یورت خود بعزم شکار حرکت کنند و دشت و صحرا را در نوردیده اصناف وحوش بصیدگاه رسانند ملازمان حسب فرمان در جنبش آمدند و غلغله و خروش در زمین و زمان افتاد و شهریار شیر شکار بر سمند ماه سیر گردون رفتار سوار شده و شاهزادگان سعادت یار و امرا عالیمقدار در رکاب ظفر انتساب روان شدند و سواران بهر طرف میتاختند و تیر بهر طرف می انداختند پشت گور و سرین آهو به پر عقاب پوشیده گشت برگشادند دست را بشکار بر شکاران زمانه گشت حصار یوز بگرفت گردن آهو باز در زد بسینهٔ تیهو گشت تازان بسوی گور کمند چون شهاب از قفای دیو نژند شد هوا بیجو ابر فروردین از پر باز و باشه و شاهین و چون فضای هوا و عرصهٔ صحرا از پرنده و چرنده خالی ماند وادیم خاک از خون جانوران رنگ شقایق النعمان گرفت در این اثنا قاصد میرزا عمر رسید معروض داشت که

داشت که شاهزاده میگوید که از پدر و برادر و خویشان نومید شده‌ام و بغیر از درگاه عالم‌پناه ملاذ و ملجائی ندارم و بمراحم خسروانه امید دارم و ایضا فرستاده بعرض رسانید که میرزا بجهت ضعف مراکب و فقدان هرگونه اسباب در مضیق اندیشه و تفکر مانده در حرکت مسارعت نمیتواند نمود شهریار بلندهمت فی الحال مصحوب ایلچی کسوتهای خاص و اسبان راهوار و شتر و کرک شاهانه فرستاده فرمود که در سبزوار که ممر عبور شاهزاده بود ما یحتاج او و فرزندانش مرتب داشتند خرگاه و سراپرده و سیم و زر و چون میرزا عمر بسبزوار رسید بنحو مطلب او بود داده یافت بتعجیل روان شده در غره ربیع الاول سنه تسع و ثمانمایه در ییلاق سملقان بموضع خواجه قنبر بتقبیل قوائم سریر خلافت مصیر شتافت و بنظر عنایت از شاهان و شاهزادگان امتیاز پذیرفت و مجموع خدم و حشم او بجامهای فاخر و اسبان راهوار بهره‌ور شدند و در اثنای این حال منکلی تیمور که برسالت نزد پیر پادشاه رفته بود باز آمد و عرضه داشت که پیر پادشاه میگوید که چون مراحم خسروانه جرایم طایفه که پناه باینجانب آورده‌اند عفو فرماید بنده این جماعت را با فرزند خویش بخدمت فرستم و چون ملتمسات پیر پادشاه معروض حضرت خاقان سعید گشت متوجه استراباد گردیده و هر روز بواسطه گرما اندک مسافتی قطع میفرمود و در رفتن مسارعت نمینمود اوایل خزان که خسرو سیارگان سایه وصول بر برج میزان افکند پادشاه کامران از جلگه مازندران درآمده در اواسط ربیع الاخر بنواحی قلعه شاسمان نزول فرمود و بایزید چوپان که از قبل پیر پادشاه حاکم آنجا بود دروازه باز کشید و چون مهم استراباد اهم و اولی بود حضرت خاقان سعید بران قلعه التفات نفرمود

لشکر شاه جهانسوز بخصمان ضعیف حیف باشد که شود ملتفت جنگ و جدال
ننگ بازان بود از بوز که عصفور کشند عار شیران بود از روبه و گرگ و شغال

سپاه نصرت پناه بجانب استراباد روانه شدند و قراولان در خراسان بیکدیگر رسیدند و از جانبین دست بتیر و کمان و شمشیر بران باز زدند و از بهادران لشکر مخالف چند نفر گرفتار آمده بپایه سریر رسیدند و چنانچه قاعده لشکرکشی است حکم شد که لشکریان پیرامون اردوی اعلا خندق کنند و مردم بدان کار مشغول شده ناگاه پیر پادشاه با سپاهی چون غنچه و لاله در زره و خفتان لعل پوشیده مانند نرگس خونریز سر کشیده از بیشه بیرون آمدند

چو آمد با سپاه از بیشه بیرون زمین گفتی روان شد سوی گردون
میان گرد پیدا بود لشکر چو در میغ تنگ تابنده اختر
چنان آمد همی لشکر بانبوه که که را دشت کرد و دشت را کوه

پیر پادشاه در قول بود و شمس الدین و شیرعلی و دیگر سرداران در جوانغار و میر سید خواجه و امیر عبدالصمد و سید شمس الدین در برانغار و چون لشکر خصم نزدیک رسید میرزا محمد بهادر و یوسف خلیل و امیر جهانملک کمالهای مردانه کردند و از قول امیر علی ترخان و ترخانیان که تیر ایشان سینه مار و دیده مور بهم میدوختند روی بدشمنان نهادند و میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک و امیر موسی که نشان رستخیز پدید آوردند و برد و لشکر چون دو کوه فولاد و دو دریای مواج بهم رسیدند و تیغ و تیر و گرز و شمشیر بمصاف بهم مشغول شدند

بجنبید هر دو سپاه گران تو گفتی که شد کوه و بیشه روان
دو رویه چو تنگ اندر آمد سپاه یکی ابر گوهی بر آمد سیاه
که باران او بود شمشیر و تیر ز کشته عالم چو دریای قیر
ز پیکان پولاد و پر عقاب سیه گشت رخشان رخ آفتاب

و عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایت پادشاه هفت کشور وزیده پیر پادشاه با صد گونه حسرت و آه عنان از جنگگاه برتافت و چون برق و باد بجانب جنگل شتافت و بنا بر شقاوت و شامت آن رزم خود را بخوارزم افکند و میر سید خواجه و امیر عبدالصمد در راه دستگیر گشتند و شمس الدین اوج قرا و سید حسام خواهرزاده سید خواجه التجا بدرگاه جهان پناه آوردند و بعنایت پادشاهانه اختصاص یافته تمامی مملکت مازندران در تحت تصرف بندگان معدلت نشان آمد آتش خشم جهانسوز از زلال احسان تسکین داد و رقم عفو بر جرایم اهل جرجان کشید و سید عزالدین هزار جریبی را که از کبار سادات بمکارم اخلاق و محاسن صفات امتیاز داشت بحسب استحقاق بحکومت دار الملک آن مملکت اشتغال داشت برادر خود را با تحفهای پادشاهانه بپایه سریر اعلا فرستاده و او بوسیله امرا بسعادت بساط بوس فائز شده آنچه آورده بود بموقف عرض رسانید و در مجموع آن مملکت خطبه و سکه بنام و لقب همایون او زیب و آرایش یافت و حضرت خاقان سعید مولانا جلال الدین لطف الله صدر را برسالت ساری نامزد فرمود و او برحسب فرمان بآن صوب رفته شرایط سفارت بجای آورد و والی آنجا نقیب ممالک اسلام سید مرتضی مبانی عهد و پیمان را بایمان موکد گردانید که مدت الحیات راه موافقت سپرد و سر موئی مخالفت جایز نشمرد و همچنین مولانا صدر الدین ابراهیم با بشارت حلیه مصحوب برادر سید عزالدین هزار جریبی رفت و ایشان نیز میثاق بسته شرایط خدمتگاری بجای آوردند و چون ولایت مازندران مفتوح شد و در آن دیار مخالفی و منازعی نماند عاطفت پادشاهانه زمام حکومت آن ولایت را در قبضه اقتدار میرزا عمر بن میرزا میرانشاه نهاده و سر او را بافسر عزت از فرق فرقدان بگذرانید و شاهزاده را بمسند شان ذوی الاقتدار قرار داد و همچنین ایالت طوس و خبوشان و کلات و ابیورد و نسا با جمیع ضمایم و ملحقات بمیرزا الغ بیک مفوض شد و رایت نصرت آیت بعزم دار السلطنه هرات در حرکت آمد و در این اثنا بمسامع جلال رسید که امیر موسی کوچ خود را بخوارزم فرستاده خود نیز متعاقب عزیمت خواهد نمود لاجرم فرمان قضا جریان نفاذ یافت که او را مقید ساخته بهرات رسانند بندگان درگاه بدان موجب عمل نموده و آن حضرت در چهارم جمادی الاخر بدار السلطنه هرات نزول فرمود و در آن ایام در ولایت خراسان عموما و در شهر هرات خصوصا قحط و عسرتی روی نمود که هرگز قریب بدان واقع نشده چنانچه بهای یکمن غله بوزن شرع بسه دینار کپکی رسید و اکثر خلایق بقرص ماه و خورشید قناعت مینمودند و اگر دست بسوی اشتها میبردند از میان فلک میربودند عرق مرحمت شهریاری که نسبت بخلایق عمومی داشت در اهتزاز آمده از موقف عنایت اشارت شد که انبار را بگشایند و یکمن گندم به یک دینار کپکی فروختند و خلایق از نان بی نیاز شده بجان امان یافتند

ذکر مخالفت و عصیان پیر علی تاز و شهادت میرزا پیر محمد باراده ملک بی نیاز

میرزا پیر محمد جهانگیر خلف صدق میرزا جهانگیر پیر علی تاز را از حضیض خمول باوج قبول رسانید و پایه قدر و منزلت او را از اوج فلک بگذرانید و او نیز بر آنکه از تنسیق امور ملکی بر سبیل استقلال شروع درپیوست و چنان صاحب اختیار مطلق شد که دیگر هیچکس را وجود و اعتبار نماند و شاهزاده بکلی از تنظیم مصالح مملکت اعراض نمود و مجلس بزم را بر میدان رزم برگزید و با دلبران پری پیکر بخلوتگاه عیش و نشاط خرامید و صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح متصل ساخت و این معنی سبب زیادتی تمکن پیر علی تاز شد و چون اشتغال شاهزاده در ارتکاب مناهی از حد اعتدال درگذشت اختلال در شغل خطیر سلطنت پدید آمد و هوس استبداد در دماغ پیر علی جای گرفت و جمعی

وجمعی از معتمدان شاهزاده را بطریقی که توانست فریفت و با خود یار ساخته مضمون کلمهٔ واوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا از خاطر ناپاک محو کرده و در چهارم ماه رمضان که میرزا
پیر محمد در سراچهٔ دل شمع انابت و استغفار افروخته بود آن غدار بیباک بیدولت با طایفهٔ از اشرار پیرامن شاهزاده ساده دل در آمدند و آن جناب را با جمعی از خواص و مقربان شربت شهادت
چشانیدند و از وخامت عاقبت نه اندیشیدند ماه تمام ملک بزیر نقاب شد آب حیات دولت و حشمت سراب شد سروی ز بوستان بزرگی شکسته گشت برجی ز آسمان معالی
خراب شد ماتم سرای گشت سپهر چهارمین روح القدس بتعزیت آفتاب شد و میر سیدی احمد میرک در شبرغان بود و از این قضیهٔ جانگداز مسموع شده بدرگاه عالم پناه آمده شرح واقعه را
معروض ایستادگان پایهٔ سریر اعلا گردانید قوافل خوف و الم در فضای سینهٔ سکینهٔ خاقان سعید بار گشاد و قلق و اضطراب بسیار کرده عاقبت رضا بقضا داد و گردن تسلیم نهاد لا راد
لقضاء الله تعالی و لا مانع لحکمه و امیر مضراب و حسن صوفی ترخان و امیر نوشیروان بموجب فرمان در ملازمت سیدی احمد میرک متوجه بلخ شدند و مقارن این حال بمسامع جلال رسید که
اسپهبد غوری جمعی از غوریان و سیستانیان بهم آورده در حدود غور بفتنه و فساد مشغولند حضرت در عشر آخر رمضان متوجه اسفزار شده امیر حسن جاندار و امیر جهان ملک را بدفع شر اسپهبد
نامزد فرمود و در اوایل شوال بمقر عز و اقبال خود مراجعت فرمود و اسپهبد چون از توجه سپاه نصرت پناه آگاه شد عنان بوادی فرار تافت و امرا جهات او را غارت کرده موافقانش را به
یاسا رسانیدند و ولایت را مضبوط ساخته باز آمدند و پیر علی تاز بعد از قتل پیر محمد بر مسند تنعم و ناز نشست و مملکت فسیح عریض در تحت تصرف آورد و ندانست که کار برخی که بدون مسند اری کند تمام
با سر خویش بازی کند و بر وی پوشیده شد که مکر و غدر را دوامی و فریب بیوفائی را انتظامی نباشد و آتش خشم جهانسوز حضرت خاقان سعید اشتعال یافته خواست که بر سر آن بدکیشان بزودی لشکر کشد که
ناگاه خبر رسید که میرزا عمر بن میرزا میرانشاه از راه طغیان و عصیان عازم خراسان است

ذکر مآل حال امیرزاده عمر و انتقال او

ای بر دوام اختفای
تو در عرصهٔ دگر عالم ز تو خراب و در عالمی دگر چون میرزا عمر بر سریر مملکت مازندران تمکن یافت نوکران و ملازمان خود را با قطاعات و سیورغالات بنواخت و علوفه
مختلفه در ظل رایت او جمع شدند و خانه تجدید نظامی و انتظامی گرفت لشکری بجهت دوری فرستاد و بیرا چاغو امغول را کوچانیده و بمازندران آوردند و شیخ حسن و جمعی دیگر که ملازمت
امیرشاه ملک مینمودند از خدمتش اعراض نموده بمیرزا عمر پیوستند و گفتند که سپاهیان خراسان از امیرشاه ملک آزرده اند اگر چتر فلک فرسای سایهٔ وصول بر اندیار اندازد جمیع
ایشان از امیرشاه ملک روی گردان شده بسبیل طوع و رغبت بدینجانب آیند و باین سبب داعیهٔ تسخیر خراسان از خاطر خطیر امیرزاده عمر سر برزده حقوق ایادی احسان حضرت
خاقان سعید فراموش کرده رایت عناد برافراخت امیرشاه ملک از اینحال آگاهی یافته فی الحال مسرعی مانند برق و باد بسوی ارث نوشیروان و کی قباد فرستاده و چون خبر توجه
میرزا عمر بمسامع علیه رسید یکی از مقربان در خلوت با حضرت خاقان سعید گفت که درآن زمان که میرزا عمر بدرگاه عالم پناه آمد گفتم که قابل اعتماد نیست چه با پدر و برادر وفا نکرد با که
وفا کرد که با ما کند و شقاوت و سعادت در قبضهٔ قدرت حق است مملکت از هر کس که خواهد ستاند و بهر کس که خواهد دهد تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء بیده الخیر حیف ما را منت
بقا بقای خداست و ملک ملک خدا لاجرم بهمین حسن عقیدت و صفای طویت شهریاران حلقهٔ اطاعت او در گوش و غاشیهٔ متابعتش بر دوش گرفته القصه حضرت خاقان سعید در یازدهم شوال
محفوف بتایید الهی با برکات نصرت انتساب از دار السلطنه هرات برکت جهان نورد سوار شده بجلگای بادغیس درآمد و چون موکب همایون بقراول رباط سینو که امیر مضراب آمده
بعرض رسانید که پیر علی تاز لشکر بجانب رلات کشیده است و امیرزاده کار شاه از صدمات او گریخته با امیر مضراب بلشکرها در کنار آب مرغاب پیوستند که حالیا رایات عالیات متوجه دفع میرزا
عمر است و درین اثنا مهد علیا خانزاده از جانب سمرقند رسیده و میرزا احمد جوکی را همراه آورده و در فاتحهٔ این سفر که سرتیق چنین روی نمود ارباب فراست و کیاست بر
نصرت و ظفر پادشاه هفت کشور واثق شدند و آن حضرت بیرتقال نمود و طوی بعظمت داده ایشان را بهرات روانه گردانید و اعلام ظفر فرجام متوجه جام شده در نواحی
بردیه فریقین را اتفاق ملاقات افتاده چون تسویهٔ صفوف دست داد جگه تواجی که قلب میرزا عمر بدو مستظهر بود صفها شکسته بخدمت خاقان سعید مبادرت جست و دیگران که این
صورت مشاهده کردند در اطراف و جوانب پریشان شدند و میرزا عمر با اندک نفری خوف بسیار روی بوادی فرار نهاد بمقتضی الحق یعلو و لا یعلی حضرت خاقان سعید غالب آمد و غنیمت
فراوان بدست لشکریان افتاد حضرت پادشاه ستوده خصال شکر ملک ذو الجلال بجای آورده و اسیران از ظل عنایت احسان بهره داد و این فتح نامدار در روز دوشنبه تاسع ذیقعده
سنه تسع و ثمانمائه روی نمود و فتحنامها باطراف بلاد و امصار روان کردند و عرصهٔ خراسان از آسیب اهل تمرد و عصیان ایمن گشت و خاطر اهل دانش که مشوش و پریشان بود
ساکن و مطمئن شد و سواری از اردوی همایون بجهت مژدهٔ فتح عازم هرات شده مهتر یادگار نیز برای این مهم متوجه اردوی همایون شد مهتر عمر برباط تومان آغا که قریب بقصبهٔ کوسویه است
رسید سواری آنجا دید مهتر یادگار پیش آن سوار رفت و گفت مرا نیز جهت همین کار فرستاده اند اما پای من بدرد آمده است و بدین زودی نمیتوانم رفت سوار این سخن از آن عیار
باور نموده در رفتن زیاده تعجیل نمود و مهتر یادگار غلط کرده از راه دیگر بشهر درآمد و خبر فتح رسانید خلایق از نقد و جنس چندان بمهتر عمر دادند که مدت العمر غنی گشت حضرت خاقان
سعید میرزا الغ بیک را بحکومت بعضی از خراسان و مازندران نصب فرمود و شاهزاده هم از جام روان شد و رایت نصرت شعار عازم سریر دولت باز گشت و در منزل امروک
قاصدی از کرمان رسیده عرضه داشت که امیر ادکو ابن امیر جاکو در این منزل با کریم صحبتی کرمانیان جنبار فرموده و هم در آنجا نوکر امیر مضراب میرزا عمر را که در حوالی مرغاب
گرفته بود بدند بار اردوی ظفر نشان رسانید و بجهت زخمی که بر امیرزاده عمر رسیده بود عنایت خسروانه بمحض خوب عنایت فرموده طبیب و جراح ملازم او ساخته او را روانهٔ هرات گردانید
و شاهزاده بیغور رباط رسید ضعف بر قوت غلبه کرده و مداوای هیچ طبیب و جراح سودمند نیفتاد و از هاتف غیب شنید که جان را بحافظ ایت بر کنده که بل کان مبرکه بیک
مشتی گل شود معمور و در آنجا با صد میرزا ناله و آه زبان بکلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله گشاده جان شیرین تسلیم نمود انا لله و انا الیه راجعون در بیست و پنجم ذیقعده و میرزا ...

الانوار امام فخر الدین رازی دفن کردند و حضرت خاقان سعید در اوایل ذی حجه بمستقر عز خویش بازگشت و در تضاعیف این حال امیر شیخ لقمان برلاس و امیر حسن جاندار که بدفع فتنه ملک
صالح و پسر اسپهبد غوری که در زمان حکومت ملوک کرت حکومت غور تعلق باجداد او میداشت فرستاده و شخصی آمده بعرض رسانید که اعدا در غایت کثرت اند و بنابر رعایت احتیاط
نزدیک ایشان نرفتیم تا بدچه اشارت شود عمل نموده آید حضرت امیر سید خواجه ترخان و امیر قربان شیخ را با لشکری تمام بمدد ایشان روانه کرد و امرا بیکدیگر پیوسته بسر یاغی رفتند
پسر اسپهبد گریخت و ملک صالح گرفتار گشت و سپاه منصور بغنایم نامحصور خوشدل شده مراجعت نمودند و ملک صالح را بدرگاه عالم پناه رسانیدند و شحنه سیاست بصلب او امر فرموده
خدمتش را بیاسا رسانیدند

ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب بلخ و گرفتاری پیر علی تاز بعیش خوشگواری و زندگانی تلخ

حضرت خاقان سعید در نوزدهم محرم سنه عشر و ثمانمایه با لشکرها از ییلاق بادغیس جهت انتقام پیر علی تاز متوجه شده و چون خطه اندخود از قدوم شهریار روی زمین سر بچرخ برین
کشید بمسامع علیه رسانیدند که آن غدار نابکار جرات نموده تا پل خلب پیش آمده است و سر پل را ضبط نموده و موکب همایون از اندخود نهضت نموده چون بدوکه نزول
فرمود از جانب بلخ خواجه توچین و بعضی نوکران آمده عرضه داشتند که پیر علی تاز از توجه سپاه ظفر پناه خبر یافته عنان ببیابان فرار تافت و آن حضرت امیر سید احمد و امیر یادگار
ارلات و امیر نوشیروان برلاس را بتکامیشی خدمتش امر فرمود و امرا بدو رسیده پیر علی تاز با فوجی از میان بیرون رفت و احمال و اثقال لشکر مقهور بدست جریک منصور افتاد و جمعی
که با پیر علی تاز همراه بودند هر کرا توفیق رفیق گشت بپایه سریر اعلا شتافت و بخلعت امان یافت و چون همای چتر خاقانی سایه عنایت بر سر اهالی بلخ انداخت امرا که بتکامیشی پیر علی
تاز رفته بودند او را از ولایت بیرون کرده مظفر و منصور کوچ کردند و در اثنای راه کنجیر و چسلانی و سلطان محمود و خواجه جامی بسر او لجایتو حاکم سالی سرای تبرکات فرستاده
بوسیله امرا معروض افتاد و حضرت خاقان سعید امیر عنا شیرین را بسمرقند گردانید و از آنجانب امیر الله داد و سید منصور قتاری نیز آمده بودند و آن حضرت امیر جهان ملک
و امیر قربان شیخ را نزد امیر الله داد فرستاده و پیغام داد که ما بر همان عهد و وفائیم که بسته بودیم و امرا رفته با امیر الله داد ملاقات کرده آنچه گفته بود گفتند و مراجعت نموده
بعز بساط بوس سرافراز شدند و امیرزاده خلیل سلطان مصحوب عنا شیرین بیلاکات بسیار روانه داشت و تجدید قواعد محبت و الفت تاکید یافت و در اثنای این اوقات بمسامع جلال
پیوست که پیر علی تاز در یک النک نشسته است فرمان عالی نفاذ یافت که امیر مضراب با دیگر بهادران متوجه آن صوب شدند و حکم شد که قلعه هندوان بلخ را که حضرت صاحبقران در
بدایت سلطنت بخرابی آن فرمان داده بود بحال عمارت باز آورند و قلعه در اندک زمانی معمور شده و عنایت خسروانه ایالت ولایت بلخ را بامیرزا قید و خلف صدق میرزا پیر محمد جهانگیر
تفویض فرمود و امیر شمس الدین و اوچ قرا و توکل برلاس را نزد او باز داشت و فرمان داد که امیر جهان ملک چندان در بلخ توقف نماید که امیر قید و بر سریر حکومت متمکن گردد و رایات
فتح آیات بعزم معاودت در حرکت آمده در شبرغان نزول فرمود و اشارت علیه صدور یافت که آن قلعه را مرمت نمایند و خطه اندخود را برسم سیورغال بامیر سید احمد ترخان
که برادر مهد علیا گوهرشاد آغا بود ارزانی داشت و موکب همایون طی مسافت نموده در یازدهم ربیع الآخر دار السلطنه هرات را بوجود خویش مزین ساخت و امرا که در عقب پیر
علی تاز رفته بودند بعد از طی مسافت او را دریافتند و نایره قتال و جدال برافروخته پای جلادت بیفشردند و چون صولت دلاوران رزم آزمای مشاهده کرده چاره بجز فرار نیافت
رخسار امید تیره و چشم امل خیره روی بتعبیه هند و کش نهاد و امرای عظام مظفر و دست کام با غنیمت تمام مراجعت نمودند و از قضای آلهی امیر علی بیک یکاول که نوکر نیک
حضرت خاقان سعید بود در آن معرکه شهادت یافت و فرزند خود امیر عبد العلی را در ملازمت آن حضرت یادگار گذاشت و مدتها امیر عبد العلی در سلک معتبران درگاه انتظام
داشت و امیر جهان ملک یاسامیشی مهمات بلخ نموده بعضی مفسدان را کوچانیده و بعضی که با پیر علی تاز موافق بودند بیاسا رسانیده متوجه دار السلطنه هرات گردید والحمد لله الملک
العلی الکبیر

ذکر لشکر کشیدن حضرت خاقان سعید بجانب مازندران نوبت ثانی

چون شهریار دادگر از یورش بلخ در ضمان تایید و نصرت
ملک حی اکبر بدار السلطنه هرات معاودت فرمود فرستاده امیرزاده الغ بیک گورکان آمده عرضه داشت که پیر پادشاه از صدمات جریک منصور گریخته بجانب خوارزم رفته بود
گروهی انبوه از مردم جونی قربانی و غیر ذلک جمع آورده روی باسترآباد آورده است و الحال بمحاصره قلعه اشتغال دارد و شمس الدین علی جمشید قارن که کوتوال آنجاست در مضیق
دهشت مانده بیم خطر عظیم دارد و چون به توشمول حضرت خاقان مؤید منصور بر انجاد او افتاد حکم کرد که امیر مضراب با فوجی از لشکر ظفر انتساب در گرمسیر سیستان و آن نواحی قشلاق
نمایند و از الخذ و دنیک با خبر باشند و ابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان ابن ضبط هرات باز داشت و نهضت فرموده چون موضع بشرتو که جناب فضایل مآب سید فضل الله را دکانی
پیوسته از آن مشرتو میخواست و هر که بجای حرف میم لفظ با بر زبان میاورد و لب و میکشاد محل نزول موکب همایون شد و در قصبه کوسویه فرمان واجب الاذعان صدور یافت که هر
طایفه از امرا و لشکریان براهی روان شوند امیر حسن جاندار و امیر جلال الدین فیروزشاه و امیر شیخ علی و امیر عجب براه راده و محولات در حرکت آمدند و حضرت خاقان سعید راه
جام و مشهد اختیار فرمود و امیر شاه ملک در حدود مشهد شرف زمین بوس دریافت و آن حضرت در مشهد نزول فرمود و بوظایف زیارت امام هشتم علی بن موسی الرضا قیام نمود
و از آنجا براه کان رفت و میرزا الغ بیک در قصبه جرجان پای بوس سرافراز شد و در موضع جرجان خواجه امیر شیخ لقمان برلاس و امیر پادشاه ارلات و امیر علیکه کوکلتاش
با جریک بادغیس و مرو و سرخس و ماخان با دو دی فیروزی نشان پیوسته و در اثنای راه ابو مسلم پسر اوچ قرا که جانب ستمدار گریخته و موکب همایون در حرکت مساعدت نموده و مسافت
پیموده تا چه طلوع علم ظفر پیکر شهریار نیکو نهاد از افق استرآباد طالع شد و دیگر باره ممالک مازندران در تحت تصرف بندگان درگاه عالم پناه در آمده محفوظ و مضبوط گشت و کوتوالی قلعه
استرآباد و برابولیث و قلعه شاسمان به شیخ سلطان مقرر شده امرای عراق دیدند که غیر گریختن شان قشلاق در مازندران کنند و در این اثنا جناب سیادت مآب امیر سید عز الدین هزار

امرا بجهت سعادت ملازمت استسعاد یافت و برحسب فرمان خطه دامغان برسم سیورغال بجد تمش تفویض رفت و حکومت دیار مازندران نیز بکاشتکان میرزا الغ بیک تفویض رفت و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از تنظیم امور و تفقد حال رعیت باز پرداخت رایت معاودت برافراخت و شکارکنان از جانب بادغیس در حرکت آمده در تاسع ذیقعده دار السلطنه هرات از مقدم فرخنده آن حضرت زیب و آرایش یافت

ذکر عصیان امیر جهانملک و آوردن نقش خود را در عرصه ملک

امیر جهانملک این مملکت از قبیله جوخیان بود و از زمان صغر سن بملازمت حضرت شاهرخی قیام مینمود و بواسطه حسن عبودیت روز بروز مرتبه او ارتفاع پذیرفت چون امیر سید خواجه از درگاه سلاطین پناه دور افتاد مواجب و مناصب او بر جهانملک قرار گرفت و در رتق و فتق مهمات مدار الیه گشت و از نشاء شراب دولت خبطی عظیم بدماغ او راه یافت آغاز و استقامت بادیه غوایت گرائید و روی از متابعت حضرت خاقان سعید بر تافت و یکی از اسباب عصیان او و دیگر امرا آن بود که خواجه غیاث الدین سالار که صاحب دیوان ممالک بود نسخه تقریری ترتیب ساخت و باسم هر یک از برکشیدگان دولت رقمی زد و هر بیضه را شتر مرغی و هر کوسفند را رمه و هر جوی را خرمنی و هر کاهی را کوهی در دفاتر خویش ثبت نمود و در محصولات ولایات مبالغه کرده مردانگی را که از آنجا حاصل بود دیناری اعتبار کرده در آن سال جناس قیمتی تمام داشت و چون آوازه تقریر او بگوش همایون رسید بعضی ارباب مناصب و اعیان درگاه که از خرد بهره داشتند متوهم شدند که مبادا از دیوان حواله فوق الطاقه رود و بعرض باید رسید و مع ذلک حساب خواجه کافی منجر باشد که جمعی از امراء نامدار خاطر بر آن قرار دادند که نسبت بخاقان سعید قصدی اندیشند چنانچه امیر جهانملک با امیر حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل و سعادت و الدتیمور تاش و بهلول بیان تمور و سلطان بایزید و عثمان و غیرهم در این باب با یکدیگر مشورت کردند و عهد و پیمان بستند و چون آن حضرت همیشه در حفظ و حمایت پادشاه داورگر بود و شمه از این حادثه معلوم فرموده امیر مضراب که در آن اوان از سیستان آمده بود جهة دفع این فتنه طلب داشته امراء عاصی دانستند که صورت واقعه ایشان بسمع همایون اعلی رسیده خواستند که با لشکری که در آن اوان از سیستان شده بود پیوندند و ایشان را در این امر با خود متفق سازند و بامضاء این عزیمت اتفاق نمودند و حضرت خاقان سعید با طایفه از بهادران که ملازم رکاب همایون بودند سوار شدند و امیر مضراب عاصیان را دریافته جنگی عظیم دست داد و زخمی قوی بر روی امیر مشار الیه رسیده او را بشهر در آوردند و آن متهوران بیباک ابرا پناه ساختند و افواج حشم که از سیستان گشته بودند جوق جوق بموکب همایون پیوستند و عاقبت القوم نمک بحرام روی بانهزام نهاده و هر یک بطرفی جستند و لشکر منصور ایشان را تعاقب نمودند و سعادت و سعادت و برادرش اسیر گشته و جهانملک و مندک بماخان افتادند و امیر جرکس بر دوز را گرفته و بند کرده روانه هرات گردانید و پیشتر قاصد آمده حضرت خاقان سعید را از آن معنی خبر داده و آن حضرت ایلچی فرستاد که بهر جا که رسیده باشند کار ایشان را با آخر رسانند و فرستاده در حل دختران باهل عصیان رسیده همه را شربت شهادت چشانیدند و امیر حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل بجانب طبس و قهستان که سیورغال ایشان بود گریختند و امیر حسن صوفی ترخان و موسی کالج و پسر را تعاقب نمودند و ایشان از بیابان بیرون آمده در صفاهان نزد میرزاده رستم رفتند و سلطان بایزید را در حوالی جام گرفتند و بشفاعت میرزا ابراهیم سلطان بجان امان یافت

ذکر عاقبت کار پیر علی تاز و دفع شر او

پیر علی تاز از صدمات لشکر منصور گریخته جان از ورطه خونخوار بیرون برده باز در مقام فتنه و فساد آمده بایزید بورلدای را با خود متفق ساخت و از شاهان بدخشان استمداد فرموده و لشکرهای پراکنده را جمع آورده داعیه تسخیر بلخ از خاطر ناپاک او سر بر زده میرزا قیدو بر خبث نیت او اطلاع یافته ایلچی نزد خاقان سعید فرستاد و صورت حال باز نمود و آن حضرت پادکار شاه ارلات و خضر خواجه و عثمان تواجی و جمعی دیگر از بهادران را با لشکر گران بطرف بلخ روان فرمود و پیر علی تاز بکثرت سپاه و بسیاری آلات حرب مغرور شده قدم جسارت پیش نهاد و هر دو فریق در حوالی قبة الاسلام بلخ بیکدیگر باز خوردند و دست جرأت از آستین جلادت بیرون آورده نایره حرب را التهاب دادند و شامت کفران نعمت در حوالی بلخ بر صفحات احوال پیر علی تاز ظاهر شده روا از معرکه برتافت و هر چه همراه داشت بضرورت بگذاشت و اهل بدخشان بولایت خود گریختند و سرداران هرات در باب پیر علی تاز بساط مشورت ممهد داشته گفتند که تا این خمیرمایه فساد در میان ما خواهد بود با پادشاه عناد خواهد ورزید و از این جهة بسی الم بما خواهد رسید و طیفه آنکه قبل از وقوع حادثه که تدارک آن نتوان کرد شر او را از خود باز کنیم لاجرم اتفاق نموده او را گرفتند و سر بی مغز او را که هوس سروری داشت از بدن جدا نمودند بدرگاه عالم پناه فرستادند و آشوب شقاوت پناه تسکین یافت

ذکر احوال مملکت تبریز بعد از مراجعت میرزا ابابکر از آن بلده جنت نشان

چون میرزا ابابکر در تبریز شنید که میرزا عمر و دیگر شاهزادگان قصد اغروق او کردند محمد دوانی و زین الدین قزوینی و محمد دمشقی را جهة محافظت تبریز گذاشت و بجانب اغروق توجه نمود و ایشان مبلغی خطیر جهة عمارت برج و باره از رعایا بجبر ستدند و شیخ قصاب که متغاجی شده بود طبل و علم ترتیب داده سر بکاشتکان میرزا ابابکر فرو نمی آورد و امیر بسطام جاگیر در اردبیل خبر پریشانی تبریز را شنیده متوجه آنجانب شد و بر آن حدود رسیده اظهار کرد که از قبل امیر شیخ ابراهیم شیروانی می آیم و محمد دوانی که از همه صاحب اختیارتر بود باستقبال روان شد و امیر مشار الیه بشهر درآمده رعایا را استمالت داد و داروغگان را باطراف فرستاد و نویسندگان را تعیین نمود و مال بردم شهر و بلوکات حواله شد و بعد از حصول اموال بر ملازمان خود قسمت فرمود و چون چند روز از حکومت بسطام بگذشت خبر رسید که امیر شیخ شیروانی از آب کر گذشته متوجه این صوب است و خواهرزادگان امیر بسطام از وی روی گردان شده نزد امیر شیخ ابراهیم رفتند و از حال خویش سخنان نا ملایم بعرض رسانیدند این سخن در خاطر امیر شیخ ابراهیم جای گیر آمده عزیمت تبریز نمود و در اوساط ذی حجه بشهر نزول کرد و امیر بسطام ولایت را گذاشته بجانب اردبیل رفت و در روز جمعه بیست و سیوم ماه مذکور در مسجد جامع تبریز خطبه بنام شادیخان پادشاه دشت قبچاق خواندند و ایلچی امیر آیدکو بهادر در آن انجمن حاضر بود و چون بسطام بطرف اردبیل روان شد خواجه زین الدین قزوینی و خواجه

و خواجه محمود دمشقی و خواجه محمد دوانی از وی گریخته با امیر شیخ ابراهیم پیوستند و سرداران متعرض محمد دوانی شدند اما از انواع و عزیز دیگر مبلغی خطیر ستدند و نوشته کاتبان اطراف و نواحی تا اموال استخراج نمودند و هرچه حاصل شد بملازمان امیر شیخ ابراهیم قسمت رفت و گماشتگان امیر شیخ ابراهیم با مردم آذربایجان زندگانی بر وجه حسن کردند و از مقتضی نصفت و عدالت عدول ننمودند و در ماه محرم سنه تسع و ثمانمائه خبر رسید که گروه انبوه از اوباش نزد سلطان احمد جلایر مجتمع شده اند و او را متوجه بر تبریز ترغیب مینمایند و خدمتش باستعداد یورش اشتغال میفرماید و امیر شیخ ابراهیم این خبر استماع نموده با امرای خود مشورت کرده رای بر این قرار گرفت که از مملکت آذربایجان بیرون روند چه امیر شیخ ابراهیم فرمود که بحقیقت این خاندان طریق اخلاص مسلوک بوده و آذربایجان تختگاه آبا و اجداد سلطان است و بنابرآنکه غلامان تعرض برعایا میرسانیدند باینجا آمدیم و ایشان را از جنگ نوائب خلاص دادیم اکنون بجانب شیروان توجه نموده و برادر بسطام جاگیر منصور پسر منصور و پسر بسطام که مقید داشت نزد بسطام فرستاده در اواخر ماه مذکور سلطان احمد در دولتخانه تبریز نزول فرمود و خلایق اظهار فرح و سرور کرده آئین بستند و سرداران آن ولایت بخدمت او شتافتند و مردم را گمان آن بود که چون سلطان احمد مدتها کربت غربت کشیده و گرم و سرد دنیا چشیده ترک حرکات ناملایم کرده باشد و ندانستند که قضیه برعکس نتیجه داده است القصه چون قاضی عماد الدین بتخریب قلعه النجق اشتغال نموده بود از وی پرسید که چرا آن موضع خراب ساختی که مسکن اصلی ما بوده قاضی مردی فصیح داشت و سخن ور بود در جواب گفت که چون اعدا دولت بر ولایت استیلا یافتند و آن موضعی حصین حصین بود نخواستیم که پناه ایشان باشد اکنون که مملکت موروث در تحت تصرف بندگان سلطان درآمد اگر رخصت باشد بنده روز را باز آبادان سازم و سلطان را این کلمات موافق مزاج افتاد بید خود سطری چند بآب زر در قلم آورد مضمون آنکه امرا و سرداران ولایت نخجوان و اران و مرند و خوی و سرحد ملازمان حشام بدانند که قلعه النجق که در شان استحکام شاهاست خراب شده و ما معتمد قاضی عماد الدین را مقرر کردیم که آن قلعه را بحال عمارت باز آورد و وظیفه آنکه از جمیع ولایات مصالح و آنچه محتاج باشد حسب توجه قاضی مذکور برسانند و امر و نهی او را مطیع باشند و سبب خرابی قلعه مذکور آن بود که چون بفر دولت صاحبقران آن قلعه مسخر شد دویست نفر علوفه خوار مقرر شد که بمحافظت آن قیام نمایند و ایشان را در هر سه ماه مرسوم میدادند و چون نوبت سلطنت بمیرزا عمر رسید خلایق را از سبب قلعه النجق آسیب بسیار رسید قاضی عماد الدین نزد امیر جهانشاه رفته پنجاه هزار دینار قبول کرده عرض نمود که هرساله جهت محافظان قلعه مبلغی خطیر باید داد و هیچ حاصل از آن نیست اگر رخصت باشد قلعه را خراب کنیم و امیر جهانشاه فریفته زر شده روز دیگر بتخریب قلعه فرمان داد بالجمله چون سلطان در تبریز متمکن گشت ملوک اطراف و حکام اکناف بخدمت او توسل جستند اما سلطان احمد از احوال ملک تغافل میورزید و پیوسته بعیش و عشرت و کبوتربازی و صحبت پسران زیبا منظر اشتغال داشت و از این جهت امرا و سلطان شیخ اومرات و امیر علی عرب کوفته خاطر میبودند و آخر مهم بدان منجر شد که مکتوب بمیرزا ابابکر ارسال نمودند و اظهار اطاعت کرده شیخ علی از قبل سلطان احمد بمحاصره قلعه سلطانیه اشتغال داشت و مکتوبات را در راه گرفته نزد سلطان احمد فرستاده سلطان در حال شیخ اومرات و امیر علی عرب را مقید ساخت و امرا و فرمان برداران دیگر ولایات را اجازت داد که بجایهای خود روند و شیخ حاجی را رخصت داد که بطارم رود و چون میرزا ابابکر متوجه تبریز بود سلطان احمد ولایت آذربایجان را گذاشته هراسان ببغداد مراجعت نمود و ذکر رسیدن میرزا ابابکر به تبریز در این اوراق رقمزده کلک بیان خواهد گشت انشاء الله و محاربه میرزا ابابکر بتبریز و قرایوسف نیز مسطور خواهد گشت لایق بسیاق تاریخ چنان بود که کیفیت حبس و خلاص شدن ایشان از قید پادشاه و رسیدن بمقاصد و مآرب باز نموده آید و من الله العظمة والتوفیق

ذکر لشکر ساوه و کردستان و لرستان و ذکر بعضی از وقایع او و ذکر رسیدن میرزا ابابکر در تبریز در این اوراق رقمزده کلک بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی

چون سلطان احمد جلایر و قرایوسف از صدمات عساکر گردون مآثر صاحبقران ممالک ستان پناه بپادشاه مصر بردند و آن حضرت بر این معنی اطلاع یافته خبر بملک مصر فرستاد که اگر او در دعوی محبت و اطاعت صادق است باید که سلطان احمد را بند کرده بدرگاه جهان پناه فرستد و قرایوسف را نیز بند کرده چنانچه شمه از این معنی سبق ذکر یافت و چون پیغام حضرت صاحبقران بفرج حاکم مصر و شام رسید سلطان احمد جلایر و قرایوسف را هر یک در برجی از بروج قلعه باز داشت اما میان ایشان خیال اختلاط آمد و شد واقع میشد و در آن هنگام قرایوسف را پسری متولد شد و او پیر بداق نام کرد و سلطان خرد پیر بداق را در دامن خود انداخته او را بفرزندی قبول کرد و دایه فرزند نزد خود نگاه داشته بتعهد ایشان مشغول شد و در اثنای اختلاط میان سلطان احمد و قرایوسف انواع حکایات روی نمود روزی سلطان را گفت که اگر تو با من از صمیم قلب متفق گردی مهم باین مرتبه سرایت نمیکرد و قرایوسف از حدت مزاج و سرعت غضب سلطان داستانها راند و آخر الامر با یکدیگر عهد و میثاق بستند که اگر از این ورطه خلاصی یابند قصد یکدیگر نکنند و مدتها با هم متحد باشند و تبریز از قرایوسف و بغداد از سلطان احمد باشد و هیچیک متعرض مملکت دیگری نشوند و مدتی در قید و حبس روزگار میگذرانیدند تا خبر واقعه صاحبقران مغفور رسید و از توهمی که داشتند ایمن شدند و شبی قرایوسف در خواب دید که او را در مجلس صاحبقران گیتی ستان حاضر ساختند و آن حضرت از انگشترها که در انگشت داشت یک انگشترین بیرون آورده در انگشت وی کرد علی الصباح قرایوسف واقعه را با سلطان احمد در میان نهاد و سلطان چنین گفت که تعبیر خواب تو آنست که بر قطری از اقطار ممالک آن حضرت فرمان روا خواهی شد و در این اثنا بملک مصر خبر رسید که امیر الامرای شام و حکام آن بلاد را با خود یار کرده اند دم از استقلال میزنند سلطان مصر با امرا و خواص مشورت فرمود چون اطراف ممالک پریشان و مشوش بود و امرا مخالفت میورزیدند رای بر آن قرار گرفت که سلطان احمد جلایر را با قرایوسف ترکمان از حبس بیرون آورده تربیت نمایند و ملک فرج ایشان را بانواع نوازش اختصاص یافتند و مقرر شد که هر کدام از ایشان با پانصد نفر ملازم باشند و ما یحتاج ایشان از اسب و اسلحه و زر نقد بسلطان احمد و قرایوسف داده بحجر بندگان و شاکر پیشگان از مردم سلطان احمد کسی در مصر نبوده سلطان بهر چه از خزانه مصر گرفت با آن جماعت داد

و از توابع قرا یوسف که مجموع شمشیرزن و تیرانداز بودند و قانون سواری بر وجه تمام میدانستند بآن ولایت بسیار آمده بودند بعضی از ایشان بنوکری مصریان و طایفه بتجارت مشغول بودند
و قرا یوسف با پانصد نفر چنانچه خاطر او میخواست اسب و جامه و زر و جیبه و اداوه مرتب و آماده ساخت و مجموع مردم خود را بنظر والی مصر رسانید و عرضه داشت که از حشام ترکمه و دیگر
سپاهیان جلد در مصر هستند که ملازمت را میشاید اگر پادشاه ایشان را ملحوظ نظر عنایت فرماید میشاید ملک فرج ممنون شده همه را شاکر و خوشنود گردانید و هر روز که قرا یوسف
بهوا خواهی جمعی کثیر در غایت آهستگی ملازم او بودند و غلبه و ازدحام تراکمه بمرتبه رسید که شکوه ایشان در خاطر مصریان جای گرفت و روز بروز انتظام قرا یوسف از دیاد می
پذیرفت و چون تراکمه مردم بیباک بی‌سر و پا اند نفرتی از آن قوم در ضمیر ملک فرج و امرا مصر پدید آمده روزی پادشاه مصر با خواص و مقربان بمیدان رفته چوگان باختن آغاز کردند
و قرا یوسف نیز با طایفه از ملازمان خود مثل پیر عمر و سلطان خواجه و بایزید و اویس قورچی و دلو موسی و دیگر جوانان جلد بهمان کار مشغول شدند و سایر ترکمانان سواره بنظاره ایستاده
بودند امرا مصر مبالغه ایشان را در اظهار جلادت موافق مزاج نیفتاده فرمودند که جماعت ترکمان که بنظاره ایستاده اند از اسبان پیاده شوند و میدان را از سنگ ریزه پاک سازند
و بر تراکمه این معنی شاق آمد چندانکه امرا در این باب مبالغه نمودند مفید نیفتاد آخر در خاطر قرا یوسف آمد که قصد گرفتن او دارند فی الحال سواره نزدیک سلطان مصر رفت گفت
که ما مردم غریب باین ولایت آمده ایم و پادشاه درباره ما عنایت و عاطفت فرمود الحال برخصت پادشاه بوطن خود میرویم و هر جا که باشیم دعاگوی سلطانیم قرا یوسف بعد
از ادای این سخن از میدان بیرون رانده روی بوثاق خود نهاده جماعت تراکمه از عقب او بتاختند و چون بمنزلهای خود رسیدند اهل و عیال خود را برگرفته روی بولایت شام نهادند
و بعد از رفتن ایشان معروض پادشاه گردانیدند که نقص سلطنت باشد که طایفه چنین بی رخصت از مملکت بیرون روند اگر مصلحت باشد جمعی را بتکامیشی روانه داریم ملک فرج
فرمود که این طایفه فوجی متهورند و دست از جان شیرین شسته اند صلاح نمی‌نماید که هیچکس از عقب ایشان برود بگذارید تا بمواطن و مساکن خود روند و ترکمانان از حد مصر
تا بکنار فرات غارت کنان میرفتند و هر چند مراحل و راه بر ترکمانان بستند قرا یوسف و نوکرانش غالب آمدند القصه ترکمانان بعد از قطع منازل و مراحل بدیار بکر در آمدند و میان
قرا یوسف و ملک شمس الدین حاکم اخلاط و آن حدود موافقتی تمام روی نمود و قرا یوسف دختر خود را بوی داد و میان ملک شمس الدین حاکم وان و سلطان ملک عز الدین بخاری بود
ملک شمس الدین اغوا کرد تا قرا یوسف با آن ملک لشکر کشیده و دواب و مواشی و اموال آن ولایت را بیجاره بغارت و تاراج رفت و ایل و الوس ترکمان و خویشان و ابن اعمام بدو پیوستند
و قرا یوسف قلعه اونیک را در تحت تصرف آورد و کوکب بخت او از حضیض نکبت روی باوج شرف نهاد و زمستان در آن حدود بسر برد اما احوال سلطان احمد چنان بود که بعد از رفتن
قرا یوسف مصریان را بروی اعتماد نمانده و سلطان نمیتوانست گذرانید و روز دراز مانده قرا یوسف بجرات و جلادت قطع کند لاجرم بطریق درویشان و اهل فقر برآمد و نمد پوشیده با
معدودی چند از مصر بیرون آمد و روی بشام نهاد و از آنجا بدیار بکر رسید و از دیار بکر بحله رفت و بگوشه نشست و مردان اراذل و اوباش با او بنیاد آمد و شد نهادند و خدمتش در مخفی
مینمود و شبها اعیان و مخلصان را نزد خود می‌طلبید و بنجابهای جمعی که از ایشان خوشنود نبود می‌فرستاد تا انواع جور و ظلم بتقدیم میرسانیدند و آوازه وصول سلطان احمد در
عراق عرب و عجم شیوع یافت و چندان اراجیف در بغداد انتشار یافت که دولتخواجه اینات حاکم آن موضع را مجال اقامت در آنجا نماند لاجرم دست از حکومت باز داشته و از آنجا بیرون
رفته بتبریز از عسر پیوست و بعد از یکهفته از رفتن دولتخواجه سلطان احمد با معدودی چند ببغداد در آمد قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن
تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء

ذکر وصول میرزا ابابکر به تبریز و آنچه واقع شد

سابقا مذکور شد که سلطان احمد چون آوازه توجه میرزا ابابکر
بجانب تبریز شنید ولایت را گذاشته متوجه بغداد شد و بعد از رفتن سلطان احمد میرزا ابابکر بدو روزه دار الملک تبریز را از فر قدوم خویش زیب و زینت داد اما بنا بر ظهور تواتر
از سمت و تور بیگانه و بلیه طاعون بقیه مردم تبریز سر خویش گرفتند و میرزا ابابکر هیچکس را در شهر ندیده اظهار عدالت کرده استمالت نامها بانجا و اقطار آذربایجان فرستاد و فرمان داد
که هیچ آفریده بهیچ وجه متعرض رعایا نشود و مردم یک یک و دو دو از زوایای اختفا و آوارگی پیدا شدند و فی الجمله جمعیتی در تبریز پیدا شد و میرزا ابابکر داعیه داشت که در عقب سلطان
احمد ببغداد رود ناگاه بسمع او رسانیدند که قرا یوسف کردستان را غارت کرده است و قلعه اونیک از دست دولای انتزاع نموده و گروهی انبوه از تراکمه و غیر ایشان نزد او
جمع آمده اند و روز بروز لشکر او در تزاید است و چارپایی و اموال فراوان دارد و شاهزاده چون از تبریز و حوالی آن زیاده حاصلی ندید فی الحال که این خبر شنید عزم رزم قرا یوسف
جزم کرده و قرا یوسف سرداران ترکمان را طلب فرموده بر سبیل مشورت با ایشان گفت که بنهج آبا و اجداد خویش سلوک باید کرد و وظیفه الکه متابعت ایشان بجای آورده تابستان ییلاق
الاطاق رویم و زمستان قشلاق دیار بکر و کنار فرات و ممالکی که به ییلاق و قشلاق ما نزدیک است خواجه علی مضبوط ساخته بدستور پدران خود کسی را مقرر کنیم الکنون جمعی کثیر از متعلقان
ما در دیار بکر نشسته همین که آنجا رسیم همه نزد ما جمع آیند و چون مردم بتجدید فراهم آمده اند قراری و استقراری پیدا نکرده اند ما را با لشکر جغتای محاربه و مقاتله مصلحت نیست صلاح آن مینماید
که بدیار بکر رویم و بسر در وجه بود در آنجا روزگار گذرانیم امرا و سرداران تراکمه گفتند اگر تومنیان رفیع مقدار و بهادران شجاعت شعار که حضرت صاحبقران ایشان را بضبط
ولایت اران و آذربایجان تعیین نموده بود در قید حیات انتظام میداشتند ما مقابله و مقاتله با آن جماعت نمیتوانستیم نمود الکنون از این امرا صاحب وجود هیچکس نمانده و میرزا ابابکر طایفه
از اراذل و اوباش ترتیب فرموده و عنان اختیار مملکت بزمره داده که بقوانین جنگ و رعایت ناموس و ننگ مطلقا وقوفی ندارند هیچ غم نیست میرزا ابابکر اگرچه پادشاه و پادشاه
زاده است و شجاع و دلاور است اما بیشتر اوقات باعمال نابسند به اشتغال مینماید و حالا که روی نموده و ظلال رایات فتح آیات ما مجتمع اند و مجموع ایشان مردم کار دیده اند و سرد و گرم روزگار
چشیده اند مردانه پای ثبات و وقار افشرده در دفع مخالفان سعی و کوشش مینماییم و وظیفه مردی و مردانگی بجای آریم و تا جان در تن ماست روی گردان نخواهیم شد و عار

و عار فرار اختیار نخواهیم کرد و ظفر و نصرت در مشیت حق است و اگر مهم بوجهی دیگر روی نماید نخبه باد در عالم حقیقت واجب است باری تقدیم رسانیده باشیم قرا یوسف از سخنان او
قوی دل شد اظهار بشاشت نمود و سرداران را استمالت داده گفت هر چه حق تعالی بما ارزانی دارد از ملک و مال همه از آن شماست و مردانه باشید و از موضع خود کوچ کرده متوجه میرزا
ابابکر شدند روز دیگر که میان فریقین ملاقات واقع شد لشکر جغتای چنانچه شیمه ایشانست آثار جلادت بظهور رسانیدند و مردم ترکمان نیز دل از جان برداشتند و در مقام ممانعت محکم
بایستادند و قرا یوسف بنفس خود کوششهای بلیغ نمود و بمیان صف عدو درآمده از پیادگان سپاه جغتای شش نفر از دست راست و شش نفر از دست چپ درآویختند تا خدمش را از اسب بر زمین
داوند زیانه بر سبب آن ده خود را از آن ورطه هلاک بیرون افکند و امر در مقابله و مقاتله از جانبین تا وقت عصر امتداد یافت بعد از آن هر دو گروه بمنزل راحت و استراحت معاودت نمودند
اما وهمی عظیم از تهور سپاه جغتای بر خاطر ترک راه یافته بود روز دیگر در برابر یکدیگر صف آرای گشتند و از طرفین داد مردی و مردانگی دادند و لشکریان میرزا ابابکر جرات و جسارت نموده
چند نوبت صفوف ترک را در هم شکستند و در سیم ترکمانان چنان دانستند که چون صفهای ایشان شکسته شود باز مراجعت کرده بجای خود قرار گیرند و روز دیگر وهم و خوف ترکمانان زیاده شده
لیکن اظهار تجلد نموده تا نماز شام بمکاوحت و ممانعت مشغول شدند و روز سیوم ترک بهیات اجتماعی روی بمیدان ستیز نهادند و تنور حرب گرم گشت و در این روز میرزا ابابکر بوسیله
بخود راه داده آثار ضعف و فتور بر صفحات احوال او ظاهر گشت و مانند روزهای گذشته در جنگ اهتمام ننمود و قرا یوسف بکنار میدان آمده روی بجانب میرزا ابابکر آورده باواز
بلند گفت که بوسیله عداوت ما دو نفر خونهای ناحق واقع خواهد شد شرط آن است که ما هر دو بمصاف درآییم و هر کرا باری سبحانه و تعالی یاری دهد ملک و مال در آن باشد و دیگر
بندگان بیکبارگی از رنج و محنت خلاص شوند و میرزا ابابکر این سخن شنیده اصلا بجواب و التفات ننمود و بعد از زمانی که هر دو سپاه کینه خواه در هم آویختند میرزا ابابکر از طرف یورت
خود عنان برتافت ترکمانان پنداشتند که او در منزل خود فرود خواهد آمد و روز دیگر متصدی جنگ خواهد گردید میرزا ابابکر در یورت خود قرار نگرفت و اسباب و تجملات پادشاهی
گذاشته با چند نفر از جوانان جلد که همراه داشت فرار اختیار کرد و بعضی از لشکریان او کشته شدند و بسیاری در آب ارس غرق گردیدند و از کثرت نفایس و اموال که بدست ترکمانان
افتاد در عقب او نرفتند و میرزا ابابکر گریخته بمرند رسید و سپاه او دست بغارت و تاراج برآوردند و بهر موضع که عبور نمودند همین شیوه مرعی میداشتند و بتبریز رسیده بنهب
و سلب مشغول شدند و انواع خرابی و بیداد آغاز نهادند و چون شب شد شیخ قصاب که از شهر گریخته بود در صحرا آتش بسیار افروخت و مردم میرزا ابابکر آتشها را دیده تصور کردند
که قرا یوسف آتش افروخته و بیکامشی ایشان آمده بامداد تبریز را گذاشته گریختند و از مردم تبریز جمعی کثیر لشکریه کشته شدند و میرزا ابابکر متوجه سلطانیه شد و در این اوقات شیخ زاده اعظم
خواجه سیدی محمد کججی بر سبیل استعجال باردوی قرا یوسف شتافت و او از آمدن شیخ زاده خبر یافته حکایات و کرامات پدرش بخاطر گذرانیده از بارگاه بیرون خرامید و شیخ زاده را
باعزاز و احترام درآورد و در برخویش بمقدم نشانده از احوال شهر و خرابی و ابادانی آن تفتیش نموده خواجه محمد شمه از نوایب زمان و حوادث دوران که بتبریز رسیده بود در ضمن حکایات
باز نمود چنانچه قرا یوسف متغیر و متاثر گشت و شیخ زاده او را بر توجه بجانب تبریز ترغیب و تحریص نمود قرا یوسف در جواب گفت که از حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان فرزندان بسیار
مانده اند و من عهد کرده ام که با ایشان خصومت و عداوت نورزم و آنچه در میان من و میرزا ابابکر واقع شد از جانب او بود نه از من مرا بسلطنت و مملکت کاری نیست و بر سر ترکمانی
خود خواهم رفت و قرا یوسف در این مبالغه نمود تا عاقبت شیخ زاده بحسن تقریر و کلمات دلپذیر نوعی ساخت که قرا یوسف جمعی را بحفظ و حراست تبریز تعیین نمود و بعد از
آن فرمود تا نشانی نوشتند که شاهزاده شیخ محمد بتبریز رود و هیچیک از حکام و داروغگان از صوابدید او بیرون نروند و او نیز نگذارد که با هیچ آفریده ظلم و زیادتی واقع شود
و شیخ زاده را اسب و جامه داده جهت استمالت رعایا بتبریز فرستاد و در عقب او داروغه و حاکم در آنجا فرستاد و خود از مستان در تبریز رفت و در حوالی مرند قشلاق کرد و در
جمادی الآخر سنه تسع و ثمانمایه بسطام جاگیر بدرگاه قرا یوسف آمد منصب امیر الامرائی یافت و همچنین حکام ممالک و سرداران اطراف بخدمت او شتافتند و ملوک سلاطین
از او حسابها برگرفتند و خدمتش را بلشکری و رعیت معاش پسندیده پیش گرفت و وضیع و شریف را رعایت نمود

ذکر مآل حال امیران و بعضی از قضایا که در آن زمان روی نمود

میرزا ابابکر چون از لشکر ترکمان روی گردان شده بقزوین رسید چند روز بگذشت و در آنجا شنید که بیان قوچین در قلعه
شهریار یاغی شده و قاصدی بمازندران نزد امیرزاده عمر فرستاده است که برادرت از سپاه ترک انهزام یافته در قزوین خراب و بدحال روزی بشب میرساند جمعی مدد دهند
فرست تا باتفاق بسر او رویم و بعد از استماع این خبر میرزا ابابکر شیرین بیک را در قزوین گذاشته عازم شهریار شد و پیرامن قلعه را فرو گرفته بمحاربه و محاصره مشغول شد و امیر بیان
بپای ممانعت پیش آمده جنگهای مردانه کرد و سپاه شاهزاده روی بجلادت بحصار آورده فصیل را گرفتند و محصوران از دست از کار رفته امان طلبیدند و قلعه را تسلیم نمودند و میرزا
ابابکر قلعه را بعلی صدیق سپرده بیان قوچین را با نوکرانش بیاسا رسانید و انگاه بساوه رفته مال ایشان ستاند و امرا را با بعضی چریک بجانب کردستان فرستاد
و ایشان بدان صوب رفته غنیمت فراوان آوردند و خود بطرف درگزین و همدان توجه نمود و در آن ولا عمر کبوک بعرض رسانید که بعضی امرا با یکدیگر عهد بسته اند که شما را
از میان برگیرند و میرزا میرانشاه را بر سریر سلطنت نشانند و میرزا ابابکر با عمر کبوک گفت که اصلا این سخن را با کس مگوی که من از این عهد آگاه شده ام و از جمله امرا بعهد
توکل برلاس یوقا و پیر حسن برلاس و سمعیل ایکه را بگرفت و جهات این سه نفر را بعمر کبوک داد و خواست که نوشیروان را پدری نیز بگیرد و ایشان خبر یافته بگریختند و
گرفتگان را در موقف عرض و یرغو حاضر گردانید و کیفیت حال کما یجب و ینبغی استفسار نمود توکل برلاس یوقا گفت سمعیل ایکه شیطان راه ما شد برسید که گرا بجای من بغضب نگیرد و دیگر
که میرزا میرانشاه گفت و از این اتفاق خبر داشت توکل سوگند یاد کرد که میرزا ابابکر آن سه خون گرفته را بقتل آورد و سر سمعیل بولایتی فرستاد و پدر را مصحوب خود کرد و امرا پدرش

برکه از آن قصبه خبر داشت بزندان فرستاد چنانچه دیگر اثری ازاو پیدا نشد و عمر کیوک و قتلق خواجه بیساول که در ایصال این خبر او نیز مدخلی داشت هریک را کمری مرصع که موازی خراج
مملکتی معمور بود ارزانی داشت و میرزا ابابکر از سرزمین درگزین بقرق قارغون رفت و چندروز در آن موضع بانزهت بعیش و عشرت بگذرانید **ذکر محاربهٔ میرزا میرانشاه**
و میرزا ابابکر و قرا یوسف ترکمان و شهادت یافتن میرزا میرانشاه گورکان چون میرزا ابابکر از قرا یوسف ترکمان روی گردان شده بقلعهٔ سلطانیه
رفت که در تصرف گماشتگان او بود از ولایت قزوین و درگزین و همدان و غیر ذلک لشکر خود را آراسته و معمور ساخت در این اثنا بشنید که امرا جونی قربانی نوروز و عبدالرحمن با پنج هزار
سوار از خدمت میرزا خلیل سلطان اعراض نموده اند ایشان را طوعا و کرها کوچانیده بعراق برد و با سرداران جونی قربانی درباب مهمات ملکی مشورت فرمود و رایها بران قرار گرفت که
در موسم بهار متوجه آذربایجان شوند و ترکمه را از آن ولایت بیرون کنند و در اوایل بهار میرزا ابابکر و میرزا میرانشاه با سپاهی فزون از قطرات امطار متوجه تبریز شدند و قرا یوسف بمراغه رسیده
جمعی از قلعه کاوزبا ایشان پیوستند و این خبر بموقف عرض قرا یوسف رسید امرا عراق را که ملازم او بودند طلب داشت و بزبان رفق با ایشان گفت که من از قوم ترکمانم و ییلاق من آلا
طاق است و قشلاق دیاربکر و ساحل فرات تخت سلطنت نسبتی بما ندارد و اکنون این عزیز یعنی میرزا ابابکر روی توجه بما آورده و نبیرهٔ حضرت صاحبقرانیست و حقوق ایادی آن
حضرت در ذمهٔ شما بسیار است اگر شما را میلی بجانب او باشد بعید نیست و خاطر من بدین سبب اصلا متغیر نخواهد شد شما همه دست برادر نیده من میخواهم که بحالت اصلی خود بازروم و شما با میرزادهٔ خود
ملحق شوید امرا عراق عرضه داشتند که این چه حکایت است ما تا زنده ایم از ملازمت شما جدا نمیشویم و دست از دامنت باز نمیداریم با عراقیان قبل از همه بمباشرت حرب اقدام مینمائیم و جانها را
میکنیم و آنچه بر زبان شما گذشت که حضرت صاحبقرانی در ذمهٔ ما حقوق نعمت فراوان دارد درست است اما میرزا ابابکر برادر خود را که امیر تیمور گورکان او را با چندین مال و حواشی
و استعداد لشکر در ولایت آذربایجان گذاشته بود از مملکت بیرون کرد و امرا بزرگ را بقتل آورد و زنان ارباب ناموس را با اراذل و اوباش بخشید و از وی بجز ظلم و فسق
هیچ در وجود نمی آید و جمعی را که بمرتبهٔ امارت رسانیده و در مقابل آورده کسانی اند که هرگز در حساب نبوده اند و آئین و رسم جنگ نمیدانند و سرداران عراق مثل بسطام و
برادرانش معصوم و منصور و جلال الدین و برادرش یادگار شاه و جالیق و علیکه و سر علی مقدم قوم سلدوز و غیرهم سوگندان عظیم بر زبان آوردند که در این قول صادقیم و با
امیر یکدل و یکجهت و موافق و قرا یوسف بواسطهٔ یکجهتی امرا عراق و اتفاق ایشان در امر وفاق بغایت خوشدل شد و از سر استظهار تمام بتهیهٔ اسباب جنگ و جدال اشتغال نمود و چند مشورت
با امرا عظام و کلانتران حشم از شنبه غازان نزول فرمود و جوانغار و برانغار و قول مرتب ساخت و از مردم شهر و ولایت حشم انبوه فراهم آورد و هر دو لشکر از جانبین پای
بیکدیگر نهادند و در بیست و ششم ذیقعده سنه عشر و ثمانمائه ملاقات فریقین اتفاق افتاد و قرا یوسف تصور آنکه میرزا ابابکر با جوانان کاری خود را بر قول خواهد زد از توقف
خود را ابا نمود و بقوشون دیگر پیوست بنابر آنکه اگر قول را مدد احتیاج افتد خود از سر بصیرت مساعدت نماید و میرزا ابابکر خود متعرض قول شد و با طایفهٔ از بهادران عنان بجانب برانغار
خصم که در عهدهٔ پیرک و برادرش بود عنان بر تافت و ایشان پای وقار استوار داشته جنگهای عظیم کردند و از طرفین جمعی کثیر کشته شد و عاقبت شکست بر پیرک افتاده روی بگریز آورد و میرزا ابابکر
او را تعاقب نمود تا آنزمان که بوی رسیده بقتل رسانید و لشکریان پیر پیرک را سر بریده بتعبیه نمودند و امیر بسطام و دیگر امرا که در جوانغار لشکر قرا یوسف بودند در زمان غیبت میرزا ابابکر بر انغار سپاه
حمله آوردند و جمعی اکثر را سامیشی سپاه برانغار با اهتمام ایشان مربوط بود از جای برگرفتند و مردم جونی قربانی چون آثار فتور بر صفحات احوال خویش ظاهر دیدند و طایفهٔ از ایل خود کشته دیدند پای
عنان از معرکه برتافتند و فوجی از بهادران قول متوجه میرزا ابابکر شدند و باباحاجی که با زمرهٔ مردم جلد در پیش قول ایستاده بودند در مقام ممانعت و مدافعت در آمدند و از دلاوران ترکمان
چند نفر بقتل رسانیدند و بعضی را زخمدار ساختند و چون از مردم قول هیچکس بمعاونت ایشان قدم بیرون ننهاد در زمان مخالفان بیشتر شدند و باباحاجی عنان از منازعت باز کشیده
بقلب پیوست و بسطام و سایر امرا عراق مقابل خود را رانده از عقب قول در آمدند و قلب سپاه که میرزا میرانشاه در آنجا بود شکست یافت و مردم بهر طرف پراکنده شدند و در این اثنا غلام
امیر موسی ورکنار لشکر قرا یوسف بمیرزا میرانشاه رسیده و نادانسته شاهزاده را زخم کاری زده از مرکب بینداخت و بطمع جامه و سلاح از اسب فرود آمده سر آنحضرت سلطنت مرتبه را برهنه و عریان
ساخت و چون زخم او را کاری دید سر مبارکش جدا کرده بدن همایونش همانجا انداخت و اصلا معلوم نشد که مقتول چه کس است و لشکریان روی پوشیدگان حرم میرزا ابابکر را نزد قرا یوسف
آوردند و او همه را بکنف عزت جا داد و نزد خواتین خود فرستاد و غلام ترکی که سر میرزا میرانشاه را آورده بود نزد قرا یوسف بفرمود تا مقتولشده سر شاهزادهٔ سعید را با بدنش بقربان او
در سرخاب دفن کردند و بعد از مدتی شمس غوری استخوان او را بماوراءالنهر برده در قبة الخضراء کش مدفون ساخت و چون دار و گیر بهمایون شاهزاده کس نماند و باباحاجی کاوردی راه گریز نمودن
گرفت و میرزا ابابکر بعد از سه ساعت از عقب پیرک بازگشته با سیصد نفر بمعرکه رسید و از مردم خود اثر ندید ناچار از عقب گریختگان روان شد و قرا یوسف فرمود که احدی از پی ایشان
نرود والحق مال فراوان بدست سپاه ترکمانان افتاد و در آن میان هزار پوستین سمور بود و ترکمانان نادانسته آنها را ببهای ارزان و قیمتی اندک فروختند و هر اسیری که بدست جمهور
ترکمه افتاد وی را در راه آمد و شد می نمودند و قرا یوسف از آن جمله هیچکس طمع نکرده بدیگر غنایمات نوید داد و چون اسباب ترکمه بیرون از حد نصیب آمد قرا یوسف خاطر به
پادشاهی قرار داد و شاه و سپاه متوجه آلاطاق شدند و امیر بسطام که در آن مصاف آثار جلادت بظهور رسانیده بود بتجدید تربیت عظیم یافت و چون در ییلاق آلاطاق
نزول کردند در باب خطبه و سکه اندیشها نمودند و خاطر قرا یوسف میخواست که فرزند خود پیربداق را بر تخت نشاند لیکن از دور و نزدیک شرم میداشت و در این اثنا قرا یوسف رسولان
با فتحنامها و تبرکات نزد ملوک باطراف آفاق روانه کرد و یکی از معتمدان خود را با بیلاکات سزاوار نزد سلطان احمد جلایر ببغداد فرستاده و پیربداق نیز شخصی مصحوب رسل بدرخویش گردانیده
علاحده بسلطان احمد نامه نوشت و پیشکشهای پادشاهانه ارسال نمود و ایلچیان پدر و پسر چون ببغداد رسیدند سلطان صنوف نوازش و انعام بتقدیم رسانید و ایشان را بالکه و افسر معزز و موقر ساخت

ساخت و جواب مکتوب پیربداق را از روی محبت و مودت نوشت و او را ابتهج بدین فرزند خوانده کتبا و خبر دیگر اسباب سلطنت بدست یکی از ملازمان خاص مرسل داشت و فرستادگان
ترا کمه که در صحبت ایلچی سلطان باز گشتند و چون اهتمام سلطان احمد در باره پیربداق معلوم قرا یوسف شد اظهار بشاشت کرد و در باب سلطنت فرزند بهمان منسک بسته او را بر
تخت سلطنت نشاند و در جمیع ممالکی که تعلق بوی داشت خطبه و سکه باسم و لقب پیربداق موشح مباهات و در مناشیر و احکام فرمود که چنین نویسند که پیربداق خان بهادر ولیعهد
بن ابو نصر قرا یوسف بهادر سوز و میرزو و چون پیربداق بمجلس پدر در آمدی قرا یوسف دست او گرفته بر بالای تخت نشاندی و خود در پایین بدو زانوی ادب نشستی و از ملازمان
قرا یوسف هر که را پسری یا برادری بود بموجب حکم ملازم پیربداق خان بهادر شدند و هر کجا که قرا یوسف قلم سیورغال بر آن کشیده بود بدیوان او باز گشتند و انصاف آنکه
پیربداق با حسن صورت پاکیزگی سیرت جمع داشت و چند روز که در این خاکدان دنیا تنگنای طبیعت گرفتار بود ضرری بهیچکس نرسانید و در حلم و بردباری و کم آزاری
میکوشید و پادشاهان گیلان و ملوک شیروان و حکام کردستان و سرداران حسن کیف و ماردین ایلچیان فرستاده پیشکشها روان کردند و زبان بتهنیت گشودند و مژده جلوس
بترک تاجیک و دور و نزدیک رسید قرا یوسف نزد سلطان احمد قاصدی فرستاد که چون آن حضرت نتیجه پیربداق را فرزند خوانده و برای او چتر و دیگر تجملات پادشاهی فرستاده
بموجب فرمان واجب الاذعان حکومت ممالک آذربایجان بوی مفوض داشتیم و خود در مقام لشکرکشی و در امور ملک و دفع شر معاندان کمر بسته ایم و چون صورت حال بدین نهج
بود واجب چنان بود که بعرض رسانیم باقی رای اعلا حاکم است **ذکر بعضی از قضایای متفرقه و حالات متنوعه** یکی از وقایع آن بود که بعد از
انهزام میرزا ابابکر قرا یوسف بسطام را بمحافظت حکومت عراق عجم فرستاد و او بآنجا رفته قلعه سلطانیه را از گماشتگان میرزا ابابکر انتزاع نمود و قزوین و قلعه شهریار و ری و در
گزین و همدان را در تحت تصرف در آورده و بعد از ضبط این ممالک برحسب فرمان روی بعراق عرب نهاد و ایل و حشم نزد او بسیار مجتمع شدند و دیگر آنکه بابا حاجی از معرکه
قرا یوسف که رو بر تافت بقلعه کاور در آمده مستحکم ساخت و قرا یوسف محاصره قلعه منکر بود از امرا ترکان بوقا را بمحاصره قلعه مذکور گذاشت و جمعی از ترا کمه در کنار خندق
صف کشیده تیری چند انداختند و از شصت قضا تیری گشاد یافت و بر روی بوقا آمده و جراحت امتداد پذیرفت و بهمان زخم درگذشت و بعد از آن قرا یوسف بقلعه در آمد
و چون دید که حصار مستحکم است از محاصره پشیمان شده چه زعم او چنان بود که یک مرد جلد به از صد قلعه است و پیوسته میگفت که مردم عاقل چگونه جنگ حصار اختیار کنند که از
این طرف تیر بکل می آید و از آن جانب بدل و دیگر آنکه قاضی عماد الدین باشارت سلطان احمد چنانچه مذکور شد بعمارت قلعه النجق مشغول شده و در اندک زمانی بحال اول باز رسانید و
سرداران و کلانتران بعضی ولایات را که در حوالی قلعه واقع بود کوچانیده باندرون بردند و چون سلطان احمد از تبریز ببغداد رفت و در تبریز حاکم صاحب وجودی نبود قاضی
عماد الدین رایت استبداد و استقلال برافراخت و بنا بر آنکه قرا یوسف میدانست که استخلاص قلعه بهیچ وجه ممکن نیست بایشان نوشت که قلعه با مواضعی چند که نزدیک آن
واقع است بر قاضی مسلم باشد و بعضی از ولایات را که قلعه النجق بانجا فی الجمله بعد مسافتی داشت بفرزند خود ارزانی داشت و چون قاضی عماد الدین از مردم متعین نخجوان بود
و بعقل و کیاست از اقران منفرد و ممتاز کار او بالا گرفت و همه تومان نخجوان رجوع بدو کردند و هر برائی که بهر جا می نوشت بطوع و رغبت وجه تسلیم مینمودند و در اندک
زمانی مال فراوان جمع آورده و هر روز جمعیت قاضی زیاده میشد و چون نخوت حکومت در دماغ او رسوخ یافت با برادران گفت که طایفه از اتراک ترا کمه که درین حوالی یورت
و مقام دارند نزد خود میباید آورد که بسیار مهمات از ایشان میگشاید که از آنجمله … قاضی اجل قاضی را بر آن داشت که از اتراک و ترا کمه خویشان و برادران آن جماعت حاجی
قورچی و جمال الدین و شهریار و ییلاق و غیر آن طایفه را با خانه کوچ بقلعه در آورد و بجانب قلعه را بایشان سپرد و علوفه و مرسوم همه را بموجب دلخواه مقرر ساخت و چون مدتی بر
این قضیه گذشت و ترکان مشاهده کردند که وزیر و مشیر قاضی همه مردم تاجیک اند و هیچیک از ایشان را در ملک و مال مدخل نمیدهند نایره بغض و حسد در خاطر آن جماعت
اشتعال یافته با یکدیگر قرار دادند که روز چهارشنبه وقت نماز پیشین بر در خانه قاضی جمع شوند و او را از میان برگرفته قلعه را بتصرف در آورند و مقرر کردند که چون ییلاق
فریاد کند هر کس که باشد دست بسلاح برد و صباح روز چهارشنبه معتبر شخصی با قاضی گفت که ترکان جمعیتی کرده بودند و در خفیه حکایتی میگفتند قاضی با برادران گفت که فردا
مجموع ترکان را جمع باید کرد تا هر که قابل باشد نگاه داریم و اهل شر و فتنه را از شهر بیرون کنیم و در همین وقت ظهر که قاضی در خواب بود ترکان جمع شده بر در خانه او ییلاق
نعره بر آورد و ترکان تیغها کشیده قدم پیش نهادند و چون آتش شور و غوغا بالا گرفت تاج الاسلام که برادر قاضی بود و مردی دلیر و پهلوان بود با شمشیر کشیده از خانه بیرون
دوید و شهریار تیری در خانه کمان داشت چنان بر سینه او زد که از پشتش سر بیرون کرد و شاه محمود برادر دیگر قاضی با ترکان از در دیگر پای بیرون نهاد و حاجی قورچی مهم او
بیک چوبه تیر آخر ساخت و مقارن این حال قاضی از خواب بیدار شده با شمشیر خود در برابر اعادی رفت و چندان جنگ کرد که او را پاره پاره کردند و مجموع نوکران قاضی عماد الدین
کشته اموال ایشان را قسمت نمودند و با یکدیگر مشورت کرده گفتند که اگر ما بضبط قلعه مشغول شویم ممکن که از عهده داری این امر بیرون توانیم آمد اکنون مصلحت این است که قلعه بکسان قرا یوسف سپاریم و در
ملازمت او کمر بندیم و از اینجا تا یورت او شش فرسخ است همین وقت کسی با سرعت تمام باو باید فرستاد تا خاطر جمع شود و شهریار بطلب اسکندر روان شد و بقبول رسید حال عرضه داشت و اسکندر با معدودی
سپاه پیاده که داشت بر جناح استعجال در حرکت آمد بقلعه نزول کرد و در احوال اهل قلعه بنظر امعان نگریسته آثار شجاعت بر صفحات روزگار ایشان ظاهر دید و هر یک از آن سرداران را بمنصبی تعیین نمود و
حاجی قورچی خود ساخت و شهریار را بامارت دیوان منصوب فرمود و ییلاق را باسم ایلچی ارزانی داشت و صورت فتح النجق را معروض قرا یوسف گردانید و خدمت ایالت قلعه را باسکندر تفویض نمود
ذکر خاتمه احوال امیرزاده ابابکر و انجام کار و روزگار آن شاهزاده در سنه احدی عشر و ثمانمایه میرزا ابابکر رخصت یافته براه یزد متوجه کرمان شد و چون با آن حدود رسید

ایلچی نزد میرزا سلطان اویس فرستاد که دواب و چارپایان لاغر شده اند اگر دو سه روزی در طرف گرمسیر که علف بسیار است نزول افتد که چارپایان فربه شوند و ناگزیر هم
مانا مصلحت شاهزاده تابع رای شاهزاده باشد سلطان اویس با امرا مشورت کرد امرا گفتند که اگر درین ولایت دیار ماند این ولایت زیر و زبر گردد و هر دو سلطان اویس و امرا در اظهار اطاعت
و انقیاد مبالغه نمودند و امیر ترک را فرستادند که شاهزاده را از خلوص نیت ایشان اطلاع داده بشهر در آورد و امیر ترک در قجان با دو روز میرزا ابابکر رسیده ملحوظ نظر عنایت شده از
کمال عاطفت شاهانه همه اعلام سلطان اویس کرد و چون میرزا ابابکر بحدود کرمان رسید سلطان اویس بعزم استقبال بیرون شتافت و شاهزاده را باعزاز و احترام بشهر در آورد و قصر همایون
جهة نزول او تعیین رفت چندروز بعیش و عشرت گذرانید و میرزا ابابکر سلطان اویس را با پادشاهی باستقلال یافت و عنان تحمل و اصطبار از قبضه اختیار او بیرون رفت و معنی لا یجتمعان مثلان
فی سلوان لا سیفان فی غمد بظهور پیوست و میرزا ابابکر گرفتن سلطان اویس را بر صحیفه خیال می نگاشت و خدمتش چنین اندیشه در خاطر داشت تا آخر روزی کرمانیان طبل جنگ کوفته بر سر
قصر او فرو گرفتند و نوکران میرزا ابابکر که در محلات فرود آمده بودند مجال آن نیافتند که بدو ملحق شوند تا روز دیگر که آفتاب بلند شد لشکریان بر در قصر صف کشیده ایستادند آخر الامر عهدی در میان
آمد که هیچکس قصد شاهزاده نکند و او نیز با آنکه در ولایت خرابی کند عنان باقلیم دیگر منعطف سازد و میرزا ابابکر از قصر بیرون آمده با معدودی چند از دروازه الله اکبر بیرون رفته عازم
سیستان شد و بقصد سید میان او و شاه قطب الدین والی آنجا مبانی محبت و مودت استحکام یافت و این معنی سبب آن شد که حضرت خاقان خاقان سعید لشکر بدان صوب کشید به
الضرب کشید چنانچه شمه از آن تسرده کلک بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی القصه چون میرزا ابابکر از ولایت کرمان نهضت نمود سلطان اویس دیگر باره در آن ولایت متمکن
گشت و لشکری بجانب گرمسیرات کچ و مکران فرستاد و از آن سپاه طایفه از کرمان گریخته بسیستان رفتند و بعرض میرزا ابابکر رسانیدند که شهر کرمان خالیست چه لشکریان بگرمسیر رفته اند اگر
شاهزاده در حرکت مسارعت نماید عنان عزیمت بآن جانب منعطف سازد شهر مستخلص میگردد و میرزا ابابکر از برق سرعت سیر اختیار کرده از سیستان متوجه بم شد و در عشر آخر جمادی
الآخر سنه احدی و عشر و ثمانمائه در آن خطه نزول کرد و سلطان اویس این خبر شنیده متحیر گشت و از غرایب اتفاقات آنکه مقارن این حال لشکریان که بجانب گرمسیر رفته بودند رسیدند
و قوتی در کرمانیان پدید آمد و در چهارم ماه رجب سلطان اویس با لشکرها روی بآن جانب نهادند و در رابع عشر شهر مذکور فریقین را ملاقات واقع شد و قراولان دست بجنگ و جدال یازیده
امیر ترک از مرا کرمانیان راه یافت و میرزا ابابکر در محاربه توقف نمود و هر دو گروه در برابر یکدیگر فرود آمدند و سلطان اویس فرمود تا پیرامن اردو خندق کنند و چون شب شد
میرزا ابابکر شبیخون آورده تا کنار خندق آمدند و از آن جانب هیچ آفریده از جای خود حرکت نکرد و میرزا ابابکر فرمان داد تا تیری چند بلشکرگاه مخالف انداختند و بازگشتند و روز دیگر علی الصباح
پیشتر سپاه خویش را در برابر سلطان اویس باز داشت و خود با فوجی از مردم کار دیده در رودخانه ایستاد که چون هر دو گروه در هم آویزند از کمین بیرون آمده دستبردی نمایند و سلطان
اویس از این معنی غافل بآن جانب که قراولی داشت میل کرد و با لشکر روان شد میرزا ابابکر گمان برد که از کمین او آگاهی یافته اند و کرمانیان بقصد وی متوجه شده اند خوف بر ضمیرش مستولی شده
انهزام را بر حال روی بهزیمت نهاد و تا جیرفت هیچ جای عنان توقف باز نکشید و کرمانیان شمشیر انتقام از نیام بیرون آورده روی بسپاه میرزا ابابکر نهادند و قتل بافراط کردند و چون
شاهزاده بجیرفت رسید الوس و حشم بدو پیوستند و سلطان اویس لشکر و مصاحب را در خود سلطان حسین روانه جیرفت گردانید و بعد از محاربه با میرزا ابابکر منهزم بازگشتند و سلطان اویس بتجهیز
آن لشکر مشغول شده با لشکری آراسته متوجه میرزا ابابکر شد و بعد از تلاقی فریقین شکست بمیرزا ابابکر افتاد و شاهزاده در آن معرکه زخمی عظیم یافته مرغ روح او از قفص کالبد بجانب کنگره عرش
پرواز نمود انا لله و انا الیه راجعون

ذکر مخالفت اولاد میرزا عمر شیخ بهادر و شرح وقایع آن

چون میان برادران بنا
مودت و اساس محبت و اخوت استوار بود با فساد مفسدان و سعایت حاسدان محبت بوحشت انجامید و هم منجر بآن شد که میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را مقید گردانیده و بیزد بمعتمدی سپرده تا
او را نمود تا بشیراز بردند و آن جماعت توابع و مضافات یزد و میرزا پیر محمد اند غیر عمر توچین که ابا نمود و میرزا پیر محمد عازم اصفهان شد و شکستن بندها و تخریب عمارات و تضییع زراعات
فرمان داد و چون میرزا رستم رنجور بود و کسی بجنگ پیش نیامد و میرزا پیر محمد از نزدیک اصفهان در عین کامرانی و نامرادی بجانب شیراز بازگشت و میرزا اسکندر را مقید ساخته بخراسان فرستاد و
او در طبس بند گسسته از راه بیابان بجانب اصفهان شتافت و میرزا رستم مصاحبت او را فوزی عظیم دانسته باستقبال شتافت و او را بعظمت و احترام تمام بشهر در آورده و میرزا پیر محمد از
اتفاق ایشان اندیشناک شده و نوکران میرزا اسکندر که در شیراز مانده بودند مقید گردانید و میرزا اسکندر سعی بسیاری نمود که میرزا رستم پرتو التفات بر تهیه اسباب یورش فارس
انداخت و هر دو برادر در موافقت یکدیگر با لشکرهای گران عازم شیراز شدند و میرزا پیر محمد حکم کرد که از سر بند عضد الدوله دیلمی تا پیش قلعه ماران کنار رودخانه را که محل گذار است مضبوط
دارند و تیمور خواجه را فرمود تا بر سر معلای بند فاروق بوده و درین اثنا میرزا اسکندر بمشهد مادر سلیمان رسیده در قریه کهرقنه فرود آمده و سپاهی با تیمور خواجه
قشبور را دیده بر ایشان حمله کرده همه را متفرق و پریشان ساخت و تیمور خواجه بمیرزا پیر محمد پیوست و میرزا پیر محمد فرمود تا امرا تومانات و هزارجات کنار آب را گرفته بضبط گذارها
اهتمام نمودند و میرزا اسکندر بکنار آب آمده و میرزا رستم نیز با لشکر تولک رسیده از رفتن گذارها بتجربه تمام مجال ایشان راه نیافت و روز با آخر آمد و ابری سیاه فام در هوا پدید
آمد و میرزا رستم فرمود که اگر امشب باران بیارد از گذارها مشکل توان گذشت و به هر طریق که باشد درین شب از آب عبور باید کرد و بامضاء این عزیمت جمعی از لشکریان را
در گذاری که مشهورترین گذارها بود باز داشت و فرمود تا نقاره زدن بنیاد کردند و خود از گذارها مجهول بر آب زده چون باد بگذشت و مستحفظان باقی گذارها این خبر شنیده
مجموع روی بگریز نهادند و میرزا پیر محمد با وجود جرأتی چنین چون محل آن زکب بود از مستحفظان بازخواست نفرمود و عازم شیراز شده و باد و باران چنان نهضت کرد که نشان از طوفان
نوح میداد و هر دو لشکر در عقب یکدیگر نماز شام بشهر رسیدند و میرزا رستم در برابر بند واره مسلم فرود آمده و بعد از آن بنا بر کثرت لای و وحل انبوه بهمن کوه رفت و لشکرها

ایام از صبح تا شام نایرهٔ قتال و جدال افروخته بود و چون زمان محاصره تا چهل روز امتداد یافت میرزا رستم و میرزا اسکندر دانستند که فتح شیراز متعذر می دارد و بعد از تقدیم مشورت دست از
محاصره باز داشته لشکری بجانب گرمسیرات فارس روان شدند و مجموع آن ولایات را در عرصهٔ نهب و تاراج بر آوردند و غنیمت فراوان گرفته رایت معاودت بر افراختند و بعد از چند گاه
میرزا پیر محمد را داعیهٔ انتقام پیدا شد و لشکرها را آماده کرده آهنگ راه عراق کرد و میرزا رستم بکثرت اتباع و انصار مغرور بود و آمدن امیر حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل از خراسان ضمیمهٔ
غرور او شده و دران ایام میرزا رستم بواسطهٔ وبا و طاعون که در اصفهان واقع شد از شهر بیرون آمده در موضع کندمان نشسته بود و چون خبر توجه لشکر فارس در آنجا باو رسیده بود جمعی
شاهزاده را بمحاربت ترغیب نمودند و میرزا رستم اغروق را گذاشته ده فرسخ پیش رفت و از برای مصاف محلی مناسب اختیار فرموده فرود آمد قراولان جانبین یکدیگر را دیده هر دو
گروه از شدت ترس شب تا روز پاس داشتند و روز دیگر علی الصباح میرزا پیر محمد بتعبیهٔ سپاه افتتاح نموده در برانغار لشکر جلبان شاه برلاس و طاهر بن حاجی سیف الدین را باز داشت
و قول را با میر سعید برلاس و شیخ محمد جوان و صدیق سپرده و جوانغار مقرر شد که خواجه حسین شربت دار با طایفهٔ از مردان کارزار باشند و میرزا رستم قول را باهتمام سلطانشاه و
قاضی احمد صاعدی منوط گردانید و در جوانغار صاعد را غلان و میرزا اسکندر را تعیین نمود و در برانغار امیر حسن جاندار با فوجی از بهادران نیز هم گذار تعیین شدند و بقیهٔ سپاه بترتیب صف
کشیده و میرزا رستم پیش دستی کرده بر سپاه فارس حمله آورد و هر دو لشکر مانند باد صرصر روی بیکدیگر نهادند و از جانبین کوشش بسیار نموده آخر الامر شیرازیان غالب آمده اصفهانیان عنان معاودت
بعزم انهزام بر تافتند و میرزا رستم بکاشان آمده و امیر حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل و سلطانشاه محمود واقوقا ملازم او بودند و میرزا رستم ایشان را در کاشان گذاشته خود متوجه خراسان
شد و میرزا اسکندر نیز عازم آن صوب گردید و چون میرزا پیر محمد انتقام خود کشیده حکم فرمود که دیگر هیچکس متعرض میرزا رستم و ملازمان و رعایای مملکت او نشود و اصفهانیان که مژدهٔ
امن و امان شنیدند فوج فوج متعاقب یکدیگر می رسیدند و میرزا پیر محمد همه را بنوازش پادشاهانه بر طبق عادت او بود اختصاص داد و میرزا پیر محمد چند روز با لشکر با در مرغزار کندمان
نشستند تا اهالی فربه شدند و امیر حسن جاندار با فرزندان از روی عجز و اضطرار نزد میرزاده پیر محمد آمدند و مقارن این حال ایلچی حضرت خاقان سعید رسیده خبر گرفتن ایشان را رسانید و
میرزا پیر محمد همه را بند کرده و محمد قپچاق و عیسی یکاول را با زمرهٔ بندیان ساخته مصحوب ایلچی روانهٔ خراسان گردانید و در اثنا راه اهل قید با هم گفتند که حیف باشد که تن بازک با مقید
و بندها را گسیخته و محافظان را گذاشته سر خویش گرفتند و میرزا پیر محمد خاطر از معاملهٔ کاشان و جرباذقان فارغ ساخته متوجه اصفهان گردید و خلایق آنجا با وجود آنکه آفتاب در خوشه وطن
گرفته بود و هنوز بر فع و حصاد در نیامده بود بمیمن مقدم شاهزاده از وبا در شهر اثری نمانده دیگر باره اصفهان معمور شد و میرزا پیر محمد فرمود که قراء عالی و خرابی را در آن
نشستند و حکومت اصفهان بفرزند خود میرزاده عمر شیخ داد و جمعی از امراء مثل امیر سعید برلاس و شیخ محمد جوان بخدمت ملازمت او مقرر داشت و شیخ یساول را بحکومت کاشان مقرر نمود
و خود بعد از نوروز بشیراز بازگشت و روزی چند بفراغت گذرانید و متوجه بلاد خوزستان شد چون امیر خواند برلاس و شیخ زاده توکل که حکام آن نواحی بودند دم از مخالفت و عناد
میزدند میرزا پیر محمد از موضع رامهرمز عبد الله پروانچی و عبد الصمد خواجه و مولانا صنع الله را نزد امرا سرکش با عهدنامه روان کرده پیغام داد که اگر در مقام مطاوعت آیند
عنایت و عاطفت از ما نسبت بشما صد ورخواهد یافت چون فرستادگان پیغام شاهزاده را گذارنیدند امرا با هم مشورت نموده گفتند که باید باستقبال بیرون رویم و میرزا پیر محمد
در شش فرسخی تستر فرود آمد و امرا با خزاین و تحف بخدمت شتافتند و شرف بساط بوس دریافتند و بصنوف عواطف و عوارف سرافراز شدند و شاهزاده دولتیار در شهر تستر بدار الاماره
نزول فرموده چند روزی بخرمی و نشاط گذرانید و عازم دزفول شد و از آنجا متوجه حویزه شده در کنار چهار دانگه سرداران حشام کرد و اعراب جزایر مصحوب سید یونس و
سید عبد الله پیشکشهای فراخور فرستادند و شاهزادهٔ مشار الیه ملک خوزستان را مسخر ساخته تا سرحد بغداد تاخت و بعضی از امرا بنا بر عفونت هوا و شدت گرما رنجور شده برحمت ایزدی
پیوستند و میرزا پیر محمد ملاحظهٔ حال خود و دیگران کرده عنان عزیمت بصوب شیراز منعطف گردانیده در آن ولایت معتمدان نشاند و میرزا رستم از جور حوادث دوران بخراسان در
آمده بعز بساط بوس خاقان سعید فایز شد و بعنایت خسروانه از سایر شاهزادگان امتیاز یافت و در باب بعضی از ارباب جرایم که ملازم او بودند شفاعت نموده التماس او بانجاح
و اسعاف مقترن آمده خاطرش این مطمئن گشت و میرزا اسکندر نیز متوجه دار الاماره خراسان شده در میان طریق چند روزی بسبیل اختفا گذرانید و بنا بر خواست که با قشان را از زبان نگشایند
در ظلمت لیل از راه بیابان بجانب بلخ روان شد و بعد از وصول بآن ولایت رسید جمعی بوی پیوستند و میرزا قیدو که در بلخ بود متوهم گشته لشکری فراهم آورده و قبل از آنکه احوال میرزا
اسکندر انتظام یابد روی بدفع او نهاده و فریقین بیکدیگر رسیده جنگ پیوسته شد و میرزا اسکندر طاقت مقاومت نیاورده منهزم گشت و جمعی که با او بودند متفرق شدند و شاه
زادهٔ مشار الیه تغییر وضع کرده خواست که از جیحون عبور کند اما بهنگام ظلام جمعه که بروی اعتماد تمام داشت گریخت و بنابراین فسخ عزیمت کرده در بیابان و صحرا می گشت تا به
حوالی اندخود افتاد و حاکم آنجا امیر سیدی احمد ترخان که حضرت خاقان سعید آن ولایت را بوی ارزانی داشته بود خبر یافته باستقبال شتافت و او را در مقام مناسب فرود
آورده خدمات شایسته بتقدیم رسانید و صورت واقعه را معروض ایستادگان پایهٔ سریر اعلا گردانید و میرزا اسکندر اندیشه مند میبود که آیا پرده غیب چه روی نماید و چون پرتو
شعور حضرت خاقان سعید بر این قضیه افتاد مصحوب نوکر امیر سیدی احمد نشان واجب الاذعان صدور یافت که مستحفظان طریق و شقاولان اصلا متعرض متعلقان میرزا اسکندر
نگردند و بگذارند تا هر جا که خاطر مبارکش خواهد برود و دارو غگان ولایات و کماشتگان صدود او را بدرقه داده متعرض او نشوند و بسلامت بگذرانند و سفارش نامه نیز همراه نوکر
مشار الیه در باب میرزا اسکندر بمیرزا پیر محمد ارسال نموده شد و بعد از مقدمات و نصایح مشفقانه و بیان علیت صله رحم و انواع حکایات در آنجا ثبت شد که مقصود آنکه فرزندی
میرزا اسکندر را طلبیده و بعنایت و عاطفت مخصوص گردانند و ناحیهٔ از نواحی مملکت با او مسلم دارد و از شرایط اخوت دقیقه نامرعی نگذارد و امیرزاده اسکندر چون بر مضمون مکتوب حضرت خاقان سعید

اطلاع یافت با خواص خود مشورت نموده عازم فارس شد بامید آنکه شاید که برادرش علاقهٔ اخوت ملاحظه کرده زنگ کدورت از آئینهٔ ضمیر بزداید و شب و روز مسافت پیموده و صحراء بیابان قطع کرده از رفتن بخطهٔ ایسود تا در بیست و ششم ماه رمضان در وقت نماز شام از تنگ الله اکبر شیراز گذشته و پیاده در شهر درآمد و بخانهٔ خواجه حسین طبیب رفت و در وقت اطلاع خبر میرزا پیر محمد رسید و دست انعام باز کشیده او را باحترام تمام طلبید و انواع تفقد و دلجوئی بجای آورده اسباب پادشاهی برادر مرتب داشته فرمود که در محلهٔ پور وستان بخانهٔ مضان آقا که ختام خاتون شاه شجاع بود بخیر و خوبی فرود آید و میرزا اسکندر با خاطر آسوده از مجلس برادر بیرون آمده و دران منزل بسعادت و اقبال نزول فرمود **ذکر توجه میرزا پیر محمد باتفاق امیرزاده اسکندر بجانب کرمان** میرزا پیر محمد بعد از وصول میرزا اسکندر بشیراز او را مصحوب خویش گردانیده بالشکری گران متوجه تسخیر دار الامان کرمان شد و منازل و مراحل پیموده چون بموضع دوچاه رسید خواجه حسین شربت دار که شاهزاده او را از رتبهٔ طبیبی بمرتبهٔ امارت رسانیده بود با طایفه از اشرار صورت غدری بخاطر گذرانیده در نیم شب از اطراف و جوانب بخرگاه شاهزاده درآمدند و آن سرو جویبار سلطنت را از پای درآوردند نه از خدا شرم داشتند و نه از خلق خدا آزرم و میرزا اسکندر از این واقعهٔ عظمی آگاهی یافته باد و رفیق سر خویش گرفت و راه شیراز در پیش و بعد از دو شبان روز بشهر رسید و با تیمور خواجه که قائم مقام میرزا پیر محمد بود ملاقات کرده کیفیت حال باز گفت امرا که در شیراز بودند گمان بردند که این حرکت شنیع از میرزا اسکندر واقع شده و چون مردم متعاقب رسیده آنچه واقع شده بود تقریر کردند امرا و اعیان و کلانتران سر میرزا اسکندر را بپادشاهی برداشتند و خواجه علاء الدین که رئیس و رئیس اصحاب شهر بود بضبط شهر و برج و باره قیام نمود و حسین شربت دار غدار بعد از جرأت و جسارت برادر خود علی را بوثاق میرزا اسکندر فرستاده تا او را بهمان شربت چشانند و او خود بمعان برق و باد بطرف شیراز رفته و بهمان زمان امیر عبد الصمد بجانب یزد روان شده و باقی امرا اظهار اطاعت و انقیاد کرده ملازمت او کمر بستند و از جوانب شهر جنگ درانداختند و حسین شربت دار بدروازهٔ پور وستان رفت و با کلو علاء الدین محمد سخن گفت و جوابهای ملایم شنید و در آن روز تا وقت عصر از طرفین آنچه امکان سعی بود در امر محاربه بجای آوردند و در آخر روز یکی از امرا از درب پور وستان بشهر در رفت و خواجه حسین این خبر شنیده پریشان و بدحال متوجه یورت خود گشت و سایر امرا و لشکریان میل خدمت میرزا اسکندر کردند و شاهزاده فرمود که دروازهٔ پور وستان بگشایند و سرداران سپاه را حاضر ساختند و بشهر درآمدند و بغضب و بلا گرفتار خواجه حسین شربت دار با چند مفلوک بجانب کرمان فرار نمود و در روز دیگر میرزا اسکندر جمعی را که ضمنا با حسین شربت دار موافقت نموده بودند از میان برداشت و بر سر ایالت فارس متمکن گشت و امرا که ایشان امیرزاده پیر محمد بر رسم منقلای روانهٔ کرمان کرده بود استماع این واقعه زهر فروریخته در عقب یکدیگر عازم شیراز شدند و از آن جمله امیر صدیق در راه حسین شربت دار را گرفته و یک گوش او را بریده و با خنجر برسم نشانی پیشتر نزد میرزا اسکندر فرستاده و بعد از آن آن ملعون را بمزار شیخ سعدی قدس سره آوردند و خدمت او را آرایش زنان کرده موی ریش او را تراشیده برکاوه نشانده و کلاه دولتش بر سر نهاده نزد امیرزاده اسکندر آوردند و شاهزاده از وی پرسید که چرا قصد برادر و مخدوم من کردی چنین در جواب گفت که اگر نسبت با و قصدی واقع شد ترا خود بدنیا مد میرزا اسکندر کارد کشیده بدست خود چشم راست او را از حدقه بیرون آورده و فرمود تا بزخم چاق او را هلاک ساختند و سران مخذول مخذول و مکش با صفهان فرستادند و بدنش بعد از دو سه روز که آویخته بود بسوختند و مجموع امرای میرزا پیر محمد پای در دایرهٔ اطاعت و انقیاد میرزا اسکندر نهادند الا داروغهٔ یزد و با وجود آنکه نوکر قدیم شاهزادهٔ مرحوم عمر شیخ بود تمرد آغاز نهاد و عبد الصمد و طاهر را بگرفت و بیک ملک آغا را که مخدومه او بود غارت کرد و میرزا اسکندر بر این امر اطلاع یافته امیر عبدالله و امیر عبد الکریم و خواجه محمود خوارزمی را بمحاصرهٔ یزد فرستاده و خود بجانب اصفهان توجه نمود و در اثنای راه شنید حادثه که در خاطر هیچکس نمیگذشت در ولایت اصفهان روی نموده بیان این سخن آنست که سلطان معتصم ابن سلطان زین العابدین ابن شاه شجاع که پدرش را بفرمان حضرت صاحبقران بسمرقند برده بودند او بولایت شام رفت و در این اوان از آنجا آمده نزد قرا یوسف رسید و ملحوظ نظر اعزاز و احترام شد و چند روز در تبریز بطرب و ناز گذرانید آنگاه باتفاق بسطام جاگیر و قاضی احمد صاعدی عازم اصفهان شده و میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد که سعید برادر امیر جلبان شاه که در اصفهان بودند باستقبال شتافتند و جنگ ناکرده متوجه یزد شدند و امیر فاضل از امیرزاده عمر شیخ جدا شده در کوشک زرد بخدمت میرزا اسکندر رسیده صورت حال معروض داشت میرزا اسکندر امیر صدیق و امیر کیومرث و امیر بیان را در عقب لعرائی که جنگ ناکرده بجانب یزد میرفتند فرستاد و خود بدفع معتصم روی آورده و سر دو سپاه در حوالی آتشگاه بهم رسیدند و بدین سبب مخالفان نیز در یک قول میرزا اسکندر آمدند اما ملازمان کاب سکندری بنصرت و یاوری حضرت داوری از دودمان مظفری برآوردند و مخالفان عنان از معرکه برتافته و اکثر اعیان عراق و آذربایجان اسیر و دستگیر شدند و سلطان معتصم شکسته و منهزم بحوالی اصفهان رسید و چون پیش آمد خواست که اسب از جوی بجهاند و او مردی گران بود خود را نتوانست نگاه داشت بر قفا افتاد و بهادری از عقب رسیده سر او را از بدن جدا ساخت و شعلهٔ حیات آتش فتنهٔ او فرونشست و قاضی نظام الدین محمد صاعد صاعدی بتعصب پیشانی بسته رعایای چهار دانگه و دو دانگه را جمع کرده در اصفهان تمرد آغاز نهاد و بدین واسطه انواع خرابی باصفهان راه یافت و در این اثنا میرزا رستم بحضرت خاقان سعید از جانب خراسان رسید و قاضی احمد صاعدی با دیگر سرداران باستقبال شتافت و میرزا اسکندر از این معنی خبر یافته امیر عبد الصمد را که از بند یزد خلاص شده بود بوزنه فرستاد و دیگر امرا را بجرباذقان تاخت و دانه داشت و خود عازم شیراز شد و جمعی از امرای میرزا پیر محمد که جنگ ناکرده متوجه یزد شده بودند در اثنای راه با امرای میرزا اسکندر با ایشان دچار شدند و جنگ کردند و سکندریان غالب آمده امیر جلبان شاه با ایشان بپیوست و دیگران گریخته راه خراسان پیش گرفتند و چون بانجا رسیدند میرزا رستم را تحریک بعراق نمودند چنانچه مذکور شد آمده و ایشان نیز همراه بودند و امرای میرزا اسکندر که قبل از این بمحاصرهٔ یزد و اشتغال داشتند متعاقبت دران باب مبالغه نمودند تا یزدیان بتنگ آمده امیر عبد الصمد را از حبس بیرون آورده و بجهت صلح نزد میرزا اسکندر فرستادند و طاهر را نگذاشتند و میان او و کوتوال یزد ابابکر نام مخاصمتی پدید آمده ابابکر طاهر را در قلعه قائم مقام خود گردانید و خود بسببی از اسباب بیرون رفت و طاهر از امرای میرزا اسکندر که بمحاصره

یزد آمده بودند خبر فرستاد که عرصه خالیست فرصت غنیمت باید شمرد و امرا لجام ریز در قلعه گریختند و جمعی کثیر را از اهل شهر بقتل رسانیدند و میرزا اسکندر از فتح یزد آگاهی یافته امیر یوسف خلیل را بحکومت آنجا تعیین نمود و چون میرزا اسکندر بر ممالک فارس و بعضی از عراق عجم استیلا یافت عرضه داشتی بخراسان نزد خاقان سعید فرستاد مضمون آنکه بعد از واقعهٔ برادر شهید بنا بر ترفیه حال رعایا در امور ملک داری شروع نموده شد و مهمات فی الجمله انتظامی یافت اکنون التماس آنکه از برادران هرکرا مصلحت دانند نامزد عراق فرمایند تا ممد و معاون یکدیگر باشیم حضرت خاقان سعید رقم بنام شاهزاده جوان بخت میرزا بایقرا کشیده او را بطبل و علم و سایر اسباب پادشاهی معزز و محترم ساخته روانهٔ عراق عجم گردانید و بمیرزا اسکندر نوشت که لطف یزدانی آبا بزرگوار را بمرتبهٔ جهانبانی رسیده و ان منزل عالی از اسلاف با خلاف رسید چنانچه اکنون بمقالید امر و نهی ممالکی که تختگاه سلیمان مشهور است بدان عزیز انتقال یافته بمقتضی لئن شکرتم لازیدنکم شکر منعم که عقلاً و شرعاً بر عقلا واجب است بجای باید آورد تا موجب مزید دولت و نعمت گردد و مضمون سنشد عضدک باخیک را ملاحظه کرده بنا بر التماس او میرزا بایقرا که آثار رشد و نجابت از ناصیه‌اش ظاهر و لایح بود بدان صوب روانه گردانیدیم و وظیفه آنکه طریق عاطفت مسلوک داشته عقد اخوت را انتظام دهند و الحمد لله که ان سعادتمند از امثال این وصایا بی نیاز است رجا واثق که برادران و خویشان را در ظل رافت و شفقت خویش جای دهد که این معنی در ثبات دولت اثری عظیم دارد و طریق مکاتبات مسلوک داشته ابواب مراسلات مفتوح دارد و آرزوئی که باشد اعلام نماید تا در اتمام آن لوازم اهتمام مبذول شود و باجابت موصول گردد انشاء الله تعالی

ذکر محاربهٔ میرزا اسکندر بجانب دار السلطنت اصفهان

میرزا اسکندر چون بواجبی ضبط مملکت فارس نمود اندیشهٔ تسخیر ولایت عراق عجم گماشته امیر عبد الصمد و امیر صدیق را بجانب اصفهان روان کرد و ایشان بطرف ورزنه رفتند و قلعهٔ آنجا را مضبوط ساختند و میرزا رستم ازین صورت آگاهی یافته متوجه آن صوب شد و بمحاصرهٔ قلعه اشتغال نمود و چون پرتو شعور میرزا اسکندر برین خبر تافت امیر توکل و امیر یوسف خلیل را با فوجی از لشکریان بمدد محصوران فرستاد و میرزا رستم از توجه سپاه شیراز خبر یافته باستقبال ایشان شتافت و آن جماعت چون طاقت مقاومت میرزا رستم نداشتند پناه بقلعهٔ دشت جرد بردند و میرزا رستم برادر خود میرزا بایقرا را که دران نزدیکی بعراق آمده بود تفقد و رعایت بجا نمود و او را با خود یار ساخته باتفاق محاصره مینمودند و میرزا اسکندر بموضع آتشگاه نزول کرد و در آن ولا امیرزاده خلیل سلطان با ده هزار سوار بفرمودهٔ حضرت خاقان سعید بعراق رفته بود چنانچه بتفصیل قضایا سمت تفصیل کیفیت میرزا خلیل سلطان از بعراق در این اوراق مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و در این ولا میرزا رستم از آن جناب استمداد نمود و میرزا خلیل سلطان بعزم مصاحبت برادران باصفهان روان شد و هرچند کسان فرستاده از میرزا اسکندر التماس صلح نمود مفید نیفتاد و میرزا اسکندر در طرفی از شهر مقام داشت و میرزا خلیل سلطان از طرفی دیگر بشهر درآمده و در آن ایام از جانبین محاربات قوی بظهور پیوست و مهم منجر بان شد که در اصفهان عسرت و غلای عظیم روی نمود و از فقدان اسباب قوت مردم اندرونی بی قوت شدند و میرزا رستم بضرورت ولایت را گذاشته روی باردوی امیر قرا یوسف نهاد و میرزا خلیل سلطان پای تجلد فشرده در شهر توقف نمود و میرزا اسکندر همچنان بر سر جدال و نزاع بود و در این اثنا طایفهٔ از لشکریان شول برخصت مراجعت کردند و خادش نیز ترک محاصره داده بجانب شیراز در حرکت آمد و مردم اصفهان ببلاء غلا بمرتبهٔ گرفتار شدند که نطاق نطق از احاطهٔ آن عاجز گشت گویند که در ایام محاصرهٔ اصفهان میرزا خلیل سلطان بسر فالیز روینی رسید که در شهر باب جادو مزروع گردانیده بود در پیش خربزه آوردند و وظایف خدمت بتقدیم رسانید و میرزا خلیل سلطان خواست که در وقت شیراز رعایت فرماید میسر نشد الا بزبان عذرخواهی نمود و الله الحمد و المنة چه بی اعتبار است که شاهزاده که از قنطار سیم و زر اندک زمانی بدو دینار فرو ماند فاعتبروا یا اولی الابصار و امیرزاده خلیل سلطان بواسطهٔ جوع از اصفهان بری رجوع نمود و صورت واقعه را معروض رای خاقان سعید گردانید القصه میرزا رستم چون بنواحی تبریز رسید امیر قرا یوسف قرب ده فرسخ استقبال نموده باعزاز و احترام تمام او را بشهر درآورده بطویهای عظیم فرمانداد و آنچه وظایف مروت بود بتقدیم رسانید و میرزا رستم نیز تحفه‌های لایق بگذرانید و از برای نزول سرای خواجه محمد محرر که بهترین سراهای تبریز بود مقرر شد فراخور مهمانی و ضروریات هر روزه آماده گشت و میرزا رستم و امیر قرا یوسف در خلوت با هم صحبت میداشتند و در باب امور ملک هر نوع سخنان میگفتند و میرزا رستم او را بتسخیر ولایت عراق تحریص میکرد و امیر قرا یوسف در جواب میگفت که در عراق عجم زیاده حاصلی نیست و مال فراوان و تجمل در ولایت روم و شام است و تسخیر این دو مملکت بسهولت میسر میشود و از ولایاتی که در تحت تصرف ماست مثل مراغه و نخجوان و اردبیل هرکدام که خواهی سیورغال شاهزاده سازیم تا ملازمان ان جناب آنجا یراق بقاعده کرده بر سبیل ایلغار در ملازمت بدیار شام نهیم و بعد از تسخیر آن بلاد بجانب روم رویم و چون میرزا رستم را تعلق تمام باصفهان بود همچنان در توجه آن صوب اصرار مینمود و آخر الامر قرا یوسف طایفهٔ را از ترکمان فرمان داد که در رکاب امیرزاده رستم بجانب اصفهان توجه نمایند و میرزا رستم خود میرزا عثمان را نزد قرا یوسف گذاشت و چون روی توجه باصفهان نهاد امیر قرا یوسف میرزا عثمان را احترام تمام مینمود و بهنگام بار او را از فرزندان خود مقدم می‌نشاند و در اثنای راه ترکمانان میرزا رستم را گذاشته گریختند و میرزا رستم با خواص خود عازم اصفهان شد و خواجه احمد صاعدی که صاحب اختیار آن مملکت بود با سایر اعیان برسم استقبال روان شدند و میرزا رستم را بشهر درآوردند و خادمش قرب دو ماه در اصفهان کامکار و کامران روزگار گذرانید و چون خواجه احمد صاعدی بر خلاف رای شاهزاده در فیصل قضایا مدخل مینمود میرزا رستم در منزل با خواص و مقربان مشورت فرموده همه گفتند که چون عید نزدیکست و خواجه بمبارک باد خواهد آمد در آن زمان باید که کار او را باتمام رسانند و بموجب مقرر در روز عید مهم خواجه را آخر ساختند و اصفهانیان بعد از قتل خواجه با میرزاده رستم دل دگرگون کردند و میرزا رستم تاب مقاومت نیاورده عازم خراسان شد و بپای بوس حضرت خاقان سعید سرافراز شد بانواع انعامات و عنایات سرافراز شد و آن حضرت آنچه مایحتاج الیه شاهزاده بود بدو ارزانی داشت و بعد از رفتن میرزا رستم بخراسان میرزا اسکندر در عراق فرمان فرمای مطلق شد

شد او شهر تستر را مسخر گردانید و باصفهان رفت و کوکب طالع او بدرجه شرف رسیده دار الملک سلطان ملکشاه را تختگاه ساخت **ذکر تأثیر سلطان علاء الدوله و توجه بجانب آذربایجان و حالات و وقایعی که در ان اوان بظهور رسید** در زمانی که امرای عراق از سمرقند مراجعت کرده بآذربایجان میرفتند سلطان علاء الدوله پسر سلطان احمد جلایر را بر خود حاکم ساخته گاه و بیگاه مجتمع میشدند اما او را زیاده شوکتی و مکنتی نبود و چون بحوالی استراباد رسیدند علاء الدوله در خفیه قاصدی نزد میرزا پادشاه فرستاد که این جماعت عازم ولایت آذربایجان شده اند نقود و اجناس همراه قوت طامعه میرزا پادشاه در حرکت آمد و با لشکر بسر راه ایشان رفت و طایفه از آن جماعت کشته شده بودند و هرچه داشتند با خود برده و جماعتی که مانده بودند دست از احمال و اثقال شسته همه را گذاشته با اهل و عیال و بیرون رفتند و علاء الدوله نزد میرزا پادشاه رفت چه بموجب امر حضرت صاحبقران خواهر علاء الدوله که دختر سلطان احمد جلایر بود میرزا پادشاه در حباله نکاح داشت علاء الدولت چند روزی در استراباد بفلاکت روزگار گذرانیده متوجه امیر قرا یوسف شد و قرا یوسف در مقام تربیت او آمده خدمتش را بانعامات متکاثره آسوده خاطر گردانید و چند روز ملازم بود و امیر الامرای عراق بعرض رسانیدند که مصلحت نیست که علاء الدولت نزد پدرش سلطان احمد و توقف او در اینجا موجب فتنه و پریشانیست قرا یوسف علاء الدولت را نزد خود طلبیده گفت میان ما و پدر تو مبانی پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافته و با یکدیگر در مقام محبتیم و مدتی شد که بکربت غربت گرفتاری اکنون صلاح چنان مینماید که بخدمت پدر مبادرت نمائی و زینهار که بتبریز نروی که ارازل و اوباش آنجا نزد تو مجتمع خواهند گشت و این معنی موجب فتنه خواهد شد علاء الدولت از نزد امیر قرا یوسف بیرون آمد و با خواصی جمعی مردم بدامور که همراه او بودند متوجه تبریز گشت و چون بآنجا رسید طایفه از ارباب شرارت نزد او جمع آمدند و حاجی کوچک که از قبل قرا یوسف حاکم تبریز بود و این معنی را شنیده فی الحال سوار شده و نزد علاء الدوله رفت و گفت فرمان پادشاه چنان بود که تو بتبریز نیائی چرا مرتکب امر خلاف شده علاء الدوله جواب نا ملایم گفت حاجی کوچک او را بند کرده نزد قرا یوسف فرستاد و خدمتش از جرات علاء الدوله در غضب رفته او را بقلعه عادلخود فرستاد و فرمود که در چاه زندان قلعه شاهزاده را مضبوط نگاه دارند و در اثنای این اوقات سلطان بجهد تمام در استحکام بغداد سعی مینمود و مال فراوان در ان اوان بدست او افتاده بود و در عمارت مدینة السلام صرف میکرد بیان این سخن آنست که در وقت توجه حضرت صاحبقران مغفور بجانب بغداد بسیار از طلا و زر خورد را در بستانی دفن نهاده بموضعی که هیچکس گمان نمی برد نهاده در این نوبت که بدار السلام آمد آنها را بچنگ آورد و شهر را از آنچه بود مختصرتر ساخت و خندق عمیق در سراسر آن فرمود تا حفر کردند چنانچه آب از شط بخندق می آمد و باز بشط متصل میشد و چون از عمارت برج و باروی بغداد باز پرداخته رسول پیش بداغ خان و قرا یوسف فرستاد با تحف و هدایا در باب پسرش که محبوس بود و هیچ نکهت پیغام داد که در بهار رانیده بواسطه ضعف مزاج که طاقت گرمای بغداد ندارد و در ییلاق همدان اتفاق نزول خواهد افتاد و قرا یوسف را عدم درخواست علاء الدوله موافق مزاج نیفتاد و از پیغام توجه بجانب همدان نیز متاثر گشت و گفت میان ما و او عهد و پیمان واقع شده است که قصد مملکت یکدیگر نکنیم من خود نقض عهد نمیکنم اگر او مرتکب این امر ناپسندیده شود حاکم و این نوبت ایلچی سلطان را احترامی نکرد و چون بهار رسید و قرا یوسف بییلاق الطاق رفت حشر نبود و در ظل رایت او گرد آمدند بضبط اولایت مشغول شد و در آن وقت گماشته قرا یوسف بر قلعه سلطانیه بسطام جاگیر بود و سلطان احمد تابستان در همدان گذرانیده با پاییز در قوشون آراسته متوجه سلطانیه شد و در قلعه سلطانیه معصوم برادر بسطام جاگیر بود و سلطان مژده او را در محاصره کرد و کاری از پیش نرفت و سلطان احمد کسان پیش معصوم فرستاد و او را بعنایت شاهانه نوید داد و معصوم بدان سخنان التفات نکرد و سلطان گفت صبر باید کرد تا خود پیش آید و مقارن این حال خبر رسید که اویس نامی که در بغداد بفرزندی سلطان موسوم بود و بعضی مفسدان عروس ملک را در نظر او جلوه داده خدمتش شیفته این معنی شده و سلطان را بنابر این اخبار در سلطانیه مجال توقف نماند و عازم دار السلام شد و چون بدان حدود رسید عقد جمعیت مخالفان از هم فرو ریخت و اویس مذکور و پسر صلیب که خمیر مایه فتنه و فساد بود گرفتار شدند و در این زمان که سلطان از سلطانیه بازگشته ببغداد میرفت امیر قرا یوسف قشلاق بغداد کرده و بعد از آن بنا بر استدعای طهرتن و تعرض قرا عثمان بولایت ارزنجان امیر قرا یوسف با سپاه فراوان متوجه آن صوب شد و پسر خود شاه محمد را که ارشد اولاد او بود در اوجان گذاشت و سلطان احمد غیبت قرا یوسف غنیمت شمرده از مردم تراکمه و سپاه عرب و احشام کردستان و لرستان و غیر ذالک گروه انبوه فراهم آورده از بغداد بهمدان آمد و از آنجا متوجه تبریز شده و شاه محمد پسر قرا یوسف از اوجان بخوی رفت و سلطان احمد با تجمل و زینتی تمام در غره ربیع الاول سنه ثلاث و عشر و ثمانمائه بشهر در آمد که بینندگان در تحیر افتادند چنانچه قریب صد قطار شتر خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و دیگر احمال و اثقال او میکشیدند و جلهای اسپان و استران بیشتر زرکشی شاهی بود و در آن روز نه تقوز اسب برسم کوتل با زینهای مرصع پیش او میدوانیدند و در بالای سرش چتر زربفت مرصع داشته بودند و مرغی از طلای احمر بر زبر چتر ترتیب داده و در مقابل بیضه عصفوری در دهان مرغ تعبیه کرده و امرای عظام در رکاب پادشاه پیاده میرفتند و از عقب ایشان پریچهرگان و صاحب جمالان که ملازم بودند با جامهای زربفت هر یک نوعی از سلاح در دست گرفته می شتافتند و در دست راست سلطان شاهین شکار صاحب حسن ملکت بود قدم بر خاک نهاد و در دست چپ او بغداد اقانیر پیاده میرفت و از پیش و قفای سلطان بمقدار یک تیر پرتاب هیچ سوار نبود و در آن روز شهر را آیین بسته انواع آرایش بتقدیم رسانیده بودند و بهر چند قدم که رفتی زر مسکوک بر سر او پاشیدندی و هرچند گام که اسب رفتی پایندازها قیمتی بر زمین میگستردند و سلطان لعلی بر تاج داشت که دیده از نظاره آن خیرگی میکرد بدین آیین و عظمت سلطان احمد در دولتخانه تبریز نزول فرمود و جمعی از امرا که عقب شاه محمد ولد قرا یوسف رفته بودند در حوالی چوپیار باو رسیدند و بعد از کوشش فراوان برده کردند

گروه دست از محاربه باز داشته هر یک بطرفی که مقصد ایشان بود رفتند و چون قرا یوسف بنا بر طلب پسر طهرتن و مردم ارزنجان بدانجا رسید خلق آن شهر در دفع اعیان ملک
تغافل مینمودند و داعیه آن داشتند که قرا یوسف کسی بر ایشان مقرر کرده شهر را بولد طهرتن مسلم داشته بازگردد و قرا یوسف بدین معنی راضی نشد و آغاز محاصره کرد عاقبت سادات و موالی
و اشراف و اعیان ارزنجان بیرون آمده شهر را تسلیم کردند و خطبه و سکه بنام و لقب پیر بداق خان موشح و مزین و آن دیار را با توابع و لواحق قرا یوسف بیار غار خویشتن پیر عمر ارزانی داشت
و چون دو روز از فتح ارزنجان بگذشت خبر استیلاء سلطان احمد بر ممالک آذربایجان مسموع قرا یوسف گشت امرا و اعیان سپاه و مقربان درگاه را جمع آورده در باب صلح و جنگ با
ایشان مشورت فرمود همگنان بر محاربه قرا یوسف با سلطان احمد اتفاق کردند و در باب یکجهتی خویش سوگند بر زبان آوردند و قرا یوسف همه را بوعده جمیل خوشدل گردانید و مقرر شد
که بچهل منزل در تبریز آیند و از آذربایجان روان شده مسافت پیموده بصحرائی که قریب بشنب غازان بود نزول فرمود و دران منزل بتهیه اسباب مقابله و مقاتله مشغول شدند و صباح روز دیگر
قرا یوسف از یورت خود سوار شده میمنه و میسره و قلب و جناح بیاراسته روی بشنب غازان نهاد و سلطان احمد نیز با لشکری متوجه او گشت و بعد از تلاقی فریقین جنگی عظیم واقع شد
از طرفین خلقی بسیار بقتل رسیدند عاقبت ترکمانان غالب آمده لشکر سلطان احمد روی بانهزام نهادند و در اطراف و جوانب پراکنده شدند و سلطان احمد تنها در معرکه ماند ناچار عنان بگریز داده
و در وقت فرار ترکمانی مجهول بوی رسیده و نادانسته دو ضربه زده سلطان را از اسب بینداخت و سلاح و جامهای قیمتی پادشاه را گرفته او را بگذاشت و سلطان بسوراخ باغی که آب از آنجا بیرون می‌آمد
خزید از قضا پیر کفشدوزی بالای درخت جوز رفته نظاره جنگ میکرد و دران حال که سلطان پیاده از معرکه روی بگریز آورد اسب او را بشناخت و دانست که راکب پادشاه عالی مرتبت است بزیر آمده در پی
سوراخ رفته فریاد برکشید که ای پادشاه عالم این چه حالت است سلطان گفت خاموش باش و سر ما را فاش مکن که مردم درین شهر بسیارند چون شب شود برویم و زر و جواهر بی پایان بتو بسپاریم و ترا رعایت
نیک کنیم و همینکه ببغداد رویم ملوک یعقوبیه را برسم سیورغال بتو ارزانی داریم و برین جمله عهد بسته پیر کفشدوز بخانه رفت و با عجوزه بدنهاد جوز خوردن آغاز نهاد و چون از آن کار فارغ شد این راز را
با وی در میان نهاد و آن سلیطه شوهر را گفت که در میان ما و بغداد و یعقوبیه مسافتی بعید است و غالبا نفعی از او بما نخواهد رسید و بهتر آنست که چون شب شود و در روز آید مردم
درآید مردم پیش سلطان جمع شوند و دیگر ترا با او ملاقات نشود و صیدی چنین از دام بجهد و از پشیمانی سود ندارد و الحال مصلحت چنان می‌نماید که پیش قرا یوسف روی و کیفیت حال باز
نموده سوبجی نیک بستانی و کفشدوز سخن زن معقول افتاده متوجه درگاه پادشاه شد و دران زمان امیر احرار و حاجیان سلطان را جمع آورده بود و از ایشان تفحص میکرد که سلطان
چند اسب همراه داشت و چند نفر همراه خود بمرده باشد و چند دیگر بدست سپاه ما افتاده که پیر کفشدوز بی تحاشی بمجلس قرا یوسف در آمده گفت که سلطان در موضعی نزدیک پنهانست اگر
پادشاه خواهد جمعی را بهمراه او برم قرا یوسف گفت که این چه سخن است باید که چند فرسنگ قطع کرده باشد پیر کفشدوز بر قول خود اصرار نموده عرضه داشت که معتمدان خود را باید فرستاد تا سلطان را
بسپارم قرا یوسف مردی اعتمادی خویش مثل شیخ ورسون پیروی و شیرجی و محمود الیناق و سلمش همراه کفشدوز روانه کرد و ایشان رفته سلطان را از سوراخ باغ بیرون آوردند
و سلطان سر برهنه بود و ما یک پیراهن قبای خلق در بر او انداختند و طاقیه کهنه بر سرش نهادند و خدمتش را کفل اسب پیروی شیرجی سوار شده بمجلس قرا یوسف رسانیدند
امیر قرا یوسف بر پای خواست و سلطان را پهلوی خود نشاند و زبان برگشاده با سلطان خطاب کرد که اصلا بر قول و فعل تو اعتماد نیست بارها بقرآن مجید و اسماء
بزرگ الهی سوگند خوردی که قصد من و خلاف من نکنی و شرط بجای نیاوردی و قرا یوسف هر حکایتی و شکایتی که در دل داشت اظهار فرمود و هر یک حرکت ناشایست
که در ایام گذشته تا غایت از وی صادر شده بود باز نمود و بعد از آن او را از موضع جلوس برخیزانیده در صف نعال نشاند و بهزل و بجد منشور تفویض آذربایجان از باب
بزور گرفتند و تقریر کردند که سلطان این نشان را خود نوشته آنگاه شاه محمد را در ممالک آذربایجان گذاشته بودیم تو آمدی و بتغلب از دست او انتزاع کردی اکنون یورت
قدیمی خود بغداد را در امیر مضافات با و بایدداد و فرمان دادند و دران باب نشانی نوشتند مضمون آنکه فرزندان اعزان محمد ابقاهم الله تعالی که در بغداد اند بدانند که تختگاه
بغداد را بغیاث الدین شاه محمد ارزانی داشتیم میباید که چون از توجه او آگاه شوند فی الحال با یراق و پیشکش باستقبال بیرون آیند مفاتیح قلاع و خزاین با وی بسپارند و ابواب
مخالفت مسدود گردانند و چون سلطان احمد از نوشتن این سطور فارغ شد قرا یوسف و امرا هم دران مجلس خاتفی کرده شاه محمد را مژده و سلام کردند و امرا و
سرحیلان اعراب و غیر ایشان را که در جنگ اسیر کرده بودند امان داده در رکاب شاه محمد روان کردند با سلطان احمد گفت که با وجود آنکه نفس تو بر سر طغیان مدد و نقض عهد
داشته و بر مقصد جان و مال من لشکر کشیدی من ترحم میکنم اما امیر بسطام روی بسلطان آورده گفت که خاندان سلطان اویس را تو خراب کردی و باز ماندگان دولت در آتش اند
هیچ کاری که لایق باشد نیامد ما نخواهیم گذاشتن که امیر قرا یوسف ابقی بر تو فی الحال از جای برخاست و شمشیر از میان برکشاده پیش قرا یوسف انداخت و گفت که حیات این شخص موجب فتنه و فساد است
اگر او را زنده بگذاری هزار فتنه و شورش روی نماید و امرای عراق متفق الکلمه گفتند که امان دادن سلطان احمد بهیچ وجه مصلحت نیست آنگاه جواب داد که بعنایت الله تعالی اگر هزار کس همچون
او قصد من باشند دغدغه در خاطر من خطور نخواهد کرد و من سوگند خورده‌ام که قصد نکنم و اصلا بخلاف سوگند خود عمل نخواهم کرد بسطام جواب داد که این شخص خون چندین ناحق کرده است و خصمان جمله
اگر تو قصد او نکنی حمایت هم مکن و قرا یوسف ساکت شد امرای عراق مسلمش الکفته که سلطان در مدرسه قاضی شیخ علی بر خواجه جعفر تبریزی عرضه داشت که سلطان برادر مرا بناحق کشته و بهرام
بر صدق او گواهی داد و از بسیاری مبالغه عراقیان امیر یوسف بقتل سلطان احمد رضا داده گشت و خواجه جعفر و چند کس دیگر بحاره سلمش رفتند و سلطان احمد را هلاک ساختند و در روز دیگر امرا
قرا یوسف رفتند و بسطام بعرض رسانیدند که اگر سلطان احمد را دیروز بعالم عدم فرستادیم اوباش و اراذل میگویند که سلطان زنده است چنان مبالغه مینمایند ممکن که
فتنه روی نماید قرا یوسف بسطام را گفت که تدبیر امثال این امور منوط برای تست بسطام فرمود که نعش سلطان را در مدرسه خواجه شیخ کججی نهادند و صوفی سیاه بر سر او کشیدند

و اهل زر و داده تا سه روز سلطان را بآن حالت میدیدند و باین تقریب آن گفت و گوی تسکین یافت و بعضی از فرزندان سلطان احمد که در جنگ گاه گرفتار شده بودند بهمان جرعه
چشیدند و علاء الدوله را که در قلعه محبوس بود بموجب فرموده قرا یوسف براه عدم فرستادند و سلطان را کفن کرده در عمارت دمشقیه در پایین برادرش سلطان حسین که
بتیغ غدر او کشته شده بود دفن کردند و بنا جای این حالتست که محل مکافات ظالمان هم درین عالم بجزای اعمال خود گرفتار میشوند و چون خبر واقعه سلطان احمد بخاقان سعید
رسید از خواجه عبدالقادر گوینده پرسید که درباب قضیه دوست خود هیچ ساخته عبدالقادر این رباعی گفته و در عمل انتظام داده بعرض خاقان رسانید عبدالقادر
زو دیده مردم خونریز باد و رسیدن بهشت جای گریز کان مهر سپهر سروری را ناگاه تاریخ وفات گشت قصه تبریز اما قضیه شاه محمد ولد قرا یوسف چنان بود که بعد از قطع مسافت به
دار السلام رسید بعد از یکسال و شش ماه که اولاد و صغار سلطان احمد در بغداد محاصره کرده ایشان در شب بکشتیها نشسته و بر تمامت ولایت عراق عرب استیلا یافت و در ان مملکت
مدتها حکومت کرد و لشکر فراوان جمع آورده و مال بیکران اندوخت و خطبه و سکه بنام خویش موشح ساخت و دیگر از بغداد بیرون نیامد و قرا یوسف نیز بر او تعرضی نکرد **ذکر
ترتیب اسباب طوی حضرت خاقان سعید و نظر التفات بحال اولاد** در شهور سنه احدی عشر و ثمانمایه حضرت خاقان سعید پرتو التفات
بر احوال اولاد امجاد انداخت و فرمان داد تا اسباب طوی بعظمت ترتیب کردند و موضع باغ شهر را که قریب بقلعه اختیار الدین است آرایش داد و نسبت با شاهزادگان غیاث الدین میرزا
بایسنغر و جلال الدین محمد جوکی بها در سنت ختان بتقدیم رسانیدند و درین اثنا معروض افتاد که امیرزاده ابابکر بسیستان آمده شاه قطب الدین والی آن ولایت در محبت و ولای او مثبت
و این معنی را موجب استغنا از استرضای حضرت خاقان سعید میداند لاجرم شهریار دادگر با حضار لشکر فرمان داده اعلام ظفر فرجام در شهر جمادی الاول سال مذکور از دار السلطنه هرات
در حرکت آمد و چون رایت نصرت شعار بقصبه سفزار رسید حسب الاشارت سپاه منصور زره های داودی در بر و خودهای مصقول در سر و کمانهای کیانی در بازو بعرض گاه آمدند و چون
از سفزار روان شدند والی انجا شاه میرزاده یکجه رستاکین بزنانت حصار و ذخیره حشم و مدد اهل سیستان مغرور شده سر ممانعت در سر کشید و بپای اطاعت پیش نیامد و چون لشکر منصور
مانند قضای مبرم بر ظاهر آن حصار نزول کردند و هزار مرد جلاد از مردم والی شاه یکجه در حصار بودند و بها دران سیستان مثل محمود و سنهو و بوقا و محمود دمس و غیرهم با ایشان یار و محمود شاه نکودری و
یوسف عراقی و دیگر سرداران حمله کردند و از دیوار گذشته پیاده بمیان باغی در آمدند و مبارزان جانبین در هم آویختند و مخالفان چون دست برد لشکر قیامت اثر مشاهده کردند در حصار خزیدند و ارکان
دولت و اعیان حضرت در نصب عراده و منجنیق و غیر ذلک و کندن نقب اهتمام نمودند و یک نقب بعهده امیر شاه ملک بود و نقب دیگر بعهده امیر محمد شرف و طایفه ای سرداران سپاه از اطراف و جوانب
حصار نقب میکندند و پیش میبردند و مردم قلعه نیز کوششهای بها درانه می نمودند و مدت دو شبانروز آتش رزم و پیکار افروخته بود اهل حصار چون علامت دولت و اقبال بر چهره حال لشکر نصرت
مآل مشاهده کردند چاره بجز اطاعت و انقیاد ندیدند و یکجه رستاکین و پهلوان شمس و راز و سایر سرکشان از در عجز و تضرع در آمده امیر شاه ملک را شفیع ساختند و امیر شاه ملک عجز
و بیچارگی ایشان دریافته سر بر اعلی عرضه داشت و بخشش همه را خواهش نمود ملتمس او مبذول افتاده شاه یکجه و سرداران قلعه بخدمت شتافتند و از بحر مراحم و عنایات خسروانه اختصاص یافتند
چون خاطر خسرو جهانگیر از مهم قلعه فراه فارغ شد رایت فتح آیات بجانب حصار اوک برافراخت و پهلوان شمس در این محل با خلعت پوشانیده با معارف سیستان برسم رسالت پیش شاه
قطب الدین فرستاد و او را بتحریص و ترغیب بموافقت نمود و پیغام داد اگر شاه قطب الدین بدرگاه جهان پناه آید جز عنایت و عاطفت در باره او ظهور نخواهد پیوست حق علیم است که غیر شیمه
که ما قصد عرض و مال او نداریم و اگر نصیحت ما را بسمع رضا اصغا ننماید شاید که امری بنسبت با سپاهی و رعیت آن ولایت از مکمن غیب بمنصه فعل آید که در شریعت معدلت جایز نباشد و چون آن جماعت
عزیمت سیستان نمودند سپاه فیروزی شعار آن حصار اوک را در میان گرفتند و ارباب حصار بجهت روزگار میگذرانیدند و لشکریان نقب در اطراف قلعه برانیختند و شاه نصرت که حصار حصانت
مردان کار مغرور بود ناصیه عجز بر زمین نهاده از سر استعطاف امان طلبید و حضرت خاقان سعید ملتمس او مبذول فرموده دلیران پای حصار باز خواندند و رایت نصرت غایت از آنجا در شتم
و اهالی باقی قلاع که در آن نزدیکی بودند دست در دامن استیمان زده امان یافتند و چون آن ولایت مسخر شد موکب همایون در حرکت آمده در سر منزل نزول کرد و شاه قطب الدین با آنکه نود و یک کس نزد وی فرستاده
خشم جهانسوز زبانه بفلک اثیر کشید و شحنه قهر فرمان داد که سدهای سیستان که از عهد رستم دستان بسته بودند بشکستند و همه را ویران ساختند و دست بنهب و غارت آن ولایت بر آوردند و از موضع
از مزارع اثر نگذاشتند و با وجود آنکه در آن مملکت غله ارزانی بود در اندک زمانی در دو ماه در آن ولایت قحط روی نمود و خرابی بسیار در آن حدود ظهور یافت و میرزا رستم در آن ولا از عراق آمده بود و
امیر مضراب حسب فرمان بولایت زره رفته چون آثار بی عنایتی در آن ممالک بمرتبه ظاهر شد که مزیدی بر آن متصور نبود حضرت خاقان سعید عزم مراجعت کرد و ایالت فراه را بشاه
اسکندر پسر شاه علی که از امرای آنجا بود و فرزانگی از ناصیه او ظاهر بود ارزانی داشت و در سلخ ماه در دار السلطنه هرات نزول اجلال فرمود و درین اثنا فرستاده امیر یک از ایلچیان شاه جغتای نیز
و تعزیت حضرت صاحبقران مغفور رسانیدند و بانواع نوازش سرفراز یافته رخصت انصراف یافت **ذکر جلوس شاهزاده نامدار بر مستقر سلطنت و جهانبانی** بر خرد و دانا بصیرت هوشمندان
صافی ضمیر مخفی نماند که شایستگی امر خطیر سلطنت و شغل جلیل خلافت و منصب ارجمند شهریاری و معارج بر عروج جهانداری بی سابقه عنایت ربانی و تایید آسمانی خیال است محال و اندیشه ایست محال و هرکه
بخاطر گذراند که اتفاق این امر بکثرت رجال و بسیاری اموال و دون اراده ملک ذو الجلال تصور پذیر باشد و از صوب بینایی بود و حقیقت این مراتب جز باسباب شوکت و جهانبانی و مقامات ملک
ستانی که میرزا خلیل سلطان از دست داد از مبدو بجا افتاده سخت مشکل که هیچ نیک بختی یافته باشد و در زمان انتقال و اشتغال حضرت صاحبقرانی اکثر امرای نام دار و نوئینان فیروز مند که بملکستانی او بوده مستبشر
لشکر فروزی اثر در ظل رایت او مجتمع شده بودند چون در آن حدود از اولاد امجاد صاحبقران نامدار بجستند اندی دیگری نبود که تخت را بپادشاهی تشریف دهد جمهور امرا و سپاه در کار او عاجز گشته و چون خالی دیدند
بسیار معتمد و اعیان امرا دیدند که محافظت خزاین تعلق با ایشان میداشت آمده و اما عالم با استقبال شتافتند و مقالید خزاین تسلیم شاهزاده نمودند چنانچه مذکور شده و در آن روان شهر سمرقند که اعظم قصبات ربع مسکون بود دار الملک عالم

از اقالیم عالم اکابر و اشراف و علما و فضلا و هنرمندان و ارباب حرف و سایر طوایف بنی آدم در آنجا جمع آمده بودند و خزاین خسروان نامدار از قلماق تا اقصی بلاد روم و هند تا نهایت شام و از خوارزم و دشت قبچاق تا بالان و چرکس و بلغار و فرنگ و دیگر ممالک که ترکات ملوک از بلاد کفر و اسلام بآنجا انتقال یافته بود و چندان نقره سفید و طلای احمر و اوانی مرصع و جواهر قیمتی در خزینه موجود بود که هرگز عشر عشیر آن در خیال قارون نگذشته بود و مال سی و شش ساله ممالک محروسه نیز بآن منضم گشته و با آنکه تختگاه جهان بمشقت حرب و منازعت بدست میرزا خلیل سلطان افتاد در اندک زمانی سر بهیچ باز نهاد و شاهزاده دست اتلاف و اسراف برگشاده در مدت چهار سال از آن همه گنج و گوهر اثر نگذاشت و جمعی دونان که لیاقت یک دینار نبودند زر و گوهر بقنطار میبردند و دیگران که هر فردی از ایشان مستحق صد تومان بودند در آرزوی یکنان میمردند اکثر اموال را بکسانی داد که هم ایشان سبب زوال ملک و اقبال او شدند و اجمالا آنچه ارباب دولت را از آن جناب واجب است و لازم شاهزاده از آن احتراز نمودی یکی آن بود که فرومایگان را برکشید و بمرتبه امارت رسانید و از دهشت آن بیندیشید هم خاطر امرا کبار برنجید و هم دیو غرور در دماغ آن ناکسان آشیانه گزید و جز و خبر علت انتقال دولت میرزا خلیل سلطان آن بود که او را چنانچه سبق ذکر یافت با یکی از سراری امیر حاجی سیف الدین شاد ملک نام تعلق خاطر پیدا شد و پنهان از حضرت صاحبقران آن عفیفه را در نکاح آورد و مدتی بترس و بیم از وصال او حظی میگرفت و چون نوبت سلطنت بشاهزاده رسید بیکبار شگفته غنچه وصال او شد و عنان تمالک و تماسک از دست داده از مقتضی و شاد و من خالف الفواد عدول نموده از صواب بدان ناقص عقل تجاوز جایز نمیداشت و شاهزاده باغوای شاد ملک خواتین و سراری حضرت صاحبقران که نسبت باو بمثابه مادری داشتند بسبیل تکلف بطایفه داد که قابلیت خدمتکاری آن استان نداشتند و آن معنی علاوه رنجش اعیان دولت و ارکان حضرت شد بلکه طبع وضیع و شریف از شاهزاده برنجیده و آزرده شده آن همه دولت و اقبال و شکوه و جلال میرزا خلیل سلطان بسرحد زوال رسید

ذکر حالات امیرزاده نامدار سلطان ابراهیم میرزا در مملکت داری

چون حضرت خاقان عید ماه مبارک رمضان را در دار السلطنه هرات بگذرانید و بشرایط آداب عید و آثار سعید قیام نمود و خسرو انجم در بیت الشرف خویش رایت اقبال برافراخت آن حضرت فرزند ارجمند خویش امیرزاده ابراهیم سلطان را در دار الملک بنیابت گذاشته امیر فیروزشاه را بملازمت او بازگذاشت و فرمود که لطف الله بیان تیمور و حمزه قبوقا بسرحد سیستان رفته لوازم احتیاط مرعی دارند و خود عازم بادغیس شد و فرمان باحضار عساکر منصوره صدور یافت و در اندک زمانی سپاه فراوان در ظل رایت همایون جمع آمدند و چون این خبر بمیرزا خلیل سلطان رسید و نیز با لشکر فراوان از سمرقند بشهر کش آمد و در آنجا خبر یافت که خداداد و گروه زمره مخالفان انتظام داشت بکنار آب خجند رسید شاهزاده مشارالیه امیر الله داد و امیر ارغونشاه را با سه هزار سوار نامزد آن صوب گردانید و هر دو لشکر نزدیک یکدیگر رسیده در مقابل هم فرود آمدند و در جنگ تعجیل نمی‌ورزیدند و امرای میرزا خلیل سلطان قاصدی پیش فرستاده مدد طلبیدند و شاهزاده با چهار هزار سوار تا قریه شیراز راند و در آنجا فرود آمد و خداداد نیز بقریه شیراز رسید و از جانبین جوانان در میدان آمده نیران محاربه اشتعال یافت و عاقبت لشکر سمرقند شکست یافته میرزا خلیل سلطان پناه بحصار برد و خداداد فی الحال شاهزاده و حصار را بدست در آورد و نشانها نوشته میفرمود که شاهزاده مهر کند و بانجا و اطراف ولایات میفرستاد و تا دیار ماوراءالنهر مسخر او شد و این حادثه عجیب در بیستم ذیقعده سنه احدی عشر و ثمانمایه وقوع یافت و چون پرتو شعور خاقان منصور بر این واقعه افتاد لوای توجه جانب ماوراءالنهر برافراخت و پیش از این آن حضرت امیر چرکس را پیش میرزا خلیل سلطان فرستاده بود و خداداد حسینی چون بر وی ظفر یافت نوکر خود و نوکر امیرزاده پیر محمد جهانگیر را مصحوب امیر چرکس روان کرد و ایشان در بعضی منازل بموکب همایون پیوستند و بعرض رسانیدند که امیر خداداد میگوید که این صورت بنابر خدمتکاری آن حضرت از بنده مخلص صادر شده هرچه فرمان شود عمل نمایم حضرت خاقان سعید پیغام فرستاد که آنچه در پرده غیب مستور بود ظاهر شد و ما متعاقب ایلچی میرسیم آنچه مصلحت باشد بتقدیم خواهیم رسانید باید که امیر خداداد بی توقف متوجه قبله اقبال گردد که عنایت خسروانه شامل حال اوست و در ششم ذیحجه کنار آب جیحون محل نزول معسکر همایون گشت و امیر شیخ نور الدین در وقت توجه بماوراءالنهر با حضرت پادشاه قرار داده بود که هرگاه رایات عالیات سایه برآن دیار اندازد من باردوی همایون خواهم پیوست بنابر وعده خویش درین ولا بآنجا آمد و چون خداداد از توجه او بدرگاه عالم پناه خبر یافت بسمرقند بایلغار بر سر امیر شیخ نور الدین شتافت و مردم او را پراکنده ساخته مراجعت نمود و موکب حضرت شاهرخی بفیروزی و فرخی بر جیحون عبور نمود و درین اثنا میرک احمد که خداداد ایشان را بتسخیر ولایت حصار فرستاده بود و بتلقین ملهم دولت متوجه درگاه سلاطین پناه شدند و شرف پای بوس دریافته بنوازش شاهانه سرافراز شدند و در خزانه السمع پادشاه دولت یار رسید که چون رشته امید خداداد حسینی منقطع از دامن عروس ملک شده میرزا خلیل سلطان را بند کرده هزیمت غنیمت شمرد و حضرت خاقان سعید در ضمان تایید خداوند متوجه سمرقند شده و پیشتر امیر علیکه کوکلتاش را با امنای دیوان جهت ضبط خزینه و اموال روان فرمود و میرزا پیر محمد جهانگیر و امرا و اعیان و دستاربندان شهر برسم استقبال تا رباط ایام آمدند و بالطاف پادشاه اسلام سرافراز گشتند و مباهات باوج سموات برافراختند و در عشرین ذی حجه از یمن مقدم آن حضرت تختگاه صاحبقران پای افتخار بر فرق چرخ برین نهاد و ظل رافت و حمایت آن حضرت بر ساکنان آن دیار ممدود شد و چون حق در مرکز خود قرار گرفت امیر خداداد طریق فرار اختیار نمود و آن حضرت ولد ترخان را پیش امیر خداداد فرستاد و پیغام داد که تو پیش از این بعرض ما رسانیده بودی که مهمی که متصدی آن شدم بنابر رضای خاطر شما بود و ما از آن کار ممنونیم و چنانکه طریق اهتمام ما نسبت به بندگان قدیم و چاکران بر جاده عبودیت مستقیم دانسته باشد و اکنون بی مغلطه باید که متوجه اینجانب گردد تا از مایده احسان حظی تمام یابد و چون ولد ترخان با امیر خداداد ملاقات کرد و بادای رسالت قیام نمود خداداد در جواب گفت که امیر شیخ نور الدین آن حضرت را برین مزاج نخواهد گذاشت اگر او را بند کند من بخدمت سرافراز گردم و آن حضرت از این جواب ناصواب غضبناک رفت و دفع فتنه آن ناحق شناس را اهم دانسته بجانب مغولستان در حرکت آمد

ذکر یورش حضرت خاقان بجانب مغولستان و شرح وقایع

حضرت خاقان سعید عزم یورش مغولستان جزم کرده رایت جلادت بانصوب برافراشت و انتقام خداداد حسینی بر ذمهٔ همت پادشاهانه واجب و لازم دانسته از سمرقند بیرون آمد چون
قریهٔ شیراز مرکز دولت و سریر پادشاهی شد میرزا رستم و امیر علی ترخان و امیر نوشیروان حسب فرمان برسم منقلای روان شدند و میرزا میرک احمد و برادرش میرزا بایقرا و امیر سلطان
شاه و امیر حسین صوفی ترخان نامزد خجند شدند و حضرت خاقان سعید محل ورود خیام اقبال ساخت و از پیش امرا منقلای خبر آمد که خداداد حسینی میگوید که امیر شیخ نورالدین به
بدینجانب آید تا هرچه مصلحت وقت باشد بتقدیم رسانیده شود آن حضرت امیر مشارالیه را بدان طرف فرستاده در این اثنا صورتی پس بدیع روی نمود و بیان این واقعه چنان بود که
امیر خداداد از پادشاه مغولستان استمداد نموده او برادر خود شمع جهان را بمعاونت فرستاده امیر خداداد خرم و خوشدل باستقبال شمع جهان شتافت و از مضمون مثال هر بیشه گمان مبر که خالیست
شاید که پلنگ خفته باشد غافل ماند با آنکه نسبت با برادر محمد خان لوازم مردانگی بتقدیم رسانیده اما او با خواص و مقربان خویش را در میان نهاد که امیر خداداد مردی ناحق‌شناس است
و بیوفا چه با وجود چندان عنایت و عاطفت که حضرت صاحبقران در بارهٔ او داشت اکنون به بینید که این نمک بحرام با اولاد کرام آن حضرت چگونه معاش میکند عدم چنین شخصی در میزان خرد بر
وجود او رجحان دارد و بر قتل او اتفاق نمودند و خدمتش را گرفته و سر پر هوس او را جدا ساخته پیش امیر شاه ملک فرستادند سری که گردن از امرت کشید گردونش بر آستان تو
کشان کشان آورد ذکر انداختن پرتو التفات خاقان سعید ملک اقتدار بر احوال میرزا میرک چون ممالک ماوراءالنهر در تحت تصرف خاقان
سعید قرار یافت پرتو التفات بر حال میرزا میرک بن میرزا عمر شیخ انداخت و زمام حکومت اندجان را در کف کفایت او نهاده برادرش میرزا بایقرا و امیر موسی کمال را بدان ولایت فرستاده مقرر
آنکه بعد از ضبط اندجان باردوی همایون بازگردند و امرا منقلای سر خداداد و پسرش الله داد که در قلعهٔ شاهرخیه بسر میبرد همراه آوردند و بصنوف نوازش سرافراز شدند و امیر شیخ نور
الدین که بر حسب فرمان عازم ملاقات خداداد بود چون شر او مندفع شد معاودت کرده در پایهٔ سریر اعلا عرضه داشت که مغولان بولایت در آمده اند مبادا که از ایشان خرابی واقع شود اگر
حضرت فرمایند بیورت خود بازگردم و دست تصرف آن جماعت را کوتاه گردانم حضرت خاقان سعید اجازت داد مشروط آنکه زود بازگردد و میعادی مقرر گرد که از آن باز ننهد
و امیر مشارالیه تقبل نموده روان شد و در این اثنا بمسامع جلال پیوست که میرزا خلیل سلطان بعد از واقعهٔ خداداد نگاهبانان را با خود یار ساخته بطرف قلعهٔ الان رفت و با میر عبد الخالق
پسر خداداد مذکور پیوسته حضرت خاقان سعید امیر شاه ملک را با دیگر سرداران بدان جانب فرستاد که ایشان را بدست آورده بنفس همایون عازم سمرقند گردید و پسر امیر خداداد از امیر شاه
ملک التماس نمود که راه من باز دهید که از این مضیق بیرون آیم و امیر عبد الخالق نیز خبر فرستاد که شما از در قلعه برخیزید که من متوجه درگاه عالم پناه میشوم امیر شاه ملک مصلحت در ترک محاصره
دیده عازم اردوی اعلا گشت و چون امیر شیخ نورالدین در آمدن تعلل نمود حضرت خاقان سعید مولانا قطب الدین قمی و امیر فیروز که در زمان حضرت صاحبقران مغفور متصدی
مهمات امور بود نزد امیر شیخ نورالدین فرستاد که مقرر چنان بود که بزودی مراجعت نمائی موجب توقف چیست او در جواب گفت که عنایت پادشاهانه در بارهٔ من بسیار واقع شده و از تقصیرات
خود منفعلم ملتمس آنکه مرا از آمدن معاف دارند و چون رایت نصرت شعار بخراسان معاودت نماید بخدمت برسم و مقارن این حال میرزا خلیل سلطان از آلان کوچ کرده بامیر
شیخ نورالدین پیوست و مولانا قطب الدین مراجعت نموده سخن او در معرض عرض رسانید حضرت خاقان سعید نزد شیخ نورالدین راه نیز رفت و عنان عزیمت بجانب او معطوف ساخت
و از قضا نوکر قدیم میرزا خلیل سلطان بخشی نام کیفیت حال صورت نیاز و دولتخواهی او معروض گردانید حضرت خاقان سعید فرستاده را بانواع الطاف سرافراز ساخته شاهزاده را
بآمدن ترغیب نمود و شاهزاده بخشی نام را فرستاد که آنحضرت عهد و پیمان بسته از امرا هرکرا فرستد همراه او مبادرت نمایم حضرت خاقان سعید امیر شاه ملک و امیر حسین صوفی ترخان
امیر علیکه کوکلتاش را نامزد فرمود که متوجه جانب او گردند و در حضور بخشی که پیش امرا قسم یاد کرد که مدت الحیات قصد جان فرزند خلیل سلطان نکنم و او را معزز و محترم دارم و اگر کسی
قصد او کند بقدر وسع و امکان در دفع او سعی نمایم و سخن صاحب غرضان در شان او نشنوم امرا از عهدهٔ آن حضرت شنیده متوجه جانب او گشتند که میرزا خلیل سلطان و شیخ نورالدین
آنجا بودند و چون بآن حدود رسیدند امیر شاه ملک در کنار آب توقف نموده امیر حسین صوفی و امیر علیکه بانزد رفتند و با میرزاده خلیل سلطان ملاقات کرده در حضور امیر شیخ نورالدین
سخنان حضرت خاقان سعید را بعرض رسانیدند و شاهزاده امیدوار و آسوده خاطر روی باردوی همایون نهاده در موضع اوزن شرف تقبیل بساط حاصل کرده حریف مجلس انس و
بساط قرب گشت و از خاطر خطیر خسرو جهانگیر داعیهٔ معاودت بجانب خراسان سر برزد و ایالت مملکت ماوراءالنهر و ترکستان بفرزند سعادتمند خود نور باصرهٔ خلافت میرزا الغ بیک
گورکان ارزانی داشت اگرچه شاهزاده در باب عدالت و نصفت آیتی بود و احتیاج بوصیت نداشت اما آن حضرت گوش هوش او را بدرر نصایح و مواعظ گرانبار گردانید ذکر مراجعت
شهریار آفاق بصوب دار السلطنه هرات و شرح وقایع او چون ضمیر آفتاب اشراق شهریار آفاق از مهمات ماوراءالنهر بپرداخت رایت مراجعت بصوب دار السلطنه
هرات معطوف گردانید و ولایت حصار شادمان را بمیرزا جهانگیر بن میرزا محمد سلطان ارزانی داشت و شاهزاده را بمدارای رعیت و تنظیم امور ملک و ملت وصیت فرمود و [illegible] خوشدل
و شادمان شده روی توجه بجانب حصار نهاد و چون موکب همایون از جیحون عبور نمود مملکت قندهار و کابل و غزنین را که تختگاه آل سبکتکین بود بمیرزا قیدو فرزند ارجمند میرزا پیر محمد جهانگیر ارزانی
داشت و وصیت فرمود که عروس آن مملکت را بزیور عدل و احسان بیارایند و بمضمون کلمهٔ الملک لا یبقی مع الظلم بخاطر گذرانیده چمن مملکت را از خار فساد ظالمان و مفسدان پاک سازند و این
معنی را سبب استدامت دولت شناسند و از طریق سویت و عدالت در نگذرند و بعد از آن رای عالم آرای پادشاه هفت کشور مقتضی آن شد که حکومت بلخ و طخارستان تا حد کابل و ختلان
بیمن حال شامل حسن عقل کامل فرزند عالی شان متعالی مکان خویش ابوالفتح ابراهیم سلطان که در تمامت الوس جغتای بلکه در مجموع بلاد ایران و توران در فنون فضایل و مکارم
اخلاق و محاسن آداب نظیر و عدیل نداشت حواله فرماید و بنا بر آن فرمان قضا جریان نفاذ یافت که شاهزاده که در دار السلطنه هرات قایم مقام حضرت اعلی خاقان بود متوجه اردوی سلطانی

سلطانی کرد و آن جناب امتثال مثال نموده بر مرکب استعجال سوار شده و در شانزدهم رجب بخطه اندخود رسیده سعادت دستبوس یافت و بعد از نصیحت بسیار بضبط مملکتی که باسم آن جناب موسوم شده بود فرستاد و زبان خجسته بیان حضرت خاقان سعید باین مقال مترنم شد همان به که گیتی بود یادگار نماند کسی کس پایدار چون مهمات آن دیار بحسب اراده سرانجام یافت خاقان عدالت شعار بجانب دار السلطنه هرات المغار فرمود و در شانزدهم ماه شعبان بمستقر شرف و دولت رسیده آن بلده طیبه طراوت روضهٔ رضوان یافت **ذکر عاقبت حال امرا** یکی از آن جمله آن بود که سید علی بن امیر سید کمال الدین که حاکم آمل و ساری بود حضرت صاحبقرانی تمام آن توابع بجناب مشار الیه ارزانی داشته در آن ایام که حضرت خاقان سعید در ماوراء النهر بود امیر سید مرتضی برادر سید علی مذکور با امرا و سادات هزارجریب سپاهی فراهم آورده [illegible] قصد برادر خود کرد و امیر سید علی بولایت خراسان آمده مشمول نظر عاطفت گشت و حضرت خاقان سعید متقبل شده که او را بمملکتش رساند و خواجه محمد شرف سمنانی را مقرر فرمود که در مصاحبت امیر سید علی بجانب ساری رود و با سید مرتضی بگوید که صاحبقران مغفور ولایت آمل و ساری را برابر برادر تو مسلم داشته تا اکنون در آن مضایقه میکنی وظیفه آنکه ابطال قواعدی که آن حضرت موکد گردانیده راه ندهی و با برادر منازعت نفرمایی که این معنی موجب کدورت ضمیر اشرف خواهد شد و بحمد الله والمنه که امروز با هشتاد هزار سوار مکمل در خراسان نشسته ام و خاطر از جمیع جوانب جمع است و ضبط آن مملکت ظاهرا احتیاج بنهضت رکاب همایون نداشته باشد اگر جناب مرتضی سخن ما نشنود لشکرها در آن حدود مجتمع اند و اشارت عالی میرسد چون خواجه محمد شرف متوجه ساری شد و سید مرتضی را بیرون کرده بار دیگر در آن دیار تمکن یافت و دیگر آنکه امیر تنگی شاه بدخشانی که شاه بهاء الدین برادر او را بقتل رسانیده بود روی امید بکعبه آمال آورده بافسر سعادت زمین بوس فایز گشت و حضرت خاقان سعید در نوازش فرموده بوعده های جمیل امیدوار ساخت و دیگر آنکه از اطراف و جوانب خوارزم ایلچی والی آنجا رسیده تحفهای بسیار گذرانیده زبان بمبارکباد فتح ماوراء النهر بگشاد و آن حضرت بعد از نوازش و ارسال رخصت انصراف ارزانی فرمود و هم چنین ایلچی فولاد خان و امیر ایدکو بهادر و دیگر حکام دشت قبچاق بدرگاه شهریار آفاق رسیده و شنقار و سایر جانوران شکاری آورده و مراسم تهنیت فتوحاتی که بتجدید در ولایت ماوراء النهر و ترکستان واقع شده بود بتقدیم رسانیدند و آن حضرت همه را اسب و جامه و زر داده بافسر و کمر نواخت و از برای فولاد خان و امیر ایدکو تحفهای پادشاهانه ارزانی فرمود و امیر حسن کار را که بفرمان کیاست و حسن تقریر اتصاف داشت فرمان داد پیش فولاد خان رود و بجهت شاهزاده جوان بخت میرزا محمد جوکی مخدره از خاندان خانی و دودمان چنگیزخانی خطبه کند و امیر حسن کار بموجب فرموده عزیمت نمود و دیگر آنکه طایفه از ترکمانان که در موضع اغریچه و کهستان بسر میبردند و فتنه پیر پادشاه فرار نموده بودند در این اوان مقدم ایشان تیمور سالار بتلقین دولت بیدار همه را جمع نموده بیورت قدیم باز آورد و خود بشرف بساط بوس مشرف شده زبان باعتذار و استغفار گشاده و مرحمت بیدریغ ذیل عفو بر جرایم آن جماعت کشید و ایشان بفراغ خاطر در اماکن خود قرار گرفتند و دیگر از وقایع آنکه حکام سیستان از کردار خویش نادم و پشیمان شده عرضه داشتند که اگر آن حضرت از جرایم ما در گذرد بجهت اطمینان خاطر این بندگان جناب ارشاد مآب شیخ زین الدین خوافی را ارسال فرماید تا همه ایمن شده بخدمت شتابیم و حضرت خاقان سعید جناب تقوی مآب هدایت انتساب را رخصت داد و آن جناب روان شد و چون بمقصد رسید اعیان و ولایت باستقبال مبادرت نموده شرایط اعزاز و احترام بجای آوردند و شیخ مشار الیه شمه از عنایات و عاطفت آنحضرت مردم سیستان چنانچه معلوم او شده بود باز راند و اکابر و متعینان آن دیار مثل شاه محمود و برادرش شاه قطب الدین و غیره با شیخ و گرامی ساران امل و یاس بدرگاه سلاطین پناه آمدند و جناب ارشاد مآبی در باب ایشان فصلی مشبع باز راند و عرق بخشش پادشاهانه در حرکت آمده قلم عفو بر جرایم ایشان کشیده همه را بعنایات بیکران اختصاص داد و شاه نصرت پسر شاه محمود را که در بند بود اطلاق فرمود و همراه اکابر سیستان پیش پدر فرستاد و شاه مسعود ملازم رکاب نصرت انتساب گشت و دیگر از وقایع آنکه خاطر آفتاب تأثیر حضرت خاقان جهانگیر متوجه تعمیر ولایت مرو شد و آن دیار در زمان چنگیزخان باتش قهر پسرش تولی خان سوخته بود و بجز خاک و خاکستر از ابنیه و عمارات آن اثری نمانده بود و بامضای عزیمت فرمان قضا جریان نفاذ یافت که مجموع امرا و خراسان از دو و نیم دینار ترک و تاجیک روی بدان مهم آوردند و خلایق حسب فرمان کاربند شدند و باهتمام امیر علیکه کوکلتاش و امیر موسی و امیر علی شغاقی ولایتی با آن خرابی و ویرانی در اندک زمانی بکمال معموری و آبادانی رسید **ذکر گرفتار شدن امیر وفادار بدست شیخ نور الدین بدست دشمنان جفاکار** امیر شیخ نور الدین بتسویلات شیطانی و تخیلات نفسانی با جمعی از متهوران بیباک روی بسمرقند نهاد و امیر شاه ملک با لشکرها از شهر بیرون آمده در موضع قزل رباط بهم رسیدند و صفها آراسته تیر و شمشیر دست بردند و قول امیر شاه ملک مخالفان را از جای برداشتند و خدمتش از معرکه عنان برتافت و از آنجا بکوه قشولاک که میان کش و سمرقند است پناه برد و امیر وفادار بدست دشمنان گرفتار گشت و چون کیفیت این قضیه بسمع همایون رسید فرمان داد که امیر مضراب و امیر توکل برلاس و امیر نوشیروان و امیر محمد صوفی ترخان و امیر یوسف خواجه بجانب قومس و مازندران رفته از آن حدود با خبر باشند و حضرت خاقان سعید ولد رشید خود بایسنقر را در هرات بحکومت تعیین نموده موکب همایون در چهارم محرم الحرام بجانب ماوراء النهر نهضت فرمود و در موضع مرو عرضه داشت اعیان سمرقند بپایه سریر اعلا آمد مضمون آنکه روز دوشنبه پانزدهم ذی حجه [illegible] امیر شیخ نور الدین بدر شیخ زاده آمده که محافظت آن باهتمام اولاد شیخ زاده ساغرچی بود و هر چند فریاد برکشید هیچکس جواب نداد و از آنجا بدروازه آهنین رفت که خواجه عبد الاول و قاضی صلاح الدین متعهد ضبط آن شده بودند سخن گفته خواجه عبد الاول جواب داد که ما مردم طالب علمیم و بحکومت کاری نداریم حاکم امیرزاده شاهرخ بهادر است و قرة العین خود را در اینجا گذاشته بود از صلابت شما شاهزاده مجال اقامت نیافت اکنون اگر حضرت حضرت شاهرخی نشود کثیر الشهداء نخواهیم داد و در اثنای عرضه داشت اکابر و اشراف سمرقند بحضرت خاقان سعید التماس کرده بودند که بزودی رایات فتح آیات متوجه آن صوب شود تا ایشان از شر اشرار ایمن گردند حضرت خاقان

ایلچیان قاصد سمرقند فرستاد و آن بشارت به وصول خبر فلک فرسای بسمع اهالی آنجا رسانید و چون چیچکتو مضرب اعلام ظفر فرجام گشت نوکر امیرشاه ملک عرضه داشت آورد که میرزا الغ بیک در کلار کلف نشسته است و این بنده در مصاحبت نوشیروان برلاس متوجه سمرقند شدم و چون امیر شیخ نور الدین از دروازه سمرقند مأیوس گشت عمزاده خود امیر شیخ حسن را فرمود که به کنار آب رفته حصار کرکین را محاصره کند و در این اثنا پسر امیر ابو الحسینی به رخصت امیر شیخ نور الدین بولایت خود رفت و از این جهت خدمتش اندیشناک و پریشان خاطر گشت و وفادار که مقید داشت بقتل رسانید و ترمد رفته میرزا جهانگیر بن میرزا محمد سلطان را که در حصار بود به دمدمه و افسون پیش خود آورد و در آن زمان که امیرشاه ملک بسمرقند رفت رایت همایون بکنار آب جیحون رسید امیر شیخ نور الدین عبد الکریم حاجی سیف الدین را با بعضی از سرداران در برابر امیر مضراب باز داشت و سلطان بایزید را از جانب کلف فرستاد تا سر راه میرزا الغ بیک نگاه دارد و خود با میرزا جهانگیر متوجه سمرقند گشت بتصور آنکه شاید سمرقندیان در بروی شاهزاده بگشایند و چون بمقصد رسید چهره مقصود جمال ننمود و شهریان همچنان در مقام ممانعت بودند و روزی چند امیر شیخ نور الدین پریشان خاطر و آزرده دل در باغ دلگشای تا کل بگذرانید و در این ولا رایت فتح آیت بکلف رسید و سلطان بایزید احمال و اثقال را گذاشته فرار نمود و امیر عبد الکریم حاجی سیف الدین را با دیگر امرا بجانب کش فرستاد و امیر شیخ نور الدین از گذشتن لشکر فیروزی اثر خبردار شده تجلد کرده و عطف عنان نموده بر امیرشاه ملک تاخت و سمرقندیان متفرق و پریشان ساخت و اموال و اسلحه ایشان بدست امیر شیخ نور الدین افتاده سبب زیادتی غرور او گشت و در زمانی که هر دو فریق در برابر یکدیگر صف کشیده امیر شیخ نور الدین و ایشان امیر مبشر بدگمان شده او را از میان برداشت و نایره حرب بالا گرفته آتش قتال اشتعال پذیرفت و یک پسر امیر خداداد که ملازم امیر شیخ نور الدین بود گریز فرو میکرد و میرزا امیرک با پانصد سوار از ولایت خود بیرون آمده با امیرشاه ملک پیوست و روی توجه بدرگاه اشرف اعلی آوردند و میرزا الغ بیک تواجیان ولایت کش را جمع آورده و مجموع ایشان بخدمت پیوستند و گروه انبوه در اردوی گردون شکوه مجتمع شدند و امیر شیخ نور الدین با سپاهی فزون از حساب همه پرخاشجوی و رزم آزمای متوجه لشکرگاه شهریار گیتی کشای شد و در زمانی که هر دو فریق در برابر هم صف آرای شدند جمعی از امرای بخت بلند متوجه معسکر همایون گشته به توبه از گناه خویش معترف شدند و امیر شیخ نور الدین روی بر تافت و این فتح مبین روز دوشنبه نهم ربیع الاول از مکمن غیب بظهور آمده یازدهم ماه مذکور خطه سمرقند از مقدم آن حضرت بهشت مانند گشت و سمرقندیان از چنگ حوادث امان یافته مشمول نظر عاطفت و احسان خاقان منصور شدند و آن حضرت امیرشاه ملک را با لشکری جرار بنواحی اترار فرستاد تا لشکر او را از اتباع امیر شیخ نور الدین دریابد مستاصل گردانند و چون مهمات مملکت ماوراء النهر تجدید رونق و طراوت یافت عنان عزیمت بجانب خراسان تافت

ذکر نهضت حضرت خاقان سعید بهرات

حضرت خاقان سعید در بیستم ربیع الاول از سمرقند توجه نموده در ربیع الاخر بدار السلطنه هرات نزول از دشت قبچاق و ولایت اوزبک ایلچی امیر ایدکو و از بلاد شیروان فرستاده امیر شیخ ابراهیم و از جانب مازندران قاصد امیر سید عز الدین و از ولایت ساری قاصد پسر امیر سید علی کیا و از فیروزکوه و دیگر ممالک ایلچیان در آن حضرت متعاقب میرسیدند همچنان حکام خود را بوسیله امرا و مقربان معروض میداشتند و در این اثنا کرت احمد که صاحب اختیار ممالک گرم بود همواره دو ولایت بیرون مانده بود و متعاقب هم بدرگاه عالم پناه آمدند و امرا کبار در دیوان اعلا معامله ایشان پرسیدند چنان بوضوح پیوست که نخست غبار فتنه از جانب مود و ... طیع شد او یرلیغ جهان مطاع نفاذ یافت که حکومت گرمسیر تعلق بمیرک داشته باشد و مود و ملازمت رکاب نصرت انتساب قیام نماید و بعد از معاودت آن حضرت بخراسان بنا مدرسه شریف و خانقاه معارف بنا که شمالی قلعه اختیار الدین طرح انداخته بود باتمام رسید و اکنون که تاریخ هجری بسنه تسع و تسعین و ثمانمائه منتهی شده در نهایت معموری است و در سال مذکور خاقان منصور در جانب شرقی شمالی هرات بطرح باغ سفید فرمان داد و مهندسان و استادان چابک دست اندک فرصتی در نهایت خوبی باتمام رسانیدند و بیشتر از آن سالهای آن دلگشای فضای وسیع باغی بود موسوم بباغ سفید

ذکر وقایع حالات امیرزاده عمر بن میرزا میرمحمد عمر شیخ بهادر

حضرت خاقان سعید در افتتاح اربع عشر و ثمانمائه عزیمت ییلاق بادغیس فرموده در آنجا میرزا عمر شیخ بن میرزا میرمحمد عمر شیخ از اطاعت فارس و عراق آمده شرف پای بوس دریافت و سبب این معنی آن بود که چون میرزا اسکندر آن مملکت را در تحت تصرف و ضبط آورده و مصلحت چنان دید که میرزا عمر شیخ بن میرمحمد بن میرزا علی بن میرزا رستم را که هر دو برادرزادگان او بودند از مملکت عذر خواهد چه ایشان از روی ارث و اکتساب استحقاق پادشاهی داشتند و آن دو شاهزاده متوجه خراسان شده در اواخر محرم بموکب همایون پیوستند و در این اثنا قاضی قوستان که از جمله متعینان آن دیار بود به رسالت آمده و انواع تحف و پیلاکات آورده و بوسیله امرا معروض داشت که در آن بلاد خطبه و سکه باسم و لقب همایون موشح شده عنایت بی دریغ مخصوص گشته رخصت انصراف یافت و در این ولا محمد جهره نوکر میرزا الغ بیک آمده مغولی مقید آورده بعرض رسانید که امیر شیخ نور الدین بمغولستان پیش محمد خان رفته و او را در خود شمع جهاز ابد و امیر شیخ نور الدین تعیین نموده و ایشان با لشکری بقرب سیرام رسیده‌اند و مقارن این حال از جانب کرمان نوکر سلطان اویس پسر آمده خبر آورد که میرزا اسکندر از ضبط مملکت عراق و فارس فارغ شده روی بولایت کرمان نهاده و از آن ولایت خرابی بسیار میکند و در این اثنا ایلچی میرزا الغ بیک رسیده اخبار خوش رسانید و خاطر خطیران حضرت از جانب سمرقند فراغت یافت و لشکریان را از ییلاق بادغیس اجازت داد که بجانهای خود روند و آن حضرت در بیستم صفر بدار السلطنه هرات نزول فرموده باغ زاغان را نمونه روضه رضوان ساخت و در این ولا ایلچی امیر شیخ ابراهیم از جانب شیروان رسیده تحفهای پادشاهانه بگذرانید و آن حضرت فرستاده او را رعایت فرموده بازگردانید و از جانب سمرقند خبر آمد که امیرشاه ملک بطرف مغولستان رفته و اندیار را تاخت و تاراج کرده و بالجمله بسلامت مراجعت نموده

ذکر پناه بردن امیر شیخ نور الدین بمحمد خان و استمداد آن

امیر شیخ نور الدین با آنکه شکست فاحش یافت اما دل از حکومت برنمیداشت و هر لحظه سر راهی میگرفت و هر زمان خود را بر حاشیه ولایتی میزد و چندان نوبت از صدمات لشکر سمرقند منهزم شده چون کاری از پیش نرفت عاجز گشت پناه بمحمد خان برده از آن از آن

از آن استمداد نمود محمد خان با لشکر فراوان متوجه ما وراء النهر گشت و این خبر بسمرقند رسید و میرزا الغ بیک صورت حادثه را معروض ایستادگان پایه سریر اعلا گردانید حضرت خاقان سعید با حضار لشکرها فرمان داد و در روز چهارشنبه سلخ ربیع الاول از باغ زاغان بباغ مختار نزول فرمود و از آنجا بپای سعادت در رکاب آورده روان شدند و منازل قطع فرموده بکنار آب مرغاب رسید و در آنجا قاصد میرزا الغ بیک خبر رسانید که مغولان بولایات خود بازگشتند بیان این سخن آنکه چون محمد خان بمیان نیکی و صبری رسید با امرا گفت که چه لازم است که جهة خاطر امیر شیخ نور الدین با مردم ذو قوت و شوکت دشمنی کنیم و معلوم نیست که ظفر و نصرت نصیب کیست و رایها بر معاودت قرار گرفت و محمد خان ایلچی حاجی نام پیش امیرشاه ملک فرستاد که سابقا میان ما و تو معهود واقع نبوده و اندک نزاعی که روی نمود بنابر مقصدی صاحبان اغراض بود اکنون با تو دوستی میکنیم اگر میان تو و امیر شیخ نور الدین عداوتی است ما او را حمایت نمیکنیم و امیرشاه ملک ایلچی را از رو جاریه داد و باز گردانید و نوروز بخشی را با سلاکات و تبرکات با او شتابان پیش محمد خان فرستاد و از جانبین قواعد محبت و صداقت تاکید یافت و در این اثنا ملک بیساول نوکر میرزا الغ بیک آمده معروض داشت که میان شاهزاده و امیرشاه ملک کدورتی واقع شده حضرت خاقان سعید جهة معاودت مغول و آمدن ملک بیساول و رفتن بجانب سمرقند متردد شده چند روز در النک چکتو توقف نمود و امیر سید علی ترخان را فرستاد تا جهة کدورت میرزا الغ بیک و امیرشاه ملک معلوم نماید و امیر مشارالیه بموجب فرموده عمل نموده بانجا رفت و باز آمده معروض داشت که بعد از تفتیش چنان بوضوح پیوست که از آن زمان که زمام حل عقد مهمات مملکت ما وراء النهر در کف کفایت امیرشاه ملک در آمده تا غایت در شرایط ملک داری و جهانبانی دقیقه فرو نگذاشته اما مزاج شاهزادگان بغایت نازک میباشد باقی رای عالی حاکم است و همچنین امیر سید علی بعرض رسانید که در آن حین که من باز گشتم امیرشاه ملک بدفع امیر شیخ نور الدین متوجه مغولستان شد تا مهم بکجا رسد و از استماع این اخبار حضرت خاقان سعید عازم سمرقند گردید تا مهمات آن مملکت را تجدید رونق و طراوتی دهد و چون بقبة الاسلام بلخ رسید فرمان همایون شرف نفاذ یافت که بر آب جیحون پل بستند و موکب همایون در بیست و یکم جمادی الاول عبور فرمود و چون موضع قتقا مضرب خیام همایون بظفر انجام گشت میرزا الغ بیک با اکابر و اشراف سعادت بساط بوس دریافتند و آن حضرت چون جان که بتن در آید بشهر سمرقند در آمده و مزارات اکابر را زیارت و حضرت صاحب قران رفته صلات و صدقات بمستحقان رسانید و مرغزار کانکل محل نزول آن همایون دریا دل گشت و بعد از چند روز نوکران امیرشاه ملک رسیده و سر امیر شیخ نور الدین را رسانیدند

ذکر وقایع حالات امیرشاه ملک و امیر شیخ نور الدین

امیرشاه ملک چون بدفع امیر شیخ نور الدین عزم مغولستان کرده خواست که بر آب جیحون پل بندد امیر شیخ نور الدین آگاه شده اضطراب آغاز کرد و بهر کس از شاهزادگان چنگیز خان و امرا توسل جسته التماس نمود که چنان کنند که میان او و امیرشاه ملک صلح واقع شود و بعد از قیل و قال امرا با امیرشاه ملک در باب صلح سخنان گفتند و امیرشاه ملک التماس ایشان پذیرفت و آن داشته خود متعاقب بصوب آن آمده و قاصدی پیش امیر شیخ نور الدین فرستاده پیغام داد که اگر گناه خود را اعتراف کنی و بعد از این گذشته مشغول نشوی با تو صلح میکنیم و الا میان ما و تو جنگ خواهد بود امیر شیخ نور الدین گفت امیرشاه ملک با دو نوکر بدر قلعه آید تا من نیز با دو نوکر بیرون آیم و آمد و شد کسی این قصه منقطع شود بهتر باشد سخن بر این قرار یافته امیرشاه ملک بدر قلعه رفت و امیر شیخ نور الدین بیرون آمده یکدیگر را در آغوش گرفتند و احوال پرسیدند امیرشاه ملک با امیر شیخ نور الدین گفت که بر عالمیان روشن است که حضرت صاحبقران مغفور تو را چنان تربیت کرد که مزیدی بر آن متصور نبود چه از فرزندان صلبی عزیزتر میداشت و یکی از عنایتهای آن حضرت که در حق تو میفرمود آن بود که ترا در زمره امرای عظام انتظام داد خود انصاف ده که با وجود این همه حقوق از تو نسبت باین خاندان چه بیحرمتی واقع شد اکنون الماضی لا یذکر بزرگان گفته اند که از گذشته مگوئید اگر از سر اخلاص قدم پیش نهی من متقبل میشوم که از جانب حضرت خاقان سعید هیچ گزندی بتو نرسد بلکه همه لطف و عنایت مشاهده کنی امیر شیخ نور الدین گوید چون رشته گسیخت میتوان بست اما گره در میان هست امیرشاه ملک هر چند مبالغه نمود که امیر شیخ نور الدین از سر عناد و گردنکشی بگذرد و در مقام استغفار آید فایده نداد امیرشاه ملک گفت که روز بلند است و هوا گرم شما نیز از برای ما بفرستید و خود در قلعه رفت و امیر شیخ نور الدین همچنان ایستاده بود و او را بدین سخن فریب داد القصه امیر موسی و امیر دولتخواجه چند نوبت آمد و شد کرده سخن صلح بجائی رسید و امیرشاه ملک بایشان گفت که یکنوبت دیگر این بیدولت را نصیحت کنید اگر خود پیش آن حضرت نمیرود یا فرزند را روان میکند یا یکی نوکر نیک خود را بفرستد تا بازگشتن ما را ناموسی باشد امرا رفتند و امیر شیخ نور الدین بر در قلعه ایستاده و با ایشان سخن میگفت در آن حال امیرشاه ملک در مقام نوازش بر قداق آمده با او گفت که تو مرا بجای برادری بلکه بیشتر اگر امروز قدم جرأت پیش نهی و بر این امر که در خاطر دارم اقدام نمائی شاید که چهره ظفر و نصرت در آئینه مراد جلوه گر آید و ذکر دلاوری تو در السنه و افواه سایر و دایر گردد و نام شجاعت تو بر صفحات روزگار باقی ماند باید که چون امرا از پیش امیر شیخ نور الدین بازگردند تو نزد او روی و بهانه چون تو را از دور ببیند بطلبد و در آغوش مهربانی کشد فرو کشی و از اسب در افکنی عهده تو و محافظت و حمایت تو در عهده ما بر قداق متقبل این معنی شده و چون امرا سخن تمام کرده مراجعت نمودند بر قداق فرصت نگاهداشته متوجه در قلعه شد و چون چشم امیر شیخ نور الدین بروی افتاد او را آواز داد بر قداق پیاده شد چند نوبت زانو زده امیر شیخ نور الدین خم شده او را در آغوش گرفت چندانکه سینهای بر قداق به پشت امیر مشارالیه رسید بزوری که داشت او را کشید و چون امیر شیخ نور الدین بر زمین افتاد بر قداق زانو بر سینه او نهاد و شمشیر از غلاف بیرون آورد و دو نوکر امیر شیخ نور الدین که با او در قلعه بودند و ایستاده بر سر بر قداق تاختند و یکی از ملازمان امیر شیخ نور الدین شمشیری بر بازوی بر قداق فرود آورد و برانو امیر شیخ نور الدین آنگاه پشته شمشیر بر سر او انداخت چنانچه لبهای او بریده شد و رم خورد آنگاه شمشیر بر روی امیر شیخ نور الدین فرود آورده انگشتان او را که جهة دفع شمشیر پیش داشته بود با بینی و بعضی از کاسه سرش ببرید و امیرشاه ملک با جمعی از دور بنظاره مشغول بودند چون حال بدین منوال دیدند بمدد بر قداق شتافتند و بر قداق چون دید که مدد رسید برخاست و بیک ضرب شمشیر سر او را بر خاک مذلت انداخت و این چنین مهمی دولت قاهره از پرده غیب بروی نمود و امیرشاه ملک بر قداق را که بچنین جانسپاری قیام نموده بود

تربیت و نوازش فرمود و گفت مدت العمر ممنون تو خواهم بود میرقاق گفت به سعادت از این بهتر که رضای مخدوم من حاصل شد و نام من بنیکی در میان الوس باقی ماند بعد
از آن امیرشاه ملک قلعهٔ صوران را محاصره کرد و در این اثنا ایلچی از حضرت خاقان سعید رسیده پیغام امیرشاه ملک آورد که اهل قلعه از تو متوهم اند باید که پیش ملازمان ما ایلچی را
فرستاده آن جماعت استمالت دهیم و امیرشاه ملک برحسب فرمان بدرگاه عالم پناه مراجعت نمود

ذکر منعطف ساختن علم دولت از کانکل بکوک گنبد

چون ممالک ماوراءالنهر و ترکستان از وجود عصاة و طغاة صافی شد و مجموع آن ولایات محفوظ بضبط عمال گشت حضرت خاقان سعید بعزم مراجعت رایت دولت و شوکت برافراخت
و اردوی همایون از کانکل کوچ کرده بکوک گنبد نزول فرمود و در آن منزل میرک احمد موجب فرمان خجسته پیوسته شرف پای بوس دریافت و بعنایت مخصوص شد و امیرشاه
ملک نیز بتقبیل بساط جلالت مناط استسعاد یافته بعواطف خسروانه سرافراز گشت و هم در آن منزل شاهزاده جوان بخت میرزا الغ بیک طوئی عظیم ترتیب داد و تحفهای دلپسند بنظر پادشاه
رسانید و در این اثنا ایلچی عمزادهٔ امیرشیخ نورالدین بن شیخ حسن از قلعهٔ صوران رسیده صورت انقیاد و اطاعت مرسل خود اظهار کرد و حضرت خاقان سعید او را گلچهره داده پیش امیرشیخ حسن که
در بعضی تواریخ برادر شیخ نورالدین تعیین نموده اند فرستاد که اگر در این قول صادق است توپان تارامیش را بفرستد از سیاق کلام مورخان چنین فهم میشود که بعد از وقعهٔ حضرت صاحبقران
مغفور امیرشیخ نورالدین توپان آغا را در حبالهٔ نکاح آورده بود و چون خاطر اشرف میرزا الغ بیک از امیرشاه ملک اندک غباری داشت چنانچه شمهٔ از آن معنی مذکور شد فرمان واجب الاذعان شرف
نفاذ یافت که امیر مشارالیه عازم خراسان شود و موکب همایون از کوک گنبد نهضت نموده مسافت پیموده در دارالسلطنهٔ هرات نزول فرمود و بعد از چند روز مهد علیا توپان آغا رسیده بحضرت شرائط
احترام بجای آورد و قضیهٔ کیسا را که از هرات تا آنجا قریب یازده فرسخ است بصدق و ارزانی فرمود و حالا از آثار خیر مهد علیا در آن سرزمین ابواب الخیر موجود است و پیش از توجه بولایت
ماوراءالنهر حضرت خاقان سعید بر مصد تربیت میرزا خلیل سلطان امداد ده هزار سوار باو داد و جمعی سرداران مثل امیر حمزهٔ اقبوقا و بیک فولاد و خضر و غیرهم را ملازم رکاب او گردانید و
فرمود که اسباب پادشاهی شاهزاده مرتب ساختند و یرلیغ جهان مطاع نفاذ یافت که شاهزاده بولایت عراق عجم و آذربایجان رود و از آن حدود ممالکی که تعلق بسید مرحوم میرزا امیرانشاه
میداشت هرجا که بگیرد از آن او باشد و هرجا که خاطرش قرار گیرد در بود و یورت سازد و میرزا خلیل سلطان روی بعراق نهاد و چند روزی در ری نشسته بنابر طلب میرزا رستم باصفهان رفت
و از آنجا بری باز آمد چنانچه گذشت و در نوبت آخر که بری رسید بعارضه دوسر وزراه دارالقرار پیش گرفت و از وقوع این حادثه چشمها نمناک و سینها چاک گشت و خبر واقعه بمسامع علیه
حضرت خاقان سعید پیوست خاطر انور آن حضرت پریشان و چاره جز تحمل ندید زبان خجسته بیان بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون گشوده و هنوز گوش از صدای رحیل شاهزاده خلیل سلطان فارغ نشده
بود که طنین ارتحال والده‌اش خان زاده در شرفات قلب صحیح و شریف جای گرفت و آن بانوی عظمی در مشهد مقدسهٔ رضویه وفات یافت و در جوار آن روضهٔ بزرگوار خاکش سپردند
منور نفسش را از نور باد

ذکر توجه پادشاه جهانگیر بجانب مشهد مقدس منور حضرت امام رضا علیه السلام

چون آفتاب عالم افروز لوای عظمت و شوکت بجانب بیت
الشرف خویش برافراخت ضمیر خورشید تاثیر پادشاه جهانگیر اقتضای آن کرد که موسم عید اضحی زیارت مزار متبرکهٔ رضویه که از مرجع برجع قافله داشت تقدیم رساند و بامضای این
عزیمت نهم ماه ذی‌قعده موکب همایون از دارالسلطنه هرات نهضت فرمود و در این اثنا بمسامع جلال پیوست که مودود گرمسیری که التجا بدرگاه عالم پناه آورده بود و لعل و
وعسی در ملازمت رکاب نصرت انتساب روزگار میگذرانید در این اوقات فرصت غنیمت دانسته عزیمت گرمسیر نموده حضرت بتفحص حال او مسرعی بجانب هرات روانه گردانید و
کیفیت احوال او چنان بود که چون حکومت ولایت گرمسیر که منازع او بود مفوض گشت چنانچه سبق ذکر یافت مودود بنابر فرموده ملازم شد و مدتی بفلاکت روزگار
گذرانید و همچنین که مجال یافت روی بگرمسیر نهاد و در موضع برسی که جماعت بلوچان که رئیس و رئیس ایشان علی تیمور بود دستکار گاها او دو چار خوردند و علی تیمور از او پرسید که باینجانب چگونه
افتادی جواب داد که برحسب اشارت علیه بولایت خود میروم علی تیمور گفت در این باب نشان همایون باید نمود و الا موقوف باید بود مودود تیغ کین از نیام برآورده چند تن از
بلوچان را زخم دار ساخت و بعضی از ایشان را بدرجهٔ شهادت رسانید علی تیمور فرار نمود مودود از پی او تاخت و تیمور پسر علی تیمور از عقب در آمده تیری چنان بر پشتش زد که از سینه او بیرون
آمد و جماعت بلوچان نوکران مودود را مقید کرده باسرار روانهٔ هرات گردانیدند و در همان روز که قاصد حضرت خاقان سعید جهت تفحص حال مودود بشهر بلوچان آمده مودود در ارتیاب
و چون آن حضرت بمشهد نزول فرمود نخست مراسم زیارت بجای آورد و صدقات بارباب استحقاق داد و سادات عظام را بنوازش اختصاص فرمود و در این ولا امیرسید علاءالدین
حاکم هزارجریب از حسن عقیدت و صفای سریرت بپایهٔ سریر اعلا آمده پیشکشهای لایق که از چنان بزرگی سزد و درخور چنان پادشاهی باشد بنظر رسانید و خدمت و شرف قبول یافته
بعنایت پادشاهانه ممتاز و سرافراز شد و برادر امیرحسن حاکم فیروزکوه نیز رسیده بیلاکات سزاوار بمحل عرض رسانید و مشمول نظر عنایت و ملاطفت گشت و عزیمت معاودت تصمیم یافته
آنحضرت در کنف نصرت و تائید ایزد متعال بدولت و اقبال براه بادغیس شکارکنان روان شد و در جمعه عاشر محرم خوشدل و خرم بمحل خود نزول فرمود و مقارن وصول چتر فلک
فرسای بدارالسلطنه هرات خبر آمد که ایلچیان دایمنگ خان پادشاه خطای نزدیک رسیدند فرمان عالی نفاذ یافت که شهر و اسواق را آئین بستند و ارباب حرف و صنایع حذاقت و
مهارت خود را ظاهر کردند و دکانها را زیب و آرایش دهند و بعد از امتثال مثال واجب الامتثال امرا و اعیان باستقبال بیرون شتافتند و مقدم رسولان را بر خود مبارک داشته با نهایت
عزت و احترام تمام بشهر درآوردند و آن هنگام زمانی بود چون ایام جوانی طرب افزای و مانند شبهای وصل جوانان غم زدای حضرت خاقان سعید فرمود که باغ زاغان و بساتین باغ
جهان آرا بستند و پیاولان بهرام سطوت برگستوانها در محل و مقام خود تعیین فرمودند و حضرت مشتری سیاست خورشید طلعت بنیاد کونائین حشمت بر سریر عظمت برآمد و امرا و ارکان دولت
ایلچیان را بپای بوس رسانیدند و بیلاکات ایشان را بگذرانیدند و تنکچیان را که بمحض خیرخواهی و نیک اندیشی بود بموقف عرض رسانیدند و مکتوبات پادشاه خطای که بزبان

که بزبان مختلف نوشته بود مشتمل بود بر سلام و تحیت و ستایش و محمدت آن حضرت و مخالفت میرزا خلیل سلطان و غیر ذلک معروض داشتند و حضرت خاقان سعید دقایق آنرا
تفکر در بین ادراک فرمود و بعد از ادراک بر مقاصد مجموع جواب بانصراف و انجاح مقرون ساخته حکم شد که امرا ایلچیان را طوی دهند و در این اثنا ملک قطب الدین والی سیستان چون حرز
از مراسم عبودیت متقاعد بود و عنایت و لطف و مرحمت خاقان سعید کرده بدار السلطنه هرات آمد و امرا عظام را در باب جرایم و آثام خود شفیع ساخت امرا عرضه داشتند که هرچند ملک قطب
الدین درین مدت در خدمتکاری ما تقصیر نموده و قدم از موافقت عبودیت لغزیده اما اکنون زبان باعتذار و استغفار گشاده با تیغ و کفن بزنهار آمده و از عنایت و مرحمت پادشاهی
چنان سزد که نومید بازنگردد و ملکات ملکانه رقم عفو و اغماض بر جراید زلات او کشید و ملک قطب الدین سعادت پابوس دریافته بعوارف خسروانه سرافراز گشت عذر به از ازاله خطای
رسید آدم از آن عذر بجائی رسید و قبول کرد که سال بسال مال بخزانه عامره رساند و بقیه از مال گذشته باقی باشد ادا نماید و عاطفت پادشاهانه آن ملک را قطب الدین ارزانی داشت
و چون مهمات ایلچیان خطا سرانجام یافت رخصت شد که معاودت نمایند و شیخ محمد بخشی برسم رسالت با ایشان روان گشت **ذکر فرستادن والی بدخشان
قاصد را پیش حضرت خاقان** بهاء الدین والی بدخشان قاصدی پیش حضرت خاقان سعید فرستاده بود التماس نموده که معتمدی ارسال فرماید که مال آن ولایت
با وتسلیم نموده آید و فرزندان را بملازمت فرستد و آن حضرت امیر حمزه قبوقار را روانه گردانید و امیر مشار الیه بمقصد رسید شاه بهاء الدین از وعده پشیمان شده بود و اندیشه
محال و خیال استقلال بخود راه داده بقبول احکام ننمود و امیر حمزه باز آمده کیفیت حال معروض داشت آن حضرت فرمانداد که امیر مضراب و امیر سید علی ترخان و امیر جلال الدین فیروز
شاه ببلخ رفته در ظل رایت میرزاده ابراهیم سلطان مجتمع شده و لوای جلادت برافراخته متوجه بدخشان گردند و امرا بکوچ ببلخ رسیدند و شاهزاده درباره ایشان صنوف نوازش مبذول
داشت و امیرزاده ابراهیم سلطان و امرا عزیمت بدخشان نمودند و از راه بقلان باکشم آمدند و شاه بهاء الدین بجانب اقصی ولایت بدخشان گریخت و امرا و لشکریان از عقب او روان شدند
و امیرزاده ابراهیم سلطان با لشکر پیاده در کشم توقف نمود و شاه بهاء الدین از آوازه لشکر شاهزاده جوان بخت بکوههای سخت و بیشه‌های پر درخت گریخته بود و در نظر عقل محال مینمود که
بیگانه بآنجا توانند آمد بنابراین احمال و اثقال شاه بهاء الدین بدست لشکریان افتاد و امرا و سپاه بازگشته بواسطه بدخشان در آمدند و حکومت آن ولایت را بشاه محمود برادر شاه
بهاء الدین دادند که پیش از این بدرگاه سلاطین پناه آمده بود و حکم شد که او در حمایت میرزا ایجل باشد و در این اثنا بمسامع علیه پیوست که حرم محترم شاهزاده
جوان بخت میرزا الغ بیک کورکان بدروازه آستان پیوست و حضرت خاقان سعید از غایت محبت و وداد که نسبت باولاد امجاد داشت فرمود که آن صدف گوهر عز و
شرف را قبل از میعاد حمل بخراسان آورند و برحسب فرمان محفه‌ای زرنگار مرتب گردانیدند و آن بانوی عظمی را بحشمت و عظمت تمام بهرات رسانیدند و در عاشر جمادی
الاول سنه خمس عشر و ثمانمائه یکی از خانزاده بطالع سعد قدم از روایه عدم بصحرای وجود نهاد و طوی بعظمت ترتیب دادند و در ایلغار امرا عظام بموجب یرلیغ واجب
الامتثال بخوارزم رفتند و بسا میرادیکو که صاحب اختیار ولایت اوزبک بود و شهر را گذاشته آن ولایت بسایر ممالک محروسه انضمام یافت و امیرشاه ملک چند روزی در آنجا توقف نمود
و برای رزین و عقل دوربین مهمات آن سرزمین ضبط و نسق داده و مردم کاردان از امحافظت آن مملکت بازداشته متوجه پایه سریر اعلی شد و بنوازش بیکران اختصاص یافت و بعد از چندگاه
خوارزم مع توابع و ملحقات بامیر مشار الیه ارزانی شد که تا اخر ایام حیات تعلق باو میداشت و در سنه ست عشر و ثمانمائه حضرت خاقان سعید میرزا جهانگیر بن میرزا محمد سلطان را
بشرف مصاهرت خویش سرافراز گردانید و چندروز شاهزادگان و امرا و اعیان بجشن و سور بسر بردند در این اثنا چون خبر استیلای قرا یوسف ترکمان متواتر بسمع همایون
میرسید تسخیر ولایت آذربایجان و عراق در خاطر خطیر رسوخ یافته فرمان جهان مطاع عالم مطیع باطراف ممالک فرستاد که لشکرهای فیروزی نشان بدرگاه جهان پناه حاضر
شوند و در اندک فرصتی چندان سوار و پیاده جمع آمدند که هامون و کوه از حمل آن ستوه آمده و چندین زنجیر فیل که از سمرقند آورده بودند در مقدمه مقرر شد همه زنده پیلان
گردون شکوه تنبدی چه دریا هیکل چو کوه حضرت خاقان سعید یازدهم رجب از دار السلطنه هرات بطالع سعد نهضت فرموده و چون موکب همایون ببلده فاخره نیشابور رسید
رای در بین اقتضای آن کرد که مکتوبی بمیرزا اسکندر ارسال نماید و از عزیمت خجسته اعلام فرماید و منشی دیوان اعلا آن نامه را باین عبارت در قید کتابت آورد **ذکر صورت
مکتوب حضرت خاقان سعید بمیرزا اسکندر** جناب اعزی فرزندی خلد ملکه بسلام مخصوص گشته معلوم فرماید که بفیض فضل الهی و یمن دولت و تائید نامتناهی
احوال این مملکت بر مناهج استقامت استقرار یافته و همواره این ولایات بر مجاری استمداد استمرار پذیرفته و هر زمان از بارگاه احدیت و درگاه صمدیت ذوالکرم منعم بنصب دولت
و قسمت حشمت نامی آید و هر مراد که در خاطر گذرانیدیم دولت مساعدت مینماید و روزگار موافقت میفرماید اکنون خاطر بتفریق جمع قرا یوسف ترکمان و ضبط و نسق آذربایجان
مصروف است و حالا عزیمت آنست که زمستان در مازندران گذرانیم و چون طلیعه بهار رسیده شود رایت شاهی افراخته سوار و پیاده و لشکر با اسبان پیل پیکر رخ بدین مهم از
قزوین بند خصم کشائیم و دستبردی باو نمائیم چه از زمان بازگه نائره ایشان را در مخدوم بوقوع پیوست تدارک آن قضیه فرض عین بلکه عین فرض دانسته و بسبب بعضی قضایا که در
ممالک واقع شد چنانچه جناب فرزندی را معلوم است توجه بآن طرف میسر نمیشد امروز بحمد الله تعالی که ممالک خوارزم و خراسان و زابل و کابل تا اقصی هندستان و مملکت ماوراء النهر تا حد
ترکستان و مازندران و تمام طبرستان در تحت تصرف بندگان ماست و خاطر از جمیع جوانب جمع است و حق تعالی قوت تمام ارزانی فرموده و صد هزار سوار هر یک برق عنان و برقی در جولان
در اردوی همایون اند و هیچ آفریده را باین خاندان که عقد ایالتش از انفصال مصون باد این جرأت که قرا یوسف نموده نکرده و الحال بنده سودای استبداد از سر بیرون نکرده و در شیوه
مخالفت مستمر است انتقام از او طبعا و شرعا و عقلا و نقلا از ثمار و اجابت دفع و از مفترضات اگر با تاکید مکرر راه مسامحت گشاده نداریم و جاده اتحاد نسپریم چه منافع و دفع مضار

مضار فتنه باک و فتنه انگیز نشویم و دشمن قوت گیرد و طمع او در مملکت زیاده گردد مصلحت آنست که با لشکر متوجه شده در حدود ری اتفاق ملاقات افتد و از امور کلی اصلاح شده بحضرت مشورت نموده هرچه مقرر باشد باتمام رسد و چون کار تمام شد و شرف ختام یافت مصاحبت ابوسعید ملک رسالت نموده آمده و آنحضرت در اوایل میزان پای همایون در رکاب آورده سوار شد و [illegible] فکجان جلکای مازندران را مضرب خیام [illegible] اعیان اقطار ممالک روی توجه باردوی همایون آوردند و امیر عزالدین هزارجریبی و امیر حسن [illegible] از فیروزکوه و امیر علی از آمل و ساری و سایر حکام ولایات و کیلانات روی توجه بدرگاه عالم پناه آوردند و علی اختلاف طبقاتهم مفتخر و سرافراز شدند و ملتمسات ایشان اجابت اقتران یافته و بعد از رخصت بسر اعمال و اشغال خود رفتند

ذکر عذر میرزا اسکندر با ابوسعید ملک [illegible]

ابوسعید ملک چون مکتوب خاقان سعید را بمیرزا اسکندر رسانید و او بر آمدن آن حضرت بجانب مازندران مطلع شد کمان برد که حضرت خاقان سعید قصد ولایت فارس و عراق دارد و [illegible] چنین که در خاطر او از پادشاه کشورگشا گذشته بود خود را بمعرض خطر و بلا افکند و بکثرت مال و فسحت ملک و بسیاری اعوان و انصار مغرور شده یکی از نوکران خود را مقرر کرد که همراه ابوسعید ملک بپایه سریر اعلی آمده جوابی ناصواب بعرض رسانید و حضرت خاقان سعید بدان سخن التفات نفرمود و گفت که اگر خود نمی آید لشکر بفرستد و میرزا اسکندر از تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی اسم و لقب خاقانی را از خطبه و سکه که پیش از این بچند گاه [illegible] داده بود حک کرده رایت استبداد و استقلال برافراشت و طبل طغیان و گردنکشی بنواخت و رهها مضبوط ساخت و فرمود که نواحی ری را که ممر لشکر فیروزی اثر بود آتش زدند و [illegible] بان ماند که سیل [illegible] دارد و زمین را از زلزله بفشردن پایمال کرده و بیلاکات بسرحدها فرستاده شیوه تبختر و عناد نمود و در خاطر [illegible] و از آن جمله کافی الاسلام بجانب سیستان [illegible] و کار میرزا از ذکر چند سر اسب تازی با زینهای زرین و خلعتهای قیمتی جهة آن ولایات فرستاد و نشانها ارسال نمود مضمون آنکه باری سبحانه و تعالی از دیوان تؤتی الملک من تشاء سلطنت ممالک بر وجهی ارزانی داشته و عنایات ازلی و نعیم که هر روز مواد این معنی در تزاید باشد و حالا که همگی همت و تمامی نهمت ما مقصور برینست که بلادی که در تصرف جد ما امیر بزرگ صاحبقران مغفور بود محفوظ و مضبوط گردانیم و قرا یوسف که پشت و پناه ترکمانست نیت حمله [illegible] آورده و میرزا اسکندر این سخن را در مکتوب بنا بران نوشته بود که پیش از این جناب لشکرها کشیده متوجه [illegible] شده بود و قرا یوسف بنابر [illegible] که در [illegible] روی نموده بازگشته بود و میرزا اسکندر آن صورت را از جمله فتوحات عظیم میشمرد و دیگر میرزا اسکندر در مناشیر قلمی کرده بود که حضرت شاهرخ را طریق خوشی و دوستی مرعی میداشت و [illegible] رعایت جانب ایشان میکردیم اکنون با لشکر گران بطرف مازندران آمده اند ما نیز اصفهان را معسکر همایون ساخته ایم و مقرر شده که در اوایل بهار پنجاه هزار سوار جرار مرد افکن کینه گذار در ظل رایت نصرت شعار مجتمع شده باشند باید هرکه از ایشان با ما در مقام وفاق و اتفاق باشند تا نواحی هرات سوار بتاخت فرستند چون مملکت از منازعان صافی شود ولایت زابل و کابل و بعضی از خراسان را برسم سیورغال میان ایشان تقسیم نماییم اما این مثل در میان مردم مشهور است

چنین گفت رستم [illegible] آهو ناگرفته بخش القصه کافی الاسلام عازم سیستان شده در رباط [illegible] نوکران داروغه طبس او را دیده شناخته و بیلاکات بنظر در آوردند و صورت قضیه را عرضه داشت کرده بدار السلطنه هرات فرستادند که کافی الاسلام متوجه اینجانبست و چون این خبر بهرات رسید از هرات بملک قطب الدین و آل سیستان حکم شد که چون کافی الاسلام بسیستان گذرد در فور او را گرفته و بند کرده بفرستند و از انجانب چون کافی الاسلام بنواحی سیستان رسید قاصدی فرستاده از آمدن خویش ملک را اعلام داد ملک قطب الدین فی الحال کسان فرستاده او را گرفتند و خدمتش را با بیلاکات و مکتوبات بهرات بردند و از انجا او را باردوی همایون رسانیدند حضرت خاقان سعید چون مکتوبات میرزا اسکندر بمهر و نشان او بدید حکایت مخالفت شاهزاده را که تا غایت نسبت بکذب و افترا میکرد مصدق داشت و باوجود اینحال آنحضرت خواست که شیوه عفو و اغماض را کار بند شود و معاتبه [illegible] در میان آید امرا عرضه داشتند که میرزا اسکندر طنطنه مخالفت و نزاع خود در عالم انداخت و جهان را آشفته ساخت اگر در این باب اهمال و تغافل واقع شود دست دشمن [illegible] حمل بر عجز اینجانب کنند و از این ممر خللها زاید که دست تدبیر از دامن تدارک آن قاصر آید حضرت خاقان سعید در جواب فرمود که آنچه میگویند متضمن مصالح امور ملک و ملتست اگر فرزند میکند از روی نادانی و غرور و جوانیست و بر حرکات ناشایست اقدام نمود ممکن که به نصیحت و موعظت پنبه غفلت از گوش کشاید و از کرده ناصواب خویش پشیمان شود و در مقام اعتذار درآید و اگر دشمن باشد [illegible] وجه برآید اگر بصلح میسر شود که با دشمن [illegible] وفاق روی نمود بهتر از جنگ است [illegible] نظر برانست که رعایا که ودایع حضرت خالق البرایااند پایمال رنج و عنا نگردند امرا زبان بمدح و ثنای او گشادند و چون زمستان بپایان رسید حضرت خاقان سعید مصلحت چنان دید که بایسنغر بهرات مراجعت نماید و شاهزاده حسب الاشارت علیه از جلکای مازندران عنان عزیمت بجانب خراسان معطوف ساخت و بعد از قطع منازل بمقصد رسید و شهر از مقدم همایونش علم تفاخر باوج ثریا برافراخت

ذکر نهضت فرمودن حضرت خاقان سعید بجانب ری

چون خورشید عالم افروز از خانه [illegible] روی بمنزل [illegible] نهاد و عالم فسرده دیگر باره از فروردین نظام و انتظام گرفت حضرت خاقان سعید از مازندران نهضت فرموده روی بجانب ری نهاد و چون موکب همایون در دامغان نزول فرمود [illegible] امیر [illegible] بسطام از سلطانیه رسید و اظهار اطاعت و انقیاد نمود و آنحضرت فرستاده امیر مشار الیه را بازگردانیده پیغام داد که بر حسن عقیده او اطلاع یافتیم [illegible] اگر [illegible] خود را نیز بجانب [illegible] مرحمت پیشه شود و چون رایات فتح آیات بخوار ری رسید جمعی از ملازمان میرزا اسکندر از اصفهان گریخته آمدند و معروض داشتند که در حین توجه [illegible] طایفه از امرا و لشکر را محاصره داده [illegible] داشتند بیان این سخن آنست که در زمانی که اردوی اعلی در قشلاق مازندران بود [illegible] که حکومت ساوه بتعلق او [illegible] کس فرستاده التماس [illegible] نمود و حضرت خاقان سعید یکی از ملازمان را روانه آنصوب گردانید و میرزا اسکندر بر این حال اطلاع یافته امیر یوسف خلیل و امیر [illegible] و جمعی دیگر همراه میرزا [illegible] فرستاده فرموده [illegible]

و چون حضرت خاقان سعید برین قضیه اطلاع یافت فرمان داد تا امیر حسن صوفی ترخان و امیر دولتخواجه اینانق و امیر جیا شیخ با ده هزار سوار بنصرت و معاونت نصرالله متوجه ساوه شدند و امرا حسب فرموده عزیمت آن طرف نمودند و چون سپاه میرزا اسکندر از توجه امرا و قصد حضرت اعلا آگاه شدند با یکدیگر طرح مشاورت انداخته گفتند که ما جمله بنده و بنده زاده حضرت صاحبقرانیم اگرچه میرزا اسکندر نبیره آنحضرت است اما چون اعتماد بر اقوال و افعال او اعتمادی نیست و انیه دولتمند که با این جانب لشکر کشیده فرزند صاحب قرانست و فرزندان و ولایت عهد بر نبیره اولی باشد بتخصیص حسن خلقی صدق که فرمانفرمای اکثر ربع مسکونست امرا چون امثال این سخنان در میان آوردند هر یک دیگری را از خود در خدمت پادشاه هفت کشور راغب تر دیدند و اتفاق نمودند که روی بدرگاه عالم پناه نهند و چون یوسف خلیل بنا بر آنکه در مخالفت جهان ملک اتفاق نموده و گریخته بود بعراق آمده چنانکه گذشت و قوتی نداشت او را گرفته و بند کردند و امرای حضرت شاهرخی پیوستند و منشوران حضرت در حدود ری بود که فتحی چنین با مدد بی سعی و کوشش روی نمود و رایت نصرت شعار بعد از وصول بر قلعه شهریار انداخت و جمله منشیان میرزا اسکندر را امیر بیان امیر عبدالصمد و امیر یحیی و سعدالله بشرف بساط بوس سرافراز گشته و موکب همایون چون سپاه و سپاه یوسف خلیل را بدرگاه عالم پناه آوردند و امرای میرزا اسکندر بانواع نوازش اختصاص یافتند و مراحم پادشاهانه از جرم یوسف خلیل درگذشت او زبان استکانت بمعذرت گشاده و از سر اخلاص ملازم رکاب فلک ارتفاع گشت و بتلافی ایام گذشته مشغول شد و خاقان فلک اقتدار در صحرای ساوه بمیل صید و شکار فرمود و بعد از تقدیم مراسم انگار چندان جانور افکندند که مدتها در آن دشت و کوهسار طیور از زیاب و وحوش بحضور گذرانیدند

ذکر وصول رایات فیروزی نشان بحوالی دار الملک صفهان

چون موکب همایون نزدیک صفهان رسید و بباغ رستم که در نزدیکی شهر واقع است در دو فرسخی نزول فرمود طایفه رهنمونی بخت بلند چون سیل که بنشیب میل کند روی بار دوی اعلا آوردند و در سلک عبید و خدم انتظام گرفتند و دران زمان شیخ محمد درویش خویش میر عباس گنجه بشرف خاکبوس استسعاد یافت و در عقب او شیخ علی قزاق با سیصد سوار بموجب ظفر قرین پیوست و در مقام التماس طایفه از مردم احتشام بعرض همایون رسانید که اگر خاطر دریای اصفهانست اگر عنایت فرموده حکم کند که جمعی بهادران نزدیک شهر رفته معاونت نمایند ممکن که این فقیران در ظل رایت شهریاری از گرفتاری خلاص یابند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیر مضراب و امیر الیاس خواجه و زمره دیگر از ارباب جلادت و شجاعت متوجه آنجانب شوند و نوعی سازند که حشمیان باردوی اعلا پیوندند دلاوران سپاه منصور مانند برق و باد در حرکت آمدند چون قریب بمقصد رسیدند قراولان لشکر میرزا اسکندر که شیران بیشه دغا و نهنگان دریای هیجا بودند برابر آمده صف آرا گردیدند و مرد و سپاه پرخاشجوی تند خوی روی در روی آوردند و میرزا بایقرا که از خفای برادر دل از زره داشت تیغ کین از نیام کشیده مانند دریای جوشان بر لشکر میرزا اسکندر حمله آورد و امیر جلبان شاه برلاس و لطف الله بیان تمور و خضر خواجه سید شیخ علی بهادر و توکل باورچی و علی شاه آزاد داد مردی و مردانگی دادند و صفهانیان چون دست برد دلاوران سپاه منصور نشان دیدند از مجال خود زایل شده پناه بمحلات بردند مبارزان خراسان گریختگان را تعاقب نمودند لطف الله بیان تمور بر سر پل ایستاده حشمیان را که رانده بودند از آنجا لشکر اصفهان عود نموده هر چند امیر عبدالصمد و امیر جیسه سعی و مبالغه نمودند لطف الله را از سر پل دور نتوانستند نمود و خدمتش با مخالفان چندان جنگ کرد که ده زخم یافت و شمشیرش بشکست آخر الامر صفهانیان روی از معرکه برتافتند و شمیانه خراسانیان رانده باردوی اعلا رسانیدند و میرزا اسکندر در بدایت حال خبر اختلال مردم خود شنید و شرح گشتگان و مجروحان لشکر استماع نمود دود حیرت و دهشت بکاخ دماغش تصاعد نمود و با خواص و امرا در باب صلح و جنگ مشورت فرموده راه ابا بر حرب قرار گرفت و باتفاق لشکری افزون از قطرات امطار و اوراق اشجار از شهر بیرون آمده دست بکشش و کوشش بر آوردند هر گاه بخت رهبری کند کوشش سخت یاوری بخشد حضرت خاقان سعید فرمان داد تا طوایف سپاه روی برزمگاه آوردند و جواب خصم بتیغ و خنجر و سنان دادند میرزا اسکندر چون چهره فتح و ظفر در آیینه روزگار انصار خود ندید دانست که با کوه دست در کمر زدن و با شمشیر ستیزه کردن کار خردمندان نیست لاجرم باگردنکشان آفاق عنان از معرکه برتافت و پراکنده دل و پریشان خاطر آهنگ حصار دیوار شهر کردند اهل خراسان در عقب هزیمتیان تاختند و بزخم شمشیر صاعقه کردار جمعی کثیر را سر از مرکب بدن جدا ساختند و میرزا اسکندر نزدیک بود که دستگیر شود عاقبت بصد مشقت جان بیک پا بیرون برد و خود را باصفهان انداخت و موکب همایون قریب باصفهان نزول فرمود و دران اوان شیخ در دی قلعه شهر با ویدید سطام اختصاص سلطانیه باردوی اعلا پیوستند و بعنایت مخصوص گشته در سلک دولتخواهان انتظام یافتند و با وجود آنکه اصفهانیان از شکستی چنین فاحش رسیده کالا از دروازه بر انعام مواجهی سیصد سوار بیرون آمده فدایی وار آهنگ رزم و پیکار نمودند و امیر الیاس خواجه زخمدار شد و حضرت خاقان سعید فرمود که تواچیان دیوار شهر را پیموده برامر انجمن کردند و لشکر نصرت شعار اطراف حصار را ملاحظه نمودند تا دیگر هیچکس بی خبر از آنجا بیرون نرود

ذکر اطاعت اهل شیراز و تسخیر اصفهان بنیروی دولت روزافزون

چون خبر توجه سپاه فیروزی نشان بجانب صفهان بسمع اهالی شیراز رسید امرا و اعیان ولایت فارس و شیخ محمد صادق که داروغه میرزا اسکندر بود دران مملکت دست بر امور نگاه کرده با یکدیگر گفتند که چون لشکر نصرت اثر پادشاه بر در اصفهان ظفر خواهند یافت پیش از آنکه طایفه از سپاه قیامت اثر متوجه اینجانب گردند باید که کس فرستیم و صورت اخلاص و دولتخواهی خویش بعرض رسانیم تا کاری بموقع کرده باشیم و خدمت بموضع از پیش برده ایشان را برین قرار گرفته پسر میرزا اسکندر را و اولاد عبدالصمد و شیخ یساول و پسران و سایر متعلقان و مخصوصان او را بر مثال البرز گرفتند و خطبه و سکه باسم و لقب همایون موشح ساخته پیشکشهای سزاوار بدرگاه شهریار فلک اقتدار فرستادند و آن حضرت بکه بخشی لطف الله بیان تمور بر اضبط اموال و حکومت فارس تعیین فرموده و امیر جلبان شاه را فرستاد تا پسر میرزا اسکندر و پسران امیر عبدالصمد را باردو رسانند و از این اثنا

شاه چون که معتمد میرزا اسکندر بود و ضبط برجی تعلق باو میداشت ولی نعمت خود را گذاشته و از راه بیوفائی قدم بیرون نهاده بدرگاه عالم پناه آمدند و هر روز با اصفهانیان شکستی
بی اندازه میرسید و با وجود اینحالات گاه و بیگاه آن جماعت تجلد نموده از دروازه بیرون می‌آمدند تا مدت محاصره به پنجاه روز کشید و در آن ایام از اطراف ممالک اخبار متنوعه
بمسامع علیه رسید نخست آنکه میرزا الغ بیگ قاصدی فرستاده معروض داشت که میرزا میرک احمد اظهار خلاف کرده امیر موسیکا امیر تابان و امیر علی قوچین را بقتل رسانید
آن حضرت از استماع این خبر متاثر شده فرمود که حالا اقتضای عراق پیش نهاد همت عالی است چون بمستقر جلال معاودت نموده آید تدارک کرده شود و دیگر نوکر یکه بخشی آمده
معروض داشت که لطف الله بیان بگمان آنکه امیر چلبیان شاه بر وی خروج خواهد کرد او را بقتل آورد بنابراین حرکت ناشایست آنحضرت یکه بخشی لطف الله بیان را عزل فرمود
و امیر سید علی ترخان را بحکومت شیراز تعیین نموده فرمان داد تا امیر مشار الیه تحقیق آن کار بکند و دیگر از ولایات تستر قاصدان ندی بن سلطان اویس آمده اظهار مطاوعت نمودند و
آنحضرت ایشان را نواخته بازگردانید و دیگر در وقت عزیمت محاصره صفاهان عبد الله پروانچی و علی درویش حسب فرموده متوجه کاشان شدند و ایشان این ولایت را بوجهی ضبط نمودند
اهل آن دیار در مقام اطاعت و انقیاد آورده عرضداشتی درین باب بپایه سریر اعلی فرستادند و در این اثنا بسمع خاقان کشورستان رسید که میرزا اسکندر را زکر دا از شماتت و دعا المرء
که خطبه و سکه را بنام و القاب همایون آنحضرت آرایش داده و این خبر بلایم مزاج پادشاه هفت کشور افتاده چون منجوست که بهاء عنان عزیمت بجانب دار السلطنه هرات منعطف گرداند صلهٔ رحم
بجای آورده شاهزاده را مستاصل نگرداند و خدمتکاران قدیم و رعایای آن دیار را پایمال حوادث روزگار نگرداند بجهة تاکید این معنی مولانا غیاث الدین سمنانی را که بفضیلت و تقوی
اتصاف داشت بشهر فرستاد تا میرزا اسکندر را بر مصالح راسخ سازد و با او بگوید که رضای پادشاه بصلح و رضای طرفین است مولانا غیاث الدین بشهر درآمده با میرزا اسکندر ملاقات کرد و
پیغام حضرت خاقانی بگذارد و میرزا اسکندر بر خلاف متوقع از جهت خشونت و ذلت منقصت و تندخوئی و درشتگوئی دقیقه مهمل نگذاشت مولانا غیاث الدین باز آمده آنچه شنیده بود
معروض داشت حضرت خاقان سعید معلوم کرده فرمود که میرزا اسکندر فرستادن قاضی سمنانی را حمل بر عجز و فتور کرده لاجرم با خود قرار داد که مهم مخالفان را بجز تیغ خونریز
فیصل ندهد و بعد از چند روز میرزا اسکندر توکل قوا را که منصب امیر الامرائی داشت با دو سه امیر پیش حضرت خاقان سعید فرستاده التماس نمود که گناه او عفو فرمایند تا من تجدید
بر رسم شهریار داد کرم فرمود که اگر فرزند اسکندر پیش ما آید ما او را گرامی داریم و اگر نمی آید بطرف یزد و سمنان رود که کسی متعرض او نخواهد شد تا مدت رفته خبر رسانید
رد نمی نشد و اصفهانیان بتمرد و استکبار خویش مصر بودند و هر روز بین الفریقین جنگ و محاربه روی می نمود گاهی اگرچه نصرت شعار بعد از کوشش و سعی بسیار بر بالای برج میآمدند
اصفهانیان بزخم ناوک ولد ایشان را از آنجا دور میکردند و چون مدت محاصره امتداد یافت حضرت خاقان سعید همگی همت بر تسخیر صفاهان مصروف داشته اعلام ظفر پیکر برافراشت
و در بامداد دوشنبه ثانی جمادی الاول که غره صباح دولت روزافزون بود سپاه فیروزی نشان بهیئت اجتماعی روی جلادت باستیصال خاندان مخالفان آوردند و دلاوران
جوشان و خروشان در حرکت آمدند و نفیر و غریو کوس زلزله در زمین و زمان افتاده و نعره پردلان باوج قبه جوزا رسید و از شهر لشکری آراسته در غایت کثرت بیرون آمد
و از استعمال تیر و کمان و سیف و سنان مهم بجنگ و گریبان رسید و از روز تا شب میان اولیاء و اشیاع جدال بتفرقه در داده و از بسیاری کشته نعش به شوارع راه آمد و شد بسته
و عاقبت نسیم فتح و ظفر بر اعلام سعادت فرجام حضرت خاقان هفت اقلیم وزیدن گرفت نهاد و رایات دولت مخالفان سرنگون گشته سپاه منصور نردبانها نهاده بر بالای
دیوار برآمدند و میرزا اسکندر با خواص و مقربان خویش روی بقلعه آوردند و روزگار بموافقت بخت اهل خلاف لباس ظلام پوشیده و بهادران روشن ضمیر بر سرهای دیوار آتش و
مشاعل برافروخته انتظار طلوع صبح میبردند و در آن شب میر عبد الصمد گریخته بموکب همایون پیوست و از وقوع اینحادثه عنان تمالک و تماسک از دست میرزا اسکندر بیرون رفت و قرین
حزن گشته و مال را کان لم یکن انگاشته ابرش تیغ تیز روی بگریز آورد و لشکریان دست بغارت و تاراج برآوردند و چندان نقود و جواهر و آلات سیم و زر و لطایف اقمشه و نفایس امتعه و
سلاحها بدست ایشان افتاد که بسیم از دنیا زامیان برخواست حضرت خاقان سعید فتحنامها باطراف ممالک ترکستان و کابل و غزنین و قندهار و هند و سیستان و خوارزم و حران
و طبرستان ارسال نموده شکر الهی بتقدیم رسانید و میرزا اسکندر چون عرصه مملکت اطلاق داد بر وجهی که رجوع ممکن نبود از قلعه بیرون رفت و طایفه او را تعاقب نموده دستگیر کرده
بدرگاه عالم پناه آوردند امرا و ارکان دولت او زبان سؤال بگشادند و هر چند از سخنان پرسیدند از نهایت انفعال و شرمندگی جواب نداد و دهشت بر وی مستولی گشته سر خجالت
در پیش افکنده و مرحمت خسروانه ملاحظه صله رحم نموده او را برادرش میرزا رستم سپرد که شاید شفقت اخوت مرعی دارد و فلک غدر معامله دیگر پیش آورده روزی نقشی دیگر باخت میرزا رستم فرمود
که میل بکشند و در تنگ چشم جهان بین میرزا اسکندر میل سیاه رسانیدند و مردم این واقعه شنیده چون بهای خون از فواره دیده روان کرده بگوش هر که این خبر رسید بمفارقت نور باصره
خویش رضا داد و مدت سلطنت آن شاهزاده بالیقعده اختتام تمام رسید و دور خلافت او بسر نهلاکت کشید فعال الله ما یشاء و یحکم ما یرید **ذکر اجرای امور بنهج نصفت**
و داد و تفویض مملکت مجدد بشاهزاده کامکار شاهرخ زاد و بعد از آنکه چنین فتحی مبین که طراز فتوحات سلاطین کامکار تواند بود
روی نمود حضرت خاقان سعید لشکریان را از غارت و تاراج منع فرمود و ظل مرحمت و احسان بر مفارق اهل اصفهان گسترانیده همه را در حریم امن و امان جای داد و
ثلث مال امانی بایشان بخشید و صد هزار دینار کپکی کنند برات که فرموده بود بفقرا و ارباب احتیاج رسانید و بضبط ممالک و حفظ مالک قیام نمود و بعضی از لشکریان رخصت داد
که بجای اسامی و ند و خزانه که مشحون بود بجواهر و اوانی زر و سیم و ملحه هندی مصری و چینیهای فغفور مملو کا بعضی را فلوری وانه دار السلطنه هرات گردانید و چون میرزا
رستم محمد درباز در ماوراء النهر و خراسان آثار اخلاص و جانسپاری بظهور رسانیده بود و حکومت بعضی از عراق عجم کرده بود و شاه دست نواختن او ایالت ولایت اصفهان در قبضه اختیار او نهاد

او نهاده و او محمد ذا بر سریر امارت و حکومت متمکن گشت و نسبت با رعایا و سایر خلق طریق رافت و معدلت پیش گرفت جز تم بعضی مجرمان را که پیش از این از ایشان صادر شده بود نامعلوم
انگاشته وار عیت که از جور و بیداد متفرق و پراکنده شده بودند نسبت معدلت او روی با وطان خود نهادند و میرزا رستم تا در قید حیات بود بحکومت اصفهان تعلق داشت
همچنین آن حضرت نظر عنایت و عاطفت بر احوال میرزا بایقرا که در ایام جوانی سرآمد مردان میدان پردلی و پهلوانی بود و در بشره همایونش امارات مردانگی و علامات فرزانگی
مشاهده می افتاد انداخته حکومت ولایت همدان و قلاع بروجرد و نهاوند و تمامت لرستان بان جناب تفویض فرمود و مجموع این مملکت را برستم سیورغال ارزانی داشت و خدمت
بانصاف و انصاف وصیت کرده شاهزاده مستقبل شد و بسر ایالت ولایت خود رفت و مملکت ری را بمیرزا ایلچل بن میرزا میرانشاه ارزانی فرمود و حکومت یارقسم بامیرزا سعد وقاص
که هر یک ثمره شجره سلطنت و جهانبانی بود بتفویض فرمود و حاصل آن ممالک را باخراجات ملازمان شاهزادگان مذکور باز گذاشت **ذکر توجه رایات نصرت آیات حضرت مالک**
ممالک ستان بجانب شیراز و تفویض آن مملکت بمیرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان چون خاطر خسرو جهانگیر از تنسیق ممالک عراق فراغت
یافت عنان عزیمت بجانب ولایت فارس انعطاف داد و فرزند ارجمند خویش ابوالفتح ابراهیم سلطان را بضبط الغ و ق باز داشت و چون سایه طوق ظفر نگار از افق شیراز
طالع گشت همای عنایت سایه بر سر سکان آن دیار که پیش از این بخدمات لایقه توسل بدرگاه عالم پناه جسته بودند سایه انداخت و حکام لرستان و شولستان و اعیان
و دیگر سرداران اردوی فرخنده نشان شتافته پیشانی خضوع و عبودیت بر زمین نهادند و بعنایت بیکران اختصاص یافته رایات تفاخر بر آسمان رسانیدند و نوئین
کامکار رفیع مقدار امیر مضراب بهادر بایالت آن دیار موسوم گشت و مقرر چنان شد که دو هزار سوار نامدار ملازم او باشند و اینولا امیر مشارالیه بعارضه مرضی ممتحن گردید
و بعد از دور و زمرغ روح بلند پروازش از قفس کالبد بکنگره عرش در طیران آمد حضرت خاقان سعید بازماندگان او را نواخته عبید میرزا ابراهیم سلطان طلب فرمود
و انصاف دولت را بضبط مملکت فارس تعیین نموده فرمود که استقامت دولت موقوف بر معاودت عبید و خدمت است باید رعایت این جماعت فراخور حال هر یک تقدیم رسانید و در
استقامت مملکت منوط و مربوط بر ملاحظه موجهه بود و استحکام حدود و هر چند شاهزاده بنا بر رفاهیتی که در جبلت همایونش مرکوز بود و تنسیق امور شرعی و ملکی احتیاج بر تمشیت داشت و تمغی را
الحضره شنیده بسبب استقفت رای باعث بر آن شد که کلمه چند در باب جهانگیری بر زبان گوهرفشان بگذراند که جای اندیشه تیره بر تقلم زرین بر صفحه خورشید نگار با تحلیه شاهزاده
جوان بخت زمان خدمت بوسیده قبول نمود که اقتضای وصایای حضرت سر موئی تخلف جایز ندارد و اعیان ولایت فارس چون مخایل فرخت و کیاست و بزرگی و جلال در ناصیه
شاهزاده دیده بخدمتش مبادرت نمودند و شاهزاده نیز دست دریا موهبت بگشاد و بارگاه سپهر احتشام را مرجع و ملاذ خواص و عوام ساخت و صیت مناقب اخلاق حمیده و اوصاف
پسندیده او در اقطار و امصار عالم باندک زمانی اشتهار یافت و حضرت خاقان سعید چون خاطر اشرف از ضبط ممالک فارس و عراق جمع ساخت عنان عزیمت دولت و سعادت بصوب
خراسان انعطاف داد و از تختگاه فارس بدار العباده یزد آمده و از آنجا براه بیابان مغیثیان روانه شده و مراحل طی کرده در بیست و دوم جمادی الاول بدار السلطنه هرات نزول فرمود و سرداران اطراف
و گردنکشان آفاق روی بدرگاه عالم پناه آوردند از آن جمله میر نظام جاگیر که از اعظم امرای عراق عجم بود و تاج الدوله برادر کیومرث بود از رستمدار و نصرالله میرزائی از ساوه و شاه
اویس پسر علی سلطان تواچی از غزنین و غیرهم در دار السلطنه هرات از مواید انعام جهان حضرت خاقان محظوظ و بهره مند گردیدند **ذکر بعضی از قضایای ماوراءالنهر**
و ترکستان و تشریف آوردن میرزا الغ بیک بعد از معاودت آن حضرت جناب میرزا الغ بیک اتمر قید ایلچی فرستاده میرزا میرک
احمد را طلب داشت و او توهم نمود و گفت من بنده ام و نخواهم اما از مزاج میرزا الغ بیک ترسانم اگر چه از تو بخدمت توقفی واقع شود معذورم خواهم نمود میرزا الغ بیک امیر زید
برو ایلچی را که مقرب و معتمد او بود باندکان پیش میرزا میرک احمد روان ساخت و پیغام داد که سخن های بی سخن مرت برعهد که خوابها او در میان آورد تا پیش قائم امیر زید بانامه پایان و
رفت و هر چند سعی نمود بجائی نرسید ما وعده کرد که چند روز بعد از این پسر خود را بخدمت فرستد اما با یزید بازگشت و ان ما جرا عرضه داشت و آن عده بسرآمد و آن پسر نیامد و میرزا الغ بیک
بجانب اندکان توجه نمود و میرزا میرک احمد قلاع آن حدود را محکم ساخته بکوههای سخت و بیشه های پر درخت پناه برد و میرزا الغ بیک قلعه حصینی را که منیع ترین قلاع او بود محاصره
کرده مسخر گردانید و اموال فراوان بدست لشکریان افتاد و کوتوالی آنجا را پایبنده تکاول داده بطرف اندکان روان شد و چون بدانجا رسید شنید که میرزا میرک احمد با کشتن ان جناح
شده با لشکر مغول که بمدد او آمده بودند عازم اندکان شد و امیر موسیکا و امیر محمد تابان و علی قوچین و دیگر سرداران با بیک جنگ از اندکان بیرون آمدند و بحوالی وش رسیدند
و چون از حال یاغی خبری نداشتند بی احتیاط بمنزل نزول کردند و از شرایط حزم غافل ماندند و میرزا میرک احمد از ایشان خبر داشت تا که بر سر اندکان جنبیت امرا مذکور روی بهادر نهاد الفتحل
آوردند و امیر رستم پسر امیر سلیمانشاه جنگ کنان باندکان درآمد و میرزا میرک احمد اگرفته بولایت خود بازگشتند چون خبر معاودت خاقان سعید بسمع میرزا الغ بیک رسید از سمرقند بیرون آمده عازم
خراسان شد و بعد از قطع منازل بدار السلطنه هرات تشریف آورده بسعادت دستبوس حضرت خاقان سعید مشرف شد و انواع عطوفت و عنایت درباره فرزند سعادتمند از آنحضرت
صدور یافت و در این اثنا پرتو آفتاب عنایت حضرت خاقان سعید بر وجنات روزگار مهر سپهر خلافت میرزا بایسنقر تافت و ولایت طوس مشهد و ابیورد و سبزوار و اسفراین و جرجان و خبوشان
و نسا و باورد و استرآباد و کبود جامه را مع مضافات و منسوبات بدیوان او باز داشت و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که قلعه اختیار الدین را که ملک فخرالدین متصل بدیوار شهر هرات
انشا ساخته و پرداخته بود و حضرت صاحبقران تخریب آن فرموده بود بحال عمارت باز آورند و بموجب نسخه هفت هزار مرد در آنجا کار کردند تا باتمام رسید والعهدة علی الراوی
ذکر فرستادن حضرت خاقان سعید استمالت نامه نزد میرزا میرک احمد بجانب اندکان و آمدن ایلچی از پیش قرا یوسف

چون میرزا میرک که مدار ارکان دولت [illegible] چنانچه مذکور شد توهم او زیاده گشته عزم کاشغر نمود که از آنجا پیش محمد خان رود و حضرت خاقان سعید خبر عزیمت او شنیده توکل نام نوکر شرا به
استمالت نامه نزد وی فرستاد در این مقال که الطاف الهی تعالی بقاء ذاتی المخلوق باعث ذات الابدیه و تحصول المراد است سرمدیه و بر سلام و تحیت که نسایم آن از محض اشفاق باشد بر عمل نفحات
حفاوت کند [illegible] مزین بزینت مهربانی و محلی بحلیه جاودانی تامل نماید و بکلی خاطر را متعلق احوال شناسد که در شانزدهم ربیع الاول بدار السلطنه هرات انقاد مسیابید و شکر موهبت ایزدی
واجب است الحمدلله که چنین استماع میرود که میان تو و فرزند الغ بیک بجهت سخنان نامعتبر اهل فساد صورتی که موجب تضمن تشویش بلاد و عباد باشد روی نموده و این خبر در مملکت عراق بما
رسید بسبب بعد مسافت تدارک آن نپرداختیم و چون بدار السلطنه هرات رسیدیم شنیدیم که آن فرزند عازم مغولستان است و همین معنی بغایت بدیع و بعید نمود چه کمال اشفاق این جانب نسبت
برادران و فرزندان من المهد الی اللحد معلوم دارد و وثوق کامل و اعتماد شامل آنکه از سر استظهار تمام متوجه شود تا بنای پدر و فرزندی کالجبال الراسیات ثابت باشد و این صورت
از [illegible] بی صلهٔ رحم و غمخواری مسلمانان واقع افتاد و از تخلف و تصلف و غدر و مکر خالیست جمعی که ملازم اند شاید که متوهم شده آن فرزند را مانع آیند و حرکات ناشایسته از ایشان
اختیارا و اضطرارا صادر شده مجموع قوم را بمن بسازد که جرایم همه را عفو فرموده ایم الماضی لایذکر حقا ثم حقا که همه را در پناه رأفت او می خواهیم داد و التوفیق من الله المنان عمرت
چه نتیجه خرد باقی باد و در خلال این احوال امیر قرا یوسف از خواص و مقربان خویش مردانشاه نامی که بعقل و کیاست و فهم و فراست و به لطیف تقریر در ولایت آذربایجان در میان خاص و عام
مشتهر بود تمام وثبت بدرگاه عالم پناه فرستاده بوسیله امراء کبار مکتوبی که همراه او بود بعرض رسانید مضمون آنکه اگر حضرت خاقان سعید قلعه سلطانیه را باینجانب ارزانی دارد هم طفیله خلاص
و دولتخواهی باشد بتقدیم رسانم آن حضرت در جواب فرمود که علامت راستی قرا یوسف آنست که یکی از پسران خود را پیش ما فرستد و چون او بدین خدمت قیام نماید ما سلطانیه را بدو
ارزانی داریم و ایلچی را نوازش فرموده باز گردانیدند مقارن این حال خبر رسید که میرزا ایلچی که حضرت خاقان سعید بعد از فتح ممالک عراق و فارس او را بحکومت ری تعیین نموده بود
بعد از چند روز در گذشت دریغا که انشاء مقبل تمام دریغا که شهزاده بجیل نماند و حضرت خاقان سعید از وقعه میرزا ایلچی کوفته خاطر و پریشان دل شده و بجای او میرزا الکنجرا
بضبط ولایت ری فرستاد و امیر یوسف خواجه و امیر عبا شیرین و امیر عجب مقرر شد که در حدود آن ولایت باشند و چون خبر توجه میر قرا یوسف بسلطانیه مسموع پادشاه جم حشمت گشت
امیر ابراهیم و امیر جهانشاه را با بیست هزار قشون آراسته فرستاد که با امیر الیاس ملحق شده متوجه جانب ری شوند و باتفاق امرائی که در آن حدود بودند اگر قرا یوسف تعلق بتعرض ممالک
محروسه رساند بمقابله درآمده مانع شوند امرا با امتثال مثال مبادرت نموده آنچه مقتضی فرمان بود بجای آوردند

ذکر استیلا و استعلاء قرا یوسف بر ایران و آذربایجان و مضافات و منسوبات و محاربه او و شیخ ابراهیم والی شیروان و انهزام شیروانیان و گرفتاری پادشاه ایشان

بعد از کشته شدن سلطان احمد جلایر امیر قرا یوسف رایت استبداد و استقلال برافراخت و از سرداران و گردنکشان هر که با او دوستی ورزید بعنایات
سیورغال او را از اقران ممتاز ساخت و بدین مقال آنکه بابا حاجی کاوردی که در زمان امیرزاده ابابکر تا چهار فرسنگی تبریز میرفت و غارت میکرد و با نواع جسارت دیگر
اقدام مینمود آخر کس پیش قرا یوسف فرستاد که من از سر اخلاص بخدمت تو می آیم قرا یوسف گفت این معنی از غایت مردی و پردلیست و فکر کرد که اگر بابا حاجی در دعوی خویش صادق است
من او را بنوعی تربیت کنم که آثار آن در اقطار ربع مسکون بظهور رسد و مروت و مردی خود را بر عالمیان ظاهر گردانم و فرستاده او را نواخته باز گردانید و بابا حاجی بی توقف با برادران
و فرزندان و ملازمان بخدمت قرا یوسف شتافت و امیر قرا یوسف مقدم ایشان را گرامی داشته همه را اسب و جامه و زر انعام فرمود و بابا حاجی و برادران و فرزندان او را طوقها داد و در مجلس خاص
ایاغ گرفت و قریه قلعه کادردار را با توابع و لواحق و شش قریه و مزرعه دیگر برسم سیورغال باو ارزانی داشت و حکم کرد که بابا حاجی مادام که در اردو باشد در دیوان امور
ملکی باستصواب ارکان دولت هیچ مهمی فیصل ندهند و دیگر عنایات که تفصیل آن موجب تطویل بود شامل حال حاجی مذکور و برادرش حاجی محمد و متعلقان او شد القصه در آن زمان
که سلطان احمد بر قصد قرا یوسف متوجه تبریز شده بود از امیر شیخ ابراهیم شیروانی استمداد نمود و چون میان ایشان اساس دوستی محکم بود امیر شیخ ابراهیم پسر خود کیومرث را با جمعی
بخدمت سلطان احمد فرستاده شیروانیان در روز جنگ قریب بتبریز رسیده فرود آمدند تا زمانی از رنج و تعب راه برآسایند اتفاقا طایفه از ترکمه که بجنگ رفته بودند و از برای
جزوی نفع خود میگشتند بقتبول کیومرث رسیدند دیدند که فرقه بفراغ بال نشسته و اسبان را بعلف رها کرده اند ترکمانان شمشیرها کشیده به خرگاه کیومرث ریختند و خرگاه را
دریده خادمش را گرفتند و مردم دیگر با ترکمانان اتفاق نموده اردوی کیومرث را غارت کردند و اموال فراوان بدست ایشان افتاد و ترکمه کیومرث را مقید ساخته پیش قرا
یوسف بردند و چون خبر گرفتن ولد اعز امیر شیخ ابراهیم رسید رسول چرب زبان با تحف و هدایای فراوان نزد قرا یوسف فرستاد در اطلاق کیومرث شفاعت نمود و متقبل
شد که اگر پسرش بسلامت بازرسد مبلغی خطیر ارسال نماید و قرا یوسف نخست زبان عتاب و مخالفت برگشاد که مملکت شیروان در جوار تبریز واقع شده و شیخ ابراهیم با والی
بغداد محبت و صداقت موروثی بود با حاکم تبریز در مقام مخالفت و عداوتست و این صورت با وی در نظر عقل پسندیده نمی آید اکنون ممالک آذربایجان مع مضافات و عراق عرب و
دیار بکر در تحت تصرف ماست میباید که امیر شیخ ابراهیم با ما یکدل و یکجهت باشد و بواسطه مروت و نیاستی که در جبلت ما مرکوز است فرزند اعز او را حسب الخواهش جانب شیروان گسیل میکنیم امیر شیخ ابراهیم باید
که از مخالفت ما مجتنب و محترز باشد و طریق موالات مسلوک دارد و قرا یوسف بعد از آنکه آنچه در خاطر داشت با ایلچی شیروان گفت فرمان داد که بند از پای کیومرث برگرفتند و او بتشریفات فاخره
نواخت و رسول را نیز بصلات و عطایا سرافراز ساخته هر دو را رخصت انصراف داد و چون چند گاه برین قضیه بگذشت قرا یوسف شنید که میرزا اسکندر از اصفهان با لشکر آراسته
بر سر اوست و داعیه آن دارد که متعرض ولایت آذربایجان شود لاجرم از تبریز نهضت نمود بسلطانیه رسید بواسطه حصانت قلعه دست نیافت لکن آتش نهب و غارت در آن حدود

در آنجا دو سه روز در نواحی زده و از آنجا بحوالی همدان آمد اکثر لشکر ترکمان بیمار شدند و قرایوسف نیز بیمار گشت بنابرآن العود احمد را خوانده عنان عزیمت بجانب تبریز منعطف گردانید
و چون بسایه وصول بر مقصد انداخت شنید که امیر شیخ ابراهیم والی شیروان توهمی پیچاپیچ بخود راه داده و فرزند خود کیومرث را بعلت آنکه محبت و دوستی قرایوسف در خاطر داشت
بقتل آورده و حشری انبوه از ولایت شیروان جمع آورده و پسران سیدی علی شکی را با خود جمع ساخته و کستندیل حاکم گرجستان با دو هزار سوار با او پیوسته بعزم جنگ بیرون آمده و قرایوسف این معنی را
از فتوحات روزگار خود دانسته باحضار لشکرها فرمان داده باطراف خبر فرستاد که هر که با ما یکدل و یکجهت است باید که در این معرکه حاضر شود و قرایوسف در آن زمان متوجه قشلاق شد و حکم کرد که ما ما
حاجی ایار اردبیل را محافظت نماید و از آنجا دو با خبر باشد و لشکریان اران و موقان بقرایوسف پیوستند و سپاه تومان نخجوان نیز بالمحق شدند و قرامان از مردم خود هفت هزار جمع کرده برسم
منقلای روان شد و قرایوسف با لشکری از مور و ملخ افزون از عقب قرامان در حرکت آمد و امیر شیخ ابراهیم با امرا و عظمای آن حدود بر کنار آب کر خیمه اقامت زده بودند و چون
ترکمانان در برابر یاغی رسیدند بی تحاشی از آب بگذشتند و قرامان و خواهرزادگان بسطام بمیان یورت یاغی درآمدند و مردم شیروان گریخته ملک گرج با سواران پای ثبات
بفشردند و قرایوسف که آن حال مشاهده کرد فی الحال بر سر ایشان تاخت و گرجیان را درمیان گرفته اکثر آن بیدینان را بقتل آوردند و ملک گرجیان گرفتار شد و بعضی سرداران
روی بگریز آوردند و در آن حال امیر شیخ ابراهیم خواست که اسب خود را از خندق که پیرامون اردو کنده بودند بجهاند از مرکب بیفتاد و دست و انگشت و ترکمانی مجهول باو رسید
اسب و جامه اش بستد و امیر شیخ ابراهیم از شدت درد دست حال خود با ترکمان گفت و آن شخص فوطه در گردن والی شیروان کرده او را پیش قرایوسف برد و فرزندان او مثل
غضنفر و اسد الله و خلیل الله و منوچهر و عبدالرحمن و نصرالله و هاشم و ارکان دولت چون قاضی بایزید و امیر هوشنگ با اولاد امیر و دستگیر شدند و همچنین طبیب و منجم کوندو
و دیگر ملازمان شیروانشاه را گرفته پیش قرایوسف آوردند و آنچه از اعیان بودند بر حسب فرمان مقید شدند و چون عامه لشکر شیروان در آن جنگ بی یادقی نموده بودند قرایوسف
حکم کرد که ایشان را تعرض نرسانند و مردم گرجستان که گرفتار شده بودند همه را بقتل رسانیدند و ملک گرج را در مجلس حاضر ساخته چون از بشره او آثار تمرد مشاهده کرده بود بیرلیق
یکضرب شمشیر سیاست زده و قرایوسف نیز ضربی زده مهم او را کفایت کردند و قرایوسف امیر شیخ ابراهیم و اولاد و اتباع او را مقید به تبریز برد و چون اهالی تبریز از شیخ ابراهیم راضی و شاکر بودند بعضی
از ایشان که در مجلس قرایوسف راهی داشتند نکوئی حسن معاش او را بعرض رسانیدند و امیر شیخ ابراهیم پادشاهی شیرین سخن و عیاش بود و بصحبت ارباب حسن و ملاحت میلی تمام داشت و
پیوسته کلمات ندیمانه از وی بقرایوسف میرسانیدند و چند نوبت امیر شیخ ابراهیم کسان بخدمتش فرستاده باموال جزیل وعده داد و امیر قرایوسف مردی صاحب کرم با مروت ساده دل
بود و از سر جرایم عظیم بسهولت میگذشت و امیر شیخ ابراهیم از در تملق و عذرخواهی درآمد و کدورت قرایوسف بصفا تبدیل یافت و امیر شیخ ابراهیم اموالی که از زمان یزدجرد بن شهریار در خزانه آبا
و اجداد او موجود بود فرمود تا از قلاع آوردند همه را فدای عرض و نفس خویش گردانید و دیگر جواهر و نقود قبول فرمود که بدهد و قرایوسف در مقام عنایت آمده گفت با وجود آنکه از
شیخ ابراهیم انواع حرکات ناشایست بدولت ما صادر شد گناه او را عفو کنیم و او را بحکومت شیروان باز میفرستیم تا صیت مردی و مروت و کرم ما در اقطار آفاق انتشار یابد و
حسن اشفاق و مراسم اخلاق ما بر عالمیان روشن گردد و امیر شیخ ابراهیم را قرایوسف در مجلس خاص با ارباب اختصاص سکنت داد و مقارن این حال کسی از زبان امیر شیخ ابراهیم بعرض رسانید که بندگی خدمتش
میگوید که دست من بیمار و دردمند است اگر جرعه از فیض فضل خویش بکام این بنده خاکسار حواله فرمائی شاید که وجع اندکی تسکین یابد اگر شراب خوری جرعه فشان بر خاک از آن گناه
که نفعی رسد بغیر چه باک و این شخص امیر قرار اتابک بیساق بود که امیر شیخ ابراهیم را نگاه میداشت قرایوسف فرمود که او را بمجلس حاضر سازند و چون والی شیروان درآمد و ایاغ
دادند او چندان سخنان دلپذیر بر زبان آورد که قرایوسف شیفته او شد هم در آن مجلس فرمود که بند از پایش بیرون آوردند و او را پهلوی خود نشاندند و امیر قرایوسف بیرلیق انطلب
کرد و او بر حسب فرمان آمده با امیر شیخ ابراهیم کاسه داشت و در این اثنا اخی قصاب و اصول و اعیان تبریز نثارها آورده و با امیر قرایوسف ملاقات کردند و گفتند که هرچه امیر شیخ ابراهیم
از نواب دیوان قبول کرده است ما متضمن میشویم که از ادا نمائیم مشروط آنکه حکم شود که ارباب حوالات در عوض زر اجناس بگیرند و امیر شیخ ابراهیم مبلغ هزار و دویست تومان قبول نمود
و قرایوسف ملتمس ایشان مبذول داشت و روز دیگر درباب حکومت امیر شیخ ابراهیم نامه نوشتند مضمون آنکه ما حکومت شیروان از حد شکی تا دربند باب الابواب از بلاد و بقاع بدستوری
که پیشتر امیر شیخ ابراهیم متصرف بود باو ارزانی داشتیم باید که هیچ آفریده در آن ولایت بخلاف حکم او دخل نکند و امیر شیخ ابراهیم داروغگان و ضابطان بولایت شیروان فرستاده آن
دیوان قرایوسف بروات بر اخی قصاب و جمعی که ضامن شده بودند می نوشتند و ایشان بخوت و اقمشه بمحصلان میدادند و بروات بجنس پیش امیر شیخ ابراهیم میبردند و نوشتها از
مال مملکت میستاندند و در اندک زمانی آن وجه را دادند و امیر شیخ ابراهیم در آن زمان حریف و انیس قرایوسف بود و چون فصل بهار رسید رخصت انصراف یافته بجانب ولایت خود باز گردید

ذکر نهضت امیرزاده سعد وقاص از بلده قم و رفتن قرایوسف در عاشر ربیع الاول سنه ثمان عشر و ثمانمائه عرضه داشت امیرزاده سعد وقاص
از جانب قم بپایه سریر خاقان سعید رسید مضمون آنکه امیر بسطام جاگیر توجه قرایوسف را بجانب سلطانیه شنیده و پسر خود را آنجا گذاشته پیش بنده آمده است و او را گرفته مغلول
داشته ام بهرچه حکم شود عمل نمایم این مزاج شرف خاقان سعید گران آمده فرمود که بسطام تربیت کرده ماست چون از دشمن قصد کرده پناه بولایت ما آورده هر آینه او را رعایت کرده
بمال و لشکر مدد او کنیم اما چون قید او در نظر عقل بعید و بدیع مینماید باید که چون نوشته ما برسد بتوقف مطلق العنان گردانیده بواجبی رعایت کند و مقرر شد که او در شیر ترکی
پیش امیرزاده سعد وقاص بود در این اثنا طایفه از مردم مفسد بعاقبت با شاهزاده گفتند که بی تکلفی نسل بسطام داری هیچ به از آن نیست که بخدمت قرایوسف روی
و بای [illegible] العمر از تو ممنون خواهد شد و میرزا سعد وقاص بسخن آن جماعت فریفته شد قتلق خواجه را بضبط الغروق قم

گذاشت و بسطام را گرفته با سیصد سوار قدم در بیابان ادبار نهاد و چون بمقصد رسید میرزا یوسف شرایط اعزاز و احترام بجای آورده با شاهزاده گفت تو سروی بسوی چمن آمدی سوی خانهٔ خویشتن آمدی و باستظهار امیرزاده سعد وقاص قرا یوسف طمع در ولایت عراق عجم کرد و بسطام را که داشته تربیت فرمود و شاهزاده در آنجا میل اقامت ننمود و قرا یوسف پسر خود بسطام را بجانب قم روان کرد تا حرم محترم امیرزاده سعد وقاص را بآذربایجان رساند و چون شاهزاده خاتون آغابیگی بنت امیرزاده میرانشاه که بانوی عاقله بود شنید که اخی فرخ نژاد و یک رسید با خود اندیشید که سعد وقاص غلط فاحش کرده که بنابر تحسین و اگر تا بآنجانب روم نا کام تراکمه تصدیع کنند حال او در میان مردم بیگانه بیکار رسد و تدبیری در کار کند انیده نوکران خود را مشکل کردانید و چون ترکمانان رسیدند بآنجانب شهر را گرفتند و جمعی که بنابر تحریک ایشان میرزا سعد وقاص روی در بادیهٔ هجران نهاده بود همه را بقتل رسانید و رؤس آن مفسدان را مصحوب نوکر خود شیرزاد پیش حضرت خاقان سعید فرستاد و آنحضرت مهد علیا را در این امر بسیار تحسین فرمود و شیرزاد را رعایت نمود و شیخ علی نوکر میرزا رستم را همراه ساخته با استمالت نامه روانهٔ جانب قم گردانید

ذکر مخالفت میرزا ابابکر بتحریک میرزا اسکندر و قتل میرزا اسکندر بفرموده دیگر برادر

چون میرزا رستم برادر خود میرزا اسکندر را میل کشید حضرت خاقان سعید و برادر کوچک او میرزا بایقرا را سپرد تا خدمتش را در ظل شفقت او بداده از حال وی بیک خبر باشد و میرزا اسکندر را با وجود آنکه چنان واقعه روی نموده بود پیوسته با خود خیال سلطنت می بست و در مقام فتنه انگیزی قدم مینهاد و چون بواسطهٔ رفتن امیرزاده سعد وقاص بجانب یاغی مملکت قم و کاشان تا حد و همدان بهم برآمد میرزا اسکندر فرصت غنیمت شمرده با برادر خود میرزا بایقرا گفت که بعد ازین در این سرحد اقامت نمودن مصلحت نیست چه محافظت امیرزاده سعد وقاص با لشکر ترکمان عثمان بزیر نیز خواهد شد و آن زمان مجال گریز نخواهد بود و جمعی با انگیزه کرد که میرزا بایقرا را بر آن داشتند که عازم شیراز شود و میرزا بایقرا سخن عرض نوابان شنیده باتفاق میرزا اسکندر متوجه فارس گشتند و مراد نام نوکر میرزا اسکندر از عقب بجانب اصفهان گریخت کیفیت حادثه را بعرض میرزا رستم رسانید و میرزا رستم خواست که عقد جمعیت ایشان گسیخته گرداند لاجرم جمعی را بر سر راه فرستاده و ترکمیان در حوالی جرباذقان بمخالفان رسیدند و از ضعف طالع و بخت بد ملکه … حد چند میرزا اسکندر بمعیت لشکریان میرزا رستم گرفتار شده او را باصفهان بردند و میرزا بایقرا بدین سبب فتوری در عزیمت پیدا شده چند روز در گندمان توقف نمود و چون خبر مخالفت میرزا بایقرا و توجه بجانب شیراز مسموع میرزا ابراهیم سلطان گشت بعد از تقدیم مشورت نوکران میرزا اسکندر که در شیراز بودند چون سونج خواجه و مزید … و غیرهم را گرفته و بند کرده مصحوب معتمدی روانهٔ خراسان گردانید و ایشان چون بنجاه جش که میان ابرقوه و مشهد مادر سلیمان است رسیدند بندها را شکسته موکلان را کشته بگندمان پیش میرزا بایقرا رفتند و شاهزاده را بر توقف و تاخیر ملامتها کردند و میرزا بایقرا چون هوس جهانگیری در سرش بود بار دیگر لوای جلادت برافراخت و میرزا ابراهیم سلطان لشکرها مرتب ساخته باستقبال از شیراز بیرون آمده در نواحی بیضا شیران بیشهٔ هیجا بهم رسیده صف کشیدند و چون تنور حرب گرم گشت بعضی از ملازمان میرزا ابراهیم سلطان مانند مسعود شاه شول و غیره بجانب میرزا بایقرا رفتند و زمرهٔ از عراقیان نیز آهنگ مخالفت سست کردند و میرزا ابراهیم سلطان که این معنی را دریافت عنان بجانب شیراز تافت و شب بشهر درآمده والدهٔ خود طوطی آغا را با خزانه آنچه توانست برگرفت و تا ابرقوه بهیچ مکانی توقف ننمود و میرزا بایقرا صباح جمعه بدروازهٔ اصطخر آمد و تا چاشتگاه سواره بایستاد سادات و قضات و مشاهیر و کلویان شهر بنابر ضرورت بقدم استقبال بیرون آمدند و شاهزاده را باعزاز و اکرام تمام بشیراز درآوردند و چون خبر استیلای میرزا بایقرا در اصفهان بسمع میرزا رستم رسید میرزا اسکندر را که منبع آن فتنه بود از میان برداشت

ذکر توجه حضرت خاقان سلیمان مکانی بجانب تختگاه سلیمانی نوبت ثانی

چون خبر مخالفت میرزا بایقرا بسمع همایون حضرت خاقان سعید رسید رای عالم آرای اقتضای آن کرد که پیش از آنکه قوت او زیاده شود تدارک اینمهم نموده آید و بامضای این عزیمت امیر جلال الدین فیروزشاه را با جمعی دران کینه خواه از راه بیابان یزد و بعراق فرستاد تا در ظل رایت میرزا ابراهیم سلطان جای گرفته در دفع خللها سعی نمایند و امیر غیاث الدین شاه ملک را بجانب ری ارسال نمود که با امراء که در آن حدود بودند پیوسته باتفاق طریق فتنه و شورش را مسدود گردانند و فرمان قضا امضا شرف نفاذ یافت که امیر شیخ لقمان برلاس بقندز و بقلان رفته و لشکرهای آن نواحی را جمع آورده بار دیگر باعلا رسانند و چون جنود ظفر ورود بر درگاه عالم پناه مجتمع شدند حضرت خاقان سعید در هفتم جمادی الآخرهٔ سال مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده از دار السلطنه هرات نهضت فرمود و در منزل متبرک جام از فرستادگان قرا یوسف جاسوسی گرفتند و احوال عراق عجم و آذربایجان معلوم کردند و درین وقت قاصد میرزا الغ بیگ از جانب سمرقند رسید معروض داشت که محمد خان پادشاه مغولستان بعالم بقا خرامید و نقش جهان خضر خواجه اغلان بجای او نشاندند و چون اعلام ظفر فرجام بجانب بسطام رسید امیر سید علی کیا در صحبت امیر علاء الدین علیکه بپایه سریر اعلی آمده بعنایت سرافراز شده و از برای نسق لشکر رایت نمود مراجعت کرد و امیر حسن کار از قلعهٔ فیروزکوه باردوی کردون شکوه آمد و معصوم برادر امیر بسطام جاگیر از طرف اردبیل رسید و حالات آذربایجان و قرا یوسف ترکمان بشرح معروض داشت و فرمان قضا امضا نفاذ یافت که امرائی که در حدود ری بودند بجانب شیراز توجه نمایند و همچنین حکم شد که امیر فیروزشاه در رکاب میرزا ابراهیم سلطان روان شوند و میر و سپاه در عین دولت و اقبال متوجه مقصد شدند بدین گونه رفتند تا قصر زرد ذکر رسید شد بوالاجرد و میرزا ابراهیم سلطان عنایت مفتخر شده بود بالشکرهای بی پایان عازم شیراز گشت و چون میرزا بایقرا ازین معنی آگاه شد در مضیق تفکر و اندیشه افتاده کاهی خود را تسلی میداد که ممکن نیست که آنحضرت بنفس همایون آمده باشد و چون میرزا ابراهیم سلطان بحوالی شیراز رسید میرزا بایقرا حصار و دیوار شهر را بنا ساخت و موکب خاقان سعید بسمره و قم و کاشان رسید از آنجا بجانب اصفهان رفت و در آن موضع میرزا ابراهیم سلطان آمده معروض داشت که میرزا بایقرا در شیراز بسیر مبالغت … روی کشیده متحصن گشته از استماع این خبر فرمان نفرهای بحر و بر از موضع مهیا بر سبیل ایلغار روی توجه بملک فارس

فارس نهاد و بعد از طی مراحل چتر همایون فال سایهٔ اقبال بر ظاهر شیراز انداخته عرصهٔ آن تربت میدان سعادت محل سرادق عظمت و حشمت گشت و چون میرزا بایقرا از کوچ رایات نصرت شعار خبر وارشد حیرت و دهشت بر ضمیرش استیلا یافت و کس پیش غیاث الدین بایسنغر فرستاده التماس نمود که در باب سر برا ملازمان خجسته بشفاعت او کشاید تا شاهزاده جوان بخت ملتمس او مبذول داشته بعرض خاقان سعید رسانید که هر چند از میرزا بایقرا حرکات ناشایست صادر شده اما آن عاصی مرتکب معاصی نشود و مضمون العفو عند القدرة که بهترین مکافات بوضوح نه پیوندد و اکنون اگر رخصت شود او را با تیغ و کفن بدرگاه پادشاه زمین و زمان آورم و آنحضرت مسئول فرزند خود باسعاف و انجاح مقرون داشته از زلات میرزا بایقرا درگذشت اما دو سه کس را از مردم با آموز معروض آتش خشم جهان سوز گردانیده و خاص از برای نفع عام سیاسا اختصاص داد

ذکر وقایع متفرقه و تفویض ایالت عراق عجم بمیرزا الیاس خواجه

چون میرزا بایقرا از غایت شرمندگی و کمال انفعال مجال نداشت که دیگر بملازمت حضرت خاقان سعید ستوده خصال اقبال نماید و اقامت او در آن مملکت مقرون برضای سلطنت نبود رای عقده گشای آن حضرت اقتضای آن کرد که او را بجانب گرمسیر و قندهار فرستد تا روزی چند در مصاحبت میرزا قیدو باشد و خدمتش را اعتمادی سپرده و راه انصوب گردانید و موکب همایون بشیراز آمده حکم شد که امرای لشکر که در عهدهٔ ضبط و اهتمام ایشانند بعلف خوار روند و در این اثنا حکام لرستان و سرداران شولستان بدرگاه سلاطین پناه آمدند و ملک گرگین والی ولایت لار با تحف و هدایای بسیار بموکب همایون پیوست و آنچه آورده بود بوسیلهٔ امرای کبار معروض گردانید و خدمات او بعز قبول یافته منظور نظر عاطفت گشت و آنحضرت همه را بعنایات بیکران مسرور گردانید و باقی ماه مبارک رمضان را در شیراز گذرانید و چون هلال فرخ فال شوال روی نمود حضرت خاقان سعید علی الصباح بنیت اقامت صلوة عید صباح متوجه مصلی شد

خوشا نسیم مصلی و آب رکناباد غریب را وطن خویش میرود از یاد

و چون ولایت عراق عجم بار دیگر بنظر التفات خسروانه زیب و زینت یافت حضرت خاقان سعید خواست که ضبط و نسق آن ولایت را بسپهسالاری صاحب جود حواله فرماید که رعایا در کنف رعایت او زندگانی توانند کرد و بعد از تقدیم مشورت قرعهٔ اختیار بر نوئین رفیع مقدار امیر مبارز الدین الیاس خواجه بهادر که ماحی آثار ستم و سفینه بار بود افتاد و زمام مهام آن دیار در قبضهٔ اقتدار عدالت و شجاعت او قرار گرفت و یرلیغ جهان مطاع بنفاذ پیوست که مال و متوجهات ملک قم و کاشان و ری و سمنان تا حدود گیلان در وجه اخراجات لشکریانی که ملازم او باشند صرف کنند و بمقتضی سویت و عدالت بگذرند و با سپاهی و رعیت معاش کنند بنوعی که یوم یقوم الحساب از عهدهٔ جواب بیرون تواند آمد و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از جانب عراق فراغت یافت بعزم زیارت قطب السالکین شیخ ابو اسحق گازرونی متوجه گازرون شد و از روح مقدس آن حضرت و سایر اکابر استمداد همت نمود و براه کوه بار دیگر عزیمت شیراز فرمود و کرت بعد اخری ایالت آن ولایت بفرزند سعادتمند خود میرزا ابراهیم سلطان ارزانی داشت و بعد از آن رایات نصرت نشان از تخت سلیمان بجانب دارالامان کرمان در حرکت آمد

ذکر توجه رایات گیتی ستان بجانب کرمان و مراجعت نمودن

در نوبت اول که حضرت خاقان سعید متوجه عراق و فارس گشت ایلچیان باستحضار سلطان اویس پسر ایدکو بکرمان فرستاده بنا بر آنکه از حکام ولایت شیراز خراب شده بود و در خزانهٔ او هیچ نمانده بود که پیشکشی سرانجام نماید در انقیاد حکم تعللی نمود و دست بدامان مشایخ و موالی و سوقیه زده بهانه رخصت اندک مهلتی که لایق ملازمان حضرت نمود ترتیب داد و او را بار دوم باردوی همایون فرستاده ذکر سلطان اویس او را دریز و موقف عرض رسانید و معروض داشت که سبب توقف او غیر این نیست که بتهیهٔ اسباب سفر و ترتیب تحف و هدایا که سزاوار ملازمان آستان دولت باشد مشغول گشت و عنقریب بدرگاه گیتی پناه خواهد رسید و آن حضرت از کمال اللطف و کرم رقم عفو و اغماض بر جریدهٔ بی ادبی او کشیده عازم خراسان گردید و در نوبت دوم که حضرت خاقانی مملکت فارس و ولایت را از دست تصرف میرزا بایقرا انتزاع نمود سلطان اویس در خود را غایتی را که بچشم اعزاز و احترام در وی نگریسته بدرگاه پادشاه اسلام روانه کرد و چون در آمدن ترتیب نثار و پیشکش را بهانه ساخت ایشان در شیراز سعادت زمین بوس حاصل کردند و آنحضرت از احوال سلطان اویس استفسار نموده جواب دادند که در همین چند روز میرسد و چون زمان آمدن سلطان اویس سپری شد حضرت خاقان سعید فرستادگان او را عتاب و مؤاخذت فرمود و این خبر بسلطان اویس رسیده از غضب پادشاه اندیشناک شده و ملازمان او که از ضعیف ملت اوج غرور رسیده بودند انواع خیالات فاسده در دماغ راه داده از دو رایت ظفر نشان از شیراز بیرون آمده بنواحی سیرجان رسید و بزیارت قدوة السالکین شاه شجاع کرمانی رفته استمداد همت نمود و خبر توجه آنحضرت بکرمان متواتر شد سلطان اویس و مقربان و مخصوصان او در ورطهٔ حیرت و دهشت افتادند و آخر الامر عالیجناب سیادت مآب امیر شمس الدین مکی قدس سره را جهت شفاعت باردوی همایون فرستاده حضرت خاقان سعید شرایط احترام آنجناب کما ینبغی بجای آورد و سید مشار الیه بتشفع اهالی کرمان زبان گشاده بتقبل نمود که اگر پادشاه عدالت شعار لشکریان را از خرابی آن ولایت مانع آید و عزیمت خراسان فرماید آنجناب بوجهی که باشد سلطان اویس را بملازمت برساند و حضرت خاقان سعید درخواست جناب ولایت مآب را بقبول فرمود و امرایی که تا بحت گرمسیر رفته بودند باز طلبید و از قصبهٔ سیرجان براه بیابان روی بخراسان آورد و بعد از طی منازل و مراحل در محرم سنهٔ تسع عشر و ثمانمایه دار السلطنه هرات را از یمن مقدم خویش رشک گلستان ارم گردانید و در سال مذکور غیاث الدین بموجب فرمان خاقان سعید در دیوان اعلی صدارت نشد و تا نهایت عمر که صدر دیوان بوجود او مشرف بود بمقتضی فاحکم بین الناس بالعدل عمل مینمود

ذکر مصاحبت میرزا امیرک احمد و میرزا ایلنکر و انجام ایشان

چون میرزا امیرک احمد با میرزا الغ بیک گورکان اظهار مخالفت کرده و امر را بتقبل رسانیده خواست که بمغولستان رود حضرت خاقان سعید نامه باو فرستاد و چنانچه مشروح گشت بخدمتش مقارن سعادت خاقان سعید از کرمان بدار السلطنه هرات آمد و شرف تقبیل انامل فیاض دریافته ملازم شد اما پیوسته ملازمت میرزا ایلنکر بن میرزا بایقرا واجب و لازم داشته باکید دیگر بشرب

در اشتعال می‌نمودند و نوکران فتنه‌انگیز عروس مملکت در نظر ایشان آرایش میدادند. شاهزادگان نیز بنظر قبول در روی مینگریستند و صورت این قضیه بمسامع علیه رسید و در اثنای تفحص این حال عرضه داشتی از جانب میرزا قید و آمد مضمون آنکه میرزا بایقرا با طایفه از مردم بمعاقبت قصد این بنده کرده و بنده بر آن وقوف یافته ارباب شورش و فساد را بجبس المهاد فرستادم و میرزا بایقرا را در اینجانب محبوس نگاه داشته‌ام و بر وصول فرمان گوش نهاده امرا و ارکان دولت بعرض پادشاه گردون مکنت رسانند که مضمون کلمهٔ الاقارب کالعقارب بوصول پیوست و چون شاهزادگان از حد اعتدال گذشته اگر در این باب اهمال و اغماض رود ممکن که بساط اشرف چندان ملال رسد که ازالهٔ آن آسان نباشد و با وجود سعی مقربان در ملک انهدام شاهزادگان حضرت خاقانی بدان سخنان التفات نفرموده فرمود که میرزا میرک احمد بن عمر شیخ بزیارت کعبهٔ معظمه رود و میرزا بایقرا از سمرقند بکند آرند و در آن ولایت قرار گیرد و میرزا الملکر را در کشتی نشانند تا تخت و طالعش یکجا بسر آورد و هریک از ایشان بر حسب فرمان ملازم شدند و بعضی از ایشان از حدود ممالک محروسه بکربت غربت مبتلا ساختند و میرزا الملکر را از ممالک نفی کردند و دیگر شاهزادگان خبر و اثر بدیشان نرسید و ابتحکیک از ایشان نشان نماند

ذکر امیر شمس الدین امی و منسوب داشتن سلطان اویس انحلف وعده و نامردی

عالیجناب نقابت ایاب امیر شمس الدین امی که متعهد شده بود که سلطان اویس بن امیر ایدکو را بپایهٔ سریر اعلا رساند از کرمان بدار السلطنه هرات آمد و معروض رای انور خاقان هفت کشور گردانید که هرچند سلطان اویس را نصیحت کردم که روی بقبلهٔ آمال آورد مقبول نیفتاد و از استماع این خبر آتش خشم جهاندار زبانه کشید و فرمان واجب الاذعان بنفاذ پیوست که از امرای عظام مثل امیر جهانشاه جاکو و امیر حسن صوفی ترخان و امیر قربان شیخ و غیرهم که ذکر ایشان موجب تطویل میشود با نفاق والی سیستان شاه قطب الدین و حاکم فراه شاه سکندر نیالتکین با لشکرهای آراسته متوجه کرمان گردند و امرای مذکور و شاهان با چهل هزار سوار نامدار عازم آن دیار شدند و در منتصف ربیع الاخر خبر توجه لشکرهای خراسان و سیستان بکرمان رسید سلطان اویس با وجود آنکه هر روز علیق الاغ مان او را از ابل باز قیمت میکردند و در خزانه‌اش صد دینار کپکی نداشت بر تمرد و استکبار اصرار نموده امرا و سپاه را امر فرموده در تحصن شهر رایت خلاف و عناد برافراشت و امرای عظام با سپاهی چنان عظیم که هرگز لشکری بآن عظمت بکرمان نیامده بود در ماه جمادی الاول ظاهر کرمان را احاطه نمودند و از جانبین نایرهٔ قتال افروخته گشت و مدت هفتاد و روز زمان محاصره امتداد یافت و تمامت ارتفاعات و اثمار و فواکه در بیرون بود و رعایایی که در اندرون بودند با شکمی مانند طبل تهی بر سر می‌زدند و امرای کرمان هریک بر دروازه‌ای بودند و بروج بر نوکران خود قسمت کرده بودند و بر خصم جواب از ارباب صنایع و محترفه و اهل بازار خرج محافظان بروج میگرفتند و دیوان سلطان اویس هرکس که دیناری بکار میبرد محصل بر وی میگماشتند و ایشان پیش ترکان چنان معتقد بودند که از ادانی مغول هزار دشنام میشنیدند و بجز زر حواله کردن بر رعایا سر و دیگری نمیدیدند و بالاخره اهل شهر تنگ آمدند و سلطان اویس وسایل انگیخته که اگر خاقان سعید خون بنده بگناه ببخشد بخدمت مبادرت نمایم و آن حضرت ترحم فرموده گفت که سلطان اویس چند نوبت مقرر کرد که بدرگاه عالم پناه می‌آیم و بوعده وفا ننمود و با این همه کذب و خلاف اگر در قول خود صادق است زبانش با دل موافق یکی از معتمدان خود را پیش ما فرستد تا لشکر فیروزی اثر ترک محاربه کنند و الا امرا دور شهر برنخیزند تا کمند تسخیر بر شرفات شهر کرمان نیندازند امرا چون فرصت مصالحت یافتند خبر پیش سلطان اویس فرستادند که مصلحت اهل کرمان در آن میدانند که شیخ حسن که رکن رکین مملکت و مقرب تست متوجه پایهٔ سریر گاه فلک شتاب آید تا مهم را قراری دهد و سلطان اویس عهد و پیمان بسته شیخ حسن را بیرون فرستاد امرا از ظاهر کرمان برخواسته متوجه دار السلطنه هرات شدند و بعد از قطع مسالک بمقصد رسیدند و شیخ حسن بوسیلهٔ ایشان شرف پای بوس حاصل کرده پیشکشها بگذرانید والتماس نمود که حضرت خاقان سعید بامضای عفو و عطا کند که خلعت امان در سلطان اویس پوشانند تا بعد از غده بیاید و پیشانی استکانت بر ساحت دولت نهد و آن حضرت قسم یاد کرد که هیچکونه تعرضی بسلطان اویس نرساند و هرکه در آن عهد آمده مانع فرماید و فرمود که اگر سلطان اویس متوجه این جانب شود از برادران و فرزندان نزد ما گرامی‌تر باشد و الا دفع او بر ذمه همت پادشاهانه واجب شود و باقی خود داند و شیخ حسن خصت یافته بطرف کرمان بازگشت و آنچه دیده و شنیده بود بسلطان اویس گفت و غدمش در دوازدهم شوال متوجه قبلهٔ آمال شد و چون بسرحد خراسان رسید در منازل و مراحل آنچه مایحتاج الیه بود آماده یافت و بعد از چند روز بادولی پر امید بملازمت حضرت خاقان سعید سرافراز شد و آنحضرت سلطان اویس و سایر همراهان او را بنواخت و همه را بمهاد امن و امان جا داد و در اینسال که ولایت کرمان بحوزهٔ تصرف بندگان درگاه آمد نوکران میرزا قید و با او مخالفت کرده خواستند که او را از میان برگیرند و برادرش میرزا سنجر را بجای او نصب کنند میرزا قید و خود را بکنار کشید و حضرت خاقان سعید را معلوم شد امیر نوشیروان برلاس و جمعی دیگر را بدفع این جماعت نامزد فرمود و میرزا قیدو بر دشمنان ظفر یافته بجای خود متمکن گشت و هم درین سال مذکور سید فخر الدین که منصب وزارت خاقان سعید را باستقلال داشت از نخوت و تکبر تارک گردون قدم مینهاد و بنابر سعی خواجه داود در اظهار قبایح احوال وی بنهایتی شاهزاده جوان بخت میرزا بایسنقر از وزارت معزول شد و بامراض مختلفه مبتلا گردیده نقد جان بقابض ارواح داد و تفصیل احوال سید فخر الدین در تواریخ مذکور است و در تفصیل آن زیاده فایده متصور نی

ذکر رفتن شاهزادهٔ عالمیان میرزا سیورغتمش بجانب بدخشان حسب فرمان

شاه بهاء الدین یکی شاه در چهارم ربیع الاول سنه تسع عشر و ثمانمائه از جانب بدار السلطنه هرات آمد و از برادران و اقربای خود در پایهٔ سریر اعلا شکایت کرد و در بیان احوال بدخشان و هرج و مرج آن مملکت فصلی مشبع باز راند خاطر خطیر آن حضرت که مورد الهامات ملک قدیر بود مقتضی آن شد که ضبط ولایت بدخشان بیکی از شاهزادگان صاحب وجود رجوع فرماید و بعد از تقدیم مشورت قرعهٔ اختیار بر فرزند صلبی آن حضرت سیورغتمش افتاد و حضرت خاقان سعید بساط سلطنت انبساط آن مسند را در اعلی درجهٔ کمال مهیا داشته زمام مهام عرصهٔ بدخشان در کف کفایت مخصوص شاهزادهٔ عالمیان نهاده او را با فوجی از لشکریان روانهٔ آن صوب ساخت و مملکت بدخشان از فر طلعت او مهبط خلافت بدخشان شد و مردم

انجا از حوادث روزگار و جفاهای چرخ دوار امان یافتند و شاه بهاء الدین نیکی شاه نیز باجازت مراجعت کرد و بعد از غیبت میرزا سیورغتمش در اندک زمانی اختر برج سلطنت میرزا علاء الدوله از افق ولادت طالع شد و نقش بند نگارخانهٔ ابداع این صورت بدیع بر لوح هستی نگاشت طلوع کرد شاهد حق برج جلال بر آسمان شهی اختر همایون فال

ذکر آمدن میرزا الغ بیک گورکان بجانب هرات

مغیث السلطنت میرزا الغ بیک گورکان را اشتیاق ملازمت خاقان سعید بر ضمیر استیلا یافته از دیار ماوراء النهر عازم خراسان شد و چون خبر وصول آن جناب متواتر گشت و موکب همایون او بحدود هرات رسید نویین کبری گوهرشاد آغا و غیاث الدین بایسنقر میرزا محمد جوکی بهادر و امرا و اعیان و اشراف خراسان باستقبال شتافتند و شرائط تعظیم بجای آوردند و جناب الغ بیک در نوزدهم ماه ربیع الآخر بدستبوس آن حضرت سرافراز گشته و حضرت خاقان سعید فرمود که تا در این چند روز جشنهای پادشاهانه ترتیب کردند و در اواخر ماه ایلچیان خطا را که پیش از این چندگاه آمده بودند بلطف عظیم رخصت دادند و بحضرت مجموع ایشان را غرق بحر انعام و احسان گردانیده و جهت دامینگ خان حاکم خطای بیلاکات و تبرکات قرین نمود و بر نجابت سیر جهت انصراف ارزانی داشت و هم در اواخر ماه مذکور سلطان اویس بن امیر ... که از جانب کرمان آمده بود بسمرقند رسالت فرمود و در اوایل جمادی الاول میرزا جهانگیر و امیر جهانشاه ملکر که در این چند روز از سمرقند آمده بودند بخلعتهای فاخر و احسان بی کران تفقد فرمود و در مصاحبت ارکان دولت جناب بایسنقر کما ینبغی بجای آوردند و بعد از آن عازم سمرقند شد و میرزا محمد جوکی را همراه برد

ذکر توجه رایات نصرت شعار بجانب قندهار

در شهور سنه عشرین و ثمانمائه از جانب گرمسیر خبر رسید که میر سیفل قندهاری و ملک محمد که بموجب فرمان حضرت خاقانی هر یک حاکم ناحیه بودند در آن نواحی با هم نزاع میکنند و از جهت منازعت آن هر دو رعایا در زحمت و مشقت اند و آن حضرت امیر حسن صوفی را با فوجی از لشکر برای تسکین آن فتنه بجانب گرمسیر روان ساخت و چون امیر مشار الیه بدانجا رسید شنید که شاه اویس بن امیر علی سلطان توابچی بمحاصرهٔ غزنین مشغول است و سلطان بایزید پسر سیفل بر بعضی از ولایات گرمسیر استیلا یافته و طایفهٔ مفسدان مردم آن ولایت را از دزدی و چپاول بفغان آورده اند حضرت خاقان سعید دولت اصلاح در آن دید که قشلاق در آن دیار کند و چون میرزا قیدو و میرزا بایقرا ... داشته بهندوستان نفرستاده بود آن حضرت قاصدی نزد میرزا قیدو روانه گردانید که چون میرزا بایقرا بجانب هند رفته او در بحضور رسد حضرت خاقان سعید در اواسط شوال خیمهٔ حشمت و عزیمت بر سر پل مالان کشید و در آن منزل بشرایط جای استفتاح قیام نمود و در ماه ... میرزا ... میرزا بایقرا بار دیگر بموکب همایون پیوست و امر فرمود که خضر خواجه ملازم شاهزاده باشد و رایات نصرت شعار از پل مالان در جنبش آمده بعد از سه روز ... میرزا بایسنقر در آن موضع باردوی اعلی ملحق شد و بعد از یکهفته از آنجا کوچ واقع شده در چهاردهم شعبان کنار آب هیرمند که جهت قشلاق مقرر شده بود معسکر پادشاه از آن گذشت و روز دیگر امیر حسن صوفی ترخان قندهار رسیده و امرا بر سبیل ایلغار سوار شدند و چون حضرت خاقان سعید متوجه گرمسیر ... لشکریان بی الزام ... تعرض قتل و غارت هزاره در آن کشته چنانکه در میان ایشان مانند لشکر ... و ملا افتند و مولانا صدر الدین ابراهیم که منصب صدارت بوجود او مزین بود بجانب هزاره فرستاد تا رسول آن طایفه نصیحت کند و خدمت بیانه مقام این حال رای و لجین که تربیت کرده حضرت صاحب قران امیر مغفور بود بتلقین ... بشرط ... مشرف شده مشمول الطاف پادشاه خسرو گشت و میرزا سیورغتمش با میر ابراهیم و امیر ... از جانب ... و بموکب اعلی پیوست و ملک قطب الدین با لشکر سیستان ملحق شده سپاهی ... در تحت رایت گردون ... جمع آمدند و موکب همایون در حرکت آمد بیست و دوم ماه شعبان ظاهر قندهار مرکز اعلام فیروزی آثار گشت و امرا و شاهزادگان جوان بخت مقرر شده که میرزا بایسنقر بر سبیل ایلغار بجانب هزاره رود و ... اثنا مولانا ابراهیم صدر رسید معروضداشت که کلانتران هزاره میرسند و بدین سبب رفتن امرا در توقف افتاد و در سیوم ماه مبارک رمضان اعیان غزنین بدرگاه عالم پناه رسیدند و از جانب میرزا قیدو کسی آمده خبر آورد که شاهزاده فرار نموده آن حضرت فرمود شاید نرسیده باشند و ... از عقب فرستاده و هم آن کسی را ... عرضه داشت کرده کابل از مردم میرزا قیدو کسی با ایشان نیست حضرت خاقان سعید میر ابراهیم را بر وانه نصوب گردانید و فرمود که اگر قیدو پیش آمده و صلح کند غزنین را با او گذارد و مراجعت نماید و الا بر ضبط آن مشغول شود و بعد از دو روز میرزا سنجر برادر میرزا قیدو باردو آمده بعنایات پادشاهانه اختصاص یافت و امرا و سرداران هزاره اسبان ... فرستادند و باج و ... قبول کردند و آن حضرت ... دولت و اقبال با اغرق که در کنار هیرمند گذاشته بود مراجعت نمود و روزی آن حضرت بعزم شکار ... سوار شده سیر میفرمود که ناگاه اسب آن حضرت بر زمین افتاد و کسری بدست همایونش راه یافت و فی الحال ایلچیان قمر مسیر در حرکت آمده استاد پیره و ... که در شکسته بندی عدیل و نظیر نداشت از دار السلطنه هرات بپای همایون حاضر ساخت و او بجبر کسر مشغول شده در این باب مهارت بسیار نمود و در اندک زمانی ... صحت ... یافت و بعنایت پادشاهانه چندان نعمت باستاد پیره رسید که مدت حیات خود از فقر و نیاز آزاد بود

ذکر تفویض وزارت و بعضی وقایع که در مدت توقف در یورت قشلاق روی نمود و معاودت آن حضرت

در آن اوان که کنار آب هیرمند مضرب خیام گردون ماثر بود در خاطر عالم آرای اقتضای آن کرد که منصب وزارت که تالی مهمات سلطنت است مفوض بوزیری صاحب تدبیر کرده که از عهدهٔ استخراج اموال پادشاهی و ملک داری و رعیت پروری تواند نمود و بعد از تقدیم مشورت تمکنان اتفاق نمودند که این خلعت زیبا بر قامت قابلیت جناب ... صفات دستور اعظم نور الدین خواجه غیاث الدین پیر احمد الخوافی چست و درست است لاجرم حضرت خاقان سعید زمام حل و عقد و رتق و فتق جهانبانی در کف کفایت آن جناب نهاده و او بنوعی در آن شغل خطیر شروع نمود که هم جانب پادشاه محفوظ بود و هم ترفیه رعیت مرعی و قریب بسی سال باستقلال و فراغ بال بآن مهم اشتغال فرمود تا حضرت خاقان سعید در حیات بود گرد ملال بر حاشیه ضمیر او ننشست و یکی از وقایع که در آن ایام روی نمود این بود که میرزا علی بن میرزا رستم از جانب صفاهان بدرگاه پادشاه ...

بموقف عرض رسانید و دیگر در اواخر ماه مبارک رمضان امیر ابراهیم که بجانب کابل رفته بود باز آمد و معروض داشت که میرزا قیدو بکابل رسیده عازم اردوی همایون نشست
و درین اثنا امیر شیخ لقمان برلاس جهت تحصیل اموال که هزاره متقبل شده بودند عزیمت نمود و امیر نوشیروان و یوسف خواجه و حمزه که بر سر جمعی از متمردان رفته بودند باز
آمدند و الجه فراوان آوردند و میرزا علی بن میرزا رستم بر حسب اشارت علیه متوجه ولایت خود شده نوازش بسیار یافت و مقارن اینحال بمسامع جلال پیوست که هزاره در ادای
مال تعلل مینمایند و آنحضرت امیر محمد صوفی و امیر موسی را بانصوب روان فرمود تا متمردان را تاخته و کار ایشان را ساخته مراجعت کنند و آنحضرت در اوایل بهار عزم معاودت
مصمم فرموده روی بمقر عز و شرف نهاده و فرمود که میرزا قیدو را بدان خوشی همراه خویش ورند و اگر نیاید الوس او را تاخته او را بند کرده بدرگاه عالم پناه رسانند
و حضرت خاقان سعید حکومت ولایت گرمسیر را با میر عبد الصمد ارزانی داشت و جهت کوتوالی قلعه قندهار یکی از معتمدان تعیین کرده موکب همایون بعد از قطع منازل بدار
السلطنت هرات نزول فرمود و اعیان آن بلده فاخره مراسم تهنیت و نثار بجای آوردند و چون رایات فتح آیات در مقر عز خویش قرار گرفت حضرت خاقان سعید الچیان امیر قرا
یوسف و امیر قراعثمان را که پیش از این آمده بودند رخصت انصراف ارزانی داشت و در اوایل ربیع الاول خبر رسید که میرزا سعد وقاص که بی موجبی الکه قم را گذاشته با آذربایجان
رفته بود چنانچه مذکور شد در همدان جوار جهان فانی را وداع نمود و حضرت خاقان سعید بر فوت آن شاهزاده پاکیزه صورت تاسف و تحسر بسیار خورد و بغایت ملول و محزون شد
و مراسم تعزیت بتقدیم رسانید و جمعی امرا که بطلب میرزا قیدو رفته بودند در استمالت و مساعی جمیله مبذول داشتند و خاطرش را بلطف و عنایت حضرت خاقانی نوید دادند
شاهزاده را چون وفور مرحمت آنحضرت معلوم بود بر فور متوجه ملازمت گشت و شرف تقبیل انامل فیاض حاصل کرده بعنایت بیکران مخصوص آمد **ذکر توجه امراء عالیشان بجانب**
ولایت بدخشان چون چند روز از وصول حضرت خاقان سعید بدار السلطنت هرات بگذشت از جانب بدخشان خبر رسید که شاهان آنجا علم طغیان برافراخته اند و دم از
عصیان میزنند و آنحضرت سید احمد الب قرا را که برسوم رسالت دانا بود بانصوب فرستاد و سید احمد به بدخشان رفته با شاهان بدخشان ملاقات کرد و چندانکه از وعد و وعید سخن راند
مفید نیفتاد و لاجرم باز گشت و بپایه سریر اعلی آمده صورت اصرار انجماعت بر تمرد و استکبار معروض داشت آنحضرت فرمود که امیر شیخ لقمان برلاس و امیر ابراهیم و امیر جهانشاه و دیگر
سرداران لشکرهای قندز و بقلان و اینک جمع آورده در رکاب میرزا سیورغتمش عزیمت بدخشان نمایند و امرا بدانصوب روان شده به بلخ رسیدند و شاه بهاء الدین که راس و رئیس
شاهان بود از جانب بدخشان آمد امرا با وی گفتند که کلانتر شاهان توئی اگر قبول میکنی که مال آن ولایت چنانچه در زمان حضرت صاحبقران مقرر بود بخزانه عامره رسانی با شفاعت کنیم
که حضرت خاقان سعید حکومت آن مملکت را بتو ارزانی دارد شاه بهاء الدین گفت اوقات من بطاعت و عبادت مصروفست برادر و پسر من صاحب اختیار آن مملکت اند
امرا ایلچی پیش ایشان فرستادند و برادر و پسرش جوابی مقرون بصواب ندادند امرا کیفیت حال معروض ایستادگان پایه سریر اعلی گردانیدند و فرمان عالی نفاذ یافت که شاه بهاء الدین
را بهرات فرستند و امرا بجانب بدخشان روند و مهم مخالفان بقطع رسانند معاودت نمایند و امرا بموجب فرموده متوجه بدخشان شدند و میرزا الغ بیک پنجهزار سوار بمدد فرستاد
بایشان پیوستند و چون نوئینان و لشکریان بموضع کشم رسیدند پسر شاه بهاء الدین که از قلت تدبیر اظهار مخالفت و عناد میکرد سیلاب بلا را بر خود محیط یافت از کرده خود پشیمان
شده جناب ولایت مآب خواجه تاج حسن عطار که از اعاظم ارباب ایقان و عرفان بود شفیع ساخته پای در دایره اطاعت و انقیاد نهاده جناب قدوة العرفا با امرا ملاقات
فرموده سخن مصالحه درمیان آورده امرا شفاعت جناب حقایق پناهی عرضه داشت ملازمان قوایم سریر خلافت مصیر گردانیدند آنحضرت شفاعت خواجه تاج الدین حسن را بحسن قبول
تلقی فرموده از سر جرایم بدخشانیان درگذشت و رقم عفو بر جرایم عصیان ایشان کشید و شاهان تقبل نمودند که مال معهود را بخزانه عامره رسانند و امرا مراجعت کرده حکومت
بدخشان بر ایشان قرار یافت **ذکر اخذ و قید میرزا قیدو بنابر مخالفت و عصیان** چون میرزا پیر محمد جهانگیر بعد از پیر علی تاز و جمعی خائنان کشته حضرت خاقان سعید
کشندگان او را بانواع عقوبت و نکال بسزا داد و حکومت ملک او به پسرش میرزا قیدو عنایت فرمود و چون اعوان و انصار او پیدا شدند آنحضرت مملکت قندهار و بلاد سند تا حدود هند
بدو مسلم داشته علم دولت و جهانبانی الکای پیش والی هندوستان فرستاد پیغام داد که اگر دوام ملک و حکومت میخواهی باید که در حدود قنوج تا ملتان سکه و خطبه بنام و لقب
آنحضرت مزین گردانی و با وجود آنحضرت بدین نوع عنایات اقدام نموده در آن هنگام که موکب ظفر آثار در گرمسیر قشلاق فرموده بود میرزا قیدو احسان حضرت خاقان سعید را فراموش کرده
جای خود را بگذاشت و از شرایط خدمت مباعدت جسته طریق بیگانگی پیش گرفت و چون آنحضرت معاودت نمود امرا که مامور آوردن قیدو بودند و خدمتش را از لباس عقوبت
ایمن گردانیدند تا او بی دهشت روی بدرگاه عالم پناه آورد و شرف پابوس دریافت و ملحوظ نظر عنایت و عاطفت گشت چنانچه سمت گذارش یافت و چون چند روز در رکاب سلطنت
هرات با عزاز و احترام بگذرانید جمعی از مفسدان بد آموز از طریق تسویلات شیطانی وقایع بدل شاهزاده جای دادند و او از ضعف طالع و بخت بد در نوزدهم رجب از دار السلطنت گریخت
و آنحضرت فرمود که میرزا بایسنقر با بعضی از امرا در آن هنگام ملازمان او روان شدند و همچنین امیر حسن صوفی ترخان و امیر قربان شیخ بموجب فرمان بانزار رفتند و میرزا قیدو نیم شب
بقریه توران در آمد و نوکران شاهزاده خواستند که بهمان نوکران داروغه بوته را اگر بند نمایند و داروغه بوته دانست که میرزا قیدو در روی گریز دارد و قاصدی بقصبه او
فرستاده از کیفیت حادثه اعلام داد و میرزا قیدو و سپاه خود را به رسید و چون معلوم کرد که رندان از حقیقت حال آگاه شده اند مجال توقف ندید و بسرعت هرچه تمامتر عزیمت
نمود و خواجه نظام الدین که ضبط ولایت تعلق باو میداشت با طایفه از عقب در حرکت آمد و شاهزاده زبان به زبان ایستاده بجنگ مشغول میشد و پرده کرده جنگ
کنان میرفتند تا بقصبه ناب رسیدند و میرزا قیدو در پناه دیواری کمین کرد تا نظام الدین شیرازی و او بهمان اوده گذشتند ناگاه بر ایشان تاخت و مجموع را پراکنده

ساخت و نظام الدین بجلادت میرزا قیدو منوچهر قریه سبز کشت و مردم آنجا نیز واقف بودند و ملک قطب الدین سر راه گرفته جنگهای عظیم کرده بهلول را که عمدهٔ ملازمان
قیدو بود بقتل آورد و میرزا بایسنقر هنگام چاشت بقصبهٔ اوبه رسید و پهلوان محمود دندان آثار پهلوانی بظهور رسانیده ناگاه رایت فتح آیت میرزا بایسنقر سایهٔ
وصول بر معرکه انداخت و میرزا قیدو متحیر و سراسیمه شده از اسب فرود آمد و به تقدیر ملک قدیر رضا داده دست به بند داد و امیر فرمان شیخ او را بسته پیش آورد و
باقی مخالفان فرار نمودند و میرزا بایسنقر حکم کرد که هیچکس را تعرضی نرسانند اما صدر جهان را که خمیر مایهٔ فتنه و فساد بود بیاسا رسانیدند و شاهزاده بعد از
ظفر و نصرت معاودت نموده میرزا قیدو را مقید بدرگاه عالم پناه آورد و حضرت خاقان سعید بمراسم شکر و سپاس ملک حمید قیام نموده در باب مجرمان بفتوی ائمه اسلام
بشرع شریف عمل نمود و میرزا قیدو را بقلعهٔ اختیار الدین محبوس گردانید و رتبهٔ بعضی که دران یورش کارهای مردانه کرده بودند بذروهٔ عیوق رسانید و چون
خاطر خطیر حضرت خاقان سعید از جانب میرزا قیدو فراغت یافت تمامت ولایات که تعلق بشاهزاده میداشت از کابل و غزنین و قندهار و افغانستان و غیر
ذالک برسم سیورغال بفرزند ارجمند خویش میرزا سیورغتمش ارزانی داشت و آن جناب با طبل و علم و خیل و حشم و عبید و خدم بآن صوب رفته متصدی ضبط
مملکت و حکومت گشت

ذکر رفتن خاقان سعید به مشهد مقدس و معاودت بهرات

حضرت خاقان سعید بنا بر عقیدهٔ که بخاندان
طیبین و طاهرین داشت عزیمت مشهد مقدس رضویه علیه السلام والتحیه جزم فرموده بار ادنی تمام رایات همایون در رکاب بلاحضرت اجتناب آورده روی
توجه بآن صوب نهاد و چون بآن موضع رسید شرایط زیارت بجای آورده و صلوات و صدقات بمستحقان و مجاوران رسانید و قندیلی را که از پانصد مثقال
طلا باشارت علیه ساخته و پرداخته بودند فرمود که در گنبد مرقد او بختند و پیش ازین بانوی عظمی گوهرشاد آغا در جوار روضهٔ بزرگوار امام هشتم علیه السلام
مسجد جامع بنا نهاده بود و درین اوقات نزدیک باتمام رسیده این عمارت بی تکلف و تزئین در نظر پادشاه دین پناه بغایت مستحسن نموده شرف
محمدت ارزانی داشت و حضرت اعلی خاقانی در مدت اقامت دران صوب چهار باغی و سرائی در طرف شرقی مشهد طرح انداخت و استادان چابک
دست در همان چند روز باتمام رسانیدند که تا هرگاه موکب همایون بدانجا رسد منزل آماده و مهیا بود و آن حضرت از مشهد مقدس متوجه
طوس شد و بزیارت مشایخ و اکابر آنجا فایز گشت و انواع صدقات درباره درویشان بتقدیم رسانید و از آنجا بجانب دار السلطنت هرات معاودت
نموده باغ زاغان را از فر مقدم خویش نمودار روضهٔ رضوان ساخت و مقارن این حال بار دیگر ایلچیان ختای با تبرکات و نفایس فرح افزای
و مکتوب وایمبک خان که مبنی بر یگانگی و اتحاد بود رسانیدند و تفصیل احوال فرستادگان در تواریخ مبسوط مسطور است و اردشیر تواچی که
پیش ازین برحسب فرمان مصحوب ایلچیان ختای پیش ازین آمده بودند بآنجا رسیده دران ولا مصحوب این جمع باز آمد و یکی از مخدرات خاندان
خانی را بجهة میرزاده سیورغتمش خواستاری نمود و چون ایام جشن و سور و لهو و سرور بنهایت انجامید حضرت خاقان سعید جمعی را
که در رکاب مهد علیا آمده بودند بصنوف نوازش و انعام خوشنود و توانگر ساخته و زیادت بر مطموع ایشان همه را بنواخت و این جماعت
رخصت انصراف یافته مراجعت نمودند و فرمانفرمای خراسان و عراق بلکه اکثر معمورهٔ آفاق آن زمستان را در بادغیس قشلاق فرمود و بعد از
تقدیم مشورت بهار بران قرار گرفت که بعد از تهیهٔ اسباب یورش جهة دفع ترکمان متوجه اران و آذربایجان شوند

ذکر توجه خاقان سعید بجانب آذربایجان و ظفر یافتن بر اعدا بتائید ملک منان

باعث بر این یورش آن شد که
پادشاه جهانیان صدیق نامی پیش قرا یوسف فرستاده او را براطاعت و موافقت دعوت فرمود و صدیق بآذربایجان رسیده پیغام بگذارد
و از قرا یوسف آثار سرکشی و عناد ملاحظه نموده اجازت معاودت یافته بپایهٔ سریر اعلی بعرض همایون رسانید که قرا یوسف چنان استبداد
در دماغ دارد که خود را از سلاطین ذوی الاقتدار میشمارد و گردن کشان اطراف سر بر خط او نهاده اند و حصن حصین ساخته و قلاع متین پرداخته
و ذخایر فراوان بدان موضع برده و آن بقاع را بمردم جنگی سپرده و از آن زمان که میرزا میرانشاه را آن واقعهٔ هایله روی نموده در خیال حضرت خاقان سعید
پیوسته میگذشت که لشکر بآذربایجان کشد و قرا یوسف را گوشمالی بسزا دهد اما بسبب حوادثی که در اطراف ممالک محروسه روی نمود این عزیمت مدت
در تاخیر و تعویق ماند و دران اوان که خاطر خطیر خسرو جهانگیر از دغدغهٔ مخالفان جمع بود و چمن مملکت از خار تعرض اهل عدوان پیراسته چون خبر صادق به
مسامع جلال پیوست اندیشهٔ آن حضرت تازه شد و فرمان قضا مضا صادر شد که تواچیان بتخصیص لشکر مشغول شوند و عساکر گردون مآثر بمیعاد مقرر در موضع
معین جمع آیند و باشارت علیا ابواب خزینه مفتوح گشته مال موفور در مرسومات متجنده انفاق رفت و امر شد که ملازمان آستان دولت آشیان بترتیب
اسباب محاربه و مجادله اشتغال نمایند و سی هزار دست جبه مکمل با بچه سلاحها نیز از انواع خیاجست از نیزه و شمشیر و غیر ذالک بمعسکر همایون رسانیدند و یرلیغ جهانمطاع نفاذ
پیوست که میرزا الغ بیک بضبط و ربط ممالک ماوراء النهر مشغول باشد تا ده هزار از لشکر آنجا با رکاب همایون [illegible] و میرزا سیورغتمش [illegible] قندهار اقامت نموده [illegible]
[illegible] الحکومت مقرر شد و حضرت خاقان سعید پانزدهم شعبان از دار السلطنت هرات نهضت نموده و امیر شاه ملک که از جانب خوارزم آمده بود بعد از طواف مشهد طوس شرف یافته باتفاق امیر حسن

بساده رفته بودند خدمتش را گرفته آوردند و با آنکه سکه و خطبه باسم و لقب قرا یوسف کرده بود حضرت خاقان سعید از جریمهٔ او درگذشت و دیگر آنکه حکام باب الابواب
را روی نصرت قرین آمده مشمول عواطف پادشاهانه گشته معاودت نمودند همچنین حکام و سرداران اطراف بجلایل انعام و مواهب اکرام اختصاص یافته بحسب فرمان
حضرت خاقان با وطان خویش بازگشتند و چون موسم بهار در آمد و استوا لیل و نهار روی نمود حضرت خاقان سعید از قراباغ نهضت نموده عازم تبریز شد و چون بیلقان
نزول فرمود منهیان بعرض رسانیدند که عطاها در که نوکر قدیم میرزا عمر بود و بحسب اشارت علیه بضبط ایل و الوس خود رفته بود امیر سپهید را گرفته ان حضرت میرزا ابراهیم سلطان
و امیر شاه ملک ابا بیست هزار سوار جرار بجانب نخجوان که یورت قدیم پسران سعید که اصل ترکمان ایشانند فرستاد و امیر سپهید را از انجا نشان پیدا نماند در این اثنا نوکر اسپهید ردی
بهمایون آمده صورت دولتخواهی ورا بعرض رسانید و ان حضرت او را نوازش فرموده بازگردانید و چون خاطر خطیر آنحضرت مایل آن بود که امیر خلیل شیروان را تربیت فرماید
بنوعی که محسود اکرده دو دختر میرزا ابابکر بن میرزا میرانشاه را نامزد او کردانید و بعد از آن که امیر خلیل از شیروان با تجمل تمام و اسباب آن کار آمد طوئی عظیم ترتیب دادند
و آن مخدره را بآیین شریعت غرا عقد بستند و در خلال این احوال امرا در موضع قراکوبیک بعرض رسانیدند که یار احمد سرامان با علان کلمهٔ عصیان مبادرت نموده نوکران امرا
که در گنجه و بردع بودند غارت نموده بهت رای عقده کشای میرزا ابا بکر را بدفع او نامزد فرمود و شاهزاده چون متوجه یار احمد شد او از گنجه عازم گرجستان شد و پناه
بقلعهٔ اسفراین برد چه حاکم انجا خویش یار احمد بود و آن قلعه ایست بر روی سنگ خارا در میان بیشه واقع و ابی برسان رود دنیل برگرد او روان و برج و باروی آن حصن
سد اسکندر در استحکام و میرزا ابابکر از راههای دشوار گذشته قلعه را محاصره کرد و اهالی قلعه و یار احمد بعد از دو سه روز که بمقابله و مقاتله مشغول شدند دانستند که جز اطاعت
و انقیاد چاره نیست یار احمد از روی عجز و اضطرار بیرون آمده روی نیاز بر ساحت جلال نهاد و شاهزاده عالی مقدار رسم عفو و اغماض بر جریمهٔ او کشید و بعد از تسخیر حصار معاودت
نموده در موضع حسن خانی بموکب خاقانی پیوست و روز دیگر یار احمد با سر برهنه ساخته و دست و گردن بسته پیش آورد و ان حضرت ترحم فرموده بنظر عنایت بوی نگریست و
زیاده بر این بار دیگر خطاب نفرمود که خود را بی اعتماد کرده ای اما خدمتش را امیر چهارشنبه سپردند و موکب همایون از حسن خانی نهضت فرمود و چون بکنار آب سندی فرود
آمد و قاصد امیر شاه ملک رسیده خبر آورد که امیر سکندر با سر استر اعتبار ان انهزام یافته است و رایت منصور در سیوم جمادی الاول از آب ارس عبور کرده در پای حاشیه کوه
نزول فرمود

ذکر فتح قلعهٔ بایزید بنیروی دولت قاهره خاقان سعید

چون رایت فتح آیت از آب ارس گذشته در منزل ترشقر و امرا
ناگاه بسمع اعلا رسانیدند که در این محل قلعه ایست موسوم بقلعهٔ بایزید چون برج آسمان مشید و ذخیره بسیار در انجاست و امیر اسپهید را متصرف شده مردم خود را در آن موضع
نشانده آن حضرت در بیست و سیوم جمادی الاول در حوالی قلعه نزول فرمود و مستحفظان را بایلی و انقیاد دعوت فرمود حسام الدین نوکر اسپهید بیرون آمده معروض داشت که
امیر سپهید خاتون خود را با ذخایر فراوان در آنجا نشانده است و آن جماعت تا جان در بدن دارند باختیار از دست خود نخواهند داد حضرت خاقان سعید فرمود که تو را
بخت مساعدت نمود که بسعادت ملازمت رسیدی و او را مصاحب امیر محمد خواجه چهره ساخت و سالهای دراز ملازم رکاب نصرت انتساب بود و لشکر فیروزی نشان
مرکز وار قلعه را در میان گرفتند و سایبانها برافراشتند و خیمها نصب کردند و خوف و رعب بر ضمیر ساکنان حصار استیلا یافت و عقلهای ایشان خیره و دیدها تیره شد
و در آن روز لشکر منصور دامن کوه را که شهربند مخالفان بود با طویله پایان و انبارهای غله پاک بستاندند و روی جلادت بتسخیر حصار نهادند و سپرها در سر کشیده متوجه بالا شدند
و چندانکه ساکنان حصار دلاوران سپاه نصرت شعار را زخم دار کرده می غلطانیدند بجای ایشان دیگران بالا می رفتند و دیگر کوه که مقر قلعه بود در رسیده چند برج قلعه سنگ
خارا را خالی برشد ملازمان میرزا ابابکر متوجه آنجانب شدند و طایفه از جنگجویان بالا رفتند و خود را بپای برجها رسانیدند و بسوراخ کردن برج مشغول شدند و تیراندازان
ایستادند و نمیگذاشتند که کسی سر از هیچ جا بیرون کند و بیک ساعت برج را مشبک ساخته خلل فاحش در دیوار حصار ظاهر گشت و بهادران نصرت قرین رسم قلعه گیری بساکنان
اندیار آموختند و نوکران میرزا محمد جوکی بی تحاشی بر بالای آن کوه رفیع برآمدند و نزدیک دروازه رسیده دست بتیر و کمان بازیدند و ساکنان قلعه ثبات در دروازه بعضی
مجروح شده بانک الامان برآوردند و پیش از آنکه ایشان را امان دهند باتفاق طایفه از لشکریان شجاعت آثار که بالای کوه رفته بودند خود را در حصار انداختند و قلعه
چنان حصین که شهباز وهم بر کنگره آن پر و از نمیتوانست نمود از صباح تا وقت نماز پیشین مفتوح شد و چریک منصور غنایم بسیار گرفتند و خسرو آفاق بعزم ییلاق ارباق که
در فصل تابستان طبیعت زمستان دارد روان شد و در هفتم جمادی الاول در دامن کوه در بجی بسعادت و اقبال نزول اجلال فرمود و روزی چند در آن منزل توقف واقع
شد

ذکر بعضی از وقایع که بعد از تسخیر قلعهٔ بایزید و پیش از محاربه لشکر منصور با ترکمه پدید آمد

حضرت خاقان سعید غازی
در دامن در بجی توقف نموده با پنجاه هزار سوار نامدار در آخر جمادی الاول پای عزم در رکاب عالم ستانی آورده در اوایل جمادی الآخر بر جانب جبل خلاط روان
گشته در پای کوه شامی فرود آمد و در آن منزل امیر عبد الله شیرین که فتح قلعهٔ عادل جو کرده بود و سرداران انجا قدوس و زاهد را بدرگاه کیوان شکوه آورد و اردوی کیهان
پوی از حوالی خلاط گذشته در مرغزار خرم نزول فرموده چند روز در آن مکان گذرانید و امیر محمد کرد اخلاطی بخدمت رسیده اخلاط مسخر گشت و امیر سپهید در صحرای موش
اوازه توجه عساکر گردون مآثر شنیده از انجا بدیار بکر رفت و امیر شمس الدین اندلیسی بر نهالی تخت نشسته طالع سعد بموکب علا پیوست و کوکب اقبال او روی برجه
شرف نهاد و امیر عبد الرحمن حاکم قلعهٔ موش عز پابوس حاصل کرده حصار را تسلیم نمود و امیر دولتی که بموجب فرمان صاحبقران مغفور حاکم قلعه و نیکسلان حاسود شده بود

و ثانیا نائرهٔ ازدوار فانی بسرای جاودانی رحلت نمود تراکمه از غایت وحشت متفرق شدند و بتدفین و تکفین او نپرداختند و میت را در خرگاهی که بود گذاشته سر خویش گرفتند امیر الامرا امیر قرا و قدم پادشاه که محبوب‌ترین خواتین قرایوسف بود فکر کردند که یکی از اولاد او را بر سریر سلطنت نشانند و دیگران در خدمت او کمر بندند و چون امیرزادگان مثل امیرشاه محمد و امیر اسکندر و امیر جهانشاه و امیر ابوسعید هر یک در ولایتی بودند و زمان گنجایش آن نداشت این را برگرفته متوجه قلعهٔ اونیک شدند و امیر قرا و قدم پادشاه بجانب قلعهٔ النجق رفتند و زین العابدین بیک که برادرزادهٔ قرایوسف بود روی بطرف دیگر نهاد و امیر بایزید روی بکردستان نهاد و امیر الیاس و محمد جکی پسران سعد پیوستند و برای تیغ عقد جمعیت تراکمه از هم فرو ریخت چنین بیت در تاریخ وفات امیر قرایوسف گفته‌اند وفات میر یوسف شاه تبریز کتابت شد بتاریخ کتابت القصه با وجود آنکه موکب همایون در حوالی ری بود و این قضیه در اوجان روی نمود تراکمه چنان پراکنده شدند که یک کس در اردوی چنان با عظمت از ملازمان او نماند و اوباش ببارگاه قرایوسف آمده هر چه یافتند غارت کردند بحدی که جامها از تن مردهٔ امیر قرایوسف بیرون کردند و حلقهٔ طلا با گوش او ببریدند فاعتبروا یا اولی الابصار چون این واقعه دست داد اشراف و اعیان تبریز نوکر امیرشاه ملک را از حبس بیرون آوردند و عذرخواهی نموده شرایط دلجوئی بتقدیم رسانیدند و جسد قرایوسف را از راه تبریز بارجیس بردند و در جوار مرقد آبا و اجداد او بخاک سپردند

ذکر وصول شاهزادهٔ جوان بخت میرزا بایسنقر بتبریز و بوضوح پیوستن فوت قرایوسف

غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنقر که پیش از توجه رایات همایون متوجه ممالک آذربایجان شده بود در پانزدهم شهر ذیقعده بتبریز رسید و در دولتخانه نزول فرمود و اتباع قرایوسف مانند کواکب از اثر طلوع آفتاب ناپدید شدند و شاهزاده بطریق اسلاف خویش با عام امن و امان داد خطبه و سکه بنام و لقب شاهرخی زیب و آرایش یافت و حکام اطراف و گردنکشان آفاق بدرگاه عالی ارتقا آمده مراسم تهنیت بجای آوردند و میرزا بایسنقر بهادر بهمگی همت عالی نهمت بر ترفیه احوال رعیت گماشته امور مملکت بر سنن استقامت قرار گرفت و در این ولا که حضرت خاقان سعید در قراباغ اران قشلاق فرمود سرداران عراق عجم بخدمت پادشاه عالم پناه مبادرت نموده مگر امیر باباحاجی کاودی که برادر خویش بدرگاه عالم پناه فرستاد و خود نیامد و سبب تخلف آنکه در زمان میرزا عمر بن میرزا میرانشاه جاکو را بقصاص پدر خود کشته بود و در این اوان توهم نموده پای وفا در دامن توکل کشید و حضرت اعلا فرمود که ما چون رقم عفو بر جریمهٔ او کشیده‌ایم سبب تخلف او چیست و حکم شد که میرزا بایسنقر عزیمت قلعهٔ کاور نماید و باباحاجی را بهر نوع که باشد بپایهٔ سریر اعلی رساند و شاهزاده در قلب زمستان بدانجانب روانه شده بپای قلعهٔ کاور رسید و امیر باباحاجی در موافقت متردد و از مخالفت نیز متوهم بود و میرزا بایسنقر معتمدی پیش او فرستاده از عنایت و مرحمت که از حضرت صاحبقران نسبت با او و قبیلهٔ او شده بود بیاد او آورد و از وخامت خلاف و عناد تحذیر نموده فرمود که اگر بقدم انقیاد پیش آید ملحوظ نظر عاطفت گردد و ولایات دیگر نیز ضمیمهٔ ملک او شود و خاقان سعید فرموده که مردم امیر جهانشاه قصه بر زبان نیاورند و امیر باباحاجی اطاعت شاهزاده نموده بیرون آمد و میرزا بایسنقر در شان او انواع تربیت بتقدیم رسانید و امیر مشار الیه در رکاب نصرت انتساب بایسنقر روی باردوی اعلا نهاد و چون بمقصد رسید بصنوف نوازش مخصوص گشته در زمرهٔ امرای عظام انتظام یافت

ذکر قشلاق فرمودن رایات نصرت آیات و بیان بعضی از وقایع و حکایات

حضرت خاقان سعید در نهم ذی حجه بنیت زمستان در قراباغ اران نزول فرمود و ملوک آفاق و حکام ولایات با هدایای موفور و تبرکات نامحصور بدرگاه سلاطین پناه شتافتند و از موائد جهان پادشاه گیتی ستان حظی وافر دریافتند و حضرت خاقان سعید در عید اضحی بآداب سنن قیام نموده صدقات بمستحقان رسانید و حکام آن ممالک را بنوازش و انعام مفتخر و سرافراز گردانید و در همین روز تاش بیک و غیره که از سلطان مصر روی گردان شده بودند بدولت پابوس سرافراز شدند و امرای عراق و ترکمان روز عید آمده شرف تقبیل قوایم خلافت مسیر دریافتند و در رابع عشر ذی حجه امیر خلیل الله شیروانی که بصفات پسندیده و سمات حمیده اتصاف داشت از ولایت خویش احرام قبلهٔ اقبال بسته بموکب اعلا پیوست و پیشکشهای پادشاهانه بموقف عرض رسانید و خدمتکاری او در قبول یافت و چون علامات مردانگی و امارات فرزانگی در بشرهٔ او ظاهر و لایح بود بافسر و کمر و صنوف الطاف دیگر موقر و محترم گشت و سوابق اخلاص خویش را بلواحق اختصاص موکد ساخت و برادرش امیر منوچهر که بشجاعت و دلاوری اتصاف داشت غبار سم سمند جهان پیمای پادشاه بیهمال را در دیده کشید و همچنین در این روز سید احمد علیشکی از ولایت خویش رسیده تبرکات لایق بعرض رسانید و تشریفات کرامت مخصوص شد و مقارن این حال امیر سونتای و سیدی احمد قراان و سرداران الغ یورت قشلاق آمدند و پیشانی نیاز بر خاک آستان دولت آشیان مالیده سر تفاخر باوج آسمان رسانیدند و در روز دیگر یار احمد از شیروان و پسران قرامان از گنجه و بردع باردوی اعظم ملحق شدند و باصناف نعم مکرم گشتند و دیگر سرداران و حکام اطراف و ارکان دولت قرایوسف مثل خواجه جعفر تبریزی و غیره و الیجان بیک و کرجستان بقراباغ آمده اجتماعی عظیم دست داد و در اوایل محرم ملیکه گوکلتاش با اعیان و اشراف تبریز بدرگاه عالم پناه آمده و هفتم ماه مذکور آیدکو اوغلان از پیش پادشاه مغولستان بموکب خجسته پیوست و سخنان حاکم خود معروض داشت و شاهزادهٔ سعادتمند میرزا ابراهیم سلطان که بحسب فرمان متوجه مراغه گشته بود روی باردوی اعلا نهاده در چهاردهم محرم بخدمت پدر بزرگوار خود رسید و در غرهٔ ماه مذکور ملک عزالدین شیرگیر که بحسب کمال و جلالت نسب و رفعت و علو درجه بجلالت خاندان اتصاف داشت متوجه آستان دولت آشیان گشته انواع تبرکات و تنسوقات بعرض رسانید و قابل قبول آمد و در این اثنا امید شکار از خاطر خطیر خسرو جهانگیر سر بر زد و در صحرا اقسام شکار انداختند و یکی دیگر از وقایع آن بود که نصرالله صحرائی که از تربیت یافتگان دولت بود کفران نعمت را شعار خود ساخته قدم در راه عصیان نهاد و امرا که جهت دفع او

پناه برده بودند خدمتش را گرفته آوردند و با آنکه سکه و خطبه باسم و لقب قرا یوسف کرده بود حضرت خاقان سعید از جریمهٔ او درگذشت و دیگر آنکه حکام و ارباب الویه
باردوی نصرت قرین آمده مشمول عواطف پادشاهانه گشته سعادت نمودند و همچنین حکام و سرداران اطراف بجلایل انعام و مواهب اکرام اختصاص یافته حسب الفرمان
حضرت خاقان با وطان خویش باز گشتند و چون موسم بهار و استوا اللیل و النهار روی نمود حضرت خاقان سعید از قراباغ نهضت نموده عازم تبریز شد و چون بیلقان
نزول فرمود منهیان بعرض رسانیدند که عطابها درکه نوکر قدیم میرزا عمر بود بموجب اشارت علیه بضبط ایل و الوس خود رفته بود امیر سعید او را گرفته حضرت میرزا ابراهیم سلطان
و امیر شاه ملک را با بیست هزار سوار جرار بجانب نخجوان که یورت قدیم پسران سعید که اصل ترکمان ایشانند فرستاد و امیر سعید را در آنجا نشان ندادند و در این اثنا نوکر اسپند باردوی
همایون آمده صورت دولتخواهی او را بعرض رسانیدند و آن حضرت او را نوازش فرموده بازگردانیدند و چون خاطر خطیر آنحضرت مایل آن بود که امیر خلیل شروان را تربیت فرماید
بنوعی که محسود اکفا گردد دختر میرزا ابابکر بن میرزا میرانشاه را نامزد او گردانیدند و بعد از آن که مادر خلیل از شروان با تجمل تمام و اسباب آن کار آمد طوی عظیم ترتیب دادند
و آن مخدره را بآیین شریعت غرا عقد بستند و در خلال این احوال امرا در موضع قراکوبیک بعرض رسانیدند که یار احمد ترکمان باعلان کلمهٔ عصیان مبادرت نموده نوکران امرا
که در گنجه و بردع بودند غارت نموده همت رای عقده گشای میرزا بایسنقر را بدفع او نامزد فرمود و شاهزاده چون متوجه یار احمد شد او از گنجه عازم کرجستان شد و پناه
بقلعهٔ اسفراین برد چه حاکم آنجا خویش یار احمد بود و آن قلعه ایست بر روی سنگ خارا در میان بیشه واقع و آب برسان رود دلیل برگرد او روان و برج و باروی آن حصن
سد اسکندر در استحکام و میرزا بایسنقر از راههای دشوار گذشته قلعه را محاصره کرد و اهالی قلعه و یار احمد بعد از دو سه روز که بمقابله و مقاتله مشغول شدند دانستند که جز اطاعت
و انقیاد چاره نیست یار احمد از روی عجز و اضطرار بیرون آمده روی نیاز بر ساحت جلال نهاد و شاهزاده عالی مقدار قلم عفو و اغماض بر جریمهٔ او کشید و بعد از تسخیر حصار مراجعت
نموده در موضع حسن خانی بموکب خاقانی پیوست و روز دیگر یار احمد را سربرهنه ساخته و دست و گردن بسته پیش آوردند حضرت ترحم فرموده بنظر عنایت بوی نگریست و
زیاده بر این با وی خطاب نفرمود که خود را بی اعتماد کردی اما خدمتش را با میر جهانشاه سپردند و موکب همایون از حسن خانی نهضت فرمود و چون بکنار آب بندی فرود
آمد قاصد امیر شاه ملک رسید و خبر آورد که امیر اسکندر با میر عثمان انهزام یافته است و رایت منصور در بیست و سوم جمادی الاول از آب ارس عبور کرده در پای حاشیه کوه
نزول فرمود

ذکر فتح قلعهٔ بایزید بنیروی دولت قاهره خاقان سعید

چون رایت فتح آیت از آب ارس گذشته در منزل ترکمن فرود آمد
ناگاه بسمع اعلا رسانیدند که در این محل قلعه ایست موسوم بقلعهٔ بایزید چون برج آسمان مشید و ذخیره بسیار در آنجاست و امیر سعید آنرا متصرف شده مردم خود را در آن موضع
نشانده آن حضرت در بیست و سیوم جمادی الاول در حوالی قلعه نزول فرمود و مستحفظان را بایلی و انقیاد دعوت فرمود حسام الدین نوکر سعید بیرون آمد معروض داشت که
امیر سعید خاتون خود را با ذخایر فراوان در آنجا نشانده است و آن جماعت تا جان در بدن دارند باختیار از دست خود نخواهند داد حضرت خاقان سعید فرمود که تو را
بخت مساعدت نمود که بسعادت ملازمت رسیدی و او را مصاحب امیر محمد خواجه چهره ساخته سالها ملازم رکاب نصرت انتساب بود و لشکر فیروزی نشان
مرکز وار قلعه را در میان گرفتند و سایبانها بر افراشتند و خیمها نصب کردند و خوف و رعب بر ضمیر ساکنان حصار استیلا یافت و عقلهای ایشان خیره و دیدها تیره شد
و در آن روز لشکر منصور دامن کوه را که شهر بند مخالفان بود با طویله سیان و انبارهای غله پاک ستانیدند و روی جلادت بتسخیر حصار نهادند و سپرها در سر کشیده متوجه بالا شدند
و چندانکه ساکنان حصار دلاوران سپاه نصرت شعار را زخمدار کرده میغلطانیدند بجای ایشان دیگران بالا میرفتند و در کمرگاه که محل قلعه بود رسیدند و چند برج قلعه سنگ
خارا ظاهر شد ملازمان میرزا بایسنقر متوجه آن جانب شدند و طایفهٔ از جنگجویان بالا رفتند و خود را بپای برج حصار رسانیدند و بسوراخ کردن برج مشغول شدند و تیراندازان
ایشان دندان نمیگذاشتند که کسی سر از هیچ جا بیرون کند و بیکساعت برج را مشبک ساخته خلل فاحش در دیوار حصار ظاهر گشت و بهادران نصرت قرین رسم قلعه گیری بساکنان
اندبار آموختند و نوکران میرزا محمد جوکی بی تحاشی بر بالای آن کوه رفیع برآمدند و بنزدیک دروازه رسیده دست بتیر و کمان بازیدند و ساکنان پشت دروازه بعضی
مجروح شده بانگ الامان بر آوردند و پیش از آنکه ایشان را امان دهند باتفاق طایفهٔ از لشکریان شجاعت آثار که بالای کوه رفته بودند خود را در حصار انداختند و قلعهٔ
چنان حصین که شهباز وهم بر کنگره آن پرواز نمیتوانست نمود از صباح تا وقت نماز پیشین مفتوح شد و چریک منصور غنایم بسیار گرفتند و خسرو آفاق بعزم ییلاق ارباق که
در فصل تابستان طبیعت زمستان دارد روان شد و در هفتم جمادی الاول در دامن کوه دریجی بسعادت و اقبال نزول اجلال فرمود و روزی چند در آن منزل توقف واقع
شد

ذکر بعضی از وقایع که بعد از تسخیر قلعهٔ بایزید و پیش از محاربهٔ لشکر منصور با ترکمه پدید آمد

حضرت خاقان سعید
در دامن دریجی توقف نموده با پنجاه هزار سوار نامدار در آخر جمادی الاول پای عزم در رکاب عالم ستانی آورده در اوایل جمادی الآخر بجانب جبال خلاط روان
گشته در پای کوه شامی فرود آمد در آن منزل امیر عثمان شیرین که فتح قلعهٔ عادلجواز کرده بود و سرداران آنجا قدوس و نزاهه را بدرگاه کیوان اشتباه آورد و اردوی کیهان
پوی از حوالی خلاط گذشته در مرغزار غرم نزول فرموده چند روز در آن مکان گذرانید و امیر محمد کرد اخلاطی بخدمت رسیده اخلاط مسخر گشت و امیر سعید در صحرای موش
از توجه عساکر گردون مآثر شنیده از آنجا بدیار بکر رفت و امیر شمس الدین اخلاطی برهنمائی بخت نیک و طالع سعد بموکب اعلا پیوست و کوکب اقبال او روی بدرجهٔ
شرف نهاد و امیر عبدالرحمن حاکم قلعهٔ موش عز پابوس حاصل کرده حصار را تسلیم نمود و امیر دولتشاه که بموجب فرمان صاحبقران مغفور حاکم قلعهٔ نیکسار ملطان جاسوس شده بود

بود در این ولا احرام ملازمت بسته بتقبیل انامل فیاض سرفراز شده و ملک محمد پسر ملک عز الدین شیرگیر که صاحب اختیار قرانیکوان و سلطان بود باستان دولت آشیان آمده و
امیر علی پسر قرا عثمان با سرداران آق بارودی بهمایون پیوستند و ظاهر اخلاط مرکز اعلام ظفر فرجام گشت و شانزدهم جمادی الاول ولایت ارجیش از مقدم آن حضرت
غیرت افزای خانه برجیس آمده و در آنجا امیر بایزید پسر دیگر قرا عثمان رسیده از دولت پابوس سر مباهات بفرق فرقدان رسانید و حضرت خاقان سعید عزوق فرخنده
در آق ییلاق بود پیوسته حکم فرمود که میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک با لشکری متوجه حلکا خالق و سیدی احمد شده آن بی باکان را که اظهار مخالفت و گردنکشی
کرده لوشمالی بسزا دهند و امیر قرا عثمان در آق ییلاق بدرگاه فرخنده علی الاطلاق رسیده پیشکشهای پادشاهانه بگذرانید و خلعتهای شاهوار و افسر و کمر و تنگ
عوارف و عواطف محسود سلاطین ذوی الاقتدار آمده و در آن موضع سرداران و کلانتران ولایات باصناف عنایات و انواع صلات اختصاص یافته رخصت انصراف
باوطان و ممالک خود یافتند و امیر قرا عثمان همچنان ملازم بود و در این ولا موکب ظفر لوا بجانب تبریز روان شد **ذکر محاربه لشکر خاقان سعید با
لشکر ترکمان و گریختن لشکر ترکمان** در اثنا راه بسمع اعلا رسید که پسران قرا یوسف اسکندر و اسپند با سپاهی افزون از چون و چند متوجه تبریز شده اند
و قریب باخلاط و عادل جوز رسیده اند آن حضرت با عقلا و ارباب تجربه در امر ایشان مشورت فرمود و امرا و نوئینان و قرا عثمان باتفاق معروض آن حضرت داشتند
که تا اولاد قرا یوسف بکلی مستاصل نشوند این مملکت رونق و رواجی نیابد و احوال رعیت نظام و انتظام نپذیرد و حضرت خاقان سعید سخن نیکخواهان را بسمع رضا اصغا نموده
از همانجا بجانب ارجیش معاودت نمود و امیر الیاس خواجه و امیر قرا عثمان حسب فرمان مقدمه لشکر قیامت اثر شدند و رایت همایون چون بارجیش رسید مسموع آن حضرت
شد که میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک خالق و سیدی احمد را گریزانیده اند و ایل و الوس او را غارت نموده اند و پیر علیکا را گرفته اند و در این اثنا جمعی آغایان از دار السلطنه
هرات رسیده و این معنی موجب مسرت و ارتیاح حضرت خاقان سعید گشت و امیر محمد خواجه چهره که همراه امرا بمنقلای رفته بود با قراول اسکندر جنگ کرده دو کس از
ایشان را گرفته بدرگاه عالم پناه رسانید و میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک نیز مظفر و منصور رسیدند و اولاد قرا یوسف چند نوبت ایلچیان فرستاده سخن صلح
در میان آوردند اما فایده بر آن مترتب نشد و حضرت خاقان سعید عزم رزم جزم کرده بجانب ترلکه روان شد و ایشان نیز پیش آمدند و در موضعی مناسب نزول کرده پیرامن
اردوی خود را خندق و چپر و چیزهای دیگر مانند سد اسکندر استوار ساختند و چند هزار سوار شمشیر زن نیزه گذار از اغروق خاقان سعید جدا شده پای بیشتر نهادند و قریب
فرسنگ رانده اظهار جلادت و مردانگی نمودند و از اینجانب حضرت خاقان سعید پرتو التفات بر یاسامیشی لشکر انداخته برانغار و جوانغار بناوک اندازان و تخش افکنان
قرار گرفت و در پیش قلب بازداشتند و بر پشت زنده پیلان برنشسته ناوک اندازان چون عفریت بر تلهای خاکستر نشسته و پیشتر از ملاقی ترکمانان آوازه پیلان شنیده بودند و از آن
هراسان گشته پیلان مجسم از گل میساختند و برگستوان پوشیده اسبان را بر آن میتاختند و بعضی گاوان بقوت را جوالهای کاه پر میکردند و بچوبها و پلاسها او را بشکل فیل میساختند و
گرد گاوان میگشتند تا اسبان ایشان که فیل ندیده بودند در روز رزم از میدن دور باشند بالجمله چون صفوف راست شد از هر طرف حمله‌ای تند کردند و در آن روز از
بامداد تا وقت غروب آفتاب نایره جنگ اشتعال داشت و خون از تیغ چون باران از میغ میبارید و چون سلطان شرقی نقاب آفتاب روی بار مغرب نهاد حضرت
خاقان سعید در منزل فرود آمد و فرمان داد که در پیش لشکر چاه کندند و از هر دو جانب شب همه شب بهادران پاس میداشتند روز دیگر که خسرو انجم سپه شهر فی روی
نمود حضرت خاقان سعید فرمود که لشکر کینه کش بعزم شکار سوار سوار شدند و سپاه قیامت اثر که از مهابتشان کوه آهن آب میشد برانغار و جوانغار آراسته روی
بدشمن نهادند و قریب نیم فرسنگ پیش رفتند ناگاه سپاه ترکمان با ساز و عدت فراوان پیش آمدند و مبارزان جانبین و دلیران طرفین مانند تخته شطرنج صف
آرای گشتند و هر دو لشکر مانند دریای اخضر جوشان و خروشان چون باد صرصر بر یکدیگر حمله ور گردیدند و در این روز میرزا رستم بن میرزا عمر شیخ از برانغار در
میدان رانده کارزاری کرد که داستان رستم و اسفندیار بر طاق نسیان ماند و میرزا ابراهیم سلطان و امیر جهانشاه داد مردی و مردانگی دادند و سپاه چتر
جهانگیر برجبین سعید را که عضد و استظهار سپاه ترکمان بود اسیر و دستگیر کردند و حضرت خاقان سعید فرمود که سپاه گردون شکوه تا کوچهای جنبه‌ای شسته نگرها
زدند و فرود آمدند و در اثنا جمعی از ترکمانان آمده عرضه داشتند که اولاد قرا یوسف دل بر جنگ قرار داده اند و مضمون این مقال را نصب العین ضمیر ساخته اند
ز مرگ ار بترسی بنه خود و ترک   که جنگ آن کند کو نترسد ز مرگ   و چون کشش و کوشش بسر حد افراط رسید و خورشید عالم افروز بنکوگاه مغرب خرامید و زمانه
لباس سوگواری پوشیده از حال ایشان آگاه شد هر دو گروه در محل خود قرار گرفتند و روز دیگر که خورشید خاوری با علم زرنگار از عقب مواکب کواکب در میدان
تاخت حضرت اعلای خاقانی فرمود که جریک منصور بعزم رزم سلطانی سوار شدند و از آن طرف لشکر ترکمان همه بزور پیل و هیکل شیر پیش رانده در برابر ایستادند و
بعد از مسابقت تیر و کمان شمشیر و خنجر در یکدیگر نهادند و در این روز نیز میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم آثار جلادت و مردانگی ظاهر ساختند که روان رستم و
اسفندیار از آن کارزار خیره ماند و امیر شیخ لقمان برلاس بار دیگر حمله آورده زلزله در قصر تمکن و قار دشمنان فکندند و برانغار مخالف بر امیر علیکه کوکلتاش و
امیر فیروزشاه و امیر قربان شیخ حمله آوردند و ایشان جای خود نگاه داشتند و امیر بوته و خواجه محمد مشرف و جمعی که از رسوم سپاهیگری عاطل بودند پیش راندند و
تراکمه آن جماعت را صید خود دانسته تنی چند بقتل آوردند و خواجه محمد مشرف سمنانی تیر بساط زندگانی طی کرد و از کثرت حملات ترکمانان نزدیک بود که بخیمه حرمی سپاه منصور رسند و مخالفان

چند قطار شتر را به این معنی راندند که فتح و ظفر دانستند تا حضرت پادشاه نیک اعتقاد فرمانداد تا در میان میدان جنگ کاه طهارت خانه زدند و بعزم ادای نماز چاشت که مدت العمر از انجناب فوت نشده بود از اسب فرود آمده بخرام فرود آمد و بتسکین تمام وضوئی کامل ساخت و پیشانی تضرع و نیاز بر زمین اخلاص نهاد و بوقت اجابت دعا را بارگاه احدیت مسئلت نمود و چون یقین دانست که باسعادت ملتمس اقتران یافته و تیر دعا بهدف اجابت کارگر شده پای سعادت در رکاب همایون آورده در معرکه قول آرام گرفت و در آنوقت امیر غیاث الدین شاه ملک که ملازم آنحضرت بود تدبیری بصواب اندیشید و گفت تا نقاره بشارت زده آواز در انداختند که امیر اسکندر گرفتار شده مضمون کلمه الحرب خدعة بوقوع پیوست لشکریان امیر اسکندر بمجرد استماع این کلمات کار از دست و دست از کار رفته پای ثبات و قرار ایشان متزلزل گشت و میرزا بایسنغر در آن حال که شکستی بدست چپ جنود ظفر ورود رسیده مانند شیر ژیان با طایفه از دلیران پرخاشجوی روی بآنصوب نهاد و حضرت خاقان سعید فرمود که بهادران سوار آراسته بمدد شاهزاده روند و موکب همایون در حفظ و نصرت ملک بیچون در حرکت آمده قول و برانغار بیکبار روی بدشمن آوردند و نیران محاربه التهاب یافته جویهای خون در معرکه روان شد و میان ارواح و ابدان [illegible] نوعی مفارقت دست داد که تا قیام ساعت قیام امکان مواصلت نماند و اولاد قرایوسف و لشکر ترکمان که دیو غرور در دماغ ایشان راه یافته چون آثار دولت و اقبال بر صفحات احوال سپاه نصرت پناه مشاهده کردند و تسلط و اقتدار ایشان معاینه دیدند شکسته خاطر شده دل از ملک و مال بر گرفتند و هر چند خواستند که پای مشی لشکر کنند میسر نشد بضرورت روی بفرار نهادند و بار نهاده مانند پشه از باد صرصر گریزان شدند و بسیاری از آنها که نتوانستند که روی بفرار آورند بدینجهت بقید اسیر و دستگیر شدند و حضرت خاقان سعید این فتح نامدار را که طراز فتوحات سلاطین روزگار تواند بود از محض عنایت الهی دانست و زبان بشکر ایادی پادشاهی گشاده فرمانداد تا منشیان بلاغت آثار فتحنامها در سلک تحریر کشیده ایلچیان فلک مسیر آنها را در آذربایجان و مازندران و سیستان و عراق و کابلستان و خوارزم و ماوراء النهر و ترکستان و سایر ممالک محروسه بردند و لشکر منصور اموال نامحصور گرفتند و این فتح ارجمند در غره شعبان سنه اربع و عشرین و ثمانمائه در موضع الشکرد روی نمود و روز دیگر آن حضرت کوچ فرموده و رایات راه نظر کیمیا اثر پادشاه دین پناه بر اسیران ترکمان افتاد و از کمال کرمی که در جبلت همایون مرکوز داشت بجهت بر سختی کارشان شمشیر خود را از زنهار ایشان و فرمان عالی باطلاق آن جماعت نفاذ یافت و آنحضرت براه خوی روانه شده در منتصف شعبان بدار الملک تبریز رسید و اهالی آنجا که بیم غارت و تاراج داشتند بیمن معدلت و احسان حضرت خاقان از آسیب دوران مصون و محفوظ ماندند

ذکر مراجعت حضرت خاقان با نصفت و داد و بیان بعضی وقایعی که دست داد

رای صواب نمای پادشاه جهانگشای اقتضای معاودت از ممالک آذربایجان بجانب خراسان نموده از خوی کیهان پوی در حرکت آمده و در اوایل ماه مبارک رمضان در دار السلطنه نزول فرمود و حکام و سرداران آذربایجان را رعایت و عنایت بسیار فرموده و مناشیر و امثله ارزانی داشته اجازت مراجعت داد و خاقان ظفر قرین لشکرهای فارس و عراق را اجازت داد که بمساکن خود روند و میرزا ابراهیم سلطان براه درگزین متوجه شیراز شد و میرزا رستم بجانب صفهان و همچنین حکام کرمان و یزد و کاشان برحسب فرمان بولایات خود بازگشتند و حضرت خاقان سعید بسبب شدت حرارت هوا چند نوبت شکر کرده از مملکت ری بگذشت و امیر الیاس خواجه را با لشکر جلادت آئین و حدود ری و قزوین بگذاشت و در اواخر رمضان بمملکت خراسان در آمد و امیر غیاث شاه ملک اجازت یافته از استراباد بخوارزم شتافت و چون آن حضرت بنیشابور رسید بزیارت اکابر و مشایخ رفته و از آنجا روانه شده بمشهد مقدس رسید و از روح مقدس امام رضا علیه السلام استمداد نمود و در نوزدهم شوال دار السلطنه هرات از فر قدوم آن حضرت نمونه ریاض جنت آمد و چون در مقر دولت قرار گرفت ایلچیان خضر خان بدرگاه عالم پناه آمدند و پیش از یورش آذربایجان خضر خان کسان فرستاده بود و التماس نموده بود که از پایه سریر اعلا رسولی بدانجانب رود تا موجب افتخار او گردد و در ممالک هندوستان باعث نیک نامی و ناموس احترام او شود و حضرت خاقان سعید مولانا میر خواجه را که بحسن تقریر و ادای دلپذیر دلهای رمیده صید کردی بدانصوب روانه گردانید و خضر خان مولانای مشار الیه را رعایت بسیار فرمود و تحفهای پادشاهانه مصحوب جناب مولوی ارسال نموده و قاعده دولتخواهی خود را با آن خدمت شایسته مشید گردانید و از جمله عجایبات آندیار یک کرگدن فرستاده بود و حیوانیست غریب و شکل مهیب بهیأت شبیه گاو و سمهای شکافته و یکشاخ بر پیشانی دارد و هیچ حربه بر پوست او کارگر نمی آید و از آن پوست سپر میسازند اگر چه بچه کاو است اما گویند که با فیل جنگ کند و غالب آید و محمد طیب حسب فرمان از قرابلغ ادان برسم رسالت عازم مصر و شام شده بود و چون بآن مملکت رسید سلطان شیخی حاکم آنجا وفات یافته بود و مظفر و تاتار بحل و عقد آن دیار قیام نموده و ایلچیان او را انواع تفقد و دلجوئی کردند و عرضه داشتی مصحوب او گردانیدند مضمون آنکه اگر رایت فتح آیت بدین مملکت توجه نماید آنچه وظایف جانسپاری و خدمتکاری باشد بتقدیم رسد و محمد طیب در اواخر شوال بدار السلطنه هرات رسیده صورت اخلاص و عرضه داشت محمد و تاتار را معروض رای پادشاه کامکار گردانید و سلطان توشجی که هم در قرابلغ بمقتضی فرموده متوجه دشت قبچاق شده بود هم از آنجا خوش و شاکر باز گشت و در ماه ذیقعده بدار الملک هرات رسید و کیفیت محبت و دولتخواهی خان آنجا را بعرض رسانید

ذکر حالات شاهزاده جوانبخت میرزا الغ بیک گورکان و قضایای ماوراء النهر و شمه از احوال مملکت جته و حکومت مغولستان

چون جناب سلطنت قباب میرزا الغ بیک پادشاهی حکمت اندوز و سلطانی هنر پرور دانش گستر بود و دانش افلاطون و حشمت فریدون جمع داشت و در جمیع علوم بتخصیص علم ریاضی عدیل و نظیر نداشت تفرد داشت و در رعایت قواعد نصفت و عدالت بر همگنان روشن شده بود و انتظام در تنظیم ملک و ملت بر عالمیان عیان آمد اگر چه مناسب چنان مینمود که هر کاه که خامه مشکین شمامه بذکر سلاطین کامکار رسید بتحریر القاب اشتغال نماید اما چون ذکر اسامی ایشان در این

در این اوراق تسطیر سیادت اختصاص مجرد نام بزرگوار این طبقه را اکتفا نموده می‌آید و من الله العصمة والتوفیق در اوائل محرم سنه احدی و عشرین و ثمانمائه میرزا
الغ بیگ از نواحی خجند که در آنجا قشلاق کرده بود به دار الملک سمرقند آمد و در اوائل صفر جمعی از ملازمان خاصه که به در امیرشاه ملک متوجه خوارزم شده بودند مظفر
و منصور به درگاه عالی رسیدند و در دهم صفر خبر وفات خان مغولستان رسید و در ربیع الاول نوکر صدیق بهادر از جانب کاشغر آمده خبر آورد که اویس اغلان نقش جهان را
که خان جته بود به قتل آورده و در میان مغولان شورش و آشوب است میرزا الغ بیگ معتمدی به تفحص احوال به جانب مغولستان فرستاد و جمعی از مغولان که در قلعه سمرقند مقید
و محبوس بودند اطلاق فرمود و میرزا محمد جوکی بهادر در ماه رجب متوجه ماوراء النهر شد و چون از آب جیحون گذشت میرزا الغ بیگ طایفه‌ای از خواص و مقربان را به رسم استقبال نامزد کرد و ایشان
روان شده سعادت تقبیل بساط شاهزاده دریافتند و در کنار آب بازگشتند و اختر سعد در یک برج و آن دو گوهر قیمتی در یک درج قرین یکدیگر شدند و میرزا محمد جوکی
بهادر در باغ دلگشای فرود آمد میرزا الغ بیگ چند روز شرایط ضیافت قیام نموده رسمهای پادشاهانه به جای آورد و معتمدی که به تحقیق احوال مغولستان رفته بود باز
آمد و شرح پریشانی آن دیار به سمع اشرف اعلی رسانید و میرزا الغ بیگ را خاطر از آن جانب فراغت یافته میرزا محمد جوکی در شوال نهضت فرمود و باتفاق عازم خراسان
شدند و از سمرقند بیرون آمده بیست و هفتم شوال در کنف دولت و اقبال به دار السلطنه هرات رسیدند و حضرت خاقان سعید که به رسم جانور انداختن به کلکا سرات رفته بود و چون به
دولت و اقبال مراجعت فرمود شاهزادگان به رسم استقبال بیرون آمدند و در راه به دولت تقبیل انامل فیاض فایز گشتند و آنحضرت در شأن فرزندان ارجمند صنوف نوازش و احسان ارزانی داشته طوی
پادشاهانه ترتیب فرمود و رخصت معاودت داده و شاهزادگان متوجه ماوراء النهر شدند و روز پنجم ذی حجه به دار السلطنه سمرقند نزول فرمودند و دیگر از وقایع ماوراء النهر
آن بود که در هفتم ماه مبارک رمضان آکا بیگم بنت میرزا محمد سلطان که حرم محترم میرزا الغ بیگ بود بعد از عارضه چند روزه به روضه رضوان خرامید و شاهزادگان
کامکار با وجود کمال تمکن و وقار عنان صبر از دست داده قطرات عبرات از فواره دیده روان کردند و عاقبت چنگ در دامن صبر و تحمل زده زبان به کلمه انا لله و انا
الیه راجعون گشادند و صلات و صدقات به ارباب فقر و احتیاج رسانیدند و شرایط اطعام و ختمات کلام ملک علام به جای آوردند و دیگر آنکه در سلخ ربیع الآخر اوقچی خان
از آنکه بر سریر خلافت نشسته به سبب انقلاب احوال اوزبک و ولوع شورش عشق ایشان به خلاف و انحراف از جاده اسلاف اسلام و هر چند که در اجتماع ایشان تجربه کرده بود
از میان الوس بیرون آمده التجا به درگاه کیوان اشتباه میرزا الغ بیگ آورده به انواع احسان و انعام ملحوظ و مخصوص آمد و در زمره شاهزادگان و جوانان انتظام یافت و جناب
میرزا الغ بیگ اسباب سلطنت براق خان ترتیب نموده به خدمت دار الملک خویش فرستاد و در آخر ماه رجب از جانب کاشغر خبر آمد که دختر امیر خدایداد قصد پادشاه کرده و در میان
مغولان شورش است و میرزا الغ بیگ لشکری به جانب مغولستان کشید و امیر سکندر بوقا را در سمرقند داروغه گذاشت و از باغ دلگشای نهضت نموده به موضع قراقلاق رفت و در آنجا نوکران امیر
خدایداد از جانب مغولستان آمده شرف پای بوس دریافتند و روز دیگر نوکران صدر الاسلام که اعظم امرای جته بود به همراه صدر الاسلام به نواحی آمده به وسیله امرا سان پیشکش که همراه داشتند گذرانیدند
و میرزا الغ بیگ از آب خجند عبور نموده مقارن این حال چلکا در ملازمت مهد علیا مدنگار خانیکه دختر شمع جهان که جهت میرزا جوکی بهادر به خراسان می‌بردند رسید و ذکر تزویج مبارک در این
اوراق مسطور از کلک بیان خواهد شد انشاءالله و میرزا الغ بیگ جته را عنایت نموده حیث ایشان خانی و نتیجه دودمان چنگیزخانی سوار شده و در ایام تا تمام بگذرانید و از آتاشکنت کوچ کرده چون
موضع یورلاق مخیم دولت و اقبال گشت در آنجا شخصی از جانب اوزبک آمده خبر پریشانی قوم جته به عرض رسانید و یکی از تجار هم در آنجا رسید و موافق خبر سابق گفت میرزا الغ
بیگ رایت معاودت برافراشت و خواجه ترخان و دیگر امرا را به جانب کاشغر روان ساخت و در آن صحرای روح‌افزای دلگشای به رسم صید و شکار قیام نمود و در هفتم رمضان از
رود جیحون گذشت و منازل پیموده دویم شوال در کنف دولت و اقبال به فر مقدم خویش خطه سمرقند را جنت مثال ساخت و در آخر ماه به جانب بخارا عزیمت نمود و در چهارم ذی
قعده در بخارا نزول فرمود و روز دیگر نوکران امیرشاه ملک از طرف خوارزم جانوران به رسم پیشکش گذرانیدند و جناب میرزا الغ بیگ در آن بلده مدرسه
که معمار همت عالی نهمت او ساخته بود درآمد و طلبه علوم و ساکنان آن بقعه شریفه را عنایت و رعایت فرمود و بعد از چند روز که در بخارا بکام دل گذرانید عازم
سمرقند شد و در قریه کوهین امرا که به کاشغر رفته بودند به موکب همایون پیوستند و بیستم ذی حجه از طلعت خجسته اثرش شهر سمرقند بهشت مانند گشت و در اوائل سنه اربع و عشرین
و ثمانمائه ایلچیان ختای که پیش حضرت خاقان سعید آمده بودند بعضی پیش میرزا ابراهیم سلطان رفته و زمره‌ای به خدمت امیرشاه ملک مبادرت نمودند مجموع بازگشته به سمرقند رسیدند و از
جمله ملازمان و نوکران حضرت خاقان سعید امیر شادی خواجه و بایسنقر و سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش و از پیش میرزا ابراهیم سلطان امیر حسن پهلوان جمال و میرزا
سیورغتمش از نوکران امیرشاه ملک ارغون و از شاهان بدخشان خواجه تاج الدین که به سفارت ختای نامزد شده بودند همراه ایلچیان و امینک خان حاکم ختای
به سمرقند آمدند و میرزا الغ بیگ آن جماعت و ایلچیان ختای را طوی داده رعایت و عنایت بسیار فرمود و ایشان در غره صفر به جانب ختای عزیمت نمودند و بسیاری از تجار و مردم
اطراف و اقطار آن سفر اختیار کرده با ایلچیان همعنان شدند و در خلال این احوال میرزا الغ بیگ در وسط بلده فاخره سمرقند بنای مدرسه عالی و خانقاهی رفیع فرمودند و از
مستغلات و مزارع و قریه چندان بر آن وقف کرد که بعد از استیفاء ارباب وظایف از مدرسان و طلبه علوم و حفاظ و علمای آن بقعه شریفه حقوق خود را هر ساله مکرر گرفته
و مبالغی خطیر فاضل می‌آمد و در خزینه امانت و موضع محفوظ می‌گشت و همچنین فرمان عالی نفاذ یافت تا استادان چابکدست رصدی بنهادند و عمده عمله رصد بطلمیوس ثانی افضل
حکمای یونان مولانا غیاث الدین جمشید و جناب فضایل مآب مولانا نظام الدین کاشی بودند و در اندک زمانی این عمارت در غایت تکلف و تزیین و رصانت به اتمام

با تمام رسید و از نتایج رصد زیجی مرتب شد که از زیج جدید گورکانی گویند و اکنون بیشتر منجمان اقالیم از این زیج استخراج مینمایند و دیگر از وقایع آن بود که چون خبر فتح آذربایجان و انهزام لشکر ترکمان در سمرقند اشتهار یافت میرزا الغ بیگ خواست که دیده بهجران کشیده را بنور طلعت والده بزرگوار گوهرشاد آغا روشنی پذیر گرداند و در آن زمان بانوی دوران با فرزند خود میرزا محمد جوکی در خراسان بود و نهضت شاهزاده از ولایت ماوراء النهر بنا بر مصلحت ملکی متعذر بود لهذا کسی بجانب خراسان فرستاد و التماس نمود که آن بانوی عظمی بدان صوب قدم رنجه فرماید و مهد عصمت پناه در اوایل ربیع الاول از دار السلطنه هرات روی براه نهاد و میرزا محمد جوکی در آن سفر همراه بود و چون مهد علیا از آب جیحون عبور نمود میرزا الغ بیگ اسباب استقبال مرتب داشته روان شد و در ولایت بخارا بسعادت ملاقات فایز شد و منتصف ربیع الآخر بدان بلده بسمرقند رسیدند و میرزا الغ بیگ درباغ درباغ جشن و طوی رنگین ترتیب داد و چند روز بنشاط و انبساط تمهید یافته شاهزاده اسپان با زین زر و قطارهای شتر و صنوف نفایس و دیگر تبرکات پیشکش بانوی عظمی کرد و چون طوی بنهایت انجامید مهد علیا عازم خراسان شد و میرزا الغ بیگ جهة اعزاز و احترام تا رباط ابام مشایعت کرده بعد از آن بانوی کبری گوهرشاد آغا انجناب را مبالغه کرده باز گردانید و میرزا محمد جوکی برادر بزرگوار را وداع نموده خود در رکاب والده عصمت انتساب عازم خراسان شد و میرزا الغ بیگ لشکرها جمع آورده عزم جانب جته جزم فرموده رایت جلادت بدان صوب برافراخت و از اتباع امیر سکندر و امیر پیر ملک و امیر بایزید را برسم منقلای روانه ساخت و بعد از چند روز ملک اسلام از طرف مغولستان رسیده صورت اخلاص و دولتخواهی مغولان را بعرض رسانید و در این اثنا از پیش امرا که بایلغار رفته بودند خبر آمد که الوس مغول منقاد شده بپای ظفر پناه پیوستند و متعاقب کلانتران آن قوم بسمرقند آمده شیر محمد اغلان و صدر الاسلام بشرف پابوس استسعاد یافتند و همه را بمحل مناسب فرود آورده و میرزا الغ بیگ بترتیب طوی پادشاهانه فرمان داد و ایشان را بتشریفات و انعامات نوازش فرموده در اینوقت بمسامع علیه رسید که امراء مغولستان یکپی قمر الدین را بقتل آورده‌اند و دیگر پسرش بامیدواری لطف بیکران رسید و پسر قمر الدین چون بدرگاه جهان پناه رسید مشمول الطاف بینهایت و بانعام خلعت اختصاص یافت و در این ولا صوفی اغلان از پیش براق خان آمده نثار و پیشکش آورده مقبول افتاد و بولاد تیمور از طرف جته رسیده عنایت شاهانه شامل حال ایشان شد و شب سادس ماه شوال بمسامع جلال رسید که شیر محمد اغلان باگروه انبوه از ایل جته گریخته از جناب فی الحال ایلچی دولت در رکاب آورده تا بوقت پیشین رانده و با جماعت رسیده شیر محمد اغلان و سارق اغلان را دستگیر نموده بعد از چهار روز بپایه سریر اعلا رسانیدند و میرزا الغ بیگ قلم عفو بر جرایم گناهکاران کشیده همه را رعایت فرمود و صدر الاسلام و ملک اسلام را بجانب کاشغر فرستاد و شیر محمد اغلان را اسباب پادشاهی بخشید و بجانب ولایتش روان ساخت و نفس همایون بجهة قشلامیشی عازم بخارا شد و چون شهباز خاطر خطیر از نشاط شکار و پرانیدن شاهین و شنقار فراغت یافت اردوی همایون بدستور پیشین در ظاهر بلده فاخره قشلاق فرمود و ایلچیان از جانب جته رسیده خوشنود معاودت نمودند و در آن زمستان مهتاب علی الاطلاق خسرو آفاق را فرزندی گرامی ارزانی داشت و بعبد الله میرزا موسوم گشت و میرزا الغ بیگ چون فصل شتا در نواحی بخارا گذرانید در بهار سنه خمس و عشرین و ثمانمائه عازم خراسان شد و بسعادت دستبوس خاقان سعید استسعاد یافت و مراسم تهنیت فتح اران و آذربایجان بجای آورد و در این یورش اشراف و اعیان سمرقند مثل شیخ الاسلام و خواجه نظام الدین و خواجه عصام الدین و خواجه ابو الفتح ابو اللیث ملازم شاهزاده عالیجناب میرزا الغ بیگ بودند و در اثنای راه چون میرزا بایسنقر از ولایت طوس و مشهد آمده برادران عالی گهر یکدیگر را دیدند اظهار مسرت نمودند و بنا بر آنکه حضرت خاقان سعید از راه دور آمده بود بحکم مهمان داشت میرزا الغ بیگ طوی پادشاهانه مرتب داشته اعیان دولت را رعایت لاتحصی فرمود و مدت دو ماه در ملازمت حضرت خاقانی بسر برده رخصت انصراف یافت و عنان عزیمت بجانب ولایت ماوراء النهر منعطف گردانیده در مقر عز خویش نزول فرمود

ذکر توجه میرزا الغ بیگ بجانب جته و مغولستان و بیان سبب آن

دران اوان که سرداران جته از منازل و مواطن خود گریزان شده و بهر طرف پویان و این المفر گویان التجا بدرگاه میرزا الغ بیگ گورکان آوردند و شاهزاده جوان بخت همه را در ظل حمایت خویش جای داد و ایشان در کنف مرحمت خسروانه بسر بردند و بجزایل نعم و مواهب کرم از درهم و دینار و خلعتهای فاخره و اسبان راهوار و منازل روح بخش فرح افزای اختصاص یافتند و آخر الامر بمقتضای البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا شرارت طبیعت ایشان باعث شد که بعد از عود بمواطن خود همه حقوق را بالعقوق مقابله کردند بیان این سخن آنست که پسر امیر علی تکریت بی جهتی ظاهر از درگاه اعلا روی گردان شده بسوی ملک ایشان شتافت و اسکندر پسر ملک شاه توچی بموجب فرمان از عقب او رفت و چون غیبت اسکندر ممتد یافت میرزا الغ بیگ گورکان هکسا ارسلان را بدین مهم فرستاد و بعد از مدتی که فرستادگان باز آمدند معروض داشتند که صدر الاسلام بعرض میرساند که ملتمس بنده بر آنست که در فصل بهار قاصدی بدرگاه فلک اقتدار رساند و در باب جریمه پسر علی تکریت کلمه چند بمسامع علیه رساند اگر ملتمس بنده قبول افتد فبها و الا بجز تسلیم و انقیاد چاره نیست و چون فصل بهار آمد قاصد نیامد و علامات شقاق بر صفحات روزگار ایشان ظاهر گشت و چون آن قوم مربوب شفقت شهریاری بودند و رعایت جانب بنده عاصی مطیع بر ذمه همت علیه از جمله واجبات بود و پاس حق ازان جمع ناسپاس مبادرت نرفت بامید آنکه یدع علی الایام ان یعصی قوما کالذی کانوا بهار و تابستان گذشته فصل تیرماه روی نمود و از رسیدن قاصد و ایلچی یاس تمام حاصل آمد و آن جماعت که نقض مبانی عهود را ملتزم گشته بودند رای صواب نمای بر استیصال آن مفسدان قرار گرفت و چون عزیمت جناب خسروی بر توجه بدانجانب تصمیم یافت حمزه را بخراسان فرستاد تا صورت قضیه را بتفصیل بعرض خاقان حمیده خصال رساند تا بموجب فرمان عمل رود و حمزه بپایه سریر اعلا آمده ادای رسالت کرد و حضرت خاقان سعید آن یورش را صواب شمرده فرستاده را باز گردانید

باز گردانید و چون بسمرقند رفته صورت حال باز نمود میرزا الغ بیک از روی نشاط رایت انبساط برافراخت و بلی فسیح وقتی صحیح بتهیهٔ اسباب لشکرکشی اشتغال فرمود و چون عزیمت تصمیم یافت ولی بیک قوچین را بدار السلطنه هرات فرستاد تا حضرت خاقان سعید را از توجه رایت فتح آیت بآن جانب جهت اعلام دهد و میرزا الغ بیک در روز چهارشنبه یازدهم ذی حجه سنه سبع و عشرین و ثمانمایه موافق لوی ئیل که آفتاب در اواخر حوت بود بفال همایون و رای صواب نمای سعادت در رکاب فلک احتساب ورد سوار شده بنیت آنکه چند گاه در حوالی شاهرخیه توقف نماید و چون لشکرها مجتمع شوند از آنجا بفیض فضل رب العالمین عنان بجانب مقصد منصرف گرداند و فرمان داد که سپاهی که در نواحی سمرقند و کش و نخشب و بخارا خیمهٔ اقامت زده بودند بزودی در حرکت آیند و تواچیان و ایلچیان را فرمان شد که تا چریک سایر ولایات را چون ترمک و تونکات و غیر ذلک جمع آورند در اندک زمانی بر حسب میعاد در ساحل آب سیحون لشکری جمع گردید که هامون و کوه از کثرت آن بستوه آمد و جناب شهریاری دانست که کنار آن آب چنین دریای لشکر نخواهد در نیابر این فرمان نافذ شد که میمنهٔ عساکر منصور بالتمام در ولایت اندخان اقامت نمایند و میسره بکلی بجانب استراباد روانه شوند و قلب سپاه در ساحل قرار گیرد و برین نهج خدم و حشم در مواضع مقرره آرام گرفتند و جناب شهریار عادل فرمود که تا نقارها که جمع آورده بودند بر لشکریان تفریق کردند و هر فردی از افراد سپاه را علوفه مستوفی رسید چنانچه طعام اقامت و سفره و اوانی و چهارپایان و آب و علیق کافی گردید و علت و آلات و ما یحتاج حرکت منصور مرتب گشت حکم قضا امضا نفاذ یافت که امرا تواچی و رسان لشکر تفحص بلیغ نمایند و ایشان بفرموده عمل نموده هر جا قصوری بود بعرض رسانیدند و آیت عتاب که در باب تقصیر نازل شده در معرض سخط و عتاب آمدند و میرزا الغ بیک ابواب خزاین گشاده عساکر گردون ماثر را کلکا داد و امرا تومان و قوشون را علی الاختلاف مراتبهم نوازش فرمود و [illegible] گردانید و ادوات حرب و آلات طعن و ضرب از تیر و کمان و سیف و سنان و گرز و خنجر و سپر و زره بسیار بر جماعت قسمت یافت بمرتبهٔ که قیام بستوه آمدند و در این اثنا یارق اتمش براق اغلان که در آن نزدیکی در دشت قبچاق بر سریر خانی نشسته بود دیده گاه فلک اشتباه میرزا الغ بیک را بچند دست شنقار با اسبان راهوار و دیگر سلاکات تاتر کات گذرانیده و از جلوس براق خان بر مسند آبا و اجداد خویش بشارت داد و این معنی موجب زیادتی مسرت و ارتیاح جناب میرزا الغ بیک شده چون یورش این معنی را [illegible] نکو داشته یارق چند روزی در اردوی همایون توقف نمود و رخصت انصراف طلب داشت و جناب شهریاری او را با فنون اکرام و خلعت و انعام اختصاص بخشیده اجازت داده یورس اغلان و تورک برلاس را که آن یکی از غلامان و این یکی از امرای رفیع مقدار بود بجانب دشت قبچاق روان فرمود تا بخدمت براق خان رفته مراسم تهنیت جلوس تقدیم رسانند و تحفهای ارجمند و هدایای لایق چون خلعتهای طلادوز و ثیاب زربافته و تاج و کمر و شمشیر با ساز زر و استر و خرگاه و خیمه و بارگاه و دراهم و دینار و کوس و علم و کارخانه و فراش خانه و اوانی با دیگر اسباب سلطنت و جهانبانی و صنایف شاگرد پیشگان مانند رکاب دار و باورچی و نقاره‌چی همراه ایلچیان روان فرمود چنانکه سنت بزرگان [illegible] و یارق و یورس اغلان و تورک برلاس به اتفاق متوجه دشت قبچاق شدند و در خلال این احوال چکه تواچی که بفرط ذکا و کاردانی مشهور و معروف بود از جانب خراسان رسیده معروض داشت که حضرت خاقان سعید میگوید که شما لشکرها جمع آورده در شاهرخیه قشلاق کرده اید و داعیهٔ آن دارید که بولایت جته مغول روید چگونه در این امر با ما مشورت نکردید میرزا الغ بیک جواب داد که در این یورش بی رخصت حضرت خاقانی نبود چه حمزه و ولی بیک را پیش از این جهت استجازه بدرگاه عالم پناه فرستاده بودیم و ایشان بعد از مراجعت باز نمودند که آنحضرت تصویب این اندیشه فرموده و نشان همایون موافق قول خویش همراه آوردند چکه گفت که حضرت خاقان سعید توجه شما را بآن جانب از طریق صواب بعید میشمارد و شاهزاده جواب داد که آنچه از ما واقع شده بنا بر اشارت رای صواب نمای بوده و بمقتضی الشروع ملزم این عزیمت را بامضا خواهیم رسانید و تاخیر و تسویف در اینکار موجب آن میشود که بعد از ترتیب و تجهیز لشکرها و آمدن باین مقام دور و نزدیک و ترک و تاجیک ما را بر رکاکت رای و تلون مزاج منسوب دارند و دیگر بر صادرات اقوال و احوال ما اعتماد ننمایند و نشان حضرت خاقانی را که مشتمل بود بر استحسان العزیمت با چکه فرستاده شد و چون چکه بازگشت امیر یوسف خواجه ابن شیخ علی بهادر را حضرت خاقان سعید پیش میرزا الغ بیک فرستاده تا شاهزاده را از آن یورش منع نماید و یوسف خواجه در آن باب از زبان همایون آن حضرت مبالغها نمود و میرزا الغ بیک همان کلمات کرد که با چکه در میان آورده بود و بلکه دیگر سخنان معقول ضمیمهٔ آن گردانید و یوسف خواجه جواب بصواب شنیده دم در کشید القصه

چه خورشید بر زد سر از برج حوت بفرمان حی الذی لایموت

جناب سلطانی بتوفیق حضرت سبحانی رایت جلادت بجانب جته برافراخت و صباح شنبه بموجب بارک الله فی سبتکم و خمیسکم در بیست و هفتم ربیع الاول سنه ثمان و عشرین و ثمانمایه بدلالت دولت بطالعی که تولا کند با و تقویم از قشلاق شاهی بعزم جته سوار شد تا عزم خطه بدخواه گرد نا قرابد دین و دولت افلاح دولت اندیش و فیروزی آیس نصرت اند قلب عزت بر جناح بالشکری که کوه از حمل آن بستوه آمد و مرکز زمین از ثقل آن از جای بجنبید و چون قلب سپاه بتاشکنت رسید میمنه و میسره ملحق شدند و امرا و مبارزان و بهادران و دلاوران از اطراف ممالک محروسه باردوی همایون پیوستند و میرزا الغ بیک بمقتضی و شاورهم فی الامر عمل نموده و فرمان داد که امرا و ارکان دولت جمع آمدند و فرمود که در این امور مشورت کنید و آنچه طلیعهٔ حزم و کیاست بدان قیام نماید ایشان گفتند رای پادشاه اصوب است بهر چه اشارت شود مقرون بصواب و نجاح خواهد بود و میرزا الغ بیک فرمود که در این ایام استماع افتاده که طایفهٔ قوم کرایت در حوالی نیک طراز مقام ساخته اند باعتماد آنکه بعد از صاحبقران مغفور هیچ ملک قصد ایشان نخواهد کرد و هیچ خان میل خانه ایشان نخواهد نمود و فارغ و ساکن و ایمن و مطمئن نشسته اند مصلحت چنان مینماید که جمعی از بهادران فوجی از بهادران بی خبر بر سر ایشان تاخت برند چه کار حرب مبنی بر مکر و خدع است و امرا این فکر را صواب شمردند

و باقتضای این رای اتفاق نمودند و میرزا الغ بیک لقمان توachی و پیری ملک و ابوبکر بهادر را با ده هزار سوار نامدار همه مردان کار و شایسته کارزار بر سر القوم فرستاد و وصیت فرمود که مطلقا آتش مکنید تا دشمن آگاه نشود و باید که چون ظفر یابید زود مراجعت نمائید تا ایشان تصور کنند که شرذمه قلیل بوده اند که انتهاز فرصت نموده اند و غنیمتی بچنگ آورده اند و بدین سبب توقف کرده نگریزند تا رایات منصور برسد و امراء چون روی بدان جماعت نهادند میرزا الغ بیک با لشکری بیکران از عقب روان شد و چون چند منزل قطع فرمودند جهت استخبار و استطلاع احوال ایشان جمعی را بزبان گیری فرستادند و قراولان لشکر که این امر رفته بودند ناگاه بخانهای بعضی مخالفان رسیدند فی الحال ساکنان بیوت را بگرفتند و بسبب اشتغال بغارت و تاراج غفلتی واقع شده یکی از اهل خانها فرصتی یافته بگریخت و ابراهیم توقتیمور را از رسیدن سپاه آگاهی داد و فی الحال با او لجای تیمور از خوف ما و لجا شدن باعیال و اطفال خود از مقدار اموالی که میسر شد برگرفته روی بگریز نهادند و بسیاری از مردم خود را در منازل خود گذاشته امراء چون روز شنبه یازدهم ربیع الاول بسر یاغی رسیدند دست بغارت و تاراج برآوردند و غنایم بسیار و دواب و اغنام بیقیاس در تحت تصرف درآوردند و بموجب فرمان جهان مطاع الغ و احمد خوانند و موضع استره را مقام محمود دانسته بقصد آنجا بازگشتند و تصور ایشان آن بود که چون دشمن پشت داده روی بگریز نهاده و بهزار حیله خود را از ورطه هلاک و بوار خلاص ساخت و ابراهیم توقتیمور از فرط طیش و خفت رای بعد از انهزام بر جهانشاه پسر قمرالدین اعتصام نمود و در بعضی مواضع بقوم او رسید جهانشاه چون این صورت مشاهده کرد خواست که او نیز روی بگریز آورد اما ابراهیم و اتباع او تضرع بسیار کردند و گفتند که این جمع که ما را پریشان ساخته اند شاید قلیل بوده باشند و اگر در عقب برسد بروی شبیخون بریم و اموال خود را استرداد نمائیم و مردم خود را از ذل اسر خلاص کنیم که موجب نیکنامی ما باشد و باین وهمه و فسون جهانشاه و قوم او را مغرور گردانیده همه را در تیه ادبار سرگردان ساختند باتفاق یکدیگر غافل از سوء عاقبت امراء کام غرض گشاده و دندان طمع تیز کرده و باجان خود دشمن آمده به تعجیل روان شدند و امراء بازگشته باقسور رسیدند که ناگاه سیاهی سپاه دشمن ظاهر شده همه مستعد جنگ و جدال گردیدند و در جوانغار ایردق جای یشبت و در برانغار ابراهیم و اولجای تیمور و در قلب جهانشاه قرار گرفته بودند و این امرا از سر جانب میمنه و میسره آراسته صفها راست کردند و فوج فوج سپاه چون دریا در تموج آمده حمله آوردند و بر لشکر شاهزاده تیرباران کردند و ایشان ناوک دلدوز دشمنان را بسپر رد کرده دست به تیغ و خنجر و نیزه و شمشیر بردند و بزخم تیر دمار از روزگار آن خاکساران برآوردند و جمعی کثیر را در آن معرکه بر خاک هلاک انداختند و ابراهیم و توقتیمور با دو پسر و یک برادرزاده جان بر هلاک نهادند و اولجای تیمور را با دو پسر و یک برادر بقتل آوردند و امراء چون از کار حرب باز پرداختند از سرهای مقتولان منارها ساختند و سر ابراهیم را مصحوب شیخ درویش بخشی بدرگاه کیوان رفعت رسانیدند و بر حسب فرمان عزیمت اشیره نمودند و این واقعه در روز دوشنبه سیزدهم ربیع الآخر دست داد

ذکر وصول موکب فیروزی کوکب باشیره و رسیدن امرا بخدمت و ترتیب دادن لشکرها قول و میمنه و میسره را

چون بوصول رایت نصرت آیت جناب الغ بیکی بمقتضای کل مکان دولت موضع اشیره مشرف گشت امرا با مدد فتح و تایید قرین و ظفر و نصرت همنشین بپایه سریر دولت مبادرت نمودند و میرزا الغ بیک ایشان را بنوازش سرافراز گردانید و سران سپاه لشکر جناب سلطنت پناه رطب اللسان گشته زبان بگفتار درآوردند که اینها همه از آثار دولت روز افزون و نتایج اقبال و سعادت رکاب روزافزون و نتایج اقبال و سعادت رکاب همایون است و بعد از این رای زرین شهریار ظفر قرین بر این قرار گرفت که چون لشکر بولایت دشمن درآید باید که طریق حزم و احتیاط مسلوک رود مبادا که دشمن کمین آورد زمان زمان کمین برین آورده دو روز در اشیره جهت تعبیه و ترتیب سپاه متوقف شد و میمنه و میسره و قلب آراسته و دست راست و دست چپ مبارزان روزگار و صف در آن کارزار آرایش یافت و از مردان مرد و دلیران صف شکن که در آن یورش ملازم بودند هر یک بمقامی مشرف شدند و چون تعبیه لشکر انتظام یافت و جای هر کس در موضع خود مقرر شد فوج فوج از محل خود در جنبش آمدند و چون موکب همایون باقسور رسید امراء و ارکان مغول با صد و پنجاه مرد بر حسب فرمان بزبان گیری از پیش روان شدند و شخصی را از مردم اندیار گرفته باردوی همایون آوردند و چنین تقریر کرد که جهانشاه بسر دارچه در الغ تمکین نشسته است میرزا الغ بیک با امراء مشورت فرمود که لشکر بکدام صوب متوجه شوند بعضی از امراء مصلحت چنان دیدند که بجانب التون کل بر سر صدر الاسلام و ملک اسلام روند و قومی گفتند که چون شیر محمد اغلان علم بی نیازی برافراشته دم از عصیان میزند اگر ما نخست متوجه التون کل شویم او فرار نماید و سعی و طلب فایده مترتب نشود و مهم او اهم و اولی است و عاقبت برای این رای مجموع اتفاق نمودند و فرمان شد که ارسلان خواجه ترخان و یوسف خواجه پسر الیاس خواجه با پنج هزار سوار بر سر امیر جهانشاه روند و موکب همایون براه ارکسو توجه نمود

ذکر فرار نمودن امیر جهانشاه از استماع توجه امراء و پیوستن ارسلان خواجه ترخان باردوی ظفرنشان

حکم واجب الانقیاد نفاذ یافت که ارسلان خواجه ترخان با امراء متوجه امیر جهانشاه شوند و نخست او را بانقیاد و سلوک طریق مستقیم دلالت کنند اگر سر در ربقه اطاعت آورد خوب و اگر بر عناد و تمرد اصرار نماید او را بقتل آورند و ارسلان خواجه ترخان و دیگر امراء از موضع سویلان روان شدند و جهانشاه چون از توجه سپاه نصرت پناه آگاه شد مصلحت در توقف ندید لاجرم عنان گریز تافت و ارسلان خواجه اندیشید که اگر در عقب او رود بسهولت و آسانی رجوع بدرگاه سلطانی دست نده؛ حزم و احتیاط را کار بسته مراجعت نمود و در اثناء راه شنید که قومی از ایل او ریز گذشته اند بدعیه آنکه باتش روند و چون از آمدن سپاه آگاهی یافته اند موضعی رصین را پناه ساخته اند فرمان شد که ارسلان خواجه ترخان و امراء متوجه آن صوب گشتند و بسیاری از اموال و جهات را در تحت تصرف درآوردند و ترخان نه بود

مظفر و منصور بدرگاه عالم پناه شتافت و شرف بساط بوس دریافت و از جملهٔ اسیران نصر خواجه اغلان بود و فرمانشد که او را باعزاز و اکرام تمام بدار السلطنهٔ سمرقند برند و میرزا الغ بیک بایزید اغلان را که معرکه بسیار دیده بود و مقدم و کرم چشیده بزبان کیری نامزد فرمود و مراد قوچین را که مردی بود مردانه و کار آزمائی فرزانه با هزار سوار مصحوب او گردانید و فرمود که بایزید اغلان و چنیل اوچون اندکه پیش روند تا جمعی که در کنارهای راه مقیم اند دور نشوند و نگریزند و مراد قوچین با لشکر یک منزل در عقب باشند تا اگر از دشمن جماعتی که بایزید را با ایشان قوت مقاومت نباشد مراد قوچین زود بمدد برسد و فرمود که در راه از جوانب آگاه باشند و روبرو(؟) الترام کنند و چون شب شود حرکت کنند و روز و شب مطلقا آتش نکنند و بطعام پخته که با خود داشته باشند اکتفا نمایند و چون ایشان روان شدند میرزا الغ بیک از آنجا کوچ کرده چند موضع پیموده بمنزل بور القد رسید و فرمود تا قصبه که ترکان آن را انباکو بند بلند و استوار بر زمین نشانند و از آنجا روان شده در اثنای راه مراد قوچین و بایزید اغلان که بزبان گیری رفته بودند رسیدند و گفتند که بفرمان جهان مطاع بندگان تا آتش رفتیم و دشمنان از استماع توجه مواکب گیتی ستان چندان صحرا و بیابان طی کرده گریخته بودند که چند این بنده سعی نمودند تفحصی از ایشان نیافتند و هرچند مغاور و مسالک پیمودند در آن دیار دیاری پیدا نشد و چون فرمان قضا جریان نفاذ یافت که بندگان از آنجا بیرون آیند بموجب فرموده عمل نمودند و چون خورشید آسمان سلطنت مرغزار اشیش را که از قدیم الایام خانه خانان جته و آرامگاه جنود ایشان بود مرکز رایات شیر شعار و جولانگاه اعلام اژدها کردار خویش گردانید ناگاه از قراول خبر رسید که بر بالای کسنبو نیاهی پیاهی سیاه دشمن پدید آمده میرزا الغ بیک فی الحال بنفس مبارک خود با سپاهی گران روی بایشان نهاد و آن جماعت بر فور پریشان گشته فوجی از بهادران در طلب مخالفان سعی نمودند که بایشان رسند و موکب همایون از اتش کوچ کرده در موضع قوش ملاق نزول فرمود و شیخ درویش کوکلتاش از پیش امیر خداداد که در میان قوم جته بعلو شان و سمو مکان امتیاز داشت و تا غایت تسخیر احدی در نیامده و بهیچ پادشاه گردن انقیاد ننهاده در آمده سخنان امیر مشار الیه را بعرض رسانید مضمون آنکه مدتی مدید و عهدی بعید است که در میان قوم جته روزگار میگذرانم و عمر عزیز در رتق و فتق امور ایشان صرف میکنم از ابتدای حال تا اکنون انتظامی در امور کار ایشان مشاهده نکرده‌ام و هرچند این قوم را نصیحت کردم و از مخالفت تحذیر نمودم مفید نیفتاد و حالا بنده خرد درگاه عالم پناه ملاذ و ملجای ندارم و متوجه آن هستم که روی بآستان دولت ایشان که کعبهٔ آمال و قبلهٔ امنیت آورم و چون میرزا الغ بیک کلمات امیر خداداد شنید دانست که این کلمات از سر اخلاص است و این حکایات از محض اختصاص لاجرم فرستاده را بنواخت و امیر خداداد را در این قضیه سرفراز محمدت و تحسین ارزانی داشت و از آن منزل کوچ کرده در آریابارین نزول فرمود و چنین ملک قوچین را که امین دولت بود برسم سفارت همراه مصحوب شیخ درویش کوکلتاش نزد امیر خداداد فرستاد و در اثنای آنکه در اردوی همایون بود تقریر کرد که جهانشاه در ایسین کول است و عزیمت آن دارد که بصدر الاسلام و ملک الاسلام متوجه شود و میرزا الغ بیک چون این خبر استماع نمود فرمود که سلطان اویس برلاس با سه هزار نفر بجانب ایسین کول رود و سر راه اسکین تاش که سرحد یورت جهانشاه است نگاه دارد تا نتواند که بصدر الاسلام رود و سلطان اویس بموجب فرموده بآنجا رفت و مقدمهٔ سپاه جهانشاه را دریافته مردان ایشان را کشت و زنان و فرزندان ایشان را اسیر کرد و جهانشاه چون از این حادثه خبر یافت بر رمیت غنیمت دانسته عنان معاودت برتافت و سلطان اویس بموجب فرموده در همان موضع توقف نمود تا هرچه فرمان شود بدان عمل نماید میرزا الغ بیک چون حسین ملک قوچین را پیش امیر خداداد فرستاد روز دیگر که ضمیر آفتاب اشراق گذشت که شاید امیر خداداد بسخن مردم مسموع عمل کند و از جادهٔ استیناس میل بجانب استیحاش نماید بنا بر این اولیای اکابر ترتیب ارکان دولت بود فرمود که با هزار سوار نزدیک خیل امیر خداداد بنشینند تا اگر او در آمدن تعلل نماید تعهد و تسریبا و را اول نبا فرموده بآن طرف توجه فرمود و موکب همایون براه باش برشاق در حرکت آمده در قول سوک شیبا نزول فرمود

ذکر آمدن امیر خداداد و بعضی قضایا که بعد از آن سمت داد

چون رایات نصرت آیات در آن منزل قرار گرفت خبر رسانیدند که امیر خداداد بتلقین ملهم دولت و راهنمونی بخت بلند متوجه درگاه فلک اشتباه است میرزا الغ بیک از استماع این خبر مستبشر شده جهت حرمت شیب و رعایت محل و منزلت او بمقتضی انزل الناس علی منازلهم باستقبال فرموده و امرا و بزرگان و خواص سپاه و ملازمان درگاه چون مواکب کواکب در گرد ماه از حد و حصر افزون در رکاب همایون روان گردیدند و امیر خداداد را چون از دور نظر بر جمال و طلعت شاهنشاهی افتاد بقصد زمین بوسی از اسب فرود آمد و جناب شهریاری مورد او را بتعظیم و تکریم تلقی فرمود و خدمتش را همراه بیارگاه گردون اشتباه برده بصنوف عواطف و قبول مواهب مشرف ساخت و بخلعتهای گرانمایه و تشریفات فاخر مکرم گردانید و امیر خداداد در ایام شیب روزگار شباب مشاهده نمود و زبان بشکر گشاده بعد خواهی احسان در تحسین نثار کرد و در این اثنا قاصدی رسیده که صدر الاسلام و ملک الاسلام در کنار آق قیاش نشسته است و عزیمت آن دارند که پیش شیر محمد اغلان روند سران تاقند شد که محمد برلاس و اسکندر رسند و بوقا را بوسعید توکل و بوزانداده و پسران ایلچی بوقا با بیست هزار سوار متوجه ایشان شوند و سلطان اویس برلاس که لشکر برده بود و در ایک تاش در محافظت میمود با امرای مذکور ملحق شود و بیرد و لشکر باتفاق یکدیگر باستیصال عدوی صدر و ملک سکر بندند و امرا بموجب فرمان روان شده و چون لشکر آن فتنه آن جماعت فرار کرده و دیگر بار آمده بعرض رسانند که صدر الاسلام و ملک الاسلام بعزم اردوی شیر محمد اغلان از آب انکه گذشتند حکم قضا مضا نفاذ یافت که چون ایشان در جای خود قرار نگرفتند مردن از پی آن جماعت بعید نیست باید که امرا در حرکت مسارعت نمایند و از برای آنست

همایون یکمنزل پیش نباشند و مهم بر هیچ حالی تواند اگر فوت شود و در این ولا امیر خداداد معروض داشت که قوم این ضعیف بی توشه اند و زمستان ایشان بغایت شاق گذرد و سپاهیان
الوس لاغر اگر رخصت شود به تانی و آهستگی متوجه سمرقند شوند و این مرحمت ضمیمه سایر الطاف گردد و میرزا الغ بیگ ملتمس او را مبذول داشته شیخ المش را فرمود تا فوجی سپاه ایشان را
بسمرقند رساند و بموجب فرموده عمل نموده و جناب شهریاری جمعی از بهادران را به زبان گیری فرستاد و شیخ درویش کوکلتاش را که از جمله خواص امیر خداداد بود دلیل ایشان
گردانید و دلیران سپاه روی در آن بیابان نهادند و در راه جمعی که از مخالفان گریخته عزم اردوی همایون داشتند دیدند و ایشان را گرفته بدرگاه عالم پناه آوردند
و ایشان گفتند که قوم ما در اقباس چون خبر توجه لشکر منصور بایشان رسید متفرق و پریشان شدند و وجوه و اعیان گریخته در شعاب جبال تحصن نمودند و ما در اثنای راه
جمعی را دیدیم که گفتند که شیخ محمد اغلان با بنده درکش سنانشسته و لشکرهای اطراف و نواحی را در ولایت خود جمع آورده و کوچ و کله و احمال و اثقال خود را از آب تکیه گذرانیده
و خود جریده از برای جنگ و پیکار ایستاده اند و میرزا الغ بیگ چون این خبر را شنید بسامان سپاه ظفر پناه مشغول گشته فرمان داد که امرا تا یکمنزل پیش سمرقند توقف
نمایند تا رایات نصرت آیات بایشان رسد و موکب همایون در حرکت آمده شاه سپاهی که در مقدمه بودند پیوست و هم در این محل حکم شد که شب هر یک نفر در پنج جا آتش
افروزند و این آتش را بزبان مغول محاروت گویند و چون زمانه لباس ظلام پوشید از کثرت آن آتشها زمین و زمان درخشان گشت و روز دیگر از آن منزل کوچ فرموده در
منزل یزکیکلان نزول فرموده و جناب شهریاری فرمان داد که یوسف و جهانشاه و عبدالله خازن با پانصد مرد کوهی که از پای باغ کوه بر آیند و نگه کنند که در کیش که
منزلگاه خصم است کجا آتش افروخته اند و ایشان حسب فرموده به پای باغ رفتند و چون روز شد اردوی همایون از آنجا کوچ کرده در کنار آب بغوتو فرود آمد و جماعتی
که به پای باغ رفته بودند عرضه داشتند که شب بالای کوه رفتیم چندانکه نظر کاشتیم در کیش هیچ جای آتش ندیدیم اما از جانب جبال آتش بسیار بنظر در آمد بعد از آن نوبتی که از معسکر
برافروزند و در اثنای این تقریر از قبل اول خبر رسید که سپاهی دشمن دیدیم و چون این خبر استماع افتاد لشکریان بموجب فرمان خندقی عمیق گرد اردو کندند و
اطراف از اشجار و خاشاک استوار ساختند و در آخر روز لشکر جته فوج فوج مکمل و آراسته رسیدند و مخالفان از مقابله و راستی سپاه منصور گذشته در کمین پشته
پشت بکوه باز نهادند و چون هوا کسوت ظلام دارد لباس نیل فام در بر افکند سپاه منصور آئین حراست مرعی داشتند ❀

ذکر محاربه میرزا الغ بیگ گورکان با پادشاه جته محمد اغلان

روز دیگر که شهسوار گردون خرام بعزم استیصال سپاه ظلام بمیدان آسمان تاخت میرزا الغ
بیگ ساز جنگ راه داده از بالای کوه سپاه جته پدید آمدند و دست راست و چپ دلیران معرکه آراسته در قول شیر محمد اغلان و دلیران نامدار از ماهی قرار گرفته و در
دست چپ ملک الاسلام و موسی و جربک تیمور و اوزبغ اغلان و حاجی کامشا متعین شدند و در دست راست بایندر و ابو بکر و شیر بیرتو و مکان مقرر شدند
و صدر الاسلام بنا رضی کرده در معرکه حاضر نشد و میرزا الغ بیگ چون دید که لشکر مجموع میل بمیسره کردند فرمان داد که ما قبیل میسره که مقابل جته بود در اصل خندق
بجای خود قرار گیرند و مردم قول باتمام اول در پس خندق باشند و قوشونها که بر دست راست معین شده بودند از آن جمله نونترده قوشون بعهده محمود
الیمش و پانزده قوشون بعهده لقمان تواچی و نه قوشون دیگر بعهده سلطان اویس برلاس و در میمنه قول در خلف خندق بایستند و محمود برلاس اگر
در میسره بود فرمود که در میمنه سلطان اویس باشد و قوشونها که بدست چپ معین شده بودند از آن جمله نونترده قوشون بعهده اویس ترخان و حاجی بیک
بود و نونزده قوشون دیگر بعهده داود و ایلچی بوغا و نونزده قوشون بعهده تیمور ملک و مجموع این قوشونات فرمان شد که از خندق بگذرند و مقابل
دست چپ جته بایستند پس این جماعت بدست راست گشتند و قول پیشتر از دست راست بدست چپ صف کشیده بودند و بر این نهج شهریار عالی
مقدار سپاه را تعبیه فرموده و میمنه و میسره و قلب و جناح لشکر بیاراست و از میدان هیجا غبار رستخیز انگیخت و زمین از جنبش سپاه فوج فوج چون دریا
از ثری تا ثریا موج زدن گرفت و سپاه جته بر فراز کوه و پشته و رایات همایون در دشت و هامون بر افراختند و مخالفان از فراز روی بنشیب آوردند و میرزا
الغ بیگ بعد از عرض نیاز بدرگاه ملک کارساز ظفر و نصرت مسألت نموده فرمان داد که لشکرها بیکبار حمله کنند و ایشان سپرها در سر کشیده و سنانهای آبدار
و شمشیرهای آتشبار در دست گرفتند و روی جلادت بدشمن نهادند و بهادران و دلیران جته که از پیل دمان روی نپیچیدندی چون صدمات سپاه منصور
مشاهده کردند فی الحال از کمال خوف و هراس متفرق گردیدند و چون روباه که از حمله غضنفر گریزان شود فرار اختیار کردند و عساکر منصور تیغ ظفر آخته
از عقب ایشان شتافتند و بسیاری از آن سواران از پشت زین بر زمین انداختند و طایفه را بذل اسر مبتلا ساختند و اسیران را پیش پادشاه آوردند به
موجب حکم معروض تیغ یاسا شدند و میرزا الغ بیگ زبان خجسته بیان بشکر و سپاس جهان آفرین گشاد و امرا و ارکان دولت و بهادران را نوازش
فرموده دست و بازوی ایشان آفرین خواند و فرمود که اگرچه دشمن را شکستی فاحش روی داد اما دور نیست که بعضی سرداران ایشان که بدر رفته اند
بار دیگر بخار پندار به دماغ خویش راه داده دست تعرض بحواشی ممالک محروسه دراز کنند و فساد و فتنه را آغاز نمایند حالا مصلحت چنانست که روی باستیصال
ایشان نهیم و رمه و گله و احمال و اثقال و جهات ایشان را از آب گذرانیده و بجهت دراوریم تا سورت و قوت ایشان بشکند و اگر زنده بمانند دیگر فضولی نکنند و مجموع امرا این
رای را استحسن داشته باین عزیمت جازم شدند و میرزا الغ بیگ سکندر بسیر بوقا را مصحوب الغ وق خویش بقرشی فرستاد و بنفس همایون در عقب سپاه جته ایلغار فرموده و چون از

اندرود و آق قیاس جیحون که از هول آن روی قیاس موج خون بود عبور نموده محمد برلاس را با جمعی از امراء و بهادران براه ماثمین فرستاد و خود براه تکیه متوجه گشت
و بر قبیله‌ای چند که در شعاب قلال جبال تحصین نموده بودند از عبور لشکر قیامت اثر پایمال حوادث و نوائب شدند و موکب همایون کوه و هامون پیموده در گذشتن از انهار عظیم قولی
توسط جسر تجاسر می‌نمودند تا موضع کوشکاس را مخیم لشکر ساخت و ارسلان خواجه ترخان و ابو اللیث و ابراهیم پسر اکو تیمور روانه فرمود و بعضی الوس جته را غارت
و تاراج کردند و در آن دیار دیاری نگذاشتند و چون آن نواحی از مخالفان پاک کردند میرزا الغ بیک عنان عزیمت بجانب قرشی که مقر و آرامگاه کوچ و اغروق
بود در حرکت آورده بعد از چند روز در آن منزل الفرز رفته قبه بارگاه باوج مهر و ماه رسانید و در این اثنا خبر رسید که جهانشاه پسر قمر الدین و محمد بیک حمید
که از سپاه ظفر پناه گریخته بودند در آن طریق بخضر شیخ پسر ستلمش و اغروق امیر خداداد باز خورده و بعد از محاربه غالب شدند و میرزا الغ بیک چون از کیفیت واقعه
آگاهی یافت فی الحال فرمان داد تا اسکندر بهادر و بوقا و ارسلان و شاه ولی و طایفه‌ای از دلاوران متوجه مخالفان شدند و بعد از رفتن امرا یک کس گریخته آمده و تقریر کرد
جهانشاه و اتباع او بر آن بودند که بطرف اردوی روند و چون شنیدند که پادشاه مظفر و منصور رجعت نموده خائف و هراسان بازگشته بجانب ایش کول رفتند و
میرزا الغ بیک کس پیش امراء و الوس فرستاده پیغام داد که حال چنین است باید که امراء دو فرقه شوند و سر راه بر ایشان بگیرند و بنفس همایون متوجه دار السلطنه سمرقند شده و
در اثنای راه شنید که در قرشی در تختگاه جیحون خان سه قطعه سنگ یشم بوده که چشم سپهر مثل آن صخره ندیده ولیکن چون لعل با بهاء جسمی دلکش جوهری روح افزا و چند
نوبت پادشاه ختا رسل و رسایل در باب ارسال نموده و قبول کرده که از ثیاب نفیس و اوانی چینی هرچه خواهند و مبلغ صد هزار دینار کپکی بر سبیل ارسال نماید باید
آنکه حکام آن سرزمین از سر آن سنگها درگذرند و ایشان راضی نشده‌اند و صاحب قران مغفور بر آن ولایت استیلا یافت حکم فرمود که نواب و کاشتکان بی توقف آن سه
قطعه را بسمرقند نقل کنند و ایشان یک قطعه را روان کرده‌اند و دو قطعه دیگر همچنان برجای خود است و آن جناب که نقاده صاحبقران کامیاب بود همت بر آن مصروف
گردانید که دو سنگ دیگر بسمرقند برند و کاشتکان و ملازمان غلطکها ساختند و سنگها را در آن غلطکها نهادند و بقوت ریسمان و گاوان آنرا بر روی زمین بغلطانیدند و
فرمان شد که هر روز یک امیر تومان با مردم خود همراه سنگها باشند تا در مسالک اعانت نمایند و نقابان بر آن مقرر و معین شدند که هرجا که گریوه‌ها و غلطکها را ناهمواری
راه دشوار گذر را از اسپ ام هموار سازند و چون خاطر خطیر شهریار جهانگیر از این معنی فراغت یافت بالشکر گران در جنبش آمده طول و عرض بیابان را بمبادی اقدام مراکب همایون
چون باز منزل بمنزل رفت اما حال امرا که بموجب فرمان دو فرقه شده بودند تا سر راه بر جهانشاه پسر قمر الدین گیرند چنان بود که ارسلان خواجه با بعضی
امراء براه تغوم روان شدند و اسکندر بهادر و بوقا و شاه ولی و غیرهم براه دیگر در حرکت آمدند و ارسلان خواجه را معلوم شد که جهانشاه و محمد بیک براه فرخار
رفته‌اند لاجرم در عقب ایشان روان گردید و اسکندر و شاه ولی از حال ایشان خبری نداشتند و بفراغ بال میرفتند و از دشمن حسابی در دل ایشان و از طریق حزم
و احتیاط که از شرایط سپاهی گریست تجنب مینمودند و غافل از آنکه استحقار دشمن و استخفاف اعدا مؤید افسوس و ندامت است و جهانشاه و قوم او چون از توجه لشکر
منصور خبر شدند بجانب محمد برلاس و اسکندر میل کردند و ایشان از سر غرور در حرکت مسارعت مینمودند تصور آنکه اگر بنا بر ناگاهی روند الوس جته و جهانشاه آگاه
شده راه فرار پیش گیرند و همچنان در کمال اهمال و اغفال میشتافتند تا که لشکر جته بیرون از حد قیاس و تخمین رسیدند و اکثر لشکر مغول متفرق شدند و امراء با فوجی قلیل
در برابر آمدند و از چکاچاک شمشیر و خنجر گوش هوا کر گردید و قول مخالفان در برابر امراء بایستادند و باقی سپاه در عقب گریختگان رفتند و ارسلان خواجه ترخان از این
صورت آگاه شده چون برق خاطف در حرکت آمده مانند ابر و باد روان شد و از آب بومقال بمقال گذشته روی جلادت بایشان نهاد و چون مخالفان سپاهی سپاه
نصرت پناه از دور دیدند پای ثبات در رکاب آورده عنان براه انهزام مصروف گردانیدند و هر دو فرق بملاقات یکدیگر شادمان گشتند و محمد برلاس و اسکندر
از آن معرکه نجات یافته زبان بحمد ملک ذو المنن و قول الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن گشادند و بعد از آن امراء و لشکریان از پی جهانشاه و سپاه جته در سیر آمدند و ایشان
بلطایف الحیل التجا بشعب جبل بردند و چون شهباز وهم هرچند پرواز کرد از کوه نتوانست گذشت و راه صعب المسالک و هشته چندان لشکر نبود که احاطه آن تواند کرد ناچار امراء در
دامان کوه توقف کرده کیفیت واقعه را معروض ایستادگان پایه سریر اعلا گردانیدند و میرزا الغ بیک در قلعه العین کول که حضرت صاحب قران اساسش نهاده بود مقدم داشت
تقمان تواچی و ابو اللیث و اویس توچین و آتوک بهادر و هزار سوار بمدد ایشان فرستاد و تا رسیدن این جماعت سپاه جته هزیمت غنیمت دانسته لشکر فیروزی اثر
هرچند در عقب مخالفان شتافتند از ایشان مطلقاً خبر و نشان نیافتند و چون از وصول آن جماعت یأس تمام حاصل شد بالضروره مراجعت نموده بعد از طی منازل بموکب
همایون پیوستند و محمد برلاس و اسکندر و بوقا چند روز بسبب تساهلی که ورزیده بودند در مقام عتاب و خطاب آمدند و میرزا الغ بیک چند نوبت بزبان سرزنش با ایشان در آن باب پیغام داد عاقبت
امیر خداداد تشفیع شده آن حضرت از سر جرایم ایشان درگذشت و ذیل عفو بر ذلات همه پوشانید و در آن ابصبه یکایک را نوازش فرمود و ملازمان دامان دشت و بیابان را از وحوش و طیور پر
ساختند و چون قطع منازل و طی مراحل کرده موکب همایون نزدیک سمرقند رسید شیخ الاسلام خواجه عصام الدین و سادات و قضات و مشایخ و علما و موالی و ائمه و حکام
و داروغگان باستقبال مبادرت نمودند و شرف دستبوس حاصل کردند و در قریه شیراز گلبن باغ دولت و شهریاری نوباوه چمن سلطنت و جهانداری شاهزاده عالمیان
میرزا عبد الرحمن رسید و دیده جهان بین خود را بطلعت والد نامدار روشن گردانید و قبای سلطنت شعاری او را در آغوش مهربانی کشید و از آنجا روان شده

در دهم شعبان بتوفیق ملک مستعان در باغ جهان‌آرا نزول فرموده خلایق در ظل امن و امان آسوده‌اند و اعاظم و اشراف اطراف و اکناف با هدایا و تحف روی بدرگاه عالم‌پناه آوردند
و چون بفر قدوم سلطانی اسباب عیش و شادمانی دست فراهم آورد خاقان شهریاری بترتیب طوی و تزئین بزم عشرت اشارت فرموده نواب و کارکنان حسب فرمان
در صحرای کانگل بچنان در استعدادی این امر شدند و طوئی ترتیب دادند که زبان بیان از تعریف و توصیف آن بعجز و قصور مقر و معترف است چون روزی چند بخرمی و نشاط
بسر بردند میرزا الغ بیگ گورکان پرتو التفات بر احوال مملکت انداخت و وضیع و شریف را علی اختلاف مراتبهم بلطف بیکران و احسان بی پایان بنواخت

ذکر محاربه میرزا الغ بیگ گورکان با پادشاهزاده براق اغلان و توجه لشکرهای ماوراءالنهر و سقناق

سابقاً سمت گذارش یافت که براق اغلان بخدمت میرزا الغ بیگ آمد و آن جناب او را تربیت فرموده بجانب ولایت اوزبک فرستاده او در سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه
با ... محمد خان اوزبک رسید و در سال مذکور برادر دوی محمد خان استیلا یافته بر الوس و غالب آمد و چون حال براق اغلان انتظام یافت پای جسارت از حد خویش
بیرون نهاده بجهة سقناق آمد و پیش میرزا الغ بیگ کس فرستاده پیغام داد که بیمن تربیت شما تخت اروس خان جد خویش ضبط کردم و بدین دیار رسیدم و امیدوارم
که عنایت پادشاهانه شامل حال من گردد و چون براق خان بی اجازت بولایت سغناق در آمده بود و نیز بمسامع جلال پیوسته که سغناق را جد من اروس خان عمارت کرده
و بسبب شرع و عرف اکنون بمن میرسد بنابراین و بسبب اللجاج جوابی بر حسب دلخواه نشنید و در این زمان ارسلان خواجه ترخان که حاکم آن ولایت بود از براق اغلان
بملازمان حضرت شکایت کرده عرضه داشت که نوکران او در بیجا بی ادبی بسیار میکنند و در تخریب ولایت سعی مینمایند و خود را حاکم مطلق میدانند میرزا الغ بیگ عزم
جانب سقناق جزم فرموده لشکری ترتیب داده عرضه داشتی بخراسان فرستاده کیفیت احوال در پایه سریر اعلای خاقانی باز نمود و آن حضرت از جنگ کردن با براق
منع فرموده و میرزا محمد جوکی را با لشکر دیگران بسمرقند فرستاد تا بهنگام احتیاج بمعاونت برادر بزرگوار خود قیام نماید و چون میرزا الغ بیگ متوجه سقناق شد میرزا محمد
جوکی بسمرقند رسیده و از عزیمت آن جناب وقوف یافت فی الحال از عقب در حرکت آمد و لشکر ماوراءالنهر و خراسان بیکدیگر پیوستند و مستعجلی در خیال میگذشت که
براق اغلان در برابر شاهزاده آید و میرزا الغ بیگ او را حقیر شمرده تند و بی التفات پیش راند و براق پای ثبات فشرده آماده جنگ و پیکار گشت و حسب اتفاق در آن معرکه گاه
نشیبی بود و سپاه خصم تمام پی نمود و براق فرمود تا سپاه او بیکبار حمله آوردند و آتش حرب افروخته گشت و فزع دشت محشر روی نمود و لشکریان میرزا الغ بیگ بکثرت خویش
مغرور بودند و از مخالفان چندان حساب برنگرفتند و ایشان دل از جای برگرفته روی بکارزار آوردند و جوانغار سپاه سمرقند بهم برآمد و لشکر اوزبک قصد قول کرده
بر منقلب گشت و علامات انکسار و امارات عجز و فرار بر وجنات روزگار اهل ماوراءالنهر ظاهر شد و امرا چون که کار از قبضه اختیار بیرون رفت و امید بهبودی نیست
عنان میرزا الغ بیگ را گرفته از معرکه بیرون بردند و پهلوان محمود مازندرانی که از ملازمان حضرت خاقانی بود برخصت حضرت خاقان سعید بهواخواهی میرزا محمد جوکی
بدان صوب رفته بود در روز جنگ بمعرکه رسیده آثار جلادت و شجاعت بظهور آورد و چون صعوبت آن حال مشاهده نمود شاهزاده مشارالیه را بسعی بسیار از آن ورطه خونخوار
بیرون آورد و بعد از آن شاهزادها با لشکرها گریخته بتعجیل تمام متوجه سمرقند شدند و سپاهی که ظفر و نصرت شعار ایشان بود فرار نموده آنچه داشتند گذاشتند و اموال فراوان
بدست دشمنان آمد و مملکت ماوراءالنهر چنان آشفته گشت که بعضی مردم کوته نظر خواستند که دروازه‌ها برآرند و تدبیر قلعه‌داری پیش گیرند اکابر و اشراف آن دیار بدین معنی راضی
نشدند و لشکریان براق اغلان بر اطراف ولایات ماوراءالنهر و ترکستان دست ظلم و تعدی دراز کردند و بتخریب بلاد و تعذیب عباد مشغول شدند و از غارت و نهب دقیقه
نکته فرو نگذاشتند و این خبر موحش بمسامع علیه حضرت خاقان سعید رسید فی الحال فرمان داد تا الوس بتهیه اسباب یورش ترکستان اشتغال نمایند و رفتن آن حضرت
بدان صوب در موضع خود گفته آید انشاءالله

ذکر آنچه از دور سپهر دوار بلکه از محض تقدیر آفریدگار در دیار خراسان پدید آمد الحکم لله الواحد القهار

در اواخر جمادی الآخر امیر یوسف بن شیخ علی بهادر با لشکری حسب فرمان بجانب ری رفت و امیر موسی کمال در دارالسلطنه هرات وفات یافت
و حضرت خاقان سعید بنابر خدمات شایسته امیر موسی فرزندان و بازماندگان او را عنایت و نوازش فرموده رسم و راه او را با اولاد او تفویض نمود و در سنه تسع و
عشرین و ثمانمائه عبدالله خواجه بیمن التفات آن حضرت عمارت یافت و آن موضع متبرک را که محل مرقد شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاریست تازه طراوت و رونق تمام
حاصل شد و در این سال حضرت خاقانی زمستان در دارالسلطنه هرات گذرانید و چون موسم بهار رسید برسم جانور پرانیدن عنان عزیمت بجانب ولایت سرخس تحریک داد
و چون بآنجا رسید خاطر اشرف از آن کار فراغت یافت بزیارت قدوه ارباب عرفان مرجع اصحاب سلوک امیر شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره رفته از روح مقدس
او استمداد نمود و بخلکاه بادغیس در آمد و میرزا بایسنقر که برسم شکار بجانب سیستان رفته بود مراجعت نموده زمستان در دارالسلطنه هرات گذرانیده در موسم بهار بییلاق
بادغیس توجه نموده شرف دستبوس خاقان سعید دریافت و آن حضرت عازم هرات شد و در منتصف شهر رجب در باغ زاغان نزول اجلال فرموده در سال مذکور امیر معظم غیاث
الدین وفات یافت و این خبر بخراسان رسید حضرت خاقان سعید متکدر شد و بغایت ملول و محزون گشت چه امیر مشارالیه درباره خاندان ایشان بهوای خدمات سابق گردانیده
بود و آن حضرت حکومت خوارزم را که با امیر شاه ملک ارزانی داشته بود بفرزندان امیر سلطان ابراهیم عنایت فرموده و در سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه کوکب حیات شاهزاده
... میرزا سیورغتمش در ولایت کابل بافق غروب در افول رسید و این خبر در هرات متواتر شد و حضرت خاقان سعید از استماع خبر فرزند ارجمند چنان ملول و پریشان

و پریشان خاطر گشت زیاده بر آن متصور نبود و چون بیقین پیوست که چاره جز تحمل و اصطبار نیست زبان بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون گشاد و جهت ترویح روح او ختمات کلام الله
بجای آورد و آش و طعام بفقرا و ارباب احتیاج داد و جای او را بفرزند ارجمندش سلطان مسعود ارزانی فرمود و درین سال شیخ الاسلام اعظم مرشد شیخ محیی الدین غزالی
که سلاطین مجلس شریف او میرسیدند و بزانوی ادب در مجلس او می‌نشستند و بحضرت او در سخن خوض می‌نمودند و چند نوبت بجای آورده (بار) و هم در راه کعبه دعوت حق را لبیک
اجابت گفت ذکر وفات قطب جهان شیخ محیی طوسی میانه رجب است میانه رمضان و از معظم وقایع این سال کارد خوردن حضرت خاقان سعید بود و بیان این سخن آنست که
آنحضرت در بیست و سیوم ربیع الثانی روز جمعه برسم معهود و عادت مألوف مسجد جامع هرات را مشرف ساخته بعد از ادای نماز و عرض نیاز عزم بیرون آمدن کرد
ناگاه شخصی نمدپوش احمد لر نام از مریدان مولانا فضل الله استرابادی بطریق دادخواهان کاغذی در دست در درون مسجد در اثنا راه پیش آمد و حضرت اعلی خاقانی یکی از
ملازمان اشارت فرمود که سخن او را تحقیق کرده بعرض رساند احمد لر مدبر بی اندیشه قدم پیش نهاده کاردی چون قطرهٔ آب بر شکم پادشاه نیکونهاد رسانید و علی سلطان قوچین
دران حال از آنحضرت رخصت قتل او حاصل کرده و بتیغ تیز او را هلاک گردانید و سایر ملازمان شمشیر در احمد لر نهاده پاره پاره اش نمودند و از وقوع این قضیه فریاد
فریاد و افغان خلایق باسمان رسید و چون همیشه عنایت اله حارس و نگهبان آن پادشاه بود آن زخم کارگر نیامد و امرا عظام امیر علاء الدین کوکلتاش و امیر جلال الدین
فیروزشاه پیش از آن حضرت بیرون آمده در در مسجد سواره ایستاده بودند که آنجا شورشی روی نمود خبردار گشته امیر فیروزشاه اسب طلبید امیر مشار الیه سواره بمسجد در آمد
از مشاهدهٔ آن حال حیران بماند و حضرت خاقان سعید خواست که در محفه نشیند امیر فیروزشاه گفت بر اسب سوار باید شد والا فتنهٔ عظیم روی نماید چه مردم در مراد حیات و ممات
عیاذا بالله تردد واقع شود و آنحضرت پای در رکاب دولت آورده سوار شد و نقاره بهیبت فرو کوفتند و حضرت شهریار از راه بازار بباغ زاغان تشریف برد و طبیبان
و جراحان بعلاج و مرهم اشتغال نمودند و یکی از فضلا در تاریخ این واقعه گوید سال تاریخ هشتصد و سی بود روز جمعه پس از ادای صلوات بوالعجب حالتی پدید آمد در
خراسان ولی بشهر هرات کج روی در بساط چون فرزین خواست تا شه رخی کند شه مات و میرزا بایسنقر و امرا بتفحص احوال احمد لر مشغول شده و از قتل او پشیمان بودند و در
میان جیبهای آن کلیدی یافتند و عسسان شهر از برای تفحص بجایها آوردند و حجره خانهٔ مقفل دیدند که بآن کلید باز شد و اهل محله گفتند که شخصی باین هیئت درین خانه طاقیه دوزی
میکرد و مردم بسیار پیش او می آمدند و از آنجمله مولانا معروف خطاط با او اختلاط تمام میکرد و این مولانا معروف از جملهٔ افاضل دوران بود و شعر نیکو گفتی و در جواب خواجه
سلیمان گوید ز ترک چشم تو هر تیر غمزه کامد راست درون سینه نشست آنچنان که دل میخواست بفضل خط و شعر بفضایل دیگر موصوف بود و او در بدایت حال از سلطان
احمد جلایر روگردان شده نزد میرزا اسکندر بن میرزا عمر شیخ آمد و یکی از شعبان کتابخانهٔ پادشاه شد و میرزا اسکندر فرمود که مولانا باید که هر روز پانصد بیت نویسد
او بموجب فرموده عمل مینمود و بعد از چند گاه دو روز هیچ ننوشت پادشاه چون این شنید سبب تعطیل ازوی پرسید مولانا جواب داد که میخواهم که در یکروز هزار و پانصد
بیت بنویسم و کتابت سه روزه کنم میرزا اسکندر فرمود تا سیاهیها ساختند و بارگاه برافراختند و یککس قلم تراشید و مولانا نوشتن آغاز نهاد و تا نماز دیگر هزار و پانصد
بیت نوشت و پادشاه استحسان فرمود و بصنوف نوازش و احسان او را مخصوص گردانید و دران اوقات که حضرت خاقان سعید بعراق رفته فتح اصفهان نمود آنحضرت
مولانا را بهرات آورده فرمود تا در کتابخانهٔ خاص بکتابت مشغول باشد و او بسیار فاضل و نیکو منظر و شیرین زبان بود و همیشه نمد عسلی پوشیدی و طاقیهٔ نمد بلند هم بدان
رنگ بر سر نهادی و الف نمدی بر گردن پیچیدی و جوانان مستعد ظریف هرات بصحبت او میل نمودندی و جناب مولوی بغایت بزرگ منش و خویشتن دار بود و چنانکه
گویند که میرزا بایسنقر کاغذ خوب پیش مولانا فرستاد و التماس نمود که خمسهٔ شیخ نظامی بنویسد و مولانا زیاده از یکسال کاغذ نگاه داشته نانوشته باز داد و میرزا بایسنقر ازین
حرکت بغایت رنجیده و انصاف آنکه جای آن داشت که هرکرا اندک مروتی باشد با اهل بازار این حرکت نکند القصه در آن اوان مولانا معروف را متهم ساخته او را با اکثر
ارباب طمع از جمعی که پیش او متردد بودند زرها گرفتند و چند نوبت او را پای دار بردند و آخرالامر خندقش را در قلعهٔ اختیار الدین محبوس گردانیدند و خواجه عضد الدین
دخترزادهٔ مولانا فضل الله استرابادی را با جمعی دیگر که متهم در آن امر بودند گرفته بقتل آوردند و جسمهای ایشان را سوخته بباد بر دادند و در افواه و السنه افتاد که احمد لر
گاهی بمنزل جناب سیادت مآبی امیر قاسم انوار قدس سره میرفته و با میر مخدوم که بمثابهٔ فرزند عزیز آن جناب بود صحبت میداشته و چون میرزا بایسنقر از بعضی عظام
اندک کدورتی در خاطر داشت آن جناب را در موافقت با احمد لر مطعون گردانید و شاهزاده بدین اکتفا نکرده در باب جلاء وطن آنجناب سعی نمود تا حکم فرمود که جناب
سیادت مآبی از خراسان متوجه سمرقند شد و در وقت شنیدن جلا سید بزرگ این غزل در شکایت انشا کرد که مطلعش اینست ای عاشقان ای عاشقان هنگام آن شد کز جهان
مرغ دلم طیران کند بالای هفتم آسمان مقطعش قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان و هنگام رکوب بعزم ماوراء النهر این بیت فرموده
نمیدانم چه افتاده است سلطان قدر ما را که زین درگاه میرانند دایم در بدر ما را و امیر سید قاسم علیه الرحمة والرضوان بسمرقند رسید میرزا الغ بیگ بی تکلف از
آن جناب با مشاهده فرمود و بغایت مرید و معتقد وی شده در اعزاز و احترام چنان مهمان عزیز مبالغه تمام نمود ذکر عزیمت خلافت پناهی حضرت
خاقانی بجانب ماوراء النهر بعنایت ربانی حضرت خاقان سعید چون از آسیب زحمت کارد فراغت یافت عنان عزیمت جهت انتقام براق خان بطرف
ماوراء النهر تافت و میرزا الغ بیگ نیز بآنجانب توجه نمود و موکب همایون از راه بلخ رفته از جیحون عبور نمود و میرزا بایسنقر بنابر فرمان واجب الاذعان بجانب خراسان

باز گردید و شب پانزدهم رمضان در اردوی همایون شهزاده عالمیان میرزا بایسنقر خواجه قنبر اسودی را که خواجه صاحب وجودی بود در خیمه کشتند و چون صباح شد
هر چند تفحص نمودند قاتل معلوم نشد اما امیر یوسف جوکی قربانی را بان امر ناشایست متهم میداشتند و میرزا بایسنقر از ظاهر بلخ بر جناح استعجال روان شده در بیست و یکم
رمضان باغ سفید را از فر قدوم خویش غیرت افزای هفت آسمان ساخت و درین اثنا شاهزاده بنابر عروض مرضی که داشت سر بر بالین نهاد و اطبا بمعالجه مشغول شدند
و تقدیر ملک قدیر موافق آن افتاده مرض زایل گشت و صحت کامل روی نمود و چون موکب همایون از ساحل جیحون در حرکت آمد اکابر و اشراف دیار ماوراء النهر به
استقبال مبادرت نمودند و شرف ملازمت پادشاه دریا نوال دریافته نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و آن حضرت در عین حشمت و جلال در بلدة الاقبال سمرقند نزول
فرموده بزیارات اکابر و مشایخ اندیار رفته مستحقان و مجاوران را بنذورات و صدقات و انعامات بنواخت و بر سریر دولت و جهانبانی قرار و آرام گرفت و ضمیر آفتاب
اشراق متوجه تنسیق و ضبط ممالک آفاق گشت و بحث از محاربه براق اغلان تفحص نمود و بغور قضیه رسیده از کیفیت آن بخجالت رسید و تقصیر جمعی از امراء ماوراء النهر ثابت شده
آن حضرت فرمود تا المشار الیهم در دیوان اعلا جواب یاساق زدند و میرزا الغ بیک را در مقام خطاب و عتاب آورده توبیخ و سرزنش بسیار نمود و زبان خطاب چند روز در حیات عتابی
ذهنیت و عاقبت عرق شفقت ابوت در حرکت آمده بار دیگر فرزند ارجمند را بتخصیص لباس و تاج عزت سایه و زمام اختیار ماوراء النهر را در کف کفایت و قبضه اقتدار او نهاد
و از صدمات سپاه ظفر نشان آتش فتنه براق اغلان منطفی گشته بکام ناکام دندان طمع از آن مملکت برکنده راه گریز پیش گرفت و بحسرت تمام دل از حکومت بر داشته
آواره و ناپدید شد و چون حضرت خاقان سعید مهمات ولایات ماوراء النهر و ترکستان را بر وفق مضبوط ساخت لوای معاودت بجانب خراسان برافراخت و پانزدهم رمضان
بدار السلطنه هرات در سنه احدی و ثلاثین و ثمانمائه رسیده در باغ زاغان نزول اجلال فرمود و درین اثنا باری تعالی میرزا محمد جوکی بهادر را پسری ارجمند ارزانی داشت
و بمیرزا ابابکر موسوم آمده چند روز ارکان دولت بعیش و عشرت بسر بردند و طویهای سنگین ترتیب یافت

ذکر توجه رایات نصرت نشان بجانب مملکت آذربایجان جهت دفع اسکندر قرا یوسف ترکمان

در اوایل محرم سنه اثنی و ثلاثین و ثمانمائه بمسامع علیه رسید که اسکندر
ترکمان بار دیگر رایت عصیان برافراشته با لشکری گران بحدود عراق در آمده سلطانیه را در تحت تصرف در آورده و پسر امیر الیاس خواجه که حاکم آنجا بود
بود و دیگر ولایات مثل قزوین و زنجان را گرفته بنابرین حضرت خاقان سعید باحضار عساکر ولایات فرمان داده از اقطار ممالک چندان خلایق در جنبش آمدند که تو
محاسب وهم از تعداد آن قاصر و عاجز آمده و غیاث السلطنة و الدین میرزا بایسنقر و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر علیکه کوکلتاش بموجب فرمان در مقدمه روان شدند
در یکشنبه پنجم رمضان بطالعی که سعود از آن اقتباس سعادت مینمود از دار السلطنه هرات نهضت فرمود و منازل و مراحل پیموده بهر قصبه و شهری که رسید نخست ربط
زیارت مشایخ آنجا بجای آورده از ارواح مقدسه ایشان استمداد نموده و گوشه نشینان آن موضع را از فایده جود و احسان خسروانه بهره ور ساخت و بصدقات
خاطرهای شکسته مفلسان را بنواخت و چون مملکت ری مرکز اعلام ظفر قرین گشت چند روز در آن دیار اقامت نموده تا لشکرهای جهان و سرداران ایران و توران
بموکب همایون پیوستند و صد هزار سوار نامدار در ظل رایت فیروزی شعار جمع آمدند و آنحضرت بالتماس شاهزاده جوان بخت میرزا ابراهیم سلطان قاصدی
بجانب فارس فرستاده آن جناب با سپاه بسیار متوجه اردوی کیهان پوی گشت و در عرصه مملکت ری بسعادت ملاقات فایز شد و حضرت خاقان سعید بدیدار
شاهزاده نامدار که بهمه اوصاف و اطوار پسندیده بود اظهار استبشار نموده او را در آغوش عطوفت و مهربانی کشید و بنابر حسن معاش که از آنجناب نسبت بلشکر و رعیت
صدور یافته و بتفصیل بمسامع جلال پیوسته بود بتحسین و محمدت او ارزانی داشت و امیر چقماق از یزد و امیر ترخان از ابرقو و امیر غیاث الدین از کرمان باردوی
اعلا ملحق شدند و چتر زرنگار از دیار ری نهضت فرموده در بیست و یکم رمضان سایه وصول بر حوالی سلطانیه انداخت و گماشتگان اسکندر قلعه سلطانیه را گذاشته
گریختند و حضرت خاقانی تا غره شوال در آنجا اقامت نموده در آن مقام آداب سنن روز عید قیام نمود و امرا کبار و نوئینان رفیع مقدار بترتیب طوی اقدام
نمودند و چون از تناول طعام فارغ گردیدند از آنجا رایت کیهان پوی در جنبش آمده بحوالی موضعی که مزار ابو ایوب انصاری رحمه الله آنجاست رسیده نزول فرموده چند
روز در آن مقام آرام گرفت و از آنجا روان شده شنبه غازان معسکر همایون سلطان ممالک ستان شده در آن موضع رایت گردون حماس متوجه خوی و سلماس
گشته ظاهر سلماس مضرب خیام اردوی کیهان اساس گردید و در آن موضع اجتماعی دست داد که بالنفس انفاسی ادا مه شد و تردد متعسر بود

ذکر محاربه حضرت خاقان گیتی ستان با سپاه ترکمان و فرار ایشان

چون موکب همایون در موضع سلماس نزول اجلال فرمود خبر متواتر شد که اسکندر
قرا یوسف و برادران او با سپاهی مستکمل آهن گسل که از شکوه ایشان زلزله در کوه افتد با هنگ جنگ عزم رزم و پیکار نزدیک رسیدند و حضرت خاقان
سعید بترتیب لشکر و تعبیه عسکر اشتغال نمود و برانغار را مرکز اعلام ظفر نشان میرزا ابراهیم سلطان گردانید و لشکرهای فارس در رکاب شاهزاده عالمیان بودند
و جوانغار را بطلعت بهی منظر شهی میرزا بایسنقر آرایش داده فرمان صادر شد تا لشکرهای خراسان و مازندران در ظل علم ظفر نشان آنجناب مجتمع باشند و قول
بزرگ بفر وجود پادشاه گردون سریر زیب و زینت گرفت و میرزا محمد جوکی با چند هزار سوار که هر یک سیل و شیر بیشه بودند مقرر شد که ملازم قلب لشکر باشند اگر
جمعی را بمدد احتیاج افتد طریق معاونت مسلوک دارند و از جانب امیر سکندر میمنه و میسره و قلب و جناح را بنوعی بیاراست که دیده نظاره گردون تماشای آن خیره ماند و سپاه رزم جوی تیغ خونریز

دست از جان شیرین شستند و دل از خان و مان برگرفتند و روی در روی آوردند و هر دو لشکر چون امواج بحر اخضر در جنبش آمدند و حضرت خاقان سعید فرمود که در میان میدان سراپرده برافراشتند و آنحضرت کوه پیکر فرود آمده روی نیاز بر خاک نهاد و از سر اخلاص باب خضوع برگشاده و از بارگاه مهیمن کارساز فتح و نصرت مسألت و چون بر خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تأثیرش گذشت که تیر دعا بر هدف اجابت آمد برگشت گردون حشر ام باجمعهم تمام سوار شد و میرزا ابراهیم سلطان از راه یسار با مردان صف‌شکن پای در میدان نهاد و امیر جهانشاه برادر امیر اسکندر آهنگ جنگ نموده مقاتله کرده در برابر شاهزاده فرود آمد و از صدمات سپاه فارس آثار ضعف و انکسار بر وجنات حال او لایح گشت و امیر اسکندر چون حال برادر بر وجه دلخواه خویش ندید به معاونت و معاضدت او مرکب شجاعت در میدان انداخت و به دفع و منع دلیران شمشیر انتقام از نیام بیرون کشید و در آن روز امیر اسکندر به نوعی کوشش نمود که پردلان از دوست و دشمن به دست و بازوی او آفرین خواندند و کار رزم و پیکار امتداد یافت تا خورشید جهانتاب رخساره در نقاب حجاب کشید و آن شب تا صبح صادق از جانبین پاس داشتند و از دقایق حزم و احتیاط اندک و بیش فرو نگذاشتند روز دیگر که از لمعان خور عرصه آفاق روشنی پذیرفت ترکمانان گروه انبوه همه شیر هیبت و گردون شکوه در برابر سپاه منصور صف آرای گشتند و از طرفین آنچه امکان کشش و کوشش بود به جای آوردند و عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایت اعلای خاقانی وزیدن گرفت و اعدا از ستیز و آویز عاجز آمده راه گریز پیش گرفتند و آن حضرت بدین فتح شکر نعمای الهی به جای آورده به وظیفه سپاس و ستایش کما یجب و ینبغی قیام نمود و فتح‌نامه‌ها به اطراف ربع مسکون فرستاد و فرزند سعادتمند خود میرزا محمد جوکی را به تکامیشی مخالفان روان کرد و جمعی از امراء و ملازمان ملازم رکاب شاهزاده عالیجناب گردانید و ایشان تا ارزنه روم و صحرای موش و شمس راندند و آثار جلادت به ظهور آوردند مولف ظفرنامه یعنی کامل محقق مولانا شرف الدین علی یزدی تغمده الله بغفرانه که در آن معرکه ملازم رکاب شاهزاده جوان‌بخت میرزا ابراهیم سلطان بوده می‌نویسد که آنچه از کمال جرأت و دلاوری و شجاعت و بهادری مخالفان مشاهده شد لباس در ظاهر سلماس مشاهده افتاد و برأی العین دیده شد حقا ثم حقا که اگر از افراد ثقات استماع افتادی عقل هیچ‌چه پیرامن تصدیق آن نگشتی و از قبول آن سر باز زدی

زآهن ثبات شاه ابوالفتح بجنگ   خون شد جگر برو هم اینجا دل سنگ
انجال زکوههای سلماس بپرس   کز راه صدا تشنیع و بازدل تنگ

و آن جناب در تاریخ آن واقعه گوید

اسکندر ترکمان چه عصیان ورزید   دارای زمان سزای او واجب دید
از تیغ ابوالفتح چه بگریخت بجنگ   تاریخ شد از قدر ابوالفتح بدید

ذکر بعضی از قضایا و احوالی که بعد از فتح بظهور پیوست

چون آتش فتنه اولاد قرا یوسف انطفا پذیرفت حضرت خاقان سعید از رشحات غمام انعام خویش چمن آمال شاهزادگان و امراء و نوئینان رفیع مقدار و ارباب شجاعت را که به شرایط جان‌سپاری قیام نموده بودند سرسبز و سیراب گردانید و پایه قدر ایشان را از اوج ثریا بگذرانید و در آن وقت که اردوی اعلا در جانب سلماس بود از جانب ماوراءالنهر قاصد میرزا الغ بیک رسیده به عرض رسانید که میان سلطان محمودخان و براق اغلان جنگی صعب واقع شده و سلطان محمودخان بر براق اغلان غالب آمده او را به قتل رسانید و هم در این اثنا ایلچی از خراسان آمده معروض داشت که شاهزادگان میرزا مظفر و میرزا بایقرا و میرزا سنجر بن میرزا پیر محمد جهانگیر و میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد عمر شیخ رخت از این عالم فانی به سرای جاودانی کشیدند و حضرت خاقان سعید از فوت شاهزادگان پریشان‌ضمیر و محزون‌خاطر گشت و جهت ترویح روح ایشان ختمات کلام ملک علام فرمود و طعام به فقرا داده موکب همایون در سادس محرم سنه ثلاث و ثلاثین و ثمانمائه از ظاهر سلماس در حرکت آمده به جانب قلعه النجق روان شد و چون خبر همایون فال سایه وصول بر آن دیار انداخت حصنی مشاهده فرمود موازی فلک البروج و محاذی معدل النهار اهل قلعه در اضطراب افتاده نثار و پیشکش بیرون فرستادند حضرت خاقان سعید بر احوال ایشان بخشایش فرموده عنان عزیمت به جانب قشلاق معطوف ساخت و در نوزدهم صفر به قراباغ اران نزول فرموده در آن اثنا امیر ابوسعید بن قرا یوسف باردوی اعظم آمده به تشریف بساط‌بوس مشرف گشت و منظور نظر عنایت آمد و آن زمستان در قشلاق قراباغ بسر برد و رسل و رسایل ملوک کرد و روم و مصر و شام بدرگاه پادشاه گردون احتشام رسیدند و باکرام و انعام اختصاص یافته خوشدل و شادکام حسب فرمان مراجعت نمودند و پادشاه گردون توان حکومت ممالک آذربایجان را با میر ابوسعید بن امیر قرا یوسف ارزانی داشت و چون زمستان به نهایت انجامید و خاطر از مهمات آنجایی فارغ شد عزم معاودت بطرف ملک خراسان تصمیم داده در پانزدهم شعبان از یورت قشلاق نهضت نموده و روز دیگر از آب ارس بگذشت و میرزا بایسنقر نیز بدان نواحی رفته عمارات ترکمانان را ویران گردانید و اردوی کیهان پوی به هفتم رمضان به سلطانیه آمده ماه صیام را در آن مقام گذرانید و حضرت خاقان سعید در روز عید به تصلیات و صدقات اشتغال نمود و حکام فارس و عراق مثل امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده رستم بهادر و امیر چقماق و دیگران سرداران اجازت یافته به ولایت خود رفتند و رایت ظفر نشان روان به دارالسلطنه هرات شده و میرزا بایسنقر از قلعه سار برسم ایلغار بسبب آنکه در قفا سوار شده آن مسافت دور و دراز را بده روز قطع فرموده در ششم ذی حجه به باغ سفید نزول اجلال فرمود و در سال مذکور شب پنجم شعبان مولانا جلال الدین یوسف اوبهی در دارالسلطنه هرات از خاکدان دنیا به منزل عقبا رحلت نمود و هم در این سال قدوه ارباب قرائت و حدیث شیخ شمس الدین جزری وفات یافت و هم در این سال سلطان بخت بیگم بنت حضرت صاحبقران مغفور از این سرای غرور به دار عقبی نزول فرمود و حضرت خاقان سعید بعد از طی منازل در ششم محرم سنه اربع و ثلاثین و ثمانمائه به دارالسلطنه هرات نزول فرمود و در آن اوان از جانب خوارزم قاصدی رسیده خبر رسانید که لشکری انبوه از اوزبک قصد خوارزم کردند و امیر ابراهیم پسر امیرشاه ملک تاب مقاومت نیاورده بکات

و جنوقان رفته و خواجه اصیل الدین وزیر اسباب حصارداری مرتب ساخته رایت مخالفت برافراخت عاقبت عاجز شد و اوزبک خوارزم را مسخر ساخت و غارت و تاراج آغاز کرده وغنیمت فراوان گرفته بجانب دشت قبچاق باز گشتند و حضرت خاقان سعید از استماع این خبر متاثر گشته طایفه از بهادران و امرا را بدان صوب فرستاد و ایشان بموجب فرموده عمل نموده روان شدند و بر ایل و الوس اوزبک تاخته ایشان را متفرق و پریشان ساختند و در این سال قدوه ارباب عرفان و کمال امیر سید نعیم الدین نعمت الله قدس سره وفات یافت و هم در این سال عالی جناب فضایل ماب مولانا رکن الدین محمد الخوافی که مرجع علماء اعلام و ملاذ کبراء انام بود و از خواص و مقربان اعلای خاقانی بملازمت آن حضرت بتاییدات ربانی افتخار داشت در دار السلطنه هرات بفرادیس جنان شتافت و آن جناب را در عقل و نقل لطایف و نکات است و منشیان بلاغت شعار پیوسته از صفحات فیض آثار او اقتباس مینمایند و روایت کرده اند که شخصی از مولانا پرسید که چرا شما نام اصیل نمی نمایید در جواب فرمود که سلسله ولادت از آدم علیه السلام تا این ضعیف رسیده و هیچم که یک سر سلسله در دست ابو البشر باشد و دیگری در دست بنده حقیر ع هر کس بقدر همت اوست

ذکر رفتن میرزا بایسنقر بطرف استراباد و توجه حضرت خاقان بادغیس و دیار سرخس برسم جانور پراندن و شکار و بیان بعضی از حوادث زمان غدار ناپایدار کج رفتار

رای صواب نمای خسرو ایران و توران اقتضای آن کرد که میرزا بایسنقر در ولایت جرجان و استراباد که در ایام سابق تختگاه سلاطین گردون توان بود قشلامیشی کند و بنابر فرمان امراء عظام مثل امیر علیکه کوکلتاش و امیر محمد صوفی ترخان برادر امیر جلال الدین فیروز شاه و امیر محمود ولد امیر الیاس خواجه ملازم رکاب سلطنت انتساب بالشکر بیکران در شهور سنه خمس و ثلاثین و ثمانمائه بصوب مازندران روان شده بمقصد رسیدند و چند گاه در آن مملکت بدولت و اقبال گذرانیدند و در این اثنا امیر محراب ترخان که برامراء دیوان سمت تقدم داشت و در سخاوت و بخشش بر معن زایده و حاتم طائی تزد از باب غرور و تمیز راجح میشمود از دار حشمت و غرور بسرای الفت و سرور رحلت نمود و مقارن این حال ایلچیان از جانب عراق رسیدند که اسکندر ترکمان که ولد قرا یوسف است برادر خویش ابوسعید را که در ولایت آذربایجان نصب فرموده حضرت خاقان سعید بوده کشته است و در اندیار استیلا یافته و بهیجان غبار فتنه اشتغال دارد و درین اولا هوس جانور پرانیدن و شکار کردن بر ضمیر انور آن حضرت مستولی گشت حضرت شهریاری در اواسط جمادی الاول بامضای این عزیمت متوجه سرخس شده بمراسم این کار شکرف برحسب دلخواه قیام نمود و چون از آن مهم او را فراغت حاصل آمد بجانب مهنه مبارکه توجه نموده بشرایط زیارت ارباب سیر و سلوک سلطان ابوسعید ابو الخیر کما ینبغی بجای آورد و در خلال این احوال میرزا الغ بیک از قشلاق بخارا عازم اردوی همایون شد و بدولت ملاقات خسرو نامدار و پدر بزرگوار استسعاد یافت و بمواهب پادشاهانه مخصوص و محظوظ گردیده و برخصت متوجه ولایت خود گشت و در آن اثنا میرزا بایسنقر که در ملک جرجان قشلاق کرده بود فرزند ارجمند خود محمد سلطان را باردوی همایون فرستاد و حضرت خاقان سلیمان مکان شاهزاده را در آغوش مهربانی کشید و از کیفیت حالات اندیار استفسار فرمود و آن بلند همت بسیار دان در اندک ساعت جواب آن کلمات بعبارات دلپذیر ادا نموده چنانچه آنحضرت از حسن تقریر او تعجب کرده موجب زیادتی محبت گشت و هرگاه که شاهزاده از در پیدا میشدی حضرت خاقان سعید فرمود که بایسنقر رسید و رایت فتح آیات از حدود سرخس و مهنه در جنبش آمده در اوایل شعبان حضرت پادشاه گردون توان در ضمان حفظ و تایید ملک منان بدار السلطنه سمرقند رسیده در باغ زاغان نزول فرمود و میرزا بایسنقر نیز از دیار مازندران بازگشته بدولت ملازمت استسعاد یافت و در اینولا از جانب سمرقند خبر آمد که میرزا عبد الرحمن بن میرزا الغ بیک فوت شد حضرت خاقان سعید یکی از معتبران را برسم رسانیدن تعزیت بسمرقند فرستاد و در اینسال جناب فضایل مآب حقایق قباب خواجه صاین الدین علی اصفهانی که در علوم حکمی و تصوف مولفات دارد در دار السلطنه هرات وفات نمود و در سنه ست و ثلاثین و ثمانمائه امیر خلیل الله ولد امیر شیخ ابراهیم شیروانی امیرزاده یار علی ولد امیر اسکندر ترکمان را که از پدر گریخته پیش او آمده بود بدرگاه عالم پناه فرستاد و حضرت خاقان سعید او را تربیت فرموده در حرمگاه پادشاهزادگان منتظم گردانید روزی آن حضرت تماشای کمان رعد که استاد فرخ نجیبه گر ساخته بود و چهار صد من سنگ از آن کمان بیرون می انداخت سوار شد و در شمالی کوه بازی گاهی که محل سنگ انداختن بود خلق مجتمع شده بودند و آن حضرت سوار ایستاده بنظاره مشغول مینمود ناگاه امیرزاده یار علی که جوانی بود در غایت صباحت و نهایت ملاحت با رخساری زیبا و عارضی جان افزا پیدا شد خلایق از تفرج کمان رعد اعراض نموده روی توجه بآن ترک ناوک افکن آوردند و حضرت خاقان سعید چون این صورت مشاهده کرد بخاطر خطیرش متغیر گشت و چون ببارگاه فلک اشتباه نزول فرمود امیرزاده یار علی را بند کرده بسمرقند فرستاد و در سال مذکور مدرسه رفیع و عمارت منیع که بامر مهد علیا گوهرشاد آغا در شمالی تراب که بر پل انجیل طرح انداخته بود باتمام رسید شرح تزیین و استحکام آن بقعه شریفه بتحریر راست نمی آید مگر برای العین مشاهده افتد و در اینسال امیر خواجه یوسف که حکومت ولایت سلطانیه و قزوین و غیر ذلک از حدود ری تا حدود تبریز بموجب فرمان حضرت خاقانی تعلق باو میداشت وفات یافت و منصب امیر مشار الیه برادرزاده اش آقا محمد میرم برحسب اشارت علیه مفوض گشت و هم در این سال از جانب شیراز خبری بمسامع شرف اعلا رسانیدند که حق سبحانه و تعالی سلطان ابراهیم را پسری ارجمند ارزانی فرمود و بمیرزا عبد الله موسوم گشت و در این سال میرزا علاء الدوله زینب بیگم دختر امیر یادگار شاه ارلات را بنکاح شرعی بخواست و طویهای بعظمت واقع شد و دیگر از وقایع آنکه میرزا پیر محمد بن میرزا احمد شیخ جهان فانی را وداع فرمود و دیگر آنکه امیر محمد درویش که داروغگی هرات تعلق باو داشت از این سرای بعالم انتقال نمود و حضرت

وحضرت خاقان سعید منصب او را بامیر رشید علی سلطان ارزانی داشت و در اواخر این سال از جانب مازندران خبر آمد که امیر باباحاجی همدانی شاه محمد ولد قرا یوسف را بقتل
رسانید **ذکر شمه از مناقب شاهزاده کامیاب میرزا بایسنقر و وفات آن جناب در ایام شباب** غیاث السلطنة والدین
میرزا بایسنقر شهریاری بود قدرت آثار و کامکاری بود با حشمت و اقتدار بغایت زیرکی و کیاست و ذکا و فرط حدت و ذهن از اقران و امثال ممتاز بود و ثبات رای رزین و
استقامت فکر دوربین طلعت اقبالش مزین و محلی خسرو تاج بخش باج ستان برسر تاج و تخت و گنج نشان معدلت شعاری که نشر عدل و احسان و بث جود
و جود و امتنان لوای مفاخرت برافراخت نصفت آثاری که بقای ذکر جمیل و ادخار فضل جلیل مقصد توجه همت عالی نهمت ساخت سر از کوی نیک اختری بر زده
به نیک اختری فال اختر زده رعیت پروری که در زمان دولت او جز باد در خانه هیچکس باز نمیکرد و عدالت گستری که در ایام حشمت او شهباز بجانب تیهو پرواز نمیکرد
رسم انصاف در جهان آورده عدل را سر بر آسمان آورده در مجلس بزم ابری بود گوهربار و در میدان رزم تاریخ کارنامه رستم و اسفندیار و در چمن دولت خویش جز
نهال بر و احسان نشاندی و صحایف آمال ارباب احتیاج را بعین عنایت و عطا منخواندی و با این همه صفات رضیه و سمات مرضیه پیوسته اوقات عزیز را مصروف مجالست ارباب
فضل و کمال بودی و از انجاح مطالب این طبقه اعمال و افعال نقدی مودی صیت سخای انجناب بنیابت سحاب بنیر در اطراف بحر و بر منتشر گشت و مانند صبا جهان پیما باقاصی و ادانی
این عالم رسید فضلا و علما و هنرمندان و پیشه وران از امصار و اقطار روی بدرگاه پادشاه رستم اقتدار آوردند و از موائد خوان کرم آن ولی النعم بحظ تام بهره ور و محظوظ شا
اندند و ملوک و سلاطین با هیبت و شوکت از استماع عظمت حشمت و فر و شکوه شهریاری و انتظام امور جهانداری آن جناب انگشت تحیر بدندان تفکر گرفتند و بمن اعتقاد حسن
اهتمام آن شهریار عالی مقام مولانا شمس الدین هروی شاگرد مولانا معروف خطاط بغدادی بمرتبه رسید که بصیران جهان بسیاری از خطوط او را نوشته یاقوت مستعصمی پنداشتند
و بهای گران خریدند و مولانا جعفر تبریزی شاگرد او در شیوه نسخ تعلیق خط نسخ بر تحریر و کتابت خواجه میرعلی کشیدند و مولانا شهاب الدین عبدالله تکمیل شش قلم فرموده
در هفت کشور بحسن خط و علم و هندسه سان و نقاشان در تذهیب و تصویر کار بجائی رسانیدند که مزیدی بران متصور نبود و در مجلدان و زرگران و دیگران و خاتم بندان
در نازکی و لطایف چنان سعی و کوشش نمودند که خزانه خیال نقش بر نمیکشید القصه شاهزاده عالیجناب با وجود اتصاف بفضایل نفسانی و خصایل ملکی بشرب مدام شغفی تمام
داشت و مانند لاله زمانی بی پیاله بسر نمیبرد و صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح متصل داشت از مخبران صادق القول استماع افتاد که چون میرزا بایسنقر بسن رشد و تمیز
رسید فرمود که منجمین بنظر احتیاط در زایچه طالع همایون نظر کرده احکام نویسند اهل نجوم بموجب فرموده عمل نموده آنچه از اوضاع فلکی و انظار سعد و نحس معلوم کردند
در سلک تحریر کشیدند و در ساعتی مسعود بعرض رسانیدند و میرزا بایسنقر از آن جماعت پرسید که عطیه چند خواهد بود ایشان جواب دادند که عمرت دراز باد که چرخ عطیه کش از
از هر عطیه که دهد عمر خوشتر است ما اینقدر دانیم که مادام الحیات شرف و اقبال ملازم ذات فرخنده صفات خواهد بود و هرگز غباری بر خاطر ضمیر انور
شهریاری نخواهد نشست شاهزاده باز از آن معنی استفسار نمود و منجمان همین جواب دادند میرزا بایسنقر فرمود که صورت آنچه در میان آمده و آنچه معلوم شما شده
قضیه این عطیه با من بگوئید و هیچ اندیشه مکنید و چون الحاح شاهزاده از حد اعتدال تجاوز نمود واقفان دقایق آسمانی را چاره نماند معروض داشتند که ایام زندگانی
پادشاه قریب بچهل سال رسد و میرزا بایسنقر از این سخن غمناک گشت و بعد از آن بمضمون این بیت عمل نموده چون نقش غم ز دور بینی شراب خواه تشخیص کرده ایم
مدا و امقرر است تا حرارت شراب در مزاج شریف و عنصر لطیف آنجناب پدید آمد و اطبای حاذق هر چند منع میفرمودند مفید نمی افتاد و از جام نشاط و ساغر انبساط
جرعه کم نمیکرد و غذا بغایت اندک تناول میکرد تا ضعف بر طبیعت او استیلا یافت و در صبح شنبه هفتم جمادی الاول از خاکدان دنیا رو بمنزل عقبی نهاد و مدت
زندگانی آن حضرت سی و شش سال و چهار ماه بود و حضرت خاقان سعید از استماع این خبر هایله آشفته و پریشان دل گشت و فکرت و حیرت و وحشت و ضجرت بر ضمیر آن
حضرت استیلا یافت و در آن صبح صیحه روز محشر در این طاس نیلگون ظاهر گشت و حضرت خاقان سعید بباغ سفید قدم رنجه فرمود و فرمان داد تا بآئین شرع مبین بتجهیز و تکفین
شاهزاده نازنین پرداختند و چون نعش غفران مآل تکمیل یافت هم آنجا نماز گذاردند و آن حضرت در باغ توقف نموده امرا عظام و اکابر انام نعش را بردوش گرفتند و در آن
اوقات دار السلطنه هرات چنان معمور بود که زیاده بر آن در قوت متخیله نمیگنجید از در باغ تا مدرسه گوهرشاد آغا که حالا مدفن شاهزاده است در و دیوار مردم ایستاده
بودند و ازدحام بمرتبه روی نمود که هیچکس قریب بآن یاد نداشت و مجموع خواص و عوام تغییر لباس کرده سیاه پوشیدند و تابوت شاهزاده را در موج و محفه نهادند
و بآئین عظمت هر چه تمامتر بمدرسه مذکوره رسانیدند و در گنبد عالی آن بقعه شریفه مانند گنج بخاک سپردند و مدت چهل روز حضرت خاقان سعید در باغ سفید نشسته
سادات و علما انام و اشراف و موالی و ارباب و اهالی مجلس همایون حاضر شدند و ختمات کلام ملک علام بجای آورده اطعمه گوناگون امرا و نواب
مردم دادند و شعرا مراثی گفته بعرض میرسانیدند و از الجمله مولانا سیف الدین نقاش ترجیع بندی بس غرا انشا فرمود که مطلعش اینست چندانکه چرخ گشت درین
روزگار نقش وفا نیافت ز دوران روزگار شهزاده بایسنقر عالی جناب کو جمشید را چه آمد و افراسیاب کو و یکی دیگر از افاضل در تاریخ وفات شاهزاده
بایسنقر گوید سلطان سعید بایسنقر خرم گفتا که بگو بابل عالم خرم من رفتم و تاریخ وفاتم این است بادا بجهان عمر دراز پدرم و چون چهل روز از این واقعه هایله
بگذشت حضرت خاقان سعید فرمود تا خلایق لباس سوگواری بینداختند و بدستور سابق جامهای پیشینه ... و آن حضرت فرمان داد تا منشور وکالت شاهزاده ... میان

ورثه قسمت کردند و میرزا بایسنقر را سه پسر بود رکن الدین علاء الدوله و قطب الدین میرزا سلطان محمد و معز الدین میرزا ابوالقاسم بابر بهادر و این هر سه شاهزاده پای بر سریر سلطنت نهادند چنانچه شرح احوال هر یک در موضع خود مذکور خواهد شد ان شاء الله و حضرت خاقان سعید ولایتی را که سیورغال جناب میرزا بایسنقر بود بفرزند بزرگش میرزا علاء الدوله ارزانی فرمود و فرمان داد که در دیوان بزرگ بجای پدر بنشیند و سلطان محمد و میرزا ابوالقاسم بابر را علوفه تعیین فرمود و میرزا محمد جوکی موجب فرمان همایون بر گرمسیر و قندهار رفته بود خبر وفات برادر استماع نموده بازگشت و بتقبیل انامل فیاض سرافراز گردیده ناله و افغان بر داشت و حضرت خاقان سعید او را بنصایح پادشاهانه تسکین و تسلی داد و بعد از وفات شاهزاده عالیجناب میرزا بایسنقر چند روز مولانا اعظم قدوة العظماء فی العالم مولانا فصیح الدین که مفتی فریقین و جامع مذهبین بود در دار السلطنه هرات وفات فرمود و او را بآیین تمام بگازرگاه بردند و در مزار فایض الانوار شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری ره دفن فرمودند و چون خبر وفات میرزا بایسنقر بمیرزا الغ بیک رسید شرایط تعزیت تقدیم رسانید و چندان توقف نمود که امرا که بمغولستان رفته بودند مظفر و منصور بدرگاه عالم پناه آمدند در هنگام بهار رایات مبارک در رکاب او روی عنان عزیمت بصوب خراسان منعطف گردانید و از اکابر و اشراف سمرقند شیخ الاسلام کشی خواجه افضل الدین و خواجه فضل الله ابو اللیثی ملازم میرزا الغ بیک بخراسان آمدند و در روز نوزدهم ماه مبارک رمضان شاهزاده عالمیان دست بوس خسرو جهان سرافراز شد و آن حضرت فرزند سعادتمند را دیده جراحت فرقت میرزا بایسنقر تازه شد و اعیان ماوراء النهر نیز بشرف ملازمت استسعاد یافته ملحوظ نظر عنایت و احترام شدند و میرزا الغ بیک چنانچه رسم تعزیت باشد آش عظیم ترتیب نمود و ختمات کلام مجید بجای آورد و چون هلال عید صیام جمال خویش بخواص و عوام نمود حضرت خاقان سعید فرمود تا آش بزرگ مرتب ساختند و بانوی عظمی گوهرشاد آغا تکلفات پادشاهانه مهیا کرده بود و چند روز پیوسته باطعام خاص و عام قیام نموده آمد و حضرت اعلا خاقانی میرزا الغ بیک را باعزاز و اکرام معزز و موقر ساخت و اکابر ماوراء النهر را تشریفات داد و شاهزاده در بیست و ششم شوال متوجه سمرقند شد و در سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمائه خواجه نظام الدین احمد نه خودی بمنصب وزارت حضرت خاقانی مشرف شد و آن حضرت زمام حل و عقد امور دیوانی بخواجه مشار الیه رجوع فرمود و او در میان مردم بخواجه سیدی احمد سبزواری اشتهار داشت و در این اثنا امیر خلیل الله شیروانی که نسبت با خاندان سوابق اخلاص بلواحق اختصاص موکد داشت از محمود آباد شیروان عرضه داشتی مصحوب خانی اردی بپایه سریر اعلا فرستاده مضمون آنکه اسکندر قرا یوسف چون بر مملکت آذربایجان مسلط و فرمان روا گشت قصد شیروان کرد و اکنون بغارت بلاد و هلاک عباد مشغول است اگر حضرت اعلا خاقانی پرتو التفات بر دفع اینجا و نه خواهد انداخت مجموع این ولایت را ویران خواهد ساخت باقی رای صواب نمای حاکم است و آنحضرت مصلحت چنان دید که بار دیگر لشکر بجانب آذربایجان کشد.

ذکر انتقام کشیدن پادشاه عالم پناه حضرت اعلی خاقان از اسکندر ترکمان

چون تسلط اسکندر بار دیگر بر مملکت اران و آذربایجان و تعرض لشکر ترکمان بار دیگر ببلاد شیروان مسموع پادشاه عالم پناه گشت این معنی بر مزاج اشرف گران آمد و عزم انتقام جزم فرمود و ارکان دولت عرضه داشت کردند که صلاح در توقف است و مصلحت در قبول نصیحت امیر جلال الدین فیروزشاه در خلوتی بعرض رسانید که چون میرزا بایسنقر از میان رفته مردم کوتاه بین را گمان شود که بجهت ضعفی است که مجال لشکر فیروزی اثر راه یافته اکنون رایت نصرت آیت بهر طریق که باشد باید برافراشت و بهیچ وجه درین یورش تاخیر جایز نباید داشت و حضرت خاقان سعید صواب دید و سخن امیر مشار الیه را بسمع قبول تلقی نمود و تواچیان فرستاد که از اقصی بلاد ماوراء النهر و ترکستان و هندوستان و خوارزم و سیستان و مجموع دیار خراسان و عراق و کرمان نوبت معین لشکر باردوی بدرگاه مملکت پناه بهند و در ظل اعلام ظفر انجام مجتمع شوند و سپاه بی قیاس از اطراف و اکناف همه شدید القوت و اولی باس حسب الامر و آن حضرت امیر قربان شیخ را بضبط و حکومت دار السلطنه هرات مقرر ساخته صاحب اعظم امیر علی شغانی و خواجه رمضان قولی را جهة تنسیق امور دیوانی بگذاشت و بتوفیق ربانی در دهم ربیع الثانی از مستقر عز و شرف روان شد و در اثنای راه چنانچه معهود آن شهریار نیکو اعتقاد بود بزیارت قبور مشایخ و اهل الله شتافته استمداد همت نمود تا بآیین جمشید و حشمت فریدون بجمعه و دری رسید و روز بروز حکام و سرداران باردوی همایون می پیوستند و دران ایام برف و باران و شدت سرما بمرتبه بود که راکب و مرکوب را مجال حرکت نماند امرا بعد از تقدیم مشورت صواب دیدند که حضرت خاقان سعید قشلاق در مملکت ری نماید و باتفاق این صورت به عرض رسانیدند و آن حضرت سخن ایشان را بسمع رضا اصغا نمود و فرمان جهان مطاع صدور یافت تا لشکریان قوربا هسته قشلاق کنند و سپاه نصرت پناه حکم فرمود عمل نمودند و دران زمستان از آزار و شبگیر خلاص شدند و چون اسکندر ترکمان از توجه حضرت خاقان بلند مکان خبر یافت مانند تیر از کمان از مملکت آذربایجان بیرون جست و کلانتران اندیار روی بدرگاه فلک اقتدار آوردند و امیر خلیل الله شیروانی باردوی اعلی ملحق شد و پیشکشهای پادشاهانه بموقف عرض رسانید و خدمات او معز قبول یافته باعزاز و احترام مخصوص گشت و دراین اثنا امیر جهانشاه بن امیر قرا یوسف براهنمونی سعادت و اقبال متوجه کعبه آمال گشته بصنوف عنایت و نوازش اختصاص یافت و دراین ایام که پادشاه خجسته فرجام بآیین فرمودند که در قشلاق ری اقامت داشت میرزا ابراهیم سلطان که در فارس حاکم علی الاطلاق بود بعارضه چند روزه مبتلا گشت و عاقبت مرغ روح آن شاهزاده خجسته صفات از قفس کالبد بجانب شاخسار طوبی پرید و از مده رحمة الله علیه و این واقعه عظمی در سنه تسع و ثلاثین و ثمانمائه روی نمود و السعادتمند بحسن مکارم اخلاق سرآمد ملوک آفاق بود و عنایت و اهتمام بسیار درباره اهل

اهل فضل و کمال داشت پیوسته موقف محبت و مودت این طایفه گرامی بر لوح ضمیر می‌نگاشت و بیمن عنایت آن حضرت مولانا اعظم مولانا شرف الدین علی یزدی تالیف ظفرنامه پرداخت و چنان نسخه که از مبدأ ایجاد در فن تاریخ الی یومنا هذا هیچکس قریب بآن نشان نداده یاد کرده شد القصه حضرت خاقان سعید چون این واقعه هائله که اثر که در شیراز واقع شده خبر یافت آتش در خرمن ثبات و قرار زده بعد از قلق و اضطراب شرایط تعزیت بتقدیم رسانیده دست در عروه وثقی شکیبائی زده بقضای ربانی تن در داد و حکومت ممالک فارس را بخلف صدق شاهزاده مغفور امیرزاده عبدالله با وجود آنکه در صغر سن بود ارزانی داشت و تمام اختیار آن ولایت را در کف کفایت شیخ محب الدین ابوالخیر نهاده بازگشت و مقارن این حال امیر ناصر الدین خاوندشاه برادر امیر جلال الدین فیروزشاه که بعد از میرزا رستم حکومت اصفهان تعلق گرفت و قشلاق ری روی بعالم آخرت نهاد و نعش او را بهرات برده در خیابانش دفن کردند

ذکر قضیه چند که پیش از توجه حضرت خاقان سعید بجانب مشهد روی نمود

یکی از جمله قضایا آنست که آنحضرت در سنه احدی و اربعین و ثمانمایه امیر شیخ حاجی ولد امیر حسن جاندار در زمان حضرت صاحبقران نامدار در معارک آثار شجاعت و جلادت بظهور آورده بود و در بدایت سلطنت خاقان سعید او و فرزندانش امیر یوسف خلیل و امیر شیخ حاجی در سلک انتظام داشتند چون در نشئه جهان ملک صورت غدر بر لوح ضمیر نگاشتند بدین سبب خراسان محل اقامت ایشان نماند لاجرم راه اصفهان پیش گرفتند و بخدمت میرزا اسکندر رفتند چنانچه شمه ازین معنی گذشت و چند گاه امیر حسن و اولاد او در اصفهان ملازم آن جناب بودند و از آنجا متوجه کعبه معظمه شدند و بشرف زیارت بیت الله دریافتند و بازگشتند و بار دیگر بمیرزا اسکندر پیوستند و در آن زمان که موکب فیروزی نشان از قشلاق مازندران بجانب اصفهان در حرکت آمد امرا امیرزاده اسکندر از وی روی گردان شدند و در ساوه یوسف خلیل را گرفته بدرگاه عالم پناه رسانیدند چنانچه سبق ذکر یافت و حضرت خاقان سعید از جریمه یوسف و برادرش شیخ حاجی درگذشت و راه و رسمی که سابق داشتند با ایشان باز گشت و در سال مذکور حضرت اعلی خاقانی امارت دیوان میرزا علاء الدوله را بامیر شیخ حاجی تفویض فرمود و حل و عقد امور در خانه شاهزاده را بعهده کاردانی او باز گذاشت و صلاح ملک و مال آن جناب را برای رزین و فکر دور بین او منوط و مربوط گردانید و در این سال امیر شیخ لقمان برلاس که در دیوان منصب امیر الامرائی داشت و بغایت کریم سیرت بود اسب زندگانی را پی کرد و آن حضرت منصب او را بپسر رشیدش عنایت فرمود و شیخ حسین ملک حسین که رئیس بیاولان بود با امیر شیخ لقمان در سفر آخرت موافقت نمود و پادشاه جای او را بولد وی امیر شیخ حسین داد و در جمادی الاول این سال امیر بابا مسعود بن امیر بابا محمود بن خواجه رستم بجای رستان رفت و در زمانی که حضرت خاقان سعید نوبت سیوم باذربایجان رفت کوتوالی قلعه اختیار الدین به بابا مسعود تعلق میداشت و او جوانی بود بغایت فتاک و بیباک چنانچه قصد زن و فرزند مردم میکرد و در ستیزه بر دستوران میکوشید و بالوندان و اوباش صحبت میداشت و انواع حرکات ناشایسته از وی در وجود می آمد و یکشبانروز ملکه مشتری را از طبل و نقاره شراب میخورد و گاه بر یالان و خیابان عزیمت مینمود و در رفتن و آمدن بشرب خمر و ملاهی و مناهی مبادرت مینمود و آثار تباهی و بیراهی او بر صفحات روزگار ظاهر بود و حکام هرات از بیم امیر علیکه کوکلتاش که از بابا مسعود عرق خویشی داشت منع و زجر او قیام نمینمودند و چون بابا مسعود جهان را از شر خود باز پرداخت حضرت خاقان سعید کوتوالی قلعه مذکور را برادرش موسی میرک ارزانی داشت و قدش جوانی بود بغایت چابک و تیر خوب می‌انداخت و اکثر آن بود که تیر او بقبق میرسید و امیر یادگار شاه ارلات که از امرای عظام بود و میرزا علاء الدوله داماد او بود جهان فانی را بدرود کرد و شاهزاده مشار الیه برسم عزا قیام نمود و در سال مذکور میرزا سلطان مسعود بن میرزا سیورغتمش نیز بفرموده حضرت خاقان سعید مهد معلی عایشه بیگم را بآئین دین نبوی و شرع مصطفوی در نکاح آورد و چند روز بساط عیش و نشاط مبسوط گشت

ذکر توجه فرمان فرمای انام بزیارت امام هشتم علیه الصلوة والسلام و معاودت آن حضرت در کمال احتشام و آمدن ایلچی مصر و بیان آنچه واقع شده

در سنه اثنی و اربعین و ثمانمایه حضرت اعلی خاقانی در کمال عز و تمکین در پنجم ربیع الثانی بعزم زیارت سلطان خراسان متوجه مشهد مقدس شد و غلغله نهضت همایون در سمع ساکنان این گنبد مقرنس افتاد و از شاهزادگان نامدار میرزا محمد جوکی بهادر و میرزا علاء الدوله و از امرا کبار امیر علیکه کوکلتاش در توقف ماندند اما درین ماه میرزا محمد جوکی بهادر عازم ماوراءالنهر شد و بسعادت ملاقات پادشاه ستوده سیر و برادر بزرگتر میرزا الغ بیک فایز شد و بصنوف نوازش اختصاص یافت و میرزا علاء الدوله نیز برحسب اشارت علیه عزیمت قشلاق استراباد فرمود و امیر علیکه رایت توجه بجانب مرو برافراخت و بمقصد رسیده در آن ولایت بزراعت و عمارت اشتغال نمود و حضرت پادشاه اسلام چون بخطه جام رسید مراسم زیارت بجای آورده اولاد عظام کرام شیخ الاسلام احمد جام را اعزاز و احترام نمود و ایشان نیز امر ضیافت چنانچه سزاوار بود بجای آوردند و آن حضرت مشایخ امام را استحسان نمود و از آنجا موکب همایون نهضت نموده بسعدآباد رسید و حضرت اعلی در آن منزل باسباب شکار پرداخت و در آن صحرای وسیع صید فراوان انداخت و چون از آن مهم فراغت یافت عنان توجه بجانب مشهد تافت و منازل طی فرموده چون بمقصد رسید در شرقی شهر بچهارباغ که بمعماری همت آن حضرت احداث فرموده بود فرود آمده روز دیگر باستانه امام رضا علیه السلام رفت و عتبه علیای قبه را که مرقد آن پاک و پاک زاده است ببوسید و سادات مجاور را از انعام و احسان مسرور و شادمان ساخت و بچهارباغ آمده عنان رجعت بمستقر دولت معطوف گردانید و مولانا کمال عبدالرزاق در تاریخ خود نوشته که چون حضرت خاقان سعید بجام رسید خواجه علی صغر چند سر اسب بریان کرده باقی آداب دعوت کشید

دیده ناظران چمن ترتیب آن متحیر گردید و از نحوه صد طبق جو شیر و تا ... ساخت و آن حضرت خدمت خواجه را بالطاف شاهانه بنواخت بالجمله لوای ظفر انتما از خطه جام
در حرکت آمده در چهارم ربیع الاول بهوای هرات از سم سمند شهریار جهانگشای عطرسای گشت و در همین روز امیر علیکه کوکلتاش که بمرو رفته بود باز آمد و منظور نظر کیمیا
اثر شد و درین سال میرزا الغ بیگ قاصدی بخبر خراسان فرستاد و جمیله سلطان که مهد علیا گوهرشاد آغا بتربیت و تعهد و قیام نموده بود طلب داشت و بنا بر التماس آن جناب
بانوی کبری او با این جمعیت تمام بسمرقند فرستاد و درسال مذکور میرزا محمد جهانگیر که از صبیه حضرت خاقان سعید متولد شده بود از این دار پر وحشت بروضه جنت خرامید
همین سبب حزن و ملال آن حضرت گردید و تعزیت غزائی سنگین بر پا نمود و درین سال جناب معالی نصاب مولانا جلال الدین لطف الله که صدری صاحب وجود بود و حضرت خاقان
سعید با او التفات تمام داشت براه عدم رفت چون دیگران و اوستاد عماد الدین معمار که بانی مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بود درین سال از خرابه دنیا رحلت نمود
و درین سال حضرت اعلا خاقانی امیر سلطان محمود بن امیر جهانشاه برلاس را امیر الوس ساخته رعایت لشکر بحسن درایت او گذاشت و در سنه ثلث و اربعین و ثمانمائه
سلطان مصر ملک جقماق الملقب بملک ظاهر ایلچی جیجکتو نام بدرگاه پادشاه اسلام فرستاد و اظهار محبت و وداد و ارادت و اعتقاد نمود و سبب آن بود که سلطان جقماق
قبل از وصول بمرتبه امارت در خواب دید که حضرت خاقان او را گرفته بر داشت و بر تخت نشانید و سلطان جقماق از غایت فرح و سرور بیدار شده و از وفور نشاط و انبساط
در جامه نگنجید و این راز سربسته را با هیچکس در میان ننهاد و منتظر طلوع کوکب جلال از افق اقبال میبود و با خود قرار داد که هرگاه دست در گردن مقصود حمایل یابد از دایرهٔ
ولای پادشاه ظفر انتما بیرون ننهد و تقدیم امکان در ازدیاد مصادقت شهریار جهان سعی نماید و در آن هنگام که فرمانفرمای مصر و شام ملک اشرف از جهان ناپایدار به
دار القرار رفت جقماق بیک میراخور بود و چون موید بتایید ازلی بود و ارکان دولت ملک اشرف در تعیین پادشاه نافذ الحکم که از عهده دارائی سپاه و رعیت بیرون تواند
آمد با یکدیگر مشورت نمودند و قرعه اختیار بنام سلطان جقماق افتاد و صنادید مصر و شام و عظمای انام با وی بیعت نمودند و او را ملک ظاهر لقب دادند و چون سلطان جقماق
بر سریر سلطنت بلاد مصر تمکن یافت از امری که بخود قرار داده بود یاد آورده در اظهار وداد و اتحاد حضرت خاقان سعید با اعیان و اشراف امرا مصر مشورت فرمود
و چون از زمان ظهور چنگیزخان سلاطین آن مملکت با خواقین ترک شیوه معادات میورزیدند و خواص و مقربان ملک ظاهر این شیوه میراث داشتند اکثر مانع آمدند و بنا
بر آنکه سلطان در دوستی پادشاه بلند مکان بی اختیار بود برای شرذمه قلیلی که سلطان را در آن باب استصواب نمودند مضای عزیمتی که در خاطر او بود جزم فرمود و جیجکتو
را که از خواص و بمزید کیاست و سخن گذاری اتصاف داشت برسالت تعیین نمود و او را با علبه تمام و تبرکات لائق و تنسوقات مناسب که در خور پادشاهان والاقدر
و شهریاران فلک مقدار باشد روانه خراسان گردانید و چون وصول جیجکتو در آن نزدیکی بسمع اشرف اعلا رسید آمدن او موافق مزاج همایون افتاد امیر حبیب الله
سلدوز را که در زمره مقربان انتظام داشت برسم استقبال فرستاد و رسول مصر بدار السلطنه هرات آمد و او را بباغ امیرشاه ملک فرود آوردند و بعد از سه روز
ببارگاه فلک اشتباه آمده بوسیله امرا و مقربان بتقبیل انامل فیاض سرافراز شد و پیشکشها بعرض رسانید و بعز قبول مقرون گشت و حضرت خاقان سعید از احوال سلطان
مصر استفسار نمود و اظهار مصادقت فرمود و بر حسب فرمان ایلچی را در دست راست در جرگه نوئینان رفیع مقدار نشاندند و در آن روز طوئی عظیم ترتیب نموده بودند و انواع
خوانها و کاسها و طبقهای مجمر از طلای احمر و مرصع بیواقیت قیمتی بود و ایلچی بعد از تناول طعام در نهایت اعزاز و اکرام بوثاق خود بازگشت و میرزا محمد جوکی و میرزا
علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف بنوبت ایلچی را طویهای بتکلف دادند و اسبان راهوار و خلعتهای شاهوار ارزانی داشتند و همچنین امیر علیکه کوکلتاش و امیر جلال الدین
فیروزشاه و خواجه غیاث الدین پیر احمد شرایط ضیافت و لوازم انسانیت بجای آوردند و ایلچی بعرض همایون رسانید که سلطان جقماق پنج کتاب معتبر از پادشاه هفت
کشور التماس نموده که ارسال فرمایند و تاویلات اهل سنت و جماعت شیخ ابو منصور ترمذی و تفسیر کبیر امام فخر الدین رازی و شرح تلخیص خواجه مسعود بخاری و شرح
کشاف مولانا علاء الدین پهلوان و روضه در مذهب شافعی و با وجود آنکه مجموع این کتب در خزانه موجود بود حضرت خاقان سعید فرمود که همه را بخط خوب نوشتند
و جدول کشیده مکمل ساختند و باشارت علیه استادان پایه سریر اعلا طوئی با عظمت ترتیب دادند و جهة پادشاه مصر بیلاکات که چشم ندیده و در تماشای آن خیره
میماند و ادراک مبصران بسر حد قیمت یکی از آنها نمیرسید تعیین دادن ایلچی را در یازدهم رجب بمجلس همایون آوردند و حضرت خاقان سعید او را پنجاه هزار دینار
نقد و تشریفات خاصه و اسبان راهوار با رفتار ارزانی فرمود و در حین اجازت ایلچی معروض داشت که سلطان جقماق بنده را فرمود که بدستور بندگان
حضرت چهار شهر را که عبارت از صفهان و شیراز و یزد و کاشان است دیده و احوال و اوضاع آنجا را معلوم کرده باز نماید و حضرت خاقان سعید ملتمس او را مبذول
داشته احکام بآن بلاد فرستاد که پیش از وصول ایلچی آن شهر را آئین بندند و مبلغ سه هزار دینار کپکی از آن چهار شهر برسول مصر دهند و حسام الدین مبارکشاه پروانچی را
که از تربیت یافتگان دولت ابد پیوند بود فرمود که برسم سفارت بمصر رود و تبرکات و هدایای سلطان جقماق و آن پنج کتاب را بوی تسلیم نماید و ایشان اسباب
یورش مهیا نموده بجانب مصر و شام روان شدند و درین سال حق سبحانه و تعالی میرزا علاء الدوله را فرزندی کرامت فرمود و بمیرزا ابراهیم موسوم گشت و این عطیه
شب سیوم شعبان بظهور پیوست و قلم سحر آثار بمقتضی فتوی فضلای بلاغت شعار تاریخ ولادت او بر صفحه روزگار نوشتند که تاریخ بود شب سیوم از شعبان و میرزا سیورغتمش
ولد رشید حضرت خاقان سعید که کابل و غزنین و آن حدود بوجود او مضبوط بود وفات یافت و دو پسر بیادگار گذاشت میرزا مسعود و میرزا قراجار و حکومت آن بلاد به برادر بزرگتر میرزا مسعود مقرر شد

شد و او بخلاف توره و قاعده مغولیت رعیت آن بلاد از ظلم و بیداد شاهزاده بجان آمدند و میرزا قراجار از و متوهم شده روی بدرگاه کیوان اساس آورد و بسعادت زمین بوس مشرف شد و بعد از چند روز حکومت کابلستان و زابلستان بر وی مقرر شد و شاهزاده با اشکر و احکام بآن صوب روانه شد و میرزا مسعود را بپایه سریر خلافت مصیر طلب نمودند و میرزا مسعود بدار السلطنه هرات آمده و چند روز در مقام حجاب بمانده بمجلس همایون آمد و شرف تقبیل دریافتند و عاقبت بعنایت و عاطفت سرافراز شد و در سال مذکور حضرت خاقان سعید بسرخس رفته بامر صید و شکار قیام نمود و چون خاطر اشرف اعلا از آن کار فراغت یافت بدار السلطنه هرات مراجعت فرمود و در این سال جناب فضایل مآب مفتی الفریقین مولانا نور الدین بن عبد العزیز المشهور بمولانا زاده ابهری عزم زیارت بیت الحرام کرد و بعد از طواف و ادای مناسک حج مراجعت نمود و در اثنای راه برحمت ایزدی پیوست و هم در این سال امیر قربان شیخ که در امور ملک و مال حضرت خاقان سعید صاحب اختیار بود رخت بعالم بقا کشید از آثار او مدرسه ایست در کوچه خیابان بغایت باتکلف و تزیین و در سنه اربع و اربعین و ثمانمائه سید مرتضی محتسب بعرض رسانید که این مخلص از شکستن خمهای شراب شاهزادکان عالی مقدار میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله عاجزم بلکه رسیدن بخم خانهای ایشان مجال نمی یابد الحکم امتثال و زنا یا صبار و آن حضرت بنفس نفیس سوار شد و در هر جا که شراب یافت فرمود که در آب ریختند و از وقایع سال مذکور یکی آن بود که جناب شیخ بهاء الملة و الدین عمر از روی صدق و نیاز عزیمت سفر حجاز فرمود و طایفه از اعیان و مشاهیر در موافقت اختیار نمودند و هر چند میر جلال الدین فیروزشاه و دیگر سعادتمندان که در شأن حضرت ولایت منقبت اعتقاد تمام داشتند خواستند که اندک تحفه و محقر هدیه قبول فرماید راضی نشد و دیگر از وقایع آنکه در سال مذکور امیر علیکه کوکلتاش که سن شریفش از نود متجاوز رسیده بود فرمان یافت و او امیری عادل خیر بود و بفوت مهمات سپاهی و داد مظلوم از ظالم ستاندی و بحکم گشت و سی سال از صد هزار خروار گذشته بود و حضرت خاقان سعید منصب امیر مرحوم بپسرش امیر شیخ ابو الفضل ارزانی داشت و خدمتش در دیوان اعلا بجای پدر نشست امیر علیکه در گنبد مدرسه سر خیابان که ساخته و پرداخته همت عالی نهمت او است مدفون گشت و هم در این سال امیر اویس بن امیر اقبوقا که از خدمت سلاطین نیاز اعراض نموده بود و زیارت حرمین شریفین بجای آورده بود برحمت ایزدی پیوست در مقبره که خود ساخته بود مدفون گشت در سر خیابان و در این سال عایشه بیگم بنت میرزا بایسنغر که در حباله نکاح میرزا مسعود بود وفات یافت و در این سال قاصدی از طرف استراباد مانند برق و باد رسید و خبر آورد که لشکر اوزبک آمدند و حاجی یوسف خلیل در معرکه ایشان پای ثبات افشرده بدرجه شهادت یافت و در این اثنا خبر آمد که مولانا حسام الدین مبارکشاه که برسم رسالت بمصر رفته بود در قریه از اعمال مدین بجانب بهشت شتافت و بلاکات و ترکات او را بپسرش عبد الرحیم بردند و حضرت خاقان سعید منصب او را باولاد او ارزانی داشت و در خلال این احوال از جانب کابل و غزنین خبر رسید که بانوی عظمی ملکه آغا که میرزا عمر شیخ در حباله نکاح داشت میرزا اسکندر و میرزا بایقرا از او متولد شده و بعد از شهادت شاهزاده مرحوم حضرت خاقان سعید آن عصمت مآب را بخواست و میرزا سیورغتمش از وی در وجود آمد وفات یافت و در قبة الاسلام بلخ در گنبدی که بهمت عالی نهمت آن مخدره بنا کرده بود مدفون گشت روان ایشان مخلد برین شاد باد و آن حضرت از مفارقت انیس قدیم غبار ملال بر خاطر مبارکش نشست و قطرات عبرات از فواره دیده بر روان گشت و در آخر ذی حجه سال مذکور مناره فلک الدین که در بازار عراق در شرقی مدرسه نظامیه بود بیفتاد و دوازده کس که در صحن مدرسه بخواب رفته بودند از آسیب آن دیگر بیدار نشدند و چنین استماع افتاد که فلک الدین از امراء سلطان سنجر سلجوقی بوده و از قبل سلطان سالها در هرات حکومت کرده عبد الواسع جبلی بنام او قصاید غرا داده و در شهور سنه خمس و اربعین و ثمانمائه خواجه شمس الدین سمنانی که مربی اهل فضل و کمال بود بمنصب وزارت حضرت خاقان سعید سرافراز شده و امیر علی شقاقی از دیوان معزول شد و این معنی بر مزاج اشرف خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی بغایت دشوار آمد چه امیر علی در جمیع مهمات دیوانی که خواجه مشار الیه متابعت مینمود و خواجه شمس الدین در مقام مضایقه و مناقشه بود

ذکر شکایت امراء فارس از شیخ ابو الخیر و انجام مهم او در این سال

امراء مملکت فارس شکایت نامه بپایه سریر ایستادکان اعلا فرستادند مضمون آنکه مجموع رعایا از ستم ابو الخیر بجان آمده اند و نفیر و افغان باسمان رسانیده اند و میرزا عبد الله در هیچ امر مدخلی نمی یابد تا امرا چه رسد و چون حضرت خاقان سعید بر این قضیه وقوف یافت حکم بعزل شیخ ابو الخیر فرمود و امیر صیدی را که از امرای با حشمت بضبط و سیاست امتیاز داشت بحکومت آن دیار روان فرمود و او چند گاه در ولایت فارس بامر قیام نمود و چندان ظلم و ستم از او صادر شد که مردم بجان آمده طالب شیخ ابو الخیر شدند و در این اثنا نفیر مظلومان مؤثر افتاده آن امیر ظالم بچنگ عزرائیل گرفتار شد و نعش او را از شیراز بخراسان بردند و در گنبد مدرسه که در مشهد مقدس ساخته بود دفن کردند و حضرت خاقان سعید در باب ضبط ممالک با امرا مشورت فرموده رایها بر آن قرار گرفت که خواجه معز الدین سمنانی لایق این مهم است و خدمتش بدان صوب روان شده و چون خواجه بشیراز رسید شیخ ابو الخیر بی اختیار گردید و چاره جز آن ندید که از نقد و جنس تحفها ارسال نماید تا بتدریج خود را بخراسان اندازد و رخصت حکومت فارس بار دیگر از دیوان اعلا حاصل کند عاقبت قاصدان بدار السلطنه هرات فرستاد و تحف و هدایا جهة ارکان دولت ارسال نمود و التماس کرد که او را بپایه سریر اعلا طلب دارند و امرا بعرض رسانیدند که چون مدتی شیخ ابو الخیر صاحب اختیار مملکت فارس بود مناسب چنان می نماید که مهم او در دیوان اعلا قرار گیرد اگر فرمان نافذ گردد باحضار او ایلچیان فرستاده شود و حضرت خاقان سعید رای مستحسن شمرده نشان بطلب او روان فرمود و چون ایلچی بشیراز رفت نشان همایون رسانید شیخ تواضع در بر وار آمده و چون بمقصد رسید شاهزادکان و امرا را پیشکشها داد و بوسیله آن جماعت شرف بساط بوس حاصل نمود و چندان تحف نهاد تا کند رانید که همکنان از اعظم شمردند و از کثرت خدمات شایسته چنان ساخت که امراء و ارکان دولت متفق الکلمه بعرض رسانیدند که وجود شیخ در مملکت فارس چون نمک در طعام میباید و مهمات جزیره

جزیره و شوشتر و ولایت خوزستان تا حدود بغداد بحسن تدبیر او تمشیت می پذیرد و سخنان امرا موافق مزاج اعلا آمده شیخ ابوالخیر را بتشریفات فاخر نواخت و زمام اختیار آن
مملکت در قبضه کفایت او نهاد و خدمتش رخصت مراجعت یافته مقرون باحترام و اعزاز متوجه دار الملک شیراز شد و نوبت دیگر طرح اساس حکومتی چنان انداخت که قلم دو
زبان از تحریر آن عاجز و قاصر آمد و خواجه معز الدین سمنانی در جرگه امرا عظام در دیوان امیرزاده عبدالله مهر زد و درین سال بانوی عظمی گوهرشاد آغا عازم سمرقند شد
و سبب این عزیمت آنکه میرزا عبداللطیف در بدایت حال در ملازمت خاقان سعید بسر میبرد و در ربیع الاول سنه خمس و اربعین و ثمانمائه رنجیده خاطر بجانب ماوراء النهر
رفت و موجب رنجش آنکه بلقیس زمان گوهرشاد آغا محبت فراوان بمیرزا علاء الدوله داشت و از کمال دوستی او بحال دیگر فرزندان نمی پرداخت و چون میرزا عبداللطیف
بجانب سمرقند توجه نمود و غیبت او امتداد یافت حضرت خاقان سعید از فراق جگر گوشه خود بیطاقت شد چه انس و الفت تمام با او داشت و جهه فرقت شاهزاده را
از مهد علیا دانسته پیوسته زحرم محترم اظهار خاطر ماندگی مینمود و میفرمود که فرزند ارجمند را از من جدا کردی و مهد علیا از راه اضطرار سفر ماوراء النهر اختیار نموده و
چون آوازه مهد علیا بجیحون در سمرقند اشتهار یافت میرزا الغ بیگ برسم استقبال روان شده بشرف پابوس والده بزرگوار سرافراز گردیده و در ملازمت محفه بلقیس
زمان بشهر در آمده و خدمات شایسته بتقدیم رسانید و تحف و هدایا بگذرانید و بعد از چند روز میرزا عبداللطیف را با تجمل پادشاهانه ملازم والده بزرگوار گردانیده در
خراسان ساخته ایشان در چهارم شوال در کنف سعادت و اقبال بدار السلطنه هرات رسیدند و حضرت خاقان سعید از وصول فرزند بجان پیوند بغایت خورسند
گردید مقارن این حال مریم سلطان بنت آن حضرت که در حباله نکاح میرزا یحیی ولد میرزا محمد سلطان بود وفات یافته در مدرسه والده خویش گوهرشاد آغا مدفون شد
و در این سال شاه جلال برادر والی هرموز از این دار ملال ارتحال کرد و حضرت خاقان سعید معتمدی را بانصوب فرستاد تا ملک علی را اعزاز رساند و هم درین سال مولانا شمس
الدین که بغایت زاهد بود و معالجه بیماران الی طمع مینمود در استراباد روی بروضه رضوان نهاد و در این سال خواجه نصرالله شیرازی که خواجه صاحب وجودی بود در هرات وفات نمود و هم
درین سال سیلاب تا رفته که در ناصیه میرزا جلال الدین ولد میرزا رستم مشاهده افتاده بود حضرت خاقان سعید و رانید کرد بقلعه شادمان فرستاد

ذکر عصیان ملک کیومرث و توجه حضرت خاقان سعید بجانب اهل شقاق و عزیمت میرزا سلطان محمد بموجب فرمان واجب الاذعان بمملکت عراق عجم

در اوایل سنه ست و اربعین و ثمانمائه رایت نصرت آیت بطرف قومس و دامغان در حرکت آمد سبب آنکه ملک کیومرث رستمداری که همیشه
طریقه خدمتکاری سلوک میداشت و حرف عبودیت و فرمانبرداری بر صفحه ضمیر مینگاشت درینولا بنابر تسویلات شیطانی گردن از طوق متابعت پیچیده باعلان کلمه
عصیان مبادرت نمود و چون مملکت ری از سردار صاحب وجودی خالی بود جمعی از مردم خود را بانطرف فرستاد و خیال ضبط آن ولایت در خاطر جای داد و چون
این خبر بمسامع علیه رسید حکم جهان مطاع بنفاذ پیوست که عساکر فیروزی نشان در ظل رایت ممالک ستان روانه شوند و چون موکب منصور از ولایت نیشابور عبور
فرمود تزلزل و اضطراب بحال کیومرث راه یافت و عرضه داشتها بصحبت قاصدان بامرا و ارکان دولت فرستاد و اظهار متابعت و مطاوعت نمود و تضرع و زاری
آغاز کرد و خواهش نمود تا نوعی سازند که خاقان سعید از جریمه او درگذرد و امرا صورت عجز و بیچارگی او را بموقف عرض رسانیدند و آتش غضب آن حضرت که زبانه
بفلک اثیر کشیده بود بزلال تقریر دلپذیر تسکین دادند و در باب ضبط و ربط مملکت عراق پادشاه و امرا و سرداران مشورت فرمودند و رایها بران قرار گرفت که یکی از
شاهزادگان نامدار بسبیل ایلغار روان گردد و درانزمان که شیخ بهاء الدین عمر از سفر حجاز بازگشته در باب الجنه قزوین بزیارت قدوه ارباب تحقیق شیخ احمد غزالی اقدام
فرموده بر آن حضرت درین مقام منکشف گشته که اولیا اتفاق نموده میرزا محمد بن میرزا بایسنغر را حاکم ولایت عراق ساختند و شیخ بهاء الدین عمر بهدایت سید این واقعه را بخدمت امیر
جلال الدین فیروزشاه گفته بود و امیر مشار الیه این سخن را در خاطر داشت و درینوقت که تفویض ممالک عراق بیکی از اولاد امجاد در میان آمد فیروزشاه واقعه حضرت مخدوم را بعرض
همایون رسانید و در باب فرستادن میرزا محمد سلطان اهتمام تمام نمود و رای عالم آرای کشور گشای ولایت سلطانیه و قزوین را بمیرزا محمد سلطان ارزانی فرموده زمام ولایت مذکور را بحسن
رای او باز گذاشت و او را بانجانب گسیل فرموده رایت معاودت بمستقر سریر سلطنت برافراخت و امیر فیروزشاه در رکاب میرزا محمد سلطان تا بسطام آمده دران جا شاهزاده
نیکو نهاد او را تفقد و دلجوئی نموده بازگردانید و خود عازم عراق شد و چون بدان مملکت رسید عمال دیوانی اموال دیوانی را مضبوط ساخته و سرداران روی بدرگاه
کیوان اشتباه شاهزاده آورده بخدمت او توسل جستند و در سنه سبع و اربعین و ثمانمائه حضرت خاقان سعید را داعیه آن شد که جامه جهة پوشش کعبه ارسال نماید و بسمع حضرت
پادشاه مصر رسیده بود لاجرم رای صواب نمای مقتضای آن گردید که قاصدی بجانب مصر ارسال نماید و والی آنجا را از مافی الضمیر خویش اعلام دهد و خدمتش امیر فیروزشاه که صاحب
اختیار مملکت بود سید شمس الدین محمد زرمی را بسفارت مقرر ساخت و مرتضی مشار الیه اسباب سفر ترتیب داده روی توجه بمصر نهاد و آن مسافت دور و دراز را پیموده
بنجد رسید و از نواحی حلب تا قاهره حسب فرمان سلطان آنچه امکان خدمت بود نسبت بسید مشار الیه بجای آوردند و سلطان جمعی از مقربان خود را باستقبال
آنجناب فرستاد تا بلطف و مرحمت خسروانه سید را نوید دهند و ایشان با سید ملاقات کرده مطمئن خاطر خدمتش را بشهر در آوردند القصه سید شمس الدین بمجلس پادشاه آمده
مکتوبات و پیلاکات گذرانید سلطان مصر از احوال پادشاه عصر پرسش نموده متقبل شد که هرگاه آن حضرت جامه کعبه ارسال نماید در تبلیغ آن سعی مبذول دارد و سلطان
اعتقاد فوق الحد و القیاس اظهار کرد و جناب سیادت مآب را عنایت و انعام فرموده اجازت مراجعت داد و مرتضی مشار الیه بازگشته بپایه سریر خلافت مصیر رسید و

رسید وکیفیت احوال و اوضاع آن ولایت را معروض داشت و دراین سال استقلال امیر فیروزشاه و دخل او در ملک و مال از حد تجاوز نموده بود و بکرات امیر مشار الیه معنی بامر
فرمودی بی سبب کسی را مجال تغییر و تبدیل آن نبودی و هر چند این معنی بر مزاج حضرت شهریاری گران می آمد اما چون از امرای عظام دیگری نبود که بتمشیت امور قیام نماید آن
حضرت تغافل و تساهل میورزید و دراین وقت سید عماد الدین محمود که بفنون فضایل و آداب آراسته بود و پدرش سید زین العابدین سالها بوزارت صاحبقران
مغفور قیام نموده بود وزیر و قدرت و منزلت او بغایت عاطفت حضرت شهریاری همت از دیاد می پذیرفت تا محسود ارکان دولت گشت و امیر فیروز
شاه او را جهت ضبط ولایت بلخ تعیین فرمود و سید هر چند استعفا نمود مفید نیفتاد و حضرت خاقان سعید میخواست که سید شغلی بهتر از آن معین شود و امیر فیروزشاه در
آن باب مبالغه داشت لاجرم بدان رضا داد و سید متوجه آن جانب گشت و بحسب اتفاق میرزا محمد جوکی بعزم قشلاق متوجه قبة الاسلام بلخ شد و بسامع علیه رسید که نواب
وکماشتگان امیر جلال الدین فیروزشاه بر آن ولایت استیلا یافته اموال آنجا بدیوان داخل نمیشود و سید تنهائی تواند که از عهده امور آنجا برآید حکم واجب الاذعان شرف
نفاذ یافت که سید عماد الدین بمقرر سه ساله مال مملکت بلخ را بحضور میرزا محمد جوکی بنویسد و شاهزاده را از امیر فیروزشاه غبار ملال بر حاشیه ضمیر انور نشسته بود القصه میرزا محمد
جوکی و سید عماد الدین بتفحص قضایای بلخ از سر جد و جهد مشغول شدند و دراین اثنا از جانب عراق خبر رسید که میرزا سلطان محمد از ولایاتی که سیورغال اوست زیاده از
واجب مال میستاند و رعیت از نواب و کماشتگان او در زحمت اند آن حضرت جهت تادیب فرزند سعادتمند حکم فرمود که سلطانیه و قزوین سیورغال او باشد و در دیگر
مواضع تصرف نکند و خواجه شمس الدین محمد بخاری را جهت ضبط اموال مواضعی که از شاهزاده باز ستده بودند بعراق فرستادند و مقارن این حال خواجه معز الدین ملک سمنانی
در شیراز وفات یافت و شیخ ابوالخیر بنابر اشارت حضرت خاقان سعید مجموع ممالک فارس بهمبازی فرمان روا شد

ذکر عروض مرض بر ذات پادشاه اسلام و بیان بعضی وقایع که در وفات امیر جلال الدین فیروزشاه دست داد و امارت امیر سلطان

در شهور سنه ثمان واربعین وثمانمائه مزاج همایون حضرت خاقان سعید از نهج اعتدال بسر حد اعتلال کشید و باصابت عین الکمال بارشد نیل عارضه بر رخساره همایون فال
کشید و مرضی صعب روی نمود و حضرت خاقان سعید سر بر بالین ناتوانی نهاد و اطبای حاذق در معالجه ید بیضا نمودند و بانفاس عیسوی در تداوی آن کوشیدند و مرض بهیچ گونه
دفع نمیشد دلها هراسان و خاطرها پریشان و دراین اثنا حضرت مقتدای انام و پیشوای مشایخ ایام بهاء الحق والدین شیخ عمر که از زیارت بیت الحرام بازگشته و در قمرغاز
مقام داشته روز جمعه بعد از ادای نماز متوجه باغ زاغان شد و ببارگاه همایون آمده و حضرت خاقان سعید با وجود آنکه سه شبانروز بود که دیده مبارک باز نمیکرد
و سخن نمیگفت چشم بگشود و سلام بزبان مبارک جاری گردانید شیخ بزرگوار بعد از ادای جواب سلام دست مبارک برآورده از درگاه احدیت صحت پادشاه اسلام مسالت
نمود و فاتحه خواند خاقان سعید منصور از آن قعده وارباب و نادر چیزی طلب داشت و حضرت شیخ دستار از فرق مبارک خویش برگرفته پیش شهریار رفیع مقدار گذاشت و بیرون آمد و مرض
بان صعوبت بیمن نفس ولایت منقبت وی در انحطاط آورد و باندک فرصتی زایل شد و خلایق حیاتی تازه یافتند و صدقات بمستحقان رسانیدند و خاقان جمشید مکان بعد از
کمال صحت خواست که آنچه مکنون خاطر همایون بود بظهور آورد و جامه کعبه را بکسی که قابلیت رسالت داشته باشد و بیت الله را جامه تواند پوشید ارسال نماید و چون
خلعت قابلیت بر قامت هر کس راست نمی آمد با ارباب اقتدار مشورت نمود جناب ولایت مآب شیخ محمد المرشدی و جناب فضایل مآب مولانا شمس الدین محمد ابهری از برای این شغل خطیر
اختیار نمودند و حضرت خاقان سعید بر مقتضی صواب دید امرا فرمان داد که جامه کعبه را در دار العباده یزد ترتیب داده بودند و بهرات آورده و در خزینه محفوظ گردانیده بودند تسلیم
ایشان نمودند و کماشتگان بمهمات جناب شیخ و خدمت مولوی ساخته و پرداخته آن بزرگواران بجانب مصر در حرکت آمدند و چون قطع مسافت نموده بولایت شام رسیدند
بعد از آنکه عظمای آن ولایت شرایط خدمت بتقدیم رسانیدند ایشان را روانه مصر گردانیدند و چون بحوالی مصر رسیدند سلطان وقوف یافت و طایفه از خواص و مقربان را باستقبال
فرستاد و تا ایشان را در موضعی لایق فرود آوردند و چون سه روز گذشت فرستادگان بخدمت سلطان رفتند و پادشاه بنظر اعزاز و احترام در ایشان نگریست و از احوال
خاقان سعید استفسار نمود و مکتوب آن حضرت را طلب داشته مطالعه فرمود و اظهار ارادت نفیسا کرده ایلچیان را بوثاق خود باز گردانید و هر روز جهت اخراجات
ایشان مبلغی خطیر مقرر فرمود و اکثر اوقات ایلچیان را ببارگاه خود می طلبید و احترام تمام مینمود و از اوضاع ولایت خراسان و عراق و سایر ممالک محروسه
میپرسید این معنی بر مزاج ارکان دولت گران می آمد روزی فرستادگان از پیش پادشاه مصر بیرون آمدند آوازه در شهر افتاد که سلطان بگرفتن ایشان فرمان داده و اوباش
روی بوثاق خدمت شیخ و جناب مولوی نهادند و هر چه در خانها یافتند بغارت بردند و قماش جامه کعبه همه را غارت کردند سلطان مصر ازین حرکت ناشایست خبر یافته قلق و اضطراب نمود و
فرمود که دست مردم ازین کوتاه گردانیدند و شیخ مولانا را طلبید و زبان بعذر بگشاد و سوگند عظیم بر زبان آورد که من ازین حادثه خبر نداشتم و اسباب سفر ایشان بجانب حجاز ترتیب داده فلوری بسیار انعام
کرد و قاصدان همراه ایلچیان نموده امثله و احکام برای سفارش ایشان بحکام حرمین شریفین نوشت و شیخ مولانا متوجه مکه مکرمه شدند و مناسک حج بجای آورده باتفاق حکام آنجا
بیت الله را جامه پوشانیدند و بخراسان بازگشتند و از راه دور و دراز را پیموده و بپایه سریر اعلی رسیدند و حضرت خاقان سعید پرتو التفات بر ایشان افکند و از احوال پادشاه مصر
و حرمین شریفین استفسار فرمود و مقارن این حال عبد الملک نامی از امرای توشون که حسب فرمان همراه ایلچیان رفته بود دو زانو زده تکلم نمود که جناب شیخ و خدمت مولوی را انعام
پادشاه مصر مرئی نصب کردند آن حضرت فرمود که این بر غور دیوانیان پرسند و چند روز در این باب گفت و شنید واقع شد و عبد الملک را خوشنود گردانیدند و بهمعنی

دایم مزاج آن حضرت اتفاق افتاد و در خلال این احوال سید عماد الدین محمود از تحقیق معاملات بلخ فارغ شده بهرات آمد و میرزا محمد جوکی باتفاق امرا سید مشار الیه را در مجلس همایون آوردند و چون شاهزاده شنیده بود که در زمان شدت مرض حضرت خاقان سعید امیر فیروزشاه بترغیب و تحریص گوهرشاد آغا میرزا علاء الدوله را بیعت کرده بخشی که از وی در خاطر داشت سمت تضاعف پذیرفته بود بنا برآن میرزا محمد جوکی بنفس شریف در مقام معاتبه و گفت و شنید آمده در کلی و جزوی مضایقه فرمود و حضرت خاقان سعید بنا بر صلاح وقت از امیر فیروزشاه جواب سخنی که نسبت از وکلای او از تصرف اموال بلخ میگذشت استفسار مینمود و امیر فیروزشاه را گاه در خیال میگذشت که ایشان این سخنان از وی پرسند و در اثنای قیل و قال برخاست و دست بدامان زده از مجلس همایون بیرون آمد و چند روزی بخانه نشسته بدیوان حاضر نشد و آن حضرت یعقوب پروانچی را پیش امیر فیروزشاه فرستاده پیغام داد که از اینجانب امری واقع نشد که موجب ملال خاطر امیر باشد و داعیه آن نبود که وکلا را از آنچه تصرف نموده اند باز خواست رود و اگر ترا چنین است که پادشاه را در میان سخن گذشته روند مبارکش باد و الا باید که از سخط و غضب پادشاه بر حذر باشند و امیر فیروزشاه از این پیغام رایحه انتقام استشمام نموده از کرده پشیمان شد و لشکر اندوه و ملال بر صفحات حال او تاختن آورد و از این غصه رنجور گشت و حضرت خاقان سعید چند نوبت بعیادت او رفت و تفقد و دلجوئی نمود اما روز بروز مرض اشتداد مییافت تا بعد از چند روز مرغ روح آن جناب از قفس قالب بجانب گلشن قدس پرواز نمود و در گنبد مدرسه که در راه خیابان ساخته و پرداخته او است مدفون گشت و امیر جلال الدین فیروزشاه بغایت پسندیده خصال و حمیده افعال بود و در رعیت پروری و عدالت گستری در الوس جغتای عدیل و نظیر نداشت و پیوسته بملازمت اهل الله و ارباب استحقاق اشتغال مینمود و در توقیر علما و فضلا دقیقه نامرعی نمیگذاشت و آثار انعام او بر وجه اتم و اکمل بر سادات و اشراف مصر و شام و حرمین شریفین رسیده و قرین مزار و عمارات معموره فیروزآباد آن جمع آورده و در عرصه ربع مسکون بقاع خیر زیاده از چند و چون بنا کرده و فرزندان رشید بیادگار گذاشت و حضرت خاقان سعید امارت دیوان و اختیار ملک و مال را که تعلق بامیر مرحوم داشت بفرزند ارجمند او امیر نظام الدین احمد باز گذاشت در این اثنا شخصی از محافظان خزینه تقریر کرد که خازنان بمقام خیانت آمده مبلغی خطیر از خزانه برده اند و از آن جمله حالا وجهی گرامند در حوض فلان سرای فرو نشسته امیر نظام الدین احمد این سخن بعرض رسانید آن حضرت فرمود تا خزینه داران را گرفتند و امرا بنا بر اشارت علیه بعرض خزانه اشتغال نمودند و خیانت بسیار از خزانه داران ظاهر گشت و چون امیر شیخ ابوالفضل ولد امیر علیکه کوکلتاش و امیر نظام الدین احمد پسر امیر جلال الدین فیروزشاه که بجای آبای خویش در دیوان مهر میزدند در کوی شباب منزل داشتند حضرت خاقان سعید امیر سلطانشاه که مدبری کار دیده بود و گرم و سرد روزگار چشیده و در قبیله برلاس از او اعقل و اکبر کسی نبود در دیوان ملک و مال شریک ایشان گردانید و ضبط و ربط مملکت بر حسن رای و کفایت او گذاشت

ذکر واقعه هایله میرزا محمد جوکی در ایام جوانی از اقتضای آسمانی بلکه محض تقدیر و اراده ربانی

سرسبز نگشت بوستانی کازار نیافت از خزانی
سروی ز چمن نخاست بر جای کاخر تبری نخورد بر پای
هر ناز زمانه را نیازیست هر شمع مراد را گدازیست
در دهر کجاست صبحگاهی کش نیست ز پی شب سیاهی
این سفله که نام شد سپهرش یکسر همه کینه است مهرش

مؤید این حال و مصدق این مقال وفات میرزا محمد جوکی است که در سنه ثمان و اربعین و ثمانمائه واقع شد و او پادشاهی بود در غایت شوکت و مهابت و آثار شجاعت و مردانگی از صفحات روزگار او واضح و انوار مروت و فرزانگی از وجنات احوال او لایح و دلایل جهانگشائی و مخایل فرمانروائی هم در زمان صبی و اوان نشو و نما از بساتین شمایل او بمشام جان میرسید و چشم سلطنت نور دولت در جبین او معاینه دید و شاهزاده پیوسته در ملازمت حضرت خاقان سعید بسر میبرد و این معنی را دولتی عظیم میشمرد و آن حضرت را در شان فرزند ارجمند عنایت تمام و شفقت مالا کلام بود اما والده آن جناب گوهرشاد آغا از ترجیح شهریار کامکار را بحال خود نمیگذاشت و در ترویج اعمال و اقوال او میکوشید و در انحطاط منزلت او سعی بلیغ میفرمود و برادرزادگان او میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف را در امور ملک و مال اختیار تمام بود و شاهزاده را یارای آن نبود که در جزوی از جزویات مهمات که تعلق بدیوان اعلی داشت دخل کند از این جهت سپاه حزن و اندوه بر عرصه ضمیر او تاختن آورد و قافله هم و غم در سراچه دل او بار گشاد و مهم منجر بآن شد که انواع مرض بر ذات بیهمال او عارض شد و با وجود آنکه میرزا محمد جوکی بامراض متضاد ممتحن گشت از نهایت غیرت در هیچ مقام آرام نمیگرفت و پیوسته در محفه نشسته از پدر و مادر دوری میجست و در اطراف سیر میفرمود تا در حدود سرخس مرغ بدن شریفش از تدبیر عاجز آمده و روی از این سرای غرور بر تافته در روضه سرور همنشین حور و قصور گشت و از استماع این خبر موحش خاطر عاطر اعلیحضرت خاقانی از دنیا و ما فیها متنفر و مستوحش گشت و اضطراب عظیم کرد و آخر الامر دست در عروه وثقی شکیبائی زده زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گشاده و نعش شاهزاده را در گنبد مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا که خوابگاه میرزا بایسنغر بود مدفون گشت و ولایتی را که برسم سیورغال تعلق بمیرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر بتقسیم رفت و متروکات آن جناب کما فرض الله تعالی در میان ورثه تقسیم یافت

ذکر احوال میرزا سلطان محمد در ممالک عراق و انحراف از جاده مستقیم و مخالفت او

و میرزا سلطان محمد چون بر سریر مملکت عراق تمکن یافت گردنکشان حدود و سرداران اطراف پای در دایره متابعت او نهاده بدرگاه فلک اشتباه شاهزاده توسل جستند مگر امیر حسین ولد امیر بابا حاجی همدانی که از کمال نادانی طریق خلاف و شقاق پیش گرفت و شاهزاده چند نوبت ایلچیان فرستاده او را استمالت نمود و بلطف و عنایت بیکران نوید داد و امیر حاجی حسین التماس نمود که جمعی از امرای شاهزاده پیش او روند و بعد از مؤانست و الفت با ایشان متوجه خدمت گردد و میرزا سلطان محمد طایفه از خواص پیش او فرستاد و امیر حاجی حسین بوعده وفا نکرد و بنیاد مکر و شعبده بازی نهاد و امرای شاهزاده که بنابر مصلحت او بدان صوب رفته بودند همه را در قلعه همدان محبوس کرد و با وجود ارتکاب

از ارتکاب جرایم چنین بزرگ میرزا محمد سلطان از آنجا که مروت و مرحمت جبلی ذات شریف بود راضی نشد و مسامحت نمود و بعد از آن لشکر بجانب همدان کشید تا رعایا پایمال حوادث مشتبان خاندان بابا حاجی بیکبار مستاصل نکردند و امرا عرضه داشتند که اگر در دفع جسارت و بی ادبی امیر حسین بهال و عقفال جایز دارند محتمل که خللی روی نماید که دست تدبیر از دامن تدارک آن قاصر آید و شاهزاده سخن خیر اندیشان را بسمع رضا اصغا نمود و دفع شر و فتنه حسین بابا حاجی برهمت پادشاهانه واجب و لازم دیده در فصل بهار آهنگ رزم او را نمود و حسین بابا حاجی بکثرت اعوان و انصار مغرور شده بسرعت هر چه تمامتر سپاه نصرت مآل را استقبال نمود و فدائی وار خود را بر لشکر شاهزاده زده و میرزا محمد سلطان با طایفه از مقربان و خواص روی بجلادت بحسین بابا حاجی آورده و بیمن دولت قاهره تزلزل در بنیان ثبات و قرار ایشان افکنده همه را منهزم ساخت و خاطر از دغدغه مخالفان بازپرداخت و حاجی حسین روی بفرار نهاد و با بیست نفر مغلوک بقلعه همدان رسید و اهالی قلعه خدمتش را راه ندادند و چون آنچه توقع میداشت بوقوع نپیوست سر بکوه و بیابان گذاشت و ارباب همدان امرا شاهزاده را از حبس بیرون آوردند و مفاتیح دروب تسلیم ایشان نمودند و چند کس از بهادران پلنگ افکن حاجی حسین را در کمر کوه الوند بچنگ آوردند و او را باردوی میرزا محمد سلطان رسانیدند و بموجب فرمان او را بسر عمش میرزا تا در موضع چهارباغ همدان او را بقصاص رسانید و خود گشت و حضرت خاقان سعید چون از این حال آگاه شد بنابر سبق خدمتها و این حرکت از میرزا محمد سلطان نپسندیده فرمود که مناسب چنان بود که جریمه حاجی حسین را سلطان معروض پایه سریر اعلا گردانیدی تا هر چه امر شدی عمل نمودی و بدین سبب غبار ملالی بر ضمیر خاقان سعید نشست و بعد از این فتح ارجمند درگاه شاهزاده ملجا خاص و عام گشت و در این اثنا فتنه انگیزان عراق که ملازم رکاب نصرت انتساب شاهزاده بودند استماع این خبر میکردند که مزاج حضرت خاقان سعید بالکل از منهج اعتدال منحرف شده و ضعف در بدن بدان مرتبه استیلا یافته که مجال حرکت باو نمانده و فرصت غنیمت باید داشت و آنچه مکنون ضمیر اوست بظهور باید رسانید و امرا و ارکان دولت باتفاق عرضه داشتند که عرصه صفهان خالی است و امیر خاوندشاه برادر امیر فیروزشاه داروغه آنجاست و بنده و خدمتکار است و روسای صفهان ضمناً شاهزاده را استدعا مینمودند و منتظر طلوع کوکب سعادت از افق عنایت مینمودند و در شب جمعه سنه تسع و اربعین و ثمانمائه شاهزاده بلندمکان رایت فیروزی نشان بجانب تختگاه سلاطین ملکشاه سلجوقی اعنی دارالملک صفهان برافراخت و دارالعبد آنجا را مقید ساخت و اموال فراوان بدست شاهزاده سعادت آثار افتاده مجموع آنرا بسپاه قسمت فرمود و چون از ضبط امور صفهان بازپرداخت بعزم فارس رایات توجه برافراخت و اکابر صفهان را استمالت داده از آنجا فرمود و سوار و پیاده و جیشا رنجبال شیراز دریا از آمد و چون آوازه توجه شاهزاده بسمع میرزا عبدالله رسید بنابر آنکه در جنگ صحرا حریف آن جناب نبود و اسباب حصارداری مهیا داشت و قاصدی بمعمان صبا شمال بدرگاه خسرو بی همال فرستاد و از صورت حادثه اعلام داد و میرزا سلطان محمد چون بنظاهر شیراز رسید شهر را مضبوط یافت و خاطر بر جنگ قرار داد و در آن اوان که اخبار مشوش و پریشان از جانب عراق و فارس بخراسان رسید حضرت خاقان سعید بغایت ضعیف و نحیف بود و آثار تغیر احوال آن حضرت ظاهر و لایح بود و مقتضی سن بود که بنفس شریف زحمت سفر اختیار نکند لکن دو خبر باعث بران یورش شد یکی غیرت و ناموس سلطنت و دیگر مبالغه مهد علیا گوهرشاد آغا که بانوئی بود در کمال اختیار و نهایت حشمت

ذکر جمعیت عساکر گردون مآثر بپایه سریر خلافت مسیر آن حضرت خاقان سعید

ملک تاج بخش ملک ستان چون خبر پریشانی دیار عراق و فارس شنید تواچیان باطراف ممالک محروسه فرستاد تا جار رسانیدند که عساکر گردون مآثر جمع آیند و پادشاه در شهور سنه خمسین و ثمانمائه پای سعادت در رکاب نصرت آورده از دارالسلطنه هرات نهضت نمود و میرزا علاءالدوله را در مقام عز و شرف خویش قائم مقام گذاشت و امیر محمد صوفی ترخان را بامارت خراسان بازداشت و چون اردوی کیهان پوی در بیشاپور نزول فرمود ایلچی امیر جهانشاه ترکمان از ولایت آذربایجان رسیده بوسیله امرا تحف و ملاکات پادشاهانه بمحل عرض رسانید و زانو زده معروض داشت که امیر جهانشاه عرضه میدارد که من بنده در آن اوان که بدرگاه جهان پناه آمدم یکسوار بودم و اکنون بیمن عاطفت و عنایت آن حضرت صد هزار شده‌ام و همچنان خود را از جمله عبید و خدم پادشاه جهان میشمارم و بمزید لطف و احسان امیدوارم آنحضرت ملتمس او را از روی بکرم قبول فرمود و بامرا ... که امیر جلال الاسلام ... ابراز سالات گیلان بعقبین فرمود که امیر سید ناصر کیا والی لاهیجان ... احمد مغول از جانب میرزا محمد سلطان قصد تسخیر قلعه سلطانیه کرده بود و جمعی را از گیلان بمدد امرا حضرت شاهرخی فرستاده بود و ایشان شرایط معاونت بجای آورده بودند و همین معنی موافق مزاج همایون آمده بود القصه مولانا جلال الاسلام مشهور بقاضی سمنانی بشهر لاهیجان رسیده امیر سید ناصر کیا را التفات حضرت خاقان سعید لایح ساخت بندرو و مسموعات برافراخت و قاضی بچه را رعایت بی اندازه فرمود و گفت که من این نیکو بندگی باتفاق امیر محمد رشتی بظهور رسانیده‌ام اگر آن حضرت عنایت فرموده کسی جهت مهمات او فرستاده بشود میشاید قاضی بچه بازگشته در سمنان باردوی همایون پیوست و ملتمس امیر سید کیا را عرض رسانید و دیگری متوجه ولایت امیر محمد گشت و او نیز بالتفات خاطر فیاض بهره ور آمده رایت نصرت آیت بولایت ری رسید امیر سلطان شاه برلاس و امیر شیخ ابوالفضل و امیر نظام الدین احمد حسب فرموده برسم منقلای ... حضرت خاقان سعید بکنداماان رسیده میرزا محمد سلطان ترک محاصره شیراز کرده باردوی با شان حرم و اندکی مردم اعنید و خدم بجانب لرستان شتافت و حضرت خاقان سعید از راه شیراز مظفر و منصور بازگشته در صفهان نزول فرمود و فرمان داد که طایفه از روسا و اعیان و سادات صفهان را که ضمناً استدعا شاهزاده نموده بودند گرفته و مقید

ساختند و اکثر را در ظاهر شاه و منفعل او ردند و کشتن سادات عظام موافق طبع پادشاه اسلام نبود و جناب حقایق مآب مولانا شرف الدین یزدی که پیوسته میرزا سلطان محمد را مسعود و مکرم با خود میداشت و بمسامع علیه رسیده بود که مولانا نوبتی چند این بیت را بر شاهزاده میخوانده بیت پیر شدی و اختر و بخت تو نوجوان آن که سر نوبت خود با جوان ده و میگفت که خاقان سعید بعراق نخواهد آمد بسبب فرمان او را گرفته پیش آن حضرت آوردند و پادشاه از خدمتش پرسید که از کجا دانستی که من باینطرف نخواهم آمد مولانا در جواب گفت که من این سخن از روی قیاس عقل گفتم نه از طریق دلایل نجومی و اوضاع فلکی چه شاهزاده و نهالی است از جویبار سلطنت بالاکشیده و بحسب ظاهر چنان بود که از صرصر قهر پادشاه جهانبانی مین باشد و دولت قاهره آن حضرت بسرحد کسوف و زوال نرسد اگر کسی کلاف این سخن معروض داشته از محض تهمت و عین افترا میباید دانست میرزا عبد اللطیف در مجلس همایون زبان کلام نا سزا گشاده مولانا را استخفاف داشت گفت آن حضرت جناب مولوی را بمیرزا عبد اللطیف سپرده و شاهزاده بحسن تدبیر مولانا را از غرقاب هلاک بساحل نجات رسانید و مشار الیه را روانه دار السلطنه هرات گردانید حضرت خاقان سعید زمستان را در حوالی ری گذرانید و چون فصل شتا بآخر رسید حکم جهان مطاع نفاذ یافت که امیر احمد و شیخ ابو الفضل بجانب میرزا محمد سلطان رفته او را نصیحت کنند و باردوی همایون رسانند و اگر شاهزاده تمرد نماید او را بزجر و تکلف بیاورند و امرا متعاقب متوجه اصفهان شدند و امیر شیخ ابو الفضل بر دیگران سبقت نموده بآنجا رفت و شاهزاده را ملاقات فرموده بنصایح سودمند و مواعظ دلپسند خاطر نشان شاهزاده را مایل آن گردانید که بدرگاه عالم پناه آمده و تقصیرات گذشته را عذر خواهی نماید و بتدارک مافات مشغول گردد و حضرت خاقان سعید در یورت قشلاق تا آخر ذی حجه توقف فرموده کاهی زیاده بر معهود بشکار میرفت و انتظار آمدن میرزا سلطان محمد میکشید که ناگاه صورتی روی نمود که متوقع خلایق نبود ذکر

ارتحال و انتقال حضرت خاقان سعید از این دار پر ملال بدار البقاء انار الله برهانه

کدام آفتاب روی در مقطع ارتفاع نهاد که آخرالامر کسوف حجاب بخشت و کدام بدر کامل شرف اوج دریافت که بحضیض خسوف گرفتار نیامد غرض از تمهید این مقدمه آنکه در اواخر ایام حیات حضرت خاقان سعید معموری مملکت بحالی رسید و خوشحالی سپاه و رعیت بنهایتی انجامید و اسباب کامرانی و استغنا مجتمع و مواد احتیاج و ناکامی معدوم و مرتفع گردید چنانکه گوئید در هنگام قشلاق آنحضرت در ولایت ری دوازده هزار دکان در اردو بازار بشمار درآمد القصه صباح نوروز حضرت خاقان سعید از دست ساقی اجل شراب محاسبه خورده و بر استر کوه پیکر نشست عزیمت قلعه طبرک نمود تا شرف زیارت مقابر اکابر آنجا حاصل کند و شهر را سوار در اثنای راه مانند توسن ایام سرکشی بنیاد کرد و چون بنابر بقیه ضعف قوت آن حضرت تماسک عنان رایض نمود خواست که بمحفه درآید احتیاج محفه کشید مضمون این مقال املا کرد شد وقت که مرکبان الجم همه نعل بیفکنند همه دم و حضرت خاقان سعید بمحفه درآمده اندک مسافتی قطع فرمود و این نوبت در معده چنان استیلا یافت که تعبیر از ادای شهادت مجال دم زدن نداشت شاه رسید پا از راه بازگشته پیش از وصول ببارگاه فلک اشتباه در اثنای طریق روح شهریار عالم افروز بدن بجانب گلشن قدس و حدیقه انس در پرواز آمده و مسافر آن جهان رفیق گشت و از این منزل پر ملال بسرای سرور ارتحال نمود و این ره نو را سلطان خواهد رفت در دلش آخر عقبه مرگ است پیش پیش در راه صحرا که بوی خرمی میست کیاهی بی بقا تر زادمی نیست و این بلیه عظمی صباح پنجشنبه پنجم ذی حجه سنه احدی و خمسین و ثمانمایه روی نمود عمر آن حضرت هفتاد و دو سال بود و هفت سال قبل حضرت صاحبقران حکومت خراسان کرده و مدت چهل سال در اکثر ربع مسکون رایت سلطنت باستقلال برافراشت و در روز این واقعه هایله شاهزادگان در اردوی علا بجز میرزا ابو القاسم بهادر و میرزا عبد اللطیف و میرزا خلیل سلطان بن میرزا جهانگیر حاضر نبودند و از امرای عظام امیر لقمان برلاس هیچکس نبود چه مجموع این جماعت بطلب میرزا سلطان محمد رفته بودند و بانوی عظمی کس پیش میرزا عبد اللطیف فرستاد که ایل و الوس را سروری نموده بضبط اردو قیام نماید و بنابر آن گذاشت که تفرقه بر حال خلایق راه یابد و شاهزاده این التماس قبول فرموده روز دیگر خبر وفات خاقان سعید در اردو اشتهار یافت و علامت رستخیز و قیامت و اثر روز محشر پدید آمد و آه گرم و نفس سرد امیر و وزیر و صغیر و کبیر با وج سپهر اثیر و کره زمهریر رسید و میرزا خلیل سلطان و میرزا ابو القاسم با خواص و متعلقان عازم خراسان شدند و میرزا عبد اللطیف از جانب برانغار بپای طوق ظفر شعار آمد و چون عبور شاهزادگان بر اردو بازار بود دست بغارت و تاراج برآوردند و از سر کین حیرتی پدید آمد و مهم سپاه از ضبط بیرون رفت و میرزا عبد اللطیف گرد اردو بازار برآمده چند کس را سیاست فرموده و آتش فتنه که اشتعال یافته بود تسکین یافت بعد از سه روز نعش مغفرت مآبی را در محفه نهاده عازم خراسان شدند و در روز واقعه آن حضرت میرزا عبد اللطیف قاصدی بمعتمدان با سمرقند فرستاد تا میرزا الغ بیک را از آن واقعه اعلام دهد و در اثنای راه طایفه از مردم فتنه انگیز بسمع میرزا عبد اللطیف رسانیدند که مهد علیا باتفاق ترخانیان قصد غدری دارد و چون شاهزاده خود متلون المزاج بود و محبت بانوی عظمی با میرزا علاء الدوله معلوم داشت این سخن در ضمیر او جای گیر آمده بغایت متوهم و متفکر شد و مفسدان محمل خیانت یافته شاهزاده را بر آن داشتند تا مهد علیا را با میر نظام الدین احمد و متابعان ایشان را غارت کرد و هر که از وی توهمی داشت بند فرمود و این واقعه در سلخ ذیقعده در میان خوار ری و سمنان دست داد و شاهزاده را در وی بزرگی سرداری و سودای سرداری در دماغ مستحکم گردانیده روان شد تا بسمنان رسید و از آنجا دستور اعظم خواجه غیاث الدین پیر احمد و خواجه شمس الدین علی سمنانی که در شب اول انتقال از اردوی خاقان سعید بیرون رفته بودند بموکب همایون پیوستند و بموجب حکم در دیوان بدستور سابق مهر زدند و شاهزاده مانند جد بزرگوار خویش صدق و نیازمندی آورده بزیارت بارگاه حضرت عارف سبحانی علاء الدوله سمنانی قدس سره رفت و از روحانیت آن بزرگوار استمداد همت نموده متوجه دامغان شده و در روضه آنجا سعادت نام

نام شقاوت فرجام دروازهٔ شهر را بسته ابواب بلا را بر خود مفتوح ساخت و طایفهٔ از قورچیان که ملازم موکب همایون بودند و آن نازنین قرابتی داشتند هر چند او را نصیحت کردند مفید نیفتاد و قحط و عسرت در اردوی شاهزاده بمرتبه رسید که هرگز مثل آن در هیچ زمان نشان نمیدادند و عبور از آن مکان بی یراق متصور نبود لاجرم میرزا عبد اللطیف فرمان داد که لشکریان دامغان را مرکزوار در میان گرفتند و در شب نخست امیر لقمان برلاس از میرزا عبد اللطیف روی گردان شده روانهٔ دار السلطنه هرات گشت و شاهزاده بعد از محاربه شهر دامغان را مسخر ساخته فرمان داد تا جریک منصور دست بغارت و تاراج برآوردند و این مثل مشهور است که گرگ را دوختن اموز که دریدن کار اوست و سپاهیان که در بند بهانه بودند هر چه در ولایت دامغان اسم شیئی بران اطلاق می یافت ربودند و خون سعادت المرتجی بخشی بود قورچیان بخشیدند و شاهزاده از دامغان بسطام رفت و در آنجا مجاوران مزار سلطان العارفین بعرض رسانیدند که چون میرزا ابو القاسم بابر بهادر بدین بقعه نزول فرمود از جانب جرجان قاصدان رسیده خدمتش را طلب داشتند و او چون ابر و باد باسترآباد شتافت و کیفیت حال چنان بود که چون حضرت خاقان سعید بعضی از امرا تومان را بر سالهٔ بولایت جرجان میفرستاد تا از جانب دشت قبچاق با خبر باشند و آن سال از امرا امانی مقدار امیر هندوکه بجد و مازندران رفته در آن ملک اقامت داشت چون خبر ناگزیر حضرت خاقان سعید بسمع او رسید اول بضبط اسباب دیوان و مهمات اشتغال نموده بعد قاصدان بر سر راهها فرستاده تا هر جا که میرزا ابو القاسم بابر دو چار خورده او را بجانب استرآباد ترغیب و تحریص نمایند و چون شاهزاده بنابر التماس امیر هندوکه بجد و مازندران رسید امیر هندوکه جهت استقبال نموده شرایط خدمتکاری کما یجب و ینبغی بتقدیم رسانید و تفصیل اسباب معروض گردانید و خیمه و خرگاه و سایر اسباب سلطنت بگذرانید و بغایت مستحسن و مقبول افتاد و مملکت مازندران در قبضهٔ اقتدار نواب و گماشتگان شاهزاده قرار گرفت و میرزا عبد اللطیف چون برین حال اطلاع یافت به پل ابریشم آمد و نخست خواست که بجانب ما وراء النهر توجه نماید و باز از آنجا بازگشته بطرف سبزوار میل سفر نمود و در اثنا راه بمسامع جلال میرزا عبد اللطیف رسید که امیر سلطانشاه برلاس و امیر بایزید برلاس که بطلب میرزا سلطان محمد رفته بودند مراجعت نموده بدرگاه میرسند و شیخ ابو الفضل در عراق توقف کرد و امیر نظام الدین احمد چون امیر فیروزشاه از ترشیز بهرات رفت و در روز و دیگر امرا برلاس باردوی شاهزاده رسیده بشرف دستبوس دریافتند و میرزا عبد اللطیف از سبزوار به نیشابور آمد و چون بآنجا رسید شنید که میرزا علاء الدوله اول ابواب خزاین که بسالها در قلعهٔ اختیار الدین جمع آمده بود گشاده و لشکر فراهم آورده جمعی از سرداران را بجانب مشهد رضویه ع فرستاده است

ذکر جلوس میرزا علاء الدوله بر سریر سلطنت و گرفتاری میرزا عبد اللطیف

سابقا سمت گذارش یافت که در اوانی که حضرت خاقان سعید رایت توجه بجانب عراق برافراشت میرزا علاء الدوله را در دار السلطنه هرات بجای خود باز داشت و چون آن حضرت رخت بعالم دیگر کشید گوهرشاد آغا قاصدی بدامغان با صبا و شمال بهرات فرستاد و ایلچی بسرعت روز ازوی بمقصد رسید و میرزا علاء الدوله را از شرح ماجرا اعلام داد و جناب سلطنت مآب که گنجهای جهان اندوخته او بود در آن را بگشاد و چندان بلشکریان داد که در خزانهٔ خیال احدی نگنجید و در اوایل حال میرزا علاء الدوله داعیه آن داشت که تحفهای گرامی نزد عم خود میرزا الغ بیک فرستد و با او از در صلح و موافقت درآید لیکن چون شنید که میرزا عبد اللطیف با مهد علیا گوهرشاد آغا آنهمه بیحرمتی کرده از سر در مقام خلاف و جدال آمده بجمع آوردن لشکر مشغول شد و در آن ایام پیوسته از جانب اردوی میرزا عبد اللطیف خبر می آمد که امرا و سپاه از تلون مزاج شاهزاده تنگ آمده اند اگر از دور سپاهی سپاه ظفر پناه پدید آید جمله روی گردان میشوند و اردوی شاهزاده چندان ضبط و سامانی ندارد فی الجمله میرزا علاء الدوله از شاهزادگان میرزا صالح و از امراء عظام امیر اویس ترخان را با جمعی از سرداران رزم آزمای تعیین فرمود که بر جناح استعجال متوجه نیشابور شوند شاید که دستبردی نمایند و بپای مردی ایشان مهد علیا گوهرشاد آغا و ترخانیان از قید و حبس خلاص گردند و امرا در خدمت میرزا صالح بسرخس رفته از آنجا متوجه مشهد مقدس شدند و در آنجا دانستند که میرزا عبد اللطیف فارغ البال نشسته و اعیان سپاه و سایر الوس از درشت خوئی و درشت گوئی او بجان رسیده اند و میرزا صالح و امرا از جانب مشهد بجد و نیشابور آمدند و همت بر فیصل مهمات گماشتند و با یکدیگر قرار دادند که در ظلمت شب باردوی میرزا عبد اللطیف برسم شبخون تازند و خاطر از آن قضیه فارغ سازند و در صبح دوشنبه هیژدهم صفر چون آتش سوزان و بلای ناگهان باردوی میرزا عبد اللطیف درآمدند و مهد علیا و ترخانیان را از حبس بیرون کرده و از اردوی بیرون آمده برغو برکشیدند و سورن انداخته صفها راست کردند و میرزا عبد اللطیف از حادث چرخ گردون بیخبر از همه شب پهلو بر بستر استراحت نهاده و بخواب غفلت فرو رفته چون آواز جوش و خروش بگوشش رسید سراسیمه از جای خود برخواست و از لشکر آنچه میسر بود جمع آورده بتشمر جنگ و پیکار گشت و از جانبین آتش محاربه التهاب یافته ناگاه از ضعف حال و نحوست بخت دست شاهزاده بسر درآمد و طایفهٔ از دلاوران خدمتش را دستگیر کردند و امیر جنید را با جمعی از مخصوصان و منتسبان شاهزاده بیاسا رسانیدند و گروهی بشفاعت خویشان و آشنایان بجان امان یافتند و اردوی شاهزاده بباد غارت و تاراج رفت و معنی کما تدین تدان بظهور پیوست چه در همان روز میرزا عبد اللطیف چنانچه مذکور شد مهد علیا گوهرشاد آغا و ترخانیان را غارت کرده بود و بند نموده الحکم لله و العظمة و الکبریاء القصه میرزا صالح و ترخانیان مظفر و منصور بسراپرده عفت پناه و نعش مغفرت مآب باردوی فرخنده بدار السلطنه هرات بازگشتند و میرزا علاء الدوله در نهایت عظمت و جلالت و حشمت و اقبال که سعد باد جام باستقبال گوهرشاد آغا آمد و در آن موضع بدولت ملاقات آن حضرت مشرف شده و بدیدار یکدیگر مستبشر و شادمان گردیدند و شکر نعمای الهی بتقدیم رسانیدند و حکم جهان مطاع بنفاذ پیوست که میرزا عبد اللطیف را

بشیوه سایر گناهکاران از جانب پیر در آورده و بپایه تخت سلطنت رسانیدند و فرمان واجب الاذعان صدور یافت که زانو زده بایستد و میرزا علاء الدوله از او پرسید
که این همه بدی چرا کردی میرزا عبد اللطیف در جواب گفت که اگر من بدی کردم و جزای خود دیدم تو نیکی کن تا سر آمد شهریار کامکار ذیل عفو بر گناه میرزا عبد اللطیف
پوشیده فرمود تا خیمه او خرگاهی خاص ترتیب دادند و مستحفظان در انتقام بر شاهزاده گماشت ⁂ تو خود نیکی کن و در دجله انداز ⁂ که ایزد در بیابانت دهد باز ⁂ و اعلام
نصرت انجام از سعدآباد جام بعزم دار السلطنه هرات در حرکت آمد و چون در مقر عز و شرف نزول اجلال فرمود سادات و قضات و اشراف توسل جسته مراسم دعا
و ثنا بتقدیم رسانیدند و میرزا عبد اللطیف را بکوتوال قلعه اختیار الدین سپرده در آن موضع تنگ چون لعل در سنگ محبوسش گردانیدند و نعش مغفرت مآل را در
مدرسه گوهرشاد آغا که خوابگاه میرزا بایسنقر بود مدفون ساختند و برسم و آئین سلاطین گردون احتشام عزا داشتند و آش و طعام دادند ⁂ **ذکر رسیدن
خبر واقعه هایله حضرت خاقان سعید میرزا الغ بیک** ⁂ چون قاصد میرزا عبد اللطیف بسمرقند رسید و میرزا الغ بیک را از وقوع
ناگزیر حضرت خاقان سعید اعلام داد از التهاب اضطراب بسیار نمود و آخر الامر زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گشاد و بعد از ارتکاب وظایف تعزیت خواست که پیش از آنکه
اختلال باحوال مملکت راه یابد عنان عزیمت بجانب ملک ایران تابد و عساکر ماوراء النهر و ترکستان جمیع آورده از سمرقند بیرون آمد و رایات جهانگیری بصوب خراسان
برافراخت چون ساحل جیحون مضرب خیام عساکر گردون مآثر گشت بمسامع جلال پیوست که میرزا ابا بکر ولد کهتر میرزا محمد جوکی بهادر که بعد از فوت پدر به
موجب فرمان پادشاه هفت کشور بایالت ختلان و ارهنگ و سالی سرای سیورغال او بود و بکمال شجاعت و دلاوری و جلادت و تهور دری اتصاف داشت
حشر بسیار و حشم بیشمار جمع آورده و داعیه استبداد و استقلال بخاطر در آورده و میرزا الغ بیک اندیشه بر این قضیه گماشت و رسل و رسایل بجانب او متواتر داشت و
وعده های جمیل داده آن شاهزاده ساده لوح را در دام کشید و پیش خود برده او را بتشریف مصاهرت خویش امیدوار ساخته و میرزا ابا بکر صبح و شام با عظمت
و حشمت تمام بملازمت عم بزرگوار خود قیام مینمود اما در ناصیه او آثار تمرد و استکبار ظاهر و لایح بود و بسر او جرأت افعال و اقوال میرزا الغ بیک انکار بلیغ مینمود
و زمان زمان زبان خود بطعن او میگشود و در این اثنا یکی از امرا برلاس که در دیوان میرزا ابا بکر مهر میزد در خلوتی بسمع میرزا الغ بیک رسانید که شاهزاده اندیشه
غدری در خاطر دارد و این معنی را با خواص خویش در میان نهاده و نقش جفا و قطع صله رحم بر ضمیر مینگارد و چون رعایت حزم و احتیاط بر ذمه همت پادشاهانه
واجب و لازم است میرزا الغ بیک بتفتیش حال میرزا ابا بکر مشغول شد و بعد از جستجوی بلیغ بتحقیق پیوست که شاهزاده در مقام شقاق و نفاق است و دور از منزل محبت
و وفاق لاجرم آتش خشم پادشاهانه التهاب یافته و خدمتش را بند فرموده بسمرقند فرستاد و بنفس همایون از جیحون عبور نموده و قبة الاسلام بلخ را لشکرگاه ساخت و
چشم میداشت که میرزا عبد اللطیف با اردوی بزرگ از راه نسا و ابیورد بموکب همایون پیوندد و چنانچه شاهزاده را در حوالی پل ابریشم بخاطر گذشته بود که ناگاه
قضیه گرفتاری فرزند ارجمند شنید و بغایت ملول و محزون گردید و بکلی همت را بر استخلاص قرة العین گماشت و با امرا و اعیان در این باب مشورت فرموده و بنا
بر آن قرار گرفت که با میرزا علاء الدوله از در مصلحت در آید و شاهزاده را از قید خلاص نماید و از این جانب چون میرزا علاء الدوله از عبور میرزا الغ بیک از جیحون
آگاه گشت در گنجها بگشاد و زر بتراز و کیل باصحاب قبضه و ارباب نیزه و بازو قسمت فرمود و چندان زر در میان خلایق پدید آمد که هر فردی از افراد جنسی که پیش از این
بده دینار میفروخت و کسی نمیخرید بصد دینار رسید القصه میرزا علاء الدوله سپاهی عظیم مرتب ساخته بر راه سمرقند توجه فرمود و منازل و مراحل پیموده از آب مرغاب
عبور فرمود و میرزا الغ بیک میرک محمود صدر را فرستاد و پیغام آن بود که میرزا علاء الدوله مرا بجای فرزند صلبی است و هرگز خرابی مملکت او در خاطر نگذشته
اگر عبد اللطیف را فرستد اساس دوستی استحکام پذیرد و در قواعد یگانگی سعی نموده آید در اثنای این وقایع میرزا علاء الدوله شنید که میرزا ابو القاسم بابر از ولایت
جرجان بیرون آمده بجد و جهد بخراسان در آمده است و قراولان او با میرزاده محمد که از قبل آنجناب در عرصه جام با سپاهی خونآشام قرار و آرام داشت محاربه نموده او را
بگرفتند و میرزا علاء الدوله در میان دو دشمن قوی متحیر مانده بمیرزا الغ بیک صلح نمود بمقرر آنکه فاصله میان طرفین جیحون باشد ⁂ **ذکر بیرون آوردن میرزا علاء الدوله
میرزا عبد اللطیف را از حبس و تعهد و دلجوئی نمودن و فرستادن پیش پدرش** ⁂ میرزا علاء الدوله بعد از مصالحه با میرزا الغ بیک بدار السلطنه هرات
معاودت نمود و میرزا عبد اللطیف را از حبس بیرون آورده دلجوئی نمود و بهر دو شاهزاده در مجلس خاص نشستند و با هم عهد و پیمان بستند که خلاف یکدیگر ننمایند
مشروط بآنکه نوکران میرزا عبد اللطیف که در واقعه نشاپور گرفته اند و اکنون در زندان هرات گرفتارند بگذارند و از خزانه بر تحف و هدایا که لایق پادشاه ماوراء النهر
فرستد و معهد بر این جمله قرار یافته میرزا علاء الدوله مولانا جلال الدین صدر را با میرزا عبد اللطیف همراه ساخت و باردوی میرزا الغ بیک فرستاد که در مملکت بلخ
بود و میرزا الغ بیک از آمدن فرزند بجان پیوند ملکه جان گسل فرخناک خوشدل شد و او را در آغوش عطوفت و مهربانی کشید و از بند و زندان پرسش نمود و شاهزاده
بمثال زبان باین مقال گشاد که شرط ادب آنست که در حضرت خورشید گوید که ما خود شب تاریک ندیدیم ⁂ و میرزا الغ بیک ولایت بلخ را برسم سیورغال بفرزند ارجمند
خود ارزانی داشت و از جیحون عبور نموده بمستقر عز خویش نزول فرمود و میرزا علاء الدوله چون خاطر از جانب لشکر سمرقند جمع ساخت بر جناح استعجال روان شد و بجانب
مشهد مقدس رایت جلالت برافراخت و میرزا بابر در ولایت خبوشان با لشکری مانند دریای جوشان آماده جنگ و جدال شد و میرزا علاء الدوله بمشهد مقدس وقف

مقدس رسیده توقف فرمود و جمهور سران سپاه میرزا بابر لشکری نامور بجنگ برادر فرستاد و هر دو فریق چون در برابر یکدیگر صف آرای شدند نیک خواهان اندیشه نمودند که اگر در میان برادران منازعت قایم شود ممکن که میرزا الغ بیک که بحقیقت وارث ملک است از مصالحه پشیمان شود و فرصت غنیمت شمرده بتسخیر ولایت ایران لشکر کشد و اگر برادران با هم متفق باشند آسان آسان دست در گردن مقصود حمایل نکند بلکه بیشک چهرهٔ مطلوب او در نقاب حجاب مانده مراد خویش فایز نگردد و در زمانی که هر دو سپاه تند خوی کینه جوی صف زده بودند مردم نیک اندیش درمیان فرود آمده درباب مصالحه سخن گفتند و کلمات این طبقه و قیل و قال ان طایفه بسر حد اطناب کشید آخر الامر مهم بر صلح قرار گرفت مشروط بآنکه عرصه جنوشان فاصلهٔ مملکت برادران باشد و تاکید مبانی مصادقت عهد و پیمان درمیان آورده و لشکریان از نهب و قتل خلاص شدند و میرزا علاء الدوله در کمال احتشام بجانب دار السلطنه هرات معاودت نمود و در مقام خویش آرام گرفت و از آن طرف نیز میرزا بابر باز گشته عنان یکران بصوب دیار جرجان منعطف گردانید و بعد از طی مسافت در مقام عز و شرف خویش فرود آمد

ذکر صدور فرمان واجب الاذعان باستحضار امراء عالی مقدار جهة الزام والی ساری

میرزا ابو القاسم بابر بهادر چون رایت مراجعت برافراخته در استرآباد نزول اجلال فرمود شنید که والی ولایت ساری امیر شمس الدین محمد سر از ربقهٔ فرمان برداری پیچیده و پای از دایره خدمتکاری بیرون کشیده و چون پرتو این خبر بر ضمیر انور تافت فرمان همایون باستحضار سران سپاه و مقربان بارگاه شرف نفاذ یافت و بعد از تقدیم مشورت امر شد که با جمعی از بهادران و دلاوران برسم منقلای در حرکت آمدند و میرزا بابر با بقیهٔ جریک منصور از عقب ایشان روان شد و چون والی ساری ملجا و مقری نداشت بر حسب ضرورت خاطر بر جنگ قرار داد و دلاوران هر دو لشکر بیکدیگر رسیده دست بنیزه و شمشیر و خنجر بردند و در آن راههای سخت و جنگلهای پر درخت فوجی از مازندرانیان از کمین بیرون جسته در برابر شیخ منصور بسیار شدند و مسالک بر سپاه پادشاه ممالک بسته تنی چند از ایشان را بشهادت رسانیدند و باقی سپاه منصور از هم فرو ریخته منهزم شدند و امیر سید کوه و امیر خداداد طایفه که شیخ منصور را گریزانیده بودند باز خوردند و بزخم سنان آتش فشان بیشتر آن خاکساران را از پای در آوردند و سید عزیز که پشت و پناه آن سپاه بود و تیری چند خورده خسته از آن معرکه بیرون رفت و بعد از دو سه روز بان زخمها درگذشت و بقیة السیف بیشه و جنگل را حصار خود ساخته میرزا بابر چون ابر و باد از عقب امرا رسید چون شب در آمد از ظلمت لیل و کثرت کل مجال حرکت نماند موکب همایون در همان محل که رسیده بود فرود آمد مقداری از شب گذشته جماعتی بار دوی اعلا آمدند و بشرف عرض رسانیدند که مخالفان لشکر منصور را پس نشاندند و متعاقب ایشان جمعی دیگر رسیده موافق انها عرضه داشتند در آن اثنا شیخ منصور که از صدمت جنگ مخالفان گریخته بپابوس شهریار مشرف شد و معروض داشت که امراء و سپاه متفرق شدند اکنون مناسب چنان مینماید که پادشاه بجانب تختگاه مراجعت نماید و میرزا بابر از این سخن برآشفت و گفت حالا که امرا و بهادران رخ از چشم زخمی رسیده اگر از همان تیر بارد تا سرای پدر کرداران را بپای ندهیم محالست که مراجعت نماییم و میرزا بابر شب در آن منزل گذرانیده علی الصباح از آنجا نهضت نموده چون اندک مسافتی پیمود از جانب امراء قاصدی رسید که دشمنان که مانند بنات النعش پراکنده شده بودند چون عقد ثریا مجتمع شدند اگر چتر همایون فال سایهٔ اقبال بر سر این سوختگان آفتاب عنایت اندازد امید هست که رخت حیات از غرقاب هلاک بساحل نجات رسانیم میرزا بابر از استماع این خبر چون آتش برافروخت و در حرکت مسارعت نموده نماز پیشین با مرا پیوست و بقیهٔ آن روز در آنجا توقف واقع شد و روز دیگر پادشاه زاده عالمیان بعزم رزم مازندرانیان روان شده اندک مسافتی پیموده بود که خبر انهزام مخالفان رسید و از وقوع این فتح مبین مراسم شکر الهی بتقدیم رسانید و لشکریان غنایم فراوان بدست آورده خرم و خوشنود گردیدند و حاکم ساری مختفی و متواری مانده اما در آن حین در مقام اعتذار و استغفار آمده شخصی را بپایهٔ سریر اعلا فرستاد که اگر پادشاه عنایت فرموده از سر جریمهٔ بنده درگذرد مدت العمر بر جادهٔ عبودیت مستقیم باشم و میرزا بابر مولانا محمد بخاری را برسالت و استمالت سید شمس الدین احمد ارسال نمود و مولانا پیش او رفته جناب سیادت مآب تضرع و انقیاد اظهار نمود و مولانای مشار الیه باز گشته یکی از معتمدان سید را همراه آورده صورت عجز و مسکنت و را بعرض رسانید و میرزا بابر در صدد و فایت آن جناب امده التفاتیه بسیاری کرد و چند روزی بلدهٔ ساری را بفر قدوم خویش مزین ساخت و یکی از امرای کبار را پیش سید فرستاده مخدرهٔ از حجله نشینان خاندان عصمت را خواستگاری نمود و جناب سیادت مآب این معنی را فوز عظیم دانسته متقبل شد که چون اسباب مهیا شود هر وقت که اشارت رود آن نور باصره را ارسال نماید و میرزا بابر بهادر تمام ولایت ساری را بسید مشار الیه ارزانی داشته بجانب استرآباد در حرکت آمد و بار دیگر خطبه و سکه بنام همایونش آرایش یافت و شیخ منصور که اجتهاد خطا کرده خبر غیر واقع رسانیده بود معاتب گشت و در خلال این احوال فیاض بی منت میرزا بابر را فرزندی کرامت فرموده بمیرزا شاه محمود موسوم آمد و طویهای عظیم و جشنهای ملوکانه ترتیب دادند و ولادت شاهزاده در شهور سنه اثنی و خمسین و ثمانمایه اتفاق افتاد

ذکر وقایع حالات امیرزادهای عظیم الشان میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف

سابقا مذکور گشت که یکی از شروط مصالحه آن بود که میرزا علاء الدوله نوکران میرزا عبد اللطیف را که در واقعه تبار گرفته بود بفرستد و از خزانه عامره آنچه لایق و مناسب داند ارسال نماید و میرزا علاء الدوله که بکثرت خزاین و اعوان و انصار استظهار تمام داشت از آن شروط یاد نکرد و میرزا عبد اللطیف چند نوبت گرفتاران را طلب داشت میرزا علاء الدوله آن سخن را بکان لم یکن انگاشت و ان الناس لنتایج دماغ پریشان او ثبت اشت و مع ذلک میرزا صالح و طایفهٔ از امرا را بجانب ابرغاب فرستاد تا از آنجا ود با خبر باشند و چون آمدن میرزا صالح و طایفهٔ امرا مسموع میرزا عبد اللطیف

شده و حال آنکه او را از واقعهٔ مشار الیه صورت انتقامی در خاطر بود و در تاخیر در فرستادن امرا، علاوه آن که ورت گشت و ناگاه از بلخ ایلغار کرده بر سر میرزا صالح تاخت و عقد جمعیت او را از هم گسیخته پریشان ساخت گویند میرزا صالح را چندان مجال نماند که پای در رکاب آورد و خود را از آن معرکه بهزار مشقت بکنار کشیده به میرزا علاء الدوله پیوست و کیفیت آن حادثه را باز نمود و شاهزاده از استماع این خبر برآشفت و بر فور نوکران میرزا عبد اللطیف را که در زندان داشت بکشت و با آنکه فصل زمستان بود لشکرها جمع آورده متوجه بلخ شده و میرزا عبد اللطیف در استحکام برج و باروی بلخ اهتمام تمام نموده قاصدی بسمرقند پیش میرزا الغ بیگ فرستاده او را از صورت واقعه اعلام داد و میرزا الغ بیگ ایلچی نزد میرزا علاء الدوله فرستاده پیغام داد که چون اساس پیمان تاکید یافته بود در آن باید کوشید که روز بروز محبت و مودت سمت ازدیاد یابد و اگر از عبد اللطیف حرکتی ناپسندیده صدور یافت وظیفه آن بود که اعلام اینجانب نمائی تا تادیب او بادشاهانه مودت کرده و اکنون صلاح در آنست که عود نماید و لشکر را از خرابی مملکت منع فرماید و چون این پیغام بمیرزا علاء الدوله رسید عزم معاودت فرموده فرمود تا لشکریان آن جناب ولایت اندخود را غارت کرده و مردم را اسیر گرفتند و شاهزاده مراجعت نموده در نواحی چیچکتو بنای حصاری فرمانده و چون از شدت برودت هوا و هجوم باران کی مجال خشت بخش نبود از حوضها و رباطها خشت پخته نقل کردند و بنابران دیساقیان که بساختن آن حصار مشغول بودند بغیر از گندم بریان قوتی دیگر نداشتند و آن قلعه را قلعه فوریاج نهادند و بعد از تکمیل حصار فوریاج امر کر رونق و رواج بنا فت میرزا علاء الدوله بسعادت و اقبال بدار السلطنه هرات بازگشت و در مقر عزت نزول اجلال فرموده مدت زمستان در منازل دلکش بفراغ بال روزگار گذرانید و چون فصل شتا بنهایت انجامید و موسم بهار رسید و سبزه و ریاحین در اطراف چمن دمید میرزا علاء الدوله مبتهج و شادمان فرزند و لیند ترتیب طوی عظیم فرمان داده فرمود که باغ زاغان را مانند زلف عروسان بیاراستند و چارطاقها بسته ابواب عیش و عشرت بر روی خود گشادند و حکم جهان مطاع صادر شد که غایت ترخان باشند و هیچکس را از مشتهیات نفس مواخذت ننمایند و جناب پادشاه و مقربان درگاه بلکه مجموع اهل خراسان که در آن اوان در دار السلطنه هرات بودند سلسلهٔ انبساط و خرمی نمودند و بساط عیش و تماشا ممهد داشتند تا کار روزگار بمقتضی طبیعت عمل نموده مضمون ای النعم لایکدره الدهر بوضوح پیوست و فلک کجرو بوش تفرقه در شیشهٔ جمعیت ایشان انداخت بیان این سخن آنست که در آن روز که مقرر کرده بودند که آش عام دهند وضیع و شریف و شاه و گدا در یک انجمن در سر دوری یکجا می که ملوا باشد اسم لب نهند کسی آمده خبر آورد که میرزا الغ بیگ با لشکری بیاد از حد و حصر در دره قاضی که در دو فرسخی اندخود است فرود آمده شادی بغم و سور بماتم تبدیل یافت و میرزا علاء الدوله بساط نشاط در نوردیده بکار رزم پرداختند و از مجلس بزم اعراض نمودند

ذکر لشکر کشیدن میرزا علاء الدوله بعزم رزم میرزا الغ بیگ و میرزا عبد اللطیف بجانب بلخ

و چون میرزا علاء الدوله نوکران میرزا عبد اللطیف را که بفرستادن ایشان وعده کرده بود بکشت و از خزاین دفاین حضرت خاقان سعید نیز هیچ نفرستاد و لشکر کشیده بجانب بلخ و شبرغان روان شد آن ملک را زیر و زبر گردانید بازگشت این قضایا میرزا الغ بیگ را باعث بر آن شد که بجانب او لشکر کشد و بمقتضی المکافات فی الطبیعة واجبة عمل نماید لاجرم با عساکر ما وراء النهر و ترکستان بعزم تسخیر خراسان از آمویه عبور نموده و میرزا عبد اللطیف با لشکرهای اندخود و قندز و بقلان و سالی سرای و بلخ و شبرغان و فاریاب و غیر ذلک بدان جناب پیوست و باتفاق دفع میرزا علاء الدوله را وجه همت ساختند و میرزا علاء الدوله چون از توجه طالبان ملک آگاهی یافت در گنج بگشاد و انواع خدم و طبقات حشم را زر بیشمار داد و چون اسباب سپاه بسیار و عدد تنظیم یافت بدستور زمان حضرت صاحبقران ثانی داروغگی هرات امیر محمد صوفی و ابوسعید ترخانی و شهر و قلعه اختیار الدین با چهار هزار تومان نقد از جملهٔ سی و هزار که مانده بود با قاجی که در زمرهٔ معتمدان انتظام داشت بسپرد و مولانا احمد بیاول را که از تربیت یافتگان دولت بود و محل اعتماد بقلعه عماد که مشهور بگنج قارون و اندوختهٔ کاوس و فریدون بود فرستاده از مقر دولت خود نهضت فرموده و میرزا الغ بیگ با حشمتی هرچه تر روز و شب مانند فلک دوار در حرکت آمد و چون قصر و سیر مسارعت مینمود و منازل می پیمود تا از آب مرغاب گذشته قریب بشراب رسید و میرزا علاء الدوله از پل ستجاب عبور نموده و در خاطر خطیرش گذشت که با عم بزرگوار از در صلح و صفا در آید و آتش فتنه را که بالا گرفته اطفا نماید بر دو این معنی در باطنش رسوخ یافت طایفه از مخصوصان آنشهر فرستاد تا جناب ارشاد مآب سالک مسالک صلاح و سداد شیخ بهاء الملة و الدین عمر قدم رنجه فرماید و در باب مصالحه سخن گوید شاید که بیمن نفس او چندین هزار کس از قصد خون و مال یکدیگر باز ایستند و چون فرستادگان بخدمت آن بزرگوار رسیده پیغام بگذاردند ملتمس ایشان مبذول افتاد جناب شیخ الاسلام اعظم با جمعی از مریدان و معتقدان روان شد و یکی از اجله و الدسود او در اق بود و جناب مخدومی ابوت پناهی موازی بیست هزار دینار کپکی از وجوه همراه خویش گردانید و این کمینه با وجود صغر سن جرأت نموده بعرض رسانید که قمر در طریقهٔ محترقه است اگر یک ترددی هست شاید این جناب کمینه را دشنام داده فرمود که طریقهٔ محترقه با شیخ و مرید آن چه کند و پیش از وصول جناب ولایت مآب آن دو لشکر مانند بحر خضر در جوش و خروش آمده روی توجه بیکدیگر نهادند و میرزا الغ بیگ جوانغار بمیرزا عبد اللطیف پسر و برانغار را بامرا تا مدار که در سلک امرا میرزا عبد العزیز انتظام داشتند تفویض فرموده و بنفس همایون در قول قرار گرفت و چند تومان از بهادران نامدار در ظل رایت فتح آیت جاه پیوسته تا اگر بمدد احتیاج افتد مستعد کار و آماده کارزار باشند و میرزا علاء الدوله را از جانب برانغار چشم امید از فروغ تیغ میرزا صالح و اتباع او روشن بود و جوانغار را از لمعان سنان میرزا خلیل سلطان بن زین منور ساخته و خود در قول آرام گرفت و چند امیر تومان با لشکرهای جهان سوز بیابان سلک مهیا بودند و در وقتی که آن دو لشکر تندخوی در برابر هم ایستاده بودند میرزا عبد الله شیرازی از صف بیرون آمده بجانب میرزا الغ بیگ رفت و این صورت موجب کسر و فتور لشکر خراسان

و پای میرزا علاء الدوله از اثر حرکت بیجایگاه از جای رفت و خاطر شریفش مشوش و پریشان گشت با وجود این حال دلیرانه بر جنگ ترغیب و تحریص مینمود و آن دو لشکر نامور بر سر یکدیگر بجستند و خاک معرکه با خون مبارزان آمیخته آخر آثار ضعف بر صفحات روزگار خراسانیان ظاهر شد و سمرقندیان چیره گشته جوانغار و برانغار میرزا علاء الدوله از جای برداشتند و شاهزاده بقدر میسور در قلب توقف نمود و چون دید که مهم نوعی دیگر است او نیز از معرکه عنان برتافت و میرزا الغ بیک بتائید و نصرت ربانی اختصاص یافته میرزا علاء الدوله از جنگگاه بیرون رفت و متوجه قلعه عماد شد و ابواب خزاین گشاده اموال بسیار بنوکران و ملازمان داد و از آن موضع بعزم ملاقات برادر کهتر میرزا ابابکر روی باسترآباد نهاد و چون بآنجا رسید اجتماع سعدین دست داد و برادران بملاقات یکدیگر استبشار نمودند و میرزا ابابکر بتفقد و دلجوئی میرزا علاء الدوله زبان بگشاد و گفت خاطر جمع باید داشت که هیچ چیز از ملک و مال و لشکر دریغ نیست و مهد علیا گوهرشاد آغا و امیر محمد صوفی ترخان و خواجه غیاث الدین پیر احمد و امیر سلطان ابوسعید داروغه که در هرات بودند چون خبر انهزام میرزا علاء الدوله شنیدند بر جناح استعجال متوجه عراق شدند و امیر سلطان ابوسعید در اثناء راه گرفتار شده دیگران بسلامت خود را بامنی رسانیدند و چون کوکب بخت میرزا علاء الدوله بدرجه هبوط رسیده بود میرزا الغ بیک مظفر و منصور گشت و لشکر را از کشتن مخالفان منع فرمود در حال از ایشان بجشو و عساکر منصور از کثرت غنایم معمور شدند و میرزا الغ بیک شکر نعمای الهی بجای آورده فتح نامها باطراف فرستاد و با آنکه میرزا عبداللطیف در آن معرکه آثار شجاعت بظهور رسانیده بود بنوعی که دوست و دشمن تحسین کردند میرزا الغ بیک فرمان داد که منشیان بلاغت شعار آن فتح نامه را بنام فرزند کهتر او میرزا عبدالعزیز نوشته و این معنی بر مزاج شاهزاده گران آمده کدورت بیکران در ضمیر او رسوخ یافت و موکب همایون کامیاب بدار السلطنه هرات نهضت نمود و سپاه سمرقند در موضع جیل دختران حضرت شیخ بهاء الدین عمر و اصحاب او را غارت نمودند و ساربان جناب مغفوری ابوی حکایت کرد که جمعی ترکان در صحرای جیل دختران بر آمدند و چهار شتر را که قماشه و رخوت بر آن بار بود از دست من ربودند با ایشان گفتم که این شترها بسیدی عزیز که از مریدان حضرت شیخ زمان است تعلق دارد جواب دادند که ما این چیزها را بجهت تبرک میبریم القصه میرزا الغ بیک هم در آن منزل با حضرت ولایت منقبت ملاقات فرمود و حکم کرد که تالان خانه شیخ بزرگوار را باز دهند و تعظیم و احترام آن حضرت چنانچه میبایست بعمل نیاورد و این معنی بر وی مبارک نیامد و شرح زوال دولت او عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و میرزا الغ بیک عازم تختگاه حضرت خاقان سعید شد سادات و قضات و اعیان دولت برسم استقبال استعجال نمودند و میرزا الغ بیک بر سریر عزت تمکن نموده آفتاب عدل و احسان او بر اطراف ممالک خراسان تافت و فقیران و زیردستان را در کنف عاطفت و مرحمت خویش جای داد و امیر جلال الدین محمد ولد امیر سلطانشاه برلاس که مصحوب پدر خویش در غیاب از میرزا علاء الدوله روی گردان شده بود بخدمت میرزا الغ بیک رفت و در تاریخ فتح مذکور گوید

مظفر الغ بیک کشورکشای
که از سلطنت داشت ساز عجیب
چو لشکر بسوی خراسان کشید
میسر شدش فتح و فتحی غریب
خرد از پی نصرت لشکری
بتاریخ گفت انا فتحنا قریب

و امیر جلال الدین محمد بلطف طبع و دقت فهم در میان ترک و تاجیک اشتهار تمام داشت و بسبب آمدن میرزا الغ بیک بخراسان و انقراض دولت میرزا علاء الدوله بحقیقت امیر سلطانشاه برلاس بود و از غرایب حکایات آنکه در آن اوان که میرزا عبداللطیف در قلعه اختیار الدین محبوس بود میرزا علاء الدوله با خواص و مقربان در باب ابقا و قتل او مشورت نمود و امیر حاجی عباس که در زمره امرای عظام انتظام داشت گفت رای من آنست که میرزا عبداللطیف را بر چوب دار استوار نمایند و امرا را تکلیف نمایند که او را تیرباران کنند اما نخست کسی که او را بزند امیر سلطانشاه برلاس باشد و چون ارادت ملک قدیر و مقتضی تقدیر بخلاف آن اندیشه بود و بهدای شیخ حاجی عمل ننموده تا امیر الامرا امیر سلطانشاه بسمرقند گریخت و میرزا الغ بیک را بافسون و دمدمه بخراسان آورد و بالجمله میرزا الغ بیک بر مسند جهانبانی برآمده قلعه نره توکه در شرقی هرات واقع است و از آنجا تا شهر ده فرسنگ میباشد و در آن اوان مشحون بذخایر بسیار و نقود بی پایان بود و یکی از معتمدان میرزا علاء الدوله بمحافظت آن قلعه قیام مینمود مفتوح شد و مستحفظین حصار اختیار الدین که امام حاجی بیک بانتظام آن مامور بود و بسعی میرزا عبداللطیف که در عین حبس با او طریق اختلاط مسلوک میداشت و او نیز بلوازم خدمت قیام مینمود مفتوح شد و اجناس بیقیاس در قبضه اقتدار شهریار دین دار درآمد و مبلغ دویست تومان نقد که تعلق بخاصه میرزا عبداللطیف داشت و در آن حصار مخزون بود با آنکه میرزا الغ بیک از فتوحات و غنایم خراسان هیچ چیز بفرزند ارجمند نداد در آن دویست تومان نیز مضایقه نمود و این صورت موجب زیادتی وحشت و کدورت میرزا عبداللطیف گشت و میرزا الغ بیک پرتو التفات بحال جناب افادت مآب مولانا قطب الدین احمد امامی انداخته خدمتش را بمنصب قضا ارزانی فرمود و مولانا اعظم و مرتضی اعظم سید عماد الدین را بدیوان وزارت نصب فرمود و میرزا علاء الدوله پسر سکندر ترکمان را که امیر خلیل الله شیروانی او را بند کرده بخراسان فرستاده بود و بواسطه آثار رشد که حضرت خاقان سعید در ناصیه او مشاهده کرده بود و بواسطه آثار رشد که حضرت خاقان سعید در ناصیه او مشاهده کرده بود بند کرده میرزا الغ بیک او را گرفته و بند کرده بحصار تیره تو فرستاد و موکب همایون در کنف دولت و اقبال بجانب مشهد مقدس رضویه علیه السلام و التحیه نهضت فرمود

ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله ولد شاهزاده مرحوم میرزا بایسنقر ولد حضرت خاقان سعید شاهرخ بن امیر تیمور گورکان و میرزا ابوالقاسم بابر برادر میرزا علاء الدوله بحصه میرزا الغ بیک بن شاهرخ بن امیر تیمور گورکان

میرزا علاء الدوله چون میرزا ابوالقاسم بابر پیوست هر دو برادر در مخالفت میرزا الغ بیک اتفاق

در مخالفت میرزا الغ بیک اتفاق نمودند و جمعی از کرنجیکان و دیگر سپاهیان بایشان ملحق شدند و خلقی کثیر در ظل رایت شاهزادگان جمع آمده و طایفه از بهادران و امرا بسمرقند رفته در عقب مرتعیان رفته بودند بجام رسیده از اجتماع آنها و شاهزادها آگاه شده عرضه داشتی بپایه سریر اعلا فرستادند و کیفیت حال بازنمودند و میرزا الغ بیک چون بر مضمون عرضه داشت مطلع شد با لشکرها در جنبش آمده بمشهد مقدس رسید و شرایط زیارت تمام بجای آورد و جمعی از امرا را بتسخیر قلعه عماد فرستاد و این قلعه ایست از زمین دور و با آسمان نزدیک و سبب استیلا و استعلا بران موضع منیع ارتقا و کوشش انسانی غریب و بعید مینمود و این معنی برای انور روشن گشت که فتح قلعه جز بتقدیر ربانی میسر نمیشود قاصدی فرستاده امرا را طلب داشت و رایت توجه بجانب النگ رادکان برافراشت و در چهار باغ آن موضع چند روز اقامت نموده در آن مقام ایلچی میرزا ابوالقاسم بابر رسیده تحف و هدایا بموقف عرض رسانید و میرزا الغ بیک اظهار عنایت کرده ایلچی را بانواع نوازش فرموده بازگردانید و متعاقب روانه شد و تا استرآباد عنان بازنکشید و میرزا عبد اللطیف میرزا عبد الله شیرازی را با گروهی انبوه ببسطام فرستاد و فرمان داد که میرزا عبد الله باسترآباد درآمده آنجا تسلط و اقتدار بظهور رساند و میرزا الغ بیک تا پل ابریشم رفته معاودت نمود و میرزا عبد الله باسترآباد درآمده میرزا عبد اللطیف که در سرحد بسطام مقام داشت چون از مراجعت پدر آگاه شد بر فور بازگشت و از معاودت بی تقریب میرزا الغ بیک حشمت و شوکت او از خاطرها فتور پذیرفت و از مخبران صادق القول منقولست که اگر میرزا الغ بیک تا آن زمان که ببسطام میرفت میرزا علاء الدوله و میرزا بابر بعراق درآمده در سلک ملازمان میرزا محمد سلطان انتظام می یافتند و میرزا عبد اللطیف در اثنای راه بمرض صعب گرفتار شده فتنه انگیزان استماع میرزا الغ بیک کردند که خدمتش تمارض مینماید و از جانب طایفه از خواص و مقربان بازار وانه داشت تا شاهزاده را در محفه در اردو بمشهد رسانیدند و در آنجا کیفیت حال بر میرزا الغ بیک ظاهر شده فرمود تا اطبای حاذق بمعالجه شاهزاده قیام نمودند و شاهزاده بعد از چند روز از بستر بالین ناتوانی برگرفته صحت کامل یافت

ذکر خلاصی یافتن میرزا یار علی و سلطان ابوسعید از محبوس بودن از حصن حصین بتدبیر میرزا ابوسعید

در آن اوان که امیرزاده یار علی و سلطان ابوسعید داروغه در قلعه تره تو محبوس بودند شخصی از مردم ابوسعید سوهانی در میان کلاچ تعبیه کرده پیش او فرستاده اند و عزیز بوسیله سوهان بند از پای برداشتند و چند تن با خود یار ساخته تیغ در اهل قلعه نهادند و بعضی از مستحفظان را کشته بقیة السیف امان خواستند و از سر اخلاص کمر خدمت بسته با زمانه یار شدند و امیرزاده یار علی و سلطان ابوسعید را جهت دادند و انبار از قلعه بیرون کرده اموال بسیار که در قلعه بود تصرف نمود و بطمع زر گروهی انبوه پیش او جمع شدند و امیرزاده یار علی دست سخاوت کشاده نقد و جنس بسیار در میان مردم تفرقه کرد و بتسخیر هرات لوای عزیمت برافراخت و بولایت کرخ درآمد و امیر بایزید پروانچی که در شهر حاکم بود از وقوع این هنگامه آگاهی یافته مسرعان پیش میرزا الغ بیک فرستاده و برج و باره هرات را مضبوط ساخته حکم فرمود که هر که الاغی داشته باشد بعزم رزم امیرزاده یار علی بیرون رود و مردم تا نزدیک خیابان چنانچه بکشت خیابان بیرون روند بر سر ایشان سوار شده روی بکرخ نهادند و چون بدان حدود رسیدند یار علی صباحی بر ایشان تاخته هرچه داشتند غارت کرده بگرفت اما هیچکس را بجان تعرضی نرسانید و از جهات خلق هرات احوال یاران یار علی منتظم گشت و بظاهر شهر هرات رسیده فرود آمد و مردم بیرون شهر را از روی ایلی رسیده و طایفه از اوباش و لئام که در آن ایام بی اختیار بودند در خدمت او جمع آمدند و بجد و جهد تمام ترتیب جنگ و محاصره آغاز نهادند و امیر بایزید باتفاق قضات و اکابر و اعیان و اشراف در امر حصار داری غایت سعی و اجتهاد بجای آوردند و بر خم ترکمان حکم دوز ترکان بسمرقند فرستادند که مخالفان پیرامون خندق گردیدند و کافه رعیت در مقابله و مقاتله بجان میکوشیدند و بقدر وسع و امکان سعی جمیل مبذول داشته لحظه از رسم حرب و پیکار غافل نمیشدند و چون چند شب تیره و روز روشن که از نیر چشم شهریان سیاه مینمود بسر بردند یار علی با حشر بجد در برابر برج سمنانیان جنگ پیش آورده بکنار خندق آمدند و جمعی از ایشان سپرها بر سر کشیده و تورها بدست گرفته بفصیل درآمدند و بیم و هراس بر ترکان استیلا یافته از روی بارو گریختند و تاجیکان نیز از بیم فرو ریختند و در این حین فرقه از تیراندازان پای تهور پیش نهاده مخالفانرا که بتخریب دیوار مشغول بودند تیرباران کردند و یکی از بهادران باغی را که از خندق میگذشت کشتند والقوم سغناک بیباک چیزها که داشتند از خاک ریز بزیر آمدند و تا رسیدن ایشان بکنار خندق زمره از آن بهادران خوار و افگار شدند و از شست تقدیر تیری بگوش یار علی رسید و بعد از دو روز از جانب میرزا الغ بیک امیر اسمعیل صوفی ترخان برادرزاده گوهرشاد آغا با دیگر امرا بجد و جهد بشهریان رسیدند و از شبهاز دروازه درآمده اهالی هرات را قوت و شوکت زیاده شد یار علی هرچند سعی نمود نتوانست در گردن مقصود حایل کند و از اتباعش عاجز مانده در این اثنا میرزا الغ بیک از جانب مشهد بجد و جهد بهرات رسید و یار علی از صدمات لشکر منصور شکست یافته و سراسیمه و مأیوس از در شهر برخاست و لئام و عوام که در اردو جمع بودند پریشان شدند و میرزا الغ بیک در دار السلطنه هرات فرود آمده امیر بایزید بعرض رسانید که اگر مردم بیرون شهر با یار علی یکی نبودند مهم یار علی بدین مرتبه نمیرسید آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته حکم شد که محلات ظاهر شهر هرات را بامرا قسمت نموده غارت کنند و در آن وقت سرما بمثابه بود که خون در بدن منجمد میشد و لشکریان دست تاراج برآورده هیچ در بیان و هیچ در لباس نگذاشتند و بعد از سه شبانروز که عطیه علیهم الشین در دست کسی نماند دریای مرحمت شهریاری در تموج آمده فرمان داد که دست از انجا بازداشتند و مردم بیرون عریان و گریان در ماتم خاکوی میرزا الغ بیک مشغول شدند و این صورت در اخر رمضان واقع شد و در روز عید شخصی از رعایا که از خوردنی و پوشیدنی هرچه داشت در زکات بتاراج داده بود

گرسنه و برهنه دیده‌ام ای قوی بدعا گوئی میرزا الغ بیک زبان گشاده گفت ای پادشاه عادل در این عهد خوب عهدی بدرویشان وادی حق تعالی عمر و دولت تو برکت کشاده و میرزا عبداللطیف که بموجب فرمان در مشهد مقدس بود تا عید صیام در آن مقام توقف نمود و چون آوازه میرزا بابر شنید بی لبث و درنگ بجانب هرات روان شد و بعد از برکوار پیوست و میرزا الغ بیک عزیمت سمرقند جزم فرمود و نعش غفران پناه خاقان سعید را بدان صوب روانه ساخت و طایفه از ایل میرزا الغ بیک را کوچانیده به ماوراءالنهر فرستاد و چنانچه بعضی از تواریخ نقل کنند از انجمله چند زوج در منقش که حضرت خاقان سعید از تبریز آورده بود و بر مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا نصب فرموده بود بموجب فرمان بماوراءالنهر بردند و همچنین خزاین و نفایس فراوان بموجب فرمان بآن جانب روان کردند و جناب میرزا الغ بیک دارالسلطنه هرات را که از بیم زوال و انتقال ایمن نبود بمیرزا عبداللطیف ارزانی فرمود و شاهزاده مشارالیه بعد از چند روزی از صدمات میرزا بابر فرار بر قرار اختیار کرد چنانچه بعد از چند کلمه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

ذکر نهضت میرزا بابر بجانب دارالسلطنه هرات و فتنه یار علی ترکمان

میرزا بابر چون از حدود بسطام و دامغان شنید که میرزا الغ بیک از ایل ابریشم بازگشته بدولت و سلطنت خویش امیدوار شده لوای توجه در حرکت آورد و در عقب او از ایلوار و شبکر تقصیر جایز نمیداشت و با لشکری مانند شیر ژیان سخت جنگ و چون بیر دمان تیز آهنگ بمشهد مقدس آمد و امیرسیدوکه را با جمعی از بهادران نامدار بجانب مرو فرستاده در آن اوان استماع نمود که میرزا الغ بیک از آن راه عازم سمرقند گردیده و در این اثنا استماع نمود که امیرسیدوکه مراحل پیموده و دو منزل را یکی ساخته بحوالی اردوی میرزا الغ بیک رسیده و امیر ابراهیم ایکوتیمور که در ساقه لشکر بوده گرفته مقید ساخت و غنیمت فراوان بچنگ آورد و بسیاری از آنگونه که جانرا بازگردانیده و مراجعت نموده عازم هرات شد و میرزا الغ بیک بر معبر آمویه پل بسته عبور نمود و جمعی فراوان از قوم اوزبک رسیده دست بغارت و تاراج بر آوردند و سپاه سمرقند بهزار جان کندن و مشقت خود را بآنجا رسانیدند و میرزا الغ بیک زمستان در آنجا قشلاق فرمود و نعش غفران مآل خاقان سعید را با تمام روانه گردانیده در مقبره صاحبقران مغفور مدفون ساختند و میرزا بابر فوجی از بهادران فیروزی آثار را که بجانب هرات فرستاده بود منازل پیموده در قصبه کوسویه نزول کردند و میرزا عبداللطیف خبر ایشان شنیده در غلام السیل کلمه الفرار فی وقته ظفر بر زبان آورده با لشکر خود روی براه آورد و سپاه میرزا بابر که رئیس و رئیس ایشان امیرسیدوکه بود بهرات در آمده ظلم و بیداد آغاز نهادند و یار علی قرا یوسف از قلعه تره تو بیرون آمده روانه هرات شد چون امیرسیدوکه و مردم او بجور و ستم از هر کس چیزی میستدند خلایق از حرکات ایشان ملول شده روز جمعه بهنگام سحر طایفه از ارباب یقین یار علی را از دروازه هرات بشهر در آوردند و امرای میرزا بابر بنا بقلعه اختیارالدین بردند و روز دیگر بعهد و میثاق بیرون آمدند و یار علی بقلعه رفته مبلغ خطیر از مردم بزجر و تعدی گرفتند و همه را برداشته فرار نمودند و در آن چند روز که یار علی حاکم بود بار رعایا و زیردستان بوجه پسندیده معاش کرد و پیوسته بشرب خمر و ارتکاب مناهی مشغول بود و در این اثنا میرزا علی رکابدار از اردوی میرزا بابر بطریق مکر و خدعه پیش یار علی آمد و طریق نیکخواهی پیش گرفت و در آن شب که رایات همایون نزدیک رسید میرزا علی این معنی معلوم کرد و تا صبح رطلهای گران پیمودن گرفته تبرکات را داده لوح داد و تا صبح بنای نوش نهاد و نوش ببستر بردند علی الصباح فوجی از دلیران لشکر منصور همه جوشن پوش و نیزه گذار با تیغهای گران بها از دروازه ملک بشهر تاختند و یار علی را دست و گردن بسته در سر کوچه خیابان بخدمت میرزا بابر رسانیدند و موکب همایون بطالع سعد و بخت میمون در شهر نزول اجلال فرمود و بموجب فرمان یار علی را در چهارسوی هرات بشهرستان عدم فرستادند و این واقعه در اواخر ذی حجه سنه اثنین و خمسین و ثمانمائه بوقوع پیوست و میرزا بابر بر سریر جهانبانی بی مانع و منازع تمکن یافت در این امیرسیدوکه بعز بساط بوس سرافراز شد و عنایت خسروانه شامل او گشته پایه قدر او از ایوان کیوان بگذشت و در اکثر بلاد خراسان روس منابر و وجوه دنانیر باسم و لقب او زینت یافت و میرزا علاءالدوله از آن زمان که از معرکه میرزا الغ بیک روی گردان شده تا آن زمان که خراسان مفتوح گشت در ظل عنایت میرزا بابر با او داشت و میرزا بابر بعد از استیلا بر آن دیار سرکار تون سیورغال میرزا علاءالدوله ارزانی داشت و آن جناب ولد رشید خود میرزا ابراهیم را با جواهر و نقود که در آن زمان از قلعه عماد آورده بود بآن صوب فرستاد و در آن وقت که هرات در تحت تصرف میرزا بابر در آمد جمعی مردم شریر حاسد که در مجلس او مدد شده بودند بعرض میرزا بابر رسانیدند که میرزا علاءالدوله داعیه سرکشی و جدال دارد و پیوسته حرف استعلا بر لوح خیال مینگارد و آن سخن موثر افتاده شاهزاده فرمود که میرزا علاءالدوله را محبوس نمودند جمعی کثیر را بتون فرستاد تا میرزا ابراهیم را بازگردانند و اتباع میرزا ابراهیم رسیده مولانا احمد بیاول جنگی عظیم کرد و زخمی قوی بدست او رسید و رقیه سلطان بیگه را که همشیره میرزا ابراهیم بود با خزاین نفایس که همراه داشت نزد میرزا بابر بردند و جناب شهریاری صندوقهای طلا و جواهر را گشاده بملازمان قسمت نمود و میرزا ابراهیم را نیز محبوس گردانید و در اثنای این اوقات امیرسیدوکه که مدار امور ملکی و مالی بغایت صاحب اختیار شده بود چون میرزا بابر باشتغال بعیش و عشرت پروای مملکت نداشت اکثر امرا بنیاد جور و ستم کردند و بخلاف عرف و شرع حرکات از ایشان در وجود می‌آمد امیرسیدوکه که بزینت نصفت و کیاست آراسته بود و از اوضاع و اطوار امرا ملول و متفکر شده رخصت طلبید که چند روزی به ییلاق بادغیس رود و اجازت یافته بآن صوب روانه شد و امیر ایکوتیمور را که محبوس داشت با خود همراه برد و در آنجا از پیش میرزا عبداللطیف که در بلخ بود قاصدی آمده خبر رسانید که میرزا الغ بیک لشکر ماوراءالنهر و ترکستان جمع آورده عازم خراسان است لیکن ما بتوفیق الهی نخواهیم گذاشت که از آب عبور نماید خاطر جمع داشته که من بعد با ایشان طریق محبت سلوک نخواهیم داشت

ذکر مخاصمت میرزا عبداللطیف بجانب میرزا الغ بیک و بیان اسباب لشکر کشیدن پدر و پسر و شکستن [illegible] بر یکدیگر

منجمان در زایچهٔ طالع میرزا الغ بیگ و میرزا عبداللطیف بنظر امعان نگریسته حکم کرده بودند که پدر را از غمر پسر آسیبی رسد و همین معنی را میرزا الغ بیگ نیز میدانست و پیش خضر خان والی هندوستان مکتوبی بپادشاه فرستاده بود و شمهٔ از آن صورت در آن درج نموده بود و غالبا خضر خان قضیهٔ قصد میرزا عبداللطیف را از ارباب نجوم یا از ارباب ریاضت و جوکیان معلوم داشته و اعجوبة الزمانی مولانا محمد رستانی از این باب با شهریار عالیجناب سخنان میگفت چنانچه روزی که میرزا الغ بیگ در حین توجه بجانب خراسان میگفت که عنقریب که ممالک محروسهٔ خاقان سعید را در تحت تصرف خواهیم آورد مولانا محمد گفت که اگر میرزا عبداللطیف بگذارد و مولانای مشار الیه در دیدن طالع رمل و غیر آن از نوادر دوران بود و حکایات غریب از وی در اخبار مخفیه و قضایای آتیه منقولست و از انجمله مسودهٔ ورق از جناب افادت مآب مولانا علی قوشچی ره چند حکایت شنیده که هر یک از آنها موجب استعجاب میشود و در اینمقام بذکر یکی از آنها اکتفا میکنیم مولانا علی فرموده که روزی در مجلس همایون میرزا الغ بیگ نشسته بودم که مولانا محمد در آمد آن جناب فرمود که رملی بکشای و از آنچه در خزانهٔ ضمیر منست اعلام نمای مولانا بموجب فرموده عمل نموده گفت سؤال از حرم است و دیگر مولانا هیچ نگفت پادشاه فرمود که مولانا علی قوشچی محرم ماست آنچه بخاطرت میرسد بگوی جناب مولوی فرمود که پادشاه از دو خاتون که در حبالهٔ نکاح دارد یکی را می کشد و دیگر را که دختر خضر خانست طلاق میدهد میرزا الغ بیگ از طلاق دختر خضر خان که بزهد و عفاف و سایر صفات حمیده آراسته بود و نمیخواست که لحظهٔ از ایشان جدا شود تا بطلاق چه رسد استعجاب تمام نمود و بعد از چند روز میرزا الغ بیگ خاتونی را که مولانا محمد رستم قتل بروی کشیده بود بکشت و دختر خضر خان چندان اظهار مسرت و شماتت کرد که میرزا الغ بیگ نه جزا قهرا او را طلاق داد القصه میرزا الغ بیگ بواسطهٔ حکایاتی که در قلم آمد چندان محبت و التفاتی بمیرزا عبداللطیف نداشت و جانب میرزا عبدالعزیز را بروی راجح میداشت و در خاطر جوئی او باقصی الغایت میکوشید و این معنی بر میرزای میرزا عبداللطیف دشوار می آمد و بعد از انهزام میرزا علاء الدوله و تسخیر خراسان چندان امر از میرزا الغ بیگ صادر شد که موجب کدورت خاطر میرزا عبداللطیف آمد یکی آنکه وی فتح نامه بنام میرزا عبدالعزیز نوشت و دیگر آنکه دولت تومان که شاهزاده در حصار اختیار الدین داشت قلعی باو نداد و این قضیه سابقا از قمزدهٔ کلک بیان گشت و دیگر آنکه در ولایت بسطام و هرات و مشهد او را در سر شمشیر و شمن نگذاشت بتصور آنکه شاید که در دست دشمن گرفتار آید و خاطر از جانب او فارغ کرد و هیهات هیهات تدبیر انسانی دفع تقدیر ربانی نتواند کرد و عمده علت عصیان و مخالفت میرزا عبداللطیف آن بود که بعد از وصول میرزا الغ بیگ بسمرقند قاصدی پیش پدر روان کرده و از وصول خود اعلام داد و میرزا الغ بیگ نشانی فرستاد بمضمون آنکه بلخ سیورغال و ستا باید که باز کرده و بضبط آن مملکت قیام نماید میرزا عبداللطیف که این معنی را فوزی عظیم میدانست معاودت نمود و بر تق و فتق مهمات آن ولایت پرتو افکند در این اثنا میرزا الغ بیگ خفیه نشانی بمیرزا میرانشاه فرستاد که از احفاد حضرت صاحبقران بود و با ایل و الوس خود در حلگار بلخ و شبرغان بسر میبرد و او را بر اخذ و قید میرزا عبداللطیف ترغیب و تحریص نمود و میرزا میرانشاه بسخن میرزا الغ بیگ فریفته شده و اعوان و انصار خود در جمع آورده آمادهٔ رزم و پیکار گشت و میرزا عبداللطیف از استماع این خبر و عصیان میرزا میرانشاه تعجب نمود و چه او پیوسته در مقام هواداری و جانسپاری بود و خدمتش با لشکر بلخ روی توجه بدفع او نهاد و بعد از تقارب فئتین اسیای حرب گردان شد و جمعی کثیر بدام فنا گرفتار آمدند و عاقبت میرزا عبداللطیف غلبه کرده و مخالفان متفرق و پریشان شده میرزا میرانشاه بقتل رسید و آن نشان میرزا الغ بیگ در وقت ضبط جهات بدست میرزا عبداللطیف افتاد و بالکل از جانب پدر مایوس شد و خوفی که از آن جناب داشت یکی هزار کردید و لشکرها جمع آورده رایت عناد و خلاف برافراشت و فرمود که تا صندوق تمغا را شکسته منادی کردند که بعد از این جهة تمغا متعرض مردم نشوند که ما این رسم را از میان برداشتیم و زبان دنیا را سراسر سود آخرت نپنداشتیم و باعث بر این آن بود که میرزا الغ بیگ در باب تمغا مبالغه تمام داشت و ایل و الوس که از میرزا الغ بیگ متفرق شده بودند در ظل رایت میرزا عبداللطیف جمع آمدند و شاهزاده با لشکری منصور و از حد بیرون چند ماه قصد قتال گشت و میرزا الغ بیگ با سپاه ماوراء النهر و ترکستان زیاده از ریگ بیابان بکین پسر متوجه کنار آب گشت و میرزا عبداللطیف در این طرف جیحون گذرها ضبط نموده پدر و پسر در برابر یکدیگر نشستند و آب در میان حایل بود و در آن مدت چند نوبت از بالا و پایان آب لشکرها گذشته آتش محاربه افروخته و اکثر اوقات کسان میرزا عبداللطیف غالب می آمدند و نوبتی میرزا عبدالله شیرازی برحسب فرمان از آب گذشته محاربه ساز داده و بدست لشکریان شاهزاده گرفتار شد و میرزا عبداللطیف در مقام حمیت آمده او را بجان امان داد و چند روز بر این قضیه بگذشت میرزا الغ بیگ بنا بر عدم مساعدت روزگار غدار از برابر میرزا عبداللطیف برخواست و اسباب پادشاهی گذاشته روی بجانب سمرقند نهاد و مفصل این مجمل آنکه میرزا الغ بیگ در وقت توجه بدفع فتنهٔ میرزا عبداللطیف میرزا عبدالعزیز را بنیابت در سمرقند گذاشته بنفس همایون متوجه جیحون گشت و بر لب آب علناب اقامت بسر حد اطناب کشید و میرزا عبدالعزیز در سمرقند حرکات ناشایست آغاز نهاد و دست باهل و عیال امرا و رعیت دراز کرده و امرا اضطراب نموده این صورت را بعرض رسانیدند و میرزا الغ بیگ چند نوبت نشان فرستاده مشتمل بر تهدید و وعید و لدلغزو شاهزاده استحسان بر افعال خود اصرار نموده التفات باحکام و امثله پدر نکرد و امرا بطاقت شده نزدیک بآن شدند که میرزا الغ بیگ را گرفته به پسر سپارند و در خلال این احوال میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن صاحبقران مغفور امیر تیمور گورکان انار الله تعالی برهانه خروج کرد

ذکر ظهور میرزا سلطان ابوسعید بمعاونت ایل ارغون و نهایت کار میرزا الغ بیگ گورکان

آثار پادشاهی و انوار عنایات الهی هیئة از جبهه همایون میرزا

میرزا سلطان ابوسعید کورکان ساطع و لامع بود و پیوسته ملازمت میرزا الغ بیک مینمود و اقوال و افعال آن جناب را استماع میفرمود و دایم الاوقات حرف سروری بر لوح ضمیر انورش مینگاشت و مانند سرمستان پروای عیش و عشرت نداشت و در آن زمان که پدر و پسر لباس منازعت گسترده بودند قوم ارغون را با خود متفق ساخته و فرصت غنیمت شمرده متوجه سمرقند شد و چون میرزا عبد العزیز خود قوت و مکنت مقابله صحرا ندید در حصار دیوار حصار خزیده دم درکشید و میرزا سلطان ابوسعید در ظاهر سمرقند قبه بارگاه نصرت انتما باوج مهر و ماه برافراشت و چون میرزا الغ بیک بر این حال اطلاع یافت آتش غیرت پادشاهی از کانون ضمیرش مشتعل شده دود حیرت و وحشت بکاخ دماغش متصاعد گشت و بعد از تقدیم مشورت میرزا عبد اللطیف را بحال خود گذاشته رو بسمرقند نهاد و چون بدان حدود رسید میرزا سلطان ابوسعید از بیم صولت سپاه نصرت پناه ترک محاصره کرده بیورت ایل ارغون رفت و میرزا عبد اللطیف از آب عبور نموده بقبة الخضراء کش درآمد و لشکر آن ولایت را جمع کرده متوجه سمرقند شد و میرزا الغ بیک با سپاهی چون حرکات فلک نامحدود از سمرقند بیرون آمده بحدود قریه دمشق رسید و از جانب دیگر سپاه میرزا عبد اللطیف پیدا شد و میرزا الغ بیک بر فراز پشته قرار گرفت و آن دو لشکر خونریز آثار رزم و رستاخیز ظاهر ساختند و بعد از آنکه زمانی بمقابله و مجادله مشغول شدند میرزا الغ بیک بی آنکه عجز و قصوری بحال او راه یابد از آن پشته بزیر آمده روی بفرار نهاد و با هزار تاسف مسافت تا بدر دروازه سمرقند رسید خواست که بحصار درآید میران شاه قورچین که از خاک برداشته او بود و کوتوال قلعه از دخول مانع آمدند و میرزا الغ بیک با چشم پرنم و دل پرغم روی بشاهرخیه نهاد و میرزا عبد العزیز با معدودی که همراه او بودند باتفاق پدر رفت و از حاجی محمد خسرو که در آن هنگام در اردوی میرزا عبد اللطیف بود شنیدم که گفت در وقت گرفتاری میرزا الغ بیک عرض کردم که اگر پادشاه در مصافی که قریب بقریه دمشق واقع شد بدین جانب پشته فرود می آمد مجموع لشکر میرزا عبد اللطیف فرار میکردند فرمود که ای حاجی محمد سخنی است که میگوئی آرنده فراز و نشیب و برارنده سپهر کبود ما را در آنجا فرود آورد و بحقیقت هیچکس را در این کارخانه اختیاری نیست و بالجمله میرزا عبد اللطیف بسمرقند درآمده بر سریر دولت قرار گرفت و میرزا الغ بیک چون بقلعه شاهرخیه رسید خواست تا چندروزی در آن محل اقامت کند تا از پرده غیب چه روی نماید کوتوال قلعه آنجا ابراهیم پولاد که مملوک میرزا الغ بیک بود قصد ولی نعمت خود کرده پادشاه بر این حال اطلاع یافته از آنجا بازگشت و کمند تقدیر او را کشان کشان بسمرقند آورد و میان آن جناب و فرزند نامهربان او سخنان در میان آمد که قلم مشکین رقم از ایراد آنها خود را معاف و معذور داشت و در آن ولا میرزا عبد اللطیف بیوسون حضرت صاحبقرانی خانی برداشته بود عباس نامی را فرمود که پیش خان او زده عرضه داشت که میرزا الغ بیک پدر مرا بغیر حق کشته است خان حکم فرمود که آنچه مقتضی شرع بود بدان رجوع رود و مجموع ائمه سمرقند فتوی نوشتند که میرزا الغ بیک را قصاص کنند الا جناب قاضی مسکین که بآن همداستان نشد بالجمله میرزا الغ بیک را بیراق تمام با میر حاجی محمد سپردند که او را بحج برد راقم حروف از امیر مشار الیه استماع نمود که گفت هنگام شام در رکاب میرزا الغ بیک از سمرقند بیرون آمدیم و آن جناب در غایت فرح و سرور اسب میراند و از هر گونه سخنان میگفت چون اندک مسافتی قطع نمودیم ناگاه شخصی از عقب دست مرا بکشید بازپس نگریستم یکی از قوم سلدوز را دیدم که پیش میرزا عبد اللطیف آبی داشت گفتم چه گفت ختم سخن بر این جمله است که میرزا الغ بیک را در محلی که آبادانی نباشد فرود آورد و چندان توقف نماید که یراق او بر وجهی که بنده بده خرد باشد کرده شود جواب دادم که بالسمع والطاعه میرزا الغ بیک از من پرسید که میگوید صورت حال بازگفتم آن جناب چون خبر توقف شنید زبانش از گفتار بازماند و اندوهی عظیم بر ضمیرش مستولی شد و در آن نزدیکی قلعه مختصر بود در آنجا فرود آمدیم چون هوا اندک سردی داشت آن حضرت فرمود تا پیش او آتش کنند و بعضی از نوکران بآن کار مشغول شدند ناگاه شراره از آتش بر جامه آن حضرت رسید و اندک احتراقی روی نمود و میرزا الغ بیک آنرا بدست خویش منطفی ساخت و با آتش خطاب کرد که سن هم بونیکا یعنی تو هم دانستی که حال چونست امیر حاجی محمد گوید که میرزا الغ بیک در آن حال اضطراب بنمود و حال میرزا عبد العزیز می پرسید و از حکم قتل خویش استفسار مینمود و من او را تسکین و تسلی میدادم در این اثنا ناگاه عباس با شخصی دیگر درآمد و چشم آن جناب بر عباس افتاد از جای برخاست و مشتی بر سینه آن فتاک زد و آن شخص که همراه او بود پوستین میرزا از دوشش او در ربود و از آن زمان عباس بیرون رفت تا ریسمان بیاورد و من در خانه را زنجیر کردم تا پادشاه غسلی برآورد و عباس بازگشته آن جناب را بیرون برد و قریب بمشعلی که میسوخت نشاند و ما هر یک بگوشه رفتیم و آن بیسعادت بیکضرب شمشیر آن پادشاه عالم عادل را بدرجه شهادت رسانید و ما از آنجا بازگشته بسمرقند رفتیم و میرزا عبد اللطیف پیشتر از آن برادر خود میرزا عبد العزیز را کشته بود و در تاریخ واقعه میرزا الغ بیک گفته اند چه عباس کشتش بتیغ جفا بود سال تاریخ عباس کشت القصه آن شاهزاده بیعاقبت پادشاهی چنان که پدر او بود بقتل آورد و بدنامی جهت خود حاصل کرده با وجود عذاب آخرت از دنیا نیز حظی برنداشت چون کافر درویش نه دنیا و نه دین و بهنگام فتح سمرقند امیر سلطانشاه و پسرش امیر جلال الدین محمد در پیش میرزا عبد اللطیف می آمدند و امیر محمود و امیر سلطانشاه جنید و سلطان یوسف برلاس در راهی ایشان بازخورده پدر و پسر را زخمهای کاری زدند امیر سلطانشاه در اثنای طریق براه آخرت رفت و پسرش بعد از دو سه روز وفات یافت و چون چند روز بر این قضیه بگذشت میرزا عبد اللطیف با امرای مذکور که در وقت مخالفت با پدر جانسپاری بسیار کرده بودند بگمان شبهه بقتل آورد و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا بالجمله میرزا عبد اللطیف خاطر از جمیع جوانب جمع کرده در ضبط ممالک و جمع اموال بمرتبه سعی نمود که هر سال لشکر اوزبک تا پنج فرسخی شهر آمده نقد و جنس بسیار میبردند در آن زمستان از بیم صولت او بصد فرسخی ماوراء النهر نیامدند و میرزا عبد اللطیف چون بر سریر سلطنت ماوراء النهر متمکن گشت میرزا سلطان ابوسعید را از میان ایل و الوس ارغون بیرون

آورده در پیش خود او را نگاه داشته تعرض نرسانید

ذکر لشکر کشیدن میرزا بابر بجانب سیستان بتایید حضرت رحمن و بیان دیگر وقایع و موجب آن

دران وقت که میرزا عبداللطیف بتعرض اسباب والد بزرگوار خود قیام مینمود حاکم سیستان شاه حسین که همیشه آبا و اجداد او با طاعت دودمان این خاندان بسر میبردند اظهار خلاف کرده خیال استبداد و استقلال در دماغ خود راه داد و از استماع این خبر آتش خشم شهریار شیرگیر میرزا بابر مشتعل شده فرمان داد تا سرداران آفاق و اقطار بلاد خراسان با لشکرهای گران در ظل رایت فیروزی نشان جمع آمدند و در اندک فرصتی انبوهی عظیم دست داد که گذشت کار زمین از ثقل جوشن در آن حکم گرفت و حشم فیروز جنگ از دار السلطنه هرات نهضت نمود و آهنگ ولایت نیمروز کرد و قاصدی به الکا پیش امیر [illegible] فرستاد و او را طلبید و امیر مشار الیه عرضه داشت که میرزا عبداللطیف در ولایت بلخ لشکر جمع میکند این سرحد را خالی گذاشتن مصلحت نیست و میرزا بابر بر عرضه او اعتقاد ننموده امرا را نامزد سیستان ساخت و حاکم مملکت نیمروز دانست که با کوه درافتادن و مرکز دوران ساعد خود را آزردن است و در بیت که گفته اند بیت: با فولاد بازو پنجه کردن ساعد سیمین خود را رنجه کردن لاجرم بمقام عجز و نیاز آمده از کرده پشیمان شد و رسایل التجا بجهت مسکنت و افتقار در دامن استشفاع زده مبانی پیمان بایمان موکد گردانید که بعد الیوم سر از خط عبودیت نکشد و شرایط خدمتکاری بجای آورد و تحفهای لایق و پیشکشها و مصاحبت ایلچیان سخن‌دان چرب زبان فرستاد و مقربان ارکان دولت سخنان ضراعت امیر ملک سیستان بعرض رسانیدند لطف اصلی و کرم جبلی میرزا بابر رقم عفو و اغماض بر جریده جریمه ملک کشید و گناهان او را نادیده انگاشت و عنان رجعت بمستقر دولت معطوف گردانید و چون امیر [illegible] از توجه میرزا بابر بجانب سیستان آگاهی یافت امیر ابراهیم ایکوتیمور را بطرف سمرقند فرستاده و او را از خود دور گردانید پیش میرزا عبداللطیف برد و [illegible] خود باظهار کلمه عصیان مبادرت نمود و چون امیر ابراهیم متوجه سمرقند گشت میرزا بابر فوجی از سپاه ظفرپناه در ظل رایت امیر شیخ علی بهادر و امیر سلطان ابوسعید داروغه در عقب امیر مشار الیه فرستاد و سپاه ظفرپناه در خبوشان باو رسیده از جانبین مبارزان در میدان آمده شمشیر جلادت آختند و امیر مشار الیه که بسیاری از معارک دیده بود و صف شکنی ورزیده و تلخ و شیرین روزگار چشیده بود دران مصاف مانند شیر ژیان بغرید و تیغ برکشید صفها بدرید و امیر سلطان ابوسعید را زخمی زده بدان درگذشت و آن لشکر از بیم صولت امیر مشار الیه که بر [illegible] شدند و مردم او از پی گریختگان رفتند و خود با قلیل معدودی چند در مصافگاه بماند و دیگران بغارت و تاراج مشغول شدند دران اثنا امیر شیخ علی با امیر مشار الیه که با یکدیگر آویختند و خاک را با خون برآمیختند و امیر شیخ علی بهادر بمدد دولت قاهره امیر مشار الیه را بقتل رسانید و چون مجال توقف نبود بتعجیل بازگشته بهرات رسیدند و سر امیر مشار الیه را جهت عبرت ناظرین گناهکاران و کافرنعمتان از دروازه ملک درآویختند و میرزا بابر از جانب سیستان کامیاب و کامران مراجعت نموده در مقر عز خویش نزول فرمود و چون خاطر خطیرش از جمیع جوانب جمع شد بساط عیش و نشاط گسترد و از دست ساقیان سیمین ساق جامهای مدام نوشیدن گرفت و چند روز بفراغت دلی و بی غمی بگذرانید و در خلال این احوال قلعه عماد که در تصرف گماشتگان میرزا علاء الدوله بود بسعی امیر محمد صالح که جوانی بود دل خردمند مفتوح گشت و نقود و ذخایر بسیار او را بدست ملازمان میرزا بابر افتاد و دیگر از وقایع آنکه دران اثنا این دو تاتشی محافظان میرزا علاء الدوله از مراقبت او غافل ماندند او از حبس بیرون جسته راه خویش گرفت و از آنجا بسیستان رفته کار او وافی الجمله عروج یافت و میرزا بابر امیر خداداد را بدفع او فرستاد و چون میرزا علاء الدوله خبر توجه سپاه نصرت پناه شنید از سیستان بجانب عراق رفت و خواست که برادر خود میرزا سلطان محمد پیوندد و میرزا سلطان محمد تجویز این معنی نکرد و خبر فرستاد که ان برادر در مغاره یزد توقف نماید که اعازم خراسانم و هنگام عزیمت بآن طرف ملاقات واقع خواهد شد انشاء الله میرزا سلطان محمد چون از واقعه هایله خاقان سعید خبر یافت فی الحال از نواحی خرم آباد در ... کرد و روان شده و در کندمان نزول فرموده از آنجا باصفهان رفت و آن مملکت را ضبط نمود و بعزم تسخیر دیار فارس رایت جلادت برافراخت و شیخ محب الدین ابوالخیر که شمه از احوال او مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی آن جناب را بآن صوب ترغیب فرموده و میرزا عبدالله بعزم مدافعت با لشکرهای فارس از شیراز بیرون آمده و هم دران نواحی چند گاه روزگار گذرانیده دران اثنا امیر محمد [illegible] با سپاه کرمان با میرزا سلطان محمد پیوسته عاقبت مسافت میان فریقین بسمت تقارب گرایید و آتش حرب برافروخت و میرزا عبدالله هرچند سعی و کوشش نمود مفید نیفتاد و منهزم گشت و خود را بقلعه اصطخر رسانید و چند روز در آنجا بناکامی روزگار گذرانید و لشکر عراق اردوی شاهزاده را غارت کرده غنیمت فراوان گرفتند و میرزا سلطان محمد مظفر و منصور بشیراز آمد و از اشراف فارس سید نظام الدین احمد را باستمالت شاهزاده نزد او فرستاده و سوگند یاد کرد که بهیچگونه قصد شاهزاده نکند و مرتضی مشار الیه بقلعه رفته شاهزاده را مطمئن ساخت و او را بخدمت میرزا سلطان محمد آورد و آن جناب بوعده وفا نموده فرمود که شاهزاده در هر شهری از فارس و عراق که خواهد ساکن گردد و الا بخراسان رود و امیرزاده عبدالله بامید مصاهرت میرزا الغ بیک که شاهزاده را وعده داده بود مسافرت اختیار کرده اسباب سفر او بعنایات میرزا سلطان محمد سرانجام یافت و شاهزاده عازم خراسان شد و میرزا علاء الدوله روی گردان شده بجانب خراسان رفت و میرزا سلطان محمد عراق و فارس و قزوین و سلطانیه را در تحت تصرف درآورد و گردن کشان آفاق سر بخط فرمان او نهادند الا امیر جهانشاه ترکمان که اظهار عصیان کرده لشکر فرستاد و سلطانیه و قزوین را تصرف نمود و میرزا سلطان محمد چون از این قضیه آگاه گشت بترتیب سپاه مشغول گشت و نشان همایون بیوسون حضرت صاحبقرانی رقم فرمود باین سیاق که امیر جهانشاه بعنایت پادشاهانه اختصاص یافته بداند که چنین استماع افتاد که مردم او بخلاف حکم همایون در سلطانیه و قزوین دخل نموده اند و این صورت بغایت بعید مینماید و میباید که آن ولایت را بدیوانیان اعلی بگذارد و بآن ولایت که حضرت خاقان سعید جهة او تعیین نموده قناعت نماید و در حدود ممالک محروسه دخل نکند

بکند و الا میدان قتال و جدال تعیین نماید مخیر است باری هر چه باشد بظهور آید و مهر بر روی نشان زده بصحبت قاصدی که به فاتحی شعارت مطلع بود ارسال نمود
و بالنفس النفیس بالشکری از اوراق اشجار بیشتر روان شد و در عقب قاصد روان شد و چون امیر جهانشاه بر مضمون نشان اطلاع یافت از جرات و جلادت شاهزاده تعجب نموده با لشکر
از آذربایجان روی بحدود فارس نهاد و چون بین الفریقین مسافت تقارب پذیرفت از طرفین رسل و رسایل روان ساختند تا مهم بر راستی و درستی قرار گرفت و علما ایمان
با یمان موکد ساختند و میرزا سلطان محمد بمستقر شرف خویش بازگشت و امیر جهانشاه بجانب آذربایجان مراجعت نمود

ذکر لشکر کشیدن میرزا محمد سلطان بهادر و وقوع محاربه میان او و جناب میرزا بابر سلطان

میرزا سلطان محمد پیوسته هوس تسخیر خراسان که تختگاه
حضرت خاقان سعید و مسقط الراس شاهزاده بود در خاطر داشت و چون ممالک فارس و عراق را در تحت تصرف خود آورده در آن دیار او را منازعی نماند شنید
که میرزا الغ بیک بجانب ماوراء النهر رفته داعیه آن تسخیر گشت لاجرم فرمان داد که از ممالک محروسه لشکری در ظل رایت فیروزی نشان جمع آمدند و لوای عزیمت
بجانب خراسان برافراخته از بسطام گذشت و ایلچی پیش برادر فرستاده او را از توجه خویش اعلام داد و میرزا بابر نیز لشکر خراسان فراهم آورده بتعجیل تمام از دار السلطنه
هرات نهضت نمود و در نواحی جام آن دو سپاه خون آشام بهم رسیده داد کوشش دادند و از جانب میرزا بابر امیر خداداد بدست لشکر عراق گرفتار گشت
و از بیم جان نام خود اظهار کرده او را بهانه م کشتند و دختر امیر خداداد در حباله نکاح شهریار با دین و داد میرزا بابر بود القصه چون لشکر خراسان شکست یافت میرزا
بابر از معرکه بیرون رفت و لشکر عراق و فارس چندان نفایس امتعه و اقمشه و سامان اسبان و شتران باربردار و جواهر و درهم و دنانیر و خیمه و خرگاه گرفتند که در
قرائه خیال آبا و اجداد ایشان نمیگنجد و میرزا بابر با هفت نفر بجانب قلعه عماد روان گشت و بعد از مشقت بسیار که باو رسید بآن قلعه درآمد و میرزا سلطان محمد منشور امیر میرزاد
بکار بر ایجه استمالت اهالی دار السلطنه هرات فرستاد و رایت فتح آیت متعاقب او در حرکت آمد و جناب شهریار تاج بخش در بهترین اوقات تختگاه جد بزرگوار خویش را بفر همایون
زیب و زینت بخشید و بعد از تنظیم و تمهید امور رعیت بساط عدل و داد بگسترد و فرمود تا مجالس بزم بیارایند بعیش و عشرت بپرداخت و میرزا ابراهیم ولد میرزا علاء الدوله
که در حبس میرزا بابر بود بیرون آورده بمنظر کیمیا اثر رسانیدند و پادشاه او را نواخته پیش پدر فرستاده در این اثنا از جانب سمرقند ایلچی میرزا عبد اللطیف رسیده
مکتوبی که همراه داشت بعرض رسانید مضمون آنکه شما را فتح خراسان و ما را فتح ماوراء النهر مبارک باد و ما با میرزا بابر از جهت آن شیوه محبت مرعی میداشتیم که برادر شما
بود و الا مراتب جانبان روشن است که در زمان حضرت خاقان سعید ما چه رتبه داشتیم و او را چه رتبه بود و ایلچی بوسیله امرا شرف بساط بوس حاصل کرد و مکتوب بگذرانید
و میرزا سلطان محمد صدر را مصحوب ایلچی میرزا عبد اللطیف گردانید و در جواب نامه سخنان نوشته ارسال فرمود و در آن اوان که میرزا سلطان محمد در خراسان بود در
دار السلطنه هرات قحط و عسرتی عظیم روی نمود چنانکه صد من گندم بسنگ هرات بمبلغ چهار صد دینار کپکی رسید و با وجود غلای چنان بو ممنوع نخیرست که بکلی کس از کری
و فقدان نان جان داده باشد بخلاف قحطی که بعد از رفتن لشکر ترکمان در خراسان واقع شد و تفصیل این حال صعب در این اوراق رقمزده کلک بیان خواهد گشت انشاء الله وحده العزیز

ذکر رفتن میرزا علاء الدوله بحکومت گرمسیر و جمعیت میرزا بابر و استیلا یافتن بر استرآباد و کشته شدن امیر حاجی محمد

در آن اوان که میرزا سلطان محمد در ولایت عراق بمخالفت حضرت خاقان سعید کرد و امیر حاجی محمد غنا شیرین ضمنا با آن جناب موافق بود و چون بعد از وفات آن حضرت
شاهزاده بر مسند جهانبانی ارتفاع نمود و امیر حاجی محمد پیوسته در دیوان بزرگ مهر میزد و در وزیر در مهم او در ترقی بود تا در امور مال و ملک هیچکس را بغیر از او اختیاری
نماند و چون مملکت خراسان در حوزه تصرف میرزا سلطان محمد درآمد بمطالبه و مواخذه ترک و تاجیک و رعیت و سپاهی مشغول شد بحدی که هر چه میرزا بابر در ایام سلطنت
خویش انعام کرده بود و یا برسم علوفه داده استرداد مینمود و هر چند دستور عالیجناب خواجه غیاث الدین پیر احمد الخوافی که او نیز در جرگه امرا بزرگ مهر میزد و دیگر نویسندگان و جوهران
او را از این حرکت منع کردند و گفتند این امر سبب اختلال ملک میشود مفید نیفتاد بدین سبب خاطرهای غالب برایا از دولت میرزا سلطان محمد نفور بهم رسانید و خلایق میرزا بابر می کشیدند
و فوج فوج گریخته باو میپیوستند کیفیت حال چنان بود که خدمتش چون از معرکه بدر رفت بقلعه عماد درآمد چنانچه مذکور شد امیر محمد صالح که ضبط قلعه عماد تعلق باو داشت خدمات
پسندیده بجای آورد و میرزا بابر از قلعه بیرون آمده با بیورد رفت و اولاد خواجه قنبر کرکی و خواجه شهاب الدین عبدالله و خواجه کمال الدین حسین از شرایط جانسپاری تقصیر نکردند
و بعد از چند روز جناب شهریاری بطرف استرآباد شتافت و کارکنان میرزا سلطان محمد را پریشان ساخته بر آن مملکت بار دیگر استیلا یافت و چون مردم از جور و ظلم امیر حاجی محمد
بجان رسیده بودند روی باستان دولت ایشان نهادند و میرزا سلطان محمد چون دید زمام اختیار از قبضه اقتدار او بیرون رفت همت بر دفع میرزا بابر گماشت و تا خاطر
از جانب میرزا علاء الدوله جمع شود او را بگرمسیر روان فرمود و اهانتی در صورت تعظیم نسبت ببرادر بزرگ بتقدیم رسانید و چون میرزا علاء الدوله بگرمسیر روان
کرد فرمان داد که امیر حاجی محمد با دیگر امرا و سرداران بهادر او در حرکت آیند و امرای عراق بعظمت هر چه تمامتر و غرور در کلام و لنگ آراسته که دیده بیدار از نظاره
ایشان خیره میشد رایت جلادت برافراختند و بجانب استرآباد روان شدند و از آن جانب شهریار شیر شکار با سپاه کینه گذار از جنگل جرجان بیرون آمده روی بدفع و استیصال اهل خلاف
و جدال نهاد و آن دو لشکر تند خوی در مشهد بهم رسیدند و صفها آراسته کرده تیغ انتقام از نیام کشیدند و روی ارض از خون کشتگان رنگ لعل بدخشان گرفت و مرکز زمین از زحمت نعش مقتولان به
آسمان سمت تشاوش پذیرفت و والی اجل دست بگریبان امل دراز کرد و شمشیر جانی سرافشانی آغاز نهاد و آخر الامر لشکر عراق از ستیز و آویز عاجز آمده امیر حاجی محمد که از تکبر دیده جز پای

پای بر تارک افلاک مینهاد و بار دیکر امرا و سرداران دستکیر شده بقتل رسیدند و شکستی فاحش باهل عراق راه یافت و غنایم نامحصور بدست خراسانیان و جرجانیان افتاد و هنوز تفصیل احوال اطلاع پیدا کرده بودند که غلغله در اردوی میرزا بابر افتاد که میرزا سلطان محمد رسید راقم حروف کوید که از مولانا شمس الدین محمد صدر استماع نمودم که میرزا بابر چند صندوق از نقد و اقمشه نفیسه از غنیمت لشکر عراق بمن ارزانی داشت و آن صندوقها در خیمه نظام داشت و من بر سر صندوق نشسته بودم و هنوز غافل از آن بر نداشته بودم که ناکاه آوازه وصول میرزا سلطان محمد انتشار یافت تفصیل این اجمال آنست که چون امرا عراق بعزم رزم میرزا بابر بجانب استراباد روان شدند و میرزا سلطان بلهو و طرب مشغول شده و امرا پیشتر رفته از عدد و عدت میرزا بابر آکاه شدند و امیر حاجی محمد چند نوبت عرضه داشت پایه سریر اعلا کردانید که مارا طاقت مقاومت با میرزا بابر نیست اکر چتر همایون فال سایه اقبال بر سر ما نیندازد کار انداز مهم بر حسب دلخواه و نیکخواهان انفصال یابد و میرزا سلطان محمد در جنک تاخیر کرد و در آخر الامر اغروق را بعهده دستور اعظم خواجه غیاث الدین پیر احمد در حدود طوس منوط و مربوط کردانید و از آنجا در عقب امرا بتعجیل روان شد و در اثنا راه کریختکان رسیده صورت حال را بعرض شهریار رفیع مقدار رسانیدند و آتش غضب پادشاهانه چنان مشتعل شده بسرعت میراند که بغیر از پانصد سوار ملازم رکاب نصرت انتساب نماند و مانند قضای مبرم در اردوی میرزا بابر کهنه فرود آمده و لشکریان میرزا بابر چون حروف تهجی پراکنده شدند و میرزا بابر بطرف قلعه عماد شتافت و چون شب درآمد میرزا سلطان محمد بخیال آنکه شاید که مخالفان مکری کرده باشند در همان شب باردوی خود عنان بر تافت و در راه خبر یافت که آغروق او ویران شده مردم سر خویش کرفتند و کیفیت حال چنان بود که میرزا سلطان محمد از حدود طوس ایلغار فرموده چون خبر قتل امرا عراق باردوی همایون رسانیدند آغروق بنوعی بهم بر آمد که خاطر غیاث الدین پیر احمد عاجز شد و هر کس از بیم جان بطرفی کریخت و آوازه بسیار در افواه و السنه سایر و دایر کشت چنانچه متعلقان و مردم شهریاری در حیات و موت میرزا سلطان محمد متردد شدند و در زاویها متواری کردیدند و آن جناب چون عود نموده بیورت خود رسید از آن همه خلایق متنفسی ندید متحیر کردید و چون خلایق از سلامتی حال پادشاه خبر یافتند یک یک و دو دو از کنجها بیرون آمدند و میرزا سلطان محمد بعضی از آن مردم را بقتل رسانید و جمهور ایشان بجان امان یافتند و در این اثنا شنید که میرزا علاء الدوله از کرمسیر بهرات آمده و ملکشاه قاصی و بعضی از متعلقان آن جناب را اندک تعرضی رسانیده و چون اسباب تفرقه پادشاهی جهانگیر متوالی و مترادف شد با خواص و مقربان خویش مشورت کرده فرمود که میل مردم خراسان بمیرزا علاء الدوله بیشتر است و اکنون در هرات متمکن کشت و لشکر ما ویران شد مصلحت آنست که آوازه در اندازیم که میرزا عبد اللطیف با سی هزار سوار بهرات رسیده و آن مملکت را در تحت ضبط آورده و ما متوجه جانب عراق شویم و رای بر این قرار کرفته میرزا سلطان محمد آهنک عراق کرد و میرزا علاء الدوله چون از رفتن او خبر یافت رایت عظمت بر ایوان کیوان برافراخت و خاطر بحکومت خراسان قرار داد و در این اثنا روزی خبر رسانیدند که در جانب قصبه فوشنج سیاهی دیده اند بمجرد این آوازه میرزا علاء الدوله و اتباع او منازل و مساکن کذاشته سر خویش کرفتند و بعضی مردم فتنه انکیز نوکران شاهزاده را بتعرض رسانیدند و چون معلوم رای شهریار عالیجناب کشت که آن خبر اصلی نداشته روز دیکر بشهر معاودت نمود و بعضی از آن مردم فضول را بحلق بیاویخت و میرزا علاء الدوله کوتوالی قلعه اختیار الدین را بمولانا احمد یساول داد و چون خبر توجه میرزا بابر منتشر کشت آن جناب عنان عزیمت بجانب بلخ تافت و میرزا بابر بعد از توجه میرزا سلطان محمد بطرف عراق عازم دار السلطنه هرات کشت و پای بر مسند جهانبانی نهاد و بضبط امور مملکت که بغایت پریشان بود روی آورد و همت بر استخلاص قلعه اختیار الدین که بدارایی مولانا احمد یساول بود مقصور کردانید و مدت چهل روز لشکریان به محاصره قیام نمودند کاری از پیش نرفت عاقبت میرزا بابر از سر رافت و عنایت درباب تسلیم قلعه پیغامها داد و مولانا احمد یساول در جواب کفت که این معنی وقتی میسر شود که حضرت بهاء الدین عمر باتفاق امیر ناصر الدین قریشی میرزا بابر را سوکند دهند که بهیچکونه تعرض اهل قلعه نرسانند و درباره ایشان بدی نیندیشند و اکر دیکری قصد آن جماعت کند نکذارد تا ساکنان آن دیار اعتقاد کرده بیرون آیند و آن دو بزرکوار در مجلس میرزا بابر حاضر آمدند و آن حضرت عهد و پیمان بسته مولانا احمد یساول از سر وثوق و استظهار بپای اعتماد بیرون آمد و قلعه تسلیم کماشتکان پادشاه نمود و میرزا بابر بانچه وعده کرده بود وفا نمود و مولانا را در کنف امن و امان جای داد و رعایت جانب او نمود

ذکر قتل میرزا عبد اللطیف و سلطنت میرزا عبد الله و بعضی از احوال میرزا سلطان ابو سعید و میرزا عبد الله و سلطان محمد بن میرزا امیرانشاه

میرزا عبد اللطیف بلطف طبع معروف و بدقت ذهن موصوف بود و بفضایل نفسانی متفرد بود روزی قدوة العلماء المتبحرین مولانا شمس الدین محمد حاجرمی از جودت قریحه شاهزاده سخن میکفت راقم حروف جرات نموده از آن جناب استفسار نمودم که شما این از کجا معلوم شد فرمود که نوبتی بدرس ما تشریف حضور ارزانی داشت و در بعضی نسخ که طلاب بمطالعه آن اشتغال مینمودند کلمه را بلفظ ذهب تعبیر کرده بودند بر یاران مشتبه شد که این صورت چکونه تواند بود میرزا عبد اللطیف کفت شخصی اکر کار پسندیده کرده در عرف میکویند که فلان کس نیک رفت مجموع حضار مدرسه زبان بمدح و آفرین او کشاده کفتند آفرین بر توجه کمال تو باد خود ترا احتیاج تحسین نیست و آن پادشاه پیوسته خدمت اهل الله کردی و در مجلس ایشان با دب نشستی و با وجود این حال بغایت تند خوی و با سیاست و بکناه اندک عقوبت بسیار کردی و هیچکس از خواص مقربان او را مجال نبود که از فساد و صلاح مملکت با وی سخن کوید یا کلمه نیکخواهی و حدیثی بعرض رساند و در آن ایام نوکران میرزا الغ بیک و میرزا عبد العزیز درباب قمع و استیصال او طرحها انداخته الحمها میساختند و با آنکه بسمع نزدیکان او میرسید مجال دم زدن نداشتند و آن جناب در آوان سلطنت خویش این بیت خمسه را که نظامی رح در قصه شیرویه که پدر خود پرویز را کشته کفته بود پیوسته میخواند پدرکش پادشاهی را نشاید وکر شاید بجز شش مه نپاید القصه جمعی که از سطوت میرزا

عبداللطیف خائف و هراسان بودند با نوکران میرزا عبدالعزیز قرار کار دادند که بوقت فرصت میرزا عبداللطیف را از میان بردارند و بسم ایشان رقم سلطنت مجازی بر میرزا عبدالله شیرازی کشیدند و آن اندیشان در وقتی که میرزا عبداللطیف از باغ چهارباغ بطرف شهر می‌آمد از کمینگاه غدر تیری بجانب او انداختند و آن تیر مانند تیر قدر کارگر آمد و میرزا عبداللطیف دست در یال اسب زده فریاد برآورد که الله و تیر یکی یعنی از خدای تیر رسید و معدودی چند که با او بودند از مشاهده این حال پراکنده و پریشان شدند و آن گروه بعاقبت فی الحال خود را با او رسانیدند و سرش از تن جدا کردند و تنش را بصد خواری و زاری بر خاک مذلت انداختند و رفتند و سر او را که با فسر جمشید و فریدون فرود نمی‌آمد پیش طاق مدرسه میرزا الغ بیک آویختند و آنچه با پدر و برادر کرده بود در دنیا بمکافات او رسید مدت سلطنت او شش ماه بود و از شیرویه پدرکش شش ماه و روز از شعر که با ترکان همداستان شده پدر خود را بکشت شش ماه و بیش نبود و بابا حسین نخست میرزا عبداللطیف را بتیر زد و در تاریخ آن واقعه گفته اند بابا حسین کشت شب جمعه اش بتیر تاریخ قتل اوست که بابا حسین کشت و بعد از واقعه میرزا عبداللطیف امرا و ارکان دولت و اکابر و اعاظم سمرقند باتفاق میرزا عبدالله شیرازی را به پادشاهی برداشتند و در اواخر حیات میرزا عبداللطیف میرزا سلطان ابوسعید از سمرقند گریخته بجانب بخارا رفت و در همان روز که میرزا سلطان ابوسعید گریخت میرزا عبداللطیف را کشتند و او در آنجا خروج کرد و میرزا سلطان ابوسعید را مردم بخارا و داروغه و قاضی از بیم میرزا عبداللطیف گرفته در محلی تنگ و تاریک باز داشتند و جمعی مردم سفله کوتاه دست کوتاه بین چراغی را که حق جل و علا برافروخته بود خواستند که خاموش سازند و کوکبی که بذروه شرف و اوج عزت رسیده در حضیض مذلت و هبوط گرفتار گردانند روز دیگر ایلچی رسید و خبر قتل میرزا عبداللطیف رسانید و همان جماعت که بی‌رسمی کرده بودند بپای ادب پیش رفته آن جناب را از پای برداشته بر سریر سلطنت نشاندند و خود بخدمت ایستادند و میرزا سلطان ابوسعید که بعد از این انشاء الله بسلطان سعید تعبیر خواهد رفت با وجود عدم استقلال و بدایت حال بملک بخارا قناعت ننموده روی همت عالی نهمت بتسخیر سمرقند آورد و میرزا عبدالله شیرازی نیز بعزم رزم و پیکار کمر بست و میان آن دو پادشاه محاربه واقع شده میرزا عبدالله غالب شد و سلطان سعید مدتی در اطراف سرگردان میگشت تا دست در گردن مقصود حمایل کرد چنانچه مرقوم کلک بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی در این اثنا میرزا عبدالله شیرازی شنید که میرزا علاء الدوله در حصار شادمان لشکر بسیاری جمع کرده عزیمت سمرقند دارد و سابقا مذکور شده بود که میرزا علاء الدوله بصدمات سپاه میرزا بابر متوجه بلخ گشت و میرزا عبدالله چون از حال خاطب عروس مملکت خبر یافت عنان عزیمت بجانب شهر سبز تافت و عاقبت آن دو پادشاه بساط محاربه در هم پیچیدند و میرزا عبدالله بسمرقند رفت و میرزا علاء الدوله ببلخ توجه نمود و لشکریان آن نواحی را در ظل رایت خویش جای داد

ذکر توجه شهریار کامکار از هرات بجانب بلخ و بدخشان

میرزا بابر چون از جمعیت میرزا علاء الدوله مطلع گردید مهتر لشکر اویس بیک را بر کوتوالی قلعه اختیار الدین نصب فرمود و با لشکر خراسان بطرف قبة الاسلام بلخ توجه نمود و در قلب زمستان که از شدت برودت هوا سمندر را در میان آتش هوس اقامت داشت مراحل و منازل پیمودن گرفت و میرزا علاء الدوله چون از توجه رایات نصرت آیات آگاه شد بجانب دیار طالقان و کوههای بدخشان شتافت و میرزا بابر در بلخ نزول فرموده و از کثرت برف محل حرکت و مجال رفتار متعذر مینمود و با وجود مانع چنین عنان دولت بجانب میرزا علاء الدوله معطوف گردانید و اسباب جمعیت او بکلی برانداخت و میرزا علاء الدوله از سطوت سپاه ظفر پناه در فرار سرعت نموده در شکاف کوهی خزیده دم درکشید و خاطر بر کربت غربت قرار داد و میرزا بابر کوچ و اغروق میرزا علاء الدوله را بدست آورده عازم بلخ شد و بعد از تقدیم مشورت صوابنمای ایالت ولایت بلخ و قندوز و شبرغان و بقلان و ارهنگ و سالی سرای را مع ضمائم و ملحقات برسم سیورغال بامیر پیر درویش هزاراسبی و امیر علی برادرش ارزانی داشت و ایشان مدتها برسم جانسپاری خدمتکاری بتقدیم قیام نموده بودند و فی الواقع آن دو برادر در شجاعت و سخاوت و مکارم اخلاق و محاسن آداب و صفات حمیده و سمات مرضیه از امرای زمان و صنادید دوران امتیاز داشتند و قبة الاسلام بلخ در ایام حکومت ایشان از عمارت و زراعت بجائی رسید که غیرت افزای مصر جامع گشت و امیر علی درویش در علم تصوف و سیرت ارباب سلوک بسیار ماهر بود القصه موکب همایون از بلخ نهضت نموده عازم هرات شد و در ایام غیبت آن حضرت امری در هرات واقع شد که متصور و متوقع هیچکس نبود و تفصیل این اجمال آنکه میرزا بابر در زمان توجه بلخ کوتوالی قلعه اختیار الدین را باویس بیک رجوع فرموده چنانچه سبق ذکر یافت و بخاطر بدنهاد و سرکش آن ناپاک بد اصل استبداد نمود و اسباب حصارداری بنوعی مرتب ساخت که نظارگیان در آن خیره ماندند بر در دروازه آن حصار اندک وقتی عمارتی ساختند و گاهی در آنجا می‌نشست و جمعی کثیر از ملازمان و پیاده و آن با شمشیر و سپر و قندیلهای تیر و دیگر اسلحه پیش او صف کشیده می‌ایستادند و گاهی در آن شراب میخورد و بعضی اوقات از ارباب حسن و ملاحت و ارباب جمال و صباحت که در پای حصار میگذشتند بزجر و تکلف بمجلس خود میطلبید و شراب میداد و بالجمله با آنکه میرزا بابر در نهایت حشمت و سلطنت در هرات شده در باغ سفید نزول فرمود اویس بیک هیچ جانب عصیان و طغیان اصرار مینمود و بظلم و فساد و فسق و بیداد بیشتر مشغول بود و مداومت مینمود و بعد از وصول رایات همایون بهمان یوسون میزیست و چون قلعه اختیار الدین حصاریست در غایت رصانت و در آن زمان مشحون بذخایر فراوان بود امرا در باب تسخیر آن متحیر گردیدند آخر الامر رای صوابنمای خسرو گیتی گشای مقتضای آن کرد که یکی از محرمان امیر اویس بیک فرستاد و پیغام داد که هرچند من تو را استدعا نمایم بیرون نیائی که من خود بحصار خواهم آمد و شبی پادشاه بوعده وفا نموده پیشتر ایلچی ساز دکویند که آن بقلعه فرستاد که امیر سیم و طایفه از بهادران در آن شب بدر قلعه کرده و ایشان تا انکار فتنه غلغله در حصار افتاد که میرزا بابر رسید و اویس تا پهلیز حصار آمد و از جمله پردلان شیخ منصور دل او بخست و اویس خنجری باو زده در قلعه

افتاد و هلاک شد و دیگران مهتران خود را با اویس سپانیده او را بیرون آورده سرش از بدن جدا کردند و نعش بر خاک مذلت و هوان انداختند و بعد از سه روز برادر اویس یوسف شاه و مراد ترکمان که مقرب او بودند قلعه را تسلیم نمودند و ایشان از آنجا بسوی شهر آورده بفرمود شحنه قهر گردن زدند و در این اثنا یکی از مخصوصان میرزا علاء الدوله عرض میرزا بابر رسانید که جناب پادشاه نزدیک شهر رسیده در دامن کازرگاه غایب شد میرزا بابر فرمود تا بتفحص مشغول گشتند ولی بوثاق اسکندر بیک بردند و او از آنجا بیرون کشیده بنظر میرزا بابر رسانیدند و خدمتش فرمود تا جمعی میرزا علاء الدوله را محفوظ مصحوب ما سازند و شرح خلاص او عنقریب از مساعدت وقت مأمول است ان شاء الله

ذکر محاربه میرزا عبدالله با ابوالخیر خان و سلطان سعید و اختصاص یافتن آن سعادتمند بلند مکان

سلطان ابوسعید بعد از سیر و سلوک در بلاد ترکستان از ممالک توران گوشه بدست آورده در آنجا رحل اقامت انداخت و میرزا عبدالله چون از این حال آگاهی یافت قلب زمستان امرا و ارکان دولت را با لشکری گران بدان صوب فرستاد بامیدی که آن آهوی رمیده را بدام آورند و امرای عظام با آیین و حشمت تمام مراحل و منازل پیموده بشهرکش رسیدند و سلطان سعید برج و باره را مستحکم گردانیده در آنجا تحصین نموده دل بر عون و عنایت آفریدگار بست و پای ثبات و وقار بیفشرد و امرا بمحاصره اشتغال نموده آتش پیکار اشتعال یافت و چند روز قتال و جدال امتداد یافته خلقی قتیل و مجروح شدند و لشکر سمرقند را مجال آن نبود که گرد برج و باره گردند و ترس و هراس بر ایشان غالب شده در این اثنا تدبیری پسندیده بخاطر خطیرش گذشت سلطان سعید طایفه از مردم خود را بشعار سپاه ازبک پنهان شده از شهر بیرون فرستاد تا از دور سیاهی نموده آوازه در انداختند که ما لشکر ازبکیم و بمدد سلطان ابوسعید آمده‌ایم و ایشان بموجب فرمان عمل نموده در شهر نقاره بشارت فرو کوفتند که خان ازبک رسید و سپاه سمرقند از مشاهده این حال از جای رفته روی بگریز نهادند و مجموع احمال و اثقال و جهات و اموال ایشان بدست سلطان سعید افتاد و بعضی از مردم میرزا عبدالله در سلک خدام بهرام انتقام انتظام یافتند و دیگران بمشقت بسیار نقد حیات را که عوض ندارد بسمرقند رسانیدند و صورت واقعه را معروض داشتند و میرزا عبدالله بترتیب اسباب حصار و تکمیل ادوات طعن و ضرب مشغول شد و ابواب خزاین گشاده مال وافر بعساکر داد و با گروهی انبوه سیل افکن شیرشکوه از دارالسلطنه سمرقند بیرون آمده از جانب شاهرخیه حرکت آمد که آوازه سپاه مخالف از آن طرف بسمع او میرسید و چون آوازه توجه میرزا عبدالله بسمع سلطان سعید رسید با امرا و مقربان خویش مشورت نموده فرمود که جز توکل بعنایت آفریدگار تدبیری نیست و بغیر از قائمه شمشیر آبدار در این امر دستگیری نه خاطر بر جنگ قرار باید داد که فیروزی و ظفر بنصرت ایزد دادگرست نه از بسیاری سپاه و لشکر در این اثنا مقربی از ملازمان رکاب نصرت انتساب بموقف عرض رسانید که لشکر ابوالخیر خان پادشاه ازبک دم از مودت و محبت میزنند و آوازه دارند که پادشاه التفات فرموده بدانجانب تجشم فرمایند تا در عزیمت بجانب سمرقند موافقت نمایند و این معنی موافق مزاج همایون آمده یکی از معتمدان را نزد ابوالخیر خان فرستاد و اظهار معاودت فرمود و ابوالخیرخان خود منتظر اشارت بود و بر فور از یورت خود کوچ کرده بمدد وی سلطان سعید فرود آمده و باتفاق یکدیگر لوای شجاعت و شوکت بر افراختند و تسخیر دیار ماوراء النهر را وجهه همت ساختند و چون میرزا عبدالله آگاه شد در مقام تحیر افتاد و سلطان ابوسعید بلند مکان و ابوالخیرخان با لشکری گران از جانب تاشکنت عزیمت سمرقند نمودند و چون در آن راه لشکر ازبک از شدت حرارت هوا متضرر شدند خان فرمود که سنگ یده را در عمل آورند و مردم ازبک بدان کار مشغول شدند و بعد از چند روز ابرهای تیره فام و بارندگی و سرما پدید آمده حجاب سحاب مانع حرارت جهانتاب شد و موکب همایون دشت و صحرا پیموده بقریه شیراز که در چهار فرسخی شهر واقع است رسید و از بدایت توجه تا آن زمان فوج فوج لشکریان میرزا عبدالله عنان تافته بدیده سلطان سعید پیوستند و میرزا عبدالله با سپاهی مکمل از آب کوهک گذشته در برابر رفت و هر دو طرف بعد از یاسامیشی برانغار و جرانغار و قول بمقابله و مقاتله مشغول شدند و میرزا عبدالله چندانکه طاقت و توان داشت کوشش نمود و پای ثبات و وقار بیفشرد و چون دید که دست چپ و دست راست او تمام شکسته کار از دست رفت و جمعی هم از عقب او در آمدند لاجرم روی بانهزام نهاد و در حین فرار قوایم باد پایش بگل فرو رفت و جمعی از عقب رسیده او را بگرفتند و در پیش سلطان سعید بردند و آن نا انصاف در زمان فرمان داد تا آن پادشاه را که در زیر چرخ کبود کس بخوبی او نشان نمیداد بعالم آخرت فرستادند و این واقعه در عشر آخر جمادی الآخر سنه خمس و خمسین و ثمانمایه اتفاق افتاد و چون سلطان ابوسعید تفرس مینمود که اگر لشکر ازبک بسمرقند استیلا یابند انواع خرابی از ایشان برعیت رسد از این جهت در آن چند روز اندیشه مند میبود و چون نزدیک بسمرقند رسیدند سلطان سعید با یکی از امرای ازبک که بشقاولی آن حضرت موسوم بود و در معنی از خطا و جرم پادشاه غافل نبود گفت نخست اسبان را آب دهیم بعد از آن هر جا که مصلحت باشد مقام کنیم آن امیر با آنحضرت موافقت نموده الاغان را در جوئی که نزدیک دروازه بود در آوردند تا امیر ازبک آب میخورد و کمیت سلطان ابوسعید هنوز سیراب نشده بود که آن حضرت از جوی بیرون آمد و تازیانه به براق برق رفتار زده تا دروازه راند که منم سلطان ابوسعید دروازه باز کنید تا از تعرض ازبک سالم باشید بر فور دروازه بگشادند و پادشاه خود را در شهر انداخته در دست دلیران کار و مردان هشیار سپرد و بضبط برج و باره قیام نمود و ابوالخیرخان در بیرون متحیر و سرگردان بماند و سلطان سعید کس پیش او فرستاد که این ولایت از زمان سرداری چار بنیت و خان بغیض خود دانید باز توقف نخواهد کرد و بحسب ارث و استحقاق ایالت این ولایت بمن میرسد اکنون حق بمرکز خود قرار گرفت اگر چندان متوقف شوند که بامر ضیافت قیام نموده آید مناسب باشد ابوالخیرخان صلاح در صلح دیده سخنان ملایم در برابر گفت و سلطان در استرضای خاطر او کوشیده از نقود و جواهر و خلع قیمتی و اسبان راهوار و شتران باربردار چندان که مقدار بود بیرون فرستاد و خان خوشنود گشته مصلحت

گشته مصلحت در مراجعت دیده روی در دیار خود نهاد و در مستقر عز و شرف خویش قرار گرفت و چون جناب نقابت ماب شیخ الاسلام اعلم علما خواجه مولانا که رأس و رئیس اهل عمائم بود و با میرزا عبدالله صداقتی تمام داشت میرزا عبدالله بنابر اشارت او تجاوز از جا بر نمیداشت تا دولت میرزا عبدالله بانقراض رسید پیش از آنکه سلطان سعید بسمرقند آید بر سبیل تعجیل از سمرقند بیرون آمده روی بخراسان نهاد و میرزا بابر بهادر چون خبر آمدن خواجه مولانا شنید نشان فرستاده آن جناب را باردوی همایون طلب داشت و نزدیک بوصول او امرا و ارکان دولت حسب الاشارت آن حضرت باستقبال وی شتافتند و چون بمجلس اعلا رسید پادشاه بر پای خواست و شرایط تعظیم بجای آورده او را در پهلوی خود نشانیده از احوال ماوراءالنهر استفسار فرمود و مدتها خواجه مولانا در خراسان معزز و محترم بود تا آن زمان که باستدعای سلطان متوجه وطن شد

ذکر توجه آفتاب سلطنت از عراق بجانب خراسان چون ابر بهاران و حرب آن جناب با میرزا بابر و از پای درآمدن سرو جویبار در موضع چناران

چون هوس تسخیر خراسان بار دیگر بر ضمیر انور میرزا سلطان محمد استیلا یافت تواجیان بهرام صولت باطراف ممالک محروسه فرستاد و لشکرها جمع آورده فرمان داد تا در بلده قم کاشیکان نقاره دهند و بموجب فرموده عمل نموده و موکب همایون از دارالعلم شیراز روان شده چون باصفهان رسید میرزا بابر در ولایت استرآباد تفصیل این احوال شنید بعد از تقدیم مشورت رای پادشاه قرار بدان حیثیت اقتضای آن کرد که خواجه مولانا را برسم سفارت پیش سلطان محمد فرستد و آتش فتنه که تجدید بالا گرفته بزلال مواعظت و نصیحت فرو نشاند و بنوعی که صلاح داند در اصلاح کوشد و جناب شیخ الاسلام بموجب فرموده فرمانفرمای انام بجانب اردوی میرزا سلطان محمد در حرکت آمد و چون بمقصد رسید پادشاه از تعظیم و تبجیل و ما یعد من هذا القبیل دقیقه فرو نگذاشت و آنچه وظیفه مروت بود بتقدیم رسانیده آن جناب بشرایط ادای رسالت قیام نموده و بآیات و احادیث حسن صورت مصالحه را در نظر پادشاه جلوه داد و میرزا سلطان محمد بین الرد و القبول متردد میبود و خواجه مولانا چند دفعه آمد و شد کرده التماس صلح مکرر نمود آخر الامر قرار بر آن داد که محقر ولایتی از مملکت خراسان و اهل عراق باشد خطبه و سکه باسم و لقب همایون در مملکت میرزا بابر موشح و مزین کرده و بر این جمله از جانبین عهد و پیمان بستند و خواجه مولانا بازگشته مقضی الوطر باردوی شاهزاده پیوست و میرزا بابر اعتماد بصلح کرده بولایت مازندران رفت و مردم خراسان جهت اقامت زمستان در آنجا تنورها ساختند و در این اثنا خبر متواتر شد که میرزا سلطان محمد نقض عهد و پیمان بر طاق نسیان نهاده از بسطام و دامغان بگذشت و باسفراین رسید از استماع این خبر آثار تغیر در بشره میرزا بابر پدید شد و سپاه تفکر بر ضمیرش تاختن آورد و بعد از تقدیم مشورت خاطر بر محاربه قرار داد و چون شیر غضبناک با سپاهی بیکران از جنگل مازندران بیرون آمد و میرزا سلطان محمد چون عهد شکسته بجانب اسفراین روان شده داروغگان باطراف فرستاد از آن جمله امیر عبدالرحیم دولدای را بضبط قهستان روان کرد و مشار الیه چون بآنجا رسید مولانا احمد بیاولی که بضبط آن ولایت تعلق داشت باتفاق فرامرز داروغه تون بعزم رزم امیر عبدالرحیم از موضع خویش متوجه شده هر دو بیکدیگر رسیده آتش حرب بیکبار برافروختند و لشکر خراسان غالب شده امیر عبدالرحیم را که سردار قوم عراق بود از پای در آورده سر او را از بدن جدا کرده باردوی میرزا بابر آوردند و چون در بدایت امر چنان فتحی روی نمود خراسانیان بنصرت و ظفر واثق شدند و حیاتی تازه یافتند و میرزا سلطان محمد چون شنید که میرزا بابر متوجه او است از اسفراین بازگشته روی توجه بموضع چناران نهاد و آن دو سپاه بیکران در موضع چناران تیغ در هم نهادند و میرزا سلطان محمد بشمشیر صاعقه کردار آتش جانها برمیافروخت و میرزا بابر بحملات متواتر نیران محاربه می افروخت و مبارزان هر دو طرف در میدان مقاتله تیغ و شمشیر در یکدیگر می نهادند و امیر نظام الدین ولد جلال الدین فیروزشاه از جوانغار حمله آورده برانغار لشکر خراسان را از جای برداشت و شیر احمد را که دست راست سپاه خراسان بمعاونت او استظهار تمام داشت از پای در آورد و دلیران که در برابر جوانغار بودند راه گریز پیش گرفتند و امیر ابوسعید میرم از لشکر عراق مفارقت نموده پیش میرزا بابر آمده عرضه داشت که میرزا سلطان قاصد قول بزرگ است شرایط احتیاط در آنجا مرعی باید داشت و مقارن این حال میرزا سلطان محمد بر سمند کوه پیکر نشسته با طایفه از بهادران بجانب قول بزرگ تاخت و لشکر قول از حمله او گریزان شدند و او در میان سپاه قول در آمده عساکر منصور از اطراف و جوانب قدم جرأت پیش نهاده عراقیان را از امداد او باز داشتند و زمان طویل کشش و کوشش مبارزان از جانبین از حیز قوت بصحرای وجود آمد عاقبت نسیم ظفر بر پرچم رایت فرمانفرمای خراسان وزیدن گرفت و سپاه عراق راه فرار پیمودند و میرزا سلطان محمد را در میان معرکه تنها گذاشتند و خدمتش را زخمی گران رسیده گرفتار گشت و او را هم در مصاف گاه پیش میرزا بابر بردند و پادشاه مظفر منصور زبان بطعن و سرزنش گشاده گفت ای برادر از جانب تو واقع شده بود که آن نوبت قصد خون و مال مسلمانان نمودی و با آنکه بدانسان شکسته و ویران شده رفتی هیچ ترا تنبیهی حاصل نشد و بار دیگر لشکر بدینجانب کشیدی و بدینسان که گرفتار گشتی میرزا سلطان محمد در جواب گفت که ای برادر در امور ملک گیری امثال این قضایا روی مینماید و میرزا بابر بسعی و اغوای جمعی مردم کوتاه اندیش که ننگ نام و ناموس بیکران داشتند بقتل برادری چنان که بشجاعت و سخاوت عدیل و نظیر نداشت فرمان داد و از بدنامی دنیا و نکال آخرت نیندیشید مدت زندگانی او سی و چهار سال بود و دو سال و بیست ماه بعد از سلطان سعید حکومت کرد و پنج سال باستقلال سلطنت راند و نعش غفران پناه شاهزاده را بدار السلطنه هرات بردند و در گنبد مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا که مرقد پدرش میرزا بایسنقر است مدفون شد و از غرایب حالات و بدایع اتفاقات آنکه حرم محترم آن جناب با فانیکی در فراق مونس قدیم آه سرد از سینه پر درد می کشید تا آنکه بعد از دو سه روز شربت ناگوار مرگ نوشید و میرزا بابر فتح نامها باطراف ممالک محروسه روان کرده دبدبه کوس عظمت و جبروت بسمع ساکنان ملک و ملکوت رسانید و چون خاطر خطیرش از جانب یکباره از جمیع مهمات بپرداخت دیگر بار فرمان داد تا چشم جهان بین میرزا علاء الدوله را بمیل از نور باصره عاطل ساختند

و تعلیم الکل کرا این فعل نا بایست مفوض با و بود میرزا علاء الدوله بلطایف الحیل اب در چشم کردانید و میل کار الحکم در هم نهاد و آن شفق میل آتشین بر ملکهای چشم آن جناب کشید و میرزا بابر که طینت او بر کرم و سخا و حسن خلق و وفا مرکوز بود بر برادران دیکر ترحم نفرمود و بقساوت قلب و قطع صله رحم خود را در سلک شیرویه و منتصر عباسی میرزا عبد اللطیف و سایر شاهزادکان بی باک انتظام داد و اکر عذر برادران پذیرفتی و رقم لا تثریب علیکم بر ایشان کشیدی در میدان دنیا کوی سبقت بمکارم اخلاق و محاسن صفات ربودی و در روضه جنان موجب رفعت درجات و احراز مثوبات بودی اما پرتو توفیق فیض الهی بر که تابد و سعادت لم یزلی تا کرا دریابد

ذکر نهضت خسرو علی الاطلاق بجانب ولایت فارس و عراق و معاودت آن جناب و تمکن بر تختگاه هرات و بیان بعضی از وقایع و حالات که روی نمود

میرزا بابر چون خاطر از جمیع برادران جمع ساخت عزیمت عراق و فارس مصمم کردانید و بدان سبب که میرزا سلطان محمد از دار ای امد بود و مخالفت در ان ولایات نمانده بود و بعد از تقدیم مشورت رای بابری بران قرار کرفت که بقلعه ترشیز رفته از آنجا متوجه مملکت عراق شود و این نخست امری که خلاف قانون توجه بود که در عراق از پرده تقدیر بیرون افتاد چه امیر جهانشاه ترکمان صاحب اختیار آن راه که محل عبور سلاطین کردون اقتدار بود حمل بر ضعف و فتور پادشاه کامکار کرده و دیکر خطا آن بود که میرزا بابر در مکتوبی که بعد از محاربه با میرزا سلطان محمد بامیر جهانشاه بآذربایجان نوشته ارسال نمود مهر بر پشت زد و امیر جهانشاه این معنی را حمل بر عجز او نموده و بعضی کفته اند که میرزا سلطان محمد مکتوبی که بآذربایجان فرستاده بود مهر بر پشت زده بالجمله چون این معنی معلوم امیر جهانشاه شد اعتقادی که در باب لشکر خراسان داشت بوضوح پیوست چه مناسب مرتبه سلطنت آن بود که فرمان واجب الاذعان بیوسون اجداد بزرکوار بنام امیر جهانشاه نفاذ یافتی و در باب خطبه و سکه سخن راندی و او را بمطاوعت و متابعت خود خواندی و از وعد و وعید کلمات در میان آوردی تا نتایج کلیه بران مرتب کشتی بالجمله چون موکب همایون بظاهر بلده تون رسید غله در انجا بغایت نایاب بود و رعایا غله با سید غلا در صدد بیع نمی آوردند و میرزا بابر حکم نمود که هر جا غله باشد برداشته تصرف نمایند و سپاه قیامت نهیب ببهانه غله جستن بخانهای مردم درمی آمدند و هر چه میدیدند برمیداشتند و از نهب و سلب دقیقه فرو نکذاشتند و رایت فتح آیات از بلده تون در حرکت آمده منازل طی میکردند تا بدار العباده یزد رسیدند اکابر و اشراف بهمه درکاه عالم پناه شتافتند و شرایط تهنیت بجای آوردند و امراء میرزا سلطان محمد و اولاد امیر فیروزشاه امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین بشرف پای بوس مشرف شده تربیت یافتند و بعنایات دیوان اعلا سرافراز شدند و همچنین خواجه غیاث الدین پیر احمد الخوافی و مولانا یعقوب بسعادت ملازمت استسعاد یافته بصنوف عنایات سرافراز شدند و موکب ظفر قرین از دار العباده یزد روان شده قطع مسافت نموده در شیراز نزول اجلال فرمود و اکابر و اعیان فارس مراسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و افتاب عنایت و مرحمت پادشاه بر صفحات احوال ساکنان آن دیار تافت و میرزا بابر چند روز در آن بلده جنت نشان با خوبرویان مجالست و مؤانست اختیار فرموده بساط عیش و نشاط و خرمی و انبساط ممهد داشت و چون داد لهو و سرور داد از بزم عیش و نشاط و خلوت بارکاه سلطنت خرامید و در آن اوان که وقعه میرزا سلطان محمد در موضع چناران دست داد میرزا بابر ولایت فارس و عراق را با امراء عنایت فرمود و هر یک را بجائی فرستاد از آنجمله ساوه را بامیر شیر علی بهادر ارزانی داشت و شهر قم را بامیر درویش علی واکذاشت و ایشان از راه ری متوجه ساوه و قم شدند و امیر شیر علی رعایا را بمطالبه و مواخذه نا موجه از خود نفور ساخت بنابر آن از غایت اضطراب جمعی ترکمانان که در آن نواحی بودند التجا نمودند ترکمانان مانند بلای ناکهان بمنزل شیر علی بهادر درآمدند و او را کرفته نزد امیر جهانشاه فرستادند و شهر ساوه که حقیقت کلید ملک عراق است رایکان بی مشقت حرب و جنک بچنک ترکمانان آمد و ایشان بعد از فتح ساوه متوجه بلاد قم شدند و امیر درویش علی که با رعایا معاش پسندیده نموده با وجود آنکه قم مولد و منشا او بود برج و باره مضبوط ساخته در شهر متحصن شد و تراکمه بمحاصره مشغول شدند و در اینولا که میرزا بابر در شیراز بعیش و عشرت اشتغال سرداران ممالک بخدمت او توسل میجستند و از آنجمله امیرزاده الوند ولد امیرزاده اسکندر ترکمان بموکب فلک احتشام پیوست و ملحوظ نظر اعزاز و احترام کشته بعد از انقضای چهار ماه که پادشاه عطابخش جرم پوش در شیراز بناز و نوش کوشید خبر کرفتاری شیر علی و فتح ساوه و محاصره درویش علی شنید همت بر دفع فتنه ترکمانان کماشته امراء عظام را بجانب صفهان روان کرد و دیار فارس را بمیرزا معز الدین سنجر تفویض فرمود و بنفس شریف از شهر شیراز بیرون آمده عازم عراق شد و در اثنای راه ایلچی رسیده بمسامع جلال رسانید که در خراسان فتنه و آشوب است چه میرزا علاء الدوله خود را از آسیب میل نکاه داشته بوده و چون میرزا بابر از خراسان بعراق رفت آن جناب خود را بلطایف الحیل از مشهد مقدس بکنار آب مرغاب انداخته و از آنجا بغار ریاب رفته در آن مملکت رایت عظمت برافراخت و آن ولایت محل ایل و الوس ارلات بود و امیر یادکار شاه که رأس و رئیس ایشان بود و ما دام الحیات بواسطه مصاهرت شاهزاده مشار الیه سر تفاخر و مباهات بفرق فرقدین برافراخته و میرزا علاء الدوله مجموع آن مملکت را خاصه خویش می پنداشت امیر سلطان محمود ولد امیر یادکار شاه ارلات و سایر امراء ارلاتی بسلطنت شاهزاده بلسان اتفاق نمودند و کمر خدمتکاری و بر میان جان بستند و مضمون این بیت سعدی ثانی وصف الحال میرزا علاء الدوله آمد

ارلاتیان همه بدر اندر آفتاب   در خدمت سکان درت بسته اند میان

بعد از اجتماع لشکر و انتظام میرزا علاء الدوله با امرا مشورت نموده رایها بران قرار کرفت که نخست بجانب بلخ روند و خاطر از امراء هزار اسبی فارغ سازند و بعد از آن عنان عزیمت بطرف خراسان معطوف دارند و بامضای این عزیمت با لشکرهای آراسته متوجه بلخ شدند و امیر درویش و برادرش امیر علی هزار اسبی سپاه بلخ و آن نواحی را جمع آورده عنان شجاعت بجانب قوم ارلات تحریک دادند و هر دو کروه در برابر یکدیکر رسیده شمشیر از نیام برکشیدند و سنانها برافراشتند و بر یکدیکر تاختند و از خون یلان جویها در

جوهیا در معرکه روان ساختند و عاقبت لشکر ارلات انهزام پذیرفته و بیز عاجز شده راه فرار پیش گرفتند و امیر سلطان محمود ارلات رعایت نام و ناموس کرده پای ثبات و وفا بیفشرد و تا رمقی در بدن داشت جنگ میکرد و مردمی افکند ناگاه از شصت قضا تیری بر مقتل او آمد و امرای میرزا بابر مظفر و منصور با غنایم نامحصور بازگشتند و میرزا علاء الدوله با طایفه که از وی روی گردان شده بودند و جمعی که در اثنای طریق باو ملحق شده بودند از راه لشکر امیر غیاث الدین متوجه دار السلطنه هرات شدند و در مشهد و بلوکات غبار فتنه برخواست و امرای عظام که از قبل میرزا بابر در آن حدود بحکومت اشتغال داشتند مثل ویس ترخان از سبزوار و امیر پیر درویش از بلخ و امیر خلیل الله از مرو و ماخان بدفع میرزا علاء الدوله در حرکت آمدند و امیر پیر درویش پیشتر شاهزاده را در نواحی هرات دریافت و شاهزاده تاب مقاومت نیاورده در ضمان سلامت بیرون رفت و لشکریان او متفرق و پراکنده شدند و مهم میرزا علاء الدوله بسعی و اهتمام امیر پیر درویش کفایت شده بود و میرزا بابر چون بر قضیه خراسان اطلاع یافت توقف در مملکت عراق مصلحت ندیده روز پنجشنبه شانزدهم رجب عنان عزیمت بجانب مرکز دولت معطوف ساخت و در بیست و دوم ماه مذکور رایت منصور در تفت یزد نزول اجلال فرمود و با جناب فضایل مآب مولانا شرف الدین علی یزدی ملاقات کرده از فواید مجلس او بهره‌مند گشت و موکب همایون از بلده یزد روان شد و چون بتون رسید نوابات را از فرمان ترکان باز رسید و امیر غیاث الدین سلطان حسین در رکاب نصرت انتساب از تون نهضت فرموده سایه وصول بر دار السلطنه هرات مبذول گردانید و در تفحص حال میرزا علاء الدوله نمود چنان بوضوح پیوست که خدمتش بعد از فرار از معرکه بیرون ولیش عازم سیستان شد و از آنجا بطرف عراق رفته با امیر جهان شاه ملاقات فرموده و ملحوظ نظر اعزاز آمده و اکنون در اندیار بعیش و فراغ بال روزگار میگذراند و خاطر خطیر میرزا بابر چون از جمیع جوانب جمع شد بساط عیش ممهد داشته مجلس بزم بیار استند و از دست ساقیان گل اندام از صبح تا شام راح روحانی و شراب ارغوانی مینوشید و چون خسرو آفاق از مملکت فارس و عراق نهضت فرمود انواع قضایا در اندیار روی نمود یکی از آن جمله آنکه میرزا سنجر که حسب فرمان ضبط بلاد فارس با و تعلق گرفته بود از صدمت لشکر ترکمان روی گردان شده بخراسان آمد و بسعادت تقبیل انامل فیاض میرزا ابو القاسم بابر بهادر مستسعد گشت و ترکمه در ولایت عراق و فارس استیلا یافتند و بشآمت نزاع و مخالفت ملکی چنین بعد از هشتاد سال از دست این خاندان بیرون رفت خاتمه مضمون این مقال از سیاق کلام گذشته و آینده بوضوح می پیوندد و دیگر آنکه ترکمه بعد از فتح ساوه متوجه بلده قم شدند و آن شهر را محاصره کردند و اهالی قم مدتی در دفع مساعی جمیله مبذول داشتند و عاقبت طایفه از ارباب شر و فتنه بلشکر بیگانه آشنا شدند و آن بلده طیبه را بدست دادند و مستحفظان ملعون در غایت قلت بودند امان خواسته از امیر تسلیم نمودند و دیگر آنکه از سپاه ترکمان گروهی انبوه عزیمت اصفهان نمودند و رئیس قطب الدین ورزنه و خواجه محمود وحید و بعضی اکابر چهار دانگه با مخالفان موافقت کرده مفاتیح دروب پیش ایشان بردند و مردم میرزا بابر روی بخراسان نهادند و چند گاه ارباب ابرقوه از مهابت و شکوه ترکمانان دروازها بستند و ملجا برکشیدند و در جواب ترکمانان بجز سنگ و تیر چیزی از ایشان صادر نشد و ترکمه از دست از ایشان بر نمیداشتند و مدتی نایره حرب و قتال اشتعال داشت و عاقبت پای بیچارگی به محنت عسرت و بلای غلا گرفتار آمدند و از بی نانی کار ایشان بجان رسید و از بی گوشتی کار ایشان باستخوان آمده امان طلبیدند و از دروازه بیرون آمدند و آن قوم بیباک سفاک شهر را در دست غارت و تاراج برآوردند و بآن اکتفا نکرده گروهی انبوه از آن جماعت را بقتل رسانیدند و قضیه استیلای ترکمانان بر ولایت فارس و عراق در شهور سنه سبع و خمسین و ثمانمائه روی نمود و چون میرزا بابر بر وقایع ممالک عراق اطلاع یافت بر خود قرار داد که بار دیگر لشکر بجانب عراق کشد و سزای آن مدبران در کنار ایشان نهد لاجرم باحضار لشکر فرمان داد و ابواب خزاین مفتوح ساخته دست جود و احسان برگشاد و در این سال حضرت ارشاد مرتبت ولایت منقبت شیخ بهاء الملة والدین عمر از این سرای دودرا انتقال نموده بجوار رحمت ملک حی اکبر پیوست و میرزا بابر بقریه جغاره که مسکن آن حضرت بود در رفته رسم پرسش مرعی داشت و نعش غفران مآل را بتعظیم و احترام تمام امر فرمود تا در سر خیابان رسانیدند و در انجا از کمیت گردون خرام فرود آمده و پا برهنه تابوت بر دوش گرفته قدم بر خاک نهاد و باتفاق حضرات مخادیم و والد راقم حروف بر آن حضرت نماز گذاردند و قریب مصلای هرات مدفون ساختند و پادشاه قریه جغاره که از رقبات خاص بود وقف آن موضع متبرک فرمود و بر حسب اشارت علیه بر سر مرقد مقدس شیخ بزرگوار در اندک زمانی عمارتی رفیع بنیاد نهادند و در این سال خواجه غیاث الدین پیر احمد الخوافی بغضب میرزا بابر گرفتار گشت و بزجر و تکلیف مبلغ دویست تومان از او گرفتند و امراض نفسانی بر مزاج او استیلا یافت و دیگر اسباب ناتوانی روی نموده بدرجه شهادت رسید و در مزار شیخ زین الملة والدین الخوافی مدفون گشت و خواجه شهید مرحوم بر سر مزار عمارتی عالی ساخته و املاک خوب و عقارات مرغوب بر آنجا وقف فرموده تقبل الله منه

ذکر نهضت میرزا بابر از خراسان بجانب عراق بجهت دفع استیلای قوم ترکمان

چون میرزا ابو القاسم بابر بعزم انتقام ارباب عناد و شقاق لوای عزیمت بجانب فارس و عراق برافراخت و در اوایل تابستان بجانب دیار جرجان روان شد و بعد از طی منازل و مراحل در یلغزتاج خبوشان نزول فرمود و چند روز در انجا توقف نمود و در انجا از پرده غیب صورتی عجیب روی نمود مفصل این مجمل آنکه میرزا بابر در وقت معاودت از یورش عراق میرزا خلیل را بحکومت دار العباده یزد باز داشت و خدمتش چند گاه در آن ولایت رایت تمکنت برافراشت و چون چشم ترکمان بر دیار عراق استیلا یافت شاهزاده عنان توجه از یزد بطرف خراسان تافت و بموکب همایون پیوست و میرزا بابر او را در آغوش مهربانی کشید و فرمود که کاسه مال از تو دریغ نخواهد بود و در اثنای این اوقات طایفه از مردم جاه جوی فتنه انگیز میرزا خلیل را بر آن داشتند که نسبت بمیرزا غدری اندیشد و ندانستند که پای بر سر سلطنت نهادن هر کس را نشاید و آن مفسدان قرار دادند که هنگام شرب مدام و صحبت با ساقیان سیم اندام در خانه

جهان خلوت میشود که سر چه خواهد از پیش ببرد و باید که دست بر وی نمایند و از محرمان این راز شخصی که این محرمان و مساز بود صورت غدر بدسگالان را بعرض میرزا بابر رسانید
پادشاه فرمان داد که امرا و ارکان دولت بتحقیق این امر نامبارک مشغول شوند و بموجب فرموده عمل نموده بعد از تحقیق بوضوح پیوست که آن سخن راستست فیه آن بدنهاد و
مفسدان تیره روز را گرفته بقتل رسانیدند و دو نفر از ایشان قاتلان میرزا عبداللطیف بودند که از بیم سلطان سعید گریخته خود را بجائی که میبایست رسانیدند و میرزا خلیل را مقید و
محبوس گردانیدند و در دوم رمضان او نیز براه عدم رفت و میرزا بابر میرزا سنجر را تربیت فرموده اسباب سلطنت او را مهیا داشت و بدار الامان کرمان فرستاد و بنفس همایون
بعد از انقضای ماه مبارک رمضان در حرکت آمده صحرای سلطان معسکر فیروزی نشان گشت و در آن مقام امیر شیخ ابراهیم که بجمع آوردن لشکر بجانب قندز و بغلان و بدخشان
رفته بود با سپاه فراوان بموکب همایون پیوست و چون زمستان نزدیک بود یورت قشلاق در طرف مازندران مقرر گشت و در پانزدهم ذیقعده سرای وسیع
سلطان آباد و میان استرآباد مضرب خیام پادشاه بادین و داد گشت و موکب همایون در آن زمستان در جرجان اقامت نمود و ملوک اطراف بخدمت او توسل جستند
از آنجمله قدوة السلاطین امیر سید عبدالکریم که حاکم ولایت ساری و آمل بود باردوی ظفر قرین پیوست و پیشکشهای پادشاهانه گذرانید و ملحوظ نظر اعزاز و احترام شده و جمعی
سادات هزار جریب بخدمت رسیدند و میرزا بابر همه را بنواخت و رخصت انصراف ارزانی داشت و چون زمستان بنهایت رسید از یورت قشلاق کوچ کرده در منزل رباط جرجان
سیر میفرمود که ناگاه از جانب بلخ ایلچی رسیده خبری که متوقع نبود ادا نمود و بیان این سخن آنست که امیر پیر درویش و برادرش امیر علی هزار اسپی از جیحون گذشته با لشکری گران تعرض
بولایت سلطان سعید میرسانیدند و آنجناب چند نوبت عفو و اغماض فرموده عاقبت آتش خشم جهانسوز اشتعال یافت و از آب آمویه عبور نموده بطرف بلخ متوجه شد امرا
هزار اسپی رایت جلادت برافراخته تا اندخود پیش رفتند و بعد از کشش و کوشش ظفر و نصرت نصیب سلطان ابوسعید شده امیر پیر درویش و برادرش بقتل رسیدند و مملکت
ایشان در تحت تصرف بندگان درگاه آمد و سلطان سعید با تمکن تام در ظاهر بلخ آرام گرفت و چون میرزا بابر این سخن استماع نمود دفع آن فتنه را اهم از تسخیر عراق دانسته
از عرصه استرآباد مانند برق و باد در حرکت آمد و بجهت ترتیب اسباب یورش ماوراءالنهر عازم خراسان شد و خواجه وجیه الدین سمنانی را که از عظمای ارکان دولت بود برای
تحصیل مال دیوانی و ضبط سپاه و استخراج زر بدار السلطنه هرات فرستاد و جمعی از امرا را مصحوب او روانه داشت خواجه مشار الیه بمقصد رسیده آنچه امکان مطالبت بود بتقدیم
رسانید و آنچه در خزینه خیال داشت در اندک فرصتی از رعایا تحصیل کردانید و مبلغی خطیر بحصول موصول شد و میرزا بابر بکلکاه بادغیس درآمد خواجه وجیه الدین و سایر امرا
بدولت پابوس سرافراز شدند و مفصل آنچه گرفته بودند بموقف عرض رسانیدند و عنایت شاهانه مجموع آن وجوه را با امرا و اعیان قسمت فرمود و در این اثنا بمسامع علیه پیوست که در آن ایام
که میرزا علاء الدوله از جانب بلخ پوشیده و پنهان بهرات آمده بود جواهر نفیس همراه داشته از آن در مخزنی محکم و پنهان داشتند و امرا و اعیان بجستجوی آن توجهات عالی و تعلیمات بجا آورده و دریای اندر زکوی
شاهوار گرانبها در میان بستند و نیز ذی دولت فایز بر آن جواهر قیمتی که بهای آن در قوت ترکیب هیچ مقومی نمی گنجید پیدا شد و در مجلس شهریار با دین و داد آوردند آنجناب بگوشه چشم بانها نگریسته فرمود که اینها متاع
دنیاست همه را بر وی پوشان حرام زاده است

ذکر عزیمت فرمانفرمای گردون قدرت بجانب ماوراء النهر

بعد از جمعیت لشکر میرزا بابر در باب انتقام سلطان سعید
از دار السلطنه هرات نهضت فرموده و چون کنار آب مرغاب محل نزول لشکر نصرت انتساب گشت از جانب بلخ خبر رسید که میرزا سلطان سعید از ترمذ گذشته بدار
خود فیروزمند آمد و میرزا بابر بسرعت نموده متوجه بلخ گشت و از آنجا بصحبت عالیحضرت ولایت منقبت خواجه برهان الدین ابو نصر پارسا قدس سره مشرف شده و بانواع
نصایح و موعظت مستفید گشت و هر چند آن بزرگوار در باب مصالحه سخن گفت مفید نیفتاد و چون در آن اوان کشتی از جیحون عبور نکشید فرمان جهان مطاع صدور یافت
که امیر اویس ترخان با دیگر امرا برسم منقلای روانه آنجانب شوند و بنفس همایون متعاقب ایشان در حرکت آمده غره ماه رمضان از معبر قندز و بغلان عبور فرموده و بکنار آهنگ
فرود آمده چند روز در آنجا توقف نمود و حکم واجب الاتباع صادر شد که آغروق بر بالای آب روان شوند و جز بکسانی معبری که بی کشتی توان گذشت عبور نمایند
و چند کشتی در معبر آهنگ بدرگاه شهریار با فرهنگ آوردند و در این اثنا امیر حسین برلاس و امیر احمد یار را که از عظمای امرای سلطان سعید بودند گرفته بدرگاه عالم پناه
آوردند و امیر مذکور باعزاز و اکرام اختصاص یافته در دیوان اعلا مقدم بر مجموع امرا مهر زدند و امرا و ملازمان که در موکب همایون بودند بعضی شنا و برخی بکشتی از آب عبور
نمودند و میرزا بابر پای در کشتی نهاده و مقرون بصحت و سلامت از آب گذشته از آب دیگر عبور فرموده در سالی سرای نزول فرموده و در آنجا خیام دولت و اقبال و سراپرده
جاه و جلال منطلب ساخته اعیان اشراف بموکب ظفر قرین نصرت قران پیوستند و شاه و سپاه نیز از آب وخش که کمترین آبهاست بسلامت گذشتند و فراز تنگ نبیله عبور نموده بپای
حصار درآمد و از آنجا بجانب فرزاک رفتند و در آن ولایت خواجه نظام الدین محمود که از اولاد صاحب هدایه بود باتفاق مولانا جمال الدین فتح الله برسم
رسالت رسیدند و با امرا ملاقات کرده سخن مصالحه در میان آوردند و امرا در جواب سخنان درشت آمیز گفتند و مولانا فتح الله از غلبه با حدت داشت
فریاد برآورد که وما علی الرسول الا البلاغ سخنی مانده که مرا در ایصال آن سوگند داده اند رخصت فرمائید تا بگویم گفتند بگوی هوانا تقیه پیر کرد که
سلطان سعید میگوید که من این ولایت را بجنگ گرفته ام آسان از دست نخواهم داد و پای ثبات و وفا استوار داشته لشکر را از سر این مملکت آسان
نخواهم گذاشت امرا تند خوی درشت گوئی آغاز کردند و فرستادگان را مضبوط کردند و لشکر منصور کوچ و چاپاری دور و دراز کرده و لحظه از حرکت نمی آسودند
و در این اثنا حکم جهان مطاع صدور یافت که جمهور سپاه در سلخ ماه بعرصه گاه در آیند و بموجب فرمان روز عید افواج لشکر و طبقات حشر با اسبان

با اسبان کوه پیکر سوار شده و با شمشیر و تیر و نیزه و خود و جوشن بعرصه کارزار آمدند و هر کس در محل خود قرار گرفت و پادشاه همه بنظر احتیاط درآورده و میرزا بابر در مهمات روز آداب عید صیام قیام نمود و فرمان داد که مولانا احمد یساول با دویست سوار برسم قراولی روانه شد و مولانای مشار الیه تا قلعه که در بند آهنین اشتهار دارد عنان بازکشید و عمارات آنرا خراب ساخته کمال بهادری بتقدیم رسانید و اردوی جهان پوی قطع منازل و مراحل نموده تا چهاردهم شوال در ضمان تاشکند ذو الجلال و یکفرسخی سمرقند نزول اجلال فرمود و از بدایت دخول در ماوراء النهر تا غایت هیچکس در مقابل نیامد و سپاه خراسان تصور کردند که سمرقندیان مطلقا قوت جدال و قتال ندارند و بدین غرور هر یک از دلاوران را داعیه آن شد که خود را بدروازهای سمرقند رسانند و کاری از پیش برد

ذکر معاودت سلطان سعید و قرار دادن خاطر خطیر بر تحصن

سلطان سعید چون شنید که میرزا بابر با لشکر از مازندران مانند شیر ژیان بیرون آمده بعزم مراجعت لوای شوکت برافراخته با امرا و ملازمان در توقف و معاودت طرح مشاورت انداخت و رای بر آن قرار گرفت که العود احمد بر زبان آورده بجانب سمرقند بازگردند و سلطان سعید بطالع سعد و بخت همایون از جیحون عبور نموده لشکریان را اجازت داد که بخانهای خود روند و رایت نصرت شعار بجانب مستقر شرف خویش در حرکت آورده بدار الملک خود نزول فرمود و چون بمسامع علیه رسید که میرزا بابر با سپاهی عظیم گذشته بنواحی سمرقند رسیده آن جناب خواست که عزیمت ترکستان نماید اما نخواست که بی رخصت خواجه ناصر الدین عبید الله که خاطر انورش محیط نور الهی بود و محل ورود فیوضات نامتناهی بعزم آن کار قدمی پیش نهد لاجرم در خلوتی بصحبت خواجه شتافته در دفع این قضیه مشکل و رفع این حادثه نازل از رای آن حضرت استطلاع نمود و در این اثنا اهالی سمرقند و کلانتران محلات و وجوه و اعیان بلوکات استغاثه نموده گفتند بحمد الله و المنه که در این شهر ذخیره بسیار و آلات جمع است و اسباب و اسلحه جنگ مرتب و آماده و تا رمقی در بدن باقی باشد در مدافعه و ممانعت میکوشیم و کشور خود را از تعرض لشکر بیگانه نگاه میداریم و حضرت خواجه شرف محمدت ارزانی داشته فرمود که شهر را حصار سازند و دل در عنایت آفریدگار بسته بجنگ پردازند و باشارت خواجه سلطان سعید فسخ عزیمت نموده فرمان داد که از مسافت پنج شش فرسنگ هر که استعدادی داشته باشد بشهر در آید و بقیه خلق از اطراف راهها بر خواسته بمواضع دور دست بروند و بموجب فرموده عمل نمودند و حکم فرمود که هر کنگره را سه کس محافظت فرمایند یک ترک و دو تازیک و در هر برجی خم آب و سبوی روغن و هیزم فراوان آماده داشتند تا بوقت نیران محاربه روغن داغ کرده بر فرق اهل خلاف ریزند و برحسب حکم در میان هر دو برج صفه مستحکم ساختند و دیگر اسباب و آلات حصارداری مهیا و آماده گردانیدند و مستعد کارزار و متربص رزم و پیکار ایستاده اسباب محاربه مهیا ساختند که در میان بروج توان نشست و تیر توان انداخت و در هر باره چوبهای بزرگ که در آغوش منجنیق بطنابها بستند که بوقت احتیاج توان گشاد و تمهید او کنند که هر ترک سر دنبال انداز تند شد رسید و استوار کرد و شهریان از آنکه آماده داشته بکار برند و در هر برجی از مبدا عشق تا هنگام طلوع مشعلی مشتعل باشد و چون میرزا بابر بسمرقند رسید در یکفرسخی شهر نزول فرمود و امیر خلیل الله و مولانا احمد یساول و سیدی پیاده و قدم کابلی و ملک محمد بجانب شهر شتافتند و نزدیک دروازه رسیده شور انداختند و سمرقندیان ناگاه از دروازه بیرون آمده آتش پیکار برافروختند و هر لحظه از شهر مدد میرسید تا منجر بان شد که امیر خلیل گرفتار گشت و دیگران پشت دادند و از راه چنان تنگ بود که رفتار دو سوار از پهلوی هم متعذر مینمود و لشکر سمرقند از عقب رسیده مولانا احمد یساول و جمعی دیگر را اسیر کردند و بعضی دیگر بقتل آمدند و اسرا را دست و گردن بسته پیش سلطان سعید در آوردند پادشاه نخست امیر خلیل را پرسش احوال نمود و بنابر رعایت نسبت او را در موضعی باز داشتند آنگاه بحال دیگر اسیران پرداخته تفتیش حالات نموده مولانا احمد یساول از آن میان جرات نمود گفت امید چنانست که بوسیله ما گرفتاران میان شما برادران صلح واقع شود و این معنی موافق مزاج همایون آمده همه محبوسان را رعایت نموده در محافظت ایشان مبالغه فرمود و این خبرها باردوی میرزا بابر رسیده یاران بهم بر آمدند اما اثر تغیر در ناصیه میرزا بابر ظاهر نشد و در روز دیگر پیشتر رفته قلعه سراپرده با اوج مهر و ماه برافراشت و هم از گرد راه نیران محاربه برافروخته از جانبین کوششهای مردانه نمودند و در آن روز حاجی خلیل پسر امیر جلال الدین یساول را زخمی عظیم رسید و پهلوان حسین دیوانه در آن روز آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانید و روز دیگر که یکسوار انجم سپاه از جیب افق تیغ بیرون کشید همه دامن چرخ در خون کشید خراسانیان همه شمشیر آخته بجانب شهر تاختند و از هیبت سوارانی که انگیختند زلزله در مفاصل دلاوران و اعضای بهادران افتاد و محاربه میان هر دو فریق قایم بود تا شب شد و بعد از آن هر دو گروه بمنازل خود باز گشتند و بر فیاء آن چند روز شعله سیف و سنان در میدان رزم و پیکار لامع بود و غبار فتنه و آشوب در فضای کارزار ساطع و در این اثنا برودتی قوی و سرمای عظیم در هوا پدید آمد چنانچه اعضا و جوارح از کار باز ماند و در این یورش شتر بسیار مرد چنانچه از صد و در عقب آن سمرقندیان از صد هزار شتر در عرصه تلف ماه اندکی مانده بود و انهزام نشسته بود و دست برنشست و خاطرها را سامت و ملالت دریافت و چون نواحی سمرقند بتاراج رفته بود ساقیان پنج شش فرسخ دور رفته غله می آوردند و مردم شهر بیرون رفته ایشان را میکشتند و در باره بعضی غنایم که ده کروه دوری بریده میگذشتند و میرزا بابر بر این قضیه مطلع شده طایفه از بهادران و سرداران را تعیین فرمود که بر جانب کمین ساقیان بطلب غله روند و ایشان را اسیر کرده با خبر باشند نوبتی امیر بردر و ویس ترخان و امیر سلطان حسین بکمک ساقیان روان شدند و سلطان سعید خبر یافته جمعی از امرا و بهادران را از عقب ایشان فرستاد و شخصی آمده عزیمت مخالفان را بعرض میرزا بابر رسانید و میرزا بابر امیر سکندر ترکمان و امیر ابو المحسن ترخان و امیر پیر حسین بابه و امیر اویس فرستاد و امرا مذکور پیش از وصول آن دامیه لشکر سمرقند باز خوردند و تیغها را

دستها کشیده و سنانها افراخته از طرفین آنچه امکان شجاعت بود بتقدیم رسانیدند عاقبت خراسانیان غالب آمده امیر علی ترخان و امیر احمد فضل و دیگر اعیان سمرقند را گرفته بدرگاه عالم پناه آوردند و دران معرکه از بهلول جاندار با آنکه غلبه بسیار داشت تقصیر در جنگ واقع شده و دیگر امرا و سرداران آثار جلادت بظهور رسانیدند و امیرزاده الوند صورت قضیه را براستی معروض رای عالم آرای گردانید و بهلول را گناهکار ساخت و خدمتش از غایت خجالت متعرض امیرزاده الوند شد و سخنی که مناسب او نبود گفته بیرون رفت و در این اثنا از جانب باغ شمال فریاد برخواست و جمعی از بهادران متوجه آن جانب شدند و بدین بهانه بهلول حق ولی نعمت فراموش کرده بجانب شهر توجه نمود و برادرش تا دروازه سمرقند با او رفته بازگشت و باردوی همایون آمد و یکی از ظرفا حضرت اعلا را مخاطب ساخته در شان بهلول و حرکت ناپسندیده او گفت ای تیر تو در دیده اعدا میلی در حضرت تو پیاده چون پیلی بهلول گر از سپاه تو رفت چه باک کم گیر ز تعداد کهن زنبیلی و میرزا بابر تومان بهلول را بامیر حسین دیوانه [illegible] داشت و ولایت ترشیز را که سیورغال بهلول بود بامیر حسین که در آن معرکه دست برد کرده بود عنایت فرمود و گرفتاران مجلس همایون آوردند و میرزا بابر همه را بالطاف بی پایان امیدوار ساخته فرمود تا مشفقان معتمد تعهد ایشان نمودند و بعد از آن جمهور سپاه سمرقند بیرون آمده میان هر دو گروه جنگی عظیم اتفاق افتاد و هول روز محشر ظاهر گشت و مدت ایام محاصره چهل روز امتداد یافت و هر دو گروه از جنگ و جدال و حرب و قتال بستوه آمدند و متوسطان و نیک اندیشان قدم پیش نهاده سخنان صلح و آشتی درمیان آوردند و بعد از گفت و شنید مهم بر آن قرار گرفت که اسیران جانبین را اطلاق فرمایند و رود جیحون درمیان دو مملکت فاصله باشد و بر این جمله طرفین عهد و میثاق بستند و از آن جانب امیر خلیل و مولانا احمد بیاول و دیگر سرداران که گرفتار شده بودند بتشریفات فاخر نواخته باردوی همایون رسانیدند و از این طرف امیر عبدالعلی ترخان و امیر احمد فضل و امیر احمد یار و خواجه نظام الدین محمود و مولانا فتح الله تبریزی را باحترام تمام بازگردانیدند و چون کار صلح اختتام یافت میرزا بابر در ظاهر سمرقند بساط عیش و نشاط گسترده خواجه محمد لنکور از شهر طلب داشت و در اثنا خوانندگی ده هزار دینار کپکی و ده هزار مثقال طلا باو ارزانی داشت و بعد از فراغ از عیش و طرب لوای مراجعت افراخته در اوایل ذی حجه سنه ثمان و خمسین و ثمانمائه با مجموع لشکر از معبر کرکی دریای آمو عبور فرموده و جمعی که در آن یورش از شرایط جان سپاری تقدیم رسانیده بودند بمراتب عالیه اختصاص یافتند و قبة الاسلام بلخ که از امهات بلاد ایران است برسم سیورغال بامیر شیخ حاجی شد و ولایت بیان و جاجرم بامیر فارسی مفوض گشت و دیار اندخود بامیر شیخ ذوالنون و برادرش امیر احمد قرار گرفت و قصبه شبرغان بامیر بابا کوکلتاش تعلق گرفت و قس علی هذا و چون موکب نصرت انتساب بکنار آب مرغاب رسید و جناب میرزا سنجر در آن منزل از کرمان آمده شرف ملاقات دریافت و سرگذشت خویش که در ایام مفارقت روی نموده بود تقریر کرده منظور نظر اعزاز شد و موکب همایون مقرون بسعادت و اقبال در رابع شوال دار السلطنه هرات نزول اجلال فرمود و اعیان خراسان برسم نثار قیام نمودند و شکر الهی بجای آوردند الحمد لله علی تواتر آلائه و ترادف نعمائه

ذکر عزیمت امیر خلیل بجانب سیستان برحسب فرمان و فتح آن و ذکر حوادث دوران فلکی بی اعتبار

والی سیستان شاه حسین از طریق آبا و اجداد خویش که همیشه غاشیه طاعت این خاندان بر دوش داشتند عدول نموده بر تراز جبین خویش میر لیست و ادب اعزاز و احترام نسبت بخدام عالی مقام کما یجب و ینبغی بجای نیاورد لاجرم از موقف جلال فرمان صادر شد که امیر خلیل که بوفور بطش و انتقام از سایر امرا امتیاز تمام داشت با لشکری گران روی بجانب سیستان نهد و جزای اعمال نکوهیده شاه حسین را بدو رساند و باتش خشم جهانسوز خرمن جمعیت او را بباد فنا دهد و امیر خلیل بموجب فرموده عازم سیستان شد و در این اثنا بمسامع علیه رسید که میرزا منوچهر برادر میرزا سلطان ابوسعید که در حین عبور موکب همایون از جیحون بیابان زردک رفته بود و خرابی بسیار کرده در وقت معاودت آن حضرت در ریکستان پنهان شده سر برآورده و فکر شورش و فتنه در دماغ داشت که شیخ ذوالنون او را گرفته منتظر اشارت عالی است و میرزا بابر حکم کرد که خدمتش او را بما وراء النهر رسانیدند و مقارن این حال عرضه داشت امیر خلیل رسیده مدد خواست و شهریار جهان امیر اویس جرجان و جمعی از بهادران نامزد فرمود که بمدد امیر خلیل روند و ایشان بامیر مشار الیه ملحق شده بیکبار روی بسیستان نهادند و والی آنجا شاه حسین باسباب حصار داری پرداخته خاطر بر مخالفت قرار داد و شهر را مستحکم ساخته جمعی از مستعدان ملک نیمروز بتقدیم جرات پیش آمدند و با قراولان لشکر نصرت آهنگ رزم و پیکار کرده مغلوب شدند و گروهی انبوه از آن جانب بقتل رسیدند و باقی گریخته در چهار دیوار حصار خزیدند و چون سپاه ظفر نشان بر اطراف شهر محیط شدند شاه حسین دانست که قوت مقاومت ندارد و مردم آن ولایت هم از او متنفر بودند چه سیاست و قتل را فرا ما داشت لاجرم چاره جز فرار ندید و دست از ملک و مال شسته پناه بجنگلها و ولایت زره برد و بیشها بجوی و حصار ساخته تمامت ملک نیمروز در قبضه اقتدار امیر خلیل آمده در اندک زمانی متمکن گشت بعد از چندگاه شاه حسین با طایفه از اوباش متوجه سیستان شد و سعی بسیار نموده روی بفرار نهاد و چون چندروز بر این قضیه بگذشت پسران او را که اشیای هوا و هوس بود پیش امیر خلیل آوردند و او ایشان را بدرگاه عالم پناه فرستاد و بی مانع و منازعی بحکومت آن موضع مشغول شد کیفیت قتل شاه حسین و برادر بزرگ او شاه قطب الدین استماع افتاد که ایشان بعد از انهزام از صدمات لشکر نصرت اثر با سه چهار نفر بجانب کیچ و مکران روان شدند و در اثنای راه شاه حسین یک نوکر جلد خود را از اسپ بزیر آورد و بارگیر او را با چیزی خویش که بر او اعتماد تمام داشت داد و آن نوکر کینه وی در دل گرفت و پیاده از عقب او روان شد و نیم شب با ایشان رسیده همه را مانده و کوفته در خواب یافت و سر شاه حسین و قطب الدین را از بدن جدا کرده بازگشت و بامیر خلیل رسانید و دیگر از وقایع خراسان آنکه در خلال این احوال زنده ایشان بر قلعه عماد مستولی شده انحصار را در تصرف آوردند و بیان این سخن آنست که ضبط قلعه عماد بامیر بابا حسین تعلق میداشت و او از قبل خویش داروغه در انحصار تعیین فرموده و امیر بابا حسین در ولایت نامزد این خدمت

چند سردار که از ناصیهٔ ایشان آثار تمرد و عصیان ظاهر بود گرفته بقتل رسانید و باقی را دست بریده در قلعهٔ عماد محبوس ساخت و داروغه آنجا مقرر کرده بود که هر شب
شخصی از ساکنان قلعه محبوسان را اطعام داده محافظت نماید و ساکنان قلعه از این معنی تنگ آمده بودند و یکی از آن مردم شبی که تعهد گرفتاران نوبت او بود سخن عجز
و درماندگی خویش با ایشان گفت محبوسان گفتند کار ما از طرف تست اگر با ما اتفاق کنی هیچکس برابر تو نباشد و سخن خروج در میان آورده با یکدیگر عهد بستند و فی الحال
بندها برگرفته تیغها برکشیدند و بر سر داروغه رفتند و او خود شب همه شب شراب خورده بود و بخواب غفلت فرو رفته ناگاه از آن غوغا بیدار شده خود را در چهار دیواری
و مازندرانیان او را بدست آورده کشتند و بعضی از ایشان را که از آنها توهم بسیار داشتند بقتل رسانیدند و دیگران را از حصار بیرون کردند و قلعه را ضبط نمودند و میرزا
بابر از وقوع این قضیه بغایت ملول و محزون گشت اما انکال و فار اظهار ملال نمود و فرمود که همانا داروغه با رعایا معاش پسندیده نکرده از اثر نفرین مظلومی باعظم بلا
گرفتار گشت اما کسی باید که انجا رود و مازندرانیان را استمالت دهد و جهت اینکار خواجه عماد الدین استرابادی را روانه آنصوب ساخت و او با مازندرانیان اظهار رسالت
کرد ایشان اظهار اطاعت و انقیاد نمودند اما کردار موافق گفتار نداشتند و چون تعبیه منجنیق و دیگر اسباب تسخیر القلعه مقدور نبود اصحاب بینش چشم بر آن داشتند که دولت
دیر بازیچه کار کند و از مکمن غیب کدام لطیفه روی نماید که خاطر از آن ممر جمع گردد و درین حال جلال الدین محمود داروغه مشهد با نوکران باباحسین بنواحی قلعه آمده بودند و ترتیب
نردبان و دیگر اسباب اشتغال نمودند و کس بقلعه فرستاده پیغام دادند که اگر شما داعیه یاغیگری ندارید و الا مناسب چنان مینماید که با یکدیگر ملاقات کنیم و عهد
و پیمان در میان آریم و اگر هوس سرکشی در دماغ شماست جنگ را آماده باشید مازندرانیان اظهار اطاعت کرده از طرفین در روزی که مقرر کرده بودند بر در قلعه مجتمع
گشتند و نوکران امیر باباحسین و جلال الدین محمود که مازندرانیان نزدیک هم رفتند و با یکدیگر سخن گفتند و شرط عهد باهم در میان آوردند و مازندرانیان در ملبندی
قرار داشتند و مردم اینجانب دستی دراز کرده تا بدستور معهود کف بر کف نهاده معاهده کنند و جلال الدین محمود دست مخالفان را گرفته بهر قوتی که داشتند بجانب خود کشیدند و
ایشان بنیروی دولت قاهره بپایان افتادند و در هم آویختند و نوکران این طرف بمدد رسیده آن دو مازندرانی را بقتل آوردند و سر ایشان را بدرگاه پادشاه فرستادند
و سایر مازندرانیان در قلعه اصرار بر طغیان مینمودند و پیش از جرأت جلال الدین محمود اهل قلعه چند خروار روغن به قلعه آورده بودند و غلامی بالاخان که روغن با او
داشت چند روز در آن قلعه میبود و در آن زمان که غلام را بالاخان بیرون فرستادند لشکری که از تکلیفات مازندرانیان بجان رسیده بود با غلام گفت بسمع بیرونیان
رسان که در فلان برج محلی است که بده روز سوراخ توان کرد حالا هفت روز است که من در آنجا کار میکنم منتظر باشید که در شب چهارم از این تاریخ چراغی خواهم نمود
و چون اثر روشنائی به بینید بیائید و در قلعه درآیید مهم خویش بسازید غلام از قلعه بدر آمده آن مردم را از آن حال آگاه ساخت و بیرونیان مترصد بودند تا شب موعود
چراغ روشن نموده و مردم بیرون نردبانها نهاده مانند دعای مستجاب عزم بالا کردند و از انحطاطها که آنشب دیگران را ببالا برآوردند و مخالفان واقف شده
بعضی بکمند خود را از آن قلعه بزیر افکندند و جان بسلامت بیرون بردند و باز ماندگان بتیغ سیاست کشته شدند و سرهای ایشان را عبرة للناظرین باطراف دیار فرستادند
و عنایت پادشاهانه کوتوالی قلعه را بدستور معهود بامیر باباحسین ارزانی داشت و امیر جلال الدین محمود را بنوازش پادشاهانه اختصاص داده و درین وقت سلطان
سعید بدیع بیگران بخدمت میرزا بابر فرستادند و جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا را طلب داشته جناب شهریاری رخصت رفتن سمرقند را برای آن حضرت معین
گردانید و خواجه مشار الیه را هوای مسکن مألوف و دیدن اولاد و متعلقان دامن گیر شده و بمفارقت خراسان رضا داد و میرزا بابر یراق سفر آن جناب برداشته به
تجمل تمام شیخ الاسلام را بجانب سمرقند گسیل کرد و خواجه مولانا تا در هرات مقیم بود مکرم و معزز زندگانی میکرد و بر جمیع ارباب عمایم و اشراف اندیار مقدم می‌نشست
و در تضاعیف این احوال امیرزاده الوند ترکمان که میرزا بابر او را تعظیم بسیار میکرد و ملقفا پدر خطاب مینمود بی اجازت روگردان شده بطرف سیستان بیرون رفت
و از آنجا بجانب کرمان نهضت نمود و با لشکرهای ترکمان او را واقعات دست داد و همیشه شرح حالات بموقف عرض میرسانیدند و دیگر از وقایع آن بود که مولانا شمس الدین
محمد را از دار السلطنه هرات اخراج نمودند مفصل این مجمل آنکه مولانای مشار الیه مردی پسندیده اخلاق بود و هرگز بمزخرفات دنیاوی و زر و سیم التفات نداشت
اما بغایت حب جاه و ریاست بر ضمیر او استیلا داشت و پیوسته در کوچها و بازارها سیر میفرمود و هر که میرسید پرسش احوال وی مینمود و سخنان پسندیده بر زبان میآورد و
خواهان او بود که اکابر و اعیان و ارباب حکم و فرمان مرید و معتقد او باشند و مدتی در زمان حضرت خاقان سعید این شیوه مسلوک داشته با شاهزادگان یاری و
مصاحبت بسر میبرد و چون نوبت سلطنت بمیرزا بابر رسید مولانا را در خاطر میگذشت که خسرو جوان بخت درباره او التفاتی فرماید که آن حضرت هیچ کس ملتفت به
احوال مولوی نشد مولانا از عین رای در رسید و دانست که مردم را امیرزا بابر متنفر ساخته و بآمدن میرزا علاء الدوله امیدوار گردانید و از سر جد و اجتهاد بتعریف و توصیف میرزا
علاء الدوله و مذمت میرزا ابو القاسم بابر اقدام کرد و بجانب آن یکی ایشان را دعوت مینمود و ملازمان آن یکی تحذیر مینمود و درین اثنا شخصی سید عبدالله نام در لباس
سپاهیان از قهستان بهرات آمده با خواجه مولانا همداستان شد و درخلال این احوال شخصی را که برسم جاسوسی از پیش میرزا علاء الدوله آمده بود و برای مولانا و سید مکتوب
آورده گرفتند و این معنی باعث بر آن شد که مولانا را روانه کردند و سید را بانزد خود فرستادند و جاسوس را بدار کشیدند و جناب مولوی بهرات رفت و دیگر از وقایع آنکه
سلطان سعید از سمرقند خواجه جعفر بازرگان را با تبرکات که دیده اهل البصیرت از دیدن آن خیرگی میپذیرفت برسالت نزد میرزا بابر فرستاده و سخنان محبت انگیز گفته

گفته خواجه از زبان ولی نعمت خویش حرفی چند بعرض رسانیده بوسیلهٔ امرا پیشکشها بموقف عرض رسانیدند و بعد از چند روز که در حضور پسر رگذرانیدند بشمول نظر انعام گشته مقضی المرام رخصت انصراف یافتند و قاصدان اولاد امیر طرخان نیز از زنجان آمده موجب تاکید مبانی مصادقت گشت و هم چنین ایلچیان سلطان محمد فرمانده دیار روم رسیده بنوازش مخصوص آمدند و رسول امیرزاده الوند آمده وقایع او را که با مخالفان دست داده بود عرض نمود و پادشاه میرزاده الوند را بمواعید خوب مستظهر ساخت و ایلچی را اجازت مراجعت داد و درین اثنا عرضه داشتی از امیر خلیل رسید و دیگر از وقایع آنکه مملکت نیمروز مفتوح گشت و سرداران آن نواحی اطاعت نمودند و میرزا بابر قرباغ امیر خلیل را الکا نوروزی و کمر مرصع ارزانی داشت و از برای امیر مشار الیه تشریفات فاخر و استمالت نامه ارسال فرمود و درین اثنا مزاج اشرف شهریاری بواسطهٔ شرب مدام از نهج اعتدال انحراف جست و روز بروز زحمت در تزاید بود و تا هیچکس را بجانب انجاب امیدواری نبود و اطبا مسیحا نفس در تداوی بیضا نمودند تا شدت مرض زایل گشت اما همچنان اثر ضعف و نحافت باقی بود و گاهی بمحفه نشسته در اطراف و جوانب سیر میفرمود و درین اثنا بسمع اشرف اعلا رسید که در قلعهٔ عماد مبلغی از سیم و زر در موضعی معین مدفون است امیر شیخ ابوسعید مقرر شد که رفته تفحص نماید و امیر مشار الیه بقلعه رفته قاضی و بعضی از سادات را مصحوب خود ساخته بقلعه بر آمد و هر چند تفحص گنج کردند جز رنج ندیدند و در اوایل جمادی الاول سنهٔ احدی و ستین و ثمانمایه جناب ارشاد مآب هدایت انتساب مولانا سعد الدین کاشغری بسفر عقبی شتافت و قریب بمزار شیخ زین الدین الخوافی قدس سره مدفون گردید و هم درین سال از جملهٔ آثار قدرت الهی ذوذوابه ظاهر گشت و از جانب مشرق هنگام سحر تا نزدیک طلوع خورشید بغایت عریض و مهیب مینمود و بعد از چند روز در جانب مشرقی روشن بود و تکوین آن در برج ثور که طالع هرات و هشتم طالع خانهٔ میرزا بابر که خانهٔ خوف و خطر است روی نمود و اراجیف بسیار در السنه و افواه افتاد و میرزا بابر فرمود تا واقفان از اهل نجوم مثل جناب سید رکن الدین آملی و مولانا حسن زکریا باحکام آن اشتغال نمایند و جهت رعایت خاطر پادشاه بعرض رسانیدند که اثر ذوذوابه خون ریختن و جنگ و ملالت و وقوع بلاهای گوناگون و زحمت طاعون است اما درین بلاد ظاهر نخواهد شد و مجموع این حوادث عاقبت در ولایت خراسان ظهور یافت و درین سال جمعی از اعاظم امرا مثل غیاث الدین علی ترخان و امیر شیخ حاجی و پهلوان حسین دیوانه و امیر شیخ تورک که جانب ولایت استراباد رفته بودند زمستان گذرانیده باز گشتند و بشرف بساط بوس سرافراز شده تحفها گذرانیدند و میان امیر شیخ حاجی و امیر شیخ ابوسعید که مدار ملک با این دو نفر بود نزاعی شد و مهم منجر بآن شد که آن دو امیر مردم خود را مکمل ساخته بباغ سفید آمدند و عزم نزاع جزم کردند و میرزا بابر هنوز بقیهٔ مرض داشت و آثار ضعف از ناصیهٔ او ظاهر بود القصه میرزا اسنجر امیر شیخ حاجی و امیر ابوسعید را به نصایح دلپذیر تسکین داد و بزلال موعظه آتش فتنه را که زبانه بفلک اثیر کشیده بود منطفی گردانید و بسعی مشکور آن دولتمند خاک آشتی و کدورت بصفا تبدیل یافت و بعد از این قضیه میرزا بابر بعلتی زایل شده پای مبارک در رکاب آورد و با النگ جرغلنگ عزیمت فرمود و پهلوان سعید علی تیرانداز تیر بر آب انداخته از میل پهلوان قطب الدین بگذرانید و مشمول انعام و احسان گشت

ذکر وقایع حالات میرزا ابو القاسم بابر و توجه بجانب مشهد

میرزا ابو القاسم بابر در بیست و پنجم شعبان بعزم زیارت مشهد مقدس از باغ سفید بباغ مختار نزول فرمود و تمام ماه مبارک رمضان در انجا بادای صلوات و صیام قیام نمود و چون هلال فرخنده فال شوال پدید آمد پادشاه بعیدگاه بخشم فرموده نماز عید بگذارد و از انجا بمنزل همایون معاودت نمود و چون شهریار عالیجناب در آن زمان از ارتکاب شراب توبه داشت از اسباب جشن و سور و لهو و سرور بغیر از ام الخبائث چیزی نامرتب نگذاشتند و در انجا تمام ماه شوال بسعادت و اقبال گذرانیده در اوایل ذیقعده ازان موضع بصوب مشهد در حرکت آمده در چهاردهم ماه مذکور رایات منصور در چهارباغ مشهد نزول فرمود و یراق قشلاق در آن مکان اتفاق افتاد و حکم جهانمطاع صدور یافت که امیر نظام الدین احمد و امیر حسن جاندار بطرف نسا و ابیورد رفته از انجا خبر یابند و امرا از انجا در حرکت آمده در غرهٔ محرم عزیمت نمودند و درین اثنا مادهٔ وحشتی که در میان امرا بود و میرزا اسنجر آن را تسکین داده بود در حرکت آمد این معنی موافق مزاج همایون نیامده و امرا را غضب فرمود و مقربان ایشان را ملامت کرده قرار بدان دادند که یکی به سلطان خراسان روند و عهد و پیمان بندند و از یکجانب امیر خداداد و امیر شیخ حاجی و پهلوان حسین دیوانه و از جانب دیگر امیر شیخ ابوسعید و برادرش امیر حسنعلی و خواجه وجیه الدین سمنانی بروضهٔ صفا بخش آمده عهد و میثاق بستند که مدت العمر با یکدیگر بد نیندیشند و در مقام غدر و فریب هم نباشند و پیمان را بایمان موکد ساختند و میرزا بابر شاد شده شرف جلادت ارزانی داشت و امرا مدرطوبهای بمقدار ترتیب دادند و التماس نمودند که پادشاه قدم رنجه فرماید خسرو نیکو اخلاق سایهٔ التفات بر سر ایشان انداخت و وثاق ایشان را بنور حضور منور گردانید و درین اثنا امیر خداداد و امیر حسن شیخ تمور که سیورغال ایشان بهم اتصال داشت بر سر مزرعه نزاع نمودند و مهم بدان رسید که هر دو بدیوان قضا رفتند و چون امیر خداداد خود را در مقام مباحثه از امیر حسن برتر میدانست در حین مباحثه چماقی بر سر امیر حسن زده او را دشنام داد و در وقتی که امیر حسن و باقی امرا در بارگاه جهان پناه حاضر بودند امیر حسن آن زده صورت واقعه بعرض رسانید و میرزا بابر غضب فرموده چند چماق بر سر و روی امیر خداداد زد و امیر شیخ ابوسعید بر خواسته پیش آمد منزلت خورد و میرزا بابر اکثر اوقات بمنتزهات مشهد میرفت و گویند که آن خوش ادا از اهل ساز و ارباب طرب ملازم او بودند و روزی وقت نصف النهار پادشاه جم اقتدار در محلی جانفزا فرود آمده بود و امرای کبار و حوریان ماه رخسار جوزا وار کمر خدمت بر میان بسته ناگاه درویشی ژولیده موی سیاه پوستکی پدید آمده نشست و در اطراف و جوانب ملازمان پادشاه بودند و ترجیعی مشتمل بر بی اعتباری دنیا و فنا و بی بنیادی آن بود این بیت مطلع

کن فیکون شمه نیست بیش از سیل جنون

و مجموع ترجیع بند که مولیشها را العجب خوانده زیاده از صد بیت بود و خاطر پادشاه را بملاحظهٔ مضمون آن محزون ساخت

ساخت و بعد از خواندن فاتحه ناپیدا گشت چنانچه کسی ندانست که کجا رفت و در این اثنا قدوهٔ اهل عرفان بابا علی خوش مردان بمشهد مقدس آمده با میرزا بابر ملاقات کرد و آنجناب در تعظیم و احترام او غایت مبالغه بجای آورده در تعظیم مهمات او حسب دلخواه حکم فرموده و عالیجناب ارشاد انتساب شیخ صدر الدین نیز بمشهد تشریف آورده و پادشاه بحضور شریف او تیمن جست و از ولایت خوارزم درویشی صاحب حال اوزن صوفی نام که سالها در از در صحبت خواجه ابو الوفا بسر برده بود قدم رنجه فرموده بمشهد رسید و امیر شیخ ابوسعید شبی بزمی پادشاهانه ترتیب فرموده پادشاه هوس صحبت او نموده اوزن صوفی را حاضر ساختند و پادشاه از وی سخنان پرسید و او را از کلمات اهل عرفان صاحب وقوف یافت و موجب زیادتی اعتقاد شد القصه میرزا بابر زمستان در مشهد رضویه گذرانید و در اواخر ایام شتا چند روز نشاط شکار و جانور پرانیدن کرد و تا نواحی رادکان رفت ناگاه تازیان شنقاری که محبوب ترین شهریار بود بشکست و خاطر انور او متغیر گشت و در همان روز معاودت نمود و جناب سلطنت مآب از ارتکاب شراب قریب یکسال اجتناب نموده بود و در زمرهٔ تائبان انتظام یافته از راه کان باز آمد و زبان فصاحت بیانش باین بیت متکلم گشت بیت کل شدم از توبه شراب خجل که کس مباد زکرده ناصواب خجل در همان روز فرمان داد تا مجلس بزم بیارایند و اسباب عیش و عشرت مهیا داشتند و چند روز پادشاه کامکار از دست ساقیان لاله عذار باده های خوشگوار کشید تا از جام ساقی اجل شراب تلخ چشید

ذکر واقعهٔ هایلهٔ شاهزاده میرزا ابو القاسم بابر بن میرزا بایسنقر

قال الله تعالی کل شیء هالک الا وجهه نزد هر کس و باعتقاد هر ذی نفسی مقرر و معین است که پاینده و باقی ذات خداوند جهان است و بس مؤید این حال آنکه ارتحال شاهزاده بیهمال میرزا ابو القاسم بابر بهادر بن میرزا بایسنقر است و شرح این واقعهٔ هایله آنکه جناب بانی مبانی جهانبانی و نقاوهٔ اولاد صاحبقرانی میرزا ابو القاسم بابر بهادر در بیست و پنجم ربیع الثانی مقرون بدولت و کامرانی از چهار باغ مشهد در منزل [illegible] مسافت قطع فرموده و بتوقف معاودت نموده در مجلس بزم آرام گرفت و چون لحظهٔ بگذشت مزاج همایونش از حد اعتدال منحرف گشت و در مقام غضب بعضی از امرا بخشم برخواست و اهل مجلس باهم گفتند که خمار شهریار قوی شده و ندانستند که از دست ساقی اجل شراب گران که هرگز بهوش نیاید خواهد نوشید و در چاشت همان روز بر پادشاه منکشف شد که وقت ارتحال از این سرای پر ملال است زبان بدعای شهادتین گشاده از جمیع مناهی توبه فرموده و ودیعت حیات بمقتضی اجل سپرد انا لله و انا الیه راجعون وضیع و شریف صغیر و کبیر در ناله و نفیر آمدند و شور رستخیز و نمونهٔ صبح محشر در انجمن ظاهر شد و تجهیز و تکفین آن جناب بر سنن دین مبین قیام نمودند و نعش غفران مآل را بآئین تمام برگرفته در گنبدی که حضرت خاقان سعید در جوار فایض الانوار امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام ساخته بود بخاک سپردند و اطبای حاذق بغلبهٔ ظن و قیاس استعمال سمی از سموم احساس نمودند و اذکیا قرب جوار حضرت امام علیه السلام را مؤید قول ایشان یافتند و مولانا شرف الدین عبد القهار در تاریخ وفات آن جناب گوید آفتاب ملک بابر شه نماند کی چنان خورشید پنهان در خورست در ربیع الثانی و فصل ربیع لاله را ساغر ز خون دل پرست چرخ را گفتم جگرها چاک شد دیده را از اشک دامن پر درست این چه حالست و چه تاریخ است گفت موت سلطان مؤید بابر است مسود اوراق را این دو بیت در آن ایام بخاطر فاتر گذشته در این مقام ثبت افتاد شیری که بشمشیر ستد ملک جهان ناگاه فتاد در دلش شوق جنان هرکس که ز تاریخ وفاتش پرسد برگوی که سر نهاده شه بابر خان از بدایت سلطنت بابر خان در استراباد تا آخر ایام حیات او مدت ده سال بود و حکم جهانمطاع او هفت سال در تمام خراسان و بیشتر مازندران نفاذ پیوست

ذکر جلوس میرزا شاه محمود بجای پدر مغفور

در همان روز که میرزا بابر وفات یافت امرا و ارکان دولت خلف صدق او امیرزاده شاه محمود را که در سن پانزده سالگی بود به پادشاهی برداشتند و امیر حسینعلی برادر امیر شیخ ابوسعید را با تومان چند بهرات فرستاد و در همین روز شیخ زاده پیر قیام که بمنصب وزارت فایز بود و مپاکان را که طغیان کرده بودند گوشمال بسزا داد و امیر حسن جاندار از نیشابور که سیورغال او بود بمشهد آمده بشرف دستبوس شاهزاده استسعاد یافت و مراسم عزا بجای آورده روز دیگر هم بدانجانب بازگشت و امیر حسینعلی از جانب هرات عرضه داشتی فرستاد مضمون آنکه در اثنا که خبر واقعهٔ هایلهٔ پادشاه بهرات رسید میرزا ابراهیم شب هنگام از قید و حبس خود را خلاص داده عازم مرغاب شد و شرح این قضیه عنقریب مسطور خواهد شد ان شاء الله تعالی و امرای عظام بعد از دو روز که بوظایف عزا قیام نمودند در رکاب شاهزاده عازم هرات شدند و در اثنای راه از پیش بابا حسین قاصدی رسید و پیغام آورد که در ولایت جرجان همین دولت قاهره مضبوط است و من بنده در مقام فرمان برداری و خدمتکاری ام و هرچه حکم شود بدان عمل نمایم و در این اثنا از پیش امیر شیخ ابوسعید که بسرخس رفته بود خبر رسید که میرزا سلطان سنجر بعد از واقعهٔ جانسوز شهریاری متوجه است که بی توقف بخدمت آید اما بواسطهٔ آنکه شنیده که سپاه از پیش ابو الفضل میرسد دو سه روز توقف نمود و چون امرا و شاهزادگان بجام رسیدند از جانب تون فرستادهٔ امیر سلطان حسین بموکب همایون پیوست و پیغام امیر مشار الیه را بعرض رسانید که خاطر از جانب این ولایت جمع دارند که بغایت مضبوط است و من بنده در مقام خدمتگاری و جانسپاری مترصد فرمان ایستاده ام و در این اثنا شیخ زاده از مرو آمده معروض داشت که میرزا سلطان سنجر نخواهد آمد و داعیهٔ سرکشی دارد و سر متابعت فرو نمی آورد و از جانب هرات نیز خبر رسید که امیر حبیب داروغه که حاکم این ولایت بود چون شنید که میرزا بابر رخت زندگانی بسرای جاودانی کشید چنان سراسیمه گشت که از محافظت امیر ابراهیم غافل ماند و شاهزاده فرصت غنیمت دانسته در وقت فرصت از باغ شهر بیرون رفت و بتلقین طمع بخت و سعادت بخانهٔ امیر احمد ترخان رفت و امیر مشار الیه بقدم شاهزاده ارتیاح و استبشار نموده به

نموده بقدر میسور نثار و پیشکش بتقدیم رسانید و از اجتماع بندگان دولتخواه اکثر و از دعا تمام حاصل شد و شاهزاده و امیر احمد ترخان از دیوالست بیرون آمده و امن کوتا مختار را لشکرگاه ساخت و درین اثنا شنیدند که از جانب مشهد گروهی انبوه میرزا ابراهیم گرد آمده اند و امرا چون بران کثرت اعتماد نداشتند بعد از تقدیم مشورت عازم میمنه و مرغاب و فاریاب شدند و بمقصد رسیده لشکر تمام و ترتیب رایت فیروزی انتجیح آمده و امیر حسنعلی امیر حبیب الله بعلت شلتاق انکه میرزا ابراهیم را از دست گذاشته بگیر رفتند و در انجا مبلغی خطیر از او حاصل کرده و از شهر و ولایات نیز اموال فراوان گرفته درین اوقات میرزا شاه محمود رسیده و در بیست و ششم جمادی الآخر بباغ مختار نزول فرمود و بعد از چند روز بباغ زاغان را مستقر سریر سلطنت ساخت

ذکر حدوث وقایع متفرقه و ظهور انواع پریشانی و تفرقه

درین سال اعنی سنه احدی و ستین و ثمانمائه امواج فتن و افواج محن در حرکت آمده و قوافل بلایا در ولایت خراسان بار گشاده چه آن مملکت از پادشاه ذو شوکت نافذ فرمان خالی مانده و هرج و مرج باحوال مملکت راه یافت و بحکت بلائی که نازل شد آن بود که چون امیر شیخ ابوسعید از مشهد و سرخس بهرات رسید فرمود تا سراپا اشتار کشند هر سرای مبلغی سنگین تحمیل نمود و بسعی امیر غالب المقدار و لئیم بدکردار خواجه علی سرکش و خواجه میر علی ولد مولانا میر خواجه بدیوان رفتند و اظهار کفایت کردند اله لامحصولات بقاع الخیر از مساجد و معابد و مدارس و خوانق از اهل علم و فقر و ارباب احتیاج و استحقاق باز ستدند و ثانیا انچه از سراها گرفته بودند یکبار جمع کرده تحصیلات نوشتند و تحمیلات واقع شد و چون وجهی که ظلما باخود مقرر کرده بودند که نه ادنیار از آن بر سازند تدارک پذیر نبود محصلان تشدد آغاز نهادند و تعلق بعضی گریخته و برخی گرفتار و زمره روی بمساجد و معابد آوردند و دست بها و یارب بر آوردند هر چند اشراف و اعیان از امیر شیخ ابوسعید درخواست میکردند خدمتش دفع تسلط خلیط ترشید و ناله و فریاد مردم بفلک الافلاک رسید آخر الامر تیر دعای مظلومان بهدف اجابت رسید و بیچارگان درهمان روز از نکال و جان امان یافتند تبیین این مقال آنکه امیر شیخ حاجی بنابر مصلحت ملکی در بیست و یکم جمادی الآخر سال مذکور میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بشهر در آورد و دروازها مضبوط ساخته فرمود تا در اسواق منادی کردند که از وجه سر شمار هیچکس فلسی باحدی ندهد و انچه داده باشد استرداد نماید و همچنین حکم کرد که نوکران امیر شیخ ابوسعید را در شهر هرجا که یابند غارت کنند و جمعی کثیر از نوکران جناب امارت مآبی را تاراج کردند و بهزار مشقت نیم جانی بیرون بردند و بعضی از امرا که از کردار و گفتار امیر شیخ ابوسعید و تحوت و استکبار او بتنگ آمده بودند بشهر درآمده با امیر شیخ حاجی موافقت نمودند و امرای ترخانی اگرچه از منازل خود که در بیرون بود حرکت نکردند اما ضمنا با امیر شیخ حاجی موافق بودند و آنشب مردم اندرون شهر پاس داشتند و امیر شیخ ابوسعید و برادر خود امیر حسنعلی و طایفه از بهادران مثل قدم کابلی وغیره که مردم نامی بودند شب همه شب بتجهیز و ترتیب فتن مشغول بودند و قریب بطلوع آفتاب بهرد و برادر با جمعی از بهادران و مبارزان نامور سوار شدند و از دروازه بیرون رفتند و امیر شیخ حاجی با علیه اتبو از عقب مخالفان روان شدند و امرای قربانی نیز با اتباع و نوکران آراسته بمدد امیر شیخ حاجی در حرکت آمدند اما هجوم عام بمرتبه بود که زبان خامه از تعریف آن عاجز و قاصر اعتراف مینمود و هر دو فریق راه شمالی کوه مختار اتفاق ملاقات افتاده و امرای عظام از اطراف امیر شیخ ابوسعید و نوکران او درآمدند و دهشت و حیرت بر ایشان غالب گشت که هیچکس را مجال آن نشد که دست بتیر و کمان و سیف و سنان دراز کند و شامت کفران نعمت شامل حال امیر شیخ ابوسعید شد نتیجه ظلم دید و بروزگار او متوصل گشت و خدمتش را از اسب فرو کشیدند سر پر نخوت او که بفلک دوار فرو دنمی آمد بدین جا کردند و عبرة للناظرین بر دروازه بیاویختند و خاطر ساکنان جمیع شد و اهالی هرات را ارتیاح حضور و انشراح صدور بوصول پیوست و صحاب بتول صدقات ارباب استحقاق رسانیدند و اجمال مظلمات مرقایع این سال قتل امرای ترخانیست مفصل این مجمل آنکه در اثنای این حال که مسطور شد پیوسته خبر میرسید که لشکر بسیار بهمه جوش پوش تیز کنار دجله توجه نصرت آیات میرزا ابراهیم مجتمع شده اند و شاهزاده جهانگیر بخیال تسخیر دارالسلطنه هرات دارد و در آن زمان زمام اختیار مملکت میرزا شاه محمود در قبضه اقتدار امیر شیر حاجی بود و ترخانیان با امیر نظام الدین درباب صلح آن دو پادشاه مشورت کردند و بان اتفاق نمودند که هر چه رای صواب نمای مهد علیا گوهرشاد آغا اقتضا فرماید بدان عمل نماید چه نسبت بانوی عظمی بان دو شاهزاده محبت بیشتر میداشت و مزاج آن حضرت مایل آن بود که میان آن دو قرة العین سلطنت صلح واقع شود و جهت سرانجام این کار ترکان نشاه که از معتمدان مهد علیا بود و عزیمت مرغاب نمود و از مجموع امرا مکاتبات برد و درین اثنا جمعی از مردم شریر فتنه انگیز در خاطر امیر شیر حاجی نشاندند که میل مهد علیا نسبت بمیرزا علاء الدوله و فرزندش میرزا ابراهیم روشن و مبین است و ترخانیان بنابر رعایت خاطر آن حضرت جانب ایشان را نخواهند گذاشت اکنون درین قضیه بدیده امعان باید نگریست و باید که ملاحظه کنند که مهم بانجر خواهد شد و امیر شیر حاجی متوهم شده و در دفع امرای ترخانی یکجهت شد و انقوم محتشم را از غرور کثرت اعوان و انصار و خیل و حشم بسیار بخاطر میگذشت که تصاریف روزگار و حوادث لیل و نهار قصد ایشان خواهد کرد و امیر شیر حاجی با پهلوان حسین دیوانه مقرر کرد که هرگاه که ترخانیان بکوشک باغ زاغان درآیند باید که نوکران دست بردی نمایند و در وقتی امرای ترخان انجا رفتند و امیر نظام الدین احمد بن امیر فیروزشاه چون وضع مجلس را دید دانست که فتنه متوجه است خود را ببهانه بیرون انداخت و او چون از در غیبت نوکران امیر شیر حاجی و پهلوان حسین دیوانه قصد ترخانیان کردند امیر اویس ترخانی کاردی در دست داشت که بدان گوشت پاره میساخت از بیم جان آن کارد را بر شکم امیر شیر حاجی زد و در آن مجلس امیر اویس ترخان و پسرش یوسف ترخان و امیر خسرو ترخان بتیغ ستم کشته شدند و امیر غیاث الدین علی ترخان را زخم کاردی رسید بهزار مشقت نیم جانی بیرون برد و امیر شیر حاجی از زخم کارد بر روی افتاده جمعی در گذشته بندپنداشتند و امیر محمد ترخان بناه به پهلوان حسین دیوانه برد و پسر او را از کوشک بیرون آمده و آن ناجوان مرد جوانی چنانرا بقتل رسانید و بجانب خواف که سیورغال او بود عزیمت نمود و امیر نظام الدین احمد از آن مهلکه بیرون رفته بسرعت مسافت می پیمود و از راه زیارتگاه عازم تون شد که بردن

که برادرش امیر علی سلطان حاکم آنجا بود و در اثنا راه بهلوان حسین دیوانه رسیده جنگ واقع شد و امیر نظام الدین احمد بدرجه شهادت رسید و امیر مشار الیه بصفات حمیده و سمات پسندیده اتصاف داشت و بکمال حسب و جمال نسب متحلی بود و از ملکات روحیه متحلی و امیر غیاث الدین علی ترخان و مولانا احمد بیاول از آن میان جان بکنار کشیده متوجه درگاه میرزا ابراهیم گشتند و امیر شیر حاجی چون مرتکب این امر خطیر شد میرزاده شاه محمود را بقلعه اختیار الدین درآورده مهد علیا گوهرشاد آغا را با ستصواب او بمشهد آورده در مدرسه خاقان سعید ساکن گشت و امیر مشار الیه از زخم کاری امیر اویس ترخان ضعیف و نالان بود و در اثنا خبر رسید که میرزا ابراهیم عازم جانب هراتست و میرزا شاه محمود و امیر شیر حاجی بباغ مختار رفته منزل ساختند و جناب فضایل مآب قاضی قطب الدین الاحمد الامامی باشارت مهد علیا گوهرشاد آغا قلعه را مضبوط ساخت و مستحفظان بر دروازه گماشت

ذکر وقایع حالات میرزا ابراهیم سلطان در اوان سلطنت و زمان اختیار

میرزا ابراهیم چون خود را از مجلس بیرون انداخت با احمد ترخان طایفه از ترخانیان بکنار آب مرغاب بدبخت جمعیتی دست داد و بعد از آن تفرقه و پریشانی بجمال اقبالش راه یافت و بار دیگر پای بمعارج سروری نهاد و اسباب پادشاهی او منتظم گردید و موکب ظفر انتساب از حدود مرغاب بنهضت فرموده بجانب دار السلطنه هرات روان شد و بعد از طی مراحل و قطع مسافت صباح روز سه شنبه سیزدهم رجب قریب بباغ مختار رسید و میرزا شاه محمود عنان فرار بجانب مشهد تافت و امیر شیر حاجی بحصار تیره تو شتافت و در این روز میرزا ابراهیم بطالع فرخنده و بخت فیروز در وقت نصف النهار بباغ مختار نزول فرمود و طایفه از بهادران به تکامیشی میرزا شاه محمود و جمعی در عقب امیر شیر حاجی رفتند و فوج اول ملک قاسم ولد میرزا اسکندر ترکمان و دولت کلدی و فراوان ترکمان و حاجی خلیل را گرفته بدرگاه پادشاه رسانیدند ملک قاسم و فراوان بشفاعت مهد علیا از کشتن خلاص شدند و دیگران بتعذیب شحنه سیاست گرفتار آمدند و فرقه دویم با امیر شیر حاجی رسیده حربی صعب واقع شده زخمی قوی بدست امیر مذکور زدند و خود تمش مجروح و بدحال بقلعه تیره تو درآمد و میرزا ابراهیم بتوفیق ملک علیم تختگاه آبا و اجداد خود قرار گرفت و خواص و عوام را در ظل عنایت خویش جا داد و در تاریخ جلوس او گفته اند

شاهی که بعدل دستگیر ملک است چون دولت و بخت تاکه بر ملک است

مسند شاهی چه بر مسند شاهنشاهی تاریخ جلوس بر سریر ملک است

و میرزا ابراهیم روزی چند از رنج راه و مشقت سفر برآسود و خواجه شمس الدین محمد بخاری را بشرکت خواجه محمد سعد الدین منصب وزارت سرافراز ساخت و ایشان اهل رعیت و وزرا لشکر را در عرض چند روز مستخلص گردانیدند و در این اثنا میرزا ابراهیم شنید که امرا میرزا بابر در حدود جام به موکب همایون میرزا شاه محمود پیوسته اند و عازم تسخیر دار السلطنه هرات شده اند و آوازه توجه سلطان سعید نیز گاهی بسمع علیه میرسید و میرزا ابراهیم بعزم رزم میرزا شاه محمود در حرکت آمده رایت جلادت برافراخت و قراولان را که از مخصوصان میرزا علاء الدوله بود در شهر داروغه ساخت و چون اعتماد کلی به جانب مولانا احمد بیاول داشت ضبط قلعه اختیار الدین را بعهده کاردانی او بازگذاشت و در حین توجه بجانب جام میر حبیب را که در زمان حبس شاهزاده بتقصیرات از او بوجود آمده بود فرمود تا سرنگون در چاهی آویختند و او بقبیح وجهی جان شیرین تسلیم نمود

بوسی کرت رای تدبیرست ملک زاده را در بلاخانه بست

چه دانی که با جاه و تمکین شود چه بیدق که ناگه فرزین شود

و خواجه وجیه الدین اسمعیل که سالها وزارت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله نموده بود در این ولا از میرزا علاء الدوله روی گردان شده و پناه بیارگاه فلک اشتباه آورده بحکم میرزا ابراهیم گرفتار گشت و بعد از شکنجه فراوان در قصبه فوشنج مقتول گردید القصه اندو پادشاه مطالب ملک در آمده در حوالی رباط امیر شاه ملک بهم رسیدند و میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته در برابر یکدیگر صف کشیدند و قاصد جان یکدیگر شدند و خاطر بر کشته شدن قرار دادند و برانغار و جوانغار میرزا شاه محمود حمله آورده میمنه و میسره میرزا ابراهیم را از جای برداشتند و گریختگان را تعاقب نموده چند فرسنگ راندند اما قلب منقلب نشد و از اینجانب امیر احمد ترخان با جمعی جوانان پلنگ خوی بر قول میرزا شاه محمود حمله آوردند و از آهنگ شیران بیشه وغا پای ثبات و قرار مخالفان متزلزل گشت و میرزا شاه محمود از معرکه روی گردان شده عنان عزیمت بجانب مشهد تافت و بسیاری از وجوه سپاه و اعیان درگاه او گرفتار شدند و چندان غنیمت که نطاق نطق از احاطه آن عاجز آید بدست سپاه منصور افتاد و میرزا ابراهیم بعد از آنکه مغلوب شده و دل از ملک و مال برگرفته بود و دلبعی امیر احمد ترخان غالب آمده و مردم آورده اند که ملازم میرزا شاه محمود به هرات رسیده خبر آورد که میرزا شاه محمود غلبه کرد و بعد از زمانی مردم انبوه آمده گفتند که میرزا ابراهیم غالب آمد و خود علی الصباح بدار السلطنه هرات نزول اجلال خواهد فرمود

ذکر عزیمت سلطان سعید بتسخیر دار الملک خراسان

سلطان سعید از آن زمان که بر سریر سلطنت ما وراء النهر تمکن یافت همیشه داعیه تسخیر خراسان بر ضمیر انور داشت و چون خبر فوت میرزا بابر بسمع اشرف آن حضرت رسید آن داعیه تاکید پذیرفت و در این اثنا امیر شیخ حاجی که حکومت بلخ باو متعلق بود قاصدی بسمرقند فرستاده معروض داشت که عرصه خراسان از پادشاهی نامدار خالیست اگر عنان عزیمت بدان طرف معطوف گردد بلی تکلف مجموع آن دیار در قبضه اقتدار خواهد آمد و سلطان سعید را بعد از استماع این حکایات مجال توقف و تاخیر نماند لاجرم لشکر یاسای کاکا داده عزم تسخیر خراسان بل مجموع ایران جزم فرمود و از دار الملک سمرقند بیرون آمده بسرعت تمام روان شد تا از جیحون عبور نمود و چنان بتعجیل میراند که باد صبا با کرم و سمند جهان پیما او نمیرسید و شب ابلق منصور منازل و مراحل می پیمود و در روز بهر جا که میرسید توقف میفرمود و چون بحدود هرات نزول اجلال فرمود قاصدی فرستاده و آمدن خویش اشراف و اعیان را با خبر ساخت چنانچه سبق ذکر یافت در وقت ورود قاصد بهرات جناب شیخ الاسلام اعظم مولانا قطب الدین یحیی تفتازانی که میرزا

ابراهیم آن جناب را برسم رسالت پیش سلطان سعید فرستاده التماس مصالحه نموده بود جواب شنید که بعد از وصول بهرات آنچه مقتضی وقت باشد بدان عمل نموده آید باز آمد و آن جناب بدروازهٔ ملک رسید و باتفاق مولانا احمد بیاول که داعیهٔ سرکشی داشت پل روان را کشیده و آن جناب درمیان پل روان و دروازه بیرون ماند درین اثنا خبر آمد که امیر سید مزید که از عظمای امرای سلطان سعید است نزدیک دروازه ایستاده مولانا احمد بیاول قضات و اکابر را طلبیده گفت میخواستم که باتفاق شما شهر را محافظت نمایم بنابر عدم مساعدت روزگار از آن خیال درگذشتم اینک کلید حصار شما دانید هر که خواهید تسلیم نمائید اما حصار اختیار الدین خانهٔ ولی نعمت منست و اعتماد بمن کرده است و از این سپرده تا رمقی در بدن دارم از آن کس نخواهم داد و از هیچ آفریده هراسان نخواهم شد و مولانا قطب الدین یحیی و سایر اشراف و اعیان بدروازهٔ ملک رفته در باز کردند و جناب شیخ الاسلام درآمده گروه انبوه از لشکر سمرقند بشهر ریختند و دار السلطنه هرات مفتوح شده اهل حصار از اطاعت داد عنان سرباز زدند و چون موکب ظفرنشان در شمال قریهٔ سملقان در ضمان تأیید ملک منان نزول اجلال فرمود سادات و قضات و اکابر و اشراف برسم استقبال بیرون آمدند و ظرایف نثار و پیشکش بجای آورده بسعادت تقبیل انامل فیاض سرافراز شدند و روز دیگر شهریار علی الاطلاق از دروازهٔ قبچاق بیرون آمده در باغ شهر که تختگاه قدیم سلاطین عظیم الشان بود فرود آمد و از حضرت جمعی از مخصوصان و معتمدان بارگاه سلطنت را پیش مولانا احمد بیاول فرستاده او را بانعام و عاطفت بیکران وعده داد و خدمتش را بانقیاد و اطاعت دعوت فرموده مولانا در جواب گفت که میرزا ابراهیم ولی نعمت منست و این موضع را بمن سپرده اگر در محافظت ودیعت اهمال ورزم بعصیان و کفران منسوب گردم و دیگران را بر من اعتماد نماند تا مخدوم من که دست تصاریف زمان هرگز بدامن عرضش مرساد در قید حیات باشد امثال این امور از من توقع نباید داشت و درین کار مرا معذور باید داشت و حضرت پادشاه باید که بیقین داند که اگر از آسمان تیغ بارد و از زمین سنان روید از آنچه گفتم تجاوز نخواهم نمود والسلام فرستادگان بازگشته آنچه شنیده بودند بموقف عرض رسانیدند و سلطان سعید بیرون رفته با مهد علیا گوهرشاد آغا ملاقات نمود و شرایط تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانید و باغ زاغان را مستقر سریر سلطنت گردانید و چون مولانا بجوابهای درشت مبادرت نمود آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته تجهیز اسباب محاصره فرمان داد و اهل قلعه پا در دامن ممانعت فشرده در مخاصمت اصرار مینمودند و مدت چند روز نایرهٔ قتال التهاب داشت و بیرونیان را همی ازیشان میرفت و چون آن قلعه قلعه ایست در نهایت متانت و رصانت و در آن زمان بمردان کار و ذخیرهٔ بسیار مشحون بود هرچند دستور الاعظم خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان در فتح آن سعی نمود بجائی نرسید و در اثناء این اوقات مفسدان بمسامع جلال رسانیدند که قاصدان میرزا ابراهیم پیش مهد علیا گوهرشاد آغا تردد مینمایند و اخبار ملک و لشکر تحقیق کرده باز میگردند مبادا که صورتی روی نماید که تدارک پذیر نباشد و از ثقات استماع افتاد که در اثنا آن سلطان سعید قاصدی بقلعهٔ تیره تو فرستاده امیر شیر حاجی را طلب فرمود مشار الیه جواب داد که تا گوهرشاد آغا در هرات باشد من این بنده را بآنجا ممکن نیست چه با وجود قتل ترخانیان و وجود حیات میرزا ابراهیم از او چگونه ایمن توان بود بالجمله سلطان سعید در نهم ماه مبارک رمضان آن بلقیس زمان را که منبع خیرات و مبرات بود بقتل رسانید و این مختصر گنجایش شرح و بسط آن ندارد و از غرایب وقایع آنکه در سنهٔ احدی و ستین و ثمانمایه خراج سه ساله هرات را بیکبار از رعایای بیچاره گرفتند نخست میرزا شاه محمود دوم میرزا ابراهیم سیوم میرزا سلطان ابوسعید و درینولا امیر شیر حاجی از قلعهٔ تیره تو بیرون آمده شرف پایبوس سلطان سعید حاصل کرده بعواطف خسروانه سرافراز گشت و کوتوالی قلعه را بمعتمدی تفویض نمود و بعد از آن صورتی غریب در قلعه روی نمود بیان این سخن آنست که مجهولی از سیاقیان کلکا با وغلی پیرک نام روزی گوسفندی چند بدر قلعه آورد و سخنی که داشت گفت و چون نماز شام در رسید التماس نمود که شب آنجا باشد ملتمس او مبذول افتاده پیرک با خود کمندی برده بود و چون از شب قدری بگذشت مردم حصار در خواب غفلت فرو رفتند پیرک جمعی که با ایشان مواضعه داشت یک یک را بکمند بالا کشید و چون از ده عام مرتبه رسید که دانستند که مردم قلعه را با ایشان تاب مقاومت نیست تیغها برکشیده بر سر کوتوال قلعه رفتند و او را چند زخم زده از حصار بیرون کردند و پیرک چنان قلعهٔ حصین متین که در ربع مسکون شبیه و نظیر نداشت بی تکلف بچنگ آورد و چون زمام قلعهٔ تیره تو در قبضهٔ اقتدار پیرک درآمد و تسخیر حصار اختیار الدین در حیز تعویق ماند و اخبار ناملایم از جانب بلخ و ماوراء النهر رسیدن گرفت سلطان سعید با امرا مشورت نموده رای همایون بر آن قرار گرفت که رایت نصرت شعار معاودت نماید و خللها که در ممالک محروسه راه یافته تدارک نماید

ذکر نهضت و معاودت سلطان سعید از دار السلطنه هرات بجانب بلخ

سلطان سعید چند گاه در هرات اقامت نموده بنابر مصلحت ملکی عزم رجعت مصمم گردانید و جناب معالی نصاب قاضی قطب الدین احمد الامامی را با دیگر اعیان طلبداشته فرمود که مخزون و مکنون خاطر انور آن بود که دار السلطنه هرات تختگاه ساخته در اینجا اقامت نمائیم اما امری چند در بلخ و ماوراء النهر سانح شده که معاودت فرض عین مینماید اکنون این شهر را بشما سپردم که بعد از اراده و توفیق پروردگار در فصل بهار متوجه اینجا خواهم شد و سلطان سعید مقرون بنصرت و تأیید در تاسع شوال از هرات نهضت فرمود و باقی مالات و مطالبات را بالتماس اقضی القضاتی معاف داشته فرمود تا منادی کردند که هیچ آفریده بر رعایا تعرض نرساند و پای عزیمت در رکاب ورود بسرعت در حرکت آمد و امیر ابراهیم الیغاچی پیشتر فرستاد و آغبار فتنهٔ میرزا احمد پسر میرزا عبد اللطیف را بضرب شمشیر آبدار فرو نشانند و امرا در نواحی بلخ بوی رسیده و جنگ کرده خاطر از جانب او فارغ ساختند و برادرش میرزا محمد جوکی جان از معرکه بیرون برد و سلطان سعید آن سال بفراغ بال در قشلاق بلخ نزول فرمود و بعد از ارتحال سلطان سعید از هرات مولانا احمد بیاول و تبرابا درکه در حصار اختیار الدین بودند در قلعه بگشادند و شهر را که روی بخرابی آورده بود بار دیگر

داده بود بار دیگر معمور و آبادان ساختند و میرزا ابراهیم در ولایت باخرز و خواف بود و چون از رفتن سلطان سعید خبر یافت استشعار نمود و مفسدان را که در زمان سلطان
سر برآورده بودند از پای درآورد و چون عرصهٔ دار السلطنه هرات از سرداری صاحب وجود خالی بود امیر احمد ترخان را بدان جانب فرستاد تا بتدارک خلل و خلل مشغول شود
و امیر مشار الیه در عید اضحی جهت ترویج روح گوهرشاد آغا آش بزرگ ترتیب فرمود و ختمات کلام الله بجای آورده بعد از اطعام لا کلام داد ذکر رفتن میرزا
ابراهیم بجانب استراباد و بازگشتن از مقصد بی نیل مراد چون میرزا شاه محمود از معرکه میرزا ابراهیم بیرون رفت بمشهد نزول فرمود
و روزی چند در آنجا توقف نمود و از آنجا باستراباد شتافت و امیر بابا حسن برادر امیر شیخ ابو سعید که در ولایت جرجان حاکم باستقلال بود خدمات شایسته بجای آورد
و اسباب سلطنت شاهزاده را مرتب داشتند و میرزا ابراهیم از جمعیت میرزا شاه محمود خبر یافته با سپاه منصور چنان در حرکت آمد که صبا از همراهی او باز ماند و از راه نسا و
ابیورد رفته چتر همایون فال سایهٔ اقبال بر دیار مازندران انداخت و میرزا شاه محمود نیز با سپاهی نامعدود از استراباد بیرون آمد و خاطر بر حرب و قتال قرار
داد و در خلال این احوال قضیه‌ای نادر که در خاطر هیچیک از ملازمان آن دو پادشاه نگذشته بود از کمین غیب در ظاهر شد بیان این سخن آنست که امیر بابا حسین از جهات
نخوت و استکبار برتر از اطوار امرا زندگانی میکرد و بسیار بلندتر از اکفاء و اقران میزیست و بعد از فوت میرزا بابر تجبر و تکبر او روی در تزاید نهاد و از حرکات ناپسند او
گردنکشان و سرداران مازندران آزرده خاطر میبودند و پیوسته از میرزا جهانشاه استدعای تسخیر ولایت استراباد مینمودند و میرزا جهانشاه نیز هوس تسخیر خراسان و طبرستان
در خاطر داشت و در آن وقت که میرزا ابراهیم عازم دیار جرجان گشت میرزا جهانشاه نیز بترغیب و تحریص امیر سید عبد الکریم متوجه آن صوب شد و از راه عقبه صندوق شکن
که پیک تیز رفتار خیال از پیچاپیچ آن راه بیرون نمیرفت بجد و جرجان درآمد و میرزا شاه محمود و امیر بابا حسن از استماع این خبر سراسیمه و حیران شدند و دست در دامن
فرار زدند و میرزا ابراهیم از شنیدن وصول میرزا جهانشاه مطلقا متأثر نگشت و حمل بر آن معنی کرد که این از جملهٔ مکرهای بابا حسن است و در همان منزل که این خبر باو رسانیدند
ایلغار فرمود و تا کفر سخی استراباد در هیچ مکانی توقف ننمود و نیکخواهان و بندگان معروض داشتند که در این موضع چندان توقف باید نمود که آغروق بما پیوندد و خبر
ترکمانان بتحقیق انجامد میرزا ابراهیم گمان برد که امرا از غایت خوف و جبن این سخن میگویند لاجرم از استماع این کلمات اعراض نموده جمعی از بهادران را بقراولی روانه
فرستاد و آن راهی بود پر از لای و گل مشتمل بر گذرهای تنگ که یک سوار از آن بزحمت میگذشت و اگر بجانب چپ یا راست از جادهٔ مستقیم میل کنند غالب آنست که بگل فرو رفته
هلاک شوند و در چنین راهی سپاه ترکمان خود را بقراول لشکر خراسان نموده عنان باز کشیدند و خراسانیان تصور کردند که مخالفان اندک و ضعیف اندیش راندند و لشکر ترکمان
جمعی کثیر از جنگلها بیرون آمده بر ایشان تاختند و اساس جمعیت الوس جغتائی را منهدم و ویران کردند و در آن حالت میرزا ابراهیم با دل پر امید و بیم از عقب سپاه چون دید که
کار از دست و تیر از شست رفته ناچار عنان بگردان از ستیز و آویز ببیابان گریز انعطاف داد و ترکمانان از قفای خراسانیان درآمده تیغ بیدریغ در ایشان نهادند و بسیاری
از سرداران و گردنکشان مثل امیر سلطان حسین ولد امیر فیروزشاه و امیر سید یونس پسر امیر سید خواجه را گرفته پیش میرزا جهانشاه بردند و میرزا جهانشاه بزبان طعن
از وی پرسید که تو سالهاست که دعوی پهلوانی میکنی و نان سپاهیگری میخوری بر سر چون من کسی باین سخن سپاه آمده جواب داد که دولت پادشاه قوی بود و بخت ما
مساعدت ننمود و پادشاهزاده خود را بسخن نیک اندیشان نشنید تا این ورطه پیش آمد الاصواب چنان بود که بر این کار فکری بر اصل کرده شدی میرزا جهانشاه فی الحال
بقتل او حکم فرمود و پادشاه بر بقیهٔ گرفتاران ترحم فرموده در بارهٔ ایشان عنایت و رعایت بجای آورد و همه را الاغ داده در ضمان سلامت بجانب خراسان
ارسال نمود و مدت سه ماه سپاه خسته و مجروح می آمدند و میرزا ابراهیم با پانزده نفر از معرکه بیرون رفته به نیشابور رسید و جمعی بوی پیوسته در شب یکشنبه نهم ماه صفر بدار السلطنه
هرات نزول فرمود و امیر احمد ترخان که بموجب فرموده ضبط هرات تعلق بوی داشت بشرایط استقبال اشتغال نموده نثار و پیشکش از خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و
اسبان راهوار و اشتران قطار و نقد و آنچه ممکن و مقدور بود بکشید و مولانا احمد یساول از حصار بیرون آمده بتقبیل انامل فیاض سرافراز شد و چون با سپاه سمرقند
مقاومت نموده متعهد کارهای بزرگ شده بود و در محافظت قلعه سخن کوشید چشم آن میداشت که بزیادتی عنایت و عاطفت پادشاهانه اختصاص یابد و
میرزا ابراهیم همه را کان لم یکن انگاشته بلکه مبلغی از وجه علوفه و انعام که از دیوان اعلی بنام وی اطلاق یافته بود از بی اهتمامی پادشاه واصل نشد و دیگر اهانت
نیز نسبت بوی بجای آوردند و در این اثنا یکی از ثقات بقلعه درآمده با مولانا گفت که شما را خواهند گرفت باید که شرط احتیاط بجای آرید و مولانا احمد از این سخن خائف
و هراسان گشته در سلخ ماه صفر اظهار خلاف کرده پل دروازه حصار را برکشید و میرزا ابراهیم از استماع این خبر پریشان گشت و سوگند بر زبان آورد که با او هیچ بدی در
خاطر ندارم بلکه در بارهٔ او عنایت و عاطفت بیکران مبذول خواهم داشت و امیر احمد ترخان و جمعی را پیش او فرستاد تا در ازالهٔ وحشت او کوشیدند و او را در فکی شهر علاوه
کوتوالی قلعه گردانیدند و هر چند مبالغه نمودند که مولانا یکبار دیگر بیرون آید که تقاعد او از خدمت بالکل موجب تنفر خاطر پادشاه میشود مولانا بآن کلمات التفات
نفرمود و پای ثبات در دامن قرار کشیده گفت من بنده و خدمتکار پادشاهم و خاک ساحت آن درگاه لیکن مصلحت خود بیرون آمدن نمی‌بینم و چون برامرا و پادشاه
روشن شد که مولانا احمد گرگ کهن سال که با فسون و دمدمه فریفته نخواهد شد و ما دام که این آدمی ملازم ما وای خود است دست از دامن طلب او باز داشتند و قلعه خانه را
ملوغاوکر او بتصرف او باز گذاشتند و از برای او و نوکران که بمحافظت قلعه قیام مینمودند علوفه و مرسوم تجدید معین ساختند و در تضاعیف این حالات امرا میرزا ابراهیم چنان

مصلحت دیدند که با سلطان سعید از در مصالحه درآیند و بنیان مصادقت را با مراسم مواسات موکد سازند و از برای تمام این مهم شیخ الاسلام اعظم شیخ نورالدین محمد و لدی طوایف الامم شیخ بهاء الملة والدین عمر و جناب نجابت مآب خواجه محمد کسوئی که از اولاد قدوه مشایخ عظام احمد جام که بزیور ورع و اطلاع بر دقایق علوم تصوف و امتیاز تمام داشت مقرر شدند و بعد از آنکه دو مرشد روشن ضمیر که آفتاب و ماه اقتباس نور از باطن ایشان مینمود بترتیب اسباب سفر مشغول شدند ناگاه والده مسعوده قرة نیر ثالث سیرین کردانیدند و فرمان داد که آن جناب به بلخ رفته در امر مصالحه سعی مشکور بجای آورند و در آن جماعت در قلب زمستان که پیوسته برف و باران میبارید روان گشتند و چون بقبة الاسلام بلخ رسیدند سلطان سعید شرایط تعظیم و احترام بجای آورد و ایشان صورت اخلاص و دولتخواهی و اطاعت و انقیاد و داعیه خدمت و مواصلت میرزا ابراهیم را بزبان گوهر افشان گذرانیدند و متقبل شدند که اگر جهة ازدواج روی نماید خطبه و سکه در دار السلطنه هرات و مضافات آن بنام و لقب همایون موشح و مزین گردد و سلطان سعید در جواب مشایخ عظام فرمود که میرزا ابراهیم را بجای فرزند ارجمند است و از دیرباز داعیه ازدواج با او مکنون ضمیر انور است و هر ولایت که خواهد با و مسلم دارم اما مشروط آنکه اتفاق نموده لشکر ترکمان را که خیال تسلط باین مملکت در سر دارد دفع نمائیم و اگر خواهد که با ما ملاقات نکند کومکی باید که روز مصاف موافقت نماید و سخن برآن قرار گرفته سلطان سعید نسبت با مشایخ کرام انعام و اکرام بجای آورده رخصت انصراف ارزانی داشت که پیش از همه جناب شیخ نورالدین محمد بهرات آمده حالات بلخ را بسمع میرزا ابراهیم رسانید و از غرایب اتفاقات آنکه در آنسال اعنی سنه اثنین و ستین و ثمانمائه چند پادشاه ذو شوکت و حاکم با سطوت در ولایت خراسان رایت استقلال برافراشتند و میرزا جهانشاه از ولایت عراق و آذربایجان بالشکرها روی باسفراین نهاده روزی چند بساط عیش و نشاط ممهد گردانید و میرزا سلطان ابوسعید در قبة الاسلام بلخ امر نزول ساخت و میرزا علاء الدوله بعد از چند سال از دشت قبچاق و اوزبک آمده در ولایت ابیورد مقیم شد و ولد او میرزا ابراهیم در هرات نشسته مردم از استقلال میزد و میرزا سنجر در مرو پروای دیگران نداشت و میرزا شاه محمود با بعضی امرا در طوس بسر میبردند و ملک قاسم ولد اسکندر قرایوسف باتفاق امیر خلیل از سیستان آمده تا قصبه اسفراین در هیچ مکان قرار نگرفت و در قلعه اختیار الدین مولانا احمد بیساول رایت استبداد برافراشته بهیچکس بالنظر نمی آورد و قلعه سرخس را میرزاده عبدالله پیرزاده و قلعه عماد را امیر بابا حسن داشت و ولایت جنوشان را حسن تیمور ضبط مینمود و قلعه طلس را امیر اویس بن امیرخاوند شاه پناه خود ساخته محفوظ میداشت و مثل این جمعیت و پریشانی که هر دو نقیض اند در یک اقلیم غالبا کم روی نموده است

ذکر ملاقات میرزا علاء الدوله با ولد رشید خود میرزا ابراهیم و رفتن آن جناب بهرات و بازگشتن او و ابتلای مردم از هجوم لشکر ترکمان بتوهم و خشیت عظیم

میرزا علاء الدوله که مدتی بمقتضای حوادث جهان در اطراف سرگردان میگشت بعد از استماع واقعه میرزا بابر از اقصای ولایت اوزبک بخراسان درآمد و قاصدان پیش فرزند خود میرزا ابراهیم فرستاده و او را از وصول خویش اعلام داد و بمقتضی کلمه الملک عقیم این معنی بر خاطر شاهزاده گران آمد اما اظهار استبشار نموده بملاقات و تبرکات مرغوب در صحبت رسولان چرب زبان پیش پدر بزرگوار روان گردانید و چون مسافت میان شاهزاده و پدر نزدیک شد میرزا ابراهیم در استقبال استعجال نموده در کنار آب سنجاب اجتماع آن دو گوهر دریای سلطنت در یک درج و دو دری سمار خلافت در یک برج دست داد میرزا علاء الدوله فرزند ارجمند خود را در آغوش مهربانی کشید و قرین مسرت و شادمانی گردانیده پدر بزرگوار و پسر نامدار سرگذشت خویش درمیان آوردند و در باب امور ملک حکایتها گفته قرار بر آن شد که میرزا ابراهیم بالشکرها در تخت ملک توقف نماید و میرزا علاء الدوله بهرات رفته چند روزی از کوفت و رنج راه برآساید بعد از آن میرزا علاء الدوله روی بتختگاه آبا و اجداد خویش آورده روز جمعه بعد از نماز از جانب قریه ساق سلمان مانند خورشید تابان پرتو نور بر حوالی دار السلطنه هرات انداخت سادات و قضات و اکابر و اشراف برسم استقبال بیرون آمده بموکب همایون پیوستند و شرایط اعزاز و اکرام بجای آوردند و از سوقیه و ارباب حرف و اهل ساتیق چندان ازدحام واقع شد که در هیچ مکان عشر آن کس نشان نداشت و میرزا علاء الدوله از سر خیابان خرامان و نازان بشهر درآمده به مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا رسیده فرود آمده بلوازم زیارت قیام نموده از آنجا متوجه باغ زاغان شده و چند روز در آن موضع دلکش با پری پیکران حور وش بعیش و حضور و لهو و سرور گذرانید و حظی تمام از جهان فانی در عالم جوانی برداشت و در آن ایام مولانا احمد بیساول که ضبط قلعه اختیار الدین در قبضه اقتدار داشت از میرزا علاء الدوله التماس نمود که قدم رنجه فرماید و آن شهریار نیکو اخلاق ملتمس او را مبذول داشته بقلعه تشریف برد و مولانا احمد هر چه از ایام سابق از نقد و جنس که جمع آورده بود بموقف عرض رسانید و خدمات شایسته او در محل قبول افتاده میرزا علاء الدوله درباره مولانا شرف مرحمت ارزانی داشت و نوازش بسیار فرمود و در آن اوقات میرزا علاء الدوله بسرشار امر فرمود و مبلغی خطیر بر موالی و عبید رقم فرمود و آن وجوه هنوز وصول نیافته بود که مفارقت ملک و مال اختیار فرمود و بیان این سخن آنست که در اثنای مطالبه از جانب میرزا ابراهیم قاصدی آمده پیغام آورد که لشکر ترکمان نزدیک رسید و محل توقف نیست مقتضی وقت آنکه ما و شما روی باطراف نهیم اکنون موکب همایون براه لنگر امیر غیاث عازم یکه النگ شد آن جناب باید که خود را از مضیق شهر برجهند زود تر بیرون افکند بهتر است از استماع این خبر میرزا علاء الدوله را مجال اقامت نماند و بر جناح استعجال قرین حزن و ملال از وطن مالوف ارتحال نمود و سادات و قضات و علما و اشراف و اعیان و اکابر و خواجگان و کلانتران و متعینان بل وضیع و شریف و غنی و فقیر و توانگر و درویش از بیم سپاه ترکمان چنان سراسیمه شدند که نزدیک بآن رسید که یکدیگر را نشناسند و زمرهٔ که از خرد بهره داشتند دست اهل و عیال خود گرفته راه دور و دراز پیمودند و بعضی نازنینان سایه پرور را از آفتاب حوادث پیاده و بدحال گریزان شده دو سه فرسخ قطع نموده پایهای ایشان آبله کرده در کمرکوه گرسنه و تشنه آرام گرفتند و معنی یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه بوضوح پیوست

پیوست و رنود و اوباش از بیرون شهر دست برآورده غارت عام کردند و بدرا و مواسا میان مردم خانه و هول روز قیامت آشکارا گردید و مولانا احمد بیاول
از غصه اندرون شهر پیش بیرون بنتوانست آمد و چون تشویش و تفرقه مسلمانان از اعتدال درگذشت ناگاه از مهب و لا تیأسوا من روح الله نسیم عنایت وزیدن گرفت و
صبح امید از مطلع سعادت درخشیدن گرفت و بقیه مردم که از ده یکی مانده بودند بفراغ بال در منزل خود آرام گرفتند بیان این سخن است که میرزا جهانشاه بقصبه کوسویه رسید
خبر جلاء مردم از اوطان خویش و ظهور اسباب فتنه چنانچه واقع شده بود شنید بدست قاصدی جلد استمالت نامه بهرات فرستاد و رعایا و بیچارگان را بعدل و داد نوید و بیم
میرزا دبنجار برا که از امرای میرزا سلطان محمد بود بداروغگی شهر تعیین نموده فرستاد و رایت جلادت برافراخت و بآهنگی در حرکت آمد و چون بتختگاه حضرت خاقان سعید نزول نمود
بقیه اهالی و اشراف که در هرات مانده بودند بمراسم نثار و پیشکش قیام نمودند و میرزا جهانشاه مجموع را رعایت و عنایت فرمود و جناب مولانا عبد الجلیل محتسب و مولانا جلال
الدین قاضی که باستقبال شتافته و در اثنای راه با پادشاه ملاقات نموده بود بعنایت بیکران اختصاص یافت و برحسب فرمان در شهر منادی کردند که احدی از گماشتگان و
لشکریان بشلتاق اینکه فلان نوکر فلان بود بعرض نرسانند و میرزا جهانشاه بر سریر سلطنت متمکن گشته حکم فرمود که مثله احکام حضرت خاقان سعید را ممضی و مجری دارند
و رسول امیر خلیل از سیستان آمده تحف و هدایا گذرانید و میرزا جهانشاه فرستاده را بانعام ممنون ساخته باز گردانید و در این اثنا بمسامع جلال پیوست که میرزا ابراهیم درغورباط
و میان پدر و فرزند نقار و رنجش پدید آمده و در آن سرزمین آشوب فتنه روی نموده و کشف این امر مهم آنکه امیر خلیل پیش میرزا علاء الدوله تقربی تمام داشت و ولد او محمد خلیل
شبیخون بر سر قراباهادر که قراول میرزا ابراهیم بود برده و جهات او را در عرصه غارت و تاراج برآورد و میرزا ابراهیم شکایت نزد پدر فرستاد و میرزا علاء الدوله در جواب
فرمود که قراباهادر غلام فست و از او بر حاشیه خاطر اینجانب غباری نشسته بود بدین سبب این آسیب بوی رسید از این جهت میان پدر و پسر محبت و یگانگی بوحشت و بیگانگی تبدیل
یافت و پدر و پسر بقصد یکدیگر کمر بستند و از جانبین لشکرها ترتیب داده باهنگ جنگ قدم پیش نهادند و مسافت میان برده و فریق بیکدیگر رسیده محاربه واقع شد
میرزا ابراهیم گرفتار گشت و او را محبوس کرد و بعضی امرای ترخانی که شیوه نامهربانی نسبت بشاهزاده بظهور آورده بود و متابعت امیر خلیل را عاری عظیم شمردند و با امیر عبدالله
خواجه متفق شده سر بر غوغا کشیدند و میرزا ابراهیم را از حبس بیرون آورده بعزم معاودت تولک رایت جلادت برافراشتند و بار دیگر کوکب طالع شاهزاده از حضیض نکبت باوج
شرف و عزت رسید و چون تفصیل این احوال بمسامع جلال میرزا جهانشاه رسید مسرعی باستدعای میرزا علاء الدوله فرستاد و آن جناب وعده آمدن باردوی اعلی پیوست
و میرزا جهانشاه فرمود تا امرای میرزا علاء الدوله را باحترام تمام ... و در تضاعیف اینحالات امیر پیربداق که ولد میرزا جهانشاه و حاکم مملکت فارس
بود بخدمت پدر نامدار خود پیوست و سبب آمدن او آنکه میرزا جهانشاه از شنیدن کثرت لشکر سمرقند اندیشناک شده باستدعای پیربداق ایلچی فرستاد و مشار الیه بعد از روز ...
بهرات رسید و میرزا جهانشاه مستظهر گشته اظهار استبشار نمود و وزیر و مشیر خود سید عاشور که بزیور خرد متحلی بود همراه خود آورده و او را مصحوب فرستادگان سلطان سعید روانه
گردانید و چون ایشان باردوی همایون رسیدند سید عاشور بوسیله امرای عظام بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر سرافراز گشت و بعد از تمهید مقدمات ... که بندگی
میرزا جهانشاه بجهت این مهم او را فرستاده تا آنچه قاصدان پادشاه از زبان صلح و صفا بمسامع علیه آنحضرت رسانیده مشافهه و مواجهه معلوم کنم تا اساس محبت استحکام یابد
سلطان سعید بملایمت در آمده کلمات محبت آمیز فرمود و یکی از معتمدان را تعیین نمود که بمصاحبت سید عاشور پیش میرزا جهانشاه رود و در اثنای این حالات امیر احمد ترخان و
بعضی از قرابتان او طریق بیوفائی مسلوک داشته سر از متابعت میرزا ابراهیم باز زدند و پای از دایره مطاوعت او بیرون نهاده و شیوه خذلان شعار و دثار خود ساخته روی بدرگاه
میرزا جهانشاه نهادند و بشرف پایبوس سرافراز شده بصنوف نوازش و عنایت پادشاهی اختصاص یافتند و بعد از چند روز سید عاشور باز آمد و از جانب سلطان سعید قاصدان
همراه او رسیده سخنان بعرض میرزا جهانشاه رسانیدند و خاطر اکابر و اصاغر اطمینان یافت

ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب دار السلطنه هرات و عود میرزا جهانشاه بعراق و آذربایجان

چون سید عاشور بازگشت میرزا جهانشاه از النک کهدستان که روزی چند
در آنجا طناب اقامت کشیده بود بدامن کوه مختار که در شمال هرات واقع است آمد بدان نیت که قشلاق همانجا کند ناگاه خبر متواتر شد که میرزا سلطان ابوسعید از کنار
آب مرغاب با لشکری بیحساب از راه لنگر میر غیاث روان شده و بجد و قصبه او به رسیده و بعضی مردم ترکان که در آن حدود بودند گرفتار شده برخی فرار نموده
و آهنگ جدال و عزم قتال دارد از استماع این خبر دود حیرت و دهشت بکاخ دماغ ترکمه تصاعد نمود و میرزا جهانشاه سراسیمه و متحیر گشت و آتش غیرت در کانون ضمیر او اشتعال
نموده بالشکری افزون از تخمین و قیاس بجانب هرات روان شد و در آن مدت توقف نمود و امیرزاده پیربداق که ارشد اولاد او بود بمراسم قراولی از پیش روانشد و جوانان
جانبین در میدان آمده آتش پیکار برافروختند و جمعی از گردنکشان لشکر ترکمان گرفتار شده بعضی بقتل آمدند و میرزا پیربداق گریزان و نالان بخدمت پدر آمده شرح آن حادثه
بعرض رسانید و میرزا جهانشاه از مشاهده اینحال و استماع این اخبار نا ملایم که از جانب آذربایجان شنیده و خلاص شدن پسر او حسین علی از حبس و استیلای او بر آن ولایت دل از
حکومت خراسان برگرفت و بکلی همت بر آن گماشت که خود را از آن مهلکه خلاص داده بیرون افکند و بعد از تامل و اندیشه سید عاشور را در خلوتی طلبیده با او گفت که
تو را یکبار دیگر پیش سلطان ابوسعید باید رفت و سعی باید نمود تا صورت مصالحه روی نماید و سید عاشور باردوی سلطان سعید رفت و امرا را وسیله ساخته حدیث صلح
و صفا بعرض رسانیدند و بعد از تردد مهم مصالحه قرار یافته میرزا جهانشاه بآذربایجان معاودت نمود و بعضی گفته اند که چون امرا حدیث صلح درمیان آوردند پادشاه فرمود

جمال مقصود وقتی بر منصهٔ ظهور جلوه‌گر آید که میرزا جهانشاه دست تصرف از ولایت خراسان و فارس و عراق کوتاه کند و بآن ملکی که حضرت خاقان سعید او را ارزانی
داشته قناعت نماید و بعد از گفت و شنید بسیار و تردد ایلچیان سلطان عزت نشان در مقام ملاطفت و عنایت آمده از سر آن مبالغه درگذشت و قضیهٔ صلح بران قرار گرفت
که میرزا جهانشاه مجموع مملکت خراسان بنواب دیوان اعلی گذارد و میرزا جهانشاه ازین معنی ممنون گشته بدین جمله عهد و پیمان بستند که از ینجانب بهمان تعلق سلطان سعید
داشته باشد و از آنجانب بمیرزا جهانشاه و سید عاشور مقضی المرام بازگشت و خبر اتمام مصالحه بعرض همایون رسانید و لشکر ترکمان از مزرعهٔ یحیی آباد که هنگام صلح در آنجا
مقام داشتند معاودت نموده از جانب هرات عنان بجانب عراق منعطف گردانیدند و آتش ظلم ترکمه که در آن چند روز بالا گرفته بود منطفی گشت و غبار فتنهٔ آن قوم
بیباک که ساطع گشته بود فرو نشست و عامهٔ رعایا بل کافهٔ برایا از حوادث زمان و تصاریف دوران خلاص شدند و در مهاد امن و امان آسودند و سلطان سعید
بطالع سعد و بخت میمون بر سریر سلطنت خراسان آرام گرفت و در بسیط عالم بساط عدل و داد بنهاد و غایت مبالغه بجای آورد و اثر مستان قحط و غلا در ولایت خراسان
تخصیص در هرات بمرتبه رسید که از نان نشان نماند و دانهٔ گندم بقیمت از دانهٔ مروارید خوشاب درگذشت و بهره و نصیبها و هبتها و کس از گرسنگی جان میدادند و اگر سگان
در بعضی اسواق نان سید ندمیربودند و خود را بر روی افکنده میخوردند و اگر صد شمشیر بر سر میخوردند سر بالا نمیکردند تا نان میخوردند و اگر در دکانی اندک نانی در صد دینار
میاوردند و چوبدار با قوت تمام از دو طرف دکان ایشان ایستاده از اصیانت مینمودند و قوت خلایق از فقدان نان ساقط شده و گاهی بدیدن قرص خورشید راضی شده
این نیز از حجاب سحاب در آن زمستان روی نمینمود و مدتی مدید احوال بلاد و عباد بدین و تیره گذران بود تا حضرت رازق علی الاطلاق غلا و عسرت از میان برداشت

ذکر محاربهٔ سلطان سعید با پادشاهزادگان پاکیزه گوهر و فرار میرزا ابراهیم از بند و قتل میرزا سنجر از خاصیت گردش فلک پیر و سیر هفت اختر

چون خاطر خطیر جهانگیر یعنی سلطان سعید از دمدمهٔ لشکر ترکمان فراغت یافته سپاه
سمرقند را رخصت معاودت ارزانی داشت و بیش از دو هزار سوار جلادت آیین در ظل رایت نصرت قرین نگاه نداشت و میرزا سنجر و میرزا علاء الدوله و میرزا
ابراهیم از عزیمت سپاه سمرقند آگاهی یافتند و بی لبث و درنگ بنیت محاربه و جنگ در حرکت آمدند و رسل و رسایل بیکدیگر ارسال داشتند و در باب مقاتله فضول پرداختند
و بخیال آنکه لشکر منصور از نهایت قلت تاب معرکه نخواهند آورد خاطر بر استیصال سلطان سعید قرار دادند و در حوالی سرخس بهم پیوستند و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر
انور تافت همت عالی نهمت بر دفع ایشان گماشت و با آن قدر لشکر که همراه داشت عنان عزیمت بآنطرف تافت و پیش از تلاقی فریقین از اتفاقات حسنه میر سید بدیع
و امیر سلطان احمد ترتاش با سپاهی آراسته بموکب همایون پیوستند و در میان مرو و سرخس آن دو سپاه رزم خواه بیکدیگر رسیدند و در برابر هم صف بر کشیدند و امواج
دریای سپاه در تلاطم آمده مخالفان فدائی وار بیکبار حمله آوردند و میمنه و میسرهٔ سلطان سعید را از جای برگرفتند و بعضی از گریختگان بماوراء النهر رسیده اخبار غیر واقع
در افواه انداختند و دیار ماوراء النهر بنوعی بهم برآمد که بداندیشان را خیال فاسد در دماغ راه یافت و آتش فتنه و شورش در آندیار بالا گرفت و خبر انهزام پادشاه جهان گشا
در اقطار بلاد خراسان و مازندران شایع شد القصه سلطان سعید با وجود یأس از مقاومت بمعاونت جوانغار و برانغار با سپاه قول که در ظل رایت نصرت شعار
قرار داشتند بطرف مخالفان در حرکت آمده و بهادران قول بضرب شمشیر آبدار سلک جمعیت ایشان را پریشان ساختند و میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از معرکه بیرون
رفتند و میرزا سنجر را گرفته پیش سلطان سعید در آوردند و بموجب فرمان آن پادشاه نیکو سیر را بقتل آوردند و از امرای آن جناب شیخ ذوالنون و محمد بیک را نیز بهمان شربت
چشانیدند و امیر عبدالله خواجه ترخان را که از امرای میرزا ابراهیم بود در عقب یاران فرستادند و این واقعه در ماه جمادی الاول سال مذکور بظهور آمد و سلطان سعید شکر
نعمای الهی بجای آورده بهادرانی که در آن معرکه جانسپاری کرده بودند بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسانید و فتح نامها باطراف ممالک فرستاده و میرزا علاء الدوله
و میرزا ابراهیم از آن معرکه عنان برتافته تا ولایت مزینان در هیچ مکان توقف ننمودند و سلطان سعید امیر علی فارسی و امیر سید مزید را بتکامیشی گریختگان روان کرد
و رایت نصرت شعار بطرف هرات معاودت فرمود و در اثنای جناب ولایت مآب خواجه شمس الدین محمد المشتهر بخواجه کوسوی بجوار رحمت ایزدی پیوسته قریب بمسجد جامع
که متوطن بود مدفون گشت و موکب ظفر نشان بجلکا بادغیس رفته از آنجا متوجه کتور شد و از آنجا در ضمان دولت بمقر عز و اقبال مراجعت نمود و در این اثنا دو عمارت
عیدگاه دار السلطنه هرات از خاطر خطیر آن حضرت سر برزده و مهندسان باریک بین بموجب فرمان پادشاه روی زمین در اندک زمانی آن عمارت را در کمال تکلف و زینت
باتمام رسانیدند

ذکر فتح قلعه تیره تو و نهایت کار پیرکه و قتل او

چون خاطر خطیر اشرف سلطان سعید از مهم دشمنان فراغت یافت
همت بلند نهمت بر تسخیر قلعهٔ تیره تو که در استحکام از سایر قلاع ربع مسکون امتیاز دارد مصروف گردانید جمعی از امرا را بمحاصره آن تعیین نمود و حکم شد که خواجه شمس الدین محمد
صاحب دیوان بصوب آن شتابد و مداخل و مخارج حصار را احتیاط نموده موضع ساختن مقابل کوب معین سازد و خواجه مذکور بپای قلعه رفته بهر موضع که مناسب
انگار بود احتیاط کرده بازگشت و صورت حال را بموقف عرض رسانید و تدبیر در نظر پسندیدهٔ پادشاه روشن ضمیر افتاد و جناب خواجه باشارت علیه مراجعت نموده بساختن
مقابل کوب مشغول شد و فرمان نفاذ یافت که امیر سید مزید نیز بآنطرف رفته در ساختن مقابل کوب جد و جهد نماید و امیر و وزیر بنوعی در آن سعی نمودند که مدتی بر آن مقصود
ننمود و جمعی از سرانگان تعیین فرموده مقرر کردند که ایشان بمحاصره مشغول شوند و چون مهمات آنجانب حسب دلخواه قرار یافت امیر کبیر و وزیر صایب تدبیر بدرگاه فلک اشتباه آمده و دربار

و ارباب قلعه از محاصره اندیشناک شده دران اثنا صورتی روی نمود که در خاطر هیچکس نبود مفصل این مجمل آنکه در زمانی که امرای سلطان سعید بجد و جهد تمام بمحاصره قلعه مشغول بودند بیرکه در باب بعضی از اهل حصار بدگمان شده جمعی از ایشان را بقتل رسانید و برخی از آن طبقه دست در دامن استیمان زده ابرای ذمه خود کردند و بجان امان یافتند آنجماعت از یاس و سیاست بیرکه متوهم بودند و با یکدیگر گفتند که این مرتبه که بمردم ما رسید بسبب مخالفت است که از مردم ما نسبت بحضرت اعلا صدور یافته و موافقت با این کهنه بیدولت موجب شقاوت و نکبت است و باهم قرار دادند که بیرکه را از میان برگیرند و مکتوبی بامرا که بمحاصره اشتغال داشتند نوشته از بالا بزیر انداختند و صبح با تیغهای کشیده بر سر بیرکه ریختند و سرش را از بدن جدا کرده روانه هرات گردانیدند و بدین خدمت شایسته توسل جستند **ذکر وقعه هایله میرزا ابراهیم و ولادت میرزا شاهرخ و دیگر وقایع که در سنه ثلاث و ستین و ثمانمائه روی داد** میرزا ابراهیم از معرکه سلطان سعید روی گردان شده تا حدود دامغان عنان باز نکشید و میرزا علاء الدوله دران نواحی از پسر مفارقت کرده جمعی کثیر در ظل رایت میرزا ابراهیم مجتمع شدند و شاهزاده معاودت نموده بجانب مشهد در حرکت آمد و در اثنای راه مزاج همایونش از جاده اعتدال انحراف جسته و روز بروز مرض در اشتداد بود تا برحمت ایزدی پیوست و نعش آن جناب را بهرات آورده در گنبد مدرسه گوهرشاد آغا دفن نمودند و دیگر از وقایع این سال آن بود که حضرت نواب بمیمنت سلطان سعید را از بانوی عظمی قیصر سلطان بیگه بنت میرزا علاء الدوله فرزندی ارجمند ارزانی داشت و بمیرزا شاهرخ موسوم آمد و بعد از تقدیم مراسم جشن و سور سلطان سعید پرتو التفات بر تنظیم مصالح جمهور انداخت و امیر نظام الدین علی فارسی برلاس را با جمعی از امرا بمحاصره قلعه عماد فرستاده و دیگر از وقایع امسال فتح قلعه عماد است و قلعه مذکور را میرزا علاء الدوله عمارت کرده بود و خزاین و دفاین بآنجا نقل نموده و در زمان میرزا بابر مفتوح گشت چنانچه گذشت و بعد از وفات پادشاه مرحوم آن قلعه بدست امیر باباحسین والی استرآباد افتاد او دل دران حصار بسته شخصی از معتمدان خود را موسوم بمحمد دیوانه بکوتوالی آنجا نصب فرموده بعد از قتل باباحسن محمد دیوانه در آنجا متمکن گشت و نواحی و حوالی حصار را غارت کرد چون سلطان سعید بر سریر سلطنت خراسان تمکن یافت استمالت نامه بمحمد دیوانه فرستاده او را بایلی دعوت فرمود و خدمتش امتثال نموده از آنجا بیرون آمد اما عند ورود سپردن قلعه تعلل نموده بمشهد رفت و چون امیر علی فارسی بآنجا رسید بجز تسلیم چاره ندید و امیر مشارالیه صورت حال را معروض داشت و ملایم مزاج همایون افتاده باقدر امیر علی از ایوان کیوان بگذرانید و فرمان داد تا برج و باره او را درهم کوفتند چه از آبادانی آن حصار جز خرابی مسلمانان فایده نبود و موکب فلک احترام در ماه ذیقعدة الحرام بعزم قلعه تیره تو در حرکت آمد و بمقصد رسیده وضع آن در نظر اشرف بغایت مستحسن افتاد و فرمان داد تا ذخیرهای بسیار در آنجا جمع آوردند و از آنجا مراجعت فرموده در دهم ذی حجه بدار السلطنه هرات فرود آمد و دیگر از وقایع این سال قتل میرزا شاه محمود پسر میرزا بابر است تفصیل این اجمال آنکه میرزا شاه محمود پیش از واقعه سلطان تخت روی بسیستان نهاده با میر خلیل پناه برد و آن امارت مآب طریق اعزاز مسلوک داشته در رکاب شاهزاده متوجه کابل شد و امیر باباحسن حاکم اندخود بمحاربه پیش آمد و امیر خلیل از نهایت غرور در مقابل مساهله ورزید و امیر باباحسن فرصت غنیمت دانسته بر سر امیر خلیل تاخت و سلک جمعیت او را پریشان ساخت و میرزا شاه محمود بزخم تیر مجروح گشت و هم بران زخم درگذشت و امیر شیخ قیام که مدتی منصب صدارت میرزا بابر بوجود شریف او مزین بود در آن معرکه شهادت یافت و امیر خلیل بهزار محنت نیم جانی از آن معرکه بیرون برد و امیر باباحسن واقعه را عرضه داشت ایلچیان پایه سریر اعلا کرد و در غره ذی حجه سال مذکور امیر نور سعید که از امرای کبار میرزا بابر بود و بمزید قرب اختصاص امتیاز داشت از طرف ماوراء النهر رسیده بدستور سابق در دیوان اعلا مهر زده در جرگه نوئینان عالی مقام انتظام یافت **ذکر بعضی از قضایا و احوال بر سبیل اجمال که بعد از انقضای این سال روی نمود** در شهور سنه اربع و ستین و ثمانمائه سلطان سعید پرتو التفات بر صفحات احوال شاه یحیی سیستانی که از اولاد ملک علی بشجاعت و سخاوت امتیاز داشت انداخت و نامت ملک نیمروز را برسم سیورغال بنام او فرمود و حکم کرد که امرای عظام مثل امیر شیخ حاجی و امیر شیر حاجی و امیر قنبر و علی میرآخور بسیستان رفته دست تسلط امیر خلیل را از تصرف آن ولایت کوتاه سازند و امرا حسب فرمان بطرف سیستان روان شدند و در اثنای راه شنیدند که امیر محمد ولد امیر خلیل و حرم او بشفاعت امیر مشارالیه میرسند امرا مصلحت چنان دیدند که یکی از ایشان پیش امیر خلیل رود و او را از سطوت قهر جهانسوز بترساند و بلطف مرحمت عالم افروز امیدوار گرداند و از اندیشه مخالفت تحذیر نموده بتقبیل ساحت گردون اساس ترغیب فرماید بعد از تقدیم مشورت قرعه اختیار بنام امیر حسن ملکی برآمد و خدمتش بعزم ملاقات امیر خلیل روانه شد و در این اثنا سلطان سعید را یورش مرو و مازندران پیش آمد چنانچه در مجلد هفتم زبان خامه بتفصیل آن گویا خواهد شد و آنحضرت امرا را که بطرف سیستان رفته بودند باز طلبید و ایشان مراجعت نموده بموکب همایون پیوستند امیر خلیل چون شنید که پادشاه بمازندران رفته هرات خالیست هوس سرکشی از خاطر او سر برزد و خیال استیلا بدماغ بیمغزش راه داده عزم استخلاص هرات در ضمیر او رسوخ یافت و با حزب شیطان و جمعی مردم پریشان بگمان آنکه هیچکس دران عرصه نیست که در مقابل آید در حرکت آمد و چون مردم بلوکات از توجه او خبر یافتند با اهل و عیال بجانب شهر شتافتند و آنکه وقت ارتفاع محصولات بود از غایت دهشت بضبط آن نپرداختند و چون غم جانی داشتند از بی نانی اندیشه نکردند و در روز دوازدهم رمضان امیر خلیل با سپاه نیمروز بهرات رسیده بسه دروازه که عبارت از عراق و فیروزآباد و قوس است احاطه نمود و مردم او چندان نبودند که بدو دروازه دیگر محیط شوند و امیر نظام الدین احمد برلاس که از قبل سلطان سعید حاکم شهر بود و امیر نظیر داروغه و پهلوان محمد پیاده باتفاق ائمه و قاضی و اکابر و اشراف بضبط شهر همت

برج و باره متزلزل شد و رعایا و اراذل باب بجان ایستادگی نمودند و امیر خلیل چنان مشتاق عروس مملکت بود که در همان روز که رسید رزم و پیکار آغاز نهاد و جنگ پیش برد
و چون روز دیگر شد امیر خلیل از صباح تا رواح سعی و کوشش نمود که نایرهٔ قتال التهاب یافته و در وقتیکه آفتاب در برج سرطان بود و شدت حرارت آفتاب بمرتبهٔ کمال
در صمیم کانون آب میشد و مردم بسیار از فتوای ائمهٔ اسلام روزه خوردند و رعیت را قوت تمام حاصل شده بر سر برج و باره دست بمدافعت دراز کردند و شبها روز
در برجها مشعل می افروختند و کانون سینهٔ اهل خلاف را باتش غصه میسوختند و در اثنای محاصره روزی امیر خلیل صفها آراسته جنگ در پیوست و مولانا حسن شاه شاعر
قطعهٔ نوشت و بر تیر بسته فرمود تا در لشکرگاه امیر خلیل انداختند بموجب فرموده تیر را بآن طرف انداختند و لشکریان تصور آنکه چه چیز است که از شهر بیرون فرستاده اند کاغذ را برداشته
بدست امیر خلیل دادند و چون در آن معرکه آن قطعه را خواندند موجب خجالت امیر و نوکر شد قطعه اینست یاران پیام ما برسانید بخلیل گوئید اگر تو را بسر باختن
بود در روز روزه در سر ما خود مده عیدی بیا که وقت فرق باختن بود و امیر خلیل در صباح جمعه روی جلادت بتسخیر حصار نهاد و در تخریب برج و باره الحاح
و مبالغه بجای آورد و نزدیک بآن رسید که چشم زخمی رسد و خلایق از مسجد جامع بیرون آمده بیکبار دروازها بگشادند و از شهر بیرون رفته بهیأت اجتماعی روی به
امیر خلیل نهادند و آواز انداختند که سلطان سعید رسید و مردم هرات با اهل سیستان روی در هم نهادند و خاک معرکه را با خون یکدیگر آمیختند و خوف و هراس
مخالفان استیلا یافته امیر خلیل و اتباع او خوار و ذلیل از معرکه روی گردان شده آنچه داشتند گذاشتند و امیر مشار الیه که رستم دستان را از غاشیه کشان خود می پنداشت
بادلی پرخون تا حوالی سیستان در هیچ مکانی توقف ننمود.

ذکر وصول موکب بی بدیل بدار السلطنه هرات و آوردن امیر خلیل

در آن اوان که امیر خلیل متوجه دار السلطنه هرات شد موکب ظفر نشان از مازندران معاودت نموده بود و در اثنای راه صورت جرأت و جسارت او معروض رای عالم آرای
گشت و چون از طرف ماوراء النهر نیز اخبار ناملایم بمسامع جلال میرسانیدند فرمان همایون شرف نفاذ یافت که امیر نور سعید و غیره از سرداران و بهادران متوجه ماوراء النهر
شوند و ایشان بموجب فرمان روان شدند و شهریار شیر شکار بنفس همایون عازم هرات شده در حرکت مسارعت نمود و در حدود جام بمسامع علیه رسید که امیر خلیل روی
فرار بوادی ادبار نهاده و در تیه ضلالت سرگردان است آنحضرت قریب بعید صیام مسرور و شادکام در مستقر شرف خویش نزول اجلال فرمود و اعیان و اشراف
مراسم نثار و پیشکش بجای آوردند و زبان بدعا و ثنای پادشاه ظفر لوا گویا گردانیدند و جمعی از سپاهیان که در زمان محاصره شیوهٔ خدمتکاری مسلوک داشته بودند بخلعت
و انعام محظوظ و مخصوص شدند و بعضی مردم تاجیک که آثار شجاعت بظهور رسانیده بودند و سواران عدو را گریزانیده از موائد انعام پادشاهانه حظ تمام یافتند و
جامهای قیمتی پوشیدند و چون رای عالم آرای خسرو گیتی کشای از جزئیات امور باز پرداخت جمعی از امرا را بقلع و استیصال امیر خلیل روانه ساخت و حکم کرد که تا او را به
دست نیارند روی پس ننهند و ایشان برحسب فرمان منازل پیموده اطراف سیستان را احاطه نمودند و امیر خلیل از اینجا و آنجا ترسناک شده چاره جز آن ندید که انقیاد
نماید تا بجان و عرض ایمن باشد و بمشورت با خواص فرزند یکان حلقهٔ اطاعت در گوش کرده غاشیهٔ فرمان برداری بر دوش نهاد و روی اخلاص بدرگاه کیوان اشتباه
آورده امیر کریم از توجه او آگاهی یافت و بجانب او شتافت تا که در حوالی اسفزار با وی دو چار خورد بیچاره خلیل بنجر تسلیم چاره ندید و ایشان در زمان میرزا بابر باهم دوستی
پیوند زده بودند و امیر کریم حقوق دوستی را رعایت کرده با امیر خلیل بر وفق مدارا پیش آمد و هر دو فریق باتفاق متوجه درگاه عالم پناه شدند و چون امرا بدار السلطنه هرات
رسیدند صورت قضیه را بعرض رسانیدند آنحضرت فرمود که مرا بارها در خاطر گذشت که خلیل را هیچ سبیل بیرون شدن بغیر ازین طریق نمانده بالجمله امیر خلیل از
سعادت بساط بوس مشرف شد از روی اخلاص زمین عبودیت ببوسید و بکان امان یافت و در سلک سایر ملازمان منتظم شد و سلطان سعید فرمان داد تا نظام الدین شاه یحیی
بار دیگر در مملکت سیستان بجای آبا و اجداد خویش لوای عظمت و شوکت برافراخت و بحسن تدبیر کاردانی تدارک خللها کرده آن مملکت را معمور ساخت و در این سال در بیست و
پنجم شعبان جناب افادت مآب مولانا شمس الدین محمد سعید که جامع علم و عمل بود وفات یافت و در مزار کازرگاه قریب بقبر منور پیر هرات قدس سره مدفون گشت
و در شهور سنه خمس و ستین و ثمانمائه رای عقده کشای سلطان سعید اقتضای آن کرد که امیر سعید مزید بولایت بلخ رفته از آنجا و دو باخبر باشد و در این ولا منهیان بعرض
رسانیدند که امیر نور سعید در ماوراء النهر ربقهٔ اطاعت از رقبهٔ خویش بیرون آورده و نواحی سمرقند و بخارا را غارت کرده و سلطان سعید ملاحظهٔ حقوق خدمت سابق
او نموده جمعی از معتمدان را بجانب او روان ساخت تا خدمتش را بموعظه و نصیحت آرام گردانند و اگر تمرد و عصیان اصرار نماید کیفیت حال را بعرض ملاذ و ملجای ارباب کمال
خواجه ناصرالدین عبیدالله رسانند و فرستادگان متوجه ماوراء النهر شده با امیر نور سعید ملاقات کردند و سخنان دلپذیر و کلمات سودمند گفته خدمتش نصایح ایشان را
نشنید و ایشان بسمرقند رفته حضرت خواجه را از این حال آگاهی دادند و خواجه بکوه بخارا که امیر نور سعید بآنجا رفته بود رفته با او قرار داد که دیگر پای از دایرهٔ طاعت
بیرون ننهد و چون خواجه بازگشت امیر مشار الیه کمر تمرد بسته بسر کار خود رفت و بوعده وفا ننمود و هم در آن چند روز جمعی از سرداران آمده بعزم رزم امیر نور سعید
پوی سیدند و دستها بازوی جلادت گشادند و خدمتش تاب مقاومت نیاورده روی عجز و ناتوانی در بیابان حیرانی نهاد و اجمال و اثقال او بدست سپاه نصرت شعار افتاد
و در این سال پادشاه صفدر رکن الدوله علاء الدوله که چندین سال در اطراف و اکناف سیر و سفر نموده در کنار دریای قلزم در خانهٔ ملک مسعود که از احفاد ملوک سابق استمدار
بود فرمان یافت و نعش آن جناب را بهرات آورده در مدرسه گوهرشاد آغا که مدفن میرزا بایسنقر است و مدفن جد علیا مدفون ساختند و صبیهٔ او رقیه سلطان بیگم که حرم

در محرم سلطان سعید بود با آئین شریعت غرا قیام نمود و درین سال حضرت ارشاد مآب خواجه ناصر الدین عبید الله چون با امیر نور سعید ملاقات کرد و هم از آنجا بازگشت و عزیمت خراسان نمود و در بیست و پنجم صفر سنه مذکور بهرات رسید و سلطان سعید مراسم تعظیم و استقبال بجای آورد و خواجه عالی منزلت بزیارت مشایخ و اهل الله دیار رفته از روحانیت ایشان استمداد همت نمود و بیوت اکابر و اشراف و اعیان از صمیم دل و جان ملازم آستان قدس بنیان گشتند و سلطان سعید بکرات و مرات بدین آستان حضرت رفته از کلمات قدسیه اشارات مستفید شد و چون خدمت خواجه را حسن اعتقاد بقدوه مشایخ انام شیخ بهاء الدین عمر در غایت کمال بود و مخدومی شیخ بزرگوار از این عالم فانی نقل فرموده بود خواجه جهة پرسش بخدمت خلف شیخ مرحوم مرشد ملوک و السلاطین هادی الخلایق اجمعین شیخ نور الدین محمد رفت و او در پرسش نمود و آنجناب لوازم ضیافت بجای آورده مراسم مهمانداری کما یجب و ینبغی بتقدیم رسانید و حضرت خواجه شیخ زاده را وداع نموده بوثاق خود بازگشت و خدمت خواجه از سلطان سعید التماس این نمود که صندوق تمغا سمرقند و بخارا را بشکند و دیگر پیرامن آن رسم مذموم نگردند و پادشاه ملتمس آن بزرگوار را مبذول داشته تمغاء این ولایت را که مبلغی خطیر از آن بخزانه عامره واصل میشد بخشید و حضرت خواجه در آن باب امثله و احکام مرتب ساخته در یازدهم ربیع الاول عزیمت سمرقند نمود و در آخر ماه مذکور خواجه مظفر سبزواری و خواجه نعمة الله قهستانی و مولانا امیر سمرقندی بمنصب وزارت رسیدند و در ماه ربیع الثانی سلطان سعید مولانا معز الدین شیرازی و مولانا امیر را بماوراء النهر فرستاد و ایشان را در اشاعت عدل و داد و تنظیم حال بلاد و عباد وصیتها فرمود و در اواسط جمادی الثانی خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان به جانب بلخ جهة امور دیوانی رفت و در خلال این احوال بمسامع جلال پیوست که میرزا محمد جوکی ولد میرزا عبد اللطیف در ولایت ماوراء النهر رایت جلادت و خلافت و عناد بر افراشته است و جمعی از مفسدان بر پیرامن وی درآمده خدمتش را بکارهای ناصواب ترغیب و تحریص مینمایند سلطان سعید از استماع این اخبار آگاهی یافته در ساعت مسعود و زمان محمود پای مبارک در رکاب نصرت انتساب آورده عازم طرف ماوراء النهر گشت

ذکر توجه سلطان عالیشان بجانب ماوراء النهر جهة تسکین فتنه و غوغای بداندیشان و مراجعت از شاهرخیه جهة ظهور سلطان صاحب قران

سلطان سعید در آن هنگام که آفتاب در بیست و یکم درجه دلو بود از دار السلطنه هرات نهضت فرموده در نورتابطاقو فرود آمد و در آن منزل کثرت بارندگی و شدت سرما بمرتبه رسید که متنفسی را مجال حرکت نماند و چند روز در آنجا توقف افتاد تا لشکر زمستان از هجوم سلطان بهار روی بفرار نهاد و انگاه موکب همایون از آن مرحله در جنبش آمد و همچون هوای شبرغان از غبار سم سمند فرمانفرمای ممالک ایران و توران عطرسای گشت جنود نامعدود در ظل لوای ظفر ورود مجتمع آمده از آنجا اردوی نصرت قرین عزیمت بلخ نمود و در این حین خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان کیفیت پل بستن خود را بر آب جیحون بعرض رسانید و صورت خدمتکاری او در نظر پادشاه مقبول و مستحسن افتاده پایه قدر او را از ایوان کیوان بگذرانید و با وجود منصب وزارت خدمتش در سلک ندما و محرمان مجلس انتظام یافت و رایت ظفر شعار از پل جیحون عبور نموده میرزا محمد جوکی که غلبه عظیم فراهم آورده بود و مال بسیار و غنیمت بیشمار از غارت دیار ماوراء النهر گرفته و بمعاونت امیر نور سعید و امیر سلطان ارغون که تربیت یافتگان و پرورشیدگان دولت سلطان سعید بودند مستظهر شده بود بمجرد آوازه توجه لشکر نصرت شعار با اعوان و انصار عنان از دیار برتافت و سراسیمه و حیران در صحرا و بیابان سرگردان میگشت آخر الامر پناه بقلعه شاهرخیه که در غایت رصانت و متانت است برد و آنرا مأمن خود ساخته ذخیره فراوان جمع آوردند و سلطان سعید خبر مخالفان شنیده از سمرقند نهضت نموده بکنار آب خجند رسید و در برابر قلعه نزول اجلال فرموده و آن حصاریست که آب سیحون را در آن محل آب خجند تعبیر مینمایند و بر اطراف آن میگردد چنانچه سه طرف قلعه محاط بآب است و در یکطرف که آب نیست مغاکهاست که فوج متحمله را عبور از آنجا ممکن نیست بالجمله فرمان نفاذ یافت که لشکریان بمدد استادان منجنیقی و غیر ایشان آلات و ادوات حصارگیری ترتیب داده بکارهای خود مشغول شوند بندگان دولتخواه بموجب فرموده عمل نموده از صباح تا رواح و از بام تا شام در تسخیر قلعه سعی نمودند و نزدیک بآن شد که صورت فتح و ظفر جلوه گر آید ناگاه خبر رسید که از جانب خراسان صاحبقران ثانی ابو الغازی سلطان حسین بهادر خان از خطه خوارزم باستراباد رفته است و امیر شیخ حاجی و دیگر امرا از آن حدود درگذشته عزم خراسان دارد و هرچند صورت این حادثه در نظر همگنان در غایت صعوبت نمود و اما از آنجا که کمال تمکن و وقار در پادشاه رفیع مقدار بود بدان سخنان التفات نفرموده و همت بر تسخیر قلعه گماشته هیچ نوع فتور در عزیمت شاهانه پدید نیامد و چون خبر متواتر شد بنوعی که آتش فتنه بالا گرفت سلطان سعید امیر سید اصیل ارغون را با جمعی کثیر بهادران بجانب خراسان فرستاد تا آن دیار را محافظت نمایند و امرا روانه خراسان شده امیر سید اصیل در نیشابور و امیر سید مراد در سبزوار قرار گرفتند درین اثنا قاصدان از خراسان رسیده بعرض رسانیدند که صاحبقران ثانی بتعجیل از جرجان بیرون آمده متوجه خراسان است و امرا که در نیشابور و سبزوار بودند بدار السلطنه هرات رفته شهر المحفوظ مضبوط گردانیدند و اسباب قلعه داری چنان آماده و مرتب ساخته اند که در آن عهد و دیگر عهود نبوده و صاحبقران ثانی در ظاهر دار السلطنه هرات نزول فرموده بمحاصره و جنگ و پیکار مشغول شد و مهم آن باب باهتمام تمام نمود چنانچه در موضع خود تفصیل آن رقم کلک بیان کرده انشاء الله و چون چند روز محاصره امتداد یافت کاری از پیش نرفت صاحب قران ثانی دست از محاصره باز داشت و از ظاهر شهر کوچ کرد و از آنجانب چون سلطان سعید شنید که مردم هرات در مضیق محاصره ماندند با میرزا محمد جوکی صلح کرده از ظاهر شاهرخیه برخاست بسمرقند آمد و از آنجا بر جناح استعجال روان شده از جیحون عبور نمود و صاحبقران ثانی از ظاهر هرات برخاست و لوای شبگیر کرده بمنزل سوری رسید و از آن موضع بسر حصن فره آن قلعه را مضبوط ساخت و از آنجا بجانب مازندران رفت

ذکر رفتن سلطان سعید بولایت جرجان در ضمان تایید ملک جلیل و مشورت با امرا و خواص در دفع اهل فتنه و قتل امیر خلیل و کشته شدن رؤساء قوم جلایر باراده هو الاول والآخر

سلطان سعید
از جیحون عبور نموده و منازل و مراحل پیموده بسرخس رسید داقا سلطان که صاحب قران ثانی قلعه را باو تفویض فرموده بود تاب مقاومت نیاورده با دیگر
مردم که ممد و معاون او بودند زینهار طلبیده بیرون آمد و چون چشم سلطان سعید بر آقا سلطان افتاد بنا بر آنکه ذخیره از وی در خاطر داشت بقتل او فرمان داد
و بر دیگران ترحم فرمود و چون عساکر گردون مآثر راه دور و دراز پیموده بودند و براقی که داشتند ایشان را کافی نبود سلطان سعید دیوانیان را بدار السلطنه
هرات فرستاد تا بدستور معهود زر بستانند و از تجار قرض کنند و چون مردم هرات زحمتها کشیده بودند و شهر را از طالبان ملک تا بدشته بودند بخلاف این
توقع میداشتند و این طلب نزد ایشان بسیار مستنکر و مستبعد مینمود چاره و فایده نبود القصه خزینه از این وجه بحصول پیوست و بهمراه شیخ احمد و علی مغول صراف بازاقی
املا فرستادند و چون موکب همایون بحدود مازندران رسید صاحبقران ثانی تا حدود ضراب خانه پیش آمد و از آنجا بنا بر اقتضای روزگار غدار عازم یورت اصلی
خود او ق شد و سلطان سعید شهر استراباد را بنور حضور خویش منور گردانیده و در گلستان نزول اجلال فرمود و چند روز بزم عیش بطریق حکمت ترتیب داده شب بروز
ور و زبشب رسانید و درین اثنا بمسامع علیه رسانیدند که امیر خلیل غدری در خاطر دارد و حال آنکه پیش از این بکرات این معنی از آن تهور بیباک مشاهده رفته بود چنانچه در
اوان که سلطان سعید بمحاصره شاهرخیه اشتغال مینمود و منهیان حضرت که در اندرون حصار بودند خبر بیرون فرستادند که امیر خلیل با مخالفان مواضعه کرده که امشب
از حصار بیرون آیند که من با یورت خود که در فلان موضع لشکرگاه است سوار خواهم شد و دست بردی بسلطان سعید خواهم نمود سلطان سعید یورت امیر
خلیل را تغییر داد و جمعی از مخصوصان را در آنشب جبه پوشانیده بر در بارگاه جهان پناه پاس داشتند تا روز شد راقم حروف از زبان حکمت مآب مولانا قطب الدین
نعیم طاب الله ثراه که از خواص سلطان سعید بمزید تقرب اختصاص داشت چنین شنید که شبی در ولایت جرجان نوبت داران غور و تنی از اتراک گرفتند وبعد از
وعید و تهدید اقرار کردند که امیر خلیل ما را فرستاده تا تحقیق نماییم که خرگاه سلطان سعید کجاست القصه چند نوبت علامات مکر و امارات غدر امیر خلیل بوضوح پیوست و
امرا در این نوبت اتفاق کرده بر قتل امیر خلیل اتفاق نمودند سلطان سعید ایشان را از آن حرکت مانع آمد و در آن شب که سلطان صاحبقران گریزان شد بجانب اوق آن
شد شبی بود مانند قطران سیاه زنیاره پیدا نه پروین نه ماه نه آوای مرغ و نه هرای دد زمانه زبان بسته از نیک و بد امیر خلیل الحاج و مبالغه بسیار نمود
که پادشاه باید که بنفس شریف از عقب یاغی برود آن حضرت فرمود که تورهٔ نیست که در شب سلاطین یاغی را تکامیشی کنند و از بسیاری ترغیب و تحریص او در این امر ضمیر منیر
فرید و نشر که مطلع الهامات غیبی بود روشن شد که امیر خلیل حرف خداع بر لوح ضمیر مینگارد و باوجود آنکه در ملک و مال سلطان سعید صاحب اختیار شده بود
خیال سلطنت از دماغ او بیرون نمیرفت و بمجرد امارت قناعت نمینمود آخر الامر خاطر همایون بر قتل او قرار گرفت امیر عبد الوهاب گفت که صباح آنروز که مقرر
شده بود که او را بقتل آورند پسر کهتر امیر خلیل امیرزاده قاسم که منظری خوب و شمایل مرغوب داشت بپهلوی من نشسته بود در خاطرم آمد که حیف از این جوان نیک
روی که بیکبار کشته خواهد شد باز در ضمیرم گذشت که شاید جریمهٔ از او بوجود آمده باشد که استحقاق این امر هایل و بلای نازل پیدا کرده از وی پرسیدم که ای میرزاده مدت
عمر هیچکس را بقتل رسانیده جواب داد که چهل و سه کس را بدست خود کشته ام با خود گفتم که هر که او نیک میکند یابد نیک و بد هر چه میکند یابد القصه امیر خلیل چون صباح
بخلوتخانهٔ خاص بدستور معهود در آمد یکی تسمه های کار وی را ببرید امیر خلیل گفت این چه ظرافت است که میکنی دیگری دستار از سر وی برگرفت امیر خلیل گفت که گل از کلاه
سر افتاد و از ایشان التماس نمود که بسبوئی آب من رسانید که احتیاج بغسل دارم مقداری آب حاضر ساختند امیر خلیل خود را شست و شستوئی داد و گفت یا مشکیه ای دل را
غسل طریق نجات میکند تا کی توان تیمم کرد و بفراغ بال حرکت از زانخها بیرون آورده سر تسلیم پیش افکند و جلاد در اثر زمان بتعلیم او شمشیر را منحرف برگردن او زد تا سر
او بسهولت از بدن جدا شد و پسرش را بدانخانه که پدرش کشته بودند در آوردند و چون سر پدر را بر سینه آوردند دید گفت بپای خود بسلاخ خانه آمده ایم و او را نیز همان لحظه گردن زدند
و پسر دیگرش که شمه از حسن او گذشت همان شربت چشانیدند امرا خراسان از این سیاست عظیم متوهم شدند سلطان سعید ایشان را بفنون نوازش اختصاص داده فرمود
که از خلیل چند نوبت گناهان صادر شده که هر یک از آنها موجب عذاب و نکال او میشد و ما شیوه عفو و اغماض که بهترین صفات است مسلوک داشتیم چون بی ادبی او از
حد در گذشت بجزای خود رسید شما خاطر خود جمع دارید امرا خراسان زبان به دعا و ثنا گشاده و مطمئن خاطر گشتند و چون خاطر خطیر پادشاه جهانگیر از دغدغه امیر خلیل جمع
آمد اندیشه بر قلع و استیصال امراء جلایر گماشت و ایشان از دیر باز در نواحی استراباد اقامت داشتند و باموال وافر و اغنام و جمال متکاثر مغرور شده بغیر از تاراج و غارت
مهمی دیگر نداشتند و ضرر آن جماعت بمقیم و مسافر میرسید و پیوسته بخونریزی و فتنه انگیزی اشتغال مینمودند در این اوقات سلطان سعید خواست که بکلی بیخ ماده شرارت آن
قوم شریر را قلع سازد و رشته ظلم ایشان منقطع گرداند لاجرم امرا را سرافراز فرمود که بشارت بآن جماعت رسانند که پادشاه از برای شما سیورغال تعیین میفرماید و چند
روز در این گفتگوی بسر برده از برای گرفتن آن قوم بمعاقبت کاشغکان مقرر فرمود و در روزی که بگلستان در آمدند همه را گرفته بر سر میدان گردن زدند و آتش غارت و
تاراج در خانمان دیگر متمردان زدند و سلطان سعید مملکت جرجان را برسم سیورغال بشاهزاده عالمیان میرزا جلال الدین شاه محمود ارزانی فرمود و امرا عظام و سپه داران فلک

فلک احتشام را در ملازمت او بازگذاشت و ایلچیان که از ولایت ساری و استرآباد و دیگر ممالک آمده بودند رخصت انصراف داد و مجموع ایشان را بعنایات و عاطفت پادشاهانه اختصاص داده خوشنود و شاکر با وطان خویش بازگشتند

ذکر نهضت رایات نصرت آیات از جانب مازندران بطرف دار السلطنه هرات و بیان بعضی از وقایع و حالات

چون مهمات مملکت مازندران حسب دلخواه خسرو گیتی ستان انتظام یافت عنان عزیمت بجانب مستقر جلال تافت و موکب همایون بهر طرف که رسید رسوم ذمیمه را از میان ایشان برگرفت و گلشن ممالک تازگی از زمین معدلت سلطانی رونق و طراوت پذیرفت و لوای نصرت انتما چون بقصبهٔ کوسویه رسید بموقف عرض رسانیدند که عمال از آنچه واجبی رعایا بود زیاده گرفته‌اند فرمان جهان مطاع صدور یافت که فاضل را از خزانه تسلیم رعایا نمودند و موکب فرخنده منازل را پیموده در بیست و سوم ربیع الثانی مقرون بحشمت و کامرانی در باغ سفید نزول اجلال فرمود و بعد از چند روز که سلطان سعید از رنج راه برآسود از وقایعی که در زمان غیبت چتر ظفر نگار در خراسان واقع شده بود تفحص فرمود چنان بوضوح پیوست که خواجه معزالدین در زمانی که لشکر میشاندند مبلغی خطیر از وجه خاصه خویش از میان برده و باقتضای هوا و هوس صرف کرده و همچنین شیخ احمد و علی مغول صراف که از کار برسم قرض مطالبه نموده بودند نام بسیاری از بازرگانان نوشته بعد از آن رشوت گرفته و تغییر و تبدیل بآن راه داده‌اند از این حرکت ناپسندیده رای شحنهٔ قهر و سیاست اقتضای آن کرد که آن دو شخص و نظیرها را بنوعی هلاک سازد که دیگران عبرت گیرند بعد از تامل حکم واجب الاذعان نفاذ یافت که شیخ احمد و علی مغول را پوست کنده بتعذیب هرچه تمامتر کشتند و خواجه معزالدین را روزی دیگر در پای حصار قریب بمدرسه خانقاه خاقان سعید دست و گردن بسته در دیگ آب جوشان انداختند و بعد از دو روز جوش و خروش از او فرونشست و فرمان واجب الاتباع صدور یافت که بعد از این در هرات املاکات زر نام بردار طلب نکنند و بعلت این جهت متعرض هیچ آفریده نشوند و نشانی در این باب بر سنگ مسجد جامع بوتیرهٔ مقصوره نصب نمایند کاشتگان بموجب فرموده سلطان عمل نمودند مدت الحیات سلطان سعید از قول خود تجاوز جایز نداشت و در اثنای این اوقات منصب وزارت بخواجه قطب الدین طاوس و خواجه اسمعیل جرجانی قرار گرفت و چون قضیهٔ میرزا محمد جوکی بسر و فیصل نیافته و خاطر خطیر از آن ممر جمع نشده بود سلطان سعید عازم ماوراء النهر و ترکستان شد و چون قاصدان متعاقب از ماوراء النهر رسیدند و بسمع همایون رسانیدند که میرزا محمد جوکی باز رایت عناد برافراخته بتخریب بلاد و عباد اشتغال دارد آن حضرت دفع فتنهٔ او را بر ذمهٔ پادشاهانه واجب و لازم دانسته باحضار لشکرها فرمان داد و موکب جهانگشا در بیست و هفتم جمادی الاول از دار السلطنه هرات نهضت نموده در شمال قریه ساق سلماق نزول اجلال فرمود و اعیان و اشراف را بعنایات شاهانه سرفراز ساخت و شهر را با ایشان سپرد و کلانتران محلات و بلوکات را استمالت داده و بهمان روز خواجه شمس الدین محمد را بجانب بلخ فرستاد و بعد از دو روز رایت همایون در جنبش آمد و در غیبت سلطان سعید در خراسان وبائی عظیم و طاعونی مفرط روی نمود و خلقی کثیر و جمی غفیر در آن قضیه فرو رفتند و اکابر و اعیان در مصاحبت خواجه قطب الدین طاوس به ییلاق بادغیس رفتند و چون وبا تسکین یافت بازآمدند و مردم را بعمارت و زراعت ترغیب و تحریص نمودند و چون حضرت سلطان سعید در قبة الاسلام بلخ نزول اجلال فرمود چند روزی در آنجا توقف نمود و بعضی از ایام بهار را در مرغزار بلخ بخرمی و شادکامی گذرانید و از آنجا بجانب سمرقند توجه نمود و چون از جیحون عبور نمود و منازل و مراحل پیموده بمقصد رسید اکابر و اشراف برسم استقبال پیش آمدند و مراسم نثار و پیشکش تقدیم رسانیدند و موکب ظفرنشان با لشکرهای خراسان متوجه شاهرخیه شد و بظاهر قلعه رسیده آن حصار را در غایت مضبوطی یافت سلطان سعید صلاح وقت در آن دید که بمحاربه و محاصره نپردازد و بلکه جمعی را تعیین فرماید که مقابل حصار کوبی ترتیب نمایند و چون اسباب حصارگیری مرتب شود بعرض همایون رسانند و خاطر همایون بر این معنی قرار یافته عنان بجانب سمرقند معطوف گردانید و در موضع کان گل طوی عظیم ترتیب داد و بتهنیت ختان شاهزادگان قیام نمود و بعد از آن متوجه تاشکند و شاهرخیه شد و در ظاهر حصار فرود آمد و فرمود که پیرامن قلعه شهربندی بسازند تا متحصنان نتوانند که ناگاه بیرون تازند و باندک فرصتی شهربند تکمیل یافت و در آن مدت از طرفین جنگهای مردانه و کوششهای بهادرانه نمودند که تفصیل آن موجب تطویل شود و آخر الامر مردم اندرون از بی‌نانی بتنگ آمده و از فقدان گوشت کار ایشان باستخوان رسیده بجایی و تدبیر و معاونت بعضی مردم بیرون در شب بشب میرسانیدند و ارباب کیاست که ملازم سلطان سعید بودند میدانستند که در قلعه خوردنی نمانده و از بیرون ماکولات بحصاریان میرسد لیکن کیفیت ایشان معلوم نشد و در این اثنا امیر شیر حاجی فکری بصواب اندیشیده نوکری را که میرزا محمد جوکی او را میشناخت فرمود که بشیوهٔ فرار متوجه قلعه شده و شاهزاده او را دیده و دست رعایت فرمود و از سبب آمدن پرسید نوکر معروض داشت که امیر شیر حاجی مبلغی وجهی بتحویل من کرده بود و جزوی از آن باقی شده و این ولا امیر در مطالبهٔ آن تشدد بسیار نمود مرا بند فرمود و من فرصت یافته گریختم و التجا بدرگاه عالم پناه آوردم و میرزا محمد او را بنوازش خوشدل گردانید و بکاری باز داشت و او چند روز در تفحص کوشیده پی احوال معلوم کرده گریخته پیش امیر شیر حاجی آمده بعرض رسانید که در بازار شخصی است فلان نام آنچه ما یحتاج قلعه است از ماکول و ملبوس مرتب میدارد و در تیم هر شب کشتی از روی آب می‌آید و آنچه بسعی او در روی بازاری مرتب شده بقلعه میبرند و امیر شیر حاجی کیفیت را معروض پایهٔ سریر اعلی گردانید و بموجب فرمان در جستجوی آن شخص شتافتند و خدمتش را گرفته در برابر قلعه آورده باواز بلند گفتند که این شخصی است که از برای شما خوردنی و ما یحتاج میفرستاد و اکنون بجزای عمل خویش رسیده گرفتار گشت و بعد از این اقامت شما در این حصار دشوار است و آن عزیز را در برابر حصار بخواری خوار کشتند و ارباب قلعه بیکبار نومید شدند

... عالی ایلچیان بسعادت انتساب خواجه ناصر الدین عبید الله نمودند و حضرت خواجه از سمرقند رسیده سلطان سعید شرایط تعظیم بجای آورده و محصوران از آمدن خواجه خبردار شده امیر نور سعید این بیت را نوشته پیش او فرستاد جامی غم تو بس خرابست کفتیم تو را دگر تو دانی و امیر مشار الیه در باب مخلص خویش تضرع و زاری بسیار کرده حضرت خواجه چند روز خاطر بران امر خطیر گماشته در اصلاح جانبین سعی و اهتمام تمام نمود

ذکر حوادث یومیه که درخراسان روی نمود در حین محاصره شاهرخیه

سلطان سعید چون در زمان توجه از سمرقند بجانب شاهرخیه قرة العین خویش میرزا سلطان محمد را بضبط خراسان تعیین نمود شاهزاده در اواسط ربیع الاول سنه سبع وستین وثمانمائه بهرات آمده در رعایت رعیت داری بلاد و عباد قدم بر قدم پدر بزرگوار مینهاد و در اینحال مولانا جلال الدین فتح الله تبریزی که اصناف علوم عقلی و نقلی میدانست و بجهه فتنه بستن در هرات مانده بود فوت شده در مزار گازرگاه مدفون گشت و در این حال برفهای عظیم بارید و سرمای قوی روی نمود و در خلال این احوال خبر قتل پهلوان محمد پیاده از جانب ترشیز رسید بیان این سخن آنست که پهلوان مذکور مدتی در ملازمت سلطان سعید قیام نموده آثار مردانگی و جلادت در معارک بظهور رسانید تا مرتبه اش روی در ازدیاد نهاد و کار او رواج و رونق تمام یافت و نشان شحنگی دار السلطنه هرات بنام او قلمی شده خدمتش باندک جرایمی خلقی کثیر را بقتل رسانید و بهیچ گونه مخاطب و معاتب نگشت و او چنان مغرور شد که رستم دستان و سام نریمان را غاشیه کش خویش می پنداشت و مجموع نوداو باش هرات را مطیع و منقاد ساخته ملازم خود گردانید و در آن زمان عظمت و هیبت او بنهایت انجامید و در اثنائیکه سلطان سعید در ظاهر شاهرخیه بود بدفع محمد نامی که در کوههای ترشیز بسر میبرد متوجه آنجانب شد و در قریه از قرای آن ولایت که ملبت او مسکون شده بود فرود آمد و طرح ظلم و ستم انداخته هر صبح و شام نقاره میزد و محمد قزوینی که سر محمد پیاده شده و نهاو ده صد و اتباع که نسبت باو تعدی کرده و نوبتی تهمت آن پهلوان کفتند و التفات بآن سخن نکرد و گفت او چه کس باشد که بدو اعتنا نماید و محمد قزوینی فرصت نگاهداشته در شبی که بر دوست هواخواه با دف و تیمیان دست و پاهای خود در خنجر بوده وزیاده روی ترو پهلوان بود و آتش افروخته هر نوع حکایات میگفت ناگاه محمد قزوینی با اتباع خویش چون بلای ناگهان بخانه او در آمد و پهلوان محمد خواست که از جای برخیزد محمد قزوینی بیک ضرب شمشیر سر او را از بدن جدا و شهران بخلاصه رعایای آن آزرده بناه بکوه برد و از رعایای حکم آن محال آنشب که از عقب او بر دو

ذکر بیرون آمدن میرزا محمد جوکی از قلعه شاهرخیه و استیلای کاشغریان پادشاه بر آن قلعه و معاودت سلطان سعید محفوف بنصرت و تایید

سلطان سعید قریب بیکسال در محاصره قلعه شاهرخیه روزگار گذرانید و مردم از گرد و غبار و کثرت حشرات مثل مور و مار زحمت بسیار کشیدند و از بیماریها و ملس فرسنگ اند و کاهل حصار تیر بسیج اضطرار رسیده و بمیتر حضرت خواجه عبید الله دوباره بقلعه رفته در امر مصالحه سخنان گفتند و میرزا محمد جوکی در تسلیم حصار تعلل مینمود و خدمت خواجه را در تنگنای محاصره گذشته روی بسمرقند نهاد و ارباب قلعه بار دیگر چاره جوی شدند و کسی را در دنبی همایون فرستاده التماس حضور خواجه عبید الله نمودند و آن حضرت مضمون کلمه الشفقة علی خلق الله را منظور داشته باز متوجه شاهرخیه شد و پای در میان نهاده سلطان سعید را ادکند داد که قصد قتل آن جماعت نکند و بهیچ فرد غضب نفرماید بلکه جمعی را از آن جمله رعایت فرماید حضرت سلطان سعید و دیگران مجموع را قبول شدند و لحن بهم وفا نمود و خواجه بزرگوار بحصار در آمده امیر نور سعید و باقی گردنکشان را بیرون آورده و ایشان بشرف دستبوس سلطان سعید مشرف شده سر خجالت در پیش افگندند و پادشاه ارباب جرایم را در آغوش عطوفت کشیده پرسش فرمود و روز جمعه نهم محرم سنه ثمان وستین وثمانمائه میرزا محمد جوکی را بار دوی همایون آوردند و سلطان سعید او را در کنار گرفته در پهلوی خویش نشاند و بمواعید خوب از اله وحشت او نمود و فتح نامها نوشته باطراف ممالک فرستادند و سلطان سعید بعد از تنظیم امور آن ملک روی بولایت سمرقند نهاد و خاطر از انتظام کلیات امور ماوراء النهر و ترکستان گماشته چند روز در آنجا توقف نمود و چون خاطر اشرف از قضایا فراغت یافت عزیمت معاودت بجانب خراسان تافت و از جیحون عبور نموده بسعادت و اقبال منزل می پیمود تا بچهل دختران رسید و در آنجا اشراف و اعیان و بزرگان بشرف دستبوس رسیده شرایط نثار و تقدیم رسانیدند و در منزل تغور رباط اهل حرف و هنرمندان ساوری و سلامتانه کشیدند و در بیست و دوم ربیع الثانی موکب منصور بباغ سفید نزول فرمود و از قلعه شاهرخیه تا دار السلطنه هرات میرزا محمد جوکی را بموجب فرمان سوار ساخته همراه معتمدان پیش میرفت و حضرت علی الاعقاب و عزیمت مینمود و چون مستقر جلال رسید شاهزاده را در حصار اختیار الدین بزندانی که بمثابه مثاره در انحصار ساخته بودند محبوس کردانیده و او در آنجا بود تا اجلش رخ نمود و چون سلطان سعید بر تخت سلطنت خراسان قرار گرفت بتحقیق احوال دیوانی پرداخت خواجه قطب الدین طاوس و خواجه نعمت الله و خواجه اسمعیل و مولانا امیر دو فترها مترتب ساخته بعرض رسانیدند و خواجه طاوس معاف گشت و خواجه اسمعیل در بند افتاد و چون نوبت بخواجه نعمت الله رسید و نسبت بخواجه شمس الدین سخنی گفت که مشعر بخیانت بود سلطان سعید از خواجه مشار الیه استفسار نمود خواجه گفت که من از مردم برسم خدمتی چیز بسیار گرفته ام اما از مال دیوان بهیچ تصرفی نکرده ام و تقصیری نیز در آن واقع نشده و باقی رای عالم آرای حاکم است سلطان سعید فرمود که هرچه گرفته و خورده بتو بخشیدم و ترا از دیوان معاف داشتم چه گاهی چنان واقع میشود که دیوانیان بغضب گرفتار میشوند و نمیخواهیم که آسیبی بتو رسد خواجه شمس الدین محمد انگشتری از انگشت بیرون کرده و قلم چند پیش رفته زمین خدمت ببوسید و بر تخت نهاده بازگشت و در محل خویش بایستاد و گفت در هیچ تاریخ وزیری باین خوبی معزول نشده و در این اثنا بسامع

بمسامع علیه رسید که یونس خان که بیمن اعتنا و حسن اهتمام سلطان سعید تختگاه آبا و اجداد خود را بوجود شریف مزین گردانیده بود از تاب آفتاب حوادث روزگار رد کرده شده و التجا بسایه چتر همایون فال آورده و نزدیک است سلطان سعید باستقبال و مشافهه با یکدیگر ملاقات کردند و بدیدار هم استبشار نمودند و آن حضرت او را بمواعید جمیله مسرور گردانید و بترتیب طوی بزرگ فرمان داد و اسباب ضیافت پادشاهی چنان مهمان مرتب داشته با چند تومان لشکر آن جناب را بولایت اصلی او تکمیل کرده و حضرت پادشاه بواسطه آنکه شنید که در شهر و بلوکات بقیه از مرض طاعون هست عزیمت ییلاق بادغیس نمود و در آنجا قاصدان رسیده معروض داشتند که در آن ولایت نیز این مرض شیوع دارد و از متروکات موتی که وارث نداشتند مبلغی گرانمند بخزانه عامره واصل شد و در این سال حضرت شیخ صدرالدین محمد روحی که بزیور علم و عمل آراسته بود از قریه شقاق تشریف آورده در مزار فایض الانوار شیخ زین الدین الخوافی ساکن گشت و خلایق لاتعد و لاتحصی بملازمت او کمر بستند و چون سلطان سعید بان جناب حسن ارادت و صفای عقیدت داشت نصایح او را بسمع رضا اصغا میفرمود و در تنفید عزایم خسروانه بسخن آن جناب عمل مینمود **ذکر توجه خسرو آفاق بیورت قشلاق و معاودت از آنجا بتایید ملک منان** در شهور سنه تسع و ستین و ثمانمائه تواجیان بهرام صولت بموجب حکم جهانبان که براق قشلاق مرتب کنند سلطان سعید فرزند رشید خود میرزا سلطان محمد را در دار السلطنه هرات بگذاشت و جناب امارت مآب میرزا نظام الدین احمد را بملازمت او باز داشت و پای دولت در رکاب سعادت آورده عنان عزیمت بجانب بلده مرو تحریک داد و در اول جمادی الاول بیورت قشلاق نزول نمود و در این سال در تمامت بلاد خراسان بتخصیص در هرات زمستان در غایت برودت گذشت و از اوایل دلو تا اواخر حوت برفهای عظیم افتاد و در اواسط ماه جمادی الآخر از اردوی اعلا نشان بهرات آمد که سید سلطان برادر ابوالخیر خان که در آنجا محبوس بود بدرگاه عالم پناه فرستند و بموجب فرموده عمل نموده و او جوانی نیک اخلاق پاکیزه اعمال بود و پیوسته بتلاوت کلام المجید اشتغال مینمود و چون باردوی همایون رسید سلطان سعید او را زر و جامه و اسب و کمر و افسر داد و بولایت اوزبک فرستاد و چون موسم بهار رسید رایات فتح آیات عزیمت هرات نمود و در جمعه دوم شعبان در ضمان ملک منان بباغ سفید نزول اجلال فرمود و در این اثنا از جانب ماوراء النهر عرضه داشتی بپایه سریر اعلا رسید مضمون آنکه طایفه از کفره قلماق بممالک محروسه درآمدند و غارت و تاراج کردند و آنچه امکان خرابی بود بظهور رسانیدند و دواب فراوان گرفته بازگشتند و فوجی از دلاوران سپاه منصور سر راه برایشان گرفتند و مانند باز بر عصفور حمله آوردند و شمشیر در آن جماعت نهاده از سرهای مخالفان مناره ساختند ... عراقها بارکرده بسمرقند بردند و چون سلطان سعید چند روز در دار السلطنه هرات توقف نمود متوجه منتزهات بادغیس شده در اول رمضان بمقصد رسید تمام ماه صیام و شوال تا قریب بعید اضحی در آنجا گذرانید و در اواخر شوال امیر سید اسماعیل زندن که جوانی دانشمند صالح و بها در بود عزم سفر آخرت نمود و برادرش امیر سید فرید بشرایط تعزیت قیام نمود و سلطان سعید بمجلس عزا تشریف برده بازماندگان او را بنواخت و در اواخر ذیقعده موکب همایون از یورت ییلاق نهضت فرموده در اواخر ذیحجه بمستقر سریر خلافت فرود آمد **ذکر وقایعی که در شهور سنه سبعین و ثمانمائه از مکمن اجمال بظهور رسید** یکی از وقایع این بود که طایفه از امرا اعظام مثل امیر جهه و امیر شیر حاجی با چند میر تومان بر حسب فرمان متوجه ولایت ماوراء النهر شدند چه خبر صاحبقران ثانی از آنجا میشنیدند و دیگر آنکه در زمانیکه میرزا جهانشاه بمحاصره بغداد اشتغال داشت پانزده هزار خانه وار از حشام و صحرانشینان که از ظلم تراکمه بجان رسیده بودند فرصت غنیمت دانسته بعرصه خراسان درآمدند و یورت و مقام ایشان بر وفق دلخواه معین گشت و دیگر آنکه داعیه قلع و استیصال قوم هزاره از خاطر خطیر سلطان سعید سر بر زد و لشکرها با مضای عزیمت با یون جمع آمده سر ایشان از ... کاه ساخت و کلانتران ایشان دست در دامان شیخان زده از یورش بشفاعت مشایخ عظام در توقف افتاد و بجهت استخراج اموال جماعت امیر نظام الدین حاجی و جناب افادت مآب مولانا شمس الدین المشهور بصاحب کشف تعیین شدند و در اثنا این حال مزاج شهریار فرخنده خصال از جاده اعتدال منحرف شده ضعفی در قوی روی نموده و زمان تمرض امتداد یافت و نزدیک بآن رسید که خلایق مایوس گردند آخر الامر بحسن معالجه اطبای صاحب تدبیر بلکه باراده ملک قدیر آن حضرت صحت تبدیل یافت و خلایق حیات تازه یافتند و نذور و صدقات بمستحقان رسانیدند و سلطان سعید جهة صدقه فرق همایون آل سر درخت تمام خراسان را بخشید و آن مبلغی گرانمند بود و دیگر از وقایع آنکه جهة ختان شاهزادگان ترتیب طوی عظیم فرمانداد و ارباب حرف و صنایع و اهل اسواق هر روز بباغ زاغان رفته چارطاق بستن آغاز نهادند و در اندک زمانی باغ زاغان نمونه روضه رضوان گشت و مهم لهو و سرور و حضور شرب مدام و کرشمه ساقیان سیم اندام بمرتبه رسید که زاهدان صدساله خرقهای پیران طریقت از برای دفع مخموری رهن شراب انگوری کردند و بمقدار جوی اندیشه نکردند و زبان حال هریک باین مقال مترنم گشت

این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی
وین دفتر بی معنی غرق می ناب اولی

و مدت پنج ماه زمان نشاط امتداد یافت و در اثنای جشن و طوی شاهزاده عالمیان میرزا جلال الدین شاه محمود بنا بر فرموده سلطان سعید قدم رنجه فرموده از ولایت جرجان رسید و جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا بعشق خود از جانب سمرقند خود را بان صحبت رسانید و چون خاطر آفتاب اشراق خسرو آفاق از سنت ختان شاهزادگان فراغت یافت عنان همت عالی نهمت بصوب تنسیق امور ملک و ملت تافت **ذکر ورود امیر نور سعید از خوارزم و وقایع حالات او** در شهور سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه از جانب خوارزم قاصد امیر نور سعید آمده عرضه داشت رسانید مضمون آنکه در آنولا میرزا سلطان حسین از جانب دشت قبچاق بر آن ولایت آمده و امرا و سرداران تاب حمله او نیاورده گریختند و لشکر یانش دست بغارت و تاراج

بود و خیمه بیرون خوارزم را ویران ساختند سلطان سعید فرمان داد که جمعی از امراء عظام بآن صوب رفته تفحص بلیغ بجای آورند هرکه تقصیری کرده باشد سزای او در کنارش نهند و در باب عقوبت و نکال مجرمان اهمال و اغفال نورزند و امرا حسب فرمان واجب الاذعان روان شدند و چون بآن خطه رسیدند بتحقیق آن معامله مشغول شدند بوضوح پیوست که لشکر خوارزم با وجود کثرت در بدایت حال از صدمت سپاه سلطان صاحب قران فرار نموده اند و امیر نورسعید را بتقصیر متهم میداشتند و امیر مذکور در دیش قوچین که آن ایام منظور نظر سلطان بود ناگاه امیر نورسعید را گرفته همراه معتمدان بدار السلطنه هرات فرستاد و خدمتش بنابر سوابقی که ورزیده بود در حصار اختیار الدین مقید و محبوس گشت و در آن ایام پادشاه فلک احتشام بدیدن سلسله مشایخ عظام شیخ نورالدین محمد رفت و در اثنای صحبت کلام مولانا جناب شیخ منجر بذکر امیر نورسعید شده جریمه او را درخواست نمود سلطان سعید ملتمس جناب شیخ را مبذول داشته جرم و خیانت امیر مشار الیه را نابوده انگاشت و چون ببارگاه همایون مراجعت نمود فرمود که امیر نورسعید را از حصار بیرون آوردند و در زمره حضار مجلس انتظام دادند و حضرت سلطان سعید او را بتشریف خطاب مشرف ساخت و از احوال وی پرسید باز خدمتش را در سلک امرا در کنار انخراط داد اما امیر نورسعید در غایت خجالت و انفعال روزگار میگذرانید و اسبی چنان نداشت که سوار شده به ملازمت تواند رسید و این رباعی گفته بمجلس همایون فرستاد و شمه از شرمندگی و درماندگی خویش معروض داشت رباعی اینست

این بنده شرمنده درمانده بجان دارد چه توقع از شاه جهان
چون همت او بلند چون بخت قوی چون دولت او جوان و چون حکم روان

سلطان سعید بعجز و بیچارگی او بخشید و چند اسب راهوار و چند شتران باربردار و استران قطار و سایر اسباب ارزانی داشت و کوکب بخت امیر نورسعید بار دیگر از حضیض ذلت و خمول بذروه قبول رسید

ذکر عصیان میرزا پیربداق ابن میرزا جهانشاه در شیراز و رفتن او از آنجا ببغداد و محاصره بغداد و آنچه میان او و پدرش روی داد و قتل پیربداق بتیغ قهر میرزا جهانشاه و انقراض دولت او بیک ناگاه

برای هوشمندان و واقفان دقایق اخبار پوشیده نماند که میرزا پیربداق اشجع اولاد میرزا جهانشاه بود و خشونت و سیاستی بافراط داشت و بموجب فرمان پدر بحکومت فارس اشتغال مینمود و در ایام دولت خویش اقطار و اطراف این ممالک تا حدود جزایر و نواحی مدینه السلام بغداد را در تحت تصرف آورد و چون میرزا جهانشاه بخراسان آمد و میان او و سلطان سعید مهم بخصومت و جدال انجامید میرزا پیربداق در اندک فرصتی بخدمت پدر پیوست و بهنگام مراجعت از اطلس روان شد و بر ولایت یزد عبور نمود و در آن ولا خرابی تمام بظهور رسانید و بنابر مددی که بوالد خویش رسانیده بود کار عجب و پندار بدماغ خود راه داده پنداشت که از جانب پدر مستغنی شده گردن از طوق اطاعت میرزا جهانشاه کشیده و پای از دایره متابعت او بیرون نهاده حقوق ابوت نابوده انگاشت و علم طغیان بر فرق فرقدان برافراشت و چند نوبت نیکوخواهان از درگاه میرزا جهانشاه پیش او رفته چندانکه نصایح سودمند گفتند فایده نداد و همچنان بر طغیان اصرار مینمود و میرزا جهانشاه با سپاه ظفرپناه تا حدود دیار فارس رفته میخواست که او را بکلی مستاصل گرداند و چراغی که خود افروخته بباد قهر فرو نشاند و نهالی که بر جویبار دولت بدست خویش نشانده از بیخ برکند آخر الامر والده پیربداق حرم محترم میرزا جهانشاه بمیان آمد و بعد از تردد بسیار قرار بدان داد که میرزا پیربداق با اتباع و اشیاع و اولاد و اموال بجانب دار السلام بغداد رفته دست از شیراز باز دارد و میرزا پیربداق شیراز را گذاشته روی ببغداد نهاد و میرزا جهانشاه حکومت ولایت فارس را بپسر دیگر خود امیر یوسف ارزانی داشت و میرزا پیربداق چندگاه در بغداد گذرانیده آن مملکت را مزروع و معمور گردانید اما خیال شیراز مطلقا از دماغ او بیرون نرفت و پیوسته متعرض مملکت پدر میگردید و بانواع بی رحمی خاطر او را میرنجانید و ارسال رسایل و نصایح با وی مفید نیفتاد و چندانکه میرزا جهانشاه تغافل و تجاهل میورزید عناد و استکبار او سمت تضاعف میپذیرفت و از خونریزی و فتنه انگیزی دقیقه فرو نمیگذاشت عاقبت میرزا جهانشاه بلشکر جرار عازم دار السلام شد و میرزا پیربداق چون از عزیمت پدر آگاه شد خاطر بران قرار داد که برج و باره مدینه السلام را عمارت کند و در آنجا تحصن نماید و بدین عزیمت لشکر خود را عنایات نموده انعام فرمود و بترتیب اسباب حصارداری قیام نموده برج و باره را بمردان جنگی زیب و زینت داد و دروازه ها را بمحافظان جلد هشیار سپرد و میرزا جهانشاه با سپاهی افزون از حساب و شمار رسیده ظاهر شهر را احاطه نموده همت بلند بر تسخیر دار السلام گماشت و شاهزاده چاره جز آن ندید که در چهار دیوار حصار خزیده تحصین نماید و چون مدینه السلام در غایت متانت و رصانت بود و مشحون بمردان دلیران کارزار فتح آن بسهولت میسر نشد و مردم از شدت حرارت هوا در زحمت بودند و در آن تابستان از بام تا شام بمحاربه قیام مینمودند و میرزا پیربداق هر روز آتش فتنه را التهاب میداد و ابواب بلا را بر روی خود میگشاد و میرزا جهانشاه بسعی و اهتمام تمام در فتح شهر میکوشید و لشکریان را ترغیب و تحریص مینمود و قریب یکسال محاربه ممتد شد احوال رعایای بیچاره روی در اختلال آورد و آثار انکسار بر وجنات احوال ایشان ظاهر و لایح گشت و زبون و عاجز شدند و در باطن کار تهمتنان بیمار رنج و عنا در روزگار میگذرانیدند و کار سپاهیان بتنگ آمد هرچند شاهزاده رسل و رسایل پیش پدر میفرستاد و اظهار عجز و افتقار میکرد فایده بران مترتب نمیشد و میرزا جهانشاه بدان کلمات التفات نفرمود و بلیه قحط و غلا بمرتبه رسید که آنانکه غلات مصر را بتکلف میخوردند بادیم و چرم جوشیده قناعت نموده آن نیز در بعضی اوقات میسر نمیشد و سگ و گربه مانند کیمیا و عنقا نایاب شد و از حیوانات بجز نام و نشان نماند و اهل بغداد در فریاد و فغان آمده ایلچی فرستادند و امان طلبیدند و میرزا جهانشاه بر سر رضا آمده اهل بغداد را امان داد و خرم شدند و دروازه ها گشاده سپاه میرزا جهانشاه ببغداد درآمدند و محصوران بار دیگر بروی علا شتافتند و امیرزاده پیربداق

بیر باق در منزل خود نشسته و کاکان انبهی بر در که بدرنا هر بان در بار داوقصه بکند در این اثنا امیرزا جهانشاه و لد خود محمدی را با جمعی فرستاد که هم شاهزاده را بضرب شمشیر از فیصل دهد و ایشان ره بیابسته و تهیا کشیده بشهر درآمدند و ناگاه بوثاق میرزا پیر بداق رخیتند و خدمتش در آن زمان عزم سوار شدن داشت و بهپای در موزه کرده بود که ناگاه برادر خود محمدی را با جمعی روی بسته بر سر راه خود ایستاده دید حیرت و دهشت بر وی مستولی شده برادر بلند شام جاه و امیرزاده محمدی شمشیر جان بار فرود آورد که با ورسید و بدیوار خورد و امرا تیغ خونریز بر پیکر شاهزاده را ریزریز کردند و آن حرکت بر میرزا جهانشاه مبارک نیامد و اکثر اطباع از او متنفر شدند و ملک و ملل او و بصدد زوال آمد و آفتاب دولت او روی بزوال نهاد و بیان این سخن آنست که بعد از قتل میرزا پیر بداق ممالک عراق و فارس ضمیمه ولایت او گشت و وسعت مملکت او بمرتبه شد که زبان از تقریر آن عاجز است و مجموع سرداران سر بر خط فرمان او نهادند الا امیر حسن بیگ از احفاد قراعثمان که بواسطه عداوت قدیم که میان آن دو خاندان بود اطاعت میرزا جهانشاه ننمود و بواسطه قلاع رفیع که در تحت تصرف داشت قلع آن دشوار مینمود عاقبت میرزا جهانشاه بی تحمل شده باستیصال قوم قراعثمان یکجهت شد و لشکرهای ممالک محروسه را قریب صد هزار سوار جمع آورده روی توجه بامیر حسن بیگ نهاد و امیر مشار الیه در شعبی از شعاب جبال که موضعی مناسب بود فرود آمده راه از مضبوط ساخت و میرزا جهانشاه با آن سپاه نزدیک با ورحل اقامت انداخت از آنجا که حسن ریاست و نور کیاست با امیر حسن بیگ بود رسل و رسایل فرستاده در استرضای میرزا جهانشاه کوشید و میرزا جهانشاه این معنی را بر عجز و قصور او حمل نموده در خصومت اصرار مینمود و قاسم پروانچی و جهانگیر پسر بابا حاجی کاوردی را نوبتی بجنگ او فرستاده و ایشان منهزم باز آمدند و میرزا جهانشاه تا موسم خزان در آن صحرا و بیابان بسر برده بعیش و عشرت کوشید و چون مقدمه زمستان در رسید و سرما تاختن آورد لشکریان بفریاد و فغان آمدند و میرزا جهانشاه ترا که رخصت انصراف ارزانی داشت و خود با دهاء و خواص و مقربان چنانچه عادت او بود که بعد از مراجعت آغروق بطرب و شراب خوردن مشغول میشد در آن منزل توقف نموده بساط نشاط بگسترد و چون میان اردوی او و امیر حسن بیگ کوه فاصله بیش نبود و مترصد از کیفیت احوال خبر یافته نماز شام جاسوسی فرستاد تا بتحقیق اوضاع معلوم کند نیم شب بهنگام بهار رود و آمد و گرد بگرد خیمها برآمد و آواز شنید که آهی با این علامات گم کرده ام هر کس مرا نشان دهد فلان مبلغ و سهم احدی از کمال غفلت جواب نداد و جاسوس بازگشته کیفیت حال را بعرض رسانید و امیر حسن بیگ با دو هزار سوار مکمل بقصد میرزا جهانشاه در حرکت آمد و چون صباح شد طایفه از مردم میرزا جهانشاه که فی الجمله شعوری داشتند سیاهی سپاه از دور دیدند و چون مسافت نزدیک شد و نیک نظر کردند جمعی ترکمانان که هم جنس ایشان بودند مشاهده کردند و دانستند که لشکریان میرزا حسن بیگ اند بغایت سراسیمه و متحیر شدند و امیرزاده محمدی و امیرزاده یوسف از اولاد میرزا جهانشاه بجنگ پیش رفتند و طوفان بلا را بر خود محیط یافتند میرزا یوسف بازگشت و پدر را خبر داد که مجال توقف نیست میرزا جهانشاه یک ازبند بسته بود که این خبر رسید فرصت نیافت که آن دیگر بندد و ناچار سوار شد و میرزا محمدی و میرزا یوسف گرفتار شدند و دیگر سرداران بقتل آمدند و میرزا جهانشاه با صد نفر وداع روی براه نهاد و مجهولی از لشکریان سکندر نام در عقب او روان شد و چون بوی رسید میرزا جهانشاه از بیم جان نام خود را بر زبان آورد و آن شخص با التفات نکرده فی الحال او را ہلاک کردانید و جامهای قیمتی او را پوشیده سرش از فتراک بیاویخت و مهمی چنان ساخته بلشکرگاه مراجعت نمود و در راه غافل شده سر از فتراک بیفتاد و سکندر صورت قضیه را با هیچکس نگفت و امیر حسن بیگ چون نصرت و ظفر یافت از میرزا جهانشاه تفحص بلیغ نمود که بکدام جانب بیرون رفت در این اثنا سر و ریشی که با وشاه مشابهتی داشت نزد او بردند که سر جهانشاه است امیر حسن بیگ آن سر را نزد محمدی و یوسف فرستاد تا ایشان در آن باب چگویند شاهزادگان گفتند که این سر قورمیشی است که پدر این چاکران مانند بود و امیر حسن بیگ بتفتیش آن مشغول شد که در آن روز که میرزا جهانشاه چه لباس در بر داشت جمعی گفتند که ما یکی را می بینیم که اسباب گران بها در بر دارد و که پیشتر نداشت حکم شد که سکندر را پیدا ساخته بمجلس آوردند امیر حسن بیگ از آن قضیه استفسار نمود سکندر صورت حال را بر نهجی که مسطور شد تقریر کرد و میرزا حسن بیگ فرمود تا جمعی در آن راه احتیاط نموده سر میرزا جهانشاه را بدرگاه آوردند و چون خاطر آن جناب از دغدغه دشمن فراغت یافت محمدی اکشت و یوسف را میل کشید و خبر این فتح مبین که غرایب تمام داشت با طراف عالم رسید و امرا و اعیان میرزا جهانشاه از این حادثه آگاه شدند و امیرزاده حسنعلی را که اسن اولاد او بود بپادشاهی برداشتند و خدمتش ابواب خزاین گشاده بشاد و هزار نفر را علوفه و مرسوم داد

ذکر وصول انواع اخبار بمسامع جلال در یورت قشلاق و نهضت شهریار آفاق بجانب عراق و بیان بعضی حکایات از خیر و شر و لشکر کشیدن فرمانده بشر خلد الله ظلاله

حضرت سلطان سعید در زمستان سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه در خطه مرو بفراغ بال اقامت داشت و خیال جهان گیری بر لوح ضمیر مینگاشت ناگاه از جانب عراق قاصدان رسیده عرضه داشتها رسانیدند مشتمل بر کشته شدن میرزا جهان شاه و استیصال خاندان او و حالت امیرزاده حسنعلی ایلچی بپایه سریر اعلا ارسال نموده پیغام داد که از ملک و مال و خزاین و دفاین هیچ چیز از ملازمان آن حضرت دریغ نیست و هر چه در تصرف این بنده است امید وار است که عوض بکار رود می خدمتکاران آستان دولت آشیان مبذول میدارم مسئول آنکه چتر همایون فال سایه اقبال بر سر ساکنان این دیار اندازد و دست تطاول ظالمان از گریبان مظلومان کوتاه سازد و این معنی در دنیا موجب مناصب سنیه و در آخرت مستلزم مراتب علیه خواهد بود و چون این اخبار در ولایت مرو بسمع اشرف شهریار کامکار رسید بساط انبساط گسترده اظهار استبشار نمود و حکم فرمود

و حکم فرمود که از اقطار ما وراء النهر و ترکستان و خوارزم بموجب یرلیغ معین لشکریان قیامت هیبت در موضع مقرر جمع آیند تا در ظل رایات آفتاب اشراق متوجه عراق شوند
و از آنجا در حرکت آمده کمند تسخیر بر کنگرهٔ قلاع و بقاع آذربایجان بل مصر و شام اندازد اما چون سلطان سعید در کلیات امور بمشورت خواجه عبید الله ظل
منیر بود جناب مولانا عبد الرحیم صدر را روانهٔ سمرقند گردانید و شرح حالات میرزا جهانشاه را معروض داشت و پیغام داد که اگر مصلحت
باشد از آن جانب بما وراء النهر آید تا سخنان بمشافهه گفته شود و الا مخلص حقیقی را بقدوم شریف مستبشر و شادمان سازند و چون مولانای مشار الیه
بسمرقند رسید صورت حال را بعرض خواجه رسانید آن حضرت عزیمت خراسان نموده بقشلاق مرو تشریف حضور ارزانی داشت و قران سعدین و
اجتماع نیرین دست داد و بعد از تقدیم مشورت رایها بر آن قرار گرفت که شاه و سپاه متوجه عراق شوند و بمقتضی ما تدری نفس بای ارض تموت
ندانستند که باستقبال خود میروند و بوقتی که قمر در برج عقرب منزل داشت میرزا سلطان ابو سعید بر سمند جهانگیری سوار شد و خواجه ناصر الدین
عبید الله بما وراء النهر معاودت نمود و سلطان سعید بسرعت تمام در حرکت آمده و بمهنهٔ مبارکه نزول فرموده شرف زیارت سلطان ارباب طریقت و
حقیقت سلطان ابو سعید ابو الخیر قدس سره دریافت و عزیمت ولایت جام نموده از آنجا بمشهد رفت و بعد از استمداد همت از روح پاک سلطان خراسان
یعنی امام هشتم بالنگ رادکان توجه فرمود و چند روز در آن مقام دلگشا و صحرای جانفزا توقف فرموده و از رادکان روانه شده بکالپوش رسید و جهت آوردن
سه هزار خروار که در آن ولایت بیرات مترتب شده در آنجا توقف نمود و بطلب سپاه و لشکر خراسان ایلچی فرستاد و در خلال این احوال حکام عراق و فارس
متعاقب باردوی همایون آمدند و سلطان سعید در کالپوش معتمدان و سرداران سپاه را بضبط ولایت میرزا جهانشاه بل علم حضرت صاحبقران میرزا معز
الدین میرانشاه فرستاد و بموجب فرموده دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان باصفهان رفته آن ولایت را ضبط نمود و میرزا قاسم ولد میرزا جهانشاه
متوجه اصفهان شد و از محاربه مأیوس باز آمد و خواجه مشار الیه مجموع کیفیات حالات آنجا را معروض داشت و امیر نظام الدین احمد ولد امیر غیاث الدین علی
برحسب فرمان متوجه دار الملک شیراز شد و امیر محمود برلاس بجانب کرمان شتافت و امیر سید محمد برادر امیر سید مراد عازم سلطانیه شد و همچنین بهر شهر و قصبه کسی
نامزد شده و تفصیل اسامی ایشان موجب تطویل میشود و اکثر ممالک عراق در تحت تصرف بندگان درگاه آمده از مبدء یورش و نهضت از مرو تا وصول بکالپوش
ایلچیان امیر حسن بیک پی در پی باردو میرسیدند و بعرض میرسانیدند که حسن بیک میگوید که من از بندگان موروثی پادشاهیم و هرگز اولاد قرا یوسف از جهت
او را موافقت نخواهند نمود و بخشیدن و بزرگ استیصال ایشان باید کوشید و خاطر اشرف از ضد آن جماعت جمع باید کرد و سلطان سعید ایلچی امیر بیک را طوی داد
جبه و کلاه و زرین و خلعت طلا دوزی و کمر و شمشیر و انواع پیلاکات فرستاد و پیغام داد که خدمت با لشکرهای خود از جانب عراق عزیمت نماید و عساکر
گردون مآثر از این طرف متوجه است تا باتفاق آن قوم مفسد را از میان برداریم و پیش از این امیر حسینعلی پسر میرزا جهانشاه ایلچی با جواهر و نقود بسیار فرستاده عرض
ممالک و خواهش خود کرده نوکری را اظهار کرده بود چنانچه گذشت و حضرت سلطان سعید او را نوازش نموده فرمود که اینک امیر سیم مرحله صلاح قرار نشد بتقدیم
خواهد آمد و موکب همایون از کالپوش نهضت فرموده در ولایت هزارجریب نزول نموده و در این حین از دیار آمل و ساری امیر عبد الله ولد والده خود را با قریب بیست هزار تومان
از نقد و جواهر ارسال نمود و گفت که این بنده منتظر است که متوجه پابوس گردد اما بواسطه آنکه بعضی مخالفان نزدیک این مملکت در آن توقف افتاد و ملک اسکندر حاکم رستمدار
نیز ولد خود را که جوانی بس نیکو منظر بود با تحف و هدایا فرستاده پیغام داد که بنده و خدمتکارم و از پیش ملوک گیلان هم رسولان آمده و تحفها آورده بسمع
اشرف رسانیدند که در تمامت ممالک گیلان خطبه و سکه بنام و لقب همایون شرف یافته شد و سلطان سعید ایلچیان را نوازش فرموده باز گردانید و از راه فیروزکوه به
خاوری رسید و قریب ... روز در آنجا توقف کرد و امرا و سرکردگان که بولایت عراق رفته بودند و اموال آنجا بواجبی ضبط نموده در این حین ... عامره ...
و حکام و ولایات عراق در مقام اطاعت آمدند مگر حاکم شیراز امیر سید علی که از امرای میرزا پیر بداق بود و بعد از قتل او میرزا جهانشاه او را تربیت کرده حکومت
فارس بوی رجوع نموده و او بنیاد فتنه انگیزی نموده دل در حکومت بست و چون امیر نظام الدین احمد بسر کوتل ... رسید امیر سید علی با دو هزار سوار بر سر راه آمد
داد و جوانکی میرزا نظام الدین احمد غافل نشسته بود و این معنی در خاطرش خطور نمیکرد و جنگ پیش آمد و چون پیوسته از شهر مدد میرسید امیر نظام الدین احمد
عنان عزیمت بجانب ابرقو تافت و امیر سید علی مظفر و منصور باز گردید و سلطان سعید جناب فضایل مآب صاحب کشف را برسالت پیش او فرستاد و امیر سید علی
احترام تمام بجای آورده چند گاه وی را نگاه داشت و گفت هر وقت که موکب همایون بدین صوب نهضت نماید مملکت سپرده را تسلیم کارگزاران نمایم و سلطان سعید
خواجه قطب الدین طاوس را بضبط مملکت فارس تعیین نمود و امیر سید مزید با دیگر سرداران که بقراولی پیش رفته بودند با میرزا قاسم ولد میرزا جهانشاه در ری
جنگ کردند و او را شکسته مبلغ دو هزار تومان از جهات وی گرفتند و خدمتش گریخته پیش برادر خود حسینعلی رفت و هم آنجا بقتل آمد و امیر سید مزید بسلطانیه رسید
دیگر امرا بلجام ... رفتند و در تضاعیف این حالات امیرزاده حسینعلی ویران شد بیان این سخن آنست که میرزا حسینعلی با لشکری آراسته در مرند نشسته و دل در مقابله
و معاندهٔ امیر حسن بیک بسته منتظر است که بچه تدبیر و فور سعی آثار رفعت بر ملک قدیر از کمین امکان بسر حد ظهور رساند العبد یدبر والله یقدر با جمله امیر حسینعلی ...

امیر شاه علی و امیر شاه ابراهیم و دیگر سرداران را که برسم قراول فرستاده بود و ایشان بسبب توهمی که در خاطر داشتند توقف نموده بودند اعتماد ننموده بامیر حسن بیک پیوستند و چون خبر بیوفائی امراء و وصول لشکر جغتای بسلطانیه و تبریز باردوی امیر حسنعلی شیوع یافت مردم او بنوعی بهم بر آمدند که از ضبط ایشان عاجز گشت و بالضروره ویران شد و بعضی از مردم او پیش امیر حسن بیک رفتند و برخی باردوی همایون پیوستند و چون موکب خجسته سلطان سعید بعرضه دار امیر مزید و سایر امراء آمده مضمون آنکه لشکر نصرت شعار باید که بسرعت تمام بدینجانب آید تا چهره مقصود در آئینه امید جلوه گر آید امیر حسن بیک تا غایت در مکتوبی که بامیر مزید و سیستاه و مهر بر پشت امیز و اکنون بر روی زده نوشته است که باید امراء جغتای از تبریز بیرون روند که آن مملکت را بپسر خود داده ام و امراء آن مکتوب را بجنس پیش سلطان سعید فرستاده پیغام دادند که امیر حسن بیک کردن از طوق اطاعت پیچیده است و داعیه قتال و جدال دارد و امیر حسن بیک منتشر آمده پسر خود را بظاهر تبریز فرستاد و امراء جغتای بیرون رفته در برابر هم نشستند و مردم جانبین بشهر در آمده معامله میکردند و متعرض یکدیگر نمیشدند و چون امیر حسن بیک شنید که موکب سلطانی بسلطانیه رسیده از آنجا که نشسته بود مراجعت نموده بقراباغ رفت و سلطان سعید یوسف شیر را بر بار دو تکی تبریز فرستاده خیمه همایون در موضع میانه توقف نمود و در آنجا میرزا حسین علی و ولد او سلطانعلی که جوانی بغایت زیبا منظر بود و امیرزاده یوسف کوکول پسر دیگر میرزا جهانشاه و امراء ترکمن مثل عمر بیک و ولد امیر بایزید بسطام و پیر علی و یار علی و بهرام بیک پسران امیر علی شکر و حاجی قنبر که در زمان میرزا جهانشاه حاکم یزد بود و شاه حاجی که از اولاد امیر بابا حاجی کاوردی بود با پنجاه هزار سوار باردوی اعلا ملحق شدند و سلطان سعید حکم کرد که امیرزاده یوسف به تبریز رفته بر سر قبر پدر خود مجاور شود و نشان همایون نوشت که خدمتش را متولی اوقاف آنجا دانند و آن حضرت با حوال میرزا حسین علی به چشم رحمت و شفقت نگریسته پرسش فراوان نمود و در اثنای این وقایع فرستادگان امیر حسن بیک متعاقب یکدیگر باردوی همایون آمده اظهار اطاعت و انقیاد و اخلاص خود کردند و از جمله برادرزاده خود یوسف بیک را فرستاده پیغام داد که هنوز آفتاب از جانب مغرب طلوع نکرده و در توبه باز است اگر جرمی از بنده صادر شده عفو فرمایند چه قرب صد سال است که پدران ما در خدمت آبا و اجداد شما طریق بندگی و هواخواهی سلوک نموده خود را از مخصوصان این خاندان میشماریم و مملکت فارس و عراق که از دیوان حضرت صاحبقرانی گورکان بود و به بیگانگان انتقال یافته بود باز ستانده بملازمان حضرت سلطان گذاشتیم و دیار اذربایجان را که ایشان را در آن دخلی نبود هم بملازمان اعلا تسلیم داشتیم و بهر حال التماس مینمائیم که مرا در این فتیان چندان بگذارند که برف بر طریق کم شود و بمراجعت ملکی کرده مضایقه و مناقشه ننمایند اگر باور ندارند از خویشان من که در اردوی اعلا اند بپرسید که در این ایام معاودت ممکن نیست و بعد از ترتیب مجلس عظمت و هیبت امراء عظام یوسف بیک را بپایه سریر اعلا رسانیدند و فرمودند تا بهفت نوبت زانو زد و سلطان سعید او را بشرف دستبوس مشرف ساخت و احوال پرسید که امرای التماس حسن بیک بعرض رسانیدند آن حضرت در جواب فرمود که رایت نصرت شعار متوجه آن طرف است آنچه مصلحت باشد بتقدیم خواهد رسید و آن حضرت میرزا محمود خواجه لاتی پسر عمه خود را برسالت امیر حسن بیک مقرر فرمود و یوسف بیک را رعایت کرده رخصت انصراف داد و میرزا محمود حسب فرمان در مصاحبت او روان شد و چون باردوی امیر حسن بیک رسیدند یوسف بیک در خلوت بعرض رسانید که سلطان سعید طمع در خزاین و دفاین میرزا جهانشاه دارد و داستان آسمان دست از دامن تو باز نخواهد داشت و شمه از جلالت و عظمت سلطان سعید که مشاهده کرده بود تقریر نمود امیر حسن بیک فرمود تا تختی زرین نهادند و امیرزاده یادگار بن سلطان محمد بن میرزا بایسنقر را در آنجا نشانیدند و خود با نخوت و شوکت هرچه تمامتر در بیارد قرار گرفت و امراء و لشکر بانداز فرمود تا در اطراف او صف کشیدند و میرزا محمود را در آن موقف در آوردند و فرمود تا چند جا زانو زده بدشت تمام بپایه سریر امیر حسن بیک رسانیدند و امیر مشار الیه فرمود که تخت خواهر خود را امیرزاده یادگار را در باب میرزا محمود بلیه دشت تمام بجانب تخت میرزا یادگار بر رفته اول او را دریافت و بعد از آن بشرف دستبوس امیر حسن بیک مشرف شد و سخنی که داشت معروض گردانید و جواب و سوال و بر این قضیه بگذشت امیر حسن بیک میرزا محمود را بازگردانید و از آنجانب یوسف بیک که فرستاده حسن بیک بود رخصت گرفته معاودت نمود و سلطان سعید با امراء در تعیین یورت قشلاق مشورت فرمود و ایشان بر آن قرار گرفت که بقراباغ روند و امیر حسن بیک را از آنجا اخراج نموده زمستان در آن مقام بپایان رسانند و بامضای این عزیمت موکب همایون نهضت نموده تبریز را بر دست چپ گذاشته از راه اردبیل روی بقراباغ نهادند و چون بهفت فرسخی مقصد رسیدند بسبب قلت خوردنی صلاح در آن دیدند که بجانب محمود آباد در روند و در این طرف محمود آباد در کنار رود ارس حلی اقامت انداخته تا شیروان شاه که متعاقب ایلچیان او بدرگاه عالم پناه آمده اظهار اخلاص خود میسنمود باردوی همایون پیوند و از آن منزل کوچ کرده اتفاقا بصحرائی رسیدند که علف آنجا زهردار بود و سرچهارپا که از آن میخورد هلاک میشد و در آن بیابان مهلک آب خوشگوار نیز پیدا نمیشد و چون اردوی فرخنده نژاد در مقابل محمود آباد فرود آمد علی بیک پسر امیر بایزید بسطام بخدمت مبادرت نموده در اردوی اعلا ماکولات روی بنقصان آورده بغایت کم شد چنانچه بمکین بازاد جو و گندم بدو دینار کبکی یافت نمیشد و بیشتر چهارپایان روی بصحرای عدم نهادند و غنیا و فقرا قسمت تساوی پذیرفتند و اصحاب عیش و عشرت با ارباب محنت و عسرت بر یک خوان نشستند و در وقتی که از جانب شیروان شاه کشتی خوردنی می آوردند امیر حسن بیک بر این امر وقوف یافته راهها را مضبوط ساخت چنانچه از طرف خراسان و فارس و عراق هیچکس نمیتوانست که بار دوی سلطان سعید آید و در این اثنا سلطان سعید مولانا شمس الدین محمد صدر را برسالت روانه شیراز کرد و چون جناب مولوی باصفهان

رسید خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان که از قبل پادشاه فرمان روا بود مولانا را مانع آمده گفت امیر سید علی یاغی است بآنجا رفتن مصلحت نیست و در این باب
عرضه داشتی بپایه سریر اعلا روانه داشت و مولانا را شاکر و خوشنود بازگردانید و جناب مولوی همراه جبه خانه که از طرف خراسان می آمد بجانب اردوی اعلا روان
شد و مردم امیرحسن بیک که بضبط راهها تعیین شده بودند جبه خانه را با طایفه از اعیان و سربلندان که در پناه آن باردوی همایون میرفتند بگرفتند و حضرت
مولانا در سلک گرفتاران انتظام داشت و مجموع اسیران را نزد امیرحسن بیک بردند و مولانای اعظم مولانا صدرالدین طبیب خدمت مولوی را در مجلس امیرحسن بیک
تعریف کرد و فضیلت او را در دین مبین و ترویج شرع سید المرسلین صلعم بیان فرمود و مولانا حکایت کرد که چون جناب مولانا شمس الدین محمد تتمه از حال من
عرض رسانید امیرحسن بیک سر بالا کرده مرا مخاطب داشت که ترا از دست نخواهم گذاشت و هیچ آسیب از من بتو نخواهد رسید من برخاستم و زانو زدم بعد از آن
مرا حریف مجلس انس گردانید و چون شیروان شاه در برابر اردوی سلطان سعید معبر مقرر نکرده بود و ملکه دو فرسنگ آنجانب اردوی امیرحسن بیک مردم خراسان و
شیروان تردد مینمودند و امیرحسن بیک دویست سوار نامدار را فرمود تا معبر را تاخت کنند اتفاقا دو کس از لشکر خراسان که بخبرگیری پیش رفته بودند و ایشان [illegible]
بیک که بحسب فرمان حسن بیک روان شده منحوست که بآن دویست نفر پیوندند و چار خود ندادار گرفته بپایه سریر اعلا آوردند جان از و صورت حال استفسار نمود
کیفیت واقعه باز گفت سلطان سعید جمعی را بر سر آن دویست نفر فرستاد و ایشان رفته بعضی مخالفان را دستگیر کردند و بپایه سریر اعلا آوردند و بعد از چند روز شبی تاریکه
بیکبار اردوی همایون آمده سواران سوران انداختند و شاهزادگان و امرا و مقربان و بهادران فوج فوج از نوزده رخصت طلبیدند که بیرون روند سلطان
سعید فرمود که شب مصلحت نیست که بر سر یاغی روید صباح معلوم شد که آن جماعت زیاده از هزار و پانصد نبوده اند لشکریان خراسان تاسف بسیار خوردند و خایب م
ند و چون اسبان سپاه پادشاه ظفر پناه از قلت علیق قوی ضعیف و بغایت سست بودند مجال آن نداشتند که بتاخت بیرون روند تا در میدان حرب جواب
خصم دهند و اسبان ترکمه در نهایت قوت بودند و پیوسته بتاخت می آمدند و هرکه را از ترک و تاجیک که می یافتند می کشتند و تدریج حال اهل خراسان بدین و تیره
گذران بود و در این اثنا شیروان شاه یاغی گشته کشتی را بدان طرف کشیده و خلق بسیار از مردم اردوی اعلا که بجهة معامله و سودا بدان جانب رفته بودند همه را غارت کردند
و سبب مخالفت او آن بود که امیرحسن بیک پیش او فرستاده پیغام داد که عاقبت لشکر جغتای از این طرف بولایت خود خواهند رفت آنزمان معلوم خواهد شد
که نتیجه دوستی ایشان چه خواهد بود و شیروان شاه از این تهدید اندیشناک شده محبت سلطان سعید را بعداوت مبدل گردانید و پادشاه و امرا و لشکریان از فقدان نان
مهموم و حیران بودند و بر فور طلب حیل کوفته متوجه اردبیل شدند و در اثنای راه بمحلی پر وحل رسیدند و از آنجا گذار بغایت دشوار بود و زیاده از نیم فرسنگ در این لای و
گل بلاس و نمد و قالی و خیمه و سراپرده می انداختند و بانواع حیل راه میساختند و میگذشتند و سلطان سعید بنفس نفیس ایستادگی و اهتمام تمام مینمود تا مردم از آن گل
و وحل میگذشتند و بسیاری از چارپایان و رخوت در عرصه تلف آمد و بهزار مشقت از آن ورطه بیرون رفته در موضعی مناسب نزول کردند و پسران امیر بسطام و خواجه
برهان کرمانی که صاحب دیوان بودند برحسب فرمان سه هزار شتر و دویست تومان زر بردند که از قول بغاج غله و گوسفند بخرند و بیاورند و در دوازدهم رجب
امیرسید مراد را بقراولی فرستادند و چون اندک مسافتی قطع کردند ناگاه چهارصد سوار آراسته از جانب مخالفان که امیر بیک مقدم ایشان بود پدید آمدند و امیربیک
با امیرسید مراد گفت که میرزا سلطان ابوسعید دشمنان صد ساله را دوست و دوستان صد ساله را دشمن گردانید اکنون بی آنکه جنگ کند با ما مصالحه نماید فرمود تا
که امرای بزرگ از آنجانب بیایند که امیرحسن بیک ضمانا در مقام دولتخواهیست و او نیز از اینطرف خواص و مقربان خواهد فرستاد تا صلح قرار یابد روز دیگر امیرسید
مراد و امرای عالیمقدار بیرون رفتند و امرای روزگذشته را دریافتند و چون ایشان بغایت اندک بودند امیرسید مزید بر سر ایشان تاخت و بیک حمله همه را [illegible]
ساخت و بعضی را دستگیر کرده باردوی اعلا فرستاد و خواست که در عقب گریختگان رود امیرسید [illegible] غون گفت که این جماعت کمک در عقب دارند توقف
از واجبات است که اسبان ما لاغرند امیرسید مزید نشنید و مسافتی از عقب ایشان قطع کرد که ناگاه امیرحسن بیک با سه هزار سوار آراسته که بر بیابان اسوده نشسته از کمین
گاه بیرون آمدند و بر سپاه خراسان که مشغول اولجه شده بودند حمله آوردند و قریب پانصد کس از امیر و امیرزاده و بهادران بقتل آمدند و از مشاهیر کشتگان
سید جنید پسر امیر بایزید بود و پهلوان حسین دیوانه و امیرحسین ارلات و شیر محمد بغدادی و پیر محمد نوحین و امیرسید مزید گرفتار گردیدند و بقیة السیف افتان و خیزان
گریزان شده جان شیرین باردو رسانیدند و پسران امیر علی شکر که همراه امیرسید مزید بودند بازگشته بکنار اردو رسیده ناما در بنا ماندند و امیر سلطان
علی همراه ایشان بهمدان رفته و در آنجا او را بقتل آوردند و تا آن هنگام امیرزاده حسین علی بموجب حکم در تبریز اقامت داشت و در این وقت رای سلطان
سعید اقتضای آن کرد که شخصی را که بکمال حسب و جمال نسب آراسته باشد بجهة تاکید مبانی مصالحه نزد امیرحسن بیک فرستد تا بیمن التفات حسن اهتمام او آن قضیه
اتمام پذیرد و رسم اختیار بر عالیجناب سیادت مآب اصالت انتساب امیر غیاث الدین محمد که از احفاد امیرسید قوام الدین پادشاه آمل و ساری بود و ذکر آن جناب در
قضایای حضرت صاحب قران کامکار گذشت و بفنون آداب امتیاز داشت از سایر سادات واقع شده و آن جناب متوجه شده باردوی امیرحسن بیک رسید عالیجناب
نصرت انتساب مراسم استقبال قیام نموده از خرگاه بیرون آمد و مراسم اعزاز و احترام بجای آورد و سید را در آغوش گرفت و گفت هر چند مرا داعیه مصالحه نبود اما از اشارت

از اشارت جناب سیادت مآبی تجاوز چگونه جایز توان داشت در این اثنا افتخار اعاظم السادات امیر سید ابراهیم قمی باتفاق مهد علیا والده سلطان سعید جهة همین مهم باردوی امیر حسن بیک تشریف آوردند در این حین سیدی اردبیلی که پیش از این امیر حسن بیک او را جهة مصالحه فرستاده بود مراجعت نموده بعرض رسانید که مردم خراسان بغایت ضعیف اند و خود بخود ویران میشوند مطلقا بصلح راضی نمیباید شد امیر حسن بیک این سخن را در خاطر جا داده و چون فرستادگان پیغام سلطان سعید بتمام که اول تو در مقام مصالحه برآمدی و ما بدان راضی نشدیم لاجرم از روزی که نمی‌اندیشیدیم پیش آمد اکنون ما طالب صلحیم هرچه فرمائی بتقدیم رسانیم چون سخن سید اردبیلی مؤثر افتاده بود این ملتمس مبذول نیفتاده و امیر حسن بیک گفت که کار پادشاهان از صلح گذشته و مهم سلطنت او زیر و زبر گشته مجموع امرا خراسان عرضه داشتها نوشته پیغام داده‌اند که ایام دولت سلطان سعید بنهایت انجامید و آفتاب دولت و شوکت او بسرحد زوال رسید و بعد از آن امیر حسن بیک شرایط تفقد و دلجوئی امیر غیاث الدین بجای آورده با آن جناب گفت که شنیده‌ام که میرزا سلطان ابوسعید وعده حکومت ساری بتو داده و بآن وفا نکرده با وجود آنکه بر آن قدرت داشته در همان روز منشی خود را طلبیده فرمود تا نشان حکومت ساری نوشتند و مکمل ساخته تسلیم جناب سیادت مآب نمودند و فرستادگان سلطان سعید را رخصت انصراف ارزانی داشت

ذکر واقعهٔ هائله پادشاه عظیم الشأن سلطان ابوسعید

کدام سرو سهی را سپهر آبی داد
که باز خشک نگردش بآتش بیداد
کرا نهاد فلک تاج سروری بر سر
که تند حادثه بر دست و پای او ننهاد

آخر الامر آفتاب بقا بافق فنا غروب کرد و نبت وزرع حیات بداس ممات درود و نهال زندگانی هیچ سرو قدی بر جویبار عمر بالا نکشید که بیکبارگی نکبت خریف اجل آن را منحنی نگردانید هر که از مشرب مسرت و امانی قدح راح نوشید ناچار روزگار ناسازگار از کاس یأس او را شراب غموم ناکامی چشانید مؤید این مقال و مؤکد این حال آنست که چون مهد علیا والده سلطان ابوسعید و امیر سید ابراهیم قمی از یورت امیر حسن بیک روان شده باردوی میرزا سلطان ابوسعید رسیدند در عقب ایشان دلاوران ترکمان بی غدغه در حرکت آمدند و مقارن این حال امرا خراسان مساکن خود گذاشته باردوی امیر حسن بیک پیوستند و چون سلطان سعید مشاهده نمود که کار از دست رفت بوقت نیم روز عنان برتافت و سپاه امیر حسن بیک مانند شیر ژیان از عقب او شتافته و آن حضرت را گرفته نیمشب باردو رسانیدند بمحافظان سپرده خدمت او را مضبوط نگاه داشتند و بعد از دو روز امیر حسن بیک او را طلب داشته چون نزدیک بارگاه رسید شرایط استقبال مرعی داشته مراسم تعظیم و اجلال بتقدیم رسانیدند و بعد از آنکه در مجلس آن دو پادشاه ترکمان قرار گرفتند امیر حسن بیک هر گونه شکایت آغاز کردند و حکایات سابق در میان آورده اظهار نیکو بندگی خویش کرد و جفاهائی که در برابر آن دیده بود بر زبان آورد و سلطان سعید جوابهای مناسب داد و چون از جانبین گفت و شنید بسیار واقع شد امیر حسن بیک آن پادشاه نیکو خصال بموضعی که محفوظ بود بازگردانیده در خاطر داشت که آسیبی باو نرساند بلکه میخواست که اسباب تجمل آن حضرت مرتب داشته بدیار خویش فرستد و چون در آن باب مشورت نمود امرا باتفاق گفتند که در آن زمان که هیچ مخالفت ظاهر نبود خاطر بر جانب او اعتماد نمیبود اکنون که اینهمه اهانت و مذلت باو رسیده مرد عاقل چگونه بر وی اعتماد کند و لامحاله هرگاه که قادر گردد دنیا را زیر و زبر کند و بیشتر از همه قاضی شیروان در باب افنا و اعدام سلطان سعید سعی نمود و سبب آنکه در این دو روز قاضی با او ملاقات کرده بود و سلطان سعید اظهار ما فی الضمیر کرده با وی گفته بود که بواسطهٔ مخالفت شیروانشاه و بازگرفتن ماکولات امیر حسن بیک بر لشکر جغتای استیلا یافت و الا این صورت کجا میسر میشد قاضی شیروان اندیشید که اگر این پادشاه خلاص شود و برآید یا استیلا یابد خاک شیروان بتوبره اسپان بر داشته بواسطه نقاری که از شیروانشاه دارد بخراسان کشد و در دوم رجب سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه امیر حسن بیک سلطان سعید را بوثاق میرزا یادگار محمد فرستاد و چون نزدیک رسید شاهزادگان از بارگاه بیرون آمده پادشاه را در آغوش کشید و بخرگاه مراجعت نموده سلطان سعید خواست که در عقب او قدم پیش نهد او را منع کردند و گفتند همانجا بنشین او دانست که مهم بکجا رسیده در همان مکان رو بقبله نشسته رشتهٔ حیات او بمقراض اجل انقطاع یافت

هرگز که گمان برد که این بستان ناگاه
فرمانده روزگار فرمان یابد

ذکر بیان حکایات از هر باب که لایق سیاق تاریخ است

چون میرزا سلطان ابوسعید از قنقول خویش بیرون نیامد فزع روز اکبر در میان خلایق پدید آمده مردم اردو چنان سراسیمه شدند که مرد از زن و سیاه از سفید نشناختند و دلیران دیوان تراکمه که از شیشه ضبط بیرون جسته بودند در اردو ریختند و بنهب و سبی مشغول شدند هنوز سراپرده و بارگاه بر جای بود که امیر حسن بیک در رسید و بر در بارگاه بایستاد و بضبط خزاین و حراست حرمها فرمان داد و خواجه سرایان و مستحفظان خواتین را تمکین فرمود که بدستور معهود بمهم خود قیام نمایند و چون لشکر ترکمان عنان تمالک و تماسک از دست داده بودند بمجرد قول و حکم از تاراج باز نمی‌ایستادند امیر حسن بیک را آتش غضب التهاب یافته چندکس را بر خاک هلاک انداخت و حکم نفاذ یافت که سپاه ترکمان و یساقی جغتای بیرون روند مجموع بموجب فرموده عمل نمودند و عجزه و فقرا روی بدرگاه امیر حسن بیک نهادند و فرمان داد که لشکر خراسان و امرا جغتای در ظل رایت میرزا یادگار محمد جمع گردند و اعیان و سرداران سپاه خراسان را عنایت و رعایت فرمود و شاهزادگان عالیشان و امرا سمرقند و خواص و مقربان سلطان سعید بعضی در اطراف متفرق شدند و بسیاری از ایشان بمحنت اسیری گرفتار آمدند و میرزا سلطان محمد و میرزا سلطان محمود و میرزا شاهرخ که از اولاد سلطان سعید بودند از لشکرگاه بیرون رفتند و میرزا سلطان محمد و میرزا شاهرخ را گرفته باردوی امیر حسن بیک فرستادند

و میرزا سلطان محمود و با امیر سید مزید و طایفه از امرا بسلامت بخراسان آمدند و امیر عبد الکریم صدر و مولانا قطب الدین طبیب و امیر احمد بار را در زنجیر کشیدند و از امیرک عبد الکریم
صدر که مردی متکبر بود و فی الحقیقه باعث نزاع امیر حسن بیک و سلطان سعید او شد سخنان ناملایم بعرض آن جناب رسانیده بودند فرمان شد که خدمتش را پوست کنند و از آن پر کاه
ساخته بر ممر لشکر نصب کردند و مخدومی افادتمآبی مولانا قطب الدین طبیب متوجه دیار روم شد و حرمت تمام یافت و مدت چند سال بدولت و اقبال گذرانید تا برحمت ایزدی پیوست
و چون خبر وفات او بهرات رسید جناب افتخار الاحرار خواجه غیاث الدین بهار که سالها انیس همدم و جلیس محرم جناب مولوی بود و اکنون ملازم جناب مقرب حضرت سلطانست مراسم
تعزیت بجای آورده جهت ترویح روح مولانای مذکور آش عظیم داد و تمامت اکابر و اشراف خراسان مجتمع بودند القصه امیر حسن بیک بعضی از مقربان و مخصوصان سلطان
سعید را خلعت امان پوشانیده و بچشم عنایت و التفات بحال ایشان نگریست و هر کرا میل وطن مألوف بود رخصت انصراف ارزانی داشت و بیشتر مردم خراسان از راه گیلان
متوجه بخصوص شدند و حکام گیلان در رعایت و تفقد آن جماعت بقدر میسور سعی نمودند و چون خبر گرفتاری و قتل سلطان سعید بهرات رسید در بلده و بلوکات فتنه عظیم پدید آمد و امیر
قنبر علی که وزرا و از اخصای شاه زمان بنیت یورش آذربایجان آمده بود در ظاهر شهر نشسته بود باندرون نقل کرد و مدت سلطان سعید انار الله برهانه در سمرقند بانفراد هشت سال
بود و تخمیناً در خراسان و ما وراء النهر هژده سال و چون از این عالم فانی بناکامی رحلت نمود ده پسر نامی یادگار گذاشت و اسامی شاهزادگان گرامی بدین موجب است میرزا سلطان
احمد و میرزا سلطان محمود و میرزا شاهرخ و میرزا الغ بیک و میرزا عمر شیخ و میرزا ابابکر و میرزا سلطان مراد و میرزا خلیل سلطان و میرزا سلطان محمد و میرزا سلطان ولد میرزا سلطان محمد و میرزا شاهرخ در ولایت آذربایجان
محبوس شدند چنانچه ثبت افتاد و میرزا سلطان محمود که ارشد اولاد سلطان سعید بود از عراق بخراسان آمد و از آنجا بسمرقند پیش برادر بزرگ خود سلطان احمد مقدم برادر را گرامی داشت عاقبت میرزا سلطان محمود
بترغیب بعضی از ملازمان بعزم کشورستانی از ظاهر سمرقند بعزیمت حصار سوار شد و بسعی و اهتمام امیر قنبر علی نشان عزیمت بجانب ولایت حصار تافت و حکومت آن دیار و مملکت بدخشان بآن شاهزاده عالیشان قرار یافت چنانچه استقرار
دارد اما شرح حال میرزا الغ بیک چنانست که میرزا سلطان سعید ولایت کابل بآن شاهزاده ارزانی داشت و امیر بابا که اختیار آن سرزمین داشت چند گاه بر جاده عبودیت مستقیم بود و
عاقبت کفران نعمت ورزیده بعضی از مخصوصان شاهزاده را بقتل آورد و او را محفوظ گردانید و برادران امیر بابا آقا خان و دریا خان که از وی کینه دیرینه داشتند امیر بابا را از میان
برگرفته شاهزاده را بپادشاهی بر داشتند و در آن اوان امیر قنبر علی و امیر بابای کوکلتاش متوجه کابل شدند که میرزا الغ بیک را استخلاص فرمایند برادران امیر بابا تصور آنکه
بضبط ولایت می آیند شاهزاده را برگرفته بحدود سند رفتند و مردم افغان از تمشیت خبر یافته بر کنار راه بروی ایشان آمدند و شاهزاده را دزدیده بردند و برادران امیر بابا از عقب
ایشان شتافتند و مردم افغان شاهزاده را بدره که مردم هزاره آنجا بودند در آوردند و پیش ره را بسنگهای عظیم استوار گردانیدند و مخالفان تا سنگها را بر... نتوانستند جماعت افغان
او را بامیر شجاع الدین محمد برندق و دیگر امرا رسانیدند و بار دیگر شاهزاده بر مسند کابل و غزنین و تختگاه سلطان محمود سبکتگین متمکن گشت اما شمه از حال میرزا ابابکر آنست که
میرزا سلطان ابوسعید مملکت بدخشان را نامزد شاهزاده کرد و امرای عظام را بمهمات آن دیار تعیین نموده شرح فتح آن ولایت بدینسانست که امیر سید مزید بموجب فرمان متوجه ولایت
بدخشان گشت و شاه سلطان محمد که سالها بحکومت آن دیار اشتغال داشت و در آن ولا پسرش صاحب اختیار شده و پدرش براهنمونی اقبال عازم پایه سریر اعلی شد و پسر چند
ولد داد و را مانع آمد مفید نیفتاد و شاه سلطان محمد بطرف هرات شتافت و پسرش بجانب کاشغر و ترکستان بیرون رفت و امیر سید مؤید بدخشان را در قبضه اقتدار در آورده اموال
و نفایس فراوان از خزانه شاهان برد و میرزا ابابکر بعد از آن بموجب فرموده بجانب بدخشان رفت و آن ولایت را در قبضه تصرف در آورد تا گاه شاهزاده بدخشانی از جانب کاشغر
بر سر اسمعیل خاوندشاه که امیر الامرای میرزا ابابکر بود تاخت و او را بقتل آورد و بار دیگر ولایت موروث را متصرف شد و این خبر بسمع امیر احمد مشتاق و دیگر سرداران که
در حدود قندز و بقلان بودند رسید ایلغار کرده ببدخشان رفتند و شاهزاده را گرفته بقتل آوردند و چون صورت قضیه بمسموع سلطان سعید گشت بکشتن شاه سلطان محمد
که بغایت از آشوب و فتنه گریزان بود فرمان داد آن بیچاره را امیرک حسین ولد خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان بدروازه عدم فرستاد و نوبت دیگر میرزا ابابکر بولایت
بدخشان رفت و شمه از شرح حال خدمتش در مجلد سابع مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی اما میرزا عمر شیخ که شجاعت آیتی بود در شان او سلطان ... او را بولایت اندخود فرستاد
و امرا و نواب جهت شاهزاده مشار الیه تعیین نمود و او بدان صوب رفته ولایت مذکور را بنوعی ضبط کرد که لشکر مغول و یونس دندان طمع از آن برکندند و در این تاریخ شاه
زاده جوان بخت در آن دیار بر تخت سلطنت و حکومت استقرار دارد اما قضیه سلطان مراد چنان بود که سلطان سعید او را بحکومت گرمسیر و قندهار فرستاد و
نظام الدین احمد برلاس که در آن سرزمین اختیار تمام داشت بخدمت شاهزاده کمر بست و میرزا سلطان مراد چند سال در آن بلده بفراغ بال روزگار گذرانید و چون ولایت عراق
و آذربایجان در تحت تصرف بندگان سلطان سعید آمد شاهزاده برحسب فرمان از قندهار بجانب کرمان نهضت فرمود ناگاه در اثنای راه خبر گرفتاری پدر شنید متحیر گردیده
بعد از تأمل باز گشته متوجه گرمسیر شد و در زمانی که بکشتی از آب سند میگذشت امیر یوسف ترخان که بموجب فرمان ملازمت شاهزاده مینمود از آب گذشته کشتیها در آن سر داده بود
و آوازه در افکند که لشکر هزاره رسید از آن جهت تفرقه بحال ایشان راه یافت و یوسف ترخان فرصت غنیمت شمرده احمال و اثقال شاهزاده را غارت کرد و میرزا سلطان مراد بد
حال و نامراد بخدمت سلطان صاحبقران آمد از آن حضرت او را از خراسان بسمرقند پیش برادران فرستاد و چون حکم برادران نسبت باو حکم اخوان یوسف داشت بار دیگر
بخراسان آمد حضرت صاحبقران او را تربیت و عنایت فرمود عاقبت شاهزاده را بجهت مصلحت ملکی بقلعه تیره تو فرستاد و دیگر خبری از وی باز نیامد اما احوال میرزا
سلطان خلیل چنان بود که سلطان سعید در دار السلطنت هرات او را قائم مقام خود گردانید و شاهزاده چند گاه در آنجا بحکومت اشتغال نمود و بعد از واقعه سلطان سعید از آذربایجان

صاحبقران ثانی شاهزاده را روانهٔ سمرقند گردانید و شاهزاده چند گاه در آنجا بحکومت اشتغال داشت تا قضیهٔ میرزا سلطان ولد جهان بود که سلطان سعید محافظت آن ولایت را بامرای ارلات رجوع فرمود و ایشان از سر طوع و رغبت بخدمت شاهزاده کمر بستند پوشیده نماند که مجملی از احوال اولاد سلطان سعید در این مقام ثبت افتاد و آنچه بر سبیل تفصیل بنظر رسیده در مجلد سابع بعد از ارادهٔ قادر صانع رقم زدهٔ کلک بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی

گفتار در خاتمهٔ کتاب

لله الحمد و المنة که بیمن تائید و توفیق الهی و فیض فضل نامتناهی پادشاهی مجلد سادس که مشتمل است بر بدایع اخبار و غرایب آثار بپایان رسید و حالتی که مسود اوراق را در اثنای روایات عجیبه روی نمود بنا بر عبراتی که داشت قلم مشکین رقم خواست که این را نیز ملحق گرداند تبیین این مقال آنکه چون کمیت خوشخرام قلم بمیدان جلوس حضرت خاقان سعید رسید ضعف جگر و درد گرده بمثابه بر راقم حروف استیلا یافت که قوت حرکت بل مجال نشستن نماند و اطبای مسیحا نفس بمعالجه این غریب بیکس پرداخته بسلوک طریق پرهیز که در نظر بصیرت بسیار دشوار نمود ارشاد نمودند چنانچه قرار دادند که هر روز بده سیر گوشت که نان اصلا بدان منضم نشود و دو سیر شوربا و یک انار در آخر روز قناعت باید نمود و اگر تشنگی غلبه کند بمقدار یک عرق کاسنی بجای آب باید آشامید و چون بنقد حیات تحفهٔ عزیز و مسودهٔ نامبارک ... از اشارت آن جماعت تجاوز جایز نداشت و با وجود این ضعیف قوی و احتیاط در اکل و شرب که فرموده بودند از کتابت منع نکردند و مخلص حقیقی این معنی را فوزی عظیم دانسته بکار خود مشغول شد بینندهٔ مکشوف و مبهم گواست و آفرینندهٔ لوح و قلم آگاه که از بدایت سلطنت خاقان سعید تا نهایت دولت میرزا سلطان ابوسعید این ضعیف نحیف بر پهلوی راست بر بستان دلستان مینوشت و از صعوبت درد میان نتوانست که یک صفحه را نوشته در سلک تحریر کشد و بعضی از مهرهٔ اطبا گفته اند که اینقدر مشغولی در ازالهٔ مرض یا عدم ازدیاد دم دخل دارد و اگر بعضی از لیالی از کتابت صحف اعراض مینمود و در آن باب اهمال ورزیده باستراحت مشغول میشد خوابهای عظیم دیده از هول آن بیدار میگشت و یا حرارت مفرط بر مزاج مستولی شده مجال انتباه می آمد و چون بدستور سابق در تحریر شروع میرفت و حواس ظاهر میل بباطن کرده رؤیای صالحه اتفاق می افتاد و بسیاری از شبها که چشم این ناتوان می غنود از نصف لیل تا طلوع آفتاب مجال انتباه نمی آمد و بمثابه تکلیف این معنی بظهور می پیوست الا از کرامات عالی منزلت متعالی منقبت سپهر علم و کمال خورشید فلک فضل و افضال اجل الامراء و اقواهم بالآراء العالیه و الحالات ارباب الدول و امجدهم بالفضائل المتعالیه الذی لم یر عین الافلاک مثله و عدیله و لم یسمع الآذان العطارد شبهه و بدیله مؤسس اساس العدل و الاحسان قامع بنیان الظلم و العدوان الذی انامله مفاتیح ارزاق العلماء و فضلاء و ایادیه مفاتیح الصلحاء و الفقراء مقرب الحضرت السلطانیه و مرجع الامراء الخاقانیه المتخلص بتائیدات الملک العلی الکبیر نظام الدولة و الدنیا و الدین امیر علیشیر زین الله تعالی مسند الامارة بمآثر اقدامه و نضر ریاض المملکة بمقاطر اقلامه

الهی تا بود افلاک و انجم مباد انام بیکس و جهان کم
بتائید الهی با منصور بتدبیرش ممالک گشته معمور
دعای صبح خیزانش قرین باد سعادت یار و دولت همنشین باد

ظفرت باتمام کتابة الکتاب المشحون باخماس الکلمات العبارات من تشبیهات الترصیعات و فازت باختتام نسخه هذا الابواب المکنون بانواع الاستعارات من تخیلات التوشیحات باقبال صاحب المجد البازغ و العلی الذی یؤیده بالاقبال و الاحسان و الافضال و الامتنان و الاقتران لا زالت بالرقاب فضائله و جهانه لامعا و شارقات اقباله و امتنانه ساطعا یوم القرن بالقرانات السرمدیه والنظرات المسعودیه تمام شد جلد ششم از جملهٔ هفت جلد کتاب روضة الصفا در بندر معمور بمبئی در روز شنبه پنجم صفر المظفر بسنه ۱۲۷۱

هو الله تعالی شأنه

جلد هفتم روضة الصفا

در ذکر احوال خاقان سعید سلطان حسین میرزای بایقرا و اولاد امجاد او در دار الحکومهٔ مبئی چاپ گردید

هو الله المستعان و منه التوفیق

جلد هفتم از کتاب روضة الصفا و هو العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حصول سعادت دارین حمد پروردگاریست که ابو البشر را از قبضهٔ خاک تیره بیافریده و تاج دهاج ابتهاج خلافت بر فرق همایونش نهاده انّی جاعلٌ فی الارض خلیفة و خلعت با طلعت و علّم آدم الاسماء کلّها پوشانیده و بر سریر جنّت المأوی نشانیده و وصول کرامت کونین شکر واجب الوجودیست که از محض حکمت انتظام حال عباد را در اطراف و اکناف آفاق برأفت و سیاست بعضی از اولاد نامدار ذوی الاقتدارش منوط و مربوط گردانید آرایش طغرای غرّای فرمان مفاخر **انبیای اولو العزم** صاحب قدرت ثنا و ستایش پادشاهیست که ملک و ملکوت و جمیع مکوّنات در حیطهٔ تصرّف اوست و نمایش دیباچهٔ دفاتر تواریخ پادشاهان ذو الحشمة شکر صاحب الجودیست که از ملاء اعلا تا بسیط غبرا یک نواله ایست از خوان فضل امتنان او ؛ ثنای توحید و شکر خدای درون سراپردهٔ غیب جای ؛ و تحف صلوات طیبات زاکیات و هدایای تسلیمات وافیات بروح مطهر و مرقد منور شفیع روز محشر و صاحب حوض کوثر آنکه صیت جلالتش کسری در ایوان کسری و قیصر انداخت ؛ سر پادشاهان گردن فراز بدرگاه او بر زمین نیاز و بر مرقد آل و اصحاب و عترت و احباب او باد الی یوم التناد **اما بعد** چنین گوید فقیر حقیر کثیر التقصیر محمد بن خاوندشاه که چون علت غائی جمع این اوراق ذکر صاحب قرانیست که این بنده غیاث الدین خواند میر بلکه سایر فضلا و کافهٔ برایا عموماً و خصوصاً در پیرامون کرم و احسان او بند خواست که این کتاب را به سنن سلف و ارباب تواریخ عالی انتما تاریخ سازد بنابر آن در مجلدات سابقه احوال آفرینش عالم و آدم و خلقت جان بن جان و ذکر انبیا علیهم السلام من الله الملک المنان و خلفای ایشان و حوادث پادشاهان نامدار ذوی الاقتدار که پیش از بعثت حضرت خاتم الانبیا علیه اکمل الصلوات بوده اند و ذکر ابتدای خلقت نور حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و آله تا انتهای وفات او و ذکر خلفای راشدین و ائمه اثنی عشر علیهم الرضوان و ملوک و سلاطین که بعد از بعثت ظاهر شده و بیان حکمای عالی مقدار که بقوت حکمت عالم ابدان را معمور و آباد داشته اند و ارقام مندرج نمود اکنون بعد از اتمام مجلدات سابقه باشارت حضرت عالی مرتبت کیوان رفعت مشتری طلعت خورشید منزلت صاحب قلم و شمشیر امیر علیشیر سلمه الله تعالی اظلال جلاله علی مفارق الصغیر والکبیر ذکر بعضی وقایع و حوادث و سوانح مهمات از ابتدای تولد و جلوس بر سریر سلطنت و غزوات و اکثر حالات حضرت صاحبقرانی که من بعد به پرورده خوان نوال ادیم اضحی حضرت خاقان منصور مظفر لوا ابو الغازی سلطان حسین میرزا خلد الله ملکه و رفع اعلام دولته درین مجلد بنوک خامهٔ مشکین شمامه در حیز تحریر آورده بحکم المأمور معذور شروع در آن باب نموده شد امیدواری از حضرت احدیت جل ذکره آن است که توفیق رفیق گرداند تا مثل اقسام سابقه این قسم را

این قسم را هم مرقوم قلم گرداند تا مجلدات کلهم باتمام رسد و مقبول طبایع فضلای حال و استقبال گردد و از این خاکسار بمقدار تا قیام قیامت یادگاری خلف ماند
و الآن شرعت فی القسم السابع من الکتاب بتوفیق الملک الوهاب **ذکر مجملی از اوصاف و احوال خاقان منصور مظفر لوا معز السلطنة و
والخلافة والدین ابوالغازی سلطان حسین میرزا** مشاطهٔ عرایس ابکار سخن و پیرایه بند عذار حکایات نو و کهن جواهر مآثر خاقان منصور را
برین منوال در رشتهٔ تقریر و تحریر کشیده بر منصهٔ ظهور می آورد که آن سالک طریق پادشاهی مؤید بود بتائیدات الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی در سپهر جود
و سخا چون خورشید تابنده و از غطا در آسمان مهر و از وفا بهار ایام دولتش چون ایام بهار خرم و خرمی ایام سلطنتش مانند هنگام خرمی دوام غم و از رشحات
غمام عدل و احسانش گلشن جهان چون بهشت از فیض سلسبیل شاداب و بارور و از نسمات گلزار فضل و امتنانش نهال اقبال مثال طوبی از رشحات کوثر سرسبز و سایه گستر
و از شمایم مکارم اخلاقش دماغ امانی عطرسای و از نسایم محاسن آدابش ریاض کامرانی بهجت افزای در معرکهٔ شجاعت و دلاوری از کمال جلادت و میدان داری
رستم را خجل ساختی و در میدان محاربت و تیغ گذاری از صعوبت ستیز و خونریزی بنیاد شجاعان اسفندیار توانان را برانداختی و از سهم گرز گران سنگش کیوان
بر سپهر هفتم اضطراب نمودی و از بیم پیکان خدنگش چشم مریخ شبی بر بستر فراغت نغنودی شمشیر آبدارش در دریای هیجا مه وقت بکردن خصم میرسید و شعلهٔ سنان
خونبارش در صحرای وغا مدام خرمن حیات اعادی متحرق میکردانید بزم عیش و نشاطش بهشت وش از جوانان حور عذار آراسته و مجلس عشرت و انبساطش همچون
گلستان ارم از نگار خار آزار پیراسته طبع نقادش در صفای حدت غیرت افزای آب و آتش و نتایج ذهن وقادش از حسن بلاغت لسان سخنان سحبان طبوع و
دلکش ذهن مستقیم پاکش آب افسرده و نزد فهم تیز رسش آتش مرده و در وقت تمکن بر تخت سلطنت و جهانبانی بمقتضای عدالت بجای آوردی و نقش وجود اهل تکبر و تیغه
تیغ سیاست از لوح هستی سترد و بهنگام تواضع و فروتنی اقتدا بسنت سنیهٔ خیر البریه نموده بر طبق انما انا بشر مثلکم یوحی خود را با ملازمان آستان خلافت نشان
یکسان شمردی و در تقویت ارکان شریعت غرا و تشیید مهام ملت بیضا بقدر امکان لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و همواره همت عالی نهمت بر انهدام قواعد بدعت
و استیصال اهل ظلم و ضلالت گماشتی و در رعایت سادات عظام و علمای اسلام و فضلای روزگار و شعرای بلاغت شعار هرگز تغافل و اهمال ننمودی و در انجاح
ملتمسات و وصول سیور غالات و انعامات این زمرهٔ کریمه همواره احکام مطاعه مبذول فرمودی و در هفته دو نوبت بروز دوشنبه و پنجشنبه قضات و علما را بمجلس اشرف
اعلی طلبیدی و مهمی که روی نمودی بمقتضای فتوی ائمهٔ دین بتفصیل رسانیدی و بصحبت درویشان و گوشه نشینان و مجالس وعظ بسیار تشریف بردی و تعظیم و احترام مشایخ
اسلام و واعظان شیرین کلام بر ذمت همت عالی نهمت واجب و لازم شمردی و در بنیاد بقاع خیر و مساجد و مدارس و خانقاه و رباطات بغایت مایل و راغب بودی
و قصبات معموره و مستغلات مرغوبه از خالص اموال خویش خریده وقف نمودی و در تعمیر قصور دلگشای و عمارات فرح افزای سعی و اهتمام نمودی و در طرح باغات
و بساتین و نضارت اشجار و ریاحین بنفس نفیس لوازم جد و اجتهاد بجای آوردی و از اوایل تنسیم نسیم صبای مبادی احوال نشو و نمای بید دستهٔ تعلیم اندیشهٔ نقش جهانگیری
بر لوح خاطر نگاشتی و از غایت علو همت و صغر سن سلاطین ذو شوکت و خواقین صاحب حشمت را معدوم و نابود انگاشتی بنا علی هذا در سنهٔ احدی و ستین و
ثمانمائه با وجود چندین پادشاه عالیجاه که در بلاد خراسان نافذ فرمان بودند در بلدهٔ مرو بر زین ملک ستانی نشسته خروج کرد و روزی چند آن بلدهٔ فاخره را
ضبط نموده بواسطهٔ بیوفائی بعضی از امرا و اعیان روی بصحرا و بیابان آورد و در ذی حجهٔ سنهٔ اثنی و ستین و ثمانمائه دار الفتح استراباد را از حسین سعد لوکه خواهرزادهٔ
میرزا جهانشاه بود انتزاع نمود و چون سلطان سعید متوجه آنجا گشت مصلحت در مقابله و مقاتله ندیده از آنجا بصوب عراق توجه فرمود و در سنهٔ ثلاث و سبعین و ثمانمائه
که واقعهٔ شهادت سلطان سعید بوقوع انجامید همعنان ظفر و تائید بدار السلطنهٔ هرات شتافت و بلا مانع تسخیر آن بلدهٔ فاخره باسهل وجهی میسر گردید و در روز جمعه عاشر
ماه رمضان سال مذکور خطبه و سکه بنام نامی و القاب گرامی خاقان منصور زیب و زینت گرفت و برشحات سحاب معدلت آنحضرت نایرهٔ فتنه و فساد که در اطراف دیار
خراسان اشتعال یافته بود تسکین پذیرفت و در سنهٔ اربع و سبعین و ثمانمائه میان خاقان منصور و میرزا یادگار محمد در موضع چناران مقابله و مقاتله بوقوع پیوست و نسیم ظفر
و نصرت بر پرچم علم آنحضرت وزیده سپاه میرزا یادگار محمد از صدمهٔ حملهٔ بهادران موکب همایون در هم شکست اما در اواخر همین سال میرزا یادگار محمد بامداد حسن بیک
مستظهر شده روی بدار السلطنهٔ هرات نهاده و در محرم الحرام سنهٔ خمس و سبعین و ثمانمائه بر آن بلده استیلا یافته خاقان منصور عنان عزیمت بطرف میمنه و فاریاب
انعطاف داده و بعد از انقضای چهل روز بار دیگر بموافقت فتح و ظفر مستقر دولت و اقبال ایلغار نموده و در شب سبت سیوم صفر بوقت سحر باغ زاغان را که
میرزا یادگار محمد را بجهان جاودان روان فرموده در اواخر همین سال میان خاقان دشمن شکن و سلطان محمود میرزا مقاتله دست داد و آفتاب فتح و نصرت از
مطلع اقبال آنحضرت طالع شده میرزا سلطان محمود روی بهزیمت نهاد و بعد از آن از کنار آب آمویه تا ولایت سمنان در تحت تصرف خاقان منصور قرار گرفت
و تا شهور سنهٔ اثنی و تسعمایه در غایت اقبال و نهایت جاه و جلال اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط مصروف داشت و در خلال آن اوقات بجهت عارضهٔ مفاصل از امور
پادشاهی کردن غلام از رفتار باز ماند و هر یک از اولاد و امجاد آنحضرت نقش خیال استقلال بر لوح خاطر نگاشتند و در شعبان سال مذکور در منزل پل چراغ میان آن
حشم و چراغ دودمان صاحبقرانی و پسر بزرگترش بدیع الزمان میرزا نایرهٔ قتال التهاب یافته و سلطان بدیع الزمان میرزا تاب مقاومت نیاورده بجانب قندهار شتافت

و برین قیاس چندکرت دیگر میان پدر و پسر کدورت اتفاق افتاده بالاخره صورت صلح روی نمود و بدیع الزمان میرزا بحکومت مملکت بلخ و توابع آن تا کنار آب مرغاب قانع شده بعد از آن طریق مخالفت نپیمود تا در سنه احدی و عشر و تسعمایه خاقان منصور بعزم رزم ابوالفتح خان محمد شیبانی که بر ممالک ما وراء النهر استیلا یافته بود از دار السلطنه هرات نهضت فرموده و بعد از وصول بمنزل باباالٰهی بتقدیر الٰهی مرض موت عارض ذات آن مهر سپهر گشته در آخر روز یازدهم ذی حجه سال مذکور بریاض جنان انتقال نمود و آنحضرت نزدیک بهفتاد سال در دار ملک اقامت داشت و بر سبیل استقلال در خراسان و طخارستان و قندهار و سیستان و مازندران رایت دولت و اقبال سی و شش سال برافراشت و خواجه عبدالله طبیب و خواجه شمس الدین محمد مروارید و خواجه جلال الدین صانعی و خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره و برادرانش خواجه غیاث الدین منصور و خواجه معین الدین حسین و خواجه نظام الدین و خواجه قوام الدین و نظام الملک خوافی و خواجه عماد الاسلام و خواجه افضل الدین کرمانی و برادرانش خواجه امیر الدین محمود و خواجه علاء الدین میکائیل و خواجه جمال الدین عبدالله و خواجه نعمت الله سرخ و سید زین العابدین و خواجه جلال الدین قاسم در سلک وزرای خاقان منصور مظفر لوا منتظم بودند و سید نظام الدین حمزه اندخودی و مولانا قطب الدین محمد الخوافی و خواجه کمال الدین حسین کدکنی و سید شمس الدین محمد اندخانی و خواجه غیاث الدین علی دلشاه کیلانی و خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید و خواجه قاضی برهان الدین محمد مروی و میرک جلال الدین قایم ولد مولانا شمس الدین محمد امین و غیاث الدین محمد مشهدی و مولانا شمس الدین جمشید جلال و خواجه شهاب الدین اسحق خوافی و امیر کمال الدین حسین طبسی و امیر صدر الدین و سلطان ابراهیم امینی بنوبت به رتبه صدارت آنحضرت صعود نمودند و چون مجملی از سیر ستوده خاقان منصور سمت تحریر یافت خامه سخن گذار عنان بیان بصوب تفصیل کلیات وقایع و امور تافت و منه الاعانة والتوفیق **در بیان شمه از علو نسب خاقان منصور سلطان حسین میرزا و ذکر ولادت باسعادت آنحضرت خجسته منزلت** از کرایم نعم و عظایم آلا که حضرت ایزد عز و علا بعضی از سلاطین عظام را بدان اختصاص بخشید نعمت علو نسب است که مستلزم مکارم اخلاق و مستوجب محاسن آداب است بنا علی هذا در تمامی ملل و ادیان اعیان عرب و عجم محافظت صحت نسب مینموده اند و بعظم و شان و سمو مکان آبا و اجداد مفاخرت و مباهی بوده و بنا بر این خاقان منصور هم از جانب پدر و هم از طرف مادر خلاصه دودمان سلاطین صاحب قران و نقاوه خواقین کشورستان بود زیرا که والد خجسته آثار پسندیده اطوار آن خسرو کامکار سلطان غیاث الدین منصور بن امیرزاده بایقرا بن میرزا عمر شیخ بهادر ابن امیر تیمور گورکان است و والده سلطان غیاث الدین منصور قتلق سلطان بیگم بنت امیرزاده علی بن میرزا اسکندر بود و از قوم ایلجکدای که نسبت وسطه بچنگیز خان میرسد و مادر قتلق سلطان بیگم بی بی فاطمه بنت امیر کیخسرو بن حنظل بن سودون بن هامات کیلکان بن تومنه بن بیستی خان و والده تیتی خان فاطمه قتلق خانم بود دختر اقتیمور خان که از اولاد کبک خان است و مادر قتلق خانم سکینه خانم بود که اولاد تیتی توجنی بمرسقند و تیتی توجنی دختر قدوة السالکین شیخ شمس الدین محمد مسکین است و آن جناب ولد شیخ عبد الواحد و او پسر خواجه عبد الهادی است و او خلف صدق مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره العزیز است و مادر نیک اختر خاقان منصور فیروزه بیگم بنت امیرزاده سلطان ابن امیر محمد بیک بن امیر موسی که از قوم تانجون بود و امیرزاده سلطان حسین پسر مهد علیا آقا بیگم است بنت میرزا امیر تیمور شاه و مادر قتلق بیگم که زن سلطان بود دختر سیوفمتش خان بن دانشمند خان بن قید و خان بن اوکتای قاآن بود کسی را نبود چنین نسب در عالم ولادت باسعادت خاقان سعید منصور در ماه محرم الحرام سنه اثنی و اربعین و ثمانمایه در میان شهر و شمال دار السلطنه هرات نزدیک بسرپل تولکی در سرایی که به دولتخانه اشتهار دارد اتفاق افتاد و شعشعه آفتاب طلعت همایون و انوار کواکب روز افزونش تمامی ربع مسکون را اضائت و نضارت داد ماه منیر چون پرتو جمال جهان آرایش دید دیگر از خورشید اقتباس نور نگرفته و مشتری صافی ضمیر تا از فروغ بهجت افزایش بهره ور گردید سرمایه سعادت جاودان بدست آورد هنوز آن غنچه اقبال کامکاری از نسیم صبای صبحی تمام نشکفته بود که شمایم فرمان فرمایی از احوال و اقوالش بمشام جان میرسید و هنوز آن تازه نهال جویبار امید واری از لوامع انوار نشو و نما سر نکشیده بود که دلایل آثار جلادت بخش کشورکشایی از حرکات و سکناتش ظاهر و هویدا میگردید همانا دم که گل بر فروزد بباغ شود بوی او عطر بخش دماغ همانا دم که نماید ز شرق چهر کند غرب را روشن از نور مهر خاقان منصور در ایام رضاع و اول طفولیت در مهد رعایت و حجر تربیت والدین خویش اوقات خجسته ساعات میگذرانید و هرچند بزرگتر میشد امارات جاه و جلال و علامات سعادت و اقبال از ارادت افعال و واردات اقوالش ظاهرتر میگردید و اهل کیاست اگر بدیده فراست در جبین مبین آن آفتاب طلعت مینگریستند میدانستند که عنقریب باوج کمال ترقی خواهد نمود و هر کس از اصحاب درایت که بنور هدایت اخلاق حمیده و اطوار پسندیده اش را مشاهده مینمود بخاطر میگذرانید که علی اسرع الحال مفتاح ابواب امانی و آمال بر روی روزگار خواهد گشود از که نشان ضرب اعلاست در جهره او چه نور بیداست **در بیان بعضی از احوال خاقان منصور در ایام جوانی و مشرف شدن آنحضرت بملازمت میرزا سنجر و عین کامرانی** چون مدت هفت سال از سن شریف خاقان منصور گذشت در سنه تسع و اربعین و ثمانمایه سلطان غیاث الدین منصور متوجه درگاه ملک غفور گشت و چون چهارده مراحل از زندگانی طی نموده از زبان هاتف اقبال مضمون این مقال استماع نمود ای چارده ساله قرة العین بالغ نظر از علوم کونین فارغ منشین که وقت بازیست وقت هنرست و کارسازیست آنحضرت بالله

با والده ماجده خویش طریق مشورت مسلوک میداشت و بخدمت میرزا ابو القاسم آمده آنحضرت او را منظور نظر اشفاق گردانیده مواجب مناسب تعین فرموده و بسیر و نظم مهد
و تفقدی مهد نظهور میرسانید و در سنه ثمان و ستین و ثمانمائه که میرزا ابو القاسم بابر در سمرقند با میرزا سلطان ابو سعید مصالحه کرد خاقان منصور بملاحظه قرب قرابت بملاقات سلطان
ابو سعید میل فرموده از میرزا ابو القاسم جدا شد و بسمرقند شتافت دد روزی چند پرتو انوار عاطفت سلطان ابو سعید بر وجنات احوالش تافت که بغتار آن حال سلطان اویس میرزا
محمد با تیمر خروج کرده رایت مخالفت برافراخت و سلطان ابو سعید بر سایر میرزادگان بی اعتماد گشته خاقان منصور را با سه چهار کس از قرابتان در قلعه سمرقند مقید و محبوس گردانید
کر یوسف طلعتی را که عزیز مصر سلطنت میباشد از قید اخوان و زندان مضرت و زیان نرسد و سلیمان حشمتی را که بحکم رب هب لی ملکا فرمان فرمائی میباید از غدر دیو سیرتان و مکر بلند نشینان
متاثر نگردد ناف مشکین اگر نبندش کنی در صد حصار بوی جان پرور خود یابد طبیب جان فزای او القصه چون این خبر محنت اثر در دار السلطنه هرات بعرض مهد علیا فیروزه بیگم رسید مصحوب
خاطر غم واندوه متوجه سمرقند گردید و بعد از وصول بسمرقند از سلطان سعید التماس مخلص فرزند کرده مبذول افتاد و آن آفتاب عالمتاب از عقده کسوف بیرون و عنان عظمت
بصوب با صواب خراسان انعطاف داد بیت منت خدا را که همایون کامیاب از عقده کسوف برون آمد آفتاب و خاقان منصور در غایت سرعت و شتاب قطع منازل
و مراحل کرده بخدمت میرزا ابو القاسم استسعاد یافت و تا اخر ایام حیات او در خدمتش بسر برد آنگاه آن حضرت بمرو شاهجهان شتافت و میرزا معز الدین سنجر بدیده بصیرت فر دولت و
اقبال در ناصیه حال آن خاقان ستوده خصال مشاهده فرموده مقدم شریفش را مغتنم شمرده و نهایت اشفاق و عطوفت ظاهر ساخته صبیه خود را که بیگا سلطان نام داشت بحباله نکاحش در آورد
و صیت آن وصلت همایون از منزل ناهید و عشرتگاه خورشید در گذشت و چند روز لوازم جشن و سور و مراسم لهو و سرور مرعی داشته بساط نشاط و مجلس عیش و انبساط
و ممهد گشت و ساقیان سیمین ساق چون آفتاب جامهای شراب ناب در گردش در آورده از فروغ چهره ساقی بزمگاه طرب گلزاری بود پر آب و تاب و از تاب شراب تاب
رخسار خوبان لاله زاری مینمود در غایت سیراب مغنیان زهره وش بنغمات دلکش و نواهای روح افزا پیران چنگ پشت را القاس جوانان چنگ زلف برقص آورده و سازندگان
دلنواز و نوازندگان پرده ساز بمضراب نشاط در راه انبساط مردم را آهنگ دیگر و نوای غیر مکرر دلهای مجلسیان را بتار عشق و محبت مقید کردند نظم خوش ساز و خوش آواز میرد
هر یکی بشها دل چون شود جمع هر دو دریکجا کار صاحبدلان شود مشکل و در روزی که این طوی بزرگ بوقوع می انجامید میرزا سلطان سنجر قضات و اعیان و تومانات
خلعت فاخر پوشانیده و میان خاقان منصور و آن عزت افزای سریر وحور عقد الفت و مواصلت انتظام یافت و اندک زمانی از رشحات سحاب مهربانی خاقانی صدف
وجود بلقیس ثانی بدر دانه لوامع فرح و نشاط آبستن گشت و چون آن گوهر شب افروز از کتم عدم قدم بعالم ظهور نهاد و بسلطان بدیع الزمان میرزا موصوف شد نوای فرح و نشاط از ایوان
کیوان در گذشت و چندگاهی معز الدین سنجر و خاقان فریدون فر در مقام پدری و فرزندی بسر برده بالاخره از جانبین صورت مخالفت روی نموده چنانکه رقم کلک بیان خواهد شد ذکر آغاز

جهانگیری خاقان منصور و اظهار مخالفت با میرزا سنجر

چون عنایت وهاب بی منت عز وشانه مقتضی آن بود که خاقان منصور را بمسند عبری از روی
استقلال بر تخت سلطنت و اقبال بنشاند و تاج وهاج خلافت را بر فرق فرقد سای او سرافراز گرداند در آن اوان که در مرو شاهجهان اقامت داشت امری بوقوع
پیوست که در مخالفت میرزا سنجر ظاهر شد و بر سریر ملک ستانی نشست و در شعبان سنه احدی و سبعین و ثمانمائه که میرزا شاه محمود بن بابر از دست برد سپاه میرزا ابراهیم بن علاء
الدین انهزام یافت و میرزا سنجر خاقان منصور را در مرو بنیابت خویش تعین نموده عنان عزیمت بطرف مشهد مقدس تافت و در غیبت میرزا سنجر میان خاقان فریدون فر
و حسن اولات که از سرکشان دولت سنجری بود غبار نقار ارتفاع یافته حسن قصد حبس آن حضرت نمود خاقان بدل با پنج سوار جلادت آثار از شهر بیرون خرامید و متعاقب
نهضت کردون مراتب جان علی یساول با شصت سوار جرار بآنحضرت ملحق شده خاقان والاگهر بدین فتح و ظفر امیدوار گشته عنان یکران بجانب شهر انعطاف داد و سید غیاث
بر ودر آمد و امیر حسن را مقید ساخته پای رفعت و کامرانی بر مسند جهانبانی نهاد زمین بقدم شاه جوان بخت برتبت بر گذشت از آسمان تخت در ان روز دیگر جمعی از ملازمان
میرزا سنجر مثل محمد بیک شیرازی و شیخ ذو النون عراقی و امرای ایل اعلی باهم اتفاق نمودند وقتیکه خاقان منصور بجهت جانور پرانیدن از شهر بیرون رفته بود شمشیر غدر از نیام
انتقام کشیدند و نور الدین شیخ بهادر و شیر علی و بعضی دیگر از خواص آنحضرت را در سر دیوان کشتند و علم طغیان افراخته بهواداری میرزا سنجر دروازها را مضبوط ساختند
و در مقام استحکام برج و باره شده صدای عصیان در خم طاق فیروزه فام آسمان انداختند ولی برادر جان علی بحیله که توانست از شهر بگریخت و خود را بملازمت
خاقان منصور رسانیده آنچه دیده بود معروض داشت همان لحظه آن زیبنده تاج و سریر مانند خورشید جهانگیر از برای دفع ظلام خواست که بر معارج بروج عروج نماید
و متوجه دفع مخالفان گردد پس با شصت نفر از بهادران برجی که بطرف کاچکانست بر آمد و مرو سیرکه در آن طرف متصل بود تند بزخم پیکان دیده دوزش ساختند بنا بر آن در شهر غبار فتنه
و آشوب ارتفاع و خاص و عام کمر مخالفت خاقان آفتاب احتشام را بر میان بسته و جمعی از ملازمان رکاب نصرت انتساب را که در پایان آن برج ایستاده بودند چون هجوم مردمان
دانستند خاکستر وفائی بر فرق دولت بخته روی بصوب فرار آوردند لاجرم در وقتیکه خسرو ثوابت و سیار از اعالی بروج نصف النهار میل بسقوط نمود خاقان منصور از آن برج پایان
آمده بطرف بند سلطان توجه فرمود و بعد از وصول بدان منزل حسن چرکس و مردم ایراجی بملازمت مبادرت نموده قریب دویست کس در ظل رایت نصرت شعار مجتمع گشتند و متعاقب
این حال میرزا سنجر بستور غرور خویش را فتنه جمعی کثیر از امرا و لشکریان از عقب موکب همایون ارسال داشت و در میان مروی و بلچیان نیران قتال اشتعال یافته نخست خاقان منصور بنفس
نفیس بهستان بیمروتان غالب گشت و اما عاقبت الامر اعادی اجتماعی حمله کرده جان علی یساول را بدرجه شهادت رسانیدند و سایر ملازمان رکاب نصرت انتساب لشکر کشید

میان کارزار آن مخالفان کینه گذار باز گذاشته چنانچه با خاقان کامکار زیاده از بیست و پنج کس نماند مع ذالک آن هژبر بیشه مردانگی بدستور آثار شجاعت و فرزانگی ظاهر ساخته و تیغ خون آشام از نیام انتقام آخته هر لحظه بر صف مخالفان کینه گذار میتاخت چون لشکر سلطان سنجر بسیار بود و محمد جان و قل از اصابت عین الکمال اندیشیده دست اخلاص عنان توسن همایون گرفتند و بمبالغه تمام آنحضرت را از معرکه بیرون بردند و مخالفان بعد از آن که چند فرسخ موکب عالی را تعاقب نمودند خائب و خاسر بازگشتند و خاقان باستعجال بجانب مرو چاق شتافته مدت پانزده روز در میان پنج ده رحل اقامت انداخته انگاه از آن منزل کوچ کرده موضع آخته اغور را از غبار سم سمند جهان پیما مشک بیز ساخت و چون در آن وقت میرزا ابوسعید در بلخ اقامت داشت و از آخته آغور امیر سلطان برلاس با فوجی از خدام آستان آسمان اساس بدانجانب گریخته توقف نمود و خاقان منصور از آخته آغور پای مبارک بر رکاب سعادت انتساب در آورده بمنزل بابا قبر شتافت و از انجا بجانب ماخان توجه فرموده چند روز در بیابان بسر میبرد و بشدت آلام ایام با فرجام مصابرت نموده بامید عنایت الهی نقش غم از لوح خاطر میسترد و در آن اوقات چند نوبت میرزا معز الدین سنجر بر سبیل ایلغار لشکر بر سر آنحضرت فرستاد اما کاری از پیش نتوانست برد و مطلقا ادراک صورت استیلا بر خاقان مظفر لوا دست نداده و آنحضرت در فصل شتا در بیابانی که در میان خیوق و مرو است اوقات گذرانید و پای در دامن شکیبائی پیچیده انتظار لطیفه غیبی میکشید **در بیان توجه حضرت خاقان دشمن شکن بجانب طرزن و بر خصم ظفر یافتن** چون سلطان بدیع آئین ربیع که بواسطه هجوم شتا در بادیه اختفا ناپدید بود در تجلیگاه ظهور خرامید و خسرو ثوابت و سیار از منزل کربت غربت در حرکت آمده بر فراز گنبد خضرا بیت الشرف خویش را محل نزول همایون گردانید خاقان ظفر با بیست و دو نفر از ملازمان که اکثر پیاده بودند از مقام بجانب کوک گنبد مرو نهضت نموده و از آنجا خواجه ایزدی بیاول را با چهار نفر دیگر جهت اسب بیاباب روان فرموده و از آن حدود دویست سر اسب رانده بنظر آن شهریار میدان کامکاری آوردند و آنحضرت اسپانرا بر خدام قسمت کرده بصوب طرزن روان شدند و بعد از وصول بدان موضع آرش خواجه منش که با فوجی از لشکریان سلطان سنجر گریخته بودند بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور آن جماعت را منظور نظر عاطفت اثر گردانیده لوای جهان گشائی بصوب نسا بر افراخت و در اثنای راه مصر و میر شاه ترکمان که از جمله نوکران علاء الدوله بودند در سلک سایر ملازمان موکب نصرت نشان منتظم شده التفات و عنایات یافتند و چون منزل کبسکولی محل نزول آن شیر بیشه پردلی گشت خبر رسید که امیر بابا حسن بواسطه هجوم سپاه میرزا جهانشاه ترکمان که داخل نوکران میرزا علاء الدین بودند از جرجان گریخته و از طرف ابیورد در عقب موکب همایون می آید خاقان منصور بعد از شنیدن این خبر با سیصد نفر مرد دلاور که در ظل علم ظفر پیکر جمع آمده بودند عنان یکران بجانب جرجان انعطاف داد و صباحی که پادشاه روز بر سپاه شب تاختن آورد و لشکر انجم را مغلوب و منهزم گردانید در منزل ابیورد با میر بابا حسن رسید و آن پهلوان صف شکن بزور بازو مغرور شده مرکب شقاوت در میدان ضلالت راند و صف قتال آراسته آغاز کارزار نمود و خاقان منصور رجال ابطال را بعنایات خسروانه بوفور امیدوار ساخته و حسام بهرام انتقام از نیام شجاعت آخته بر سر اعدا تاخت و بنوک شمشیر خونریز و بزخم سنان فتنه انگیز جمعی از لشکر امیر بابا حسن را مجروح و میسر گردانیده بر خاک ادبار انداخت بیت حمله دلیران نبرد آن حرب آمیخته شد و تیر و الد و ز شعاع باصره سلامت دوخته گشت گوهر شمشیر آبدار و پیکان تیر آتش بار را عکس خون کشتگان در سوزن لعل برکشتگان رنگ یاقوت رمانی و گونه لعل بدخشانی گرفت تف تیغ و خنجر چنان برفروخت که در چشمه چرخ ماهی بسوخت عاقبت از تاب حمله رستم توان سپاه جرجان طریقه سفر گذاشته روی بصوب گریز نهادند و ملازمان موکب نصرت نشان بابا میر حسن را گرفته شعله حیاتش را به آب تیغ آتش افشان انطفا دادند و طایفه از بهادران که ملازم او بودند التجا بدرگاه عالم پناه آورده لطف پادشاهانه را شفیع جرایم خود کردند و از دست عواطف بیدریغ خسروانه خلعت عفو پوشیده روی بخدمت آوردند و این فتح که مقدمه فتوحات خاقان خجسته صفات بود در رجب سنه اثنی و ستین و ثمانمائه روی نمود و آنحضرت ابیورد و نسا رفته و مال پارس ئیل الولایت را گرفته بر امرا و سپاهیان قسمت نمود **ذکر توجه خاقان منصور بجانب استراباد و فتح نمودن آن ممالک بعنایت خالق عباد** در آن ایام که ولایت نسا و ابیورد مضرب خیام عساکر نصرت انجام بود و شاه غریب و عبد الله و شمس الدین و عبد الرحمن ارغون از سلطان سنجر روی گردانیده بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور حفظ حقوق پدر و فرزندی کرده محمود ترکستانی را که با ایلچی عراق مشهور است جهت تاکید موافقت و اتحاد بمرو فرستاد و میرزا سنجر بی تامل محمود را حبس فرموده حسن تیمور و شیخ ذو النون را با لشکری بجانب نسا و ابیورد روان فرمود از استماع این خبر آتش غضب خاقان منصور مشتعل شده خواست که جهت تفریق آن جمع پریشان عنان عزیمت انعطاف دهد اما در آن اثنا قرب هزار سوار از قوم جلایر و سایر سپاهیان حدود جرجان بآستان سلطنت رسیده عروس مملکت استراباد را در نظر آنحضرت جلوه دادند و ترجمان اخلاص و دولت خواهی معروض داشتند که چون حسین سعدلو که بزرگتر امرا و اعاظم ترکمان است بسمت تعویق و رحجان دارد و حالا در خطه جرجان لوای حکومت افراشته غیر را بچشم در نمی آرد شاید که بمیامن توجه خاطر همایون مغلوب گردد و سایر ترکمانرا در خراسان مجال اقامت نماند و گلزار ممالک موروث از خار طغیان مخالفان پیراسته گشته هر کس از امرای چغتای در هر کجا که باشد درگاه عالم پناه را ملجا و ملاذ خویش داند نقد این سخن بر محک خاطر منیر خاقان جهانگیر تمام عیار نموده از نسا بجانب استراباد نهضت فرمود مقارن وصول بغیره و ... محمد خدا داد که سابقا در سلک امرای میرزا بابر انتظام داشت با جمعی کثیر بموکب همایون ملحق گشت و بعنایت بیغایت پادشاهانه سرافراز شده رایت افتخار و مباهات او از فرق فرقدین درگذشت و در زبده زاد مرحوم توقمتش و سپاه سیاه پوش سپاهیان پرجوش بملازمت رسیدند و شرایط نیاز و ثنا

و ثنا بتقدیم رسانید و غبار موکب ظفر شعار را سرمه دیده بخت بیدار می‌کردانیدند و از آنجانب حسین سعدلو چون از توجه خاقان منصور خبر یافت از استراباد بیرون آمده
سلطان میدان را معسکر ساخت و در صباح دوشنبه از عشر اول ذی حجه سنه اثنی و ستین و ثمانمایه خاقان منصور مانند سلطان انجم در میدان آسمان بنواحی سلطان
میدان علم اقتدار برافراخت آنگاه از جانبین تعبیه لشکر و پوشیدن جوشن و مغفر قیام نموده و تمهید مقدمات مقابله و مقاتله کرده ابواب قتال و جدال بر روی ابطال
رجال کشودند نخست فوجی از سپاه حسین سعدلو با انگیختن غبار جنگ و شین پر و جسته از میمنه گذشتند و نزدیک بقلب لشکر نصرت اثر رسیده مستعد استعمال آلت پیکار گشتند
خاقان منصور بنفس نفیس رانده از سرچشمه تیغ ابدار یکی از شجعان را شربت هلاک چشانید و دیگری خود را پیش انداخته او نیز از همان قدح جرعه ناخوشگوار درکشید بعد از آن
بهادران طرفین دست تهور از آستین جلادت بیرون آورده بیکدیگر تاختند و ادیم زمین را از خون کشتگان بسان لعل بدخشان گلگون ساختند برآمد خروشیدن گیر و دار
چنان کاسمان شد بی زینهار ز خون یلان خاک آغشته شد تو گوئی زمین ارغوان کشته شد حسین سعدلو و جمعی از سرداران ترکمان چون دست برد خاقان و دلیران کیوان
ظفرنشان مشاهده کردند یکبار پشت از معرکه گردانیده روی بوادی فرار آوردند و سپاه نصرت پناه ایشان را تعاقب نموده بسیاری از تراکمه را بتیغ بیدریغ گذرانیده و حسین
سعدلو و جمعی از سرداران را اسیر کرده حسب الحکم بقتل رسانیده خاقان منصور به تیسیر این فتح نامدار محامد حضرت پروردگار عظم سلطانه بجا آورده جمعی را که در آن معرکه
بجولان جلادت گوی مسابقت ربوده بودند باصناف الطاف نوازش نموده و عورات مستورات تراکمه را از پاس سخط لشکریان ایمن گردانیده برفتن وطن مالوف اجازت
فرمود چو از غایت لطف پروردگار خدیو جهانگیر جم اقتدار برافراخت اعلام فتح و ظفر نماند از سپاه مخالف اثر باطفال و نسوان خیل عدو بجمعی که بودند بیچاره او
رو زمحض عدالت ترحم نمود طریق سلامت بر ایشان گشود لوای شریعت روی برفراشت سپه را از اضرار ایشان باز داشت بلطف حسینی و خلق حسن فرستادشان
زود سوی وطن

در بیان جلوس خاقان منصور بر سریر سلطنت جرجان و ذکر بعضی از وقایع و حوادث که بظهور آمد

چون آفتاب
عنایت الهی از مطلع آمال آن بهینه سریر پادشاهی طلوع نمود در منزل سلطان میدان ماهچه رایت نصرت نشان آن مظهر عدل و احسان برا وج فتح و ظفر چهره کشود و کلزار مملکت
جرجان از خار جور و طغیان سپاه ترکمان پیراسته گشت و سپهر ستمکار از سر ایذا و اضرار متوطنان ان دیار درگذشت خاقان منصور بهمعنان دولت و اقبال گلستان استراباد را
بهمین مقدم شریف غیرت افزای گلستان ارم ساخت و قدم بر مسند سلطنت و جهانبانی نهاده سادات و قضات و اشراف و اعیان را بمزاید انعام و اکرام بنواخت
و برشحات سحاب محاسن شیم نوایر ستم فرو نشاند و بلمعات آفتاب عدل و کرم متوطنان ان ولایت را از ظلمات ظلم باز رهانیده عنانش رعایای بیچاره را از آسیب خدنگ
حوادث که روزگار بر کمان ترکمان نهاده بود نجات داد و ظلال عاطفتش مظلومان آواره را از تاب آفتاب خلاص ساخته ابواب رحمت بر روی ایشان برکشاد و کشاد حشمت
او دست عدل بر عالم کشید ببست او پای ظلم در زنجیر و چون این جلوس همایون در مبادی عشر اول ذی حجه که متبرک بتقدم میمنت اثر عید بود روی نمود محمد خداداد و سایر
امرا و الاشراف بعرض خاقان با دین و داد رسانیدند که انسب چنان می‌نماید که خطبه عید بنام سلطان سعید مزین گردد تا مابین الجانبین طریقه پسندیده موافقت و اتحاد بظهور
پیوندد و آنحضرت این سخن را بسمع رضا نشنود و فرمود که خطبه بنام فرخنده فرجام خوانند و روی زر از نقش القاب فرخنده انتساب سکه قبول رسانند خورشید درخشش
منیر است همین باشد تا سکه جنبش سلطان حسین باشد مقارن این حال قتلق درویش الهی از نزد سلطان سعید بپایه سریر سلطنت مصیر رسیده و مکتوبی مشتمل بر اظهار
محبت و وداد و ارتباط قواعد مروت و اتحاد بعرض رسانیده ایضا معروض داشت که سلطان سعید فرموده که آنحضرت باید که در دفع اعلام شوکت سپاه ترکمان
و دفع اعدای آن دودمان لوازم سعی و اهتمام بجای آورده در سلوک انهدام طریق مخالفت و معاندت ازینجانب خود را معاف و معذور ندارند مقرر آنکه هر ولایت
که از تصرف آن جماعت استخلاص نماید بر ملازمان آنحضرت مسلم باشد و هیچکس ابواب تعرض بر روی وی نگشاید خاقان منصور قتلق درویش را بانعام موفور نواز
فرموده رخصت انصراف داد و جهت سلطان سعید تبرکات و تنسوقات لایقه فرستاد اما چون سلطان سعید رایت استقلال در ممالک خراسان برافراخت
و خاطر عاطر از ممر میرزا جهانشاه ترکمان و سایر معاندان فارغ ساخت محمد میثاق را بجانب بیارجمند که تصرف محمد قوچین که از بندگان خاقان نصرت قرین
بود فرستاد و محمد قوچین بفر دولت قاهره بر محمد میثاق غالب آمده او را مقید و ماسور نزد خاقان منصور فرستاد و آنحضرت بمقتضای کرم جبلی و ملاحظه عهد و میثاق
محمد میثاق را مصحوب امیر سید نموده بخدمت سلطان فرستاد و پیغام داد که ما محمد میثاق را مشمول لطف و عنایت نموده بسدره منزلت روانه داشتیم مسرت
سیرت بخش مواخات و مصادقات را الکدر نکذاشتیم و چون محمد میثاق و امیر سید بدار السلطنه هرات رسیدند سلطان سعید اصلا برعایت جانب خاقان منصور نپرداخت و امیر
سید را گرفته محبوس ساخت و از آن زمان میان خاقان منصور و سلطان سعید نهایت عداوت از زمین مخالفت بردمید و روز بروز بآبیاری باغبان تقدیر نشو
و نما می‌یافت تا ثمره آن در فضای روزگار بتعاقب لیل و نهار ظاهر و آشکار گردید

ذکر طلوع آفتاب دولت سلطان سعید از افق دار الفتح استراباد و محروم شدن اهالی آن مملکت از سایه مرحمت خاقان منصور عالی نژاد

در اوایل سنه اربع و ستین و ثمانمایه بمسامع علیه خاقان منصور سلطان
حسین میرزا رسید که بعضی احشام عرب که در حدود بیارجمند اقامت دارند همواره متعرض متوطنان ان ولایت شده نسبت بآینده و رونده طریقه راهزنی بجای می‌آرند
بنابر آن عبد العلی ترخان را با فوجی از سپاه نصرت نشان بتادیب آن جماعت مامور ساخت و عبد العلی بعد از سرانجام مهام اعراب تا نواحی مشیا بود و سبزوار تاخته اعلام قتدار برافراخت چون

این خبر بعرض سلطان سعید رسید عبد العلی فارسی برلاس و حسین شیخ تیمور و امیر نور سعید مرید برلاس را بدآنجانب فرستاد و امیر علی ترخان از توجه امرای خراسان وقوف یافته باسترآباد مراجعت فرمود و چون بخلاف حکم متعرض مملکت سلطان سعید گشته بود خاقان منصور برو غضب فرموده امرای سلطان سعید بعد از وصول بالنگ رادکان عرضه‌داشتی بجهت ارسال داشته سلطان سعید پس از وقوف بر مضمون آن عزیمت یورش جرجان را پیش‌نهاد خاطر ساخت و با تمامی سپاه خراسان بدانجانب روان شد چون خاقان منصور خبر وصول امرای سلطان سعید را بالنگ رادکان استماع فرمود با فوجی از بهادران خنجرگذار بر سر ایشان ایلغار فرموده بعد از آن که نزدیک بمخالفان رسید شنید که سلطان سعید بالشکر بسیار متعاقب میرسد بنابر آن رعایت حزم کرده باسترآباد بازگشت بخیال آنکه تهیهٔ اسباب کارزار پرداخته و آنجا را مضبوط دارد سر تمکن بوقار بلند نعمت و مخاصمت [illegible] پردازد در اثنای راه احمد و بابا توت با قومی از جلایر پشت بر دولت کرده از موکب همایون روی گردان شدند و از آن ممر فتوری تمام بحال عساکر ظفر انجام راه یافته لاجرم خاقان منصور صلاح مقابله و مقاتله ندیده باسترآباد مراجعت نمود و آیات آفتاب اشراق بصوب خطهٔ عراق برافراشت اهالی جرجان که از رشحات سحاب مرحمت خاقان وافر منقبت محروم ماندند سیل سرشک از دیده خون‌فشان روان ساختند و در آتش مفارقت بازماندگان جرجان اشک باران از دیدهٔ غمام روان کردید و تا مدت شبانه روز حال بدین منوال بحکم ... بود و در آن ایام اصلا آفتاب جهانتاب جمال ننمود بنابر آن لشکریان سلطان سعید را میسر نشد که تعاقب آنحضرت نمایند و ابواب تعرض بر روی لشکر باقی که متعاقب رکاب ظفر مآب متوجه بودند بگشایند و خاقان منصور چون هفت روز طی مسافت نمود بابا نصد کس بکنار آب آمویه رسیده و بکشتی عبور نمودند و سلطان سعید بعد از آنکه خبر نهضت آنحضرت شنود هم‌عنان نصرت و اقبال باسترآباد شتافت و ایالت آن مملکت را بسلطان محمود میرزا تفویض فرمود و مراجعت بصوب خراسان نمود

ذکر شمهٔ از موافقت و مخالفت خاقان منصور با پیربداق سلطان و مصطفی خان و نهضت رایات نصرت نشان کرت ثانی بجانب جرجان

چون خسرو منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا که از آب آمویه را از فر نزول موکب ظفر عطیه غیرت افزای گلستان ارم ساخت مردم مرینا بیلطان علی که در آن نواحی ساکن بودند از قدوم همایون شادمان و خرم شده بشرف پابوسی حاصل نمودند و در آن منزل بخاطر خاقان ستوده مآثر گذشت که عبدالرحمن جادر را بشهر و ذیره نزد مصطفی خان فرستد و اظهار اتحاد نموده استمداد نماید و مصطفی خان در آن زمان در بعضی از بلاد خوارزم رایت ایالت می‌افراشت القصه قبل از آنکه عبدالرحمن جادوی ردی بار دوی مصطفی خان آورد ناگاه قراولان سپاه نصرت نشان رسیدند و خبر رسیدن یاغیان رسانیدند و یک کس از آن جماعت را گرفته بپایهٔ سریر سلطنت مصیر آوردند چون تحقیق کردند معلوم شد بوضوح پیوست که پیربداق برادر مصطفی خان است که در آن نواحی منزل گزیده خاقان منصور به پیربداق کلمات محبت آمیز پیغام داده عقد اتحاد و انعقاد یافت و در خلال آن احوال پیربداق سلطان را داعیهٔ وصلت با خاقان بلند مرتبت بر خاطر گذشت و خواست که همشیرهٔ آن مظهر لطف الهی را بحبالهٔ نکاح خویش رساند و چون قبل از این مصطفی خان قاصدی باسترآباد فرستاده از خاقان والا اثر این التماس کرده بود و آنحضرت جواب داده که اگر مشیت حضرت باری بتمشیت این امر متعلق پذیرفته بوقوع خواهد انجامید نخست ملتمسات پیربداق را قبول نفرمود اما بعد از الحاح امرا بسر رضا جنبانیده و درهٔ التاج سلطنت با کوهر کان خانیت از دواج یافت زمرهٔ از امرای مصطفی خان که همراه پیربداق سلطان بودند پس از آنکه حال بدین منوال دیدند از وی جدا شده بخدمت خاقان شتافتند و کیفیت واقعه را معروض گردانیدند بنابر آن میان برادران مواد نزاع در هیجان آمده خاقان منصور به پیربداق سلطان پیوسته از جانبین سعد سیلان قتال و جدال گشتند آخر الامر مصطفی خان در دار الملک خود متحصن گشته خاقان منصور باتفاق پیربداق آن بلده را محاصره فرموده مدت چهل و یکروز بطول انجامید و در آن مدت پنج نوبت مقابله اتفاق افتاده و از هر طرف طایفهٔ از اهل بسالت با انهدام بنای زندگانی رسید و مصطفی خان از در مصالحه درآمد از طرفین قواعد عهد و پیمان با یمان تاکید پذیرفت و چون خاطر خطیر پادشاه جهانگیر از مهام مرقومه فراغت یافت بنابر آن بصوب آق صوفی بصوب آق شتافت و بعد از آن که چند روزی در آن سرزمین بشادی و خرمی بگذرانید در شهور سنه خمس و ستین و ثمانمائه بمسامع علیه رسید که سلطان سعید از هرات جهت مخالفت میرزا محمد جوکی لشکر بترکستان کشیده بنابر آن خاقان عالی مکان فرصت غنیمت شمرده پای مبارک در رکاب ظفر نشان درآورده با گروه اندک و امید بسیار بجانب استرآباد نهضت کرد میرزا سلطان محمود که از قبل پدر حاکم بود در آن مملکت با جنود نامعدود بمیدان قتال اقبال فرمود و حربی در غایت صعوبت اتفاق افتاده آفتاب فتح و نصرت از مطلع خاقان منصور طالع شده و امرای سلطان محمود مثل امیر شیخ حاجی و امیر الله بردی بیک و بعضی دیگر از سرداران کشته گشته شاهزاده عنان بوادی فرار انعطاف داده و خاقان منصور در اواسط ماه شعبان سال مذکور باسترآباد درآمده بار دیگر بر مسند سلطنت قدم نهاده خطهٔ جرجان از فروغ آن خورشید اوج کسوررستانی غیرت افزای بروج آسمانی گشت و کرت بعد اخری خطبه باسم و لقب همایون مزین شده صیت این فتح از ذروهٔ گردون درگذشت و آن خسرو والا اثر در تنزیهات ولایت استرآباد بنشاط عشرت گسترده روزی چند در غایت فرح و انبساط اوقات بگذرانید بعد از آن ضبط مملکت را بعبدالرحمن ارغون بازگذاشته عنان عزیمت بدار السلطنه هرات منعطف گردانید

ذکر محاصرهٔ بلدهٔ فاخرهٔ هرات و ایراد بعضی از حوادث آن اوقات

صاحب دولتی که عرصهٔ هفت اقلیم در نظر همتش حقیرتر از حلقهٔ میم نماید بحر دستخیز یک مملکت چگونه قناعت فرماید و عالی همتی که فضای وسعت نمای نه سپهر در دیدهٔ بصیرتش بصورت اعتبار درنیاید چرا جمیع بارنکات عظایم امور ابواب دولت و سروری بر روی خود چه سان بگشاید بنابر علی هذا چون مظفر لوای خاطر آفتاب سیما از ضبط خطهٔ جرجان فارغ ساخت بجانب خراسان نهضت فرموده کمند همت بر کنگرهٔ تسخیر آن ولایت انداخت و این خبر بمسامع امرای سلطان سعید که در خراسان بودند رسید امیر سید حسن ارغون و امیر سید مراد که در حدود نیشابور

نشابور بود عنان عزیمت بصوب هرات معطوف داشت و در شوال سنه خمس و ستین و ثمانمائه مردم ملوکات را الیتها آورده واسباب حصارداری باحسن وجهی مرتب گردانیدند و امیر منیظر نظر نام که داروغه آن بلده بود نهضت نظم و ضبط دروازه ملک را التعهد نموده و امیر نصیر دروازه عراق را تکفل فرمود و دروازه فیروزآباد بحکم کلانتر آن بلده امیر حاجی تعلق گرفت و حراست دروازه قبچاق بامیر یار احمد سمت انضباط پذیرفت و دروازه خوش بدارائی امیر سلطان حسین درمنگی مقرر گشت و نتهای بر [illegible] از برج و باره و فغان حاضر باش از منزل کوتال بحصار رحیم درگذشت سید اصیل ارغون و امیر سید مراد بطریق کومک مقرر بودند و در جمیع اطراف و جوانب شهر شرایط خواست بجای آورد تمامی محافظان دروب و بروج را بهنگام احتیاج معاونت مینمودند و خاقان منصور نخست بجانب سرخس رفته آن خطه را در تسخیر کشیده و ایالت آنرا بعهده یکی از اهل اعتماد کرده عنان یکران جهان نورد بهرات معطوف گردانید و در روز شنبه بیست و چهارم ذی قعده از راه کوه مختار بکوچه خیابان در آمد باغ زاغان را نشیمن اوج سلطنت ساخت و تصور آنکه شاید مردم هرات بی ارتکاب جنگ و پیکار در دروازها را بگشایند چند روز باشتعال آتش قتال را در حین تاخیر انداخته و چون آنگه هرویان بهواداری سلطان سعید از این اندیشه بغایت دور بودند و روز بروز در استحکام برج و باره و تهیه اسباب قلعه داری و معاقلة می افزودند در آن اثنا روزی خاقان سعید منصور با جمعی از خواص خدم بی از دحام خیل و حشم بعزم حمام برابر شهر که درون خرام سوار شده از باغ زاغان بیرون خرامید و جاسوسی که در کمین بود بسرعت برق و باد بشهر شتافته این خبر بامیرزا رسانید ایشان بمعنی یا فور عظیم بیدا اشتند و بمتعصدیان شاه بهار قلعه دولت گاشتند و این عظیمت جمعی کثیر همه غرق در جوشن و تیغ و تیر از شهر بیرون تاختند و ندانستند که چون خسرو ثوابت و سیاره تنها بر سر خنگ فلک سوار شده و تیغ زرنگار برکشیده از ازدحام لشکر ظلام چند نشیب زبان هرچند تنها ماند بیچ آهن کلکه بهر سو و ادعیه اگر چند بسیار باشد گوزن ندارد بر شیر کینه ورزن هالی که برابر اوج عزت پرد زکنجشک بسیار بدکی برد و چون خاقان منصور هجوم هرویان بافت دست اعتصام بر عروه و ثقی توکل زده مانند بحر موج زن و شیر صف شکن بجرب ایشان تافت و حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده بنفس النفیس آن حشر بکران تاختند در حمله اول جمعی کثیر را پایمال اذلال کرده با خاک راه یکسان ساخت و بقیه السیف روی بهزیمت نهاده روی بشهر در آوردند و بهزار حیله خود را برج و باره رسانیده دست ببرد کمان بردند بعد از آنکه یازده روز بر این منوال بگذشت ساکنان هرات را خیال اطاعت و انقیاد در دل گذشت خاقان منصور از باغ زاغان کوچ کرده در النگ کهدستان قبه بارگاه با اوج مهر و ماه بر افراخت و دو سه نوبت با عساکر نصرت مآثر نزدیک بدروازه خوش رانده جنگ در انداخت اما بر کمال استحکام شهر و وفور مخالفان بهرام فر صورت فتح چهره نکشود و اعلام ظفر بنا از کهدستان در حرکت آمده در خیچه باد تر دل اجلال فرمود و آنگاه مبارزان موکب منصور چند روز از وقت طلوع رایت زرنگار خورشید گذار بر بام این نیلی حصار تا هنگام اشتعال مشاعل ثوابت بر بروج سپهر دوار از جانب دروازه فیروزآباد باستعمال آلات جنگ و پیکار پرداختند و بزخم تیر دلدوز و پیکان خدنگ سینه سوز هرویان را مجروح گردانیده آثار کمال دلاوری ظاهر ساختند مردم هرات نیز در اکثر آن ایام دروازه باز کرده جنگ پیش میبردند و امیر حسن شیخ تیمور و امیر سید مراد مانند شیر ژیان و ببر دمان بمیدان تاختند و لوازم جلادت و غایت شجاعت بجای می آوردند و از ملازمان موکب همایون اگر کسی بدست هرویان گرفتار میشد گوش و بینی بریده از شهر بیرون می فرستادند و از شهریاران نیز هرکس که در پنجه اقتدار اسیر میگشت لشکر خسرو جهانگیر او را نیز بهمان شربت و جرعه میدادند در این اثنا بعرض خاقان مظفر لوا رسید که سلطان سعید با میرزا جوکی صلح کرده و از آب آمویه عبور نمود بنابر آن عازم رزم آن پادشاه عالیجاه گشته در بیست و هفتم ذی الحجه از خیچه باد بصوب کنار آب مرغاب نهضت فرمود و چون در ولایت بادغیس منزل نمودن از فرنزول خاقان دشمن شکن غیرت افزای این سبز گلشن گشت قاصدی از پیش امیر مظفر برلاس که در ایام محاصره هرات حسب الحکم جهت تحقیق اخبار بکنار آب مرغاب رفته بود در رسیده بشرف عرض رسانید که امیر سید مزید و خلیل هندوکه با جمعی کثیر از شیران بیشه نبرد و دلیران ماوراء النهر همه تندخوی و ستیزه جوی تندی و جنگ آوری کرده خوی بعزم سنور تاختن حرب بمنزل سودی در آمدند و میرزا سلطان ابوسعید نیز متعاقب میرسد خاقان منصور بعد از استماع این خبر با امراء و سران لشکر سنت مشورت بجای آورده خاطر انور بر آن قرار یافت که بباد حمله ابطال رجال نیران جنگ و جدال برافروزند و خرمن حیات دشمنان را بشعله سنان جان ستان و پیکان خدنگ آتش فشان بسوزند و بر این عزیمت از منزل تودن کوچ نموده در منزل تاب امیر مظفر برلاس بموکب همایون سپهر اساس پیوست و خاقان مظفر از آب ترناب شبگیر کرده در آتش شیحلی نموده مانند نکبت و ادبار از موکب نصرت آثار بگریخته بمرغاب شتافت و در دامن دولت سلطان سعید آویخت و چون منزل سبز کی بیمن نزول خاقان فرخنده پی مشرف شد آن مقدار اختلاف در آرای امرا و ارکان دولت پیدا شد که کار از استعداد مقابله و مقاتله درگذشت لاجرم در سنه ست و ستین و ثمانمائه علم ظفر پرچم بصوب سرخس در حرکت آمده و بعد از خاقان منصور آن قلعه را بامیر سید آقا سپرده موکب گیتی نورد براه ابیورد عازم استراباد گشت و با جمعی از ملازمان بکمال طی منازل و مراحل فرموده بستر بن سعادت و عافیت بدار الملک جرجان رسید و عبدالرحمن ارغون که بالتفات خاطر همایون در آن مملکت پای بر مسند رفعت نهاده حکو [illegible] و طریقه نیاز و ثنا بجای آورده جشنی پادشاهانه و طوئی خسروانه ترتیب داد و خاقان منصور با فوجی خاص و زمره از اهل اختصاص در مجلس بزم نشسته ابواب فرح و نشاط بر گشاده باده گلرنگ از دست ساقیان شوخ و شنگ در گردش آمده و نغمه عود و چنگ از ساز مطربان خوش آهنگ بلند شد بگردش در آمدی لعل گون بآهنگ چنگ و نی و ارغنون گرفته بکف ساقی گلعذار شرابی به از لعل نوشین یار مغنی بالهام مردم فریب ببرد از دل اهل مجلس شکیب ز بس خوردن رطلهای گران بشد هوش و دوراز سر سروران شه عشرت اکبر صاحب کرم گران سپاه و سران حشم بقانون جمشید آئین کی بنودند غافل ز یکدم می در خلال این احوال خبر بتواتر انجامید که سلطان ابوسعید از توجه موکب همایون بجانب جرجان خبر یافته نخست بقلعه سرخس شتافته و امیر سید آقا را شهید کرده عنان یکران بدینجانب تافته لاجرم [illegible]

خاقان منصور بساط عیش و انبساط مبسوط خرم و احتیاط درنوردید و با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته تمامی امرا متفق اللفظ معروض گردانیدند که اعادی
در نهایت کثرت اند و سپاه نصرت پناه در نهایت قلت مناسب چنان است که مملکت استراباد را باز گذاریم و دست در حبل المتین شکیبائی زده مهم جنگ بوقت دیگر موقوف
داریم خاطر اکابر و اصاغر بر توجه جانب واق قرار یافته چون پرده مشکفام شام صفحهٔ نگار ری ایام را مانند خال چهار رخ خوبان گل اندام رنگ سواد ارزانی داشت خاقان منصور علم
نهضت برافراشت و در آن شب دیجور که نور باصره از رایت اشیا عاطل بود راه غلط شده بر ممری افتاد که بواسطه مجاورت دریا و فور گل ولای انواع تعب و محن بخاقان
عالیجناب و موکب و ملازمان نصرت آیات رسید و در وقتی که ملاحان قضا و قدر در کشتی زر اندود آفتاب را در بحر اخضر فلک انداختند آن مهر سپهر سلطنت از آب گذشت
و ساعتی در آنجا توقف نمود و چون جمعی کثیر از ملازمان سلطان سعید باخبر و نامعد و از عقب متوجه بودند بار دیگر عازم مقصد گشته سه چهار شبانه روز طی مسافت کرده
قرین صحت و عافیت در اواق نزول اجلال فرمود و ظل عاطفت بر مفارق ساکنان آن حدود مبسوط داشته همگنان را بوفور انعام و احسان نوازش فرمود **ذکر فتح شهر وزیر و بعضی دیگر از سوانح چرخ اثیر** چون خاقان کشورگیر در ضمان امان پادشاه قدیر در موضع اواق لوای آفتاب اشراق برافراخت و اهالی اطراف آن
دیار را در سایه علم بلند پایه مجتمع کرده مشمول عواطف کامرانی ساخت دولت خواجه اورنگ را که از زمرهٔ اهل اخلاص بمزید اختصاص امتیاز داشت با طرایف تحف و تبرکات
نزد مصطفی خان فرستاد و پیغام داد که بنابر ارتباط علاقه ابوت و بنوت و اتصال سلسله محبت و مودت بخاطر عاطر میگذرد که بدینجانب توجه نماید و چند روزی طریق
اختلاط و انبساط مسلوک داشته در سرانجام مهام کشورکشائی بموجب رای صواب نما عمل فرماید و دولت خواجه بشهر وزیر رفته مصطفی خان شرایط ضیافت بتقدیم رسانید
و در جواب حدیث ملاقات بر زبان گذرانید که چنان استماع افتاد که آن فرزند ارجمند درین سفر بدرجات بلند ترقی فرموده و بهر ولایت خراسان که رسیده خطبه باسم و لقب
شریفش مزین گردیده و بحسب تقدیر درین اوقات فتوری بقواعد سلطنت ما راه یافته لاجرم وعده میشود که چون آنحضرت بدین ولایت تشریف آرند چنانچه باید و شاید از عهده
خدمت و ضیافت بیرون توانیم آمد و این معنی موجب طعن عیب جویان گردد و آن گاه عثمان ولد محمد صوفی و قونقرات و یعقوب اوغلان را باستقبال موکب همایون مقرر
ساخته وصیت نمود که لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانند و دولت خواجه اورنگ را اجازت داده بنفس خویش روی بقشلاق نهاد و دولت خواجه اورنگ بپایه سریر خلافت
مصیر رسیده آنچه دیده بود و شنیده معروض گردانید و رایت آفتاب اشراق از اواق در حرکت آمده کنار آب جیحون محل نزول موکب همایون گشت و در آن منزل بتحقیق پیوست که
عثمان و قونقرات بخلاف مصطفی خان داعیه خدمتکاری حضرت شهریاری ندارد و ملکه کمر عصیان بر میان بسته خیال قتال بر لوح ضمیر مینگارد بنابر آن خاقان منصور از جیحون عبور نمود
کنار آب او صف آرائی سفر بجنام عساکر نصرت فرجام گشت و چون امارات رایات منصور منصور اهل شهر وزیر شد جمعی کثیر از اصحاب جلادت از آن بلده بیرون آمده در پناه
بناهای شهر وزیر متحصن شدند و آن شب بتقدیم محاربت پیش نیامده روز دیگر که شهسوار عرصه سپهر درع مصقول صبح در پوشید و لوای خطوط شعاعی افراخته حصار زنگار
گردون را مسخر گردانید محمد علی برادر عثمان قونقرات که میرزا ایاق مشهور بود از دیوار بشیب ظاهر شده بفضای صحرا خرامیده صف کارزار بیاراست و خاقان منصور متوجه دفع
آن مقهور شده از جانبین آواز نفیر و سورن بر خواست از صرصر کین مردان جلادت آئین آتش محاربت افروختن گرفت و از نیران قتال ابطال رجال خرمن حیات
دلیران صف بر صف احتراق پذیرفت در آن اثنا محمد علی از عقب جوانغار که سرکرده دولت خواجه اورنگ بود در آمده او را دستگیر کرده بقلعه در آوردند و اما
مخالفان تاب صدمات خاقان شجاعت صفات نیاورده بقلعه گریختند و دروازه ها را استحکام داده بر بروج و باره بر آمده و آغاز تیر انداختن و سنگ کردند مبارزان موکب
موکب همایون سپرها و تورها بر سر کشیده بپای مردی از خندق گذشته مانند ابابیل کبک وری بخاک برصعود کردند و همان زمان نسیم عنبر شمیم فتح و فیروزی از مهب و ما النصر
الا من عند الله وزیدن آغاز نهاده روایح مشکین فوایح ظفر و بهروزی از گلزار فرخنده آثار ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها دمیدن گرفت و عثمان قونقرات با تمامی
اتباع و لشکریان مصطفی خان فرار بر قرار اختیار نموده شهر وزیر را گذاشته و بندگان موکب همایون بتائید مفتح الابواب بدان بلده در آمده رایت تسلط برافراشتند و اعیان رعایا
و مزارعان را در ظل عدل و احسان جای دادند و بر شحات غمام تربیت بستان ریاض مملکت را ناضر و ریان گردانید رسوم ظلم و عدوان بر طاق نسیان جا دادند هم درین
ایام عثمان قونقرات نیز بلطف خسروانه را شفیع جرایم آثام خود کرده بعتبه سپهر احتشام آمد و عفو پادشاهانه شامل حال او گشت و در خلال این احوال اهالی شهر وزیر بعرض
ایستاده تاج وسر برسانیدند که وطن مالوف ما خطه خوارزم است و مصطفی خان حیف و تعدی را جایز داشته ما را بدین دیار آورده بود امید که این بیچارگان و بیچارگان یمین عنایت
خاقان عالی مکان مسکن معهود معاونت نمائیم و این ملتمس بدرجه قبول افتاده خاقان منصور علم عزیمت بصوب خوارزم برافراخت و اندک زمانی معمار معدلت آنحضرت
هر جانبی را معمور و آباد آن ساخت و بعد از چند گاه زمام ایالت مملکت را در قبضه اقتدار سید زین العابدین خیوقی نهاده جهت مصلحت یورش خراسان بار دیگر بادبگیر
خرامید و مقارن آن حال متوطنان خیوق بهواداری خدام آستان خاقانی با قتلق درویش آلتی که از قبل سلطان سعید حاکم ایشان بود اظهار مخالفت نمود و بسیر ش را کشت و کیفیت را
عرضه داشت ایشاد کان پایه سریر اقبال و دولت کردند و موکب همایون بهمان جانب شتافته پرتو انوار معدلت بر مفارق اهالی آن ولایت تافته بعد از چند روز دیگر خطه خوارزم
از لمعات ماهچه رایات نصرت آیات روشنی پذیرفت و خاقان منصور آغروق همایون را آنجا گذاشته کرت دیگر علم عزیمت بصوب خراسان برافراخت و چون بکدو و مرد رسید
بوضوح انجامید که سید ابدال ارغون و حسن شیخ تیمور و سید مراد با جمعی کثیر از سپاه سلطان سعید تولامیت را مضبوط دارند و عنان عزیمت بجانب خوارزم معطوف داشت در میان

در بیان توجه موکب همایون بعزم رزم دستیز و وقوع محاربه با امرای سلطان ابوسعید در ولایت ترشیز

در شهور سنه ثمان وستین وثمانمائه که میرزا سلطان ابوسعید در بلاد ترکستان و ما وراءالنهر با سپاهی پرخشم و قهر مراجعت نموده ییلاق بادغیس را مضرب سرادقات عزت و حشمت گردانیده بود خاقان منصور مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا از خوارزم انجمن غبار رزم جزم فرموده عنان بارهٔ جهان نورد بجانب خراسان انعطاف داده مانند قمر سریع السیر در پیچ منزل ساعتی نیاسوده از راه بازر و نسا و ابیورد و کلید و خبوشان و نیشابور در ترشیز خرامید و عساکر نصرت ماثر بولایاتی که عبور نموده تنگاوزامیشی نهب و تاراج اقدام فرمودند و از مخالفان هر کس که دیدند بقتل رسانیدند سلطان سعید از استماع این خبر عنان تماسک از دست داده امرا و لایت بادغیس بولایت فوشنج شتافت و از امراء کبار امیر شیخ حاجی و امیر احمد یار را با چند تومان از سپاه خراسان بدفع ملازمان موکب ظفر نشان نامزد فرمود و امرا بر جناح استعجال بدان جانب ایلغار کرده فوجی کثیر از ایلاکان فتنه انگیز در نواحی ترشیز بان شیر بیشه ستیز رسیدند و در آن روز بحسب تقدیر زیاده از هشتاد و هزار سوار تیغ گذار کسی در ملازمت رکاب ظفر انتساب نبود و آنحضرت بمصداق ذروهٔ و نعم و من یتوکل علی الله فهو حسبه زده مضمون کلمهٔ همایون کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بر خاطر عاطر گذرانیده و بآن جماعت اندک در برابر سه چهار سوار دیو سیرت عفریت دیدار صف کارزار بیاراست چون نزدیک بقلب سپاه دشمن رسید مانند شیر ژیان که از گلهٔ آهو آن غنید شد و بسان باز بلند پرواز که کثرت تیهور نظر همت در فضا دربر ایشان حمله کرده تیغ مینا رنگ را از خون اهل ناموس گونه یاقوت رمانی داده کمال مردانگی بجای آورده سمند براق مانندش سمندر مثال در میان شعلهای معرکه پیکار در جولان بود و شمشیر اژدها پیکر همچون نهنگ دریای هیجا شناور گشته کشتی حیات اعدا را در گرداب فنا غرق مینمود و نوک پیکان خون آشام دیده و دل مخالفان را چون لعل بدخشان میساخت و از طعن سنان جانستان و دو حه زندگانی سالکان طریق عصیان را از بنیاد بر می انداخت لاجرم گرد نبرد از بساط اغبر با گنبد اخضر رسید و سرهای سران و تنهای دلیران را با خاک راه برابر کردند سرهای سران فتاده بخاک پهلوی دلاوران شده خاک مسود این اوراق سواد غیر بی لفظ گهربار آن خسرو آفاق و پادشاه با استحقاق استماع نموده فرمود که در روز محاربه ترشیز کس از دشمنان بر سینهٔ بغیر شمشیر خونریزش مجروح و بی روح گردید و در آن معرکه سایر بهادران موکب همایون نیز لوازم جلادت بتقدیم رسانیده بساط جمعیت اعدا را در نوشتند امرای سلطان سعید چون حال بر آن منوال دیدند عنان بوادی گریز گردانیدند و دلیران لشکر نصرت نشان تیغ انتقام کشیده بسیاری را بقتل رسانیدند و از کثرت خسته و کشته صحرا بالشته برابر گشته وحوش و طیور را مائدهٔ مستوفی میسر گشت در مصافی که اندران دو نفس شیر با کفش قسران بودی صید قران وحش و طیر را پس از آن فلک از کشته سیرتان بودی و خاقان منصور بعد از اختصاص بفتح و ظفر از حدود نیشابور و مشهد گذشته صحرای باخان از فر نزول همایون غیرت روضهٔ رضوان گشت و از آنجا بنابر استصواب زمرهٔ از امرا مظاهر مرد بسنافیه عساکر منصور بعضی جهت سرانجام مهمات خود بشهر رفته و طایفه بمصلحت تاراج در قصبات و قری متفرق شدند در این اثنا امرای سلطان که بعد از انهزام بیکدیگر پیوسته بودند بنکامیشی موکب همایون آمدند سپاسی نموده چون بنابر تفرق سپاه توقف صلاح نبود خاقان منصور بر اسب ارلاتی که از سایر اسبان طویله خاصه بمزید خوبی و جودت رفتار امتیاز داشت سوار شده براه جوی نوردی بصوب بیابان خوارزم آورده بعد از وصول بدان بجاطر همایون خطور نمود که بنجیر بر سر اهالی خیوق رود و آن بلده را در حیز تسخیر کشد زیرا که در غیبت حضرت خاقان متوطنان آن مکان با ظهار مخالفت مبادرت نموده بقرابت امیر ابوسعید که شادمان نام داشت لوازم فرمانبرداری مرعی میداشتند مقارن آن حال با بارین از معسکر خاقان صف شکن گریخته بخیوق رفت و مردم آن جا را از وصول آنحضرت آگاه ساخت لاجرم خیوقیان قلعه را مضبوط کرده شادمان را بیت مدافعت و مخالفت برافراشتند پس رای صواب نما چنان اقتضا کرد که چند کس از شجاعان را بر بالای جبه جامهای کهنه پوشانیده بر دراز گوشان سوار ساخته بقلعه فرستند چون بقلعه در آیند بعضی بعضی لباس آن شتافته جنگ در اندازند تا بدین تدبیر فتح و ظفر میسر گردد بدین خیال هفده نفر از امرای جوشن پوش مثل امیر مظفر برلاس و امیر ولی بیک و عبدالرحمن ارغون و حیدر علی کوکلتاش و دیگر مشایخ و شیخ ابوسعید جان درمیان و میر علی میر آخور و قلی علی چهره و شاه قلی بکاول و آقا جان قبرلاس و یوسف طنبور و داود میر شکار متوجه قلعه شدند و شبلی جارچی را خاقان مظفر لوا متعاقب آن جماعت ارسال داشت تا هرگاه که ایشان بخیوق در آیند بازگشته خبر آورد و چون شبلی بمقصد رسید دید که امرا در آمده اند او نیز بی توقف بشهر خرامید در این اثنا قاضی بدالشهر بیرون آمده بملازمت خاقان صاحب حشمت شتافت و سعادت تقبیل انامل فیاض دریافته عرض کرد که حالا جمعی بدین هیأت بخیوق در آمدند لاجرم آنحضرت بطرف شهر روانه شد و چون امرا بدر سلیم قلعه رسیدند فی الحال برادر شادمان را بقتل رسانیدند و ببالای فصیل خرامیدند و بهمان زمان مردم هجوم نموده بدست انداختن سنگ و تیر بر آوردند و عبدالرحمن ارغون را دو زخم زده از فصیل بزیر انداختند و پس از آنکه خاقان منصور بدروازه نزدیک رسید تیری چند بجانب دشمنان انداخته صلاح توقف ندیده فرمود که عبدالرحمن را بر شتری بار کرده روی براه آورد و از جمعی از سپاه دکان خیوق حمله نموده خواستند که او را باز ستانند [illegible] آن جماعت مشاهده حضرت خاقانی گشته بنفس همایون بر ایشان تاخت و عبدالرحمن را بر شتری خوابانید و متوجه شد روز دیگر عبدالرحمن وفات یافته خاقان دوست نواز اشاره فرمود که برادرش او را در جای مناسب مدفون سازند و اثر قبرش ظاهر نکردانند آن گاه موکب همایون بهزاراسب شتافته از آنجا بقلعه سرشک خرامید و اندوا تجدید عمارت کرده محل توطن بعضی از متعلقان گردانید کهنا

در بیان رفتن خاقان عالی مکان جهت استمداد نزد ابوالخیر خان

چون خاقان عالی مکان منصور چند گاهی دیگر با روزگار ناساز کار در صحاری خوارزم و حدود بخارا بگذرانید خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافت که نزد ابوالخیر خان که در آن زمان قاآن دشت قبچاق و عمدهٔ خواقین آفاق بود رود و از آن حضرت

آنحضرت استمداد نموده متوجه تسخیر خراسان شود با جمعی از خواص و فرقه از اهل اختصاص پای مبارک در رکاب آورده روی براه آوردند بعد از قرب وصول دشت قبچاق ابوالخیرخان
از توجه موکب ظفرنشان واقف گشت و جمعی از شاهزادگان جوجی نژاد و نوئینان جلادت نهاد باستقبال خاقان شتافته و خصال فرستاده ایشان در غایت تعظیم و حرمت
بآن نقطه دایره حشمت ملاقات نمودند و لوازم معانقه بجای آوردند جهت نزول همایون موضعی مناسب تعیین نمودند روز دیگر که خسرو انجم بارگاه فلک اسنور طلعت همایون آرایش داد
ابوالخیرخان شاهزادگان و نوئینان و اشراف و اعیان را با پایه سریر اعلا خاقانی طلبیده قدم بر مسند جهانبانی نهاد و آنگاه فرمان فرمود که حضرت خاقانی را در آوردند و نواخت
نوئینان چنان بود که بحضرت جهت تعظیم خان تابوغ نماید و باصطلاح اهل ترک تابوغ آنست که در برابر سریر خاقانی ایستاده کلاه از سر بردارند و یک گوش را بدست نیازمندی
گرفته مانند کمان پشت خم کنند خاقان منصور این صورت را قبول ننموده درین باب گفت و شنود بسیار واقع شد آخر الامر ابوالخیرخان بدان راضی گشت که آن حضرت زانو زده ادا
دریابد بعد از آن خاقان عالیشان بیارگاه سپهر اشتباه در آمده چون چشم ابوالخیرخان بر چهره همایون و بشره خاقان منصور افتاد انوار دولت و کامکاری و آثار ذات و استقلال
و تقلید امور شهریاری مشاهده فرمود از روی شفقت و مهربانی مبانی جهانبانی را در آغوش کشیده نزدیک بخود جای داد و لوازم نوازش و پرسش بتقدیم رسانید و ترتیب
مجلس بزم اشاره فرموده فرمان بران بموجب فرموده عمل نموده جامهای شراب و بال قیر گردش در آوردند بعد از آن که دماغ ابوالخیرخان از بخار باده خوشگوار گرم گشت
جهت امتحان اقداح مالامال بر کف خاقان منصور نهاده آنحضرت بتجرع شراب بسیار اقدام نموده و صلاح شقاوت در اقوال و افعالش ظاهر شد این معنی موجب ازدیاد اعتقاد
خان شده زبان بتحسین خاقان منصور بگشاد و مبالغه تمام در مدح آنحضرت را بجود و بحر شکر و تا مردوزا نوشتو شکفتگان رسید بنا بر آنکه در ان اوان ابوالخیرخان بمرض فالج گرفتار بود ساعتی
که زانوی خان سعادت نشان پسر سید آنحضرت را مخاطب ساخته فرمود که چون عنایت الهی شامل حال تست و عنقریب بعلو مرتبه دولت و اقبال ترقی خواهی نمود امیدست که بمقدم همایون تو مرضی
که عارض ذات منست صحت پذیرد در آن مجلس هر لحظه اظهار دلجوئی و غریب نوازی میفرمود تا آنکه قلپاق از سر برداشته خاقان منصور را تابوغ کرده گفت هرچند در وقت ملاقات تابوغ نکردی اما بجهت احترام
تو بدین کار قیام نمودم حضرت خاقان از این التفات خان انفعال یافته فی الحال جهت رسم تابوغ بجای آورد و القصه خاقان منصور یکهفته در اردوی ابوالخیرخان توقف نمود و ابوالخیرخان وعده
داشت که لشکر بسیار مصحوب موکب نصرت نشان بتسخیر خراسان نامزد نماید اما حسب تقدیر در آن اوقات ایام حیات خان بانقضا رسید و بعلت فجات مدبر طبیعتش دست از تشبث امور بدن
کوتاه کرده و ایل و الوس او بیکبارگی مرتبه پریشان شدند که خاقان باستحقاق را در دشت قبچاق مجال اقامت محال نمود و بهر لغفور الودود

در بیان معاودت رایات آفتاب اشراق از دشت قبچاق و مسخر شدن مملکت خراسان بعنایت ملک خلاق

سلاطین را تا تایید الهی مرتب نشود و اسباب شاهی
رسید امداد شان از عالم غیب مدد از غیر ایشان را بد عیب اگر از محض تقدیر خداوند نماند کارشان یکچند در بند چه فضل ایزدی یاری نماید در دولت بر ایشان بر گشاید
بهر جانب عنان عزم تازند بفیروزی و نصرت کام یابند نظر این تقریر و شاهد این تصویر حال خاقان منصور جهانگیر سلطان مغربین و شهنشاه مشرقین ابوالغازی سلطان حسین
میرزا تواند بود که چون ارادت ازلی و مشیت لم یزلی مقتضی آن گشت که بدون امداد غیری بر سریر سلطنت مملکت خراسان تمکن یابد ابوالخیرخان پیش از آنکه جهت مدد آن حضرت لشکر
تعیین نماید فوت شد و آن خسرو نصرت شیرک از امداد غیر قطع نظر کرده با سی نفر از ملازمان خاصه که دران عسر لسان فتح و ظفر همعنان آنحضرت بودند عزیمت خراسان
نموده بمقتضی کلمه کریمه واذا عزمت فتوکل علی الله دست اعتصام بعروة الوثقی توکل استوار کرده دیدن پیکر فتح و فیروزی را از عنایت حضرت پروردگار دانسته نه از بسیاری لشکر
و افزونی استعداد و حرب بیکار لاجرم بهر منزلی که نزول فرمود هاتف غیب این ندا بگوش هوش او رسانید بهر جانب که روی آری بتقدیر رکابت را شود دولت عنان گیر و از هر مرحله که
فرمود منزل اقبال باستقبال موکب فرخنده فال مبادرت جسته بزبان حال عرض مینمود به منزل که گردد جلوه گاهت شود دیهیم شاهی خاک راهت طوطی شیرین مقال قلم کیفیت
حال را بدینسان رقم مینماید که چون ابیورد از وصول موکب گیتی نورد غیرت افزای منزل مهر عالم گردید خبر ویرانی میرزا سلطان ابوسعید در عراق باغ بالسنه و افواه طوایف انسان جاری
گشت لاجرم خاقان منصور بی دغدغه بابیورد در آمد اشراف و اعیان آن ولایت بلوازم نثار و نیاز اقدام نموده و باظهار اخلاص و دولتخواهی خدام موکب پادشاهی زبان حال و قال
گشودند و این خبر بدار السلطنه هرات رسیده امیر تاج الدین حسین ملکی و امیر نظر که در شهر بامر حکومت و داروغگی اشتغال داشتند بضبط برج و باره پرداخته صورت واقعه را بسمرقند عرضه داشت کردند
میرزا سلطان احمد با سپاه بی پایان بعزم رزم خاقان منصور از جیحون عبور نمود ابوالغازی سلطان حسین میرزا با پانصد مرد جلادت انتما که در آن ولا در سایه لوای ظفر نما جمع آمده بودند را بدیجانب میمنه
نهضت کرده و امیر نظام الدین علی بیک را بطرف نیشابور و مشهد فرستاده میرزا سلطان محمود که بعد از گرفتاری پدر از قراباغ گریخته بود در راه با میرزا علی بیک رسیده بین الجانبین صورت مقابله
روی نمود و شاهزاده منهزم شد و حدیث واقعه را ظاهر گردانید مردم فوج فوج روی امید بدرگاه عالم پناه آنحضرت آوردند بنا بر آن میرزا سلطان محمود بطرف ماوراء النهر
در حرکت آمد و چون خاقان منصور از مرو گذشت و بقصبه پنجده رسید در آنجا شنید که سلطان محمود میرزا با لشکر اندک و خوف بسیار از یک فرسنگی اردوی کیهان پوی میگذرد و بعضی از امرای حضرت
طلبیدند که بقدم جلادت پیش رفته سر راه بر آن شاهزاده بگیرند خاقان از کرم جبلی تجویز این معنی نفرموده فرمود چه گیرم سر راه برگشته بدرگشته بخت میرزا سلطان محمود بصحت و سلامت
در حدود اندخود بمیرزا سلطان احمد پیوسته کیفیت باز گفته برادران بمرافقت و موافقت یکدیگر ترک تسخیر خراسان نموده از آب امویه گذشته روی بسمرقند نهادند اما خاقان ظفرلوا
از قصبه پنجده کوچ فرموده بعد از طی یکدو مرحله امیر سلطان ارغون با جمعی کثیر از دارالسلطنه هرات بموکب همایون رسیده بسعادت تقبیل رکاب ظفر انتساب فایز گشت و مضمون این مقال بعرض
رسانیده که تخت جمشید و تاج افریدون آرزومند سایه دست آن کاه خاقان ظفرپناه امیر شیخ ابوسعید خان را بیاز آمده و دیگر هرات ارسال داشت و چون ستار الیه بدان بلده رفته

فاخره رسید جمعی از اهل فتنه و فساد را که متعرض عرض و مال فرق عباد میشدند تا دیب بلیغ فرموده بساط عدل و داد ممهد گردانید و فرمود که منادی کردند که هیچ آفریده بهیچ جهه مزاحم و متعرض کسی نشود بهمین عاطفت و نصفت و مرحمت و رأفت انجناب بر دیوان از جور و طغیان او باش و مفسدان نجات یافتند و در روز چهارشنبه هشتم ماه مبارک رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه موکب همایون خاقان منصور بخت و دولت بعنان اقبال و نصرت همرکاب بشمال کوه بولبکاه رسید سادات و قضات و اکابر و اشراف که آن خبر بهجت اثر شنودند برسم استقبال استعجال نمودند و بانواع التفات و اصطناع سرفراز گشته زبان بدعا و ثنا گشودند تخت حاجی بیک از فر نزول همایون رشک افزای سپهر بوقلمون شد روز پنجشنبه نهم ماه مذکور امیر مبارز الدین ولی بیک از جانب ارض اقدس بسعادت زمین بوس مشرف گردید روز جمعه عاشر در مسجد جامع دار السلطنه هرات خطبه بنام و لقب نواب کامیاب خاقان قیصر ابواب ترتین پذیرفت و در بسیار برسم نثار پاشیدند سکان آن قلعه مبارکه غلغله تهنیت بگوش هوش خطیب دبیر گردون رسانیدند خسرو کامکار عدل طراز شاه عالم پناه بنده نواز چون قدم زد سوی ملک هرات گشت ظاهر ز مقدمش کات روی زر شد مزین از نامش نقش سکه موافق کامش یافت از نام شاه دین پرور سرفرجه روی زر زیور آب تیغش غبار فتنه نشاند آتش ظلم فتنه جوی نماند از سحاب عدالتش عالم گشت خرم چو بوستان ارم والحمد لله علی الانعام والصلوة والسلام علی النبی الکریم

ذکر وصول انشاهباز اوج سلطنت بباغ زاغان و مبسوط ساختن جناح عدل بر مفارق متوطنان بلده خراسان

بر وفق تجارب امم و صدق تواتر اخبار عالم شایسته افسر کیانی زیبنده تخت خسروانی سعادتمندی بود که چون نیر دولت و اقبالش از مطلع سلطنت طلوع نماید سرگشتگان بوادی نامرادی را در سایه لطف و احسان جای ساخته از تاب آفتاب قهر و اعتساف برهاند و تشنه لبان وادی ناکامی را از زلال رأفت و امتنان سیراب سازد و در کلذار سرافرازی و ریاست از آن درون آید که بدست مرحمت و دلنوازی خار از پای ستمدیده بیرون آورد و در جویبار ایالت و کامکاری نهال اقبال از آن نشاند که سایه مکرمت و دلداری بر مفارق برگشته گستراند معمار همتش بقصور جهانبانی را بان بقصد مشید سازد که قصور در مبانی قواعد شریعت آخر الزمانی راه نیابد و انوار نهمتش از افق کشورستانی بدان نیت لامع گردد که شرار شر بر وجنات روزگار سالکان مسالک مسلمانی نتابد بود مقصود وی از کشورستانی رواج ملت آخر زمانی چو اعلام ایالت برفرازد رعیت را در زیر سایه سازد کند تعمیر قصر عدل و احسان پی آسایش اشراف انسان وچون در آن اوان که مهم میرزا سلطان ابوسعید گورکان در قراباغ از ان بتفصیل انجامید در دودمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان غیر خاقان عالمیان ابو الغازی سلطان حسین میرزا بهادر خان کسی نماند که با صدق این مفهوم تواند بود و موجود نبود پادشاه لی انبازکه کلام معجز طراز مقالید السموات والارض مخبر از طول و عرض مملکت اوست و مفاتیح سلطنت و ولایت خراسان را بر طبق والله یؤتی ملکه من یشاء بقبضه اقتدار آن خسرو کامکار دادند روز جمعه عاشر رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه از تخت حاجی بیک بباغ زاغان تشریف برده قدم بر سریر جهانبانی نهاد و تختگاه خاقان سعید مغفرت پناه از یمن مقدم آن پادشاه غیرت افزای ورنگ فریدون و تخت کیقباد گشت و دار الملک اقلیم چهارم از ترشحات سحاب معدلت آن سکندر دستگاه در تضاعیف افلاک هفتم درگذشت آنحضرت پشت بر مسند کامرانی نهاده بدلی قوی و املی فسیح روی بر ترتیب امور طوایف انسان گستردو در تقویت ارکان شریعت غرا و استحکام قواعد و احکام ملت بیضا فرامین مطاعه بنفاذ انجامید و درباب رعایت سادات و قضات و فضلا و ارباب درس و فتوی نهایت سعی و اهتمام بتقدیم رسانیده شد از انوار عدلش ملک روشن ز فیض همتش گیتی چو گلشن ز فتنه اهل عالم را امان داد بعهدش عدل کسری رفت برباد اساس شرع از تیغش متین شد دعا گویش همه روی زمین شد وچون خاقان منصور پیوسته دست تولا بموالات اهل بیت سید الوری برگزیدگان انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا استوار داشت و غیر نقش مودت و محبت عترت طاهره خاتم النبیین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین صورتی بر خاتم دل نینکاشت در ان اوان که بر سریر سلطنت خراسان تمکن یافت شعشعه انوار دین پروری اطراف آن مملکت تافت و رای شریعت نما چنان اقتضا فرمود که خطبه و سکه را باسامی و القاب ائمه معصومین علیهم السلام مزین گردانند و صیت این سنت سنیه را در اطراف آفاق انتشار داد آوازه تجدید قواعد شریعت بنی هاشمی از ایوان کیوان بگذرانیدند اما جمعی از منتسبان مذهب حنفی که در آن زمان در هرات بغایت معتبر و موقر بودند بپایه سریر سلطنت مصیر شتافته درباب ترجیح رسوم اهل سنت سخنان گفته از تغییر خطبه منع نمودند محل چون مقتضی عدم قبول ملتمس الجماعت نبود در روز عید فطر خطیب بدستور مستمر زبان بقراءت خطبه گشوده هم در آن اوان پادشاه حجسته صفات را داعیه عقد ازدواج با درة التاج سلطنت شهر بانو بیگم بنت سلطان ابوسعید از خاطر همایون سر بر زد مجلس اشراف را بوجود سادات و قضات و اشراف زینت داده مهد عصمت پناه را بآئین شریعت غرا در حباله نکاح درآورده و محفل بهجت و شادمانی آرایش یافته سپهر حبابانه عقود زواهر جواهر که سالها در جیب و دامان پرورده بود بصورت ستارگان نثار کرد و در وقتیکه عروس سیم اندام ماه تمام در حجله فلک فیروزه نقاب از عارض فایض الانوار برگرفت شاه عالیجناب با طلعت چون آفتاب بحجره مهد عفت مآب خرامید تا از حجاب اوج کامکاری با ناهید برج نامداری بهمت وقوع پذیرفت اما بسبب اقتضای قضا میان حضرت اعلی و مهد علیا الفت و استیناس اتفاق نیفتاد و بعد از چند گاه خاقان عالیجاه او را اطلاق داده بسمرقند فرستاد و خواهرش پاینده سلطان بیگم را در حباله نکاح کشید و بین الجانبین محبت و مودت بوقوع انجامید و هم در آن اوان و ایام که دیده انتظار بدیده پادشاه گردون غلام بدیدن عرایس ابکار مراد و مرام روشن بود با حداث باغ مراد که بعد از چند گاه بباغ جهان آرا موسوم شد فرمان داد و معماران مدقق و مهندسان حاذق چهار باغ وسیعی جهار صد چهل جریب و قصری رفیع در غایت هیبت و زینت طرح انداختند استادان بنا با شاگرد و عمله توانا آغاز آن کار کردند و درباب تکلف و لطافت و متانت و فطانت آن بوستان جنت صفت کمال جد و اهتمام بجای آوردند در اندک زمانی باغ جهان آرای قابلیت جلوس همایون پیدا کرد خسرو کشورگشای از باغ زاغان بدانجا نقل نموده و ما دام الحیات درباب تزیین و تعمیر آن گلشن فرخنده سمات نهایت سعی و اجتهاد بذل میفرمود لاجرم فضای دلگشایش چون عرصه بهشت پر گل و ریاحین شده هوای روح افزایش با نسیم شمیم ارم دمساز و نشئه فرح بخش آل عکین شد و از نضارت ریاض حضرت انسش سبزه سپهر زنگاری بر روی الطاف عذوبت آلش چشمه حیوان عرق خجلت بر جبین آورد لطیف و دلگشا آب هوائی مبارک منزلی فرخنده جائی

درختان چون بتان قد برکشیده • زنگ نکهت به خوبی سرکشیده • نهال سرو گر جنبش نداشت • خط طولی لهم برسر ورق داشت • کنگره عمارات دلپذیرش زبان طعن بر خورنق و سدیر دراز کرده و قصور رفیع الارکانش از رفعت گنبد سپهر مستدیر گوی سبقت ربوده • از عمارات است دلنشین • قبه به نسیم و قصر سدیر • الحمد لله والشکر لله الکبیر والصلوة والسلام علی النبی البشیر النذیر • **ذکر وصول زمره از امرا و وزرا و صدور بسعادت ملازمت خاقان منصور و بیان بعضی از واقعات و برخی از امهات مهمات عظائم امور در آن اوقات** که دار السلطنه هرات بمیمن جلوس همایون مزین شد و غیرت نگارگاه گردون گردید از صاحب حشمتان صایب تدبیر مرجع و ملاذ اعاظم مقتدای روشن ضمیر نظام الدولت والدین امیر علی شیر از اردوی سلطان احمد میرزا جدا گشته بملازمت حضرت اعلی رسید و باصناف الطاف و عواطف سرفراز شده در سلک بارگاه جهان پناه منتظم گردید صورت حال بسبیل اجمال آنکه آبای کرام و اجداد عظام آن امیر با احتشام از قدیم الایام در سلک مخصوصان میرزا عمر شیخ بهادر ابن امیر تیمور گورکان انار الله برهانه انتظام داشتند و نقش منقبت کوکلتاشی بقلم اعتبار بر لوح خاطر اولوا الابصار می‌نگاشتند و آن جناب در ایام طفولیت و مبادی اوان صبی همواره در خدمت خاقان ظفر لوا بسر می‌برد و در وقتیکه آنحضرت با میرزا ابو القاسم بابر مصاحبت می‌نمود امیر علی شیر نیز ملازمت آن پادشاه عالیجاه اختیار کرد و چون میرزا بابر وفات کرد خاقان منصور از مشهد مقدس به مرو شتافت آن امیر صافی ضمیر هم در آن ولایت توقف نموده بتحصیل فضائل و کمالات مشغول گردید و در زمان دولت سلطان سعید بدار السلطنه هرات رفته روزی چند در ملازمت ایشان گذرانید اما فراخور حال تربیت و رعایت نیافت بنا بر آن از خراسان بسمرقند رفته در خانقاه خواجه جلال الدین فضل الله ساکن گشت و اکثر اوقات را بمطالعه مصروف داشت گاهی با میر درویش محمد ترخان و امیر احمد حاجی که صاحب اختیار سر کار ماوراء النهر بودند اختلاط می‌نمود تا درین ایام که میرزا سلطان احمد بنا بر توجه خاقان منصور بصوب خراسان از آب آمویه گذشت امیر علی شیر نیز همراه اردو روان شده بود و بعد از تحقیق خبر واقعه سلطان سعید و استیلای خاقان منصور مظفر لوا بر بلده فاخره هرات از امیر حاجی رخصت طلبیده اجازت حاصل نمود و روی بهرات آورد و قریب بعید فطر بسعادت ملازمت حضرت خاقان صاحبقران رسید و آنحضرت که در ایام استعداد و روزگاری در مرافقت صوری دیده بود بدیدار فایض الانوار حضرت خاقان روشن ساخته و التفات او شامل حالش شده در روز عید قصیده از نتایج طبع نقاد که هر بیت آن سلک لؤلؤ ابدار و غیرت گوهر شاهوار بود نثار بزم همایون نمود و آن موجب ازدیاد اعتقاد خاقان عدالت نهاد گردید در روز بروز اعتبار و اقتدار امیر فضیلت شعار زیاده در خدمت آن پادشاه کامکار می‌شد تا کار بجایی رسید که سرانجام مهام عظائم امور جمهور از نزدیک و دور بر رای صواب نمایش تفویض یافت چنانچه از حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید انشاء الله تعالی و هم در اوایل جلوس خاقان منصور امیر سید مراد غلا مجی که از معتبران دولت سلطان سعید بود با جمعی از قرابتان و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و مولانا قطب الدین الخوافی و خواجه سیف الدین محمد شبان کاره از جانب عراق و آذربایجان بدرگاه خاقان عالیجاه رسیدند و امیر سید محمد بمنصب امارت مشرف گشته خواجه طاوس بشرف ایوان شد مولانا صدر الدین بامر صدارت اختصاص یافت و مهم وزارت تعلق بخواجه مظفر قرار گرفت مقارن آن حال میرزاده محمد سلطان که خواهرزاده خاقان منصور بود و میرزا کیچیک با والده میرزا سلطان حسین ابن میرزا سید احمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان از طرف قراباغ بدار السلطنه هرات رسیدند و خاقان منصور ایشان را منظور نظر اشفاق گردانید و میرزا کیچیک بالعنایات طبل و علم و خیل و حشم سرافراز گشت و عنان اختیار ملک و مال در قبضه اقتدار او نهاد و کما ینبغی تربیت او پرداخت هم در آن ولا شاه یحیی والی سیستان و امیر شیخ تیمور بدرگاه عالم پناه رسیدند و ملحوظ نظر مرحمت گردیدند و هم در آن اوقات امیر زین العابدین آرلات بملازمت خاقان خجسته صفات رسیده و به تسخیر ولایت بلخ و شبرغان مأمور گشت و باتفاق عم خود امیر پیر محمد بن امیر یادگار شاه ارلات بدانجانب شتافته میان ایشان و امیر یار علی مغول که از قبل میرزا سلطان محمود بن میرزا سلطان ابو سعید در آن حدود بود مقاتله روی نمود یار علی گرفتار شد و امیر زین العابدین از ولایت اخت تصرف در آورده یار علی را مغلول بشهر فرستاد و بتحریه سیاست خاقانی او را بقتل رسانید و هم در آن ایام خاقان کردن علام امیر شیخ زاهد طارمی میرزا بابا بالت ولایت استرآباد سرافراز ساخت الحناب بدانجا رفته چنان شنود که میرزا منوچهر که برادر کلان سلطان سعید بود از واقعه قراباغ خود را بحوالی ساری رسانیده لوای شوکت بلند ساخته امیر شیخ زاهد طارمی آن خیال محال بخاطرش نگذاشت و ناگهان بر سرش تاخت و نخت وجود او را از والی حیات باز پرداخت چون سنت سنیه ایزد تعالی بمصداق لن تجد لسنة الله تبدیلا آن جریان دارد که هرگاه صبح دولت اقبال از مطلع امانی و آمال بر آید و آفتاب جاه و جلال چون بطلعت عدیم المثال عالم را بیاراید متعاقب شام محنت فرجام نوائب روی نماید و شب ظلمت انجام مصائب چهره گشاید در آن اوقات که نیر سلطنت و اقبال و استقلال خاقان ستوده خصال ابو الغازی سلطان حسین میرزا اطراف خراسان را منور ساخت با سیچه لوای کشور گشائی آن حضرت سایه حشمت بر مفارق متوطنان آن بلدان انداخت والده آن حضرت مهد علیا فیروزه بیگم در چهار دهم شهر محرم الحرام سنه اربع و سبعین و ثمانمائه در گذشت و در بهشت برین با زمره حور و عین همنشین شد خاقان منصور بلوازم تعزیت قیام نموده چند روز در نجمات کلام و اطعام طعام اشارت فرمود و جثه مرقد معطر مهد مرحومه در کوه چیاپان خطیره در غایت تکلف و زیبائی بنا فرمود و الی یومنا آن گلستان جنت نشان آباد است و معمور گشته کام جمهور مردم نزدیک و دور از آنجا بر می‌آید هو العفو الغفور **گفتار در بیان نهضت میرزا یادگار محمد از آذربایجان متسخر خراسان و کیفیت آن** در اوانیکه میرزا جهانشاه ترکمان با میرزا سلطان ابو سعید بصوب آذربایجان معاودت نمود میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ ابن امیر تیمور گورکان باشارت عمه خویش پاینده سلطان بیگم که ملکه عاقله فاضله بود در زمره برادرزاده خود سعی بلیغ نمود و ملازمت میرزا جهانشاه اختیار نموده چندگاه در ظل رایت نصرت آیتش در غایت رفاهیت اوقات گذرانید و بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه ابو النصر امیر حسن بیک در تعظیم او مبالغه فرموده چون خاطر خطیر از مر سلطان ابو سعید جمع ساخت بعضی از امرا خراسان را با سپاه فراوان همراه شاهزاده گردانید و او را به تسخیر ملک موروث ترغیب نمود و میرزا یادگار محمد بغرور و فور علم جهانگیری بر افراخته بجرجان شتافت و امیر شیخ زاهد طارمی از صولت لشکر او انهزام یافته چون این خبر بعرض خاقان منصور رسید امیر مبارز الدین ولی بیک و امیر ناصر الدین عبد الخالق بن امیر نظام الدین ابن امیر فیروز شاه برسم منقلا با فوجی از سپاهیان شجاعت آثار باستقبال مخالفان روان گشتند و ایشان در نیشابور

نیشابور بسلطان فرود روزی چند رحل اقامت انداختند خاقان منصور میرزا کپک را از عقب ارسال داشته شاهزاده در سلماق با امرا ایلغار پیوسته آنگاه باتفاق روی بمیرزا یادگار محمد که از دهنه استرآباد بیرون آمده بود نهادند بعد از وصول بمنزل شوراب بمقتضای نشانی که از پایه سریر اعلی بایشان رسید عنان از میدان قتال پیچیده در کوه خردوس به ییلاقی که در رفعت و متانت رشک فلک خضرا و غیرت سد سکندر بود تحصن نمودند میرزا یادگار بپای آن کوه رفته بیرون شکوه و رفعت به نظاره فرمود و کمند اندیشه بکنگره تسخیر آن نرسید دامن تمنا برافشاند و بارگیر قمر سیر بطرف اسفراین باند از آنجانب خاقان کواکب مواکب بتاریخ چهارم ربیع الاول سنه اربع و سبعین و ثمانمائه از دار السلطنه هرات رایات ظفر آیات افراخته مشهد مقدس را محل نزول ساخت و لوازم طواف مرقد عطرسا و روضه جنت اسای امام علی بن موسی الرضا علیه التحیه والدعا بجای آورده خدام و مجاوران آن سده سنیه را بصلات و انعامات بنواخت و میرزا کپک و امرای ایلغار خبر وصول موکب نصرت شعار شنودند از کوه خردوس به ییلاقی بیابان خرامیده در عقب میرزا یادگار روان شدند خاقان منصور از درآمدن میرزا یادگار محمد بولایت اسفراین وقوف یافته عزم توجه بمیدان رزم جزم فرمود و بر النک رادکان عبور کرده از جلکه خبوشان و یالقور آغاج بشعب کوهی که در میان خبوشان و اسفراین حایل است درآمد میرزا کپک و امرای ایلغار در آن منزل بیاردوی نصرت آثار رسیدند و خبر رسیدن میرزا یادگار محمد بسپاه آذربایجان رسانیدند خاقان منصور چون از حال دشمنان مقهور خبر یافت سید مراد غلامچی را با میرخورد و شنیم ایلی او علی با هزار سوار جرار برسم منقلا از پیش روان ساخت و آن حضرت بتهیه اسباب شکار و استمالت مبارزان خنجرگذار پرداخت و امرای ایلغار با میرعلی جلایر ده چار خورده آغاز کارزار کردند و امیر علی غالب گشته امیر سید مرلو بقتل رسید و دیگران روی باردوی همایون آوردند

ذکر محاربه خاقان منصور در منزل چناران با میرزا یادگار محمد

صباح روز دیگر که خسرو فیروزه اورنگ گیتی عزم حرب و جنگ لوای ضیا در فضای سپهر خضرا برافراخت و از شعاع تیغ عالم انقطاع مواکب کواکب را انهزام داد و صیت فتح و فیروزی در بسیط غبرا منتشر ساخت خاقان منصور مظفر لوا ابو الغازی سلطان حسین میرزا بعزم ترتیب امور مصاف و رزم سالکان مسالک خلاف پی بردلیرا جوشن حمایت و عنایت الهی پوشیده و برابر گرفتند تا مشاهی آن گشته در تعبیه سپاه ظفر قرین لوازم اهتمام بتقدیم رسانید سرداری میمنه را با میر جلادت امیر مبارز الدین ولی بیک مفوض داشت و ریاست میسره را بسرپنجه شهامت میرزا کپک و امیر عبد الخالق بازگذاشت امیر حسن شیخ تیمور و امیر مقبول و امیر شیخ ابوسعید خان و پهلوان ابهادلی مقرر شد و بنفس نفیس همایون در قول لشکر فیروزی اثر مقام و آرام فرمود چنان سپاهی آراسته شد که بهرام بر خنگ ابرق سپاه از بیم پیکان خونفشان سپر زرین آفتاب بر سر کشیده و نهنگ سیه رنگ شیر زبان از خوف سنان جان ستان ایشان جوشن پوشیده

حدیقه جهانگیر و دشمن شکن سپاهی بیاراست پولادتن
همه شد خود همه تیغ جنگ بهامون شد بر چیچون نهنگ
گرفته یک خنجر جانفشان ربوده بنیزه سر سرکشان

و از آنجانب ابو المظفر میرزا یادگار محمد شیرانه بعزم همنبردی پهلوانی تیز کرده بمیدان ستیز خرامید و روی بعرصه لشکر آورده خود در قول نزول کرد و میر علی جلایر را در ایتار جای داد و امیر علی فارسی برلاس و امیر سلطان حسن ارهنگی را بجرنغار فرستاد و ایوب و شیخی جلایر را با محمد کوکلتاش در قراول ساخت و بکثرت عدد مغرور شده رایت نخوت برافراخت و از تف سپاه عالم سوز شاهزاده در آن روز چهره خورشید برافروخت و بکثرت زاد و راق سنجار زیاده بود و از رستم و اسفندیار گوی تفوق میربودند

همه شیر جنگ و سبه کینه جوش همه همچو دریا بجوش و خروش
گرفته بکف تیغ بران همه که حمله چون شیر غران همه

بعد از آنکه صف لشکر آن دو حضرت جلالت اثر در برابر یکدیگر راست ایستادند و سوزن اندوختند باشتعال آتش قتال فرمان داد میرزا سلطان حسین چون آفتاب جهانتاب تیغ زراندود از نیام تهور برکشید و مانند بهرام خون آشام در مقام انتقام ثبات قدم ورزید و میرزا یادگار محمد پیکان آبدار و زبرجیس هر قهر آب داده خدنگ چهار پربر کمان کیانی نهاد فغان کرنا و کوس بگوش نظاره کیان سپهر آبنوسی رسید و غبار سم ستوران نقاب کحلی بر روی آفتاب عالمتاب کشیده دایره حرب آتش فنا در خرمن جانها افکند و شدباد حمله بنیان نهال بقا از جویبار وجود برکند دلیران بکین دست برافراختند بقصد سر یکدیگر تاختند

چنان ریخت خون تیغ خارا شکاف که شد لاله گون خاک دشت مصاف

و در آن اثنا از برانغار سپاه خاقان منصور امیر مبارز الدین ولی بیک حمله بر جرانغار مخالف کرده منهزم ساخت و امیر حسن شیخ تیمور را در جرانغار زند بدیر آنطرف حمله آورده از دست چپ در میدان بنیاد حیات فوجی از دشمنان برانداخت میرزا یادگار محمد چون شیر بیشه دلاوری بعضی حسن شیخ تیمور را در جرانغار زند بدیر آنطرف حمله آورده آثار اقتدار ظاهر ساخته بر عقب سپاه دل ظفرمال گشت و چون خاقان رستم خصال آن حال مشاهده نمود بهادران موکب همایون را فرمود تا شیبه کردند و عقاب سهام خون آشام را از آشیانه کمان پرواز آوردند

دلیران دشمن کش تیز چنگ سوی ترکش و تیر بردند چنگ
بهر تیر کز شست انداختند یکی را از دهر نگون ساختند

با وجود باران تیر مرگ تاثیر فوجی از سواران اشجع ترکان بحملات متواتر خود را بنزدیک موکب ظفر مآثر رسانیدند و دست باستعمال تیغ و سنان برده نیران کارزار را مشتعل گردانیدند در آن حال خاقان بردل بقوت شجاعت کامل و قدرت شهامت شامل بر سر دشمنان تاخت و بهر حمله قیامت هیبت تزلزل در ارکان جمعیت و شکیب ایشان افکنده همه را پریشان و گریزان ساخت

هرچند که بجبر بودند و دلیر ناچار گریزان شود از حمله شیر
نبود شکاف بازگیر و باز آهو بر پیش ببر کی ماند باز

شعبان که خود را دهد تاب و توان از رستم دستان نیاید همی پیدا شنفند و در جرات و جلادت اسفندیار روئین تن را غاشیه کش خویش میدانستند مانند پشه ضعیف نهاد که با تندباد صرصر و با چون مواکب کواکب که از اشعه انوار آفتاب بگریزند از اهتزاز صرصر قهر پادشاه شجاعت پناه و لمعه تیغ و سنان خاقان نصرت دستگاه روی توجه بوادی فرار نهادند و مبشران تایید الهی کامیاران تقدیر شاهنشاهی صیت فرخی فتح و فیروزی و بشارت ملکشاهی ظفر و بهروزی در دادند خاقان منصور گریختگان را تعاقب نموده زمره از ایشان بضرب تیغ بهادران موکب نصرت نشان بقتل رسیدند و فرقه اسیر سرپنجه اقتدار و تسلط گردیدند بهلول کاشانی و شیخ سعید طغانی و محمد کوکلتاش و امیر ایوب و امیر احمد و سلطان حسین ارهنگی از جمله اسیران بودند امیر ایوب و امیر احمد و سلطان حسین بشفاعت مخصوصان آستان سلطان فیروزی نشان نجات یافته بقیه با مردگان راه بیابان عدم پیمودند خاقان منصور بعد از اختصاص بفتح و ظفر لوازم محامد و مهیمن غفور بتقدیم رسانیده و امیر حسن شیخ تیمور را بایالت استرآباد فرستاده و بنفس نفیس عنان عزیمت بسمت سریر عزت و کرامت انعطاف داده در آن مسافت بعیده را در غایت استعجال مسرعت طی فرمود چنانچه از مشهد مقدس در عرض سه روز بدار السلطنه هرات

بر بخت حاجی بیک نزول حشر مود منظران زوایای خدمتکاری و معتکفان حنایای امیدواری دیده اشتیاق کشیده اعنان مرکب سپهر مراتب روشن ساختند و لوازم شکر و ثنای ایزد سبحانه
و تعالی بجای آورده باتفاق نذور و صدقات بر ذمت همت خاقان عالی شان در آن زمستان بباغ سفید بیلاق قشلاق نموده دخل طبل عاطفت در افت بر مفارق متوطنان بلده خراسان مبسوط
فرمود **ذکر بعضی از امرای میرزا جهانشاه بدرگاه خاقان آفاق و ارتفاع دولت میرزا یادگار محمد بامداد پادشاه آذربایجان و عراق**
در آن زمستان که خاقان کامکار منصور ابو الغازی سلطان حسین میرزا بهادر در باغ سفید روی بتمهید بساط عیش و نشاط آورده بجرع اقداح افراح پرداخته غبار شداید سفر و تعب
خوف و خطر از لوح دل میسترد ، یار علی ترکمان و بیرام محمد پسران علی شکر که از اعاظم امرای آذربایجان بودند با مراد شجاعت پناه باتفاق میرزا ابراهیم ولد میرزا محمدی میرزا جهانشاه از امیر حسن بیک
رو گردانیده عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف دادند و بکریاس گردون اساس خاقان رسیده باصناف الطاف سلطانی مفتخر و مباهی گشتند و بتاریخ هشتم شهر رجب سنه اربع
و سبعین و ثمانمائة قاضی علی که از جمله مقربان امیر حسن بیک بود برسم رسالت تشریف آورده از زبان آن پادشاه عالیشان بسمع اشرف خاقان رسانید که همواره میان آبای عظام و اجداد کرام
ما اساس محبت و بنای مودت استحکام داشت مصون بعنایت قادر بیچون اینجانب را دفع فساد میرزا جهانشاه میسر شد میرزا سلطان ابو سعید از شیوه اسلاف تجاوز نموده لشکر بآذربایجان
کشید هر چند از اینطرف تواضع و نیازمندی بوقوع انجامید فایده بر آن مترتب نشد عاقبت منتقم جبار او را بآنچه نموده صورتی که در پرده غیب مستور بود بظهور رسانید الحال مدعا آنست که رابطه اتحاد
و دوستی موکد شده از طرفین مرعی داریم و جماعت ترکمانان قراقوینلو که پناه بدان درگاه برده اند بدینجانب فرستند خاقان منصور قاضی علی را رعایت موفور کرده روزی چند اجازه مراجعت نداد و در زمستان
امرای جهانشاه میرزا از ضرورت مستعد شمرده جهة جواب آن سخنان قاصدی نزد امیر حسن بیک فرستاده در آن زمستان امیر مغول بایالت ولایت بلخ سرافراز گشته بدان مملکت شتافت و شاه یحیی
حاکم سیستان شد و زمام امور قهستان در قبضه اقتدار امیر شیخ احمد طاری قرار یافت اما چون یادگار محمد میرزا از معرکه چناران بجدود دامغان رسید کیفیت واقعه را بامیر حسن بیک نوشته در مقام
امداد برآمده امیر یوسف بیک و امیر حسین بیک را که در سلک خویشان او انتظام داشتند با امیر شاه منصور بن امیر شاه و از قراقوینلو با دو هزار سوار مکمل بکومک میرزا یادگار محمد نامزد کرده شاهزاده
آماده رزم و پیکار شد و عنان مراجعت انعطاف داده در ولایت خراسان ظلم و شرارت آغاز نهاده هم در آن ایام جمعی از کلانتران ولایت قاین بواسطه مناعتی که با قرابت خود داشتند
با کربان رفتند و میرزاده زنبیل بیک ابن امیر حسن بیک را ملازمت کرده متکفل تسخیر قلعه قهستان گشتند و شاهزاده سوار مصحوب ایشان بدانجانب فرستاد تا بتحریر سر امیر شیخ احمد تاخته اساس
حیاتش برانداختند و این اخبار بدار السلطنه هرات رسید و بعضی از مردم کوتاه اندیش مانند میر ابراب و شیخی و جلایر و نعمت خارزمی از خاقان ملالت کیش و دو روی کردان شدند و بطرف اردوی
میرزا یادگار گریختند بحضرت لغو آن جماعت التفات ننموده امیر عبد الخالق فیروزشاه و بیرام ترکمان و یار علی ترکمان را با فوجی کثیر از لشکریان برسم ایلغار روان فرمودند چون این طایفه بمشهد
مقدس رسیدند بعضی اخبار میرزا یادگار محمد که در نیشابور بودند و بظلم و بیداد اشتغال داشتند در اسفراین باردوی شاهزاده پیوستند و امرای ایلغار با النگ رادکان رفته خیمه اقامت برافراختند
میرزا یادگار محمد بسبزوار درآمده آن بلده را در حیز تسخیر کشیده بر آن خبر بر پیشگاه خاطر خاقان عالیجاه تافته دانست که تا بنفس همایون متوجه دفع اعدای دولت روز افزون نگردد آنچه مراد است
بوقوع نخواهد انجامید بنابران در غره ماه رمضان با سپاه فراوان از بلده فاخره هرات نهضت فرموده در النگ رادکان امرای ایلغار را بخود ملحق کرده عازم سبزوار شد و میرزا یادگار محمد چون این خبر شنید
سبزوار را بقاضی بیک که از سایر خواص او بمزید اعتماد و وثوق اختصاص داشت سپرده روی توجه ببسطام و دامغان آورد و بعد از آنکه سبزوار محل نصب لوای جهانگشای خاقان گشت عساکر نصرت مآثر باندک زمانی
آن بلده را در حیز تسخیر کشید و قاضی بیک را با هفتاد تن از متابعان مقید و مغلول گردانید و قاضی بیک زنده با اسیران بزندان لحد شتافتند و از اهل آن ولایت سید نصر الله کشتکی و خواجه معین
مختار که دم از هواداری خدام حضرت شهریاری زده بودند باصناف الطاف اختصاص یافتند مرکب نصرت شعار بعد از فراغ از مهم سبزوار متوجه میرزا یادگار محمد شده چون موضع بحیره مابان ولایت نکراباد
معسکر خاقان والا نژاد گشت قراولان سپاه شاهزاده یار علی ترکمان و بیرام و شیخ ابدال علی که برسم ایلغار رزار اردوی ظفر آثار بیرون رفته بودند بچار خوردند و سر دربیل جاجرم تعاقب نموده معرکه
گردند قراولان یادگار محمد مغلوب شده امرای عظام نعمت خوارزمی و عبد الله جلایر و قاسم دولت ملکرا با طایفه دیگر اسیر ساختند و بپایه سریر اعلی آوردند از جمله اسیران شیخی که ذکر خاص
امیر حسن بیک بود بلحوظ عین مرحمت گشته سایر آن طایفه بسیاست شحنه قهر اختصاص یافتند آنگاه ماهچه علم آفتاب عظمت از آن منزل در حرکت آمده پرتو وصول بر قصبه جاجرم افکنده در آن موضع فلک شعبده
کار شیوه ناسازگاری ظاهر ساخت کار فلک پیچا پیچ چنین بود پیوسته **گفتار در سبب تغیر یافتن نیت رزم و معاودت خاقان از جاجرم و شرح آن** در آن
زمان که جاجرم از نزول خاقان منصور بسان گلستان ارم ناضر و خرم بود زمانه شیوه مرد آزادم و ستمکاری آغاز کرده این خبر بمعسکر ظفر آثار شیوع یافت که میرزا یادگار محمد در سلک جمعیت امیر شیخ
حسن تیمور را که در ولایت استراباد نشسته بود بسرپنجه شجاعت از هم گسیخته و امیر حسن بقلعه شاساکر گریخته بعد از چند روز بیرون آمده دست نیازمندی بدامن دولت شاهزاده آویخته بمجرد انتشار این سخن
فوج فوج از سرداران صف شکن از موکب خاقان جهت تن فرار نموده روی بار دوی شاهزاده آوردند لاجرم آن حضرت بر سایر امرا و ارکان دولت بی اعتماد گشته جهت رعایت حزم و دوری
جستن از قتال و میدان رزم در گذشت و از جاجرم کوچ فرموده پس از قطع مراحل و منازل بمشهد مقدسه رضویه علیه الف الف الثنا و التحیة شتافت و التجا بعتبه علیه امام واجب الاحترام آورده آداب طواف
آن عتبه عرش مطاف بجای آورده بنظاره ریاض دولت آباد رکاه ذهب لعل باسلد کرده بطرف پل خاتون که محل نزول اعلی بود همایون بود روانه شد بعد از وصول منزل بموقف عرض رسید که در دار السلطنه
هرات غوغای عظیم دست داده و تقدیر ملک قدیر ابواب بیداد بر روی متوطنان آن دیار گشاده تبیین این مقال آنکه در خلال احوال گذشته خواجه عبد الله خطیب نسبت بخواجه قطب الدین طاوس تقریر
بعرض خاقان رسانیده خواجه طاوس مقید و محبوس شده مبلغ سی هزار دینار کپکی تقرر نموده و خواجه عبد الله بجای او در منصب اشراف دیوان اعلی دخل کرده در این اوقات که بموجب بیان
از سایه معدلت چتر همایون دور مانده بودند خواجه عبد الله که باتفاق خواجه بختیار سمنانی در هرات بسرانجام مهام دیوانی اشتغال داشت بجزو رعایا زیاده حواله کرده بآتش بیداد دود آه

دود آه از سینهٔ مسلمانان مظلوم برآورده کار رعایا باضطرار رسید و مهم بدانجا انجامید که عوام الناس هجوم نموده بوقتی که خواجه عبدالله در دار العداله میرزا شاهرخ نشسته و ابواب
انصاف بر روی خلق بسته سنگ باران کردند و او بیکی از خانهای مدرسه گریخته بهزار حیله از آن مهلکه جان بیرون برد و چون در منزل پل خاتون این خبر بعرض همایون رسید
یکی از اعیان ملازمان آستان سلطنت نشان بموجب فرمان واجب الاذعان بشهر شتافت و خواجه عبدالله را بند کرده باردوی همایون رسانید مقارن آن حال خاقان ستوده خصال
امیر نظام علیشیر را جهت تمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم ظلم و اعتساف بدار السلطنه هرات ارسال داشت و نشانی در باب استمالت متوطنان آن دیار بشرف صدور یافت و مرحمی
و امیر علیشیر بدان بلده فاخره شتافت و بمقتضای عادت جبلی خویش جراحات جارحات ایام را بمراهم مراحم مندمل ساخت و بقدر مقدور در باب استمالت مظلومان و
ستمدیدگان و استیصال نهال ظلم و عدوان پرداخت و فرمود تا آن نشانرا روز جمعه بر منبر خواندند لاجرم همه مطمئن و آسوده خاطر گشته زبان بدعای دولت خاقانی و ازدیاد
جاه و جلال سلطانی گشودند و چون نظام الدین امیر علیشیر باردوی همایون معاودت نمود خواجه نظام الدین بختیار مقید و بی اختیار گشت و خواجه قطب الدین طاوس بار
دیگر بر مسند اشراف دیوانی نشست بعد از آن آغروق همایون از پل خاتون بصوب قلعه تیره تو روان شدند و خاقان منصور بطرف دار السلطنه هرات نهضت فرموده بتاریخ
یازدهم ذیحجه بباغ نظرگاه نزول فرموده در هفدهم ماه از آنجا بالنگ نشین تو که در برابر پل مالان است شتافت و از آنجانب یادگار محمد میرزا چون از مراجعت موکب
ظفر انتما وقوف یافت بوصول عروس مملکت خراسان امیدوار گشته تا مشهد مقدس عنان یکران باز نکشید و هم در آن ایام میرزا سلطان محمود از آب آمویه گذشته در حدود بلخ علم
طغیان باوج آسمان رسانید این اخبار در اردوی ظفر آثار انتشار یافت طایفه که پرده شقاوت بصر بصیرت ایشانرا پوشیده بود قدم در بیابان بی پایان فرار نهادند و این معنی موجب ملال
ضمیر خاقان گشت و مناسب چنان نمود که چند روزی از مقابله و مقاتله اعدا تغافل ورزیده از النگ نشین تو بدشت ساق سلماق نقل فرموده در ان منزل نیز بسیاری از مردم بی عاقبت از
موکب همایون تخلف جسته عنان بصوب فرار انعطاف دادند و پریشانی تمام باردوی خاقان گردون غلام راه یافته اعلام نصرت فرجام از دشت ساق سلماق براه تغور رباط [illegible] توجه
بر تو کشید بمصلحت آنکه روزی چند آغروق همایون را در حصاری که مانند قلعه سپهر دوار از گزند نوایب روزگار محروس و مصون است مضبوط سازد و بنفس نفیس همایون بهر جانب که مناسب
داند تاخت و در وقت توجه رایات از اوازه و بعد از وصول بدان موضع احمد توجی را از خاک برگرفته بآنحضرت بود و پیغام فرستاد که اگر حضرت اعلی بالکل و نفر دیگر تشریف می آورند در قلعه را تسلیم نمایم و الا
طریق اطاعت مسلوک نمی نمایم خاقان منصور از شنیدن این سخن برآشفته شد و عنان یکران بصوب آب مرغاب انعطاف داده چون بمقصد رسید جمعی از ترکمه و میرزا ابراهیم و میر علی
و یار علی و قاسم از مردم ماوراء النهر و سلطان بایزید غلام و سلطان ارغون و شیخ درویش و قتین سالک طریق فرار گشتند لاجرم حیرتی عظیم بر ضمیر خسرو جهانگیر طاری شده خواست
که بکلات راه توجه نماید در آن اثنا قاصدی یوسف نام از نزد میر مظفر برلاس بدرگاه گردون اساس رسید عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه فوجی از بندگان خدمتکار و مخلصان اختصاص
آثار چون امیر برلاس با چهار فرزند ارجمند و جمعی کثیر از مردم و لشکر در نواحی قندهار بهواداری موکب نصرت شعار اجتماع نموده اند و انتظار طلوع ماهچه رایت جهانگشا میکشند امیدواری
آنکه بیمن مراد این مهجوران بر افق مقصود نور افشان گردد تا آنچه صلاح دولت خدام عالیمقام باشد بوقوع انجامد بدین التماس بعز قبول مقرون شده بهوای قندهار از غبار سم سمند دولت شعار
کامکار رشک تاتار گشت و امیر مظفر برلاس بعز ملازمت سرافراز شده لوازم اخلاص و بندگی و مراسم نیاز و سرافکندگی بجای آورد و نسیم عنایت خاقانی از مهب مهربانی بریاض آمالش وزیده
بحصول ثمره مقصود و محصول شجره بهبود امیدوار گشت و از قضا نهضت همایون بجانب رلاتیان اتفاق افتاد و میر محمد یادگار قوایم سریر سلطنت را قیام نمودند و بنوید الطاف
خسروانه و اعطاف پادشاهانه از امثال و اقران امتیاز تمام یافته از آنجا قرین یمن و سعادت کوچ بکوچ متوجه چهار باغ قصبه مهنه شده بطنطنه کوس نزول همایون بلند آوازه گردید و از اطراف
جمعی کثیر از اهل اخلاص بملازمت سده بلند مرتبه رسیده مکارم اخلاق خسروانه همه را بمزید مرحمت و اشفاق سرافراز گردانید حضرت خاقان هم در آن منزل اقامت داشت تا وقتی که
رایت نهضت بمستقر کرامت برافراشت

ذکر جلوس میرزا یادگار محمد بر سریر سلطنت خاقان و بیان شمه از حیف و تعدی امرای عراق و آذربایجان

در اوانی که خاقان منصور عالی شان ابو الغازی سلطان حسین میرزا از النگ نشین تو بصوب قلعه تیره تو کوچ کرده بود میرزا ابو المظفر میرزا یادگار محمد بولایت طوس بود و امرای شاهزاده پاینده سلطان بیگم و
امیر فریدون برلاس و سلطان احمد چهار شنبه از منزلی که بیرون هرات است بشهر آمده آن بلده فاخره را جهت برادرزاده ضبط نمود و نقاره شادیانه زده فرمود تا روز ششم ماه محرم الحرام سنه خمس
و سبعین و ثمانمایه خطبه بنام میرزا یادگار محمد خواندند و در آن ایام مولانا حسن شاه قصیده در مدح پاینده سلطان بیگم در سلک نظم کشید که مطلعش اینست بیت همچنان کز فضل حق خاتم سلیمان را رسید ملک صاحب
زمان پاینده سلطان را رسید چون میرزا یادگار محمد بولایت جام رسید مراسم اکابر و اشراف هرات استمالت نامها ارسال کرد و از شمال شهر گذشته عقب سلطان حسین میرزا تا آب مرغاب
رفت و امیر حسن شیخ تیمور را بضبط شهر تعیین نموده رایت عزیمت بمستقر دولت و عظمت برافراشت و از راه رباط سنجاب بسوی هرات آمد سادات و قضات و اکابر و اعیان رسم استقبال بجای
آوردند شاهزاده نیز بتعظیم ایشان قیام فرموده همه را بنوازش بی نهایت سرافراز ساخت و آنگروه و زمره بطریقه محرم بود که بالنگ کهندستان نزول گزیده در روز چهارشنبه نهم محرم الحرام که روز دیگر
تربیع تحسین بود بباغ زاغان شتافت و بر سریر خاقان سعید که چندین از فروغ طلعت والا آن حضرت عاطل مانده بود از پرتو جبین آفتاب قرین منور گردانید امرای آذربایجان که قرابتان
ابو النصر امیر حسن بیک بودند که شاهزاده بودند در خراسان میل اقامت نمود بجنگ همراه در باغات و بساتین سلاطین جنت آیین فرود آورده غایت حمایت دربار ایشان بتقدیم رسانید و چنان
مقرر شد که در خطبه نخست نام دولت امیر حسن بیک بر زبان رانند آنگاه میرزا یادگار محمد را نام برند و میرزا یادگار محمد بعد از تمکن بر سریر جهانبانی منصب اشراف دیوان را بخواجه قطب الدین طاوس
سمنانی مسلم داشت و زمام سرانجام مهام ملک و مال در قبضه اقتدار پاینده سلطان بیگم باز گذاشت و چون آن شاهزاده بسیار بعیش و عشرت مشغول بود اکثر اوقات از خروج اقداح باده گلرنگ

نموده و جنگ صرف ننموده و اصلا پروای نظم مملکت و ضبط امور نمیکرد و از هر کس ظلمی صادر میشد شرعا باز خواست بجای نمی آورد و امرای ترکمان در اطراف ولایت خراسان ابواب جور و طغیان بر روی رعایا و بیچارگان گشادند و طوفان بلا بالا گرفته بسیاری از خراسانیان قدم در وادی جلا نهادند سلطان حسین خلیل ولد میر حسن بیک در النگ رادکان خیمه اقامت افراشته متعرض متوطنان آن حدود میگشت و ظلم و تعدی امرای برادرش زینل بیک که در ولایت قهستان بود نیز از حد اعتدال درگذشت در خلال این احوال شیخ تیمور که بجهت ضبط کنار آب مرغاب متعین بود بواسطه کدورتی که از امیر علی جلایر در خاطر داشت از راه سرخس بجانب سلماق و سه مکان که سیورغال او بود توجه نمود و ظهور این امر موجب آن شد که کرت دیگر آفتاب دولت خاقان از افق دار السلطنه هرات طلوع فرمود

در بیان توجه خاقان منصور بصوب مستقر سریر عزت و کرامت بعد از تقریر مشورت با امرای صایب رای وافر تجربت

در آن ایام که قصبه میمنه از میمنت مقدم معز السلطنه ابو الغازی سلطان حسین میرزا غیرت افزای فضای فردوس اعلی بود علی التعاقب والتوالی بمسامع جاه و جلال میرسید که میرزا یادگار محمد از نشاء باده غرور و رعایت مشعوف است و از تواتر تجرع شراب انگور گاهی مخمور است و هرگز خیال ضبط ملک و مال در کاخ دماغ نمیگذارد و هیچ وقت نقش لشکرکشی و دشمن کشی بر لوح دل نمینگارد و از سوء عدالت اعیان حضرتش صورت فراغت در بلاد خراسان مستور گردیده و از ضلالت ارکان دولت مبانی شرع شریف و قواعد ملت حنیف با نهدام و انعدام نزدیک رسیده بنا علی هذا حضرت منصور مظفر لوا بدین سکر فتح و فیروزی واثق گشته رای جهانگشا بر آن قرار داد که بیکناگاه بجانب دار السلطنه هرات تازند و بصرصر حمله قیامت اثر نهال اقبال مخالفان را از بیخ و بنیاد براندازند پس در خلوتی که در بارگاه جهان پناه بر روی غیر بسته بود با نظام الدین امیر علی شیر ابواب مشورت و تدبیر گشوده شمه از مکنون خاطر خطیر با آن امیر مشیر در میان نهاد آن جناب شرایط آفرین و تحسین بجای آورده در اخفای این سر وصیت فرمود که اگر این سخن با من نیز گفته نشدی بهتر بودی خاقان منصور پرسید که سبب این همه الحاح و مبالغه در این باب چیست امیر عالی جناب جواب داد که عدم افشای آن از جمله واجباتست زیرا که مردمی که از موکب علی بجانب نزد میرزا یادگار محمد میروند اگر از این داعیه وقوف یابند شمه کیفیت عزیمت همایون را بعرض او رسانند و هرگاه که بر این شعور شاهزاده بر مکنون ضمیر آفتاب تاثیر اقدس سالک طریق حزم و احتیاط شود آنچه مقصود ماست بحصول نپیوندد القصه بنا بر تاکید امیر ستوده خصال شهریار بیهمال بدون آنکه این راز را بر سایر امرا ظاهر سازد رایت نهضت برافراخته از میمنه کوچ فرمود و بطرف آب مرغاب روانشده پس از قطع منازل در ترکن نزول فرمود آنگاه امراء عالی مقدار و نوئینان جم اقتدار را در مجلس جانقی نشانده ما فی الضمیر خویش ظاهر ساخت و بمقتضای کلمه کریمه و شاورهم فی الامر بجای آورده با امر مشورت پرداخت تمامی آن جماعت متفق اللفظ و المعنی عزیمتی که در خاطر عالی مآثر قرار یافته بود تحسین کردند و بطوع و رغبت اظهار انقیاد نموده لوازم دعا و ثنا بجای آوردند و خاقان دشمن شکن بوثوق تمام و اعتماد ما لا کلام از ترکن روانشده سر پل مالان از فر نزول همایون غیرت سپهر بوقلمون گردید و از آن جمله امیر محمد برلاس و امیر ساربان با چند نفری بموجب فرمان واجب الاذعان بجهت حراست و محافظت آغروق همایون توقف فرمودند و سایر امرا و ارکان دولت بملازمت رکاب سعادت نزلت تصمیم عزیمت فرمودند

ذکر نهضت رایات ظفر مآل بجانب دار السلطنه هرات بر سبیل استعجال و کشته شدن میرزا یادگار محمد

نظم تقدیر ملک متعال سلاطین که کشورگشائی کنند بتوفیق حق پادشاهی کنند چو تائید یابند از لطف حق شود حال ایشان بدیگر نسق نباشد چو دیگر کسان کارشان بود در خور تعجب جمله کردارشان نترسند از دشمن کینه خواه ندارند باک از جهانی سپاه چو سازند اعلام دولت بلند بلندند خلقی بچرخ بلند و گر فکر تسخیر کشور کنند بیک حمله ملکی مسخر کنند بهر سو که تازند بهر ستیز برآرند از عالمی رستخیز شبی گر خیال شبیخون کنند بیکدم جهانی دگرگون کنند مؤید این معنی و مصدق این دعوی آنکه در آن ایام که میرزا یادگار محمد در دار السلطنه هرات در عز و احتشام مقام آرام فرموده بودند چند هزار سوار بهرام انتقام صبح و شام ملازمتش مینمودند و از خراسان تا بغداد کومک پی در پی داشت هیچکس را خیال انتقال آن دولت را پیرامون خاطر نمیگذشت ابو الغازی سلطان حسین میرزا اصلا از کثرت عدت و عدد او نیندیشیده با اندکی از ملازمان رکاب نصرت انتساب از کنار آب مرغاب ایلغار فرموده و عنان یکران بدان صوب منعطف داشته مانند فلک افلاک در شبانه روزی عالمی پیموده ناگاه بسوی باغ زاغان نزول اجلال کرده میرزا یادگار محمد را بجهان جاودان روان فرمود شنیدم که شه مشتری جبین بهرام که داشت رایت او بر فلک سرافرازی رسید و بر سر خاقان چین شبیخون زد که تیغ او سر خصم گرد سربازی هزار بار از آن قصه عجیب تر هست که ساخت حضرت سلطان حسین ابو الغازی شرح این واقعه چنانست که چون خاطر حضرت خاقانی و جمهور ملازمان موکب آسمان کامرانی بر تصمیم این عزیمت قرار گرفت در کنار آب مرغاب جبه قسمت کرده شصد و پنجاه سوار جرار که بنوک سنان جان ستان کلف از روی ماه ربودندی و بزخم پیکان دیده دوز خون از شریان شهاب ثاقب گشودندی تیغ آختگان پاک عنصر بر تیغ نوشته باب النصر در نهایت استعجال بجانب مستقر سریر جاه و جلال ایلغار فرموده بعد از طی منازل نیم شبی در باغ رباط فرود آمده روز دیگر چاشتگاه از آنجا براه لنگر بابا خاکی توجه نمود از جمله مؤیدات فتح و ظفر که در اثنای راه موجب شوق شاه و سپاه شد یکی آن که قدوه اهل جذبه بابا خاکی که از ایام شباب تا ظهور آثار شیب از اختلاط شیخ و شاب احتراز و اجتناب کرده در دامن کوهی بر حسب عبادت فرو برده چون خبر وصول لوای کشورگشای همایون شنود بخلاف معهود مایل ملاقات خاقان فرخنده صفات شده خود را منظور نظر آنحضرت کرد و دنبه علمی و گوسفندی بکاچی پیشکش فرموده التماس نمود که ساعتی منزل او را بنور حضور منور سازند خاقان منصور التماس او را مبذول داشت و بمقدار ده دمه پیش نشست که ما حضری کشید آنگاه روی براه آورده بابا خاکی تا قله کوهی که ممر سپاه ظفر اثر بود مرافقت کرده نیزه خود را بدست خاقان منصور داده در نهایت غضب بطرف هرات سه نوبت اشارتی کرد که شبیه براندن تیغ بود نمود و بصورت آن اشاره باز گشت خاقان منصور باستظهار قوت صوری و معنوی عنان بمسند علا نورد دوباره بشتنک انعطاف داد چون شب در آمد شیر قزاول را برسم رهگذری پیشتر فرستاده در صحرای هزاوشتنک شخصی که در نماز دیگر گذشته از پیش میرزا یادگار محمد بیرون آمده بود بموکب همایون رسید و از تقریر او بوضوح

بوضوح پیوست که مخالفان دولت قاهره از توجه لوای جهان پیما اصلا خبری ندارند لاجرم خاقان ظفرنشان در طی مسافت بیشتر سعی فرموده و همان لحظه از نزد شترم
قراول معتمدی رسید و خبر رسانید که تا چشمه میزدوک رفتم و غیر غفلت و عدم شعور از هرویان خبری ندیده و نشنودم و آن شب سه‌شنبه بیست و یکم صفر بود
در وقتی که ماه طلوع نمود تا هیچه علم آفتاب شیم پرتو وصول بچشمه میزدوک انداخت و در آن موضع سپاه نصرت پناه جبه پوشیده و مستعد قتال گردیدند و بموجب فرمان واجب
الاذعان امیر مظفر برلاس و درویش علی ارلات با صد و پنجاه مرد شجاعت صفات جهة گشادن دروازه بزرگ باغ زاغان پیشتر روان گشتند و حاجی محمد خسرو بربان گیری از
عقب امرای ایلغار در حرکت آمده تا نزدیک باغ زاغان پیشتر رفته بازگشت و عرضه داشت که میرزا یادگار محمد در نهایت غفلت مانند بخت خود بخوابست خاقان منصور از استماع این خبر
مسرور و خوشدل شده براه کوچه خیابان بسان سیل شتابان روی براه آوردند و بعد از آنکه بمزار علامه رازی رسیدند میر کپک را بکومک امیر مظفر ارسال فرمود و دولت بیک اوزبک را بجانب
او نبکان بدان دروازه باغ که متصل رباط صد علیا گوهرشاد بیگم آغاست روانه گردانید و میرزا سلطان احمد را با فوجی از لشکریان بآن دروازه که بطرف مزار امیر زاده الملک احمدست روانه
ساخت امیر ناصر الدین عبد الخالق و امیر مبارز الدین ولی بیک را بخانه امیر فیروزشاه که منزل امیر علی جلایر بود فرستاد و بنفس نفیس با هشتاد نفر از لشکر قیامت اثر از عقب امیر مظفر
نهضت فرمودند در اثنای راه میرزا کیجک خود از پیش امیر مظفر رسیده عرض کرد که امرای عظام دروازه باغ زاغان را بسان مبانی دشمنان در هم شکسته در آمدند لاجرم آنحضرت از باغ
زاغان مانند شاهباز تیز پرواز شتافته تا باغ شمال که خوابگاه میرزا یادگار محمد بود عنان یکران باز نکشید و خرگاهی که در نواحی آن باغ مرکز گشته بعضی از مخصوصان اشاره کرده که در آن
خرگاه در آیند و هرکس در آنجا یابند بملازمت رسانند مقرب حضرت سلطانی امیر علی شیر قدم پیش نهاده و امیر بابا علی شیر قدم پیش نهاده و امیر بابا علی که در آن زمان نوکر شیخ بود در آن
خرگاه فرستاد و بعد از تفحص تمام بازآمده عرض کرد که در این خرگاه هیچکس نیست آنگاه خاقان منصور کوشک را جا گرد و ملازمان موکب همایون را بصعود امر فرمود اما
از هیچکس جواب نشنود زیرا که وهم بر ضمایر جماعت استیلا یافته بود در آخر الامر امیر نظام الدین علی شیر اجازه طلبیده خود را با میر علی بابا سپره و شمشیر کشیده مانند عصا بر دست گرفته
و از راه غیر معهود بخانه بالا رفتن نمود بعد از آن خاقان ظفرنشان امیر علی قلی را نیز بدین مهم مامور گردانید مقارن این حال مهتر اسمعیل فراش از باغ بیرون آمده دسته شمعی بدست
آورده روشن ساخت و بباغ در آورده بدان سبب چراغ دولت ملازمان موکب همایون برافروخته بسوختن خرمن عمر دشمنان و زندگانی بدخواهان واثق گشته از محل سعد
بر آن قصر بر آمده حاجی بک علی نیاه میرزا یادگار محمد را بر وساده تنعم و ناز خفته دید و دست کرد امیر علی شاهزاده را از راهیکه امیر علی شیر صعود نموده بود پایان برده و کشان کشان بنظر پادشاه
عالیشان رسانید ترا که گفت که در باغ عیش و سبد ناز می شبانه خور و عیش صبحگاهی کن خاقان منصور بواسطه مرحمتی که جبلت همایون او بدان مفطور بود با میرزا یادگار محمد تکلم نمود
میخواست که از سر خون او بگذرد اما امرای عظام که بقای شاهزاده را مستلزم فنای خود میدانستند تجویز تجاوز از این معنی ننمودند لاجرم همان لحظه اجل خانه تن پر دخش پس از
بر تخته انداختش جهان کار از این گونه بسیار کرد زمانه نخستین نه این کار کرد همانست این چرخ فیروزه فام که گردید گرد سر جام و سام همانست این نیلگون نقاب که در عهد جم بود و
افراسیاب مولانا عبد الواسع در تاریخ میرزا یادگار محمد گوید شد شهید صفر شهید و هم شهر صفر از سال شهادتش دهد باز خبر چون این خبر غریب و حادثه عجیب بمسامع ترا کمه که طائفه
در باغ زبیده اقامت داشتند رسید همان شب عنان اضطرار بدست فرار داده مضمون سیهزم الجمع و یولون الدبر وصف الحال ایشان گشت و عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه جرایم
جمعی را که از ظل لوای خاقان کشورکشا گریخته بمیرزا یادگار محمد پیوسته بودند بموجب شفاعت بعضی از ارکان دولت بعفو و اغماض مقابل گردانید اما علی جلایر را که رتق و فتق مهمات شاهزاده
بود روز دیگر بیاسا رسانید العظمة والکبریاء لله العلی الحمید

ذکر جلوس میمنت مانوس خاقان منصور کرت دوم بر سریر سلطنت و استقلال یافتن بعضی از سالکان جاه و جلال

روز دیگر که سرنو آفتاب برگرفت از چهره زیبا نقاب پرتو اقبال بر عالم فگند بر سرور بر سر سروری شد کامیاب خاقان عالیجناب ابو الغازی
سلطان حسین میرزا تخت سلطنت و جهانبانی را از فر طلعت خورشید سیما غیرت افزای سپهر خضرا ساخت و در استمالت خاطرها بر اصناف لوازم اهتمام مرعی داشته در باب عهد بساط عدل
و انصاف فرامین مطاعه بنفاذ رسانید و خاتم شهریاری که دست بدست بیقرار میگشت در انگشت اقتدار خسرو کامکار قرار گرفت و روزگار ناسازگار که خار آزار بر زمین دل صغار و کبار
میکشت سمت نهایت پذیرفت و سادات عظام و قضات اسلام علمای عالیمقدار و فضلای روزگار که در انتظار چنین روزی شبها بدعا گذرانیده بودند اقبال آستان بارگاه سدره اشتمال
شتافته مراسم تهنیت فتح و فیروزی ادا کردند سوختگان آتش بیداد و خاک نشینان وادی نامرادی بافاضه غمام لطف عام پادشاه گردون غلام امیدوار گشته مضمون آیه همایون
فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها بر زبان آوردند و بی شایبه تکلف سخنوری و غایله تصلف مدح گستری مردم هرات را آن روز مانند عید سعید بود و بسان ایام نوروز خرمی و فرخی
نمود جهان کهنه از نو زندگی یافت ز نو طلعتش فرخندگی یافت شد از برج شرف خور عالم افروز زمستان رفت و آمد باز نوروز خاقان منصور بهار فرموده تا تدارک استیصال حال مظلومان
شکسته بال در حضور قاضی قطب الدین احمد الامامی و مولانا کمال الدین شیخ حسن النقوی حکم نمود که رعایا و پیشه وران و ارباب حرفت بلده و ملوکات مدت دو سال از وجوه خارجی و دیگر لشکری
معاف و مسلم باشند و عمال دیوان جهة طلب آن وجه نمک بر دل مجروح ایشان نپاشند آن پادشاه والاجاه روز پنجشنبه بیست و پنجم ماه جهة زیارت تربت منوره حضرت باری خواجه
عبد الله انصاری بگازرگاه تشریف برده روی نیاز و اخلاص بر آن تربت مقدسه سوده و نسبت بمجاوران آنجا لوازم نوازش بجای آورده و از منزل شریف مولانا کمال الدین شیخ را نزد خود نزدیک مسند طلبیده
گفت دار السلطنه هرات را بدستور زمان سلطان سعید ضبط نمایند و اگر نفس من یا برادر من یا فرزند من بحکم شرعی متوجه شود در اجرای آن تأخیر ننمایند بر این قیاس خاقان منصور در باب جنایت سایر اصحاب
مناصب شرعیه احکام مطاعه بنفاذ رسانیده و در تشیید ارکان دین قویم و تمهید قواعد ملت مستقیم مساعی جمیله مبذول داشت و بساط شریعت پروری مبسوط گردانید هم در آن اوقات بمسامع

جلال پیوست که میرزا الغ بیک ولد سلطان ابوسعید میرزا بجانب مرو تاخته شعلهٔ پریشانی در خرمن جمعیت متوطنان آن ولایت انداخته از استماع این خبر صرصر قهر خاقان والاگهر در
اهتزاز آمده رایت ظفر طراز بجهت استقلال نهال اقبال اهل خلافت بصوب مرو نهضت فرمود و چون بند چرکس از نزول همایون رشک افزای سپهر مقرنس شد بوضوح پیوست که
اعدای دولت روز افزون از توجه موکب فیروزی نشان خبر یافته عزم فرار جزم کرده اند خاقان منصور بسرعت هر چه تمامتر از همان معبر مانند باد از آب گذشته متوجه مرو گشت میرزا الغ بیک و
اتباع او تاب مقاومت با آنحضرت را در خیر قدرت خود ندیده با سپاهی جسل انجم که قبل از طلوع خورشید بدون ستیز گزیده گریز نماید عنان بصوب فرار گردانیدند هنوز خسرو خورشید روی نموده بود ستاد کان
گذارانده جاه و کبر برزند و خاقان منصور در غایت حشمت و کامرانی بمرو آمده آن زمستان در آنجا طرح قشلاق انداخت و اکثر اوقات خجسته ساعات را بتعمیر بلاد و ترفیه عباد و تمشیت امور سلطانی و تربیت
سالکان مسالک پهلوانی مصروف ساخت **ذکر در آمدن قبة الاسلام بلخ بتسخیر میرزا سلطان محمود و بعضی از وقایع که حضرت خاقانی را در اثنای قشلاق روی نمود**
انتمری باهم کله از صفحات سابقه مشام این خبر مشام جان مطالعه کنندگان رسیده که در آن اوقات که میرزا یادگار محمد تا نیاید دار حسین بیک منظر گشته روی بتسخیر خراسان آورد بحسب اتفاق میرزا سلطان محمود
از آب آمویه عبور نموده فتح بلخ را مطمح همت نهاد همت کرد امیر مغول سلطان علی کنجکی که بموجب فرمان خاقان منصور در آن بلده بوده ذخیره بسیار جمع کرده بنیاد با سلطان محمود میرزا آغاز مخاصمه نموده چند گاه
از هر دو جانب جلادت و مردانگی بظهور رسانیدند در این اثنا محمد کوره و ریده ترتیب کرده سلطان محمود میرزا بود و ولایت سخت و بلدیت طالع آن شاهزاده جلادت بدرگاه خاقان منصور شتافت و چهره مرادش از فروغ
رعایت خسروانه برافروخت و بانواع اصطناع اختصاص یافت اما از بیرون آن بلخ معزالدین علی کنجکی بغیریب نفس ظلمانی تابع وساوس شیطانی شده قدم در طریق غدر و مکر نهاد و با ظهار مرام میرزا سلطان محمود مبادرت
نموده دروازهٔ خواجه عکاشه را بر روی سپاه شاهزاده بگشود لاجرم میرزا سلطان محمود را فتح بلخ میسر گشته و امیر مغول را دستگیر کرده مصحوب یادگار که از جملهٔ معتمدانش بود بجانب سمرقند روانه نمود و یادگار
وارثانی را اهمال بخدمت خاقان عالی جاه شد و در حقوق تربیت میرزا سلطان محمود را بر طاق نسیان نهاده مرافقت امیر مغول عنان عزیمت بصوب مرو انعطاف داد هر که باشد ز هوای سرکوبیت خبر ش
نتوان برد بخبر تسوی و گرش از بدایع اتفاقات آنکه خاقان منصور در شب اول جدی در مرو بمجلس بزم نشسته بود جمعی از اهل اخلاص و ندمای بارگاه اختصاص از هر جای سخن در پیوستند
در این اثنا صورت حبس و گرفتاری امیر مغول بر خاطر انور خطور نموده اظهار ملال فرموده بموافقت امیر نظام الدین علیشیر بنیت مخلص او فاتحه قرائت فرمودند و بهمان لحظه امیر مغول و یادگار بدربار
گردون مدار رسیدند از آن حسن اتفاق حضار بزم رزم نظام متعجب گردیدند و در آن زمستان امیر سار الدین ولی بیک با ایالت مشهد مقدس نامزد گشت و رخصت توجه یافت و تمشیت رسیاست سلطانی و جهانبانی
احوال محمد معین و عبدالهادی که در عمل شرارت پای نهاده بودند تافت و در اوایل حوت بمسامع جلال رسید که فوجی از امرای سلطان محمود میرزا با بسیاری از سپاه جلادت شعار بر سم ایلغار رایات
مرغاب تاخته او بایرمحمد برلاس و امیر مظفر برلاس و امیر کریم غالب گشته ایشان را اسیر سرپنجهٔ تقدیر گردانیدند بنا بر آن آتش غضب خاقان عالیشان اشتعال یافت عزم قتال سلطان محمود میرزا جزم کرده
عنان بکران بطرف آب مرغاب تافت **در بیان نهضت رایت نصرت آیت بجانب دشمن و وقوع مقابله و مقاتله در موضع چکمن** چون خسرو خاوری بلند درجه
از منزل حوت قطع کرده اشراح فصلین دست داد و جنود شتاء و ربیع در هم آمیخته سلطان اعتدال آنهار غالب آمد نهنگ لجهٔ شجاعت و پلنگ مور سلطنت و خلافت ابوالغازی سلطان حسین
میرزا با دریای لشکر ظفر اثر بعزم رزم در تلاطم آمده در آخر ماه مبارک رمضان با اقبال و دولت بهمعنان از بورت قشلاق بکنار آب مرغاب نهضت کرده در وقتی که هلال عید انگشت نمای لب تشنگان گشت
انه پرفلک سر افرازی بمنزل سار قباری رسید و در انعام فرخ انجام آداب عید صیام قیام و اقدام نمود و سه روز بلوازم جشن و سور و مراسم عیش و سرور پرداخت آنگاه اسباب بزم در هم
نوردیده رزم اعدای دولت وجهه همت عالی همت گشت مقارن نهضت سپاه رعد خروش صاعقه با سلطان جنود زرابیت آثار ریاحین وازهار بفضای دشت و کهسار کشید و چتر لعل پیکر لاله از دنگ
بساط زمرد اثر سبزه مبسوط گردانید سلطان ربیع رایت افراخت از لاله علم زرکل سپر ساخت افواج سپاه و سبزه و گل شد عازم سیر کامل چون منزل پنج ده از فر نزول همایون بقعات
مرغزار سپهر هشتم یافت قاضی علی که در اوایل جلوس همایون برسم رسالت از نزد امیر حسن بیک بدرگاه خاقان عالیجاه آمده بود در وقت استیلای سمند آیادگار محمد مراجعت نموده
کرت دیگر بشرف ملازمت دریافت و مکتوب پادشاه آذربایجان را مشتمل بر سخنان محبت نشان بموقف عرض رسانید و باصناف الطاف خسروانه مباهی گشت و از آنجا معاودت نموده اعلام نصرت
غلام از پنجده بموضع کل باغان شتافت و از آنجا بچکمن خرامید و چند روز بجهت اجتماع جنود عالم سوز در چکمن توقف نمود و آن جملهٔ چتر همایون فال نقل فرموده خاقان بهمان منزل المال
جهت بخش کرده روی بولایت اندخود آورده و موضع چکمن محل نزول سپاه صف شکن شده خبر رسید که میرزا سلطان محمود با جنود نامحدود از حدود بلخ براه کوه پایه در حرکت آمده و از پل
چراغ گذشته بمیمنه منزل گزیده و خیالش آنکه از عقب موکب کواکب طنطنه در آید و قدم تهورش نهاده دست بردی نماید بعد از تحقیق این خبر رای اصابت گستر خاقان اقتضا نمود که
اردوی همایون بسوی ملخوران شود و تا سپاه مخالف بسبب عبور از آب دابادانی دوربست شکستی یابد بنا بر آن از منزل چکمن کوچ واقع شده خواجه دوکه وارد معسکر ظفر قرین گشت
و از آنجا بوضوح پیوست که میرزا سلطان محمود در اندخود نزول اجلال فرموده خاقان منصور با ارکان دولت قاهره طریق مشورت مسلوک داشته توجه بلخ را در خیز تاخیر انداخت و
عنان مراجعت بانعطاف داده مصاف اعدا را وجههٔ همت بلند نهمت گردانید و از خواجه دوکه آن شب کوچ کرده نماز شامی بده و منعی چکمن رسید بنا بر قرب جوار در باغی با شارت علیه
آن شب نزول و تا روز خدام موکب خاقانی مراسم حراست و نگهبانی بتقدیم رسانیدند و تهیهٔ اسباب مقاتله کرده خود را مستعد معرکهٔ رزم و پیکار کرده صباح روز دیگر که خورشید بیضا علم
یعنی جمشید انجم حشم بعزم رزم جوشن زرنگار ظفر آثار در پوشیده قدم در فضای معرکهٔ سپهر دوار نهاده سپاه ظلمت شب را مغلوب و منهزم گردانید صباحی آفتاب افراخت رایت رساند
اوقات ظلمت را بغایت بمیدان راند نورانی موکب بتیغ افشاند سرهای کواکب طنطنه کوس و کوس زلزله در عالم انداخت و غریو نفیر و سورن کره مین را متزلزل ساخت
غریو دین کوس و رنده مغز بپای سکن در آورده لغز ده دریای خروش و آمد بجوش بدید مغز سر از خروش خاقان ظفر سعفر ظفر را بر نهاد و جوش جلالت آلهی بر پوشید و بر بارگیر فرخ تریشه

متوجه تعبیه سپاه کینه خواه گردید و در برانغار خسرو غیرت ورزی غلام بایقرا میرزا که برادر بزرگترش بود رایت فتح آیت برافراخت و امیر حسن شیخ تیمور با جمعی کثیر از امرا و بهادران معاونت
آن حضرت را پیش نهاد همت ساخت و جوانغار بفر شوکت میرزا سلطان احمد استحکام گرفت و شیخ عبدالله عباسی و امیر عبدالخالق فیروزشاه را با بسیاری از سپاه مدد او تعیین نمود و امیر اسد برلاس
و امیر احمد علی فارسی و شیخ ابوسعید خان و درمیان و میر مغول بهادر ول مقرر گشتند و از آنجانب میرزا سلطان محمود نیز صف لشکر بر آراست میمنه و میسره و ساقه و مقدمه را بمردان خنجر گذار و شیران بیشه کارزار
مستحکم ساخت و بفضای معرکه پیکار خرامید و لوای مقابله برافراخت دم نای روئین درآمد باوج و دریای لشکر برآمد بموج یلان قرعه جنگ انداختند بر دانگی تیغ کین آختند سپاه
پادشاه حسین اسم غازی لقب تیغ خون افشان بپهلوی پهلوانان میدر رسیدند و لشکر سلطان عالیشان محمود عاقبت محمود خدنگ خاراگذار بدل شیربران بیشه شکار رسانیدند و شمشیر الماس
گون رگ اعدا میشکافتند در این اثنا امیر علی امیر آخور بمعاونی فوجی از سالکان مسالک تهور از جوانغار میرزا سلطان محمود پای جلادت پیش نهاده با امیر حسن شیخ تیمور حمله کردند و مرکب
تیز تیز آوار آشیانه کمان برم دادند و بر تیر در شیوه مبالغه نمودند که از سهام سهم خون آشام ایشان بهرام شدید الانتقام سپر زرنگار آفتاب در سر کشیده یلان کمان دار بهرام جنگ
گشادند از شصت تیر خدنگ چنان گشته بسیار باران تیر که گفتی کمان گشته ابر مطیر در آن محل امیر شیخ تیمور از غایت تیر باران مردم خود و سپرها و تورها در پیش و نگاه داشته استر اصلا در
برابر اعدا باستعمال آلت قتال نمی پرداخت و این معنی بر ضمیر خاقان مظفر لوا ظاهر گشته چنان گمان برد که امیر حسن با دشمنان ساختگی دارد که تیغ کین از نیام انتقام بیرون نمی آورد و بنا
بر آن برادر امیر نظام الدین علی شیر امیر درویش علی را با امیر بهبود و محمد علی اکه و بخشکه و شاه بقلی قلعابن و دوست محمد چهره و علیکه و قلیعلی و سیصد نفر از بهادران رستم نژاد بر سم
توشون بجانب او فرستاده تا اگر او داعیه فرار داشته باشد بزخم پیکان آتش بار خرمن حیاتش بسوزند چون قنبر علی امیر آخور و موافقان او هر تیری که در ترکش جلادت داشتند انداختند
واسبان از کثرت جولان مانده ساختند حسن شیخ تیمور باتفاق فارسان مضمار تهور تورها و سپرها در کشیده و شمشیر تارک شکاف از غلاف بر کشیده بسان شیر ژیان که در گله آهوان
افتد بر دشمنان تاختند و جمعیت ایشان را که ثریا وار مجتمع بودند مانند بنات النعش متفرق و پریشان ساختند بیک حمله آن شیر مردم شکار برآورد از خیل دشمن دمار برین قیاس از جوانغار لشکر
نصرت آثار سلطان احمد میرزا و امیر شیخ عبدالله و امیر عبدالخالق و دولتخواجه او بیک و از هراول امیر مظفر برلاس با سایر بهادران ظفر اقتباس حمله آورده آثار روز رستخیز ظاهر گردید و دلیران فرح جلادت
دم دانکی و نهنگان لجه بسالت و فرزانگی در آن معرکه آنچه امکان ستیز و آویز بود بجای آوردند و مردم میرزا سلطان محمود نیز پای ثبات افشرده دست تهور از آستین پهلوانی بیرون کرده جنگی عظیم
در پیوستند که چشم بسیط غبرا از شدت صدمت سم ستوران بصفت هباء منثور آهنگ هوا کرد و نعال مراکب مواکب انقدار کرده غبار آمیخت که آفتاب جهانتاب در نقاب انجم سوز گشته چهره ننمود
و لمعان سنان آتش فشان صاعقه سان خرمن زندگانی پیر و جوان را میسوخت و پیکان سهام خون آشام برق کردار آتش جانسوز در کانون دل و نهاد می افروخت و شمشیر آبدار از ریختن خون بسیاهی غبار
پیکار زراندود و گرز گرانسنگ گردن گردان نرم ساخته ایشانرا از پشت زین بر روی زمین میرسانید چنان شعله زد آتش کارزار که بسوخت مریخ را از شرار چنان ریخت خون تیغ الماس
گون که روی زمین گشت دریای خون عاقبت مبشر اقبال مژده و نصرک الله نصرا عزیزا بگوش هوش خاقان مظفر لوا رسانید و علامات عجز و انکسار بر صفحات احوال سپاه سلطان محمود
میرزا بوضوح انجامید و جنود مظفر ورود خاقانی رایت فتح آیت نصرت و فیروزی برافراخته اعدا را منهزم ساختند و جمعی کثیر از ایشانرا کشته ندای ان جندنا لهم الغالبون در عالم انداختند و آخر
جنگ قریب بدویست سوار از سپاه سلطان محمود میرزا بسر وقت بایقرا رسیده و شاهزاده نامدار بدفع ایشان مشغول گشته ناگاه بارگیرش بسر درآمد و آنجناب از پشت زین بر روی زمین فتاده
و یک انگشت پایش شکست دلاوران سپاه سلطان محمود میرزا آن خسرو عالی نژاد را گرفته بهمراه کردانیدند چون قدمی چند بطرف لشکر خویش رفتند ناگاه خبر گریز پادشاه ایشان بتحقیق انجامید
و سپاه میرزا بایقرا بر داشته و پای بطریق فرار نهادند آن جناب خود را بنظر نواب کامیاب رسانیده خاطر اشرف اعلی از آن دغدغه فارغ گردید القصه خاقان منصور بعد از مشاهده پیکر فتح و ظفر
و فرار دشمنان بدرون اختر در منزل بهشت اثر نزول اجلال فرمود و امرا اسفندیار آثار و نوئینان رستم کردار که در آن معرکه غایت شجاعت و پهلوانی را بجای آورده بودند بانعامات
و عواطف پادشاهانه و انواع عوارف خسروانه مفتخر و مباهی گردانیده و مناصب علیه و مراتب سنیه عنایت فرموده پایه قدر و منزلت ایشانرا از الفرق فرقدین رسانید از آنجمله احمد مشتاق را که با
کمال جلادت در میدان جلادت پای ثبات نهاده بود و چند زخم برداشته بایالت قبة الاسلام بلخ سرافراز ساخت و خیر ظفر پیکر همایون در ضمان حمایت قادر بیچون از منزل چلکین بنواحی اندخود بازگشت
و روزی چند در آن جا رحل اقامت انداخت والحمد لله المنعم الکریم والصلوات والسلام علی سیدنا محمد و آله اجمعین

ذکر وصول میرزا ابابکر ولد سلطان سعید بملازمت خاقان منصور صاحب تائید

چنانچه در اثنای بیان احوال میرزا سلطان ابوسعید بوضوح انجامید که میرزا ابابکر شاهزاده شجاع بلندهمت بود در ایام پدر بزرگوار
بمملکت بدخشان حکومت مینمود و بعد از واقعه قراباغ امیر جلال الدین مزید ارغون به بدخشان رفته غاشیه متابعت شاهزاده بر دوش گرفته بدین واسطه جمعی کثیر از امرا و لشکریان در آن ولایت
جمع آمده مهمات میرزا ابابکر صفت انتظام پذیرفت چون در موضع چلکین بعنایت داور ذوالمنن خاقان دشمن شکن بر میرزا سلطان محمود ظفر یافت میرزا ابابکر با خود قرار داد که با خاقان منصور طرح
اخلاص و محبت اندازد و دم از موافقت و اتحاد زده کرامت از دودمان پادشاهی را در عقد ازدواج منتظم سازد بدین عزیمت از بدخشان بکنار آب آمده المچی بپایه سریر اعلی فرستاده و شمه از مکنون ضمیر
به نواب درگاه عالم پناه عرضه داد چون پیغام مزبور بسمع خاقان منصور رسید از آن صوب افتاد بغایت مبتهج و مسرور گشته بعد از استشاره و استخاره مقرر گشت که مقرب حضرت سلطانی امیر علی شیر بجهت
شاهزاده رود و داور العنایت خاقانی امیدوار گردانیده نوعی سازد که بملازمت سده سدره منزلت شتابد امیر علیشیر بموجب فرمان بدرگاه شاهزاده عالیمکان رفته چنانچه از کمال رای
وفور کیاست آن جناب متصور بود ادای رسالت نموده از محاسن شیم و مکارم اخلاق آن قدوه سلاطین آفاق شمه بعرض رسانید که شاهزاده باتفاق امیر جلال الدین مزید
ارغون جازم ملاقات شد و از آب جیحون گذشته در دره قاضی شرف تلاقی دست داد و خاقان منصور میرزا ابابکر را بوفور اشفاق و انعام و شمول عواطف و اکرام نوازش فرموده چند

روز بجشن و سرور و عیش و حضور پرداخت و محجله نشین تتق عفت و حشمت سلطان بیگم را نامزد شاهزاده کرده خاطر شریفش را خرم و فرحناک ساخت و بعد از انقضای ایام طوی و ضیافت همشیره نیر آن مهر سپهر خلافت متوجه سرانجام عظائم امور سلطنت و جهانبانی گشته میرزا ابابکر را که بعد از طوی به پوشیدن خلاع فاخره و بخشیدن اسبان کرده و تومان تغمر و سپاهی کرده امید داد امیر مزید ارغون را با سایر خواص شاهزاده بانعام جامه و زر و اجناس نفیسه دیگر سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت چون شاهزاده بولایت بدخشان رسید امیر مزید ارغون بتحریک و اغوای جمعی که خبث یار و اعتبار جناب امارت شعار موافق مزاج ایشان نبود و از بد گهر شهادت رسانید لاجرم استقلال تمام بر احوال ملک و مال میرزا ابابکر را یافته و میرزا سلطان محمود طمع در تسخیر مملکت بدخشان کرده شاهزاده بار دیگر بملازمت خاقان منصور شتافت و روزی چند در ظل تربیت و رعایت آن حضرت بفراغت گذرانید و در حین مخالفت احمد مشتاق فرار نموده عنان عزیمت بدخشان منعطف گردانید چنانچه در ضمن حکایت آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی

ذکر مخالفت میرزا محمد عمر با خاقان منصور و آمدن میرزا شاه غریب از کتم عدم بصحرای وجود و ظهور

در آن اوان که بواسطه استیلای میرزا بابر کار محمد بر بعضی از بلاد خراسان مردم کوته اندیش از موکب همایون خاقان معدلت کیش تخلف نموده طریق فرار پیمودند میرزا محمد عمر بن سلطان خلیل بن میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا جهانگیر بن امیر تیمور گورکان باتفاق یوسف ترخان و فوجی از سپاهیان در آن روز دهم ذیحجه سنه اربع و سبعین با ما از دشت ساق سلمان از اردوی همایون سوی کریز بجانب گرمسیر قندهار آوردند و بعد از وصول بحدود آن ولایت امیر نظام الدین احمد بن تکل برلاس که از عظمای امرای سلطان سعید بود و در قندهار حکومت می نمود ایلچی نزد شاهزاده فرستاده او را باطاعت و انقیاد نوید داده میرزا محمد عمر پای بر مسند سروری نهاده و از آنکه خاقان منصور بدفع میرزا سلطان محمود اشتغال داشت میرزا محمد عمر فرصت غنیمت شمرده با سپاه بسیار از قندهار بقهستان شتافت و آثار استقلال ظاهر ساخت و شرار بیداد لشکریش بر کانون دودمان متوطنان آن ولایت افتاد و در وقتی که خاقان منصور از اندخود معاودت کرده میرزاده ابابکر را اجازت توجه بجانب بدخشان داده مظفر و منصور بچکچکتو خرامیده رایت اقامت برافراشت خبر عصیان و طغیان میرزا محمد عمر در آنجا متواتر مسموع گشت خاقان منصور استیصال نهال اقبال او را پیش نهاد همت ساخته متوجه قهستان گردید و بعد از وصول بمنزل آختاجو رعایت ملک و مال خاقان بلند جناب را بسیری شایسته افسر فرمان ربانی و فرزندی ارجمند تخت کشورگشائی عنایت فرمود ابوالفوارس شاه غریب میرزا از خدیجه بیگم آغا که بموجب شریعت غرا در حباله نکاح خاقان سعادت انتما درآمده بود تولد نمود و همین معنی باعث نشاط خاطر همایون شده چند روز بتمهید بساط نشاط و عشرت پرداخته چون از مراسم جشن و طوی پرداخته از آنجا کوچ فرموده بعد از طی مراحل و منازل بهدین جا فرا محل نصب سرادقات جاه و جلال ساخت و از آن مرحله بموضع اسپیدار که داخل ولایت قاین است شتافته خبر قرب وصول قراولان مخالف استماع فرموده فوجی از مبارزان میدان جلادت بجهت استیصال ایشان فرستاد تا یکسر را اسیر ساختند و بپایه سریر خلافت مصیر آوردند و آن حضرت از آن جماعت تفتیش حال میرزا محمد عمر نموده بوضوح پیوست که شاهزاده در ظاهر قصبه قاین فرود آمده بمحاصره اشتغال دارد آنگاه خاقان شجاعت پناه چهار هزار سوار جرار از سپاه نصرت شعار برگزیده بر سبیل ایلغار متوجه مخالفان گشت چون این خبر بمیرزا محمد عمر رسیده فرار بر قرار اختیار نمود و بعضی از عساکر نصرت مآثر او را تعاقب نموده غنیمت بسیار گرفتند و چون دانستند که بشاهزاده نتوانستند رسید عنان مراجعت انعطاف داده در ضمان عافیت بموکب خاقانی پیوستند و آن حضرت بدار السلطنه هرات خرامید و زمستان در آن بلده بهشت نشان در کمال دولت و اقبال بگذرانید و جناح عاطفت و احسان بر مفارق متوطنان ممالک خراسان مبسوط گردانید اما میرزا محمد عمر بعد از وصول بقندهار نوبتی دیگر لشکر جرار فراهم آورده بطرف قصبه فراه تاخت و این خبر بسمع شریف خاقانی رسیده امیر مظفر برلاس و دیگر امرای ظفر نشان را با فوجی از سپاه ظفر انتما بدان جانب فرستاد و بین الجانبین مهم بمقاتله انجامید در اثنای گیرودار تیری بمقتل شاهزاده خورده مملکت قندهار بحیطه تصرف خاقان جم اقتدار درآمده و آتش فتنه بآبیاری تیغ و تیر فرو نشست

ذکر سرافراز شدن بعضی از ارکان دولت جاوید مدت و کشته شدن امیر حسن شیخ تیمور بسبب فساد اعتقاد آن

چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر همواره متوجه آن بود که امیر علی شیر را که بارتکاب خیرات و مبرات و لطافت طبع و صفای ضمیر مشهور و بنظیر نداشت باعلی مراتب جاه و جلال رساند در اوایل طلوع تباشیر صبح سلطنت و جهانبانی محافظت مهر بزرگ همایون را در عهده آن جناب کرده امیر نظام الدین علیشیر بعد از چند گاهی که بلوازم مهرداری پرداخت از آن منصب استعفا نموده التماس کرد که امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی مهردار باشد خاقان مغفور این ملتمس را بعز اجابت مقرون داشته در شعبان سنه ست و سبعین و ثمانمائه پادشاه بنده نواز اعیه کرد که امیر واجب الاعزاز را بمنصب امارت عالی مراتب دیوان اعلی سرافراز سازد امیر نظام الدین علیشیر تحاشی از قبول این امر نموده بعرض رسانید که من حالا در جرگه چگلیان سریر خلافت ملازم و صاحب منصبی نیستم از جمیع امرای عظام بر سر پایه احتشام تر دیگری می نشینم هرگاه متصدی منصب امارت گردم مقرر است که بحسب قدر بعضی از امرای برلاس و ارلات بر من تقدیم خواهند نمود و تکلف امر امارت دون مرتبه من باشد خاقان منصور این عذر را پذیرفت و حکم همایون از مصدر عنایت بغایت صدور یافت که غیر از امیر مظفر برلاس هیچیک از امرای عالی اساس بر امیر علیشیر مقدم ننشیند پس مقرب حضرت سلطان بر طبق خاطر خطیر خاقان صاحب منصب امارت گشته بپوشیدن جبه طلادوزی و کلاه زردوزی مفتخر و سرافراز شد و تصور فرق انام چنان بود که امیر علیشیر بموجب فرمان واجب الاذعان مقدم بر سایر امرا مهر خواهد زد اما چون در آن روز نشانی بدست آن جناب دادند که علی الرسم بساعی نیک مهر زند از غایت تواضع و کسر نفس در جائی مهر زد که اثر نشان پایه مهر کسی بالای آن نمانده بود — هر آن نقش بر آرد زمانه نبود — یکی چنانچه در آیینه تصور ماست — امیر حبیب سبحان خاص و عام گشته باعث مزید اعتقاد پادشاه اسلام شد و شرف آن موضع که از نشان مهر شریف آن امیر صافی ضمیر نقش پذیر آمد بجائی رسید که رفیقان هر کس را مهر دادند تلاش نموده استدعا کرد که هم آنجا مهر زند و حقیقت کلام شرف المکان بالمکین نزد همگنان بظهور پیوست جناب حقایق پناهی مولانا برهان الدین عطاء الله الرازی در تاریخ مهر زدن نظام الدین علی شیر گوید

مهر فلک جناب علی شیر کز شرف — حاجز بود ز درک کمالات او خرد
دیوان نشست آخر شعبان بداد مهر — از لطف شاه عادل والحق چنین سزد
چون مهر زد بدولت سلطان روزگار — تاریخ شد همینکه علی شیر مهر زد

هم در آن روز که امیر علیشیر بمسند

برمسند امارت دیوان نشست امیر حسن رو بتیر تیز بارین منصب سرافراز گشت و هم در آنسال خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی در منصب وزارت دخل فرموده خواجه قوام الدوله والدین وزیر و نظام الملک مولانا شهاب الدین اسمعیل بوده انتساب بقضای بعضی از قصبات ولایت خواف قیام مینمود و از اوخر همین سال خاقان بیهمال خواجه مجد الدین محمد ولد خواجه پیر احمد خوافی را منظور نظر کیمیا اثر عنایت والی گردانید حکم همایون شرف نفاذ یافت که خواجه مجد الدین اصل مال و مستندی منصب پروانه و رسالت بوده ترجیع پروانجات ملکی مهر زند و سرکار پادشاه در دیوان بنشیند انجناب در پایه سریر خلافت مصیر نشسته سوانح و وقایع سخن داد خواهان و احکام که در باب مهام ایشان صدور یابد باید قلمی گرداند و در روی فرامین مطاعه در برابر مهر بزرگ همایون اطلع علیه توقیع نماید و خواجه مجد الدین محمد در زمان سلطنت ابوسعید میرزا در منصب با نظام الدین عبدالحی منشی شریک بود و در اوایل اوقات سلطنت خاقان منصور بوزارت میرزا الغ بیک قیام مینمود و چون وفور قابلیت و کمال صلاحیت او بر ضمیر انور همایون واضح گردید و از شاهزاده طلبید بمناصب مذکوره سرافراز گردانید القصه بسبب امارت امیر نظام الدین علیشیر و نیابت خواجه مجد الدین محمد امور سلطنت پادشاهی تجدید رواج و رونق گرفت و مهام سپاهی و رعیت بتازگی صفت نظام و انتظام پذیرفت شد از عدل آن میر نیکو سیر زمان تا زمان ملک معمورتر ز تدبیر آن خواجه یافت زین اساس آن ملک بغایت متین و مقارن حال عنایت و تربیت انجاعت امیر حسن شیخ تیمور بجزای اعمال سیئه خویش گرفتار گشت و دست سیاست خاقانی وزنامه زندگانی آن شیر بیشه شجاعت را در نوشت چون شیخ تیمور در زمان میرزا ابوالقاسم بابر بیساول بود بواسطه وفور قوت و کثرت شجاعت او آن پادشاه عالیجاه روز بروز در تربیتش می افزود امیر حسن بعد از میرزا بابر بمناصب علیه و مراتب سنیه ترقی نموده و بسلک امراء عظام انتظام یافته و اگرچه بصفت جلادت و پهلوانی از اکثر مردان شجعان زمان امتیاز داشت اما جبلتش بعدم رعایت حقوق اولیاء نعم مقصور بود پیوسته نقش مکر و تدویر بر لوح ضمیر می نگاشت و در زمان سلطنت سلطان سعید روزی چند غاشیه خدمتکاری خاقان منصور بر دوش گرفته با آنکه آنحضرت در تربیتش غایت شفقت بجای می آورد بیجهتی فرار بر قرار اختیار کرده بملازمت سلطان سعید رفت و بعد از واقعه قراباغ باز به آستان خاقان گیتی ستان شتافته بکمال عاطفت خسروانه یافت و رقم عفو بر جرایمش کشیده ایالت ولایت استراباد را بوی ارزانی داشت و بار دیگر همان طریق بیوفائی مسلوک داشته بمیرزا یادگار محمد پیوست پس از اندک زمانی از میرزا یادگار محمد بر گردیده از کنار آب مرغاب بولایت سلماق و جربکان رفت و چون مهم میرزا یادگار محمد بتفصیل انجامید در قشلاق مرو بملازمت حضرت خاقانی رسید دیگر باره بعد از خری ملحوظ نظر عنایت و تربیت گردید با وجود انهمه مراحم و اشفاق غشاوه کفران نعمت دیده بصیرتش پوشید تا در خلال احوال گذشته بخیال انگیختن غبار فتنه قلعه خبوشان را که تعلق بدو میداشت بجمع ذخایر و نقل قبایل عشایر استحکام داد و با معتمدان خویش مقرر ساخت که شبی از ظاهر بلده فاخره هرات قدم در وادی فرار نهاده این داعیه یکی از دیوارهای منزل خود را که بجانب صحرا بود رخنه فرموده و شخصی از نوکرانش مرا نشان داد حقیقت این حالت را بوسیله یکی از ارکان دولت بشرف عرض رسانید لاجرم آتش غضب خاقانی اشتعال یافته حسن در قلعه اختیار الدین مقید ذلیل اختیار شد و شهریار جم اقتدار در باب مهم آن غدار با امرای کبار [illegible] مشورت بجای آورده امیر ناصر الدین عبدالخالق گفت رخنه کرد ملک سر افکنده به و در روزی که حسن بسوهانی که یکی از دوستانش بدو رسانیده بود بند خود را سوده داعیه داشت که بکمند حیله از بالای قلعه بپائین گریزد که قاطع آمال بتیغ سیاست رشته حیاتش گسیخت و خونش از شریان بر خاک ره ریخت فلک که دیر مهر و زود کین است درین محنت سرا کارش همین است یکی را بر کشد چو خور بر افلاک یکی را افکند چو سایه بر خاک

ذکر بیان نهضت رایت آفتاب اشراق جهة دفع فتنه و فساد احمد مشتاق بعون ملک خلاق

چون احمد مشتاق در قبة الاسلام بلخ بامر ایالت بپرداخت بخار نخوت و غرور بکاخ دماغ راه داده طرح اساس استقلال انداخت و بجد و جهد تمام در اسباب و آلات کلام ادوات خلاف و عناد و بهر ساخته قاصدی نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا فرستاده خود را در سلک دولتخواهان ایشان منتظم گردانید و چون این خبر در دار السلطنه هرات شیوع یافت رای جهان گشای خاقان اقتضا نمود که احمد مشتاق را بحسن تدبیر از بلخ بیرون آورده زیاده از این عنان اختیار آن دیار را در قبضه اقتدار او نگذارد بنا بر آن امیر عبدالخالق را با جمعی از سرداران موافق بجانب قبة الاسلام بلخ فرستاده ایشان را گفت که چون بآن بلده در رسید با احمد مشتاق چنان ظاهر سازند که ما را خبر رسیده که از جانب ماوراء النهر لشکری از آب عبور فرماید و دفع آن بسهولت میسر نمود و باین وسیله احمد مشتاق با ایشان در آمیخته مطمئن خاطر گردد آنگاه فرصت نگاه داشته او را مقید و محبوس گردانند امیر عبدالخالق بعد از طی منازل به بلخ در آمد احمد مشتاق از حرکات و سکناتش فهم کرد که سبب آمدنش چیست لاجرم او را تکلیف نمود که از شهر بیرون رود و گفت من هم عنقریب بدرگاه عالم پناه راه زیارت خواهم کرد از آنجا اهل فتنه و فساد عرض کرده اند برای ذمه نمایم و چون امیر عبدالخالق بپایه سریر اعلی رسید آنچه از احمد مشتاق دیده و شنیده معروض داشت خاقان منصور را تصور چنان بود که احمد مشتاق بدلالت هادی توفیق از بادیه خلاف و شقاق بسجاده مستقیم وفاق آید لیکن چون اثری از وعده که کرده بود مترتب نشد خاقان منصور تادیب او را بر خاطر عالی آثار قرار داده رایات ظفر آیات را بعزیمت فتح قبة الاسلام بلخ برافراشت و قرة العین سلطنت و جهانبانی میرزا بدیع الزمان را بحکومت دار السلطنه هرات مقرر کرده امیر مغول را در ملازمت شاهزاده گذاشت احمد مشتاق از توجه خاقان باستحقاق وقوف یافته برج و باره بلخ را مضبوط و مستحکم گردانیده خاطر بتحصن قرار داده ایلچیان قبر سبز نزد سلطان احمد میرزا و برادرش سلطان محمود میرزا ارسال داشته مدد طلبید آن دو پادشاه عالیجاه بخیال تسخیر بلخ افتاده متوجه امداد احمد مشتاق شده و سلطان محمود میرزا بنفس نفیس عازم کنار آب شد و سلطان احمد میرزا اگرچه از محل خود نهضت ننمود اما فوجی از امرا و لشکریان سمرقند را بآنجانب روانه نمود چون علم نصرت شیم خاقانی حدود بلخ را نورانی ساخت و کیفیت تحصن و فساد احمد مشتاق تحقیق پیوست خاقان ظفر قرین چون قمر در حصین مبین افکنده ترتیب آلات محاصره و تنسیق ادوات محاربه فرموده اطراف شهر را با امرا قسمت کرد و هرکس بموجب حکم نزول نمود و فرمان همایون شرف نفاذ یافت که در برابر برج شاه حسین منزل گزیند و مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر دروازه شیر خوار را معسکر گردانید و سایر امراء ارکان دولت و عساکر بی مهلت آن حصار را سپهر کردار مرکز وار در میان گرفتند و آب خندق را بطرف دیگر انداخته بسیاری چیان جهة هموار ساختن آن را آغاز افکندن و کشیدن خاک و خاشاک کردند درین اثنا بعرض حضرت اعلی رسید که سلطان محمود میرزا با بسیاری از سپاه نصرت شعار بکنار آمویه منزل گزیده و امداد احمد مشتاق را پیش نهاد همت

ملتمسه همت گردانیده بنابر آن فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیر مظفر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس بعبور تر بدر رفته در برابر مخالفان دولت قاهره چشمه اقامت مرتفع ساخته و لشکر قهرمند
و حصار را از عبور مانع آمده لوای مقابله و مقاتله برافرازد و احمد مشتاق از استماع خبر وصول سلطان محمود میرزا ایلچی را چون قوی دل و مستظهر خاطر گشته و قدم در وادی خلاف و نفاق استوار کرده
هر روز بباد نخوت و غرور آتش جنگ و جدال برافروخته نهایت شجاعت و پهلوانی بظهور میرسانید و هر صباح که شاهسوار نیزه گذار آفتاب کمند همت بر کنگره حصار سپهر دوار می انداخت خاقان منصور بار دیگر
پیکر نشسته فتح القلعه آسمان گرا را پیش نهاد خاطر اقبال مآثر ساخت و صدای نقاره و نفیر بدرده کره اثیر رسید و غریو کرنا و سورن ارکان عالم را متزلزل میگردانید بهادران موکب همایون
سپرها و جترها را برکشیده پای در میدان قتال نهادند و بدست جلادت عقابان تیر مرگ تاثیر را از آشیانه کمان در پرواز آورده از مغز دشمنان طعمه میدادند در آن اثنا روزی امیر سید بدر که
ماه تمام فلک مردانگی بود بمزید قوت و جرأت از پهلوانان رستم نشان ممتاز و مستثنی بود با فوجی از دلیران عسکر ظفر قرین جنگ پیش برده بنوک پیکان دلدوز جمعی را که در فصیل به انداختن تیر و تفنگ
میپرداختند منهزم ساخت و از خندق و فصیل گذشته پای تهور پیش نهاد و تا کنار خندق شیر حاجی که در میان خاکریز است رسید و خواست که از خندق بگذرد و بکمند شجاعت بر برج شاه حسین
برآید احمد مشتاق چون حال بر آن منوال دید جمعی از دلیران لشکر خود را از باره به پایان فرستاد و تا بممانعت امیر سید بدر آغاز مقاتله کردند و آن سید بلند قدر بسر پنجه پهلوانی نیزه یکی را گرفته چنان
بپیش خود کشید که آن شخص بروی در افتاد و آنگاه سر بر داشته خواست که بشمشیر قاطع سرش از تن جدا سازد که ناگاه دیگری پیش آمده بنیزه حمله کرد و آنجناب بهیجان نشسته دست دراز کرده نیزه آن
شخص را نیز گرفته بدستور سابق بکشید تا از پای در آمد و هر دو را کشته سرهای ایشان را بریده بنظر خاقان منصور بدون فرسانید لاجرم آنحضرت آن زبده اولاد حیدر کرار را باصناف الطاف پادشاهانه
و انواع عواطف خسروانه نوازش فرمود و بانواع انعام از اسب و زره و خلاع قیمتی و اشیاء سرافراز گردانید و در علو قدر و منزلتش افزود القصه بنا بر کمال متانت و حصانت شهر قلعه بلخ
و بسیاری ذخیره مدت محاصره سه چهار ماه ممتد گشت و در اکثر آن اوقات از بام تا شام نایره قتال مشتعل بود و از شام تا بام نعره خبردار باش از ایوان کیوان در میگذشت و در آن لیالی کمانچی
که مشهور بود بقراجارچی هر شب بر زبر برج شاه حسین آمده در برابر دولتخانه همایون می ایستاد و زبان بفحش و دشنام و هذیان میگشاد و خاقان منصور و جمهور ملازمان موکب ظفر نشان را
دشنام میداد آنحضرت رای صایب و فکر ثاقب بر دفع شر آن بداختر گماشته شبی سه چهار قدر انداز را امر فرمود که در مقابل آن برج نزدیک یکدیگر ایستاده و سهام خون آشام در زه کمان
نهادند چون قراجارچی آغاز سب و شتم کرده بهنجار آوازش یکبار ریکبار شصت برگشادند و این تدبیر بوافق تقدیر افتاده یک تیر بر حلق آن شریر خورد که از پس سر او بیرون رفته چنانچه
از پای در آمد و تا تحت الثری هیچ جا قرار نگرفت و این معنی موجب دلشکستگی احمد مشتاق و سایر اهل شقاق گشته دیگر کسی لب بدشنام نگشاد و مقارن این احوال امیر مظفر برلاس در کنار
آب لوای محاربت برافراخت و امری در غایت غرابت روی نمود و حضرت خاقان منصور از وقوع آن حادثه متغیر گشته بمراجعت امر فرمود و شرح این واقعه آنکه در آن ایام که امیر مظفر
برلاس در کنار آب لوای محاربه برافراخت و لشکر ماوراء النهر را از عبور مانع می آمد گاهی بعضی از نواب او در کشتی نشسته بمیان آب دریا میرفتند و از آنجانب نیز مخصوصان امیر شجاع الدین محمد بن
امیر علی بن امیر برندق بن امیر جهان شاه بن چاکو برلاس پیش آمده در باب صلح و جنگ سخن میکردند و در روز نهم امر برین قرار گرفت که از این طرف امیر مظفر برلاس و از آن طرف امیر محمد و امیر جهان
گیر برلاس در کشتی نشسته بمیان آب رفته بواسطه گفت و شنود نمایند و اساس مصالحه را موکد سازند و بر موجب بتقدیم رسانیده در اثنای قیل و قال ناگاه بادی تند وزیدن آمد و بی اختیار
کشتی امیر مظفر را بسوی مخالفان برد چنانچه هر چند ملاحان سعی نمودند سفینه را نگاه نتوانستند داشت مردم سلطان محمود میرزا که در کنار آب بودند غلغله فرح و انبساط و سرور باوج سموات
رسانیده و سورن انداختند امیر مظفر برلاس در بحر اضطراب سرگردان شده چاره منحصر در آن دانست که خود را در آب انداخته شناکنان روی بار دوی خود آورد و مخالفان آغاز تیر کرده
هر تیر که در ترکش داشتند انداختند بنابر آن که شب ایزدی بمقتضای الطاف آتش حیات او نشده بود هیچیک از پیکانهای آبدار سهام اجل بوی نرسید و بوسیله اسبی که یکی از نوکرانش در آب
افکند آنجناب بساحل نجات خرامید گراز گردون ببارد خنجر و تیر نیاید کارگر بی حکم تقدیر وگر عالم سراسر گیرد سیلاب یکی بحکم یزدانی نمیرد امیر مظفر برلاس اگر چه بکشتی عاطفت
یزدانی و قوت دولت خاقانی از اغراق بلا خلاص شد اما جمعی کثیر جمعی غفیر از سرداران سپاه که در کشتی با او رفیق بودند در آن قضیه او را صبح شفیق بودند بدست لشکریان سلطان محمود
میرزا گرفتار گشتند و سببی عجیب و اختلالی غریب بر حال سرداران سپاه روی داد حقیقت حال کیفیت واقعه را بایستادگان پایه سریر اعلی عرضه داشت نمودند و اجازت و
استرخاص معاودت و مراجعت طلبیدند چون بر شعور خاقانی مضمون این عریضه افتاد حکم همایون از مصدر جاه و جلال صادر گشت که امیر مظفر با سرداران دیگر آنجا در آمده
لشکر بموکب گردون مراتب پیوندد و در این اثنا بواسطه امتداد ایام محاصره قحط و غلای تمام در اردوی اعلی سمت شیوع پذیرفت و سپاهیان از جهت عدم وجدان قوت قوت بیکار رفتار
حرکت و رفتار مفقود شده هر کس مجال فرار و فرصت گریز یافت راه ایلغار گویان بجانب وطن و الوس خویش راند چنانچه در ملازمت رکاب ظفر انتساب زیاده از دو هزار کس نمانده بود و بعد از وصول
امیر مظفر برلاس بموکب گردون اساس و اردوی ظفر اقتباس فرمان واجب الاذعان از پایه سریر خلافت مصیر شرف نفاذ یافت که امیر نظام الدین علیشیر بدار السلطنه بهشت فرسای
هرات رفته تقید و سعی در امکان بفراهم آوردن غله از ولایت و روانه کردن باردوی کیوان شکوه سعی بلیغ و اهتمام کامل معمول میدارد و امیر نظام الدین علیشیر حسب الامر مؤدی
عمل نموده دو سه هزار خروار غله و حبوبات حاصل ساخته و بشتران چشام عرب بکرایه گرفته انقلات را بجانب بلخ روان ساخت و در آن ایام که امیر علیشیر در شهر بود و میرزا ابو بکر میرزا
که در سلک شاهزادگان عظام انتظام داشت از هرات بگریخت و بعزب حضرت سلطانی او را تعاقب نموده بگرفت و در قلعه اختیار الدین حبس کرد **ذکر توجه خاقان منصور کامیاب از ظاهر
بلخ بکنار آب مرغاب و فرار کردن میرزا ابابکر از منزل فاریاب و تعاقب نمودن موکب ظفر نشان او را تا موضع کریاب** بعد از مراجعت
کردن امیر مظفر از کنار آب آمویه سلطان احمد میرزا با لشکر سمرقند بسلطان محمود میرزا پیوست و هر دو برادر اتفاق کرده ذکر بر اتفاق یکدیگر از آب آمویه عبور نمایند و قدم در میدان قتال نهاده باشتعال آتش

آتش عناد مدام زبانه زد خاقان کشورگشا بعد از تحقیق این خبر باقتضای رای صواب‌نمای توجه عنان قرار بدار السلطنه هرات و سایر ولایات خراسان ارسال داشت که داروغگان را گویند که جنود آن حدود را
مجتمع ساخته علی اسرع الحال بموکب ظفرمآل پیوندند از آنجانب سلطان محمود میرزا چون دید که از سپاه ظفرمآب برکنار آب کسی نماند امیر ایوب را با هزار سوار جرار فرمود که از آب عبور نماید و معسکر نصرت
اثر شبیخون برد و او متوجه گشته با خود قرار داد که بپای جلادت از نهر مشتاق بگذرد و باردوی همایون درآمده دست باستعمال تیغ و تیر برآرد و بحسب اتفاق بدرقه نواب همایون خاقان علی برپایه کوه بیگر نشسته گرد
موجهای که آمد در آن اثنا نظرش بر پل نهر مشتاق افتاده بتخریب آن امر فرمود و در همانشب امیر ایوب با آن هزار کس بکنار آب نهر رسید چون دید که پل ویران است خیالی که کرده بود بظهور نتوانست آورد از آنجا
سوی اندخود بازگردید روز دیگر خاقان منصور طایفه از اهل بسالت را بتکامشی او فرستاد و بعضی از اتباعش رسیده بیابانش را باز گردانید و بعد از وصول امیر ایوب بکنار آب سلطان محمود میرزا
با لشکر بلا انتها آغاز گذشتن کردند و خاقان منصور از حرکت اعدا وقوف یافته صلاح در آن دانست که بکنار آب مرغاب شتابد و پس از اجتماع جنود ظفر ورود عنان یکران بحرب مخالفان تابد بدین
عزیمت از ظاهر بلخ کوچ کرده از راه دره گز بساتو چهار یک رسید و از آنجا نهضت فرموده حدود فاریاب مخیم معسکر ظفرمآب گشت و میرزا ابابکر در آن منزل قلم بطلان بر حقوق تربیت خاقان
عالیشان کشیده فرار نموده و چون خاقان کامیاب از فاریاب کوچ کرده بکربابت رسید خبر معلوم کرد که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا از آب گذشته بظاهر بلخ رفته اند اما بخلاف منصور احمد مشتاق
ابواب شهر بر روی ایشان نگشود و برادران از تسخیر آن بلده مأیوس گشته بقصد دست برد عقب موکب گردون اثر حرکت آمدند لاجرم خاقان منصور ملازمان رکاب نصرت انتساب را جهة پوشیدن
از کرمابت بچکچکتو رفت و از آنجا متوجه سر پل بالان شد و در اثنای راه سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر مغول با دو هزار پیاده و سوار از جانب هرات رسیده موجب انشراح خاطر شاه و سپاه گشتند و خاقان منصور
از آب مرغاب عبور نموده در نشیبهای کنار آب معسکر ظفرمآب ساخت و در آن منزل الماقات ولایت مروچاق و بادغیس در حوالی اردوی کیهان پوی مجتمع گشته علاوه گروه سعادت شعار گشت چنانچه مطلوب
خدم موکب گردون اساس بود بغایت ارزان شد و لشکریان از قحط و غلا بحسب رفاهیت رسیدند و مقارن وصول همایون بکنار آب هر روز فوج فوج از ولایت خراسان با حکام و سرداران بلدان
پایه سریر خلافت مصیر میرسیدند و زبان ثناگر دان ساخته مهمات جنگ و پیکار بسگالش میدادند زهر کشوری لشکری تیغ زن بی خدمت شاه بستند دامن بدرگاه عالی رسیدند شاد گشاده بمدح و ستایش
زبان و از آنجانب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا چون بسر پل کراب رسیدند و از اجتماع جنود ظفر ورود مطلع گردیدند و هیبت عظیم بر ضمایر ایشان مستولی یافته مقارن آن حال از جانب ماوراء النهر خبر آمد که میرزا
ابابکر از موکب خاقان منصور فرار گزیده چون به بدخشان رسیده سپاهی مجتمع ساخته و تسخیر حصار شادمان را مطمح نظر همت گردانیده بنا بر آن برادران از تکامشی موکب نصرت نشان پشیمان گشته
عنان از معرکه قتال طرف ماوراء النهر منعطف ساختند و حدیث مراجعت ایشان بصحت پیوست و امیر مظفر برلاس را با بسیاری از سپاه موکب کواکب گردون اساس متعاقب اعدا مأمور ساخت و امیر
مظفر به موجب فرموده عمل نموده تا ظاهر بلخ عنان یکران باز نکشید و اگرچه بسلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا نرسید اما بعضی از لشکریان ایشان را متصرف گردید آنگاه ایلچی نزد احمد مشتاق فرستاد
او را نصیحت کرد که زیاده از آن راه خلاف و شقاق نه پیماید و بجاده وفاق مستقیمه و اتفاق آید چون احمد مشتاق از آن عناد و استکبار بغایت نادم بود جواب داد که غرض من از اظهار این جرأت
و جسارت آن بود که مرا بتهمت و تزویر در قید بلا اندازند و آنگاه مابین الجانبین عهد و پیمان درمیان آمده احمد مشتاق قبة الاسلام بلخ را بامیر مظفر سپرد و روی توجه بجانب اردوی همایون آورد
و امیر مظفر کیفیت حال را بایستادگان پایه سریر اعلی عرضه داشت کرده چون عریضه در کنار آب مرغاب بنظر انور همایون رسید خاقان کامیاب ظفر در عنان و نصرت اندر رکاب بجانب مستقر
سریر سلطنت کوچ فرموده مقارن وصول بلده فاخره هرات احمد مشتاق با تیغ و کفن بآستان خلافت آشیان رسیده روی نیاز بر خاک راه سوده گرد انفعال بر جمال حالتش نشسته بلطف و رحمت
آن مهر سپهر استقلال دیده تیره از حرکات ناپسندیده شرمسار و بغایت بلطف بدیع شهریاری امیدوار خاقان منصور از غایت کرم جبلی و عاطفت غریزی ذیل عفو و بخشش بر جرایم او پوشیده و از جامه خانه
ترحم و بخشایش خلعت انعام و احسان در قامت قابلیت او پوشانید بیت زمجرم کشی جرم بخشی به است به نزد کسی کو بقامت به است

گفتار در عقد ازدواج خانم سلطان بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید و بدیع الزمان میرزا

چون خاطر عاطر خاقان منصور سیرت خصایل از تسخیر قلعه بلخ فراغت یافت و زمام حکومت آن مملکت را در قبضه
اختیار شهریار کامکار میرزا بیک قرار نهاد و انتخاب بدان جانب شتافته امیر مظفر الدین برلاس بآستان آسمان اساس باز آمد و بعد از چند گاه بواسطه حلول اجل طبیعی درگذشت و
در خلال این احوال امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس باتفاق امیر جهانگیر برلاس از سلطان محمود میرزا روی گردان شده بدار السلطنه هرات خرامیدند و ملحوظ عین عنایت خاقان منصور گردیدند
و امیر محمد منصب امیر الامرائی یافته در دیوان مراجع و مال مقدم بر جمیع امرا شد و مقارن این وقایع مذکوره ضمیر منیر خاقان کشورگیر مایل آن شد که خانم سلطان بیگم بنت میرزا علاء الدوله بود در سلک
ازدواج بدیع الزمان میرزا انتظام دهد بنابرآن ترتیب اسباب طوی بسیستن چهار طاقهای زربفت نشان غیرت افزای باغ جنان گردانیدند و هر صنف از اصناف مخترعات تعبیه حرفت خود
بظهور رسانیدند و در ساعتی که اختر شناسان حکمت اقتباس باصطرلاب فکرت اختیار نموده بودند سادات و قضات و علما در مجلس اشرف مجتمع گشته مهر را بانتساب عقد بستند آنگاه شاه
و سرداران سپاه در نهایت نشاط و کامرانی در بزم عیش و شادمانی نشستند ساقیان حور عذار ساغرهای می خوشگوار بگردش درآوردند و مغنیان خوش نوا جشن ساز داد از نشاط مستمعان را
بازیاده گردانیدند و خوان سالاران از انواع اطعمه لذیذه و اشربه لطیفه زیاده از حد و عد مهیا ساختند که رسم جوع از میان فرقه انام برافتاده و ایام جشن و سور و لهو و سرور دیرگاه
امتداد یافته بعد از آن خاقان عالی مکان روی توجه بسوی منظمات مهمات ملک و مال نهاده در شهور سنه احدی و تسعین و ثمانمائه خواجه افضل الدین محمد که از وزیرزادگان کرمان
بود و در زمان سلطان ابوسعید بلوازم منصب استیفا قیام مینمود ملحوظ عین عنایت خاقانی گشته بپوشیدن خلعت وزارت سرفراز شده و باندک زمانی او را ترقی تمام دست داد باتفاق خواجه
نظام الملک سخنان از بابت تصرف و تقصیر خواجه مجد الدین بعرض خاقان کشورستان رسانید و آن کلمات موثر افتاده خواجه مجد الدین مواخذ گشت و امیر بدر الدین محصل او مقرر گشت هم در آن ایام خاقان
منصور پرسش التقصیر را خواجه نظام الملک و خواجه افضل در پایه سریر سپهر نظیر با خواجه مجد الدین محمد در مقام تقریر آمده آغاز قیل و قال کردند پادشاه عدالت پناه فرمود که طریقه انصاف آنست

که یک یک با وسخن کنند و باتفاق تغلب نور زنند و خواجه مجد الدین محمد آن عنایت مستظهر گشته بر خوبست وزانو زد و بعضی از مقربان چون این صورت مشاهده نمودند خاموشی گزیدند لاجرم در مجلس حیری بر خواجه محمد ثابت نشد و فرمان خاقان منصور باطلاق و صدور یافت خطیبان مقرر گشت که مبلغ شصت هزار دینار کپکی برسم شکرانه جواب کوید و بشرکت محمد علی آنکه پروانچی بوده در مهمات دیوانی مدخل نماید تا شهور سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه حال خواجه مجد الدین محمد باین منوال جریان داشت بعد از آن نوبت دیگر تربیت یافته اعلام اقتدار و اختیار برافراشت چنانچه مرقوم قلم خجسته شیم خواهد گشت انشاء الله تعالی

ذکر آمدن میرزا ابابکر از بدخشان بجانب خراسان و مغلوب گردیدن و رشته حیات او انقطاع یافتن

میرزا ظهیر الدین ابابکر که در منزل نیاز از رکاب ظفر ایاب خاقان کامیاب بتکلف جست بکد و حصار شادمان شتافته متعرض عرض و مال متوطنان آن ولایت گشت و بعد از مراجعت سلطان محمد میرزا از عقب موکب خاقان نابتقاویت نیاورده پناه بکوهستان بدخشان برد و از آنجا لشکری فراهم آورده متوجه خراسان گردیده و بنواحی مرو شاهجهان آمد چون این خبر بعرض رسید میر ناصر الدین عبد الخالق فیروز شاه و یساول و امیر احمد یار را با هزار کس از مردم کارزار بدفع شاهزاده مامور گردانید و میرزا ابابکر از آن لشکر شکست یافته از مرو بجانب بلخ گریخت و از آنجا براه کابل بسیستان شتافته از سیستان عنان بکران بطرف کرمان و بیک تاکاه کرمان از وی گرفته از چهار طرف شهر نفیر و کرنای در دمیدند و غریو سورن باوج فلک نیلگون رسانیدند و داروغه کرمان فرار بر قرار اختیار نموده میرزا ابابکر بشهر در آمد چند یعیش و نشاط روزگار گذرانیده باز عیش معاش نپسندیده کرد پادشاه عراق و آذربایجان پس از اطلاع برین واقعه یکی از امرای نامدار را با بسیاری از اهل شهور باستخلاص کرمان نامزد فرمود شاهزاده مقابله و مقاتله با آن سپاه و رخنه گشت خویش ندیده بار دیگر بصوب سیستان نهضت فرمود و چون بحدود آن ولایت رسید شنید که مرض نقرس در پای حضرت خاقان منصور استیلا دارد بنابر آن بابلغاق پیرام بیگ و میر علی ترکمان و سایر امرا و لشکریان بر جناح استعجال متوجه دار السلطنه هرات گشت خیال همگنان آنکه خاقان منصور از صمیمه فاریاب ایلغار کرده میرزا ابابکر را گرفتار گردانیدند اینها پس از آن حضرت را بسر پنجه اقتدار و تسلط بتدریج و عنا مبتلا گردانند نمیدانستند که شیر ژیان ملکی در دام ناتوان از پای در نیاید و شاهباز قله معالی را از قصد صعوه ضعیف نهاد مکروهی روی ننماید عنقا شکار کس نشود دام باز چین کانجا همیشه باد بدست است دام را القصه بعنایت حی غفور خاقان منصور از خیال محال شاهزاده وقوف یافته با وجود شدت مرض در محفه نشسته با پانصد سوار جلادت آثار که در آن زمان ملازم آستان اقبال آشیان بودند از مستقر عز و جلال متوجه قصبه اسفزار شد و تواچیان بر اطراف ممالک محروسه فرستاده فرمان باجتماع سپاه نصرت پناه دادند از بدایع اتفاقات که بمحض کرم واهب العطیات وقوع یافت یکی آنست که چون میرزا ابابکر دیران شده عنان بصوب فرار تافت آنکه جان احمد چولی که از خدام بارگاه خاقانی بود یک سال است و چندی اختصاص داشت قبل از شیوع خبر توجه ابابکر میرزا از آن جانب با میر علی اجازت یافته جهت تحصیل علوفه خود بجانب فراه توجه نموده در حدود سبزوار بشیء لقراء دلان میرزا ابابکر خورده در ساعت ادراک رفتند و نزد شاهزاده بردند و چون آنجناب از حال حضرت خاقانی سوال فرمود بالهام ملهم غیب جواب داد که درین ایام آنحضرت از کیفیت اندیشه خدام موکب عالی خبر یافته با ترده هزار کس در نواحی بلده هرات در کمین نشسته تا هرگاه علم نصرت شیم سایه وصول بر آن حدود اندازد و پای جلادت پیش نهاده دست مخالفان باز دارد و میرزا ابابکر این خبر را مطابق واقعه تصور کرده جان احمد چولی را بانعام اسب و جامه نوازش نمود و عزیمت هرات تغییر داده روی بطرف بادغیس نهاد و جان احمد آنشب با شاهزاده همراه بوده بوقت نماز بامداد مجال فرار یافت و در نواحی قریه بهره بملازمت رسیده شرح واقعه را معروض گردانید آن حضرت لوازم تحسین و احسان بجا آورده از عقب میرزا ابابکر بسرعت برق و باد نهضت نمود و میرزا ابابکر بر توجه موکب همایون وقوف یافته در غایت خوف روی بفرار نهاده در هر منزلی جمعی از آنجانب سپاه بخشیدند و در هر مرحله فوجی از سپاه منزل بمنزل بر دو طرف خاقان عادل می پیوستند و آن حضرت در طی مسافت بمثابه مسارعت مینمود که میان آنحضرت و میرزا ابابکر زیاده از یک منزل واسطه نبود تا آنکه میرزا ابابکر بکنار آب گرگان رسیده با معدودی چند از آب عبور نموده و در آنطرف رود بسبب ماندگی و کثرت بارندگی فرود آمده بخفت بر آسود و اما خاقان منصور در آنشب از آسایش اجتناب نموده قلب و میمنه و میسره آراسته راه می پیمود و علی الصباح که ملاحان تقدیر کشتی زرانداد خورشید را در بحر خضر فلک انداختند فضلای سپاه کشورگشای بکنار آب گرگان رسیده نخست امیر علی میرآخور و ملنک پوش بهادر و شیخم انداغلی و یار محمد با سپاه حوالی و پاریاب از آب گذشته در تعاقب مراکب کواکب گردون مراتب عبور نموده میرزا ابابکر که تا آنوقت مانند بخت خویش در خواب بود از آواز نفیر و سورن بیدار شده تکیه سوار شده مجال فرار یافت و جمعی بهادران موکب نصرت نشان تبکامیشی او مامور شده از آنجمله امیر احمد یار سبقت گرفته نزدیک بمیرزا ابابکر رسید و شاهزاده چون او را تنها دید عنان بازگردانیده تیری بر حلقش زد و امیر حیدر نیز خود را بآنجناب رسانیده و دست باستعمال تیغ و سنان بر دو او مغلوب شده میرزا ابابکر بدبیابان شتافت و در خانه یکی از کلانتران آن نواحی فرود آمده و اسبی طلبیده و خود را از گرداب بلا بساحل نجات رسانید آن شخص آن التماس بقبول نبرده ملتمس آنجناب را نهاده آنگیتاری سلطنت گردانیده و جمعی در خدمتش باز داشته در ساعت متوجه پایه سریر اعلی گشت و بعد از وصول کیفیت حال بعرض ملازمان رسانید خاقان منصور قنبر مجلا و ر را با فوجی از شجاعان جلادت نهاد بگرفتن میرزا ابابکر به بستان دانه و بیک تاکاه برگرد خانه که محل نزول شاهزاده بود محیط گشتند و در اواخر رجب سنه اربع و ثمانمائه آنجناب را گرفته رشته حیاتش را به تیغ تیز انقطاع یافت و سپاهیان نیز که میرزا ابابکر را در خانه خویش فرود آورده طریق غدر مسلوک داشته بود از عقب فرستادند و بموجب حکم همایون سر میرزا ابابکر را قاسم عبد العزیز بهرات برده خاطر اکابر و اصاغر اندیار که دغدغه تمام داشتند از آن اندیشه فارغ گردانیدند و امیر نظام الدین علیشیر که حاکم شهر بود از وصول آن خبر مبتهج و مسرور شده نذور و صدقات بمستحقان رسانید و خاقان منصور بعد از فراغ ضمیر از آن خطب کبیر عنان مراجعت بمستقر سریر سلطنت منعطف ساخت و در زمان صحت و عافیت بباغ جهان آرای رسیده بدستور معهود اعلام عدل و انصاف برافراخت

ذکر آمدن امیر ذوالنون بپایه سریر دولت روز افزون و تفویض نمودن خاقان منصور ایالت ولایت غور و زمین داور را بآن امیر دادگر

امیر ذوالنون ولد حسن بصری که بصفت شجاعت و بهادری از اکثر شجاعان کثیر الوصف ممتاز بود و بصفای عقیدت و وفور عبادت از بیشتر ارباب زهد مستثنی بود در زمان میرزا سلطان ابوسعید در سلک ملازمان آستان سلطنت آشیان انسلاک داشت و در ایام رزم و پیکار باستعمال سیف و سنان بر وجهی نهایت جلادت و مردانگی بجای می آورد

می آورد بنا بر آن منظور نظر عنایت و تربیت و رعایت گشته باضعاف انعام و احسان محسود اماثل و اقران شده بمرتبه که از مراتب اقربا و اخوان درگذشت و بعد از واقعهٔ قراباغ امیر ذوالنون بدان اشتغاف
روزی چند در خدمت درگاه عالم پناه اوقات گذرانید اما چنانچه طمع میداشت منصب نیابت نیافت بنا بر آن خاطر بر فرار قرار داده در وقتی که رایات فیروزی نشان متوجه یادگار محمد میرزا بود
از آقاچ خبوشان عنان یکران بصوب ماوراءالنهر منعطف گردانید و بسمرقند رفته پرتو التفات سلطان احمد میرزا بر صفحات احوالش تافت و دو سه سال در آن دیار بسر برده بعد از آن بسبب
مناقشتی که در میان امرای ترخان و ارغون بوقوع پیوست نوبت دیگر روی توجه بخراسان نهاد و چون بدار السلطنه هراة رسید خاقان منصور متوجه تربیت آن امیر صافی ضمیر شده ایالت ولایت
غور و زمین داور بوی تفویض نمود و حال آنکه در آن ولایت اقوام هزاره و نکودری در آن حدود استیلا داشتند و بکل اندیشه و خیال نفس سرکشی و استقلال در لوح خاطر منقش داشتند و امیر ذوالنون
فی شهور سنهٔ اربع و ثمانین و ثمانمائه با لشکر اندک و امید بسیار متوجه آن صوب گشته در مدت سه چهار سال چندین نوبت با آن جماعت محاربه فرمود و بقوت دولت خاقانی و نهایت شجاعت
پهلوانی در تمامی معارک بظفر و نصرت اختصاص یافته ولایت مذکوره را در حیز تسخیر و تصرف در آورد و نکودری یومی بهنگام کارزار از و یک سوار از هزاره سوار بیکار زخم تیر و شمشیر
بر آورد و از دشمنان تسخیر اقوام هزاره و نکودری چون این معنی را مکرر مشاهده نمودند سر انقیاد و طاعت گذاری بر خط اخلاص و فرمان برداری نهاده دیگر پای از خلاف نکشیدند و مال و خراج گردن
گرفته از مقام عناد و استکبار درگذشتند و نیکو خدمتی امیر ذوالنون موقع قبول یافته خاقان بنده نواز زمام رتق و فتق امور مملکت قندهار و فراه و غور و ساخر و تولک را نیز در قبضهٔ اختیار او نهاد و ما حد
سال بعضی از شاهزادهٔ کامگار بنوبت باسم حکومت قندهار میفرستاد و بالآخر امیر ذوالنون در ایالت آن ولایت استقلال یافته و لوای همت و شوکت افراخته پرتو انوار عدالتش بولایت سال و مستنگ
و سوی و توابع و لواحق تافت و بی شائبهٔ تکلف و نهایت تصلف شجاعتی کامل و عدالتی شامل داشت و در ادای وظایف طاعات و عبادات رایت سعی و اهتمام می افراشت و از صبح تا شام
در اقامت آن ساعات بنصفت و احسان گذرانیدی و از بام تا شام در اقامت نوافل و قرائت قران بسر بردی و در میدان جلال بمصاف قتال روح رستم و اسفندیار بر وفور جلادت
و پهلوانی او آفرین کردی و در محراب عبادت روان ذوالنون مصری و ابراهیم ادهم بر کمال اخلاص و نیازمندی او تحسین بجا آوردی بروزش بصولت کار بود شب از بهر طاعات بیدار بود
ز شمشیر خونریز و رمح خدنگ همه روی صحرا شده لاله رنگ و چون امیر ذوالنون بجمیع نفایس اموال و افزونی ابطال رجال استظهار تمام پیدا کرد تمامی ممالک مذکوره را ملک خود تصور کرده
و در ادای مال بتقدیم شرایط تغافل بجای آورد و حکومت قندهار را به پسر بزرگ خود شجاع بیگ تفویض نموده و داور و عکی ساخر و تولک را بعبدالعلی ترخان عنایت و ریاست غور را بامیر فخر
الدین و امیر درویش مفوض ساخته خود در زمین داور ساکن شده در آن دیار عمارات عالیه برافراخت و اهل غرض و سعایت فرصت یافته چند کرت بعرض خاقان جمشید منزلت
رسانیدند که امیر ذوالنون بوفور خزاین و نقود و وفور اتباع و جنود مغرور گشته و نخوت عظمت و تکبر و حشمت از حد اعتدال درگذشته لایق دولت ابد پیوند چنان می نماید
که قبل از آنکه اندیشهٔ کفران و سلوک در وادی مخالفت در ضمیرش رسوخ یابد یکی از شاهزادگان عظام بایالت آن ولایت منصوب شده با فوجی از سپاه بهرام انتقام متوجه
گردد بنابر آن که در اکثر یورشها امیر ذوالنون با لشکر قندهار و زمین داور بموکب فیروزی اثر میپیوست خاقان منصور مدتی بسخن اهل غرض التفات نمیفرمود تا آخر الامر بحکم من لم یسمع تحمّل
قصد کرد که بموجب استصواب آن جماعت عمل نماید و آن شاه بدیع الزمان میرزا با پدر بزرگوار اظهار خلاف نمود امیر ذوالنون که از تلاطم دریای غضب خاقانی بغایت هراسان بود بکشتی
موافقت شاهزاده التجا کرده جان بساحل نجات کشید چنانچه کیفیت این سخن در محل خود مسطور خواهد گشت **گفتار در طرح بنیاد خاقان منصور قبهٔ فلک ارتفاع ملک بقاع**
مرقد جنت منزلت اسدالله الغالب را در قریهٔ خواجه خیران در شهور سنهٔ خمس و ثمانین و ثمانمائه که معین السلطنه و الخلافه میرزا بایقرا در قبة الاسلام بلخ لوای ایالت و عدالت
پروری مرتفع گردانیده از زوایای استار غیب صورتی در غایت غرابت روی نمود و شرح این حال بر سبیل اجمال آنکه عزیزی شمس الدین محمد نام که نسبش بزبدهٔ عرفای کرام سلطان بایزید بسطامی
اتصال می یابد در سنهٔ مذکور از طرف کابل و غزنین در قبة الاسلام بلخ شتافت و بشرف ملازمت میرزا بایقرا دریافت و تاریخی ظاهر ساخت که آنرا در زمان سلطان سنجر ملکشاه سلجوقی
تصنیف کرده بودند و در آن کتاب مکتوب بود که مرقد شاه اولیا و عمدهٔ اصفیا محیط الانوار و مواهب اسدالله الغالب امیرالمومنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه در قریهٔ خواجه خیران در فلان
موضعست بنابر آن میرزا بایقرا سادات و قضات و اشراف و اعیان بلخ را جمع آورده با ایشان مشورت کرده بقریهٔ مذکوره که از بلخ تا آنجا سه فرسخ مسافتست تشریف فرمود و در آن
موضع که در کتاب تعیین یافته بود گنبدی دید که قبری در میان آن موجود بود فرمود تا آن قبر را حفر نمایند لوحی از سنگ سفید پیدا شد که بر آن چنان منقوش بود که هذا قبر اسدالله الغالب
اخی رسول الله علی ولی الله لاجرم فریاد و فغان از میان جان حاضران بایوان کیوان رسیده همگنان روی نیاز بر آن خاک پاک سودند و نذورات بمستحقان رسانیده لب نیاز و اخلاص
برگشودند و این خبر در ولایات اشتهار یافته اصحاب امراض مزمنه روی امید بدان آستان جنت نشان آوردند و بروایت زمرهٔ مجاوران آنجا بسیاری از آن طایفه صحت عاجل یافته مقضی المرام
با وطان خود مراجعت کردند لاجرم از دحام خاص و عام در آن سدهٔ سدره مقام بمرتبه واقع شد که مزیدی بر آن متصور نتواند بود و کثرت نقود و اجناس که بر سبیل نذر می آوردند بجایی
انجامید که عقل از وجود درر و جواهر متعجب مینمود و میرزا بایقرا چون حال برین منوال دید قاصدی همعنان برق و باد بدار السلطنه هراة فرستاده صورت حال واقعه را عرضه داشت
بالتماس ادکان پایهٔ سریر اعلی کرد خاقان منصور بعد از اطلاع بر مضمون آن عریضه از ظهور آن صورت غریب متعجب شده اعلام طواف آن قبلهٔ امانی و آمال بست و با فوجی از امرا و خواص مجلس
نهضت فرموده پس از وصول نهایت نیاز و اخلاص بجا آورده و در کمال ارتفاع و وسعت بر سر آن مرقد جنت منزلت نهاده و در اطراف آن ایوانها و بیوتات طرح انداخت و در آن قریه بازاری
مشتمل بر دکاکین و گرمابه بنیاد نهاد و یکی از انهار بلخ که حالا آن نهر بنهر شاهی مشهورست بر آن مزار فایض الانوار روان ساخت و امر نقابت آن آستان علیه را به سید تاج الدین اندخودی که
از جملهٔ اقربای سید برکه بود و بعلو همت و صفوت نیت اتصاف داشت تفویض نمود و مهم تسخیر آنجا و ده بسطامی عنایت کرد و جهت موقوفات و نذورات ملا امیر تعیین فرمود آنگاه خاقان عالیجاه عنان

مراجعت بصوب مستقر سریر عز و کرامت انعطاف داده در ضمان صحت و عافیت بلده فاخره هرات شتافت و ابواب لطف و مرحمت پروری بر روی کافه سپاهی و رعیت برگشاد القصه ظهور مرقد پرنور شاهی بواسطه رفتن حضرت خاقانی و طرح عمارات و تعیین موقوفات اطراف و آفاق اشتهار یافته هرکس اندک استطاعتی داشت علم توجه بدانجانب بر افراشت چنانکه آمد و شد خلایق بر آن عتبه کعبه مرتبه بمثابه بود که هر سال قریب صد تومان کپکی از نقد و جنس به آنجا می آوردند و شیخ و نقیب و عمال آن فرخنده مقام تمامی آن اموال را صرف ضیافت زایران و راتبه خواران و عمارت میکردند و قریه خواجه خیران از کثرت عمارت و زراعت صفت مصر جامع گرفته باندک زمانی آنمقدار جمعیت در نواحی سده سدره مرتبت دست داد که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید بنابر آن یکی از اهل مکر و تزویر که در سلک ارکان السلطنه هرات انتظام داشت با خود خیال نمود که واقعه ساخته مردم را فریب دهد و بوسیله آن مزار زر و جوهر بدست آورده پای بر معارج عزت نهد و بنابر آن شامی در کارزرگاه نزدیک ستانه بیمارزاری آغاز صیحه زدن و جامه دریدن کرد و چون مردم بر وی جمع شد کیفیت حال پرسیدند جواب داد که حالا چهار شخص بصورت اعراب با سنان تازی نزد من آمدند و هر کس طاقت هر شد گفتند روضه فیض بخش حضرت شاه ولایت پناه امیر هدایت رضی الله عنه در فلان موضع است و اشارت بجایی کرد که حظیره شمس الدین تراش بود مردم از تعقب آنجی بایحث فی الحال جمع کثیر از قلندران و سکنه آن نشان بر جمع آمدند و صورت قبری ساخته آغاز ذکر و غوغا کردند روز دیگر که این خبر ببلده هرات اشتهار یافت خاص و عام از رجال و نساء روی بکارزرگاه آورده خاک قدم آنجی را مانند توتیا در دیده کشیده و بسان آب حیات فرو بردند آنچه توانستند بر آن نثار کردند و نمودار آن موضع اعتبر خاک گرفته بهر کس که منحرف بود انک عنایت میفرمودند و در عوض زر و جواهر بسیار اخذ می نمودند و ظهور این امر در میان طوایف انام مشهور گشته هر روز خلق بی نهایت از علیلان مرضی و ضعفی بآن مضجع می آمدند و نذورات میگذرانیدند و بیماران زمن مسود و چون کوری یا لنگی بسر آن قبر رسیدی خود را بر خاک افکندی و قلندران و توابع آنجی از وی می پرسیدند که مرض تو بصحت مبدل شد یا نه اگر گفت بلی صلوات بر سر شاه دلاور میشمردند و فریاد و فغان باوج سماک میرسانیدند و اگر بر زبان میراند که علت من بحال خود است آن بیچاره را بالکد نرم میساختند که شکاک است و منافق القلب و حق سزاوار است الی القصه آنجی بدعوض پانزده روز بدین وسیله زر و جواهر از حساب بعضی دیگر زیاده از آنچه در خزانه خیال گنجد بر سبیل نذر گرفته مرجع خاص و عام انام شد و جمعی از مردم شهر این حرص و سر بامثال این واقعات دروغ ساختند و هر یکی در محلی از محلات بیرون و درون بعضی از ولایات صدای ظهور امام و امامزاده ها در انداختند چون کار بدین منوال بمذلت رسوائی رسید بشهر هر که دید و بطلان این جماعت بر خاقان منصور و علما و اعیان هرات ظاهر گشته مولانا کمال الدین شیخ حسین بنابر سبب ایشان بر مسند احتساب انفراد گرفته والزام کرده تا بانه زر و جمیع احسن فرمود تا غوغا مشوب تسکین یافت و دیگر شرر آن اندیشه باطله بر کانون سینه ابو الهوس راه نیافت اما آستانه علیه خواجه خیران تا غایت معمور است و مطاف جمهور خلایق نزدیک و دور والله اعلم بحقایق الامور

ذکر بحج رفتن و آمدن محمد سلطان همشیره زاده خاقان بیهمال و نهال ثمر بخش و نصر بصرصر فنا از پای در افتادن

شاهزاده محمد سلطان خسرو بحسن صورت و سیرت و صفای طبع و نقای سریرت موصوف و بحلاوت گفتار و محاسن کردار و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده موصوف و بصحبت علما و فضلا بغایت مایل و همتش مقصور بر تحقیق مسائل در تحصیل فروع و اصول علم متفرد و منفرد و در تکمیل فنون معقول و مفهوم مستثنی و مجرد و شرح فضایل عقلانیت و کمالات بسیار شرحی از اعیان صدف مقالات بلغا قیاس باللغا ابدرش قطره از بحر بیکران روشن اندر دل چه مصباحش کشف کشاف و فتح مفتاحش عقل او از قیاس عقل برون نقش الا مقام رمل فنون و آن ممدوح کامرانی با وجود حصول اسباب جهانبانی و اصول مراتب کشورستانی در اوقات شباب و ایام جوانی در درس مولانا کمال الدین شیخ حسین بشرایط مطالعه کتب متداوله بجای می آورد و از باطن قدسی متوطن شاه قاسم نوربخش اقتباس انوار سعادت میکرد چنانچه سابقا مذکور شد بعد از واقعه قراباغ مصحوب والده والده خویش که خواهر کلانتر خاقان عالیگهر بود از عراق بهرات آمده در ظلال عاطفت خال ستوده خصال آرام یافته بود و پرتو عنایت آنحضرت بر وجنات حالش میتافت و زمام اختیارش از ملک و مال در قبضه اقتدار قرار گرفت و عنایت بهمهات سلطنت و اقبال همین توجه خاطر خطیرش صفت انتظام پذیرفت و چون چند سال برین منوال بگذرانید بعقل و فراست خویش مغرور شده آثار خیال استقلال از اقوال و افعال او واضح و لایح گردید و خاقان منصور بنابر ملاحظه خاطر همشیره عزیزه روزی چند تغافل پادشاهانه شعار روزگار همایون ساخت و تصور آنکه شاید میرزا کنجک بمقتضای عقل و خرد کار فرموده وی از جاده مستقیم عبودیت انحراف ننماید بتادیبش نپرداخت

هر شاخ پا که از پست سربلند — مشکل بدست خویش که اینهم شکست نیست

در آن اثنا روز پنجشنبه خاقان منصور باتفاق آن شاهزاده مغرور بکارزرگاه شتافت و لوازم طواف مزار فیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری بجای آورده عنان مراجعت بصوب مستقر سریر خلافت تافت و شاهزاده جلادت پناه بجهت دفع حرارت آفتاب بیرق چتر جبارت نمود و حال آنکه خاقان کامیاب نزدیک وی در آفتاب طی مسافت میفرمود و از مشاهده آن ترک ادب نایره غضب قیامت لهب اشتعال گشت و خاقان منصور بعد از نزول میرزا در منزل همایون بخود میرزا کنجک فرمان داد کار از مدارا درگذشت امرای عظام در ساعت شاهزاده را گرفته بقلعه اختیار الدین در برجی از بروج سپهر عروج محبوس گردانیدند و بمحافظان هشیار سپردند

چنین است رسم سپهر بلند — ترین است اقبال را گر زند
گل دولت از باغ دنیا که چید — که آسیب از خار نکبت ندید

چون میرزا کنجک چندگاه مانند لعل در دیم کان و در جوف صدف عمان اوقات گذرانید عرق شفقت اصلی و مرحمت جبلی حضرت خاقانی در حرکت آمده او را مطلق العنان گردانید بعد از آن شاهزاده در غایت انفعال در ملازمت مدرکاجلال آمد و رفت میکرد و از افعال و اقوال سابقه نادم بوده لوازم اعتذار و استغفار بجای می آورد

اگر گناه ببخشند شرمساری هست

عاقبت الامر عزیمت گذاردن حج اسلام و ادراک شرف زیارت روضه منوره خیر الانام علیه الصلوة و السلام در ضمیر منیرش پدید شده بمبالغه تمام و الحاح مالاکلام اجازت حاصل کرد با طایفه از اعاظم انام رو بدان مقام فیض انجام آورده قافله توفیق پادشاه متعال رفیق خدام ذوی الاحترام و بتوفیق ملک الملک لایزال همعنان مواکب کواکب احتشام

توفیق رفیق و بخت همراه — اقبال ندیم کام سبکاه

و چون هوای تبریز از غبار مقدمش عنبرآگین شد خسرو صافی ضمیر عبیر نکهت پادشاه مظفر لوا یعقوب میرزا مقدم شریفش را عزیز و مغتنم شمرده بارسال تحف و هدایای شاهانه و تبرکات بادیه مبادرت نموده شرایط مهمان نوازی بر وجهی که از خود همت عالی نهمتش بود بجا آورده التماس ملاقات شریف فرمود و میرزا کنجک جواب داد که چون باحرام طواف بیت الحرام و زبان حال و قال بادار کلمه لبیک اللهم لبیک باسم بیان الایام اگر آنحضرت لطف غریب نوازی فرمایند بمنزل این ضعیف تشریف آورده بمقتضای حدیث العازم عمل نمایند از آن طرف پذیره و کمال انفعال

و زین طرف شرف روزگار ما باشد سلطان یعقوب میرزا بواسطه ناموس پادشاهی این التماس را ملتفت بقبول نگردانید و میرزا کیچک نیز پای همت در دامن استغنا کشیده چند روز در بیکفت و شنود درگذشت آخر الامر مهم برآن قرار یافت که میرزا کیچک بیکی و زیارت یکی از مزارات تبریز رود و سلطان میرزا بدان جانب تشریف حضور ارزانی فرماید و در موعود در مقام معهود در میان ایشان ملاقات دست داده از هر دو طرف لوازم تعظیم و تکریم باتمام رسید و سلطان یعقوب میرزا میرزا کیچک را در آغوش مرحمت و لطف کشیده اصناف اشفاق و اعطاف ظاهر گردانید و آن شاهزاده توفیق رفیق بعزت و احترام از تبریز بولایت شام رفته و از آنجا بمصر شتافت و میان آنحضرت و ملک مصر کیفیت سلطان یعقوب میرزا ملاقات وقوع یافته و میرزا کیچک از مصر متوجه سفر متوجه حجاز گشته بعد از ادای مناسک حج اسلام و طواف روضه طیبه رسول علیه السلام عنان باره جهان نورد بصوب هری انعطاف داده چون در زمان ایاب حضرت واهب العطیات نزدیک بدار الملک هرات رسید گوش هوش میرزا سلطان احمد که بخبر وصول فرزند ارجمند شنید و مدتی از آبیاری سحاب عنایت حضرت باری ثمره سعادت بار و دیدار گشته و در ریاض تمنای آن دو متعکف زاویه فراق ثمره وصال گلهای امانی آمال شکفته بمضمون این مقال بزبان حال و قال ایشان در گذشت باز آمد طلعت خورشید سیما برید چشم روشن شد که نور دیده ما برسید سلطان احمد میرزا و مهد علیا موکب عالی شاهزاده با قدم اشتیاق استقبال کرده عیونی را که در بیت الاحزان هجران صفت و ابیضت عیناه من الحزن گرفته بود از نسیم مواصلت آن یوسف مصر سلطنت روشن گردانیدند و بسلامتی ذات خجسته صفات شاهزاده عالیمقام توفیق گذاردن حج اسلام لوازم محامد الهی بجا آوردند و صدقات بمستحقان رسانیدند و همچنین سادات و قضات و علما و موالی و امرا و وزرا و صدور و اهالی برسم استقبال بیرون شتافتند و شرایط نیاز و نثار قیام نمودند و کمال اخلاص و اختصاص ظاهر ساختند خاقان منصور نیز میرزا کیچک را چند فرسخ استقبال فرموده بمقدار عطوفت و مهربانی ظاهر گردانید که زیاده بر آن متصور نبود و میرزا کیچک در غایه فرسنگ و سر و بوطن مالوف خود در آمده همواره در نزهات براه فوجی از علمای خجسته صفات بفراغت صحبت میداشت و بتزاید اوقات فرخنده ساعات را بتحصیل فضایل و تحقیق مسائل گذرانیده همت بر اکتساب سعادات اخروی گماشت نشستی با رباب دانش مدام بکسب کمالات حسنی مرام نمودار خط بر آموزگار بخشش ز ارخط خسایار و چون محال است که سپهر غدار در این مرحله پایدار ارباب وفا را آسوده و برقرار گذارد در شهور سنه تسع و ثمانین و ثمانمائه مرض حبسه عارض ذات آن شاهزاده بلند مرتبه گشته معالجه و مداوای حکما و اطبا مفید نیفتاد و کار از ترتیب اغذیه و اشربه در گذشت داعی والله یدعوا الی دار السلام ندای یا ایتها النفس المطمئنة بگوش هوش میرزا کیچک رسانید و شاهزاده خاطر از تبعات دنیوی فارغ گردانیده بضیافت خانهای ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین خرامید و نهال ثمر بخش گلزار اقبال به صرصر فنا از پای در افتاد و روی آفتاب نور بخش خورشید که برج استقلال بود از اوج کمال روی بحضیض زوال نهاد خورشید سپهر عدل و انصاف از اوج کمال یافت نقصان دامان آخر برج غروب نگین از دیده بخت گشت پنهان والد بزرگوار و والده عفت شعار آن شاهزاده عالیمقدار را دست اضطراب لباس شکیبائی پاره پاره کرد نیلی خود را به خاک راه افکندند و سیلاب اشک بتحت الثری و دود آه باوج ثریا رسانیدند دست غم گریبان چاک کردند ز دیده خاک را نمناک کردند ز خون دل زمین کردند گلگون ز دود آه ایشان تیره گردون و خاقان منصور بمنزل شاهزاده مرحوم تشریف برده سلطان احمد میرزا و همشیره عزیزه را پرسش نموده بتجهیز و تکفین جسد مطهرش اشارت فرمود عاظم امرا و نویینان و اوتاد کان پایه سریر آسمان نشان با تمکین سلاطین مکنت آئین بلکه بتجمل و حشمتی که خامه بلاغت قرین از تقریر آن بعجز و قصور اعتراف دارد جنازه مغفرت اندازه شاهزاده را در محفه نهاده برداشتند و تمامی سادات و علما و اشراف و اکابر و اعیان و خاص و عام از طبقات انسان پیاده بمشایعت رفتن از راه کوچه خیابان بعید کام شتافتند و بر تابوت محفوف برحمت حی لایموت نماز گذارده در گور مدرسه پادشاهی خلیفه که در کنار کازرگاه جهت همین مصلحت بنا یافته بود بطریق سنت سنیه خیر البریه علیه الصلوة و السلام بخازن خاک سپردند این چرخ جهان خراب آئینه نیست بیداد گری عادت دیرینه است ای خاک اگر سینه تو بشکافند بس گوهر قیمتی که در سینه تست اصحاب این مصیبت در تعزیت چنانچه معهود است چندین روز باطعام فقرا و مساکین و ضعفا و ختمات کلام معجز نظام ایزد سبحانه و تعالی قیام نمودند و روح مطهر شاهزاده و الا گهر را باصناف صلات و صدقات شاد گردانیدند و گنبد مقبره منوره را بانواع تکلفات زیب و زینت در افزودند و افضل انام مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی در آن ایام برای کتابه آن گنبد قصیده در سلک نظام کشیده مطلعش بر خاطر بود ثبت افتاد درخشنده جرم خور که برین سبز طارم است قندیل گور خانه شاهان عالم است و ایضا جهت نقش سنگ شاهزاده این رباعی را منظوم گردانید اندیشه ز سلطنت عالم تنگ وی آمده زحمت ایام بتنگ پر دن زده زین جهان فانی در رنگ بر دل زمانه زنار براه زده سنگ

ذکر آمدن بدیع الجمال بیگم همشیره خاقان از ولایت جرجان بصوب خراسان و ازدواج خاقان زاده خانم مظفر حسین میرزا

چنانچه در ضمن وقایع سابقه سمت گذارش پذیرفت بدیع الجمال بیگم که همشیره خاقان منصور بود در آن سال که ولایت جرجان از حضرت سلطان سعید باز گرفته در حیطه ایالت رایات آفتاب اشراق بر افراشت در سلک ازدواج پیر بداغ سلطان [illegible] که از جمله خوانین دشت قبچاق بمزید شوکت و تمکن امتیاز داشت آن دره التاج سلطنت را بحباله نکاح خویش در آورد بدیع الجمال بیگم را دو پسر و یک دختر متولد گشت و آن خاقان عالیجاه رخت سفر آخرت بربست مهد علیا جهت ملاقات برادر بصوب خراسان در حرکت آمده پسر کلانترش سلطان محمود خان بسریر سلطنت آبا و اجداد توقف کرده پسر خورد [illegible] سلطان [illegible] خواهر [illegible] خان زاده خانم بر افقت والده اختیار نمود و چون محفه [illegible] آن مهد علیا بحدود هرات رسید خاقان منصور جمله نشیمان [illegible] و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت را باستقبال مامور گردانید تا بدیع الجمال بیگم را بحرمت هر چه تمامتر بمستقر عز و کرامت رسانیدند و لوازم نیاز و نثار بجا آوردند و [illegible] پیشکشهای لایق کشیده حضرت خاقانی بنظر عطوفت و مهربانی و همشیره عزیز را نگریسته شرایط انعام و احسان مرعی داشت و در خلال این احوال رای جهان آرای خاقان دستور و خصال خیال اقتضا فرمود که سلطان بیقرا میرزا را بدار الملک عالم پناه بلخیه زمام حکومت آن مملکت را در قبضه درایت امیر نظام الدین درویش علی کوکه نهد بعد از وصول بابر میرزا بهرات [illegible] شاهزاده عالی مکان مظفر حسین میرزا ترتیب اسباب طوی و پرداختن چارطاق فرمان داد و باغ زاغان جهت انگار تعیین یافته هر یکی از شاهزادگان

و نوشیمنان ذکر کرد آن حوض باغ کوثر مثال که از آب عذوبت مالامال بود چهار طاقی که از غایت زینت و زیب غیرت رواق سپهر خضرا می نمود بهر سوی آن حوض کوثر اثر شد افراخته
چهار طاق دیگر مزین بدیبای روم و فرنگ و اجناس روزبهی هفت رنگ بهر یک نشسته پری جبین چو در قصر باغ جنان حور عین ز مردم ربوده دل و دین همه فرح بخش
جانهای غمگین همه بصنایع و مخترعات بهشت که چه در باغ اماکن از حوض از ساختن چهار طاقهای بی نظیر دکاکین غرابت آئین نگارخانه چین و رشک افزای بروج چرخ برین گردانیدند بهمه
دکاکین شهر آراسته بآن هرچه دل خواهد و خاقان منصور از باغ جهان آرای بآن منزل دلگشای نقل فرموده قریب بیک ماه هر روز وقت نماز پیشین با زمره مقربان بارگاه بهشت آئین در چهار
طاق خاصه همایون که بطلا و لاجورد منقش و مصور گشته بود به بزم عیش و نشاط می نشست و هر یک از امرا و شاهزادگان در چهار طاقهای خود قرار گرفته بتجرع راح ریحانی و استماع الحان اغانی قیام
می نمودند و تفرج و سرور در خاطر نزدیک و دور سرایت کرده مهندسان هنر پیشه و صناع نیکو اندیشه انواع تعبیه های غریبه و اصناف امور عجیبه بظهور رسانیدند و هر طایفه مناسب حرفه خود
صورت نادر و پیکر بدیع ماثر ظاهر گردانیدند و در آن اوقات ارباب حسن و ملاحت و نغمه سرایان صاحب سیر هر روز و هر شب در مجالس ارباب عیش و طرب جمعی کثیر حاضر بودند و
بنغمات دلگشای و ترنمات فرح افزای نشاط طرب را و پیر و صغیر و کبیر را می افزودند و فروغ جامهای بلورین که از شراب مالامال بود بزم می پرستان را نور و صفا می بخشید و تاب عارض ساقیان پری
جبین که بانوار آفتاب برابری میکرد می افزودند و محفل مستان را چون فضای سپهر برین روشن میگردانیدند پری پیکران بتان نغمه پرداز گهی از ساز دلکش که از آواز نوای عیش و عشرت میسرودند
نشاط باده می نوشان فزودند و در آن ایام بهجت انجام بکار دلان آستان فلک احتشام در ساعت اندای تام بعد و کواکب چرخ فیروزه فام معد و مهیا میساختند و از نوع اطعمه لذیذه و کثرت اشربه
لطیفه رسم آز و جوع از عرصه عالم بر می انداختند به بزم خسروی هر دم مکرر شدی خوانهای نعمت روح پرور بهر خوانی ز نعمتهای شاهی مهیا بود هر چند آنکه خواهی و در روزی که طوی کبری
بوقوع پیوست در ساعتی که اصحاب تنجیم و اکابر ارباب تقویم اختیار نموده بودند نسبت مظفر حسین میرزا بختان بتقدیم رسیده و دست عنایت حضرت خاقانی امرای دولت و اعیان و مقربان حضرت
سدره مرتبت را خلاع نفیسه پوشانیده بعد از انقضای اندک زمانی از آن جشن و سرور و وصول مظفر حسین میرزا بحد بلوغ خاطر همایون خاقان منصور متوجه آن شد که خانزاده خانم دختر
بدیع الجمال بیگم را با وی در سلک ازدواج کشند و فرمان همایون بترتیب اسباب آن کار نفاذ یافت و کرت دیگر بدستور مذکور در باغ زاغان امر بستن چهار طاق و سایر موجبات سرور و سور
بوقوع پیوست و در اوایل سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه بساعت مسعود و زمان محمود سادات و قضات و علما در مجلس اشرف عالی اجتماع نموده جناب شیخ الاسلام مولانا سیف الدین
احمد التفتازانی آن دو گوهر کان کامرانی را بیکدیگر عقد بست و در آن محفل شرایط نیاز و نثار و الباس خلاع صحبت بهشت آئین چنانچه باید و شاید بتقدیم رسید و هم درین لیالی میان ابو المظفر
مظفر حسین میرزای کورکان و خانزاده خانم لوازم زفاف بوقوع انجامید چو جان و تن بهم پیوستند ز انسان که جان از تن نشد فرق و تن از جان و چون سنت ایزد تعالی بحکم و لن تجد
لسنة الله تبدیلا همواره مقتضی آن بود که در دار ناپایدار دنیا هر رحمتی بمقارن جراحتی باشد و هر بهجتی مستلزم محنتی و هر سوری قرین عزایی و هر سروری متصل بغم جانگدازی بود در خلال این احوال
پادشاه حمیده فعال ستوده خصال بایقرا میرزا بمرض اسهال مبتلا گشته بجوار مغفرت غفار انتقال و این معنی موجب ملال خاطر ستوده مآثر خاقان بیهمال شده چنانچه که دستور است به
سوکواری تعزیت داری اقدام فرموده و بعد از اطعام فقرا و ایتام و ختمات کلام ذوالجلال و الاکرام اولاد و امجاد سلطان مرحوم سلطان اویس میرزا و اسکندر میرزا و سایر متعلقان و منتسبان
آنحضرت را بخلعت گرانمایه از لباس تعزیت بیرون آوردند و در زمستان آن سال قشلاق مرو در رباط متهید بساط عدل و تشیید اساس صلاح اهل بطلان بدستور معهود اهتمام کرده کفشها

ذکر سرافراز گردانیدن خاقان منصور وزیر منظور با رای و تدبیر امیر کبیر علیشیر را بحکومت استراباد در زمستان سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه که خاقان جهان
مکان در مروشاه جهان طرح قشلاق انداخته بود رای ممالک آرای چنان اقتضا نمود که امیر مغول که بعد از فوت امیر ولی بیک والی جرجان شده بود از آن مملکت بآستان اقبال آشیان آمده
در خدمت باشد و مقرب الحضرت السلطان امیر نظام الدین علیشیر بتقلد حکومت دار الفتح استراباد سرافراز گردد و چون مکنون ضمیر منیر را با امیر صاحب تدبیر در میان نهاد بنابر وفور میلان خاطر عاطر بعلی
تکفل مهمات خاقانی و کثرت شغف بسلوک طریق مرضیات سبحانی بقبول این امر زبان نگشاد و بعد از الحاح و مبالغه سر رضا بجنبانیده روی توجه بدانجانب آورد و از ملازمان بارگاه عالم پناه
امیر بابا علی و امیر بدر الدین همراه بوده چون نزدیک استراباد رسید امیر مغول شهر را باز گذاشته علم عزیمت بصوب مرو برافراخت و گلشن استراباد از فر تردد امیر عدالت نهاد غیرت
افزای گلستان ارم گشته سادات و علما و اشراف و اعیان و اکابر و کلانتران جرجان باصناف الطاف آن امیر ستوده اوصاف مفتخر و مباهی شدند رعایا و مزارعان بیمن انوار معدلت و انصاف
از ظلمات ظلم و اعتساف نجات یافته در مهاد امن و امان بفراغت غنودند و حکام ولایت مازندران و رستمدار و گیلان چون خبر حکومت آنجناب شنودند ربقه اطاعت در آوردند و رسل
و رسایل باستراباد فرستادند و تحف لایقه و تبرکات رایقه ارسال داشته جواهر اخلاص خود را بر طبق عرض نهادند و در آن اوقات که خطه استراباد مستقر مسند عزت آن امیر با حشمت و دولت
پادشاه عالیجاه خاقان معدلت پناه سلطان یعقوب میرزا چند نوبت معتمدان سخندان با خلاع فاخره و تنسوقات وافره بآن جانب روانه گردانید و فرامین عنایت آمیز و مناشیر حمیت
انگیز فرستاده کمال محبت و مودت بظهور رسانید و مقرب سلطان ایلچیان و تمامی سالکان مسالک جهانبانی را اسب انعام داده و بجامه و زر نوازش کرده فراخور همت بلند همت
خویش جهت یعقوب میرزا و حکام گیلان و مازندران پیشکشهای پادشاهانه ارسال نموده در غایت تجمل و نهایت معدلت و رعیت نوازی بسر برد و آن مملکت تمکن فرموده جناب نقابت مآب
فضایل پناه امیر برهان الدین عطاء الله در تاریخ حکومت امیر معدلت دستگاه گوید آن میر علیشیر که دارد اوصاف برون ز حد تقریر چون کرد مسخر بلاد امارت تاریخ شد
امارت میر و در آن زمستان خاقان منصور ولایت مرو را بنور حضور فایض السرور منور داشت و نوبت دیگر خواجه مجد الدین مسند وزارت را بنهاد و علم اعتبار و اختیار برافراخت که
مفصل این مجمل آنکه از آن زمان که خواجه نظام الدین و خواجه افضل الدین محمد کرمانی بتحکیم گشتند نسبت بخواجه مجد الدین سخنان تقریر امیر بزبان آوردند و آنجناب از مناصب معزول گشته مدت

مدت نه سال بشرکت امیر محمد توشکچی پروانچی بود و در سایر مهمات سلطان دخل نمی‌نمود و در آن اوقات چند نوبت حضرت خاقانی متوجه تربیت آن خواجه بلند مرتبت شد اما چون علی شیر بر بعضی از غرور و زمام حل و عقد اختیار امور در قبضه اختیار خواجه نظام الملک و خواجه افضل الدین می‌بود و پس از آنکه مقرب حضرت سبحانی از ملازمت موکب خاقانی دور افتاده روی باسترآباد نهاد خاقان بنده نواز خاطر انور بر آن قرار داد که بار دیگر خواجه مجد الدین محمد را بمرتبه بلند و منصب ارجمند سرافراز گرداند و حسب الاتفاق قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوه بفعل رسد روزی حضرت خاقانی در وقتی که خواجه مجد الدین محمد در پایه سریر جهانبانی ایستاده بود خواجه نظام الملک و خواجه افضل را گفت که مبلغ دو هزار تومان کبکی جهت مهمی سرانجام می‌باید کرد و آن دو وزیر چنانچه مناسب این سخن را جواب گفتند و چون از بارگاه بیرون رفتند خواجه مجد الدین محمد منظور آن پادشاه مؤید بزانو درآمده عرضه داشت کرد که حضرت اعلی را اگر ده هزار تومان ضرورت باشد باین دو خواجه که هر یک هر سال مبلغهای کلی از اموال دیوانی اخذ می‌نمایند فی الحال کفایت فرمایند تا بدو هزار تومان چه رسد از شنیدن این سخن خاقان متنبه شده بکلی همت بر تربیت مهر سپهر مکرمت مقصور گردانیده روز دیگر قامت قابلیتش را بخلعت گرانمایه آرایش داد و فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که بدستور پیشتر توقیع روی نشان همایون و جواب عرضه داشت و تشخیص مهمات دادخواهان بخواجه مجد الدین محمد باشد همه امرا و وزرا و صدور و اینچکیان و عشرباران در هر مهمی از مهمات سلطان و سرانجام جمیع امور سرکار دیوان اعلی بعد از مقرر شد که منشیان آستان سلطنت آشیان در فرامین مطاعه خواجه والا نژاد را مؤتمن السلطنه و معتمد الملک نویسند مهم خواجه مجد الدین محمد در یک لحظه از پرتو انوار عاطفت خاقانی شبنم صفت از حضیض انحطاط روی باوج ارتفاع نهاد و بخت بخشم رفته صلح کنان باز آمد و خواجه بزبان حال ادای مضمون این مقال یکشاد شب بلای مرا شد سحر صبح پدید یافت قفل غمم از فاتحه فتح کلید دل اگر خار غمت دید خدا را منت کز گلستان وفا بار گل بخت کشید و چون خاقان منصور فصل زمستان را در مرو شاهجهان بپایان رسانیدند آفتاب مایل بیت الشرف خویش گشته بصوب دار السلطنه هراة خرامید در آن اثنا خواجه افضل الدین محمد و نیز فرصت یافت که عنقریب خواجه مجد الدین محمد در صدد انتقام آمده او را بقید مصادره و مواخذه مبتلا خواهد گردانید بجهت مخلصی خود تدبیری اندیشیده بآن جناب گفت که اگر مصلحت باشد بنده بسرکار استرآباد رفته محاسبات سنوات سابقه را مفروغ گردانم و بقایای اموال دیوانی را محصول سازم خواجه مجد الدین محمد بنا بر ملاحظه آنکه هرگاه خواجه افضل غایب باشد معایب او را بآسانی خاطر نشان خاقان والاگهر سازم او را اجازت داد خواجه افضل الدین با تشدید از خانه کمان جسته باسترآباد شتافت و در غیبت آن خواجه بلند مرتبت کوکب جاه و جلال خواجه مجد الدین محمد بدرجه کمال انتصاب نموده جمیع صدور و وزرا و اکثر نویسندگان و امرا کمر ملازمت آن خواجه عالی گهر بربستند و رعایا و مزارعان از تحرفات و تشیه و دیوان نجات یافته در مهاد عدالت و نصفت فارغبال نشستند و خواجه مجد الدین محمد متصدیان اشغال را در مصادره کشیده هر کس در وقت اعتبار خواجه نظام الملک و خواجه افضل و امرا و اعیان پادشاهی دخل داشت بسلسله اغلال مقید و مضبوط گشته هر چه دست قدرت او بدان میرسید فرو گرفت لاجرم در اندک مدتی دو هزار تومان کبکی از بابت امرا و وزرا و جمله دیوان اعلی و بقایای تحویل از آن در خزانه عامره مخزون گشت و اکثر نویسندگان تباه و بنان محتاج گشته کار ایشان بجائی رسید که از فرط مهابتش هیچ عملداری را یارا نبود که یک دینار و یک من بار از رعیتی بر سبیل رشوت بستاند و از کمال سیاستش هیچ عاملی زهره نداشت که بمقدار سر موئی آزاری ببازاری رساند پاس معدلتش بحدی رسید تا حدی که بروی درشت هیچ عوان خورده از دست کس نیارد برد مگر از دست زر گرای سوهان و خواجه مجد الدین محمد هر روز از صباح تا وقت پیشین همت بر تفصیل مهمات سلطانی و سرانجام امور دیوانی میگماشت بعد از آن تا نزدیک نیمشب با طائفه از افاضل و اکابر و علمای عالی مقدار صحبت میداشت و در مجلس او سخنان هزل آمیز دلفریب طرب انگیز بسیار میگذشت و هر کس درین باب بیشتر مبالغه مینمود نزد خواجه مقبول تر میگشت و در دولتخانه خواجه مجد الدین محمد پیوسته خوان احسان گسترده بودی و آن جناب در ترتیب اطعمه گوناگون و فاکهه متنوعه مبالغه میفرمودی و معتمد السلطنه با وجود این افعال حمیده و اعمال پسندیده بغایت تندخوی و درشتگوی بوده باندک چیزی غضب بر مزاجش استیلا یافته زبان بفحش و دشنام میگشود و امرا و ارکان دولت همواره بکلمات ناهموار او سرنجانیده و اثر بدزبانی او باکثر ملازمان و مقربان آستان خلافت آشیان میرسید و از مضمون کلام معجز بیان ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک بغایت غافل بود و از مقتضای فحوای والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس پیوسته عدول مینمود و بنا بر همین اکثر امرا کمر عداوتش بر میان جان بستند و در کمین کار مکر و غدر بانتظار فرصت نشستند و بعد از آنکه آن جناب سه سال در کمال اختیار و استقلال اوقات گذرانید معاقب و معاتب شده از خراسان فرار نموده در راه مکه مبارکه مریض گشته بعالم آخرت اتصال نمود چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید و منه العصمة والتأیید

ذکر بریاض جنان خرامیدن والده بدیع الزمان میرزا بعد از طلاق خاقان

والده بدیع الزمان میرزا بیگه سلطان بیگم بنت میرزا سنجر ملکه تندخوی و درشتگوی بود و بواسطه علو نسبت خود را بر سایر زوجات طاهرات خاقانی بلند مینمود و هرگاه که آن پادشاه عالیجاه نسبت ببعضی از خواتین زهره جبین التفات بیشتر میکرد بیگم از کمال غیرت در خشم شده نهایت خشونت نسبت بخاقان والا مرتبت بکار می‌آورد و چون این معنی از حد اعتدال متجاوز گشت آنحضرت لفظ طلاق بر زبان رانده از سر ملاقاتش درگذشت بنا بر علیه آن ملکه حشمت انتما در غایت حزن و ملال روزگار میگذرانید تا در شهور سنه ثلاث و تسعین و ثمانمائه مریض شده بریاض جنت منزل گزید سلطان بدیع الزمان میرزا با جمیع شاهزادگان عالی مکان کسوت تعزیت پوشیده جنازه رحمت اندازش را بعظمی تمام تر برداشتند و در گنبد مدرسه بدیعه که بنا کرده معمار همتش بود دفن نمودند و چند روز لوازم سوگواری و مراسم مصیبت داری بتقدیم رسانیدند و باطعام و صدقات و ختمات کلام ملک علام قیام و اقدام فرمودند هم درین سال پهلوان محمد کرد نسبت که از قبل کوتوال قلعه اختیار الدین بود و با فرق رعایا و عامه برایا بر نهج رافت و نصفت سلوک مینمود عالم را وداع کرد و نزدیک مزار سادات مطرح مدفون گشت و عمارتی که بر سر مزار فیض آثار بوصیت ساخته و پرداخته پهلوان بهشت

ذکر حج رفتن خواجه افضل الدین و آمدن امیر کبیر از استرآباد بپایه سریر خلافت مصیر خاقان دین و داد و استعفا نمودن امارت آن سرزمین

چون خواجه افضل الدین محمد چند ماه در ولایت استرآباد در ظل عنایت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر

در غایت فراغت و رفاهیت اوقات گذرانید و خواجه مجدالدین محمد که تصرف و تقصیر موفور از جانب وی خاطرنشان خاقان منصور کرده بود فرامین مطاعه در باب طلبش بدار الفتح استراباد روانه گردانید و خواجه فضل الله دانست که اگر بپای سریر اعلی معاودت نماید نایره غضب خاقانی که بسعایت خواجه مجدالدین محمد اشتعال یافته خرمن زندگانی او را محترق خواهد گردانید لاجرم چاره جوئی گشته بعد از تأمل و اندیشه بنابر استصواب امیر نظام الدین علیشیر متوجه عراق و آذربایجان شد و بعد از قطع منازل و طی مراحل شرف ملازمت میرزا یعقوب را دریافته مشمول انعام و احسان بیکران گردیده امارت قافله حاج برای صواب‌نمایش مفوض گشته بدان واسطه گذاردن حج اسلام و طواف روضه منوره خیر الانام علیه الصلوة والسلام را دریافته و قرین حصول مرام و مرام بعراق و آذربایجان شتافت اما نظام الدین علیشیر چون مدت یکسال در خطه جرجان بضبط امور ملک و مال اشتغال نمود اشتیاق ملازمت خاقان وافر کرمت بر ضمیرش غلبه کرده بعد از استجازه امیر بدر الدین را در استراباد قائم مقام گذاشته بدار السلطنه هرات شتافت امید و دیده بدیدار خاقان جم اقتدار منور گردانید و التماس نمود که ایالت آن ولایت بدیگری از ارکان دولت مفوض گردد تا پیش از این انجاب از شرف ملازمت محروم نماند حضرت علی این ملتمس را بسمع رضا نشنود و پس از چند روز حضرت مقرب سلطانی را رخصت معاودت فرمود و او چند ماه دیگر در مملکت استراباد گذرانید و در آن اثنا امیر حیدر را جهة عرض بعضی از مهمات بپایه سریر اعلی ارسال داشته چون میر حیدر را از جنون بهره تمام بود در وقتی که کیفیت شراب انشا را مضاعف کرد بعرض رسانید که مقرب حضرت سلطان چنان شنود که از ملازمان آستان خلافت آشیان کابلی بکاول تطمیع نموده اند که طعامی مسموم بخورد او دهد لاجرم وی عظیم دارد و تعلیم تدبیر آنرا مخالفت بر ضمیر منیر میگذارد و خاقان منصور از شنیدن این خبر مضطرب شده ایلچی بمعجل برق و باد باستراباد فرستاد و نشان همایون در باب استمالت مهر حالی منزلت ارسال داشت و در آن نشان سوگند یاد کرد که این توهم در خاطر اشرف علی خطور نموده و آنچه در آن باب بسمع شریف رسیده اصلا واقع نبوده و چون آن قاصد شرف ملازمت امیر نظام الدین علیشیر دریافت و نشان را بعرض رسانید مقرب حضرت سلطان در بحر حیرت افتاد زیرا که از آن قضیه اصلا خبری نداشت و احرام بارگاه عالم پناه بسته ده دوازده روز از استراباد بهرات شتافت و سعادت تقبیل بساط جلالت مناط حاصل کرده بی واسطه عرضه داشت نمود که آنچه میر حیدر بعرض رسانیده کذب محض و بهتان صریح است و هرگز این نوع سخنی بگوش من نرسیده بنابر آن میر حیدر ماخوذ و مقید گشت و امیر نظام الدین علیشیر از حکومت استراباد و تکفل امر امارت بمبالغه تمام استعفا نموده الحاح از حد اعتدال در گذرانید و خاقان منصور بملاحظه رضای خاطر امیر ستوده مآثر فرموده آن ملتمس را بعز قبول مقرون گردانیده و مقرب السلطانی بفراغ بال در وطن مألوف و مسکن معهود اوقات نموده و بواسطه ترک امارت و منصب روز بروز بر جاه و منزلت و تعظیم و حرمتش افزود تا کار بجائی رسید که خاقان منصور با و مکتوب مینوشت والقاب آن جناب به این عبارت مآب معالی ایاب بنده ارباب دین و دولت قدوه اصحاب ملک و ملت مؤسس الخیرات موفق المبرات رکن السلطنة و اعتماد الملک و الدولة الخاقانی مقرب الحضرة السلطانی نظام الحقیقة و الیقین میرزا علیشیر ضاعف الله توفیقه القصه بعد از آنکه امیر علیشیر از حکومت استراباد استعفا نمود دیگر امیر مغول جهة ایالت آن مملکت توجه فرمود

ذکر خواستگاری نمودن مخدره پرده عصمت بیگه میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان سعید از برای اختر برج شهریاری شاهزاده محمد معصوم

بسمع جاه و جلال رسید که شاهزاده میرزا الغ بیگ بن سلطان ابوسعید را پس پرده عصمت مخدره ای دارد که مهر از دیدار عارض آفتاب کردارش همه چشم گردیده و از شرم رخسار فیض آثارش مهر منیر نقاب سحاب بر روی کشیده و سرو سهی از رشک رفتار و قامت خوش خرامش پای در گل و بنفشه مشکین از غیرت زلف سیاهش بغایت منفعل و دو چشمش آهوی مردم شکار و دو ابرو در سر فتنه روزگار زمین بسان گیسوی عنبر لعبت و دل و بخت افتاده و دو شب لبش رشته در جب جان گشته زه و دهانش بر آن نیز بسته گره و خاطر همایون مایل بآن شد که آن پری چهره را در حباله نکاح ازدواج شاهزاده معصوم رساند و بواسطه آن وصلت میرزا الغ بیگ را مفتخر و مباهی گرداند بنابر آن قاصدان سخندان با تحف و هدایای فراوان جهة تمشیت آن مهم نزد الغ بیگ میرزا فرستاد و ایشان بعد از طی منازل قطع مراحل در کابل شرف ملازمت آن پادشاه عالیجاه دریافته بعبارت لایق ادای رسالت نموده و زهره برج سلطنت و جهانبانی را برای دری درج خلافت و کشورستانی خواستگاری فرمودند میرزا الغ بیگ آن ملتمس را بعز اجابت مقرون گردانید و براق مهد علیا با بشارت جلیله مبذول داشته در باره ایلچیان اصناف انعام و احسان بتقدیم رسانید و در اوایل سنه خمس و تسعین و ثمانمائه محفه زرنگار آن مخدره عفت شعار را بجنیبی که دیده گردون سپهر در نظاره آن حیران مانده و عظمتی که بر جبین روشن ضمیر جهة دفع اصابت عین الکمال آیت و ان یکاد بر زبان رانده بجانب خراسان روان کرد چون خبر قرب وصول آن دختر قمر سیر بدار السلطنه هرات رسید خاقان والا گهر جهة ترتیب طوی آئین بستن شهر و کوچه فرمان فرمود امرا و ارکان دولت بسرانجام اسباب جشن و سور و ضروریات ایام نشاط مشغول شدند و در باغ جهان آرای یراق نگار کرده ابواب فرح و شادمانی بر روی کافه صغار و کبار طبقات انام گشودند و ارباب صنایع اصناف بدایع بظهور آوردند و از پل مالان تا باغ جهان آرای کوچها و بازارها را آئین بستند و چهار طاقها برافراختند تمامی دیواران و دکاکین را بدیبای چین و مخمل و اطلس خطایی و پارچه زربفت رنگارنگ آراستند و انواع نفیسها بصندوق پیوستند که تقریر چگونگی آن از بیان عاجز است و تحریر کیفیت آن از استطاعت قلم و زبان متجاوز و اکثر مخدرات شبستان حرم خلافت و جهانبانی نثارها ترتیب کرده در تختهای گوهر نگار نشسته باستقبال شتافته و دوازدهم ماه ربیع الاول سنه مذکوره در سر پل مالان بآن مهر سپهر شهریاری ملاقات نموده از جانبین شرایط کشیدن پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و آن مقدار زر و گوهر نثار کردند که قافله از مرحله جهان رخت نیست و دست عنایت بخشنده کارساز ابواب غنا بر روی فقرا و مساکین بگشاد و همان روز از پل مالان متوجه باغ جهان آرای گشته در تمامی آن راه که زیاده از یک فرسخ بود آواز و طرف مغنیان خوش آواز و سازندگان نغمه پرداز بنوای رود و سرود و صدای چنگ و عود اداء تهنیت مینمودند و در هر چند قدم امرا و ارکان دولت خاقان منصور و شاهزاده محمد معصوم نقود موفور و اجناس نامحصور نثار عماری زهره اوج عالم میکردند و با این ترتیب و آئین او را بباغ جهان آرای رسانیدند و قضات و علما و اشراف و فضلا در مجلس همایون نشستند و بمقتضای شریعت آن دو شاهزاده حشمت قرین را با یکدیگر عقد بستند و چون نشاط تقدیر پرده زر دوزی از پیش روی عروس شبستان آسمان برگرفت ماه و مشتری در حجله نیلوفری اغاز دلبری کرده

کرده مقارنه سعد بدین صفت میسر پذیرفت شاهزاده محمد معصوم به خلوت خانه خاص خرامید و آن قمر پیکر زهره جبین را در بر کشیده کام از وی حاصل گردانید و روز دیگر که فراشان قضا و قدر شامیانه زر نگار آفتاب را در فضای بزمگاه سپهر اشتباه بر افراختند و از فروغ طلعت خورشید عرصه ربع مسکون را منور و مزین ساختند روز دیگر که بزمگاه سپهر گشت روشن ز نور طلعت مهر خاقان منصور در خرگاه سپهر اشتباه در طوی خانه بر تخت بخت نشسته مجلس انس و بزم نشاط چون جبین خورشید قرین شاهزادگان عظمت آیین آرایش یافت و فروغ جامهای شراب ارغوانی و شعشعه رطلهای راح ریحانی بر صفحات چهره همگنان تافت و آفتاب عارض ساقیان سیمین ساق آن محفل را انور و صفا بخشید و نغمات دلفریب مطربان خوش آواز حضور و سرور باده پرستان را زیاده گردانید چو گلگون گشت از می روی ساقی نماند از هوش مستان هیچ باقی مغنی از نوای روح پرور برقص آورد گردون را در مدور طباخان چرب دست و خوان سالاران شیرین زبان اغذیه لذیذه و مطعومات لطیفه از هرچه در حوصله گنجد و قرون و آنچه با حافظه دایره احتمال در آید بیرون از فاکهه مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون بکشیدند و فایده جوع از معده خاص و عام انام بر وجهی که رجوع ممکن نبود منکو چانیدند ز جنس خوردنیها هرچه خواهی ز مرغ آورده حاضر تا بماهی و برین نهج چند روز بساط عیش مبسوط بود و خاقان منصور در بزم خرمی و دست کامی نشسته بلوازم جشن و سور قیام مینمود و چون از آن کار فراغت یافت بطی بساط و مناهی ملاهی اشارت کرده ابواب تقویت شریعت حضرت رسالت پناهی گشوده

گفتار در عصیان نمودن امیر مغول از جاده مستقیم و مخالفت نمودن سپهر آیین جهت خواجه فخر الملت والدین سابقا خامه وقایع نگار تقریر آن زبان گشاد که چون امیر علیشیر از ولایت استراباد استعفا نمود خاقان منصور بار دیگر حکومت آن مملکت را به امیر مغول که در جرجان بامر فرمان فرمایی اشتغال داشت رجوع نمود و فی شهور سنه خمس و تسعین و ثمانمائه حکم همایون صادر شد که جناب عالی ایاب سیادت پناه امیر خلافت مصیر شاه بدر چون انجاب حسب مثال لازم الامتثال بدار السلطنه هرات رسید بنا بر سعایت بعضی از اهل شرایط در قلعه اختیار الدین مقید و محبوس گردید آنگاه فرمان خاقان عالیجاه نفاذ یافت که امیر محمد آل عباسی و امیر سلطان احمد کابجی و امیر درویش محمد بوجی باستراباد شتافته بضبط مهمات خواجه فخر الدین پردازند و اولاد و اقربا و وکلای آن جناب را مواخذه و مقید سازند و امرای عظام بجرجان رفته امیر مغول دو سه روز در مشت آنهم با ایشان موافقت کرد آخر الامر بواسطه تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی عصابه عصیان و نافرمانی بر پیشانی بسته و بخواجه شمس الدین بلخی و بعضی دیگر از اقربا و اتباع خواجه فخر الدین در ساخت و گرفتاران را از بند تکبند نجات داده بدست بشیری ارباب فتنه و فساد بر گشاد و عالیجناب سیادت مآب نقابت قباب سید کمال الدین حسین را که بعلو نسب و طهارت حسب اتصاف داشت و بگزاردن حج اسلام فایض شده هشتاد و چهار مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود بدرجه علیه شهادت رسانید و خواجه شمس الدین کرد را که صاحب دیوان امیر نظام الدین علیشیر بود و در آن اوان بضبط سرکار خاصه شریف آن جناب اشتغال داشت از عقب سید کمال الدین پابسته دام اجل ساخت امیر محمد امین در قفا چون این حال مشاهده نمود از دار الفتح استراباد متوجه هرات گشته کیفیت حال عرضه داشت نمود خاقان منصور از کیفیت حال عرضه داشت وقوف یافت خاقان منصور از کفران نعمت امیر مغول تعجب نموده زمام سلطنت استراباد را در قبضه اقتدار شاهزاده کامکار بدیع الزمان میرزا نهاد و آنحضرت روی توجه بآن صوب آورد و امیر مغول بجانب عراق و آذربایجان گریخت در سنه ست و تسعین و ثمانمائه سلطان یعقوب میرزا او را منظور نظر عنایت و التفات گردانیده در سلک امرای عظام انتظام داد و بعد از آنکه امیر مغول چند ماه در ظل تربیت میرزا بایسنقر بسر برد در روزی که شاهزاده را با بعضی از اعادی دولت مقاتله اتفاق افتاد قصد کرد که قدم در طریق بیوفایی نهاده بمخالفان پیوندد و اما در وقت تسویه صفوف وخامت کفران نعمت شامل حال آن نکوهیده افعال گشته صوفی خلیل که رانق و فاتق مهمات میرزا بایسنقر بود کیفیت عزیمت او را استماع نموده در ساعت آن نمک حرام را پیش خود طلبیده بضرب عنقش فرمان داد زخمه گر سلک سر افکنده

گفتار در تقریر و مواخذه کردن خواجه مجد الدین محمد خواجه نظام الملک را در آن وقت که خواجه مجد الدین محمد در کمال استقلال بتمشیت مهمات ملک و مال می‌پرداخت اگرچه خواجه نظام الملک چند گاه در متابعتش روزگار گذرانید آخر الامر مانند ماهی در شبکه اضطراب افتاده عریضه در باب شکایت خواجه مجد الدین محمد نزد خاقان منصور فرستاده بحضرت بنا بر التفات عنایت آن صحیفه را بجنسه تسلیم معتمد السلطنه نموده چون پرتو شعور خواجه مجد الدین محمد بر مکر و تدبیر خواجه نظام الملک افتاده بکلی همت بر دفع شر او مقصور داشت جمعی از اشرار عمال را بتقریر او اغوا نموده ایشان در مقام قیل و قال آمده و بعدم اشفاق پادشاه مدعی علت شده خواجه نظام الملک مع اولاد و اتباع و اشیاع مقید و مواخذ گشت و محصلان بهرام صولت آن جماعت را در شکنجه تعذیب کشیده خواجه را چند مرتبه زلال و اهانت بکرور و رها بسوی بلده هرات قید کردند و چون ایذاء و اضرار خواجه آصف شعار از حد اعتدال در گذشت تمامی جهات متملکات اتباع او بخواه و وجوه برات داران گشت خواجه مجد الدین محمد ترحم کرده اشارت فرمود تا بند از پای خواجه نظام الملک برداشتند و او را مطلق العنان گذاشتند مقارن این حال نایره رشک و حسد در کانون درون امرا و ارکان دولت اشتعال کرده باهم اتفاق نموده و قواعد عهد و پیمان بانواع ایمان موکد ساختند که خواجه مجد الدین را از دخل در امور سلطنت مانع آیند و این حدیث بسمع خواجه معتمد السلطنه رسیده بخاطرش خطور کرد که چون دست از سر انجام مهمات سلطنت سلطانی باز دارد محتمل است که نوئینان عظام و مقربان بارگاه سپهر احتشام نوبت دیگر خواجه نظام الملک را بر سریر وزارت نشانند و خواجه نظام الملک را در خلوت طلبیده گفت که من کرت دیگر ترا بر مسند وزارت متمکن میگردانم و زمام قطع و فصل و رتق و فتق مهمات دیوانی در قبضه درایت تو منهم بشرط آنکه لوازم عهد و پیمان در میان آری که من بعد به مخالفت و عصیان من نپردازی و بر جاده خدمت و متابعت ثابت قدم بوده با مخالفان و دشمنان من طرح موافقت و یکجهتی نیندازی خواجه نظام الملک این معنی را فوزی عظیم دانسته بطریق مسطور با خواجه مجد الدین بیعت کرده و اساس معاهده را بتقسیم مستحکم ساخته روی بسر انجام مهام وزارت آورد و هم در آن ایام بوضوح پیوست که حاکم بلخ امیر نظام الدین درویش علی کوکلتاش بسبب آنکه خواجه مجد الدین محمد نسبت به برادر امیر نظام الدین علیشیر طریق خلاف و عناد مسلوک میدارد بوقت مجال بهنگام فرصت در مجلس اشرف همایون زبان بطعنش گشاده و محاسن افعال ملازمان امیر صافی ضمیر ستوده خصال را بصورت مقابح اعمال

بلوح ضمیر پادشاهی نگار رد خیال عصیان نموده مکاتیب اخلاص آثار نزد سلطان محمود میرزا روان فرمود بنا بر علی هذا حضرت اعلی صلاح مملکت در آن دانست که خواجه مجد الدین محمد خوافی
در مهمات سرکار سلطنت دخل ننماید و پیش از آنکه مهم باضطراب انجامد از روی احتیاط از اشتغال ملک و مال استعفا نماید و هم برین جمله قرار گرفته خاطر شده بود آن خواجه سرافراز از مناصبی
که داشت معزول گردانید و در روز عزل صد هزار دینار کپکی انعام فرموده لباس طلادوز و غیره پوشانید و خواجه نظام الملک باستقلال در سرانجام امور ملک و مال دخل کرد و خاقان منصور
روی توجه بجانب قبة الاسلام بلخ آورد **گفتار در سرکشی کردن امیر درویش علی برادر امیر کبیر نظام الدین علیشیر در قبة الاسلام بلخ و رفتن خاقان**
بدان صوب چون امیر نظام الدین درویش علی بکرات و مرات از ثقات استماع نمود که اعتبار و اختیار خواجه مجد الدین محمد بمرتبه رسیده که اصلا برادرش امیر نظام الدین علیشیر در هیچ مهمی دخل
نمی نماید بلکه در هر مهمی مقرب الحضرت که دخل میکند او جانب نقیض گرفته انواع عناد میکند اندیشید که اگر چندگاه حال برین منوال باشد شاید که عزل خدام امیر علیشیر تقلبا سرایت کرده از
حکومت معزول شود لاجرم خاطر بر آن قرار داد که خاقان منصور را متنفر سازد که اگر دست خواجه مجد الدین محمد را از دامان عروج جاه امرای معدلت پناه کوتاه نگرداند مهم منجر بسلوک طریق
خلاف خواهد بود آنگاه در باب اخراج ابراهیم حسین میرزا که در آن اوان در بلخ حکومت داشت تدبیر کرده فرمود تا مهر بابر را که سند دو نشانی در باب طلب شاهزاده در قلم آورده با مهر
توشیح ساخت نزد آنحضرت فرستاد میرزا ابراهیم حسین تصور فرمود که آن نشان از مکمن عنایت خاقانی صدور یافته بنا بر آن عنان توجه بطرف دار السلطنه هرات تافت و بعد از آن
میان سلطان محمود میرزا و امیر درویش رسل و رسایل آغاز آمد شد کرد و چون ابراهیم حسین میرزا بپایه سریر اعلی رسید و کیفیت حال و عذر امیر درویش علی آنچه گذشته بود خاطر نشان خاقان
منصور ساخت و معروض داشت که قبل از آنکه میان او و سلطان محمود میرزا رابطه موافقت استحکام یابد بهیچ وجه اهمال نباید داد لاجرم فرمان صادر شد که امرای عظام [illegible]
آوردن لشکر اشتغال نمایند و در آن اثنا روزی از غایت خلاف امیر درویش علی چون ملال در خاطر داشت بعضی از خواص را مخاطب ساخت و بزبان الهام بیان گذرانید که عجب حالتیست که با وجود
اینهمه حقوق تربیت و عنایت که ما را در ذمه درویش علی ثابت است طریق کفران نعمت مسلوک داشته داعیه سرکشی دارد و چون بعضی از اهل فساد بعرض رسانیده بودند که امیر درویش علی
بموقوف برادرش امیر علیشیر نسبت بخاقان منصور مقرب الحضرت نیز در آن مجلس اندک شکایتی ظاهر ساخت و آن سخن آن جناب بپایه سریر اعلی رسیده گفت و شنود را معلوم نموده
بغایت متأثر و متغیر گردید و مقارن این حال خواجه غیاث الدین محمد که ذکر بفرط کیاست و کمال فهم و فراست بی نظیر روزگار بود و پیوسته بصیقل کلمات عنبر آمیز مطایبات فرح
انگیز زنگ ملال از مرآت خاطر همایون میزدود پیش آمد گفت شما سجیه بیادبی این غلامک گستاخ را این قدر الم بخاطر راه ندهید من شرط کردم که همین لحظه بجانب بلخ رفته علی اسرع الحال او را
با سلاسل و اغلال بخدمت میرسانم خاقان منصور از شنیدن این سخن خندید و افتاده خواجه غیاث الدین محمد را اجازت رسالت بلخ فرمود و همان روز بر جناح استعجال متوجه ملاقات امیر
درویش علی گشته بعد از اندک زمانی رایات نصرت آیات بدان صوب در حرکت آمده کوچ بر کوچ مرغاب شکافته از آنجا متوجه تخت خاتون شد و خواجه غیاث الدین چون ببلخ رسید امیر درویش علی را
بر اندیشه که کرده بود ملامت نموده از وخامت کفران نعمت تخویف فرموده بعنایات خاقانی امیدوار گردانید و آن جناب را از اظهار خلاف ندامت بی نهایت دست داده در صحبت خواجه غیاث
الدین محمد باستقبال موکب ظفر مآل روان گشت و چون لشکر چهار فرسنگی اردوی همایون رسید خواجه یکروز دیگر در تخت خاتون رفته امیر درویش علی را ببارگاه همایون درآورد تا شرف تقبیل
انامل فیاض دریافت و معاهد معهود در سلک عظم بوستان منتظم شد و چون دو سه روزی ملازمت نمود و غبار انفعال که داشت بزلال مراحم پادشاهانه فرونشست التماس کرد که خاقان منصور
بدان جانب تشریف حضور ارزانی داشته در بزم عیش و نشاط نشسته همت بر استیفای لذات گماشت و امیر درویش علی از اسباب تجمل و تکلف آنقدر حاضر گردانید که دیده بینندگان از نظاره آن خیره گردید
از اطعمه و اشربه فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون در آن مجلس چندان بود که کیفیت کمیت آن از شرح نتوان نمود و جناب امارت مآب در آخر صحبت نقود نامعدود و نیز بنظر درآورده تمامی خیمه و خرگاه
و قبه و بارگاه و اسباب مجلس با فرشهای ابریشمین و اوانی چینی و زرین و سیمین پیشکش کرد و تحفه این نیکوخدمتی موقع قبول یافته حضرت خاقانی نسبت بآن جناب لوازم التفات و عنایت بجای آورد
آنگاه خاقان خجسته جاه کوچ بر کوچ متوجه بلخ گشت و بعد از وصول چهارباغ امیر مزید ارغون که در ظاهر آن بلده است از مقدم همایون مزید حضرت و نضارت یافت و از بستان قشلاق در آن
مکان اتفاق افتاده خیال یورش حصار شادمان در خاطرش افتاده لاجرم ایلچیان تسرع جهة اجتماع لشکرها بجانب امیر ذو النون ارغون و سایر امرای ولایات روان گشتند و باندک زمانی سپاه
بسیار بمعسکر همایون حضرت نصرت شعار جمع آمدند سپه شد بدرگاه خود انجمن که هم باگهر بود و هم تیغ زن **گفتار در عازم شدن خاقان منصور بجانب حصار شادمان**
بتسخیر ملک سلطان محمود و از انجا مراجعت بصوب قندز نمودن در اول فصل بهار که ساحت چمن از هر روی بطرف بساتین و کنار جویبار نهاد و بلبل بی تحمل بعشق سلطان
گل گرفتار گشته رخت شکیبائی بباد فنا داد خاقان منصور عزم تسخیر ملک سلطان محمود میرزا جزم فرموده امیر نظام الدین علیشیر را در بلخ گذاشته با سپاه موفور و ابهت نامحصور در منزل بابا شاهو
نهضت فرموده بعرض سپاه ظفر دستگاه مشغول گردیده و در آن روز بنا بر افساد امیر علی درویش مواخذ شده و خاقان منصور در مصحوب جمعی از اهل اعتماد بجانب بلخ باز گردانید تا در قلعه آن
بلده مقید دارند آنگاه رایت نصرت پناه عازم ترمذ گشت و غبار مراکب تیزرو دامان ایوان فلک در گذشت و چون سلطان محمود میرزا برین معنی وقوف یافت با لشکر تنگدل از جوش و از حصار
شادمان بیرون آمده بجبال جغانیان تحصن جست و خسرو شاه از قندز پیش خود طلبیده برادرش امیر ولی و پیر ولی را بمحافظت آن بلده مقرر ساخت و چون قصبه ترمذ از فر نزول خسرو جمشید
رشک افزای سپهر فیروزه رنگ گشت سلطان اویس و میرزا جهانگیر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس از آب گذشته و تا حصار عنان یکران باز کشیدند و اموال متوطنان آنجا را تاراج کرده و شتابان
باز گردیدند آنگاه خاقان عالیجاه خواست که از آب عبور نموده بصوب معسکر سلطان محمود میرزا توجه فرموده قدم در میدان مقابله و مقاتله نهد و حسام خون آشام از نیام کشیده اعادی دولت قاهره را از جام
انتقام جرعه دهد چون آنحضرت بسبب مرض نقرس وجع المفاصل مجال سواری نداشت امیر ولی در قندز رایت خلاف و عناد برافراشت امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس مانع نهضت رایات

همایون شد و گفت دشمن را در عقب خود گذاشتن از رعایت طریقه حزم بیرون و بسعادت بسمت خسروشاه که در قندز منتظر فرصت نشسته گذرهای اموی را محافظت خواهد نمود و در وقت
مراجعت عساکر نصرت مآثر را از عبور مانع خواهد آمد بنابر آن خاقان منصور در باب مضای این عزیمت متردد گشته تا کار امری دست داد و اصابت رای امیر محمد بوضوح پیوست
و حرکت رایت نصرت آیت بجانب قندز اتفاق افتاد و پیش از این اتصال آنکه امیر ذوالنون شجاع الدین ارغون بموجب فرمان همایون از طرف زمین داور متوجه ملازمت خاقان منصور
بود بعد از نهضت آن حضرت از بلخ با فوجی از سپاه تیز جنگ بان بلده رسید از غایت غرور و پیش از آنکه تتمه سپاه هزاره و نوکودری بدو پیوندند با شصت نفر از دلیران جلادت آثار رو بدینک
نهاده و خبر توجه و قلت لشکر امیر ذوالنون بقندز رسیده امیر علی با هفتصد مرد مکمل مسلح سر راه بر آن جناب بگرفت و امیر ذوالنون بعد از وصول بدان جا از کثرت عدد دشمن نیندیشید و بسمع
رزم و پیکار گردید و هر چند جمعی از دولتخواهان گفتند که چون مردم ما در غایت قلت اند با این سپاه رزم خواه قدم در میدان قتال نباید نهاد و این سخن بکانی نرسید آن شیر بیشه شجاعت تیغ
انتقام آخته بر قلب لشکر امیر ولی تاخت و در حمله اول جمعی را قتیل و جریح گردانیده بر خاک خذلان انداخت اما چون عدد بسیار بودند ملازمان امیر رستم نشان فرار بر پیکار اختیار کردند و سپاه قندز
آن جناب را در میان گرفته تهوری زخمی بر سرش زد چنانچه از پشت زین بر روی زمین افتاد و سایر قندزیان هجوم نموده او را دستگیر کردند و امیر ولی صید مطلوب را در دام خود گرفتار دیده
عنان بصوب قندز گردانید و جراحان طلبیده بمعالجه زخم امیر ذوالنون اشارت فرمود و چون این خبر بعرض خاقان رسید خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافت که نخست بظاهر قندز شتافته
مهم برادر خسروشاه را فیصل دهد و بعد از آن بدان رو سلطان محمود و لاجرم اردوی کیهان پوی از آهنگ کوچ کرده متوجه قندز گشت بعد از طی منازل بظاهر بلده رسیده کنار آب نیکی مضرب
سرادقات سلطنت و اقبال گردید و عساکر ظفر مآثر قندز را در میان گرفته در برابر قلعه مقابل سرکوب ساختند و در اکثر ایام از آن زمان که ترک عالم افروز خنجر از نیلگون حصار گردون
تیغ زرنگار از نیام مشارق بر میکشید تا وقتی که سپهر سیمین هلال بر سپهر ظاهر و هویدا میگردید دلاوران لشکر منصور بپای جلادت نزدیک بخندق رسیده صف قتال می آراستند و مردم شهر بر زبر
برج و باره از سر جان که متاعی است بس گران برخاسته تیر دلدوز و ترک بر تارک سرکشان میدوختند و پیکان خاراگذار شعلات جان سوز در فضای هوا می افروخت غرش کمان رعد
صدای ترک بگوش هوش بد دلان میرسانید و تیر ران مانند خون شریان سریان کرده جان را از آمیزش تن میرهانید زبان پیکان تیر بسی چون تگرگ / بهر گوشه برخاست طوفان مرگ
ز غریدن کوس خالی دماغ / نهان گشت از دیده روشن چراغ / و چون سلطان محمود میرزا جهت خاقان منصور را از آهنگ معلوم نموده قصه محاصره و محاربه قندز را شنود دو هزار سوار
از دلیران و کارزار محاربه آن جناب نامزد کرده سرداری آن سپاه بمحمد ایلچی بوغا که از سایر امرای حصار بمزید جلادت و مردانگی امتیاز داشت مفوض گردانیده او را فرمود که بر لشکر ظفر اثر خاقان منصور شبیخون
زده دست برد نماید محمد ایلچی بوغا متکفل این خدمت شده در غایت سرعت قدم در راه نهاده و از معبر غیر مشهور از آب آمویه عبور نموده نیم شبی در کنار اردوی همایون رسید چون لشکریان موکب
گردون مراتب بموجب فرمان خاقان فریدون فر نزدیک یکدیگر فرود آمده بودند و خیمه ها را طناب بطناب کشیده محمد ایلچی بوغا نتوانست که بمعسکر فیروزی اثر در آید خیال آنکه هر گاه سورن
اندازد شاید جمعی از عساکر نصرت مآثر قدم در میدان مقاتله و مقابله نهند و بدان جهت تفرقه در اردو وقوع یابد غار فریاد کرد و چون آواز سورن بسمع خاقان صف شکن رسید فرمود که تواچیان
جار بامرا و بهادران رسانیدند که اصلا از خیام خویش بیرون نیایند و بفریاد و فغان معاندان توجه ننمایند و چون محمد ایلچی دید که فایده بر آن غوغا مترتب نمیشود دم درکشید و عنان ادبار
بصوب کنار آب گردانید بعد از آن خاقان منصور شاهزادگان کامکار و امرای سردار را مجتمع ساخته نظر التفات بجانب ابوالمحسن میرزا انداخت و آن شاهزاده سعادتمند را بانعام اسب کوه پیکر
هامون نورد سرافراز گردانیده فرمود که با سه هزار سوار تیغ گذار از عقب محمد ایلچی بوغا نهضت نماید و ابوالمحسن میرزا حسب فرموده روی بدان راه آورده شاه عالیجاه متعاقب سه چهار هزار سوار دیگر
ارسال داشت و ابوالمحسن میرزا در کنار آب بمخالفان خذلان مآب رسیده در ساعت دلیران موکب عالی با ایشان حمله آورده آتش قتال را التهاب دادند محمد ایلچی بوغا تاب مقاومت در خود ندید عنان بوادی فرار
گردانید و قصد کرد که در کشتی نشسته خود را از دریای جیحون بساحل نجات رساند و در محلی که قدم در سفینه نهاد تیر عمر فرسا از شست قضا گشاد یافته زورق حیاتش را غریق لجه فنا گردانید و نسیم فتح و ظفر از مهب
عنایت ایزد تعالی بر پرچم علم ابوالمحسن میرزا وزیده از اتباع محمد ایلچی بوغا قریب هشتاد نفر در کنار آب سر بباد فنا دادند و جمعی دیگر زخم پیکان قادر اندازان و دلاوران روی بعالم عقبی نهاده
دریای جیحون از خون کشتگان رنگ لعل بدخشان گرفت و ریگ هامون از بسیاری جثه آن زورگران کشتگان هیئت تپه پذیرفت و شاهزاده مظفر لوا ظفر زنده کامی دشمنان را با آتش قهر سوخته
در حضرت همایون با لوای فتح و فیروزی افروخته بمعسکر همایون معاودت نمود خاقان منصور مبتهج و مسرور گشته ابواب عاطفت و اشفاق بر روی روزگار شاهزاده بیش از پیش برگشود و چون
جمعی از مردم سلطان محمود میرزا را در نتیجه تقدیر اسیر و دستگیر شده بودند بخشید تا کنار آب نیکی کوچ فرموده در چهارباغ خسروشاه که بیرون قندز است منزل گزیده گریختگان معرکه محمد
ایلچی بوغا باردوی سلطان محمود میرزا رسیدند و نزد پادشاه بسعادت اشتمال بتحقیق انجامید که در منازعت خاقان منصور غیر ضرر فایده متصور نیست / هر که با فولاد بازو پنجه کرد / ساعد سیمین
خود را رنجه کرد / امیر بزرگ را که در آن زمان از سایر امرای خاقان بمزید جاه و جلال و افزونی حشمت و اقبال امتیاز داشت نزد خاقان منصور فرستاد و آن بزرگ سلک و ملتمس بمضمون کریمه
همایون وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما عمل نموده بپایه سریر اعلی شتافت و خاقان منصور مقدم شریفش را معزز و محترم داشت جناب مرتضوی انتساب شرایط
رسالت را برسانید و در باب تمهید بساط مصالحه بدایع الفاظ و لطایف معانی آراسته گردانید خاقان منصور بنابر کمال رأفت ملتمسات آن دودمان سیادت انتساب را بسمع قبول اصغا فرمود
و چنان مقرر شد که سلطان محمود میرزا صبیه صلبیه خود را که در پس پرده خلافت مستور بود در سلک ازدواج خواهرزاده خود حیدر محمد میرزا کشید و بدار السلطنه هرات فرستد و جلالة الاقتدار قندز را
و دست ایشان بدان رسیده بر سبیل پیشکش ارسال دارند و امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون را از قید غم نجات داده معزز و مکرم بپایگاه عالم پناه رسانند آنگاه مرکب گردون مراتب در
مستقر سریر جاه و جلال آرند و سلطنت مملکت حصار شادمان و ولایات بدخشان و قندز را بدستور معهود بمیرزا سلطان محمود گذارند و چون این خبر بهجت اثر بمسامع امیر خسروشاه

شاه رسید طنطنهٔ کوس بشارت بعشرتگاه سپهر رسانیدند فی الحال امیر شجاع و ذوالنون ارغون را از مجلس بیرون آورده خلع نفیسه پوشانیدند و بمراسم اعتذار و استغفار قیام نموده پیشکشهای لایق و منسوقات رایق مرتب ساختند و مصحوب جناب امارت مآب امیر محمد باقی که شوهر خواهر امیر خسرو شاه بود بدرگاه خاقان واجب الاجلال فرستادند آنحضرت امیر ذوالنون را منظور نظر مرحمت گردانیده فرمود و پیشکش فرستاده خلعت نفیس توابع سریر خلافت مصیر قیام نموده زبان نیاز بشفاعت امرای قندز بگشود و ملتمس ایشان مبذول افتاد امیر محمد باقی از انفعال اثر بار شرمساری شده و سر انفعال پیش افکنده روی بساط بوسی دریافت و پیشکش کشید پرتو انوار عاطفت خاقان بر وجنات احوالش تافت و دست عنایت خسروانه کسوت عفو و امان بر قامت قابلیت امیر محمد باقی پوشانید و جهت امیر ولی خلعت طلادوزی فرستاد و امیر باقی را بجامهٔ خاصه و کمر مرصع اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشتند و در آن ایام امیر بزرگ ترمدی با انعام اسب و زر و نفایس تبرکات دیگر بمقصد و سپاهی بعضی از ملازم روی بار دوی میرزا سلطان محمود در ولایت آورده در باب صلح مساعی جمیله بتقدیم رسانیده بود و آن پادشاه عالیجاه آنجناب سیادت پناه را مشمول انعام و احسان بیکران کرد و چون خاطر خطیر خاقان کشور گیر از انتظام امور قندز فراغت یافت عنان مراجعت بطرف قبة الاسلام بلخ تافت و شکار را ضمیر فیض آثار سر بر زد و امرا و لشکریان تمام صحرای قیلم خرم و سایبان را احاطه نمودند و چنانکه روانشده چند روز جانوران شکاری را راندند و در ترل باباشاه جرگه بهم رسانیده ده یازده هزار آهو و نخجیر جمع گشت شاه و امرای بزرگ عظام و امرای مریخ انتقام بر حسب اشارت خاقان گردون غلام نوبت در آن حکم فرموده تا از زخم تیر و تیغ و شمشیر خونریز شکاری بسیار بر خاک هلاک انداختند بعد از آن سایر لشکریان را مأمور ساخته تمامی آن جانوران را غرقه بخون ساختند و خاقان منصور بقبة الاسلام بلخ شتافت و حکومت آن بلده را بدر درج کامکاری حیدر محمد میرزا ارزانی داشت و امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ را جهت تمشیت مهمات آنجا در ملازمت شاهزاده گذاشته آنگاه رایات نصرت آیات کوچ بر کوچ متوجه مستقر سریر سلطنت شده کامکار و کامران از آب مرغاب عبور نموده و از پنجده گذشته بسعادت و اقبال در باغ جهان آرای نزول اجلال فرمود و بعد از آن باندک زمانی آثار تقدیر ایزد تعالی نیر هلال برج شاهزاده اقبال خاقان بهمال کشیده سلطان اویس میرزا چند ماه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده متوجه ریاض عقبی گردید خاقان منصور از وقوع این مصیبت محزون و متالم گشته امرا و ارکان دولت بلوازم تعزیت پرداختند و روح شریف شاهزاده را باطعام و ختمات کلام علام شادمان ساختند و از سلطان اویس میرزا یک پسر ماند محمد سلطان نام و مادر این پسر سلطان بیگم بنت خاقان منصور حالا آنشاهزاده با والدهٔ خود در قید حیات است و در ظل عنایت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر بسر میبرد

ذکر سر انجام مهمات دیوانی را خاقان کرام ناصر الدین در قبضهٔ اقتدار خواجه نظام الملک گذاشتن و خواجه مذکور در انتقام خواجه مجد الدین محمد کوشیدن

چون بسبب اتفاق امرا ابو الغازی سلطان حسین میرزا خواجه مجد الدین را از دخل در امور ملک و مال معاف داشت و زمام امور دیوانی و سر انجام مهام سلطانی بکف کفایت خواجه نظام الملک گذاشت و خواجه نظام الملک باعلی مدارج اعتبار و اختیار ترقی کرده قدم از مرتبهٔ وزارت برتر نهاد و روزی چند بمنصب اشرف دیوان اعلی مشرف شده بعد از آن در جرگهٔ امرای عظام مهر زد و دست تصدی در رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد مهمات ممالک محروسه قوی شده اکثر امرا و صدور و مقربان و ایشیکیان طوعا و کرها مراسم اطاعتش بجای می آوردند و وزرا در تحت امر و نهیش بسر برده و نشان در فرامین مطاعه لقبش را امین الدوله القاهره قلمی میکردند و فی الواقع بی تکلف خواجه نظام الملک بصفت علم و تواضع موصوف بود و نسبت بمشایخ و علما ارادت و اخلاص تمام ظاهر میکرد هرگز حاجب و دربان بر در خانهٔ خود نمیگذاشت و هر کس را مهمی پیش می آمد بی آنکه محتاج باشد پیش خواجه رفته حال خود را عرضه میداشت اولاد و امجاد خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عبد الملک جوان بودند بحسن صورت و سیرت آراسته و نهال وجود ایشان از صفات ذمیمه و صفات دنیه پیراسته و خواجه کمال الدین حسین بجودت طبع و حدت ذهن و سماحت بیان و طلاقت لسان موصوف و معروف بود و خواجه رشید الدین با وجود این اوصاف در میدان جلادت و سپاه گیری گوی مسابقت از امثال و اقران میربود و این دو برادر نامدار در زمان امارت و استیلاء پدر بزرگوار در سلک ایشیکیان مقربان خاقان عالی مکان منتظم بودند و همواره حاجات فرق انام بعرض رسانیده و مهمات خاص و عام سر انجام مینمودند چون تقرب و نیابت خواجه نظام الملک و اولادش درجهٔ کمال یافت بنابر آزاری که از خواجه مجد الدین محمد در خواطر داشتند دفتر عهد و پیمان او را بر طاق نسیان نهاده در پایهٔ سریر اعلی گاهی زبان بتفتیش میگشادند و محاسن افعال آن خواجهٔ ستوده خصلت و حمیده بصیرت را در صورت قبایح باز مینمودند و کمال تمول او را شرح میدادند و بحکم من یسمع یخل بعضی از آن سخنان در خاطر خاقان عالمیان جای گرفت و قواعد سلطانی نسبت بخواجه مجد الدین محمد سمت اختلال پذیرفت و در آن زمستان که خاقان در بلخ قشلاق فرموده منهی از اردوی همایون کیفیت تغیر مزاج انصاف شیمت را بخواجه مجد الدین محمد قلمی فرمودند و آنجناب متوهم شده در گوشهٔ خانقاه نزول کرده و بعد از آن با پیچه علم شاره حشم از آن مستقر جاه و جلال بجای دیگر توانداخت خواجه مجد الدین محمد خفیه با امرای شجاع الدین محمد برندق و مبارز الدین جهانگیر توسل جست و تحف و تبرکات نزد ایشان فرستاده و بالتماس در مقام معاونت آنجناب آمدند و چون خواجه نظام الملک از این معنی وقوف یافت تقریبات نیکخت و بقلم تیر بر لوح ضمیر منیر همایون بنگاشت که در یورش قندز امیر محمد برندق و امیر جهانگیر با سلطان اویس میرزا بیعت نموده بودند که هرگاه اختلال بمبانی قصر زندگانی خاقانی راه یابد او را بسلطنت بردارند و سایه سپهر خلافت و کامرانی را کان لم یکن انگارند و حال آنکه خاقان منصور از این پیوند و بسبب سخنان درشت که در اثنای یورش مذکور گفته بودند از ایشان بسیار در خاطر داشت و استماع قضیهٔ مذکور ضمیمهٔ رنجش گشته گرفتن امیر محمد و امیر جهانگیر را با خود مقرر گردانیده بود و چون این را امیر خواجه مجد الدین محمد از غایت دوراندیشی حمایت امیر محمد و امیر جهانگیر با اظهار عنایت جهانگیر صاحب تاج و سریر قانع نگشته بجناب فضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی رجوع کرد و آنجناب با خاقان کامیاب ملاقات فرموده بعبارت لایق معروض داشت که دخل خواجه مجد الدین محمد در مهمات پادشاهی مستلزم معموری ملک و خوشنودی رعیت و سپاهی است در این باب مبالغه نموده سخنان ارباب غرض را وقعی نباید نهاد و باید شنود خاقان منصور زبان قبول گشاده جناب مولوی آنچه گفته بودند شنود و بخواجه مجد الدین محمد پیغام

پیغام فرمود و خاطر خواجه اطمینان تمام یافته روز دیگر از منزل خیقاباباغ جهان آرای تشریف برده بوسیلهٔ امرای برلاس بعز بساط بوسی سرافراز شده بیست هزار دینار کپکی پیشکش کرده منظور فرمود و در مجلس اول سوء مزاج شهریار بر آنست نحو فهم شود از بیرون آمدن پشیمان گشت اما تن بتقدیر ملک قدیر نهاده روزی چند خاقان منصور و بعضی از امرا و ارکان دولت را ملازمت نموده سیم در آن هفته در آخر روز جمعه که حضرت خاقانی در چهار کوشک که حوض بزرگ باغ جهان آرای در بزم عیش و نشاط نشسته بود امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجدالدین محمد را طلب فرمود و امرای عظام را بمؤاخذه مصادره ایشان امر فرمود و امیر محمد علی اکه بمحصلی خواجه مجدالدین محمد مقرر شده بود آنجناب را گرفته بخانه خود برد و بعضی دیگر از اعیان آستان سلطنت نشان امیر محمد برندق و امیر جهانگیر را دستگیر کرده در قلعهٔ اختیارالدین بقید محبوس گردانیدند و امیر جهانگیر بعد از مدت پانزده روز از قید نجات یافت و دیگر پرتو عنایت خاقان منصور بر وجنات احوالش تافت و امیر محمد برندق مدت یکسال در حبس مانده بود و بعد از آن خاقان منصور او را مشمول نظر عاطفت ساخت و از قلعه بیرون آورده بانعام جامه و جبهٔ زردوزی و افسر نوروزی سرافراز گردانید و بدستور پیشتر بمنصب امیرالامرائی عنایت کرده در بارهٔ آن امیر عالی گهر لوازم الطاف و مرحمت بتقدیم رسانید اما خواجه مجدالدین محمد پس از چند روزی که در خانهٔ محمد علی اکه در بند بود خاقان منصور به پرسش او امر فرمود و میرزا سلطان احمد و امیر ناصرالدین عبدالخالق فیروزشاه و امیر احمد علی فارسی برلاس و امیر مبارزالدین محمد ولی بیک و خواجه قوام الدین نظام الملک و اولاد او و سایر امرا و وزرا و ارکان دولت و مقربان و یکجلیان در ایوان خانهٔ باغ جهان آرای نشسته امیر علی اکه خواجه مجدالدین محمد را با بند گران حاضر ساخت بعضی از نویسندگان بدنفس باغوای خواجه نظام الملک در آن مجلس زبان تقریر گشاده تعداد معایب خواجه مجدالدین محمد کردند و آنجناب بدلی قوی و املای فصیح تمامی سخنان بداندیشان را جوابهای نیک گفت و هرچند عدا سعی نمودند یک دینار یکمن بار بر وی ثابت نتوانستند کرد و خواجه نظام الملک عاجز گشته آخرالامر محمد عمر آبادی را که عملدار ساقط بود اشارت نمود که در پهلوی خواجه مجدالدین محمد نشست و آنجناب روی بامرا آورده گفت کسی را معارض من سازید که هم کفو من باشد اگر درشتی گوید از وی تحمل توانم کرد محمد عمر آبادی بزبان آورد که من از تو کم نیستم بلکه اصالت من زیاده هست زیرا که من حر الاصلم و مادر تو مملوک خواجه پیر احمد بوده است خواجه مجدالدین محمد از استماع این تشنیع شنیع بر خود پیچیده روی بارکان دولت که همه او در مقام عداوت بودند آورده گفت بآنچه مدعای شماست اعتراف نمودم که از معارضهٔ محمد عمر آبادی معاف دارید آنگاه بنابر اشارت امرا سطری چند نوشت مضمون آنکه آنچه در ایام اختیار من صدور یافته تنبیه واقع نشده و بکنایه خود اقرار دارم و امیر محمد علی توشکچی او را بمجلس برده خواجه نظام الملک باتفاق امرا و وزرا بپایهٔ سریر اعلی شتافت قید کیفیت خطی را که از خواجه مجدالدین ستانده بود عرض نمود و حکم حاصل کرد که بتحقیق جهات و متملکات آن خواجهٔ حمیده صفات پردازد و نواب و خواص او را در شکنجه تعذیب کشید و آنمقدار زر و جواهر و کتب نفیسه و اجناس شریفه و پارچه های حیوانی و اوانی و ظروف چینی و کلیمهای ابریشمین و خیمه های منقش رنگین ظاهر شد که هرگز در خزانهٔ خاقانی بهیچکس نگذشته بود و چون آن تحف و تبرکات بنظر خاقان منصور رسید بر زبان گذرانید که ما را اعتقاد بخواجه مجدالدین محمد چنان بود که هرگاه تحف نفیس بدست او افتد فی الحال پیشکش نماید و اکنون چنان معلوم میشود که با ما سر راستی نداشته خواجه نظام الملک چون این خبر شنود بعرض رسانید که با وجود آنکه تا غایت خواجه مجدالدین محمد را شکنجه نکرده ایم اینمقدار تبرکات بحصول پیوست غالب ظن آنست که اگر او را تعذیب نمایند در نزد او اشیاء نادره ظاهر شود خاقان منصور نخست باین امر رضا نشد آخرالامر بر طبق مدعای خواجه نظام الملک حکم فرمود که بدو ملاحظه نماید که آسیبی بجان او نرسد و جزم دانند که هرکس در قطع رشتهٔ حیات خواجه مجدالدین سعی نماید کشته خواهد شد خواجه نظام الملک و سایر دشمنان خواجه مجدالدین از این سخن فهم کردند که رای همایون متوجه است که نوبت دیگر خواجه مجدالدین محمد را ترتیب نماید لاجرم حیله اندیشیدند که او در خراسان مجال نماند کیفیت واقعه آنکه چون بر عیان خواجه مجدالدین محمد را فی الحال شکنجه کردند نزد ایشان بوضوح پیوست که دیگر چیزی نقد به از وی حاصل نمیشود کس نزد او فرستاده گفتند اگر تو متقبل شوی که در عرض چند ماه مبلغ کذا بدیوان اعلی فرود آوری ترا مطلق العنان میسازیم آنگاه در باب سرانجام آن وجه طریق امداد و معاونت مرعی میداریم و خواجه مجدالدین محمد مخلص خود را منحصر در قبول این سخن دیده طبق مدعای اعادی بتقدیم رسانید و از بند نجات یافت اما هم در آن هفته نظام الملک و جمعی تقبل را بتحصیلات نوشته نموده جمعی از غلطهای اتراک شاگرد پیشه تنخواه نمود خواجه آنکه سرانجام آن وجه مقدور خواجه نبود و هم بی ناموسی سرایت بیکر دیگر کرت دیگر در گوشه مختفی گشت و براق زمین حجاز کرده مصحوب طایفهٔ از مردم ترک همراه شده براه بیابان کرمان پوشیده و پنهان رفت و هم در آن سال امیر نظام الدین درویش حضرت حج یافته بجانب حجاز توجه فرموده اما خواجه مجدالدین محمد چون بمنزل تبوک رسید فی ذی القعده سنه تسع و تسعین و ثمانمائه داعی حق را لبیک اجابت گفته متوجه ریاض جنت گردید و امیر درویش بگذاردن حج اسلام فایض شده قرین صحت و عافیت بهرات رسیده و نوبت دیگر بمسند عزت امارت تکیه زد چنانچه مرقوم قلم مجعه شیم خواهد گشت انشاء الله تعالی

ذکر فرستادن خاقان منصور میرزا بدیع الزمان را بایالت ولایت جرجان و نجات یافتن خواجه فخرالدین احمد بیکی از حبس

چون زمام ایالت ولایت جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان بمیرزا بدیع الزمان تعلق گرفت شاهزادهٔ عظمت توام بترتیب اساس آبادانی آن ولایت صفت ارتفاع پذیرفت حکام ممالک مازندران باستماع رسل و رسایل و پیشکشهای لایق باستان سلطنت آشیان فرستادند و جبههٔ اخلاص خود را بر طبق عرض نهاده بسلوک طریق اطاعت و انقیاد مجد شدند و میرزا بدیع الزمان بساط نصفت و معدلت پرداخته تدارک اختلال که در وقت مخالفت امیر مغول واقع شده بود و قیام نمود و بدست معدلت ابواب انعام و احسان بر روی رعایا بل جمهور برایا بگشود و امیر شمس الدین محمد عباسی را از پایهٔ سریر اعلی طلبیده بمنصب امیرالامرائی و اختیار ملکی و مالی و جزئی و کلی را بوی داد و زمام وزارت و صاحب دیوانی بکف کفایت خواجه شمس الدین محمد امین بن خواجه معزالدین شیرازی نهاد و مهم صدارت و پیشوائی ارباب عمایم بدستور معهود بسید نظام الدین سلطان احمد بن امیر برهان الدین خاوندشاه مفوض گشت و چون سپهر دو رو باطوار دولت سلاطین آق قوینلو راه یافته بود بسیاری از امرا ترکمان التجا بشاهزاده آورده علم شکوهش بایوان کیوان برگذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا بتحریص امرای آذربایجان فی شهور سنه تسع و تسعین و ثمانمایه بقصد تسخیر آن ولایت کمر از استرآباد بیرون شتافت اما کاری از پیش نرفت بر گردید و چون که استماع نمود که جانب دارالملک

جرجان شتافت از جملهٔ عظام امور که در زمان سلطنت بدیع الزمان میرزا در استراباد دست داد یکی آنکه عالیجاه معالی دستگاه خواجه فخر الدین احمد نیکی از حبس قلعهٔ اختیار الدین نجات یافته بوطن مألوف شتافته بود و برادرش خواجه شمس الدین محمد را فرمان صدور یافت که مؤاخذ گشتند و شربت شهادت چشیدند و چون خلقی کثیر از مردم جرجان در زمان دو خواجه عالیشان برفاهیت و جمعیت بازبسته بودند درسلک جمعیت متوطنان آن ولایت سمت اختلال پذیرفت و ولد ارشد خواجه شمس الدین محمد یعنی حضرت مملکت پناهی معدلت دستگاهی خواجه سیف الدین محمد مظفر بخراسان رفته منظور نظر عنایت مظفر حسین میرزا گشت و درسلک امرا انتظام یافت و در اندک مدتی از شامت خون ناحق شامل حال امیر محمد امین عباسی شده بعرض خاقان منصور رسید که جناب امارت مآبی پیوسته میرزا بدیع الزمان را بدآموزی کرده بسلوک طریق مخالفت ولایت میفرماید و ترتیب آلات رزم و پیکار پرداخته داعیه دارد که ابواب فتنه بر روی اهالی دیار خراسان گشاید بنابر آن فرمان واجب الاذعان بنام میرزا بدیع الزمان صادر گشت که امیر محمد امین را بند کرده بدرگاه عالمپناه فرستد و شاهزاده در امتثال آن مثال یکدو روز اهمال نموده آخر الامر بموجب استصواب مردم خاص که اعتبار امیر محمد امین بر وفق مزاج ایشان نبود دیگر فتن جناب امارت مآب فرمان فرموده حسین قلی چغتای بموجب فرمان عمل نموده بندی گران بر پای امیر محمد امین نهاد و در مصحوب خود گردانید متوجه دار السلطنه هرات گشت چون خاقان منصور خبر آوردن محمد امین شنود نشان بنام حسین قلی چغتای فرستاد که سر او را از تن جدا کرده بپایهٔ سریر اعلی فرستد و این نشان در رادکان بامیر حسین قلی رسیده حسب الحکم آن امر را بتقدیم رسانید میر نظام الدین علی شیر در تاریخ رسیدن سر امیر محمد امین بهرات این بیت درسلک نظم کشیده ظالمی را آتشه سوی شهر آوردند سر انجه آوردند قتلش را همان تاریخ بود و چون خبر قتل امیر محمد امین رسید خواجه شمس الدین محمد بنابر وفور اتحادی که نسبت بجناب امارت مآبی داشت متوهم شده علم عزیمت بلکه هزیمت بصوب قندز برافراشت و وزارت سلطان بدیع الزمان میرزا من حیث الاستقلال بصاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین مفوض گشت مقارن این حال رایات همایون فال خاقان بیهمال بجانب حصار شادمان در حرکت آمد و سلطان بدیع الزمان میرزا بسمرقند متوجه کنار آب شد بفضل الله تعالی بنه گفتار در

وفات سلطان احمد میرزا در سمرقند و عزیمت نمودن خاقان منصور بصوب بلخ و از آنجا بجانب حصار شادمان

درین نوبت که صورت پرستی نهد بر هر کس نوبت کوس مستی زمستان اهرمن رخت ار ببندد زتاثیر بهاران گل بخندد گر از کرده ان نکرده نور خورکم نگیرد رونق بازار انجم مصداق این سیاق آنکه سلطان احمد میرزا که پسر بزرگ سلطان سعید میرزا بود در بلدهٔ فاخرهٔ سمرقند سلطنت مینمود در غرهٔ ذی القعدهٔ سنهٔ ۸۹۹ از دار غرور بسرای احد سر رحلت کرده میرزا سلطان محمود از حصار علم نهضت افراخته سمرقند را بحیز تسخیر در آورده در ماه محرم سنهٔ تسعمایه از بادشاهی عالیجاه سر درگذشت و پسر رشیدش بایسنقر میرزا در سمرقند پادشاه فرمان فرما گشت و برادر خود میرزا سلطانعلی که داعیهٔ مخالفت داشت گرفته میل کشید بسبب جهالت شخصی که مباشر آن امر شنیع بود آسیبی بنور دیدهٔ شاهزاده نرسید و پسر بزرگتر میرزا سلطانعلی محمود سلطانمسعود میرزا که در حصار شادمان قائم مقام پدر بود چون بمرتبت آنحضرت وقوف یافت در ولایت سکه و خطبه بنام خود کرده بتمهید اساس جهانبانی قیام نمود و امیر خسروشاه که در زمان سلطان سعید در سلک نوکران امیر بلاغون انتظام داشت بیمن تربیت سلطان محمود میرزا پای بر مدارج رفعت نهاده از سرادقات سلطنت آنحضرت در مملکت قندز و بقلان اعلام ایالت می افراشت بعد از فوت ولی نعمت داعیهٔ استقلال پیدا کرده و اگر چه روزی چند نسبت بسلطان محمود میرزا مراسم اطاعت بجای آورد اما آخر الامر ببسیاری ابطال رجال و افزونی اسباب حشمت و استقلال مغرور گشته از حکم و فرمان سلطان محمود میرزا گردن پیچیده و نخوت جبروت و عظمت با و بروت از حد و عد بیرون بود و چون این خبر بدار السلطنه هراه رسید خاقان منصور عازم تسخیر آن ولایت شد و پس از اجتماع سپاهی که در کثرت از اوراق اشجار زیاده بودند و در صولت با شیر ژیان و پیل دمان دعوی مقاومت مینمودند بتاریخ اوایل سنهٔ احدی و تسعمایه عنان عزیمت بجانب قبة الاسلام بلخ انعطاف داد و مسرعی همعنان برق و باد بصوب استراباد فرستاد و بسلطان بدیع الزمان میرزا پیغام فرمود که با سپاه جرجان متوجه کنار آب آمویه گشته بموکب همایون پیوندد و باتفاق سایر شاهزادگان بدفع اعادی قاهره کمر سعی و اهتمام بر میان جان بندد و چون ایلچی بدرگاه شاهزاده رسید و نشانی که برده بود بعرض رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا الحسنت و سمعا و طاعتا فرمان واجب الاذعان تغافل ورزیده آخر الامر ملاحظه رعایت حقوق ابوت نموده متوجه درگاه همایون گردید و زمام امور ولایت جرجان را در قبضهٔ اقتدار شاهزادهٔ کامکار محمد مؤمن میرزا نهاد و بساعتی مسعود از استراباد بیرون آمده عنان یکران بصوب آب آمویه انعطاف داد اما خاقان منصور چون قطع منازل و مراحل پیموده بقبة الاسلام بلخ رسید شاهزادهٔ سعادتمند حیدر محمد میرزا و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک بلوازم استقبال استعجال نموده مراسم پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف گشته ملحوظ عین عنایت پادشاهانه و منظور انظار عاطفت خسروانه گردیدند و چندروز از آن کشور آسایش رنگ که در یکفرسنگی بلخست معسکر نصرت اثر گشته اردوی کیهان پوی از آنجا بعزیمت عبور از آب مرور بر ولایت بعضی بسنگربند رفته در آن منزل بعرض خسرو عالی رسید که خسروشاه لشکر جلادت آثار بلکه حشری عقوبت منظر فراهم آورده و داعیه کرده که بعد از گذشتن لشکر دشمن شکوه از آب گذرها را مضبوط سازد و بقصد نهضت و تاراج ممالک محروسه اعلام اقتدار برافرازد بنابر آن خاقان عالی مکان با امرای عالیشان مشورت فرموده صلاح دولت دران دانست که بعضی از شاهزادگان رستم توان را با فوجی از جنود مظفر لوا جهت دفع شر خسروشاه بجانب قندز ارسال دارد و آنگاه از آب عبور نموده مملکت حصار شادمان را بحیز تسخیر در آورده و در آن اندیشه بود که آن خدمت بیکی از اولاد امجاد مرجوع نماید که ناگاه سلطان بدیع الزمان میرزا باردوی اعلی رسیده و بشرف دستبوس الدفوکوار استسعاد یافته موجب مزید ابتهاج پادشاه سپاه گردید خاقان منصور نور دیدهٔ سلطنت و جهانبانی را بسرداری فوجی از امرای تقیی قبس باس و لشکر قیامت هراس کرده جهت مقابله و مقاتلهٔ خسروشاه بجانب قندز روانه ساخت و مردم انجانی هواداری سلطان محمود میرزا از ملازمت بارگاه اعلی تخلف ورزیده بسر انجام پیشکش و نثار قیام ننمودند لاجرم نایرهٔ غضب خاقانی اشتعال یافته شاه نصرت نشان آنچه در آن قریه بود بباد غارت و تاراج برداده و از آنجا سلطان مسعود میرزا چون خبر وصول موکب همایون استماع نمود قلعهٔ حصار را بامیر محمد باقی و بعضی دیگر از امرا سپرده

و درویش علی ساربان سپرده خود را نفس شهر توقف کرد و بنابر صغر سن و عدم تجربه در رعایت غفلت میکذرانید و خبر بیهالتی شاهزاده بعرض خاقان رسید از آنجا بر جناح استعجال
بجانب حصار ایلغار نمود و پیش از قطع منازل و مسیر صبحی که لوای ضیای آفتاب در فضای سپهر خضرا مرتفع گشت علم موکب ظفر مآب بر آلنک موزی که از آنجا تا حصار یکروزه مسافت
پرتو وصول انداخت و سلطان مسعود میرزا خبر شنود با چند سعد و عدی از ملازمان بطرف دره دراز رفت خاقان سکندر فر از شاهزاده اطلاع فرا ابو الحسن میرزا و محمد محسن میرزا و جمعی از امرا و جمعی از
عساکر نصرت نشان بتکامیشی دشمنان روان فرمودند و شاهزادگان ایلغار نموده سلطان محمد میرزا خورد و قراول ایشان بود و در دره دراز بحدود جنود سلطان مسعود رسید و میان جانبین
غبار جنگ و شین ارتفاع یافت و سلطان محمد بی تحاشی بر صف حصاریان تاخت و غایت مردانگی و جلادت ظاهر کرد اما حسب تقدیر شمشیر یکی از اعدا از پای درآمده بسر دستگیر شد و متعاقب
آن واقعه شاهزادگان آن مکان رسیدند و مخالفان عنان بوادی فرار گردانیدند و بوضوح انجامید که سلطان مسعود میرزا بلطائف الحیل بذروه جبلی که در بلندی با منزل زحل برابری مینماید صعود
نموده و چون در آن کوه برف بسیار بود و ما زجنس پلاس هرچه داشته بزیر برف گسترده از آنجانب بپایان شتافته عنان عزیمت بشهر تافته بنابر آن ابو الحسن میرزا صلاح در مراجعت دانسته روز
چهارشنبه بیست و سیوم جمادی الآخر باردوی اعلی ملحق گشتند و خاقان منصور از واقعه سلطان محمد میرزا آخور تاسف خورده قراولان اتباع او را بپرسش و نوازش مغتنم و مباهی و سرافراز گردانیده
و همان روز امیر عمر بیک و سلیمان بموجب فرمان واجب الاذعان جهت استمالت متوطنان آنحدود توجه نموده خاطر دور و نزدیک را بعواطف بیدریغ تسلی بخشیده بغایت عنایت و عدالت
خسروانه امیدوار گردانیدند لاجرم خاص و عام ولایت حصار شادمان عنان عزیمت باردوی همایون تافته و التجا بسده سدره اشتباه کرده در ظل لطف جهان پیکران از تاب آفتاب حوادث
نجات یافتند و احکام مطاع لازم الاتباع بنفاذ انجامید که هیچکس از اعلی و ادنا سپاه انجم جاه بیک دانه جو و برگ کاه متعرض مزارع و مراحم هیچ آفریده نگردد و اگر خلاف حکم بظهور پیوندد
در عوض هر شتری سر یکی از مجرمان بر ضرب سروری تلف خواهد شد و در روز پنجشنبه بیست و چهارم اردوی نصرت نشان از آلنک موزی کوچ کرده موضع سمجک محل نزول و نصب
سرادقات سلطنت و استقلال شد و همان روز حکم جهان مطاع نفاذ یافت که از لشکریان مظفر اثر سه هزار مرد در سایه علم شاهزاده فریدون حسین میرزا و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک
و میر ابراهیم جغتای و امیر سعید غون از آب عبور نموده بسلطان بدیع الزمان میرزا ملحق گردند و آنحضرت از آنجانب آب با مظفر حسین میرزا از این طرف توجه قندز نموده همت سازند
و باطفاء نایره مخالفت آئین عناد امیر خسروشاه پردازند و در روز شنبه سیوم یکی از نوکران مظفر حسین میرزا به پایه سریر گردون احتشام رسیده عرضه داشت شاهزاده و مکتوبی که سلطان بدیع الزمان
میرزا فرستاده بود رسید مضمون آنکه خسروشاه قدم جرات و جسارت از قندز بیرون نهاده و خاطر بر مقابله و مقاتله سپاه نصرت ظفر دستگاه قرار داده الکنون بهر نوع حکم قضا مطاع نفاذ یابد
در استحفاظ رایت شوکت طریق اهتمام مسلوک دارد و چون پرتو شعور خاقان منصور بر آن صوب افتاد فرمان عالی صادر شد که مظفر حسین میرزا از آب گذشته بسلطان بدیع الزمان
میرزا پیوندد و هر دو شاهزاده باتفاق یکدیگر بر سر خسروشاه روند و صورت جمعیت او را به پریشانی مبدل گردانند و در روز یکشنبه بیست و هفتم قاسم سلطان ولد سیدک خان که از اعاظم
خوانین دشت قپچاق و اکابر سلاطین عرصه آفاق بود ببارگاه خاقان جم اقتدار رسید و بتقبیل انامل فیاض سر مفاخرت افراخته در سلک سایر شاهزادگان منتظم گردید و
در همین روز امیر مظفر برلاس ولد امیر شیخ عبدالله که در دیوان امارت میرزا سلطان مسعود مهر میزد با آستان سلطنت آشیان شتافت تحف لائقه پیشکش کرده در سلک اقران خویش انتظام
یافت و در روز سه شنبه بیست و نهم موکب همایون از سمجک نهضت نموده موضع اقباش محل نصب خیام سالکان طریق رزم و پرخاش گشت و در آن منزل بتحقیق انجامید که چون
مظفر حسین میرزا به سلطان بدیع الزمان میرزا پیوسته خسروشاه از مقاومت عاجز شده روی عزیمت بلکه هزیمت بجانب حصار قندز آورده شاهزادگان در توشیبان او را و اتباع
نموده القلعه را مرکز وار در میان گرفته اند و بمحاصره و محاربه اشتغال دارند اما در میان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین میرزا کورکان اندک نقاری بوقوع پیوسته زیرا که چون
خسروشاه بعد از پیوستن میرزا مظفر حسین میرزا به بدیع الزمان میرزا عنان از معرکه قتال بوادی فرار تافته مظفر حسین میرزا بر سلطان بدیع الزمان میرزا مفاخرت مینماید و میگوید
که در حین سواری نقاره زده با برادر کلانتر ابواب مباهات برگشاید چون پرتو شعور خاقان منصور برین صوب افتاد مهم حصار را بالصلح فیصل داده روی بقندز نهاد چنانچه
مرقوم قلم خجسته رقم میگردد من بعد الاعانة والمدد

گفتار در توجه نمودن خاقان گردون اقتدار نصرت نشان بمحاصره حصار شادمان

در آن اوقات
داوان که نواحی حصار شادمان مرکز اعلام نصرت نشان بود توقع آن میرزا چنان بود که امیر محمد باقی محمود برلاس و درویش علی ساربان باتفاق جمیع متوطنان قلعه حلقه مطاوعت
در گوش کشیده غاشیه متابعت بر دوش گرفته بپایه سریر خلافت مصیر شتابند و بلوازم نیازمندی پرداخته در سایر بندگان دولتخواه انخراط و انتظام یابند لما آنجماعت با رعایت
حقوق تربیت سلطان محمود میرزا و اولاد او ازین مرتبع آمده پای در دامن استغنا پیچیدند و پشت پندار بحصانت حصار باز نهاده متوجه درگاه عالم پناه نگردیدند صباح که شاه شهسواران
قلعه سپهر اخضر ساخت بتیغ برق جمشید خورشید لوامع تسخیر بر ساحت حصار فیروزه رنگ زرنگار گردون انداخت فرمان آفتاب شعاع واجب الاتباع نفاذ یافت که از امرای
انجم سپاه ناصر الدین عمر بیک و محمد علی اتکه و شاه حسین خان سیار و عبد اللطیف جانثار و حسن علی قزاق و یوسف ایوب و امیر بیک ترکمان و شکری بردی میانجی سلیمان ترکمان و دوست
محمد یحیی و حمزه قراول با خیل بسیار از پیاده و سوار گرد قلعه حصار را محل نصب خیام ظفر انجام سازند و مورچلها تقسیم نموده از روی جد و اهتمام بامر محاصره و محاربه پردازند الحق آن
حصاریست که در رفعت و حصانت شبیه قلعه خیبر و سد سکندر و خندق عمیقش بسان عرصه همت ارباب کرم عریض و پهناور قصاء کنگره اش از برج زحل بالا برآورده و خندق
محکم ته خندقش از زمین برسماک و چند آنکه از جیب چرخ تا روی خاک القصه سپاه نصرت پناه اطراف القلعه رفعت دستگاه را مرکز وار در میان گرفتند و اسباب حصار گیری ترتیب
داده عراده و منجنیق نصب کردند و از جانبین دست بانداختن تیر و سنگ باز داشته محاصره و محاربه بجا آوردند تا آنها شمال صد از عرش برآمده تیغ و خرمن و پلان انداخت عقاب تیز تک هوای

کلات پرداز نموده در کاخ دماغ پهلوانان نشیمن ساخت چون چند روز حال برین منوال گذشت و از طرف طایفه گرسنه گشت کار اهل حصار باضطرار انجامید قاصدی نزد جناب عیسی زمان شعار خواجه حسن عطار که از اولاد و زبدهٔ مشایخ بزرگوار خواجه علاء الدین عطار بود و در چغتاییان به مسند هدایت ارشاد تمکن داشت فرستادند و التماس نمودند که بپایهٔ سریر سلطنت مصیر شتافته زبان الهام بیان بشفاعت جرایم ایشان بگشاید و خواجه حسن بر حال آن فرقه ترحم آورده باردوی همایون خرامید و بوسیله صدور عظام بمجلس خاقان گردون احتشام در آمده بتقبیل انامل فیاض سرافراز گردیده گناهان محصوران را درخواست نمود خاقان ملتمس خواجه حسن را بحسن قبول مقرون ساخت و خواجه بقلعه رفته مژده امن و امان و عفو و احسان رسانیده متوطنان در خاک و سر در گشته اظهار طاعت و انقیاد کرده آنچه از دست مکنت ایشان برمی آمد بر رسم پیشکش و نثار مصحوب امیر محمد برلاس از قلعه بیرون فرستادند و او بکریاس گردون اساس شتافته بتقبیل بساط بوسی مفتخر گشت و به پوشیدن خلع فاخره سرافراز شده و دست مراحم پادشاهانه ساکنان حصار را نیز خلعت بخشش و بخشایش پوشانیده و زلال مکارم خسروانه غبار انکار و عناد آن فرقه را فرونشاند و قواعد صلح و صفا مؤکد شد خواجه حسن باصناف الطاف بیدریغ اختصاص یافت و امیر محمد برلاس رخصت انصراف حاصل کرده مقضی المرام بقلعه شتافته منهی اقبال درین کهنه دیر غلغله انداخت که الصلح خیر امرای حصار قبول نمودند که بعد از مراجعت موکب همایون ظفر اثر مخدره سراپرده عصمت پاک که سلطان محمود میرزا نامزد فرزند محمد میرزا کرده بود دیراق نموده بدار السلطنه هراة فرستند و میرزا سلطان مسعود راه سلوک طریق طاعت و انقیاد باعث تربص باشد و از وقایعی که در خلال احوال گذشته بر روی نمود یکی آنکه امیر یعقوب ولد امیر مظفر الدین ایوب که از اعاظم ارکان دولت سلطان مسعود میرزا بود التجا نموده سده ثناکرده شرایط نثار و پیشکش بجای آورده خاقان منصور او را بمنظور نظر لطف و اعتبار ساخته در دیوان امارت بهره داد و بموجب مناسب تعیین فرمود و دیگر آنکه قدوة الصدور الاعاظم میرک جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمد امین که انا عجه متصدی منصب صدارت سلاطین حشمت آیین بود بتاریخ پانزدهم شعبان داعی حق را لبیک اجابت گفته بریاض جنان انتقال نمود خاقان منصور ملاحظه حقوق خدمت آنجناب کرده بر فوتش تاسف گفته اشارت علیه نفاذ یافت که جسد شریفش را بنهج سنن سید المرسلین صلی الله علیه و آله الهادین بتجهیز و تکفین کرده و سی سوار مسلح و مکمل با نظر محمد قباد و پای نعش او را برده در مزار خواجه ابونصر پارسا بخاک سپردند و مدت حیات میرک قاسم پنجاه سال بود و یکی از شعرا در تاریخ وفاتش این بیت نظم فرموده

چو رفت روز برات از جهان بحکم خدا ~ بماه و سال وفاتش تو خواهی روز براة

گفتار در محاصره نمودن شاهزادگان خسرو شاه را در قلعه قندز و انقیاد نمودن خسرو شاه

چنانچه سابقا خامه سخن آرا در سلک تحریر کشید چون خسرو شاه قوت مقاومت پادشاهزادگان در خود مکنت خویش ندیده چهار دیوار قلعه قندز را بنا ساخته اسباب حصارداری مرتب گردانیده و شاهزادگان و نوئینان با عساکر نصرت نشان از طرف قندز الحاح نموده از جانبین سنگهای عده آتش داده و شعله گیرودار بقلعه سپهر دوار رسانیده دست بانداختن ناوک دلدوز گشادند بنابر کمال متانت آن قلعه را مدت دو ماه محاصره نمودند لاجرم خاقان منصور بعد از فراغ مهم حصار با تمامی جنود و مرادگان عزیمت بدان صوب نمودند و سپاهی قبایل از عقب بحضرت نشان عطر افشان گشته فرمان واجب الاذعان ترتیب جسرها در شده بجمیع اهالی و اجی کشتیهای گذرهای آب آمویه جمع گردانیده بنجاران اردوی همایون چند کشتی دیگر تراشیده در معبری که بالای آب و باج بود آغاز بستن پل کردند و در آن اثنا کشتیها بموضع بستن پل ببند و آب بشدت هرچه تمامتر کشتیهای جسر خورده اکثر آنها را درهم شکست چنانچه از شصت کشتی زیاده از پانزده عدد سالم نماند بنابرآن فرمان همایون نفاذ یافت که معبری پیدا کنند که جزیره درمیان داشته باشد تا بدان کشتیها که در دست بود از این کنار آب تا جزیره جسر بسته بگذرند و کرتی دیگر از جزیره تا آن لب جسر ببندند و عبور کنند و بعد از جست و جوی و تک و پوی مثل این جزیره یافته جسر ترتیب نمودند و خاقان منصور با تمامی سپاه از آب عبور نموده و بجزیره شتافتند بخیال آنکه شب آنجا عبور فرموده دیگر جسر را از آب بدان طرف کشند و از آب بگذرند اتفاقا از جزیره ایام روز نهری در آب افتاده بان جانب بیرون آمد لاجرم بوضوح پیوست که بوسیله جسر از آب میتوان گذشت خاقان عالمیان همان روز از آنجا عبور فرموده و شاهزادگان و امرا و لشکریان نیز مانند باد از آب عبور نمودند چنانچه تا وقت نماز خفتن هیچکس در جزیره نمانده نزدیک نیمشب آب طغیان کرده آن جزیره را فرو گرفت و همگنان را معلوم شد که افتادن شهر در آب محض عنایت الملک الوهاب و کمال قوت دولت خاقان کامیاب بوده و الا در آن شب در جزیره مذکور توقف واقع میگشت همه یکسر طوفان بلا و امواج دریا از سر میگذشت

بود هر کرا لطف حق راهبر ~ ز طوفان دریا نباشد خطر

القصه چون دریای لشکر قیامت اثر خاقانی در ظاهر قندز متلاطم در آمد سیلاب رعب و هراس اساس عنان اختیار خسرو شاه از اندراس داده از مقام غرور و پندار تجاوز نموده علی التعاقب و التواتر تا صاحبان سخندان آستان خلافت آشیان را رسالت داشته بزبان عجز و نیازمندی پیغام داد که هرچند بنده را از کثرت کربا خدام خاقان منصور در معرض مقابله و مقاتله در توانم آمد و جرات چه یارت که تا غایت بوقوع انجامید از خوف جان و بیم هلاکت بود اگر زلال الطاف خسروانه غبار زلالت این بیچاره را بآب عفو فرو شوید هر آینه حلقه چاکری و انقیاد در گوش کشیده ما دام الحیاة قدم از جاده خدمتکاری فراتر ننهم و چون موکب همایون از آنجا مراجعت فرموده در قبة الاسلام بلخ نزول اجلال اتفاق افتد شود بدرگاه عالم پناه شتافته دیده دیده را از خاک بارگاه سپهر اشتباه جلا دهم خاقان منصور از غایت مرحمت جبلی و نهایت عاطفت اصلی بعجز و بیچارگی خسرو شاه ترحم نموده فرستادگان او را بخلع فاخره نوازش کرده سخنان عنایت آمیز پیغام فرمود که آنکه خسرو شاه خطبه و سکه بنام و لقب همایون موشح و مزین ساخته نظر بهادر را که از جمله مخصوصانش بود با پیشکشها لایق بیرون فرستاد و بوسیله امرای عظام شرف تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر دریافت و زبان اعتذار و استغفار بر گشاد و بانعام خلع طلادوزی مفتخر و مباهی گشت خاقان منصور جهت خسرو شاه و برادران او نیز اثواب خاصه ارسال فرمود از کمال مکارم اخلاق منصب امارت دیوان اعلی بر خسرو شاه تفویض فرموده اعلام بخشایش جرایم و آثام او را بلند گردانید و چون نظر بهادر از بارگاه فلک احتشام مقضی المرام بقلعه قندز باز گشت نمود فرق تفاخر و مباهات خسرو شاه از ایوان کیوان درگذشت مهر خود را بقطب الدین بکاول سپرده بپایه سریر خلافت مصیر فرستاد تا فرامین مطاعه را بآن موشح سازد و بعد از آن اردوی کیهان پوی بجانب قبة الاسلام بلخ نهضت نمود و چون از غبار موکب گردون مراتب هوای آن بلده عطر آگین گشت خاقان ملک بخش ایالت بلخ با توابع و ضمایم از آب آمویه تا عرعماب

آب آمویه تا مرغاب بسلطان بدیع الزمان میرزا مسلم داشت و عازم دار السلطنه هرات شده بر جناح استعجال رایت نهضت برافراشت پس از وصول بمستقر سریر حشمت و عظمت و تمهید بسط عدالت و مکرمت سلطان مسعود میرزا حسب المقرر همشیره خود را که نامزد وحید میرزا بود یراق نموده بدار السلطنه هرات گسیل فرموده خاقان منصور امرای عظام و وزرای کرام بترتیب اسباب سور و تهیه موجبات جشن و سرور مامور گردانیده بدستور معهود در باغ زاغان چهار طاقها ساخته شده و تعبیها بعرض ظهور آمده و سه روز صغار و کبار بعیش و طرب گذشت و زهره برج سلطنت را با برجیس سپهر خلافت بمقتضای شریعت غرا مقارنت کرده بین الجانبین طریقه محبت مرعی گشت و چون بحسب تقدیر قدیر سبحانه و تعالی در دار ناپایدار فنا هر سوری ماتمی در عقب هست و هر سروری را المی متعاقب بر نهار بر لیلی و بر لیلی نهاری در همان سال که تاریخ هجری بنهصد و دو رسیده بود شاهزاده جلادت انتما ابو الفوارس شاه غریب میرزا که بلطف طبع و حدت ذهن و وفور فراست و کیاست از سایر اخوان امتیاز داشت و با افاضل و شعرا و اعاظم فضلا صحبت و مصاحبت نموده همت بر تربیت این طایفه میگماشت بعلت فجاه در گذشت و بموجب کلمه جعله اولادنا اکبادنا رحلت شاهزاده موجب ملال خاطر خاقان ستوده خصال شده چنانچه معهود است لوازم سوگواری و مراسم تعزیت داری مرعی گشت

گفتار در مخالفت نمودن بدیع الزمان میرزا با پدر بزرگوار بجهة نقار برادر خود مظفر حسین میرزا چنانچه سابقا مذکور شد در آن اوان که سلطان بدیع الزمان میرزا بموجب فرمان واجب الاذعان از دار الملک جرجان عنان عزیمت بصوب آب آمویه انعطاف داد و زمام ایالت آن مملکت را در قبضه اختیار ولد ارشد خود محمد مؤمن میرزا نهاده و چنان طمع میداشت که خاقان منصور ایالت آن مملکت را بر آن نبیره سعادتمند مسلم دارد و اندیشه عزل او پیرامون خاطر عاطر نگذارد اما مخالف مقصود آنحضرت در روزی که سلطان بدیع الزمان میرزا را خلعت پوشانیده و عنایت کرده بحکومت قبة الاسلام سرافراز گردانیده در همان مجلس میرزا مظفر حسین را جهة تفویض ایالت دار الفتح استراباد جامه پوشانید بنا برآنکه بدیع الزمان میرزا در وقت محاصره قندهار از مظفر حسین میرزا رنجیده بود و عزل ولد ارشد را تصور نمی نمود از این معنی بغایت متغیر گشت و با امرا و مخصوصان خود طریق مشورت را مسلوک داشته از مقام اطاعت پدر بزرگوار درگذشت و بعد از آن که خاقان منصور از قبة الاسلام بلخ بدار السلطنه هرات شتافت بدیع الزمان میرزا ایلچیان همعنان برق و باد بدار الفتح استراباد فرستاده به محمد مؤمن میرزا پیغام داد که لشکرهای مملکت جرجان را فراهم آورده ترتیب کارزار نماید و چون مظفر حسین میرزا بدانجانب شتابد بدار حکومت راه نگذارد و اگر ضرورت شود مقاتله او را پیش نهاد همت گستاخ سازد و همچنین بدیع الزمان میرزا قاصدان سخندان نزد امیر خسرو شاه و امیر شجاع الدین ذو النون ارغون که از خاقان منصور توهمی عظیم داشت ارسال نموده ایشان را از ما فی الضمیر خویش آگاه ساخت و آن دو امیر صایب التدبیر آن پادشاه عالیجاه در مقام خلاف آمده هر یک طرح بنای خدمتکاری انداختند و حقیقت این اخبار در دار السلطنه هرات اشتهار یافت خاقان منصور در بحر اضطراب افتاده چند نوبت رسل و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا روان گردانید و شرایط نصیحت بجا آورده لیکن فایده نداده لاجرم خاقان منصور متحمل شده قصد فرمود که با وجود ضعف مزاج و فقدان قوت سواری در زمستان لشکر نصرت نشان بحدود بلخ رسانند و بدیع الزمان میرزا را تادیب بلیغ نموده از اطراف عقوق منزجر گرداند اما مقرب حضرت سلطانی امیر نظام علیشیر بعرض رسانید که اگر فرمان همایون نفاذ یابد بنده ببلخ رفته میرزا بدیع الزمان را نصیحت نمایم و بکمال عواطف پادشاهانه امیدوار ساخته نوعی سازم که از بادیه ادبار زاری بشاهراه خدمتگاری آید و این معنی موافق مزاج همایون افتاده امیر علیشیر روی بمقصد نهاد و چون نزدیک بان بلده رسید شاهزاده استقبال مرعی داشته مقدم شریف آن مهمان عزیز را مغتنم شمرده در لوازم تعظیم و حرمت مبالغه کرده باحسن وجهی مراسم رأفت و ضیافت بجا آورده امیر صایب التدبیر بحسن تقریر میرزا بدیع الزمان را پند داده از طریق سلوک خلاف تهدید نموده بر رعایت والد بزرگوار و استرضای خاطر خاقان کامکار تحریص فرموده آن سخنان در ضمیر منیر میرزا بدیع الزمان اثر افتاده میخواست سرکار بلخ را بمظفر حسین میرزا باز گذارد و مقرب حضرت سلطانی را با حصول آمال و امانی رخصت انصراف دهد که ناگاه بحسب قضا امری ظاهر گشت که از سر مصالحه بیکبارگی درگذشت و صورت حادثه آن که در آن اوان که امیر علیشیر در بلخ بود و بصیقل مهمات کلمات حکمت آیات زنگ نقار از مرآت خاطر همایون میرزا بدیع الزمان میزدود خاقان منصور بنا بر اغوای خواجه نظام الملک و بعضی دیگر از مقربان که نمیخواستند که امر مصالحه بسعی امیر علیشیر تیسیر پذیرد بنام امیر اسلام برلاس که کوتوال قلعه بلخ بود نشانی ارسال فرموده بمضمون آنکه هرگاه بدیع الزمان میرزا برسم شکار بیرون رود باید که دروازها را بر بسته نگذاری که دیگر بان بلده در آید تا بمزید عنایت و التفات اختصاص یابی و این نشان بنا بر اقتضای قضا بنظر بدیع الزمان رسید از شفقت پدر بزرگوار نومید گشت و امیر علیشیر را بحصول مقصود رخصت داده از مقام مرحمت درگذشت و مقرب حضرت سلطانی در تخت پایه سریر خاقانی رسیده آنچه دیده و شنیده بود معروض گردانیده در باب اطفای آتش غضب پادشاهی که صعب الالتهاب داشت مساعی جمیله بتقدیم رسانید اما اصلا فایده بر آن مترتب نیافت و خاقان منصور مظفر حسین میرزا را با امیر محمد برندق برلاس و امیر ناصر الدین عربیک بجانب استراباد فرستاده بنفس نفیس عنان عزیمت بطرف قبة الاسلام منعطف ساخت و در اوایل بهار با لشکری بعدد اوراق ریاحین و ازهار از تخت سفر عازم استیصال نهال اقبال پسر گشته توجه نمود و بدیع الزمان میرزا چون شروع ابواب انعام و احسان بر روی امرا و لشکریان گشوده امیر نظام الدین حسین و شیخ علی طغای را به حراست و محافظت شهر و قلعه مقرر ساخت و در شعبان سنه اثنی و تسع مائه باستقبال والد نامدار از آن بلده بیرون خرامیده رایت قتال و جدال برافراخت و از راه خود خاقان تا النگ نیکی شتافته در دهانه ذو پل چراغ قبة الاسلام بلخ بارگاه باوج مهر و ماه رسانید و از آنجا مواکب گمره و بن مراتب خاقان نیز از سمنه گذشته از طرف دره مذکوره را معسکر همایون گردانیده و در آن شب بعب پدر و پسر بقصد یکدیگر کمر بسته تا روز در اندیشه کارزار بودند و دلیران جانبین تهیه اسباب مصاف پرداخته مشعلها و طلبیان خواطر میگشودند **ذکر وقایع حادثه پل چراغ و هزیمت** صباحی که از اشراق صبح صادق قضا و قدر چراغ نمایش مواکب کواکب و شبستان آسمان منطفی گردید از مقتضای مشیت مالک الملک اکبر لوای کشور گشای جمشید خورشید بافق فتح و فیروزی رسید خاقان منصور طلب

سپهر بهر بهسما ظفرانتما و نور طلعت شاهزادگان آفتاب احتشام و فروجود ذوالنون پیکان بهرام انتقام زینت و استحکام داده بمیدان جنگ و معرکه فرستاد و متعاقب ایشان بنفس همایون حضرت
بر سبیل یلغار در حرکت آمده و از آنجانب میرزا بدیع الزمان نیز تعبیه فئه انکسر قیام نموده بکشش بعزم مهم ستیز ساخت و روی بمیدان رزم آورده اعلام قتال و جدال برافراخت در میان
دره پل چراغ تقارب فریقین بتلاقی انجامید و غریو کوس و سورن زلزله در زمین و زمان انداخته علامت سواد شر اسرافیل ظاهر گردانید و با حمله یلان چراغ زندگانی بر دلاوران فرونشاند و سنان
پهلوانان خرمن حیات شجعان را بسر حد احتراق رسانید و گوهر حسام زمرد فام از خون گردنکشان رنگ یاقوت رمانی گرفت صفحه خنجر الماس اثر از حلق افتادگان گونه لعل بدخشان پذیرفت ز خون یلان
سنگ شد لاله گون روان شد بروی زمین جوی خون سر پهلوانان پرخاش جوی بمیدان در افتاده مانند گوی در اثنای این حال و خلال این احوال همای چتر همایون فال خاقان نشو و خصال بال
اقبال و سایه بر آن معرکه انداخت و چشم بدیع الزمان میرزا بر ماهچه لوای کشورگشای افتاده عنان تمالک و تماسک از دست داد و در برابر آن جهان بدری که مقتضای رعایت ادب مستعد شمرده اختیار اضطرار
پشت بر میدان کارزار کردانید و روی بوادی فرار آورده لاجرم دلاوران موکب نصرت نشان از سر اقتدار آغاز سرافشانی کرده شاهی عزیز با جمعی از مخصوصان شاهزاده شیخ سید ربع بکندر از الم
دو مره را باسیری گرفته حسب المدعا و حکم اکثر ایشان را شربت هلاک چشانیدند و چون بدیع الزمان میرزا عنان یکران بصوب آب آوا دوار تافت بواسطه تنگی راه و ازدحام خیل سپاه و شوخت که
بر سبیل سرعت از عرقاب بیحا خود را بساحل حیات نجات رساند با طایفه از خواص که ملازم موکب سعادت اختصاص بودند بر پشته صعود نمود و از طریق معهود غارطی مسافت نموده ناگاه
بر فراز کوهی یک انداز رسید که از هیچ طرف آن پیاده را نزول ممکن نبود تا بسواره چه رسد و حال آنکه ابوالمحسن میرزا بحکم خاقان مظفر لوا قصد گرفتن برادر کرده بود از عقب در غایت سرعت می آمد لاجرم
میرزا بدیع الزمان متحیر گشته و پیاده شده و ملازمان رکابت چند فوته و دستار بر سرهم بستند پادشاه زاده دست در آن زده بپایان رفت و راقم حروف بعد از شش سال از حدوث
این واقعه در خدمت سلطان بدیع الزمان میرزا بدان موضع رسیده کیفیت نزول آنحضرت را بی واسطه از لفظ گوهر فشان شنید القصه چون شاهزاده قرین صحت و سلامت از آن کوه
بدهانه پل چراغ بپایان آمده کپک خارزمی که در سلک خدام عالمقامش انتظام داشت و از راه راست بدانجا رسیده بود در ساعت اسپ خویش پیش کشیده سلطان بدیع الزمان میرزا
پای در رکاب دراورده عنان عزیمت بطرف قندهار انعطاف داده اکثر مردم که بر زبر آن کوه در خدمت شاهزاده بودند بسلامت بپایان آمده از عقبش روان شدند اما بر اسب و اشتر که از آنجا
بپایان انداختند چراگاه عدم را منزل ساخته و خاقان منصور بعد از دیدن پیکر نصرت فتح نامها باطراف بلاد خراسان ارسال داشته رایات همایون فال بجانب قبة الاسلام بلخ برافراشت
و از نوادر وقایع آنکه شکست بدیع الزمان میرزا در پل چراغ روز سه شنبه بیست و نهم شعبان سنه اثنین و تسعمایه دست داد و روز دیگر که چهارشنبه غره ماه رمضان بود پسرش محمد مومن میرزا در میان
لشکر بزرگ در مهر الحسن مغلوب شده بود و بدست محمد حسین میرزا افتاد چنانچه عنقریب بسمت تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام بتفصیل آن واقعه خواهد تافت ان شاء الله تعالی گفتار در نهضت

نمودن رایت خاقان منصور بصوب قبة الاسلام بلخ و محاصره نمودن و بیکار رفتن بدیع الزمان میرزا بولایت گرمسیر و قندهار چون امیر نظام الدین
شیخ علی طغای که حاکم قبة الاسلام بلخ بود از واقعه پل چراغ خبر یافت برج و باره و فصیل و دروازه شهر را چنانچه باید و شاید محفوظ و مضبوط گردانیده خاطر بتحصین قرار داده مستعد برافروختن
آتش جنگ و پیکار شده و رایات ظفر آیات خاقان پسندیده صفات از پل چراغ نهضت نموده چون سایه وصول بر آن بلده انداخت چریک منصور آغاز محاصره و محاربه نموده مردم
شهر بانداختن تیر و سنگ و افروختن نیران آتش جنگ پرداخته لوازم شجاعت بجای آوردند بعد از چند روز علیکه بخشی که ضبط برج چهل حجره را امیر شیخعلی بعهده او کرده بود دل نقش ولیخواهی
بدیع الزمان میرزا را باب بیوفایی از لوح دل شسته بملازمت خاقان منصور مایل گشت و قاصدی نزد امیر عبد اللطیف بخشی که خویش او بود فرستاده پیغام داد که باید در فلانشب عساکر نصرت
مآثر از جمیع اطراف شهر جنگ کنان پیش آیند تا من از تن جمعی از شجاعان را بالا آرم و با حسن وجهی لوازم خدمتکاری حضرت شهریاری بجای آورم امیر عبد اللطیف کیفیت بعرض خاقان
ستوده خصال رسانید آنحضرت در نماز دیگر شب معهود جنود ظفر ورود را بجنگ سلطانی امر فرموده بهمان ساعت یکی از امرا که کینه عبد اللطیف در سینه داشت و میخواست که تسخیر
بلخ بواسطه او تیسیر نپذیرد صورت موضعه را بتیری نوشته بشهر انداخت آن نوشته بنظر امیر شیخعلی رسیده فی الحال با فوجی از ابطال رجال عازم گرفتن علیکه بخشی گردید او نیز در اول خیال
مقاومت نموده آخر الامر خود را از برج چهل حجره در خندق شیر حاجی انداخته پشت او بر زمین خورده بشکست همان لحظه امیر شیخ بحقیقت حال اطلاع یافته کس او را بیرون فرستاد تا سرش از تن
جدا کردند و از نوکران علیکه بخشی اکثری کشته شدند بقیة السیف خود را از باره بزیر انداخته باردوی همایون شتافتند و صورت حادثه را معروض داشتند لیکن آن شب جنگ در حیز تاخیر افتاده چون
مدت محاصره بلخ از چهل روز در گذشت در شهر قحط و غلای عظیم واقع شده امیر شیخعلی از محافظت آن بلده عاجز گشته در تامل افتاد که با یکجه وسیله دست در دامان عاطفت خاقان منصور زند
گرداند و از مراوادکان دولت کدام یک را شفیع جرایم اعمال خود ساخته محصوران بلخ را از بلای غلا بوسعت گاه معیشت رساند در آن اثنا اثر لطف ایزدی ناگاهی بنمود و فروغ
روی بیماهی شد سرور اهل بلخ عالیجاهی بی بی ز عدم بعالم آمد شاهی یعنی پیر وجود فایض الجود شاهزاده سعادت انتما سلطان محمد زمان میرزا از افق ولادت طالع گشت و
از انوار جبین مبینش دیده دولت و اقبال روشن شده طنطنه کوس بشارت از اوج سماوات در گذشت امیر شیخعلی در درج کامکاری این جهان عزت فرزند گرامی بجهد و جرم شفاعت سند جد
بزرگوارش فرستاد و خاقان منصور را از مشاهده جمال آن قرة العین سلطنت عرق شفقت در حرکت آمده ابواب لطف و احسان بر روی روزگار بلخیان برگشاد و خواجه کمال الدین حسین
ولد خواجه نظام الملک و امیر حاجی یکاول را نزد امیر شیخعلی روانه کرده سخنان عنایت آمیز پیغام فرستاد امیر شیخعلی از استماع این حکایت قوی دل و مستظهر گشته در اواخر شهر شوال
سال مذکور مصحوب بشارت الیه بدرگاه عالم پناه شتافته بسعادت تقبیل بساط جلادت مناط مشرف شد و پرتو انوار عاطفت سلطان خاقان نشان بر وجنات احوالش تافت چون امیر
شیخعلی بخشش روز در ظل عنایت بیدریغ بسر برده رخصت حاصل نمود و شاهزاده نورسیده و والده او که صبیه بهمن بیک بود با سایر مستورات حرم سرای بدیع الزمان میرزا عزیمت

عزیمت قندز نمود و خاقان منصور رایات قبة الاسلام بلخ و توابع آنرا به ابراهیم حسین میرزا تفویض کرده روی بجانب کنار آب مرغاب در آورد و بدیع الزمان میرزا از کوکبه با معدودی چند از
امرا و مخصوصان عنان یکران بصوب قندز انعطاف داده بعد از وصول بدان حدود امیر خسرو شاه تحف خسروانه و تبرکات پادشاهانه از خیمه و خرگاه و سراپرده و اسبان تازی نژاد
راهوار و استران و اشتران با قطار و نفایس اقمشه و لطایف امتعه و نقود نامعدود مصحوب جمعی از خواص خویش باستقبال شاهزاده فرستاد و خود نیز متعاقب بملازمت شتافت و شرف
تقبیل انامل فیاض دریافت آنگاه خسرو عالیجاه با امیر خسرو شاه و سایر امرا شجاعت شعار در باب تسخیر مملکت و تدبیر امور دولت شرایط مشورت بجای آورده چنان مقرر شد که بدیع
الزمان میرزا بقندهار شتافته امیر ذوالنون را نیز با خود ملحق گرداند و سپاه آن ولایت را فراهم آورده از آنجا بجانب خراسان در آید و امیر خسرو شاه از این طرف با لشکرهای قندز و بغلان و ختلان
و بدخشان متعرض حدود بلخ و اندخود و شبرغان شده تا آنچه مدعاست بحصول پیوندد و هنوز بدیع الزمان میرزا در ظاهر قندز بود که امیر شیخ علی بخدمت رسید و در تهیهٔ اوج سلطنت بارگاه
اشتباه رسانید و بحضرت دیده بدیدار فرزند روشن کرده چند روز بساط نشاط مبسوط گردانید و بعد از آن شاهزاده را با جمله متعلقان در قندز نهاده عنان یکران بصوب قندهار
و گرمسیر تافت پس از وصول بآن مملکت امیر شجاع ذوالنون با اولاد شجاع بیک و محمد مقیم مراسم استقبال استعجال نمودند بلوازم نثار و ایثار پرداختند و بقدر امکان در استرضای خاطر همایونش
کوشیدند همگی همت بانتظام مهام آن خسرو عالیمقام پیش نهاد خاطر عالی ساختند هم در آن ایام بدیع الزمان میرزا مخدرهٔ امیر ذوالنون را که ناهید اوج عفت و طهارت بود خواستگاری نموده بآیین
شریعت مطهر در سلک ازدواج کشیده چند روز بساط سور و سرور مبسوط بود و بجهت این وصلت مبانی اخلاص امیر ذوالنون و اولاد او نسبت بآن حضرت سمت استحکام پذیرفت و قواعد قصر اقبال شاهزاده
صفت رفعت و مناعت گرفت اما در آن اوان جهت دفع اصابت عین الکمال امری در غایت غرابت دست داد بدین سبب امیر شیخعلی را در بند کردند صورت حال آنکه در روزی که امیر ذوالنون
بطواف یکی از مزارات زمین داور اشتغال داشت فدائی الطریق و بدخواهان پیش آمده کاردی بجانب انجناب رسانیدند و ملازمان در زمان او را پاره پاره کردند و آن حرکت را از انگیز امیر شیخعلی دانسته
امیر ذوالنون و اولاد قصد آن بیگناه نمودند امیر شیخعلی در سراپردهٔ بدیع الزمان میرزا گریخته ارغونیان سه هزار سوار مرکز وار گرد سراپرده را در میان گرفته نزد آن حضرت فرستاده در طلب او مبالغه نمودند
هر چند بدیع الزمان میرزا در باب برائت ذمهٔ امیر شیخعلی سخنان گفته پیغام فرستاد بسمع قبول نشنودند اما عهد و پیمان با ایمان موکد گردانیدند که امیر شیخعلی را نکشند بعد از آن بدیع الزمان میرزا جناب
امارت مآب را بامیر ذوالنون تسلیم نمود و بار دیگر از آن حضرت راضی گشته کمر خدمت در میان بست و امیر مذکور را چند گاهی در یکی از قلاع گرمسیر محبوس گردانیدند آخر الامر اجازه داد که بهر طرف که خواهد برود
آن جناب بدرگاه خاقان منصور شتافته در سلک امرای عظام انتظام یافت و هم در آن ایام که سلطان بدیع الزمان میرزا در زمین داور بسر میبرد حادثهٔ محنت اثر محمد مومن میرزا اشتهار یافت شرر آتش
در کانون صدور همگنان تافت چنانچه شرح داده میگردد و کیفیت این اجمال بتفصیل میپیوندد

گفتار در گرفتار شدن محمد مومن میرزا بدست ابوالمظفر حسین میرزا و از پای در آمدن نهال ریاض اقبال بصرصر تقدیر ایزد متعال

سلطان محمد مومن میرزا شاهزاده بود که آفتاب طلعت همایونش شایستهٔ افسر شهنشاهی و ذات خجسته صفاتش
زیبندهٔ دیهیم و اورنگ و در میدان رزم چون شهریاران بسرپنجهٔ پهلوانی لباس حیات دشمنان از هم دریدی و در ایوان بزم بلسان برفشان از رشحات دست گهربارش گلشن امال دوستان را خضرت بخشیدی
مرآت طبع لطیفش عکس پذیر صورت خیر خواهی و مصباح رای منیرش مظهر عنایات الهی گل باغ دولت دُر درج شاهی فروزنده شمع نور الهی ز انصاف عدلش عجب مرده بجود و عطایش سپاهی گواهی
آیینهٔ مرآت طبعش بنور منصور و در صورت دادخواهی چون ماه تیغ کار و سپهر مردم آزار نخواست که از مردم ایام و طوایف انام در ظلال معدلت آن در تهی آسمان مرحمت بیاسایند و در پناه مکرمت
آن گوهر دریای معدلت آسایش یابند و شکوفهٔ جوانی نهال زندگانی او بتندباد اجل از پای در آمد و در مبادی اوقات شباب آفتاب حیاتش بتقدیر ایزد عز و جل از اوج کمال روی بسرحد زوال
نهاد صورت حال بر سبیل اجمال آنکه چون آن شاهزاده سعادت انتما از توجه مظفر حسین میرزا بجانب استراباد خبر یافت میخواست که بقدم اطاعت عم بزرگوار را استقبال نماید و ملک و مال را گذاشته
بجانب قبة الاسلام بلخ توجه فرماید لیکن متعاقب و متواتر فرامین میرزا بدیع الزمان بوی رسیده منبی بر آنکه بهیچ وجه عنان اختیار از دست ندهد و سپاه جرجان را فراهم آورده قدم در میدان
مقابلهٔ میرزا مظفر حسین نهد بنا بر آن میرزا محمد مومن با سپاه جرار از استراباد بیرون خرامید و عنان یکران بصوب معرکه انعطاف داد از طرف مظفر حسین میرزا بهمراهی شجاع الدین محمد برندق برلاس شیخ و مظفر اسا سرایا متوجه
گردیده در روز چهارشنبه غرهٔ رمضان المبارک میان آن دو فریق تلاقی روی داد آواز نفیر و سورن بلند گشته سرپنجهٔ دلاوران اول طعن و ضرب برگشود دو لشکر نمودند آهنگ جنگ کشیدند شمشیر الماس رنگ ز ابر
سنان گشت باران چو خون ز خون گشت روی زمین لاله گون در خلال این حال امیر ... بیک ... از جانب مظفر حسین میرزا بر لشکر محمد مومن میرزا حمله آورد و صفوف شاهزاده بر هم درید و محمد مومن میرزا چو حال بدان
منوال دید مبارزان قول چون سیلی که از فراز بنشیب آید بجانب سپاه عم عالیجاه تاخت و علامت دلاوری و جلادت ظاهر ساخت جمعی از شجاعان بر خاک هلاک انداخت و شاهی گرو فریب کرد ولی سپهر شکست
بار گران آن فیروز تاج و سریر از هم گسیخت و این خبر روی نمود افتاد یکی از لشکریان خراسان بدو رسیده بجانب مظفر حسین میرزا شتافت بشکر فتح و ظفر سرافراز گشته محمد مومن میرزا اسیر پنجهٔ تقدیر شده بپایهٔ سریرش
آوردند شاهزاده برادرزاده را تسکین داده در آغوش عطوفت کشید آنگاه باستراباد در آمده در آن بلده نقارهٔ سلطنت بلند آوازه گردانید و محمد مومن میرزا مصحوب بابا تیردق بجانب قلعهٔ کسل گرا امیر برندق محمد مومن میرزا را در اواخر
سنه ثلاث و تسعمائه بمقصد رسانید و در قلعهٔ اختیار الدین محبوس نموده روی بملازمت خاقان آورد و در کنار آب مرغاب بشرف بساط بوس مشرف گشت کیفیت حال عرضه کرد اما در مظفر حسین میرزا اتفاقی نهاد و استمالت نموده
خود را تصور فرسوده بکلی همت بر آن داشت که آن تازه نهال ریاض اقبال بصرصر قهر از پای در آورد خواجه نظام الملک و اولاد او را که در آن زمان صاحب اختیار مملکت بود با خود متفق گردانیده و بر این
که خاقان منصور در حالت سکر شراب انگور بحکم قتل آن شاهزاده را حاصل کرده یار علی بلخی و عبد الرزاق بیاول و چند معتمد دیگر بجهت اتمام آن مهم با فرو فرستاد و صباح روز دیگر از حکم گذشته پشیمان گشته
از عقب ایشان ارسال داشت و نشان فرستاد که بجان شاهزاده آسیبی نرسانند از آن جانب تا بکار تاکید بلیغ نمود در غایت سرعت طی مسافت میکردند تا شبی بهراة رسیدند در محلی
که محمد مومن میرزا بتلاوت کلام ایزد تعالی اشتغال داشت پیش او در آمدند شاهزاده کیفیت حال از جای جست با ایشان آغاز ملاطفت کرد آن بیچارگان بعاقبت آنچنان ... در وضو ...

امیر تیمور گورکان نظیر نداشت هلاک ساختند و جمعی بمغلطه مردم از برج بخاک ریز انداختند گل رخسار انسرو ریاض پادشاهی را که بنسیم عنایت الهی شکفته بود بر خاک افکندند هزار سرو که در
حد اعتدال برآید بقامتت نرسد گر هزار سال برآید آن چهار ناجوانمرد که مرتکب این امر شنیع شده بودند همان شب متوجه اردو شده در سر خیابان بایلچی که نشان بخشش می‌آوردند با
خوردند چون قضا کار خود کرده بود غیر از حسرت و تاسف چاره نبود علی الصباح که خسرو خاور زمین جامه نیلوفری چاک زده قطرات کواکب بجای اشک از دیده فرو ریخت واز
مهابت آن حادثه رخساره اش صفت صفره گرفت و با امام اضطراب عقد پروین از هم گسیخت متوطنان هرات ازین واقعه وقوف یافته فریاد باوج آسمان رسانیدند و سیلاب
خون از فواره عیون روان ساختند و از غایت بیطاقتی در خاک و خون غلطیدند والده مغمومه شاهزاده شهید خانم سلطان بیگم بنت سلطان شهید و همشیره بیچاره اش نمدهای سیاه
در گردن انداختند و بجای پیراهن جامه جان چاک کرده از فغان و شیون آثار قیامت ظاهر ساختند در ماتم رود هر کسی شیون کرد لاله همه خون دیده در دامن کرد گل جیب
قبای ارغوانی بدرید قمری نمد سیاه در گردن کرد میشاید بتکلف سخنوری اگر از حیرت آن واقعه هایله سپهر رفتار از رفتار باز ماند جای آن بود واگر از صعوبت آن حادثه ماه عالم
نور در خاک می‌افتاد لایق مینمود بلکه آفتاب را مهر نشاید خواند که بعد از وطالع گشت و بهرام را شدید الانتقام نتوان گفت که از سر خون قاتلانش درگذشت این چنین واقعه جانگداز
هنوز چرخ گردان و فلک روشن و خورشید انور امیر سیار را چنین باید که در شهر بود بتجهیز و تدفین جسد مطهرش پرداخته در مدرسه شریفه بدیعه مدفون ساختند و حیدر وزرا طعام طعام
و ختمات کلام ملک علام پرداختند پس از سه روز از این مصیبت امیر نظام الدین علیشیر که بطواف روضه مقدسه رضویه رفته بود بشهر رسیده از استماع این خبر محنت اثر در بحر اضطراب
فرو رفت و سیلاب خون از جویبار دیده روان گردانید در آن ایام چند بار بزبان الهام بیان گذرانید که واقعه محمد مؤمن میرزا حکم قتل شیخ مجد الدین بغدادی دارد زیرا که در آن زمان تمامی
ولایات ماوراء النهر و خراسان و عراق بسبب لشکر کشیدن چنگیز خان از توران بایران قتل عام یافته ویران گشت و این واقعات بشامت آنجا دیده فتنه عظیم که مستلزم تخریب عباد و بلاد باشد
بوقوع خواهد پیوست فی الواقع پس از آن اندک زمانی سپاه اوزبک بخراسان استیلا یافته نزول بلایا و حلول رزایا در میان مردم بتواتر انجامید چنانچه از سیاق کلام آینده ظاهر و هویدا خواهد
گردید چون خبر دلخراش بدیع الزمان میرزا رسید اضطراب بی تحمل آغاز نهاده عزم انتقام جزم کرده باحضار لشکرها فرمان داد ذکر توجه نمودن خاقان منصور بجانب قندهار
و مراجعت نمودن مقرون بتعب بیشمار چون خاطر خطیر همایون از ضبط مملکت بلخ و توابع برگشت و مهم شاهزاده سعید شهید محمد مؤمن میرزا بشرحیکه سطور از هم گذشت
بسان جمشید خورشید که در اول برج حمل بیت الشرف خویش جلوه نمود در اوایل ربیع الاول عنان عزیمت بمستقر کرامت انعطاف داده حضرت سلطانی همعنان سادات و قضات
و اشراف و اعیان تا دره زنگی باستقبال رفت بهمگی پرسش و نوازش سربلند شدند و خاقان منصور مانند روحی که بجسد درآید بباغ جهان آرا خرامید و قریب پنجاه روز بساط نشاط مبسط
گردانیده در آن اثنا بمسامع جاه و جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق امرای ارغون با لشکری زیاده از حد چون داعیه دارد که بانتقام محمد مؤمن میرزا قدم در میدان مقاتله
و مقاتله نهد بنا بر علی هذا در اوایل جمادی الاول لوای کشور گشای بجانب قندهار در حرکت آمد بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون چون بر نهضت آنحضرت اطلاع یافتند رعایا و مزارعان
مملکت فراه و زمین داور را فرمودند تا از جنس خوردنی آنچه در صحرا بود بقلاع آوردند و مجموع حصون آن دیار را بمردان کاری استوار کردند امیر ذو النون در قلعه باشلنک که اگر موکب
بر آن صعود نمودی بایش اینک شدی نزول گزید و بدیع الزمان در دیگری از قلاع سپهر ارتفاع نزول گزیده خود را مضبوط گردانید شجاع بیک در حصار قندهار ساکن گردید چنان
مقرر شد که هرگاه خاقان منصور بجانب باشلنک رود بدیع الزمان میرزا با سپاه جنگ از عقب عسکر ظفر اثر درآید و اگر علم نصرت شیم بتسخیر قلعه بدیع الزمان میرزا برافرازد امیر ذو النون
موکب همایون را تعاقب نموده رایت محاربت برافراز و القصه چون خاقان منصور بولایت فراه عبور نموده بزمین داور درآمد بواسطه عدم وجدان قوت صورت قحط و غلا روی داد
اعلا دست داد از صعوبت استحالت نزدیک بان رسید که سپاه ظفر پناه متفرق و پریشان گشته بقدم متابعت نزد مخالفان روند در آن اثنا بسمع حضرت اعلی رسید که در قلعه بست
که ضبط آن بعهده عبد الرحمن ارغون است غله بسیار ذخیره نهاده اند و تسخیر آن بسهولت میسر شود بنا بر آن موکب نصرت نشان بطلب آن حصار شتافت بنا بر فور عنایت یزدانی
انسبت بحضرت خاقانی خوفی در ضمیر عبد الرحمن ارغون پدید آمده بملازمت بارگاه سلطنت شتافت و مفاتیح قلعه تسلیم نمود فی الواقع اگر مشار الیه دو سه روزی قدم در رسیدن تعلل
نهاده بمراسم قلعه داری میپرداخت مهم اشکال تمام پیدا میکرد ابا العبد از اطاعت او عساکر منصور بقدر احتیاج از قلعه بست غله بر گرفته از نقمت بنعمت رسیدند خاقان مصلحت
در مراجعت دانسته از همان منزل بدار السلطنه هرات بازگشت در اثنای راه مرض مفاصل عام که عارض ذات آفتاب احتشام بود طغیان کرده در یکی از منازل امیر نظام الدین ولد
امیر علی فارسی که بمکارم اخلاق اتصاف داشت مریض شده علم عزیمت بصوب آخرت برافراشت و موکب همایون در اواخر رجب بباغ جهان آرا رسید و عارضه مذکوره اشتداد
یافت اطبای مسیحا دم آغاز مداوا کردند ترتیب اغذیه و اشربه مفیده کماینبغی اجتها و اهتمام بجای آوردند بعد از چند روز بمحض عنایت رب العالمین از دار الشفاء و اذا مرضت فهو
یشفین صحت کامل شامل وجود خسرو عادل گشت و صحیح المزاج گردید و در کارنامه لیدار سر اضطراب از صغار و کبار درگذشت باز اعتدال یافت مزاج شهنشهی روز نشاط آمد و
بگذشت شام غم **ذکر فرار محمد حسین میرزا بجانب عراق و آذربایجان و مراجعت نمودن بعد از چند سال بجدود خراسان** محمد حسین میرزا که از
اولاد امجاد خاقان منصور بوفور تهور و جرأت ممتاز بود و قبل از این تاریخ بچند سال در وقتی که خاقان بیمار پهلو بر بستر ناتوانی داشت از بعضی اخوان توهم نموده باتفاق برادر اعیانی
خود ابو تراب میرزا بجانب عراق و آذربایجان گریخت مدت مدید در آن ولایات شکسته بال و پریشان احوال اوقات گذرانیده وقتی که اختلال باحوال سلاطین آق قویونلو راه یافت و در
ممالک عراق و آذربایجان نوایب متواتر بوقوع انجامید کوکب طالعش از حضیض ادبار باوج اقبال رسید فوجی از ابطال رجال بظلال اعلام همایون فال او التجا کرده بحضرت او انجامت

بانجماعت مستظهر گشته روی بوطن مألوف آورده بعد از وصول بخراسان اشتیاق خویش بسعادت پای بوس عرضه داشت آنحضرت ارقام ارشاد مسرور شد باستمالت نامها ارسال فرمود در آن اثنا بعضی از منهیان بپایه سریر اعلی رسیده بعرض رسانیدند که آمدن محمد حسین میرزا از روی اخلاص و عبودیت نیست بلکه از غدر و بداندیشی بدینجانب توجه مینماید بنابر آن خاقان منصور امیر مبارز الدین ولی بیک را با امیر عمر بیک و امیر بابا علی با دو هزار سوار باستقبال شاهزاده روان گردانید و با ایشان گفت اگر فرصت یابید ورای اختیار کرده بدرگاه سپهر اقتدار رسانید چون امرا بمشهد مقدس رسیدند محمد حسین میرزا نیز در این زمین شبرگ منزل ساخت و از بعضی مردم شنود که امرا قصد گرفتن او دارند لاجرم نایره غضبش التهاب یافته بنیت دست برد پای در رکاب آورد و امیر ولی بیک و رفقا در چهارباغ مشهد مقدس و مدرسه امیر سیدی خود را ضبط ساخته شاهزاده از رسیدن کومک اندیشیده راه ولایت جرجان پیش گرفت چون این خبر معروض خاقان والاگهر شد حکم جهان مطاع جهان نفاذ یافت که امرا با آن دو هزار سوار عازم استراباد گشته بابو المنصور مظفر حسین میرزای گورکان پیوندند و در ملازمت شاهزاده بسر محمد حسین میرزا روند ایشان حسب فرموده امر جهان مطاع بتقدیم رسانید مظفر حسین میرزا باستظهار آن دو لشکر جرار بمقابله و مقاتله برادر را که در آن حدود بود خرابی میکرد و تنها دخاطر عالی ساخت از استراباد بیرون رفت بعد از تقارب فریقین و قبل از نایره اشتعال جنگ شکست بر محمد حسین میرزا افتاد و میان ترکمانان آب اترک جنگی عظیم اتفاق مظفر و منصور باستراباد مراجعت فرمود امیر ولی بیک و عمر بیک و امیر بابا علی را مشمول انعام و احسان گردانید

ذکر وصول خواجه افضل الدین کرمانی بپایه سریر خاقانی و گرفتار شدن خواجه نظام الملک و اولاد و اقربا بغضب سلطانی

در ضمن احوال سابقه سمت اندراج یافته بر توافق انظار ارباب بینش این حکایات تا ذکر خواجه فضل الدین محمد در شهور سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه از قشلاق مرو باستراباد شتافت و از آنجا باذربایجان رفته بامارت قافله حجاز سرافراز شده چون از آن سفر مبارک مراجعت نمود چند سال بفراغبال در عراق و آذربایجان اقامت فرمود و شنود که گاهی خاقان منصور او را یاد کرده بزبان مرحمت لوازم پرسش بتقدیم میرساند و امیر نظام الدین علیشیر از شوق ملاقات شریفش در نهایت حزن اوقات میگذراند خاطر انجناب مایل وطن مألوف گشته بمصحف مجید تفأل نموده در صفحه اول سطر اول این آیه برآمد و اذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین لاجرم عزم جزم کرده روی براه خراسان آورده و حال آنکه در آن زمان حسن اعتبار و اعتبار خواجه نظام الملک و اولاد و اقربای او در بارگاه خاقان عالیجاه در چه کمال داشت و نقش برهم زدن اینها همت مشاطه تقلیم توفیق بر لوح مراد مینگاشت خواجه افضل الدین محمد با وجود استیلای اعدا اعتماد بر عنایت ایزد تبارک و تعالی کرده در نهایت سرعت طی مسافت نمود تا در اواسط ماه مبارک رمضان سنه ثلث و تسعمایه ناگاه بباغ جهان آرا درآمد ارکان دولت و اعیان حضرت چون او را دیدند انگشت تعجب بدندان تحیر گزیدند خاقان صافی ضمیر از وصول آن وزیر صایب تدبیر بپایه سریر خلافت مسیر بغایت مبتهج و مسرور گشت زیرا که بواسطه سعی خواجه نظام الملک در باب قتل محمد مومن میرزا کدورتی تمام از وی در خاطر داشت هم در آن ایام اعلام ظفر فرجام عازم ییلاق بابا خاکی شده سایه اقبال بر تخت سفر انداخت و در آن منزل تربیت خواجه افضل الدین و ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشورگیر تافت و در روز یکشنبه بیست و یکم ماه مذکور فرمان واجب الاذعان باخذ و قید عماد الاسلام که خال پنج اولاد نظام الملک بود و مدت بیست سال امر وزارت خاقانی قیام مینمود سمت نفاذ یافت و آن اول فتوری بود که در سر کار نظام الملک اتفاق افتاد چون النگ بابا خاکی از فر نزول آن مهر سپهر شهریاری غیرت کارگاه گردون شد در اوایل شوال خواجه فضل الدین محمد خلعت وزارت پوشیده بعد از چند سال مجددا امور ملک و مال در قبضه اقتدار او درآمد و بعضی از ارکان دولت و اعیان حضرت و دیوانیان و عمال ایشان که از خواجه نظام الملک رنجیده بودند با خواجه فضل الدین موافقت نمودند و خواجه در تفتیش و تفحص معایب امین الدوله و اولادش برآمده هر روز امری که متضمن تقصیر و تصرف ایشان بود و از پرده اختفا ظهور مینمود کیفیت آن بصریح و کنایه بعرض خاقان رسید مزید سوء مزاج پادشاهانه میگردید خاقان منصور چند روز بمنزل بابا خاکی بسر برده روی توجه بالنگ نشین آورده در آن موضع بمسامع جاه و جلال رسید که بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیک و امیر ذو النون ارغون با سپاهی افزون از چند و چون رایت نهضت بطرف معسکر همایون برافراخته بنابر آن حسب الحکم فریدون حسین میرزا و امیر عبد اللطیف بخشی و خواجه عمید الملک جمعی از سپاه نصرت آثار روی بصوب اسفزار آوردند مقارن آن حال بعضی دیگر از معایب خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع او بر ضمیر منیر همایون واضح گشته حضرت خاقانی در باب ایشان با امیر علیشیر مشورت کرده خاطر بر مصادره و مواخذه قرار یافت سرعت همعنان برق باد نژاد امیر عبد اللطیف شتافت و نشان همایون را رسانید که فلان روز خواجه عبد الملک را مقید ساخته مصحوب معتمدان هوشمند بردوی همایون ارسال دارند و حضرت سلطانی نیز جارشتافته بهرات رفت و صباح روز معهود حاکم شهر سلطان احمد را گفت که خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد العزیز و تابع نویس که خواهرزاده خواجه نظام الملک بود و با اولاد نظام الدین کرت را که نیز در سلک اقربای خواجه نظام الملک انتظام داشتند در هرات بودند گرفته بند کنند و در اواسط شوال دیگر و مشار الیهم در هرات و خواجه عبد الملک در اسفزار و خواجه نظام الملک و خواجه نظام الدین که در النگ نشین بودند مقید گشتند و خواجه فضل الدین محمد در تحقیق جهات و تملکات آنجماعت برآمده چندان زر و گوهر و نفیسه و اقمشه شریفه و اسبان و اموال و شتران بار بردار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و گلیمهای پرتمین و اجناس مصر و فرنگ و روم و چین از ایشان بحصول پیوست که شرح آن بتحریر بیان و تقریر خامه و زبان متیسر نیست و تمامی آنجماعت در قلعه اختیار الدین مقید و محبوس شد و بعد از چند روز خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد الملک شبی از حصار فرار نمودند روز دیگر عسسان پی بمقر ایشان برده نوبت دیگر آن دو دره التاج و زر در یک برج مانند و هر دو را یکجا محبوس ساختند و چون کیفیت گریختن و گرفتن ایشان بعرض حضرت خاقان رسید آتش قیامت لهب غضب سر بفلک اثیر رسانید حکم لازم الامتثال از موقف جلال در باب سیاست ایشان بنام سلطان احمد میرزا و امیر عبد الخالق لما و نیز بشهر بوصول رسید و بدرقه بیافت جناب سلطنت پناهی و خدمت امارت دستگاهی در روز وصول نشان که در اواسط شهر ذیقعده بود سواره بر در قلعه ایستادند و جلادان را فرستادند تا نخست خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد الملک را در نظر ایشان گردن زدند آنگاه خواجه نظام الملک را در قلعه آورده پوست کندند هم در آن روز خواجه عماد الاسلام و خواجه عبد العزیز و خواجه نظام

الدین کرده و خواجه محمود شاه فراهی که نسبت ببدیع الزمان میرزا طریق دولت خواهی بظهور رسانیده بود بمنصب پادشاهی مخصوص گشتند بود و دیوان قریب شش ماه والا در آن ایوان مرد
بسیار بالا که ترسم چون ازان ایوان در افتی ز هر افتاده محکم تر افتی اما خواجه افضل الدین محمد بعد از دفع معاندان در اندک زمانی اموال بسیار تحصیل کرده در از دیاد معموری خزانه
عامره کوشید عنایت خاقانی نیز شامل حال خجسته مآلش گشته بمنصب اشراف وزرا تعلق یافت گرفت چون روزی چند مابین الامراء والوزراء مهر زده بیشتر از بیشتر رابطه نیکو خدمتی بجای
آورد بر طبق کلمه کریمه لئن شکرتم لازیدنکم یک مرتبه دیگر ترقی نموده منصب امارت دیوان بآن انجاب محول شده من حیث الاستقلال متصدی سرانجام ملک و مال گردید و پای مسند
رفعت و حشمت نهاده رایت قدر و منزلتش از ایوان کیوان درگذشت منشیان درگاه عالم پناه و طغرا نویسان بارگاه فلک اشتباه در مناشیر مطاعه انجناب را باین عبارت سرافراز
میساختند که ناظم مناظم قواعد السلطنة والخلافة معتمد الملک صلاح اندیش خواجه افضل الدین و فالکش و خواجه مسطور در ایام اعتبار و اقتدار روزی چند با امیر مبارز الدین محمد ولی بیک که
در آن ایام از اکثر امرا اقرب بود بیشتر داشت طریق موافقت و اتحاد مسلوک نموده آخر الامر بسبب فساد اهل فساد میان ایشان مخالفت و عناد دست داد و جناب وزارت مآب امیر ولی بیک را بی
اختیار ساخت و سایر ارکان دولت در متابعت آنخواجه و فر شوکت راسخ دم و ثابت قدم بودند و بی استصواب رای صوابنمایش در هیچ مهمی از جزئی و کلی شروع نمینمودند و وزرای
عظام عتبه علیه اش را مرجع و ملاذ خود دیده هر روز کمر ملازمتش بر میان بسته در مقام فرمان برداری می نشستند و خواجه افضل از صبح تا شام در مقام جهان را انتظام فرمودی و مهام
بروا حتی دو در هفته دو روز و دو شب در باغ توقف کرده دران اوان ایام با فضلا و موالی صحبت داشتی و بساط انبساط گسترده تخم مهر و محبت در فضای دل همگنان کاشتی و باشاعه خیرات و ساختن
عمارات بسیار مایل و راغب بودی و در ایام اختیار بقاع خیر مانند مسجد جامع و مدرسه و خانقاه و حمام بنا فرموده لاجرم عنایت سبحانی شجاع شمه قصر اقبالش را مانند نور آفتاب از اوج ظهور رسانید
و اسم شریفش و نیکوئی بر کتابه صباحی روزگار باقی ماند در خیر کوش زانکه درین دار و راق روزگار باقی بذکر خیر بود نام آدمی **ذکر جنگ النگ نشین و ظفر یافتن خاقان**
اورنگ نشین بر ضمایر دانش آثار اذکیا ظاهر و هویدا خواهد بود که چون سابقه عنایت ازلی نیر اقبال دولتمند تر از مطلع فتح و فیروزی طالع گرداند تراکم غمام حوادث حجاب انوار چهره
مطلوب او نشود و هر گاه رابطه عنایت ازلی و سابقه ارادت لم یزلی با همچو رایت صاحب سعادتی را باوج نصرت و بهروزی رساند از اجتماع عناد نولیس رده اشعه صورت مقصود تتق
نگردد ز لطف ازل هر که یابد سپر ز سهم حوادث نبیند ضرر بیابد ز فضل الهی مدد نمیند ز سیل لشکر بعدد بوقت ضرورت ز اوج سپهر رسد بهر امداد او ماه و مهر
چو فی برد ملزز رمین نیزه وار نبیند دگر سرسجود بنده وار حکایتی که خامه مشکین شمامه تبیین آن زبان میگشاید نظر این تحریر کیفیت حال بسبیل اجمال آنکه در آن اوان که خاقان منصور
با معدودی از سپاه ظفر قرین در النگ نشین بدولت و اقبال نشسته بود و بمصادرت خواجه نظام الملک و اولاد و اقربا و اتباع و مشغولی مینمود که خبر تفرق و پریشانی عساکر نصرت مآثر بسامع
بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک رسید فرصت غنیمت شمردند و خاطر بر آن قرار دادند که با سه چهار هزار سوار تیغ گذار که بجانب اردوی همایون ایلغار نمایند و بیکناگاه خود را به
معسکر نصرت اثر رسانیده بدست جلادت و مردانگی ابواب فتح و فیروزی بر گشایند بابرغنیمت بر باد پایان قمرسیر نشسته مانند فلک الافلاک ساعتی از سیر نیاسودند و در عرض
شش روز خود را بنواحی اسفزار رسانیدند و فریدون حسین میرزا او مرای ایلغار خود را در قلعه مضبوط گردانیدند و مسرعی بدرگاه عالم پناه روان ساختند و کیفیت حادثه عرضه داشت
نمودند چاشتگاه روز جمعه بیست و چهارم شهر شوال این خبر بالنگ نشین رسید بنابر قلت سپاه مقربان بارگاه خاقان عالیجاه در بحر اندیشه و اضطراب افتادند اما آن حضرت
بر کمال کرم یزدانی که همواره شامل حالش بود اعتماد فرموده مسرعان همعنان برق و باد بدارالسلطنه هرات ارسال نمود و مکه جناب مقرب السلطانی بنفس نفیس سوار شده در کرد محلات درون و
بیرون شهر بر آمده از عساکر نصرت مآثر هر کس که آنجا باشد باردو فرستد و امیر علیشیر بعد از ادای نماز جمعه بموجب فرموده عمل نموده و آخر روز باتفاق امیر مبارز الدین ولی بیک و امیر عمر بیک
و امیر بابا علی از جانب استراباد رسیدند بموجب اشارت آن جناب متوجه اردو گردیدند اما قبل از وصول ایشان قراولان شاه نصرت دستگاه خبر رسانیدند که سلطان بدیع الزمان میرزا
محاصره قلعه اسفزار التفات نکرده از رباط ادرسکن و امیره درگذشته بسرعت برق و باد طی مسافت مینماید لاجرم اضطراب نواب کامیاب انجناب روی در ازدیاد نهاد و فی الواقع اگر
میرزا بدیع الزمان همان طریق رانده در آن شب بمعسکر در میرسید مهم آن حضرت را بی ارتکاب تعبیه لشکر بتفصیل میرسانید اما تأیید کردگار در سر کوچه اسفزار مانند بخت خویش بخواب رفت و
علی الصباح که انوار جنود فتح و فیروزی از اطراف و جوانب خاقان سپهر نشین هجوم کردند و مواکب کواکب در فروغ اشعه لوای بیضای آفتاب ملتیات شده روی بوادی فرار آوردند
سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک سپاه یکدل و مبارزان جوشن گسل سپاهی همه یکدل و جنگجوی چه دیوان بوقت غضب تندخوی تیغ جلادت و پهلوانی آخته و رایت
شجاعت و گیتی ستانی بر افراخته متوجه معسکر خاقانی گشته آنحضرت بتائید ربانی و امداد آسمانی واثق بوده چون جمشید خورشید بر تخت بر آمد سلیمان صفت پا بر نهاد و بر آنجنت سالم چو با
عنان بکران همت بعوب تعبیه لشکر انعطاف داده مانند کوه راسخ در سیلن مقاتله و مقابله ایستادند بندگان دولتخواه و مقربان فلک اشتباه در این تأمل و تفکر که آیا قوت طالع همایون
چو شعبده انگیزد که آن خار از شاهراه اقبال بر خیزد یا رب عنایت ملک معبود بکدام کوکب سعود ز اوج مقصود طالع گردانند در همین تیر سعادت آثار از مدد غیبی از مطلع رحمت الهی طلوع
نموده معسکر ظفر اثر منور گشت و آنچه داستان فیروزی آیت کواکب سعد سلطنت بر مفارق منتظران موکب سپهر مراتب پرتو افکند طنطنه کوس بشارت از ایوان کیوان در گذشت تبیین
این حال آنکه سلطان مسعود میرزا که از سطوت عصیان امیر خسرو شاه از ولایت حصار روی امید بدرگاه سلطان سلاطین پناه آورده بود در آن صباح که خاقان منصور بآراستن لشکر و
مهابه کشتن مشغولی مینمود با پانصد نفر از شیران بیشه مصاف جهنگ فرسای و آهن شکاف بیکناگاه باردوی همایون رسید و همین قدوم شاهزاده مظفر لوا با سپاه
بطلوع نصرت و ظفر واثق گشته خاطر همگنان مطمئن گردید و بهمان زمان امیر مبارز الدین ولی بیک و امیر بابا علی از شهر آباده فریدون حسین میرزا و امیر عبد اللطیف بخشی و سایر ایلغار از قفا

و از طرف سبزوار معسکر فیروزی اثر رسیده متقشی جنگ و پیکار گشتند و صف کارزار را مرتب گردانیدند چون آن ژنده و بیهم و از تنگ میدان دلیران کر آهنگ از هر جانب بجای
در رسیدند بقصد دشمنان صف کشیدند بلی هر که جنود بخت سرمد کند امداد سلطان مؤید هزاران عقده گر افتد بکارش دها بسهای گشاید کردگارش از انجانب چون
بدیع الزمان میرزا و شجاع بیگ با الغ نشین رسیدند خلاف معهود اردوی هایون را از سواره و پیاده مشحون دیدند و در غایت وحشت و حیرت دست اضطرار باستعمال آلت کارزار
بردند و صدای نفیر و سورن رطاق نیلگون گردون افکنده حمله کردند بهادران لشکر نصرت نشان اقدام مدافعت و ممانعت پیش رفته آتش پیکار بنوعی افروختند که دل
بهرام خنجرگذار ز رشتمکان معرکه بسوخت و چشمه نور بخش آفتاب از غبار سم باد پایان تیره شد و چشمهای ثواقب از شعله تیغ و سنان پهلوانان خیره گشت ز جوش سواران در آن
ناحیت گذرگاه شد تنگ چون عافیت ز خون دلیران گلگون عذار الغ نشین گشت چون لاله زار بکوش جوانان پولاد ترک ز بان سنان داد پیغام مرگ هنوز بصفحی
از روز نگذشته بود که خاقان منصور غالب گشته آثار انکسار بر صفحات احوال لشکر بدیع الزمانی ظهور نموده روی بوادی فرار آوردند عمر بیگ تعاقب شاهزاده نموده بدیع الزمان
میرزا بی الکه ر و بطرف خصم کند تیری چنان بر دهن عمر بیگ زد که چند دندانش شکسته از پشت زین سرنگون شد و شاهزاده از شر او ایمن گشته در ضمان سلامت بیرون رفته همچنین کدعلی
میرآخور خود را بشجاع بیگ رسانید و آن نهنگ دریای شجاعت از قرب وصول دشمن آگاه شده عنان تکاور منعطف ساخته شمشیری بر رویش زد که دیگر مجال جدال نیافت و این
واقعه در روز شنبه بیست و پنجم شعبان روی نمود خاقان منصور لوازم حمد خدای بجای آورد **ذکر شمه از احوال اولاد و امجاد سلطان محمود و بیان آنکه**
سبب آمدن سلطان مسعود میرزا بخراسان چه بود چون غیاث السلطنة و الدین میرزا بایسنقر چندگاه در سمرقند سلطنت نمود دست زمانه ابواب تفرقه بر روی روزگار آن
شاهزاده معدلت شعار برگشود میرزا سلطان علی مکحول در آن سال که خاقان عالی شان از حصار شادمان مراجعت نمود از سمرقند بخارا گریخته و لشکر فراهم آورده بجانب تختگاه آبا و اجداد خود
توجه کرد و بایسنقر میرزا بواسطه عدم استطاعت تاب مقاومت نیاورده روزی چند در آن شهر پنهان شد و بهنگام فرصت بقندز رفته بنا بر آن خسرو شاه برد و میرزا سلطان علی بر مسند سلطنت
سمرقند متمکن گشت و خواجه یحیی ولد خواجه عبیدالله در نهایت اختیار و اقتدار بمهمات امور ملکی و مالی دخل کرد و از آنجا که میرزا بایسنقر بقندز رسید امیر خسرو شاه سلطان مسعود میرزا متوهم شده
آنحضرت را بیادشاهی برداشت و با لشکری بسیار علم نهضت بصوب حصار برافراشت میرزا سلطان مسعود از مقابله آن جنود نامعدود عاجز گشته عنان عزیمت بل هزیمت بطرف خراسان
منعطف گردانید و بر وجهی که مذکور شد صباح روز شنبه بیست و پنجم شهر شعبان سنه ثلث و تسعمائه در الغ نشین بملازمت خاقان سعادت قرین رسید حضرت او را پرسش نموده نوازش
کرده در قلب لشکر جای داد و بعد از اختصاص بفتح و نصرت ابواب عاطفت بر روی روزگار او برگشاده در روز دوشنبه بیست و هفتم ماه مذکور مجلسی در غایت حشمت و عظمت آراسته
و شاهزاده را در بارگاه جهان پناه طلبیده باستخلاص ممالک موروث خاطر خطیرش را تسلی داد و بازدواج کریمه از دودمان شاهی امیدوار گردانیده قامت قابلیتش را
بخلعت طلادوز زینت داد و بانعام زر و ماتحتاج مفتاح مراد در آستین ملازمانش نهاد و در روز پنجشنبه سلخ شهر مذکور بموجب فرمان واجب الاذعان خدیجه بیگم آغا و سایر مجله
نشینان تتق عصمت جهة یراق ازدواج سلطان مسعود میرزا با بیگم سلطان که صبیه صلبیه حضرت خاقان بود و از بستر عالیه پایا آغچه در وجود آمده از اردوی همایون بدار السلطنه هراة رفتند و در
روز جمعه غره ذیقعده شاهزاده بدان بلده جنت رسیده و مسند آرایان دولت خواستند که مجلس عقد آرایند و در روز یکشنبه ماه رجب سادات و قضات و اکابر و اشراف در باغ زاغان مجتمع گشته جناب
شیخ الاسلامی مولانا سیف الملة و الدین احمد در ساعتی که مانند نام شاهزاده مسعود بود دختر برج سعادت را با ماه برج سلطنت عقد بستند و چند روز بساط سور و سرور انبساط
یافت سلطان مسعود میرزا در حین نشاط و کامرانی با آن مخدره سراپرده خاقانی زفاف فرمود و از دست ساقیان گلعذار جامهای باده خوشگوار تجرع کرده در تنزهات برات عشرت
نموده شراب ناب گلزار طرب را آب داده و مغنی خوشنوا نغمه جانفزا بسمع ما بسیدر سانیده بزبان حال میگفت ساقی بنور باده برافروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد
بکام ما ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما و سلطان مسعود میرزا چند ماه در ظلال دولت خاقان استوده خصال در نهایت جاه و جلال بگذرانید
پس یاد وطن مالوف کرده با فوجی از سپاه ظفر پناه عنان عزیمت بطرف ما وراء النهر منعطف گردانید چون بجد و دفتا رسید امیر خسرو شاه آغاز مکر و تذویر نموده رسل و رسایل
متعاقب و متواتر بشاهزاده فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و سلطنت مملکت موروث بشارت نمود میرزا سلطان مسعود بگفتار آن غدار فریب یافته بقندز شتافت و طریق
کفران نعمت مسلوک داشته جهان بین آن قرة العین سلطنت را نشتر زد و با معدودی چند از ملازمان بجانب سمرقند گسیل فرمود در پناه دولت میرزا علی بسر برد اما میرزا مسعود بنابر
اعتمادی که بکرم خاقان منصور داشت نوبت دیگر بخراسان تشریف آورده در بلده فاخره هرات اوقات میگذرانید تا وقتی که ابوالفتح محمد خان شیبانی ولایت خراسان را تسخیر کرد
چون آن خان کینه توز شان غیر استیصال اولاد امیر تیمور گورکان مدعائی نداشت سلطان مسعود میرزا را با تاش میرزا که او نیز در خراسان بود شهید کرد و بیگم سلطان را بعقد خویش در آورد
اما خسرو شاه هم در آن سال که دیده سلطان مسعود را بنشتر بیوفائی از حلیه بینائی عاطل ساخت از غایت قساوت قلب قتل میرزا بایسنقر را که از وقت توجه میرزا سلطان مسعود بهرات
تا آن زمان در حصار حکومت سمرقند پیش نهاد همت گردانید و بلطایف الحیل آن شاهزاده بلند محل را بچنگ آورده در ماه محرم سنه خمس و تسعمائه بشهادت رسانید آنگاه از روی استقلال
در ولایت قندز و ختلان و حصار شادمان بحکومت مشغول گشت تا حالش بزبان عبرت خلاید گشت **ذکر مصالحه حضرت علی با سلطان بدیع الزمان میرزا** در آن اوان که
سلطان بدیع الزمان میرزا با تفاق شجاع بیگ از جانب قندهار بسمت الغ نشین ایلغار کرد امیر ذوالنون در ییلاق ولایت غور بود بنا بر آن بدیع الزمان میرزا از الغ نشین بطرف سیستان
شتافت و از آنجا عنان عزیمت بصوب معسکر امیر ذوالنون تافت و آنجناب شاهزاده را استقبال نموده بر صحایف اخبار صفات او لوازم حمد و سپاس تقدیم رسانید و جهة مدد کرده آن

اختلال باجتماع سپاه قندهار و زمین داور و غور و ساغر و تولک بسرعان باطراف و جوانب روان گردانیدند باندک زمانی از ایل ارغون و هزاره نکودری و قبچاق و غیر ذلک جمعی کثیر در ظل رایت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون مجتمع گشتند و مستعد رزم و پیکار شده کمر خدمتکاری و جان سپاری بر میان بستند چون این خبر بعرض خاقان فریدون فر رسید بخیال آنکه کرت دیگر ولد ارشد را گوشمالی دهد عازم هرات گردید هم در آن ایام شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی از نزد بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون باردوی همایون آمده طرح اساس مصالحه انداخت خاقان منصور بصلح مایل شده خواطر جوانب شاهزاده را مشیر نهاد همت ساخت تبیین این اجمال آنکه پس از وقوع جنگ نشین بروزی چند خاقان سعادتمند جناب شیخ الاسلام سیف الملة والدین احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی و سید غیاث الدین محمد صدر را بجانب گرمسیر فرستاده بود تا بدیع الزمان میرزا را نصیحت نموده از بادیهٔ مخالفت بجادهٔ مناصحت آورند چون بحدود فراه رسیدند شنیدند که بدیع الزمان میرزا بسبیل ایلغار لشکر بر سر مدر نکو کشیده است بنابر آن شیخ الاسلام عنان مراجعت بدار السلطنه هرات انعطاف داد اما شیخ جلال الدین ابوسعید و سید غیاث الدین نزد امیر ذوالنون بغور رفتند و هنوز آنجا تشریف داشتند که سلطان بدیع الزمان میرزا در النگ نشین شکست یافته با امیر ذوالنون پیوست و شیخ ابوسعید در باب تمهید بساط مصالحه با شاهزاده گفت و شنید نمود آن جناب جواب داد که اگر حضرت خاقانی در مقام عطوفت و مهربانی آمده از ممالک محروسه بقدری عنایت فرمایند که معیشت جمعی که ملازم رکاب سعادت انتساب اند بسهولت بگذرد من بعد طریق اطاعت و فرمان برداری مسلوک داشته غاشیهٔ عبودیت و خدمتکاری بر دوش خواهم گرفت و الا فلا شیخ اجازت یافته روز چهارشنبه بیستم ذیقعده که هنوز خاقان ظفر قرین در النگ نشین بود به بارگاه حشمت آیین رسید و سخنان بدیع الزمان میرزا را بشرف عرض رسانید و جهت تأکید اساس مصالحه نوبت دیگر مصحوب شیخ علی طغائی که در آن ولا در ملازمت سدهٔ سنیه بود بجانب اردوی بدیع الزمان میرزا توجه نموده در اوایل ذی حجه جناب هدایت پناهی و حضرت امارت دستگاهی باز آمده عرضه داشتند که بدیع الزمان میرزا طمع میدارد که حکومت ولایت بلخ بدستور سابق تعلق بوی گیرد تا دیگر پیرامون مخالفت نگردد آنحضرت این سخن را بسمع قبول نموده از النگ نشین کوچ کرده بجانب هراة در حرکت آمد چون این خبر بدار السلطنه هرات رسید که حضرت خاقان بعزم رزم بدیع الزمان میرزا بهرات می آید و از آنجا عنان تکاور بطرف ولایت غور خواهد تافت بعرض حضرت سلطانی کلمهٔ الصلح خیر مطلع نظر فرخنده اثر گردانیده روز سه شنبه دهم ماه محرم الحرام سنه اربع و تسعمائه بنیت تمشیت امر مصالحه عازم اردوی کیهان پوی گشت و در روز چهارشنبه بنواحی چشمه گویان بشرف ملازمت خاقان منصور مشرف و سرافراز گشته آنحضرت را بتحری رضای خاطر بدیع الزمان میرزا رغبت فرموده چون این سخن منبع اکمال و نیکخواهی بود بسمع قبول راه یافت و حکم همایون صادر شد که منشیان عطارد نشان خلافت آشیان نشان ایالت سیستان و فراه را بنام بدیع الزمان میرزا در قلم آورند چون حکم جهان مطاع بمهر بزرگ موشح گشت خاقان منصور امیر شیخ علی را اجازت داد که منشور فایض السرور را نزد بدیع الزمان برده بدستور سابق در خدمت شاهزاده باشد و چنان سازد که آن حضرت بحکومت ولایت سیستان رضا گشته از مقام مخالفت و منازعت درگذرد آنگاه علم نصرت شیم در روز جمعه سیزدهم محرم بجانب مستقر سریر سلطنت در حرکت آمد و در روز یکشنبه شانزدهم پرتو وصول بر باغ جهان آرا انداخت و انوار معدلت روز افزون دار السلطنه هراة را روشن ساخت در خلال این احوال گذشته امیر نظام الدین درویش علی بعد از مؤاخذه و معاودت از مکه مبارکه و مدینه طیبه زادهما الله تعظیما که بعد از ادای حج الاسلام فایض گشته بود و مقضی المرام باز آمده نوبت دیگر منظور نظر عنایت خاقان والا گهر شد و منصب امارت دیوان اعلی یافته بپهلوی امیر ناصر الدین عبد الخالق مهر زد اما بدیع الزمان میرزا بعد از وصول نشان همایون بسیستان شتافت و محمد معصوم میرزا که والی آن ولایت بود عنان عزیمت بدار السلطنه هرات تافت

ذکر توجه محمد حسین میرزا بجانب استراباد و شکست یافتن مظفر حسین میرزای گورکان بتقدیر خداوند بلاد و عباد

در اواخر سنه ثلاث و تسعمائه محمد حسین میرزا کتی و دیگر لشکر ظفر اثر فراهم آورده لوای عزیمت بطرف استراباد برافراخت ابو المنصور مظفر حسین میرزا از توجه برادر واقف گشته با سپاه جرار باستقبال بیرون خرامید و جمعه بیست و دوم ذی قعده سنه مذکوره در نواحی گنبد قابوس تلاقی فریقین دست داد و دلاوران کارزاری ناموس کرده غبار نبرد باوج گنبد لاجورد رسانیدند در اثنای اشتغال بقتال بواسطهٔ ضعفی که در آن روز عارض مزاج مظفر حسین میرزا بود آن جناب را غشی عظیم روی نموده شدت آن حالت بآن انجامید که لشکریان را دست از کار مانده از معرکهٔ پیکار روی بوادی فرار آوردند و محمد حسین میرزا مظفر و منصور بدار الفتح استراباد در آمد ابو المنصور مظفر حسین میرزای گورکان تا بولایت سبزوار عنان باز نکشید چون این خبر در بلدهٔ فاخرهٔ هرات بعرض خاقان منصور رسید در اواخر سنه اربع و تسعمائه امیر بندق برلاس و امیر کمال الدین حسین علی جلایر حسب الحکم روی بسبزوار آوردند تا بموکب محمد حسین میرزا پیوسته در باب تدارک آن اختلال مساعی جمیله مبذول دارند و مکنون ضمیر همایون چنان بود که بنفس نفیس متوجه آن صوب گردد اما بواسطهٔ مخالفت ابو المحسن میرزا در تاخیر افتاد و خاقان منصور روی بمرو شاهجهان آورد

ذکر توجه محمد حسین میرزا باستراباد و سلوک ابو المحسن میرزا در طریق عصیان و نهضت رایت نصرت آیت خاقان منصور بمرو شاهجهان

در آن اوان که خبر شهادت محمد مومن میرزا اشتهار یافت از شرر شناعت آن امر آتش اندوه و الم بر کانون دور و نزدیک و ترک و تاجیک تافت هر یک از شاهزادگان کامکار که در ناحیه از نواحی خراسان حکومت مینمودند از مکر و تزویر خدیجه بیگم آغا اندیشه مند گشته در سلوک طریق مخالفت تقلید بدیع الزمان میرزا نمودند از آنجمله حاکم مرو ابو المحسن میرزا با برادر اعیانی خود محمد محسن میرزا که در نسا و ابیورد سلطنت میکرد طرح یگانگی انداخته رسل و رسایل از جانبین در تردد آمده مراسم عهد و پیمان در میان آوردند این خبر در اوایل سال نهصد و چهار بدار السلطنه هرات رسیده خاقان کامکار جناب سلطنت شعاری امیر قوام الدین حسین بهاری را در ماه ربیع الآخر سنه مذکوره بمرو ارسال داشت تا بزلال مواعظ و نصیحت نایرهٔ عدوان ابو المحسن میرزا فرو نشاند و شاهزاده را بر آن دارد که کس نزد برادر خود فرستد و او را نیز از مقام عصیان درگذراند امیر قوام الدین حسین حسب الفرموده بمرو نزد ابو المحسن میرزا رفته شرایط نصیحت و موعظت بتقدیم رسانید فایده بر رسالت او مترتب نگشت و ابو المحسن میرزا معاودت او را دلیل بر شکست دانسته از سر عصیان و خلاف درنگذشت بنابر آن خاقان منصور عازم تادیب شاهزادگان شده بعد از اجتماع جنود خراسان در روز چهارشنبه پنجم جمادی الاول از باغ زاغان بجهان آرا نهضت فرموده در تخت سفر نزول اجلال واقع شد و از آن منزل بمقتضای فرمان واجب الاذعان حسین میرزا و امیر عبد اللطیف با

ابن عبد اللطیف با فوجی از ابطال رجال بر جناح استعجال از راه سرخس متوجه مرو گشتند و محمد قاسم میرزا و امیر نظام الدین علیشیر و امیر ناصر الدین عبد الخالق و حاجی یکاول در شهر توقف کرده رایت ظفر پیکر روز جمعه هفتم از تخت سفر بسر کوچه ساق سلمان رفته و سه چهار روز در آن مرحله اقامت نمود و چهارشنبه دوازدهم رباط پریان از مقدم خاقان عالی مکان غیرت افزای روضه رضوان گشت و از آنجا آنحضرت قاصدی بارض اقدس رفته و حید محمد میرزا فرستاده پیغام داد که باتفاق امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی خود را بآن حد و در انجمع ساخته جهت دفع محمد محسن میرزا کپک میرزا استظهار ورزد و متوجه ابیورد گردد و آنگاه لوای ظفر نما از راه دهنه کوتل سنجاب بصوب مرو در حرکت آمده چون ابو المحسن میرزا از توجه موکب همایون خبر یافت برج و باره مرو را تعمیر نموده خاطر بتحصن قرار داده بجه علم انجم حشم بعد از طی منازل بیتوقف و وصول بظاهر آن بلده انداخت و عساکر منصور آغاز محاصره و محاربه کردند لشکریان ابو المحسن میرزا سپر ممانعت در روی کشیده در محافظت شهر غایت جد و اهتمام بجای آوردند و از طرفین سفیر تیر آغاز آمد و شد نموده نشتر پیکان خون از شریان بیرونیان و اندرونیان بگشوده گاهی صدمه سنگ عراده سان بجی از بروج قلعه را نرم ساخته صفت هباء منثورا میگرفت و احیانا از بروج قاروره نفط بمعسکر ظفر انداخته جان بردلان را محترق میگردانیدند مدت سه چهار ماه حال بدین منوال جاری بود بعد از آن پدر و پسر از طول ایام گذشته ملول گشته من الجانبین مصلح گونه روی نمود چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست

ذکر نهضت مقرب حضرت خاقان بنیت گذاردن حج اسلام و برخی از وقایع که روی نمود

در آن ایام امیر نظام الدین علیشیر بدلالت هادی دین قویم و هدایت دلیل والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم تمنی مدید داعیه داشت که از سر قدم ساخته از سر راه بهمه مرادات شتافته بطرف حجاز شتابد و شرف گذاردن حج الاسلام و سعادت طواف روضه مقدسه رسول انام علیه السلام دریابد اما هرگاه که احرام آن مقصود بسته در باب بیرون سلطنت مآب طلب رخصت میکرد خاقان نامدار سپاسلان خاطر بصحبت شریف آن جناب رخصت ارزانی نمیفرمود در آن ایام که آن پادشاه سپهر احتشام ظاهر مرو را مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردانیده بود آنصاحب توفیق فرصت غنیمت شمرده با جمعی کثیر از اصحاب فضیلت مآب و ملازمان سده امتیاز بجانب مشهد مقدس روان گشت و مولانا عبد الحی بزیارت نامه خوانده که گاهی در بارگاه حضرت پادشاهی ادای سخن داشت جهت استخاره بپایه سریر خلافت مصیر فرستاد و چون امیر صافی ضمیر بمشهد مقدس رسید جهت وصول مولانا عبد الحی روزی چند در آن مقام متبرک ساکن گردیده و در آن ایام حید محمد میرزا و امیر شیخ احمد سهیلی که حسب الحکم جهت تنبیه کپک میرزا بابیورد رفته بودند منهزم باز آمدند جناب مقرب سلطانی باستمالت شاهزاده و امیر شیخم پرداخته احسان باموال و نفایس اجناس به ایشان ارسال نموده ابواب عاطفت و مهربانی بر روی روزگار ایشان بگشود و مقارن این حال مولانا عبد الحی خود را بحضور نواب در بار شاهی رسانید خیال توجه جناب هدایت مآب را بجانب مکه معظمه معروض داشت حضرت خاقانی فرمودند که اگر چه رعایت خاطر فیض مآثر مقتضی آنست که این ملتمس را بعز اجابت مقرون داریم اما چون در اختیار این سفر مبارک امنیت خاطر نیز و طریق شرط است چنانچه بر رای حقایق نما واضح خواهد بود که در این اوقات بواسطه تواتر قترات غبار فتنه و آشوب در ولایات عراقین و آذربایجان بمرتبه در هیجانست که مزیدی بر آن متصور نیست و اگر یکنوبت دیگر بملاحظه رضای خاطر اشرف این عزیمت را موقوف داشته بدینجا تشریف آورند تا عهد ملاقات خجسته صفات تازه گردد و هرگاه که خبر امنیت طرق بتحقیق پیوندد و عزیمت فرمایند از کمال مکارم بدیع و بعید نخواهد بود و چون این مکتوب عنایت اسلوب بمطالعه امیر نظام الدین علیشیر رسید با نقبای مشهد افتخار آل عبا و اعزه اصحاب سعادت انتما طریق مشورت مسلوک داشته مجموع آن جماعت متفق الکلمة المعنی صلاح دین و دولت در آن دانستند که آن جناب بصوب اردوی ظفر مآب توجه فرمایند و نوعی سازد که میان خاقان منصور و ابو المحسن میرزا صورت مصالحه روی نماید بنا علی هذا مقرب حضرت سلطانی در اوایل فصل بهار از مشهد امام عالی مقدار بجانب مروشاهجان روان شد بعد از وصول بحدود سرخس خبر معلوم شد که رایات نصرت آیات از ظاهر مرو نهضت کرده متوجه آن قصبه است صورت قضیه آنکه چون مدت محاصره مرو بسه چهار ماه امتداد یافت و پیکر فتح و ظفر در آیینه مراد جلوه گر نیامد حضرت خاقانی مایل مصالحه گشت و ابو المحسن میرزا نیز از امتداد قلعه داری ملول شد قاصدی نزد پدر بزرگوار فرستاده امیر نظام الدین درویشعلی را طلب نمود جناب امارت حسب الحکم بشهر رفته شاهزاده گفت که کم خاقان منصور از جرایم سنین گذشته عنان مراجعت بصوب هرات انعطاف دهد من ترتیب پیشکش نموده روی توجه بپایه سریر خلافت مصیر خواهم آورد امیر درویشعلی بدرگاه عالم پناه باز گشته سخن ابو المحسن میرزا را بعرض رسانید ملتمس شاهزاده درجه قبول یافته موکب همایون بجانب سرخس در حرکت آمد و در منزل تازکان نوید مقرب حضرت سلطانی بتقبیل بساط جلالت مناط سرافراز شد باصناف الطاف خصایص یافت بعد از دو سه روز توقیع منصب جاروب کشی مزار فایض الانوار خواجه عبد الله انصاری نموده رخصت انصراف بطرف هرات طلبید خاقان منصور فرمودند همیشه شما در مسلک من تبع طمع داخل باشید بر الناس که فرمایید بعز اجابت مقرونست آنگاه قامت قابلیت آنجناب را بخلع فاخره آراسته شرف اجازت ارزانی داشت امیر صوفی صفت مسکن معهود شتافته اعاظم سادات و مشایخ و قضات و علما و اشراف و اعیان هرات را در کارگاه جمع ساخته در جاده درویشی و گوشه نشینی از ایشان استمداد نموده استعانت جست و همگی همت بر تعمیر بقعه مبارکه انصاریه مصروف داشته ارباب وظایف و خدام آن مقام فرخ انجام را باصناف انعام و جهان نوازش خرم و در رتبه در دبستان مجاوران روضه بهشت نشان افزوده در خلال احوال گذشته سلطان احمد میرزا که سالها حاکم آن پادشاه مظفر لوا در هرات حکومت و داروغگی مینمود و امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروزشاه علم عزیمت بسفر آخرت افراشتند صاحب این کتاب چنانچه رسم است بتعزیت داری سوگواری و اطعام طعام و ختمات کلام حضرت باری پرداختند

ذکر طغیان امیر خسرو شاه کرت دیگر و بیان گشته شدن نظر بهادر و حید رقلندر از تقدیر ملک قادر

در اوایل زمستان که خاقان عالی مکان در ظاهر مرو بمحاصره ابو المحسن میرزا قیام مینمود امیر خسرو شاه فرصت غنیمت دانسته با سپاه الی حیات بجده و قبة الاسلام بلخ توجه نمود و میرزا ابراهیم حسین بنا بر قلت لشکر طریقه حزم و احتیاط رعایت کرده در شهر متحصن گشت و این معنی موجب جسارت امیر خسرو شاه شده جنود قندز در ولایات اندخود و شبرغان دست بغارت و تاراج بر آوردند و در کر دلیج رایت اقامت افراشته اند و به اهتمام امر محاصره پرداخته چند روز از صبح تا شام از درون و بیرون شهر مبارزان بهرام قهر بباب جنگ و جدال بر روی یکدیگر میگشودند و باندختن تیر و پرک و سنگ عداوت پرداخته در اقبال اعدام یکدیگر سعی مینمودند و احیانا بهادران لشکر ابراهیم حسین میرزا بپای جلادت بیرون شتافته [illegible]

و بضرب تیغ و سنان زود رس عقده زبان را بشام اجل میرسانیدند از آن جمله روزی امیر خسروشاه و نظر بهادر که بوفور تهور از شجعان ابطال ممتاز بود در جنگ پیش آورده تا نزدیک کنار قلعه رسیدند
از طرف میرزا ابراهیم حسین تنکر بردی شتابان از شهر بیرون رفته مستعد دفع دشمنان گردید و بین الجانبین حربی در غایت صعوبت دست داد امیر تنکر بردی ظفر یافت و نظر بهادر
منهزم شده عنان عزیمت بمعسکر خسروشاه تافت امیر تنکر بردی او را تعاقب نموده تنها بنظر بهادر رسید او بازگشته شمشیر کین از نیام انتقام برکشید و بر آن پهلوان رستم توان حمله کرده امیر تنکر بردی
تبانید نیزه وی تیغ خصم را بسپر رد نموده و بیک ضرب حسام نظر بهادر را از پشت زین بروی زمین انداخت و بزخم دیگر مهم او را اتمام ساخت و در دستگاه عنان توسن گردون خرام بجانب قلعه
معطوف ساخت از وقوع این حادثه لشکر خسروشاه دلتنگ شده شکسته خاطر گشتند و مردم بلخ مستظهر و قوی خاطر گردیده میرزا ابراهیم حسین میرزا نسبت با میر تنکر بردی اصناف الطاف بتقدیم رسانید
بانعام اسب و زر و خلعت آن زبده شجعان دوران را خوشدل و مسرور گردانید القصه روزی که خاقان منصور از مرو مراجعت فرموده در سرخس بود که خبر طغیان خسروشاه و محاصره بلخ استماع
شد لاجرم محمد معصوم میرزا با امیر سیدم بیک و دو هزار سوار تیغ‌زن نیزه گذار بسبیل ایلغار متوجه بلخ گردانیده و موکب نصرت نشان متعاقب ایشان در حرکت آمده چون خسروشاه بر توجه آن پادشاه
عالیجاه وقوف یافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل گشته بطرف قندز شتافت محمد معصوم میرزا کیفیت حال را بر حکیم عرضه داشت کرده فرمان واجب الاذعان بسمت نفاذ یافت که امیر نظام الدین
عمر به بلخ رفته کومک ابراهیم حسین میرزا باشد و محمد معصوم میرزا بموکب همایون پیوندد و بعد از آن رایات عالیات به ییلاق بادغیس خرامید و منزل باباخاکی معسکر ظفر اثر گشته از میمنت مقدم
همایون غیرت سپهر بوقلمون گردید و در این اثنا امیر حیدر از نزد امیر خسروشاه بدرگاه عالم پناه رسیده و دست سیاست خاقانی بساط زندگانی او در نوردید مجملا از حال امیر حیدر آنکه او پسر
امیر سعید قاآن بود که سلطان سعید او را در سرخس قتل نموده امیر سعید خال امیر علیشیر است امیر حیدر بلطف طبع و حدت ذهن و حسن صورت و وفور شجاعت از سایر میرزاده‌گان خراسان امتیاز داشت
لاجرم خاقان منصور در اوایل حال او را منظور نظر عاطفت گردانیده و در سلک ایلچیان آستان خلافت آشیان انتظام داده و در آن وقت که نظام الدین علیشیر بایالت استراباد سرافراز شد
او را همراه برده منصب حکومت آن مملکت را بوی گذاشت اما امیر حیدر چنانکه باید مستطور گشت در وقتی که برسالت از جرجان بهرات رفته بود بواسطه نشاء جنون سخنی غیر واقع بعرض
حضرت خاقانی رسانیده مواخذ و مقید گشته چون از آن قید نجات یافته از امر ملازمت استعفا نمود و بلباس قلندری در آمده جمعی کثیر از آن طایفه سر در پی او نهادند امیر حیدر در عمارت چشمه
ماهیان که نزدیک زیارتگاه هرات واقع است منزل گزیده و یکی دو منزل از زارهای آن بلده را ویران نموده زر و جناس بسیار از صغار و کبار اخذ نموده همه را صرف قلندران و مصاحبان
خود فرموده آنگاه بقبة الاسلام بلخ رفته ابراهیم حسین میرزا که نسبت با او ارادت تمام داشت جهت طواف روضه بهشت آثار قدم رنجه فرموده بی آنکه با امیر حیدر ملاقات نماید بمزار فایض الانوار
شتافت انمعنی بر خاطر حیدر قلندر گران آمده خدام آستانه علیه را فرمود تا در دلش ولی را گرفته دو بیست عصا بر او زده بخدمت مطبخ باز داشتند بنابر آن ابراهیم حسین میرزا قصد ایذای امیر
حیدر کرده وی از بلخ گریخته روی بقندز آورد و امیر خسروشاه با لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و در وقتی که از ظاهر بلخ برخواسته بقندز رفت او را برسم رسالت بآستانه خلافت
گردانید بنابر آنکه بعرض خاقان منصور رسانیده بودند که حیدر قلندر پیوسته در مجلس امیر خسروشاه غیبت ملازمان درگاه عالم پناه نمود و او را بسلوک طریق مخالفت فرموده در بارگاه سپهر اشتباه
راه نیافت چند روز مقید بود و بقتل رسانیدند میر نظام الدین علیشیر از استماع این خبر شنیده بغایت متغیر و پریشان گردیده و کس فرستاد تا جسد او را از باباخاکی بفضای چشمه ماهیان نقل
نموده اولاد و اتباعش را بقدر امکان رعایت فرمود گفتار در بیان پیوستن محمد میرزا و ابوالمحسن میرزا بیکدیگر جهت مخالفت خاقان ذوالحشمت و انهزام یافتن
ایشان از دست یافتن ملازمان موکب ظفر نشان در موضع خلو چشمه در آن اوان که خاقان منصور از ظاهر مرو کوچ فرموده بسرخس شتافت و از سرخس عنان عزیمت بکنار
آب مرغاب تافت ابوالمحسن میرزا از استماع نام قلعه ذی شک آمده بود آن بلده را بیکی از امراء معتمد سپرده خود با فوجی از ابطال رجال و هژبران بیشه رزم و جدال روی توجه بملاقات
کپک میرزا آورده بعد از وصول بجد و اپور کپک میرزا مقدم برادر بزرگتر را باعزاز و احترام استقبال نموده مراسم نیاز و پیشکش با حسن وجهی بجای آورد و آن دو وزیر سپهر جهانبانی را در
تکلیج تحارزه روی نمود و نشیب امور جهانبانی قرعه مشورت در میان انداخته و خاطر بر محاربه پدر بزرگوار قرار داد و پنج شش هزار سوار مجتمع ساختند این خبر در منزل باباخاکی بسمع اشرف آن پادشاه
برج شرف رسید آن حضرت امیر مبارز الدین ولی بیک را باعلی درجه رعایت و تربیت رسانید و بحکومت دار السلطنه هرات سرافراز ساخت و بدان جانب روان کرد بعد از آن موکب ظفر نشان
بانطفاء نیران طغیان شاهزادگان بجانب ابیورد توجه نمود خاقان منصور با وجود ضعف مزاج شریف بقوت دولت در محفه نشسته بسرعت تمام طی مسافت میفرمود ابوالمحسن میرزا و محمد
حسین میرزا چون از قرب وصول لوای جهان کشا خبر یافتند از ابیورد بیرون رفتند و عنان ره گیتی نورد بصوب ولایت نسا تافتند خاقان منصور در اثنای راه خبر توجه فرزندان را
استماع نموده تصور فرمود که داعیه قتال و جدال ندارند بلکه گریز بر ستیز اختیار نموده کلمه الفرار مما لا یطاق در صحیفه خاطر مینگارند بنابر آن ابوالمنصور مظفر حسین میرزای گورکان و محمد
میرزا ابن حسین میرزا و امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس را با اکثر لشکر ظفر اساس بتکامشی ایشان روان ساخت و بنفس نفیس بحرکت آنی نموده با هستگی رایت نهضت می افراخت چون
شاهزادگان نزدیک بکلو چشمه رسیدند بخلاف تصور شنیدند که ابوالمحسن میرزا و کپک میرزا منتظر رزم و پیکار ایستاده‌اند و قلب و میمنه و میسره مرتب ساخته دل بر اشتعال نایره قتال و
جدال نهاده‌اند لاجرم ایشان نیز بتعبیه سپاه پرداخته با چتر علم نصرت نشان مظفر حسین میرزای گورکان از افق قول طلوع نموده و در برانغار حیدر میرزا توقف نموده جوانغار را بوجود محمد
حسین میرزا استحکام افزود و از آنجانب ابوالمحسن میرزا در قلب جای گرفت و کپک میرزا در برانغار رایت شوکت برافراشت و ابراهیم ترخان در جوانغار بایستاد بدین ترتیب هر دو سپاه
روی برزمگاه نهادند و در دشت خلو چشمه تقارب فریقین و تلاقی انجامید دلیران رزمگار در هم آویخته کام جان جمعی از جوانان بسبب تجرع جام ناخوشگوار مرگ تلخ گردید و پیکان
تیر دیده دو ز چشمه خون از فواره دلها روان ساخت و شعله سنان سینه سوز جان جهوشان را در مکان احتراق انداخت نه تیغ خونفشان خنجر تیز نه پیکان خدنگ فتنه انگیز خان

جنیان چون تحسین شنیدند بل تهور که حلو چشمه شد جولی زخون پر درآن روز هولناک از جوانغار شاهزاده کان ابراهیم ترخان برانغار سپاه نصرت نشان حمله کرده حیدر محمد میرزا تاب آن صدمه نیاورده
عنان بوادی فرار تافت و کپک میرزا از میمنه لشکر خود بر ابن حسین میرزا تاخت آن شاهزاده نیز انهزام یافت مظفر حسین میرزا که در قول بود چون حال براین منوال دید خواست اقتدا ببرادران نموده
پشت بمعرکه گرداند اما امیر سلطانعلی عنان اسب شاهزاده را گرفته از آن حرکت بازگشت گفت اگر فضای معرکه [illegible] عالی خالی گردد مخالفان دلیر شده بمکافات این هزیمت بحضرت اعلی میرسانند
لاجرم مظفر حسین میرزا دل بر مقاتله نهاده ثبات قدم ورزید خاقان منصور در دره که منتهی بحلو چشمه بود وقتی که در ملازمت موکب همایون غیر خواجه شمس الدین محمد منشی و خواجه شهاب الدین اسحق
صدر و بعضی نویسندگان و جماعت امیر آخوران و اختاجیان و شاکر و مشکان کسی نبود از گریختگان برانغار و جوانغار سپاه فیروزی آثار خبر یافت از کمال وثوق جبلی بعنایات ازلی از محفه بیرون آمده
باوجود ضعف مزاج جامه جنگ در پوشید و مغفر بر سر نهاده بر اسب دلدل رنگ آتش آهنگ سوار گردید عنان یکران بسان باد و باران بجانب معرکه بیکبار انعطاف داده فرمود که نقاره و کورگه
همایون را بلند آوازه ساختند و سورن انداخته رایات نصرت آیات برافراختند بدین طریق از دره بیرون آمده چون چشم ابوالمحسن میرزا بر ماهچه علم نصرت شیم افتاده بیقین دانستند که خاقان
نصرت حشم برباره کوه پیکر نشسته میان همت بعزم رزم چست بسته تزلزل بارکان اقتدار ایشان راه یافت نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم خاقان نصرت اثر وزیده هر یک از آن دو شاهزاده عنان بطرفی
تافتند و کپک میرزا باسترآباد رفت چون گریختگان سپاه خاقان حقیقت واقعه را شنودند تیغ از نیام انتقام کشیدند بار دیگر روی بمعرکه آوردند و شاهزاده کان را تعاقب نموده سالما
غانما مراجعت کردند خاقان منصور لوازم حمد پادشاه غفور مرعی داشته صدقات و نذورات بمستحقان رسانید و دربار جماعتی که در آن محاربه آثار دلاوری نموده بودند انعامات فرموده بافتح نامها
باطراف بلاد خراسان روانه گردانیدند والله اعلم بالصواب

ذکر نهضت همایون خاقان والا مکان بجانب جرجان و مسارعت در مراجعت بواسطه طغیان بدیع الزمان میرزا

درآن زمان که محمد حسین میرزا استرآباد را از مظفر حسین میرزای گورکان انتزاع نموده پیوسته خیال توجه بآن صوب مکنون ضمیر منیر همایون بود اما بواسطه موانع متنوعه که
در بلاد خراسان وقوع می یافت آن داعیه از حیز قوت بفعل نمی آمد بعد از محاربه حلو چشمه که کپک میرزا باسترآباد شتافت و میان برادران بساط محبت تمهید یافت خاقان مظفر لوا آن عزیمت را
تصمیم داده روی توجه باسترآباد نهاد و این خبر بشاهزاده رسیده سیلاب اضطراب از سر او درگذشت با فوجی از خواص سپاه در طریق مشورت مسلوک داشته متوجه کنار آب اترک شد از میان
تراکمه آن نهر درگذشت و اتباع او راه کپک میرزا رو و بازار برادر را غارت کرده بطرف خراسان عزیمت نمود و مانند شیری خشمناک بی ترس و باک بجد و دو از ولایت در آمده کیفیت حال را با ابوالمحسن
میرزا اعلام فرمود چون این اخبار بعرض خاقان جم اقتدار رسید نشان حکومت مشهد مقدس را بنام محمد محسن میرزا نوشته نزد شاهزاده فرستاده بزبان لطف و مرحمت پیغام داد که هر چند تو
حقوق ابوت را بعقوق مخالفت مبدا ساخته تبلا زمان موکب نصرت نشان در مقام مقابله و مقاتله در آمدی ما بقلم شفقت اصلی رقم عفو بر جریده آن جریمه کشیدیم و ایالت مشهد مقدس را
با توابع و لواحق بدان فرزند عزیز مفوض گردانیدیم می باید که از افعال سابقه نادم و پشیمان بوده من بعد بلوازم خدمتکاری قیام نمائی و آن مملکت را بیمین عدالت و رعیت پروری
معمور و آبادان گردانی بعد از آنکه پیغام خاقان منصور و منشور مذکور به محمد محسن میرزا رسید مسرور و مبتهج گشته بمشهد مقدس شتافت و قدم در وادی فرمانبرداری نهاده دیگر امری از وی که موجب
ازردگی خاطر آفتاب احتشام باشد صدور نیافت خاقان منصور بعد از طی منازل و مراحل خطه استرآباد را از یمن قدم همایون غیرت گلستان ارم ذات العماد ساخت و پانزده روز خیام مرحمت
بر مفارق متوطنان آن ممالک گسترده بلوازم رعیت پروری پرداخت در اثنا قاصدی از دار السلطنه هرات از نزد امیر مبارز الدین ولی بیک بپایه سریر اعلی رسید و بعرض رسانید که میرزا بدیع الزمان
با سپاه بلا انتها بنواحی هرات تشریف آورده دخان طغیان مرتفع گردانیده اکنون در ظاهر آن بلده قبه خرگاه باوج مهر و ماه برافراشته و باتفاق امیر ذوالنون ارغون همت بر تسخیر مملکت
خراسان گماشته خاقان منصور این خبر شنود و نشان حکومت استرآباد بمصحوب مولانا شمس الدین علی شاه مکتوبی نزد محمد حسین میرزا ارسال داشت مبنی بر نصایح سودمند و مواعظ دلپسند بنام شاهزاده روانه ساخت و بسرعت
برق و باد علم مراجعت برافراخت بعد از وصول اسفراین تمام ایالت آنجا را بقبضه اقتدار امیر بدرالدین نهاد و کوچ بکوچ بسبزوار شتافت و حکومت آن بلده را با توابع و مضافات بمظفر
حسین میرزا داده مولانا شمس الدین محمد پس از آنکه بخدمت محمد حسین میرزا رسید فرمان مطاعه را بشاهزاده نموده لوازم تبلیغ رسالت را بتقدیم رسانید آنحضرت بار دیگر استرآباد را دار
سلطنت ساخته لشکر جرجان را فراهم آورده رایت نخوت و عظمت برافراخت

ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم تسخیر دار السلطنه هرات و رفتن او بجانب مرغاب بعد از معاودات

درآن اوان که خاقان منصور مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا عنان یکران بصوب استرآباد انعطاف داد سلطان بدیع الزمان میرزا از نشیمن
و امیر شجاع الدین ذوالنون از زمین داور به ییلاق غور خرامیده خیال تسخیر خراسان کرده سپاهی از هزاره و نکودری و قبچاق جمع گردانیده و بعد از تقدیم مشورت علم نهضت برافراختند و چون
بامعد و دبیالای ولایت هرات رود شتافتند از مراعی و مواشی امرا و ارکان دولت خاقانی هر چه یافتند تصرف کردند و از آنجا عنان عزیمت بصوب عمارت مقدسه غیاثیه تافتند و از اینکه
بزرگ سفید بسیار غنیمت کرده متوجه دار السلطنه هرات شدند از شیوع این اخبار امیر نظام الدین علیشیر و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و سایر امرا که در آن بلده فاخره بودند بحر اضطراب افتاده
و برج و باره شهر را مضبوط ساخته مردم بلوکات را بشهر درآورده و خاطر بتحصن قرار داده چون بدیع الزمان میرزا بقصبه اوبه رسید امیر ذوالنون برسم منقلای پیشتر متوجه گردید و بعضی
از مردم بلوکات که در باغات خود مانده بودند امیر ذوالنون را تنها دیده تصور کردند که بدیع الزمان میرزا مراجعت کرده امیر ذوالنون با لشکر اندک و غرور بسیار نزدیک رسیده مقارن آن
حال محمد معصوم میرزا نیز از جانب عسکر نصرت مآثر امیر محمد ولی بیک مستظهر گشته دو سه هزار سوار مکمل ساخته در رکاب محمد معصوم میرزا و سید عبدالله میرزا بعزم رزم از دیوار بیرون
رفت محمد معصوم میرزا در قلب سپاه بازداشت خود در میمنه ایستاد و ضبط میسره را بعهده سید عبدالله میرزا و میربابا علی بازگذاشت از آنجانب بدیع الزمان میرزا در نواحی کلسکان بامیر
ذوالنون پیوست و در وقتی که آتش جنگ مشتعل شد قراولان خبر رسانیدند که سپاه اعلی نمودار شد هنگام ساعت امیر ذوالنون با لشکر ارغون از پی در رکاب آورده چون شیر غران متوجه پیکار گشت در اعالی

النگ نشین فریقین بهم رسیده آواز سورن و نفیر از ایوان کیوان درگذشت از هر دو طرف شیران بیشه نبرد تیغ کین آخته بیکدیگر تاختند و گرد از فضای هیجا باوج فلک اثیر گرد رسانیدند و عذار آفتاب را در زیر نقاب غبار مستور ساختند زبان سنان پیام اجل در گوش جوانان میگفت و تیر مرگ تأثیر دل پهلوانان را بسان لعل بدخشان میسفت و شمشیر تارک شکاف بیک ضربت از فرق تا ناف میشکافت. برآمد فغان از زمین و زمان ٭ برآمد زلزل بکون و مکان ٭ ز تیغ سرانداز و تیر خدنگ ٭ هوا خون فشان شد زمین لاله رنگ ٭ در آن اثنا ماهچه لوای کشورگشای بدیع الزمان میرزا پرتو وصول بر معرکه انداخت میرونیان را از مشاهده آن حالت دست از کار و دل از جای رفته بخت سید عبدالله میرزا و میر بابا علی اسیر شدند و بعد از آن محمد معصوم میرزا و سید عبدالله میرزا و امیر سپاه نظام الدین محمد ولی بیک گریز بر ستیز اختیار کردند محمد معصوم میرزا و سید عبدالله میرزا مصلحت در آمدن شهر ندیده روی باردوی همایون آوردند اما امیر محمد ولی با سایر گریختگان بشهر درآمده دروازها بر کشیده بروج را بمردم اعتباری سپرده سلطان بدیع الزمان میرزا مظفر و منصور در النگ نشین نزول اجلال فرموده پس از چند روز از آنجا به پل مالان نقل کرد و طمع میداشت که بی آنکه مباشر جنگ و پیکار گردد شهریان شهر بدو دهند بنا بر آن بمدارا و مواسا گذرانیده سپاه را اجازت حرب نداد چون مدت چهل روز حال بر این منوال بگذشت و خبر ورود خاقان منصور بسمع بدیع الزمان میرزا رسید مصلحت در حرکت دیده از پل مالان بسالار شتافت و از آنجا عنان عزیمت بطرف آب مرغاب تافت پس از سه روز اعلام ظفر انجام خاقانی پرتو وصول بر سواد هرات انداخته امرا اعظام و اکابر و اشراف بلوازم استقبال قیام نمودند خاقان منصور همگنان را پرسش و نوازش فرموده امیر محمد ولی بیک و جماعتی را که در ایام محاصره شرایط جلادت بجای آورده بودند بمزید عنایت سرافراز گردانید و بدولت و اقبال در باغ جهان آرا نزول اجلال فرموده نوای عیش و نشاط را باوج عیوق رسانیدند

ذکر تفویض سلطنت بلخ به بدیع الزمان میرزا و باز آمدن محمد ابراهیم حسین میرزا بپایه سریر خاقان مظفر لوا

چون بدیع الزمان میرزا از ظاهر بلده هرات کوچ کرده بکنار آب مرغاب شتافت تمامی لشکریان جنگجوی در ظل رایت او مجتمع گشتند شجاع بیک ترکمان از قندهار بملازمت رسیده در اردوی عالی جمعیتی عظیم دست داد امیر بدیع جنگی که از قبل خاقان منصور در قلعه مروچاق حکومت مینمود از تسلیم حصار ابا کرده شجاع بیک روی بتسخیر القلعه آورد و سپاه هزاره و نکودری و سایر افراد لشکر سپر بر سر کشیده دست به تیر و کمان بردند و بقدم جلادت و مردانگی متوجه آن حصن حصین گردیدند امیر بدیع از صباح تا نیمروز بمدافعه مشغول شده بالاخره از مقاومت عاجز گشته شجاع بیک قهرا و قسرا حصار مروچاق را گرفته امیر بدیع را دست و گردن بسته و پای مراد شکسته نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده آنحضرت جریمه او را بعفو و اغماض مقابل ساخته باطلاقش فرمان داد خاقان منصور در بلده هرات از وفور سپاه و کثرت ستعد فرزند والا تبار وقوف یافته بغایت مضطرب شد زیرا که در آن ولا سپاه نصرت پناه از یورش استراباد مراجعت نموده بودند و اسبان ایشان لاغر و ناتوان بود و نمیتوانستند بی آنکه چند روز آسایش نمایند مرکب سفر گشته با بدیع الزمان میرزا ابواب مقاتله و مقابله بگشایند لاجرم خاقان منصور با مقربان حضرت سلطانی مشورت کرده بطرح مصالحه پرداخت مولانا فصیح الدین استرابادی را جهت تمشیت آن مهم بکنار آب مرغاب روانه ساخت جناب صاحبی در آن مقام بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون رسیده بخوبترین عبارتی ادای رسالت نمود و شاهزاده را باطاعت پدر بزرگوار ترغیب و تحریص فرمود آنحضرت بنا بر حقوق ابوت مایل صلح و صفا گشته بعد از تکرار آمد و شد سفیر مهم بر آن قرار یافت که سلطنت مملکت بلخ از کنار آب آمویه تا مرغاب من حیث الاستقلال تعلق به بدیع الزمان میرزا داشته باشد و در آن ولایت نام نامی آن شاهزاده گرامی در خطبه ردیف اسم همایون حضرت خاقانی گردانند و دیگر هیچیک از پدر و پسر طریقه ناستوده مخالفت و عناد بظهور نرسانند بنابر آنکه ابراهیم حسین میرزا در بلخ بود و چند گاه با خسروشاه مقاومت کرده آن ولایت را از شر اعدا حراست نموده بود خاقان منصور را دغدغه شد که مبادا شاهزاده آن خطه را به برادر بزرگتر ندهد و از این جهت فتنه دیگر حادث گردد بنابر آن خواجه شهاب الدین عبدالله را فرمود که بجناح استعجال بطرف بلخ شتابد بتقدیم مقدمات مناسب چنان سازد که ابراهیم حسین میرزا در باب تسلیم بلخ فتنه نکرده و بجانب هرات نهضت فرموده به پدر بزرگوار پیوندد و خواجه حسب فرموده کاربند شده قبل از وصول بدیع الزمان میرزا بآنحدود شرف ملازمت ابراهیم حسین میرزا حاصل کرده شاهزاده را بملازمت پدر بزرگوار مایل گردانید و از بلخ بیرون آورده در ... برج نامداری را تاکید کرد ملاقات دست داد ابراهیم حسین میرزا بلوازم پیشکش و نثار پرداخت بدیع الزمان میرزا برادر را در آغوش مهربانی کشیده بزبان تفقد و دلجویی او را بنواخت آنگاه بدیع الزمان میرزا کامران و کامیاب بقبة الاسلام بلخ خرامیده عمر بیک در خدمت شاهزاده توقف نموده ابراهیم حسین میرزا بملازمت خاقان منصور امیتن نهاد همت گردانید چون ماهچه رایت فتح آیت سلطان بدیع الزمان میرزا از آرزوق از ولایت طلوع کرده جناح مرحمت و عاطفتش بر مفارق ساکنان طخارستان سایه گستر شد امیر خسروشاه رسل و رسایل را با تحف شایسته و تنسوقات بایسته بنظر انور شاهزاده فرستاده اظهار تبعیت و مخالصت نموده در ممالک قندز و بغلان و ترمذ و حصار شادمان و قبادیان و ختلان و بدخشان خطبه و سکه بنام آنحضرت تزیین داد و بدیع الزمان میرزا قاصد او را باصناف عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه بنواخت و بانعام خلاع فاخره و زر و نفایس دیگر مفتخر و سرافراز ساخته و بجهة امیر خسروشاه شمشیر مرصع و قبای زردوزی و اسب با زین مرصع مهیا فرموده ارسال کرد و خود بر تخت فرمانفرمائی آمده بدولت و اقبال متمکن گردید

در بیان سلوک محمد حسین میرزا کرت دیگر در وادی طغیان و نافرمانی و نهضت رایت نصرت آیت خاقانی بسمت خطه استراباد نوبت ثانی

چون محمد حسین میرزا در مملکت استراباد تمکن تمام پیدا کرده اکثر توابع و لواحق آن ولایت را بحیز ضبط در آورد و خیال تسخیر ولایت خراسان بر خاطرش افتاده دل او خزینه حرص و طمع گشته با سپاهی شجاعت نهاد روی توجه بطرف اسفراین نهاد بیکبار منزل امیر بدرالدین را دایره کردار در میان گرفت و کسی نزد آن شیر بیشه هیجا فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد امیر بدرالدین رعایت تربیت خاقان منصور کرده سر بحلقه مطاوعت شاهزاده درنیاورد و چابکی مردمی که در ملازمتش بودند دست به تیر و سیف و سنان برده سپاه استراباد نیز آغاز کارزار کرده امیر بدرالدین مانند شیر عرین بر ایشان حمله مینمود و بزخم ناوک دلدوز و ضرب سنان سینه سوز ... بهادران میکشود اما چون لشکر میرزا محمد حسین بسیار بودند او را در میان گرفتند و از طرف جوانب علی التوالی و التعاقب سهام خون آشام و حسام بهرام انتقام بوی میرسانیدند در آن اثنا

عوض امان کرده و از لطف شاهزاده امیدوار گردانیدند تا دست از جنگ باز دارد و جان عزیز خود را در معرض هلاک نیاورد امیر بدرالدین اصلا آن سخنان را بسمع قبول نشنیده حرب عسکر پادشاهی
از ضرب تیغ آبدار شربت شهادت درکشید و چون مظفر حسین میرزا در سبزوار طغیان محمد حسین میرزا و کشته شدن امیر بدرالدین استماع نمود عزم رزم جزم کرده باحضار عساکر فرمان داده سه هزار
سوار جرار باتفاق امیر محمد قاسم برسم منقلای روانه داشت و محمد حسین میرزا پس از فراغ از امر اسفراین بعزم سبزوار در حرکت آمده درویش محمد کوکلتاش را پیش رو جنود خویش نموده روانه ساخت
و در اثنای طریق امیر محمد قاسم و درویش محمد کوکلتاش دوچار آمده هنگامه رزم گرم گردید
آن امیرزاده پسندیده اخلاق که خلاصه اولاد امیر جاکو بود در بین اشتعال نایره قتال و جدال بزخم تیری از پای درافتاده و درویش محمد کوکلتاش بظفر و نصرت اختصاص یافته بسیاری
از جنود مظفر حسین میرزا را به تیغ بیدریغ بگذرانید و زمره را اسیر گردانید چون گریختگان بمعسکر شاهزاده رسیدند و کیفیت را بعرض رسانیدند مردم بمثابه بهم برآمدند که مظفر حسین میرزا مجال توقف
نمانده روی بطرف ولایت ترشیز آورده تا قصبه تربت عنان یکران باز نکشید و کپک میرزا بعد از استماع این خبر مشهد مقدس را خالی گذاشته رایت عزیمت بصوب ولایت نسا و ابیورد بر
افراشت از آن جانب محمد حسین میرزا مملکت خراسان را خالی یافته از استراباد تا نشابور را جولانگاه سپاه ظفر پناه ساخته طریقه عدالت مرعی داشته بقتل و غارت و تخریب شهر و ولایت نپرداخت
کیفیت وقایع آنکه خاقان منصور با وجود ضعف تن و استیلای لوازم پیری بر شهرستان بدن از غایت غیرت خسروانه و نهایت حمیت پادشاهانه در محفه محفوف بانواع فتح و فیروزی درآمده
امیر نظام الدین علی شیر و امیر مبارزالدین محمد ولی بیک را در هرات گذاشت و در ماه محرم الحرام سنه تسعمائه روی براه آورده علم نهضت بجانب استراباد برافراشت و در اثنا راه مظفر
حسین میرزا و امیر محمد برندق برلاس و سایر حکام ولایات بموکب همایون پیوستند و تمامی سپاه خراسان در ملازمت رکاب ظفر انتساب مجتمع گشتند دعاگویان و ثناخوانان که خدمت بر میان
بستند چون خبر نهضت رایات ظفر آیات بمحمد حسین میرزا رسید صلاح در توقف ندیده کرت دیگر عنان بوادی فرار گردانید حضرت خاقان بعد از طی منازل دارالفتح استراباد را بفر نزول همایون آرایش
داده جناح مرحمت و احسان بر مفارق اهالی مملکت جرجان مبسوط ساخت و بتمهید بساط معدلت و انصاف و انتساخ رسوم بدعت و اعتساف پرداخته بدستور معهود رایت سروری و دین
پروری برافراخت و در آن اثنا محمد محسن میرزا اعتماد بر کمال شفقت و عطوفت حضرت خاقانی کرده عازم ملازمت پدر بزرگوار گشته رسولان سخندان باستان سلطنت آشیان فرستاده مافی الضمیر
خویش را عرضه داشت بندگان خاقان منصور ازین معنی بغایت مبتهج و مسرور شده فرستادگان شاهزاده را باصناف الطاف مفتخر و مباهی گردانیده استمالت نامها ارسال داشت
و ملاقات فرزند ارجمند اظهار شوق فرمود و محمد محسن میرزا بعد از مطالعه مکاتیب مطاعه بجانب اردوی کیهان پوی در حرکت آمد خاقان منصور امیر محمد برندق را باستقبال شاهزاده مامور گردانیده و بزبان
الهام بیان گذرانید که در هیچ منزل طریق حزم و احتیاط را نامرعی نگذارد زیرا که محمد حسین میرزا بغایت نزدیک است مبادا که خود را بکپک میرزا رساند و دست بردی نماید امیر محمد برندق بعد از
طی مسافت بشاهزاده رسیده پیشکش کشید و از زبان خاقان منصور سخنان عطوفت آمیز و کلمات مودت انگیز معروض داشت شاهزاده نسبت بجناب امارت مآب لوازم اعزاز و احترام مرعی
داشته بسمنان آورده عزیمت بصوب اردوی معلی برافراشت و در رعایت غرور و غفلت قطع منازل مینمود و از قرب جوار محمد حسین میرزا غافل بوده بخلاف فرموده پدر بزرگوار طریقه
حزم و احتیاط را رعایت نمینمود تا که محمد حسین میرزا بدان جانب ایلغار کرده در یکی از ... ان احوال که اکثر سپاه کپک میرزا طلب جو و کاه پریشان شده بودند بکنار اردوی برادر رسید
محمد محسن میرزا سیاهی سپاه محمد حسین میرزا را دیده دانست که مجال توقف محال است باتفاق امیر محمد برندق و امرا و ارکان دولت خویش سوار شده بطرف اردوی همایون گریخت تمام اسبان
و شتران و خیمه و خرگاه و احمال و اثقال در امحمد حسین میرزا غنیمت گرفته بکنار آب اترک بازگشت چون خاقان منصور استماع نمود که آنچه بر ضمیر انور همایون گذشته فرزند ارجمند را بوقوع پیوسته
فرمان مستمر بود که امرای عظام و وزرای آصف احتشام یراق کپک میرزا را از خاصه همایون سرانجام نموده باستقبال او فرستند و هر یک از ارکان دولت جهت هر یکی از امرا و خواص شاهزاده
اسباب فراغت ترتیب کرده ارسال دارند فرمان بر آن حسب الحکم بتقدیم رسانیدند و باضعاف آنچه محمد حسین میرزا گرفته بود در یک ساعت از اردوی همایون سامان یافت امرای عظام آن اشیاء را نزد
شاهزاده فرستاده بعد از آن مراسم استقبال بجای آوردند و کپک میرزا بر سر راه بسعادت دست بوس خاقان ظفر قرین فایز شده از افعال سابقه اعتذار و استغفار نمود و بانواع شفقت و عطوفت
و اصناف مرحمت و رافت مفتخر و مباهی گشت بلند قدر و سرافراز گردید و بفرمان خاقان مظفر لوا منصب امارت دیوان اعلی بشاهزاده سعادتمند رونق گرفت و فرامین مطاعه بمهر عالی آن درج
درج کامکاری صفت زیب و زینت پذیرفت و در آن اثنا بتلقین عالم غیب و ارشاد هاتف لاریب محمد حسین میرزا از طریق سلوک مخالفت پدر بزرگوار غایت ندامت دست داده جهت عذرخواهی
حضرت پادشاهی قاصدان سخندان با پیشکش فراوان بدرگاه عالم پناه فرستاد خاقان پوزش پذیر معاذیر آن فرزند را بحسن قبول تلقی نموده عرق شفقت ابوت در حرکت آمد بار دیگر
سلطنت جرجان بوی تفویض فرموده بعد از آنکه آمد و شد رسل و وسایل و تمهید قواعد عهد و پیمان خاقان عالی مکان مجدد داشتان ایالت مملکت جرجان را بدو شاهزاده فرستاده عزم مراجعت
بمستقر جاه و جلال جزم کرده عنان بصوب خراسان انعطاف داد و در اثنای راه ... قابلیت محمد محسن میرزا را بخلع طلا دوز و کمر مرصع زیب و زینت بخشیده بتجدید ایالت ولایت طوس را
بدو عنایت کرده مقرر فرمود که با جریده و با بار و بنگاه در طی مسافت طریقه مسارعت بتقدیم رساند **ذکر انتقال بقربت حضرت سلطانی از این منزل فانی بسرای جاودانی**
و نزول رایت حضرت خاقانی در مستقر اقبال و کامرانی لذلطلع ضمایر فضایل مآثر طالبان مناظم سخن دانی بر عالم افروز معانی طالع است که جناب جلال سبحانی اشرف
طبقات انسانی را بشرف و لقد کرمنا بنی آدم مشرف ساخته و بتشریف خطاب ابن آدم خلقت العالم لاجلک و خلقتک لاجلی قسم قدر مباهات ایشان را باوج سموات رسانیده و پس از آن
بوده که او قرار در فضای اقتدار تن فرخ گرامی غیر از مرحله اعتبار و سرای ناپایدار جائی نباشد و نیا تر از اهل خرد پس بر حضرت با آفتاب قدر ترازو ... ملکه مناسب شأن
در نعمت مکان طایفه که خلعت افتخار شان بطراز فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا مطرز باشند نیست که بیش از چند سال درین منزل پر ملال نپایند و چون ندای یا ایتها النفس المطمئنة بشنوند بی تحاشی

بی شائبه اهمال بریاض دلگشای خلد برین انتقال نمایند و بقدم همت از مضیق زحمت بوسعت سرای رحمت نامتناهی خرامند دیده بصیرت بتماشای عالم ملکوت منور نموده فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر بیارامند برین سرای فنا دل منه که جای دگر برای مسکن تو برکشیده اند قصور هرچند عارف خبیر داند که غرض از تمهید این مقدمات چیست که خامه مشکین عمامه کسوت سوگواری پوشیده و کیفیت این مصیبت را باین عبارت در سلک تحریر میکشد که روز دوشنبه پنجم جمادی الآخر قاصدی قمرسیر از اردوی اعلی بدار السلطنه هرات رسید و این بشارت رسانید که موکب کواکب مراتب به جناح استعجال متوجه سریر سلطنت و استقلال است و اهتزاز نسایم این خبر بهجت اثر در قلب بستان ریاض امانی و آمال متوطنان آن دیار خضرت و نضرت پذیرفته خاص و عام فرق المراد بهج و انبساط تمام دست داد و روز سه شنبه نماز پیشین مقرب حضرت خاقان ظفر قرین امیر نظام الدین علیشیر با جمعی از اعاظم اصحاب و افراد احباب برسم استقبال متوجه گشته شب چهارشنبه در رباط پریان منزل گزید روز دیگر از آنجا تشریف برباط آتاب برده در آن مقام قرب وصول موکب همایون استماع نموده در اکثر آن شب از غایت شعف بادراک شرف ملازمت خاقان سعید کامکار بیدار بود در وقتی که رایض تقدیر محفه زرنگار خسرو ثوابت و سیار را بر ابرش سپهر دوار بستند بصحت و سلامت سوار شده بجانب ماطا امیر محمد ولی بیک که در آن شب محل نزول خاقان منصور بود توجه فرمود و بعد از طی اندک مسافتی فوج فوج از ملازمان سعادت انتساب از پیش رسیده بتقبیل انامل فیاض آنجناب سرافراز میگشتند و نوازش می یافتند در موضعی که مشهور است بخواجه عبدالله محفه محفوف بدولت و اقبال خاقان ستوده خصال از دور بنظر درآمده عالیجناب مآب خواجه شهاب الدین عبدالله پیشتر رانده مقرب حضرت سلطانی آن حاوی کمالات نفسانی را در آغوش کشیده مراسم پرسش بتقدیم رسانید هنوز از آن سخن فارغ نگشته بود که تغییر تمام بحال آن امیر عالیمقام راه یافته از غایت اضطراب گفت که خواجه عبدالله زمین واقف باش بقارن این سخن محفه حضرت خاقانی نزدیک رسید مقرب حضرت سلطانی از اسب فرود آمده بعزم معانقه خاقان عالم پناه پیش رفته چون پایهای آنجناب قوت رفتار نمانده بود یکدست بر دوش خواجه و دست دیگر بر کتف مولانا جمال الدین قاسم خواندامیر نهاده بلطایف الحیل خود را نزدیک محفه رسانیده بتقبیل انامل فیاض قیام نموده و از استیلای ضعف هم آنجا نشست هرچند خاقان سعادت مند بلطایف دلجویی آن میر صافی ضمیر را مخاطب ساخته احوال پرسید اصلا جواب نتوانست داد و این معنی موجب پریشانی خاقان شده فرمود که آنجناب را در محفه خاصه که کوتل بود خوابانیدند و حکم شد هم امشب بشهر رسانند و خواجه عبدالله با تعهد حال آن مهر سپهر کمال باز داشته بنفس نفیس متوجه رباط پشته گشت ناگاه علامات سکته در نبض و بشره مقرب حضرت سلطانی ظاهر شده جمعی که از علم طب وقوف داشتند فرمودند هم آنجا مریض را فصد باید کرد تا صورت صحت روی نماید اما مولانا عبدالحی زیارتگاهی که او نیز دم از طبابت میزد خلاف طریق مسلوک داشته گفت که بعد از وصول هرات و اجتماع اطبا در علاج شروع میباید کرد و خواجه عبدالله رای او را صواب شمرده مقرب حضرت سلطانی را در محفه خوابانیده روی براه آورد و بنده دولتخواه که غریق بحر نعم آن امیر عالیجاه بود مضطرب گشته بعرض خواجه عبدالله رسانید که شدت مرض سکته بنیابتی است که اگر زود فصد بخیر واقع شود علاج نخواهد پذیرفت آنجناب در نزول افتاده مسرعی نزد حضرت خاقان فرستاده کیفیت حال را پیغام داد آنحضرت فرمود که باقتضای رای این ضعیف عمل نموده رگ بگشایند اما تا زمان باز آمدن قاصد مدتی گذشت لاجرم بعد از فصد زیاده بر پنج شش سیر خون جریان نیافت و مرض اشتداد یافته در هم شب جمعه آن نیابت پناه را بمنزلش رسانیدند علی الصباح تمامی اطبا مجتمع گشتند و نوبت دیگر فصد کردند اما چون کار از دست رفته بود فایده نداد همان لحظه خاقان ظفر قرین بر بالین امیر عدیم النظیر تشریف آورد و در آن غایت شدید دیده دل بر واقعه ناگزیر نهاد و قطرات اشک از فواره دیده بارید روز شنبه صعوبت آن عارضه بیشتر شده صبح یکشنبه مرغ روح مطهرش قفس قالب شکست و از تنگنای هیکل جسمانی بر ساحت ریاض جاودانی پرواز نمود

دردا که پاکباز جهان از جهان برفت
پاک آنچنان که آمده بود آنچنان برفت
روحش که پاکباز معارف شکار بود
آواز طبل شاه شنید و روان برفت

علی الصباح که خورشید خاوری از سقف نیلوفری مانند شعله اندوه از درون ماتم زدگان ظاهر شد از این خبر محنت اثر در دار السلطنه هرات اشتهار یافت نایره اندوه در کانون درون خواص و عام سر برزد و آواز ناله و نفیر امیر و وزیر و برنا و پیر صدا در گنبد سپهر مینا انداخت چرخ اخضر بموافقت اصحاب آن تعزیت کسوت نیلگون پوشید سحاب در برافکنده بجای اشک قطرات باران ریزان ساخت علما و اعلام را عمامه عزت از سر افتاده متحیر شدند که دیگر تربیت از که یابند و فضلای لازم الاحترام را دامن شکیبائی چاک گشته متاسف شدند که من بعد مجلس که شناسند زهی سنگدلی کوه که از صدمت آن حالت متزلزل نگردید وخهی بیرحمی سپهر که از الم آن حادثه خیل نجوم را سیلاب اشک غمزدگان از دیده فرو نبارید

چرا خون نبارید چشم سپهر
چرا گشت روشن دگر ماه و مهر
چرا سلک ایام درهم نشد
چرا ماه ازین ناله کم نشد

خاقان منصور و مهد علیا خدیجه بیگم آغا با سایر خواتین عظام همان لحظه بمنزل مقرب حضرت سلطانی آمده سادات و مشایخ و علما جمع گشته بدن بی بدلش را بطریق شریعت غرا غسل دادند و جنازه جهت نماز در عیدگاه هرات بردند بعد از ادای نماز بگنبدی که در مسجد جامع آن جامع اصناف خیرات بهمین مصلحت ساخته شده بود رسانیدند و بمقتضای سنت سنیه خیر البریه علیه السلام والتحیه مدفون گردانیدند الهی خاک حجره ولی که در بر داری حضرت خاقان سه روز در تعزیت سرای مقرب حضرت سلطانی توقف کرده با سایر اصحاب آن مصیبت مشارک بود و دایم از مفارقت آن امیر صایب تدبیر صاحب حشمت غمناک و متالم آنگاه بترتیب آش سفره اشارت فرمود امرا و تواچی و خوانسالاران آنمقدار طعام مرتب ساختند که در شهری بدین عظمت منزلی که گنجایش کشیدن آن طعام داشته باشد نبا[شد] لاجرم حکم همایون نفاذ یافت که سادات و مشایخ و علما و فضلا و شعرا و صدور و وزرا بلکه تمام فرق برایا در روز هفتم آن مصیبت عظمی در صحرای جوزنا میان در شمالی عیدگاه دار السلطنه هرات جمع آمدند و خاقان منصور در خیمه و بارگاه همایون که در آن منزل برافراخته بودند بر تخت نشسته مجلسی بود در هم و آنکه در ازمنه سابقه و قرون ماضیه هرگز چشم دیده در آنچنان جمعیتی نیفتاده بود و امرا و تواچی سوار شده بلوازم چاوشی پرداخته تواچیان و خوانسالاران آغاز آش کشیدن کردند بعد از خوردن طعام حفاظ خوش الحان بقرائت کلام الله پرداخته ختمات بجای آوردند خدام بارگاه شهریاری اصحاب سوگواری را از سلب کسوت تعزیت امر کرده بندند و لباس فاخر پوشانیدند آنحضرت اکثر آن جماعت را بخلعت خاص

نزدیک پایهٔ سریر خلافت مسیر خوانده بزبان لطف و مرحمت نوازش نموده بصبر و ثبات وصیت فرمود و شعرا و فضلا وفات آن امیر بلاغت انتما را بعبارات مختلفه در سلک نظم کشیدند و در مرثیهٔ آن ذات خجسته صفات قصاید و قطعات منظوم گردانیدند از آنجمله امیر صدر الدین ابراهیم امینی این قطعه بر لوح بیان نگاشت میر دین پرور علیشیر آنکه بود عقل و دانش ملک ملت را پناه در هدایت هادی راه هدی در ولایت والی دین اله عاقبت زین تنگنا آمد بتنگ شد سوی فردوس با صد عز و جاه از جهان پرسیدمش تاریخ فوت گفت رضوانش ولایت انتباه و راقم حروف را در این مصیبت شامله این قطعه بخاطر رسیده جناب امیر هدایت پناهی که ظاهر ازو گشت آثار رحمت شد از خار زار جهان سوی باغی که آنجا شکفته است گلزار رحمت چو نازل شد انوار رحمت بروحش بجو سال فوتش ز انوار رحمت بنا بر آنکه قلم دو زبان مکارم اخلاق و محاسن آداب و تفصیل اشعار و مؤلفات و تعداد آثار و عمارات آن امیر فرخنده صفات را در رساله علیحده موسوم بمکارم الاخلاق تمام در سلک تحریر کشیده است آن نسخه در میان فرق انام اشتهار تمام دارد در این مقام بذکر آن امور شروع ننمود و ابواب تبیین سایر وقایع زمان حضرت خاقان منصور برگشود

گفتار در بیان آمدن ابو المحسن میرزا بملازمت حضرت خاقان و پیوستن بعضی از شاهزادگان بجوار رحمت و مغفرت حی رحمن

شاهزاده والا گهر معین الدین ابو المحسن بهادر چون استماع نمود که پدر بزرگوار نسبت ببرادر عالیمقدار کمال عطوفت و مهربانی بتقدیم رسانیده ایالت ولایت طوس و مشهد و نسا و ابیورد را مع توابع و لواحق بوی مفوض گردانیده لاجرم طوف قبلهٔ اقبال و کعبهٔ امانی و آمال را بنه درمیان اوقات که امیر علیشیر وفات یافت با زبانی عذرخواه و دلی مشحون باخلاص ما و شاه بدار السلطنه هرات شتافت خاقان منصور آن قرة العین سلطنت را در آغوش شفقت کشید و انواع اصطناع بجای آورده شاهزاده دو سه ماه در ظل عنایت و پناه عطوفت والد ماجد خویش بعیش و عشرت گذرانیده رخصت انصراف فرمود و بجانب مرو الشاهجان توجه نمود و در ماه ربیع الاول سنه سبع و تسعمایه شاهزاده سعادت انتما محمد معصوم میرزا در قاین بمرض اسهال گذشته بعالم ابدی پیوست چون این خبر محنت اثر بعرض خسرو عالی گهر رسید بغایت ملول شده آخر الامر زبان همایون بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گشود و بعد از اقامت مراسم تعزیت ایالت قاین که سیورغال او بود ببرادر عیان او ابراهیم حسین میرزا داده بود و جراحت محمد معصوم میرزا التیام نیافته بود که دست ماتم ناهل نیل ملال و کبر بر چهرهٔ آمال خاقان پسندیده فعال کشید شاهزاده عالمیان محمد حیدر میرزا در سنه ثمان و تسعمایه بحلول اجل طبیعی درگذشت و دری نور افشان سلطنت از اوج جلال روی بحضیض و بال نهاده ماه تابان سپهر خلافت و کامکاری بمحنت خسوف مبتلا گردیده در محاق احتراق افتاد آری بجهان ثبات امریست محال پیوسته سرور است مقرون بملال هر کوکب مسعود که بنمود جمال بس زود کمال او پذیرفت زوال خاقان منصور از صعوبت مهاجرت قرة العین سلطنت عنان شکیبائی از دست داده لباس سوگواری پوشید و والدهٔ غم دیدهاش مهد علیا پاینده سلطان بیگم از دیده خون بار جوی ارغوانی بر دامان روان ساخته فریاد و زاری باوج فلک زنگاری رسانید ز مژگان دمبدم خوناب میریخت مگر خونابه خوناب میریخت ز دست جور دوران جفا جوی گهی بر سینه میزد گاه بر روی آخر الامر دست بر دامان صبر زده نعش شاهزاده مرحوم را بآئین شریعت سید المرسلین در مدرسه سلطانیه دفن کردند جهت ترویح روح مطهرش چند روز لوازم اطعام و ختمات کلام بجای آوردند در شوال همین سال سلطان بیگم میرزا که برادرزاده و داماد خاقان منصور بود بسفر آخرت شتافت آنحضرت چنانچه محمد حیدر میرزا نموده بدستور معهود لوازم تعزیت و مصیبت داری باقامت رسید و روح شریفش بختمات کلام و اطعام طعام شاد گردانید در خلال این احوال عبد الباقی میرزا و میرزا عثمان سیدی احمد بن میرزا میرانشاه که نسبتش از جانب والده بسلاطین آق قوینلو می پیوست و مراد بیگ حاکم یزد که در عراق عجم بسیادت از ملازمت سپاه ظفر پناه نواب کامیاب شاهی فرار نموده بدار السلطنه هرات رسیدند خاقان منصور مقدم شریف ایشانرا اعزاز داشته میرزا عبد الباقی را بمزید التفات مخصوص و مباهی گردانید مهد علیا سلطان بیگم را که سابقا در حباله نکاح سلطان اویس میرزا بسر میبرد بوی در سلک ازدواج کشید در این ماتم سرای آبنوسی گهی ماتم بود گاهی عروسی

ذکر توجه ابن حسین میرزا بجانب سیستان و بیان بعضی حوادث که در آن اوان روی نمود

حاجم حاجی ارگه کوتوال قلعه لاش بود و هواخواهی خاقان منصور با حاکم سیستان امیر سلطان ارغون یاغی شده عرضه داشتی پیاپی بدرگاه فرستاد مضمون آنکه اگر رایت نصرت نشان یکی از شاهزادگان بساحت وصول رسد هر آینه فتح سیستان بسهولت میسر گردد بنا بر آن خاقان عالی شان ابن حسین میرزا را با دو هزار سوار آزموده جرار بتسخیر ولایت نیمروز نامزد فرمود آنحضرت بدان ولایت شتافته حدود سیستان را تاخته در آوق ولایت اقامت برافراخت چون این خبر بسمع امیر ذو النون رسید باتفاق ولد ارشد خویش و جمعی لشکر شاهزاده آورده در طی مسافت مسارعت کرد و در صباحی که سپاه ابن حسین میرزا در خرابی و لشکریانش متفرق بودند ناگاه علم امیر ذو النون بیمن وصول بنواحی آوق افراخت شاهزاده متحیر شده با سیصد سوار که در آن زمان در ملازمت سعادت آشیانش بودند متوجه جنگ گشت از آنجانب فاضل کوکلتاش که سرخیل لشکر ارغونیان بود در برابر ابن حسین میرزا صف قتال آراسته بهادران جانبین دست باستعمال تیر و کمان و تیغ و سنان بردند مقارن آنحال از یکطرف امیر ذو النون با جمعی از دلیران قوم ارغون و از جانب دیگر شجاع بیگ با فوجی از لشکریان قندهار بمعرکه رسیدند و شاهزاده را شکار وار در میان گرفتند آنحضرت ساعتی بجلادت قدم ثبات نموده در انثای کر و فر اسبش را بزخم تیر مجروح ساختند لاجرم عنان فرار بصوب هرات تافت امیر ذو النون رایت عزیمت بشهر بوقلون افراخته مظفر و منصور بقندهار شتافت در سنه تسع و تسعمایه فریدون حسین میرزا مجتبی خیال کرده بهانه شکار از هرات بیرون رفته راه استرآباد در پیش گرفت بعد از وصول بحدود ولایت محمد حسین میرزا مراسم استقبال بجای آورده در باره برادر انواع اشفاق و اعطاف ظاهر کرد و حسب التقدیر ملک قدیر هم در آن ایام محمد حسین میرزا بمرض حصبه مبتلا گشته درگذشت فریدون حسین میرزا بعد از تقدیم لوازم سوگواری و تعزیت داری بمسند سروری نشسته قایم مقام برادر گشت

گفتار در بیان مبادی احوال جوانی فرمان کشورستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی

سالک مسالک جهانبانی محمد خان شیبانی ولد بداق خان بن ابو الخیر خان از خواقین اولوس جوجی خان بود و بوفور جاه و حشمت و مزید شوکت و عظمت ممتاز بوده همواره لمحات

درخلال اقبال رایت سلطنت استقلال برمی‌افراشت چنانچه سابقاً مذکور گشت که سلطان ابوسعید میرزا از وی استمداد نمود و بهمین همت آنجناب عالی‌شان را فتح سمرقند دست داد و همچنین که خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا از وی خواهش امداد نمود مادر محمد خان نوربیکم را جنبه بوداق خان عروسی کرده بودند و تولدش در شهور سنه خمس و تسعمایه روی نمود و چون آن ولد ارجمند بسن و تمیز رسید جدش ابوالخیر خان و پدرش بوداق سلطان را اجل موعود بعالم آخرت رسانید نقش جهانگیری و کشورستانی بر لوح خاطر مرتسم ساخت امرا ازبک را بسلطنت خود دعوت کرده چند گاهی در دشت قبچاق و حدود خوارزم بلوازم ستیز و گریز پرداخت و بواسطه وفور شوکت اعادی دولت از مقاومت عاجز شده بنابر اخراج امید حاکم آنجا یار عبدالعلی ترخان عنان او را باعزاز و اکرام تمام تلقی نموده تحف لایقه بسیار پیشکش نمود و چون محمد خان از رنج راه برآسود عبدالعلی ترخان او را بسمرقند برده ملازم سلطان احمد میرزا داد و در مقام تعظیم و حرمت زندگانی نمود و پس از چند گاهی که محمد خان فی الجمله رایتی در هم کشید از میرزا سلطان احمد گریخته بار دیگر متردد بیابان صحراها شد و بعد از وفات سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا و عمر شیخ میرزا که هرج و مرج باحوال دیار ما وراء النهر راه یافت محمد خان لشکری فراهم آورده بجد و جهد ترکستان شتافت و آن مملکت را مسخر گردانیده در سنه سته و تسعمایه عزم تسخیر ما وراء النهر جزم کرده کمند بر کنگره تسخیر سمرقند انداخت و با سپاهی خنجرگذار در ظاهر آن بلده فردوس مانند محل نصب سرادقات پادشاهی ساخت و حال آنکه در آن زمان خواجه عبدالله بر آن شهر استیلای تمام داشت جمیع مهمات ملکی و مالی را بمقتضای رای خود سرانجام مینمود و سلطان علی میرزا از سلطنت بجز نامی نداشت هر روز بملازمت خواجه رفته خلاف فرموده او را محال میپنداشت چون محمد خان شیبانی چند روز بلوازم محاصره و محاربه پرداخته دانست که سلطان علی میرزا و ارکان دولت او از تعظیم و نخوت خواجه یحیی تنگ آمده باستمالت آن شاهزاده رسل و رسائل فرستاد پیغام داد که درین ایام که ماهچه لوای ظفر اعلام پرتو وصول بر حوالی این دیار انداخت کیفیت استیلای خواجه یحیی و عدم اختیار آن شهریاری بوضوح انجامید همت عالی نهمت متوجه فراغ بال و رفاه حال تو گردید لاجرم مناسب چنان مینماید که ابواب مخالفت مسدود کرده دیده از شاهراه موافقت بیارگاه عالم پناه آئی تا در سلک اولاد صلبی انتظام یافته در ظل عاطفت بیدریغ ما فراغی بهمچنین رقعه محبت آمیز مودت انگیز نزد سلطان علی میرزا فرستاد و او بنابر محبت خویش نوید داد شاهزاده باتفاق آن ضعیفه ساده بافسانه و افسون فریفته گشته عزم ملازمت محمد خان جزم کرده در روز جمعه که خواجه یحیی و اکابر سمرقند در مسجد جامع بادای نماز اشتغال داشتند با پانصد سوار از امرا و لشکریان روی توجه باردوی خان آوردند صید را چون اجل آید بسوی صیاد رود محمد خان در کان کل آن شاهزاده بیاده دل ملاقات کرده دو سه روز اظهار عنایت و عطوفت فرمود آخر الامر طریق نقض عهد سلوک نموده نهال حیاتش را بصرصر بیداد از پای در آورد و خواجه یحیی و اکابر سمرقند چون حال را بدین منوال دیدند بغیر از اطاعت و انقیاد چاره ندانسته بجناب خواجه لا میرت ولا یحیی بدرگاه سلطنت پناه آمد با اکثر اخوان و اولاد و اقربا از عقب سلطان علی میرزا روان گشتند و ممالک سمرقند و بخارا و توابع در تحت تصرف محمد خان در آمده دست تعدی باموال رعایا دراز کرده بلوازم جور و بیداد اشتغال نمود چون سه چهار ماه بدین منوال بگذشت ظلم و ظالمان از حد تجاوز گذشت خواجه ابوالمکارم که از اولاد صاحب هدایت بود و در آن زمان بمرتبه استقلال و اختیار از سایر ارکان سمرقند ممتاز مینمود قاصدی همعنان برق و باد بدرگاه خسرو عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر که در آن زمان قایم مکان پدر خویش میرزا عمر شیخ بن سلطان ابوسعید گشته داعیه تسخیر ممالک موروث داشت ارسال فرمود و پیغام داد که مناسب آنست که شاهزاده بر جناح استعجال متوجه تختگاه آبا و اجداد خود شوند و بر وجهی طی مسافت نمایند که فلان شب بظاهر بلده سمرقند رسانند و در دروازه شهر را بنشان درب دولت و اقبال بر روی ملازمان آستان جاه و جلال بگشاییم و راه خروج اوزبکان که درین بلده بظلم و تعدی اشتغال دارند مسدود گردانیم چون این پیغام بعرض میرزا محمد بابر رسید بفتح سمرقند امیدوار گشته قاصد را مشمول انعام و احسان گردانید و متعاقب مواکب گردون مراتب بجانب دار الملک ما وراء النهر متوجه و حال آنکه محمد خان شیبانی بعظمتی هر چه تمامتر در کان کل نشسته بود و خیال آنکه سمرقندیان طریق خلاف سلوک داشته میرزا محمد بابر را بشهر در آورند بخاطرش خطور نمینمود و میرزا محمد بابر از غایت تهور باندک زمانی آن مسافت را طی کرده در شب موعود بدر دروازه سمرقند رسید خواجه ابوالمکارم باتفاق تمامی اعیان و اعاظم بر حسب عهد بتقدیم رسانید آنحضرت را بشهر در آوردند و دروازه را مضبوط ساختند و بگرفتن امرا و لشکریان محمد خان امر کردند لشکریان و آتش و تکور ... در تسخیر ظاهر کردند و در شهر سمرقند و منازل ازبکان ریختند و دست بقتل و غارت برآوردند و بعضی از لشکریان و خواص خان بجایت طایفه از مردم و ازبکان بکشتند و لشکریان که باقی مانده بودند دست احتیاطی یافته قرب پانصد ازبک هر یک بنوعی غیر مکرر بر خاک هلاک افتاده عنان بسوی عالم آخرت تافتند علی الصباح که خسرو خاوری بتختگاه نیلوفری برآمد و حضور منور ساخت ظهیر الدین محمد بابر قدم بر مسند سلطنت و جهانبانی نهاد و رعایا و تجار و ارکان سمرقند را امنیت و فراغت دست داد محمد خان در کان کل از کیفیت حادثه وقوف یافته مصلحت در توقف سمرقند ندیده همان روز کوچ کرده متوجه ترکستان گردید حضرت پادشاه محمد بابر میرزا چندگاه در آن مملکت در غایت رافت و معدلت اقامت نمود و بقدر مقدور در باب استمالت سپاهی و رعیت سعی فرمود اما چون غلات آنجا را چند نوبت معدود داد و ازبک ضایع کرده بودند قحط و غلای عظیم بوقوع پیوست محمد بابر بملاحظه آسایش رعایا و سپاه باندجان استقرار ساخت محمد خان ازین صورت وقوف یافته باز کمند همت بر کنگره تسخیر سمرقند افکند با سپاهی فزون از حد و چون عنان تحریکات بطرف آن بلده فردوس مانند منعطف کرد و بعد از شیوع این خبر محمد بابر بواسطه تفرقه لشکر روی باندجان نهاد و اهالی آن شهر که ... قوی بود ترک وطن مالوف نمودند آن بلده بدون منازعی در حیز تسخیر خان والامکان در آمد همت بر اغتنام و قتل اکابر آن مکان گماشت از آن طایفه جمعی که مجال داشتند باطراف ممالک ترکستان و ایران و توران شتافتند و زمره که پای بسته دام تقدیر شده بودند سپاه ازبک خون ایشان را بخاک ریختند خواجه ابوالمکارم بمصلحت آنکه کسی او را نشناسد محاسن شریف را تراشیده روی بترکستان نهاد اما چون اجل در رسیده بود آن حرکت نافع نیفتاد و جمعی از لشکریان محمد خان شیبانی او را دیده شناخته نزد خان بردند چون چشم آن پادشاه بهرام قهر بر خواجه ابوالمکارم افتاد پرسید که چرا ریش خود را تراشیده آن نجیب در جواب این بیت خواند

چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

اما چون این لطیفه هیچ سود نداد همان لحظه قهرمان قهر شهریاری او را بعالم آخرت رسانید و بیت

رایت استقلال و استبداد آن خان والاتبار در اکثر بلاد ماوراء النهر صیت استعلا ارتفاع پذیرفت سمرقند را دار الملک ساخته ایالت بخارا و توابع را به برادر خود محمود سلطان عنایت فرمود و حکومت ممالک ترکستان را باعمام خود کوچکونجی خان و سونجک سلطان که نبیره دختری میرزا الغ بیگ گورکان است تفویض نمود آنگاه بجهة استیصال امیر خسرو شاه تسخیر بلاد حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بغلان بر لوح خاطر نگاشته علی التعاقب و التوالی سپاه بی باک اوزبک را بغارت و تاراج آن ولایات مامور گردانیده رایت استقلال و تسلط برافراشت گفتار در

بیان بعضی از حوادث شهر بوقلمون و درآمدن کابل بحیز تسخیر امیر محمد مقیم

چون بمقتضای کریمه کل شیء هالک الا وجهه ثبات و دوام خاصه ذات قادر بیچون است و ارتحال از دنیای دون لازم وجود محنت فرسود جمیع متوطنان ربع مسکون در شهور سنه سبع و تسعمائه میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان ابوسعید در ولایت کابل بجوار رحمت خداوند جز و کل پیوست و پسرش میرزا عبد الرزاق حاکم آن ملک گشته بجای پدر بر مسند حکومت بنشست و بسبب صغر سن شاهزاده در میان امرا و ارکان دولت مخالفت اتفاق افتاده شیرم ترک تمام سرانجام جزوی و کلی را بقبضه اقتدار در گرفته بود و امیر محمد یوسف و امرای دیگر از شهر بیرون رفته فرصت نگاه میداشتند که او را از میان بردارند ناگاه صباح عید اضحی که شیرم در دیوانخانه سلطان آش میکشید با سیصد مرد مکمل هجوم آورده رسیده بر سرش تاختند و از آن جهة پریشانی تمام بحال کابلیان راه یافت و این خبر در گرمسیر بسمع ولد خورد امیر ذو النون محمد مقیم ارغون رسیده در اواخر سنه ثمان و تسعمائه با لشکر هزاره و نکودری بدانجانب کشیده تسخیر کابل را پیش نهاد همت ساخت و بدانجانب نهضت نمود میرزا عبد الرزاق فرار بر قرار اختیار کرده محمد مقیم بدولت و اقبال در آن مملکت مقیم شده دختر میرزا الغ بیگ را بحباله نکاح در آورده این اخبار در وقتیکه بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون در کنار آب آمویه بودند بدیشان رسید موجب ابتهاج و فرح مزاج همگنان شد

ذکر لشکر کشیدن بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خان عالیجاه و بازگشتن از کنار آب آمویه بسبب نفاق امیر خسرو شاه

چون صیت گیتی ستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی در اقطار آفاق مشهور گردید و سپاه اوزبک جمعیت و اقتدار بر دانسته از سمرقند را بتفرقه مبدل گردانید خاقان منصور سلطان حسین میرزا قاصدان نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده او را بمقابله و مقاتله خان ترغیب نموده امیر خسرو شاه نیز ایلچیان ارسال داشته از بیداد اوزبک استغاثه نمود و پیغام گذرانید که هرگاه موکب عالی شاهزاده بکنار آب آمویه رسد بنده با جنود حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بغلان باردو خواهم پیوست و در این یورش ملازم رکاب ظفر انتساب خواهم بود بنا بر آن بدیع الزمان میرزا رسل و رسایل بقندهار و زمین داور فرستاده شاه ولد جبار الاوغلان بنام امیر ذو النون ارسال داشته و در قلم آورده مضمون آنکه علی اسرع الحال سپاه را سرانجام ساخته بقبة الاسلام بلخ آیند تا در ملازمت موکب عالی بدفع لشکر اوزبک و فتح ماوراء النهر قیام نمایند میرزا ذو النون لوازم اطاعت بجای آورده با دو سه هزار سوار جرار بجانب بلخ گرایید بدیع الزمان میرزا آن امیر شجاعت شعار را بانواع عواطف خسروانه اختصاص داده لوای عزم بر روی روزگار برکشود امیر خسرو شاه نیز تحف شاهانه و تبرکات پادشاهانه بنظر امیر ذو النون فرستاده پیغام داد که درباب آمدن بکنار آب آمویه تعجیل ننمایند چون زمستان بپایان آید در حرکت آیند لاجرم شاهزاده گردون شکوه ورزیده پس از زمستان که سپاه سبزه و ریاحین در کنار جویبار و اطراف کوهسار صف کشیده بدیع الزمان میرزا عزم یورش سمرقند جزم کرده در آخر سنه ثمان و تسعمائه با دوازده هزار سوار و پیاده جوشن پوش تیره کش از قبة الاسلام بلخ بجانب ترمذ روان شد و امیر عمر بیگ را بدار السلطنه هرات فرستاده از پدر بزرگوار استمداد نمود حاکم ترمذ میر محمد باقر که میرزا باقی شهاب [illegible] آورد فی الحال با نجانب آب آمده بتقبیل بساط سلطنت مآب پرداخت و پیشکش کشیده عنایت و التفات یافت آنگاه بدیع الزمان میرزا امیر سلطان حسین ارغون و امیر ذو النون قراولاغ را نزد امیر خسرو شاه بحصار شادمان فرستادند و او را از وصول موکب عالی بکنار آب و تصمیم عزم رزم با محمد خان خبر دادند و فرمودند که زود بمعسکر ظفر اثر پیوندند تا ان شاء الله سریع الحال دفع اعادی ملک میسر گردد و امیر سلطان حسین و قراولاغ با امیر خسرو شاه و برادران او ولی بیگ و پیر ولی ملاقات کرده فرمان بدیع الزمان میرزا و مکتوب امیر ذو النون را بدیشان رسانیدند و ایشان را بتوجه باردوی عالی ترغیب و تحریض نمودند امیر خسرو شاه بنا بر عدم مساعدت توفیق از اطاعت فرمان سر پیچیده بتعلل گذرانید که هرگاه بدیع الزمان میرزا از محمد خان شیبانی فارغ گردد شاید که بطمع مملکت میرزا سلطان محمود قصد من نماید لاجرم قدری سپاه بسر زبان آورده فرستاد که ایشان را اجازت مراجعت داد و چون ایشان باردوی بدیع الزمان میرزا بازگشتند و خلاف وعده امیر خسرو شاه را معروض داشتند فی الفور شاهزاده از آب آمویه عبور نموده متعاقب آن حال امیر عمر بیگ از پیش سلطان علی بار آمده تقریر او چنان بوضوح پیوست که [illegible] لشکر مدد نمیرسد لاجرم بدیع الزمان میرزا با امیر ذو النون طریق مشورت مسلوک داشته طبل رجعت فرو کوفت بعد از وصول بقبة الاسلام بلخ در چهارباغ ابراهیم ترک نزول گزیده امیر شجاع الدین ذو النون را اجازت انصراف ارزانی داشت و خود آنجا عساکر نصرت بسفر غره برافراشت بدین جهة نقصانی تمام بشوکت بدیع الزمان میرزا راه یافته انواع فتنه در ولایت شده محمد خان بتسخیر بلاد خراسان امیدوار گشته از آب آمویه عبور فرمود

ذکر فتنه که از خواص بدیع الزمان میرزا بظهور رسید و بدان سبب محمد خان از آب آمویه درگذشته ببلخ آمد

سید جعفر که در احوال گذشته مذکور شد که در سلک سادات دشت قبچاق منتظم بود و در خوانین اوزبک نسبتا و در غایت مکنت سلوک مینمود و مدتی در دیار ماوراء النهر ببلخ شتافت و شرف دستبوس سلطان بدیع الزمان میرزا حاصل کرده چنان ظاهر ساخت که بسبب ظلم و تعدی محمد خان شیبانی بدین کران شده التجا بظل عنایت شاهی آورده ام و ما دام الحیات لوازم دولتخواهی بتقدیم خواهم رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا بدان سید مزور اعتماد فرموده او را بشمول انعام و احسان بیکران مخصوص گردانید و آن سیادت مآب ضمنا با مقربان شاهزاده طریق اختلاط مسلوک داشته و در خلوت زبان بمدح و ثنای محمد خان میگشاد و ایشان را بملازمت او دعوت کرده بانواع مواعید فریب میداد از جمله امرا و خواص بدیع الزمان میرزا ابراهیم سلطان برلاس و شاه محمد برلاس و جهانگیر برلاس و آقا بیدین خان و میر محمد زینک کلدی با اوزبکیه اتفاق نموده با سید جعفر بیعت کردند که بهنگام فرصت دست بر دمانند و پای در وادی مخالفت بدیع الزمان میرزا نهاده ابواب خدمت گذاری خان بر روی خود گشادند در آن اثنا امیر محمد قنبر خان که سابقا بواسطه استیلای محمود سلطان گریخته پناه به بدیع الزمان میرزا آورده بود و بمنظر عنایت شده در آن خود حکومت منبه آثار خلاف ظاهر گشته بلکه بوضوح پیوست که امیر محمد باقر قاصدان نزد محمد خان فرستاده پیغام داده که هرگاه موکب همایون آب

آب آمویه عبور نماید بنده قلعه را بخدام آستان سپهر احتشام سپرده در سلک سایر ملازمان انتظام خواهم یافت خان گیتی ستان مبنی بر صدق مدعا او را کشته از سمرقند متوجه کنار آب شد و بعد از [illegible]
آن جماعت مذکوره باتفاق سید جعفر خواجه خاطر بر آن قرار دادند که هرگاه بدیع الزمان میرزا جهت دفع باقر محمد داند خود را بایشان شعار خلاف ظاهر ساخته نوعی سازند که آنحضرت [illegible] آن امیر
امیر محمد باقر ارغون نیز از بدیع الزمان میرزا رنجیده چند روز در خانه نشست و از ملازمت بارگاه تقاعد ورزید بنابر آن آفتاب [illegible] بعضی دیگر از عاصیان مطلع گشته که آنجناب [illegible] متفق ساخته
با وی در خلوت ضمیر خود را در میان نهادند امیر محمد باقر حسب ظاهر سخنان ایشان را بسمع رضا قبول نموده گفت مطلب آنست که [illegible] تا این مهم [illegible] بر این قرار یافته هر یک
رفتند اما امیر محمد باقر ارغون حقوق تربیت و رعایت سلطان بدیع الزمان میرزا که نسبت آن جماعت بتقدیم رسانیده بود بر آن داشت که حقیقت را برای سلطان بدیع الزمان معروض داشت
مطلب شاهزاده این سخن را بر غرض حمل نموده چنانچه میباید بسمع قبول نشنود امیر محمد باقر عرض کرد که مناسب آنست که صباح یکی از معتمدان خود را مصحوب من بسر مزار خواجه ابو النصر پارسا فرستی تا [illegible]
این سخن بمسامع انور همایون رسانیدم کرد و آنحضرت این التماس را بعز اجابت اقتران داده مقرر شد که پهلوان حسین علی مصحوب امیر محمد باقر بدان مزار رود و آنجناب سحری پهلوان حسینعلی را در یکی از حجره‌ها
جماعت نشاند و در خانه را مقفل نمود و خود منتظر اصحاب عصیان بود در آن شب [illegible] بملاحظه آن جماعت در آنجا جمع شده بدرون خانه رفته در قضیه مذکوره آغاز گفت و شنود نمودند سید جعفر خواجه ایشان را
جلادت خان عهد و [illegible] متفرق گشتند آنگاه پهلوان حسینعلی بخدمت میرزا بدیع الزمان رفته کیفیت حادثه را بتفصیل معروض داشت صباح روز دیگر فرمان عالی نفاذ یافت که تمامی امرا و ارکان
دولت جهة مشورت محمد باقر ترخان در سرکار دیوانخانه مجتمع گردند بعد از اجتماع آن جماعت بدیع الزمان میرزا امرای عظام عمر بیک و شیخ علی طغایی و [illegible] محمد ارغون و بابا [illegible] ابو اسحق و آقو فاو محمد باقر
ارغون و شاه منصور را بگرفتن عاصیان مامور گردانید در ان ساعت آن زمره نمک بحرام را مقید گردانیدند و هر یکی را بیکی از اهل اعتماد سپردند و براق و جهات ایشان را بحیطه ضبط در آوردند و از جمله گرفتاران
شاه محمد برلاس و آقا [illegible] ترخان و [illegible] بسیاست رسیدند و عفو یافتند شامل حال ابراهیم سلطان و جهانگیر برلاس و برادرش محمد و سید جعفر خواجه گشته حکم عالی باطلاق ایشان صادر شد میر شاه
منصور که محصل امیر سید خواجه جعفر بود گفت که چون [illegible] این فتنه جناب سلطنت مآب [illegible] مصلحت دولت نیست بخلاف رضای بدیع الزمان میرزا او را بحبل کشیدند و مقارن آن حال خان
گیتی ستان از معبر کرکی عبور نمود و بدیع الزمان میرزا از چهار باغ میرزا ابراهیم سلطان عنان بکران بطرف [illegible] معطوف گردانید

ذکر طلوع رایت نصرت خاقانی از افق مملکت بلخ و گرفتار شدن اهالی آن بلده بعیش ناخوشگوار و محنت تلخ

در اوایل [illegible] تسع و تسعمائه محمد خان شیبانی رایت کشورستانی برافراخته متوجه [illegible] امیر محمد باقر
ترخان از معبر کرکی عبور نموده نواحی اندخود را [illegible] سلطنت ساخت و محمد باقر با موکب عالی [illegible] کشیده منظور نظر التفات نشد و محمد خان او را از آن طرف آب کوچانیده و خبر
عبور خان گیتی ستان بچهار باغ ابراهیم سلطان بعرض بدیع الزمان رسید بنابر پریشانی سپاه و عدم جمعیت دلیران رزم خواه مصلحت توقف ندیده [illegible] سلطنت میرزا محمد زمان را در بلخ گذاشت
امیر سلطان قلیچان را در ملازمت شاهزاده باز داشت و مقرر شد که صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین سیرکی و امیر شیخ ابوسعید عراقی و حسن العوت نیز در شهر باشند و امیر قلیچان و امیر
عمر بیک بکونک قپابیک که اوروغه شبرغان بود رفته در محافظت آن بلده طریقه اهتمام بجای آورد و بعد از آن رایات عالیات سلطانی از راه دره کرستان و چهار بیک رفته بقراملعاج شتافت
و از قراملعاج عنان عزیمت بجانب هرات تافت محمد خان شیبانی چون مهم اندخود را فیصل داد روی توجه ببلخ آورد و فوجی از لشکریان قیامت اثر را از یک راه بناحیه شبرغان نامزد کرد و چون
آن جماعت بحدود آن ولایت رسیدند امیر قلیچان و امیر عمر بیک با صد نفر از مبارزان دلاور بعزم رزم از قلعه بیرون خرامیدند و میان آن جماعت و ازبکان مقاتله بوقوع انجامید و در اثنای ستیز [illegible]
اسب امیر قلیچان رسید و لشکر ازبک او را دستگیر کرده بندی گران برپایش نهادند و باردوی خان بردند و مابعد رایات ظفر آیات خانی در کمال حشمت و کامرانی از افق ظاهر بلخ طلوع نمود
امیر سلطان قلیچان و سایر امرا و اعیان که در آن مکان بودند خاطر بر تحصن قرار دادند و ضبط دروازه عکاشه بمیمن جلادت و پهلوانی امیر علی و جان احمد [illegible] و امیر درویش [illegible]
و اسمت استحکام یافت و صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین سیرکی دروازه شتر خوار را مضبوط ساخته و محمد زمان میرزا با شیخ ابوسعید عراقی و حسن العوت و اتراک متوطن بودند
امیر سلطان قلیچان و [illegible] رحل اقامت انداخت و مذکار جمیع بروج و دروب [illegible] نهایت ساخت و از آن جانب محمد خان شیبانی با قریب [illegible] هزار کس از سالکان مسالک
[illegible] در برابر دروازه شتر خوار رحل اقامت افکنده جانی بیگ سلطان برادر خود را برابر دروازه عراق تعیین گردانید و دیگر جمعی از سلاطین جوجی نژاد را به دروازه عکاشه جای داد و در برابر تمامی بروج
بلخ امرا و نوئینان فرستاد و [illegible] شهر فرستاد امیر سلطان و سایر امرا و بدیع الزمان میرزا را بانقیاد و اطاعت دعوت فرمود و چون این سخن در سمع قلیچان جای نیافت بترتیب اسباب
قلعه گیری اشارت فرمود و بعد از یک هفته که ازبکان چپر و طوره بسیار بهم رسانیدند و آب خندق را بطرفی دیگر انداخته [illegible] خاک ریز مرتب گردانیدند و حکم جنگ سلطانی نفاذ
یافت و سپاه ازبک از جمیع جوانب شهر آواز [illegible] و کوس [illegible] طاق سپهر آبنوس انداختند و مانند مور و ملخ روی بخندق آوردند [illegible] ظاهر ساختند و محمد خان [illegible]
جوشنی شبرنگ پوشیده بر اسبی کوه پیکر سوار گردیده [illegible] هزار سوار ازبک جبه پوش پیشاپیش او دوان گشتند و چپرها و طوره‌ها در کشیدند بخندق دروازه شهر [illegible] و مردم خواجه جلال [illegible]
آغاز اضطراب کرده دست به تیر و سنگ کردند و [illegible] ایشان را [illegible] ازبکان [illegible] بالا رفته [illegible] بخندق شیخ رسیدند [illegible] تیر و سنگ منع نمود آنگاه [illegible] بطرف دشمنان [illegible]
آن [illegible] خورده [illegible] بخندق فلطانید و بعد از آن سایر [illegible] دست [illegible] ازبکان آهنگ [illegible] و سپاه خان چاره [illegible]
[illegible] بسیاری از ایشان و آن [illegible] یکدیگر افتادند [illegible] جمیع بروج شهر [illegible] عقاب تیر مرگ [illegible] کمانها [illegible]
آوردند و ابواب محاربت و مدافعت گشادند
بیان ژاله ابر بهاران نفیر ازبکان شد تیر باران
سهام بخش اندر دل گشته پر خون ز سنگ [illegible] گردش کرده دون
و اگر چه [illegible]
[illegible] ازبکان نهایت جلادت و مردانگی بجای آوردند و جمعی [illegible] شهبازان [illegible] چون گرفتن [illegible] [illegible]

جنگ نوبت پانصد نفر از جنود خانی بزخم سهام خون آشام و بضرب شمشیر عالم فانی بجهان جاودانی روی آوردند و برین قیاس ده نوبت دیگر چریک اوزبک در بلخ جنگ سلطانی انداخته شکسته مانند و زوال لاهی از پیش نبردند لاجرم مراجعت نمودند بعد از آن خان از ضایع شدن لشکر باز اندیشیده امرا و بهادران را باشتغال نیران قتال مامور گردانید تا اقدام ارکان در تضییق محصوران نمایند و در آن اثنا شبی امیر علیخان بند بر پا گریخت و کنار دروازه شتر خار فریاد برکشید و نام خود ظاهر گردانید و جمعی از نوکران خواجه میرکی با یاران او دیده او را بردند و بر مجلس و محامد لوازم آنچه بجای آوردند و چون محمد خان شیبانی بهشت ماه در ظاهر بلخ نشست و دانست که تسخیر آن بلده بجنگ میسر نمیشود خواست که ابواب صلح و صفا بازگشاید و بوسیله آن خطه را بحیطه تصرف آورد بنابرآن امیر درویش علی را که بعد از فوت امیر علیشیر از ملازمت استعفا نموده در قریه فیض آباد بسر میبرد در آن اوان که رایت خانی پرتو وصول بر حدود بلخ انداخت بحسب اضطرار مسلک طریق ملازمت اختیار نموده بشهر فرستاده پیغام داد که آفتاب اقبال سلاطین تیموری بسر حد زوال رسید و سلطنت بدودمان چنگیز خان منتقل شده و شما را ذخیره نمانده مناسب آنکه بر التفات خانی و عنایات خاقانی اعتماد نموده بسد ابواب لجاج و عناد قیام ننمایند و بدست متابعت دروازهای شهر برگشایند و چون امیر درویش علی با امیر سلطان و سایر امرا و اعیان بلخ ملاقات کرده لوازم ادای رسالت بجای آورد خواجه جلال الدین میرکی متکفل جواب آن سخنان گشته گفت قریب یکصد و پنجاه سال است که با عنصر دولت رایت و ولاده امجاد امیر تیمور گورکان بتربیت و رعایت رسیده ایم حالا بمجرد آنکه بدیع الزمان میرزا را شکستی واقع شده متوقعست که محالت الوقت با حضرت خان از در مقابله و مقاتله در آید چگونه جایز باشد که حقوق تربیت چندین ساله آن پادشاه عظیم الشان را نابود انگاریم و شهر بلخ که بر سبیل امانت بما سپرده باشند مانند اهل خیانت بتحت تصرف دیگری گذاریم و حال آنکه عنقریب خبر همایون فال خاقان منصور با تمامی شاهزادگان و سپاه خراسان بساحت اقبال بدین حدود خواهند انداخت و بامید تایید الهی و توفیقات نامتناهی مهم شما بر طبق دلخواه دوستان خواهد ساخت اما آنچه خان گمان برده که ذخیرها با تمام رسیده غیر واقع است زیرا که اگر مغز خر خوردنی نمانیم شهر را یکساله ذخیره داریم و منشا این سخن آن بود که در آن ایام دراز گوش بسیار در کوچه و بازار بلخ افتاده روی بچراگاه عدم آورده بود القصه امیر درویش علی چون این سخنان استماع نمود دریافت که کسی بواسطه الواب شهر بر روی محمد خان باز نخواهد گشود بازگشت و آنچه دیده بود و شنیده بعرض خان رسانید و خان را واسطه همان سخنان طبل مراجعت کوفته از آب آمویه گذشته بسمرقند شتافت و نوبت دیگر از زراعت و رفاهیت بر وجنات احوال ساکنان قبة الاسلام بلخ تافت اما در مدت محاصره آنمقدار خرابی از سپاه اوزبک و تطاول ایشان بآن بلده و توابع روی نمود که مزیدی بر آن متصور نتوان کرد و بنابرآن در باب تاریخ آن حادثه خامه سخن گذار این قطعه در سلک تحریر آورد تمام شهر ویران گشت از جنگ از آن شد تاریخ ویرانی بلخ

ذکر شمه از حال بدیع الزمان میرزا در آن اوان و بیان مخالفت امیر ناصر الدین عمر بیک

در آن ایام که محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد قطرات باران نیسان بمحاصره قبة الاسلام بلخ قیام مینمود چون بدیع الزمان میرزا در ولایت جرزوان بدره خور مختصر بود و چند نوبت رسل و رسایل پیاپی بسیر اجلی فرستاده کیفیت بیدادی لشکر قیامت اثر اوزبک را شرح داده استمداد کرد خاقان منصور چون از پیش از آن حضرت در دل داشت در باب ارسال مدد رسم تغافل و اهمال بجای آورد و امیر عبداللطیف خان تبار و امیر ابو القاسم بخشی التزمو دکه با لشکری و عیسی و مروالرود و سپری بالا ان رفته رحل اقامت اندازند و کنار آب مرغاب را مضبوط و مستحکم سازند و بدیع الزمان میرزا بعد از مراجعت محمد خان از جرزوان بچمکلیه شتافته بقیت ایام زمستان آنجا بپایان رسانید چون سلطان بدیع الزمان میرزا را آمدن شد در دین بهار سبزه و ریاحین بفضای دشت و بساط بساتین کشید از آنجا کوچ فرموده بصحرای جورجان رحل نصب نواحی طغرا اتکا گردانید و ایلچیان نزد امیر خسرو شاه فرستاده کرت دیگر او را بسلوک طریق موافقت دعوت نمود و در باب استمداد جهت دفع اوزبک مبالغه فرمود و بار دیگر امیر خسرو شاه اظهار انقیاد کرده وعده نمود و امیر ولی بیک را بملازمت شاهزاده فرستاد مقرر آنکه چون بدیع الزمان میرزا بحضور او مراسم عهد و پیمان بجای آورد که نسبت بدیشان قصدی نیندیشد خود نیز با لشکرهای بیرون از حصار شادمان و ختلان و قندز و بقلان بخدمت شتابد و در مقابله و مقاتله محمد خان تقصیر جایز ندارد و چون امیر ولی در نیم فرسخی اردوی عالی نزول کرد قبل از آنکه بعز دستبوس بدیع الزمان مشرف گردد امیر عمر بیک خیال باطل کرده تا نیم شبی با وی ملاقات نمود و او را از سیاست شاهزاده ترسانید تا فی الحال طبل رحیل کوفته بهم عنان امیر خان شتافت و عمر بیک در آن بلده که تصرف خواهرزاده درویش قتابیک بود متوقف شد و امیر ولی بیک عنان بکران بقندز تافت و سبب مخالفت امیر عمر بیک آن بود که در آن اوقات که بدیع الزمان میرزا در بلخ و توابع رایت اقبال برافراشته گردانید خواجه نظام الدین احمد بن خواجه شیخ محمود که خواهرزاده او بود در تمام اشیا مهام ملکی تکفل کفایت نمود و امیر عمر بیک را مقدم بر اکثر امرا و نوئینان میداد و آن امیر و وزیر با یکدیگر اتفاق نموده اکثر مهمات بمقتضای رای خود بانجام میکردند و از سایر امرا و وزرا خیلی حسابی بر نمیگرفتند بنابر آنکه در آن اوقات از افعال و اقوال امیر عمر بیک آثار اخلاص و اهتمام ظاهر نبود در آن وقت که در نواحی جورجان رایت اقامت بر افراشته بود و امیر سلطان بایزید و امیر جهانگیر برلاس را بمرتبت تربیت سرافراز ساخته و در آن نواحی بر تمامی امرا مهر عنایت کرده و مهر بزرگ را نیز بدو سپرده و هم در آن ایام خواجه نظام الدین نیز منظور نظر عنایت شده بمنصب اشراف دیوان اعلی مشرف گشت و بعد از عزل امیر سلطان بایزید خواجه محمدی اختیار اقتدار و اعتبار امیر عمر بیک و خواجه نظام الدین احمد روی در نقصان نهاد و سلطان بدیع الزمان میرزا بخلاف مشتر بعضی از مهمات بمشورت ایشان فیصل میداد بنابرآن عمر بیک شعار هواخواهی خاقان منصور ظاهر ساخت و صدای مخالفت در انداخت و در آن که میان باطن اهل نفاق تاریک بود امیر ولی بیک نیز اضلال کرده علم نهضت بجانب شیرخان برافراخت بهمانساعت که این صورت روی نمود بدیع الزمان میرزا امرا و ارکان دولت را جمع ساخته در باب حرکت مشورت فرمود و اکثر امرا تعاقب امیر عمر بیک را صواب شمردند و دیگر خواجه ناصر الدین ابو نصر خواجه عبدالملک بن خواجه ابو نصر را جهت نصیحت امیر عمر بیک نامزد فرمود و خواجه مذکور بعد از ملاقات با امیر مشار الیه لوازم نصیحت و موعظت تقدیم رسانید عمر بیک ثابت قدم مانده از سر عناد در نگذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا قاصدی بر بهین راه نزد امیر ذوالنون فرستاده پیغام داد که علی الصباح موکب ظفر بجانب دفع امیر عمر بیک و فتح شیرخان متوجه است ... از آن منزل کوچ کرده عنان بجانب ... تافت ... بسبب مخالفت امیر عمر بیک ... ایام ... تمام سپاه ... احتمال قریب ... محمد خان کیفیت

اطلاع یابد از آب گذشته بمعرکه قتال بشتابد **ذکر نهضت خاقان منصور بخیال گرفتن شاهزاده عالی جناب و مراجعت نمودن بسبب عروض مرض در منزل ترناب** چون خبر تحصن امیر عمر بیک در شبرغان و توجه میرزا بدیع الزمان بصوب چچکتو در هرات بسمع خاقان منصور رسید با سپاه موفور عازم کنار آب شده بخیال آنکه شاید آهوی صید وحشی را بدام اطاعت در تواند آورد و آن پسر سرکش را بار دیگر مطیع و منقاد تواند کرد و بعد از قطع منازل و مراحل ترناب را معسکر ظفر مآب ساخته و در آن موضع بحسب تقدیر مزاج همایون آنحضرت سقیم گشت و صحت بدن روی در نقصان نهاد که از اقتضای آن عزیمت درگذشت و حکمای مسیحا انفاس و اطبای حکمت اساس آغاز ترتیب ادویه و اشربه مناسبه کردند و همگی همت در ازاله آن عارضه طریقه اهتمام مرعی داشته لوازم سعی و اجتهاد بجای آوردند خواتین بلقیس آیین و شاهزادگان با تمکین و امرا و نوئینان و خواص و مقربان صلات و صدقات بمستحقان دادند و گوشه نشینان صحت ذات ملکی ملکات را از حضرت واهب العطیات مسألت نموده زبان دعا گشادند پس از چند روزی مسألت اصحاب دعوت بهدف اجابت رسیده از دار الشفاء و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین شفاء عاجل شامل حال خاقان عادل گردید و دعای اهل عبادت بالا گردانید و از آنجا بدیع الزمان میرزا بدامن کوه الموز رسید و نهضت مرض بر زبر گوهر بار ... فرمود که قدم در طریق اخلاص نهاده بملازمت آن سلطنت آشیان شتابد و بتقبیل انامل فیاض نموده بار دیگر شرف ملاقات خاقان منصور دریابد بنابران امیر سلطان بایزید برلاس را الکرباس کم و دون اساس فرستاده به نواب بارگاه سپهر اقتباس پیغام داد که اگر حضرت خاقان از جرایم و آثام این مهالک سبیل بگرداب آب عفو و مرحمت فرو شوید و در حضور سادات و مشایخ دار السلطنت هرات لوازم عهد و پیمان در میان آرند که قصدی بینند شد حلقه اطاعت در گوش کشیده بپایه سریر اعلی می آیم و غاشیه متابعت بر دوش گرفته در ظلال عاطفت لایزال می آسایم چون امیر سلطان بایزید بدرگاه خاقان عالی جاه رسید و سخنان بدیع الزمان میرزا را بعرض رسانید آنحضرت مبتهج و مسرور گشته مسرعی بهرات فرستاد که سادات و علما و مشایخ و اکابر را باردوی همایون رسانند تا التماس شاهزاده را بشرف اجابت مقرون گردانند و در آن اثنا خدیجه بیگم آغا و بعضی از امرا و نواب آنحضرت بخاطر رسید که اگر در این محل که هنوز شمه از ضعف مزاج اعلی باقیست مظفر حسین میرزا بپایه سریر خلافت مصیر آید محتملست که اکثر لشکر بسایه لوای کشور گشای او التجا برند و کمر خدمتکاری بر میان بسته موافقت و متابعت او از لوازم شمرند و این معنی را بشرف عرض رسانیده این سخنان بسمع قبول راه یافت و خاقان منصور امیر سلطان بایزید را رخصت معاودت ارزانی داشته اجابت ملتمس ملاقات را در حیز تاخیر انداخت آنگاه اردوی همایون بطرف بلده هرات کوچ کرده خاقان صاحب حشمت مصحوب قرین سلامت بمستقر سریر سلطنت رسیده لوازم لطف و مرحمت بجای آورد

ذکر توجه میرزا بدیع الزمان از اله تمور بظاهر شبرغان و باز آمدن امیر عمر بیک باستان اقبال آشیان در آن ایام که امیر سلطان بایزید از درگاه خاقان منصور باردوی بدیع الزمان میرزا مراجعت نمود و بسبب عدم اجابت ملتمس ملاقات عرض فرمود شاهزاده در بحر اندیشه فرو رفت که آیا کلید مملکت از خار طغیان معاندان بدستیاری کدام یک از عوانان پاک گردانند و امیر عمر که اظهار شعار خلاف کرده در قلعه شبرغان متحصن گشته بود بچه طریقه از طریق عناد گذرانیده بجاده اتحاد رساند مقارن آن مبشری خجسته مقال از نزد امیر ذو النون رسیده از زبان آن جناب بشرف عرض رسانید که چون این مخلص از مخالفت امیر عمر بیک اطلاع یافت و سپاه زمین داور و فراه و غور و ساخر و تولک را جمع آورده بر جناح استعجال عنان توجه بجانب شبرغان انعطاف داده و بعد از آنکه عزم ستبوس حاصل کرده بعرض رسانید که لایق دولت روز افزون آنکه موکب همایون نیز بطرف آن بلده نهضت نماید و تا مهام مخالفان فیصل یافته دست عنایت الهی ابواب فتوحات نامتناهی بر روی ملازمان آستان پادشاهی بر گشاید بدیع الزمان میرزا بعد از استماع این بشارت بدیدن چهره فتح و نصرت واثق گردید و از اله تمور در حرکت آمده عنان شبکیران بصوب شبرغان منعطف گردانید چون رایت علم ظفر شیم قطع منازل و مراحل کرده پرتو وصول بر سه شنبه بازار انداخت امیر ذو النون از آنجا باستقبال رسیده انامل فیاض را ببوسید و مقبل و ملثم گردانید و امیر عمر بیک از قرب وصول موکب عالی و باز آمدن امیر ذو النون وقوف یافته خاطر بر تحصن قرار داده و برج و باره شبرغان را مضبوط ساخته ابواب عناد و لجاج بر گشاد و سلطان بدیع الزمان میرزا اعلام فتح و ظفر برافراشته و سپاه جلادت شعار را مکمل ساخته صباح روز چهارشنبه از یورت سه شنبه بظاهر شبرغان رسیدند و صدای نقاره و نفیر و ادای سورن و کرنای باوج فلک اثیر رسانیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا در عیدگاه آن بلده نزول اجلال کرد و امیر ذو النون در مدرسه سیدی احمد میرزا فرود آمد و سایر امرا و لشکریان آن بلده را در میان گرفتند و آب خندق را بطرفی دیگر افکندند و جهت بر ساختن آن آغاز کشیدن خاک و انداختن درخت کردند اما چون خاطر امیر ذو النون مایل آن بود که بین الجانبین مصالحه واقع شود و امیر عمر بیک بار دیگر در سلک سایر امرا و نوئینان میرزا بدیع الزمان انتظام یابد اصلا اجازت حرب و جنگ و رخصت انداختن تیر و سنگ نمی داد و پیوسته جهت تمهید مبانی صلح و صفا قاصدان سخندان نزد امیر عمر بیک میفرستاد و بعد از تکرار آمد و شد سفرا امیر عمر بیک با امیر ذو النون پیغام فرستاد که اگر آنجناب قدم رنجه فرموده با معدودی چند از ملازمان بپای قلعه تشریف آورده خاطر امرا بتأکید قواعد عهد و پیمان بخشد دروازهای شبرغان را بسان ابواب دولت و اقبال بر روی بدیع الزمان میرزا میگشایم و بدستور پیشتر بملازمت شتافته طریقه خدمتکاری و جانسپاری سلوک مینمایم امیر ذو النون این التماس را بعز اجابت مقرون گردانیده صباحی عازم درون شبرغان گردید قبل از آنکه پای در رکاب آورده میرزا بدیع الزمان بمنزل جناب امارت تشریف برده در آن زمان بجناب آنجناب بخاطر رسید که اگر آنحضرت بقدم عنایت دیده نوازی قلعه خرامد بواسطه امیر عمر بیک از التفات خاطر فیاض امیدوار گردیده در حصول مقصود تعلل نخواهند بود و این معنی را بعرض رسانیده و بدیع الزمان میرزا از صواب دید میر صایب تدبیر درگذشته همعنان امیر ذو النون و سه خدمتکاری عازم شبرغان گشت امیر عمر بیک چون این خبر شنید غلغله نقاره بشارت باوج سپهر دوار رسانید و چون دولتخانه حضرت پادشاهی و جناب امارت پناهی بقلعه شتافتند امیر عمر بیک شمشیر بگردن و کفن در دست سعادت بساط بوسی دریافت و زبان اعتذار و استغفار بر گشاد و بدیع الزمان میرزا از زلات او در گذشته آتش با آب عفو و اغماض فرو نشسته او را بمزید عنایت و احسان مفتخر و مباهی گردانید و باردوی اعلی معاودت نموده بعد از چهار روز از ظاهر شبرغان کوچ فرموده در نواحی سه شنبه بازار معسکر همایون شهریار کامکار گشت صباح بعد ...

روز دیگر امیر عمر بیک بملازمت شتافته از سر مخالفت و عناد یکبارگی درگذشت **ذکر توجه امرای عالیجاه بعزم ملاقات امیر خسرو شاه و بیان افتادن امیر مشار الیه از مسند دولت و کامرانی بوادی نکبت و سرگردانی** چون مهم شیر خان بر نهج مسطور فیصل یافت بدیع الزمان میرزا با اعاظم نوئینان و امرا در باب مراسم حراست ممالک خراسان از دخل ابو الفتح محمد خان شیبانی شرایط مشورت بتقدیم رسانید و بنا بر استصواب اصحاب رای و تدبیر خاطر دریا تاثیر بر آن قرار داد که امرای عظام شجاع الدین امیر ذو النون ارغون و امیر ناصر الدین عمر بیک و علی خان و اسفندیار ترکمان و شاه منصور نزد امیر خسرو شاه رفته بهر نوع که دانند و را استمالت داده متعطف گردانیده باردوی اعلی رسانند که باستظهار سپاه ممالکی که در تصرف دست دفع لشکر اوزبک تیسیر پذیرد امرا با سه هزار سوار عازم قندز شده مسود اوراق نیز حسب الحکم در موافقت ایشان روان گشت و هم در آن ایام محمود پسر سید حسن ابیوردی را که در سلک صدور منتظم بود بپایه سریر اعلی روان فرمود که تا کیفیت احوال بعرض خاقان ستوده خصال رساند و طلب عهد و پیمان نماید که هرگاه آن حضرت بخدمت آید الدبرکوار شاید بعنایت و التفات و تربیت و رعایت بنوازد آنگاه موکب عالی از شقلیه باز از آنجانب در حرکت آمد امرای عظام که متوجه قندز بودند چون یکدو منزل قطع نمودند امیر شاه منصور بقندز رسید و خسرو شاه را بر توجه امرای عظام مطلع گردانید خسرو شاه بحسب تقدیر ویران گشته متوجه کوهستان شده از سر حکومت درگذشت تبیین این مقال آنکه در خلال این احوال محمود سلطان بموجب فرموده برادر خود محمد خان شیبانی با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی عزم رزم امیر خسرو شاه جزم کرده روی بقندز آورد امیر خسرو شاه از کیفیت حادثه وقوف یافته عبد الرحمن که در سلک قرابتانش انتظام داشت با فوجی از سپاه بر سم زبان گیری باستقبال اغی فرستاد و عبد الرحمن بیک در حدود سالی سرای از آب گذشته محمود سلطان رسید و آتش قتال اشتعال یافته تیری بر کتف عبد الرحمن بیک خورده روی بانهزام نهاد و گریختگان حرکه در محلی که امیر خسرو شاه در قندز بود بشهر در آمدند و پریشانی تمام بحال قندزیان راه یافت امیر خسرو شاه چون آفتاب دولت و اقبال بحضیض نکبت و زوال انتقال کرده بود با وجود ذخیره بسیار و قرب حصول امداد کبار عنان تمالک و تماسک از دست داده قندز را بازگذاشته با طایفه از خواص خویش روی بکوهستان آورد و امیر شاه منصور رجعت فرموده در منزل حلم بامرای عظام رسیده صورت واقعه را معروض گردانید امیر ذو النون از کمال غیرت و شجاعت فرمود که شهر چنین معمور بتصرف اوزبکان گذاشتن و از این موضع رایت معاودت برافراشتن شیوه مردان مردانه و دلیران صف شکن نیست بلکه وجه آنست که بقندز رویم و آن بلده را مستحکم سازیم و بتصرف محمود سلطان نگذاریم و امرا طوعا و کرها در مضای این عزیمت با امیر ذو النون اتفاق نموده آن شهر رسیده در همان ساعت جمعی تحریک کرده اوروغ خود در آنطرف روی باردوی اعلی گردانیده بر قم حروف که سرعت هر چه تمامتر خود را بملازمت حضرت سلطانی رساند و خبر ویران شدن خسرو شاه و رفتن آن جناب بقندز عرض کرده التماس نماید که موکب عالی نیز بدان صوب در حرکت آید تا ابواب فتح و فیروزی بسهولت برگشاید و این ضعیف ذره حقیر بملازمت مشرف شده کیفیت ویرانی امیر خسرو شاه و ملتمس امیر ذو النون را عرضه داشت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا فرمود که هرگاه که خبر در آمدن امرا بقندز مسموع شود بدانجانب نهضت خواهد شد و چون امیر ذو النون و امرا بر قندز نزول فرمودند بتحقیق پیوست که مولانا محمد ترکستانی که در قندز بغایت معتبر بود خاطر صغار و کبار را بمتابعت محمد خان شیبانی مایل گردانیده انتظار وصول محمود سلطان میکشد تا شهر بدو سپارد و امیر ذو النون قاصدی سخن دان نزد مولانا محمد و سایر قندزیان فرستاده ایشان را از صولت سپاه اوزبک تخویف نموده پیغام داد که مناسب چنان است که دروازه ها گشاده من با سایر امرای عظام بشهر در آمده اطراف و جوانب را مضبوط گردانیم و بمعاونت عنایت الهی و مساعدت دولت پادشاهی در دفع اوزبکان بکمال شهامت و حراست بتقدیم رسانیم مولانا محمد این سخن را بسمع قبول جای نداد و در مقام موافقت محمد خان راسخ دم بوده دروازه های قندز را نگشاد و بنا بر آن امیر ذو النون و سایر امرا بجانب اردوی اعلی رجعت نمودند و در هرات خبر بعزم ملاقات بدیع الزمان میرزا فایز شده عناد قندزیان را عرض فرمود و بدیع الزمان میرزا که منحصر بتحصیل رضای خاطر بزرگوار داشت عزم توجه بجانب هرات جزم کرد و میرزا محمد زمان را با اهل حرم و بعضی از امرا از بلخ بیرون آورد و بدستور معهود محافظت آن بلده بنیروی شجاعت و پهلوانی امیر سلطان قلی خان بازگذاشته رایت آفتاب اشراق بصوب شبرغان برافراشت و بعد از وصول بجورجان زمام حکومت آن ولایت را بکف کفایت و جلادت امیر علی خان ولد امیر عمر بیک داد و اورا به قلعه شبرغان فرستاده دانرا از حکیر بالکت شکی شتافت و در آن منزل آمیزا باردوی از پایه سریر اعلی باز آمده الطاف و اعطائی که از خاقان منصور نسبت بآنحضرت عالی معلوم نموده بود بعرض رسانیدن معنی موجب ازدیاد تصمیم عزیمت آنحضرت گشته فضای میمنه از مین بقدوم همایون بیاض نضارت یافت و بصوان رسانید و در آن منزل امیر خسرو شاه بسعادت ملازمت استسعاد یافت و بپرتو آفتاب عنایت و عاطفت بر وجنات احوال و خلاصه یافت چنانچه عنقریب کیفیت آن حکایت مسطور خواهد گشت و تفصیل این روایت بعد از محاربه شیبانی خان با محمود سلطان بر زبان خامه بیان خواهد گذشت **ذکر لشکر کشیدن سلطان محمود خان و الچه خان جهت معاونت پادشاه بلندمکان بصوب اندجان و بیان وقوع محاربه میان خوانین عالیشان و فرمان فرمای بلاد ما وراء النهر ابو الفتح محمد خان شیبانی** در آن زمان که پادشاه مؤید کامکار کامران ظهیر الدین محمد بابر بن میرزا عمر شیخ گورکان متوجه دار السلطنت سمرقند بود کرت دیگر سلطان احمد تنبل باشتعال نیران طغیان اقدام نموده ابواب مخالفت و عصیان بر گشوده با آنکه جهانگیر میرزا بسان دولت و اقبال از وی جدا شده و بود بدستور مشهور اسم سلطنت بروی اطلاق مینمود و بنا بر علی هذا چون پادشاه اسلام پناه سمرقند را بشیبانی خان بازگذاشته و استیلائی بر ممالک مذکوره میسر نشده و بتاشکنت شتافته چند گاه مشمول عاطفت سلطان محمود خان بود و از محنت محاربه محاصره برآسود و سلطان محمود خان با تعلق برادر خود سلطان احمد که بالچه خان مشهور گشته بمت بر آن گماشت که لشکر بصوب اندجان کشیده آن مملکت را از سلطان احمد تنبل انتزاع نموده بپادشاه جهان مطاع سپارد و این عزیمت از حیز قوت بفعل آمد و بتاریخ سنه ست و تسعمایه با سپاه فراوان بدان صوب و انشلنما قبل از آنکه بمقصد رسد دست دلیران بمقصود رکن شیبانی خان با لشکری انبوه قطرات امطار آن در رسیده و بهمان منزل تمامی لشکرین دست داده قتالی در غایت صعوبت اتفاق افتاد بحسب تقدیر خانیکه و الچه خان بر دست اوزبکان اسیر شدند و پادشاه جهانیان عنان بصوب بعضی از ولایات مغولستان انعطاف داده امیه شیبانی خان از دیدن پیکر فتح و ظفر روشنی یافته قاصدی بجهان ... با و بتاشکنت فرستاد

فرستاده مغولان اتحادی پیغام داد که سلطان محمود خان و سلطان احمد خان در دست ما گرفتار گشته و ظهیر الدین محمد بابر پادشاه روی بوادی فرار آورد و اگر شما را تمنا آنست که نائرهٔ غضب قیامت مهیب خرمن حیات گرفتاران محترق نگردد دشمنان جانی را هر جا که یابید بند زاده گیر رانیع آسید آن دو خان عالی شان پادشاه روزی چند نگاه داشته بعد از آن رخصت داد که بهر جا که خواهند توجه نمایند و رشتهٔ حیات ایشان بوجهی که در ضمن حکایات اولاد جغتائی خان نوشته شد مقطوع گشت و بعد از این بایت خان شیبانی بشیر او بیشتر مرتفع گشته سمرقند را دار الملک ساخت و برادر خویش محمود سلطان بدستور سابق لوای حکومت در بخارا بر افراشت و ایالت تاشکند و ولایت سلطان محمود خان والیه خان با عمام کوچی خان و سونجک سلطان که والدهٔ ایشان دختر میرزا الغ بیک گورکان است تعلق گرفت و منصب امارت اورکی شاه خیبه بامیر یعقوب که در سلک ملازم امرا انتظام داشت سمت اختصاص پذیرفت **ذکر رسیدن امیر محمد باقر بملازمت حضرت پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر و بیان سبب وصول امیر خسرو شاه بدرگاه بدیع الزمان میرزا** چون پادشاه اسلام پناه از معرکهٔ سلطان محمود خان عنان یکران بصوب مغولستان منعطف گردانید و یکدو روز در طی مسافت اوقات گذرانید بوضوح پیوست که فوجی از معاندان دهانهٔ دره را که در آن راه واقعست منصوب ساخته اند و بخیال دست بردهای جلادت مستحکم کرده و تیغ عنا آخته اند بنا بر آن حضرت پادشاهی از سلوک آن طریق احتراز واجب دانسته براه غیر معهود بجانب حصار شادمان شتافت و از آنجا عنان توجه بطرف منیة الرجال ترمد تافت حاکم آن ولایت امیر محمد باقر که از صولت سپاه اوزبک شبی بفراغت بر بستر استراحت نغنوده وصول موکب همایون را بر بیرا فوزی عظیم دانسته با سلیقه می و پیشکش بخدمت شتافت آنحضرت در باب توجه بطرفی که متضمن مصلحت دولت باشد با وی مشورت نمود امیر صایب تدبیر بعرض نیه تاج و سریر رسانید که چون محمد خان شیبانی بممالک ماوراء النهر استیلا یافته و شرار تفرقه و پریشانی بر صفحات حال رعیت و سپاهی حضرت پادشاهی راه یافته مناسب آنست که چندروزی بار وز کار ستیزه کار در سازیم و بجانب کابل رفته خود را از حدود مملکت اوزبک دور اندازیم بنا بر آن اگر با عدو و در جنگ طریق مدارا گزین بهتر که زمکس چاره نیست اشتغال که بکچه ایمن شوی از قتال پادشاه عالیجاه این رای مصوب شمرده در شهور سنه عشر و تسعمائه روی توجه بجانب کابل آورد و بحسب اتفاق موکب عالی بمنزلی واقع شد که امیر خسرو شاه در حدود آن بود و لاجرم جناب امارت مآب شیخ لایق بملازمت حضرت پادشاه شتافت و اظهار اخلاص و خدمتکاری نموده سعادت تقبیل قوایم سریر سلطنت دریافت بعد از روزی چند که در اردوی عالی ساکن بود اکثر ملازمان او مانند دولت و اقبال بملازمت آستان خلافت آشیان پادشاه استقبال رفتند و حلقهٔ عبودیت در گوش کشیده و غاشیهٔ خدمت بر دوش گرفته جناب امارت مآب چون حال بر آن منوال دید و رعیت مشوش کرده و شش تمام یراق و جهات گذاشته با دو سه نفر فرار بر قرار اختیار کرده علم عزیمت بصوب اردوی بدیع الزمان میرزا افراشت زیرا که او را هیچ طرف دیگر پناهی و هیچ جانب را امکانی نمانده بود ابی برم آندم که شوی از همه فارغ و آن لحظه اگر نیائی چکند کس و در قصبهٔ میمنه خبر رسید که امیر خسرو شاه بخدمت پادشاه عالیجاه میرسد و بدیع الزمان میرزا بنا بر مکارم اخلاق جرایم سابقهٔ او را نابوده تصور نموده و قرة العین سلطنت و کامکاری محمد زمان میرزا و امیر ذو النون و سایر امرا و ارکان دولت را باستقبال امر فرموده و خود نیز از اردوی عالی بیرون رفته بر سر پشته فرود آمده و شاهزاده و امیر ذو النون امیر خسرو شاه را در منزل سعادت و شمول رسانیدند و آن جا لاقی که او را در خدمت حضرت پادشاه پیش آمده بود معروض داشتند و بدیع الزمان میرزا همت بر سر انجام اسباب مکنت امیر خسرو شاه مصروف داشته خیمه و خرگاه و اسپان راهوار و اشتران بار بردار و استران کابلی و قطار و فرش و ظروف و نقود و سعد و انعام فرمود و امیر ذو النون نیز تبرکات لایقه و مسوقات رایقه نزد امیر خسرو شاه ارسال نمود بدیع الزمان میرزا با امیر خسرو شاه طریق مشورت مسلوک داشته عزم ملاقات خاقان خجسته صفات مصمم گردانید و از میمنه کوچ کرده و در الک چچکتو خرگاه بذروهٔ فلک مهر و ماه رسانید **ذکر وصول موکب شاهی نظام بر بلدهٔ کابل و مفتوح شدن این خطه از محض عنایت خداوند جزو کل** چون مشیت پادشاه بابر و نوال و ارادت شهنشاه منفرد در استقلال متعلق بآن بود که از فیضان انعام عدل دهان خسرو گیتی ستان ظهیر الدین محمد بابر ریاض امید لب تشنگان بوادی ظلم و عدوان صفت خضرت و نضارت یابد و آفتاب دولت و اقبال آن فیروز جاه و جلال از افق عنایت لایزال طلوع نموده بر رحمت احوال سرگشتگان شکسته بال تابد آن حضرت را در معرکهٔ جان ستان خوانین مغول آستان شیبانی در پناه لطف و حمایت خویش از سر دشمنان و اندیشه محافظت نموده قرین صحت و عافیت بکوهستان بدخشان رسانید و کرت دیگر بازوی استظهار آن پادشاه بختیار را باعطای اسباب سلطنت جهانبانی موجب خلافت و کشورستانی از همه یراق و جهات امیر خسرو شاه قوی گردانید تا آنکه پادشاه عالیجاه باستصواب امرا و نوئینان درگاه عزم تسخیر کابل خرم کرده را از آن ولایت پیش گرفت و بسرعت طی مسافت کرده فضای آن بلده از یمن مقدم همایونش نضارت گلستان ارم پذیرفت امیر محمد مقیم چون تاب مقاومت نداشت در شهر متحصن گشت و بعد از چند روز دیگر که جریک منصور کابل را محاصره نمود متوطنان آنجا بملازمت کشورستانی شده و کار مقیم از صبر و شکیبائی درگذشت قاصدان بدرگاه سپهر اشتباه پادشاه ارسال داشته طلب عفو و امان و مسئلت عهد و پیمان نمود تا بخدمت شتابد و کلید شهر و قلعه سپرده عنان بصوب گرمسیر و قندهار تابد و محمد بابر پادشاه بنا بر ملتمس محمد مقیم جواب داد که اگر ابواب عناد مسدود گرداند و دروازه های شهر بگشاید چنانچه باید و شاید داد رعایت فرمایند و محمد مقیم بولایت پادشاهی آید و اکثر از کابل خرامید و شرف بساط بوس دریافته و پیشکش کشیده محمد بابر پادشاه وعده او را بعواطف خسروانه و عواطف پادشاهانه سرافراز ساخته با تمامی نوکران و ملازمان و یراق و اسباب و اموال رخصت رفتن بوطن مألوف ارزانی داشت و حضرت پادشاهی بموافقت تائیدات معاضدت توفیقات نامتناهی خطهٔ کابل و توابع و مضافات و ضمایم و ملحقات آن را بحیطهٔ تصرف آورده معمور و آبادان گردانید و طوایف مزارعات مالکه پایمال جور و عدوان و دستخوش ظلم و طغیان گشته بودند در مهاد امن و امان رسانید علم عدل و داد افراخت بلده پر تو لطف جهان ترند کابل از عدل آن خجسته سرشت گشت خرم چو مرغزار بهشت باغ امید را از فضل و هنر شد فضل و عطای او بیمر **ذکر توجه بدیع الزمان میرزا بجانب هرات به اتفاق امیر شجاع الدین ذو النون و امیر خسرو شاه بامید لطف و عنایت خاقان عالی جاه** چون حضرت امیر خسرو شاه ملاقات بدیع الزمان نمودن

آن قرة العین سلطنت اشتیاق ملاقات حضرت خاقان اعلی را مستحسن شمرده و امضای این عزیمت متضمن صلاح دین و دولت دانسته وزبان حال مضمون این مقال ادا کرد چه عاشقان بو فاجان و بنده بپایش امید است که ما نیز و بقدم باشیم بدیع الزمان میرزا چهچکیتو پای مبارک در رکاب میمنت انتساب آورده از سر پل تابان بجانب لشکر مقدسه غیاثیه در حرکت آمده و خبر نهضت میرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون و امیر خسروشاه بصوب دار السلطنه هرات شیوع یافته خاقان منصور بغایت مبتهج و مسرور گردیده از شادی بر افروخت و پیش خیال چو گل در بهاران بخندید از آن و بجهت اطمینان میرزا بدیع الزمان و امراء عالیشان و جناب شیخ الاسلام سیف الملة والدین احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابو یزید پوران و سید نظام الدین سلطان علی مشهدی که مشهور بمیر خواب بین بود و امیر غیاث الدین محمد بن میر یوسف الرازی و قاضی صدر الدین محمد یار سرا که خلاصه مشایخ و سادات و علما و قضات ممالک خراسان بودند بمجلس فیض بخش طلب فرموده در حضور ایشان دست بر مصحف مجید و کلام معجز نظام سبحانی نهاد و قواعد پیمان از انعلاط ایمان موکد گردانید که نسبت به بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون و امیر خسروشاه قصدی بخاطر خاطر همایون نگذرانم و درباره ایشان غایت شفقت و عنایت بتقدیم رسانم آنگاه آن نجع بزرگ را رخصت فرمود که باستقبال شاهزاده و امرا شتابند و کمال عطوفت و مهربانی حضرت خاقانی را خاطرنشان ایشان نمایند تا بی تعطیل عزیمت را بامضا رسانند و اکابر عظام ذوی الاحترام متوجه ملازمت شاهزاده گردون غلام گشته در لشکر مقدسه غیاثیه بآن سعادت فائز شدند و مراسم پیشکش لایق کشیده کیفیت عهد و میثاق سلطان آفاق را مشروح معروض گردانیدند و میرزا بدیع الزمان نسبت بآن زمره واجب التعظیم کمال اعزاز و احترام بظهور رسانیده بوثاق ایشان تشریف برد و همه را بخلعت فاخره و انعامات وافره نوازش کرده متوجه مقصد گردید و چون در منزل اذم تو نزول اجلال دست داد ابو المنصور مظفر حسین میرزا با والده خود مهد علیا خدیجه بیگم آغا که بر سم استقبال از هرات توجه کرده بودند با حضرت اعلی بدیع الزمان میرزا ملاقات نمودند و غبار نقاری که بین الجانبین حایل بود بآب الفت و مودت فرو نشانیده در تاکید مبانی محبت و اتحاد سعی فرمودند و روز دیگر که یازدهم جمادی الاول سنه عشر و تسعمائه بود خاقان منصور از باغ جهان آرا متوجه ملاقات فرزند ستوده خصال حمیده صفات گشته بدیع الزمان میرزا نیز از بادام تو در حرکت آمده بوقت نماز پیشین نواحی عباس آباد که نیم فرسنگ از قریه کرخ پایان تر است از معارضه آن نیر برج سلطنت غیرت افزای سپهر خضر گشت و بدیع الزمان میرزا چون چشم بر تخت و ابر رحمت الیشان افتاد خواست که شیوه ارباب جرایم رومال در گردن اندازد و دوسه نوبت زانو زده بشرف پای بوس پدر پادشاه خاقان منصور از مشاهده این صورت رقت فرموده فرزند ارجمند را از آن امر معاف داشت و میرزا بدیع الزمان بکرانو زده حضرت خاقانی او را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده قطرات عبرات از فوارهٔ دیده اشتیاق روان گردانید و مدتی پدر و پسر در آغوش یکدیگر بسر برده زار زار بگریستند و حضرت خاقان غایت مهربانی بدیع الزمان میرزا نهایت نیازمندی بظهور رسانیده در هم هنگام نسبت کاهی بدان کمال تعلق در روی پسر نظر نمودی کاهی پسر از سر تواضع رخساره بخاک راه سودی و هم در آن مجلس که بوجود سادات عظام و مشایخ کرام و قضات اسلام و علما و فضلا مشحون بود امرای کبار امیر شجاع الدین ذوالنون و امیر خسروشاه بشرف دستبوس خاقان عالیجاه رسانیدند و آن دو امیر در نهایت انفعال و خجالت بر اخلاص و خدمت بوسیله لوازم خلوص عبودیت ظاهر گردانیدند و خاقان منصور ایشان را بوفور پرسش و نوازش سرافراز و مفتخر ساخت و مضمون کلمه لا تثریب علیکم الیوم بر زبان الهام بیان راند و تسلی خاطر ایشان پرداخت آن حضرت خاقانی در بزم خرمی و عیش نشسته ابواب فرح و سرور مفتوح و بتجرع راح ریحانی و آشامیدن باده ارغوانی حظی تمام از زندگانی برگرفته رایت شادمانی برافراشتند روز دیگر که مهم سازان قضا و قدر مندیل خورشید خاور را بجانب شبستان سپهر خضر کشیدند و ظلمت شب مفارقت متوطنان ربع مسکون را باضاءت روز مواصلت رسانید حضرت خاقان بر تخت روان سوار شده با دو زان مستقر سریر کامرانی نهاد و شاهزادگان عظام سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان پیش پیش آن حضرت روان شده امیر ذوالنون بجانب دست راست و امیر خسروشاه بطرف دست چپ حرکت آمده و در آن روز اصناف فرق انام با غلبه تمام دشت و صحرا و کوه را فرو گرفته بودند و اجتماع خلایق از مرد و زن و مضایق طریق بمرتبه بود که در هیچ عید و نوروز تا آن زمان کسی مشاهده ننموده بود در آن روز از کثرت خاص و عام زنبیل هایی از دحام عوام در آن راه را نفس بسته بود ز حمل خلایق زمین خسته بود و خاقان منصور در عین فرح و حضور بدین ترتیب و آیین از راه خیابان بسر پل انجیل که بنا کرده معمار آن حضرت است رسیده شاهزادگان عظام و امرا و نوئینان ذوی الاحترام پیاده گشتند و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا در پایه پیش تخت روان آن حضرت با جمعی کثیر از امیر ذوالنون و امیر خسروشاه در پایه پس تخت تخت تیمور بجهت بار برداشتند و بمدرسه شریف درآوردند سران عساکر پیاده شتابان چو انجم بپیرامن ماه تابان خلایقی که در آن مقام حاضر بودند در حال مشاهده آن خاقان منصور نظر و از مشاهده آن صورت تعریف بجا آورده لوازم دعا و ثنا باد و رسانیدند و بجهت اصابت عین الکمال آیت و ان یکاد بر زبان گذرانیدند آنگاه خاقان عالیجاه بباغ جهان آرا شتافت و منزل امیر علیشیر از برای مقدم بدیع الزمان میرزا نضارت سپهر خضر یافت و هر یک از امرا در مقام بهجت افزا که جهت ایشان تعین یافته بود نزول نمودند و روزی چند در نهایت فراغت بسر برده از رنج راه بر آسودند

گفتار در ترتیب نمودن امرا و نوئینان جشنهای خسروانه جهت شاهزاده بدیع الزمان و رخصت رجعت یافتن امیر ذوالنون بطرف قندهار

در آن ایام که بدیع الزمان میرزا در مستقر سریر پادشاهی تشریف داشت خاقان منصور چند کرت آن شهزاده والاگهر را در مجلس انواع احسان درباره شاهزاده عالیشان بجا آورد و امرا و صدور و وزرا و خواص آنحضرت بخلع فاخره پوشانیده نوازش فرمود و همچنین ابو المنصور مظفر حسین گورکان جهت برادر بزرگتر و امرای خجسته سیر جشن خسروانه ترتیب نموده لوازم کشیدن پیشکش مرعی داشته در تاکید مبانی اتحاد افزود و امیر ذوالنون مبارز الدین محمد ولی بیک و ذوالفقون نیز بزمی بغایت عظمت مرتب ساخته بدیع الزمان میرزا را بمنزل خویش دعوت نمودند تازی اسپان راهوار و تحف و تبرکات بسیار پیشکش کرده لازم خدمتکاری بجای آوردند و بر این قیاس سایر امرا و ارکان دولت مراسم اخلاص بتقدیم رسانیدند و جلوه دولتخواهی و هواداری از طریق عرض نیاز در برابر اعلیشان ظاهر گردانیدند و چون امیر شجاع الدین ذوالنون غدغه داشت که مبادا حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر نسبت بپسرش محمد مقیم غدری اندیشیده در غیبت او بر قندهار و بلاد غزنین و ضبط کابلستان دست یابد و در طرف قندهار روز بروز بر قتنه دامن بدر فشانی بس که در هرات بوده اجازت طلبیده مشمول انعام و احسان بجانب ولایت خویش نهضت نموده و سلطان بدیع الزمان در آن ایام که در هرات تشریف داشت صبیه میرزا الغ بیک کابلی میرزا سلطان حسین که به حجر تربیت عمه خود پالیده سلطان بیگم بسر میرزا در حباله نکاح درآورد و در مجمع سادات و قضات حاضر گشته قاضی جمال الدین حسین تلقین کلمات ایجاب و قبول

اقدام فرمود و باین بهانه چند روز مجلس سور و سرور ترتیب یافت و فروغ جام باده کل فام بر وجنات حال شاهزادگان عظام و امرای عالی‌مقام تافت و هم در آن اوقات وفات خواجه خجسته صفات افضل الدین محمد کرمانی که بکمال اختیار و اعتبار در پایه سریر حضرت خاقانی که سابقا مرقوم کلک بیان گشت اشتهار داشت و در عین چند مریض بوده درگذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا با امرا و وزرا و سادات و مشایخ در عقب جنازه آن خواجه عالی‌شان با مشایعت نموده و بگازرگاه برده و در بقعه که جهت همین مصلحت ساخته بود بخاک سپردند و چون ایام تعزیت بانجام انجامید خاقان منصور بنابر اغوای امیر مبارز الدین محمد ولی بیک بتحقیق حیات خواجه مرحوم فرمان فرمود و تمامی اولاد و اقربا و ملازمان نشان آن جناب مواخذ گشته از آن اموال موفور و نفایس غیر محصور بحصول انجامید شد و خواجه شهاب الدین اسحق که با خواجه افضل نسبت نسبی داشت و بهمین اهتمام او منصب صدارت یافته بود و شهاب الدین محمد سمنانی که ایضا بسبب تربیت آن جناب بدرجه وزارت رسیده منصب سرکار امیر نظام الدین علیشیر بضبط نموده در بند بلا افتادند و چون آنچه داشتند فرو داده روزی محصلان حسب الحکم ایشان را از قید نجات دادند **گفتار در مامور شدن شاهزادگان از خاقان برفتن بکنار آب مرغاب بنیت مقابله و مقاتله شیبانی خان و رفتن خسرو شاه بصوب قندز و مقتول شدن و وفات یافتن ابراهیم حسین میرزا** چون سلطان بدیع الزمان اکثر ایام زمستان را در ملازمت خاقان عالیشان بسر برد و خسرو ثوابت و سیار از منزل حوت بمنزل شرف سعادت حمل انتقال کرده روی بسوی خانه ... آورد رای عالم آرای خاقان منصور چنان اقتضا فرمود که آن شاهزاده عالی‌جناب باتفاق مظفر حسین میرزا و بعضی از نوئینان و امرای کبار بکنار آب مرغاب بمحل معسکر ظفرمآب گردانند تا اگر محمد شیبانی خان بنیت کشورستانی از آب آمویه عبور نماید بمقابله و مقاتله او اقدام فرمایند بنابر آن سلطان بدیع الزمان میرزا در ماه مبارک رمضان سنه عشر و تسعمائه از منزل مقرب حضرت سلطانی سفر کرده در خطیره جنید کوکلتاش که در دامن کوه مختار است اختیار نزول فرمود و مقارن آن حال از نزد ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر پادشاه ایلچیان بپایه سریر خاقان جم جاه رسیده مکاتبه آنحضرت را که مشتمل بود بر اظهار موافقت بعرض رسانیدند و بشمول انعام و احسان شده اجازت رجعت یافته باز گردیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از چند روز از خطیره جنید کوچ کرده بمحل چهل دختران شتافت و در آن منزل تتمه ایام صیام را بنهایت رسانیده بلوازم سنن مستحبات عید فطر قیام فرمود آنگاه بصوب کنار آب مرغاب روان شده چون محله موری از فر قدوم همایون نضارت باغ رضوان یافت میرزا مظفر حسین گورکان و امیر محمد برندق از عقب رسیده بموکب عالی پیوستند آنگاه برادران کامکار کامران همعنان یکدیگر از راه پنجده بمرغاب رفتند و در آن موضع بنابر فرمانیکه از پایه سریر اعلی صدور انجامید میرزا مظفر حسین بدار السلطنه هراة باز گردید و امیر خسرو شاه عنان بکران بصوب قندز و بغلان منعطف گردانیده جناب امارت مآب بعد از طی مراحل و منازل بحدود آن مملکت رسید جمعی کثیر از مردم هر جا بر وی جمع گشتند و اوزبکی که داروغه قندز بود با فوجی از جنود امیر خسرو شاه را استقبال نموده و بین الجانبین آتش قتال اشتعال یافته بسیاری از اتباع امیر خسرو شاه بزخم تیر و تیغ اوزبکان کشته گشتند و بقیة السیف روی بانهزام آوردند آنجناب اسیر سرپنجه تقدیر شده سپاه اوزبک او را بر دراز گوشی نشانده بقندز بردند فرمود که بگرد شهر گردانیدند آنگاه در همان بلده که علم کامرانی افراخته بقتل رسانیدند بیت ز دور سپهر دوار کرمش که هیچ آگهی نیست ز آزرمش بهوش دل آگهی چون صبح کم است که در خون چون شفق بر شام نشست و امیر خسرو شاه عادل رعیت پرور بود مدت ده پانزده سال در ایام سلطنت سلطان محمود میرزا بنیابت در قندز حکومت مینمود و پس از فوت آنحضرت چندسال ولایت حصار شادمان و ختلان و ترمذ و بدخشان و قندز و بغلان در تحت تصرف داشت و بکمال جاه و جلال و نهایت کمال دولت و اقبال رایت فرمانفرمائی بر می افراشت و آن جناب از ارتکاب شرب و سایر مناهی محترز و مجتنب میبود و همواره باداء وظایف طاعات و رویت عبادات و قرائت کلام مجید ربانی و تلاوت آیات بینات سبحانی قیام و اقدام مینمود اما با وجود این صفات حمیده بقساوت قلب و حمق اتصاف داشت و توهم نقش بی وفائی و کفران نعمت بر لوح خاطر مینگاشت و چنانچه مذکور شد حدیقه حیات یکی از مخدوم‌زادگان خود را بنشتر عصیان نابود ساخت و اساس حیات دیگری را بدست جهد و طغیان از بنیاد برانداخت لاجرم مانند گل نهانی شامت این افعال شامل حال او گشت و سرپنجه انتقام ذو الجلال و الاکرام بساط جاه و جلالش در نوشت چو از لوح دل شست نقش وفا بصد محنت و درد شد مبتلا وفا بهر کس ولی نعمت است که در بیوفائی بسی زحمت است و در همین سال یعنی سنه عشر و تسعمائه شاهزاده مظفر حسین و ابراهیم میرزا بسبب شراب صبوحی بمرض صعب گرفتار گردید و معالجه و تداوی اطبا فایده نداده در اواخر ایام شوال حیاتش بنهایت و الی رسید و خاقان منصور از وقوع این حادثه بغایت محزون قطرات عبرات از فواره دیده برگشود و بالاخره دست در حبل متین شکیبائی زده بکلمه کریمه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب تمسک نموده ولایت فایده را که سیورغال شاهزاده مرحوم بوده برادر عینانی که برادر کلان ابن حسین میرزا بود عنایت کرد و آنحضرت بدانصوب شتافته روی بتمهید بساط معدلت آورد **گفتار در عزیمت نمودن میرزا بدیع الزمان بتاخت بلخابیان و در آن اوان آمدن ایلچیان امیر ذو النون ارغون و عنان بکران و لوای نور افشان بصوب قندهار تاختن و افراختن** بلخاب کوهستانی است که آب در جزو مرغاب و هرات در رود از آنجا منشعب میشود و بنابر صعوبات سخت و تنهای پر درخت مردم آنجا پیوسته در مقام سرکشی اوقات گذرانیده کما ینبغی اطاعت حکام بجا نمی آوردند و در شهور سنه ثمان و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ بساط سلطنت و جهانبانی مبسوط داشت امیر محمد باقر را با فوجی از سپاه جلادت انتما بتادیب متوطنان بلخاب و تحصیل اموال بدان جانب فرستاد میان محمد باقر و بلخابیان نیران مقاتله اشتعال یافته جناب امارت مآب منهزم باز آمد و چون در آن وقت بدیع الزمان میرزا متوجه آمویه بود نتوانست که از آن طایفه انتقام کشد لاجرم درین ولا که لب آب مرغاب مورد عسکر ظفرمآب بود اندیشه تاخت بلخابیان در خاطر عاطر خطور نموده رایات ظفر آیات را افراخته بدان جانب ایلغار فرمود و بیکبارگی اطراف و جوانب کوهسار را فرو گرفته از ارباب طغیان جماعتی را که بقدم اطاعت و اذعان پیش آمدند در ظلال عدل و احسان جا داده باقبال و اجلال قاصد مراجعت بود که از نزد امیر ذو النون ارغون بر سبیل تعاقب و تواتر ایلچیان رسیده از زبان وی معروض داشتند که حضرت پادشاهی ظهیر الدوله و الاقبال محمد بابر با سپاهی بلا انتها لوای جهان کشا بصوب قندهار روان داد و بر افراشته نقش تسخیر آن ولایت را بقلم شجاعت و تدبیر بر لوح ضمیر منیر نگاشته اما مول و متوقع چنان است که آنحضرت عنان عاطفت بدین صوب انعطاف داده دفع اعادی دولت را پیش نهاد همت گردانند تا در سایه چتر همایون فال بلطف این مملکت از تاب آفتاب حوادث و نوایب محروس و محفوظ ماند بدیع الزمان میرزا مصلحت دولت در ایجاب این ملتمس دانسته و فرستادگان امیر ذو النون را مقضی المرام

الهام بازگردانیده مواکب کواکب مراتب متعاقب بجانب قندهار در حرکت آمد گفتار در لشکر ظفر اثر جمع کردن بدیع الزمان میرزا بقصد مقاتله و مقابله بابر میرزا و ارسال
نمودن محمد بابر پادشاه ایلچیان نزد میرزا بدیع الزمان و طلب صلح کردن چون رایات نصرت شعار شاهزاده کامکار بدیع الزمان میرزا بولایت قندهار نزدیک رسید
امیر شجاع الدین ذوالنون و اولادش قومه محمد مقیم پیشکشهای پادشاهانه و تبرکات خسروانه مصحوب داشته باستقبال شتافتند و بشرف تقبیل انامل شریف مشرف گشته نوازش بسیار یافتند و چون در آن ایام
خبر مخالفت حضرت پادشاهی ظهیرالدین محمد بابر علی التعاقب و التوالی باردوی عالی میرسید بدیع الزمان میرزا فرمان داد که تمامی لشکر و حشم سیستانی و غور و ساغر و تولک و قلعه کاه و مروان و فراه و جمیع
ذوالنون داور در معسکر ظفر اثر مجتمع کردند و امرای عظام جهت رسانیدن چند تواچیان باطراف ولایات مذکوره روان ساختند امیر سلطانعلی ارغون با سپاه سیستان و سایر سرداران ممالک با جنود نا
معدود متوجه قندهار گشتند و چون ظهیرالدین محمد بابر پادشاه در خلال این حال از وصول میرزا بدیع الزمان بقندهار و اجتماع سپاه نصرت شعار وقوف یافت صلاح در صلح دیده رسولان باردوی حضرت
نشان فرستاده اظهار محبت و اتحاد نمود و بدیع الزمان در برابر سخنان مودت آمیز پیغام فرموده قواعد مصالحه تمهید پذیرفت و حضرت پادشاهی عنان بصوب کابل گردانید و موکب عالی بدیع الزمان
میرزا از قندهار راه زمین داور پیش گرفت و در خلال این احوال صبیه صلبیه امیر ذوالنون که در سلک ازواج سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت باتفاق والده خویش که عورتی خیره و عادله بود
از عالم رحلت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون از وقوع این واقعه که در عرض مدت روزی اتفاق افتاد ملول و محزون گشته جهت ترویح روح ایشان اطعمه فراوان بمستحقان
دادند و ختمات کلام الهی بجای آوردند آنگاه در باب تعیین یورت قشلاق شرط مشورت مرعی داشته خاطر بر آن قرار یافت که زمستان را در قصبه فراه گذرانیده بعد از انتقال آفتاب از برج
شاه اعتدال ربیعی بهر طرف صلاح دانند خرامش نمایند و باین عزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون بفراه شتافت چون از رنج راه آسوده شدند رای عالی چنان اقتضا کرد که برادر امیر
ذوالنون امیر سلطانعلی ارغون را اتابیکی قرة العین سلطنت و خلافت محمد زمان میرزا تعیین نمایند تا شاهزاده را بسیستان برده همگی همت بر تعهد حال جمیع مآلش مصروف دارند و امیر سلطانعلی
باین التفات مفتخر و مبتهج شده طویهای پادشاهانه ترتیب کرده در روزی که شاهزاده را بوی سپردند ساقچقها کشیده لوازم نثار و پیشکش بجای آوردند ذکر عبور نمودن جنود محمد خان شیبانی
از جیحون و تخریب نمودن بعضی از سرحدها و طلب نمودن خاقان ظفر کرت دیگر میرزا بدیع الزمان را از قندهار بدار السلطنت هرات در اوایل سنه احدی
عشر و تسعمایه که سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت بلخ و توابع حاکمی صاحب جود که بوادی سپاهی و جمعیت قیام و اقدام تواند نمود نگذاشت و محمد خان شیبانی که همواره همت عالی همت بر
سرانجام امر کشورستانی مقصور داشت متعاقب و متواتر جنود جلادت آثر بدانجانب جیحون میفرستاد تا لوازم قتل و غارت و مراسم تخریب شهر و ولایت ظاهر گردانیدند و در هر ماه سه نوبت گروه
جمعی کثیر از آن لشکر برق اثر تا ولایت میمنه و فاریاب تاخته نهب و تاراج و غنائم پرداخته اموال بسیار و غنیمت بیشمار گرفته رایت استیلا و تسلط برافراختند و امیر ابوالقاسم ارلات و محمد قاسم
میرزا که نسبتش از جانب پدر بمیرزا بایسنغر میپیوست و بشرف مصاهرت خاقان مشرف بود باتفاق امیر شیرم چهره و امیر باباجان ولد خواجه جلال الدین میرکی در آن حدود اقامت
داشتند متوجه دفع آن جماعت گشتند و بین الجانبین غبار جنگ و شین ارتفاع یافت از بکان را صورت ظفر و نصرت روی نمود و آن سه سردار بقتل شهادت فایز شدند و لشکریان پریشان روی
بصوب فراه آوردند بنابر حصول این امور متوطنان آن ولایت مختل گشته تمامی صحرانشینان جلای وطن اختیار کرده دود آتش سیدکان از ایوان کیوان درگذشت چون اخبار بدار السلطنه هرات رسید خاقان
منصور صلاح قشلاق در باغ جهان آرای ندیده بباغ شهر درآمده رحل اقامت انداخت و بعد از اندیشه و تامل از آن اهمال و تغافل که در باب امداد سلطان بدیع الزمان میرزا کرده بود پشیمان شده امرا و
ارکان دولت مراسم مشورت مرعی داشته خاطر عاطر بر آن قرار داد که کرت دیگر میرزا بدیع الزمان را بدار السلطنت هرات طلبیده و طریقه دلجوئی بجای آورده آنحضرت را برسم منقلای بکنار آب مرغاب
ارسال دارد و بنفس نفیس متعاقب در حرکت آمده با محمد خان شیبانی در مقام مقابله و مقاتله آید بعد از آن خواجه شمس الدین محمد منشی را که از سایر نواب درگاه عالم پناه بوفور عقل و فرهت و مزید
فضل و کیاست امتیاز داشت برسم رسالت نزد شاهزاده فرستاده فرامین عنایت آمیز ارسال فرمود و سخنان عطوفت انگیز پیغام داد و خواجه شمس الدین محمد در قلب زمستان بقندهار رسید و تمامی
کیفیت اشتیاق خاقان منصور را بعرض رسانید و بعبارات دلفریب ادای رسالت نمود مضمون آنکه تاج و سریر را بملاقات پدر مایل گردانید بدیع الزمان میرزا آن کلمات را بسمع
قبول جای داده عازم دار السلطنت هرات شد و خواجه شمس الدین محمد را جهت رسانیدن خبر بشارت فرستاده امیر ذوالنون را شرف رخصت ارزانی داشت که بزمین داور شتابد و تمامی سپاه
ممالک گرمسیر و غور و ساغر و تولک را مجتمع ساخته در اول بهار عنان بکران بکنار آب مرغاب تابد و موکب اعلی سلطانی در ماه شعبان سنه مذکوره متوجه مستقر سریر سلطنت و خلافت و جهانبانی
گشته چون برباط اوسکن رسید امرای عظام و اکابر انام برسم استقبال از هرات بیرون آمده بودند متعاقب و متواتر بشرف ملازمت دریافته لوازم نیاز و نثار بجای آوردند سلطان بدیع الزمان
میرزا همعنان دولت و اقبال طی مسافت کرده در سرپل قرار بملاقات حضرت اعلی فایز گشت و خاقان منصور کرت دیگر دیده مهد شاهزاده روشن کرده نهایت شفقت و عطوفت اظهار نمود
و بدیع الزمان میرزا پیشکش کشیده و بدستور نوبت اول در منزل امیر علیشیر نزول فرمود گفتار در عزیمت خاقان عالیشان بقصد مقاتله محمد شیبانی خان و انتقال نمودن خاقان
سرور از دار غرور در منزل بابا الهی بجوار رحمت الهی همت عالی نهمت خاقان کامل حشمت همواره بر ترفیه حال عباد و تعمیر بلاد مصروف بوده و عنان عزیمت آن پادشاه عالی
رافت پیوسته بر رفع فساد و دفع ضلال اهل ظلم و بیداد معطوف خدیو جهانگیر والا نژاد شه کامران عدالت نهاد چو اعلام کیخسروی برفراشت بجز دفع بیداد کاری نداشت بنا
بر آنکه خبر اسیر و قتل و نهب در حدود بلخ و اندخود و شبرغان و میمنه و فاریاب از عساکر جلادت آثار ازبک وقوع می یافت بدار السلطنت هرات رسید و غایت تفرقه و پریشانی و نهایت تحسر
و دلگیری متوطنان آن ولایت که گروه بعد اخری بوضوح انجامید و خاقان منصور مظفر لوا با وجود ضعف مزاج شریف اعلی و فقدان قوت محرکه در هست بار از کمال غیرت خسروانه و وفور
حمیت پادشاهانه عزم رزم سالک طریق کشورستانی ابوالفتح محمد خان شیبانی جزم فرموده امرای عظام و وزرای عظام و محتشم را بیراق سرانجام سپاه و استعداد مردان شجاعت پناه امر فرموده بیرون

بدیع الزمان را زیاده از بیست روز در دار السلطنت هرات نگاه نداشت و برفتن کنار آب مرغاب مأمور گردانید شاهزاده حسب الحکم رایت نهضت برافراشته و در اوایل ماه رمضان آخر عوت سادی
برآورده جهت برودت هوا روزی چند در قصبهٔ چهل دختران منزل کردند و تتمهٔ ماه مبارک رمضان را در آن مقام گذرانیدند و چون هلال شوال روی نمود و آب روز عید بتقدیم رسانیدند رایت
نهضت فرموده در قصبهٔ مروچاق علم آفتاب اشراق برافراشتند و در آن منزل امیر علیخان را بنابر آنکه پدرش امیر عمر بیک از آن ملازمت تخلف جسته در هرات توقف کرده از امارت شبرغان
معزول گردانیدند آن منصب را بخواجه نظام الدین احمد مفوض ساختند موکب عالی سلطانی از مروچاق بسرپل بابان خرامیده در انتظار خبر همایون خاقان روزی چند در آن مرحله دلپسند ساکن
گردید اما خاقان منصور در وقت ظهور لاله و گل و اجتماع جنود ریاحین و سنبل توکل بر عنایت صانع جزو و کل کرده دوازده هزار مرد جنگ گذار را الکای واجب داده با اصناف حشمت و تجمل روی
برآورد و چون خسرو مهر پرتو ببرج حمل افکند برای نیکخواهی در برج شرف لوای شاهی رایات نصرت آیات خاقانی محفوف بعنایت جناب جلال سبحانی از باغ شهر بعزم یورش ماوراء النهر
نهضت فرموده و شاه ظفر دستگاه و بسان عساکر سبزه و لاله اطراف دشت و کوه را فرو گرفته تزلزل در زمین و زمان ظهور نمود سپاه خدیو ظفر لوا بجنبید چون چرخ خضر بجا زمین را قدم
غرق آهن همه دل و جان پر از کین دشمن همه در اثنای طی منازل و قطع مراحل بسبب کثرت حرکت و سرعت نهضت مزاج همایون از نهج اعتدال منحرف گشت و بعد از وصول بمنزل بابا الهی ضعف
بمرتبه رسید که کار از نهضای آن عزیمت و ارتکاب آن کار بگذشت غایة کل حرکة سکون و نهایة کل کائن لا یکون کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون قاطبهٔ علماء عالم را معلوم و عامهٔ فضلای
بنی آدم را مفهوم که حکمت شاملهٔ حی قدیم و قدرت کاملهٔ قیوم واجب التعظیم جل شانه و عظم سلطانه پیوسته مقتضی آن بود که سریر سروری که در تختگاه انا مکنا کم فی الارض بافسر پرزیور تؤتی الملک من
تشاء آراسته گردد عاقبت بدست انگشت امور مملکت دنیوی باز رهسته بمقام عافیة حور مقصورات فی الخیام انتقال نماید و سنت سنیهٔ حق عز و علا و لن تجد لسنة الله تبدیلا همواره برین منوال
جریان پذیرفته که اقدام میمنت انجام هر دو احتشام که در دار الملک ربع مسکون و بساط بوقلمون تخت خجسته بخت جعلناکم خلائف فی الارض مشرف شود آخر الامر از تنگنای هیاکل جسمانی بملول تنفر گشته
بساحت وسعت آثار جنات تجری من تحتها الانهار توجه فرماید ولا عمر ابد محال است بقای فیروزی زوال اشتقال است نباشد خسروی در دهر جاوید وفا از ملک دنیا نیست امید
جمشید را دارا کجا رفت سکندر سوی آن عالم چرا رفت کجا شد شاه کیکاوس و شاپور کجا شد اردشیر و ایرج و طور کجا رفتند بهرام و منوچهر فریدون چون نقاب انداخت بر چهر
چرا کسری در ایوان نیست بر تخت بر آن عالم چرا برد از جهان رخت کجا شد صولت چنگیز خانی شکوه حضرت صاحبقرانی همین هیچکس را زندگی نیست بدنیا خلعت پایندگی نیست
هر چند بر ضمیر عارف و هوشمند ظاهر است که از تمهید آن مقدمه سلسلهٔ مقصود چیست و غرض از تشبیب این واقعه ناگزیر کیست خامه دبیر کیفیت حال را برین منوال در سلک تحریر میکشد که چون منزل بابا الهی
نزول آن مهر سپهر پادشاهی شد عرض مرض آن جوهر پاک صفت آمیزش گرفت و الم سقم بآن ذات میمنت صفات زیاده سمت تداخل پذیرفت هر چند اطبا در معالجه سعی مینمودند عکس مطلوب
نتیجه میداد و ساعت بساعت ضعف مزاج همایون روی در تضاعف و ازدیاد مینهاد و شاهزادگان عظام و امرای ذوی الاحترام از تنبیه اطبای حاذق و حکمای مدقق دانستند که آن عارضه شفا
پذیر نیست و آن بلیه ممکن التدبیر نی بنابر آن اندیشیدند که اگر فوت آن حضرت در وقتی وقوع یابد که سلطان بدیع الزمان میرزا در اردوی همایون نباشد ممکن که مواد فتنه و فساد در هیجان آید
و هر فرقه از لشکریان بطرفی رفته صورت مخالفت میان برادران روی نماید از خاقان منصور استجازه نموده نشانی نزد بدیع الزمان میرزا فرستادند که جریده متوجه درگاه عالم پناه گردد و
آن فرمان واجب الاذعان در اوایل ذی الحجه در سرپل بابان بنظر میرزا بدیع الزمان رسید و بعد از اطلاع بر مضمون آن آغروق همایون را هم در آن منزل گذاشته با سیصد کس از امرا و خواص عنان
عزیمت بصوب بابا الهی منعطف گردانید و صباح روز نسیم ماهچه علم نصرت شیم آن مظهر لطف و کرم پرتو وصول بر یک فرسخی اردوی همایون انداخته شاهزادگان عظام مظفر حسین میرزا
و محمد قاسم میرزا و سید عبدالله میرزا و عبدالباقی میرزا و امرای عالی مقام شجاع الدین محمد برندق برلاس و مبارز الدین محمد ولی بیک و ناصر الدین عمر بیک وفادار و نظام الدین عبداللطیف
جان نثار و غیرهم مراسم استقبال استعجال نمودند و بلوازم دعا و ثنا اقدام نمودند بدیع الزمان میرزا از ورود رسم در آن منزل توقف فرموده از صعوبت مرض حضرت خاقانی وقوف یافته چند روز
دیگر بعیادت رفت آنحضرت را سخت سست و ضعیف و بغایت غمگین و حزین دید و جهت رعایت حزم در آن اردو توقف نکرده بطرف منزل شریف بازگشت و کس بسرپل بابان فرستاد تا آغروق را
بموکب عالی ملحق گردانند بعد از آن امرا و ارکان دولت و خواتین بلقیس حشمت طریق مشورت مسلوک داشته مصلحت مملکت و آسایش سپاهی و رعیت را منحصر در آن دانستند که قبل از حدوث
واقعهٔ ناگزیر صاحب تاج و سریر میان سلطان بدیع الزمان باشد و ابو المنصور مظفر حسین گورکان قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان ارتباط و استحکام نمود تا دیگر برادران رقبه از ربقهٔ اطاعت
نپیچید و بشارع مستقیم وفاق آمده باستقبال شجرهٔ خلافت اقدام نمایند روز جمعه ششم ماه مذکور امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر نظام الدین
عبداللطیف در ملازمت مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبدالله میرزا و عبدالباقی میرزا بمعسکر سلطان بدیع الزمان رفتند و به مجلس عالی در آمده و از امرای آن پادشاه عالیجاه
امیر سلطان ابا یزید ولد امیر جهانگیر برلاس را بآن محفل طلبیده بکاه شاهزادگان دست بر کلام حمید مجید سبحانی نهاده مراسم عهد و پیمان در میان آوردند که مدت العمر در جادهٔ مستقیم ثبات
قدم بوده پیرامن مخالفت نگردند و امرا من صمیم القلب قسم بر زبان آوردند و در دولتخواهی و خدمتکاری ایشان بقدر قدرت و امکان مراسم سعی و اهتمام مرعی دارند و بسبب وقوع
این صحبت خاطر صغار و کبار اطمینان یافت و از آثار اتحاد و عاطفت برادران روزگار طوایف امرا و لشکریان یافت زان حسن اتفاق چو خاطر قرار یافت ارکان قصر ملک عریقان بلند یافت
و اثر ذکر این معاهده بوقوع پیوست مرض خاقان بغایت صعوبت انجامید و ساعت بساعت شدت آن حالت می افزود و صباح روز چهارشنبه بدیع الزمان میرزا باردوی همایون تشریف
آورده سایر شاهزادگان و امرا و وزرا حضر کاهی دیوان خانه جهت ادای نماز عید جمع گشتند و در وقت خواندن خطبه چون نام خجسته فرجام آنحضرت بر زبان خطیب گذشت از گریه و زاری فغان از مردم
بلند شد که غلغله در زمین و زمان افتاد و بموافقت ایشان سحاب اشک شکنات عالم بالا را گریان ساختند و چشم عالمیان را علی یکنا و روز دیگر که دهم ذی الحجه سنه احدی عشر و تسعمائه بود

بوقت غروب آفتاب بود که آن مهر سپهر سلطنت و کامگاری بمغرب زوال انتقال نمود و شهباز روح مقدس آن پادشاه ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة شنفته و بخطاب ملک
پرواز فرموده انوار طلعت خورشید حشمتی که عالمی از فروغ عطیتش بفراغت بودند بمقام اینما تکونوا یدرککم الموت معدوم شد و منشور حیات خورشید عظمتی که جهانی از نور معدلتش مرفه الحال بودند کافی
منسوخ نمود بتوقیع کل من علیها فان مختوم گشت آوازه کوس شاهی که هر شام و سحر بشارت فتح و ظفر در هر شهر و کشور منتشر میگردانید یکبار از فرو نشست و آوازه نقاره عدمیت سپاهی که در هیچ وقت
کسی نشنوده بود از صومعه این مصیبت بلند گشته بایوان کیوان پیوست بیت آن سایه لطف حضرت سبحانی کز شمع رخش فلک بود نورانی افسوس که نور طلعتش یافت زوال فریاد که رفت از جهان فانی
در نشیب لب حوض شبستان سلطنت بر نهج شبه وفات سید المرسلین برسم غسل و تجهیز و تکفین جسد مطهرش قیام نمودند و از کمال غم و غایت غصه و الم بجای اشک سیلاب خون از دیده بر رخ
گشودند علم زد آتش از دلهای محزون ز مژگان شد روان جوی پر از خون صباح روز دیگر که کارپردازان قضا و قدر محفه جمشید خورشید را در حصار نیلگون مستور گردانیدند و برپای
تند رو گردون بار دیگر از افق مشرق بسوی نهانخانه مغرب دوانیدند امرا و ارکان دولت نعش مغفرت قرین را در محفه محفوف برحمت رب العالمین نهادند و آن محفه را در لباس
مشکین گرفته عنان عزیمت بصوب هرات انعطاف دادند و بدیع الزمان میرزا نیز متعاقب اردوی همایون کوچ کرده روز دیگر دامن کوه نره تو محل نصب سرادقات عظمت گشت و
کوتوال آن حصار استوار سالک طریق یکدلی میر زین الدین علی بپایان آمده مفاتیح قلعه را با مفصل ذخایر بعرض رسانید و منظور نظر عنایت و ملحوظ عین عاطفت گردید و قرب دو آش منزل
وثاق اتفاق افتاده علی الصباح که خسرو ثوابت و سیار حصار منازعت آثار گردون مدار جولانگاه خویش ساخت و نقود نجوم را در تحت تصرف در آورده رایت حشمت برافراخت نیرین
برج سلطنت و جهانبانی بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان با فوجی از نواب و خواص بقلعه نره تو صعود نمودند و آن حصن آسمان اختصاص را بنظر احتیاط ملاحظه کرده خزاین و دفاین را
تصرف نمودند و میر زین الدین علی بهادری پیشکش کشیده و لوازم نیکو خدمتی بجای آورد و بعنایت خسروانه مستظهر گشته بدستور معهود منصب کوتوالی بدان جناب تعلق گرفت و سحر روز دیگر
از آنجا کوچ کرده بعد از وصول بکهدستان خواجه شهاب الدین عبدالله که در آن اوان بفرمان خاقان فردوس مکان حاکم شهر بود با اجله سادات و نقبا و مشایخ و علما و اشراف و اعیان
و ارباب و کلانتران لباس مصیبت پوشیده و فغان و زاری باوج فلک دوار رسانیده و بشرف ملازمت شاهزادگان جمشید حشمت دریافته و لوازم پرسش بجای آوردند و روز دیگر که
آب چشمه آفتاب غبار ظلمت از ساحت سپهر شسته شد بدن بی بدیل آن خاقان بی عدیل را که از تغیر و تعفن مصون و محفوظ بود کرت دیگر غسل داده بصحرای عیدگاه دار السلطنه هرات
بردند و در آن فرخنده مقام بر جنازه رحمت اندازه نماز گزاردند و تابوت محفوف برحمت حی لا یموت را بگنبد مدرسه شریفه که جهت همین مصلحت بنا کرده شده بود بطریق شریعت مطهره دفن
کردند و اولاد و احفاد و ارکان دولت آن پادشاه عادل نژاد بکیفیت متصل باطعام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام قیام و اقدام فرموده روز هفتم چنانچه آیین سلاطین حشمت قرین
تواند بود بکشیدن آش ترک پرداختند و خلایق را از بساط تعزیت بیرون آورده سر انجام معظمات مهمات بلند همت ساختند ذکر اولاد امجاد از ذکور و اناث و ازواج
طاهرات خاقان منصور بخشنده همیشه واهب المواهب بجلیت خاقان مغفور منصور انتما مسند سلطنت و الخلافه ابوالغازی سلطان حسین میرزا را چهارده پسر و یازده دختر کرامت فرموده بود
بدین موجب سلطان بدیع الزمان میرزا معز الدین سنجر سلطان بیگم در اوایل حال منکوحه سلطان اویس میرزا بوده در اواخر در حباله نکاح عبدالباقی میرزا زندگانی مینمود از جوانی بیگم که قبل از جلوس
همایون سلطان حسین میرزا بعقد نکاح آنحضرت درآمده بود حیدر محمد میرزا و آق بیگم که در سلک ازدواج محمد قاسم میرزا ولد ابوالقاسم میرزا انتظام داشت و بیکه بیگم در عقد سید مولانا جه
روزگار میگذرانید آغا بیگم که پیش از وصول بحد بلوغ فوت شد کیچک بیگم که زوجه میرزا بابر ولد میرزا محمد قاسم میرانشاه بود از ستر عظمی پاینده سلطان ابوسعید شاه غریب میرزا و مظفر حسین میرزا
از مهد علیا خدیجه بیگم آغا بود ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا که مشهور بود بکیپک میرزا از نطفه سلطان آغا که نسبت او با رای جهانشاه میپیوست فرخ حسین میرزا و محمد معصوم میرزا و ابراهیم حسین
میرزا و ابن حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سعادت بخت بیگم که مشهور بود به بیگم سلطان و در سلک ازدواج سلطان مسعود میرزا بود و سلطان مراد بیگم که حرم اسکندر میرزا بود و منور سلطان
بیگم که در شبستان یکی از ابنای میرزا الغ بیگ بود و بشرف سیادت مشرف بود از شمع جمال منور داشت از ستر عالیه آغاچه بنت خواجه احمد انگه ابوتراب میرزا و محمد حسین میرزا و فریدون حسین میرزا و کریم
سلطان بیگم که حباله سید عبدالله میرزا بود و فاطمه سلطان بیگم که زوجه میرزا یادگار فرخ میرانشاه بود از منکلی آغا که ترکیه بود و ملوک شهربانو بیگم بنت سلطان ابوسعید میرزا بود و شهربانو
بیگم در وقتی که بشرف ازدواج خاقان منصور مشرف بود اولاد از آنحضرت نبخشیده بود عایشه سلطان بیگم که در حرم سرای قاسم سلطان روزگار میگذرانید از زبیده آغای جلایر از اولاد ذکور
حضرت خاقان منصور هفت نفر در ایام زندگانی آنحضرت جهان فانی را وداع کردند اسامی ایشان اینست فرخ حسین میرزا و شاه غریب میرزا و حیدر محمد میرزا و محمد معصوم میرزا و ابراهیم حسین میرزا و محمد
حسین میرزا و ابوتراب میرزا و از اناث پنج مستوره در زمان حیات آن پادشاه خجسته صفات نقاب تراب بر روی کشیدند و نامهای ایشان اینست آق بیگم بیکه بیگم آغا بیگم کیچک بیگم فاطمه سلطان و
از ازواج طاهرات آنحضرت بیکه سلطان بیگم و لطیفه سلطان آغاچه و زبیده آغا جلایر و چلی بیگم در زمان زندگانی آن حضرت سپنجی جهانی فانی را وداع کرده بودند و دیگران بعد از واقعه
آنحضرت باندک زمانی هر یک بکشوری افتاده روی بملک آخرت آوردند و قاق بیگم تا این غایت در قید حیات است در بیان ذکر جمعی که در ایام دولت خاقان
جنت مکانی بمنصب وزارت رسیدند از جمله عادات آن پادشاه صاحب سعادت یکی آن بود که زود زود بعزل و نصب وزرا و دیوانیان میپرداخت و همواره چهار پنج کس را در منصب
بالمره شریک میساخت بنا علی هذا در ایام دولت آن سپهر خلافت جمعی کثیر بمنصب وزارت مشرف گشتند و ذکر بعضی از آن طایفه در اثنای حکایات سابقه سمت اندراج یافته و شمه از حال
بقیه و یکی از آنست که مسطور میگردد خواجه قطب الدین طاوس سمنانی بحسب عز نسب و عظم شان قدم در دودمان موصوف و معروف بود چنانچه در ضمن داستانهای
گذشته مستفاد میشود و در زمان سلطنت میرزا ابوالقاسم بابر و سلطان ابوسعید میرزا مدت مدید بامر وزارت قیام مینمود و بعد از واقعه قرا باغ بدار السلطنه هرات شتافته بنابر التفات خاقان منصور

در منصب اشراف و وزراء عظام دخل نمود و ترقیات بسیار یافت و در وقت استیلای مجتبادکار محمد میرزا خواجه طاوس بی آنکه در منصب مدخل نماید چند روز در ظلال عاطفت و معدلت خاقان بیهمال در غایت فرغت زندگانی مینمود و در تکثیر عمارت تا زراعت سعی میفرمود و در آن اوان که خواجه مجدالدین محمد خوافی قدم بمسند جاه و جلال نهاد و بنابر طمع اموال نسبت بخواجه طاوس ابواب نزاع بگشاد و خواجه طاوس از ازاله عرض و ناموس اندیشیده عنان عزیمت بصوب عراق و آذربایجان منعطف گردانید و در آن مملکت نیز معزز و محترم بود تا اوقات حیات بپایان آورد و در سنه تسعمایه که سن شریفش بهفتاد و دو سال رسیده گوش هوشش صفیر عقاب اجل شنیده مرغ روح شریفش قفس قالب شکسته همانجا پر طاوسی بسیند خست جان از قفس کالبد برون جست خواجه شمس الدین محمد مروارید در سلک اشراف و اعیان ولایت کرمان انتظام داشت در زمان سلطنت میرزا جهانشاه ترکمان بهرات آمده در خدمت سلطان ابوسعید از ره و عزیمت فتح عراق و آذربایجان نمود و خواجه شمس الدین محمد بموجب فرمان واجب الاذعان بجانب سمرقند توجه فرمود و در وقتی که خاقان منصور در هرات بر تخت سلطنت نشست از ماوراءالنهر بدرگاه عالم پناه آمده کمر خدمت بر میان بست و باندک زمانی بلحوظ عین عنایت شده در امر وزارت شروع کرد و در استمالت اکابر و اصاغر سعی موفور و جهد نامحصور بجای آورد و عاقبت تایب شده از آن استغفار نمود و بسلوک طریق فقر و درویشی اشتغال فرمود و خاقان منصور منصب تولیت مزار فایض الانوار قرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری را مفوض برای صواب نمایش کرد و آنجناب چند گاه در تعیین و ترویج آن بقعه متبرکه کوشیده در ضیافت آینده و رونده اهتمام تمام تقدیم رسانید وفاتش در دهم ربیع الاول در سالی که حروف همین کلمات بحساب تاریخ آن خبر میدهد روی نمود و در مزار فایض الانوار عارف ربانی مولانا شمس الدین محمد کانی مدفون گشت خاقان منصور تسلی خواطر امجاد اولاد خواجه مغفور مرعی داشت و ولد ارشدش عالیجاه فاضل پناه خواجه شهاب الدین عبدالله را بپرسش و انعام و خلع فاخر بنواخت خواجه علاء الدین علی الصانعی در سلک ولایت خراسان انتظام داشت و بواسطه انتظام اسباب آل برمک همواره رایت مفاخرت می افراشت بحدت طبع و جودت ذهن و مهارت در نظم اشعار و نثار درم و دینار موصوف و معروف بود و در میان اوقات سلطنت خاقان منصور منظور عین التفات خسروانه گشته در امر وزارت شروع نمود و چون بعجز رعایا حیف و تعدی جایز میداشت پیوسته نسبت بسایر وزرا رقم تقریر و تدویر بر اوراق مینگاشت مزاج شریف مقرب حضرت خاقانی امیر نظام الدین علیشیر با وی متغیر گردید و از آن زمان از روی مزاح و هزل روزی خواجه صانعی این بیت در سلک نظم کشیده فردا که شود معرکه ضرب شمشیر معلوم شود قوت بازوی علیشیر و این معنی سبب ازدیاد کدورت شده دیگر اسباب مدعلت شد و خواجه صانعی صباحی که در پایه سریر اعلی در جرگه وزرا ایستاده بود یکی از یساولان بموجب فرمان واجب الاذعان دستار شرا که بغایت سرخ و بزرگ بود از سرش بجنبش درکرد و نقش افکند میر علیشیر روی بخاقان منصور آورده این مصراع خواند چاو را سبک کردی سبک کن بار گردن را القصه در آخر خواجه صانعی مواخذ و معاتب شده هرچه داشت آورده در بالاخانه زندان محبوس گشت و زمان حبس او قریب شش سال امتداد یافت در آن ایام غزلی منظوم کرده و نزد مقرب حضرت سلطانی فرستاد مطلع آن غزل اینست آنکه هرگز نشود گوش تو فریاد منست وانکه هرگز نکند ره بر خاطرت یاد منست اما هیچ فایده بر آن مترتب نشد و آن مراسله نیز اثری از ابتدا او در گذشت و خواجه صانعی در مدت حبس اکثر اوقات را بکسب فضایل مصروف ساخت و حفظ کلام الله کرده اکثر کتب متداوله را تا مختصر تلخیص بنظر مطالعه در آورده و قصیده مصنوع سلمان ساوجی را تتبع نمود و اکثر صنایع شعری را بقلم بر روی در آن قصیده درج فرموده و مآل حالش عنقریب مسطور خواهد گشت ان شاء الله تعالی خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره از بزرگزادهای مملکت فارس بود و در اوایل ایام جلوس خاقان منصور از قرا باغ بهرات آمده در منصب وزارت دخل نمود و بعد از چند گاهی جمعی از مردم شهر او را بصنوف تقصیر و تصرف متهم گردانیدند بنابر آن بفرمان خاقان منصور گشته در زندان بلده هرات محبوس شد و سه چهار روز در حبس بسر برده ناگاه شحنه قهر بقتل او فرمان صادر نمود و چنان استماع افتاد و العهدة علی الراوی که در آن محل نایره غضب خاقان مشتعل بود و بکشتن خواجه سیف الدین حکم فرمود یکی از نواب بنابر غرضی که داشت عرض کرد که خواجه صانعی که در زندان خانه بود خاقان منصور گفت که او را نیز آوردن سیاست میکنیم و در آن روز که دهم ایام اوایل محرم الحرام سنه احدی و تسعین و ثمانمایه بود خواجه صانعی را از طاق چهارسوق هرات و مظفر سیف الله را بر در دروازه ملک آویختند یکی از فضلا در آن باب گوید ای دیده بعالم ستمکاره نگر در خواجگی جهان خونخواره نگر از حالت صانعی به و تجربه کن در حال مظفر شبانکاره نگر خواجه امین الدین محمد برادر خواجه فضل الدین محمد بود و بشرف شراب روح افزای مصاحبت ماهرویان ناهید سیما شفقت تمام ظاهر مینمود و بحسن خلق و وفور کرم از امثال و اقران امتیاز داشت و همواره خیال همنشینی و مجالست اهل طبع و اصحاب فضل بر لوح خاطر مینگاشت و در سنه سبع و تسعین و ثمانمایه بمنصب وزارت خاقان منصور رسیده قریب پنج سال در تمشیت آن کار روزگار گذرانید و در آن وقت که برادرش خواجه فضل الدین محمد بجانب عراق شتافت معزول گردید و بعد از چند گاه نوبت دیگر منظور نظر خاقان منصور عالیجاه گشته کرت ثانی در امر وزارت دخل نمود و خواجه قوام الدین نظام الملک در ایام اعتبار و اقتدار کرت دیگر او را مواخذ و مقید گردانید و امین الدین محمد پس از یکدو سال فرصت یافته روی بدوی عورات از بالاخانه بگریخت و تا زمان وصول خواجه فضل الدین محمد بهراة در گوشه مختفی بود و چون آنجناب بمناصب علیه و مراتب سنیه سرافراز گشت خواجه امین الدین محمد از کنج انزوا بیرون آمده ملازمت مظفر حسین میرزا اشتغال نمود و بواسطه خدمات سابقه و وسایل لاحقه مرتبه و درجه ارجمند یافت چون متقاضی اجل در رسید در اوایل سنه عشر و تسعمایه بجهان جاودان شتافت خواجه علاء الدین علی میکائیل بصفت اصالت موصوف بود و بحسن خط مشهور و معروف و سالها در دیوان خاقان منصور بمنصب توجیه اشتغال داشت آخر الامر از آن مرتبه قدم برتر نهاده رایت وزارت برافراشت مدت دیگر بلوازم آن امر قیام و اقدام نمود و از غایت سلامت نفس و راستی و کوتاه دستی هرگز بمواخذه و مصادره مبتلا نگشت و چون اجل موعود رسید داعی حق را لبیک اجابت گفته درگذشت خواجه نعمت الله سرخ که در علم استیفا بی نظیر آفاق بود و در دیوان خاقان منصور مدتی سرانجام اعمال بزرگ و اشغال خطیر توجه مینمود و خواجه مجدالدین محمد کرت دیگر که صاحب اختیار ممالک ... حضرت ... گشت خواجه نعمت الله را مواخذه کرده آنچه داشت از وی بستد بعده وزیر پادشاه عالی جاه مورد التفات آمد و خواجه نعمت الله چند گاهی بلوازم آن مهم پرداخته معزول گشته در بعضی از

از مجالس زبان بغیبت خواجه مجدالدین محمد گشاد و خواجه با تغذیه قید خواجه نعمت‌الله فرمان داده محمود و عمال را که از شرار عمال بود بر وی مقرر نمود و جناب وزارت مآب به تصرف و تقصیر متهم و منسوب ساخته در شکنجه و تعذیب کشیدند گویند که در آن وقت که خواجه نعمت‌الله را شکنجه میکردند قرار نمود که چند صندوق نفایس و اجناس در موضعی نهاده‌ام محمود را گفت که کسی را بفرست تا که صنادیق بحضور آورد خواجه نعمت‌الله در آن حالت لطیفه گفتن کرده گفت که مردک حمال توئی مرا چه منظور نشسته که بجهة حمل صندوق کسی بفرستم القصه چون خواجه مجدالدین محمد ملکه اکثر وزرا و ارکان دولت از شرارت نفس خواجه نعمت‌الله بغایت ترسان بودند و از آن چندان شکنجه نمودند که رخت سفر آخرت بربست بر غلّه جهان تا کسی بهر کسی ان تا نشنوی ولی و نباشی غافل بس زلف چو مشک سا ز دست داده دل بس روی چو گل که رفت در پرده گل

سید زین العابدین علی پدرش سید زین الدین محمود در معظمات دیوانی مدخل داشت و درخت نهال سیادتش از دودمان سادات رحمت‌الله می‌افراشت و آنجناب به محامد سیر و محاسن شیم مشهور و معروف بود و در اوایل حال بوزارت امیر محمد برندق برلاس قیام مینمود و پس از آنکه آثار کفایت و کاردانی او بطلوع احوالش بر پیشگاه ضمیر از حضرت خاقانی پرتو انداخت منصب وزارت خاصه همایون را بوی مفوض ساخت و در آن اوان که خواجه نظام الملک پای بر مسند اختیار و اقتدار نهاد سید را از آن شغل معزول کرد تا و در سنه ثلاث و تسعمائه که خواجه نظام الملک با اولاد و اقربا بسعادت شهادت رسیدند نوبت دیگر وزیر خاقان منصور گردید و بعد از چندی خواجه فضل الدین محمد از حرکات و سکنات جناب سیادت مآب شمّه‌ای واهیه مخالفت نموده او را معزول ساخت و پس از وفات خواجه فضل الدین محمد خاقان منصور بلند محل کرّة بعد اخری سید زین العابدین را بتقلید منصب وزارت امر کرده آنجناب استعفا نموده مهم بر آن قرار یافت که وزرای عظام بی استصواب جناب سیادت مآب بفیصل مهمات دیوانی نپردازند و فرامین مطاعه را تا وقتی که بتوقیع او نرسد بمهر بزرگ همایون نرسانند آنگاه سید زین العابدین جهت مزید اعتبار یافته بر جمیع وزرا مقدم می‌نشست و برقم اطلاع علیه بر پشت نشان توقیع میکشید و بعد از فوت خاقان سلطان بدیع الزمان میرزا نیز آنجناب را منظور نظر الطاف ساخته بقبول منصب وزارت تکلیف نمود اما سید در آن زمان که مانند ایام گل اندک بقا بود به هیچ مهمی دخل نفرمود و چون ماهچه رایت نصرت آیات خاقان شیبانی از افق دیار خراسان طالع گشت سید زین العابدین فرار اختیار کرده در اثنای گذرها فوجی از اوزبکان بر سر تیر دو چار خوردند و مهم بجنگ و جدال سرایت نمود و تیر جانگدازی بر مقتل سید زین العابدین رسید ناگاه از مرکز خویش در روز عاشورا متوجه عالم بالا گردید

چنین است کردار گردان سپهر که هش ز هر قهر است و که نوش مهر بناز ار کسی پرورد در کنار بخاک افکند آخرش خوار و زار

خواجه معز الدین حسین برادر خوردش خواجه سیف الدین مظفر بتکچی بود و مدتی بلوازم منصب وزارت خاقان منصور و تولیت موقوفات همایون قیام مینمود و آنجناب بصفت قوت کاردانی و سمت آگاهی و کوتاه دستی اتصاف داشت و در اوقات شروع در امر صاحب دیوانی رایت کفایت و معیشت پروری داشت تا آخر ایام حیات آن پادشاه خجسته صفات بر مسند وزارت متمکن بود و بعد از فوت آنحضرت که ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا را بر میان بسته در امر اشرف دیوانی شروع فرمود و محمدخان شیبانی بعد از تسخیر خراسان آن جناب را وزیر ساخت و کما ینبغی تربیت و رعایتش پرداخت و روزی که محمدخان شیبانی در نواحی مرو به ضرب تیغ سپاه نصرت پناه شاه کشته شد هم در آن معرکه دست قضا بساط حیات خواجه معزالدین را در نوردید بقای جاودانی نیست ممکن

خواجه جمال الدین عطاء الله در زهد و تقوی درجه علیا داشت و همواره همت بر ادای وظایف طاعات و عبادات می‌گماشت و از اوایل ایام جوانی که اوان نشاط و کامرانی است از ارتکاب مناهی و ملاهی بیکبارگی درگذشت و روی در وادی پرهیزکاری آورده در ملازمت درویشان و گوشه نشینان از خود تقصیری راضی نمیگشت و در علم سیاق و فیصل معاملات بغایت صاحب وقوف بود و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور در امر وزارت شروع نمود و بواسطه فرط فراست و کیاست و وفور فهم او ترقی میکرد تا قدم بمنصب مسند وزارت بر نهاده زمام اشراف دیوان را بدست آورده مدتی در میان امرا و وزرا برقم اطلاع علیه توقیع میکشید و مهمات سلطانی و امور صاحب دیوانی را از روی کفایت و کاردانی بسر انجام مقرون میگردانید و باوجود اشتغال بامثال این اشتغال در دخل مهام ملک و مال از ادای فرایض و نوافل زاهد بود و بر مسند دیوان تسبیح و وردست گرفته در اثنای قیل و قال با اصحاب جاه و جلال بوردی که داشت مشغول میبود و در اواخر اوقات حیات خاقان خجسته صفات منصب رسالت دیوانیه علاوه سایر مناصب خواجه عطاءالله گشت و قلم عاطفت خاقان باقرار فضل او در فرامین مطاعه عمده صلحا نوشت و بعد از فوت آنحضرت آن خواجه سعادت مند از ملازمت پادشاه ولی نعمت و محمدخان شیبانی منصب صدارت قبول نکرده و ایضاً در ایام استعلای لوای ظفر انتمای شاهی بر بلاد خراسان روی بتکفل مهمی ننهاده اما درین ازمنه مختلفه و انقلابات متنوعه امرا و وزرای دار السلطنه هرات هرگز هیچ مهمی را بی وقوف و استصواب آنجناب فیصل نمیدادند و در توجیهات و تحقیقات و تراز مهمات مزارعات و محرفات رای صواب نمای او را عمده دانسته ابواب مشورت میگشادند و در اوایل سنه سبع و عشرین و تسعمایه که حکومت بلاد خراسان بحکم نواب فلک آشیان ملک ستان پادشاه عالم پناه تعلق بامیر خان موصلو داشت خواجه عطاء الله بمرض موت مبتلا گشت چون عارضه موت بگرفت خواجه دانست که کار از مداوا درگذشت و خاطر بر حلول واقعه ناگزیر نهاده بنابر وفق طبع امیرخان ارکان دولت را معلوم داشت جهات و متملکات خود را مفصل کرده مقرر داشت که از آن جمله چه مبلغ وجه نقد پیشکش امیرخان نمایند و هر یک از امرا و نوابش را چه چیز دهند و فرمود که بطریق سنت اسباب تجهیز و تکفین او را ترتیب نموده نظر آوردند و کفن او را بریده دوختند آنگاه نویسنده پیش خود نشاند فرمود تا مفصل کرد که روز اول وفاتش تا روز هفتم هر روز چند گوسفند و چند من حلوا بان و سایر مایحتاج تعزیت ترتیب کنند و قرار داد که غسال و حفاظ و موذن و معرف را چه چیز دهند بعد از آن جمیع اسباب و املاک و جهاتش باقی ماند در میان اقربای خود تقسیم کرد و چون از آن مهم و امثال این امور فارغ گشت جمعی را در روبروی نشاند و خود طلبید و ذکر میگفت تا در روز یکشنبه دوم ربیع الاول سنه مذکور وفات یافت و تمامی سادات و قضات و علما و اشراف و اعیان بلکه خاص و عام طوایف انسان از جنازه‌اش متابعت کرده در نمازگاه مدرسه شریفه خاقان بر نعش آنخواجه نماز گزاردند و جسدش را بمزار شیخ علی صوفی در موضعی که خود تعیین فرموده بود دفن کردند و این قطعه از فوت خواجه عطاءالله خبر میدهد خواجه سالکان عطاءالله که دلش میل داشت سوی جنان جانب خلد رفت و شد تاریخ میل خواجه عطا بسوی جنان

ذکر صدور خاقان مغفور چون در زمان خجسته نشان خاقان عالی مکان موقوفات بلاد خراسان بمرتبه‌ای رسیده بود که یک کس از عهده ضبط آن بیرون نمی‌توانست آمد پیوسته آن پادشاه عالیجاه دو کس از اعاظم سادات و فضلا بتقلید منصب صدارت سرافراز میساخت بنابر آن در اوان سلطنت آنحضرت جمعی کثیر از اکابر عالم

عظامیه بسر انجام مهام آن منصب مشغولی نموده‌اند و این چهارده کس که اسامی ایشان مذکور میشود از آنجمله بوده **سید جلال الدین محمد قندوزی** در سلک اشراف سادات حسینی منتظم بوده و بمزید
اخلاق حمیده برکه همه با او نسبت خویشی داشت آنجناب در مبادی اوقات سلطنت حضرت خاقانی بمنصب صدارت رسیده و مقدم بر تمام صدور عظام توقیع کشید اما بسبب عدم وقوف و کثرت ارتکاب
شراب آن مهم را از پیش نتوانست برد و در کمال بی‌اختیاری سلوک میکرد تا زمانی که معزول شده روی بگوشه انزوا آورد **مولانا قطب الدین خوافی** بصفت فقاهت و فضیلت معروف بوده و بوفور فطانت
و کیاست موصوف و در انشای مکاتیب و قوانین سیر و انجاح مهارت تمام داشت و در تفصیل مهمات و معاملات موقوفات بر امثال و اقران رایت تفوق می‌افراشت و آن جناب بعد از سلطان ابو سعید
نایب شرف جهان مولانا نظام الدین عبدالرحیم صدر بود و بعد از واقعه قراباغ بدار السلطنت هرات شتافته خاقان منصور منصب صدارت بوی تفویض فرمود و چون جناب مولوی چند گاه بلوازم آن مهم
پرداخت در بیست و سیوم محرم الحرام سنه اربع و تسعین و ثمانمایه بسبب افساد اهل فساد مؤاخذ و مقید گشته در شهر و نیمه و مبلغ یکصد و پنجاه هزار دینار کپکی فرو آوردند و در حاشیه صفر نوبت دیگر تربیت یافته
خلعت صدارت پوشید و چند سال در کمال استقلال مهمات وقوفات و حاجات ارباب عمایم بکفایت مقرون میگردانید و خاتمش در زمان اختیار رونق و بها داشت تا معتمد السلطنت بود آنجناب بلوازم امر
مصیبت قیام نمود و سه چهار روز صبح و شام اعاظم امرا و وزرا و سادات و نقبا و قضات و علما و سایر اشراف و اعیان دار السلطنت هرات در تعزیت حاضر شدند و ختمات قرآن کلامی
آورده خوانسالاران خواجه مجد الدین محمد حلوا و طعام کشیدند و چون ایام سوگواری بنهایت انجامید خاقان منصور و شاهزادگان و خواتین بلقیس مکان خلع فاخره و اثواب وافره بمعتمد السلطنت و سایر
اصحاب مصیبت فرستادند و خاطر ایشانرا باصناف پرسش و نوازش تسلی دادند **خواجه کمال الدین حسین** ابن خواجه جلال الدین برکی عمده اکابر قصبه و اعاظم ولایت ابیورد بود و مزید مکنت
و حشمت و افزونی جاه و علو نسبت از سایر اعیان خراسان ممتاز و مستثنی بوده و چند گاه در نهایت اقتدار و اختیار بلوازم منصب صدارت خاقان منصور اشتغال داشت و در آن اوقات یکدینار و یکمن بار در
رسم صدارت طمع نکرد و رایت نیکنامی برافراشت مع ذلک بعضی از اهل بغض و حسد آن خواجه مجد را بتقلب و تصرف متهم داشته نواب حضرت خاقانی زبان غمز و سعایت گشادند و آن سخنان در مزاج همایون
تاثیر کرده خواجه کمال الدین حسین از آن مهم معزول گشت و مبلغی بدیوان اعلی ادا کرده بقیه اوقات حیات را بفراغت گذرانید و در ماه رمضان سنه تسع و تسعین و ثمانمایه داعی حق را لبیک اجابت گفته در
گنبد مدرسه که در جانب قبله مسجد جامع هرات که ساخته و پرداخته اوست مدفون گردید **حافظ معین الدین خلیفه** مدتی بمنصب صدارت خاقان منصور سرافراز بود و بسبب ارتکاب امور نا
مناسب مؤاخذ گشت و در شهور سنه سبع و تسعین و ثمانمایه در سرخس بکشتن شد **سید شمس الدین محمد اندجانی** ملقب بمیر سر برهنه بود و سبب اطلاق این لقب بران جناب آنکه در اوقات جوانی چنانکه
دانی سید مهر و محبت لنگر پسر را در شهرستان دل جای داده و بطور قلندران که تابع آن پسر بودند برآمده سر در پی ایشان نهاده و گاهی سر برهنه با انطالیه در کوچه و بازار میگردید و بیش صلوة
شده بود و رباعیات بنظم می‌آورد و این بیت از آنجمله است آنانکه پرستنده خورشیده‌اند از چشم تو در آرزوی یک نگهند لنگر اگر این است که من می‌بینم خوبان دگر مشک تعلیم که اند
و میر سر برهنه بلطف گفتار و حسن کردار و سرعت فهم و حدت طبع از فضلای زمان و ظرفای دوران امتیاز داشت و همواره نکات شیرین و حکایات رنگین و کلمات هزل آمیز و سخنان مزاح
انگیز بر لوح بیان می‌نگاشت و چون از جانب ماوراء النهر بدار السلطنت هرات تشریف آورد منظور نظر اشفاق و مرحمت سلطان شده بمنصب شیخی و تولیت مزار بزرگوار شیخ لقمان پرنده
منصوب گشته مدت بیست سال در آن مقام فیض انجام بضیافت پرداخت و هر سال قریب صد و پنجاه هزار دینار کپکی از موقوفات و نذورات آن حاصل میشد و بمصرف میرسانید بعد از آن
بعضی از اهل حساب سید امجد را باسراف و اتلاف منسوب ساخته نزد خاقان منصور زبان بغمز گشادند و بهمین سبب عرایض حاجات آب میر سر برهنه شده تصور نمود که بمقرب حضرت سلطانی
در معاملات او دخلی بوده بنابرآن در جواب این مطلع آن جناب که ای که خاکستر گلخن شده آرام گهم داده دیوانگی عشق بخاک سیهم این مطلع را در سلک نظم کشید آن سهی سرو که در
سایه خود داده رهم کرد غمازی و بنشاند بخاک سیهم امیر علیشیر از این کتابت برنجیده چند گاه غبار نقار بین الجانبین ارتفاع داشت آخر الامر بتقرب حضرت سلطانی نسبت بجناب سیادت
مآب در مقام مکرمت آمده منصب صدارت خاقانی بوی تفویض یافت و میان آنجناب و خواجه کمال الدین حسین برکی در تقدیم و تاخیر صورت نزاع و نقار نمود و میر سر برهنه بعرض امیر علیشیر
رسانید که با وجود شرف سیادت و کبرسن انتظام در سلک خدام این آستان عالی مقام که بنده را حاصل است خواجه حسین داعیه تقدیم بر من دارد امیدکه بهمین التفات شما بر وی تفوق
میسر گردد و درین حال امیر ستوده خصال را ایام گدائی و سئوال جناب سیادت مآب بیاد آمده این بیت را بر زبان راند در مقامی که صدارت بگدایان بخشند چشم دارم که بجاه از همه افزون باشم
و کوکب آمال و اقبال میر سر برهنه بدرجه اعلی رسیده مقدم بر خواجه حسین توقیع کشید و بعد از چند گاه که بلوازم آن امر پرداخت استعفا نموده کاشانه عزلت را منزل ساخت و بقیه ایام حیات را
بی آنکه مقید بمنصبی باشد در مصاحبت امیر نظام الدین امیر علیشیر گذرانید و در شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه مریض گشته بعالم آخرت شتافت **خواجه غیاث الدین عادل شاه** در سلک
اشراف و اعیان ولایت نقلان منتظم بوده چند سال بامر صدارت خاقان منصور قیام نمود و بعد از عزل از آن منصب در بلده نشابور رحل اقامت انداخت و تتمه ایام حیات بانزوا مصروف
ساخت **ملاذ الاعاظم میرک جلال الدین قاسم** در شهور سنه تسعین و ثمانمایه قایم مقام آبا و اجداد نامدار خویش گشته سه چهار سال در کمال اختیار و استقلال بمراسم صدارت
قیام نمود چنانچه در ضمن حکایات سابقه مسطور شد و فی منتصف شعبان سنه احدی و تسعمایه در حصار شادمان از عالم رحلت فرمود **قاضی برهان الدین** در اوایل حال منصب قضات
مرو و صدارت ابو المحسن میرزا بوی متعلق بود و بعد از آن بواسطه سوء مزاجی که شاهزاده را نسبت بآن جناب پیدا شد از مرو بهرات شتافت منظور نظر التفات خاقان منصور گشت و بدرجه
بلند صدارت صعود نمود و در اواخر سنه تسع و تسعمایه میل وطن اصلی کرده مرخص شده بمرو شتافت و ابو المحسن میرزا بنابر غباری که در خاطر از جناب صدارت مآب داشت او را مؤاخذه
و مصادره کرد لاجرم اعراض نفسانی بر مزاج قاضی استیلا یافته مریض گشت و در سنه عشر و تسعمایه درگذشت **سید غیاث الدین محمد مشهدی** از فضایل و کمالات نفسانی بغایت
عاری بود و بعد از فوت میرک قاسم بسبب اهتمام خواجه قوام الدین نظام الملک در امر صدارت شروع نمود و وقتی که خواجه نظام الملک بر درگاه خاقان منصور لاف اختیار می‌افراشت سید مذکور

در آن منصب دخل تمام داشت و در سنه ثلث و تسعمائه که آفتاب اقبال خواجه نظام الملک بسر حد زوال نزدیک رسیده و خدمت مشایخ عظام برسالت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون ارغون مامور گشته و هنوز از آن سفر رجعت نکرده بود که خواجه نظام الملک مواخذه گشته و بقتل آمد و سید غیاث الدین محمد چون این خبر شنید از غضب حضرت خاقان ترسیده نزد امیر ذوالنون توقف نموده جناب
ملتمسات او بسلطان بدیع الزمان میرزا سپرده و مسید چند گاه در ملازمت آنحضرت بود اما بواسطه غرابت صورت و رداءت سیرت منظور نظر التفات نگشت و پس از چند وقت
مقرر شد که برسالت مرو رود و چون بآن بلده رسید بدیع الزمان میرزا مکتوبی با بوالحسن میرزا فرستاد مضمون آنکه جناب سیادت مآب را رخصت معاودت بجانب بلخ ندهد آنگاه او را دیر
شاه وسید قاسم که مشهور است بمیر مخدوم بحمایت امیر ذوالنون پرداخته صدر رسیده بود و از آن بلده عذرخواسته با ایشان پیوسته در گوشه انزوا منزل گزیدند و در سنه ثمان عشر و
تسعمائه که امیر نجم الدین از این خاکدان بجهان جاودان شتافته سلاطین ما وراء النهر از آب آمویه عبور نمودند و بر بعضی از ممالک خراسان استیلا یافتند و مشهد مقدسه رضویه آمد میر مخدوم
از دار السلطنه هرات با ردوی تیمور سلطان و عبید الله خان رفت و ایشان را بتدبیر الملک خراسان ترغیب و تحریص نمود بنابر علی ذلک چون نوبت ثانیه ماهچه لوای جهانگشای نواب کامیاب
حضرت شاهی لا زال ظل معدلت مصونه عن وصمه الدهر پرتو وصول بر بلده فاخره هرات انداخت سید با اولاد مواخذ شد و مبلغ کلی فرود آورده بعد از آنکه از چنگ محصل خلاص گشت فرار بر قرار
اختیار کرده بماوراء النهر شتافت و در آن ملک فی شهور سنه مذکوره وفات یافت **مولانا غیاث الدین شهید** قاضی پدرش مولانا نجم کاتب دار القضاء جناب شریعت
پناهی قاضی قطب الدین احمد الامامی بود و نسبت مادرش بخسید قارن که در اثر زمان امیر تیمور گورکان در بعضی از بلده مازندران حکومت مینمود میپیوست و مولانا غیاث الدین در مسایل شرعیه و کتابت
سکوک و سجلات وقوفی تمام داشت و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور چندگاه ماکولات خاصه آنحضرت را از جمله شرعیه از شایبه شبهه و حرمت بسرحد حلیت رسانید بنابر آن بحلال
ملقب شده و آخر ترقی کرده بمنصب صدارت رسید و در زمان اختیار قوام الدین خواجه نظام الملک بسبب آنکه در مجالس امیر نظام الدین علیشیر زبان بغیبت آنجناب گشاد مواخذ و مقید گشت و
تا آخر ایام حیات خاقان منصور در گوشه انزوا منزل داشت اما پس از فوت آنحضرت بدیع الزمان میرزا و را منظور نظر عنایت گردانید باز جناب مولوی بمنصب صدارت رسید و بعد از
بهشت ماه معزول گردید و فاتش در ولایت قاین در شهر ماه رجب سنه تسع و عشر و تسعمایه اتفاق افتاد و در مقبره آبا و اجداد خویش مدفون گشت برادرزاده و داماد مولانا قطب
الدین خوافی بود و از بعضی اقسام فضایل محفوظ و بهره مند بود و در زمان وزارت خواجه فضل الدین محمد که او نیز داماد مولانا قطب الدین خوافی بود چند سال قایم مقام عم بزرگوار شده بعد از
خاقان منصور قیام مینمود و در روز فوت خواجه مشار الیه مواخذ گشته مبلغ کلی فرود آورده بعد از آنکه از چنگ محصل نجات یافت در زاویه عزلت تتمه ایام حیات را بپایان آورد **امیر کمال
الدین حسین** پدرش مولانا شهاب الدین اسمعیل طبسی الاصل بود و مادرش در سلک نجبات سادات نیشابور انتظام داشت و آنجناب از فنون علوم متداوله محظوظ و بهره مند بود و در علم جفر و تصوف
و عروض مهارت مینمود و بنظم اشعار گاهی مشغول میگردید و در اکثر مولفات لوازم فصاحت کامی آورد و در ایام سلطنت سلطان یعقوب میرزا از ولایت طبس آذربایجان شتافته چند
گاه در ظل تربیت آن پادشاه عالیجاه گذرانید و چون از آن مملکت بهرات آمد خاقان منصور امور شیخی و تولیت موقوفات مزار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری را بآنجناب تفویض
کرد و چند در سنه اربع و تسعمائه بمنصب صدارت و پرسیدن مهم دادخواهان نیز برای صواب نمای او تفویض فرمود و مولانا فصیح الدین صاحب دارا تاریخ صدارت آن صدر عالیقدر
این رباعی نظم نمود ای آنکه زیاده شد ز تو قدر قریش بر اوج صدارتی مه بدر قریش ای صدر قریشی لقب عالیقدر تاریخ صدارت تو شد صدر قریش شرح منازل السا
ارسلان و مجالس العشاق در سلک مولفات امیر کمال الدین حسین انتظام دارد و از اشعار آنجناب خامه سخن گذار یک بیت بر لوح بیان مینگارد . و از این باغ جهان آنچه سان ارم قدم
بیرون که باشد روضه خلدش ز آن باغ ارم بیرون **خواجه شهاب الدین عبد الله بیاضی** ولد شمس الدین محمد مروارید بود و در مکارم اخلاق و محاسن اوزار لطف گفتار
و حسن کردار سرآمد ابنای روزگار مینمود و طبع پاکش از اقسام فضایل و کمالات بهره ور بود و ذهن وقادش از فنون علم و هنر منشورات مولفاتش مثال سحبان بر بود جواهر لطافت
آراسته و منظومات فصاحت آثارش مانند لالی بحر عمان از شوایب عیب و منقصت پیراسته رشحات خامه بدیع نگارش لسان خوبان گلعذار دلفریب و مرقومات کلک لطایف آثارش مسموع
عقود جواهر مکنون پر زینت و زیب در فن موسیقی داد و در قانون ادراک خورده بر استادان ماهر گرفته و بدستیاری عنایت پرورد کار اتباع و پیروی بزرگ حجازی پذیرفته فصل از نوبت نغمه
آئین زده چنگ دولت بهمین دین زد جز بقانون علم لب نگشاد پای از راه دین برون ننهاد و آن دوحه جویبار فضل و افضال در حین دولت و اقبال خاقان منصور نشو و نما یافته در عنفوان
اوان جوانی بمنصب صدارت منصوب گشت و مقدم بر اکثر صدور توقیع کشیده چند سال در غایت اختیار بلوازم آن امر پرداخت و در آن اوان که رایت اقتدار خواجه قوام الدین نظام
الملک ارتفاع یافت خواجه شهاب الدین عبد الله سوء مزاجی نسبت بخود فهم کرده از آن منصب استعفا فرمود و دو سال بی آنکه متقلد منصبی باشد ملازمت سده سنیه سلطنت مینمود و
بعد از مواخذه و مصادره خواجه نظام الملک کرت دیگر کواکب آمال و امانی آن حاوی فضایل نفسانی باوج شرف رسیده و بر وج منصب رسالت بر آمد که در فرامین سلاطین زیور و
جلای منصب سامی کار سلطنت بود و سرافراز گردید پس از روزی چند از آن مرتبه نیز قدم برتر نهاده در جرگه امرای عظام درآمده جای امیر علیشیر را بنقش خاتم امین تزئین داد و تا آخر ایام حیات
خاقان مجسته صفات روز بروز تقرب بنیابت آن خواجه فضیلت منقبت در ترقی بود و بعد از فوت آنحضرت در گوشه انزوا منزل گزیده اکثر اوقات را بکتابت قرآن مجید صرف نمود و فاتش
در ماه رجب سنه اثنی و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی مرثیه در غایت جودت در تعزیه آن در سلک نظم انتظام داد و مطلع آن قصیده این است
گردون بکین برگزستم ز نقطه بلاست یکدل که بستلای غمش نیست در کجاست و این قطعه که متضمن تاریخ وفات آن خجسته صفات است و در مرثیه مذکور سمت اندراج داد مخدوم اهل
علم و پناه جهان فضل دردا که کوکب شرفش در وبال رفت آمد ز اوج عزم قدم سوی برج قدس در عالم مثال و بی همتا رفت از تاریخ طبع نقاد خواجه عبد الله دیوان قصاید

و غزلیات و رباعیات موسوم است بمونس الاحباب و رساله که محتوی است بر مکاتیب و مناشیر و در میان خلق مشرق انام مشهور است و کمال بلاغت و فصاحت آن از منشورات و منظومات بر
السنه و افواه اصحاب لفظ و انشا مذکور و هو الفقیر الغفور امیر صدر الدین سلطان ابراهیم الامینی ادام الله قدره بن میرک جلال الدین قاسم بن میرک محمد امین بن مولانا صدر الدین ابراهیم
است و انتساب مولانا ابراهیم باکابر واجب التعظیم ما وراء النهر مثل صاحب الهدایه شیخ ظهیر الدین ابو العلا که علو شان او در میان علما کالشمس فی وسط السما ظاهر و هویداست ثبوت پیوست
و پدر والده ماجده امیر سلطان ابراهیم مولانا جلال الدین عبد الرحیم بن مولانا عبد الله لسانی بود که سالها بصدارت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله قیام مینمود و نسبت آن جناب
حسبی و نسبی از جانب پدر بمقتدای اهل سلوک و سیر سلطان ابو سعید ابو الخیر می پیوندد و از طرفی با میر عبد الحی بزرگ که از نقبای موسویه مشهد مقدسه رضویه بوده و سید کمال الدین عرب شاه سبزواری
در سلک اجداد مادری آن مستوره انتظام داشته و جمال الدین امیر سلطان ابراهیم همانا بجز بزیور شرف نسبت آراسته است بوفور فضل و آداب و کمالات موروث و مکتسب پیراسته است و در حسن
سیرت و نقای سریرت دست پرورد عنایات سبحانی است و بجودت طبیعت و حدت قریحت جامع انواع فضایل و ذهن مستقیمش بادراک اقسام علوم بدرجه کمال ترقی نموده و طبع سلیمش در
میدان اکتساب فنون قصب السبق از امثال و اقران ربوده و در شیوه نظم و نثر بصفت مهارت موصوف و در شیمه جود و بذل بغایت بلاغت معروف جواهر زواهر منثورش کامثال اللؤلؤ المکنون
زیور گوش سخنوران فصاحت شعار و لآلی درر عقود منظوماتش کانهن الیاقوت و المرجان تزیین خسار ابکار عرایس افکار ای طبع تو مشاطه ابکار سخن از رشحه کلک تو جهانی گلشن از نظم تو آثار
فضایل ظاهر وز نثر تو انوار بلاغت روشن آن جناب در اوایل ایام جوانی چند سال بملازمت شاهزاده ستوده خصال ابو المظفر حسین میرزا قیام مینمود و در سنه عشر و تسعمایه کمال اهلیت و
صلاحیتش بر ضمیر پرنور خاقان منصور ظاهر گشته منصب صدارت خاصه همایون را برای صواب نمای او تفویض فرمود و امیر سلطان ابراهیم تا آخر حیات آن پادشاه خجسته صفات در غایت اختیار بلوازم
این منصب اشتغال داشت و چون سلطنت خراسان از آن دودمان عالی شان بابو الفتح محمد خان شیبانی انتقال یافت امیر سلطان ابراهیم مانند سایر صدور روزی چند بمؤاخذه مولانا عبد الرحیم صدر
گرفتار و بعد از نجات از آن قید در گوشه انزوای عزلت متواری گردیده و در سنه ست عشر و تسعمایه که ماهچه لوای کشورگشای شاهی پرتو معدلت بر مملکت خراسان انداخت آنجناب منظور نظر عنایات
نواب کامیاب گشته بسیورغالات و انعامات مفتخر و مباهی شد و در سنه ست عشر و تسعمایه از دار السلطنه باردوی همایون رفت و مجددا باصناف الطاف اختصاص یافت و تالیف تاریخ فتوحات
رای صواب نمایش تعلق گرفت حالا بجد تمام و جهد ما لا کلام بآن امر اشتغال مینماید و در انشاء آن کتاب کمال فصاحت و بلاغت ساخته از حسن عبارت بلطف استعارت دقیقه نامرعی نمیگذارد و
از جمله نتایج طبع نقاد آن فاضل والا نژاد رباعیات که در ترجمه دیوان معجز بیان مظهر العجایب و مظهر الغرایب مقتدای مشارق و مغارب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه در سلک نظم
کشیده و معانی هدایت امین آن اشعار کرامت آثار را که مانند آب حیات در سواد حروف نهاده بود بابلغ وجهی ظاهر گردانیده از جمله مؤلفات خجسته صفات آنجناب دیگر رساله ایست که در معارضه
مکتوب بعبارت خوب و اسلوب مرغوب مرقوم کلک لطایف نگار ساخته و در آن رساله تیر رایت بلاغت و سخنوری و لوای براعت و فضل گستری برافراخته طبع لطیف تو همه فکر نکو کند
ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم امیدواری بکمال کرامت کردگاری آنکه تا جهان را بقا بود و ممکن حاوی فضایل معانی مقرون بحصول انواع آمال و امانی
در نهایت عافیت و کامرانی روزگار خجسته آثار گذرانید و همواره آن سحاب کلک گوهربار رو قطرات غمام خامه گوهرنثار ریاض فضل و کمال و گلزار جاه و جلال ناضر و دامان گرداند بمنه
و کمال کرمه و عونه در ذکر نقبای کرام و علمای عظام و طبقه فضلا و ظرفا اهل هنر و طایفه شعرا و مردم دانش ور که در بلده هرات و سایر ولایات در
زمان خاقان منصور مغفور بوده اند مقدم این طبقه عالی شان و اشرف این طایفه عالی مکان سادات عظام و نقبای کرام روضه مقدسه رضویه اند و در اکثر اوقات سلطنت آن پادشاه
خجسته صفات امیر نظام الدین عبد الحی و امیر غیاث الدین عزیز و امیر علاء الملک در آن مقام میمنت انجام بمنصب جلیل المراتب نقابت منصوب بودند چنانچه سزاوار علو منزلت و سمو مرتبت
ایشان بود بمراسم آن امر قیام و اقدام مینمودند و این سه نقیب واجب الترحیب از سایر نقبا و سادات موسوی و رضوی باجتماع اسباب سعادت صوری و معنوی امتیاز تمام داشتند
و همواره همت عالیه بر ترویج و تعمیر مزار قدس آثار و ضیافت صادر و وارد میگماشتند تفوق و تقدم ایشان بر صنادید اقطار جهان مقرر و مقدم و دودمان خاندان ایشان از آفتاب در وسط
السما ظاهر تر و حالا نیز امر نقابت آن سده سنیه و عتبه علیه تعلق باولاد امجاد آن سید بزرگوار میدارد و هیچ آفریده از سادات روزگار مشارکت در آن امر بر لوح خاطر نمی نگارد سید غیاث
الدین اصیل بن سید حسن بمزید علم و فقاهت از اکثر سادات مشهد مقدسه ممتاز و مستثنی بود و سالها مستقر و ان بلوازم منصب شیخ الاسلامی و فیصل مهمات شرعیه اقدام مینمود
امیر سید اصیل الدین عبد الله الحسینی بصفت اصالت و سمت جلالت و نباهت شان و قدم از دودمان نبی آدم ممتاز و مستثنی میبود و زبان گوهرفشانش مفسر حقایق صحف
آسمانی و بیان بلاغت فشانش دقایق کتب سبحانی باطن خجسته سیامتش مظهر آثار ولایت و رشاد و خاطر فرخنده مآثرش انوار هدایت و ارشاد و شمایل مدح گستری آن مهر سپهر سعادت
پروری در علم تفسیر و جدل و انشاد و تالیف شبیه و نظیر نداشت و در زمان خاقان سعید از دار الملک شیراز که وطن اصلی آن جناب است بهرات تشریف آورده رایت اقامت برافراشت
هفته یکنوبت در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بموعظه و نصیحت خلایق می پرداخت و در ماه ربیع الاول ببیان سنن و سیر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مواظبت مینموده طوایف
انام را محظوظ و بهره ور میساخت و از مؤلفات آن سید ستوده صفات کتاب افادت اثر درج الدرر که محتوی است بر سیر سید خیر البشر و رساله مزارات هرات و معراج الاعمال در بیان ادعیه و
عبارات که در میان افاضل اقطار جهان مشهور است و بصحت روایت و بلاغت رعایت عبارت آن نسخ بر السنه و افواه خلایق مذکور انتقال امیر سید اصیل الدین از جهان محنت آگین بب
هشت برین در هفدهم ربیع الاول سنه ثلث و ثمانمایه روی نمود و خاقان منصور بتسلی خاطر اولاد و امجاد او توجه کرده سیورغالات سید مرحوم را بایشان عنایت فرمود مولانا
شمس الدین محمد تادکانی در سلک خلفای شیخ زین الدین خوافی قدس سره انتظام داشت و همواره همت بلند بر ادای وظایف طاعات و عبادات میگماشت سالکان طریق

طریق زهد و طالبان طریقهٔ ارشاد و هدی نسبت بآن جناب در غایت ارادت و اعتقاد سلوک مینمودند و از فروغ باطن فرخنده میامنش اقتباس انوار سعادت کرده باوامر و نواهی
خدام عالی مقام مفتخر و مباهی میبودند از آثار انامل فیاض جناب مولوی محشی قصیدهٔ برده و شرح منازل السائرین مشهور است و از ابیات هدایت آیاتش این مطلع در مجالس العاشقین
مشهور و مسطور آنها که بحجر قامت سروت نگرانند گر راست بگوئی همه کوته نظرانند و مولانا شمس الدین محمد در شهور سنهٔ احد و تسعین و ثمانمایه وفات یافت و در خیابان هرات مدفون
گشت و امیر نظام الدین علیشیر در جانب جنوب مزار فیض آثارش خانقاهی ساخته در استرضای خاطر عاطر ولد رشیدش مولانا حمید الدین مدتی مدید در آن خانقاه قایم مقام آن امام
معارف پناه بود و در غایت تقوی و طهارت سلوک مینمود و در سنهٔ اثنی و تسعین و ثمانمایه از عالم انتقال فرمود و میر محمد هاشم بشرف ذات و محاسن صفات و اخلاق حمیده و
اطوار پسندیده موصوف بود و در زمان سلطنت خاقان منصور مدت مدید بمنصب نقابت منصوب بوده بلوازم آن امر قیام مینمود و نسب شریفش بسید شرف ابن مبارکشاه که در سلک
اشراف سادات و نقبای خراسان انتظام داشت می پیوندد و سلسلهٔ آبای سید شرف بحضرت امامت انتمائی ابی عبد الله الحسین ابن امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله عنهما ملحق میگردد و سید
کاظمی بلطف طبع و جودت ذهن اتصاف داشت و در شیوهٔ سپاهیگری سلوک مینمود و رایت جلادت می افراشت و در اوایل ایام سلطنت خاقان منصور در ملازمت درگاه عالم پناه بسر برد
و بموجب فرمان واجب الاذعان جهت رسالت خواجه عماد الدین محمود گاوان مشهور است بخواجه جهان روی توجه بجانب کلبرگه آورده در وقت مراجعت از راه فارس در شیراز رحل اقامت
انداخت و هم در آن ولایت عازم سفر آخرت گشته خانهٔ تن از مهمان روح باز پرداخت قصیدهٔ شهرآشوب که در مذمت اعیان و اشراف دار السلطنه هرات منظوم شده از نتایج طبع او
و مطلع این قصیده این بیت شکر خدا که قاضی شهر هری نیم در سلک آدمی صفتان خری نیم مولانا کمال الدین عبد الرزاق ولد مولانا جلال الدین اسحاق سمرقندی بود و ولادتش
در دوازدهم شعبان سنهٔ ست عشر و ثمانمائه در هرات روی نمود و مولانا اسحاق سالها در اردوی خاقان سعید منصب قضا و امر پیشنمازی اوقات شریف مصروف میداشت و گاهی
در مجلس اشرف اعلی بتوضیح مسائل و قرائت رسائل می پرداخت و مولانا کمال الدین عبد الرزاق بعد از فوت پدر در سنهٔ احدی و اربعین و ثمانمایه رساله را که قاضی عضد الدین در معنی
حرف با در بسم اشارت تالیف کرده شرحی نوشته و دیباچهٔ انشا را مفتتح باسم همایون خاقان سعید موشح گردانید و بآن وسیله شرف تقبیل بساط قاآنی دریافت و در اواخر ایام حیات
آنحضرت برسالت پادشاه بیجانگر مامور گشته بطرف هند شتافت و در آن سفر جناب مولوی را وقایع غریبه و حالات عجیبه روی نمود و آخر الامر قرین صحت و سلامت بخراسان باز آمد
بعد از فوت خاقان سعید بر سبیل نوبت بملازمت میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله و میرزا بابر و میرزا ابو القاسم مقرر شد و در زمان سلطان سعید در شهر جمادی الاول سنهٔ تسع
و تسعین و ثمانمایه بمنصب شیخی خانقاه میرزا شاهرخ فایز گشت و تا آخر ایام حیات بدان امر اشتغال داشت وفاتش در ماه جمادی الآخر سنه سبع و ثمانین و ثمانمایه روی نمود
و از آثار اقلام بدیع ارقام او کتاب افادت ایاب مطلع السعدین در میان مردم متداول و مشهور است و در آن تاریخ شریف وقایع معمورهٔ ربع مسکون از زمان سلطنت سلطان
ابو سعید بهادر خان تا وقت شهادت سلطان ابو سعید گورکان مسطور است و الله اعلم بحقایق الاحوال و الامور مولانا محمد بن حسام الدین در میان خاص و عام بابن حسام الدین
اشتهار دارد و او را در نظم اشعار خوب مرغوب بسیار و پیوسته در منقبت شاه ولایت رضی الله عنه و سایر ائمهٔ دین رضی الله عنهم قصاید غرا نظم مینمود و آن ابیات بلاغت آیات
حالا بغایت مشهور است و بر السنه و افواه محبان آل عبا مذکور از جملهٔ مثنویات ابن حسام کتاب خاور نامه است که بر وزن شاهنامه در سلک نظم کشیده و در آن نسخه کمال شجاعت
و کرامت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مندرج گردانیده وفات ابن حسام در ربیع الآخر سنه ۸۹۳ در قصبهٔ یوسف آباد که از مضافات قهستانست بوقوع پیوست خواجه مسعود
قمی از جملهٔ اعیان عراق بود و در زمان خاقان منصور از وطن مألوف بهرات آمده ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اختیار نمود و چون در شعر مهارت تمام داشت حضرت خاقانی
نظم احوال خجسته مآل خود را بوی رجوع کرد خواجه در آن باب نزدیک بده هزار بیت در سلک بیان آورد و قصهٔ یوسف و زلیخا و مناظرهٔ شمس و قمر و تیغ و قلم نیز از جملهٔ منظومات
اوست و این مطلع در دیوان غزلیاتش مسطور است بیتو چون در گریه خوابم میبرد خواب می بینم که آبم میبرد وفات خواجه مذکور در بلدهٔ فاخرهٔ هرات روی نمود و در مزار
پیر سیصد ساله مدفون شد قاضی نور الدین الامامی ولد ارشد قاضی صدر الدین محمد بن قاضی قطب الدین عبد الله بود و بعد از فوت قاضی قطب الدین احمد منظور نظر عاطفت
خاقان منصور گشته بلوازم منصب موروثی قیام مینمود و در فیصل قضایای شرعیه غایت امانت و دینداری و نهایت پرهیزکاری ظاهر میساخت و در کمال جاه و جلال و وفور
استقلال و حشمت بقطع و فصل مهمات میپرداخت و مضمون همایون و احکم بین الناس بالحق همواره مطمح نظر عالی اثرش بود و در هیچ قضیه از قضایای فرق انام از مقتضای فتوی علمای
اسلام تجاوز نمی نمود و بعد از مدت هژده سال که بآن شغل اشتغال داشت پهلو بر بستر ناتوانی نهاده در هشتم جمادی الآخر سنه ۹۰۱ دست قضا سجل حیاتش در نوشت و در گازرگاه
بحظیره که در مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره ساخته بودند مدفون گشت و از قاضی نور الدین دو پسر نامدار عالی نصاب معالی انتساب شیخ
الاسلام ملاذ الانام صدر الشریعت نور الدین محمد و جناب فضایل پناه افادت دستگاه جلال الدین محمود مدظلهما الی یوم الموعود این دو پسر عالی گهر بعد از فوت پدر منظور نظر اشفاق خاقان منصور گشته
سیورغالات و معافیات حضرت قضوی بدیشان متعلق گرفت و پسر کلانتر که بین الانام بخواجگی و قاضی اشتهار یافته بمنصب قضا منصوب شده در فیصل قضایا اقتدا بسنت سنیه
آبای عظام و اجداد کرام خویش کرد و چون سلطنت خراسان از دودمان امیر تیمور گورکان بمحمد خان شیبانی تعلق یافت حسب المعهود آن امیر جلیل القدر متعلق بخواجگی بود و بعد از آنکه
عرصهٔ ممالک از فروغ نایرهٔ لوای جهانگشای صفت نضارت قدم خاندان معظم دودمان بکمال اسلام و دین بهادری و وفور دیانت و پرهیزکاری خدام خواجگی نزد نواب
کامیاب همایون سلاطین پناه ظاهر گشت منصب شیخ الاسلامی دار السلطنه هرات و مضافات مفوض برای صواب نمای او شد و چون آن عالی جناب دو سه سال بلوازم آن مهم قیام نمود

بواسطه سلامت نفس و عدم میلان خاطر بسر انجام اشتغال دنیوی از امر شیخ الاسلامی استعفا فرموده دست از آن کار باز داشت مضمون این بیت را که بمنصب وی در
همین منصبی که از هر منصبی بی منصبی به مطمح نظر خجسته اثر گردانید همت عالی نهمت بر ذخایر مثوبات اخروی بگماشته حالا آن عالی جناب برادر فرخنده سیرش از غایت اعزاز و
احترام بنهایت جلال و اکرام در وطن مألوف و مسکن معهود دار السلطنت هرات صینت عن الآفات تشریف دارند و طوایف انام از خاص و عام بوجود فایض الجود ایشان مستظهر
و مطمئن خاطر بوده و لوازم حسن ارادت و اعتقاد بجای می آورند قاضی شمس الدین عبدالله خلف صدق مولانا جلال الدین ابوسعید بن مولانا شمس الدین عبدالله بن قاضی
جلال الدین محمود الامامی بود در زمان خاقان منصور چند گاه در بلده هرات بلوازم منصب قضا قیام نموده و مدتی دیگر در مدرسه شریفه سلطان بامر تدریس اشتغال داشت و چون اجل
موعود در رسید علم عزیمت بعالم آخرت برافراشت مولانا یوسف بدیعی از ولایت اندجان بوده و در صغر سن از آنجا بسمرقند شتافته اکتساب فضایل نمود و در زمان فرخنده نشان خاقان
منصور از ماوراء النهر بهرات تشریف آورده و در ظل عاطفت مقرب حضرت سلطانی آرام یافت از علم عروض و صنایع و بدایع شعری و فن معما صاحب وقوف بود و در تبیین قواعد معما رساله
مفیده تالیف فرمود و این مطلع از جمله منظومات اوست گر باین آب و هوا کوبت بود منزلگهم نی زلال خضر باید نی دم روح اللهم وفاتش در شهور سنه ۹۸ در سرخس اتفاق افتاد و در مزار
فیض آثار شیخ لقمان پرنده مدفون شد **حافظ غیاث** قدوه ارباب علم و عرفان و عمده محدثین زمان بود و در ایام سلطنت خاقان منصور سالها موفور در بلده هرات بافاده قیام
نموده وفاتش سنه سبع و تسعین و ثمانمایه اتفاق افتاد و در مزار شیخ بهاء الدین عمر مدفون گشت **مولانا نور الدین عبدالرحمن الجامی** لمعات فضایل و کمالات آنجناب مانند فروغ آفتاب
جهانتاب منور عرصه ربع مسکون است و شحات اعلام فیض انجام آن زبده شیخ و شاب بسان قطرات سحاب خضرت بخش فضای جهان بوقلمون از جواهر نظمش صدف افلاک پر در
شب افروز از زلال نثرش عرصه عالم خاک جوهر آمود از تصانیف او داد اقدام علوم مجید و در رهبر تصنیف خزاین معانی بعید لاجرم حاجت بآن نیست که خامه دو زبان در تعریف مرجع ارباب
دانش و عرفان سر در و بانامل سعی و اجتهاد ابواب مناقب و مفاخر آن ملاذ اصحاب بینش و ایقان برگشاید چه حاجت که کلک بلاغت مآب نویسد که عامست فیض سحاب چه
حاجت که گوید از نور مهر منور بود عرصه سپهر ولادت باسعادت آنجناب در شب بیست و سیوم سنه عشر و ثمانمایه در قصبه جام اتفاق افتاده پس از وصول
بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل علوم نموده و قدم بر مدارج زهد و تقوی نهاده بواسطه مناسبت اصلی و ملازمت جبلی در مبادی سن از نفحات انفاس فضایل قیاس ریاض نظم را
خضرت و نضارت بخشید و مهارتش در آن فن بمرتبه رسید که دیوان اشعار متقدمین و متاخرین را از درجه اعتبار ساقط گردانید در زمان میرزا ابوالقاسم بابر نامی آن پادشاه
والا تهور را در فن معما برقوم قلم بدیع آثار ساخت و در زمان سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید میرزا ترتیب دیوان اول و تالیف بعضی از رسایل تصریف پیرایه ختم و سایر
مؤلفات و منظومات لطافت آیاتش در زمان خاقان منصور صفت تحریر یافت و لوایح آن کتب افادت آثار در رسایل اعجاز کردار و بر صفحات بهارستان بر زکاء و اوراق
نگارستان لیل و نهار تافت میان جناب مولوی و امیر نظام الدین علی شیر قاعده مودت و ارادت ارتباط و استحکام مالا کلام داشت لاجرم آن جناب در اکثر تصانیف منظوم
و منثور خویش مدح و ثنای آن امیر نیکو کیش بر لوح بیان نگاشت و مصنفات مقرب حضرت سلطانی نیز بتعریف و توصیف آنجناب که بکمالات انسانی اشتمال دارد و بر کتب مطالعه
کتب آن دو بزرگ فایض شده راقم حروف را درین دعوی رست گوی شمارد وفات مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی روز جمعه هژدهم محرم الحرام سنه ثمان و تسعین
و ثمانمایه روی نمود مدت حیات آنجناب هشتاد و یکسال بود و صباح روز شنبه خاقان منصور و امیر علیشیر و سایر امرا و ارکان دولت و تمامی اعیان ملک و ملت بمنزل
شریف آنجناب تشریف آوردند و اقامت لوازم تجهیز و تکفین و نعش حضرت سیادت سلطین سعی نمودند و نعش او را بعیدگاه برده نماز گذارده بتربت مولانا سعد الدین
کاشغری آورده در پیش رویش دفن کردند و حضرت خاقانی و مقرب سلطانی متعاقب یکدیگر اکابر و اشراف و سادات و علما اطراف را در عیدگاه هرات جمع ساخته
جهة ترویح روح خدمت مولوی باطعام طعام و ختمات کلام قیام و اقدام نمودند و امیر نظام الدین علیشیر در مرثیه مولوی ترکیب بندی غرا در سلک انشا کشید مطلعش
در خاطر بود مثبت گردید هر دم از انجم از چرخ جفای دگر است هر دم از انجم داغ و بلای دگر است تاریخ وفات مولانا عبدالرحمن جامی را افاضل آن زمان
عبارات لایقه مختلفه در سلک نظم انتظام داده اند از انجمله مولانا نور الدین که شاعر بذله کش بود و نظم دلکش داشت این قطعه را بر لوح بیان نگاشت جامی که بود دامن حشمت
مقیم گشت فی روضة مخلدة عرضها السما کلک قضا نوشت روان بر در بهشت تاریخه و من دخله کان آمنا خواجه رضی الدین احمد جامی مقتدای اولاد امجاد شیخ
الاسلام احمد الجامی النامی بود و از سایر اشراف مشایخ خراسان بمزید علو قدر و نباهت امتیاز تمتع می نمود و سالها تولیت اوقاف مزار فیض آثار شیخ الاسلام مشار الیه تعلق بوی
میداشت و دایم موائد خوان احسان گسترده و همت عالی نهمت بر ضیافت صادر و وارد می گماشت و چون آن جناب از جهان بفضای جنان انتقال نمود ولد رشیدش خواجه جلال
الدین ابوالقاسم قایم مقام گشت و اختیار و اعتبار او در آن ولایت از اماثل و اقران درگذشت اما بواسطه وسعت مشرب گاهی با پادشاه و ارکان عالی مکان مصاحبت میفرمود و بخلاف
طریقه آبا و اجداد بتجرع شراب ناب اقدام مینمود و در صفت جود و سخاوت طریق سلوک بذل و مروت مسلوک میداشت و مادام الحیات آنچه از هر جنس حاصل میکرد صرف آینده و رونده
نمود و تخم محبت و اخلاص در ضمیر دل همگنان میکاشت خواجه عبدالعزیز جامی بصفت علم و عمل موصوف بود و اکثر اوقات خجسته ساعات در ادای وظایف طاعات و عبادات صرف مینمود و در
سلک ریاضت و تقوی و ارشاد سالکان سبیل هدی متتبع شیخ الاسلام زنده فیل احمد جام میکرد و همواره بر سجاده پرهیزکاری و دین داری نشسته بنشر افاده علوم ظاهری و باطنی بجای می آورد
و مولانا کمال الدین ابو الواسع النظامی ولد مولانا جلال الدین مظهر باخرزی بود و اکثر اوقات ایام شباب را باکتساب فضایل نفسانی صرف مینمود و در فن انشا و تحریر و مکاتبت مناشیر

مهارت کامل حاصل داشت و در اوایل جلوس همایون خاقان منصور چند گاه همت بر تالیف وقایع و حالات آنحضرت گماشت اما چون در دلستانی گزارش حکایت در پیرایه تشبیهات و
استعارات مبالغه بسیار مینمود خاقان منصور آن تصنیف را نپسندیده و آن امر را برای صواب نمای دیگر از افاضل مفوض گردانید و خواجه مجدالدین محمد را بصحبت مولانا کمال الدین عبدالواسع میلی
بسیار بود و چون جناب مولوی از شنیدن سخن مزاح آمیز او متنفر شد پیوسته بایذای او میل مینمود و آنجناب با خواجه نظام الملک و اولاد او نیز طریق مصاحبت سلوک میداشت و بنام
ایشان رسالات تالیف کرده یادگار گذاشته و در دیباچه یکی از آن نسخ این چند بیت که نوشته خواهد شد در مدح پسران خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشیدالدین عبدالملک
در سلک نظم کشیده و الحق در این ابیات کمال فصاحت و بلاغت ظاهر گردانیده و دو برادر باهم از ارزانی که از قدر آمدند آن وزارت مآب و این امارت مآب آن کمال دولت و دین و هم بانی شید دین
ملک و ملت در بیانات کمال آن بود خورشید منظر این بود جمشید قدر هم بود از رانی خورشید دولت را جمال برتر مدار مهر و مه آن در علا وین در علوم برترند بحر و کان آن در سخا این در
نوال از جناب آن نخواهد کرد دولت اجتناب وز رکاب این نخواهد یافت اقبال انتقال هم بود از رای آن صبح سعادت را فروغ آن بود محمود طالع این بود مسعود حال جاه و مال
حشمت آن باد فارغ از خسوف آفتاب دولت این باد ایمن از زوال قاضی نظام الدین محمد ولد مولانا شرف الدین حاجی محمد فراهی بود و مولانا حاجی محمد در سلک اعاظم فقهای
زمان میرزا ابوالقاسم بابر انتظام داشت اما قاضی نظام الدین بمزید زهد و تقوی و مهارت در امر درس و فتوی بر اکثر علمای ایام دولت خاقان منصور فایق بود مدت مدید در مدرسه اخلاصیه و مدرسه
غیاثیه مراسم تدریس قیام مینمود و چون از آن منصب استعفا فرمود آنجناب را خاقان منصور بتکلیف موفور قاضی دار السلطنت هرات گردانید و قاضی نظام الدین بر وجهی در فیصل قضایا و
قطع و فصل مهمات شرعیه طریق احتیاط مسلوک داشت که قصه امانت و دیانت شریح قاضی منسوخ شد وفات قاضی نظام الدین در ماه محرم الحرام سنه تسعمایه دست داد و راقم حروف را
نظم این رباعی و تاریخ آن واقعه اتفاق افتاد آنکس که شریعت نظام از وی شد از حکم قضا سجل عمرش طی شد از صفحه دل چو محو شد نام نظام توضیح پذیرفت که فانی کی شد مولانا معین الدین
الفراهی برادر امجد قاضی نظام الدین محمد بود و در بسیاری فضایل و کمالات اظهار وقوف مینمود و در زهد و تقوی درجه علیا داشت و اکثر خطوط را در غایت جودت بر صفحه تحریر میگماشت
و در ایام جمعه بعد از ادای نماز در صفه مقصوره جامع وعظ در کمال تاثیر میگفت و درر غرر معانی آیات و احادیث را بالماس صبح لطیف میسفت و اعاظم امرا و دیوانیان که در مجلس آنحضرت
وعظ او می نشستند ملتفت نمی گشت و در وقت آن سخنان درشت بر زبانش میگذشت و آنجناب بعد از فوت برادر بموجب وصیت وی هر چند بمنصب قضا و تکلیف و مبالغه نمودند
قبول نفرمود و از آثار قلم لطایف نگار مولوی معین الدین معارج النبوت در میان مردم مشهور است و اکثر وقایع و حالات سید کاینات علیه اکمل التحیات بروایات مختلف در آن نسخه مسطور
و آنجناب در تفسیر فاتحة الکتاب و قصه یوسف علیه السلام تصانیف بسیار دارد که هر کس کمال بلاغت آن کتب را مستحسن میشمارد و مولانا معین الدین در شهور سنه سبع و تسعمایه مریض شده درگذشت و در مزار
متبرک حضرت باری خواجه عبدالله انصاری هلوی برادر خود خواجه نظام الدین مدفون گشت مولانا شمس الدین محمد سبزواری در ایام جوانی بتحصیل علوم و تکمیل فنون محسوس و مفهوم قیام
مینمود و در مدارس درس و افاده از اماثل و اقران قصب السبق در ربوده و آنجناب بحسن محاورت و مکارم اخلاق اتصاف داشت و مدت مدید در مدرسه شریفه سلطانی و بعضی دیگر از بقاع دار السلطنت
هرات همت بر نشر فواید علمی میگماشت و در ماه جمادی الآخر سنه تسع مایه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده بمرض حصبه اوراق حیاتش بباد فنا داد و مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شرف الدین محمد عثمان در جمیع
اقسام علوم معقول و تمامی فنون مفهوم و منقول سرآمد علمای ماوراء النهر بلکه مقتدای فضلای هر شهر بود و در اواخر زمان خاقان منصور از سمرقند متوجه گزاردن حج اسلام شده بدار السلطنه هرات رسید و
منظور نظر عنایت حضرت خاقانی و ملحوظ عین رعایت جناب حضرت سلطانی گشته عزیمت آن سفر مبارک را بامضا رسانید بعد از مراجعت در دار السلطنت هرات توطن نمود و سالها در مدرسه شریفه
سلطانی و مدرسه متبرکه اخلاصیه بنشر فواید علمیه و درس مسایل دینیه مشغولی مینمود و آنجناب که بملازاده عثمان اشتهار دارد با وجود کمال دانشمندی بکبر سن و نور زهد و تقوی بصفت تواضع
اتصاف داشت و مدت مدید در مدرسه شریفه سلطانی و بعضی دیگر از بقاع دار السلطنت هرات همت بر نشر فواید علمی گماشت و در ماه ربیع الاول سنه احدی و تسعمایه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده رایت
رحلت بعالم آخرت برافراشت مولانا برهان الدین الرازی عطاء الله بوفور علم و سرعت فهم و جودت طبع از اکثر فضلا و دانشوران ممتاز و مستثنی بود و بوسعت مشرب و میل صحبت اهل
طرب مایل بود و بر تمامی ظرفای هنر تفوق مینمود و مدت مدید تدریس مدرسه خاقان منصور و خانقاه خلاصه مقرب الحضرت السلطانی تعلق بآنجناب میداشت و بتعلیم فضل و کمال نقش
افاده بر صحایف ضمایر بسیاری از طلبه علوم میگماشت ارتحال مولانا برهان الدین از جهان محنت آیین بخلد برین در ماه رمضان سنه اثنی و تسعمایه بوقوع انجامید و از نتایج طبع و رساله قافیه و در فن معما
در زمان میرزا ابوالقاسم بابر مرقوم کلک بلاغت انتظام گردانید حضرت مخدوم امجد امیرخاوندشاه محمد از سادات عظام امیرخاوندشاه بلکه از اکثر علما بفضایل نامحدود و جودت طبع سلیم و سلامت
ذهن مستقیم امتیاز داشته و در ایام جوانی بتحصیل کمالات نفسانی نموده در علوم معقول و منقول نقش مهارت بر لوح ضمیر میگماشت و وفور وقوف آنحضرت در فن تاریخ و صنعت انشا به
مرتبه بود که قلم سخن از تبیین آن بعجز و قصور اعتراف دارد و کمال بلاغت آن مهر سپهر سیادت در تحریر حکایات و تقریر روایات درجه داشت که بیان زبان فصحا توضیح آن کما ینبغی
از جمله محالات میشمارند و تالیف کتاب افادت مآب روضة الصفا بر ثبوت این دعوی برهانی است معین و لطف عبارات آن نسخه فصاحت انتما بر وقوع این معنی دلیلی است
مبرهن و راقم حروف نسبت بآن حضرت علاقه فرزندی ثابت دارد و زبان گستاخی خود را در سلک شاگردان او میشمارد و سبحان الله غلط گفتم انتساب قطره بدریا
عین بی ادبی است و اقتباس ذره از خورشید والا غایت بوالعجبی چه نسبت ذره را با مهر انور نشاید خزف در عقد گوهر اگر خواهد که باشد آرزویم همی گویم که من شاگرد
آدم نه شاگردم غلام کمترینم بگرد خرمن او خوشه چینم غرض از اظهار این شرف آنکه اگر کلک سخن گذار در این مقام بیش از این در ذکر اخلاق و محاسن آداب آنحضرت مبالغه
نماید مکرر موهم حسبیت چون نسبت مذکور بجوی صاحب حال نماید و گفتار این معتقد لا فضل لاف و گزاف انگاشته زبان اعتراض بگشایند لاجرم از اطناب اجتناب نموده مرقوم قلم خجسته رقم میگرداند که

که حضرت شاهی مخدومی را در اواخر ایام حیات میل انقطاع از مردم دامنگیر گشته از اختلاط خلایق و من بر جیده مدت یکسال در گازرگاه گذرانیدند و اکثر اوقات بر اکتساب
سعادات اخروی و کمالات معنوی مصروف گردانیدند و در ماه رمضان سنه اثنی و تسعمایه بواسطه مرض سوء القنیه از آن مقام بشهر رجعت نموده بر بستر ناتوانی افتاد و مدت سیزده روز
صاحب فراش بودند و در دوم ذیقعده سنه ثلث و تسعمایه از محنت آباد جهان بریاض راحت افزای جنان انتقال فرمودند وفات آن حضرت در سن شصت و شش سالگی دست داد
و مدفن ایشان در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد مولانا قطب الدین احمد آدم اعلم اطبای زمان و افضل حکمای دوران بود در معالجه مرض و ازاله علل بر ایامن انفاس
مسیحا ظاهر میگردانید با صفت حسن خلق اتصاف داشت و در اوایل سنه اربع و تسعمایه علم عزیمت بجانب عالم آخرت برافراشت مولانا شمس الدین محمد روجی مقتدای مشایخ زمان
و مقتدای اصحاب زهد و عرفان بود و قریب هفتاد سال مسلوک طریق هدایت و تتبع سنن سنیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم سعی نمود و جمع کثیر از درویشان و طالبان
طریقت آستانه ان هر روز بآستان عالی شان وی میرسیدند و از باطن فرخنده مولانا اقتباس انوار سعادات کرده مرادات فایض میکردیدند و آنجناب در اوایل ماه رمضان سنه اربع و
تسعمایه مریض گشت و در ایام ناتوانی بنا بر حسن اعتقادی که نسبت بمقرب حضرت سلطانی داشت وصیت نمود که ایشان در تجهیز و تکفین من شرایط اهتمام بجای آورند و در هر موضعی که
صلاح دانند مدفون گردانند و در روز شنبه شانزدهم ماه مذکور داعی حق را لبیک اجابت گفته امیر نظام الدین علیشیر از تقدیم غسل و تکفین باتفاق اشراف و اعیان بنات نعش مغفرت
صفاتش را بعیدگاه هرات برده نماز گذارده در پهلوی قبر مولانا سعد الدین کاشغری که پیر استاد بود دفن کردند اما بعد از روزی چند بعضی از مریدانش نعش آن بقعه رفته مرغزیرا بیرون
کشیدند و بگازرگاه نقل نمودند و نزدیک بمرقد حضرت باری خواجه عبدالله انصاری دفن فرمودند این قطعه را که نوشته میشود امیر سلطان ابراهیم امینی در تاریخ آن واقعه منظوم گردانیده و
روز و ماه و سال آن حادثه را بیک مصراع بسر حد ظهور رسانیده آن بر که سر عشق او را از عین شهود بود مشهود منصوب برفع حقیقت ز نسبت هر دو کون مفقود شد سوی جنان گشت
تاریخ شنبه که ز صوم شانزده بود مولانا میر حسین معمائی در تزکیه نفس نفیس و تصفیه باطن شریف سعی بسیار مبذول داشته و بسیم مرضیه عدیل و نظیر نداشت و بسبب کمال تواضع و خلق همواره تخم محبت در
فضای ضمیر صغیر و کبیر میکاشت چندین سال در مدرسه شریفه اخلاصیه بوده بطلب علم مشغولی مینمود و اکثر متداولات فنون معقول و منقول را مطالعه فرموده مهارتش در فن معما بمثابه
که رقم نسخ بر گفتار مهره آن صنعت کشید و در سنه اربع و تسعمایه بمرض اسهال در گذشت و در گنبد مدرسه مذکور مدفون گشت از نتایج طبع وقاد آن سید پاک اعتقاد رساله ایست که در فن معما در
انشا کشیده و در کلام منظوم و منثور آن نسخه کمال دقت و بلاغت ظاهر گردانیده مسود اوراق را در تاریخ وفات آن مظهر مکارم اخلاق قطعه بخاطر رسیده بود ثبت افتاده ایراد آن درین مقام
مناسب نمود مظهر خلق حسن میر حسین سید فاضل فرخنده صفات کرد رحلت بسوی خلد برین یافت ناگه ز دهر نجات نور رحمت چو بر و نازل شد نور رحمت شود ش
سال وفات مولانا کمال الدین مسعود شیروانی در علم کلام و منطق و حکمیات اعلم علمای زمان خود بود و در سایر علوم معقول و منقول در کمال دقت و لطف طبع ظاهر مینمود و
سالها در مدرسه علیای گوهرشاد آغا و مدرسه اخلاصیه مقرب الحضرت السلطانیه بدرس و افاده اشتغال داشت و بعد از فوت قاضی نظام الدین ترک تدریس مدرسه گوهرشاد
آغا بیگم نموده در مدرسه غیاثیه علم افادت برافراشت و در روزی که آنجناب در آنجا اجلاس میکرد امیر نظام الدین علیشیر و تمامی سادات و علما و اکابر دار السلطنه هرات
مجتمع گشتند و چون یکی از شروط وقف آن مدرسه آن است که اعلم علمای خراسان در آنجا مدرس باشند در آن روز مولانا کمال الدین مسعود بقصد تعریض دانشمندان خراسان
کرده در آن مجمع آیه انی اعلم ما لا تعلمون را درس گفت و آن مقدار نکات بدیعه و معانی شریفه ادا فرمود که موجب تحسین و آفرین همگنان گشت از آثار قلم افادت رقمش حاشیه شرح حکمة العین
و بعضی دیگر از رسایل در میان طلبه مشهور است و از اشعار بلاغت شعارش این مطلع در مجالس النفایس مسطور است سینه مستان برفت آن مه یا رب که منیت سوز مرا سازکار غیر
غیر شراب انتقال مولانا مسعود شیروانی از جهان فانی بعالم جاودانی در شهور سنه خمس و تسعمایه روی نمود و در مزار پیر سیصد ساله مدفون شد مولانا خلیل الله ولد مولانا فاضل سمرقندی
بود در اوایل بملازمت ابابکر بن میرزا سلطان ابوسعید قیام مینمود و بعد از وقعه شاهزاده بدار السلطنت هرات شتافته و آغاز درس کرده پرتو التفات مقرب حضرت سلطان بر
وجنات احوالش تافت و مدت مدید در مدرسه شریفه گوهرشاد آغا و خانقاه اخلاصیه بدرس و افادت اشتغال داشت و در آن اوقات طلبه علوم را از نتایج طبع نقاد خویش مستفید
ساخته بر بعضی از امثال و اقران رایت تفوق برافراشت اما چون بشرب مدام مشغولی مینمود خاطر امیر علیشیر از وی متنفر شده بعزلش حکم فرمود و آنجناب از هرات ببلخ رفته روزی
چند در پناه دولت سلطان بدیع الزمان میرزا بسر برده در آن ولایت نیز ازوی حرکات ناملایم صدور یافته روی بقندز آورده در ظل رعایت امیر خسروشاه میبود تا زمانی که از عالم انتقال نمود
مولانا مسیح الدین حبیب الله برادرزاده مولانا عز الدین حسین طبیب بود که در زمان میرزا ابوالقاسم و میرزا ابوسعید از اطبای زمان در میدان حذاقت گوی مسابقت میربود و مولانا
حبیب الله نیز در معالجه مرض و ازاله علل بر ایامن نفس مسیحا ظاهر میگردانید و از ابتدای ایام سلطنت خاقان منصور تا وقت وفات در ملازمت آنحضرت روزگار میگذرانید و جهت
حصول تقرب بدرگاه خلافت پناه وفور اسباب مکنت و جاه بطبیب نفس در تشره منکفیه بسر بالین فقرا و مساکین تشریف میبرد و از روی طوع و رغبت بی تکلف در معالجه
محتاجان شرایط اهتمام بجای می آورد و در شهور سنه خمس و تسعمایه نبضش از قانون اعتدال انحراف جسته بمرض اسهال کبدی مبتلا شد و بجوار رحمت الهی پیوست مولانا حسن شاه شاعر +
طبع شیرین کلام و از حیثیت قوت بدیهه سر خیل افاضل شعرای ایام بود همواره اشعار ظرافت آمیز و ابیات مزاح انگیز بر لوح بیان مینگاشت و در هیچ مجلسی از مجالس دقیقه از دقایق +
بذله گی و نکته پروری نامرعی نمیگذاشت و بی شایبه تکلف در آن شیوه بی مثل زمان خود بود چنانچه در آن باب این بیت نظم فرموده در شعر و در هزل و در فضل و در ادب +
نی در عجم یکی چو منست و نه در عرب و مولانا حسن شاه در اوایل ایام جوانی در ملازمت میرزا سلطان محمد میرزا بایسنقر بسر برده بتحصیل لطف طبع و حسن تقریر رنگ مسلمانی از +

از مرآت ضمیر آن شهریار کشورگیر مستتر بود و در آن اثنا روزی سخن بذکر ملوک رسید و مولانا حسن شاه هر یک از سلاطین ماضیه را بوصفی موصوف میگردانید میرزا سلطان محمد در مجلس
از وی پرسید که من چه عیب دارم جناب مولوی جواب داد که غیر از کاهلی هیچ تقصیر در ذات شمائل ایشان نمی‌بینم پادشاه گفت که کسالت از کجا دانستی گفت از آنجا که تیولی گفت که
ده هزار دینار بمولانا حسن شاه بدهید و نمی‌گوئی میرزا سلطان محمد از این سخن در خنده افتاده پنجهزار دینار بمولانا حسن شاه داد و بعد از شهادت میرزا سلطان محمد در دار السلطنت هرات متوطن
گشت و همواره با سلاطین و حکام طریق خوش‌ادا مسلوک داشته بفراغت اوقات میگذرانید و چون سلطنت ممالک خراسان بخاقان منصور انتقال یافت پرتو انوار عاطفت امیر نظام
الدین علیشیر بر وجنات احوالش تافت و جناب مولوی پیوسته بتقرب حضرت سلطانی ملازمت میکرد و بتقریبات جهت تشحیذ خاطر عاطرش ابیات در سلک نظم در می‌آورد و از جمله
آنکه نوبتی داروغه هرات بموجب فرمان خجسته صفات شمه کبود را که ضعیفه سیاه روزکار بدکرداری بود از شهر اخراج کرده خواجه مظهر عودی بخدمت امیر علیشیر شتافته منزل او را که
دیوانی شده بود طلب نمود و ملتمس مبذول افتاد و همان زمان مولانا حسن شاه بمجلس درآمده همان التماس کرده و مقرب حضرت سلطانی جواب داد که آن خانه تعلق بخواجه مظهر
گرفت مولانا حسن شاه فی الحال این رباعی بر زبان آورد   در شهر اگر مظهر عودی هست   بر خود در فسق کس نیارد در بست   هر قحبه که از شهر برونش کردند   این قحبه زنی بجایش بنشست
و دیگر آنکه بعد از فوت امیر سلطان حسین ارهنگی بجهت ترویح روح او ترتیب آشی عظیم اشارت فرمود فرمان بر آن آغاز سرانجام اسباب و مصالح طعام کرده هر روز مولانا حسن شاه در
دولتخانه آنجناب می‌آمد و خبر میگرفت که آش بکجا رسید اتفاقا روزی که آش میکشیدند او را مهمی روی نمود وقتی بملازمت امیر علیشیر آمد که آش باتمام رسیده بود لاجرم متاسف
گشته این رباعی بر زبان او گذشت   دیر آمدم و ز غصه و غم خوردن   دانم بیقین که جان نخواهم بردن   یک آش دیگر برای من فکر کنید   کز غصه این آش بخواهم مردن   وفات
مولانا حسن شاه در شهور سنه خمس و تسعمایه روی نمود و مدت عمرش زیاده از صد بود   امیر حاج بشرف سیادت و صفت زهد و عبادت اتصاف داشت و همواره در منقبت
شاه ولایت رضی الله عنه قصاید غرا بر لوح بیان می‌نگاشت تخلصش در غزل و قصیده الهی بود و قصه لیلی و مجنون را بنظم آورده و این بیت را افتتاح نموده   ای عشق تو راه جان
طفیلی   مجنون تو صد هزار لیلی   مولانا کمال الدین حسین الواعظ در علم نجوم و انشا بی مثل زمان خود بود و در سایر علوم نیز با امثال و اقران برابری مینمود و با آواز خوش و صوت
دلکش بامر وعظ و نصیحت می‌پرداخت و بعبارات لایقه معانی آیات بینات کلام الهی و غوامض اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم را مبین میساخت صباح
روز جمعه در دار السلطنت سلطانی که در سر چهارسوق بلده هرات واقع است بوعظ مشغولی میکرد و بعد از ادای نماز جمعه در مسجد جامع علیشیر نیز در لوازم آنکار شرایط اهتمام بجای
می‌آورد و روز سه‌شنبه در مدرسه سلطانی وعظ میگفت و چهارشنبه در سر مزار پیر محمد خواجه ابو الولید احمد میرفت و نیز در آخر اوقات حیات چندگاه در حظیره سلطان احمد میرزا بآن امر
میپرداخت چون بمقتضای اجل موعود رسید فی سنه عشر و تسعمایه مهر سکوت بر لب زده عالم آخرت را منزل ساخت مصنفات مولانا کمال الدین حسین بسیار است و آثار خلاصه عبارات
و ابکار بیشمار از آنجمله جواهر التفسیر و مواهب علیه و روضة الشهدا و انوار سهیلی و مخزن الانشا و اخلاق محسنی و اختیارات که مسمی بلوایح القمر است و میان مردم مشهور است و تفسیر
قرآن از اشعار فصاحت شعار اوست این مطلع در مجالس النفایس مسطور است   سبز خطا ز مشک تر غالیه بر سمن مزن   سنبل تاب داده را بر گل نسترن مزن   و در این تاریخ یعنی شهور سنه تسع
و عشرین و تسعمایه که این اجزا ترتیب می‌یابد فرزند ارجمند مولانا کمال الدین حسین مولانا فخر الدین علی قایم مقام والد بزرگوار مولانای خویش بوده صباح جمعه در جامع مسجد
هرات که منبع صنوف فیوضات است بنصیحت و ارشاد فرق عباد می‌پردازد و الحق در آن امر بلیغ و جهد احسن صوتی رایت تفوق بر اماثل افاضل می‌افرازد و از سایر اقسام فضایل بهره
تمام دارد و همواره نقش تتبع سنن سنیه حضرت مصطفویه بر لوح خاطر عاطر می‌نگارند و از منظومات مولانا فخر الدین علی حکایت محمود و ایاز است که بر وزن لیلی و مجنون در سلک تحریر کشیده
و در میان مردم مشهور است و بسیاری از معانی دقیقه در آن رساله مندرج و مذکور است   مولانا عبد الجلیل   در سلک دانشمندان متعین انتظام داشت و چندگاه در دار السیادت
سلطانی بتعلیم و نشر نقش افاده بر صحیفه خاطر طلبه میگماشت وفاتش در سنه احدی عشر و تسعمایه اتفاق افتاد جهت ضبط تاریخ مذکور کلک سخن گذار امیر سلطان ابراهیم امینی بتحریر این قطعه
زبان گشاد   افسوس از آن سپهر دانش   کش بود جواهر شیوه انفاق   زان عبد جلیل گشت نامش   کاراسته شد بحسن اخلاق   تاریخ وفات او خرد گفت   علامه بیمثال آفاق
مولانا نظام الدین عبد الحق   از اکثر متعینان دار السلطنت هرات بمزید فقاهت و دیانت ممتاز و مستثنی بود و چندگاهی بمنصب قضا سر افراز گشته بتفصیل قضایای شرعیه
قیام مینمود   مولانا سیفی   در زمان خاقان منصور از بخارا که وطن مالوف و مسکن معهود او بود بهرات آمده بتحصیل علوم نمود و در ظل تربیت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر آرام یافته احیانا ملازمت
آستان سلطنت آشیان نیز اقدام مینمود و بعد از چند سال بمقتضای حب الوطن من الایمان روی بما وراء النهر آورده بشرف ملازمت شاهزاده بایسنقر میرزا مشرف گشته دو سه سال در خدمت آنحضرت بسر
برده و چون بایسنقر میرزا از جام انتقام خسروشاه شربت شهادت چشیده مولانا سیفی در آنجا ساکن گشت تا آن زمان که دست قضا سجل حیاتش در نوشت و آنجناب را باشعار دلفریب در
خواص بسیار است و از آنجمله این دو بیت بخاطر بود ثبت افتاد   ای ترا چون دل عشاق پریشان کاکل   قامت فتنه و سر فتنه دوران کاکل   هیچ دودیست که بر گرد سر شمع بود
حلقه حلقه بسر آن مه تابان کاکل   و ایضا مولانا سیفی در باب ارباب صناعت دیوانی علیحده اختراع نموده و در آن منظومات امثال و معانی بدیع درج فرموده و از جمله ابیات این مطلع
بغایت مشهور است   تا بنقد جان بت خباز من نان میدهد   عاشق بیچاره نان میگوید و جان میدهد   مولانا ریاضی   از مشاهیر شعرای خراسان بود و بنظم فتوحات و حالات منصور
اشتغال مینمود و چندگاه قضای ولایت زاوه و محولات که منشا مولد اوست تعلق بوی میداشت و بواسطه کلانتران آن ولایت از آن امر معاف شده همگی همت بر نظام اشعار گذاشت
و این مطلع از منظومات اوست   گر نگشته آب خضر اگر دامان من بودی   هنوزم دست در دامن جانان من بودی   شیخ صوفی علی   در سلک اعاظم مریدان شیخ زین الدین

نحوی تمام انتظام داشت و از ایام صبی تا نهایت اوقات شیب همواره همت عالی نهمت بر ادای وظایف طاعات و عبادات میگماشت و جمعی کثیر از درویشان در خانقاه آنجناب ساکن بودند و اوقات شریف را مستغرق ذکر الهی گردانیده از باطنش اقتباس انوار سعادت مینمودند و شیخ صوفی علی در اواخر زمان خاقان منصور داعی حق را لبیک اجابت گفته درگذشت و در حظیره که خواجه جلال الدین عطا الله در سر خیابان ساخته است مدفون گشت **خواجه منصور بنگلجی** مدت مدید در ملازمت آستان سلطنت آشیان خاقان منصور بسر برده حسب الحکم برسیدن مهم داد خواهان مشغولی میکرد و از نظم اشعار وقوف تمام داشت و همواره غزلهای دلفریب بر لوح بیان مینگاشت این مطلع از جملهٔ ابیات اوست پرده لاله تهی دیدم و غنچه چون یاد دل من که مرا رفته دل از پرده برون **مولانا نظام الدین استرابادی** سرآمد قصیده گویان زمان خود بود و گاهی بطلب علم نیز مشغولی مینمود و این مطلع از منظومات اوست بباغ دل و در این بستان سرای عالم فانی نهال آرزو منشان که بار آرد پشیمانی **مولانا محمد بدخشی** بجلادت گفتار و بلاغت اشعار اتصاف داشت و همواره همت بر نظم معما و تالیف قواعد آن فن میگماشت مدت سی سال در ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اوقات گذرانید و رساله در علم معما برقم کلک فصاحت انتما گذرانیده و از جمله معمیات آنجناب این معما باسم نسیم بر خاطر بود مرقوم گشت تر انجا که بر لبهای خندان حبابی شد بطرف آب حیوان **مولانا نور الدین محمد زیارتگاهی** از جانب پدر نبیره مولانا جلال الدین قاینی بود و از طرف مادر دختر زاده مولانا شرف الدین عبد القهار و در ایام جوانی در مدرسه اخلاصیه تحصیل نموده بتکمیل علوم موفق گشت و در مدرسه شریفه سلطانی بمنصب تدریس رسیده اما بسبب عدم التفات امیر نظام الدین علیشیر بعد از چند ماه از آن امر معزول گردید بنا بر آن در سنه خمس و تسعمایه از بلده فاخره بقبة الاسلام بلخ رفت و منظور نظر عواطف سلطان بدیع الزمان میرزا گردید التماس نمود که منصب رسالت دیوان و صدارت بدو مفوض کرده و بدیع الزمان میرزا این ملتمس را بعز اجابت اقتران داده بسبب دخل در آن مهم جناب مولوی را اثر ثقل تمام داد کار بجائی رسید که از بلخ سفر کرده بقندهار رفت و تتمه اوقات حیات را در ملازمت اولاد امیر ذوالنون ارغون بپایان رسانید و فاتش در شهور سنه ثلث عشر و تسع مایه وقوع یافت و هم آنجا مدفون گشت **مولانا معین الدین محمد سبزواری** عمده مترسلان زمان خود بود و بنظم اشعار نیز مشغولی مینمود و از حسن خط تعلیق بهره تمام داشت و اکثر اوقات همت بر تعلیم قواعد آن میگماشت از جمله مؤلفاتش تاریخ بلده هرات و رسایل مشتمل بر منشآت مناشیر و مکتوبات که در میان مردم مشهور است و از اشعارش این مطلع بر السنه و افواه مذکور نه سرو راست که می‌بینی بچشم هر پری پیکر که از غوغای عشقش میکند خاک سیه برسر **مولانا حاجی محمد نقاش** ذوفنون زمان خود بود و پیوسته بقلم اندیشه امور غریبه و صور عجیبه بر صحایف روزگار تحریر مینمود و در فن تصویر و تذهیب مهارت تمام داشت و چند گاه همت بر ساختن چینی فغفوری گماشت بعد از تجربه بسیار و ارتکاب مشقت بیشمار جسم ظروف و اوانی که میساخت با چینی فغفوری بغایت شبیه گشت اما رنگ و صفایش چنانکه باید نبود و از جمله مخترعات مولانا حاجی صندوق ساعتی است که در کتابخانه امیر علیشیر ترتیب نموده و در آن صندوق صورتی نقشه کرده بود که چوبی در دست داشت و چون یک ساعت از روز میگذشت آن پیکر چوب یک نوبت بر نقاره که در پیش او بود میزد و بعد از گذشتن ساعت دوم دو نوبت آن حرکت میکرد و علی هذا القیاس و خدمت مولوی مدتی کتابدار امیر علیشیر بود و آخر الامر از آن جناب رنجیده در شهور سنه اربع و تسعمایه که میرزا بدیع الزمان به محاصره بلده هرات اشتغال داشت بگریخت و بشاهزاده پیوست و بهمان منصب منصوب گشت و در اوایل زمان استیلای ابو الفتح محمد خان شیبانی درگذشت **خواجه میرک نقاش** در علم تصویر و تذهیب نظیر نداشت و در فن کتابت نویسی علم بی‌بدلی برافراشت اکثر کتابهای عمارت دار السلطنت هرات بخط او بود و فاتش در زمان استیلای محمد خان شیبانی بر ولایت خراسان بوقوع پیوست **مولانا بنائی** ولد استاد محمد خان معمار بود و در نظم اشعار مهارت تمام ظاهر مینمود و از علم تصوف و موسیقی وقوف کامل داشت و در اواسط ایام خاقان منصور از امیر نظام الدین علیشیر رنجیده بعراق رفت و مدت مدید بملازمت سلطان یعقوب میرزا بسر برد آخر الامر بمقتضای حدیث حب الوطن بخراسان باز آمده چند گاه دیگر در بلده هرات متوطن بود کرة بعد اخری از امیر صافی ضمیر غبار نقار بر خاطرش نشسته بسمرقند شتافت و در آن ولایت پرتو التفات سلطان علی میرزا بر وجنات احوالش تافت و چون آن ملک بتسخیر محمد خان شیبانی در آمد ملازم گشته در سلک خاص بارگاه سلطنت ملازمت میکرد و در تحریر وقایع خانی شرایط اهتمام بجای می‌آورد و بعد از کشته شدن آن پادشاه عالیجاه با اولادش پیوسته در وقتی که نجم ثانی بفرمان مهر سپهر کشورستانی حضرت پادشاه دین پناهی لشکر بماوراء النهر کشیده قرشی را گرفته در آن بلده قتل عام بوقوع انجامید و تیغ خونریز غازیان بنای حیات ملا بنائی را بانهدام رسانید دیوان اشعارش در بلاد ماوراء النهر مشهور است و اشعار ابدارش بر السنه و افواه طبقات انام مذکور و مولانا بنائی شیر علی نام داشت و در اواخر ایام حیات دیوان خواجه حافظ را تتبع نموده و در آن غزلیات بلاغت آیات حالی تخلص فرمود **شیخ الاسلام مولانا سیف الدین محمد** علامه عرصه عالم و علامه علمای بنی آدم بود بغایت دین داری موصوف و بنهایت دیانت و پرهیزکاری معروف در علم تفسیر و حدیث و فقه بی‌شبیه و بدیل و در سایر فنون عقلی و نقلی از اکثر علمای زمان افضل بود اصحاب درس و فنون مشمول مرحمت شاملش بودند و ارباب زهد و تقوی از باطن فیاض او اقتباس انوار سعادت مینمودند و آنجناب بعد از فوت والد ماجد خود مولانا قطب الدین یحیی ابن مولانا محمد بن مولانا سعد الملة والدین مسعود التفتازانی بامر شیخ الاسلامی دخل کرده قریب سی سال در خطه خراسان لوازم تقویت شریعت بجای آورده در ماه رمضان سنه ست عشر و تسعمایه بواسطه سعایت اصحاب غرض فرمان نواب کامیاب شاهی بمؤاخذه و مصادره آن جناب صدور یافت و هم در آن ایام بنا بر تقدیر پادشاه قدیر کشته گشته بعالم آخرت شتافت مدرسه که نزدیک مسجد جامع بلده هرات است و بنواحی درب خلفیان وقعست از آثار جناب شیخ الاسلامیست و بعضی از رسایل و حواشی آنجناب که در اصناف علوم تالیف یافته در میان طلبه مشهور است و سخنان از رسایل او بر الواح خاطر مسطور **میر مرتضی** در علم حکمت و ریاضی بی‌شبیه و نظیر بود و در سایر

و در سایر علوم بر بسیاری از دانشمندان زمان تفوق میجست و صایم الدهر روزگار میگذرانید و همواره وظایف طاعات و عبادات مودی میگردانید و در زمان خاقان منصور در خانقاه اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال داشت و در ایام دولت محمد خان شیبانی در مدرسه شریفه سلطانی رایت افادت برافراشت و کرت ثانی که باهیچه علم زرنگار نواب کامیاب شاهی پرتو وصول بر ولایت خراسان انداخت میر مرتاض بسبب تعصب در مذهب سنن از هرات بطرف قندهار شتافت و هم در آن ولایت وفات یافت **مولانا عماد الدین عبد العزیز** المشتهر بمولانا زاده عالم متبحر بود و در علم حدیث و فقه حنفی و شافعی اظهار مهارت مینمود و در زمان خاقان منصور بنام امیر نظام الدین علیشیر مشکوات را شرح نوشت اما پیش از آنکه شهرت یابد دست زمانه ورق آن دولت را در نوشت و سالها در مدرسه خاقان سعید شاهرخ میرزا و مدرسه سلطانی و خانقاه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشت و در همان سال که میر مرتاض از هرات بقندهار شتافت مولانا نیز راه بلاد هند پیش گرفت و دیگر خبری از وی نیامد **مولانا فصیح الدین صاحب** از حدت ذهن و جودت طبع و مکارم اخلاق و محاسن آداب سرآمد فضلای استراباد بود و در فن شطرنج خواه صغیر و خواه کبیر چه حاضرانه و چه غایبانه مهارت تمام ظاهر میکرد و در نظم قصاید و معمیات نهایت بلاغت بجای می آورد و اکثر اوقات شریف را بخدمت آستان معدلت آشیان خاقان منصور میپرداخت و داروغه کتابخانه همایون شد و در سلک ندیمان رایت تفوق برافراخت از جمله نوادر اشعار مولانا صاحب قصیده ایست که در مرتبه مقرب بحضرت سلطان در سلک نظم کشیده و حروف آخر مصارع او تاریخ وفات میشود و چنانچه در معانی اشعار اصلا خللی واقع نیست مولانا صاحب در سنه سبع عشر و تسعمائه در ولایت استراباد فوت نمود و از معمیاتش این رباعی باسم حبیب بر خواطر بود داشت افتاد آن ترک پری پیکر خورشید لقا تا شد بی تاراج دلم عشوه نما بنگر دل ویران مرا کان عیار در دانه نهفته بازش آورد بجا **مولانا محمد** طالب علمی بود خوش طبع و در فن معما از امثال و اقران ممتاز و مستثنی مینمود سالها در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بمنصب صدارت اشتغال داشت و چون از سعادت خدمت آنحضرت محروم ماند بدرگاه عالم پناه حضرت پادشاه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه رفته رایت تقرب برافراشت و در شهور سنه ثمان عشر و تسعمائه که میان عبد الله خان و آن پادشاه عالیشان در کول ملک محاربه بوقوع انجامید مولانا محمد در معرکه شربت شهادت چشید و از نتایج طبع آنجناب رساله ایست در فن معما در غایت دقت و لطافت و از منظومات مولانا محمد این معما باسم یحیی در آن رساله مندرج است چو روی تو حجاب تو دیدم برون شد از دلم محبت همه اشیا بغیر وجه حسن **امیر کمال الدین حسین** در سلک فضلای سادات خراسان منتظم بود و در عنفوان جوانی از زاوه بهرات آمده بتحصیل علوم مشغول گشت و در آن اثنا منزل شریف کپک میرزا افتاده شاهزاده او را مصاحب خود ساخته ابواب احسان بر روی روزگارش گشاد و اما در وقتی که کپک میرزا عزیمت حج فرمود امیر حسین با وی موافقت ننمود و بعد از رفتن شاهزاده از توقف پشیمان شده از عقبش شتافت لیکن بحسب تقدیر ملک قدیر در آن سفر بمکه دیگر بخدمتش نتوانست رسید و چون حج الاسلام گذارده مراجعت کرد در تبریز بسعادت ملازمت یعقوب میرزا اختصاص یافت چند وقت در آن مملکت اوقات گذرانیده بوطن مالوف آمد و بخدمت امیر کبیر پیوسته ملحوظ بعین الطاف شد از غرایب واقعات که امیر حسین را اتفاق افتاد یکی آنکه در آن اوان که در ملازمت امیر علیشیر بود آنجناب او را برسالت سلطان یعقوب میرزا نامزد فرموده مقرر کرد که کلیات مولانا عبد الرحمن جامی با دیگر کتب نفیسه از کتابخانه خاصه ستانده جهت قاضی عیسی و بعضی دیگر از نواب آن درگاه برد در وقتی که سید بسیادت پناه آن کتب را از مولانا عبد الکریم کتابدار میستاند خدمت مولوی سهو کرده فتوحات کبیر را که در ضخامت و حجم و جلد بکلیات مذکور مشابهت داشت بوی داد و میر حسین آن کتاب را احتیاط ننموده در میان بار و تبرکات مضبوط ساخت و چون بملازمت سلطان یعقوب رسید و پیشکش گذرانید پادشاه عالیجاه از کمال مکارم اخلاق او را پرسید و گفت که در این سفر بواسطه بعد مسافت ملول شده باشید میر حسین جواب داد که بنده را در راه مصاحبی بود که ملالت در پیرامن خاطر نمیگذشت سلطان یعقوب میرزا از حقیقت این سخن استفسار نمود جناب سیادت مآبی فرمود که کلیات حضرت مولوی که مقرب حضرت سلطانی جهت ملازمان قاضی فرستاده اند همراه داشتم و هرگاه اندک ملالتی دست میداد نظر بر آن کتاب افادت مآب می انداختم پادشاه فرمود کلیات را بیاورید تا مشاهده نمایم و امیر حسین کس فرستاده آن مجلد را بمجلس آوردند چون باز کردند معلوم شد که فتوحات بوده نه کلیات مولوی جامی لاجرم جناب سیادت مآب از این امر منفعل گشت و از آن سبب دیگر منظور نظر التفات امیر علیشیر نشد و در اواخر اوقات جناب خاقان منصور ببلخ شتافته سلطان بدیع الزمان میرزا استحکام آستانه علیه او را نصب کرده در سنه ثمان و تسعمائه آن منصب را بامر صدارت مبدل ساخته و در سنه تسع و عشر مائه که بدیع الزمان میرزا در هرات بود امیر حسین از صدارت استعفا نموده بابیورد رفته و یکدو سه سال بفراغت گذرانیده بود که در سنه اربع عشر و تسعمائه محمد خان شیبانی او را برسم رسالت متوجه درگاه عالم پناه نواب کامیاب امیر شاهی روان گردانید و امیر حسین بسعادت ملازمت آستان شرف گشته مشمول انعام و احسان شده مراجعت نمود و در وطن مالوف و مسکن معهود ولایت ابیورد رحل اقامت انداخت و در سنه عشرین و تسعمائه عالم آخرت را منزل ساخت از جمله معمیات او این باسم شاهزمان در خاطر بود داشت افتاد شاه تازی که طرح عدل افکند نام خود در مکین دولت کند **خواجه ناصر الدین** باصناف سیر سنیه و شیم رضیه و لطف طبع و صفای ذهن و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در تحصیل فضایل و تکمیل اسباب بزرگی و سعادت از سایر اکابر خراسان ممتاز و مستثنی مینمود و آنجناب در سلک اولاد عظام موید مهنه که قلم شکسته رقم در ذیل وقایع ایام دولت سلطان سعید بذکر مناقب آن رطب اللسان گشت انتظام داشت و نسبت بسایر مشایخ خاندان عالیشان سلطان ابو سعید ابو الخیر قدس سره داشت و بواسطه وفور علم و فضیلت رایت تفوق می افراشت و چون آنجناب را زمان حلول اجل مقدر نزدیک رسید از دغدغه بر طبع جهات و تکلمات خواجه را مواخذه و معذب کرد و در آن اثنا اعراض نفسانی بر آن منبع کمالات غلبه کرده متوجه عالم فانی گردید از اشعار بلاغت آثارش این مطلع بر خاطر بود نوشته شد نماند صبر و طاقت آتش غم چون برافروزد از آن شعله چو شبنم دمی صبا برخیزد

مولانا سلطان علی مشهدی بوجاهت صورت و محاسن سیرت موصوف بود و در خط نسخ تعلیق بمقدار مهارت حاصل کرده که خطوط استادان متقدمین و متاخرین را
منسوخ ساخت و در زمان خاقان منصور پیوسته باشارت آنحضرت و التماس امیر نظام الدین علیشیر بکتابت نسخ شریفه میپرداخت و گاهی بنظم اشعار تیز زبان میگشاد و از آنجمله
این مطلع ثبت افتاد ۞ گل در بهار از آن رخ گلگون نمونه ایست ۞ چون اشک من که از دل پرخون نمونه ایست ۞ آن جناب در سنه تسع و تسعمایه در مشهد مقدسه درگذشت و هم در آن
بقعه شریفه مدفون گشت امیر صدر الدین یونس الحسینی ولد امیر رضی الدین عبد الاول بن امیر معین الدین مرتضی بن امیر صدر الدین یونس بود و که شمه از علو شان او در
خاتمه بکسوة اللسان و در اثنای ذکر اکابر زمان خاقان سعید ثبت نموده بود و امیر صدر الدین یونس با وجود شرف نسب بوفور فضل و کمال حسب نیز اتصاف داشت و سالها در مدرسه
غیاثیه بتعلیم و دانش نقش افادت بر صحایف خاطر مینگاشت و در زمان استیلای محمد خان شیبانی بر دیار خراسان منصب صدارت و احتساب متعلق بآن سیادت مآب گشت
یکدو سال در غایت امانت و دیانت بلوازم آن امر پرداخته بالاخره بطیب نفس از سر آن منصب درگذشت بعد از آن بموجب استدعای قنبر میرزا که حاکم بلخ بود بدانجانب
توجه نمود و قنبر میرزا منصب شیخ الاسلامی مملکت را بوی رجوع فرمود و امیر صدر الدین یونس از آن زمان تا وقتی که حکومت قبة الاسلام بلخ بحضرت ایالت منقبت دیو سلطان
انتقال گرفت بکمال اعتبار و اختیار در آن دیار روزگار میگذرانید آنگاه بعضی از اهل شرارت نزد آنحضرت زبان سعایت و غیبت گشادند و خون بیگناه آن سید عزیز را با یک پسرش
ابو الائمه نام بباد فنا دادند اکنون دو پسر دیگر آنجناب میر ابو الصفا و سید ابو البقا در بلده فاخره تشریف دارند و بکمال صلاح و تقوی همگی همت بر تحصیل علوم و اکتساب فنون
معقول و مفهوم میگمارند امیر صدر الدین ابراهیم مشهدی عمده صلحای زمان و قدوه سادات فضیلت نشان بود و در زمان خاقان منصور سالهای موفور در
مدرسه شریفه سلطانیه و مدرسه بدیعه و خانقاه اخلاصیه بامر درس و افاده قیام مینمود و در شهور سنه تسع عشر و تسعمایه رایت عزیمت بصوب آخرت برافراشت و دو پسر
نجیب سیرت از او بیادگار گذاشت امیر محمد امین و امیر محمد حسین این دو جوان فضیلت نشان بصفت صلاح و تقوی و انصاف اتصاف دارند و همواره همت بر افاده و استفاده میگمارند
امیر محمد امین در مدرسه اخلاصیه بلوازم تدریس اشتغال میفرماید و امیر محمد حسین در مدرسه جلالیه بافاده قیام مینماید و برادر میرزا ابراهیم میر عبد الجلیل نیز در سلک
طلبه تحصیل منتظم بود مولانا فصیح الدین محمد النظامی بجمال حالش بعلو نسب و تبحر در علوم معقول و منقول آراسته بود و در فن ریاضی و حکمیات سرآمد افاضل دوران مینمود
طبع سلیمش مدرک مخفیات مؤلفات علمای متقدمین و ذهن مستقیمش مظهر مرموزات مصنفات فضلای متاخرین و مقرب حضرت سلطانی اکثر متداولات را در شاگردی
مولانا فصیح الدین مطالعه نمود و آنجناب را باخوند تعبیر کرده شرایط تعظیم و تکریمش بجای می‌آورد و مدتی تدریس مدرسه اخلاصیه و مدرسه غیاثیه و بدیعه گاهی معا و احیانا
بعضی تعلق باخوند میداشت و آنجناب در شهور سنه [illegible] بواسطه بعضی اسباب که تحریر آن لایق سیاق کتاب نیست سلوک طریق مسافرت اختیار کرده از هرات رایت عزیمت بجانب
بلخ برافراشت چند سال در آن ولایت در مصاحبت امیر صدر الدین یونس که دامادش بود بسر برده و در اواخر سنه تسع عشر و تسعمایه روی بعالم آخرت آورد و از نتایج طبع
بلاغت آیین مولانا فصیح حاشیه هدایه حکمت و حاشیه تذکره شرح اربعین نووی و شرح نامه القایل و حاشیه مختصر و مطول و غیرها سابقا در میان فضلا مشهور بود که
طلبه را از مطالعه آن رسایل فایده تمام روی مینمود امیر برهان الدین عطاء الله در عنفوان ایام جوانی از بلده [illegible] مشهد که منشأ مولدش بود بدار السلطنه هرات
و آغاز تحصیل علوم نمود و باندک زمانی تحصیل اکثر فنون کرده قصب السبق از امثال و اقران در ربود و در علم عروض و صنایع و بدایع شعری مهارت کامل حاصل داشت و سالها
در مدرسه رفیعه اخلاصیه همت بر تدریس میگماشت از تصانیف شریفش رساله قافیه و رساله صنایع و بدایع شعری در میان فضلا مشهور است و از منظومات فصاحت آیاتش
این قطعه در صنایع بصنعت تسمیط مذکور ۞ بحمد الله که شد حاصل جهان را رونق کامل ۞ ز فر افشای شامل ز عدل خسرو عادل ۞ شه غازی که در هیجا چه شد پیدا هزبر آسا ۞ شوند از بیم او اعدا
چو روبه غایب و بیدل ۞ سپهر سلطنت سلطان حسین آن صفدر میدان ۞ که نام رستم دستان ز دستانش شده باطل ۞ امیر عطاء الله که او را در اواخر اوقات حیات دیده ظاهر
از رؤیت اشیا عاطل گشت از بلده فاخره هرات بمشهد مقدسه رفته در اواسط شوال سنه [illegible] درگذشت شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی نبیره مولانا جلال الدین ابو یزید بود و
بصفای خاطر و تزکیه نفس نفیس از سایر مشایخ زمان ممتاز و مستثنی بود و جود و سخاوت آنجناب نهایت نداشت و همواره در غایت خوشخوئی و تازه روئی همت بر ضیافت صادر و وارد
میگماشت خاقان منصور نسبت بآنجناب در طریق ارادت و اعتقاد سلوک مینمود و هر سال یکدو نوبت به پوران رفته درباره وی شرایط انعام و احسان بجای آوردی و در ایام محمد خان شیبانی
مدتی بسبب مواخذه و مصادره بوده خاتمه دیگر در دار السلطنه هرات نتوانست بود و در اواخر حیات بعد از [illegible] آنجا ساکن گشت و در شهور سنه احدی و عشرین و تسعمایه
شمعی از [illegible] درگذشت سید نظام الدین سلطان علی موسوی باظهار زهد و تقوی و ارشاد بر فرق برایا بغایت مشهور بود و پیوسته جهت سوانح مهمات مردم
استخاره کرده واقعات تقریر مینمود بنا بر آن بخواب بین مشهور گشت و در زمان خاقان منصور بواسطه وفور التفات آنحضرت پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت
و پسرش سید فضل بصفت فضل و وقوف در نظم اشعار ترکی و فارسی اتصاف داشت و در ملازمت خاقان منصور اوقات گذرانید چند گاه همت بر پرسش [illegible] گماشت
وفات سید سلطانعلی در شهور سنه احدی و عشرین و تسعمایه دست داد و انتقال سید فضل بعد از یک چند گاه اتفاق افتاد و امیر سلطان ابراهیم امینی در تاریخ فوت سلطان
علی فرماید ۞ سید سلطانعلی عالی نسب ۞ آنکه میگفتش خرد ز اهل یقین ۞ میر را چون خواب بینی شیوه بود ۞ سال فوتش و ست میر خواب بین ۞ خواجه آصفی ولد خواجه
نعمت الله قهستانی بود که چندگاه بوزارت سلطانعلی قیام مینمود و آنجناب بصفای ذهن سلیم و ذکای طبع مستقیم از سایر شعراء روزگار و فضلاء ممتاز و بمزید امتیاز داشت و گاهی

و گاهی در سایهٔ تربیت امیر نظام الدین علیشیر بسر برد و احیاناً همت بر ملازمت بدیع الزمان میرزا میگماشت دیوان غزلیات آنجناب مشهور است و این مطلع در آن کتاب
مسطور که بسی خود را در آب دیده چون ماهی وطن دیدم که تا قلاب زلفش را بکام خویشتن دیدم و وفات خواجه آصفی در شانزدهم شعبان سنه ثلث و عشرین و تسعمائه
اتفاق افتاد و جهه ضبط ماه و سال مذکور بلبل طبع میرزا سلطان ابراهیم این ترنم آغاز نهاد چون آصفی بختم خرد را مردم در ابر اجل گشت نهان چون انجم پرسید دل
از من که چه آمد تاریخ گفتم ز برات آمده روز دوم شیخ فصیح الدین محمد ارشد اولاد شیخ زین الدین خوافی بود و مدت مدید در سر مزار جد خویش بر سجادهٔ تقوی نشسته به
ضیافت صادر و وارد قیام مینمود و در سنه ثلث و عشرین و تسعمائه که سن شریفش قریب به نود بود درگذشت بعد از مراسم تکفین و تجهیز هم در آن مزار مدفون گشت میر
نظام الدین عبد القادر در سلک اجلهٔ سادات و علماء و اعاظم و افاضل و نقباء انتظام داشت و در زمان خاقان منصور سالها در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه
نقش افاده بر حاشیهٔ ضمیر طلبه میگماشت منصب جلیل القدر نقابت و امر قضای مملکت خراسان مدتی متعلق بآن جناب بود و در تکفل این مهام بطریق امانت و دیانت سلوک
مینمود و وفاتش در شهور سنه خمس و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد و قلم خجسته رقم در بیان این واقعه بدین رباعی زبان بگشاد عالی نسبی که بود در دین فاخر در علم یگانه در فضیلت
نادر شد سوی ریاض خلد و آمد تاریخ افسوس جناب میر عبد القادر مولانا عبد الحی هاتفی خواهرزادهٔ مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی بود و در نظم
مثنوی از سایر شعرای زمان در میدان امتحان گوی تفوق میربود و اکثر کتب خجستهٔ شیخ نظامی را مانند لیلی و مجنون و خسرو و شیرین و هفت پیکر تتبع کرد و در برابر اسکندرنامه
تیموری بنظم آورد و بافتتاح نظم فتوحات نواب کامیاب شاهی نیز نموده اما توفیق اتمام نیافت و در محرم سنه سبع و عشرین و تسعمائه بعالم آخرت شتافت مولانا
حبیب الله معروف بفصاحت بیان و به طلاقت لسان متصف است در تاریخ وفات آنجناب گوید از باغ دهر هاتفی خوش کلام رفت سوی ریاض خلد بصد
عیش و صد طرب جان او در روضهٔ پاک رسول گفت روحی فداک ای شه بطحی لقب رفت از جهان کسی که بود لطف شعر او آشوب ترک و شور عجم و فتنهٔ
عرب تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت از شاعر شهان و شه شاعران طلب امیر رضی الدین مبارک پدر بزرگوارش امیر نور الدین محمد امین بن امیر نظام
الدین عبد الاول امیر معین الدین بن عبد الرزاق مورخ سمرقندی بود و امیر رضی الدین جوانی بود بکمال فضل و انسانیت و نهایت تقوی و صلاحیت و طبع لطیفش
مدرک اسرار علوم و ذهن شریفش حاوی فنون محسوس و مفهوم در عنفوان شباب از تحصیل فضایل فارغ گشت و در مدرسهٔ شریفهٔ غیاثیه و مدرسهٔ بدیعیه مدرس شد
پایهٔ قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت چون چهل و سه مرحلهٔ زندگانی طی نمود در شب سه شنبه یازدهم ذی الحجهٔ سنه سبع و عشرین و تسعمائه از عالم فنا بدار بقا
رحلت فرمود و پدر عالی گوهرش امیر نور الدین محمد امین که سن شریفش از هفتاد متجاوز بود از مشاهدهٔ این واقعهٔ جانسوز و حادثهٔ محنت اندوز افغان و زاری
و گریه و نالهٔ اشکباری باوج فلک زنگاری رسانید و یعقوب مثال در مفارقت آن عزیز فضل و کمال در گوشهٔ بیت الاحزان ملال نشسته زبان حال و قال بمضمون
مقال و اسفا علی یوسف گویا گردانید و بعد از چند گاه آن سیادت پناه در مفارقت آن فرزند ارجمند در غایت غم و اندوه اوقات گذرانید و مریض گشته در اوایل ربیع
الآخر تسع و عشرین و تسعمائه رایت عزیمت بجوار مغفرت حضرت عزت افراشت این قطعه که نوشته میشود بحساب جمل شعری است بر تاریخ وفات میر رضی الدین عبد
الاول سید فاضل رضی الدین که بود زبدهٔ اولاد مجاد بتول رفت از دار فنا سوی بهشت شد مقیم کوی ارباب وصول بهر سال انتقالش عقل گفت انتقال
زبدهٔ آل رسول و این رباعی مخبر است از ماه و سال ارتحال امیر نور الدین محمد امین از حکم قضای حضرت سبحانی چون میر محمد امین شد فانی از سال و مه واقعه پرسید
کسی گفتم که اوایل ربیع الثانی قاضی اختیار الدین حسین ولد قاضی غیاث الدین تربتی بود و بوفور فضایل و کمالات از سایر قضات ممتاز و مستثنی بود
و در اوقات جوانی از ولایت محولات بدار السلطنت هرات آمده بتحصیل علوم دینی پرداخت و در اندک زمانی ترقی بسیار کرده در نوشتن فتاوی و تحریر صکوک و
سجلات رایت آئین نهاد همت ساخت و در فن انشا و شعر و معما نیز صاحب وقوف گشت و در اواخر زمان خاقان منصور بمنصب قضا سرافراز شده پایهٔ قدر و منزلتش
از امثال و اقران درگذشت و بواسطهٔ کمال فراست و کیاست در رعایت لوازم امانت و دیانت از تمامی فضلای دار السلطنت هرات اختیار و اعتبار بیشتر یافت
پرتو التفات عنایت حضرت خاقانی کما یجب و ینبغی بر وجنات احوالش تافت و قاضی اختیار الدین در وقت استیلای ابو الفتح محمد خان شیبانی بآن امر منصوب بود و بعد
از کشته شدن آن پادشاه عالیجاه از ممر اضطرار نه اختیار بوطن اصلی شتافته بزراعت اشتغال نمود و در اوایل سنه ثمان و عشرین و تسعمائه بمرض سوء القنیه در قصبهٔ تربت
درگذشت و در مقبرهٔ آبا و اجداد خود مدفون گشت از نتایج اقلام فصاحت ارقام قاضی اقتباسات و مختار الاختیار در میان فضلای روزگار مشهور است و در تاریخ
منبری که از سنگ مرمر امیر علیشیر در مسجد جامع هرات ساخته این قطعه بر لوح خاطر مسطور است از جهت بزرگی شد منبری مکمل کز غایت ترفع بر عرش سر کشید
تاریخ آن همایون منبر ز عقل جستم منبر ز سنگ مرمر هرگز کسی ندیده شیخ نور الدین محمد ولد ماجد آنجناب شیخ قطب الدین در سلک نبایر قطب سپهر ولایت
شیخ زین الدین خوافی منتظم بود و بمزید تقوی و پرهیزکاری از سایر ابنای زمان ممتاز و مستثنی بود و شیخ نور الدین محمد از غایت حدت طبع و قوت ذهن در اوایل ایام شباب
از تحصیل علوم عقلی و نقلی فراغت یافت و آغاز درس و افاده کرده پرتو ضمیر انور دانش پذیرش بر صفحات احوال طلبهٔ علم تافت و گوش هوش تلامذه از نتایج بحر خاطر
فضایل مآثرش بلآلی نکات دقیقه و جواهر انیقه گرانبار گشت و پایهٔ قدر و منزلتش در طریق سلوک زهد و تجرد و فنون از امثال و اقران درگذشت آنجناب مدتی

مدید در زمان خجسته نشان خاقان منصور و شیبانی خان در بقاع بلدهٔ هرات بمنصب تدریس منصوب بود و در زمان دولت شاهی بنا بر بعضی امور که تحریر آن لایق سیاق تاریخ نیست زبان حقایق بیان از تقریر آن بسته ابواب سفر بر روی روزگار هدایت آثار گشود و در اوایل سنهٔ اثنی و عشرین و تسعمایه بصوب ولایت گرمسیر و قندهار شتافت و بشرف ملازمت حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه دریافته فروغ مکرمت آنحضرت بر وجنات حالش تافت بعد از چند گاه که در سایهٔ عاطفت آن پادشاه والاجاه اوقات گذرانید در جمادی الآخر سنهٔ ثمان و تسع مایه داعی حق را لبیک اجابت گفته در کابل بجانب دار عدن خرامید و حالا برادر رشیدش زبدة الفضلای فی الخواقین شیخ زین الدین که از اقسام علوم بهره‌مند است و از جبههٔ لطف طبع و حسن خلق و لطایف گفتار و محاسن کردار بی شبیه و مانند در آن آستان معدلت آشیان بسر میبرد و منظور نظر التفات خسروانه بوده شرایط ملازمت بجای می‌آورد و در سر انجام مهام فرق انام غایت سعی و اهتمام مبذول میفرموده در انجاح ملتمسات خاص و عام لوازم جهد و طاقت بر ساخته تخم محبت در فضای خاطر همگنان میکارد و عطیهٔ کف با نوالش چون پرتو آفتاب شامل حال شیخ و شاب گنجینهٔ دل فیض آثارش مخزن دقایق مؤلفات اولوالالباب چو هست از وی خدا و خلق خوشنود ظلال دولتش بادا ممدود شیخ ابوالواحد خال این دو برادر صاحب کمال و مهر فضل و عرفان سرآمد اصحاب وجد و حال و انتخاب ولد جلیل الدین که مضمون عنایت وجیها فی الدنیا والآخرة ومن المقربین بر ذات خجسته صفاتش صادق میآید و مدتها در دار السلطنت هرات بر سجادهٔ زهد و تقوی متمکن بود و هرگز قدم از جادهٔ سنن سنیهٔ نبویه بیرون ننهاد و شیخ ابوالواحد بغایت طبع شریف داشت انبساط از دوست چو تر خود کشتی از سینه ام بگذار یکبار تا مراد اوده که تا مردانه در راهست دهم جان را و انتخاب نیز حالا در سدهٔ سدره انتهای حضرت پادشاهی متوطن است و لوازم دولتخواهی بجای می‌آورد و از مواید کثیر الفواید نواب آن درگاه خلایق پناه بهره‌ور است مولانا شمس الدین بردعی در زمان خاقان منصور از وطن اصلی بهرات آمده آغاز تحصیل علوم نموده در اندک زمانی بدرجهٔ کمال ترقی فرموده در مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری بمنصب تدریس منصوب شد و در شهور سنهٔ ست عشر و تسعمایه از خراسان متوجه آذربایجان گشت و چنان مسموع میشود که حالا در شیروان متوطن بوده و بافاده قیام مینماید مولانا اسمعیل تبریزی در علم و کمال از اقران مولانا شمس الدین بردعی است و او نیز در سنهٔ مذکوره از هرات بجانب آذربایجان رفت مولانا حاجی محمد تبریزی در سلک علمای محقق و فضلای مدقق انتظام داشت و در سنهٔ مذکوره از دار السلطنت هرات بما وراء النهر رفته منظور نظر عبدالله خان شده بمنصب صدارت سرافراز گشت و بعد از چند گاه دست از تکفل شغل باز داشت و حالا هم در آن بلده ساکن است و بدرس و افاده اشتغال مینماید مولانا عصام الدین ابراهیم ولد مولانا عرب شاه اسفراینی است و نبیرهٔ دختری مولانا عصام الدین داود خوافی که صدر حضرت سلطان محمود میرزا بود و مولانا عصام الدین ابراهیم بجودت طبع پاک و حدت ذهن دراک و تکمیل علوم محسوس و معقول و مهارت در فنون مفهوم و منقول سرآمد علمای عالی شان است و ملاذ فضلای فطنت نشان زبان حقایق بیانش مفتاح ابواب معانی و کلام بلاغت انجامش مبین دقایق صحف آسمانی و انتخاب در زمان خاقان منصور بکسب کمالات اشتغال نموده و باین مرتبهٔ بلند ترقی فرموده در مدرسهٔ شریفهٔ شاهرخ میرزا مدرس گشته ابواب افاده بر روی روزگار بسیار از طلبه میگشود و در ایام دولت شاهی در اوانی که امیر خان در خراسان حاکم بود در مدرسهٔ عالیهٔ سلطانیه مدرس گشت ما بعد از اندک زمانی بعضی از وقایع حادث شده قضا اوراق منصب او را در نوشت و جناب مولوی در ماه رجب سنهٔ ست و عشرین و تسعمایه از دار السلطنت هرات ببخارا شتافت و حالا در آن بلده از نوال احسان عبدالله خان محظوظ بوده سر تفاخر می‌افرازد و طلبهٔ علم را فواید خاطر افادت آثارش باحسن وجهی مستفید میسازد مولانا قاسم علی از جملهٔ اجلهٔ علما بکرم ذاتی و سخاوت جبلی امتیاز تمام دارد و از مبادی ایام صبی و اوایل اوان نشو و نما همواره همت بر اکتساب علوم محسوس و مفهوم میگمارد و از صنعت زرکوبی و زرکشی نیز بغایت صاحب وقوف است و بصفت زهد و ورع و رشاد و صلاح و سداد موصوف و معروف بگذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ مقدسهٔ خیر الانام علیه الصلوة والسلام فایض گشته از کمال سلامت نفس بقلم اندیشه غیر نقش خیرخواهی حرفی بر لوح خاطر ننوشته و آنجناب در زمانی که امیر خان موصلو در بلدهٔ هرات بحکومت مشغول بود بنا بر آن بر مسند عالی سلطنت انتما ملک سلطان محمود از وطن مألوف سفر کرده بجانب سیستان توجه نمود تا غایت در آن ولایت ساکن و در کمال اعزاز و اکرام بر مسند افاده و تدریس متمکن امیر جمال الدین عطاءالله سلمه الله سدهٔ سنیه‌اش ذکر ملاذ طوایف اکابر و اشراف انام و عتبهٔ علیه‌اش مجمع اعاظم اولاد امجاد خیر الانام و لوح ضمیر مهر تنویرش مطرح اشعهٔ انوار اسرار کتب آلهی و صحیفهٔ خاطر عالی مآثرش مهبط لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی گنجینهٔ سینه‌اش بجواهر جواهر علوم مشحون و عقود کمالات در مخزن باطن خجسته بیامنش مخزون مهر شمایل نبوی از مشارق جمال فرخنده مآلش طالع و اشعهٔ آثار فضایل مرتضوی از مطالع خصایص علم و کمالش ساطع فضایل بهای عالم آرایش کشاف اسرار معالم تنزیل و طبع مشکل‌گشایش حلال معضلات مواقف تأویل زبانش مظهر اسرار تحقیق ضمیرش مظهر انوار تدقیق جمال دین فرزین از اهتمامش علوم شرع واضح از کلامش ز توضیح بیانش گشته روشن بر اهل علم هر مشکل ز هر فن و آنحضرت مانند عم بزرگوار خویش امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر آفاق گشته و در سایر اقسام علوم دینی و اصناف فنون یقینیه از معاصران در گذشته چند سال در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه و گنبدی که حالا مقبرهٔ خاقان منصور است و در خانقاه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشته و هر هفته یک نوبت در مسجد دار السلطنهٔ هرات بقلم ازلی نقش ارشاد و نصیحت بر الواح خاطر عاطر اعاظم و اشراف و اکابر می‌نگاشت اما بنا بر حسب حالات

حالات گوشه نشینی با مثال این امور التفات نمی نماید و تمامی اوقات خجسته ساعات مستغرق طاعات و عبادات ساخته بادخار مثوبات اخروی مشغولی میفرماید
سلاطین اسلام و حکام انام باقدام ارادت و اعتقاد ملازمت آنحضرت را بر ذمه همت واجب میدانند و در ترفیه حال و فراغ بال خدام عالی مقام طریقه اشفاق مبذول
میدارند بلکه میتوانند از مولفات فصاحت صفات حضرت نقابت منزلت روضة الاحباب فی سیر النبی والآل والاصحاب در اقطار آفاق اشتهار تمام دارد و بی شایبه
و شبهه عقل و ادراک نظیران کتاب افادت مآب را در آئینه خیال امر محال میشمارد و ولد ارشد آنحضرت امیر نسیم الدین محمد که بمیرک شاه مشهور شده در تکمیل علوم
و فنون سیما علم حدیث یگانه زمانه و در مقبره منوره مذکوره بنابر تعیین واقف قایم مقام پدر بزرگوار خویش بوده بلوازم درس و افاده مشغولی مینماید و زمره
از طلبه ملازمت آن درس نموده از نتایج طبع نقاد آنجناب مستفید و بهره مند میگردند و خواجه عبدالرحمن ولد ماجد قاضی کلان که سالهای فراوان در بلده
هراة بنابر فرمان خاقان منصور بفیصل قضایای شرعیه می پرداخت و قاضی نافذ الحکم بوده مهمات فرق انام را بحسب فتوی علمای اسلام بسرانجام مقرون میساخت
و جناب خواجه عبدالرحمن نیز در ایام دولت محمد خان شیبانی دو سه سال بمنصب قضا منسوب شده قایم مقام پدر بزرگوار خود در مدرسه گوهرشاد آغا بدرس و افاده
نیز قیام مینمود و فی الواقع خواجه عبدالرحمن از اقسام علوم و انواع فضایل بهره مند است اما بواسطه کمال علم و تواضع و عدم سعادت بخت و طالع درین ایام در کمال پریشانی و
بی سامانی اوقات میگذراند مولانا صدر الدین محمد در سلک اعاظم علمای زمان و اکابر فضلای دوران انتظام دارد و بصفت تقوی و پرهیزکاری موصوف
بوده همواره همت بر افاده علوم مینگمارد و در علوم شرعیه سیما فقه بغایت ماهرست و در سایر فنون عقلی و نقلی سرآمد دانشمندان شده مآثر تحصیل آنجناب را در درس
مولانا کمال الدین شیخ حسین و مولانا زاده و مولانا عثمان و مولانا کمال الدین مسعود شیروانی و حضرت مخدومی شیخ الاسلامی اتفاق افتاده و درین اوقات در
مدرسه غیاثیه و مدرسه اسلامیه ابواب درس و افاده برگشاده و مولانا صدر الدین محمد را برادریست بغایت دانش مولانا زین الدین محمود نام و در ایام دولت
شاهی بواسطه بعضی از صروریات جلای وطن اختیار کرده از دار السلطنت هرات قدم در طریق مهاجرت نهاده روی بولایت فره و سیستان و قندهار آورد و
حالا در قندهار بشمول عنایت حکام بوده بفراغت اوقات میگذراند و طلبه را از نتایج طبع نقاد خویش مستفید ساخته مراسم افاده بظهور میرساند و مولانا
شمس الدین محمد صفی بمتانت طبع و لطافت ذهن و تحقیق مسایل علوم و تدقیق در مباحث محسوس امثال زمان خود است و در کمال زهد و تقوی گذرانیده از
شرایط امانت و دین داری دقیقه نامرعی نمیگذارد و تدریس یک صفه از مدرسه شریفه سلطانیه متعلق آنجناب است حالا اکثر طلبه دار السلطنت هرات آن درس تردد
نموده از نتایج افکار افادت آثارش محظوظ و بهره ور میگردند عارف صاحب کمال شیخ جلال بواسطه هدایت ازلی در صغر سن از روش والد ماجد خواجه محمد بن
عبدالملک که در سلک اعاظم اهل قلم انتظام داشت اجتناب نموده همت بر سلوک طریق اهل تحقیق گماشت و دست ارادت بجناب هدایت منقبت مولانا شمس الدین محمد رحمی
روح الله روحه داده بقدم اخلاص و طبع طریقه مرضیه نقشبندیه قدس الله سره پیش گرفت و باندک زمانی ترقی بسیار کرده فضای باطن فرخنده سماتش از انوار
فیوضات الهی صفت اضائت پذیرفت آنگاه حضرت کرامت پناه شیخ عماد الدین ابیوردی که در آنزمان در سایه سپهر لاجوردی مثل او سالکی نبود بدار السلطنه
هرات تشریف آورده بجاذبه شیخ جلال را بجانب خود کشیده با ابیورد برد و شیخ مدت هفت سال در صحبت آنحضرت گذرانیده بعد از آن بوطن مالوف مراجعت فرمود
و حالا در بلده فاخره هرات در مسجد جامع هر هفته یک نوبت بوعظ و نصیحت خلایق مشغولی مینماید و بسخنان موثر در ونشانه بسیاری از تشنه لبان بادیه معصیت را آب
حیات هدایت میرساند مولانا علاء الدین ابیوردی از جمله مریدان مولانا علاء الدین است که در سلک طریقه مرضیه نقشبندیه بی مثل زمان خود بود از وی
کرامات و خوارق عادات ظهور میرسید و مولانا علی از مدت مدید در بلده فاخره هرات باصناف ریاضات و ادای وظایف عبادات اوقات شریف مصروف
میدارد و همواره نقش هدایت و ارشاد بر الواح خاطر فرق عباد مینگارد خواجه ضیاء الدین مریم پدر عالی گهرش خواجه علاء الدین برادر بزرگترش خواجه
افضل الدین محمد کرمانی بود و سالها بوزارت بعضی از حکام قیام مینمود و خواجه مریم از جانب مادر برادر سلطان ابراهیم است بلطف طبع و حدت ذهن ناظم
مناظم فضیلت و خورده بینی و در علم سیاق مهارت تمام دارد و همواره همت بر سر انجام عظام مهام دیوانی میگمارد و بهزل و مزاح بغایت مشعوف است
و به مکارم اخلاق و محاسن اشفاق معروف اشعار آبدار آنجناب بسلاست الفاظ و دقت معانی مشهورست و این بیت که در نعت رسول صلی الله علیه وسلم گفته بر السنه
و افواه مشهور و مذکور
هاله نحت الحنکش ماه را مطلع خود کرده سحر گاه را

مولانا کمال الدین حسین شاه کامی در ایام شباب و اوان جوانی به تحصیل
فضایل نفسانی موفق گشته پایه قدر و منزلتش در نظم اشعار و معما از فضلای سخن آرا درگذشت امیر نظام الدین علی شیر را نسبت بآن جناب التفات بسیار بود و همواره
ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش میگشود و حالا مولانا شاه حسین در قصبه او به توطن دارد و از ممر زراعت وجه معاش میگذراند این مطلع از جمله منظومات
اوست
سوی بستان رفتم و کوی تو ام آمد بیاد روی گل دیدم گل روی تو ام آمد بیاد

و نیز معما باسم شاهی از نتایج طبع بلاغت سمات اوست
رند و از ما نشاندی بجای صنم عاقبت از شیوها بر جای هم

مولانا جمال الدین محمد الهی از جانب پدر نبیره مولانا جمال الدین محمد قاینی است و از جانب مادر در سلک احفاد
شیخ زین الدین خوافی انتظام دارد و آن جناب در اوایل حال ملازمت شاه غریب میرزا میکرد و از خوان مایده انعام و احسانش بهره ور میگشت و بسببی از اسباب که تحریر آن

لاتق سیاق کتابت بیت شاهزاده او را از خدمت معاف داشته جناب مولوی چند گاه در اطراف بلاد هند و هندوستان سرگردان و بی سر و سامان اوقات میگذرانید و چون آن مملکت در حوزه تسخیر نواب کامیاب عتبه دولت علیه شاهی در آمد مولانا الهی بهرات شتافته ساکن شد اما کسی بحالش نپرداخت بنابر آن در شهور سنه عشرین و تسعمایه قصیده شهرآشوب در مذمت تمامی حکام و امرا و سادات و علما و اشراف و اعیان هرات در نظم کشیده و آن ابیات بعرض امیرخان که در آن زمان والی خراسان بود رسید و بحکم او قطع دست و زبان مولانا کردند و از غرایب آنکه با وجود وقوع آن حال جناب مولوی حالا هم بزبان فصیح تکلم مینماید و بدستور سابق بنظم نظم اشعار هجو و هزل میپردازد از ابیات قصیده مذکوره مطلع او در خاطر بود ثبت افتاد   عرصه شهر هری فوق سپهر خضر است   بر در او شمسه خورشید گلمیخ ز خشت

حافظ ولی ولد مولانا نور الدین محمد نوری است که بلطف طبع و حسن خلق اتصاف داشت و چند سال بمنصب صدارت و استادی ابوتراب میرزا منسوب بود حافظ علی بحدت ذهن و جودت طبع موصوف است و اکثر خطوط را خوب مینویسد و در علم عروض و صنایع اشعار مهارت تمام دارد و چنانچه قصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی را سه چهار نوبت تتبع کرده و چند صنعت بر صنایع آن قصیده افزوده مطلع یکی از آن قصاید اینست   حریم حرمت کو تو جنت الابرار   شمیم نکهت مو تو راحت احرار   و در صنعت مقلوب مستوی که مشکل ترین صنایع است این مطلع در سلک نظم کشیده   داد ما را درد و درد آرام داد   دارم آرامی و این را مراد   و در صنعت مقطوع و موصول بدو حرف و سه حرف و چهار حرف این رباعی در صفحه بیان نگاشته که   ای در دل زار من زده رویت آذر   خالت بر جنت بر گل تر نافه تر   خطت بلب شکر شکن شکسته ختن   چشمت عبهر شمیم گیسو عنبر

مولانا حسن علی در سلک فضلای فصیح زبان و بلغای ملیح بیان انتظام دارد و اکثر مقدمات علوم را مطالعه نموده اشعار بلطافت اشعار و کمال سلاست و سلامت نظم فرموده و از آنجمله این رباعیست که بجهت سیر آتش برگ گفته   تا آتش عشقت بدل افروخته ام   چون شمع همه سوختن آموخته ام   ای آنکه بدل چو سنگ آتش داری   میکن حذر از دود دل سوخته ام

مولانا شهاب الدین احمد الحقیری بلطف طبع و صفای ذهن و مهارت در فن شعر و معما معروف بود و اکثر متداولات را باستحقاق مطالعه نموده و در تبیین و توضیح قواعد معما رساله در غایت بلاغت نظم فرموده و نسخه شریفه مثنویات که بنظر انور پادشاه بحری مقوی دین مبین میرحجازی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازی رسید رباعی که نوشته میشود و در سلک نظم کشیده نگاشته قلم عنایت رقم گردانیده بجهت آن جناب ارسال نمود   نامت نه همین رفته بملک عرب است   نامه تو بر دل مجروح طرب است   هر کس بدر آرد ز معما نامی   نام تو بر آورد معما عجب است

مولانا شهاب الدین در نظم قصیده و غزل نیز مهارت کامل حاصل دارد و در این اوقات همواره در مدح و ثنای حضرت مملکت پناهی ظل الهی اشعار غرا بر لوح بیان مینگارد و این غزل از آنجمله است   ما را غم تو مرهم جان حزین بس است   درد تو مونس دل اندوهگین بس است   گر با تو ام نماند کمال وفا چه باک   شد قتل من بتیغ جفایت یقین بس است   گر بر فلک بسود سر از جاه حشمتم   روی نیاز پیش تو ام بر زمین بس است   گو در رهم مباش ز آسودگی نشان   داغ غلامی تو مرا بر جبین بس است   در سلک بندگان کمین و سگان خویش   ره داده مرا شرف من همین بس است   ما را چه حاجت آنکه نشینیم با حبیب   همسایه سگان درش همنشین بس است   ز آشوب روزگار حقیری پناه تو   ظل ظلیل خواجه دنیا و دین بس است   و نیز این معما باسم ملک از معمیات آنجناب است   از هجر تو هست ای برخ مطلع نور   صد داغ بجان عاشقان رنجور   بنما رخ خوب خویش تا کی باشد   زان زلف کلاله داغدار آن مهجور

مولانا بدر الدین هلالی زبده شاعران زمان خود و عمده بلغای دوران است قصاید و غزلیات و مثنویات را در کمال سلاست نظم مینماید و بتواتر استماع مثل بر مطالعه اکثر متداولات نیز یافته و بجودت طبع و حدت ذهن در میان فرق انام اشتهار یافته از نتایج افکار او شاه و درویش و لیلی و مجنون و دیوان قصاید و غزلیات مشهور است و این مطلع که نوشته میشود بر السنه و افواه مذکور   آنکه میپرسی ز من آن ماه را منزل کجاست   منزل او در دلست اما ندانم دل کجاست   و این رباعی نیز از جمله منظومات ملیح انجناب است   آنی که تمامت رنگ ریخته اند   ذات و جود ترا ز رنگ بیخته اند   با شیره جانها نمک آمیخته اند   تا مثل تو صورتی بر انگیخته اند

مولانا زلالی بفصاحت بیان و طلاقت لسان و حدت فهم و لطافت طبع موصوفست و در میان شعراء زمان بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف پیوسته از ضمیر صافی زلال اشعار بلطافت آثار ترشح میسازد و بنظم قصیده و غزل دلفریب می پردازد از جمله قصیده او چند بیت در دل و خاطر بود ثبت افتاد   خورد بسی پیچ و تاب از مطلع رای من   تا بدر آمد ز چاه یوسف گل پیرهن   کرد زلیخای ملک مسیح پیرهن صبر چاک   راز دلش گشت فاش سر بمهر سخن   داد نزال سپهر طرفه ترنجی ز مهر   طرفه که شد هر ترنج بر سر او تیغ زن   و این مطلع غزل نیز از منظومات اوست   نخواهی کرد باور خار سینه چاکم   مگر روزی که گیرد دامنت خار سر خاکم

مولانا مجنون ولد مولانا کمال الدین محمود رفیقی است که بحسن خط و لطف طبع اتصاف دارد و مولانا مجنون بغایت درویش وش و فانی مشرب است و اشعار ملیحش تهمت دعوی را اتفاق میافتد و این مطلع غزل از آنجمله است که   فروغ مهر سپهر از انگشتری تست   تو ی زمین ذخایر زر نگین تست

استاد کمال الدین بهزاد مظهر بدایع صورست و مظهر نوادر هنر قلم مانی رقمش ناسخ آثار مصوران عالم و لسان معجز نشانش ماحی تصویرات هنروران بنی آدم موی قلمش از استادی جان داده بصورت جمادی و جناب استادی بهمین تربیت و حسن رعایت امیر نظام الدین علی شیر باین مرتبه ترقی نمود و حضرت خاقان منصور را نیز با آنجناب التفات و عنایت بسیار بود و حالا نیز آن نادرالعصر صافی اعتقاد منظور نظر مرحمت سلاطین ایام است و مشمول عاطفت بی نهایت حکام اسلام بی شبهه همیشه چنین خواهد بود

مولانا سلطان محمد ابن مولانا نور الله استاد نسخ تعلیق از خوش نویسان زمان است و بحسن کردار و لطف گفتار زبده اعیان دوران مولانا سلطان محمد خندان

خندان با وجود حسن خط بلطف طبع موصوفست و بصحبت اهل عیش و طرب مشغول و حالا در بلده هرات توطن دارد و گاهی همت بر نوشتن نسخ شریف میگمارد توفیق رفیق حال او
باد پوشیده نماند که در زمان خاقان منصور از طبقهٔ فضلا و اهل هنر و طایفهٔ شعرا و مردم دانشور در بلدهٔ فاخرهٔ هرات و سایر ولایات جمعی کثیر متوطن بودند و در سایهٔ
تربیت و رعایت آنحضرت بفراغت میغنودند و ذکر مجموع ایشان موجب تطویل است و اجتناب از اطناب شیوهٔ ستودهٔ اولو الالباب لاجرم خامهٔ سخن گذار عنان عزیمت بصوب
ذکر شمهٔ از حالات اولاد امجاد آن پادشاه عدالت نهاد انعطاف میدهد و کیفیت استقلال لوای دولت محمد خان شیبانی در ولایت خراسان بر طبق عرض میرساند کار بسیار است
مارا در قلم گشته لیکن قوت تحریر کم از لطاف الهی بسر خانهٔ توفیق باد منزلم تا دهم این داستان را ختام رو نهم سوی دگر حسب الزام گفتار در خطبه خواندن
بنام نامی و اسم سامی میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین میرزا بشرکت بر مرآت ضمیر منیر انور عقلای دانشور حقیقت این سخن منظور خواهد بود که سبب
اطلاق لفظ ظل الله بر پادشاه آنست که هرچه در کارخانهٔ الوهیت صفت وقوع پذیرد نمونهٔ آن در کارخانهٔ سلطنت صورت وجود گیرد و همچنانکه ذات بی مانند
حضرت خداوند جل جلاله از سمت مشارکت منزه و مبراست میباید که ذیل حشمت پادشاهی نیز از عیب مشابهت پاکیزه و معرا باشد تا سایهٔ وجود سبحانی تواند بود و کما ینبغی به
مصالح امور جهانبانی قیام تواند نمود سلطان یکی بس چه خدای جهان یکیست واگر بخلاف این معنی دو کس یا بیشتر در یک شهر و یک کشور دعوی شهریاری و رعیت
پروری خواهند که شریک باشند هر آینه بر طبق آیهٔ کریمه و لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا علی اسرع الحال فتنه و عناد باطراف بلاد تابد غوغا بود دو پادشاه اندر ولایتی
کلمهٔ خجسته لا تصلح سیفان فی غمد واحد موید این معنی است و کیفیت شرکت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بعد از فوت خاقان منصور شاهد همین معنی شرح این واقعه
آنکه چون شاهزادگان عالی منزلت و امرای با حشمت و ارکان دولت از تعزیت خاقان منصور باز پرداختند بمشورت آنکه بدیع الزمان میرزا را استیلای منصب سلطنت
سپارند و مظفر حسین میرزا را در آن امر با آنحضرت شریک گردانند مجمعها ساختند بعضی از عقلای که بمزید فراست و کیاست از امثال و اقران امتیاز داشتند بقلم
لطف و تقریر بر لوح خاطر سخندانان نگاشتند که بهتر آنست که سلطان بدیع الزمان که کلان فرزند اولاد امجاد خاقان منصور است و جبلی جبلتش بر تمهید اساس مکرمت
و جهانبانی منظور است مستقلا پادشاه باشد و نسبت بمظفر حسین میرزا طریق شفقت را مسلوک داشته یکی از ممالک خراسان را بوی مسلم دارد و تا سایر شاهزادگان که
در اطراف ولایات بحکومت اشتغال دارند بقدم اطاعت پیش آمده خیال استقلال پیرامون خاطر نگذرانند زمرهٔ از مردم کوته نظر این رای را ناپسندیده و جانب نقیض
گرفته گفتند چنان مینماید که هر دو برادر بموافقت یکدیگر در امر سلطنت شریک گردند و در خطبه و سکه اسم مظفر حسین میرزا نیز داخل باشد تا بین الجانبین بسعایت اهل خباثت
صورت مخالفت روی ننماید و بیگانگان را در مملکت مجال مخالفت نماند آری باتفاق جهان میتوان گرفت و در این باب قیل و قال بسیار که بتطویل انجامید و مهد علیا
خدیجه بیگم آغا والدهٔ مظفر حسین میرزا بود و اختیار و اعتبار تمام داشت و امیر شجاع الدین برندق برلاس خصوصا میرزا الغ بیک اصلا باین معنی راضی نشدند
که بدیع الزمان میرزا استقلالا متصدی امر پادشاهی باشد و چون در آنوقت اکثر لشکر تابع مهد علیای مشار الیها و امرای برلاس بودند جانب شرکت ترجیح یافته
روز جمعه در اواخر ذی الحجة الحرام سنه احدی عشر و تسعمایه در دار السلطنت هرات خطبه بنام هر دو شاهزاده خوانده شد و نیز در یک سکه اسامی ایشان را نقش کرده
وجوه سکه جات بآن مزین گشت و بلوکات و محترفات آن بلدهٔ فاخره بدین نهج تقسیم شد نصفی تعلق بسرکار بدیع الزمان میرزا گرفت و نصفی بدیوان مظفر حسین میرزا صفت
خصوصیت پذیرفت و سایر ولایت که در تحت تصرف داشتند بدین منوال قسمت یافت و ضبط نصفی از موقوفات ممالک محروسه در عهدهٔ بدیع الزمان شده
و نصف دیگر در تصرف مظفر حسین میرزا آمد و منصب داروغگی دار السلطنت هرات از قبل سلطان بدیع الزمان میرزا به میرزا نظام الدین شیخعلی طغایی تعلق گرفت
و امیر یوسف علی کوکلتاش از جانب مظفر حسین میرزا با وی مشارکت جست و محمد الکو به نیابت امیر شیر علی و محمود به اشارت امیر یوسف بامر شحنگی منصوب گشتند و
امیر نظام الدین درویش بیگ ترکمان که در سلک امرای بدیع الزمان میرزا انتظام داشت کوتوال قلعه اختیار الدین شد و زمام حصار بر تو بفرمان مظفر حسین میرزا
در قبضهٔ درایت امیر زین الدین علی قرار یافت و برین قیاس جمعی از امرا و وزرای خاقان مغفرت انتما ملازم سلطان بدیع الزمان میرزا گشتند و بعضی بخدمت ابو المنصور مظفر
حسین میرزا شتافتند و طایفهٔ هر دو پادشاه را ملازمت نمودند و فواید حاجی قهستانی و خواجه نصیر الملک ناصر الدین نوئی در دیوانی میرزا بدیع الزمان گشتند
و منصب اشراف ایشان بخواجه معز الدین حسین و خواجه کمال الدین حسین مفوض گشت و صدارت بدیع الزمان میرزا بقاعدهٔ مستمره بمولانا غیاث الدین جمشید تعلق
گرفت و شغل پروانه و رسالت بسید غیاث الدین محمد عریضی صفت اختصاص پذیرفت و مقرر شد که آنجناب بحضور خواجه عطاء الله قسم اطلع علیه بر فرامین مطالعه
توقیع کشد و در مهم وزارت مظفر حسین میرزا خواجه قطب الدین یحیی و درویش احمد فایض دخل کردند و جهت اشراف خواجه قوام الدین یحیی و درویش احمد فایض
دخل کردند و جهت اشراف دیگری خواجه قوام الدین شاه محمد مخصوص شد و منصب صدارت آن سرکار بامیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی و مولانا نظام الدین
شاه محمد مقرر گشت و چند ماه باین ترتیب و آئین آن دو پادشاه سعادت قرین در دار السلطنت هرات بتدارک رعیت و سپاهی قیام نمودند و بموافقت و مرافقت
یکدیگر مهام سلطنت را فیصل داده ابواب عدل و احسان بر روی خلایق گشودند اما چون خبر بسامع شاهزادگان دیگر رسید بر زبان آوردند که چون سلطان
بدیع الزمان بجمیع جهات بر ما رتبهٔ تقدم دارد بایستی باستقلال متصدی منصب پادشاهی گشت و ما را بغیر از سلوک طاعت و دولتخواهی چاره نبود آنکه

اما چون مظفر حسین میرزا در این امر با آن حضرت شریک بوده و همراه شد متابعتش را ضرور دیده و هر یک دم از استقلال زده در مملکتی که متصرف بودند
خطبه بنام خود خواندند لاجرم در اندک زمانی قواعد قصر حکومت اولاد خاقان منصور متزلزل شد و مفاتیح سلطنت بلاد خراسان بقبضهٔ اقتدار بیگانگان در آمد چنانچه
عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **گفتار در سعایت نمودن امرای برلاس بمؤاخذهٔ امیر محمد ولی بیک و محبوس شدن امیر مذکور و از حبس**
فرار نموده بعتبه بوسی کپک میرزا رفتن خاقان منصور فردوس مکانی امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را بوفور لطف و عنایت نواخته و به کمال مرحمت سرافراز
ساخته هم در دیوان تواچی مهر داده بود و هم حکومت و داروغگی هرات علاوهٔ آن دو منصب ارجمند گردانید و ملتمسان آستان خلافت نشان بموجب فرمان واجب
الاذعان واجب الاذعان و احکام همایون او را روز افزون میشناختند و در اواخر اوقات حیات خاقان خجسته صفات چند سال زمام اختیار ملک و مال من حیث الاستقلال در قبضهٔ
اقتدار آنجناب بود درگاه خاقان عالی پناه بجز وی کسی را نبود اختیار بنا بر علی هذا آتش رشک و حسد که لازمهٔ ذات اکثر ارباب جاه و جلادت است در کانون
درون سایر ارکان دولت خصوصاً امراء برلاس اشتعال داشت و همگی همت متوجه آن بود که بصرصر سعایت نهال کامرانی بلکه شجرهٔ زندگانی او را پژمرده
و سطوت ساز ند و اختیار و اعتبار او را بخاک نمات و ادبار انباشته زمام سرانجام مهام ملک و مال در قبضهٔ اقتدار در آورند اما در زمان خلافت خاقان فردوس
مکانی اصلا تیر تدبیر ایشان بهدف مراد نرسید و در اوایل ایام جهانبانی سلطان بدیع الزمان میرزا از غایت عصبیت زبان بعیبتش کشادند و در آن نوبت سخن
ایشان مؤثر افتاد و سبب قوت در تاثیر این تدبیر آنکه در آن اوان که ارکان دولت خاقان منصور و امرای شاهزادگان در باب امر پادشاهی مشورت مینمودند امیر مبارز الدین
محمد بکرات نوبت گفته بود که مناسب آنست که سلطان بدیع الزمان میرزا باستقلال قایم مقام پدر بزرگوار خود گردد و مظفر حسین میرزا تابع باشد تا دیگر پادشاه زادگان تقلید آن
حضرت کرده بقدم متابعت پیش آیند و خیال خلاف ننمایند و بواسطهٔ این سخن مزاج مظفر حسین میرزا نسبت بدو متغیر گشته بود و سعایت امرای برلاس بعلت
شده شاهزاده باتفاق امرای مشار الیه و سایر مردم میرزا که کینهٔ امیر محمد در سینه داشتند بعرض سلطان بدیع الزمان میرزا رسانیدند محمد ولی بیک از روی آرزوی خدمت
مینماید و خاطر بر آن قرار داده که گریخته نزد کپک میرزا رود بدیع الزمان میرزا هر چند نمیخواست که کسی متعرض امیر محمد شود اما بملاحظهٔ برادر رضاعی برلاس که در آن امر
همداستان شده هم در آن هفته بگرفتن او فرمان داد و در باغ جهان آرا در مجلس کبار امیر مشار الیه مؤاخذه گشته آنروز در یکی از خانهای کوشک محبوس شد و چون
معمار آن تقدیر مهر منیر را از قصر سپهر مستدیر در پنهان خانهٔ مغرب رسانیدند فوجی از معتمدان میرزا بدیع الزمان محمد ولی بیک را از کوشک باغ جهان آرای بقلعهٔ اختیار الدین
بردند و بامیر درویش بیک سپردند و هم در آن روز امراء کوتوالیان هر دو سرکار نواب جناب امارت مآب را مؤاخذه و مصادره کرده بتحقیق جهات و متعلق
شدند و آنچه بحصول پیوست بین الجانبین تقسیم یافت و گرفتن امیر محمد ولی بیک اول خطائی بود که بعد از فوت خاقان شاه زادگان را روی نمود زیرا که آنجناب از
از حیثیت یراق و استعداد و توافر نوکران شجاعت نهاد از امراء و ارکان دولت امتیاز تمام داشت و چون گرفتار شد جمیع مهمات وصفت بیاشفتند اگر ...
ملازمانش که عدد ایشان بپانصد نفر میرسید متفرق و پریشان شدند القصه چون امیر محمد روزی چند در حصار اختیار الدین نشست همگی همت بر تخلص بست و
در آن فکر بصواب اندیشه یکی از دوستان پیام کرد که مقدار حلوائی قند پخته و بعضی مخدرات در آن تعبیه کرده فرستند شخص بموجب فرموده عمل نموده تعلقه
که امیر محمد بود حلوا را نزد جمعی که موکل او بودند فرستاد و ایشان تمام حلوا را از روی رغبت بکار بردند بعد از دو ساعت چنان بخواب رفتند که تا روز دیگر بعالم
یقظه و انتباه نیامدند و امیر محمد فرصت غنیمت شمرده در همین ساعت با یک رکابدار یوسف نام خود را بر آن دروازهٔ قلعه که بجانب شهر متصل است رسانیده
پایان رفته بر اسب باد رفتار که بعضی از ملازمان او تیار کرده بودند سوار شد و از امیر محمد ولی اثری ندیدند و خبری نشنیدند و امیر درویش بیک ملازمت
سلطان بدیع الزمان میرزا شتافته در غایت خجالت و انفعال کیفیت حال معروض داشت و همانروز از کوتوالی معزول گشته امیر نظام الدین عاشق کوکلتاش
قایم مقام شد اما امیر محمد ولی بیک در عرض سه روز آن مسافت بعیده از راه غیر معهود طی نموده بعد از وصول بمقصد کپک میرزا مقدم او را از مقدمات
ازدیاد دولت تصور کرده او را بانعام و خلع فاخره و نقود وافره و اسبان گردون توان و اشتران کوه کوهان و خیمه و خرگاه و شامیانه و بارگاه و دیگر
اشیا که فراخور آن شاهزادهٔ مظفر لوا تواند بود مفتخر و سرافراز ساخت و بدستور والد مغفور خویش در سر دیوان مهر عنایت حکم فرمود با امرا و دیوانیان
نواحی و مال که بی وقوف و استصواب جناب امارت مآب هیچ مهمی فیصل ندهند و امیر محمد بفر اقبال نوبت دیگر بر مسند امارت متمکن گردید و زبان حال به
مقال شکر قادر ذو الجلال گویا گردانید **گفتار در فرستادن محمد خان شیبانی فوج بسیار از اوزبکان را بتاخت و تاراج ایران و هزیمت**
یافتن ایشان از امیر ذو النون ارغون در آن اوان که انتقال خاقان منصور بجوار رحمت پادشاه غفور بگوش هوش نزدیک و دور رسید محمد
خان شیبانی که سالها بی تسار انتظار آن خبر می کشید و غلامان امیر انجی گشیر از سپاه شجاعت نشان بتاخت اطراف ولایت ایران مأمور گردانید و ایشان
از آب آمویه گذشته تا بکنار آب مرغاب بکار و بی نهمت و غارت پاک ساختند و جمعی از جنود را بجانب مرو روان گردانیده در حدود بادغیس تیر صدای
قتل و غارت در انداختند و در محرم الحرام سنه اثنی عشر و تسعمائه کیفیت حال بمسامع بدیع الزمان میرزا رسید گمان بردند که شیبانی خان بنفس خویش از آب

از آب آمویه گذشته بر معابر عبور نموده متوجه دار السلطنت هرات است بنابر آن خوفی عظیم بر ضمایر ایشان استیلا یافت چون حقیقت واقعه ظاهر گشت همت بدان گماشتند
که بعضی از امرای عظام را با فوجی از لشکریان بدفع شر او تعیین نمایند آن نام نزد فرمایند قبل از آنکه یکی از ارکان دولت متکفل آن خدمت گردد شعر پیشه هیجا امیر شجاع
الدین ذو النون ارغون با ده دوازده هزار نفر سپاه غور و ساخر و تولک و زمین داور در اواسط ماه مذکور از طریق هرات رود بظاهر هرات رسیده زیرا که بدیع
الزمان میرزا بعد از فوت خاقان مغفرت انتما قاصدی همعنان شمال و صبا نزد امیر شجاع الدین ذو النون فرستاده او را بجانب مستقر سریر سلطنت و جهانبانی امر فرموده
و چون امیر ذو النون شرف ملازمت بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین میرزا دریافت کیفیت اوغلیان و اوزبکان بکنار آب مرغاب معلوم نموده پیش از آنکه
از رنج راه برآساید میر سلطان بایزید برلاس را با خود ملحق گردانیده بجانب مرغو جاق ایلغار فرموده سپاه ماوراء النهر از قرب وصول امیر بهرام فر وقوف یافته براه
چول زرد علم عزیمت بلکه هزیمت را برافراشتند و امیر ذو النون متعاقب ایشان بیابان آمده خود را باوزبکان رسانید و تیغ کین از نیام انتقام کشیده قریب صد نفر
از آن جانب بر خاک هلاک انداخت و ششصد و هفتاد کس دیگر را اسیر گردانیده رایت مراجعت برافراخت و مظفر و منصور بپایه سریر سروری سلاطین عظام رسیده باصناف
عواطف و عوارف اختصاص یافت و در منزل امیر محمد ولی بیک نزول فرموده و مقارن آن حال اولاد امجاد انجاب شاه شجاع و محمد مقیم میرزا از قندهار و زمین داور
بملازمت بدیع الزمان میرزا رسیده و شرف بساط بوسی دریافته بانواع نوازش و اصطناع مفتخر و مباهی گردیدند **گفتار در رسول فرستادن محمد
خان شیبانی بسلاطین خراسان و نهضت شاهزادگان بنیت مقاتله محمد خان** چون محمد خان شیبانی از انتقال سلطان حسین میرزا بعالم جاودانی
وقوف یافت خیال تسخیر خراسان کرده جهة اطلاع آن ولایت شخصی را که مولانا خطائی نام داشت برسم رسالت بدار السلطنت هرات فرستاد و مولانا خطائی
در النگ باغ جهان آرای بتقبیل بساط جلالت مناط میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین گورکان فایض گشته پیغامی که داشت معروض گردانید خلاصه سخن آنکه شیبانی خان
میگوید که پیوسته آبا و اجداد شما در حدوث وقایع و وقوع حوادث رجوع بخواقین دودمان عالی شان ما کرده شرایط متابعت بجا آورده‌اند مناسب آنکه شما به
سنت سنیه بزرگان خود اقتدا نموده ابواب مخالفت مسدود سازند و از شارع مستقیم موافقت عدول و انحراف نورزیده تا عرصه مملکت آباد ماند و رعایا که ودایع
خالق البرایا اند پایمال عساکر نصرت مآثر نشوند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان دانستند که غرض شیبانی خان از این مراسله چیست جواب سخنان ایلچی را
داشته قاصدان باطراف و جوانب خراسان فرستادند و باجتماع شاهزادگان و جنود ظفر ورود فرمان دادند در خلال این احوال ایلچیان از نزد سلطان علی که حاکم قبة
الاسلام بلخ بود رسیده معروض داشتند که محمد خان شیبانی با سپاه نعد و سحاب شیبانی ظاهر بلده مذکوره را مرکز اعلام نصرت انجام گردانیده بمحاصره اشتغال دارد و
حال آنکه رعایای شهر را ذخیره نمانده و فقدان قوت قوت سپاهی را بسر حد عدم رسانیده امید آنکه حضرات متوجه این حدود گردند تا شرارت ایشان انقطاع یابد و بتوالی
فراغت بر وجنات احوال متوطنان این ولایت تابد سلطان بدیع الزمان و مظفر حسین گورکان بعد از استماع این خبر با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک
داشتند و خاطر بر مقابله و مقاتله شیبانی خان قرار دادند مجددا قاصدان جهة اجتماع شاهزادگان باطراف دیار خراسان فرستادند و در اوایل ماه سنه مذکوره ارادات السلطنت
همراه رایات نصرت آیات بصوب قبة الاسلام بلخ برافراختند و از گرد مواکب مراکب چهره مهر و ماه را تیره و چشمان سپهر را خیره ساختند روان گشتند شاهان
نکوکیش سپاهی بی نهایت از پس و پیش بتایید الهی گشته خرم ظفر در خدمت و اقبال همدم و چون نواحی چهل دختران از غبار مرکب مرآت نشان عکس افکن
گشت ابو المحسن میرزا با لشکری نصرت اثر و سپاهی چون اعداد اختر از بلده فاخره مرو تشریف آورده و دیده بدیدار برادران کامکار روشن کرد و میرزا بدیع الزمان که بهمه
حیثیت از وی بزرگتر بود بطور زانو ده پیشکش کشید و مظفر حسین میرزا هر چند در سلطنت دار الملک خراسان با میرزا بدیع الزمان شریک بود اما چون بحسب سن
از میرزا ابو المحسن خورد تر بود او را تعظیم نموده بر خود تقدیم فرموده و از جانبین لوازم ایثار و نثار وقوع یافت و از آن مرحله نیز کوچ واقع شده بعد از نزول در کنار آب مرغاب
ابن حسین میرزا از قاین و امیر سلطانعلی از سیستان و سایر امرای خاقان و لشکریان ممالک خراسان متعاقب و متواتر بمعسکر همایون پیوستند رسید تا از هر طرف سروری
به یک ملازم شده لشکری بجوش عدو و تنگ بسته میان گشاده بمدح سلاطین زبان و هم در آن ایام که کنار مرو الرود مضرب خیام جنود ظفر ورود بود روز بروز
جمعیت بتایید مهیمن منان از سلاطین خراسان بر طبق دل خواه دوستان می فزود ناگاه بشیر خجسته مقال بدرگاه اقبال مآل سلطان بدیع الزمان میرزا رسید و بشارت
طلوع اختر برج جاه و جلال از افق عنایت ایزد متعال رسانید یعنی تشریف قدوم میمنت لزوم حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه شیوع یافت و پرتو
انوار بهجت و شادمانی بر وجنات احوال سالکان مسالک جهانبانی و امرا و ارکان دولت تافت مژده‌ای دل که مسیحا نفسی می آید که ز انفاس خوشش بوی
کسی می آید از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش زده‌ام فالی و فریاد رسی می آید **گفتار در قدوم محمد بابر میرزا از کابل بجهت معاونت و مظاهرت
بدیع الزمان میرزا بدفع شیبانی خان** در آن اوقات که طنطنه کوس موکب و سرافرازی و شعشعه نیر دولت و بزم سازی و سایر محاسن شمایل
و محامد خصایل شعار مضمار تفاخر مؤید غازی ظهیر الدوله محمد بابر پادشاه فرخنده صفات و وقعات شیبانی خان بعرض خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسید بنور
فراست و کیاست دانست که عنقریب کوکب جاه و جلال ان پادشاه سلطنت و اقبال از اعلی درجه کشورگشائی و استقلال طلوع خواهد یافت بنابر علی آید سید

فضل ولد سلطان علی خواب بین را که در سلک مردم فضیلت آئین انتظام داشت برسم رسالت بکابل فرستاده و بزبان مودت و حسن اعتقاد پیغام داد که
تسخیر مآرب و امانی بقوت بازوی معاضدت و مرافقت سپهر سیرت و تیسیر مقاصد و مطالب مقاصد و جهانبانی باستظهار مظاهرت و موافقت مقرر و حضرت پادشاهی
مرا بمثابه فرزند دلبند و در برابر برادر ارجمند است باید که دفع بیداد مخالفان طاغی و رفع فساد دشمنان باغی مسلوک دارد و طریقه یگانگی و وفاق نامرعی نگذارد تا
بیگانگان را مداخلت در ممالک محروسه نباشد و بیش ازین در بلاد و امصار ماوراء النهر بحث ابهت و جهانبانی دخل ننماید و چون سید فضل بپایه سریر پادشاهی
بلند محل رسید این سخن چند مرتبه بموقف عرض رسانید و آنحضرت بمعجز کلام اعجاز انجام و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها سید فضل را اعطاف و افضال و انعامات
پادشاهانه مخصوص و بهره مند ساخته رخصت ملاقات سلطان حسین میرزا امر فرمود و در آن اثنا جهانگیر میرزا که بخلاف رضای آن پادشاه عالیجاه بجانب خراسان آمده
بود بر خاطر پادشاه جهانگیر خطور نمود که امکان دارد که کلانتران ایماقات سر بخط اطاعت جهانگیر میرزا آورند و بمظاهرت ایشان بار دیگر خیال استقلال نماید و لوای
خلاف و نزاع برکشاید لاجرم رای شریف اعیان جهان اقتضا نمود که لوای فلک سای بجانب جهانگیر میرزا در حرکت آید و چون شاهزاده موکب همایون پیوند
عزیمت سفر خراسان مصمم کرد آنگاه پادشاه عالیجاه خطه دار الملک کابل را بجمعی از امرای شجاعت نهاد که اهل اعتماد بودند سپرده ایشان را بعدالت و رعیت
پروری وصیت نموده در تاریخ سنه احدی عشر و تسعمائه پای مبارک در رکاب طلب کرده و بشتاب آورده نهضت نموده متوجه شد از اقبال شاهی قندهار بدون عقاب
ز کابل روان شد بسوی هرات ظفر ور یمین نصرت اندر یسار رفیق سفر عطف پروردگار و چون کلانتران قبایل احشام از توجه موکب سپهر احتشام آگاهی
یافتند پذیرای میرزا جهانگیر را کرده همگنان مبادرت پیشکش بملازمت پادشاه سکندر روش شتافتند و میرزا جهانگیر نیز به تجدید غاشیه دولتخواهی بر دوش گرفته
بموکب پادشاهی پیوست و بدستور پیشتر مشمول باصناف اعطاف و انواع الطاف مفتخر و مباهی گشت و چون حدود ممالک خراسان از غبار سم سمند پادشاهی
و فر احسان رشک بستان شد خبر فوت خاقان منصور سلطان حسین میرزا تواتر انجامید و بر ضمایر الهام پذیر گشت که ممکن که در میان اولاد آن خسرو مغفرت
پناه صورت خلاف روی نماید و بدان واسطه بعضی از ممالک ایشان در تحت تصرف ملازمان آستان سلطنت آشیان درآید بنابرآن رایت ظفر پیکر بدستور
پیشتر بدان صوب معطوف گشت و منازل و مراحل طی میشد و بعد از وصول بولایت جروان کیفیت جمعیت شاهزادگان و امرای عالی شان در کنار آب مرغاب
بتحقیق پیوست و خاطر عاطر آن پادشاه خیراندیش برآن قرار گرفت که معاونت و مظاهرت میرزا بدیع الزمان و اخوان او پیش نهاد همت عالی سازد و موافقت
ایشان بدفع شیبانی خان و سایر معاندان بپردازد لاجرم عنان یکران بطرف مرو انعطاف داد و جهت رسانیدن این خبر بهجت اثر ایلچی و او شتاب به
مرغاب فرستاد و چون میرزا بدیع الزمان و برادران این بشارت شنودند بطلوع کوکب ظفر اقبال از افق امانی و آمال امیدوار شده بترتیب لوازم نیاز و اشتیاق
اشتغال نمودند بیاکه رایت منصور پادشاه رسید و بموجب فرمان واجب الاذعان بدیع الزمان میرزا امیر احمد برندق برلاس و امیر ذوالنون باستقبال
موکب ظفر مآل حمیده خصال شتافتند و در منزل دره نام بملازمت آستان سپهر احتشام رسیده انواع مراحم و اشفاق یافتند بعد از قواعد تاکید عهد و پیمان
آن پادشاه عالی مکان در طی مسافت مسارعت فرمود و سلطان بدیع الزمان میرزا از قرب وصول آنحضرت آگاهی یافته هم عنان اخوان برسم استقبال
از مرغاب نهضت نموده در منزل کل باغان مشام سلاطین خراسان از شمیم ملاقات آن دوحه خلافت سمت عطریت گرفت و از جانبین مراسم تعظیم و
تبجیل و ما بعد من هذا القبیل بتقدیم رسانید میرزایان و امرای آن پادشاه فردوس مکان قدوم میمنت لزوم پادشاهی را فوزی عظیم دانستند و در لوازم مهمانداری
و خدمتکاری سعی و اهتمام نمودند و انقدر که توانستند قواعد اتفاق و یگانگی را بدستیاری وفاق و فرزانگی مشید گردانیدند و در باب امور دین و دولت
و دفع شر اعدای ملک و ملت با یکدیگر مشورتها کردند و نهایت اجتهاد بتقدیم رسانیدند و همچنین از آمدن پادشاه خجسته شیم در اردوی سلاطین خراسان
جمعیتی دست داد که تحریر آن بمجرد تحریک بنان تیسیر پذیر و تفصیل آن بسعی خامه دوزبان ممکن التحریر نیست و غالبا اگر آن سلاطین صاحب تمکین با آن پادشاه شجاعت
آئین عزیمت را امضا میرسانیدند ولایت خراسان از تعرض اوزبکان مصون میماند اما چون تقدیر مالک الملک قدیر نوعی دیگر بود از اجتماع انهمه سرداران
عالیجاه و اتفاق آن مقدار امرا و سپاه فایده روی ننمود چو دولت عطائیست از کردگار نیاید بیاری حیل کار تدبیر دولت نیاید بدست ز تقدیر دان
در جهان هرچه هست خدا در ازل هرچه تقدیر کرد بتدبیر نتوانش تغییر کرد و یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید انه حمید مجید

گفتار در محاصره محمد خان شیبانی بلخ را و تخریب بلخ را گرفته بجاروب غارات تاراج کرده معاودت نمودن

چنانچه در ضمن حکایات گذشته و فحوای
داستان مسطور گشته معلوم میشود که کپک میرزا بنابر عدم مساعدت توفیق در دفع شیبانی خان با برادران سلوک موافقت نگذاشت و در مقر عز خود
یعنی مشهد مقدسه رضویه ساکن بوده بقلم خیال نقش استقلال بر لوح ضمیر نگاشت از این جهت فتور تمام بعزیمت بدیع الزمان میرزا و برادران راه یافت
و تمهید بساط مشورت اشارت کرده امیر ذوالنون که غایت شجاعتش پیوسته باستقلال نایره قتال رهنمون بود بعرض رسانید که مثل این اجتماع که حالا
الوس امیر تیمور گورکان را اتفاق افتاده مشکل که دیگر میسر گردد فرصت غنیمت دانسته بدل قوی بمیدان حرب و معرکه طعن و ضرب باید شتافت و

و از عنایت ملک ملک بخش فتح و نصرت مسلت میباید کرد تا پیکر مطلوب از پس پرده غیب جلوه گر شود و امیر محمد برندق برلاس که همواره اساس سخن تدبیر او صفت
رفعت می یافت گفت که هرگاه بعزم رزم اعدا بنواحی بلخ رویم کپک میرزا که بداعیه تسخیر ممالک با برادران طریق اتفاق مرعی نداشته لشکر بظاهر بلده فاخره هرات
خواهد کشید بنابر آنکه مردم شهر با توابع خواهان حکومت امیر محمد ولی بیک اند و شیخ علی طغائی کوکتاش از محافظت آن بلده عاجز گشته محمد محسن میرزا دار الملک خراسان را در حیطه
تصرف خواهد در آورد و بعد از وقوع این صورت اکثر امرا و لشکریان که کوچ و متعلقان در آن بلده دارند از ما روی گردان شده بهرات خواهند رفت اولی و انسب آنکه درین
زمستان دفع دشمن خانگی کرده در اول فصل بهار که در صحرا و بیابان علف چهارپایان بسیار خواهد شد از روی جمعیت خاطر بقتال سپاه اوزبک قیام نمائیم در اثنای این
گفت و گو خبر رسید که امیر سلطانقلی جان و لشکریان بلخ از سبب فقدان قوت محافظت شهر فوت شده از شیبانی خان بجان امان طلبیده اند و خان ایشان را بمواعید دلپذیر
فریب داده امیر سلطانقلی ابواب بلخ را گشاده است و بموکب گردون مراتب خانی پیوسته و سپاه اوزبک بجاروب غارت و تاراج بلده فاخره بلخ را پاک ساخته اند بعد
از آنکه شیبانی خان شنید که سلاطین خراسان به معاونت و مظاهرت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه مستظهر و مطمئن خاطر شده اند و در کنار آب مرغاب اجتماع نموده اراده التهاب
نایره قتال دارند بر جناح استعجال رایت معاودت برافراشت و از آب آمویه گذشته در ماوراء النهر طرح قشلاق انداخت و چون این خبر دارد وی سلاطین خراسان انتشار
یافت فی الواقع در آن زمستان عبور از آب آمویه و مقاتله با شیبانی خان ما فوق طاقت و توان بود رای امیر محمد برندق ترجیح گرفت و در ماه رجب سال مذکور مولانا
خطائی رخص گشته سنگ تفرقه در شیشه خانه جمعیت سلاطین و امرای خراسان افتاد و ابن حسین میرزا عزیمت تون و قاین کرد و ابو المحسن میرزا روی بصوب مرو آورد
و اولاد امیر ذو النون و امیر سلطانعلی ارغون نیز رخصت انصراف یافتند و سایر امرای اطراف استجازه نموده عنان بجانب منازل خود تافتند حضرت خلافت پناهی
ظهیر الدین محمد بابر پادشاه نیز در مدعی توجه بطرف کابلستان بود اما بدیع الزمان میرزا التماس توقف کرده مضمون این مقال پیغام فرمود جانیان بتو مرور حشم آن دارند
که زیر دامن انصافشان نگه داری اگر سپهر جفائی کند تو نپسندی وگر زمانه خلافی کند تو نگذاری حضرت پادشاه بکمال خیراندیشی و نیکوخواهی آن ملتمس را بعز اجابت
قران داده بصحوب بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان بدار الملک خراسان تشریف آورد و از یمن مقدم میمنت شیم بلده هرات غیرت افزای گلستان ارم گردید و در
منزل امیر علیشیر که مطبوع ترین منزل آن سرزمین بود نزول اجلال فرمود و بدیع الزمان میرزا در شرایط مهمانداری و مراسم نزل و ساوری بقدر مقدور سعی و اهتمام فرمود
و هم در آن چند روز بنابر مصلحت فیصل مهم محمد محسن میرزا و مظفر حسین میرزا بقصبه کوسویه تشریف برده طرح قشلاق انداختند و امیر محمد برندق برلاس و بعضی دیگر از
امرای ظفر اقتباس کمر ملازمتش بر میان جان بستند و چون مدت بیست روز دار السلطنت هرات از فر دولت پادشاه مشتری ماهیت بر سپهر عالی منزلت مفاخرت نمود
از جانب جنود کابل اخبار موحش رسیده عزم مراجعت جزم فرمود سلطان بدیع الزمان میرزا و حکام خراسان که از ریاض مرافقت و موافقت آنحضرت استشمام نسایم
فتح و نصرت مینمودند با هزار سموم یاس مضمحل گردیده و بهزار درد و داغ پادشاه جهان مطاع را وداع کرده لوازم اخلاص و اختصاص بتقدیم رسانیدند و در ماه مبارک
رمضان میرزا بدیع الزمان بقیام صیام و ادای فرایض و نوافل قیام و اقدام نمود و قریب بعید جهت ترویح روح مطهر خاقان منصور بترتیب آش عظیم فرمان داد و چون هلال فرخ
فال شوال برقع از جمال برداشت آن کوکب اوج سلطنت و اقبال بعیدگاه تشریف برده از روی نیاز بادای نماز پرداخت و بعد از مراجعت مدرسه شریفه سلطانیه از فر نزول
همایون رشک افزای فضای گردون ساخت اکابر و اشراف دار السلطنت هرات از سادات و علما و قضات بمجلس عالی حاضر گشته خوان سالاران اطعمه لذیذ زیاده از
چند و چون و هرچه در حوصله خیال گنجد فزون حاضر آوردند و اصناف خلایق را از آن مائده پر فایده حظی وافر و نصیبی محظوظ و بهره ور گردانید سلطان از اهتمام بعد از تمام
طعام و ختم کلام ذو الجلال و الاکرام بر ابرش خوش خرام سوار شده و بباغ جهان آرای تشریف آورده بسط بساط عیش و ترتیب اسباب فرح و انبساط مشغول گردید هر دو
خوش که دست نهد مغتنم شمار کسی را وقوف نیست که انجام کار چیست و هم در آن ایام شاهزاده عالیجاه جهانگیر میرزا که در دار السلطنت هرات توقف نموده بود از میرزا
بدیع الزمان استجازه فرموده متوجه کابل شد و در اثنای راه مضمون بصدق مقرون و ما تدری نفس بای ارض تموت صیف حال آن در درج سلطنت و اقبال شده در
گذشت و این خبر در کابل بعرض پادشاه والا گهر ظهیر الدین محمد بابر پادشاه رسید چنانچه معهود است چند روز مراسم تعزیت پرداخت و روح شریف شاهزاده مرحوم را
به صدقات موفوره و ختمات آیات بینات خداوند غفور شاد ساخت روح آن شهزاده نیکو سرشت شاد باد از نور رحمت در بهشت

ذکر مشورت برادران در بیان آوردن شاهزادگان در ییلاق بادغیس بجهت دفع عدو و محاربه با محمد شیبانی خان و شکست یافتن میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین گورکان

چون دوران فصل شتا بنهایت اختتام رسید و سلطان بدیع الزمان بهار رسیده ریاحین و ازهار بفضای صحرا و بساطین کشید و برودت سرما از هجوم لشکر فروردین منهزم گشت
و خاقان منصور شرقی انتساب خانه بهرام را مسخر ساخته رایت تحویل از چرخ هفتم در گذشت سلطان جهان نورد ایام و خیمه تختگاه بهرام افراخت علم لاله در دشت
عالم رسپاه سبزه ترگشت سلطان بدیع الزمان امیر شجاع الدین ذو النون ارغون و امیر نظام الدین شیخ علی طغائی را در هرات گذاشته رایات عالیات بجانب ییلاق باد
غیس برافراخت و روزی چند در منزل نهرال که مرغزاریست بهشت آثار رحل اقامت انداخت و در اثنا مظفر حسین میرزا اراده ملاقات برادر بزرگوار کرده از یورت
قشلاق در حرکت آمده در آخر ذی الحجه سنه اثنی عشر و تسعمائه در منزل مذکور اجتماع سعدین و مقارنه نیرین دست داده برادران دیده بدیدار یکدیگر روشن کردند و داد

ودفع اعدا بطریق مشورت انگذشته گوئیده سخنان درمیان آوردند بنابرآنکه مقصود چنان بود که درآن بهار محمدخان شیبانی بقصد ملک ستانی از آب آمویه عبور نماید ایلچیان
سخندان نزد شاهزادگان و امرای عالیشان فرستاد و بتجمیع آمدن ایشان فرمان دادند از آنجمله جهة طلب شجاع بیگ این ذره بیمقدار را نامزد قندهار کرده راقم حروف
بود و پنجشنبه سلخ ماه مذکور اجازت یافته از آن منزل بهرات شتافت تا یراق کرده متوجه مقصد گردد و در این اثنا گوهر درج عفت و حشمت کوچک بیگم که صبیه علیه
سلطان بدیع الزمان میرزا بود در دارالسلطنت هرات از جهان پرآفات رخت سفر آخرت بربست امیر ذوالنون و امیر شیخعلی و باقی امرای عظام بتجهیز و تکفین پرداخته جسد
مطهره اش را در مدرسه شریفه بدیعیه مدفون ساختند و جهة ترویح روح پرفتوحش باطعام مساکین و فقرا و ختمات کلام ایزد سبحانه و تعالی اشتغال نمودند و چون
هلال محرم الحرام سنه ثلاث عشر و تسعمایه از مشرق دولت و احتشام طالع شده بر دریای خضر سپهر عبور فرمود خبر گذشتن محمد خان شیبانی از کرکی و توجه بطرف خراسان
متواتر گشت و سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین ذوالنون و امیر نظام الدین شیخعلی طغای را باردوی همایون طلبیده و ایشان در روز دوشنبه ماه مذکور
از بلده هرات بدرگاه خلایق پناه شتافتند و در روز دیگر بشرف ملازمت مشرف گشته باتفاق سایر امرای عظام بساط مشورت مبسوط گردانیدند و بنیاد نهادند که تیر تقدیر را
سپر تدبیر بدفع میتوان ساخت و سیلاب مشیت مسبب الاسباب را بخس و خاشاک باز میتوان داشت   دفع تیر قضا نبود سپر   چون اراده مالک الملک علی الاطلاق
مقتضی آن بوده که ولایت خراسان در حوزه تصرف محمد شیبانی خان درآید و مدت دولت اولاد خاقان منصور بسر آید اجتماع جنود بلا انتها و تدبیر امرای صایب رای
هیچ فایده مترتب نگشت و هم درآن اوان سپاه بهرام قهرمان ماوراء النهر بسان سیل که از فراز روی بنشیب آرد از آب آمویه عبور نموده خراسان را طوفان بلا از فرق
سر درگذشت   چو تقدیر الهی بود از ایشان   که گردد مستقل ملک خراسان   نیامد کار از مردان صفدر   نه از تدبیر دانایان کشور   شنیدم این سخن از کودک و پیر
که تقدیر الهی را چه تدبیر   کیفیت این واقعه چنان بود که محمدخان شیبانی در اواسط ذی الحجه سنه اثنی عشر و تسعمایه از دارالملک سمرقند برزین ملک ستانی نشسته از
معبر کرکی عبور نموده بجانب اندخود شتافت و امیرشاه منصور که درآن اوان از قبل میرزا بدیع الزمان حاکم آن ولایت بود   چون از وفور شوکت و قوت دولت خانی
واقف شد قبال مثال بارگاه سلطنت و استقلال خرامیده غاشیه متابعت بر دوش گرفت و منظور نظر التفات گشته آنگاه خاقان گیتی ستان بر جناح استعجال
از اندخود بکنار آب مرغاب ایلغار نمود و بعد از وصول بر وجاق کوتوال قلعه آن قصبه در اطاعت و فرمان برداری اقتدا بشاه منصور کرد و درآن غایت نزد میرزا بدیع
الزمان و میرزا مظفر حسین گورکان خبر موکب منصور از آب آمویه بصحت نه پیوسته بود و پس از وصول محمد خان بنواحی بادغیس سیلاب اضطراب بنای ثبات سلاطین
و امرای خراسان را منهدم ساخت و غریق بحر اندیشه گشتند و کرت دیگر طریق مشورت مسلوک داشته امیر شجاع الدین ذوالنون بنابر شجاعت جبلی صلاح در جنگ صحرا
دید و امیر محمد برندق را جهة تحصن در بلده فاخره هرات مصلحت نمود و قبل از آنکه خاطر بریکی از این دو صورت قرار دهند صباح روز دوشنبه هفتم محرم الحرام
سنه ثلث عشر و تسعمایه آثار قرب وصول محمد شیبانی با سپاه افزون از حوادث آسمانی ظاهر گشت و منقلای آن سپاه مظفر لوا ولد محمد خان تیمور سلطان و
عبدالله خان محمود سلطان بودند و برانغار و جوانغار آراسته بمیدان قتال رسیدند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا نیز بتعبیه سپاه پرداخته مانند کسی که دریای
محیط را خواهد که بقبضه خاک نمناک انباشته گرداند و سیلاب بلا را بمشت خاک و خاشاک از رفتار باز دارد در مقام مدافعه و مقاتله آمدند   دو لشکر روبروی صف کشیدند
بقصد یکدیگر خنجر کشیدند   خروشیدن بهادران تهمتن تن آغاز نقاره و نفیر سورن زلزله در زمین و زمان انداخت و درخشیدن خود و مغفر و لمعان برگستوان و
جوشن تفسیر آیه یکاد سنا برقه یذهب بالابصار ظاهر و مبین ساخت   در گرد سپاه شعله تیغ   بنمود سنان برق ز میغ   عقاب تیر جهة برنا و پیر دهان باز کرده و اژدهای
سنان دلطعن زمره صغیر و کبیر زبان دراز کرده   درآن میدان ز آتش کینه کیفر   ز بهر طعمه کرکس شده تیز   عقاب پر برآمد سرخ منقار   ز خون پردلان در روز پیکار
از جمله امرا و لشکریان خراسان امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و امیر نظام الدین شیخعلی طغائی با فوجی از شیران بیشه رزم آزمای درآن روز در معرکه ستیز آثار رستخیز ظاهر
ساختند و بضرب شمشیر سنگ آهنگ و زخم تیر مرگ تاثیر سفینه زندگانی جمعی از سالکان مسالک پهلوانی را در غرقاب فنا انداختند اما چون عساکر نصرت پیکر اوزبک
باضعاف مضاعف خراسانیان بودند و بسان دریای پرموج فوج فوج از عقب بکومک میرسیدند سپاه شاهزادگان از مقاومت عاجز گشته عنان عزیمت بوادی هزیمت
تافتند پریشان و بی سامان هر طایفه از طرفی باطراف ولایت خراسان شتافتند اما امیر ذوالنون که زبان حال و مقالش سطر مضمون این بیت مترنم بود   نه بیندم
دشمن بدگمان بگردی شمشیر پشت کمان   مانند شیر ژیان گاه بر میمنه و گاه بر میسره حمله میکرد و از زخم تیر و خنجر خاک معرکه را بخون پردلان رنگین ساخته تهنیت
جلادت بجای آورد آخر الامر اوزبکان از اطراف و جوانب او درآمده آن شهسوار میدان پیکار را از اسب پیاده ساخته خواستند که دست و گردن بسته بر در خان برند امیر شجاع
الدین ذوالنون تن بعجز باز نداده و بدستور جنگ میکرد تا شهید شد اما امیر شیخعلی طغائی با جمعی دیگر از امرای خراسان اسیر پنجه تقدیر شدند و سپاه قدر قدرت
اوزبک تا حد و اتوقور رباط کرشتیکان را تعاقب نمودند و مقدار غنیمت گرفتند که زبان بیان از احاطه و کمیت آن عاجز است و قلم دو زبان از تعداد اندکی از آن قاصر
عاجزست از شرح آن شاه قلم والله تعالی بحقایق الامور

ذکر متفرق و منهدم شدن سلطان بدیع الزمان و مظفر حسین گورکان و سایر امرا و لشکریان از محمد شیبانی خان و وصول رایات نصرت نشان محمد خان بالنگ کهندستان   چون از مهب عنایت حق عز

غزو جل در میان رباط امیر علیشیر و منزل نرل نسیم فتح و نصرت و ظفر بر شقه علم محمد خان شیبانی وزید سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر گورکان با اکثر امرا و لشکریان مقتضای کلمهٔ الفرار مما لایطاق عمل نموده هر کس بطرفی منهزم گردید سید عبد الله میرزا با جمعی از هرا بمشهد مقدسه رفته بملک میرزا پیوستند و عبد الباقی میرزا و امیر محمد برندق برلاس در حدود سبزوار با بن حسین میرزا ملحق گشتند و سلطان بدیع الزمان میرزا بظاهر دار السلطنت هرات شتافته آنشب در باغ نو منزل کردند و بلحظه غنوده سوی جون خسرو خاور علم بر کوهسار ان زد متوجه قندهار و زمین داور شد و مظفر حسین میرزا در جوف لیل بهرات در آمد بباغ شهر خرامید و شیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمد التفتازانی و امیر غیاث الدین بن امیر جلال الدین یوسف الرازی و قاضی اختیار الدین حسن را طلبید و در باب محافظت هرات از ایشان استعانت جست جواب دادند که نگاه داشتن شهر بلشکر میسر میشود و بمجرد اهتمام فایده نمیگیرد و مظفر حسین میرزا فرمود که همراه من زیاده از سه نوکر بدین بلده در نیامده اند کابر عرض کردند که برین تقدیر چگونه با سپاه اوزبک مقاومت توان نمود بنا بر آن پادشاهزاده عالی شان بصد هزار درد و داغ وداع ملک و مال و عیال کرده بعد از دمیدن صبح با جمعی از خواص ملازمان از دروازه فیروزآباد بیرون رفت و از راه ترشیز روی توجه باستراباد آورد و صباح روز جمعه هشتم محرم الحرام سادات و قضات و اکابر و اعیان هرات در مدرسه شیخ الاسلام جمع آمده در باب واقعه که روی نموده قرعهٔ مشورت در میان انداختند و خاطر اکابر و اصاغر در سلوک طریق اطاعت و انقیاد محمد خان شیبانی قرار یافته راقم حروف عرضه داشت مشعر باین معنی در قلم آورد و آن نوشته را مصحوب برادرزاده مولانا عثمان که محتسب شهر بود در آن ساختند مولانا زاده متوجه گشته در سر خیابان غارت یافت پیاده و عریان نزدیک بقور رباط خود را رسانید به محمد تیمور سلطان کیفیت حال را عرض کرد و محمد تیمور سلطان او را نزد پدر فرستاد و محمد خان بعد از اطلاع بر مضمون عریضه هرویان در آخر همان روز زالنک کهدستان از مضرب خیام دولت و اقبال ساخت و خاطر از سلطنت خراسان قرار داده رایت ابهت و کامرانی برافراخت سبحان من لاتسخر فی ملکه الا ما یشاء و یؤتی الملک من یشاء و ینزع الملک ممن یشاء

ذکر مفتوح شدن ابواب دار السلطنه هراة و آمدن فرمان عالی شان با کابران و استقبال رفتن ایشان

در روز جمعه مذکور که جمهور متوطنان هرات از وهم سیاست محمد خان دروازه شهر را ماننا ابواب فسحت و سرور بر روی خود بسته در کمال اندوه و حزن بودند و لشکر قیامت اثر اوزبک در محلات بیرون آن بلده فاخره علم اقتدار افراخته غارت و تاراج مینمودند امری در غایت غرابت دست داد و قتل طایفه از سپاه ما وراء النهر اتفاق افتاد کیفیت حادثه آنکه خواجه معز الدین حسین باکام و خواجه شمس الدین محمد منشی و بعضی دیگر از ملازمان دودمان خاقان فردوس مکان از معرکه نزل گریخته شب در باغات بیرون هرات غنوده بودند در چاشتگاه آن روز خیال فرار نموده جهة تخلص خود حیله اندیشیدند و مسلح و مکمل بر اسبان با دوفتار سوار شده آواز بر آوردند که دولت گنگ میرزا رسید و هر کس و جا رشد گفتند که اینک محمد حسین میرزا با سپاه بسیار رسید و بعزم رزم متوجه پادشاه اوزبک گردیدند و رنود و اوباش هرات که این خبر شنیدند مانند تیر که از خانه کمان بر آید از دروازه شهر بیرون جستند و از لشکریان که در محلات ظاهر آن بلده بطلب مال و جهات مشغول بودند قریب سیصد کس را بقتل رسانیدند و بعد از ساعتی کذب آن خبر بصحت پیوست و جهة کشتن آن جماعت دغدغه خاطر اکابر و اصاغر روی در ازدیاد نهاد خلایق در بحر حیرت افتاده قوافل حزن و اندوه در فضای ضمیر برنا و پیر بار گشادند و سادات و قضات و علما و عامه رعایا و کافه برایا آن شب در کمال الم و ملال بسر بردند و در تحیر و تفکر سرگردان بودند و برای تخلص خویش و مردم اندیشه میکردند صباح روز شنبه برادر مولانا نبائی از اردوی آن سالک طریق جهانگشائی بدار السلطنت هرات رسید و نشانی که منشیان آستان سلطنت آشیان بنام شیخ الاسلام و قاضی اختیار الدین حسن قلمی کرده بودند رسانید مضمون آنکه چون رایت نصرت آیت بجد و جهد و باد و غیبی سید بدیع الزمان میرزا صولت سپاه کشورگشای منهزم گردید و امیر ذو النون ارغون کشته شده و شیخعلی طغای اسیر سرپنجه تقدیر شد و النک کهدستان را مضرب سرادقات عزت ساخته همت بلند بر ترفیه حال شکسته کان بلاد خراسان گماشته ایم میباید که چون نشان برسد مستظهر و مطمئن خاطر بوده بدرگاه عالم پناه شتابند و هر کس را از اشراف و اعیان مصلحت دانند همراه آورند اکابر هرات بعد از وقوف بر مضمون آن فرمان قاصد را بانعام و احسان خوشدل ساخته همان روز شیخ الاسلام و عمدة الاعاظم و الاهالی و خیر الانام امیر جلال الدین عطاء الله المحدث الحسینی و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف الرازی و سید صدر الدین یونس و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد امامی و سید رضی الدین عبد الاول و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه نظام الدین عبد الحی صاحب عیار متوجه النک کهدستان گشتند و به معسکر نصرت اثر رسیدند مولانا نظام الدین عبد الرحیم ترکستانی که در بارگاه محمد خان شیبانی منصب صدارت ملکه اختیار بی نهایت داشت و خواجه محمود ساغرچی که بامیر اشراف دیوان مشرف بود ان نفر را واجب التعظیم دانسته استقبال نمودند و در یکی از خیام فرود آورده پادشاه را آگاهی دادند محمد خان شیبانی حکم فرمود که نخست کیفیت اموال و امانی و پیشکش و ساوری هر دو با نزال قرار دهند آنگاه اکابر را بمجلس اعلی رسانند و مولانا عبد الرحیم و خواجه کمال الدین محمود در آن باب گفت و شنود نموده مقرر شد که عامه رعایا و محترفات مبلغ صد هزار تنکه که تنکه از آن بها شش هزار دینار کپکی جاری میبود سر انجام نمایند و اکابر سایر سیورغالات تمام مبلغ بیست هزار تنکه جهة پیشکش خاصه خود فرود آورند و پانزده هزار تنکه بمولانا عبد الرحیم خدمتانه آورند و بعد از آن محمد خان شیبانی بارگاه سلطنت و جهانبانی را به حضور سلاطین عظام و امرای کرام مثل محمد سلطان و عبد الله سلطان و مهدی سلطان و جان وفا میرزا آراسته اکابر را بشرف دیدار رسانیدند و اکثر جماعت مذکوره در میان خوف و رجا بدان خرگاه درآمدند و امرا و سلاطین تعظیم

ایشان قیام نمودند و خان خجسته جلوس ارزانی داشته بهمان ساعت بر معاودت اشارت فرموده جان وفا میرزا بمنصب حکومت دارو تمکی هرات مفتخر و مباهی گشته همراه اکابر متوجه شد و جهت سرانجام مهام مولانا عبدالرحیم توجه کرد و جان وفا میرزا در منازل اولاد امیر غیاث فرود آمده مولانا عبدالرحیم در خانهای بالای دروازه خوش نزول نمود **گفتار در تحقیق نمودن جهات و متملکات ظاهری و غایبی (حاضری) دار السلطنت هراة بحکم محمد خان شیبانی** چون بنا بر مشیت مسبب الاسباب آفتاب دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال محمد خان شیبانی طلوع نمود و دار الملک خراسان و بلاد دیگر که محل جلوس سلاطین عالی شان بود تسخیر فرمود کلام حکمت انجام لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال را مطمح نظر ساخته همگی همت بر تحصیل اموال و جهات غایبی و آنچه اکابر قبول نموده بودند گماشته خواجه کمال الدین محمود و خواجه ابو الوفا که بخواجه خورد مشهور است با طایفه تحصیلداران و لشکریان بتاریخ یازدهم محرم الحرام بدار السلطنت هراة درآمدند و تحصیلات نوشته قبض تمام وجوه مذکوره را از اکابر و رعایا طلب نمودند و در عرض یکهفته بحصول موصول گردانیدند و جهات و متملکات ظاهری ازواج طاهرات و بنات مکرمات خاقان مغفرت سمات و متعلقان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان را باهتمام گرفته انجماعت را باردوی همایون رسانیدند و ایشان بشرف ملاقات فایز شده مهد علیای خانزاده خانم بنت احمد خان که خواهرزاده خاقان فردوس مکان منکوحه مظفر حسین میرزای گورکان بود در نظر محمد خان مستحسن نموده جویای مواصلت گشت و خانم دعوی کرد که مظفر حسین میرزا قبل از این بدو سال مرا طلاق داده بود و جمعی از اهل دیانت بطبق مدعای او ادای شهادت نمودند و بآیین شریعت غرا در سلک ازدواج خاقان انتظام یافت و مهر انگیز بیگم را که صبیه صلبیه مظفر حسین میرزاست از ستر عظمای شاه الیها در وجود آمده عبدالله سلطان بحباله نکاح درآورد و محمد خان باقی حجله نشینان ستور عصمت را بشهر فرستاد و جهت مطالبه ذخایر و نفایس اجناس ایشان محصلان تعیین کردند و آن عذرا آلای بدر و در شاهوار و یاقوت رمانی و لعل بدخشانی و حمایل جواهر و زر و طلاآلات تحصیل پیوست که عشر عشیر آن در خزانه خیال هیچ پادشاه با استقلال نمی گنجید و از جهات امراء و ارکان دولت آن دودمان عالیشان هر نقود و اقمشه فراوان که بود بدست آمد و لشکر قیامت اثر اوزبک هر یک از متمولان خراسان را بهانه گرفتند و در تعذیب و شکنجه کشیدند و آنچه توانستند از ایشان بحصول موصول گردانیدند و بمضمون این آیه که ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة بابلغ وجهی ظاهر گشت و بسیاری از اهل جاه و جلال پایمال خسارت و اذلال شده ناله و نفیر صغیر و کبیر از فلک اثیر درگذشت و زنان حرم حرمت بدست اوزبکان اسیر گشته در تعذیب بودند و زهره جبینان حجله عفت از عقب مغولان بهرام صولت در کوچه و بازار گردان شده ساعتی نمی آسودند علم از بسکه شد ظلم اندران بوم زمین تاریک شد از آه مظلوم بر آمد ناله و شیون ز مردم نبود از قوم ازبک ترحم بالاخره بسعی خواجه کمال الدین محمود آن شدت تسکین یافت و انوار امن و امان بر جهات و ذکار طوایف ایشان تافت و در روز جمعه یازدهم ماه محرم در مسجد دار السلطنت هرات خطبه بنام ابو الخیر خان و محمد خان شیبانی خوانده حکم فرمود که بلقب امام الزمان و خلیفة الرحمن بر زبان رانند و آن خان گیتی ستان فرمان داد که بر تنکچات اضافه نمایند و چون سکه زیب و زینت یافت بهر یک از آن سی دینار کبکی جاری داشتند و تنکچات یکمثقال سابقه را بهیچ دینار ستاندند در خلال این احوال بعضی از امرا و وزرا و مردم تاجیک که ملازم سلاطین و حکام خراسان بودند از بیم تعدی و حیف اوزبکان در جبال حدود هرات تحصن ساخته از غایت وحشت لحظه فراغت نمی نمودند و عرضه داشتها بدرگاه معلی ارسال داشته بجان امان طلبیدند و از این معنی مطالعه در باب آنجماعت صادر شد و همگنان بشرف بساط بوسی رسیدند و اکثر منظور نظر تربیت گشته مناصب یافتند خواجه معز الدین شاه نکاره و مولانا حاجی محمد قهستانی بر مسند وزارت نشستند و خواجه شمس الدین محمد منشی و مولانا جلال الدین قاسم خوانده میر دیوان املاک و اسباب غایبی شدند و از اولاد عظام سید غیاث الدین محمد باغبان امیر جلال الدین محمود ملازمت سده سلطنت اختیار کرد و امیر سلطان محمود درومی بتکفیل مهمات جان وفا میرزا آورد **ذکر فتح کردن ملازمان خاقان گیتی ستان شیبانی خان قلعه اختیار الدین را** چنانچه در ضمن حکایات سابقه بوضوح پیوست که سلطان بدیع الزمان میرزا کوتوالی قلعه اختیار الدین را بمیرزا عاشق محمد ولد امیر ساربان مفوض گردانیده بود در وقت توجه حرم محترم خود کابلی بیگم دختر میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابو سعید بارقه که عندلیب شبستان او بود در آن قلعه گذاشت و از معرکه میر عاشق و محمد ارغون و شیخ عبدالله بکاول و بعضی دیگر از افراد و آحاد که مجال فرار یافته بودند بحصین آن قلعه التجا نمودند و نیز صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرکی بآن حصار رفته بود و چون آن جماعت از سطوت اوزبکان بهرام صولت بغایت هراسان بودند با آنکه مهم شهر بآن مرتبه که شرح کرده شد رسیده بود در محافظت آن قلعه تقصیر راضی نگشتند و محمد خان شیبانی را همگی همت متوجه بفتح آن حصار شده ایلچیان سخندان پیش امیر عاشق محمد کوکلتاش فرستاد تا او را از وخامت عاقبت مخالفت ترسانند و از عقوبت خدام بارگاه سلطنت آگاه گردانند و ایلچیان بپایان آورند و چون نتیجه بامید وشد سفرا ترتیب نیافت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ پذیرفت که نقبچیان آهنین چنگ آغاز کندن نقب کردند چون چهار روز بدان کار پرداختند قواعد برجی که بطرف شهر است مجوف گشته روی بانهدام نهاد و از مشاهده آن انکسار ارکان ثبات و قرار ساکنان حصار متزلزل شده قاصدی ببارگاه خلافت پناه فرستادند و بجان امان طلبیدند و حسب الحکم مولانا عبدالرحیم قواعد عهد و پیمان را بایمان موکد گردانیده از قبل خان سوگند بر زبان آورد که چون قلعه تسلیم نمایند هیچکس بجان و مال ایشان نقصان نرساند لاجرم موطنان قلعه اختیار الدین بعضی باختیار و برخی باضطرار از مضیق حصار بیرون خرامیدند عاشق محمد و شیخ عبدالله مواخذ گشتند و اموال و جهات خود را فرو گذاشته بجان امان یافتند و عاشق محمد کوکلتاش در خراسان توقف کرده عاشق محمد ارغون و شیخ عبدالله بکاول روی بملازمت بدیع الزمان میرزا آوردند و خواجه جلال الدین میرکی بوسیله خواجه کمال الدین محمود که فرزانش بود

بود و بشنایبه نقص نجات یافت و از نوشیشان سرابرده عصمت کابلی بیگم را قنبر بی کوکلتاش بحباله نکاح در آورد و عندلیب بیگم را تیمور سلطان بحرم نکاح خویش در آورد و کوتوالی قلعه اختیار الدین بهلوان درویش محمد تعلق گرفت و جان وفا میرزا از بیرون درب خویش بدانجا نقل کرده متوطن شد و چون خاطر خطیر محمد خان شیبانی از جانب حصار اختیار الدین فارغ گشت فتح قلعه تیره تو که در تصرف امیر زین الدین علی بود پیش نهاد همت ساخت و با اعاظم امرا و ارکان دولت قرعه مشورت در میان انداخت بنابر آنکه آن از بدایع صنایع آفریدگار است و گرفتن آن بجنگ بیرون از حیز مکنت ملوک ذوی الاقتدار بود رای نکتهدانان بر آن قرار یافت که بارسال رسایل امیر زین الدین علی را بملازمت آورند و خواجه شمس الدین محمد منشی که با آن جناب رابطه محبت و اتحاد مستحکم داشت متکفل خدمت شده عنان عزیمت بجانب حصار تیره تو منعطف گردانید بعد از وصول خاطر امیر زین الدین علی را بغلاظ ایمان و تاکید قواعد پیمان اطمینان داده بدرگاه عالم پناه رسانید و جناب امارت مآبی مفاتیح قلعه و ذخایر و اموال خاصه خود را نیز تسلیم خدام پایه سریر سلطنت مصیر کرده از سایر تعرضات ایمن شد

ذکر مذمت حال مولانا عبدالرحیم و تکلیفهای مالایطاق نمودن از اکابر و فضلا و آزار رسانیدن و استحقاق

مولد و منشا مولانا عبدالرحیم صدر آنست که از قصبات ولایت ترکستانست و او در اوقات شباب و اوان جوانی چند گاهی در سمرقند بتحصیل علوم مشغول کرده و از انجا بهرات آمده بدرس بعضی اکابر و علما رفته روی بکسب کمال کرده و اما چون قابلیت اصلی و استعداد جبلی از فطرتش مسلوب بود دست عنایت عالم علی الاطلاق ابواب علم و دانش بر روی روزگارش نگشود که حاصل کند بیکنجی بنور بسر به که روشن کند چشم کور توان پاک کردن ز زنگ آینه ولیکن نیاید ز سنگ آینه طرفه تر آنکه بمجرد آنکه مسئله از هر جا مولانا عبدالرحیم معلوم شده خود را فاضل و کامل تصور نموده و چون از خراسان بازگشته بترکستان رفت خیال خطا ساخت که در بلده فاخره هرات بدرس هر کس از علما شتافتم خود را از روی دانش برتر یافتم و بعضی از ترکستانیان این سخن از غرور بصواب داشتند و جمعی که عقلی داشتند مشار الیه را عویر احمق بخبط دماغ کردند و در وقتی که محمد خان شیبانی بر زمین ملک ستانی نشسته بجد و در ترکستان رسید مولانا عبدالرحیم بخدمت آستان سلطنت شتافته منظور نظر عنایت گردید و صاحب منصب صدارت گردید و پایه منزلتش ارتفاع پذیرفت و روز بروز عنایت خانی نسبت باو در ازدیاد بیشتر شده در جمیع امور ملکی و مالی دخل گرفت و او شخصی بود منقلب الحال و مختلف الاحوال علامات یبوست دماغ و سودا و یبس مزاج از گفتار و کردارش پیدا و امارت خفت فهم و سخافت رای در حرکت و سکناتش هویدا دماغش از جنون دایم مشوش از آن در قول و فعلش بود آتش ز ظلو عقل فعلش دور بودی ز قول آشتی مهجور بودی بکرات از وی استماع نموده که میگفت اگر عقل مرا با عقول تمامی عقلا بسنجند بر همه فایق می آیم و دانش من بمرتبه ایست که اگر شیخ ابوعلی سینا زنده شود در عین مباحثه او را الزام میدهم گاهی بر مسند خلوت و عزت نشسته اصحاب علم و فضیلت را التعلیم نمودی و احیانا جهت مشیخت جزوی بهم بر آهن سوار شده تنها در بازارها سیر نمودی و در مجلس شریف اکابر و اشراف بی جهت پیراهن و تنبان پوشیدی و بمجرد استماع اندک سخنی که بمخالفت مزاج او بودی الفاظ ناخوش بر زبان گذرانیدی اما نزد خان هیچکس را غیبت نکردی و در منع ورکان ظالم لوازم سعی بجای آوردی القصه چون تسخیر دار الملک خراسان محمد خان را میسر گردید سادات و مشایخ و قضات و علما و فضلا و سایر ارباب عمایم را طوعا و کرها بمولانا عبدالرحیم رجوع میبایست نمود و جناب مولوی در مرتبه اول چنانکه مذکور شد پانزده هزار تنگچه خانی یکمثقال از انجماعت طمع کرده آن وجه را بحصول موصول گردانید بعد از آن هر کس از وی التماسی مینمود مبلغ دیگر طلب میفرمود و مشکلترین امور که در آن اوان جمهور طوایف انام را پیش آمد آن بود که نسیان بر طبیعت مولانا عبدالرحیم بمثابه غلبه داشت که اگر شخصی عزیزی ده مرتبه و زیاده بتعاقب ملازمت او کردی و هر بار تحفه لایق و تبرکی مناسب در نظرش در آوردی در روز یازدهم چون او را دیدی باز پرسیدی که این چه کس است و مولانا عبدالرحیم در اوایل شیخ الاسلام رفیع المحله را تعظیم کرده جهت سایر اکابر قیام مینمود اما چون این مرتبه در مجلس خانی آغاز آمد و شد فرموده راه سخن با قصد نسبت همه ایشان فراخور قدر و منزلتی که داشتند شرایط تعظیم بجای آورده و منصب مناسب جهت هر یک تعیین کرده بمقتضای اشارت خانی از جناب شیخ الاسلام التماس نمود که بدستور ایام سابق منصب موروثی خود را قبول نمایند و میر جلیل القدر قضا یا بامیر نظام الدین عبدالقادر تفویض نمود و قضی القضاتی ممالک خراسان را علاوه آن منصب گردانیده و قاضی اختیار الدین حسین و قاضی صدر الدین محمد الامامی را نیز بقاعده مستمر متصدی فیصل قضایای شرعیه ساخت و امر احتساب بلا مشارکت غیری بسید صدر الدین ابراهیم و سید زین الدین ابن مرتاض و خواجه عماد الدین عبدالعزیز ابهری متعلق گردانید و رقم عزل بر صحیفه احوال ارسان این بقاع که در زمان واقف مصحوب گشته بودند کشید و نسبت بارباب مناسب سایر بقاع خیر همین عمل بجای آورد و صدور بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا را در ملازمت خویش باز داشته فرمان داد که بدستور سابق ایام مهام اوقاف بکفایت اقران [illegible] اما آن جماعت را تکلیفات مالایطاق کرده هر لحظه بخلاف معامله از ایشان چیزی مطالبت مینمود و با وجود آنکه از تاراج و [illegible] اقران محرر حروف را [illegible] ساختند در آن وقت چندان محنت و مشقت متوجه گشت که شرح آن نبوشتن و گفتن راست نیاید از آنجمله آنکه مبادی احوال مولانا عبدالرحیم [illegible] دروازه خویش پایان آمده در منزل جان فرزیم آخور که نزدیک ترکو در منزل گزیده بود ده از گوسفندان که نوکران او بجبر گرفته بودند شصت راس گوسفند با میر سلطان ابراهیم و محرر حروف و مولانا غیاث الدین جمشید جیلانی تسلیم نمود فرمود که در وجه بهای هر گوسفند مبلغ بیست تنگچه خانی که سیصد دینار تبریزی باشد جواب گفتند انگشت قبول بر دیده نهادیم چون بوقت بیگاه بود و از قبیل نوکران هیچکدام کسی همراه نداشتیم که گوسفندان را بجائی رساند التماس نمودیم که امشب گوسفندان در همین دولتخانه باشند که صباح کس فرستاده بمنزل خود بریم و قیمت کرده جواب گوئیم این ملتمس درجه قبول نیافت و ما ناکام عوض عصا ها که بتکلف در ایام صدارت بدست میسر [illegible] چوبهای چوپانی بر دست گوسفندان را پیش انداختیم و متوجه منازل خویش گشتیم چون مردم بازار خوش که قبل از این چند نوبت ما را بر مرکب با جلوس سوار دیده بودند این حال مشاهده نمودند متعجب گشته در خنده افتادند و میر سلطان ابراهیم ضعیف [illegible]

نرخنده گرفت مولانا غیاث الدین جمشید گریان شد و ازوی پرسیدند که سبب گریه چیست جواب داد که خاطر بر آن قرار داده بودیم که در زمان اوزبک شغائی کنیم اما ندانستیم که در میان بازار
خوش شغائی ناموزون هم گذشت
جهان بگشتم و آفاق سر بسر دیدم نه مردمم اگر از مردمی اثر دیدم ز روزگار همین حالتم پسند آمد که خوب و زشت و بد و نیک در گذر دیدم
درین صحیفه مینا بخامه خورشید نگاشته سخن خوش بآب زر دیدم گدای به دولت ده روزه گشته مستظهر مباش غره که از تو بزرگتر دیدم کسی که تاج مرصع صباح بر سر داشت نماز شام
در خشت زیر سر دیدم بعد از آنکه هر یک از صدور و مباشران اوقاف مولانا عبدالرحیم را بدانچه توانستند خدمتکاری نمودند امیر صدر الدین ابراهیم او نیز ضعیف را مواخذه کرده مبلغ
هزار تنکه شش دینار بهای طلب فرمود پس از گفتگوی بسیار مهم بر آن قرار یافت که سیزده هزار تنکه از خاصه ما دو کس و جهات دیگر از صدور و مباشران اوقاف گرفته زیاده تعرض نسازند
و حال آنکه در آن زمان بواسطه غارت و تاراج هیچیک مالک پنج تنکه نقد نبودیم مع ذالک بعنایت الهی در عرض پنج و شش ماه آن مهم بتفصیل رسید و جناب مولوی در آن
اوقات موقوفات ممالک خراسان را در میان اولاد عظام خود منصور و قاسم و یوسف نام تقسیم نموده فرمود که ده دوازده حاصل آن جهت رسم الصدارت گیرند و ده یک
برسم التحصیل و با وجود این ظلم در هر چند روز بهانها پیدا کرده بر اوقاف حوالات مینمود و از واقفیان مطالبه میفرمود لاجرم رسم الصدارت صادر و وارد از خوانق و رباطات
و مزارات متبرکه برافتاد و چون بخلاف قاعده زمان تیموریان در آن اوان مال و جهات و اخراجات بر موقوفات حواله کردند نقصان تمام بحاصل وقف راه یافته بقاع
خیر بویرانی روی نهاده بود بنابر اقتضای حکمت الهی که تاریخ هجرت سنه تسع عشر و تسعمائه رسید هیچ صاحب دولتی را توفیق رفیق نگشته که در باب تعمیر و ترویج بقاع معموری و
آبادانی سعی نماید انشاء الله تعالی من بعد همین کار عدالت بصفت سعادتمندی که باعث بر تالیف این اجزا متوجه خاطر شود تا اثر دست او باب این مراد بر روی اهل فضل بر
گشاید والتوفیق من الله تعالی و هو القادر علی ما یشاء

ذکر اتفاق کردن ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا بجنگ و جدال محمد تیمور سلطان عبدالله سلطان که در نواحی مشهد محاربه و قتال نموده و هر دو شاهزاده اسیر سرپنجه تقدیر شدند و بشهادت رسیدند

شاهزاده فریدون فر
اسکندر افسر معین الدین ابوالحسن پادشاهی بود بصفت انصاف موصوف و مشهور و از لوازم جور و اعتساف بغایت مجتنب و مهجور انوار عنایات ازلی از لقای
مشتری سیمایش ظاهر و هویدا و آثار سعادت لم یزلی از ناصیه عالم آرایش روشن و هویدا رای مشکل گشایش در سرانجام مملکت مقرون بصواب و تدبیر صواب نمایش در
قواعد سلطنت دستور العمل سلاطین کامیاب
ز رای روشنش گیتی پر از نور ز تدبیرش تمام ملک معمور
و چون پادشاه عالیجاه در زمان والد بزرگوار خویش به
امارت مرو و شاه جهان پرداخت با مدتی اندک نواحی آن مملکت را معمور و آبادان ساخت و در آن اوان که ابوالفتح محمد خان شیبانی ولایت ماوراءالنهر را مسخر گردانید ابوالحسن
میرزا از کمال عاقبت اندیشی قلعه سرخس را بحال عمارت باز آورده و بعضی از ذخایر و نفایس اموال بدانجا رسانید و در اوایل سنه ثلث عشر و تسعمائه که سپاه اوزبک
بدیار خراسان در آمد آنحضرت اغروق خود را در آن حصار استوار مضبوط ساخته لوای توجه بصوب مشهد مقدس رضویه برافراخت محمد محسن میرزا مقدم شریف
برادر بزرگتر را با قدام تعظیم و اجلال استقبال فرموده بلوازم طوی و پیشکش پرداخته و بسط بساط عیش و انبساط اشارت نموده اقداح ارغوانی از دست ساقیان
گلعذار دایر گشته و آواز مغنیان طرب ساز و الحان مطربان خوش آواز از عشرت خانه ناهید در گذشت
شکر لب مطربان نغمه پرداز کهی از چنگ و گه از آواز
بهر مجلس سرودی میسرودند نوای می پرستان می فزودند
در آن اثنا گریختگان معرکه هزل متعاقب و متواتر بملازمت رسیدند و کیفیت واقعه شروح معروض
گردانیدند میرزا ابوالحسن و کپک میرزا بعد از شنیدن این مخبر اثر بجمع نمودن لشکر و استمالت بهادران صف در مشغولی کردند و ایلچیان قسم سیر جهت آن مهم رو بطرف
بلاد خراسان آوردند با مدک زمان جمعیت تمام در سایه علم آن دو برادر عدالت شیم بوقوع انجامید و سپاه جنگجوی درشت خوی با یراق بسیار و صلاح
بشمار آماده کرده آهنگ جنگ و پیکار کردند و چون محمد خان شیبانی از این معنی خبر یافت عنان بکران همت بصوب دفع ایشان تافت و محمد تیمور سلطان و عبیدالله
سلطان باین خدمت مامور گشته با جنود نامعدود و عساکر نصرت ماثر
سپاهی همه پر دل و کینه جوی بمیدان مردانگی رزم جوی
اعلام نصرت انجام بصوب
مشهد مقدسه حضرت امامیه برافراخت و بر سبیل ایلغار بر جناح استعجال طی مسافت کرده دو منزل راهی ساختند ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون خبر توجه
اجل شنیدند امرای عظام طلبیده در باب آن دفعه کار مشورت کردند امیر مبارز الدین محمد ولی بیک باتفاق جمعی از اهل رای و تدبیر معروض داشت
که چنان معلوم میشود که محمد خان شیبانی اکثر سالکان مسالک پهلوانی را در ظل رایت محمد تیمور سلطان و عبدالله سلطان باینجانب فرستاده و بنفس خویش اندک
مردمی در الکای کهندستان ایستاده بنا علی هذا مناسب چنان مینماید که با جمعی از اهل جلادت و مردانگی از راه غیر جاده روی بدو ایلغار نمائیم و ناگهان بر سر
دشمنان تاخته بباد حمله آتش جنگ بر افروزیم و تلاش آبروی خود کرده خرمن جمعیت او زبکان بسوزیم زمره دیگر بر زبان آوردند که رعایت طریقه حزم آنست که
ابوالحسن میرزا با طایفه از سپاه بحصار کلات رفته آن قلعه را مضبوط سازیم و محمد محسن میرزا با بقیه لشکر دامن بعضی از جبال رفیع و اعقاب متین را معسکر ظفر آثار
ساخته بطریقه قدیمه مدافعه اعدا پردازند تا به بینیم که از غیب چه ساطع گردد جمعی دیگر از مردم کوته نظر گفتند که صلاح در آنست که توکل بر کرم خداوند ملک بخش
کرده از غلبه سپاه خصم اندیشه ننمائیم و باستقبال اوزبکان شتافته ابواب جنگ و جدال بر گشائیم ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا رای ثالث اختیار کرده متوجه
محمد تیمور سلطان و عبدالله سلطان گشتند چون آفتاب اقبال آن دو دودمان بحد زوال رسیده بود از موضع سنگ بست مراجعت فرموده خاطر بر آن قرار دادند

فرار دادند که در نفس مشهد مقدسه توقف کرده در نواحی آن منزل متبرکه بمحاربه اوزبک پردازند و از جانب تیمور سلطان و عبدالله سلطان چون بقصبه جام رسیدند خبر توجه
شاهزادگان عظام را شنیدند و از سرعت حرکت ایشان متوهم شده ندبار ایستاده تبانی آغاز طی مسافت کردند ناگاه خبر مراجعت ایشان استماع نموده بار دیگر بر جناح استعجال رکاب تنیدند
و در صباح که ابوالحسن میرزا و کپک میرزا با اکثر امرا و ارکان دولت از باده شبانه سرگران شده بر بستر استراحت تکیه داشتند و از غایت غلبه خمار خیال مجلس دیگر بر لوح ضمیر
می‌نگاشتند خبر بمشهد رسید و این خبر شایع گردانید که سلاطین ماوراءالنهر با لشکر بهرام قهر در طرق نزول اجلال فرمودند و ابوالحسن میرزا مدهوش مارسوده شده بنواختن
نقاره و نفیر اشارت فرمود و بعد از اجتماع سپاه و تکمل شدن بهادران رزم خواه دل بر محاربه نهاده عنان یکران بطرف اوزبکان انعطاف دادند و در آن زمان محمد تیمور
سلطان و عبدالله سلطان از آب طرق گذشته برانغار و جوانغار و قول لشکر مضرب شعار را بمردان روزگار و شیران بیشه پیکار آراسته بودند و شمشیر جنگ و حرب
آماده طعن و ضرب گشته انتظار می‌کشیدند چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید از هر دو طرف سورن انداخته نفیر و نقاره نواختند و یلان و یوخوی و پردلان رزم جوی
اسب جلادت برانگیخته در میدان کین جستند و از فور صعود گرد و غبار خورشید فایض الانوار نقاب ظلمت آثار در پیش رخسار حایل گردانید و شعاع قبه زرنگار رو
لمعان سرنیزه‌های شمع کردار ساحت میدان منور شده و دیده مردان خیره گردید پیوسته بچرخ گرد لشکر بر پشت نقاب مهر انور از سر سری و ذیلی نیروز شد قبه چو عالم
افروز تیغ یمانی آغاز سرافشانی کرده مرغ روح انسانی از تنگنای قفس تن خاکی بپرانید و عقاب تیر تیز پر از آشیانه پرواز نموده مغز سرگردان و سرداران را طعمه گردانیده
حتی خط آیت کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام بر ناصیه احوال پیر و جوان ثبت نمود و تیغ زمرد رنگ از خون پردلان برنگ یاقوت احمر برآمده ریگ بیابان گونه
لعل و مرجان ارائت فرمود ای شعله شمع سرسنانی شد سوخته قد پهلوانی از عکس زمین که غرق خون بود فیروزه چرخ لعل گون بود محمد محسن میرزا که از وفور
شجاعت و دلاوری صفت خان اسفندیار را معتبر ندانستی و بوقت پیکار تیغ گذاری با رستم دستان و سام نریمان مقاومت توانستی در آن روز با طایفه از خواص خود که
هر یک شیر بیشه هیجا و نهنگ دریای وغا بودند بر صف عدا تاخت و بهر حمله مبارزی بر خاک هلاک انداخت بیت پهلوانی که بخسرو یلتن در آویخت اگر خود کوه آهن بود
از خود فرو ریخت و بر آن صف که آن پادشاه دشمن شکن متوجه گشت اگر همه سد اسکندر بود از هم بگسیخت چون شیر دل سوی میدان رسید بهر حمله سیلی بهم بر
درید بهر سو که آن پیلتن رو نهاد ز خون یلان خاک را رنگ داد اما چون مدت دولتش بسر آمده بود و حیات مقدر بنهایت انجامیده فایده بر آن کشش و کوشش مترتب
نگشت و شکست در سپاه خراسان افتاده مهم از تدبیر برنا و پیر درگذشت و امیر بابا محمود ولد بابا حسن که سالها در سلک محرمان خاقان منصور منتظم بوده بمنصب صدارت
قیام می‌نمود با جمعی کثیر از رؤسای لشکر شاهزادگان از زخم تیر و تیغ اوزبکان بر خاک هلاک افتادند و بقیة السیف روی بوادی فرار آورده محمد تیمور سلطان و
عبدالله سلطان را صورت فتح و نصرت دست داد و سپاه ظفر پناه ماوراءالنهر از روی قهر و تسلط شاهزادگان را در میان گرفته اسیر سرپنجه تقدیر ساختند و دست
بسته پیش سلاطین خود بردند و بضرب شمشیر شیران دو خسرو مشتری هیبت را از پای در انداختند فلک اسرار آفرین شد سرشت نشاید کشیدن سر از سرنوشت
نپرورد کس را که آخر نکشت که در مهر نرم است و در کین درشت

ذکر محاربه و مقاتله ابن حسین میرزا با محمد تیمور سلطان و عبدالله سلطان و فرار نمودن ابن حسین میرزا

شاهزاده سعادت انتما ابن حسین میرزا بحسب سن اگرچه از اکثر اولاد خاقان منصور مغفور خوردتر بود اما در میدان جلادت و بهادری گوی مسابقت
از اخوان و اقران می‌ربود و آنحضرت بعد از استماع خبر واقعه منزل بخیال تخت آرزمانی و نیت کشورگشائی بر زین ملک ستانی نشسته از ولایت قاین که سیورغال عمال وی بود
بجانب نیشابور و سبزوار شتافت و امیر برندق برلاس و عبدالباقی میرزا بموکب عالی شاهزاده پیوست و جمعیت تمام در ظلال رایت نصرت آیت بوقوع انجامید و بعد از
شهادت ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا و سید عبدالله میرزا جمعی کثیر از امرا و لشکریان بدانجانب شتافته ابن حسین میرزا بر اعدا مطلع شده موضع لکد را معسکر گردانید و
دل بر محاربه و مقاتله نهاده مستعد جنگ و پیکار گردیدند بعد از تقارب فریقین و تساوی صفین صدای کوس حربی بمثابه نمونه صور اسرافیل در قالب جان دمید و صوت
کرنای بلند گشته بمسامع ساکنان حصار افلاک رسید فوج آن دو لشکر مانند امواج سپهر اخضر در جوش آمدند و دست بر تیر و کمان و سیف و سنان برده خروش بر آوردند
سهام جان ربا از آشیانه کمان گردان صفدر چندان در پرواز آمد که نقاب کحلی بر رخساره آفتاب بست و پیکانهای آبدار از شست دلاوران خنجر گذار دری جسته مانند
دلپذیر در دل جوانان نشست شعله سنان جانستان چون برق لامع خرمن حیات بسوخت و فروغ خنجر صاعقة الساطع نایره بیداد می‌افروخت ابن حسین میرزا با دلیران
لشکر خراسان بر مخالفان حمله کرده چون شیر ژیان بغرید و بزخم شمشیر خون افشان سینه پهلوانی پهلوانان بدرید و لشکر قیامت اثر اوزبک مثال پلنگ زده و بنک
بصرصر جلادت آتش جنگ می‌افروختند و بسوزن تنگ خارا گذار عقد ثریا بر کمربند جوزا می‌دوختند و در آن روز مبارزان ابن حسین میرزا غالب آمده میمنه و میسره سپاه مخالف را
از پیش برداشتند و عبدالله سلطان را زخم زده رایت اقتدار ابن حسین میرزا برافراخت و چون قلب منقلب نشده بود نوبت دیگر لشکر اوزبک در ظل رایت محمد تیمور
سلطان و عبدالله سلطان مجتمع آمدند و یکبار بر سپاه خراسان که اکثر ایشان بامر ولجه مشغول گشته بودند حمله آوردند ابن حسین میرزا بعد از آنکه بمیدان پیکر فتح و ظفر امیدوار
گشته بود دل بر شکست یافته دل از ملک و مال بر گرفته عنان بوادی فرار تافت عبدالباقی میرزا و سید عبدالله میرزا با بسیاری از امرای خراسان در معرکه بقتل رسیدند
و امیر محمد برندق برلاس با فوجی از رؤسا سپاهیان اسیر سرپنجه تقدیر گردیدند ابن حسین میرزا بعد از فرار از آن معرکه خواستکه بتلقین ملهم غیب و الهام ملقن لاریب بخاطر گذرانید

که بمضمون حدیث مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح عمل نموده بکشتی عاطفت که بهر بحر نبوت التجا باید کرد تا از طوفان نوایب روزگار نجات یافته بجودی فراغت واصل شویم و بمقتضای فحوای انی تارک فیکم الثقلین بسایهٔ عنایت مهر سپهر فتوت پناه برده جست تا از عقاب حوادث خلاص شده بعنایت عافیت فایز گردیم این معنی را با بعضی از خاصان که همعنان آن شاهزاده فریدون فر از معرکه یکدیگر بیرون آمده بودند ظاهر ساخت همگنان جواب دادند که چاره کار منحصر در مضای این عزیمت است استظلال ظلال رایات همایون فال پادشاه مرتضوی خصال مستلزم حصول سعادات دنیا و آخرت است لاجرم ابن حسین میرزا بصوب اردوی کیهان پوی در حرکت آمد و بعد از وصول بدرگاه سلاطین پناه شرف پای بوس که نهایت تمنای پادشاهان کشورگشا همان تواند بود دریافته بغایت عنایت نواب کامیاب بانعام اثواب زردوزی و خلعت خاص و اسبان تازی نژاد و نقود نامعدود مخصوص گشته بقیهٔ اعمار در دولت و کامرانی بسر برد بر این آستان هرکه ساید جبین باقبال و دولت شود همنشین که آمد برین در زر روی نیاز که بهر دو عالم نشد سرفراز

ذکر گفتار در ایالت نشستن خاقان شیبانی خان در مملکت خراسان و تقسیم نمودن ولایت و مناصب بفرزندان و امیران

چون قدرت مالک الملک علی الاطلاق عز شانه خلعت بانهمت والله یؤتی ملکه من یشاء بر قامت قابلیت محمد خان شیبانی مرتب ساخت و صرصر بی نیازی خرمن جمعیت اولاد و الاتراد خاقان منصور را پریشان گردانیده هریک از ایشان را بکشوری انداخت محمد خان بلوازم شکر و سپاس ملک ملک بخش پرداخته هریک از امرا و سرداران سپاه را بمنصبی لایق نوازش نموده درباره محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان که در معرکه شاهزادگان عالیمکان غایت شجاعت و جلادت بتقدیم رسانیده بودند انواع انعام و احسان فرموده چنانچه سابقاً مذکور گشت منصب حکومت و داروغکی هرات بجان وفا که او را خواجه خورد نیز گویند تفویض پذیرفت اقیم چهره روی بداروغکی ولایت فوشنج آورده و سید هادی خواجه ولد سید مرتضی خواجه که پسر عم خان بود در مشهد مقدسه علم ایالت مرتفع کرد و ولایت سبزوار متعلق بهیش بهادر گشت و علم ریاست قنبر بی در مرو شاهجهان از ایوان کیوان در گذشت رای در باخرز بفرمان قمرهای قیام نموده و اویل امان در ترشیز ابواب دارائی بر روی خود گشوده زمام حکومت بلخ بقبضه اقتدار خرم شاه سلطان که پسر خواهر محمد خان و خواهرزاده پادشاه عالیشان ظهیرالدین محمد بابر بود درآمد و مقرر شد که قنبر میرزا کوکلتاش در خدمت شاهزاده بوده بسرانجام مهام ملک و مال قیام نماید و سلطنت سمرقند نامزد محمد تیمور سلطان شد و عبیدالله سلطان بدستور والد ماجد خود در بخارا حاکم گشت و در خلال این احوال حضرت خلافت پناه ظهیرالدین محمد بابر پادشاه در کابل و غزنین با سپاه ظفر قرین رایت نصرت آیین بعزم تسخیر قندهار برافراشت و اولاد میرزا ذوالنون شاه شجاع بیک و میرزا محمد مقیم مستعد رزم و پیکار شده بعد از وصول جنود سعادت ورود بحدود قندهار در قریهٔ جلیک که در نیم فرسخی آن بلده واقعست بین الجانبین غبار جنگ و شین ارتفاع یافت و کشش و کوشش بظهور آمده نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم پادشاه خجسته شیم وزیده مردم میرزا ذوالنون عنان لوای فرار تافته مملکت قندهار و زمین داور در تحت تصرف پادشاه فریدون فر درآمد و خزاین میرزا ذوالنون را که در مدت حکومت اندوخته بود بر امرا و سران سپاه قسمت نموده ایالت ولایت قندهار را به برادر عالی خویش سلطان ناصر میرزا تفویض فرموده آنگاه بکابل بازگشته در کنف دولت و اقبال مستقر سریر جاه و جلال رسید و چون محمد خان شیبانی این اخبار شنید عزم تسخیر آن زمین کرده بپای پهلوانی متوجه گردید پس از آنکه نواحی زمین داور معسکر ظفر اثر شد شجاع بیک و میرزا مقیم با پیشکشهای لایق بملازمت شتافتند و شرف بساط بوسی حاصل کرده عنایت و رعایت یافتند و بموجب فرمان واجب الاذعان در سایهٔ لوای عبیدالله سلطان برسم منقلای پیشتر روان شدند سلطان ناصر میرزا چون بر هجوم اعدا مطلع شد در ارک قندهار تحصن جست و ارباب و کلانتران آن بلده عبیدالله سلطان و امرای ارغون را استقبال نموده شرایط اطاعت و انقیاد بجای آوردند و اوزبکان آغاز محاصره قلعه کرده متعاقب کواکب مراتب خانی نیز بظاهر حصار رسیده کار محصوران به اضطرار انجامید لاجرم سلطان ناصر میرزا طالب صلح و صفا گشته سفرا فیما بین آمد و شد کرده و چنان مقرر شد که شاهزاده فی الجمله پیشکشی بیرون فرستد تا محمد خان از قندهار کوچ فرموده بصوب خراسان رود و آنگاه سلطان ناصر میرزا چند سر اسب رسانیده و محمد خان روی بدار السلطنه هرات آورده شاهزاده عزم درگاه حضرت پادشاه کرد و چون خطهٔ قندهار از وجود شریف آنحضرت خالی گشت شاه شجاع بیک بمقتضای فرمان محمد خان شیبانی مستقر سریر ایالت خود خرامید و بتدارک اختلالی که در ایام غیبت او سانح شده بود پرداخت و در آن اوقات که محمد خان شیبانی در حدود قندهار بود امیر محمد ولی بیک غاشیه اطاعت ملازمان آن آستان بر دوش گرفت و بجانب بلدهٔ فاخره هرات توجه نمود شرح این سخن آنکه قلعه طبس در زمان خاقان منصور در تحت تصرف امیر محمد ولی بیک میبود و در آن حصار استوار قبل از خود جناب امارت مآب امیر تردی بابا که در سلک نوابش انتظام داشت بلوازم حکومت مشغولی میفرمود و چون در نواحی مشهد مقدسه ابوالمحسن میرزا و کپک میرزا جام شهادت درکشیدند و از دست برد سپاه ماوراءالنهر جنود خراسان منهزم گردیدند امیر محمد ولی بیک عنان فرار بصوب طبس انعطاف داد اما بعد از وصول بخلافت امیر تردی بیک بابا اظهار عبودیت نواب شاهی کرده لوای دولتخواهی بر روی وی بگشاد لاجرم امیر محمد نومید و حیران روی بهرات آورده پیش از آنکه محمد خان از قندهار باز آید بمقصد رسیده و مولانا عبدالرحیم که در آن بلده بود او را استمالت کردانید چون محمد خان شیبانی از سفر قندهار کامیاب و کامکار بازگشته در دار الملک خراسان نزول اجلال فرمود امیر محمد حسب الحکم متوجه ماوراءالنهر گشت و هم در آن اوان امیر ناصرالدین عمر بیک و خادار و امیر زین الدین علی و بعضی دیگر از بقایای امرای خراسان بسفر ماوراءالنهر مامور گردیدند و جمیع ایشان بصحت و سلامت بآن ولایت رسیده روزی چند بفراغت گذرانیدند و هم در آن اوقات امیر محمد برندق برلاس که در معرکه یکدیگر سهم گشته بود باجل طبیعی از عالم انتقال نمود

نمود و امیر سلطانعلی ارغون از سیستان بملازمت خاقان گیتی ستان شتافته پرتو انوار عنایت بر صفحات احوالش تافت و روزی چند در خدمت بوده اجازت مراجعت یافت و بعد از چند ماه بسبب حلول اجل مقدر مغوص بعقبی و حکومت مملکت سیستان بقاضی منصور میرزا که برادر شیر علی میرزای کوکلتاش بود در گذشت و چون سپهر خسرو ثابت و سیار در بروج شمال بنهایت رسیده هوا آغاز دم سردی نموده حریف خریف گشت فضای باغ و بستان را از برگ و بار عاری گردانیده خان خورشید احتشام در غایت عظمت و احترام بصوب ماوراء النهر اعلام ظفر فرجام برافراخت و از اکابر خراسان امیر محمد بن ابوسعید و قاضی ضیاء الدین حسین و امیر صدرالدین یونس و قاضی صدرالدین عطاالله امامی را همراه برده تمامی ایشان را بانعام و احسان بنواخت بعد از عبور از گذر چارجوی بنجارا شتافته چند روزی در آن خطه از رنج راه بیاسود آنگاه بسمرقند فردوس مانند خرامیده قشلاق فرمود و در آن زمستان که محمد قاسم میرزا از کنار معرکه یکدره بطرف ابیورد گریخته بود لشکری در هم کشیده بمشهد مقدسه رضویه شتافت و سید هادی خواجه مصلحت توقف ندانسته عنان یکران بجانب مرو شاهجهان تافت چون این خبر بماوراء النهر رسید عبیدالله سلطان بموجب فرمان شیبانی خان از بخارا متوجه دفع شاهزاده گردیده در نواحی مرو سید هادی خواجه بموکب سلطانی پیوسته باتفاق عزم رزم محمد قاسم میرزا کردند و بطرف مشهد نهضت فرموده در سرعت لوازم اهتمام بجای آوردند محمد قاسم میرزا چون خبر توجه اعدا شنود دل بمقاتله نهاده از مشهد کوچ نفرمود و عبیدالله سلطان با سپاه فراوان بدانجا رسیده بین الجانبین قتال صعب واقع شد و محمد قاسم میرزا در ماتشاهی کبری فرمهم او نیز از هم در گذشت جنود بهرام قهر ماوراء النهر جمعی کثیر از لشکریان خراسان را بتیغ ستم کشتند آنگاه سید هادی خواجه در آن خطه بار دیگر رایت ایالت برافراخته و عبیدالله سلطان عنان مراجعت انعطاف داد کیفیت این فتح را عرضه داشت نموده بپایه سریر اعلی فرستاد و شیبانی خان از تواتر عنایات سبحانی که شامل حالش گشته بود اظهار فرح و شادمانی کرده آن زمستان را در سمرقند گذرانیده لوازم جهانبانی بجا آورد

ذکر متوجه شدن میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین گورکان بجانب جرجان و اقتران شاهزادگان در استراباد و انتقال نمودن مظفر حسین میرزا ازین عالم پرملال

روز جمعه هشتم ماه محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمایه که بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان از صولت محمد خان دارالسلطنه هرات را وداع کرده آن یک از باغ نو و این یک از باغ شهر آرا بیرون آمده رفتار نشسته روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان با میرزا شجاع بیک که در ولایت گرمسیر و قندهار فرمان بردار بود بدانجانب توجه نمود و بعد از وصول بحدود قندهار از شجاع بیک طریقه مرضیه بیوفائی را مشاهده فرموده رایت عظمت بصوب ملک نیمروز برافراخت و کس نزد امیر سلطانعلی روان ساخت و او امتثال فرمان واجب الاذعان بجا آورده بار دوی عالی راهی گردانید آنگاه بدیع الزمان میرزا کوچ بر کوچ متوجه جرجان شد و مظفر حسین میرزا نیز تشریف بهمان جانب عزیمت نموده بود لاجرم در دارالفتح استراباد نوبت دیگر مقارنه سعدین دست داد و آن دو برادر نیک اختر یکدیگر را در آغوش کشیدند و میرزا فریدون حسین را که پس از فوت برادر اعیانی محمد حسین میرزا در استراباد علم حکومت برافراخته بود با ایالت دامغان فرستادند و چون خبر استقامت احوال آن دو خسرو ستوده خصال بدارالسلطنه هرات رسید محجله نشینان تتق سلطنت پاینده سلطان بیگم و خدیجه بیگی آغا و بعضی دیگر از مخدرات حرم سرای خاقان منصور از جان فامیرزا رخصت حاصل کرده روی بجرجان آوردند و از سپاهیان الوس تیموری که هریک در یک بلده از بلاد خراسان مانده بودند بدانجا توجه نمودند کثرت دیگر لشکر جلادت اثر در ظل رایت بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا جمع آمدند اما بعد از انقضای چند ماه مظفر حسین میرزا بعارضه صعب مبتلا گشته اطبای حاذق و حکمای واثق هر چند در تداوی المرض و ازاله عرض سعی نمودند جوهر ذات پسندیده صفات شاهزاده از صورت صحت از وجه ضعف صفت قوت نپذیرفت و عندلیب روح پرفتوحش از قالب تن بجانب گلشن قدس در پرواز آمد نهال ثمربخش گلشن اقبال از صرصر بیداد عالم پرملال از پای درافتاد و کوکب آفتاب از فلک استقلال از اوج برج شرف و کمال روی بحضیض خانه وبال نهاد زبیداد سپهر و دور ایام برد آن خسرو نیکو سرانجام هنوز از غصه آن جور و بیداد سیه پوشند اهل استراباد سلطان بدیع الزمان میرزا در مفارقت آن برادر والاگهر نا بطاقتی کرده کسوت سوگواری پوشیده و مهد علیا خدیجه بیگی آغا از صعوبت هجرت آن پسر جگر سپر جیب شکیبائی چاک زده نوحه و زاری بسپهر زنگاری رسانیده بناخن و جبین شت و موی کنده زافغان غلغله در چرخ افکند زسیلاب سحاب چشم خونبار زمین را ساخت چون دریای خونخوار عاقبت همگنان دست در حبل متین تحمل و اصطبار زده بتجهیز و تکفین شاهزاده اقدام نمودند و بختمات آیات بینات و اطعام طعام و تصدقات روح شریفش را شاد فرمودند و سلطان بدیع الزمان میرزا از لباس تعزیت مانند خورشید از عقده کسوف بیرون آمده باستقلال متکفل سلطنت جرجان گشت و از غایت غفلت بدستور معهود آغاز عیش و عشرت نهاده نوای پرصدای ارغنون از فلک بوقلمون در گذشت و هنوز یک سال تمام از وصول استراباد منقضی نشده بود که خبر توجه محمد خان شیبانی از علی التعاقب و التوالی استماع نمود

ذکر عبور و مرور نمودن خاقان کشورستانی محمد شیبانی خان از آب آمویه بعزیمت تسخیر جرجان

سلطان ربیع چون دگربار زد خیمه بطرف دشت و کهسار از سبزه و گل سپه عیان کرد آهنگ حریم بوستان کرد از سرو سهی علم برافراخت از غرش رعد سور انداخت از خنجر ابر در سوسن بگرفت تمام صحن گلشن سالک طریق کشورستانی ابوالفتح محمد خان شیبانی با سپاهی بحر جوش رعد خروش بیان آب آب تیغ زن و مانند ماهی جوشن پوش از آب آمویه عبور نموده در غایت حشمت و کامرانی بر بلاد خراسان گذشته عزیمت تسخیر ولایت جرجان فرمود و چون کنار آب مرغاب در اترک مضرب خیام سپاه نصرت نیرنگ گشت نشیان سلطنت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان نشانی در باب استمالت جناب سیف الامامی مظفر کلیچی و سلم آقا مصحوب قاصدی روانه فرمودند و صباحی که بدیع الزمان میرزا داعیه داشت که بعزم صید و شکار بجانب دشت و مرغزار سوار شود آن نشان بجناب سیف الامامی

الامامی رسیده در ساعت نزد میرزا بدیع الزمان برده آنحضرت از قرب وصول عدو خبر یافته دانست که استطاعت سپاه جرجان با خان کشورستان بمیدان مقاتله و مقابله نمی تواند آمد و با امرا و ارکان دولت ابد مدت مشورت کرده بنابر استصواب سیف الامامی احرام عتبه کعبه مرتبه نواب شاهی بست و عنان بکران بصوب عراق و آذربایجان انعطاف داد و میرزا محمد زمان در قلعه دامغان نزد عمش فریدون حسین میرزا گذاشت و در مسافت مسارعت نموده در اثنای راه جناب سیف الامامی و امیر یوسف علی کوکلتاش از موکب سلطانی تخلف ورزیده و جناب سیف الامامی عازم ملازمت محمد خان شیبانی شده چون بپایه سریر خلافت مصیر رسید باصناف الطاف اختصاص یافته منصب وزارت مملکت جرجان برای آن جناب مفوض گردانید و میر خواجه احمد صفرات که سالهای فراوان در خدمت خاقان منصور مظفر حسین گورکان بسر برده بود در روز واقعه تنزل بدرگاه خاقان عالیجاه شتافته بود بایالت آن ولایت تعیین یافت آنگاه خاقان گیتی ستان کمند همت بر کنگره تسخیر بلده دامغان افکند پس از وصول عطا بهر آن شهر چون یک بهرام قهرمان ماوراءالنهر آغاز محاربه و محاصره کردند و ملازمان فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا نیز روی بمدافعه و مقاتله دشمنان آوردند بعد از چند روز شاهزادگان آثار عجز و انکسار بر صفحات احوال خود مشاهده نمودند والتجا بخدمت آستان اقبال آشیان محمد خان فرستادند و اظهار نیازمندی کرده امان طلبیدند خان گیتی ستان قاصدان ایشان را بانعام و احسان نوازش نموده عهد و پیمان درمیان آورد که چون از قلعه دامغان بیرون آیند و ترک حرب و عناد گیرند صلاح جان و ناموس ایشان بنقصان نرسانند بلکه آن دو شاهزاده صاحب سعادت را مشمول الطاف بی پایان گردانند خواهند شد آنگاه فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا دروازه شهر برگشاده بدرگاه محمد خان شتافتند و ملحوظ شفقت شده عنایت یافتند پس از چند روز محمد زمان میرزا رخصت رفتن بجانب آذربایجان حاصل نموده و فریدون حسین میرزا نیز استجازه از اردو جدا شده بکنار آب اترک و منازل ترکمانان توجه فرمود و چون فتح ممالک جرجان و توابع آن محمد خان شیبانی را تیسیر پذیرفت لوای کشورکشائی ارتفاع یافته از ولایت دامغان تا ولایت و نهایت ترکستان در تحت تصرف و نیز قرار گرفت تا بستان در النگ رادکان قبه خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانیده ییلاق کرد و در زمستان بماوراءالنهر شتافته گاهی بدفع لشکر قزاق و گاهی بتاخت دشت قبچاق روی می آورد و در اواخر سنه عشر و تسعمایه از قایم سلطان که در آن اوان از جمیع حکام دشت قبچاق بمزید شجاعت و مردانگی و کثرت خیل و حشم امتیاز داشت شکست یافت و در حین انهزام قنبر میرزا با بسیاری از اعیان سپاه خان بقتل رسیدند و محمد خان با فضل بهادر پریشان حال از آن رزمگاه معاودت نموده بسرعت تمام بهرات آمد و بنکوداری که در کوهستان گرمسیر و زمین داور می بودند لشکر کشید و چون آفتاب اقبالش بسرحد زوال رسیده بود در آن یورش نیز کاری از پیش نتوانست برد و در اوایل شعبان سنه ست عشر و تسعمایه در حالی که بسیاری از سپاهیان او زنگ اسب و یراق ها دفنا داده بودند بدار السلطنت هرات آمدند و چون روزی چند درباغ جهان آرا از رنج راه آسوده خبر توجه رایات همایون پادشاه ربع مسکون را از عراق و آذربایجان بطرف خراسان استماع نموده لاجرم متحیر و پریشان خاطر بر جناح استعجال بمرو شاه جهان گریخت و در حدود آن ولایت بسرپنجه قوت دولت شاهی از زلال صون عن صهریه لیستناهی القدر حیاتش از هم گسیخت چنانچه در ضمن وقایع آینده کیفیت این حکایت مشروح سمت تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام کلک عنبرین فام بتفصیل این اجمال خواهد پرداخت توفیق الهی اکرم یار شود الطاف شهنشهی مددکار شود شرح سخنی که گشت مجمل مسطور از رشحه کلک من بتو در شود اکنون وقت آنست که قلم ستوده رقم مآل حال اولاد خاقان منصور میرزا سلطان حسین را در حیز بیان آورد و بعد از آن بسمکی همت و جلی نهمت بر تحریر جزو چهارم از این مجلد مصروف دارد منه الاعانت و التائید انه کریم مجید

ذکر کیفیت فاتحه حال و مآل میرزا بدیع الزمان و انتقال او از جهان پر ملال در شهر اسلامبول و خروج میرزا محمد زمان ولد او در جرجان

از رشحات سحاب قلم و حرکات بنان مستوفی رقم سابقا بوضوح پیوست که چون خاقان منصور علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت هفت پسر نیک اختر یادگار گذاشت ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا و محمد قاسم میرزا در مشهد مقدسه شربت شهادت چشیدند و از ابوالمحسن میرزا سلطان محمد بایقرا نام پسر زنده ماند که در سن سه سالگی آن شاهزاده را در روز واقعه بعضی از ملازمان بطرف باورد و نسا گریزانیدند و ظاهرا بعد از چند سال که در آن حدود بود باجل طبیعی از جهان انتقال نمود و ابوالمنصور مظفر حسین گورکان در استرآباد فوت گشت چنانچه گذشت و از وی یک دختر ماند مسماة بمهر انگیز بیگم و در آن ایام که محمد خان هرات را فتح کرد در حباله نکاح عبیدالله سلطان در آمد و چون یکدو سال با وی بسر برد میان الجانبین بمفارقت اتفاق افتاده روی بخراسان آورد و حالا که تاریخ هجری بتسع و عشرین و تسعمایه رسیده این مستوره بی آنکه در تحت امر و نهی شوهری شود در بعضی از بلاد عراق روزگار میگذراند اما فریدون حسین میرزا بعد از آنکه از حصار دامغان بیرون آمده بجانب ترکمانان برفت در شهور سنه خمس عشر و تسعمایه که محمد خان شیبانی لشکر بسر احشام دشت قبچاق کشیده بود فریدون حسین میرزا اندک سپاهی فراهم آورده به بلاد خراسان آمده بقلعه قلات استیلا یافت و حاکم مرو شاه جهان قنبر بی چون از این واقعه خبر شنید با جمعی کثیر از جنود اوزبک متوجه قلات گشت و شاهزاده بجهت قلت اعوان و انصار از محافظت آن حصار عاجز آمده قنبر بی را فتح میسر شد و فریدون میرزا بدست اوزبکان افتاده رخت بقا بباد فنا داد اما ابن حسین میرزا چند سال در ظلال دولت نواب کامیاب شاهی در فراغت بسر برد و در شهور سنه تسع عشر و تسعمایه در کاشان بعلت فجاءه روی بعالم آخرت نهاد اما سلطان بدیع الزمان میرزا چون از دست برد سپاه محمد خان از مملکت جرجان عازم ملازمت پادشاه عالمیان گشت و خبر قرب وصول و مسامع علیه نواب سده سنیه رسید بیرام بیک قرامانی حسب الحکم آنحضرت را استقبال نمود و در روزی که شاه منصور دین پناه مانند جمشید خورشید بر تخت حشمت و کامرانی نشسته اطراف بارگاه جهانبانی را بوجود امرای عظام و نوئینان ذوی الاحترام آراسته بود بیرام بیک آن خسرو سعادت انتما را بمجلس اشرف اعلی درآورده و بدیع الزمان میرزا بشرف دست بوس همایون مشرف شده در موضع مناسب قرار گرفت و باصناف نوازش و التفات اختصاص یافته مشمول انعام و اکرام از بارگاه عالم پناه بیرون رفت و در منزلی که جهت اقامتش تعیین کرده بودند نزول فرمود و چون سه چهار ماه در اردوی

دار دوی همایون پادشاه ربع مسکون اوقات گذرانید موجب فرموده بملک ری رفته ساکن گردید و بنابر اطوار ناپسندیده سلطان بایزید برادرش شیخ عبدالله بیک اولکه بتنگ آمده بود تر و داروغه آن ولایت میر احمد در بیان شکایت ایشان زبان گشوده میر احمد هر دو را قتل نمود آنگاه بدیع الزمان میرزا فی الجمله با سپاهی که در ظل رایتش جمع گشته بودند متوجه استراباد شد و حاکم جرجان خواجه احمد از در حرب برآمده بین الجانبین حربی در غایت صعوبت دست داد و محمد قلی که نزد بدیع الزمان میرزا محبوب ترین خلایق بود و بحسن سیرت و لطف طبع و حدت فهم از امثال و اقران امتیاز داشت در آن جنگ شهد شهادت چشیده شکست بر لشکر بدیع الزمان میرزا افتاد و آن پادشاه عالیجاه با فوجی از خواص از معرکه بیرون رفته راه ولایت هندوستان پیش گرفت و تا حدود تته شتافته حاکم این مملکت فیروز آنحضرت را استقبال کرده مراسم تعظیم و اجلال مرعی داشت و بقدر همت خویش پیشکشهای ساوری فرستاد و سلطان بدیع الزمان میرزا زیاده بر یکسال در میان هندیان بسر برده نوبت دیگر احرام بارگاه عالم پناه شاهی بست و در شهور سنه تسع عشر و تسعمایه در خراسان بآستان ملک تکلک بخشتان رسیده ملحوظ عین التفات گردید و مصحوب اردوی کیهان پوی باذربایجان رفته در آن مملکت از امر ملازمت استعفا نموده نواب کامیاب شاهی آنحضرت را بقرا جابت اقتران داده مقرر شد که بدیع الزمان میرزا در شنب غازان تبریز متوطن باشد و دیوانیان تبریز هر روز مبلغ هزار تنکه در وجه معاش و سرانجام نمایند و در رجب سنه عشرین و تسعمایه که پادشاه روم سلطان سلیم بنابر اقتضای مالک الملک واجب التعظیم بتبریز رسید میرزا بدیع الزمان را تبجیل و تکریم نموده معزز و مکرم همراه خود باسلامبول برد و میرزا بدیع الزمان بعد از چهار ماه که در آن مملکت اوقات گذرانید بمرض طاعون گرفتار گردید و مضمون آیه کریمه و ما تدری نفس بای ارض تموت صفت حال آن مهر سپهر اقبال گشت و چون زمان حیات مقرر بسر آمد داعی یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک را اجابت گفته بهزار حسرت در گذشت

ای دل نبود دولت دنیا جاوید
زنهار [illegible] مهر امید
انوار کمالت رسد آخر بزوال
هر چند براوج فلک باشی خورشید

خورشید حیات کی بود پاینده
دایم نبود نور بقا تابنده
چه شه چه گدا چه خواجه و چه بنده
باشد همه را یک اجل آینده

کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون و چون سلطان بدیع الزمان میرزا از مهبط عالم فنا افشاند از وی یک پسر یادگار ماند و هو السلطان العظیم الشان محمد زمان میرزا که از قلعه دامغان بیرون خرامیده بدرگاه عالم پناه شاه شتافته تا شهور سنه خمس و عشرین و تسعمایه در ملازمت شاه بود و چون شاه باستقبال سلطان سلیم نهضت نمود محمد زمان میرزا باغوای جمعی از مردم از آن یورش تخلف کرده روی باستراباد آورده بعد از وصول بحدود هزار جریب قاصدی نزد حاکم آن ولایت امیر کمال الدین حسین فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد امیر حسین بملاحظه رعایت حقوق سلاطین دودمان تیموری که درباره آبا و اجدادش ثابت داشته شاه مخدوم زاده را استقبال نموده با هزار سوار بخدمت شتافت و پیشکش گذرانیده در ملازمت عالی عنان بطرف جرجان تافت چون این خبر بسمع میر غیب بیک تالش که از قبل برادر خلف بیک حاکم استراباد بود رسید متوهم شده منهزم گردید لاجرم اشراف و اعیان جرجان شاهزاده را استقبال کرده لوازم نیاز و نثار بجای آوردند و میرزا محمد زمان کامیاب و کامران باستراباد درآمده کلانتران آن ولایت را باصناف لطف و احسان نوازش نمود و از آنجمله خواجه غیاث الدین توشکچی که برادر بزرگتر جناب سیف الامامی مظفر بود او را بمنصب امارت دیوان عنایت فرموده و پسر نیک اختر انجاب امین بیک را پروانچی ساخت و زمام مهام داروغگی آن ولایت را با امیر کفشگر داد و جهت طلب متابعت و فرمان برداری رسولان نزد کلانتران الوس صاین خانی و کرایلی فرستاد و آن مردم طریق اخلاص و خدمتکاری مسلوک داشته جمعی کثیر از رؤسای ایشان بملازمت شتافتند و پیشکشهای لایق کشیده عنایت و التفات یافتند و برین قیاس تمامی اعیان و سیاه پوشان جرجان غاشیه خدمتکاری آن درج شهریاری بر دوش گرفتند مگر برادر دیگر جناب سلطان سیف الامامی خواجه نظام الدین محمود و پسر زاده ارجمندش امیر محمد مظفر که در موضع حصین تحصن نموده طریق مطاوعت بجای نیاوردند و محمد زمان میرزا بمجرد این فتح خود را پادشاه باستقلال تصور کرده روی به بساط عیش و نشاط آورد و مدت دو سه ماه هر صباح در بارگاه عشرت دستگاه او جام شراب ناب مانند ساغر آفتاب در بزم فلک دایر بود و هر شام آن شاهزاده خجسته فرجام از ساقیان گل اندام اقداح مدام طلبیده تجرع مینمود و در خلال این احوال جناب سلطان سیف الامامی از خراسان متوجه آذربایجان شد و در منزل کلید خبر استیلای محمد زمان میرزا باستراباد مسموع نموده از آنجا باسفراین شتافت و برون سلطان آکه حاکم آن ولایت بود بخود ملحق گردانید و اوکدین بیک از عقب رسید بنابر آنکه بسبب خبر وصول سلطان سلیم بتبریز اراجیف بسیار در میان خلایق پدید آمده بود جناب سیف الامامی و سایر امرا بتانی طی مسافت مینمودند چون بقریه جاجرم رسیدند قراویس قورچی از درگاه عالم پناه آمده خبر صحت ذات اشرف اعلی و مراجعت سلطان سلیم رسانید و فرمان همایون که بنام سیف الامامی در باب انتزاع ملک جرجان از تصرف میرزا محمد زمان صدور یافته بود ظاهر نمود بنابر آن امرای عالی شان بهیج و مسرور گشته بادای صدقات و نذورات پرداختند و عزیمت استراباد کرده رایت توجه بصوب بسطام برافراختند و در اثنای راه قاصد داروغه بسطام رسیده سر خواجه میر کفشگر را رسانید کیفیت واقعه آنکه خواجه میر بفرمان میرزا محمد زمان با فوجی از سپاه جرجان بتاخت بسطام رفته بود و محمد آقا که داروغه بعضی از قرای آن ولایت بود باتفاق بعضی از مردم جلد سر راه بروی گرفته بیک حمله آتش جدال اشتعال داد و بقوت دولت شاهی خواجه میر در آن معرکه کشته گشته محمد آقا سرش را پیش سلطان و امرا ارسال داشت و ایشان باین معنی تفال نموده بجانب استراباد درآمدند و چون خبر قتل خواجه میر بسمع برادرش آقا میر رسید مضطرب و متالم نزد محمد زمان میرزا رفت و کیفیت حال بعرض رسانید و شاهزاده او را باخذ و قید خواجه غیاث الدین علی و امین بیک ترغیب و تحریص نمود و امیر حسین هزار جریبی نیز مدد وحدت شد و آن دو عالیشان را مواخذ و مقید گردانیدند و در روز محاربت بشرف شهادت رسانیدند القصه محمد زمان میرزا بعد از قرب وصول امرای خراسان باتفاق امیر حسین هزار جریبی و سروران الوس صاین خانی و کرایلی از استراباد بیرون خرامید و مقارن آن

اتحال خواجه نظام الدین محمود و امیر مظفر با توابع و لواحق و میرزا علی قلندر بیکی با دویست کس و سید فخر الدین کیوسری و سلطان قبسول اغلی با جمعی از مردم صاین خان به
جناب سلطانی پیوسته در نماز دیگر جمعه که پانزدهم ماه رمضان سنه عشرین و تسعمائه بود در حدود آق مشهد که از آنجا تا استرآباد هشت فرسخ مسافت است تلاقی فریقین
روی نمود و منقلای هر دو لشکر بر یکدیگر تاختند و از هر دو طرف دو سه کس کشته شده بواسطه غروب آفتاب جهانتاب که نقاب ظلمانی در پیش قوت باصره انسانی حایل گشت
هر یک از فریقین در عسکر خویش فرود آمده آن شب پاس داشتند و صباح روز شنبه با صف قتال آراسته بهمت ارتقای و اقدام بیکدیگر گماشتند و تیغ یمانی در کف سالکان مسالک
پهلوانی آغاز سرافشانی کرده دبیره خطی خط فنا بر صفحه احوال پیر و برنا کشیده و لوازم سربازی بجا آورده سفیر تیر مرگ تأثیر پیام اجل بگوش هوش صغیر و کبیر رسانید و شمشیر
خونبار فضای معرکه را غیرت افزای لاله زار گردانید آخر الامر بواسطه قوت دولت شاهی بمحض لطف و عنایت الهی عروس فتح و ظفر در نظر جناب سیف الامامی جلوه گر گشت
و کار محمد زمان میرزا باضطرار رسیده دست تقدیر ملک قدیر روزنامه جمعیتش در نوشت و امیر حسین هزارجریبی بوطن مألوف خویش گریخته محمد زمان میرزا بمیان مردم صاین
خانی رفت و جناب سیف الامامی بر طبق نام خود مظفر و منصور باسترآباد شتافته روزی چند از راه بر آسود و چون عوض سلطان که حکومت استرآباد بموجب فرمان شاه دین پناه
والا نژاد نامزد او شده از نیشابور بجاجرم رسید باتفاق جناب سیف الامامی قاصد باستقبال محمد زمان میرزا گشت و صبحی شاهزاده از قرب وصول او خبر یافته از آنجا به
منازل کرایلی شتافت و یکدو ماه در میان آن مردم اوقات گذرانید در آن اثنا استماع نمود که امیرزاده شاه و امیر محمد برادر دو شاه که در سلک امرای سلطان بدیع الزمان
میرزا انتظام داشتند در خراسان خروج نموده کوهستان غرجستان را تسخیر فرموده و نیز این خبر متواتر شد که امیران خراسان علی الخصوص بموجب فرمان واجب الاذعان متوجه آن
جناب شده بنابرآن میرزا محمد زمان از راه بیابان ابیورد متوجه غرجستان شده و آن مسافت بینهایت را باندک زمانی طی نموده چون ببرکات الوم که داخل ولایت
مذکور است رسید امیرزاده شاه که در آن وقت در کوه راغ ساکن بود موکب شاهزاده را باقدام اخلاص و نثار استقبال فرموده از اسباب سلطنت که تحریر آن موجب
اطناب میشود آنچه ممکن او بود سرانجام نموده و مسود اوراق در قریه که داخل ولایت غرجستان است و بکوه راغ اتصال دارد توطن داشت و چون از وصول نیّر
محمد زمان خبر یافت از غایت تربیت و عنایت خاقان منصور و سلطان بدیع الزمان میرزا مقتضی آن گشت که در مصاحبت میر جمال الدین یونس ابن امیر بابا علی که آن
جناب نیز در قریه مذکوره متوطن بود بکوه راغ شتافت و خود را ذره وار منظور نظر آفتاب آثار گردانید و بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف شده دعای دوام عمر و دولت
باز رسانید و آنحضرت از غایت لطف بنده موروثی را نوازش نموده فرمود که بدستوری که در ملازمت آبای عامی بودی من بعد خدمت ما میباید کرد و بهیچ وجه
مفارقت و مباعدت جایز نمی باید شمرد راقم حروف هر چند بمعاذیر دلپذیر متمسک جسته از ارتکاب مشقت ملازمت استعفا نمود بجائی نرسید و مخدوم زاده اسب و زر
انعام کرده امیرزاده شاه سایر اسباب سفر بهم رسانید و چون امیرزاده شاه را بواسطه وصول محمد زمان میرزا استظهار تمام پیدا شد شعار خلاف جناب حکومت پناهی
زنیل خان که در آن زمان حاکم خراسان بود اظهار نمود و بعضی از قصبات هرات را امیرزاده شاه تاخت فرمود و لشکر بسر اقوام هزاره و قبایل کلندری کشیده اسب
و گوسفند بسیار اولجه کرد و از آنجا بغور شتافته و به عنف و لطف از حکام آن کوهستان امیر درویش و امیر فخر الدین ... راهوار و شتران بار بردار و اجناس نفیسه گرفته
بقوت و شوکت هر چه تمامتر در رکاب مخدوم زاده رسید و بعد از آن سفر مراجعت کرده روزی چند در چغچران محل اقامت انداخت در آن اثنا این خبر شایع شد که حضرت
مملکت پناهی دیو سلطان که در بلخ حکومت مینمود آن مملکت را بمحمد بهادر سپرده بنفس نفیس عزم درگاه عالم پناه کرده بنابرآن محمد زمان میرزا و امیرزاده شاه را خیال
تسخیر بلخ در سر افتاده در ماه سنه احدی عشرین و تسعمائه از چغچران با سپاه فراوان عازم سان و چهاریک شدند و در آخر ماه مذکور بقریه باد رسیده در آن موضع آداب سنن عید فطر
پرداختند و از آنجا بولایت مذکور در آمده طرح قشلاق انداختند و در آن زمستان ملوک دره حلوف و برادران عبد العلی و نجم الدین بدرگاه سلطنت آمده پیشکشهای
لایق گذرانیده ایماقات ولایت سرکار بلخ بتمام غاشیه متابعت بر دوش گرفته باردو ملحق گردیدند و چون فصل زمستان بپایان رسید و رخوت سبزه و ریاحین بفضای صحرا و
بساتین کشید نسایم سحری جهت گشادن قلعه غنچه جنبش نمود و گل برفراز تخت زمردین بترک گزیده باعتدال هوا حکم فرمود محمد زمان میرزا و امیرزاده شاه بتصمیم عزیمت تسخیر بلخ کرده
جرزوان را مرکز رایت فتح آیت ساختند و بعضی از کلانتران آن ولایت از محمد بهادر روی گردان شده روی باردوی عالی آورده بدعاگوئی و ثناخوانی و
ملازمت پرداختند و در این اثنا خواجه جلال الدین میرکی میر مغول که وزیر سرکار بلخ بود بنابر توهمی که از امیر محمد بهادر داشت قاصدی نزد مخدوم زاده فرستاده پیغام داد که
اگر در فلان شب موکب عالی بکنار خندق شهر آیند بنده برج شاه حسین را بخدام عالیمقام می سپارم تا شهر مسخر گردد بنابرآن محمد زمان میرزا و امیرزاده شاه موعود کرده آن شب
چهارشنبه ششم ربیع الاول سنه اثنی و عشرین و تسعمائه بظاهر بلخ رفتند و حال آنکه امیر محمد بهادر در نماز دیگر روز گذشته از آن توطئه خبر یافته بود و قصد خواجه میرکی و اتباع
او نموده و او باتفاق اولاد و ملازمان خود را از برج مذکور انداخته متوجه اردو گشته القصه آن جماعت در بیرون بلخ بموکب عالی پیوسته صورت حال باز گفتند و محمد زمان
میرزا آغاز محاربه و محاصره کرده چون محصول بدرو رسید بابا کلانتران بلخ گمان بردند که لشکریان غلات ایشانرا خواهند چرانید و بر خلاف امیر بهادر با خواجه ناصر الدین
حیدر علی میرخوی که او نیز منصب وزارت داشت اتفاق نمودند و در روز شنبه سیوم ربیع الاول که محمد زمان میرزا و امیرزاده شاه بعمارت مملکت آغا رکه نزدیک به
دروازه خواجه عکاشه است شتافته سپاه را بجنگ فرستاده بودند دروازه مذکوره را باز کردند و مخدوم زاده و عنان امیرزاده شاه ببلخ در آمده امیر محمد بهادر در ارک متحصن گشت

کشت و در روز چهارشنبه پنجم ماه مذکور بعهد و پیمان بیرون خرامید و پیشکش گذرانید ملازم گردید و مقارن این فتح امیرجان محمد قلی خان که حاکم شبرغان بود با ارباب و کلانتران آن ولایت
با آستان اقبال آشیان مخدوم زاده شتافته مقالید بلده مذکور را به خدام عالیمقام سپردند و پیشکشهای لایق کشیدند و در سلک سایر بندگان درگاه عالی منتظم گردیدند و محمد زمان میرزا
و امیرارد و شاه مدت دو و نیم ماه در بلخ توقف نموده مساعی جمیله مبذول داشتند تا تمامی محصولات و غلات را در شهر آوردند آنگاه امیرارد و شاه حکومت قبة الاسلام بلخ را
بکف کفایت برادر خود قوام بیک نهاده ولایت شبرغان را بسبب پسر عم خویش امیر بیک عنایت کرده دار و علی سانو چهاریک را بداد و این معنی بر ضمیر منیر مخدوم زاده
بغایت گران آمده زیرا که مدعای آنحضرت چنان بود که بلخ تعلق بدیوان عالی گیرد و شبرغان بیکی از امرای خاصه سمت اختصاص پذیرد القصه چون خاطر امیرارد و شاه از استحکام بلخ و
شبرغان فارغ شد میرزا محمد زمان را بکر بیت تمام از آن بلده بیرون آورده بمیان مردم تولکی که در حدود مرو می بودند شتافت و از جماعت اسب و گوسفند بسیار گرفته کلانتران
ایشان را همراه کرده بر سر ایل ننک تاخت و بعضی از متوطنان آن مکان را غارت کرده عنان بکران بطرف سانو چهاریک معطوف و مال آن ولایت را قرار داده روی بجانب
غرجستان نهاد و در اثنای این حالات از آنجانب بعضی از امور دیگر بوقوع انجامید و ضمیمه آزار خاطر مخدوم زاده گردید لاجرم با وجود این با خود مخمر کرد که در هنگام مجال با طایفه ابطال
رجال که با آنحضرت اتفاق داشتند از وی جدا شود و در قریه سانو چهاریک امیرارد و شاه استماع نمود که پدر مولانا مقبول که کلانتر ضلع استراب بود و تمول تمام داشت فوت شده
طامعه اش در حرکت آمده با سی چهل کس از مخصوصان بپرسش او رفت و محمد زمان میرزا فرصت غنیمت شمرده در چاشتگاه چهاردهم ذی القعده سنه مذکوره که موافق اول جدی
بود با سی کس از مخصوصان خود سوار گشته متوجه خرم شاد باغ شده و نماز شام امیرارد و شاه باضطراب باز آمده چون بهمراهان میرزا محمد زمان اطلاع یافت آغاز اضطراب نمود و رسل و رسائل
متعاقب و متواتر نزد مخدوم زاده ارسال داشت و استدعا کرد که نوبت دیگر در طریق عنایت سلوک فرماید و بوی ملحق گردد تا او بتدارک تقصیر خدمت پردازد ما این التماس مقبول
نیفتاد بلکه هر که برسالت رفت باز نیامد و از سرداران و لشکریان هر شب جوقی از اردوی امیرارد و شاه فرار نموده التجا بدرگاه محمد زمان میرزا آوردند تا آنکه جمعیت تمام در ظل اعلام
نصرت علامتش بوقوع پیوست و قاصد استقبال امیرارد و شاه گشته از خرم به شاد باغ عنان عزیمت بطرف سانو چهاریک انعطاف و چون این خبر رسید امیرارد و شاه که در
قرانعاج بود بر توجه آنحضرت مطلع گردیده مضطرب شده در روز عید اضحی اغروق را بجانب غرجستان فرستاد و عزم جزم کرد که صباح روز دیگر خود نیز متوجه آن ولایت گردد و از آنجا
شلب برای مغول غالبجی تمام و مردم علی دانشمندی فرار نموده باستقبال محمد زمان میرزا روان گشتند و امیرارد و شاه سحر دوم عید اضحی که آفتاب در آخر جدی بود و چشم سحاب آتش
خمره کان شهک فراوان میبارید از قرانعاج کوچ کرده روی برآورد و امیر حسینعلی خان جلایر و امیر یونس علی و دوست کاری جدا گشته روی بسایه دولت شاهزاده نهادند و چون
امیرارد و شاه از آق مسجد گذشته بعقبه که در میان آن منزل و جزوان واقع است در آمد بیکبار ناگاه امرای ایلغار محمد زمان میرزا و میر محمد جعفر برلاس و امیر جعفر علی قرانور و میر علی
شاه حسین ترکی میرآخور و شاه حسین بایزید کوکلتاش و محمود لکشا فاسی از عقب در رسیدند و ارکان دولت امیرارد و شاه محمد که بدیشان متفق شده شمشیرها کشیده رو بارد و
شاه آوردند و او با هفت کس از قرابتان خود که حیدر ترخان و یوسف ترخان از آنجمله بودند بطرف شبرغان گریخته سایر لشکریان و ایماقاتی که همراه داشت با اموال و جهات بحیطه
تصرف امرای محمد زمان میرزا در آمدند و آنحضرت نماز دیگر بدان نواحی رسیده بعقبه مذکوره رسیده شب توقف کرد و روز دیگر باق مسجد بازگشته افراد حشم و احفاد خدم را بلطف و عنایت
خویش امیدوار ساخت و آنچه از اموال ارد و شاه و اتباع او بدست افتاده بر امرا و لشکریان قسمت نموده علم نصرت شیم بصوب سانو چهاریک برافراخت و در منزل
قرانعاج بوضوح پیوست که امیرارد و شاه از شبرغان بجانب بلخ رفت و مخدوم زاده باتفاق امرا خاطر بر مصالحه قرار داده مسود اوراق را فرمود که بقبة الاسلام بلخ شتافته
بنوعی سازد که امیرارد و شاه آن مملکت را که ابا عن جد تعلق بآن حضرت میداشته بتصرف خدام عالی مقام بازگذارد و خود بغرجستان که یورت اصلی او بود رود تا غبار نقار که
بین الجانبین در هیجان بود بلطف سلح و صفا تسکین یابد و درین باب فرمانها بنام ارد و شاه و برادرش قوام بیک و اکابر و اشراف بلخ در قلم آمد این شکسته حسب الامر
بآن بلده شتافت و هرچند سخنان نصیحت آمیز و کلمات مودت انگیز بسمع ارد و شاه رسانید و سعی نمود که از مقام مناقشه درگذرد و بلخ را بازگذاشته بغرجستان رود
بجائی نرسید و در وقتی که بنده را رخصت انصراف میداد گفت که اگر مخدوم زاده با عدد اندک بظاهر بلخ تشریف فرماید و عهد و پیمان نماید که قصد خون و عرض من و برادران
و قرابتان نکند بین الجانبین قواعد مصالحه تمهید یابد بنده از آنجا مایوس گشته در قریه سانو چهاریک باستان اقبال آشیان رسیده آنچه شنیده بود معروض گردانید محمد زمان میرزا
بخیال آنکه ظاهر بلخ را مضرب خیام عساکر نصرت انجام سازد و دم آن بلده حقوق عدالت و احسان دودمان خاقان منصور را رعایت کرده ابواب شهر را باز خواهد کرد
متوجه آن بلده گردیده قریب یک ماه بمحاصره قیام نمود فتح الباب میسر نگشت و هرچند رسل و رسائل نزد امیرارد و شاه فرستاده از وعده و وعید سخن راند فایده بر آن
مترتب نیافت در آن اثنا بتحقیق پیوست که امیرارد و شاه امیر خلیل را که در سلک مخصوصانش انتظام داشت بکابل نزد حضرت پادشاه ظهیرالدین محمد بابر فرستاده
استدعای حضور آنحضرت نموده تا مقالید قلعه و شهر را تسلیم نماید و چون متصور بود که عنقریب ماهچه رایت نصرت آیت آنحضرت پرتو وصول افکند و دفع او متعذر خواهد شد محمد زمان میرزا از ظاهر بلخ کوچ
کرده بجزغر رفت و در آن منزل میرزا علی بیک و میر محمد باقر ولد امیر محمد برندق برلاس از طرف بدخشان بملازمت میرزا محمد زمان رسیدند و غاشیه دولتخواهی بر دوش گرفتند و میرزا علی بیک سعی نمود بهم
بساط مصالحه گشت و از میرزا محمد زمان رخصت شده جریده ببلخ رفت و با امیرارد و شاه ملاقات نموده خاطرنشانش کرد که صلاح جانبین در تمشیت قواعد موافقت و رفع اسباب مخالفت
و مهم بر آن جمله قرار یافت که محمد زمان میرزا و ارد و شاه با کسی اندک در قریه تخته که در دو فرسخی بلخ است بایکدیگر ملاقات نمایند و لوازم عهد و پیمان در میان آورده هم عنان یکدیگر ببلخ روند

نگاه خاطر نخدوم زاده خواهر امیر ارد و شاه را در بلخ نگاه دارد و الا رخصت داده بطرف غرجستان فرستند و چون میرزا علی بیک آمده خبر مصالحه رسانیده شاهزاده از وره خرید بامه شتافت
و از جانب امیر ارد و شاه سید عبد الله و حیدر ترخان و امیر سید برکه بخدمت مخدوم زاده آمده بآنحضرت و امراء ارکان دولتش را سوگند داد که در حق امیر ارد و شاه بد نیندیشند و از این
طرف محمد قلی دیوانه که در سلک خواص بارگاه محمد زمان میرزا منتظم بود به بلخ رفت و خاطر امیر ارد و شاه را مطمئن گردانید و صباح روز چهار شنبه ربیع الاول سنه ثلث و عشرین و تسعمایه
با چهل کس از خاص خویش که همه ایشان جهت رعایت حزم جبه در زیر پوشیده بودند متوجه آمده رستم یکاول را نزد شاهزاده فرستاد که آنحضرت تیز خیابانچه قرار یافته با چهل کس بدانجا
شتابد محمد زمان میرزا با امرا و سپاه خود که قریب هزار نفر بودند از دهانه که بصحرا وسط است در میان این منزل قریه توخته شتافته آنجا لشکر را متوقف کرده با شصت هفتاد کس از مردم
خود بعزم ملاقات ارد و شاه روانشد و با امرا موضعی نمود که آن مقدار در آن موضع توقف نمایند که ارد و شاه بخدمت رسد آنگاه بر جناح استعجال بجانب او در حرکت آیند و چون
موکب عالی بتوخته رسید میر ارد و شاه از مرکب سرکشی فرود آمده و سه نوبت زانو زده شرف تقبیل انامل فیاض حاصل کرده بزبان آورد که از جمله نوکران فرمان بردارم وقتی که
از درگاه رانده بگوشه رفتم و چون طلب فرمودند بملازمت آمدم و مخدوم زاده جواب مناسب گفته همعنان یکدیگر سوار شدند و روی بشهر آوردند و همان زمان تمامی سپاه
محمد زمان میرزا بموکب عالی ملحق شد امیر ارد و شاه از آن حرکت بغایت هراسان گشت و خیال کرد که فرار نموده خود را پیش مخدوم زاده بشهر رساند و نوبت دیگر طریق خلاف
مسلوک دارد و همچنین نزد امرای آنحضرت بوضوح پیوست و در وقتی که بدرگاه یکبار رسیدند میر ارد و شاه را دستگیر کرده بقتل رسانیدند و از آن چهل سوار که همراه بودند بعضی
گرفتار شدند و زمره به بلخ گریختند و کیفیت حال را بقوم بیک باز گفتند او برج و باره شهر را مضبوط ساخته رسول سخندان متعاقب و متوالی بکابل فرستاده استدعا نمودند که
بسرعت هر چه تمامتر اعلام ظفر پیکر پادشاه والا گهر بصوب بلخ نهضت نمایند تا محمد زمان میرزا مجال چرانیدن غلات نیابد بعد از آنکه قریب یکماه مردم مخدوم زاده
در حدود بلخ نشسته بمحاصره پرداختند خبر توجه حضرت پادشاه بدانجانب شایع گشت لاجرم محمد زمان میرزا بدر جز رفته باردوی خود پیوست مقارن این حال خبر
رسید که علی بیک از درگاه پادشاه عالیجاه بابر میرزا نشان حکومت بلخ دارد و قوم متعالد شهر و قلعه بدو سپرده باردوی همایون رفت و عنقریب چتر ظفر پیکر پادشاه
عالی گهر سایه وصول بر آن ولایت خواهد انداخت بنا بر آن محمد زمان محمد باقر برلاس را جهة اظهار اطاعت و انقیاد و طلب ملک موروثی بآستان سلطنت آشیان ظهیر السلطنة
والدین محمد بابر پادشاه ارسال داشته خود براه سان و چهار یک متوجه قرا یغاج گشت بعد از وصول آن منزل آغا حسین قاصد حضرت پادشاهی مصحوب امیر محمد برلاس بدرگاه
سپهر اساس رسید و باصناف الطاف اختصاص یافته نوازش نامه آنحضرت را معروض گردانید مضمون آنکه ما این یورش بمصلحت دولت نغز برادر ارتکاب نمودیم اگر
آن کشورگشا بدینجانب توجه نمیکرد قوام بیک غاشیه اطاعت حکام ماوراء النهر بر دوش گرفته قبة الاسلام بلخ را بایشان میداد اکنون آنسبب است که آن برادر از
التفات عالی مستظهر بوده ببارگاه جهان پناه شتابد تا زمام ایالت آنمملکت را در قبضه اقتدار ایشان نهاده بکابل بازگردیم محمد زمان میرزا بعد از مطالعه این مکتوب و
شنیدن سخنان مرغوب از شاه میر حسین خیال رفتن بملازمت حضرت پادشاهی بخاطر گذرانید اما قبل از تصمیم عزیمت مهر سپهر سیادت و سلطنت سید مهدی و خواجه بن
سید مرتضی خواجکه خواهر کلانتر پادشاه والا گهر مهد علیا خانزاده بیگم در حباله نکاح آنحضرت بسر میبرد در موضع دره خز از موکب عالی پادشاهی جدا شده نزد
محمد زمان میرزا آمده و آنحضرت بمعنی از مقدمات از دیاد اسباب دولت و اقبال دانسته بنده اشت که شاهزادگان دولت پادشاهی در سلوک طریق دولتخواهی تقلید
جناب سیادت پناهی خواهند کرد بنا علیه خاطر بر توقف قرار داده شاه سکندر بن شاه بهنم ابن سید حمزه را همراه شاه میر حسین بآستان سلطنت نشان فرستاد و پیغام داد که
بنا بر فقدان یراق مناسب و عدم استطاعت ترتیب پیشکش عجالة الوقت میسر نشد که بملازمت شتابد انشاء الله تعالی بعد از آنکه بلخ را به بنده عنایت فرمایید و موکب عالی را
بصوب کابل نهضت نماید یراق کرده شرف ملاقات خدام بارگاه عالم پناه حاصل خواهد کرد و پس از رفتن شاه میر حسین و شاه سکندر محمد زمان میرزا ایلچی نزد
حاکم شبرغان امیر بیک فرستاد و او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و امیر بیک بمصلحت آنکه آنحضرت را از قرا یغاج که عقبه ایست در نهایت استحکام بیرون آورد تا اگر
حضرت پادشاهی بدانجانب ایلغار نماید بی شایبه تکلف بدین فتح و ظفر قانع گردد و سخنان نیازمندانه پیغام داد و عرضه داشت کرد که اگر ماهچه رایت عالی پرتو
وصول بر حوالی شبرغان اندازد بنده قدم از سر ساخته بخدمت خواهد شتافت و از موائد احسان و انعام خدام ذوی الاحترام حصه تمام خواهد یافت میرزا محمد زمان بدین
وعده امیدوار شده آرو غ را در قرا یغاج گذاشت و علم عظمت بصوب شبرغان برافراشت بعد از وصول بسر پل میر نعمت الله شمسی خبر رسید که آتش غضب پادشاه
و نیدون فراز ملاقات شاه سکندر اشتعال یافته بر جناح استعجال عنان بجانب بصوب قرا یغاج برانگیخت باشد که شاید پیش از حضرت ظهیر الدین سلطنت بار و غ
رسد و آن عقبه را مستحکم کرداند اما در اثنای راه حسن بیک دیوانه از قرا یغاج رسیده معروض گردانید که حضرت پادشاهی بقرا یغاج در آمده و اروغ را متصرف گشت و اکنون با
چهل هزار سوار مستعد جنگ و پیکار است میرزا محمد زمان چون این خبر استماع نمود عنان عزیمت بجانب غرجستان انعطاف داد و در اثنای راه امیر حسینعلی جلایر و امیر یونس
علی و خواجه حسین علی میر حاج و دیگر از سرداران فارمان سپاهیان آنحضرت بقرا یغاج رفتند و شاهزاده بر جناح استعجال بغرجستان حرکت فرمود و در پل چراغ سید مهر بن خواجه نیز
از آنحضرت رخصت طلبیده راه ماوراء النهر پیش گرفت و چون محمد زمان میرزا بغرجستان رسید حاکم آن ولایت امیر شاه محمد سیف الملوک و خواجه غیاث الدین علی خالد و
خواجه کمال الدین و سایر ارباب و کلانتران ولایت شرایط استقبال بجا آوردند و آنچه دست مکنت ایشان بدان میرسید پیشکش کردند و شاهزاده در قریه استوره رحل

رحل اقامت انداختند و در آن دو چند روز رایات نصرت آیات بار دیگر بموضع آق کنبد که میان آن ولایت و جغران واسطه است سایه افکند اما چون تمامی غرجستان
بمحمد زمان میرزا راسخ دم و ثابت قدم بودند حضرت پادشاهی آن کوهستان و بیابان و نیمروز و کوه و غور رفته از آنجا براه یکه النگ متوجه کابل گشت و محمد زمان میرزا با توابع
دیگر فی الجمله یراق و استعدادی بهم رسانیده از غرجستان بجغران نقل کرده و در آن منزل شنید که اردو نعمه قصبه و بهتیمور بیک با بعضی از امرای عراق بر عزم رزم متوجه عسکر ظفر اثر
گشته اند همت عالی بر رفع ایشان گماشته امیر شاه محمد و امرای مغول غالجی و اسلام علی بخشی و بابا اکبر شجاعانی که در اردوی عالی بودند بدفع آن جماعت نامزد کرد و امرای
عظام ایلغار نموده صبحی که عراقیان هنوز از بالش استراحت سر برنداشته بودند بسر وقت ایشان رسیدند و بحمله اول جمله را منهزم گردانیده و یراق و اسباب ایشان را
گرفته عنان بجانب جغران گردانیدند ناگاه محمد میرزا و محمد زمان در منزل پل چراغ علم اقامت برافراخت و در آن اثنا امیر محمد قاسم قوچین از نزد دیک شاه بیک به
پایه سریر اعلی رسید و از زبان مشار الیه بعرض رسانید که چون غرجستان مسکن جانی منیت که لایق جلوس خدام ذوی الاحترام باشد اگر اعلام ظفر فرجام بدانجانب توجه
فرموده سایه وصول بر مفارق متوطنان قندهار و زمین داور اندازد بنده کمر خدمت بر میان بسته آثار کمال اخلاص ظاهر خواهم گردانید و در باب فتح اعادی دولت
مساعی جمیله بتقدیم رسانیده محمد زمان میرزا بنابر استصواب امرای برلاس مایل اجابت ملتمس شاه بیک شد اما جمعی دیگر از امرای رکاب آن سفر را موافق مصلحت
نمیدیدند و آنحضرت را بتوجه بلخ ترغیب میکردند و بیشتر از آنکه خاطر بر یکی از این دو قرار دهند طایفه لشکر که امرا و سرداران ایشان ابراهیم سلطان موصلی و احمد
سلطان افشار بودند بموجب فرموده والی هرات امیر خان بدانجانب شتافته بودند پیدا شدند و شاهزاده امیر شاه محمد یوسف الملوک و برسم امرا و دوشاه میرک
و امیر میران علی و اسلم علی و الله یار علی بخشی و امرای مغول غالجی را در برابر لشکر قزلباش گذاشته بنفس نفیس علم همت بصوب بندری که یکی از جبال غرجستانست بر افراخت
و ابراهیم سلطان و احمد سلطان سپاه میرزا محمد زمان را بضرب تیغ و سنان منهزم گردانیده میرزا بیک را با ده دوازده کس از کلانتران مغول غالجی و بسیاری از آحاد برخاک
هلاک انداختند و بقیة السیف بمیرزا محمد زمان پیوسته و آنحضرت عزم قندهار کرده و امیر شاه محمد سیف الملوک بدستور معهود در غرجستان متوطن گشت و راقم حروف نیز
بسبب اتلاف یراق سفر اجازت یافته توقف نمود و چون محمد زمان میرزا نزدیک تر رسید شاه محمد ترک که از معرکه جرانگدان بدان طرف گریخته بود با شصت هفتاد کس از
توابع و لواحق بموکب عالی پیوسته و بمبالغه بسیار آنحضرت را بر آن داشت که فسخ عزیمت قندهار کرده عنان بکران بولایت ساغرچه انعطاف داد و لشکریان در نواحی
جرزوان و روغ میرزا بیک را که عازم بشیرغان بود غارت کرده فی الجمله یراق بدست آوردند و بسا نوجهار یک رفته رحل اقامت انداختند و منتظر آنکه اسلام علی
و یار علی بخشی و مردم مغول غالجی که جهت تکفین و تجهیز کشتگان خود در بندر مانده بودند بملازمت رسند آنگاه متوجه بشیرغان گردند چون امیر بیک این خبر شنید
کسی نزد ابراهیم جابوق که در آن وقت بحکم حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه حاکم بلخ بود فرستاد و پیغام فرمود که مناسب است که قبل از آنکه
لشکر محمد زمان میرزا مجتمع گردند بتفصیل مهم آنحضرت پردازیم و امیر ابراهیم از بلخ بیرون آمده با میر بیک بدی پیوست و آن دو امیر باتفاق یکدیگر بر سر شاهزاده رفته
بین الجانبین حربی صعب دست داده در اثنای کر و فر اسب محمد زمان میرزا بسر درآمده در آن حین امیر ابراهیم جابوق بسر وی رسیده آن حضرت را دستگیر گردانیدند
اما مراسم تعظیم و احترام بجای آورده شاهزاده را مصحوب خویش ببلخ برد و از آنجا روی توجه بکابل آورد و حضرت سلطنت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه از غایت
مکارم اخلاق و محاسن اطوار و عفو شامل و حکومت کامل جریمه امیر زاده محمد زمان را نابوده تصور نموده در غایت شفقت و مرحمت آنحضرت ملاقات نمود و ابواب
انعام و احسان بر روی روزگارش برگشود پادشاه کریم بنده نواز خسرو جرم بخش عفو طراز از سر جرم خویش و بیگانه بگذرد زانکه هست مردانه
صد خطا بیند از جلیل و حشم کندش عفو از کمال کرم و پادشاه عالیشان بعد از قواعد عهد و پیمان زمام ایالت بلخ و توابع آنرا در قبضه اقتدار محمد زمان میرزا نهاد
و چون چهار ماه آنحضرت را در کابل نگاهداشت کریمه از مخدرات سراپرده پادشاهی نامزد وی کرده بجانب بلخ رخصت انصراف داد و بشایه سخنوری دعا گوی
مدح گستری انچه غایت کرم و رأفت بوده و نهایت اشفاق و مرحمت از آن پادشاه عالم پناه نسبت بآن شاهزاده و الاجاه ظهور نمود و صیت این لطف جهانگیر و آوازه
این عفو و احسان در اطراف جهان اشتهار یافت و همه کس بزبان تحسین و آفرین پادشاه عاطفت آیین گشود ای لطف تو سرمایه انواع فرح مجبر رعایت
تو امر ربا شرح کونی که بود ذات تو در عالم کون مقصود خطاب عاطفت عنهم اصبح ولی یومنا هذا که بتاریخ هجری ماه ذی القعده سنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده
محمد زمان میرزا در آن مملکت بامر حکومت اشتغال دارد و نسبت بپایه سریر پادشاهی دولتخواهی سلوک نموده کما ینبغی لوازم اخلاص و اطاعت بجای آورد رجا
واثق و وثوق صادق که آن شاهزاده صاحب سعادت در سایه دولت و عاطفت آفتاب اوج پادشاهی بمدارج اقبال شتابد و فروغ انوار جاه و جلال
از مطلع عنایت نواب نامدار ظل اللهی بر وجنات احوالش تابد آن اختر نور گستر اوج امید شایسته افسر و سریر جمشید در ظل عنایت محمد بابر خواهیم که باقبال ماند
جاوید و چون بمعاونت رفیق توفیق قلم صاحب تحقیق جواهر اخبار و غرایب آثار اولاد صاحبقران کامکار امیر تیمور گورکان انار الله برهانه تا این غایت سلک در
عبارت کشید از رشحات چشمه حیات بخش دوات رطب اللسان گشته عنان بیان بصوب تحریر وقایع و بدایع ایام دولت ابد پیوند شاهی معطوف گردانید امید که
بمساعدت بخت بیدار و معاضدت عنایت آصف جم اقتدار از خطا و زلل مصون مانده کیفیت فتوحات شاه سکندر صفات را در حسن عبارات و یمن استعارات

بسامع دور و نزدیک ترک و تاجیک رساند ان شاء الله تعالی چون بعنایات خداوند کار بخت موفق شد و توفیق یار کلک سخن پرور گهرفشان کرد بیان سیرت صاحبقران

از پی آن خسرو مینوسرشت قصهٔ اولاد گرامش نوشت بار دیگر ابر گهربار شد سحر فن معجزه آثار شد تا کشد از جوهر اخبار شاه شاه جهانگیر سیادت پناه

جیب فلک پر ز در شاهوار دامن پر گوهر آب دار گرچه مرا قوت این کار نیست خامه بدین کار سزاوار نیست هست امیدم که بفضل خدای کلک چو بر عاج شود سیمای

فیض سماوی دهدش یاوری کوکب طالع کندش خاوری تا ز حدیث شه کشورگشای قبهٔ افلاک شود پرندای صیرفی طبع جواهرشناس خاطر نقاد هنراقتباس

از در این جوهر دلپذیر زیب دهد عارض بدر منیر گر شنود گوش خرد این نوید بشکفد این غنچه بباغ امید گر نوزد بر چمن این رقم تازه نسیمی ز مهب کرم

کی شود این عقد گهر با نظام گر نکند معدن جود اهتمام چیست مهب کرم و کان جود دست و دل آصف صاحب وجود اختر برج شرف و سروری دوحهٔ گلزار نکواختری

ملک مداری که بتیغ و قلم کرد خراسان چو بهشت ارم شعلهٔ تیغش بظفر همدست ملک ز نخ قلمش خرم است هست زر و گفتش ابر آ نیست ولی چون کفش ابرنما

زانکه بود بخششش بیش مدام کی همه که قطره فشاند غمام ذات وی از عدل بود محترم دست و دلش مظهر لطف و کرم بهره ور از فیض دل آگهش مرجع اصحاب شرف درگهش

تربیت اهل کرم کام اوست زیور عنوان سخن نام اوست جوهر نامش ز شرف یا نصیب نزد خداوند چو ذات حبیب ملک ز عدلش شده پیر و جوان هست دعائش همه از قرن عین

هر که بود درگهش بهره ور غیر دعائش چه نویسد دگر تا که ز رشح قلم مشک فام جوهر الفاظ پذیرد نظام باد همیشه قلمش درفشان بهر سرانجام امور جهان

بحر عطایش همه که موج زن بهر فروغ دل اهل سخن دور فلک باد بکامش مدام نامهٔ امید بنامش تمام تمام شد هفت جلد کتاب تاریخ روضة الصفا به

حسب الفرمایش عالیشان عزت و سعادت توامان نتیجة الاشراف والاعیان سرکردهٔ ارباب صدق و صفا جناب آقا محمد صادق

صاحب شیرازی بزیور طبع آراسته شد والسلام

من الطبع الهندی

هو
المستعان
علی ما یصفون

خاتمهٔ کتاب روضة الصفا تألیف محمد خاوندشاه در ذکر بدایع و صنایع ملک صانع و عجایبات روی زمین

در بلدهٔ معمورهٔ بمبئی
سنه ۱۲۷۱ هجریه

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر بدایع صنایع ملک صانع و آنچه نگاشته کلک حضرت اوست جلّ جلاله بی منازع و مانع

بر رای ارباب خبرت و اصحاب بصیرت پوشیده نماند که بعضی از علماء تاریخ چنان گفته اند که باری سبحانه و تعالی از برخی اقسام نور محمدی صلعم جوهری بیافرید و بنظر هیبت دران جوهر تجلی فرمود آن جوهر بر خود بلرزید و تمام آب شد و چون حضرت عزت عرش را بیافرید جهان سراسر آب بود و هیچ مخلوقی دیگر ظاهر نبود چنانچه خبر هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش و کان عرشه علی الماء مفید این معنی است پس بار دیگر بران آب بنظر عزت تجلی کرد آب بر خود بجوشید و دخانی و کفی ازان حاصل آمد و جمیع اجزای آن کف میان جهان آنجا که حالا کعبه معظمه است جمع گشت باری سبحانه و تعالی ازان کفها زمین را بیافرید و بروی آب بگسترانید و ازان دخان که از روی آب مرتفع شد آسمانها و طبقات آن پدید آورد و در کتب منزله اخبار عظمت و اتساع و ارتفاع و حسن و شأن آن بسیار وارد شده است و هر یک از سموات سبعه را بکوکبی متلالی گردانید و ثابتات را در فلک هشتم که عبارت از کرسی است منازل تعیین فرموده و بعضی برانند که آنچه جماعتی از سلف گفته اند که هر فلکی جوهریست چون آسمان دنیا که از نقره خام است دوم از یاقوت الی آخره اصلی و حقیقتی ندارد و اما عماد الدین ابن کثیر در کتاب بدایه و نهایه ذکر این اقوال کرده گفته که کل ذلک من موضوعات و مفتریات احبار الیهود **صفت بیت المعمور** در خبر چنین است که بیت المعمور در فلک هفتم است و ملایکه آنرا ضراح گویند بعضی از علما گفته اند که آنچه روایت کرده اند که بیت المعمور از یاقوت احمر یا در بیضاست تاویل آن نزد محققان پوشیده نیست و در خبر آورده شده که اخبار الانبیاء مرموز هست الخ که زشهر آشنا نیست * داند که متاع ما کجاییست * آورده اند که هر روز هفتاد هزار فرشته در بیت المعمور عبادت کنند تا روز قیامت دیگر نوبت بایشان نرسد و یحیی ابن سعد الاموی در مغازی آورده است که در هر فلکی و هر طبقه از طبقات زمین خانه ایست همچون کعبه و اهل آن فلک و آن طبقه طواف آن خانه میکنند و مراسم عبادت بجا می آورند و چنین گفته اند که مجموع این خانها بر محاذی یکدیگر واقع است که اگر فرض سقوط آنها کنند بی انحراف بر بالای یکدیگر افتند **صفت سدرة المنتهی** چنین گویند که سدرة المنتهی در آسمان هفتم است و عیسی آنرا با توابع تفسیر کرده بعضی گفته اند که از نور است و زمره برانند که از یاقوت احمر است و گروهی بر الوان کثیره غیر محصوره قایل گشته اند واصح اقوال انست که از افراط حسن و بها و زینت و صفا که دارد صفت آن سمت تیسر نپذیرد و غیر از حضرت عزت تعالی شانه هیچ احدی حقیقت نداند و در روایات وارد شده که سدرة المنتهی بر صورت درختیست و اوراق آن مشابه بآذان فیل است والله اعلم بحقیقة الحال **صفت لوح محفوظ** ابو القاسم طبرانی رحمه الله روایت میکند که حضرت حق سبحانه تعالی لوح محفوظ را از دره بیضا آفریده است و صفحات آن از یاقوت احمر است و کتابت آن از نور و از عبد الله عباس رضی الله عنهما مرویست که حق تعالی لوح محفوظ را از دره بیضا آفریده و طول آن پانصد ساله راه است و عرض آن بمقدار مسافت میان مشرق و مغرب

مشرق و مغرب و کنارهای آن از یاقوت و لؤلؤ منضود و صفحات آن از یاقوت احمر است و اصل آن در کنار یکی از فرشتگان مقرب است انس ابن مالک رضی الله عنه گوید
که لوح محفوظ در محاذی جبین اسرافیل است و چون امری از عالم غیب بعرصه ظهور آید اول اسرافیل اطلاع یابد آنگاه مجموع ملائکه را آگاه گردانند و فوجی از فرشتگان
که بران قضیه و حادثه موکل باشند بدان مهم ارسال فرمایند و زعم مقاتل آنست که لوح محفوظ در یمین عرش است و یکی از تابعین گفته که لوح محفوظ در کنار عزرائیل جای
دارد صفت قلم حضرت حکیم مجید چون قلم را بیافرید با و خطاب کرد که بنویس قلم موجب فرمان الهی از مبدء ایجاد عالم الی قیام الساعه آنچه بود و خواهد
بود رقم نمود و بعد ازین کتابت بخود متعجب گشت که من عجب خلقی عزیزم یمکن که نزد حق سبحانه و تعالی جوهری لطیفتر و شریفتر از من نباشد چه جمیع
قضایای مخفیه بسبب وجود من ظاهر شد حضرت الوهیت این صورت را ازوی نپسندید و آنچه قلم رقم زده بود محو گردانید و بید قدرت کامله بار ثبت
فرمود و نوبت دیگر آنها را نیز محو ساخت و بقلم خطاب کرد که بنویس قلم از هیبت بلرزید و منشق گشت و تا روز قیامت این شق در قلم بماند و ازین قضیه بر قلم محقق
گشت که اراده الهی باظهار هر چیزی متعلق شود فی الحال مکوّن گردد و قلم نسخ برهرچه خواهد کشد و در ظهور اسباب حکمتهای نامتناهی است و کریمه یمحو الله ما یشاء و یثبت
مشعر باین معنی است بیت کاف کن در سرّ تیزش چون یکی است ❊ نقش نیرنگ هر دو عالم زده ❊ روح را قبه مقدس بست ❊ طبع را خیمه مجسم زد صفت عرش
مجید محمد ابن عثمان ابن شیبه المحدث در کتاب صفت العرش آورده است که حضرت عزت عرش را از یاقوت احمر آفریده است و هفتصد هزار کنگره دارد و از
کنگره تا دیگری هفتصد ساله راه است و از حد اسفل عرش تا طبقه اول زمین پنجاه هزار ساله راه است بعضی گفته اند که عرش سقف بهشت است و اهل جنت
فردوس بواسطه تقارب آن استماع تحمید حمله عرش میکنند و ایشان چهار فرشته اند و حضرت الله آنچه میفرماید که و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیة منافی
این قول نیست زیرا که این آیه مشعر بر آنست که در قیامت چنین خواهد بود و مؤید این معنی اخبار صحیح از حضرت مقدس نبوی صلوات الله
و سلامه علیه وارد است و از جابر ابن عبدالله در صفت یکی از حمله عرش روایت کرده اند که از نرمه گوش تا دوش او هفتصد ساله راه است
شخصی از مشاهیر محدثان روایت کند که یکی از ملائکه مقرب از حضرت عزت جلت قدرته مسئلت نمود که عرش را طواف کند و آن فرشته را هفتصد بال
بوده هر بالی را قوت هفتصد ملک در طیران بود و چون رخصت یافت هفتصد سال پرواز کرد و گفت خداوندا قوت میخواهم باری سبحانه و تعالی اجنحه و قوت او را
مضاعف گردانید و هفتصد سال دیگر پرواز کرد و چند نوبت دیگر قوت طلبید مسئول او باجابت مقرون گشت و همچنان پرواز میکرد عاقبت خطاب آمد که
تا قیام ساعت اگر اجنحه و قوت بتو ارزانی دارم یکنوبت طواف عرش نتوانی کرد و از شروع در کاری که موجب عجز باشد احتراز اولی مینماید صفت کرسی
ابن جریر از حسن بصری رحمة الله علیه روایت کرده که عرش و کرسی بالذات متحد اند و این قول ضعیف است زیرا که اکثر صحابه کبار و تابعین و نقله اخبار و حمله آثار و اکابر
حکما و افاضل علما برآنند که عرش و کرسی فی نفس الامر متغایر اند و اسمعیل ابن عبدالرحمن الاسدی و شجاع ابن مخلد در مصنفات خویش آورده اند که سموات
سبعه در جوف کرسی است چون نقطه در میان دایره و نسبت جمیع سموات و ارضین و کرسی با عرش چون نسبت نقطه است بدایره حق سبحانه و تعالی
کرسی را در جوف عرش نهاده و بروایتی بین یدی العرش که موضع نیست و حمله کرسی نیز از ملائکه مقربین اند صفت بسط الارض و ما یتعلق بها چون
باری سبحانه و تعالی زمین را بر روی آب بگسترانید حرکت عظیم و ضعی در وی پدید آمد و از جنبش باز نمی ایستاد حضرت واحد حکیم بعلم قدیم میدانست که بر زمین
متحرک سلوک حیوانات متعسر است بل متعذر پس بمشیت کامله کوهها بیافرید و اطوار شامخ پیدا گردانید و از آن اوتاد زمین ساخت تا زمین قرار گرفت و بعد از آن
از هر گل زمینی نباتی پدید آورد و انواع اشجار و ازهار و اثمار و انهار خلق کرد و مخلوقات بر روی زمین آرام گرفتند و بعد از انقضاء ایام جان و ظهور معشر بشر عمارات
و عرصه ربع مسکون سمت آبادی پذیرفت و هر صنفی از اصناف بنی آدم را در قطری از اقطار عالم آرام داد و علم دولت و اقبال ایشان را بر مفارق عالمیان برافراشت ❊
و مقالید امور جهانرا در قبضه ایشان نهاد و بتدریج مداین و بلاد و قری و قصبات لا تعد و لا تحصی پدید آمد و چون بسیط زمین و استحکام آن بجبال گردید باری
سبحانه و تعالی دریاهای عظیم در میان زمین باطراف و اکناف آن جاری گردید و بعجایب قدرت خود در او نیز بحار و انهار منافع بیشمار مندرج ساخت و باید
دانست که اصل همه دریاها محیط است که گرد کره ارض و دیگر بحار شعب و خلجان این بحر است و در میان این بحار و خلجان جزایر و صحاری و عمارات و
خرابهای بسیار است و در میان همین جبال و مغارات اودیه و عایده و انهار بسیار است و حکمت آفریدگار تعالی در آنکه آب بحار شور و تلخ بیافرید آنست که اگر
شیرین بودی بواسطه هوا فاسد و متعفن گشتی چه در بحار حیوانات عظیم جثه هلاک میشوند و اگر آب بحار بفساد انجامیدی عفونت آن در هوا سرایت کردی و
عفونت هوا موجب فنای بنی آدم گشتی لاجرم حکمت بالغه حضرت رب العزت اقتضای آن کرد که آب بحار تلخ و شور باشد تا دفع عفونت کند و بنی آدم را از آن مراسمی
نرسد و از آن آفت سالم مانند و حکمت عذوبت در آب انهار و بعضی از عیون و آبار بغایت ظاهر است و ذکر بعضی از جبال و انهار و بحار و عیون و جزایر و غیر آن
نسقا للطالبین در موضع و محل خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی گفتار در عجایب و غرایب عرصه ربع مسکون که از مکمن غیب
جلوه نموده باراده فاعل مختار و قادر کن فیکون اگرچه پیک تیز رو وهم بسرحد تصویر غرایب امور نرسد اما چون عقل دوربین که مقتدای ❊

ارباب یقین است بدیدهٔ امعان نظر کند داند که بعد از تعلق ارادهٔ قادر مختار بوجود امر ممکن با آنکه در نهایت غرابت باشد هر آینه از طریق وجوب بر منصهٔ ظهور جلوه
گر آید و چون مخبر صادق از وجود آن اعلام نماید بی شبهه بحسن قبول تلقی فرماید و اعتقاد او در کمال قدرت مالک الملک جل ذکره شمت ازدیاد پذیرد و بنا بر این در نظر
بصیرت چنان مناسب نمود که شمهٔ از حالات و فعالی که عقل مشاهدهٔ آن اعتبار نداشته باشد محرر و مسطور کردد و بعد از آن در بیان بحار و عیون و آبار و امثال
آن نیز که از آثار قدرت حضرت آفریدگار است شروع رود امید آنکه از مطالعهٔ این کلمات موحدان ارباب عرفان و ملحدان از اهل ایمان بحصول پیوندد و من الله العصمة
والتوفیق و هو یهدی الی سواء الطریق **از جملهٔ بدایع و قایع یکی این است** که در حدود ولایت چین از ساکنان آن سرزمین قومی باشند بر شکل بشر اما موی
ایشان شبیه بموی حمار است و قوت طیران ندارند چنانچه ازین درخت بدان درخت میپرند و در کتاب عجایب المخلوقات لعوی چنین مسطور است که فی جانب الصین
قوم علی شکل الانس اما شعرهم کشعر البقرة و یطیرون من شجر الی شجر **دیگر** آنکه در نواحی ترکستان موضعی است مشتمل بر اشجار کثیره و جماعتی در آنجا توطن دارند که اگر
یکی از آن قوم بیمار شود خود را بر سر کوهی که در آن حوالی واقع است رساند و بعد از وصول اگر باران بر وی ببارد فی الحال از آن مرض فی الحال شفا یابد و الا در آن رنج میمیرد و چون
فوت شود قطرات امطار بکثرت هر چه تمامتر ریزان شود و آن میت را ببرد و حقیقت این حال بر هیچکس معلوم نیست مگر باحد ذو الجلال **دیگر** در بیابان مونه
حجری عظیم است و سریری هم از آن حجر منسوب و میتی عریان در آن سریر موضوعست و از حرارت مفرط و برودت قوی هیچ فسادی با و راه نمی یابد و هیچ جانوری متعرض
وی نمیکردد و هر کس مهمی و حاجتی دارد در آنجا رفته از روح او استمدادی مینماید و بر فور البته حاجتش کفایت میشود و هیچ کس نمیداند که آن شخص که بوده **دیگر**
مرده **دیگر** در مصر بیضات بسیار در میان قاذورات تعبیه میکنند و بعد از انقضاء چند روز معین بعد هر بیضه فرخی از آنجا سر بیرون میکند
و بتدریج بزرگ میشود و روز بصحرا رفته دانه میچینند و چون شب میشود معاودت می نماید **دیگر** سراج ادیم گوید روزی مهمان کسی شدم
و میزبان جهة مهمی از خانه بیرون رفت ناگاه آوازی شنیدم که شخصی میگفت من برادر تو ام در اسلام مرا ازین قیدی که دارم خلاصی بخش چون نیک نظر
کردم یکی را دیدم که بپای او بخیته بودند مرا بر وی رحم آمده وی را از بند رهائی دادم چون میزبان بجای خود باز گشت و آن شخص را باز ندید از طباخ پرسید که
شکار ما چه شد گفت این مهمان او را اطلاق فرمود میزبان بمن گفت چرا این چنین کردی چه این شخص از جملهٔ نسناس است و ما ایشان را صید میکنیم و میخوریم و این جماعت
در غایت فصاحت اند و در هر جا که باشند زبان اهل آن دیار دانند و این شخص از طبرستان بود و گفت می باید فردا همراه ما بپائی تا بشکاران اشتغال نمائیم و روز
دیگر همراه صاحب بیت بیرون رفتیم تا بآن مقام رسیدیم و میزبان دو سگ شکاری را بگشاد و دو نسناس گرفتار شدند و ایشان را بریان پخته خوردیم و گوشت
ایشان در غایت لذت بود **دیگر** در پنج فرسخی دامغان چشمه ایست که اگر از قاذورات چیزی در آن افکند باد و سرما و بارندگی پیدا شود و هر چند
نجاست بیشتر باشد این صورت در آن موضع بیشتر بظهور پیوندد و در میان غزنین و سیستان نیز مثل این چشمه است **دیگر** در ولایت روحد از نواحی
مازندران در مهراب کرمانند که اگر شخصی از جمعی که آب بر کرفته و میرفته باشند پای بر یکی از ایشان نهد آب سبوی او و آب هر که از عقب او باشد گنده شود و هر که
پیش از او باشد آب او بر قرار ماند **دیگر** در سمت قبلهٔ دامغان به فرسنگی چشمه ایست که آب آن از معدن گوگرد میگذرد و هر کس که یک
نوبت در آن نشیند از جهت جرب خلاص شود و صاحب قولنج را نیز مفید است **دیگر** در دیار چین اگر احتیاج بباران شود حکام و علمای احبار را
جمع کنند و با ایشان گویند که اگر باران بارد فبها و الا مجموع شما را بقتل میرسانیم و آن جماعت بتضرع مشغول شوند فی الحال باران آید و آن جماعت معزز و
مکرم باز گردند **دیگر** در بلاد نوبه کوهیست که جمیع بت پرستان در آنجا میباشند و هر سال یکروز عید میکنند و از اطراف مردم در آنجا جمع میشوند
و کلانتران ایشان در آن مجمع حاضر میشوند و شخصی سه قدح نبید در میکشد و بعد از آن سر شمشیر بر سر خود مینهد و قبضهٔ آن را بر زمین محکم میسازد و زور میکند تا سر شمشیر از پشت
او بیرون می آید آنگاه بر سر سنگی می نشیند و حوادث سال آینده را با مردم میگوید و چون ازین کار فارغ می آید خلایق شمشیر را از سینهٔ او بیرون میکشند و لحظه بیهوش
میگردد و جراح زخم او را میدوزد و مقداری خاک بر آن میپاشد و او بحال صحت می آید و هیچ اثر از جراحت باقی نمی ماند **دیگر** در ولایت طوالش چشمه ایست
که آبش بمقدار قامت مردی بالا میجهد و هر چه در وی افکنند از بر بالای اندازد **دیگر** در ولایت همدان چشمه ایست که چون آبش در تابستان مقدار دو سنگ
که در زمستان مضر نیست خوردن آن و الا مضر است **دیگر** در حدود چین چشمه ایست که اگر مریضی از آن بیاشامد و اجلش نرسیده باشد فی الحال
بهتر میشود و صحت می یابد و اگر اجلش رسیده باشد بر فور میمیرد و در آنجا ملکی است اگر شخصی بمیرد فی المثل ده فرزند داشته باشد تمامی مال او را میگیرد و اگر زیاده از ده
فرزند از وی ماند هیچ تعرض میکند **دیگر** در بلاد چین جانوریست در آنجا مرده گه قامتش مشابه بدرخت خرما و دست ندارد و هر جا که مردم بجهة دستبرد روند
او از پی مثل او از طبل از وی ظاهر میگردد **دیگر** در عجایب المخلوقات مسطور است که در کوه نهاوند همدان شکافیست هر گاه که مردم آن حدود بجهة
زراعت بآب محتاج شوند بآنجا میروند و ببانگ بلند آب طلبند آب از آن شکاف بیرون می آید و چون مقصود حاصل کنند باز بر شکاف روند و گویند کافیست
آب بایستد **دیگر** بر سر کوه سرندیب علامت قدم آدم موجود است بطول هفتاد گز و شب بر آن علامت باران بارد و در موضع دیگر نبارد و در اینکوه جمعی باشند که

برهنه سیر میکنند و از مردم میگریزند دیگر در جانب مشرق چشمه ایست آنرا ذاق میگویند و جمعی که در آنجا پاسکن اند لغتی مخصوص دانند و کثرت ذهب در میان ایشان
بمرتبه ایست که اطواق کلاب انجماعت از طلای احمر است اما خاتم رجال ایشان از آهن و سوار نسا از آبگینه با آنکه نقره در آن جزیره بلا نهایه موجود است دیگر
در دیار قزوین چشمه ایست که مردم بوقت حریره آنجا روند و از آن چشمه آب خورند و آب آن اسهال آرد و اگر آن آب را موضع دیگر برند این خاصیت ندهد دیگر
در بعضی از حدود هند بیت الصنمی است در دامن کوهی و سلسله از راس جبل آویخته تا سطح همان بیت الصنم و در اعیاد خویش عبده اصنام آن بتخانه را می
آرایند و از اطراف و جوانب مردم در آنجا جمع می آیند و بشرب خمر اقدام مینمایند و شخصی در غایت چستی و چالاکی در آنجا حاضر میگردد و با بت پرستان شراب میخورد و
چون سورت خمر در وی اثر میکند ساعتی برقص مشغول میشود و بت را سجده میکند آنگاه دست در سلسله زده بالا میرود و تا سر کوه جایی قرار میگیرد و چون بر راس جبل
میرسد در آن موضع می نشیند و دست بر دست میزند و از سه سنگ که همراه دارد یکی را بجانب یمین و دیگری را بطرف یسار و سیم را به پس پشت خود می افکند و آواز بلند
چیزی میگوید که همه خلق میشنوند و بعد از آن دست بسلسله میزند و بپایان می آید و بسان مرده می افتد و او را باعزاز و اکرام تمام برداشته پیش صنم میبرند و از آن احوالی
که در آن سال واقع خواهد شدن از صلح و جنگ و غیر ذلک میپرسند و همه را مطابق واقع جواب میگوید آنگاه بحال می آید و برخاسته بخانه می آید و تا سال دیگر هیچکس
او را نمی بیند دیگر در قریه از ولایت قومس در عهد سلطان محمد اولجایتو دختری بود بهنگام بلوغ در روزه بگرفت و بعد از چند روز آلت رجولیت و خصیتین از موضع
مخصوصه او پدید آمد و همچنین در جامع الحکایات آمده است که شخصی را دختری بود در ولایت بغداد و بهنگام زفاف چون شوهرش قوت کرد آلت مردی از میان هر دو
پای او بیرون زده و مرد شده که خدا گشت و از وی فرزندان پدید آمد دیگر روایت کرده اند که در حضرموت دندان انسانی یافته که بوزن هشتاد من بود والعهده
علی الراوی دیگر در کوهی اند ماران بسیار بودند و مردم ایذا میرسانیدند و در زمان سلف چاهی عمیق کندند و ماران را با فسون در آن چاه محبوس کردند
و اکنون آن چاه نیز پر از مار است و هر مار دیگر که در آن ولایت باشد بی اختیار رود و در آن چاه افتد و از آن چاه بر نتواند آمد دیگر در قزوین
شخصی در بازار وفات کرد و سگی داشت و بعد از فوت او آن سگ خود را بر زمین زدن گرفت و چون او را بمقبره بردند و بخاک سپردند سگ همراه تابوت رفت
پس باز آمد و بر جای وفات او چندان خود را بر زمین زد که هلاک شد و این حال را هر کس مشاهده کرد و بر همگنان وفاداری سگ محقق شد دیگر در عجایب المخلوقات
آمده که در بعضی از اعمال خراسان چاهی هست در میان دو کوه و از آنجا دودی متصاعد میشود و هر پرنده که از بالای چاه بگذرد از عفونت آن هلاک شود دیگر در سه فرسنگی
قزوین چشمه ایست که در روزهای گرم آب آن یخ بندد و روزی که خنک تر باشد یخ کمتر بندد و چون در شهر یخ نماند از آنجا آورند دیگر در زمان سلطان ابو سعید
خدابنده در سلطانیه مردی بود که در تمام اندامش موی غلبه داشت چون موی خرس اما موی روی او چون موی محاسن سایر مردم بود و شخصش معلوم نمیشد
و گدایی کردی دیگر در عجایب المخلوقات مسطور است که در شبانکاره چشمه ایست که دو سه آسیا آب از آن چشمه بیرون می آید و مدت سی سال آن آب در جریان است
و مدت سی سال دیگر منقطع میگردد چنانچه قطره آب در آن ایام نتوان یافت و لایزال حال آن چشمه بدین منوال است دیگر در کتاب صور الاقالیم آمده که در قریه
مور جان غاریست که آب از سقف آن ترشح میکند اگر یک کس رود بقدر او آب دهد و اگر بیشتر روند چندان آب ترشح کند که همگنان را کفایت باشد دیگر
در بعضی از ولایات کلیسیائیست و در آن دو قبر میباشد که یکی از آن قبر شمعون است که از مخصوصان عیسی ع بوده و حاکم آن بلده هر سال یکبار بآن قبر در می آید و موی
لب و ناخن شمعون را باز میکند و با اهل شهر قسمت مینماید و در سال دیگر باز موی لب و ناخن او بر قرار سابق میباشد و نیز پادشاه آنجا از چیده قسمت مردم مینماید
دیگر در حدود بابل شهریست که امیر المومنین عمر رضی الله عنه بر هر یک از اهالی ایشان چیزی مقرر کرده که در سالی بدهند اگر وجه مقرر را دادند آب در جوهای ایشان
میرود و الا انقطاع مییابد دیگر در بلدی از بلاد بابل حاکمی بوده که هر روز بر کنار آب دیوان مظالم میداشته و چون متخاصمین نزد او می آمدند منصف بوده که پای در آب
نهند آنکس که حق بجانب او بوده پایش در آب فرو میرفته و آن دیگر را حال بر عکس واقع میشده دیگر در حدود طبرستان یک جنس از طیور کور است
که بر درختان میباشند و مرغان دیگر که بجثه عصفوری باشند از صنف دیگر هر روز مگس و پشه میگیرند و بآن طیور کور میخورانند و چون روز با آخر میرسد طیور کور این
طیور ضعیف را میگیرند و میخورند دیگر در بعضی بلاد هر سال سه روز دراریج و تب صد هزار آمده و در جبلی که در آنجا نزدیکست فرود می آیند و مردم آنها را
صید میکنند و چون سه روز منقضی میشود تا سال دیگر در روز موعود از آنها اثری کسی نمیبیند دیگر در عجایب المخلوقات و تحفة الغرایب مسطور است که
در میان بصره و اهواز رودیست در بعضی اوقات در آن رود شبحی بر مثال مناره پیدا میشود و از آن آواز طبل و بوق می آید دیگر در بغداد در کنار دجله زمینی است
بمقدار صد گز هر جامه که در آنجا شویند بغایت با طراوت میشود و اگر در موضع دیگر از کناره دجله این عمل کنند آن طراوت را نداشته باشد دیگر از مستان این
جراحی منقولست که گفت زنی دیدم که دو دست نداشت و همه کاری که بدست کردندی او بپایها اقدام نمودی و همچنین در حله مردی بود که دستها نداشت و بپای خیاطت
میکردی دیگر در عجایب المخلوقات مسطور است که در ارمنیه چشمه ایست که او را ارزاو بند میگویند هر که در آن آب نشیند از دو میل دور و قروحی که بر اعضای او
باشد و اگر از آن بخورد مواد فاسده باطنی و ظاهری از بدن اخراج کند و از اطراف مرضی بدانجا روند و بدان عمل نموده صحت یابند دیگر بولایتی از یمن

چشمه ایست که آب آن چنان متوحش که از مسافتی بعید او را توان شنید و هر جانوری که دران چشمه افتد فی الحال بمیرد و خوردن آن اسهال عظیم آرد دیگر
در جامع الحکایات مسطور است که صاحب تاریخ گوید که دو شخص از ارمن بخدمت صاحب الدوله آوردند پشت هر دو بهم چسپیده بود و عمرشان قریب به بیست و پنج سال رسیده
بود و اکل و شرب و بیداری و خواب ایشان مخالف همدیگر دیگر هم در انجا آمده که در شهر نیشابور آسیابی بوده بی آنکه دران دخلی بوده باشد گردان بودی و هیچ بصلاح
محتاج نبودی و او همچنان گردان بودی تا مراد حاصل کردی و چون گفتندی بحق یونس که بکمال خود آئی فی الحال بند شدی و چون باز گفتندی که بحق یونس در گردش
آی بر حال گردان شدی بحالت اول معاودت نمودی دیگر هم در انجا آمده که در ولایت مراغه دو چشمه ایست پهلوی هم از یکی آب در غایت سردی بیرون می آید
و از دیگری در غایت گرمی چنانچه در هیچ کدام لحظه دست نگاه نتوان داشت دیگر در ولایت امیلیه قریه ایست و در انجا طایفه اند که از ایشان هرکدام که پیش
بیرون می آرند یک نصف ریش ایشان سیاه است و نصف دیگر سفید دیگر در نواحی غور بوده که هرگاه آفتاب به بیت الشرف رسیدی شخصی از مردم انجا طاسی
در دست بیامدی و اهالی آن قریه پیش آن شخص جمع گشتندی بعد از آن شخص مذکور طاس را بدست خود زدی و گوش بران داشتی و از حوادث آن سال خبر دادی مطابق
موافق افتادی دیگر از ارسطاطالیس نقل است که در دیار مغرب موضعیست که نسناس در انجا میروید مثل نباتات و این صورت از قدرت حضرت عزت عزیز نیست
دیگر در ولایت زنج مرغیست که بر درخت کافور بیضه مینهد و هرگاه که مار قصد آن میکند که بیضه او را بخورد آن مرغ آن بیضه را چنان بر چشم مار میزند که دیده مار از
حدقه بیرون می افتد و بیضه نمیشکند و گاه بچه او سر از بیضه بیرون میکند مادر پوست آنرا نزد ولد خود مینهد و مار بواسطه قشر بیضه گرد بچه آن طیر نمیتواند آمد و آن طیر هیچ جا بچه
نمی نهد مگر بر درخت کافور دیگر در جزیره سقلاب طیری میباشد که هرگاه راه بر اهل کشتی مشتبه شود آن طیر می آید و در پیش کشتی میرود و ارباب سفینه کشتی بطرف او میرانند
تا بطریق مستقیم میرسند دیگر در هندستان مرغیست که دهان بزرگی دارد و آن طیر دهان خود را پر آب میسازد و بر سر کوهی می آید و دیگر مرغان خود را بوی میرسانند
و از دهنش آب میخورند و چون آب تمام میشود آن طیر بر سر شغل خود میرود دیگر در حدود مغرب طیریست که آنرا قارون گویند همراه کشتی طیران
میسازد و اگر بمحل خوفناک میرسد یا بجایی منتهی میشود که حیوانی بدان ضرر میرساند سه نوبت بانگ میزند و ملاحان دانسته لنگر می اندازند و بدفع آن مشغول
میشوند دیگر در بعضی از توابع مراغه چاهیست که کبوتر در انجا بسیار میباشد و مردم دام بر سر آنجا اندازند و کبوتر را صید سازند و عمق آن چاه زیاده از
پانصد گز باشد و بر ریگ سیاهی منتهی میشود و در انحدود چاههای دیگر هست که کمتر از پنجاه گز بآب میرسد دیگر در کوه سیلان درختیست و در حوالی آن درخت
گیاه بسیار است اما هیچ جانور و مرغ را قوت آن نیست که از آن گیاه یا ثمر آن درخت بخورد که خوردن و مردن یکیست دیگر در ولایت بادکوبه زمینی است که آتش
از آن فروزانست چنانچه آتش بان میتوان پخت و در هنگام بارندگی منطفی نمیشود بلکه اشتعال آن زیاده میشود و در انحوالی مرغزاریست که چون اندک زمینی از آن
کنند آتش مشتعل شود دیگر هم در ولایت بادکوبه کوهیست که شکافی دارد و آبی از انجا بیرون می آید و دران آب مس پارها بوزن دانگی و دو دانگ می یابند و با آب
میبرند دیگر در اول عهد سلطان ابوسعید خدابنده در اران گوساله متولد شد که چهار چشم داشت و دو پای مانند پای دیگر در صور الاقالیم و عجایب المخلوقات
و تحفة الغرایب مسطور است که در جبلی از جبال سمرقند چشمه دارد که در تابستان آب آن یخ می بندد و در زمستان حرارتش بمرتبه ایست که بیضه مرغ دران پخته میشود
و در بعضی از ولایت عراق طیور صغار اند که مدت زندگانی ایشان چهل روز میباشد و مردم مجروح آن مرغان را گرفته و سینه شق کرده بر جراحت خود نهند شفا یابند
دیگر در ولایت زنگبار مرغیست که مار را میخورد و طریق خوردنش آنست که نخست دم مار را بمنقار میگیرد و میپرد اگر مار قصد او کند او را میگذارد و باز در میان هوا
میگیرد و تا بر قله جبل میپرد و از انجا او را میافگند چنانچه مار بر زمین افتد پاره پاره گردد و انگاه بر سر آن آمده بکار منقار سر و دم آنرا جدا کرده جثه او را میخورد و اگر سر
یا دم او را بخورد نابینا گردد دیگر مرغیست در بادیه شوکه چون آن مرغ بیضه مینهد افعی بیضه او را میخورد و بیضه خود را که مشابه بیضه آنست در عوض مینهد و چون
بچه افعی سر از بیضه بیرون میکند و نظر آن طیر بران می افتد میگریزد و اگر افعی ولد خود را می یابد ضرری بآن نمیرساند دیگر در همدان مرغیست که اگر روز نوروز در میان
عمارات پیدا شود مردم انجا استدلال کنند که قحط و عسرت در میان ایشان پیدا شود و این معنی تخلف نکند دیگر در عجایب المخلوقات مسطور است که طیری
هر سال روز عاشورا در مشهد امیرالمومنین علی کرم الله وجهه می آید و تا غروب آفتاب نوحه میکند بعد از ان میرود تا سال دیگر هیچکس او را نمی بیند دیگر در بعضی
از بحار ماهی میباشد که طول آن صد و بیست زرع است و عرض آن بیست ارش و عرض جسم او دوازده ارش دیگر از بحار نقلست که ماهی میباشد که میپرد و چون
در طیران می آید ماهی بزرگ در عقبش میرود و اگر دهنه میخورد دیگر در بحری از بحار ماهی میباشد که در روی آب در طیران می آید تا خود را بحیوانی بحری میرساند و در
دهنش در می آید و این حیوان آن ماهی را فرو میبرد دیگر در کتاب طبایع الحیوانات مسطور است که ماری میباشد که بیواسطت بیضه تولد ولد میکند دیگر
در ولایت مراغه سنگی است که چون انگشت میسوزد و آنرا بدل هیزم بکار دارند و رمادش بدل صابون باشد دیگر در کهستان کوهیست و در آن کوه غاری هرکه
دران غار میرود فی الحال میمیرد و هم در انجا غاریست هرکه از پیش آن بگذرد روح از بدنش مفارقت میکند دیگر در تحفة الغرایب مسطور است که در زمین
مکران رودیست که بران قنطره ساخته اند هر که بران قنطره بگذرد باطنش از اغذیه و اخلاط پاک شود و مردم انحدود چون بمسهل محتاج شوند بران قنطره بگذرند دیگر هم ان

هم در آن نسخه مزبور است که در شاسس چشمه‌ایست بر سر عقبه در روزی که آسمان بی غمام باشد در آن چشمه آب مطلقا نبود و روزی که در فضای هوا ابر بود پر آب شود دیگر
ولایت چین کوهیست و در آن کوه دره‌ایست و میان آن دره جاده‌ایست خالی که از چین به تبت روند هر که از آن جاده تجاوز نماید فی الحال نفسش بگیرد و هلاک شود دیگر
پادشاه سنجاب از برای نوح منصور سامانی اسبی فرستاده بود که دو سر داشت و دو پای و دو پر داشت که بدان طیران مینمود دیگر در بعضی از بلاد ترک وقتی
از اوقات زنی ظاهر شد که روی و اعضایش پر موی بود مانند خرس و رسته دندان زیرین و سخنش مفهوم نمیشد و مردم گفتندی که مادرش با خرس جمع شده است و این
تحفه غریب آورده دیگر در ولایت تبت سنگی است که از غریبان هر که آن را ببیند چندان بخندد که هلاک شود و مقیمان از این مهلکه امین باشند دیگر در عجایب
المخلوقات و تاریخ مغربی آمده است که در ولایت اندلس بیابانیست که آن را بادیة النمل خوانند و طلسم اسبی و مردی در آنجا از مس ساخته‌اند و روی آن بادیه
آورده هر که خواهد که از آن پس بگذرد او به دست اشارت کند که نگذرد و اگر رونده با ملتفت نشود و برود در صحرای آنجا مورچگان باشند برابر سگی در حال او را هلاک
سازند اما آن مورچگان از آن سوار مسین نتوانند گذشت و بدین طرف آیند دیگر در روم حصنی است و در آن حصن خانه و در آن خانه بر یک طرف
دیوار صورت فرسی نقش کرده‌اند و آن فرس ساعت بساعت و دمبدم خود را میجنباند دیگر در بلده از بلاد که بر خط استوا واقع است جبلی است که بر
آن کوه از حجر مناریست از حجر و بر سر آن منار تغاری موضوع است و بر سر تغار مرغی است از سنگ منصوب که در منقار خود انجیری دارد و در آن جبل اشجار انجیر
بسیار است و مرغان سید بر شکل آن مرغ سنگی در آن کوه‌اند چون انجیر پخته شود هر روز آن طیور هر یک انجیری در منقار گرفته بیارند و در آن تغار اندازند و شخصی که
مترصد این معنی باشد از این انجیرها تناول نماید و هر چه از وی فاضل آید آن را بفروشد گویند که این طلسم را بلیناس حکیم ساخته است دیگر در بعضی از بلاد هندوستان
که آن را اسریره گویند مناریست که زعم مردم آنجا چنانست که در منار گنجی تعبیه کرده‌اند و بر سر آن خمی از سنگ موضوع است و بر سر آن خم خروسی از ذهب منصوب
هر کس که قصد سر منار کند آن خروس در طیران آید و مانند سگ فریاد کند چنانکه همه مردم شهر بشنوند و آن شخص را منع و زجر کنند دیگر در بعضی از ولایت هند
جانوری میباشد که آن را کرگدن گویند دست و پای آن از دست و پای جمیع حیوانات بری و ابی عظیم‌تر است و قوتش به مرتبه که فیل را بشاخ خود بردارد و فیل
بشاخ او هلاک شود و چون فیل در گدازش آید چشم کرگدن از روغن فیل پر شود و کرگدن هلاک شود و هرگاه که حامله شود حمل او در بطن چهار سال بماند و بعد از آن
بچه سر از فرج او بیرون کند و چندگاه بآن دستور باشد تا قوت گیرد و چون از فرج مادر بیرون آید بگریزد زیرا که مادر نسبت باو در غایت عطوفت و مهربانی باشد
اگر نگریزد بچه را تا در زبان درشتی که دارد چندان لیسد که گوشت و پوست از او از هم فرو ریزد و گویند که شاخ آن هزار دینار بل زیاده بخرند و چون هر جا برند حیوانات و حشرات
موذیه از آنجا بگریزند والعهدة علی الراوی دیگر در حد و دبلور روباهی میباشد که از درختی بدرختی میپرد و هر مریض که از گوشت وی تناول کند بقدرت کامله باری
تعالی از رنج شفا یابد دیگر در مسالک الممالک آمده که در زمین عاد بطلسم مناری از مس پرداخته‌اند و بر آنجا سواری از مس پرداخته چون ماههای حرام در آید
آب از انجار وان شود و چون ایام منقضی شود باز ایستد و پیوسته حال بدین منوال باشد دیگر در کتاب ملکشاهی مسطور است که در بعضی از اعمال انطاکیه چشمه‌ایست
که چون آب آن را بر زمینی افشانند که کژدم آنجا بسیار بود کژدمان از سوراخها برآمده بر یکجا جمع شوند مردمان همه را کشته از شر عقارب امین شوند دیگر در مسالک
الممالک مسطور است که ملک روم را خانه بودی مقفل و هیچیک از قیاصره آن را نگشودی بلکه قفل دیگر بر آن اضافه نمودی تا بیست و چهار قفل بر آن زده شد و چون نوبت
حکومت بملک آخرین رسید او را خدعه شد که آن قفلها بگشاید تا حقیقت حال بروی منکشف گردد و در فتح آن مبالغه نمود هر چند اساقفه و علما و نصاری خدمتش را از
آن امر مانع آمدند و شفاعت کردند فایده نداد و چون در بگشادند تمثال چند در آن خانه دیدند بر هیات اعراب بعضی شتر سوار و زمره بر اسب نشسته و حسب الاتفاق اهل
اسلام لشکر بروم کشیدند و آن دیار را مفتوح گردانیدند و حکومت آن مملکت از نصرانیان بمسلمانان منتقل شد دیگر در عجایب المخلوقات و تاریخ مغرب آورده‌اند که در حدود
اسکندریه چشمه‌ایست که هر که در وقتی معین از صدف آن چشمه گیرد و صاحب جذام آن را سحق کرده با مرق بخورد از آن زحمت جان گداز رهایی یابد دیگر
در کوه لبنان درختان میوه‌دار بسیار است و بی آنکه تعهد نمایند میوه دهد اما طعم و بویش چندان لطافتی ندارد و چون از آنجا بیرون برند و بشهر بلخ رسانند خوش طعم
و خوشبوی شود دیگر در ولایت اندلس کنیسه‌ایست در پیش او درخت زیتون و چشمه هر سال یکبار آب از چشمه بیرون می‌آید و درخت راستی کند
چنانچه هم در آن روز بر دهد و از حاصل آن درخت زیتون اهل کنیسه یکسال معیشت کنند و آب چشمه را جهة تداوی در ظروف ضبط کنند دیگر در
کوهی از کوههای اندلس دو چشمه‌ایست در پهلوی هم چنانچه مسافت میان آن هر دو از سه گز بیش نیست از یکی آب گرم بیرون آید بمرتبه که گوشت در آن پخته میشود
و دیگری چندان سرد که یخ می‌بندد دیگر در مسالک الممالک مسطور است که در قبلهٔ بیت المقدس سنگی سفید است و در آن سنگ سرخ بکلک قدرت خالق
خیر و شر نوشته شده که لا اله الا الله محمد رسول الله نقره حمره دیگر در حدود مغرب حیوانیست مشابه گربه که از نافش بوی مشک بمشام میرسد و همچنین در ولایت مغرب
حیوانیست که چون آفتاب طالع گردد و ولدی از وی متولد گردد و تا وقت غروب آفتاب مادر زنده باشد و بعد از آن بمیرد و روز دیگر بوقت معهود از این مهمان نوزاده
ولدی متولد شود و مادر بهنگام غروب شمس بمیرد و پیوسته حیات و ممات آن جنس حیوان بر این دستور باشد دیگر در بعضی از جبال چشمه‌ایست که میجوشد و قصبه ایست نزدیک آن

کرو فرو میرود و از انجا اگر شب آب آنرا نگاه دارند متحول بسنگ سیاه میشود و اگر روز میگیرند و نگاه میدارند بسنگ سفید مبدل میگردد **دیگر** در ولایت سودان گیاهیست که اگر دست بسوی آن دراز میکنند خود را بزمین میچسپاند و اگر دست کشیده شد باز قامت خود راست میکند و بیخ او سم قاتل است **دیگر** در حدود کرمان درختی است که اوراق آن مشابه اوراق صبر است و دران چوبیست که آتش دران اثر میکند شخصی ازان چوب صلیبی ساخت و پیش ترسایان برد که این صلیب عیسی است و دلیل برین آنکه آتش این چوب را نمیسوزد و نصارا امتحان کردند چنین بود و مبلغی خطیر آن صلیب را ازان خریدند **دیگر** در تیه بنی اسرائیل دو درختست که اوراق ان طیور میشوند مثل چکاوک و این حال تا چهل روز امتداد مییابد و بعد ازان منقطع میشود تا سال دیگر مردم ازان طیور متمتع میشوند **دیگر** در حدود بربر سنگیست که اوراق آن مشابه بسنگ ریزه است اگر ازان تعبیه کرده بشخصی دهند تا بخورد ذکر میشود تا مدت یک ماه هیچ معالجه مفید نمیشد و چون آن مدت منقضی گردد بی منت طبیبی آن ضعف برطرف گردد **دیگر** در دیار مصر کوهیست که آب شیرین ازانجا بیرون می آید و در حوضی جمع میشود و از حوض باطراف و جوانب میرود و اگر جنب یا حائض بکنار آب رسند از جریان باز ایستد و تا آن شخص دور نرود و آب ان حوض را تمام نریزند آن آب جاری نگردد **دیگر** در تاریخ مغربی آمده که در جزیره مجمع البحرین میلی ساخته اند به بلندی صد گز نشیب و فراز آن میباشد و بر سر میل شکل آدمی پا ساخته اند و ببالای آن راه نیست و کنیسه ایست در جنب آن بغایت وسیع و رفیع و معبد بزرگ در حوالی آن کنیسه است و پیوسته غرابی بر سر آن نشسته باشد و بدین سبب آن کنیسة الغراب خوانند و هر مهمانی که در انجا خواهد رسید غراب بانگی کند و اهل کنیسه فرا خور ایشان طعامی دهند و کسی حقیقت آن ندانند **دیگر** هم در تاریخ مغرب آمده که در حدود مصر بجانب غربی ریگ روانیست و در زمان سابق طلسم مردی از سنگ رخام ساخته اند بسیار مهیب و با فسون چنانچه راه آن ریگ روان ازان موضع نمیتواند گذشت که تا بادیها صرر رساند و ان تمثال را از غایت هیبت ابوالهول گویند **دیگر** در جامع الحکایات مسطور است که حکما در هفت شهر از مملکت نمرود هفت طلسم ساخته اند چنانکه بدشواری عقل صورت پذیر شود در یکی صورت بتی بود که چون غریبی بدان شهر درآمدی آن بت بانگ کردی مردم از حال او تفحص کشیدندی در دوم طبلی بود که هر کرا چیزی گم شدی دست بران طبل زدی آوازی آمدی و دزد را نشان دادی در سیوم آئینه بودی که هر کرا عزیزی بسفر رفتی و مدت غیبت او متمادی گشتی و از حال او خبری نداشتی در هر سال بروزی معین دران آئینه نگریستی حیات و ممات و خوش و ناخوش عزیز خود معلوم کردی و مشاهده نمودی در چهارم حوضی بودی که هر سال روز معین نمرود بر کنارش جشنی ساختی و هر کس دران حوض چیزی از خمر یا گلاب یا سرکه و امثال آن ریختی و ساقی هر کس را ازان حوض جامی پر کردی و دادی چون بر گرفتی همان بود که خود ریخته بود در پنجم غدیری پر آب بودی که حاکم بوقت داوری بر کنارش نشستی و مدعی و مدعا علیه را فرمودی که پای بران غدیر نهند صادق را آسیبی نرسیدی و کاذب غرق شدی در ششم نیز غدیری بود که صور بلادی که نمرود در تحت تصرف داشت با طراف آن نگاشته اهل هر شهر که بر نمرود مخالفت کردندی نمرود چوبی ازان غدیر بدان صوب روان ساختی و در آن سال آن شهر غرق شدی در هفتم در دار الملک نمرود درختی بر در بارگاه او نشانده بودند که هر چند خلق بر حوالی آن ایستادندی آن درخت برایشان سایه افکندی و با وجود همه این نعمتها نمرود طغیان و عصیان پیش گرفت و دعوی الوهیت کرد و خلیل الرحمن صلوات الله علیه را در آتش افکند و بالاخره حضرت قهار منتقم پشه بروی گماشت تا بزخم نیش بدوزخش رسانید **دیگر** در بعضی از بلاد درختی است اوراق آن مثل قطعهای حجر است اگر شخصی هنگام سرما در زیران بخواب شود از برودت متضرر میگردد و اگر وقت گرما بخواب رود از برودت آن متضرر نمیشود و اگر آتش در تحت آن بیفروزند فی الحال باران میبارد و اگر فی المثل ده روز آتش متصل بیفروزند باران منقطع میگردد **دیگر** در بعضی از بلاد چین طلسمی ساخته اند که پشه و ملخ با آنکه در ظاهر بلده بسیار بود بشهر در نمی آید وقتی برجی دران شهر منهدم شد در جوف آن دیگی از مس ظاهر گشت و دران دیگ تمثالهای بق و جراد و ذباب بود از مس اعلی آن شهر آنها را از دیگ بیرون آوردند ناگاه شهر از پشه و ملخ و مگس پر شد مردم دانستند که حال چیست لاجرم آن تمثالها را در دیگ کرده در موضع سابق آن دیگ را استوار کردند هر پشه و ملخ و مگس که در شهر آمده بود دند مردند و دیگر در شهر نیامدند **دیگر** بارض تبت هر که در می آید فرح بمرتبه بروی استیلا میکند که عقل بران حیران میماند و سبب آن معلوم نبود **دیگر** در جبل جودی مسجدی بود و منسوب بنوح ع و هفت در داشته و غریبان در انجا نماز میرفتند و هر غریبی که در انجا از دیگری چیزی میدزدید و راه بیرون شدن بران مسدود میگشت ولی بدر نمیبرد و چون آنچیز را بر جای خود میگذاشت ابواب بروی ظاهر میشد و راقم حروف گوید که امثال این حکایات غریبه و روایات عجیبه در کتب متقدمین و متاخرین بسیار است و صدق و کذب آن بر ارباب فراست مشتبه نباشد اگر مجموع رقم زده کلک بیان گردد خوانند کان را ملالت و سآمت روی نماید لاجرم دراین مقام بهمین قدر اکتفا کرده آمد **ذکر بحار العظیمه و مایجری بالارادة القدیمه کالبحیرات والخلیجات** در بحار احوال مختلفه بسیار است یکی ازان جمله هیجان اب و تبدلات فلکی و اشعه کواکب است که بر سطح آن می افتد و اتصالات کواکب با قمر و نزول او در منازل معینه دراین باب اثر عظیم دارد و هیجان آب در بحار مثل هیجان اخلاط است در بدن آدمی اما ارتفاع میاه را سبب آنست که آب بجهة قرار در موضع خود کرم میشود با آنکه آفتاب و سایر کواکب در وی اثری تمام دارد و علی ای التقدیرین لطیف میگردد و بعضی از اجزای او تحلل پیدا کرده مکانی وسیعتر از مکان طلب میکند پس آن اجزای بیکدیگر از جهات مختلفه مدافع مینمایند از آنجهة امواج متنوعه در بحار مشاهده می افتد اما علت مد و جزر چنان باشد که در اکثر قعور بحار صخور و احجار بسیار است چون نور قمر مساس قعر بحر شود و اشراق خود بر آنجا افکند شعاعات آن بران احجار صلده و صخور صلبه رسد

صلبه رسد و از انجا براجع منعکس شود و آنرا تسخین کند و چون آب مطارح اشعه قمر گشته لطیف و گرم شده باشد تخلخل پیدا کرده مکانی فراختر از مکان اول خواهد و امواج امتلا
شود و بر شطوط و سواحل متموج کند و آبهاء انهار و جداول که در بحر متراجع شود بر ابتحال بماند تا قمر بوسط السما رسد و چون از انجا زایل شود این علیان و مد ساکن شود و اجزای آب
بقوام خود آید و جزر عبارت از این حال باشد باز چون قمر بافق غربی رسد در جانب افق شرقی مد پیدا شود و بدان طریق که گفته اند تا بوقتی که قمر در تحت الارض بوسط السما
باز افاز جزر باشد و در شبانه روزی دو نوبت مد و جزر واقع شود و در خبر آمده است که ان الملک الموکل بالبحار یضع رجله فی البحر فیکون منه المد ثم یرفع منه
فیکون منه الجزر و علت زیادتی در اوقات مختلفه قیاس برین باید کرد و تاثیر اتصالات کواکب را درین معنی اصلی کلی اعتبار باید نمود و بحار عظیمه باتفاق اکثر ارباب
مسالک و ممالک که در ربع مسکون واقعند پنج است بحر الهند و بحر الشام و بحر المغرب و بحر نیطس و بحر طبرستان و تفصیل آن براینگونه است بحر الهند این دریا را
بحر السند و بحر فارس و بحر عمان و بحر چین گویند طول ان از زمین چین تا ارض حبشه دو هزار و ششصد و شش فرسخ است و عرضش نهصد فرسخ و ازین جمله سیصد و سی فر[سخ]
شمالیست از خط استوا و باقی در جنوب خط استوا است و در میان این مواضع سه رود داخل اقالیم سبعه نیست و پنج شعبه ازین دریا بمیان عالم در اید و انرا خلیج بربری
و خلیج فارس و خلیج هند و خلیج احضر خوانند و ذکر هر یک از خلیجات خمسه بموضع خود بیاید چنین گویند که درین دریا بیست هزار جزیره است و از انجمله یک جزیره در برابر
دار الملک چین افتاده است و مسافت آن هزار فرسخ است و دران جزیره کوههای عظیم و انهار بسیار است و از ان جزیره یاقوت حاصل میشود و بعضی ازین جزیره که
دران دیار است مردم میرسند و اخذ منافع میکنند و بعضی دیگر از انسداد طرق نمیتوانند رسید بحر الشام آنرا بحر الروم و بحر الرقه گویند و بحر الکبیر نیز خوانند طولش
از مشرق تا مغرب یکهزار و ششصد فرسخست و عرضش تا انجا که بمحیط پیوندد سه فرسخست و اینموضع را در تقویم معبره هرقلس گویند و هرقلس پادشاهی بوده که قنطره
برانموضع ساخته تا مردم بسهولت از انجا عبور میکرده اند و اکنون ان محل را دقان میگویند و در بعضی اماکنه عرض اینده دریا دویست فرسخ باشد و چون بحدود شام رسد دویست
شصت فرسخ شود و دیار اندلس بر شمالی و بلاد مغاربه بر جنوبی آن دیار است و اکثر رودها که از طرف روم اید بدین بحر پیوندد و شعبه از ان دریا بمیان اقالیم در اید یکی را خلیج
روس و دیگر را خلیج یونان گویند و دویست و شصت فرسخ میباشد و دو جزیره معموره است که این بحر بدان موضع رسیده اند و احوال بعضی از ان مشاهده شده است
و بعضی از انرا هیچکس نرسیده و مساحت جزایر که مشاهده مردم شده دوازده فرسخ کمتر و از پانزده فرسخ بیشتر نیست **بحر المغرب** این دریارا بحر الاندلس و بحر طنجه و بحر الا[خضر]
و بحر الکبیر نیز خوانند این بحر از اقصای جنوب محاذی عرض السودانست که بر حدود سوس و بلاد اندلس و فرس میگذرد بجانب مشرق و بر اراضی غیر مسلوک عبور میکند
تا ببحر اعظم متصل میشود و در نهایت الادراک بحر او قیانوس امده که این بحر است و دریای هند در ناحیه مغرب بدین دریا پیوندد و سفاین و مراکب بحار از شدت تلاطم امواج و
ظلمت درین بحر میرود مگر انکه اینجماعت قریب بسواحل این دریا گذرند فی الجمله اشتغالی یابند صاحب عجایب البحار در تالیف خود آورده که درین بحر موضعی است که انرا مجمع البحرین
گویند و آن محلی باشد که بحر هند بدین دریا پیوندد و در انجا مناره ساخته اند از حجر خالص که ارتفاعش صد گز است و در حوالی آن جزیره ایست بغایت معمور و آب این
دو دریا بشکل غریب بهم متصل میشوند چنانچه از هنگام طلوع افتاب تا بوقت غروب بالا گیرد و در بحر هند ریزد و از زوال تا غروب حال برعکس باشد و بواسطه ظلمت
این دریا عبور کس بران میسر نمیشود و طول و عرض این بحر معلوم نیست و دو شعبه از بحر مغرب بیرون آید که یکیرا خلیج اندلس و دیگر را خلیج طنجه خوانند و بنا بر عدم جریان
سفاین احوال جزایر این بحر معلوم نیست و جزایر خالدات از جمله جزایر بحر مغرب بوده حالا در اب مغمور است **بحر نیطس** دریای بزرگست و انرا بحر طرابزون و بحر
الروس نیز گویند و از عقب قسطنطنیه در زمین روس و سقلاب ممتد میشود و تا بشهر قسطنطنیه برین بحر واقعشده و طول این دریا بقول صاحب نهایت الادراک
چهارصد و سی و سه فرسخ باشد و درین بحر جزایر بسیار است و دران موضع حیوانات غریبة الاشکال عجیبة الصور بسیار باشد و تجار از جزایر آن بحر بمنافع میرسند و رود طنایس
که از جمله رودهای بزرگست درین دریا ریزد و ازین بحر دو شعبه خیزد یکی قریب بجزیره سوداق نزدیک بصد جوی بزرگ باشد که درین خلیج در اید و دویم خلیج [illegible]
که تا قرب شمال مقابل کیماک ممتد شود و اراضی بلغار از جمله سواحل این دریاست **بحر طبرستان** که آنرا دریای کیلان و بحر گرگان و باب الابواب و خزر نیز
گویند طول این دریا از مشرق تا مغرب دویست و شصت فرسخ و عرضش دویست فرسخ باشد و هیات این بحر مدور است چنانکه از آبسکون ممتد شود و بطرف
دیلم و طبرستان و باب الابواب و شیروان پس بر خزر بگذرد و باز تا بآبسکون منتهی شود و در رودهای بزرگ چون ارس و رود کر و اتل و سفید رود و غیر ذلک در
این دریا ریزد و اتصال این بحر بهیچ دریا غالب نیست و ارباب مسالک گویند که رکوب این دریا بغایت خطرناکست چه از امواج این بحر متلاطم میشود و
دراین مد و جزر نباشد گویند که اینجا در قدیم دو جزیره بوده و اکنون هشت جزیره دارد و ازین جزایر نفط سفید و سیاه حاصل میشود والله اعلم بحقایق الامور اما
بحار صغار که از خلیجات و شعبات نیز گویند **بحر بربر** که انرا بحر الزنج نیز گویند و آن از خلیجات دریای هندست و در حدود
بربرستان از هندی جدا میشود و طول ان صد و شصت فرسخ و عرضش سی و پنج فرسخست و اکثر آن بحر سهیل و قطب جنوبی را بغایت ظاهر بینند و قطب شمالی را نتوانند دید
و کف این دریا بخلاف دریاهای دیگر منعقد میشود و از انجا باطراف برند و بجهة تصفیه و طراوت رخسارها استعمال کنند و از جزایری که درین دریاست صندل
و آبنوس آرند و عنبر تر را از سواحل آن بدست آرند **بحر قلزم** که آنرا لسان البحر و بحر الاحمر و بحر الیمن و بحر عدن نیز گویند از جمله خلیجات دریای هندست

واراضی یمن و عدن بر شرقی وی افتاده است محمد بن عثمان المفضل در کتاب عجایب البحار گوید که هلاک فرعون و عبور موسی در این بحر بوده است و ممکن که این قول درست
باشد چون این دریا تا مصر سه مرحله است و طول این دریا در طرف شمال چهارصد و شصت فرسخ و عرضش دویست فرسخ باشد و باریکتر شود تا شصت فرسخ اینکه قلزم
اصلی اینست چه قلزم نام قصبه ایست که بر ساحل دریا بر طرف غربی وی واقع شده پس اینکه دریا که بقرب استرآباد واقع شده و بقلزم اشتهار یافته غلط عام است
و چندان اعتبار ندارد **بحر فارس** و این دریا را بحر جده و بحر عمان و بحر هند گویند از آن جهة که این بلاد بر سواحل او افتاده است و دریای بسیار خیر مبارکیست
و اکثر مراکب و سفاین از این دریا بسلامت و منافع بیحد بار آید و اضطراب وی از همه دریاها کمتر باشد و مغاص در و لآلی نیز دارد و در این دریا دو موضع مشکلات سخت
که چون کشتی بدانجا رسد کمتر خلاص شود و گردابی نیز دارد که مخلص از آن متصور نیست طول این بحر چهارصد و شصت فرسخ و عرضش صد و هشتاد فرسخ باشد و میان این دریا
و دریای قلزم پانصد فرسنگ زمین خشک باشد که آن را ارض جزیرة العرب خوانند و دجله و فرات که از جبال روم آید بدین دریا منتهی شود و جزایر بسیار و بعضی از آن جزیره
در موضع خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **بحر هند** این شعبه را جهة آنکه در اراضی هند افتاده است بدین اسم میخوانند حال آنکه این منشعب از بحر اعظم است که از آن بحر
هند میگویند و طول این از مشرق تا مغرب پانصد و هشتاد و سه فرسخ و عرضش از جنوب تا شمال سیصد و پنجاه فرسخ باشد و جزایر معموره و غیر آن در این بحر بسیار است و در بعضی
از جزایر این بحر معدن جوهر و نقره و زر باشد **بحر اخضر** این دریا در اقصی بلاد هند از دریا منشعب شود و بنابر آنکه شهرهای چین بر سواحل او واقع شده بحر چین بار خوانند و مدار
تجارت اهل هند بر این بحر است و در جزایر آن معادن یواقیت و دیگر جواهر بسیار بود و طول او در شمال پانصد فرسخ باشد و عرضش تا حد و سد که از حد و چین است
بکشد بعضی گفته اند که عرض این بحر تا آخر صد و هشتاد درجه که طول معموره است میکشد **بحر اذرمیش** از جمله خلیجات بحر شام است و اکثر تجارت اهل قسطنطنیه در این دریا
بود و طول این بحر بطرف شمال دویست و پنجاه فرسخ باشد و جزایر بسکونه در این دریا کمتر است ابوریحان طبری گوید که طول این دریا صد و شصت فرسخست و بمحیط
متصل نباشد و دلیل او برین دعوی آنست که از بیابان سقلاب و روس براه خشکی بقسطنطنیه میتوان رفت و مسعودی گوید که از تجار صادق القول استماع
افتاده **بحر یونان** این دریا نیز نزدیک رومیة الکبری از بحر شام منشعب شود و جزایر یونان در این آب مستغرق است و مشهور است که چون سفاین و مراکب
در برابر ارض یونان رسد البته آنچه مردم را پیش از آن بدو سال و سه سال از خاطر محو شده باشد بیاد آید و اسمعی از مخصوصات آن موضع است و یونان مسقط الراس
حکما و فضلا بوده عرض این دریا هشتاد فرسخست و طول آن میان مغرب و شمال افتاده است و بجهة انحراف و میلان بهر جانبی تعیین نیافته است و در وی شصت و
دو جزیره معموره است **بحر اندلس** از شعبهای بحر مغربست و بواسطه آنکه اراضی اندلس بر سواحل این بحر افتاده بدین اسم موسوم گشته طول و عرض او در کتب مسطور
نیست **بحر طنجه** دریای طولانیست اما عرضش دو فرسخ بیشتر نباشد و یک شعبه از آن تا حد روم کشیده شود و دیگر بزمین جنوب رود و در بلاد زنگبار و مغرب
ممتد شود و در اواخر آن جزیره باشد که آن را برطبیه خوانند و چون از آنجا بگذرد بصحاری و جبال نامسکون رود و در آن موضع منتهی گردد **بحر سوداق** خلیج بنطس است
عرض وی صد فرسخست و طولش در جانب شمال باشد و انتهای آن معلوم نیست و جزایر مسکون و غیر مسکون نیز دارد **بحر فرنگ** شعبه ایست از بحر طرابزون
و در شمالی اراضی سقلاب از وی منشعب شود و انتهای وی در حدود بلغار و کیماک باشد و زنگیان بر سواحل آن مقیمند و ایشان امتی عظیم باشند و بلاد وسیع الانحاء
و الاطراف دارند **بحر جنیخ** دریای بزرگست در ولایت ترکستان و خداوندان اخبار گویند که افراسیاب خود را از دست لشکر ایران خلاص کرده در این دریا انداخت و کیخسرو
بحیله مشهور او را از آنجا بیرون آورده قصاص فرمود **بحر الماس** این دریا را بحیره الماس بازخوانند که در میان وی افتاده است و دریای بزرگست و شعبه ایست
از محیط و الماس از جزیره که در میان این دریاست بنوعی غریب و حیله عجیب بدست آرند و راه آن مهلک و پرخطر باشد **بحر الشمال** دریائیست در زیر قطب شمال
و ساکنست و قعر آن معلوم نیست اما چون کشتی در وی افکنند اضطراب آغاز کند و امواجش متلاطم گردد و بدین جهة تجار از کوشش متقاعد باشند و گویند که
مردم آبی در این دریا بسیار باشند **بحر السحاب** دریائیست بولایت زنگبار پیوسته و دخان و بخاری بر بالای آن ایستاده باشد از آن جهة این دریا را بسحاب
نسبت داده اند و اعتقاد زنگیان آنست که آدم علیه السلم در جزایر این دریا بوده است **بحر المظلم** بحر عظیم است و در اقصای مغرب واقع است و جزیره یاقوت
در این دریا بود و در ظهر بلاد واق واق و سیلاب آن بکشد تا چون بقلعه قصه رسد از آن جانب یاجوج و ماجوج ممتد شود و بجد و سد ذو القرنین رسد **و اما بحیرات** که
انهار و بطایح نیز گویند بسیار است و بعضی از آن اینست که مذکور میگردد **بحیره بابرطیس** طولش از مشرق تا مغرب صد و پنج فرسخست و عرض
وی سی و چهار فرسخ باشد و تا حدود قسطنطنیه ممتد میشود و در حوالی مصر بدریای شام پیوندد و الله اعلم **بحیره خوارزم** مدور واقع شده است و دورش بقولی
نود فرسخ و بقولی صد فرسخست و میان این بحیره و دریای خزر بیست روزه راه است و چنین گویند که رود جیحون و سیحون در این بحیره ریزد و آبش تلخ باشد و
حیوانات آبی در این بحر کمتر توان یافت **بحیره طبریه** در اراضی شامست و گویند که دورش هشتاد فرسخ باشد و بعضی گفته اند که این بحیره مشابه بحیره خوارزم است
در طعم آب و غیر ذلک **بحیره کلیسکوی** که آن را بحیر قطبیا نیز گویند نزدیک اقاصی چین افتاده است دورش تقریبا هشتاد فرسخ باشد و در وی دوازده جزیره است
سقرلات خوب از این جزایر حاصل میشود و سکان این مواضع را دین و ملتی نباشد **بحیره چهرمون** منشعب از بحر مغرب است دورش صد و

دورش صد و شصت فرسخ باشد و بحدود فارس واقع شده و در حوالی آن عمارات و زراعات بسیار واقع شده **بحیرهٔ ارمیه** در حدود آذربایجانست و میانهٔ این بحیره
از قدیم الایام برجی عظیم است و چنین گویند که ازین بحیره ماهی طریخ بآفاق برند و آن بغایت لذیذ میباشد و گویند که استخوان ندارد و بسیار خوش طعم است **بحیرهٔ المیتة** آب
ایستاده است میان دو کوه در حدود شام چنین گویند که خلیل الرحمن صلوات الله علیه ابراهیم آباد را درین بحیره بنا نهاده است و او را میتة جهة آن گویند که هیچ جانور در آنجا
دیده اند را قم حروف گوید که سکون آب نیز وجه تسمیه میشود **بحیره قلمه** نزدیک دریای روم است و اهل آنجا دو صنف باشند مومن و کافر و کافران
مطیع و منقاد اهل اسلام اند جزیه و خراج میدهند و قلمه نام قصبه ایست که در حوالی آن ساحل جزیره ایست واقع شده و این دو فرقه آنجا باشند **بحیرهٔ بطیل**
بقرب بلاد جلالقه است و در سواحل آن جلالقیان متوطن اند و طول آن چهار فرسخ و عرضش دو و نیم فرسخ باشد **بحیرهٔ اسوال** بحد و دروم باشد و مقدار دوازده
روزه راه است و در آنجا چند جزیره معموره است و سمور و سنجاب نیک در آنجا حاصل شود **بحیرهٔ تنیس** بزمین مصر است و بدریای روم پیوسته و یک شعبه
از رود نیل بدان منتهی شود و چون آب نیل در فزودن باشد آب این بحیره شیرین و خوش طعم باشد و چون آب آن روی بنقصان نهد آب دریا برین بحیره غلبه کرده
و بدان جهة شور و تلخ گردد و ثغور مصر نسبت باین بحیره چون جزایر واقع شده چه این بحیره از اطراف و جوانب آن درآمده است و چون مردم خواهند که بدان شهرها
شهرها روند در کشتی روند و در ان بحیره ماهیست که چون بخورند خواب اهل بیند و فزع کنند العلم عند الله تعالی **بحیرهٔ یعفان** بحدود بلاد بعاست و بسیار از اتراک
که ایشان را خمیل گویند در دور و سواحل آن مقام دارند و طول این بحیره سه روزه راه است و پنج جزیره معمور دارد و اهالی آنجا کبر و ترسا باشند و هیچیک از ارباب
این ادیان ... دیگری اختیار نکنند و پوست روباه سرخ موی در غایت لطافت از آنجا حاصل شود **بحیرهٔ افامیه** در حدود شام است و بغایت بعید
العمق باشد آورده اند که یکی از ملوک خواست که عمق آن معلوم کند در کشتی نشسته میان بحیره آمد و لنگری بر سر طنابی بسته در آب انداخت و چون بقعر نرسید طناب
دیگر بر سر آن وصل کردند تا درازی طناب بچهار هزار گز رسید پس گمان کردند که مگر طناب بر بالای یکدیگر نشسته و گران شده پس از آن برکشیدند و سنگ
دست آسی بر سر طناب ببستند و خریطه پر از تخم مرغ کرده در زیر سنگ تعبیه کردند و طناب را در آب فرو گذاشتند و دیگر باره کشیدند چون تخم مرغ درست بود و هیچ
نقصان و شکستی نداشت دانستند که سنگ بعمق بحر نرسیده است دست از آن باز داشتند والله اعلم **بحیرهٔ باسفهونه** از جملهٔ بحیرات فارس است طول
آن هشت فرسخ باشد و در حوالی آن بیشها و نیستان بسیار است و اهل شیراز از آنجا انتفاع یابند **بحیرهٔ برنجان** بحدود ترکستان است و مسافت دورش
چهار فرسنگ و عذار آنکه آبش گرم باشد دیگر هیچ خصوصیتی ندارد **بحیرة النیل** این بحیره در جنوب خط استوا باشد و در طرف جنوب معمورهٔ عالم کوهیست
که آن را جبل القمر گویند و از آنجا رودهای بسیار بیرون آید و درین بحیره بهم پیوندند و مانند دریای گردد چنانکه قطر آن چهل فرسخ باشد پس از آنجا شعبهٔ عظیم جدا گردد
و بطرف معمورهٔ عالم ممتد شود و از آن نیل مصر گویند اول بر بیابانهای مغرب گذرد تا بحدود زنگبار رسد و چون از آنجا بگذرد به بیابانهای نوبه ممتد شود و از آنجا بدیار
مصر رسد تا بدریای روم منتهی شود و بر کنار او شهریست که بطیحه گویند و باشد که این بحیره را بدان شهر باز خوانند **بحیرهٔ زره** که آن را هیرمن نیز گویند بجهة آنکه رود هیرمن در
وی ریزد و طول آن بحر چهل و شصت و در حوالی آن شهر قصبه که اعتباری داشته باشد کمتر بود **بحیرهٔ ارمینه** بحدود بلاد خزر است و دور آن هشتاد فرسخ باشد و مردم
و سلماس و خوی در سواحل اوست و آب آن بغایت تلخ باشد و در میان وی جزیرها باشد و در آنجا زراعت کنند و آب شیرین در آن جزایر نیز توان یافت و سنگ آبی
درین بحیره بسیار باشد **بحیرهٔ فرغانه** دور او پنجاه فرسخ است و شهر فرغانه بر ساحل آن واقع است و تجار ازین بحیره خلعت کثیر بدست آورند و حیوانات
غریبة الاشکال در آنجا توان یافت **بحیرة الصخر** بحیره کوچکیست بحدود شمالی و در حوالی آن سوری از سنگ کشیده اند و بغایت عمیق باشد و در یک گوشه آب این دریا
چنان سیاه بود که از آبهای جوانب دیگر بحیره بحسب ظاهر فرق توان کرد چنانکه سیاهی و سفیدی آب بیکدیگر متصل است و مطلقا آب جوانب دیگر آمیخته نگردد و چون خاک
از آن آب سیاه گل سازند و در آفتاب گذارند سنگ شود چنین گویند که یکی از ملوک خواست که قعر آن را معلوم کند چهار ده هزار رسن فرو گذاشت بجائی نرسید و آب
چنان روشن باشد که با وجود بعد قعر چنان نماید که گوئی عمق آن چهار گز خواهد بود آورده اند که دشمنان قصد تخت کیخسرو و جام جهان نمای کردند جماعتی که مستحفظ و موکل آن
بودند در این دریا انداختند هیچکس استخراج آن میسر نشد **بحیرهٔ بحر** مساحت دورش صد و بیست فرسخ باشد و میان بلاد خزر و این بحیره انوشیروان سدی عظیم
بسته و ساخته است و از هجوم اتراک مردم ایندیار بدین واسطه ایمن باشند و هنوز آن سد باقیست چنین گویند که انوشیروان را در خواب بعمارت این سد تلقین دادند
بحیرهٔ ارجلیس بحدود وان و سلطانیه باشد و از آنجا ماهی بزرگ که آن را طریخ گویند باطراف برند **بحیرهٔ ارغز** در حدود فلسطین باشد نزدیک شهری که آن را ارغز خوانند
و این شهر یکی از شهرهای سجابحر است که اصحاب لوط علیه السلام در آنجا بودند و بسبب قبول دعوت از عذاب خلاصی یافتند **بحیرهٔ مکران** بحدود سند باشد و شهرهای
سند در حوالی این واقع شده و بدریای سند منتهی شود **بحیرهٔ روم** برسه فرسنگی شهر منفیه افتاده است طولش پنج فرسخ باشد و در میان ایندریا سه کوه بزرگ است
چون سکان منفیه را خوفی از دشمن روی نماید کشتیها ترتیب داده اقمشه و امتعه خود را در آنها نهاده و ازین بحیره عبور نموده بشعاب جبال پناه برند و دیگر هیچکس را
تسلط بر آنها دست ندهد **بحیرهٔ خلاط** بر ناحیت بعربی این شهر چنین گویند که درین بحیره ده ماه ماهی نباشد و دو ماه ظاهر گردد و پیوسته چنین باشد و بسبب

بسبب نمک دور و حوالی آن معلوم نیست بحیره بختکان بحدود ولایت فارس است آب وی در غایت شوری باشد و نمک بسیار در حوالی آن منعقد شود و طولش بیست
فرسخ باشد و در حوالی آن سباع ضاره بسیار بود بحیره دشت ارژن طول آن دو فرسخ است و آب وی خوش طعم باشد و گاهی نقصان پذیرد چنانکه نزدیک بآن
رسد که بالکل منقطع گردد و باز بحالت اصلی رود و در حوالی آن عمارت و زراعت فراوان باشد بحیره حرون بحدود مغرب زمین و بعید العمق بود کعب الاحبار
از خضر علیه السلام روایت کند که شخصی در زمان موسی علیه السلام در این دریا فرو رفت و تا اکنون هنوز بتگی آن نرسیده هر چند عقل از قبول این سخن ابا مینماید
چون در کتب مسطور بود راقم حروف نیز بر ایراد آن جرأت نمود چنین گویند که موج این دریا در عرضش حادث میشود بخلاف بحار دیگر از شخصی که راکب این بحیره بود از
عجایبات آن سؤال کردند که درین دریا چه چیز از همه عجیبتر دیدی جواب داد که سلامت نفس و عمارات اعجب بر همین مقدار که در صنعت بحار کبار و بحار صغار ثبت افتاد
اختصار نموده میشود و بر طبایع سالکان مسالک ممالک پوشیده نماند که در هیچ نسخه از نسخ متقدمین صفت دریاها و بطایح بر این وجهی که درین اوراق ترتیب
یافته در حیز تسطیر نیامده چه مصنفان این حالات را پریشان نوشته‌اند **ذکر تولد انهار و بیان آنها بر سبیل ایجاز و اختصار** و این درر و لآلی در یک
سلک انتظام نیامده باید دانست که در جبال کهوف و مغارات بسیار است و در حین نزول امطار و حدوث ثلج و جلیدیت آب باران و برف در آن مغارها
میرود و جمع میشود و بنابر ضیق منافذ بتدریج از آن موضع بیرون می آید و از انضمام و اختلاط بعضی ببعضی جداول و انهار پدید میشود و چون چند جوی کوچک بهم پیوندد
نهر عظیم حادث گردد و جرانهای کوه را که آب در آن سبیا باشد اوشال خوانند پس اگر این اوشال قریب بقلل جبال باشد تمامت آن اوشال آب جاری بود و اگر اوشال
در پایان کوه باشد و مددی بوی نرسد رود منقطع گردد و در هر اقلیمی چند نهر بزرگست غیر از سواقی و جداول که ضبط و تعداد آن تعذری دارد پس گوییم که بعضی از این جویهای
عظام از طرف مشرق آید و بطرف مغرب رود و بعضی از مغرب آغاز کند و بجانب مشرق ممتد شود و بعضی از شمال بجنوب و بعضی بالعکس و ابتدای جمیع از جبال باشد و انتهای
آن بطایح بحیرات و بحار بود و بلادی که بر ممر آن انهار افتاده باشد بجداول آن منتفع شوند و آنچه زیاده آید بدریاها پیوندد و در نوبت دیگر بتاثیر آفتاب اجزای لطیف
بخار در هوا صعود کند و از تموج آن ریاح تولد کند و غیوم و سحابات مؤلف گردد و امطار و ثلج حادث گردد و پیوسته بدین منوال باشد حتی یبلغ الکتاب اجله ذلک
تقدیر العزیز العلیم و بعضی از انها که مشهور است مذکور میگردد **نهر اتل** مبدأ آن از جبال روس و بلغار و حدود شمالست و هفتاد و شش شعبه از وی جدا میشود
که مدار معیشت اهالی چندین شهر بر آن شعبهاست و با وجود این شعاب و این جداول گویند که نقصان محسوس در وی پدید نیامده مصب آن بحر آبسکون بود و میان آب
این نهر و این دریا فرق توان کرد که اصلا با آب این دریا نمیزد **نهر اذربایجان** آبی خوشگوار دارد و مبدأ آن از جبال اذربایجانست و منتهای آن بحیره
طبریه باشد و در بعضی از این مواضع جدولی از این بحر منشعب گردد و در اراضی آن نفوذ کند و چون تفحص کنند سنگی لطیف در نظر آید از آن آب منشعب گشته که آن را
مرمر خوانند و بر مثال صفایح املس باشد **نهر جیحون** ابتدای آن از جبال صغانیانست و میان مغرب و شمال گذرد و بحدود وخش چهار آب دیگر بوی پیوندد
و آن موضع را پنج آب گویند و بحدود بلخ و ترمذ بگذرد و از آنجا بکالف ایداآنکاه تا مویه پس در بحیره خوارزم ریزد و آب آن در بعضی زمستانها یخ بندد چنانچه
چند گاه کاروانها بر روی آن روان باشد **نهر سیحون** جوئی بزرگست و سیحون موضعی باشد بترکستان که این نهر را بدان خوانند و مصب او بحیره
خوارزم بود **نهر جیحان** از حدود روم آید و بحدود مرعش و مصیصه بگذرد و بدریای شام ریزد **نهر سیحان** از حدود روم بیرون آید و میان مصیصه
و اذنه بگذرد و بنزدیک شهر طرسوس بدریای روم منتهی شود **نهر دجله** بغایت معظم است و مبدأ آن از جبال ارزنة الروم باشد و بر بسیاری
بلاد جزایر بگذرد و جزایر مواضعی را گویند که میان دجله و فرات باشد و جریان این نهر از جانب شمال بجنوب بود و در فرضه عبادان به بحر فارس منتهی
میشود و فرات گفته اند که مبدأ آن از جبال نصیبین و حصن ذو القرنین باشد و آب وی نافع و سبکترین آبهاست و از اول تا آخر در میان عمارات و زراعات رود
نهر جریح در اقصی ترکستانست در غایت بزرگی و در آنجا نوعی از مار بود که چون چشم آدمی بر وی افتد هلاک شود و الله اعلم **نهر الذهب** بزمین شام است و در صفت
آن گفته اند که هو النهر الذی یباع بالمیزان و اجرة الکیل یعنی از جداول او زراعت کنند و محصولات آن نیکو باشد و چون بآخر رسد در زمین فرو رود
نمک شود و هیچ ارباب و ضیاع نگردد **نهر کر** در بلاد اذربایجانست و بدایت او از جبال روم باشد و میان تفلیس و اران بگذرد و بآخر بارس منتهی
شود **نهر ارس** جریان او از مشرق بمغرب باشد و ابتدای او از جبال ارمینیه است و آب او بغایت سریع الجریان باشد و گویند که سلوک
کشتی در وی متعذر و در کناران سنگلاخ بسیار بود و بعضی مکشوف و بعضی مخفی و نهر مبارکیست و هر چه از حیوانات در وی افتد بیشتر آنست که بسلامت
بیرون آید قصه شخصی که آب دریا با وی مسامحت کرد و بعد از خلاصی دیو لوله بسر وی افتاده و هلاک شد بدین شهر منسوبست و مصب او بحر طبرستان بود **نهر تراب**
و آنرا نهر مجنون نیز خوانند بغایت تیز رود و چون میان موصل و اردبیل بگذرد تابستان آب او بغایت سرد باشد **نهر طاب** در حدود فارس
است و منبع آن از جبال اصفهانست و میان جبال خوزستان گذرد و نزدیک قلعه مهدی در بحر فارس ریزد **نهر تستر** از حدود خوزستان آید
و بنزدیک تستر بلاد اهواز بگذرد و هم بنزدیک قلعه مهدی به بحر فارس منتهی شود **نهر قامس** بدایت او از جبال اقلیم اول باشد و بر بلاد زنج بگذرد و در بحر بربر نیز ریزد

نهر سودین نهر بزرگست و در حدود جنوب معموره و کوههای آن طرف فراهم آمده و در عرض یازده درجه جنوبی دو شعبه بزرگ از وی منشعب شود و دیگر اخوسا و دیگر اطاوس خوانند
و مرور این انهار بر جزایر متباینه باشد و از قعر این نهر مرجان بدست آید نهر زنده رود در ولایت اصفهانست و بعذوبت و لطافت آب معروف و رساتیق و
بساتین اصفهان از جداول او منتفع گردند و مصب آن بحر فارس بود نهر سنجه قرب مصر باشد و رود بزرگست بر وی قنطره عجیب ساخته اند و آن یک طاقست
قوس او قریب دویست قدم باشد و مجموع آن طاق را از سنگ رخام پرداخته اند و طول هر سنگی ده گز در پنج گز باشد نهر فرات آب بزرگست و از کوههای روم خیزد و
میان ثغور شام بگذرد و بر غربی شهرهای جزایر ممتد شود و بقرب بغداد یک شاخ از وی بدجله پیوندد و دو شاخ دیگر بسواد کوفه رود و آنچه فاضل آید به بطایح رود و بعضی گویند که بحر
عدن منتهی شود و امام ائمه السابق ابوجعفر الصادق رضی الله عنه گفت که ان محمد صلی الله علیه و آله و سلم شرب من الفرات ثم اسری بسیره الله تعالی نهر سلیمان بقرب
بغداد است و گویند سلیمان او را احداث کرده است و بعضی حفر آنرا بذی القرنین نسبت کرده اند و سیصد و شصت جدول از این بحر منشعب شود و بر سر یکی از آنها قصبه و قریه ساخته
و پرداخته اند و الله اعلم بحقیقة الحال نهر مهران آبی بزرگست در حدود سند و مکران و در بزرگی نزدیکست به نیل مصر و گویند که در آن نهنگ توان یافت و مصب او
بحر فارس بود نهر سند ابتدای آن از جبال دیبل و منصوره باشد و از سه منزل مولتان در مهران ریزد نهر سفید رود از جبال آذربایجان و ارمینیه خیزد و میان
اردبیل و زنگان بگذرد و به بحیرة السکون منتهی شود نهر هرات رود و نهری عظیم است و بدایت آن از جبال خراسان خیزد و جریانش از مشرق بمغرب بود و جداول
از وی منشعب گردد و دار الملک هراة و سوادات و مزارع و قصبات از این آب منتفع گردند و بحدود سرخس منتهی گردد نهر هیرمن جریان آن از مشرق بمغرب و از
جبال غور ابتدا کند و در برابر کرمان گذرد و به بحیره زره منتهی شود چنین گویند که هزار جوی بزرگ از این نهر منشعب گردد و در اصل آن هیچگونه نقصان پدید نیاید نهر اندلس
آبیست که کسی در آن نتواند رفت و بر کنار آب آن موضعی بلند است که بتی نهاده اند از مس خالص و بر ناصیه آن نوشته اند که یا ایها الرجل لا تجاوزنی فانک لم ترجع
نهر ابله ببصره باشد طولش چهار فرسنگست و بجانبها قصور و بساتین فراوان بود و این بمد و جزر دارد و چون آب مد کند همه بساتین و مزارع پر آب شود و چون
پیش آب جزر کند آنگه آن تهی گردد مگر حوضها و مواضعی که از برای ذخیره آب ساخته باشند نهر خابور در حدود بلاد جزیره است و منبع آن از جبال راس العین باشد و امتداد آن
به بیست و پنج فرسخ باشد و از اطراف آن درختان بزرگ توان یافت و آبی بغایت صاف و بزرگ و نزدیک شهر قرقیسیا برود و بفرات متصل شود نهر
خنجان بدایت آن از جبال چین باشد چنین گویند که آبی سموم است و اکثر کشتیها را آفت رساند و مردم آبی در آنجا باشند و چون مردم از اموال خود غافل شوند چیزی
در ربایند و بآب فرو شوند نهر تکریت آبی بزرگست و بسواد بغداد منتهی شود و بر کنار این آب بسیاری از صلحا و اولیا و الیاس پیغمبر علیه السلام را دیده اند
نهر طبریه نهری بزرگست و یک نیمه سرد و یک نیمه گرم باشد و مصب آن بحیره طبریه گویند نهر چاچ بدایت آن از جبال بلاد ترکستانست و بحدود و اکینه
آید و در آنجا جوی اطلاق بدو و نیمه بدو پیوندد پس بحدود اخسیکت از خجند آید و بعد از آن بمواضع و مساکن قبایل اتراک گذرد و بحد خوارزم منتهی گردد نهر
گنگ جوی بزرگست در اقصی هندوستان و بدایت آن از جبال تبت است و منتهی بحر هند شود نهر تاجه در ولایت اندلس بحدود مغربست و در بزرگی
چند برابر دجله بغداد است و بوسط طلیطله بگذرد و بعضی از بحیرات که در آن باشد منتهی شود نهر دجیل شعبه ایست از دجله بغداد و سواد سامره و بغداد را
آب دهد و بنابر غایت شهرت از شرح مستغنی است نهر مرغاب بحدود بادغیس است و او را مرو الرود گویند و اکثر مزارع مرو و سرخس از آن منتفع شود
نهر کات که او را کاو خواره نیز خوانند از رود جیحون نیز منشعب شود و بجانب کات رود و پیش از آنکه این جوی از جیحون جدا گردد باندک مسافتی موضع خطرناکست
و چون کشتی در آنجا افتد کمتر خلاص شود نهر عیسی شعبه باشد از فرات و بقرب بغداد بدجله پیوندد و میرود تا بدریای عمان ریزد نهر تیمور
بحوالی اخلاط باشد و از جبال آنجا فراهم آید و در بزرگی اضعاف رود ارس باشد و جداول بسیار از آن منشعب گردد و این جوی به بحیره خزر منتهی شود نهر
النیل از معظمات انهار ربع مسکونست و جریانش از جنوب بشمال باشد و ابتدای آن از پس خط استوا از جبال القمر بود و مصب او بحر روم است و جوی درازتر از
وی در معموره عالم نیست زیرا که یکساله راه میان اسلام و دو ماه در میان دیار نوبه و میان آبادی و خرابها و هیچ نهری در تابستان زیاده نمی شود
الا این نهر و سبب آنست که چون در این بلاد تابستان بود در پس خط استوا زمستان در آید آفتاب از سمت الرأس ایشان دور امد و برین بلاد
نزدیک شود و چون انجا زمستان و دی نماید انجا تابستان بود و عبد الصمد ابراهیم الرفاعی در کتاب اسباب العجایب آورده که سبب ارتفاع و هیجان
آب نیل آنست که آب بحر روم در فصل خزان بجهة آنکه مطارح اشعه کواکب واقع شود هیجان کند و موج زند و از مواضع خود مرتفع گشته در پیش آب نیل چون سدی
شود و نگذارد که آب نیل در وی ریزد پس بدین سبب میل رجعت کند و اراضی مصر مملو گردد و چون مقدار کفاف بحصول پیوندد باری سبحانه تعالی باد جنوب را
فرمان دهد که آب بحر روم را بجنبد و جاری گرداند پس بار دیگر بحر نیل روان گردد و این معنی از عجایب قدرت الهی است و اهل مصر را مقیاسی بود که بر آن مقادیر
زیاده و نقصان آب معلوم کنند و آن در میان برکه نیل موضعیست و بر آنجا خطی چند که از آن دستور کفاف اهل مصر معلوم شود و آن چهارده خط باشد و چون آب تا سیزده
رسد خیر و منفعت بسیار حاصل شود و غایت زیاده هجده بود و چون از این بیشتر گردد مصر خرابی راه یابد و این را مقیاس گویند که از موضوعات یوسف صدیق علیه

السلام است و حکایت دختر بکر و زینت او و در آب انداختن و دفع آن بمکتوب امیرالمومنین عمر رضی الله عنه خود شهرتی تمام دارد و قلم مشکین رقم مقصدی ذکر آن نشده نهنگ
درین دریا بود و اورا دست و پا بود و پوست او چون پوست شتر است و حیوان دیگر در انجا باشد و اورا اسب آبی گویند و اورا باکشتی دوستی عظیم است و با سفینه بازی
کند و مضرتی او بسیار بود و ماهی سقنقور نیز خاصه این دریاست و ماهی رعاده نیز از مخصوصات این رود است و خاصیت او آنست که چون بر دست
گیرند رعشه پیدا شود و هرگاه از دست بیندازند آن رنج زایل گردد و راقم حروف گوید که سابقا هر یک برسبیل اجمال رقم زده کلک بیان گشت و این معنی بنابر
آن بود که تفصیل آن بزودی در نظر آید چون صورت از عجب روی نمود مفصلا مذکور گشت عرض آنکه ارباب کیاست از وقوع فی الجمله تکراری که واقع شده عفو
و اغماض نمایند ذکر انهار کبار درین مقام بر همین مقدار اختصار رفت والله اعلم بالسطر **ذکر عیون و آبار مسبوق بکلمه چند که مبنی است**
از سبب انفجار و دیگر احوال و آثار سبب انفجار عیون آنست که در جوف زمین منافذ بسیار باشد و البته دران آب با هوا باشد و هرگاه که بر هوا
برودتی غلبه کند هوا نیز آب گردد پس اگر این آب مددی از محل دیگر رسد و زمین صلب نباشد چون دران موضع نگنجد طلب خروج کند و طرفی از ان شکافته
و روی زمین جاری شود و اگر روی زمین صلب بود بمعالجه محتاج شود چنانچه در قنوات و آبار و حرارت میاه در فصل زمستان و برودت ان در تابستان
بدان جهت باشد که چون فصل زمستان درآید و جو هوا بارد شود حرارت بگریزد و در باطن زمین مقام کند پس آبهایی که در عمق زمینست تسخین کند و بدین واسطه گرم
باشد و در تابستان بعکس بود لاجرم آب سرد نماید اما علت حرارت آب بعضی عیون و آبار که در زمستان برقرار باشد آنست که در باطن زمین کهوف جبال صغری
هست که خاک ان کبریتی باشد و رطوباتی که بدان موضع پیوندد خالی از دهنیتی نباشد و دایم الاوقات حرارت دران مشتعل بود و پس این آب که نزدیک بان موضع واقع
باشد بجهت مجاورت آن حرارت پیوسته تسخین می یابد و گرم میماند و چون نسیم هوا اورا دریابد اغلب آنست که حرارت آنرا رباید و ازوی زایل گردد و برودت بروی
استیلا پذیرد و عفونت میاه را سبب آنست که خاک مواضع آن راحی گرفته باشد و علی الجمله اختلاف بقاع و تغییرات امکنه را در عذوبت و لطافت آب و ملوحت
و حرارت و برودت آن و غیر ذلک اثری تمام باشد و آب را عوارض بسیار است درین محل بر همین قدر اختصار افتاد و بعضی از عیون مشهوره اینست که مذکور
میگردد **عین ارونشنگ** از ضیاع قزوین است و آب او مسهل باشد و چون از موضع اصلی نقل کنند این خاصیت نماند **عین الطف** در میان اسفراین و
جرجانست و آب بسیار ازو حاصل آید و بعضی اوقات منقطع شود تا جمع کثیر روند با اسباب ملاهی و رقاصی کنند باز جاری گردد **عین بادخان** در حدود
دامغانست و چون خواهند که بادی عظیم حادث شود مقداری رکوی حیض آلوده درانجا افکنند بادی و طوفانی قوی حاصل آید و صحت این معنی از اخبار
متواتر بوضوح پیوسته **عین ماهیان** گویند که درین چشمه ایست که بوقت بیرون آمدن آب بانگی چون رعد ظاهر شود و از آب او بوی کبریت
آید و چون بدان غسل کنند علت جرب زایل گردد و اگر عرض کنند مشتعل گردد **عین ملطیه** چشمه ایست که آب سفید ازو بیرون آید چون آنجا آشامند مضرتی نرساند
اما اگر مقداری راه ببرند و بخورند در بدن سنگ گردد و موجب هلاک شود **عین دراب** دراین چشمه گیاهی باشد که اگر منتقل درانجا خوض کند بوی بچه
و هرچند اضطراب پیش کند محکمتر گردد مگر صبر کند تا بخاصیت همان آب ازوی جدا شود **عین درواق** آب آن گرم است و گاه باشد که دخانی از سر آن مرتفع گردد
و مشتعل شود و شعلهای او سرخ و زرد و سفید و سبز بود و این آب در دو موضع جمع شود یکی مخصوص برجال باشد و دیگری بنسوان و از بهر ازاله مرض بلغمی چون در
آب آن درآیند نافع افتد و اگر دفعه واحده در آن آب روند مجموع اعضا و اندام او بسوزد **عین الزراعیه** نزدیک موصل است و درانجا نیلوفر روید و اورا
بعقیت تمام فروشند **عین الجراد** آب آن بجهت دفع ملخ نافع است چون در ظرفی کرده بمقامی برند که ملخ در نواحی آن نباید بشرطی که چون آب ازان
چشمه بردارند تا موضعی که مطلوبست بر زمین ننهند و الا خاصیت زایل شود و گویند که این چشمه در میان شیراز و اصفهانست و از ثقات استماع افتاده که ساران
از عقب آن آب بیایند و دفع ملخ کنند **عین مسکوره** در اراضی اندلس در پایان کوهیست که آنرا مسکوره خوانند و این چشمه ظاهرا برابر سپری کما بیش نیست
اما اگر لشکری درانجا نزول کنند از انجا سیراب گردند و آب چشمه از حال اول کم نگردد **عین النار** در اراضی انطاکیه است اگر قصبی دران افکنند بسوزد
عین الفار موضعی است از نواحی مصر در میان مرغزار و در آن بلاد خاکیست که اگر آنرا از آب این چشمه گل سازند از ان گل موش متکون گردد
عین اذربایجان چشمه ایست که آبی بغایت صافی ازان بیرون می آید و چون لحظه بماند سنگ شود و گویند که سنگ مرمر از انجا حاصل
گردد **عین ارو** بنداز ولایت سیستان است و نی قصب از انجا حاصل شود **عین سلوان** چشمه مبارکست بزمین بیت المقدس و اکثر بیماران
موضع از انجا آب خورند **عین دیلم** چشمه ایست بولایت دیالمه و آبش در تابستان بغایت خنک بود و در زمستان بجد گرم بود **عین فرار** و در موضعی
است از اراضی خراسان صاحب تب ربع چون دراین آب درآید خلاص شود **عین کلس** بقرب طوس است و سه چشمه است متقارب هم که از پایان کوه
سیاه بیرون می آید و در غدیری جمع میشود که دور آن دو جریب باشد و از انجا چند جوی منشعب میگردد و اکثر سواد طوس از انجا آب خورند **عین شله**
جمله ضیاع خوی و سلماس ازو سیراب است و شرب آن موجب اسهال و اطلاق قوی باشد **عین کوهار** دسیر آن نیز همین خاصیت مذکوره دارد و بغایت گوارنده است

کوارنده است عین نوح بحدود فارس باشد بدشت پارین واگر علل مزمنه را نافع بود و بغایت مبارک باشد عین سلیمان علیه السلام قلعه ایست که آنرا بسلیمان علیه
السلام بازخوانند در حدود کرمان در سابق الایام چون پادشاه زاده که درآن قلعه بودی وآب آن چشمه را خوردی البته بپادشاهی رسیدی عین کونیان
چشمه بزرگ وآب لطیف دارد و بحدود جیرفت میباشد عین معزل چشمه ایست بقرب بیابان سور وقریه بزرگ در انجا ساخته اند عین سراب بقرب
رباط کواست و در اندرون وی سنکهای ملون آید و دران خاصیتهای عظیم باشد و این احجار از خصوصیات این چشمه است عین الفضه چشمه ایست
بمغرب و در آب وی نقره بقدر مثقال و نیم مثقال باشد عین الکبر در حدود دیلمانست هر درخت تاک که خشک شود چون قدری از ان آب در بیخ وی بریزند
باز سبز شود و این معنی از عجایب است عین نهاوند در شکاف کوه نهاوند است و چون کسی محتاج بآب شود کوید که مرا آب میباید فی الحال
آب روان کردد و چون مهم کفایت شود پای بر زمین زده کوید که کفایت است آب منقطع کردد و بسیاری مردم امتحان کرده اند و چنین یافته اند عین رزنه
بحدود دعوز باشد و اکنون شهری در انجا ساخته اند و اکثر باغات و بساتین از ان آب خورند عین الشجره کویند که این چشمه براه جرجان در پایان کوهی
افتاده است و آب آن در غدیری جمع میشود که دوران یک تیر پرتاب باشد و در میان این غدیر درختی عظیم است و برا غصان و افنان بیشمار مشتمل و محتوی
و هر سال چهار ماه این درخت غایب میکردد و سبب آن ظاهر نیست یکی از ملوک فرمود تا آن درخت را بمسامیر حدید استوار کردند و چون اوان غیبت او رسید
مسمارها کسیخته بود و درخت غایب شده عوام بصیر ابجهه این امر فرستاد بعد از مدتی مراجعت کرد و کفت هزار کز در این آب فرو رفتم بر حقیقت حال اطلاع نیافتم والله اعلم
اعلم بحقیقت الحال عین عباد الله آباد میان قزوین و همدان باشد و آب آن بغایه کرم است که اگر دران چشمه کوشت افکنند پخته شود و حوضی بپهلوی
چشمه است که آبها دران جمع شود و اصحاب امراض چون در انجا روند صحت یابند و استخوانهای شکسته را از بدن بیرون آورد و قولنج و استسقا را بغایت سودمند بود و پیکان
از جراحت بیرون کشد و اسهال را نافع افتد و از وجع عین و خنازیر برهاند و نمک اندرانی و توتیای مفالک و ضفادع و امثال این اشیا از انجا بدست آید
عین البقر چشمه ایست قریب بعکه یهود و نصاری آنموضع را زیارت کنند و اعتقاد ایشان چنانست که کاوی که جهت آدم علیه السلام زراعت کرده ازین چشمه
آمده عین السواد چشمه ایست در آذربایجان که جامها بدان رنک کنند و چشمه صبغ در همه آفاق بغیر از ان نیست عین المغرب بدیار مغرب و قعیده
است و شهری تمام دارد و صندوقی بر سر آن موضع است و چون سر صندوق بکشایند و آب چشمه که در آن صندوقست بیاشامند سوز باشد اما چون قطرات
ترشح کند از صندوق شیرین باشد و بر این آب قصبات و رساتیق دایر باشد و چون آب کم شود و هند وان بدانجا آیند و طعامی سازند که هزار نفر را کفایت کند و
از ذنوب و معاصی توبه کنند باز آب بسیار شود و تمامی آن ناحیه را سیراب کرداند چنین کفته اند که نقصان آن آب از شامت معاصی باشد عین العلاج میان
میان خرقان و قزوین باشد و زحمتی چون جذام و جرب و غیر آن در آن آب نشیند صحت یابد عین الحجر حسین کوید که این چشمه در قریه مجاز است از قرای
دامغان اگر چیزی در ان آب افکنند سنک شود منقش و لطیف عین السم در دیار چین است بقرب فغفور و آب آن بغایت لطیف بود اما چون از ان آب بمقدار
فرسخی برند زهر هلاهل شود و سم قاتل عین الذهب انفی را نکوه دبیلکون باشد و بغایت صاف بود و چون هزار درهم نقره در وی افکنند وزن دیکر
بیرون آرند هشت هزار شود و سبب آن معلوم نیست عین الشمس عبد الملک ابن عبد مهلبی کوید که چون بزمین قبچاق رسیدم چشمه دیدم که چون آفتاب
طلوع کردی آب آن بطرف مشرق روان شدی و چون بجانب غروب بازکشتی بجانب مغرب جریان نمودی از اهالی و مردم صاحب تجربه آن دیار پرسیدم
جواب دادند که تا این غایت معلوم ما نشده است عین المشک آبیست در دیار چین از پایان کوهی بیرون می آید هر که بدان غسل کند بغایت پاک شود
و از جامهایی که بدانجا بشویند بوی مشک و عنبر بمشام رسد در بیان عیون بهمین مقدار قناعت کرده اند بعد از این در ذکر آبار شروع کرده میشود و من الله
العظمة والتوفیق بئر قضاعه چاهیست در مدینه معظمه که حضرت مقدس نبوی صلوات الله و سلامه علیه آب دهان مبارک دران چاه افکنده اند و بیماران
شفای کلی حاصل میشود بئر زمزم چاه مبارکست و مشهور مجاهد کوید که هر کس آب آن بصدق نیت تجرع کند از هر کونه علتی که داشته باشد خلاص شود و بعد
از انکه انباشته شده بود عبد المطلب او را حفر کرد و ذکر این قصه در مجلد ثانی سمت تحریر یافته است بدانجا رجوع باید کرد بئر یوسف نزدیک قریه سحل است
از اعمال مصر و یوسف را برادران در اینجا افکنده اند و آب آن امراض را نافع باشد بئر التوفیق باراضی مغربست و بخاری عظیم از ان چاه مرتفع شود چنانکه اگر
سنک بزرک در آن چاه افکنند بیرون اندازد و البته بقعر چاه نرسد بئر زرق چاهیست بزمین طرابلس و مشهور است که آب آن چاه هر که بخورد احمق شود بئر ساسان
آبی بغایت خوش دارد و چون خشت خام دران چاه افکنند آوازها برآید و چون سه ساعت بگذرد ساکن شود بئر الصواعق هر که از آب این چاه بخورد
اطلاق بطن پدید آید و چون این آب را اندک مسافتی ببرند خون شود و اگر در زمین ریزند سنک شود و اگر خرقه حیض دران افکنند صاعقه عظیم پدید آید و بادهای تند
وزیدن کیرد بحیثی که دیوارها افکند و عمارتها ویران کند بئر بامیان حسین کوید که نخچیر تشنه شود و قصد بامیان کند و آب آن چاه از قعر بالا آید و چون
نخچیر بآب خوردن مشغول شود آب آن چاه او را غرق کند و بعد از ساعتی استخوانهای نخچیر برکنار چاه افکند و وجه آن معلوم نیست بئر الاصوات بحدود دمغان است هر که

نزدیک آن چاه روند آوازهای غریب شنوند و سخنهای عجب استماع نمایند از فارسی و تازی و ترکی و هندی وغیر ذلک و چون باران آید آواز منقطع گردد و بعد از آن که
باران تسکین شود باز همان دستور اصوات ظاهر گردد بئر شکلذنب بر سر کوهیست و هرکس که خواهد بقعر آن نگاه کند سنگی مانند تیر بروی آید و انکار کند
و موجب آن کس نداند که چیست بعضی گویند که چاه مرقد یکی از بنات آدم علیه السلام است بئر بابل چاهیست مشهور و هاروت و ماروت بعقوبت ها جبل
دران چاه گرفتارند بئر بدر چاهیست درمیان مکه و مدینه بعضی گفته اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از استیلا و بر کفار و قتل زمره ایشان
اجساد صنادید قریش را در انجا افکندند یکی از مشاهیر صحابه گوید که در وقتی از اوقات بانجا رسیدم یکی را دیدم که از آن چاه بیرون دوید بتعجیل هرچه تمامتر رفتن گرفت پس نگاه
کردم شخصی را دیدم هایل که از آن چاه با تازیانه آتش بیرون آمد آن شخص را با آن تازیانه ضربی عظیم زده بچاه معاودت نمود بئر اصفهان چاهی عمیق است و قعر آن
پدید نی در وقت حکومت اسحق تسیجوری کودکی دران چاه افتاده مادر وی جزع بسیار میکرد مردی را که مستوجب قتل بود از زندان بیرون آوردند و در زنبیلی کرده
ریسمانی بسته فرو فرستادند تا آنکودک را زنده یا مرده بیرون آورد چنین گویند که سه شبانه روز رسنها بر یکدیگر وصل کرده بچاه فرو میکذاشتند و آن شخص قدری
سنگ ریزه با خود داشت که در قعر چاه می افکند و بعد از انقضای آن مدت بهمان سنگ و وی انداخت گوش میداد آوازی می شنید آخر او را بالا کشیدند
و از کیفیت آن پرسیدند گفت غیر از ظلمت چاه هیچ چیز معلوم نشد بئر الضمع در دیار هندوستانست آب از آن گرفته در ظرفی کنند و از اول حمل تا میزان بگذارند تریاقی
منعقد گردد نافع و اگر تا آخر حوت بگذارند زهری گردد قاتل و حکمت آن جز باری سبحانه و تعالی کس نداند بئر قصور این چاه نیز در بلاد هند باشد و در این چاه نوع
ماهی باشد که چون از آب بیرون آرند سنگ گردد بئر المسیح در نواحی مصر است و درخت بلسان در حوالی اینچاه باشد و آب از این چاه دهند گویند که عیسی علیه
السلام بآب این چاه وضو ساخته است و غسل نیز کرده و گفته اند که تا درخت بلسان را آب ازین چاه ندهند روغن از وی حاصل نشود و همانا آب این
چاه خصیصتی دارد که موجب این معنی میگردد والله تعالی اعلم بئر عبد الرحمن در قریه فارس است قریب بقریه که بدین اسم اختصاص دارد و آن بعید
العمق است در اکثر اوقات قعر این چاه خشک باشد و هر سال بوقت معین آبی عظیم پدید آید چندانکه از محل خود ببالا میل کند و در روی زمین روان شود و
یک آسیا چند روز بدان گردان باشد و تمامی مزروعات را بدان آب مملو سازند و منفعت بسیار حاصل شود و بعد از آن در زمین فرو رود و بحال اول آید
چنانکه گویی در قعر این چاه هرگز آب نبوده است بئر خور در میان حوضیست بشهر خور و بر سر آن چاه دیگی از مس نهاده اند و در بن آن دیگ سوراخی
کرده اند آن مقدار که آب از آن چاه بیرون آید و چند رود بزرگ حاصل شود و حال آنکه سوراخ مذکور بغایت تنگ است گویند که این صورت از جمله طلسمات
تواند بود و الا شهر خور از کثرت آب ویران گشتی بئر سیامک هم بحدود فارس باشد و پیوسته از انجا بخاری بیرون آید و حرارت بسیار موثر باشد بمثابه که اگر
مرغی بر بالای آن پرواز کند بسوزد و در چاه افتد و خلقی کثیر بر صدق این گواهی داده اند چه برای العین مشاهده کرده اند بئر شرح درمیان رباط عمرو بن عدی باشد
بحدود بیابان سور و بر سر آن چاه گنبدیست و در قدیم الایام در انجا عمارت عظیمی بوده و اکنون خراب شده است و جایگاه هولناک است و بعضی از حیوانات
موذیه و سباع ضاره در انجا مقیم باشند و گویند که در قعر آن فیروزه توان یافت گفتار در بیان بعضی از جزایر منقول از منقولات
ارباب بصایر بدان وفقک الله تعالی که درمیان بحار و بطایح جزایر و اراضی بسیار است و باری سبحانه تعالی
بعضی از آنها را محل معیشت عباد خود ساخته و بعضی را بجهة اخذ فواید و منافع پرداخته و از این جزایر برخی به تصرف بنی آدم واقع شده
که بقری و قصبات و مزارع مشتمل است و چند جزیره مساکن طوایف جن است و بعضی از جزایر حیوانی چند بصورت انسان و غیر آن ساکن اند
که اوصاف و اخلاق ایشان مختلف افتاده و بعضی از آنها مقر وحوش و طیور باشد و معادن جواهر و طلا و نقره و غیر ذلک بود و جزیره چند محتوی بر نباتات و حیوانات است
و بر احوال چند عدد از آنها هیچکس را اطلاع نیست و بعضی از جزایر مشهوره این است که مذکور میگردد جزیرة الیاقوت جزیره معظم است
درمیان بحر مظلم افتاده و در وی انواع یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و در این جزیره نوعی از جواهر هست که آن را در بلاد مشرق از
یاقوت بهتر دانند و بقیمت بهتر خرند جزیرة المصفیه و آن را قلعه مصفیه نیز خوانند و چنین گویند که اشراق آفتاب بر این موضع زیاده از
مواضع دیگر باشد و از این جهة او را بصفا نسبت دهند و این جزیره در آخر بحر مظلم افتاده است و این سخن بعقل اول مینماید والله اعلم العلم عند الله
تعالی جزیرة الفضه بقرب خط استواست و در اقصی مشرق و در راه گذار آب وی قطعهای نقره افتاده باشد از یک مثقال تا ده مثقال و کم من و
مطلقا با آن سنگ آمیخته نیست جزیرة الرانج در دیار چین است چنین روایت کرده اند که طول آن هزار فرسنگ است والعهدة علی الراوی
و پادشاه این جزیره را مهراج گویند و از خراج انجا هر ساله ششهزار من طلا واصل خزانه میشود و در این جزیره فارة المشک نیز باشد و صنفی دو پاره در وی
بود که بفیل و گاومیش تبلا تواند کرد و در انجا طاوس نیز توان یافت و درخت کافور هم در انجا باشد و عجایب و غرایب این جزیره از حیز تعداد بیرونست
جزیرة قطربای در اقصی چین است و دور آن هزار فرسنگ باشد و در وی کوههای بلند و آبهای روان و هوای خوش و مردم در انجا متوطن باشند

اما بجهة تحصیل یاقوت زرد و کبود و سرخ بدانجا روند و بدست آرند **جزیره واق واق** متصلست بجزیره زنج و از آنجا طلای بسیار حاصل شود چنانچه اطواق و
سلاسل کلاب و بوزینه از طلا سازند و پادشاه این جزیره زن جمیله باشد و ملازمان و ارکان دولت او مجموع نسوان باشند و با رجال اختلاطی ندارند و آبنوس را بجای
هیزم بسوزند **جزیره برطانیه** در اقصی مغربست و بغایت بزرگ و عمارات غریبه بدان منسوبست **جزیره صلاهی** در این جزیره قومی باشند از نتایج
قوم عاد چنانچه طول قدم ایشان یک گز باشد و موی اعضای ایشان بغایت ممتد شود و مردم خورند **جزیره سلامط** در دریای هندست صندل
و کافور و سنبل از این جزیره آرند **جزیره قصران** جزیره نیز در این دریا بود و در آنجا قصریست که هرکس در آنجا رود بیهوش گردد و سکان آنجا قومی باشند
که بدن ایشان مشابه ابدان بنی آدم باشد و روی ایشان بروی سگ ماند والله اعلم **جزیره البرق** در این جزیره سه موضع است که تمامی شبهای سال در
یکی برق جهد و در یکی باران بارد و در یکی باد وزد و سبب این حوادث معلوم نیست **جزیره الاشقر** ساکنان این جزیره را روی بوسینه باشد و اشقر اللون
و نارجیل و عود و سگ در آنجا بسیار بود **جزیره کالوس** اهل این جزیره مردمی اند که اکثر برهنه باشند از اهل هند و مال ایشان آهن و نارجیل باشد **جزیره خات**
اهل این جزیره در علم حرب کشتی و راه زدن در میان دریا مهارتی دارند که در آب مدتی سباحت کنند و صوف در بدن ایشان راه نیابد **جزیره الحرب** از جزایر
دریای فارس است و مغاص لؤلؤ در آنجا باشد **جزیره المحرق** از جزایر قدیمست و زرع و زرع در آنجا نباشد و سکان آنجا قومی اند از شیاطین الانس که متعرض اموال
مردم شوند **جزیره خارک** از جزایر دریای زنگبار است و مردم کمتر بآنجا رسند و مردم این جزیره هر سال کوکبیست که مشاهده ایشان میشود و آفتی عظیم رسد
و امتعه و اقمشه و بضاعات ایشان از شدت حرارت آن می سوزد و آنجماعت میرسند و مترقب آن وقت میباشند و چون نزدیک بدان رسد از آنجا رحلت کنند
و چون کوکب از آن محل تجاوز نماید بوطن خود معاودت فرمایند **جزیره النسناس** از جمله جزایر بحر زنجست و ساکنان آنجا بقامت یک گز بیشتر نباشند و بکلام اعجمی و بهیمه تکلم
کنند گویند که صنفی از طیور باشند که هر سال بدان جماعت محاربه کنند و بمنقار چشمهای ایشان را کور سازند والله اعلم **جزیره سکسار** از جزیرهای دریای زنگ یکی جزیره ایست و
شهری دارد که از روندگان هرکه به این جزیره رسد خلاصی ممکن نیست **جزیره المنار** از جزایر بحر مغربست و در آنجا مناره ایست بارتفاع صد گز از حجر خالص و صعود بر آن
میسر نمیشود چه راه و درجات آن پدید نیست و بر بالای آن صورت شخصی بطلسم ساخته اند که دست خود بجانب بحر مغرب دراز کرده است و گویا بحیری اشارت
میکند **جزیره الطیور** از جمله جزیرهای بحر روم است و از اصناف طیور صد و سی صنف در آنجا یافته اند **جزیره الکنیسه** در بحر مغرب باشد و در آنجا کنیسه از سنگ
تراشیده و مقابل آن مسجدی ساخته اند و در آنجا دعا اکثر باجابت مقرون گردد و در قبه کنیسه صورت اعرابی بطلسم کرده اند که هرکس از زایران بعزم زیارت آن مسجد
و کنیسه آید آن صورت سر بکنیسه درآورد و آواز دهد که فلانی مهمانی آمده است پس در آن کنیسه گشاده شود و طعامی بقدر ما یحتاج او از آنجا بیرون آید و باز در بسته
شود و پیوسته بدین منوال باشد **جزیره خاطا** از جزایر دریای روم است و در این جزیره غیر از گوسفند چیزی نباشد و آن گوسفندان بغایت بزرگ باشند و
شکار را چون سگ این بدانجا رسد توقف کنند و بی مانعی هرچند گوسفند خواهند تصرف سازند **جزیره قامرون** در بحر چین باشد و در آنجا جانوریست که او را کرگ
خوانند و او را در پیشانی شاخی باشد و تب یک گز و چون این شاخ را ببرند بر موضع قطع صورتی از صور حیوانات پدید آید و بعد از آن باطل گردد **جزیره برطائیل**
جزیره بزرگست و در وی عمارت نباشد و شب آواز او تار و مزامیر از آنجا شنوند و همانا جنیان ساکن اند در آن محل **جزیره مهراج** میان این جزیره غدیری عظیم
باشد و هرچه از طلا و جواهر بدست پادشاه در آن موضع افتد در آن غدیر اندازد و گوید که این خزینه منست و پادشاه این جزیره را اسبان باشد که موی گردنشان بر زمین
کشد و در میان این جزیره کوهیست که بر قله آن آتش افروزان باشد و ارتفاع آن ده قد نیزه بالا باشد **جزیره کله** و سیر بر خط استوا در حدود مشرق از این جزیره کنند
و در وی معدن قلعی بسیار بود و ماران باشند که هر یک گاومیشی ابتلاع کنند **جزیره لنکیالوس** عمارات دارد اما ساکنان آنجا برهنه باشند و هرگز جامه نپوشند
و اگر مسافری بدست ایشان افتد صید کنند و غنیمت شگرف شناسند **جزیره الریاح** در این جزیره کافور باشد و کافور ریاحی مضاف و آدمی کمتر بآنجا تواند رفت
و حمدونه فراوان در آن موضع باشد **جزیره القمار** در نهایت هندوستانست و در وی درخت عود باشد و عود قماری از این جزیره آرند **جزیره الرومی** در
بحر اخضر باشد و در آنجا نوعی درخت بقم است که بیخ آن زهر افعی و سایر سموم بود و در این جزیره گاومیشی باشد که دنبال ندارد و جنس آدمی هست که قامت او چهار شبر باشد
و مجموع برهنه باشند و هرگز لباس نپوشند و سخن ایشان را فهم نتوان کرد و موی سر ایشان کوتاه باشد و بیشتر اوقات بر بالای درختان بسر برند و طایفه از ملاحان
در این جزیره باشند که چون در آب سیاحت کنند زورق را دریابند **جزیره العقارب** هم از جزایر بحر اخضر است و هم در آنجا کژدمان عظیم باشند صاحب جهان نامه
گوید که از معتمدی شنیدم که گفت آن کژدمان را چشم باشد به بزرگی چشم شتر **جزیره سراندیب** جزیره معظم است و مسافت آن هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ باشد
و در وی کوهی باشد که مهبط آدم علیه السلام بر آن باشد و مردمی که در کشتی باشند آن کوه را از چندین روزه راه ببینند و در این کوه اثر قدم آنحضرت هست و بر این کوه یاقوت سرخ و
زرد و کبود تولد آن یافت و در بعضی از انهار آن الماس توان یافت و در جویهای کوچک بلور و حیوان الملک نیز در آنجا موجود است و در آن موضع پادشاهی قوی الحال
که بجهة او شراب از عراق بکشتی آورند و دیگر عجایب و غرایب در آنجا بسیار باشد و شرح آن موجب الملالست **جزیره قمیر** در آنجا جماعتی باشند که آدمی

که آدمی صید کنند و معاش ایشان بدو کند روز بروز زیاده ازین افعال و آثار ساکنان آن جزیره را چیزی وارد نشود **جزیره مسلی** در وی درخت فلفل بسیار بود و چنین حکایت کنند که در هر گوشه فلفل برگ بزرگی باشد که چون باران باریدن گیرد آن برگ خوشه را بپوشاند تا بروی نبارد و چون باز ایستد از روی خوشه برخیزد و پیوسته حال برین منوال باشد **جزیره زنگبار** در دریای زنگبست و در وی عجایب بسیار بود و از ان جمله آنکه در آنجا طایفه زنگیان باشند سفید پوست که اصلا نقطه سیاهی بر بدن ایشان نتوان یافت و ازین غریبتر آنکه ذوایب و حواجب ایشان نیز اشعار سفید بود **جزیره دال** در دریای فارس است چون اتفاق افتد که دریا ماهی عظیم بکنار جزیره بیاندازد آن سال مردم آن نواحی بسعت عیش گذرانند چون آن ماهی را بگیرند و بجوشانند و روغن از آن اخذ کنند تمامی سال مردم آن دیار را کفایت بود و معارف و اکابر از جهة سوختن و آحاد الناس از جهة خوردن آن روغنها در ظروف چوبین کنند و الا در هر جا که باشد ترشح کند و مجموع ضایع شود **جزیره قبرس** جزیره معروف است و کشتی از فرضه شام بدو روز بقبرس رود و از قبرس بسه روز بروم رود و کتان و صوف قبرسی از آنجا باطراف برند **جزیره الحیات** در بحر خزر است و حوالی آن پر مار باشد تا ماران ضرر بمردم نرسانند **جزیرة الجن** این جزیره نیز در دریای خزر است و از آنجا اصوات غریب و مهیب **استماع** میکنند و هیچکس پی نسپرند بدین جهة او را منسوب بجن میدارند و گویند که سلیمان علیه السلام بعضی مرده و شیاطین را در جزیره قید و دفن فرموده است **جزیره سوریا** در دریای ونس است و سکان آنجا قومی باشند بر ملت ابراهیم خلیل صلوات الرحمن علیه **جزیرة الابیض** از جزایر بحر روم است و در وی معادن نقره بسیار است از این جهة او را بابیض نسبت کرده اند و منافع بی شمار از این جزیره حاصل شود **جزیرة الفوارس** از جمله جزایر دریای افریقه است و دور آن هشت و سه فرسخ باشد و در آنجا حیوانی هست که مشابه اعضای بنی آدم است الا سر و گوش وی **جزیره سقلیه** از جزیرهای دریای شام است و دور آن نود فرسخ باشد و مردم آنجا مهذب الاوصاف و کریمة الاخلاق باشند **جزیره صورانیه** از جزایر دریای روم است و دور او صد فرسخ باشد تقریبا ساکنان آنجا در علوم غریبه مهارتی دارند و ایشان را در وضع طلسمات شانی عالی بود **جزیرة الطرقیه** چنین گویند که جزیره بزرگست در دریای شام و دور او سیصد فرسخ باشد اهل تجارت از آنجا منافع بسیار بدست آرند **جزیره بولساری** از جزایر طبرستانست و مسافت عرصه آن چهار فرسخ در چهار فرسخ باشد و اکثر آن مرغزار بود **جزیره بشرسهل** این جزیره نیز در دریای طبرستانست و تمامی این جزیره سنگ خاره است **جزیره ماکو** و در این جزیره آب روشن نباشد و تمامی آن آتش بود و بدطعم بود و هر سال از آن آب آتش برآید و در هوا متصاعد شود و سبب آن بر عقلا مخفی است و برابر در بند الان واقع شده و بغایت کوچک پوشیده نماند که در اینجا آنچه مذکور شد جزایر صغار و کبار بسیار باشد خوفا للتطویل در این مقام بر همین قدر اختصار افتاد **ذکر فواید جبال و کوهها بر سبیل تفصیل و اجمال** باید دانست که در وجود جبال و تلال فواید بسیار و منافع بی شمار است و قوه بشری از احاطه بر مجموع آنها قاصر و از جمله فواید یکی اینست که آب بحار را از احاطه بسط زمین مانع آمده است که اگر روی زمین املس و مستوی بودی آب دریا آن محیط گشتی و کار خلایق بهلاک انجامیدی و حکم و مصالح الهی که در معادن و نباتات ودیعت است ضایع شدی دیگر آنکه حیات حیوانات و نباتات بواسطه آبهای لطیف تواند بود و عذوبت و لطافت میاه بسبب جبال باشد و این معنی ظاهر است دیگر آنکه اگر روی زمین املس بودی بنی آدم را ذخیره بایستی کردن زیرا که چون هوا گرم شدی زمین آبها را بجوشیدی و معلوم است که چون آب شیرین چند روز در موضعی بماند متعفن شود و طعم وی متغیر گردد پس چون جبال مانع ریاحست از وزیدن سخت و باطراف بعید آنجا متقاطر میشود و بتدریج از منافذ آن بیرون می آید و از اتصال آن بعضی انهار کوچک و بزرگ حادث میگردد و در میان قری و بلاد و قصبات جریان مییابد و بنی آدم علی مر الدهور و الاوقات از او منتفع میشود و آنچه زیاده می آید ببحار می پیوندد و از این جهة از ذخیره کردن آب بی نیاز میگردد و فایده دیگر آنست که چون میاه در کهوف و مغارات در رود و منافذ بیرون آمدن نداشته باشد زمانی در آنجا بماند و چون باطن زمین و جوف مغارات گرمست میاه مذکور بتحلیل یابد و لطیف گردد و بخار شود و باز طلب خروج کند و چون راه بیرون آمدن نیابد اجزای آن متکاثف گردد و در زمان بعید العهد بر آن بماند و هر چند مدت وقوف او ممتد شود صفا و عذوبت او زیاده گردد و از آن زیبق منعقد گردد و بواسطه اختلاط و امتزاج آن با اجزای تراب متنوع و ملح و نطح هوا از آن اجناس جواهر مختلفة الطبایع و الالوان حاصل و حادث گردد که از آن معدنیات خوانند و شرح آن فصلی علاحده است که اقتضا کند و در اینمقام اقتصار اولی مینماید و الانسب فی الجمله فواید اکثر من ان یحصی است لاجرم طی این بساط کرده بر ذکر بعضی از جبال مشهوره اقدام نموده می آید اما جبال عظیمه را که در ربع مسکونست پنج گفته اند بدین ترتیب مذکور میگردد **جبل اللکام** بدایت آن از میان مکه و مدینه است و تا شام ممتد میشود و بحد و حمص برسد و از آنجا بانطاکیه و شمیاط کشد و بر دریای طبرستان کذرد و بر نواحی دیالمه و گیلان و قزوین و ری و جرجان و دامغان و طوس و نیشابور عبور کند و تا حدود غور و غرجستان و بلخ میکشد و بجزیره سراندیب بکشد و از آنجا بمحیط منتهی شود و چنین گفته اند که کوه قاف عبارت ازین کوه است که در عرصه ربع مسکون کشیده شده است **جبل شراه** از حد مین کشیده شود و در طایف و صنعاء بلاد شام بگذرد و بشرقی در دریای شام منتهی شود **جبل زیتون** و از آن کوه سراندیب نیز گویند و اثر قدم آدم علی نبینا علیه الصلوات و السلام برین کوه است و ذکره بعد حزی مذکور شده و یک رکن از ارکان او البرز کوه باشد **جبل دماوند** بدایت آن از حدود طبرستانست و ارتفاع او مقدار چهار فرسخ باشد و بر قله او مقدار سی ارش

زمین است بمساحت صد گز مکسر و در وی سوراخها باشد که بشب اشعه از آنجا چون نور آفتاب تابنده شود و بروشنایی او مسافت بعیده توان دید و در روز دودی از آن
متصاعد گردد و در میان عوام مشهورست که صخره جنیزا در آن کوه محبوس گردانیده اند **جبل طور سینا** و آنرا کوه کنعان و کوه مصر نیز گویند و از آنجا تا مصر ده روز راه باشد
و میان شام و وادی القری افتاده است و مکالمه حضرت عزت جلت کلمته با موسی علیه الصلوة والسلام در این کوه بوده است و اما جبال عظیمه بسیار است و از آنجمله
بعضی را که شهرتیست ذکر کرده میشود **جبل ابو قبیس** بقرب مکه معظمه است شرفها الله تعالی و مشهور است که چنین گویند که در آن کوه کله بریان خورند و بقیه العمر از
علت صداع ایمن باشند **جبل ثور** کوه دیگر است نزدیک مکه و در آنجا غاریست که حضرت مقدس نبوی صلوات الله و سلامه علیه و صدیق اکبر
رضی الله عنه با یکدیگر بوده اند و هجرت ایشان بمدینه طیبه اقصده است **جبل احزاب** کوهیست میان شمال و مغرب پیش از زمان بعثت حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم در آنجا عبادت میفرموده اند و وحی نیز بآنحضرت در آن منزل متبرک نازل شده است **جبل جودی** بجزیره ابن عمر واست و سفینه نوح علیه
السلام را آنجا قرار یافته است و محل تعبد آنحضرتست و بجهة اجابت دعا خلایق بدان جا توجه نمایند و بمقصود اصلی خویش واصل شوند **جبل السواد** در
همدان بوده و در او چشمه باشد و آب آن نافع امراض و اسقام بود **جبل اسپره** باراضی ساش ارخدو ترکستان است و معادن نفت و فیروزه
و حدید و صفر و طلا و در آنجا بسیار بود و در آنجا سنگی نیز باشد که چون در آتش افکنند سفید شود و اثوابی را که بدان قصاری کنند نهایت پاک و لطیف گردد والعلم
عند الله تعالی **جبل ربوه** نیز نزدیک دمشق است و در کتاب مجید الذکر آمده است حیث قال عز و جل وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ الآیه و بر ذروه
این کوه مسجدیست مشتمل بر کهفی و زعم بعضی از اصحاب تفاسیر آنست که ولادت مسیح علیه السلام در این کوه واقع است **جبل جوشن** بقرب حلب
واقع است و در آن جا معدن نحاس بسیار است **جبل رضوان** نزدیک مکه معظمه است و میان او و مدینه هفت مرحله باشد و اعتقاد بعضی از
شیعه چنانست که امام المنتظر محمد المهدی ع در آن کوه قرار دارد و از آن جا وقت موعود بیرون خواهد آمد انشاء الله تعالی **جبل سیلان** کوهیست
عالی بقرب اردبیل مشتمل بر اشجار بسیار حیوانی که قصد اثمار آن کند هلاک شود و چشمهای آب گرم نیز در رویست که اصحاب امراض را نافع است **جبل السوره**
کوهیست مجاور بلاد کرمان و چون قدری از سنگ آن کوه با آب بسایند و در ظرف پر آب افکنند البته بصورت انسانی در این ظروف قرار گیرد والله اعلم
جبل الصقالبه بر شمال صقالبه است و ارتفاع آن سه روزه راه باشد و درخت فندق در آنجا بسیار بود و زمستان و تابستان برف از قلل آن مفارقت نکند و
معادن زر در آنجا موجود است **جبل طابره** کوهیست بر زمین مصر و جزیره آنست که نصارا آنرا متبرک دانند (و در آنجا کلیسیاییست) **جبل فرغانه** درین کوه گیاهی روید بر
صورت رجال و نساء که آنرا بیروح الصنم گویند و در قوت باه اثری تمام دارد **جبل قطران** در این کوه عقاقیر و ادویه هند فراوان بود و نزدیک
هندوستان افتاده است **جبل لبنان** کوهی معظمه است مشتمل بر انواع فواکه و اثمار و مقام اقطاب و اوتاد و ابدال و اولیاست و در هیچ وقت خالی
از ایشان نباشد و بعضی گویند که این کوه و کوه لکام یکیست باعتبار آنکه بر مواضع کثیره میگذرد و اسامی آن مختلف میشود والله اعلم **جبل مغناطیس** متصل است ببحر
قلزم و در آنجا مغناطیس بسیار میباشد و در آنجا که بر مراکب و سفاین مسمار حدید استعمال نکنند **جبل مورجان** بزمین مورجان فارس باشد و در آنجا غاریست
که آب از سقف آن میچکد و طلسمی ساخته اند که اگر یک کس داخل آن غار شود بقدر احتیاج او آب فرو دیده و اگر هزار کس باشند بقدر کفایت ایشان متقاطر گردد و از
مثل این حکایت در ذکر عجایب عالم سبق ذکر یافت **جبل واسط** ممتد شود تا بلاد اندلس و آنجا در وی شکافی پدید آید در موضعی معین و در میان آن شکاف تیری
آهنین نهاده چون قصد کنند که از آنجا بگذرند غایب گردد و چون دست از عزیمت بازدارند ظاهر شود و هیچکس را بر حقیقت این حال اطلاع نیفتاده است **جبل برطاییل** در
میان دریای هند است و همیشه آنجا آواز دف و رنج شنوند و فاعل آن پدید نیست **جبل تومه** کوهیست در دریای هند و در آنجا چشمه ایست که باشد
که بزعم هندوان هر کس آب آن چشمه بخورد عمر او دراز شود و در حوالی آن چشمه حیوانات باشند بصورت کلب که چون کسی در آنجا عبور کند مانع شوند بلکه
آدمی را هلاک سازند **جبل الحارث و الحویرث** دو کوه هست بدیار ارمینیه و بر آن دو کوه موضع مقابر ملوک عجم باشد و قباد الاکبر بلیناس حکیم را فرمود
تا طلسمی سازد که هیچکس بر آن نتواند رفت و او بموجب فرموده عمل نمود **جبل اسکران** کوهیست بحدود اصفهان و افاعی و حیات فراوان در آنجا
بوده و بروز از قلل آن بخاری صعود کند **جبل بیستون** میان همدان و بغداد است گویند که صورت شیرین و عمل فرهاد در آن کوه ظاهر است و بطرف آن
جبال الملح واقع شده که مطلقا از آنجا انقطاع دود نشده **جبل تبت** کوهیست که چون آتش برافروزند آب بیرون آید و آتش را بمیراند
و در وقتی پادشاهی بجهة تجربه و امتحان از دیار تبت بدان کوه آمد و فرمود که تا نفط و گوگرد و هیزم بسیار جمع آورده بر قلل آن کوه آتش در آن زدند و چون آتش افروخته
شد فی الحال آب از زیر آن پدید آمده مجموع میرانید والله اعلم بحقیقة الحال **جبل الانهار** در اقصی بلاد مغربست و از این کوه سه هزار جوی عظیم بیرون آید و
قریب هزار قنطره باشد که بر این جویها ساخته اند و یاقوت سرخ و زرد و کبود از این کوه حاصل شود **جبل الفرح** ببلاد ارمنیه است و بغایت مرتفع و وسیع
و بر آنجا قری و قصبات بسیار بوده و مردم آنجا مختلف الالوان و متباین الطبایع باشند غم و اندوه پیرامون ایشان نگردد بدین جهة او را بفرح نسبت داده اند **جبل الرد**

کوه مبارکست و بقرب مصر واقع است و در اخبار آمده است که روضه ایست از روضات بهشت و در زمان امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه اهل آن کوه را بمبلغ هفتاد هزار دینار خریداری کردند آنحضرت بر بیع کوه مذکور راضی نشد و گفت روضهٔ بهشت بدست مسلمانان باشد اولیست اول کسی که از اهل اسلام بران کوه مدفون شد عامر معافر بود و مشهد امام همام ابی عبدالله محمد بن ادریس الشافعی آنجاست و درین کوه گوسفندان وحشی بسیار باشند و هیچکس متعرض ایشان نشود جبل قلان در روزگار قدیم کسی درانجا نمیبوده و چون علم اسلام ارتفاع بگرفت و مسلمانی بشیوع یافت طایفه از مومنان بدانجا رفته ساکن شدند و جمعی از فرنگ بحوالی ایشان نیز مساکن و مواطن اختیار کردند و عمارتها ساختند و پیوسته میان این دو فریق محاربه و مقاتله باشد جبل اطلس در حدود مغرب و بغایت عظیم و گویند که قرب بآن کوه دیگر هست که یکی را اطلس کبیر و دیگری را اطلس صغیر گویند جبل قبق و این کوهیست که در بند خزر دروی است و طول و عرض تمام دارد و تا ناحیهٔ شام ممتد میشود و از انجا میکشد تا بحر قلزم و برین کوه در حدود باب الابواب موضعیست که انرا دیپ خوانند و در انجا دیدبانان از اهل اسلام نشسته اند و بوقت توجه کفار سر فرو زنند تا مسلمانان آماده حرب و قتال شده از مضرت ایشان آگاه دارند جبل سوح این کوه بکوه قبق متصل باشد و رود ملطیه و قالیقلا و شاخ دیگر از جبال روم پیوندد و بثغور شام بوی پیوندد و منتهی شود جبل ابراهیم از حدود شام امتداد آغاز کند تا بساحل قلزم ممتد شود جبل قیقعان بر جانب مغرب مکه باشد گویند که کوه هرون متصل بآن کوه باشد جبل ثبیر کوهیست از منا در مزدلفه از انسوان دیده و نیز نزدیک راه خراسان واقع شده و الله اعلم بحقیقة الحال جبل احد نزدیک بیابان فیداست و بقبیله طی مخصوص است جبل سلمی و آنرا جبل طی نیز گویند و از وی راهیست به بیشه که شیر آنجا بسیار باشد جبل تهامه چنین گویند که ان عبارت از چند کوه است و آن کوههای کوچک باشد که بیکدیگر متصل شود بشرقی آن بناحیه بحران منتهی شود و غربی آن بجانب قلزم و شمال او بجد و مکه و جنوبش بجد و صنعا جبل المعظم کوهی عظیم است از جانب شرقی نیل مصر و فسطاط واقع است و تا ولایت نوبه ممتد شود جبل الحاجات چنین گویند که آن عبارت از چند کوهست در حدود عرب پی و جنوب ولایت مصر و در میان آن شهر عمارتها بوده و اکنون غرابهاست بجای آن و خلق کمتر بدانجا رسند و درانجا میوه بسیار باشد و ضایع گردد و همچنین چارپایان وحشی درانجا بسیار باشد از سعید مصر تا آنجا سه روزه راه است بعضی بیشتر گفته اند جبل کرکس میان ری و اصفهانست و گرداگرد آن بیابانست و هیچ کوه اتصال ندارد و مسافت دور دامن این کوه دو فرسخ است و چون از ری باصفهان روند بر دست چپ باشد و سیاه کوه بر دست راست و میان ایشان دو فرسخ بود و اورا کوه کیلویه نیز گویند ماوای دزدان و قطاع الطریق بود و رخوت و اقمشه که بدست ایشان افتد انجا پنهان کنند جبل الاسود که آنرا سیاه کوه گویند متصل باشد بکوههای قهستان و ان عظیم هایل است و در اطراف و نواحی آنجا دزدان باشند جبل لوح و بلوح انرا جبال القفص نیز گویند هر چند اصل وی یک کوه است اما هفت شاخ ازان جدا میشود و از طوایف لوح و بلوح خلقی بسیار در شکافها و مغارات و دره های وی ساکن باشند و پیوسته میان ایشان حرب و قتال بود و ادعای ایشان آنست که باصل از عرب حجازند و الله اعلم جبل قارن کوه بزرگست میان طبرستان و ری و دماوند با این کوه متصل است جبل مرز نور که انرا عقبه توران نیز گویند کوهی عظیم است و در اراضی حدود غور در اید و بر جانب شمال بگذرد و بر جنوبی سرخس و باورد ممتد شود و از انجا بناحیت بسطام و دامغان کشد و دران حدود بکوه قارن متصل شود جبل غور از حدود غرجستان بیرون آید و بر ثغور بلاد خان بگذرد و بر پشت بلاد تبت بیرون رود جبل خرخیز از نواحی ایندیار بکشد تا حدود چین و درانجا معادن جواهر بسیار بود جبل ختلان از حدود چین آغاز کند و بر نواحی ختلان بگذرد و بر حدود فرغانه منتهی شود جبل اسروشنه کوهی بزرگست و تا حدود بخارا ممتد شود و بیابان استروشنه و خرخیز در جنب این کوه واقع شده و در وی معادن بسیار باشد خاصه بحدود استروشنه و زر و نقره و مس و آهن و سیماب و قیر و نفط و غیر ذلک ازین معادن بدست آید و نوعی فیروزه که آنرا در خراسان خجندی گویند توان یافت و نوشادر ازین کوه نیز حاصل شود و طریق انعقاد نوشادر چنان باشد که بهر موضعی از انجا بخاری ظاهر میگردد و در شب اشتعال می یابد و بروز مانند دود مینماید و چون این مشاهده می کنند بحیله تمام خانه میسازند و جمله راهها و منافذ او مسدود میکنند تا آن بخار بتدریج بر سقف خانه می نشیند و نوشادر از ان منعقد میگردد و پس در آنخانه باز میکنند و چون از غایت حرارت دران خانه نمیتوانند رفت یک قبای نمدی باب تر میسازند و پوشیده دران خانه میروند و بتعجیل تمام انچه میتوانند قلع کرده بیرون می آیند و اگر زیاده توقف کنند میسوزند و بمرور زمان چون این بخارات ازان موضع کمتر گردد در جائی دیگر این عمل میکنند و پیوسته جمعی بدین مهم مشغول میباشند و درین کوه نیز سنگی باشد که آنرا انجا دانکشت در آتش نهند سوختن گیرد و زرگران ولایت بدان عمل نمایند چنین گویند این سنگ سوخته گردد و خاکستر آن منعقد شود و چون جامه بان بشویند صاف و سفید شود جبل سیراف سیراف شهریست از شهرهای فارس برکنار دریا و نزدیک این شهر کوهیست بغایت عظیم صاحب جهان نامه گوید که چنان شنیدم که در بعضی درهای این کوه سنگها میباشد بصورت قماع و چون آن سنگ را میشکنند در اندرون وی جوهری باشد که شبیه یاقوت میگردد و بیان این سخن آنست که انچه ازین جوهر بظاهر سنگ نزدیک است مثل پوستیست برین جوهر پوشیده و چون پوست از وی جدا سازند ازین جوهر سکر گون نماید و چون نوبت دیگر پوست از وجدا سازند جوهر مثل بلور صاف بنظر اید و چون روزگار دراز بروی بگذرد ارغوانی رنگ شود و بعد از ان لون او لعلی گیرد و انگاه بکمال رسیده مثل یاقوت رمانی گردد و گویند که این سنگ در اول که خالی باشد بتدریج

سرزمین نشو و نما یافته بزرگ شود و این معنی از عجایب قدرت الهی باشد جبل جوشا با دازحد و دکرمانست و در آنجا معدن دهانه باشد و بعد از دهانه فرنگ در تمام
معمورهٔ بخوبی دهانه جوشنا باد نباشد جبل کرجان کوهی معروفست بحدود کرمان و در انجا درختان انار و لیمو و نارنج باشد و عمارت بسیار دارد و مردم انجا در پیاده
رفتن و دزدی کردن ید طولی دارند و بدین دو صفت مشهورند جبل ابو غانم که آنرا کهستان نیز گویند بر شرقی آن بیابان کمر است و بر غربی آن منوجان و هرمز
و این کوه را بسیار خیر و منفعتست جبل بابک و آنرا کهستان خرمیان گویند و قبر بابک خرم دین در ان جای باشد و در قری و قصبات ایشان مسجدهاست و مردم
آن نواحی نماز میگذارند و قرآن میخوانند اما در نهانی با باحت و قوامین الحاد مشغول میکردند جبل سر شک قریب بهراتست بجانب بلخ کوه طولانی بزرگست
و سنگ آسیاها از انجا آرند و در قدیم بر انجا آتشکده بوده است و اکنون از وی اثری نیست جبل السماق بنزدیک بلاد شام است و قرب چهار فرسنگ طول
آن باشد جبل فیروزکوه مشهورست و احتیاج بتعریف ندارد جبل کرد کوه بحدود قهستانست و ملاحده را انجا قلعه ایست حصین که اکنون خرابست جبل
مالبک بحدود حبش و بلاد ترکستان و رود خوش آب از میان این کوه بیرون می آید و بران قنطره عظیم ساخته اند آن قنطره حد است میان خلان و دست کرد
جبل بدخشان کوه بزرگست و معادن لعل و طلا و نقره و بیجاده و لاجورد باشد و کوه معروفست جبل جعرا بنواحی جیحون و خوارزم باشد و آب جیحون بیشتر در انجا
بند دو آن کوه بزرگ باشد تا نواحی چین کشد جبل باب الابواب کوهی بزرگست در کنار دریای خزر و در انجا بزمان سابق چهار ده کوشک ساخته اند و در هر یک
طایفه ساکن گشته اند و بمحافظت طریق اشتغال مینمودند و اکنون خرابست جبل بعلبک کوهیست که شهر را بنیاد بران نهاده اند و عمارات آن از سنگ
استوار بستونهای بلند وضع کرده اند و هیچ بنا در دیار شام ازان غریب تر نباشد و چنین گویند که از اعمال سلیمان پیغمبر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام است
راقم حروف گوید که انچه ارباب مسالک و ممالک در مصنفات خود آورده اند که فلان را مبداء از انجاست و تا بفلان موضع منتهی میشود چه معنی دارد زیرا که در هیچ خبری
وارد نشده که نخست آفرینش جبال و بدایت آن در انجا در بکون محلی مخصوص باشد و بتدریج باتمام رسیده و چون فضلای سابق در کتب خویش بر نهج مذکور بدایت
و نهایت کوهها را ایراد کرده بودند قلم مشکین رقم نیز بتتبع ایشان متوجه یعنی فرماید ذکر بعضی از براری و قفاری که دال است بر یکتایی خالق
هرچند وصف آن از حد بیان تجاوز کرده اما بعضی ازان که در میان بلاد و امصار افتاده است و احیانا مردم ازان جا عبوری
کنند مذکور میشود بیابان مغرب بیابان بزرگست طول آن هفتصد فرسنگ و سیاهان مغرب در انجا متوطن باشند و روزگار بدشواری میگذرانند
بیابان مصر و افریقیه این نیز بیابان عظیم است و در زمین آن ریگ باشد و در بعضی از مواضع مردم باشند و درختان میوه دار در برخی اطراف و نواحی
آن توان یافت بیابان حجاز که آنرا وادی العرب نیز خوانند بشرحی زیاده احتیاج ندارد و در عرصهٔ آن ریگ و سنگ باشد والله اعلم بیابان فلسطین
آنرا تیه بنی اسرائیل گویند و مساحت آن چهل فرسنگ در چهل فرسنگ باشد و زمین آن مشتمل بر ریگست بیابان جفار بدین بیابان پیوسته است تا حدود دریای قلزم کشد
و در انجا ماران باشند بقدر یک شبر که از روی زمین جستن کنند و خود را بر بار شتر زنند و سلوک از انجا تعسری دارد و بدین جهة مردم در انجا کمتر روند
بیابان سماوه بیابان بابل است میان قرین و عمان واقع شده و بواسطهٔ بی آبی مردم ازان راه نتوانند رفت بیابان یزد مردم براه وی
از طبس بکرمان روند و بسیار پر خطر است و همیشه قطاع الطریق دران صحرا بکار خود مشغول باشند بیابان نخو از زون و قهستان ازین بیابان بکرمان
روند بیابان کو برا این اسم مشتبه است و کیفیت آن معلوم نیست اما زمین سوخته دارد و چون اندک بارانی بران بارد از انجا نتوان گذشت که
قوایم ستور بگل فرو رود و طول این بیابان پنج فرسخ باشد و رنگ آن برنگ شوره بود بیابان مغضوبه چون از قهستان بکرمان روند بر
دست راست بمسافت پنج فرسخ زمینی پدید آید تا بهشت فرسخ در بهشت فرسخ قصبات و قرای آن سنگ گشته و هر حیوانی که در انجا بوده سنگ گشته
است تا بحدی که گهواره در انجا یافتند سنگین و دران کودکی بسته و در روی گلگی سنگین و در کنار این بیابان چشمی باشد از کردم بغایت سیاه و شب در
هوا طیران میکند و زخم او بهر موضع که میرسد مهلک باشد و تدارک نپذیرد والعلم عند الله تعالی بیابان خوارزم که آنرا مفازه نیز خوانند
میان خراسان و خوارزم است عرض این بیابان صد فرسنگ باشد بیابان خشاف چون از رقه بشام روند بدست چپ ساير باشد بیابان حضرموت
بیابان کوچکست و زمین آن ریگ باشد و از ارمل عالج و احقاف نیز گویند بیابان ربعه و مضر میان دجله مصر و فراتست و دران بیابان قوافل مصری
در ربعه بوده است بیابان قلزم بر ساحل دریاست و دران عمارت نباشد تا حدود بربرستان بیابان ستکره در حدود عراق میان سکره و
حلوان افتاده است و آن کوچک و پر خطر باشد بیابان نوبه بیابان عظیم است طول آن پانصد فرسنگ و عرضش زیاده از چهار فرسنگ باشد بیابان لسب
بحدود سیستانست تا دریای آبسکون کشد بیابان مکران بر شرقی سیستانست طولانی افتاده قطاع الطریق در انجا بسیار باشد بیابان افروشنه از
خلان بنیاد کند تا فرغانه بکشد و دران موضع اتراک صحرانشین اقامت دارند بیابان سامره بیابان بزرگست پیرامن سر من رای در آمده است و بر خی این
بیابان آبادانی و درخت و آب روان فراوان باشد بیابان واسط از حدود واسط ممتد شود و تا باعمال کوهستان اکراد و عراق کشد و در بعضی از مواضع آن مقیم باشند خیلان

عمارت درآن نباشد بیابان عمان از حصن بنی عماره آغاز کند و ممتد شود تا بسطام و از انجا تا مفازه خراسان صد و بیست فرسخ باشد والله اعلم بیابان بلغار از
انجا تا دو ایل یکماهه راه باشد و در بعضی از مواضعها عمارتها باشد اما مردم در انجا کمتر باشد بیابان نجد بیابان بزرگست نخلستان و مزارع فراوان دارد که مشهور است
بیابان سیرسر بیابان عظیم است و از هر قبیله و قومی افراد لاتعد و لاتحصی دران بیابان باشند بیابان قومس یک حد آن بطرف کرمان و یک حد بطرف
خراسان و بعضی باصفهان و بعضی بقم و کاشان منتهی شود و درین بیابان کرکس بسیار باشد و کوهی که بحوالی این بیابانست آشیانه کرکسان واقع شده
و در انجا دزدان و راه زنان از حد و عد بیرون اقامت دارند و میانه آن کوه مثابه سرای وسیع است و دران چشمهٔ آبی باشد که آنرا آبی بنده گویند و مغارات و کهوف
درین کوه بسیار بود و موضعی بس خطرناکست بیابان سور بیابان بزرگست طول آن هفت مرحله باشد و سور نام آب شور است که در میان این بیابان
واقع شده و چون ازین راه بکرمان و عراق روند زحمت بسیار کشند بیابان دوارق از حد و حصیص است و طول آن پنج مرحله باشد بیابان غزنه یک
حد آن بخوارزم پیوسته باشد و بیابان طویل و در میان مغرب و شمال کشیده و اکثر ترکانان غز دران بیابان ساکن باشند بیابان دکی طول آن تا حد و بست و غزنین
شش مرحله است و در موضعی از آن رباطی و اندک عمارتی باشد بیابان خلص بحد و سند باشد و طول آن هفت فرسخست و بیابانیست بی آب و راه سخت و دشوار
دارد بیابان اسکون بحد و طبرستانست و ابتدای آن از نواحی اسکون و ممتد شود تا بخزر و از انجا بباب الابواب رسیده منتهی گردد بیابان وسیع
بحد و شام بقرب نابلس و سخره باشد بیابانی عظیم است و آبهای روان و درختی فراوان دارد و بلطافت هوا و عذوبت ماء معروفست و مردم از اطراف بانجا آیند
و بزراعت مشغول شوند بیابان لوط در حین تحریر صحاری و قفار از زبان درربار که هر ساز مقرب حضرت سلطانی اسمع بالبشایر بسمع این حقیر بمقدار رسید
که اگر در طی مسافت بیابان لوط روند کاروان از باد سرعت سه استعاره مانند بجز از چهار روز منطوی نشود و اکنون اثار دکاکین و عمارات و اسواق در انجا موجود است
و طریق امد و شد خلایق در میان آن اثار واقع شده و همچنین فرمودند که چنین استماع افتاده که دران حدود و نواحی ارانب و شغال و غیر ذلک میباشند و بعضی از
انها در یکشب قطع بیابان میکنند و تا کارهٔ سیف می آیند و صیدی میربایند و باز میگردند و چنان سریع السیرند که در یک شب قطع مسافت یکشبانه روز مینمایند بیابان
مور از عقب بلاد قسطنطنیه است و کیفیت آن بیابان معلوم نشود از عبدالله ابن عمرو بن عاص روایتیست که گفت که چون بحد و این بیابان رسیدیم بر سر بیابان بتی
دیدیم از مس ساخته و صورت دیگر هم از مس مشابه شکل انسان بر بالای آن پرداخته و انگشتان خود آن تمثال پهن کرده و در کف وی خطی چند نوشته اند مضمون آنکه از
عقب این صورت راه نیست هر که بگذرد به بیابان افتد و از اذیت موران هلاک شود مثل این بیابان حکایت در بیان تعداد عجایب و غرایب ربع مسکون گذشت راقم
این حروف و نگارندهٔ این سطور گوید که مشابه بتکرار ناقصی که در خاتمه واقع شده بنا بر آنست که خامهٔ مشکین شمامه از نسخ متعدده این کلمات پریشان را بر سبیل استعجال جمع نموده
مامول و متوقع از واقفان دقایق سخن و مستمعان داستانهای نو و کهن آنکه چون برین نقصان اطلاع یابند بر یاد تی کرم که در جبلت ایشان مرکوز است ذیل عفو و سماحت
دران پوشند و در تکمیل این فقیر بی بضاعت عدیم الاستطاعه هیچ نکوشند **القول فی مساحت الارض و معمورتها** در بعضی از نسخ چنین رسیده است والله
اعلم بصحته و سقمه که جماعتی از حکمای متاخرین که بضبط مساحت زمین اشتغال نمودند چون حصهٔ درجات فلک نوزده فرسخ یافتند تقریبا از سیصد و شصت که عدد
درجات فلکست ضبط کردند شش هزار و هشتصد و چهل فرسخ حاصل امد پس حکم کردند که این دایره روی زمین باشد و برین تقدیر قطر زمین دو هزار و صد و شصت فرسخ
باشد بدین دلیل که در اکثر هندسه آمده است پس نصف قطر زمین هزار و هشتاد و یک و نیم فرسخ باشد تقریبا و مساحت معموره اش صد و چهل هزار سیصد و بیست
فرسخ باشد اما بطلیموس و طایفه از متابعان او بر انند که حصه هر درجه از درجات فلک بیست و دو فرسخ و دو دانگ فرسخست و برین تقدیر در میان این قول اول در مقدار
نیز اختلاف واقع شده باشد چنانچه در کتب تفصیل آن مسطور است و در تحفه و نهایت الادراک امده که طول قدر معمور از مابین خط استوا تا عرض پنجاه و
شش درجه و سی دقیقه که تمام میل کلی است چهار هزار فرسخ و عرض او دو هزار و چهارصد و هشتاد و شش فرسخ است و بکسر این مجموع سه بار هزار و هشتصد و
سی هزار و چهارصد و بیست فرسخ است اما طبقات سبعه ارضی نزد بعضی عبارت از طبقهٔ آتش و طبقهٔ زمهریر و طبقهٔ نسیم و طبقهٔ آب و زمین و طبقهٔ طینی و طبقهٔ
خاک صرفست و بعضی طبقات سبعه را باقالیم سبعه تاویل کرده اند و انچه گفته اند که هر طبقهٔ زمین جنسی است چنانچه طبقهٔ اول خاکست و دویم و سیم آهن و مس
علی هذا و هر یک نامی دارد و جمعی در هر طبقه ساکن اند که روی ایشان بروی ادمی مشابه است و پای ایشان جنس ماند مجموع این غلط است و از اکاذیب قوم یهود
و امام عمادالدین ابن کثیر در تاریخ بدایه و نهایه ببطلان این تصریح کرده و گفته است که آن از اکاذیب و خرافات قصاص بنی اسرائیلیانست و بران اعتماد
نباید کرد والله اعلم بالصواب **ذکر ارباع الارض والقدر المعمور منها** باید دانست که یک نصف سطح زمین در بحر اعظم که او را اقیانوس خوانند مغمور
است و یک نصف دیگر ظاهر مثابه بیضه که در اب افکنند و یک نصف آن مخفی و یک نیم ظاهر بود و درین نصفی که مکشوفست نصفی که در جانب جنوبست افتاده
خرابست پس از چهار ربع زمین یکربع عمارت دارد که در شمال خط استواست و انرا مسکون خوانند و جمیع جبال و بعضی از بحار و قفار که مشاهده و معاینه میشود از حساب
این ربعست و خط استوا خطیست که حکما در سطح معدل النهار محاذی روی زمین از مشرق تا مغرب اعتبار کرده اند و هر شهر و موضعی که برین خط باشد شب و روز در انجا

هر روز در انجا برابر بود چه دران اماکن هر دو قطب عالم بطریق تساوی خط استوا باشد یکی از جهت شمال بقرب مدار جدی و فرقدین و دیگر از جهت جنوب بقرب مدار سهیل و انچه
از دریاهای عظیم که آنرا از جانب مبادی و انتهاء دیگر ارباع واقع شده از حساب این ربع نداشته اند و هفت دریای دیگر است که پنج خلیج عظیم منشعب گشته و در این بحار
و بحیرات جزایر بزرگ و کوچک بسیار باشد پنج کوه وسیع رفیع در این ربع واقع است و عدد مجموع جبال آن از دویست متجاوز نیست و از انهار ممتده عظیمه در این
ربع قریب بدویست و چهل جوی بزرگست که عبور از اکثر آن متیسر نگردد بکشتی و ابتدای انهار از جبال و انتهای آن ببطایح و بحار است و ممر اکثر این انهار مداین و
قصبات و امصار و بلاد و سوادات باشد تا مزارع بجداول معموره شود و انواع حیوانات تعیش نمایند و بنی آدم از ان انتفاع یابند و ذلک من فضل الله تعالی علی عباده
الفقراء و هو غنی عن العالمین اکنون قلم مشکین در تحریر ذکر اقالیم سبعه شروع میکند و بشرح احوال بعضی از بلاد آن جرات مینماید و الله الموفق و المعین **مقدمه**
بدانکه طول معمورهٔ عالم از مشرق تا مغرب صد و هشتاد درجه است که آن بزعم بطلیموس چهار هزار فرسخ باشد و ابتدای طول معموره نزد حکمای متقدمین از اقصای
مغرب است اما در این روزگار ارباب زیجات بدان عمل میکنند و زمرهٔ از حکمای متاخرین طول عمارت از ساحل بحر محیط غربی گرفته اند و بعضی دیگر از جزایر
خالدات اعتبار کرده اند که پیشتر معموره بوده است و این جزایر بر سمت اراضی غربی افتاده است و عرض معموره ابتدا از خط استوا شصت و شش درجه است که هزار و چهارصد و
شصت و شش فرسخ و ثلث فرسخ باشد که بطلیموس در جغرافیا گوید که از پس خط استوا در اطراف زنج و حبشه تا بمسافت شانزده درجه و بیست دقیقه عمارتها یافتیم
که در اقتصاص آورده است که عرض معموره تا بنزدیک من هشتاد و دو درجه و بیست دقیقه است که هزار و هشتصد و سی فرسخ و نیم باشد و هر جا طول بلاد ذکر
کنند عبارت از بعد آن موضع باشد از ساحل بحر محیط تا اقصی مغرب تا جزایر خالدات و هر جا عرض بلاد مذکور شود مراد دوری بقاع باشد از خط استوا
و باید دانست که ابتداء خط استوا از شرقی اراضی چین است و بر جزایر جلکوت پس بر جنوبی بلاد چین و کنک و از پس بر جزایر جاده که آنرا ارض الذهب نیز گویند
پس بر شمال سراندیب و میان جزیره کله و سریره و وسط جزایر دیوه و شمال جزایر زند و معظمات بلاد زنجیان گذرد و بر شمال جبال قمر و جنوبی بلاد سودان مغرب
بگذرد تا بحر اعظم منتهی گردد و عنقریب گذشت که هر شهر که بر خط استوا بود شب و روز انجا مساوی باشد و هر مدینه که در اقصی مغرب یا بر ساحل بحر محیط یا جزایر
خالدات بود آنرا طول نباشد و هر شهر که طول آن نود درجه باشد قبة الارض معموره بود و هر چه از نود کمتر و بیشتر قیاس بمغرب نزدیکتر و بیشتر باشد بمشرق اقرب
بود و الله ولی التوفیق **الاقلیم الاول** این اقلیم بزحل منسوبست و عامه این بلاد اسود اللون باشند و حد اول او نزدیک استوا از جائیست که ساعات
ان دوازده و نصفی باشد تقریبا و اوسط اقلیم انجاست که روز دراز تر آن سیزده ساعت و حد دوم آنجاست که ارتفاع قطب شانزده درجه و نصف است تقریبا
از جهت مشرق از شمال جزیره یاقوت باشد پس در جنوب بلاد چین و شمال دریای سراندیب و وسط بلاد سند و هند بگذرد و بحر فارس را قطع کند و بر جنوب
بلاد عمان و وسط بلاد یمن بگذرد و از انجا بحر قلزم را قطع کند پس بوسط بلاد حبشه بگذرد و از انجا نیل مصر را قطع کند و بر بلاد نوبه و وسط بلاد بربر و وسط جزایر یونان و جنوبی بلاد
بر طانیه بگذرد و تا بحر منتهی شود و از شهرها و مواضعی که درین اقلیم افتاده هزار قلعه ایست از بلاد مهجم و زبید و حصن بعز و حصن الدمولة و شرحه و جبله و دمار
و حلی و ظفار و سرین و نجران و عدن و صنعا و سعد و حیوان و جرش و معارب که آنرا آسیا گویند و شبام که عبارت از قصبه حضرموتست و رباط و صحار و قصبه عمان
و اخر بلاد مهره و علاقی و تانه و کوار و جبال قامرون و حکومت و جزیره قنبله و جزیره سواکن و جزیره دملک و جزیره سقوطره و جزیره الرانج و جزیره سراندیب و جزیره
لاری و جزیره کله و جزیره صراح و مدینه غانه و کوکو و سقالة الزیج ابوریحان سروقی گفته است که اکثر اسو فاره نیز گویند و صبه و زیلع و مقدیشو و قلهات و معلا و کرکی
الکبری و دروله و مرموما و ناخر و محلا و صیمور و ستان و شرعوز و جاکو و جفنه و سمودین و بهواس و رامشیر و بندی زمین که بر ساحل است و از انجا بسراندیب روند
مصافت و منسوبات بسیار ذکر دیار نوبه و نقله نوبه دیار طویل عریض است بر کنار رود نیل افتاده و طول انرا بمدت هشتاد شبانه روز قطع توان
کرد و آن بلاد در مساکن نصاری است و ایشان با زن حایض مجامعت میکنند هر چند این عمل در ملت ایشان مباح است و حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و
آله و سلم زبان فصاحت بیان بمدح ایشان گشاده است حیث قال النبی علیه السلام من لم یکن له اخ فلیتخذ اخا من النوبه یعنی هر کرا که برادر نباشد باید که برادری
از نوبه بگیرد و باید که امداد الی ان عهد مواخات بندد و قال علیه التحیة و السلام خیر سبیکم من النوبه یعنی بهترین اسیران شما اهل نوبه اند و نوبه مشتمل بر موضعیست که ساکنان
ان سرزمین بروز در زیر زمین بجاهایی که ساخته اند میباشند و مطلقا بیرون نمی آیند و تجار بدانجا میروند و بیع و شرا مینمایند و مبایعه میان هر دو فریق بدین حمله است
که القوم متاع خود را در شب بیرون می آورند و در محل معین مینهند و بازرگانان میدانند که ایشان بچه احتیاج دارند آنرا برده در جای متاع ایشان میگذارند اگر رضای
ایشان بدان مقرون باشد انچه بازرگانان آورده باشند بر گرفته میبرند و متاع خود را بجای اول میگذارند و الا ایشان خود را دور تر از ان موضع برند و تجار این معنی را
دانسته چیزی دیگر اضافه ان میکنند تا بحدی که آن قوم راضی شوند و قعله دار الملک نوبه است چه پادشاه در انجا میباشد و ارباب انجا سیاهان صاحب جمال میباشند و طعام
ایشان اکثر جو و ذرت و خرما و از اطراف بدانجا برند و گوشت شتر خورند و زرافه در آن دیار باشد و نقله بر شرقی نیل واقع است **الاقلیم الثانی** این اقلیم بمشتری منسوبست و لون عامه بلاد
میان سمره و سواد باشد حد اقلیم اول انجاست که درازترین روز ایشان سیزده ساعت و نصفی باشد و حد دوم انجاست که ارتفاع قطب بیست و چهار درجه و نصف جد

وسی بود تقریبا وابتداء این اقلیم از مشرق بود و بر وسط بلاد چین وشمال سراندیب کذرد پس بر شمال هند و بلاد قندهار و وسط بلاد کابل وسند وجنوب بلاد کرمان کذرد و پس بحر فارس را قطع کند و بر بلاد عمان و وسط بلاد مغرب کذرد و از انجا بحر قلزم را قطع کند پس وسط بلاد رقه وافریقیه وشمال بربرستان وجنوب قیروان و وسط بلاد بربطانه کذرد و بساحل بحر اوقیانوس منتهی شود و از جمله شهرها و مواضع این اقلیم مکه شریفه است و مدینه سکینه علی ساکنها الصلوة والتحیه وتیما وینبع وخیبر وجده وبطن مره وطایف وفرع وفید وحجره ویمامه ولحسا وقطیف وآخر بحرین وفقط و قوص واخمیم واقصر وارمنت واسیوط واسوان واسنا وعذاب ونوبی ودرعه وسجلماسه ودمغت ونبکره ودجیرم ومکران ومسرون ومنصوره وسومنات وسهلواره وکنبایت وماهوره وبلده برابهمه وقنوج ونبجود وجزیره اوال وجزیره کیش وبالمغرب قیس وجزیره لار وجزیره بنی کاوان ودهلی ومهروم وبلیون وقفرا وبلیاق وقریطاو ساسو وموسوالاقصی وارمامل ولوبراتی وقلعه کالنجر وکویند وکواسر وکنکره وتراته که بر ساحل است وبابی ونجوراپه واساس وهوبسنی وچنین کفته اند که شهرهای بزرک این اقلیم سیصد وشصت عدد باشد و انچه کوچکست بدو هزار رسد و هفده کوه عظیم و درازدود در انجا از انهار سی ود باشد که عبور از انها بکشتی میسر کردد والله تعالی اعلم بحقایق الاشیاء ذکر مکه شریفه زادها الله تعالی شرفا مکه بمیم مفتوحه عبارت از شهریست وبکه بباء موحده منقوطه از تحت موضع بیت الحرام را کویند قال اهل اللغة اشتقاق من امتک الفصیل ما فی ضرع امه ای اسقیدت واستقصاء حتی لم یبق فیه شیئ من اللبن فانما سمیت مکه بهذا الاسم لقلة الماء قال المفضل بهذا الاسم لانها تمک الذنوب ای تذهب بها من قولهم تمک الفصیل وامتک ما فی ضرع امه اذا استقصه کله حاصل سخن اهل لغت انست که شتربچه در خوردن شیر و مکیدن ان مبالغه نماید چنانچه هیچ شیر در پستان مادرش نماند و چون از این معنی تعبیر کنند که امسک الفصیل ما فی ضرع امه ولفظ مکه از این کلمه اشتقاق کرده اند و ان موضع مکرم را بدان جهة که اب کم دارد موسوم کردانیده و محل کلام مفضل انست که چون مکه جرایم و اثام عباد را محو و زایل میسازد این بقعه شریفه را مکه نام کردند چنانچه تمسک الذنوب مفید این معنی است و هم مفضل کوید که بکه ببا موضع بیت و ما حول آنرا از ان جهة که مردم در طواف مزاحم یکدیگر میشوند قال الجوهری فی الصحاح وسمی بطن مکه بکه لازدحام الناس فیه لانه من مکه ای زحمه انتهی کلام الجوهری وقد قالوا ایضا لانها تبک اعناق الجبابره اذا احدثوا فیها واستحلوا حرمتها ومکه را ام القری نیز کفته اند بسبب انکه زمین را از تحت او کسترانیده اند پس مکه اصل ارض باشد و از این جهة مکه را ام الارضین نیز کویند وقال ابن عمر رضی الله عنهما خلق البیت قبل الارض بالفی عام ثم دحیت الارض منه وکانت یسمی ایضا ام رحم لانها یصل الناس کلهم فی الحج فتجمع بها اهل بلدان العرب کلهم فی شیئ واحد والدار واحده واللغة واحده والمصاهرات من قبل المعوله والخوه لهم مردوده مسکنه فاذا اجتمعوا بها تواصلوا وتعارفوا الذنوب وتذاکروا الارحام والکل شیئ خیاره واصله الذی یتولد منه و از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند که پیش از آفرینش زمین و آسمان عرش الهی بر آب بود حق سبحانه وتعالی باد را فرمان داد تا خود را بر روی آب در حرکت آمد بقدرت کامله سنکی بر روی آب ظاهر کشت بر مثال قبه و ان قبه از حرکت بازنمی ایستاد تا بوجود جبال ساکن شد و اول جبلی که در مکه آفریده شد ابوقبیس بوده و زمین را از تحت موضع بیت بکسترانید فلذالک کفته مکه ام القری و بباید دانست که بیت الله از جهة تربیع و انفراد آن کعبه نامیده اند و به بنائی که آن مربع و منفرد باشد یعنی پیوسته بهیچ بنائی دیکر نباشد در عرب انرا کعبه کویند و مکه را پیش از ظهور اسلام همیشه بر طوایف که بوده اند معزز و مکرم میداشته اند وسکان انجا از انچه در خارج مکه میرسیده ایمن میزیسته اند و از فضایل مکه یکی انست که حضرت مقدس نبوی صلوات الله وسلامه علیه اهل مکه را کفته است در اولا که غیاث ابن اسید را والی آن ولایت میکردانید بزبان معجز بیان میکذرانید که قد استعملتک علی اهل الله پس اهل مکه را اهل الله خوانند بجهة آنکه ساکنان انجا همسایکان خداوند جل جلاله و دیکر از فضایل مکه آنست که باری سبحانه وتعالی در کتاب مجید سوکند بآن یاد کرده حیث قال عزوجل من قائل وهذا البلد الامین چه در این ایه واو از برای قسم است حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است که دابة الارض خروج کند که از علامات قیامتست از کوه صفا بیرون خواهد آمد فضایل مکه بسیار است ومناقب او بیشمار و این اوراق کنجایش بیش از این ندارد و همچنین خصایص کعبه معظمه لا تعد ولا تحصی است قال الله تبارک وتعالی ایات بینات مقام ابرهیم ومن دخله کان امنا ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا ومفسران متعمقین در این ایه فضول پرداخته اند بر بالای وی طیران نتوان کرد ذکر مدینه طیبه این شهر را در قدیم یثرب میکفته اند حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آنرا مدینه خواند نخلستان فراوان دارد و هوایش بغایت کرم است و آب روان در ان شهر نیز توان یافت بر شمال آن بلده کوه احد است و بر جنوبش جبل ثور و قضاعه که در باب آن احادیث مشهوره واقع شده در انجاست و همچنین بئر الیش در ان شهر باشد و آن چاهیست که انکشتری حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از دست امیر المومنین عثمان رضی الله عنه در ان چاه افتاده هر چند جستند نیافتند و مضجع حضرت رسالت در آن بلده است در خانه عایشه رضی الله عنها همانجا که وفاتش رسید و آن مقام نیز خوابکاه امیر المومنین ابوبکر و عمر است رضی الله عنهما و مسجد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم همانجاست که در وقت هجرت آنحضرت موضع مسجد زمینی ساده بود و حضرت ان مکان را بخرید و مسجد خانه ساخت بخشت خام و چوب نخل و امیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنه بران زیادتی فرمود و امیر المومنین عثمان رضی الله عنه نیز بران بیفزود و دیوارش از سنک منقش برآورد و سقف آنرا از چوب ساج ساخت و ولید ابن عبد الملک ابن مروان عمارت دیکر بران منضم کرده و مهدی خلیفه عباسی آنرا وسیع کردانید و مامون خلیفه در زمان خلافت خویش متصدی احیاء این بقعه متبرکه کشت و امیر چوپان در عهد امارت خویش کسان بمدینه فرستاد تا در جنوبی مسجد مدرسه و حمام ساختند و پیش از ان در ان بلده حمام نبود و در فضیلت ان مسجد احادیث وارد شده است

شده است و گورستان بقیع در شرقی آن بلده طیبه واقع است و در آن گورستان ابراهیم ولد رسول خدای تبارک و تعالی و امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه و امیرالمؤمنین حسن بن علی علیه السلام و عباس بن عبد المطلب و امام جعفر الصادق و بسیاری از صحابه رضی الله عنهم اجمعین مدفونند و اول کسی که از صحابه رسول صلی الله علیه و آله و سلم در آن سرزمین مدفون گشت اسعد بن زراره بود و او از کبار انصار است و آخر ایشان سهل بن عدیست و وفاتش در سنه احدی و تسعین هجری برحمت ایزدی پیوست **الاقلیم الثالث** خداوند این اقلیم مریخ است و اهالی انجا اسمر اللون باشند حد اول این اقلیم جائیست که روز درازترش سیزده ساعت و نصف و ربعی بود و وسط انجا که روز درازترش چهارده ساعت بود و حد دوم انجا که ارتفاع قطب سه درجه و ثلثان درجه باشد و ابتدای این اقلیم از حد مشرق از بلاد چین بود و بر جنوبی بلاد یاجوج و شمال بلاد هند و جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کابل بگذرد پس بر بلاد قندهار و وسط بلاد مکران و سجستان و وسط کرمان و فارس و بلاد عراق و جنوبی بلاد دیار بکر و شمال بلاد مغرب و وسط بلاد شام بگذرد پس بر بلاد مصر و اسکندریه و وسط بلاد و وسط بلاد قیروان و بلاد طنجه بگذرد تا ببحر اعظم منتهی شود و از جمله بلاد و مواضعی که این اقلیم بر آن اشتمال دارد مدین است و ایله و تبوک و حجر و بهنسا و اشمونین و انصنا و مدینه ابن خصیب و فیوم و رشید و منف و محله و دمیاط و قلزم و اسیم و تنیس و عین شمس و ملس و اسفی و سلا و فارس و مراکش و اغمات و تادلا و سبته و قسطنطینه و سطیف و باجه و سبیطله و تبرت و تاهرت و درقاده و نقصه و فاس و قیروان و سوسه و مهدیه و صفاقس و تونس و توزر و طره و طرابلس مغرب و غدامس و برقه و مدینه هرات و طلمیا و جزیره جربه و یافا و قیساریه شام و ارسوق و رمله و بیت جبرون بلد خلیل و بیت المقدس و نابلس و عکا و ملسان و طبریه و صفد و صور و بیروت و صیدا و طرابلس و صلت و عجلون و باعونه و شقیف و بیرون و عمان و کرک باب و سونک و ارغات و بصره و دمشق و مرحدمیت و حله و قادسیه و حیره و انبار و عکبرا و سرمن رای که بسامره مشهور است و بردان و صرصر و بغداد و مداین و کلوذا و بابل و نعمانیه و جرجرایا و دیرقنی و فم الصلح و نهر الملک و واسط و کوفه و بصره و ابله و عبادان و طیب و سوس و قرقوب و دستروجن و عسکر مکرم و صین مهدی و اهواز و نهرتیری و دورق و مهربان و ارجان و سینیز و جنابه و سیف البحر و جور و کازرون و ابرقوه و نوبندجان و توه و سیراف و شیراز و بیضا و کارزین و اصطخر و سروستان و نسا و یزد و فهرج و حصین ابن عماره و دارابجرد و بافد و سیر که انرا کواشیر گویند و جرفت و سیرجان و زرند و بم و هرمز و رج و خواش و زرنج و زور و غش و حسن الطاق و سروان و بست و فرزاد و مستنگ و سیبا و سولیان و قصدار و لهور و قیل بهادر و مصر و جلنا که عبارت از خانقواست و جزیره خارک و پیروزکوه و غزنه و کابل و ارند و تکین و خاتون ستین و کیخ و زابل و غزه و طور سینا و کرد و بر ساور و مهند و سالکوت و قلعه راجگری و شطا که جامهای شطوی از انجا آرند و جهیرا و رکه بر ساحلست و شهرهای بزرگ این اقلیم صد و شصت و نه شهر است و بلاد کوچک قریب سه هزار بود و شش کوه عظیم و بیست و دو رود بزرگ دارد والله اعلم بحقیقة الحال **ذکر اسکندریه** از بناهای اسکندر رومیست و از اینجهه منسوب باو میکنند و او بر هیات رقعه شطرنج موضوعست و شهری بغایت زیبا افتاده و مردم انجا غریب نواز باشند و سوری از حجر بر گرد او کشیده اند و چهار دروازه دارد یکی را باب رشید گویند دوم را باب السدره سیم را باب البحر و دروازه چهارم را میکشایند مگر در روز جمعه و در فضیلت آن احادیث روایت کرده اند که هوایش بحرارت مایل بود و آبش از رود نیل و قنوات باشد و اگر در اسکندریه آب را ذخیره کنند دو سه سال گذارند هیچگونه متغیر نگردد و از آن موضع امتعه و اقمشه باطراف عالم برند و قماش اسکندرانی شهرتی تمام دارد و اهالی آنجا بر شافعی مذهب باشند و قریب بآن شهر قلعه ایست بغایت مرتفع و آن موضع بلیناس حکیم بفرمان اسکندر میلی ساخته بسیار بلند و آینه بقطر هفت گز در آن میل نشانده و آنرا بطلسم چنان پرداخته بود که هر کشتی که از قسطنطنیه بر روی دریای فرنگ که میان اسکندریه و آن بلده واقع است حرکت کردی در آینه پدید آمدی و این آینه تا زمانی که عمرو بن عاص بر اسکندریه والی شد باقی بود و مردم فرنگ بواسطه اطلاع اهل اسلام بر احوال ایشان پهلو بر بستر استراحت نمی نهادند عاقبت اهل فرنگ جمعی را باسکندریه فرستادند تا در لباس زهد و تقوی خود را بخلق نمودند و چون ایشان را در خاطرها قبول پدید آمد آوازه در انداختند که در پس این آینه گنج عظیم نهاده است عمرو بن عاص با آنهمه فطنت فریفته شده بطمع گنج فرمود تا آینه را از موضعش برگرفتند هر چند تفحص نمودند هیچ نیافتند و چون آینه بموضع اصلی نصب کردند آن خاصیت را باطل یافتند و چون عمرو از حال مزوران استفسار نمود بتحقیق پیوست که ایشان گریخته اند و عمرو بن عاص دانست که آن جماعت مکر و تزویر کرده اند از کرده خود پشیمان شد و ندامت سود نداشت **ذکر دمشق** از بلاد شام است و از شهرهای قدیم و غوطه دمشق از احدی جنان اربعه مفصله است و از متنزهات عالم و آن سه موضع دیگر که از شعب بوان فارس و نهر ابله بصره و سغد سمرقند و در غوطه با در نزاهت و لطافت و نخست ارم ابن نوح در آن حدود باغی داشت و باغ ارم شهرتی عظیم دارد و آن شهر شداد عاد است و در آن ناحیه او بدو موضع نمونه بهشت و دوزخ مرتب کرد ایشد و بهشت را ارم ذات العماد نام و قال عز من قال ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد و پس تارخ که او را آزر گویند پدر ابراهیم خلیل صلوات الله علیه احداث دمشق کرد و بعد از آنکه خراب شده بود اسکندر رومی احیاء آن کرد و پادشاهان بنی امیه عمارات رفیع در انجا بنیاد کردند و هوایش بگرمی مایل باشد و اندک عفونتی دارد و آبش که از طرف بعلبک می آید اکثر در سایه درختان جریان مییابد و بدین سبب ناگوار نه و در بهار چنان عریض میشود که از انجا گذار بسواری میسر میگردد و طول آن نهر هجده فرسخ باشد و در صور الاقالیم مسطور است که طول غوطه دو مرحله بود و عرض یک مرحله بود و در مسجد جامع دمشق جمعی از انبیا آسوده اند ولید بن عبد الملک از عمارات آن مسجد غایت اجتهاد و مبالغه بجای آورده و دار الشفا و دار الضیافه نیز ساخته گویند که محصول هفت ساله ولایت شام را در اخراجات صرف کرده و در دمشق اصناف ثمار توان یافت همه خوب و مرغوب و کوه قاسیون در ظاهر دمشق افتاده و بر شهر دمشق مشرف و مشتمل بر مقابر انبیا و اکابر و کهوف متبرکه در آن کوه بسیار است و در انجا مغاره ایست که بزعم بعضی قابیل هابیل را در آنجا بقتل آورده و از خون اخوین باقیست و از انرا مغاره الجوع خوانند بنا بر آنکه چهل پیغمبر در انجا از گرسنگی مرده اند ارباب مسالک الممالک گفته اند که از دمشق تا انجا صد و بیست فرسنگ مسافت است و ا

اعلم بحقایق الامور ذکر شیراز در سلک بلاد اسلامیه انتظام دارد محمد ابن قاسم بن عقیل آنرا بنا کرده است و او ابن حجاج یوسف ثقفی است و قبر سیبویه در آنجاست
آن شهر را تشبیه بجوف شیر کرده اند و شیراز نامیده اند بلده وسیع و فسحت و منازل و مساکن آن نیز وسعت دارد موضع نزه توان یافت و آتش نارنج و لیمو در بازار
پزند و آغاز عمارت شهر شیراز در سنه اربع و ستین هجری اتفاق افتاده و در زمان عضدالدوله که بهترین سلاطین دیالمه بود آن شهر چنان معمور شد که لشکریان را در بلده این
محل اقامت نماند بنابراین عضدالدوله قصبه ساخت قریب بشهر سپاه خود را در آنجا متوطن کرد و آنرا فناخسرو گرد خواندند تمام اصلی ان فناخسرو است و آن قصبه را عوام سوق
الامیر میگفتند و اکنون باره و حصار است و شیراز را برج و باره نبود صمصام الدوله دیلمی از خوف دشمنان سوری بگرد آن کشید و ملک شریف الدین محمود شاه اینجو تجدید برج و باره
او کرده و بر بالای برج و باره بنا کرده و بر بالای بروج جهة اقامت محافظان آجر خانها ساخت هوایش باعتدال مایل بود و اکثر اوقات روی بازارش از ریاحین خالی
نباشد و مردم آنجا بعیش و عشرت و سیر لعب باشند و غربا و تجار باندک فرصتی مفلس شوند و آب آنجا از قنوات حاصل آید و بهترین کاریزها کاریزیست که رکن الدوله
حسن ابن بویه دیلمی احداث آن کرده است و آب کاریز مذکور را آب رکناباد گویند و مردم آنجا درویش نهاد باشند و باندک چیزی قانع و متمولان آنجا اکثر غریبند و در
شهر شیراز مال در کمتر توان یافت و عمرو بن لیث صفاری مسجد عتیق در آن شهر ساخته و آن مسجد هرگز از ولی خالی نبوده و نیست و در آن شهر مدارس و خوانق و ابواب
البر بسیار است و اکابر و اماثل در بلده فاخره مذکور بیش از شمار است بوده اند الاقلیم الرابع این اقلیم با آفتاب تعلق دارد و در وسط معموره عالم است و این اقلیم معدن انبیا
و اولیا و حکما و فضلا و ارباب دین و دولت و اصحاب ملک و ملت بوده و اکنون بعضی از انبیا و مرسلین از طوایف مذکوره در این سرزمین موجود است و مردم این عرصه خلقا و
خلقا و صورة و سیرتا افضل افراد بشر اند و بعد از سکنه این اقلیم خلقی که اینها نزدیک اند فی الجملة در اعتدال طبیعیات و شکل و خلق واقع است قاطنان اقلیم سیم و پنجم اند و اکثر ساکنان اقالیم باقیه از نور فضیلت
عاطل باشند و افواج یاجوج و اتراک و صقالبه و غیرهم که در اقلیم ششم و هفتم متوطن اند اگر گاهی کسی نیکو طبع مهذب الاخلاق از آنجا ظاهر شود نادر باشد و حد اول این اقلیم آنجاست
که نهار اطولش بسیزده ساعت و نصفی رسد و حد دوم میش آنجا و گفته اند که ارتفاع قطب سی و شش درجه و سدسی بود و ابتداء این اقلیم از مشرق شمال بلاد چین بود پس بر
بلاد تبت گذرد و بر بلاد ختن و خطا و چین و جبال کشمیر و بلور و بدخشان و جنوب بلاد یاجوج گذرد پس بر وسط بلاد ترک و شمال بلاد هند و وسط بلاد طخارستان و بلاد کرمان
و فارس بلاد خوزستان بگذرد پس بر وسط بلاد عراق و دیار بکر و دیار ربیعه و شمال بلاد اسکندریه و مصر و بلاد شام گذرد و از آنجا بحر روم را قطع کند و بر جزیره قبرس و سقلیه و بلاد بارقی
و بلاد فرنجه و طنجه بگذرد و بساحل بحر منتهی شود و از جمله بلاد و مواضع این اقلیم تدمر است از دیار شام و سبته و قصر عبدالکریم و طنجه و طلسان و مجاره و بونه و قصر احمد و جزیره حطرا و سیلسه و قرطبه
و مالقه و غرناطه و مریه و ملیه و جزیره یابسه و جزیره سردانیه و مدایبها و قاعده جزیره صقلیه و مسینه مدینه من صقلیه و جزیره رودس و جزیره قبرس و طرطوس و ایاس و اذنه و مصیصه و سیس و ترس
و تل حمدون و عین زربه و قلعة المسلمین و سواحل حمص و مرقب و بعلبک و علقه و حرقه و جبله و سکندرونه و سرقند کاروسیس و لاذقیه و صهیون و انطاکیه و لعراس و حارم و حصن الاکراد و بارین و
حمص و درساک و حصن برزیه و سفر و مرعش و قامیه و سرنو و کفر باب و ملیه و کرکر و بهستان و معره و سرمین و سر من رای و رویدان و سمیساط و قنسرین و حلب و تاسب و براعا و حصن منصور
و عین باب و قلعة الروم و بهسنا و بالس و منبج و رصافه و سروج و رها و قلعه جعبر و حران و شمشاط و رقه که معروف به بیضا است و قالیقلا و راس عین و ماردین و میافارقین و رحبه و ملطیه و حصن کیفا
و قرقیسیا و دارا و حیزان و ماکسین و نصیبین و والیه و جزیره بن عمر و سنجار و تل اعفر و کفرتوثا و بلد و حضره و موصل و الحدیثة علی الفرات و رقوقا و امد و عانه و الحدیثة علی الدجلة و نواریخ و سعرت
و سن و تکریت و دسکره و جلولا و خانقین و حلوان و ولی و الطالیا و مدلیس و ارجیش و سلطان و سلماس و خوی و ارمنیه و دبیل و مراغه و اوجان و دوین و اردبیل و میانه و مرند و تبریز و خرقان
و برزند و ارمل و شهرزور و قصر شیرین و صیمره و قرمیسین و هو کرمانشاهان و سردان و دوزجان و سرخس و قوشیخ و هراة و بادغیس و مالین و غشور و مروالرود و مروشاهجان و ابی ورد و ح الملک و کروخ
و رزبدانقان و طالقان خراسان و رزم و فاریاب و بلخ و بلاد دو شهرستان و استراباد و اندراب و کردکوه و بامیان و سمنجان و اسکلکند و لوایح و راون و طالقان و جرم و بدخشان و ربیع
و اسجو و ترمذ و ختن و شومان و خان بالق و اثینه و طوس و باورد و نسا و مشهد و نیشابور و سبزوار و اسفراین و قهستان و قومس و دیلم و قم و همدان و قزوین و نهاوند و دهوز و آمد
و شهرورد و زنجان و ساوه و الموت و غرجستان و غور و جبال قسمر و منوی و لوشتان و لکودیت که بر ساحل افتاده است و سالوس و رومان و ماسطر و ویحه و کالف و قبادیان و در این
اقلیم دویست و پانزده شهر عظیم است و چهار هزار شهر کوچک و سیصد و پنج کوه بزرگست و دو نهر عظیم باشد صفت تبریز من اللباب بکسر التاء و المثناة من فوق و سکون الباء
الموحده و کسر الراء المهمله و سکون الیاء آخر الحروف و فی آخرها زاء معجمة و العامة قسمیها تبریز از مشاهیر بلاد آذربایجانست و عمارات نیکو دارد و زبیده خاتون حرم هرون الرشید
آنرا بنا کرده است و در زمان خلافت متوکل عباسی بزلزله خراب گشت متوکل الیه بتجدید آن امر فرمود و بار دیگر در رابع عشر شهر صفر در سنه اربع و ثلاثین و اربعمائه هم بزلزله منهدم
آورده اند که ابوطاهر منجم شیرازی طالع وقت در آن وقت در تبریز بود حکم کرد که هشت آفت عظیم از زلزله بساکنان این موضع رسد ارباب فرمان فرمودند که مردم از شهر بیرون روند بعضی انقیاد
حکم کردند و بعضی تعلل ورزیدند اتفاقا آن شب زلزله عظیم واقع شده بیش از چهل هزار کس در زیر خاک ماندند و الحق که قبل قایم خلیفه بود دو بابالت تبریز قیام مینمود و متصدی عمارت گشت و ابوطاهر
منجم طالع وقت برج عقرب اختیار کرد تا استادان چابک دست بطالع عمارت انداختند و منجم مذکور گفته است که دیگر تبریز از زلزله خراب نگردد و از آن وقت الی غایت که سنه تسعمائه عزیست
اگرچه زلزله روی نموده است اما انهدام کلی مبانی شهر را نیافته است زیرا که کاریز بسیار در آنجا احداث کرده اند و منافذ زمین گشاده شده است و بخارات انقدر محتبس نگردد که هنگام وقت
خروج زمین را در حرکت آورد که ابنیه خرابی پذیرد و در عهد سلاطین چنگیزخانی آن شهر دارالملک گشت و چندان عمارت پدید آمد که ضعف عمارت قدیم شد و غازان خان در ایام سلطنت خویش فرمان داد که برگرد شهر

شهرها وی کنند چنانکه باغات و قری بعضی از نواحی که قریب بآن واقع شده داخل باشد بحسب وفور مردم و بآن منسوب کنند اما بواسطهٔ رحلت خان از ینجا که آن ناتمام ماند
و غازان در انجا عمارتی عظیم جهة مضجع خود ساخته و دستور مرحوم خواجه رشید الدین طبیب طاب ثراه نیز موضع لبنان کوه باروی غازان ابنیهٔ رفیعه پرداخته است که آثار آن تا
گویند که پسرش صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد فاض الله علیه شآبیب الغفران عمارت دیگر بر آن افزود و خواجه تاج الدین علیشاه جیلانی که در دولت و زمان جهان
چنگیزخانی در ایران بعز ازدو برکسی شربت شهادت چشید و با خواجه رشید در وزارت شرکت داشت در تبریز مسجد جامعی در غایت تکلف و تزیین ساخت چنانچه در مسجد دیار مصر
میدان خوبی نشان ندهد و شهر تبریز باغات فراوان بسیار دارد و اکثر میوه در انجا خوب میشود و ارتفاعش در غایت خوبی بحصول موصول گردد و هوایش بسردی مایل و آبش گوارنده
بوده و در آن ولایت کاریز بسیار است و مردم انجا از غنی و فقیر خالی از کسب نباشند و بیشتر اهل بازار افیون خورند و در اوایل بهار اکراسب تازی جهت ایشان کشند دشنام دهند و
سخنان درشت گویند و بعد از پیش اگر پالان بر پشت ایشان نهند صد گونه تواضع و تملق نمایند و تبریزیان سفید چهره و صاحب نخوت و باتجبر باشند و ایشان را در الفت و محبت
سست شمرده اند چنانکه یکی از فضلا گوید رباعی هرگز نشود بطبع تبریزی دوست * منفرد بهمه جهان و تبریزی پوست * از ان که بدوستی بیابی صادق * کو نیز عزیز نیست که تبریزی خوست
و مولانا همام الدین تبریزی در جواب این رباعی فرماید رباعی تبریز نکو هرچه در انجاست نکوست * منعزند مپندار تو ابیات از اوست * بالطبع مخالفان موافق نشوند * هرگز نشود فرشته با دیوان دوست
و در آن ولایت مقابر اکابر و اشراف بسیار است و انوری و ظهیر فاریابی در آن دیار آسوده اند والله اعلم **ذکر اردبیل** از بنیتی که مسکن زبدة الاصفیا و قدوة الاولیاء
شیخ صفی الحق والحقیقة والدین و اولاد ذکرام اوست نزد اکثر حضرت بلاد بهترین عالم و قبلهٔ اقبال طوایف بنی آدمست و اردبیل بعذوبت ماء و لطافت هوا موصوف و
بکثرت اشجار میوه دار و بوفور اثمار حلاوت آثار معروف در عجایب البلدان مذکور است که در بیرون اردبیل سنگیست تخمینا بوزن دویست من باشد و در نهایت
صلابت بمثابه که آهن بران تاثیر نمیکند و هرگاه که اهل اردبیل باران خواهند آن سنگ را بگاو بار کرده بشهر برند و مادامی که آن سنگ در شهر باشد باران آید و چون آن سنگ را بمقام
خود برند باران تسکین یابد والحال اردبیل در کمال معموری و آبادانیست و ملجا و مامن اشرف طوایف انسان و در ان مشاهد عطرسا و مراقد جنت آسای زبدة الاصفیا در
ضیافت امامت منزلش پیوسته خوان احسان گسترده و همواره مسند آن عتبه کعبه مرتبه صلای ضیافت خاص و عام در داده **بیت** در ضیافت خانه خوان نوالش منع نیست
در گشاده است و صلا در داده خوان انداخته **صفت شهر ساوه** از مشاهیر بلاد عراق و شهر عجم است و نشو و نمای بسیاری از اشراف بنی آدم آنجا کوثر مثالش از آب
عذوبت مالامال و هوا و فضای روح افزایش در کمال لطافت و اعتدال آستین مرسیت و سنگریزهای آبش از غایت جودت غیرت عقود لآلی و آن بلده فاخره را همین شرف بس
که مولد صاحب دولتیست که رشحات سحاب معدلتش اطراف ممالک خراسان را بعد از آنکه صفت وادی غیر ذی زرع گرفته بود در خضرت و نضارت رشک نگارخانهٔ چین
و غیرت ساحت سپهر برین ساخته و معمار رای عالم آرایش بتقویم و عالم دین متین ریاستش قوایم ملت خیر النبیین پرداخته از آثار طبع نقادش عهام ناظمان مناظم سخنور پرداز
سلک انتظام منتظم و از میامن تدبیر اجابت پذیرش امور مساعدان بمصاعد رعیت پروری بروجه مراد متبسم **نظم** مشتری عقل دور بین تراست * در بد و نیک مسوا داند
ماه عالم نورد در شب تار * رای تو مشرق ضیا داند * یعنی آصف نصفت پناه عالیجاه سرور جم اقتدار معالی دستگاه کریم الدنیا والدین ملاذ الفقراء والمساکین بیت
حبیب الله تعالی مقامه * که دادستش داد عالم را نظامی * عمت آثار صفاته و ساعت ثبت میامن رافته و چون فاتحه و خاتمه مجلدات ثلاثه بذکر آثار حمیده و اطوار پسندیده این
صاحب حشمت و فضیلت مرتبت محلی است درین محل زیاده ازین در تحریر مدح و ستایش اقدام می نماید و ابواب عجایب کثیرا که در حدود ساوه است میگشاید و در عجایب البلدان
مسطور است که در نواحی آن بلده کوهیست که چون بیکبیر بر تاب بالا روند ایوانی بزرگ که گنجایش هزار کس داشته باشد بنظر در آید و متصل بان که از سقف ایوان چهار سنگ بمثابه پستان
زنان بیرون آمده و از سنگها آب ترشح نماید و از چهارم دیگر اصلا قطرهٔ نمیکرد و متوطنان آن دیار گویند که از ازمنه سابقه از آن یک نیز آب بیرون می آمده کافری از آن کمید و آب از ان خشک
شده در دیوار آن سوراخیست که بعضی از مردم آن گشاده است و بعضی تنگ و زعم اهل ساوه آنست که هر فرزند که رشید باشد در ان منفذ در تواند رفت و اگر نارشید بود
در انجا مجال دخول نباشد **ذکر قزوین** در سلک اعاظم بلاد عراق عجم منتظم است و مؤلف عجایب البلدان و صاحب تاریخ گزیده در شان آن بلده احادیث روایت
کرده اند اما اکثر اخبار نزد محدثان فضیلت آثار صحت نپیوسته و در ان بلده باغات و بساتین موفور هست و مردم انجا بصفات لیان مشهورند گویند که یهود در ظاهر قزوین
مقبره علیحده دارند و چون در ان دیار شخصی را وجع البطن عارض شود انجا برند و در جانب چپ و راست آن موضع بگردانند از الم نجات یابد **ذکر قم** شهر بزرگیست
در میان ساوه و کاشان واقعست و در ایام سابقه در آن بلده طلسمی ساخته اند که مردم انجا را از مار و کژدم ضرری نرسد و در ان ناحیه کوهیست که از بسیاری مار و کژدم صعود
بران ممکن نیست و در عجایب البلدان مسطور است که عود در قم اصلا بوی ندهد و نزدیک آن وادیست که در انجا یوز بسیار باشد **نهاوند** شهریست قدیم و زعم صاحب عجایب البلدان
آنست که آن بلده از بناهای نوح است نامش در اصل نوح آوند بوده از کثرت استعمال نهاوند شده آورده اند که در کوه نهاوند سنگیست عظیم هر کسرا عارضی یا مرضی باشد و خواهد که از صورت احوالش وقوف
یابد نزدیک آن استکشاف احوال انکس کند و شب انجا بخواب رود البته سرانجام مهمش در خواب ببیند و بیمعنی تخلف نکند **صفت همدان** شهریست عظیم الشان رفیع البنیان آبی خوب و هوای مرغوب
دارد و در عجایب البلدان مسطور است که در ازمنه سابقه هوای همدان در غایت سردی بوده و از بسیاری برف می افتاده سلیمان علیه السلام صخره جنی را گفت حیله ساز که شدت برودت و کثرت بارندگی
در این سرزمین کمتر شود صخره جنی شیری سنگی ساخته شدت سرما و بسیاری برف از همدان مرتفع شده و بعضی فضلا را عقیده آنکه طلسم مذکور از اعمال بلیناس حکیم است شهر بروجرد

شهر بروجرد ونزدیک بهمدانست ونزدیک آن بلده تاکیست که سالی انگور آورد وسال دیگر میوه‌ هیچ آورد که در بزرگی مانند جوزیست ومشهور چنانست که دران شهر روز تند وابل قلیل الوقوع باشد مینوی بر شرقی دجله بغداد است ونزدیک موصل وصاحب تحفة الغرایب گوید که در مینوی طاحونه ایست که تمامی آلات وادوات او از سنگ است وچون آسیابان خواهد که آسیا از گردش باز ایستد بزبان آورد که اسکن بحق یونس فی الحال ساکن گردد وهرگاه آسیابان از شغلی که داشته باشد فراغت یابد گوید که از مهم خود فارغ گشتم باز آسیا در حرکت آید صفت بغداد بعقیده صاحب عجایب البلدان داخل اقلیم رابعست بعضی دیگر از واقفان مسالک ممالک الحظه را از اقلیم ثالث شمرده‌اند چنانچه در مجلد دوم مرقوم خامه خجسته رقم گشته بغداد را ابوجعفر منصور دوانقی بنا نموده ومبلغ هجده هزار دینار در عمارت آن بلده صرف نموده مشهور است که نوبخت منجم جهة بنای بغداد ساعتی اختیار کرد طالع وقت را برج قوس نهاده وبعرض منصور رسانید که این طالع دلیلست بر وقوع وفور عمارات وطول بقا واجتماع خلایق درین شهر وامین بودن متوطنان اینجا از تعرض اعدا وبهترین مدلولات این ساعت آنست که هرگز فوت خلفا درین شهر اتفاق نیفتد وفی الواقع اکثر این احکام موافق تقدیر افتاده وزیاده بر پانصد سال دار السلم بغداد مرجع خلایق آفاق بود واکثر خلفا در غیر آن شهر ازین عالم رفته منصور در میمون ومهدی در ماسبذان وهادی در عیسی آباد ورشید در طوس وامین در ساریه که موضعیست در شرقی بغداد ومعتصم وواثق ومتوکل ومنتصر در سامره وبراین قیاس نقل است که در بغداد بر کنار دجله زمینی است موازی صد گز در صد گز هر جنازه که انجا شویند دران پاکیزه نباشد وچون وجه تسمیه وحالات بغداد در ضمن حکایات بوضوح می پیوندد در اینمقام طریق اختصار مسلوک میدارد سامره در قدیم شهری عظیم بوده وآن سرزمین بخوبی آب وهوا بهترین بلاد عراق عربست واز این جهة سرمن رای میخوانده اند ودر اوایل دولت آل عباس بخرابی سمت اتصاف داشت وچون نوبت خلافت بمعتصم عباسی رسید غلامان ترک بسیار خرید ومردم دار السلام از حرکت ایشان در زحمت بودند بنابراین خواست که مقر خلافت موضع دیگر باشد بعد از استشاره واستخاره قرعه اختیار بر اسم سامره افتاد لاجرم بعمارت آن شهر خراب امر نمود وبعد از اتمام دار الملک خلفا شد وبمرتبه معمور گشت که عمارت آن بهفت فرسنگ رسید ومعتصم فرمان داد تا بتوبره اسبان خاک آوردند واز آن خاک تلی وسیع ورفیع ساختند وبفرموده مشار الیه قصری بلند بتکلف بر بالای تل ترتیب دادند وهمچنین بحکم المعتصم بالله محمد ابن هرون الرشید در سامره مسجد جامعی در غایت وسعت وارتفاع ساختند ودر میان مسجد ظرفی سنگین که دورش بیست وسه گز وارتفاعش هفت وعمقش نیم گز نهادند ودر جنب آن مسجد مناری بر آوردند بطول صد وهفتاد گز بهیاتی که ممر عروجش از بیرون بوده ودر حکایات ذات ثقات وارد شده است که پیش از آن باقی وزنگار شبیه بآن از ممکن قوة بحیز فعل آورده باشد وچون جعفر که متوکل عبارت ازوست بر سریر خلافت بنشست در زیادتی تعمیر سامره مبالغه فرموده کوشکی عالی در انجا باتمام رسانید چنانچه در دیار عرب وعجم بنایی از آن عظیمتر نبود وکوشک مذکور را جعفریه نام نهاد اما بشامت آنکه مقبره امیر المومنین حسین بن علی را رضی الله عنهما خراب ساخت ومردم را از زیارت آن موضع متبرک منع کرد بعد از قتل او آن قصر را بشکافته واز عمارتش نشانه نگذاشتند واکنون سامره خرابست ومختصر عمارتی دران موجود صفت نیشابور شهری قدیم بوده از اعاظم امهات بلاد خراسان شمارند ومفاخر نیشابور کتابیست مشتمل بر تفصیل احوال آن بلده فاخره ودر میان ارباب تواریخ مشهور اما تا غایت بنظر فقیر نرسیده که حکایتی از آن نسخه توان نقل کرد ودر بعضی نسخ دیگر مسطور است که نخست شهر نیشابور را طهمورث دیوبند احداث نمود وبعد از چندگاه خرابی تمام بدان راه یافت ودر زمان حکومت اردشیر بابکان پسرش شاپور بتجدید عمارت آن امر فرمود شاپور ذوالاکتاف که از ملوک عجم بزیادتی مکنت وشوکت وعید وخدم امتیاز داشت در افزودن عمارت آن بلده سعی ومبالغه بسیار نمود ودر زمان ارتفاع اعلام اسلام عمرو بن لیث صفار نیشابور را دار الملک ساخت ودر سنه خمس وستمائه آن شهر بزلزله خراب شد ودر حوالی آن شهر شهر دیگری ساختند ودر سنه تسع وسبعین وثمانمائه مبانی این بلده نیز بنابر وقوع زلزله انهدام پذیرفت وبار دیگر در گوشه دیگر ابنیه وقصور ودکاکین بنیاد نهادند علما وفضلا وارباب زهد وتقوی اکثر من ان یحصی از بلده فاخره نیشابور پدید آمده اند ومزارات اولیا واتقیا واصحاب درس وفتوی در انجا بسیار اند در ایام ظهور چنگیز خان وفرستادن اوتولی را با یران نیشابور چنان معمور بود که سعید عراده ومنجنیق بر بروج آن بوقت محاصره نصب کرده بودند گویند که آب از کوهی بلند که در دو فرسخی شهر واقع است می آمد وبران آب آسیایی ساخته بودند که بمقدار سر دو جوال دو حصن یک خروار آرد میکرد در بلده فاخره نیشابور درخاطر دارم چنین گفته اند که چندان کاریز است که محاسب وهم از شمار آن عاجز می آید منقولست که ارباب فرمان واعیان گفته اند که شهر نیشابور بغایت پسندیده وخوب میبود اگر مردم انجا که بر بالای زمین اند در زیر زمین مقام داشتندی وآبهاء قنوات انکه در زیر زمین جاریست بر بالای زمین روان بودی ذکر بادغیس هرات موضعیست بغایت فسیح عریض مشتمل بر آب فراوان ومراعی با پایان صحرا نشینان در انجا بسیار باشند وقنوات مرغوب دارد ارتفاع آن در غایت نیکویی حاصل آید بهوایش بر برودت مایل باشد قلعه بر تو که با فلک همراز است وبا ملک همآواز دران حدود است وساکنان آن عرصه را گوسفند وشتر بسیار است ودر آنجا پیشه ایست که چند فرسنگ طول آن باشد همه درختان پسته وخلایق از انجا پسته باطراف برند وهیزم پسته را نیز بهرات وقصبات وقری نقل کنند گویند که در زمان پیشتر جمعی بپسته آوردن ببادغیس میرفتند یکی از آن میان پسته بکر بر اسبه می بردی گرگ بمان شب خرا ورا خوردی والاثام بازگشتی آورده اند که سلطان محمود سبکتکین در نواحی بادغیس بشکار مشغول بود از لشکر جدا افتاد ورنگ وبوی بوثاق پیرزالی رسید که پسر هیزم کشی داشت چون اسبش از رفتار باز ماند همانجا فرود آمد تا لحظه بیاساید پیرزال با پسر گفت دیگ هیمه بر روی کن ... این مهمان عزیز را ضیافت کنیم پسر موجب فرموده مادر عمل نمود وپیرزال آشی پخته پیش سلطان آورد ودر محل قبول افتاد وبعد از زمانی

افتاد و بعد از زمانی جمعی از بندگان که در شکارگاه همراه بودند رسیدند و سلطان در وقت سواری بابیرزال گفت که من حاکم این ممالکم باید که پسر خود را عنقریب بدرگاه ما فرستی
تا برابر ضیافت تو عواطف پادشاهانه بجای آریم این بگفت و پای در رکاب سعادت آورده روان شد و چون در لشکرگاه فرود آمد با بواب و حجاب گفت که پسری بدین
شکل و شمایل اگر بدرگاه آید او را پیش من آرید و روز دیگر عجوزه پسر را بخدمت سلطان فرستاد و ملازمان سده سلطنت او را دیده گفتند لحظه صبر کن که سلطان با وزرا دو دیوان رفع
حاجات بدرگاه ملک کار ساز اشتغال دارد چون ازین کار فارغ گردد ما ترا بنظر کیمیا اثر او رسانیم پسر با خود گفت پادشاه بدین ابهت و حشمت و قوت و مکنت در تحصیل مراد و مرام
خویش التجا بجای دیگر دارد همان بهتر که من قطع طمع از مخلوق سازم و در اکتساب ملتمس خود دست دعا بجانب آسمان برارم و روی امید بساحت بارگاه حضرت عزت جلت کلمته
آرم و این اندیشه بر خاطرش استیلا یافته بر فور بازگشت و با مادر کیفیت واقعه را تقریر کرده تیشه هیزم کشی را برداشت و روی بصحرا نهاد در حین کندن خار سر تیشه وی بر سنگی آمد و بعد از
جد و جهد بسیار آن سنگ را از موضعش دور افگند ناگاه گنجی بنظرش درآمد فی الحال مراجعت نموده کیفیت یافتن گنج با مادر خود تقریر کرد و مادرش گفت ترا پیش سلطان باید رفت و صورة
حال بازنمود و پسر بموجب فرمان مادر بار دوی پادشاه درآمد و چون بوسیله مقربان شرف پای بوس دریافت فرمود که چشم ما براه انتظار بود چرا دیر آمدی پسر احوال گذشته را از اول تا
آخر بعرض رسانید سلطان در گریه شد بعد از رقت بسیار اشارت کرد تا امنا آن گنج را بار کرده تسلیم پیرزال و پسرش نمودند و ایشان از محنت فقر و احتیاج باز رستند الاقلیم الخامس
صاحب این اقلیم زهره است و حد اولش آنجا بود که نهار اطولش چهارده ساعت و نصفی و ربعی باشد و وسط آنجا که درازترین روزش پانزده ساعت بود و حد دوم آنجا است که ارتفاع
قطب چهل و یک درجه و ربعی بود و لون ساکنان این اقلیم سفید بود و از جانب مشرق امتداد یافته بوسط بلاد ترکستان و ما وراء النهر گذرد و از آنجا جیحون را قطع کند و بر شمال بلاد خراسان
و سجستان و کرمان و فارس و وسط بلاد ری و شمال عراق و جنوب آذربایجان و وسط بلاد ارمنیه و بلاد روم و جزیره یونان گذرد پس بر جنوبی هیکل الزهره و وسط بلاد اندلس گذشته
بحر اوقیانوس منتهی شود و از بلاد و مواضع این اقلیم الکرچه و عموریه و قوسه و انطرسوس و بوقات و قیصریه و ارض الروم و ارزجان و سوس و اخلاط و نشوی و سکور و تفلیس و شهر الان
و بیلقان و گنجه و سلطانیه و سرمقام و لقالیه و جرمقان و جرجانیه خوارزم و ارگنج الکبری و کات و مخشیری و هزاراسب و درعان و بخارا و طوالس و کرمسیه و توسیه و نخشب و بهی و نسف
و اسحن و سمرقند و کتانه و اسحن و زامین و شاش و تسکت و طلاق و استروشنه و سامات و بناکت و ایسابنکت و خواقند و سکت و اخسکت و کاسان و فرغانه و قبادیان و صغانیان
و چین و لبنبرویه و ماقدونیه و سنکین شهر و رومیه دز و در این اقلیم دویست و پانزده شهر بزرگ و هزار و هفتصد شهر خورد و سی کوه عظیم و سی رود ست افتاده است سمرقند از مشاهیر
بلاد ما وراء النهر است و دار الملک آن دیار بر جنوبی سغد افتاده است و وسیع و عریض است در نفس شهر آب روان باشد و میوه فراوان و باغستان بسیار دارد و بهی خوب آنجا باطراف برند
و اکثر اوقات نرخ حبوبات در آنجا ارزان بود و مجمع اهل فضل و معدن اهل علم است از شخصی صادق القول استماع افتاد که در زمان سعید میرزا الغبیک گورکان تغمده الله بغفرانه که آن پادشاه
در جمیع علوم شروع داشت و در علم ریاضی متبحر بود و حاکم و فرمانفرمای ولایت ماوراء النهر و از غایت اشتهار احتیاج باطناب در اوصاف ندارد و چندگاه در سمرقند بودم در عیدی از
اعیاد جناب سلطنت مآب هشتاد کس را از علما و فضلاء الناس از فرمود جناب مولانا محمد اردستانی که اعجوبه روزگار بود و از احوال گذشته و آینده خبر میداد و در زمره ملازمان عتبه
سلطنت انتظام داشت محرر این کلمات از جناب افادت مآب مولانا علاء الدین قوشچی شنیده که گفت روزی در خلوتی من و مولانا محمد اردستانی پیش میرزا الغبیک بودیم حضرت
سلطنت شعاری با او گفت رملی بکش و از ما فی الضمیر من اعلام نمای او رمل کشیده معروض داشت که نیتی از جانب حرم در خاطر اشرف است و دیگر هیچ نگفت پادشاه گفت که علی
قوشچی محرم ماست آنچه از مقتضی رمل بر تو ساطع گشته بگوی مولانا گفت یک خاتون را شحنه فند سهر یاری میکشد و دیگر را که دختر خان ترکستانست و از نسل چنگیز خانست حضرت
میرزا اطلاق میدهد میرزا الغبیک از طلاق دادن حرم محترم که بغایت عفیفه بود استبعاد نمود و بعد از چند روز یک خاتون را کشت و دختر خان چندان شماتت آغاز کرد و بر پادشاه
طعنه زد که بضرورت پادشاه آفاق او را طلاق داد و همچنین از مولانا علاء الدین علی نیز استماع افتاد که نوبتی میرزا الغبیک ایلچیان بجایی فرستاده بود و ایشان دیر تر مراجعت
میکردند آنحضرت با مولانا گفت که مکنون ضمیر انست که از احوال فرستادگان شمه برای انور منکشف گردد مشار الیه بعد از مسح طالع سنبله بارمل بعرض رسانید که ایلچیان در فلان وقت
می آیند و خان ختای چندین شنقار مصحوب ایشان کرده است و عدد زنده و رنگ مردگان چنین و چنین و لون زندگان چنین و چنین و در همان حین که گفته بود آن جماعت رسیدند و جانوران از ترو حی
که تقریر کرده بود رسانیدند و همچنین نگارنده این سطور از امیر عبد الباری استماع نموده که گفت چون مرض طاعون در سمرقند شیوع یافت مردم آنجا عزیمت اطراف نمودند من نیز با خویشان
و تابعان مهاجرت وطن اختیار کرده روان شدیم در راه مرا با مولانا محمد اردستانی اتفاق ملاقات افتاد خدمتش با من گفت از و با میگریزی گفتم آری فرمود که از مردم تو هجده نفر بان
علت هلاک میشوند و ترا هیچ آسیبی نمیرسد و آنچه فرموده بود بی زیاده و کم واقع شد و ابن حوقل گوید که نوبتی بسمرقند رسیدم و بر بابی از ابواب که کش گفتندی صفحه از حدید دیدم و در آن صفحه
چند کلمه منقوش بود و اهل سمرقند گمان داشتند که آن کلمات را اهل حمیر نگاه داشته اند و بانی آن باب تبع ملک یمن است و هم او گوید که در آن مدت در سمرقند ساکن بودم فتنه روی نموده آن
باب را باحراق معدوم ساختند در بعضی از کتب مسطور است که در قدیم بعرصه سمرقند قلعه بود و آن عرصه دیواری مدور داشته که مسافت دورش پنجاه هزار گام بوده و آن قلعه بمرور ایام
انهدام پذیرفت و بعضی از ابنیه او باقی ماند و بوقت آنکه پهلوان جهان گرشاسف بدانجا رسید بعضی از بناهای باقی مانده قلعه را بنا بر زلزله که روی نموده بود از پای درآمد و گنجی ظاهر گردید
گرشاسف از آن گنج تجدید عمارت قلعه مذکوره کرد و چون مدتی بران بگذشت باز خراب گشت و گشتاسب بن لهراسب بار دیگر آنجا آمد و ترکستان را تربیت داد و اسکندر رومی در آنجا شهری
بزرگ بنا نهاده و در عهد ملوک طوایف سمر نامی که از تبع یمنی بواسطه عداوتی که با اهل دیار مذکور افتادش آن شهر را خراب کرد و اینچنانکه از عمارات اثری نگذاشت و مردم او را سمرکند خواندند و اعراب

این لفظ معرب ساخته سمرقند گفته مردم آنجا حنفی مذهب باشند و قبر امام عبد الله محمد بن اسمعیل بخاری صاحب صحیح آنجاست و قاسم بن عباس رضی الله عنهما در سمرقند فوت شده و در نواحی آن
شهری واقع شده که آنرا دشت قطوان گویند که در قیامت از آنجا هفتاد هزار شهید برخیزند و هر شهیدی از ایشان هفتاد هزار کس از اهل عشیرت خود شفاعت کند و چون آن عرصه داخل
کافرستان بود حقیقت این حدیث بر ارباب کیاست مشتبه می‌بود تا سلطان سنجر سلجوقی را با کفار قراختای در آن موضع محاربه دست داد خلقی کثیر و جمی غفیر از لشکر اسلام بدرجه شهادت رسیدند و
در زمان او نیز بسیاری از مسلمانان شهید شدند معنی این حدیث بر همگنان روشن گشت صدق الله وصدق رسوله **ذکر بخارا** در ظاهر آن شهر باغ و بستان فراوان بود و در تاریخ
معمور دارد و در ولایت ماوراء النهر هیچ شهری نیست مثل بخارا که مردم آنجا بعمارت قری قیام نمایند و در زمان سابق سوری برگرد بخارا و قری و مزارع آن کشیده بودند که قطر آن دوازده فرسخ بود و در
میوه و غله ارزان باشد و در ایام گذشته معدن فضلا و مجمع علما بوده و از آن سرزمین فقها و مجتهدان زیاده از حیز عد و احصی پدید آمده اند و در هر چند گاهی مردم محلات آنجا سر جمعی با یکدیگر در
مقام جنگ و معارضه می آیند و بسنگ فلاخن سر و روی هم را خون آلوده می سازند و این حرکت را موجب افتخار و مباهات میدانند نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا **ذکر قونیه** شهری
و قلیچ ارسلان در آنجا قلعه از سنگ تراشیده و در آن قلعه ایوانی عظیم بجهة اقامت برافراخت و چون اندک خرابی بباروی قونیه راه یافت سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی فرمود تا از عمق خندق
بارویی برآوردند از سنگ تراشیده بارتفاع سی گز و دور آن بارو زیاده از هزار گام است امرا و ارکان دولت سلطان در آنجا عمارتی بس بلند ساختند و قونیه دوازده دروازه دارد و بر
هر دروازه کوشکی است و هوایش باعتدال مایل باشد و ارتفاعش بغایت نیکو حاصل شود و باغ و بوستان در آن سرزمین فراوان باشد و انگور و زردآلویش در غایت جودت و شیرینی و مولانا
جلال الدین رومی قدس سره که از محققان عالم و مرید عرفان است مزار در آنجا آسوده است و مزارع و بساتین قونیه که بجانب کوه واقع شده تا اکنون معمور مانده است و آنچه بطرف صحرا بوده خرابی بدان
راه یافته است و اثری از آن باقی نمانده **ذکر خوارزم** اسم ولایتیست و دار الملک آن دیار ارکنج کبری بوده که بخوارزم اشتهار یافته و توابع و مضافات بسیار دارد و از آنجا ارکنج صغری است
که از اجر جانیه خوانند و بکرکانست که در زمان سابق بغایت معمور بوده و بکثرت مخشر است و ابو القاسم محمود که مؤلف کشاف است از آنجا بوده و دیگر از اعمال مشهوره خوارزم هزار اسپ است و دیگر
درخان خیوق که مقابر قدوة الاولیاء والاتقیاء شیخ نجم الدین کبری است قدس سره در ایام دولت اتسز خوارزمشاه آن ولایت آبادانی و در زمان سلطنت محمد خوارزمشاه بمعموری رسید چون چنگیز
خان مقصد مشار الیه لشکر کشید سپاه بیکران با دو پسر خود بخوارزم فرستاد ایشان بعد از جد و جهد فراوان آن بلده را فتح کردند و قتل با فراط واقع شد صاحب تاریخ جهان گشا علاء الدین عطا ملک
جوینی در ذکر فتح مرو گفته است که چون لشکر تاتار بر آن موضع استیلا یافتند بر کشتن بخشودند و سید عز الدین نسابه با جمعی از نویسندگان سیزده شبانه روز بشمار کشتگان مرو مشغول بودند عدد مقتولان
که در اسواق و کوچها و بیوت و رای کنجها و بیغولها و رساتیق که بنظر ایشان درآمده هزار هزار و سیصد هزار کسری بوده و در ذکر خوارزم گفته است که عدد کشتگان آن دیار را مصدق نداشتم از آنچه بعد کتابت
در بیاورد و نگارنده این سطور در تاریخی دیده که لشکر تاتار که خوارزم را بگرفتند زیاده بر دویست هزار بودند هر نفری از ایشان بیست و چهار کس رسیده بود و بقتل آوردند و در همان نسخه بنظر حقیر
آمده است که چون سپاه چنگیز خان از قتل عام فارغ گشتند سوار از میدان جمع کردند و همه را برهنه و عریان ساختند گفتند که با یکدیگر جنگ مشت کنند و آن جماعت از صباح تا وقت استوا بدان امر
اشتغال نمودند بعد از آن کفره فجره مجموع را بقتل رسانیدند و حضرت قدوة الاولیاء العظام شیخ نجم الدین کبری قدس سره در واقعه خوارزم شهادت یافت و در این تاریخ که سنه تسعمائه هجری است یک محله
از محلات خوارزم باقیست والله اعلم **ذکر روم** المکینة در غایت وسعت مشتمل بر صنوف نعمت و در اطراف آن بلاد معادن زر و نقره بسیار است در یکی از کتب بنظر در آمده که در روم حصنی است
در غایت متانت و در آن حصار خانه و صورت آن بیخ نوار آن کشیده اند که ساعت بساعت دم خود را حرکت میدهد و در مسالک الممالک مسطور است که ملوک روم را خانه بود مقفل و هیچکس از قیاصره در آن
نگشودی بلکه قفلی دیگر بر آن زدندی تا بیست و چهار قفل بر در آن خانه آمد چون نوبت حکومت بآخر ملوک رسید او را داعیه شد که قفلها را بگشاید و حقیقت حال آن خانه را معلوم نماید هر چند سعی فقها
و علماء و فضلا از آن حرکت او را مانع آمدند بجایی نرسید و چون در آن خانه باز کردند مثالی چند دیدند بر هیئات اعرابی بعضی اشتر سوار و بعضی بر اسب نشسته بر حسب اتفاق در آن اوان مسلمانان لشکر بروم کشیدند
و آن بلاد را مفتوح نمودند **صفت کاخ** حصاریست در حد روم بر روی سنگ پاره بلند بغایت رفیع و غایت استحکام و استواری دارد و از غرایب آنکه در آن سرزمین هر سال در فصل بهار طیور صغار
بچه گنجشکی از هوا بر زمین افتد و مردم انبار انبار بگیرند و نمکسود کرده ذخیره سازند و هر چه در آن سنه رو بگریز نهد بزرگ شده پرواز نماید **ذکر قیصریه** شهری بزرگست در روم که بکنار کوهی افتاده و سلطان
علاء الدین کیقباد سلجوقی سور و قلعه آنرا از سنگ تراشیده ترتیب داده بود و در عجایب البلدان مسطور است که بلیناس حکیم در قیصریه حمامی بجهة قیصر ساخته که بمجرد افروختن چراغی گرم میشده و در آنجا مقامی
کان منسوب بمحمد بن حنفیه که از اولاد مرتضی علی است کرم الله وجهه دارند و مردم آن را بغایت معظم و متبرک دارند و بزیارت آنجا آیند **ذکر یونان** ولایتیست متصل بروم و مولد و منشاء اکثر حکما در آن سرزمین بوده
و در عجایب البلدان مسطور است که هر کس در یونان چیزی حفظ کند هرگز فراموش نکند و اگر چیزی فراموش کرده چون بدانجا رسد بخاطرش آید **ذکر ارمنیه** ناحیه ایست در میان آذربایجان و روم
و بر بسیاری از عجایب و غرایب اشتمال دارد و در تحفة الغرایب مسطور است که در ارمنیه آتشکده ایست که سطح آن از ساروج و پیرامنش از مس و در زیر ناودان حوضیست بزرگ از رخام و در آن آتشکده
خادمان باشند هرگاه که خشک سال شود آن جماعت در آن خانه آتش افروزند و اطرافش را باب نجس معمول سازند چنانچه آب از میزاب بحوض ریزد پس آن آب را از حوض برگرفته باطراف آتشکده پاشند
ابر در هوا پیدا شده باران بارد چندانکه سطح آتشکده و حوض از آب نجس شسته شود و از آب پاک مالامال گردد **ذکر اندلس** مملکتی عظیم در جانب مغرب مشتمل بر غرایب و عجایب بسیار و در عجائب
المخلوقات مذکور است که در آن ولایت بر سر جایی که آنرا وادی النمل گویند بطلسم اسبی و مردی ساخته اند و روی او را بآب وادی کرده هر که خواهد که از آن مرد بگذرد بدست اشارت کند که مگذر و
اگر روندگان با وی التفات نشوند و بگذرند موران باشند هر یکی برابر یک سیلی آن مرد را هلاک کنند و هم در اندلس کنیسه ایست و در پیش آن درخت زیتونی و چشمه سالی یکبار از آن چشمه آب بیرون
آید و آن درخت طلب خورد و هم در آن روز آن درخت بروید و بمقدار زیتون حاصل شود که معاش یکسال اهل کنیسه باشد و مردم آن نواحی آن را در ظرف کنند و بجهت مداوا بکار برند **صفت شیر**

سیتره شهریست در ولایت اندلس بر ساحل بحر و در آن بلده سلیها حاصل شود و در آن سه سیر باشد و آن خطه بر دست چهار و پنج فرنگ متصرف شدند تفلیس مدینه ایست در سرحد دیار کفار و بانی او نو
شیروان عادل بوده و دران بلده قوم نصارا ساکنند چنانکه از یکجانب اذان مسلمانان بسامع رسد و از طرف دیگر صوت ناقوس در عجایب البلدان مسطور است که در تفلیس حمامی بود و آن حمام باهل اسلام
اختصاص داشت **الاقلیم السادس** صاحب این اقلیم عطارد است و اهل وی پارسی سفر اللون باشند حد اولش آن باشد که روز درازترش پانزده ساعت و ربعی باشد و وسطش آنجا که نهار
اطولش پانزده ساعت و نصفی بود و حد دوم آنجاست که ارتفاع قطب چهل و پنج درجه و ربعی باشد و مبدء آن از مشرق باشد و از شمال بلاد یاجوج و ماجوج و بلاد خاقان و شمال کیماک و تبت بگذرد
پس بعضی از نواحی خوارزم و حوالی خلاط و شمال قسطنطنیه و وسط بلاد فلفا بگذرد و بر جنوب بحر صقالیه و شمال مشکل الزهر و اندلس گذرد تا ببحر اعظم منتهی شود و از جمله شهرهای مواضع این
اقلیم آماسیه است و سنوب و سالون و باب الابواب و قریه حدیده و مهی کسی کتب و جند و فاراب و طراز و بلخ و کاشغر و خلیفه و بیره و جبره و بندقیه و میه و برشان و قسطنطنیه و دیره و مدینه
و جزیره سیاه کوه و دار الملک صقالیه و آس سقهین و المایع و نیش و مرله و مرقله و سمندر و قبحار باشی و افلیون که بر ساحلست و شهرهای بزرگ این اقلیم دویست و چهل عدد باشد و بلاد صغار
ده هزار و دو صد باشد و دو کوه و سی نهر عظیم است **ذکر فاراب** اسم ولایتیست و مدینه آن ناحیه ایست که مزارع فراوان در آنجا باشد قال فی المیرک و فاراب ناحیه من وراء بحر
الجیحون صاحب لباب گوید که فاراب شافعی مذهب باشند و معلم ثانی ابو نصر محمد ترخان الترکی ازین شهر است و در السنه و افواه ذکر او با بو نصر فارابی دارد معلم اول ارسطو را گویند از حکماء اسلام
پیش از ابونصر بفضل وی کسی نبوده است گفته اند که حکماء کامل چهار بوده اند و قبل از ظهور شریعت مطهره که موسوم اند بلقمان و ارسطو و بعد از اسلام با بو نصر و ابو علی از شیخ ابو علی سینا نقل کنند که گفت مدتی
بودم از معرفت علم ما بعد الطبیعه تا کتابی یافتم از ابونصر و بمعرفت آنچه از آن نومید شده بودم فایز گشتم و بدان اتفاق سجدات شکر بجای آوردم و بقدر استطاعت صدقه دادم در کتاب اخلاق مسطور
که کافی الکفاة صاحب الاعظم اسمعیل بن عباد را هوس ملاقات ابونصر فارابی بر ضمیر استیلا یافت و بدایای وافره و صلات متکاثره نزد او فرستاد و ابونصر از راه تعفف قبول نکرد و بعد از چند گاه اتفاق
افتاد که شیخ ابونصر در لباس سپاهیان و لشکریان بشهری رسید و در مجلس انس صاحب عباد متنکرا حاضر شد و چون عجب رویت در هیات صفایی و در لباس تکلفی نداشت حکما و ندما که در خدمت
صاحب بودند خود مشار احقیر شمردند و زبان استهزا باو دراز کردند و حکیم ابونصر در ایذاء ایشان تحمل مینمود و چون ساقیان شیرین حرکات قدحی چند بران جماعت پیمودند حکیم ابونصر آلت غنا از آستین
بیرون آورده و لحن آغاز کرد چنانکه بر فور همه بخواب رفتند و او بر کاسه بربط نوشت که اتاکم ابا نصر الفارابی فقد حضر مجلسکم فاستهزأتم بعتوبکم ملحمه و عیابه و غاب پس ایشانرا در خواب گذاشته از مجلس بیرون
آمده و عزیمت دیار شام نمود و چون صاحب عباد و حریفان بزم از عالم سکر و نوم بحال یقظه و انتباه آمدند و آن نوشته را دیدند همگی مضطرب شدند و صاحب پیش از همگنان متاثر شده و مردم بطلب او
رود و در عقب ابونصر مسرعان فرستاد و ایشان از وی نشان نیافتند مراجعت نمودند و صاحب از حین الواقعه لقدیه العمر تاسف و تحسر روزگار گذرانید و در بعضی از تواریخ مسطور است که ابونصر فارابی
چون بدیار شام رسید روزی در مجلس سیف الدوله پادشاه آنجا در زی ترکان و لباس لشکریان حاضر شد و جمعی کثیر از علما و فضلا بتشریف حضور ارزانی فرموده بودند مناظره و مباحثه اشتغال
مینمودند حکیم ابونصر برپای ایستاده در عنفوان دخول مسکر سیف الدوله ابونصر را گفت بنشین حضرتش پرسید که کجا نشینم گفت در موضعی که مناسب جلوس تو باشد ابونصر بر مسند سیف الدوله پهلوی
او بنشست و عرق نخوت و حمیت پادشاهانه ازین جرات در حرکت شده با غلام از غلامان خود بزبانی که بود خاص میانه سیف الدوله و ایشان گفت این شخص ترک ادب کرد چون بیرون
رود بگیرید و سیاست کنید ابونصر گفت ایها الامیر اصبر فان الامور مرهونة بعواقبها سیف الدوله متعجب شده گفت زبان ما میدانی جواب داد که من بغایت هفتاد رقم بلغات بعد از آن
با علما و فضلا بحث آغاز نهاد و بر همگنان در جمیع علوم فایق آمد و همه بدان رسید که هر چه او گفت نوشتند تا هنگام حاجت حجت باشد و چون مردم متفرق شدند سیف الدوله ابونصر را
نگاه داشت و گفت ابونصر میل بطعام داری گفت نی پرسید که رغبت شراب هست گفت نی حاضر کنم امتناع نمود گفت باستماع خوش و نغمات و الحان دلکش خواطر میکشد گفت بلی پادشاه
فرمود تا مغنیان و اهل ساز را بمجلس آوردند و ایشان برود و سرود مشغول شدند ابو نصر بر هر یک از آن جماعت اعتراضی میفرمود و ایشان بسهو و خطای خود اعتراف مینمودند سیف الدوله از ابونصر پرسید
که شما را بر عاملی این فن قدرتی هست گفت بلی و از میان خود خریطه بگشاد و چند قطعه از آلات غنا بیرون آورده و آنها را با یکدیگر ترکیب کرد چنانچه اهل صحبت همه بخنده درآمدند و بعد از آن ادوات مذکور را
از هم فرو گشاد و بهیاتی دیگر بهم اتصال داده بنواخت چنانچه حضار و مستمعان یکبار گریان شدند و باز نوع دیگر ساز نهاد که همگنان را خواب در ربود سیف الدوله از ابونصر التماس نمود که چند
گاهی در دمشق اقامت نماید حکیم ملتمس پادشاه را بحسن اجابت [illegible] تلقی نموده گفت چنین کنم اما بشرطیکه مرا بملازمت تکلیف نفرمایی سیف الدوله گفت هر وقت که خاطر خواه باشد پیش ما آیی و اکنون هر چه
بدان احتیاج داری بازنمای ابونصر گفت مرا روزی چهار درم کافیست سیف الدوله با خازن اشارت کرد که هر چه ابونصر طلبد باو بدهند و حضرتش روزی زیاده از چهار درم نمیگرفت و بدان قناعت
مینمود و بعد از مدتی از دمشق متوجه عسقلان شده در اثنای راه قطاع الطریق بر او بر خوردند [illegible] ایشان گفت که هر چه از رخوت و امتعه دارم تسلیم نمایم مرا بجان امان دهید قبول نکردند و ابونصر تیر انداختن
بالضروره با دزدان بمحاربه مشغول شد آنچه تیر در ترکش داشت میانداخت و چون سهام با تمام رسید او را گرفته بقتل رسانیدند سیف الدوله ازین حادثه اطلاع یافته فرمان داد که ملازمان او قاطعان طریق را
بهر طریقی که باشند پیدا سازند و ایشان جد و جهد نموده همه را بدست آوردند سیف الدوله حکم نمود تا همه را در برابر قبر حکیم ابونصر بر جلی بیاویختند از سخنان اوست که هر کس در حکمت شروع کند باید که بنیان او صحیح المزاج
باشد و متادب بآداب و اخبار و عالم بقران مجید و عارف بلغات عرب و قواعد علوم شرعی و عفیف النفس باشد و ممتنع از فسق و فجور و غدر و خیانت دور و مبرا از حیله و زور و فارغ خاطر از اسباب معیشت و مواظب
بر اداء وظایف شرعیه باید که هیچ چیز اختلال بارکان شریعت و آداب سنت راه نیابد و تحصیل علم نه از جهت حطام دنیوی کند و نه از برای جاه بلکه غرضش کمال نفس و احراز سعادت اخروی باشد و هر کس بخلاف این
شیوه در علم حکمت شروع نماید او را حکیم سفیهاست میفرماید که هر کسی نفع خود را بالا و فرون از حد و قدر روا دارد از نیل کمالات محروم ماند چون شیخ رئیس ابو علی از مصنفات حکیم ابو نصر فواید فراوان گرفته و بر نتیجه ترجمه منتدی بحقیقت
شاگرد اوست و زمان او نیز قریب العهد و متصل بوده و در کمالات نفسانی یکدیگر اشتراک داشتند خامه سخن شمار خواست که این اوراق را بترویج اوصاف شیخ مشار الیه مطیب و معنبر گرداند توقع از فضلاء روزگار آنکه عیب نفرمایند

واکر دانند که اینکلمات بی تقریب تسطیر یافته خط نسخ بران کشند و از صفحه قرطاس محو فرمایند **ذکر احوال شیخ ابوعلی سینا** پدر ابوعلی از کفاة بلخ و عمال بود و در ایام سلطنت نوح ابن منصور سامانی بجانب بخارا رفت و در قریه از مهات قری بعمل مشغول شد و از اهل آن ساتین زنی خواست ستاره نام و ابوعلی در شهور سنه ثلاث وسبعین وثلثمائه چون ماه چهارده از ستاره متولد شد طالعش سرطان و مشتری در این برج بود بدرجه شرف و زهره و شمس و قمر نیز در درجات شرف خویش بودند و بعد از چند سال عبدالله بشهر بخارا رفت و ابوعلی را بمکتب فرستاد و خدمتش بغایت رشید بود بمرتبه که چون ده ساله گشت بسیاری از اصول عربیت و قواعد ادب فرا گرفته دست داد پدر او اکثر اوقات بعد از آنکه از اشتغال دیوانی و عملداری فارغ شدی بمطالعه کتاب اخوان الصفا گذرانیدی و نیز گاهی در آن مایل بودی و از آنجا که شخصی بود موسوم بمحمود مساح که علم حساب هندسه و جبر و مقابله نیکو دانستی ابوعلی باشاره پدر پیش او رفته بتحصیل مسایل حساب مشغول گشتی و بعد از آن حکیم عبدالله بابلی که در تاریخ حکما نام او مسطور است بخارا رسید و پدر ابوعلی مشارالیه را اعزاز و اکرام نموده بوثاق خود فرود آورده شرایط ضیافت و انواع خدمت بتقدیم رسانید و ابوعلی قسم منطق از اقسام مسائل حکمت بروی گذرانید و اقلیدس و مجسطی هم از پیش بابلی خوانده و بعد از آن بعلم طبیعی و الهی اشتغال نموده و ابواب علوم بروی مفتوح گشت پس از آن بتحصیل علم طب توجه فرمود باندک زمانی بمرتبه رسید که هیچکس در آن فن مثل او نبود و دانشمندان بار بدرس طب او حاضر گشتند و با وجود آن خدمتش بمجالس اسمعیل زاهد تردد کردی و مسایل فقه و اصول از وی استفاده نمودی و در این ایام لمحه از کتابت و مطالعه فارغ نبودی و شبها زمان قلیلی بخواب رفتی و در تحصیل مطالب مطالب شرایط قواعد مرعی داشتی و چون در مسئله متردد شدی بعد از وضو بمسجد جامع رفتی و دو رکعت نماز بتخشع گذاردی و بدعا و استعانة مشغول گشتی تا شبهه مرتفع شدی و شب بوثاق خود آمدی و چراغ برافروختی و بقرائت و کتابت پرداختی و چون خواب بروی غلبه کردی یا ضعفی در مزاج احساس نمودی قدحی شراب خوردی و پیش از وی هیچ حکیمی از حکماء اسلامی مردی مست که شراب خورده باشد بلکه افلاطون و ارسطو و سایر امثال ایشان را که قبل از ظهور ملت احمدی صلی الله علیه و سلم بوده باین مرتبه بشرب خمر منسوب نداشته اند و ابوعلی در اجرای شهوات نیز مبالغه نمودی و اکثر حکما که بعد از وی پیدا شدند اقتدا بوی کردند و از لذات نفسانی نقش غم از لوح خاطر زدودند چون اجل موعود در رسید گوئیا هرگز نبودندی فی الجمله چون شیخ ابوعلی بسن هجده سالگی رسید از جمیع علوم فارغ شده بود گویند که چون از علوم منطق و ریاضی و طبیعی فراغت یافت بعلم ما بعد الطبیعه میل فرمود و کتابی که در آن فن تدوین کرده بودند مطالعه نمود و چند نوبت عبارتش خواند یاد گرفت اما چند محل از آن نامفهوم ماند و هرچند قوه متفکره را بر حل آن گذاشت منکشف نگشت چنانچه خدمتش از یأس تمام حاصل آمده و با خود گفت که طریق فهم این علم مسدود است تا روزی در بازار صحافان نسخه در اغراض ما بعد الطبیعه بنظرش در آمد و صحاف شیخ ابوعلی را بر خریدن آن ترغیب فرمود و چون شیخ مأیوس گشته بود از آن سخن اعراض کرد صحاف گفت این نسخه را بخر و ثواب توقع دار که خداوندش فقیر و محتاج است شیخ او را بسه درم خرید و آن کتابی بود از مصنفات ابونصر فارابی چون شیخ رئیس بوثاق خویش رفت و بمطالعه آن پرداخت جمیع اشتباهات او مرتفع شد و بغایت مسرور و خوشحال گشت آورده اند که امیر نوح ابن منصور سامانی را در آن ایام مرضی صعب روی نمود اطبا از علاج عاجز شدند و در آن باب با ابوعلی رجوع کردند و ببرکت انفاس عیسوی او امیر صحت یافت و شیخ را ملازم خود گردانید اول کسی که از حکما ملازمت حکام و ارباب فرمان اختیار کرد شیخ ابوعلی بود و او از پادشاه اجازت خواست که چند گاه در کتابخانه خاص باشد و احتیاط کتب نماید میر نوح رخصت کرد و کتب متقدمین و متأخرین در آن کتابخانه جمع بود که اسامی بعضی از آنها را شیخ میدانست از مصنفات ابونصر فارابی و غیره و ابوعلی بر همه عبور نمود و فواید بسیار گرفت اتفاقاً آتش در آن کتابخانه افتاده جمیع نسخ بسوخت دشمنان او گفتند ابوعلی متعمداً آتش در داد تا استخراج بعضی مسایل را بخود اضافه کند القصه شیخ ابوعلی بعد از آن بتصنیف و تألیف مشغول گشت و چون بیست و دو سالگی رسید پدرش برحمت ایزدی پیوست و هم در آن اوقات و ازمان تزلزل و اضطراب بمبانی قصر دولت و شوکت آل سامان راه یافت ابوعلی از بخارا بیرون شتافته روی توجه بخوارزم نهاد و در آن اوان جمعی کثیر از فضلا و حکما مثل ابوسهل مسیحی و ابوریحان بیرونی و ابوالخیر خمار و غیرهم در صحبت و ملازمت خوارزمشاه علی بن مامون بن محمد بسر میبردند چون ابوعلی بدانجا رسید خوارزمشاه بر تربیت مشارالیه اقبال تمام نموده وجه معیشت او مقرر فرمود و در اثنای این اوقات سلطان محمود سبکتگین بمملکت ملوک سامانی استیلا یافت و پیش او مذمت ابوعلی کردند که مذهب او مخالف مذهب اهل سنت و جماعت است و سلطان در دین بغایت صلب بود خواست که شیخ را بدست آرد لاجرم رسول سخندان که بفضایل نفسانی آراسته بود پیش خوارزم فرستاد خلاصه پیغام آنکه همچنان خیالی که بصحبت اهل علم و حکمت میل داریم و بمجالست آن جماعت رغبت داریم و در این ولا چنین استماع افتاد که جمعی از علماء و دانشوران در آن صوب ملازم آنجانبند توقع و چشم داشت چنانست که آن جماعت را بدینجانب ارسال نمایند تا ما نیز از فواید مجلس ایشان محظوظ گردیم و پیش از وصول خوارزمشاه از کیفیت احوال خبردار گشت و حکماء مذکور را طلبید و صورت قضیه را با ایشان در میان نهاد و گفت هر کدام از شما را میل رفتن پیش سلطان محمود باشد توقف نمایید و هر کس را که رغبت ملازمت او نباشد زودتر از اینجا رحلت کند که رسول نزدیکست شیخ ابوعلی و ابوسهل مسیحی بنابر آنکه از سطوت سلطان [illegible] خراسان بودند سر خویش گرفتند و از راه بیابان متوجه گشتند روز دیگر چون فرستاده سلطان بخوارزم رسید و پیغام بگذارد خوارزمشاه گفت که ابوعلی و ابوسهل پیش از این بچند روز عزیمت خراسان کردند اما ابوریحان و ابوالخیر تا غایت مصاحبند و ما از فرستادن ایشان هیچ مضایقه نیست و رسول ایشان و فاضل مصحوب خود گردانیده نزد سلطان برد و صورت [illegible] نمود سلطان فرمود که مقصود از فرستادن تو احضار ابوعلی بود و بعد از آن سلطان فرمان داد که نقاشان صورت ابوعلی را بر چند قطعه حریر نقش نمایند و منشیان نشان نویسند و هر نشانی با صورتی بطرفی فرستادند مضمون جمله آنکه حکام و وزراء و عمال ولایات تفحص نمایند و چون صاحب این صورت را بیابند بپایه سریر اعلی رسانند فی الجمله چون ابوعلی و ابوسهل بدشت و صحرائی که در میان خوارزم و باورد واقعست در آمدند راه غلط کردند و ابوسهل مسیحی در آن بیابان خونخوار از تشنگی برحمت یزدانی پیوست و شیخ ابوعلی بهزار مشقت جان بیرون برده بباورد نزول کرد و مقارن وصول او رسول سلطان محمود صورت و نشان بباورد آورد و شیخ ابوعلی بدینمعنی مطلع شده متوجه جرجان گشت و در آن روزگار فرمانفرمای آن دیار شمس المعالی ابوالمعالی قابوس بن وشمگیر بن زیار بود و بحلیه فضل و زیور دانش و جودت طبیعت و حسن خط از ملوک عصر امتیاز داشت القصه شیخ رئیس چون بمقصد رسید در کاروانسرائی فرود آمد و بمعالجه مرضی مشغول گشت و در آن وقت بیماران در ولایت جرجان بسیار بودند و حسب اتفاق هر بیماری را که علاج کرد صحت یافت بدین سبب ذکر ابوعلی در میان خلق دایر گشت و قابوس خواهرزاده داشت بر بستر ناتوانی افتاده و اطبا هر چند در معالجه او میکوشیدند مفید نمی افتاد و قابوس خبر صیت و آوازه ابوعلی شنید فرمود تا خدمتش را بر بالین خواهرزاده اش بردند شیخ رئیس هر چند نبض و قاروره

و قاروره مریض را احتیاط کرد پی بخلطی نبرد و بعد از تأمل بسیار گفت میباید که این جوان عاشق باشد و این آزار از غایت حیا سر بسته میدارد آنگاه ابوعلی فرمود که نام محلات
شهر را نوشته و یک یک را خواندند و او انگشت بر نبض جوان نهاده بود و چون بذکر محله معشوق رسید اضطرابی در نبض عاشق پدید آمد شیخ فرمود تا اسامی سراهای محله را
نوشتند و خواندند و چون نوبت بذکر سرای مطلوب رسید باز نبض طالب مختلف گشت شیخ گفت نام های ساکنان آن سرا را گفتن گرفتند چون نام محبوب مذکور شد باز دیگر نبض محبت
منصف بر یادتی در حرکت گشت شیخ رئیس با مقربان شمس المعالی گفت که این جوان بر فلان دختر که در فلان سرا میباشد عاشق است و چاره این مرض جز وصال
او نیست و چون تفحص کردند صورت قضیه را موافق سخن ابوعلی یافتند و چون این حدیث بسمع قابوس رسید تعجب نمود و فرمود که شیخ ابوعلی را در مجلس اعلی حاضر
گردانیدند و چون چشم قابوس بر ابوعلی افتاد صورتی که سلطان پیش از این بجرجان فرستاده بود خدمتش را بشناخت و بر پای خواست و در تعظیم و احترام او
مبالغه نمود و در تضاعیف این حالات امرا و ارکان دولت سر از اطاعت قابوس بنا بر سببی که در تواریخ مذکور است باز زدند و او را گرفته پسرش منوچهر را که بفلک
المعالی ملقب بود بپادشاهی برداشتند بعد از این حادثه شیخ رئیس از جرجان بدهستان رفت و شخصی که ورا ابومحمد شیرازی میگفتند آن جناب را بخانه خود فرود
آورد و بخدمت و ضیافت و انواع خدمت او مشغول گشت بیت وجود مردم دانا مثال زر طلاست ٭ که هر کجا برود قدر و قیمتش دانند ٭ و ابومحمد شیرازی کتاب محیطی را
بر شیخ خواند و شیخ نیز اوسط جرجانی که در فن منطق است جهة او در سلک تحریر کشید و دیگر مصنفات پرداخت که تفصیل آنها موجب تطویل میشود و بعد از چندی که از دهستان بری
رفت و در آن وقت فخر الدوله دیلمی وفات یافته بود و پسرش مجد الدوله بجای پدر حاکم شده و مادرش سیده خاتون بتنظیم امور ملک قیام مینمود و ایشان قبل از وصول ابوعلی بری
نام و آوازه مشار الیه را شنیده لاجرم چون شیخ بدانجا رسید بتجلیل و توقیر او مبالغه نمودند و شرایط اعزاز بجای آوردند و در این اثنا مرض مالیخولیا بر مجد الدوله عارض شده و
شیخ بحسن تدبیر آن را زایل گردانید و چون شمس الدوله بجنگ هلال بن بدر الدین که از دار السلام آمده بود رفت و لشکر بغداد را منهزم ساخت ابوعلی از ری متوجه قزوین شد
و از آنجا بهمدان رفت و با شمس الدوله اختلاط آغاز نهاد و شمس الدوله را مرض قولنج عارض شد و بیمن معالجه شیخ از آن زحمت صحت یافت و ابوعلی بخلع و
تشریفات گرانمایه مخصوص آمده و شمس الدوله ابوعلی را بر مسند وزارت نشاندند ناگاه اعیان لشکر قصد قتل ابوعلی کردند و ابوعلی بگریخت و آنچه داشت از کتب و غیر ذلک بتاراج
رفت و خدمتش مدت چهل روز متواری بود و در خلال این احوال مرض شمس الدوله عود کرد و امرا شیخ را طلب داشتند و او از زاویه اختفا بیرون آمده بمجلس ایشان
رفت و امرا از بی ادبی که نسبت بشیخ کرده بودند پشیمان شدند و زبان اعتذار و استغفار بگشادند و شیخ بار دیگر بمعالجه شمس الدوله اشتغال نمود و چون مرض زایل شد
کرت ثانیه وزارت بدو مفوض گشت و او چون در روز بسبب شواغل دیوانی مجال درس گفتن نداشت شبها بافادت مشغول بودی و چون از آن فراغت یافتی باستماع
الحان خوش و نغمات دلکش و شرب خمر میل نمودی و بعد از آن شمس الدوله بآهنگ پسر عم خود بهاء الدوله متوجه جانب بغداد شد و بنا بر عدم احتیاط و سوء تدبیر
بار دیگر رنج قولنج عود کرد امرا و لشکریان از فوت او ترسیده بطرف همدان بازگشتند و شمس الدوله در راه وفات یافت ارکان دولت پسر شمس الدوله را بپادشاهی برداشتند
و از شیخ ابوعلی التماس کردند که بوزارت او قیام نماید شیخ قبول نفرمود و مقارن این حال علاء الدوله ابن کاکویه را که پسر خال مجد الدوله بود و دیالمه خال را کاکویه گویند از
اصفهان بطلب شیخ رئیس فرستاد و شیخ از رفتن امتناع نموده در سرای ابوطالب عطار فرود آمده مختفی شد ولی آنکه نسخه در نظر او بود جمیع طبیعیات و الهیات
کتاب شفا را باتمام رسانید و تاج الدوله پسر شمس الدوله او را بمکاتبت علاء الدوله متهم گردانید و گرفته در قلعه فلاع باز داشت و شیخ در آن محبس رساله حی
بن یقظان و رساله الطیر و کتاب ادویه قلبیه و دیگر نسخ تصنیف کرده و شیخ مدت چهار ماه در آن قلعه محبوس بود و بعد از آن علاء الدوله از اصفهان لشکر بهمدان کشید و
بر مملکت تاج الدوله مستولی گشت و چون باصفهان مراجعت نمود تاج الدوله از قلعه که شیخ در آنجا محبوس بود بهمدان آمد و آنجناب را همراه آورد و شیخ بدلالت
قومی با برادرش محمود از همدان بیرون رفته بجانب اصفهان توجه فرمود و چون علاء الدوله را خبر شد خواص خود را با جنایب و دیگر تجملات باستقبال فرستاد و شیخ را باعزاز
و احترام تمام بشهر در آورده منزلی مناسب تعین فرمود و آنجناب هر شب جمعه بمجلس علاء الدوله حاضر آمدی و چون آغاز تکلم کردی همگنان بزانوی ادب پیش او در آمده استماع
سخن او مینمودند و شیخ در اصفهان چند نسخه دیگر تصنیف فرمود و روزی در مجلس علاء الدوله سخن رصدهای قدیم و خللهائی که در تقاویم میشد در میان آمد علاء الدوله
از شیخ التماس نمود که رصدی جدید ببندد و هرچه بدان احتیاج بود بر خزینه حواله داشت و مشار الیه برصد بستن مشغول شد اما بواسطه کثرت اسفار و تراکم موانع
و عوایق باتمام نرسید و در وقتی از اوقات یکی از فحول علمای اصفهان که او را ابو المنصور گفتندی در مجلس ملک علاء الدوله حاضر بود و سخنی از علم لغت میگذشت
شیخ دخلی فرمود ابو المنصور گفت ای شیخ شما حکیمید و در دانش شما هیچ سخن نیست اما لغت تعلق بسماع دارد و شما تتبع این قسم نکرده اید شیخ از این کلام استنکاف
نمود و در درس و مطالعه لغت مواظبت نموده باندک زمانی آن فن را در تحت ضبط آورد و بعد از آن سه قصیده گفت و سه رساله نوشت و در آن قصاید و رسایل الفاظ
غریبه و لغات عجیبه مندرج گردانید و آن قصاید و رسایل را بر کاغذهای کهنه تسوید فرمود و گفت تا جلدی کهنه کردند و با علاء الدوله گفت که در مجلسی که ابو
المنصور باشد بحضور من با او بگوئید که این اوراق را در شکارها یافتیم و میخواهیم که بر مضمون این کلمات اطلاع یابیم و علاء الدوله بدینسان نموده شیخ عمل
نموده آن اوراق را با بومنصور داد و بر حدسش لغات شیخ را که در آن قصاید و رسایل آورده بود مشتبه شد و هر لغتی را که ابومنصور معنی آن پی نمیبرد شیخ میگفت

این لغت در فلان کتاب مسطور است و این معنی دارد و او منقبض شد بفطانت و کیاست دانست که این قصیده ها و رسالها ساخته شیخ است لاجرم بقدم اعتذار و استغفار
پیش آمده بفضیلت و تقدم انجناب در جمیع علوم اعتراف نمود نقل است که نسخه از تصنیف شیخ بوعلی که در علم منطق نوشته بود بشیراز افتاد و علمای شیراز را درچند محل آن
شبهه روی نمود و اشتباهات خود را در جزوی ثبت کرده مصحوب ابو القاسم کرمانی نزد شیخ فرستادند و ابو القاسم فصل تابستان هنگام غروب آفتاب باصفهان رسید
و با شیخ ملاقات نمود و جزو را بدو داد و شیخ چون نماز خفتن بگذارد بمطالعه آن و جواب اشتباهات مشغول شد و اجوبه آنرا بر پنج جزو ده ورقی در آن شب نوشت و بجواب رفت
و چون از خواب در آمد نماز بامداد بگذارد و اجزاء را با بو القاسم داده فرمود که استعجلت فی الجواب و ابو القاسم و دیگران که این معنی معلوم کردند تعجب نمودند و فی الواقع
جای آن داشت و دیگر امور عجیبه و غریبه در باب معالجه و غیر آن از شیخ روایت کرده اند که این اوراق گنجایش تفصیل آنها را ندارد و در تواریخ مسطور است که
سلطان محمود سبکتکین و پسرش سلطان مسعود در سنه عشرین و اربعمائه بعراق عجم در آمدند و بعضی از آن مملکت را در تحت تصرف در آوردند و سلطان محمود پسر خود را در
ری گذاشته بغزنین مراجعت نمود و محمود بقصد علاء الدوله لشکر باصفهان کشید و علاء الدوله از و بگریخت و خواهرش بدست مسعود افتاد و شیخ ابو علی بسلطان مسعود
مکتوبی نوشت که اگر خواهر علاء الدوله را که کفو تست در نکاح آری او ترا مطاوعت نماید و نزاع مرتفع گردد و مسعود بمجرد این پیغام آن عورت را بخواست و بعد از این قضیه
علاء الدوله بترتیب اسباب محاربه و مقاتله مشغول شد و سلطان مسعود رسولی پیش علاء الدوله فرستاد که ترک مخالفت کن و الا خواهرت را بر تو زد و پاسخ خواهم داد علاء
الدوله از شیخ پرسید که چاره اینکار چیست و اگر جواب شایسته داری بنویس و شیخ بسلطان مسعود نوشت که این عورت اگر خواهر علاء الدوله است اما زوجه تست و اگر به
طلاقش دهی مطلقه تست و در هر صورت نو دو عیب و هنر بازواج عاید است نه باخوان سلطان مسعود متنبه شد و خواهر علاء الدوله را بعزت و حرمت تمام نزد او فرستاد و بعد از آن
مسعود از عراق متوجه خراسان شد و ابو سهل همدانی را بنیابت خود در آن ولایت گذاشته و میان ابو سهل و علاء الدوله محاربه واقع شد و ابو سهل غالب آمده اصفهان را بگرفت
و شیخ ابو علی در آن حادثه بتاراج رفت نقل است که شیخ ابو علی قوت مزاجی داشت که بسیار مباشرت میکرد و در اواخر ایام حیات زحمت قولنج بروی استیلا یافت و در
یک روز هفت نوبت باحتقان اشتغال نمود و بعضی از امعای او ریش شد و علت سحج با قولنج منضم گشت و برنج صرع نیز گرفتار آمد و بخادمان فرموده بود که مقدار دو دانگ
بذر کرفس با دویه حقنه ضم کنند و ایشان بسهو یا بعمد پنج درم بذر کرفس مخلوط کردند و از اینجهت سحج زیاده شد و جناب شیخ بجهة دفع صرع هر روز قدری معجون مثرودیطوس
خوردی و یکی از خادمان شیخ بنا بر خیانتی که کرده و از مال او مبلغی دزدیده بود میترسید که چون شیخ بهتر گردد بفعل بد خویش مواخذ گردد و افیون را در اجزاء آن مخلوط
ساخته بود القصه مرض ابو علی بواسطه قصد اعدا و حرکات ضروری که همراه علاء الدوله اوراست بکیر ملایست کرد از دیاد پذیرفت و او را بمحفه باینطرف و آن طرف
میبردند تا باصفهان رسانیدند و چون علاء الدوله نیز بدانجا رسید شیخ پیش از یکنوبت بملاقات او نرفت و همچنان دست از پرهیز باز میداشت و چون مرض او فی الجمله کمتر
شد علاء الدوله عزیمت همدان کرد و مشار الیه را همراه برد و در اثنای راه زحمت قولنج او عود کرد و چون بهمدان رسید دانست که قوت طبیعت ساقط شده است و با مراض
مقاومت نمیتواند کرد دست از معالجه باز داشت و گفت مدبر بدن از تدبیر عاجز آمد پیت چو آمد اجل از دوا چه سود ⁂ چه جای پزشک از مسیحا چه سود ⁂ و چون خاطر بر ارتحال قرار
داد غسل برآورد و از جمیع منهیات توبه فرمود و اموال خود را بر فقرا و ارباب احتیاج تصدق نمود و ممالیک خود را آزاد کرد و ختم کلام ملک علام بجای آورد و بعد از آن در جمعه سیم
شهر رمضان سنه سبع و عشرین و اربعمائه از سرای پر غرور بدار سرور خرامید و یکی از فضلا در تاریخ او گوید پیت حجت حق ابو علی سینا ⁂ در شجع آمد از عدم بوجود ⁂ در شصا کرد کسب کل
علوم ⁂ در تنکر کرد این جهان بدرود ⁂ و در آخر شفا شیخ ابو علی سینا آورده است که با وجود آنکه دلیل عقلی بر وجوب حشر اجساد نداریم و بر امتناع آن داریم اما چون محمد صادق
یعنی پیغمبر از وقوع آن خبر داده تصدیق آن میکنیم و برین تقدیر زبان از طعن او کشیده باید داشت و خود منتشر را از جمله مومنان و موحدان باید انگاشت والله اعلم اکنون در آیینه خاطر
چنان مینماید که اگر کلک سخن مقال بذکر پنج شهر دیگر از اقلیم ششم بر سبیل اجمال زبان گشاید شاید که در نظر همگنان پسندیده آید طراز شهریست از ترکستان
و جمعی کثیر از علمای واجب الاعزاز از آنجا پدید آمدند و مصنفات ساخته و پرداخته و در حوالی طراز حصون و قلاع بسیار است که منسوب باوست و مدینه چگل
که از مشاهیر بلاد ترکستانست و معدن اسباب حسن و ملاحت قریب بطراز واقعست و قیل چگل بکسر الجیم والکاف و فی آخره اللام و هی بلده من بلاد الاتراک عند طراز و خرج منها
عبد الرحمن یحیی و کان خطیبا بسمرقند فی ایام قدرخان و گفته اند که بشلیح قریه ایست از قرای طراز که تولد و مسقط الرأس بعضی از اهل علم است و میان بشلیح و طراز مسافت
چهار فرسخ باشد **ذکر قسطنطنیه** شهر عظیم است و در باب طرف آن محیط در کتاب عزیزی که منسوب بالعزیز بالله اسمعیل که از جمله پادشاهان مصر بود و بخلق کریم اشتهار
داشت که ارتفاع سور قسطنطنیه بیست و یک گز است و آن بر باب و مزارع اشتمال دارد و در ایام سابق در آنجا کنیسه بوده که عمود عالی بران نصب کرده بودند
و بر سر عمود فارسی از مس بر فرسی هم از نحاس منصوب ساخته و در یک دست آن سوار کره بود و اصابع دست دیگرش بنوعی مفتوح بوده که گوییا اشارت
بآن دست میکرده قیل ان ذلک صورة قسطنطنین بانی هذه المدینه و در قدیم بران شهر همیشه نصارا استیلا یافته و در زمان سلطان محمد رومی
که اکثر اوقات شریف خود را بغزا و جهاد مصروف میداشت بمحاصره قسطنطنیه پرداخت و هرچند فتح آن بلده از غایت استحکام و متانت در نظر عقل محال مینمود
اما سلطان مشار الیه بیمن دولت روز افزون آن شهر را مفتوح گردانید و فرمان داد تا کنیس را خراب ساخته بجای آن مساجد و معابد بنیاد نهاد

نهاد اسفیجاب است صاحب لباب گوید که اسفیجاب شهری عظیم است از شهرهای مشرق و از ثغور بلاد ترکستانست و از آنجا طایفه از خداوندان فضل و دانش ظاهر شده اند و آن
زمین مشتمل است بر آبهای روان و بساتین فراوان و قرب باسفیجاب کوهیست و میان این شهر و آن جبل کم از سه فرسخ نباشد اماسیه از بلاد ولایت روم است بغایت
فسیح و وسیع مشتمل بر سوری رفیع و قلعه منیع و نهری کبیر و باغات و بساتین کثیر که آن جوی همه را آب دهد ابن سعید گوید که اماسیه مدینه ایست از مداین حکما و مشهور است بنضرت
و نضارت و بسیاری آب و باغ و میان این شهر و سنوب شش روزه راه است و نهر اماسیه از میان آن بلده میگذرد و بجر سنوب میریزد و بعضی گویند که دران موضع معدن نقره
باشد کاشغر در لباب گوید که کاشغر مدینه ایست از بلاد شرقی و جمعی از علما در آنجا نشو و نما یافته اند که حاوی علوم عقلی و نقلی بوده اند ابن سعید گوید که کاشغر از بلاد
ترکستانست و در قانون مذکور است که آنرا اردو کند گفته اند و در اقسام حروف از مسافران شنیده که کاشغر شهری مختصر است اقلیم سابع این اقلیم بقمر منسوبست و
لون عامه ساکنانش میان صفرت و بیاض بود حد اول او آنجاست که روز دراز ترش پانزده ساعت و نصفی و ربعی است و وسط آن آنجا که نهار اطولش شانزده ساعت
بود و حد دوم آنجاست که ارتفاع قطب چهل و هشت درجه و ثلثی گردد و آخر این اقلیم آنجا بود که روز شانزده ساعت و ربعی است و ارتفاع قطب به پنجاه درجه رسد
و ابتداء این اقلیم هم از مشرقست و از آنجا بر بلاد یاجوج و ماجوج گذرد و پس بلاد کیماک و آلان و شمال بلاد خلخ و جنوب بلاد ترخان گذرد و از بلاد و مواضع این اقلیم [illegible]
وسقچی و طرقو و ساری و کرمان و قرقز و سوداق و صلغان که قراقرم است و کفا و کرش و آزق و سرای و انکلک و بلغار و دیار یاجوج و ماجوج و سوار و طیلاسیس که بر
کناره بحر محیطست و دراین اقلیم پنجاه شهر بزرگ و هزار شهر کوچک و دو کوه عظیم و چهل و نه رود باشد و بزعم اکثر حکما آخر این اقلیم نهایت عمارتست و آنچه در تعیین و مبادی
و اوساط و حدود اقالیم دراین اوراق ثبت افتاد بعضی از مصنفان از شرح تذکره انتخاب کرده اند و با نهایت الادراک و تحفه نیز موافقست و اختلاف ندارد و بلاد یاجوج و ماجوج
بلاد بس اندکست صحرا و اماکنش فراوان و از جمله ثغور آن سرزمین حصنی است بغایت حصین که مردم قطان سد یاجوج و ماجوج در آنجا ساکن اند و دین اسلام دارند مشتاز از
اهل تاریخ گفته اند که بانی سد یاجوج و ماجوج ذو القرنین اکبر بوده و فرقه بر آنند که سد از مستحدثات ذو القرنین اصغر است یعنی اسکندر بن دارا بن بهمن بن اسفندیار
که او را اسکندر فیلقوس و اسکندر رومی نیز گویند و العلم عند الله در کتاب مسالک الممالک مسطور است که واثق خلیفه بخواب دید که سد گشاده شده سلام
ترجمان را با پنجاه کس فرستاد تا تحقیق سد نماید و سلام از سامره بارمنیه رفت و از آنجا بتان و از آن موضع بباب الابواب و از آنجا بخزر رفت و طرخان ملک
خزر با فرستادگان واثق عباسی دلیلان مصحوب او گردانید و ایشان چون از خزر بیرون آمدند بیست و شش روز رفتند بزمینی رسیدند که بوی ناخوش
از آن می آمد و ده روز دیگر رفتند تا بشهری چند رسیدند که اول یاجوج و ماجوج دران بلاد مسکن بوده اند تا در آن زمان از آبادانی دران موضع اثری باقی نمانده بود و مردم
خلیفه از آنجا بیست و هشت منزل دیگر طی کردند تا بحصنی از حصون رسیدند که نزدیک کوهی بود که سد یاجوج و ماجوج در شعب آن کوه واقعشده و صاحبان آن قلاع زبان
فارسی و عربی میدانستند و دین اسلام داشتند و از وجود خلفاء عباسی بیخبر بودند ایشان سلام ترجمان را پیش سد بردند و سلام کوهی املس دید و در رودی که
آب از آن منقطع گشته بود و بر آن کوه هیچ گیاهی موجود نبود و عرض آن رود یکصد و پنجاه گز برسیده و دو بار و بنظرش درآمد که از خشت پخته و قلعی دران رود بر آورده بود
و دیوار سد را چنان بلند ساخته بودند که مردی زحیم از بالای شرفات آن بیان کودک پنجساله مینمود و آنچه در صفت سد صاحب مسالک الممالک آورده مخالف
روایتیست که قلم شکسته زبان در تحریر آن بیان کرده است و چون ایراد کیفیت سد بار دیگر دراین مقام موجب اطناب بود رقم تخفیف بر آن کشیده آمد القصه
مدت غیبت سلام دراین سفر دو سال و چهار ماه بود و بنا بر آنکه حالات یاجوج و ماجوج و خروج ایشان در آخر الزمان شیوع تمام دارد خامه مشکین نفس از قیل و قال
آن بهانه اکثار ملال دم در کشید بلغار ترکان آنرا بلار گویند در نهایت عمارت شمالی واقعشده شهری با طول و عرضست نزدیک بشط رود اتل و میان آن و
سرای که از انسرای نویسند زیاده از بیست مرحله نباشد و اهالی بلغار مسلمانان حنفی مذهب باشند و از غایت برودت دران موضع اشجار مثمره و غیره مثمره
نمیباشد و در اوایل فصل صیف شفق در آنجا غایب نمیشود و آنچه فضایل مآب مولانا شرف الدین علی الیزدی در ظفرنامه آورده است که حضرت صاحبقرانی
وقتی که در عقب توقتمش خان میرفت بجایی رسید که از اوایل فصل تابستان مدت چهل روز شفق غایب نمی شد والله اعلم شهر قرم قلعه ایست بغایت
منیع بر سر کوهی وسیع واقعشده و وسعت آن کوه بمرتبه ایست که گنجایش اهالی آن نواحی دارد و مردم دران حوالی بسیار دارد و آنرا قرارض گویند و نزدیک بدان
جبلی است سر در هوا کشیده که صعود بر قله آن جبل بعسرت میکنند و جامه قرقری از مشاهیر ملبوسانست و قرقر بلغت مغول چهل مرد را گویند سرای
ترخان مدینه عظیم است و که مملکت تاتار در جانب شمال آن واقع و بحر خضر در مشرق و جنوب این شهر جریان دارد و رود اتل نزدیک بسرای میگذرد و سرای
بر ساحل نهر اتل از جانب شمال است و آن فرضه ایست که تجار از طرف دریا بسیار بدانجا میرسند صوداق در دامن کوهی افتاده است و زمین آن شهر سنگستان است
بر ساحل بحر قلزم واقع شده اهالی آنجا مسلمانند و تجار و مسافران بدان سرزمین آیند و روند و بربری که مقابل صوداق باشد مدینه سامیسون واقع است و از بلاد
[illegible] مذاهب مختلفه دارند و اکثر سکان آنجا نصارى باشند و صوداق بضم صاد مهمله است سقچی بفتح سین مهمله و سکون قاف و کسر جیم فارسی و هی مدینه
متوسطه نزدیک بجلی که نهر آن بحر نیطس میریزد و بدین استوار واقعشده و از آنجا تا قسطنطنیه بیست روزه توان رفت و اکثر ساکنان این بلده مسلمانان

باشند و سیحی و تپ بغشقاء طاغ است والله اعلم شیئیا قو المشهور بشین المعجمة والنون والتاء المثناة من فوق ثم یاء التحتانیه والف و قاف و واو الآخر شهریست و در حوالی این شهر نهرهاست که از جبل شرقی آن نزول میکند و آن مدینه ایست جلیله از بلاد و جلالقه میان آن شهر و بحر محیط یک روزه راه باشد **ذکر اماکن و ولایاتی که خارج از اقالیم سبعه است** مواضعی که داخل اقلیم سبعه نیست بدو قسم منقسم میشود یکی آنکه از پس خط استوا خوانند و عمارات آن بتقریب شانزده درجه باشد و کسری در عرض جنوبی که برصد بطلمیوس حکیم بعد و شصت و پنج فرسخ میرسد تقریبا و در بعضی کتب بنظر رسیده است که از شهرهای معروف آن یکی سقالیة الزنج است و سریره که معدن کافور است و دیگری کرکواست از بلاد السودان و عقلانه و سوق الاقلیم که از بلاد بربر و جزیره للنبا بوس که اهل این جزیره مردم خوار باشند و تجار خود را باسلحه مکمل ساخته نزدیک آن جزیره روند و آهن بدیشان فروشند و عنبر خریداری کنند و جزیره سفکری و جبال القمر که عود قماری از آنجا خیزد و ناحیه کهکند که اهل این ناحیه مسخر بوزینه باشند و خراج به ایشان گذارند و بدین طریق که هر روز مبلغی معین جنس طعامها کنند و مهیا دارند تا ایشان بیایند و بخورند و بروند و اگر در راتبه بوزینگان یکروز تاخیر شود مضرت رسانند و قاطو که در بند حصین است و سلا که از معظمات اصول آنست مدینست و جزیره الفضه و زغاوه و برقاباء و غیر ذلک که در تعداد آن زیاده فایده نیست و هر یک از این بلاد مشتمل باشد بر قصبات و قری و مدن صغار و سوادات و جبال این امصار از شهرهای بزرگ ربع جنوبی است و محتوی بر جبال و انهار کثیره که شرح آن سبیل مفصل مستلزم اکثار و تطویل است و دویم قسم از مواضعی که داخل اقالیم سبعه نیست مواضعی چند است که از آن ما وراء الاقالیم السبع گویند و عمارات آن از پنجاه درجه و ثلثی که آخر اقلیم هفتم است بقول اصح تا عرض شصت و شش درجه باشد و بعضی دیگر از آن قالیم تا بیست و دو درجه و پنج دقیقه گفته اند که فراسخ آن بحساب بطلمیوس چهارصد و هشتاد و سه فرسخ و نیم بود تقریبا و رصد ناموفی چهارصد و نوزده فرسخ باشد بتقریب و چون از این عمارت بگذرند از شدت سرما و برف نتوان رفت و حیوان و نبات در آنجا نشود و از بلاد مشهوره این موضع یکی سهرابو است که اهل بلغار بیازرگانی بدانجا روند و دیگر تورزاست که اهالی آنجا وحشی باشند و با مردم الفت نگیرند و چون تجار آنجا روند بی آنکه میان ایشان ملاقات افتد خرید و فروخت کنند سنجاب و سمور متاع این شهر باشد و در عرض شصت و سه عمارت بزرگست و سکان آنجا از شدت سرما شش ماه در حمامها بسر میبرند و روز دراز ایشان بیست ساعت بود و در عرض شصت و چهار درجه باشد و اگر قوم آن هیچ چیز ندانند و کسی را نشناسند و روز دراز سقالیه بیست و یک ساعت بود و در عرض آن شصت و پنج عمارت عظیم است و اهل آن مواضع را قامت پنج شبر و عرض روی ایشان سه شبر بود و جلود ابدان ایشان سیاه بود و بر آن نقطهای زرد و سفید و جمعی دیگر از ایشان جناح دارند و بدان طیران میکنند اما از مقام خود بیرون نتوانند آمد و چون بیرون آیند فی الحال بمیرند و نهار اطول این موضع بیست دو ساعت بود و در عرض شصت و شش کسری است که تمام میل کلی است و بیرون قومی هستند که در طبیعت مشابه وحوش باشند و تمیزی در میان ایشان نباشد و روزهای دراز آنجا به بیست و سه ساعت رسد و همچنین در عرض سیصد و هفت و ربعی یکماه باشد و در عرض هفتاد درجه روز دو ماه گردد تقریبا و در عرض هفتاد و سه و نصفی روز سه ماه شود تا بعرض هشتاد و دو درجه و نیم شمال برزعم متقدمین عمارات عظیمه و غیر عظیمه هست و چون فایده تمام بر ذکر آن مترتب نمیباید اختصار کرده می شود و چون عرض ربع مسکون بهشتاد و چهار درجه رسد روزی پنج ماه باشد و چون عرض به نود درجه رسد که ربع دور فلک است شش ماه یک روز و شش ماه یک شب باشد و شبانه روزی یک سال تمام باشد و در آنجا دور فلک رحوی باشد نگارنده سطور گوید که بعد از این وقت که خامه مشک بار بذکر حالات بعضی از بلاد و امصار که از معظمات شهرهای ربع مسکونست شروع نماید و هر چند این مواضع داخل اقالیم سبعه است اما بنا بر نکته که بر خاطر فاتر رسیده علاحده در ذیل خاتمه مرقوم رقم کلک بیان گشت **ذکر بعضی از بلاد عظیمه و اماکن وسیعه که ذکر آن مناسب این مقام نمود و بیان سفر ختا** پادشاه مغفور مرحوم میرزا شاهرخ در شهور سنه اثنی و عشرین و ثمان مائه جمعی را که رأس و رئیس ایشان شادی خواجه بود بر رسالت ختا نامزد فرمود و شاهزاده عالمیان میرزا بایسنقر و سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش را که خالی از زیور هنر نبود مصحوب ایشان گردانید و با خواجه مشار الیه مقرر کرد که از آن زمان که از دار السلطنه هرات بیرون روند تا روزی که باز آیند آنچه مشاهده ایشان گردد از حوادث و کیفیت طرق و وقایع بلاد و صفت امصار و اوضاع عمارات و اوضاع و اطوار پادشاهان و غیر ذلک بی زیاده و نقصان بر صفحات قرطاس ثبت نماید و چون فرستادگان باز آمدند خواجه غیاث الدین موجب فرموده عمل نموده آنچه دیده بود بطریق روزنامه نوشته معروض گردانید و بنده آن کلمات عجیب و حکایات غریب از تقریر و تحریر او نقل کرد [illegible] علیه ایلچیان شانزدهم ذی قعده از دار السلطنه هرات بعزم ختای بیرون آمدند و قطع مسافت کرده نهم ذی الحجه ببلخ رسیدند و از کثرت باران و شدت سرما تا غره محرم سنه ثلاث و عشرین و ثمان مائه در آنجا ماندند و بیست و دوم ماه مذکور در سمرقند نزول کردند و میرزا الغ بیک پیشتر از آن ایلچیان خود سلطان شاه و محمد بخشی را با طایفه از اهل ختای فرستاده بود و رسولان خراسان در شهر سمرقند توقف نمودند تا ایلچی میرزا سیورغتمش از عراق و ایلچی امیرشاه ملک از اندوان و ایلچی شاه بدخشان تاج الدین بدیشان پیوستند آنگاه باتفاق ایلچیان ختای عاشر شهر صفر از سمرقند بیرون رفتند و از تاشکنت و سیرام گذشته میان ایل مغول درآمدند و مقارن وصول ایشان خبر رسید که اویس خان بقصد شیر محمد اغلان کرده از این جهة شورشی در میان الوس افتاده پس از آن خبر صلح یافتند و امیر خداداد که صاحب اختیار آن دیار بود بایلچیان رسیده بسیار دلجویی نمود و ایلچیان هجدهم ماه جمادی الاول بموضع سعلو یوکه به محمد بیک تعلق داشت رسیدند و در آنجا چندان توقف نمودند

نمودند که بعضی از باز ماندگان که نوکران شاه بدخشان بودند بایشان ملحق شدند و بیست و دوم از آنجا کوچ کرده و از آب لنگر گذشته و روز دیگر حاکم الوس محمد بیگ
سلطان کورکان که داماد شاه جهان بود و خسر او امیرزا محمد جوکی در حبالهٔ نکاح داشت و بیست و هشتم ماه مذکور بجلکاه یلدوز و اوایل شهر بهرام در آمدند و دران بیابان تا آنکه
آفتاب در سرطان بود آب بمقدار دو انگشت یخ بسته بود و هشتم ماه جمادی الآخر شنیدند که پسران محمد بیگ واحی را که ایلچی اویس خان بودند غارت کردند و ایلچیان
توهم نموده با آنکه اکثر اوقات قطرات امطار و ژاله از سحاب ریزان بود از دریاها گذشت و کوهها را طی کرده آخر ماه بشهر طرفان رسیدند و در این بلده اکثر مردم بت
پرست بودند و بتخانهای بزرگ داشتند و در صفه بتخانه صنمی عظیم نهاده بودند و دوم ماه رجب از آنجا کوچ کرده روز پنجم بقرا خواجه رفته و آمدند و دهم ماه جمعی از نویسندگان
ختای آمده اسامی ایلچیان و عدد مردم ایشان بنوشتند و نوزدهم ماه بقصبهٔ آتاصوفی نزول کردند و در آن موضع علوی از سادات ترمد زاویه ساخته و لنگر اقامت
انداخته بود و از آنجا طبل رحیل کوفتند روز بیست و یکم بشهر قایل رسیدند و در این شهر امیر فخر الدین مسجدی عالی در غایت تکلف و تزیین ساخته بود و قریب آن بت
پرستان بتخانه بزرگ و کوچک مصور بصور بدیع بنا نهاده بودند و بر در بتخانه صورت دو دیو بر یکدیگر حمله کرده نگاشته و هیکل تیمور بابری نام جوانی در نهایت حسن و جمال
حاکم قایل بود پس از آنجا بیرون آمده بیست و پنج مرحله پیمودند و بهر دو روز یکنوبت آب می یافتند و دوازدهم ماه شعبان دران بیابان بی پایان شیر گاو و قطاس باز
خوردند و این روایت مخالف آن قولست که شیر را در صد و خطای در ربوده و مدتی بر سر شاخ او بود مصراع این طرفه حدیثی است اگر راست بود * فی الجمله چهاردهم شعبان
بموضعی رسیدند و در آنجا با جمعی از ختائیان که باستقبال آمده بودند ملاقات نمودند و یک روز در مرغزاری که رشک باغ ارم بود صفها ساخته سایبانها برافراختند
و تبریزها و صندلیها نهاده و از ماکولات قاز و مرغ بریان و گوشت پخته و انواع ثمارهای خشک و تر بر طبقهای چینی مرتب گردانیدند و در آنجا طوئی ترتیب
دادند که در شهرهای عظیم بتکلف میسر میشود و چون از طعام خوردن باز پرداختند انواع مسکرات حاضر ساختند و هر کس را آنچه محتاج الیه بود از گوسفند و آرد و جو دادند
و نسخه گرفتند که هر کس از ایلچیان چند عدد نوکر دارند و مبالغه کردند که موجب راستی باز نمایند و زیاده نگویند که هر کس که دروغ گوید او را اعتبار نماند و بازرگانان در سلک
نوکران انتظام یافته خدمت میکردند و نسخه بدین تفصیل بود امیر شادی خواجه و کوکچه دویست نفر سلطان احمد و غیاث الدین نقاش صد و پنجاه نفر ارغداق شصت
نفر اردوان پنجاه نفر تاج الدین پنجاه نفر و ایلچیان میرزا الغ بیگ پیشتر رفته بودند و قاصدان میرزا ابراهیم سلطان هنوز نرسیده بودند و شانزدهم شعبان والمک واحی
که حاکم سرحد بود طوئی عظیم ترتیب داده ایلچیان را طلب داشت و ایشان بیورت او رفتند و ختائیان بطریق معهودی که معتاد ایشانست فرود آمده بودند طناب اندر طناب
چنانچه هیچ آفریده را میان ایشان راه نبود مگر از چهار دروازه که بر چهار طرف مربع گذاشته بودند و میان آن فضایی بزرگ بود و در میان فضا دکانی بود بلند ساخته
مقدار یکچهاریک و خیمه بزرگ در بجا زده و دو نیزه خطایی در پیش آن نصب کرده و مانند شاه نشینی دامنها بر زده و تالاری از چوب و سایبانها برافراخته چنانچه دران یک
جریب مکان آفتاب نمی تابید و در زیر آن دو نیزه سریر واجی را نهاده بودند و دیگر از چپ و راست صندلیها گذاشته و ایلچیان بجانب چپ نشستند و امرای ختا بر طرف راست
قرار گرفتند و پیش ایشان تعظیم جانب چپ زیاده از راستست چه دل که سلطان شهرستان بدنست در این طرف منزل دارد و پیش هر یک از ایلچیان و امرا خوانی نهادند
در یکی قاز و مرغ و گوشت پخته و میوه های خشک ختائی بود و در دیگری کلوچها و نانهای خوب و نخلی از کاغذ و ابریشم بغایت مرغوب در پیش هر یک نهاده و در مقابل
کورکه پادشاهی در موضعی مرتفع مقرر نموده و خمهای چینی و صراحیهای بلور و نقره موضوع بوده در چپ و راست کورکه مطربان و اهل ساز ایستاده ارغنون و کمانچه و
نی و سنج و دف و چهاره و دهل در نوا آوردند و پسران صاحب جمال مانند دختران آرایش داده سرخی و سفیدی بر روی مالیده و مرواریدها در گوش کشیده بازی
گریها کردند و در این فضای گشاده تا چهار دروازه سپاهیان جبه پوش چنان بتمکین و وقار ایستاده بودند که از محل خویش یکقدم پیش و پس نمی نهادند و در دست نیزها
داشتند و بیسال احتیاج نداشتند و مردم را علی اختلاف مراتبهم در مواضع مناسب نشاندند و امیر و رسول را حاکم دیوان کاسه داده و بازیگران از کاغذ و مقوی صورتهای جانوران
ساخته بودند و بر روی خود بسته چنانچه هیچ چهره روی و گوش و گردن ایشان نمی نمود و ساقیان سیمین باده پیمودن گرفتند و بمضمون این مقال عمل نمودند که بیت کمند صید
بهرامی بیفکن جام جم برگیر * که من پیمودم این صحرا نه بهرامست نه گورش * و پسران ماه رخسار لاله عذار صراحیهای شراب خوشگوار در دست گرفته ایستاده و بعضی از ایشان
طبقهای پر قند و عناب و چهار مغز و شاه بلوط مقشر و لیمو و سیر و پیاز در سرکه پرورده و خربزه و هندوانه بریده بر کف نهاده بودند چون امیر کبیر جامی دادی یکی از ایشان طبقها
می آوردند تا آنکس بهر نقلی که میل نمودی برداشتی دیگر صورتی مشابه لکلک در نهایت بزرگی ساخته بودند چنانچه پسری در اندرون وی میرفت آن لکلک با اصولهای
میکوفت و بهر طرف سر میجنبانید بنوعی که دیده نظاره دران خیره میشد و از روز از صباح تا رواح بعیش و نشاط و فرح و انبساط بسر میبردند و هفدهم شعبان بچول و سامان
در آمده منازل قطع میکردند و بعد از چند روز بقراول رسیدند و این قراول قلعه ایست در نهایت محکمی که در میان جبال واقعست و یکراه دارد که میباید بقلعه در آمد و در دیگر
که بیرون رود ایلچیان بقلعه در آمدند و اهل قلعه همه را نام بنام نوشتند بعد از آن از قراول گذشته بشهر سکجو رسیدند و ایشان را در یام خانه بزرگ که بر در شهر بود فرود
آوردند و رخوت آن جماعت را مجموع ستاندند و بدفتر برده بسپردند و مایحتاج ایشان از ماکولات و مشروبات و مرکوب و مفروش همه خوب و مرغوب داشتند و برای هر
کس کتی و یکدست جامه خواب ابریشمین با یک خدمتکار و فرمانبردار مقرر فرمودند و در جمیع یام خانها تا شهر ختای برین نهج خدمت می کردند و سکجو شهریست

معظم است و سوری فسیح و محکم بگرد آن کشیده و بیوتات آن مربع متساوی الاضلاع مشتمل بر بازارهای عریض چنانچه عرض آن پنجاه گز شرعی باشد همه آب زده و جاروب کشیده و
در اکثر خانها خوک اهلی و در دکاکین قصابی گوشت گوسفند و گوشت خوک پهلوی هم آویخته و در آن شهر بازار و چهارسو بسیار است و بر سر هر چهارسوی چهار طاق بسته در
نهایت تکلف و تزیین و کنگرها در آن تعبیه کرده و مقرنس ختایی بر آن بکار برده و در باروی شهر در هر بیست قدم برجی سرپوشیده ساخته و چهار دروازه در چهار
دیوار شهر برابر هم گشاده و با آنکه از میان شهر تا دروازه مسافت بسیار بود از غایت راستی اندک مینمود و بر پشت هر دروازه کوشکی و طبقه پرداخته و درین شهر بتخانهای
متعدد بوده هر بتخانه قریب به ده جریب همه را از خشت پخته تراشیده فرش انداخته بودند بغایت پاک و پاکیزه و بر در بتخانها پسران صاحب جمال ایستاده و صلای عشرت
و دخول در داده و از آنجا تا خان بالیغ که تختگاه پادشاه ختاییست نود و نه یام بوده همه معموره و آبادان و بر یامی مشتمل بر شهری و قصبه و میان هر دو یام چند
قرغو بودی و قرغو عبارتست از خانه که ارتفاع آن شصت گز باشد و پیوسته در آنجا نه ده کس باشند و آنرا چنان ساخته اند که قرغوی دیگر مینماید و چون حادثه دست
دهد مثلا اگر از لشکر بیگانه اثری ببینند فی الحال در قرغو آتش کنند و اهل قرغوی دیگر این حال را مشاهده کرده هم باین عمل قیام نمایند و ایستادگان پایه سریر اعلی در خان
بالیغ بعد از یک شبانه روز در حالی که از دار الملک تا آنجا که این حال روی نموده سه ماهه راه باشد معلوم کنند بر سبیل اجمال و متعاقب این صورت کیدی و مکتوبی مشتمل
بر شرح واقعه بدست یکدیگر داده برسانند و کیدی عبارت از جانوران چند است که در محلی ساکن گردانیده اند و مامورند بآنکه اگر مکتوبی یا خبری بدیشان رسد فی الحال
بکیدی قوی دیگر رسانند تا آن قضیه باندک زمانی مفصلا بسمع پادشاه رسد و از کیدی تا کیدی قوی دیگر ده قوه است و هر شانزده قوه یک فرسنگ شرعی باشد و قرغو
روز بنوبت ده کس ملازم قرغو باشند اما جمعی که ملازم کیدی قوی اند هم آنجا اقامت ورزند و خانها ساخته زراعت کنند و از سکجو تا قمچو که بلده دیگر است و بزرگتر
از سکجو نه یام بود و ایلچی که بزرگتر و اجیبان سرحد است در این شهر حکومت کند و هر یامی چهارصد و پنجاه اسب و عراده و سپرلی که اسبان را محافظت مینمایند و این طبقه
بسیار باشند که ریسمانهای عراده بر دوش گرفته میکشند و هر عراده بعهده دوازده کس است و هر چند در راه بارندگی و سرما بسیار باشد ایشان از عراده کشیدن
باز نمانند و همه پسران خوش محاوره سیمین بدن باشند و اسبانی که برای ایلچیان آماده میدارند با زین و لجام و تازیانه باشد و در هر یامی جهت ایلچیان گوسفند و
غاز و مرغ و برنج و عسل و ارده و انواع ماکول آماده و مهیا بود و در بیشتر ایلچیان را طوی میدادند در دوسونها و دیوانخانه را دوسون گویند و در هر دوسونی که طوی مرتب
میساختند اول پیش کوزکه پادشاهی تختی نهاده و پرده او کشیده و شخصی پهلوی تخت ایستاده و نمد بزرگی زیر پای انداخته بغایت پاک و پاکیزه و ایلچیان بر
بالای آن نمد قرار گرفته و سایر مردم در قفای ایشان بسان مسلمانان که در صف نماز ایستاده باشند و آن شخص که بر پهلوی چپ ایستاده بزبان ختایی ندا کند سه
نوبت بعد از آن هر کس بر سر خوان نشسته طعام خوردند و آن روز که ایلچیان را طوی دادند دهم رمضان بود و در قمچو بتخانه بود پانصد گز در پانصد گز و در میان آن بتی بود بطول
قامت پنجاه گز و درازی قدمش نه گز و دور کلاه او بیست و یک گز و دیگر بتان بر بالای سر و پشت او نهاده بودند و صورتگریها و نقشها در بتخانه بکار برده بودند
چنان متحرک که بیننده را گمان آن میشد که آن تصاویر زنده اند و پیرامون آن بتخانه عمارتها بود مانند بیوت کاروانسراها و همه پرده های زربفت و کرسیهای مطلا
و صندلیها و شمعدانها و صراحیها چینی آراسته و در این شهر عمارتی دیگر ساخته بودند که اهل اسلام آنرا چرخ فلک میخوانند مثل کوشکی مثمن و از زیر تا بالا پانزده طبقه و
در هر طبقه منظرها مشتمل بر مقرنس ختایی و غرفها و ایوانها ترتیب نموده و بر گرد منظرها انواع صورتها بظهور آورده اند از آن جمله صورت تختی ساخته بودند و پادشاهی بر آن
نشسته و از چپ و راست خادمان و غلامان و دختران ایستاده و در زیر آن کوشک صورتها مرتب کرده که آن کوشک را بر دوش گرفته بودند و دور آن بیست گز
و ارتفاعش دوازده گز بود همه از چوب تراشیده اما چنان طلا اندوده بودند که گویی مجسم از زر سرخ بود و در زیر آن و میلی از آن سردابه تا بالا تعبیه کرده بودند که یک
سر میل بر کرسی آهن و سر دیگر آن در سقف آن کوشک محکم کرده بنوعی که از اندک حرکت آن میل آن کوشک عظیم در حرکت و گردش می آمد و در این شهر آنچه ایلچیان جهت
پادشاه بارمغان آورده بودند آنرا ستاندند مگر یک زنجیر شیر که پهلوان صلاح شیربان آنرا خود بدرگاه پادشاه رسانید القصه ایلچیان هر چند بخان بالیغ نزدیکتر شدند
حکام و داروغگان یامها در زیادتی ضیافت و طوی مبالغه و اهتمام بیشتر مینمودند و هر روز بیامی و هر هفته بشهری میرسیدند تا چهارم شوال باب قراموران را وصول
اتفاق افتاد و آن آب موازی رود جیحون باشد و بر آن آب پلی بر بیست و سه کشتی بسته بودند هر زنجیری بسطبری ران آدمی ده گز از هر طرف بر خشکی گذاشته و بر دو طرف
آب میلهای آهن هر یک بسطبری میان مردی در زمین محکم کرده و زنجیرها بر آن استوار ساخته و کشتیها را بقلابهای بزرگ و زنجیرها استحکام داده و بر بالای کشتیها
تختها افکنده و همه را محکم و هموار گردانیده و ایلچیان بی زحمت و مشقت از آنجا گذشتند و آن طرف آب قراموران شهری بود وسیع و پر مردم و عمارت و در آن شهر زیاده از
شهرهای دیگر ایلچیان را طوی دادند و در آن بلده بتخانه عظیم بود چنانچه در ختای تا آنجا مثل آن عمارت بنظر نیامد و آنشهر سه خرابات داشت مزین بدختران صاحب
جمال اگر چه دختران ختای خوبروی میباشند اما آن شهر را از غایت زیبایی عورات حسن آباد خوانند و از آنجا روان شده و بر چند شهر دیگر عبور نمودند و از دهم ذی القعده
بآبی رسیدند در برابر جیحون و از آن بحیره در کشتی نشسته بسلامت گذشتند و از چند رود دیگر بکشتی و پل عبور نموده بیست و هشتم ماه مذکور بشهر صدین فور رسیدند که شهری
بغایت معظم بود و مشتمل بر خلق بیشمار و بتخانه عظیم داشت و بتی جسیم از برنج ساخته و مطلا کرده پنجاه گز در بلندی و دستهای بسیار برای آن ترتیب داده و آن بت را هزار د

وست گویند و آن در ولایت ختا شهرتی تمام دارد و کرسی از سنگ در نهایت غرابت تراشیده که این بت و عمارت تمام بر آن کرسی موضوع است و دیگر رواقها و منظرها بر
گرد آن تعبیه کرده بچند طبقه نخستین از کعب بت گذشته و دوم بزانوی او رسیده و دیگر از زانوی او گذشته و دیگری بمیان او رسیده و دیگری بسینه و همچنین تا سر و سر آن عمارت
مربع مقرنس دار آورده و چنان پوشیده که دیده نظارگی در آن حیران میماند و آن هشت طبقه است که در مجموع از طبقات از درون و بیرون توان گردید و این بت ایستاده
ساخته اند و دو قدمش که طول هر یک از آن ده گز باشد بر دو طرف کرسی منصوب بود و میگفتند که مقدار صد هزار خروار برنج تخمیناً در آن عمل خرج شده است و دیگر بتان کوچک
پرداخته از گچ و رنگ آمیزی کرده و در پهلوی هر یک از آنها معبدها ساخته و صور رهبانان و جوکیان که در چله نشسته و ریاضت کشیده پدید آورده و ببر و پلنگ و اژدرها و
اشجار بقلم سحر پدید کرده و بر جدار آن بتخانها صور تکرمها در کمال حذاقت و مهارت کرده و آن بتخانه بر دیگر عمارات غریبه رفیعه اشتمال دارد و در این شهر چرخ گردانی بود بزرگ
و با تکلف تا آن چرخ گردان شهر بجو و ایلچیان هر روز چهار فرسنگ راه میرفتند تا هشتم ذی الحجه بهنگام صبح بدروازه خان بالیغ رسیدند شهری در نهایت عظمت و بزرگی
دیدند تمام از سنگ ساخته و بر دیوارهای این بلده بنا بر آنکه هنوز عمارت میکردند صد هزار چوب بسته بودند چون دروازه بگشودند ایلچیان را از برجی که بعمارت آن
اشتغال مینمودند بشهر بردند و بر در کریاس گردون اساس پادشاه فرود آوردند و بر در کریاس مقدار هفتصد قدم سنگ تراشیده انداخته بودند و پیاده از روی
فرش گذشته و هر طرف راه پنج فیل ایستاده بودند و خرطومها بر راه داشته ایلچیان از میان خرطومها گذشته تا در سرای پادشاه رسیدند و قریب صد هزار آدمی بر در قصر
پادشاه دیدند جمع شده و چون ایلچیان بدان موضع رسیدند عرصه دیدند وسیع و روح افزا و هوائی لطیف و دلگشا و در پیش کوشک کرسی بنظر ایشان در آمد ارتفاع
آن متوازی سی گز و بر بالای کرسی ستونها در سه دروازه مرتب گردانیده و دروازه میان از چپ و راست بزرگتر و این میانه ممر پادشاه است و از طرفین خلایق میگذرند
و بر بالای کوشک به پشت دروازه کورکه و ناقوس نهاده و اونجه و دو کس منتظر ایستاده تا پادشاه کی قدم بر تخت نهد و قریب سیصد هزار آدمی بهنگام روز بدرگاه
جمع گشته و دو هزار مغنی و مطرب برپای ایستاده و آواز زیر و بم برهم ساز کرده بزبان ختائی و اصول انجا زبان بدعا و ثنای پادشاه گشاده و دو هزار نفر دیگر از لشکریان
تاج و دور باش و ژوپین فولاد و تبرزین و نیزه و شمشیر و گرز بدست گرفته و بعضی بادزن ختائی بر دست داشتند و بر اطراف و جوانب آن خانها و صفها و ستونها در نهایت
عظمت ساخته و دیوارها مجموع شبه و فرش سنگ تراشیده بود فی الجمله چون آفتاب طالع شد تا آنکه بر بالای کوشک انتظار پادشاه میکشیدند کورکه و دهل و دمامه و سنج
و نی و ناقوس فرو کوفتند و آن سه دروازه را گشوده مردم باندرون رفتند و بسرعت تمام و قاعده ختاییان در دیدن پادشاه دویدن باشد و بعد از طی فضای اول بفضای
دوم رسیدند و آن نیز وسعت تمام داشت و دلگشاتر از منظر نخستین بنظر در آمد و کوشکی با عظمت تر از قصر اول دیدند و تختی آوردند مقدار چهار گز مثلث و فرشی
از اطلس زرد زرافشان ختائی انداخته و در آن نقش سیمرغ و دیگر طیور نموده و بر بالای تخت کرسی از زر نهاده و از چپ و راست ختاییان صف کشیده ایستادند
و اول امرای تومان و بعد از آن هزاره و صده و بترتیب و بغایت بسیار و هر یک را تخته در دست بطول مقدار یک گز شرع و در عرض موازی چهار یک و جز بر آن تخته بجای
دیگر نمی نگریستند و در عقب ایشان فزون از تخمین و گمان جبه پوشان و نیزه داران بعضی شمشیرهای برهنه در دست داشتند صف زده و مستوی ایستاده و مجموع چنان خاموش
که گوئیا نفس نمیزدند بعد از ساعتی پادشاه از حرم بیرون آمده نردبانی از نقره که پنج پایه داشت بر تخت نهادند و بر بالای تخت صندلی از زر سرخ بود پادشاه بتخت بالا رفته
بر صندلی نشست و هیأت آن میانه بالا و محاسنی نه بزرگ و نه خورد داشت و مقدار دویست سیصد موی از میان محاسن او چنان دراز بود که سه چهار حلقه زده بود
و از دو کنار پادشاه در چپ و راست تخت دو دختر ماه پیکر خورشید منظر موهای عنبرین میان سر کرده و عارض و گردن مکشوف و گشاده و مرواریدهای آبدار در گوش
نشسته و کاغذ و قلم در دست منتظر آنکه پادشاه هرچه گوید بنویسند و چون در حرم رود بعرض رسانند و اگر حکمی یا تغییری باید داده شود آن خط را ببرد دیوانیان فرستند
تا ایشان بفرمان آن در اصلاح آن کوشند القصه چون پادشاه بر تخت قرار گرفت ایلچیان را با بندیان دوش بدوش بردند و پادشاه نخست بندیان و مجرمان را پرسید و ایشان
هفتصد تن بودند بعضی را دو شاخه بر گردن و برخی را بر تخته دراز بند کرده و سرهای ایشان را از تخته بیرون آورده و هر کس را نفری موکل که موی گناهکار را بر دست گرفته منتظر تا
پادشاه چه فرمان دهد و پادشاه طایفه را از ایشان بزندان فرستاد و زمره را حکم قتل فرمود و در جمیع ممالک ختای هیچ حاکم و داروغه مرخص بحکم قتل نیست و هر که گناه کند
گناه او را بر تخته پاره نوشته اند گردنش آویزند و قدر گناهش را نیز قلمی کنند و در کیش کافری او را بزنجیر دو شاخه بسته بجانب خان بالیغ فرستند و در هیچ مکانی توقف نتوان
کرد تا بپای تخت برسد و چون مهم ارباب جرایم فیصل یافت ایلچیان را نزدیک تخت بردند بمسافت پانزده گز آنگاه امیری زانو زده احوال ایلچیان را که بخط ختائی بر
صفحه ثبت بود برخواند مضمون نوشته آنکه ایشان مسافت دور و دراز قطع کرده و از پیش شاهرخ و فرزندان او آمده اند و از برای پادشاه تبرکات و تنسوقات آورده تا
سر اطاعت بر زمین عبودیت نهند منظور نظر عنایت و عاطفت گردند و مولانا خواجه یوسف قاضی که از جمله امرا و مقربان بود و از دوازده دیوان پادشاهی یکی تعلق باو
میداشت با چند نفر از مسلمانان زبان دان پیش ایلچیان آمدند و ایشان را گفتند که نخست قامتهای خود خم کنید و بعد از آن سه نوبت سر بر زمین نهید ایلچیان دو تا گشته
سر فرود آوردند تا سر بر زمین رسانیدند آنگاه مکتوب حضرت شاهرخ و جناب بایسنقری و باقی شاهزادگان و امرا که در قطعه اطلس زرد پیچیده بودند موجب فرموده
خاصان پادشاه بدو دست گرفتند و قاعده ختاییان آنست که هرچه تعلق بپادشاه دارد آنرا در حریر زرد پیچند پس مولانا یوسف مذکور آن مکتوبات را از ایشان ستانده

بخواجه سرای سپرد و پادشاه از صندوقی فرود آمده نامها را گرفت انگاه هفت کس از ایلچیان نزدیک تخت بردند شادی خواجه و کوکچه و سلطان احمد و غیاث الدین و
ارغداق و اردوان و تاج الدین و انجاعت زانو زده و پادشاه احوال معین السلطنة والدین میرزا شاهرخ را پرسید و بعد ازان استفسار نمود که قرا یوسف ایلچی
میفرستد و مال ارسال مینماید کفتند آری دو ایلچیان شما دیدند که نوشته او آمده بود و پیشکش و اموال نیز آورده بودند دیگر پرسید که در مملکت شاهرخ غله کرانست
یا ارزان و نعمت کم است یا فراوان جواب دادند که غله از سرحد کمال پرونست و نعمت از هرچه تصور کنند ارزان و افزون کفت آری چون دل پادشاه با خداوند
تعالی است حضرت اوفرید کار نعمت بسیار ارزانی داشته دیگر کفت در خاطر چنانست که ایلچی پیش قرا یوسف فرستم و از وی اسبان خوش رفتار طلب نمایم که شنیده‌ام
در ولایت او اسبان خوب میباشد دیگر سؤال که راه امنست ایلچیان کفتند تا حکم شاهرخ سلطان باشد مردم بفراغت روند و آیند کفت دانسته‌ام اکنون شما
از راه دور آمده اید برخیزید و آش بخورید و ایشان را بفضای اول بردند و در پیش هر یک خوانی نهادند و چون از طعام خوردن فارغ کشتند بموجب فرمان بیام خانه رفتند
و در انجا بهر خانه کتی خوب با بستر و بالش اطلس و کمی و کفش کمی بغایت نازک و صندلی و منقل آتش دان و حصیرهای نازک انداخته و از زمین و بسیار آن کتهای دیکر
دیدند نهاده و هر کسرا برین نهج خانه مقرر کرده و دیک و کاسه و چمچه و شیره زیب و هر کسیرا روزی ده سر کوسفند و یک غاز و دو مرغ و دو من آرد بوزن شرع و یک
کاسه بزرک پر برنج و دو کلیچه پر حلوا و یک ظرف عسل و سیر و پیاز و نمک و بقول متنوعه و یکطبق نقل و چند خدمتکار صاحب جمال تعین نمودند و روز دیکر که نهم ذی الحجه
بود وقت صبح شقاول امده اسبان بازین آورده بالچیان کفت برخیزید و سوار شوید که پادشاه طوی میدهد و ایشانرا برده بر در کریاس اول بنشاندند و در انوقت قریب
سیصد هزار آدمی بر در کریاس جمع امده بودند و چون افتاب طالع کشت اسنه دروازه را کشودند و ایلچیانرا بپای تختکاه بردند و فرمودند که پنج نوبت جهة پادشاه تعظیم کردند
بعد ازان بایشان کفتند که بیرون روید و خود را سبک کنید که درمیان طوی تقضای حاجت بیرون نتوان امد و ایلچیان متفرق شده باز جمع آمدند و باندرون رفتند
از کریاس اول و دوم که تختکاه داراست کذشته بکریاس سیم درامدند صحنی دیدند بغایت خوش هوا مشتمل بر فروش خوب از سنک تراشیده و دران طنابی روی اندود و درانند
طنابی تختی بزرک نهاده و از سه طرف آن زربابها از نقره نهاده یکی از پیش و دو از چپ و راست و دو خواجه سرا ایستاده و بر دهان خود تا بیخ کوش کاغذی
از معقوی بسته و تختی خورد بر بالای ان تخت بزرک موضوع بود مثل صندلی و پایهای بسیار داشت مجموع از مطلا و ستونها و چوبها و پلهای ان عمارت را
بزرد چوبه رنک کرده بودند و روغن داده مشبه که استادان ماهر دران متحیر میماندند و خوانهای طعام و نقل و تخلبندی پیش پادشاه نهاده و از چپ
و راست واجیان صاحب وجود ایستاده و ترکش و شمشیر بسته و سپر حمایل کرده و در قفای ایشان لشکریان ناچخها بر دست کرفته و طایفه از سپاهیان شمشیرها از
نیام براورده و بر جانب چپ جای ایلچیان معین کشته و پیش پادشاه نزدیک بپنجره طنابی کور که بزرک نهاده بودند قریب بان شخص که بر بالای صندلی بلند
ایستاده و پهلوی او اهل ساز صف کشیده و پیش تخت هفت چتر هفت رنک مرتب کردانیده و بیرون طنابی از یمین و یسار دویست هزار سلاح دار ایستاده و مقدار
یک تیر پرتاب مکانی زاده کرد در ده کرد دیواران از اطلس زرد بود که آش پادشاه را در انجا ترتیب کنند و در اسون نیز در انجا باشد و هر کاه جهة پادشاه آش و در اسون
ارند مطربان و مغنیان ساز اغاز کنند و ان هفت چتر را چرخ زنان می آرند تا نزدیک تخت و آش و در اسون را در حقه بزرک نهاده باشند و سرپوش آنهم از جنس
حقه بود و دری بود از پیش حرم و پرده بزرک بران اویخته و طناب ابریشمین بر دو طرف بسته و سرهای طناب را دو خواجه سرای کرفته و میان طناب بر موضعی بود که چون
طناب اکشیدندی ان پرده پیچیده شدی و در بازکشتی و بعد از تهیه اسباب مجلس بر نهج مذکور مفتوح شد و پادشاه بیرون آمد و سازها بنواختند و چون پادشاه بنشست همه
خاموش کشتند و بالای سر پادشاه بده کز بلندی کلدسته بود و چون سایبانی از اطلس زرد و چهار اژدر که با یکدیکر در حمله بودند با سمه زده و چون پادشاه قرار کرفت
ایلچیانرا پیش بردند و پنج نوبت بموجب فرموده تعظیم کردند بعد ازان بازکشته پیش جاهای خود نشستند و بجز آنکه در خوانها از اطعمه و اشربه موجود بود هر ساعت آشها و کوشتهای
بره و قاز و مرغ می اوردند و در اسون حاضر میساختند و بازیکران مهم خود اشتغال مینمودند اول نوجی از امردان مانند خورشید تابان لبان دختران سرخی
و سفیدی کرده و مرواریدها در کوش و جامهای زربفت پوشیده و کلها و کلها و لالهای ملون که از کاغذ و ابریشم بسته بودند بر دست کرفته باصول تمام برقص
درامدند بعد ازان دو پسر ده ساله بر بالای دو پاره چوب معلقها زدند و شخصی بر استان خوابیده پای خود را بالا داشته و چند چوب بزرک بر کف پای او نهادند و
شخصی دیکر مجموع نی ها را کرفته و پسری دوازده ساله بر بالای نی ها انواع بازیها کرد و باخر یک رامی انداخت تا یک نی بلند رسید و بر سر آن نی معلقها زد و بازیها
کرد و بعد از حرکات غریبه ناکاه از سر نی جدا شد چنانکه هر کسرا تصور شد که افتاد و آن شخص خفته بر پای جست و او را در هوا کرفت و همچنین دیکر سازها نواختند
و این مجلس از صباح تا نماز پیشین امتداد یافت و در صحن این فضا چند هزار جانور پرنده مثل فاخته و قمری و زاغ و زغن و غیر ذلک بودند که میوهای ریزهای طعام سیر بودند
و از مردم نمی رمیدند و هیچ افریده متعرض نمیشد و چون طوی بنهایت انجامید پادشاه کویند کا نزا با نعام نقد مسرور کردانید انکاه باجازت پادشاه خلق
متفرق شدند القصه ایلچیان مدت پنجاه دراین شهر ماندند و هر روز علوفه که در روز اول مقرر کرده بودند بی تنقیص بایشان میرسید و چند نوبت طویها واقع شد و هر بار
بازیکران بنوع دیکر بازی میکردند فی الجمله چون عید اضحی روی نمود ایلچیان با جمعی از مسلمانان در مسجدی که پادشاه درین شهر جهة ایشان ساخته باداب آن روز سعید قیام نمودند

نمودند و در پنجشنبه هشتم ذی الحجه طایفه از ارباب جرایم را بموجب فرمان پادشاه بسیاستگاه بردند و کافران ختایی در دفتر دیوان گناه هر یک را و عقوبت آنها نوشته
و در تفصیل آن زیاده فایده متصور نیست و اهل اینجا چنانچه قاعده و رسم ایشانست در باب گناهکاران و مجرمان احتیاط تمام نمایند و پادشاه را دوازده دیوانست
اگر شخصی بگناهی موسوم شد و در یازده دیوان جرم مجرم ثابت شد و در دوازدهم روشن نشد ان مجرم را خلاصی ممکن است و اگر تشنیع به یا زیاده اگر کسیرا جناحکاری
و از قاتلی باشد مجرم را بسزا و جزا امید بند و محبوس میکنند تا آنکس بیاید و تهم او محقق کردد و در بیست و نهم محترم مولانا یوسف قاضی پیش ایلچیان کس فرستاد که فردا
نوا است و پادشاه بار و وی نورمی آید و قدغن است که هیچکس جامه سفید نپوشد و ایشان جامه سفید در ماتم پوشند و شب بیست و هشتم در نیمشب پادشاه کس فرستاد و
ایلچیانرا بار دوی نو بردند و آن عمارتی خالی بود و انشب مردم در دکاکین و سوق و کوچها چندان قنادیل و شمع و مشاعل افروخته بودند که گفتی که آفتاب طالع شده است و از
ولایات چین و ختای و ماچین و قلماق و تبت و غیر ذلک قریبا صد هزار کس دران اردو جمع شده بودند و پادشاه امرای خود را طوی داده و ایلچیانرا در بیرون تختگاه
نشانده بودند و قریب دویست هزار نفر سلاحها بدست داشته حاضر شده بودند و بسیاران بازیگر بطریق خیز مگر ر رقص و بازی آغاز کردند و از در بارگاه تا انتهای عمارت یکهزار و
بیست و پنج قدم و مجموع آن بناها از سنگ و خشت پخته تراشیده ترتیب داده بودند و آن خشتها را از خاک چینی پخته بودند و قریب پانصد گز چنان فرش انداخته که هیچ
مویی کج نشده بود و در سنگ تراشی و درودگری و نقاشی و کاشی گری استادان آن دیار نظیر و عدیل ندارند فی الجمله تا بیم روز طوی آخر شد و مردم بجاهای خود رفتند و دهم
ماه صفر سحرگاه اسبان آورده و ایلچیانرا بردند و هر سال پادشاه چند روز حیوانی نمیخورد و از خلوت بیرون نمی آمد و هیچکس از زنان و مردانرا پیش خود نمیگذاشت و در خانه که هیچ
صورت و بت نبود بسر میبرد و میگفت خدای آسمانرا عبادت میکنم و آنروز که ایلچیانرا بردند پادشاه از خلوت بیرون آمده بحرم میرفت با تجمل تمام پیلانرا آرایش کرده
پیش پیش محفه در طلا که او در انجا بود میراندند و قلعها بهفت رنگ همراه داشتند و پنجاه هزار آدمی از پیش و پس میرفتند و محفه دیگر آرایش کرده بر دوش میبردند و سازها چنان
مینواختند که وصف آن بشرح راست نیاید و با وجود آن کثرت و ازدحام هیچ آوازی مگر آواز ساز بگوش نمیرسید و بدان زینت و زیب پادشاه بحرم در آمد و خلایق
بوثاقهای خود رفتند و در ان اوقات رسم شب چراغ باشد هفت شبانه روز در درون کریاس پادشاه کوهی از چوب میسازند و روی آنرا بشاخ سروی میپوشانند چنانچه کوهی
کوهی از زمرد است و صد هزار چراغ بر ریسمانها تعبیه کنند و موشها از نفط سازند که چون یکچراغ برافروزند موشک بران ریسمانها دود و بهر چراغ که رسد روشن سازد
و یکلحظه چراغها از بالای کوه تا پایان روشن شود و مردم شهر دکان و خانهای خود چراغهای بسیار افروزند و دران هفت روز گناه بر کسی نگیرند و پادشاه بخششها
کند و در آن وقت بندیان را آزاد فرماید و دران سال منجمان ختای حکم کرده بودند که خانه پادشاه را از آتش ضرر رسد و بدین سبب در آن زمان شب چراغ فرمان نشده بود
اما امرا بدستور سابق جمع آمده بودند و پادشاه همه را طوی داده انعام فرموده و در سیزدهم صفر بار نشغاول پادشاه آمد ایلچیانرا بردند و بر در کریاس اول نشاندند و خلق بهر رنگ
زیاده از صد هزار جمع شدند و بر در کوشک اول تختی مرصع نهاده بودند و درها کشاده پادشاه بر تخت نشست و خلایق سر بر زمین نهادند و تختی دیگر آوردند در برابر تخت پادشاه
و سه کس بر بالای این تخت بر آمدند و حکمی که از پادشاه صادر شده بود و بر جایی ثبت کشته و دو کس آن یرلیغ را برداشتند و یکی بآواز بلند برخواند چنانچه مردم شنیدند اما بزبان
ختایی بود و ایلچیان فهم میکردند مضمون آنکه ایام شب چراغ پادشاه سه سال گذشته و موسم شب چراغ دیگر رسید و گناه کاران و باقی داران دیوانرا بخشیده مگر کسی که
که خون کرده باشند و ایلچی بهیچ جا نرود و بعد از خواندن یرلیغ چیزی بر سر حکم داشتند و بجوبی در زر گرفته و حلقه بران طناب ابریشمین زر دبسته و آن حکم را از بالا
فرو گذاشتند و چتر بر بالای آن فرو می آید و خلایق و مجموع سازندگان سازها همراه آن پایش کوشک بیرون آمدند و حکم آوردند تا یامی که در انجا میبودند و ایلچیان
از انجا نقل احکام بممالک فرستادند و چون هلال ربیع الاول رخ نمود پادشاه شنقارها حاضر کرده بار ایلچیانرا طلب داشت و فرمود شنقار بکسی میدهم که برای من اسپ
خوب آورده است انگاه شنقار را بسلطان شاه ایلچی میرزا الغ بیک داد و سه سلطان احمد ایلچی میرزا بایسنغر و سه بشادی خواجه ایلچی حضرت خاقان سعید داد بعد
از آن همه را جانوران داران خود سپرد تا بوقت رفتن تسلیم ایشان نمایند و روز دیگر ایلچیانرا طلب داشته گفت لشکر بسرحد ولایت میرود شما نیز براق کنید تا همراه ایشان
بولایت خود روید و اعذاق ایلچی سیورغتمش را که شنقار نیست و اگر میوه هم بتو میدادم چه آن کرت که تنسوقات فرستاده پادشاه تو بود از تو ستاندند شاید که این نوبت
هم از تو بستانند اعذاق گفت اگر پادشاه عنایت فرموده شنقار دهد کسی از بنده بستاند نتواند پادشاه گفت که تو انجا باش که دو شنقار دیگر میرسد بتو دهیم و هشتم ماه ربیع
الاول سلطان شاه و بخشی ملک را طلب فرموده هشت بالش نقره و سی جامه پادشاهی و دو اسب یکی با زین و صد چوب نیزی و بیست و پنج کنیز ختایی داد و بخشی ملک را
مثل آن اما یک بالش کمتر بود و خاتون پادشاه نیز ایلچیانرا انعام داده و دوازده را ایلچی اویس خان با دویست و پنجاه نفر پادشاه را دیده شرایط تعظیم بجای آورده
و دیوانیان جهة ایشان جامهای ملوکانه و علوفه معین کردند و سیزدهم ربیع الاول پادشاه ایلچیانرا طلب داشته فرمود که من بشکار میروم و شاید که در ایام شما
شنقارهای خود را بگیرید تا معطل نشوید و بموجب حکم جانورانرا تسلیم ایشان کردند و پادشاه بشکار رفت و در غیبت او پادشاه زاده از طرف ولایت مناآمده و در هجدهم
ماه ایلچیان بدیدن او رفته در طرف شرقی خانه پادشاه نشسته بود و اطراف را چنان برآراسته و بدستور پادشاه خوانها کشیدند و آش خوردند و بیرون برآمدند و غره ربیع
الآخر ایلچیانرا خبر کردند که پادشاه از شکار میرسد استقبال باید نمود و ایلچیان سوار شده بر دیا محانه مولانا یوسف قاضی را دیدند که بغایت ملول و محزون سوار ایستاده

از سبب ملال استفسار نمودند آهسته گفت اسبی که حضرت شاهرخی فرستاده بود پادشاه را در شکارگاه انداخته و از این جهت غضب بر پادشاه استیلا یافته و حکم کرده است که
ایلچیان را مقید بشهر ختای برند ایلچیان از استماع این سخن اندوهناک و پریشان خاطر گشتند و در آن روز شاه که شب فرود آمده بودند دیواری دیدند برگرد آن کشیده و
پانصد قدم در پانصد قدم چهار قدم عرض آن و دو گز ارتفاعش که در آن شب احداث کرده بودند و دیوار قالبی در ختای نیز همین سازند و در آن دیوار دو دروازه نشانده و
از پس دیوار که خاک گرفته بودند خندقی عمیق پدید آمده بود و بر دروازه‌ها مردمان جلد و سپاهی بازداشته مجموع مسلح و در اندرون دیوار ده چتر مربع هر یک بیست و پنج گز که یکجا
ستون برافراشته و برگرد آن خیمه‌ها و سایبانها از اطلس زده و زرافشان برپای کرده و چون میان ایلچیان مقدار پانصد قدم باقی ماند مولانا یوسف با ایشان گفت که
پیاده شوید و در همین محل بمانید تا پادشاه برسد و خود پیش رفت و چون نزدیک موکب شهریاری رسید فرود آمد و لیلاجی و جان داجی را پیش پادشاه ایستاده دید
و پادشاه در حدیث کردن ایلچیان بود که لیلاجی و جان واجی و مولانا یوسف قاضی سر بر زمین نهادند و زبان بشفاعت و درخواست گشاده معروض داشتند
که اینجماعت گناه ندارند و بر پادشاه حکم ایشان جاری نیست که اسب خوب باید فرستاد و اگر اینها را فی المثل بکشی خللی در ملک پادشاه الغ راه نیابد ولی دور و نزدیک
پادشاه را که برأفت اشتهار دارد بجور و ظلم منسوب کنند و گویند ایلچیان را که هیچ مذهب ایشان را بند و زندان جایز نیست متعرض رسانیدند پادشاه را سخن نیکوخواهان
پسندیده آمد و از سر آن حرکت درگذشت و مولانا یوسف خرم و شادمان پیش ایلچیان رفته گفت خدای عزوجل بر شما غریبان ترحم نمود و پادشاه مرحمت فرمود که
ناکرده شما را بخشید آنگاه پادشاه نزدیک رسید بر اسب سیاه بلند چهار دست و پا سفید که میرزا الغ بیک فرستاده بود سوار و عبائی زربفت انداخته بود و دو ختایی
از چپ و راست آهسته آهسته قدم برمیداشتند و پادشاه قبای سرخ زربفت پوشیده و محاسن خود را در غلاف اطلس سیاه مندرج ساخته و هفت عدد محفه خورد
سرپوشیده که دختران در آنجا نشسته بودند همراه پادشاه بر دوش گرفته از عقب او می‌آوردند و یک محفه بزرگ که هشتاد کس بر دوش گرفته و مقدار یک لغار از یمین
و یسار سواران بسیار بسیاول می‌آمدند و هیچ از یکدیگر یک قدم پیش و پس نمی‌نهادند و از هر صف تا صف دیگر موازی بیست قدم بود و چون پادشاه نزدیکتر رسید ایلچیان
باشارت جان واجی و لیلاجی و مولانا یوسف تعظیم نمودند و پادشاه با ایشان گفت سوار شوید ایلچیان بموجب فرموده عمل نمودند و بموجب فرموده در موکب پادشاه
روان گشتند و پادشاه با شادی خواجه بر سبیل شکایت گفت که تحفه و پیلاک و اسب و جانور که بهدیه فرستند باید که خوب باشد بموجب آنکه بمحبت را اسبی که تو آورده بودی
در شکارگاه سوار شدم و از شوخی مرا انداخت و دست من کوفته شد و شادی خواجه زبان اعتذار گشوده معروض داشت که این اسب یادگاری حضرت صاحبقران امیر تیمور
گورکان است و جناب شاهرخی بر سبیل تعظیم و اجلال از برای خدمت پادشاه ارسال نمود و عذر شادی خواجه محل قبول یافته پادشاه سخن او را بعز اجابت مقرون
گردانید و سوار شده روی بدار الملک نهاد و قریب بشهر مردم بسیار آمده بودند و بزبان ختایی دعا و ثنای پادشاهی میگفتند و پادشاه با آن عزت و جاه در قصر خود فرود
آمد و خلایق بمنازل خود رفتند و رابع ربیع الثانی یاسقاول پادشاه آمد و ایلچیان را برده گفت امروز پادشاه شما را بخشش میکند و عطا میدهد و چون ایشان بپای تخت
رسیدند دیدند که پادشاه نشسته است و شترهای پیشکشی پیش خود جمع فرموده آنگاه هر کدام از ایلچیان را بدین تفصیل داد شادی خواجه ده بالش نقره و سی جامه اطلس
و هشتاد پارچه قلی و بعضی تحفهای دیگر نامزد فرموده و سلطان احمد و کوکچه وارغداق را هر یک هشت بالش نقره و شانزده جامه اطلس و تحایف دیگر داد و خواجه غیاث
الدین واردوان و تاج الدین را هر یک هفت بالش نقره و شانزده جامه اطلس و دیگر چیزها دادند و ایلچیان پیشکشها گرفته بوثاق خود رفتند و ایلچیان میرزا الغ بیک
نیز پیشکشهای خود گرفته بودند چنانچه سابقاً مذکور شد و در این اثنا یکی از خواتین پادشاه که محبوبه او بود وفات یافت و اظهار نکردند تا اسباب تعزیت باتمام رسید و
هشتم جمادی الاول خبر فوت او شهرت گرفت و در شبی که صباح آن عزیمت دفن او داشتند از قضای الهی از اثر برق آتشی در قصر پادشاه که نو ساخته بود افتاد و عجب
اتفاق سبحان سبحان راست آمد و بارگاهی که در طول هشتاد گز بود و در عرض سی گز و مبتنی بر ستونهای رنگین که در آغوش مردی نمیگنجید تمام بسوخت و از آنجا
بگوشکی که شصت گز دور بود رسید و حرمسرای پادشاه نیز بسوخت و در اطراف قریب دویست و پنجاه خانه محرق شد و بسیاری از مردان و زنان سوخته خاکستر شدند و آتش
تا نماز دیگر هرچند سعی و کوشش نمودند آتش تسکین نیافت و پادشاه و امرا ملتفت آن نشدند چه آن روز را از روزهای نیک هیچکس خود نمیشمردند و بکاری نمیپرداختند و پادشاه
در بتخانه رفته بتضرع و زاری اشتغال نمود و گفت خدای آسمان بر من غضب کرده و تختگاه مرا بسوخت با آنکه من کاری نکرده‌ام و ظلمی از من بوجود نیامده است و از این غصه
بیمار شده و بدین سبب معلوم نشد که خاتون پادشاه که مرده بود بچه کیفیت دفن کردند آورده‌اند که در ختای کوهی معین است از برای خواتین معظمات و چون یکی از ایشان را
قضا برسد او را در آن کوه برده بدخمه سپارند و اسبان خاصه اش در آن کوه رها کنند تا بسر خود بچرند و دیگر کسی متعرض ایشان نشود و در آن دخمه که بغایت وسیع باشد
بسیار از دختران و خواجه سرایان را علوفه بحواله داده ساکن گردانند و بعد از اتمام مدت ایشان هم آنجا بمیرند و با وجود اینهمه هم آئین در موت خواتین از جهت تفرقه
آسیب آتش معلوم بکسی نگشت که آن خاتون گذشته را بچه کیفیت دفن کردند القصه مرض پادشاه روز بروز ازدیاد پذیرفت و پسرش بجای پدر می‌نشست و بامور ملک قیام
مینمود و در اثنای این اوقات ایلچیان را رخصت انصراف دادند و منتصف جمادی الاول ایلچیان از خان بالیغ بیرون آمدند و داجیان نیز همراه بودند و بطریق ایلغار در راه
گشتن ختاییان خدمت میکردند و الاغ و علوفه میدادند و غره رجب بشهر بکان رسیدند حکام و اعیان استقبال نمودند و بنابر فرموده پادشاه با ایلچیان را باز کردند

نکردند با آنکه قاعدهٔ ایشان چنانست که بار همه را بگشایند و احتیاط نمایند تا بعضی اشیا را که حکم بردن او نیست نبرند و روز دیگر طوی ترتیب داده تکلف بسیار کردند و از آنجا
بقبل حیل کوچ قطع مسافت مینمودند تا پنجم شعبان بقراموران فرود آمدند و از آنجا روان شده هر روز به یام بائی و هر هفته بشهری میرسیدند و طوی خورده روانه میشدند
تا روز بیست و چهارم شعبان بشهر قمجو رسیدند و آنچه مردم ختای بهنگام رفتن از ایلچیان در آن شهر گرفته سپرده بودند بی نقصان بدیشان تسلیم نمودند مدت هفتاد و
پنج روز در آن شهر توقف کرده در اوایل ذیحجه از قمجو بیرون آمده و در هفدهم بشهر سکجو رسیدند و در آنجا ایلچی میرزا ابراهیم سلطان که از شیراز می آمد و فرستادهٔ میرزا رستم
که از اصفهان توجه نموده بودند با ایلچیان حضرت شاهرخی ملاقات کرده قواعد سلوک ختا را پرسیدند و ایشان تعلیم آنها کرده و در محرم سنه خمس و عشرین و ثمان مائه
از سکجو روانه شده بشهر قایل در آمدند و حکام قایل گفتند عادت اهل ختای آنست که چنانکه در وقت رفتن شمارهٔ مردم را نویسند بهنگام بازگشتن نیز همان دفتر را ملاحظه کرده
احتیاط نمایند القصه بعد از تفحص و احتیاط از قایل بیرون آمدند و بواسطهٔ خوف راه و ناایمنی طریق راه چول اختیار کردند و بمشقت تمام نهم جمادی الاول بشهر ختن رسیدند و از
آنجا کوچ کرده ششم رجب بکاشغر فرود آمدند و بیست و یکم از عقبهٔ اندکان گذشته جمعی از ایلچیان براه سمرقند و بعضی براه خراسان اختیار فرمودند و غرهٔ رمضان به بلخ
نزول کردند دهم ماه مذکور بدار السلطنه هرات رسیدند و بعز بساط بوس حضرت خاقان سعید شاهرخ سلطان انار الله برهانه استسعاد یافتند **ذکر عجایب
و غرایب شهر بیجانگر و بیان بعضی از حکایات** دیگر بیجانگر شهریست در نهایت معموری و عظمت و کمال وسعت و بسطت و پادشاهان مملکت آرای کوه
وهیش او برهمن بر سایر ابنای زمن مرجح و مقدم باشد غالبا کتاب کلیله و دمنه را که بجواب و سوال رای و برهمن موشح و مزین است از آنجا آورده اند وسعت مملکت پادشاه
بیجانگر از سرحد سراندیب تا ولایت بیدر که بگلبرگه اشتهار دارد و از ناحیه ملیبار تا حدود بنگاله زیاده از هزار فرسنگ باشد و اکثر معمور و آبادان و سیصد فرضه دارد
دای آنجا دارد و از جملهٔ تجملات او سه هزار فیل باشد و وضع این شهر چنانست که هفت شهربند و حصار پیرامون یکدیگر کشیده اند و گرداگرد حصار نخستین در عرض پنجاه گز ایستاده
سنگها بقد آدمی نصفی در زمین و نصفی در بیرون قریب بهم محکم کرده چنانکه سوار و پیاده آسان آسان نزدیک حصار نتواند رفت و اگر کسی خواهد از بعضی
نسبت بهرات و سواد پس بخاطر آرد چنان تصور کند که حصار اول از کوه مختار و حصار ده برادران تا کنار رود بالان و از قریهٔ سیستان تا پل مناره در باشد و آن حصار
بالای کوه از سنگ و گچ ساخته و دروازها مضبوط پرداخته و دروازه بانان حاضر و بچشم احتیاط در احوال آینده و رونده ناظر و از ابواب باز داشته و ایشان از حفظ
و ضبط دروازها گماشته و حصار دوم از پل جوی نو تا پل درقرا باشد و از پل رکسه تا باغ زاغان و تا پل آب جگان و حصار ششم از دروازهٔ ملک تا دروازهٔ فیروزآباد و حصار
هفتم که در میان واقعست و برابر چهار سوق هراتست و میان حصار اول با دویم و دویم با سیم بساتین و مزارع و عمارتست و باغات از سیم تا هفتم از دحام مردم و غلبه
بسیار دکان و بازار بسیار و قصر پادشاه در حصار هفتم است و بر درگاه رای چهار بازار در برابر یکدیگر واقع شده و بر سر هر بازار طاقی رفیع و رواقی منیع ترتیب داده اند
و اسواق آن بلده بغایت طویل و عریضست و دکان گل فروشی فراوان دارد و در آن شهر گل خوشبوی تازه روی باشد و این صورت نتیجهٔ اعتدال هواست و خلایق آنجا
استشمام ورد و ریاحین را از جملهٔ ضروریات و بی او صبر نتوانند کرد و تختهای بلند در پیش دکانها نهاده اند و طرف بازار گل فروشند و اهل حرف و صنایع از هر جماعت
در آنجا متوطن اند و جوهریان و صرافان مرواریدهای آبدار و در شاهوار و یاقوت و الماس و زمرد و دیگر جواهر قیمتی بر هر کس که خواهند بر مقتضی طبیعت خویش در
بازار آشکار بیع و شرا کنند و بر درگاه سلطنت جویهای آب صافی روانست و بر اطراف آن سنگهای تراشیده املس انداخته و بر جانب یمین ایوان سلطان پیش دیوان
خانه ای کرسی مرتب ساخته از قد آدمی بلندتر و طول سی گز و در عرض شش گز که نویسندگان آنجا نشینند و کتابت ایشان دو نوع باشد یکی بقلم آهن بر برگ جوز هندی
که دو گز طول دارد نگارند و این نوع کتابت کم بقا باشد دیگر بر جنس سیاه سنگ نرم که از ابسان قلم تراشند و چیزها نویسند و از آن سنگ رنگ سفیدی بر این جنس سیاه پدید
آید و این کتابت دیر ماند و بر دفتر که بدان سنگ نویسند معتبر باشد و در چهل ستون خواجه سرایی ملقب بدنایک تنها نشیند و باستقلال مهمات دیوان را بتفصیل سازد
و در پایان دکانچه چوبداران صفها کشیده ایستاده باشند و هر کسرا که مهمی باشد میان ایشان در آید و تحفه بآن جماعت دهد و روی بر زمین نهاده بر پای ایستد و سخن
خود عرض کند و دنایک بر موجب عدالت و راستی حکم کند و دیگر کسی را مجال مداخلت نباشد و چون دنایک از دیوان برخیزد چند چتر ملون پیش پیش او برند و نفیر کشند و از جنب
هر راست مداحان زبان بدعا گشایند و از دیوان خانه تا پیش پادشاه هفت در بند باشد و بر سر هر در بندی جمعی موکل و چون دنایک متوجه خدمت رای گردد و بهر در بندی که رسد
طایفه از ملازمان او توقف نمایند چنانکه اندرون هفتم دنایک بخدمت پادشاه در آید و مهمات معروض دارد و بیرون آید و در قفای قصر رای منزل و جای دنایکست و بر دست راست
کوشک پادشاه ضرابخانه است و زر الماکی در بیرون کوبند و ترتیب یکمثقال و دو دیم را پرتاب خوانند نصف آن و سیم را فنم نامند عشر آن و این سه نوع از طلای مغشوش باشد
و فنم از همه رایجتر است و سدس فنم از نقرهٔ پاک سازند و آنرا تار گویند و این جنس نیز بغایت رایجست و سکه نیز از مس سازند و این قسم را جیتل خوانند و قاعدهٔ آن ملک چنانست
که اهالی ولایات مقرر خود بضرابخانه آرند و هر کرا چیزی باید او بر ضرابخانه نویسند و بولایت مطلقا چیزی حواله ندارند لاجرم آن دیار چنان آبادانست که قلم و زبان از
شرح و بیان شمهٔ از آن عجز و قصور اعتراف مینماید و سپاهیان هر چهار ماه علوفه گیرند و خزینهٔ پادشاه حوضها باشد پر از طلای گداخته یک تخته وار و باب آن دیار از اعیان تا
محترفهٔ اهل بازار جواهر مرصع در گوش و گردن و سر و بازو و انگشت کنند و بر در دیوانخانهٔ پادشاه فیلان بزرگ هیکل نگاه دارند و در زمان خاقان سعید شاهرخ سلطان را عیل

سفیدی بود بغایت جسیم هر صباح آنرا پیش پادشاه می آوردند و پادشاه به دیدنش تفأل مینمود و هر فیلرا خانهٔ جدا باشد دیوارهایش بغایت محکم و بر سقف آن چوبهای
قوی محکم و بزرگ انداخته و زنجیرها بر پشت و گردن فیلها بسته باشند و سر زنجیر را بر بالای بام استوار کرده و اگر بر جای دیگر بندند فیل بآسانی بگشاید و بر دستهای او نیز زنجیر
بندند اما قوم حرفت گوید که اگر در بعضی تواریخ مذکور است که فلان پادشاه هندوستان بغزا رفت و چند زنجیر فیل آورد باعتبار این معنی است و طریق بدست آوردن فیل
چنان باشد که در راهی که بآب خوردن می آید چاهی گشاده حفر کنند و سر چاه را بچوبهای باریک بپوشند و قدری خاک بران پاشند و چون فیل بآنجا گذرد از سنگینی
جثه آن چوبها شکسته در چاه افتد انگاه دو سه روز هیچکس نزد او نرود و بعد از دو روز شخصی آمده چند چوب بقوت بر جهة تمام بر فیل زند و دیگری پیدا شود و زننده فیلرا بدور
اندازد و چوب را از دست او گرفته بر تاب دهد و قدری علف پیش او انداخته باز گردد و بدین نهج چند روز شخص اول فیلرا میزند و شخص دویم آمده مانع می آید و علف میدهد
تا بآن شخص دویم الفت و انس میگیرد و او باهستگی نزد فیل میرود و میوهایی که مرغوب او باشد پیش او میبرد و بدن او را میخارد و میمالد تا باین نوع رام شود و گردن به بند
نهد حکایت آورده اند که فیلی زنجیر گسسته بود و از بند گریخته بجنگل رفته و فیلبانان از عقب او شتافته در راه او چاهی کندند پس دل فیل ازان حیلها بهراسیده چو
آهوی از دام صیاد رسته و آن فیل چوبی مانند عصا بر خرطوم گرفته پیش پیش بر زمین مینهاد و باحتیاط تمام بآب خوردن میرفت و فیلبانان از اصطیاد او عاجز شدند
و پادشاه میل تمام بگرفتن آن داشت عاقبت فیلبانان به بالای درختی که فیل را پایان آن میگذشت پنهان شدند و در وقت گذشتن فیل فیلبانی خود را از
درخت بر پشت فیل انداخت و ریسمانی سطبری که بر پشت و سینه فیل می بندند همچنان بر حال خود بود فیلبان ریسمان را محکم گرفته فیل هر چند اضطراب کرد و
خرطوم انداخت فایده بران مترتب نشد آخر الامر بر پهلو غلطیدن گرفت و بهر پهلو که میغلطید فیلبان به پهلوی دیگر میجست و در این اثنا چند نوبت قلابهای محکم
بر فیل زد چنانچه فیل زبون و عاجز گشت و تن به بند و گردن بکمند نهاد و فیلبان صید خود را پیش پادشاه آورد و بعنایت خسروانه اختصاص یافت گویند که پادشاهان
هندوستان بشکار فیل روند و مدت یکماه بل بیشتر در صحرا و جنگل باشند و فیلان گرفته بدان افتخار و مباهات کنند و گاه گاه گناهکاران را در پای فیل اندازند تا بزانو
و خرطوم ایشانرا هلاک سازد و بازرگانان از سیلان فیلان بولایات برند و بسیار منفعت کرده بفروشند منقولست که در برابر ضرابخانه پادشاه بیجانگر شحنه‌گاه است
و دوازده هزار عسس مقرر که هر روز اجرت ایشانرا دوازده هزار فنم از حاصل خرابات دهند و شرح تکلف عمارات خرابات و بیان خوبی و ملاحت دلبران آنجا از حد
بیان متجاوز است و شمه ازان این است که در عقب ضرابخانه بازاریست طول آن زیاده از سیصد گز و عرضش فزون از بیست گز و بر دو طرف آن خانها و
صفها ساخته اند و در پیش آن خانها دکانهای بلند از سنگ خوب پرداخته و بر دو طرف صورت شیر و پلنگ و ببر و دیگر جانوران نگاشته و چنان
متحرک و شبیه تصویر کرده اند که گوییا جان دارند بعد از نماز پیشین بر در خانها که پاکیزگی آن نهایت ندارد صندلیها و کرسیها نهاده و محبوبان بران نشینند
و هر یک بدر و جواهر خود را آراسته همه خورد سال و در غایت حسن و جمال و یک دو جاریه پیش هر یک جمیله ایستاده و صلای عیش درداده و ابواب عشرت
بر وضیع و شریف گشاده و اسباب لهو و سرور مهیا و آماده و هر کس که آنجا در آید با هر کس که خواهد خوش برآید و هر چه همراه داشته اهل خرابات بمحافظت آن
قیام نمایند و اگر چیزی گم شود از عهده بیرون آیند و در حصارهای مذکور خرابات فراوانست و هر چه از آنجا حاصل شود در وجه علوفه عسسان مقرر کرده‌اند که
از مجاری احوال این هفت حصار خبردار باشند و هر چه گم شود عسسان دزد را پیدا کنند و گمشده را بخداوندان رسانند والا از خاصه خود تاوان دهند گویند که در
این ولایت جوگیان بسیار باشند که عمر ایشان بششصد و هفتصد رسیده باشد و ایشان نفس بشمار زنند و بر اندک طعام قناعت کنند ذکر جشن مهانادی
که اهتمام بت پرستان دران باب فراوانست عبده و پرستندگان اوثان و اصنام ولایت بیجانگر در سالی یک نوبت عید کنند
و در تهیه اسباب جشن مبالغه تمام نمایند و طوی پادشاهانه و بزمی خسروانه ترتیب دهند و آنرا جشن مهانادی گویند شرح این سخن آنست که رای آن مملکت فرمان
دهد تا از تمام قلمرو او که طولش سه چهار ماهه راهست اعیان و سرداران هر کرا اسمی و رسمی باشد روی بدرگاه آورند و هزار فیل که هر یک مانند کوهی باشد بسلاحها
گوناگون بیارایند و بازیگران و نفط اندازان بر پشت فیلان نشسته بهم خود قیام نمایند خرطوم و گوش فیل همه را بصورت عجیبه و نقوش بدیعه از شنگرف و غیر ذلک
آرایش دهند و روز سیوم اعیان و سرداران و گردنکشان بموعد معین بدرگاه پادشاه جمع شوند و در جای دلکشا و مقام روح افزا چهار طاقها بندند از سه طبقه تا پنج
طبقه مصور از صور وحوش و طیور تا مگس و پشه در غایت دقت و نهایت حذاقت بر آنها نگارند و بعضی چهار طاقها را چنان پردازند که در چرخ باشند و هر لحظه روی
دیگر نماید و چون حقه باز فلک هر زمان چهره دیگر گشاید و از منظرها و غرفها هر ساعت خوبروی دیگر خویشتن را جلوه دهد و در پیش آن میدان چهل ستون طاقی که
آن در آفاق هیچ چشم ندیده باشد ترتیب دهند و تخت پادشاه را بر طاق نهم نهند و میان چهل ستون و چهار طاقها مغنیان و مطربان بحرکه و سرود اشتغال نمایند
و اکثر آن دختران ماه رخسار لاله عذار باشند و جمعی از پریچهرگان خورشید روی عنبرموی از پس پرده رقیق در برابر پادشاه آیند و ناگاه آن پرده را که از دو طرف
گرفته باشند باندازند و دختران پاکوفتن و رقاصی بنوعی قیام نمایند که دیده نظارگیان دران حیران و عقل عقلا از غرابت آن سرگردان ماند و درین جشن فیل را به
وجهی که در تاریخ مولانا کمال الدین عبد الرزاق رحمه الله مسطور است چنان بود که بر زبر دو چوب کنند بر اصول که مطربان سازند فیل را بخرطوم نگاه دارد و علم بر خرطوم

خرطوم خود را بر دارد و فرود آورد و همچنین عمودی در زمین نصب کنند در ارتفاع ده گز و چوبی در ان مانند شاهین ترازو که در میان سوراخی داشته باشد تعبیه فرمایند و یک سر یکچوب شاهین بوزن فیل سنگی بسته و بر سر دیگر مقدار یک گز تخته و سری که تخته داشته باشد بریسمان پایان کنند و فیل بران تخته رود و فیل بان آهسته ریسمان را سست گذارد تا هر دو طرف ده گز از ارتفاع چون شاهین ترازو راست ستد و فیل دران مقام چنان بلند که انجا میرسید آوازه و راه اهل ساز را نگاه داشته حرکات باصول میکند و هر جماعت که بازی کنند پادشاه ایشان را هم در مجلس بزر و خلعت شادمان و ثنا خوان گردانند و خاطر ایشانرا بتحصیل وجه یراق متعلق نسازد و سه روز پیوسته از وقت طلوع آفتاب تا هنگام ظلام بجشن و سور و لهو و سرور پردازند و چون بیان انواع آتشبازی و موشک سازی و اصناف غرایب و عجایب که دران سه روز واقع میشود موجب اطناب است لاجرم بساط تفصیل را در نوردیده راه اجمال می پیماید و بذکر بعضی از امور غریبه بلاد مغرب شروع میفرماید **ذکر شمه از غرایب دیار مغرب** مغرب زمین عرصه ایست چون ساحت سینه کریمان کشاده و پهناور و عجایب و غرایب آن از حیز تقریر و تحریر بدر و بجهت اندازی معروف و مشهور و تفصیل اسامی بلاد و امصار ان دیار و جمهور الاقالیم مذکور و در آنولایت مغاره ایست بی پایان و از غایت گرما و ریک روان زیاده حرارتی در انجا شوان یافت در بعضی از نسخ بنظر رسیده که بر یکجانب ان مغاره ریک روانست که یک راه پیش ندارد و در میان ریکستان شهریست که دران همه زنان باشند و اگر در انجا رود از اقتضای آب و هوا شهوتش ساقط شود بلکه در اندک زمانی روح از قفس قالبش پرواز نماید و در انجا چشمه ایست که چون نسوان دران چشمه نشینند حامله شوند و دختر آرند و اگر بر سبیل ندرت پسری متولد شود نمیرد و هر زنی که از حیض پاک شود اگر روز دیگر دران چشمه نشیند حیض او معاودت کند و چندان خون از وی بر آید که سیلاب بر ریک رسد و آن زنان که رشک حور و پری اند از شهوت و طلب مجامعت بری اند و اگر فی المثل یکی از ایشان بولایت دیگر افتد از مباشرت آزرده خاطر گردد اما بعد از چند گاه عادات عورات آنولایت پیدا کند و عورات آن شهر بشرف اسلام مشرف اند و هر کاری که جهة انتظام امور دنیوی در آن لابد است از عمارت و زراعت و غیر آن زنان کنند و هر چیز که حاصل شود در میان خود بتسویه قسمت کنند و بزرگی و کوچکی و نزاع جهة سود و زیان در میان ایشان نباشد و با وفور مال و نعم ذخیره نهادن از محظورات شمارند و در یکجانب دیگر از ان مغاره طایفه از بنی اسرائیل توطن دارند و از ان زمان که حضرت باری سبحانه تعالی فرعون را غریق بحر غضب خویش گردانید جمعی از بنی اسرائیل دست دعا برداشته بزبان تضرع گفتند یارب دیگر ما را میان این مردم دنیا مشغول مگردان و بجایی فرست که از آفت وسوسه شیطان عبادت تو توانیم کرد لطف یزدانی بر حسب مسئول ایشان آنجماعت را بدان مغاره رسانید و ان ریک را سد راه ایشان گردانید تا بی وساوس شیطانی و هوا و حس نفسانی بطاعت ربانی مشغول گشتند در کتب معراج مسطور است که حضرت مقدس نبوی صلعم در شب اسری بدان شهر رسید و مردم آنشهر را بدین قویم و ملت مستقیم دعوت فرمود و ایشان جوابها گفتند تحقیق پرسید که خانهای شما را یکسان می بینم و هیچ سرایی بر دیگری رجحان و مزیتی ندارد سبب چیست گفتند از ان جهة که مجموع از یک آدم و برهم فضیلتی نداریم پس فرمود که در هر خانه گوری می بینم جهة چیست گفتند چون عاقبت منزل ما گور است بسبب آن کنده ایم که مرگ را فراموش نکنیم باز فرمود که طعام بی خورش و پوشش حلال مقبول نیست خوردن و پوشیدن شما از کجاست گفتند غله و پنبه در صحرا زرع کنیم و حضرت واهب العطایا چندان انمار محصول موصول سازد که سال بسال ما را کفایت بود فرمود که بی گوشت چون روزگار گذرانید گفتند گوسفندان در صحرا داریم اما اکثر قوم ما حیوانی نخورند فرمود که در میان شما سنگ و ترازو و پیمانه باشد تا دانسته شود که هر کس چه برد گفتند نی زیرا که هیچ کس زیاده از قدر حاجت تصرف نمیکند و چون حال بدین منوال بود بترازو و کیل احتیاج نباشد فرمود که در میان شما اهل حرف باشند گفتند همه مردم ما پیشه ورند اما در میان ما رسم خرید و فروش نباشد چه بقدر احتیاج خالصا لوجه الله تعالی یکدیگر را مساعدت کنند فرمود که در میان شما قاضی هست گفتند قاضی در جایی ضرور است که بسبب امور دنیوی نزاع واقع شود و چون ما بهمه عیال الله ایم و بنصیب راضی چه احتیاج بقاضی باشد فرمود که اگر جریمه از کسی صادر شود اجرای حکم شرعی بروی که فرماید گفتند تا غایت که بشرف اسلام مشرف شده ایم باری سبحانه و تعالی طریق وسوسه شیطان بر ما مسدود گردانیده بود و عصیان بدون آن از کسی صادر نگردیده بود حالا که بدین دولت مستسعد گشتیم امیدواریم که درجه ما در طاعت عالیتر گردد فرمود که در میان شما طبیب هست گفتند نی زیرا که رنج و راحت باراده ازلی متعلق است اگر مرض موت بر شخصی عارض گردد هیچ طبیب دفع آن نتواند و الا خدای عز و جل صحت دهد فرمود که در این زمان آواز گریه از جایی و آواز خنده از جایی دیگر بگوشم رسید سبب چیست گفتند خنده را سبب آن بود که شخصی با ایمان از دنیا رحلت کرد و گریه از جهة آنکه فرزندی متولد شد نمیدانیم که سعید خواهد بود یا شقی و یا مومن خواهد بود یا کافر حضرت رسالت چون آنجماعت را نیکوسرشت و پاک اعتقاد یافت درباره ایشان دعای خیر کرده روان شد دیگر از غرایب دیار مغرب اهرام مصر است چون ذکر آن در السنه و افواه دایر و سایر است قلم مشکین رقم از شرح آن دم در کشید

ذکر بنای دار السلطنه هرات و ما یتعلق بها من المضافات والمنسوبات اول بنایی که در ولایت خراسان واقع شد قصبه فوشنج است قریب بموضعی که بعد از ان شهر هرات را در آنجا بنا کرده اند بعضی گفته اند که آن ساخته پشنک ابن افراسیاب بن نزو ابن کنعانست و فوشنج نخست بشهر پشنک مشهور بود و چون قاعده عرب آنست که هر گاه لفظ عجم را در کلام خود استعمال کنند بای عجمی را بفا و جیم را بکاف مبدل سازند چنانچه پارس را فارس و گرگان را جرجان گویند پس در کلام ایشان بشهر فشنج اشتهار یافت بعد از آن بتمادی ایام عوام وادی در آن کلمه زیاد کرده فوشنج گفتند و زعم طایفه از مورخان آنست

که قوشنج را هوشنگ پیشدادی بنا کرده است و بانی قندهار که بمصر اشتهار دارد بخت النصر بوده و بنای هرات بپانصد سال بعد واقع شده و بعضی دیگر گفته‌اند که شهر قندهار ملک خرنوس که حاکم شیروان بود در زمان منوچهر بنا کرده چنانچه از کلام شیخ عبدالرحمن جامی که تاریخ قدیم هرات از مؤلفات اوست فهم میشود و شیخ مشارالیه در کیفیت بنای هرات چند وجه بیان فرموده اول آنکه چون جمشید بن طهمورث بن هوشنگ دعوی الوهیت آغاز نهاده دست تعدی باموال رعیت دراز کرد و پریشانی تمام باحوال خلایق راه یافت و چون کار ایشان بجان رسید دل برجلای وطن قرار دادند و اکثر طوایف امم از مملکت او در اطراف و اکناف متفرق و پراکنده شدند و قرب پنجهزار خانه وار از رعایا و حشم اسفیان قندهار بحدود کابل افتادند و چون آن موضع برحسب دلخواه ایشان نبود طبل ارتحال کوفته بولایت غور آمدند و از آنجا نیز کوچ کرده در محلی که اکنون قصبه اوبه است قرار گرفتند بیت هیچ پایه مده خاطر بهیچ دیار که بر و بحر فراخست و آدمی بسیار * و روزی چند از جور و جفای زمانه خلاصی یافته پهلو بر بستر استراحت نهادند بیت درخت اگر متحرک شدی زجای بجای * نه جور اره کشیدی و نه جفای تبر * و بعد از مدتی بسببی از اسباب موافقت اکثره بمخالفت انجامید و فرقه متفرق شده و بایکدیگر محاربه آغاز نهادند و از طرفین خلقی کثیر جریح و قتیل گشته فرقه غالب و گروهی مغلوب شدند و قوم مغلوب برحسب ضرورت مرابع و مراتع خود گذاشته در حرکت آمدند و بر شط وادی که الحال هرود مالان مشهور است بموضعی که از آنکو اکنون علویان میگفتند رحل اقامت انداختند و جمعی که غالب شده بودند و استیلا یافته خبر قوم مغلوب را معلوم کرده هرسال از اوبه می‌آمدند و از مراعی و مواشی ایشان آنچه بهتر بود برسم باج و خراج میگرفتند و آن جماعت چون مامنی حصین و قلعه رصین نداشتند ناکام و ناچار تن بخواری در میدادند و چون اولاد و احفاد ایشان بکثرت انجامید و تعدی دشمنان بنهایت رسید بواسطه تدبیر زنی که در میان آن قوم بود از تحکم و تجبر اعدا رهائی یافتند بیان این سخن آنست که جماعت مغلوب شده حاکمی داشتند شمشیره نام از احفاد فریدون و این شمشیره زنی بود بحسن صورت موصوف و بلطف سیرت معروف بزیور دانش آراسته و از نقایص ... پیراسته بیت دریای حیا و کان آزرم * گوئی که سرشته خویش از شرم * خورشید ندیده سایه‌اش را * مه نیز نیافته پایه‌اش را * القصه شمشیره روزی مجمعی ساخته با اتباع خود گفت تا کی مذلت خراج گذاری کشیم و بباج تن در دهیم اگر شما بقدم انقیاد پیش آئید و گردن از اطاعت من نپیچید باندک وقتی شما را از مکان خواری بمنزل حکومت و سرداری رسانم سایر مردم حسن صمیم القلب بر زبان راندند مصرع ای هرچه حکم کنی بر وجود ما حکمی * شمشیره گفت حالا صلاح در آنست که خراج چهار ساله ایشان را بدهیم و چون در این سنوات هیچکس از آن قوم بطلب مال بدین جانب نیاید ما را مجال باشد جهت خود حصنی حصین و قلعه متین احداث کنیم و همگنان برین رأی اتفاق نموده شمشیره مکتوبی بوالی آن جماعت که موسوم بهیاطله بود در قلم آورد و مضمون آنکه عاملان و محصلان شما هرسال که جهت تحصیل مال می‌آیند زحمت بسیار و مشقت بیشمار میکشند و ما نیز بسبب قلت تحف و هدایا خجل و منفعل میشویم بیت آمد خیالت نیم شب جان دادم و گشتم خجل * خجلت رسد درویش را مهمان چو بیگه میرسد * اکنون داعیه آنست که وجوه مقرری چهار ساله را بخزانه عامره رسانیم تا ملازمان شما را محنت سفر و متابعان ما را انفعال خجالت نباشد هیاطله بعد از وقوف بر این حال مبتهج و مسرور شده ملک کوفان را که از احفاد هوشنگ بود جهت تحصیل آن مال ارسال نمودند و چون آن وجه بخزانه هیاطله رسید و شمشیره از ادای خراج فارغ گردید در ساعتی مسعود و زمانی محمود در طرف شمال هرات قلعه شمیران را بنا نهاده و فصیل و باروئی در نهایت استحکام بر آورد و دیوار شابکان که سه فرسنگ طول داشت بساخت و قرب هر فرسنگی دروازه آهنین بپرداخت و بر هر دروازه دو نفر مرد مقرر کرد که بحراست قیام نمایند و چون مدت معهود منقضی شد عمال هیاطله بطلب مال متوجه گشتند و بعد از آنکه دیوار شابکان و حصن حصین شمیران را بنظر در آوردند مراجعت نمودند و کیفیت واقعه را بعرض هیاطله رسانیدند بهر وجه خدمتش از تحصیل خراج مایوس شده دیگر عاملی جهت تحصیل باج نزد شمشیره نفرستاد و آن طایفه در حصار شمیران که حالا نیز بشمیران اشتهار دارد مدت مدید بفراغت تمام و آسودگی مالاکلام گذرانیدند و در زمان سلطنت منوچهر که اولاد و احفاد ایشان فراوان شده بودند پیش خرنوش که در آن اوان مأمور امراء بودند رفتند و عرض کردند که مردم ما بسیار شده‌اند و دیگر در این حصار امکان تمکن نیست امیدواری بجناب شهریاری آنکه مکتوبی بشاهنشاهی نوشته استجازه فرمایند تا شهری وسیع و قلعه منیع در این دیار بنا کنیم ملک خرنوش ایلچی بالملتمس ایشان عرضه داشتی بمنوچهر فرستاده رخصت بنای شهری طلبید و بر وفق مراد جواب یافت و ابواب خزاین برگشاده مال فراوان و نعمت بی پایان باستادان و معماران داده بطالعی میمون و ساعتی همایون شهر قندهار را بنیاد نهاده و باره مانند کوه و فصیلی باشکوه بر آوردند و چهار قصر عالی بر اطراف آن ساختند و دو دروازه یکی از جانب شمال و دیگری بطرف جنوب پرداخته چنانکه حصن شمیران داخل گشت و عرض دیوار را سی گز نهاده و آنرا پنجاه گز ارتفاع دادند و خندقی عمیق فرو بردند و قرب دوازده سال و نیم در آن عمارت کار کردند تا باتمام رسید و مردم بسیار در عهد بهمن ابن اسفندیار در آن دیار قرار گرفتند و بمرور شهور و اعوام طوایف و اقوام قندهار نیز آنجا گنجایش ایشان نماند و در آن ایام شخصی ارغاغوش نام استجازه نموده والی قندهار شده بود و رعایا از او التماس نمودند تا از پادشاه وقت رخصت بعمارت شهری که وسعت آن از قندهار بیشتر بود قیام نمایند و ارغاغوش استجازه نموده بر این نهج جواب یافت که اموال خزانه بعمارت بلده چنین وافی نیست اگر اهالی آن حوالی از خاصه خود به بنای این شهر اشتغال نمایند و این خبر بسامع متوطنان قندهار رسیده نزد ارغاغوش آمدند و عرض کردند که ما از مال خود به بنای این بلده مشغول میشویم و قرب بچهارصد استاد ماهر جمع آورده مقرر کردند که شانزده هزار مرد دکاو باشند و جهة سعادت

سعادت وقت واختیار فیروزی ساعت مثنها را حاضر ساختند وایشان در زمانی که قمر بسعود متصل و دور از نحوست اختیار فرمودند مثبت سطرلاب سنجان موزون قیاس
باندیشه کشند ساعت شناس * بوقتی که با اختری یار بود * نظرها بطالع سزاوار بود * و سطرلابها در دست ومنتظر که درجه مطلوب کی براُفق شرقی منطبق گردد جهلقی
بسیار کل وخشت در دست گرفته مترصد ومترقب که هرگاه که اهل نجوم اشارت فرمایند ایشان کلها وخشتها از چهار طرف بیندازند ودرین اثنا غوکی که در آن حوالی
کلبه داشت نان می پخت کودک چالاکی چند نان او را گرفته گریخت وعورت بطاقت شده فریاد برآورد که بینداز مردم تصور کردند که آواز منجم است که میگوید خشت بینداز
بیکبار شانزده هزار کس پیش از در آمدن ساعت مسعود خشتها بطالع ثور جهت بنیاد شهر از دست بینداختند و ار خاموش از اینصورت اندیشناک گشته از منجمان استفسار طالع
وقت نمود جواب دادند که چون طالع وقت برج ثور آمده وصاحبش زهره ببرج ناظر است مردم این شهر عشرت دوست و دلیر و جنگجوی و مردانه باشند و ابنای ایشان
از وقت طفولیت تا انتهای رجولیت پر دل قوی زهره و بسیاری از ملوک وحکام وسرداران وگردنکشان ایام درین شهر بقتل رسند و چون برج دویم که منجمان آنرا بیت
المال خوانند جوزاست از مثلثه هوایی مال در دست ساکنان بیجا قرار نگیرد مثبت قرار در کف آزادکان نگیرد مال * نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال * دیگر از دلایل
نجومی چنان معلوم میشود که اهالی این خطه شریفه غریب نواز و مهمان دوست و با مروت باشند واین بقعه میمون مسکن زهاد واتقیا واولیاء ومامن اصحاب حاجات و
مرجع ارباب مهمات وغربا باشد وبسبب عذوبت ماء ولطافت هوا وسعت فضا هر کس که بر سبیل عبور بدین خطه موفور السرور در می آید از دل که شهرستان بدنست رخصت
نیابد که قدمی فراتر نهد لاجرم مدتی در انجا توطن نماید و هر کس که در خرابی و ویرانی این بلده طیبه سعی نماید و در تفرقه و پریشانی اهالی و ساکنان او کوشد صبح دولتش بشام
نکبت تبدیل یابد و عرصه راحت بر او به محنت شاید ملک ارغاغوش از استماع این کلمات تسلی یافته فرمود تا مردم بجد تمام اهتمام نمایند پس شانزده هزار مرد هشت
سال کار کردند تا دیوارها ارتفاع یافت و چهار سال از آن دست باز داشتند تا عمارت نشست خود تمام کرد بعد از آن هشت سال دیگر بتعبیه آن پرداختند
تا باتمام رسید و عرصه شهر هزار جریب بود و بلندی دیوار باره اش چهل و پنج گز و عرض دیوار ده گز واین عمارت در عهد عیسی باختتام انجامید و چون پادشاه دین
ترسا داشت فرمود تا در هر برج یک صلیب ترتیب دادند و دو دیوار دیگر که یکی از آن محیط بود بر دیگری بر افراشتند و فرجه میان هر دو دیوار ده گز گذاشتند و خندقی
بغایت عمیق بریدند و شهری باتمام رسانیدند که دیده گردون شبیه و نظیر آن ندیده و گوش زمانه قرین و عدیل آن نشنیده و چنان زیبا و مرتفع بچشم بنیاد در می آمد
که گویا شاعر درباره ان گفته است مثبت چشم فلک ندیده و گوش جهان شنیده * زین خوبتر مکان و پسندیده تر مقر * وجه دیگر در ذکر بنای هرات آنکه بعضی
از سالکان مسالک اخبار تقریر کرده اند که موضع شهر هرات قهندز در ابتدا گذرآبی بود و ممر آینده و رونده و در اطراف و جوانب آن سباع و وحوش قرار و آرام داشتند
و کاروانی که از دره دو برادران آمدی منزل بنجیرستان که هیچ جا در نواحی هرات آبادانی نبود مگر قصبه او به وجمعی که در انجا متوطن بودند با یکدیگر نزاع کردند و طایفه مغلوب
از او به بیرون آمده در کوهستان منزل گرفتند چنانچه گذشت بعد از چند سال از آن مکان بدره دو برادران رفتند و هر کاروانی که پدید آمدی ایشان استقبال مینمودند
و اطعمه و اقمشه بدیشان میفروختند و ایشان میخریدند و چون ذریه ایشان بسیار شدند پیش همای دختر بهمن ابن اسفندیار که آنرا شمیران گفتندی کس فرستاده رخصت
طلبیدند که حصاری بنا کنند او اجازت داد مشروط بانکه چون حصار تمام شود موسوم بوی باشد پس حصار شمیران ساختند و دوازده سال در عمارت آن گذرانیدند
و بعد از آن بچند سال دارا ابن دارا شهر هرات را بنیاد نهاد و هنوز با تمام نرسیده بود که دارا در معرکه اسکندر کشته شد و اسکندر بعمارت بروج هرات پرداخت
و چون نوبت سلطنت باشک ابن دارا که از ملوک طوایف بود رسید و چیزی که اسکندر ساخته بود بپوشانید و بر بالای هر برجی برج دیگر ترتیب داد تا آثار عمارات اسکندر مندرس
گشته و دروازها را نیز تغییر کرد وجه دیگر آنکه بعد از طوفان نوح نبی ع اول بقعه که در خراسان ساخته و پرداخته قلعه شمیران است و دختر ضحاک هرات نام اول قصبه
او به را بنا نهاد آنگاه در عمارت هرات شروع نمود و جهن نام از اولاد فرود بن سیاوش ولایت بادغیس را معمور گردانید و آن قلعه ایست دلگشا مشتمل بر مزارع
و مراتع بسیار و محتوی بر جداول و انهار بیشمار مثبت در جهان هیچکس ندیده چنان * منزل دلفروز جان افزای * عرصه خرمش جهان افروز * ساحت فرخش جهان
آرای وجه دیگر آنکه چون اسکندر رومی بر دارا استیلا یافته او را از میان برداشت در حین طواف چون بنواحی هرات رسید در آن زمان غیر از قهندز در آن حوالی
عمارت و آبادانی نبود و اهالی انجا نیز از جور و تغلب ترکان فغان بآسمان میرسانیدند و بغایت پریشان حال و مشوش خاطر زندگانی میکردند بنا برین اسکندر خواست
که شهری بسازد که ساکنان انجا از تعرض اعدا ایمن و مطمئن خاطر زندگانی توانند کرد پس به بنای هرات میل فرمود و چون اهل قهندز از اندیشه اسکندر خبر یافتند
بدرگاه او شتافته معروض داشتند که ما به بنای این شهر راضی نیستیم و ترا درین باب امداد نخواهیم کرد راقم حروف گوید که برین روایت اعتراضی
میرود چرا اسکندر بنابر رفاهیت اهل قهندز این اندیشه کرده بود و سرکشی و عناد ایشان باین سبب بعید و بدیع مینماید القصه اسکندر از سخنان اهل قهندز
ملول شده و توقف او در دیار خراسان امتداد یافت تا آنکه مادر اسکندر نامه فرستاده او را بروم طلبید اسکندر در جواب نوشت که میخواهم که در
دیار خراسان شهری بنا کنم و ارباب این نواحی فرمان من نمیبرند و بعمارت آن شهر یعنی هرات راضی نمی شوند و امداد نمی نمایند و اگر این مردم را بزجر و قهر
کار فرمایم نام نیک من بزشتی در عالم منتشر گردد و توقف مراجعه آنست که آنچه در حیز قوت نیست بفعل آید مادر اسکندر کفی از خاک آن ناحیه پیش من فرست

تا بر احوال مردم آنجا استدلال کنم اسکندر آن خاکی پیش مادر فرستاد مادر اسکندر آن خاک را دید و بعضی از اجزایش برداشت و بر حریر نرم یافت و آن خاک را فرمود تا
تنک کردند و بساطی بر بالای آن انداختند و اعیان روم را طلب داشتند و بر بالای آن نشاندند و حدیث میل و رغبت اسکندر را به بنای شهر هرات در میان آوردند و گفتند
بنای شهری در آن سرزمین خشت خام و آب اندازه حسن است و گروهی این صورت را پسندیده داشتند مادر اسکندر گفت امروز بروید و فردا باز آیید تا آنچه خاطر
بر آن قرار یابد به تقدیم رسانیده آید روز دیگر چون اکابر روم مجلس مادر اسکندر شدند ایشان را بر همان بساط نشاندند تا خاکی که از زیر آن برداشته بودند و با ایشان از آن
سخنان روز گذشته باز راندند مجموع منع کردند که رای پادشاه مقرون بصواب نیست و بنای شهر چنین موجب نام نیک نیست پس مادر با اسکندر نامه نوشت مضمون آنکه از این
خاک استدلال کردم که اهالی آنجا منقلب الرای و مقلوب المزاج باشند باید که در هیچ امر با ایشان مشورت نکنند و از آن جماعت احتیاط نکیرد چون نامه به اسکندر رسید
خوشوقت گشت و از سر جد و اجتهاد بعمارت شهر هرات مشغول شد آورده اند که روزی استادان و معماران بتعمیر دروازه خوش اشتغال داشتند و اسکندر بعد
از روز با آنجا تشریف حضور ارزانی فرموده بود ناگاه از جانب روم قاصدی آمده و مکتوبی از مادر اسکندر رسانید اسکندر گفت مادر نامه خشکی فرستاده است و آن دروازه
باین لفظ اشتهار یافت و بکثرت استعمال بدروازه خوش قرار گرفت وجه دیگر آنکه بارهٔ هرات سه کس ساخته سیاوش اول این کیکاوس دیوار اندرون را و اما این
دارا پرداخته وجه دیگر آنکه سیفی هروی در تاریخ آورده که از مولانا ناصر الدین شنیدم که گفت در تاریخ خراسان چنین یافتم که پیغمبری از پیغمبران مرسل بتعلیم جبرئیل
شهر هرات را بنا کرده وجه دیگر از این رباعی مستفاد میشود رباعی لهراسب نهاده است شهری بنیاد گشتاسب بر آن بنای دیگر بنهاد بهمن پس از آن عمارتی از نو
کرده اسکندر رومیش همه داد بباد وجه دیگر آنکه ابو الحسن صفوانی بوسایط از رسول صلعم روایت کرده که آنحضرت فرموده که حق سبحانه تعالی را در خراسان شهریست
که آن را هرات خوانند خضر و الیاس ع و ذو القرنین آن شهر را بنا کرده اند و از حق تعالی در آن شهر برکت خواسته اند از شیخ ابو المظفر جامی رحمه الله روایت کرده اند که گفت
روزی بر بارهٔ هرات نشسته بودم و در حوالی گذشته از روی اعتبار تأملی میکردم ناگاه خضر را دیدم خدمتش مرا گفت در چه کاری گفتم در اندیشه روزگار و طول مدت این
باره رفیع مقدار آنجناب گفت ای محمد من این بلده را یاد دارم که بحری عظیم بوده و باز دیدم که خشک شده و خار بسیار رسته بعد از آن مشاهده من گشت که ضیاعی شد
باز چنین شهری معمور گشته که می بینی و هم از حضرت خضر منقولست که موضع شهر هرات دریای ذخار بوده و زمینی که حالا چهار سوق هرات است هر سال چندین از بدره غرق
بحر عمان میکردید و هر سفینه که در آنجا میرسیدی غرق میشدی ع هر زمینرا بود خاصیتی ع برای عالم آرای سالکان مسالک توفیق پوشیده نماند که بلدهٔ
هرات حرسها الله تعالی عن الحادثات از سوابق ایام و سوالف شهور و اعوام همواره مجمع مشایخ عظام و مربع اکابر اسلام و مسکن علماء اعلام و مأمن سادات کرام و منتجع طوایف
امم و غیرت بلاد و بقاع اقالیم عالم بوده و هست و کلهٔ خلد اسلامیان امین در بارهٔ او اینی و کریمه ... از فسحت مساحت و ترتیب فضلا یا ساحتش کنایتی آب زلالش
از غایت عذوبت غیرت فزای چشمه حیوان و هوای روح افزایش روح بخش روان و جنان مینو چو معمورستان آبش با زلال سلسبیل و عرصه جنت مخضر با بهشت
جاودان و آب و باد اوست چون دم مسیح آب خضر باد جان بخش چو جان و آب دلجویش روان و از رفعت شرفات بروج فلک عروجش قلعه مینا فام خجل شده و از
لطافت عمارات علیه و نزاهت ابنیه رفیعش خورنق و سدیر ... انفعال و تشویر گشته بیت قبه افلاک پیش طارمش نا مرتفع در روضه فردوس پیش ساحتش نادلپذیر ... آسمانرا
از فرو سقف مرفوعش مدام و اختر از بر حریم صحن میمونش مسیر پر عجایب چون سپهر و پر بدایع چون بهشت بلکه آمد این دو آن با نسبت قدرش حقیر زان هوای معتدل دلکش
آمد جاودان چون بهشت این ز سرمای دی و گرمای تیر واضع تقدیر اساسش را بگذر ترتیب داده و درنه وصفی اینچنین هرگز کسی آرد در ضمیر بجمعیتی معروف که گوش هوش
سامعان اخبار امصار شبیه و نظیر آن نشنید و بجامعیتی موصوف که دیده گردون پیر با آنکه قرنها گرد جهان گردیده هرگز اینمقدار جمعیت در هیچ خطه ندیده بیت ساکن اهل
بندگان ملک شو کوشش چو شه همه ارکان ملک تخته تاجوران بلند گشته باقبال شاه شیخ حسن چو ذات ام اندر صفات حرسها الله عن الحادثات و از تهمه حوالی اینان
بغی و بدعت دور و از جمیع نواحی این آیات شرک و شبهت مهجور بیت مردم او جمله فرشته سرشت خوشدل و خوشخوی چو اهل بهشت و شهربندی که حالا معمور است در طرف جنوبی
شمیران و هند افتاده وانها داخل درون شهربندی که ملک معز الدین حسین کثرت احداث فرموده بوده داخل اند و آن در غایت وسعت چنانچه قطر آن از سر پل جوی انجیل تا دربند
شیخ حرم از نواحی طاسیان بر سر پل خیبه دوازده ... که نزدیک بیکفرسخ است و حضرت صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور کورکان انار الله برهانه بعد از فتح بلدهٔ هرات آنرا منهدم
گردانیده چه از غایت سعت ضبط و محافظت آن در نهایت عسرت بود و اکنون شهربند هرات مشتمل بر فصیل است و مابین هر دو برج ... و صد و چهل و نه برج ... و دور شهربند
هفت هزار و سیصد قدم است و قطر این بلده از دروازه ملک تا فیروزآباد و از درب خوش تا عراق هزار و ... نهصد قدم اتفاقی افتاده خندق آن قریب به بیست ذرع عرض و عمق دارد ...
مدینتیست که آنحضرت ... چندان عمیق ... دو مسجد جامع که فضایل و برکات آن از حد حصر افزونست و از حیز احتمال بیرون در میان درب قبچاق و درب خوش ... و قلعه اختیار الدین که سرآمد
متانت و حصانت است بکرات درین اوراق مذکور گشته داخل درون شهر است و چون در داخل این بلده طیبه بغیر از جوی ... آب روان ... باغ و بساتین ... است الحمد و بیرون از نواحی ... کلیدکان
تا کوه مختار و چشمه ماهیان بلکه از قریه ماشان تا عقبه بیاق سلماق که قرب شش فرسخ تمام دشت و کوه و باغ و بستان دلپذیر و گلستان گشته بیت صفای بهجت وی تحسین بقاء الله و سبزه ...
بیاض اعلا ... میان ... صد این روضه میوه آب کش ... کشت زمین ... و برادران ... که قریب ... بقاع دلپذیر و منازل ... متصل ... ساکنین ...

و ترصیص ملکه از دره مذکوره تا کوه اسکجه که چهار فرسخ مسافت دارد و از او به ماکو سویه که سی فرسخ است باغات و عمارات و قری و بلوکات این بلده فردوس نما
فرخنده صفاتست که بیکدیگر اتصال دارد همه در خضرمی لسان بهار گشته در دیدها بهار نگار از سپهر شرفعت مانند و نشبتش نزهت آمدها و بعضی از قری و قصبات
این خطه فردوس آیین ولاسیما شهداد م برابری و لاف همسری میزند از آن جمله دار العباده زیارتگاهیست که همیشه مجمع اولیاء الله و منشاء اصحاب علم و انتباه بوده آبش صاف تر از
تسنیم بهشت و نسیمش لطیف تر از هوای اردی بهشت از خرمی چه طبع حریفان آن نفس و ز نیکوئی چو روی ظریفان دلربای هستند متفق همه عالم که هیچکس زینگونه جایگاه ندید به هیچ جای
و توابع این بلده بر نه بلوک تقسیم یافته **اول** توران و تونیان **دوم** قوردان و باشتان **سیوم** کراق **چهارم** سقر **پنجم** خیابان **ششم** کداره **هفتم**
انجیل **هشتم** النجان **نهم** اردوان و تیران و از مواضع میمون که بلطافت آب و هوای آن در ربع مسکون موضعی نیست خیابان هراتست و بی شائبه تکلف و غایله تصنع مضمون
آیه روضة من ریاض الجنة در شان آن آتی است و فحوای مقوله روضة ماء نهرها سلسال در اوصاف ساحتش بروایتی از غایت نزهت و خوبی و دلکشی بنداشتم که جنت النعیم
در خوشی در برگرفته شاخ شجرهای اجلال بر سر کشیده خاک چمنهای او وشی بر سقفها گنبد خضرا منعکس و گلهای گونه گون ز حمرا و نقشی و مزارات اکابر و مشایخ و علما و صلحا در آن موضع
متبرک بسیار است و حظایر و بقاع در آن بی و بسیار آن بشمار و در زمان جاهلیت نیز این مقام میمون و مکان همایون قبله دعوات و کعبه حاجات خاص و عام بوده و اکابر و
اصاغر و مقیم و مسافر بدین منزل شریف تیمن و تبرک میجسته اند چنانکه حالا عیدگاه و مصلی خلایق است و در زمان سابق آن را گوی خدایگان میگفته اند و پادشاه بر المغت فرس خدا
یگان نامند و از جمله معظم مزارات که در آن موضع بابرکات واقع است مزار فیض الانوار کامل مدقق و فاضل محقق امام الجن و الانس الواصل الی ریاض القدس امام فخر الملة
و الدین عمر رازیست تغمده الله بغفرانه که در علوم معقول و منقول گوی تقدم در مضمار فضیلت از جمیع متاخرین ربوده و از بدایت تدوین علم کلام تا غایت مثل آن جناب متکلمی نشنده و
در این کهنه دیر در زمره ماصدق مفهوم موجب المغز نیامده و چون قلم غالیه رقم بذکر امام امم و مقتدای طوایف عالم رسید حکایتی نسبت بآن جناب بر خاطر عاطر گذشت و ثبت افتاد
آورده اند که در ایام حکومت محمد بن علی اسمعیلی والی قلاع رودبار و قهستان و دیگر دیار که عمل و عقیده او و متابعانش مخالف اعتقاد و روش اهل اسلام بود امام فخر الدین رحمه الله در
ولایت ری توطن داشت و بدرس و افاده اشتغال مینمود و اهل حسد فی جیدها حبل من مسد که با امام معادات می ورزیدند گفتند که امام از اعیان اسمعیلیه و ملاحده است خدمتش از
استماع این حدیث ملول و متاثر و غمناک و مشوش خاطر گشت و جهه دفع این تهمت و رفع این مظنه بر بالای منبر رفته زبان بلعنت این طبقه و مذمت این طایفه بکشاد و چون این
سمع محمد بن علی رسید غبار ملال بر حاشیه ضمیر او نشست و بنابر تفرد امام در صنوف علوم و انواع فضایل بقصد و استیصال و اعدام و اهلاک او از خاطر خود رخصت نیافت
اما خواست که آن جناب را تادیبی فرماید تا دیگر زبان بطعن و لعن اسمعیلیه نگشاید لاجرم فدائی را باین مهم نامزد کرد و فدائی از قلعه الموت بولایت ری آمده در زمره شاگردان امام انتظام
یافت و بجد و جهد تمام آغاز تلمذ نموده منتهز فرصت میبود تا فرموده حاکم خود بتقدیم رساند و بهیچگونه مجال نمی یافت تا بعد از انقضاء مدت هفت ماه روزی خادم امام را دید که از خانقاه
بیرون میرفت از او پرسید که پیش مخدوم مولوی کیست خادم جواب داد که مجلس خالیست و کسی نیست فدائی با او گفت که تو کجا میروی خادم گفت ببازار تا از برای امام طعام آورم
فدائی گفت دو سه مسئله مشکل دارم و میخواهم بر آن جناب عرض کنم التماس آنکه در آوردن طعام تعجیل ننمائی خادم قبول کرد و فدائی بخانه امام درآمد و در را استوار بست و امام را بر پشت
افکند و با خنجر کشیده بر سینه او نشست امام هراسان شد و الحق جای آن داشت و از فدائی پرسید که ای مرد چه خواهی کرد فدائی گفت که میخواهم که با این خنجر از ناف تا سینه
تو بر درم امام فرمود که بچه سبب فدائی گفت تو مولانا را لعنت کرده و انواع ناسزا گفته و اسمعیلیه پادشاه خود را مولانا گویند امام فرمود که توبه کردم که دیگر این قول از من در
وجود نیاید و درین باب سوگند خورد فدائی گفت تو سوگند را تاویل خواهی کرد امام سوگند تاویل بر زبان راند فدائی از سینه امام برخواست و بر زمین نشست و گفت کشتن تو مامور
نبوده ام و الا تقصیری جایز نبودی اکنون بدانکه مولانا دعا و سلام ارسال داشته میگوید که ما از کلمات پریشان جهال و عوام که گرمیا و لیک کلام ملهم اصل در شان ما بشان
وارد است باک نداریم سخنان امثال شما را در ... ما بر لوح ضمایر خاص و عام کالنقش فی الحجر ارتسام دارد ملتمس آنکه از طعن ما زبان کوتاه داری و دیگر خاطر ما را از
خود نیازاری اگر میل خاطر اشرف بآن مقرون گردد بجانب قلعه آئی و این بقعه را بوجود شریف بیارائی امام فرمود که رفتن بطرف قلعه میسر نمی شود و حضر دان را در
این اوقات از جمله محالات میشمارد و فدائی چون دانست که امام روزگار قطب دار بر جای خود قرار دارد مبلغ سیصد و شصت دینار زر سرخ از میان بکشاد و پیش
امام نهاد و گفت این ادرار یکساله شماست و چون سال منقضی گردد موازی این مبلغ از پیش قیصران بستانند و این علوفه را درباره خویش موبد و مخلد شناسند و دو برد
یمانی در وثاق من است که مولانا برسم تحفه فرستاده و چون بیرون روم از آن نیز تصرف نمایند و بعد از ادای این حکایت کفش خدمت بوسیده و بیرون رفت امام را عادت آن بود که
بوقت درس چون بمسئله خلافی رسیدی فرمودی که خلافا للملاحده لعنهم الله و خذلهم الله و بعد از این واقعه گفتی خلافا للاسمعیلیه پس از چند گاه یکی از شاگردان از آن جناب پرسید که
لعنت بر اسمعیلیه میکردید و مدتی شد که از آن زبان کشیده اید سبب چیست امام فرمود که ایشان را لعنت نمی توان کرد زیرا که برهان قاطع دارند گویند که امام ... تمام و تمول ما الکلام ...
اسمعیلیه روی نمود و الله اعلم بحقایق الامور **این چند کلمه ایست که بر زبان قلم جریان می یابد و در ختام کتاب موشح و مزین ببعضی خصایص**
و مناقب امیر روشن ضمیر امیر علیشیر در این ایام فرخنده انجام که خامه خجسته ارقام بذکر بعضی از بلاد و دیار قیام مینمود روزی نگارنده این سطور از ملازمت آستان
دولت آشیان مقرب الحضرت السلطانی که قبله اقبال و کعبه آمال و امانیست بسته متوجه گشت و چون بسعادت بساط بوسی فایز گردید جزوی که مبنی بود بر کیفیت اوضاع شهر خطای بلده

ذکر هرات و ابنیهٔ آن

و بلده بجا اگر بنظر کیمیا اثر آن عالی گهر رسانید بر زبان بلاغت شعار آن مجمع صغار و کبار جریان یافت که حالیا دار السلطنه هرات را بعد از ذکر بدایات ذکر کرده و از آثار مجموع تفصیل و [illegible]
خواهی نمود و چون این اندیشه در خاطر فاطر رسوخ یافته بود و بمطابق واقع و ضمیر منیر آنحضرت عکس پذیر گشته تصدیق نمودم باستسؤال فرمودند که کدام شرف و فضیلت این بلده را
دیگر بلاد و امصار مرجح خواهی داشت این فقیر در برابر هر یک از مفاخر هرات که بیان کردم شنعی موجه فرمود که چنانچه مجال دم زدن نماند و ساکت و ملزم سر در پیش افگنده و بعد از آن بمقتضای
طبیعت و نهایت لطافت و تحت حضرت مملکت پناهی آفرین گفتم و چون بوثاق آمدم لحظه‌ای روز بسر مراقبه فرو برده می‌اندیشیدم که آیا این بلده جهت صفت دارد کدام شرف مزیت بر دیگر بلاد
و امصار مفضل و مرجح توان داشت که صغیر و کبیر و مخالف و موافق در آن معنی متفق باشند و ارباب جدل و مناظره بر آن اعتراض نفرمایند ناگاه از الهام غیبی در گوش این ذره رسید که تفضل و
تفوق که این شهر شهره را حاصل است مجموع اهل عالم و کافه اولاد آدم از عرب و عجم از آن مسلم میدارند و هیچکس را مجال مداخلت و منازعت در آن نیست آنست که منشا و مولد و محل توطن و
مستقر عز و کرامت عالی مکانی است که معمار رای عالم آرایش بسیط زمین را غیرت فزای سپهر برین و رشک نگارخانه چین ساخته و بمواد [illegible] بتقویم قواعد دین مبین و قوانین
خاتم النبیین پرداخته میان ذهن و ذکاوتش امور دین و دولت منتظم و محاسن طبع نقادش مهام ملک و ملت را [illegible] اعتدال خلق روح پرور و روح گسترش نسیم [illegible] طبیعی [illegible]
بخشید و حسن تقریر دلپذیرش ابواب آمال و امانی و درهای اقبال و کامرانی بر روی دلها گشوده نسیم جنت اگر بگذرد سوی بستان بجای میوه همه جان برآورد [illegible] و گر نکهت لطف
تو شمه‌ای بجهان شود بخوشی همچو کلبه عطار و عدل شاملش مساجد بنی آدم را متقبل مشتری عقل دوربین تو را از بد و نیک پیشوا داند ماه عالم نورد و بشتاب رای [illegible]
برفعت قدر و نباهت شان و کثرت اسباب کامرانی و وفور موجبات دولت و حشمت افسر [illegible] صیت نصفت و آوازه عدالت [illegible] اخلاق و اوصاف پسندیده‌اش [illegible]
نسیم صبا باطراف و اکناف رسیده گذشته خاک جنابش بقدر از افلاک فتاده نام بزرگش بعدل در افواه آستان فرخنده نشانش مرجع صدرنشینان جاه و جلال و
درگاه مکرمت پناهش ملجأ و ملاذ خورده بینان غواص فضل و کمال زبان قاصی و دانی بثنا و دعای او جاری و از اطراف و اکناف عالم اصحاب [illegible]
و روز بان زنده دل [illegible] تو یکدم نمیرود که مگر نمیشود یعنی امیر کبیر [illegible] فیروز فرید و در مجمع فضایل علمی و عملی [illegible] سپهر حشمت و کامکاری ماه
آسمان جلالت و بزرگواری ثاقب رای صایب به صوفی ضمیر واقف مواقف العلوم بالفکرة الکافیه مفتاح ابواب الهدایة بالطبیعة الوافیه حاوی دقایق معانی مقرب حضرت سلطانی [illegible]
آنکه در فقر غنی گشته و در بذل [illegible] نظام الدوله والدنیا والدین امیر علیشیر خلد الله ظلال جلاله و فرمان الخلود [illegible] تاثیر ایامه و لیالیه [illegible]
تزکیه نفس نفیس و بصیغه طبع لطیف فایز شده و از فنون علوم عقلی و نقلی و صنوف فضایل و کمالات علمی و عملی [illegible] حظی وافر [illegible]
بو علی است عقلیش از قیاس عقل فزون نقلیش از مقام عقل بیرون صافی طویتی که صحایف منشورات فصاحت آثارش کانهن الیاقوت والمرجان [illegible]
و لطایف منظومات بلاغت شعارش زیب و زینت گوش و گردن ولدان مخلدان اذا رأیتهم حسبتهم [illegible] خامه او چون گهرافشان شود نظم سخن لؤلؤ و مرجان شود و کشف حقایق [illegible]
صحف سماوی تقریر [illegible] و دقایق احادیث معجزه آثار مصطفوی [illegible] افعل خود [illegible] تبیان [illegible]
کیوان [illegible] آب حیوان منفعل ای نظیر تو در سرای وجود ننهاده قدم بکتم عدم ولی شایبه تکلف و لاف [illegible] گزاف [illegible]
فضایل انسانی متجلی بتجلیات سبحانی و متخلق باخلاق الهی موصوف باوصاف رضیه نامتناهی و مرتکب اعمال حسنه و مجتنب از اعمال دنیه [illegible] عمارات [illegible] که معمار [illegible] اطراف
جهان خصوصا ممالک خراسان از مدارس و خوانق و مساجد و [illegible] ساخته و پرداخته که هرگز هیچ پادشاه ذوشوکت صاحب [illegible] بعمارت [illegible]
ساخت عمارات بسی در جهان [illegible] تنگ [illegible] آنها [illegible] غیرت چرخ برین و از جمله ابنیه رفیعه و عمارات منیعه این صاحب مکرمت مسجد جامعی است
که در کنار جوی انجیل محاذی منزل همایونش باتمام رسیده و الحق آن بقعه شریفه بوضع غریب و طرح بدیع ساخته شده طاق [illegible] معموره [illegible] ایوان
فلک فرسایش در معموره خاک طاق [illegible] افتاده هوای فضای روح افزایش لطیفه‌ای از نسیم جنان و چهار صفه اطرافش از غایت تکلف و تزیین غیرت هشت بهشت رضوان [illegible]
فصاحت صفاتش معتکفان عالم بالا [illegible] مسرور و از غلغله تسبیح و اذان مؤذنانش مسبحان ملأ اعلی [illegible] حضور مسجد و جامع [illegible] خطبا و [illegible] منبر [illegible]
منبرش از خطبه بیت اللهی غلغل تسبیح بگنبد درون [illegible] طاق بلندش بفلک [illegible]
نقش اطلس والای چرخ و در و دیوار این بقعه بزرگوار به گونه نقوش بدیع که اگر مانی نقاش زنده بودی [illegible] کمال لطافت [illegible]
عجیب و مستحدثات غریبه از اصناف صنایع و بدایع و طرفه کاری پر از نقش و نگار از فرش تا سقف مهندس [illegible]
درختان [illegible] بنا بر آنکه حکیم علی الاطلاق از دار الشفا [illegible] صدور قوم مؤمنین قانون کلیات شفا [illegible]
اعراض معلولان مختلفة المزاج را بانفاس عیسوی [illegible] حواله فرموده و بر جنب این بقعه مبارکه دار الشفائی بکمال تکلف و تزیین ساخته و [illegible]
مسیحا روح پرور و خاک مشک آمیزش چون هوای اردیبهشت روح گستر خشت زرنگار دیوارش سرخ [illegible]
فرخنده بقعه مبارک عمارتی در نیکوئی بدیع و بپاکیزگی [illegible] با سقف [illegible]
المعالجه مرضی غربا قیام و اقدام مینمایند و مدرس و افاده و طلب این علم شریف و فن لطیف که [illegible] از علوم [illegible] است کما قال النبی صلی الله علیه و سلم العلم علمان علم الابدان [illegible]

مشغولی فرمایند و یکی دیگر از عمارات عالیه این صاحب توفیق مدرسه اخلاصیه است در مقابل دار الشفا که همش مطابق مسمی است تا تمام رسیده ظاهر آن بنای دلگشا چون باطن نورانی عالمان علوم ربانی روشن است و از عذوبت آب سلسبیل مآب نهر جلیل که در جوار آن جاریست مضمون جنات عدن تجری من تحتها الانهار مبین میکند هر دم نداء در صفا و روح الامین نهر جنات عدن ها دخلوها خالدین مهندس اندیشه اگرچه در تمثال و عاجز است و زبان نکته دان فکرت پیشه از تعریف تکلفاتش قاصر حور اگر دیده بدین روضه کند زهی باز کند از شرم در روضهٔ فردوس فراز بوستانیست که طاوس ملایک هر دم از سر سدره نماید هوای سیر پرواز مدرسهٔ شریفه علمای اعلام و فضلای واجب الاحترام با فاده علوم دینی و نشر معارف یقینی اشتغال میفرمایند و طلاب انجا فارغ البال و آسوده حال بمطالعه و استفاده قیام مینمایند و در محاذی این بنای همیون و منزل همایون خانقاهی خلایق پناه و فضلای معارف دستگاه است ساخته و پرداخته شده و آن بنائیست با نواع زیب و زینت آراسته و از شوایب عیب و منقصت پیراسته اوج فلکیست که از بلندی معمار عیان آسمان است و حافظ از خیال نقشش شکفته هزار بوستان است و در انجا نیز اهل زهد و تقوی و ارباب درس و فتوی بتحقیق مسایل دینیه و افاده علوم یقینیه اشتغال دارند و فی الواقع از اطراف عالم طلاب علم و فضیلت روی بدین بقاع سپهر ارتفاع و چندین هزار فرقه از ولایات و رو بدین خانقاه و مدرسه که بمیامن اهتمام آن تعالی مقام هر سباب معیشت انها اماده و مهیاست بمطالب و مآرب خود دعا نیص گشته اند و دعا گوی او شنا خوان بمنازل خود مراجعت نموده و در این خانقاه معارف پناه پیوسته خوانسالاران بزم نوالش بساط انعام گسترده و همواره خادمان با فضالش صلای ضیافت در داده در ضیافت خانه خوان نوالش منع نیست در گشاده است و صلا در داده خوان انداخته و هریک از این عمارات عالیه مشتمل است بر بساتین جنت آئین و روضات بیخبار و ریاحین از طراوت لالهاب شمعان شقایق حدائق فردوسی را داغ بر دل و از لطافت گلهای احمر ایشان ریاحین بساتین جنان غرق عرق منفعل از غایت گلزار خوبی و دلکشی پنداشتم که جنت عدن است در خوشی بر سقفهای گنبد اخضر نکس او گلهای گونه گونه زحمرا و آتشی و همچنین معمار همت این بلند مقدار در سایر ولایات خراسان بقاع خیر ساخته و ابنیه رفیعه بر داخته و پلها و رباطها و حوضها که بیمن عنایت و حسن اهتمامش در قفاری و صحاری با تمام رسیده از حیز تعداد بیرون است و چون از موقف علی مرحص بود که بتفصیل بعضی از انها پردازد در بهمین مقدار اقتصار رفت اکنون وقت انست که جواد خوش خرام قلم طی بساط و اطناب انبساط نماید و بدعای دوام دولت روز افزون این امیر صافی ضمیر گرد که نتایج فکرش موافق تقدیر کرامیه حضرت الهی بکمال کرم نامتناهی ذات فایض البرکات مقرب حضرت پادشاهی از وصمت تباهی در زمان امان دارد و میامن عنایات و اهتمامش روی زمین را مانند روضهٔ رضوان معمور و آبادان گرداناد همیشه باد و تراعمر در حصول مراد بعز و ناز چو دوران چرخ نامعدود تربیت حارس و حافظ عنایت ازلی تربیت حامی و ناصر پناه رب ودود بر رای انور و ضمیر ثناگستر اولو الابصار روشن باشد که بمیامن دولت پادشاهی و التفات خاطر خطیر حضرت ملک پناهی در اندک زمانی این کلمات پریشان را از کتب معتبره جمع آوردم و آنچه مقدور و میسور این مفلس بی بضاعت بود تقصیری نکردم و اخبار ماثوره بعبارات بی تکلف که در بادی الرای دست داد در سلک بیان کشیدم و از ایراد الفاظ غیر مانوسة الاستماع دامن در چیدم امول که

جز قبول صاحبدلان اقتران یابد یا الهی سراجه دل این ضعیف بیچاره را پیوسته بنور توحید و شمع معرفت منور دار و لطف رحمت بیکران خویش از این بنده گناهکار دریغ مدار و در زمان ارتحال از این بنده گناهکار دریغ مدار و در زمان ارتحال از این دار پر ملال بحکم کما تعیشون تموتون دوستی مقربان درگاه خود را از خاطر محو مگردان و در اوان بعثت و نشور بمقتضی کما تموتون تحشرون او را با صدیقین و ارباب یقین محشور گردان یادشاها بروز گار بارها گفته ام و بار دگر میگویم در آن ساعت که ما نیم و هوی نجات بس فرد و بکام موی تهد

الحمد لله والمنة

تمام شد مجلد کتاب تاریخ روضة الصفا مع خاتمه حسب الفرمایش عالیشان رفیع مکان عزت و سعادت توامان عمدة الاعاظم و الاعیان صاحب مکرم و سرور محترم مرکز دایره صدق و صفا آقا محمد صادق صاحب شیرازی دام الله تعالی و بسمت انطباع و ارتسام پذیرفت در دار الحکومه بمبئی در مطبع حیدری بتاریخ شنبه هژدهم شهر ذی الحجة الحرام من شهور سنه احدی و سبعین و مأتین بعد الالف من الهجرة النبویة المصطفویة علیه و علی

۱۱۷۱

آله و صحابه الف ثناء و تحیة من الله تعالی خالق البریه بکتابت شد بید الاقل الاحقر المذنب العاصی میرزا محمد بن عالیجناب مقدس القاب سلالة السادات العظام میرزا عبد الله الشهیر شهید الله الایانی

قصیده تاریخ کتاب روضة الصفا

از نتایج افکار ابکار ابدار جناب فضایل مآب مستغنی الالقاب دیباچه دیوان فضل و کمال عنوان کتاب معرفت و افضال جامع فنون هنرپروری و سخن طرازی عالم علوم دانشوری و عبارت پردازی املح الشعراء المعاصرین آقا میرزا محمد محسن شیرازی المتخلص به نایب

بسم الله خیر الاسماء

همین سالار گردون صنایع اگر بینی
سواد کلک او رشک ضیاء آفتاب آمد

محمد صادق آن کاندر میان جمع امثال را
تو گویی در میان فوج انجم ماهتاب آمد

عجب دارم ز کلک وی که چون آمد در انگشتش
گهی خورشید تابان گشت و گاهی چون سحاب آمد

کتاب فضل را بابست و هر بابی از آن دفتر
هزاران فصل و هر فصلی هزاران صد گونه باب آمد

عجب نبود گر از رای صواب عالم آرایش
خطا مصداقه حتی توارت بالحجاب آمد

گر او در ابحر باران دیده خوانم بس بجا باشد
که او دریا معارف اندرو همچون حباب آمد

چو بادهٔ تلخ اندر طبع گفتش نشئه انگیزد
عجب ترا اینکه شیرین تر بسی از شهد ناب آمد

گر سائل از و جان خواست بی اغماض می‌بخشد
بنام ایزد که در بخشش عجب حاضر جواب آمد

عدیم و جم عدیم سید حسن شه آنکه از رفعت
کهین پایه جلالش بر تر از این نه قباب آمد

جوار جنگش ار باشد بباکت اندر عرصهٔ هیجا
برای رجم شیطان عدو تیر شهاب آمد

چنان زد خیمه قدرش بر فراز عالم بالا
که چرخ لاجوردی ز آمد و شد در عذاب آمد

نه بیند بر بعهدش در زمانه کس خرابی را
بغیر از چشم دلبر کاینهم از مستی خراب آمد

گه کردار تیغش چون عذاب ایزدی باشد
که رفتار تیرش چون دعای مستجاب آمد

ز بیداری شحنهٔ عدل او در عرصهٔ گیتی
بود دیری که شور و فتنه را در چشم خواب آمد

مراد از نام او اینجا بود آرایش دفتر
دگر نه وصف او چندان که بیرون از حساب آمد

شب و دوشین چو بشنید از کسان نامی او را

همین سردار اقلیم هنرمندی که در گیتی
هنرمندان هفت اقلیم را مالک رقاب آمد

بیانش بسکه زیبا با فضایل گشته همزانو
بنانش بسکه شیوا با معارف همرکاب آمد

اگر خورشید نی ز چه بیت معنی را کند روشن
سحاب از رشک بارانش چرا در خوشاب آمد

خیام دانش و فضل و هنر از او بپا باشد
چرا گو اندرین معنی یکی محکم طناب آمد

غواص هر چه در دهر از مدادش میشود روشن
شگفتا این گر سیاهی تیره چون پر غراب آمد

دو خاصیت بود اندر کلام موجز عدلش
ز شیرینی شکر در نشئه انگیزی شراب آمد

ز لطفش در مذاق جان گهی طعم شکر آمد
ز خویش اندر دماغ عقل که بوی گلاب آمد

بلی هر کس که اندر ظل احسان عطاشه شد
نمیباشد عجب از او گر ایشان کامیاب آمد

ز تف و تاب تیغ تیز آتشبار خونریزش
عدو در عرصهٔ گیتی ز رنج تب بتاب آمد

کره خاک ار شود در رسید بی لحظه بر بادش
بدفع آتش فقر او یکی دریای آب آمد

مقیم طارم هفتم وجودی را چنین شاید
دل اندر ازل این قرعه بر نام تراب آمد

کفش ابر بیستاران از رشش یک قطره صد دریا
بهر دریا هزاران موج و موجش در نقاب آمد

عجب نبود اگر روز و شبان از شحنهٔ عدلش
بصحرا گوسفند از شبان خیل ذئاب آمد

بیا نایب در اتمام سخن کوشیم از این پس
چو نام نیک او در این کتاب مستطاب آمد

مه ذالحجه و یوم غدیر از فر یزدانی
چو اندر بیشی در خیر طبع این کتاب آمد

پی تاریخ سالش طبع نایب در شتاب آمد

در آخر هاتفی گفتا که چون یوم غدیر آید
بگیر او را که او تاریخ سال این کتاب آمد

فی هجدهم ذالحجه
سنه ۱۲۷۱

۹۵۰

۳-۲

روضۃ الصفا

جلد ۶

میر خواند

[illegible]

کتب خانہ

جامعہ عثمانیہ

[illegible]